هم آغاز را نامه سروری و هم انجام را سرمایهٔ دلنوازی هم قافله سالار سخنوران و هم شهریار سخنوری چراغ کلهٔ تارک نیسانیان

امین وحدت‌سرای خلوت گزینان دروازه‌ای باطن ستایان کوی خداجوئی مرهم مدد ناسورِ خستهٔ دلان گنج نامکشائی

توسداروی شوریده نوسان اشک حسرت موشکافی شکسته دلان بادهٔ خاموشی رزم آرای دلاوران هنگامهٔ عشق بزم افروز

معشوق مزاجان بارگاه الطاف تشنه لبان دریافت را استسقاء بحش گرسنه دلان مائدهٔ خوانی را جوع افزا ارمغان

که هر دو روان به آرد دل ما همه سرانگشتی شوق دلی آرای سعف دست نکرت ارداس، قلم کمر ناکوتاه داستهٔ تسلسل

و آبله‌ای هزاران جوش و خروش فرو خورده مهر خموشی بر لب نهاده‌اند و بسیاری الطاف نامهٔ ادب در دامن صحرا

سجیده‌ند اینچنین ستایان آثار علیه‌ جانه لقد مائده نا سد سروح نکرده اند **بیت** راه کمال را حرف لقطهٔ ریگ دشت

عالم علم را شهر سخن روشناس + برد رب اندیشه را شحنه حرب زند + لطفه حیرت بروی و شکلی جهل ارتفاع + یعنی سپاس از دو چون

از احاطهٔ امکان بدولت و سپاس خداوند بهمال ا احصای اکوان او در **شعر** حدیث آنجا که ار زدان سایست

سپاس اندیشی ما ناسپاسیست + تو جرأت من که همت میرد هوش + که گیرد قطره دریا را در آغوش + به پنداری که حرفش ره کناست

که این حرف کمان و ناهیالست + سخن را چید ناسی محل آرای + دست آور عجز احاطه پله‌ی هر گاه رئیسان را آسمانیان

را الله ناسست مفقود و خاکیان را افلاکیان راه سخن نسدود و ناسد مکانیان را لامکانیان چه لیست خواه بود با

حضرت من ذرهٔ خاک نشین اسست آفتاب عالمتاب قدس چه ناسد محسوس مظهرهٔ امکان و حدوث را سادیه‌پیمائی

عرصهٔ وجوب و قدم چه حد و کدام بارا ذرهٔ سرگشته لی سر و پا را در شعشعه بیرجهان افروز و بحر هوا داری چه بهره و قطره

سیم را با بحر زخار و اردر مدار بحرلاف خشک چه نصیب مهابت اگر ذرهٔ ایران فروع بخش انجمن هستی گوید اگرچه او را می‌سزاسد

داد را سگوید امار و سگوید داد را ن خود لیکن سگنائی ظلمت را نا ساحت نور چه نسبت و عدم مطلق را با وجود بحت چه سخت

آفریده هر گاه از آفریده کامیاب سپاسانی مواد شد بادمی چند در هوای ثنای بدائع مکونات او و بیابانی چند در صحرای

ادراک مفردات او بهدا او را در عرض ستائش آفریدگار در آمدن چگونه سر و بار تا با فته را از خلوتسرای سلطان سخن

گفتن خود را در شحنهٔ امام انداختن و سخرهٔ هنگامه عوام ساختن است شعرهای سخن را که در ارسطو دست + سنگ سراپرده

تو سر شکست + گرچه سخن فره و جان برورست + دیگه نوان تور سد لاغرست + وای برتر از گرسستهٔ عقول و او هام

وای والاتر از ساحت عناصر و اجرام چون معرفت ذات و صفات بحد ی معلوم شد که سپاسداری ربهت بالازم

مکردی و جون نعمت لی منها نعمات مکردی معلوم شد که بر دست ناشکرگزاری احب انفر مودی چون در کسار لسته دیدم

درگاه کردار گسوده ناتم بخود سجود گفتم که اگر توانا ان سخن سرائی بداری و با دستانی سوائی کرد آرزده ساس که این طریق

حرمت رمانان تهمت نشست سر کلمطر را الفرض و لاکن تنهایی حی و و سد حمد سے کہ اردوی فرمان جهان مطاع

سلطان حرف‌دوست گرامی خانوادهٔ امکانی واجب تعظیم است که گوهر سخن تاب خرد را از احتیاجهای تهیش

ج اول

شد و ریاضت چراغ روشنائی ساخته در رفت و روب عرصهٔ باطن و ظاهر کوشید اگر متفطنان کارگاه قضا و قدر ورود
از افراد بنی آدم را به لباس تجرد و تنهائی داشته اند نخستین گر همت در اصلاح خود بندد آنگاه در فلاح دیگران کوشش
باید و اگر بحبال جمعیت آباد تعلق و تکثر که در سلسلهٔ انتظام کون و فساد داران هم گریز نیست آورده اند اگر در باره داشت
اصلاح دیگر آمد از صلاح خود مقدم دارد که مقصود از شانی پاسبانی رمه است و غرض از سلطانی نگاهبانی
همه و اگر در باب سر دارست نخستین برا و از من لا الامر اقدام باید پس بهانهٔ دل خود از عار خواهش گرایات و حشم
سبک سر باک سازد تا باین زیست و رفتار شایش دادار بیچون دیرور دگار درون و بیرون متخلق و محقق
گردد چون میان من و دل سخن باینجا رسید عقل سرگردان سر از درد ربود و اندیشه از وقت تقدر جوش شد خاطر حیرت زده
اگرچه از دشواری و دیر یابی راه آزردگی داشت اما از آهنگ سپردن راه و نوید وصول خوشوقت گشته بود
که ناگاه دل دور بین را بار بار اندیشه لبیک آمد که مقصود از ستایش این است که صفات کمال
او را دریابد و آرا بدرگاه او نسبت دهد یا انتهای سی انتهای قدم را در شمار آورد و در برابر آن شاح
ستودگی حدوث آلود خود را بیش کشد تا این را از حوصلهٔ بشری برتر داند و از پس ماندگان پیشگاه
سپاسگذاری باشد یا آنکه خویشتن آرائی خود را تماشائی است که نام نهد و از تاریکی راه و باریکی مقصود افکار خاطر
گردد و طمع حیله جوی این را غنیمت دانسته از حد بار بار آمد و آغاز در آنچه حیله ساز وقت آنرا مقصود وانموده
است نماید بلکه مراد از حمد آن است که این لعس سپاس دوست خود آرای خود فروش را از آستان مندگی
در پایهٔ پیار و سرافگندگی داشته از طاق نظر خود بین خویش افگند تا معنی بیچارگی او بصورت بیار مند بی آراسته
شود و ظاهر و باطن او بقصور و تهی دستی و بی سرمایگی پیرایه گیرد تا شایستگی کار مقصود را سپرد و تحمید دادار
جان آفرین گراید و چون این شاح سپاسگذاری در نگاه بشری فراوان علی الخصوص در معاملهٔ
جای این راقم بی اندازه است چرا از حمد ایزدی بار نامه و از شکر سرمدی نقاب عذر کیم جهان بهتر که از
آفت مکر اندوری این خودستائی بر آمده خود را آماده سپاس بلند آساس گردانم از آنجا که مقصد بلند بود
و مطلب ارجمند زمان سخن سازی را دل رخصت نیداد و دل معامله فهم از حیرت سپر نمی آورد نه فطرت
نیگذاشت که مثل نادانان هنگامهٔ تقلید به دستیاری حرف و صورت در پیشگاه ثناخوانی خداوند بی حل خلال
در آمده باستعارات مستعار و عبارات متبدل خرسند گردد و نه همت سپاس دوست راضی میشد که مثل
دانایان کم حوصله دل از دست دهد و از داستان لب از گفتگو ی اوربندد و بیک اقرار ناقص که در معاملهٔ خلاف
آن طرق استمرار دارد مجسم و آلوده خود را از بیک اندیشان راست کوشی ظاهر کند بناء دربار درین اندیشه ماندم
نه سر فرو شدن بود نه دماغ خموشیدن که ناگاه از خرد که فروغ هستی از دست دری از روشنائی کشود و بد

و دل هرزه گرد را گردن امید بکمند مقصود بسته آمد نام آگهی بگوش توفیق رسید که ای نقش طراز نگارستان معنی کتاب
تصنیف بیکتی که دیباچه را بحمد آرایش دهی جان فرمانروای زمین و زمان گوهر تاج پادشاهان نیوشی و سپاس ایزدی تحریر
نیرو و بیانش جدای تصور می آید حمد را حمد می باید چه مصنوعات صانع بر کمال حمدیست از دادار پاک که زبان بیرایه
دانسته آگاه دلان آباد باطن را دریافت این پیرائی نور مطلق بیگر داند و سایه بلند پایه جانشینی که بالذات
منصب والای بزرگ بهاد و خوب وجود دست نیر ساد و پیداست که در عالم عنصر عظیم تر اثری و شریف تر گوهری
از وجود گرامی پادشاهان والا شکوه که سرانجام نظام ظاهر عالم وابسته بدستیاری همت قدسی اعتصام ایشانست
نشان نداده اند و نقش که کار جهانی بی سر دل و مهم عالمی بسیجی گذاشتن جهان معنی در دو بهاد دست ملکه جان جهان
معنی ساختن خصوصاً گیتی آرائی که آهنگ دریافت شمائم نسائم بهارستان معنوی داشته بر سریر کامروائی سر بلند
باشد ساخته نورانی که این دو حالت شگرف از سرچشمه باطن سیراب دل و شاداب خاطر شود و خاصه آن قبله گاه
خداآگاهان که بتائید ایزدی این مراتب وافر شده رنگ آمیز نگارخانه معانی و زمام فرورشتستان حقائق شده
محرم خلوت کده شهود و دوامش صفوت سرای وحدت گشته تخت بیدار تخت اقبال نشیند و فرمانروای
صورت و معنی و عقده کشائی ظاهر و باطن بود و تعویض پادشاهیه طرازنده اورنگ شاهی و فشارنده لوای
ظل اللهی زبان مسعود است که مجموعه نقشبندان هم و حرز دل کارنامه صنعتگران ازل و ابد ست تا چیست
اسباب فراوان حمد حقیقی که بوداری حکوه درین نگار و سرگردان مانده از رسیدن این پیام روح پرور صبح دولت دمید
سرمایه سعادت جاوید میسر شد و دیده امید روشن گشت عالم صورت رواج گرفت ملک معنی ابتهاج یافت و دامن
مقصود بدست افتاده چهره مطلوب در نظر آمد سبحان الله اینجا سر بیست بدیع که در کتابهای روزگار سپاس دادار پاک
از روی کتاب می آید و درینجا کتاب را برای ثنای او زبان آفرین می آراید در صحائف جهانیان حمد را طفیل
مقصود زبان سرایند و درین شگرف نامه مقصود را طفیل ستایش بنگارند در روش قدیم ستایش حضرت معبود گفتار
بود و درین بارگاه حرز شاهراه ساجوانی کردار سوابق در محامد الهی نسخ الحایسر و بدو درین دیباچه بدیع
رقم پاسبان کامل که پادشاه حق پرست ستایش می رود یعنی آن خدیو جهان که بدولت جاوید و خدایابی او
نقاب از سیمای ظاهر و باطن برخاست و در فرقه ارباب تجرد و اصحاب تعلق محبت پدید آمد و حجاب از رخ صورت و معنی
برتافع گشت غفلت که راه مخالف هشیاری سپرده بار آمده از بازار شعورست تقلید که از اقلیم تحقیق برآمده شور انگیزی
بنگذارد در طیلسان تحقیق بردوش گرفته از سترشدان درگاه ذات خودپرستی کور باطن که خداپرستی گذاشته خلق پرستی
کردی جسم منافقه سرافکنده و شرمنده بپناه و نگاه ایزدپرستی در آمد حسد و ناتوان بینی که پادشاهی فیادر سود امی حول درواج
داشته باد دار و الای توانا دم سازعت و سازعت نیرو خرد رهائی حاصل کرده از گروه ستمگران درگاه عظمت

ج اول

متن اول

وطبقهٔ مساعدان جود و دولت در طلب که صحت ابدیهان تواند بود از لنگی به یکی آمده هم مقصودی و هم قاصدی بنماید

و چرا چنین نباشد که درین زمان دانش افزا چراغ شبستان عالم فروغ دودمان آدم پرده برانداز اسرار غیبی

چهره کشای صورت غیبی ست و چگونه این در نظر هوشمندان و درین معنی باشد که ناظم آداب شهنشاهی قاسم ارزاق سلطان

الهی باریک بین دقائق موشکافی صاحب عیار جواهر صرافیت تا در عالم وجود پیشوای ارباب تجرد که ولایتش خواهد و

مقتدای اصحاب تعلق که سلطنتش نامند جد اجدا او در میان نوع کشاکش اختلاف بواطن را سراسیمه داشت

امروز که از بلندی بینش بینی و فراخ حوصلگی و شمول مهربانی و عموم قدردانی و کمال ایزدشناسی این دو منصب گرامایه

که سررشتهٔ انتظام صورت و معنی ست بایں گره کشای کنوز خردمندی و کلیدداری خزاین خداوندی عنایت شد و اگر

وجود مقدس او این خاصیت بخشد هر آینه اندکی از بسیار از کمین بطون بمامن ظهور آمده باشد پس پیدا بی که این نعمت عالمگیر

نفس نورانی کیست و قدم میمنت سرای که این سعادت بخشد این دولت نورانیت و حقانیت پادشاه عالم پناه

زمان ماست یعنی آن شهنشاه معارف سپاه مظهر قدرت الهی مورد کرامات نامتناهی یگانه درگاه صمدیت مقرب بساط

احدیت گوهر معدن شاهنشاهی نقش خاتم ید اللهی فروغ خاندان گورگانی چراغ دودمان صاحبقرانی صاحب سریر

سیحونی وارث سریر همایونی مبدع قوانین جهانبانی مخترع قواعد کشورستانی غرهٔ ناصیهٔ صبح هدایت قرهٔ باصرهٔ

آفتاب ولایت گرامی سار گوهر آدم ولیعهد نیر اعظم انتخاب مجموعهٔ قضا و قدر مقدمهٔ جنود فتح و ظفر لب لباب

امتزاج لیالی و ایام زبدهٔ نتائج عناصر و اجرام یتیم جهان جود و افضال جمال رخسار سلطنت و اقبال قرة الظهر

تخت خلافت مسرة الصدر عدل و رأفت پروردهٔ گوهر بخت بختیاری برازندهٔ پایهٔ تخت تاجداری قدردان جوهر

خردمندان قیمت شناس گوهر همت بلندان گره کشای کار فروبستگان مرهم ناسور دل خستگان صاحبدل روشن

رای جان بخش جهان پیرای روح مصور و عقل مجسم عالم جان و جان عالم روشن ضمیر حق بین طریقت پسند حق گزین

هشیار حرام دوام آگاهی بیدار نشین تخت صبحگاهی یکتای خلوتکدهٔ نور نورافزای نهانخانهٔ حضور عارف اطوار سبل

کامیاب صلح کل مورد عجائب کرامات صاحب اعالی مقامات محرم اسرار سپیدی و سیاهی مظهر حقائق کونی و

الهی بینای روابط تقییدی و اطلاقی دانای رموز انفسی و آفاقی سهل منعطشان زلال وصال مقصد متحیران طریق

کمال مظهر نکات شگرف و معارف گرامی مورد علوم لدنی و رموز الهامی محفل آرای سفر در وطن شمع افروز خلوت

در انجمن رهرو بی رهبر دیرگیر بسیار بخش اندک پذیر دیدبان سفینهٔ کن مکن سفینهٔ دریای بی سر و بن دقیقه شناس

حفظ مراتب موی شگاف تقسیم رواتب فرخنده رای فرخنده منظر فرخ طالع بلند اختر بردبار گران سنگ صاحب

عالی فرهنگ خردآرای تجردنواز دوست پرور دشمن گداز ملک گیر عالم آرای عدو بند کشورکشای صاحب اورنگ

عظمت و جلال رایع و سایه حشمت و اقبال پاسبان دولت و دین نگاهدار تخت و نگین طرازندهٔ هفت اقلیم

زارندهٔ تخت و دیهیم + شهسوار صف شکن + شاهباز تیرافگن + مجاهد میدان جهاد اکبر + مبارز جولانگاه کشور گشاید
میان سلطنت و رسالت + ناموس ارکان تربیت و سیاست + معتصم عروة الوثقی عقل کامل + مستوثق حبل متین عدل شامل
سر روی برگاه تمام نظر + و در دل رزمگاه تمام جگر + در بزم عشرت ابر دربار + و در رزم نصرت دریای جوش آورده + در میدان
حرات سیف مسلول + در جولان جلادت برق مصقول + دریای موج انگیز عالم عطا + سحاب آتش بار میان و ما
الماسش مجرد گردان بزم روح + لطافتش مروحهٔ جنان فتیح فتوح + عدلش بر اعتدال و ورزش از طبع خورده انگیز
حلقش نسیم روی بهشت از حسدهٔ لب ریز + حصن وجودش درفع معلقات مراض و محض جهل سلیمش در کسف معضلات
بسیار موس + ظاهر و حمیدی و شکوه فریدونی باطنش و دانش سقراطی و بینش افلاطونی + ظاهر و باطنش از تراص حشم و
ولی امداد یاس دل راباران دمساز ساخته + وحدت را با کثرت انبار کرده + سداریش در باس نفس گدسته همتش
مای برهوا و موس مانده + صدق معامله اش و کاسه سلیقش و تدلیس را در احتیه عیار و الستش قلب زرا مددوار رو گو آمده
جدا ساخته حلقات تجیر بر معارق جرائم در بدقیه طیلسان عفو بر تارک جرائم کشیده + شعشعه جبروت از سیمای عاطفتش لمعه
ظهور سر زد داده + تارهٔ لطف از لوای قهرش زبانه نور بر کشیده + صولتش جگر سنگین جانان گداخته + هیبتش زهرهٔ آتش
جگران آب ساخته + دلسکی روزگار از تری از گره ابرویش + گشادگی زمانه پرتوی از شگفتگی جبینش + دعای تعالیش
بر زبان حرز دور رگ مقام گرفته + مهر و والش بر دل بر باد سر آرام یافته + بلندی نامش نامور آن اکناف را ساکت کرده
سکس دولتش سران اقطاع را از دست + دبدبهٔ اقبالش گوش هوش سلاطین آفاق بار کرده + کوکبهٔ جلالش اندیشه
ملوک طوائف فرسوده + صیت بلندیش در گنبد گردون پیچیده + آوازهٔ شکوهش کران تا کران رسیده + صلای عطایش از
اقصای بس همت گدسته درگاه و الایش موطن مسعان هفت اقلیم گشته + دولت روز افزونش کارنامهٔ ازمان + او دا
سده + طالع همایونش دیباچهٔ سعادت ساخت و سیار بوده

مثنوی

آن شهنشاه آسمان پایه + چتر اقبالش آسمان سایه

بخت بختش کشاده پیشانی	سحت قدرش بدولت ارزانی	پایه افزای افسر و اورنگ	چمن آرای دانش و فرهنگ
تخت شاهی و طبع درویشی	زیر پا کرده از نیک اندیشی	راهش جشیمه ساز تشنه لبان	حضرتش قبله گاه حق طلبان
پاسبان جهان به بیداری	بزم سازی جهان بهشیاری	هفت اختر نکار او سیار	به فلک بر مراد او دوار
وهم قیصر رهین ابرویش	بیم خاقان ز گرمی خویش	جام لبریز ده ساده خون	مهر و کیش به بزم رزم درون
گوهر تاج و تخت اکبر شاه	نور خورشید ذات ظل آله	صاحب عقل کل جلال الدین	آسمان جلوه زمین تمکین
این تهیدست کار کی سر مایکی ستودن به جای نشست		کوکبش آفتاب بر تو باد	این جهان کس از او بو باد

و به پای ایستادن داشت مس ابس سیب درست و عزم حرم بکار گی کیمیا گری آورده شد و الحق به بیداری
کار عرج لقد جمع ابدیه و از جمع لقصان بدر بد دولت اخلاص کیمیا گر شدم و خاطر مفلس را توانگر ساختم و دست نوال

ج اول

ج اول

گشودم و در خزینه گشادم نیکبخت بودم و دولتمند شدم حرف سرا بودم تا احوال گشتم بر آستانهٔ مجاز در حقیقت گشودم ساده لوح بودم نکته نگار شدم در مراد که بر روی من فراز بود از گشایش ایزدی باشد سرافگندی لب فرسایی حال گفت ناکرده من بکرده محرمی شد و ناگفته من بگفته مودی گشت از بار عام به دولتسرای خاص آورده من بی زبان را زبان سخن سرائی بخشیده رخصت سخن فرمودند خواستم پیش از شروع در مقصود چنانچه رسم پیشینیان هر طائفه از طوائف عالم است که عنوان کتاب را بعد از سپاس ایزدی به ثنای والانژادان قدسی و صاحب ناموس الهی که دبستان عالم تمع هدایت و ناقابلیت افروخته بنهانخانهٔ عدم فرو در رفته اند چه طریق عوام و چه بآئین خصوص مزین گردانند این مجموعهٔ محامد ایزدی را نیز بران نمط پیرا دارم و دعای گروهی که در پیشگاه دریافت این کس سزگی و حد آشناسی جا دارند معاریکه دل خواها داهایم لیکن چون این پی برده حقیقت از راه مجاز پیدا آمد که اگر آشفته رائی در بارگاه سلطنت راه یافته سپارش سپه سالاران سرکه باید و بوسیلهٔ خود خواهد که نگلرسگی آن دولت را رحمت پذیر فرمان روا سرمان گرداند هر آینه بساهت یا حول مسوب گرداند شعر چه یارا مهار اگر رخشنده مهرا • سپارش سحر رشیدا نور نویسد ـ همین رحمت قدرا ولس که خود را بدان حضرت از ذره کمتر نویسد در حضرتی که بزرگان نوازش یافته آن درگاه را رخصت خواهش نبخشیده اند و قدرت سپارش مورچه نداده از چون منی بر در مانده حل راه نیافته کجا سزد که برای برگزیدگی آن درگاه استدعای رحمت و تحیت نماید و التماس مغفرت و اگر از نافهمیدگی زبان جرأت دراز سازد در عدالت گاه تمیز بجه نام نامزد شود و در بازپرس انصاف بچه طعن مطعون گردد بنا برایں خاطر را ازین اندیشه باز آورده خود را آمادهٔ آن ساختم که اگر همت دستگیری کند و توفیق یاوری نماید احوال سعادت سوال پادشاه صورت و معنی پیشوای دین و دنیا را نگاشتهٔ کلک بیان گردانم و صفات جمال و جلال و نعوت عظمت و کمال و بدایع بزم و غرایب رزم و شرائف عادات و لطائف عادات این برگزیدهٔ الهی را بی شائبهٔ تکلفات تحریرداران نظم گستر فراهم آورم تا حق عبودیت و ارادت و نعمت گزارده باشم و هم حقی بر نورسان عالم شهود و آیندگان قوافل وجود ثابت گردانیده هر چند یکی ازین چهار چیز باشد قوی بود بر اقدام این امر رفیع قدر اما از آنجا که مقصد بلند و همت کوتاه بود این دولت میسر نمیشد و این امید بحصول نمی پیوست تا آنکه در پیشگاه خاطر اخلاص مظاهر چنین جلوه داد که درین شغل شگرف همانا که حق علوق سپاسگزاری حق خالق نیز بجای می آری اگرچه لوازم آداب ارادت و حقوق نعمت رسیدگی ادا سیکی و در ستی منی حمد خدای جهان آفرین قیام می نمای روز بروز این عزم مصمم می شد و اسباب نیکبختی آماده میگشت تا آنکه از بارگاه افضال مخصوص تربیت این نظر کرده و مشمول مهربانی مستعدان سعادت برین قدم سالکان شاهراه ارادت نظر اخلاص دو الیسترین قوافل ارباب سعادت نظر سرمد ابوالفضل بن مبارک که کلاه چهار ترکی ارادت بر تارک دل لازم دانسته هفت طراز عقیدت بر تن ده هزار عالم افتاده بر تو اشارت نامت که سوانح احوال اقبال قرین و وقایع فتوحات

ج اول

دولت افزای ما را انجامد تصدیق نگارش نماید چگونه ایم که این حکم نوشتن سرگذشت بود یا کشیدن همت گماشتن را اظهار فرمودند دل را سعادت کشید واقعه نویس جلائل آثار ساحت یاران عجم را فصاحت گفتار کرامت کردی بی سخن را بال و قلم را قدم بخشید سر و تن عیب بود که از عالم بالا فرو ده جان بخش رساند یا ناموس اگر کار بنگاه حضرت مرسل وحی بود لا جرم غایت نگالوی و نهایت جست وجوی در جمع کردن حرائد احوال و صنایع واقعات حضرت شاهنشاهی بجای آوردن گرفتیم و مدتی از ملازمان درگاه و ندیمان این دودمان دولت از ایران هوشمند راست گفتار و جوانان بیدار معروف درست کردار می پرسیدیم و بقید کتابت می در آوردم و با طراف ممالک کسی که با حد قدم درستی و راستی بتفتیش بعضی و مطول برخی بود ما تشریفات شریف صدور یافت که نقل مسودات و یاد داشتها خود را بار نگاه حضور فرستادند هر چند این داعیه سعادت افزا تمام انجاح یافته بود و این آرزو بکمال انصرام نگرفته که حکم مجدد از پیشگاه مقدس لمعان ظهور داد که فراهم آورده ها پیکر متسوید رسیده باشد سپاس برده مساع اجلال رساند و انجیه بعد از این رقم پذیر شود ضمیمه این کتاب گرامی سازد و آسمان تفصیل که از دقایق حقایق احوال و جزئیات امور هیچ فرو گذاشت نشود آن را هنگام فرصت حواله کند سپار حکم پادشاهی که ترجمان فرمان الهیست ارادتیکه که مکنون ضمیر بود بار ساده مسودات را ساده از آرایش نقش و نگار عبارت در قید تحریر کشیدن آغاز نمود و از سال نوزدهم الهی که قانون واقعه نویسی از فروغ رای جهان آرای شاهنشاهی پرتو ظهور یافته بود دفتر واقعات را بدست آوردم از آن صحائف دولت تحقیق تاریخ بسی از سوانح نمودم گرامی و سر رشته فراوان رفت با اکثری از ساسر معلی که از ابتدای اورنگ نشینی با حال که آغاز صبح اقبال است سجده داقطاع شرف لقا دریافته بود و بکس وجه نقل بدست در آمد و نسا معانی مقدسه او سرمایه این نگارنامه گشت و گوش بلیغ بجا آوردم تا بسیاری از عرائض که اعیان دولت و متصدیان عتبه سعادت شرح سوانح اطراف مملکت و تفصیل سواد اکناف ولایت معروض داشته بود ضمیمه گنجینه معانی شد و از اسباب تشخیص و تحقیق خاطر تشکل نشد گشت و همت گماشتم که مسودات و بیاضهای هوشمندان حسرت گزین روزگار فراهم آمد و آن بیرد چیره در رای شادابی و سیرابی این گلشن دولت بر گرفتیم و با این همه اسباب و گنجوری خرائن مطالب چون از دیرگاه جانه نقل و حراست واختلاف و تناقض در اخبار و آثار شایع تا آن شد بکرده از حضرت شاهنشاهی که بقوت حافظه کامله جزئیات و کلیات وقایع و سوانح را که از یک سالگی که عقل هیولانی در امتزاز بود تا امروز که سالانی خرد قبله بالغ نظران حقیقت بین است بخاطر اقدس مرتسم دارند التماس تصحیح مسوده های خویش نموده در مجالس متعدد بصحت رسانیدم و شبهات و شکوک را که با لکلیت تحقیق و ایثار محو کردم و چون باطن را اطمینانی پدید آمد خاطر اخلاص مند را آسودگی خود نمود کار فرمای این سلطنت عالی گردانیدم امید که تائید اخلاص این خدمت ناتمام رسانم و اجابت این نو ماده حسن کائنات

و فهرست کارنامهٔ مکنونات و دستور ستعداد خود در یافته باشم تا ظاهر کنم تا تاریک دلان را شمع بصیرت رهبر راه خرد و ساده آید و تسهیل آن را سرمایهٔ مرتبهٔ آگاهی شود سبحان الله چه دولتست که عبادت الهی را در پردهٔ خدمت پادشاهی نی آورم و دستور العمل صوری و معنوی و آداب پادشاهی بندگی را برای کافهٔ خلائق از پادشاه تا گدا ترتیب داده سرمایهٔ دولت ابدی خود میکردانم و چون درین کتاب که محمدت نامهٔ ایزدیست سرمایان نام والا شکوه این پادشاه آفاق بسیج کردن ارادت دو میداشتم لاجرم بحضرت شاهنشاهی عبارت را گرامی میسازم و از پادشاه جهان قباب والد بزرگوار آنحضرت بحضرت جهانبانی جنت آشیانی التماس نموده که در از میکنم و حضرت والدهٔ ماجدهٔ آن مادی برادر آنحضرت مریم مکانی که حضرت شاهنشاهی را این خطاب مستطاب در ضمیر انور گذشته اشارت نمایم و از جهه گرامی این خداوند جهان بحضرت علیین آشیانی فردوس مکانی تعبیر نمود عبارت اکوتاه میکردانم

ذکر بعضی بشارات غیبی و اشارات قدسی که پیش از ولادت باسعادت حضرت شاهنشاه ظهور یافت

بر ضمائر مرات نظائر دیده وران دوربین و رازداران مکامن لیتیین که غیب نمایان آینه اسرار الهام و پرده کشایان اسرار عناصر و اجرام اند مختفی و مستتر نیست که بدائع حکمت بالغه و غرائب قدرت کامله آفریدگار جل جلاله آن میسر که بواسطهٔ ازدواج ابای علوی و امهات سفلی بعد از چندین ادوار امتزاج و اتصال و اجتماع و استقبال و قرانات علوی و سفلی و طلوع و غروب و ظهور و خفای کواکب و خسوفات و کسوفات و حواص شرف و هبوط و تاثیرات اوج و حضیض و امثال آن که طراحان کارگاه ایجاد و ابداع و نقشبندان نگارخانه تکوین و اختراع اند یگانه از خلوتیان پردهٔ سرای لطون بارگاه ظهور نماید و یکتائی از برگزیدگان نهانخانهٔ عدم بملا اعلی وجود جلوه فرماید که موجب نظام سلسلهٔ کون و فساد و باعث تمیز چهار بازار ستم و داد گردد و جهه سامان عالمی و سرانجام جهانی ارتش و واحد چگونه تمشیت پذیرد که بنیاد و نهاد هر فردی مشتمل بر جمیع اضداد و دانائیست خطی در هر سر و السیان نایاب و محبت باید و خواهش در فرهی و شهوت در روز افزونی خرد مشد و بین داند که در هر چند مدتی از وجود فرمانروائی که تائیدات ایزدی مؤید لعبادات سرمدی مستسعد باشد گزیر نیست و هوشمند چیر شناس که این دولت به نیروی بازوی معنویست و مرد معامله فهم داند که هر گاه چندین سال تربیت باید که لعل در شیمهٔ معادن ببلوغ رسد که لائق افسر شاهی تواند شد اینچنین گوهری بها و جوهر یکتا که هیچ چیز بدان نماند چندین استعداد قرون و دهور باید که پرورده تربیت خاص شود تا بمدارج ترقیات استعداد خود فائز گردد و دقیقه شناسان معامله دانی در یابند که مقدار رتبت تائید باندازهٔ کثرت رعایا تواند بود چه هر چند کثرت بیشتر حالات و تباین در افزایش و عظمت دیوان زبان ظاهرتر که بار عالم و عالمیان را بستیاری

ج اول

تائید الهی سر فرق همت گرفته ورق مالمیان را از سائگاه می دارد و کار جوان جهانیان را بیاوری آگاهی سامان سرانجام میدهد و هرگاه مقتضای حکمت بالغه کار فرمای حقیقی را بود که نظام صورت معنی وآبادانی ظاهر و باطن در دست فردی از افراد انسانی بعهدهٔ تربیت این بزرگ سلسله گردد یافت ، در اندیشهٔ بشری و دایرهٔ امکانی کی گنجائش ، مرد حسابگر روشن دلان کار آگاه زمان ما این نقطهٔ گرهی از سواد مثالی درانی این حدیث بیان می نماید از کمال انصاف از شرح مناقب او لختی میگرایند این طائفه را همین دولت بس که مساعدت توفیق مدد رای این دریافت گشته امد که ادراک رتبه جنس خداوندی اندازهٔ طاقت بشری نیست و در احترام این بزرگ والاقدر تعظیم و رب الهی و استه پرستش خدای خود می نماید ، همگی همت در تحصیل رضای او که برآینهٔ مسلم گر آدمی رضای ایزد بیچون ست مصروف دارند کدام سعادت ازین نعمت بزرگتر است و کدام دولت ازین بهتر گردد ترو رشسم در رس که چشم بصیرتش توتیای انصاف کشیده باشد رهنمونی ستارهٔ سعادت داد که چندین هزار سال للناس ملک در جهت تربیت در آورده حضرت آلقوا الطارمهتی بحثند تا سایان آن نورعالم افروز که شرح آن تمثیل میثاق استانهای باستان وکتابه ساعی تواریخ رستا الست گردیده و تمامند که همان نور کهی وسیلهٔ بشری و رابطهٔ صلبی در شیمهٔ باطن قدسی مواطن حضرت آلقوا اطهور یافته بود بعد از تربیت چندین قرن یکی که ماناش قدسی مظاهر برای استکمال دیگران سیر میفرمود امروز در عنصر پاک این یگانه یزدان داد از رسمت ظهور سلک شعر سدین زمان مگر دوبار قران زاید + کاین اختر سعادت از آسمان برآید ما از تربیت قدیم و عادتیست معهود که مشتری آن دارالملک قدم مثال فتح الناس کرم در هر زمان میش از ظهور حسین برگزیده که بس از هزاران سال یکی بوجود آید و گلستان بحث بیدار امویه تدوم هدایت اقوام او مسرور سازد چه هر امری در تحقق وقتی مرتبه دو سعادهٔ زمانی متعین مسخت و مکملست لاجرم پیش از تحقیق این امر در سحیار عالم مقابل بتابعر اوهام میکشایا و مواجه روزهای شکل را رکات مسدار دگاه در عالم شهود جمی نماید وگاه در عالم مثال که تسالیست از عالم ناسوت جلوه میاید تاره شاهراه شوق ا ما دارنود منتظر ظهور سر مقصود و تشرحه طلوع نجم مسعود باشد چه انتظار شوق افزالیست و شوق دولت آرای و هر آنچه بعد از کشش و جه اهتش طالت وجود گیرد بعد از انتظار و طلب حصول پذیرد آن لذتهاست که در عبارتی صورت بندد و مصداق این معنی آنکه حضرت جامانی ست استیانی از ظهور آن حضرت آگاه شده همواره برخاک خاکساری بارک انکسار غبار آلوده مید استند و ورق نیاز بر آستان کعبهٔ حاجات ساده و رسی اسید بسمت قبلهٔ مناجات آورده سمت تسرع خشوع استدعا این دولت تازه که فی الحقیقت طالع همایون و حمدوار اوزون عبارت آراست میفرمود که مثنوی

مداو ندا امید سمیع دانست	الهه ببرهای دریای مساعت	ماناگان که بود گل کرسسم	بروش ارچشمه خورشید شتند

معنی کلماتی که دراین صفحه واقعست خلاصه شده از تحقیقات مولوی محمد حسین علی سلمه الله تعالی ۱۲

که ظلمتهای عالم را کند دور	نهالی ده شبستان مرا نور	سپهر حشمتم را اختری بخش	که تاج دولتم را گوهری بخش
که گر صد ره اجل آید نمیرم	نهالی ده بجان عمر تازیم	که افتد بر سپهر امید سجودم	ز خورشیدی برافروزان نجومم

الحق چیزیکه حیات بی بدل را بدل تواند شد و عمر گذرنده را عوض تواند گشت فرزند خلف و جانشین مسند نصرت که میوهٔ حدیقهٔ زندگانی و مصباح زجاجهٔ آسمانی ست که از زیب عنایت ایزدی مستغنی گشته و چراغ خاندان آبا و اجداد و طبقا عن طبق روشن ساخته بر تخت بخت متمکن گردد و ظلال عدالت و جلالت بر مفارق عالمیان ممدود و مبسوط گرداند خصوصاً چنین نادرهٔ ذاتی کامل و حق شناسی مکمل که اگر سر دفتر اقطاب و اولیا گویند لائقست و اگر عقد سلسلهٔ عظمی را اب الآبا و جد اعلی نامند بسی امر موافق و هر آینه چنین بادشاهی که سلسله بر سلسله بر مسند فرماندهی و فرمانروائی و جهانگیری و عالم آرائی ثابت و مطمئن باشد بخلعت گرامی سزاوار تربیت و در طلب این مطلب عالی از همه بیقرارتر تا آنکه چهارم ربیع الاول سال نهصد و چهل و هفتم هلالی حضرت جهانبانی جنت آشیانی بعد از توجه بمبداء فیاض زمانی سر بر بالین راحت نهاده و تن به بستر استراحت در داده بودند ناگهان در پردهٔ خواب سعادت احتجاب که خلوت خانهٔ غیب بشارت از انست مشاهده فرموده که حق سبحانه خلقی نامدار کرامت میفرماید که شعشعهٔ عظمت از ناصیهٔ اقبال او تابد و بارقهٔ ابهت از جبههٔ احوال او فروغ دهد از نور ایش ظلمت آباد عقول ما و بام روشنی پذیرد و از فروغ سعد لمعش صفحهٔ لیالی و ایام انضارت یابد و بعبارت بشارت دهندگان عالم غیب از احوال سعادت مآل آن حضرت آگاهی بخشیده نام جلالت التیام آن گرامی ایزدی را چنانچه امروز منابر و منابر ازان سر بلندست و وجوه دراهم و دنانیر از آن شگفته بیان فرمودند و چون حضرت جهانبانی بدولت بیدار شدند ازین بشارت عظمی و نعمت حسنی سجدات شکر الهی بتقدیم رسانیده کیفیت آنرا بمحرمان حریم خاص و ملازمان آستان اخلاص در میان آوردند **بیت** این خواب که از دیدهٔ جان پرده بود + خوابش نتوان گفت که بیداری دل بود + از شریف خان برادر شمس الدین محمد خان آنکه شنیده شد که شمس الدین محمد خان در بیست و دو سالگی در غزنین بخواب دیده اند که ماه در بغل ایشان در آمده صورت واقعه را بپدر گرامی خود میر یار محمد غزنوی که کدخدای درویش منش بود گفته اند پدر گرامی از سنوح این واقعهٔ سعادت افزا خوشوقت شده چنین تعبیر نموده اند که ایزد تعالی دولتی عظیم توروزی خواهد کرد که باعث رفعت خاندان ما بوده باشد و بجنان شد که از برکات انوار این مهر آسمان قدر پایهٔ عزت این سلسله از حضیض خاک باوج افلاک تصاعد نمود دیگر از راست کیشان درست اندیش معلوم شده که در زمانیکه حضرت مریم مکانی حامل جلال اجلال العنصر مقدس آنحضرت حامله بودند روشنی غریب از جبین مبین ایشان هویدا بود و بسا اوقات بر خاطر این مسئلهٔ ربانی مشتبه بآئینه میشد چنانچه پرتو جلی بوشان سرادق عصمت است که نزدیک بپیشانی آئینه می بردند و کوکب اقبال بزبان حال

این ترانه می سرایید **بیت** راه تحت نهادم جیب ظلمانی * هزار آینه آوردیم پیشانی * روزی در نزدیکی
ایام ولادت با سعادت حضرت مریم مکانی بر هودج می نشستند در اثنای راه نظر ایشان بشاخ انبه افتاده است
از آنجا که طبیعت درین حال بترشیهای بیجوش و میوهای ترش رغبت می باشد بخواجه معظم که برادر مادری ایشان
بود فرموده اند که ازان شاخ انبه چند بیارد خواجه انبه چند آورده بدست مبارک ایشان نهاد که در نظر پرتو
ناصیه فروغ بخش ایشان آیینه اشتباه یافته رسیده است که تمام پیشانی خود آیینه بسته اید فرمودند که من آیینه
بسته ام از کجا میگویید خواجه چون نیک ملاحظه میکند پیشانی نورانی آنحضرت را نورایزدی تابان می یابد
تعجب نموده حیران آن نور ازلی میگردد و بعضی از محرمان درگاه الهی این را نقل میکنند و این استفسار خواجه جهت
آن بود که شعشعه انوار الهی کار جبهه نور می تافت خواجه را یارای نگاه کردن تمامی آن نبود دیگر از والده ماجده
خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش که بشرف انگکی آن حضرت مشرف است شنیده شد که پیشتر از آنکه باین دولت کبری
سعادتمند شوم سحری بود که ناگاه نوری عظیم پیش روی آورد و در میان کنارم درآمد پنداشتم آفتاب عالمتاب در کنارم
پس افتاد عجب حالتی روی نمود و عظیم حیرتی دست داد که از لذت وجد و شوق تمام اعضا و اجزای بدنم در حرکت
و اهتزاز آمد و چاشنی آن لذت هنوز مشام جانم را فرا گرفته است و ازان وقت تا تاثیر آن صبح جلال و جمال و گل این
شگوفه دولت و اقبال رحیم براه بودم که یا رب نتیجه این شگرف حالت چه تواند بود تا آنکه باین خدمت والا که مایه
دولت و دین و دیانت سرفراز گشتم و بسجده شکر این نعمت جاودانی سربلندی یافتم **مصرع** دولت آنست که
بی خون دل آید بکنار * سبحان الله چه سعادت بود که در کنارم آمد و چه اقبال که در بر گرفتم اگرچه در ظاهر بخدمت
پرورش آن گوهر گرامی تر از دیگر توفیق شدم ولیکن در معنی دولت روی بمن آورده مرا با قبیله من می پرورد
هرگاه آن حضرت را در دوش میگرفتم سعادت مرا از خاک برمیداشت چنانچه بشرکت این خدمت که سرنوشت من
بود طالع قوی و سعادت عظیم دست بهم داد و با قبیله خود در دو شماس هفت اقلیم شدم دیگر از مولانا نورالدین
ترخان و جمعی دیگر که ملازم برکات سعادت اعتصام بوده شنیده شد که در نزدیکی ظهور نیر اقبال حضرت جهانبانی
در خانه مسقف که در پهلوی مشکوی دولت عشرت پیرای بودند و حرف نمودار ولادت اشرف در میان بود
ناگاه از مشکوی آن دوحه لمعه نور الهی نمایان گردید چنانکه بر دیگران درگاه که دولت حضور یافته بودند از حدود
همرنگ رین نور جهانتاب آگاه شدند و جمعی که راه سخن داشتند استکشاف این معنی از حضرت جهانبانی کردند فرمودند
همانا که درین زودی از گلشن خلافت تازه گلی خواهد شکفت و از سهابخانه جاه و جلال دگر برجی اعزت و اقبال
نور برودی تحت روشن ساری قدم در دایره وجود خواهد نهاد که از کوکبه عظمتش دل اعدای دولت در قوت
اضمحلال بگدازد و این خاندان والا و دودمان عالی را از سر رونق و رونقی پدید آید گلستان عالم را از پرتو جمال او فروغ

ضیای وبهای تازه روی نماید دیگر میر عبدالحی صدر که از پاک نژادان عالی قدر بود نقل میکرد که سحری حضرت جهانبانی جنت آشیانی در مراقبه بودند و گمان برده میشد که چشم مبارک ایشان گرم شده باشد بعد از زمانی سر بر داشته بودند که الحمد لله و المنة که چراغ خانواده سلطنت ما بتازگی روشن شد من سر آیین شکرانه بر سیدم فرمودند که درین لشا خواب و بیداری چنان نمودند که ستاره نورانی از فلان جانب و اشارت بمعموره که مولد اشرف بود فرمودند طلوع کرد و ساعت بساعت بلند میشد و در بلند شدن هم نور او زیاده میشد و هم جرم او افزون میگشت تا آنکه اکثر عالم را نور او فرو گرفت من از روی تفحص می پرسیدم که این جرم نورانی چیست او جواب داد که این نور مجسم خلف صدق تست و هر قدر که از سطح غبرا که این نور جهان افروز پرتو بر ساحت آن انداخته در تحت و تصرف و تسخیر او در آید و آن ملک از انوار معدلت آن گرامی تراد معمور گردد و دور روز ازین بشارت غیبی گذشته بود که خبر طلوع نجم سعادت از افق امید رسید چون از روی ملاحظه بوقت آن مشاهده روحانی و رویای صالح مقابله کردند ظاهر شد که حصول سعادت ولادت و شهود بشارت کرامت در یک وقت بود بزرگی را که چنین فرخنده مولودی نصیب باشد بوده آگاهی چرا کرامت نکنند و آنجا که چنین موهبتی از دنبال آن بود امثال این مراقبه و انکشاف چگونه روی ندهد و بظاهر بینان تقدیر است اگر امثال این سوانح شگفت نماید دور نیست اما یک سیرتان دوربین از فطن قبل از وقوع و بیقین بعد از حصول متحقق شده که این پرتو آن نجم عالم افروز است و آن مژده این نیر ظلمت سوز و بر دریافتهای دولت دوام ملازمت این خدیو جهان که بر جلایل شمایلش واقف باشند ظهور امثال این امور جای استبعاد نیست و بر نکته دانایان باریک بین پوشیده نماند که اگرچه مولانا شرف الدین علی یزدی در ظفرنامه رویای قاچولی بهادر و تعبیر توسعه جان را از روی ظاهر بر وجود حضرت صاحب قرانی فرود آورده از هشتم کوکب نورانی که جهان از پرتو آن روشن شد و از جیب قاچولی بهادر بر آمد اشارت بر وجود حضرت صاحبقرانی کرده که جد هشتم آنحضرت است اما بر باطن نور مواطن دوربینان علم تعبیر و فرد ایان عالم مثال ظاهر است که از هفت کوکب هفت تن تعبیر نمودن که با کلیل فرمانروائی سربلندی نیافته باشند و بنیکنامی دولت آرائی ارجمندی ندیده از واد تعبیر و اشارت مثالی دور است بلکه آن هفت کوکب هفت جهان آرای والا قدر اند و مقصود از آن لمعه جهانتاب ذات مقدس حضرت شاهنشاهیست که بنورانیت وجود ارفع عالم و عالمیان را روشن گردانیده و آن نور ساطع این جد اکبر است که از جیب آن برجیس سعادت سر زده بود اگرچه او جد شانزدهم آن حضرت است از روی شماره اما درین میان هفت کوکب برج عظمت اند که نور این شهنشاه گیتی افروز در جبهه حال آنها کمال ظهور کرده و این هفت تن در میان این شعرده کس به بزرگی و گیتی آرائی امتیاز تمام داشته اند و هشتم این گروه والا شکوه ذات اقدس حضرت شاهنشاهیست که نور معدلت ایشان آفاق را منور دارد و در سلسلهٔ علیهٔ این شعرده بزرگ این مظهر کمال قدرت

ایزدی را طلعت گرامی مایهٔ سلطنت صوری و معنوی ارزانی داشته نوربخش عالم باطن و ظاهر ساخته اند و در تفحص آن سلسلهٔ وقایق آثار صدق این معنی مختفی نیست چنانچه مجملی از کمالات این گروه والا درین شگرف نامه گزارش خواهد یافت و در شمول تمهید مبادی بحث حقیقت این سخن بظهور خواهد رسید و هر که امور گرامی احوال این بزرگان و خدیو آن را بنظر دقت و حیرت مطالعه نموده عهد خلافهٔ زمان را دریابد و بمراتب درجات عالی خدیو جهان مطلع گردد آفرین بر دریافت کند هیهات هیهات سخن فروش بیستم که چشم تحسین از مردم داشته باشم خاتمه عظمی از برگزیده تر چه باشد که دل اخلاص گزین مس مصدر نکات حقایق شده است و هر نکته دان مس مهبط این دقایق ربانی گشته از این جواهر شب تاب گوشوار گرامی بهجت آرایش گوش هوش سعادتمندان دانش اندوز یادگار سگرام

ذکر طلوع نور اعظم و سطوع سعد اکبر یعنی سعادت ولادت حضرت شاهنشاهی ظل اللهی

طلوع نتیجهٔ آمال از مشیمهٔ ارادت و طلوع نیر اقبال از مطلع سعادت یعنی ولادت اقدس حضرت شاهنشاهی از حد برج معلی و ستر مقدس حضرت علیهٔ قباب عصمت قباب تقدس احتجاب تحجر دامنسات ولله عسر باز غه درج صاحبه روزگار کاملهٔ آموزگار قدوهٔ طاهرات اسوهٔ زاهرات صفیهٔ صفای نیت و دمیهٔ ذاتی طویت ملکهٔ قدسی ملکات مالکهٔ سماوی برکات صفوت زمین و زمان برکت کون و مکان موجهٔ دریای قدم صدف محیط کرم چراغ خاندان لا فروغ دودمان هدایت سراج حجلهٔ عبادت مشکوة حریم سعادت ناصیهٔ طاعت ایزدی ناصرهٔ سلطنت سرمدی قائمهٔ سریر سمو قاعدهٔ کرسی علو خاتون صحن رفعت بانوی حجلهٔ دولت نقاب گزین هودج حرمت رفعت بخش طیلسان عصمت عطیهٔ الای عالم بالا حریهٔ رحمت ایزد تعالی نعمت کبری مائدهٔ ربانی دولت عظمی موهبت آسمانی نقطهٔ دایره فضل و افضال دُرّهٔ باحرهٔ دولت و اقبال شگوفهٔ بهارستان عدالت لوحهٔ نگارستان جلالت بارقهٔ انوار ولایت و ولا باترهٔ نیر عظمت و اعتلا زبدهٔ نیاس کشتی و دومی نسخهٔ عکاس سری و قلبی واسطهٔ عقد دانش و آگاهی رابطهٔ انتظام سلسلهٔ کونی و الهی شجرهٔ طیبهٔ صفوت و صفا ثمرهٔ مکرمهٔ کرامت و اصطفا مرآت حقیقت نمای وجه یقین مرقات اعتلای مصاعد دولت و دین اصل و اصول دوحهٔ برومندی نخلهٔ سرافرازی روضهٔ ارجمندی مستورهٔ معجر حلم و حیا مخدرهٔ مقنعهٔ عزت و کبریا دریعهٔ اخلاص لوعیت شهادت وسیلهٔ انکشاف صبح دولت و سعادت پردهٔ نشین سرادقات آسمانی حضرت مریم مکانی عصمة الدنیا والدین حمیده بانو بیگم ادام الله ظلال جلالها لقد یاک قدوهٔ اولیای کرام قطب اقطاب عظام سیاح بیدای ناسوت شناخ دریای لاهوت مصباح مشکاة روح مفتاح خزاین فتوح گلچین ریاض تجلی کلید دریای معنی امام صومعهٔ ریاضت ساقی میکدهٔ اخاصت دریادل مرحلهٔ تجرید دریانوش مصطبهٔ توحید مستغرق

سحاب مجاهده مستهلکت لوارق مشاهده + مشعله دار شبستان طریقت + قافله سالار شاهراه حقیقت + اکمل مظاهر تجلیات ذاتی + اجلای مجالی انوار صفاتی + صراف سرائر اصحاب کشف و شهود + نقاد ضمائر ارباب وجد و وجود + سیار مشاهده قلوب و ارواح + نظار بواطن قوالب و اشباح + واسطه انجلای عام ظلام + وسیله انمحای ارقام آثام + عارف رموز الا امتزاج طهور و بطون + کاشف لوائح اسرار بروز و کمون **قطعه**

قطبی که تسطیبن فلک داشت پیام + شیران هوس را با دب کرده سحام + در بیشه دل هژبر سرمست خرام
دریاکش عشق زنده فیل احمد جام + قدس سره الشافی افتاده بحسب ارتفاع شعری شامیه که سی و شش درجه بود بعد از گذشتن هشت ساعت و بیست دقیقه از اول شب هشتم آبان ماه جلالی سال چهار صد و شصت و چهارم موافق نوزدهم اسفندارمذ ماه قدیمی سال نهصد و یازدهم مطابق شب یکشنبه پنجم رجب سال نهصد و چهل و نهم هلالی ستم ماه کاتک سال هزار و پانصد و نود و نهم هندی تا ده هم تشرین الاول رومی سال هزار و هشتصد و پنجاه و چهارم چهار ساعت و بیست و دو دقیقه از شب مذکور مانده بود در شهر کرامت بهر و حصار سعادت انحصار امرکوت که از اقلیم دوم است و عرضش از خط استوا بیست و پنج درجه و طول آن از جزائر خالدات صد و پنج درجه است در هنگامی که موکب عالی رومی توجه تسخیر ولایت ته داشت و هودج اقبال دران حصن دولت و حصار سعادت تحت قرب زمان اشراق این نور گیتی آرای توقف فرموده بود و از غرائب امور که در زمان ظهور این اقبال سانح شد آنست که پیش از ساعت مسعود طبیعت را اقتضای ولادت شد مولانا چاند منجم که بجهت تشخیص و تعیین طالع سعادت مطالع بموجب حکم پادشاهی رفته بود در اضطراب در آمد که الحال وقت نحوست دارد بعد از زمانی ساعتی فرخنده که هزاران سال بدید آید میرسد چه شود که تولد در توقف افتد حاضران مجلس استخفاف نمودند که این اضطراب چه گنجایش دارد امثال این امور اختیاری نیست مقارن این حال آن اقتضا برطرف شد و خاطر او از گذشتن ساعت نحوست بقدری فراهم آمد و سبب ظاهری این عطیه عظمی آن بود که دران هنگام دایه از آن دیار آورده بودند که متکفل این خدمت شود و چون کریه منظر بود خاطر مقدس حضرت مریم مکانی از دیدن آن نفرت نمود و مزاج اعتدال سرشت منحرف شد و آن اقتضا در طبیعت نماند و چون ساعت مختار رسید از آنکه ساعت نگذرد مولانا در قلق بود محرمان حرم قدس گفتند که الحال حضرت مهد علیا بعد از محنت بسیار آسایش یافته غنوده اند بیدار ساختن لائق نیست آنچه ایزد چون در مشیت خویش مقرر ساخته بوقوع خواهد پیوست در عین حرف و حکایت بود که حضرت مریم مکانی را شدت وجع بیدار ساخت و دران ساعت مسعود آن گوهر یکتای خلافت با بهجت بیدار بظهور آمد در سراپرده عصمت و سرادق عزت بساط نگستردند و جشن شوق و انبساط ترتیب دادند پردگیان حرگاهی و عصمتیان حریم پادشاهی دیده امید بسرمه شوق

تکمیل کرده بود هوس را و همه طرب داده گوش بشارت کو سواره مژده را آراسته چهره آمده و زنگ گلگونه عیش برده
ساعد بسا بار آمده مقصود بسته پای رقص بخلخال جلوه در آورده بحولانگاه عشرت و شادی در آمده و زمزمه شادی
و شادکامی برکشیده مرغه صبایان صندلی ساعد بعطر آمیزی هوا تیز گشته بحلیه سایان عنبرین موی زمین آتاره زده
کرده بدیرستاران گلچهره گلاب افشانی شوق را آبروی تازه داده ادعای لباسان توش حیدر عفران پاشی سیمرانرا
در برگرفته گلکوبان سمن عارض بصندل کافور آمیز گرم رفتاران جلوه را اعتدال کشیده مجمر های زرین در هوای
بساط شکوه انگیز کرده از عود شراره های عنبر آگین بیرون توش بر آستند حیا گران پرده ساز جادوی نیو دی شاد کرده
و ترانه ریزان نغمه پرداز افسون بیهوشی در دمیده **شعر** هم از بهدی زبان نازک آواز + چو طاوسان شده جلوه پرداز
هم از چینی نوازان سکه بست + رسا برهای نی می گشته سرمست + هم از قانون نوازان خراسان + دل مشکل پسند
برده آسان + هم از دستان سرایان عراقی + نوا ساز نوید عمر باقی + الحق مجلسی شد چون عالم قدسیان بحر بهار
در غایت قرار و آرام و محفلی چون بزم روحانیان تقدیس براد ستعی از باده و جام تماشائیان ملا اعلی بی سطح
حس بسر تفرج کمان گدشته و نشار گیان عالم بالا زبان سرانی باس ترانه تر زبان گشته بیت انجه مستی است
کرمی باده جام ست ایرا + باده کز جام هوست شد حرام ست ابحا حواسهای مو رنگارنگ گشته مدد های
نعمت گوناگون فروچیده بستر تلها ی رنگ آگ گسترده بوده و حلقها ی تنگ تنگ طعام کرده بدارین شگفتگی و
خوشحالی حکیم که حاجت شرح املاح نیست اگر توانم از زبان مقصود و سیان عالم بالا اتمه بازگویم کرد از رسیدن مگالوی
وحت وجوی لطام بحث ملک معنی و انتظام از زبانی کس عالم صورت را خلعت گرامی وجود بود تا شاید ندوار جسد لطول
صنائع و حلوات قدسی مستمه ظهور بدائع و جلوات انسی آورده اما شرح امتحان ملا اعلی و کامروائی روحانیان بحر در
از امداد گوی مائی میرون ست بیان زمان که ماه هلال از مشرق اقبال طلوع فرمود قاصدان تیزگام نوید از
حاکم حرام سحاب مخیم اقبال و معسکر اجلال که مسافت چهار فرسخ در میان داشت رسانیدن این مژده جان فزا
نوید دلکشا شتافتند و فردای آن شب که حامل بر سعادت بود قبل صبح صادق از آن منزل بدولت کوچ شده
بود و قریب نیمروز بر دیک منزل در سرزمینی که بغایت دلکشا و خوش هوا بود و آبهای عیش و درختان دلکش داشت
حضرت جهانبانی جنت آشیانی بسعادت تکیه فرموده بودند و معدودی از مقربان سرپا علی بسعادت حضور قیام داشتند
مثنوی تازه درختان بفلک چتر سای + سایه فکن بر سر ظل همای + غلغل مرغوله مرغان باغ + ریخته بر سر لم
نوای فراغ + ناگاه از عقب سواری گرم رفتار سیاهی کرد مهتر بسیل که غلام قدیم حضرت جهانبانی بود از الطاف
حضرت شاهنشاهی بعداران سحاب معدن جانی ملقب بامی داشت از این سیاهی که روشنی سپیدی گویم درو مضمر بود
آگاه گشته بعرض اقدس شاید حضرت فرمودند که اگر این سوار نوید رسان ولادت نور دیده سلطنت باشد

تر از این بزرگ سالیم **بیت** پادشاهان جهان را شهر رعیت اقلیم، تربیتگاه چنین شهر. اقبال و سپاه از این
جانب شیر جا نیک ... ان مادر مهربان از غایت شادی عصا سا از دست داده پیش دویدند و آن سوار حشمت سعادت
هم بر دیک رسیده از غایت شوق آواز پای لبند شهریار جهان و حامیان را ابتدا دعائی جاوید بر دوداده و بطلوع
نیر جلال از افق امید نوید رسانیدند که سپیده دم صبح مراد حسب آرزو دمیده و سرو بن سرا اقبال بحقیقت امید
سر بر دمان لحظه آنحضرت سر سجده و شکر بدرگاه خداوند کاری مانده و چنین نیاز تنگ خاکساری الیه **بیت**
تاج رفعت بر سپهر ودی شاخت زمین + پای دولت بر سر یوم قرق شد زد جود + بعد از ادای وظائف
شکر و سپاس و الا استقامت بارگاه سپهر کارگاه درآمده جهان را تحیت حضرت آئین دولت تازه شد و تا رشیش
شادی بآئین نشاط کیقبادی بلند آوازه گشت بارگاهی ترتیب یافت آئین همایونی دلکش تر از جشن جمشید و
و بزم فریدونی **رباعی** ای دیده بیا قدرت بیچون بنگر + وین رنگ اندرون و بیرون بنگر + گردوق تماشای
دو عالم داری + آرایش این جشن همایون بنگر + جهان پیر برگ و نوای جوانی از سر گرفت و عالم دلگیر ترتیب
فراموش کرده را یاد آورد **رباعی** ساقیان دست بجام می حسین کردند + حضرت آنحضرت این جشن آتش کردند
این بیت می بود که ساقی تیغ رحمت ... که سیح و حصار تنگ کتاکش کردند + مطربان نیشابور و شیدیان
جادو نوا سازها بگوناگون نواختن بیاد نهادند و بر دیدگان رنگارنگ ساختن آغاز نمودند چنگیان دست
رشته شوق در زده و عود نوازان غمهای جهان را گوشمال داده و قانونیان از زلف مراد تار بر بستن ما نیاز
گرم نفس نغمهای بهشت آهنگ برکشیده چنگیان دلها را از لب مطلوب در آویختند دائره دستان آمید اقبال
در پیش رو ماه و بلبلنوایان شگرف ارزنگ آمیزی ملازمت که ستایان حریر از ایان سخن آفرین بسته بدیان
بار بد ... گویای لسانی مجلسیان را در قوت شوق در آوردند سپهسالاران جهانگشای و سرداران
صف آرای فوج فوج تسلیم مبارکبادی تقدیم رسانیدند و موالی اهل علم و آهالی و اعاظم و موالی مراسم
تهنیت و تعظیم بجا آوردند و دالش منشان اسکندر پسند و اصطرلاب داتان رصد بند که علی الدوام از
همنشینان محفل نهانی و همرازان اسرار آسمانی بودند زائچه طالع مولود ولادت مسعود را مرآت ضمیر اشراق پذیر
ساخته از نظرات کواکب و اتصالات کلی و تفاصیل احکام و عواقب آثار از طول بقا و علو ارتقا بر مدارج
سلطنت و معارج خلافت چنانچه رقمی از آن حد اول در صفحه احوال کشیده می آید معروض داشتند و آنچه
حضرت جهانبانی جنت آشیانی که در علوم ریاضی پایه بلند فکری فلک پیوند داشتند و ضمیر بابرکات
آنحضرت آئینه ولکتای اسکندری و جام گیتی نمای جمشیدی بود دریافت و آلامی خود استنباط خواص سا
تا اثر طالع این کار نامه ایزدی فرموده بودند آنچه دانایان دیگر از تاثیرات نسبت انظار افلاک و نتایج اجتماع و اجرام

ج اول ۱۹

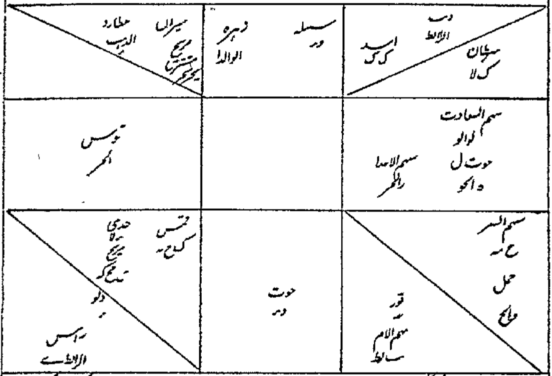
بی‌ارمور علیی برده بود بمعامله و موده همه موافق و معاصد یکدیگر یا فقند و بعدار فراغ ارجش عالی مطالع بشارت علی فاشارت رتانی حاشیه گزارش نامه آن گوهر قدسی راشمال لقب ارمع اسم اعظم ملقب و موسوم شاهنشاه صد و دو سعادت و صنایع دولت مست و مرموم گردانید بد بعدار دو سال و چیا ماه قصر رویای صدق سرای ظهور پیوست مبارک سدرهٔ اسم سامی طلسم گرامی که ار آسمان کرامت بشهر نور و حسابش فرود آمد و ار مشرق تا مغرب فروغ این اسم و پرتو اش متسلی فروگرفت و ارسر الف این نام بدایع انتظام یکی آنست که عدد سه احوی اعظمی جامع الکمالات صوری و معنوی مالک سیع الواقعص قیصی در بعضی تحریرات مدقق خود ایراد نموده اند که ار سرایش مناسبت اشرار حرف که کلمات عالیات اند و رعالم تجرد برکت آثار آن بر وجه اتم بحسب تساوت مدارج و تصاعد ارتباط و امتیاش ظهوری مانده است که مبادی حروف آفتاب که دولیست و بیست و سه عدد است موافق است بعدد حروف اکبر بادشاه

تو می که مهر عالم آرا میداست + ارحسه شایسته و الا مید است + اگر که با آفتاب دارد نسبت + این نکتهٔ زمینیات اسما پیداست + اسمی کامه و یگر ار لطائف این اسم جلیل آنست که دانشمندان حقیقت بین عارفان آثار قدرت حرف و طبائع اسما که حقائق الفاظ و کلمات که ار مقامات بطون هویت و ظهور تنزلات حرد ار مد و ار عالم نور است و ظلمانیت حروف باعتبار تحرر ار لفظ و امتراج بالفاظ آگاهند ار این حروف هست و هنگام احد هشت هشت حرف بهر عنصری ار عناصر اربعه منسوب داشته اند. حروف عدالت اشتراک این اسم گرامی جامع مراتب چهارگانه بوده ار جامعیت مدارج جمال و جلال. سائر نعوت نسل کمال آگاه میسازد چنانچه الف آتشی و کاف آبی و با بادی و را خاکی است و هرگاه اسمی بطرز سویت و تصریت ار حروف فراهم آید که عنصری در آن ناقص نبود و عنصری مکرر نباشد هرآینه آن اسم در حدوث در کمال اعتدال باشد و اعتدال نشاة الیست که او بر او در حسن سیرت و صحت بدن و طول عمر و ارتقای دولت و دوام مسرت جاوید آن نام بدخل تمام است و در ضمن این نکته دیگر بر دریچهٔ ادراک جلوه گر شده که این سعد اکبر ار جمیع اعداد ار اطراف پیدا شود با لو و پراگنده گردد چه در ترکیب و نظم حروف این اسم دو حرف میانگی که آن کاف و بای شست کاف آبی ست و دشمن بالای خود را که آتش ست ار مد و با که بادیست دشمن پایان را که خاکست پراگنده میکند و عارفان نقاط اسرار را باید که ار رمور نکات عالی اشارات این اسم بدیع حرد ار گسته ار تعیص سعادات و کرامات بهره مند گردند

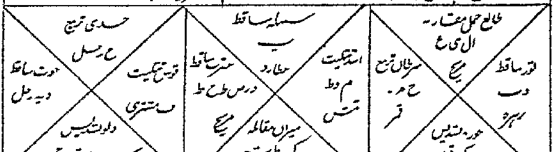
ذکر صورت زائچهٔ مسعود که در وقت ولادت اشرف موجب ارتفاع اصطرلاب یونانی ثبت یافته بود

سیاهی آسمان سبع رصد سد ... نگاهی کن نقل صحیح بپوید تشخیص طالع صاحبقران بین بسعادت نامه مهر ...

تماشا کن درین فرزند منشور بر سعادت بسعادت نوروز در وقت بهنت رایات لسرب اهتمام ارتصار امرکوت مولانا چاند منجم را که در معرفت اصطرلاب و تدقیق زیچ استخراج تقویم و تخریج احکام مهارتی عظیم و مهارتی تمام داشت بجهت تشخیص زمان سعادت و تحقیق وقت ولادت ملازم درگاه حضرت قباب ساخته بود و او حیان بعکروا الانوشته معروض داشت که بار تفاع اصطرلاب یونانی و حساب زیچ کورگانی طالع سعادت مطالع سنبله استخراج نموده و مقدور ستون زائچه اقدس



لنقره برای استخراج زائچه بشکل دیگر بتحریر رسید تا بر مبتدی و منتهی آسانی تمام و سهلتر به وجه بی دقت لطر درمن کونس کره خخ بنو



اگرچه سنبله برج ذو جسدین ست مرکب از ثبات و انقلاب اما درین دیباچه اقبال ثبات طالع با معان نظر ولمعان تامل بدو وجه محقق شده یکی آنکه جزو طالع درجه هفتم است از ثلث اول برج و آن باتفاق اهل تنجیم ثبات دارد دوم آنکه برج ارضی ست و ثبات در عناصر بارض منسوب و این دو دلیل ست بر ثبات سریر سلطنت و استقرار مسند خلافت و صاحب طالع عطارد و درین زائچه اشرف بمنزله سعد اکبرست چه مشتری که سعد اکبر است

با اوست و عطارد کوکبی ست که با سعد سعدتر گردد و زهره که سعد اصغر ست در خانهٔ اوست چنانچه عطارد در خانهٔ زهره است
که میزان باشد و منسوبست بعقل و دانش و فراست و کیاست و آن هم بحسب تسویه و هم بحسب رحیت در خانهٔ دوم است
که تعلق باسباب معاش و قوام زندگانی دارد افتاده کمال عقل و دانش بر حد اوسط طالع گردد که در امور معاش و معاد
عالم را بنور عقل بیاراید و عقدهای دین و دولت را بسر انگشت خود بگشاید و زهره که بسعادت و میمنت مشهور و بعیش
و طرب منسوبست درین طالع آمده همواره اسباب شوق و سرور و مواد ذوق و حضور آماده میدارد و دوازدهم
آنکه صاحب طالع در خانهٔ معاش نشسته و صاحب خانهٔ معاش در طالع و هر دو سعادت ذاتی و عرضی دارند و ایام
زندگانی را بعیش و کامرانی انتظام می بخشند و مشتری که سعد اکبر ست و منسوب بعدل و دیانت و علو همت
و استقامت طبع و تعمیر عالم در خانهٔ دوم ست ناظر بخانهٔ چهارم که خانهٔ عاقبت است اسباب عشرت و کامرانی و
روضهٔ اتم با عاقبة العاقبة بتقارن حال فرخنده مآل آنحضرت میدارد و عطارد ممتزج المزاج بسبب مقارنت
با سعد اکبر سعادت کبری یافته و سعادت بر سعادت او افزوده و دلالت کرده برآنکه صاحب طالع بعلو همت و سمو
رتبه فائق باشد و با ارباب عقل و دانش و اصحاب فطانت و ذکا مجالست نماید و دانشوران روزگار و دانایان
هر فریق ملازم درگاه دانش پناه او باشند و هر سعادتمند روی زمین ترک اوطان نموده احرام طواف آستان
رفیع او بندد و آنچه در ضمیر الهام پذیر او در آید بحضور ادراک رسد و موافق عقل و مطابق نفس امر باشد و ابواب نصفت
و معدلت بر روی عالمیان گشاده در جمیع امور حفظ مراتب دیانت و صیانت نماید و در اختراع مبانی عمارات
عالی که ملوک گذشته را کمتر دست داده باشد همت گمارد و در آن عمارات دلپسند بانواع خوشحالی و خرمی و اسباب
آزادگی و بیغمی بگذارند و از جملهٔ غرائب آنکه زهره در خانهٔ عطارد ست و عطارد در خانهٔ زهره و سه سعادت جمع شده یکی سعادت
مشتری و دوم سعادت زهره سوم سعادت عطارد که از سعدین کسب کرده و این بغایت نادر افتد و نیر اعظم عطیه بخش
عالم که نظام بخش امور جهانیانست علی الخصوص کراست فرمای جلالت و اقتدار و شوکت و اعتبار در خانهٔ سوم در
برج ثابت واقع رفعت و جلالت و عظمت و شوکت موهبت نموده و چون از هبوط بر آمده رو بشرف دارد و تسلط
روز افزون ساخته و چون ناظر ست بخانهٔ نهم که خانهٔ سفر ست همواره در سفر رایات فتح و ظفر سر بلند بوده از
آسیب و آشوب زمان در کنف حفظ و حراست روشنی بخش جهان باشد و خانهٔ سوم که باقربا منسوبست یافته عقربست
از اقارب عقارب خبر داده و زحل در آنجا آن نزدیکان دور را نحوست و نکبات بهاویهٔ ضلالت و هلاکت
رسانیده و قوس که تدبر طالع ست و آن خانهٔ عواقب کارها و مشتری که صاحب اوست ناظر بتسدیس دارد و متصل
است بعطارد مسعود و در حد خود و مثلثهٔ خود است در هر کاری که توجه فرماید آسان ترین روشی انصرام یابد و
عاقبت کارش بکامروائی باشد و خانهٔ نهم که خانهٔ فرزندانست جدی است و آن از جهت بسیار فرزند و مبهج که

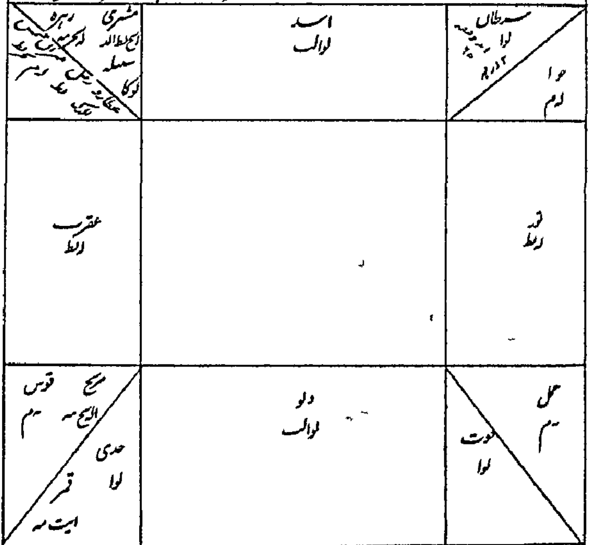
زایچه اول



کواکب سیاره است در انجاست و کدخدای طالعست که مدار قانون عمر بر وست و از جلائل امور آنکه این کوکب شاد
در بیت الشرف ست در وجه مثلثه و در سیحان و ادحال واتنی حتر یه خود از عمر دراز بر و سند گرداد و از بسیاری اولاد
واحفاد بهره مند سازد و از فرزندان برخوردار کامگار استغنا دهد. و سیاه گیتی پوی را کامیاب ظفر و نصرت دارد
و از جمله اتفاقات حسنه آنکه در زائچه طالع حضرت صاحب قرانی نیز مریخ در پنجم بود چنانچه در ظفرنامه ایراد یافته و حکمت
تجربه کار در طالع سلاطین قوت مریخ اعتبار کرده اند و درین زائچه قوی حال قدسی مثال زیاد تی از طالع صاحبقران
که این کوکب والا در بیت الشرف ست با قوتهای که گزارش یافت چنانچه این معنی از جلالت قدر و بزرگی شان
و بلندی رتبت و فتح و نصرت و تسخیر ممالک آگاه میسازد و ایما مینماید از یکه صاحب طالع هرچند دراز عمر شود چنانچه
او بیشتر و بهتر از ایام شباب باشد و ماه که واسطهٔ تاثیر علویات و سفلیات ست زائد النور آمده بدولت روز افزون
رهنمونی مینماید و هیلاج هم اوست که بتایید روحست و مربی بدن در خانه پنجم ست متصرف از مریخ بتثلیث زهره و از سهم
دوام صحت و تندرستی مزاج و قوت بدن گشته و خانه ششم دلوست منسوب بلشکر و صاحبش که زحل ست در سوم
واقع شده که خانهٔ اعوان و انصارست و راس در وست لشکریان را از خیل مخلصان و فدائیان داشته و تدساتع جو
مدرجهٔ هفتم که حد زهره است و از مثلثه و ادحال اوست مخدرات حریم عصمت را در لوازم رضاجوئی و آداب سازگاری
ثابت قدمی عطیه نموده و از نیکو خدمتی کامیاب دولت و سعادت ساخته و خانه هشتم حمل ست صاحبش مریخ که سعادات
مذکوره دارد و ناظر الطالع بنظر تثلیث ست اشارت بر حمایت الهی نموده در مواقف خوف و مکامن خطره خانهٔ
نهم خانهٔ سفرست صاحبش زهره در طالع قرار گرفته سواد سرور و جمعیت در سفرهای دور آماده میدارد و موجب ازدیاد
مالک میگردد و سهم السعادت در وتد عاشرست که خانهٔ دولت و اقبال ست و صاحبش مسعود ناظر بتثلیث و تحنین
سعد اکبر ناظر بنظر تثلیث بر سلطنت عظمی و کمال عقل و عدل دلالت کرده و خزائن روزگار را در حیطهٔ تصرف و قبضهٔ
اقتدار او در آورده و خانه یازدهم که خانهٔ امیدست صاحبش قمر زائد النور در پنجم طالع بواسطهٔ نظر تثلیث بطالع
سبب حصول امانی و آمال شده و در خانهٔ دوازدهم که خانهٔ دشمنانست ذنب جای گرفته در خواری و نگونساری
اعدای دولت ابد پیوند اهتمام دارد و هر بد دولتی را که از قبلهٔ اطاعت روگردان شده ببادیه فنا سرگردان ساخته
صاحبش که نیر اعظم ست در خانهٔ سوم که جای اعوان و انصارست جای گرفته بسیاری از مخالفان را پشیمان
ساخته در سلک بندگی و جانسپاری در آورده و از غرائب این طالع آنکه عاشر که خانهٔ دولت و سلطنت است
حوت است که خداوندش صاحب طالع ست و مقررست که هر صاحب طالع می خواهد که منسوب خود را رتبهٔ بلند رساند
لیکن بواسطهٔ موانع از قوت بفعل نمی آید و درین طالع مسعود آن خانه جای دولت و سلطنت واقعست
هرگاه که دولت در خانهٔ خود داشته باشد چگونه از منسوب خود دریغ دارد ✣ ✣

تصویر زائچه طالع آسمان پیرای حضرت شاهنشاهی و مجملی از احکام نظر از اختر شناسان هندوستان

طالع سعادت مطالع آنحضرت بموجب حساب منجمان هند اسد قرار یافته که برج ثابت است و کمال علیت و استیلا و ثبوت و استقلال دارد و نیر اعظم که از جمیع افراد عالم نظر تربیتش بسلاطین بیشتر است صاحب طالع واقع شده و این نشانه روشن که صاحب طالع برشهریاران ناموروفرماندهان بزرگ قدر غالب و مستولی باشد در روزه قوائم سلطنت و ایالتش استحکام و استقامت پذیرد و قواعد دولت و شوکتش باستقرار و استدامت انجامد پنجه قهرش دست گردنکشان بدسگال تابد و آوازه کوس سطوتش زهره صفدران شیرمرد را آب سازد و صورت زائچه قدسی بموجب تحریر عمده منجمان هندوستان چونگرامی که از منجمان عتبه شاهی بود رقم زده کلک تصریح میشود



باوجود کمال فی نفسی و بی تکلفی حضرت شاهنشاهی چندین شعبه سلطنت و جبروت که از پیشانی شکوهش پیدا مد دلالت میکند که قول منجمان هندوستان که طالع اشرف اسد میگویند بنزدیک الواقع باشد در کتب احکام این طبقه مقرر است که صاحب این طالع بسیار مال و غالب بر دشمنان و گشاینده بر کشورها و گناهکاران باشد و آتیر

ج اول ۲۳

عدل و انصاف گراید و کارهای بعقل قوی و رای متین خود سر انجام دهد بسفر مائل بوده از سفر بهره مند باشد و صاحب
فرزندان ارجمند رضا جوی شود و مشتری و زهره در خانهٔ دوم و باهم آمده صاحب طالع را الفنون هنرمندی و انواع
دانشوری رهنمون گشته و چون سعد اکبر در خانهٔ عطارد ست بعطیهٔ حسن و صورت تناسب ترکیب عنصری و
سنجیدگی سخن و آراستگی مجلس و خرد عالی و اندیشهٔ بلند در خداشناسی و یزدان پرستی و نیکوکاری و انتظام سرکار
از روی شایستگی ممتاز ساخته و زهره در سنبله بآرایش مخدرات سرادقات اقبال و افزایش پیرایهٔ حسن و جمال
اهتمام نموده و نیر اعظم در سوم ست هر چه خواهد از کارهای بزرگ بی ملاحظهٔ کسی بجا آورد و توانا باشد و برادران
بپایهٔ او نرسند بلکه بحکم طالع اخوان محترق گردد و جهانیان بر هواداری او متحد و متفق باشند و چون عطارد
در سوم ست هنرمند و کاردان بوده به بیکاری خوش نداشته باشد مشقت کش و دشمن کش گردد و در الهیات
و دیگر فنون حکمت فکرهای دقیقش در مرتبهٔ ذوق و وجدان باشد و چون در منیر الست مشهور آفاق گردد و
کارهای پسندیده فراوان پیدا نسته باشد و در ازمنهٔ ممتده جهانستانی و جهانبانی کند و تدبیرات صائبه و افکار
دقیقه نماید و زحل چون در سوم ست آسایش و آسودگی فراوان بیند و خدمتگاران رضا مند بیحساب داشته
باشد و با شجاعت ذاتی بعقل کامل خود کار کند و چون در میزان و در شرف است صاحب خزائن عالم شود و چون
در سایهٔ گرانمایهٔ آفتاب جهانتاب ست خزاین بیکرانش مدتهای مدید و عهدهای دراز برقرار ماند و سفرهای طول خواهد
بکامرانی و کامستانی کند و از وزرگترے در روی زمین نباشد و جانوران سیاه رنگ عظیم جثه بر درگاه او باشند
هرچند بسن و سال بزرگ گردد قدر او بزرگتر شود و کثرت سپاه و کمال دولت و جاه بی مشقت و تردد او حاصل
آید و بدولت و اقبال دیرگاه بماند چه ازین بطی ترکوکبی نیست نشط سعادت و استدامت سلطنت و امتداد
زمان از عطیه‌های اوست و نیر اعظم و زحل و عطارد در یک جا دند. دوست پرور و دشمن کاه باشد و آیین
دوستی و دشمنی نیکو داند و مریخ در قوس ست جهانیان او را ستایش کنند چه در مثلثهٔ طالع در بیت دوست
خودست و دوستی قوی حال که آن سعد اکبر ست اندیشها و غمهای طوائف عالم دور کند و خوشدل و کامروا
باشد و بقوت صوری و معنوی و ذاتی و عرضی بزرگ بزرگان و پادشاه پادشاهان و پرتو شهرتش عالمگیر گردد
و صیت عظمتش از کران تا کران رسد بسیاری از سلاطین و حکام در تحت حکم او باشند و از و اندیشه ناک بوده
مطیع و منقاد گردند و چون در خانهٔ مشتریست و نیر اعظم نظر برو دارد سروران جهان سر بخط فرمان او باشند
و خاک آستانش سجده گاه اطاعت خود سازند و قمر در ششم ست دشمنان او بزرگان باشند اما با و نرسند
و تاب بارقهٔ قهر و عظمت او نیارند و همیشه دوستی او را ترتیب دهند تا باقتباس انوار وفاق او از آفات
سلامت مانند و چون در حدی ست و وبال دلالت بر ضعف حال دشمنان کند و چند او نظر طالع را موافق

ج اول

برای آنکه فصل خصومات موافق عدل و مطابق نفس امر کنند و تحقیق ادیان ملل [illegible] سعادت نموده هر
طالب الله را به نیکوکاری راهبری نماید و خواند که عالمیان از نشیب آباد تقلید برآمده بجادهٔ قدم تحقیق گرایند چون مشتری
سر طالع [illegible] قدرت و قوت بادشاهی [illegible] امداد [illegible] باشد و صاحب [illegible] شایسته گردد و چون
زهره ناظر ست عقائد [illegible] کردار [illegible] باشد [illegible] در میدان نیک نهاد
کامران شود و مطابق [illegible] کتب حکمای هندوستان که دلالت بر سلالت [illegible] زائچه قدسی [illegible] سرافراز
[illegible] چون دوازدهم قمر [illegible] کوکب سیاره واقع میشود مولود [illegible] باشد [illegible] عارضه
[illegible] عافیت او کمتر رسد چون [illegible] قوت [illegible] شهادت [illegible] سعادت شرف داشته باشد بادشاهی
بزرگ باشد بطول حیات [illegible] برکات [illegible] عالی اساس [illegible] والامیان [illegible] آرای گردد و چون
درین زائچه دوازدهم قمر [illegible] ست حصول این معنی [illegible] صاحب [illegible] مسعود گشته در [illegible] عظیم
[illegible] باشد و [illegible] سطوت جلال او گردد و چون دوازدهم [illegible]
کوکبی مسعود واقع شود مولود گرامی [illegible] سلیم الطبع [illegible] حال صاحب اقبال بود و در [illegible]
دلیران [illegible] مردان [illegible] صاحب [illegible] سعادت [illegible] وقار [illegible]
[illegible] زائچه [illegible] احتیاط [illegible] درین زائچه مقدس [illegible] سعدین [illegible]
اتفاق [illegible] سعادت می نماید چون صاحب طالع نیر اعظم باشد در سوم واقع مولود [illegible] سلطنت
عظمی رساند چنانچه درین دیباچه [illegible] چون مشتری و عطارد و زهره [illegible] ناظر باشد [illegible]
مولود مسعود آگاهی [illegible] چنانچه درین لوحهٔ نگارین چراغ دولت می افروزد و اگر طالع یا قمر در برج [illegible] باشد و چهار
کوکب [illegible] سلطنت [illegible] صاحب طالع متعلق شود ممالک [illegible] تصرف و قبضهٔ
اقتدار [illegible] درین طالع [illegible] قمر در [illegible] کوکب [illegible] نیر اعظم سعد اکبر
سعد اصغر [illegible] عطارد درین زائچه قدسی صاحب طالع در خانه سوم ست مولود اقدس را اگر برادری باشد در [illegible]
[illegible] حال باشد [illegible] سلطنت [illegible] سعادت [illegible]
شود و صاحب [illegible] در سوم واقع [illegible] کارهای عظیم کند و شغلهای [illegible] بوجود آورد و اختراع قوانین دولت
و حکمت کند [illegible] صاحب سوم در دوم
[illegible] سعادت [illegible]
العام و احسان [illegible]
رسد چنانچه در زائچه مقدس صاحب سوم سعد اکبر ست [illegible] دلالت دارد [illegible] عظمی و

۲۵
ج اول
مولوی [illegible] محمد صادق علی [illegible]

صاحب چهارم که مریخست در یحم جا گرفته پدر والاقدرا زوجود اشرف او موید بتائیدات غیبی گردد و در سدان حالی برادر او دراز عمر باشد و با دولت و اقبال بزرگ و پایدار شوند و صاحب پنجم که مشتریست در دوم ست خواهش فراوان شود و ممالک عظیمه در تحت تصرف آورد و چون زهره سیر در دوم ست نکات موسیقی و دقائق ادوار و رموز نغمات باریک بین و موی شگاف باشد و صاحب ششم زحل در سوم ست یعنی از ملازمان درگاهش اندیشهای باتا پیش گیرد و پایمال قهرمان اقبال شود و صاحب هفتم زحل در سوم ست امور شوکت و اهبت تدبیر صائب خود انتظام دهد و در خاطر او این آرزو جای کند که مرا برادری باشد که در خدمت من سربلند شدی و صاحب هشتم مشتری در دوم است تدبیر والای خود اموال فراوان و خزائن بی اندازه را متصرف باشد و تواند بود که میراث پدر بدست او فتد و صاحب نهم مریخ در یحم در خانه مشتریست دلالت بر قوت حافظه کند و یاد داشت قوی داشته باشد و هر چه با خلق کند شایسته کند و پرستش خالق پسندیده نماید و آئین نیکو و رعیت پروری و معدلت گستری بسر برد و او را از پدران دولتمند حق پرست شود و شادب آداب اطاعت و رضاجوئی باشد صاحب دهم زهره در دوم ست بوالدین و بزرگ سالان خویش باادب و رضاطلب باشد و صاحب یازدهم عطارد در سوم است خدمتگاران و ملازمان درگاه را دوست دارد و پناه جهانیان باشد و دشمنان او بی محنت و مشقت اذیت و نابود گردند و صاحب دوازدهم قمر در ششم مخالفان و منافقان او فراوان باشد و از صدمه صدای کوس دولت و غلغلهای عظمت او سراسیمه پراگنده گردند و خائب و خاسر روی بفرار استخانه فناء نهند و اگر مشتری با زحل در دوم واقع شود مولود مسعود پادشاه بزرگ گردد و بر دشمنان چیره دست شود و نیز هرگاه قمر در حدی که خانه زحل ست در قوع یابد و در نه بهر زحل جای گیرد و دلالت کند که اکثر عالم فرمانبردار مولد و محکوم باشد و اطراف ممالک او بدریا منتهی شود و ایام سلطنت سعادت انتظام او امتداد یابد و دیگر مقرر ست که چون در زائچه ولادت زحل در شرف باشد مولود اشرف پادشاهی بزرگ و عمر دراز کامیاب گردد و این همه ضوابط و دلائل درین زائچه مسعود در قم ظهور دارد

ذکر زائچه سعادت ارقام که علامة الزمان عضد الدوله امیر فتح الله شیرازی استخراج نموده

در سالیکه قدوه علمای روزگار و نقاوه دانش اندوزان آموزگار قسطاس دقائق علوم اقلیدس معالق فهوم مرتقی مدارج علیا بلند حقائق انتقادجواهر معانی جلال غوامض یونانی پرده شگاف رموز بطلمیوس و طلسم نکته طراز حرکت و سکون اجرام و اجسام عنقای اوج بلندپروازی علامة الدهر عضد الدوله امیر فتح الله شیرازی بر هنمونی بخت بیدار بپایه سریر ارفع اعلی مشرف شده بمراتب رفیع و مدارج عالی خلعت امتیاز یافت روزی راقم این شگرفنامه مذکور ساخت که زائچه طالع مسعود مختلف بنظر میرسد باعث آنست که ایشان نیز نمودار صحیح غور تمام کرده میزان تحقیق بسنجد حدمت ایم

مولوی سید محمد صادق علی صاحب مدظله

برج اول

ارکال تدقیق لضوابط فارسی دقوانین یونانی استنباط طالع اشرف نموده اسا قرار داده جون باعتماد محرر معتمد ترا

رائچه است صورت آرا نا انموذجی از احکام ایراد مینماید +

م الواذجلی وول — طالع — م المال

مرکز طالع اشرف درین زائچهٔ اقدس که کارنامهٔ ادوار ثوابت و سیارست میست و هشت درجه سی و شش دقیقه اسد ست و قائم الاوتاد اتفاق افتاده و چون مرکز طالع سعادت مطالع ارجائه نیر اعظم ست هیچ کوکبی صاحب شرف خانه او نیست و ...

مریخ ونه بهر مشتری و آوردجان و هشت بهر مریخ واثنا عشریه قمر و وبال زحلست واین درجه مذکرست ومیز وار نحوست با
ومستولی برین طالع نیر اعظم ست بحوی از شرکت زحل و زهره و درج سنبله در بیست و شش درجه و بیست وسه دقیقه و سی و
هشت ثانیه و سهم الولد لقولی در بیست و چهار درجه و بیست وسه دقیقه و سهم المال در بیست و پنج درجه و هیده دقیقه و سهم
موت الاب در بیست و چهار درجه و بیست وسه دقیقه و سهم الاخوة در هشت درجه و چهل و هشت دقیقه و سهم عدد الاخوة
در چهارده درجه و دوازده سنبله ست مرکز خانهٔ دوم بیست و هشت درجه و چهل و سه دقیقه سنبله است خانه و
شرف عطاردست و حد زحل و رب مثلثه اش قمرست بشرکت زهره و خدمت مریخ و وجه عطارد و دریجان و هشت بهر
ونه بهر عطارد و وادرجان قمر و اثنا عشریه نیر اعظم ست بهر و هبوط زهره و وبال مشتریست و مستولی برین خانه قمرست
واین درجه مذکرست خالی از ظلمت و نور و نحوست و سعادت و مشتری در یازده درجه و سیزده دقیقه و سی و
هفت ثانیه و عطارد در بیست و پنج درجه و بیست و چهار دقیقه میزانست و سهم الرجا در دوازده درجه و بیست و
وسه دقیقه و سهم النصرة والظفر در یک درجه و سیزده دقیقه میزانست و جزو اجتماع در بیست و بیست و چهار دقیقه
میزانست مرکز خانهٔ سوم بیست و هشت درجه و یک دقیقه میزانست و خانهٔ زهره است و شرف زحل و حد
مریخ و رب مثلثه اش عطاردست بشرکت زحل و خدمت مشتری و وجه مشتری و دریجان و نه بهر و اثنا عشریه
و هفت بهر عطارد و وادریجان و هبوط نیر اعظم و وبال مریخ ست و مستولی برین خانه زحل ست و این درجه موست
است و سپید و خالی از نحوست و سعادت و زحل در ده درجه و چهل دقیقه و سی و سه ثانیه عقربست و سهم الغیب
در هیده درجه و پنجاه دقیقه و سهم السعادت بر قول بطلیموس و محی الدین مغربی در هیده درجه و نه دقیقه و سهم
الاصدقاء و النجم و سهم العبید لقولی در بیست و سه درجه و دوازده دقیقه و سهم الامراض لقولی در هیده درجه و
یک دقیقه و نیر اعظم در صفر درجه و چهل و پنج دقیقه و پنجاه و هشت ثانیه عقربست مرکز خانهٔ چهارم بیست و هفت
درجه و بیست و یک دقیقه عقربست و این وتد قایم ست و خانهٔ مریخ و حد زحل و وجه و اثنا عشریه و وبال زهره
و رب مثلثه مریخ است بشرکت زهره و خدمت قمر و دریجان عطارد و نه بهر و هشت بهر مشتری و مستولی برین
خانه مریخ ست و این درجه مذکر و قیمه و خالی از نحوست و سعادت ست و سهم سفر البر در دوازده درجه و بیست
و هشت دقیقه قوس ست و سهم الخصومات در بیست و هشت درجه و سی و دو دقیقه عقرب ست مرکز خانهٔ
پنجم بیست و هشت درجه و یازده دقیقه قوس ست خانه و نه بهر مشتری و شرف ذنب و حد مریخ و وجه زحل
و رب مثلثه اش مشتری بشرکت شمس و خدمت زحل ست و دریجان شمس و وادرجان زهره و اثنا عشریه
مریخ و نه بهر مشتری و هفت بهر زحل و هبوط راس و وبال عطاردست مستولی برین خانه مشتریست بحو شرکتی
از زحل و این درجه مذکرست و قیمه و از نحوست و سعادت خالی سهم السلطنة والملک در بیست و هشت درجه

و سی و سه دقیقه قوس است سعادة الله حاده و ساعة الطائر در بیست و پنج درجه و مریخ در ده درجه و چهل و هشت دقیقه و ست و سه
ثانیه و قمر در نوزده درجه و چهل و هشت دقیقه و چهارده ثانیه جدی ست مرکز خانه ششم بیست و شش درجه و چهل و
هشت دقیقه جدی ست خانه زحل ست و شرف و حد مریخ و وجه شمس و رب مثلثه آتش قمر ست شرکت زهره و حد مست
مریخ و دریجان و سه مهر عطارد و ادرجان و اثنا عشریه و هبوط مشتری و هفت مهر و وبال قمر ست مستولی برین خانه
مریخ ست شرکت زحل و قمر و این درجه مذکر و تیره و نحس ست و راس در بیست و هفت درجه و بیست و سه دقیقه و بیست و
ثانیه دلو ست و سهم الحبس و الاساری در بیست و چهار درجه و چهل و چهار دقیقه جدی ست و سهم موت الاخوة در
دو درجه و یک دقیقه دلو ست مرکز خانه هفتم بیست و هشت درجه و سی و شش دقیقه دلو ست خانه احد و
اثنا عشریه زحل و رب مثلثه آتش عطارد ست شرکت زحل و حد مست مشتری و درجه قمر و دریجان زهره و ادرجان و
مهر عطارد و هفت مهر مشتری و وبال شمس ست مستولی برین خانه زحل ست شرکت عطارد و نحو ترکیبی از مشتری
و این درجه مذکر و مظلمه و خالی از نحوست و سعادت ست سهم الالفة و الصلاح و الثبات و المحبة در بیست درجه و هشت
دقیقه حوت ست مرکز خانه هشتم بیست و هشت درجه و چهل و سه دقیقه حوت ست خانه و سه مهر مشتری و شرف زهره
و حد و وجه و دریجان و ادرجان و رب مثلثه آتش مریخ ست شرکت زهره و حد مست قمر و حد و هفت مهر اثنا عشریه
زحل و هبوط عطارد ست مستولی برین خانه زهره است شرکت مریخ و نحو ترکیبی از قمر و این درجه مذکر و قیمه خالی از
نحوست و سعادت ست و سهم الشرف در بیست درجه و هشت دقیقه حمل است و سهم التجارة در دو درجه و پنجاه و سه
دقیقه حمل ست مرکز خانه نهم بیست و هشت درجه و یک دقیقه حمل است خانه مریخ و شرف نیر اعظم و حد زحل و هبوط
و ادرجان و وجه و وبال زهره است و رب مثلثه آتش مشتریست شرکت نیر اعظم و حد بس زحل و دریجان و سه مهر و
اثنا عشریه و هفت مهر مشتریست مستولی برین خانه مریخ است شرکت مشتری و نحو ترکیبی از زحل و این درجه مذکر از
و تیره و ادرجات انار ست سهم الولد المذکر بقولی در بیست و سه درجه و چهل و سه دقیقه ثور ست و سهم سفر البحر
در دو درجه و سی و شش دقیقه و سهم الام در پنج درجه و صفر دقیقه ثور ست مرکز خانه دهم بیست و هفت درجه
و بیست و یک دقیقه ثور ست خانه و ادرجان زهره و شرف و رب مثلثه آتش قمر ست شرکت زهره و حد مست مریخ
و دریجان زحل و سه مهر و هفت مهر عطارد و اثنا عشریه و حد و وبال مریخ ست مستولی برین خانه زهره است شرکت تام
و قمر و نحو ترکیبی از مریخ و این درجه مذکر و تیره و خالی از نحوست و سعادت است سهم السعادة بقول غیر بطلیموس و
محی الدین مغربی در سه درجه و بیست و دو دقیقه جوزاست و سهم العقل و النطق در سه درجه و پنجاه و یک دقیقه جوزا
و سهم المرض در بیست و پنج درجه و بیست و هشت دقیقه جوزاست و سهم الولد المذکر بقولی در بیست و سه درجه و چهل
دقیقه ثور ست و سهم الوجع در چهار درجه و صفر دقیقه و سهم الاملاک در نوزده درجه و سی و شش دقیقه و سهم الاعداء القوی

۲۹
ج اول

سید محمد صادق علی صاحب مد ظله

دربیست وپنج درجه وبیست وهفت دقیقه جوزاست مرکز خانهٔ یازدهم بیست وهفت درجه ویازده دقیقه جوزاست خانه ونه بهر عطارد ودر مثلثه اش او ست بشرکت زحل وخدمت مشتری وتشرف راس وحد ودریجان زحل وخدمه شمس وادر جان مشتری واثنا عشریه وهفت بهر زهره است واین درجه موثت وقیمه وخالی از سعادت ونحوست ست سهم عواقب الامور وسهم التزویج در چهارده درجهٔ سرطان ست مستولی برین خانه عطارد ست بشرکت زحل مرکز خانهٔ دوازدهم بیست وشش درجه وچهل وشش دقیقهٔ سرطانست خانه ووجه قمر وشرف ونه بهر ودریجان مشتری وحد ووبال زحل ست ودر مثلثه اش مریخ ست بشرکت زهره وخدمت قمر وادرجان واثنا عشریه وهفت بهر وهبوط مریخ است مستولی برین خانه قمر ست بشرکت مشتری ومریخ وزهره وزحل واین درجهٔ موثت وتیره وخالی از سعادت ونحوست است وذنب در بیست وهفت درجه وبیست ونه دقیقه وسیزده ثانیه اسد است وسهم العلم والحلم والغلبة والنصرة در هیجده درجه وبیست ودو دقیقه وسهم الولد للتولی در دو درجه وچهل وسه دقیقه وسهم الخوف والشدت در بیست ودو درجه ویازده دقیقه وسهم الحیات در دو درجه وچهل ونه دقیقه وسهم الامراض سیزده درجه وبیست ودو دقیقه اسد ست ودرین زائچه هیلاج اول جزو اجتماع متقدم ست پس سهم السعادت پس درجهٔ طالع وکدخدا اول مر هیلاج اول زحل ست پس مشتری مر سهم السعادة اول مشتریست پس زحل وازمر درجهٔ طالع اول شمس است پس مریخ

شرح احکام این زائچه بدیعه که هیکل بازوی انجم وافلاک وتعویذ تارک قرون وادوار ست

چون اساس زائچه قدسیه استحکام یافت شرح اندکی از بسیار احکام بدائع انتظام این زائچه مقدسه ناگزیر است

احکام خانهٔ اوّل چون مرکز طالع از اسد ست که خانهٔ نیر اعظم است دلالت میکند بر علو فطرت وبها وبودن هیکل مقدس قوی وتوانا وبزرگی سر وفراخی پیشانی وکشادگی سینه وقدرت وسطوت وشهامت وعظمت وهیبت ونمای وحسن سطر وقوت دماغ وچون اکثر درجات طالع از برج سنبله است که خانه وشرف عطارد ست که در خانهٔ زهره در دوم طالع ست ومتصل بمشتری ودر حد ومثلثه خود است باید که در همه امور مالی وملکی بنفس نفیس خود بازرسد وبتدبیرات درست سرانجام مهام خود نماید وچون مستولی برین طالع تشریف نیر اعظم ست بشارکت زحل سلطنت تمامی ممالک هندوستان وبعضی از اقلیم چهارم بصاحب طالع تعلق گیرد وچون بحسب مقام نیر اعظم بعد زحل ست بادشاهی هندوستان مقدم باشد بر اقلیم رابع وچون صاحب مرکز دوم که عطارد ست متصل بصاحب طالع شده دلالت کند بر آنکه مال وملک بآسانی دست دهد وبودن طالع وسهم السعادة وجزو اجتماع مقدم از بروج کثیرة المطالع دلیل قوی بر درازی عمر وامتداد سلطنت باشد احکام خانهٔ دوم چون مرکز خانهٔ دوم از سنبله است که خانهٔ عطارد ست متصل بشمس واکثرش از میزان که خانهٔ زهره است واو در طالع است که خانه وتشرف عطارد ست دلالت کند بر آنکه مال و

مولوی سید محمد صادق علی صاحب

ج اول ۳۰

ج اول

ملک از غمر حسن تدبیر و عقل کامل حاصل شود و پاینده منصب بزرگ پادشاهی باشد و بودن مشتری درین خانه
در حد خود و اتصال حاصل کند با و مقوی همین ست و برآنکه وی ذو القوت عقل و افراش صاحب طالع در استعلام امور
ملک و مال کوشنده تدبیر جو. ملک اندیشهای ایشان پیش تدبیر جدی پور مال نماید چون صاحب دوم در طالع است
خزائن بحساب او جمع شود و چون مشتری در بیخانه است مال باد از مسالک صنای ایزدی صرف کند و در حسابات
خدای نگاهدارد و نظام احوالش روز بروز و دولت او افزا باشد و بودن مثلثه مشتری در حد خود دلیل طول عمر گرامی او
چنانچه و بعد ادهای گرامی را دریابد این سعادت مستان بطول ترتیب او بزرگ حال شود و زحل چون در دوم است
و در شرف هرگز نقصانی به خانه معموره او نرسد و بیلاح که حد و اجتماع مقدم است درین خانه است مقوی این
معنیست و کدخداه که زحل ست و در شرف خود و شرکش که مشتریست در بیخانه آمده عطیه عمر مقدس از مرد و کدخداه
و سوم که مریخ ست از عمر طبعی که صد و بیست سال ست متجاوز باشد و بودن قمر مستولی برین خانه مویدی دیگر ست
برای اساس این سعادت **احکام خانهٔ سوم** چون صاحب طالع در سوم ست دلالت کند بر کمال حلم و
آهستگی و وقار و اعزاز و امداد اقربا و اهل گروه از کوچکی در مقام یکجهتی باشند اما چون آن مرکزی که صاحب طالع
در وست خانهٔ مریخ و مثلثه و حد و وجه و دادجان و دربیان اوست دار و در پنجم طالع ست که خانهٔ فرح و شرف اوست و
در مثلثه و وجه مشتری و ادرجان صاحب طالع ست اندیشهای نادرست این طبقه موجب زیادتی جاه و منصب مرید
دولت صاحب طالع گردد و چون اوائل سوم که تعلق برادران دارد مورد هبوط نیر اعظم ست دلیل ست برآنکه
برادران در حشمت و شکوه ذات اقدس در حساب باشد و از همه عمده ترست و السین درکت و او اشرف و او آخر سوم که
تعلق باحوال و انصار دارد محل سهم السعادت بقول بطلیموس و شرف نیر اعظم ست و او شریک کدخداه است دلیل ا
برآنکه دوستان و مخلصان بر بساط یکرنگی و حال سیاری بوده در آداب و خیرخواهی ثابت قدم باشند و از طرف صاحب
طالع بسعادت و دولت برسند و چون این محل از خانهٔ سوم تعلق بمریخ دارد که در شرف خود است و آن خانهٔ فرح و خانهٔ
زحل که کدخداه مقدم است و آن نیر در شرف خود ست دوستان همه با شکوه و شوکت باشند و بودن زحل مستولی
برین خانه که کدخداه است و واقع در شرف دلالت تام برین امور دارد و بودن صاحب سوم در پنجم دلیل ست بر انتظام
احوال برادران گرامی و آنکه نقل و حرکت بر دیک بسیار روی نماید که موجب انبساط خاطر گردد و از غرائب آنکه سهم
بالتعاق و سهم السعادة بر قول بطلیموس و محی الدین مغربی در یکجا جمع شده که درجهٔ پنجم عقرب ست که داخل خانهٔ سوم ست
برای این در طوالع کمتر افتد دلالت قوی میکند بر آنکه پیوسته از عالم غیب سعادت بر سعادت روی دهد و نیز آینه
دلیلی مبین ست بر اطلاع بر خفایای امور و آنکه ضمیر منیرش مورد غیبیات باشد **احکام خانهٔ چهارم** چون
صاحب مرکز این خانهٔ مریخ ست و در شرف و وجه و مثلثه خود و حد مشتریست و او مستولی ست برین خانه دلیل ست

برآنکه در اول مرتبه ملک وسیع لشکریان در تصرف درآید و چون این خانه برج ثابت است و صاحبش در شرف ناظر
سطر مودت است همیشه ملک در تصرف اولیای دولت باشد و هرچه در تصرف او درآید پایدار بود و چون قسم چهارم باعتبار
این درجات که از اول عقرب است جوزاست که صاحبش در تحت شعاع نیر اعظم مختفی است دلالت کند برآنکه چون صاحب
طالع سن تمیز رشد سلطان عقلش ظهور کند و والد ماجد مولود مسعود درین هنگام رو بکمون و بطون آورده امت ام
بشهرستان جاودانی نماید و چون اکثر این خانه از برج قوس است و صاحب حد در دوم طالع مولود دوستدار
و حق گزار پدر باشد و از ملک پدر روزی مند گردد **احکام خانهٔ پنجم** چون صاحب اکثر خانه سوم که تعلق بمحبان و
مخلصان و معاونان دارد یعنی مریخ در پنجم و در شرف است دلیلست بر جلائل احوال فرزندان مولود و اخلاص ارتباط
ایشان و چون مستولی برین خانه زحل است که در شرف و مثلثه خود کدخداه است و مشتری که در وجه و مثلثه خود است
و شریک کدخداه و صاحب مرکز این خانه است دلالت کند برآنکه فرزندان مولود سعادت پذیر و معین دولت
گردند و تارک ادب از زمین رضامندی برنگیرند و نسر طائر که بر مزاج مریخ و مشتری و منقار الدجاجه که بر مزاج مشتری
و زهره است درین خانه است دلیل قوی بر فراوانی صید مسرت و سعادت است **احکام خانهٔ ششم**
چون صاحب این خانه که زحل است در شرف خود است و رأس درین خانه دلالت کند بر دوام سرور مولود
و حصول مال و منال فراوان و استدامت صحت عنصر و اعتدال مزاج و اگر احیاناً اگر اندک عارضه پیرامون مزاج
قدسی گردد بی شائبه امتداد بصحت کامل انجامد و چون مستولی برین خانه مریخ است بشرکت زحل و هر دو در شرف اند
خدمتگاران و ملازمان سعادتمند فراهم آید **احکام خانهٔ هفتم** چون صاحب مرکز خانهٔ هفتم زحل و در شرف است
صاحب طالع را در اوائل جوانی پردگیان سراپردهٔ ازدواج از خاندان فرمانروایان هند باشد و چون زحل در
بیت دوم است و وکیل باشد برآنکه این عصمتیان شادروان عصمت از احکام مالگزار و خزانه معمورساز او باشند
و چون سهم الالفه و المحبه درین خانه است دلالت بر مزید التذاذ و در الفت و مودت کند خصوص که سهم الالفه در
حوت است که خانهٔ مشتری و شرف زهره است **احکام خانهٔ هشتم** چون مرکز این خانه از حوت است و صاحب او
مشتری در دوم است در حد و مثلثه خود و سهم الشرف درین خانه است و مستولی برین خانه زهره است بشرکت
مریخ که در شرف است دلیلست بر عدم خوف و خطره و تحفظ و صیانت ایزدی مأمون بودن **احکام خانهٔ نهم**
چون مرکز این خانه در برج حمل است و خداوند او که مریخ است در شرف و فرح و مستولی برین خانه مولود مسعود در سفر
کامیاب بود و سفرهای دور متضمن تسخیر ولایتی باشد **احکام خانهٔ دهم** چون مرکز این خانه از ثور است که خانهٔ زهره
است و مستولی برین خانه و در طالع است دلالت کند بر سعادت تامه و ریاست عامه که عبارت از پادشاهی اقلیم است
و آنکه این منصب والا در قبضهٔ قدرت صاحب طالع امتداد پذیرد خصوص که این خانه شرف قمر است و قمر ناظر بود بطالع

ج اول ۳۲

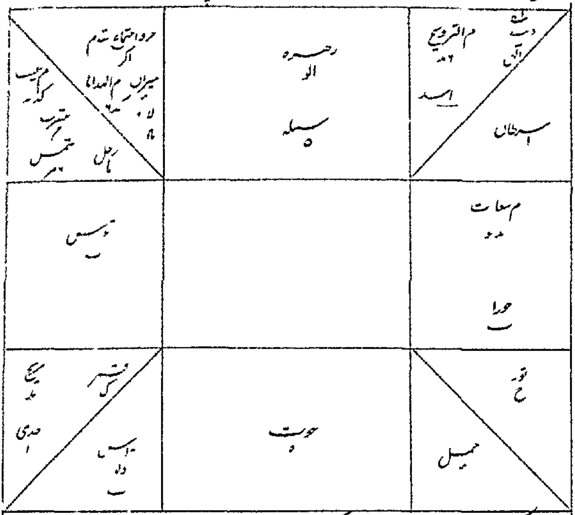
بالنظر تمام و بتی و چون سهم السعادت بقول جمهور درین خانه است دلیلست بر کمال سعادت وارد یا د دولت و آنکه اکثر اوقات در سر انجام و انتظام مهام ملک و ملت باشد و چون سهم العقل المطلق درین خانه است دلیلست بر آنکه عقل و فهم او بمرتبه باشد که سر دفتر سیحان باشد و مصنوعات رهبر کار ارباب تمیز و لسان اظهار حمایت او ور باشد احکام خانه یازدهم چون مرکز این خانه در اوست و صاحبش در دوم که بیت المالست دلالت کند بر آنکه امید های او بتدبیراتی که در مال و ملک بود بکشد چنانچه بمواد صورت یابد و نیز دلیلست بر آنکه او بر اد و دوستان مکرم باشد و ارباب علم و دانش در خدمت او بمرتبه ارجمند رسند چون سهم عواقب امور درین خانه است دلیلست بر آنکه عاقبت آمال و امانی او همواره بخیر و سعادت باشد احکام خانه دوازدهم چون مرکز این خانه از سرطانست و صاحبش قمر در وبال و هم دلیلست بر آنکه اعدای دولت پیوسته در نکبت و وبال باشند و هرچه به طالع ایشان رسد سود و بود ایشان را بر در درجه اول متوی این معنی ست و چون سهم العلم الحلم درین خانه است دلیلست بر آنکه صاحب طالع را بعلم و احوال کوته اندیشان تیز رای در مقام حلم و عفو باشد و بر آن و برای و حلکی و عموم مهربانی از صفات لازمه او باشد ایزد تعالی آن جوان اقبال التزمی و ده برحمته از ارکه صفات خلق عظیم که اصل جمله منها و رجهانداری و ملک آرائی و سبب جمال دولت و دوستی الطه بتاویل انتظام امور خواص و عوام است محمد الله و المنة که مجموعه اخلاق مهذب این مولود دولت بستان کبریای احدیت بر مرتبه اتم و بکمال است و بر معاینت دار اصل فطرت و سد رطبیعت این عطیه والا و موهبت خاص احتصاص یافته و ارمی تحقیق آن همه شمایل و سجایای پسندیده بی تکلف و تعلق ملکه آن ذات سماوی برکات گشته از سرچشمه معدلت بی اول انسانیتش استعدادات ارباب استفاضه جاری و ساریست شعر همیشه تا که بر ارکان لا احمد بایدش همیشه تا که بر ارواح قائم اجسام ¤ مدار دهر بوای تو گردش گردون ¤ مدار دهر برضای جهش ایام ایست المودی ار احکام را حیای طالع اقبال مطالع و اگر عطیات کواکب سعادات لطارت و مواهب بدیعت و غیر آن تمام و کمال ایراد کرده شود هر آینه دفاتر بهم رسد و صحائف ساخته گردد شعر بمیر سد رستم

دقائق تشریف ¤ مدرسان رصد مدراتحریمش

صورت زائچه اقدس منقول از خط مولانا الیاس اردبیلی موافق زیج ایلخانی

در وقت تحریر این گرامی صحیفه که محل استکشاف ان سعادت قرین بود زائچه بخط اوادت و ارادت پناه بحر سعد مولانا الیاس اردبیلی که در علوم ریاضی پایه بلند داشت و در صدر نشینان بارگاه قبول حضرت جهانبانی جنت آشیانی بود و سطر در آمد آن را نیز بحسن قبول گشت محرر داریان آثار میمنت و احکام جهت اعتماد

شرح وجه باهتمام آنکه این زایچه خلاف زائچهاست دیگر مبتنی بر بیج ایلخانی ست ++++



بیان حکمت در اختلاف میان حکمای یونان و منجمان هندوستان در طالع مسعود حضرت شاهنشاهی

گروهی از دانش‌منشان روزگار ساگمان میبرند که این اختلاف که میان اخترشناسان هندوستان و افلاک پیمایان یونان واقعست که یکی طالع آنحضرت را اسد میگوید و دیگری سنبله قرار میدهد بنابر آنست که حکما را در حرکت فلک البروج اختلافست جمهور حکمای متقدمین وارسطو برانند که فلک هشتم را حرکت است و از جز حکیم قائل شده بحرکت اما العین مقدار نکرده و بطلیموس گفته که حرکت او در صد سال یک درجه است و در سی و شش هزار سال یک دوره تمام کند و اکثر حکما برانند که در هفتاد سال یک درجه قطع کند و در بیست و پنج هزار و دو بیست سال دوره تمام سازد و طائفه از حکما میگویند که در شصت و سه سال یکدرجه قطع کند و تمامی دوره در بیست و دو هزار و ششصد و هشتاد سال باشد و سبب چندین اختلاف اختلاف اسباب و آلات رصدی و تفاوت ... در وقت الارصد است و تحقیق آنست که حکمای متقدمین بحرکت ثوابت از جهت کمال بطؤ متعرض نشده اند و لسبب آنکه مدت عمر وفا نکرده زیرا که مقدار حرکات ثوابت را احساس نتوان نمود و نیافته اند پس در وقت تعیین

و چه صورت است که با اجتماع چیا کوکب ثابت متوهم میشود چنانکه متأخرین بر آنند که ثوابت را حرکتی نیست و این حرکت که در ثوابت مشاهده میشود حرکت فلک البروج است از اینجا انتقال نموده حقیقت صورت سنبله در آن زمان در آن موضع بود استقرار یافته
و همچنین سنبله موضع میزان در مکان عقرب تا آخر و چون پس حساب سمیان بر وفق رصد حکمای متقدمین ست
که مبنی ست بر عدم حرکت ثوابت و حساب رصد جدید باعتبار حرکت فلک البروج که مستلزم انتقال صورت
است بموضع سنبله و مقارنه التفاوت در میان این دو حساب هفتاد درجه که هر برجی سی درجه از مکان
خود انتقال نموده و از اینجا میتوان دانست که از رصدی که حکمای هند بسته اند تا رصد جدید یکهزار و یکصد و نود
سال گذشته بقولیکه در هفتاد سال یک درجه قطع کند چنانچه اکثر حکما را اعتقاد است بهفتاد و هشتاد و بقول بطلمیوس
که در صد سال قطع یک درجه است فاصله در میان رصد یکهزار و هفتصد سال بود و باریک بینان حقائق معانی و دانا
شناسان رموز آسمانی از این واقع خلاف و مدار اختلاف در وادی حیرت می افتند و اکنون که قدوة حکمای
روزگار عضد الدوله امیر فتح الله شیرازی بقوانین یونانی و اصول فارسی استنباط طالع همایون حضرت شاهنشاهی
نموده اند قرار داده چنانچه نموده آمد بوضوح می پیوندد که منشأ اختلاف نه آنست که گمان برده میشد چه حکمای
که حکمای هندوستان بحرکت افلاک قائل نیستند چنانچه در آخر این دفتر شرح حکمت ملکه حکمت الهی و دیگر
امری چنین اتمام شود که احوال این فارس میدان عظمت و محرم خلوتسرای کبریا هم از نظر اندیشه نالع نظر ان
خرد دان باریک بین مخفی ماند هم از چشم اندیشه کوتاه بینان مستور و محتجب باشد و از این سبب است که حضرت
جهانبانی جنت آشیانی که تدقیقات مطرلابی و تحقیقات زیجی رصدی سرآمد تحت نشینان نکته دانی یونانی
اسکندر ثانی بود با وجود کمال جهد و اهتمام در طالع خدیویان چنانچه باید تصحیح نفرموده اند و همچنین سائر
رموز شناسان علم تنجیم نیز در اختلاف ماند سر این امر شگرف ره نبردند با وجود اتقان قوانین
حسابی تحقیق نمایان نرسیده اند از اینکه دانایان روزگار در امثال این امور کثر اختلاف نمایند مقتضای غیرت
الهی حقیقت را چنانچه بود در نقاب احتجاب ماند و دیده احقاف ستر گشته و اجمله هر یکی از زایچهای طالع را
که امود چی در هر کدام گفته آمد اگر بنظر انصاف دیده شود ظاهر گردد که در حالت حالی ایزد شناسی و در حالت
قدر و منزلت و رفعت صوری و معنوی اورا تا توانا بود اگر چه زایچهای باهم اختلافی دارند اما در ولت آرا
ظاهر و باطن متفق بوده صاحب طالع را مستدای صوری و معنی تهنیت مینمایند از دیگران حضرت جهانبانی
جنت آشیانی که ظاهر و باطن ایشان براستی و درستی آراسته بود شنیده شد که حضرت جهانبانی جنت آشیانی
چون زایچه طالع سعادت مطالع را در پیش نظر داشته تأمل میفرمودند بارها چنین واقع شد که در خلوتگاه حاضر بودیم
از کمال شوق برقص می درآمدند و از غایت شوق جنبش دوری می نمودند آری چنین زینت نشینان بارگاه

ذوق حقیقی و چاشنی گیران خوان معرفت سرمدی که از حلاوت وصال و عرفان الهی لذت یدیر باشند حیرت اکبر دریافت این لذات بیخودی کمند و از فرط طرب و انشراح رمزمه وجد و حال زکات تمدیه صعود بر معارج علیا می این کمالات عین معرفت الهی ست و حضرت جهانبانی جنت آشیانی را از کمال دریافت ذاتی لوارق و واردات و حالات آتیه و کمالات و سعادات مستقبله ذات اقدس شاهنشاهی سپهر شاع ادراک میتافت و جمیع آن انوار قبل از حصول در مراتب فعلیه از مرآت زائچه بدیعه معاینه میشد و بارها بمستعدان خطاب بیان میفرمودند که طالع این نیر اقبال از طالع حضرت صاحبقرانی در بعضی امور عالیه بچند درجه زیاده است چنانچه بر تیز بینان جداول احکام بوضوح می پیوندد و چون این دو سعادت نامه گرامی مقابله نموده علیات کواکب و سعادات علویات را میزان تامل بر سنجند دریابند که زائچه صاحبقرانی چه خبر میدهد و این زائچه های قدسیه از چه آگاه میسازد سبحان الله با وجود تباعد متحیر چنین از روی زمان و مکان در حال تحالف ضوابط سیر یکی از صحائف طالع فرخنده مطالع که صورت گزارش یافت توافق دارد که این مولود به پایه اعلی مراتب کونی و الهی رسد و ذات مقدس او مجموعه مکارم صوری و معنوی گردد از اقسام کمالات و ملکات قدسی و کامروای صورت و معنی و سلطنت ظاهر و باطن و انواع حالات جهانبانی و درجات فرمانروائی و مدارج علیای حق پرستی و حق شناسی و دلیل پرستی و صورت آرائی و صحت بدن و اعتدال مزاج و ممدوح عوام و خواص بودن و مشکور صغیر و کبیر شدن و کمال آگاهی و خبرداری از احوال عالم و ضبط ممالک و حفظ مسالک و سائر امور ملک آرائی و جهانداری و از غرائب آنکه جملگی این حالات که رموز دانان تنجیم بتفکر و تامل تا آن پی برده اند ساده لوحان لقوس ستاره شناسی از فرع دوربینی خود از صفحه پیشانی احوال آن حضرت میخواندند اما قوت ناطقه از ادای بیان مراتب عجز و قصور اعتراف مینماید چه بیت

انکه صفات تو زبانها از بیان انداخته

عزت ذات یقین را در گمان انداخته

تصویر اسامی دایه های سعادت پیرای و قوابل روحانی قوالب حضرت شاهنشاهی

همان زمان که آسمان بفر ولادت عالیش بر زمین حسد برد و زمین بمقصد گرامیش بر آسمان فخر جست روز افزون نورانی شد پایه دانش و بینش بلند گشت و دست سایه پروردان سعادت پرتو ولسر[illegible] نمانان پاک دامن عنصر قدسی و گوهر قدوسی آن حضرت که بسرچشمه نور الهی و دریای معرفت ازلی شست و شو یافته بود و انوار قبول و اقبال بر وجود پاکش تافته بر سم عادت که شیوه متعهدیان تربیت ترکیب ظاهر عنصر نیست اعتدال و اصطفا یافت دایه های معتدل مزاج روح امتزاج بقماط سعادت ارتباط که از پرده های پاکان پاکیزه تر بود پیچیده آن پیکر ربانی و هیکل آسمانی را بحسن ادب و کمال احترام بر کنار و کتف قدسی آن پاک ذیل

بنا بر دلستان مهربانی موتیلی لبش داده لتیره جان پرور شیرین کام ساختند شعر شیر بهر لبش آمیختند شیر و شکر
را بهم آمیختند شیر سار دایهٔ امید خورد کاب رستخیز خورشید خورد خون ارتقاوه دودمان سعادت شمس الدین
محمد غزنوی در فتوح خدمتی شایسته تقدیم رسیده بود و حضرت جهانبانی جنت آشیانی در قرب ایام طلوع این نیر اقبال
ار شرائف بشارات آن خدمت بوعدهٔ این موهبت عظمی امیدوار دولت جاودانی ساخته بودند که کوچ [illegible] ولت میمنت
عصمت سرشت او که امور [illegible] انکه بلند جلالت سعادت خدمت دایگی آن نوبادهٔ بهارستان خلافت و
اقبال و دولت [illegible] آن گلدستهٔ بستان عظمت و جلال مفخر افتخار و طیلسان امتیاز پوشند بنا بر آن حضرت
مریم مکانی قدسی ارکانی آن ماه [illegible] سار آسمانی را طلب داشته آن مولود مقدس [illegible] در ساعت مسعود بکنار آیه
اورا آوردند و چون [illegible] حمل این دایه قدسی پایه شده بود بیعت آب دایه بهال که خدمتگار خاص حضرت
جهانبانی بود و بعصمت و طهارت اشتها داشت فرمودند که اول او شیر [illegible] از تحقیق آنست که اول شیر والده ماجدهٔ قدسیه
میل فرمودند [illegible] انکه کوچ [illegible] کوکه باین شرافت کامیاب شدند پس آن [illegible] انکه دریافت این
سعادت نمودند [illegible] کوچ خواجه غازی باین دولت بلند عزت یافت ازان پس حکیمه بانو علیه کبری مخصوص گشت
[illegible] پس خدمت [illegible] انکه [illegible] شمس [illegible] او کوکی انکه کوچ [illegible] والد
[illegible] این خدمت شایسته بود و آنگاه [illegible] انکه [illegible] سعادت یار کوکه باین موهبت کبری اختصاص
یافت و در آخر آن عفت [illegible] جان انکه والدهٔ [illegible] جان کوکه باین دولت بزرگ استعداد یافته سرمایهٔ
بزرگی جاودانی سرانجام داد و جمعی دیگر از عفت قبابان [illegible] این خدمت سرمایه شدند و همانا که حکمت
ایزدی در اختلاف این لبنیات ودیعت نهاد [illegible] است تا وجود مقدس بملاح متنوعه رسیده شایسته
اطوار گوناگون تجلیات الهی گردد [illegible] آنست که بر متفکران [illegible] ظاهر شود که این نونهال اقبال از زلال جویبار
فیض ایزدیست نه از آن [illegible] که تربیت صوری [illegible] معنوی ارتفاع یافته چه حالت معنوی این گروه برگزیده
پیدا که درجه یافته است [illegible] رتبه قدسی منزلت این برگزیده در چه مرتبه [illegible] آثار آنکه حضرت شاهنشاهی در
[illegible] لب [illegible] کشودن [illegible] خود بخلاف عادت دیگر اطفال [illegible] تبسم و الهام [illegible] گل شگفته ساختند
[illegible] طبع ملکی را فاتحه تفاؤل ابتسام بهار دولت و اقبال ساختند و مقدمهٔ افتتاح غنچهٔ امانی و آمال
دلبستگان [illegible] گهوارهٔ [illegible] خیال که [illegible] سلطنت از صندل و عود ساخته بودند و چون تاج [illegible]
[illegible] لآلی و یواقیت گرانمایه از گوشه و کنار آن گوهر یکتای [illegible] صدف [illegible] آرام داده
ملائمت [illegible] نرم [illegible] در آوردند و [illegible] آرام [illegible] آثار شایسته فرجام [illegible]
موافق [illegible] مدعا که [illegible] قدسی سالکان مجامع انس که [illegible] سلسلهٔ [illegible]

۳۷
ج اول

آرندگان دائرهٔ کون و مکان احکام روا شده بر عالم و عالمیان بست نهادند و آن جگرگوشهٔ آسمانی با این تهنیت سلسله
آواره گشتند شعر کای شرف عقل مسلّم ترا ÷ دور شهنشاهی عالم ترا ÷ روی زمین همچو تو ماهی ندیدست ÷ طاق فلک
چون تو چراغی ندیدست ÷ قلزم ابداع بسی موج داد ÷ تا گهری چو تو چراغی ندیدست ÷ قلزم ابداع بسی موج داد ÷ تا گهری
چون تو بساحل فتاد ÷ خامهٔ تقدیر بسی نقش بست ÷ تا رقمی همچو تو نقشی نشست ÷ نسخهٔ کون آیت تلمیح تست ÷
جلد فلک دست تشریح تست

ذکر قدوم حضرت شاهنشاهی بموجب گیتی نورد حضرت جهانبانی جنت آشیانی از حصار امرکوت و قران سعدین

چون چشم جهان بین و دیدهٔ سعادت قرین حضرت جهانبانی جنت آشیانی بمشاهدهٔ دیدار گرامی حضرت
شاهنشاهی نگران بود فرمان عاطفت نشان شرف ارسال یافت که در خدمات حضرت مریم مکانی متوجه
سرادق عزت و مخیم اقبال شوند و خواجه معظم و ندیم کوکلتاش و شمس الدین محمد غزنوی را فرستادند که در راه
ملازم هودج سعادت باشند لاجرم حضرت شاهنشاهی در کنف دولت و کنار تربیت حضرت مریم مکانی یازدهم
شهر شعبان بساعت مسعود از حصار امرکوت سراپردهٔ اجلال بیرون زدند و بسعادت و اقبال بر تخت روان
روان شدند شعر مهد گهواره باگذشته بسور بخت ÷ والاش کرده تخت نشین ÷ چشم بکشوده و بدیدهٔ دل ÷
دیده در انتظام دینی و دین ÷ دست بکشاده و بدولتش خواهان ÷ که جهان را کند بزیر نگین ÷ ناشگفته گلش یکی
ز هزار ÷ عالم از باغ دولتش گلچین ÷ چون تخت روان حضرت شاهنشاهی گنج روان معرفت الهی بود
قریب رسید و مسافت دو منزل ماند حکم جهان مطاع شد که اعیان سلطنت و ارکان دولت و سائر اکابر و اهالی
متوجه قبلهٔ اقبال و مستقبل کعبهٔ آمال شوند قاصدان بشارت ساعت بساعت میرسیدند و اخبار قرب مقدم
گرامی زمان زمان میرسانیدند بیت میرسد موکب شاه دو جهان دنبالش ÷ میرود قافلهٔ شوق باستقبالش
و در آخر شعبان که روز نزول اجلال بود و یک منزل از معسکر اقبال که هما فر سعادت پیوند صاحب طالع
قبولیت و سعادت دارین در ذات اوست طوی که هر چند نزدیکتر میشود در شهرستان وجود جبلتی دیگر معاینه میگردد و
شرقی تازه مشاهده می افتد از صفای باطن و نور فراست حضرت جهانبانی جنت آشیانی ادراک دقائق رموز
الهی و دریافت حقائق کنوز آسمانی چه بحث از کمال ظهور آثار حضرت شاهنشاهی ظل الهی که نسخهٔ دیباچهٔ
بدائع عالم و مجموعهٔ فهرستهای کمالات بنی آدم است انجلای انوار را چه غرابت و در ساعتی که سعادت قران سعدین
و میمنت اقتران نیرین داشت بدولت و اقبال بسرادقات عظمت و اجلال نزول فرمودند و بحضور مورد النور
مستسعد گشتند و در سایهٔ همای دولت ابدی آرامگاه گرفتند و تارک مبارک حضرت شاهنشاهی بمساس پای
سریر فرسای حضرت جهانبانی بنیت برخورداری و وصول بکمال پیری سعادت پذیرفتند و از کمال عطوفت

دو فرط عاطفت در برگرفته بر پیشانی نورانی آنحضرت که لوح سعادت دو جهانی و دیباچهٔ دولت جاودانی ست

دیده اند. هر گاه بر آن لب گاه بر دل بکام سرود استند. بعد از مشاهدهٔ این نور اقدس زبان الهامی بادای شکرگزاری

حضرت باری جل شانه و جل برهانه مقرون ساختند و ورق ورق سپاس از السعادات نیازمندی بر درگاه بی نیاز

سرود آوردند. شعر. نه تنها سجده شکر شد بسر سدم بود. که هر موی تنش در سجده هم بود. چون از عنایت الهی جهان یار

سعادت ماندهای آن ودیعت ازلی و امانت ابدی را در کنف عاطفت پادشاهی سپرده باین زمزمه شادی

ترانه آزادی مترنم گشتند شعر. اینست امانت الهی. زین گنج بخواه هر چه خواهی. اینست که در دلش نهادند

ماهیت کنه حق کماهی. اینست که کعبه دوش را شکیرند تیهان القلعه کلاهی. اینست که پای دولت او. روی

تخت پادشاهی. جمعی جوانان بیانات بشری بچشم تعمق و تفکر نظاره کردند. قیافه شناسان هیکل انسانی سطر تامل و تدبیر

مطالعه نمودند قطعه. دیدند دیدند ندیدند که هرگز. دیدند دیدند ل آفرینش. از حیرت نگفتند چیزی و گفتند. ز هی نور

دانش زهی چشم بینش. انوار پادشاهی از ناصیه غرائیش لامع ارقام ظل اللهی از خطوط دست و الا پیش ساطع شواهد

عقل از ترکیب وجودش ظاهر دلائل جهانبانی از مجموعهٔ هیئتش باهر براهین عدالت از اعتدال مزاجش پیدا

سواطع کرامت از جوهر ذاتش هویدا توام صاحبقرانی از جداول انس تقاسیمش روشن علوم غیبی از پیشانی

بهادش مستر بر رموز دور بینی از تیز بینیش واضح اطوار دور اندیشی از نگاه ملکیش لائح ذکر بعضی از

تواریخ بدیعه ولادت سعادت پیرای حضرت شاهنشاهی بهجت ولادت سعادت پیرای

حضرت شاهنشاهی نکته پرداران نظم و نثر تواریخ مناسب یافتند و قصائد تهنیت گفتند و همه بعرض قبول مجالس سینا

بارگاه حضرت جهانبانی که عیارگاه جوهر انسانی بود رسانیدند کامیاب جائزهای گرامی گشتند از انجمله این تاریخ را

مولانا نورالدین ترخان یافته تحسین احسان مبارت ه بود رباعی چون کلک قضا لسان تقدیر نوشت + ابیات

ادراجمه تفسیر نوشت + از مهر ولادت شهنشاه جهان + تاریخ شهنشه جهانگیر نوشت + و این تاریخ نیز از غرائب اتفاقا

که یکی از فضلای عصر یافته بود شعر لله الحمد که آمد بوجود + آنکه از کون و مکان منتخب ست + پادشاهی که شاهان

جهان + اکبرش نام و جلالش لقب ست + شب ورود + وسال میلاد + شب یکشنبه پنج رجب ست

شکرگزاری مؤلف این شگرفنامه ابوالفضل بر دریافت زمان سلطنت و هم ملازمت حضرت

شاهنشاهی در هنگام طلوع این نیر اقبال اگرچه راقم این شگرفنامه در صحاری عدم بی مایه هستی سرایه ایزد پرستی

گرامی حضرت ده داماشکر این موهبت عظمی چگونه گذارد که زبان طوطی این برگ حقیقی و مجازی میتواند صوری و معنوی

دریافته از نظر کردهای چشم التفات درست است و صد شکر دیگر آنکه بیشتر از آنکه پایه قدسی سطر در آید و دقایق سرا

ج اول ۳۵

و بدائع جلائل ارقام آن اطلاع یابد کمال ایزدشناسی و ملک‌آرائی که زیبایه ساحت سیم و زر است در یافته پرستار قدرت ایزدی بود و قته الحمد تم لله الحمد که تشلّ اتمام الکلام حسام الحکم لسان الحجه حکیم خاقانی در حسرت ساعت وقت که اتمام سلسله صورت و معنی بار ایران گرامیات میست چنانچه بکاشته قلم حقائق رقم اوست شعر گویند که سر هزار سال از عالم آید بوجود اهل وفای محرم — آمد بس ازین و ما برادر زمانم — آید پس ازین یا ورفته لعم — و دیگر میگوید رباعی هر یک صد از حسان حسان آمد پدر روشن جانی را آسمان زیر آید — خاقانی ازین جنس درین یکصد هزار نشین که کاروان درآید و باقبال سعادت کامیاب ملازمت این قربان هدای کل وعقد گشائی مشکل گشته از دولت توجه و التفات عالی مزاج ربا حستوده دانا فریب افهمیده خاطر را که سرگردان بادیه اسباب بود فراهم آورده در شاه تعلق حریحصیل خشنودی او که عین رضای ایزد ولیست هیچ چیز سرگرمی ندارد و دل را از قیود تعلقات و تنیات دنیوی آزاد ساخته و در حسرت گذشته و نه در آرزوی آینده دلخراش است چنانچه شرح احوال خود را استعداد ملازمت و استظلال ظلال رافت و عاطفت و سربلندی از اوج عزت و ارجمندی لغز معرفت در محل خود رقم زده کلک عرض خواهد گردانید.

ترتیب انساب معالی القاب و تنسیق اسامی گرامی آبای کرام حضرت شاهنشاهی

تعداد القاب سلسلهٔ آسمانی انتساب آبای کرام و اجداد گرامی حضرت شاهنشاهی که در مدارج رفعت و مراتب عظمت ما آبای علوی توامانند و همه شاه و شاهنشاه و پادشاه کش و پادشاه دلستان آمده اند و بمنزله اولاد و نتیش حق بین چنانچه مقتضای عدالت و انصاف است در انتظام عالم و عالمیان بوده طنطنهٔ نام نیکو را که ثابتست بلکه حیات جاودانی درین بساط گذاشته اند باین ترتیب متوالی است ابوالمظفر جلال الدین محمد اکبر پادشاه بن نصیر الدین محمد همایون پادشاه بن ظهیر الدین محمد بابر پادشاه بن عمر شیخ میرزا بن سلطان ابوسعید میرزا بن سلطان محمد میرزا بن میرانشاه بن صاحبقران قطب الدنیا والدین امیر تیمور گورگان بن امیر طراغای بن امیر برکل بن ایلنگیر بهادر بن ایجل نویان بن قراچار نویان بن سوغوجیجن بن ایردمچی برلاس بن قاچولی بهادر بن تومنه خان بن بایسنقر خان بن قایدو خان بن دوتومین خان بن بوقا قاآن بن بوزنجر قاآن بن النقوا است جونیه بهادر بن بلدوز بن منگلی خواجه بن تیمور تاش و از نسل قیان بن ایلخان بن تنگز خان بن منگلی خان بن یلدوز خان بن آی خان بن کون خان بن اغوز خان بن قراخان بن عل بن النجه خان بن کیوک خان بن دیب باقوی بن النجه خان بن ترک بن یافث بن نوح بن لمک بن متوشلخ بن اخنوخ بن یرد بن مهلائیل بن قینان بن انوش بن شیث بن آدم علیهم السلام پوشیده نماند که تا بلدوز که جدهٔ پنجم حضرت شاهنشاهیست احوال سعادت مآل این سلسله را در صحت سعد و گذرانندگان سخن مضبوط و مسطور

ج اول

و بر آن مستنبطان ارقام دهور مخفی و مستور است و از سنگهای خواجه تا ایلچیان که احوال دو هزار ساله تقریباً تخمین توان
نوشت در بیاض و چنانچه سبب این درکه خواجه شد و از ایلچیان تا آدم کیست و بیش از اندوا تاب تواریخ ذکر کرده اند بر
نگاشته کلک اجمال خواهد گشت بر خردمندان دور بین که با دل انصاف گزین و دانش خداداد تتبع اخبار گذشته
نموده باشند تماشای جهان رست را سرمایه ثابت و پیرایه امامت خود ساخته تکاپوی در سپیدگی کردار درست نما
نوشته است که انچه بر صفحات ساتع الواح اخبار رقم اشتهار دارد که آغاز آدمیان را هفت هزار سال میگویند اصلا
گرفتاری قبول عقول و افکار دانایان که تماشائیان بهار و خزان این چهارچمن دیره تماشا پردازند این هفت
انجمن اند دانسته باشند دارند و در امثال این امور عقل دورا ندیش دور بین از راه ستیهای دیانت گاه انکار میکند و گاه از
احتیاط که موقف العلمیان و مجلس ادراکست در رد و قبول آن توقف مینماید و بدستیاری فروغ جهان افروز خرد
مددگاری نقلهای معتبر و خبرهای معتمد روزگار مشتمل کتب قدیمه هندی و خطائی وغیر آن که از احوال حوادث مسلسل
مانده و نمای تواما سحوم را احکام از ستاره وغیر آن ثابت و سواد صدق و بنیاد از مناهج آن پیدا و از ضبط تواریخ متواتره
حکمای این اقالیم و آثار تلاحق افکار این طبقه مرتاض علیه مفهوم میشود که این عالم و عالمیان را ابتدای و این مظاهر
اسمای و صفاتی را انتهای پدید نیست یا معنی قدم چنانکه اکثری حکمای متقدمین را اعتقاد یا معنی کمال طول امتداد
که پهلو بقدم میزند گروه سوربا که بریاضت و تجرد و حکمت در کل ممالک هندوستان امتیاز دارند زمانه را که بزبان
هندی کال گویند بدو قسم منقسم ساخته اند یکی را سربنی یعنی زمانیکه آغاز نشاط و شادمانی گردد و آخرش باندوه انجامد
دوم را ست سربنی یعنی بر عکس اول و هر کدام این دو قسم را بشش حصه اساخته اند و هر حصه آره می نامند
و هر یک ازین آره ها نامی مخصوص نهاده اند مناسبت خواص آن زمانه چنانچه آره قسم اول را سکهما سکهما
سکهما این لفظ می گویند یعنی زمانیست که مسرت بر مسرت و فرح بر فرح می آرد و امتداد این زمان فرصت تحت چهار
کورا کور ساگر است و نام آره دوم سکهما است یعنی زمان خوشحالی و فارغبالی و مدت او سه کورا کور ساگر است و آره
سوم سکهم دکهما است شمار ساز دیعنی در موسم خوشحالی اندوه و دهم حالی طاری شده امتداد این آره دو کوراکور ساگر است
و آره چهارم دکهما سکهما مشهور است یعنی در اوقات اندوه و غم خرمی یعنی زمانی هدود داری این آره یک
کوراکور بچهل و دو هزار سال کم است و آره پنجم دکهما ست بر خلاف آره دوم که سکهما بوده طول مدت این آره
بیست و یکهزار سال ست و آره ششم دکهما دکهما ست بر خلاف آره اول و مدت او نیز بیست و یکهزار سال است
و آسامی آرهای قسم دوم بعینه همین اسامیست لیکن آره اول قسم دوم در نام و مدت متحد ست با آره ششم
قسم اول و آره دوم قسم دوم متحد ست با آره پنجم قسم اول و سوم دوم چهارم اول مطابق ست و چهارم دوم
سوم اول موافق ست و پنجم دوم الوالست ششم دوم عین اول اوست و الحال بر تقسیم اینان

ج اول

از آن پنجم قسم اولی دو هزار و کسری سپری شده است پوشیده نماند که محاسبان هندوستان صد هزار را یک لکه خوانند
و ده لکه را ایوت گویند و ده ایوت را یک کرور نامند و صد کرور را یک ارب خوانند و ده ارب را یک کهرب و ده
کهرب را یک نکهرب گویند و ده نکهرب را مهاسروج و پدم می خوانند و ده پدم سنکه باشد و ده سنکه را سمدر
گویند و کور را کور نامند و مخفی نماند که زعم ایشان آنست که در زمان پیش در یک جای مخصوص از هر شکمی یک پسر
و یک دختر بوجود می آمد چنانچه در میان عوام ما هم اشتهار دارد و گمان این گروه آنست که از موی سر انها
که بجنگلی موسوم اند چهار هزار و دو صد و شش مقدار مویهای حروان دیار دهلی سطبرست و می گویند که موی طفل جنگلی است
روزه که نهایت باریکست تجربه بمنابه باید کرد که دیگر قسمت نپذیرد و از جنس اجزای موی مذکور چاهی را که طول و عرض
و عمق آن چاه کروه باشد پر ساخت و بعد از گذشتن صد سال یک جزو از اجزای مذکوره را از آن چاه برآورد تا زمانیکه
آن چاه خالی شود این مقدار زمانی که آن چاه بروش مذکور خالی شود پلیم گویند و هر گاه ده سمدر که شرح آن
گذشته شد از پلیم گذرد یک ساگر شود و کمیت ادوار مذکوره باعتقاد این مردم از حیطهٔ بیان احاطهٔ تبیان افزونست
و گمان این جماعت آنست که بجهت انتظام عالم صورت و معنی در هر شش آرده بیست و چهار آدم گرامی از دار الملک
کمون بعالم ظهور می آیند و سپری میشوند که نام اول آدنات ست و رکھونانته هم میگویند و بروایتی دستور العمل
این برگزیدهٔ ایزدی پنجاه کرور لک ساگرست و نام آخرین مهاویرست و مدت رواج احکام او بیست هزار سالست
که امروز دو هزار سال از او گذشته است و اعتقاد این جماعه آنست که چندین بار این بیست و چهار کس از کتم عدم
بوجود آمده اند و چندین بار خواهند آمد و براهمهٔ هندوستان که جمهور اهل هند تابع اقوال و اعمال ایشانند برآنند که
مدار گردش روزگار بوقلمون بر چهار دورست دور اول که مدت او هفده لک و بیست و هشت هزار سالست
ست جگ گویند درین دور اوضاع جهانیان فرداً فرداً بر صلاحست وضیع و شریف و غنی و مسکین و صغیر و کبیر
راستی و درستی را شعار خود ساخته در مرضیات الهی سلوک مینمایند و عمر طبیعی مردم این دور یک لک سالست و در دور
دوم که مسمی بترتیاست بقای آن دوازده لک و نود و شش هزار سال است درین زمانه سه حصه از چهار حصه
اوضاع آدمیان مقتضای رضای الهی ست و عمر طبیعی مردمان درین دور ده هزار سالست و دور سوم که
بنام دواپر اشتهار دارد امتداد آن هشت لک و شصت و چهار هزار سالست و درین هنگام دو حصه از چهار حصه
روش جهانیان راست گفتاری و درست کرداری ست و عمر طبیعی آدمیان این زمان هزار سالست و دور چهارم
که بکل جگ شهرت دارد و مدت آن چهار لک و سی و دو هزار سالست ازین دور سه حصه از چهار حصه اطوار جهانیان
بر ناراستی و نادرستی ست و عمر طبیعی مردم این روزگار صد سالست و این گروه جزم دارند که هر یک چندی حضرت
راستی بخش جهانیان و پدید آرندهٔ عالمیان تجرد نهادی و دانش نژادی را از مکمن ستر و خفا بموطن بروز و جلا میدارد

از ساحت غیب و عدم بجلوه گاه شهادت و وجود می آرد و از وسیلهٔ آفرینش عالم میسازد و این بزرگ از مهام
باشد و اعتقاد ایشان آنست که این برهما صد سال عمر دارد که هر سالی از آن سی صد و شصت روز است و هر روزی
مشتمل بر چهار دور و هر دوری بیستور و ششمین هزار ده از بستوریست و برهم ایشان عدد برهما که بوجود آمده اند علم بشری
احاطهٔ آن نکند و میگویند که آنچه از ثقات شرح احوال برهما رسیده است برهمای حال هزار و یکم است و از عمر این
شخص بدیع امروز پنجاه سال و یک روز گذشته است و راقم این کارنامهٔ ایزدی این دو روایت را خود ترجمانی
مردم دانشور راست گوی نکوکار هند از روی کتب معتبرهٔ ایشان نوشته و آنچه در تصانیف شیخ ابن عربی و شیخ
سعد الدین حمویه که از کبار اولیا و اعاظم اهل کشف و وجد اند در شرح روزهای الهی و روزهای ربانی منقولست
از این عالمست چه هر روز ربانی ششم هزار سالست و هر روز الهی شصت و پنجاه هزار سال. مؤلف نفائس الفنون
آورده که در تاریخ ختائی چنانست که از ابتدای عهد آدم ابو البشر تا این زمان که هفتصد و سی و نه هجریست
هشت صد و شصت و سه هزار و ده هزار و هشتصد سالست و هر زن مثل ایشان ده هزار سالست امثال
این روایات و حکایات گوناگون در وسعت آباد قدرت الهی دور نیست که صورت صحت داشته باشد و آدم بسیار
بظهور آمده باشد چنانچه از امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که پیش از آدم که پدر ماست هزار هزار آدم بوده اند
و شیخ ابن عربی میفرماید که دور نیست که بعد هفت هزار سال که شصت هزار سال باشد و مدت دورهٔ سلطنت سیارات سبعه
است نسل یکی منقطع شود آدم دیگر خلعت وجود پوشد و پیش از ... اری حسن و کوتاهی کلام اموجی از احوال
برکت اشتمال این پنجاه و دو دور که از آدم تا حضرت شاهنشاهیست اکتفا گشت تواریخ مبسوطه کرده زیر نگارش
در آرم تا باعث مزید آگاهی شود و این فروغ تماشائی را از شمهٔ احوال حضرت شاهنشاهی وابسته برسم
اجمالی که شیوهٔ راقم است گزارش کنم **ذکر احوال آدم علیه السلام** مشهور چنانست که پیش از این هفت هزار
سال و کسری بمحض قدرت کاملهٔ ربانی از نطفهٔ صلب پدر در رحم مادر از عناصر اربعه مرکبی معتدل پدید آمد و بقدر استعداد
قابلیت جسم روح از مبدأ فیاض فائض گشت و ملقب بانسان و موسوم بآدم شد در زمانیکه اول درجهٔ حمل از افق شرقی
طالع بود و زحل در اسد و مشتری در حوت و مریخ در حمل قمر در اسد و شمس و عطارد در سنبله و زهره در میزان یعنی
گفته اند که در آن هنگام جمیع کواکب در درجات شرف بوده اند و ظاهر این کلام بمقالهٔ اهل هیأت و نجوم
درست نباشد چرا که در عطارد مشکل میشود چه شرف حضرت نیر اعظم در حمل و شرف عطارد در سنبله است و عطارد
از نیر اعظم بیش از بیست و هشت درجه دور نباشد پس چنین شرف نیر اعظم شرف او چگونه صورت بندد و همچنین در
هنگام شرف عطارد شرف نیر اعظم واقع نشود و بنابر این گوینده را از مقربین ... افتاده باشد که عطارد
ظاهر که بوده حال او گیرد لیس می تواند بود که عطارد بیکی ازین کواکب که در شرف بوده نسبت اتصال

داشته باشند و او در بالای گندم گون محمد موی ریش انبوه بوده و در درازی قامت این ابوالابا اختلاف کرده بیشتری بر آنند که شصت گز بوده و ایزد تعالی از صلب پسر او حوا را به وجود آورد و با او ازدواج داد و دو فرزندان پنج آمده و احوال این بزرگ ارباب تواریخ غرائب و عجائب فراوان آورده اند اگرچه نظر بر وسعت قدرت ایزدی مستبعد نیست اما امر و معامله و مراحل روزگار وابسته کار آزموده نظر بر عادات جهان از روی حساب بر قبول آن تبدیر می ایستد منقول است که در زمان انتقال او چهل هزار فرزند و فرزند زاده هم رسیده بود و فرزندان بی واسطه او چهل و یک تن بودند بیست و یک پسر و بیست دختر و بقولی نوزده دختر و شیث از همه بزرگتر بود و بعضی گفته اند او را تصنیفات و غیر آن از علوم حربیه تصانیف است چنانچه علامه سهروردی در تاریخ الحکما نقل میکند گویند وفات او در هندوستان اتفاق افتاده بر سر کوه سراندیب که بر سمت قطب جنوبی واقع شده مدفون گشت و اکنون قدمگاه آدم مشهور است بیست و یک روز بیمار بود و حوا بعد از وی یک سال و بقولی هفت سال و در روایتی پس از سه روز وفات کرد و شیث که خلیفه و وصی او بود او را و حوا را با آدم دفن کرد و نقلست که نوح در زمان طوفان تابوت ایشان را در کشتی نهاد و بعد از آن در کوه ابوقبیس و بروایتی در بیت المقدس و بقولی در نجف کوفه دفن کردند **شیث** اشرف در زمان نبوت الله آدم است بعد از سانحه هابیل بسعادت ولادت یافت آورده اند که هرگاه حوا حامله گشتی پسری و دختری آوردی مگر شیث که او را تنها زاد و اقلیما خواهر قابیل در حباله ازدواج او در آمد چون عمر آدم به هزار سال رسید او را ولیعهد خود ساخت و همگنان را بمتابعت و مطاوعت او امر فرمود بعد از آدم انتظام عالم صورت و معنی برای رزین او استقرار گرفت همواره در جمعیت ظاهر و معموری باطن همت مصروف میداشت در طوفان نوح جز اولاد او کسی نماند و او را او یا اول گویند و او بزبان سریانی معلم باشد همواره بعلوم طبیعی و ریاضی و الهی اشتغال مینمود و اکثر اوقات در دیار شام اقامت میداشت و بسیاری از فرزندان او ترک اسباب نموده در گوشه عزلت بریاضت مشغول شدند و چون از عمر گرامی او نهصد و دوازده سال گذشت جهان را پدرود کرد و بعضی بر آنند که او نبیره آدم است پدر او صلی بوده همانا که این قول از فروغ صحت ضیای ندارد **انوش** در ششصد سالگی شیث از خلوتسرای عدم بجلوه گاه وجود آمده بود گروهی از گزارندگان سخن بر آنند که مادر او قدسی نژادی بود که مثل آدم بی پدر و مادر خلعت هستی پوشیده بود و او بعد از پدر بموجب وصیت مسند آرای خلافت شد و او اول کسیکه درین دور اساس فرمانروائی نهاد او بود گویند ششصد سال کامروائی سریر اقبال او بود و بروایت یهود و نصاری نهصد و شصت و پنج سال و بقول ابن جوزی نهصد و پنجاه سال و بقول قاضی بیضاوی ششصد سال عمر یافت و او را فرزند بسیار شد **قینان** از جمیع فرزندان انوش روشن ضمیر و سعادتمند و فراخ حوصله تر بود و این بزرگ بنا و بعد از رحلت پدر بنا بر تمهید وصیت بانتظام مهام جهانیان مشغول گشت

در شاهراه متابعت واقتفای آبای کرام سلوک نمود عمارت بابل و شهر سوس بنای اوست ابداع بساتین و عمارات
هم با وست پید بهد و در عهد او آدمی زاد بسیار شد بکاردانی خود همه استغراق ساخت و بود با اولاد شیث در
حدود بابل اقامت فرمود و نهصد و بیست و شش سال مدت کامرانی کرد و بعضی بر آنند که نهصد و چهل سال آب
زندگانی معمور، وطائفه بر آنند که قریب صد سال فراهم آورد شاهنشاهی روزگار بود مهلائیل بهترین فرزندان
قینان بود چون عمرش به نهصد سال رسید او را بجای خود مسند نشین ساخت و آدمی صد سال فرمانروائی گیتی
یافت عمر او نهصد و بیست و شش سال بود یا هشتصد و چهل یا شصت . بود و چهل سال برد و رشید ترین اولاد
مهلائیل بود بحکم پدر گرامی انتظام بخش جهان گشت زود با وجود بها او پدید آورد و نهصد و دو سال و بقولی نهصد و
شصت و هفت سال عمر یافت و این گرامی نژادان حالوا ه اقبال همه در زمان حیات آدم از بطون نیستی
بظهور هستی آمده بودند اخنوخ که با دریس مشهور است فرزند گرامی برد است که بعد از گذشتن آدم متولد شد اگرچه
کوچکترین اولاد است اما از فرهنگ و دانای از همه بزرگ و بخت و دانش از همه بیش بود و بعد از شیث کسی که
تجدید نوامیس نمود اوست و بعضی گفته اند که ادریس در وقت آدم صد ساله بود و برخی سی صد و شصت ساله
گفته اند پرمایه بهم سلطنت و دقائق حکمت یگانه بود اگرچه بعضی جامع علوم و صنائع را آدم نسبت میدهند اما
بقول اشهر علم اختر شناسی و نوشتن و رشتن و بافتن و دوختن او در میان آورد و او از عامیون مصری که او را
اوریامی ثانی میگویند دانش آموخت و از القاب گرامی او هرمس الهرامسه است و اوریای سوم میگویند و
او را پایه بلند در خدا شناسی میسر شد به هفتاد و دو نوع زبان خلق را بسر داران یزدان پرستی دعوت فرمود و صد شهر آبادان
ساخت و کوچکترین آن شهرها مدینه رهاست که از شهرهای جزیرست بعضی آن را اصل جهار مید امد و این شهرها
زمان هلاکوخان آبادان بود گویند خان مذکور آنرا بجهت مصالح ملکی و صلاح دید ویران ساخت و بزرگی
از مردم و هر طبقه از آدمیان برتبتی خاص باندازه حوصله دریافت آنها هدایت نموده آورده اند که در تعلیم بزرگ علم
عطیه بخش عالم که بیشتری از دریافت فیوض انفسی و آفاقی او محروم بوده آداب شکرگزاری آن نورالانوار بجا
می آوردند رهنمونی کرد و آنرا سرمایه دولت صوری و معنوی میدانست و در هنگام نزول اجلال و تحویل آفتاب
از برجی برجی که هنگام ظهور فیض خاص ست علی الخصوص بتحویل حمل جشنی بزرگ ترتیب میداد و چون کواکب سیاره
که فیض پذیران جوان انوار اویند هر گاه در خانه خود یا شرف افتاد خود میرسید آنرا گرامی شمرده شکر بدائع آفرینش
ایزدی بجای می آوردند آن از بهر را موافقت و مظاهر نعم و آلای حق میدانست و همگی روزگار او بمیثاق ارواح
علویه و اجرام مقدسه میگذشت و گنبدهای اهرام مصری که گنبد هرمان مشهور ست ساخته اوست و در آن
بنای عالی جمیع صنائع و آلات آنرا تصویر کرده است تا اگر از دل روزگار آورده شود مرقوم ست که یکی از

عظمای دولت ایران داشت که گنبد باج مذکور را اساس نهاد و سیر تمام عالم فرموده مراجعت بمصر نمود و آنچه معتقد
بلخی آورده که هرامسه بسیارست اما افضل ایشان سه تن اند اول هرمس هرامسه که آن ادریس است اهل مصر
مراشند که نبیره کیومرث ست و دوم هرمس بابلی ست که بعد از طوفان بنای شهر بابل از آثار اوست و فیثاغورس
ارشاگردان او و سعی این هرمس بابلی آنچه از علوم در طوفان نوح مندرس شده بود از سر نو رونق گرفت و طن او
مدینه کلدانیین بود که او را مدینه فلاسفه مشرق گفتندی سوم هرمس مصری استاد اسقلیبوس او نیز در جمیع علوم
حصه حصه در طب و کیمیا ید طولی داشت اکثر اوقات بسر کردی او مولد هرمس الهرامسه مدینه منف که اصحال بنا
استمهار دار دار دیار مصر بود و آن مدینه را پیش از بنای اسکندریه مدینة الحکما گفتندی و بعد از آن که اسکندر اینجا را
بنا کرد جمیع حکمای منف و غیر آن را باسکندریه آورد از سخنان اوست که بهترین نکوئیها سه چیزست راستی در رو
غضب و بخشش در زمان تنگدستی و عفو در هنگام قدرت و در رفتن او ازین سرای بسرای دیگر در تواریخ حکایتی
بدیع آورده اند که خردمندان در قبول آن می ایستند بروایتی در الوقت هشتصد و شصت و پنجساله و بتولی چهارصد و
پنجساله و بروایتی سیصد و شصت و پنج ساله بود و متوشلخ بن اخنوخ او را فرزند بسیار بود چنانکه بدشواری شمار
می آمد بعد از پدر بزرگوار بزرگ قوم شد و خلائق را بیزدان پرستی دعوت کرد چون عمر او هشتصد رسید او را پسری
آمد لمک نام کرد و بعد از آن دویست و نود سال دیگر زیست لمک در علوم شریعت و نبوت یگانه عهد بود
بعد از پدر بسروری مدت بسیار یافت و مدت زندگانی او هفتصد و هشتاد سال بود و گروهی او را لمکان و
لامک و لامخ میگویند نوح بن لمک بعد از وفات آدم بصد و بیست و شش سال بطالع اسد متولد شد و او مجدد
رسوم عبادت و مشید اساس دادارپرستی گشت و قضیه دعوت خلائق بر خدا پرستی نافرمان سرداری قوم او و وقوع
طوفان و غیر آن مشهورست و ارباب تواریخ سه طوفان نشان داده اند اول طوفان که پیش از زمین آدم مشهور بطوفان
آمده بود چنانچه علامه سهروردی میگوید که آدم در دور اول بود بعد از خرابی عالم بطوفان اول و طوفان دوم
در زمان نوح بود که آغاز آن در کوفه شد از تنور سرای نوح و تا شش ماه بود و هشتاد کس در کشتی بودند و هم ازین سبب
بعد از بر آمدن جائیکه اینها مقام ساختند سوق الثمانین نام نهاده شد و سوم طوفان زمان موسی که خاص اهل مصر
بود اگرچه لشکر پریشان روزگار که در نیل طوفانی میگفتند آن دو طوفان را هم همه عالم نسبت میدهند طاهر ایشان
باشند چه هندوستان که کتب چندین هزار ساله موجود است ازان دو طوفان نیز نشانی پیدا نیست القصه در
اندک فرصتی آن هشتاد تن کشتی نشین همه ودیعت حیات سپردند الا هشت کس نوح و سه پسرش یافث و
سام و حام در زنان ایشان نوح شام و جزیره و عراق و خراسان را بسام داد و دیار مغرب و حبشه و هند و سند و
اراضی سودانرا بحام عطا فرمود و چین و سقلاب و ترکستان را بیافث کرامت کرد و اکنون بزعم مورخان سکان اصلی این

و مانع از اولاد ایشان بودند تا شان آدم بعد از طوفان ماین سه تن است عمرش چون به هزار و شش صد سال
رسید با هزار و سه صد سال در گذشت و در عمر او اقوال دیگر هم داستان طرازان ایراد نموده اند گویند بعد از
طوفان دویست و پنجاه سال یا سیصد و پنجاه سال زیست و بالجمله بعد از فوت آدم یکصد و بیست و شش سال
مادر ابوالبشر آدم متولد شد و چون پنجاه ساله شد یا صد و پنجاه ساله یا صد و پنجاه ساله یا دویست و پنجاه ساله یا
سیصد و پنجاه ساله رسید به هدایت خلایق گشت و مدت نهصد و پنجاه سال در راهبری جهانیان بود اما حام را نه پسر
بود هند و سند و زنج و نوبه و کنعان و کوش و قبط و بربر و حبش و بعضی حام را هفت پسر نوشته اند و کنعان را داخل نکرده اند
و ده پسر ارفخشد میگویند سام را نه پسر شد ارفخشد و کیومرث که پدر ملوک عجم است و اسود که پدر اش و عمر او را
است و چهار پهلو پسران ایشند و فارس پسر پهلوست و بعضی که تمام در وهم پسران ایشند و نوح که در بیان
مورخان از وجود ایشان نمانده الا در که فرزندان عرب سیر انسل ایشند عیلم که عمارت خوزستان کرد خراسان و تبسال پسران
ایشان خراسان پسر خراسانست و کرمان و مکران پسران تبسال اند و ارم که قوم عاد از جمله احفاد ویند و لود
که آذربیجان و اران از فرزندان پسران اویند بعضی سام را هشت پسر میگویند کیومرث و نوح و لاوذ
را ذکر کرده اند و بالجمله در فرزندان این دو گروه بسیار اختلافست یافث از شد اولاد نوح است سلسلهٔ علیه
حضرت شاهنشاهی با وی میرسد و بسیط تمامی جهان بلاد مشرق و ترکستان با وی رسید و او را ابوالترک
گویند و بعضی مورخان او را الوجه خان میگفته اند هنگامی که یافث از شرق التماس نمود میل جهت
دیار شرق و شمال که نامزد او شده یافث از پدر التماس نمود که او را دعائی آموزد که هرگاه خواهد باران بارد نوح
سنگی را که جامع است او آوردن باران بود با و داد و چنان مو که اسم اعظم و خواهد ام نکهت این مصلحت که
ساو لیجان بر آن سر ه ارسه امد او بیرون مدیا واقع اسم اعظم خواهد اکنون آن سنگ میان ترکان
بسیارست آن را جده تاش گویند و فارسیان سنگ یده خوانند و عرب حجر المطر گویند و از آن جد رسته صحرا نشینی احتیاج
کرد و هرگاه میخواست بوسیله آن سنگ از رعایت ایزدی در باریدن می آمد و از مرور ایام فرزندان پدید آمدند و
آیینهای شایسته که هم تسلی بخش کوته اندیشان بوانند و هم مسرت افزای خاطر المندهمان و الافطرت توانند گشت در میان آورد
و از بار پسر یافث ترک جمیع خصلات مسح که او را مسک گویند و کمار که او را کمال سرا اسد و چلج و خزر و روس و سدسان و منسک و یاجوج
و در بعضی کتب هشت پسر مذکورست چلج و سدسان مرا با دکر و اند ترک رگتر فرزندان یافث بود ترکان او را یافث اوغلان گویند و
هوشیار دلی دکار گزاری ریت پروری از همه برادران امتیاز داشت بعد از رحلت پدر بر تخت فرمانروایی نشست و در آدمی
مردانگی و علوم سری اده در ساینکه ترکان از سلسول ها یکلامی میکنند و خیمهای آن روان بسر دوشکوار گرم ساخت و مرابا
دلکش دی اقامت فرمود و از چوب و گیاه خانها اختیار کرد و خرگاه پدید آورد و از پوست جانور و ساخ لباس پوشید و چند بیک

ج اول
۴۷

چندان از او ظاهر شد و در آیین او آن بود که پسر را ختنه شیری بسیارت نمیدهد و تمام خواسته دختر را باشد و گویند که معاصر او
کیومرث است چنانچه کیومرث اول ملوک عجم است او اول سلاطین ترکستانست و عمر او دویست و چهل سال بود
النجه خان بهترین فرزندان ترک بود چون پیمانهٔ زندگی ترک پر شدن گرفت او بمشورت ترکان تربیت سلطنت نشانا
و او چندی در بین پیشوای خود ساخته بعدالت گستری روزگار گذرانید و چون پیر شد رحلت اختیار فرمود و نوبت به دیب باقوی
بعد از رحلت پدر باشارت مالیش فرمانروا شد کیوک خان فرزند رشید اوست با پدرش هنگام پدید کردن
جهان مرزبانی بارعایت مراسم و اوضاع سلطنت را دانسته در لوازم آن اهتمام بجای آورد النجه خان پسر اوست
در آخر عمر پدر ولیعهد شد و او داد و دهش را از اندازه بیرون برد و ترکان در زمان دولت او است دیابت ازاد
خرسندی معمول بودند و چون مدتی بر آن بگذشت او را دو پسر یک شکم آمد یکی را مغل نام کرد و دیگری را تاتار و چون
بکاردانی رسید ملک خود را دو حصه بخش کرد یک نصف را بمغل داد و نصف دیگر را بتاتار و چون پدر بزرگوار امانت
ودیعت حیات سپرد فرزندان با یکدیگر موافقت نموده هرکدام در ولایت خود دارائی میکردند و چون این سلسله پیدا
بتاتار و شعب پیشگاه او نسبت نیست دگر را در اسطور ساخته بشرح احوال مغل و فرزندان گرامی او میپردازد مغل خان
فرمانروای دانا بود در ولایت خود آنچنان سلوک فرمود که دلهای رعایا در سلک بندگی و دعاگوئی او در آمد و هم
در نیکوخواهی او کوشش میکردند و شعب مغل نه نفر بودند اول ایشان مغل خان و آخر آنها ایل خان است و مغولان
تنوز را از پس گرفته اند و از این عدد را در جمیع اشیا فرخنده دانسته اند و او را خان آخرین چهار پسر داد قراخان اوزخان
کرخان اورخان قراخان هم در سال بزرگترین فرزندان مغل بود و هم در تعقل جهانداری رشید و امتیاز تمام داشت
بعد از پدر بزرگ منش را در رنگ فرمانروائی نشست و در قراقرم بحدود دو کوه که آنرا ارتاق کرتاق می گفتند جهت
یورت ییلاق و قشلاق معین ساخت اغوز خان فرزند گرامی قراخان است که در هنگام فرمانروائی از خاتون
بزرگ ولادت یافت و در نام نهادن و در راه خداپرستی گام زدن افسانه گذاران سخن چند باو نسبت میکنند که خرد
انصاف گزین بقبول این چندانی اقبال نمی نماید و او باتفاق فرمانروائی خردمند و خداپرستی معدلت گستر
بود و با رسمهای نیک و آیینهای خجسته که باعث انتظام احوال عالم گوناگون و موجب التیام اختلافات روزگار
رنگارنگ بود در میان جهانیان نهاد و او در میان ملوک ترک مثل جمشید بود در ملوک عجم بلند پایه درست و همت
بلند و بخت ارجمند و شجاعت ذاتی ملک ایران و توران و روم و شام و مصر و افرنج و دیگر دیار را در حیطهٔ تصرف
در آورد و اکثر اهل عالم در سایهٔ عاطفت او در آمدند و ترکان را بسبب کارهای شایسته لقبها نهاد که تا امروز بر زبان
مردم است مثل ایغور و قنقلی و قپچاق و قارلق و خلج و غیر آن و او را شش پسر شد کن آی یولدوز کوک طاق تنگیز
سه بزرگ را بوزوق میگویند و سه دیگر را اوچوق و فرزندزادهای او بیست و چهار شعبه منشعب گشتند و تمامی ترکان

از نسل این بزرگان اند و لفظ ترکمان در قدیم نبوده است چون اولاد ایشان بایران درآمدند و در آن سرزمین توالد
و تناسل شد بتدریج صورتهای ایشان مانند تاجیک شد و چون تاجیک بودند حکام ایشان را ترکمان گفتند
یعنی ترک مانند و بعضی برآنند که ترکمانان قومی علیحده اند و بترکان نسبت قرابت ندارند و منقولست که اغوزخان
بعد از آنکه تسخیر عالم نموده بموطن اصلی خود بازگشته بر مسند دولت نشست بزمی خسروانه ترتیب نمود و هر کدام
از فرزندان دولتمند و امرای اخلاص اندیش و سائر ملازمان را نوازشهای پادشاهانه مواجهت و نصیحتهای
بلند و وصیتهای ارجمند که بر ثبات دولت رهنمون باشد فرمود و مسرت ساحت کرد و است که ترکمان آنرا
گویند و ولیعهدی به پسر بزرگ و اولاد او مقرر باشد و دست چپ که جوانغار باشد و وکالت بفرزندان خرد داد و
قرار داد که هر یک بطن بعد بطن بر این آئین ثابت باشند اکنون این بیست و چهار فرقه یک نیمه بدست راست تعلق
دارد و یک نیمه بدست چپ هفتاد و سه سال یا دو سال لوازم جهانبانی بجای آورده این جهان را وداع کرد
کون خان بموجب وصیت بجای پدر نشست و در فرمانرهی و جهانداری نام خود در بین خود و تدبیرات
صائبه مثل جواهر که زیر اخور خان بود که مرد باشد و با برادران و فرزندان و برادرزادها که بیست و چهار کس بودند
چه هر یکی از این شش برادر را چهار فرزند شده بود با ایشان سلوک نمود که هر کدام اندازه و حالت خود دانسته در کنار
سلطنت مددکار هم بودند هفتاد سال کامیاب دولت شده آی خان را ولیعهد خود ساخت و درگذشت **آی خان**
بسریر سلطنت بیارامید دولت پایدار آئین پدر بزرگوار خود داشت و عدالت را با خوی خوش آراسته بود و داستانها
یادگار نیک فراهم آورده **یلدوز خان** پسر [illegible] او بود در آداب جهانداری و دادگستری پایه
بلند یافت **منگلی خان** پسر دو شد از او بود بعد از وی بسریر فرمانروایی نشست و بنظر عنایت یزدان و ستایش
ایزدی دستها سان امتیاز یافت **تنگز خان** بعد از رحلت پدر گرامی متصدی انتظام امور سلطنت شد صد و ده
سال در مغولستان تاج دولت بر سر داشت **ایلخان** پدر بهنگام سریر [illegible] سرانجام مهام جهانبانی تاو
از آنجا داشت و خود بعد رواهی ایام کثرت گذشته تالث نشست **قیان** [illegible] پسر ایلخانست که بمقتضای
مواهب حکمت ایزدی بمودت ابدا دوال شد چون ایزد دانا جوهر انسانی را بکمال معنوی رسانید اول مرادی چند
در ضمن نامرادی جلوه گر آورد و چندین بزرگان پاکطینت را فدای آن بزرگ ساخته او را خلعت ظهور پوشاند اتفاق
این حال قصه المجالست که چون نوبت سرآرائی باو رسید تا آئینه عالم صوری ایران نظام گیرد و ملک معنوی
مراعات پذیر در لیست میکرد دلهای پراگنده را فراهم می آورد تا آنکه طور [illegible] فریدون ترکستان و ماوراء النهر استیلا
یافت و باتفاق سونج خان ملک تاتار به الغوز با ایلخان سر تسلیم کرد و در مرتبه عمل از حسن معاشرت ایلخان و آثار جنگ
کردند و بسیاری از ترکان و الغوز و تاتار در این سر کشته شدند و با آسیاهای جنگ طور و تاتار مقاومت کرد و فرار

اختیار ننمودند و بمکر و حیلت دست زده از راه روباه بازی روی بگریز نهادند و یارتو از راه رفته در نشیبی فرود آمدند و آخر ای
شب ناگهانی بر سر لشکر ایلخان شبیخون آوردند و چندان کشش شد که از مردم ایلخان جز پسر او قیان و پسر خال او نکوز و
حرم ایشان که خود را در میان کشتگان پنهان ساخته بودند هیچ جانی بسلامت بیرون توانست برد و چون شب
در آمد این چهار کس خود را نکوز رسانیدند در جست و جستجوی گشتند چون از گریوها و تنگیهای کوه گذشتند مرغزاری که در درون
چشمهای خوشگوار و میوهای فراوان بود بنظر در آمد ناچار آن مواضع سره را مقتضای وقت غنیمت دانسته طرح اقامت
انداختند و ترکان این جای را ارکنه قون نامند و گویند این واقعه را یکهزار سال بود از گذشتن اغوز خان دانادل
که درین قضیه بدیع تدبیر ابداع گوهر جامع حضرت شاهنشاهی بود تا هم نسبت ذاتیت بجای آید و هم مراتب عزت و
عزلت و مشقت این طور بدیع فراهم شود تا گوهر یکتای حضرت شاهنشاهی که مقصود اعلی از آفرینش این حلقه گرامی
اوست و هم سرمایه این مکرمت نامه ایزدی است جامع مدارج اطوار گونه شده و قدردان طبقات انام که بدین کمالات
ناشناخته کامروائی صورت و معنی گردد و این طور گردی از نامردی پیرامون حال مقدس او نگردد با جمله چون نتایج
باهم ایشان دران سرزمین بسیار ایشان اولاد شد و قبائل پدید آمد و جماعه را که از قیان بوجود آمدند قیات نام نهادند
و طائفه که از نکوز بظهور رسیدند بدرلکین ملقب گشتند و احوال فرزندان قیان تا زمانی که در ارکنه قون بودند که دو هزار
سال تقریبا باشد بنظر در نیامده و همانا که دران زمان و مکان رسم نوشتن و خواندن نبوده باشد و بعد از سپری شدن
دو هزار سال تخمینا در آخرهای زمان الوس ایشان قیات و درلکین بجهت آنکه زمین ارکنه قون را گنجایش این مردم نماند
بود اراده برآمدن کردند و سر راه ایشان را کوهی که معدن آهن بود مسدود داشت دانایان اندیشه را کار فرموده از چرم
گوزن و حیوان احتراع نمودند و آن کوه آهنین را گداخته گذر پیدا کردند و ملک خود را از زور شمشیر و نیروی تدبیر از دست تاتار
و غیر او برآوردند و بسریر کامرانی و جهانبانی متمکن گشتند و تخمین کیشان درست اندیش از چهار هزار
سال بیش از آنکه اجداد عالی بیست و هشت تن بوده اند و هزار سال بعد از آن که آبای کرام سی و پنج
نفر بوده اند چنان قیاس کنند که درین دو هزار سال بیست و پنج کس تا شده باشد پوشیده نماند که زمین مغول در طرف
مشرق است وار آبادانی دور و دوران هشت هشت ماهه راه است سر حد شرقیش تا سرحد ختای و غربی آن
تا زمین ایغور و شمالی او پیوسته با قرغز و سلنگا است و جنوبی آن متصل با تبت خورش ایشان گوشت شکار و پوشش
ایشان پوست بهائم و سائر است **تیمور تاش** از نسل سعادت اصل قیان است بسروری و فرماندهی سر بلند بود
منگلی خواجه گرامی فرزند تیمور تاش است سرفراز تاج دولت و سعادت بود و مسند ایالت و عدالت داشت
یلدوز خان خلف بزرگ منش منگلی خواجه است که درین آمدن قیات و درلکین بامارت و سرداری سرفراز بود
و بعد از قیان فرزندان ایشان بطنا بعد بطن در ارکنه قون سروری قبائل داشتند یلدوز خان بمددگاری بخت

کوکب دولتش رفته رفته از افق سعادت طلوع نمود و او را بوس معل بن آنا ان ساخت و بار دوای والاشکوه ست
و درد قوم مغل آن کس درست بست و شایسته جائی باشد که بست خود را امیلد و رجال رساند جوبینه بهادر پسر رشید
بلد در جالست بعد از پدر بدل سمائه عمر بدیر بر تخت جهانبانی کامیاب گشت **حضرت عظمت قباب**
قدسی نقاب آلنقوا دادار بدائع آفرین اگرچه از نکس جالجلای ظهور آرد لیکن اختیاری از عجائب امور را
مشتمل باشد لیکن آدمی زاد موجب غفلتی که در نشاه کثرت و لباس تعلق شئون این سامی عالی اساس ست از دریافت
آن باز میماند چه اگر این طور بستدی و را از نظارگی بودن و بست بودی و هیچ کاری بر داختی مبدع جهان آرا اکثری
از عجائب قدرت خود را از نظر جهانیان می پوشد و بقدر احتیاج که یکبارگی از تماشای غرائب مقدرات آلهی محروم نمانند
پرده چند از روی مقدسات مکامن غیب برمی اندازد و بار بار دیده بسیار از غفلتی که در سرشت ایشان ودیعت
نهاده تقدیر ست همان پدید آورده تماشای بیگر داند و بس از ان آفت عامه آلهی برای هر گونه حکمت که یکی از آن
آگاهی غفلت زدهای این جهانست آفرینش دیگر بظهور می آرد و نقاب احتجاب از اندک بر استه رنگ آمیز تعجب
میگرداند از آنجمله احوال بدائع طراز حضرت النقواست و او دختر قدسی اختر جوبینه بهادرست از قوم قیات از نسل
برلاس از زمان خردی تا این بزرگی حسن صوری و معنوی او در افزایش بود تا آنکه بفطرت عالی و همت والا یگانه
روزگار گشت و باتفاق دوست و دشمن و خویش و بیگانه بزرگ منش خردپرور خداپرست بود و انوار خداشناسی از
چهره اش پیدا اسرار الهی در پیشانی او هویدا پرده نشین سرادقات عفت خلوت گزین مراقبات احدیت مطهر
تجلیات قدسی مهبط فیوضات قدوسی بود چون بحد کمال رسید او را حسب آئین سلاطین و رسم بزرگان دنیا
به دولون بیان که فرمانفرمای مغلستان و پسر عم او بود نسبت کردند و آن گوهر یکتای قدسی را قرین فرمانروائی الهی
ساختند از آنجا که او همسر بود ممکنات هستی شتافت حضرت آلنقوا که آسایش عالم معنی بود آرایش ملک دینی سرگشت
و بصورت بظاهر امور پرداخته بسروری و سرآرائی الوس خود متوجه شدند شبی آن پرورده آلهی بر بستر استراحت پهلو
نهاده و در چار بالش استراحت تکیه زده بود که ناگاه نوری تنگرف در خرگاه پرتو انداخت و آن نور در کام و دهان آن
سرچشمه عرفان و حضور در آمد و آن عفت قباب بر منوال حضرت مریم بنت عمران از ان نور آبستن شد سبحان الله
نقوش قدسیه انسانی را از آدم تا این نور پرورده در نعمت و محنت و فراخی تنگی و فتح و هزیمت و لطف و غضب
و سائر صفات متضاده مرتبه بمرتبه پرورش داده مستعد فیضان نور مقدس میساختند و منتظر اینکه این نور اقدس
از آسمان تقدس بر دل اقبال پیمایه قیان را از تعلق آباد شهر و اقلیم بر آورده در صحرای تجرد پرورش کشیده چندین
آبا و اجداد او را بطن بطن در مدت دو هزار سال در کوهستان هم بتصفیه کشیده آشنای ملک تقدس می ساخت
و هم مرتبهٔ انسانی را جامع مراتب کونی و آلهی میگردانید چون پرورش معنوی سرانجام یافت بمقتضای حکمت بالغه

یلدوز خان را از کوه لشهر آورده سریرآرای گردانیدند تا نوبت این سلسله بحضرت آلنقوا رسید آن نور الهی سالها چندین بزرگان دین و دولت بواسطهٔ بشری در عالم ظاهر جلوه گر آمد آغاز ظهور حضرت شاهنشاهی آن روز بود که بعد از سیر و مدارج مختلفه ارحام مقدس حضرت مریم مکانی برای سرانجام شاه صورت و معنی بعالم رسید شاهت افلاطون تجروی باید که این سخنان بگوش هوش شنود که چه یوز زبان در پرده آرائی و زبانیان مادر حتیم و زنجیر باطن پرده درست بحکم سر سخن رفته باز گویم که همواره در اوقات فرخنده و ساعات حجسته سرای مقدس آن حضرت قباب فروغ آن نور روشن شد و زبان زبان ظاهر و باطن آن قدسی نژاد اشارت میبافت آنانکه ارباب همت بلند پروازی فرموده از اسباب پرستی گذشته مسبب بین اند اشتمال این امور در وسعت آباد قدرت الهی بدیع و بعید نمیدانند و مستبعد عادت پرستان ظاهربین در پیش حساب ایشان معتبر نیست و آنانکه در سبب مانده بیشتر قدم ننهاده اند لیکن تلاوی بخت بیدار از محاسبهٔ ظاهری گریز ندارند آنها بیر در سادی حال توقفی میکنند خصوصاً فرزندی مادر و پدر که آدم اول باشد قبول کرده اند و فرزندی مادر که حوا باشد بی پدر پذیرفته اند و فرزندی بی پدر تنها را چگونه قبول نکنند فکیف که بمثل این واقعه قصهٔ عیسی و مریم متیقن آنها باشد بیت حکایات مریم اگر بشنوی — بالنقوا همچنان بگروی لیکن صانع جهان آرا که از عنوان ابداع کارخانهٔ ایجاد را سرانجام بید بمقتضای تضاد و تباین اسمای جمالی و جلالی چنانچه گروه آدمیان را بدانش و الا و تدبیر درست و فطرت عالی و تصرف عظیم و اندیشهٔ صواب مخصوص ساخته روز بروز در افزایش حال آشنا میگوشند همان طور گروه انبوه آدم صورتان را کم بینی و کوته پائی و کج اندیشی و بدگمانی و فتنه انگیزی و بی تمیزی اختصاص داده سرگرم کار میدارد و اگرچه هر دو طور بیمانه استعداد میشود اما بسا حکمتها که در این کارشگرف اندراج دارد بنابر آن پیوسته ظلمت با نور و نحوست با سعادت و ادبار با اقبال همقران میباشند و همواره بدبختان تیره رای سگ تفرقه در میش می اندازند و بردوی شرمسار صوری و معنوی گشته بکوی عدم می شتابند و مصداق آن حال این سانحه نورانی ست که چون چنین امر بدیع بظهور آمد جمعی از کوته نظران ناقص خرد ظاهربین که از دولت حقیقی بی نصیب اند و از نعمت معرفت بعید اندیشه های نادرست بخاطر آوردند و آن مسند نشین جنت از کمال مهربانی نخواست که این نامیانان بی سعادت در وبال این خیال گرفتار مانند احیان مملکت خود را از واقعه آگاه ساخت و بود که اگر ساده لوح ناقص عقلی که از بدائع قدرتهای الهی و صنوف تقدیرات ازلی خبردار نبوده در بلیهٔ سوء ظن افتد و آئینهٔ دل را بزنگ خیالات فاسده تیره رنگ سازد هرآئینه از شومت آن ابد الآباد در خسران و نکال ماند بهتر آنست که ساحت باطن ایشان را ازین دغدغه واپردازم و نظر برین مقدمه ضرورت ست که بیداردلان حقیقت شناس معتمدان اخلاص درحوالی حرگاه سحراست شب زنده دارند تا تاریکی شک و ریب از سویدای دل ایشان بنور واردات الهی و مشاهدهٔ انوار غیبی بروشنی گراید و ظلمت اوهام از درون این تیره جانان بیرون رود بنابر آن چندگاه پاسبانان بیدار دل

و خردپروران دوربین حوالی خوابگاه بوده چون اختران شب زنده دار دیده برهم نزدند ناگاه در دل شب که وقت نزول
رحمت الهی است نوری فرود آمده چون ماه تابان بدستوری که بالوی سراپرده مست فرموده بود از فراز خیمه روی کرده
بخوابگاه در آمد غرض از حاضران آگاه بر خاست بحثی در تمام حضرت بوده اندیشه های باطل از دلهای دیوسیرت رفت
چون ایام آبستنی سپری شد سه فرزند گرامی سعادت ولادت یافت یکی بوقون قنقی و تابعان قوم قنقیت از نسل او
پدید آمده و دوم بوسقی سالجی که قبیله سالجوت از وی منشعب گشت سوم بوزنجر قاآن است و اولاد این گرامی را
نیرون گویند یعنی پدید آمده از نور انوار از دیگر اقوام ممتاز باشد **بوزنجر قاآن** جد نهم چنگیز خان و قراچار نویان
جد یازدهم حضرت صاحبقرانی و جد بیست و دوم حضرت شاهنشاهی است چون نوبت بمیر رسید سریر سلطنت فرا آن
زمین را زینت داد و سرداران قبائل از ترک و تاتار حیران که بطریق ملوک طوائف زندگانی میکردند کمر خدمتگاری میان
جان بستند و او به نیروی تدبیر پیشانیهای روزگار فراهم آورده داد عدالت و احسان داد و در بالای رایات مردانگی فراخی
روزگار را آرایش و آسایش بخشید و او با اوسام مردی ماهر بوده برحمت ایزدی پیوست از دو پسر ماند بوقا و توقا
بوقا خان پسر مهین اوست که جد ششم چنگیز خان و قراچار نویان است موجب وصیت بجای پدر نشست و مسند
پادشاهی را بعدل و داد آراسته کرد و قاعده های جهانداری و گیتی ستانی اختراع نموده دستور العمل خواقین در کارستان
و بار بر شتران خیال نیست کرد که خاص و عوام از خوی خوش شدند **دوتمنن خان** پسر رشید او دست بدرجه
ناگاه بی زمان گذشتن دریافت از او ولیعهد و جانشین خود کرد و در لوازم دارایی و ملک آرائی کوشش نمود
از او نه پسر بود بعد از گذشتن او مونولون والده فرزندان که بعقل و تدبیر یکتا بود نکو شیوه رفته تربیت فرزندان مشغول
گشت روزی جلایر که از قوم درکلس اند کس کرده مونولون و هشت فرزند او را بقتل رسانیدند قایدو خان که پسر
نهم بود بخواستگاری یکی از خویشان بسر برده ناچار رفته بود نجات یافت و بدستیاری و مددگاری ناصر جلایر
بادائی خود معترف شد بهمراهان را که در کشتن شریک بودند چون مونولون و پسران کشتند و عیال و اطفال
ایشان را بسپردند قایدو خان فرستادند خان داغ بندگی بر جبین آنها نهاده گذاشت و فرزندان ایشان را تا
در اردو قید بندگی بودند **قایدو خان** بعد از حدوث وقائع پسین بر سریر سلطنت نشست و در آبادانی عالم
اهتمام نمود و قصبها آبادان ساخت و خیل و حشم او بسیار پدید آمد و با جلایر از کارزارها بوقوع پیوست ملک رانی
و جهانبانی باستقلال کرد چون از عالم درگذشت از او سه پسر ماند **بایسنغر خان** بزرگتر فرزندان او بود بکاردانی
و سرای رعیت و سپاهی یگانه روزگار بود بوصیت پدر تخت آرای فرماندهی گشت **تومنه خان** پسر گرامی
اوست پدر در هنگام گذشتن ازین جهان گذران ملک و دولت با دسیر داد بند شهریاری و جهانگیری بوجود او
فروغ یافت بمردانگی و خردمندی زینت بخش حال او بوده و بار بزرگ مستی زرداری رونق فزای روزگار اولیائی

ج اول

صادق علی

ازممالک مغلستان وترکستان را بدرباز وی تدبیر وبیروی سرپنجهٔ اقبال بر ملک موروثی افزون ساخت وتمام ترکستان در هیبت وعظمت مماثل او نداشت اورا دو خاتون بود از یکی هفت پسر آمد واز دیگری دو پسر یک شکم متولد شد ازین توامان یکی را قبل نام بود که جد سوم چنگیز خانست و دیگری قاچولی نام داشت **قاچولی بهادر** جد ششم حضرت صاحبقرانیست مظهر انوار دولت ومورد آثار سعادت بود فر بزرگی از چهرهٔ او میتافت وشکوه بختیاری از پیشانی او میدرخشید شبی بخواب دید که از جیب قبلخان ستارهٔ رخشان بر آمد وباوج فلک رسیده تاریک گشت وهمچنین پی در پی سه بار واقع شد و در نوبت چهارم ستارهٔ بغایت نورانی از گریبان دولتش طلوع کرد که آفاق را انوار او فرو گرفت ودیگر نور او چند ستارهٔ دیگر رسید که هر یک از اسمان خیتی روشنائی پذیرفت وچون آن کوکب نورانی ناپدید شد اطراف جهان همچنان روشن بود از خواب بیدار شد و در تعبیر این مود اغیبی طائر اندیشه را پرواز میداد ناگهان بار خواب بس در ربود وهمچنان مشاهده کرد که از گریبان او هفت بار ستارهٔ روشن پدید آمد وغروب کرد ونوبت هشتم ستارهٔ بزرگ طلوع نمود وتمام جهان را ضیا ورونق بخشید واز وچند ستارهٔ دیگر خرد منشعب شد که هر یک گوشهٔ از عالم را روشن ساختند وچون آن ستارهٔ بزرگ ناپدید شد عالم همان طور روشن ماند وستارهای دیگر همچنان روشنائی داشتند صبح ام صورت واقعه را قاچولی بهادر به پدر بزرگوار خود تومنه خان عرض کرد پدر تعبیر فرمود که از قبلخان سه شاهزاده بر تخت خانی نشینند ودر مملکت حاکم شوند اما مرتبهٔ چهارم آن باشد که از عقب ایشان پادشاهی ظهور کند که اکثر عالم را در تحت تصرف خود آورد واز او فرزندان پدید آیند وهر یکی حکومت ناحیتی داشته باشد واز قاچولی هفت فرزند دولتمند که افسر پیشوائی وتاج فرمانروائی بر سر داشته باشند بظهور آیند ونوبت هشتم فرزندی پدید آید که جهانگیری نماید و بر عالمیان سری وسروری کند واز فرزندان بوجود آیند که هر یکی حاکم جائی باشد ووالی مملکتی شود وچون تومنه خان از تعبیر فارغ شد برادران بفرمودهٔ پدر بایکدیگر عهد وپیمان بستند که سر برجای قبل خان مسلم باشد وقاچولی سپه سالار وصف آرای ومدار کل وتیغ زن باشد ومقرر شد که فرزندان یکدیگر بطن بعد بطن همین طریقه مسطور ومسلوک دارند وعهد نامه بخط ایغوری درین باب قلمی فرمودند ومهر دو برادر بران خط مهر نهادند وآل تمغای تومنه خان رسانیدند از آدم تا تومنه خان آبای کبار حضرت شاهنشاه که مقصود از جنس این سلسلهٔ ایشانند بریاست مطلقه وسلطنت مستقله ممتاز گشته شأنت بحسن سر بمعدلت بودند وطائفه ازین گروه والا شکوه مقتدای ملک معنی نیز یافته کامیاب ظاهر وباطن گشتند چنانچه پاستانی نامها ازان آگاهی می بخشند وحکمت الٰهی که در ظهور شاه جاسیه مراتب کونی والٰهی بچندین پیاپی کار فرمایان ملک صورت ومعنی اهتمام دارد منتظر بیان ولادت حضرت شاهنشاهی که نقاوهٔ کائنات بودن طراز خلعت فاخرهٔ اوست بود روز بروز اسباب آن را سرانجام میداد وبرای جامعیت وشناسای قدر خدمت ولذت سربراهی شایسته قاچولی بهادر را لباس وکالت مستعار پوشاند تا مراتب این حالت نیز برای العین این سلسلهٔ علیه در آید وسرمایهٔ جمعیت مراتب برای

حضرت شاهنشاهی حاصل گردد و با وجود رشد و کاردانی و بزرگی سنی قاچولی بهادر قبل خان ولیعهد شد اگرچه
بظاهر مراعات کلانی سن شد که منظور دانشوران نیست اما بمعنی کارفرمای قدرت الهی نشاه جامعیت انسر انجام داد
چون تومنه خان را ستارهٔ حیات در مغرب فوت متواری شد قبل خان بر تخت فرمانروائی متمکن گشت و قاچولی بهادر
بموجب عهد العهد که سرمایهٔ دولت سرمدیست در مقام یکجهتی و موافقت درآمده بآئین دوستداری و شاه پرستی بتصدی
انتظام مهام سلطنت گشت و چون قبل خان از دار الغرور بجنت دار الامان میتی خرامید قوبیله خان که در میان شش پسر او
شایسته تاج و تخت بود سلطنت یافت و قاچولی بهادر بهمان منصب والای سپه سالاری مشغول بوده پاس
همان عهد و پیمان و بدستیاری فرزانگی و مردانگی سرانجام کارگاه ملک و دولت مینمود و قوبیله خان به پشت گرمی
اینچنین مهربانی که هم عقل مدادانی داشت و هم تیغ کشورستانی انتقام برادر خود از التان خان حاکم ختای کشید و جنگهای
بزرگ که کارنامهٔ مردان کار تواند بود کرده بر لشکر ختائی شکست عظیم انداخت و مجملی ازین سرگذشت آنکه فرمانروایان
ختای پیوسته این طبقهٔ والا شکوه را عمده داشته و همواره محرک سلسلهٔ دوستی بوده روزگار میگذرانیدند چون دارائی
ختا با التان خان استقرار یافت از استماع شجاعت و تدبیر قبل خان بسیار هراسان گشت بوسیلهٔ فرستادهای کاردان
اساس موافقت محکم ساخت بمرتبهٔ که قبل خان را استدعای آمدن ختا نمود و خان بمقتضای راستی و درستی که طبیعی این
دودمان والا است داد و کار ملک را بقاچولی بهادر سپرده بختا رفت و نقش صحبت دلپذیر نشست و از آنجا که کامیابی
عیش و عشرت به نوبت خود متوجه شد بعضی از اعیان دولت التان خان که تنگ حوصله و فرومایه بودند سخنان ناشایسته
گفته التان خان را متغیر گردانیدند التان خان از وداع پشیمان شد و کس فرستاده طلب داشت قبل خان از سوار بیتابی روزگار
نقش نارسی التان خان خوانده جواب فرستاد که چون بساعت فرخنده توجه نموده ام برگشتن را لائق نمیدانم خان ختا
جوشیده لشکری نامزد کرد که بهر وضع که ممکن باشد خان را بگیرد قبل خان بخانهٔ دوستی سالجوتی نام که در سر راه ماوای
داشت سردار لشکر ختا فرود آورده قرار داد که بگیرد سالجوتی بپائی گفت که معاودت مصلحت نمیدانم من اسپی دارم
سرکرده دوره که هیچکس بآن نتواند رسید همان احتیاط شدن و بران اسپ سوار شده ازین مخاطره بدر رفتن صلاح
وقت است قبل خان برین رای عمل نموده بران اسپ سوار دولت شده بیورت خود شتافت و فرستادهای ختائی چون
آگاه شدند چابکدستان تیرپای از عقب درآمدند و خبر در یورت خانی سخاری دیگر پیوستند قبل خان این مدابیر را
گرفته از هم گذرانید درین اثنا پسر کلان او اوقین برقان که کس صورت بی همتای روزگار بود در حوالی دشت هم تکی
غزالان داشت ناگاه قوم تاتار دوچار شده دستگیرش کردند و ساگرفته پیش التان خان بردند و خان باتمام آن سگ جان نان
گرگ مست تیغ بیداد برین غزال تیر برادر را قوبیله خان که پسر دوم بود چون تخت آرای سلطنت شد همت انتقام برادر خود
تهیه لشکر با همت گماشته متوجه التان خان شد و سر عظیم درپیوست و شکست مهیب ختائیان را داده اسباب اموال

ایشان را تاراج برد و چون لوت تاخت سیاه اجل بر سر سید برتان بهادر برادر گرامی او بمنا درت اعیان مملکت
بر سر یرخانی متمکن گشت و یاساق پدر و برادر خود را تازه گردانید و چون در عهد او هیچکس را یارای آن نبود که با او دم
منازعت و ستیزه کشی کند لاجرم لقب خانی او در افواه بلفظ بهادری زبان زد شهرت گشت و شدت شجاعت او را پایه
نام مهابت فرا مسکوک ساختند و درین زمان قاچولی بهادر که هم برادر جانسپار و هم بهادر سپه سالار متوجه جانم نقاشند
ایرومجی برلاس پسر ارشد قاچولی بهادر است که در مسالک درنگ و معارک جنگ معرهوتن نامدوهمت بیدار داشت
بعد از پدر طغرای سپه سالاری بنام او سربلندی گرفت و او بآئینی که پدر بزرگوار رونق داده بود در تنسیق مهام ملک
و تدبیر عظام امور کوشش می نمود و اول کسیکه بلقب برلاس اختصاص یافت او بود و معنی این لفظ مغلی شجاع است
نسب تمام الوس برلاس باو میرسد و چون زندگانی برتان بهادر بسر آمد از چهار پسر او سولین یسوکای بهادر که پدر چنگیز خان
است و بحوش فرزانگی و مغفر مردانگی آراسته بود تاج خانی بر سر نهاده زینت بخش سریر جهانبانی گشت و درین هنگام
ایرومجی برلاس بشهرستان فنا اساس اقامت نهاده ارو بسیت و نه پسر یادگار ماند سوغوجیجن در میان فرزندان
گرامی ایرومجی برلاس بدل دلاور و رای جهاندار و خرد کارساز و عطوفت نظام بخش سربلندی داشت و از روی
سال نیز بزرگترین اولاد بود جای پدر عالی قدر گرفت یعنی شهریار دولت سپه سالار بود و یسوکای بهادر که جهان آرای
سوغوجیجن لشکر بر سر تاتار کشید و جان دمان و دولت ایشان را بی سپاهت ساخت و بیاری یزدان فیروزی بخت
فیروز بر تاتار عالب آمده بدولت و اقبال متوجه یلاق شدند و چون بدان موضع سعادت او رسید در تسم اسعد
تنکوزئیل سال پانصد و چهل و نه بانوی خاتون دی اولون انگه که کاکستن بود فرزند گرامی را د میسوکای بهادر گشت که از رموز
حساب دانی و لطائف سعود آسمانی چنان استدلال نمودان نمود که این همان ستاره دولت است که در لوت جهان
از جیب قبلچان بر آمده بود اگرچه در سلسله علیه حضرت شاهنشاهی که درین محمدت نامه ایزدی آیین آزان بیر و دا حتیاج
ذکر تموجین نیست که از شعب این شجره قدسیه است لیکن چون پرتوی از نور مقدس السنواتی بود و مجلی از وگر آن
نا گزیر است طالع مسعود تموجین میزان بود و هشت ستاره در طالع بود و رأس در سوم و ذنب در نهم و بعضی بر آن
که در سال پانصد و هشتاد و یک که پسر داری الوس و قوم بیرون رسید سعد سیاره در میزان فراهم آمده بودند
قراچار نویان فرزند گرامی سوغوجیجن است پادشاه منش شهریارستان بود چون در سال تنکوزئیل پانصد
شصت و دو یسوکای بهادر در گذشت و درین سال تموجین سیزده ساله بود و سوغوجیجن که مدار ملک سلطنت
و گیرودار لشکر و سپاه بر وی بود هم در آن چند روز بار دوی مالوح نمود قراچار نویان ایام صغر همت قدم بیرون از
متوجهین روی گردان شده بمردم تاجوت پیوستند و تموجین محنتها کشید و در بند و بلا افتاد و عاقبت بتایید آسمانی
ازان ورطه های و مخاطرهای سهمناک نجات یافت و با قوم جاموقه و تاجوت و قتورات و جلایر و غیر آن کارزارها

ج اول ۵۶

کرد وقتیکه سال عمرش از سی در گذشته بود سرداران الوس بوقت بیمار مخالفت نمودند و فرمانروایان کستان و
حمل سالگی بسته بود قراچار نویان پیش آوتکجان حاکم قوم کرایت که با یسوکا بادر سابقه محبت داشت رفت و کار
... برای او بجا آورد و دستگیر شد و در ربیه قرب منزلت عالی مرتبت ا... حدی شد که بتمام ... حاجاتش از
تمامیه اتحاد و مستظر گشت و چنانکه امرای عظام و جلیلان بر وحسد بردند تا وقتی که سهر با حرات بود سنکوبس آوتکجان او را
متفق کرده در باب او سخنان ناشایسته و تقبیحات ناسزا بر گفتند چنانچه خاطر آوتکجان را از راه راستی ... و جمال
فاسد انداختند و تمویهات اندیشه سدکستند با ستیرواب قراچار نویان بتدبیرات درست او از آن مهلکه براه ... دو مرتبه
در میان ایشان محاربات عظیم دست داده و تموچین ظفر یافت در چهل و یکسالگی و بقولی در پنجاه سالگی در سنه ...
پانصد و نود و سه بدولت سلطنت و جهانداری کامران شد و چون مدت سه سال از مر فرمانروائی جهانبانی اوگذشت
مکر ... که از مستوران عالم غیب مرد ... رسانان درگاه کبریا بود بالهام ربانی تموچین را خطاب چنگیز خان مخاطب
ساخت یعنی شاه شاهان ... روز بروز نجم سعادتش فروزان بود ... سال بسال بخت و دولتش بوران ... گشت
تمام ختای و ختن و چین و ماچین و دشت قبچاق و سقسین و بلغار و روس و آلان و غیر آن مسخر رایات
او را ... و دو چو چی و جغتائی و اکتای و تولی ترتیب بزم شکار تعلق بجوجی داشت و بیرجورسیدن و سیاسات
بحسن سیاست ... که نظام ممالک آرائی آن منوط است برای رزین جغتائی مفوض بود و تدبیرات جهانبانی و ترتیب
امور ملکی باکتای اختصاص داشت و سرانجام مهام سپاه و محافظت اردو بتولی متعلق بود و مشهور است که ... تدبیر دیده
نقض سلطان محمد خوارزم شاه لشکر بماوراءالنهر توجه نمود و اهل آن بلاد مسطوت قهرمان آرسید و چون لشکر ماوراءالنهر
را ... از آب آمویه عبور نمود و خان کسوکیسانی سخات ... مشرف است ... تولی خان را با لشکری گران بولایت
خراسان روانه ساخت و بعد از تسخیر ممالک ایران و توران از ... لطالسان آمد و از آنجا متوجه دفع سلطان جلال الدین
منکبرنی شد و در ماه رمضان ستمائه و ست عشر چهارم سال ... سلطان جلال الدین را با کنار آب سند هزیمت داد و از آنجا
بماوراءالنهر ساخته سخات ... الوس ... آن گریخت در شکورئیل مطابق چهارم صفر ستمائه و بیست چهارم که هم سال ولادت
و هم سال جلوس سلطنت او در حدود ولایت تنکقوت و دیعت حیات سپرد و پسران را وصیت کرده بود که چون
قضیه ناگزیر درین یورش روی نماید پنهان ... تا کار اهل تنکقوت باتمام رسد و در ممالک و روست فتوری پدید
و درمان و امر الموجب مثبت عمل نموده در اخفای این حال کوشش نمودند تا آنکه اهل تنکقوت بیرون آمدند علف
تیغ شدند و بعد از ان جسد وی لعش او را از ... بر راه آ... راکه ... به ... مید مدار هم میگذرانید
با حرباطراف و اکناف بروی ... رسید و چهار ... رمضان همین سال نعش او را بارد وی بزرگ آورده اظهار واقعه
ناگریر نمودند دریای درحشتیکه بر ... در شکارگاه جهت ترتیب حولیش ... کرده بود مدهوش ساخته بود درانک

روزگار را استحکام گوناگون چنان [illegible] می داد که مرتبه در تراکم اشجار پنهان گشت تا آنکه هیچکس پی بآن بسر زمین نتوانست برد و همانا این معنی برنیست بلکه زمانی متمادی دو تن پی بآن نتوانستند برد چنانچه در [illegible] کانی حرکت ایزدی بود لیکن تا آن هم در کسب کمالات آلهی در آمد تا کوتاه اینها [illegible] تمام دست [illegible] ادنی در ار نتوانند کرد اگرچه تربیت چنین امانت کردن خود استخراج همایان ساختن است لیکن چون فرمانروایان را نیز معامله با ظاهر بینان است چنین عنایتی از مواهب عظمی است و چرا چنین است ایزدی نگاههای آن چنین بزرگی نماید که عالمی در سایه پاس او بود اگرچه این بزرگ بین عوام و در نظر اول خواص از مظاهر عطیه قهر الهی بود اما بنظر دوربین موشکافان اخص خواص از محال الطاف ایزدیست چه در محکمه عدالت الهی که فرمانروائی خلائق مر تولیت از آن میداد می نزده و حتمی بلکه بنیاد دوام امر که در عالم کون و فساد متکون شود مقتضی برخی مصالح معنویست که دیده ظاهر بینان را کنه حقیقتش پی ادراک نیست و حکم صاحب میداران دوربین حقیقت آن آگاه بود عمر [illegible] هفتاد و [illegible] سال تمام شده بود و از سال هفتاد و سوم اکثری سپری گشته از آن جمله بیست و پنج سال بفرمانروائی و کشورکشائی پیوسته گشت و ماخذ تاریخ ولادت و وفات او که در تواریخ [illegible] مدت عمرش هفتاد و چهار سال و سه ماه بوده باشد و همانا که خلاف باعتبار شهور و سنین شمسی و قمری تواند بود یا بوجهی دیگر از وجوه مشهوره در این مدت همواره انتظام مهمات ملکی و مالی باستصواب رای جهان آرای قراچار نویان رونق داشت و والا شکوهی را که چنین پادشاهی بجان و جهان برابری نمود دولت و اقبال باشد چگونه آن همه کشورستانی و سلطنت آرای تارک عظمت تاج جلیلش بسایه شعر قراچار و چنگیز ابن عم امیر کشورستان قرین هم امید و هنگام نواختن کوس رحیل سرجانی را از کدامی سلم داشت و محمل این قصه دلنشین آنکه در یورت عطای [illegible] بر پیشگاه خیال و بصورت مثالی چنان جلوه داد که دیده در دیدن این جهان سراب نمود [illegible] گرامی قراچار سپهسالار و دیگر اعیان دولت و ارکان سلطنت دستنشینه نصایحی که انتظام جهانیان از نتایج او باشد و میان آبا و اجداد خانی را با اولاد کدامی مقرر ساخت و عهدنامه قاجولی و قبلخان که با آل تمغای تومنه خان رسیده بود و اسلاف بر حسب ترتیب نامهای گرامی خود را رقم کرده بودند از خزانه طلب فرموده بر حاضران مجمع عالی خواند و فرمود که قراچار نویان را مدتی و ثیقت نامه پیمان بسته بودم تا میز بدین یوسون بسر برید و وثیقت نامه دیگر میان او کدامی و فرزندان و خویشان نوشته با وکلای سپرد و دیار ماوراء النهر و ترکستان و بعضی از حدود خوارزم و بلاد الغور و کاشغر و بدخشان و بلخ و غزنین تا آب سند بجغتائی خان مقرر ساخت و پیمان نامه قبلخان و قاجولی بهادر بجغتائی حواله کرد و گفت از استصواب قراچار نویان تجاوز جائز ندارد و در ملک و مال شریک خود داند و میان ایشان عقد فرزندی بست بهمین ملاحظه این سلسله علیه قدسیه را جغتائی گفتند و الا جغتائی را با آبای کرام او نسبت حضرت شاهنشاهی با اتحاد و مشاکلت نسبت قرابت و مصاهرات خاندانهای نوئینان موجب حیثیت کل نمودند سبحان الله از نسل چنگیز خان

ج اول ۵۹

بزرگی امامی حسین نقش بسته بود بالستی که آن نشان نامه که تا آن تمغای توسه خان مزین بود با وکتابی قاآن مسداد وتربیت در سعادت اورا ای ریین قراچار نویان می سیر نا سطالع آن عهدنامه تل تعیید ما آن وثیقت نامه را جا سر میسیا حتید نار نسیان که مراد انسال است محمول گشت بد نامی در دفتر دلش او ملتبس شد اسهو تعیید و عمد از سخن گرمان پایمانی که در نشان نامه ترکی حرف سرائی و حرص نکته گیری و ده زبانی بسر وقت اس رسید امد و ماناکه چون از دهان آرا مبیحست که این لباس سقعا سپه سالاری که توسه خان قرار داده بود و در معنی کارگران امداع لستاره جامعیت حضرت ساحبتا هی سرانجام داد بود از خاست این سلسلهٔ علیهٔ بردار حسن سوی وخطائی رفت که بر سر اران قصد صواب شرف ار دچون حراست ایزدی همواره نگاهبان این گروه الاشکو بود و قدری در عهد و پیمان ارجاب فریدان گرامی قاچولی بهادر بسته و دل بر را فرون سر آرامی خلافت گردید شغول خردمندان ساختند و مانا که این رتق طلوع سر اقبال حضرت صاحبقرانی بود که وجود مقدس طایفه دولت امید و حضرت صاحبقرانیست جغتائی خان ادار ستار شدن عدر مش ما لیع زمام الملک ساخته عنان اختیار مهمات سپاهی ورعیت انسته آمد امیر قراچار نویان که همت خود مستقر اوقات در خدمت اوکدای قاآن لسر می برد و تا آنکه اوکدائی بسال اردی خرد دوراوازم حقیقت اطاعت دقیقه فروگذاشت نمی نمود. ما بحث بیدار و همت خان را پاس مباشت چون جغتائی خان امدت حیات لی تمامات آخر رسید همت انتظام کارگاه سلطنت امیر قراچار نویان راوصی خود ساخت و فرزندان را به وسیر دوهست ما بعدش اراکه ائی خان او در ادوئیل ذیقعده بسته دو سی و هفتم ار سرای گذران رخت بر کند دو قراچار نویان بر قرار خود در حفظ ملک او و ممالکت قیام می نمود و بعد از چندگاه قرا هلاکو خان بن مواتکان بن جغتائی خان را مکنت ولایت خدا کرامتش ارجمند گردانید و لیسرا رخیا سال چون کیوک خان بن اکدائی خان بر مسند سلطنت نشست قدرت قراهلاکو خان را از تصرف حکومت واختیار باز اشته معزول نمود و بیسکای جغتائی را بجای او انتظام بخش آن ملک گردانید نوشیده نماناکه اوکدائی قاآن در ایام سلطنت خویش بیسر بزرگتر را کوچو خود ولیعهد خود گردانید بود و در ایام حیات پدر وفات یافت ولیعهدی به پسر وی شیرامون که از همگنان دوست تر میداشت ارزانی فرمود و هنگام حادثه ناگزیر قاآن کیوک خان که در بلاد روس و چرکس بلیغار بود و بعد از سه چهار سال بار دومی والا رسیده مسند آرای سلطنت گشت و در سال رعیت پروری اساس عالی نهاد و چون میوکا سحاب هنا مختفی شد قراچار نویان بار قراهلاکو را الغرباره بازی آن دیار نصب فرمود و در ایام دولت او و تاریخ ششصد و پنجاه و دوم آن نوئین کام بخش کامران هشتاد و سه ساله شده رخت هستی رحلت ایچیل نویان پسر دولت و مرتبت حداشناسی امیبان دو در پدر رسید کاردان لشان اختصاص یافت و بعهد خانی قراهلاکو از وجلادا مائی و کمال توانائی رفعت شان مقام پدر شد و در سه ششصد و شصت و دوم از کمال استقلال مسند دولت

شمکن گشت والوس جغتائی در ایام دولت او خوشوقت شدند و چون در میان فرزندان جغتائی خان خلاف و نزاع پیدا شد امیر قراچار احتیاط و احتیاط را رعایت کرده در شهر کش که جای موروثی بود قرار گرفت تا آنکه منکو قاآن بن تولی خان بن چنگیز خان برادر خود هلاکوخان را بجانب ایران فرستاد و از سر چهار الوس جوجی و جغتائی و اکتائی و تولی امرا و مردم همراه ساخت از الوس جغتائی خان ایجل نویان را با لشکرهای تمام بر سم سالاری تعین نمود که مصاحب هلاکوخان باشد و خان مذکور مراغه تبریز را وطن داده و آداب بزرگی سلوک نمود امیر ایلنکر خان از نسل و اولاد ایجل نویان بود و چون ایجل نویان با هلاکوخان از توران بایران نقل کرد او در الوس جغتائی خان قائم مقام پدر گرامی شد و چون در ایران ایجل نویان اینجمان لشکر فریب آید رود کرد و براق خان بن موتوکن بن موانکان بن جغتائی خان بن چنگیز خان با او رسیده بود او را امیر الامرا ساخت و در مهام حل و عقد سلطنت بست تدبیر او داد و مرتبه پدران او را با او مسلم داشت و او چنانچه مقتضای دانش و بینش است در رواج کار مملکت کوشید و او حکمت بر احمدی در امداد امیر برکل اعظم قدرتی حال او و چون پدر بزرگوارش امیر ایلنکر نویان بزمان تیمور مشرین خان بن دوا خان از این جهان فانی رحلت گذشت از او همین یک فرزند ارجمند باید و او همواره مصاحبت نفس خود پیر داخته و همت بغیر پیر داختن نیافت و از صحبت حاکمان متنافر بوده آیین پدران به هیچ اهتمام نگذاشت و مناج السال در خدمت کش میبود و در گرد آوری رعایای ایزد نگاهبانی داشت و در تحصیل مکارم اخلاق جهت و کوشید و در آن نواحی بعضی محال و مواضع که از املاک قدیم بود صرف معیشت و کفاف میکرد تا آنکه بعالم قدس متوجه شد امیر طراغای فرزند گرامی نژاد بزرگ منش امیر برکل و پدر بزرگوار حضرت صاحبقرانی است از جبین آن صغر و ولیان شاب انوار دولت و اقبال و رساحت احوال و میافت و آثار عظمت جلال از پیشگاه اطوار او می درخشید و آن بزرگ منش ارادتی بود خرد هیبت نام در حق تنامی حقیقت طلبی کامل تا قریه بزرگی صوری و معنوی بنام برادر بزرگ اقتاده بود و چون والد بزرگوار همواره روی نیاز بر آستانه ارباب ریاضت میداشت و منظور نظر مرتاضان متقیه بود و خصوصاً قدوه اصحاب وجد و حال شیخ شمس الدین کلال که امیر را غایت حرمت میداشت و بنظر تعظیم میداد و خدمت شیخ آن بزرگ دوران را از صفای باطن بظهور که صاحبقرانی نوید سعادت جاوید رسانیده بود

صاحبقران اعظم ثالث القطبین قطب الدنیا والدین امیر تیمور گورکان

اراده ازلی و مشیت لم یزلی هزاران حکمت در هر چیز ودیعت نهاده جهان آراسته لهذا در بنجاه ... که سلسله علیه شاهنشاهی آن انتظام دارد عبرت بخش هوشمندانست ایزد متعال را بر حکمت سلطنت و هدایت عطوفت و رافت و چندین جلائل نعوت و شرایف صفات را امانت سپرده سر انجام گوهر یکتای خلافت شایسته

دیگر تا ولی بهادر هست تخصیص یک ازین سلسله جدید انتظام سلطنت صوری ورود آورد رتبهٔ سپه سالاری و
شاهنشاهی او مانند مرتبه مالعت [illegible] اساس مشیخت [illegible] سامان کارخانهٔ جامعیت بروجه دلخواه صورت داد
این بزرگان والاشکوه که ذکر کرده شد [illegible] مذکور اگرچه احوال آنها معلوم نیست اما چنان [illegible] بزرگی داشتند اگرچه
اسم سلطنت [illegible] معنی سلطنت [illegible] آسم [illegible] راست عزت [illegible] که عالم ظهور آورد [illegible] که
مراتب تحریر تعلق سامان یافت [illegible] استعداد [illegible] لعل [illegible] که گوهر یکتای حضرت شاهنشاهی بظهور آید خلعت مستعار
قابلیت کبرای [illegible] جهان ظاهر درین سلسله در آمده بود [illegible] جهان آفرین این خلعت را که گرد [illegible] بزرگی را ظاهر کرد
که قابل و لایق سلطنت عظمی بود [illegible] و مصداق این معنی ظهور حضرت صاحبقران طراز دهٔ هفت اقلیم و وارث تخت
دو سیم قطب الدنیا والدین امیر تیمور گورکانست [illegible] والا نژاد عالی قدر [illegible] بیست و پنجم شعبان سال هفتصد
سی و ششم [illegible] طالع جدی [illegible] که [illegible] ازما داران [illegible] مظهر [illegible] معانی عزت
سلطنت و برکت مرتبت سعادت و طهارت [illegible] الدنیا والدین [illegible] حاتون درامس [illegible] قدم سعادت توام بما
جهان [illegible] این [illegible] دایرهٔ خلافت عظمی مرکز محیط سلطنت کبری کوکب قابلیت که از [illegible] تیمور بایدولی
بهادر در مطلع سعادت [illegible] احلال طلوع نموده [illegible] بود [illegible] بهادر بظهور [illegible] و [illegible]
الامی [illegible] مدد [illegible] آثار طلوع کوکب اول [illegible] تحسین [illegible] بشارت [illegible]
یافت درین زمان [illegible] حضرت صاحبقرانی سعادت ولادت یافت در ماوراء النهر تیمور [illegible] حاکم
بر [illegible] توان [illegible] جغتائی خان فرمانروائی داشت و در مملکت ایران [illegible] چهار ماه از
وفات سلطان ابوسعید گذشته [illegible] تمام [illegible] بظهور آمده بود امیر صاحب [illegible]
[illegible] بشکار و آئین رزم و پیکار اشتغال [illegible] و در [illegible]
دوم امیر [illegible] ازین مرحلهٔ رحلت [illegible] دو از و چهار [illegible] صاحبقران و عالم [illegible] و سیور [illegible]
[illegible] آغاز [illegible] عمر گرامی صاحب قرانی سی و چهار سال تیمور سید [illegible] طالع فرخنده و بخت بلند
[illegible] که [illegible] الهام [illegible] در روز چهارشنبه دوازدهم رمضان هفتصد و هشتاد و یکم سال [illegible]
[illegible] دکلیل کشورکشائی و کامگاری بر سر نهاده اورنگ سلطنت و جهانبانی را پایهٔ بلند ساخت [illegible]
سی و شش سال که ایام سلطنت و جهان آرائی او بود [illegible] ماوراء النهر و خوارزم و ترکستان و خراسان و عراقین
و آذربایجان و فارس و [illegible] و کرمان و دیار بکر و خوزستان و مصر و شام و روم و غیر آن بهمت کشورکشائی
و [illegible] و حیطهٔ تصرف و قبضهٔ اقتدار در آورد و رایات استیلا و استقلال را در ساحت ربع مسکون عرصهٔ
هفت اقلیم سربلندی داد هر که سلامت حال [illegible] روزگار دولتش بود [illegible] اطاعت پیشه آمده گل سعادت از [illegible]

بخت او شگفت دهر که شآمت کردار و وخامت عاقبت دامنگیر او شد و سر از گریبان الفنا بیرون آورد و بگوکتاشان بیاسنگاه قهرمان عدالت رسیده خارستان نتایج اعمال در کنار خود دید و در روز دوشنبه ذی قعده هفتصد و هشتاد و نهم بواسطهٔ فتنه و فسادی که از مردم اصفهان واقع شده بود آن شهر را قتل عام فرموده و از انجا عنان عزیمت بجانب دار الملک فارس منعطف ساخت و آل مظفر بخدمتش پیوستند و چون خبر مخالفت توقتمیش خان که فرمانروای دشت قبچاق و از تربیت یافتگان آن حضرت بود شنید دو نوبت لشکر بسر او برد و لوای فتح برافراخته مراجعت نموده دشت قبچاق را که طولش هزار فرسنگ و عرضش ششصد فرسنگ است بنفس نفیس سیر فرموده از خس و خاشاک فتنه پاک ساخت و نوبت دیگر بایران نهضت فرموده در هفتصد و نود و پنجم شاه منصور را که کلاه گردنکشی کج می نهاد در شیراز بقتل آورد و آل مظفر را برانداخت و بهمت والا کارهای عظیم که ناسخ کارنامهای رستم و افراسیاب باشد در ان مرز و بوم بوقوع آورد و ممالک فارس و عراقین را آسایش اولیای دولت قاهره گلزار بیخار ساخت و بعد از ان بنیروی دولت و اقبال فتح بغداد کرد و چند نوبت گرجستان در آمد و همچنان فتح و نصرت برآمد و دوازدهم محرم هشتصد و یکم دریای سند را جسر عالی بسته عبور فرموده بدولت و اقبال فتح هندوستان کرده در هشتصد و سوم بعزم شام اقدام فرموده صبح اقبال بدمید و انوار فتوحات آسمانی بر روزگار آن جهانگیر عالم پیرای تافت آنگاه شهر حلب مفتوح شد و از آنجا لشکر بدمشق کشید و امرای شام را که در دل قید اسیر بود بر خون آنها هدر فرموده در سال دیگر بعزم تسخیر روم رایات جهانگشا نهضت داد و در جمعه نوزدهم ذیحجه هشتصد و چهارم در حدود انکوریه معرکه مصاف آراسته و لوای نبرد را بمهجه فتح حلی بسته با ایلدرم قیصر روم جنگ تشکرف نمود و از تائیدات غیبی که همواره همعنان آن شاهسوار میدان شکوه بود جنود محمد فتح و فیروزی ملازم رکاب معلی گشته طغرای فتحنامه بنام نامی آن خاقان ممالک کشورستانی خوانده شد و ایلدرم بدست سپاه نصرت اعتصام گرفتار آمد و چون او را بپایهٔ اورنگ عالی حاضر ساختند از کمال عاطفت و اعزاز در زیر دست شاهزادها جست نشستن یافت و از آنجا تا آذربایجان مراجعت فرموده یکسال و ششماه در آن حدود بعدل پیرائی مشغول بود و سلاطین و سلاطین نژادان از اطراف بخدمت پیوستند حاکم مصر نقود وافر از سرخ و سفید بنام نامی سکه زده بدرگاه گیتی پناه ارسال داشت و سائر فرمانروایان آنجا و اعلام هواخواهی در میدان اطاعت برافراشتند و بر منابر حرمین شریفین و دیگر اماکن شریفه و مشاعر قدسیه خطبهٔ فرمانروائی بنام آنحضرت خوانده شد و در ذیقعده هشتصد و ششم رایات ظفر پیرای بجانب فیروزه کوه نهضت داد و بی توقف و اهمال در همان روز فتح فرموده عنان مراجعت بسمت خراسان مصروف داشت و در غرهٔ شهر محرم هشتصد و هفتم از راه میسابیه بماوراء النهر ظلال اقبال گسترد و در ان موطن مألوف طرح جشنی عظیم نموده طوی بزرگ که حیرت فزای ارباب همت و سماع باشد ترتیب داد و جهان بصلای الانعام و احسان کامیاب ساخته بتسخیر ممالک ختای متوجه شد و در شب

ج اول

۶۲

چهارشنبه هفدهم شعبان هشتصد و هفتم در موضع اترار که از سمرقند تا آنجا هفتاد و شش فرسخ است لمعان قهرمان ایزد
شمول روی بساحت دار الملک بقا آورده رخش حیات بصحت سرای جهان باقی تاخت و نعش عرش پایهٔ آنحضرت
بسمرقند بشکوهی که شایستهٔ آن بزرگوار باشد رسانیدند و تاریخ ضبط سنین احوال آن جهان آرای گفته اند شعر
سلطان تمر آنکه مثل او شاه نبود + در هفتصد و سی و شش در آمد بوجود + در هفتصد و هفتاد و یکی کرد جلوس + در هشتصد
هفت کرد عالم بدرود + آن صاحبقران سعادت قرین را چهار پسر والا قدر بود اول غیاث الدین جهانگیر میرزا
او در اوائل سلطنت پدر بزرگوار خود در هفتصد و هفتاد و شش در سمرقند رحلت نموده دو پسر ماند اول محمد سلطان
که امیر صاحبقران او را ولیعهد خود کرده بود و بعد از فتح روم در هفدهم شعبان هشتصد و پنجم در سوری حصار روم کوس رحلت
زد دوم پیر محمد که بعد از رحلت برادر گرامی طغرای ولیعهدی بنام او سربلندی یافت و حضرت صاحبقرانی در آخر عمر
باطاعت و سلطنت او وصیت فرموده در آن زمان او حاکم غزنه و حدود هند بود چهاردهم رمضان هشتصد و نه
بدست پیر علی تاز که یکی از امرای او بود درجهٔ شهادت یافت و وداع لعبت اندیشیانی عمل آن حرام نمک گذاشت
فرزند دوم حضرت صاحبقرانی میرزا عمر شیخ است که حکومت فارس داشت و او هم در ایام حیات صاحب قرانی
ربیع الاول هفتصد و نود و ششم در پای قلعهٔ خرماتو درگذشت فرزند سوم جلال الدین میرانشاه میرزا است که مجملی
احوال سعادت اشتمال او که درین سلسلهٔ علیه معقود بالذات است مذکور خواهد شد فرزند چهارم میرزا شاهرخ است که
ایالت خراسان داشت و در اکثر یورشها در رکاب پدر عالیمقدار بود و بعد از حضرت صاحبقرانی بمدد ربانی فرمانروای
بالاستقلال شد و ایران و توران و آنچه در تحت تسخیر حضرت صاحبقرانی بود در حیطهٔ تصرف در آورد و چهل و سه سال در
سلطنت کامرانی نمود ولادت او در پنجشنبه چهاردهم ربیع الآخر هفتصد و هفتاد و نهم است و در صبح یکشنبه بیست
سلطانی بیست و پنجم ذیحجه هشتصد و پنجاه بعالم بقا شتافت **جلال الدین میرانشاه** پسر سیم حضرت صاحبقرانی
ولادت گرامی او در هفتصد و شصت و نهم در زمان حضرت صاحبقرانی حکومت عراق عرب و عجم و آذربایجان
و دیار بکر بنام داشت و چون حضرت صاحبقرانی بهند متوجه شدند از ممالک مالکل بعهدهٔ اهتمام همت عالی او بود
چنانچه در لوازم معدلت و مبانی سلطنت دقیقه نامرعی نگذاشت روزی در شکار سر فوج صحرائی را در تعاقب گرفته
سرگشته بود که اسپ رم خورده میرزا از سر زین بزمین آمد و آسیبی عظیم بسر و روی رسید اطبا و جراحان حاذق
تدابیر و معالجات موافق بکار بردند و مزاج شریف بصحت گرائید لیکن عارضی از آن گردراه زمرکز اعتدال طبیعی بدر بعد از
شعار شد حضرت صاحبقرانی ابابکر میرزا که پسر کلان میرانشاه بود خطبه و سکه بنام پدر عالیقدر کرد حضرت میرزا اکثر
اوقات در تبریز بسر میبرد و جمیع مهمات سلطنت را میرزا ابابکر سرانجام مینمود و در بیست و چهارم ذیقعده هشتصد و
دهم در محاربهٔ قرا یوسف ترکمان که در حوالی تبریز واقع شد شهادت یافت و آنحضرت را هشت پسر بوده است ابابکر

الغ میرزا ششم آن جلبی میرزا هفتم خلیل سلطان محمد میرزا ابابکر میرزا سیورغتمش سلطان محمد میرزا فرزند دولت پیوند میرانشاه
است والده ماجده اش مهر نوش نام داشت از قوم مولاد قیا میرزا همواره با برادر خود میرزا خلیل در سمرقند می بود و چون
میرزا خلیل بجانب عراق متوجه شده امیر میرزا شاهرخ انچه از مکارم اخلاق و شمائل علیه او دریافته بود میرزا الغ بیگ گفت
و جلائل قدر ایشان بیان کرده اند و همواره میرزا را باعزاز و احترام کوشیده آداب ادب سلوک میرمود و بحضرت او
دو فرزند سعادتمند بود سلطان ابو سعید میرزا و منوچهر میرزا و در حیاری که عالم را یار رو و خواهد فرمود میرزا الغ بیگ بمیدان
آمده اند میرزا و فرزند خود سلطان ابو سعید را اساس تعلیم کرده امداد هم پیوسته سلطان در سایه سلطنت و عاطفت میرزا
کامیاب عیش و طرب بود و نظر تربیت و عطوفت هر روز بر مدارج دولت و معارج اقبال متصاعد میشود روزی یکی
از محرمان بساط والا که راه سخن داشت موقف عرض رسانید که این پسر عم تو صاحب خدمت میکند میرزا در جواب
فرمود که او خدمت ما میکند آداب جهانبانی و گیتی ازو صحبت افزا بگیرد و الحق میرزا از روی کمال دید سیاحت
بیان حال نموده اما **سلطان ابو سعید میرزا** سعادت ولادتش در هشتصد و سی بود و در بیست و پنج سالگی
سر پیرای سلطنت شد و مدت هژده سال لوای فرمانروائی و کشورستانی باستقلال اشتعال فرموده ترکستان ماوراء النهر
و بدخشان و کابل و غزنین و قندهار و حدود هندوستان تصرف در آورده و در آخر عراق نیز در حیطه تسخیر در آمده بنا
چنین دولت بزرگ و مملکت عظیم که سرمایه هزار گونه مستی تواند شد هشیار دل و بیدار مغز بوده اراده در ... گرفتن دنیا
همت می طلبید و در هشتصد و هفتاد و دو میرزا جهانشاه بن قرایوسف حاکم آذربایجان که مع آذون حسن آق
قوینلو رفته بود و از غایت بی پروائی و کمال بی تدبیری بدست او کشته شد سلطان لشکر بر سر او کشید آذون حسن هرچه
در صلح زد فائده نکرد ناگزیر راه بار آمد شد غله نگاهبانی نمود تا در اردو قحط عظیم پدید آمد بمرتبه که چهار روده ... ایشان
حاصه جو نیافتند بتقریب آن سپاهی پراگنده شد و آذون حسن در میدان جنگ غالب آمد و تاریخ بیست و دوم رجب
هشتصد و هفتاد و سوم بتقدیر ایزدی سلطان بدست مردم آذون حسن در آمده اند و بعد از سه روز بدست یادگار
محمد میرزا ابن سلطان محمد میرزا ابن بایسنغر میرزا ابن شاهرخ میرزا که همراه آذون حسن بود داده است و آن بی حقیقت کم
سعادت آن پادشاه بزرگ قدر را بهانه خون گوهرشاد بیگم که کدبانوی دولتسرای شاهرخ میرزا بود بدرجه شهادت
رسانید و قتل سلطان ابو سعید تاریخ این واقعه است **عمر شیخ میرزا** پسر چهارم سلطان ابو سعید میرزاست
از سلطان احمد میرزا و سلطان محمد میرزا و سلطان محمود میرزا خرد تر و از سلطان مراد میرزا و سلطان ولد میرزا و الغ بیگ
میرزا و ابابکر میرزا و سلطان خلیل میرزا و شاهرخ میرزا کلان تر ولادت آن والا نژاد در سمرقند بتاریخ هشتصد و شصت
بوده سلطان ابو سعید میرزا اول کابل را بمیرزا داده بابای کابلی را آتالیغ کرده رخصت فرموده بودند بعد از آن بجهت
طوی اندره گردانیده بردند پس از انجام جشن ولایت اندجان و تخت آن جند بایشان داده اند و امرا و نواب مقرر ساخته

تیمور تاش بیگ اتالیغ گردانیده بولایت مذکور فرستاد و سبب آنکه این جمعیت نالیشان که ارشد فرزندان بود عنایت شد فرط توجه در نگاهداشت ملک در دل بود چون حضرت صاحبقرانی این ولایت را بفرزند گرامی خود عمر شیخ میرزا که کاردانی و تدبیر او بود ارزانی داشته بود حضرت گیتی ستانی نیز این ملک را مناسبت همنامی با این والا نژاد عنایت کرده آورده اما که حضرت صاحبقرانی بکرّ مبتنی بود که با شمشیر عالم بقوت تمشیر عمر شیخ میرزا کردیم که او در اندجان نشست در میان ولایت ما و دشت قپچاق سد سدید شد و با اهتمام او در حفظ ثغور وسط حدود اهل قپچاق توانستند که سرعی و عناد مردار سرد دست نتوانند و بنکتا سید و با فراغ خاطر کرمت در جهانگشائی بستیم و این شاسته تخت و تاج میرزا آن ولایت که حدود مغلستان بود و عی … طلب مود که لشکر بیگانه را مجال در آن حدود نشد و یونس خان هر چند تدبیر انگیخت که آن ولایت دست نیافت جمعیت آن ولایت حدود آسیی و تیرقه آستولی رسید آن فرحد سخت ملک اختر گکتیح و حس گستر او وقت تمام ماربان سعر داشت و طبعش در نظم موافق بود اما روای اعتن مدهت و حالت اوقات کتب نظم و تواریخ صرف مینمود و در ملامت او اکثری شاهنامه میخواندی رعایت خوش صحبت و شکسته پیتانی یک محاوره بود و ابیات مناسب محل از کلام شعرای متین بزبان گرامی او جاری میشد همت ملک دار او چه حال او میتادت و جمال اقبال از صفحه جاه و جلال او هویدا و در قواعد ملکداری و رعیت پروری و آداب فرمانروائی و معدلت گستری در ارسیر واعصار معادل و مساهم مدت سخاوت را با شجاعت همراه ساخته همت او قدرت همتیس گرامی او مسند آرای سلطنت بود چنانکه یکبار کاروان ختائی در طرف کوهستان شرقی اندجان فرود آمده برفی عظیم بارید و تمام کاروان را زیر گرد و دو کس جان بسلامت بردند چون این حادثه معلوم آن والا همت عدالت منش گشت فرمود جمعیت آن قافله آگاهی یافت با وجود احتیاج و وقت مطلقا التفات بدان ان ارباب دیانت تعین فرموده آن مال فراوان را ضبط کرد و باصحاب امانت و دیانت سپرده تا جمیع ارباب از داخل اصلی گرد آورده هر یک احق خود را وصل گردانید و حقوق جمیع اشخاص از او در مکر خود قرار یافت همواره آن پادشاه درویش منش صحبت درویشان خدا شناس متوجه بود و در پوره همت ارشد انهای خدا آگاه میکرد علی الخصوص ولایت پناه هدایت انتساد ناصر الدین خواجه عبید الله که بخواجه احرار مشهور بد بعد از رحلت عالی مقدار در اندجان که پای تخت ولایت فرغانه است بر بستا تکش مسند سلطنت گشت و تاشکند و شاهرخیه و سیرام در تصرف آن والاشکوه بود چند مرتبه قصد لشکر کشید و چند بار یونس خان را که پدر پورت چغتائی خان و الوس مغل خان بود بسمت قرابت قرب داشت استدعا نموده آورده و هر بار که می آورد ولایتی عطا فرمودی بارها بتقریبات مغلستان میرفت و در نوبت آخر تاشکند را با و داد و تا ایام تاریخ نهصد هشت ولایت تاشکند و شاهرخیه در تصرف فرمانروایان چغتائی بود و حاکم الوس مغل محمود خان پسر کلان یونس خان تعلق داشت تا آنکه سلطان احمد میرزا برادر عمر شیخ میرزا والی سمرقند

و سلطان محمود خان نکو یا هم سخن یکی کرده بر سر میرزا لشکر کشید نداز جانب جنوب آب خجند سلطان احمد میرزا و از طرف
شمال سلطان محمود خان آمد و درین اثنا قضیهٔ ناگزیر میرزا از کمین تقدیر بوقوع پیوست تفصیلش بطریق اجمال آنکه اخسیکت
که باخسی مشهورست یکی از بلاد معتبر ولایت فرغانه است و میرزا عمر شیخ آن را پای تخت خود ساخته بود و این شهر
بر جری عظیم واقع شده عمارات آن همه بر سر جرست بحسب سرنوشت بتاریخ روز دوشنبه چهارم رمضان هشتصد و
نود و نه بحوالی کبوترخانه که بر یکی از عمارات بود نشسته بتماشای کبوتران متوجه بودند که یکی از ایستادهای بارگاه حضور
آگاهی یافته از گسستن جر خبر داد میرزا فی الحال برخاسته یکپای را در کفش آورده بودند و فرصت پای دیگر در آوردن نشد
که آن جر از هم جدا شد و آن سطح از پا می افتاد و میرزا بحسب صورت قائم در حضیض سفلی نهادند و نظر می ارتفاع علاوی فرمو
سن گرامی آن حضرت سی و نه بود و ولادت مسعود در سال هشتصد و شصت در سمرقند پوشیده نماند که فرغانه از اقلیم پنجم ست و
در کنار معمورهٔ عالم واقع شرقی آن کاشغر و غربی آن سمرقند و جنوبی آن کوهستان سرحد بدخشان و شمالی آن اگرچه پیش
ازین شهرها بود مثل المالیغ و الماتو و یانگی که باترار مشهورست اما الحال اثری از رسوم و اطلال آنها نمانده عرض او که
سمرقند و خجند ست کوه ندارد و غیر ازینجانب گذار بیگانه صورت پذیر نیست و دریای سیحون که بآب خجند مشهورست
از میان شرق و شمال این آمده بسمت غرب میرود و از جانب شمال خجند و جنوب فناکت که الحال بشاهرخیه اشتهار دارد
میگذرد و از آنجا بطرف شمال میل کرده بجانب ترکستان میرود و هیچ دریائی همراه نمیشود و پایان ترکستان در ریگستان
فرو رفته غائب میگردد و درین ولایت هفت قصبه است پنج بجانب جنوب دریای سیحون و دو بطرف شمال
او از قصبات جنوب اندجان و اوش و مرغینان و اسفره و خجند ست و از قصبات شمال اخسی و کاسان و آن
گوهر یکتای سلطنت را سه پسر و پنج دختر بود بزرگترین پسران گرامی حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی ظهیر الدین
محمد بابر بادشاه بودند بعد از آن دو سال خردتر جهانگیر میرزا بود از فاطمه سلطان از امرای تومان مغل قوم و دوم
ناصر میرزا دو سال خردتر جهانگیر میرزا مادر عصمت سرشتش اناهجان بود غنچه چی امید نام و از همه دختران عفت نما
کلانتر خانزاده بیگم همشیرهٔ عینی حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی پنج سال از ایشان کلان بودند در آن هنگام که
شاه اسمعیل صفوی اوزبک را در مرو زیر کرد آن پرده نشین محفهٔ عفت در مرو بودند شاه اسمعیل احترام نموده با اعزاز
بسیار در قندز پیش حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی فرستادند و بعد از ده سال ملاقات حضرت گیتی ستانی میفرمودند
که در وقت آمدن ایشان من و محمدی کوکلتاش رو برو رفتیم بیگم و نزدیکان ایشان نشناختند هرچند تصریح کردیم
بعد از مدتی بجا آوردند دختر دیگر مهربانو بیگم خواهر عینی ناصر میرزا هشت سال از حضرت فردوس مکانی خرد بود دیگر
سلطان بیگم مادرش آغا سلطان غنچه چی بود دیگر رضیه سلطان بیگم مادرش مخدومه سلطان بیگم که قراکوز بیگم میگفتند
واین هر دو دختر بعد از فوت میرزا عمر شیخ متولد شده بودند و از الوس آغاچه خواجه حسین دختری شده بود در خرسلف

حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی ظهیر الدین محمد بابر پادشاه

پادشاه جهانبانی که بالش همت به عطف شهریار سماوی سر بر علوی افسر ملسای تخت همت بلند سعادت افزای طالع ارجمند
آسمان حوصله زمین وقار تسخیر اقلیم شکار عالی فر اسکندر شکوه سیادت دستگاه معدلت پرور صولت ربیع قدر قوی
دولت دریادل گوهر نژاد پادشاه ... نشین مسند نشین سلطنت حقیقی ومجازی ظهیر الدین محمد بابر پادشاه
غازی گوهر عنصرش مورد آثار عظیمه و همم عالیه بودی نفس آزادگی از تقیید جهانستان و سطوت عظمت از انجمه الطوار
او پرتو طراز مقرونهای جمشیدی و پایه پای اشکوه و همت سکندری و جز پر دلی از ناصیه احوال و هیأت
ولادت مقدس آنحضرت در ششم محرم هشتصد و هشتاد و هشت از بطن قدس وجود مطهر افتخار عفائف گرامی نژاد
عفاف گار حاکم شرف تنوع گرفت و این گوهر عمان دولت و دری آسمان اقبال از افق سعادت طلوع نمود
وآن عصمت سپهر عفت قتلق نگار خانم است یونس خان بن ویس خان بن شیر علی اوغلان بن محمد خان بن خضر خواجه خان
بن تغلق تیمور خان بن ایسن بوقا خان بن دوا خان بن براق خان بن یسون توا بن موآتکان بن چغتای خان
بن چنگیز خان ومولانا حافظی قرا کولی در تاریخ ولادت اشرف گفته شعر چون در ششم محرم زاد آن شه کرم + تاریخ
ولدتش هم آمد شش محرم + هر چند این تاریخ از غرائب اتفاقات است و نکو گویان گنجایش بیت آنا عرب تراکمه
این تاریخ از شش حرف که بر دال حساب عدد چهار است فراهم آمده لفظ شش حرف و نقش عدد چهار دو تاریخ طلوع
این گوهر مقدس از مکان غیب بیگانه و یکی از غرائب آنکه هر حرف آنکه آحاد و عشرات و مئات آن ملکی ترتیب و اتفقند
در تسویت سلوک الطوار اشارت نمود ... که چندین اسرار غیبی در وی ودیعت نهاده اند اشال این بدائع و دقائق
اند و چون بهمدت و فواولیای کبار ناصرالدین خواجه احرار بربان غیبی آثار خود اسم گرامی این مسعود طالع ظهیر الدین
محمد تسمیه فرمودند و چون بر زبان ترکان این لقب گرامی از بزرگی قدر و رفعت منزلت لفظی و معنوی آسانی جاری
نمیشد از بیرنام نامی آنحضرت تر شد و آنحضرت اعظم وارث فرمان عمر شیخ میرزا ... در دوازده سالگی در هشتصد و نود و نه
رمضان هشتصد نود و نه درخطه دلکشای اندجان بر سریر سلطنت و تخت خلافت نشستند و آن قدر شفقت و تردد
که بمهام تسخیر ممالک آنحضرت را پیش آمده کم پادشاهی را رخ ... باشد و آن مقدار دلیری و دلاوری و توکل و تحمل
که آنحضرت در نفس نفیس در معارک و محافل ... بودند ... در بشریت در وقتی که واقعه ناگزیر حضرت عمر شیخ
میرزا در احسی روی نمود حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی در چهار باغ اندجان کامیاب عیش بوده اند و روز دوم این
واقعه سه شنبه پنجم رمضان خبر جانکاه بایشان آمد و در ساعت سوار شده متوجه قلعه اندجان شدند و در محل رسیدن در دروازه

ستیر مرطیبای جلو آن حضرت را گرفته بجانب نمازگاه روان شد که بطرف اوزکن و آن دامن کوه سر دیجیال است که
سلطان احمد میرزا با اقتدار و شوکت تمام می آمد مبادا امرا غدری نسبت با آنحضرت اندیشیده ولایت باو مسلم دارند اگر از
حرام نمکی آن مردم ولایت از دست رود وجود اقدس آنحضرت ازین مهلکه نجات یافته بجانب طغائیان خود النجه خان
یا سلطان محمد خان مقدم گرامی ارزانی دارند امرا ازین معنی آگاه شده خواجه محمد درزی را که از بابریان و قدیمیان
حضرت عمر شیخ میرزا بود پیش آنحضرت فرستادند که دغدغه توهمی که بخاطر اقدس راه یافته بود برآورد و موکب عالی
نمازگاه رسیده بود که خواجه محمد بزکات بوس الا مشرف شد و بمقدمات معقوله آنحضرت را مطمئن خاطر ساخته
عنان عزیمت را منعطف ساخت چون بارک اندجان نزول سعادت فرمودند جمیع امرا و ارکان دولت بشرف
ملازمت عالی مشرف شدند و بنوید انواع تربیت کامیاب گشتند سابقاً ایراد یافته بود که سلطان احمد میرزا و سلطان
محمود خان اتفاق نموده بر سر عمر شیخ میرزا می آمدند لاکن حسب سرنوشت آسمانی قضیه ناگزیر واقع شد و بتوفیق
ایزدی جمیع ارکان دولت از خرد و بزرگ که بیکرنگی و یکجهتی اتفاق نموده بر نگاهبانی قلعه لوازم حزم و اهتمام
بجای آوردن گرفتند سلطان احمد میرزا اوراتیپه و خجند و مرغینان که از ولایت فرغانه است گرفته بچهار کروهی
اندجان فرود آمد هر چند ایلچی فرستاده در صلح زدند قبول نکرد و چون تائید غیبی همواره قرین حال این دودمان ابد پیوند
است در اندک فرصتی بسبب وفور استحکام قلعه و یکجهتی امرای صاحب قدرت و سنوح وبا در اردوی میرزا و سقط
اسپان از نشستن تنگ آمده و از خواهای سابق مایوس شده صلح گونه در میان آورده بناکامی برگشت و از جانب
شمال دریای خجند که سلطان محمود خان متوجه شده بود آمده اخسی را قبل کرد جهانگیر میرزا برادر آنحضرت و جمعی کثیر از
امرای اخلاص اندیش آنجا بودند خان چهار مرتبه جنگ انداخت امرای اخسی تردداتی بسیار کرده عاقبت خان
بیکاری نساخته از بیماری که عارض او شده از ین خیال باطل عنان تاب شده بولایت خود بازگشت و آنحضرت
بقوت و همت بلند و طالع ارجمند مظفر و منصور شدند و آن گیتی ستان را مدت یازده سال در ماوراء النهر با
سلاطین جغتائی و اوزبک نبردهای عظیم روی داد و سه نوبت بتشعشع تیغ صاعقه آثار و مشعل جهانتاب فتح
سمرقند فرموده اند یکی در سال نهصد و سه از بایسنغر میرزا پسر سلطان محمود میرزا که از اندجان آمده بنیروی اقبال و
لمعان شمشیر فتح و تسخیر فرمودند دوم از شیبک خان در سال نهصد و شش و سوم بعد از کشته شدن شیبک خان در سال
نهصد و هفده چون مشیت الهی در اظهار گوهر یکتای حضرت شاهنشاهی بود و میخواست که اقلیم هندوستان را کامیاب
سازد و آنحضرت را در ملک غربت بمراتب کامرانی و کامبخشی رساند در دیار خود و مواطن اصلی که مجمع ملازمان صادق
ابواب کلفت بر روی روزگار آنحضرت گشاده آشیان ساخت که هیچ وجه بودن آنجا لایق ناموس دولت ابد پیوند
ناگزیر با معدودی متوجه بدخشان و کابل شده اند چون ببدخشان رسیده اند تمام مردم خسروشاه که والی آنجا بود

بخدمت شتافته اما خود بیچاره شده ملازمت پیوسته تا وجود آنکه این بیدولت سرحلقهٔ بی اعتدالان بود مرزا

را تمهید کرده و ملک بدخشان سلطان مسعود میرزا که نابینا بود و این هر دو میرزا عم زادهای آنحضرت میشدند و در هنگام

قزاقی که عبور موکب عالی در بدخشانات شد بود آثار بی آزرمی و نامردمی از او بظهور آمده بود لاکن جریدهٔ اعمال در آئینه

مکافات دید دولت از این بی سعادت روی گردانید آنحضرت از کمال کرمی و فرط جوانمردی در مقام

انتقام نیامده حکم فرمودند که از اموال خود آن مقدار که اختیار کند برگیرد و بخراسان برود او شش قطار استر و شتر

از مرصع آلات و طلا آلات و دیگر نفایس اجناس بار کرده بجانب خراسان رفت و حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی

تنسیق ولایت بدخشان فرموده متوجه کابل شدند و دران وقت محمد مقیم پسر ذوالنون ارغون کابل را از عبدالرزاق

میرزا ابن الغ بیگ میرزا ابن سلطان ابوسعید میرزا که عم زادهٔ حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی میشد گرفته بود و ظلمه بهمت

رایات اقبال شوده متحصن شد بعد از چند روز امان خواسته با مال و اسباب نقد بار پیش برادر خود شاه بیگ

رخصت یافت کابل در اواخر ماه ربیع الاول سنه تسعمائه و ده بدست اولیای دولت ابدپیوند در آمد بعد از ان

آنحضرت در تسعمائه و یازده متوجه تسخیر قندهار شدند و قلات که از مضافات قندهار است مفتوح گشت و

از انجا بجهت مصالح ملکی فسخ عزیمت قندهار نموده جانب خوست و آن نواحی توجه نمودند و قبایل افغانان سواتی و الایاع تاخته

بکابل مراجعت فرمودند مبادی این سال زلزلهٔ عظیم در حدود کابل واقع شد فصیلهای قلعه و اکثر منازل بالای حصار

و شهر افتاد و خانهای موضع بیمغان تمام از هم ریخت و سی و سه مرتبه در یک روز زمین جنبید تا یکماه شب و روز یک دو

مرتبه زمین در تزلزل بود و اساس عمر بسیاری از مردم فرو ریخت در میان بیمغان و بیک توت پارچهٔ زمین که عرض او

یک کشش تیر انداز باشد برید یک تیر انداز پایان رفت و از جای بریده چشمها پیدا شد و از استرغچ تا میدان که

قریب شش فرسنگ باشد زمین آنچنان شگافت که بعضی از اطراف او از زمین بلند شده بود و در آنحال زلزلها

بر کوهها گرد بادها برخاست و درهمین سال در هندوستان نیز زلزلهٔ عظیم عام شد و از سوانح آنست که شیبک خان

لشکر فراهم آورده ارادهٔ توجه خراسان نمود سلطان حسین میرزا جمیع فرزندان خود را جمع ساخته متوجه دفع او شد و

سید افضل پسر میر سلطان علی خوابین را باستدعای قدوم گرامی حضرت فردوس مکانی فرستاد آنحضرت

در محرم تسعمائه و دوازده بکمک او متوجه شده عزیمت خراسان نمودند و در اثنای راه در حدود کهمرد خبر فوت سلطان حسین

میرزا رسید حضرت فردوس مکانی رفتن خراسان را بهتر از سابق دانسته برخلاف کنگاش اهل روزگار متوجه خراسان شدند

و بیشتر از آنکه موکب عالی بخراسان رسد باتفاق کوته اندیشان با مصالحهٔ هم از فرزندان میرزا بدیع الزمان میرزا و

مظفر حسین میرزا را باتفاق بر تخت سلطنت نشانده بودند دوشنبه هشتم ماه جمادی الآخری سال مذکور آنحضرت را

در مرغاب میرزایان ملاقات واقع شد و باستدعای ایشان بهرات نزول سعادت فرمودند و در فرزندان میرزا

ج اول ٦٩

آثار رشد و دولت مشاهده نفرموده و معاودت موکب عالی را لائق حال ندانسته در هشتم شعبان این سال متوجه دار الملک
کابل شدند و در کوههای هزارجات خبر رسید که محمد حسین دغلت و سلطان سنجر برلاس جمعی از مغلان را که در کابل بوده
بودند بطرف خود کشیده و خان میرزا را سرگروه ساخته کابل را قبل دارند و در میان مردم عوام این خبر را شایع کرده
که پسران سلطان حسین میرزا نسبت بحضرت فردوس مکانی غدری اندیشیده اند ملا بابای بشاغری و امیر محب علی خلیفه
و امیر محمد قاسم کوه بر و احمد یوسف و احمد قاسم که حراست کابل بایشان مفوض بود در لوازم قلعه داری اهتمام داشتند
بمجرد استماع این واقعه پرتال و اسباب را بجهانگیر میرزا که قدری بیماری داشت سپرده با معدودی از عقب رسیده و کوه
که برف بود بصعوبت تمام گذشته سحری بر سر کابل رسیده اند مخالفان سراسیمگی از صولت صیت قدوم موکب عالی
بگوشه اختفا خزیده اند حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی اول مرتبه پیش شاه بیگم و مادر کلان خود که باعث سرداشتن
خان میرزا بوده آمده در پهلوی ادب بر زمین نهاده ملاقات فرموده اند و از روی تبسم و وقار و بزرگ منشی از راه عرفا
در آمده بحسن ادا و لطف سخن عرض نموده که اگر مادری بفرزندی شفقت خود را خاص گرداند فرزند دیگر را چه گنجایش رنجیدن
و چه حد سر از حکم پیچیدن باشد و فرموده اند که بیدار بوده ام در راه بسیار آمده سر در کنار بیگم نهاده بخواب رفتند در این
اثنا بیگم که بس مضطرب و متوحش بود انواع مهربانیها بظهور آورده اند و هنوز خواب نربوده بود که مهر نگار خانم که خاله
آنحضرت باشد آمدند آنحضرت بسرعت برخاسته ایشان را دریافتند محمد حسین میرزا را گرفته آوردند و آنحضرت از آنجا که
معدن مروت بودند جانبخشی فرموده رخصت خراسان دادند و بعد از آن خانم خان میرزا را همراه گرفته پیش آنحضرت
آوردند و گفتند ای جان مادر برادر گناهگار ترا آورده ام اشارت چیست آنحضرت خان میرزا را بلطف در کنار گرفته
انواع نوازش و پرسش نمودند و بعد از آن بودن و رفتن مخیر ساختند خان میرزا از نهایت شرمندگی بودن خود
قرار نتوانست داد رخصت قندهار گرفت و این قضیه هم در همان سال واقع شد و بعد از سال دیگر بقندهار متوجه
شده اند و بحاکم آنجا شاه بیگ ولد ذو النون ارغون و محمد مقیم برادر خرد او محاربه عظیم واقع شد و خان میرزا
سعادت ملازمت دریافت و آن حضرت قندهار را بناصر میرزا که برادر خرد جهانگیر میرزا بود عنایت فرموده
بکابل نزول اجلال فرمودند و شاه بیگم و خان میرزا را ببدخشان رخصت دادند و او بعد از سرگذشت بسیار
زبیر راجی را گذشت و حکومت بدخشان باستقلال بحوزه تصرف او در آمد و همواره تارک سعادت بر زمین فرمانبرداری
می سود تا آنکه در سال نهصد و شانزده عرضداشتی فرستاده معروضداشت که شاهی بیگ کشته شده اند مناسب آنست
که بایجانب نهضت فرمایند بنا بر آن در شوال این سال به پیروی توکل نهضت عالی فرمودند و با اوزبکان
محاربات عظیم بوقوع پیوست و همواره فتح و نصرت همعنان موکب عالی بود تا بار سوم منتصف شهر رجب نهصد و
هفده بدولت و فیروزی سمرقند را تسخیر فرموده اند و هشت ماه بفرمانروائی آنجا سایه گستر بوده اند و در صفر نهصد

۱۷

ربع اول

وهیجدهم در کول ملک لعبیدالله خان جنگ عظیم در پیوست و با آنکه فتح شده بود ناگاه شکست آسمانی چشم زخم رسید و بسیاری
حیثیت جهان بود یکبار منعطف ساختند بار دیگر باتفاق بخم بیگ دریای قلعه محمدوان با دریک سرد قوی دست
داده بخم بیگ کشته شد آنحضرت متوجه کابل شدند دیگر بالهام غیبی ربقه ماوراءالنهر را از طرف کرده تسخیر ممالک
هندوستان را پیش نهاد همت والا ساختند و چهار نوبت متسخیر هندوستان متوجه شده اند و بکسب سنوح دواعی
مراجعت فرموده اند بار اول در شعبان نهصد و ده از راه باد ام چشمه و جگدلیک از خیبر گذشته بحوم نزول اجلال
نموده اند در واقعات بابری که کتابیست ترکی نگاشته خامه صدق نگار آنحضرت نوشته اند که چون از کابل گذشتن منزل
در راه کرده تا دیه بو رسیده شد ولایت گرم سیر و نواحی هندوستان که هرگز دیده نشده بود بنظر رسیدن عالم دیگر
در نظر آمد گیاه و درخت بر... دیگر و وحوش و طیور آن بطرز دیگر راه و رسم ایل و الوس نوع دیگر حیرتی روی داد
و فی الواقع جای حیرت بود با ضمیر زار عرض در منزل بغزلساط توسی استعداد یافت در منزل جم مجلس کنکاش
منعقد شد موکب عالی از دریای سند که مشهور به نیلاب است بکدام گذر رسیده بگذرد و نظر بتوسعی باقی چغانیان گذشتن سند در
توقف استاد سحاب گشت توجه فرمودند و لعدار تا فتن کهت هنگش و مور را تاختند و از اسحاقیلی جیل ربه بهیجد
منزل در ظاهر ترسایکه قصبه ایست بر کنار آب سند از تواضع ملتان رایات اقبال نزول فرمود و کنار دریا گرفته
بهیجد منزل مخیم اقبال شد و از انجا بجدرکی نزول اجلال روی نمود و پس از چند روز عرمین مقر موکب دولت
گشت و در ماه ذی الحجه ساحت کابل بمقدم عالی رونق گرفت بار دوم موکب معلی در ماه جمادی الاولی نهصد
سیزده از راه حر کابل متوجه فتح هندوستان شد از نواحی مندراول لغر و تیوه رفته از ناموافقتی رای همراهان مراجعت
دست داد و از عبر بکر و بورکل نیمه عبور واقع شد و از کرد حاله گسسته باردوی ظفر قرین رسیده براه باوبح طلال اتصال
بر ساحت کابل نشسته و برشنگی که بر بالای باریح افتد تاریخ این عبور بسر موده آنحضرت کنده اند و هنوز آن رقم ثبتی
هست و تا این زمان اولاد عالی نژاد حضرت صاحبقرانی را میرزا می گفتند و درین تاریخ فرمودند که آنحضرت را پادشاه
گویند و در سنه تسعمایه چهارم ماه ذیقعده این سال همایون فال بر بالای ارگ کابل ولادت باسعادت حضرت جهانبانی
جنت آشیانی اتفاق افتاد چنانچه در جدول تفصیل رقم پذیر خواهد شد مرتبه سوم روز دوشنبه غره محرم سال نهصد و بیست
و پنج که جانب بجور متوجه بودند در اثنای راه زلزله عظیم شد امتداد آن تا نیم ساعت نجومی کشید و سلطان علاء الدین
سوادی معارض سلطان ویس سوادی بسعادت ملازمت مشرف شده باندک زمانی قلعه به تصرف در آورده
بخواجه کلان بیگ ولد مولانا محمد صدر که از اعاظم ارکان دولت میرزا عمر شیخ بود عنایت فرمودند و خواجه مذکور در سلسلت
مریدی آنحضرت بوده است شش برادر او در سلک خدمت جان خود را بر قدم رضا و خوشنودی آن حضرت نثار
کرده اند و خواجه خود از فرط عقل و دراست منظور نظر خاص حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بود بدان آنحضرت را

یورش ولایت سواد و تسخیر یوسف زئی چون پیش دید ضمیر انور بود طاوس حال برادر خود شاه منصور که کلانتر خیل یوسف زئی
بود دختر او را آورده زبان عجز و انکسار گشود و عشرت علیه پیش دران ساکن و حوش روی داده بود و در اصل یورشش
هندوستان پیش در ضمیر جهانگشای تصمیم داشت عنان عزیمت از سواد بازگردانیدند هر چند استعداد و سرانجام سفر
هندوستان سود امرا هم باین یورش راضی نشدند مشعل همت او وجهة ظلمت زدای سواد هندوستان متوجه شدند
صباح روز پنجشنبه شانزدهم محرم با اسپ و شتر و پیرتال از آب عبور کرده اردوی بازاری را بحاله گذارده نزدیک
کچه کوت نزول اجلال فرمودند از بهره بهت کرده جانب شمال کوهیست که آنرا در ظفرنامه وغیره کوه جود نوشته اند
آن موضع مخیم عساکر اقبال گشت آنحضرت در کتاب واقعات نوشته اند که تا این تاریخ وجه تسمیه این کوه ظاهر نبود
عاقبت معلوم شد که درین کوه از نسل یک پدر دو خیل مردم بوده اند یک قبیله را جود میگفتند و دیگر را جنجوهه و بجهت
دلاسای عبدالرحیم شقاولی را ببهره فرستادند که کسی دست تطاول دراز نکند و آخرهای روز خود بدولت و اقبال
در شرقی بهره بر کنار آب بهت نزول فرمودند چهار صد هزار شاهرخی مال آن از بهره گرفته بهندو بیگ حمایت فرمودند
سربراهی این برای رزین او قرار گرفت و حوالات بشاه حسن سپرده کمک هندو بیگ مقرر ساختند و ملا مرشد را ایلچی
پیش سلطان ابراهیم ابن سلطان سکندر لودی که تازه پادشاه شده بود که بجای پدر در پادشاهی هندوستان میکرد فرستادند
که بنصایح ارجمند نماید و دولت خان حاکم لاهور ایلچی مذکور را نگاه داشته از کمال نادانی بی نیل مقصود باز فرستاد جمعه
دوم ربیع الاول خبر تولد فرزند سعادت پیوند آمد چون متوجه تسخیر هندوستان بودند تفاول گرفته بموجب الهام غیبی
هندال نام نهادند یکشنبه یازدهم ربیع الاول بجهت مصالح ملکی هندو بیگ را بسرانجام بهره وداع کرده خود بصوب
کابل مراجعت فرمودند و پنجشنبه سلخ ربیع الاول کابل مستقر سریر خلافت گشت و دوشنبه بیست و پنجم ربیع الآخر هندو بیگ
از بی پروائی بهره را گذاشته بکابل آمد و تاریخ توجه نوبت چهارم بنظر نیامده مگر آنکه دران یورش تسخیر لاهور فرموده
مراجعت نموده اند و از تاریخ فتح دیبالپور که بتقریبی در قید سطور خواهد آمد معلوم میشود که در نهصد و سی بوده است
چون هر کاری در گرو وقت خود است حصول این مطلب در چند سال توقف مینمود و بسبب نالی امرا و همپائی برادران
سبب ظاهر میگشت تا آنکه مرتبه پنجم برهنمونی توفیق ایزدی و سپه سالاری اقبال ازلی روز جمعه غرهٔ صفر نهصد و سی و دو
که نیر اعظم در برج قوس رایات انوار افراخته بود بطالعی که ظلمت شگاف سواد عالمی تواند شد پای عزیمت در رکاب
توکل استقامت آورده متوجه تسخیر هندوستان شدند میرزا کامران را در قندهار مسلم داشته حرداری کابل بنیز ... فرمودند
چون این یورش شد فتح بر فتح و اقبال بر اقبال روی داد لاهور و بعضی بلاد عظیمهٔ هندوستان در تصرف
اولیای دولت قاهره بود و هشتم صفر که باغ وفا مخیم سرادقات اقبال شده بود حضرت جهانبانی جنت آشیانی
نصیرالدین محمد همایون از بدخشان با لشکر خود آمده بتقبیل بساط بوس مشرف شدند و خواجه کلان بیگ هم از غزنین در رسید

روز سعادت آسمان بوسی دریافت و غرهٔ ربیع الاول این سال از آب سند نزدیک کچه کوت عبور فرمودند سال
ساعت دیدند و از ده هزار سوار ترک و تاجیک و سوداگر و غیر آن بقلم عرض در آمد و بالای جهلم از آب سبب مرور
واقع شد و نزدیک بهول پور از آب چناب عبور موکب عالی اتفاق افتاد و روز آدینه چهاردهم ربیع الاول رسایت
سیالکوت لوای ظفر شعاع افراشته شد و بخاطر جهان پیرا قرار یافت که سیالکوت را ویران ساخته در بهول پور آباد دان سازند
و درین ایام پیوسته ارمغان خبر میرسید و چون آنحضرت بکلانور نزول اقبال داشتند محمد سلطان میرزا و عادل سلطان
و سائر بار یافتگان درگاه که بحراست لاهور قیام داشتند بشرف زمین بوس کامیاب سعادت شدند و روز
بیست و چهارم ربیع الاول قلعهٔ ملوت بدست اولیای دولت قاهره مفتوح شد و اموال و اسباب غنیمت گرفتند
و کتابهای غازیخان که درین قلعه بود آوردند بعضی را آنحضرت جهانبانی بگرفت فرمودند و برخی را بقید خان از معالی
کامران میرزا ساختند چون بمسامع علیه رسید که حمید خان حاکم حصار فیروزه از انجا بقدم جرأت دو سه منزل پیشتر
آمده یکشنبه بیست و هشتم جمادی الاولی که موکب ولا از بساله کوچ کرده در کنار کولی فرود آمده بود حضرت جهانبانی
نصیر الدین محمد همایون را بر سر او رخصت فرمودند و امیر خواجه کلان بیگ و امیر سلطان محمد دولدی و امیر ولی خان
و امیر عبد العزیز و امیر محب علی خواجه خلیفه و از امرای دیگر که در هندوستان مانده بودند چون هندو بیگ و عبد العزیز
و محمد علی جنگ جنگ و بعضی دیگر از خاصان درگاه را ملازم رکاب ظفر انتساب فرمودند و جمعی که از اعیان امرای هندوستان
بود درین روز دولت آستان بوسی مشرف شدند و حضرت جهانبانی بصوب مالی بحت سپاه و همرکابی اقبال بلند
توجه لوای فتح برافراشتند روز دوشنبه بیست و یکم همین ماه مستقر موکب عالی شد آنحضرت حصار فیروزه را با الوات
و لواحق که یک کرور بود و یک کرور نقد دیگر در جلدوی این فتح که مقدمهٔ فتوحات لی اندازه بود بحضرت جهانبانی
عنایت فرمودند و لطیفهٔ سعادت کوچ بکوچ پیشتر متوجه شدند و پیوسته خبر میرسید که سلطان ابراهیم با یک لک سپاه
و هزار فیل پیش می آید و نزدیک شهر شاه آباد مخیم اقبال شده بود که حیدر علی ملازم خواجه کلان بیگ که بزبان گیری رفته
آمده بعرض والا رسانید که داود خان و حاتم خان با پنج شش هزار سوار از اردوی سلطان ابراهیم جدا شده جسر بگیرند
بار آن روز یکشنبه سیزدهم جمادی الاخری چین تیمور سلطان و محمد سلطان میرزا و مهدی خواجه و عادل سلطان
با تمام مردم جوانغار که سلطان جنید و شاه میر حسین و قتلق قدم بودند از غول هم یونس علی و عبد الله و احمدی
و کته بیگ و جمعی دیگر را تعین فرمودند که یلغار نموده دستبردی بآن جماعت جون گرفته نمایند و این سپاه در آب
سر ظفر و دلاوران معرکه جوی تند و تیز رفته بعد از آئین جنگ و روش پیکار برآن فرقه مظفر و منصور شدند و جمعی کثیر
را اسیر کردند و گروهی عظیم را غرق شمشیر و باران تیر هلاک ساختند حاتم خان را با هفتاد کس دستگیر کرده رو به درگاه
عالی فرستادند و در اردوی معلی بیاسا رسیدند و حکم جهانگشای شرف نفاذ یافت که گرد و سامان نمایند استاد

ج اول

۲۷

علی قلی مامور شد که بروش روم ارابهای را سپر خام گاو که بقوت ارغمچی ساخته بودند بایکدیگر اتصال دهد و درمیان هر دو ارابه شش و هفت توره تعبیه سازند تا تفنگ اندازان بفراغ خاطر تفنگ توانند انداخت و بپنج شش روز درین سعی سامان یافت تا آنکه روز پنجشنبه سلخ جمادی الاخری بشهر پانی پت همای دولت با تجنه اقبال سایهٔ گسترش وصفوف عساکر نامیش شایسته مرتب آمد برانغار لشکر منصور در شهر و محله واقع شده ارابها و توره که ترتیب یافته بود پیش غول استقرار گرفت جوانغار بخندق و درختان استحکام پذیرفت سلطان ابراهیم با لشکری گران در شش کروهی شهر عرصهٔ نبرد آراسته بود چون هفته در پانی پت اتفاق اقامت افتاد هر روز جوانان سپاه و دلیران کارآگاه کنار اردوی مخالف رفته با بسیاری از لشکریان غنیم بجنگ پیوسته غالب می آمدند تا آنکه جمعه هشتم رجب سلطان ابراهیم با لشکر گران و فیلان پر شکوه متوجه معسکر معلی شد و حضرت گیتی ستانی سپر افواج قاهره ترتیب دادند و میدان معرکه را بصنوف آنچنان بیاراستند

محاربهٔ حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی با سلطان ابراهیم و ترتیب صفوف نبرد

چون مهیمن کارساز خواهد که تدارک شکستهای پیشین نماید و بکامروائی تلافی مشاق گذشته فرماید مقدمات آنرا ترتیب دهد و اسباب آنرا سرانجام نماید از انجمله آمدن سلطان ابراهیم است بتصادم پیکار و فوج آراستن حضرت گیتی ستانی است که با وجود کثرت مخالف و قلت موافق چون تائید ایزدی همراه و اقبال روزافزون در پیش بود با خاطر مطمئن و دل آرمیده و توسل بفتاح بی منت منوده بترتیب صفوف توجه عالی فرمودند غول را بوجود ذوات مقدس زینت بخشیدند بر دست راست غول که ترکان آنرا اونغول نامند چین تیمور سلطان و سلیمان میرزا و میر محمدی کوکلتاش و امیر شاه منصور برلاس و امیر یونس علی و امیر درویش محمد ساربان و امیر عبد الله کتابدار قرار یافتند و بر دست چپ غول که ترکان سول غول گویند امیر خلیفه و خواجه میر میران صدر و امیر احمدی پروانچی و امیر تردی بیگ برادر قوچ بیگ و محب علی خلیفه و میرزا بیگ ترخان را مقرر فرمودند برانغار بحسن تدبیر و لشکر پر شکوه حضرت جهانبانی جنت آشیانی شایستگی پذیرفت و امیر خواجه کلان بیگ و سلطان محمد دولدی و امیر هندو بیگ و ولی خازن و پیر قلی سیستانی در رکاب دولت ایشان بوده آرایش بخش رای و شمشیر گشتند جوانغار محمد سلطان میرزا و سید مهدی خواجه و عادل سلطان و سلطان جنید برلاس و خواجه شاه میر حسین و امیر قتلق قدم و امیر جان بیگ و امیر محمد بخشی و دیگر بهادران نامی قرار یافتند و هراول خسرو کوکلتاش و محمد علی جنگ جنگ بود و امیر عبد العزیز بخدمت ملچ مقرر شد و در اوج برانغار ولی قزل و ملک قاسم بابا قشقه با مغلانش تولقمه تعین گشتند و در اوج جوانغار قراقوزی ابو المحمد نیزه باز و شیخ علی و شیخ جمال و تنگری قلی مغول تولقمه قرار یافت و چنانچه راه و رسم دلاوران کارزار و بهادران نبرد آزمای است پای استقلال در عرصهٔ نبرد محکم ساخته در مقام ثبات ایستادند و لبهام جانستان و صمصام خون آشام داد جهاد

و تمامت داد. شعر دلیران استاد، باکره دست * ستادن درآموخت رایشان درخت * تا آنکه به مدد رحمانی
علم و همه به قوی تائیدات آسمانی همعنان فلک جناح موکب عالی شد و توفیقات الهی باعث فتوحات شگرف گشته
شکست مخالفان افتاد و فتح عظیم از جانب اولیای دولت ابدی اعتصام روی نمود. سلطان ابراهیم با دو هزار وابسته
دیگر گوشه به قتل رسید و جمعی کثیر از افغانان علف تیغ قهرمان اقبال پادشاهی شدند و این واقعه بهارستان
مقدمهٔ سپاه منصور و مشعلهٔ تیغ جهانگشای لشکرگاه ما پیوستند و قریب قتالگاه سلطان ابراهیم ... تیغ شش هزار
کس کشته افتاده بود و در آن جناب عالمتاب یک پهر و از روز ارتفاع گرفته بود که تعبیهٔ رایات اقبال تعالی فر
سر شده آغاز مصاف شد و مقابله اتفاق افتاد و هم روز نسیم صبح نصرت و شمال بهار فیروزی وزیدن گرفت. فتح این
بزرگ که کارنامهٔ اقبال است یکی از دو صد امثال گنجینهٔ خرد بود ... از عهدهٔ تقریر برآمد که از عهد سعت آبا و اجداد
پیوسته هر دا بیکه سلطان محمود غزنوی به هندوستان آمد خراسان در تصرف داشت و ملوک ممالک سمرقند و دارالمرز و کرمان
فرمان پذیر او بودند و سپاه گران از یک لک بیش بود و هندوستان یک فرمانروایی مستقل نداشت راجگان و جهان
جاهای پای ثبات ما افشرده مانند یگر اتفاق نداشتند و سلطان شهاب الدین غوری با همه ولایت خراسان
جوشن پوش برگستوان دار در لشکر هند آمده در آن وقت نیز در سواد اعظم یک فرمانروایی که مستقل توان گفت
نبود و خراسان را اگرچه برادرش سلطان غیاث الدین داشت از گفتار ... نبود و حضرت صاحبقرانی در هنگام
فتح هندوستان در عرض سپاه فرمان داده بودند مولانا شرف الدین علی یزدی میگوید که طول ... سال
آنحضرت که جای ایستادن لشکر است شش فرسخ بود و تعمیم سپاهیان صاحب تحریر تحقیق یافته که هر فرسخی
دوازده هزار سوار احاطه میکند پس لشکر ... دو صد هزار بوده باشد ... در عرض که محل ایستادن لشکر است
دو گروه بوده و مخالف ایشان ملوخان دو هزار سوار و صد و بیست فیل داشته است و با این حالت از ارتکاب خطر ترس
حضرت صاحبقرانی جمعی کثیر اندیشه ناک بوده اند و آنحضرت دعا عدد سپاه خود تفرس فرموده اند یعنی که به اندیشان که
خرطوم های نامناسب شنیده اند ... پیروی همت ... اطمینان و اظهر اتقا احتیاط مرعی داشته فرمان ادند که
از شاخهای درخت فراوان لشکر منصور حصارها ساختند و در پیش آن خندق کنند و از پس آن از قسم گاو و گاومیش
بسیار مقابل یکدیگر داشتند گردنهای ایشان بهم بسته ... و خار خسک بسیار با آهن ساخته بودند مقرر شد که
پیاده روان آن جانگاه دارند با هنگام حمله و درآمدن فیلان بر سر راه اندازند و همراه حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی که به نیروی
گیتی ستانان هندوستان است درین فتح بزرگ که از جلائل عطیات والای ایزدی است از سپاهی ... هزار
مرد زیاده نبود و عجب تر آنکه ولایت آنحضرت بدخشان و قندهار و کابل بود و مداخل آن ولایت وافی به معتد به
نمیشد که مدد خرج لشکر تواند بود بلکه محافظت بعضی از سرحدها ... مخالفان و دیگر مصالح ملکی خرج از دخل زیاده میشد

و با شکل سلطان ابراهیم که نزدیک یک لک سوار و هزار فیل جنگی داشت و از بهره تا بهار در تحت و تصرف او بود و حکومت
خلاصهٔ ممالک هندوستان بی مخالفی و منازعی به استقلال می نمود بمجرد توفیق غیبی و فرط تایید آسمانی این کار شگرف را
پیش برده اند کارشناسان فراخ حوصله از تحسین و آفرین این کارنامه ادوار عاجز اند آری ذات مقدس که حامل نور
جهان افروز حضرت شاهنشاهیست اگر مصدر این امور گردد چه دور باشد و بالجمله حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی
از طلوع انوار فتح آینهٔ پیشانی را بخاک سجدهٔ شکر جلا بخشیده عالمیان را بانعام عام صلا دادند و اولیای دولت قاهره
را در اطراف و اکناف ممالک بدستور شایسته روان ساختند و کاری که همم عالیهٔ سلاطین کشورکشای که بنیروی طالع
بلند هندوستان را تسخیر نموده اند هرگز نتوانند کرد فتح حضرت جهانبانی جنت آشیانی ست که برکت جد و سعادت مولد
حضرت شاهنشاهی در عرصهٔ سهرند واقع شده است چنانچه بشرح و بسط رقمزدهٔ کلک بیان خواهد شد که با سه هزار کس
از شکل سلطان سکندر سوار که از هشتاد هزار کس زیاده داشت انتزاع هندوستان فرموده اند و ازین بدیع‌تر کارنامهٔ
اقبال جهان آرای حضرت ظل الهی ست که بتائید ایزدی هندوستان را باندک مردمی از دست چندین سران
گردن کش چنان برآورده اند که زبان روزگار در چگونگی بیان آن لالست چنانچه مجملی از آن در جای خود رقم پذیر
خواهد شد **شعر** کرم بخت امیدواری دهد ٭ فلک فرصت و وقت یاری دهد ٭ بگرمی هنگامهٔ داستان سرایم
همه داستان داستان ٭ درین جدول دیرپایندگان ٭ کشم نقشی از بهر آیندگان ٭ در همان روز فتح موجب
فرمان بادشاهی حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی امیر خواجه کلان بیگ و امیر محمد کوکلتاش و امیر یونس علی
و امیر شاه منصور برلاس و امیر عبدالله کتابدار و امیر علی خان ایلغار بصوب دارالملک آگره که پایهٔ تخت
سلطان ابراهیم بود نهضت نمودند که محافظت خزاین نمایند و اهل شهر را که از ودایع ایزدی اند باشاعت انوار معدلت
اطمینان بخشند و سید مهدی خواجه و محمد سلطان میرزا و عادل سلطان و امیر جنید برلاس و امیر قتلق قدم
بحضرت دهلی رخصت یافتند که خزائن و دفائن آنجا را ضبط نموده رعایا و سکنهٔ آن نواحی را بنوید عاطفت بادشاهی
استمالت نمایند و مبشران بر فتح نامها نوشته مصحوب مژدیان اقبال روانهٔ کابل و بدخشان و قندهار ساختند و خود دولت
و سعادت روز چهارشنبه دوازدهم شهر مذکور در دارالملک دهلی نزول اجلال فرمودند و آدینه بیست و یکم این ماه
بدارالسلطنت آگره چتر اقبال برافراشته ظلمت زدای آن سواد و رونق بخش آن قصبات شدند و جمیع خرد و بزرگ
ممالک هندوستان از مراحم و عواطف پادشاهی نظر اختصاص یافتند و از شمول عاطفت والا والده
و اولاد و اتباع سلطان ابراهیم را بشمول عنایت ساخته اموال و خزائن خاصهٔ ایشان را بایشان مرحمت فرمودند
و اضافه آن هفت لک تنگه سکندری از ممر استحقاق بوالدهٔ او مقرر شد و همچنین اقربای او بمواجب و وظایف
و ادرارات بادشاهانه کامیاب شدند و عالم پراگنده را جمعیتی تازه و آراستگی شایسته روی داد و حضرت جهانبانی

جهت آشیانی که پیشتر بدار السلطنه آگره نزول اجلال فرموده بودند الماسی که هشت مثقال وزن داشت و تخمین صرافان جوهر شناس بهای آن نصف خرج روز مره ربع مسکون بود و میگفتند که این الماس از خزانه سلطان علاء الدین بود که از اولاد بکرماجیت راجه گوالیار بدست او در آمده بود پیشکش کردند و حضرت گیتی ستانی بجهت خاطر گرامی ایشان قبول نموده باز بایشان عطا فرمودند روز شنبه بیست و نهم رجب ابتدای دیدن و تحقیق خزاین و دفاین که گرد آورده چندین سلاطین بود نمودند هفتاد لک تنگه سکندری بحضرت جهانبانی مکرمت شد و یک خانه خزینه بی آنکه تحقیق محررات او نمایند اضافه انعام فرمودند و بامرا بتفاوت مراتب و درجات مناصب از دو لک تا هفت لک تنگه نقد بخشیدند و تمامی یکه جوانان و سائر ملازمان زیاده از حالت و رتبت خود بصلات و انعامات اختصاص یافتند و جمیع اهل سعادت از خرد و بزرگ موائد نعمای گرامی کامیاب گشتند و بتکثیر از اردوی معلی تا اردو بازاری از نعیمه وافی بهره نماند و جهت دوحات ریاض کامگاری که در بدخشان و کابل و قندهار بودند ترتیب تفصیل از نقد و جنس برسم ارمغانی جدا ساخته ارسال داشتند چنانچه بکامران میرزا هفده لک تنگه و به محمد زمان میرزا پانزده لک تنگه و پنجهین بعسکری میرزا و هندال میرزا و تمامی مخدرات حرم عصمت و دودمان آل خلافت و همگی امرا و ملازمان غائب از بساط حضور بقدر لیاقت از جواهر نفیسه و اقمشه نادره و زر سرخ و سپید مقرر گردانیدند و برای جمیع منتسبان دودمان معلی و منتظران عواطف پادشاهی که در سمرقند و خراسان و کاشغر و عراق بودند انعامات گرامی فرستادند و بمشاهد قدسیه و مزارات متبرکه خراسان و سمرقند و دیگر حدود نذور و هدایا ارسال داشتند و فرمان شد که تمامی متوطنان کابل و صغیر و کبیر و خرد و کلان یک شاهرخی برسانند چنانچه جمیع طوائف خواص و عوام از جوائز احسان آنحضرت بهره مند شدند شعر راقم مدل دست گوهر نثار * قناعت بخجلت در روزگار * خوشست ارمغانی که آید درست که رمز درین زر دارحج لوح و مقررست که داد جهان آرا خواهد که لیاقت جوهر یکی از برگزیده های خود را ظاهر گرداند کار بکسی عرب پیش آورد تا از روی قول و فعل درچنین حالت مرد آزمائی بثبات پای وجود بی در خواطر جهانیان جلوه گر آید از انجمله این سانحه غرابت انتماست که با وجود چنین فیض جهان و بخشایش چنین قلت مجالست علت عدم موالست اهل هند گشت و سپاهی و رعیت از اختلاط اجتناب نمود اگرچه دهلی و آگره در حیطه تصرف در آمده بود اما اطراف و جوانب را مخالفان داشتند و قلعه های نواحی اکثر متمردان ضبط کرده بودند حصار سنبل را قاسم سنبلی داشت و در قلعه بیانه نظام خان کوس مخالفت میزد و میوات را حسن خان میواتی محکم ساخته علم مخاصمت می افراخت و دهول پور را محمد زیتون مستحکم نموده دم منازعت میزد و حصار گوالیار را تاتارخان سارنگ خانی استحکام داده بود و رابری را حسین خان لوحانی و اتاوه را قطب خان و کالپی را عالم خان محافظت مینمودند و نهاون که متصل آگره است غوث نام غلام سلطان ابراهیم مسدود ساخته داشت

ج اول

۶۷

۱۴

وقنوج وسائر بلاد که آنطرف دریای گنگ واقع شده اند در دست افغانان بود بسرکردگی نصیر خان لوهانی و معروف
فرملی که با سلطان ابراهیم نیز مخالفت و منازعت داشتند و بعد از واقعه سلطان ابراهیم بسیاری از ولایات دیگر
را قابض شده یکدو کوچ پیش آمده و بهار خان پسر دریاخان را که پادشاه سلطان محمد لقب کرده بودند و درین سال
که عرصه آگره مخیم سرادقات اقبال است از افراط گرمی هوا و تابش سموم و وبا ضمیمه کوته حوصلهای اردوی معلی
گشت و جمعی کثیر از توهم ناخردمندانه فرار نمودند و از ظهور ارباب خلاف و ناسازگاری هوا و ناروانی راهها و
دیر رسیدن سوداگران تنگی معیشت و فقدان اجناس پدید آمد و کار بر خلایق دشوار شد اکثر امرا اقرار با نتقال از
هندوستان بکابل و آن حدود دادند و یکه جوانان بسیاری ترک این ممالک گفته بی رخصت رفتند اگرچه
اکثر امرای قدیم کهنه سپاهیان سخنان غیر ملایم در حضور و غیبت میگفتند و بعبارت و اشارت مقدماتی که مرضی
خاطر مقدس نباشد بظهور می آوردند اما حضرت گیتی ستانی که در بنیچ بردباری یگانه بودند تغافل فرموده با انتظام مهام ملک
اشتغال داشتند تا از مخدومان و تربیت کرده های آنحضرت که از ایشان چشم همت دیگر بود حرکات بی مزه کهنه عمله روزگار
بظهور آمدن گرفت علی الخصوص احمدی پروانچی و ولی خازن و عجب تر آنکه خواجه کلان بیگ که در جمیع معارک و مراتب خدمتگاری
درین یورش هندوستان سخنان مردانه عالی همتانه میگفت رای او برگشت و طرز دیگرگون شد از همه بیشتر چه تصریح و
چه کنایت در ترک این مملکت مبالغه داشت عاقبت آنحضرت اعیان دولت و ارکان مملکت را طلب داشته انواع
نصایح خردپسند که طغرای منشور سعادت تواند بود فرمودند و ملفوظات ایشان که متضمن چنین مسموعات بود از پرده
خفا بیرون داده و مکرر بر زبان اقدس اندکه اینچنین ملکی که بچندین سعی و اهتمام بدست آورده باشیم باندک تعبی که روی
کرده بود از دست دهیم نه رسم جهانگیران عالم و نه آئین سایر هوش پذیران دولتمند است شادی و غم و راحت و تنگی
باهم میباشد چون این همه محنت و صعوبت نهایت انجامید و یقین که راحت بسهولت تمام از آن روی خواهد نمود
باید که اعتصام بحبل متین توکل نموده دیگر ازین قسم سخنان شورانگیز واهمه فرا نگویید و هر که میل رفتن ولایت داشته باشد آن
و خواهد که جوهر بی حقیقتی خود را ظاهر سازد مضایقه نیست برود و ما تکیه بر همت والا که مؤید بتایید ایزدیست کرده این
مهم را در خاطر مقدس مصمم ساخته ایم آخر کار همه ارکان دولت بعد از تامل و تدبر قبول و اذعان نمودند که چون سخن این است
که حضرت پادشاه فرمودند سخن پادشاه پادشاه سخنانست و از مغز دل و صمیم جان سر رضا بر زمین حکم و فرمان
نهاده بر اقامت قرار دادند و خواجه کلان را که برفتن ولایت از دیگران گرمتر بود رخصت آن حدود فرمودند و
ارمغانی و سوغات که بجهت شاهزاده های کامگار و دیگر خاصان درگاه جدا کرده بودند همراه او گردانیده اند و
و کردنیز و هزاره سلطان مسعودی در جاگیر او مقرر شده و در هندوستان هم پرگنه کهرام عنایت فرمودند و میران نیز
رخصت کابل یافت • در روز پنجشنبه ستم ذی الحجه خواجه مذکور رخصت شد که رفته بکابل باشد و از صحائف بیتات

سیدیست هرکه بیکو اندیشه اقبالمندیست کار را بشورت خردمندان نماید هرآینه بخوبترین وجهی بمراتب علیه رسیده کامیاب
دولت شود و مراتب این معنی احوال گرامی حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی ست که درچنین تذبذب خواطر سپاهی و فرونی
مخالف توسل بهمت کشورکشا جسته توکل بعنایت خداوندی کرده روی توجه برکشاکار در حصول مراد گماشته شهر
آگره را که مرکز ولایت هندوستان ست مستقر سریر خلافت فرمودند و به نیروی تدبیر و شجاعت و فروغ داد و دهش انتظام
انتساق این ولایت دادند چنانچه رفته رفته بسیاری از امرای هندوستان و سران و سروران این ممالک آمده شرف
خدمت دریافتند از انجمله شیخ گهورن دولت ملازمت دریافت و تا سه هزار کس نامی را وسیله شده بعتبهٔ علیه آورد و بیشتر از [illegible]
زیاده از حالت خود رعایت یافت دیگر فیروز خان و شیخ بایزید و محمود خان لوحانی و قاضی جیا که از سرداران نامور بودند
شرف خدمت دریافته بمقصد فائز گشتند فیروز خان از جونپور یک کرور تنگه وجیرهٔ جاگیر مقرر شد و شیخ بایزید از ولایت
اوده یک کرور نامزد گشت و محمود خان از غازیپور نود لک تنگه و بقاضی جیا از جونپور بست لک تنگه تنخواه شد
در اندک فرصتی لوامع این دولت ابدی عشرت پدید آمد و اسباب کامرانی چنانچه شایستهٔ دولت
ابد پیوند باشد آماده گشت و از عید شوال چهار برگذشته بود که در دارالخلافت آگره در خانهای سلطان ابراهیم جشنی
عظیم داشتند و داد خوشدلی داده بخشش العام در دامن عامهٔ خلائق ریخته و ولایت سنبل در مواجب حضرت
جهانبانی مقرر داشته اضافهٔ سرکار حصار فیروزه که سابقاً بخلدوی آنحضرت مقرر شده بود ساختند بوکالت آنحضرت
امیر هندو بیگ بحکومت آن حدود نامزد شد و چون ببن آمده محاصرهٔ قلعهٔ سنبل نموده بود امیر مذکور کته بیگ ملک
قاسم بابا قشقه برادران و ملا آپاق شیخ گهورن را با سپاهیان میان دوآب بامداد فرستاد بجمعی که پیش لشکر ظفر قرین
میرفتند ببن بجنگ پیش آمده شکست خورد و چون آن حرام نمک شوربخت سعادت ملازمت را داده ارتدادی ایستاده بود
دیگر روی بهبود ندید

کنگاش نمودن حضرت گیتی ستانی و گرفتن حضرت جهانبانی یورش شرقیه بزدائهٔ اخلاص خود

چون حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی در دارالخلافت آگره کامیاب و کامبخش بوده خاطر جهانگشا را با انتظام
ممالک مفتوحه پرداختند و موسم باران که بهار هندوستان ست و در آن طراوت و نضارت بساط هندوستان و
نشاط باغ و بوستان گذشت و هنگام جلوهٔ کشورکشایان و جولان بادپایان در آمد باخردمندان آگاه دل و لاوران
جلادت منش که در بساط حضور بودند حرف یورش شرقی سمت و دفع لوحانیان که قریب پنجاه هزار سوار از فوج
بیشتر آمده اندیشهای تباه داشتند یا عرب رویه بخاطر را بانگاله استیصال او کرش قوی شده بود و تارگی
حصار کنداز القصه خود در آورده کلگوشتهٔ نخوت کج می نهاد و آهنگ فتنه و فساد داشت در میان آوردند

و بعد از گذاشتن با امرای عظام و امنای کرام رای دولت پیرای بران قرار گرفت که چون رانا سانکا همیشه سر از
تکامل پیش ستاده و لاف اطاعت را دست آویز خود ساخته دم یکوخدمتی میزد و از نیکه چندگاه سرفته داشت او
نیامد یا قلعه کمندار را از حسن و امکن که سوز بسعادت زمین بوس مشرف نشده گرفته نا دولتخواهی او مشخص نمیشود
بالفعل بجانب او باید شتافت و مردم کاردان فرستاده بر چگونگی احوال او پیش از ین مطلع باید شد و تا طرح تمشیت
کار او و دفع لوحانیان را مقدم داشته بجانب شرق نهضت کرد رای جهان آرای چنان اقتضا فرمود که بنفس نفیس
متوجه این مهم عالی شود درین اثنا حضرت جهانبانی که نهال اقبالش در ریاض آمال سر بلند بود موقت عرض ساختند
که این خدمت اگر بعهدهٔ من مقرر شود امید چنانست که با ستظهار اقبال روز افزون پادشاهی این مهم حسب
پسند خاطر اقدس تواند بود و بتقدیم رسد آن حضرت را این التماس بغایت پسندیده آمد و بشگفتگی روی و گشادگی
پیشانی درجهٔ قبول یافت لاجرم بدولت و اقبال حضرت جهانبانی آئین لائق نطاق همت با قدام خدمت بستند
و حکم گیتی مطاع شرف نفاذ یافت که عادل سلطان و محمد کوکلتاش و امیر شاه منصور برلاس و امیر قتلق قدم
امیر عبد الله و امیر ولی و امیر جان بیگ و میر قلی و امیر شاه حسین که بتسخیر دهولپور و آن حدود تعیین شده اند که
آن ولایت را از محمد زیتون گرفته و سلطان جنید برلاس سپرده بر سر بیانه روند در سرکاب ظفر قرین حضرت
جهانبانی باشند و کابلی احمد قاسم تندغن مامور شد که امرا را در قنوج چند دار معسکر والای آنحضرت بیاورد و سید مهدی خواجه
جاگیر دار اتاوه و محمد سلطان میرزا و سلطان محمد دولدی و محمد علی جنگ جنگ و عبد العلی میر آخور با سائر عساکر که بدفع
قطب خان افغان که در حدود اتاوه علم مخالفت می افراخت متعین بودند نیز در ملازمت آن حضرت مقرر شدند
روز پنجشنبه سیزدهم ذی قعده بساعت سعد قرین از دار الخلافت آگره بر آمده در سه کروهی شهر نزول اقبال فرمود
و از انجا کوچ بکوچ متوجه پیش شدند و لمعات شهاب فتح و فیروزی و نسائم عز از النصرت و اقبال روز بروز وزیدن
گرفت نصیر خان که در جاجمو لشکری فراهم آورده نشسته بود از یاردده کروهی رایات نصرت آیات فرار نموده و از
آب گنگ گذشته بولایت خرید در آمد و موکب عالی نیز روی توجه بجبر آورد و آن دیار را بلطف و قهر استحکام
نموده عنان عزیمت بجانب جونپور معطوف داشت و جونپور و آن حدود را آباد و دهش معمور و مرفه گردانید و در لوازم
ملک ستانی و ملکداری بنوز تسلی بیرو قوت بخت جوان کوشش فرمودند و هنگام مراجعت نزدیک دلمو فتح خان سروانی
که از امرای بزرگ هندوستان بود و پدر او از سلطان ابراهیم خطاب اعظم همایونی داشت بشرف ملازمت حضرت
جهانبانی پیوست و او را رفاقت سید مهدی خواجه و محمد سلطان میرزا بدرگاه گیتی پناه روانه ساختند و او تا رک
سعادت شتافته بعنایات خسروانه خلعت افتخار در برگرفت و مواجب پدرش بدو مقرر شده یک کرور و شش لک
تنگه زیاده از آن تنخواه یافت اگرچه از ساده لوحی آرزوی آن داشت که بخطاب پدر سرفراز شود اما بخطاب خان جهان

مسار ساخته جهانگیر حضرت فرمودند و محمود خان پسرش بدوام ملازمت سرفرازی یافت و حضرت گیتی ستانی در
دار الخلافه آگره بصورت و معنی کامگار و کامبخش بودند تا آنکه در محرم سنه ثلث و ثلثین و تسعمائه کامل جمعیت اثر سعید
کار ستر عظمی و مهد علیا ماهم بیگم والده ماجده حضرت جهانبانی فرزندی گرامی تشریف ولادت یافته حضرت گیتی ستانی
او را محمد فاروق نام نهادند و ولادتش در بیست و سوم شوال سنه ثلث و ثلثین و تسعمائه واقع شده بود و در سنه
سی و چهار پیش از آنکه سطر عظمت پیوند پادشاهی مسطور گردد این جهان را پدرود کرد +

ذکر بعضی از سوانح این سال سعادت اقبال و خبر طغیان رانا سانگا و وصول حضرت جهانبانی بحضرت گیتی ستانی

روز چهارشنبه بیست و چهارم صفر فرمان طلب بنام حضرت جهانبانی صادر شد که جونپور را بعضی امرا سپرده خود
بزودترین وقتی دریافت سعادت حضور نمایند که رانا سانگا با لشکری گران از هند و مسلمان فراهم آورده قدم
جرأت پیش نهاده است و نایب حضرت محمد علی ولد مهتر حیدر رکابدار یقین شد و درین سال نظام خان حاکم بیانه
بوسیلهٔ حضرت منبع البرکات امیر رفیع الدین صفوی آمده زمین بوس نمود و قلعهٔ بیانه را با اولیای دولت قاهره سپرد
و تاتار خان که گوالیار را تسلیم نموده شرف آستان بوس دریافت و محمد زیتون بیرون دهولپور را با ملازمان عتبهٔ جلالت
سپرده اختیار ملازمت نمود و هر کدام فراخور اخلاص و عقیدت مشمول الطاف بادشاهی شد از عنوان حوادث سیم
گشتند و شانزدهم ربیع الاول سال مذکور مادر سلطان ابراهیم بوسیلهٔ باورچیان قصد کرده بود بسحر گذشت مدتها
را این خیال خام ناگوار افتاد و بسزا رسید و چون فرمان طلب بحضرت جهانبانی رسید شاه میر حسین و امیر سلطان
جنید برلاس را بحکومت جونپور مقرر فرموده قاضی جیا را که از تربیت یافتگان حضرت گیتی ستانی بود بمعاضدت این دو
امیر گذاشته متوجه استلام آستانه خلافت شدند و فتح پایر بیدار او ده لعین فرمودند و بنا بر آنکه عالم خان کالپی را داشت
و تدارک مهم او بصلح یا جنگ از ضروریات تدبیر بادشاه بود عساکر منصوره از راه کالپی اختیار نموده بمقدمات امید و بیم
او را در سلک بندگان در آورده در رکاب نصرت اعتصام جهانبانی بدرگاه گیتی پناه آورد و در ساعت مسعود روز یکشنبه
سوم شهر ربیع الثانی در چهار باغ دار الخلافه آگره که بهشت بهشت موسوم و بشارگی تربیت یافته بهار دولت و
اقبال بود بسعادت ملازمت حضرت گیتی ستانی مشرف شدند و درهمین روز خواجه دوست خاوند از کابل آمده ملتمس اکرام
سرگشت و درین ایام پیوسته از مهدی خواجه که در بیانه بود عرائض می آمد از شورش رانا سانگا و حرارت سپاه دل او بیکار

مصاف نمودن حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی برانا سانگا و رایات فتح افراختن

دولت مندی که خرد والا را که ایزد جهان آرا تاج سلطنت معنوی بر فرق عزت او نهاده است بزرگ داشته در امتثال
اوامر آن خدیو خدائی اهتمام نماید هر آینه لقدر آوردی او در کنار نهند و کار او از اندیشه مختصر عادتیان روزگار برتر ساخته
کامیاب دین و دنیا گردانند و نمونهٔ این امر بدیع حال نصرت قرین حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی ست که هر چند
دولت او روز افزون تر و همت بلند تر زیاده شد و هر چند اسباب مستی بسیار فراهم آمد فروغ هشیاری بیشتر تافت پیوسته بجناب
کبریای احدیت ملتجی بوده در داد و دهش انتظام مهام ملک گیری و ملکداری سر موی از شاهراه توکل تجاوز نفرمودند
و درین ولا که رانا سانکا بجمعیت و شجاعت خود مغرور شده سودای نخوت در دماغ او پیچیده و بدمستی آغاز کرده پا از
دائرهٔ اعتدال بیرون نهاد و بقدم دلیری و دلاوری نزدیک آمد آنحضرت بهمان عنایت خاص ایزد را حصار
ساخته از هجوم عام اندیشه بخود راه نداده متوجه دفع آن غنوده بخت پریشان روزگار شدند و روز دوشنبه نهم
جمادی الاولی بعزم استیصال این فتنه از دار الخلافه آگره کوچ فرموده در نواحی شهر سرادقات عظمت منصوب ساختند
و اخبار متواتر رسید که این سیه روزگار بالشکری گران حوالی بیانه را تاخته است و جمعی از قلعه بیانه بیرون آمده بودند
تاب مقاومت نیاورده برگشته اند و سنکر جان ضحو به شهادت رسیده و امیر کته بیک زخمی ست درین منزل چهار
روز توقف نموده روز پنجم نهضت فرمودند و در عرصهٔ مندهاکر که در میان آگره و سکری ست نزول اجلال اتفاق
افتاد و در خاطر خطیر گذشت که درین نزدیکی آبی بزرگ که سپاه اقبال را وفا کند در غیر قصبه سکری که بعد از ادای شکر
این فتح حضرت گیتی ستانی آنرا بجهت ساخته شکری لقبین منقوط نام فرموده اند و الحال همین دولت روز افزون
شاهنشاهی باسم فتحپور که فتح بخش دلهاست مشهور ست آبی دیگر نشان نمیدهند دور نباشد که لشکر مخالف سرعت نموده
این آب را متصرف شود بنابرین اندیشهٔ صائب روز دیگر بآئین عظمت متوجه فتحپور شدند و امیر درویش محمد ساربان را
جهت تعیین جای دولت خانه پیشتر فرستادند امیر مذکور در نواحی کول فتحپور که عدیل بیت یمنا و روآنگیر بیت در صفت
جای شایسته قرار داد و آن عرصهٔ دلکشا مخیم سرادقات فتح و نصرت شد و از آنجا کسان بطلب مهدی خواجه و سائر
امرا که در بیانه بودند شتافتند و بیک میرک ملازم حضرت جهانبانی و جمعی از نوکران خاصه خود را جهت زبان گیری فرستادند
صبحگاه فرستادها رسیده بموقف عرض رسانیدند که لشکر مخالف از بسا در یک کروه پیشتر فرود آمده است که مسافت
مابین شش کروه باشد و درهمین روز مهدی خواجه و محمد سلطان میرزا و سائر امرا که در بیانه بودند آمده بدولت
آستان بوس سربلند شدند درین ایام هر روز میانه قراولان چپقلشها می شد و بهادران کار طلب داد دستبرد داده
مورد آفرین بادشاهی میشدند تا آنکه روز شنبه سیزدهم جمادی الاخری نهصد و سی و سه در نواحی موضع خانوه از
سرکار بیانه حوالی کوهی که در دو کروهی محالسان مخیم سرادقات اجلال بود رانا سانکا با لشکر گران قدم پیش نهاد
و آنحضرت در واقعات خود مرقوم کلک بیان فرموده اند که بقاعدهٔ هندوستان که یک لک ولایت را صد آ

و کروری ده هزار سوار اعتبار میکند. ولایت را باین کاوه کرور رسیده بود که جای یک تنگ سوار باشد و لیکن
از سران و سروران نامور که هرگز در هیچ معرکه یکی از ایشان تبعیت و امداد او نکرده و بر سر داوری او بوده همیشه لشکر
او شده بود. چنانچه سلطان حاکم رایسین و سارنگ پور و غیر آن سی هزار سوار را ولایت داشت و راول اودی سنگه
باگری دوازده هزار سوار و حسن خان میواتی حاکم میوات ده هزار سوار و بهار مل ایدری چهار هزار سوار و
نرپت هاده هفت هزار سوار و ستردی کچهی شش هزار سوار حاکم چندیری و دیم دیو حاکم بیرتهه چهار هزار سوار و نرسنگ دیو
چوهان چهار هزار سوار و محمود خان ولد سلطان سکندر اگرچه ولایت نداشت اما بامید سروری اسلاف ده هزار
سوار را با خود همراه ساخته بود. مجموع جمعیت کرده مخالف دولت دیگر از سوار کشیده چون آمدن مخالفان مسامع
علیه رسید ترتیب عساکر نصرت مآثر اشتغال فرمودند. موکب خاص بادشاهی در قول مشخص شد و دست راست
چین تیمور سلطان و میرزا سلیمان و خواجه دوست خاوند و یونس علی و شاه منصور برلاس و درویش محمد ساربان و
عبدالله کتابدار و دوست ایشک آقا و جمعی دیگر از امرای عظام مقرر شدند و در دست چپ علاء الدین بن سلطان
بهلول لودی و شیخ زین خوافی و امیر محب علی ولد نظام الدین علی خلیفه و ترددی بیگ و قوچ بیگ و شیر افگن ولد قوچ بیگ
و آرایش خان و خواجه حسین و جمعی دیگر از ملازمان سلطنت و ارکان دولت قرار گرفتند. و برانغار لوحود دولت میرزا
حضرت جهانبانی آراسته شد و در یمین نصرت قرین حضرت جهانبانی قاسم حسین سلطان و احمد یوسف اوغلاقچی و
هندو بیگ قوچین و خسرو کوکلتاش و قوام بیگ اردو شاه و ولی خازن و قراقوزی و پیر قلی سیستانی و خواجه پهلوان
بدخشی و عبدالشکور و جمعی دیگر از بهادران تهور آیین تعیین شدند و در یسار ظفر قرین حضرت جهانبانی میر همه و محمدی
کوکلتاش و خواجگی اسد جاندار نامزد گشتند. در برانغار امرای هندوستان مثل خان جهان و دلاور خان و ملک داد
کررانی و شیخ گهورن به آداب خدمت قیام نمودند و جوانغار سیست آتا رسید مهدی خواجه و محمد سلطان میرزا و عادل
سلطان بن مهدی سلطان و عبدالعزیز میر آخور و محمد علی جنگ جنگ و قتلق قدم قراول و شاه حسین بارنگی و
جان بیگ اتکه و از امرای هند جلال خان و کمال خان اولاد سلطان علاء الدین و علی خان شیخ زاده فرملی و
نظام خان بیانه و جمعی دیگر از غازیان شجاعت پیشه و بهادران جلادت پیرو کمر بندگی با خلاص کامل بستند و جهت
تولقمه نزدیک ملک قاسم برادر بابا قشقه و جمعی مغول در جانب برانغار تعیین یافتند و مومن اتکه و رستم ترکمان با جمعی از
خاصان بادشاهی در طرف جوانغار نامزد شدند و بطریق حزم موافق قانون حزانت روم جهت پناه تفنگچیان و
رعدانداران که در پیش سپاه دولت بودند جمعی ارابه ترتیب نموده بزنجیر اتصال دادند و جهت ترتیب و
انتظام این صف نظام الدین علی خلیفه مقرر شد و سلطان محمد بخشی اعیان و ارکان افواج قاهره را در محال خود
مقرر گردانیده باستماع احکام بادشاهی بالهام ربانی پیوند داشت در حضور اقدس ایستاده بود و تواچیان و یساولان

را باطراف و جوانب روانه میکرد و احکام و اوامر شاهانه در ضبط و ربط حساکر اقبال بسرداران میرسانید. چون ارکان لشکر بآئین شایسته قایم گشته هرکس بجای خود استقرار گرفت فرمان معلی شد که هیچکس بی حکم از محل خود حرکت ننماید و بی رخصت قدم در میدان محاربه ننهد اما روز یکپاس گذشته بود که آتش جنگ اشتعال یافت شعر

دو دریا ز کین بر لب آورده کف	دهاده برآمد ز هر دو طرف	سیاه از دو سو جنبش انگیختند	شب و روز در هم درآمیختند
خرامنده بر مرکب تاخ خویش	جهاندار در موکب خاص خویش	بخون دلیران زمین کرده لعل	سم بادپایان فولاد نعل

در برانغار و جوانغار چنان قتال عظیم شد که زلزله در زمین و ولوله در زمان افتاده جوانغار مخالف بجانب برانغار حمله نموده بر خسرو کوکلتاش و ملک قاسم بابا قشقه حمله آورد و چون تیمور سلطان بحکم عالی بکمک ایشان رفت و مردانه دستبرد نموده مخالفان را بر داشته قریب بعقب غول ایشان رسانید. و جلدوی این فتح بنام او مقرر شد و مصطفی رومی از غول حضرت جهانبانی ارابها را پیش آورده و بتفنگ و ضرب زن آنچنان صفوف مخالف را در هم شکست که زنگ از آئینه دلهای بهادران زدوده وجود بسیاری از مخالفان را با خاک هلاک برابر کرده بر باد فنا داد و چنانچه زمان زمان افواج اعادی از پی هم میرسید حضرت گیتی ستانی نیز مردم را چیده چیده از پی هم بکمک سپاه منصور میفرستادند دفعه قاسم حسین سلطان و احمد یوسف و قوام بیگ ازفرمان شد و دفعه هندو بیگ قوچین مأمور شد دفعه محمد کوکلتاش و خواجگی اسد را حکم رسید و بعد از آن یونس علی شاه منصور برلاس و عبد الله کتابدار و ایشان دوست ایشیک آقا و محمد خلیل اخته بیگی بکمک مأمور شدند و برانغار مخالف مکرات و مرات حمله بر جوانغار لشکر فیروزی اثر آورد و هر نوبت غازیان اخلاص نهاد بعضی را به تیر باران بتارمین دوزخ میکردند و برخی را سر تیغ خنجر و شمشیر جهانگیر بخاک هلاک انداختند و مومن اتکه و رستم ترکمان بموجب حکم والا از عقب سپاه ظلمت آئین شتافتند و ملا محمود و علی اتکه با تعلیق ملازمان خواجه خلیفه بکمک آنها رفتند و محمد سلطان میرزا و عادل سلطان و عبد العزیز میر آخور و قتلق قدم قراول و محمد علی جنگ جنگ و شاه حسین بارگی مغول غانچی دست بمحاربه کشاده پای ثبات محکم کردند و خواجه حسین با جماعت دیوانیان بکمک ایشان رفتند و همه بهادران لشکر فیروز جنگ که عزیمت جانفشانی کرده همت بجانستانی بسته بودند لوای گیرای کام خود از انتقام دشمن بلند کردند و چشمه امید مخالفان را بخاک ناکامی انباشتند شعر گره بر گره دست پیکان رسان ✤ زره بر زره پشت روئین تنان ✤ ز هر سو سنانهای خارا گذار ✤ فرو بسته راه سلامت بکار درخشنده شمشیرهای شتاب ✤ ز دیده بصر میربود از درفش ✤ سبا از زمین کاه ماه بست ✤ نفس آذر دون گلو راه بست ✤ و چون زمان کار و کارزار از بسیاری سپاه دشمن امتداد یافت ملازمان خاص بادشاهی که در پس ارابها مانند شیر در زنجیر بودند فرمان شد که از راست و چپ غول بیرون آمده و جای تفنگچیان را در میان گذاشته از هر دو جانب کارزار نمایند بموجب اشاره والا جوانان شجاعت نهاد و دلاوران جلادت آئین چون شیران

رنجیر گسل خود را باختیار خود یافته داد دلیری و دلاوری دادند و چکاچاک تیغ و تیاتاب تیر با فلاک رسانیدند و

نادر العصر علی قلی با توابع خود در پیش عول ایستاده بود و در انداختن سنگ ضرب زن و تفنگ کارنامها نمودند

سیر سانید و مقارن این حالت قهرمان فرمان قضا نفاذ وارد شد که ارابهای عول پیشتر روانه شوند و آنحضرت

خود با دولت و اقبال سحاب سپاه مخالف بعزم درست و همت بزرگ نهضت فرمودند و از اطراف و جوانب عساکر

عالیه این معنی را مشاهده نموده تموج دریا حشر نمودند و یکبارگی دلاوران اقبالمند حمله بر صفوف مخالفان آوردند

و در آواخر روز نائره قتال چنان اشتعال یافت که میمنه و میسره سپاه نصرت قرین بمیمنه و میسره لشکر خذلان نورد

زار بوده و زیاده با قلب مخالفان در یک محل فراهم آمده و بنحوی صولت صدمات دلاوری این گروه رستاخیز

روزگار ساختند که سپاهان تیره سحاب دست از جان شسته و دل از زندگانی برگرفته برخاستند چپ عول با سپاهی

حمله آورده و خود را بغایت نزدیک رسانیدند و مراتب عالی درجات همت الاولیای ثبات و قدم استقامت استوار

داشته تلاطم صدمات مردان مرد کار نمودند و تا شد آسمانی مخالف را مجال قرار و محل ضبط نماند تا آن تیره بختان

سیه روزگار عنان اختیار از کف تدبیر گذاشته روی گریز نهادند و از این سان مردآزمای سمحانی

اسلامیت مردان همت بودند تسلیم تیغ و ظفر مراسخار اعلام دولت ابد آثار و زمین گرفت سمعهای نصرت

و تائید از اغصان توکل و تردد شکفتن آمد لشکر مخالف بسیاری طعمه تیغ و آشام و تیر تا بین پروار گشت

و چون گرفته چنانکه بقیة السیف بودند حصار همت حصار آلود بار ساخته حتی جانتاک و خود را انکار ساختند

از سپاهان سر دیاک رفتند و سر آسیمه خون رنگ ان کم گشته صحرای آوارگی شدند چنان میواتی سپرتفنگ

در گروه مبارزت در اول او دی سنگه و ماکی . . . چوهان و راون چیت رکهان . لیب رای و کلکو و کرم سنگه و ڈونگر سی

بسیاری از سرداران کلان ایشان سپار راه عدم گشتند و چندین هزار زخمی در زیر دست و پای بادپایان لشکر

اقبال پست و پامال شدند محمدی کوکلتاش عبدالعزیز میرآخور سلیمان و بعضی دیگر اتباعات را بتعاقب

فرمودند و حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی کامیاب اقبال شده برین نصرت عظمی و عطیه علیا سجدات شکرگزاری

حضرت باری عز اسمه که کشاد دولت صوری و معنوی بازبسته سلسله تقدیر اوست بجای آورده عنان عزیمت

گروه از جنگگاه مخالفان را مزده پیشتر رسانیدند تا آنکه شب در آمد و آن روز سیاه بود بر دشمنان و شبستان عشرت

بر دوستان همت ارجمند از کار اعدا جمع ساخته و کوس کامیابی بلند آوازه کرد مراجعت فرمودند و بعد از یکدو

ساعتی حیدر رکابدار سر لشکرگاه رسید و چون تقادیر ازدی رفته بود که آن مخذول دستگیر شده اکثر مردم که در پی

گریختگان تا بگردستند نبوده اهتمام شایسته بظهور نیامد آنحضرت میفرمودند که وقت مبارک بود نایستگی نمانسته ما را

خود بایستی رفت تشبیح رییس صدر که از افاضل گرامی قدر بود تاریخ این فتح پادشاه اسلام یافت و شیر گیلوار کابل

ج اول

۸۵

نیز همین تاریخ نوشته فرستاده بودند و آنحضرت در واقعات میفرمایند که در فتوحات سابق نیز مثل این توارد در فتح
دیپالپور شده بود که در وسط شهر ربیع الاول دو کس تاریخ یافته بودند و چون فتحی چنین بهمت کشورکشائی روی نمود
تعاقب سانگا نمودن و بولایت او شتافتن موقوف داشته تسخیر میوات پیش نهاد همت والا نهادند محمد علی
جنگ جنگ و شیخ گهورن و عبدالملوک قورچی را با جمعی کثیر بر سر الیاس خان فرستادند که در میان دوآب سر
فتنه برافراشته قصبهٔ کول را گرفته بود و کچک علی حاکم آنجا را در بند کرده چون لشکر منصور نزدیک آمد او تاب
مقاومت نیاورده بر کران شد و چون موکب عالی بدار الخلافه آگره رسید آن شوربخت روزگار را گرفتار
ساخته بدرگاه معلی آوردند و بیاسا رسید و چون تسخیر میوات مصمم ضمیر جهان آرای بود بآن صوب شرف نهضت
اتفاق افتاد و چهارشنبه ششم رجب بنواحی الور که حاکم نشین میوات است نزول اجلال شد و خزائن الور را انعام
حضرت جهانبانی اختصاص یافت و چون این ملک نیز داخل ممالک محروسه شد بعزیمت انتظام ممالک شرقی
رجوع بسمت مستقر خلافت روی نمود

رخصت حضرت جهانبانی بکابل و بدخشان و نهضت موکب جهانگیر حضرت گیتی ستانی به مستقر خلافت

چون انتظام ممالک کابل و بدخشان و استحکام آن ولایت بر دست سلطنت علیه لازم بود و وقت مستغنی ارسال
نمیشد و هم درین که خان میرزا بموت طبیعی رخت ارتحال ازین عالم بربست حضرت گیتی ستانی بدخشان را بحضرت جهانبانی
مکرمت فرموده بودند و اکثر ملازمان در آن حدود استقلال داشتند لاجرم حضرت جهانبانی طراز کشورستانی گوهر تیغ
اقبال فروغ ناصیهٔ اجلال عنوان مفاخر و معالی طغرای منشور جهانبانی قرة عیون السلطنة و الخلافة ابو النصر
نصیر الدین محمد همایون را در سه کروهی الور بیستم رجب این سال همایون فال رخصت آن ممالک فرمودند و در همین روز
توجه والا باستیصال بن افغان که در زمان آشوب آن کشور را محاصره نموده گرفته بود مصروف داشتند قاسم حسین
سلطان و ملک قاسم بابا قشقه و ابو المحمد نیزه باز و حسین خان و از امرای هندوستان علیخان فرملی و ملک داد
کرانی و تاتار خان خانجهان را به محمد سلطان میرزا همراه ساخته فرستادند و آن بخت برگشته باستماع نهضت موکب
عالی اسباب و اشیای خود را گذاشته نقد جان در کف گریخت و آنحضرت در اواخر این سال سیر فتحپور ساری
فرموده بقدوم عالی دار الخلافه آگره را پایهٔ آسمانی بخشیدند و در نهصد و سی و چهار بسیر کول کوچ فرموده از آنجا
بشکار سنبل توجه گماشتند و آن کوهستان دلکشا را تماشا کرده بدار الخلافه نزول اقبال فرمودند و در بیست و
هشتم صفر مهر جهان بیگم و خدیجه سلطان بیگم از کابل بسعادت تشریف ارزانی داشتند و آنحضرت بر کشتی سوار شده
استقبال فرمودند و لوازم فتوت بجا می آوردند و چون خبر متواتر میرسید که میدانی رای حاکم چندیری جمعیت میکند

درانا سیر استعداد میکار می نماید و برای ادبار جناب سرانجام سپید بهارین بسعادت سعادت اقراسے
متوجه حیدری شد و شش هفت هزار جوان جان نثار کارگزار را همراه جینی پور سلطان از سمت کالپی بر سر
حیدری فرستاد و صباح چهارشنبه هشتم جمادی الاولی فتح حیدری بر وجه دلخواه نقش بست و فتح دار الحرب تاریخ
آن مایۀ آگهی است و بعد از حصول این آمدن حیدری را با احمد شاه پور سلطان ناصر الدین عنایت فرمودند و
یکشنبه یازدهم جمادی الاولی مراجعت اتفاق افتاد از بعضی ناقلان ثقه مسموع شده است که پیشتر از توجه رایات
نصرت حیدری را با اراده طغیان بسوده لشکر پیکت سپید و چون بایع رسید آفاق نام ملازم حضرت گیتی ستانی
فردوس مکانی آرام الحکم ساخت و آن سپه بخت آمد محاصره نمود و تنگی از برگان او راه حواب بصورت
مهیب ظاهر شد و شدید نمود چنانچه او از وحشت و دهشت آن خواب بیدار شد و لرزه بر اعضای او مستولی شد
تب کرد و همان حال مراجعت نمود در اثنای راه سپاه اجل بر تاخت آورد و از این عرصه او را هزیمت داد و
عساکر منصوری بعد از آب بران پور گذشت بسامع علیه رسید که مرزوف و من ناپدید استیلا یافته اند و
ملازمان درگاه رج را که استه بر آنجی آمده داد قلعه تمس آباد را از الوالمحمد بسره دار بزور گرفته اند سامران همان
مرزیت نامی معطف شد و جمعی از بهادران کار طلب را پیشتر روانه ساخت بمجرد ورود سپاهی زبان گیران
پسر مرزوف از قنوج گریخت من تا به مرزوف جبر عصمت ملک شاهی را شنیده از گنگ گذشته در راه تیغ
بطرف شرق گنگ سمال گرشد چون رایات عالیه کوچ بر کوچ رسید در جمعه سوم محرم سال هشصد و سی و پنج
نیر اعسکری که از کالپی هست مصلحت ملتان پیش از این حیدری طلب داشته بود در آمد شرف ملازمت
استسعاد یافت و روز جمعه که عاشورا بود گوالیار مخیم سرادقات جلال شد و سیر آن تماشای عمارات راجه بکرماجیت
و مانسنگه فرمود متوجه دار الخلافت شد پنجشنبه بیست و پنجم محرم دار الخلافه به مقدم گرامی مورد سعادات شد
دوشنبه دهم ربیع الاول قاصدان حضرت جهانبانی از بدخشان آمدند مراسلات مشتمل انواع خوشحالی و خرمی آوردند
مرقوم بود که از عطیۀ قدسیه یادگار رفعتی در خانه حضرت جهانبانی فرزندی شد و نام آن الامان نهاده اند چون این
لفظ مردم عوام مشتبه بسیار بی باشد به جده می شد جهت تبدیل بیر خوش لی استرضای خاطر مقدس بود بسید مبارک
رسانیدند و آنگاه چنین پدر و چنین پادشاه مشتمل سعادات صوری و معنویست و با رضامندی باعث حصول
بالسیدگی ظاهری و باطنی و آن اگر در عالم اسباب ساختن آن بود و سلطنت را از این جهان گذران ارتحال
با رضامندی داد در پیش مراد اهمات رو در کار یه دو ربات و با جمله چون دار الخلافه مستقر رایات عالیات شد
باساطین دولت و سلاطین عزت از امرای ترک و هند آئین شگرف جشنی بزرگ ساخته در تقفیه ملک شرقی
اطفای نائرۀ تمرد ارباب عصیان گنگس فرمودند او ارگنگه ی بسیار قرار بر آن یافت که پیشتر از توجه رایات

حالیات میرزا عسکری با لشکری گران متوجه شرق شود امرای آن طرف آب گنگ با لشکرهای خود همراه شده در
خدمت حسن علیم تقدیم رسانند بموجب این قرار داد دوشنبه هشتم ربیع الآخر میرزا عسکری رخصت یافته متوجه شد و بعد از
سکاربیت وصول بتوجه فرمودند و در سوم جمادی الاولی خبر آمد که محمود پسر اسکندر بهار را گرفته سر شورش دارد از سکار نیرات حضرت
نموده بدار الخلافت آگره نزول اقبال فرمودند و قرار یافت که خود بدولت و اقبال یورش ممالک شرقیه فرمایند
درین اثنا قاصدان از بدخشان آمدند که حضرت جهانبانی لشکر آن اطراف را جمع نموده و سلطان ویس را همراه
ساخته با چهل و پنجاه هزار کس بر سر سمرقند عزیمت رفتن دارند و حرف صلح هم در میانست در ساعت منشور عنایت
شرف صدور یافت که اگر کار را مصلحت نگذشته باشند تا صاف شدن مهم هندوستان صلح گونه نمایند و در فرمان
عطوفت نشان طلب هندال میرزا و خالصه ساختن کابل مذکور بود و نوشته بودند که ان شاء الله سبحانه چون کار
هندوستان را که قریب الاختتام است بانجام رسد مخلصان هواخواه کاردان فراخ حوصله را گذاشته خود متوجه
ولایت موروثی خواهیم شد باید که استعداد این یورش را جمع نموده در آن حدود منتظر موکب عالی باشند تخت‌نشین
سیزدهم ماه مذکور خود بدولت و اقبال از آب جون عبور فرموده متوجه شرق رویه شدند و درین روز ایلچیان نصرت شاه
والی بنگاله پیشکشهای گرامی آورده اظهار بندگی نمودند نوزدهم دوشنبه جمادی الاخری در کنار دریای گنگ میرزا
عسکری سعادت ملازمت دریافت حکم شد که میرزا با لشکر خود آن طرف آب فرود می آمده باشند و در نزدیکی کره
خبر ویران شدن محمود خان پسر سلطان سکندر رسید و تا حدود بهار یورش تافته بسیج نموده به سیر و نزول اجلال اقبال
فرمودند و در انجا ولایت بهار به میرزا محمد زمان قرار یافت و پنجم رمضان روز دوشنبه از آنجا و بهار خاطر جمع فرموده
بجهت دفع شر بین و بایزید بجانب سرو از نهضت اتفاق افتاد و مخالفان با افواج قاهره جنگ کرده شکست
یافتند و آنحضرت جونپور و سکندرپور سیر فرموده و خاطر ازین حدود جمع ساخته بالغار متوجه دار الخلافت آگره شدند
و در اندک زمانی عرصهٔ آن مضرب اقبال را از فر قدوم والا غیرت رشک سرای مقدس گردانیدند و حضرت
جهانبانی جنت آشیانی تا یک سال در بدخشان عشرت پیرای خاطر سعادت مظاهر بودند ناگاه بیکبار شوق
محفل عالی حضرت گیتی ستانی که عالمی بود از کمالات صوری و معنوی گریبان گیر شده بی اختیار عنان تماسک از
دست داده و بدخشان را به میر سلطان ویس که میرزا سلیمان بدامادی او انتساب داشت سپرده بجانب آن قبله
اقبال و کعبهٔ آمال شتافتند چنانچه در یک روز بکابل رسیدند میرزا کامران از قندهار بکابل آمده بود در عیدگاه
ملاقات آنحضرت سرور آسا دریافت و حیران شده سبب توجه را پرسید فرمودند سلطان اشتیاق مرا کشان کشان
میبرد هر چند بدیده خیال جمال آن کعبهٔ آمال را همواره مطالعه میکردم و غائبانه لقای جانفزای آن قبلهٔ اقبال را
مشاهده می نمودم اما رتبهٔ عیان را حالتی ست که بیان نگنجد آن شوامد رسید و میرزا هندال را از کابل بحراست بدخشان

رخصت فرمودند از اینجا قدم عزیمت در رکاب همت آورده و توسن شوق را در تازیانهٔ حریت گرم ساخته بمدرک
وصفی دارالخلافه آگره که از فرمانروایان بادشاهی سجده‌گاه سعادتمندان روی زمین گشته بود رسیده بسعادت
ملازمت کامیاب گشتند از غرائب حالات آنکه حضرت گیتی ستانی با والدهٔ ماجدهٔ ایشان بتحف سته بحرف حکایت
ایشان مشغول بودند که ناگاه کوکب حسان از مطلع حشمت سر بر زد سوال بهم سعادت فرموده دلها شگفت و دیدها روشن گشت مقرر شد
که هر روز شهریاران عیدیست اما آن روز از قدوم مسرت بخش حضرت جهانبانی جشن عیدی دیگر ترتیب یافت
که فهرست روزنامهٔ دولت و تاریخ عنوان مسرت توان ساخت و میرزا حیدر در تاریخ رشیدی نوشته که در
سال نهصد و سی و پنج حضرت جهانبانی بموجب طلب حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی متوجه هندوستان شدند
و تفریط بلاد بدخشان گذاشته بودند در آن ایام قرة العین سلطنت میرزا الوس برحمت ایزدی پیوسته بود و اکثر
را این واقعه اندوهی عظیم رو داده تشریف گرامی حضرت جهانبانی را تسلی بخش خاطر اشرف ساختند و حضرت
جهانبانی مدتی در ملازمت آنحضرت بهره‌مند دین و دولت بودند و آن حضرت با ایشان بمداحانه سلوک میکردند
و بار بار زبان بتحسین ایشان میرفت که همایون مصاحب بی بدلیست و الحق ایشان کامل عبارت از وجود اقدس
آنحضرت بود و چون از بدخشان متوجه هندوستان شد سلطان سعید خان که از خوانین کاشغر است بطمع
آنکه تا این همه ملازمت حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی آمده باشد و ترتیبها یافته لطف سلطان ویس و
دیگر امرای بدخشان بخیال خام رشید خان را بیارکند گذاشته متوجه بدخشان شد و پیشتر از آنکه او به بدخشان
آید میرزا هندال به بدخشان رسیده قلعهٔ ظفر را مستحکم گاه معمور ساخته بود سعید خان سه ماه محاصرهٔ قلعه نموده بی بهره
بکاشغر مراجعت نمود در هندوستان بموقف عرض حضرت گیتی ستانی چنان رسیده که کاشغریان آمده بدخشان
را متصرف شدند آنحضرت بجهت انتظام مهام بدخشان خواجه خلیفه را حکم رفتن فرمودند خواجه از معاملهٔ ناهمی
تقاعد نمود آنحضرت بحضرت جهانبانی که با تحت خوان دولت بیدار در حریم حضور کامیاب سعادت بودند
فرمودند که در رفتن خود چه صلاح می بینید ایشان عرض کردند که از محرومی سعادت حضور آزار کشیده‌ام و نذر
کرده‌ام که دیگر باختیار خود جدا نشوم [illegible] خود نه پسندیدم و امتثال حکم حضرت را چاره نیست بنابر آن میرزا سلیمان را
رخصت بدخشان فرمودند و بسلطان سعید نوشتند که با وجود چندین حقوق صدور این امر از عنایت عجب نمود
اکنون میرزا هندال را طلبیدیم و میرزا سلیمان را فرستادیم اگر حقوق منظور است بدخشان را بسلیمان میرزا که
فرزندی دارد بسپارند موقع خواهد بود والا ما از دست [illegible] ساقط کرده میراث را بوارث سپردیم دیگر ایشان دانند
و میرزا سلیمان پیش از آنکه بکابل رسد بدخشان از آسیب معاندان محروس و مصئون بوده محل امن و امان شده بود
خاتمه گرامی یافت چون میرزا سلیمان به بدخشان رسید میرزا هندال میرزا بموجب حکم عالی بدخشان را به میرزا سلیمان سپرده

ج اول ۸۹

خود متوجه هندوستان شده و آنحضرت جهانبانی را که از چندگاه که در ملازمت بودند به سنبل که جاگیر ایشان مقرر بود
رخصت فرمودند و تا سه ماه در سنبل کامیاب عیش و عشرت بودند تا آنکه عارضهٔ تب بر مزاج اعتدال ایشان طاری شده
و روز به روز رفته رفته باشتداد کشید حضرت گیتی ستانی ازین خبر جانکاه بیقرار شده از فرط عطوفت فرمودند که به دهلی آرند و از آنجا
بکشتی روانه سازند تا در حضور طبیبان حاذق معالجه نمایند و جمعی کثیر از اطبای دانا که زیر پایهٔ تخت حاضر بودند تمامت
افکار در علاج همت گمارند و در اندک فرصتی براه دریا قدوم گرامی ارزانی داشتند هر چند تدبیر در معالجات بکار بردند
و تدبیرات صحیح نمودند مزاج از انحراف بصحت زائله رجوع نکرد و چون مرض فراش گشت روزی در آن طرف آب
جون نشسته باتفاق دانایان حضر اندیشه معالجات میفرمودند میر ابو البقا که از اعظم افاضل آن روزگار بود بعرض رسانید
که از خردپروران پیشین چنان رسیده که در امثال این امور که اطبای صوری از معالجهٔ آن عاجز شده باشند کار چنین
دیده اند که بهترین اشیا را تصدق نموده صحت از درگاه الهی مسئلت نمایند حضرت گیتی ستان کشورکشای فرمودند که بهترین
چیز ما نزدیک همایون منم و بهترین تشریف ترا ز من همایون چیزی ندارد من خود را فدای او میسازم ایزد جهان آفرین قبول کناد
خواجه خلیفه و دیگر مقربان بساط والا بعرض اشرف رسانیدند که ایشان بعنایت الهی صحت عاجل خواهند یافت
و در سایهٔ دولت آنحضرت بعمر طبیعی خواهند پیوست این حرف چرا بر زبان اقدس میگذرانند مقصود از آنچه از
بزرگان پیشین نقل افتاده آنست که بهترین مال دنیا تصدق نمایند پس همان الماس بی بها که از مواهب غیبی
در جنگ ابراهیم بدست افتاده بود و آنرا بایشان عنایت فرموده اند تصدق باید کرد فرمودند مال دنیا
چه وقع دارد و عوض همایون چون تواند شد خود را فدای او میکنم که کار بر او سخت شده و طاقت از آن گذشته
که بی طاقتی او را نتوانم دید و این همه سختی او را نتوانم تاب آورد آنگاه بخلوت مناجات در آمده بعمل خاصه که
این طبقهٔ قدسیه را میباشد بجای آورده سه بار بگرد حضرت جهانبانی جنت آشیانی گشتند چون دعوت ایشان
بعز اجابت پیوسته اثر گرانی از خود یافته فرمودند برداشتیم برداشتیم فی الفور حرارت غریبه عارض بدن آنحضرت شد
و در عنصر حضرت جهانبانی خفتی طاری گشت چنانچه در اندک فرصتی صحت کامل روی نمود و ذات معلی صفات
حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی زمان زمان گران تر میشد تا بحدی رسید که اختلال در مزاج تزاید و تضاعف
گرفت و امارات رحلت و انتقال از وجنات حال هویدا گشت تا آنکه با دل بیدار و باطن حقیقت بین ارکان
دولت و اعیان سلطنت را احضار فرموده دست بیعت خلافت را در دست همایونی نهاده بجانشینی و ولیعهدی
خود نصب فرمودند و بر تخت خلافت جلوس داده خود در پایهٔ سریر جهانبانی صاحب فراش گشتند خواجه خلیفه و
قنبر علی بیگ و تردی بیگ و هندو بیگ و جمعی کثیر در ملازمت حضرت بودند نصائح بلند و وصایای گرامی که سرمایهٔ
دولت ابدی و پیرایهٔ سعادت جاودانی تواند بود بجای آوردند و داد و دهش و عدل و احسان و تحصیل رضای

الهی در ساحت عطایا و بخشایش خلائق و عذر پذیرفتن عصیان و گذرانیدن جرائم گنهگاران و رسانیدن حرم کار آگهان
و ارباب انداختن سرکشان و ستمگاران رسم بی فرمود و بر زبان اقدس راند که خلاصهٔ وصایای ما آنست که قصد
برادران نکنید هرچند سزاوار آن گردند و الحق پاس التماس و وصیت آنحضرت بود که حضرت جهانبانی جنت آشیانی
چندین جفاها از اخوان کشیدند و با انتقام نکوشیدند چنانچه از سوانح احوال روشن خواهد شد در امتداد مرض حضرت
گیتی ستانی فردوس مکانی سر خلیفه را که عالم التزام بود بواسطهٔ توهمی که از حضرت جهانبانی بخاطر او راه یافته بود
کج اندیش گشته بخواست که مهدی خواجه را بسلطنت بردارد و خواجه بی رسته رائی و نامستی و نامعامله فهمی بخود خیال باطل
راه داده بر سر آن بدربار آمده هنگامهٔ هجوم گرم ساخت آخر الامر بوسیلهٔ درست گویان دوربین سر خلیفه براه راست آمده
از این اندیشه باز آمد و خواجه را حکم فرمود که بدربار حاضر نشود و منادی کرده که کسی بخانهٔ او نرود و بتائید الهی کار بجای
خویش و حق بمرکز خود قرار گرفت و بتاریخ ششم جمادی الاولی سنه سی و هفت در چهار باغ که بر لب آب جون
در دار الخلافت آگره سر کردهٔ آن بهار اقبال بود این عالم بی وفا را بدرود کرده بفضای عهد در تواریخ و مراثی آنحضرت
نقصانی و تراکیب گفته اند از آنجا مولانا شهاب معمائی این مصرع تاریخ یافته مصراع همایون بود وارث ملک وی
محالست که کمالات ذاتی و صفاتی آن ذات قدسی آیات بدفتر آراسته آید مجملش آنکه اصول هشتگانه جهانبانی را
که اول نیت باشد دوم همت ارجمند سوم قدرت کشائی چهارم ملکداری پنجم کوشش در معموری ملک ششم صرف
همت در رفاهیت عباد هفتم خو بتبدل ساختن سپاهی هشتم ضبط ایشان از راهی تمام و کمال بر وجه مستوفی داشتند
و در فضائل مکتسبه متعارفه رسمیه از روزگار سرآمد بودند و آنحضرت را در نظم و نثر پایهٔ عالی بود خصوصاً در نظم ترکی و
دیوان ترکی آنحضرت در نهایت فصاحت و عذوبت واقع شده و مضامین تازه در آن مندرجست و کتاب مثنوی
که مبین نام دارد تصنیفیست مشهور و بر زبان دانایان این لغت مرتبت تحسین مذکور رساله والدیه خواجه احرار را که
در اندالست از سحر معرفت در سلک نظم کشیده اند برعایت مطبوع آمده و واقعات خود را از ابتدای سلطنت خود
تا حال ارتحال از قرار واقع بعبارت فصیح و بلیغ نوشته اند که دستور العملیست بجهت فرمانروایان عالم و قانونیست در
آموختن اندیشه‌های درست و فکرهای صحیح برای تربیت پذیران و دانش آموزان روزگار آن دستور العمل دولت و
اقبال را بموجب حکم جهان مطاع شهنشاهی بتاریخ سی و چهار الهی وقتیکه رایات عالیات از گلگشت بهارستان کشمیر
و کابل مراجعت فرموده بود میرزا خان خانان از ترکی بفارسی ترجمه نمود تا نفعش خاص الخاص آن بعموم تشنه لبان
رشحات سعادت فائز شود و گنج نهان او رابطه سدیستان دانش آشکارا گردد و آنحضرت در فنون موسیقی سر دستگاه
والا داشتند همچنین بزبان فارسی شعر دلپذیر داشتند چنانکه این رباعی از واردات طبع فیاض آنحضرت است رباعی
درویشانیم اگر چه از خویشانیم * لیک از دل و جان معتقد ایشانیم * دور است مگو که شاهی از درویشی * شاهیم

ولی بندهٔ درویشانیم ٭ واین دو مطلع نیز از اشراقات ضمیر انور اوست شعر ملال میکشندم فرقت تو دائستم ٭ دگر نه
رفتن ازین شهر می توانستم ٭ تا زلف پریشان دل بستم ٭ از پریشانی عالم رستم ٭ وآنحضرت را در عرض رسائل تحریرات
وارانجمله کتابیست متصل که شرح مس تواند بود و ازآنحضرت چهار فرزند سلطنت پیوند و سه دختر نیک اختر ماندند اول حضرت
جهانبانی نصیر الدین محمد همایون بادشاه دوم کامران میرزا سوم عسکری میرزا چهارم هندال میرزا صبیات قدسیات
گلرنگ بیگم گلچهره بیگم گلبدن بیگم این هر سه از یک والده اند و از اجلهٔ اهل صحبت و ارباب قرب و اصحاب کمال کرد
بساط عزت حضرت فردوس مکانی کامیاب سعادت بودند یکی میر ابو البقاست که در علم و حکمت پایه بلند داشت
دیگر شیخ زین صدر نبیرهٔ شیخ زین الدین خوافی مدد و واسطهٔ علوم متعارفه ورزیده بود و حدت طبع داشت و از نظم و انشا
آگاه بودند و بدوام صحبت آنحضرت امتیاز داشت و در ایام دولت حضرت جهانبانی جنت آشیانی امارت هم یافته
بود و دیگر شیخ ابو الوجد فارغی خال شیخ زین خوش صحبت و خوش طبع بود و شعری میگفت دیگر سلطان محمد کوسه الطبیب
طبع و شعر شناس بود از مصاحبان میر علی شیر و در ملازمت مغز میرزاست دیگر مولانا شهاب معمائی حقیری تخلص از
علم و فضل و شعر نصیبه وافر داشت دیگر مولانا یوسفی طبیب او را از خراسان طلب فرموده بودند در مکارم اخلاق
و یمن دست و مزید توجه ممتاز بود دیگر شیخ زین و داعی که شاعری نقیس بود بفارسی و ترکی شعر میگفت
و دیگر ملا بقائی بود در شعر سلیقه درست داشت در زمین مخزن بنام نامی آنحضرت مثنوی گفته است دیگر خواجه
نظام الدین علی خلیفه در قدم خدمت و محرمیت و رزانت عقل و استقامت تدبیر در نظر آنحضرت مرتبه عالی داشت
از فضائل و کمالات خصوصاً طب بهره مند بود دیگر میر درویش محمد ساربان مرید منظور ناظر الدین خواجه احرار
در خوش صحبتی و فضیلت امتیاز داشت و در بارگاه مقدس اعتبار تمام یافته بود دیگر خواند میر مورخ داد فضل
و خوش صحبت بود و تصانیف مشهور چون تاریخ حبیب السیر و خلاصة الاخبار و دستور الوزرا وغیره دارد دیگر خواجه
کلان بیگ از امرای بزرگ و اهل حشمت بود در حمیدگی اطوار و شایستگی فضائل ممتاز بود برادرش کیچک خواجه
مهردار و معتمد خاص اهل حشمت بود دیگر سلطان محمد دولدی از امرای بزرگ بود و اخلاق پسندیده داشت
چون مقصود ازین نسخه گرامی نامه احوال سلسلهٔ علیهٔ حضرت شاهنشاهیست از احوال دیگران بازمانده شروع در بیان
اطوار حضرت جهانبانی جنت آشیانی میکند و باتمام سرگذشت این بزرگان نپرداخته باحوال نویسی گزین دینی و خدیو صوری و معنوی

حضرت جهانبانی جنت آشیانی نصیر الدین محمد همایون بادشاه غازی

مظهر کرامات عالی مظهر الهامات متعالی رافع سریر خلافت عظمی ناصب لوای ریاست کبری تاج بخش ممالک ستان
مسند نشین سعادت نشان مؤسس قوانین نصفت و عدالت مرتب براهین عظمت و جلالت منبع عدل و رأفت

واحسان نمودار انوار علم و عرفان ازهار صورت و صفا مظهر امواج فتوت و وفا جوهر گزین حقیقت شناس
کثرت آئین وحدت اساس هم پادشاه درویش لقب هم درویش پادشاه خطاب چمن پیرای نظام
دین و دنیا مجلس بهار صورت و معنی کرسی کره اسرار ابدی و ازلی عمادهٔ اصطلاحات حکمت علمی و عملی در صناعات
ریاضت و مسائل افاضت افلاطون یونانی در فنون حکمت و مسالک همت اسکندر ثانی گوهر همت دریا
دو فرع چهار گوهر مطلع انوار اعظم و مشرق سعد اکبر همای آسمان بال اوج بلند پروازی نصیر الدین محمد همایون
پادشاه غازی انار الله برهانه سبحان الله که باز نفس قدسی و نور قدوسی لفافهٔ بشری و جلباب عنصری انداخته
بود میدان عبارت رنگالوی تند آتش سنگ در سنگ جولان اشارت از شهرستان ساقتش در سنگ لنگ الحمد
که نزدیک شد که بی اختیار دست از سلسلهٔ علیه باز داشته در دامن مقصود حقیقی آویزیم اکنون شروع مجملی از وقائع
بدائع حضرت جهانبانی جنت آشیانی مینمائیم که هم مقدمه نزدیک مقصد دوربین است و هم شرح احوال شیر و پادشاه
مراتضمن هم بدان مجاری این جدول الهی را پرده گشای کرد تشنه لبان دانائی را بزلال معرفت سیراب میسازم
و هم خود را که جگر بساحل دریای شرح شمائل قدسیهٔ کامل الذات نزدیک میگردانم حاشا حاشا بیان کمالات
این جوهر فرد بگجا ارشل می آید تا گوی او قبل او نمایند های های آن گوهر یکتای دریای معرفت را شل لحات
شمس خود را آئینه هم و برای جد دکاری میکنم دل را آشنای معرفت سازم و زبان را حلاوی معنی میکنم ای خوبان دریافت
سوانح آگاه باش و دیده را ای حس شو که ولادت با سعادت حضرت جهانبانی جنت آشیانی شب سه شنبه چهارم ماه
ذیقعده سنه سیزده در ارک کابل بطن مقدس حضرت قدسی قباب پرده نشین سرادقات عفاف ماهم بیگم واقع شد
و آن عفت پناه از دودمان اعیان و اشراف خراسان اند بسلطان حسین میرزا نسبت خویشی دارند و از ثقات
ثقات شنیده شد که نسب عالیهٔ ایشان چنانچه نسب والدهٔ ماجدهٔ حضرت شاهنشاهی بحضرت شیخ جام میرسد آن عصمت
قباب نیز بهمان سلسلهٔ مقدسه منتهی میشود حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی در وقتیکه میرزا شش فرزندان سلطان حسین میرزا
زلال اقبال ارزانی داشتند آن عصمت قباب را در حبالهٔ عقد در آورده بود مولانا مسندی تاریخ ولادت آنحضرت
سلطان همایون خان یافته و شاه فیروز قدر و پادشاه صف شکن و کلمهٔ خوش باد نیز تاریخ این زمان سعادت قران
میشود و کلا از اصل عصر یافته اند و خواجه گلان سامانی گفته شعر سال مولود همایونش هست + زادک الله تعالی قدراً
برده ام یک الف از تاریخش + تا کشم میل دو چشم بد را + جلوس آنحضرت بر سریر پادشاهی نهم جمادی الاولی سنه
سی و هفت در دار الخلافة آگره بوده است خیر الملوک تاریخ جلوس اقدس شده و بعد از چندی زر و سیم نیز یا موده
صفائش طرب سحر شوق در آورده یک کشتی پر از زر در آن روز انعام فرمودند و مایس زر کشتی ساهی دولت را اساس
زرین نهاده آری کسی که فرمانروای جهان گردد اول داد و دهش را با وکرامت فرماید شعر نه هر مرد سزاوار

کند و سزاوار آن شد که مردم نوازی کند و دود و دام را شیر از آن گشت شاه و که مهمان نوازست در صیدگاه و ولی

از وقت ملا تاریخ این موج بحث من با کشتی ریاضت و از بدایت حال تا هنگام سریرآرائی که سن اشرف به بیست و چهار رسیده بود

آثار بختیاری و کامگاری از ناصیهٔ اقبالش پیدا و انوار سری و سروری از لائحهٔ مجد و جلالش هویدا بود و چگونه منتفع بزرگی

و بزرگ منشی از جبین مبینش پیدا باشد که حامل نور شهنشاهی و خازن گنج معارف الٰهی بود و همین نور بود که در فتوحات

حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی ظهور داشت و همین نور بود که اشراقات انوار جهانگیری حضرت صاحبقرانی جلوه گر شد و همین نور بود

که ارشاد مهربست آلنقوا در نقاب معالی پدر احمد و لآلی شاهوار بود آرگشت همین نور بود که سرو آن اعرجان آیات شد و همین نور بود که

از آدم تا نوح باندازهٔ استعداد نورافزای بود و اسرار اسطع این نور و آثار رجحان این ظهور از دایرهٔ حصر و احصار بیرون است هر کس را قوت

شناخت که آنچه نیست و قدرت دریافت این دقائق نی و مجملاً حضرت جهانبانی به نیروی این نور ایزدی که در جبین

دمشوده و اعتمار بر دوستی خاص لباس مخصوص پوشیده جان افروز بود و نزدیکست که از ظهور اعلی برید حیا جبههٔ فرزرگی

صوری و معنوی از پیش طاق پیشانی نورانی آنحضرت پرتو ظهور دارد و کمال حیا با نهایت شجاعت در ذات مقدس

فراهم آمده همگی همت عالی بمعرفت رضاجوئی پدر بزرگوار سپهر مقدار داشتند و در شجاعت را با کمال و وقار پیوند

داده بودند و با این بزرگی و بزرگ منشی نگاهی بخود ندیداختند و خود را در میان ندیدند و لهذا همین نیت درست و همت

بلند بهر کاریکه متوجه شدند و بهر جدمتی که مامور گشتند فیروز آمدند و در تمامی عمر سعادت قرین دانش را با دولت و دولت

را با شفقت جمع ساخته جهان آرا بودند در اقسام علوم خاصهٔ ریاضی در زمان خود نظیر و شهیم نداشتند با صولت

سکندری دانش ارسطو در ذات حالی سمات فراهم بود چون در متابعت مراسم وصیت تقسیم مملکت صوری میرزا حسن

عایت عدالت بکار فرمودند و کمال انصاف بلکه وفور تفضل و احسان بجای آوردند و فوز بکمالات معنوی که سلطنت

حقیقی همان تواند بود آن خود عطیهٔ الٰهی بود که اختصاص بوجود اشرف آنحضرت داشت که هیچ یک از اخوان را از نعیم

آن موائد میراث بهره نرسیده و هر یکی از منسوبان درگاه را مواجب و مناصب عنایت فرمودند چنانکه میرزا

کامران کابل و قندهار مقرر شد و سرکار سنبل بمیرزا عسکری اختصاص یافت و سرکار الور بمیرزا هندال مکرمت فرمودند

و بدخشان بمیرزا سلیمان مقرر و مسلم داشتند و با تدبیر درست دلهای جمیع ارکان دولت و اعیان سلطنت و عموم

افراد عساکر منصور در قید اطاعت و انقیاد آوردند و هر کس که دم مخالفتی میزد مثل محمد زمان میرزا ابن بدیع الزمان

میرزا ابن سلطان حسین میرزا که در خدمت حضرت فردوس مکانی گیتی ستانی بوده اند بدامادی آنحضرت مشرف شده

و از کوته نظری و ناقص بینی آستین منازعت می افشاند کمر خدمتگاری بمیان موافقت بست و آنحضرت بدولت و

اقبال بعد از پنج شش ماه بتسخیر قلعهٔ کالنجر متوجه شدند و قریب یک ماه آن قلعه را محاصره داشتند چون کار بر اهل قلعه

تنگ شد حاکم کالنجر اطاعت نموده دوازده من طلا با دیگر اسباب پیشکش فرستاد و آنحضرت نظر بر الحاح و زاری او

ج اول ۹۴

داشته اند را تحسین نمود بار انجام مراجعت برافراشته متوجه قلعهٔ چنار شدند و افواج گیتی ستان آمده بمحاصرهٔ آن پرداخت
نوشته نمایند که این قلعهٔ فلک اساس در تصرف سلطان ابراهیم بود و از جانب او جمال خان خاصه خیل سارنگ خانی
بحراست او اشتغال داشت بعد از قضیهٔ سلطان ابراهیم چون پیمانهٔ عمر جمال خان از بدایتی لبریز شد زوجهٔ او را شیرخان
شیرخان لعون و فساد کوچ او را که لاد ملک نام داشت و در سیرت و صورت ممتاز بود در حوالهٔ نکاح خود در آورده بدین حیله قلعهٔ
عالی را بدست آورد شیرخان چون از آمدن افواج جهانگشای آگاهی یافت جلال خان پسر خود را با جمعی از معتمدان
در آن قلعه گذاشته خود برآمد و ایلچیان کاردان را فرستاده در گریز سخن بر اینکه آن حضرت زمانه سازی فرموده
سخن او را قبول داشتند و او عبدالرشید پسر خود را همراه جمعیت جهانبانی فرستاده تا از صدمات مواکب پادشاهی محفوظ
مانده اسباب سعادت و استکبار سرانجام دهد این پسر پیوسته در ملازمت بوده دائم خدمت کردی و در هنگامیکه
رایات جهانگشا برای تنبیه و تادیب سلطان بهادر بمالوه رسید آن بی سعادت از موکب همایون گریخت و در سنه
ثمان و ثلثین و تسعمائة که ملس و بایزید از گروه افغانان سر برداشته بودند آنحضرت متوجه شرق رویه شدند بایزید در شادی
بهادران اخلاص گزین بدستیاری تائید ملهم فرو شدند و خس و خاشاک آشوب این گروه از آستانه پاک ساخته و سلطان
جنید برلاس را جونپور و آن حدود مرحمت نموده بمرکز خلافت مراجعت فرمودند چون خطبهٔ ملک گیری و جهانگیری به سمع
آنحضرت باقطار ممالک بلندی یافت در مقصد جمیل فرمانروای گجرات سلطان بهادر تحف و هدایا مصحوب ایلچیان
دانشور فرستاده محرک سلسلهٔ اخلاص شدند و آنحضرت فرستادهای او را بنوازش خسروانه ممتاز ساخته و بمآثیر عنایات
برساده خاطر او را تطمین فرمودند و همدرین سال قریب از الملک دهلی بر کنار دریای جون شهری اساس فرموده نام
آن را دین پناه نهادند و یکی از فضلا تاریخ آن را شهر پادشاه دین پناه یافته و بعد ازین محمد زمان میرزا و محمد سلطان میرزا
و الغ میرزا و نیز میرزا طریق بغی و عناد پیش گرفتند و آنحضرت عنان عزیمت بجانب این گروه معطوف ساخته بر کنار
گنگ نواحی بهوجپور نزول اجلال فرمودند و یادگار ناصر میرزا را با لشکر گران از آب گذرانیده بر سر باغیان فرستادند و او
بتائید ایزدی جنگ کرده مظفر گشت و محمد زمان میرزا و محمد سلطان میرزا و ولی خوب میرزا بدست افتاد محمد زمان
را مقید ساخته ببیانه فرستادند و آن دو کس از چشم میل کشیده از پایهٔ اعتبار انداختند محمد زمان میرزا قید عنایت را گسسته
فرمان الٰهی ظاهر ساخته از بند برآمد و گریخته بطرف گجرات پیش سلطان بهادر رفت اکثر معمورهٔ دلکشای هندوستان که در زمان
سعادت پرتو حضرت فردوس مکانی گیتی ستانی از اعلام و رفعت فلک محال مفتوح شده بود و سارونی دولت و بیرون ملی و مال جمع نموده

ذکر آمدن میرزا کامران از کابل به پنجاب

چون میرزا کامران خبر انتقال حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی شنید از روی بیحوصلگی میرزا عسکری قندهار

سپرده متوجه هندوستان شد که شاید کاری تواند پیش برد سرگاه تاج دولت تارک دولتمندی سربلندی یافته حمایت ایزدی وصیانت الهی نگاهبانی او کرد انداندیشه شاه را در تباهی شدن چه گزیر و چنین روایت کنند که درین ایام میر یونس علی بحکم حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی حاکم لاهور بود میرزا کامران این اراده بخاطر آورده با قراچه بیگ از راه مکر و تلبیس مبنی اعراض کرد و سخنان درشت با او گفت و قراچه بیگ شب دیگر با سپاهیان خود از اردوی میرزا گریخته بلاهور آمد و میر یونس علی مقدم او را گرامی داشته کمال مردمی بجا آورد و اکثر اوقات او را بمنزل خود می طلبید و با هم صحبت و داشته نشستند و قراچه بیگ منتظر فرصت می بود تا آنکه شبی در مجلس شراب در هنگامی که سپاهیان همه او بجایگیر رفته بودند گرفته در بند کرد و کسان خود را در دروازهای قلعه لاهور تعیین کرد و بتعجیل بطلب میرزا کامران کس فرستاد میرزا که منتظر این معنی بود الغار کرده زود خود را بلاهور رسانید و شهر را متصرف گشت و میر یونس علی را از بند بر آورده عذر خواهی کرد و گفت اگر اینجا می باشید حکومت لاهور تعلق بشما دارد میر یونس علی قبول او نکرد و از و رخصت گرفته متوجه ملازمت حضرت جهانبانی جنت آشیانی گشت و میرزا کامران کسان خود را سرکارات سرکار پنجاب تعیین نمود تا کنار آب ستلج که آب لودیانه اشتهار دارد تصرف در آورد و از راه گریزی ایلچیان را فرستاده اظهار عقیدت و جلادت نمود و استدعای مقرر داشتن این محال کرد حضرت جهانبانی میرزا را که در سیاحت خود ایشان موج خیز بود این محال را مستعما کسنت عقیدت ظاهری و پاس مصالح دولت و رای حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی مقرر داشتند و فرمان معلی در سلم داشت کابل و قندهار و پنجاب شرف نفاذ یافت و میرزا ازین عاطفت خیر شراف شکر آنها بجای آورد و پیشکش بدرگاه والا فرستاد و بعد ازین میرزا پیوسته ابواب سبل و رسائل مفتوح داشته مدایح حضرت جهانبانی گفته فرستادی از آنجمله درمع این غزل گفته بملازمت آنحضرت فرستاد **غزل** حسن تو دم بدم افزون بادا + طالعت فرخ و میمون بادا + گردکان از ره لیلی خیزد + جای او دیدهٔ مجنون بادا + هر غباری که ز راهت خیزد + تو حیتم من محزون بادا + سر که گرد تو چو پرکار نگشت + او ازین دائره بیرون بادا + کامران تا که جهان راست بقا + خسرو دهر همایون بادا + وهما ماکه دعای او باجابت رسیده بود که بمقتضای کم اخلاصی از دائرهٔ اعتبار بلکه از دائرهٔ هستی بیرون آمد چنانچه در جای خود گزارش یابد و بالجمله آن حضرت بمقتضای رافت ذاتی نظر بظاهر انداخته او را بشمول مراحم خسروانی مستسعد ساختند و بمحض التفات جائزهٔ غزل تقریب ساخته حصار فیروزه را شفقت فرمودند و همواره میرزا پاس ظاهر داشته در موقف فرمانبرداری می ایستاد و بشمول عواطف و مخصوص عنایات میشد و در نهضت سیر الای ایالت قندهار را میرزا کامران بخواجه کلان بیگ داد و باعث برین آنکه میرزا عسکری بکابل می آمد در اثنای راه بهزاره جنگ کرده شکست یافت میرزا کامران را این ناخوش آمد و قندهار از و تغیر کرد

نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی بتسخیر بنگاله و فتح غزیمت و مراجعت بمستقر خلافت

چون خاطر اشرف حضرت جهانبانی از مهمات ممالک محروسه فارغ شد در نهصد و چهل و یک عنان عزیمت بفتح دیار
شرقی معطوف داشته بودند که به نیروی اقبال ممالک بنگاله مفتوح شود در ایام اقبال قصبهٔ کنار که در حدود کالپی است
رسیده بودند بمسامع علیه رسید که سلطان بهادر بمحاصرهٔ قلعه چتور بود جمعی کثیر همراه تاتارخان کرده است و او را مدد نموده
با حالات محال بدستور از آنحضرت باستصواب بخت بیدار در جمادی الاولی نهصد و چهل و یک توجه بدفع مخالفان
گماشته کوس مراجعت بلند آوازه کردند بر مستبصران کار آگاه پوشیده نیست که سلطان بهادر همیشه در اندیشهٔ بلند پرواز
مسعود بارآوری تمام بهنگام جهان شکسته بیاشت اما چون پیش از عهد ایالت گجرات که مجرد او بیگست و بیم
عبرت کارنامهٔ جنگ حضرت فردوس مکانی گیتی ستانی را که بسلطان ابراهیم واقع شد دیده بود هیچ وجه مقابله سپاه
نصرت قرین در خاطر خود قرار نمیداد و آنچه را که بمحرمان خاص خود اظهار میکرد چون تاتارخان آمده
اراده ناهموار مقدمات باطل خاطرنشان میکرد و پیش آمدن ازین حرکت ادب را آسان وا می نمود و سلطان بهادر
بدانی متشبث نمیشد تا آنکه رسید بوقت که تاتارخان گفت که من تا تاگرد لشکر درین سپاه تسخیر بوده ام
لشکر گجرات حریف ایشان نیست من با سیر وحیل لشکر ایشان را بخیر در ام خواهم ساخت و بهمین بیت الواسا
خزائن کشاده ریختی کردی واین جنس لشکر که حکم نمودی بوده است تا ده هزار کس ملازم خود ساخته بود درین ایام
محمد زمان میرزا باستحقاق نوکران یادگار بیگ معالی که یگانه هاتان او بوده از بند جانه برآمد بگجرات رفت و والی
آنجا بمقتضای سودای خامی که در بخت آن میرزا اعیمت داشته در مراعات احوال او پرداخت حضرت
جهانبانی بسلطان بهادر نوشتند که مقتضای مواثیق و عهود آنست که چون حقوق خدمت و تعلق مبدل گردانیده
تابان صوب گریخته ام گرفته بدرگاه معلی فرستند یا آنکه از پیش خود رانده اخراج نماید تا آثار یکجهتی بر عالمیان ظاهر گردد
سلطان بهادر از معامله ناهمی بایستی و بیادب جواب نوشت که اگر میرزا راده نماید آورد و لقدر عنایتی نامدلساعدهٔ
محبت اخلاص منافقی ندارد و عهود و مواثیق مبشر با مد خیاطیه در زمان سلطان سکندر لودی تا آنکه در میان
ایشان و سلطان مظفر کمال موافقت بود سلطان علاء الدین برادر و جمعی سلاطین برادران تفرقات
از آگره و دهلی بگجرات آمدند و آثار مرمی دیدند ازین اصل باعث فتور در مواد مودت گشت حضرت جهانبانی
منشور سعادت درخواست فرستاده باین مضمون که علامت رسوخ و ثبات رجاده عهد و پیمان غیر ازین نیست
که امری که موجب تزلزل ارکان صداقت بوده باشد بعمل نیاید تا رخسار وفاق بناخن خلاف خراشیده نگردد و
این دو بیت در آن جریدهٔ اقبال درج بود بیت ای آنکه لاف مهر بی اردل که عاشق ست ÷ طوطی لک از زبان
تو با دل موافق ست ÷ درخت دوستی بنشان که کام دل ببار آرد ÷ نهال دشمنی برکن که رنج بیشمار آرد ÷ زنهار
ازین بهار بیدار ما را گوش هوش شنیده آن مخذول را پایهٔ سریر اعلی فرستند یا دست رعایت از تربیت او باز داشته

دران ولایت نگذارند والا آنکه این دلیل استیلا در هوا داشتن توان کرد و عجب که این واقعه را قیاس بر قضیه علاء الدین
و امثال او کرده اند این قیاس مع الفارق را چه پایه قبول آن خبر دیگر بود و این طرز دیگرست و شاید از جرائد تواریخ
معلوم شده باشد که حضرت صاحبقرانی با وجود خلافی که از ایلدرم بایزید بظهور آمده بود بالطبع بیورش روم مائل نبود
چه مشار الیه بجنگ فرنگ اشتغال میداشت اما چون قرا یوسف ترکمان و سلطان احمد جلائر گریخته پیش او رفتند آنحضرت
چند مرتبه او را بنصائح ارجمند از رعایت آنها منع فرمودند چون او از قبول این امر سر باز زد و آنچه مقدور همت بود
بظهور رسید سلطان بهادر از تنک شرابی و مستی جواب هوشمندانه ننوشت درین میان تاتارخان سخنان دور از
کار کرد و بمقدمه کوته اندیشان بود بسلطان بهادر میگفت و در روان ساختن خود بسمت ممالک محروسه مبالغه داشت
و اظهار میکرد که لشکر پادشاهی بعشرت خو کرده فراغت دوست شده است و آنچنانکه سلطان دیده بود نمانده بنابر تسویلات
فتنه انگیزان سلطان بهادر اسباب روان شدن تاتارخان آماده ساخته بیست کرور زر قدیم گجرات که حیل کرور
معمول دهلی ست بقلعه رنتنبور فرستاد که بصلاح تاتارخان در مواجب سپاهی خرج کرده شود و سلطان علاء الدین
پدر تاتارخان را با فوجی عظیم بجانب کالنجر فرستاد که دران ناحیت رفته شورش افزاید و برهان الملک بنیانی و خطاب
از گجراتیان را نامزد ساخت که بحدود ناگور شتافته عزیمت بجانب [illegible] و بخیال آنکه در لشکر منصور سراسیمگی پدید آید
لشکر خود را متفرق ساخت هرچند تیز هوشان کاردان گفتند که یکجا رفتن لشکر مناسب می نماید سودمند نیامد و نیز
بی همتی پیمان شکنی را برمز و تصریح بر لوح ظهور نگاشتند فائده نکرد و بخود اندیشه نادرست راه داد که چون طبقه لودیان
دعوی ریاست هندوستان دارند تلاش ایشان در پیمان سلطان مضرتی ندارد و نتایج نقض عهد بسلطان عاید
نخواهد شد تاتارخان را العزیمت بی اصل روانه سمت دهلی ساخت و خود را خارج و داخل ساخته داعیه محاصره
قلعه چیتور پیش گرفت تا هم این قلعه را بگشاید و هم در وقت حاجت میان بامداد لودیان بپردازد پوشیده نماند که
سلطان علاء الدین عالم خان نام داشت او برادر سکندر لودی و عم سلطان ابراهیم بود و بعد از قضیه سلطان سکندر
با سلطان ابراهیم مخالفت نمود و در حدود سرهند دعوی سلطنت کرده سلطان علاء الدین خطاب خود ساخت
و باتفاق جمع از افغانان دو سه بار متوجه آگره شد و سلطان ابراهیم بقصد پیکار آمد و نزدیک هودل چون هر دو فوج
بهم رسیدند سلطان علاء الدین مقاومت جنگ صف در خود ندیده شبیخون آورده کاری نساخت و خسران زده
بازگشت و از راه سالوبی و بدرونی بکابل رفت و در جنگ ابراهیم سپاهی از لشکر منصور بود و تاتارخان بگجرات
شتافت و سلطان بهادر او را اعتبار کرد و حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بعد از فتح هندوستان بر مکامن خاطر
او آگاهی یافته ببدخشان فرستادند و بدستگیری افغانان سوداگر از قلعه ظفر گریخته بافغانستان آمد و از انجا
ببلوچستان پیوست و از ان دیار بگجرات شتافت القصه چون این فوجها روانه شدند تاتارخان دست بخزانه نهاده

جمع لشکر پرداخت و قریب چهل هزار سوار از افغان بر خیره سری گرد آمد تا آنکه آمده بیانه را گرفت و چون حضرت جهانبانی که همت بر تسخیر ممالک شرقیه مصروف فرمودند این خبر رسید عنان توجه معطوف ساخته در زودترین هنگام دار الخلافه آگره نزول اجلال فرمودند و میرزا عسکری و میرزا هندال و یادگار ناصر میرزا و قاسم حسین سلطان و هندو بیگ و دوست بیگ را با هیجده هزار سوار به دفع این فتنه روانه ساختند و فرمودند که دفع این فوج بزرگ که سنبهل تا دهلی رویه می آید به معنی استیصال فوجهای دیگر است پس همان بهتر که همت بر دفع این فوج گماشته شود چون افواج قاهره نزدیک لشکر مخالف رسید لشکر عظیم عالم آمد هر روز جمعی از ایشان جدا شدند چنانچه لشکر مخالف رفته رفته در اندک زمانی به سه هزار سوار کشید چون نابکار تمام این لشکر استیار کرده بود مبلغ کثیر خرج شده برای رونق داشت نه برای جنگ کردن آخر دست از جان شسته در سنه ... به معرکه در آمد و چندانکه توانائی داشت دست و پا زده آخر کار زیست ... به هدف تیر هلاک ... سنگ گشت و از پراگندگی این لشکر همان طور که بر خاطر اقدس پرتو افتاده بود بظهور آمد و آن دو فوج دیگر از جهت ... و اقبال لشکر منصور بی جنگ پراگنده شدند

ذکر نهضت حضرت جهانبانی جنت آشیانی بتسخیر گجرات و شکست سلطان بهادر و فتح آن ممالک

هر چند خاطر جهانگشای از اندیشه تسخیر ولایت گجرات فارغ بود که والی آنجا پیوسته راه وفاق و اخلاص می پیمود لیکن چون جهان آفرین خواهد که ملکی را بفر قدوم دادگری آرایش بخشد ناگزیر اسباب آن آماده سازد و مصداق این معنی کردار والی گجرات است که از سر بی دانشی و هجوم خوشامدگویان و فریب مستی و مستان و کمی هشیاری و هشیاران ... و بعضی الطاف گفتگو می نمود و مصدر چندین امور ناملائم شد لاجرم همت والا تقاضای آن نمود که موکب عالی متوجه گجرات گردد و در آغاز سنه چهل و یکم در اوائل جمادی الاولی بقاعده دولت و هدایت اقبال ساخت سعود ... در رکاب سعادت عنان اقبال بعزم تسخیر گجرات معطوف داشتند چون نزدیک قلعه رائسین منزل اجلال اتفاق افتاد اهل قلعه سر از ... پیشکشهای گرانمایه فرستادند که قلعه از پادشاه است و ما بنده پادشاهیم هرگاه کار سلطان بهادر ساخته شد این قلعه چه خواهد بود الحق چون مقصد فتح ممالک گجرات بود تا آن مقصد ساخته شد متوجه ولایت مالوه شدند و چون سارنگپور مخیم سرادقات اقبال شد سلطنت یورش جهانگشای کوچ بکوچ بسمت اعلام ... سلطان بهادر که قلعه چیتور را محاصره داشت رسید از خواب غفلت بیدار شد با ملازمان خود مشورت نمود جمعی بر آن شدند که مهم قلعه به وقت میسر است و اهل قلعه با تعجیل ... رسید مناسب وقت آنست که مهم قلعه را موقوف داشته به روی لشکر پادشاهی شویم صدر خان که سرآمد طبقه علم و فضل بود در جرگه سپاهیان صاحب ... گشته با صابت رای و تدبیر مصلحت گفت مناسب آنست که کار قلعه را که به نزدیک رسانیده ایم به آخر رسانیم و ما که

بر سر کفار آمده باشیم یا شاه اسلام بر سر ما نخواهد آمد و اگر بیاید در ترک نزاع و جنگ ما او معذور باشیم این رای پسندیده خاطر
سلطان بهادر آمد و از روی استقلال ثبات قدم ورزید تا آنکه در سوم شهر رمضان نهصد چهل و یک سلطان قلعه چیتور
را مفتوح ساخت و از آنطرف موکب عالی روان شد مخیم سرادقات اقبال عرصه اجین بود چون بشارت سلطان بهادر
بمسامع عالیه رسید آنحضرت نیز تیزتر توجه فرمودند و در نواحی مندسور که از مضافات مالوه است در کنار کول آب که آنرا
کابی و بعضی دریائی بود اردو جانب این لشکر فرود آمد و میان هراول حضرت جهانبانی سیچکه بهادر و جمعی و
میان هراول سلطان بهادر سید علیخان و میرزا مقیم که خراسان خان خطاب داشت کارزار پیوست و مخالفانرا
شکست افتاد و سلطان بهادر نیز شکسته خاطر شد تاج خان و صدر خان ما و گفتند لشکر ما تازگی فتح چیتور کرده و
هنوز حیثه ان ضرب و حرب لشکر پادشاهی ندیده و بدل قوی بکار جنگ خواهد پرداخت توقف ناکرده متوجه جنگ
باید شد رومی خان که توپخانه حواله او بود و جمعی دیگر بسلطان گفتند که توپخانه عظیم همراه داریم با وجود چنین استعداد
آتشبازی خود را تیغ زدن چه معنی دارد مناسب آنست که حصار ارابه کرده بدور آن خندق زده اول این سلاح
دوردست را کار فرمائیم تا لشکر مخالف روز بروز تنقیص پذیرفته از هم پاشد و جنگ تیر و شمشیر بجای خود است آخر
بر همین قرار استاده دو ماه هر روزه هنگامه جنگ گرم میشد و پیوسته شکست بر گجراتیان می افتاد و از سوانح اقبال آنکه
روزی جمعی از بهادران و یکه جوانان بزم باده پیمائی گرم کرده بودند و هر یکی سرخوش گشته سخن از مردانگی میراند
یکی را که هوش معامله دانی کمتر مانده بود حکایت در آمد که از گذشته تا کی حرف سرای شود امروز غنیم در برابر است متوجه او
باید شد و عیار کار خود را ظاهر ساخت و بی آنکه بهوشیاران لشکر منصور آگاهی افتد این بزم آرایان میگسار که قریب بیست
کس بودند مسلح شده بر سر اردوی غنیم روان شدند چون نزدیک رسیدند یکی از سپاهیان گجرات تا قریب چهار هزار
کس بیرون اردو آمده پاس میداشت پیش آمد و عرصه نبرد آنجا آراسته گشت که بیکبارگی بر نیامد و گجراتیانرا
دل از دست رفت و انهزام یافته باردو در آمدند و این بزم دوستان کارنامها کرده معاودت نمودند
این دلیری و دلاوری آرام ربای لشکر سلطان بهادر شد و بعد از آن از قلعه ارابه خویش کم کسی بر آمدی و پیوسته
سپاه نصرت قرین اطراف رفته راه آمد و شد غله میزدند تا آنکه در اردوی گجراتیان قحط عظیم پیدا آمد و در عید
رمضان محمد زمان میرزا با پانصد ششصد کس قدم جرات پیش نهاده بر آمد و ازین طرف نیز جمعی بجنگ پیش آمدند
دو سه مرتبه مردم گجرات تیر انداخته گریختند و بحیله و روباه بازی عساکر فیروزی مآثر بادشاهی را بمجرای توپخانه
رسانیدند و یکبارگی توپها را آتش دادند آن روز بعضی مردم پادشاهی را آسیب زخم رسید بعد از چند روز که ساعت مختار
بود حضرت جهانبانی قرار دادند که بر سر اردوی سلطان بهادر رفته جنگ اندازند در میان روز بروز کار گجراتیان
به بیم و هراس بیشتر میکشید و بیدولتی را اسباب آماده تر میگشت تا آنکه بمحض اقبال ازلی شب یکشنبه بیست و نهم

شوال مذکور سلطان بهادر خود ویران شده لفرمود تا تمام ضرب زنها و دیگهای کلان را پُر دارو کرده آتش دادند
تا همه درهم شکسته چون تمام درآمد سلطان بهادر با میران محمد زمان و پنج شش از نزدیکان خود از عقب سراپرده
برآمده روی بجانب آگره کرده بهمت بی علاجی کردن بجانب مندو روانه شد و صدرخان و عماد الملک خاصه خیل هر دو
باتفاق هم با بیست هزار سوار از راه راست متوجه مندو شدند و محمد زمان میرزا با جمعی جهت فتنه و فساد بصوب
لاهور رفت آن روز شب غوغا و آشوب از لشکر گجراتیان برخاست و حقیقت حال در اردوی معلی
ظاهر بود حضرت جهانبانی با سی هزار سوار از شام تا صبح مسلح ایستاده بودند و انتظار ظهور تأثیر فتح غیبی داشتند
تا آنکه بعد از یکپاس روز معلوم شد که سلطان بهادر شب سوار شده فرار نموده است بهادران لشکر فیروزی سند
باردوی سلطان بهادر آمده دست بغارت کشودند و اسباب و اموال و فیل و اسپ فراوان بدست درآمد
و خداوندخان که هم استاد و هم وزیر سلطان بهادر بود بدست افتاد و آنحضرت او را موافق شاهی یاد شاهانه اختصاص
فرموده در مقام نگاهداشتند و یادگار ناصر میرزا و قاسم سلطان و میر هندو بیگ را با لشکر گران بتعاقب لشکر
گریخته فرستادند آری هر کس که ناصر را با پای قلیل شد تیر ای [illegible] عهد و پیمان شکسته با پیش خدا و جهان
که بنای صدق و وفا داده است [illegible] آمده سر مجازات بار و هر آینه او را چنین روز پیش آید مجمل آنکه
چون صدرخان و عماد الملک از آنجا روان شده دست قلعهٔ مندو درآمدند و حضرت جهانبانی بسرعت تعاقب
عساکر منصوره آمده در نعلچه نزول اجلال فرمودند و در قلعهٔ محیط اقبال گشت در و در روی جان از لشکر مخالف گریخته
بطارت بیوست و خلعت سرفرازی یافت و در روز چهارم سلطان بهادر از راههای مختلف گشته از طرف دروازه
حولی میسر بقلعهٔ مندو برآمد و شحنه صلح در میان آورد که گجرات و چیتور که الحال بدست آمده بسلطان باشد و مندو
آسی و مماریان حضرت جهانبانی متعلق شود مولانا محمد پرغلی از طرف حضرت جهانبانی و صدرخان از طرف
سلطان بهادر در بیرون سیل با هم نشسته قرار دادند در آخر همین شب جانبازان قلعه از محنت ترددمانده شده بودند
کار از عقب قلعهٔ سیاه بسرعت قریب مقدار دویست نفر بعضی بر نردبانها نهاده و برخی کمندها بدست زده بقلعه
برآمدند و از دیوار حصار جو رایانان انداخته دروازهٔ قلعه که بدان سمت بود کشودند و سپاهیان فرا آورده سوار
شدند و سپاهیان دیگر از راه دروازه در آمدند خبر بصاحب مورچل که ملوخان مندو والی بود و لقب قادرشاهی
داشت رسید چون از اسپ گرفته تاخته پیش سلطان آمد سلطان هنوز در خواب بود از آواز قادرشاه بیدار شده
در میان خواب و بیداری بر دیگر بهادر و نسیم چاری بیرون شتافت و در اثنای راه بصوبت رای ولد سلهدی که از حمله
مخلصان او بود با مقدار بیست سوار از عقب آمده ملحق شد و چون بدروازه میدان رسیدند از سپاهیان نصرت قرین
قریب دویست سوار روبروی آمدند سلطان خود اول بر ایشان تاخت و چند کس دیگر متعاقب او تاختند آخر فوج شکافته

ملوخان وبیک ملازم دیگر بدر رفت وقلعه سونگیر آمد واسپان اطباها بسته بپایان فرستاد وخود نیز بهزار تعب فرود آمده راه گجرات گرفت ودر نواحی قلعه قاسم حسین خان ایستاده بود بوری نام اوزبکی که از نوکری سلطان گریخته ملازم قاسم حسین خان شده بود سلطان را شناخت ونخان گفت خان از کینه عملگی شنیده را ناشنیده انگاشت تا آنکه سلطان نیم جانی بسلامت برد وتا رسیدن بقلعه چاپانیر هزار ویا القصد کس آمده بسلطان پیوستند چون بقلعه رسید از خزائن نفائس آنجا آنچه توانست به بندر دیپ فرستاد سخن چون باینجا رسید اندکی از آغاز این فتح سعادت انجام گفتن چاره نیست چون سپاه دران نصرت پیشه آنچنین تیر دستی نموده بالای قلعه برفتند واینچنین کارنامه جلادت نمودند دران سحر خبر مستخص بیرون سیاه چون دو ساعت از روز گذشت خبر برآمدن جنود اقبال در درون قلعه مندو ومفتوح شدن آن موقف عرض حضرت جهانبانی رسید آنحضرت سوار دولت شده متوجه قلعه گشتند واز دروازه دهلی درآمدند صدرخان همچنان با تمام مردم خود در درخانه ایستاده جنگ میکرد هر چند زخمی شده بود پای ثبات محکم داشت آخر مردم اعیان سالش گرفته بجانب سونگیر بردند وکس بسیار همراهی او شتافته آنجا متحصن گشت وسلطان عالم بیر آنجا رفت سپاه لشکر قریب سه روز نهب وتاراج منازل مخالفان کرد بعد از ان حکم بمنع یغماگران شرف نفاذ یافت ومتعهدان رایتش سه رزمان وسلطان عالم فرستادند این کاردانان مصالح گرامی دلهای ایشان را اطمینان بخش پندند وپس از درازی گفت وشنود وکوتهی سخن آن متحصنان را امان داده بملازمت آوردند وچون از سلطان عالم چند مرتبه فتنه وفساد وسر زده بود او را ابی کرده رها کردند واتفاق حسن وافع درباره صدرخان بظهور آمد وبعد سه روز ازین فتح از قلعه پایان آمده با ده هزار سوار کار طلب بطریق ایلغار متوجه گجرات شدند وحکم شد که اردوی معلی منزل بمنزل متعاقب می آمده باشد چون عساکر فیروزی آثار بچاپانیر نزدیک شد بجانب دروازه هیلی قریب بحوض عماد الملک که سه کروه دوره او دست ایستاده افواج ترتیب دادند چون خبر بسلطان بهادر رسید قلعه را مضبوط ساخته از دروازه دیگر که بجانب تنکرپاره است بیرون آمده بجانب کنبایت فرار نمود ودر شهر پاتبارت او آتش درگرفت حضرت جهانبانی بشهر نزول اقبال کرده حکم فرمودند که آتش را با آب رحمت فرو نشاندند ومیر هندو بیگ وجمعی دیگر را در حدود چاپانیر گذاشته ومقدار هزار سوار بجود همراه گرفته بجانب سلطان بهادر ایلغار فرمودند سلطان بکنبایت رسیده بجانب دیپ شتافت وصد غراب جنگی که بخیال فرنگ ساخته بود آتش زد که مبادا عساکر پادشاهی سوار شده تعاقب نمایند وآخر همان روز که او بدیپ رفت حضرت جهانبانی بکنبایت نزول اجلال فرموده ساحل دریا بنور مخیم اقبال شد واز آنجا جمعی را بتعاقب سلطان بهادر از کنبایت روانه ساختند سلطان چون بدیپ درآمد بهادران نصرت قرین از رد کی دیپ بغنایم فراوان بازگشته بکنبایت آمدند وتائیدات آسمانی در سال نهصد وچهل ودو فتح مندو وگجرات روی نمود وآنرا که ماخذای بازگشت ست ومعیار آن نیت درست است الحمد لله آئینه مقصود او درکنار او شد

و در غرهٔ شعبان این سال میرزا کامران از لاهور بقندهار رفت. سام میرزا ولد شاه طهماسب صفوی جنگ عظیم
کرده فتح نموده مجمل این سرگذشت آنکه سام میرزا جمعی کثیر از قزلباشیه بقندهار آمده قندهار را خواجه کلان بیگ
استحکام داده بود تا هشت ماه نگاه داشت درین اثنا میرزا کامران باستعداد تمام از لاهور نهضت نموده میان میرزا
کامران و سام میرزا جنگ عظیم در پیوست و اغرلوار خان را که از امرای کلان قزلباشیه و اتالیق میرزا بود در جنگ
دستگیر کرده بقتل رسانید و بسیاری از لشکر قزلباش سر بصحرای عدم نهاده، میرزا کامران مظفر و منصور معاودت نموده
بعد و در لاهور رسید و شورش میرزا محمد زمان برطرف شد و شرح این داستان اقبال رسم اجمال آنکه پیشتر گذارش یافته
بود که محمد زمان میرزا بعد از شکست یافتن سلطان بهادر بداعیهٔ فتنه انگیزی بصوب لاهور شتافت چون بتاریخ
بحدود سند آمد شاه حسین ولد شاه بیگ ارغون والی سند دریافت خود جای بدو داده رهنمونی لاهور کرد که میرزا کامران
متوجه قندهار شده است و ملکی چنین معمور خالیست آنجا باید شتافت میرزای بخت برگشته عرصه را خالی خیال نموده
بلاهور آمد محاصره نمود درین اثنا میرزا کامران بنواحی لاهور آمد و کوس سلطنت زد میرزا محمد زمان سراسیمه وار چارهٔ
کار خود غیر از آنکه باز بگجرات رود ندید بحرم محمد ل گشته باز بآن دیار رفت و درین سال میرزا حیدر گورگان از
کاشغر راه بدخشان سپرده میرزا کامران را در لاهور دریافت در بهار دیگر شاه طهماسب خود بحدود قندهار آمد و
خواجه کلان بیگ جمع کارخانهای را از توشکخانه و غیرها با آئین مناسب ترتیب داده مفاتیح قلعه و کارخانها را
پیش شاه فرستاد و گفت شایان قلعه داری از من و لوازمات آن نیست و آمده دیدن در آئین نمک شناسی و دولت
خواهی حقوق صاحبی. نوکری روائی ناچار خانه آراستم و سپهان سپردن خود را کناره و نهت مناسب میدانم و
خود راه گرفته و آخر بلاهور آمده میرزا کامران را کورنش نمود. اگرچه این نارتوانستی نگاه داشت که من خود را پیش نام
و بعد از سرگذشت بسیار میرزا کامران سر انجام نموده بار دیگر متوجه قندهار نموده متوجه شد میرزا حیدر را
برای مهمات لاهور گذاشت شاه طهماسب پیشتر از توجه میرزا بداغ خان قاجار را که از امرای بزرگ بود بحکومت قندهار
گذاشته رفته بود میرزا کامران آمده قندهار را محاصره نمود بداغ خان امان طلبیده رفت. میرزا قندهار را تصرف
نموده و استحکام داده بلاهور مراجعت نمود سخن کجا بود و کجا کشید همان بهتر که این رشته را از دست گذاشته بسر رشتهٔ مقصود
بپیوندم القصه چون حضرت جهانبانی بمردم کم بحدود کمایت رسیدند خلال فرموده بودند ملک احمد لاد و رکن داود که از
اعیان سلطان بهادر بودند و نزدیک کولی واره لشکری برده بکولیان و گوران آن سرزمین قرار داده که ناموس
حضرت جهانبانی مردم کم رسیده اند فرصت غنیمت دانسته شبخون باید آورد و باین قرار متفق شده اند و آثار بیداری
اقبال آنکه پیری ازین سخن خبردار شده خود را بحوالی سراپردهٔ پادشاهی رسانید و بیکی از نزدیکان درگاه گفت که
حرفی ضروریست میخواهم بی واسطه بموقف عرض رسانم چون مبالغه از حد متجاوز میکرد و آثار راستی از پیشانی حال او

ظاهر بود رخصت باریافته قرار داد شبخون را بعرض رسانید آنحضرت فرمودند که این دولتخواهی از کجا تر اخاطر رسید گفت پسر من در بند یکی از ملازمان رکاب دولت است خواستم که بجائزهٔ این دولت خواهی او را از بند استخلاص نمایم و اگر دروغ گفته باشم مرا با پسر سیاست فرمایید حسب الحکم پسر او را پیدا ساختند و بر هر دو موکل گماشتند و از روی احتیاط سپاه نصرت قرین را آماده ساخته خود را یکباره کشیدند نزدیک سحر یکبار پنج شش هزار پیل و کوار بر سراپرده های دولت ریختند و حضرت جهانبانی با سپاه دولت قرین خود را بر سر تلی کشیده بودند کواران آمده بتاراج اردو پرداختند و اکثر کتب نفیسه که مصاحبان معنوی بودند و پیوسته با خود داشتندی تلف شد از انجمله تیمورنامه بود بخط ملا سلطان علی و تصویر استاد بهزاد و اکنون در کتاب خانهٔ حضرت شاهنشاهی موجود است القصه در اندک فرصتی صبح سلامت از مطلع اقبال دمید و بهادران حلادت آئین روی بی اعتدالان آوردند بشئپهٔ تیر همه آن سیه دلان سیه بخت را منهزم و متفرق گردانیدند و آن پیرزن سعید روزی یافت و بکام خود رسید و سطوت غضب پادشاهی و صولت قهر جاری بجوش آمده حکم غارت کردن و سوختن کنبایت نافذ گشت و بعد از ان قطع نظر از تعاقب سلطان بهادر نموده بجانپانیر مراجعت موکب عالی شد و تا چهار ماه آن قلعه را محاصره داشتند و اختیار خان که از قاضی زادهای قصبهٔ نرباد بود که از قصبات آن ولایت است و فرشد دکاردانی از معتمدان سلطان شده بود در لوازم نگاهداشت قلعه سعی بلیغ بجا آورد و با این همه محافظت و احتیاط گاه گاه از درهای کوه که از کثرت درخت و انبوهی خار رهگذر پیاده بصعوبت میسر بود چه جای سوار بعضی از هیرم کشان کوه نورد بمصلحت منافع خود منفذی پیدا کرده از قسم غله و روغن بقیمت گران فروختن در پای قلعه می بردند و مردم قلعه طنابها فرو هشته زر پایان میفرستادند و متاع بالا می کشیدند چون مدت محاصره بدور و دراز کشید روزی حضرت جهانبانی سیر اطراف قلعه جود پد دولت و اقبال میفرمودند و محلیکه جایی در آمد عساکر ممکن باشد می جستند یکمرتبه از طرف هالول که باغستان بود سیرکنان پیشتر رفتند جمعی که غله و روغن فروخته از میان جنگل بر آمده بودند بنظر اشرف در آمدند حکم شد که تحقیق کنند که این جماعه چکاره اند گفتند هیرم کشیم چون از اسباب هیرم کشی از تبر و تیشه همراه نداشتند سخن ایشان مقرون بصدق نگشت حکم اشرف شد که تا براستی سخن نگویند از سیاست نجات نیابند ناچار اقرار کردند که حال اینست حکم شد که پیش باشند و آن جایگاه را نمایند چون نظر فرمودند دیدند که شصت هفتاد گز بلند در نهایت همواری که بر آمدن بران در کمال دشوار یست بحکم عالی میخهای آهنین هفتاد هشتاد حاضر ساختند و بفاصله یک گز چپ و راست در دیوار کوه فرو کوفتند و جوانان بهادر حکم یافتند که برین معراج مردانگی بر آیند سی و نه نفر بر آمده بودند که بنفس نفیس خود خواستند که بر آیند بیرام خان بموقف عرض رسانید که این مقدار توقف شود که مردم از میان راه بالا تر روند آنگاه خود متوجه شوند این گفت و خود پیش شد و از عقب بیرام خان حضرت جهانبانی

خود دولت و اقبال صعود فرمودند و آنحضرت جمیل و کرم بود خود ایستاده قریب سیصد دامان را از این سلّم
فولادی بسلامت بالا گرفتند و حکم شد که لشکر بیرون بیوند که مورچالها تعین یافته بود بقلعه حمله کنند مردم درون غافل
ازین واقعه بجنگ مردم بیرون رو نهاده سر از کنگرهای حصار بر آورده بودند که ناگاه این سیصد جوان از عقب
آمد تیغ و تیر از اهل قلعه رائی یا ساختند و از آگاه شدن آنکه حضرت جهانبانی خود بذات اقدس بر مدارج فتح دولت
و اقبال متصاعد گشته اند مخالفان تیره رای هر یک بسوراخی فرو رفتند و نقارهٔ فتح بلند آوازه شد و اختیار خان
از جائی که بود بالاتر بر سر کوهچه که آنرا مولیه گویند بر آمده متحصن شد و در زینهار امان داده او را طلب فرمودند او داخل
بندگان شد و سر رای مهمات سلطنت از علوم حکمت خصوصاً هندسه و هیأت نسبتهٔ تمام داشت و از شعر و معمّا
بهره مند بود و مجلس عالی را حیثیت نشستن در جمع مجلسیان دانشور سرفراز شد و بعواطف خسروانه امتیار یافت و داخل
مقربان عتبهٔ سلطنت علیّه شد و یکی از حضّار تاریخ این اول هفته صفر یافته است و چون ولایت گجرات تا آب مهندری
در تصرف اولیای دولت در آمد و از آن طرف در عمل محکس بود رعایای آن حدود بسلطان بهادر بر حسب و داشت موقع
که محصول ولایت رسید حالی که مراسم تحصیل قیام نماید ار چاره نیست اگر کسی تعیین شود رعایا از عهدهٔ ادای مال بر
آمده سلطان بهرنگ ملازمان خود که از بی مقوله حرف گیر دمه را جاسوس بساعت عمادالملک قدم جرأت پیش نهاده
استدعای این خدمت نمود و بدین موجب که مقتضای بر آمد کار از دولت هر جا هر قدر که هر کس و بهادر بر این آن خدمت
عمادالملک با دویست سوار متوجه احمدآباد شد و در او هر روزی که میرسید لشکر بسیار جمع شده میرفت و چون با حمدآباد در
ده هزار سوار بر دور گرد آمد هر که دو اسپ داشت یک لک گجراتی با میداد و در اندک فرصتی سی هزار کس فراهم آورد
مجاهد خان حاکم جوناگره با ده هزار سوار آمده با و پیوست و در آن ایام حضرت جهانبانی بعد فتح قلعهٔ چانپانیر و بدست
افتادن اسباب و اموال فراوان بیرم خسروانی اشتغال میداشتند و پیوسته بر لب حوض دو رویه خیمهای پادشاهانه
در بهای رنگین ترتیب میبافت و از جلائل شرائط فرماندهی آنست که خدمتگاران با حضور ملازمان قرب را صالطه
چند قرار دهند و در هر گروهی یکی از خردمندان احتیاط اندیش تعیین فرمایند تا همواره از شکست و ریخت باز ماند و تو
وا آمد و رفت این گروه سر دار بوده از همت بلند که پدر و مادر اندیشهای شاهانه نگاهبانی نمایند علی الخصوص وقتیکه
خدیوزمان را کثرت مشاغل بر دو جزئیات امور کشیده باشد و که اکتفا بر وجود همیان راست گفتار درست کردار تعیین نماید
تا همواره از حقیقت احوال و مقاصد این جماعه بسامع اقبال میرسانیده باشد و اگر نه بسیاری از تنگ حوصلگان
را لوا سطهٔ دوام ملازمت سطوت پادشاهی کمتر ملحوظ باشد و باده نشر از هوش برده دنبال فعل خسران اندیشی انداز
و فسادهای عظیم ازین بی مسی روی نماید چنانچه دیو لاسلاح شد شرح آنکه در خلال این حال که شادمانی فتوحات سبب
بزم آرای دولت روز افزون بود چندی از کم حوصلگان پا نفس نهاد که کسب سر لوحت داخل باریافتگان خواتی

مجلس عالی شاه بود و از کتابدار و سلحدار و دوات دار و امثال آن اتفاق نموده بباغستان بالول که بوی گلهایش سودای جنون را تازه سازد و هوای دلگشایش خون خسته را بجوش آرد رفته بزم صراحی و جام ترتیب دادند و در عالم سرخوشی که رخت عقل و هوش را بیغما داده بودند کتاب ظفرنامه در میان داشته سوادی احوال نصرت قرین حضرت صاحبقرانی می خواندند که آن حضرت در آغاز بهار دولت از مخلصان جانسپار چهل کس همراه داشتند روزی از ترکش دو تیر فرا گرفتند و یکجا بسته بهر یکی دادند که بشکن هر چند بسر زانو نهاده زور آوردند فائده نکرد و چون آن تیرها از هم گسسته بهر یک دو دو تیر دادند هر کدام تیرها شکستند آنحضرت فرمودند که ما چهل کس هم اگر مثل این دسته تیر یکدل باشیم بهر جا که متوجه شویم ظفر یار ما باشد باین اندیشه درست و خیال بلند کمر همت چست کرده متوجه ملک گیری شده بودند آن بیخبران بیخرد این سرگذشت را شنیده خیال نکردند که هر یکی از آن چهل تن لشکری بود از تائید آسمانی قیاس بر محض صورت نموده در اندیشه شدند که خود ما را چون شمشیرها استوار آمد از عالم دیوانگی و بیهوشی بمقتضای اتفاق را یار و چهار صد اقوی یافته داعیه گرفتن دکن را بخود تصمیم ساخته در آن مستی ساخت فرار و نشیب اجل بمیدان گرفتند و دیگر هر چند این نزدیکان دوربین لشان حقیقتی و سلامتی یافتند عاقبت بی بر خیال فاسد ایشان برده بقصد گرفتن ایشان هزار کس تعین فرمودند در اندک زمانی آن بخت برگشتهای اجل رسیده را دست و گردن بسته بدرگاه والا آوردند روز سه شنبه بود که آن حضرت جامهای سرخ رنگ بهرامی در بر کرده بر کرسی قهر و غضب نشستند و زمره گناهگاران را گروه گروه می آوردند و در حق هر طائفه فراخور رقم تقدیر بمقتضای کمال عدالت حکم میفرمودند بعضی را دست بسته پایمال فیلان کوه پیکر ساختند برخی را که سر از خط ادب بیرون برده بودند بر داشتن بار سر از شمشیر قصاص فرادند و جماعه که دست از پا نشناخته بخیال فاسد دست دراز کرده بودند دست و پا گسستند و فرقه که ازخودی گوش برا و امر پادشاهی نداده بودند گوشمالی را جا یافتند و طائفه که سر انگشت عزیمت بر حرف خطا نهاده بودند نقش انگشت درست نادیدند بعد از اختتام این قضایا و احکام وقت نماز شام در رسید امام که خالی از سادگی نبود در رکعت اول سوره الم ترکیف خواند بعد از فراغ سلام حکم گردون انتظام بنفاذ پیوست که امام را ته فیل اندازند که او عمدا سوره فیل را کنایه خوانده و این عدالت لطیفه فرود آورد فال بد زده است مولانا محمد خلیلی عرضه داشت نمود که این امام معنی قرآن نمیداند ما چون سوره آتش غضب زبانه کشیده بود غیر از خطاب عتاب در جواب نشنید بعد از زمانی چون پرتو ساده لوحی امام بر حاشیه ضمیر قدسی تافت و اشتعال نائره غضب تسکین پذیرفت تاسف عظیم فرمودند تمام شب را برقت و بکا گذرانیدند و بعد از انصرام این امور تردی بیگ خان را در جاپانیر گذاشته برایات نصرت را متوجه احمدآباد ساختند و بر لب آب مهندری نزول اجلال فرمودند و عماد الملک نیز دلیری کرده پیش آمد بهر یک کوچ موکب معلی او نیز کوچ میکرد میان قصبه نریاد و محمودآباد با میرزا عسکری که از لب

بود و چند مرتبه بیشتر می آمد و شد جنگ عظیم در پیوست و شکست بر میرزا افتاده بود که یادگار ناصر میرزا و قاسم حسین
رسیدند و بیگ محمدی کوکه رسید و علم دولت را افراشته طنطنهٔ وصول کوکبهٔ عظمت بادشاهی بگوش مخالفان رسانیدند
که اینک موکب عالی رسید این سخن گفتن و صدا بگوش اعدا رسیدن فتح یادگار ناصر میرزا و شکست مخالفان شعار روی نمود
یادگار ناصر میرزا بیرون از همه پیش بود جنگ بسیار او آمد و جانب مخالفان عالم خان لودی و جمعی دیگر تردد نمایان
کردند و عماد الملک هم جانی بسلامت برد و درویش محمد قراتپه برادر شجاعت خان دران جنگ بشهادت رسید
درین اثنا سطوع رایات بادشاهی و فتح و ترفیع روی نموده آن هنگام که موکب مقدس آنحضرت رسید از سه هزار سوار
چهار هزار کمتر از مردم مخالف کشته افتاده بودند از جدا و جان برپا شد که دیگر احتمال جنگ نمانده است باقی او جواب
داد که اگر آن غلام مشهور یعنی عماد الملک خود درین جنگ بود جنگ آخر شد و اگر او خود نبوده است ظاهراً یک جنگ
دیگر محتمل است تحقیق آن یعنی مردم متعین شدند و کسی جمعی که درمیان کشتها کشته افتاده بودند از ایشان تفحص
نموده است که این جنگ لشکر گجرات عماد الملک بود روز دیگر موکب والا شکوه کوچ کرده به پتن نزول اجلال فرموده میرزا عسکری
با عساکر لشکر همانان پیش مسرت و چون این طرف حوض کانکریه مخیم اقبال شد میرزا عسکری بعرض رسانید
که اگر تمام اردو بشهر در آید بعموم خلایق آزار خواهد رسید حکم شد که بیگ لال بر سر دروازهٔ شهر باشد و غیر از میرزا عسکری
مردم او هیچکس را اندرون نگذارد و چون ساعت فرموده در حوالی سرکیج که معموره ایست دلکش نزول اجلال
فرموده رسوم بمحمودشاهیان بساداعت بسیر شهر آمده و بعد از آن ترتیب مهمات گجرات توجه مبذول داشته
سرانجام شایسته دادند و هندو بیگ را با جمعی کثیر گذاشتند که هر جا احتیاج کمک شود خود را بسرکار ساندو من را میرزا
یادگار ناصر عنایت فرمودند قاسم حسین سلطان را بروچ و نوساری و سار سورت عنایت فرمودند و دوست بیگ
ایشک آقا کنبایت و بروده یافت و محمودآباد سر بوچک به او اختصاص گرفت و چون انتظام مهام گجرات صورت
بست دولت و اقبال متوجه مندو شدند در وقتی که موکب عالی از آنجا و وقت که درین گروهی احمدآباد دست گذشته
بود عرایض دولتخواهان از دارالخلافه آگره رسید که چون رایات عالی از آن سر حرکت فرموده بسیار در شده متمردان
جا در سر فتنه و تمرد برداشته دست افساد گشاده اند و از مالوه نیز خبر آمد که سکندر خان و ملوخان خروج کرده
بر سر مهتر سور جاگیر دار سرکار هندیه آمده و اموال خود را گرفته بادجین آمد و جمیع سپاهیان که درین صوبه
جا تعیین بودند در اوجین فراهم آمده و ارباب فتنه بجمعیت فراوان شهر را محاصره نمودند و درویش علی کتابدار حاکم اوجین
زخم منفق در گذشت و باقی سپاهیان قلعه امان طلبیده دیدند رای گیتی نمای بران قرار گرفت که مراجعت فرموده
چند گاه در مالوه بوده مستقر اورنگ اقبال کردند تا هم ملک مالوه از اهل فساد پاک شود و هم ولایت گجرات که تسخیر
مفتوح گشت بضبط در آید و هم مائده فتنه و فساد که در حدود مستقر سلطنت اشتغال یافته منطفی شود بنابر آن گجرات را

میرزا عسکری و گروهی از امرا اسیر دهشان معاودت معطوف داشته بکنبایت نزول فرمودند و از انجا رودوه و بروج
و از انجا بجانب سورت تشریف عتبه اعلیه اقبال نموده از آن راه بسیر اسیر و برهان پور توجه فرمودند و هشت روز
برهانپور توقف نموده از انجا کوچ فرمودند و از پهلوی قلعهٔ اسیر گذشته سند و رامحیم فتح و اقبال ساختند و فتنه اندر آن
بحسن صیت معاودت رایات اقبال پریشان شده هر یکی بگوشه خزید و آنحضرت را آب و هوای ولایت مالوه مطبوع مزاج
اقدس افتاد و اکثر ملازمان کارث ولت اجاگیر دران ولایت فرمودند و دریای کامرانی و کامبختی بر روی روزگار گشودند

گذاشتن میرزا عسکری گجرات را بخیال فاسد

بزرگی که قدر دولت و نعمت نشناخته راه ناسپاسی سپرد هر آینه بدست خود تیشه بر پای خود زند و بزور خود در
مغاویه هلاک افتد و مصداق این مثال احوال میرزا عسکری و امرای گجرات ست که از تنگ حوصلگی باندک کامیابی
اندیشها بخود راه دادند و از زیست ناشایسته اول گرد خلاف در یکدیگر پیدا آوردند و غبار نفاق ساحت احوال
ایشان را تیره گردانید چنانچه قریب سه ماه گذشته بود که مخالفان گرد فتنه انگیختند خان جهان شیرازی و رومیخان
که حصر بام داشت و قلعهٔ سورت بنا کردهٔ اوست با یکدیگر اتفاق نمودند ولایت نوساری را که در تصرف عبدالله خان
خویش قاسم حسین خان اوزبک بود برآوردند و عبدالله خان آن نواحی را گذاشته ببروچ آمد و متعاقب اینحال
بندر سورت بیر گرفتند خان جهان از راه خشکی بر سر بروچ شد و رومیخان از راه دریا بر سر اغرابهای جنگی سوار شده
با توپ و تفنگ ببروچ آمد قاسم حسین خان دست و پا گم کرده بجانپانیر شتافت و از انجا باحمدآباد پیش میرزا عسکری
و هندو بیگ آمد که کمک گیرد و سید اسحاق که از سلطان بهادر خطاب شتاب خانی داشت کنبایت را متصرف
در آورد و یادگار ناصر میرزا الملک عسکری میرزا از پتن باحمدآباد در رفت و پاسبانان و محافظان از پتن برآمده پیش سلطان
بهادر رفتند پتن را خالی یافته متصرف گشتند و از کمال بی اتفاقی و بی تدبیری حال بانجا رسید که غضنفر نام
از نوکران یادگار ناصر میرزا با بیست سوار جدا شده پیش سلطان بهادر رفت و محرک آمدن سلطان شد و نوشتهای
دولتخواهان او بوی برد رفت تا آنکه سلطان بهادر متوجه احمدآباد گشت و بزودی نزدیک سرکیج فرود آمد عسکری میرزا و
یادگار ناصر میرزا و هندو بیگ و قاسم حسین خان نزدیک به بیست هزار سوار عقب اساول روبروی سلطان رسیده
فرود آمدند تا سه روز مقابله داشتند و از انجا که نه با حضرت جهانبانی اخلاص درست داشتند و نه سودای پاک از تهور آرائی
و اندیشهٔ نادرست جنگ ناکرده بجانب جانپانیر روان شدند و انواع خسران روی داد نمک خوردن و کاسه بر سر
خوان شکستن و در محل تقدیم شکر عرصهٔ تقصیر و ساحت کم خدمتی پیمودن ظاهر ست که چنین روز نشانند سحان الله
گرفتم که دل اخلاص گزین که گوهر لیست بی بها و در خراب آباد دنیا کم بدست افتد بدست نداشتند نقد معامله دانی و سوداگری

ج اول

۱۵۹

کر بایع این بار بار بست و حرا آن ... السعه سلطان بهادر که هزار گره اندیشه بدی داشت و دلگیر گشته
بود ... ان تشدید مبارک بخاری براول سلطان بود دیک لشکر پادشاهی رسید حنا اول یادگار ناصر میرزا
نه گرفته جنگ مردانه کرد و بسیاری از هراول سلطان را بقتل رسانید در سه میر یارحمی رسید حکیم محمود آباد ایستاد
و سر امراحت کرده بلشکر ملحق شد و میرزا عسکری چون دل جای داده بود از آب مهندری که پیش راه بود بجانب
گذشت و جمعی از سیاه رخت زندگانی بسیل فنا داده سلطان میرزا آب مهندری آمده مرا حول بجا یا میرزا ست تردی بیک
خان لوازم مهمانداری بجا آورده بمحل خود بازگشت روز دیگر میرزایان با نیت فاسده تردی بیگ خان پیغام فرستادند
که با میرزا بستانیم آمده ایم و لشکر رسالت از حراست قلعه باره برسم مساعدت برای ما بفرستد که لشکر هم و اینجا النفس آمد
کرد ... حصه سعادت ملایم ولیمد که معسکر والا است قاصد گشتن روز میرزا حوالفس ... تردی بیگ قبول
این معنی نکرده میرزایان کنکاش گرفتند ... نمودند که تمام حراست را متصرف شوند سلطنت بنام میرزا عسکری مقرر شود
آگره بهادر ... موکب والا چون حضرت جهانبانی را به رای مالوه ... آمده است ... دارالخلافه آگره خالصه
مال ... تردی بیگ خان از قلعه فرود آمده ... میرزایان ... کرده ... این خبر یادگار ناصر محمد
مرتضی ... میرزایان ... میرزایان ... دادند ...
... کرده ... ایشان اطلاع داشت جواب آن چنانچه بایست داده
صلاح آن دید ... میرزایان ... گرد ... طرف دارالخلافه آگره روان
شدند و با لشکر ... سلطان ... کرده ... جانب ... گذشته و
حول ... میرزایان ... آگره ... ایشان ... آب گذشته
جانب ... تردی بیگ خان ... قلعه ... سلامت ... گردید
... میرزایان ... حضرت جهانبانی
... میرزایان ... الخ ... قرار یافت ...
آنکه در میان راه در نواحی ... میرزایان ... دولت ... الحضرت ...
... ایشان ساخته ...
... اختیار ... بهادر که ...
توجه موکب عالی حضرت جهانبانی ... سلطان میرزا ... الخ میرزا ... را در راه ...
... سلوک ... دارالخلافه ...
... گرامی ... اختیار ...

ویرگنه بلگرام تاخته بقنوج رفتند ومیران حسن وکوکلتاش که در انجا بودند امان طلبیده قنوج را بانها دادند میرزا هندال
که در آگره بود بدفع این فتنه برآمده در حدود بلگرام از آب گنگ گذشته هر دو لشکر بهم رسیدند وجنگ در پیوست چون
رواج کار فتنه سازان حق ناشناس بشعلهٔ خس ماند در ساعت بوزیدن نسیم اقبال آن شعله فرونشست وشمال فتح
وزید ولشکر اقبال تعاقب نموده مارد و آمده در انجا الغ بیگ میرزا ومیران او جمع شده باز آمادهٔ پیکار شدند ودرین
اثنا مژدهٔ وصول موکب عالی از گجرات بدار الخلافت آگره رسید مخالفان ادبار منش بار دیگر اقدام نموده شکست یافتند
ومیرزا هندال بفتح مراجعت نموده شرف استلام عتبهٔ والا دریافت وچون موکب والای حضرت جهانبانی بآگره رسید
بهوپال رای حاکم بیجاگر قلعهٔ سر ... ورا خالی یافته دلیرانه درآمد وقادر شاه نیز رسید ومتعاقب رسید ومیران محمد فاروقی نیز
از برهانپور آمد وسلطان بهادر قریب دو هفته در چاپانیر بوده باز بدیپ رفت چون بالطاف ربانی سطوت وجلال حضرت
جهانبانی وقهرمان اقبال این دودمان عالی دولت از و برگشته بود کاری که برای سود خود می اندیشید سرمایهٔ زیان او
میگشت چنانچه بعد از هزیمت از عساکر منصوره ومشاهدهٔ صدمات جنود عظمت کسان را بالتجا ومدارا پیش وزیری وکیل
که از امرای ساهر بود فرستاده استدعای آمدن خود کرد درین اثنا که میرزا عسکری گجرات گذاشته رفت وسلطان
بدیپ آمده وزیری با غرابها ومردم جنگی از راه دریا به بندر دیپ آمد واحوال معلوم او شد بخود اندیشید که چون سلطان مستغنی ست مبادا
بعد از دیدن بغدر پیش آید خود را مریض وا نموده کسان پیش سلطان فرستاد که بموجب طلب آمده ام چون صحتی رو دهد بخدمت میرسم سلطان از
شاهراه احتیاط بیرون آمده در سوم رمضان سنه ۹۴۳ واخر روز با معدودی بر غراب سوار شده بپرسش
وزیری رفت بمجرد تمارض او دریافت واز آمدن پشیمان شده فی الحال بازگشت فرنگیان بخود اندیشیدند که چون
اینچنین صیدی در قید ما آمده اگر بنادری چند از و بگیریم بجای خود است وزیری بر سر راه آمده اظهار نمود که اندکی
توقف نمایند که بعضی تحف بنظر درآید سلطان گفت از دنبال فرستند واین سخن گفته بزودی متوجه غراب خود شد قاضی
فرنگ سر راه بر سلطان گرفته بتحکم در توقف نمود سلطان از روی بی تحملی شمشیر کشیده او را از میان بدو نیم کرد واز غراب
ایشان بغراب خود جست غرابهای فرنگ که دور دور ایستاده بودند نزدیک آمده سلطان را گرد گرفتند وجنگ پیوست سلطان و
رومی خان در آب جستند رومی خان را آشنائی از مردم فرنگ دستگیری کرده پیش خود کشید وسلطان غرقهٔ دریای فنا
شد وهمراهان سلطان نیز ضایع شدند وتاریخ این واقعه فرنگیان بهادرکش یافته اند وبعضی میگفتند سری برآورده
بساحل نجات افتاد وبعد ازان در گجرات ودکن هر چندگاه آوازهٔ ظهور او در میان مردم می افتاد چنانچه یکبار در دکن
شخصی پیدا شد ونظام الملک قبول کرد که اوست وبا او چوگان باخت واز دو جام برگرداند اسپ هجوم نظام الملک
ملاحظه نموده قصد او کرد وهمان شب از سرای ... او غایب شد مردم خرم کردند که نظام الملک ورا ضایع ساخت روزی
میر ابوتراب که از اکابر گجرات ست نقل کرد که ملا قطب الدین شیرازی که نسبت استادی بسلطان بهادر داشت

دران ایام در دکن بود تقسیم میگشت که پیش سلطان بهادر بود بعضی سخنان که در میان من و او گذشته بود حرف اوکس
مداست بکوشا ختم و لشا بهادر ست آمد در وسعت آباد قدرت ایزدی وقوع امثال این امور محال نتوان گفت
مارثی چون سلطان آمد و بر آب فرار رفت و ستان او سحاکت ستند محمد زمان میرزا جانانکه بود در معیت سلطان
بوده در لباس زنان جرائم گجرات بعضی را بدست تصرف خود آورد و بعضی بدست فرنگ در آمد و خود و بغار
رفت و خود را مادر سلطان بهادر نسبت فرزندی درست کرده گاهی با فرنگان دعوی خون سلطان ظاهر میساخت
و گاهی ز رهای خطیر بهان میپوشید بدانشان بهرستاد که تحویل خطبه بنام او کنند تا آنکه روزی چند در سی صد خطبه
بنام او خواندند و مدتی بلوباشی نمایانما مسر بردند تا آنکه عماد الملک بر سر او لشکر آورده هزیمت داد و او با سحاره و خجالت
رو زری امید بآستان بوس حضرت جهانبانی آورد چنانچه محملی در جای خود گزارش یابد و از تفصیل این مقدمات
که کران تسریبات ا ... نیلات مقصود و محسنات کلام است در لورید تشریح در اصل مقصود می نماید چون حضرت
جهانبانی جنت آشیانی بدار الخلافه آگره نزول اجلال فرمودند از اطراف و نواحی آن بیباکان که سر تمرد بر آستانه
گردن تسارع افراشته بودند در مقام اطاعت و انقیاد آمده فرمان پذیر گشتند و ملح و خراج بر سر نیاده امن و امان
خود ساختند اکناف ممالک محروسه برفاهیت و استقامت آراسته گشت

نهضت موکب حضرت جهانبانی جنت آشیانی بتسخیر بنگاله وفتح آن ممالک ومراجعت بمستقر خلافت وانچه درین میان روی نمود

چون خاطر جهان آرا از مهمات این حدود بپرداخت همت خسروانه بر سر انجام تتمه یورش گجرات بود که بار عنان
عزیمت بآن صوب معطوف دارند و بر خلاف سابق ممالک را مردمی گزار او سپاه ایشان صنعت استقامت مملکت واگی
هویدا شد و تبدل احوال و توسل احتمال نهانی احوال انسان را بیاد آورد و خاطر اقدس از استحکام این صوب
فارغبال ساخته بمستقر خلافت جاه و جلال معاودت نمایند درین اثنا خبر خروج شیرخان و فتنه انگیزی او بحدود شرق
بمسامع علیه رسید عزم تسخیر بنگاله که همیشه در خاطر فیض مظاهر قبل از مهم گجرات چهره گشا بود بجهت دواعی مذکور
در پرده توقف و تراخی جلوه داشت آن داعیه از سر تازه شد و حکم عالی باستعداد یورش بنگاله صادر گشت و قرار یافت
که درین نهضت والا دفع شیرخان نموده تسخیر ممالک بنگاله فرمایند. **ذکر احوال شیرخان**. این شیرخان
از طبقه افغانان سور بود و نام قدیمش فرید است ابن حسن بن ابراهیم شیرازی و این ابراهیم موسته سوداگری اسپ
میکرد و در زمره سوداگران تعینی داشت و در موضع شمله از اعمال نارنول متوطن بود و پسرش حسن تشدد زندگی
کرده از سوداگری بسپاهگری آمد مدتی در پیش رایمل جد رایسال در باری که اکنون در خدمت حضور حضرت شاهنشاهی

تشریف آتیه روارد نوکری بیکرد و از آنجا موضع خویه از اعمال سهسرام پیش نصیرخان لوهانی که از امرای سکندر لودی بود
رفته ملازمت و بخدمت کاروانی خود را از همسران گذرانید چون نصیرخان درگذشت متی در دولت برادر او کمر
خدمت بسته از آنجا در سلک ملازمان بهبکار از امرای بزرگ سلطان سکندر لودی ارجمند منسلک شد و کار او بتدریج
پیش آمد اکثر سرانجام مهام بتدبیر او صورت می یافت و فرید بسیار و از زیاده سری و مبادی بد خود را رنجانید و چندی
و مدتی از نوکران تاج خان لودی بود و چندگاه در اوده ملازم قاسم حسین خان اوزبک شد و مدتی دیگر سلطان جنید
برلاس گشت روزی سلطان جنید برلاس تقریبی او را با دو افغان دیگر که از ملازمان او بود بملازمت حضرت
گیتی ستانی فردوس مکانی برده بود بمجرد آنکه نظر جهان بین حضرت بر او افتاد بر زبان مقدس گذشت که سلطان جنید
چشمان این افغان و اشارت لغزه فرمود دلالت بر شور و فتنه انگیزی میکند او را مقید باید ساخت و آن روز بی
دیگر را نوازش فرموده ازانجا که حضرت گیتی ستانی اندیشه بخود راه داده پیش از آنکه سلطان بمردم خود سپارد فرار
نمود درین اثنا پدر او را اجل دررسید و اموال بدست او افتاد و در حدود سهسرام و جنگلستان جوند که برگشته اند
از رهتاس براهزنی و دزدی قدم گستاخی سر فتنه برافراشت و اندک زمانی برو راه یاری داد و دستی خود را از سرهنگان
روزگار گردانید چنانچه سلطان بهادر گجراتی بدست سوداگران اموالی خرج کرده اولاد بیشتر خود طلبیده او آماده ستانیده
فساد ساخته دررفتن بهانه آورده و دست اندازی و تاخت و تاراج مواضع و قصبات اهتمام نمود و در اندک
فرصتی بسیاری از مردم رند و اوباش برو گرد آمده درین میان بهار که یکی از امرای لوهانی بود رخت زندگانی بست
و کسیکه سررشته امارت را انتظام دهد نبود شیرخان با اوباشان خود بایلغار خود را رسانده مال فراوان بدست آورد
و از آنجا بازگشته بجاشنی خود آمد و بر سر الغ میرزا که نزدیک سرو بود ناگهانی ریخت بچپاول پردازی و غالب آمد و از آنجا
برگشته بنارس را تاخت و چون جمعیت مال و مردم بهم رسیده بود به پتنه رفته آنرا در تصرف آورد و در سورج
گده که سرحد ملک حاکم بنگاله است با لشکر آنجا جنگ کرده نصرت یافت و آن حدود در تصرف در آورد و
تا یکسال با نصیب شاه والی بنگاله جنگ و جدل مینمود و مدتی مدید محاصره گور داشت و از غرایب آنکه شیرخان
منجمی ممتاز داشت که راجه طلبیده او را اطلب کرد که چون حیالها فاسد و بیها باطل است از کار او آگاهی بخشد راجا و امنیت نداد
لیکن منجم نوشته فرستاد که تا یکسال ترا از بنگاله دستی نیست در فلان تاریخ دست خواهی یافت و آنروز دریا گهرگ یکساعت پایاب خواهد شد
آنچه نوشته بود بهمان نظر بظهور آمد شعر منجم بر دانا که دانش بسیست * ولیکن پراکنده با هرکسی است * درین ایام
که رایات نصرت آیات بفتح مالوه و تسخیر گجرات توجه فرمود فرصت غنیمت دانسته زیاده سری را از اندازه گذرانید
مجمل مبادی احوال شیرخان و خاتمه کار و خاتمت عاقبت در خلال احوال گرامی حضرت جهانبانی گزارش
خواهد یافت تا ارباب فتنه و فساد را کارنامه عبرت گردد الحاصل چون یورش ممالک شرقیه در ضمیر جهان آرای

حضرت جهانبانی نعش است میر فقیر علی که از امرای کلان حضرت فردوس مکانی گیتی ستانی بود بضبط دار الملک
دهلی قرار یافت و حکومت دار الخلافت آگره را بعهدهٔ اهتمام میر محمد بخشی که از معتمدان دولت بود تفویض نمودند و یادگار
ناصر میرزا ابن عم آنحضرت بکالپی که جاگیر او بود رخصت یافت که در آن حدود بوده انتظام بخش آن صوبه باشد و نور الدین
محمد میرزا که گلرنگ بیگم همشیر آنحضرت در حبالهٔ نکاح او بود و عفت قباب عصمت نقاب سلیمه سلطان بیگم از سرادق
صلب او بوجود آمده قنوج و آن نواحی بحراست او مأمور گشت و بالجمله آنحضرت بسرانجام مهمات ملک فرموده بجدیدا
نسق عصمت براه کشتی بشرق رویه نهضت فرمودند میرزا عسکری و میرزا هندال همراه بودند و از امرا ابراهیم بیگ چاپوق
و جهانگیر قلی بیگ و خسرو بیگ کوکلتاش و تردی بیگ خان قوچ بیگ و تردی بیگ اتاوه و بیرام خان و قاسم حسین
خان اوزبک و لوحکه بیگ و راه بیگ و دوست بیگ و بیک سرک و حاجی محمد بابا قشقه و یعقوب بیگ و سال بیگ
و درویش بیگ و مغل بیگ و جمعی کثیر از امرای عالیقدر در رکاب نصرت اعتصام بودند و از راه بحر و بر لشکر پیروزی
اثر مرتب و آنحضرت گاهی بکشتی نشسته و گاهی بر اسب سوار شده بتماشای ملکی و ضوابط ملک گیری پرداخته عنان عزیمت بصوب قلعهٔ
چناره که تسخیر آن بالحالو معطوف داشته دار الخلافه میرزا محمد زمان از سعادت بهره داشت چون کشتی عالی نزدیکی چناره رسید گرد خجلت بر جبین و
عرق حیا بر رخسار از گجرات رسیده شرف عتبه بوسی دریافت و مجملی از این واقعه آنکه پیش از آن که میرزا از گجرات بیاید همشیرهٔ عزیزهٔ آنحضرت
معصومه سلطان بیگم که زوجه میرزا بود در آگره گناه میرزا درخواست کرده فرمان استمالت گرفته بود و آنحضرت از روی
عواطف ذاتی رقم عفو بر جرائم او کشیده کامیاب الطاف ساخته طلب فرموده بودند و چون میرزا بنزدیکی موکب معلی
رسید جمعی از امرای معتبر را باستقبال فرستادند و چون مسافت یک روزه در میان ماند میرزا عسکری و میرزا هندال بموجب
اشارت عالی رفتند میرزا عسکری بموجب حکم دست تسلیم بسینه و میرزا هندال بدستار تسلیم دست بر سر نهاده
دریافتند و میرزا را از روی احترام با خود بمنزل آوردند آن روز میرزا بموجب فرمان پادشاهی بخیمهٔ خود فرود آمد
روز دیگر بدولتخانهٔ عالی آمده استلام بساط اقدس نمود و بنوازشهای خسروانه سعادت افتخار یافت و دو مرتبه
در یک مجلس بخلعت خاصه و کمر شمشیر و اسپ سرافراز شد آری درگاه خاصان ایزدی سیئات را بحسنات خریداری
کنند و بدی را ادعای نکوئی بشمار آرند در کارخانهٔ کرم الهی چنین مشیت رفته که رحمت حاصل و فراخور عصیان
هر چند جرم و اثم بیشتر آید عفو و کرم بیشتر باشد و این صفت نسبت بسلاطین که ظل الله اند مناسب تر و مطابق تر
که درگذشتن از گناهان صوری نسبت رحمت و صفت دولت ایشان بیفزاید و امرایی که ترسیدهٔ اعمال ناشایسته
است از ادراک وبال عقوبت پروانه نجات می بخشد مخفی نماند که حضرت جهانبانی جنت آشیانی با وجود چنین عصیان
بزرگ که بخشش نسبت بامثال او ناسزاوار باشد باخلاق ربانی متخلق گشته در مکافات بدی به نکوئی پیش آمده والحمد لله که حضرت
شاهنشاه زمان را این خصائل شایسته و این اخلاق حمیده ملکهٔ فطرت عالی و ذاتی عنصر قدسی ست و در اجرای

سیاسات چنداں بملاحظه ثنائی اند که هیچ بادشاه والاشکوه از دور آدم تا ایدم باین صفات کمال آراسته نگشته چنانچه درین شکرنامه اندکی از بسیار گفته آید حق تعالی این نسبت ارجمند را افزون گرداند و نتایج این شیمهٔ کریمه رسم دولت آنحضرت برکات کرامت فرماید القصه چون شیرخان از طلوع رایات نصرت پرتو اطلاع یافت قطب خان پسر خود را با جمعی در قلعهٔ چناره گذاشت و قلعه را استحکام داده بجانب بنگاله روان شد و آن ملک را بجنگ گرفت و مال بسیار بدست آورد و چون موکب گیتی کشای حضرت جهانبانی جنت آشیانی بحدود چناره نزول اجلال فرمود رای عالم آرای بر تسخیر آن قلعه قرار گرفت و رومی خان که در فتح حصون حصین و قلاع سماوی ارتفاع یگانهٔ روزگار بود و بعد از فتح مندسور از سلطان بهادر جدا شده در سلک ملازمان درگاه انتظام یافته بمنصب میر آتشی سربلندی داشت بر کشتیها ترتیب ساباط نمود و از قطعهای تخته برروی تخته آنچنان سطح مرتب ساخت که خردمندان دقیقه شگاف و هنرمندان حکمت اساس در صنعتگری آن انگشت حیرت بدندان گرفتند و آنچنان نقبها بدیوار قلعه دوانید که از آتش زدن آن منافذ زمین و زمان در لرزه آمد قطب خان پسر شیرخان از استحکام نمود و سایر اهل قلعه امان طلبیده برآمدند و قلعه تصرف اولیای دولت در آمد و امان یافتند که قریب دو هزار کس بودند اگرچه حضرت جهانبانی قول رومی خان را معتبر داشته باو بخشیده بود اما موید بیگ دولدی که از برگزیدگان بساط عزت و قبول و ستهای ایشان فرمود که بریدند و آنچنان نمود که حکم پادشاهی ست و اینچنین تحکمی از دست او بوجود آمد حضرت جهانبانی ملالت فرمودند رومی خان بعواطف شاهانه اختصاص یافت و اعتبار و جاه او افزونی گرفت و قلعه را در جلدوی خدمت او مرحمت فرمودند و در چند روز بحسب سرنوشت محسود روزگار شده مسموم از عالم رفت و چون خاطر خطیر ازین مهم فراغ یافت یورش بنگاله پیش نهاد همت والا شد نصیب شاه والی بنگاله زخمی بدرگاه جهان پناه آمده از شیرخان استغاثه نمود و این معنی ضمیمهٔ بواعث تسخیر بنگاله و علاوه دواعی توجه عالی گشت آنحضرت او را بعنایات خسروانه مستظهر ساخته بانواع اشفاق خسروانی شرف امتیاز بخشیدند و چون این یورش والا مصمم گشت جون پور و این حدود را بمیر هندو بیگ که از کبار امرا بود مکرمت فرمودند و چناره به بیگ میرک عنایت شد و سامان سرانجام این دیار فرموده از راه بر و بحر عساکر نصرت قرین در جنبش آمد و چون عرصهٔ پتنه مضرب خیام گردون قباب شد دولت خواهان درگاه موقف عرض رسانیدند که موسم باران رسیده است اگر آنحضرت یورش بنگاله تا گذشتن این موسم موقوف دارند و در آئین ملک گیری بروش فیروزی یافتن بر حصول مامول هر آئینه اقرب خواهد بود چه عبور سوار در بنگاله درین موسم بغایت دشوار است و باعث ویرانی و تباهی سپاهی والی بنگاله نظر باغراض خود بعرض اشرف رسانید که شیرخان در بنگاله خود را هنوز درست نکرده است زودی بر سر او رفتن باعث استیصال او خواهد بود آنحضرت بحسب نگاهداشت خاطر آن ستم رسیده و صورت معقولیت گنگاش او حکم نهضت رایات جهانگشای

ج اوّل

فرمودند ریحانگل پور لشکر را دو جا ساخته سر راه هندال را با پنج شش هزار کس از آب گذرانیدند که از اطراف
آب میرفته باشند چون ساخت مستقر معسکر اقبال شد خبر آمد که جلال خان پسر شیر خان که خود را بعد از پدر
سلیم خان نام نهاده با خواص خان و برمزید و سرمست خان و هیبت خان نیازی و بهار خان بشمار یازده هزار
کس آمده تسخیر گدهی که بر سر راه دروازه بنگاله است مضبوط کرده آهنگ فتنه و فساد دارد و حقیقت معامله آنکه شیر خان
باسماع توجه رایات عالیات جنگ را هیچ نه بخود قرار نداده راه چاره پیش گرفت که چون موکب عالی به بنگاله
درآید از راه بهار و آن صوب رفته شورش افزاید و هم اموال بنگاله را تماما برساند و جلال خان جمعی را
به نزدیک گدهی گذاشته متنبه ساخت که چون افواج گیتی کشای نزدیک رسد بس تیر و تفنگ رسم ایها ما المعارض خود در این
رسانند و از اقدام بر دلیری متقاعد باشند و حضرت جهانبانی از بهاگل پور ابراهیم بیگ جالوق و جهانگیر قلی بیگ
و بیرم بیگ و نهال بیگ و روش بیگ و کرک علی بیگ و تخته بهادر و جمعی کثیر نزدیک پنج شش هزار کس تعین فرمودند
چون عساکر پادشاهی نواحی گدهی رسید جلال خان از صحن پدر بیرون رفته فوج بسته برابر در آمد این مردم
خود را از شب بکرده بودند که جنگ را باسلوب انتظام دهند و آداب ترتیب افواج قائم سازند لشکر مخالف بسیار
و این مردم بر سر تعداد و عزیمت جنگ بر آمخان چند مرتبه برگشته بر سپاه دشمن تاخت و روی سپاه را از هم
گسلانیده حمله‌های دلیرانه کردند اما از کمک افواج قاهره بسبب بی ترتیبی کوتاهی شد و کار بر حسب دلخواه
انتظام نیافت علی خان مهاری و حیدر بخشی و جیدی دیگر از اعیان دولت پایه والای شهادت یافتند و این
خبر بمسامع قدسیه رسید آنحضرت خود بسرعت نهضت فرمودند درین توجه کشتی بحر آرا که بجهت سواری خاصه بود در
کهلگام غرق شد و چون موکب پادشاهی نزدیک گدهی رسید آن سیه بختان فرار نمودند آنحضرت میرزا
هندال را که برخصت ترهت مامور شده بود بموجب التماس رخصت فرمودند که بجاگیر خود رفته سامان لائق
از آن طرف به بنگاله درآید و حضرت جهانبانی از آنجا کوچ بکوچ متوجه بنگاله شدند و بتائیدات الهی در سال نهصد و چهل و
پنج بنگاله شد و شیر خان با سایر افغانان خلاصه خزینه بنگاله را گرفته از راه جهارکند بحدود رهتاس آمد و رو بهای رهتاس
با تصرف شد **گرفتن شیر خان قلعه رهتاس را** و مجملی از این سرگذشت آنکه چون بحدود رهتاس که
قلعه ایست در غایت محکمی و نهایت استحکام رسید به راجه چنتامن برهمن حاکم قلعه کسان فرستاده آشنایی های قدیم
را بیاد داده و طرح یکجهتی انداخته التماس نمود که امروز مرا کار افتاده است میخواهم که مردمی بجای آری و اهل و عیال
مرا و همراهان مرا در قلعه جای دهی و مرا رهین احسان خود سازی بصد زبان بیگناهی و حیله سی راجه ساده لوح
بسبب آن تعهد را بقبول کرد این بیگانه ملک آشنایی ششصد ڈولی سرانجام داد و در هر ڈولی جوان مسلح
را در آورده با اطراف ڈولی کنیزان را گماشت و باین حیله سپاهی را در آورده قلعه را گرفت و عیال خود و سپاهی

رادران قلعه گذاشته دست فتنه دراز کرد و راه بنگاله مسدود ساخت و حضرت جهانبانی هوای بنگاله را خوش
کرده بعیش و عشرت نشستند و عساکر اقبال ملکی معمور و سیع را دریافته اسباب بی پروائی را سرانجام دادند و درین هنگام
میرزا هندال بموافقت اصحاب نفاق و ارباب فتنه اندیشهای تباه بخود راه داده بی رخصت عالی در عین موسم
باران متوجه دار الخلافه آگره شد هر چند مناشیر نصیحت فرستادند سودمند نیامد پس از روزی چند در دار الخلافه آگره آمده
اسباب شورش ترتیب میداد و در خلوت خانهٔ دماغ بی فراز دی سودای سلطنت می پخت شیر خان وقت را
غنیمت دانسته در فتنه و فساد گشود و آمده بنارس را محاصره کرد و باندک فرصتی بنارس را در تصرف خود آورد و میر فضلی
حاکم آنجا را کشت و از آنجا روانه جون پور شد جونپور را بابا بیگ جلایر پدر شاهم خان داشت که بعد از فوت میر هندو بیگ
باو مکرمت فرموده بودند در قید ضبط در آورده در مقام استحکام آن شد یوسف بیگ پسر ابراهیم بیگ از اودهه
عزم بنگاله کرده میرفت آمده همراه شد پیوسته اطراف و جوانب بقراولی میرفت و طلبگار نبرد و پیکار می بود چون
این خبر را شنوده مد و سه هزار کس ایلغار کرده رسید و یوسف بیگ سپاهی لشکر را دیده مستعد جنگ شد و هر چند
همراهان کثرت مخالفان و قلت خود را گفتند فائده نداشت و در نواحی جونپور مردانه شربت ذابحین در کشید مخالفان
روز دیگر آمده جونپور را قبل کردند بابا بیگ جلایر در نگاهبانی داد مردانگی و کارداني داد و حقیقت احوال همراهان
و امرا نوشت و عرایض متواتر بدرگاه معلی ارسال داشت میر فقر علی از دهلی بدار الخلافه آگره آمد و نصایح ارجمند
بمیرزا هندال بظهور آورد و بعد از گفتگوی بسیار میرزا را از آگره بر آورده آنطرف آب گذرانید و محمد بخشی امرا داشت
که آنچه در وقت کمک امداد میرزا نماید که زودی بجونپور خود را رساند و از آنجا فقر علی رخصت گرفته بجد دو کالپی رفت
که یادگار ناصر میرزا استعداد لشکر سازد و در حدود کره میرزایان باهم اتفاق کرده پیشتر روانه شد نا دستاران اینجا
خسرو بیگ کوکلتاش و حاجی محمد بابا قشقه و زاهد بیگ و میر الطر و جمعی دیگر از ناهنجاری و شورانگیزی از بنگاله
فرار نموده پیش میرزا نور الدین محمد که او را در قنوج گذاشته بودند آمدند و میرزا آمدن ایشان را بمیرزا هندال نوشت
و استدعای استمالت ایشان نمود میرزا هندال نوشتهای التفات مصحوب محمد عاری توعبائی که از معتمدان میرزا
بود فرستاد و شیخ آمدن امرا را بیادگار ناصر میرزا و میر فقر علی بیر نوشته روان ساخت و امرا خود پیش میرزا نور الدین
محمد انتظار جواب نبرده مکول که در مواجب زاهد بیگ بود آمدند فرستاده از راه خبر یافته نزد ایشان شتافت
کوته اندیشان نمک بحرام زبان هذیان گشاده بصریح گفتند که ما دیگر روی بندگی پادشاه نداریم اگر شما چنانچه
خیال کرده اید بنام خود خطبه می خوانید در ملازمت شما بوده خدمات شایسته تقدیم میرسانیم و اگر نه
پیش میرزا کامران میرویم و آنجا کامروائی و دوستکامی در کنار ماست محمد غازی توعبائی آمده پیغام امرا بمیرزا
رسانید و گفت که یکی از دو کار ناچار است یا خطبه بنام خود باید خواند و امرا را طلب داشته نواخت یا همانا امرا

راگرفته مقید کردند میرزا ابدال که پیوسته سرش بسودای محال میخارید این معنی را از معتقدات دانسته بوسیله مواعید لطف آمیز تمکین

عاقبت نااندیش را طلب داشته دلاسا نموده خیال شاه را بمیرزا استحکام داده ویوں سارس وچون پوره آنحدود مسامع علیه

حضرت جهانبانی رسید و حقیقت از وطیان میرزا ابدال معلوم شد شیخ بهلول را که از اعیان مشایخ هند و متوسل بسلاسل جلال

عواطف بادشاهی بود از بنگاله رخصت فرمودند که بالغار خود را باحضار میرزا ابدال رساند و بمواعظ حقیقت اساس میرزا را از

خیالات فاسد باز آورده برودی استیصال اعدای یکدل و یکزبان سازد و درچنین هنگام که امرا ادنیتهای درست

دعاهای ناسودمند پیش دارند و درد نیست که میرزا ابدال را از جاده قدیم ملعم امید باکاد بطریق ایلغار شیخ رسید میرزا

ابدال باستقبال برامد شیخ را با برادر و احلال بمنزل خود آورده شیخ سخنان سنجیده دولتخواهانه گفته میرزا بالعزم جدی

که برامده بود تا بات قدم ساخته روز دیگر محمد بخشی را آورد که ابچه سامان و سرانجام لشکر باشد از روی تشردست برای

جنگ همه را سامان نماید محمد بخشی معذرت خواست که خزینه نیست که سپاهی داده شود اما اسباب احشام والست

همه انبوه است سرانجام شود هم چهار پنج روز درین سخن بگذشته بود که میرزا نورالدین محمد از قنوج بالغار آمد و همانا که امرا قرار

داده سخن یکی ساخته بودند آمدن او باعث تقویت اراده امرا شد و مرتبه دیگر محمد عاری تو عمالی را پیش امرا فرستاد

امرا همان سخن را معاودت نموده گفته اند و قرار داده اند که علامت قبول سخن ما آنست که شیخ بهلول را که فرستاده

پادشاه است و صلاح کار از هم میزند علانیه بقتل رسانید تا همگنان یقین شود که تمامی از پادشاه یکروشه اید و باخاطر

جمع ملازمت کنیم شیخ در سامان اسباب سفر بود و براق لشکر سرانجام میداد که فرستاده باز آمد و باتفاق میرزا نورالدین محمد

داعیه باخته متصمم شد و میرزا نورالدین محمد لفر موده میرزا ابدال شیخ را از جا مه گرفته و از آب گذرانیده در بکسانی

که در یک باغ بادشاهی بود فرمود که گردن زدند امرای مخذول العاقبة آنچه میرزا را دادند و در ساعت نحس و وقت

احتلال خطبه بنام میرزا ابدال خواندند و بیشتر کوچ کردند هرچند عصمت مآب دلدار آغا والدهٔ ماجدهٔ میرزا ابدال و

بیگمان دیگر نصیحت کردند سود مند نیامد و زبان حالش این مضمون میسرائید ع باد داشت نصیحت کسان در گوشم

اما بادی که آتشم تیز کند ۰ نیول میرزا خطبه بنام خود خواند میشه والدهٔ و در وقت آن عصمت قباب جامه کبود در بر داشت

میرزا گفته باشد که درچنین وقت شادکامی این چه طور جامه ایست که پوشیده اید آن عصمت قباب از راه دوربینی

فرمودند چه میبینم ماتم ترا میدارم تو خود سالی وار حرف و حکایت فتنه سازان باعاقبت اندیش راه صواب

گم کرده کم بهلاک بسته محمد بخشی آمده گفت شیخ را خود کشتید درباره من چرا توقف دارید میرزا او را اسیر مالت نمود همراه

گرفت یادگار ناصر میرزا و میر هندو علی این قضیه ناگوار شنیده از حدود کالپی براه گوالیار الغار کردند و خود را بدار الملک

دهلی رسانیده در استحکام مبانی شهر لوازم قلعه داری اهتمام نمودند میرزا در حمید پور که نزدیک فیروزآباد است رسیده بود

که خبر الغار یادگار ناصر میرزا و میر هندو علی بجانب دهلی رسید میرزا و امرا الگای ش کرده بطرف دهلی متوجه شدند اکثری

ارجا گیرداران حدود اطراف و نواحی آمده میرزا را دیدند و کوچ بکوچ رسیده دهلی را محاصره کردند یادگار ناصر میرزا و میر فقیر علی
در قلعه داری کمر همت بستند و میرزا کامران صورت واقعه نوشته التماس توجه در دفع فتنه نمودند میرزا الاغ در شرب
چون شنیدند فتنه سیت رسید میرزا هندال کار ناساخته بجانب دار الخلافه آگره شتافت میرزا کامران چون قریب بدهلی
رسید میر فقیر علی آمده میرزا کامران را دید و یادگار ناصر میرزا بهمان نهج در استحکام قلعه کوشش داشت میر فقیر علی بعدها باعث
حوصله افزای میرزا کامران را بآگره روانه ساخت میرزا هندال در آگره بودن خود را قرار نداده بالور رفت میرزا کامران
بآگره آمد از سمت قباب دلدار آغاچه بیگم استدعا کرد که میرزا هندال را دلاسا نموده بملازمت طلبند آن کدبانوی
سرادق دانش میرزا هندال را از الور آورده و فوطه در گردن او انداخته بمیرزا کامران ملاقات داد میرزا باین الفت
پیش آمد و روز دیگر امرای فتنه انگیز را گناه بخشیده کورنش داد و میرزایان و امرا باتفاق یکدیگر از آب جون عبور کردند
که دفع فتنه شیرخان نمایند اما چون سعادت رهنمون این گرامی نژادان نبود توفیق این خدمت دولت نیافتند
الحاصل چون سپاس تائیدات آسمانی ملک بنگاله بدست اولیای دولت ابد پیوند در آمد و پای تخت آن ولایت
مستقر موکب عالی شد و امرای عظام ولایت عظیم در جاگیرهای خود یافتند مواد عیش و عشرت آماده ساخته لوای
غفلت بر سر روزگار خود کشادند و ارکان سلطنت بانتظام امور ملکی کمتر میرسیدند و فتنه انگیزان که همیشه فرصت آن با
عالم ازان فتنم بیباکان خالی نباشد سر آشوب و شورش بر آوردند و نزدیک رسید که فتنه عمود ترکان فرو نشسته
را بالاکشد احتلال در مبانی احتیاط راه یافت چنانچه خبری که اعتماد را شاید بعسکر اقبال نمیرسید و اگر اندکی از سیاق
معلوم یکی از مقربان بساط عزت میشد یارای آن نداشت که بموقف عرض اقدس رساند و بنقش جهان شسته بود که
حرف ناملائم مذکور مجلس قدسی سرشت نشود و رفته رفته چون حقیقت فتنه هندوستان بوسیله دولتخواهان حقیقی که
صلاح خود منظور نداشته آنچه حق باشد بعرض رسانند معروض موقف حضور شد حضرت جهانبانی بدولت و اقبال ارکان
خلافت را طلب داشته عزیمت انصراف موکب عالی مصمم ساختند هر چند از کثرت باران تمام زمین در زیر سیلاب بود
و آبهای دریا شورش طوفانی داشت و قطعاً هنگام یورش نبود بمقتضای صلاح وقت مراجعت را از لوازم پاس
دولت دیدند تفویض ملک بنگاله بزاهد بیگ مقرر نمودند آن بیدولت روش کهنه حمله باطل اندیش در میان آورده
ارادهای تباه پیش گرفت و از تیره رائی و سیه بختی فرار نمود و پیش میرزا هندال آمد آنحضرت حکومت بنگاله بجهانگیر
قلی بیگ عنایت فرموده جمعی کثیر را بمعاونت او گذاشته و در عین باران مراجعت معطوف داشته متوجه مستقر
خلافت شدند شیرخان چون آوازه مراجعت موکب پادشاهی و روان شدن میرزایان از دار الخلافه آگره
شنود از خود بیرون دست باز نشسته متوجه رهتاس شد و مقرر ساخت که اگر رایات عالیات بر سر او آید از جنگ یکسو
شده از راه جهارکند که آمده بود باز مراجعت نموده اراده بنگاله نماید و اگر بسر جنید برشتند و متوجه دار الخلافه شوند

دقایق امور از غیب در آید و قصد تسخیر کند چون موکب والای حضرت جهانبانی سرحد رسید تیمور خان لکی لشکر و
بی سرانجامی اردوی معلی معلوم کرده بیشتر کشته و پالکی قراولان و استعداد تمام قدم پیش نهاد و به یک بردیک
لشکر از هر طرف قابو می طلبید و بیکس احمال آن بود که از بیر گساری عظیم راست شود این علی قراول بیگی رفته خبر
آورد و بوسیله میر زا محمد ربان حقیقت حال معروض اقدس رسید اگر چه موکب عالی از آب گنگ عبور نموده بسمت مستقر
خلافت متوجه بود چون خبر رسیدن تیمور خان در نزدیک شدن او بمعسکر اقبال شعله قهر و غضب پادشاهی شد
از کمال سطوت قهرمان توجه بجانب او بعطف عنان فرموده هر چند معروض شد که چنین دشمنکی بسامانی عساکر اقبال
که باد پایان چندین مسافت بعید را مانده و گل آمده اند اراضی مرتبه است روی عزیمت بجانب عظیم آباد دل
عزیمت اقبال بعدم استعمال نمودن از پیشگاه مصلحت در این باب لایق دولت آنکه دو جانب طرح اقامت انداخته سر انجام
لشکر نموده بدست دفع فتنه کرده شود آنحضرت بر تو التفات بر سخنان نینداخته از آب گنگ رجوع نمود بجانب
مخالفان عزیمت فرمودند باید دانست که رسمیت قدیم و قاعده مستمر چون کار آگهان ملک تقدیر بعدی گرامی
نیکی منظور شمارند بیشتر از آن ابواب ناکامی گشوده در کشاکش اندوه اندازند تا خوشحالی آن گوهر یکتا از حاسد تنگ
آن سهم سپر دامنه کار باعتدال آمده بنا بر آن دیدن طلوع کوکب و تسخیر افرای جهانیان که از سبب تا دلی بهادر و عالم
اقبال آگاه دلان را مورد شدند دولت اقتدار سرفراز گردانیده بود در یک رسیده هر آینه اگر بیشتر از آن نامرادی چند بظاهر
رخ نماید چهره تامل خرد پیرایان دور بین خراشیده نگردد لهذا لشکری چنین که عالمی تسخیر توان کرد از اعانی چند تیره رای
باستشعار نی چنین امور بظهور آمده بنا بر آن برخلاف مصلحت دید اولیای دولت بجانب اعادی توجه موکب عالی
واقع شد و در جمیع شهر از مسافات بعیج پور ماتیر بان لشکر افتاد در آنجا سیاه آب ست که آن نام در میان
لشکر واقع شد موکب عالی آب رایل بسته عبور فرمود هر چند لشکر پادشاهی اندک و سپاه نالی بسیار بود پیوسته در فراولا
طرفین جنگی که دست میداد نصرت از جانب اولیای دولت قاهره می بود و اعادی از هر طرف بقتل میرسیدند تا آنکه
مدت تساهل و تکاسل با امتداد کشید برادران گرامی که هر یکی گشایش اقلیمی انس بود از کوتاه همی اندیشهای دور از
کار سنگ راه دولت خود ساخته بسعادت اتفاق مانس گشتند و توفیق ادراک خدمت در چنین وقتی نساعد روزگار
دولت ایشان نشده مرحید ساتیر سیمت آمد نقش آن الواح آگهی در ضمائر این آهنین دلان صورت می بست تیمور خان
اردوی بر ماه ماری نگاه گسان معتبر بارگاه علی برشاد و در جملع سر دوگاه ابستاده واساحنگ اندر عرصه خیال حوالی
مساد با آنکه نصرت سوی جمعی از یاده و مردم زبون را اساب آشکاری روز گذاشته خود رو مرحله عقب شسته
نشست و عساکر پادشاهی که پیوسته نصرت ایشان را بود از شدت مکر افرائی آن حیله اندر رواق نشاند لیس
رفته لشکر شکسته شد چون امری می خواهد که ظاهر شود تقدیر بی پروایی ما رکان کار آگاهی ملحق میگردد و از این سلسله

119

ج اول

در شرائط نگ نگهبانی تهاونی عظیم راه می یافت تا شبی که پاتمیش محمد زمان میرزا بود از دوسلستی تمام واقع شد آن روبه باز
که فرصت را در کمین بود دستگیر کرده وقت صبح از عقب اردوی معلی پیدا شد لشکر خود را سه توپ داشت یک توپ
خود و یک توپ جلال خان و یک توپ خواص خان لشکر پادشاهی را فرصت زین کردن است و مجال جیبه
پوشیدن نشد حضرت جهانبانی از غفلت سپاه اطلاع یافته حیران نقش کارگاه تقدیر شدند سررشته تدبیر از دست
رفته بود در وقت سواری بابا می جلایر و تردی بیگ قوچ بیگ بملازمت رسیدند حکم اشرف شد که رو در رفته مهد علیا
حاجی بیگم را برآرند آن دو وفاکیش غیرت اندیش بر در سراپرده عزت شربت گوارای شهادت در کشیدند و میرپهلوان
بدخشی نیز با جمعی کثیر در گرد سراپردهٔ عزت توفیق جان نثاری یافت رحمهم الله وقت بغایت تنگ شده بود حضرت مهد علیا بیرون
نتوانستند آمد و از آنجا که حفظ و صیانت ایزدی متکفل حال و ضامن مال بود ساحت حریم حرم عفت را غوایت خیال
مداندیشان نتوانست پیمود و غبار اندیشهٔ تیره جانان بر حواشی سرادقات عصمت پردگیان جاه و جلال نتوانست
و نفوس ناموس الهی از تقدیس خانه رفعت مدرباش حاجبان غیرت حراست پرده نشینان خلوت خانه عصمت
نمود و خیال فاسد در ضمیر آن تیره درونان راه نیافت و شیرخان آن عصمت قباب را در کمال صیانت پرده
آبروی تمام روانه ساخت و بالجمله چون آنحضرت متوجه پل شدند پل شکسته یافتند ناچار خود را سواره چون نهنگ
دریا نورد بآب زدند قضا را از اسب جدا میشوند مقارن این حال چون نگهداشت ایزدی حافظ احوال آنحضرت بود سقایی
خضر راه ایشان گشت و بدستیاری شناوری او ازین گرداب فتنه بساحل نجات رسیدند آنحضرت درین اثنا
از وی پرسیدند که نام تو چیست او بعرض رسانید که نظام فرمودند که بنام اولیای رعایت و مرحمت بجای آورده
با او وعده فرمودند که چون بسلامت بر تخت سلطنت نشینیم تا نیم روز ترا بادشاهی میدهیم و این قصه نهم
صفر نهصد و چهل و شش بر ساحل آب گنگ برگذر چوسه از کمین تقدیر پرده کشا گشت میرزا محمد زمان و مولانا محمد پرغلی
و مولانا قاسم علی صدر و مولانا جلال تتوی و بسیاری از امرا و افاضل غریق بحر فنا گشتند و آنحضرت با میرزا عسکری
و معدودی ایلغار کرده بدار الخلافه آگره نزول اجلال فرمودند و میرزا کامران آستانبوس عالی سرفراز شد
و بعد از چند روز میرزا هندال بوسیله میرزا کامران و والدهٔ ماجدهٔ او ترسیده در سر افکنده از الور آمده ملازمت نمود و آنحضرت
بمقتضای مراحم ذاتی نوازش فرموده تقصیرات او را از روی اغماض در گذرانیدند و تفقدات بی پایان که از اندازه بشری
زیاده باشد پیش آمدند و چون ناگهان از روی بی تدبیری امری سرنوشت بظهور آمد همواره در تدارک این امر می
بودند و در سرانجام آلات و ادوات تلافی اشتغال داشتند از اطراف ممالک امرا و سپاهیان باستلام عتبه علیه مشرف می‌شدند
درین اثنا سقای پاک سرشت بامید وعدهٔ گرامی بپایهٔ تخت عظمت حاضر گشت حضرت جهانبانی که تاج ده و تخت بخش
ملک مروت و احسان بودند چون سقای مذکور را از دور دیدند فی الحال حسب وعده خود را بر سریر شاهی داده و

تخت سلطنت را بحمت آن حضرت خالی ساخته شتابان موجب عدم او تا نیمروز تحت نشاندند و تخت نشین ملک عدم
ساختند و بعضی احکام و اوامر پادشاهی که طرز خط خالیش آن مدانست مسمی ساخته بحکمرانی پایهٔ امتیاز او را
بلندی بخشیدند و از بحر مواج محبت گرد احتیاج از چهرهٔ احوال او قبیله او برداشتند هر حکمی که زبان جلوس بر اورنگ شاهی
ارتقا طلوع یافت با مضا مقرون گشت میرزا کامران از طلوع چنین ماه و بهجت چنین شکایت رجعین حکایت ظاهر ساخت
و خاطر آزار وی را شاهانه پدید آمد و بعد ازین قضیه روباه بازی شیرخان قصد بنگاله کرد و تاخت و بهار آمده متوقف
شد و جلال خان را با جمعی پریشان بر سر بنگاله تعین کرد و باندک فرصتی با جهانگیر قلی بیگ جنگ در پیوست و داد
جلادت داد و حریفه سر در القدم شجاعت نمود تا از آنجا که سنت الهی و حکمت ازلی تعلق بحد صوتی دیگر بود تمامی
امرای بنگاله در دفع فتنه اتفاق شایسته نمودند و داعیت دوست لو و درین جنگ فراهم نیامد لاجرم جهانگیر
قلی بیگ بعد از کوشش بسیار در معرکه بجز گست قدم ثبات افشرد روی گردانیده رسید اکثر سپاه آورد و
بعهد شمال پادرست برآمدند و جمعی کثیر بصحرای هستی شتافتند شیرخان خاطر از بنگاله فراهم آورده بحدود جونپور آمده
شورا فکند و آن ملک را متصرف و تعلق خود در آورده دست تعدی دراز ساخت و قطب خان که پسر خرد او بود
با جمعی کثیر از افغانان بر سر کالپی و اتاوه فتنه ساز گشت چون این خبر بمسامع قدسیه رسید یادگار ناصر میرزا و قاسم حسین سلطان
اوزبک که آنحدود بجاگیر ایشان مقرر بود و اسکندر سلطان که از جانب میرزا کامران باهتمام بعضی محال کالپی
قیام داشت بر سر او نامزد شدند این شیر مردان معرکه لاابالی در برابر آن روبه صفتان حیله گر در آمده جنگ عظیم کردند
و بتائیدات غیبی فتح روی داد و قطب خان در میدان جنگ کشته شد و حضرت جهانبانی مدتی در دارالخلافه آگره
بسر انجام سپاه نصرت قرین و گرد آوری دلهای پریشان برادران و خویشان و اصلاح بواطن و سرائر ایشان
اشتغال داشتند هر چند رخسار غبار آلود ضمیر میرزا کامران را بزلال نصایح شستند چهرهٔ صفا بهیچ وجه روشنی نمود
چه آنکه زنگار خلاف بصیقل مواعظ زدوده جلای وفاق در آئینهٔ روزگار او بهیچ روی پدید نیامد و در چنین مهم عالی
که با وجود خلاف بواطن اتفاق ظاهر از لوازم پاس دولت بود در چنین هنگامیکه با چندین استغنا قربت میرزا
کس خوب با او بود و از دولت تفضل و احسان حضرت جهانبانی از کابل تا داور زمین شمال رویه و تا حد سمانه جنوب
رویه در حیطهٔ تصرف داشت با چنین پادشاه مفضل و برادر بزرگ ولی نعمت خود متغیر رو مقصر ظاهر شده تمارض نمود
و مقتضای افراط غفلت و تفریط فکر ازین خدمت گرامی تخلف و تقاعد ورزید ایزد تعالی درین کارگاه مکافات نتایج
کردار زود عاید ساخت خیالیه در صدد حیات سزای اعمال خود را بچشم خود دید و بعضی از آن بعد ازین بطراز اجمال
بقلم توضیح در جای خود گزارش یابد چون زبان خود فال بد زده بود حال او بیرحیان شد مصرعه جو اختر سگی دست
آن فال شد راست * بیماری جیدمرش بیش از آمد و از گشت ریشتگی ترشیحات عیسی مشیم یا شته بر سلک احسنود

منعم و میرضای مفصل خود اصرار و تردید او لاخواجه کلان بیگ با جمعی کثیر بلاهور فرستاد و روی از قبلهٔ آمال گردانیده از دنبال او خود روان شد و وبال و خسران را که جالب مضرت دوست و جاذب منفعت دشمن باشد باعث و بانی گشت هر چند حضرت جهانبانی فرمودند که میرزا اگر ترا توفیق همراهی نمیشود و اینچنین قابوی از دست میدهی مردم خود را همراه کن میرزا بر عکس خواهش آنحضرت همگی درین اندیشه که مردم پادشاهی را مدراهی داده همراه خود ببرد و میرزا حیدر پسر محمد حسین گورکان که خاله زادهٔ حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بود همراه میرزا کامران بدار الخلافه آگره آمده شرف ملازمت حضرت جهانبانی دریافته بود و بنوازشهای فراوان ممتاز گشته میرزا کامران بیماری خود را بهانه ساخته اورا همراهی خود سعی کرد میرزا حیدر بجانب میرزا کامران میل ننموده در مقام عذرخواهی شد و از بی فکری حرف رخصت درمیان آورد حضرت جهانبانی فرمودند که اگر نسبت خویشی منظور است از طرفین علی السویه است و اگر ارادت و اخلاص است این نسبت باید بیشتر ظاهر ساخته و اگر تلاش ناموس و مردانگی است خود باید همراه ما شوی که بار سر عظیم میرویم و آنکه میرزا کامران اظهار بیماری می نماید تو طبیب نیستی و دارو شناس نه که همراه روی و آنکه میرزا لاهور را امن تصور کرده خیال فاسد است چه از ما رسیدن هندوستان باز ماندن ازین یورش اگر امری سانح شود کجا سلامت در هندوستان نمیتوان یافت و نیز امر از دو بیرون نیست اگر بار الفتح است شما را چه رو دکه از این امر که از سر بندگی سر از زمین نتوان برداشت که مردن سران زیستن شرف دارد و اگر عیاذاً بالله حال بر خلاف آنست بودن شما در لاهور محال خواهد بود و هر کس که این کنکاش میرزا کامران داده و ناصحش خبط یافته یا خیانت ورزیده و حق را از وی پوشیده و از راه خوشامد در آمده است الحاصل میرزا حیدر بدلالت بخت بیدار طریق هدایت یافت و بدولت رفاقت موکب عالی معزز و ممتاز گشت و میرزا کامران از فوج جمعیت خود سه هزار کس را باسلیقتی میرزا عبد الله مغل همراه ساخت و خود توفیق خدمت نیافت

توجه حضرت جهانبانی جنت آشیانی از دار الخلافه آگره بسمت ممالک شرقیه بدفع فتنهٔ شیرخان و رجعت مراجعت بعد از محاربت و سوانح عبرت افزا که بعد از ان وقوع یافت

چون کارآگهان بدائع طراز هنگامه نگارخانهٔ تقدیر در نقش و نگار طرحی دیگر بندد اگر اکنون کار بر مراد نشود جای شکر است نه مقام شکایت و لهذا ایزد جهان آرای اتفاق از چنین برادران گرامی بر داشت و جمعیت را متفرق ساخت و آنحضرت با لشکری اندک متوجه بسیاری از دشمن شدند و از قوت دل و استقلال همت جبلی خود قلت اولیا و کثرت اعدا را منظور نداشتند و چون موکب عالی بهوجپور رسید شیرخان با لشکر انبوه آنطرف دریای گنگ مدافعت آنحضرت

با سپاه معدود خود از راه شور آب فرمودند و در اندک زمانی برگذر موج خیز پل بسته شد و جمعی از یکه جوانان تیز جلو
قریب صد و پنجاه نفر خود را مستعد کارزار ساخته بر کشتیان پل زین سوار شده آب زدند و مانند شیران دریائی از
موج گرداب نیندیشیده به دریا درآمدند و چون نهنگان دریا نورد در بحر غدار قطره زده از آب گذشته جمعی کثیر را اسیر
ساختند و داد مردانگی و پهلوانی دادند و مخالفان چون نزدیک پل رسیدند اعیان
فیل گردبار نامی را که در جنگ چوسه نکاس موج مدد بود تا شکستن پل سر دادند آن فیل بی اعتدال خود را
بر سر پل رسانید و قواعد آن را در هم شکست در همین وقت از اردوی معلی توپی رها کردند که قوائم فیل گردبار را خورده
ساخت و لشکر عدم که روی آورده بود به هزیمت یافت و جوانان مردی داد شجاعت دادند سلامت آمدند و صلاح
در آن دیدند که لشکر گرانبار به فوج روان شوند ملاحظه و تأنی کوچ بکوچ میرفتند در اثنای راه کشتیهای مخالفان
نمودار شده توپچیان بادشاهی سر دادند کشتی کلان مخالفان در هم شکست و از تلاطم امواج قهر بیرون رفت و مدت
یکماه زیاده در نواحی شوح تغافل بود و در اواخر حال محمد سلطان میرزا و پسران الغ میرزا و شاه میرزا که نسبت
ایشان بحضرت صاحبقرانی منتهی میشود و مهر دختری سلطان حسین میرزا بملازمت حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی
سربلند بود و بعد از سرشار شدن آن حضرت بحضرت جهانبانی جنت آشیانی مخالفت بالظهور آورده چنانچه
بیانی بر سبیل گزارش یافت چون شیره ناطل اروان و سیاست ستیر کار بادل همت کامروا کار ساخته
باز بعتبه علیه حضرت جهانبانی آمده سجود عبودیت تقدیم رسانیده و آنحضرت از کمال مروت و فتوت گناهان
کرده ایشان را نا کرده انگاشته بمراحم بادشاهانه سعادت امتیاز بخشیدند و چون در سرشت اصلی این ناسپاسان
نهاد و نتایج ... دولت و کمر همتی در چنین وقتی اختیار و از معموره پای ادبار قرار و استظهار سپرده
بهاده در اسمای گریختگان دیگر شده راه گریز پیمودند و بسیار از مردم طریق حرام نمکی سپرده خود را
گم کرده رای سلطنت اقتضای حضرت جهانبانی چنان مقتضی گشت که از آب عبور نمود همرنگ جنگی با پدید آمده
تا بهر صورتیکه از پرده غیب چهره گشایش جلوه ظهور نماید و اگر درین مقصد تأخیر در کار رود دیگر چه آمد شد و جمعی کثیر جدا
شده خواهند رفت بهمین حرکت که سد راه رفتن مردم نماید پل بسته عبور فرمودند پیش لشکر خندق زده از اسبها
توپخانه رحمانی رو دو انتظام دادند و جلبا قسمت فرمودند تیرجان در برابر انبوه فتنه و آشوب فراهم آورده خندق
زده نشست و هر چند جوانان از هر طرف بر آمده کارزار میکردند در خلال تحویل سرطان شد و موسم باران رسید و سحاب چون
فیلان مست بخروش و خروش درآمد چکیدن گرفت و آن سرزمین که معسکر عالی بود از آب باران لبالب
شد با چار حصاری بلند که از آسیب گرداب و گل محفوظ باشد طلب کرد بامراء ارده ها و توپخانه و اردوی معلی را آنجا
ساخت گشت و قرار یافت که صباح که روز عاشورا است افواج را ترتیب داده بایستند اگر مخالف از خندق بر آمده

پیش آمد جنگ بر دارند و اگر بجای خود مانند بجائیکه جهت نزول مقرر شده فرود آیند دهم محرم سنه سبع و اربعین و
هشت بآن ناحیه سوار شدند و صفها آراسته محمد خان رومی و پسران استاد علی قلی و استاد احمد رومی و حسن
خانات که سرکاران توپخانه بودند هر کدام گردونها و دیگها را نصب کرده بقانون مقرر زنجیر کشیدند و قول بوجود
شریف آنحضرت امتیاز یافت و میرزا هندال را پیش قول جای مقرر شد و میرزا عسکری برانغار سر کرده و یادگار
ناصر میرزا جوانغار را انتظام داد و میرزا حیدر در تاریخ رشیدی خود می نویسد که آنحضرت دران روز مرا جانب چپ خود
که یمین و یسار آنحضرت اقتران و اتصال داشت جای داده بودند و از بنده تا جوانغار قول بیست و هفت امرای
توقدار بودند شیر خان نیز پنج توپ ساخته برآمد دو جوق که در کمیت بیشتر بودند بیرون خندق ایستادند و سه جوق
متوجه لشکر شدند جلال خان و سرمست خان و تمام نیازیان روبروی میرزا هندال آمدند و مبارز خان و بهادر خان
و رای حسین جلوانی و جماعهٔ کرانی مواجههٔ یادگار ناصر میرزا و قاسم حسین خان رسیدند و خواص خان و برمزید
و جمعی دیگر مقابل میرزا عسکری شدند اول جنگ میان میرزا هندال و جلال خان اتفاق افتاد و حقیقتهای عجیب
بظهور آمد و جلال خان از اسپ افتاد و جوانغار بادشاهی غنیم خود را برداشته بر قول ایشان زد چون شیر خان این
را مشاهده نمود خود با لشکر فراوان هجوم آورده خواص خان و همراهان او نیز بر میرزا عسکری حمله آوردند و بمجرد
حملهٔ افغانان اکثر امرا دست از کارزار برده روی بازپس نهادند آنحضرت بنفس نفیس خود دو مرتبه بر سر لشکر مخالف
تاخته تردد فرمودند هر چند حسابی نیست که بادشاه خود متکفل جنگ شود اما درین وقت مرد آزمائی جودت و جلادت
و حدت شجاعت میگذارد که عمل بر قانون شود چنانچه دو نیزه درین کارزار بدست آنحضرت شکسته شد و داد تردد
و مردانگی دادند اما برادران برادری بجا نیاوردند و امرا قدم رسوخ در دایرهٔ ثبات نگاه نداشته از دخاست تقصیرات
خود ذاهل شدند و چشم زخمی چنین بولی نعمت روا داشتند و آن بزرگوار صورت و معنی که بدیدهٔ حقیقت مآل اشتباه آثار
توانا بودند با چنین لشکر بسیار کم بی نفاق تهی از اخلاص که متوجه این یورش شده بودند با کمال خاطر صبور رجوع کرده تا که بار دیگر
مردانگی بشهرستان عدم شتافتن و سمند حیات را بسر منزل فنا تاختن بمراتب بهتر است از مدارا با دشمنان دوست نما
و با ایشان بنفاق در ساختن و بزور رود بدل بحر لغیان کجبار باختن از آبی که باین بی آبرویان خورده شود سراب
اولی چنانچه از روش تاختن بنفس نفیس خود در نظر اهل روزگار صورت این معنی حایت ظهور داشت بعضی از دوربینان
بلجهت فست شناعت و الحاح در رکاب دولت زده بزور برآوردند انحرف نظر بوسائل عالم اسباب میگوئیم و الا در
عالم تحقیق برارندهٔ ایزد جهان آراست چون صعود کوکبهٔ ایجاد و علو سلطنه ظهور حضرت شاهنشاهی در زمان خاص و
مکان مخصوص نزدیک شده بود داور بدایع آفرین اینچنین نیرنگ هویدا ساخت گروهی از خردمندان را قیاس
آنکه این واقعه برسم فرید آگاهی و تنبیه امرا است نه از قسم یادداشت کردار چنانچه بر حکمای سلف مقرر است که جاوید

روزگار است که اصل امر اعتقال است و است سوامع بجای رنگار رطالعه ار روشن ضمیران پاک سرشت را سلطه آنکه این سانحه
نقش ترتیب است چون کارکنان کارگاه تقدیر مستعدی را پایهٔ بلند سیر ساختن خواهند اول جامع مراتب گوییا ساده
عم و صحت وسقم و راحت و محنت و بسط و قبض مسگرداند تا مرتبهٔ والای سروری را شایسته شود و رحی از تیر بلا
عرصه شود بر آمد که عرض این اشاآنست که مت آگهی بران رفته که بر گاه سعادتمندی را عطیهٔ عظمی کرامت میشود
وبران حصول این دولت علیا نزدیک میرسد در بیشگاه آن وقت مورد محن و مصرف فتن میسازد و گر نقصی
آدیان جاه و جلال آدمی لساسد تا چون بدرجهٔ کمال و ذروهٔ قصوی متصاعد شود حال این لقطه سید عن الکمال
او گرد در بستن ته بیان کنم که چون آن طهور انوار انطار الهی و مطالع لشری که طینت قدسی رست حضرت
آلسه احامل آن گشته بود در مکاس بطون طهور افراد متنوع جلوه گرفت قدم در عالم ملک شهادت می نهاد سطرا
خاص از آن در مراتب رفعت شرف ترتیب میبافت و اکنون که زمان ظهور مقصود اصلی از آن نور که وجود
اقدس حضرت شاهنشاهی ست قریب شد تعبیهٔ نام صحیفه را سیداس دولت ارجمند ساخته جمال آرای
کارگاه ابداع چنین کار فرمائی کرد اکنون از پرده کشائی بار آمده بسر سخن می آید و بالجمله چون کشتی که در ستی
جهان را آسار اساس باشد بظهور آمد تا کنار آب گنگ که بحمیا نک وسیع بوده باشد امرای بی جنگ رو گردانیده
بساختند جرای کافر نعمتی حق ناشناسی یافته غریق گرداب ناکامی شدند و سفائن حیات خود در امکافات
نادرستی بموج خیز فنا دادند و حضرت جهانبانی بقدم ثبات و تمکین فیل سوار شده از آب عبور فرموده و
یکبار بار فیل فرود آمد راه برامد ملاحظه میفرمودند چون کناره بلند بود و راه برامدن نمیشد یکی از سپاهیان از غرقاب
نجات یافته در آن کنار رسیده دست مقدس آنحضرت را گرفته بالا آورد و و دیعت بختیاری سعادت جاودانی بخت
رلت بخت آنحضرت بنام و مولد او پرسیده باعرض رسانید که نام من شمس الدین محمد و مولد من غزنیست
از آن زمان بسرانجام مراسم آنحضرت او را و اوثبهای خسروانه امیدوار فرمودند و درین آشا مقدم سگی راعیان
میرزا کامران آن حضرت را شناخته خود را در سلک جمعیت بندگان نوید دولت درج ساخت و بایین عیت آئین
خود را امیش گشید و به اعید الطاف پادشاهی نوید اختصاص یافت حضرت جهانبانی از انجا متوجه دار الخلافه
آگره گشتند در اثنای راه میرزایان آمده همراه شدند چون بحدود موضع بهنگاپور رسیدند اهل آن قصبه راه جنگ
و و فرصت هزیمت یادشاهی لشته در مقام بی ادبی در آمدند چنانچه هر کس بدست ایشان می افتاد قصد او مینمودند
حقیقت این معامله چون بعرض معلی رسید حکم عالی شد که میرزا عسکری و یادگار ناصر میرزا و هندال میرزا تنبیه
این گروه سعادت نیافته دستبردی نمایند تا دیگ کسی قریب سی هزار کس از سوار و پیاده از این گروه تنها و تمهید
فراهم آمده بود چون حکم پادشاهی بایشان رسید میرزا عسکری از رفتن تقاعد نمود یادگار ناصر میرزا و هندال میرزا

ج اول ۱۲۵

میگویند که از بی اتفاقی شما یان کار بایجا رسید منهور متنبه نمیشوید و یادگار ناصر میرزا و میرزا هندال فرمانبرداری
نموده متوجه آن جماعت شدند جنگ عظیم در پیوست و جمعی کثیر از کوران بی سعادت بقتل رسیدند و میرزایان
تنبیه نموده مراجعت کردند و میرزا عسکری که بشکایت ناک آمده بود معاتب شد و از انجا حضرت جهانبانی
فرموده باگره نزول اجلال فرمودند اطراف ممالک بر هم خورده بود و فتنه از هر طرف سر بر زده صبح دیگر بمنزل
قدوة الاکابر میر رفیع که از سادات صفوی بکمال علم و عقل منفرد و باکرام و اجلال سلاطین ممتاز وقت بود
تشریف برده مشورت فرمودند آخر الامر رای جهان آرای قرار بران یافت که بجانب پنجاب نهضت فرمایند
اگر میرزا کامران را تفضل داوری و سعادت یاوری کند و در مقام تلافی و تدارک در آمده کمر بنیکو خدمتی بربندد
رخنه فتنه بسته میگردد باین عزیمت صائب از انجا متوجه لاهور شدند میرزا عسکری بسنبل رفت و میرزا هندال بالور
رفت و سیزدهم محرم این سال قاسم حسین سلطان بموافقت بیک میرک در ساحت دهلی سعادت رکاب بوس
دریافت و جمعی کثیر در ملازمت فراهم آمدند و در بیستم شهر مذکور از انجا بیشتر نهضت فرمودند و در بیست و دوم این
ماه در قصبه رهتک هندال میرزا و میرزا حیدر دولت اقدس دریافتند و در بیست و سوم ماه حضرت جهانبانی
در همین منزل نزول اجلال فرمودند اهل قلعه دروازه شهر را بر روی آنحضرت بستند و ابواب شقاوت بر خود گشودند
و آنحضرت بدولت و سعادت متوجه شده در اندک زمانی اهل قلعه را تنبیه فرمودند در سفدهم صدر موکب والا بسهرند
رسید در بیستم این ماه میر فقر علی در اثنای راه محمل حیات بربست و چون موکب عالی در حوالی لاهور قریب دای
دولت خان رسید میرزا کامران باستقبال آمده ملازمت کرد و آنحضرت در باغ خواجه دوست منشی که دلکشاترین
منازل لاهور بود بدولت فرود آمدند و میرزا در باغ خواجه غازی که دران ایام دیوان میرزا کامران بود منزل
گرفت و متعاقب آن میرزا عسکری از سنبل رسید و در خانه امیر ولی بیگ نشست و در مولد دولتمند سعادت منقبت
شمس الدین محمد که بر کناره دریا دست داده بود آمد و بنوازشهای خسروانه سربلندی یافت و در غره ربیع الاول
نهصد و چهل و هفت تمامی برادران گرامی و امرا و سائر ملازمان جمع آمدند و با وجود چندین اسباب آگاهی
و تنبیهات آسمانی این عزیزان آگاه نمیشدند و کمر صدق بر میان همت نمی بستند و در هر چند گاه در ملازمت حضرت
جمع آمده کنکاش میکردند و بر اتفاق و یکجهتی عهد و پیمان می بستند و اکابر و معارف را برین گواه میگرفتند و اکثر
اوقات خواجه خاوند محمود و برادر خواجه عبد الحق و میر ابو البقا داخل کنکاش میبودند تا آنکه روزی جمیع میرزایان و اعیان
دولت و اکابر جمع شده بر اتفاق و یکجهتی تذکره نوشتند و تمام اهالی و اعیان گواهی خود را بران سجل سعادت ثبت
نمودند و چون این محضر وثوق باختتام رسید شروع در کنکاش کردند آنحضرت در هر باب نصائح بلند و کلمات ارجمند
فرمودند و بر زبان گوهر بیان گذشت که وخامت عاقبت طائفه که از جاده قویم اتفاق عدول کرده اند

رتبت علی الخصوص بعد از نزدیکی چون سلطان حسین میرزا در خراسان کوس رحلت زده بود و پسر کامکارش
گذاشت بایستان دولتی مستقل و سامانی موفور ارزانی افتاد و در آن ملک خراسان که چندین سال بپاس دولت
معدلت مرکز امنیت بود در اندک فرصتی مورد چندین حوادث گشته بتباهی بیک اشتغال یافت و از جمیع فرزندان
بعد بدیع الزمان میرزا که بروم رفت اثری نماند و همه فرزندان میرزا مغفور و اولاد خواص و عوام مقتول و نابود
شدند و حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بهندستان بدین وسعت رایت سلطنت گرفته اند اگر از روی اتفاق تمامی
از حیطه تصرف بر آمده بدست چندین ناکسان در آید دانایان تماراجه گویند اکنون درین باب سر بجیب تفکر باید
فرو باید برد و از گریبان غیرت سر دل باید آورد تا در میان خلائق سربلندی حاصل آید و موجب گردآوری
رضای ایزدی گردد هر یک از ارباب عهد و پیمان و اصحاب مواثیق و ایمان حسین عهدی قربت را فراموش
کرده مقتضای هوا و هوس حرف سر گشت میرزا کامران گفتند آنکه بخاطر من میرسد آنست که بادشاه همه میرزایان
جریده روزی چند در حال بسر برند و اهل و عیال تمام مردم را من برداشته بکابل برم و بجائی رسانیده باز آمده ملحق گردم
و میرزا اسد الدین و یادگار ناصر میرزا گفتند که بالفعل جنگ با افغانان صورت نمی بندد مناسب آنست که بکدو و کوه رفته
آن ولایت را بدست آوریم و لشکر و ذخایر را تسخیر کنیم و چون این در ملکت بدست افتد و کار را انتظام آید
تخلیص این ملک باشد خود میرزا حیدر گفت مناسب آنست که تمام میرزایان از کوه سهرند تا کوه
سارنگ را استوار استحکام ساخته مستعد و من متعهدم که باندک تقویتی در دو ماه کشمیر را تخلیص سازم و چون خبر گرفتن
کشمیر رسد هر کس متعلقان خود را بکشمیر فرستد که جای محفوظ است چهار ماه باید که شیرخان برسد و ناگزیر دو بهار
ضرب رها که عهد و محاربه اوست بکوهستان نمیتواند رسید و در اندک فرصتی لشکر افغانان ویران خواهند شد و
چون زبان اینها با دل موافق نبود سخن نا تمام شده مجلس تمام شد و هر چند گاه سخن درمیان می آمد و آنحضرت بصلاح
از حد میر بود که شاید میرزا کامران را چراغ خرد روشن شود و از تیره رائی برگشته در مقام صفا آید میرزا از سخن
خود برگشت و یکجهتی او آنکه هر یکی بطرفی ویران شوند و خود بکابل رفته گوشه عشرت را غنیمت شمارد و پیوسته
در اندیشهای نادرست فرو رفته بود و سخنان اقبال کش هوش افزا امید امیر میساخت بظاهر دم از موافقت
میزد و میگفت بطالان مسعود می برایم و از یکدلی و یکرنگی به پیکار مخالف کمر همت می بندیم و از راه باطن اساس
مخالفت را استوارتر میساخت تا آنکه از خیرگی و تیره رائی قاضی عبدالله صدر خود را پنهانی پیش شیرخان فرستاد
که از الله و داد استحکام عهد و پیمان صحبت با وی دو کام خود را در مدد و شمس جویند و در مضمون مکتوب چنان نوشته
که اگر پنجاب بدستور سابق بر من مقرر دارند در اندک زمانی کارهای شایسته تقدیم رسانم شیرخان بعد از این تقدیم
بادیلی آمده قدم پیش می نهاد این قضیه را از مساعدت بخت خود شناخت و اندیشه شد که اگر کشمیر برم مبادا

کار من پس تر افتد و از جمعیتی که در لاهور می شنید متوهم بوده کمال هراس سیاست در این اثنا صدر پر غدر که با دیانت
فطرت شرارت جبلت داشت رسید شیرخان که مدار رشد او بر روباه بازی بود صدر را گرم دریافت و از فرد با اتفاق
از یکدل بهزار دل شد و جواب او را موافق مدعای میرزا بگفت و این بدولت تحریص پیش آمدن مخالفت
نمود و مقدمات خذلان در میان آورد شیرخان حیله سازی را با و همراه ساخت تا حقیقت معامله آگاهی یافته
بازگردد میرزا کامران فرستاده شیرخان را در باغ لاهور دید و در آن روز جشن داشت و حضرت جهانبانی را نیز التماس
کرده آورد و بار دیگر میرزای کوته اندیش خام طمع بازبهان بی سعادت را پیش شیرخان فرستاد درین مرتبه این
نمک بحرام بکنار دریای سلطان پور رسیده حرف نادولت خواهی در میان آورد و شیرخان را از گذشتن آب
دلیر ساخت و درین اثنا مظفر ترکمان که بقراولی بنواحی آب سلطان پور تعین شده بود آمده بوقت عرض رسانید
که لشکر از آب سلطان پور عبور کرده جلید دبیگ برادرزاده من که بسیرت و صورت از مقبولان و منظوران درگاه
بود بشهادت رسید او اخر جمادی الاخری حضرت جهانبانی و میرزایان از آب لاهور که پایاب بود عبور فرموده
کوچ بکوچ بکنار آب چناب رسیدند و حضرت جهانبانی را چون داعیه کشمیر تصمیم یافته بود جمعی را همراه میرزا حیدر
ساخته میرزا را پیشتر از خود بصوب کشمیر فرستادند در آن هنگام که میرزا کامران بجنگ سام میرزا بقندهار شتافت
میرزا حیدر را از جانب خود بحکومت لاهور گذاشته بود خواجه حاجی و ابدال ماکری و ریگی چک و جمعی از امرای
کشمیر مخالفت والی آنجا نموده بحدود لاهور آمده بودند که با تفاق میرزا حیدر لشکری از میرزا کامران گرفته ولایت
کشمیر را در تصرف خود درآرند و هر چند میرزا حیدر سعی نمود لیکن این آرزو صورت نه بست و در وقتیکه میرزا هندال
خطبه بنام خود ساخته فتنه انگیز شد میرزا کامران از حدود لاهور بدار الخلافه آگره توجه نمود میرزا حیدر بکوشش
تمام از دار الخلافه لشکری با سلیتی با باجوجاب که از عمده های میرزا کامران بود ترتیب داده فرستاد که سدرست
امرای کشمیر که نام ایشان ذکر یافت رفته ولایت کشمیر را در تصرف آرند بابا جوجاب در رفتن مساهله نمود تا آنکه
قصه پرغصه گذر چوسه که چشم زخم دولت ابد پیوند بر زبان عام افتاده مشار الیه فسخ عزیمت نمود و امرای کشمیر در حدود
نوشهره و راجوری در شعاب جبال بسر برده منتظر امری میبودند و از ایشان پیوسته نوشتها بمیرزا حیدر می آمد که بملک
مرغبات تسخیر کشمیر و میرزا آن خطوط را بموقف عرض حضرت جهانبانی میرسانید و خاطر اقدس را روز بروز بسیر
دلگشای کشمیر شوق می افزود درین ولا بموجب آن رخصت دادند که اولا میرزا با جمعی بنوشهره رود اگر امرای کشمیر که او را
ترغیب رفتن کشمیر میکردند آمده ببینند سکندر توپچی با مردم خود که جاگیردار نزدیک آنجا بود دست آمده ملحق شود و
چون لعینه رسند امیر خواجه کلان بیگ که از امرای کلان حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بود و مجمل احوال
او ایراد یافته خود را بکنار رسانده و چون خبر رسیدن خواجه کلان بیگ بمسامع علیه حضرت جهانبانی خود بدولت

اقبال شده آن صوب گردید و آنحضرت در کنار دریای حیات بودند که میرزا کامران و عسکری میرزا با خواجه عبدالحق
و خواجه خاوند ... متوجه کابل شدند و محمد سلطان میرزا از حدود ملتان جمعیت تفرقه شده بر لب دریای سند به میرزا کامران
ملحق شدند ... در رجب سنه و نهصد و پنجاه و هفت که حضرت جهانبانی را که عزم رفتن کشمیر مصمم بود میرزا هندال و یادگار ناصر میرزا
و قاسم حسین سلطان ازبک و ... نجابت سپردند و خواجه کلان بیگ که همراهی حضرت جهانبانی جنت آشیانی قرار داده بود
از سیالکوت رفته به میرزا کامران همراه شد و سکندر توپچی جو در انگوه سار بگشت شدند و در رجب سنه و نهصد و چهل و هشت که حضرت
جهانبانی بسوی میرزایان متوجه شدند بعد از جدا شدن میرزا هندال میرزا و یادگار ناصر میرزا از فی مابین با غوای
سک گکر از ملازمت جدا شده با لشکر ... بودند و راه مخالفت پیش گرفته از آن حضرت جدا گشتند در این اثنا قاضی
عبدالله با جمعی از اعیان رسید قرار داده میرزا هندال ایشان را گرفته پیش میرزا آورد و اعیان به رو زگار
نقل رسید و عبدالله نیز و بخت که نفسی سه از عمر ش ... بود بسعادت پای دوست از سعادت نجات یافت
و تا بیست روز میرزایان در تیه حیرت سرگردان بودند هیچ نمی دانستند که چه کار کنند و کنار رود دار بخت و سعادت جاوید
و همه تی دولت را که از دست قصد گم کرده و راه مقصود را بی سر و پا متحیر بگشتند و حضرت جهانبانی راه تتت
سته میکر بودند ... و قیاس ... آب ناما و علاء هیچ جانی سه رفته تحمل ورا دتوکل طی منازل قطع مراحل
میفرمودند تا آنکه در ... آواره نقاره رسید بعد از تحقیق ظاهر شد که ... گروهی میرزا هندال و یادگار ناصر میرزا در
... طلب میرزا حضرت جهانبانی میر ابوالبقا را که از همراهی میرزا کامران جدا گشته درین یورش مصاحب موکب همایون
... الاولی میش میرزایان فرستاد ... میرزایان موکب اعلام دهد تا به سعادت بخش خود را اعتصام
میرزایان را با سلام ... علیه ... آمد میر بموجب اشارت عالی میرزایان را پذیر ساخته بدولت ملازمت سعادت
مراجعت رهنمون گشت و با تفاق متوجه ... شدند و خواص جهان و وجوه عظیم اعیان از دو سال می آمد میر سید
لشکر ظفر قرین بعنایت اندک تو سمند ... گردید و واحد شعبان کار ... والای ناحیه رسید امیر سید محمد باقر حسینی
که دبیانه سادات و علمای سند بود در حلت نمود و ... شد و آنحضرت ... علم فرمودند و چون عالم
کون و فساد ... گسی و گ ... که شیوه بالغ نظران مقام تسلیم ست داده بحکم ایزدی راهی گشتند
و چون به ... لگاه که ... آن سرزمین بو ... حلال شد فرمان عنایت
و منشور التفات و خلعت فاخره ... یک ... و کجک بیگ فرستادند و ... خان جهانی و علم و نقاره
امید وار ساخته در باب دولتخواهی و خدمتگاری و فرستادن غله ... امر فرمودند ... لگاه استقبال فرستاده
مراسم تسلیمات بجا آورده و احترام پیش آمد اگرچه بخت یاوری کرد که آمده سعادت زمین بوس دریابد اما در کشمیر
مامور شده بود فرمان ... مقام ... پیشکش لائق فرستاد و هم سوداگران را سر براه کرد که از اقسام اجناس

معسکر والا آورده فروختند و کشتی بسیار سامان نمود که از آب عبور فرموده متوجه بکر شدند و یادگار ناصر میرزا که هراولی میش پیش میرفت و در بیست و هشتم رمضان نهصد و چهل و هفت رایات عالی که بیچ و دیگر رسید و پیش از آن بدو روز قاضی غیاث الدین جامی را که انتسابی باین دودمان عالی داشت و بفضائل و مکارم متحلی بود بمنصب صدارت ممتاز فرمودند و چون بتوفیق ایزدی چندین اخطار سفر قطع نموده بیچ و دیگر منزل شد قصبهٔ لوهری که در کنار دریای سند و بروی بکر واقع شده است مضرب خیام عالی گشت آنحضرت بنفس نفیس خود در باغی که حوالی آن قصبه در نزاهت و لطافت عدیل نداشت نزول اجلال فرمودند عمارات دلپذیر که در آنجا تعمیر یافته بود بندبات اقدس حضرت جهانبانی رونق پذیرفت و سائر بساتین و منازل بملازمان رکاب دولت تقسیم یافت میرزا هندال چهار پنج کروه گذشته فرود آمد و بعد از چند روز از آب گذشته منزل کرد و یادگار ناصر میرزا نیز بعد از و بآن جانب آب منزل گرفت سلطان محمود بکری که از توابع میرزا شاه حسن بیگ ارغون بود ولایت بکر را ویران ساخته استحکام قلعه داری نمود و کشتیها را ازین طرف آب برده در زیر قلعه لنگر کرد و این شاه حسن بیگ ولد میرزا شاه بیگ ارغون است که چون حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی قندهار را از و بزور گرفتند او بجد و دتته و بکر افتاد و تمامی این ناحیت را در تصرف خویش در آورد چون موکب همایون بقصبهٔ لهری نزول یافت منشور عالی بسلطان محمود فرستادند که آمده احراز سعادت آستان بوس نماید و قلعه را بملازمان درگاه سپارد او معروضداشت که من نوکر میرزا شاه حسنم مادام که او بملازمت نیاید آمدن من در آئین نمک خوردن پسندیده نیست و بی رخصت او قلعه سپردن هم سزاوار و امثال این ضعیف تالی نمود و آنحضرت او را معذور داشته امیر طاهر صدر و میر سمندر که از ملازمان معتمد بودند پیش میرزا شاه حسین بتته فرستادند و بمواعید عنایات شرف امتیاز بخشیدند میرزا شاه حسین فرستادها را نادیده شیخ میرک اکه نقاده اولاد شیخ پوران بود و جماعهٔ ارغون از قدیم بشیخ مذکور ارادت و اعتقاد داشتند برسم رسالت با پیشکش لائق بمصحوب ایلچیان پادشاهی بدرگاه معلی فرستاد و عرضه داشت نمود که ولایت بکر محصولی کم دارد و ولایت جاجکان در معموری و آبادانی و کثرت زراعت و بسیاری غله ممتاز است مناسب دولت آنست که عنان عزیمت بآنصوب منعطف سازند و آن را در تصرف در آرند که هم سپاه دولت را فراغت خواهد بود و هم من بخدمت نزدیک خواهم شد و دولت یمن قرین و سعادت همنشین آمد که آنحضرت با جد و دنزول اجلال ارزانی داشته و هم غرور و تدبیح دغدغها از خاطر زائل کرده بسعادت رکاب بوس سرافراز خواهم شد و معروضداشت که چون من بعزبساط بوس مستسعد گردم باندک توجه حضرت ملک گجرات در حوزهٔ تصرف اولیای دولت خواهد در آمد و بعد از انتظام مهام آن سائر ممالک هندوستان بدست خواهد افتاد و آن ناجوانمرد حقوق را بالعقوق مبدل ساخته از در مکر و تزویر در آمده سخنان راست نما را جلوه میداد آنحضرت میرزا هندال را بجانب پاتره آن حدود تعیین فرمودند و تا پنج شش ماه خود

در بهشت گاه لهری بسر بردند که شاید حاکم ته راه سعادت پیش گیرد دریں اثنا بهمت سرواری میرزا هندال مورد ملت او

سی دیار بتشریف ارزانی داشتند و مقدم دولت فرا پایه سعادت او را سربلند گردانیدند چون زمان طلوع نیر اقبال

و طلوع نجم جاه و جلال که زینت بخش جمال صورت و معنی و حسن افزای کمال دینی و عقلی ست نزدیک رسید اسباب

حصول این دولت عظمی و آثار وجود این عطیهٔ کبری زمان زمان آماده تر میگشت که بفیض قدوم آن نور پرور دارد

دیدهٔ انتظار جهانیان بیدار ساکنان قدسیان عالم بالا روشنی پذیرد و مشام امیدواران از بوی مقدم آن درهٔ اکلیل خلافت

صبای صبح سعادت گرد آن بود که درین نوروز فرخ ترین آلی و تشریف ارزانی و نهصد و چهل و هشت حضرت

مهد علیا قدسی بسانی مریم مکانی را که فروغ عفت و طهارت و نور سلطنت و ولایت از جبین مبینش می درخشید تا آئین

پادشاهی و روش بزرگی در حبالهٔ عقد در آوردند و جشن اقبال آراستند و از گنجینهٔ انعام نقد ها زر و زر نگار بخشید

دلهای عالم دولت سرور و معمور ساختند و خواجه بهری جامی درین امر سعادت پیرا کمال جامعیت و عبودیت بجای آورده

از انعامهای دولت و اقبال شکوه از دوی علی شدند و مدتی چند در کار همه سعادت بود در رفته رفته از نبید دولتی زیبدارا

گرامی علد و ویرانی لاست رو داد و پیوسته در خواطر سرایان که همرکاب و همعنان بودند اندیشه‌های سست و فکرهای

نادرست که در شرب منافقان گوارا و مطبوع تواند بود میگذشت تا آنکه میرزا هندال بموجب اغوای یادگار ناصر میرزا

که پیوسته در باطن داعی مخالفت بود به تحریک قراجه خان که از جانب میرزا کامران ایالت قندهار داشت بر جانب

قندهار زد و کس پیش یادگار ناصر میرزا فرستاده از رفتن خود طلبیدن او اعلام نمود چون این خبر مسامع قدسی

آنحضرت رسید روز سه شنبه سیزدهم جمادی الاولی نهصد و چهل و هشت منزل سر الوالعالی تشریف برده صحبت نرگاه

داشتند و با عزار تمام شیخ میرک پیش یادگار ناصر میرزا برسم رسالت فرستادند که میرزا از خطرگاه خطا مسالک

مستقیم صواب آورد و میر سعادت رفته میرزا را بسمعان سعادت آموز و مقدمات نصیحت آمیز از راه مخالفت باز آورده

بشاهراه موافقت رهنمونی کرد و بر عقیدت و آئین حقیقت خوانده از اندیشه‌های نادرست باز داشت و مقرر

ساخت که میرزا از آن گذشته ادراک ملازمت نماید و بعد ازین در پیشگاه خدمتگاری و جانسپاری ثابت قدم باشد

مشروط بآنکه چون هندوستان فتح شود از سه حصه یک حصه از و باشد و چون کابل بزوال حال واقع شود غزنی و

چرخ موضع لوگر که حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بوالده میرزا عنایت فرموده بودند با و تعلق گیرد و چهار شنبه

میر جهت رسالت تقدیم رسانیده مراجعت نمود و مردم بکرار رفتن میرزا واقف شده جمعی را از سر کشتی فرستادند و در

میر تیر باران کردند و جمعی چند کاری میر رسید روز دیگر ازین عالم فانی بملک بقا پیوست حضرت جهانبانی را ازین واقعه

غم اندوه رفت تمام روی داد و تأسف عظیم فرمودند و بر زبان حقائق ترجمان گذشت که از مخالفت های دشمنیهای

برادران و عدم حق شناسی نمک پروردها مدد کوی یاران و دوستان که ملک هندوستان از دست بیرون رفت و

۱۳۱ ج اول

چنانچه کلفتهای روی نمود همه یکطرف و این واقعه یکطرف بلکه آن حوادث طرف این نمی توانند شد و الحق بر گنجی
همین قدر بود که از زردی قدرتهای فرمودند لیکن چون در ذات مقدس حضرت جهانبانی خرد دوربین و عقل
حق شناس ودیعت نهاده دست قدرت بود درچنین مواقع که لغزشگاه بزرگان دین و دولت قرین عقل
کامل بوده بر رضا و تسلیم گرائیدند و هر آینه در امثال این سوانح دانش ربانی که لباس مردم را پای صبر از جای میرود
و هوش تمن حمایت است با عقل خدا داد مشورت فرموده برضا گراید و اگر بواسطهٔ هجوم عوام و استیلای طبیعت باین هنگام
نتواند رسید جزع و فزع که شیوهٔ دلبستگان عالم صورت است گذاشته تنگنای شکیبائی در سازد و لله الحمد که آنحضرت
اگرچه بمقتضای بشریت در اول حال قدری مغلوب احزان و هموم شدند لیکن برهنمونی عقل کامل نظر بر کنه بالغ نظران
خداشناس در گلستان رضا و تسلیم گلدسته بند میوه چین باشند بسوانح کونی خرسند گشته بسودا در تقدیر ایزدی دل بستند
و بدیدهٔ حقایق بین تماشاگر شگرف نقوش این حدائق شدند بعد از بیست شش روز این سانحه خبر تحبس یادگار ناصر میرزا
از آب عبور نموده سعادت ملازمت حضرت جهانبانی دریافت آن حضرت او را از روابط مهربانی پیوند روحانی دادند
درین اثنا شیخ میرک فرستادهٔ حاکم تته را رخصت داده بحاکم تته منشور عالی فرستادند که اگر التماس نموده بموقف
قبول پیوسته بشرطیکه از روی عقیده آمده ملازمت کند والی تته مانی حرف آمدن در میان داشت چون سخن او
از چراغ صدق بی فروغ بود دیر توقع میتافت تا آنکه حضرت جهانبانی لکر و آن حدود را بیادگار ناصر میرزا
مکرمت فرموده غرهٔ جمادی الاخری قصد جیل و بهت بصوب تته نهضت فرمودند و آنچنین ولایت خراب
که بیمامن عدالت بادشاهی رو بآبادانی نهاده از ارتفاع غلات و محصول حبوبات بدرجهٔ اعلی رسیده بود بمیر ابوا
بیشتر عزیمت فرمودند نزدیک تته پیوان و فضیل بیگ برادر منعم خان و رشن بیگ برادر ترسون خان و جمعی دیگر
تا میت لنکر کشتی سوار میرفتند که جمعی از قلعه برآمده قصد این جماعه نمودند اینها باتفاق از کشتی برآمده بجانب مخالفان
تاختند و مخالفان روی گریز نهاده بقلعه در آمدند چندی از این شیران بیشهٔ مردانگی نیز بقلعه در آمدند چون از کمک نا امید
بودند مراجعت نموده باردوی معلی ملحق گشتند و در نهم رجب حضرت جهانبانی بدولت و اقبال رسیده قلعهٔ سیوان
را محاصره فرمودند پیشتر از آنکه موکب همایون بگرد قلعه نزول فرمایند محافظان حصار حدائق و عمارات حوالی قلعه را
ویران ساخته بودند در ایام محاصره حاکم تته پیش آمده سر راه گرفت و نگذاشت که غله باردوی ظفر قرین برسد
از امتداد محاصره و کم رسیدن غله بعسکر اقبال فرومایهای بی حقیقت راه گریز پیش گرفتند تا آنکه مردم کلان با
که گمان حقیقت بآنها برده میشد پای صبر از جای لغزید چنانچه میر طاهر صدر و خواجه غیاث الدین جامی و مولانا عبد الباقی
برخاسته باردوی حاکم تته رفتند و میر برکه و میرزا حسن و ظفر علی بیگ و خواجه محب علی بخشی پیش یادگار ناصر میرزا
شتافتند و درین اثنا بمسامع علیه رسید که منعم خان و فضیل بیگ و جمعی دیگر اتفاق نموده میخواهند که خود را بکنار

گشت آنحضرت از روی احتیاط رستم خان را که سرگروه ایشان بود دستبند ساخته تحت باین شرح نوشته شرح تمه از
احوال یادگار ناصر میرزا پرداخته شود چون آنحضرت او را بمرگداشت لهری را جای اقامت خود ساخت دو
مرتبه مردم قلعه را غافل بر سر میرزا ریختند خواهی نخواهی ایشان میرزا مردانگی نمود درین جنگ بطور آمد محمد علی
قالوچی و تیر ادل که هر دو با رستم خان قرابتی داشتند مردانه شربت شهادت در کشیدند بار سوم دلیرانه از کشتی برآمده در
یک زمان جنگ صف کردند درین مرتبه مردم میرزا آنچنان دستبردی نمودند که قریب سیصد چهارصد کس مخالف
بقتل رسیده آن ریگ تفسیده بخون فاسد این جوق گرفتار سیراب شد و آنچنان ترس فرو گرفت که دیگر اراده
پیشدستی نکردند و میرزا شاه حسین بیشتر داعیه فریب نمود قرار داده میرزا را از راه راست بیرون برده مار قلی سردار
خود را پیش او فرستاد که من پیر شده ام و غمخواری مدام صبیه خود را تو لست میکنم و خزائن تو سپارم و روزی چند
که از حیات مستعار من باقیست رایگان از دست مده هم و باتفاق ملک گجرات تسخیر خواهد شد العرض این ساده لوح
را بمواعید کاذبه غره کرد و فریفته ساخت و او از سخافت عقل اعوجاج عکد داع بیوفائی رحیمی حال خود ساخته اگر ذره
از مروت و شمه از فراست در جبلت او تعبیه می بود بر تقدیر صدق مواعید هم مرکز قدم در دائره بیوفائی می نهاد دور
سخنان غرض آمیز غدر اندیشان گوش هوس نداشته بحقیقت ورزی خود را سربلند میدانست و چون حضرت
جهانبانی عسرت لشکر را دیده کس پیش یادگار ناصر میرزا فرستادند که خود را بر سر حاکم ته که سر راه گرفته بردی رساند
تا معسکر اقبال از تنگنای ضیق توسعه گراید میرزا اگرچه از ... ل گرفته بود اما پاس ظاهر بقدر ظاهر نموده پیش خانه خود
بیرون فرستاد و در روان شدن بر بهان خیال خام تعلل و اهمال می نمود درین اثنا حضرت جهانبانی شیخ عبدالغفور
را که از نسل مشایخ ترکستان بود و آنحضرت از ایلچی از میرزا لات خود ساخته بودند فرستادند که اهتمام نموده میرزا را از رود
بیارد این بی سعادت چنانچه گفته‌اند مصراع کین ره که تو میروی بترکستانست * تحروی کرده بر عکس معامله چند
سخنان ناشایسته خاطرنشان میرزای کوتاه بین کرد که در ارکان ظاهر میرزا بر حلل تمام راه یافت و پیش خانه را
که بیرون فرستاده بودند برگردانید و عذرهای ناموجه گفته فرستاد چون معلوم حضرت جهانبانی شد که در کار یکجهان
بر سر ناسازگاریست و تنگی معسکر اقبال از اندازه میگذرد توقف در حوالی قلعه مناسب وقت ندیده بتاریخ هفدهم
ذیقعده بجانب بکر و لهری توجه فرمودند درینحال یکی از اعمال نامرضیه یادگار ناصر میرزا آن بود که باغوای
حاکم ته گندم و غله که از زمینداران دولتخواه بود و در کشتی بهر سایه عمران دولتخواهی با موکب عالی نموده بود
گرفته پیش حاکم ته فرستاد تا آن حق ناشناس آنها را بجرم توفیق ازین حدیث بقتل رسانید و آنحضرت این عمل
ناشایسته او و قصد قتل آنرا گذرانده همواره در مقام مدارا بودند که شاید در صفحه اعمال رقم پشیمانی کشیده در مقام
تدارک در آید چون رایات عالی بکد و دلهری رسید یادگار ناصر میرزا با جمعیت خود بقصد اردوی معلی متوجه گشت

آنحضرت از شنیدن این خبر بی العور بدولت و اقبال سوار شدند هاشم بیگ که از سعادت خیر اندیش میرزا بود ازین حرکت
شنیع آگاهی یافته بسرعت خود را بمیرزا رسانید و جلو میرزا بغیبت گرفته تاب داده الواح سرزنش و نکوهش کرد و تلخ و
درشت گفت که مگر راه و رسم مروت و شرم و آداب و ادب و آزرم از عالم برافتاد و چنین سکسری کردن و باولی نعمت
خودسراری نمودن در کدام مذهب و ملت و کدام قانون عقل و حکمت روا است **شعر** یکی تا بی ز دان سپهدار
که مدار کار خود نگهدار ۞ بر پایهٔ قدر خویش سر پای ۞ تا بر سر آسمان کنی جای ۞ هر مرد که شغل خویش نگذاشت ۞ بر خورد
ز هر چه در جهان کاشت ۞ امثال این سخنان هوش افزا گفته میرزا را به بندگی باز آورد و درین اثنا جمعی کثیر از قبیل
قاسم حسین سلطان راه بی جستی پیش گرفته از آنحضرت جدا شدند و بجانب یادگار ناصر میرزا آمدند چون مقتضای عوایق
حکمت الهی و دقائق مصلحت ازلی که در ضمن هر نامرادی چندین اسباب مراد سر انجام مییابد در دیار سند
نقش مراد نشست و عیار جوهر نامردمی مردم گرفته آمد و بی اخلاصی لشکر و بدمردی برادران و بیخردی اقربا و
نامساعد روزگار مشاهده افتاد خواستند که در لباس تجرید و تفرید قدم شوق بر بادیهٔ رهروان راه خدا زنند و جامهٔ کعبه
مراد و سر رشته دامن مقصود بدست آرند تا آنکه کنج عزلت گزینند و زاویهٔ فراغی از دیدن اخوان زمان اختیار کنند و از ابنای
جهان پرآسیب و جهانیان پر فریب برکران باشند جمعی از همراهان خیر اندیش که در شدت و رخا ملازم رکاب دولت
و مقاران جهان رفاقت بودند الحاح و زاری در خواست ترک این ارادت نموده بعرض مقدس رسانیدند
که مصلحت در آنست که در مولا سایهٔ همای دولت بر سر ولایت مالدیو انداخته نفس راحت کنند که بارها عرایض خود
فرستاده لاف بندگی زده است و لشکر و سامان دارد ظاهر آنست که وقت را غنیمت شمارد و در رکاب دولت
بوده مصدر خدمات پسندیده گردد و بتدریج آنچه مکنون و مأمول خاطر دولتخواهان است صورت وقوع یابد حضرت
جهانبانی خواطر ارباب اخلاص را نگاهداشته بآن صوب توجه فرمودند و منشور عنایت متضمن نصایح دولت افزا
مصحوب ابراهیم بیگ ایشک آقا بیادگار ناصر میرزا فرستادند که شاید بر افعال شنیعهٔ خود واقف گشته مسالک هدایت
پیموده باشد و از آئین شقاوت باز آمده اختیار سعادت موافقت نماید و دران فرمان عطوفت نشان این بیت
زده کلک عنایت شده بود **شعر** ای برخسار چو شمع چشم و چراغ دگران ۞ سوختم چند شوی مرهم داغ دگران ۞ میرزا
نشنوده عقل چون بخت بیدار نداشت نصیحت در مزاج او کارگر نیامد همان خام طمعی طریق بیوفائی اختیار کرده در
حدود دلهری تقاعد نمود حضرت جهانبانی بیست و یکم محرم سنه نهصد و چهل و نه بجانب اچه نهضت فرمودند و از انجا هیزدهم
ربیع الاول بجانب مالدیو عنان عزیمت انعطاف دادند و در چهاردهم این ماه بقلعهٔ دیوراول نزول اجلال
فرمودند و در [illegible] ساحت و اصل لو مضرب خیام رفعت احتشام شد و [illegible] ربیع الآخر در دوازده کروهی [illegible]
اتفاق نزول افتاد و در آن جای راه در میان مجلس قدس از مکر و غدر مالدیو اندیشه مند بوده سخنانی که لائق آب دا

حزم باشند و وقف عرض میرسانید و پیوسته معمول احتیاط که عنوان منشور دولت آگاهی شد ادیدها آنکه میرسید
کار پر معتمدان سرآمده بود و حکم عالی پیش مالدیو شناخت در مکنونات ضمیر خاطر او اطلاع یافته عادت موده
بعرض اقدس سانید که هرچند مقدمات اخلاص بتمهید و بدا ما ظاهر آنست که بر تو صدق مدانسته باشند چون رایت
اقبال رونق یک بولایت او رسید کاهی ناگوری کار معتمدان مالدیو بعنوان سوداگری در اردوی معلی رسیده
الماس گران بها را در مقام جستجوی خریداری درآمد چنانچه از اوضاع او بوی حزم اهتمام میشد حضرت ما سائی فرمودند
که این مستر شی خاطرنشان کنید که امثال این جواهر گران بها خریدن هم میرسد یا گوهر شمشیر آبدار بدست افتد که
رای جهان آرای ما والعمام یافته باشند یا سیاست پادشاهان الا میسر نشود و ناگزیر از آمدن این فرو مایه
شده و در دریافت صمدی تحسین نمودند باز از روی حزم و احتیاط که ام کار فرمایان است علی الخصوص در وقت
دستگیری ایل سوی را فرستادند که بساط عشرت خود را آشکار سازند و اینچه لفرزند گرامی است در بیاید بر صحه [illegible] نمایند اگر حال
نوشتن باشند باشارت عمود انعام نماید اشارت وفا و وفاق مالدیو آنکه فرستاده هر هیچ انگشت را با هم گیرد و خلاف
خلاف و نفاق آنکه انگشت خنصر تنها گیرد و موکب عالی از قصبه بهلودی که در سی کروهی جوده پور که موطن مالدیو
است در سه منزل گذشته بکنار کول جوگی نزول اقبال فرموده بود که قاصد ایل سوی رسید و انگشت خنصر را
گرفت و از این اشارت کشف حقیقت شد و مخالفت صریح سر انجامید که اندیشه این سیه بخت تیره روزگار
مکر و عذر بشت و بیشتر العدوان استقبال تعیین کرده خیالات باطل در سر دارد آنحضرت عنان عزیمت بصوب
سهاوی معطف گردانید اگرچه گروهی از مردم بر این اند که مالدیو در بدایت حال در مقام خیراندیشی و مددگاری
بود آخر بواسطهٔ اطلاع بر سپاه ما لی سپاه و قلت لشکر ارادت آگهی برگشت یا بواسطهٔ مواعید خداع آمیز شیر خان
ملاحظهٔ استیلای او دانسته تحذیر از اعانت و خدمت بر هر آنچه در راه هدایت و سعادت از دست داده در
اخلاص گردانید و جمعی اتفاق دارند که از مبدأ تا منتها اظهار بندگی نمودن جز از پس عبودیت فرستادن الکل شی
را نفاق و شقاق بود العلم عند الله در آن هنگام جهان آرایان نگارخانهٔ تقدیر در آرایش کار دیگر بود بر سر کار رنگ حقیقت
گرفته نظام می انجامید و از هر جا که حیرت و بیکسی امید بود و شرارت و بدی ظاهر می آمد و چون از اندرون این سپاه
ناسره بیک تحریر رسید و مدد این نادرست در پیشگاه خاطر مقدس ظهور یافت تردد بیک جان و ستم جان و جمعی
دیگر از ملازمان درگه مقدس حکم شد که پیشتر رفته سر راه بداندیشان را گرفته نگهدارند که باز روی معلی با همی حرارت بها
دست اصرار رسانند و همچنین ملاحظه کرده می آمده باشند و اگر قالو باشند دستبردی هم نمایند و آنحضرت با سعود وی از
خاکساران حقیقت کردار و مجاهدات سار دق عصمت پوان شدند ارسال هیان طی کنند تیغ ملی بیگ جلائر و شرسون بیگ بابا جلائر
وقسیل بیگ و جمعی دیگر بودند که مجموع عدد ایشان تا بیست نفر میرسید دیگر بعضی از غلامان خاص و تا [illegible]

۱۳۵

ج اول

و واکیش و رابطهٔ اهل سعادت ملا تاج الدین و ملا پاینده منجم در رکاب نصرت قباب حاضر بودند چون موکب عالی
از بیابان در گذشت تیپ با تلمیر سید نوحی از مردم مالدیو نودار شد و امرائی که بدفع این مردم تعیین شده بودند راه گم کرده
بطرفی دیگر افتاده بودند گروه مخالف را جیوه در حوالی رایات عالیات واقع شد آنحضرت که کوه شکوه و جهان شجاعت
بودند پای ثبات در دامن تمکین و وقار در آورده با قل جماعه و خود با در زاده رجوع فرمودند شیخ واکثر اعمال الف را
پیاده ساخته اسپان ایشان را بهرم جنگی داده سه فوج ترتیب فرموده رو بغنیم آوردند شیخ علی بیگ با سه چهار دیگر
از ابرار دران حقیقت اساس پیشتر شده بر فوج مخالف که در تنگنای تنگی در آمده بود تاختند تا ختن همان بود و در آمدن
همان جمعی کثیر از مخالفان بقتل رسیدند و بتائید ایزدی اولیای دولت ظفر یافتند و حضرت جهانبانی بعد از ادای
مراسم شکر متوجه حدود جیسلمیر شدند غرهٔ جمادی الاولی جیسلمیر مورد موکب عالی شد درین منزل امرا که راه گم کرده بودند
و از راجپوت مجروح خاطر شده سعادت ملازمت دریافته گرد موکب والا توتیای چشم اقبال خود ساختند راجه
جیسلمیر که راوی لون کرن نام داشت از بی دولتی در مقام بد عهدی شد و کول آب را محافظت کرد تا موکب دولت
که محنت چول کشیده و از بادیهٔ سراب درین مرحلهٔ خراب رسیده بود از بی آبی در آزار باشند تیراندازان به حقیقت
پیش آمده دستبردی نمودند و آن گروه بی شکوه را شکست دادند و از انجا نهضت فرموده متوجه حصار فیض آثار
امرکوت گشتند دهم جمادی الاولی بعد از عسرت معیشت و تنگی آب بآن حصن حصین که مطلع نیر اجلال و مخزن
گوهر اقبال ست شرف نزول ارزانی داشتند حاکم قلعه رانا پرسار نام داشت قدوم عالی را پیرایهٔ افتخار
دولت خود دانسته خدمات پسندیده بتقدیم رسانید و از برکات وجود مقدس حضرت شاهنشاهی که حیرت افزای
دیده وران زمانه گشت آنست که در هنگام سعادت بخش که حضرت مریم مکانی بآن یگانه در کارخانهٔ تکوین حامله
بودند روزی که در حویلی در آمده گرم رفتن میل اقدس تا انار شد دران صحرای بی آب و دانه که نشان غله دشوار
بهم رسید متفحصان بارگاه مقدس حیران ماندند ناگاه شخصی انبان پر از خربزه برای فروختن آورد و چون او را در بارگاه مقدس حاضر
ساختند در مقام بر آوردن شدند ناگاه از میان آن طرف انار کلان سیراب بهم پیدا آمد و موجب عشرت و انبساط
گشت و جهانی در حیرت فرو شده حمل بر کرامات نمودند روزی چند دران سرزمین دلکشا توقف اتفاق افتاد
و در ینجا تردی بیگ خان و جمعی دیگر مال و منال و اسباب و اشیا را که همه بدولت ابد قرین بهم رسانده بودند درین
عسرت و شدت از آنحضرت با وجود اظهار طلب دریغ میداشتند باتفاق رای امرکوت گیرانیدند و آنحضرت از کمال
مروت و فتوت ذاتی غایت مهربانی و انصاف بعضی از اموال ایشان بجهت مدد خرج ملازمان رکاب نصرت اعتصام
برداشته قسمت فرمودند و اکثر آنرا بایشان پست فطرتان تنگ حوصله باز دادند سبحان الله از یمن برکات ذات
قدسی صفات حضرت شاهنشاهی ظل اللهی گردن ابنای زمانه در قبضهٔ اهل روزگار چگونه در قید کمند ارادت

و اخلاص آمده است که چون آن روزگار امرای عظام و امنای کبار بنا بر فرط اخلاص بشرف ملازمت مشرف بودند از مال کلان
برکات عنایت صاحب بهم رسانیده بودند درچنین وقت احتیاج حسب المعهود از محقران و درایستادگان
بارگاه عبودیت را وصف یکساری شوق عروج بر اعلی مدارج کمال اخلاص است اگرچه در مقام جنات و حظات سعید با
فکف خاصان درگاه مقربان بارگاه از رنگ والا ایزد تعالی قرون و و سواس برگزیده ازلی را برای انتظام احوال
جهانیان و جهان بر سند دولت و سریر امامت سر بلند ازین حضرت جهانبانی را داعیه پیش رفتن و ضمیر صائب
تمکین داشت و وقت طلوع ساعت یمین زمان نزدیک رسیده بود بملاحظه اختیار ساعت سعادت آثار عزیمت
سعد و جمل به سوق عفت محمل عزت حضرت مریم مکانی را با بعضی از خاصان بیاران دران حصار سعادت اساس
کهاندار خان آدرس سپرده بدولت و اقبال پیشتر نهضت فرمودند درین هنگام که حشم امید بیدار انتظار
بار بود و در ناامیدی را روی نگار از بشرف ولادت حضرت شاهنشاهی ظل اللهی لمحه درست تکتسیم
رجب سعد و جمل دمه آن نور پرور دالهی چیا بجه گزارش رفت ازلش بکمون عالم ظهور آمد تا همه عمهای
جهانیان بشادی جاوید انجامید و دل حضرت جهانبانی که از آمله کلفت بود مرهم آسایش یافت و آشوبخانه صورت
نظام گردد معنی بجمعیت گرایید نظارگیان قوت ارتماشای محل کامروا شود منتظران ملک صورت و معنی
کامیاب گردد صاحب پدید آید انصاف رابید مهربان شود بیرا دوست داما گردد عدالت را پادشاه
رستمیں باشد عطوفت را طوکید قدردانی را بازار رواج گیرد کل امیانی دانش را اریبا
شود ظاهر را آینده ، باطن را نماینده گرد دالبته سد که حسب امید جمعیت ساطع شد و تمام
امدده را صبح شادمانی طلوع نمود آرزوی آسمانیان را برآمد و آبروی زمینیان بیافزود چون این مژده ظلمت
ولاسعه گیتی افروز از آسمان قدس دران کارهیں کتائی رسانان رسانیدن این نوید سعادت
ستاسد و آنهای راه که حضرت جهانبانی علی نگران بود از ین مژده جانبخش یکدل
هزار دل شد و سجدات شکر پروردگار که در خارستان نامرادی گل مراد شگفت و در شبستان ناکامی هزاران کام در کنار
گاهی آورد بجا آوردند بشادی مشاطه وصیع و شریف و فقیر و حرد و برگ
دست شوق افشان حضرت کوهان دران جشن اقبال بکامیابی الطاف بیکران شرف افتخار یافتند و جمع
این جشن عالی که عید آسمان و نور روزگار بود و وصول مهد عزت حضرت شاهنشاهی بموکب والای حضرت جهانبا
و بعضی سوانح دیگر که لیاقت طغرای این منشور سعادت و عنوانی این مثال اقبال داشت در ابتدای این کتاب
عالی خطاب اندراج یافته چه این اورنگ معنوی در نگارش بدائع واردات و شرائف واقعات جلائل فتوحات حضرت
شاهنشاهی انتظام می یابد از ابتدای شرف ولادت اقدس و هر چه غیر این نگاشته قلم سپار گردد تقریبی است و سیر ای

سخن و پیوند سخن بران باعث والمنة لله که احوال گرامی این سلسلهٔ ابدی اختصام نیز از آدم تا اینده بطناً بعد بطن
جمال گزارش سیما بد و تا سیر و نقاب از چهرهٔ تفصیل بگشاید القصه از انجا که عنصر ذات مقدس حضرت جهانبانی
جنت آشیانی جهان مروت و فتوت بود برای خاطر اصحاب اخلاص ارادت تجرد را موقوف داشته و انتظام
عالم تعلق را که وجود سلاطین مخصوص آن عین ست در نظر دوربین آورده متوجه ولایت مالدیو دیو پال د دستیرت قدار این
دولت بیدار که بخواب نتوان دید نشناخته دیجهان ناشایسته پیش آمد ناگزیر بار التماس جانسپاران بارگاه سلطنت
متوجه سند شدند که شاید حکام آنجا از خواب غفلت بیدار گشته تدارک گذشته نمایند هر چند سرای جهان آرای
برین نبود بهر حال بر حسب تقدیر صورت معاودت اتفاق افتاد چون موکب عالی نزدیک بآنجا رسید معلوم شد
که ارغونیان در قصبهٔ جون انبوه شده ارادهٔ مقابله و محاربه دارند حضرت جهانبانی شیخ علی بیگ جلایر را که ابا عن جد
بجانسپاری و اخلاص موروثی از زمان ارتفاع رایت دولت جهانگیر حضرت صاحبقرانی علم امتیاز می افراشت
با جمعی از دلیران و دلاوران پیش فرستادند و خود بدولت متعاقب نهضت فرمودند چون پشت شیخ علی بیگ
منصور قوی بود روی بمعرکه نبرد تیر مردانه نهاد و باندک کسی داد جلادت داده در کم فرصتی هنگامهٔ آن جماعه متفرق
و منهزم ساخت تا تاثیر صبح ظفر از مشرق تیغ و افق کمان بر دمید و خورشید اقبال ظلمت سوز آن حضرت تافته شد
قصبهٔ جون مخیم موکب عالی گشت و درین قصبه رشیع عتبه و رود موج غرت حضرت مریم مکانی و مهد عظمت حضرت
شاهنشاهی از حصار امرکوت که مولد اشرف بود بسعادت و اقبال اتفاق افتاد چنانچه تفصیل آن طراز عنوان
کلام شد و چون این معموره در کنار آب سند واقع شده و در کثرت حدائق و انهار و لطافت فواکه و اثمار در بلاد سند
امتیاز داشته و بعضی مصالح دیگر نیز ضمیمهٔ آن شده بود چندگاه در ظاهر قصبه در میان بساتین طرح اقامت اتفاق
افتاد و در اطراف و جوانب پیوسته با ارغونیان جنگ میشد و آن جماعه شکستهای درست میافتند
شیخ تاج الدین لاری که از منظوران حضرت جهانبانی بود درین ایام مدرج شهادت رشید روزی شیخ علی جلایر
و تردی بیگ خان و جمعی تا خانت ناحیتی نامزد شده بودند سلطان محمود بکری و جمعی کثیر بر سر ایشان رسیدند تردی بیگ
خان در جنگ مساهله نمود شیخ علی بیگ ثابت قدم ورزیده در ان عرصهٔ رزم که بساط بزم شیر مردان بود شکسته
شربت شهادت آشامید خاطر مقدس حضرت جهانبانی از واقعه چنین مخلصی بغایت مجروح شد و بعضی امور دیگر
در میان آمد لاجرم دل از سند و بکر سرد ساخته ارادهٔ توجه بجانب قندهار مصمم ساختند در خلال این ایام نهم محرم
نه صد و پنجاه بیرام خان از حدود گجرات تنها خود را بپایه سریر مقدس رسانید و ملازمی بر جراحت خاطر اشرف نهاد
و موجب انس و الفت گشت و از غرائب آنکه چون مشار الیه بمعسکر اقبال رسید اول گذرش بر جنگ گاه افتاد
پیش از انکه بسعادت ملازمت دریابد و بمردم ظاهر شود خود را آماده جنگ ساخته مردانه کارزار کرد چنانچه سپاه نصرت قرین

متحیر ماند که همانا ازجنود غیبی ست و چون ظاهر شد که بیرام خانست عنان یکران ایستادگان مصاف نصرت برتافتند این باعث مسرت خاطر حضرت جهانبانی گشت و باین تقریب چند روزی دران کلزمین توقف روی نمود مجملی از احوال بیرام خان آنکه در قضیهٔ نامرضیهٔ قنوج جانسپاری بجا آورده سبل رویه افتاد و براجه متر سین که از زمینداران معتبر آن سرزمین بود در قصبهٔ لکهنور التجا برد ومدتی در حمایت او بود و چون این خبر بشیر خان رسید کس فرستاده طلب داشت راجه بیچاره شده خان را پیش او فرستاد ودر راه مالوه باو رسید در اول مجلس شیر خان برخاسته دید و دل جلب خاطر خان فریبنده گفت و در میان سخن اظهار نمود که هرکه اخلاص دارد خطا نمیکند بیرام خان در جواب گفت چنین ست هرکه اخلاص دارد خطا نخواهد کرد و دار نزدیک برهان پور سر ازگوشه بیقراری باتفاق ابوالقاسم حاکم گوالیار فرار نموده روانه سمت گجرات شد و در راه ایلچی شیر خان که از گجرات می آمد آگاه گشته کس فرستاد و ابوالقاسم را که بصورت وجیه بود گمان داشت گرفت بیرام خان از نیک ذاتی و جوانمردی بمبالغه گفت که من بیرام خانم ابوالقاسم مردمی بجای آورده گفت این ملازم منست می خواهد که فدای من شود در ساز دشت از وی باز دارید و همان معامله که مرا نگاه داشت یاری گیرند در میان بود باین طریق بیرام خان نجات یافته بگجرات پیش سلطان محمود رفت و ابوالقاسم را پیش شیر خان آوردند بنا سپاسی آن معدن مروت را بشهادت رسانید و بارها شیر خان میگفت که همان زمان که بیرام خان دران مجلس گفت که هرکه اخلاص دارد خطا نمیکند فهمیده بودیم که با ما نمیسازد و سلطان محمود گجراتی هرچند تکلیف بودن کرد بیرام خان قبول ننموده رخصت سفر حجاز گرفته به بندر سورت آمد و از آنجا بولایت ... شتافت و از آنجا بزیارت صاحب خود و ولی نعمت جهانیان در قصبهٔ جون رسیده سربلند گشت

ظهور خوارق عادت از حضرت شاهنشاهی کرامات و دیباچهٔ مقامات تواند بود در ماه هشتم شرف ولادت

رحیفهٔ علم ایزدی که لوح محفوظ ازل را بدست جهان تمت افتاده که چون جهان آرائی را از او ادکانیات جلوه گاه کمون و معنی تاج امتیاز بر تارک کرامتش سهد از مبادی سعادت ولادت آن جلیل الشان بو از حالات و خوارق عادات از مطاوی احوالش پرتو ظهور یابد هر آینه مقتضای عیب باشد که بانگ بلند طنطنه علو اوج قدرتش بگوش هوش زمانیان رساند و باظهار اینمعنی سعادت فزای جهانیان گردد و از بدایع مصداق این حال آنست که درین زمان فرخنده که هفت ماه تمام از ولادت مسعود حضرت شاهنشاهی گذشته و دولت

واقبال قدم درماه هشتم نهاده بود ندا امری بدیع از آنحضرت بروی نمود تا هنگامی که پرتو تباشیر صبح دولت بود صفت قدرا ب
جیجی انکه آن نوباوهٔ باغ قدس را شیر میداد و از مخالفت عصمت نقاب باتمام انکه وجمعی دیگر آرزوی خاطر داشت داین
که بعرض حضرت جهانبانی جنت آشیانی رسانیده بودند که کوچ تیر غرلوی سحر میکند که حضرت شاهزادهٔ عالمیان عمرا از
شیر دیگری میل بسیار بنمایند رعایت دلتنگی بود درین اثنا وقتیکه کسی آنجا حاضر نبود آن حضرت خلوت دیده متکلم
شدند و زبان کرامت بیان خود به تسلی خاطر محزون جیجی انکه مبارک گشودند و فرمودند که خاطر خوش دار که سیر آسمان
خلافت درکنار تو قرار خواهد گرفت و شب اندوه ترا نور شادمانی خواهد بخشید و زنهار این راز ما را آشکارا مکنی و تنها
اسرار قدرت الهی بوقت شهرت مدهی چه حکمتهای غیبی و مصلحتهای کلی در ضمن این مندرج ست جیجی انکه میگفت مرا
این نوید جان بخش عظیم دستگیری آورد و عقد اندوه یکبار از دل من گشوده گشت و ازین رهگذر که کفایت جهان
نور پرورش و حضانت چنان فیض گستری بی مشارکت و منازعت دیگری از درگاه صمدیت حوالهٔ من شد
انشراح خاطر یکی بصد و صد به هزار انجامید و روز بروز ابواب فرح و نشاط بیش از پیش برروی روزگار من گشوده
میگشت و شکر این نعمت عظمی قیام نموده از دل و جان بخدمت متوجه شدم و نعمت و دولت دو جهانی بمن روی
آورد و این راز سر بمهر را پنهان میداشتم تا آنکه آن نونهال دولت سرآرای ملک کشورکشائی گشته روزی
از عرصهٔ دهلی شکار حوالی قصبه پالم تشریف برده بودند در آنجا ماری بغایت بزرگ و مهیب در سر راه پیدا آمد
که ارباب تهور را دل از جای رفته بود آنحضرت درین مرتبه اعجاز موسوی ظاهر ساخته بی اندیشه که بخاطر عاطر
رسانند بیباکی نموده متوجه مار شدند و به بشارت غیبی دلیرانه دم مار بدست اقدس گرفته زبون ساختند یوسف محمدخان
برادر میرزا عزیز کوکلتاش خود این آیت قدرت مشاهده کرده از روی تعجب پیش آمده نقل کرد در آن وقت این راز
سربسته و سرپوشیده که خود دیده و شنیده بود بفرزند ارجمند خود در میان آورد و گفت آنحضرت در صغر سن آن اعجوبه
را نموده بود اگر در کبر سن این کرامت نماید بدیع نیست چه هر فعل را وقتی ست و هر قوتی را محلی این راز سربسته که
تا غایت بر زبان نیاورده بودم سبب آن بود که با هر که میگفتم باور نمیکرد بلکه بعیان بمخالفت عقل من نسبت
میکردند و چاشنی این سخن در کام مرا هم آشنا تلخی می نمود و نیز مرا در اظهار آن رخصت نبود اکنون فرزند من چون
از تو سخن مار شنیدم لب بافشای آن راز گشودم که آن نشانه خردسالی بود و این نمونه کلان سالی ای فرزند گرامی
از آن مظهر کرامات این علامات و مقامات بدیع نیست و جامع این شگرفنامه ابوالفضل این دو قضیه را اگرچه از
مردم ثقه شنیده بود اما از آن عفت مآب بی واسطه نیز استماع نمود و آنچه راقم از کمالات قدسی و خوارق
عالی ازین نور پرورد الهی بچشم خود دیده است و بنظر اندیشه خود سنجیده از اندازهٔ بشری و حوصلهٔ انسانی بیرون ست
الحق آنچه از والدهٔ ماجدهٔ میرزا عزیز کوکه منقول شد حیرت بخش اصحاب ظاهر است و آنچه این مسکین مشاهده نمود عبرت افزای ارباب باطن

توجه موکب حضرت جهانبانی جنت آشیانی بقندهار و از آن حدود سفر حجاز گزیدن و آهنگ عراق کشیدن

ارادت ازلی و مشیت لم یزلی بر این رفته که پادشاهی که خلعت والای دولتش را اطراز طول و بقا مطرز سازند
و قوائم عظمت سریر و سلطنتش را قواعد ارکان استمرار و استعلا مشید و مقرر گردانند بعضی طوارق ابتلاءات ناملائم و سوانح الطاف
منش راه او می آرند و فی الحقیقة آن مو هبتیست نیکو و عقده ایست عاقبت محمود که کوته نظران آنرا اساس سقوط
دانسته در مهر اعتبار می درآرند و بلند بینان حال رحسار دولت دانسته آنرا مرقع عین الکمال می پندارند دولت
را که با ملائم طبع پیش راه آید آرا ارستمات کمالات می شمارند و بیند دلیست حسران دین و دنیای خود دانسته نگریان
اندوه عزوجل ... که اکثر سر آرایان هفت اقلیم افلاک اند مودار است از این حال و تمثالیست از این
نقش هر چند آفتاب عالمتاب از ابر و غبار از نظر پنهان گردد و در حقیقت آن پرده پیش نیست که رخ جهانیان
فرو بسته میشود و مستی آن بارگاه عالی نمیرسد چون نظاهر سلب می شود تمد با دسطوات الهی عاقبت غبار را
سرگردان ساخته سحاب سیاه می نشاند و سر حدیث طلوع و غروب نیر اعظم رابهر لیست شاهد درست چه همان سلسلت
و حالی که آن گنج انوار را در مشرق است همان نسبت و حالت در تنق مغرب حاصل و همان حالتی که در حین سمت الراس
و زوال نصف النهار است فی الحقیقة کمال همان حال در وقت رابع نصف اللیل متحقق و این تفاوت نسبت با آیینه
خاکی نهاد و ساکنان مستی گل محیل است و الا در وقه جلال انوار آن مقدس تر است که اندیشهای ارباب نقص پیرامون
آن تواند گشت بنا بر این مقدمات هر گاه صاحب دولتان تاجدار و تاجداران صاحب اقبال بداندیش بود انجام
کار سکال اعمال خویش گرفتار آیند و در اصابت خود خود دست اعظم باشند و مرآت این حال واقعه عبرت افزای
حضرت جهانبانی جنت آشیانی ست که در اندک فرصتی دامن اقبال آن حضرت که غبار آلود حوادث بود نسیم
اتصال شست و شو یافت جمیع کافر نعمتان بسزای سیات اعمال خود رسیدند و خرمن عمر و دولت ایشان
برق قهر الهی سوخته شد و بستان هستی این سیه بختان از صرصر روزگار سترده گشت چنانچه بمقاطع و مقاطع شرور
موارد و مطالع بشر جا بجا توافق ترتیب زمانی و تنسیق مکانی گزارش مییابد و بالجمله چون حضرت جهانبانی جنت آشیانی
را باطن قدسی مظاهر از طرز دنیاوی ناپایدار افسرده گشته بود و از ولایت سند توجه عالی بر خاسته بخاطر اقدس رسید
که بحاکم ته صلح گونه فرموده بقندهار نهضت فرمایند و چون موکب الا آنجا رسید حضرت شاهنشاهی را با جمعی از خاصان
درگاه بحفظ اردو سپرده قدم در شاهراه تجرید و تفرید نهند و با رنقای مساعد شوق و شعف هموار او فوج عشق را زیر
پروبال همت گیرند چنانچه بطواف قبلهٔ دل مشرف شده فیض معنوی یافته اند و محمل بکعبهٔ گل بپرورد صورت را

معنی متحد سازند و همچنانکه نگارخانهٔ باطن سرانجام یافته صورت که ظاهر را نیز آرایش دهند تا آیینی ناست تالیف قلوب شود و موجب هدایت حقیقی ساده لوحان صورت پرست گردد درین اندیشه بودند که حاکم تته آیینی را دریافته سعادت خود دانست و عرصهٔ داشت صلح فرستاد چون آنحضرت را شاهباز بلند پرواز همت بصید عنقا بر گشاده بود و نظر ذره بنا ازصیدهای مختصر باز آمده بر آستان بلند افتاده صورت التماس و بمعرض قبول افتاد از هوشیان که کار بر ایشان تنگ شده بود از فرده صلح کلاه نشاط بر فلک انداختند و آیینی را بهایت مطلب دانسته و نعمت غیر مترقب ساخته پیشکش فراوان فرستادند و انواع معدرتها خواستند آن حضرت بدولت و سعادت هشتم ربیع الآخر سال مذکور از قصبهٔ جون بصوب قندهار از راه سیوی توجه فرمودند میرزا عسکری توجه موکب بادشاهی شنیده بفرمودهٔ میرزا کامران و بدعملی خود استحکام قلعه نموده با جمعی کثیر باندیشهٔ نادرست متوجه اردوی معلی شد که بپایمردی شقاوت رفته دستگیر کند درین اثنا امیر الله دوست که از فضلای عصر بود و چندگاه وکالت میرزا کامران داشت و تنولیس با شیخ عبدالوهاب از اولاد شیخ پوران از حاجب میرزا کامران بجهت خواستگاری دختر شاه حسین بیگ ارغون میرفته اند خبر موکب عالی شنیده در قلعهٔ سیوی متحصن شدند حضرت جهانبانی امیر الله دوست را مثال عالی فرستاده طلب فرمودند او از بی سعادتی حرمان شرف ملازمت اختیار کرده عذر آورد که اهل قلعه مرا نمیگذارند چون موکب عالی بحدود مستال که از قندهار قریب سه فرسخ است نزول فرمود جلال الدین بیگ که از اعیان میرزا کامران بود و جاگیری در آن حدود داشت بزبان گیری کسان گذاشته بود دو کس از ملازمان بادشاهی را که پیشتر بسر چشمه رسیده بود دستگیر کرده برد یکی از آن دو کس فرصت یافته از چنگ آن مردم خلاص شده حقیقت آن بداندیشان که از قرائن احوال دریافته و از زبان آن جماعه شنیده بود آمده بعرض اقدس رسانید حضرت جهانبانی کار فرمایی این گروه دانسته بمقتضای صلاح وقت رفتن قندهار بر طرف ساختند و بجانب مستنگ عنان عزیمت منعطف فرمودند مانده محمد ولیسی رخصت گرفته بقندهار متوجه شد مصحوب او منشور عنایت بخط قدسی نمط خود بمیرزا عسکری مصدر باین عبارت که برادر کم مهر بی ارادت معلوم نماید نوشته بمواعظ و نصائح آگاهی بخشیدند اما گوش حق شنو که و دل دانا درست فهم کجا آن نصیحتها را نشنیده انگاشته بیشتر از پیشتر در مقام اقدام شقاوت شد قاسم حسین سلطان و مهدی قاسم خان و جمعی دیگر از ملازمان عسکری میرزا از رفتن او منع کردند که مبادا در نصورت مضطر شده از فرط ضرورت بجانب عراق توجه فرمایند و حوادث تسلیم روی دیدار الخیر و جمعی از اشرار العینی از سخنان خوش آمد خانه برانداز که نظام صوری دارد و بباطن خرخرابی و ویرانی میفزاید گفته میرزا را بر داعیهٔ خطا مصمم ساختند صبح آنروز که تمام آشوب و ادبار او بود میرزا بخیال فاسد متوجه مستنگ شد یکه و راه رفته از ملازمان خود پرسید که این راه را که دیده است جیجی بهادر اوزبک که نوکر قاسم حسین سلطان بود و درین بر آمدن نوکری میرزا اختیار کرده بود گفت این راه راس بوانی

ج اول ۱۴۳

میرزا هم دیگر آمد شد که پیغام میرزا جواب داد که ربست میگوید جاگیردار این حدود بوده است اورا فرمودند که پیشتر میرفته باش و راه سرکن او اظهار کرد که تا یوش من رنویست میرزا جواب ترسون برلاس که یکی از ملازمان او بود اشارت کرد که اسپ خود را بمدده او بعذر تعلل کار خود را بمدرشتی رسانده اسپ داد حیلی بهاد که سلقا در هندوستان در سلک ملازمان پادشاهی منسلک شده بود بر هنمونی سعادت از اختیار راه پیشتر آمده جلو خود انجا در بیرام خان رسانیده پرده کشای حقیقت حال شد بیرام خان باتفاق او در ملازمت حضرت جهانبانی آمد از عزم بادرست آن حق ناشناس آگاه ساخت آنحضرت کسان پیش تردی بیگ خان و بعضی ملازمان بگو فرستادند که اسپی چند فرستند آن تنگ چشمان فرومایه از ادراک این دولت متقاعد گشته اما مدد آنحضرت نخواستند که بدولت سوار شده آنهارا ک کس وسرای کردار در کنارستان بمدد سر انجان موقف عرض رسانید که وقت تنگ شد فرصت توقف نمیتابد کافر نعمتان را القهار ایزدی الله فرموده خود بدولت متوجه اراده خود شدند التماس مسموع آمد آنحضرت با معدودی از مخلصان جان سپار راه دشت پیش گرفتند و اراده قندهار و کابل از خاطر اقدس بر آورده آهنگ حجاز متوجه عراق شدند و بیابان نوردی راه فراق گشتند و خواجه معظم و بیرم که کلتاش و میر عزبوی و خواجه عنبر ناظر را حکم فرمودند که حضرت شاهنشاهی در مهد حمایت و حراست الهی ست غبار آیکی بردامن اقبالش نمیرسد بهر طوریکه باشد بهودلج عزت حضرت مریم مکانی را موجب عالی رسانید این سعادت منشان گرم شتافته خدمت پسندیده بجا می آوردند و قریب راه طی شده بود که میرزا تردی بیگ خان کافر نعمتان حق ناشناس بمی بود پیرامحان موقف عرض رسانید که حقیقت محنت زده اسباب که میرزا عسکری دارد در خیمه الو لایح شد وقت میر ایجاد جمع و دل آرمیده با دوسه نویسنده در خیمه نشسته بتفصیل اموال و اسباب اردو معلی رامی نویسند لایق دولت آنست که تکیه بعنایت الهی کرده خود را ناگهانی بر سر آن خیمه رسانیم و کار او بسازیم هرگاه میرزا از میان رفت ملازمان او همه نمک پروردهٔ این درگاه اند با کراه آمده ملازمت اختیار میکنند آنحضرت از روی حساب و معامله این کنگاش را تحسین نمودند اما از پاک طینتی و خیر اندیشی نگذاشتند که این آئینه ناکسته فرمودند اکنون روبراه هدایت نهادیم و راه را ایش گرفته آن سکیم محمد حضرت شاهنشاهی را در پناه حضرت دو الجلال که دافع آفات و رافع مخافات است سپرده و هدایت ازلی بدرقه راه ساخته و عنایت ایزدی رس کاه و بیگاه کرده بر توسن همت زین دولت بستند و پای توجه در رکاب توکل آورده قدم پیش نهادند میرزا عسکری که با لشکر تباه نزدیک مستنگ رسید میرابوالحسن صدر را پیشتر روان ساخت که رفته حضرت جهانبانی را اگر داعیه رفتن داشته باشد بحرف و حکایت نگاه دارد در وقت سواری حضرت جهانبانی میر مذکور رسید و میخواهد که از جانب میرزا پیغامی چند ساخته بگذراند و ساعت توقف شود آنحضرت بتعلیم الهی بسخنان و اهیهٔ او

متوجه ناشده گرم رفتن می شوند میرزا عسکری متعاقب سیده شاه ولد و ابوالخیر و جمعی کثیر از مردم خود را فرستاد که اردو را محافظت نمایند و نگذارند که کسی از اردو بجای رود و حقیقت خبر کردن حبی بهادر و روان شدن حضرت جهانبانی را از میر ابوالحسن صدر تفصیل حاوم کرد تردی بیگ خان و سائر ملازمان بی حقیقت آمده میرزا را دیدند و میرزا هم بمردم معتمد خود سپرد کوته اندیشی که از ر وند بد و عاقبت وخیم بیند شیده راه نامردی و بی آزرمی پیش بگیرد و در پی تیشه بر پای دولت خود میزند و خود را آماده بلیات و نکبات آسمانی میگرداند چنانچه بر مطالعه کنندگان اوراق روزگار پوشیده نیست میر غزنوی چون آمده میرزا عسکری را ملازمت کرد میرزا گفتند که ما بجهت دیدن بادشاه آمده بودیم چرا ایشان راه چول پیش گرفتند باز پرسید که میرزا کجا اند یعنی حضرت شاهنشاهی میر غزنوی گفت در منزل اند میرزا گفتند که خوب یک شتر میوه از رکاب خانه بمیرزا ببرید من هم می آیم و شب در خیمه خود با یک دو نویسنده و بعضی از اسباب که از سرکار بادشاهی آورده بودند میدید و می نوشت و صورت حال بعینه همچنان بود که بیرام خان تفرس صائب دریافته معروض داشته بود فردای آن روز جاشتگاه بلند میرزا نقاره نواخته از منزل خود بار دو معلی آمده بر در دولت خانه حضرت جهانبانی نزول نمود جمیع مردم را یک یک از خرد و بزرگ گیرانید تردی بیگ خان را با شاه ولد سپرد و هر کدام از مردم و ملازمان بیوفا را بمردم خود حواله کرد و به قید ها برد و جمعی کثیر را بالتعین و شکنجه هلاک ساخت و مبلغی کلی از تردی بیگ خان گرفت و در اندک فرصتی بپاداش اعمال خود رسید حاشا حاشا آن چنان گناه را این پاداش چون تواند شد این طوفان بلا را اگر گردی از منزل پاداش نام نهند هنوز گنجایش ندارد شعر

اگر بد کند مرد بد روزگار ✤ نکو گردد از دید آموزگار ✤ سر انجام راز آشکارا کند ✤ همان گوهر خویش پیدا کند ✤

بر باریک بینان رموز تقدیر پیداست که چون دست اقبال یکی از برگزیدگان ازل را نگین سلطنت بر آراید و تارک دولت او را تاج خلافت بلندی بخشد لوامع آثار و سواطع انوار آن همواره در پیشگاه احوال جلوه دهد و از غرائب مبشرات غیبی و تفاولات آسمانی که در بنوالنسبت بحضرت شاهنشاهی بظهور آمد آن بود که چون میرزا عسکری باردوی معلی رسید و اعمال ناشایسته بجای آورد میر غزنوی و ماهم آغا حضرت شاهنشاهی را بر دوش عزت و کنار عافیت گرفته پیش میرزا آوردند میرزا هر چند ری توجه بجانب آن حضرت کرد و در مقام شگفتگی در حیز آمد آنحضرت که در آن هنگامه مجموعه کمالات سالخوردان جهان بودند با وجود خرد سالی اصلا شگفته نشدند و قصور خاطر از ناصیه حال آنحضرت هویدا بود میرزا طرّتی شده گفت که میدانیم فرزند کیست با ما چگونه شگفته شود و بعد از زمانی انگشترین میرزا را که در گردن او حمائل بود و علاقه گلگون آن نمایان بطریق عادات اطفال فی فی ملکه بدستیاری اقبال دست بجانب علاقه برده خواستند بگیرند میرزا در ساعت از گردن بر آورده بحضرت شاهنشاهی داد دقیقه شناسان محفل این معنی را تفاوت بر سعادت نمودند که عنقریب مهر دولت و نگین سلطنت بنام نامی آنحضرت شود و از چنینها

افضال الهی آب رسته بجوی آید و از اینجا حضرت شاهنشاهی مؤید بتأیید الهی برفاقت میرزا عسکری متوجه قندهار
شدند در قیام و قعود و نوم و یقظه سواطع بزرگی و فرمانروائی از پیشگاه احوال آنحضرت می درخشید و انوار جهانبانی
از لایحه اطوار و آثار هویدا بود در اثنای راه کوکی بهادر که یکی از معتمدان میرزا عسکری بود نزدیک کجاوه حضرت آمده
میر غزنوی گفت که اگر میرزا اجازت دهند بحضرت بادشاه میرسانم میر مذکور جواب گفت که چون حضرت بادشاه خود
سپرده بجا مصلحت و گذاشتن بود و میرزا بحکم عالی این دلیری از من نمی آید بهادر گفت من عزم ملازمت آنحضرت
کردم که درچنین ایام سپاهی لوازم خدمتگاری بجای آرم و میخواستم که ایجا بدست پیشتر تقدیم رسانم اکنون که مرا این سعادت
سرفراز نمیسازند التماس از حضرت شاهنشاهی دارم که بحضرت گذرانم میر غزنوی طاقیه آنحضرت که اکلیل ماه سعادت
بود ببهادر داده او را باین دولت سربلند ساخت و میرزا عسکری حضرت شاهنشاهی را بتیر دهم رمضان نهصد و
پنجاه و نه بقندهار آورده در بالای ارک نزدیک خود نشیمن مقرر ساخت ماهم آغا و جیجی انگه و انگه جان بدوام خدمت
کامیاب سعادت ابدی بودند و استفاضه انوار قدسی میکردند و میرزا آن نونهال اقبال را که در ظل حمایت ایزدی
نشو و نما یافت بسلطانم بیگم خود سپرد و آن عفت مآب از دور عقل در لوازم مهربانی و مراسم خدمت اهتمام مینمود
بظاهر نگاهبانی میکرد و باطن خود را در برابر نور مطلق داشته روشنی پذیر بود و روز بروز در بزرگی از جبین نورانی
آن جهان سعادت بیشتر میدید هرگاه تأیید الهی پرورش نماید و در حضرات نور پرورد ایزدی باشد بداندیش از درج
او چه تکی در خیال بگذراند مخالف چه خدمت و موافقت بظهور بیاید چنانچه مشیت ازلی درین هنگام که عطوفت
پدری و رافت مادری نماند که تکفل مهمات نماید دشمنان جانی پرورش میدهند تا دوربینان ملک دانائی را آیات
ارادت محکم تر شود و کوته اندیشان ساده لوح را اجراج هدایت بدست افتد و حقیقت نگاهبانی ربانی بر دوست و دشمن
ظاهر گردد از زبان اقدس حضرت شاهنشاهی شنیده ام که احوال یکسالگی خود را علی الخصوص در آن هنگام که حضرت
جهانبانی متوجه عراق شدند و مرا بقندهار آوردند یکسال و سه ماهه بودم نیک بخاطر دارم روزی ماهم انگه والده ادهم خان
که بسعادت خدمت آن نونهال اقبال قیام می نمود و میرزا عسکری شعور و صدهاشت که رسم بزرگان آنست که چون
فرزندان روان شدن بپای رسد پدر یا پدر کلان یا کسیکه در عرف بجای آنها تواند شد دستار خود را از
سر برداشته در هنگام رفتن آن فرزند گرامی میزنند چنانچه آن نخل امید بزمین می آید اکنون حضرت جهانبانی بدارند
بجای آن پدر بزرگوار مناسب آنست که این شگون که بمنزله سد چشم زخم است بجای آن ایزد میرزا در ساعت
دستار خود را گرفته بسوی من انداخت و من از پای در آمدم میرزا فرمود که این زدن و این افتادن بتخصیص مراتب الحاظ
است و هم در همان ایام برای تبرک و تیمن بجهت برداشتن موی سر مبارک بابا حسن ابدال بر مزار رفتند
و آن موی سر گرفتن نعیمه دریش نظر است گویا که در نزهت سرای دل حق آگاهان افروخته باشد مثل بهیا

ج اول ۱۴۵

و زیاده ازان چه دور نماید چون سررشته سخن بدینجا میکشید برای سیرابی سخن از لتیه سرگذشت شیر خان و رفتن میرزا حیدر بکشمیر و حال میرزا کامران که بکابل رفت و میرزا هندال که بقندهار شتافت و یادگار ناصر میرزا که در بکر بمخالفت کرده ماند ناگزیر است تا جویای آگاهی بدیرای عبرت گشته نیروی بخت بیدار بندگانی را بهشیار دلی و نیک حملی سیری کند پوشیده نماند که شیر خان از آب پیاده گذشته باهستگی قدم پیش می نهاد و باچنین اسباب نبرد ملاحظه تمام میبود و هراس عظیم داشت که مبادا از یک جانب بهادران موکب بادشاهی قدم در میدان کارزار نهاده داد انتقام دهند و عمل بازبیهای تدبیر نمائی او هیکبارهیچ برآرند جمعی کثیر را بشتیر روان ساخته بود و در جستجو جنگ نهایت ملاحظه را مرعی میداشت بعد از چند روز که بی اتفاقی میرزا کامران و مخالفت سایر برادران نزدیک و دور بوضوح پیوست بلاهور آمد و از انجا تا خوشاب رفت و در بهره داستعداد و روزی چند بود و کس بطلب سلطان سارنگ گکر و سلطان آدم که از زمینداران معتبر آنجا بودند فرستاد و چون نعمت پرورده حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بودند و از دولت این دودمان عالی عمری کامرانی داشتند حرف او را گوش رضا نشنیدند شیر خان را انحاستیا که از محال منسوب گکرانست شتافت و جمعی کثیر را بسر الیتیان فرستاد گکران داد مردانگی داده شکست افغانان را دادند و افغان فراوان در بند الیتیان افتاد و بفروخت رفت شیر خان می خواست که خود بسر الیتیان رود با هواخواهان خود مشورت کرد همه صلاح دران دیدند که کار این گروه که کوههای محکم و بیشهای قلب دارند بتدریج و تدبیر باید ساخت و مناسب آنست که درین حدود لشکری گران گذاشته شود که هم فکر گکر منصور شده باشد و هم درها دد ولایت گکران بوده دست تاخت و تاراج دراز کنند و قلعه مستحکم بجهت استحکام این دو کار اساس باید نهاد تا بمرور ایام این مردم از تنگنای خود بتنگ آمده سرگردنکشی فرود آرند و خود بارستهٔ بسامان و سرانجام مملکت وسیع هندوستان باید پرداخت بنا بر این مصلحت دید قلعه رهتاس را بنیاد نهاده و جمعی کثیر را گذاشته کوچ بکوچ برگشت و باگره آمد و از انجا بقلعه گوالیار رفت که میر ابوالقاسم آنجا متحصن بود بپیمان از بی آذوقی آمده دید شیر خان در مقام ضبط و ربط شده و تمام هندوستان را سوای بنگاله بتحصیل و بهت اقطاع قسمت کرد و داغ اسپ سپاهی درمیان آورد و اندکی از تدبیرهای بسیار سلطان علاء الدین را که در تاریخ فیروز شاهی تفصیل یافته است بعمل آورد و از انجا بسر پورنمل راجه قلعه رایسین و چندیری رفت و بعهد و پیمان تا در راجه را از قلعه برآورد و بسعی بعضی فقیهان گمراه و سفیهان تیره روزگار امان داده خویش را از بیم گذرانید و از انجا باگره آمد و بعد از حکام بنگاله سراپا در طرق و مسالک نا صالح یک گروه بنا کرد و بعد از بیماری تا کناد که در آگره بود طاری شد بر سر مالدیو که در حاکم اجمیر و ناگور و بسیاری از محال و امصار بود و لشکر کشید و کار آن حدود را تعیین و فسون ساخته بنواحی چیتور و رنتهنبور شتافت و آنجا نیز نگسار بها نموده تا نگاهبانان آن قلاع کلید بارا فرستادند

و آنجا جمعی گذاشته در میان ولایت دهندیره درآمد و از آنجا روی توجه به کالنجر آورده آن را محاصره کرد و ساباطها
برو شروع ساخت و تسهیل ... دهم محرم سنه اثنی و خمسین و تسعمایه آتشی که در حقه بود از ده آن مطلوبان
سوخت و تاریخ سوختن او از آتش مرد یافته بودند اگرچه در گرفتن این حصار حصین جانش از حصار دیوار عنصر برآمد
اما قلعه بدست افتاد پنج سال و دو ماه و سیزده روز بزرگ و روی حکومت هندوستان کرد و لعل او جلال خان
پسر خرد او بعد سیوم روز جانشین پدر شد و اسلام خان نام نهاده اسم شاهی را بر خود بست و او هم در تا تاب شکستگی
اعمال از پدر خود کم زیاده بود چون تسلط این دو فتنه سرشت خداع منش در حسب تشعشعه مهر جهان افروز رایت
این دولت ابد انتساس مانند وضع کرم کان سست تاب حکم موقتی بود داشت حکمت حاکم ازلی بجهت
مصلحتی چند که در مکامن علم او مطوی بود روزی چند جلوه داده سحاب ادبار بر ابر ساخت و روزگار ابرنگ وجود
این مویدان شتیره کار و ارست و صورت حال میرزا حیدر آنکه چون تائید حضرت جهانبانی یافته متوجه کشمیر شد
چنانچه سمت گزارش یافت چون بوشهره درآمد امرای مذکور که اسامی آنها پیشتر گذشت مخلصانه آمده دیدند و
راه و روش در آمدن کشمیر و گرفتن آن را مجدداً خاطرنشان نمودند میرزا بکمک نصرت ایزدی و دولت پادشاهی
نموده طی عقبات کشمیر قدم پیش نهاد درین اثنا تفرقه در عسکر پادشاهی چنانچه مذکور شد راه یافت خواجه
کلان بیگ ... و باقی میرزا کامران آن عزم را فسخ نموده بمیرزا کامران ملحق شد و مظفر توپچی خود را ... ساز نیک شد
غیر از چندی از ملازمان قدیم میرزا حیدر و جمعی دیگر که حضرت جهانبانی بکمک نامزد نموده بودند همراه ماندند اما چون
در کشمیر اختلاف و اختلال عظیم و هرج و مرج بحد رسیده گرمی مرعات کشمیریان ... و دوم رجب سنه
و چهل و هفت از عقبه بوج درآمد بی جنگ و جدال تسخیر کشمیر نموده در آن ایام مدتی گذشته بود که کشمیر از حاکم مستقل
خالی بود و امرای آن ملکت استقلال در تصرف خود داشتند بزرگی از مدعیان حکومت آن دیار اسم ریاست اما
کرده خود ملک رانی میکردند درین زمان نازک شاه نام شخصی را اسم بی مسمای حکومت اختصاص داده و اختیار او را
و باین حالت هرگاه در میان یکدیگر اتفاق و تدبیر عقل و رای ساختند سرآیه کار ملک باش ... موسم جاید بود
و باران ماتبه ادمی بارید کاجی جک چون رقم استیصال از صفحه احوال میرزا حیدر خواند مقتضای قرب و جدال
که کشمیریان از آن گزیر ندارند از کشمیر برآمد پیش شیر خان رفت چه مقصود از آمدن میرزا حیدر کامروائی خود بود
چون آن میسر نشد بلکه نقش دیگرگون نشست دست از پی باز داشته در اندیشه دیگر شد و طرح دیگر خیال کرده
جواهر لعل ولد محمد شاه را بشیر خان ... و باین وسیله خود را مقبول ساخته عادل خان و حسین سرانی و جمعی دیگر
را با امداد دو هزار کس گرفته بکشمیر آمد درین اثنا ابدال ماکری که استظهار راه و دولت استقلال گذشت و میرزا حیدر
اهل و عیال خود را در اندرکوت که استحکام تمام دارد گذاشته متحصن شد اهل کشمیر همه جدا شدند و پیش میرزا مردم کم ماند

وتا سه ماه در شعاب جبال بسر میبرد تا آنکه روز دوشنبه بیستم ربیع الثانی سنه نهصد و چهل و هشت جنگ دست داد و بتائید یزدانی فتح کرد و هر چند مخالفان چه از افغانان بکلی و چه از کشمیریان فی حقیقت زیاده از پنج هزار سوار بودند چون کار ایشان بر بیوفائی و حرام نمکی مبتنی بود کاری از پیش نرفته شکست یافتند و جمعی کثیر از مخالفان بقتل رسیدند و گروهی دستگیر شدند و کشمیر باستقلال در تصرف میرزا در آمد و خطیب کشمیر مولانا جمال الدین محمد یوسف لفظ فتح مکرر تاریخ این فتح یافته بود و تکرار این فتح اگرچه در همین رفتن میرزا نیز صورت دارد اما آنچه میرزا خود اشارتی در تاریخ خود می نماید آنست که یکبار میرزا فرستادهٔ سعید خان حاکم کاشغر از راه دره لار بکشمیر آمده و در چهارم شعبان نهصد و سی و نه در تصرف در آورده بود و در سلخ شوال سال مذکور با امرای کشمیر و محمد شاه که اسم حکومت بنام او بود صلح گونه کرده دختر محمد شاه را برای اسکندر سلطان پسر خود گرفته از راهی که آمده بود مراجعت کرد چون درین نوبت فتح جلی دست داد و ملک کشمیر مسخر شد مدت ده سال در انتظام آن ولایت سعی بلیغ نموده آن عرصهٔ دلپذیر را که حکم خرابه داشت لباس تهری پوشانید و اقسام محترفه و ارباب صناعات را از هرجا طلب داشته در مقام رونق و رواج آن ملک شد علی الخصوص موسیقی را بازار گرم گشت و انواع ساز درمیان آورد و مجملاً صورت ظاهری آن مملکت که نشاه دنیائی اوست معنی پیدا کرد اما لوث تعصب‌های حنفی بی نمک میرزا که منشای آن نارسائی یا دعوی رسیدگیست متاع معنی کشمیر که عالم یکرنگی و دینداریست کساد یافت و تا امروز بوی تعصب از کشمیریان می آید که صحبت را تاثیر عظیم است سیما اطوار فرمانروایان که قوی اثر میباشد امید که بیمن انتشار حقیقت و حقانیت حضرت شاهنشاهی صورت و معنی کشمیر اتحاد پذیرد و متاع حق پرستی و خداشناسی بی شائبهٔ تکلف و تعصب رواج گیرد و از سهوهای عظیم که میرزا را روی داد و میمنت نداشت آن بود که با وجود فتح چنین خطبه و سکه بنام نازکشاه بدستور امرای کشمیر ساخت بایستی که حق نمک حضرت جهانبانی بجای آورده وجوه دراهم و دنانیر و رؤس منابر را بنام قدسی حضرت جهانبانی مشرف میساخت همانا که بازمانه مدارا میکرد ندبی اخلاصی را رواج میداد و لهذا دران ایام که فتح کابل شد خطبه را بنام مقدس آنحضرت جهانبانی ساخته سربلند شد و در تاریخ نهصد و پنجاه و هشت هجری در شبیخون که کشمیریان آورده بودند مسافر ملک نیستی شده مجملی ازین سانحه آنکه میرزا از آئین عدالت که نگاهبان دولت ست عدول نموده بمقتضای هوا و هوس خود زیست کردن گرفت و هشیاری و بردباری که دو بازوی بختیاری ست از دست داد مکر و غدر کشمیریان که بتدبیر و هوشمندی میرزا از پای در آمده بود باز برپا شد و این گروه خراب باطن نفاق سرشت راه خداع پیش گرفته در لباس دوستی کار دشمنی ساختن گرفتند و حاصل این کار آن بود که لشکر میرزا را بحیلها از وجدا کردند و مردم کارآمدنی او را متفرق ساختند طائفه را بجانب تبت و برخی را بجانب بکلی و چندی را بطرف راجوری فرستادند و عیدی رینا و حسین ماگری پسر ابدال ماگری

خواجه حاجی قتال کشمیری را که سرگروه مهمات میرزا الغ بیگ بود از راه برده بخود متفق ساختند و جمعی کثیر بخود همداستان
کرده بر سر میرزا روان شدند عاریجان و ملک دولت چک نیز آمده ملحق گشتند و قریب جاپور که سال میرزا بود رو
بگرکه اصل شهر کشمیر و حاکم نشین است بر سر میرزا آمدند آوردند میرزا را دیگ جامه خواجه حاجی رفته بود تا قزاقها
را که در شهر بود خلاص سازد که دست کمال دودی حیات را سپری کرد و بعضی میگویند که شربتی از ملازمان او ما داشته
رسانیده چون مجملی از احوال میرزا حیدر گزارش یافت اکنون سرگذشت میرزا کامران نگارش مییابد در آن ایام
نامساعد که میرزا کامران از حضرت جهانبانی جدائی اختیار کرده بصوب کابل روان شد چون بسی دوشتاب
رسید سری و سروری را از سر گذاشته و بنام لعنت بار را نام خود دیده بسته خطبه بنام خود ساخت هر که خرد دوربین
و مصاحب مصلحت اندیش و همتیں دلسوز نداشته باشد هر آینه چنین کارهای ناشایسته از و بظهور آید به حق
محبت نشناسد و طریق مروت در نسپرد بدی دیگران را نیکی خود انگارد و تخم بدی در زمین بیگان افشاند ظاهر است
که از آن کشت و کار چه برخورد و درخت امیدش کدام میوه مراد بار آورد در روزگار بی عاقبت اندیش اتفاقی
به دولت برخوردار نگشته را بیوندی به سربلندی کلاه لی نیادرا چه اساس که چون بهاری زودی از هم
پاشد و بال شب ادل راچه ثبات که چون برق خاطف تا چشم بر هم زدن فرونشیند سلطنتش چون طراوت گل
زود زوال و دولتش چون نسیم بهار سریع انتقال و ناحمله از راه و بکوت یکبار آب سند رسید و در بیجا محمد سلطان و
الغ میرزا احمد در ملتان خود را کشیده بودند و آنجا خود را نتوانستند گرفت سرجاسته بر کنار دریا میرزا کامران او دید
و میرزا نیز آنجا توقف نمود چون حسرت علم لطفیان کس دلیل بسته از آب گذشت از آنجا کابل آمد و ابواب
کامرانی بر روی روزگار خود گشاد و بمقتضای هوا و هوس روزگار بسر می برد و نمی‌دانست که از جهت مرویت که تا تیر ارتیه
و چراگاه بر آهو فراخ نشود و تا مار در آشیان گنجشک نگیرد ... آسان نگردد در همین واقعه بظهور آمد میرزا
آمده ... العسکری میرزا داد و خواجه محمود را برسم رسالت پیش سلیمان میرزا به بدخشان فرستاد و خواهش مبالغت
خواست که سکه و خطبه او در بدخشان نیز باشد میرزا سلیمان ... الی مقصود برگرداند میرزا کامران از این معنی
در تاب شد و لشکر به بدخشان برد و در نواحی موضع تاری سیان فریقین جنگ پیوست میرزا سلیمان چون آثار ضعف
خود و قوت میرزا کامران مشاهده نمود کس فرستاده در آشتی زد و سکه و خطبه بنام او ساخت و میرزا کامران بعضی از
محال بدخشان سر از میرزا سلیمان جدا ساخته بمردم خود داد و مقصود روا گشته مراجعت نمود در این اثنا خبر رسید که
هندال میرزا آمده قندهار را متصرف شد میرزا کامران از اطراف و جوانب لشکر فراهم آورده متوجه قندهار شد و تا
شش ماه محاصره قایم بود آخر کار میرزا هندال تنگ آمده امان طلبیده دید و قلعه را سپرد میرزا کامران قندهار
را بمیرزا عسکری داده بکابل معاودت نمود و میرزا هندال را همراه خود آورد روزی چند در صحبت داشته بمقتضای

ج اول ۱۵۰

برادری و نفاق در لباس اتفاق معموره خوی شاهی که اکنون نسبت بنام جلالت انتظام حضرت شاهنشاهی یافته بجلال آباد مشهور است میرزا داده حاکم شد نیز اطاعت نمود و روزگار بهاب منزلت را آباد میکرد تا آنکه میرزا سلیمان سرانجه میرزا کامران از بدخشان جدا کرده بود متصرف شد و نقض عهد نمود و میرزا کامران بار دوم لشکر بالنصوب ر دو در حدود اندراب جنگ در پیوست میرزا سلیمان شکست خورده بقلعه ظفر متحصن شد میرزا کامران تعاقب نموده قلعه را محاصره کرد و آمد و شد آذوقه را بهار امسدود ساخت اکثری از اهل بدخشان آمده میرزا کامران را دیدند میرزا سلیمان چون از سپاهیان خود که چشم وفا داشت ناامید شد و نیز از بی آذوقی قلعه کار بدشواری کشید بی اختیار آمده دید میرزا کامران قاسم برلاس و میرزا عبدالله و جمعی دیگر از هواخواهان خود را بسرداری برلاس مذکور ببدخشان گذاشته خود مراجعت نمود خواجه حسین مروی تاریخ این سانحه را جمعه ششم ماه حماد الثانی یافته بود میرزا سلیمان را با ولدش میرزا ابراهیم در قیدگاه میداشت و چون بکابل رسید تا یکماه شهر را آئین بسته روزگار را بالعیش بیگذرانید سپاه معهود میکردند و داد منظوم میداد تا آنکه کوکبه اقبال ملک صعود حضرت شاهنشاهی ارتفاع یافت و بدولت و سعادت آمده سزای او را در کنار او نهادند چنانچه گزارش می یابد هر که بولی و والی نعمت خود طریق بی حقیقتی میرود و بمسلک بی اخلاصی شتافت سرآمیه درین نشاه یاد آش اعمال خود دید و هم ببینوال است احوال میرزا سنجال که چون در حیان وقتی با چندین فتنه و فساد از ملازمت حضرت جهانبانی راه بی وفائی پیش گرفته متوجه قندهار شده بود قراجه خان که از جانب میرزا کامران حاکم قندهار بود آمدن میرزا شنیده از قلعه برآمد و باحترام دریافت و آن ملک را بمیرزا سپرد و روزی چند برین نگذشته بود که میرزا کامران آمده آنرا بتصرف خود درآورد و میرزا را مقید داشته تادیب نمود چنانچه محلی مذکور شد و مقرر است که انجام حال سودایان جمع آغاز کار ایشان مردود است هوشمندان از احوال یاپایدار اعتبار گرفته در شکار خدای این حق ناشناسان بیباشند تا لبیز یافتن که اقتضای عدل حقیقی ست تکرار و مسرت پذیرشوند که هم سرمایه عبرت جهانیان میشود و هم دست آویز ندامت بی سعادتان میگردد از انجمله چون یادگار ناصر میرزا که تنتر و دون حاکم شده از راه راست انحراف ورزیده در لهری توقف نمود بعد از توجه حضرت جهانبانی قریب و داد از حدود لود آخر روطاهر شد که حرف و حکایت حاکم شده از صدق و صفا فروغی ندارد و همه آن شدید است حیله سپرده مشتبهی بر کذب و سناهت ست ناچار از ان داعیه باز آمده بصوب قندهار روان شد هرچند هاشم بیگ که از دولتخواهان راست گو و هواخواهان رضاجوی او بوده گفت که رفتن بجانب کامران و گذاشتن ملازمت حضرت جهانبانی پسندیده نیست • دنیا جای مکافات ست اندیشه آن باید کرد از انجا که امر بیست تامت هر که را روزی پیش آید قتل او تیره گردد و بآزار ولیعمتان جرات نماید و نصیحت خیراندیشان با دشمن دو گوش هوش در نیارد

سمعان سعیده داستوران افسانه افسون پیرا اند ساز آن یادگار ناصر میرزا از پی توفیقی متوجه قندهار شد و در رمانیکه میرزا کامران قلعهٔ قندهار را در محاصره تنگ آورده بود آن میرزا را دید و همراهی میرزا کامل آن میرزا کامران دید با کم شنگی فرستاد که حضرت جنت آشیانی مکانی شهر یار بیگم ... ایشان میرزا عسکری یادگار ناصر میرزا در انتظار در قندهار دیگر آمده بود ... لوازم آداب روانه ساختند جماعتی ایشان را با جمعی کثیر که از حضرت جهانبانی جنت آشیانی جدائی اختیار کرده در آن حدود بودند با آئین لائق روان ساخت سلطانی یا محمدی که واقع شد آن بود که این مردم را از راه بیابانی بی آب و علف فرستاد جمعی کثیر تلف شدند و چون بموضع شال رسیدند درین مردم حتی افتاد و حضرت ملقس مکانی رحلت فرمودند و ده هزار آدمی که درین قافله سرگردان بودند حدود حال بسلامت برده خود را بقندهار رسانیدند

نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی بخراسان و عراق و آنچه درین سفر روی نمود

چون خواد قلم سوانح پیمای به سهاقدمی جیدرده سخن را بسرانجام آورد اکنون بسر مقصد رفته راه ... نیرو محملی از احوال بدرت انجام سفر خراسان و عراق که حضرت جهانبانی را روی نمود و بدرقهٔ عنایت ایزدی قطع بیابانی و طی صحاری و برازی فرمودند گفته آید و آن چنانست که آنحضرت چون همت ازلی قدم در وادی توکل نهاده اوی بیرحطر اختیار فرمودند ملازمان رکاب سعادت را انعطاف خوش مشرف ساختند و از فضل نامتناهی الهی درین حول ملک هائی ملوح کرتا مله سالار را هرمان بو سرمیں بوس شرف اختصاص یافت و آنحضرت را منزل خود برد و در لوازم خدمتگاری کوشید ایشان ادهی هولناک راهبری نموده بولایت گرم سیر آورد میر عبدالحی که کلانتر آن ولایت بود تمامت حطهای با درست اگرچه سعادت ملازمت فائز نشد اما لوازم مهمانداری و آداب خدمتگاری اهتمام تمام بجای آورد و در آن ما خواجه جلال الدین محمود از جانب میرزا عسکری جهت تحصیل اموال آن ولایت آمده بود آنحضرت با دوست تحتی را بیش او فرستادند بار سهای سعادت او گشته بملازمت آمد خواجه این را دولت عظیم شناخته بملازمت شتافت و هر چه که از جنس ونقد و بساط و اسباب داشت همه را نثار کرد حضرت جهانبانی او را نوازش فرموده میر سامانی سرکار خاصه را بوی ارزانی داشتند ... چند در آن سرزمین بود ... که درین یورش اقبال آسمانی ملازم رکاب علی بود بنصایح دلپذیر و ... سلسلهٔ ظاهر را حدیث ... جهان فرموده و ... اصحاب تعلق را از ... این بار داشته متوجه مقصد حقیقی و سطلت ... که خلاصه همت را سرا داده بود بیاحتند و یگانگی همت ملهم آنحضرت مصروف آن بود که چون اسباب تجرد و مواد ... کوته ... گردیده ظاهر و باطن را از غیر بار آشته ... بی همتا بردارد لیکن

مردمی مروت نمیگذاشت که دلهای ملازمان رکاب دولت را باین انقطاع بالکل آزرده سازند و این گروه وفاکیش از آن رهگذر دست از خدمت باز نمیداشتند که چون ذات کامل که شایان خلیفگی حق است و در تمام معموری ظاهر و باطن او بوجود آمدن در ادوار و قرون مشکل است یکبارگی دست از جهان باز دارد و سلسلهٔ سلطنت ابدقرین را منقطع سازد همگی خواهش این طبقه آنکه بباطن با حق و بظاهر با خلق بوده مقتضای نشاه جامعیت کار فرماید و الحمد لله که گوهر یکتای آن دریای افضال یعنی حضرت شاهنشاهی را این ملکه بر وجه کمال حاصلست با وجود دیر داختن بگیر و دار عالم ملک و شهادت استغراق بحر امواج عالم جبروت و لاهوت سریع ستوفی میسر و قدم همتش بر صعود مدارج علیا مستقر و مسلم القصه بمقتضای ارادهٔ ازلی و فتوت فطری نوشتن مکتوب محبت طراز بفرمانروای ایران و عنان عزیمت بصوب مختلف داشتن در ضمیر الهام مورد تصمیم یافت که اگر حاکم ایران حقوق موروثی مسطور داشته لوازم محبت و فتوت تقدیم رساند هر آینه یکبار دیگر بسلسلهٔ ظاهر پرداخته دل این گروه حقیقت بدست آورده شود و الا در اختیار انزوا بمقتضای مروت بی اختیار باشد بنابرین روز پنجشنبه غرهٔ شوال نهصد و پنجاه مکتوبی مصحوب چولی بهادر فرستادند باین مضمون که بحکم کارفرمایان قضا و قدر که چندین مصالح و حکم در سرکاری ودیعت نهاده اند سببی انگیخته آمد که ملاقات گرامی روی میسر آید و مجملی از سوانح احوال اظهار فرموده این بیت درضمن آن مرقوم ساخته بودند **شعر** که گذشت از سر ما انچه گذشت ٭ چه بدریا چه بکهسار و چه دشت

آنحضرت میخواستند که روزی چند در ولایت گرمسیر توقف فرمایند میر عبدالحی گرمسیری کسان فرستاده عرضه داشت که چنین استماع می افتد که میرزا عسکری جمعی کثیر را فرستاده است مبادا این حدود در بند و کار از علاج بگذرد و اگر بالکای سیستان که آنحدود که بحاکم ایران تعلق دارد توجه فرمایند هر آینه از اندیشهٔ آسیب این گروه بی عاقبت موکب عالی محفوظ خواهد بود آنحضرت قلت ارباب اخلاص و کثرت اصحاب خلاف و شقاق منظور داشته توقف دران ولایت از طریقهٔ حزم که راه خرد دیرور انست دور دانسته بسیستان نهضت نمودند و از آب هلمند عبور کرده یکبار کولی که این آب بان درمی آید منزل سعادت فرمودند احمد سلطان شاملو که حاکم سیستان بود مقدم گرامی دولت ناگهانی شمرده بآئین نیکبختان ملازمت کرد و لوازم خدمتگاری و آداب میزبانی اقدام نمود و در روزی چند دران سرزمین بهجت فزا که جولانگاه شاهسواران عرصهٔ اقبال بود دلبشکار قشلاغ اشتغال نمودند و برای تسلی خواطر همراهان وفا اندیش خود را بمشاغل ارباب تعلق مشغول داشته تماشا گر بدائع تقادیر بودند و از انجا بدولت در سیستان نزول اقبال ارزانی داشتند احمد سلطان والده و عورات خود را بملازمت حضرت مریم مکانی که درین یورش هودج اقبال و محمل اجلال ایشان همراه بود فرستاده جمیع اموال و لایت خود را بپیشکش نمود آنحضرت اندکی از ان بجهت انشراح خاطر او قبول فرموده تتمه را بازگردانیدند و درین منزل حسین قلی میرزا برادر احمد سلطان که از مشهد بدین

والده را در آمده بود تا رخصت ایشان گرفته عازم سفر حجاز گردد مشرف بساط بوس مشرف شد آنحضرت از
دریافت ملت صحبت سعیده بموقف عرض رسانیدند که مدتیست سعادت صحبت و سعی عوز کرده میشود گفت
و ایشان بمطالبه مرید انگه شدند اعتماد دارم آنست که بعض و طعن اصحاب عقل و صاحب جاه ملتوانست و متعاقب
آنکه سلطنت اسباب کفر است لیدار تامل و تفکر خاطر بران قرار گرفته که گمان ثواب کار میتوان شد آنحضرت این
سخن بسیار خوش آمد از آنجه سمول عنایت استمالت ساخته تکلف ملازمت فرموده او چون سفری پیش داشت
و اسباب سفر سامان نموده بود از آنجا از دولت شنافته بود در میان حاجی محمد بابا قشقه و حسن کوکه از میرزا عسکری
جدا شده بموکب عالی پیوستند و صلاح وقت چنان اقتضا کرد که عنان توجه بصوب زمین داور منعطف شود
که امیر بیگ حاکم آنجا بملازمت سرسید و جلیه بیگ حاکم قلعه بست سرا جازت سعادت حضرت میاید و برادری اکثر نوکر
میرزا عسکری جدا شده بملازمت حوا بهدر رسید و تدها در آن دو در تشرف اولیای دولت خواهد در آمد چون
احمد سلطان شاملو که امثال این قدمات ممهد داده از سر عراق مانع می آید بملازمت اقدس آمده از مقام دولتخواهی
و دلسوزی بعرض رسانید که یورش عراق بر ذمه همت علما لازمست این گروه که از سفر مانع مي آید بغیر
از عدم حقیقت برضی ندارند چون احمد سلطان بعنوان حقیقت و اخلاص بر خاطر حضرت جهانبانی جای کرده بود
سخن او بمعرض قبول پیوست و درین کنکاش عمل فرموده متوجه عراق شدند و باین تقریب روزی چند حاجی محمد
مردود بساط قرب بود احمد سلطان ملازم رکاب سعلی بوده می خواست که از را تپش کسلکی بدرقه باشد آنحضرت را چون سیر
سپهری مکنون ضمیر اقدس بود براه قلعه اوک متوجه آن سمت شدند چون مکتوب مودت و منشور اخلاص حضرت
جهانبانی جنت آشیانی تخت آرای ممالک ایران شاه طهماسب شد مقدم سعادت التزام آنحضرت را الحمد
خیر مبرت شناخته خوشوقت شد خواست که سایه فر همای سعادت همایونی را زرق دولت خود جای دهد و
ادراک این سعادت را عنوان کارنامه افتخار جاودان نموده سباش لشکر این نعمت فرموده تا سه روز در قزوین نقاره
شادمانی ناختند مکتوبی در جواب مشتمله کمال توقیر و احترام و استدعای تشریف حضور در آشیع از سه مالوف
مهمان آمیه مسعود جمیع دایا صحیب سیران حاصل ارسال داشت و این بیت رضوان مکتب تنت مود
شعر
همای اوج سعادت بدام ما افتد اگر ترا گذری بر مقام ما افتد
و در شاهنشاهی ارسالی شایسته کرده رزانده ساخت
و اظهار انواع سپاسگزاری و حق شناسی و تذکار صحبت قدیمی نمود و دلائل تعظیم و اکرام بجای آورد و بحکام ولایات
و بلدان و اسماء نوشت که در هر منزل و هر شهری که موکب همایونی نزول نماید تشریف روزگار این خاندان عالی آ
اعاظم حکام و اکابر و اهالی و موالی آن بالعموم استقبال شتافته تقدیم مراسم مهیا ساختن مهمانی باد تا باعث تشرف
گردد و اسباب اشیای لائقه و اشربه و اطعمه و اکله تازه بتازه منزل بمنزل مهیا ساخته لائق نظر قبول اشرف

گردانید و منشوریکه بمحمد خان حاکم هری نوشته بودند بعینه در سلک تحریر در آورد تا دستور العمل اهل درایت گردد و آگاهان راه و رسم مردمی نظر بران دیباچه مروت داشته در تعلیم و تحمیل حادثه پیمایان مراحل نشیب و فراز حق انسانیت بجا آورده دقیقه از آداب فتوت فروگذاشت ننمایند **فرمان شاه طهماسب بحاکم خراسان** فرمان همایون شرف نفاذ یافت که ایالت پناه شوکت دستگاه تمسا للایالة والاقبال محمد خان شرف الدین اوغلی تکلو لله فرزند ارجمند ارشد و حاکم دار السلطنه هرات و میر دیوان بانواع اعطاف والطاف شاهی سرافراز گشته بداند که مضمون عرضه او که در باب وصول اصحوب کمال الدین شاه قلی بیک برادر امانت پناه قراسلطان شاملو روانه درگاه دولت پناه نموده بود در تاریخ دوازدهم شهر ذیحجه رسید و مضامین فرخنده آیین آن از آغاز تا انجام واضح و لایح شد و آنچه در باب توجه نواب کامیاب سپهر رکاب خورشید قباب گوهر دریای سلطنت و کامگاری دوحه چمن آرای فرماندهی و جهانداری نور عالم افروز ایوان سلطنت و جلال سرو سرفراز جویبار سعادت و اقبال شجره طیبه گلشن شوکت و عظمت ثمره شجره خلافت و نصفت بادشاه بزرگ و بحرین نیر عالمتاب فلک کامرانی بدر بلند قدر اوج خلافت و جهانبانی قدوه و قبله سلاطین عدالت آیین مهتر و بهتر خواقین صاحب تمکین شهریار عالی النسب تخت سروری پادشاه والاحسب ملک عدل گستری خاقان سکندرشان جمجاه عالیستان سلیمان تخت نشین سلطان صاحب هدایت و یقین جهانبان صاحب تاج و تخت صاحبقران عالم و اقبال و بخت نور چشم سلاطین روزگار تاج فرق خواقین نامدار المؤید من عند الله نصیر الدین محمد همایون بادشاه خلد الله تعالی غره حسب الامال یوم المآل نوشته بودند چگونه که چه مقدار سرور و حضور روی نمود مژده ای پیک صبا کز جز مقدم دوست + خبرت راست بودای همه جا محرم دوست + باشد آنروز که در بزم وصالش یکدم + بنشینم بمراد دل خود همدم دوست + اقدام بی ملال و توجه آن بادشاه فرشته احترام را غنیمت عظمی دانسته بداند که باستماع این خبر خجسته ولایت سبزوار از ابتدای سیجقان ئیل بدان ایالت پناه مرحمت فرمودیم داروغه و وزیر خود را بدانجا فرستد که مالوجهات و وجوهات دیوانی آنجا را از ابتدای سال حال تصرف نموده بمواجب لشکر ظفر اثر و ضروریات خود صرف نماید و بدستوری که درین نشان مذکور شده فصل بفصل و روز بروز عمل نموده از مضمون مطاع تخلف ننماید و یا نصد کس از مردم عاقل روزگار دیده که یک اسب کتل مع ساز و رکاب و یراق درخور آن داشته باشد تعیین نماید که باستقبال آن بادشاه صاحب اقبال رفته با صد راس اسپ بدو که از درگاه معلی مع زین طلا جهت آنحضرت فرستاده شده و آن ایالت پناه نیز از طوایل خود شش راس اسپ بدو آسوده خوشرنگ قوی جثه که لائق سواری آنشهسوار معرکه دولت و کامگاری بوده باشد انتخاب نموده و زینهای لاجوردی منقش با عیارهای زربافت و زر دوز که لائق اسپان سواری آن بادشاه جمجاه باشد بربالای اسپان مذکور نهاده سر اسپ را بدو ملازم خود داده روانه گرداند و کمر خنجر خاصه شریفه که از نواب کامیاب منصوری

مرحومی علیین آشیانی ابا را لمدر یافته شاه بابام سواب همایون با رسیده و جواهر نفیس لطیف مکلل بود مع تمسیه طلا و کمر مرصع جهت فتح و نصرت و تنگوی آن پادشاه سکندر آئین فرستاده شد و سواری چهار صد توت مخملی و اطلس فرنگی و دیگر مرسل گشت که یکصد و بیست جامه جهت خاصه آنحضرت ست تتمه جهت ملازمان رکاب ظفر انتساب آن کامیاب و قالیچه مخمل دو خوانچه طلاباف مسند تکیه کرکی آستر اطلس و سه روح قالیس دوازده درعی کوشکانی حوض قماش دوازده چادر قرمزی سرو سفید فرستاده شد بطریق احسن رساند و روانه لذید و لطیف سر راه نموده نانهای سفید که با روغن و تیر خمیر کرده باشد و بار یافته و خشخاش در دسته باشد مکمل نموده جهت آنحضرت پیش فرستاده باشد و جهت مقربان مجالس عالی و دیگر ملازمان و قافله از سال می نموده باشد و آسیبان قرار دهد که فردا در منزل و مقامیکه نزول نماید امروز چادر های لطیف و سفید و منقش و سایه بانهای اطلس و مخمل در کارخانه و مطبخ و جمیع کارخانهای ایشان را مرتب ساخته نصب نماید که در هر کارخانه ضروری آن مهیا باشد چون ایشان بدولت و اقبال نزول فرمایند شربت گلاب و آب لیمو خوش طعم ساخته و برف و یخ سرد کرده بکشند و بعد از شربت مربا های سیب شکال شهدی و شهد و دانه و انگور وغیره نانهای سفید بدستوریکه مقرر شده حاضر سازند و سعی کنند که آنچه تمامی در نظر آن سلطنت پناه دارند گلاب و عنبر اشهب داخل نماید و هر روز پانصد طبق طعام الوان با آنچه مقرر دارد که مهیا شده باشد و ایالت پناه قراق سلطان و امارت تا لی جعفر سلطان و فرزندان و قوم خود را با هزار کس بعد از سه روز که آن پانصد کس رفته باشد باستقبال فرستد و دران سه روز اسیران و لشکریان مذکور را از رنگ مستقر دیگر آورده و اسپان توبچاق و تازی مقرر دارد که ملازمان خود دهد که هیچ ربیت سیاهی را از اسپ خوب بهتر نیست و سر و پای آن هزار کس پیش رنگین باکیزه ساخته باشند و چنین قرار دهد که چون این امر بملازمت آنحضرت رسد زمین خدمت و عزت بلب ادب بوسیده یک یک خدمت نماید که در سر سواری وغیره ناگاه میانه ملازمان امرا و ملازمان آنحضرت گفت و گوی واقع نشود و نه هیچ جا رنجیده آزردگی نوکران پادشاه رسد و در وقت سواری و کوچ لشکر امرا از دور دور کوچ خدمت کنند و دو ست که هر یک از امرای مذکور که باشند در پی یکپای محلی که قرار یافته باشد تردد نماید و کتک خدمت در دست گرفته نوعیکه در خدمت پادشاه خود کسی خدمت نماید خدمت کنند و آنچه نهایت ملاحظه باشد بسطور پیوسته بعمل آورند و شهر و لایت که رسد همین فرمان الوالی آن ولایت نموده مقرر دارند که آن امیر خدمت نماید و مهمانی بدستور لطف آورد که مجموع طعام و حلاوه و اشربه کمتر از یکهزار و پانصد طبق نباشد و خدمت و ملازمت آن سلطنت پناه تا مشهد مقدس معلی مرکی تعلق بدان ایالت پناه دارد و چون امرای مذکور بملازمت رسد هر روز یکهزار و دویست طبق طعام الوان که لائق خوان پادشاهانه باشد در مجلس عالی آن پادشاه گرامی کشیده شود و هر یک از امرای مذکور در روز مهمانی خود نه راس اسپ پیشکش نماید که سه اسپ خاصگی باشد و دیگری با معظم محمد بیرام خان بهادر داده شود و هیچ دیگر امرای مخصوص

هر کس لائق باشد به هر سد و نه اسب تمامی از نظر خجسته اثر گذرانند و ذکر نمایند که کدام اسب از نواب کامیاب
و هر یک که قبل ازین ذکر یافته باشد که از فلان و فلان امیر باشد بگویند که آن حکایت سر حیا متناسب لائق نمود
[illegible] خواهد نمود و به دستور کرامت [illegible] باشد ملازمان رکاب ظفر انتساب را سرور دارند آنچه نهایت [illegible]
باشد بظهور آورند و خاطر انجماحت را که از گردش روزگار ناهموار نقاب غباری دارد به دلداری و غمخوارگی که درین نوع
اوقات لائق و خوشنماست مسرور گردانند و این دستور همه وقت منظور باشد تا بحضور رسند بعد از آن آنچه لائق
باشد از جانب ما معمول خواهد گشت و بعد از طعام متصرفات حلاوه و پالوده که از قند و نبات طبخ نموده باشند و مرباهای
متنوع و رشته خطائی خاصه که بگلاب و مشک و عنبر اشهب معطر باشد بمجلس برند و حاکم ولایت بعد از مهمانی و خدمات
مذکوره خاطر از ولایت آنجا جمع نموده تا بدار السلطنه هرات همه جا رفیق خدمت و ملازمت بوده باشد و دقیقه از دقائق
خدمت و ملازمت نامرعی نگذارد و چون به دوازده فرسخی ولایت مذکوره رسند آن ایالت پناه یکی از اتا و یماق کاردان
خود را در خدمت فرزند اعز ارشد سعادت بار گذارد که از شهر و خدمت آن فرزند خبردار باشند و باقی لشکر ظفر اثر از شهر
و ولایت و سرحدها از هزاره و نکدری و غیره تا سی هزار کس که بشماره صحیح رسد از ملازمان کوکی آن ایالت پناه
آنرا همراه برداشته استقبال نماید و چادر و سایبان و اسباب ضروری از شتر و استر قطار همراه برد چنانچه اردوی
آراسته بطرز سعادت اثر پادشاه در آید و چون بملازمت آنحضرت سرافراز گردد پیش از جمیع حکایت از جانب ما دعا
بسیار رساند و در همان روز که بملازمت ممتاز گردد و بترک و قاعده لشکر وارد و نزول نماید و آن ایالت پناه [illegible]
ایستاده رخصت مهمانی طلبیده سه روز در آن منزل مقام کند روز اول جمیع لشکریان ایشان را خلعت فاخره که از اطلس
و کمخای یزدی و دارائی های مشهدی و خافی بافت صحیح سازند و مجموع را با بالاپوش مخمل بدهند و به هر نفر از لشکریان و
ملازمان دو تومان تبریزی یوم الخرج بدهند و طعامهای الوان به دستوری که مقرر شده سر راه نمایند مجلس ملوکانه [illegible]
زیبا [illegible] آن گویا باشد و آفرینها بگوش عالمیان رسد و تفصیل لشکر ایشان داده روانه درگاه معلی نماید و مبلغ
دو هزار و پانصد تومان تبریزی از تحویلات سرکار خاصه شریفه که در دار السلطنه مذکور میرسد بازیافت نموده صرف
ضروریات نماید و آنچه نهایت یگانگی و خدمت باشد بجای [illegible] داشته بظهور آورند و از منزل مذکور تا شهر [illegible]
بیاید هر روز مهمانی طعام بدستور روز اول بکشند و باید که در هر مهمانی اولاد و عظام آن ایالت پناه مانند چاکران و
خدمتکاران کمر خدمت بر میان بسته آداب ملازمت بعمل آورند و لشکر آنکه این نوع پادشاه که هدیه ایست از هدایای
الهی مهمان باشد در ملازمت و خدمت آنچه نهایت تردد باشد بجای آورند و تقصیر ننمایند که هر چند انواع جانسپاری
و خون گرمی نسبت بآنحضرت بیشتر بجای آورند پسندیده تر خواهد بود و چون قرب الشهر خواهند رسید [illegible]
درون باغ عیدگاه سیر خیابان چادرهای درون اطلس قرمزی میانه کرباس [illegible] و [illegible] شتالی اصفهانی که

دریں ایام اهتمام داده عرض نموده بود ترتیب نهند و ملاحظه نمایند که هر جا خاطر آنحضرت مسرور باشد و در هر گلزار

که در آب و هوا و لطافت و نزاهت امتیاز داشته باشد رضا جو بوده در خدمت آنحضرت دست ادب بر سینه

نهاده پیش روند و سر رشته نمایند که آن اردو لشکر و اسباب تمام بیکبار نواب کامیاب با وجود در راه سرکوچ دستم

خاطر اشرف را بهر بابی که در کمال استحکام باشد خوشوقت سازد و خود از منزل مذکور که فرزند اشهر خواهد آمد جهت

طلبیده متوجه ملازمت فرزند گردد و صباح آن فرزند اعز ارشد زاد العزمیت استقبال از منزل بیرون آورد و سه دانه

که در نوروز پارسال بدان فرزند ارسال داشته بودیم پوشانند و یکی از سفید رنگان و او یماق تکلو که پسندیده و معتمد کل

ایالت پناه باشد در دار السلطنه مذکور گذاشته و فرزند مذکور را سوار کنند و در وقت توجه شهر ایالت پناه قراق سلطان

را در خدمت نواب دارو و جا در دشتی آسیب گذارند که چون فرزند نواب کامیاب سوار شده دارد سیر کوچ کنند و

ایالت پناه مشار الیه بدرقه باشد و چون فرزند مذکور از شهر بیرون آید قدغن نمایند که جمیع لشکریان لباس مقرر سوار

شده متوجه استقبال شوند و چون نزدیک آن پادشاه عظمت دستگاه رسد چنانچه میان ایشان یک تیر پرتاب

بوده باشد آن ایالت پناه پیش رفته التماس نمایند که پادشاه از اسپ فرود نیاید اگر قبول کنند در ساعت مار که ره

و فرزند برخوردار را از اسپ پیاده ساخته تعجیل روانه گشته را ان و رکاب آن پادشاه سلیمان بارگاه بوسیده قواعد

خدمت و حرمت و عزت آنچه مقدور و ممکن باشد بظهور آورند و اگر نواب کامیاب قبول نفرمایند و پیاده شوند اول

فرزند مذکور را از اسپ فرود آورند و خدمت کنند اول آنحضرت را سوار کرده دست پادشاه را بوسه داده فرزند مذکور

را متوجه سواری سازند و به دستور سوار گرداند و متوجه اردوی خود و منزل و مقام مقرر شوند و آن ایالت پناه خود

نزدیک فرزند مذکور در خدمت پادشاه باشند که اگر پادشاه سخنی و حکایتی از فرزند ارشد استفسار نمایند و آن فرزند

بواسطه حجاب جواب آن چنانکه باید نتواند داد آن ایالت پناه جواب لایق عرض نماید در منزل مذکور آن فرزند پادشاه

را میهمانی نماید بدین دستور که چون جاهشتگاه نزول نماید فی الحال سی صد طبق طعام الوان بطریق ماحضر مجلس آیین است

آورند و بعد الصلوتین یکهزار دو دویست طبق طعام الوان بر طبقهای لنگری که مشهور است محمد خانی و دیگر اطباق چینی

و طلا و نقره سرپوشهای طلا و نقره بر روی آن خوانها نهاده بمجلس آورند و بعد از آن مربیات لذیذ آنچه ممکن باشد

و حلاوه و پالوده نکشد پس هفت راس اسپ لایق و عماری طوائل آن فرزند ارجمند جد المعوده جا بها محمل زر و اطلس نشانیده و تنگ

قصب باقی التمتمی برحل مخمل منقش دو تنگ سفید برحل مخمل سرخ و تنگ سیاه برحل مخمل سبز کشند و باید که حافظ صابر قاق و مولانا قاسم قانونی و استاد

شاه محمد سرنائی و حافظ دوست محمد خانی و استاد یوسف مودود و دیگر گوینده و سازنده مشهور که در شهر باشند همه وقت

حاضر بوده هر گاه پادشاه خواهد بی توقف نغمه و ترنم پرداخته آنحضرت را خوشوقت سازند و هر کسی که قابل آن مجلس تواند

بود در خدمت اردو و نزدیک بوده باشند که بوقت طلب حاضر گردد و اوقات خجسته ساعات ایشان را بهر نوع که تواند

۱۵۷

ج اول

۱۷

شکسته داشته باشد و دیگر شنقار و بازو چرغ و باشه و شاهین و بحری و آنچه در سرکار فرزند وآن ایالت پناه یا اولاد بوده باشد پیشکش نمایند و ملازمان ایشان را تمام خلعتهای ابریشمی از هر جنس و هر رنگ علیحده علیحده و فراخور آنکس از الوان مخمل و خارا و تکمه کلابتون و طلا بافت پوشانند و چون بمنزل خود روند ملازمان ایشان را منظر صحبة اثر آن فرزند ارجمند در آورند آن فرزند بخلق کریم که میراث آبا و اجداد اوست بدلیشان معاش نموده بهر یک از ایشان جدا جدا اسپی در سر دیا و اسپ فراخور هر کس بمدد انعام زیاده از سه تومان نباشد و دوازده تقوز پارچهٔ ابریشمی از مخمل اطلس و کمخای فرنگی و یزدی و تافته شامی و غیره که بغایت لطیف باشد و سی صد تومان زر نقد در سی کیسه با تمامی کوکبه شند و بلبتکری بهر نفری سه تومان تبریزی که شش صد شاهی باشد بدهند و سه روز در سیر خیابان و کارزنگاه سیر نموده باشند و دریں سه روز از در باغ چهار باغ شهر که منزل بادشاهانه است تا سر خیابان که در باغ عیدگاه است لنگرها که محترفه اصناف چهار طاق بندی و آئین شیرین سدند و بهر جنگری یکی از امرای مذکور را سر یک سازند تا بتعصب یکدیگر هر صنعت و شیرین کاری که دانند بعمل آورند انسب آنست که چون بادشاه آن مرز و بوم را القدوم فرخنده مشرف ساخته اول شهری که آن نور چشم عالمیانست بوجود خود آنرا مشرف خواهند ساخت سطر کیمیا اثر ایشان از مردم خوش طبع و شیرین گوی که در شهر هستند در آورند که باعث سرور باشد و روز سوم که ازین چهار طاق و خیابان شهر و صفا دادن چهار باغ فراغ خاطر روی نموده باشد چار چیان در شهر محلات و جاده و مواضع نزدیک شهر مقرر دارند که جار نمایند که تمامی مرد و زن صبح روز چهارم در سر خیابان حاضر گردند و در سر دکان و بازاری که آئین بسته قالی و پلاس و فراش انداخته باشند عورات دیکها نشسته و چنانکه قاعدهٔ آن شهر است عورات با آئینه و رونده در مقام شیرین کاری و شیرین گوئی در آیند و از هر محله و کوچه صاحبان نغمه بیرون می آمده باشند که در بلاد عالم مثل آن نباشد تمامی آن مردم را استقبال فرمایند بعد از ان بادشاه را العزت و ادب گویند که پای دولت در رکاب سعادت نهاده سوار شوند و فرزند در پهلوی آن حضرت چنانکه سر و گردن اسپ ایشان برابر باشد روند و آن ایالت پناه خود از جنب ایشان نزدیک نزدیک میرفته باشند که اگر از عمارات و منازل و بساتین هر چه پرسند جواب داشته و سنجیده عرض نماید و چون بسعادت بشهر در آیند چار باغ را سیر فرمایند و در باغچه که در هنگام سکنی نواب همایون ما در ان بلدهٔ طیبه جهت بودن و خواب کردن و عشق و خواندن تعمیر یافته بود و الحال مشهور است بباغ شاهی نزول ایشان فرمایند و حمام چهار باغ و حمامات دیگر را سفید و پاکیزه سازند و بگلاب و مشک خوشبو کنند که هر گاه میل فرمایند محل آن سایش بالی باشد روز اول فرزند بطعام و افر مهمانی نماید و چون ایشان بفراغت متوجه خواب شوند آن ایالت پناه خود بدین دستور تهیهٔ مهمانی کند که مذکور خواهد شد چون ایشان بشهر در آیند همان روز عرضه داشت نماید و روانه درگاه معلی گرداند و مقرر شد که معز الدین حسین کلانتر دار السلطنه هرات مردی خوشنویس صاحب توقف تعین نماید که از روز

ج اول ۱۵۸

۱۵۹ ج اول

که آن یا لصد کس استقبال نماید تا آن روزی که بشهر در آید روز بروز مانچه مبلغ نوشته شد و مهتر آن ایالت پناه در بنا
و جمیع حکایات و روایات نیک که در مجلس گذرد قلم گرفته بدست معتمدان داده روانه درگاه معلی گرداند
که بر جمیع اوضاع نواب همایون ما را اطلاع حاصل شود و مهمانی آن ایالت پناه باین دستور که طعام و حلاوه
و شیر و میوه سه هزار طبق کشیده شود و یراق ضروری مذکور بدین دستور سر راه نماید اول یکجا چادر و بیست سایبان
چادر بزرگ الاتنه که جهت خاصه ترتیب نموده عرض کرده نه دیار دوازده درج قالی دوازده ذرعی و ده ذرعی و هفت
ذرع قالی پنج ذرعی سه قطار مایه و دویست و پنجاه طبق چینی بزرگ و کوچک دیگر اطباق و دیگها تمامی با سرپوش
سفید قلعی کرده پاکیزه داشته باشند و قطار استر و شتر در مهمانی خود آن ایالت پناه پیشکش نماید و امرای مذکور تمام
ت و لوند که مهمانی نمایند بدین طریق که طعام و حلاوه و پالوده یکهزار و پانصد طبق بکشند سه اسب و یک قطار شتر و
یک قطار استر که آن ایالت پناه اول آنرا دیده و پسندیده باشد پیشکش نماید و حاکم غوریان و قوتسیخ ذکر شود در
ولایت خود مهمانی نماید و حاکم باخرز در جام مهمانی نماید و حاکم خواف و ترشیز و زاوه و محولات در محال سرای فرهاد که
پنج فرسنگی مشهد است مهمانی نمایند انتهی چون موکب عالی حضرت جهانبانی جنت آشیانی در نواحی فراه رسید ایلچی شاهی
با فرستاده حضرت جهانبانی جنت آشیانی آمد و حقیقت مقدم گرامی و مسرور شدن او بوضوح پیوست آنحضرت
را که معدن مروت بود مدار رفتن عراق و دل همراهان حقیقت گزین بدست آوردن چاره نماند ناگزیر پای عزیمت در
رکاب دولت آورده بعزم حرم متوجه هرات شدند و در هر منزل ازین نواحی که نزول اجلال می نمودند یکی از مشاهیر
اکابر خراسان باستقبال بیرون آمد بسعادت مقربان بساط اقدس ملازمت میکرد صیت موکب پادشاهی الوا
شادمانی برروی متوطنان آن دیار گشوده خلائق از اکثر قصبات مانند جام و تربت و سرخس و اعراب بهرات آمده
انتظار مقدم عالی می بردند و چون قاصدان تاتار سلطان و اعیان خراسان که استقبال نموده بودند محمد خان اعلام
نمودند که وصول موکب عالی بزیارتگاه نزدیکست محمد خان با اعیان امرا مثل ولی سلطان و شاه قلی سلطان و
اکابر فضلا مثل میر مرتضی صدر و میر حسین کربلائی و سایر اعزه و اهالی بادراک سعادت استقبال شتافتند و در منزل
مالان که سیرگاه مشهور هرات است بدولت رکاب بوس والا مشرف گشته دعا و سلام ارجاع بتقدیم رسانیدند و شرایط
شوق و آداب تواضع که جوهر بزرگیست اظهار نموده آداب خدمت بتقدیم رسانیدند و مقرر بود که از پل مالان
تا باغ جهان آرا را بهار ارجاروب کرده و آب زده باشند و بزرگان و ظرفای شهر از هر دو طرف بر رو آمده منتظر باشند
و چون رایات پادشاهی بمنزل در قرار رسید سلطان محمود میرزا بسعادت استقبال شتافته آداب اخلاص و احترام
بظهور رسانید و آتالیقی که مامور بود شاهزاده کامگار سلطان محمد میرزا و دیگر امرای عالیقدر بشرف استقبال کامیاب
سعادت شدند و قواعد اعزاز و اجلال بتقدیم رسانیدند و از زیارتگاه تا پل مالان و از آنجا تا باغ جهان آرای

که سه چهار فرسخ مسافتست تمام دشت وکوه را مردم شهر وقصبات فرو گرفته تماشائی بودند واجتماع خلائق تا این زمان
[...] بود که مگر در ایام عید نوروز بوده باشد غرهٔ ذیقعده سنه نهصد و پنجاه بهرات در باغ جهان آرا نزول میمنت در[...]
فرمودند محمد خان جشن پادشاهانه ترتیب داده پیشکشهای والانظر اشرف درآورده و در مجلس اول حافظ قاق که در
خوانندگی یگانهٔ خراسان و عراق بود در مقام سه گاه غزل امیر شاهی را خواند که ارکان وجود اهل وجد و حال متزلزل
آمد و الحق بسیار و بتاثیر خواند مطلعش اینست شعر مبارک منزلی کان خانه را ماهی چنین باشد ** همایون کشوری کان
عرصه را شاهی چنین باشد ** و چون باین بیت رسید شعر ز رنج و راحت گیتی مرنجان دل مشو خرم ** که آئین
جهان گاهی چنان گاهی چنین باشد ** حضرت جهانبانی را رقت شد و بغایت متاثر شدند و انعامها در دامن امید
او ریختند چون هری و سیرگاههای او بغایت خوش آمده بود و جشن نوروزی نزدیک رسیده روزی چند آنجا
توقف اتفاق افتاد و هرگاه آن حضرت بسیر سواری میفرمودند محمد خان در ملازمت بوده ادای نیکو بندگی
بجا می آورد و از هر دو جانب آنحضرت رهنمائی میکرد و هر روز در مقامی مشهور سیرگاه عشرت سرای کارگاه نشاط برای
ضمیر اقدس میشد و گاه باغ مراد و همچنین باغ خیابان و باغ زاغان و باغ سفید را منظر عین بخش تماشا فرمودند
در هر گلزمین صحبتهای رنگین میداشتند و درین ایام زیارت اولیای عظام خصوصا پیر هرات خواجه عبدالله انصاری
قدس سره بجای نیاز فرمودند و تجرد منشان خدااندیش از بزرگان کامل استعداد و عالی فطرتان صدق نهاد و
خوش فهمان روزگار و فضلای ناموار از صحبت فیض موهبت مستفید شدند و بعد از فراغ از مراسم نوروزی و تماشای
نشستگاههای عشرت افزای اهتمام در توجه مشهد اقدس فرموده از راه جام عزم خیر انجام فرمودند درین وقت احمد
احمد سلطان حاکم سیستان که در دوام خدمت و حسن عقیدت ممتاز بود مشمول توجه و التفات پادشاهی شده بحکومت
ولایت خود یافت و پنجم ذی الحجه این سال بجام رسیده زیارت مرقد منور حضرت ژنده پیل احمد جام قدس سره فرمودند و چون
نزدیک مشهد نزول اقبال شد شاه قلی سلطان استجلو که ایالت مشهد داشت با اکابر و سادات آمده باستقبال مشرف شد و آداب
خدمت بجا آورد و پانزدهم محرم سنه نهصد و پنجاه و یک بمشهد مقدس رسیده بزیارت روضهٔ رضویه علیه و علی آبائه التحیه فایز گشتند
و چند روز در حواشی آن بقعهٔ شریفه اقامت فرمودند و از آنجا بدولت متوجه نیشاپور شدند شمس الدین علی سلطان
که حکومت آنجا باو متعلق بود با اهالی و موالی آنجا پیشوا آمده آداب عبودیت و انواع خدمت و ارادت بتقدیم
رسانید و آنحضرت سیر کان فیروزه که در آن حدود است فرمودند و از آنجا بسبزوار و از آنجا بدامغان رسیدند
و از عجایب در آنجا چشمه ایست قدیم که از زمان پیش طلسمی در آن تعبیه کرده اند که هرگاه چیزی پلید در آن چشمه می افتد
در هوا طوفان پیدا میشود و از شورش باد و خاک هوا تاریک میگردد و این را نیز بچشم عبرت امتحان فرمودند در کارخانهٔ
قادر حکیم و صانع بدیع خواص و تاثیرات اشیای چندانست که بحیات ادراکات افهام و اوهام احاطهٔ آن نتوانند

آنگاه از دامغان و بسطام توجه ارزانی داشتند و روضهٔ مقدسهٔ سلطان العارفین شیخ بایزید بسطامی قدس سره که در سر راه بود
عنان موکب منعطف ساخته زیارت فرمودند از آنجا بسمنان شتافته بصوفی آباد که مرقد شیخ علاء الدوله سمنانی ست
قدس سره نزول فرمودند و در سفر و حضر طریق انیق آنحضرت چنان بود که بوسیلهٔ زیارت مزار ایشان توسل می جستند
و بظاهر و باطن از طوایف زنده دلان همت میخواستند و منزل بمنزل میرسیدند حکام و اکابر آنجاها در خدمات
کمال اهتمام بجای می آوردند و در اکثر اوقات رسائل شوق و دلایل اتحاد از جانب شاه می آمد چون موکب عالی
بحوالی ری رسید شاه بعزم ییلاق از قزوین بجانب سلطانیه و سورلیق نهضت فرموده بود حضرت جهانبانی بدولت
و اقبال در قزوین که در آن نزدیکی پای تخت شاه شده بود نزول فرمودند اکابر و اهالی آنجا بشرف استقبال سعادت پذیر
گشتند و از صحبت فیض منقبت آنحضرت مستفیض گشته مسرور شدند در آنجا بسیر مواطن شریفه و اماکن متبرکهٔ آن
شهر توقف فرمودند و در خانهای خواجه عبدالغنی که کلانتر اهل آن دیار بود و در اوائل شاه آنجا می بودند
منزل ساختند و از آنجا بیرام خان را پیش شاه فرستادند موکب شاهی در ییلاق سلطانیه رسیده بود که بیرام خان
تبلیغ رسالت نموده از همان منزل بقدم مسرت معاودت نمود و از آنجا بجانب سلطانیه واقع شد مخیم شاهی ییلاق
ابهر و سلطانیه بود چون موکب عالی بآن حوالی نزدیک رسید اول اکابر امرا طبقه طبقه آمده ملازمت کردند بعد از
بهرام میرزا و سام میرزا برادران گرامی شاه استقبال نمودند در جمادی الاولی سنه نهصد و پنجاه و یک شاه خود باستقبال
فرموده با مراعات قواعد اعزاز و اکرام و تقدیم آداب اجلال باحترام ملاقات فرمودند و شرایط توقیر و تعظیم و صواب
تبجیل و تکریم در دیدن بتقدیم رسید و در محل عالی که در مدت مدید هیئت نقاشان باریک بین در بدائع صنعت نقاشی
بدیع نموده بودند آن محفل آرای آن نگارخانه بانواع طرب باتفاق حضرت جهانبانی چهره گشا گشت و محفل پادشاهانه
انعقاد یافته و تقاضای بزرگی و لوازم رسمهای گرامی بجا آمده مهربان گشتند و ابواب اخلاص و اختصاص مفتوح
داشته ابواب سرور و صحبت و انبساط گشودند و تقریبات سخنان بلند درمیان آوردند و میرزا قاسم گونابادی در
کتاب مثنوی که در احوال شاه انتظام داده در باب ملاقات این دو شهریار کامگار چنین گفته **مثنوی**

دو صاحبقران در یکی بزمگاه ۞ قران کرده باهم چو خورشید و ماه ۞ دو نوبر حریم اقبال او ۞ دو عید مبارک به سال او
دو کوکب که ایشان فلک است زین ۞ بهم در یکی عرصه چون فرقدین ۞ دو خسرو جهانی بهم میهمان ۞ بهم چون دو ابرو
تواضع کنان ۞ دو سعد فلک است یک برج جای ۞ دو والا گهر را یکی درج جای ۞ شاه فرمودند که فتح هندوستان
که حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی را میسر شد حضرت جهانبانی آفرین جهان بکش بشمشیر جهانگیر شما را کلید گنج خانهٔ کشورگشائی
گردانید و هر فتوری و قصوری که در مملکت داری و جهانبانی درینولا میبینیم آنرا از ناساعدی و بی اتفاقی برادران
بی اخلاص بوده و شما را ازان اختیاری نبود در عالم اسباب موافقت برادران امری مهم ست که کار بسته

کشاده گردد اکنون مارا برادر خرد تصور فرموده مدد و معین دانند که منت بر جان خود نهاده اند چه شرائط امداد و لوازم مروت
واسعاد بوده باشد بر حسب آنکه بتقدیم رسانیم و سوابق حقوق را منظور داشته آن قدر کمک که در کار باشد سر انجام نمایم
و اگر خود مارا باید رفت بطریق کمک رویم و بسیار از سخنان حقیقت پیرای که برگ نشئ را نشان بزرگ باشد فرمودند
چند روز جشن خسروانی داشتند حضرت شاه هر روز خود همه کار و بار وا رسیده مجلس غیر مکرر می آراستند و زینت افزایی صحبت
و معنی یگانگی میگشتند و روز بروز در صداقت و محبت می افزودند ترتیب مجلس آرایی که چنان شاهی بذات خود مباشر
شود چگونه بیان توان نمود که چه قدر شامیانهای زربفت و مخمل و تاجه باف بر پای میکردند و خرگاههای منقش
و خیمهای معلی چه مقدار نصب میشد گلیمهای ابریشمی و قالیهای قیمتی آن قدر که نظر کار میکرد در آن سرزمین گسترده و داد عشرت
و نشاط میدادند و چه شرح دهد که در لوازم گذرانیدن تحفه و هدایا که امریست ضروری بچه آیین خود توجه میفرمودند و از
اسپان عراقی چیده بازینهای مطلی و مرصع و سباییها و زین پوشهای فاخر و استرهای بردعی آراسته و شترهای
بدیع پیکر از قسم نر و ماده و بالاپوشهای گرامی و چندین شمشیر دیگر خنجر مرصع بجواهر و تشالهای نقود و قماشهای نفیس و
پوستینهای کپنک و جلغاده و سحاب و تین و جامهای پوشیدنی از اجناس زربفت و مخمل و تاجه و اطلس و متبحر و شال
و یزدی و کاشی و چندین طشت و آفتابه و شمعدان زر و نقره مرصع بیواقیت و لآلی و چندین طشتهای طلا نقره
و خرگاههای مرتب و بساطهای اعلی که در کلانی و خوبی نادر روزگار بود و سائر اسباب بادشاهانه یک یک
بنظر اقدس گذرانیدند و جمیع ملازمان رکاب دولت را از نقد و جنس جدا جدا رعایت فرمودند و مراسم آداب
بادشاهانه از طرفین بتقدیم رسید حضرت جهانبانی در روز جشن عالی بالماس گرانبها که خراج ملکها و اقلیمها ارزد و دویست
و پنجاه لعل بدخشانی برسم ارمغانی بنظر شاه در آوردند و بی شائبه تکلف از وقت در آمدن حضرت جهانبانی بملک
شاهی تا زمان برآمدن بهر اسم و رسمی که از سرکار خاصه و منتسبان شاهی خرج شده بود زیاده از آن با اضعاف
مضاعفه پاداش شد و از آنجا متوجه سلطانیه شدند و در آنجا تعیش و عشرت بزمهای خسروانه داشتند و در خلال آن اوقات
فرخنده ساعات قران سعدین باغوای بعضی از اهل فساد غبار خاطری از جانبین حادث شده بود و آن کدورت
با امتداد نکشید و بزلال صفا مصفی گشت حضرت شاه همه روزه اسباب مسرت و شادمانی تازه بتازه ترتیب میدادند
از آنجمله بجهت تنشیط و تفریح خاطر صفا گستر شکار قمرغه طرح فرمودند دوازده روز راه لشکر شاهی جانوران صحرائی را
رانده در حیطه که او را ساوق بلاق گویند که اول منزل ییلاق بلق است شکار مجتمع شد حضرت جهانبانی و شاه
گرامی قدر باهم در شکارگاه در بلده آیین اسپ تاختن و شکار انداختن را گردانیدند و بعد از آن بهرام میرزا و
سام میرزا آنگاه بهرام خان و حاجی محمد کوکی و شاه قلی سلطان مهردار و روشن کوکه و جمعی دیگر از معتبران حضرت
جهانبانی را رخصت در آمدن درون قمرغه شد و از امرای شاهی مثل عبدالله خان استاجلو که بابای شاه والا

۱۶۲

ج اول

ج اول ۱۶۳

شاه اسمعیل مخصوص بود و ابوالقاسم خلفا و سیوندک سلطان قورچی باشی افشار و بدر خان استاجلو و جمعی دیگر بموجب حکم در آمدند و بعد از رخصت عام در درآمدند هرکس از سپاه و لشکریان گرفتن گشتن شکار اشتغال نمودند این آماده بهرام میرزا که با خلفا بود در میان شکارگاه دسته تیری زرد و او وحشت هستی برست دیگر ملاحظه خاطر میرزا کسی این سخن را بشاه گفت و بعد از آن عساکر دولت را رخصت شد که رفته بر یک جا حسن سلیمان بار دیگر نمودند همه آوردند و چون فراهم آمدند تایش رنگان شکار کردند و درین سیر انجوکا بازی وقت بازی میر شطرنج این اوقات گرامی صرف شد و درین روز که بازار توفیق گرم بود بیرام بیگ که خطاب خانی و حاجی محمد کوکا بلقب سلطانی سرفراز شدند و در آخر آن مجلس طومار دوازده هزار سوار که همراهی بود احمد شاهی میرزا مراد ملک نامزد شد و نوید مالوماراسما کارخانه که همرکابی حضرت جهانبانی قرار یافته بود بنظر درآورد و اسامی آنها که درین کمک عالی مقرر شد درین تفصیل است میرزا مراد بداغ خان قاجار للّه میرزا شاه قلی سلطان افشار حاکم کرمان احمد سلطان شاملو ولد محمد خلیفه شهاب سلطان افشار حاکم فرح یار علی سلطان تکلو سلطان علی افشار سلطان قلی قورچی باشی جلس محمد خان یعقوب میرزا ملعانی سلطان محمد خدابنده سلطان سین قلی شاملو برادر احمد سلطان حاکم سیستان ادهم میرزا ولد بهرام میرزا ولد ابو حبیب سلطان سلطان علی بکی و بهادر پسران شاه مقصود میرزا آخته بیگی ولد دین الدین سلطان شاملو محمدی میرزا امیر جهانشاه میرزا شمشیر شاه بردی بیگ کجیل استاجلو علی سلطان خلاق خواهرزاده محمد خان ابوالفتح سلطان افشار حسن سلطان شاملو یادگار سلطان موصلو احمد سلطان الاش اعلی استاجلو و ساقی ولی سلطان ولد صوفیان خلیفه و علی بیگ ذوالفقار کش محمدی بیگ کتابدار قاجار وسی صد قورچی خاصه بسامان شایسته مرتب نامه بعد از اتمام این مجلس عالی حکم شد که در آن زیارت که آخر سرحد سلاق سرلوق است بنام شکار قمرغه درهم آورند و الوداع شادمانی و کامرانی فرموده آداب خاطر جوئی بهم سانیدند و در میمنه دلگشای میانه که درلطافت هوا مشهور آفاق است شاه والا در سرای حضرت جهانبانی تشریف آوردند بشایعت بها در رحمة خاص وجوه نامیں آداب بساحت مسعود وداع یکدیگر فرمودند حضرت جهانبانی جنت آشیانی بموجب اقتدا السنیه حضرت صاحبقرانی از اسباب دولت و اقبال متوجه اردبیل و تبریز شده به توجه اقبال حضرت مریم مکانی را با خیل وحشم و حرم از راه راست سمت قندهار روان شده حاجی محمد خان را سرلشکر ساخته در جاست بموجب اقبال آن عظمت قباب که آستند و دوازده هزار سوار که با آن موکب نصرت قباب فرموده بود رخصت یافت بجهت سامان مهام روانه شدند که چون رایات نصرت آیات حضرت جهانبانی بتاب ولایت رسید شاهزاده عالیقدر با لشکر میرزا در آن ملازمت نماید و حضرت جهانبانی اول بجهت تماشای تبریز عنان عزیمت معطف فرمودند و چون بر یک تاب دیار رسید مدرکان و اکابر تبریز که میرزا شاه بر بود و جانه که از داس سهما تبریز رسیده آمد

بسته اند باستقبال آمده غرّ بساط بوس دریافتند حاکم شهر بموجب فرمودهٔ شاهی شهر را آیین بسته در نظر انوار آن حضرت جلوه داد و لوازم معانی تقدیم رسانید و گرگ دوانی و چوگان پیاده بازی که در تبریز معروف و مشهور بود و درین وقت از اندیشه شورش ممنوع شده بود بجهت مزید انبساط خاطر اقدس بامر شاهی بتازگی در گرد آمده و آنحضرت عمارات عالیهٔ آن شهر را که از آثار قدیمهٔ سلاطین ماضیست و سیرگاههای آن شهر را تماشا فرمودند و مدار آثار گذشتگان خاک و سرگشتگان خانهٔ افلاک و گذشتگیهای عالم بی ثبات و شکستگیهای جهان بمقدار بر خاطر حقایق آثار آورده و در گرد آوری تماشای آفریدگار سخنان حقیقت تبیان بر زبان اقدس راندند و بعضی از ابیات سلف متواجد گشتند و این رباعی از سر حالت بلند خواندند **رباعی** افسوس که سرمایه زکف بیرون شد + وز دست اجل بسی جگرها خون شد + کس نامد ازان جهان که تا پرسم ازو + کاحوال مسافران عالم چون شد + ملا قطب الدین جلنجو بغدادی درین بلدهٔ فاخره بشرف ملازمت مشرف گشته تا مشهد مقدس ملازم رکاب معلی بود و نادره کار سحر آفرین خواجه عبد الصمد شیرین قلم نیز درین مدینهٔ فاضله ملازمت استسعاد یافت آن قدردان بارگاه هوشمندی را بسی پسند آمد و از عوائق روزگار نتوانست همراهی گزیند و از نوادر اتفاقات حسنه در شگون و تفاول یک آنکه چون به تبریز نزول فرمودند از آنجا که توجه اقدس با اسطرلاب و کره و سائر آلات رصدی درجه کمال داشت بیک محمد آخته بیگی را فرمودند که درین شهر که محل آثار قدیمه است کره تفحص نماید آن ساده لوح کره چند را با بادیانها آورد آنحضرت انبساط فرموده بجهت تفاول خریدند و از سیر تبریز فارغ شده بصوب اردبیل توجه فرمودند چون موکب عالی بقصبهٔ شماسی رسید جمیع شیخاوندان که نسبت خویشی بشاه عالیقدر داشتند با سائر اکابر و اشراف آمده ملازمت کردند و بلوازم خدمت پرداختند یک هفته در اردبیل تشریف داشتند از آنجا بخلخال و از آنجا بطارم آمدند و از آنجا بجز بیل رسیدند و چون هوا و میوهٔ آنجا بغایت مطبوع بود علی الخصوص آنار سیاه سه روز توقف فرمودند و در سبزوار بار دوی معلی خود ملحق شدند درین منزل از حضرت مریم مکانی صبیهٔ قدسیه متولد شد و از آغاز مراجعت که بقاید دولت متوجه کابل و قندهار بودند بهر منزل که تشریف می آوردند حکام و اکابر آنجا زیاده از دستور زمان توجه پیشکشها میگذرانیدند و مهمانیها میکردند و درین منزل میر شمس الدین علی سلطان خدمت شایسته بجای آورده در روز مهمانی شد بازان آمده کار پرداز بیاکردند و چون رایات عالی بمشهد مقدس آمد حاکم و بزرگان آنجا بیشتر از بیشتر در حفظ آداب کوشیدند و بخدمات لائقه مستعد نظر قبول گشتند و بجهت انتظار جمع شدن لشکر شاهی یکچند درین شهر توقف افتاد و ازین نواحی بجهت طلب شاه وردی که به هرات نوشته بودند مبلغ التماس که گیراق را فرستادند و مشار الیه در وقت مراجعت رخت هستی بربست و از همین حدود مولانا نور الدین محمد ترخان را بجهت طلب شیخ ابو القاسم جرجانی و مولانا الیاس اردبیلی که بفضائل صوری و کمالات معنوی آراستگی داشتند فرستادند و در کابل آمده بشرف ملازمت مشرف شدند و از آمدن این دو عزیز بسیار منبسط و منشرح گشتند و مذاکره کتاب روح التاج

رمیان آورده بودند ... که در بستها تشریف داشتند پیوسته با دلسوزان و صحابت آنجا که ملازمت میرسانید
واز صحبت اکسیر صفت ستیس مینیاید مشغولی حاصل میشد مولانا احمد یاسمانی که مجمع فضائل بود بتقریب بساط بوسی
رسیده بری ملا حیرتی این غزل جو باسطرلاب ملاح آنحضرت آورده ۹ کز دل از عشق بتان که جگرم می د
عشق هر لحظه داغ دگرم سوزد بیچاره لشمع سرو کارست مرا که اگر بنشینم بال و پرم میسوزد آنحضرت
که جان معادن معیار نکته دانی بود به یکو تصرفی فرمود که ع مرغ همت اگر بال و پرم می سوزد ملا نادر اکسیر اصلاح
آنحضرت ساخت اخلاص بجای آورد از بستها بکار روانساختن طرق و انجا براه قلعه گاه لسیستان بر حل اقبال
فرمودند درین حد و سامرا و امرای شاهی موکب عالی پیوستند و از انجا نگرم سیر و رود اتال وی بلو
مرسد انجی گرم سری از قافله گی سر آمد ترکش بگردن انداخته بسعادت کورنش و عذر جریمه تقصیر وحالت
سابق که در قبت برهتش از دولت ملازمت محروم مانده بود بعرض رسانید و از انجا که خطاپوشی و عطاپاشی شیمه کریمه آنحضرت
بود معذرت نامی او بسمع رضا مقبول شد و بعنایات مشمول گشت چون سخن بانجا کشید با گذریست از انکه جمعی
از امیران که درین عزت ملازم رکاب دولت بوده اند آید بر حلقه حقیقت گداران و فائتش که چون همواره
ملازم رکاب دولت حضرت جهانبانی جنت آشیانی بود میرا مجال است دیگر خواجه معظم است که نسبت اضافی اخوت
آنحضرت مریم مکانی داشت از ابتدای حال خالی از شورش دماغ و گرمی مزاج نبود و رفته رفته سفاکی و بیباکی او
با واطکشی وخاتمه کار او درمحل خود رقم پذیر خواهد شد دیگر حاجی سلطان اوزبک پسر عادل سلطان که از جانب
والده از ساخ سلطان سین میرزاست اگرچه در اوائل حال بوظائف خدمت اشتغال داشت اما در آخر بسحر مال
موسوم گشت دیگر حاجی محمد کوکی ست او برادر کوکیست که از امرای عظام حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بود
و حاجی محمد در مردانگی بسر برده است تا در مکرر آنکه گفت که پادشاهان ایطور خدمتگاری باید در روز تنگ امداری
اوقبق بود وارسنا حلد و گریت دیگر روشن کوکه است که کوکلتاش حضرت جهانبانی جنت بود درین راه با وجه
سپرده بود دران فرصت جوهر حیاتی ظاهر کرد لاجرم جیار ور ... بود و بوسیله عفو خاصی یافت دیگر حسن بیگ
است برادر محرم کوکه با انکه کوکلتاش کامران میرزا بود اما مدام ملازمت حضرت جهانبانی قیام داشت کریم
و خوش خلق بود و محرم درگاه ... دیگر خواجه مقصود هرویست او مردی پاک طینت پاکیزه روزگار
بود با امانت و دیانت وصدق و صفات اتصاف داشت واز ملازمان حمیده صفات حضرت مریم مکانی بود
علی الدوام در حوالی هودج آنحضرت بود و التزام خدمت داشت و دو فرزند سعادتمند داشت که نسبت کوکلتاشی
حضرت شاهنشاهی دارند یکی سیف خان و او در سال فتح گجرات در رکاب اقدس شربت خوشگوار شهادت چشید
دیگر زین خان کوکه مرید ارادت و اخلاص ... عقل و کیاست ... بادشاک ... برانگی ومردانگی ار

ج اول ۱۶۵

منظوران نظر عنایت حضرت شاهنشاهی بوده در امرای کبار منسلک است دیگر خواجه جاری تبریزیست که از دقائق سیاق
وحقائق علم حساب وقوف تمام داشت واز قصص وتواریخ خبردار بود چون موکب عالی از لاهور بجانب سند انصراف
یافت او میرزا کامران جدا شده بخدمت پیوست ومنصب مشرفی دیوان یافت وبعد از آن مدتها از درگاه
عالم پناه محروم گشت ودر آخر عمر که قوی وحواس او اختلال یافته بود باستلام عتبهٔ والای حضرت شاهنشاهی
استسعاد یافت دیگر خواجه امین الدین محمود هرویست که در فن سیاق از سابقان میدان قلم وحساب بود وخط
شکسته را بغایت درست می نوشت ودر کفایت اموال ودرایت محاسبات موشگافی میکرد حضرت جهانبانی او را
چندگاه بخشی حضرت شاهنشاهی کرده بودند ودر عهد سلطنت ابد پیوند آنحضرت بمراتب عالیه رسید وبخطاب خواجه
جهانی سرافراز شد دیگر بابا دوست بخشی ست او نیز بعلم سیاق ممتاز وبحسن کفایت موصوف بود وپیوسته باشتغال
مهمات دیوانی صنوف کاردانی بظهور می آورد دیگر درویش مقصود بنگالی ست او از زیارتگاه هرات ست
مردی ساده ضمیر درست جوهر بود او را در بنگاله همراه جهانگیر قلی بیگ گذاشته بودند واز تمام آن مردم او تنها بسلامت
برآمده ادراک سعادت ملازمت نمود حضرت جهانبانی جنت آشیانی باو عنایت خاص داشتند وبعد از آن
بمزید التفات شاهنشاهی امتیاز یافت وعمری دراز در طبقهٔ دعاگویان میزیست دیگر حسن علی ایشک
آقاست در شجاعت وجلادت امتیاز داشت وخدمات پسندیده کرده بود بواسطهٔ آنکه یعقوب نامی که از
منظوران حضرت جهانبانی بود حرفی نامناسب از زبان او ساخته بودند بعضی قزلباشان بیباک آن جوان
را در مواضع خرابه نزدیک تبریز کمین کرده پنهانی کشته اند وچون میان علی داد وتکلوانی بود چنین استماع یافت
که مگر بسعی او این عمل شنیع بوقوع آمده باشد باین تقریب نتوانست همراه موکب عالی بود در عراق مانده چون
کابل مستقر سریر سلطنت شد بآستان بوس فائز گشت دیگر علی دوست باربیگی ست پسر حسن علی مذکور از عقب
آمده در مشهد اقدس همراه شد از اول تا آخر در هرات بخدمتگاری وجانسپاری اهتمام داشت ودیگر ابراهیم
ایشک آغاست او از فدائیان درگاه بود دیگر شیخ یوسف چولیست که خود را از اولاد شیخ احمد یسوی میگفت
مردی وارسته پسندیده اخلاق بود دیگر شیخ بهلول که خود را از نسل مشائخ ترک میگفت خدمتگار شایسته بود دیگر
مولانا نور الدین که از هندسه وهیئات واسطرلاب خبری داشت همراه قاضی برهان خافی بشرف بساط بوس
حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی استسعاد یافت واز مجلس نشینان حضرت جهانبانی بود وحضرت شاهنشاهی او را
بخطاب ترخانی سربلند ساخته بودند دیگر محمد قاسم موجی است در بدخشان بخدمت حضرت جهانبانی جنت آشیانی
قیام می نمود خویش میر محمد جاله بان بود در بدخشان خدمت جاله بانی داشت ودر هندوستان در ایام دولت
ابد قرین حضرت شاهنشاهی میر بحر شد وبر کنار آب جون منزلی دلکشا داشت وهمانجا سفینهٔ عمر بساحل فنا رساند

دیگر حیدر محمد آخته بیگی ست از خدمتگاران قدیم این درگاه بود دیگر سید محمد مکنه است جوان مردانه صاحب قسمه
بود و در هرات قتل او رد دیگر سید محمد قانی هر ولیست در بکر حیدر رورا در امیر عدل ساخته بود از اهل التمست
مجلس عالی بود دیگر حافظ سلطان محمد رخنه است در بکر آمده در لباس فقر بار ست نمود و دو بیت ملتیس می خواند رفته
زمره داخل الچگیان شاه بود و در عهد دولت ابد قرین حضرت شاهنشاهی اعتبار یافت و در شهر ها ای مطوع شاه
کار ، توان گفت دیگر میرزا بیگ بلوچ که پدرش در خراسان هزاره بلوچ بود دیگر ولد امیر حسین و این هر دو
از سعادتمندان خدمت گزین بودند دیگر خواجه عنبر ناظر که خواجه سرای مقرب حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بود
و از حضرت شاهنشاهی خطاب اعتبار خانی یافت از پرده داران هودج اقبال حضرت مریم مکانی بود دیگر عادل
توشکچی ست که بسالک ممالک بود و دعوی سیادت میکردند لت حضرت شاهنشاهی به ارجان خطاب یافته
به خدمت عالی ممتاز بود و از بندگان خدمتگار و غلامان و جاندار مهترخان خزینه دار و مهتر جاهر توشکچی و ملا ملال کتابدار
و مهتر سید رتبه تیجی و مهتر جوهر آفتابچی و مهتر وکیل خزانچی و مهتر واصل و مهتر سنبل میر آتش بودند دیگر سلطان محمد قراول
بیگی بود و عبد الوهاب صاحب طباق دیگر حاجی بهادر دیگر لوک یالش نویس رحمهم سعادتمندان خدمت جانب طالع
که بعزم درست و ثبات پای حق حقیقت بجای آورده ، بمسالک امتحان و مواقف ابتلای الهی خدمت
دلی نعمت بپایان رسانیدند **شعر** مدام رفیقان چنان بایدند : که مردان ره خدمت بجای رسند

مراجعت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی از عراق و آمدن حضرت شاهنشاهی از قندهار بکابل

چون آوازهٔ سایه گستری حضرت جهانبانی بر ممالک خاصه و جلال و موهل دولت و اقبال گرم شد و در کابل و قندهار و
آن حدود و اطراف صیت موکب عالی اشتهار یافت از هبوب این نسائم بهار نصرت گلهای غنچهٔ امید امیدواران
شگفتن گرفت و آثار فتنه از جوی قرار متقرار آمدن میاد نهاد **شعر** ریاض از ل رفیض لے ابداره :
ابداحت رمقاصل لتهر آوارد : شد گشته امید با امیدان خرم : شد باغ مراد نامرادان تازه : میرزا کامران
را از این طنطنهٔ عالی حال دگرگون گشت در این هنگام که زمان آگاهی و ندامت گذشته بود از سر آغاز بدسگالی پیش
گرفت و خیالات تباه بخود راه داد دل برادر خرجان هزاره و قربان قراول بیگی را از کابل فرستاد که آن
نوربر ورد الهی یعنی حضرت شاهنشاهی را از قندهار بکابل آورند فرستادها چون بقندهار رسیدند میرزا عسکری
فرستادن آن حضرت را به دیگران خود کنکاش نمود جمعیکه عقل و بصیرت داشتند گفتند که فرستادن ایشان لائق نیست

مشهور است آنست که چون موکب عالی حضرت جهانبانی جنت آشیانی نزدیک شد آن نونهال دولت را با مرا بحرم
نزد ایشان باید فرستاد و بوسیلهٔ جمیلهٔ این گلدستهٔ چمن سعادت و اقبال استدعای جرایم خود نمود و بعضی دیگر گفته‌اند که اتفاق
دولت آنست که چون میرزا کامران فرستاد و خاطر میرزا را از دست نداد تا چه آن امور که از شما سر زده است روی التیام
نماند که حضرت جهانبانی را بهیچ وسیله توان یافت آخر میرزا رای صواب نمای عمل کرده حضرت شاهنشاهی
را در عین زمستان و برف و باران روانهٔ کابل ساخت همشیرهٔ قدسیهٔ آن حضرت بخشی بانو بیگم و شمس الدین محمد
غزنوی که بخطاب اتکه خانی سرافراز بود و ماهم انکه والدهٔ ادهم خان و جیجی انکه والدهٔ میرزا عزیز کوکلتاش و جمعی دیگر از
ملازمان و خدمتگاران در ملازمت اشرف بودند و بجهت آنکه کسی نشناسد درین سفر سعادت انجام آن نور پروردهٔ
ایزدی را میرک می خواندند و همشیره شریفه را بیچه میگفتند چون تباشیر سپیده شب بخانه بزاره فرود آمدند از فرط
شکوه دولتمندی که از ناصیهٔ اقبال آن حضرت هویدا بود بمجرد دیدن آنحضرت را مردم شناختند و صباح آن شب
زن صاحب خانه حالی می‌شد که شاهزاده را هم اینجا فرود آورده بودند چون برادر حضرت ایشان این سخن را چنانچه
شنیدند فی الحال از انجا روان شد و بسرعت بجانب غزنین شتافت و ملازمان رکاب دولت ساعت بساعت
و لحظه بلحظه آثار بزرگی در عنفوان صغر سن مشاهده می‌فرمودند و اوضاع غریبه از احوال گرامی آنحضرت ادراک کرده
حیران و متعجب می‌بودند از انجمله چون از غزنین کوچ کردند بمنزلی که فرود آمده بودند دران خانه چراغ گل شد و خانه تاریک
گشت آنحضرت که جوهر طینت ایشان بنور پیوستگی دارد از وحشت ظلمت در گریه شدند هر چند انکها و دایها باقسام
مهربانی دل آنحضرت را خواستند که بدست آرند سود نداشت همین که چراغ آوردند از مشاهدهٔ نور ضمیر نورافروز
چراغ خاطر قدسی آنحضرت آرام پذیرفت و انواع شگفتگی از وجنات احوال و صفحات اطوار درخشیدن گرفت
و این دلیلی بود ساطع بر نورافزائی و ظلمت زدائی صوری و معنوی و چون حضرت شاهنشاهی ارتفاع بکابل
نزول اجلال فرمودند میرزا کامران آن نونهال حدیقهٔ اقبال را بخانهٔ عصمت قباب خانزاده بیگم همشیرهٔ
حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی فرود آورد و روز دیگر در باغ شهرآرا مجلس عالی داشته آنحضرت را آنجا آورده

غلبهٔ حضرت شاهنشاهی در کشتی گرفتن با ابراهیم میرزا و بشارت بخت نقارهٔ اقبال نواختن

چون میرزا کامران آن سرو راستین گلستان اقبال را در باغ شهرآرا دید از نظارهٔ پیشانی نورانی آن حضرت
که فر دولت و سعادت جاودانی از آن میتافت از نامساعدی سعادت در هم شد و چون ایزد جهان آرا مسرت
خاطر اولیای دولت میخواهد و اسباب شکستگی خاطر و پژمردگی ظاهر و باطن میرزا را سرانجام میدهد هر چه میرزا
آرا سرمایهٔ خوشحالی خود خیال کرد از اسباب ملال او شد چنانچه درین روز که میرزا جشن داشته برای سبابا خود

حضرت شاهنشاهی را طلبیده بود اتفاقاً در این کار نقارهٔ عشق برای ابراهیم میرزا در مدتش تقریب شب برات که
مشتاق و معمول است ترتیب داده آورده بود حضرت شاهنشاهی را ساعت آنکه نقارهٔ دولت جهانگیری کوس گیتی ستانی
نام نامی ایشان نواخته شد و کوس ملک پروری و عالم آرائی بنام دلستای ایشان بلند آوازه ساختنی تا
نسل فرد، مرا هی حق ناشناس چه است که در حق شد و آنکه میرزا ابراهیم بسال از آن حضرت بزرگتر است و قوت طبایعی
میسر گرفتش نقاره را بعلت بشرط زور آزمائی کشتی گرفتن داشت که هر که غالب آید نقاره از آن باشد آن حضرت که تائید
یافتهٔ ایزدی و تقویت دیدهٔ ازلی بود مر شکوه میرزا کامران را در نظر نیاورده و کلان سالی ابراهیم میرزا را منظور
نداشته از استماع این شرط که میرزا آن را سرمایهٔ خوشی خود گردانیده بود خوشحالی شده باعث غم افزائی میرزا گردید
و بازوی قدرت که بقوت سماوی موید و مستند بود با وجود صغر سن که امثال این امور در آن حالت نمی
مدیح نماید بالهامی الهی و تعلیم ربانی بی محابا دامن بر زده و آستین بالا مالیده دلیرانه قدم پیش نهادند و فنون
سیماموران بکشتی گیران استاد در گرفت دیگر در آمده دست بپایان کمر ابراهیم میرزا زده چنان بر زمین زد
که غریو از اهل مجلس برخاست و از هر نزدیک و دور نعرهٔ آفرین بلند شد این اول نقارهٔ فتح و نصرت حضرت
شاهنشاهی ظل اللهی بود که بر سطح قمهٔ سپهر اورنگ الواجب شد میرزا کامران که این جنگ کشتی را بجهت امتحان
فال صحت کار از خود با حضرت جهانبانی در ضمیر گرفته بود از مشاهدهٔ این صورت شگون بد گرفته بخود فرو رفت
و هواخواهان و نزدیکان حضرت شاهنشاهی گل شگفته بالهای خجسته فر اگرفتند و آن حضرت نقاره را از روی بار
اقبال گرفته نواختند این صدای دلکشا باعث شادمانی اولیای دولت گشت و میرزا را بسکه طریق شده بود
ادبعث کمینش برخلاف مراد نمود دست بآن قبلهٔ اقبال فکرهای ناشایسته و اندیشهای ناشایسته بخاطر راه داد
از آن حملهٔ آن حضرت را که هر هنگام از تیر باگرفتش شده بود فرمود که از شیر باردار بدین عامل که تیر خوارم صنعهٔ حمایت
ایزدی و کامیاب فالله ترست آسمانی را از این عمل چه ضرر خواست یافته حافظ حقیقی را از این فکرهای باطل چه خطر

وصول موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی بگرم سیر و فتح قلعهٔ بست

رهشناسان اخبار و مستبصران سوانح که دیدهٔ بصیرت گشاده و سرمهٔ عبرت کشیده اند پوشیده نماند که چون رایات عالی
حضرت جهانبانی و کلک ایران بگرم سیر رسید علی سلطان تکلو را با جمعی از کیانا بجهت تسخیر قلعهٔ بست که داخل ولایت
گرم سیر و متعلق بقندهار است تعیین فرمود، شاه هم جلائر و تیمور جلائر و میر خلج که بر آن حدود از جانب میرزا کامران
جاگیردار بودند قلعه را استحکام داده و فوج پادشاهی رفته قلعه را محاصره نمودند و در اثنای جنگ تفنگی از بالای قلعه
بعلی سلطان رسید و قالب تهی ساخت سپاهیان او پسر دوازده سالهٔ او را بجای پدر کلانتر برداشته در لوازم محبت

بیشتر از بیشتر اهتمام نمودند و حقیقت درگذشتن علی سلطان و برداشتن پسر او بجای پدر بوالی ایران نوشته فرستادند
و بعد از چندگاه در امضای آنچه قرار یافته بود دستان سپید رفته رفته چون کار بر اهل قلعه تنگ شد و مدد از جا نرسید متحصنان قلعه فریاد الامان برآورده در تضرع و زاری کشودند و مقتضای مواطفت خسروانی امان یافته قلعه را سپردند و چون قلعه تصرف اولیای دولت قاهره در آمد حضرت جهانبانی خود بدولت و اقبال درون قلعه مذکور نزول اجلال فرمودند و شاهم علی و میر خلنج ترکشها بگردن انداخته بشرف زمین بوس رسیدند و آنحضرت بموجب رأفت ذاتی جرائم ایشان بخشیده در سلک ملازمان درگاه منسلک ساختند و در همین منزل آگاهی یافت که میرزا عسکری جرأت خود گرفته می خواهد بجانب کابل قرار نماید جمعی از قزلباش و ملازمان درگاه بتعاقب او رخصت گرفتند هرچند حضرت جهانبانی را کسی این خبر و عزم جزم میرزا عسکری بر قلعه داری قندهار بوسیله خبرسانان درست شده بود و نیز مقتضای عاطفت ذاتی بر تقدیر صدق این نمی خواستند که مردم را بتعاقب او رخصت فرمایند اما اینها الحاح و آنگونه بدست آورده در رفتن پیشدستی نمودند چون از کمال عجلت بی ترک سواشی قندهار رسیدند خبر رفتن میرزا دروغ ظاهر شد و جمعی بر آمده جنگ کردند و ضربتها را و تیرها را از بالا سر دادند جمعی کثیر از قزلباشیه و غیر ایشان بباد فنا رفتند و گروهی زخمی برگشتند خواجه معظم و حیدر سلطان و حاجی محمد باباقشقه و علی قلی ولد حیدر سلطان و شاه قلی نارنجی و جمعی از بهادران چغتائی و دلاوران قزلباش داد دلاوری و مردانگی دادند و علیم را بر داشته بقلعه رسانیدند هرچند جمیل بیگ که از معتمدان میرزا عسکری بود کس فرستاد که میرزا عسکری خود در وقت آمد که لشکر کم باید این مردم را گذاشتیم دیگر کار بر ما آسان خواهد بود میرزا سخن او گوش نکرده پیغام فرستاد که ایشان کیستند و حقیقت لشکر ما را ایشان اند سیاه آینده سحر دوچندین جوا نخواهد بود بلکه کمک ایشان دگمین گاهها خود را نگاه داشته باشد که کار ما را اساز دما نمی شنیدیم و قلعه را مضبوط ساخته جنگ را با آمدن میرزا کامران موقوف میداریم چون عنایت ایزدی مؤید و معاون لشکر نصرت اعتصام حضرت جهانبانی بود آمدن میرزا کامران صورت نه بست و فتحی چنین که مقدمه فتوحات بی اندازه تواند بود در روی داد و دوران روز از اهل قلعه بابای سهرندی که از یکهای نامی میرزا کامران بود بتنگ رسیده

رسیدن موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی به قندهار و محاصره کردن و فتح نمودن

چون بهادران اخلاص اندیش موکب معلی را چنین فتحی روی نمود حضرت جهانبانی جنت آشیانی سپاس ایزد

بتعلیم رسانیده بعد از پنج روز ازین قضیه مسرت انتما در روز شنبه هفتم محرم سنه نهصد و پنجاه و دو ساعت مسعود که
منتخب اختیار تقویم بود موکب دولت و سعادت با کوکبهٔ اقبال و عساکر نصرت بحوالی حصار قندهار رسید و در ضلع
دروازهٔ ماشور نزول اجلال فرمود. در باغ شمس الدین علی قاضی قندهار فرود آمده و مورچالها تقسیم یافت
و صاحب اهتمامان جابجا تعیین شد. هر روز جانبین جوانان مرد آزمای برآمده کارزارها میکردند مکرر
حیدر سلطان و بهرام پسرش علی قلیخان و بهادرخان و خواجه معظم از پیش خواجه خضر علیم را آراسته تا مرادات که
نزدیک شهر و کوچه‌ها بود برده و کارهای نمایان نمود. حیدر سلطان از همه پیش تاخته و از غرائب آنکه با او دوست
لیاول باخمی در مرادات ایستاده تیرانداز می‌کرد. حیدر سلطان میرود و ساخت کار را تمام کند ست از آن تن
جهان را وداع نمود و لعل او پسر جهان اسمعیل سلطان با آنکه میرزا کامران کمک فرستاده بود در ریگ اقچه که در آن
متارست پیش میرزا عسکری بوده تماشای جنگ میکرد و آن قساوت که تجسس شهر و مکن بود بعد حسرتان
که این مرد کارزار است ازین افتاد عجب نیست که حیدر سلطان باشد پیش ازین با حمید الله خان لشکر
جلوس رفته بودیم و حیدر سلطان همراه تاخته بودیم و این دو انگشت من تمامی افتاد از دستش تا حق
قیاس میکنم که او باشد بعد از سالی که آن میرزا آمد نام او نوشته بود خوانده بر قیاس او آفرین کرده و این
شهرت کرد و دیگر سر مرد آزمای اکثر مردم زخمی شد. خواجه معظم از همه بیشتر زخم خورده و بجبر مراجعت نمود در مقابل
ایشان خبر رسید که رفیع کوکه میرزا کامران بجانب زمین داور کوچ کرد و لب آب از عقب واقع شده با جمعی از
سواران دیگر مجتمع شد. لشکر بیرام خان و محمدی میرزا و حیدر سلطان و مقصود میرزا ساختگی و ولد ولی الدین سلطان
شامل و جمعی دیگر بسر ایشان تعیین شده بودند جنگ پیوست و باقبال سعادت قرین رفیع کوکه گرفتار شد و
بسیاری از مواد و استعداد آلات و ادوات حرب و دواب و رایات بدست اولیای دولت ابد پیوند افتاد و فتح پی در پی
که بارها ملازمان قرین شاد بوده بسر منزل گشت در معسکر اقبال پدید آمد و همچنین همواره دلاوران
اخلاص پیشه بسعادت کامیاب میشدند چون میرزا عسکری از ادبار خود و رشته کار از دست داده در مقام
اهتمام بود مقتضای رأفت عامه و عطوفت آن حضرت جهان آرای راه یافت که بدستور مصالح شاهی اما در
سلطنت میان خویش میرزا کامران ارسال دارد شاید از خواب غفلت بیدار شده راه سداد پیش گیرد و بسلیقه
میکوشد تلافی تقصیرات خود نماید تا بتقریب کار رسیدن کس هلاکت نکشد و بوسیلهٔ اتفاق برادران گرامی
کارهای شگرف که مکنون ضمیر صواب اندیش است ظهور یابد. بنابرین داعیه بیرام خان را برسم رسالت بکابل فرستاده
چون بکتل رسید آب ایستاده که میان قندهار و غزنین است رسید جمعی از هزاره‌ها سر راه گرفتند آخرها روز جنگ
درپیوست اولیای دولت قاهره سعیهای مردانه کرده هزاره‌ها بدولت تادیب نمودند و بسیاری ازین

بیدولتان راه نیستی پیش گرفتند چون بیرامخان نزدیک کابل رسید پابوس و جمعی باستقبال آمده بیرامخان را بردند
میرزا کامران در چهارباغ مجلس آراسته بیرام خان را طلبید باندیشه صائب او چنان رسید که این دو منشور دولت (المیرزا)
گرفته نشسته باشد دادن مناسب نیست و آنکه میرزا ایستاده بتعظیم بجای آرد بسیار دور که آزاد اندیش درست و بخت بلند
باید پیش اندیشه کار نموده مصحفی بدست گرفته برسم پیشکش آورد میرزا مصحف دیده بجهت تعظیم آن برخاست ایستاد و درین
اثنا این دو مثال اقبال گذرانید و آن فکر صحیح را وسیله تعظیم آن الواح سعادت ارقام ساخت و تحف و ارمغانی
و هدایای شاهی را بآئین ستوده در نظر آورده با میرزا نشسته سخنان اخلاص آفرین صداقت ابداع مذکور ساخت
و آخر مجلس رخصت ملازمت حضرت شاهنشاهی گرفت و اجازت دیدن میرزا هندال و میرزا سلیمان و یادگار
ناصر میرزا و الغ بیگ میرزا ضمیمه آن ساخت میرزا رخصت داد و پابوس را مقرر کرد که در دیدنها همراه باشد از آنجا
بیرامخان اول به بخت بیدار و اخلاص پایدار متوجه آستان بوس حضرت شاهنشاهی که جانپناهی مقدس روحانی
او سزاوار آنحضرت در باغ مکتب پیش حضرت عفت قباب خانزاده بیگم همشیره کلان حضرت گیتی ستانی فردوس
مکانی می بودند با هم میکه انکه آنحضرت بود آن نوباوه الهی را از درون بیرون آورد و در رسید بآئین شایسته
ملازمت نموده تبلیغ رسالت و ادای امانت نمودند و از میامن دیدار دولت افزای سعادت بخش آنحضرت
بیرام خان و سائر همراهان را انبساط عظیم روی داد و مشاهده انوار الهی که در جبین مبین آن حضرت ظاهر بود
جلابخش بصر و بصیرت همگنان شد شکر پروردگار کارساز بجا آوردند و از آنجا رخصت یافته میرزا هندال را که در
منزل دلدار بیگم والده ماجده خود میبود و بچشم نگاه میداشتند دریافت و فرمان عطوفت و خلعت عنایت و اسپ
خاصه که بمیرزا نامزد شده بود رسانید و بهمین دستور روز دیگر بخدمت میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم که در خانه قاسم
مخلص درون قلعه مقید بودند متوجه شد و در آن روز بموجب فرموده میرزا کامران ایشان را از آنجا برآورده
در باغ جلال الدین بیگ که در نزدیکی باغ شهرآرا است برده بودند و بیرام خان این دو بزرگ را درین باغ دریافت
و از عنایت و التفات بادشاهی و شاهی آنچه آورده بودند رسانیده خوشوقت ساخت و از آنجا مخلص شد
بجلگه سیاه سنگ که یادگار ناصر میرزا آنجا فرود آمده بود رفت و او را العفو تقصیرات و مجوزات و الواع نوازش
بادشاهی امیدوار گردانید و همچنین بالغ میرزا و سائر بزرگان بآئینی که خردمندان را سزد و لائق خرم بیدار بخت
یکیک را پرسش نموده امیدوار مکارم عالیه گردانید و آنچه لوازم رسالت از تبلیغ صفوت و صفا و تعلیم حقیقت
و وفا تواند بود بجای آورد میرزا کامران بیرامخان را یکماه بیشتر نگاهداشت که نه در خود قوت متابعت و یافت
و نه از بی توفیقی بصوب خدمت میتوانست قدم زد و درین اندیشه مترددخاطر مانده بود تا آنکه بعد از مدتی
بعد از یک نیم ماه رخصت داد و حضرت خانزاده بیگم را التماس نموده بقندهار روانه ساخت بنابر بعضی

ج اول

۱۷۲

۱۷۳ ج اول

آنکه میرزا عسکری را که دگفت سخن سیت رفته نصیحت فرمایند و تنبیه چار زرا از روگرفته تماز زمان حضرت جهانبانی سازند
ثالث آنکه میرزا عسکری که بفرموده میرزا کامران بر سر شاه رفت حصومت ایستاده در استحکام قلعه اهتمام می نماید اگر اورا
ضرورتش آمد و قلعه بدست اولیای دولت مفتوح شد دآن سست قباب جهت استشفاع و استخلاص میرزا عسکری آنجا
بکار آید و بدین میرزا عسکری از جاده انصاف انحراف داشت و عنان ارادت خود را در هواداری میرزا کامران
بدست تعین و عدوان سپرده در ضبط و استحکام قلعه اهتمام تمام کرده بود و توپ و توپچی فراوان در اطراف و اکناف
حصار کار آورد آن قلعه به اصل نهایت مستحکم افتاده چه آن قلعه ایست از کل قلاع و فتح آن نهایت مشکل عرض دیوار
آن سمت گرست نهاد را شش لشکر سه و اگرچه در شکسته کم بود اما کوشش ترد نمود و دادمردانگی میداد
چنانچه کمانان در تمام تحیر بود و با یاد حیرت زادی غیرت می آمد در حضرت جهانبانی صحنه خاص ترتیب داده
بودند و محرمان حریم اخلاص از هر طرف در حکایتی گشوده از هر سو سررشته روایتی بدست آورده صحبت را بحکایات دلاویز
و تلطفهای نشاط افزای گرم ساختند گرم شد تشدید اکسیر سخنان دانا ان لقا ارباب شجاعت را عیار می افزود
سکه بایگان مردانگی را سرمایه همتی بهم میرسید در این اثنا حضرت شاهنشاهی را از کمال شوق شنیدا آوردند که آیا
آن ماده سر حوشمار جلالت را جدا از دوستان در میان دشمنان چه حال باشد و حضرت ان سحر و مدارا لیشان شمه
ای را در بار آن گلبن سعادت چه خیال و بادلی دو هم و خاطری پر امید بهم بدرگاه کبریا که کام بخش شکسته گان
بی قرار است دست نیاز گشاده بدعای برخورداری و جان داری آن شجر طیبه سلطنت مشغول شدند و این معمولی
گردکسانی آنکه دل گشتند اشعار جدایانه آن گوهر شاهوار شهزاده آسیب بدگهران دور دارد و زر یا بی داشتند و آمد
ره سته سینش با دیار در بلسی در در دریافت آفتاب شد که این سیر آمد ز ان از الطاف شد سبکی کرد انجم لطرها سعد
که این سه رطلعت برانگیخت جمعه نسیح روآسمان ملک که آفاق بین بو شد بهر سه شد فروغ از آن ماه مسطور او
سیاه و تاریک دل بوراو و جهت تسلی خاطر نفیس ما ترجو در ایچه طالع آن نامدحت محسنه روزگار که لوح محفوظ اسرار
غیبی ست طلبید سطر تامل و تعمق مطالعه نمودند و سلامتی ذات وا فزونی عمر و ترقی درجات اقبال آنحضرت و خرابی
خانه اعدا و ناکامی بدخواهان وکج اندیشهای بدار هستان ازان دیباچه سعادت معاهم فرمودند و بانبساط سر آورده
زبان اقدس راندند که الحمدلله خاطر از این وعده بالکلیه جمع شد امید که عنقریب بدیدار آن نورپرورد الهی خوش وقت
شویم و چون طالع آن سعادت بود بر جمیع اهل اسطور مسطور کردیم بی ات شکر آلهی تقدیم رسانید در فتح قلعه اهتمام
فرمودند و میرزا عسکری در مهم قلعداری کمال ضبط و سعی مرعی میداشت و مرحلیا هر روز و هر شب تعبیر میداد که ساداء
جمعی از مرحل خود حرف نگفتی در میان اندا جته حلل در مسائی کاهبانی از اردوی ولی محاصره با امتداد کشید و از ملازمان
پادشاهی کسی آمده ملحق شد امرای قزلباشیه از اهتمام خود باز مانده در مراعت دعا عصد شدند و حضرت جهانبانی ایسیسه

ازروی سامی احوال ایشان خوانده و گرفتن قلعه بیشتر از بیشتر سعی و اهتمام فرمودند ملازمان مورچل که مخیم اقبال بود نیک کوچ
کرده از جانب شهر کهنه قندهار نزدیک دروازه رفته آن مقدار که سنگ دستی میرسد و آنجا را جای ورود ساخته بنیاد مورچل مستحکم
ساختند چون آن ترکمانان ازین معنی خبردار شده دل در گرفتن قلعه بستند و همه از اطراف برخاسته پیش آمدند و دائره
را تنگ کردند میرزا عسکری سراسیمه شده بنیاد عجز و زاری نمود و به هزاران اضطرار و بیقراری
معروضداشت که چون حضرت عصمت قباب تشریف می آرند تا آمدن ایشان مرا مهلت دهید که بدیدار
ایشان خاطر جمع کرده ملازمت توانم کرد و عرضه داشت خود را مصحوب میرطاهر و خواجه دوست خاوند بملازمت
اقدس فرستاده حضرت جهانبانی که معدن فتوت و مروت بودند ملتمس او را بموقف قبول جای داده چند روز مهم قلعه
را آسان گذاشتند میرزا از تیره رائی بظاهر روش تضرع پیش گرفته در باطن باستحکام قلعه میکوشید و چون حضرت عصمت
قباب به معسکر اقبال آمدند باز از سر نو آئین مخالفت پیش گرفت هرچند حضرت مهد معلی سعی فرمودند که میرزا عسکری را
از اندیشه‌های ناصواب باز داشته بتقبیل عتبه مقدسه مشرف سازند چون دماغ سعادت او پریشان بود و نصایح گرامی
بهیچ وجه در نگرفت و بهمان خشونت و سرکشی خود ایستاده و از فرط عناد حضرت مهد علیا را نگذاشت که از قلعه بیرون رفته
باردوی معلی جهانبانی تشریف آورند بر جبینگاه خاطر اقدس حضرت جهانبانی این بار استی میرزا اندازه شناعت
و مقدار مخالفت او نوع دیگر ظاهر شد تکیه بر عنایت الهی که متکفل مهمات ارباب توسل ست نموده بیشتر در تسخیر قلعه اهتمام
فرمودند درین میان الغ میرزا ابن محمد سلطان میرزا که از نبایر دختری سلطان حسین میرزا و شیر افگن بیگ ولد
قوچ بیگ و فضیل بیگ برادر منعم خان و میر برکه و میرزا حسن خان پسران میر عبدالله که از سادات [illegible]
سبزوارند و جمعی دیگر از کابل رسیده برهنمائی طالع بیدار ادراک سعادت آستان بوس نمودند و سبب گریختن
ایشان آن بود که میرزا کامران الغ میرزا را در قید نگاه میداشت و از عالم احتیاط هر شب بیکس می سپرد چون نوبت
شیرافگن رسید او هم از میرزا هراس داشت باتفاق آن جماعه الغ میرزا گرفته بدر آمد و دولت ملازمت دریافت و حضرت
جهانبانی این جماعت را بالعواطف بیدریغ خلعت امتیاز بخشیدند زمین داور را بالغ میرزا دادند و قاسم حسین سلطان
اگرچه همراه اینها برآمده بود اما شبی راه گم کرده در میانه هزاره افتاد و بعد از چند روز غارت زده پیاده و آبله پا رسید
آنحضرت فرمودند که هنوز در اخلاص تو نقصانی بود که راه گم کرده بچندین بلا مبتلا شدی و بعد از آن قوده بیگ
هزاره با خیل و حشم خود آمد و عرائض اعیان کابل نیز رسید از رسیدن این جماعه و آمدن عرائض از اکثر امرا و اعیان
که در کابل بودند انبساط عظیم در اردوی معلی پیدا شد و قزلباشیه که متردد خاطر بودند مطمئن شده بودند بوجه تمام
از سر گرفتند و تزلزل در ارکان قلعه داری افتاد و پای ثبات از کنگره محافظت لغزید بسیاری کمان قلعه زیر و زبر احوال
میرزا عسکری نوشته از سر دیوار قلعه می انداختند که کار قلعه نشینان دشوار شده در گیرودار خود مردانه باشید و در فاتحه گشتن

کمر همت محکم بسته و دست از اهتمام باز نداشت تا آنکه اهل قلعه تنگ آمده از غایت کار بجایی رسید که اعیان لشکر
میرزا عسکری یگان یگان از قلعه خود را بزیر می انداختند و توپچیان و پیاده ها از بالا می افتادند و اول خضر خواجه خان
ازبک به رسالت محیط اقبال بود از قلعه خود را انداخت و گریبان بجز دست انکسار گرفته در پای مقدس حضرت جهانبانی
افتاد و بعد از آن مؤید بیگ به ریسمان بسته از قلعه پایان آمد. بشرف زمین بوس سربلند شد بعد از آن اسمعیل بیگ
که از امرای حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی در دلاوری یکتا و مسلّم بود رسید و ابوالحسن بیگ برادر زاده
قراچه خان و منور بیگ پسر تور بیگ همراه او آمد و وقتی خضر خان هزاره از قلعه خود را انداخت دو شهزاده
امداد رسیده گرفته بجانب کوه لگه روان شد چون کار از انتظام افتاده بود میرزا عسکری برای بودن
در قلعه قرار داده بود و به درگاه گیتی پناه آمدن ... خواست که خود را از او عافیت کند و از این مخاطره کنار
بوده بر سرگاری بسر برد صبح آن روز می خبر رسید که خضر خان هزاره از قلعه بر آمده راه گریز اختیار
کرده است جمعی به تفحص او شتافتند و او را ... رفته در پس سنگی پنهان شده بود و بعضی از ثقات نقل می کنند
که خضر خان هزاره می گفت که چند مرتبه مرا که همت گرفتن من تعیین بود نزدیک من آمدند یک دفعه
سگی جانور خیال کرده دامن مرا گرفت ... دم بجود کردم چون شب درآمدم از زیر سنگ بر آمده تمامی
دوستان قدیم چون دولت روز افزون حضرت جهانبانی خاطرنشان ظاهر بینان شد و بر متعصبان روشن گشت
که از اقبال حضرت جهانبانی و اهتمام و ... اخلاص نهاد نگاه داشتن قلعه ممکن نیست میرزا عسکری از خواب
غفلت بیدار شد سراسیمه و مضطرب ... و بجایی نماند اول التماس نمود که قندهار را به اولیای دولت
می سپارم مرا راه دهید که به کابل روم حضرت جهانبانی بآن راضی نشدند و خیال خام او صورت نبست بضرورت
حضرت مهد علیا خانزاده بیگم را بحضور اقدس فرستاد و استعفای گناهان نمود و بوسیله استدعای آن خلاصهٔ دودمان
عصمت رقم عفو بر جریدهٔ جرائم او کشیدند تاریخ روز پنجشنبه بیست و یکم جمادی الاخری سال مسطور میرزا عسکری در ملازمت
آن عصمت مآب از راه تضرع و ندامت از قلعه بیرون آمد حضرت جهانبانی در دیوانخانهٔ عالی انجمن آرای صفوف
... امرای ... و قزلباشیه صف زده بقدر مدارج و مراتب سمت قیام داشتند بیرام خان بموجب حکم
پادشاهی میرزا عسکری شمشیر در گردن انداخته بملازمت آورد حضرت جهانبانی با وجود خصومت جانی که از میرزا عسکری
شده بود قطع نظر از مصالح مملکت و قواعد سلطنت محض عواطف ذاتی و فرط مراحم فطری قبول شفاعت آن عصمت
مآب از مراسم آداب و مکارم اخلاق شمرده قلم عفو بر رقم شنیع صحیفهٔ اعمال او کشیده محفوف سرادقات آستان
و مشمول جلائل عنایات ساختند و درین مقدمه اقبال بجای شکر الطاف ربانی بجای آورده حکم فرمودند که
شمشیر از گردن میرزا دور کردند و ... بقدم آداب بندگی امر نشستن اصدار یافت بعد از آن محمد خان

جلایر و شاهم خان و مقیم خان و شاه دیستان و تولک خان توجی تا سی کس از اسیران برکش در گردن کرده بکورنش آوردند از این مردم مقیم خان را و شاه دیستان را فرمودند که زولانه در پای و تخته در گردن کرده نگاه دارند و آرا آخر روز تا سپیده دم سحری که هنگام ورود فیض عالم بالاست صحبت دلکشا داشتند و سرگرم تماشای عشرت فرامیان فرخنده و میر قلندر و سایر گویندها و سازندها به نغمه پردازی زنگ ردای خاطر جهان آرای بودند و در اثنای این صحبت توجه میرزا عسکری در چنین توجه آنحضرت از راه چول و اختیار عالم غربت با جفتائی و بلوچیان فرستاده بود و حسن احسار وده ایستادگان بساط عزت بموجب اشارت عالی میرزا دادند زندگانی بر میرزا تلخ شد و عیش منغص گشت آخر مقتضای وقت حکم شد که میرزا را نگاه دارند و بکورنش می آورده باشند که چون گناهان او مقتضای مکارم حیائی بخشیده شد چند روز در بند پند پذیر گردد و روز دیگر ماهچه رایات فتح شب افروز تاریک نشینان ارگ شد و محمد مراد میرزا و امرای جغتائی و قزلباشیه در ملازمت حضرت جهانبانی بشهر درآمدند و سه شبانروز بر مقام همایونی آن بلده فاخره بود و امن و امان بود روز چهارم بموجب مکنون خاطر خطیر شهر را بمحمد مراد میرزا عنایت فرمودند و خود بدولت و اقبال در باغ حضرت فردوس مکانی که بر کنار ارغنداب واقع است نزول اجلال فرموده از اشجار لطائف آثار آنجا استلذاذ و استظلال نمودند و دران منزل دلکشای تفصیل سوانح احوال میرزا عسکری که گرد آورده روزگاران بود بسته بسته اشغال نوشته بنظر اقدس درآوردند آنحضرت آنرا در چشم اعتبار در نیاورده همه را در آن سیاه که رقم تیره هستی بر ناصیه احوال داشت مرحمت فرمودند چون خبر فتح قندهار و توجه موکب والای حضرت جهانبانی بتسخیر کابل بمیرزا کامران رسید میرزا مستوهم و متذبذب شد و حضرت شاهنشاهی را از خانه عصمت قتاب خانزاده بیگم بخانه خود آورد و بکوچ کلان خود خانم سپرد و شمس الدین محمد غزنوی مشهور باتگه خان را متعین ساخته در جای بالائی نگاه داشت و از امرای خود کنگاش طلبید که درباب میرزا سلیمان چه باید کرد ملا عبد الخالق که میرزا را نسبت استادی داشت و با او کس که در امور ملکی دخل میکرد گفتند که مناسب آنست که میرزا را دلاسا نموده بدخشان باید داد تا در وقت کار بکار آید و از مساعدت طالع میرزا سلیمان آنکه پیشتر ازین چند روز میر لطف علی و میرزا بیگ تکانی و تمر علی بلوچ و جمعی دیگر اتفاق کرده قلعه ظفر را گرفته بودند و قاسم برلاس را با اعیان دیگر متعین ساخته میرزا کامران پیغام کردند که اگر میرزا سلیمان را می فرستند ولایت بدخشان بایشان سپرده خواهد شد و الا این مردم که گرفته ایم بقتل رسانده ملک بدخشان را باوزبک می سپاریم بنابرین میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم و حرم بیگم را رخصت بدخشان دادند میرزا سلیمان بموضع معهوده رسیده بودند که میرزا کامران از رخصت میرزا سلیمان پشیمان شد کس بطلب میرزا فرستاد که بعضی سخنان باقی مانده است شنوده متوجه شوند میرزا سلیمان ازین طلب بگمان افتاده معذرت نامه در جواب نوشت که چون در رسانیدن رخصت شتافته ام مراجعت لائق نمیدانم خیمه بیشتر از التماس آنکه آن سخنان را نوشته مصحوب یکی از معتمدان بساط قرب ارسال دارند تا بموجب آن عمل نمود

بوده آید و خود بسرعت متوجه بدخشان شد سلیمان بدخشان همان بود و شکستش همان همان و در خلال این
احوال یادگار ناصر میرزا از کابل فرار نموده بجانب بدخشان رفت و چون روزگار خواست که میرزا کامران
را در بی سرانجامی مکافات ادراک اعمالش بیابد روز بروز اسباب آن آماده میگشت از میرزایان بغیر از هندال میرزا
کسی در گرد او نماند بضرورت شاه استمالت داده سر ساخت که بتعاقب یادگار ناصر میرزا نماید و او را گرفته بیارد و
بوعده موکده قرار داد که هر چه امروز در تصرف دارم نصف آن بعد هم هر چه تصرف در آید سوم حصه از آن تو باشد
و باین قرار داد میرزا را که چشم نگاه میداشت رخصت داد و میرزا هندال که از بدسلوکی او تنگ آمده بود بهانه
تنزل نموده خلاصی از چنگ او فوز عظیم دانست و از پای میرزا گذشته بدرقه سعادت متوجه ملازمت حضرت
جهانبانی شد میرزا کامران را از حدوث این واقعه سراسیمگی روی نمود رشته صلاح کار خود گم کرد و از ملازمان مصاحبان
او کسی نبود که او را بسطوری که شایسته حرف راستی بگوید و اکثر مردم او را دیده بصیرت پوشیده چشم حیرت از بدعملت
خوابیده بود سبیل سداد و طریق رشاد نمیدیدند و گروهی را که صلاح حال دریافته بودند قدرت نفس زدن از ترس
او نمیشد و این از دو رنگی بود و بعضی را یارای عرض کردن نبود و بعضی از آن متهم بودند که ملاحظه خاطر میرزا میکردند
و اظهار حق صلاح وقت نمیدیدند چه یقین ایشان بود که از خود رای صلاح کار صلا قبول نشود اوست و بمجرد
اظهار آن آزرده خواهند شد و آزردگی او موجب تلف وقت و مزلت قائل خواهد گشت حق دولتخواهی و
شرط خیراندیشی آنست که در استیصال این امور زیان خویش را بسطور نداشته توقف نکنند و باحتمال اهمال نگذرند
که ضرر آن در مآل بحال همه عاید شود و ضرر آن اهمال بروزگار دولت همه لاحق گردد و نتیجه خیانت گنگاش
که اعظم خیانات واقع است باز در روی دهد و حال بدیابی و خوشامدگوئی که بیل مدلتی و بی سعادتی است بر خیار
حال و مآل ایشان بر دارگر دو شایسته آنست که این طایفه را اگر در عدم کتمان حق و اظهار صدق مآلی مسافر
طبیعت نرسد آن سعادت روزگار خود شناسند و آن خوشوقت بوده چنین فیض در ناصیه اسقاط میکنند که هر چند
بحسب ظاهر بر همه بزرگان شاق آید اما باطن و الا حسانان تحسین فرمایند و اگر چه بصورت خلاف رای صاحبان
راه سپرده میشود لیکن در معنی همرای دست کرده ... کدار میشود و هم در نظر عاقبت اندیشان و
آخربینان محمود القول و الفعل می‌باید القصه میرزا کامران را از انعدام عقل مصلحت آموز و فقدان چنین همراهان
سعادت ... روشنی نمیداد

نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی از قندهار به تسخیر کابل و فتح آن ممالک

چون خاطر قدسی مآثر از مهمات قندهار فارغ شد تسخیر کابل پیش نهاد همت والا گشت و حرم با این عزیمت از تاج حضرت
فردوس مکانی شفقت موده بالاتر از مقام با آنچه ابدال در گنبد سفید نزول اجلال فرموده پیوسته ترتیب
مقدمات فتح این یورش پیشگاه ضمیر الهام پذیر می‌یافت و با دولت خواهان دوربین و جانسپاران اخلاص منش
همواره مشاوره می‌نمود و چون قزلباشیه اکثری از امتداد مدت سفر دلگیر شده بر رفاقت رخصت رفتن و بعضی
بر خدمت آرامی جدا شدند بداغ خان و جمعی دیگر که در ملازمت فرزند شاه بودند از قلت مبالات دست تعدی و
تطاول بر رعایا و احشام میکشادند و باین ناستوده عمل توسعه روزگار خود خیال میکردند وضیع و شریف شهر داد کنان
و فریاد زنان به درگاه معلی میرسیدند و حضرت جهانبانی درین معامله متردد بودند که اگر تنبیه ستمگاران نموده آید خاطر ایشان
آزرده میشود و اگر بر قانون داد عمل نشود بیداد گران دست از ستمدیدگان باز نمیدارند و این معنی موجب سخط الهی میگردد
لیکن چون وقت مقتضی نبود در مقام حیرت در آمده چاره این کار بوقت دیگر موقوف میداشتند و چون یورش
کابل مصمم بود بجهت اقامت بعضی از پردگیان سرادق عصمت و نگاهداشت اشیا و اسباب ضروری منازلی چند
از بداغ خان خواستند و بزبان صدق ترجمان فرمودند که باز سخن خود قندهار را بشما مقرر داشتیم اما از جائیکه مردم خود
را گذاشته و خاطر را از جانب ایشان جمع ساخته پای عزیمت در رکاب تردد آوریم گزیری نیست بداغ خان از نافهمی
خود ابا و امتناع نمود و بطریقه اهل دانش امتثال حکم شاهی و امر پادشاهی که اصل کار بود مبادرت نکرد
امرای عظام که در ملازمت بودند بعرض اقدس رسانیدند که کار عظیم در پیش داریم اگر فتح قندهار کرده بیست
تا بهر شغلی که رو آریم فارغبال باشیم و آنحضرت نظر بر حق همسایه شاه فرموده نخواستند که خاطر مردم شاهی غبار آلود شود
لاجرم حرکات ناستوده ایشان را به تمکین همت و تسکین اقبال میگذرانیدند و درین اندیشه بودند که بصوب بدخشان
نهضت فرموده میرزا سلیمان را با خود همراه ساخته بتسخیر کابل توجه فرمایند و چون عمده در بشارت تسخیر کابل تعویق بلقای
سعادت افزای حضرت شاهنشاهی و دریافت جمال باکمال آن نوحدیقه خلافت بود که بحسب رموز آسمانی جمیع
فتوحات عینی از برکات وجود سعادت پرتو آنحضرت میدانستند زمان زمان اهتمام در امضای این نیت و ارتقای
این امنیت بظهور میرسید درین اثنا پسر شاه ناظر ریاض رحمت و وارد حیاض مغفرت شد مقربان بساط عزت و
مخصوصان قرب منزلت بموقف عرض رسانیدند که ایام زمستان نزدیک شده اهل و عیال و اسباب و یرتال
درین کوهستان همراه بردن محال گونه می نماید پسر شاه رحلت نموده قندهار ترکمان واگذاشتن مناسب دولت
نیست خصوصا چنین جمعی خودسر که در تخریب مبانی ولایت و هدم ارکان رفاهیت کمال تطاول دارند و باآنکه
مامور شده بودند که نطاق سپاهگری بر میان جان بسته همیشه ملازم موکب عالی باشند انحراف ورزیده از لشکر باز
غفلت در قبول احکام سرگرمی ندارند بلکه از عدول اوامر مطاعه ظاهر و باطن خود را بمخالفت موافق ساخت

لقاب بی آزرمی پیش رو فرو هشته املاک دولت آلست که دست تعدی ایشان را از دامن احوال عجزه و
مساکین شهر که اولیای خطیئه اند دست کوتاه سازند و چنانکه در این اندیشه صواب انتماء عاری بخاطر شاه رسید
و چون از اینجا تا کابل مسافت بسیار است و اهتمام هزاره و قبائل افغان که از مور و ملخ بیشتر و در سنگ این راهها
نشاندند خصوصاً تا میرزا کامران شخص در میان آرند بدست آوردن ماهی که خاطر را از هر جهت مجموع گرداند
سخت بی کار است بالجمله بنا بر این محلی که بنای کار بر سر اوارسات عسرا رقم ساختن موجب عقل و عرف و عدل
ملاعجان را ما یافته دکه به حصار را محوتی با محوتی نگاه دارد و اگر نگاه دارد محاصره استیلا و استخلاص فرموده محبت نما
موافق با رای زرنگار و اقتضای صلاح وقت مشتمل بر و صداقت و التقای وفاق شاه باید نوشت و چون
شاه والا گهر حیات دالش ... از این عمل از مستحبات خواهند شمرد باعث در این باب از همه بیشتر حاجی
محمد خان بابا قشقه به حضرت جهانبانی فرمود که همه مسلم اما محاصره کردن و تیغ سفیر آختن و مطلقاً بطرف گشتن از شما
خالی نیست اگرچه ایشان از هیچ احتمال عادل و رزیده اما این بی احتمالی راه سالکان درگاه شهنشهیکم است در
صورت مرام افغان صنایع خواهند شد زیرا بعضی بطر اولی اهل روزگار به سماست همان بهتر که بوسیله عقل و اندیشه
تدبیری باید اندیشید که بی جنگ جدال قلعه بدست آید بسیار آن کس هستند افغان و شادند که چون تسخیر کابل میرزا
میرزا عسکری را در قندهار نتیجه نگاه دارد با خاطر جمع با شاه بشتابند اگر صلاح کار و خود و دانسته قبول آمیخت کرده متفرق شدند
که دلاوران کارزمده و بهادران معرکه آزموده چند و قندهار به در کمین با نشستند و ناگهان وقت یافته سیاه مردی
همت ششیارهی حلاوت بقلعه در آمده سر افغان و جمعی دیگر بطرف دروازه که در کمان مقرر شد و الغ میرزا و حاجی محمد
و جمعی بجانب دروازه ماشور معین گشتند و ذوبیک و جمعی بجد و دو دروازه بوجای یافتند و این شیران بیشه شجاعت
شتافت شتافته با طراف قندهار کمین کرده و وقت انکشاف صبح صادق حاجی محمد خود را پیشتر از همه به دروازه
ماشور رسانید اتفاقاً شتری حمل علف بار در آن قلعه میبرد خود را در پناه شتران در آورد و تیر مردانه با کمان خود
را به دروازه داخل ساخت و دربان آگاه شده در مقام منع و دفع در آمد او جواب داد که بموجب فرموده ملاعجان
میرزا عسکری را آورده ام که در این قلعه نگاه داریم این حرف فائده نکرد و در مقام بستن شد حاجی محمد دست در بان را
به تیر قلم کرد و جمعی دیگر از عقب رسیدند و جمعی از قزلباشان که در آن نزدیکی بودند بجنگ پیش می آمدند و قتل بسیار
و سر انجام جان از دروازه که در کمان بود در اندرون انداخت و قلعه تصرف اولیای دولت قاهره در آمد و قزلباشان
در آن ده بارک تحصن شدند یمن وری حضرت جهانبانی خود از دروازه که در کمان بدولت و اقبال در آمده صبح آنجا صعود
فرموده تند و آن شهر سعادت آئین بفر ورود عالی بسط امن و امان و معمور عدل و احسان شد و این نزول رحمت
و صعود سعادت از ارشاد خرد و کلان فرش شادی و لوید بساز کشادی بر آمد و ملاعجان بوسیله حیدر سلطان آمد

ج اول ۱۷۹

سمره خوانات و عذر تقصیر بجا می آورد و آنحضرت او را مخصوص مکارم خسروانه فرموده رخصت دادند و شهر را به بیرم خان
عنایت فرمودند و مکتوب بشاه نوشتند که چون بداغ خان خلاف حکم شاهی نموده از خدمت متقاعد بود قندهار را
از و گرفته به بیرام خان سپردیم تعلق بشاه دارد و درین اثنا میرزا عسکری قاری جانختی و عطوفت بادشاهی نشناخته
فرار نموده بعد از چند روز افغانی آمده خبر کرد که میرزا در خانه فلان کس تعیین شود که او را بطریقی که از من نداند گرفته آورد
حضرت جهانبانی شاه میرزا و خواجه عنبر ناظر را تعیین فرمودند فرستادند او را از خانه همان افغان از زیر پلاس بر آورده
بدرگاه معلی آوردند و آنحضرت بمقتضای عطوفت و رأفت ذاتی و پاس وصیت حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی
که درباب کامران را بالخصوص برادران فرموده بودند بنظر عنایت مشمول داشته از جرائم و زلات او بتازگی درگذشتند
و او را به ندیم کوکلتاش که از معتمدان خاص بود سپردند و ولایت قندهار را بر اولیای دولت تقسیم فرمودند ولایت
تیری بالغ میرزا سپردند و پرگنات لهور در وجه علوفه حاجی محمد اختصاص یافت و زمین داور با سمعیل بیگ و قلات
بشیر افگن و شال بحیدر سلطان مقرر فرمودند و همچنین جمیع ملازمان را فراخور حال جاگیر کردند و خواجه جلال الدین
محمود را که در شهر از مردم میرزا عسکری و دیگران طمع کرده بود بمیر محمد علی گیر اسپرده و چون خاطر اقدس از انتظام مهام
قندهار فراغ یافت داعیه تسخیر کابل و بدخشان که بادشاهی بتقدیر موافق تدبیر آمد بسعادت و اقبال در ساعت مسعود متوجه
عزت حضرت مریم مکانی را در قندهار گذاشته عزیمت تسخیر کابل پیش نهاد همت والا فرمودند و از فیوضات
بادشاهی و نعم غیر مترقب آنکه قافله بزرگ از هندوستان آمده بود و سوداگران سودای دل خواه کرده اسپان عراقی
از ترکمانان خریده بودند چون انوار اقبال از وجنات حال پیدا بود کلانتران این قافله آمده التماس نمودند که اگر
اسپان ما را ملازمان موکب عالی بگیرند و بهای آن را بعد از فتح هندوستان مرحمت فرمایند استدعا داریم و سرمایه
سعادت خود میدانیم که بهی دولت ما که با این مقدار امداد خود را از زمره دولت خواهان درگاه عالی سعد و شماریم حضرت
جهانبانی این معنی را از مؤیدات آسمانی و مواهب غیبی تلقی کردند و التماس ایشان را بدرجه قبول موصول داشته حکم
فرمودند که به قیمت دلخواه فروشندگان تمسکات ابتیاع نوشته بدیشان سپارند و خود بدولت و اقبال بر پشته
کوهی که نزدیک باباحسن ابدال است بر آمدند و بالغ میرزا و بیرام خان و شیر افگن و حیدر محمد اخته بیگی فرمودند که اول
بجهت اصطبل خاصه شریفه اسپان جدا کنند و بعد از آن برای امرا و سائر ملازمان بترتیب انتخاب نمایند و دلهای سوداگر
و سپاهی معمور و مرفه شد و ده بیگ هزاره چیلی می خواست که بخدمات مالی و جانی سرفراز گردد بجانب قلعه تیری که حشم
او آنجا بود شب راه سرکرده برد و چون موکب عالی بدان حوالی رسید کلانتران اختام اسپ و گوسفند لقدر حال
پیشکش آوردند و سعادت خدمات پسندیده گشتند چون آن حوالی النگهای دلگشا داشت چند روز بجهت نزهت
خاطر و ترتیب باغ اقامت فرمودند و حضرت مهد علیا خانزاده بیگم را درین مقام بیماری پیش آمد و باستداد کشید

و رحمت جاوید پیوستند آن حضرت قواعد جهانداری بجای آورده دستک تحمل التماس جمعی که آستان عالی ستان کامگار
دلستان والا داستان حضرت سرشت بوده هست ترویح روح آن مخدره مکرمه خیرات و مبرات جمیله لائق خانواده
سلطنت فرمودند تقدیم رسانیدند و از انجا بهمونی اقبال بلند و طالع بیدار کوچ بکوچ متوجه دار السلطنه کابل شدند
میرزا هندال سرخیلی فوج هراول تأیید غنودیت و حسن عقیدت سعادت بساط بوس دریافت و آن حضرت
بمقتضای مراحم جبلی نوازشهای بیکران اختصاص بخشیدند مدار آمدن او عنایت خوشوقت شدند و عدیمه آمدن بسیاری
از مردم شد و مردم اعیان فوج فوج از کابل شتافتند و بواسطهٔ اختلاف و اختلاج هوا درین راه بیماری در بسیاری از
ظفر قرین پیدا شد و بسیاری مسافر شهرستان عدم شدند و حیدر سلطان درین جمله بود چون محالست هوا اشتداد داشت
و مردم کم همراه میرزا هندال بعرض اشرف رسانید که مناسب دولت آنست که درین زمستان مراجعت نموده بقندهار
در آیند و اوائل بهار و سامان و سرانجام لشکر نموده تسخیر کابل عنان عزیمت معطوف دارند آنحضرت در مواجهه حضرت اشرف
و چون مجلس باخر رسید زبانی بوسیله میر سید برکه گفته فرستادند که باوجود آنکه از آمدن شما و جماعت یادگار ناصر میرزا جرأت
نمودیم توکل بر الطاف الهی نموده بسمت کابل توجه داشتیم اکنون که قضیه چنین است توقف را مصلحت نمی دانیم اگر بجهت
مصلحت کشتی مردم خود ایمعنی بخاطر آورده اید … داوری آمده و در استظهار … داشتیم این زمستان … تا آسایش
نکرده اید و چون عقدهٔ کابل مفتوح شود بهار است خواهید پیوست میرزا این پیام بغایت تحمل شده عذر تقصیر
نمود و آنحضرت بعزمی درست و امیدی واثق قدم در راه نهاده دل بر کشایش کابل بستند در اثنای راه جمیل بیگ
برادر بابوس بیگ که میرزا کامران او را اتالیق آق سلطان داماد خود کرده در غزنین گذاشته بوده آمده آستانبوس سربلند
شد و استیجای جرائم بابوس نموده بمدارج اقبال اتصال یافت چون موکب عالی در یورت شیخ علی که در نواحی
لمغان وار قیدی واقع شد نزول اجلال یافت میرزا کامران از استماع توجه رایات جهانگشا سراسیمه شده
قاسم برلاس را با جمعی پیشتر روانه ساخت و قاسم مخلص تربتی را که میر آتش میرزا بود فرمود که توپخانه را حلقه زده که نزدیک
خانه بابوس بیگ بوده ببرد و تعبیه نماید و عیال مردم که در بیرون قلعهٔ کابل بود همه را باهتمام بوده اندرون قلعه برد
و بعد از استحکام مبانی قلعه بغرور و غفلت از کابل برآمده در نزدیک یورت بابوس بیگ نشست و در ترتیب افواج
و تقسیم صفوف اهتمام نموده در موضع تکیه خمار قاسم برلاس با جمعی پیشتر آمده بود که خواجه معظم و حاجی محمد خان و بیشتر از
عسکر اقبال پادشاهی پیشتر شتافته دستبردی شایسته نمودند و بتائید الهی که طلایه دولت قاهره بود قاسم برلاس
تاب مقاومت نیاورده رو بگریز نهاد و چون میان افواج فاصله اندک ماند میرزا هندال موجب التماس بمیراولی
اختصاص یافت موکب اقبال آهنگی خواجه پسته گذشته در نواحی ارقمدی نزول اجلال نموده بود که بابوس و جمیل بیگ
با جمعیت خود و شاه بردی خان که کردیده و بنگش و لعزبان متعلق بود آمده آداب زمین بوس بجای آوردند و مستمال عنایات

بیکران شدند و متعاقب آن مصاحب بیگ پسر خواجه کلان بیگ با بسیاری از مردم آمده دولت ملازمت دریافت
و بالتفات خسروانه سرفراز گشت و درین اثنا بابوس بعرض اشرف رسانید که وقت توقف نیست بدولت سوار باید شد
که مردم همه می آیند حضرت جهانبانی بر بادپای دولت سوار شدند و درین میان علی قلی سفرچی و بهادر پسر آن سیاه را
راکه در تعزیت پدر بودند برآورده مشمول مراحم ساختند و بعد از زمانی قراچه خان آمده سعادت زمین بوس دریافت
میرزا کامران در صفحات اوضاع صورت اقبال بادشاهی و نقش ادبار خود را مطالعه نموده خواجه خاوند محمود و خواجه
عبدالخالق را بجهت استعفای جرائم خود بملازمت اقدس فرستاد و بعضی ملتمسات بوسیلهٔ خواجه معروض داشت نیم گروه را
مناصله میان افواج قاهرهٔ بادشاهی و لشکر میرزا نمانده بود که خواجها آمده ملازمت نمودند آنحضرت ملتمسات او را با دراک
ملازمت موقوف داشتند و مواعید دیگر عنایات را از لوازم آن گردانیده خواجها را با احترام رخصت دادند و خود از
مروت و مردمی توقف فرمودند و چون میرزا را عرض از فرستادن خواجها تعطیل و تراخی در مبادرت سپاه بادشاهی
و فرصت یافتن خود بود و انتظار سیاهی شب می برد که شاید شبگیر بلند کرده خود را بکناری تواند کشید چون حجاب ظلمت
شب جهان را تاریک ساخت از تیرگی رای و ظلمت خاطر دریافت سعادت ملازمت بخود قرار نداد و بسرعت
تمام خود را بارک کابل رسانید و میرزا ابراهیم ولد خود را با جمعی از اهل حرم همراه گرفته از راه بینی حصار روانه غزنین گردید
شد و چون فرار نمودن او بمسامع علیه رسید حضرت جهانبانی بابوس را با جمعی از معتمدان بکابل فرستادند که در آنجا
بوده نگذارند که بسپاهی و رعیت آسیبی رسد و همه را استمال عنایت بادشاهی سازند و میرزا هندال و جمعی را تعین فرمودند
که میرزا را تعاقب نمایند و خود بمعنای نصرت و همرکابی اقبال متوجه شهر کابل شدند و در ساعت مسعود کوس زمان
دولت کور که اقبال بلند آوازه کردند و کوکبهٔ دارائی نصرت کوکبه حشمت را بسپهر مکوکب رسانیدند و در شب سیزدهم
آذرماه جلالی موافق شب چهارشنبه دوازدهم شهر رمضان نهصد و پنجاه و دو تائید آسمانی فتح کابل که مقدمهٔ
فتوحات بی اندازه است روی داد و اسباب شادمانی و کامگاری بر دلهای خلائق گشوده شد و دو ساعت از
شب گذشته بود که آنحضرت ساحت کابل را بمقدم دولت پرتو سربلند ساختند بودی تاریخ این فتح کابل اگر
یافته بود و دیگری این مصراع عربی جنگ گرفت ملک کابل از وی ♦ چون بمیامن آثار ذات قدسی سمات حضرت
شاهنشاهی ابواب مسرت و شادمانی گشاده گشت و اساس دولت بتازگی نهاده آمد حضرت جهانبانی را نهمت
میرزا کامران و فتح کابل در نظر نیامده منتظر قدوم برکات التزام حضرت شاهنشاهی بودند تا آنکه در زمان مسعود
و وقت محمود آن جهان آگاهی را که دران زمان بحساب مدت عنصری دو سال و دو ماه و هشت روزه بودند بدریافت
ملازمت حضرت جهانبانی آوردند و آنحضرت مدد از فیض بخش مسرت افزای آن نور دیده برداشته می انبساط صوری
و معنوی یافتند و سجدات شکر سلامت آن نونهال بوستان اقبال و دریافت فروغ آن چراغ دودمان خلافت

سامی آوردند و در آرای این جشن خجسته دولت وحدت آیین فرخنده کرامت ابواب خیرات و مبرات بر روزگار خواص
و عوام گشاده صباح آن روز جهان افروز حضرت جهانبانی بر سریر اقبال و کامرانی متمکن گشته از تمام ارکان دولت
و اعیان مملکت و کافهٔ سپاه و حشم و عامهٔ عبید و خدم کورنش گرفتند و طوایف خلایق مشرف زمین بوس کامیابی سعادت
شدند و دست تضرع بگوشهٔ دعا برداشته دوام دولت خلافت و رفعت لوای سلطنت از حضرت کبریا درخواستند و
آنحضرت ابواب عدل و احسان بر روی جهانیان گشوده تمام رسانیدن بالای ارک آسایش پذیرفته در رضای
خالق و دلاسای خلایق کوشیدند و از وقایعی که در آن نزدیکی سانح شد رحلت یونس علی و مؤید بیگ بود که از اعیان
سلطنت و خاصه رکابیان بارگاه عزت بودند و درهمین ایام بمسامع علیه رسید که خواجه معظم بیگ باتفاق مقدم بیگ
می خواهد که فرار نماید و خود را بمیرزا کامران رساند این معنی بر خاطر اشرف گران آمد مقدم بیگ را بسیاست کشتن
اخراج فرمودند و خواجه معظم را از نظر التفات و اعتبار انداختند

آرایش جشن دولت پیرای ختنه سور حضرت شاهنشاهی و آیین بستن بآیین اقبال و ظهور خارق عادت ازان نونهال بوستان دولت

بزرگان کام بخش و خدیوان سعادت منش را همواره وجه همت آن است که بتقریب انگیخته هنگامهٔ بخشش گرم سازند
و بروشی که از چشم آلودگان عرصهٔ امکان محفوظ باشد عبادات گزیده را که سرآمد آن دلها بدست آوردن و دست
بر دلها نهادن است در لباس رسم و عادت بتقدیم رسانند چنانچه درین ولا که نسیم اقبال تازگی ورزیده و گلستان
مقصود از سر نو شگفت مراسم ختنهٔ آن نوباوهٔ حدیقهٔ اقبال و تازه نهال تحصیل مجد و جلال را سبب ساخته و آستان
ستایش عالمیان افروزند و از گل بهار جهان افروز که روح ساقی در اهتزاز بود و عندلیب شوق در پرواز شعر
صفت سر برآورد از لب جوی + زمین پست از ریاحین عنبرین بوی + نسیم صبحگاه از مشکبویی + هزاران باده در
سر داشت گویی + بهارستان باغ که بغایت دلکش و دلگشاست نزول دولت فرمودند و بجهت مزید گرد آوری دلها
در معنی تنگ گیرای حضرت مولی اشرف اسباب عیش و عشرت گشودند و آیین کیکاوسی و کیقبادی تازه ساخته
اشارت شد که حضرات بیگمان بتفاوت طبقات و تناسب درجات این باغ طرب فزا آیین بندند و امرا
و اعیان شهر چار باغ را زینت افزایند جمیع امرا کمر سعی بر میان شوق بستند در لوازم این کار اهتمام نمودند و اکابر
شهر و بزرگان عمده فراخور حالت و قدرت نشاطی جمیله بتقدیم رسانیدند و ارباب صنایع و طوایف محترفه در آرایش
دکان و گرمی بازار رعایت مبالغه معمول داشتند و در اندک فرصتی آنچنان آیین بستند که وصف آن از اندازه

بیرون باشد و حضرت جهانبانی بهر رفت تشریف آورده بزم آرای شادمانی میشدند و فراخور حالت و رتبت هر یک را تبفقدات گرامی شرف امتیاز می بخشیدند و بیشتر از العتاد این جشن خسروانی قراجه خان و مصاحب بیگ و بعضی دیگر از مختصان درگاه که تا وردن هودج اقبال حضرت مریم مکانی تبند هار رخصت یافته بودند کامیاب دولت شده بوقت رسیدند و قدوم برکات افزای حضرت مهد معلی موجب مزید اسباب نشاط گشت و حضرت جهانبانی را بخاطر عاطر رسید که عیار دانش حضرت شاهنشاهی را که در صغر سن با هزاران لمعان فرآگهی از ناصیهٔ احوال متلألی بود بر خرد و بزرگ عالمیان ظاهر سازند در سرادقات عصمت جشن خسروانه ترتیب فرمودند و جمیع حضرات مخدرات استار عصمت و مطهرات مکامن عصمت در بارگاه حریم اقبال بشرف ملازمت مشرف گشتند بدانش آموزی حضار حضرت شاهنشاهی را بر دوش عزت گرفته بر مسند سعادت آوردند و بحکم معلی حضرت مریم مکانی در سلک سایر مقدسات درآمده بی تشخیص و تعیین بحضور اقدس حضرت شاهنشاهی آمدند و اشارت ببشارت بجشن پادشاهی بران رفت که آن نور حدیقهٔ سلطنت والده ماجدهٔ خود را از میان چندین گروه عفائف شناسد آنحضرت بنور آلهی بی مرآت سهو و خطا و بی کلفت التباس و اشتباه بدریافت ازلی و شناخت ذاتی دریافته در کنف والدهٔ مقدسهٔ خویش و در آغوش آن صدرنشین ستر عفاف جا گرفتند از مشاهدهٔ این امر شگرف که حیرت فزای عقول و اوهام ظاهربینان تنگنای عادت بود عرصهٔ نوازحاضران بساط قرب برآمده شناسای قدر این بزرگ ازل پرورده اعجوبهٔ کارگاه تقدیر گشتند و معلوم همگنان شد که این دریافت از اعمال حواس جسمانی نیست که در صغر سن و کبر عمر تفاوت کند بلکه محض تقدس روحانی و تعلیم ربانی ست که بوسیلهٔ این نوباوهٔ چمن اقبال از مکمن نور مقدس بمشرق ظهور رسیده است آری پیوند ازلی را حجاب دوری مانع نمیشود و قرب معنوی را بعد صوری حایل نمیگردد و چون تامل کند بعد را چه گنجایش که درین ریعان گلبن عمر کمال قرب بمبدا رحاصل ست و انوار خاصه وجود تکمیل صورت عنصری و تعقیل مشاعر ادراک درجه بدرجه صورت پذیر و نهایت مناسبت بعالم تجرد و تقدس که ظلمت جهل و کثرت غفلت را در پیرامون آن راه نیست جلوه نما و بر دوربینان عالم اسرار مختفی نیست که این صاحب فطرت عالی اگرچه در نشأهٔ عنصری و مواد هیولانی مولود نماست اما از بدو فطرت و اصل سید آبا و امهات از ماثر تولید اویند و او در مسالک معنی و مکامن باطن ابوالاباست و بر حضرت جهانبانی که پرده دار رموز آسمانی بودند هویدا بود که چمن پیرای جهان هستی این نونهال بهارستان وجود را برای دریافت مقادیر مراتب جهانیان اولا و بجهت گردآوری پراگندگیهای روزگار ثانیا بعرصهٔ ظهور آورده است و بالجمله در لباس رسم ختنه سور آداب شکرگزاری نعمت بخشش صورت و معنی تتبادیم رسانیدن گرفتند هر روز بروشی تازه و آئین شایسته جشن بادشاهانه آراسته سپاس جهان آرای جان آفرین بجامی آوردند و از اطراف و جوانب بزرگان دین و دولت رسیده از مواید

عام پادشاهی کامیاب سعادت همیشه مدار الحمله یادگار ناصر میرزا اشرف زمین بوس دریافت و مجملی از احوال ولایت که در ساده
طالع آیات اقبال سعی و تفحص از میرزا کامران حداشته چنانچه نگاشته آمد بهندوستان هدف التفات اکاری ساخته متوجه دار
حضرت جهانبانی ساختند و قتیکه موکب عالی از سند جار شده بتسخیر کابل بود میرزا الغ از احتمال تعدادی روزگار رفته جار سید میرزا محمد آقا
مهاماری ملک جهت بود واز انجا موجب حکم عالی در آن ایام نشاط افزا استلام عتبه قدسیه حضرت جهانبانی کامیاب شد و ادراک
حسن جهانبانی نمود و بسعادت بساط بوس حضرت شاهنشاهی انبساط تازه گرفته بالطاف عنایت دولت مدبر گشت و در این آئین حضرت
آئین که هنگام آرایش ساعتیش و حضرت آوان پیرایش مدینه دولت اقبال بود در ساعتیکه کواکب با نظرات سعد می بایست
افاضه نور میکرد و مجلس نهال سرا گلستان الهی یعنی ختنه سوری حضرت شاهنشاهی هزاران نشاط و شادمانی بظهور می پیوست اسباب
کامروائی عالمیان آماده شد و ابواب سعادت و اقبال بر رخ کار آن گشاده گشت خرد و بزرگ ممالک از مواهب
خسروانی بهره مند شدند و وضیع و شریف اکناف از مکارم پادشاهی خوشدل و خوشوقت گشتند کلفتهای
روزگار بالفت انجامید و تفرقهای عالم بجمعیت خواطر مبدل شد امر اشاعقها مطر اشرف گردانیدند و با انعامات
گرامی سرافراز شدند و در همین آئین سعادت آن حضرت بجهت تنشیط خواطر و التیام قلوب که رکن اعظم ملکستانی
و فرمانروائی است شده خواجه رشید زمان شد شادمانیها فرمودند و حکم جهان مطاع صدور یافت که امرا با یکدیگر
کشتی گیرند و خود بدولت و اقبال بیرون نظر بسیران را در روز حدامی فرمودند آنحضرت با امام قلی قورچی کشتی
گرفتند و میرزا هندال و یادگار ناصر میرزا باهم لوازم کشتی بجا آوردند و بعد از آن بسیر ارغوان زار خواجه سیاران
عنان توجه معطوف داشته داد خوشدلی دادند و بدولت مراجعت فرموده در انبساط افزائی و عشرت پیرائی جشن
عالی استعجال فرمودند و یاران آستان رفعت بپیوند افزار اخلاص و خدمت بجایگیرهای مناسب حال
هر یک و انعامهای لائق هر کدام و حاجتهای موافق مرفوق تشریف امتیاز یافتند و ارالحکومه غزنی و آن حدود میرزا
هندال در میان داده دیری و آنچه و مالیع میر احسایت فرمودند و جمیع منتسبان آستان عهد دولت را افزار خواجگی
و رتبت مواهب و مواهب کامیاب فرموده سرآرای ملک صورت و معنی شدند و طوائف انام در سایه
افاضه رأفت مرفه الحال شده همنشین مطمیان گشتند و از جمله قضایا که درین آئین سندی چهره گشا گشت آمدن
ایلچیان شاه والا قدر شاه طهماسب بود بمبارکبادی فتح و آوردن تحف و هدایای لائق و سرگروه آنها ولد بیگ
بود و آنحضرت او را بعواطف خسروانی نوازش فرمودند دیگر رسیدن شاه طغائی بود بدرگاه معلی از جانب میرزا
سلیمان برسم رسالت با عرضه داشت و پیشکش و میرزا آنچه دریافته بود معروض داشته بود بعز قبول مقرون شد
و حکم قضا جریان برآمد او صادر گشت که طریق یکجهتی اخلاص خود را در توجه بسعادت ملازمت مصحوب دارند و
از جمله وقایعی که متصل بانقضای ایام آئین شدی وقوع یافت آمدن میر سید علی بود که در ولایت امحاب بلخ

زمین داری وحقیقت ورزی ممتاز بود ونزدیک موضع دوکی که از توابع واعمال سندست اقامت داشت ابدم صدق ووفور اخلاص سعادت آستان بوس دریافت وشمول عواطف خسروانه ستد دوکی را با دمکرست ومودن و در همان نزدیکی لونک بلوچ که از اعیان طوائف خود بود با برادران آمده زمین بوس نمود آنحضرت او را نیز مورد الطاف ساخته ولایت شال وستنگ عنایت فرمودند واین واردان را کامروا ساختند بزودی رخصت مراجعت نمودند که مبادا امزاج وحشت برطبیعت این روستا پروردان مستولی شود وآب وهوای طول مکث بجال ایشان گوارا نیاید واز جمله سوانحی که در قرب آن ایام واقع شد آن بود که یادگار ناصر میرزا از تیرگی بخت وبادرستی درون عنایات سابق ولاحق را در هم پیچیده همه را بر طاق نسیان نهاد واز روی مکابره بر جاده بد دروني وعناد استاد وبرگشت سیه بختان که عمدهٔ آنها مظفر کوکه میرزا عسکری بود گوش داشته پیوسته خیالات فاسد بخود راه میداد چون این معنی متواتر بسمع اعلی رسید واز مخبران صادق بتحقق ثبوت پیوست علی الخصوص عبد الجبار شیخ که از یکهای معتبر بود واز کثرت درین کنکاش که مورد مفاسد بود محرمیت ومشارکت داشت نیز آمده حقیقت معامله را از روی تحقیق معروض داشت خاطر قدسی مآثر حضرت جهانبانی جنت آشیانی بر آشفت مظفر کوکه را گرفته بیاسا رسانیدند ویادگار ناصر میرزا را طلبیده بزبان قراجه خان سخنان عتاب آمیز گفته فرستادند محصلش آنکه ما را گمان آن بود که درین مرتبه تبازگی از عتائم حرائم تو گذشته بعواطف بیکران اختصاص بخشیده ایم حیرت گرفته تفصیلات ماضی وحال را آماني کی کفران نعمت را هم حدی واندازه می باشد میرزا سر خجالت پیش انداخته گاهی بسکوت وگاهی بانکار وتجاهل عارف میگذرانید آنحضرت بعد از مخاطبات حسابی ومعاتبات با دستاهی ابراهیم ایشک آقا وجمعی را فرمودند که او را مقید ساخته بر بالای ارک کابل نزدیک بمحلی که میرزا عسکری در قید بود نگاه داشتند واز جمله وقائعی که دران ایام حادث شد فوت چغتائی سلطان ست که حوالی بود از سلاطین مغول شده ودر حسن صورت وسیرت یگانه روزگار ومنظر خاص حضرت جهانبانی ملحوظ وبحسن التفات منظور بود شد او ایشان را بر خاطر اقدس لغایت گران آمد اما نظر بر قهرمان الهی که بقا را خاصهٔ ذات واجب وفنا را لازم ذوات ممکنه گردانیده است بمشورت عقل دوربین است خود را مامن رضا وتسلیم اقبال فرمودند میر امانی در تاریخ او گفته **شعر**

سلطان چغتی بود گل گلشن خوبی ✤ ناگه جانش سوی جنان راهنمون شد ✤
درموسم گل عزم سفر کرد ازین باغ ✤ والهام غمش غنچه صفت غرقه بخون شد ✤
تاریخ وی از بلبل ماتم زده جستم ✤ در ناله شد وگفت گل از باغ برون شد ✤

نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی بتسخیر بدخشان وفتح آن ولایت وانچه دران ایام روی نمود

چون انحراف میرزا سلیمان بصحت پیوست و محقق شد که سر از فرمان برداری پیچیده اندیشه سروری در سر
میدهد و فارس خیال خلل بسیج امد رست ع رهی تصور باطل زهی خیال محال، بنا بران حضرت جهانبانی اوّل
بدفع و تنبیه او عنان عزیمت بصوب بدخشان منعطف فرمودند یکی از اسباب انحراف او آنکه بعد از فتح کابل
خوست و اندراب که در تصرف میرزا بود و یکی از ملازمان درگاه مکرمت فرموده بودند و میرزا در تصرف خویش
در آورد و چون در حساب و معامله بدخشان تمام میرزا میرزا سید آنحضرت می خواستند که قندوز و آنحدود را به تغییر
داده یکی از ملازمان عالی جاگیر نمایند و بناحیه آنحضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بمیرزا سلیمان داده بودند
اکتفا فرمایند و چون محروسه مملکت وسعت پیدا کرد درجه اگر او سر توسعه واقع شود لیکن بجهت مراعات احوال
او قندوز بحال خود گذاشته بودند میرزا از معامله نافهمی از ولی نعمت خود روگردان شده عامه در مخالفت زده
خطبه بنام خود ساخت حضرت جهانبانی عزیمت اطفای نائره مخالفت میرزا مصمم ساختند و حضرت شاهنشاهی
را در دار السلطنه کابل در کنف حفظ الٰهی سپرد در ساعت مختار بر آمدند و بدولت و اقبال در یورت چالاک
نزول سعادت فرمودند میرزا عسکری را درین یورت همراه گرفتند و درباب یادگار ناصر میرزا اندیشه داشتند
چون موکب همایون بالنگ قراباغ نزول اقبال فرمود رای جهان آرای بران قرار گرفت که با وجود پایگاه
ناصر میرزا از سکه هستی خلاص بخشیده دولت را در ستر امن و امان جا دهند که فتیله فتنه و شراره او برگشت
که دود ناسور محمد علی طغائی که حراست کابل باو مفوض بود امضای فرمان این مصلحت بامر رجوع شد تا آنرا
از کمال سادگی و ظاهربینی بر زبان رفت که من هرگز بجهت این کار نکشته ام میرزا را چون توام نقش سازید آنحضرت از
ساده لوحی درگذشته این خدمت که محض صلاح بود بمحمد قاسم موجی رجوع فرمودند و او در شب بحکم آن خدنگ اجل
رسانید چون خاطر اقدس از شر میرزا جمع گشت بدرقه توفیق الٰهی کوچ بکوچ متوجه بدخشانات شدند و چون رایات
نصرت بحدود اندراب رسید و باغ علی قلی اندرابی مخیم اجلال شد میرزا سلیمان از نامساعدی بخت نافرجام خود نعم
جنگ قدم پیش نهاد و موضع تیرگران که از مواضع اندرابست فرود آمده در صف آرائی اهتمام نمود چون این خبر
بمسامع علیه رسید پیشتر از آنکه خود سوار دولت شوند شهاب میرزا و قراجه خان و حاجی محمد خان و جمعی از دلیران کارگزار
آئین فرستادند و در میان فوج پادشاهی و میرزا جنگ عظیم در پیوست و میرزا سلیمان خندقی را ساده خود ساخته در
جنگ و جدل راسخ بوده میرزا بیگ برلاس با جمعی از تیراندازان ازان طرف داد مردانگی و کمانداری میداد میرزا شهاب‌الدین
و قراجه خان و حاجی محمد خان جنگهای نمایان کردند خواجه معظم و بهادر خان را تیر در رسید و پیاده شدند. لد باسم بیگ
و جعفر بیگ و قراجین و احمد بیگ و دوغان بیگ که قورچیان خاصه شاهی بودند و همراه ایلچی درین یورش در
ملازمان درگاه معلی انسلاک داشتند بواسطه افتادن اسب بر زمین آمدند و جنگ از طرفین ترازو شده بود که جمعی

از فدائیان رکاب دولت و نبردآزمایان کارآگاه مثل شیخ بهلول و سلطان محمد قواق ولطفی سهریکی و
سلطان حسین خان و محمد خان جلایر و محمد خان ترکمان و میرزا قلی جلایر و میرزا قلی برادر حیدر محمد خان و شاه قلی
نارنجی تکیه بر فتاح غیبی نموده بجانب میرزا بیگ تاختند بیامُردی عنایت ایزدی از خندق گذشته شمشیر باعلم
کردند و چیست و چالاک بصفوف غنیم رسیدند مخالف تاب نیاورد و تحمل صدمات این گروه اقبال نیاورده
راه گریز پیش گرفت و هزیمت را غنیمت شمرده بهزاران سراسیمگی پریشان شد از هر طرف دلاوران میدان کارزار
هنرمندان جنگ کارزار قدم بمیدان فتح و نصرت آوردند و حضرت جهانبانی هنوز بر بادپای جلادت سوار نشده بودند
که طنطنه فتح و نصرت بگوش هوش رسید و زمانه زبان به تهنیت و مبارکبادی گشود میرزا سلیمان را پای ثبات
برجا نماند و از راه نارکی و اشکمش متوجه تنگی خوست شد و تولک طالقانی و میرزا بیگ برلاس و اوس سلطان که از
نژاد سلاطین مغولستان بود از میرزا سلیمان جدا شده باستان بوس پیوستند میرزا هندال جمعی از بهادران را که فتح
گریختهارا مؤمن فرموده خود هم بدولت و اقبال روان گشتند اسپ بدخشی فراوان بدست شیردلان معرکه افتاد و جمعی
تا پای بزرگی از راه گستل تا شاشان مدره خوست در آمدند میرزا سلیمان با معدودی راه آوارگی پیش گرفته بسوی
کولاب فرار نمود اکثر اعیان بدخشان و سپاهیان آن مرز بوم فوج فوج آمده احراز دولت زمین بوس نمودند
آنحضرت هر کدام را فراخور قدر و حال فرموده بعواطف خسروانی اختصاص بخشیدند و بتقریب میوه هیچ شش و نو
در خوست عشرت پیرای گشته کام بخش خلائق بودند و شکار مرغابی و کبک و ماهی فرموده متوجه درستاک شدند
دران حدود شکار کنجشک مدام که مخصوص آنجاست کردند و از آنجا بکلاوگان نزول اقبال اتفاق افتاد
و از آنجا کشم مورد موکب دولت شد میرزا سلیمان دران نزدیکی بودن خود صلاح ندیده و از آب آمویه گذشته
باچندی دران حدود سرگردان بود و از سوانحی که در کشم واقع شد آنست که خسرو نامی از ملازمان فرمانروای ایران
شاه طهماسپ فرار نموده بملازمت حضرت جهانبانی آمده بود و ظاهرا از و حرف نامناسب نسبت بشاه سرزده بود
دو غان بیگ و حسین بیگ و جعفر بیگ که از قورچیان شاهی در رکاب معلی بودند بشنیدن این حرف در بازار
کشم بخسرو رسیده گردنش زدند آنحضرت را ازین خودسری ناپسند آمده آنها را گیر اندند و بعد از چند روز بشفاعت
حسین قلی سلطان مهردار رقم عفو بر خطایای ایشان کشیده شد و چون مهمات بدخشان خاطرخواه اولیای دولت
صورت بست قندوز و آخند و درا بمیرزا هندال مکرمت فرمودند و اکثر بدخشان بجاگیر ملازمان رکاب دولت
تقسیم یافت منعم خان را بتحصیل خوست مقرر فرمودند و بابوس را بتحصیل اموال طالقان فرستادند و رای جهان آرای
بران قرار گرفت که بجهت فیصل سرانجام مهام بدخشان و آسودگی سپاه و رعیت قشلاق در قلعه ظفر واقع شود تا آن
عزیمت صائب متوجه آن حدود شدند چون بموضع شاخدان که مابین کشم و قلعه ظفر است نزول اجلال شد مزاج

صحت امتزاج آن حضرت از مرکز اعتدال فی الجمله منحرف شد و باین تقریب ده ماه دران منزل اقامت رفت
درمبادی این عارضه چهار روز رفتی متوالی عارض شد و ازین سبب خبرهای ناخوش در افواه عوام پراگنده
گشت و مردم محال جاگیر خود را گذاشته گذاشته آمدن گرفتند و میرزا هندال از محال خود با اندیشه ناصواب
باتفاق امرای دیگر بر آمده تا سر آب کوکچه رسید و هواخواهان میرزا سلیمان جابجا سر برداشتند قراچه خان باتفاق
جمعی از یکه جنگان آمده بر در گاه عالی خرگاه زده نشست و میرزا عسکری را که احتمال فساد با او بود مقید ساخته
در خرگاه خود در آورد و خود فرش آستان بود و در لوازم خدمت و تیمارداری اهتمام نمود و در حضور او غیر از
میرزا خواجه خاوند محمود و خواجه معین کسی نمی رفت روز پنجم که عنوان صحت بود و افاقت روی نمود میرزا که مکنون
درون آمد چون نظر آنحضرت بر او افتاد میر اضطراب او در مقام دلداری ساخته خود را بشکرانه صحت بظهور آورده کسی
فرستاد که میر جدای مرا حتی به میرزا بعد از روزگار و استقامت قراچه خان تمه بعرض اشرف رسانید آنحضرت قراچه خان
را ملتفت ساخته مرحمتها فرمودند و از ساحت حق جل شانه اظهار خوشنودی نمودند و در همان لحظه منشور عنایت سامی
دولت پیرای آن تازه نهال جویبار سلطنت و ثمر بن نوبهار اقبال یعنی حضرت شاهنشاهی بر قم ده التفات
ساخته منعم خان بیگ کابل فرستادند که بنا بر انتشار آن خبر ناخوش غبار وحشت ملال خاطر اشرف تا آن
نور پرور الهی شود بسبب بهم خوردگی آن مملکت گرد و ادراک ابنا جنس آنکه همان شب که خبر آمده بود امرای
انحراف مزاج بکابل آمد صبح آن فضیل بیگ با فرمان عنایت عنوان رسید از رسانیدن نوید صحت و مژده عنایت
جمع کلمت نمود و باعث انتظام و استقامت احوال همگنان شد و نائره آشوب فرو نشست میرزا هندال
مراجعت نموده بجای خود شتافت و هر کس بجای گیر خود معاودت نمود از سوانح که درین سال واقع گشته شد
خواجه سلطان محمد رشید است که از منصب وزارت داشت و مجملی ازین سانحه آنکه خواجه معظم باتفاق جمعی از
اوباشان که دماغ خرد ایشان پریشان بود بسبب تعصب نشان مذهب و ملت مذهبشان با قصد اذیت
و تیره خردان ساخته شتیته که عوری در اصل مقصود ندارد و مشاقات لفظی برچیده اند مشام جان ایشان را
از رائحه حقیقت و انصاف خبری و نه سال فهم واراک ایشان از انوار معرفت ثمری در میان آورده سیدی
را بتعصب دین انگاشته در بیت میت و بحکم رمضان این سال در منزل خواجه مذکور در آمده در وقت روزه
گشادن از آب شمشیر با دانی لشربت و پیش افطار داد و از قهرمان پادشاهی که امور حیثیت از حقوقات
الهی اندیشیده راه فرار پیش نهاد و چون این خبر بمسامع قدسی رسید مردم بگرفتن آن بی اعتدال متعین
شدند و فرمان قضا اجرا شد بایان مهمات ممالک که مقر آن مدافتران بود پادشاه محمد علی طغائی و فضیل بیگ
و جمعی دیگر که در خدمت حضرت شاهنشاهی سرافراز بوده در انتظام مهمات کابل اهتمام داشتند بعد از اطلاع

برمضمون فرمان عالی خواجه معظم و همراهان او را آورده مقید ساختند و چون در موضع شادخوان آثار صحت بر مزاج
وهاج حضرت جهانبانی ظاهر در محفه محفوف الطاف الهی نشسته متوجه قلعه ظفر شد مولانا بایزید که از اطبای بهره مند
بود و بمعلمی حضرت شاهنشاهی نامزد و جد او در ملازمت سکندر سکانی ارسطو نشانی میرزا الغ بیگ اختصاص داشت و
از جمله محاسبان رصد بود درین بیماری خدمات پسندیده و تدبیرات شایسته بتقدیم رسانید و چون بقلعه ظفر
اتفاق نزول افتاد باندک فرصتی مزاج اقدس باعتدال طبیعی رسید و از تکمیل صحت حضرت جهانبانی سرمایه
عیش و عشرت مدت آرزوی جهانیان در آمد و حسب الحکم خانه کان عمارت یافت و اکثر اوقات دران
منزل صحت فزا بوده کامروائی و دادبخشی فرمودند و از انجا شیرافگن ولد قوچ بیگ اکاهم و ضحاک و بامیان
عنایت فرموده رخصت فرمودند و از فرط التفات بر زبان اقدس راندند که چون موکب عالی بکابل نزول
اقبال خواهد نمود غوربند اضافه جاگیر تو خواهد شد و آنحضرت بشکار تسقاول که بزبان بدخشان شکار شلم گویند
انبساط میفرمودند و از هیبت اقامت آنحضرت ببدخشان در تمام توران زمین خلل پذیرفت اوزبکیه
باجمعهم جمع شده اندیشه مند بودند و هیچ تدبیر موافق جنگ نمی نمود

پرده کشائی اسرار حکمت در گرد فتنه انگیختن میرزا کامران و تسلط او بر کابل

قانونیست قدیم و عادتی مستمر که ایزد جهان آفرین چون خواهد که برگزیده را بر فراز مسند فرمانروائی جهانیان
جاوید و بر سریر ملک آرائی متمکن ساخته زمام قلوب عالمیان بقبضه قدرتش سپارد جهت مزید شناخت
قدر نعمتهای نامتناهی که بحیث او آماده عالم غیب ست در مبادی احوال آن دولتمند را مورد انواع
تجارب محن و مطرح توارد اصناف نوائب گرداند تا شناسای مراتب گشته در سلوک خود اندازه لطف و قهر
و بسط و قبض و سر و بم نگاه دارد چنانچه بر واقفان کهن نامهای باستانی و شناسندگان داستانهای دیرینه
روشن ست و چون ذات قدسی واردات این مجمع بحرین جلال و جمال الهی یعنی حضرت شاهنشاهی بمقتضای
سرنوشت ازلی در نهاد فطری نامزد مراتب دانای ست و ایزد جهان آرای بی منت تعلیم فردی از افراد
انسانی استاد دانادل و روشن ضمیر برین آفریده است ظهور این حوادث نه بجهت آداب لطف و قهر آموختن و مناهج
نفسانیت و بشریت سوختن بود بلکه سلسله ظهور تجلیات صفات متقابله و آثار اسمای متضاده بمقتضای کمال
و اکمال پرده کشائی داشت لهذا سنوح این وقایع در عنفوان صغر سن آنحضرت رو آمد که دران وقت خاطر قدسی آنحضرت
از دریافت ناملائم فراغ داشت و از ذکر این سخنان حقیقت پیوند بر هوشمندان عبرت گزین واضح میگردد که بنظر
ظاهربینان را این سوانح از افاضات تعلیم و اصناف تفهیم ست و در دیده بصیرت حقیقت شناسان از

مس دادن ۱۲ سست کردن و دادن ۱۲

قسم اتفاقات لازمهٔ ذات علیم قدیم و هرگاه یکی از دورماندگان درگاه احدیت را سرگردان تیه حیرت ساخته
تلخ‌نامه ملالکامش ریزند بیشتر چنین شکوه در ناصیهٔ قبولش اندازند و از مصدر انواع حق ناشناسی سرگردانند و مظهر
اقسام بیداد و ستم بسیار رند تا در عذاب مخلد و نکال مؤبد اندازند و این تمثال حال میرزا کامران است که با ولی نعمت
و برادر بزرگ در بزرگ ساخته ازل و اندر گزیدهٔ حق پادشاه وقت و فرمانروای عادل در می‌افتد و جان و مال
و عرض و ناموس چندین بندهای خدا را در معرض تلف می‌آرد مجملاً درین هنگام مسرت که وسعت آباد خاطر
بانواع خرمی و خوشحالی و اصناف بیغمی و فارغ بالی گلستان عیش بود چشم زخمی غریب رسید و خبر وحشت اثر آمد
که میرزا کامران از راه بی‌اعتدالی گرد فتنه انگیخته است و ناگهان بر سر دارالسلطنهٔ کابل ریخته و آنرا در تصرف خود
آورده و تیر افکن با عاقبت اندیشی کرده پیش میرزا رفته است خاطر قدسی مآثر حضرت جهانبانی اول از رهگذر حضرت
شاهنشاهی و دوم از جهت عموم از کی سکنه و رعایا که بدائع و ودائع جهان آفرینند و در نظر بینش ترتیب اینها کمتر
از تربیت اولاد نباید و سوم از سر طغیان میرزا و امور منکران رهبرده گشت و همت آسمانی همت در تدارک
این تفرقه مصروف داشته در سرانجام این یورش اهتمام لائق بظهور آوردند و راقم این شگرفنامه ابوالفضل
بجهت استیفای بیان حالات و استقصای تفاصیل سوانح صرف عنان قلم از سمت امتداد طول کلام
نموده بجانب سرحس می‌شتابد ... بطریق جملهٔ معترضه تحریر می‌نماید تا لب تشنگان زلال سخن را سیراب
گرداند تصویر این حال آنکه چون موکب اقبال بفتح قندهار نموده بحدود ممالک کابل آمد تمامی لشکر کابل و مردم
آن مرز و بوم از نوید قدوم میمنت لزوم حضرت جهانبانی خوشوقت شده از میرزا جدائی اختیار نموده فوج فوج
و جوق جوق بدرگاه والا سر تسلیم القیاد می‌نهادند میرزا از طریق هدایت و جادهٔ ارادت و اطاعت منحرف
گشته و در تیه اضطراب و اضطرار سرگردان شده راه غزنین پیش گرفت و از سعادت دریافت ملازمت متفرق شده
وار بود میرزا هندال و مصاحب بیگ و جمعی دیگر قاقشال بود. چنانچه در سوانح فتح کابل معروض شد و چون اثری
از میرزا ندید لشد و گردی از راه او برخاست سیاقش بموجب امتثال امر عالی مراجعت نموده بکابل آمد میرزا
کامران بسرعت هرچه تمامتر خود را بغزنین رسانید اهالی و موالی آن دیار مراجعت یا دری کرده قلعهٔ غزنین را محکم
ساخته درخواستش را رد نمودند هرچند میرزا تزویر کرد بجائی نرسید ناچار بخضرخان هزاره شتافت خضرخان او را
در سوم مهمانی بجا آورد میرزا با تیری آورده داور بیرد حسام الدین علی ولد میر خلیفه در غزنین داو
بود قلعه را استحکام داد جنگهای مردانه کرد و بمردانگی قلعه نگاه داشت چون این خبر بسامع علیه رسید غزنین را
بمیرزا هندال مکرمت فرمودند در ... داد و آن ... و را امیر ... مقرر ساختند علم و نقاره و توغ ...
تفصیل ساخته ... صوب ... فرمودند و ... عاطفت ... یادگار ناصر میرزا

۱۹۱
ج اول

که بدولت خواهی آنجا آمده است او را همراه میرزا الغ نموده بر سر میرزا کامران فرستاد و منشوری بنام یادگار ناصر میرزا

نیز سعادت نفاذ یافت که باتفاق میرزا الغ دفع فتنه میرزا کامران نماید و بوسیلهٔ اهتمام این خدمت رسا عذر تلافی

تقصیرات گذشته متصاعد گردد میرزایان باتفاق از قندهار متوجه زمین داور شدند چون خبر آمدن عساکر فیروزی

بار دوی میرزا رسید هزاره پراگنده شده دست بدامن صحرا زدند و میرزا کامران خود را یکباره کشید و بجانب گرمسیر

بتاه حسن ارغون التجا برد میرزا الغ بیگ بجایگیر خود استقرار گرفت و یادگار ناصر میرزا احراز ملازمت اقدس را احرام

بست و در دار السلطنهٔ کابل ادراک سعادت ملازمت نمود چنانکه گزارش یافت و میرزا کامران در جاودسنا میرزا

دختر حاکم تته را که پیشتر نامزد شده بود در انعقاد خود درآورد و روزی چند آنجا در اندیشهٔ فتنه و فساد نشست که خبر

شدت ضعف حضرت جهانبانی که در حدود بدخشان روی داده بود شنوده و بعد ازان خبرهای ناخوش انتشار

یافت میرزا از حاکم تته کمک خواسته ارادهٔ رفتن کابل نمود حاکم تته این را فوز عظیم دانسته جمعی را همراه میرزا کرد

برین شدند که اول قندهار را بدست گرفت بعد ازان متوجه کابل شد چون قندهار باهتمام بیرام خان استحکام تمام دا

گرفتن کابل پیش نهاد خود ساخته بپای میاکی شتافت و بجد و قلاب بجمعی از افغانان سوداگر که اسپ می بردند

رسید واز بی احتیاطی اسپان را کشیده بمردم خود قسمت کرد و از آنجا بصوب غزنین شتافت ناگهانی بغزنین

رسید از جانب میرزا هندال زاهد بیگ در قلعه بغفلت و مستی میگذرانید دران شب که میرزا بغزنین آمد زاهد بیگ

مست طافح بود باتفاق عبد الرحمن قصاب مردم میرزا بکمند بالا رفتند و قلعه را بتصرف خود درآوردند و

زاهد بیگ را مست بحضور میرزا آوردند و این بدمستان در عین مستی او را از فراز هستی به نشیب نیستی انداختند

میرزا دولت سلطان داماد خود را بغزنین گذاشت و جمعی از مردم بکر بسرکردگی ملک محمد که یکی از معتبران حاکم تته

بود بکمک گذاشته خود بسرعت تمام روانهٔ کابل شد و سحری بی سابقهٔ خبر بکابل رسید اول بدروازهٔ طاقیه درآ

آمد از محمد علی طغائی که حکومت کابل باو مقرر بود خبر گرفت که در آب و آتش حمامست همانا که اینجا میرزا بنشاه مدهوشی او را بخمار

غفلت کشیده بود علی قلی لعلی که یکی از قورچیان میرزا بود درون حمام درآمده محمد علی را برهنه از حمام برآورد و میرزا او را

بآب شمشیر غسل داد و خود متوجه درون قلعه شد پهلوان اشتر که دروازهٔ آهنین باهتمام ضبط او بود بموجب قرارداد

و میرزا اندرون شهر رفت و شهر کابل در تصرف میرزا کامران درآمد و دران سحرگاه که این قضیه سانح شد حاجی محمد

عسس آمده میرزا را دید میرزا گفت که چون رفتم و آمدم او جواب داد که شام رفتند و صبح بازآمدید میرزا رفته

بالای ارک نشیمن ساخت شمس الدین محمد خان آتکه حضرت شاهنشاهی را بآیین بزرگی و تمکین بزرگان پیش

میرزا کامران آورد میرزا بدیدن آن مظهر کرامات بی اختیار در رفق و ملایمت شد و انواع مهربانی کرده آنحضرت

را که در کنف حمایت مهیمن جان بخش مطمئن خاطر بودند از کوته رائی و تنگ حیثیتی بمردم خود سپرد چون میرزا کامران

کابل را در تصرف خود آورد و انواع تحکم و تعدی پیش نهاد همت خود ساخت و دراز دستی در اموال مردم رعیت چون طلائق دست تطاول گشاد و مهتر وصل و مهتر وکیل که غلامان خاص پادشاهی بودند میل در چشم کشید و حسام الدین ولد میر خلیفه که حضرت بملازمت خود طلبیده بودند و جهانگیر ادبالغ میرزا منتقل شده درین نزدیکی بکابل آمده بود با تمام استحکام ربیعی داد و اعضای محسنه او را قطع کرد و خواجه سرای وصفی در جنگ اجل داد و چوچک بهادر را که از قدیمی خواهان بنده خدمت بود بقتل رسانید و خواجه معظم و بهادرخان و ادهم خان و ندیم کوکه و جمعی دیگر از ملازمان بساط قرب را در بند کرد و اموال صوری و معنوی و ناموسی دنیوی بود سوی برای خود آماده ساخت پیوسته بارعام تلبیس اضلال و اغوای مردم میکرد از آنجمله میرزا الغ بیگ را که خرابه آورده جس کرد و کرد سلطان محمد یحیی را تربیت نموده خدا ساخت و عقیده سلطنت تنگ حوصله یادگار کمان وانموده تا روزگار دست کاسه طمع خود کرده را بی خبیثی نمودن گرفتند اما محمد آستانه گردش کابل بی اتفاق مردم و غفلت و عدم تیقظ و اعتماد انسان شده چه دران زمان محمد علی طغائی از جانب حضرت جهانبانی داروغه شهر بود اما پیوسته راه غفلت می سپرد و ستر الظلام بکاهی آورد و تفصیل نیک پیر شهر کرم بود و کار علیحده رسیده گمان استقلال می برد ناگاه بیکبار کوتهی حوصله و نارسائی معامله مخالفت پدید آورد و تیشه بر پای خود میزد چون کابل بتصرف میرزا درآمد پیوسته در جمع سپاهی و سر انجام فتنه اهتمام نمود و جمعی کثیر در گرد او فراهم آمدند روزی بر بالاحصار گشته بود و ولد بیگ و ابوالقاسم و جمعی دیگر از قورچیان شاهی که رخصت یافته عازم عراق بودند بدیدن میرزا آمدند و حضرت شاهنشاهی نیز بحضور پرنور خود مرحمت بودند میرزا بود معتمدان و مخلصان میرزا همه درین آمد و رفت شتافته و مردم اطراف که در معنی یکسان و کاسه حلوای آمدند یکدیگر میرحیدر ابوالقاسم را نیکو خدمتی بخاطر رسید ولد بیگ آهسته گفت که حق نمک خوردن آنست که باشی جوان یکدل عزم دلیرانه بجای آورده کار میرزا را تمام سازیم و این تازه نهال بهارستان دولت و اقبال یعنی حضرت شاهنشاهی را سر رگی برداریم ولد بیگ که مرد سر دیده دارین اندیشه لغاعد بوده گفت ما مردم مسافریم بارانان فضولی چه کار و چون سر رشته هر کاری بوقتی خاص بازبسته اند چه امکان که پیشتر از وقت بظهور رسد

نهضت موکب مقدس حضرت جنت آشیانی از بدخشان بکابل و محاصره آن

چون قصه فتنه و آشوب میرزا کامران بمسامع قدسیه حضرت جهانبانی رسید با وجود شدت سرما و کثرت برف بارگاه داعیه عالی مصمم گشت که از راه آب دره شتافته اطفای نایره فتنه و فساد نمایند نخستین بمستور عاطفت میرزا سلیمان فرستاده تقصیرات او را بخشیدند و آن حیرت زده تیه آوارگی را ستاره گی جان و مال کرامت فرمودند و همان محالی که حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بوالد میرزا سلیمان مکرمت فرموده بودند بخشش آن میرزا را فرق عزت برافراختند

و قندز و اندراب و خوست و لمر و غوری و آن حدود بجاگیر میرزا هندال مقرر گشت و بمدد توفیقات آسمانی
بمسعودترین ساعتی عنان عزیمت بصوب کابل معطوف فرمودند و چندروز از تواتر و توالی برف و باران در طالقان
مقام شد و امرای کمکی بمراجعت آنحضرت اغتنام حظی و فوز کبری شناخته هر کدام بجا و مقام خود آرام گرفتند در تمام
توران از هراس حکومت عالی بنجی روی داد و آنحضرت بعد از تخفیف برف از طالقان متوجه قندز شدند میرزا هندال
بلوازم مهمانداری پرداخت و بجهت گردآوری خاطر میرزا در نواحی قندز بباغ خسروشاه اقامت اتفاق افتاد
و بعد از چند روز از آنجا براه کوتل شبرتو گذشته بکوتل ریگک عبور فرمودند و در خواجه سیاران نزول اجلال روی نمود
شیر علی که خود را از معتمدان و دیرینیان میرزا میگرفت تنگی آب دره را عظیم محکم کرده بود اما از ظاهر با تایید باطن چه کار
کند و قوت بشری با تقویت ایزدی چه مساوات نماید آخر کار از پیش میرزا هندال و قراچه خان فرار نمود و چون
اردوی ظفرقرین عبور فرمود از عقب آمده بر بنگه و پرتال پس مانده دست درازی نمود و چون موضع چاریکاران
مخیم بارگاه اقبال شد ازین موضع جمعی کثیر حقوق نعمت سابقه و لاحقه و عهود و مواثیق موکد مجدد را مستور ساخته از جهت
رکت تنگی جدا شدند و پیش میرزا کامران رفته بدرجات ترقی که در معنی درکات تنزل بود رسیدند مثل اسکندر سلطان و میرزا
سنجر برلاس ولد سلطان جنید برلاس خواهرزاده حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی آنحضرت در چند روز توقف فرمودند
در تمکین خواطر متذبذب درونان معامله ناشناس و تنزل خاطران بی سرمایهٔ حقیقت کوشیدند و به پیمان و عهود خاطر
واماندهٔ ایشان را بجای آورده مجلس کنگاش منعقد ساختند نخست یافتهای تجسس بموقف عرض رسانیدند که میرزا
کامران شهربند کرده خود متحصن شده است لائق آنست که از کابل گذشته بکوه و لوری در خواجه بسته نزول اقبال
واقع شود تا اردو بعسکر فیروزی رسیده باشد رای همه برین قرار گرفت و از زمره سواران دولت شدند بتدریج که
آمدند بخاطر الهام پذیر آنحضرت چنان رسید که رفتن بجانب خواجه بسته مناسب نیست چه اکثر مردم همراه عیال خود
در شهر دارند بسیار بی اختیار جدا خواهند شد و جمعی الخاطر خواهد رسید که مگر توجه موکب عالی براه قندهار گرفته لائق
دولت آنست که بهمت گماشته شهربند را متصرف شویم اگر میرزا بجنگ پیش آمد شد و اگر نه هم مردم از جدائی شوند
و هم از آسیب بازماندگی شهر پناهی حاصل میشود حاجی محمد خان را طلب داشته این مکنون خاطر را با او در میان نهادند
او برین رای صائب آفرین کرد و قرار برین اندیشه یافت حاجی محمد خان و جمعی براه کوتل منار روان شدند و
خود بدولت و اقبال از پایان کوتل متوجه فتح شهر گشتند میرزا هندال بحدود دیه افغانان نزدیک روضه بابا تیسر
رسیده بود که شیر افکن اکثر مردم کارآمدنی میرزا کامران را سر گروه ساخته بجنگ آمد و چپقلشهای نمایان از جانبین واقع
شد و اکثر مردم پادشاهی را قدم تمکین برجای نماند میرزا هندال پای ثبات محکم کرده در میدان مردی ایستاده داد
مردانگی و جانفشانی داد چون این معنی منکشف خاطر اقدس شد قراچه خان و میر برکه و جمعی دیگر از مردم مثل شاه قلی

۱۹۴ ج اول

بارگی و امتثال آن را اشارت عالی سعادت پیوست که گرهی بسته گرد و گمراه را تسلیه نمایند این جماعه مقتضای اشارت
مقدس شعله سر زدند و مرکز که رهبه‌ی پیش تاخت درین اثنا حاجی محمد خان و جمعی دیگر که از آن راه تعیین شده بودند بوقت
رسیده و شکست بر گروه مخالف افتاده تیرافگن دستگیر گشت بملازمت آوردند آنحضرت که معدن مروت و فتوت
بودند می خواستند که او را از وری حیدر بسند و نوید آن پذیرساخته در سلک ملازمان ارزند موجب التماس
قراچه خان و ابرام جمعی از دولتخواهان که از کافرنعمتی و بی حقیقتی او خونها در جگر داشتند بحضور اقدس بسیاست رسید
و آن حضرت از راه خیابان متوجه کابل شدند و خواهان بهادر از موکب بادشاهی تعاقب گریختگان نموده بدروازه
آهنین خود را رسانیدند و میرزا عسکری خان و جمعی از عوینان راه هزارجات گرفتند و شهر بند تصرف اولیای دولت
قاهره در آمد و آن حضرت آنروز در باغ قراچه خان نزول اجلال فرمودند و خیلی از مفسدان بسر انجام که بحکم گاه
دست اولیای دولت اقبال بودند تا سید شیرعلی بیراهه بقلعه در آمد و مضطربان قلعه را اطمینانی حاصل
و حضرت جهانبانی از انجا بسیر باغ دیوانخانه و ارتفاع موده بکوه عقابین که بر قلعه کابل مشرف است نزول اقبال
فرمودند و توپها و ضرب زنها نصب کرده بسر میدادند و هر روز مردم میرزا کامران را [illegible] بحقیقتهای مردانه میکردند
مهدی خان و جلمه بیگ خویش او و ملا سید اسحاق و اسمعیل کوره و ملا متلای او و حی و تیره بختی چند دیگر از لشکر میرزا
فرار نموده پیش میرزا کامران رفتند حضرت جهانبانی بقراچه خان و حاجی محمد خان و جمعی دیگر فرمودند که بروز
دروازه [illegible] از اردوی معلی بدهند که آنجا نزول اقبال صلاح دولت است در محاصره قلعه بیشتر توجه نمودند
و مورچلها قسمت کرده کار بر میرزا تنگتر باید گرفت فرستادها درست و خوش سرگاه بودند که سی چهل کس یکبار از دروازه
[illegible] بیرون آمده ایستادند حاجی محمد خان از مردم بادشاهی بجانب این جماعت تاخت تاب مقاومت ایستادن
نیاورده رو بقلعه گریختند درین اثنا شیرعلی از اندرون قلعه بر آمده بحاجی محمد خان جنگش نمایان کرد و دست برشت او
زخم کاری از دست شیرعلی رسید درین زد و خورد مردم بادشاهی زور آورده شیرعلی را درون قلعه گریزاندند حاجی محمد خان
را ناتوانی و ضعف بر داشته بخانه آوردند و مدتی بیمار بود و شهرت چنان یافت که ودیعت حیات سپرده است حضرت
کس پیش او فرستادند که سوار شده بمورچلها خود را نماید بموجب اشارت مقدس سوار شد و بار تهمت [illegible]
یافت روزی میرزا سنجر پسر سلطان جنید که داغ بی حقیقتی بر جبین حال خود نهاده رفته بود از قلعه بر آمده تاخت آورد
شیخ حلو بود و برادر داشته تا باغ سفته آورد و قومی باره آن حقیقت [illegible] دستگیر کرده بحضور اقدس آوردند و بحکم آنحضرت
[illegible] فرموده زندانخانه فرستاده محمد قاسم و محمد حسین که خواهرزادهای پهلوان دوست میر بودند و [illegible]
کدام در خور استعداد تربیت یافته در سلک امرای عظام و هواخواهان حقیقت منش بمراتب عالیه شرف اختصاص
دارند بدستیاری بخت بیدار از رخنی که میان دروازه آهنین و برج قاسم برلاس بود خود را انداخته در عقابین

۱۹۶ ج اول

بپابوس گرامی استسعاد یافتند و چون متعاقبین بصید سعادت حاودانی کامیاب شدند و مشمول عنایت بیغایت گشتند و در عین جنگ جال قافلهٔ کلان از ولایت بجاریکاران آمد و آسیب اسباب بسیار در این قافله بود و میرزا کامران شیر علی را با جمعی کثیر از معتمدان خود تعیین نمود که رفته آن اسباب بگیر هر چند تردی محمد جنگ جنگ که از معتبران میرزا بود منع کرد و تصریح گفت که اگر حضرت جهانبانی خبردار شوند و مردم را فرستاده سر راه بگیرند و نگذارند که استمالت نشوید هم کار شما ساخته نیست و هم حال ما به تباهی بیکشد میرزا که چشم بر اموال مردم دوخته بود این سخن را گوش هوش در نیاورد و لشکر را بسرکردگی شیر علی نامزد ساخت همان لحظه این خبر بمسامع علیه رسید حاجی محمد با جمعی فرستادند که آن ظلمه را از این تعدی و تاراج باز دارد حاجی محمد بعرض اشرف رسانید که آن جماعت شتابان رفته اند و کار خود ساخته اگر با تعاقب کنیم و با ایشان دوچار شویم از دست میروند اگر صلاح دولت باشد سرجایها و سر راهها و گذرها را استحکام دهیم تا نتوانند درون قلعه رفت حضرت جهانبانی را این رای موافق آمد خود بدولت و اقبال از کوه فرود آمده در استحکام سوارد و مداخل اهتمام فرمودند شیر علی و تردی محمد جنگ جنگ و سایر مردم که بسوداگران رسیدند اسباب ایشان را بزور کشیده گرفتند و بسیاری از متاع سوداگران بتاراج رفت و چون مراجعت نموده خواستند بقلعه در آیند استحکام راهها و گذرها ظاهر شد تردی محمد و شیر علی باهم بگفت و گو در آمدند تردی محمد جنگ جنگ گفت اینکه سخن من پیش راه آمد هر چند بجیب و راست نگاه کردند راهی که توانند بقلعه در آمد نیافتند سرگردان شده خود را بکناری کشیدند و منتظر فرصتی شدند که بحیله خود را درون قلعه اندازند روزی باقی صالح از یکه جوانان مردانه حصاری بود بجد شد و میرزا کامران را از یک دروازهٔ آهنین آورد و بگزاف گفت که بیک حمله شیر علی را از همین دروازه درون می آرم چون دروازه گشود جمعی از دلیران میرزا قدم پیش نهادند مردم مورچل محمد قاسم خان موجی و قاسم مخلص و جمیل بیگ حاضر شده داد آگاهی و مردانگی دادند سنبل خان با شصت هشتاد تفنگ غلام در بندوق اندازی کار پردازی کرد جمیل بیگ بشهادت رسید باقی صالح که باعث این فتنه بود به تیر بندوق آتش سخن من بستی او افتاد و جلال الدین بیگ را که از معتبران میرزا بود زخم کاری رسید و اکثر مردم زخمی شدند و از اراده خود باز آمده دروازه قلعه بستند شیر علی از در آمدن قلعه مایوس شد و بجانب غزنین شتافت حضرت جهانبانی خضر خواجه خان و حسین بیگ مقبل و اسمعیل بیگ دلدی و جمعی کثیر را بسر ایشان تعیین فرمودند که بپای مردی همت رفته این بیدولتان را دستگیر کرده فرستادند در کوتل سجاوند بشیر علی رسیدند و جنگ در پیوست و لشکر بادشاهی نصرت یافت و اکثر اسباب و اموال و اسپان بدست افتاد و جمعی کثیر دستگیر شدند و شیر علی با معدودی بجانب هزارجات رفته بخانه خضر خان بیادر رد فرستاد مظفر و منصور باغنائم فراوان رسیده مشمول عواطف نامتناهی گشتند و از سوداگران تاراج شده که التجا بدرگاه مقدس آورده بودند حکم شد که هر کس اسباب و اسپ خود شناسد بگیرد اکثر اسپان و اسباب بصاحبان مال رسید و این باعث

ناگی اقبال شد و ناعیان اسیر را در برابر مرچلها آورده علانیه تقویتهای گوناگون ازهم که امید تا غایت بدار
بوده بجهان نیز ضلالت شوند میرزا کامران چون ازهمه درو اجره تند بر آمده شد بود و ازهیچ جانب بکامرانی خود ظفر
نیافت و بحرمان کامی راهی گشوده همت ناقص خود را بسیاست کودکان معصوم و طفلگان بی گناه و آلودگی
پاک دامنان مصروف داشته زن ناموس را اهل بازار سپرد و چون سه پسر او را که یک شش ساله و دوم پنجساله و
سوم سه ساله بودند ابن تمام زن خاک ریخت و از فراز قلعه نزدیک مراحل قراچه بیگ و مصاحب بیگ انداخت
و میرزا بیگ پسر قراچه بیگ و خدا دوست پسر مصاحب بیگ را نکنگر ملجئه قلعه بیاویخت و پیغام فرستاد
که آمده مرا به سیند یا مراه دهید تا در روم پادشاه را در محاصره رخیر امید دگر به پسران شما را سل پیران باو
خواهم گشت قراچه خان که در ارکان وکیل مطلق بود آ. ازیلند برداشته گفت حضرت پادشاه سلامت باشد جان و مال
دو فرزندان ما که عاقبت در عرصه تلف امدنی بود شدن ایشان ما گرچه این بهتر که در راه صاحب ولی نعمت
بکار آید در فرزندان چه باشد که جان ما فدای حضرت است این اندیشهای نادرست بگذر و از عالم دولتخواهی
در راه بیچارگی آمد ملازمت کن که سرمایه نجات و سرانجام حیات تو همان می تواند بود تا انچه از خراهی تو از دست ما آید
بجان کوشیم و اگر به ما رانگشتن فرزندان چه می ترسانی اگر فرزندان ما را امری واقع شود عوض آن تا سامی میرزا
آنحضرت قراچه خان و مصاحب بیگ اطلب ساخته ملطفهای نمایان خوشوقت ساختند و نمایتهای تازه نوازش
فرمودند میرزا در عرض و ما دین مردم دست زده لفرزندان و زنان مردم نمایت ناشایسته پیش آمد را محمد قاسم
موجی را لیسان بسته آویخت و چون میرزا بیمار ریخ حسد بود هر مخالفتی که بظاهر با حضرت جهانبانی میکرد درمعنی آن
میرزد و مخالفت با دادار جهان آفرین پیش گرفته بود و ایچنین سیره کار بهر کاری که احتیار کند لا محاله هیچ وجه
بهبت نیابد و لسر در افتد و سرانجام کار موجب خسران دین و دنیا دی او شود +

ظهور کرامت علیا از حضرت شاهنشاهی و فتح کابل

میرزا کامران از بیهوشی و بیخردی برای محافظت خود آن نوباوه بوستان سلطنت و نوگل بهارستان
خلافت یعنی حضرت شاهنشاهی را در برابر توپ آورده در جیان مقامیکه از قدر انداران لشکر منصور مورد
تیر را عبور دشوار بود نگاهداشت این چه آدمیت و مروت است و آئین کدام دین و دولت بنارسیت زبان گوینده
این چگونه لال شد و دست زننده این کارچرا از کار رفت که آن دوحهٔ اقبال را این بیت برگیرد و بایں قصد
بنشاند حیثیکه حقوق صوری حضرت جهانبانی که برادر بزرگ و بجای پدر بزرگوار و ولی نعمت او بود ند میر جمال
جهان آرای حضرت شاهنشاهی که در قباب عزت مختفی بود چگونه در هنگام صغر و ایام صبی تواند دید دلی که ارادهٔ

حسد یا یمال غم بوده با خدای برگ در منازعت باشد سواطع نور الهی که در مظهر بشری مودع بود چون دریا بدیکه
راه صلاح خود نمیداند چگونه مصلحت غیر تشناسد وچون حکمت ایزدی آن مظهر انوار غیب الغیب را در کنف حمایت
و ظل حراست و عنایت خود از آفات و بلیات در زمان سلامت و مکان عافیت نگاهداشته متکفل صلاح
احوال و انتظام اوضاع آن یگانه شده بود این بدسگالان ستم کردار را در ساعت بسزای اعمال و جزای اعمال
خویش نرسانید بلکه ارادت و مشیت پروردگار در حق آن حق ناشناسان برین وجه مقرر شده بود که در کشاکش
روزگار بوده و در خاکستر نکبت و مذلت انداخته بمرور ایام درجه درجه و مرتبه مرتبه در گزارش آورد و کردارهای
ناهمواران ستم اندیش را بتدریج در کنار یاداش نهد تا از مشاهدهٔ آن عقوبت عاقبت عبرت سایر ناحق شناسان
گردد هر آینه چون بدید بصیرت نظر میرود این قسم مجازات و مکافات که بمدارج مراتب بظهور آید در اعقاب ایام
سخت تر و جانکاه تر ست و چون این امر ناپسندیده از ان طائفهٔ بیباک بظهور آمد و دست قدر اندازان در لرزه
شد و تیرها براه اعوجاج رفت و فتیلهای تفنگ افسرده گشت سنبل خان میر آتش نیز در مزاج حرارت امتزاج
خود برودتی تمام احساس کرد و بخود پیچید که این از چه رهگذر تواند بود سبحان الله آنچه بدکاران تیره رای آنرا
خیال کرده در ستیزه میکشایند آن وسیله کمال و دست آویز راحت میشود چنانچه اینحال مصداق آنست اول
در چنین جای خطرناک از آسیب بندوق اندازان کم خطا و آتش افگنان سحرپرداز در حفظ ایزدی بوده سرمایهٔ حیات
بداندیشان سیاه دل و پیرایهٔ هدایت مسترشدان آگاه درون شود و ثانیا باعث ظهور چنین خارق عادت
گردد که آتشها سردی نماید و فتیلها درنگیرد و چون سنبل خان انظر مسقط تیر افتاد صدیار البصر بود حضرت شاهنشاهی
را شناخت نزدیک بود که از مهیب این حادثه روح از ابدان ناظران مفارقت کند و جمیع بندوق اندازان تاب
کنند و سر این معامله بدیع را سنبل خان دریافت که سرد شدن آتشها را سبب این بوده در ساعت دست از
توپخانه باز داشت و فرقهٔ متفرقه باغیه زمانی از شدائد توپخانه عالی نجات گونه یافتند هر جا که حفظ الهی حارس
برگزیدهٔ او شود مکاید شریر را چه یارای آن که با او ستیزه نماید اگرچه بیخردان این شغل ناپسند بظهور آوردند اما
حکمت الهی مقتضی توضیح سر این حالت و تبیین معنی این حقیقت بود که بر عالمیان کشف این کرامت گردد تا
هر کس فراخور فهم و حوصله خود در کنه آن غور نماید و بمقدار دریافت خود از خیر و شر دریابد و بالجمله بدنفسان این
عمل را وسیله تخفیف شدت و سخت گیری که با ایشان متوجه بود گردانیدند و دور بینان حقیقت شناس
اینحرکت را سبب قرب زوال آن بیدادگران شمردند درین اثنا میرزا الغ بیگ از زمین داور و قاسم حسین خان
سیستانی از قلات و خواجهٔ غازی که در اردوی شاه مانده بود و شاه قلی سلطان که بهرامخان خویشی داشت
از قندهار از بدخشان بملازمت شتافتند آنحضرت مورچل این مردم در جانب دروازهٔ بارک حمایت فرمودند

۱۹۹ ج اول

و این جماعت سعادت منش در آداب خدمت کمر اهتمام بستند و بها دران حقیقت اساس خدمتی بیشتر از
پیشتر بوده کار بر میرزا تنگتر گرفتند چون اندیشهای او با درست آمد از راه روباه بازی بشق چاپلوسی و گربه لاتگی
ردوا اظهار خجالت و ندامت نموده از راه تملق پیش آمد و بوسیله فراخه خان موقف عرض رسانید که از گذشته پشیمانی
دست داده است اکنون میخواهم که در خدمت بوده تلافی و تدارک ایام گذشته نمایم و بخدمات پسندیده دل
حق گزار آنحضرت را بخود مهربان گردانم اکنون جایزه این ندامت و صله این ضراعت و خجالت آنکه جان و مال
در حمایت مروت آن حضرت بمقتضای بزرگ نهادی و بلند همتی سخنان او را پایه قبول داشته در مهام اهتمام
سخت گیری بتحویز تخفیف فرمودند چون میرزا ابدال و فراخه خان و مصاحب بیگ و اکثر اعیان لشکر اقبال
از مشرب عذب اخلاص بهره تمام نداشتند بقصد گرمی هنگامه خود که شعار که عمله آشوب طلبست بخواستند که
میرزا ابدال رستگار آید از اخلاص و حقیقت چگویم که آن گوهریست بی بها و جوهریست کمیاب اگر در توریان کم
دائم آنجا پایست کم باشد چه بحث مثل معامله فهم که در گروه سود وزیان ظاهری خود است نداشتند یا داشتن
پیکی ننگی میکردند این کوردلان در برابر پیکی سپاهی بدی سرانجام داد بدانزین ربون تر آنکه پیوسته اسباب مردم آزاری
و خونریزی ناحق آماده ساخته مادینه تباه آنکه بزرگی ایشان زیاده شود و روز بروز سرمایه آشوب و فتنه گشتند
چه عقلها هم آغوش ایشان بود چه خیالها هم زانو داشتند اگر ادنی مراتب اخلاص میداشتند که چه دولتها در دست
سرآید این نوع بخود می پسندیدند اگر از دارالقدس اخلاص خبری میداشتند از ما زار معامله دانی چه شد که بدین گروه خبری
رسید و اگر گوش هوش ایشان این رامی شود کاش که دمال دل آزاری دانستندی تا شمه سیر چنین ربای خود برید
بازی این جماعه کنگری با درست میرزا را بآمید ندوگفته فرستادند که بامید که در قلعه میباشی و بکدام امید بدرگاه می آئی
روز بروز اساس قلعه گیری آماده تر میشود باید که زودتر خود را از ملازمان مورچیل و مرحل حسن قلی آقا لستان داد میرزا و
میرزا باشارت این جماعه از دروازه دهلی بر آمده از نهایخانه فشان داده بودند شب پنجشنبه هفتم ربیع الاول سنه هزار و
پنجاه و چهار طریق فرار سپرده متوجه بدخشان شد که شاید بوسیله میرزا سلیمان و اگر آن ساختند باز او در بکیه کاری
توان ساخت حضرت جهانبانی بدولت و اقبال حاجی محمد خان و جمعی را تعاقب میرزا تعین فرمودند خود بتائید ایزدی
دارالسلطنة کابل که وحشت سرای غم و ظلمان شده بود بقدوم گرامی عشرت سرای انس گردانیدند و حضرت شاهنشاهی
سور کرامات با قیامی اقبال و از استقبال فرموده دولت ادراک حضور کامیاب سعادت شدند و می رات
عصمت بشرف بساط بوس عالی شرف اختصاص یافتند و حضرت جهانبانی را از دیدار گرامی حضرت شاهنشاهی
در دیده و دل نوری و حضوری تازه روی نمود کدام نعمت ازین زیاده تر تواند بود که دیده یعقوبی بجمال یوسفی
روشنی پذیرد و کدام رحمت ازین بالاتر که بوصال چنین جگرگوشه دل چنین صاحبدلی آرام گیرد خوشتر که سلامتی دو

قدسیه و خجستگی احوال شریف نذورات و نیاز و صدقات اخلاص تقسیم رسید و دلهای افگار خلائق که از آسیب حوادث
خونین بود مرهمی تازه نهاده آمد و هر یکی بصد گونه پرسش و نوازش آرامش و آسایش یافت و پراگندگیهای
دلهای دردمندان بفراهمی مبدل شد و سریر نصرت و مسند عزت بفر دولت و اقبال حضرت جهانبانی زینت
شاهنشاهی جامی گرفت حاجی محمد خان و مردم دیگر که بتعاقب کامران میرزا فرستاده بودند اگرچه باو رسیدند
اما با فسون و افسانه کم عملی بیدولت او را نادیده انگاشته گذاشتند اگرچه میرزا از میان بدر رفت اما آق سلطان
و اکثر مردم بدست اولیای دولت افتادند و از روی عدالت حقیقی بازپرس شد و یکیک فراخور جریمه بسزا رسید
از آنجمله سلطان قلی آنکه و ترسون میرزا خویش عبدالله میرزا و حافظ مقصود و مولانا باقی بیرغو و مولانا قدم ارباب
جمعی دیگر که سر فتنه و فساد بودند بیاسا رسیدند میرزا کامران راه فرار اختیار کرد و بمردم خود قرار داد که بکوهستان
رفته پناه میگیرم لشکر فراهم آورده اسباب جنگ آماده میگردانم و خود بعلی قورچی آخر شب از راه سنجد دره پنهانی
متوجه بدخشان شد و بعد از رسیدن هزار گونه آزار از هزاره جات با هزاران خواری و رسوائی راهی گشت میرزا بیگ
که معتبران میرزا بود و شیر علی با چندی در نواحی ضحاک بمیرزا ملحق شدند بغوری رسیده بحاکم آنجا میرزا بیگ برلاس
پیغام داد و او بخود دعوت خواند او در جواب گفته فرستاد که از من حرام نمکی که شعار بدگوهرانست نمی آید میرزا خواست که از
غوری بگذرد یکی از قلعچیان میرزا را دشنام داد که همراه این مرد چه میشوید و اشارت بمیرزا کرد اگر نسبت نبوت
و عرق حمیت حضرت گیتی ستانی داشتی هرگز از حاکم غوری باین زبونی نگذشتی میرزا از طعن او آزرده شده گفت
که چرا بیصرفه گوئی میکنی و حساب نمی فهمی من از بی سرانجامی شمایان اندیشه مند شده باین روش میگذرم اگر در شما
سامان جنگ می بود کی چنین میگذاشتم آن دیوانه باز سخنان درشت بمیرزا گفت میرزا برگشته بحاکم غوری جنگ کرد
و شکست از جانب حاکم غوری افتاد و غوری بدست درآمدند و میرزا القدر سامانی بهم رسید و شیر علی را در آنجا
گذاشته ببدخشان متوجه شد و کس پیش میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم فرستاد که تا آنها باعانت و امداد و کمر موافقت
بر بندند ایشان برهنمونی عقل صائب و دولتخواهی پادشاه را از دست ندادند و خود را از معاونت میرزا
کامران نگاه داشتند میرزا کامران بسبب قلت اوهام باطله متوجه بلخ شد که به پیر محمد خان التجا برد و بکمک او بدخشان را
متصرف شود حضرت جهانبانی قراچه خان را ببدخشانات تعیین فرمودند رفته میرزا سلیمان و میرزا هندال و
سائر اولیای دولت متفق گشته میرزا کامران را بدست آورند یا آواره سازند قراچه خان به بدخشان آمد
و باتفاق میرزایان متوجه قلعه غوری شد در آنجا شیر علی و جمعی از مردم میرزا کامران متحصن شدند و جنگهای
مردانه در پیوست و جوانان نیک از طرفین کشته شدند از آنجمله خواجه نور که از بهادران کارزار میرزا هندال
بود افتاد و ملا میر کتابدار که از منظوران میرزا هندال بود درجه شهادت یافت آخر ببدرقه اقبال محصوران

قلعه تاب نیاورده فرار نمود، و قلعه بدست اولیای دولت افتاد و درین اثنا خبر آمدن میرزا کامران و میر محمد خان ار
طلع رسید میرزایان قرار جنگ نداده بشتاب تمام بازگشتند و قراچه خان بصوب کابل روانه شد و حضرت جهانبانی
هیچ بمنزل بدخشان استماع فرموده عنان عزیمت بجانب بدخشان معروف ساختند چون بغوربند بسر حیام
تقریب اهتمام شد قراچه خان آمده ادراک سعادت زمین بوس نمود و بجهت آنکه اسباب قراچه خان در مراجعت
میرزا بتاراج رفته بود رخصت دار السلطنه کابل گرفت که سامان نموده زود بموکب عالی پیوندد بجهت
خاطر او اعلیحضرت بعد کوچ کرد موضع کالسار را دل احلال فرمودند که تا آمدن قراچه خان دل مشغول بسیر و
شکار داشته باشند و بعد از آنکه قراچه خان آمد و اگرچه وقت گذشته بود آنحضرت بهمان عزیمت اول راسخ بوده
بجانب بدخشان نهضت فرمودند چون مشیت ایزدی بایں پیوسته نرفته بود کوتل هندوکوه را برف سنگ
راه شده شورش عظیمی دران کوتل پدید آمد که عبور دشوار بود به مقتضای صلاح وقت متوجه کابل شدند و عزیمت
تصمیم یافت که در موسم بهارستان توجه بصوب بدخشان معطوف فرمایند

مکتب نشستن حضرت شاهنشاهی و دیگر وقایع که دران ایام رو نمود

چون در مکتب خانهٔ علم الهی که لوح محفوظ رقوم ازلی و ابدیست و جمیع علوم و فهوم دران حریم حضور اطفال
مکتب تعلیم ابدیتست و مرقوم شده که صاحبان عقل هیولانی را در مبادی ظهور نطق تعلیم حروف مرکبه و
اکتساب علوم مکتسبه که بتلاحق افکار و تجارب افهام فراهم آمده در آید و بتدریج و ترتیب خاص بسیر در مسالک
آن مشغول فرمایند و از هفتم شوال این سال که از عمر ابد پیوند حضرت شاهنشاهی چهار سال و چهار ماه و چهار روز
شده بود بآئین رسم و عادات آن آموختهٔ دستگاه الهی و مؤدب دبستان ربانی را در مکتب نشستن در آوردند
و ملازاده ملا عصام الدین ابراهیم را این خدمت گرامی شرف اختصاص بخشیدند اگرچه در ظاهر میان آموزش
فرسا، اما درین دور میان بارگاه ظهور آنحضرت را پایهٔ والای آموزگاری ز رد از غرائب آنکه حضرت جهانبانی
که از علوم آسمانی آگاه بودند و بدقائق نجوم مهارت داشتند باتفاق ستاره شماران باریک بین و سطرلاب دانان
وقت شناس ساعتی خاص برای افتتاح آن حضرت تعیین فرموده بودند که دانا دوار و اعمار بهم تواند رسید چون ساعت مختار رسید
آن مؤدب آداب الهی بلباس بازی در آمده در پردهٔ احتجاب مختفی شدند و آن توجه و اهتمام پادشاهی چند
تکاپوی فرمودند تا آنحضرت برسند و آگاه دلان روشن ضمیر ازین سر بدیع دریافتند که مقصود ازین آنست که این
خداوند خرد والا که مخصوص تعلیم ایزدیست بعلوم رسمی روزگار نشوند و منسوب نشوند تا در هنگام ظهور این خدیو یکتا بسا
بر همگنان ظاهر شود که دانش گیری این پادشاه دانشوران از قسم موهبتی است نه از جنس کسبیست با وجود این معنی

بر ضمیر اقدس آنحضرت نقوش حرفی و علوم رسمی چه از آنچه رقمزدهٔ قلم اهل فنون شده و چه از آن نکات اسرار که از
مبدء فیاض بی توسط تعلیم و تعلم بر باطن انور فائز گشته جلوهٔ ظهور دارد و لهذا ارباب حکمت و اصحاب ریاضت
و صاحبان علوم ظاهری و کاردانان صنائع کلی و جزوی چون در بساط حضور اقدس می رسند از شناسائی خود سر
خجالت بگریبان تامل فرو برده حیران می مانند القصه چون چندگاه پیش آن اعادت انتساب بخواندن زبون تر
از ناخواندن انتقال داشتند اهل ظاهر بر عدم کوشش آخوند حمل کرده در تغییر آن اهتمام نمودند و آن بیچاره را معزول
ساخته خدمت او را بمولانا بایزید مقرر ساختند و ندانستند که کارفرمایان ابداع اهتمام دارند که ضمیر الهام آمای پرورد
ایزدی محل انعکاس نقوش مدادی و مورد انطباع سواد علوم ظاهری نگردد و بالجمله حضرت جهانبانی در این ایام
سعادت فرجام در دار السلطنهٔ کابل انتظام بخش ممالک بوده توجه کشورکشائی بسوی بدخشان آخر ساختند
کار میرزا کامران سند و ل داشتند میرزا کامران از اعانت میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم نا امید شده بخیالات
فاسد متوجه بلخ شد که با استعانت پیر محمد خان بدخشان را بتصرف در آرد چون بموضع ایبک رسید حاکم آنجا نیک
پیش آمده نگاهداشت و حقیقت حال به پیر محمد خان اعلام نمود پیر محمد خان مقدم میرزا را مغتنم داشته مردم معتبر را
باستقبال فرستاد میرزا را باحترام تمام بخانهٔ خود آورد لوازم مهمانداری بتقدیم رسانید و خود همراه میرزا شده بدخشان
آمد میرزایان بقرار داد خود بجد و جهد رفتند و اکثر بدخشان بتصرف میرزا کامران در آمد پیر محمد خان
جمعی را بکمک میرزا گذاشته خود مراجعت نمود میرزا ابجد و دکتم و طالقان آمد و رفیق و خالق بردی را با جمعی از
چغتائیان و اوزبک بر روستاق تعیین کرد و از نواحی قلعهٔ ظفر و خمگان رسیده آمد میرزا سلیمان و ابراهیم میرزا جمعیت
کولاب بهم رسانده بر سر روستاق آمدند و از جانب قلعهٔ ظفر و خمگان رسیده بار رفیق کوکه و دیگران نبرد مردانه کرده و
بسر نوشت آسمانی شکست خورده باز خود را بجد و کوهستان کشیدند حضرت جهانبانی در دار السلطنهٔ کابل مستقر سریر
باطن انور بودند و قرار داد خاطر اقدس آن بود که بصوب بدخشان نهضت عالی فرمایند و چون و کلای ملازمان
را بصفای اخلاص و حسن عقیدت نمیافتند این یورش در پردهٔ تعوق و توقف می ماند و در میولا که قراجه خان
خدمات شایسته بجا آورده مورد عنایت بغایت شده بود از آنجا که ظرف تنگ بود و بادهٔ فراوان پیمانهٔ
حوصله اش لبریز شده حساب کار و پایهٔ حالت خود و مرتبهٔ والای صاحب نشناخته پا از جادهٔ اعتدال بیرون نهاد
و تا آنکه بمقتضای کم خردی که لازم حال طویل قامتان بی اعتدال است سخنانی که مستان و دیوانگان نگویند از نشاء
غرور بزبان آورد از آنجمله استدعا نمود که خواجه غازی را که بجائزهٔ نیکوخدمتی و کفایت اندیشی بمنصب دیوانی اختصاص
یافته بود دست نوازش خسروانه بر فرق تربیت او رسیده بسته پیش فرستند تا گرد نش بزنم و منصب او بخواجه قاسم
تولیه عنایت فرمایند چون امثال این امور بحضرت جهانبانی که معدن عدل و رافت بودند صورت نمیبافت از آنجا

که بمیان جماعه خود در استوار دولت قاهره میدانست و از تیرگی بخت و برگشتگی طالع جمعی کثیر را از ... و ...
بدخشان و از تنه و بالوس و مصاحب بیگ و اسمعیل بیگ دولدی و علی قلی اندرابی و حیدر دوست مغل و تخم
خواجه و قربان قراول تا قریب سه هزار سوار کار آمدنی که از وجه دادهای او بودند از راه کوتل شار بعزم بدخشان
بادیه ضلالت پیمودن گرفتند و چون این خبر بمسامع علیه رسید خواستند که بهمان لحظه بنفس نفیس خود توجه فرموده
این بخت برگشتگان را که از قبلهٔ سعادت روگردان شده اند تادیب فرمایند ملاحظه ورود ساعت مختار نموده دولت
توقف فرموده بعضی از ملازمان بارگاه اقبال را بتعاقب آن بیدولتان امر فرمودند و همچنان هرکه از ملازمان همت
می آید فوج فوج روانه میساختند چنانچه تردی بیگ خان و منعم خان و محمد قلی برلاس و عبدالله سلطان و دیگر دولتخواهان
پی یکدیگر شتافتند و بروز یکشنبه که ساعت مسعود درآمد حضرت جهانبانی خود بدولت و اقبال سوار شده متوجه شدند
از یکه جوانان پیش رفته در حوالی قراباغ بنجهٔ اول آن خودسران گریپای رسید دستبردی نمایان نمودند و آخرهای
روز در مرحوی موری بقراجه خان دست و گریبان شدند و درین هنگام شب در میان حایل این تاریک دلان
درآمد در سیاه ظلمت شب گریخته پریشان شدند و از پل غوربند گذشته پل را ویران کردند جمعی که بتعاقب این فرقه
بخت برگشته کرده بودند مراجعت نمودند در قراباغ بشرف آستان بوس استسعاد یافتند و رای جهان آرای
حضرت جهانبانی بران قرار گرفت که موکب عالی بکابل مراجعت نماید از انجا سامان و سرانجام یورش والا ... نموده
متوجه بدخشان شوند و کوتاه اندیشان فرار نمود قمر علی شغالی را که وکیل قراجه خان بود درین خبر گذاشتند که در ان
حدود حاضر بود و انبار کابل بهم رسانیده باشند و چون از کوتل هندوکوه گذشته در کشم بمیرزا کامران ملحق شدند حضرت
جهانبانی روز دیگر مراجعت فرموده ارتفاع القدر بمقر گرامی طراوت سها بخشیدند و جمعی ازین شوربختان را که
حقوق و انعام تربیت پادشاهی لشناخته حرام نمکی بسر برده اند بسزاهای مناسب حال رسانیدند چنانچه قراجه قراجت و
اسمعیل خرس و مصاحب ... و بالوس درویش و سایر اقبال میرزا ابدال و میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم و ساز
که استعداد نموده منتظر ورود موکب عالی باشند و فرمان شد که حاجی محمد خان از غزنین روانه شود و العتبه بوسی رساند
درین ایام که استعداد لشکر بدخشان پیش نهاد همت عالی بود همه وقت عکس سالان خبر میرسید و برایان والتمر
که هر اخلاص ارباب احوال ایشان میتافت مشورت سیر بوده جمعیکه دل شجاعت قرین و نیز در دو پیمان
داشتند برفتن قندهار ترغیب میکردند تا آنجا سامان و سرانجام لشکر نموده متوجه دفع فتنه میرزا کامران شوند و گروهی
که بدستور برانگی با طغرای مردانگی بست داشتند در رفتن بدخشان موافق رای جهانکشای پادشاهی اهتمام مینمودند
روزی از محمد سلطان رسید که توجه بیگدی اول بعد بیرمیانه که میرزا کامران از رفتن این حرام نمکان معزز
است همانا که در آمدن ایشان دو دستی پیش دستی نماید چنانچه بخاطر میرسد که اگر موکب پادشاهی پیشتر از کوتل هندوکوه

گذر فتح از جانب اولیای دولت است واگر نه نعوذ بالله نقش بشور دیگر خواهد نشست حضرت جهانبانی فرمودند که وخامت عاقبت مغروران مکرر مشاهدهٔ همگنان شده اگر او مغرورست ما بدرگاه الهی نیازمندیم واین بیت بزبان حقیقت بیان راندند بیت مباد اکس بزور خویش مغرور * که مغروری کلاه از سر کند دور بی وقفه توقف باجه صورت دارد انشاء الله تعالی درهمین زودی از کوتل عبور خواهیم فرمود

نهضت موکب جهانگشای حضرت جهانبانی جنت آشیانی ببدخشان و فتح و فیروزی و رجوع بکابل

چون پیش نهاد همت جهانگشای نهضت موکب عالی بصوب بدخشان بود و تقدیم این یورش نصرت قرین بر هر امری لازم لاجرم روز دوشنبه پنجم جمادی الاولی نهصد و پنجاه و پنج ساعت مختار آن صوب صواب ماب همت والا و بخت بیدار متوجه شدند و اولنگ چالاک مخیم اقبال شد و بعد از دو سه روز از انجا بقراباغ نزول اجلال فرمودند و تا ده دوازده روز بجهت بعضی مصالح ملکی درین سر منزل اقامت شد و حاجی محمد خان با وجود آنکه اخبار بیوفائی او اشتهار یافته بود هواخواهانه بشرف ملازمت رسید و قاسم حسین سلطان که در حدود بنگش بود نیز آستانبوس شتافت و بنظر التفات پرتو کامیاب شد و درهمین میرزا ابراهیم بر بیمهوئی کوکب سعادت از پیشانی انغار کرده بدولت بساط بوس مقرر گشت و انوار عنایات خاص بر ناصیه دولت او تافت و از عجایبی که در مقدمهٔ رسانیدن فتوحات بی اندازه تواتر شد آن بود که دران ایام که سمت عالی بصوب تشان قریب سیده بود و آنحضرت را آفتابه جامه پیشانی بود ناگهان بخاطر قدسی مآثر خطور نمود که اگر مرغ سیاه و آمرغی بود که همواره درین کارخانه می بود بر کتف ما آید و آواز کند نشان فتح و اقبالست بمجرد خطور این نیت مرغ سعادت بال پرواز آمده همای وار بال نزول بر کتف عز و شرف نشسته سایهٔ سعادت بر فرق دولت انداخت آنحضرت شکرگزاری فرموده دریای او حلقه نقره انداختند و از سوانحی که مقدمة الفتح را سزاوار باشد و بمیامن اقبال روز افزون بظهور پیوست آنست که چون میرزا بنواحی پنجهیر سید تمر علی شغالی سر راه میرزا گرفت ملک علی پنجهیری با قوم و قبیلهٔ خود با میرزا اتفاق نمودند و میرزا ابراهیم با تمر علی شغالی جنگ مردانه کرده بشمشیر خون آشام کار او تمام ساخت و ملک علی پنجهیری را بجهت احتیاط همراه گرفت که بملازمان حضرت جهانبانی آورد و این دولت خواهان ساده لوح ببگنا ناقص سیدارا اند از همراهی میرزا ابراهیم تخلف نمودند و بعد از مبالغه بجنگ در آمد میرزا با آنکه معدودی همراه داشت دستبردی عظیم نموده جریدهٔ خود را بآستان بوس والا رسانید و روز دیگر ملک علی برادر خود را فرستاده از روی تقصیر و خجالت معذرت نموده سر تمر شغالی را فرستاد آنحضرت او را بخلعت و انعام سرفراز نموده رخصت دادند و منشور استمالت و تشریف عالی برای برادر او مکرمت شد و رقم فرمودند که میرزا تراشناخت دولتخواهی و روشنی تو مکشوف ضمیر اقدس است

ج اول ۲۰۵

چون رایات نصرت شعاع آسوده درسد بالطاف پادشاهی امتیاز تمام خواهی یافت و میرزا ابراهیم را عنایات بسیار
فرموده و فرّ جواهر حلائل اشفاق پادشاهانه را شامل حال او ساخته رخصت پیش فرمودند که رفته میرزا سلیمان را جمع لشکر
و انتظام مهام سپرده ارد و منتظر باشد که عنقریب عرصهٔ بدخشان مخیم سرادقات اجلال خواهد شد چون موکب اقبال بحدود
طالقان رسید باستلام رتبهٔ عالی سعادت نماید و حضرت مهد علیای مریم مکانی و حضرت شاهنشاهی نور دیدهٔ سلطنت
و گلبن بهار خلافت از موضع گلبهار رخصت دار السلطنه کابل فرمودند و محمد قاسم خان موجی را بداروغگی کابل نامزد
فرموده همراهی حضرت قدسیه رخصت دادند که بر ام خدمت حضرت شاهنشاهی شرف بوده در حفظ و رعایت دولت
کمال اهتمام مرعی دارد و چون در نواحی موضع تالیک از توابع تمبرول اقبال شد حاجی محمد باباقشقه و قاسم حسین
سلطان و تردی بیک و محمد قلی خان برلاس و علی تای سلطان ییرلطف و حیدر محمد خان ولی بر سم مسلاتی فرستاد
بمجرد آنکه فرستادها از کوتل ها و کوه گذشتند مهدی سلطان و تردی محمد جنگ جنگ و طائفه که در قلعهٔ اندراب
بودند روگریز نهادند و بموجب حکم مطاع تردی بیک و محمد قلی برلاس بخوست ساختند که اهل و عیال این جماعه
تیره روزگار که فرار نموده بودند آنجا است آورند میرزا کامران نهضت نموده عزم تسخیر قلعهٔ ظفر بود و امرای
فرار نموده طالقان هرچند میرزا در حفظ مسالک و سد طرق کامل اهتمام می نمودند سعادت میر شید و ملا احمد رسد رگده دلا
ولا میرزا کامران کمال قرب داشت و همواره باعث شرارت و فتنه بود دریافت هرچند کوشش عظیم نمود سودمند
نیامد آخر فراخه خان قزاق جمعه پیش می کرده مصاحب بیگ را فرستادند که عیال از خوست طالقان
آورد که سپاه لشکری از کابل در رسید و این مردم اسیر شدند و سارق حال تردی بیگ و محمد قلی بحوالی خوست
رسیدند مصاحب بیگ عیال را بیرون آورد لشکریان بر دمیدند که این کسه عملهٔ اخلاص پیش کرده باشند و چون رایات
عالی از یک اندراب رسید میرزا ابدال از قندز بشرف ملازمت استسعاد یافت و شیر علی را شبید بنظر در آورد
حضرت جهانبانی میرزا را به تفقدات گوناگون عزت بخشیده مدار المهمه حکم شد که سوار شده از دولت ملازمت نماید و
مجملی از سرگذشت آنست که پیش از در آمدن سپاه نصرت قرین به بدخشانات چون کار و بار میرزا کامران از رواج
رواج گرفت شیر علی اعتبار یافته درستی سر در پیوسته میرزا الغ ادامه سلوک مینمود و در باب قندز گرفتن میرزا
ابدال آورد اهتمام نمود تا آنکه میرزا را در قندز تعیین کرد میرزا ابدال قبال اولیاء دولت شاهی را دستگیر ساخت شیر علی آنکه
تنی پیاده بسیار از لشکر قندز رگزماه او را گرفتند و آویخته خود را در جوی آب انداخت و یکدست و شکست و تمیز کرده
دستگیر شد و چون میرزا ابدال دریافت ملازمت حضرت جهانبانی آورده بود آنحضرت نظر بر امثال ناشایسته او دید از تقصیرات او در گذشته
و خلعت ما به کرامت نمود و عوری را نام مردی فرمودند چه ناظر دور بین را نظر بر جوهر آدمی و دریافت اندازه
کار آمدنی بود چون در ذات او معنی مردانگی و سپاهی یافته بودند چنین تقصیرات عظیمه که هرکدام مستوجب

سیاست بود گذشته نوازش چنین اختصاص بخشیدند چه در میزان قدرشناسی اسباب بخشش از ابواب گزارش
افزون یافتند و بعد از آنکه میرزا هندال بتوجهات بادشاهی معزز شد پیش حکم جهان مطاع صدور پیوست که حاجی محمد خان
و جمعی دیگر برسم منقلای پیش روند و میرزا سر گروه آنها باشد و جمیع مردم از اطاعت میرزا که هر آینه مؤید دولت خواهد بود
عدول ننمایند و در لوازم نیکوخدمتی بتقصیر از خود راضی نشوند تا هر یکی بقدر خور همت و سعادت بآرزوی خود بهره ور گردد و در
اواسط جمادی الاخری سنه نهصد و پنجاه و پنج الگ قانان که از مواضع اندرابست مضرب سرادقات مجد و جلال گشت
قاضی اندراب و مردم توقبائی و سایقانچی و ملوج و جمعی از سپاهی و ایماق بدخشان و نوکران مصاحب بیگ شرف
آستان بوس دریافتند و مشمول عنایت بادشاهی شدند و از آنجا کوچ بکوچ نهضت موکب عالی بطالقان روی نمود
و اکثری از امرای فرار کرده و میرزا عبدالله و جمعی کثیر از منتسبان میرزا کامران آنجا متحصن بودند میرزا هندال و امرای
که همراهش تعیین شده بودند حکم معلی شد که از آب بنگی گذشته دستبردی شایسته نمایند و مقارن این حال میرزا کامران
از حدود قلعه ظفر و کشم بالغار خود را باین گروه وخیم عاقبت رسانید و روز شنبه پانزدهم جمادی الاخری در بلندی که
آنرا خلسان میگویند در میان این مردم جنگ ساخت و هنوز موکب بادشاهی از آب نگذشته بود و لشکر بنگاه
در میان هراول و قول مانده بود که بمقتضای حکمت ازلی هراول بادشاهی روگردان شده از آب
گذشت و گروه مخالف دست بغارت و تاراج گشادند میرزا کامران با معدودی بر سر پشته بلندی ایستاد
درین اثنا حضرت جهانبانی بدولت و اقبال بر کنار آب رسیده خواستند که روبروی مخالف از آب عبور فرمایند
بعضی از مخبران صادق بعرض اشرف رسانیدند که پیش آب چشمه ایست نیم کروه از آنجا آسیائی بالاترست و آن زمین
سنگلاخ ست عبور از آنجا بسهولت میسر لاجرم بدولت و سعادت آن سمت متوجه گشتند چون نزدیک آسیا رسیدند
شیخم خواجه خضری را که کلانتر خواجه خضریان بود گرفته آوردند جمعی از کوته نظران که در هر جلوه میرفتند حکم شد که این حرام نمک
گریزپای را از بند حیات رهائی بخشند لگد زدند که بر نظارگیان یقین شد که جان تیره اش را تعلق ببدن نماند آنگاه اسمعیل بیگ
دولدی را دستگیر ساخته بحضور اقدس آوردند آنحضرت جانبخشی فرموده بشفاعت منعم خان جرائم او را بخشیدند و باو
سپردند و متوجه بلندی که میرزا کامران آنجا بود شدند و فتح الله بیگ برادر روشن کوکه را هراول ساخته با جمعی از
فدائیان بهادر پیشتر فرستادند و جنگ مردانه پیوست فتح الله از اسپ جدا شد و مقارن اینحال کوکب بادشاهی
که مقدمهٔ جهانگشائی او طلیعهٔ کشورستانی ست پیدا شد و میرزا دل از دست داده تاب مقاومت نیاورده فرار
نموده خود را بقلعهٔ طالقان رسانید و در استحکام مبانی ضبط کوشش نمود و لشکر بادشاهی دست بتاخت و تاراج
شد و اسباب کار قلعگیان بتاراج کشید آنحضرت حکم بذل فرمودند یعنی انچه هر کس را بدست افتاده باشد و دیگری
طمع در آن ننماید و درین فتح هیچکس را سر موئی زخم نشد مگر علی قلی خان را که زخمی باو رسید و اسحاق سلطان ترددی نمایان

ولد بیک میرک و بابا وحک جمعی کثیر که پای دلیری در تعاقب لشکر منصور زده بودند دستگیر شدند میرزا ابدال
و حاجی محمد این گرفتاران را بدرگاه والا آوردند و آنحضرت بموجب قواعد نصفت و معدلت و اجور ستعا اداً
مخالف آن مردم را بلطف و قهر اختصاص دادند و سجده‌های نیاز بدرگاه کارساز حقیقی که وادی حسنت و معیشت
بلی بست تقدیم رسانیدند و روز دیگر لشکر ظفر بمحاصره پرداخت مرحلها قسمت فرمودند روزی از موچلی که
رستم خان و محمد قلی برلاس و حسن قلی سلطان مهردار تعلق داشت و . . . تمامی مردم قلعه می انداختند سنگ توپی
بسار ربیک رسید قالب تهی کرد آنحضرت که معدن مرحمت بودند تأسف عظیم فرمودند و بر زبان اقدس
گذشت که اگر مصاحب بیگ برادر او بجای او میبود آنحضرت بمقتضای برادری مثل توجه افت تمام
.. بودند چون تقصیرات میرزا کامران بر سر عنایت والتفات آمدند و فرمان موعظت لسان که بعهد
نامی دولت و اقبال و در گردن فضل و کرامت تواند بود بمیرزا نوشتند و بعد از اقسام نصایح در گاه
این عبارت مسطور شده بود که ای برادر خودرا ای عزیز چنگ از سر این کار که باعث کارزار و موجب قتل و
آزار مردم بسیار است باز آی و بر مردم شهری و لشکری رحم نمای امروز این همه مردم کشته می شوند شعر
بود خون آن قوم در گردنت . . . بود دست آن جمع در دامنت . . . به که بر صلح رای آوری * طریق مروت
بجای آوری * و مضمون بیت مآل این منشور سعادت فرستادند چون میرزا دست غفلت بر وی گردید
اقبال و بخت داده دولت بود بدایع سعادات لوایح مفید بیامد در جواب آن طومار عنایت و دیباچه درایت
این بیت بر زبان راند شعر عروس ملک کسی در کنار گیرد چست * که بوسه بر لب شمشیر آبدار دهد * لیکن مآل
حقیقت از بار میرزا انسابع علیه ساید بکام بعسط مرحلها شد و در ان اثنا میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم بجمعیت تمام با تمام
عنته علیه شرف اختصاص یافته بعواطف خسروانه سعادت امتیاز یافتند و جاکر خان ولد ویس خان قبچاق
با مردم کولاب پیر آمده عساکر ضمیمه اقبال گشت و درین مدت یکماه محاصره روز بروز ابواب فیروزمندی بر روی
اولیای دولت گشوده تر می گشت و عقدهٔ مهمات میرزا کامران بسته تر شده و کارهای بر وی تنگتر می گشت تا آنکه از
اقسام حیله گری و کند وری ناامید شد و از کمک پیر محمد خان اوزبک که از کوماد می چشم میداشت مایوس شد
بی اختیار دست بسر ایک اطاعت و انقیاد زد بوسیلهٔ این حیله خود را درین نوبت از گرداب خطر بکنار گرفت
و کشتی عافیت را از این موج خیز بساحل نجات رسانید و باین قصد انواع الحاح و استعداد پیش آورد و روزی صفحه تحریر
بسته بدار و می معلی انداخت مضمون آنکه حقوق عنایت و رعایت آنحضرت را بدانستم دیدم آنچه دیدم
اکنون از گذشته پشیمانم و میخواهم که بطواف کعبه حضرت فرمایند تا از معصیت بی و کدورت کافر نعمتی پاک شده
خود را مستحق خدمت و شایسته ملازمت گردانم جواب از عواطف آنست که این دولت بوسیله میرزا

یکی شخص بود و میرزا از جمله بستیاجان روزگار در صدق و صفا امتیاز داشت و بکیمیاگری منسوب بود و حضرت
جهانبانی جنت آشیانی با و توجه داشتند و درین یورش قرین رکاب نصرت اعتصام بود و بلشکر دعا آرایش
سیاد چون عزیمت داشت او بسامع عز و جلال رسید میرزا طلب فرمود و درین باب سخن گفتند میر گفت که جواب
این را من نوشته درون قلعه میفرستم و این عبارت نوشت اعلموا یا اهل القلعة الخلاص فی الاخلاص والسلامة
فی التسلیم والسلام علی من اتبع الهدی یعنی ای اهل قلعه خلاصی در اخلاص است و سلامت در اطاعت و تسلیم
سلام بر کسی که راه راست را پیروی نماید میرزا کامران بر مضمون این نوشته اطلاع یافته باز بطریق سابق نوشت
که هرچه میر فرمایند و قرار دهند عدول نخواهد بود حضرت جهانبانی از آنجا که کرم مروت و لازم ذات قدسی ملکات
ایشان بود میر را رخصت فرمودند میر بقلعه رفته اوامر تبیان حق که در مشارب تسلی از زلال عذب شیرین تر بود
در اذواق حصی از عصاره حنظل طعم تلختر داشت بتقدیم رسانید و در تصریح و تلمیح آن دقیقه مهمل نگذاشت از سر آداب
سرزنشی که میر میکرد میرزا چون از صدمات بدمستیهای خمار خود تنبیهی یافته بود سر تسلیم پیش افگنده تقصیر میگفت
و هرچه فرمایند قبول داریم بر زبان میراند میر گفت چاره این کار آنست که بر خیزید و با دل اخلاص گزین و خاطر مستمند
همراه من سعادت ملازمت دریابید میرزا از راستی یا حیله پردازی گران شد و چون نزدیک بدر قلعه رسید میر که بسر مزاج
زمانه بود دید دانست که این اصلی ندارد و همین مقدار اطاعت در عالم ظاهر کافیست ایستاد و میرزا گفت چون شما
عزم آستان بوس قدم نهادید از دائره عناد برآمدید و از بغی نجات یافتید اکنون لائق سعادت و مناسب مدامت
آنست که امرای فرار کرده را گردن بسته بدرگاه فرستید و خود خطبه آن حضرت بخوانید و غائبانه رخصت گرفته
متوجه سفر حجاز شوید میرزا نصیحت پذیر شده همه را قبول نمود مگر آنکه گفت از حضرت التماس کنید که ناموس امرا را
من بگذارید که از قدیمان هستند میخواهم که تلافی آنچه او کرده ام درین سفر بجا آرم میر چون مراجعت نموده بملازمت
آمد و حقیقت حال را بموقف عرض رسانید استدعای جرائم میرزا نمود آنحضرت بمقتضای عطوفت فطری تقصیرات
او را بخشیدند آنچه میر مقرر ساخته بود امضا فرمودند روز جمعه دوازدهم رجب سال نهصد و پنجاه و پنج درون قلعه
مولانا عبدالباقی صدر خطبه بنام گرامی حضرت جهانبانی خواند و آنحضرت از آنجا سوار شده بباغیچه که در آن نزدیکی بود نزول
اقبال فرمودند موکبها برطرف شد و حکم عالی شد و بر پیوست که حاجی محمد و جمعی حاضر باشند که میرزا را معدودی که مسترشد
مدد رود تا برآمدن از قلعه حافظ حدود گردند و علی دوست خان باربیگی و عبدالوهاب و سید محمد بکنه و محمد قلی شیخ کمان و
لطفی سهرندی و جمعی را تعیین فرمودند که دروازه قلعه را محافظت کرده امرای فرار نموده را بیارند و میرزا را با همراهان
معدود بگذارند بموجب قرارداد میرزا برآمد و در اثنای راه یکی از ملازمان میرزا ابراهیم اسپ خود را شناخت که یکی از
خدمتگاران میرزا کامران سوار شده میرفت و این را میرزا ابراهیم گفت میرزا کسان فرستاد که آن اسپ گرفته آوردند

چون مسموع شد ... جهانبانی رسید از بیگ میرک این معنی را ناپسندیده دانسته اعراض فرمودند و میرزا ابراهیم از حوالی
دشتک مراجعت بر جمعیت رباسته بحدود کشم رفت و حاجی محمد بیر معاف شد که بوساطت ... نوابین حجر متی بیهیسید
و بمال حکومت که متضمن معذرت باشد با خلعت و اسپ مصحوب خواجه جلال الدین محمود میر سوتات فرستادن و چون
برخی از رت گذشت قراچه خان را شمشیر در گردن بسته حاضر ساختند چون را ترنیل رسید حکم عالی شد که شمشیر از گردن
برد آرند و گناه او را ... بخشیده زمین بوس مقرب ساختند و ترکی گفتند که عالم سیاهی گریست امثال این خطر ناشد
آمده است دریا بان دست چپ تردی بیگ خان آماده حکم شد که بایستید ... اوان مصاحب بیگ اتکه
شمشیر فرمودند و همچنین شیر افگن بیگ ولد قراچه خان را آوردند فرمودند که گناه از کلان است بردان چه گناه دارند همچنین
سایر امرا لوت موت می آمدند و نوید بخشش می شنیدند آخر همه قربان قراول که حقوق خدمت داشت ...
و شیر افگن بیگ آمده کورنش کرد حضرت ترکی فرمودند که تراچه بلا پیش آمده بود بتقریب ... او شیر ترکی جواب داد ...
... قدرت سیاه کرده ... و حسن قلی سلطان مهردار که همه وقت راه سخن داشت
این بیت را در آن مجلس خواند **بیت** چراغی را که ایزد بر فروزد هر آنکو پف زند ریشش بسوزد و تمامی امرا تخصیص
قراچه خان که ریش دراز داشت شرمندگی کشیدند روز دیگر از آنجا بدولت کوچ فرمودند و در کنار آب طالقان که
... و دلگشا بود نزول اجلال واقع شد روز چهارشنبه ... رجب ... بعد رهایت ازلی میرزا کامران ...
... بدولت بساط بوس مشرف شد و شرح این قضیهٔ بدیع آنست که در حوالی بادام دره میرزا عبدالله برلاس را
... بادشاهی ... که از حوصله میرزا بیرون بود و از جرائم آن درگذشتن بس تعجب
او شد میرزا عبدالله ... گفت اگر بجای ایشان تمامی ... بود چه میکردید گفت از سر گذشتن ... نمی آمد میرزا عبدالله
گفت اکنون ... کاری که باید آن توان شد درست ... اگر بجای آورند چه شود میرزا گفت آن کدام
گفت امروز بجای هستیم که دست بادشاهی همایون باید ساخت آنست که ما ... ملازمت بادشاهی شتابیم
و بجواب شکر تقدیم آوریم و عذر گناهان بخواهیم و خدمات پسندیده بجای آریم میرزا کامران قبول این معنی کرد و با معدودی
روان شد چون بنواحی اردوی معلی آمد ... را بملازمت فرستاد و آمدن خود خدمت حضرت جهانبانی ...
... میرزا ... شده حکم فرمودند که اول قاسم خان و تردی بیگ خان و میر محمد بخشی و حسن قلی سلطان مهردار
و ... بیگ تواچی بیگی و تاجی بیگ و جمعی دیگر روند و بعد از آن قاسم حسین سلطان شیبانی و خضر خواجه سلطان و اسکندر
سلطان و علی قلی خان و بهادر خان و جمعی دیگر شتابند و سوم مرتبه میرزا هندال و میرزا عسکری و میرزا سلیمان استقبال
نمایند و در همین روز میرزا عسکری را ... داشته بودند صباح آن ... که حکم عالی شده بود میرزایان ...
لوازم احترام بجای آوردند و حضرت جهانبانی تخت آرای ملک دولت گشته بارگاه بار عام دادند میرزا کامران

۲۰۹

ج اول

بفرق آداب شتافته بدولت بساط بوس مشرف شد و تسلیمات ضراعت و سجدات اخلاص بجای آورد حضرت
جهانبانی از روی مهربانی فرمودند که دیدن توره تقدیم رسید دیگر بیا که برادرانه دریابیم بعد از آن از روی فرط رأفت
و شفقت میرزا را در بر گرفته گریه های زار زار کردند چنانچه تمام حضار مجلس عالی را دل بدرد آمد میرزا که بانظار اعزاز
مخصوص گشته بموجب اشارت عالی در جوانغار نشست و ترکی فرمودند که برنابای نشینید و میرزا سلیمان را
اشارت برانغار شد و همچنین میرزایان و امرا بترتیب رتبه و حالت خویش برانغار و جوانغار نشستند و جمعی از نزدیکان
بساط دولت مثل حسن قلی مهردار و میر منشی و حیدر محمد و مقیم و دیگر احته در دنگل قرار یافتند و جشنی عظیم انتظام یافت
قاسم چنگی و کوچک عجگی و محاسن قبوزی و حافظ سلطان محمد رخنه و خواجه کمال الدین حسین و حافظ مهری و سائر این
گروه جادو فن نزدیک بشورت ستانه نغمه پردازی نمودند و از یکها کاکر علی و شاهم بیگ جلایر و تولک قوچین و جمعی
دیگر عقب قورچای یافتند و میوه و طعام گوناگون بآداب پادشاهی کشیده شد و درین مجلس حسن قلی مهردار از میرزا
کامران پرسید شنیده ام که در حضور شما مذکور میشد که پیش میر محمد خان میگفته اند که هر که یکبار تیغ بعض مرتضی علی زند
او را مسلمان نتوان گفت شما فرموده باشید که خدا از اسد الله باشد که برابر شاه بنفس ذات باشد میرزا بسی درهم شد و گفت
پس مردم مرا جاهی لقب میکرده باشند و همچنین از هر جانب سخن گذشت و حضرت جهانبانی را در کلمات گوهرافشان بودند
تا آخر روز این مجلس عشرت منتظم بود و درین محفل نشاط میرزا عسکری را بمیرزا کامران سپرده رخصت منزل فرمودند
و چون میرزا بسرعت آمده بود خیمه و خرگاه و بارگاه برای میرزا از سرکار پادشاهی نزدیک دولت خانه ایستاده
شد روز دیگر در باب رفتن بلخ با میرزایان و امرا مشورت فرمودند هر کدام موافق عقل و رای خود حرفی در میان آورد
حضرت فرمودند که موکب مسعود بتاری رسد هر چه صلاح باشد بتقدیم خواهد رسید و تاری موضعیست از بدخشان که یک
راه ببلخ دارد و یک راه بکابل روز چهارم ازین منزل مسرت بخش کوچ فرموده شب در میان سرچشمه کشاکه نزدیک آن است
نزول اقبال فرمودند و مجلس انبساط ترتیب داده بعیش و عشرت گذرانیدند و درآن سرمنزل عشرت افزا حضرت گیتی ستانی
فردوس مکانی سابقا رسیده اند و خان میرزا و جهانگیر میرزا آمده سر اطاعت بر خط فرمان نهاده اند و حضرت گیتی ستانی
فردوس مکانی در باب نزول اجلال باین موضع فرح بخش و آمدن برادران و اطاعت نمودن ایشان رسم تاریخ
تاریخ آن را بر تخته سنگی نقش فرموده اند حضرت جهانبانی جنت آشیانی که باین نزهت گاه رسیده سنت سنیه
حضرت گیتی ستانی تاریخ آمدن خود و ملازمت کردن میرزا کامران و مجتمع شدن برادران در آنجا نبشت فرمودند
و این هر دو تاریخ از دو پادشاه بزرگ منش بر یک لوح سنگ بر مثال کتابه ایوان روزگار بر صفحه لیل و نهار دست در
گردن یکدیگر یادگار است و از آنجا بموضع تاری ورود سعادت فرموده بانتظام ولایت بدخشان مشغول شدند ختلان
را که مشهور بکولاب است تا سرحد موکب قراتگین بمیرزا کامران عنایت فرمودند و جاکرخان را امیر الامرای میرزا کامران

میرزا ساخته همراهی او امر فرمودند و عسکری میرزا را نیز همراه میرزا ساخته قراتکین به جهانگیر او اختصاص داده بودند اگرچه میرزا کامران پاس جهانگیر پاشی نمود اما بملاحظهٔ آنچه میان جانبین حیدان مصالحه شده بود مگر دو قلعه میسر شد طالقان و سایر پرگنات دیگر میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم مقرر داشتند و قندوز و غوری و کهمرد و نقلان داشتن و باری الغ میرزا اسماعیل مکرمت فرموده شیر علی را همراه میرزا ساختند. تورش ملح بسال دیگر قرار یافت و میرزایان را مشمول تفقدات بادشاهانه فرموده تسمیم رفتن کابل فرمودند و در محلس احسین جود و مواثیق که شعار مستظمان سلسلهٔ دولت در میان آورده هرکدام با سیدای انتظام سحر عالم سعید دگیر سپرده رخصت دادند و از روی عطوفت رادی سالک سرت طلب آمده اند که اران تناول کرده میرزا کامران مرحمت فرمودند و حکمت که هرکدام از میرزایان مرتبه را مرعی داشته الوس را اینجا سحوره نیمان یکجهتی و یکدلی را دقوق تحکیم دهند و مرجانا مرعالی با وجود تحقیق اخوت عقیده صداقت و حلت میر تشدند هرکدام از میرزایان را علم و نقاره عنایت فرموده رتبهٔ اعتبار را انتشار بخشیدند کرامت استظهار بخشیدند و میرزا کامران و میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم الوس الوس اختصاص یافتند و میرزایان از منزل جهانگیر خود رخصت گرفتند و موکب عالی متوجه خوست شده و جایی که درهنگام عشرت بود اقامت فرمودند و از راه زمان متوجه کابل شدند و در راه قلعه ایست که حضرت صاحبقرانی بعد از تادیب هندوان کتور اساس نهاده بودند آنحضرت میر تا سکی بطر التعمیر انداخته نام آن را اسلام آباد نهادند ایات اقبال چون بآن سر زمین رسید پهلوان دست میر را حکم شد که شکست و ریخت قلعه را اصلاح نماید اهتمام آن را امر قسمت کنند روز آن بند معسکر دولت بود با آنکه در اهتمام پهلوان در یکهفته قلعه مذکور با بروارد و کنگره و سنگ مدار صورت اتمام گرفت و آنحضرت یک میرک احاکم آنجا ساخته گذاشتند چون خاطر جهان آرای از مهم قلعه جمع شد بر سر کابل لشکر تشریف بردند و ظهور هوست که دخل صحیح این کابل مار بی آید و از اتحال آب بخیر نزدیک کوتل استقرار محل سرادق دولت اعتصام یافت و اوایل زمستان که زمین از برف سیاه روی سپیدی کرده بود عرصه حدود دار الملک کابل بقدوم گرامی حضرت جهانبانی فردوس آشیانی و بجهت اختیار وقت و انتظار ساعت مسعود در بیرون حد نواحی شهر توقف اتفاق افتاد و حضرت شاهنشاهی که هزاران میمنت و سعادت در مقدم آن حضرت بست اقبال از استقبال فرمودند آنکه خان و جمعی از ندیمان بدولت ملازمت مشرف شدند و آنحضرت بدیدار سعادت پرتو آن قرة العین سلامت و غرة الوجه جلالت که سعادت کونین از جبهه اش تابان میافت منتهج و مسلط گشته ناصیهٔ اقبال را بسجدات شکر خدای جاودانی دادند و در جمعه دوم رمضان که وقت مختار بود للفتح و النصرت شایید .. در شهر انداخته اند در این بهار جشنها ساختی گشتند و عرائض مبارکباد از اولیای دولت رسید و در همین ولا سمندر از کشمیر عرصه داشت میرزا حیدر نیز باینکشتا آورد اوات بدرگاه معلی آورده و در عرصه داشت تعریف و توصیف آب و هوا و بهار و خزان و گل میوه کشمیر بعبارت دلکش اندراج داشت و در التماس سیر و گلگشت

[illegible]

۱۱۲ ج اول

[illegible]

همیشه بهار آن عرصهٔ دلگشای مبالغه پرداخته در باب تسخیر هندوستان سخنان درست معروض داشته تحریض همت جهانگشای نموده بود و آن حضرت از فرط التفات منشور فتح و نصرت مشتمل بر قبول حظوظ و وصول مرحمت میرزا فرستادند و توجه باطنی بتسخیر هندوستان آن دیباچهٔ هوشمندی ایراد فرموده و در مستقر خلافت همواره تمشیت امور مملکت و تقویت مهام دولت لشکری که دواعی اوقات مستدعی بوده مصالح ممالک مقتضی برای صائب همت گماشتند از انجمله قراجه خان و مصاحب بیگ که سرگروه منافقان توانند بود و مستوجب انواع سیاست شده بود ایشان را رخصت سفر حجاز دادند که شاید در اوقات نوبت که سوهان زن ناهمواریهای ناسپاس است از ایام دولت یاد آورند و قدر آن نیک روزی شناخته از کردارهای بد باز آیند و ایشان روانه شده در میان هزاره توقف نمودند و آخر عاطفت حضرت جهانبانی عذرهای ناسموع این گروه ناسپاس ایا به قبول بخشید و در همین ایام تجدید مبانی مودت و تاکید معانی محبت که لازمهٔ فتوت و مروت است فرموده خواجه جلال الدین محمود را برسم رسالت با تحف و هدایا رخصت عراق فرمودند و از سوانحی که روی داد شهادت میرزا الغ بیگ است ولد میرزا محمد سلطان و مجملی ازین سرگذشت آنکه میرزا از زمین داور که جایگیر او بوده باراده ملازمت حضرت جهانبانی بجانب بدخشان میرفت و خواجه معظم نیز باراده عتبه بوسی و تلافی تقصیرات همراه میرزا بود چون نزدیک غزنین رسیدند خبر فتح موکب دولت بایشان رسید خواجه معظم میرزا را بجد کرده بر سر هزاره برد که تاخت و تاراج این گروه که همواره رهزنی و غارتگری اشتغال دارند نماید و از بی تدبیری که منشا آن غرور جوانی و جنون پندار باشد آیین یکتا منظور نداشته بجنگ جرأت نمودند میرزا از جام شمشیر و الیسین درکشید آنحضرت تردی محمد خان را اعتبار افزوده زمین داور را که جایگیر او مقرر ساختند و جهت انتظام و استحکام مبانی آن حدود رخصت فرمودند و درین سال ایلچیان عبدالرشید بن سلطان سعید خان حاکم کاشغر آمده تحف و هدایای گرامی سلام اشرف گذرانیدند و برودی مشمول عنایت شده رخصت یافتند و درین ایام سعادت پیرای عباس سلطان که از سلاطین اوزبکیه بود آستان بوس استسعاد یافت منظور نظر عاطفت و تربیت گشت و مرتبهٔ او را بلند ساخته نسبت قباب گلچهره بیگم که همشیرهٔ خرد آنحضرت بود بعقد او در بستند و از وقایعی که درین سال روی نمود شهیدان میرزا شاه برادر میرزا الغ بیگ است از انا ستر کرام که در جایگیر او بود عزیمت آستانبوس داشت چون بکوتل ساریسی شاه محمد برادر حاجی محمد با انتقام آنکه در هندوستان کوکی عم حاجی محمد خان را میرزا محمد سلطان کشته بود کمین کرده در سر آن کوتل تبری و دو میرزا دران حشمه بدرجهٔ عالیه شهادت سرفرازی داد

نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی از کابل ببلخ و رجوع عالی از بی اتفاقی میرزا کامران و نفاق امرا به کابل

ج اول

۲۱۲

ج اول ۲۱۳

سرحید در تسخیر ممالک هندستان و بر آوردن خس و خاشاک از آن بوستان و تقدیم این امر بر جمیع امور همت
ملک گشائی از رواحات اقبال بر افروختن بود و سیر ولایت کشمیر پیرامون و مکنون آن را آن وقت دیگر حواله فرمو
دند مثل را که سال الفت میم یافته و تهیه آن فرموده بودند قدم دولت در رکاب عزیمت نهاده پیش گرفته بودند و در اول
سال ... و بیجا وتش که هوا بهار و با اعتدال آورده بود مالتو بیگ را که یکی از معتبران درگاه بود پیش میرزا کامران
فرستاده پیغام دادند که بموجب قرارداد بعزیمت بلخ متوجه شدیم باید که اتفاق و یکجهتی را پیش نهاد همت ساخته
این معنی را سرمایه سعادت دانسته هنگام وصول رایات عالی بحدود بدخشان خود را باستعداد تمام در موکب اقبال
گرداند و مثال مطالعه میرزا هندال و میرزا عسکری و میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم در ساختگی راه و آمادگی سپاه
و زودی خود را رسانیدن شرف اصدار یافت و بدولت و اقبال نهضت رایات عالی شد و بجهت تنسیق امور و
انتظام مهام و آمدن حاجی محمد خان از غزنین قریب یکماه در یورت چالاک توقف اتفاق افتاد و ازین منزل
خواجه دوست خاوند را بکولاب فرستادند که میرزا کامران را با اردوی معلی رساند و خواجه قاسم بیوتات که سابقاً
منصب وزارت داشت و خواجه میراک بیگ که دیوان سال بود و از فی رشدی او خواجه غازی مهمات را بکار روائی
خود مشترک گرفته بود خواجه مقصود قلی که راتق و فاتق مهمات میرزا کامران بود و جمعی دیگر بوسیله میر برکه تقرب خواجه غازی
و خواجه روح الله کردند و قاسم خان و محمد قلی خان برلاس و فریدون خان و مولانا علاء الساقی ... بجهت تفحص معامله
تعیین شدند و حسین قلی سلطان که از مقربان درگاه بود محصل این مهمات و بعد از تحقیق معامله خواجه غازی و خواجه
روح الله و جمعی دیگر از نویسندهای متعلقات گیر آمدند و محمد قلی سلطان را بجهت تحقیق اموال خواجه غازی تعیین نمودند
و خواجه سلطان علی که از توجهات حضرت جهانبانی بخطاب افضل خان ممتاز بود از مشرفی بیوتات بمنصب دیوانی
بیوتات اختصاص یافت و درین اثنا میرزا ابراهیم برسم ایلغار دریافت آستان بوس نموده بعنایات ممتاز شده
بعد از فراغ خاطر از مهمات ضروریه این یورش موکب عالی باستالف نزول اجلال نمود و در ینجا عباس سلطان
اوزبک فرار اختیار کرد و آنحضرت بتقریب وصول میرزایان آهسته میرفتند چون روان شدن میرزایان
و معتقد کردن میرزا کامران بسامع عز و جلال رسید از راه پنجشیر عنان عزیمت معطوف ساخته اندراب را مخیم
سرادقات عزت فرمودند و در منزلیکه حضرت صاحبقرانی در ابتدا اساس نهاده بودند به رسم تبعیت آنحضرت
کامروائی فرمودند و از اتفاقات اتفاق منزل افتاد و از کوتل ... گذشته بسیر دشت نیل برکه بهار آن در
ولایت بدخشان امتیاز و اشتهار دارد توجه فرمودند و در نواحی این گذرگاه میرزا هندال و میرزا سلیمان سعادت
بساط بوس دریافتند و مشمول انعام و الطاف گشتند و بالتماس میرزا سلیمان میرزا ابراهیم جمعیت بدخشان یافت
که در حفظ ولایت اهتمام نماید و سر اولی شاهی آن دیار سپرد و از نواحی طالقان میرزا هندال و میرزا سلیمان و

وحاجی محمد خان و جمعی از سرداران کار طلب را پیشتر روانه فرمودند که ایبک که از توابع بلخ است و بخوبی هوا و افزونی میوه
وخوبی آب و هوا امتیاز دارد از اوزبکان مستخلص سازند و در اثنای آن شیر محمد بکیه که یکی از یساولان اوزبکی است تیری زده
علامت آورد و حسین قلی مهردار بعرض رسانید که ترکان در سر لشکر باز زدن یلنگ را خوب میدانند و سعود و سعد داشت
که چون مراسم اعلی مستند ساخته پیشکش قره حاکم بلخ آورده و در حکتو میمنه سعادت رقص هنری می نمود تحقیق پایاگزرد
آمد و سمت همین لشکر در توقف افتاد حضرت گوش بایں سخن نهاده همچنان توجه تسخیر بلخ مصمم داشتند و دیگر لشکر
بیشتر خود را بایبک رسانیده پیر محمد خان حاکم بلخ جواب باقی آتالیق خود را با جمعی از مردم کار آمدنی اشتمل اهل میرزا و
حسین سعید بی و محمد قلی میرزا و خواجه میرزا بجهت احتیاط بایبک فرستاده بود که در آن حدود لوازم احتیاط
بجا آورد رسیدن ایشان بایبک مقارن آمدن رایات نصرت قرین شد امر الغیر از درآمدن در قلعه ایبک و مستحکم
کردن چاره دیگر ندیدند آن حضرت قدوم گرامی ارزانی داشتند و در لوازم تسخیر قلعه کوشش فرموده مرحله تمامت
نمودند و در دو سه روز متحصنان قلعه امان طلبیده باستان بوس والا استسعاد یافتند و ایبک بدست اولیای دولت قاهره
درآمد حضرت جهانبانی جشن خسروانه ترتیب داده از آتالیق در باب تسخیر ماوراء النهر کنگاش طلبیدند آتالیق بموقف
عرض رسانید که امثال این امور از ما پرسیدن چه گنجایش دارد حضرت فرمودند که آثار راستی در تو پیداست آنچه بخاطر
تو رسیده بی ملاحظه بعرض رسان مشار الیه معروض داشت که مردم کار آمدنی پیر محمد خان بدست افتاده اند اینجماعه
را بصحرای عدم ساخته قدم در رکاب ظفر باید نهاد که ماوراء النهر بی جنگ و جدل در حیطه تصرف و قبضه
اقتدار خواهد آمد آنحضرت نظر همت والای خود فرموده که در آیین فتوت نقض عهد از اهل کمال ناستوده است خصوصا
از سلاطین عالی قدر که از ایشان ناپسندیده تری باشد این گروه را امان داده ایم خلاف این چگونه در معدلت سرای
ضمیر سزاوار گنجایش باشد آتالیق معروض داشت که اگر این کنگاش درست و رای متین را العمل نمی آرند پس مرا
نگاه داشته مسامحه فرمایند که از حلم ایجانب مهارزان درگاه مقرر گردد و هرگاه یورش هندوستان شود جمعی در ملازمت
بوده خدمات پسندیده بتقدیم رسانند چون مشیت ازلی و ارادت قیومی برخلاف این دو شق رفته بود و کلک
رقم تقدیر در نظر اهل عزیمت آراسته تر نمود و چند روز اقامت واقع شد اگر چه هوای ایبک و فراوانی میوه باعث
توقف بود اما عمده اسباب نا آمدن میرزا کامران شد و خردمندان پیش بین حساب دانان از روی یقین دانسته اند
که اگر این توقف نمیشد پیر محمد خان طاقت مقاومت و قدرت مقابله و محاربه نبود هر آینه مستاصل میشد بالجمله
دلخواه صلح سیکر دچه عبدالعزیز خان و دیگر خانان اوزبکیه بکمک نمیتوانستند رسید چون توقف با امتداد کشید آن
جماعت فرصت یافته بکمک نشیم آمدند و امرای اوزبک را که بدست افتاده بودند مصحوب خواجه قاسم مخلص که
یکی از معتمدان درگاه بود بکابل فرستادند و آتالیق را همراه داشته از راه عظم متوجه بلخ شدند و بعد از دو سه روز از

علم گذشته در مقام باباشاه بود و روز اجلال سر بود در دیگر بر روی یک آستانه که سر سریر لیست مشهور معسکر دولت آراسته
گشت و قراولان خبر رسانیدند که جمعی کثیر از اوزبکان بسرکردگی رقاص سلطان و شاه محمد سلطان حصاری برآمده اند
آنحضرت توجه آراسته قدم در رکاب ظفر اعتصام نهادند و در میان قراولان اندک جنگی شد و در وقت نزول
موکب عالی شاه محمد سلطان حصاری باگروهی انبوه بر سر راه می شد ناخت و بر اوزبکان کارطلب مشتمل کابلی جمال
را بمحمد قاسم موجی و شیر محمد بکه و محمد خان ترکمان بغایت مردانه قدم پیش نهاده تردد بسیار کرده جیا حید
کابلی افتاد و مخالفان تاب تاوست نیاورده فرار نمودند و اوزبکی اعتبار کرده از اوزبکان نامی بود دستگیر ساخته
بملازمت آوردند میان محمد خان ترکمان و سید محمود بکه مناقشه شد هر کدام نسبت این دستبرد بخود میکردند حضرت
حقیقت حال از اوزبک استفسار فرمودند که ترا که فرود آورد اشارت بمحمد خان کرد که اول این شمشیر انداخت
از جول باشتر این مرد از اسپ جدا شدم و چون خود را است گرفتم و ایستادم این مرد دیگر ایما بسید محمد بکه کرد شمشیر
بر روی من انداخت حضرت بسید محمد اعراض فرمودند که او انداخته محمد خان است تو سمروی کرده که رخصیا دیگری
شمشیر انداخته جلدو را بمحمد خان عنایت فرمود اوزبک را به میر محمد آخته بیگی سپردند که از احوال او خبردار بوده تیمار او
کند و با وجود آثار فتح و نصرت امرای نفاق سرشت بے اخلاص اظهار ملالی میکردند و همواره خبرهای راست
ارجانب میرزا کامران بگوش میرسانیدند و در ساز خود شهرت میدادند اگرچه هر یک که میرزا است کسی ازین کار باده
قابل بود را است نمیمودند اما این احوال واقع سخنان بروی نشستند التمه روز دیگر اوزبکیه هجوم نمود تمام و کمال آمادهٔ
جنگ و مستعد مستیتی شد عبدالله خان پسر عبدالخان جول شاه بود و میر محمد خان برانغار و سلطان حصار
جوانغار و آنحضرت بیر لشکر را جانب فرموده قلب الوجود اقدس رفعت تحت شد و میرزا سلیمان ادریس نعار
و میرزا هندال را بجوانغار تعیین فرمودند و قراجه خان و حاجی محمد خان و تردی بیگ خان و منعم خان و سلطان حسین
بیگ جلائر با امرادان در هراول مقرر شدند و نعاریم روز تسویه صفوف و آراستگی افواج با تمام رسید و تا شام جنگ
عظیم دکار رفته و جوانان مرد آزمای حرمه نهجت نیمودند داد دلاوری داده هراول مخالف بارد شسته را بد بدوار
جوشیار باگریزانیده رفیقان کوته اندیش نفاق پیشه در لباس وفاق خلاف مصلحت ادراط جلوه دادند و دوستان
بادال میرزا خاطی اورا کی تقویت آن کوته بیان بیدولت کرده رای دشمنان اختیار کردند و نگذاشتند که از جوشیار
نگذرند و سخنان نادرست کم همتانه درمیان آوردند گاه ازکمی لشکر خود و بسیاری سپاه مخالف وگاه رفتن میرزا کامران
بکابل و وابسته اسیر شدن اهل و عیال سپاهی وگاه استغفار رون بتقریب میرزا کامران و امثال این چیزها
را سبب ساخته مراجعت را تحریص می نمودند و آخر بهزار مجاهده بالفس خود باین راضی شدند و سحاب دره گرگار
جاهای محکم ست ستاده رو ری حیدر و تا آنجا ماشند و از ییلاقات آن حدود و جمعی دیگر از سپاهی را جمع کرده اسباب فتح

سرانجام دهند و درین توقف خبر میرزا کامران نیز متحقق خواهد شد و بر تقدیر وقوع رفتن میرزا بکابل بار بایستی
و رفتن مناسب وقت نیست و بعد ازین با خاطر جمع تسخیر بلخ بلکه ماوراء النهر بآسانی میسر خواهد شد و تائیدات آسمانی
تا امروز همه وقت فتح و نصرت همرکاب و همعنان موکب عالی بوده اقبال بر اقبال پیش می آید بهمه حال
دست از جناب باز داشته بجانب دره گز توجه باید نمود آنحضرت بواسطه نگاهداشت خواطر جمهور بی علاج شده باین صوب
توجه فرمودند و بلخ گرفته را از بی اتفاقی ارباب نفاق همچنان گذاشتند و شیخ بهلول را جهت برگرداندن هراول که از
آب گذشته و اوزبک را از امنا در شهر بند در آورده بود فرستادند میرزا سلیمان و جمعی دیگر از بهادران نامی را چنداول
تعیین فرمودند چون همگی نیت ناحق شناسان تیره درون برهم زدن سپاه بود این مراجعت که بجانب دره گز بحسب
تقدیر خواهی نخواهی واقع شد اتفاقا رو بکابل داشت معاودت بسوب کابل اشتهار یافت و رفتن میرزا کامران هم آشنا
سوام مشهور شد هزیمت روی در پیشانی نهاده سواد متفرق شدند هر چند حضرت جهانبانی حسن قلی سلطان مهردار که از
مخصوصان بساط حضرت بود و جمعی دیگر از مقربان را جهت برگردانیدن آن جماعت پریشان روزگار تعیین فرمودند چون
تقدیر موافق تدبیر نبود فائده نبخشید و الحق رقم مشیت حکیم قدیر برین صورت پذیرفته بود که سواد اعظم هندوستان
از خلل ستمگاران و آسیب جفاپیشگان بمعمولی گراید و مهبط برکات ذات قدسی گشته نخجگاه امید دستگاه حضرت شاهنشاهی
ظل الهی گردد چندین هزار تخم نیکی در مزارع نشئه سبز در ریاض آمال مخلصان افشانده آید و خلاصه سخن آنکه ایزد جهان آفرین
اینچنین بسرت را در لباس چنین حال که موجب ازدیاد حیرت و حسرت هوشمندان گردد بظهور آورده اسباب حکم
و مصالح را سرانجام داد چه اگر این واقعه نامالایم بظهور نیامدی در مشاغل تسخیر ماوراء النهر کار بیچارگان هندوستان
در تعویق ماندی و سرانجام این ممالک که مامن متوجهات هفت اقلیم است در حجاب تاخیر افتادی و بالجمله چون مخالفان
ازین قضیه نامرضیه آگاهی یافتند مهم برهم خورده خود را انتظام داده به تعاقب در آمدند و حضرت جهانبانی بنفس نفیس
مبارزتهای شگرف و محاربتهای بزرگ که مضمون کارنامه قتال روزگار را دیباجگی ... آوردند و در آن
بیشه شیران نبرد رخش جهان گرد زرین فام که اسپ آشنا طرزین نام داشت و محمد خان حاکم هرات پیشکش کرده بود
و آنحضرت بران سوار بودند بزخم تیر افتاد و حیدر محمد آخته بیگی اسپ خود پیشکش آن پیشوای دولت و دین نموده
باین خدمت سربلند گشت و حمایت ایزدی آن صاحب سریر سروری را نگاهبانی فرموده بامن رسانید
و اکثر همراهان آثار بدبختی را بچشم خود دیده برفاقت پست فطرتی و دون همتی هر طرف پراگنده شدند تفصیل
همرهان موکب عالی رقم زده کلک بیان میگردد میرزا هندال میرزا سلیمان قراچه خان حاجی محمد خان
تردی بیگ خان منعم خان خضر خواجه سلطان محمد قلیخان جلایر اسکندر خان قاسم حسین خان حیدر محمد
آخته بیگی عبدالله خان اوزبک حسین قلی مهردار محب علیخان میر خلیفه سلطان حسین خان بالتو سلطان

فرمانست میرزا شاه بداغ خان شاهم بیگ جلایر شاه قلی نارنجی محمد قاسم موجی لطف الله سیهری شاه الوسالی
اتکه محمد پراکی جالدری و بعد از سه روز سر تیغ جیا خسته الشان ل افتاد و درین میرزا محمد قلی تیغ کمان که
براه رست افتاده بود جز موکب عالی یافته ملحق شد و درین منزل منشور عطوفت نام نامی حضرت شاهنشاهی و محمد رست
حق عصمت که در دارالامان کابل بودند مرقوم خامه عنایت مصحوب بیگ محمد آخته بیگی روانه ساختند و رشید خان
حاکم کاشغر که پیوسته سلسله جنبان عقیدت و اخلاص بود مفاوضه عطوفت ارسال نموده جز مقام اشرف را
نگاشته بود که برادر بدیت محمد کامران بمقتضای طبیعت فتح نفاق رخس وفاق تیغ نموده باست محبت
و دولتخواهی را بالکلیه فرو گذاشت و بسیاری از مردمان را زحمت یاوری نکرد لاجرم این سفر بخاطر خواه اتحاد دوستی
میسر نشد ملکه باعث مزید ملال و کدورت خاطر گردید و شکرانه سلامتی کرد بسیمه که احمد کرد تسلی بخش خاطر محبت انما
تواند شد در آن مفاوضه قدسی سمت اندراج یافته بود و از انجاست در میان غوربند رول دولت کرده شب دیگر
بخواجه سیاران ورود اقبال فرمودند و از انجا بالقرابغ و از انجا بمنوره ورود سعادت اتفاق افتاد و حضرت شاهنشاهی بتاسی
کامیاب استقبال شده درین منزل ادراک ملازمت گرامی فرموده مشمول انظار عنایت شدند و از انجا بسعادت
مسعود بچتر اقبال سایه گستر دارالملک کابل گشتند میرزا سلیمان راه بدخشان رفت و میرزا ابراهیم به قندوز شتافت
و سلیم خان بیز همراهی میرزا به قندوز آمده ابراهیم بیگ کابل رسیدند و شاه بداغ خان که داد جلادت و مردانگی داده بود
در قید غنیم افتاد و میر شریف بختی و خواجه ناصرالدین علی مستوفی و میر محمد بیتی و میر خان بیگ داروغه عمارت و خواجه
محمد امین کنگ امیر تمین حال پیش آمد باقی جمیع ملازمان درگاه در حریم سلامت ماندند چون اتالیق و جمعی دیگر از
اوزبکیه که او را یک مدت افتاده بودند خلاصی یافته بولس خویش رفتند و انواع عواطف و مراحم بادشاهی
بیان کرد میر محمد بان در تحف مانده بمردم بادشاهی که پیش او بودند سلوک آدمیانه کرد داد دارالملک کابل ساحت
و آنحضرت در مستقر خلافت متمکن گشته از مراجعت از عزیمت دوری عین صلاح دولت گشته در انتظام مهام دین و
دولت توجه عالی مبذول داشتند و خواجه جلال الدین محمود را که برسم رسالت پیش حاکم ایران فرستاده بودند و
خواجه بجهت بعضی سوانح در قندهار توقف نموده بود فرستادن او را طرف کرده باز پس طلبیدند و خواجه عبدالصمد و
میر سید علی که در فنون تصویر و نقاشی یگانه آفاق و نادره ادوار بودند مصحوب خواجه سعادت بساط بوس فایز گشته
مشمول عواطف بیکرانه گشتند و خواجه سلطان علی که بخطاب افضل خانی اشتهار داشت از عهده مشرفی خزانه
وزارت سرفراز ساخته دیوان جزو گردانیدند و دیوانی جمع بخواجه میرزا بیگ قرار یافت و حال میرزا کامران آنکه چون
حضرت جهانبانی از فرط شفقت و عطوفت ذاتی تقصیرات عظیمه میرزا کامران بخشیدند کولاب را با و مرحمت فرمودند
و چاکر بیگ کولابی ولد سلطان ویس بیگ همراه میرزا ساخته رایت توجه بجانب کابل برافراشتند و چنانچه گذشته بود

که میرزا بجاکر بیگ بدسلوکی نموده او را از انجا اخراج کرد و آنچنان بخششی و الا را بطاق نسیان نهاده اندیشهای
تباه بخود راه داده مترصد فرصت بود در هنگامیکه حضرت جهانبانی در کابل عدالت گستر بودند همیشه لوحه بابت
در وغ آمدن خود را معروض میداشت و آنحضرت از صفای طویت و نیک گمانی که شیمه کریمه شهرک نهاد آن
سحبان ناز است او را تسلی آمیز احکامی نوشته متوجه بلخ شدند میرزا این فرصت را غنیمت شمرده اراده رفتن کابل باز بخاطر غدار خود
مسمم ساخت و اندیشه بغی و فتنه که مخمر طینت او بود بظهور رسید و تحریک سلسله مکر او و امرای تنک مایه اخلاص تنگ
حوصله ارادت دران یورش چنانچه گزارش یافت انواع نفاق بعمل آوردند چون آن حضرت مراجعت نموده ظل عدالت
بر دار الملک کابل انداختند میرزا کامران میرزا عسکری را در کولاب گذاشته متوجه قتال میرزا سلیمان شد میرزا سلیمان
بی جنگ از طالقان بقلعه ظفر شتافت میرزا کامران مابوس بیگ اطالقان سپرده خود متوجه قلعه ظفر شد میرزا سلیمان
و میرزا ابراهیم جنگ را مصلحت وقت ندیده اسحق سلطان را بقلعه ظفر بازداشته خود را بسنگ بدخشان کشیدند و بموضع حرم
رفته منتظر تائید آلهی نشستند میرزا کامران از جانب میرزا سلیمان بخوشی فراغ حاصل کرده متوجه قندوز شد و میرزا
هندال اولا از راه فریب دوستی نمادر آمده حرف یکجهتی درمیان آورد میرزا هندال سخنان او را گوش نداشته بر ثبات
عهد خود ایستاد و میرزا کامران با استعداد تمام قندوز را محاصره کرد میرزا هندال در مراسم جنگ و قلعه داری دقیقه
فرو نگذاشت و میرزا کامران چون کاری نتوانست ساخت با وزبکیه متوسل گشته از ایشان کمک خواست
و جمعی کثیر از اوزبکیه بکمک او آمده شریک محاصره شدند میرزا هندال بجهت استقلال و یاری دادن محالات
کرد معنی رهنمونی بشاهزاده مسعود دست تدبیری پسندیده انگیخت و خطی از جانب میرزا کامران بجانب خود
نوشت مشتمل بر تجدید عهد اتفاق و فریب دادن اوزبکیه و بروش بخته کاران آن فریب نامه را بقاصدی داد که خود را
بدست اوزبکیه انداخت بعد از کاوش قاصد چون خط ظاهر شد و از مضمون آن ظهور پیوست که ایشان بهم اتفاق
نموده اوزبکیه را هدف تیر بلا و اسیر کمند ابتلا خواهند ساخت اوزبکیه از مطالعه آن برهم خورده محاصره را گذاشتند
و بولایت خود مراجعت نمودند و کار قلعه ناساخته ماند و متعاقب این حال خبر رسید که جاکر بیگ کولاب را محاصره دارد
و میرزا عسکری شکست خورده در قلعه در آمده است و میرزا سلیمان و اسحق سلطان یکی شده قلعه ظفر را در تصرف
خود آورده و اسحق سلطان را که با و متعلق شده بود مقید ساخته میرزا کامران ازین اخبار سراسیمه شده از کار قندوز
نا امید گشته بسیر دولت و مابوس را با جمعی بر سر میرزا سلیمان فرستاد و خود بجانب کولاب شتافت جاکر بیگ خود
را بکناره کشید میرزا عسکری بر آمده میرزا کامران را دید و میرزا موحی الیه را همراه گرفته متوجه دفع میرزا سلیمان شد
و نزدیک شاق فرود آمده بود که جمعی کثیر از اوزبکیه که بسرداری سعید بیرتا ولی آمده بودند گذر آنها بار دو میرزا
افتاد و تمام آن تاراج رفت میرزا کامران و میرزا عسکری و میرزا عبد الله مغل با معدودی بطالقان آمدند

وسعید بکور حقیقت کار آگاه شد اوراق را بامهر تمام شهود تمام خود پیش میرزا فرستاد از بیات ماتم باسم معلق
است میرزا با آنکه میرزا سلیمان هیبت الله توجه به میرزا کامران شد میرزا ابو القاسم خود را بدخشان برد
بحویت متوجه شد کلاه و صحائف ناسپاس خود را و رسالن هزاره کشید از اینجا مال کابل بواقعی دانسته آمدن کابل را
رمش کرده و دیگر قرار داد چون امرای اساق نسبه حضرت جهانبانی پیوسته میرزا را تحریص آمدن کابل میکردند از فرط
فریب افسون المجیان را بدرگاه حضرت جهانبانی فرستاده معروضداشت که مقصود من از آمدن آنست که از گذشته
عذرخواهم و خدمت آنحضرت از سر گرم امید که تقصیرات و جرائم من بالطاف بادشاهی معفو گردد شعر
بار آمدم که سجدهٔ آن خاک پا کنم + گر طاعتی قضا شده باشد ادا کنم + امید که در مرتبه بوسیله یکجهتی از بار گران شرمندگی
نجات یابم آن حضرت از صفای طینت سخن [illegible] را العیار زر خالص فرا گرفته تصدیق مقرون داشته

نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی از کابل و محاربهٔ بمیرزا کامران و دیگر وقائع عبرت افزای

چون آمدن میرزا کامران بحدود کابل نزدیک شد جمعی از دولتخواهان دوربین بموقف عرض رسانیدند که
ناسپاسی بنیاد گمراهی را هدی و سپاسی نمیباشد هرگاه مکر و تزویر و غدر و تشویر این حق ناشناس چندین مرتبه
تجربه پیوسته اولیای دولت و موافق حزم آنست که از طریق احتیاط از دست نداده حکم شود که سراپردهٔ اقبال برون
زنند لوای نصرت بر سر راه اهل غدر برافرازند و سپاه نصرت قرین استعداد در اصل نمایند هرگاه اندیشهٔ این کار کرده شود
از غدر و فریب ایمنی خواهد بود اگر فی الواقع میرزا از کردارهای ناصواب خود پشیمان باشد راه تلخی پیش گیرد
بفر بساط بوس استعداد یافته بنوازش و خصوص عواطف بادشاهی اختصاص خواهد یافت و اگر درین مرتبه
هم همان شیوه ناسزا در دماغ غرور او متمکن است از این طرف مراتب احتیاط مرعی شده باشد آنحضرت را از استماع
این کلمات سلطنت اساس عزیمت نهضت عالی بجانب خورسید که راه آمدن میرزا مصمم گشت و در اواسط صفر
بیجاه نهضت همایون از کابل رایات عزیمت افراخته متوجه آنصوب صواب گشتند و آن والا گوهر گرامی مهتر یعنی
حضرت شاهنشاهی را از فرط مهربانی در کابل گذاشته نهضت اورنگ آرای جهت و سد گزین حیار [illegible] غایت
ساختند و حل و عقد کابل بمحمد قاسم خان برلاس [illegible] و قراچه خان و مصاحب بیگ و جمعی دیگر از تیره
روشن بختان که وابسته اگرچه شورش بیش بیار [illegible] همت دنه در سرشت ایشان بود حوصله شده مقدمات
حق ناشناسی پیوسته میرزا کامران را آمدن کابل بجد تر ساختند که با جمعی کس آمده می بینیم و مردم بگمکت بادشاهی

ج اول ۲۱۹

را باندیشهای ناصواب جدا خواهیم ساخت و بآسانی ملک کابل بدست خواهد آمد بوالعجب کاری که ارکمال
ناانصافی مانند آنچه از اقران وهمسران نخود در خود امید از نداز عهده تسکین ناادرستی و عدم استقامت همه آنرا بی محابا البته حسب
ولیعهد خود تعلل میسازند و چشم نابینای خود را قبیح آن نمیگشایند بلکه آن قبایح را از حسنات می شمارند و از تدبیرات
و کرزبهای خود حساب میکنند هر چند اخلاص و درست معاملگی را فهمیده اند و از نوکران خود جسته جسته آن
دارند اما مغلوب خوی تباه خود گشته آنچنین نرد دغل بازی و بیوفائی با چنین صاحبی یکسازی می بازند عجب
و صد هزار عجب این چه تیره دلیست و اینچه خیره رائی انکاشتم که حلایق خوبیها و تبرائت بزرگیهای این ذات قدسی
در نمی یابند معامله فهمی رسمی چه باشد آنچه از ملازمان خود توقع دارند با آن مقدار احسان خود را که مورد چندین الطاف
و عنایات اند که یکی از آنها تمام عمر برای حق گزاری کافیست با صاحب ولی نعمت بر خلاف آن سلوک میکنند
و از سفلگی و بدرائی در برابر چنین پیش می آیند آری کسیکه بمخالفت و شرارت سرشته شد ظهور امثال این امور
از وجه بعید و کور مادرزاد را از پرتو خورشید چه طرب چشم اخلاص این قوم سبل نفاق بی نور شده و سینه محبت
این فرقه بورم غرور تنگ گشته حقوق نعمتهای صاحب را کجا توانند شناخت و قدر جانهای ولی نعمت کی
توانند ادراک کرد چه جای شکر آن نعمای نامتناهی توسن نفس اماره این حود کامان نه آنچنان خیره است که تیز رفتاری
سرزنش لجام اورا تواند کشید به نیروی سر پنجه نصیحت عنان آنرا توان تافت داد باری آنحضرت سرنوشت آسمانی از
کابل کوچ فرموده قرابانغ محط موکب مقدس ساختند و از آنجا بچاریکاران و از آنجا آب باران نهضت فرمودند
اتفاقا درین منزل حوضی آمده بود حضرت سواره اسپ راندند و جمعی از ملازمان که در نواحی بودند لاحظه
نیک و بد زمین باطراف رفته سالک مسالک خویشتن داری گشتند آن حضرت را این روش ناپسند آمده
پسند نیامد بجهت سرزنش این فرقه تفرقه آئین شرح اخلاص جانبازان فدائی شاه اسمعیل صفوی که خود را از فراز
کوه آسمان ارتفاع بگرفتن رومال کی بر نشیب زمین انداخته خاک را پرستند و نام نیکنامی و جانسپاری بلند
ساخته معمار اساس حقیقت گشتند بر زبان اقدس راندند گمان صالح آن حضرت در حق بندگان خود در امر تنبیه
و فکرهای کوتاه خویشتن داری تیره روزگاران باین درجه القصه قرابجت و مصاحب منافق دگر گروه دیگر
که شعله افروز شراره شرارت بودند بواسطه بی واسطه بوقت عرض رسانیدند که معامله کوه در میانست و شعاب
جبال متعدد و بیرا مسدود می خواهد بود و دولت خواهان جانسپار را راههای مختلف تعین باید کرد که میرزا از
راهی مدر نرود و همگی خیال این اندیشان آنکه سپاه فراهم آمده را پراگنده سازند تا کار میرزا کامران سرانجام پذیرد
حضرت جهانبانی که از لطافت سیرت و حسن سریرت در حق مردم بجز حسن ظن راه نمیدادند تدبیر این حرام نمکان
شوربخت بر صواب پنداشته حاجی محمد خان کوکی و میر برکه و میرزا حسن خان و بهادر خان و خواجه جلال الدین محمود

و چلبی بیگ و محمد خان بیگ ترکمان و شیخ بهلول و حیدر قاسم کوه بر و شاه قلی نارنجی از الغوث ضحاک و بامیان
فرستادند و شمشیر خان و جمعی کثیر از ملازمان عتبه اخلاص از راه سال النگ قبیس فرمودند و قراچه و مصاحب و قاسم حسین
سلطان و جمعیکه در ملازمت اقدس مانده بودند روز بروز ناصیه احوال اقبال قرین بادشاهی را نوشته روز بروز بمیرزا
کامران میفرستادند و پیوسته با نیرنگ فریب و فسون بعرض حضرت جهانبانی میرسانیدند که میرزا را درین مرتبه
حریت خدمتگاری امری دیگر مضمر ضمیر نیست چون از اهل اخلاص در ملازمت کمتر ماندند و هنگامه اهل نفاق
که در لباس عقیدت حیله پرداز بودند گرم شد میرزا کامران که از شکوه بادشاهی و فراوانی لشکر در تیه حیرت سرگردان
بود بر راه ترک خدمت و بر روی ادراک ملازمت از نفاق این گروه بی شکوه آگاه گشته مدّاخل منافقان
از راه ضحاک و بامیان بکتل دره قبچاق که از توابع غوربند است توجه نمود و پیش دولت و مقدم کوکه را با سعید
هراول ساخت و خود عقب شد و مجموع مردم خود را دو فوج کرده روان شد هم دریکه یکی از رعایای آن حدود
از آمدن میرزا کامران و خدا ادلتی ادمسامع جلال رسانیده قراچه که سر فتنه مدلیان بود بعرض رسانید که بر حرف
و حکایت امثال این مردم گوش داشتن و برار حیف دل نهادن موجب تفرقه خاطر و باعث توهم آن جماعت
میشود و اگر بموجب این خبر قصد جنگ کرده استعداد سکار نموده شود و بر آید چون این خبر بمیرزا کامران رسد از داعیه ملازمت
مساعد خواهد شد درین حرف و حکایت خبر آمدن میرزا و قصد نادرست او متواتر بنوالی رسید سبحان الله هنوز نفاق
و تیره دلی این ناموافقان تاریک درون بر مرآت باطن پرتو اشراق نمیگذرد و در خاطر اقدس حرکات ایشان بامری
دیگر جلوه نکرده تا آنکه آمدن مخالف بعزم مخالفت متحقق و متقرر شد حکم عالی شرف نفاذ یافت که جمعیکه همراه سوار شوند
و خود بدولت پای همت در رکاب جلادت نهادند و در اندک فرصت معرکه قتال گرم شد میر محمد آخته که از امنای
درگاه بود و محمد خان جلایر و جمعی دیگر از یکهای جانسپار پیشتر روان شدند و میر محمد آخته که لخت جگر لال خانه پاری بود
قدم در دایره دار و گیر آورده چندان در جانستانی اعدا تیغ بیکار را آب داد که در سر این کار رفت دیگر میرزا قلی خرتمی
با در میدان کارزار جیان جولان داد که دمار از روزگار آن زمره بیدولت بر آورده در اثنا ازدحام کشاکش و هجوم کثرت
زخمی از اسپ جدا شد بیسرش دوست محمد او را ناکام دشمن نتوانست دید مغز تیش دوید و در حیات پدر کار عظیم ادا نمام
ساخت و آن مقدار تردد و چپقلش نمود که خود هم متحمل و سلامتی گشت و حضرت جهانبانی سربلندی بر آورده اندازه
گاه سپاه موافق و مخالف مینمودند تا آنکه از طرز کشش ملازمان درگاه و روان شدن ایشان قوت جانب
مخالف حقیقت مکر و فریب آن سیه بختان تیره روزگار معلوم آن قدسی صفات شد شجاعت ذاتی و بسالت
فطری در جوش آمده سنان جانستان از سر قهر و سلمه غضب واگرفته خود به فوج مخالف تاختند و فوج دشمن از
هیبت آن بادشاه الانکوه شرق شتاب گوشه تیری از اسپ خاصه رسید و پیک بابای کولابی در بسته ناپالسته از

۲۲۲ ج اول

عقب آمده شمشیر انداخت آنحضرت برگشته نظر قهر برو انداختند و بهمان نگاه تیغ دست از پا حطا کرد و منهزم گشت که بفرحت خان متهور ست آمده آن بیدولت گریزان میرزا نجات اسپ ابلقی که سوار بود بنظر اقدس درآورد و آنحضرت بران رخش سعادت سوار شدند و اسپ خود را بمیرزا نجات عنایت فرمودند درین اثنا عبدالوهاب که از پیادولان معتبر بود آمده شرح پیوستن امرا بمیرزا کامران معروض داشته باد خاصه اگرفت که چه وقت حقیقت تا از ازل انزال چنین آمده که گاهی دل مرد از زلال آمال لالا لبست گاهی از گردش تیج درد گاهی گشته روحی پریشان دار داری تقدیر ازلی که منتظم سلسله درویشی و بادشاهی و مرتب دائره شید و شناهی ست بستگیها را کلید گشادگیها داشته و سربلندیها را نتیجه افتادگیها کرده است تا درظلمت سرای شبهای تاریک نگذرانند قدر جهان افروزی خورشید عالمتاب ندانند تا لب تشنه سراب فنای طلب نگردند بسیرابی چشمه مقصود نرسیدند مصداق این حال و منطوق این مقال واقع ایست که درین روز بتاریخ احوال سلامت مآل حضرت جهانبانی شده آنحضرت بجانب ضحاک و بامیان که جمعی کثیر از امرای اخلاص سرشت را دران صوب فرستاده بودند متوجه شدند عبدالوهاب و فرحت خان و محمد امین و سبحان و چندی دیگر ملازم رکاب نصرت اعتصام بودند محمد امین و عبدالوهاب حکم شد که چند آولی کرده می آمده باشند و بواسطه ضعف بسیاری تردد و آسیب زخم جیبه را از بالای والاشی خود درآورده بسبحان سپردند و از ساده لوحی جیبه خاصه را انداخت روز دیگر بسیاری از ملازمان درگاه آمده بدولت ملازمت استسعاد یافتند روزی شاه بداغخان و تولک قوچین و مجنون قاقشال که مجموع آن ده نفر بودند بچند اولی و خبرگیری کابل رویه فرستادند بغیر از تولک قوچین هیچ یکی برگشت و او دران روز بازار امتحان مشمول عنایت گشته بمنصب قوربیگی سرفراز شد و جمعی از معتبران را طلبیداشته کنگاش فرمودند حاجی محمد خان که غزنین جایگیر او بود و نفاق را بجهته از دیگران در کانون دل سینه تپت رفتن قندهار صلاح دید و پایه قبول نداشت و گروهی رادر میان رفتن بدخشان و میرزا سلیمان و میرزا هندال و میرزا ابراهیم را همراه گرفتن و سرانجام لشکر نموده توجه کابل را مصلحت دانستند و طائفه از بهادران جانسپار فراخور پردلی و قوت شجاعت سخن کردند که امروز که میرزا کامران از باده درد آمیز نفاق کوته اندیشان تنگ حوصله مست و مدهوش غفلت ست و ما سعادت یافتهای بارگاه جانسپاری فدائیان عرصه حقیقت گزاری در قدم حضرت هستیم دیگر کدام روز بکار می آئیم لائق دولت آنکه همه یکدل و یکجهت شده در رکاب نصرت متوجه دارالملک کابل شویم امید واثق که بی رفتن بدخشان مهم میرزا کامران ساخته و پرداخته آید چون فریب و نفاق جمعی کثیر از زرتیب یافتگان درگاه تبازگی معلوم شده بود اعتماد برین رای نفرمودند حزم و احتیاط در یورش بدخشان صلاح وقت دانسته از راه یکه اولنگ نهضت فرمودند حاجی محمد شاه محمد برادر خود را با مردم خود درچنین وقت رخصت گرفته بغزنین فرستاد آنحضرت بخط مقدس خود منشور سلامتی خود بحضرت

شاهنشاهی نوشته باو سپردند که بهر وضعیکه تواند رسانده برسانی سرنیامهای فتح و نصرت و مواعید وصول موکب
عالی داده و حکم فرمودند که زودتر خود را بعرض رساند و تا هنگامیکه مراجعت ما که انشاء الله تعالی بزودی میسر خواهد
درگاه‌پناه است عرض کند مساعی جمیله نماید هرچند مخلصان صادق بعرض اقدس رسانیدند که اهل نفاق را خود چنین
وفی حد ذاته خاین جانان اعمال نفاق مدت این بی‌تابان سپردست وصلاح کار خواهان مفلس نعل آدر پل
و همه یکپایه و صریح معروض داشتند که او برادر خود را پیش میرزا کامران پیغام فرستاده و خود می‌خواهد که جاسوس در جایه و فرستاده
ساده‌لوحان عقیدت‌شیوه آنحضرت برین مقدمات گوش ننهاده رخصت شاه محمد فرمودند و دیگر سعادت
عنان عزیمت معطوف داشتند اکثر مردم بی‌حقیقت از ملازمت گرامی جدا شدند و جمعیکه نگاهبان حدود اخلاص و
حافظ ناموس حقیقت بودند در ملازمت گرامی بوده کمر خدمت بعزم درست بمیان دوادوری بستند در این راه
بعد از سه روز کلانتران ایماق و توکلچی و سانقاچی که در آن حدود توطن داشتند اسپ و گوسفند آنچه مقدور ایشان
بود پیشکش آوردند و در چنین وقت خدمت شایسته تقدیم رسانیدند و شب در نزدیک یورت آن مردم منزل
اتفاق افتاد و چون صباح آن دولت سوار شدند خبر رسید که کاروان عظیم بسرکردگی میر سید علی سردار
سوداگران عراق و خراسان از هر جنس اسباب فراوان همراه داشته بعزم سفر هند شتافته کمر اهتمام بسته بودند آخرهای روز عمدهای
کاران بسعادت تقبیل رکاب دولت سرفراز شدند و از این خوبی شدنهٔ فتوحات آسمانی شد سوداگران هوشمند عاقبت‌بین
معاملت و امداد جمیل و الحق از سرمایه سعادت روزگار خود ساخته همه ایلان و اسبان ایلیکیش نمودند آنحضرت این را از تاییدات
ازلی دانسته یعنی از سواد آثار بغنیمت دهچل و ده‌پانزده مقرر نموده گرفتند و جمیع ملازمان رکاب دولت و مقربان بساط
قرب قسمت کردند و بخش هر کدام از سرآیان خاصان را بیر جدا فرمودند و تتمه را بهمان جماعه واگذاشتند که بطور خود
هرجا که خواهند بفروشند و روز دیگر کهمرد نمودند موکب اقبال بشتاب بر محمد بیسر میرزا آنجا بود قدوم گرامی را نعمت عظمی شناخته
بخدمت شتافت اما از جنسی که داشت یا از سامانی که داشت در آداب ضیافت غرق شرمندگی را چهرهٔ معذرت نتوانست
پاک کرد و از احاطت درمیان کمال آن مکی نزول دولت فرمودند و در آن منزل از آن طرف آن شخصی فریاد کرده
آواز برداشت که ای کاروانیان در میان شما هیچ خبر بادشاه است چون آواز بسمع مقدس رسید فرمودند که هیچ از آن خبر
نگوئید و از بهر سید که توجه کسی و فرستاده کیستی و در میان شما از بادشاه چه خبر است او جواب داد که من فرستاده
شطری سال الکم که بجهت تحقیق خبر بادشاه فرستاده و در میان ما این خبر شهرت دارد که بادشاه زخمی از معرکه برآمده
دیگر کسی از ایشان را نمی‌دید مردم میرزا کامران حصه خاصه بادشاهی که در آن روز پوشیده بودند یافته پیش میرزا آورده اند میرزا
این واقعه خبر پیدا کرده و در مهالک از این جهت حضرت او را بحضور اشرف طلب داشته فرمودند که مرا می‌شناسی بعرض رسانید که قرار دیدے
پوشیده می‌ماند گفته اند در وسطی خبر خوش رسان و بگو که مستعد و آماده باشند که وقت مراجعت در ملازمت حاضر بوده

خدمات پسندیده بتقدیم رسانند و روز دیگر از پایاب عبور فرموده در موضع اوبچلخان فرود آمدند و درین منزل میرزا هندال
بدولت ملازمت سربلند شده بتقدیم مراسم پیشکش سرافراز گشت و از انجا بامداد محیم سرادقات اقبال شد میرزا اسمعیل
و میرزا ابراهیم بسعادت کورنش مشرف شده لوازم اخلاص و عقیدت بجای آوردند و چون سخن باینجا رسید پیشتر از انکه
حضرت جهانبانی سرانجام لشکر فرموده متوجه تسخیر کابل شوند گزارش قلم باحوال میرزا کامران از ابتدای قریب تا رآمدن
او از کابل که مقدمه خرابی کار او دست ما گزیرست تا تشنه لبان بادیه سخن را از منهل این تتمه سیرابی حاصل شود چون
کارگران قضا و قدر بجهت تشیید مبانی دولت ابدپیوند بادشاهی و تخریب مبانی اصحاب نفاق آن چنان فتحی در
لباس کسر و آن طور شادی در روش غم از ممکن بطون بموقف ظهور آوردند و حضرت جهانبانی باهتمام مخلصان جان
متوجه صحاک و بامیان شدند میرزا کامران از سنوح این امر غریب که در مخیله او نگذشته بود در تعجب ماند و اهل نفاق
توب توب آمده می دیدند و آن معامله را فهم از آمدن این هرزه کاران میرزا سرگرم و خوشوقت گشته دست جفا
بر اهل وفا که بکمال اعتصام بعروه اخلاص بادشاهی داشتند گشاد و در همان محل محاربه بابا سعید قراچه قرابجت را
زخمی پیش میرزا آوردند میرزا نیک پیش آمده از حقیقت حال و خواست مال او پرسید جواب داد که بابا سعید
نادرسته زخمی بمن رسانند آخر تشددات ناپیدا آن مکار بیوفا را تسلی داده بعد از ان حسین قلی سلطان مهردار که از
مخلصان فدائی بود ما را دست بسا دل و جمعی گرفته آوردند و آن حق ناشناس حسین مخلص درگاه را بدست خود تیر
زد و فرمود تا در حضور او پاره پاره کردند و آن سرمایه دار گنجینه اخلاص در راه ولی نعمت خود جان رفتنی و حیات شانی
را بنقد وفا مبیع نمود تا ابد باین سعادت سر بزم آرای مخلصان عقیدت منش گشت و تاجی بیگ که از امرای معتبر
جیبی در گروه اهل حقیقت معدود بود آوردند بیلا حظه او را به تیغ گذرانید بعد از ان بیگ بابای کولابی آمده حقیقت زخمی
شدن حضرت تقریر کرد و میرزا از تنگدلی شگفته شده بس دولت و مقدم کوکه و جمعی را بتعاقب تعین کردند قاسم حسین
سلطان که داد حرام نمکی و کوردلی در ان روز داده بود از ترس و وهم که منافقان مادرست را دستگیر پناه مدینه گو
برده ایستاد و از سراسیمگی نه روی رفتن داشت و نه رای گریختن حسن صدر و جمعی را فرستاده بدلاسا و مواسا آوردند
و میرزا از جنگ گاه کوچ کرده بجاریکاران فرود آمد و درینجا شخصی جبه خاصه آنحضرت پیش میرزا آورد میرزا ازین آوردن
جبه اندیشهای تباه بی ته را بخاطر راه داده از فرط شوق در خانه نگاهداشت و از انجا کوچ کرده کابل را محاصره نموده قاسم خان
برلاس در ملازمت حضرت شاهنشاهی بوده در استحکام مبانی قلعه داری اهتمام نمود و هر چند میرزا او را بمواعید کاذبه
صدق نما فریب میداد او حبل المتین عقیدت و اخلاص حضرت جهانبانی را نگسیخت تا آنکه اراجیف جانکاه را در میان
شهرت داد و جبه آنحضرت را فرستاد بعد عهد و پیمان و حرف و حکایات فریب آمیز بازی داد قلعه را گرفت و آن نوباوه
چمن کائنات و گلدسته بهارستان آفاق یعنی حضرت شاهنشاهی را که بروائح اقبال روز افزون مشام امید فرزنگان

را علم می‌ساختند و انوار خلافت ایزدی از مرآت ناصیهٔ اقبالش متابعت از نافهمیدگی و کوتاه‌بینی مقصد نیست اما حمایت ایزدی که مقارن احوال آن حضرت ست رسم قدیم آن صورت خردمعنی بزرگ را از روی معنی در کنف حمایت داد و از روی صورت در پناه عطوفت خود داشته پیوسته نگاهبانی میکرد میرزا کامران در دارالملک کابل بوده مشغول انتظام احوال خود و سرانجام لشکری بود و میرزا عسکری راه می شاهی که اکنون سعادت انتساب لقب گرامی حضرت شاهنشاهی یافته بجلال‌آباد مشهورست جایگیر گرداین موضعیست دلکشا در حیثیت میان هندوستان و ولایت مشتمل بر جویهای هند و مرغزار با خوشیهای ولایت که شهنشاه جهان نام اقدس منسوب گردانیده معمورهٔ والا گردانید عزیمت آن حدود در انقراضه جان داد و عور شد و آن نواحی بایین دولت مقر ساخت و همچنین مرزبوم خود را جایگیر و علوفه تعیین نمود و با اولیای دولت پادشاهی در مقام گرفت و گیر شد خواجه سلطان علی دیوان را مقید ساخت و دست تطاول گشاده بر دور و جوار مردم نقد و جنس گرفته و در سرانجام بد سرانجامی خود شده و پیوسته از توجه موکب پادشاهی اندیشه‌مند بوده روزی لشکر آرام بگذرانید و مدار مهمات بر خواجه قاسم مهردار نهاد و از راه ظلم و تعدی سامانی که سر بی‌سامانیها باشد می‌ساخت عاقل را ایکه **شعر** درم بر روزشتابان و در زیست ده هیمای عمر کیا سد و نام هنر اندای * قریب سه ماه باین حال گذرانید تا آنکه خطبهٔ نهضت موکب عالی حضرت جهانبانی از بدخشان بصوب کابل بلندی گرفت میرزا از سپاهی و رعیت از هر راه و غیر آن فراهم آورد و با استعداد تمام روان شد باباخواجک و ملا سقائی را در کابل گذاشت و حضرت شاهنشاهی را که آثار سعادت و اقبال از ناصیهٔ دولتش هویدا بود که در ادراک آن خرد و بزرگ و دوست و دشمن همه متحد القول و متفق الکلام بودند بسمت خجستگی ذات و میمنت قدم با حسن مزید احتیاط و مصلحت دیگر همراه لشکر گرفت و ندانست که این خدیو جهان آفرین خجستگیهای گونین را که در ذات اقدس ودیعت سپرده برکات آن بدوستان عاید است نه بدشمنان کوران را از توتیا چه فروغ چون کلام طفیلی بانجام رسید سلسلهٔ مقصود جنبانیدن و بقیهٔ سوانح قدسیهٔ حضرت جهانبانی را رشتهٔ اجمال کشیدن ناگزیرست

معاودت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی از بدخشان و محاربه با میرزا کامران و قرین فتح نزول اقبال به کابل

چون بسعادت روزافزون و همت جهانگشای عرصهٔ اندراب مخیم سرادقات اقبال حضرت جهانبانی شد و میرزایان رهنمونی سعادت گونین مقدم والای آن حضرت را شرف روزگار خود دانسته بکارست شناختند

۲۲۶

ج اول

چنانچه نگارش یافت آنحضرت در امداد فرصتی سامان لشکر و سرانجام کارزار نموده با خاطری حق‌شناس و نیتی نظام بخش از راه کوتل سبز و کوه عزم توجه مصمم فرمودند چون گروهی از سنافقان تیره رای قریب بکابل دولت بودند آنحضرت جهت انتظام خواطر و اطمینان ارباب ظواهر از آسمان فطرت فرود آمده برزمین طبیعت ورکشته سوگندی که در ظاهر پریشان سلسله صورت معتبرست درمیان آورده درمیان آن شد که هرکدام بطرزی مخصوص سوگند دهند که در یکجهتی و یکدلی همراهی نمایند و فرمودند که اگرچه نگارنده صور حقایق آشنای قلم الهی ست و پدید آرنده اوضاع اهل وفا در استقامت و ثبات رجاده صدق و صفا توفیقات ازلی و خاطر ملکوت ناظر ما از همه جمع ست لیکن می خواهیم که دلهای اهل روزگار که خرسب ورنگ ندارند کی بحقیقت گرایند و چهره راستی در آئینه احوال ایشان جمال درستی نماید درین آ ما حاجی محمد خان کوکی که بنه مستمل ادب شناس داشت و نه دل اخلاص گزین بعرض رسانید که بطوریکه حکم می شود همه سوگند می خورند لیکن آنحضرت هم سوگند یاد کنند که آنچه با دولتخواهان از عالم خیراندیشی صلاح دولت در کاری ببینیم و بعرض رسانیم گوش توجه داشته بعمل درآرند میرزا هندال که از عالم حقیقت بهره و ر و از ملاک معامله فهمی نصیبه داشت گفت حاجی محمد اینچه طرز حکایت گفتن و کدام قسم حرف زدنست هرگز خادمان مخدومان و بندگان بخداوندان امثال این سخنان نگفته اند آنحضرت که معدن مروت و بحر فتوت بودند فرمودند که تحنیش باشد بهر طور که حاجی محمد خواهد و از عالم نیکخواهی بعرض رساند آن چنان کنیم بعد از تشیید مبانی عهد و تاکید معانی میثاق از آنجا بدولت و اقبال نهضت فرمودند چون موکب عالی نزدیک بپنج اشترگرام رسید میرزا کامران بدستور معهود ارباب معامله فهمی آماده پیکار گشته و جمعیت سرانجام داده روی بموکب عالی آورد چون مسافت اندک ماند حضرت جهانبانی خواجه ... را منظور داشته میرزا شاه خویش میر برکه را که از اعاظم سادات ترمذ بود پیش میرزا فرستادند و نصایح ارجمند که گوشواره گوش اهل دولت و اقبال تواند شد فرمودند خلاصه آن آنکه همواره طریق مخالفت سپردن و شاهراه موافقت گذاشتن از فرزانگی دور ست حیف باشد که برسر کابل این همه نزاع شود حقوق قدیمه و جدیده را مرعی داشته طریق مصالحت و سبیل مجالست پیش گیر و در تسخیر هندوستان یکدل شده همراهی گزین سید آداب رسالت را بجای آورده صلح و صلاح را قرار داد اما بشرط آنکه چنانچه قندهار بآنحضرت تعلق دارد کابل بمن متعلق باشد باین شرط سه روز در ملازمت بوده متوجه تسخیر هندوستان میگردم چون آنحضرت در مقام رافت و عطوفت بودند فرستاد را مرتبه دوم باتفاق مولانا عبدالباقی صدر فرستاده پیغام دادند که اگر درستی و آشتی را آهنگ مصمم ست و بیجوا که از راه یکجهتی صبیه رضیه خود را در حباله ازدواج گوهر یکتای خلافت یعنی حضرت شاهنشاهی درآر تا کابل را بایما عماشت در آئیم و با تو تو... وی و نفاق و اتفاق ظلمت زدای سواد اعظم هندوستان شویم و آن مماالک

که محل تیر و آفات شد مقام امن و امان سازیم هم کابل در معرض ارمان و بوبا شد و هم هندوستان میرزا میخواست
بدین رای لسان هوش افزای گشته واسطهٔ دولت افزای پادشاهی را گوش جان جای دهد لیکن میرزا قراجه از آنجا که بد
کار و نابکاره بود قبول نکرد و گفت سرانجام کابل القصه دین روز چون لشکر کشید در شمال میرزا بود که تجارت داران
استرشاس بوا سه این جنگ کردن به در آمد شکست داد و دست میرزا ملطائف الحیل جنگ را بر روز دیگر
می انداخت لشکر میرزا خواهان جنگ بود لیکن حاجی محمد خان میخواست حضرت جهانبانی مراعات خاطر او نموده
در جنگ توقف داشتند و دولتخواهان جانفشان همت در نصرت بسته عرصه آرائی مردانگی می نمودند که در
آنجا خواجه عبد الصمد و جمعی دیگر که در جنگ قبچاق از ملازمت دور افتاده بودند فرصت غنیمت دانسته بشرف
ملازمت پیوستند و به مدد و مرهم خوردگی لشکر مخالف را موقف عرض رسانیدند بی اررور گذشته بود که عام و فوق
در رکاب عزیمت آورده به تسویهٔ صفوف و ترتیب آداب جنگ از میمنه و میسره و قلب و مقدمه توجه نموده سایهٔ
شایسته فرمودند و چون عساکر الا بوجود مقدس پادشاهی مجد و جلال یافت و برانغار را با هتمام میرزا سلیمان رونق
پذیرفت و جوانغار بحسن اتفاق میرزا هندال صورت گرفت و هراول شجاعت و دلاوری میرزا ابراهیم منتظم شد و آتش
شر و حاجی محمد خان و جمعی دیگر از بهادران کار آزمای مستحکم گشت و از جانب قلب میرزا کامران بود و میمنه میرزا عسکری
و میسره آق سلطان و هراول قراجه خان افواج طرفین متقابل دو کوه آهنین در جنبش آمده مردانه کارزار شدند
مهتر سنکا و جمعی از ملازمان اخلاص اختیار که بصرورت بعد از قضیهٔ قبچاق همراهی میرزا اختیار کرده بودند
جا یکبارهٔ ره داخل لشکر ظفر اعتصام شدند و دیگر خوبی سوی اول میرزا ابراهیم از فرط دلاوری پیشدستی نمود
بعد از آن سایر افواج قاهره متعاقب در آمدند و سپاهیان با بسیار ازجانبین در آویخته بحملهای مردانه آرائی سرگرم
کارزار شدند آما سر قراجه قراخت بریده پیش حضرت جهان نور بنا آوردند و همگنان از بشارت آن مسائق
فتنه انگیز نجات یافتند بحکم عالی شد که سر شوریدهٔ این حرام نمک را بر دروازهٔ آهنین کابل بیاویزند که موجب عبرت
خودسران نفاق پیشه گردد و ناحیه اوزمان خوانده بودند که سرناپاک کابل این قول بعمل آید از ارتفاقات چنین مسموع
شده که محمد ولی از عادیل سرائی این فتنه اندوزه رگشته میخواست که جهت مدد تقصیرات پیش حضرت جهانبانی آورد
که قسمی شعاری کرده بر ملازمان میرزا هندال بود و در قصهٔ جنگ قراجه را در ادراک شته بود از عقب میرسد طائفه او را
برداشته شمشیر بر فرق او میزند و می شکافد سر او را بریده بملازمت می آورند بی عرصه دار و گیر و جنگ زدن در که او
دولت آخرین کار دانسته بیماری کمر همت بسته بودند میرزا کامران تاب مقاومت نیاورده رو بفرار نهاده و دانسته
که تل تا دیع سحاب اعیالستان آواره شد لشکر نصرت قرین دست بتاراج نهاده اموال و اسباب فراوان بدست
آوردند و اعدای دولت اسیر کمند سطوت یا قتیل تیغ قهرمان گشتند و جمعی نقاب غرق خجالت بر رخ فرو بسته

ندامت را شفیع خود ساخته بهزاران ملامت در زمرهٔ اولیای دولت انسلاک یافتند. و میرزا عسکری بدست
بهادران عسکر اقبال افتاد چنین فتحی که مقدمهٔ فتوحات بی اندازه تواند شد بتائید کارساز از پردهٔ غیب روی
نمود و سرمایهٔ هزارگونه شادمانی شد اما خاطر قدسی مناظر از رهگذر آن گوهر تاراج شهریاری و اکلیل تارک تاجداری
یعنی حضرت شاهنشاهی بغایت نگران بود که بسمع اقدس رسانیده بودند که این نوبت میرزا کامران آن عالی اقتدار
عالی شکوه را همراه آورده است و باطن اقدس از توزع و تفرق بهیچگونه تسلی نمی یافت تا آنکه حسن آخته آن گلبن
گلشن اقبال و سرو چمن سلطنت را بنظر اقدس در آورد و مقدم آن نور دیده را مقدمهٔ سعادت و اقبال دانسته
بر سلامت حال و حصول آمال سجدات شکر بجای آوردند و از غایت شوق بی اختیار آن نور دیدهٔ آگهی را در بر گرفتند
و بعد از ادای آداب شکرگزاری بصدقات و خیرات که شکر عملی است اقدام فرمودند و دلهای غربا و فقرا و ارامل و ایتام
را بفیض احسان و انعام بدست آوردند و هر یک از بندهای جانسپار را چه از رهگذار کامیابی دیدار آن قرة العین
خلافت و چه بعنوان جلدوی نیکوخدمتی به تشریفات خسروانه پایهٔ امتیاز بلند ساختند و بر زبان مبارک حضرت جهانبانی
گذشت که بعد ازین در هیچ یورش ازین نوبادهٔ چمن خلافت جدائی نگزینیم که در قدم سعادت اثر او هزاران دولت
و میمنت منطویست و درین یورش این فتح ارجمند را میامن قدوم گوهر والا میدانیم و مقارن این حال سرت طراز
دو شتر صندوق بار بی ساربان در جنگ گاه پدید آمد حضرت فرمودند که هر کس انچه بگیرد از آنچه ما همین دو شتر
باقدس خود بدولت متوجه شده مهار را گرفته فرمودند که شتر را بخوابانید و به بینید که درین صندوقها چیست
از اتفاقات حسنه آنکه کتب خاصهٔ پادشاهی که در جنگ قبچاق از دست رفته بود بتمام و کمال درین چند صندوق
بود و باعث هزاران شادمانی شد و خواجه قاسم میر بیوتات که افروزندهٔ آتش فتنه بود در استعمال نائرهٔ این قتال
بآتش اعمال سوخته تسکین سورت شور و شر گردید و دو روز بسبح دفع وزری در باغ جاربکاران مجلس آرای
عیش و عشرت بودند چون بمیامن توفیقات ایزدی ابواب نصرت گشوده گشت و شورانگیزان فتنه اندوز
سزا یافتند بساعت خجسته روز دیگر کابل مهبط برکات قدوم گرامی و مورد سعادت جاودانی شد اول در ارک
کابل نزول سعادت اتفاق افتاد مخدرات تتق عصمت سعادت حضور دریافته شادکامی بالظهور رسانیدند و
بعد از آن بطریق سعادت ارتباط باغ را به قدوم میمنت بخش طراوت بخشیده در آنجا بسرانجام ولایت و رعایت رعیت
و مراعات نیکوخدمتان بتکمیل و برانداختن منافقان دورویه اهتمام فرمودند و بندار بیگ و حیدر دوست و مغل قاجی
و دوست علی قورچی را که بکرات ازان حرام نمکی ظاهر شده بود صلاح حال آنها و مردم منظور داشته بیاسا رسانیدند و
همت والا بداد و دهش گماشته معدلت پیرا گشتند و میرزا سلیمان را مشمول شرائف عنایات ساخته رخصت
بدخشان فرمودند و میرزا ابراهیم را بجهت عنایت خاص چند روز نگاه داشته بعد از تمهید بساط سرافرازی شادمانی

امانت اختصاص تخشیده سوختان فرستاده متقرر شد که در زمان مسعود نایش شایسته عفت قباب مخشی
ما نو بیگم را که صبیه بدیعه خاندان خلافت است لوازم الفتاد دار و رواج لطف آید و ضمیر جهان آرای تمشیت
انتظام مهام حال و مال آنشاه هر کدام از ملازمان عتبه خلافت را بصدد مهربانی بشرف اختصاص تخشید

اختصاص یافتن موضع جرج بحضرت شاهنشاهی تنا ولی غزنین و رهنمایان سلطان آگاهی

در هنگامی که تائیدات الهی از الملک کامل قرار آلیک سلطنت و بسط انوار خلافت شد بجهت اسباط خاطر تمیز
جرج را که از توسن لهو گراست نام حضرت شاهنشاهی ساخته آن نوبهال بهارستان اقبال عنایت فرمودند
کاشتباسان آگاه دل ازین عطیه عظمی بفر باسرواری جرج فال زده کوس شادمانی بر جرج سپهر آوازه بلند کردند
و کالت درحالیکه اعظم بودنیها واشرف حداثت بحاجی محمد خان مقرر فرموده اصلاح مزاج او فرموده بودند از آنجا
که او از تنگ حوصلگی بدست شجاعت و معرور اعتبار شده بود داد لیتهای نادرست او دا بهم از در زمان عم
بیداشت و پیوسته ناسپاسی کرده خواهشهای در بار کارکه کارستان لطف می آورد و حضرت جهانبانی از
علو همت و فراخی حوصله که جهانی سکران بود و بیگر اسید مرحمت حیرت فرمانده کامگار آن بود که بهال وجود
السان را که دست پرورده صنع یزدانی نهال بر دمند جاویدین تقدیر است بهر لعرشتی از پاسے تواں افگند
علی الخصوص کسیکه در میان افراد بفردی جمل با فراوانی شجاعت با اعتباری دیگر از صفات و کمال و صنائع
شریعه امتیار داشته باشند اما آن گوهر بدولت از تیره بختی و تیره روزی این راز دلی الکاشته از اساس مرید حصول
و دمیاحت و آن حضرت همواره انعام فرموده مشمول عنایت و التفات مید اشتند و با جمله دران ایام سعادت
فرجام پیوسته الواث ادہ دہش و اسباب لطف و قهر که سر رشته نظام عالم و عالمیان بآن مربوط و منوط است
کشاده و جمعیت بخش پراگندگیهای زمانه بوده تیر آرای فرماندهی و فرمانروائی بودند میرزا کامران بعد از شکست از
مواضع اشتر کرام مدتی حالیکه از نتائج یاحق ناشناسی توان تمرد و ارتکاب کافر نعمتی توان دانست ناهست لشکر
آق سلطان را دو خضر خواجه خان و تاسعی قبچاق و تمر تاش انکه و سلتق قوم و علی محمد و حه کی خان و ابدال و مقصود
و چیچی باشند از جانب ده سر خود را سراسیمه در میان افغانان کشته در مرز امهدال و حاجی محمد خان و خضر خواجه خان
و جمعی کرشعاقت آنها شتافته بودند اهتمام لائق بگرفتن میرزا نا کرده مراجعت نمودند افغانان سر راه بر میرزا گرفته همه را
تاراج کردند میرزا مد ملیته آنکه با اسبے تسا سد حیا حضرت زده ملباس قلندری خود را بملک محمد مند راوی که از ارباب
معتبر لمغانات رسانید و او حقوق سابق میرزا را منظور داشته در مراعات احوال میرزا شد میرزا این حوادث که
هر یکے بردمو تمه تازیانه الیست قوی از سیر عبرت گرفتن و از خواب غفلت بیدار گشتن اصلا تنبیه نشده باز سر

غنات خود شتافت وطائفه از سیاهیان آدم صورت که نه دل حق شناس داشتند و نه چشم حیا سرشت و همیشه کار ایشان فتنه سازی و حیله اندوزی بود از راههای ادبار گرد میرزا فراهم آمدند چون این خبر در اردوی معلی رسید اهل نفاق را بازار گرم و ارباب اخلاص را جگر خون شد درچنین وقتی که آتش آشوب و فتنه زبانه آور بود حاجی محمد خان بی رخصت برخاسته بغزنین رفت حضرت جهانبانی مقتضای شاهنشاه سازی و کمال قدردانی اینچنین حرکت شنیع را بار حسنگ ناکاسته التفات نه فرمودند و بجهت دفع و رفع میرزا کامران جمعی از ملازمان حضرت علیه مثل بهادر خان و محمد قلی برلاس و قید دق سلطان و جمعی کثیر از بهادران جانسپار تعیین نمودند چون عسکر اقبال نزدیک میرزا رسید میرزا خود را بسرعت در تیره علیکا رد علیسنگ کشید امرا بتعاقب افتادند میرزا آن حدود را گذاشته بجانب افغانان خلیل و مهمند پناه آورد و دیرستان و گروهی چند که برو گرد آمده بودند بازاز هم پاشیدند و افواج قاهره از موضع غزه و شهیدان بفتح و نصرت مراجعت نمود و چون خاطر اقدس فی الجمله از شرارت میرزا قرار یافت بجهت مزید اشتیاق میرزا سلیمان و ازدیاد عواطف خسروانی نسبتی بخاطر اشرف راه یافت خواجه جلال الدین محمود و حضرت مآب بی بی فاطمه را بجهت خواستگاری خانم صبیه میرزا سلیمان بصوب بدخشان فرستادند که چون این نسبت بحضرت جهانبانی قرار یابد خاطر از مهم بدخشان مطمئن می شود و میرزا سلیمان از اتفاق و التیام بتازگی استحکام یابد و میرزا عسکری را با و سپردند که میرزا سلیمان رساند و بمیرزا سلیمان حکم عالی شد که میرزا عسکری را از راه بلخ محمل سر حجاز سازد میرزا سلیمان مقدم فرستادها را گرامی داشته در مراسم تعظیم دقیقه فرو نگذاشت و امتثال امر عالی نموده میرزا عسکری را بجانب بلخ روان ساخت میرزا از ندامت و خجالت بودن این دیار بجز دشت را نتوانست داد و براد و مراحله ناشکیبائی قدم در مرحله این سفر دور و دراز نهاد و در سال نهصد و شصت و پنج در میان شام و مکه پیمانه عمر او پر شد و مسافت زندگانی آنجا سپری گشت و میرزا سلیمان این نسبت حضرت جهانبانی را آمدن مقدسات بیگمان و رسیدن ارکان دولت و وکلا انسال شدن آن عفت قباب قرار داده با عرضه داشتی مشتمل بر عجز و انکسار آینده ها را با احترام بازگردانید

توجه موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی باطفای نائره فتنه میرزا کامران بار دیگر

از آنجا که عادت را طبیعت خامسه گفته اند هر که بعادت بد معتاد شد مثل کژدم از نیش زدن بی اختیار است و کیف که در نهاد خود بد اندیش شرارت انگیز واقع شده باشد و در مزاج ایشان با طبیعت عادت نموده باشد بنا برین میرزا کامران باز بطبیعت و عادت خود مائل گشته حرکات ناخوش خود را دستمایه سرای خویش گردانید و جمعی از افغانان خلیل و مهمند و طائفه از اوباش که نیک از بد جدا نتوانند کرد بخود همراه ساخته در مقام تاخت و تاراج در آمد و حضرت جهانبانی که آرام بخش زمین و زمان بودند فرو نشاندن این شورش را از عبادات دانسته

سرمیت توجه بر اصل قرار دادند خواجه اختیار و میر عبدالحی را که از مقربان بساط عزت بودند بغزنین فرستادند که
منشور عاطفت رسانده حاجی محمد را از ظلمت بداندیشی بنور حق شناسی هدایت کشند و تا متوجه شدن قدم در
رکاب عزیمت آوردن بمسامع عز و جلال رسانیدند که میرزا کامران با چندی از اوباش بی سر و پا قلعه اکه نزدیک
چارباغ در حوالی جلال آباد است محاصره نموده آنحضرت آمدن حاجی محمد خان مقید ناشده بسرعت تمام بصوب
جلال آباد توجه فرمودند میرزا کامران باستماع این خبر از روی سراسیمگی فرار نموده بار خود را بسر دها کوه کشید. از انجا ره
منکش و کردیز شتافت که شاید خود را بحاجی محمد تواند رسانید که آن بخت برگشته میرزا ... و سرگذشت حاجی محمد
آنکه چون ایام ادبارش قریب رسید اندیشهای فاسد از باطن خبیث او بیشتر بظهور آمدن گرفت و فرستادها
پادشاهی را بحرف و حکایت نادرست و وعده آمدن دروغ رخصت داد و قاصدی بمیرزا کامران فرستاد که تا چند
در کوه و دشت سرگردان باشید زود خود را باینجا رسانید تا باتفاق کاری ساخته آید قضا را میرزا خان که از
قندهار بقصد ملازمت روان شده بود بغزنین رسید حاجی محمد که با خان مذکور توقان بود باستقبال رفته گریبانها
محتی بود که بهانه ضیافت درون قلعه برده قلعه را بنماید و خان متوجه قلعه بود میر جلش که همراه حاجی محمد خان بود
اشارتی بخان کرد که خان ازان اشارت بغدر و کید او مطلع شده عذری دلپذیر آورده فسخ رفتن قلعه نموده
بیرون شهر بر سر خیمه فرود آمد و حاجی محمد را بلطائف الحیل مطمئن ساخته همراه خود بکابل برد و عرضه داشت مشعر
بر آمدن خود و آوردن حاجی محمد ارسال داشت و حضرت جهانبانی چون بدولت شنیدند که میرزا کامران خود را بگذر
کابل کشیده است بسرعت تمام متوجه کابل شدند میرزا کامران یک منزل کابل رسیده رسیدن جهانبانی
و آمدن خان حاجی محمد خان شنیده باز سراسیمه خود را باصحاب لمغانات کشید روزی حاجی محمد خواست که از دروازه آهنین
بکابل در آید خواجه جلال الدین محمود که حکومت کابل بار معوض بود نگذاشت که درون قلعه در آید و لشکریان در
پیغام داد و آن تیره روی تیره رای را وهم غلبه کرده بهانه شکار قراباغ روان شد و از کوتل سار گذشته خود را
بمانقوچ قار رسانید و از دامن کوه ... و الله در الطریق المغار بغزنین شتافت مقارن این حال کلیات نصرت اعتصام
حضرت جهانبانی که بدفع طغیان میرزا کامران متوجه کابل شده بودند در سیاه سنگ نزول اجلال فرموده بودند میرزا خان
بعز بساط بوس سربلندی یافت حضرت جهانبانی حکم فرمودند که لشکری در پی آید که تعاقب میرزا نمایم تا یکبارگی
خلق از تفرقه ... نجات یابند لیکن چون خاطر از ساحت حاجی محمد جمع نبود اتفاق اولیای دولت بر این شد که از حاجی محمد
خاطر جمع نموده ... سال کار میرزا نمایند آنحضرت لشکر را دل از این داشته میرزا خان را بحاجی محمد تعیین فرمودند و چنان
تنبیه ساختند که تا بطریق مدارا کار ساخته شود ... روی کار بر کرد و بهر رنگی که باید حاجی محمد را بیاورد میرزا خان
تدبیر شایسته او را بجه در دام ساخت و بعد از عهد و سوگند حاجی محمد در موضع ... آمده جهانبانی را دریافت و

ج اول ۲۳۱

خانخانان او را همراه گرفته بملازمت آن فرمانروای جرم بخش عذرخواه آورده استعفای جرائم او نمود و بعد از آن
بچهار و پنج روز بجانب لمغانات که گذرگاه میرزا بود نهضت عالی اتفاق افتاد با وجود آنکه تا بازگشت چندین تقصیر از
حاجی محمد بظهور رسیده بود مدام آن قبائح خود را ناکرده شمرده باز در فکرهای تباه تر گام جرأت نهاده و حرکات شنیعه بظهور
آوردن گرفت و خاطر مقدس را آزرده ساخت و آن حضرت بحلم عظیم و فیض عمیم در گذرانیدند و چون رایت
اقبال بجلال آباد رسید میرزا به تنگیهای کنوز و مورکل گریخت و هر کدام از متمردان فتنه اندوز بگوشه خزیدند حکام
را با جمعی کثیر بر سر میرزا تعیین فرمودند میرزا کامران بودن در حدود کنوز و کل بجود قرار نداد و بجانب نیلاب شتافت
و خانخانان مراجعت نموده در درگه زمین بوس کامیاب شد و در همین وقت نظر بمصلحت کل و فراغت عام و حصول
امن انداخته حاجی محمد و برادرش شاه محمد که در بدآموزی و بی اندامی استاد حاجی محمد تواند شد حکم گرفتن فرمودند و
این دو برادر حق ناشناس که در خدمات جز بمال و اعتبار نظر نداشته در حرص و آز طریق ناسپاسی سپرده در
عوض کالای فاسد خود بهای فراوان چشم داشته کفران نعمت می نمودند گرفتار ادبار خود آمدند آن حضرت بمقتضای
فرط عدالت فرمودند که این خدمت فروشان بیست خطرات در مدت ملازمت بطوع یا اکراه خدمتی که کرده باشند
در طوماری بقلم آرند یکی از حقیقت شناسان بساط ملازمت جرائم و گناهان ایشان را در کتابت آرد تا میزان
عدالت حقیقت احوال این دو بدسرشت بر عالمیان هویدا گردد نامه اعمال خجسته ایشان نانوشته ماند و از سیات انچه
در حیز تحریر آرد صد و دو گناه بزرگ بود که هر یک از آن باستقلال سبب بستن و کشتن و بی ناموس کردن
میشد سبحان الله یک آدمیست که از نیکو خدمتی سرافگنده و لرزان میباشد که مبادا در راه خدمت لغزشی
بر کار افتد یا ساده لوحی را مظنه خدمت فروشی یا بدمستی در حق او استوار گردد و هر چند شایستگی خدمت افزونتر
اندیشه این کار فراوان نزدیک آدمیست که ناکرده را بهای کرده میفروشد و بدکرداری را به نیکوکاری آرایش داده
و از ابله طرازی چشم بر احسان داشته در مقام خودرائی می درآید و چون باین محاسبه حقیقت نفس الامر بر عالمیان
ظاهر شد که این بیدولت سزاوار بادافراه بدبهای خویش اند وقت است که از خبث وجود ایشان روی روزگار
پاک شود نفس بهیمی و سبعی را که در نخجیرگاه هیولانی انسانی ایشان سر بالا داشت به بندکمند از پیکر آدمی صورت انسلاخ
داده بمحل لائق دادند و ایشان را ملکه عالمی را از خبث طبیعت خلاصی بخشیدند و مرتبه بهادرجان قرار یافت
و تتمه جاگیر او بر بعضی از ملازمان درگاه قسمت یافت و آن زمستان در آن حدود بسیر و شکار اشتغال فرمودند
بزم آرای طرب و تربیت افزای اهل عقیدت و اخلاص بودند و در اوائل موسم بهار که هنگام اعتدال امزجه عساکر
بود افغانان بی اعتدال که همواره در آن حدود تمرد و سرکشی داشتند فتنه انگیزی و فساد اندوزی میکردند جمعی از
دولت ملازمت و احراز سعادت آستانبوس سرفراز گشتند و گروهی بوسیله عرایض پیشکشهای لائق درخور اهل همت

درآمد و گروهی را آسیب میرزا و دولت حضرت جهانبانی از راه ماوقع آب باران نزول سعادت فرمودند
و دران شب که موکب عالی نواحی ماوقع بود برف و باران عظیم شد و جمعی را آسیب رسید و بعد از استیفای سیر و شکار
دارالملک کابل مستقر دولت شد میرزا سلیمان با انتظام مهمات قندهار رخصت یافت و خواجه غازی جهت رسالت
والی عراق یافت و همراه میرزا سلیمان مرخص شد و ولایت غزنین گردید و بنگش و طومان و لهوگر به میرزا هندال
مکرمت فرمودند و قندهار که میرزا داشت بمیر برکه و میرزا حسن قرار گرفت و خوی شاهی و آن حدود بخضر خواجه خان قرار
یافت بیشتر از انکه میر برکه بآنجا رسد میرزا ابراهیم قندهار را از محمد طاهر خان به افسون و فسانه گرفته بود میر برکه برگشته بکابل
آمد حضرت جهانبانی خدمات پسندیده میرزا را تشفیع معامله او ساخته آن محال را با او گذاشتند و درین ایام [illegible]
خواجه سعد السمیع شاه ابوالمعالی در مجلس معلای بادشاهی راه یافته بخدمت سرافراز شد شاه ابوالمعالی خود را از سادات
مردم امتیاز میداد و حسن صورت نمک سیرتان صراحتش را دستمایه بیگانگی می انداخت و بیباکی [illegible]
او معمول میشد و له اسطور نظر تربیت و عنایات حضرت جهانبانی گشت چنانچه محل ارتقای بسیهای و سرمدرنگیهای
او در جای خود گزارش خواهد یافت

نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی به تسکین شورش میرزا کامران بار دیگر و شهادت میرزا هندال

میرزا کامران روز چند در زاویهٔ گمنامی بسر میبرد تا آنکه در یولا بار خواطر آرمید از سر شورانگیزی و در هم خوردگی
بیا اگر دوار صادر و وارد مسامع علیه رسید که بار دیگر سیلاب مراجعت نموده با اتفاق طائفه ازاوباش رخنه
خوی شاهی سرفتنه بر داشته است آن حضرت میرزا هندال را از غزنین طلب فرمودند و جاگیرداران به یک حکم
یورش شد در اندک فرصتی میرزا هندال از بساط بوس سرفراز گشت و فدائیان حق شناس و نعمت شناسان
بکثیر پیرای گرد آمدند و حضرت بعزیمت انطفای فتنه سمت اعلام والا فرمودند از استماع توجه موکب عالی میرزا
کامران ناکامی خود را نگذاشته می کشید و در هر جائیکه رایت اقبال هر یک بسر جای رسید حیدر محمد آخته بیگی با اکثر
از یکتاهای اخلاص پیشه منصب هراولی اختصاص یافته بیشتر از اردوی معلی در کنار سیاه آب که در میان سرخاب
و گندمک واقعست فرود آمده بود میرزا کامران که در خود مقاومت جنگ صف ندید بر سر شبیخون آورد حیدر محمد
از روی هنری خودداد دلاوری و مردانگی داد کار را بر میرزا تنگ نموده و جمعی بیمایان که [illegible]
و بعضی باشند رسیده شتابت پای نموده جای خود را نگذاشت اگرچه بسیاری از ساعات تا اول رست بر اکابر

بناخته سراسیمه بازگشت و بعد از چند روز که موضع چیاریکار از تومن نیک بهارست مضرب خیام دولت شد از آنجا
که حزم و احتیاط از لوازم آگاهیست مرحلها قسمت شده و خندقی و دیوار بستی سرانجام یافته بود آخر ماه روز رو
افغان خبر آوردند که امشب میرزا قصد شبخون دارد حضرت جهانبانی آیین آگاهی بجا آورده هر جا مردم تعیین فرمودند
شب یکشنبه بیست و یکم ذیقعده نهصد و پنجاه و هشت ربعی از شب گذشته بود که میرزا کامران با بسیاری از اعادی
برابر دولت ظفر قرین رسید حضرت جهانبانی بر بلندی که عقب دولتخانه بود سوار دولت شده ایستادند و مرد جهد
عظمت و دره افسر و خلافت یعنی حضرت شاهنشاهی در آیش خود طلبیدند ملازمان عتبه علیه هر کدام که در مرحل خود
قواعد حراست و مراسم شجاعت بتقدیم رسانیدند و پای تمکین مستقیم داشته دست اهتمام گشادند و آتش محاربه و قتال
اشتعال داشت و در اثنای این غوغا و آشوب عبد الوهاب بساول که در پلچار بازگشته اهتمام میکرد تیری باو رسیده
شهید گشت و همچنین بازار محاربه گرم بود تا آنکه ماه مهر که آیینه دار عالمست از مطلع اقبال سر برکرده روی زمین
را پرتو شعشعه جهانتاب روشن ساخت نور فتح و نصرت از ناصیه دولت درخشیدن گرفت و سپاه خصم هزیمت را
غنیمت شمرده هر کدام پریشان و پشیمان گوشه و کناره در رفت و اولیای دولت کامیاب و کامگار گشت لوای
جمعیت برافراختند خواطر همگنان باطمینان همنشین گشته بود که ناگاه خبر ناخوش بدرود کردن میرزا هندال خراب آباد
جهان را مسامع عز و جلال رسید عیش ناطلخ تلخ شد و سرور خاطر بحزن مفرط مبدل گشت آری رسم این جهان
فانی همین است که اگر لبی بشادی برآید زمانی دیگر دود اندوه از سینه سوختگان عالم برآرد **شعر** فلک آن به ابر
صبح روشن نکرد ÷ که شام از شفق خون بدامن نکرد ÷ نه شادی را درین محال مجلی و نه اندوه را دران فرصت
اقامتی میرزا ازین جهان بی ثبات گذشتی و ازین سرای بی بقای گذشتنی درگذشت اما سعادت شهادت دریافت
هم نیکنام ملک صورت شد و هم در عالم معنی بلند پایه گشت رهی اندک بدیر بسیار بخش که برفتن جان مستعار چنین
دولتهای پایدار بخشد آنحضرت که معدن حق شناسی بودند از فوت چنین برادری ارجمند آن مقدار متحسر و متاثر
شدند که بعبارت و اشارت در نیاید و از آنجا که خرد دوربین قرین روزگار آنحضرت بود از جزع و فزع بصبر و تحمل گراییده
بنزهت سرای رضا و تسلیم چاره گر خود آمدند و شرح این سانحه جانکاه آنکه میرزا هندال از استماع خبر شبخون اهتمام مرحلها
کرده سر بر بستر استراحت نهاده بود که غوغای افغانان برخاست و در مرحل چندان افغان پیاده هجوم آورده
بود که بگنبت درنگنجد و جمعی کثیر از افغانان درون مرحل میرزا درمی آمدند شب تاریک بود میرزا بدفع این گروه
سیه روزگار اهتمام مینمود مردم سراسیمه بخبرداری اسپان خود شتافتند و درین اثنا میرزا خود در دوبدو افغانی شد و
نورم کوکه و چندی دیگر شرسار نامردانگی و خجالت زده شرمندگی گشتند و کار از تیر و کمان گذرانده بیکی جنس نفیس
آویخت و بزور بازوی همت آن از ماورش مدبر را انداخت و برادر آن تیره بخت جرنده نام افغانی از قبیله مهمند

بیگانه زهرآلود میرزا را اسا و ملک تقدس ساخت بعضی از همراهان میرزا کامران نقل میکردند که آن افغان
مذکور به تعلیم آن تیره‌رای که دستار خاصه میرزا در آنجا بود گرفته پیش میرزا کامران برد و دلالت کرد که ما کار میرزا
ساخته‌ایم و تقریر واقعه نمود میرزا را که نظر بر آن دستار آن تیره‌رای افتاده دانست که قضیه چیست و دستار بر زمین زد که میرزا
هندال بشهادت رسیده است القصه روح میرزا در آن تاریکی شب شایستگی بعدم آباد شبگیر بلند کرد و همان طور
قالبش افتاده بود درین بعضی از نوکران میرزای مرحوم برگشته می‌آمدند که خواجه ابراهیم بدخشی را خاطر در آمد که امادو
قلماقی سیاه در بر دارد چون شب تاریک بود و شورش باقی چنانچه باید متوجه نشد بار بخاطرش رسید که میرزا هندال
جبه سیاه پوشیده بود بر سر گردید و ملاحظه میکند میرزا را می‌شناسد از روی صبر و آهستگی که شعار خردمندست میرزا
را برداشته بخرگاه ایشان آورد و در آن زمان سرداران تدبیر در اخفای این واقعه جانکاه کوشیدند در چنین
شورش آشوب اعدا خوف فتنه دست نمود و اولیای دولت بدل و خاطر شکسته گرد آمده اظهار کردند که میرزا زخم
بسیار کرده‌اند و ضعف دارند و بعد زخمی رسیده کسی درین نواحی شور و غوغا نکند و خود بلندی بر آمده از جانب
میرزا بشارت کشادی فتح میرسانند و بر خاطر اشراق . بحضرت جهانبانی پرتو این معنی تافت القصه تابوت میرزا در حوالی
ساهی مامات سپرده بعد از چندگاه بکابل بردند و در گذرگاه در نزدیک مرقد مقدس حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی
پایان پای آنحضرت مدفون ساختند ملا حیدری که از مستعدان میرزا بود مرثیه گفته مطلعش این است **شعر**
ستی‌شکی چون جگر مردم چشم تیره‌گون رد + سیاه دید ارآمد شد چون جمیع سیر ل رد + ع هلال محمد شه فرخنده لقب
ناگه بر قضا شهید شد در دل شب + چون شهادتش چو گردید سبب + تاریخ شهادتش ز شبخون بطلب + و میرزا ابوالمجد
بطریق تعمیه این تاریخ گفته که ع سرو ز بوستان دولت رفت + ولادت میرزا در سنه بیست و چهار بود
و درین باب گفته اند مصرع کوکب برج شهنشاهی بود تاریخ سال + و حضرت جهانبانی روز دیگر از انجا سوار شده
اقبال فرمودند که خاطر جهانبان یکبارگی از شورش فتنه سازان فارغ ساخته دارالملک کابل الفرموکب عالی مهبط اساس

اختصاص ولایت غزنین بحضرت شاهنشاهی و ارتفاع منزلت بعضی مستعدان دولت بخدمت والا

چون آثار بزرگی و فرمانروائی از پیشانی نورانی آن نوباوه شجرۀ سلطنت و اجلال و گلدستۀ حدیقۀ خلافت
و اقبال یعنی حضرت شاهنشاهی از صغر سن و ریعان حال ظاهر بود درین زمان که از عمر ابد پیوند آنحضرت سال
دهم بود جمیع ملازمان میرزا هندال را با تمام محال جاگیر میرزا از غزنین و غیر آن بامر حضرت شاهنشاهی فرمودند
تا ورزش فرمانروائی نموده و ضبط و ربط مردم آثار لطف و قهر ظاهر ساخته در تنسیق و التیام این شاغل خروے

استعداد آرای کل شهند و از غرائب قضایا آنکه پیش ازین بچند روز در تنگنای ازدحامی که در ملازمت حضرت
جهانبانی سرادق دولت میرفتند دستار آن نوردیدهٔ دولت که افسر تارک سعادت کونین تواند شد جای خود گذاشته بود
میرزا هندال حاضر شد و از کمال اهتزاز بختیاری برداشت و از ازدحام عام از سر خود گرفته بر فرق فرقدسای آن شاهی
آنحضرت نهاده بود و دوربینان بارگاه جلالت ازین سانحه تفأول خجسته ایام تاجداری و فرماندهی شاهنشاهی
ساز دیگر شمرده مسرت پیرای خاطر شدند حق جل و علا از یمن این خجسته عمل میرزای فرخنده مآل ابد رجه سعادت
که عمر باقی و عیش ابد عبارت از آنست سربلند گردانید و حضرت شاهنشاهی که نور پرور دانش آگهی اند در گردآوری دلهای
مردم چنان آثار بزرگی و مهربانی و قدردانی و آدم شناسی ظهور آوردند که آن مردم را غم میرزا هندال از خاطر بر آمد
و بمسرت جاوید کامیاب شدند شعر الهی تا جهان را آب و رنگست + فلک را دور و گیتی را درنگست + ممتع
دارش از عمر و جوانی + ز هر خیرش فزون ده زندگانی + و عمدهٔ ملازمان میرزای مغفور که در ملازمت حضرت شاهنشاهی
بوده در سلک پیش قدمان راه اخلاص منتظم گشتند اسامی گرامی ایشان بدین تفصیل است محب علی خان ناصر قلی
خواجه ابراهیم مولانا عبدالله آدینه تقبائی سماجی قرغوجی جان محمد تقبائی و تاج الدین محمود بابگی و تیمور تاش و مولانا تالی
کتابی الحال کتاب تالی خانی سرکار گشته بود و مولانا بابا دوست صدر که میرزا او را تمام توجه داشتند و میر جمال که آن
میرزا را لشکر کردهای میرزا بوده دیگر خال دین دوست سهاری بابا دوست هم از ملازمان میرزا بود لیکن چون در قانون
تربیت شیخ خیر بتزار صحبت مدد داشته ابدا در ارجمند طینت همراه ساختند و محمد طاهر خان اگرچه از قدیم در سلک
ملازمان میرزا بود اما بواسطهٔ آنکه قید وزرا نتوانست نگاه داشت فرزده و نظر حقیقت بین شد و درین یورش سعادت
همراهی نیافت و چون درگاه این فروغ بخش گیتی معیار جوهر انسانیت است ازین مردم هر که نیک سیرت پاک طینت
خیر نهاد بود کارش روز بروز بهتر شد و بمقاصد علیهٔ خود رسید و امید چنانست که در آن نشأه نیز فرخنده عاقبت و نیک
سرانجام باشد و هر که بدگوهر بود دیده از کار برگشته شد و کارش بجائی رسید که موجب عبرت جمیع بدسگالان گشت
و چون موضع بهبود مخیم سرادقات اقبال شد قلعهٔ استحکام اساس بنا نهاده اقامت فرمودند و حضرت شاهنشاهی را
برای استحکام مبانی دار الملک کابل رخصت فرمودند که در آن عشرت سرا بوده ورزش آداب سلطنت صوری و معنوی
نمایند و خود بدولت و اقبال پیوسته در آن حدود کامیاب بنصرت ایزدی بوده از احوال میرزا کامران متفحص گشتند
و قریب بیست ماه آن سرزمین جلوه گاه موکب عالی بود میرزا از بی استطاعتی هر روز مهمان قبیله میشد و حضرت دینداری
پناه میگرفت و از شقاوت فطری در حجاب پندار مانده از سعادت ملازمت و موافقت چنین ولی نعمتی محروم ماند
همواره اندیشهای فاسد و خیالات محال بخود راه میداد و در سواد طائفهٔ جاهل نادان که در ملازمت و خدمت حضرت
شاهنشاهی بودند از دولت الله آباد باطن غافل بوده گله حضرت شاهنشاهی بحضرت جهانبانی نوشتند که آنحضرت بادهٔ

ج اول ٢٣٧

آگاهی دریافت نور باطن حضرت شاهنشاهی نظر بساده ظاهر انداخته منشور عنایت و ارشاد و نصایح و مواعظ
که مدلول آن محض نیابت و عاطفت سبب اوست باشد بروضه تنبیه و احتیاط رقم زدهٔ کلک عنایت فرموده جهت تربیت
یافته و دلستان ایزدی را نصیحت ما بیان چه احتیاج و چه آید و در امثال این پندنامها چه رجوع و دران منشور
ملفوظ این بیت شیخ نظامی مسطور بود **شعر** عاقل بیتی به وقت یاریست ✱ وقت هنرست و کار کارست
اول پیش ملا عصام الدین درس می‌خواندند چون لحق گونه مشعوف خاطر بود ملازمان عتبهٔ حضرت شاهنشاهی
ازین آخوند شکایت کردند آنحضرت او را معزول فرموده خدمت تعلیم صوری را بمولانا بایزید فرمودند و باین خدمت
اهتمام داشت لیکن چون ایزد جهان آرا این ادب پرور و خاص خود را نیکو خواسته که بتعلیم صوری رسمی آلوده گردد خاطر او را
ازین داعیه پرداخته متوجه کار بینا ساخت و ظاهر بینان بتقصیر ارباب تعلیم همه بندهای حلقه شکایت داشتند و آن مردم
حیرانستان بیکدات بو بدین شکوه بدرجهٔ قبول نمی‌رسید تا آنکه دیوان ایزد تواتر اوقات الهام ربانی چنان بخاطر رسید
که بجهت تعلیم آن ادب آموز نکته دانی قرعه در میانه ملا عبدالقادر و ملازاده ملا عصام الدین و مولانا بایزید انداخته
بنام هر که بر آید او باخوندی منفرد بوده بسعادت این خدمت سربلندی یابد قضارا قرعهٔ سعادت بنام عبدالقادر افتاد
و فرمان مطاع بعزل مولانا بایزید و نصب مولانا عبدالقادر درین خدمت شرف ارتفاع یافت و برخردمندان
دقیقه شناس پوشیده نیست که تعلیم متکلم دریچا ارباب رسوم و عادات است بار قسم اکتساب کمالات و اگرچه ذات
پرورش‌یافتهٔ ایزدی را تعلیم از مخلوق و توجه نسبتی چه بیاز و لیکن هر گز خاطر اقدس و باطن مقدس بسوی تعلیم صوری بود و عمده
حکم و مصالح بی‌میلی آنحضرت بحرف آموزی رسمی آنکه در زمان ظهور انوار فیوضات غیبی رهنمایان ظاهر شود که دریافت
علم الهی خدیوسان آموختگی و ساختگی نیست داد الهی است که تکاپوی بشری را دران مدخل بوده و آنحضرت در ازمان
صوری ظاهری و فراوانی دولت صوری اختصاص داشته اند از اظهار کمالات معنوی خود تجاهل عارف نموده اکثر اوقات
بازی می‌پرداختند و در اوقات حفا کار هو تمدی میکردند بطوری که دوربینان روزگار ازان نظر می‌افتاد و از انجا که همت
بلند بست نقاب کمال خود را از امور عظیمه ظاهری میساختند و دل درکاری می‌بستند که اگر پیش اهل ظاهر چنان نموده
می‌بود اما اهل معنی ازان حکمتها می‌دریافتند ازانجمله پیوسته بخلقت عجیب فطرت نظر گماشته تفرج گری عجائب قدرت
میکردند و در شکل و شمایل اعجوبه شترگربه جانوران آن سرزمین است نظارگی و تماشایی بوده از اطوار سلوک درویشان بساط
وارستگی و بی‌نیازی و طرز رضا و تسلیم و کمال اطاعت و انقیاد اگرچه بهارش بدست کودکی باشد قناعت بر خار
خوردن و بسر گردن ربی آنی اندیشهای معنوی در صورت بازی و پردهٔ مجازی می‌فرموده اند و همچنین خیل خیال
برعشرت اشتیاق تاری که اعظم اسباب ریاست و سروریست می‌گماشتند و گوی کمالات و سرسرداریهای صوری
و معنوی را بچوگان امداد قدسی و تربیت ازلی می‌ربودند و گاه از بال کبوترهای همت در فضای حق شناسی

کبوتربازی بخاطر ملکوت مناظر آورده جهت دلربائی دلهای رمیده دانه می افشاندند واز شوق و وجد ظاهری این
مشتی بال و پر مواجید ذوقی شهودی ارباب کمال بی پرده شوق پرواز عالم سفلی می نمودند واز طیران این طائران اوج
علو دل بر بلند پروازیهای تیز پران سمای مقدس داشته در لباس بازی کار عبادت سامان میفرمودند وگاه
بسگ دوانی میل فرموده بکار نفس می پرداختند بصورت سگبازی بود و بمعنی نفس آرائی بظاهر دل بسگ بسته بودند
و بباطن در اخلاق ملکی او حاضران بساط را راهبر میگشتند و هرچند در پردهٔ بیگانگی تگاپوی میفرمودند و خود را مبتلای
ظاهر ارباب میدیدند اما خوشبوئی و روشنائی را نتوان پوشید پیوسته فر ایزدی از ناصیه سعادت پیرای آنحضرت
میتافت و شمائل پیدای صورت و معنی از چهرهٔ نورانی آن برگزیدهٔ حق هویدا بود روزی مدهن کوه سنید سگان شکار
اشتغال داشته مدت هریکی از خدمتگاران نزدیک سگان شکاری سپرده بودند که شتاول باشند و صیدی را بالای
کوه تعیین فرموده بودند که آهوان را رانده به بیابان آرند و چون آهو به شتاولان رسید جمعی که بسگ اسپ توم
گرفتار بودند از کوتهی دریافت سعر صوری را پیش نظر داشته بخوردنی مشغول شدند و سگان را بوقت نگاه نداشتند
چون بحقیقت معامله آگاهی شد سلطنت معنوی در جوش آمد و حکم فرمودند که گردن آنها را چون سگان بسته در تمام
لشکر بگردانند و چنان رسید قهرمان شدند که کهن سالان کار دیده متحیر شده انگشت حیرت در دهان ماندند چون این
واقعه بسمع اقدس حضرت جهانبانی رسید خاطر اشرف انبساط عظیم یافت و فرمودند که عنقریب بسلطنت عظمی
رسیده کامیاب دولت جاودانی میشوم تا هم خان جلایر میگفت که روزی حضرت جهانبانی به ندیم حکم فرمودند
که رفته خبر بیار که آن نونهال بهارستان اقبال چه میکند و در چه کارند چون رفتم دیدم که بر بستر استراحت آسوده اند
روی نورانی آنحضرت بغایت شگفته است و بظاهر چنان می نماید که بخواب رفته اند و در باطن مقدسان ملأ اعلی
در گفت و شنود اند دست مبارک ایشان گاه گاه بحسبی می درآید چنانچه از ارباب شهود در حالت مواجید بظهور میرسد
و گاهی در همان حال که اند که از لب بیا رگسسته اند از زبان گوهرافشان بظهور می آید که انشاء الله سبحانه خلاصهٔ معمورهٔ عالم
را در حیطهٔ تسخیر درآرم و حاجت مستمندان هفت اقلیم برآرم جان مذکور میگفت که چون این حالت مشاهده افتاد و این
سخن بگوش هوش رسید فرو رفتهٔ حیرت شدم و هیبتی عظیم در من کار کرد آنجا نتوانستم استاد گوشه رفته متحیر بودم و
چند مرتبه بدستور مذکور خبر رسانی میفرمودند و در آن ایام وضع پسندیدهٔ آنحضرت از کمال دوربینی و بلند فطرتی
چنان بود که هرگاه کسی از خوشامدگویان تیره رای که خیر سود و زیان خود نشناسد بلکه خود را در زیان خود داند اظهار
کردی که عنقریب پادشاه هفت اقلیم شوند یا فرمانروای زمان گردند بغایت ناخوش می آمد و میفرمودند که اینها
بعقل ناقص خود خود را دولتخواه می نمایند حاشا که از دولت خانه دولتخواهی خبری داشته باشند بشمار شدن
حضرت جهانبانی بدین می اندیشند و سود دنیاوی مرا در زیان دین می اندوزند بلکه آشوب در ملک عافیت انداخته

سرشته فرمائی دارند و چه سعادت دینی و دنیوی فرمان آنست که همیشه نیت و خواهش و اعمال و تا دل در آسودگی بندهٔ بزرگوار مصروف باشد و دراز عمر گرامیش خواهند که هرکس با خدای مجازی درست معامله باشد در حقیقت با خدای حقیقی چگونه راستی خواهد بود سازند حرز و الاوطینت پاک و نیت درست این بزرگ صورت و معنی را دانا که بزرگی و هشیاری از نظر بامداد و بود و تنیست حاجت آنحضرت سید رشید ایشان بزرگان تجربه آموز لیکن عکس و نظر در باب و درست آمدن این برش یافته لطف ایزدی را نادانی توجه توجهی در مشیئه میسر بود و هر دانش و حکمتی که آموختگان و ورزش کنندگان را دشواری فراهم رسد این مظهر عجائب قدرت ربانی تامل و تفکر درست سیاد حکمت بالغهٔ ایزد نور باصره خلافت چشم امیدوار روزگار را روش بینائی و در استقامت طبع و متانت دانش این نوید درد آگهی ناخوان بود و با هنگام ظهور خلافت مظاهر و مکامن متنوعه متحقق و متحقق بود همواره درین حسن معنوی در الهی رحیمیت شکر کنید. خواهان ایس زیست سبب گردید.

عزیمت حضرت جهانبانی جنت آشیانی از بهسود بر سر قبائل افغانان که کمینگاه فتنه میرزا کامران بود و فرار او به هندوستان

چون در موضع بهسود موسم زمستان بآخر رسید و صولت سرما بنهایت پیوست و معلوم شد که میرزا کامران در قبائل افغانان بسر میبرد اکثر امرا برین شدند که اکنون میرزا را قوت مقاومت و قدرت ممانعت نمانده صلاح دولت آنست که جمعی از مخلصان درگاه و جانسپاران کاردان را گذاشته عنان مراجعت بصوب کابل معطوف سازند فرقهٔ از دوربینان بساط قرب معروض میداشتند که چون هوا رو باعتدال نهاده اگر رایات نصرت انتقاع نهضت یابد و قبائل افغانان تاخت و تاراج رود بسر آید بمصلحت وقت خواهد بود تا این گروه بدانند که سرمایهٔ فتنه و فساد بتنبیه راصل بیاسد بعد صوب کابل توجه فرمودن از صلاح اقبال دور است هم میرزا کامران که درین طائفه پنهان میگردد و اسباب تفرقه را آماده بیمار دوست می افتد و هم هیچ آشوب منافقان دیگر کرده می آید حضرت جهانبانی این رای قویتر نمود و این شق را بر مراجعت رجحان داده بعد رقم فتح و نصرت سوار شدند و دولت و اقبال شدند که ناگهانی بر سر قبائل ارباب ضلال ریخته غبار ادبار بر مفارق اعدا افشانند جمعی از بهادران مشهور و تیغ گذاران جرار مثل محمد خان جلائر و سلطان محمد قراق و شیخ بهلول و شاه قلی نارنجی را باتالیقی سلطان حسین خان مقرر فرمودند که پیشتر بگروند و دران سب هوا القدر بر دوقی داشت و شاه دور بود بجهت آسایش خدم و حشم در میان راه فرود آمدند و سحرگاه بدولت سوار شده متوجه گشتند چون قبائل جا بجا پراگنده فرود آمده بودند

معلوم نیست که میرزا در کدام قبیله باشد در اثنای این تردد ما هم علی قلی خان و بابا خزاری که از جانب میرزا کامران تهانه
دار بودند بملک محمد سدرا بدی میرفتند بدست اولیای دولت افتادند از احوال میرزا استفسار نمودند که در کدام قبیله است با هم علی
قلی ساعتی آن را در غلط انداخته پیر قبیله که میرزا در اینجا بود نشان داد و بابا گفت او ترسیده است نمی داند که چه میگوید میرزا در فلان
قبیله است و من سرگروه میروم در اول صبح صادق پیش روان موکب دولت بنواحی آن قبیله رسیده بتاخت و تاراج
پرداختند و جمعی کثیر را بوحشت آباد عدم فرستادند زن و فرزندان قوم فتنه ساز را اسیر گردانیدند و در خیمه که میرزا بخواب
رفته بود چندی از بهادران در آمدند و شاه قلیخان نارنجی از مدعیان این معنی ست که در آمده در آن خیمه من بودم
و دو کس دران خیمه بوده اند یکی بدست افتاد و دیگر بقصد اهتمام خود را بیرون انداخت چون پرتو صبح دریده دری
در آمد ظاهر شد که بدست افتاده یک ملوکست که میرزا را با و رابطه لطفی بوده و چندی از افغانان او باش مثل شیخ بو
کرانی و ملک سگی و چندین دیگر بجنگ ایستادند و خاک رسوائی بر روزگار خود کرده رو بگریز نهادند و اسباب و اموال بدست
اولیای دولت افتاد و بیشتر از آنکه رایات اقبال برسد فتحی چنین روی داد و میرزا بخود بودن آن حدود نداده متوجه
هندوستان شد و چون خاطر اشرف از تادیب اهل تمرد و تنبیه ارباب عصیان فراغ یافت و بعنایت ایزدی فتحی
غریب که مقدمه فتوحات تواند شد میسر آمد ازین سرزمین ظفر آئین دوست کام مراجعت نموده بمنزل سعید و رود
اقبال فرمودند و چون بیقین پیوست که میرزا بجانبی که سزاوار سپاسان حق ناشناس تواند بود در آمده متوجه هندوستان
شده است حضرت جهانبانی ازان منزل بسعادت کوچ فرموده بباغ صفا که بهار چمن آرایش طرب فزای خرم
و صفابخش نگارستان بواطن توان گفت بزم افروز مجلس جاه و جلال گشتند چون ایام شگوفه بود و آغاز کوکبه بهار
و طراوت حیابان و لطائف جویبار گره گشای ضمائر جمعی از مخصوصان را بسرکردگی علی قلی اندرابی بدار الملک کابل
فرستادند که آن شگوفه بهارستان اقبال یعنی حضرت شاهنشاهی را با تفاق مخدرات تتق عصمت و مطهرات
سرادقات عفت بحضور اقدس آورند تا بوسیله مشاهده بدائع نوبهار و مطالعه صحائف گلزار آرایش دیده تماشا
نقشبند ازلی محرم گشته اساس شکر تمهید دهند در اندک فرصتی حضرت رفیع الدرجات بحضور حضور و سرور و رود سعادت
فرمودند و آنحضرت شکر مواهب نامتناهی که مستجلب مزید نعم منعم حقیقی ست بجای آوردند و بعد از بسط بساط انبساط
و افراط شوق عنان توجه منعطف داشته مسعود ترین ساعتی بدار الملک کابل نزول اجلال فرمودند

توجه حضرت شاهنشاهی بغزنین و آن سرزمین را بنزول اجلال ارتفاع آسمانی بخشیدن

چون حضرت جهانبانی روز بروز نتایج رشد و کاردانی از ناصیه اقبال حضرت شاهنشاهی در افزونی می یافتند
درین ولا که زمان آسایش روزگار بود در رای جهان آرای بموجب الهام ربانی این تقاضا فرمود که آن نوباوه

چه سپاس الطاف ظاهر روی چندار خود خدائی تحریر فرماید تا هم حیار بزرگی این گوهر الاگرفته آمد و هم فراخی حوصله
سپهر وسعت معلوم جهان شود و هم در آداب فرمانروائی و روش جهانبدی در هنگام صغر سن و آنگاه در ایام جدائی
هر که همت می رایسیر و جود ساخته و جمیع اطوار سلوک بارگاه نماید بزرگی خو را مسطور آسته کردان سیکسان طرق
سعت و منزلت بسر برد بالقسال معنوی اکتفا فرموده از دم ری صوری ملول خاطر ساخته هر آئینه آن ذات
یکتو سر یکتائی حالات تواند بود چون خلائل صفات مذکور از لوح پیشانی مطلوب آن متیقظ او درا اُمل سال
بسته وینا ده به بلالی حضرت شاهنشاهی را دولت و سعادت بعرض فرستادند آنکه جان و جواهر جلال الله
دو تمام ملازمان میرزا هندال درین یورش مسعود ملتزم رکاب دولت اعدا ام بودند سررشته سرانجام جمیع
مهمات صوری برای رزین خواجه عوض بود مدت ستتاه نا آگاهی متاثر مانی گذرانیدند و در آن پیشوای صورت
و معنی ناصیه اقبال ظاهر و لائح بود و همواره اعمال پسندیده و خصال ستوده که در سن بزرگی ارسال چه ان همانند
سدید با یاران جوان بحث فرصده طالع بظهور می آمد و پیوسته به بیت و رست از جمیع پیشی گردو لوای گشتند
و همواره در گرد آوری پراگنده لان سلسله بصورت توجه عالی می گماشتند و موسته در سر صفای طائفه که در شهرستان
تجرد بصرف تعلیم داشته و در تهذیب اخلاق ساحت ابد دکرا تما مر بسته راه ستر در فایض گرفته اند و از جنب و
الم و شور و دم اهل عالم یکسو شده معامله خود را با یکتای بی همتا درست کرده اند آهنگ میسر بودند در سیر فیض در آبدان
ناملاس ارمی دیان حق ساس مسعود بحر بهود دوام محو استغراق که در کنج عزلت و زاویه جمل اسر میسر دیگر زیدیل
ابده مسه و آن پیش ملس کرمانه بعدلش مسوای صورت و معنی از سواطع پیشانی مطالعه دو شاد شاهی ظاهر و
باطن منسهامی می فرمودند و لستار بهای طول بقا و مرده های علو مراتب میداد چون خاطر اقدس از سر و تعمیرات تولمول
عمارت های گوناگون یکمال انساط و نشاط و شکار عرض نزدیک بود که فراغ بافت موست اشارت حضرت جهانبانی
جنت آشیانی بمسعر جاه و جلال بدولت و سعادت مراجعت فرمودند سبب طلب آنکه حضرت جهانبانی موسه دکابل
اسلام بحسن مهمات بودند اوقات گرامی بتقسیم و توزیع فرموده بجه از ورود سیه بطالت و تعطیل میسر دست نمیباشند و با وجود
داد بخشی و دلجوئی شکسته دلان و سائر کارهای سلطنت ملاحظه می شود اسباط سیر و شکار میر بوده مدت سد روزی
بعد و در شهر که موضعیست از مواضع دلکشای کابل برسم شکار سوار شده بودند بحسب تقدیر از هیات ایشان بعد عقد مقدس
آنحضرت آرزی کی تمام دریافت از آنجا که هتمدی قرین دولت و از جهت آنکه از روی حزم و عاقبت اندیشی استطلاب
حضرت شاهنشاهی جز اسعدار فرمودند و تشدد و میمنت آثار آن قدسی را که جمیع سعادت در قدسش تعبیه فرموده اند
عنصر قدسی آنحضرت اکمال صحت عافیت کرامت

نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی به بنگش و تادیب

گزارش نشان ولوای عزیمت افراختن بهندوستان و بدست آوردن میرزا کامران و مراجعت بکابل و دیگر سوانح

در زمستان اواخر سال سید و پنجاه و نه حضرت جهانبانی را عزیمت بنگش و پیشه مصمم گشت که آن حدود به نسبت کابل قشلاق گرم سیرست و در ضمن این تنبیه سرکشان آن دیار و تقویت لشکر فیروزی اثر نیز سطوی ضمیر جهانکشای بوده بجهت خستگی و فرسودگی سپاه و فتوحات غیبی مظهر کرامات ازلی حضرت شاهنشاهی را درین یورش دولت آموز چون اقبال قرین خود ساخته بجانب گردیز و بنگش نهضت فرمودند و طوائف افغانان متمرد تنبیه و تادیب شایسته یافتند و اموال و اسباب بدست سپاه نصرت اقتران افتاد و اول قبیله که بتاخت رفت قبیله افغانان عبدالرحمانی و آخر افغانان برمزیدی بود و شیخ شاه افغان که از حمق و نادانی گمان دانائی بر خود کرده در اضلال گمراهان بود و از صدمات افواج قاهره پادشاهی فرار نمود با جمعیت خود در سیرت منعم خان و جمعی کثیر که از جلال آباد متوجه موکب عالی بودند دوچار شد جمیع اموال و اسباب او نصیب این دولتمندان گشت و خود در جنگ گریخت و در اثنای زد و گیر و تاخت و تاراج وکلای سلطان آدم گکر که سر و سردار گروه گکران بوده سر رشته دولت او را آورده شرف بار عزت یافتند مضمون آنکه میرزا کامران پریشان و سرگردان باین حدود آمده است و مراکه همواره دولتخواهی در سر است می خواهم که میرزا در آوارگی اوقات بسر برد اگر امید و محیم سر اوقات اقبال گردد و التماس و التجا او بشرف ساخت جهت تدارک جرائم گذشته ملازم عتبه دولت گردانم و خود نیز لوازم بندگی بجای آرم پوشیده نماند که گکران طوائف بسیارست و در مابین آب بهت و سند توطن دارند و در زمان سلطان زین تمیم بی عد کیمه نام امرای حضرت که بحاکم کابل نسبتی داشت آمده نزد این جا را از تصرف کشمیریان گرفت و بعد از وی ملک کلان پسر او جای پدر شد و بعد از وی پسر او میر باهم کلانی اولوس خود یافت و بعد از وی تارباط قبیله خود شد و او را تیر خان بسلیم خان بسرخان بنا رحمت حلیم روی نمود و او خود را از دستیاران این دودمان میدانست چه در زمانیکه حضرت گیتی ستان فردوس مکانی تسخیر هندوستان فرموده بودند در ملازمت حضرت آمده و خدمات شایسته تدبیر بجا آورده بود عالی بجمعیت خود جا کرده اما سالکان جانفشانی نموده و او را دو پسر بود سلطان سارنگ و سلطان آدم و بعد از سارنگ کلانی آن گروه بسلطان آدم رسید و پسران سارنگ کمال خان و سعید خان گکر متابعت سابق میکردند القصه متارن ایلچی سلطان آدم گکر جوکی خان که از خدمتکاران میرزا کامران بود درین لوس نموده عرضه داشت میرزا مشتمل بر حریت رها یابی تاکید را سید محرر این مجموعه هو تمندی الوالفضل که ساحت سوید و اقعات این دولت گرامی است جو هر هست در شرح احوال و نشر اخبار دولت سیر حضرت شاهنشاهی بسته و از جهت بسیاری تشنه لبان

این داستان گرامی از آدم تا ایدم که عهد ولیعهد عالم است از سلسلهٔ علیهٔ این دودمان خلافت لطیفه‌ایست آورده
متحمل از ناکامی میرزا کامران و تنزل مکافات یافتن او از کردار خودش ناگزیر است اگرچه این تنگ‌مایه نامه بلند بسیار
گذاشتن این امور در آن اندراج نامه اما ای سرانجام سخن شیئیت فراز آن شدن ناگزیر سخن‌آرائی است بر مسامع
مستمعان این سوانح جلی که هر یکی از آن واسطهٔ ساز قدسی است پوشیده نماند که چون میرزا کامران در آن سحرگاه که
پیش بداغ شکست یافته بهزاران تک و تاز خود را از شیخ گذران صف شکن خلاص ساخته به در رفت دیگر بود
فرار بودن بداد وار شاهی خرد که نتیجهٔ حق‌ناشناسی است یا خود چنین ادبارات که هر یکی بادی تباهی سعادت تواند
بود خود را ملازمت آنچنین خدیو مهربان شناسایی نرساند در این هنگام که باشتی گرد داشت و نشانی رهبر خیال او
شکست و بوسیلهٔ عجز حالات خود را آستان بوس مستعد ساخته تدارک تقصیرات نمود از بخت وارژگون متوجه هندوستان
شد که پیش سلیم خان پسر شیرخان که کفران نعمت ذاتی او زیاده علت و سرخوش غرور آشفته دماغ بود در رفته کمک از او
خواهد و سپاه اندوخته تلافی نماید که همتش مانی خود رجوع کرده چنین دوست بزرگوار شاه سازد و خواریها خود
قرارداده پیش آورده خواهد که مددگاری او با ولی نعمت خود خیره‌کاری نماید کوتاهی سخن آنکه اندیشهای
نادرست میرزا این آورد و نامعدودی راه هندوستان گرفت و از نواحی حیدرشاه بداغ خان را پیش سلیم خان
فرستاد و او در نواحی قصبهٔ بن از قصبات پنجاب بود فرستاده آنجا رسید و ادای رسالت نمود سلیم خان
انجاح مرام میرزا از حوصلهٔ خویش افزون دانسته مدارائی پیش گرفت و فرو حجج مصحوب او روان ساخت
و قرارداد که در جهان حدود ده انتظار برند که کمک از دنبال مقرر شد و حریف نعیم شکیم هرمور فرستاده رسیده بود که
علی محمد اسپ را پیرمش سلیم خان روانه کرد مدار دربار سخن که تهی از آن لائق چون میرزا اختیار گروهی بر رسید
پسر خواص خان و مولانا عبدالله سلطان پوری و جمعی از امرا را استقبال فرستاد و بر روشی که لائق دشمنان بیگانه
درگاه باشد میرزای ناعاقبت اندیش آن وضع آن سرگروه اعیان را دریافت همراهان میرزا بابا کوچک بود
و ملا تقائی و بابا سعد قبچاق و شاه بداغ و عالم شاه و رحمان قلی خان و صالح دیوانه و حاجی یوسف و علی محمد اسپ و تمر تاش
و غالب خان و امدال کوکه و جمعی دیگر از ادبار ناگهتار بر گار یکه با مهامی اینها بار گرده و چون گردانچ ناسپاسی
و اندیشهٔ کافر نعمان بر صواب نیست و عاقبت وخیم دارد هرچه این گروه را پیش آمد نتیجهٔ اعمال ایشان بود میرزا از سلوک
این گروه بدیشان آزرده بود و همواره در خلوات شاه بداغ را که تحریک و ترغیب در آمدن گروه بود سرزنش کردی
و چون سلیم خان خاطر از مهمات پنجاب جمع کرده بجانب دهلی روان شد میرزا را که یتیم نگاه میداشتند و پیوسته اظهار رشک
میکرد و صورت می بست مواعید نادرست همراه گرفته روان شد با دانسته آنکه در یکی از قلاع حصینهٔ هندوستان
مقید سازد میرزا از کمک مایوس و از رخصت ناامید چون دانست که حال چیست اندیشهٔ گریختن کرد و قرارداد و

۲۴۳
ج اول

خوگی جان را که از معتمدان میرزا بود پیش راجه بکهو که در دوازده کروهی باتیواره بود فرستاده در استخلاص و استعانت
داد و فرستاده را نشایستگی پیش آمد و نیاید میرزا قرار داد و روز دیگر سلیم از آب باتیواره گذشت میرزا در جواب
جواب خود یوسف آقاچی را گذاشته بابا سعید قرار داد که تا رمان در از خبر که مجموعه ماشی تمام مردم میداشتند که
خوابست و خود تغیر لباس داده و برقع بر روی افگنده از طرف سرا پرده بدر رفته بمامن قرار داد و شتافت و راه
او را با آئین لائق دید و چون خبر آمدن لشکر به تفحص میرزا شنید پیش راجه کلو که در آن نواحی محکم ترین محال بود
داد و میر بواسطه هراس از دستان خود میرزا را بدرقه داده بجانب جمو روان ساخت و راجه جمو از دور اندیشها
زمیندارانه میرزا را نگذاشت که بولایت او در آید میرزا سراسیمه و سرگردان متوجه ولایت مانکوت شده و نزدیک
که آنجا گرفتار گردد بار تغییر وضع کرده در لباس زنان به همراهی افغانی که اسپ فروش بود بجانب کابل روان شد
تا اندیشهای ناصواب سلطان آدم گکر را دید که شاید این جماعه را محکوم و متفق ساخته کار را ساختی از پیش برد و
دولتخواهی درگاه را منظور داشته ملاطائف الحیل میرزا را پیش خود نگاه داشت و عرضه داشت بدرگاه معلی فرستاد
پس چون علامات نومیدی از چهره احوال این مایوس مشاهده نمود تا گریز را دو گزیت شتافته از راه احت
عرضه داشتی ارسال داشت و هر چند میرزا تدبیرها انگیخت که شاید گکران را در فتنه انداری خود متفق سازد صورت
نیست ازدید رفتن خاطرش آرمیده بود که مقری نداشت و نیز از حراست این قوم و از درماندگی خویش به
راه دشوار رسید النست باچار همت در همراهی این گروه بسته رود گار میگذرانید و میپنداشت که دولتی را که
ایزدی آرایش دهد و حمایت الهی نگاهبانی نماید بدخواه تیره رائی هر اندیشه که در حق او نماید خاسر و خائب گردد
در نکال ابد فرو ماند و هر چه از سود خود اندیشه زیان بیند بر مصداق اجمال احوال میرزا کامران ست چنانچه
گزارش یافت و چون ایلچی سلطان آدم حقیقت حال را بموقف عرض رسانید اورش هندوستان تا ولایت
سهرند و خواجه جلال الدین محمود را الحراست و حکومت ولایت کابل فرستاده تو دید دولت و اقبال بنهضت
و حضرت شاهنشاهی را برای تمشیت مهمات صوری و معنوی و مصلحت دینی و دنیوی همراه موکب والا گرفتند و کمر
در میان همت بستند که کار میرزا کامران را با نجام رسانده عالم را از شورش او امین سازند و چون اعلام نصرت
بجد و سهار رسید قاضی حامد را که قاضی اردوی ظفر قرین بود پیش سلطان آدم فرستادند که پایه قدر او را با
بساط بوس سر بلند گرداند و میرزا نیز نصایح و مواعظ هوشمندانه که زنگ جلافت و شقاق از آئینه دل او زدا
خاطر نشان سازد و بعد از آنکه رایات اقبال از آب سند عبور فرمود اثری از سلطان آدم ظهور نیامد بجا
اندیشهای زمیندارانه ناصواب میرزا مون خاطر او میگشت آن حضرت منعم خان را پیش او فرستادند که سخن
دلاویز دلاسا نموده بیشتر بملازمت آورد و میرزا نیز سخنی چند که راهبر سعادت او بود رساند و مکنونات ضمیر

را از چهرهٔ حال آن بیرون سود و حقیقت حیات سرا پرا معرض فنا و مسلم جان رفته کار بانه داش خود لطف آورد
و بعد از افسوس و افسانه سلطان آدم سیر از اینجا خود در نواحی بر بالله دولت زمین بوس شرف استیلا یافت
و آنحضرت شب را به خسته آنجمن آرای عشرت شدند و سپرا کامران با وجود چندین حرام که هر یکی مستوجب عقوبت
عظمی تواند شمول التفات الواع شد جمیع امرای دولت خواه و دانشوران خیراندیش موقف عرض رسانیدند که اگرچه
رعایت حضرت جهانبانی و نظرت عالی و خلوت الا همین تماشا میکند که گناهان بزرگ در درگاه معلی پلیسان عفو
پوشیدا ما عاقبت اندیشی و کار فرمودن حزم مقتضی آنست که تغییر کار مردم آزار را بسزای اعمال رسانند تا گرد شرارت
او از چهرهٔ سلامت عالمیان رفع شود شایسته و راه دیتی و دینی آنست که آسایش ظاهری یکی را که بدخواه باشد
در آسایش چندین خلائق که بشرف دولت اتفاق قصاص کرده باشد مگر پیدا اگر جهت صبر خاطر شکسته دلان و
اندمال جراحت سینه ریشان نقش نامه طالعی از نگارخانهٔ عالم محو سازند دلوا معدلت احیه اختلال خصوصا در ضمن آن
صلاح هزاران کار مدیح باشد هر آینه توساخت این صورت بطلان مطابق رضای ایزدی و موافق نظام
کل خواهد و آن تدارک ان لعنت و طغیان فتنه شده است که بایستی سوار ستحال ان ناحیه کرده را با کرده انکار بر کار ار اماز
گذشته و بتماطاف شد لایق بحال اخلائق است که او را ساقی بالکل هم اید چست با علق جدا از هر گوشه ملا بتحا یا سدو مانه الیحال
او سیاه ترگرد حضه مدمیگذر گرد آشوب این سرزمین ممیزست احوال خلائق درمعرض بهت عارت حادثات آمده و عرض
ناموس عالمیان ساد شته رفته و جان چندین مردم خاک بها گشته و جوهر اخلاص که زیور اعتاق زمر خواص است در
عار آشوب باید شد اکنون صلاح و قت ست که چنین کسی که از جنگال و بال این عقوبات خلاصی بخشید خلائق
را در ظل معدلت آسایش بخشد حضرت جهانبانی نظر بر حکمت و مصلحت مسبب الاسباب انداخته درین امر اقدام میسر نمود
که آن مبدع جهان آرای با وجود قدرت کامله چنین بشری را ابقا نمایند البته معنی بر حکمتی و مصلحتی ست و با این همه با رک امی
نصائح حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی سطور نظر حقیقت میں بود قرار بر ارتکاب این معنی میداد امرا بار یک الواع
خونریزی و فتنه انگیزی اراں سفاک بیباک دیده بود مکرر ملتمس خود اهتمام و احتیاط نمودند درین باب آستیناکردند لطفا
معتبان مسحل محضر ما حظا اکاردین و دولت و اعاظم مالک ملت مرتب ساخته نظر اقدس در آوردند حضرت جهانبانی
آرایش میرزا کامران فرسادند میرزا چون نامهٔ اعمال و محضر مکافات احوال خود را مطالعه نموده گفته فرستاده که درین مردمی امروز
بر قتل من مهر کرده اند هم ایشان مرا باین روز رسانیده اند حضرت اعرق مهربانی بحرکت آمده نگداشت که با هجوم عام و حصول چندین
لواعث و دواعی حکم بر خون برادر و بایدمعنی بدیدن سرگریبان تامل تنکر و استند عاقبت الامر بجهت مصلحت جمهور انام در ع۔ا حکم خاص واقع
و ادرار نظر انداختند و بخشی ایکار علی دوست باریگی و سید محمد بکنه و غلام علی شش انگشت مامور شدند اینها بخیمه میرزا در آمدند میرزا تصور
کرد که بقصد کشتن می آیند رساعت مشت گشاده دوید علی دوست گفت میرزا آهسته باشید حکم بر قتل نشده اضطراب

از برای جمعیت رشتهای عدالت که تمامیش ازین سید علی و جمعی دیگر را که بیداد نابینا ساخته بود میرزا حکیم جزای آن مکافات
را به بینا میرزا که این سخن شنید بحکم آن حضرت را پسندیده قبول کرده در ارکشید تا آنکه میل کشیدند و مردم حکیم میرزا که دیدبان
دل خسته سرشت او بودند از پیش معزول ساختند و این مخلصان فرمان رحمت احتیاط بیشتر هم بیشتر زدند میرزا شاه رخ
حاشی دم برد آنحضرت از عطوفت ذاتی رقم عفو فرموده بیشتر روان شدند و سخنان بلند مهرافزای بر زبان حقیقت
ترجمان گذرانیدند و این قضیه در اواخر سنه صد و شصت بوقوع آمد و خواجه محمد مومن فرنخودی تاریخ این قضیه الشیر یافته
بود و میرزا سلیمان رو در کس پیش محمد جان فرستادند که میخواهیم که بهزباینکه ذاتی و مهر روتی که تو اینی نیک ملوک آثار احیا
من از حضرت التماس کنی آنحضرت همان لحظه التماس میرزا را امید دل داشته روانه خدمتش ساختند و میرزا کمال دوستی
که با وجود جست دستهای او را گرفته بر چشم نابینای خود نهاد و این بیت خواند بیت سر چه که چشمم ز رحمت پرده
کشیده است به سیاست چشمی که بپی روی تو دیدست و حضرت جهانبانی بعد ازین ساخته توجه اقدس را به تنبیه زمره
بیراه حانوبه که سنگر کرده بودند مصروف داشتند و آن بی سعادتان گردنکش کردن ارادت از قلاده اطاعت خاطر
داشته و بهادران نصرت پیشه کارزار کرده بوی از عدم آواره گشتند و از عساکر اقبال خواجه مهدی قاسم و جمعی دیگر
پایهٔ شهادت و سربلندی یافتند و چون خاطر ازین حدود جمع شد یورش کشمیر که سالها مکنون ضمیر اشراق تنویر بود مصمم گشته
وامرا صلاح وقت نمی دیدند و سپاه و زندان تشبیه داده در خدمت کشمیر سخنان میگفتند که شاید خاطر
ازین یورش باز آید درین وقت که از استماع طنطنهٔ نهضت عساکر اقبال برهم خوردگی در ممالک هندوستان پیدا آ
سلیم خان با استعداد فراوان متوجه پنجاب شد و ازین طرف استعداد جنگ چنانچه باید و شاید بعمل نیامده اگر یکبار
روییم و لشکر افغانان نزدیک رسد او را گذاشته رفتن و بکشمیر در آمدن چه مناسب باشد که شاید کار کشمیر دیر کشد و در آن
صورت اگر افغانان تیره رای سر در باستحکام نماید کار بکجا می انجامد لائق دولت آنست که از اندیشهٔ این یورش گذ
و چون اهل نفاق از میان ما دور شده اند متوجه دار الملک کابل شده در اصل تهیهٔ جنگ نموده قدم همت در رکاب
نصرت در آورند و به نیروی اقبال روز افزون تا سالی بار از روزگار افغانان تیره بخت بر آورند آنحضرت بعد
استماع این سخنان اصلا گوش بر کلمات مصلحت میگذارندگان سخن ننهادند حضرت شاهنشاهی را با حمت حرمت
دار الملک کابل با جمعی از اعیان دولت وداع فرمودند و خود عنان عزیمت بجانب کشمیر معطوف داشته میخواستند
که نهضت فرمایند به آموزی امرای سوداگر مزاج که جز منفعت خود نظر نمیداشتند اکثر ملازمان و سپاهیان امرا جا
خود را گذاشته متوجه کابل شدند و در ملازمت حضرت غیر از اشخاص امرا و دیگر کسی نماند ازین حرکت شنیع که از راه اخلا
و انقیاد بس دور بود جمعیت آباد خاطر اشرف مشوش گشت و جمعی از معتمدان معتبر حکم شد که اهتمام تمام نموده مردم
بگردانند و اگر بکشتن احتیاج شود بحکم موقوف ندارند و درین اثنا تفاول بقرآن مجید جستند قصهٔ یوسف صدیق را

وار رخصت یافتهای سخن که در ملامت بود، هر کدام در تعمیر آن سعی میکرد و مالی داشتند وافه سیس مرمی العرسر سایه

کرامته در باب کشمیر سگفته که حکم جا و در آن دار و رسا بوده است فقیه یوسف ارس هر و معنی محرلیست روتس بو

بی القاب همراهان بوصوح پیوست بی احتیار فسخ عزیمت نموده بسبب کامل توجه عالی مبذول داشتند چون کنار

دریای سا محیم اقبال سد میرزا که مراد التماس سفر حجاز نمود چون درین وقت حشند می خاطر میرزا مطلب تسمیم

جهان آرای بود مرخص ساختند یعنی که رخصت سفر مودند با انجا که بزرگان را در زگی رسیده و خو ممارست با جمعی از محبوبان

منزل میرزا تشریف ارزانی داشتند میرزا از لوازم تعظیم و مراسم احترام اولا این بیت خواند شعر کلاه گوشهٔ درویش

به فلک ساید * که سایه همچو تو شاهی فکند بر سر او * و بعد این بیت بر زبان میرزا رفت بیت ز حاتم ار تو به جز

حاتمی نیست * گریا و کف حاتست دگر چیز مستم * اگرچه بیت ثانی حاجت تسکر دار داما سخن شناس دریابد که از شکایت

نیست آنحضرت که جهان مردمی بودند اینها مسطور به استعد رفتها فرمودند بر زبان الهام بیان گذشت که علم الاخر

والحیات آگاه است که این کار که به ماحتیاج بس واقع شده بعایت شرمنده ام کاشکی این حالت ارتمامی

بس بیشتر ازین شدی میرزا از جواب عنایت بیارگسته اندازه گناه خود بمقدار مراحم خسروانی دریافت و در مقام بازپسید

و سرسبزگی در آمده از حاجی یوسف پرسید که دیگر هیچ کسان او حاضران مجلس عالی را نام برد که تردی بیگ جان و شیم جان

و بابوس بیگ و خواجه حسین قمری و میر عبدالحی و میر عبد الصمد و شیخ بیگ و عارف بیگ میرزا گفت یاران همه گواه باشند

که من از نگاهی بدولتی خویش وقت تشریف که آنحضرت تشریف دارند تحمل کردمی اما یقین هست که مرا استحقاق هلاک

بود حاجتی کرده رخصت سفر حجاز می نماید از تفضل است آنحضرت هر از شکر خدای آرم که سپور تقدیر بندی و به عهدی من

مکافات نفرموده اند و بعد از آن لسفارش غریب ان خود پرداخت آنحضرت یکسا ده ر ئی و خو تحوی قبول نمودند

مظهر استعمال عنایت بادشاهانه ساخته وداع فرمودند و چون قرار یافته بود که میرزا در حضور اظهار رفتن نکند خود را

خفا میکرد و همین که حضرت متوجه دولت خانه شدند میرزا اسهای های بکر لیست روز دیگر حکم شد که هر که از ملازمان میرزا همراه

میرفته باشد مع بیت درین تنهائی همراهی نماید هیچکس اقدام ننمود آنانکه لاف دوستی میزدند ترک آشنائی کردند جمله

گوئیکه از کمال حقیقت دوری و دلبستگی حضرت شاهنشاهی خطابسد جان عالم یافته رخت هستی را صرف کار ولی نعمت

خود و صاحب عالمیان نمود چنانچه شرح آن در جای خود گفته آید ایستاده بود و در الوالسعر چی حضرت و مسطور بود طبع

حسن انه حضرت جهانبانی فرمودند که چلمه کوکه همراه میرزا سری بایستی باستانی باد خود بسبق خدمت درگاه و در ط

عنایت بادشاه طریق وفاداری زیادت بنمودی مقدم تساحته لعرض رسانید که لائق بحال خود چنان می هم که درین نازک

روزهای بینوائی و تیره تنهائی در خدمت میرزا ماتم آنحضرت که محک آدم شناسی و میزان حقیقت سنجی بودند

حرف وفاداری او را لعایت پسندیدند با وجود آنکه جست حضور او لب ندیده بود رخصت داده و آنچه از نقد و جنس

برای اخراجات سفر میرزا قرار یافته بود حواله او فرموده پیش میرزا فرستادند و بیک ماه که آن نسبتی که داشت از بهکر بر گشته بملازمت رسید و بر خاطر نکته دان بغایت ناپسندیده آمد و ما قبول صورتیکه داشت مردود نظرها شد و میرزا از راه دریای سند به تته رفت و از آنجا بمقصد شتافت و سفر حج دریافت و در پانزدهم ماه ذی الحجه در همین سال نهصد و شصت و چهار لبیک گویان اجابت دعوة حق نموده محمل عدم بست چون سلسلهٔ سخن میرزا کامران در سلک نوردیده آمد اکنون بسر مقصود شتافته تحریر میرود که چون موضع بگرام که به پیشاور شهرت دارد مورد خیام نصرت شد قلعهٔ آنجا را افغانان منهدم و ویران ساخته بودند مقرر شد که قلعه را تعمیر نموده جمعی از دولت خواهان را گذاشته بجانب کابل نهضت فرمایند که سرانجام این قلعه مقدمهٔ فتح هندوستانست و امرا که مشتاق کابل بودند میخواستند که بهیچوجه درینجا توقفی واقع شود حضرت جهانبانی توجهات پادشاهانه برین کار گماشته در اندک فرصتی آن قلعهٔ سعادت اساس را تعمیر نموده بهلوان دوست میر برّ بحکم عالی مرحله‌ها را بجمیع امرا قسمت نمودند و بزودی صورت اتمام پذیرفت سکندر خان اوزبک را بحراست آن گذاشته خود با دولت و اقبال متوجه کابل شدند و بعد از آن افغانان بهجوم عظیم بر آن قلعه آمدند سکندر خان داد مردانگی و قلعه داری داد و افغانان بی بهره پریشان گشتند و چون اوائل سال نهصد و شصت و یک کابل بفر قدوم پادشاهی رونق تازه یافت و مخدرات تتق عصمت بشرف ملازمت امتیاز یافته مبارکباد دهیا فرمودند آنحضرت بزبان اقدس راندند که مبارکبادی آمدن و دیدن یکدیگر بجای خود است اما قضیهٔ میرزا کامران مبارکباد ندارد که بدست خود قصد چشم خود کرده ایم و با دلیای دولت بمآثیر عطوفت شرف صدور یافت و عبد الرشید سلطان حاکم کاشغر که پیوسته ذکر قریب و قرابت بوده در مراسم یکجهتی اهتمام داشت سوانح احوال نوشته مصحوب فرستادگان روان ساختند و در همین ایام که آنحضرت مهمات مالی و ملکی اشتغال و بلطف و قهر کار ظالم و مظلوم ساخته در گذاری رضای ایزدی اهتمام داشتند شب چهارشنبه پانزدهم جمادی الاولی این سال بعد از گذشتن دو دانگ بطالع قوس از ماه چوچک بیگم فرزند گرامی متولد شد آنحضرت نام او محمد حکیم نهادند و چون بعضی تاریخ این مولود را ابو المفاخر و بعضی ابو الفضائل یافته بودند هر دو کنیت آن فرزند مقرر شد و ابواب شادمانی و مسرت گشاده مراسم شکر ایزدی بجای آوردند و در همان نزدیکی از ستدهٔ دودمان عصمت خانش صبیهٔ چوچوق میرزای خوارزمی فرزندی بوجود آمد نام او سلطان ابراهیم نهادند و بزودی آهنگ عالم قدس نمود شعر بود برقی از آسمان کرم * زادن و مردنش بهم نزدیک

توجه موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی بقندهار و مراجعت بدولت و اقبال

در عنفوان زمستان این سال بجهت آنکه جمعی از فتنه اندوزان از جانب بیرام خان سخنان غیر واقع بموقف عرض حضرت جهانبانی رسانیده بودند در رفتن قندهار را از رفتن هندوستان تقدیم فرموده متوجه قندهار شدند

وعنایت کامل را تلقی قلیجان اندرانی تسلیس درمو مدد نور پرور رواردی قرة العین خلافت قوة الظهر جلالت حضرت
سلطنت پناهی با عزیس بمساعیت لسریب سادات رای داشتند و وکلای آنحضرت منظم مهمات عزیس بودند ارم مهمانداری
سرگرم خدمت شدند وچون ایالت حال ازعزیمت بیشتر بصحبت فرمودند آن تار بهال حدلیة اقبال مراجعت فرمو
کابل استقدم بمیمنت حضرت آباد دولت ساختند بیرام خان که جامعت سعادتش طراز ارادت داشت مکیب
گرامی دستاهی از نعمتهای عظمی وداسپه آداب تسکیجای آورد و مالی مملو از اخلاص یاد بر ساخته بود و فرحی فدهای
بمدیع شور اندام لشرف زمین بوس سربلندی یافت دلقیس آنحضرت شد که درحق او آنچه گفته اند ازصدق برکوی
بدرستیه و بساعت مسعود شد جهان را بر مرکب عالی بلوغ گرفت جشنهای رنگین وبزمهای دلکشا ترتیب یافت
وارستانشینی ملازمان رکاب دولت شاه ابوالمعالی وقسیم خان وخضر خواجه خان ومحب علیخان میر حلیفه واسمعیل
دلدی و سید محمد آخته بیگی وجمعی دیگر بودند واز اهل سعادت خواجه حسین مروی ومولانا عبدالباقی صدر وبعضی دیگر
سعادت حضور داشتند بیرامخان در آداب خدمتگاری ولوازم بیاریاستی قید و رونگداشت وتمام زمستان در قندهار
بعیش وعشرت گذشت ودر مدت آنچه بجهت سرکار خاصه بادشاهی درکار بود همه را بیرامخان سرانجام نموده دست
رجحان بود دیداشت وجمیع ملازمان درگاه را در منازل بزرگان خود فرود آورده لوازم مهمانی ایشان بصاحبان
منازل منوض ساخته بود وهمیشه حضرت جهانبانی وبان چندگاه در شرایط حسی وعقلی وترهات صوری ومعنوی
بوده الداد میگرفتند همواره بزم آرای خاطر عیش وعشرت بیرای مواضع دلکش بوده بادیهای در ریتان
کلبهای صفاکستان را باقدام عقیدت می نمودند در اعور حالات ومقامات اخاصاب واسعاصات ر منگه
ازانجمله بکر بصحبت ملازمین الدین محمود کمانگر که از مادران سرشکن نفس اماره بود میرسیدند وکلمات قدسیه از طریق
مذکور میشدند واشارات وبشارات در حصول مهمات مرادات عاجله وآجله فرا میگرفتند وخواجه غازی که رسالت ارا
رفته بود وعتنی از قدوم موکب عالی باتحف وهدایا لقندهار آمده بود لشرف ملازمت سربلند گشت وارنیکو خدمتی
بمنصب اشراف دیوان استیاز یافت ودرهمان نزدیکی معظم سلطان از زمین داور آمده بخدمت عالی مشرف شد
ومهتر وکیل که از معتمدان محمد خان حاکم هرات بود بپایتختهای گرامی ادراک ملازمت نموده وعرایض عقیدت سطر اورا
درآورد ومشمول جلائل التفات شد واز برای مصلحت ملکی وانبساط خاطر بنواحی شور اندام طرح شکار قمرغه افگندند و
آن شکار دلخواه اولیای دولت آمد وتفاول بصید مرادات گرفتند و از قضایای ناملائم که در قندهار واقع شد
کشته شدن شیرعلی بیگ بود بدست شاه ابوالمعالی ومجمل این سانحه آنکه درآن نزدیکی شیرعلی بیگ بدریقرابیگ
میرشکار بیرخصت از ولایت ایران شاه طهماسپ آمده ملازمت کرده بود وشاه ابوالمعالی بدست ماده تقرب و
بهدش حام جرأت وشجاعت خود شده وپای از دائره اعتدال بیرون نهاده بدستیها کردی وازآنجا که بتعصب جبلت

اهل خروج و دماغ خشیدت اندیشان ساخته بود مکرر در مجلس حضرت جهانبانی بر علانیه میگفت که من این نسبت را خواهم گشت و آنحضرت از توجهی که داشتند این را مطایبه بیداشته التفات بآن نمیفرمودند تا آنکه تیغ آن سست باده تعصب قصد آن بیگناه کرد و چون آن نامراد سفاک بخت آنحضرت را بسیار ناخوش آمد لیکن علاقه خاطر میرزای که شاهزاده دولت آن حضرت را از مجازات آن تباه کردار متقاعد ساخت و چون حسن اخلاص بیرام خان بوضوح پیوست و بر جبهه بیان روشن شد که بر جاده اطاعت و نیکوخدمتی ثابت قدم است قندهار را که بکمول مهر انتظام بخش آن بود که بمنعم خان مرحمت شود از اندیشه بسان گردانیده به بیرامخان مستقیم داشتند و زمین داور از خواجه معظم تغییر فرموده به بهادرخان برادر علی قلیخان عنایت فرمودند و چون خاطر جهانگشا از انتظام مهمات ملکی فراغ یافت به نیت تسخیر هندوستان بدارالملک کابل نهضت عالی فرمودند و بیرامخان رخصت یافت که اسباب این یورش نموده بر و در ترین وقتی خود را بموکب اقبال رساند و ولی بیگ و حاجی محمد سیستانی را که همواره مردم از ایشان بسان نقل کرده اسباب شورش فراهم می آوردند قرین رکاب دولت ساختند و نزدیک بعرصه هرتین حضرت شاهنشاهی نور پرور و سپهر آگاهی به دولت و اقبال استقبال فرمودند و نمودار قران السعدین انتظام یافت و محمد قلیخان برلاس و اتکه خان و جمعی دیگر بشرف کورنش استسعاد یافتند و در اواخر سال نهصد و شصت و یک فضای دولت فزای کابل بقدوم والای آن فرمانروای زمان و سعادت بخش زمین فخر آسمانی گرفت در ان ایام منعم خان را باتالیقی حضرت شاهنشاهی پایه امتیاز بلند ساختند اگرچه بنظر رسم و عادت این نام بر آن پیر نهادند اما در معنی آن پیر اندانش آموزی دولت پیش آن مظهر عقل کل فرستادند منعم خان آداب شکر این عطیه عظمی بجای آورده جشنی دلکش آراسته کرد و پیشکشهای لایق بنظر در آورده اسباب تفاخر و اعتبار خود را سرانجام داد و درین سال الغ بیگ پسر بلبل سلطان از جانب فرمانروای ایران رسید و تحف و هدایا بنظر اشرف گذرانده باعث انبساط شد و آنحضرت پیوسته بلوازم داد و دهش پرداخته در سرانجام یورش هندوستان بودند در اثنای این اندیشه جهانگشای یکی از دولتیان که بولایت استهار داشت جفت موزه بطریق تحفه فرستاده بود حضرت جهانبانی فرمودند که ما ازین موزه بفتح هندوستان تفاول گرفتیم چه زبان زد عوام شده که ترکستان سر و خراسان سینه و هندوستان پای است و فرمودند که این تفاول مثل آن تفاولیست که حضرت صاحبقرانی فرموده بودند و آن چنین است که در ان سال که از ماوراءالنهر بفتح خراسان متوجه شده بودند چون موکب منصور بانددخود رسید سنگی آنام درویشی از قصه لبنای ضمیر و خرق عادت اشتهار داشت حضرت صاحبقرانی بدیدن او توجه فرمودند درویش سینه گوسفند را رسم باحضر آورده پیش آنحضرت گذاشته است آن حضرت بمعبران لسان طریقت فرموده اند که ما ازین سینه بفتح خراسان تفاول گرفتیم چه خراسان را سینه روی زمین گفته اند و دوم عید رمضان بود که بیرامخان بشرف

۲۵۰

ج اول

بارست اسعاد یافت و آنحضرت تحت مربا مساط دولت عنایتی که با ده داشتند ایمه سیلدرا آماده و مووده حتی دلکش بر
ارعیت تیب و تو مددرین روز تحت افروز که عیار حیا یک سواران با بیما و تیر انداران بو تنگاف میگرفتند آن
شهسوار میدان اقبال نونهال بهارستان جاه و جلال یعنی حضرت شاهنشاهی را سیل آن شد که رمایی ارتباط
آنا داده و را الفتق اداخس مشغول اند و تیر دستی تیرانداری بودنما ظاهر خیال و ملساحته موبیت برستان عالم
حمانی را اساس را مقیدت حوا ما دفعه اول قبق را که کارداران تجربه کار در ربودن آن مادند دمساله تر توجه
باشته حتنه گوی زرین راسی تک و تنگاف دو حتب ار وقوع این امر بور لواز ماصران بارگاه مسرت را انداماسال
این امور در دیدهٔ ظاهر بین مرنع نمایدا ما آنان را که باکیت میدارند کو سعی تماشای اسرار معنوی این حدیو عالم
می نماید از دیدن این امور جهت آنکه معدن نوانحهای معنی باشند ارو ظهور عجایب دوری جه فد کارنامه
دیر امحال در باب قبق اندازی حضرت شاهنشاهی قصیدهٔ طلوع ترتیب داده در حسن عالی بعرض اقدس رسانید
و این مطلع ار آن قصیده است **شعر** حقد قبق ر بو د مدنگ نوار کمک + کردار بلال شد سوی برین بهار حک
و در همین ایام اساطله که اندیشه تسخیر هندوستان در خواطر اولیای دولت جلوه میداد سرائض ارباب اخلاص
از هندوستان آمد و خبر گذاشتن سلیم خان و سائر سرح و مرج آن ممالک بمسامع عز و جلال رسید

مجملی از سوانح و حوادث هندوستان که در ایام هرج و مرج روی نمود

چون رشته کلام بدینجا کشید بار بر بیهت واقعه نویس آنست که برسم اجمال احوال هندوستان گزارش نماید تا شمس
الشمس معنی احالت منتظره در پیش بیاید مجملی از احوال هندوستان آنکه چون بتاریخ یازدهم ربیع الاول ۹۵۲ شیر
خان پنجسال و دو ماه و سیزده روز بعلت تسلط حکومت باستقلال کرده بعدم جاه شتافت پسر او
سلیم خان بعد از هشت روز باتفاق امرای پدر بر مسند هشت سال و دو ماه و هشت روز رنگ یوی ریاست می نمود
بیشتر اوقات در جنگ عادل خان برادر کلان و خواص خان سر صحبت از ارعلامان شیر خان بود با مطرابی و کثرت
دیقصرف کردن اموال مردم واقعه جهتای عالم را با دانی دا سامل دا ن درخواطر گروه عوام بولایت خود شهور ساخته
بود و چون مخالفت با آغاسے خود سرحد او باطل باشد هیبت مدارد و ارباب خلاف را کار بجایی برسید و دمانی باطنه
سپاه را بر که امالت پنجاب داشتند و سرکردهٔ آن مردم هیبت خان بود در دو کیر داشت و این مردم مغلوب شده در سنه
حال کشمیر در کوهپایه ورود دید و بیشتری اوقات سراج کر کران مشغول بود و چون این طاالله از طاربان این طبقه متعلقه
سو و مدو سردم از دولت خواهی این دو دمان مقدس سر و بد کاری الساحت و دستی بر ایشان سیافت و سامی قلعه
رهتاس کر اساس آن شیر خان نهاده بود با تمام رسانید و در میان جبال سوالک قال ید بحود رده نامی و بنای بحود انگاشته

قلعهٔ بالکوت بنیاد بنا دو زبانی در ازاد و باش افاغنه و مدد معاشی خود متوهم شده در قلعهٔ گوالیار بسر می برد اگرچه بظاهر سلوک بهنجار میکرد اما سپاهی رالعایت آزرده میداشت و بتاریخ بیست و دوم ذیقعده شهد و شصت بسبب قرحه که در یکی از اعضای سفلی او بهم رسیده ماده حادث رو به بود رحلت هستی را بست او وصیت اوفیروز خان نامی پسر که خردسال بود جانشین شد بعد از چند روز مبارز خان که خالوی این فیروز خان بود این بیگناه را بزاد ویه بسر عدم فرستاده خود دم حکومت زد و نام خود محمد عادل او پسر نظام خان که برادر خرد شیر خان مذکور است بود از عجائب آنکه این نظام را یک پسر و سه دختر بود پسر بحکومت رسید و شوهران آن سه دختر بپایهٔ ایالت رسیده اعتلا یافتند یکی سلیم خان مذکور بود و دیگری سکندر سور و دیگر ابراهیم سور که احوال این دو بر سبیل اجمال مذکور خواهد شد و هیمو که از بدگوئی و بداندیشی و سعایت در مزاج رؤسای جهان که مشتمل احوال جهانیان میباشد خوش می آید مرتبه که آن خوش آمد آن عیوب بدنهادی و شرارت ذاتی را از نظر دوربین شان میپوشد از پایهٔ ادنی بمدارج علیا رسیده بود و کالت این ستم پیشه را که پیوسته بلهو و لعب و تمتعات نفسانی پرداخته از احوال عالمیان غافل بود پیش گرفت و شورشی در جهان پدید آمد و سخن بانجا کشید که مجملی از احوال هیموی مذکور بیان را تا داب کردن مناسب می نماید ای حوا باش تماشای قدرت الهی بکن که چه مانده دو عبرتی از احوال هیمو بگیر او بظاهر نه حسب داشت نه نسب نه از صورت بهره و نه از سیرت نصیبه بعالم که امید دیجوی او را بحمت کمال سیوی که از دیده و رمی بالغ نظران روزگار پوشیده بود بپایهٔ بلند با واسطهٔ سر دادن بدکاران روزگار بدکارتری را گماشت تماشای آن بدقیافه کوتاه قد دراز اندیشه در ریواری که از قصبات میوات است در زمرهٔ بقالان فرومایه منسلک بود دانزدی بسبب داد و ستد دهوسر که فروترین طائفهٔ بقالان هندوستان اند انتظام داشت در لیس کوچه بازاران بی تمکی نمک شوره فروختی تا آنکه بلطائف الحیل خود را در سلک بقالان سرکار سلیم خان که ابا کی از احوال و گزارش یافت در آورد و کار او ترقی گرفته بسلیم خان خود را بیدگوئی و کاردانی روشناس گردانیده داخل ملازمان گشت پیوسته مردم را در ملا اعلا بظاهر وا مینمودی که بصاحب خود دولتخواهی میکنم و بباطن زر از هر کس خود بازار اخذ و جر گرم میداشت و خانهٔ خود را از مال مظالم بصورت می آراست تا تا حاشا برای آقای خود اسباب و مال سرانجام میداد و بدست خود تیشه بر پای خود میزد و انجا بزرگان دینی را بسیار خطا می افتد چه آن گروه فرزندان مشغله چون جویای احوال مردم اند بد ذاتان حرف چینی را چه برای دانستن احوال مخفیه مردم و چه برای سزای بدکاران دیگر در پیش خود جای میدهند اگرچه بهدی در باطن خود میکنند که بوسیله سخنان اینها قصد عرض و ناموس مردم نیک اندیش دولتخواه نشود اما این طائفهٔ ظاهرآرای خراب باطن را دریافته برای فائدهٔ خود بچرب زبانی قصد دولتخواهان می نمایند و این طبقهٔ علیه احیاناً بواسطهٔ افزونی مشاغل از آن عهد غافل شده بگفت و گوی این بدنهادان بدولتخواهان بدگمان شده در انهدام اساس

دولت خود یافت شد و با کمال این بنهاد و نامدار فرصتی از کمال جلادت مانی در ساختن سلیم خان سامانی گرفت و چون اکثر مهمات
ملکی و مالی دخل پیدا کرد و چون ایام عمر سلیم خان رشد و لیاقت یافته کاردانان هندوستان بسیار سال مذکور که پسر
عم سلیم خان بود در آن وقت این مرد دلیر از کاردانان یافته جمیع کارخانه حکومت در پیش خود گرفته بامارت عظمی
رسید و از مبارز خان که در آن وقت و اسمه عدلی اشتهار داشت در جامی نماند بصفت عدل و داد و ستم پیشه خود گرفت
وارد و میدانی که داشت خاین شیر خان و سلیم خان و قبیله ایشان را بدست آورده در پراگنده ساختن آنها و جفتای
آنها دست دراز کرد رسید ها بسیار لیست مطرت معامله با هم او را پیشتر نمود در رواج کار او سعی بیکران
روزی چند بکلاه سلطنت رائی مرحوت را فراحت و بخت اسم رانگی برخود بسته بهمه امیر راجه نکرماجیت کلاه کج نهاد
وارتی معنی و کوته حوصلگی بنام بزرگان بر خود بست و از دور ایشان بنام سلطنت بر عدلی القاب نموده بامخالفان او
علیم کرد و از جرات و جسارت که داشت فرورجنگ آمد و کارنامهای تنگ ریف در مراسم بیکار او لطهو بموقت و شجاعت
و کار سرکردن زمان برد مردم شد تا آنکه رفته رفته کار او بجائی کشید که روی حرات و جلادت بجانب شوکت عالی
حضرت شاهنشاهی آورده و چون ذات مقدس معیار جمیع نیک آنان و بدنهاد است عیار این قلب گرفته آید
و با لواء عدل جهان او در ظلمت بود و او در دولت خیابجه بجای خود گذارش خواهد یافت و چون از ذکر ایشان
از احوال خسران مآل همو گفته آمد اکنون بشرح تتمه احوال سر می پردازد که چون مهمات خلق مبارز خان مذکور قرار یافت
کار هندوستان از آنجه بود بیشتر مختل شد الحق این بدر زیر در انتظام اسباب روزگار سلیقه موافق داشت چنانچه که
در جزم ملکی و کاردانی رتبه کافی خود را به رد کرد تا اگر این و کس از ملازمان عتبه علیه اقبال حضرت شاهنشاهی بوده
خدمت بارگاه علیه مفوض بشد و اهتمام سرحد ها به پسر او بامرد بود هر آینه مشمول مراحم خسروانی گشته بوسیله خدمات
شایسته بندگانی که بزرگان داشتن آن راحیات شمار ند یا مقتدی آنچنان کارکنان را آئین کارفرمائی و ریاست
عامه که بیش حزم ملکی بدست آید دانایان کارشناس رلیش جنان را ملامت کمتر از مردان دلبسته جهان تفریر
نماز می نمایند و بالجمله چون سلیم خان بعدم جانه شتافت مبارز خان آنچنان ظهور کرد که کس بکسادا احمد خان شور بر
سلیم خان که ریاست بنگاله با هتمام او بود مدعی فرمانروائی شد و خود را سکندر نام نهاد و محمد خان که قرابت قریب
بشیر خان داشت و حاکم بنگاله بود سر ریاست عامه برافراخت و ابراهیم خان سور او هم بسبب قرابت ایالت
هندوستان را در تلاش شد و شجاعت خان که بسجاول خان در السنه عوام اشتهار داشت در مالوه سر خود سری بلند
کرده اوباش اجامعه باهم افتاده در شورش و آشوب کشادند سکندر بالشکر پنجاب و سایر اوباشان فراهم آمده
قصد دارالخلافه آگره کرد و مبارز خان و ابراهیم نیز همین اراده بر آمدند آخر روباه بازی هیمو مبارز خان شرق رویه
شتافت و در نزدیک آگره میان سکندر و ابراهیم جنگ در پیوست ابراهیم شکست یافته نگونسار در رفت و پیداو

ج اول

۲۵۳

غازی خان سور که بر ولایت بیانه تسلط داشت بقلعهٔ رفته متحصن شد و کار سکندر بصورت بلند شد و از سند تا دریای گنگ بتصرف او در آمد لشکر فراوان فراهم آورده میخواست که بسر قرو یه رفته و مدعیان حکومت را از میان برداشته دعوی انفراد نماید درین هنگام طنطنهٔ توجه رایات جهانگشای حضرت جهانبانی جنت آشیانی بتسخیر هندوستان بلند آوازه شد تاتار خان و حبیب خان و جمعی کثیر را بجراست پنجاب تعیین نمود و محمد خان حاکم بنگاله قصد دفع مبارز خان و سایر مخالفان خود پیش گرفت با مبارز خان و هیمو در حدود چپرکته بعد از چندین سرگذشت محاربهٔ عظیم روی نمود و تسنار محمد خان درگذشت و خزائن شیر خان و سلیم خان بدست هیمو افتاد او در متمتعات جسمانی و مستلذات نفسانی فرو رفت و کارش از روی ظاهر بالا گرفت و درین میان او را با ابراهیم مذکور و سایر مخالفان محاربات روی داد و همه جا غالب آمد با وجود آنکه سواری اسپ نمیدانست و همواره او را در صندوق فیل بار کرده می بردند بوسیلهٔ جرات و جباریتیکه داشت زرهای مفت بدست افتاده را صرف میکرد و کارهای سترگ که در اندیشهٔ اهل روزگار نگذرد از پیش میبرد چون در حوالی آگره سکندر استقلال یافت او بجانب بهار و بنگاله روان شد خضر خان ولد محمد خان بجای پدر نشسته نام بزرگی بر خود بست و خود را السلطان جلال الدین ملقب بمعنی ساخته در استحکام بنگاله همت گماشت و مبارز خان و هیمو قصد بنگاله داشته بشطری از اوقات بدفع مخالفان خود اشتغال نمودند و تفاصیل این سوانح که راه گسستن بکمند در نهانخانهٔ اجمال گذاشته بمقصود اصلی میرود

یورش جهانگشای حضرت جهانبانی جنت آشیانی به تسخیر هندوستان و فتح آن بیامن دولت روز افزون شاهنشاهی

بر منتظران بدائع آثار و مستمعان جلائل اخبار پوشیده نماند که چون حقیقت هرج و مرج هندوستان و شورش آن مرکز امن و امان که اندکی بر فرو اینجا گزارش یافت مکرر بسمع گرامی حضرت جهانبانی جنت آشیانی رسید یورش هندوستان که در مکامن ضمیر پیش بین تصمیم یافته بود پیش نهاد همت عالی ساخته جمیع مخدرات تتق عصمت را در دار الملک کابل بحمایت ایزدی سپرده و شاهزاده ولی نکاد ولی نعمتی را آنکه میرزا محمد حکیم ساخته در خدمت گذاشتند و خدمات حضرات و مهمات صوبهٔ کابل برای رزین منعم خان تفویض نموده در اواسط ذی حجه نهصد و شصت و یک در ساعت مختار و زمان منتظر که حرکات افلاک بآن افتخار نمایند و نظرات کواکب بدان مباهات کنند عنان عزیمت والا بصوب صواب ممالک هندوستان معطوف فرمودند و آن نو بر دوره ایزدی یعنی حضرت شاهنشاهی را که عمر عنصری آنحضرت دران هنگام سعادت پیرای دوازده سال و هشت ماه بود و عقل کامل آن بزرگ کونین از احاطهٔ احصا افزون مقدمهٔ جیش فتوحات صوری و معنوی ساخته بادیای اقبال را بجولان در آوردند

ودر وتوجه عالی بدیوان لسان الغیب ترک وتفاول جستند این امر عظیم اراده غیب وجلباب حجاب
ملوه لموی مے باید مبادیان بشارت از انفس و آفاق مهرانداز بلند آوازه میکردند از آن جمله این شاه بیت قدسی
عنایات مرتجلی اولی که سرنوشت پیشانی دولت توان شد بفال همایون مفتوح بود شعر دولت ازمرغ همایون
طلب وسایه او زانکه با زاغ وزغن شهپر همت نبود اگرچه خردمندان عالم عامه ازین کلام حقیقت ترجمان
را بدولت ونصرت حضرت جهانبانی بشارتی شایسته خیال نموده بهجت آرای محفل سعادت شدند اما دوربینان
بارگاه دانش بمؤدای این نظم بدیع را نوید خلافت کبری وتفرد سلطنت عظمی اعلیحضرت شاهنشاهی دریافته بر انتظار
طیران علوآیین طائر قدسی اقامت ورزیدند وحضرت جهانبانی اعتصام بعروة الوثقای عنایت الهی استمساک بحبل المتین
بشارت آسمانی نموده باندکی از مردم که بسه هزار کس معاضدت بسیاری ازجنود غیبی که بشمار محاسبان عقول
نگنجد نهضت فرمودند میرزامحمدخان بجهت استحکام بعضی ازمهمات بادشاهی وسامان یراق خود رخصت یافته بدارالامان
کابل ماند و حضرت جهانبانی از جلال آباد با آئین حشمت وعشرت بجاله سوار شده از آب گذشتند وسلخ محرم سال
نهصد وشصت ودو جشنه بکرام بصوب خیام اقبال شد سکندرخان اوزبک خدمات پسندیده کرده بود بمزید جلائل
عنایات گشت ودران روز منصب خانی امتیاز یافت پنجم صفر این سال دریای سند که بپایاب مشهورست مستقر
رایات نصرت شد وسه روز درین منزل خاطر کشا مقام بود ودرین مقام عشرت آرای بیرامخان از کابل آمد سعادت
بساط بوس دریافت ودرهمان روز مبشران اقبال بود دولت آوردند تاتارخان کاسی که بالشکری گران بحراست
قلعه رهتاس متعین بود وباوجود استعداد قلعه داری واستحکام قلعه بمجرد شنیدن طنطنه ارتفاع رایات نصرت بحدود
سندهای ثبات از پای داده فرار اختیار کرده است وآنحضرت بنظر سیکوحدمتی های قدیم وجدید بسلطان آدم گکر مسرت
عاطفت فرستاده او را بزمین بوس عالی اشارت فرمودند باکه طالع بلند بداست عذر بهمراه آورده عرض
داشت که با سکندر بعهدی شده است وپسرم الشکری نام همراه خود برده اگر من دولت زمین بوس دریابم هم نقض کرده
باشم وهم پسرم بهلاکت اولیای دولت موقوف برضا شدند که مناسب آن مینماید که لشکر فیروزی اثر را حکم شود که
اول فکر او کرده پیشتر نهضت فرمایند که خودسری چنین بادنهاند که آهسته پیش رفتن از دوراندیشی دورست آنحضرت
که معدن مروت وفتوت بودند فرمودند که ازقدیم بار سلسله ایشان عقیدت واطاعت بوده است ومی آیند سخنی
شایسته جبلت سلطان گزارش یافت بظهور آورده درین وقت تنبیه او را لایق دولت روز افزون نمیدانیم خصوصا
که در ولایت وسعدت میرود وچون موکب عالی بسطوت تمام دریای سند را عبور فرمودند افغانان که در حدود رهتاس
جمع شده بودند پریشان شده هرکدام خود را ماهیی کشیدند وموکب عالی بتقاید اقبال متوجه پیش شد هر سرحد گکتار
وسرزمینی بتسلط آتش پیش می آمد وبلاد وقریات درظل عدالت درآمده لذت آرامش ومسرت آسایش دریافت

وچون سخن بایجا رسید بیشتر از سوانح اسامی جمعی هم‌رکاب نصرت اعتصام که بتقرب منزلت وعلو رتبت اتصاف داشتند نوشته میشود ❊ بیرم‌خان ❊ شاه ابو المعالی ❊ خواجه خضر خان ❊ تردی بیگ ❊ سکندرخان ❊ خضرخان هزاره ❊ عبد الله خان اوزبک ❊ میرزا عبد الله ❊ مصاحب بیگ ❊ علی قلی خان شیبانی ❊ محمد قلیخان برلاس ❊ خواجه معظم ❊ علی قلیخان اندرابی ❊ حیدر محمد آخته بیگی ❊ بابوس بیگ ❊ اسمعیل بیگ دولدی ❊ میرزا حسن خان ❊ میرزا نجابت ❊ محمد خان جلایر ❊ سلطان حسین خان ❊ قنبق سلطان ❊ محمد امین دیوانه ❊ شاه قلی نارنجی ❊ توکلی کاکر علیخان ❊ باقی بیگ یاتش بیگی ❊ لعل خان ❊ بخشی بیگ ❊ محمد آخته بیگی ❊ خواجه بادشاه مرلیس ❊ کیچک اوجه ❊ خواجه عبد الباری ❊ خواجه عبد الله میر معیش ❊ میر یحیی ❊ شاه فخر الدین ❊ میر حسن داعی ❊ خواجه حسین مروی ❊ میر عبد الحی ❊ میر عبد الله قانونی ❊ حیدر بیگ ❊ حارث بیگ ❊ خواجه عبد الصمد ❊ میر سید علی ❊ ملا عبد القادر ❊ ملا الیاس اردبیلی ❊ شیخ ابو القاسم جرجانی ❊ مولانا عبد الباقی ❊ افضل خان ❊ میر یحیی ❊ خواجه عبد المجید دیوان ❊ اشرف خان ❊ میر منشی ❊ قاسم مخلص ❊ خواجه عطاء الله دیوان بیوتات ❊ خواجه ابو القاسم ❊ شهاب الدین احمد خان ❊ معین خان فرنخودی ❊ خواجه امین الدین محمود ❊ ملک مختار ❊ وچون موکب جهان آرای بجدود قصبهٔ سعادت پیوند کلانور رسید شهاب الدین احمد خان واشرف خان ومحمد خان را بلاهور فرستادند که روس منابر ووجوه دنانیر را بنام والا فروغ بخشند وسلطان آن شهر معظم را از آشوب ارباب فتنه وفساد منشور نجات جاودانی کرامت نمایند وبیرمخان وتردی بیگ خان واسکندرخان وخضرخان هزاره واسمعیل بیگ دولدی وجمعی کثیر را بر سر نصیب خان وپنج بیه که در قصبهٔ هربانه اقامت داشت رخصت فرمودند وخود تائید اقبال متوجه لاهور شدند واعیان آن دیار شرف استقبال استسعاد یافته زبان بشکر این نعمت جلیل وموهبت عظیم برگشودند وضیع وشریف فراخور رتبه وحالت مراحم بادشاهی شرف اختصاص یافتند دوم ربیع الثانی این سال بلدهٔ فاخرهٔ لاهور که در معنی سواد اعظم هندوستانست بقدوم اقدس بادشاهی مربع آسمانی یافت وطبقات انام واصناف خلائق از حوادث روزگار نجات ابدی یافته بمقاصد خود که عمری بر شاهراه امید انتظار آن داشتند رسیدند ودر اواخر این ماه خبر آمد که شاهبازخان نام افغانی جمعی انبوه از افغانان را متفق ساخته در دیپال پور اندیشهای تباه فاسد بخود راه میدهد حضرت جهانبانی شاه ابو المعالی وعلی قلیخان شیبانی وعلیخان اندرابی ومحمد خان جلایر وجمعی دیگر از یکهای کارطلب را بآن صوب فرستادند لشکر اقبال بمخالفان رسیده معرکهٔ محاربه را گرم ساخت واز طرفین بهادران جان نثار لوازم نبرد بتقدیم رسانیدند وکار بر شاه ابو المعالی که بدستی دیاد غرور حسن مستعار داشت تنگ شده بود که علی خان ویکهای صف شکن تکیه بر اقبال روز افزون نموده در دلاوری وجانفشانی کارنامها بتقدیم رسانیدند وگروه متغلبه شکست خورده اند وبسیاری را از جمع ادبار شکیبی برار ساختند واولیای دولت بالفتح وفیروزی مراجعت نموده کامیاب آفرین شدند سامان سخن

۲۵۶ ج اول

آن می بود که مقصود دیباچه گذاشته بالا احوال نصرت قرین سپاه اقبال که با سلیقه بیرام خان قمع یافته بود
نوشته قلم وقایع نگار گردد شرح این سوانح بتقدیر مختفی نماند که چون بیرام خان بر یک پرگنه هر نامه رسید نصیب خان
افغان اندک جنگی در عهد و پیمانه خود کرد و فرار اختیار نمود و غنیمت فراوان از نقد و جنس بدست سپاه اسلام افتاد
و عیال آنها تمام گرفتار شد بیرام خان بواسطه مددی که از حضرت ما یافت شنید لو کیدن تمامی آنها تیغ مهدو سیان
سرگردد مدد رانج شود و مدهای جدا در رقید اسیری مردم دریا شد بودسوا شده سال تا آن را تمام جمع کرد
صوب منتهایش نصیب خان سرشاد و از شد لالی این چنین فتحی که مقدمه فتوحات بی اندازه تواند بود کسب مداد ار اسلام
امی و سایر لطایف عالم بالصوب عرصه داشت خود به درگاه جهان پادشاه حضرت جهانبانی فرستاد شکرانه این نعمت
گواراسے آورد ازانجا روانه پیش شد چون بنواحی جلندر رسید افغانان گریختن را صلاح وقت خود
دانسته و بواسطه ساختی که در میان لشکر نصرت پیوند پدید آمده اسباب و اموال نفس خود را با نقد جان همراه در
بردند و اندکے ازان سرگذشت آنست که تردی بیگ خان می خواست پیشتر رفته با افغانان گریخته خود را رسانید
بیرام خان صلاح ندانسته رخصت نمیداد تردی بیگ خان جهت آمیختن بالتوخان رایش بیرام خان فرستاد
سهر نوعی که باشد رخصت حاصل کند بالتوخان آمد پیغام گزاری نمود خواجه معظم سلطان درست پیش آمده دشنامی
چند داد بالتوخان بیر جوابهای سخت گفت خواجه شمشیری انداخت که بدست بالتوخان رسید چون این خبر بسامع
علیه رسید بشتو نصیحت نگارش فرموده تمامی سخن را با فضل خان حواله نمودند و در تشریف کلمات و نصایح
دیش امرای پادشاهی نامرا نشاید و انجمن صلح و صلاح فراهم آورد و بیرام خان در جلندر طرح اقامت انداخت و هر کدام
را پرگنهای نواحی جدا ساخته جا تعیین نمودند سکندر خان چون بما چیواره نامزد گشت آنجا رفته قالو خیال کرده پیشتر
ر اسشاد و سهرند را تصرف خود در آورده اموال و اسباب فراوان بدست آورد و درین اثنا تاتار خان و حبیب خان و
نصیب خان سارکهان و جمعی کثیر از لشکر افغانان از دهلی رسیده آمدند سکندر خان در سهرند بودن خود را صلاح ندانسته
ملحق بجالندر آمد بیرام خان آن معنی را مناسب دولت خیال نکرده رآشفت بالتی پای ثبات و مردانگی را
محکم ساخته در حراست سهرند اهتمام می نمود و بار چند میکرد و بعد از گشت و گوی بسیار امرای عظام اهتمام اشتراک اقبال
امید پادشاهی نمود ازجلندر پیشتر روان شدند چون بحدود ماچیواره اتفاق نزول افتاد ترسی محمد خان بایتر
مردم صلاح در گذشتن آب ستلج نمیدید چون موسم باران نزدیک رسیده لایق دولت آنست که در بارا
استحکام داده توقف نمائیم چون شدت باران سپری شود و هوا رو باعتدال نهد از آب بگذریم بیرام خان و جمعی از
دولتمیان عرصه اقبال گذشتن را مصلحت دانسته مقدمات پسندیده از اتفاق گفتند آخر شیخ ملا پیر محمد و محمد قاسم خان
نیشاپوری و ولی بیگ و حیدر قلی بیگ شاملو بیرام خان از آب عبور نمود تردی بیگ خان و سایر امرا ناگزیر از آب

گذشتند و عساکر اقبال بچهار فوج منقسم شد غول لشجاعت و اخلاص سپه‌سالار خان اساس یافت و سرداری برانغار بخجسته
هزاره مقرر شد و بزرگی جوانغار بتردی بیگ خان قرار گرفت و سکندر خان با جمعی از تیز دستان جان نثار بهراولی معین
شد از انجا که نیت شهریار جهان برآیش عدالت و سایر مرضیات الٰهی مقصود بود کار شناسان درگاه والا روز بروز
در فتح و نصرت افزونی گرفت اعادی کمی لشکر منصور و گذشتن ایشان از آب شنیده با لشکری فراوان از راه مسارعت
رسیده آمدند و نزدیک شام فریقین بهم پیوسته داد مردانگی دادند و جنگ عظیم قائم شد و آتش هیجا و ورد بین لشکر
فتح نزدیک سحری جامی جنگ آنجو قرار داده پای ثبات استحکام کرده بودند و همه بهادران کارکشا درین نبرد مردانگی
کارپرداز بها کردند تا آنکه شب درآمد بهادران رستم حمله سوز از اطراف رفته تیر میزدند و اتفاقات حسنه که شد مژده فتح
شد این بود که دران نواحی دهی واقع بود و بغایت بزرگ از شعل تائید ایزدی آتش دران ده که خانهایش از خس و
خاشاک بود افتاد و در معنی هزاران چراغ در رهگذر دولت افروخته شد و بتحقیق پیوسته که این تائید الٰهی بوسیله سعی اهل حال
شد و سرگاه لمعه اقبال درخشید انچه اصحاب برای سهو و خود دانسته بعمل آوردند سرمایه زیان آن گروه گردید القصه از بس
روشنائی که طلیعه نصرت بود دلاوران نصرت پیشه بر احوال مخالفان بواقعی اطلاع یافته بجایگاهی دلاوران جا نشستان
بودند و مخالفان از حال عساکر فیروزمند غافل بوده مشت در تاریکی می انداختند تا آنکه قریب سه پاس از شب گذشته
بود که لشکر مخالف تاب مقاومت نیاورده سراسیمه فرار اختیار کرد و فتح عظیم روی نمود فیل و اسباب فراوان بدست
اولیای دولت افتاد و نفایس غنائم با عرائض اخلاص روانه درگاه والا نموده روز دیگر متوجه پیش شدند و لفتح و
نصرت در سهرند رفته طرح اقامت انداختند و علی قلی شیبانی که از عقب آمده ملحق شده بود پیشتر با جمعی فرستادند و از عجایب
آنکه چون خبر رسیدن تاتار خان با لشکر گران و استعداد تمام بجدود ماچیواره مسامع جلال رسید با جمعی از سعادت خطاب
فرمودند که مسافت بسیار است تا رسیدن با دران لشکر هرچه اراده ازلی رفته باشد بظهور می آید پس همان بهتر که بیائید
بعتبه کبریا رو آورده مدد یوزه فتح و نصرت از عطا فائحه الٰهی امداد فرمائیم در همان هنگام دست دعا بلند کرده کامیابی بشیر دلان
موکب عالی مسألت فرمودند چند روز از این واقعه نگذشته بود که فتحنامه رسید و غنائم فراوان بدرگاه آوردند چون احصا
رفت روز دعا همان روز فتح بود سجدات شکر فتاح غیبی بجای آورده دست داد و دهش بر جهانیان گشاده چون
سکندر بر سر گذشت آگاه شد با هشتاد هزار سوار با استعداد تمام متوجه موکب عالی گشت سپه‌سالار از روی عقل و شجاعت
در سهرند پای ثبات ورزیده لوازم قلعه داری و ضوابط هوشیاری بتقدیم رسانید و عرائض متوالی بدرگاه والا ارسال
داشته استدعای توجه نمود چون دران هنگام عنصر مقدس آن یگانه آفاق از عارضه قولنج آزرده بود بجای خود
جمیں آرای خلافت یعنی حضرت شاهنشاهی را که همواره فتح و اقبال در رکاب دولت اوست تعیین فرمودند موکب
اقبال این خدیو جهان از حوالی لاهور دور نرفته بود که حضرت جهانبانی را صحت کامل روی داد و آنحضرت

بدولت و اقبال هم از جهت صعوبت ... و هم از روی احتیاط همعنان ظفر و نصرت سوار دولت شدند و برای
صواب اندیش که انتظام بخش زمان و زمین بود مقرر فرمودند که رحمت خان تغمده الله از لاهور و ناموس بیگ فوجدار
پنجاب و میرزا شاه سلطان امین و مهتر جوهر خزینه دار این صوبه باشند و شب هشتم رجب سال مذکور بود که سواد عرصهٔ
سهرند که بادشاهی نور پذیر شد و امرای اخلاص منش بسعادت ملازمت افتخار یافته کوس شادمانی زدند یاره
امرای شجاعت آیین در مقابله چنین لشکر گران بسته قلعه داری میکردند که طلوع رایات جهانتاب شد. در ماچیواره
سراپردهٔ اقبال زدند و آداب سرانجام بوجهیکه سزاوار باشد قرار داده عساکر منصور را چهار قسم فرمودند یکی بنام گرامی حضرت
جهانبانی اختصاص یافت و دیگر باسم والای حضرت شاهنشاهی سعادت پذیر و دیگری بنام شاه ابوالمعالی و دیگری
بنام بیرام خان معین ساختند و هر کدام از صفوف لشکر اقبال بودند که از اجتماع دشمنان خان بسته مساعی جمیله بجای
می آوردند و بهادران جان نثار جلالت شعار بتقاضای نامی بودند و همواره از طرفین مردان سردار های بنام تیغ سیرت و یلان
میکشیدند و از جانبین از راه مردی و مردمی معمول شده بود که فدائیان جانسپار را با احترام و تعظیم بمردم ایشان بر
می سپردند و کوته بینان اسباب بین کثرت مخالفان و قلت لشکر بادشاهی را دیده با اندیشه‌های ناصواب خود
دلهای ساده می شدند و دوربینان نسبت دان نقوش فتح و نصرت از پیشانی احوال اولیای دولت خداوند
روز بروز همت افزوده باعث مزید ثبات پای خلائق گشتند علی الخصوص ذات مقدس حضرت جهانبانی که جهان تسخیر
و اطمینان بودند هر کدام را بنظر مناسب دل میدادند و جان می‌کشیدند

ظهور کرامت علیا و بشارت عظمی از حضرت شاهنشاهی و دیگر سوانح اقبال

هر چند حضرت شاهنشاهی صغر سن را نقاب خود ساخته پرده آرای می بودند اما ایزد جهان آرا چون می خواهد که
حال معنوی این بزرگ زمان ظاهر گردد بی اختیار امور بدیعه که هر یک شاهد بیست عدل بر علو همت او و نمونهٔ فطرت
بعالم ظهور می رسانیدند از جمله خوارق عادات که دران ایام از حضرت شاهنشاهی که باطن قدس مواطنش مظهر اسرار
الهی و ظاهر قدسی مظاهرش مصدر انوار نامتناهی ست بظهور آمد آنست که آنحضرت بر بالای بامی از شهر سرهند نظر
اقلیم گشای خود بر لشکر مخالف انداخته تماشا می فرمودند لشکری با آن عظمت که شکست آن در اندیشهٔ کس نگردد
فرمودند که در چند مدت این را مردم تاراج خواهند کرد حاشیه نشینان بساط عزت که بدوربینی و پیش بینی امتیاز داشتند
و بارها ازان نوباوهٔ دولت الهی خوارق عادات و بدایع کرامات مشاهده کرده بودند ازین نوید مسرت فرجام خوشوقت
شده زبان تشکر برگشادند آری اقبال این امور عادت پرستان عالم صورت بعید می نماید اما حق پرستان
معنی بین که سواد پیشانی روزگار روشن دارند این معنی را چنانکه متعلق از حیثیت بزرگ صورت و معنی دور نمی انگارند

ودرین ایام خواصه جبر باتر که از جد شکاران قدیم بود از کابل آمده استسعاد ملازمت نمود وحضرت جهانبانی آن دو تمید
را در خدمت آن نویرور دایردی سپردند پیوسته در ملازمت بوده اوضاع واطوار هندوستان بموقف عرض میرسانید
واهل هندامیش آن یگانه روزگار آرایش میداد چون طالع اهل هند درجهٔ قوت یافته ظهور سعادت داشت طرز این
مردم درمزاج اقدس خوش می آمد واول بارکه آنحضرت را بشکار چیته میل شد وچیته شکاری درلشکراقدس درآمد دریجا
بودکه وفی بیگ پدرخان جهان چیته که درجنگ ماچیواره از افغانان بدست آورده بود وفتح باز نام داشت پیشکش
آن تیرشکار صیدگاه اقبال کرد ودرمیان کاردانان که نزدیک بساط عزت بودازین پیشکش بدیع عجیب بر توجهات
بی اندازه پی بردند ونگاهبان آن چیته دندو نام شخصی بود که ازمیمنت قدم ودرطراخلاص بخطاب فتح خان ماموریست
وامروزکه این شکرنامه بخامه اخلاص شمامه ذره هواخواه ابوالفضل رقم پذیر میگردد فتح خان درملازمت حضرت
درمیان قراولان خاصه سعادت امتیاز دارد وآنحضرت که پیوسته خود را درملابس ظاهر داشته اعیرمیدشید وجمال
شوکت را درنقابهای گوناگون مختفی میساختند از توجه این حال نور بدیع پرده دیگر نقاب جمال خود گردانیدند مالوئح
خورشیدی وشمائم مشکی را درحجاب نتوان داشت آن رهبر که بحت مرا دانش آموزی ودولتمندی می کشید باسعاد
ملازمت برده روشناس کمالات این برگزیدهٔ الٰهی میساخت چه سجدهای شکرها آوردم وازین دولت ملازمت چه
کامیابیها داشتم تا مراتب صوری ومعنوی سربلند گشتم وخلوتسرای قدس دل را ازخواهش فضول پاک ساختم اکنون
که نوبت شکرگزاری رسید وپیدا هم که فهمیدگیهای خود را درمیان آوردم تا هم شکرهای آورده باشم وهم چراغ بینش
درراه باریک روان نهاده آید بی تکلف ازین که درخدمتم ومعاملهٔ دادوستد درمیان ست آرزوده ام کاشکی آشنای
صوری نبودمی ودرسلک ملازمان معنوی منسلک گشتمی تا هرچه گفتمی ونوشتمی ظاهربینان کورباطن این کس را ازگروه
خوشامدگویان نداشتندی وازمحرومی صوری ظاهربین جهانیان بی مقصود برده کامروا گشتندی سبحان الله باستانی
یاستائی که درباب ارباب تجرد که عشرعشیر کمالات این حدیوزمان ندارند ملکه لبامردم باشدکه حرف ظاهر آراسته چیزی
ندانسته باشند رقم پذیرفته است جهانیان معامله نافهم بواسطهٔ آنکه درمیان دادوستدی نیست هیچ نافهمی مذکور را ازقسم
خوشامدندانسته اظهار حق می فهمند وامروزکه حال پیشوائی اهل ظاهر وباطن بقلم میرود سن بی پرده مزاج زمانه را مار نیایه
مردم بردوش خاطر بایدکشید اما چون نظرسن اول بران افتادکه اندکی ازبسیار از شکر لازم سپاسی آرم ازین بار مردم آزار
آزرده خاطرمیشم وچیرا باشم وحال آنکه بنیت درست خود کامرواشده مشعل دار شکرگرم روان گشته ام وجمعی کثیر پذیرای
حق شده شاهراه صدق پیش گرفته اند اکنون ازین ماجراکه آخرشدنی نیست باز آمده بسر سخن که بودم میروم مجملا حضرت
جیل پروزحضرت جهانبانی کارهای محاربه را چنانچه آئین اقبال است تقدیم میرسانیدند ولوازم اهتمام بجای
آورده بآرایش معرکه سردلهای مخلصان را اعتماد می بخشیدند تا آنکه بتاریخ دهم شهر شعبان سال مذکور که

بوست دوملا مان سررشته شاهنشاهی بود خواجه معظم و اتکه خان و جمعی که سررشته کار را گم کرده از آن طرف کالابهار را ده
اسکندر بر آمده محاربه نمی آورد و هر چند دران روز مقرر بود که جنگ بزرگ سرانجام یابد اما چون امری ایزدی به تقدیر لطهور آمدنی بود
زمینه بارش سرو د استقبال افزود و آتش پیکار بلندی گرفت افواج نصرت قرین از اطراف در آمده بعد از تیر انداختن
مردانه السادات و بعض مسابقت الخواطرست **شعر** چو کوه آهنین از جای جنبید * زمین کفی ز سرتا پای جنبید *
دو لشکر روبرو چون کرد تیز * دو دریا از سر شور و ستیز * صباح و قلب را صف بر کشید * تراک سرو چیا کاک شمشیر * دریده مغز پیل و بر آتش تیز *
و ببین اقبال اید اتصال حضرت شاهنشاهی جمعی عظیم بر روی داد و داد و سجاعتی فراوان بست اولیای دولت در آمده
جمعی کثیر از مخالفان با بر عالم هستی شتافتند سکندر نامی خود را با اسم کوه سواک کشید بکی از دلاوران خواجه مسافر
خود را در اثنای راه سکندر رسانید سکندر چون دید که تخصی قصد او دارد برگشت هر چند دست تشمیر کرد شمشیر بست بعد
تعدا رسعی بسیار او را از زود در ساخته خود را از مهلکه جان بیرون برد آری کا مستان دنیا و مغرو زان جاه این چنین
باشند و حضرت جهانبانی در عین کامیابی دنیا که باده مردافکن سر جوش بود بار سپند در گاه ایزدی بود و ما
طعام زمانه اکمال والنش نعمت بساط سفر بود و اگر چنین کامیاب شود خدوری ما بند فرمانروایی سلطان خرد کار
مراد بسیار داول بیت و رست بهم سر سند با یکدیگر ستی در کار قرین حال او نیستو تا لشگا ما وجود طهور کارهای شایسته
سلطنت آرائی و درد آمیار ارد و کار دیگر را خرد ادارد و اکر بسیار خلاصه مقال آنکه آنحضرت ابی تعلیم بیار رسانی آن
صورت احرار مراتب جهانداری رتبه سزای اکمال سرو دستیار س ظاهری را اختیار سی و اب بیار ایزدی بجای آورد
اگرچه درین مراتب گذشته که فتح هندوستان سند فیع حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی کارنامه بود حسابه سالقامت گرانبها
باب اما هو تمهید لیست داند که مثل این نادره کار بود فی الواقع اگر در فتح که با مدد کسی با جمعی علیه کتب سی بود و الا از
درگاه کبریای الهی که جهان در زمان یا ستانی کثیر لشکر داده اند مقدار این فتح باد دیار از امداد سپهر بستند
از ین جهت که باعث هلاکت گرد هی انبوه از ستم پیشیهای کافر نعمت بود از سعادات اقبال اولیای دولت توان دانست
وار آیات ادبار ارباب خلاف توان دانست اما از ان جهت که تعاقب این فرار بود دهار اتباع آمد تا بهر احوال که بال
خود را از مهلکه نجات توانستند داد از قسم اهمال و اهمال آن گروه بخت برگشته توان شمرد و چون سایه ایزدی آنحضرت
موبلی کبری للظهور آنا آنحضرت برسند داد و دو هیچ است اندازه کار مخلصان جانسپار و خدمت هر کدام از فدائیان
جان سپار اسمار فرموده برای ظهور جوهر مخلصان از حرف ریزه خدمت و دستان سخن در میان آوردند که این فتح
نام که بوسته شود و حکم شد که هر کدام مبلغ دریافت و دا موقف عرض مقدس رسانید شاه ابو المعالی که سرمست
باده غفلت بود از سبکی ارادهٔ آن کرد که منشور این فتح بنگرف نام او شود میرزامحان که در آمدن هندوستان از کسی
خود سید الست و تاریخ فتح بر خلاف تمود بر مردم موافقت رای جهان آرای حضرت جهانبانی بوده در تسخیر این ملک

٩٠

۲۶۱

ج اول

و استیصال مخالفان اهتمام میکرد چه اخبار چار این آرزو داشت که فتحنامه باسم او طراز امتیاز یابد و در میان کارآگاه
معنی که فتح را از میمنت و اقبال حضرت شاهنشاهی نوربر ورد الهی میدانستند گوش هوش و چشم آگاهی باز داشته
تماشای سخنوران میکردند و معامله فهمان انصاف گزین این فتح بزرگ را که در روز نوبت منسوبان این نوباوهٔ خلافت
لمعهٔ ظهور بخشید نیز از سخن سرائی این مردم حیرت افزا بودند تا آنکه حضرت جهانبانی از روی الهام ربانی حقیقت کارآگاه
شده منشور این فتح بزرگ را بنام نامی حضرت شاهنشاهی فرموده مسرت پیرای خواطر مخلصان دور و نزدیک ساختند
و از وقایع عجیبه که دران ایام سعادت فرجام سانح شد گرفتن خواجه معظم است و مجملی ازین سرگذشت آنکه نوشته چند بخط
خواجه برآمد که از کوته اندیشی و تباه خردی بسکندر سخنان نالائق نوشته اظهار دولتخواهی او کرده بود آنحضرت را بغایت
بدیع نمود از خواجه استکشاف فرمودند چون روی انکار نداشت در جواب گفت من این دولتخواهی بادشاهی اندیشیده بودم
و بقصد آنچنان کردم که این نوشتها بنظر اقدس درآید تا بمن التفات بیشتر مبذول داشته مرا سربراه خدمت شایسته گردانند
حضرت او را مقید فرموده بمیر قالی سپردند و بعد از سامان و سرانجام مهمات سهرند از راه سامانه بدار الخلافه دهلی متوجه شدند
و چون رایات نصرت بسامانه رسید شاه ابوالمعالی را با جمعی از ملازمان درگاه مثل محمد قلیخان برلاس و اسمعیل بیگ دلدی
و مصاحب بیگ و ابراهیم خان اوزبک و جمعی کثیر بلاهور تعیین فرمودند که اگر سکندر از کوهستان برآمده در میان ولایت
دست اندازی کند تدارک آن بوجه لائق نموده آید و سرانجام مهمات صوبهٔ پنجاب بمشار الیه تفویض یافت و بجهت خوبی هوای
سامانه و طغیان باران بخاطر اشرف رسید که روزی چند دران سرزمین دلکش اقامت فرمایند درین اثنا عرضه داشت
سکندر خان اوزبک رسید که بتوفیق سبحانی بدار السلطنه دهلی درآمد و مخالفان تاب مقاومت نیاورده فرار نمودند
مصلحت آنست که بدولت پای تخت هندوستان بمسندنشینی آن خدیو زمان سربلند گردد باستماع این نوید از سامانه
نهضت عالی فرموده روز پنجشنبه غرهٔ رمضان سال مذکور در سلیم گذهه که بر سمت دار الملک دهلی بر کنار آب جون واقعست
نزول اجلال فرمودند و در چهارم این ماه درون شهر مستقر اورنگ خلافت شدند و درین روز در اثنای راه حضرت
شاهنشاهی نوربر ورد اقبال فروغ باصرهٔ خلافت نیلگاوی را بشمشیر زده شکار فرمودند چنانچه حیرت افزای اهل شکار
شد و اصحاب دریافت بر شکار مقصود اعلی نشان یافته کامیاب مسرت گشتند و حضرت جهانبانی که از ابتدای این
سفر مبارک تا رسیدن بدهلی و فتح هندوستان ترک تناول حیوانی فرموده بتوجهات روحانی استفتاح می نمودند
امروز کمال انبساط بجای آورده حکم شد که از گوشت آن نیلگاو پاره را خشک کرده نگاهدارند که چون بعد از رمضان
بحیوانی میل فرمایم اول ازین گوشت تناول خواهیم فرمود و سجده های شکر بجای آوردند و جمیع ملازمان سدهٔ خلافت
بمناصب اعلی و جاگیرهای لائق شرف افتخار یافتند سرکار حصار و آن نواحی بجاگیر ملازمان حضرت شاهنشاهی
مقرر شد و تفاول گیران کارآگاه این را حصار حوادث روزگار دانسته مجددا بدولت روزافزون آنحضرت

فال گرفتند پیر امحان را سرکار سهرند و دیگر پرگنهای سفره عنایت شد تردی بیگ خان را بمیوات فرستادند و سکندرخان
را باگره و علی قلی خان بسنبل و حیدر محمد خان آخته بیگی را بحانب بیانه که نزدیک دارالخلافت آگره واقعست تعین فرمودند
میامن قدوم پادشاهی و برکات انتظام آن حدیو صورت و معنی هندوستان بوستان دولت و سعادت گشت
و طبقات عالمیان و طوائف خلائق کامیاب اقبال گشتند و آنحضرت در قلعهٔ دهلی بوده پیوسته بمرضیات آلهی
سر سبزی و گلشن سلطنت را بجویبار داد و دهش آب میدادند و همواره در پاسداری خالق و کامروائی مخلوق بپایهٔ
همت والا ساحتهٔ سرآرای خلافت بودند از سوانحی که دران ایام موجب مزید سرور خاطر اقدس شد آمدن شاه
ولی اتکه بود از دارالاقبال کابل که خبر سلامتی مخدرات سرادق عصمت آورده خصوصیات احوال بعرض اقدس
رسید و حضرت شاهزادهٔ بخت را نیز مژده رسانید که از حضرت مظهر ماه جوجک بیگم ایزد بخشی فرزند گرامی کرامت فرموده است
آنحضرت این بشارت دلکشا و نوید روح پرور شکر ایزدی بجای آوردند و جشن شادمانی ترتیب داده بقدم مراد
در دامن اهل روزگار ریختند و نام آن گلبن اقبال را فرخ فال شاهزاده و شاه ولی را بمژدگانی این عطیهٔ علیه
خطاب سلطانی کرامت فرموده با تحف و هدایا روانه کابل ساختند و بتاثیر توجه و التفات سعادت اتصال
آن گلدستهٔ نوبهار و قایعی که دران ایام روی داد آمدن رستم خان بود که در سلک امرای معتبر افغانان انتظام داشت
و مجملی از این قضیه آنست که چون اتکه خان و جمعی از ملازمان بارگاه دولت متوجه حصار شدند و در چهارم
شهریور ماه موافق چهار شنبه بیست و پنجم رمضان در دو کروهی حصار نزول سعادت نمودند رستم خان و تاتار خان
و احمد خان و پیر محمد رهتکی و یحیی خان و تهاک خان و تاج خان و آدم خان قیام خانی با جمعی از افغانان از حصار
برآمده عرصهٔ پیکار را آراستند و با وجود آنکه افغانان قریب دو هزار کس بودند و اولیای دولت قریب چهار صد کس
جنگ عظیم در پیوست و بتائید الهی فتح روی داد و تا هفتاد کس از مخالف در میدان بقتل رسید و رستم خان گریخته
قلعهٔ حصار را مضبوط کرد و مجاهدان اقبال بیست و سه روز محاصرهٔ آن پرداختند چون کار برو دشوار شد قول طلبیده
رستم خان را با سرها قریب هفت صد کس مصحوب میر لطف و خواجه قاسم محلس بدرگاه والا فرستادند و او با جمعی کثیر
آمده بدولت آستانبوس سربلند شد و از پیشگاه حکم معلی شرف نفاذ یافت که او را جاگیر مناسب نمایند اما تسرا
آنکه او فرزندان خود را در یکرام نگاهدارند تا هم مسالک مرحمت مسلوک شده باشد و هم راه حزم و احتیاط از دست نرفته
آن سادهٔ مردکوته اندیش ازین شرط دولت که سرمایهٔ استحکام سلسلهٔ عبودیت بود ابا نموده در مقام گریختن شد
چون این معنی بر پیشگاه خاطر مقدس پادشاهی پرتو انداخت او را مقید ساخته بشیخ محمد الشکث آغا سپردند و از
وقایعی که دران نزدیکی بظهور آمد قضیهٔ قسر دیوانه است و اندکی از گفتگوی بسیار او آنست که او از آحاد لباس ملکه
ارمحاسیل اردوی اقبال بود و فتحی که رایات نصرت بعد از فتح سهرند بجانب دهلی نهضت فرموده اس قسم جمعی از

اوباش را گرد خود فراهم آورده دست بتاخت وتاراج دراز کرد و پیوسته عمائم مردم بدست آوردی و بمردم دادی و از روی
کربزیت پیوسته عرائض بپایهٔ درگاه نوشتی و از نواحی سهرند تاخته تا حد سنبل را در تصرف درآورده و خود در سنبل
نشست و پسر خواندهٔ خود را که عارف الله نام نهاده بود به بداون فرستاد در ان حدود درای حسین حلوانی که از
اعاظم امرای افغانان بود بی جنگ ویران شد و قنبر از انجا خود را بکانت گوله رسانید و آن نواحی را بنهب و غارت
کرد در ان حدود بارکن خان که از رؤسای افغانان بود جنگ بی ترکانه کرده شکست یافت و از انجا به بداون
آمد و هرچند که این دیوانه عاقل پیوسته عرائض فرستادی و اظهار بندگی و نیکوخدمتی کردی اما فعل او با قول او
موافقتی نداشت یا از اندازه گلیم دراز کرده مردم را از منصب خانی و سلطانی دادی و علم و نقاره بخشیدی تنها ستی
دینا مداشت سودای جنون نیز ضمیمهٔ حالت او بود بارها از دیوانگی یا دیوانه ساختگی و ابله طرازی جامهٔ خود را تاراج
داده بود و همواره از و حرکات نامنتظم که شرکت مجانین داشته باشد بظهور آمدی چون مکرر این معنی بمسامع عز و جلال
رسید فرمان قضا جریان بعلی قلیخان شیبانی صادر شد که او را بدرگاه معلی فرستد و اگر سر از طاعت پیچد تنبیه نماید
درهمین اثنا که دیوانه از رکن خان شکست یافت به بداون آمده بود علی قلی خان از مهمات میرت فارغ شده به سنبل
رفت از فراغ مهمات آنجا به بداون آمد هرچند علی قلی خان کس بطلب او فرستاد پیش او نرفت و گفت چنانچه
تو بندهٔ پادشاهی من هم از غاشیه داران این موکبم و این ولایت بزور شمشیر گرفته ام آخر الامر علی قلی خان بجنگ
آمد چون او در ان نزدیکی شکست یافته بود در قلعهٔ بداون متحصن شد و عریضه بدرگاه معلی فرستاد چون احوال او
بعرض مقدس رسید آنحضرت قاسم مخلص را فرستادند که او را باستمالت عنایات پادشاهی ساخته بآستانبوس سرفراز
سازد پیشتر از انکه قاسم به بداون آید و این مژدهٔ نجات رساند علی قلیخان او را کشته بود و مجملی ازان سرگذشت آنکه
چون قنبر قلعه استحکام کرد و محاصره امتداد یافت و کاری نمی گشود علی قلیخان محمدی بیگ ترکمان و ملا غیاث ایلچی
را پیش او فرستاد و این فرستادها را امیدوار ساخت ایشان جمعی کثیر را بهمراهی با خود متفق ساخت و بفریب و فسون
مردم درون قلعه را بدست آورده دیوانه را اسیر کردند علی قلیخان سر او را بدرگاه معلی فرستاد و وقوع این واقعه
بر خاطر عدالت مآثر پادشاهی گران آمد و فرمان عتاب آمیز بعلی قلی خان صادر شد که چون اظهار اطاعت
میکرد و میخواست که بملازمت آید کار را چرا بجنگ رسانید و بعد از انکه بدست آمد چرا بی حکم کشت و آنحضرت مکرر بمقربان
بساط عزت میفرمودند که خاطر میخواست که این مرد را ببینید اگر از سواد پیشانی او نشان حقیقت و درستی خوانده شود
او را نوازش فرموده تربیت عظیم فرمائیم و از سوانحی که درین سال بظهور آمد باسیاسی میرزا سلیمان است و شرح این
اجمال آنست که چون رایات جهانگشای متوجه تسخیر هندوستان شد تردی بیگ خان که اندراب تکش در جاگیر
او بود بحکم عالی سعادت همراهی یافت و مقیم خان از جانب او برای انتظام جاگیر ماند میرزا سلیمان فرصت

عنایت وابسته قصد این محال که سالک تردد بیک خان بود نمود و اولاً از راه کرپت درآمد که به سرکب برواری مقیم خان
بود و دو کس چون آن صورت به نسبت سراپرده آرزم وابسته بجاهره امداد تمام نمود مقیم خان با گروه اهل و عیال
خود را همراه گرفته برآمد و جنگ کنان الان بها کرده آوه تکامل آمد و اتفاقی که در آن ایام مبدأ گشتن حیدر محمد خان
آخته بیگی بود عارض حال پدر ابراهیم را که به سرورشی میخواره و شرح این ماجرای آنست که خان حیدر محمد خان را به جایه فرستاد
جاگیر خان که حاکم آن بود ولد ولدبار عادت پیادر و دو مدرسه مانه محمد حسن شهود و اتفاق که از جسد محمد طیوبات
اعتماد نموده از قلعه بیرون آمد با محمد حسن را سوال اسباب او دوخته بعض بد نمود و ممرلی اعتدالی او را بقتل
رسانید چون این خبر مسامع قدسیه حضرت جهانبانی رسید تحسس خاطر عدالت پیوند شد و چون دوست بود
اوائل ورود هندوستان سیاست ظاهری او موقوف ساخته فرمودند که دیگر که اهدست و الحق تا سری سال
ادای همان را مان لمر که برزمان قضا ترجمان گذشته بود بظهور آمد و شهاب الدین احمد خان که میر بیوتات بود
بجهت تحقیق این معامله و تشخیص احوال او فرستادند و دولت اقبال به اداره در رعایت رعیت و تعمیر جهان
و رعایت مردم بوده ادعات گرامی را صرف مرضیات الهی میفرمودند

متوجه شدن رایات جهانگشای حضرت شاهنشاهی بصوب پنجاب حسب الامر اعلی حضرت جهانبانی جنت آشیانی

درین ایام که خاطر جهانگشای حضرت جهانبانی مدادی در بسط نظام آرای ممالک هندوستان بود خبرها می‌رسید که شاه ابوالمعالی سر
گرفت که ارادهٔ ناگوار و ساده مستی کرده در آثار خلائق میکوشید و در مسالک خلاف حکم پادشاهی سلوک می‌نماید چون
حضرت جهانبانی را با او توجهی خاص بود امثال این اخبار را خلاف واقع انگاشته از اختراع اهل حسد و افترای بادیه
پیمایان می‌پنداشتند تا آنکه خبر آمدن اسکندر از کوه در آمد و معلوم شیوع یافت و دیر متیقن پیوست که این سید زادهٔ
بدمست قرحت خان حاکم لاهور را از حکم تغییر داده کس خود را بجای او مقرر ساخته است و در خزینهٔ پادشاهی دست درازی
میکند بخاطر اقدس حضرت جهانبانی که آیینه صورت نمای ملک و ملکوت بود بالهام ربانی مصمم شد که بجانب کار اعظم
صوبهای پنجاب شایست بیاس حرمت و حکومت حضرت شاهنشاهی و برکات رافت و عدالت آن نوبر ورد
اقبال رونق پذیرد و شاه ابوالمعالی را اگر مصلحت باشد حصار و آمد و در خدمت شود و چون درین سن کمی محبت آموختن
را از کامل طلب میفرمایند بجانب در تصرف بازدارد حضرت شاهنشاهی بودن مناسب دولت و جهت هر حیثیت و شکر
اقبال آن مقدار بود که دفع سکندر نماید لیکن بجهت مصالح ملکی و طبیعی نام کمک مذکور ساخته اوائل سال نهصد و
شصت و سه در ساعت مسعود که جلوس اورنگ هفت اقلیم را امید و سلطنت امید پیوند را آن افتخار نماید حضرت

شاهنشاهی اقبال پرور دآلهی را آئین سلطنت و شکوه اقبال تعیین فرمودند و پیرامحان را بصوبت اتالیغ آنحضرت ساختند و بمهمی ترتیب آن استعدا و دولت بپیاسن توجهات حضرت شاهنشاهی حواله شد و جمعی کثیر از ارباب عقیدت واخلاص در رکاب نصرت اعتصام آنحضرت اختصاص گرفته رخصت یافتند چون موکب قدسی آن نور پرور آلهی بسهرند رسید ملازمان عتبهٔ اقبال که در حصار فیروزه بودند سعادت ملازمت دریافته بسرت پیرای خاطر شدند و دران منزل سعادت ورود استاعزیز سیستانی که بوسیله حسن خدمت و لطف عقیدت بخطاب رومی خانی شرف اختصاص یافته بود در فنون آتشبازی و بندوق اندازی قرینه نداشت دولت ملازمت حضرت شاهنشاهی دریافت و آغاز بندوق اندازی آنحضرت ازینجا شد و در اندک فرصتی چنانچه در هر فن و هر صنف استادیک فن استاد این فن بدیع نیز گشتند و کارنامهای غریب که دفترها متضمن بیان آن تواند شد درین روش چون سایر بیتها ازان مظهر کمالات بظهور آمد عار جامعیت این ذات قدسی منش چه گویم و چه نویسم که بی شائبهٔ تکلف هر شخصی که در هر فنون اقسام دانشوری چه از حکمت پروران بالغ نظر و چه از صنائع پردازان صاحب هنر چه در امور کلی و چه در اشیای جزوی که سالها سال پیش استادان دانا ورزش آن روش کرده تا چون بشرف ملازمت این دقیقه یاب نکته دان همه رس میرسد خود را از دیدن فزونی دانش گم کرده در مقام حیرت می آید و بخاطرش میگذرد که همانا اوقات آنحضرت بغیر این کار صرف نشده است و باز میگوید که چنین مهارت عطیه کسی اتواند بود موهبتی ست خداداد و از بدائع آنکه در سترات مختلفه و مدارج متنوعه و یک مجلس سیر سیر مینمایند که بر طبع جهان آرا دشوار می آمد حکما و فضلا و سعتگران دیگر را کجا حوصله و فا میکند که بغیر روش خود زبانی صحبت دارند این دریافت بلند این حوصله فراخ در قوت بشری نگنجد بلکه بطاقت ملکی نرسد ایزد تعالی این گوهر والا را بجهت انتظام عالمیان نگاهدارد

ذکر تتمهٔ احوال سعادت منوال حضرت جهانبانی جنت آشیانی و شرح بعضی از جلائل مخترعات و قوانین آنحضرت

چون انتظام مهمات پنجاب بنهضت موکب جهانگشای حضرت شاهنشاهی صورت دلپذیر یافت حضرت جهانبانی در دار الملک دهلی عشرت آرای باطن اقدس بوده در نظم مهام ملکی اشتغال میفرمودند و در تعمیر ممالک و استیصال اعدا و تسخیر اقالیم دیگر توجه عالی داشتند و مکرر امیفرمودند که چند جای پای تخت ساخته در نظام هندوستان کوشش میفرمائیم دهلی و آگره و جونپور و مندو و لاهور و قنوج و بعضی محال دیگر که صلاح افتد و هر جا لشکری بسرداری یکی از سو تمندان دوربین رعیت پرور عدالت گستر میسپاریم که آن نواحی محتاج کمک لشکر دیگر نباشد و رایات

از دوازده هزار سوار در رکاب معلی نگاه میداشتیم و مقرر فرمودند که صندلیهای مرصع از طلا و نقره مهیا داشتیم که بسیار بدیع و بانام بود که هرادهای کامکار دم دستگاه در بساط قرب همیشه عنایت سرفراز بوده موجب حکم عالی است و شرف امتیاز یافتند که مالک جهانست که دلهای بزرگان عالی فطرت دنیا که بدولتسرای اخلاص رسیده در بازار سوداگری فرمایند و سود و زیان بداد و دادن مال تنها صید نشوند و تا در جاه و اعتبار ایشان نیفزاید تسخیر دلهای این طبقه صورت نپذیرد و حاصل فیض بار آن حضرت از مبادی احوال تا حال از اختراع امور بدیعه با اظهار حقایق سعید توجه داشتی از آن جمله در آن وقت که حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی از کابل و قندهار توجه فرموده حضرت جهانبانی را جهت تمشیت مهمات در کابل گذاشته بودند روزی آن حضرت سوار شده در اطراف شهر سیر دشت و مرغزار میکردند در اثنای راه مولانا روح الله که از اشراف و خدمه آن حضرت اختصاص داشت مخاطب ساخته فرمودند که در خاطر جهانبانی پرتوی انداز دکه از سه کس که درین راه پیش آید نام هر یک ایشان را به فال گرفته دمامه اساس دولت را مستحکم سازیم مولانا عرض نمایند که نام یک کس هم اکتفا میتوان کرد و میفرمودند ملهمی در دل حقیقت بین القا میکند بعد از طی اندک مسافتی پیری درین کوتل پیدا شد چون از وی پرسیدند که چه نام داری جواب داد که مراد خواجه و متعاقب آن دیگری که خاک گوش همراه کرده بطریق میر ومسیر آمد چون از آنکس سوال کردند گفت دولت خواجه آنگاه بر زبان الهام بیان جاری گشت که اگر نام شخصی دیگر که پیش آمد سعادت خواجه باشد از سوانح الفاقات خجسته خواهد بود و کوکب مراد از افق سعادت طلوع خواهد کرد و همان ساعت مردی گاوی چوبید می چرانید در نظر آمد چون ازو پرسیدند که نام تو چیست گفت سعادت خواجه ملازمان رکاب سعادت از آن کرامت علما در تعجب و تحیر افتادند و همگنان به تحقیق انجامید که این سعادت آمال سعادت فال بمساعدت ازلی بمراتب ارجمند کامیاب دولت خواهند شد و چون این قره العین از بوستان لعل آمد و گلشن ایلدرچو بهار معدلت سرسبز و تازه گشت اساس استحکام مهام دین و دنیا بر مراد و دولت و سعادت نهادند و جمیع ملازمان حضرت اقبال بلکه تمام متوطنان ممالک محروسه را به سه قسم منقسم ساختند اخوان و اقربای والا و امرا و وزرا و کافه سپاهیان را اهل دولت گفتند چه پیداست که بمساعدت این طائفه عروج بر معارج دولت و اقبال میسر نیست و حکما و علما و صلحا و سادات و مشایخ و قضات و شعرا و سایر فضلا و موالی اشراف و اهالی را اهل سعادت خواندند زیرا که اکرام این سعادتمندان و مصاحبت با این فرقه شریفه سبب استعداد سعادت ابدیست و ارباب موسیقی و اصحاب حسن صوری اهل نغمه و بسیار را اهل مراد نام نهادند که این مراد جمهور عالمیانست و همچنین تقسیم ایام هفته پرداخته هر یکی از اهالی دولت و سعادت و مراد منسوب ساختند چنانچه روز شنبه و پنجشنبه با اهل سعادت تعلق گرفت و درین روز توجه عالی با باطنان ساطع علم و عبادات تعلق شده و جهت اختصاص این دو روز با اهل سعادت آنکه شنبه منسوبست بزحل و زحل مربی مشایخ و خاندانهای قدیمست و مشتری و آن کوکب علما و سایر طبقات اشرافست و روز یکشنبه و سه شنبه با اهل دولت و سرانجام مهام پادشاهی و انتظام امور

ج اول

جهانبانی اختصاص گرفت و حکمت در تعیین این دو روز آنکه روز یکشنبه تعلق به نیر اعظم دارد که سلطنت و فرمانروائی از پرتو تربیت
او سرمست و سه شنبه تعلق بمریخ دارد و مربی سپاهیست و روز دوشنبه و چهارشنبه را از روز مراد گرفتند و دران دو روز بعضی
از دهای و خواص و جمعی دیگر از اهل مراد بعنایات خاص مخصوص میگشتند و نکته در خصوصیت این دو روز آنکه دوشنبه
تعلق به قمر دارد و چهارشنبه بعطارد و هر دو را با امور بیوتات مناسبتی خاص است روز جمعه بر طبق نام خویش جامع مراتب
مذکوره گشته طبقات انام از فیض عام پادشاهی بهره ور میگشتند و از مخترعاتیکه در روزهای دیوان مخصوص بود
یکی آنکه چون سریر خلافت مقر سلطنت میشد و آنحضرت سرآرای فرمانروائی پادشاهی گشتند نوبت دیوانی می آراستند تا وا رسیدن
طوائف مردم را آگاهی می بخشیدند و هر گاه از دیوان برمیخاستند توپچیان بصدای آن نبذ حلائق را آگاه میگردانیدند
دران روز کیراقچیان چند دست خلعت و خزانچیان چند بدره زر بر سر دیک بارگاه می آوردند تا در بخشش و کامروائی خلائق
تاخیری نرود و چند کس از ملازمان شجاعت پیشه جوشن در بر افگنده مسلح بر سر دیک بارگاه می ایستادند دیگر از جمله مخترعات
آنحضرت آنکه سه تیر زرین مطلا که کنایه است از سهم السعادة و سهم الدولة و سهم المراد ساخته بود که بهر یکی از ارکان دولت
و نیز آن تعلق میگرفت مهمات آن سرکار بحسن اهتمام او سرانجام می پذیرفت مقرر آنکه مادام که صاحب هر یک از آن
سهام در تمشیت اموریکه متعلق آن سهم است بر وجهی کوشش نماید که مستلزم رضای الهی و مستوجب دولتخواهی پادشاهی
منظور عنایت بوده بر مسند اختیار ثابت و پایدار ماند و هر گاه از شراب جاه مست شده جاده اعتدال گذارد یا بواسطه
غرضی نظر از دولتخواهی پوشیده همت بر جمع مال مصروف سازد تیر تدبیر او بهدف مراد نارسیده رقم عزل بر صحیفه حال
او کشیده بجزای لائق رسانیده آید و میر آخوند میر مورخ در قانون همایونی تصریح کرده که در زمان ملازمت من سهم السعادة
من حیث الاستقلال بعمدهٔ اصحاب فضل و کمال مولانا محمد فرغلی تعلق گرفته بود و حل و عقد و قبض و بسط مهمات سادات
و مشایخ و علما و قضات و ارباب درس و علم و تحقیق استحقاق ارباب عمائم و عزل و نصب متکفلان امور دین و
تعیین وظائف و سیورغالات بجانب او سمت اختصاص پذیرفته بود و سهم الدولة بعمدة السلطنة امیر هندو بیگ
تعلق داشت در رتق و فتق و بست و گشاد مهام اعاظم امرا و اکابر وزرا و تمامی متصدیان اعمال سلطانی و تکفل عاملان
امور دیوانی و قرار مواجب عساکر و تعیین مراتب ملازمان درگاه مفوض باو بود و سهم المراد و امور بیوتات با میر ویسی
استقرار داشت و او چنانچه باید بتمشیت مهمات بیوتات و ترتیب اسباب تجمل و حشمت و تکمیل موجبات تفاخر و عظمت
میپرداخت و از جمله مخترعات آنحضرت تقسیم تیر است بدوازده قسم و هر کدام از طبقات انام را بیکی از تیر معین ساختن و
اندازهٔ مراتب طوائف خلائق بطور آوردن بدین تفصیل تیر دوازدهم که موافق نهایت عیار طلاست مخصوص ترکش
اقبال پادشاهی بود تیر یازدهم منسوب باقربا و اخوان و زمرهٔ از سلاطین نژادان که ملازم عتبهٔ دولت بودند تیر دهم
متعلق بسادات و مشایخ و علما و تیر نهم متعلق بامرای عظام تیر هشتم بزمرهٔ از مقربان و اتکیان صاحب منصب

تیر هشتم با سایر انگیبان سرشتم متعلق بسرجیالات قبائل و تیر هفتم سکه خوانان بهادر تیر چهارم محصلداران تیر سوم پویانان
حرکه تیر دوم بام ساگردپیشگان تیر اول مدداماں و پاسبانان و پاسبانان مردم و از مخترعات آنحضرت آنکه مهمات سرکار
سلطنت را بعد عناصر اربعه چهار قسم ساخته بودند آتشی و هوائی و آبی و خاکی و جهت تمشیت مهمات هریک از این
چهار سرکار وزیری مقرر بود تصدی مهمات توپخانه و ترتیب اسلحه و آلات حرب و سائر اموریکه از جنس آتش را
بدان دخل باشد سرکار آتشی میگفتند و بوزارت آن سرکار خواجه حمید الملک قرار یافته بود مهمات کمرابق خانه و تابخانه
و اصطبل و سرانجام شربیات اشربه و اشترخانه را سرکار هوائی می نامیدند و زمام اختیار آن سرکار بخواجه لطف الله
داده بودند و سامان شربتخانه و آبدارخانه و جریان انهار و مهماتی که بآب منسوب باشد سرکار آبی می خواندند و بوزارت
آن سرکار خواجه حسن تعیین یافته بود و مهمات زراعات و عمارات و ضبط خالصجات و بعضی از بیوتات بسرکار خاکی موسوم
گردانیده بودند و وزارت این سرکار بخواجه جلال الدین میرک منسوب بود و در هر یکی از سرکارهای مذکور یکی از
امرای والا دخل داده بودند مثلاً امیر ناصر قلی میر سرکار آتشی بود و همواره جامه سرخ می پوشیدی و از جمله اختراعاتی که در آن
زمان ترتیب یافت یکی آن بود که از تخته ها چهار کشتی بزرگ در میان آب جون مرتب ساخته در هر یکی از آن
کشتیها بازار طاق مشتمل بر دو طبقه در غایت خوبی مرتفع گردانیدند و آن کشتیها را نوعی بهمدیگر وصل کردند که آن چهار طاقها
در محاذی یکدیگر وقوع یافت و در میان هر دو کشتی ازان چهار کشتی طاقی دیگر از چیز توت لعل(?) آن چنانچه در میان کشتیها
حوضی مثمن بود از شد(?) و از احداث اغراس [illegible] ترتیب دکانها و آرایش بازار در کشتیها شده بود که حضرت فرمای(?) نقل باز کار
بوده در سال سعد دوسی و [illegible] که حضرت از فیروزآباد دهلی با اکثر امرا و ارکان دولت و تمامی اینگیبان و احشام در
کشتیها نشسته از راه دریا متوجه دار الخلافه آگره گشتند هم چنین بازاری آراسته بر روی آب جون روان بود هر
متاعی که میخواست دران بازار میبافت و بر همین قیاس باغبانان پادشاهی بموجب فرمان باغی بر روی آب
ترتیب داده بودند و از مخترعات آنحضرت خرگه(?) روان بود و از جمله بدایع مخترعه آنحضرت قصر روانست و آن قصری
بود مشتمل بسه طبقه که از چوب تراشیده بودند و استادان بکار اجزای آن را از روی [illegible] بر یکدیگر وصل کرده بودند که بر [illegible] آن
افتادی می پنداشت که تمامی او یکپاره است و حال آنکه هرگاه میخواستند آن را از هم میکشادند و هر کجا که میخواستند
نقل میکردند و [illegible] طبقه اعلی آن را بنوعی تراشیده بودند که هرگاه قصد میکردند بسط میشد و هرگاه اراده میکردند منقبض
میگشت و از جمله مخترعات عالیه آن قدسی فطرت تاجی بود در رفعت و لطافت بحد اعتدال گویا گلی بود در باغ
حاشیه که بر کرتاج [illegible] مشتمل بود بر دو فرجه نمایان هر فرجه بصورت رقم هفت و بملاحظه آنکه رقم دو هفت هفتاد
و هفت است موافق لفظ عز آن تاج عزت لقب نهاده بودند و آن درحسان اختراع نامه بود چون مدار الخلافه
آگره مورد [illegible] فرمودند چو مطرا قدس حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی در آوردند آنحضرت بعنایت [illegible] جمله

مخترعات تسریه آنحضرت خرگاهی بود که بعدد بروج سپهر مشتمل بر دوازده قسمت بوده هر برج مشتمل بر بحرها که انوار کواکب دولت از تصاب
آن تابان بود و خرگاهی مانند فلک الافلاک که محیط فلک ثوابت ست جمیع جوانب این خرگاه را احاطه نموده بودند چنانچه فلک اطلس ام
لتوس مسرات این خرگاه نیز از بحره معرا بود و از مخترعات عشرت افزای آنحضرت بساط نشاط بوده و آن بساطیست مستدیر
مشتمل بر دوائر افلاک و کرات عناصر دائره اول منسوب بود بفلک اطلس سفید رنگ اتخاذ بود و دوم کبود و سوم که منسوب است بزحل سیاه و چهارم
که محل برجیس ست صندلی و پنجم که متعلق بهرام ست لعل و ششم که خانه نیر اعظم است زرین و هفتم که منزل ناهید است
سبز روشن و هشتم که جای عطارد است سوسنی زیرا که مزاج عطارد ممتزج است و چون رنگ کبود را با گلگون امتزاج دهند
سوسنی گردد و سبب اختیار رنگ سوسنی بر سائر الوان آنکه بعضی حکما رنگ عطارد را کحلی گفته اند و رنگ سوسنی از دیگر
الوان ممتزجه بکحلی نزدیکتر ست و دائره نهم که منزل قمر ست سفید ست و بعد دائره قمر کره نار و هوا بترتیب مرتب گشته
پس کره خاک و آب انتظام گرفته و تقسیم ربع مسکون باقالیم سبعه وقوع یافته بود و خود بنفس نفیس دائره زرین را اختیار
می فرمودند و آنجا سر آرای خلافت می شدند و هر طائفه از منسوبات کواکب سبعه سیاره را در دائره که مناسب آن وضع
کرده شده نشستن حکم میفرمودند مثلاً امرای هندی را در دائره زحل و سادات و علما را در دائره مشتری و مردمی که
در دائره می نشستند با نداختن قرعه که در هر جانبش صورت شخصی بوضعی غیر مکرر مرسوم بود مامور میگشتند و از دست
هر کس هر صورت بر می آمد بهمان صورت دران دائره متمثل میگشت مثلاً اگر صورت شخصی ایستاده می برآمد ایستاده
اگر نشسته می برآمد می نشست و اگر مضطجع می برآمد تکیه میکرد و باعث مزید انبساط می شد و از نوادر مخترعات
آنحضرت پوشیدن لباس هر روز بود موافق رنگی که منسوب بکوکب آن روز ست که مربی اوست چنانچه در روز
یکشنبه خلعت زرد می پوشیدند که منسوب بنیر اعظم است و در روز دوشنبه لباس سبز که منسوب بقمر ست و درین قیاس
و از مخترعات آنحضرت طبل عدل بود که اگر دادخواهی را با کسی مخاصمت میشد یک نوبت چوب بر طبل میزد و اگر تظلم او از
عدم وصول علوفه بود دو نوبت آن کار میکرد و اگر مال و جهات او را ظالمی غصب کرده بود یا دزد برده سه نوبت
طبل را بفغان آوردی و اگر با کسی دعوی خون داشتی چهار نوبت صدای طبل را بلند گردانیدی آثار طبع مخترع
این خدیو قدسی نشان بدائع آفرین بسیار ست و هوشمندان آگاه دل را بحث و دریافت جواهر گرانمایه آن حضرت
همین قدر که ذکر شد بس اکنون همان بهتر که سخن کوتاه ساخته بشرح مقصود در آید

پرتو انداختن سفر عالم تقدس بر مرآت باطن حضرت جهانبانی جنت آشیانی و مسافر شدن بآن عالم

بر ضمائر خبرت گزین پوشیده نماند که دران نزدیکی که حضرت شاهنشاهی نونهال چمن آگاهی بجانب پنجاب

رخصت یافتند اکثر اوقات بر زبان اقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی ذکر سفر ملک تقدس میگذشت و در بامداد
عادت ایشان بود که خویش ایمنی را که بانی عالم انتظام است بگرو داشته مذکور مجلس عالی میشد در سنه آمد که آن خوش وقت
میگفتند هرگاه که بر نظرگاه باطن غیب این نقش آن پرتو انداخته بود از انجمله بر تصدیق و تحسین کلام حقیقت انجام
گیتی ستانی فردوس مکانی می فرمودند که حضرت فردوس مکانی در محفل انس و ... میفرمودند که ملا ...
می گفت که هرگاه حوالی کوهستان غزنین منظر می شد آید مرا میل مردن میشد و در ... میفرمودند که اما حوالی
دهلی و مزارات آن را مشاهده میکنم سخن او بیاد می آید که چه خوش میگفت و در همان ... دیگر که متوجه ملک بقا میشدند
... از مشتهیات شبانه میفرمودند که امروز بعد از فراغ عبادات سحری بیتی دست داده بود و ملهم غیبی این رباعی
بر زبان داد رباعی یارب بکمال لطف خاصم گردان + واقف بحقایق خواصم گردان + از عقل جفا کار دل افگار
شدم + دیوانه خود خوان و خلاصم گردان + و هنگام خواندن اشک از چشم حقیقت بین می ریخت و تغیر تمام در پیشانی
نورانی آن حضرت مشاهده میشد و در آن نزدیکی که دهلی مخیم سرادقات جلال بود آن فروغ افزای چشم جلالت بیگی
حضرت شاهنشاهی تی بخواب دید که شخصی کاکل مشکین مقدس ایشان را ... چون بیدار شدند و واقعه را
ماهم انکه والده ادهم خان در میان می آوردند ایشان جمعی از معبران کاردان را طلب داشته استفسار تعبیر نمایند چون
از حضرت جهانبانی می پرسیدند جواب میدادند که بلای از سر ایشان دور خواهد شد و بعد از آن آهستگی ... اگر چه ...
تسلی میدادند همواره در آن ایام سخنان می فرمودند که بوی انتقال از این عالم فانی که همه آگاه آگهی است مشام ...
آسمانی میرسید ... حال مجلسیان این سرخ میگشت از انجمله در طاقی رواقی که آنحضرت می بودند بخط خویش
مطلع شیخ آذری را نوشته بودند شنیدستم که هر ... دست + خطی که عاقبت کار جمله محمود است +
و در قرب انتقال افیون کم میکردند تا آنکه جمعی از محرمان درگاه فرمودند که ملاحظه کنیم تا چند روز دیگر چنان شود که ...
... خدامی فرمودند در کار ... های خاص بودند و زبان اقدس گذشت که
افیون خوردن ما همین ... یکه اول منزل سفر ملک تقدس و تجرد بود و چاشت ... بود که طلب داشته نگلاب
میل فرمودند آخر روز جمعه ربیع الاول سنه ... و شصت و سه شاه بداغ و علی شاه و بیک ملوک و جمعی دیگر از سفر حجاز آمده
بودند و چندی خان و بعضی مردم از گجرات بخدمت رسیده عرض سرگذشت میکردند و پهلوان دوست میربر و مولانا
اسد ... منعم خان از کابل رسیده بودند آخرهای روز بر بالای بام کتابخانه که در این نزدیکی ترتیب یافته
بود برآمده مردم را که در مسجد جامع مجمع بودند بسعادت کورنش مشرف ساختند و تا حصه ... وقت از احوال مکه معظمه و گجرات
و کابل می پرسیدند و بعد از آن جمعی از ریاضی دانان را طلب فرمودند و آن شب مطلع طلوع زهره بود و میخواستند
که ملاحظه در آید ... حق طویت آن بود که چون زهره طالع شود و ساعت مسعود گردد مجلس عالی آراسته جمعی

۲۷۲
ج اول

مناصب علیه امتیاز بخشید و اوایل تمام آنروز خواستند که بسعادت فرود آیند چون بزینه دوم رسیده اند مقری مسکین نام
اذان فی هنگام بنیاد کرد حضرت بمقتضای ادب تعظیم اذان همانجا اراده نشستن فرموده اند چون درجات
زینه تیز بود و سنگهای لغزنده داشت و حین نشستن پای مبارک در دامن پوستین پیچید و عصای اشرف لغزیده از
پای درآمده بسر آمد و تقدیم مهمی آزردگی تمام یافت چنانچه قطره چند خون از گوش راست برآمد از انجاکه ضمیر منیر
داشتند بجهت تسلی و نظام عالم در ساعت معتور سلطنت تمکین خیر و عافیت مزاج مصحوب نظر شیخ جولی پیش آن نورد
اقبال فرستادند و از غرایب اشراقات ضمیر آنکه در او اسط همین روز بسبب ازدیاد خفتهای دولت حضور میسر شود دیدند
روز نسبت بیکی از بزرگان زمان آسیبی عظیم رسد و همانا که ازین جهان درگذرد و دولتخواهان که درخت و اقدس بود درحوالی
این واقعه بانکه پوشیده در فرستادن حضرت تسکین مسند خلافت و جمع ساختن امرای عظام که باطراف ممالک محروسه رخصت
یافته بودند سعی نمودند تا هفده روز بوجه فوز خفیف این واقعه جانگداز را از عوام پوشیده داشتند حاضران درگاه و مدبران عتبه
خلافت خضر خواجه خان و علی قلیخان لطف و میرزا خضر خان هزاره و تونروق خان و قنبر علی بیگ و اشرف خان
و افضل خان که در سلک وزرای کفایت پیشه انتظام داشت و خواجه حسین مروی و میر عبدالحی و پیر محمد خان و محترخان و
لعل اچنیدر و زرتردی بیگ خان که نقش امیرالامرای بر لوح خاطر می نگاشت و سایر امرا جمع شده بتاریخ بیست و ششم
شهر مذکور خطبه بنام نامی و القاب گرامی حضرت پوزمان خوانده روزگار درهم خورده را تدارک و تلافی نمودند و بعالم و عالمیان
پیغام جمعیت جاوید رسانیدند و هم کارفرمایان عالم قدس که در انتظار این بودند کامروا شدند و هم کارگزاران عالم شهر
مراد خود رسیدند میر عبدالحی صدر این بیت خوانده اند بیت اگر نور وز عالم رفت برباد ٭ گل صد برگ مسرور را بقا باد
و بعضی این بیت را نقش بسته بودند و شهرت یافته بود و نقل مجلسها گشته و از غرایب آنکه در همان هنگام یکی از فضلا
مصرع ثانی را تاریخ جلوس خدیو زمان یافته بود لیکن اگر گلی را بیا نوشته شود و اگر چه بیک طریق رسم خط مساعدت آن
نمی نماید و در ایام احیای این امر جانکاه یکبار رسالکیی الیاس آن غفران قباب پوشانیده و بر بالای ایوانی که ترس
آنحضرت بود برآورده رو بجانب دریا مردم نمودند و طوالت ایام کورنش کرده از اضطراب و تعلقی که بجهت رسیده بیا
یافتند و چون این غائله معیت ظهور یافت شورش عظیم و آشوبی قوی که لازمه این هنگام ست برخاست اولیای
دولت ابد پیوند بمقتضای دانش سلطنت اساس در تسکین خواطر و اطمینان ادانی کمر سعی بر میان همت بستند و
انچه درین وقت تفرقه افزای بدوست و دشمن باید کرد کردند و در جبر این انکسار و جمع این افتراق انچه مقدور و وقت
بود بجای آوردند و عقد دولت ابد قرین این دودمان عالی چون انتظام و التیام یافت که فروغ جهان آرای وجود
اقدس حضرت شاهنشاهی خلف صدق سلطنت شرف سریر خلافت عالم و عالمیان را فرو گرفته بود و سبحان الله
احسن ذات بدیع الکمال رفیع الاقبال که هم نظام بخش صورت و هم کامیاب معنی بود کجا در دائره وهم و تسلی

و عقل و ملیا می گفتند که چنین برود از سر جهان گذران سفر اختیار فرمایند اما چون وقت آن رسید که جهان آفرین عالم را سر نو طراوت بخشد و عالمیان را جهان تازگی ترتیب دهد که در بسیاری از قرون سابقه بوده لازم قضیهٔ اظهار کامل عیاری گوهر بیهمتای اکمل افراد جهان باشد بنابر آن وقوع این قضیه ناگزیر آمد اگرچه در حریم ظاهر میان دست آویز سوگوار و ماتم داری هست اما در نظر بالغ نظران کارشناس گنجینهٔ سرور و سرور تواند بود چه از وجود باجود این گوهر والای سلطنت تجدید عالم ظاهر و باطن رونق و زینت دیار سوی دولت صوری و معنوی رواج یافت و چون عقل والای این خدیو زمان منطقهٔ کمال پسندیده اساس فرمانروائی این بزرگ همت سرانجام یافت قرةٔ دولت عظمی نام این خداوند جهان آمد با وجود الوالآبائی معنوی دیدن طراز برندی داشت اگر بار روائی زمان را بواسطهٔ درست مبنی و نیک ظنی در قید حیات صوری داشتندی بواسطهٔ صعوبت اشرف که در آئین خردمندی لازم است هر آئینه این بزرگ زمانه در تبعیت این نوبر دودمان عین بودی و بدین سلطنت مدرک سلطنتی سبب گرامی ایزد بیچون که تابعیت ایشان را شایسته بود صعوبت رهنورد این فرزندان خردمندی آباد و بار سرداری مالیان سرنوشت قلم تحریر نشده با چار مقدمهٔ این حسن اقبال این لوحه فرماندهی این جهان باید بود بنابر آن و با جمله بعد از لوازم تعزیت و مراسم تهنیت اولیای دولت که در دار السلطنه دهلی مجتمع شده بودند بجهت جمعیت دلهای پریشان متفرق شده هر کدام بجانبی و مقام خود شتافتند و تردی بیگ خان که تا غایت این مرحوم بجهت سرانجام مهام این ملا در دهلی اقامت داشت و اسباب و ادوات سلطنت و دار الأمیر مصوب علام سلطان بخت دیگر از مردم اعتمادی به درگاه جهان پناه فرستاده اطلاع عبرت دعوت کرده و میرزا ابو القاسم پسر میرزا کامران را پیر از آنکه ...

سوانح دولت افزای حضرت شاهنشاهی از هنگام توجه بصوب پنجاب تا وقت جلوس

مجملی از احوال دولت اشتمال حضرت شاهنشاهی از زمان نهضت بصوب پنجاب تا زمان جلوس اشرف آنست که چون رایات اقبال بصوب پنجاب معطوف داشته توجه فرمودند درآن راه اکثر خان و سائر بلاد زمان عقیدهٔ دولت از حصار فیروزه آمده شرف رکاب بوس دریافتند چنانچه امانی آن رفت و چون موکب اقبال بسهرند رسید جمعی از بلادزمان پادشاهی که بکمک شاه ابو المعالی تعین شده بودند مثل محمد قلی خان برلاس و مصاحب بیگ و خواجه جلال الدین محمود و حسن خان و خواجه طاهر محمد ولد میر خرد و مهتر تمور شیر بحیی جون ازو صحبت شاه نا هموار این جوان بی اعتدال بتنگ آمده بودند بمقدم گرامی حضرت شاهنشاهی رسیده دلی رخصت رسانیدند و بسعادت ملازمت شتافته کامیاب عنایت گشتند پیش ازین عساکر سعادت سکندر که از کوه بر آمده بود از شکوه آرای موکب شاهنشاهی خود را باز بکوه کشید و بسیر دست که از لاهور بجهت دفع او بر آمده بود مزاحمت نموده ملاهور شتافت و چون تحقیق پیوست که این آیت حضرت شاهنشاهی حمایت شده و آنحضرت متوجه این ممالک اند بی اختیار رخصت خود در کنار آن سلطانپور

رسیده ادراک ملازمت نموده آن حضرت از روی عطوفت و منظور داشتن الطاف حضرت جهانبانی
در مجلس عالی اشارات به نشستن فرمودند و میر مشمول انواع مراحم و مکارم گشت و از آنجا که میر تیک شراب
مست حرعهٔ دنیا نشده بود بعد از آن که رخصت یافته بمنزل خود رفت پیغام فرستاد که نسبت من بحضرت جهانبانی
معلوم همگنان است علی الخصوص بخاطر گرامی باشد در قرغهٔ جوی شاهی بخضرت جهانبانی در یکجا در یک طبق
خوردنی خورده‌ایم و شما حاضر بودید لیکن الوش را دادید نظر باین نسبت چون بخانه شما آمدم بمن براے
من جدا جدا انداختید و دستارخوان برای چه علیحده براے من ترتیب داده‌اید آن حضرت
که معدن دانش و مروت بودند به پذیرائی او تبسم فرموده بحاجی محمد سیستانی که پیغام آورده بود فرمودند که بگو توره
سلطنت دیگر است و قانون عشق دیگر آن نسبتی که بحضرت جهانبانی را التماس بود مرا نیست عجب که درمیان این دو
نسبت تفرقه نکرده گله کرده آید میر السعال عظیم کشیده و آنحضرت متوجه کوه شدند تا استیصال سکندر که در مانکوت و
آن حدود می‌بود نمایند چون بنواحی هریانه موکب اقبال نزول فرمود قاصدی تیز رو رسید و بیرام خان را از قضیهٔ
افتادن حضرت جهانبانی خبر کرد بیرام خان تیز رفتن را صلاح ندیده موکب عالی را متوجه کلانور ساخت که در چند
وران خطه دلکشا اقامت واقع شود و در نزدیکی کلانور شیخ چولی رسید و فرمان عالی آورد و مقارن این حال خبر قضیه
تا گریه بمسامع اجلال رسید از استماع این قضیهٔ جانکاه گریه و زاری که لازم عالم محبت و دوستداری است از آنحضرت
بظهور آمد و آن قدر آشفتگی خاطر و برهم زدگی باطن آن مقدس نهاد را روی داد که از حیطهٔ خیال بشری بیرون است
و بیرام خان و اتکه خان و ماهم انکه دلاویز تسلی میدادند چون از فرط محبت بود آنچه از سرمایهٔ تسلی میدادند باعث
مزید اندوه میشد و این برگزیدهٔ معبود حقیقی برای احاد الناس آن قدر دل نگرانی و توجه بمنزل میدارد و از قوت
رابطهٔ اخلاص و عقیده و بهرمندی دارد چگونه متاسف و متالم میشود جای آنست که درین باب که در زبان انسان
موجب خرسندی و خوشحالی اهل غفلت باشد بر ذات مقدس چنین حالت رود تا اهل عالم که نظر ایشان بر محسوس
باشد بر حقیقت بزرگی این بزرگ جهان اعتراف نمایند و این اعتراف وسیلهٔ نجات جمهور انام شود و این اهتدا
دریعهٔ شمول نورانیت و عموم حقانیت گردد و اگر نه انجمنی بودی در وسعت آباد دانش و خداشناسی و حق پرستی
این نوریه و رد اقبال کجا راه داشتی که در تقادیر ایزدی چنین شکایت داد روی عبودیت بهم ساندی آخر تائید
عقل دوراندیش خود دامن صبر خراشیده در تصدقات و تبرعات که بمسافران عالم نشاسود مند آید اهتمام فرمود
اصحاب نظم و ارباب تنجیم مرثیها و تاریخها گفتند از انجمله خواجه حسین مروی ترکیب بندی در مرثیه آن خسروان قباسا
ترتیب داد و این چند بیت از انست **اشعار** ای دل صدای مرگ تراهم شنیدنی ست ٭ صبح اجل مطلع عمرت
دمیدنی ست ٭ چون کل نفس ذائقة الموت حکم شد ٭ میدان یقین که شربت مرگت چشیدنی ست ٭ این نام

زندگی که بهاد مدبر ترا + نام برا اطراف ممالک کشیده است + غره مشو که این گل و بستان زندگی + ما رخزان
درین گلشن و بستان و ریدنی ست + از گوش خویشتن تشنوی کان فلان نماند - در گوش دیگران خبرت هم رسیدنیست +
و مرعی اعنی این تاریخ یافت مصرعه ای وای پادشاه من ازبام اوفتاد + مولانا مسعود حصاری
این را درسلک نظم آورد ع وا صل حق شد همایون پادشاه + اما رسم خطی که نام اقدس او الف نویسند
و مولانا قاسم کاهی این تاریخ را درسلک نظم کشید ع همایون پادشاه ازبام افتاد + این تاریخ یکسال کم است
وتفاوت یکسال و دو سال در عبارات تحویل توان کرد - و در دیبات و جمعی این مصراع تاریخ یافته ع وارث
ملک جلال الدین بادشه - کمالات صوری و معنوی و مآثر عقل و دانش این یگانه روزگار بیش از آنست که تحریر
آید از اقسام علوم عقلی و نقلی آگاهی تمام داشتند علی الخصوص در اقسام علوم ریاضی آنحضرت را پایه بلند بود و
همواره با رباب حکمت صحبت میداشتند و منشاران علم ریاضی در پایه سریر والا کامیاب سعادت بودند آنحضرت
را اراده بستن رصد مصمم بود بسیاری از آلات رصدی ترتیب داده بودند و جیه ما محل رصد خیال فرموده بودند
و به حالی شعر و شعرا بسیار داشتند و از انجا که طبع موزون از عطایای فطرت سلیم ست در خلال اوقات وارداتی قدسی ایشان
حیثیت دیبار مجاز در سلک نظم میکشیدند و دیوان شعر آنحضرت در کتابخانه عالی موجود است و این چند
رباعی از ان دیباچه کرامت مرقوم می گردد رباعیات ای دل مکن اضطراب در پیش رقیب + حال دل
خود مکن بنا بالغ طبیب + کاریکه ترا آن خدا کار افتاد + بس تعبیه مشکل ست و بس امر عجیب + آن دل که حضور یار
میسر ری کس + در خدمت او بصد دلسوزی کس - هر شب بخیال دوست مشتی + هر روز بوصل یار کو روزی
کس + ای آنکه جفای تو بعالم علم است - در ریکه ستم نه بیم از تو ستم است هر غم که رسد از ستم حیح بدل + ما را چه غم عشق
تو با ستم چه غم است + الحمد لله که ذکر این سلسله رفیعه که چون سلسله سموات تا به آلهی و اعتصام قدسی دارد و یک سر
این سلسله پیوسته است بشیح اتحاد آدم صفی سر دیگر بطلوع سر وجود شاهنشاهی تا ابد منتج و طراز اختصاص بعبارت
پاره که جامه آلوده بسخیات قالب التا لسنه استظام یافت و نگارش این فهرست رفعت و عنوان ... درة نوا
سرشت ابوالفضل سعادت پذیر شد و بسا از موری کات حکمت جا که بمقتضای تقریب اندراج پذیرفت کاگر آن حقایق
و اسرار حقیقت از اصل سوانح متمیز سازند کتابی گردد انتخابی بسالب از معرفت دانش حام می ساختم از حول
خویش + بی حرم سرکه کمند سد رکش + هست هر نکته دقایق بسی + تا نش تسحارت ما سد کسی + اگرچه بنظر مجاطیان
رسمی اجمال از سرگذشت بزرگان گزارش یافت طفیلی وا مانده سخن شد اما بحقیقت ستما سان آنچه ... بعد
سیکو داند که درین مجدت نامه ایزدی از آغاز تا انجام که سر گرد چشم مرشد و یک حرف بتفصیل بیاورد و ام بیان پردو حید
که بلقات جمال مقدس شاهنشاهی اندکرده در هر پرده پردگی وجه همت بوده است حاشا کدام پرده وجه پردگی

یک حسن ست که حیثیت تنوع ظهور دارد و باطن یکتا همت دیگر و آن حسن جهان افروز روشنی پذیرست

شعر دانا را سحا که سخندانی ست * کیں چه نمودار سخن رانی ست * مرا که دل یکجا گرو ست کجا خاطر تکوین آراید تا با تالیف تاریخ چه رسد چنانچه دو شمشیر در یک میان نه در آید و دو دوستی و یکدل نگنجد پراگنده خاطران را قیاس بکن که این میدان خاک سرشت را دل کجاست تا قیاس آشنا ولیکن من مسبب بیس را از فراخی حوصله در مظهر مقدس حضرت شاهنشاهی حق را جلوهٔ خاص نمودند و این رسیدهٔ ملک اسباب را بکند ارادت وارتر و ب نگاهی و دولت منشی سعادت قسمت را که ابواب سعادت را از نیک ذاتی این کس سرانجام میدادند جهان آرای شهنشاهی را در مظاهر این سلسلهٔ علیه نمودار گردانیدند تا عشق حقیقی آن یگانهٔ درگاه الهی نگاشتن این داستان درازه سرگرم ساحت هم هنگام سخنوری گرم شد و هم گلشن نکته پیرائی شاداب گشت و هم چندی در یکتا دلی این بادیه پیمای حقیقت نزهت هم مراتب جمال معشوق حقیقی پایهٔ ظهور گرفت و هم مدارج فنون عشق کمال حرفت یافت اکنون انچه آن را مجازیان رسمی استطرادی میدانستند سیری شد و نوبت سخن آنچه هر دو را منتهٔ مقصود حقیقی است باسد در رسید امید که درین کار شگرف کامیاب آرزو گردم *

نظم

نمست	کلکم که سر زبان عیب است را نکس که نگهبد به تمکیں	گنجینه گشای کان عیب است السناف طلب که تحسین	بالخیر

قطعهٔ تاریخ طبع از شاعر شیرین مقال منشی بهگوان دیال صاحب متخلص بعاقل

هست اکبرنامه تاریخی عجب مرغوب دل	شد هجوم مشتری چون جلد اولی طبع گشت
در سن هجری نوشتم عاقلا خوش مصرعه	حصهٔ اولی از اکبرنامه زیبا طبع گشت
	۹۰ ۱۲

خاتمة الطبع

الحمد للّٰه که جلد دفتر اولیه اکبرنامه تصنیف لطیف علامهٔ فهامهٔ ذو الفضل ابو الفضل بمطبع فیض منبع جناب منشی نولکشور واقع کانپور باهتمام تمام منصرم باکمال لاله بشیشر دیال بماه صفر المظفر سنه ۱۲۹۰ هجری موافق جنوری سنه ۱۸۸۱ء طبع شد

به عون اکبر که شهنشاهان همایون فال را برتری اقبال جلال جهانگیری بخشیده

زهی دستور العمل جهانگیری که مثل این [illegible]

اکبرنامه

جلد دوم

تصنیف ادیب لبیب گوی سبق از هر دبیر ربوده شیخ ابوالفضل علامی [illegible] احسن الله تعالی مآله [illegible] مبارک

در مطبع منشی نولکشور بطبع جهان آگین نقش قبول بر کرسی نشانیده

بسم الله الرحمن الرحیم

سلسلهٔ انتظام کارگاه آفرینش که مظاهر حقیقت نمای شهود و شواهد قدرت واجب الوجود است وابستهٔ فرمان روائی بزرگ سپاهی باید که بار عالم و عالمیان با یاوری تائید الهی بر سر تواند گرفت و کار جهان و جهانیان را به نیروی کمال آگاهی سامان و سرانجام تواند نمود و شعشعهٔ عظمت از ناصیهٔ اقبال او تابنده و آثار فر و بهجت از لوحهٔ احوال او فروغ یابنده شاهین ترازوی عدالت از ترازوی پاستی او استقامت یابد و آئین چارسوی سلطنت به دستیاری فکر و روئیت او رونق و بها پذیرد و نیرهای تاب که نقد خزانهٔ آسمان است از سکهٔ عدل او کامل عیار برآید و گوهرهای شب چراغ که منسلک رشتهٔ مهرهٔ انجم است به تاج دولت او سربلندی بیند چهارچمن خلافت از جویبار شمشیر او آب خورد و دشت حصت مملکت از ماهچهٔ لوای او تاب گیرد طنطنهٔ کوس هیبتش عربدهٔ حوادث روزگار ستیزه انگیز را بنشیند و گوکبهٔ سپاه شکوهش غرهٔ گرد آلود جهانگیری اشتعال بخشد گرد فتنه را آب تیغ جهانگشای نشاند و برق حادثه را سحاب چتر گردون سای سلطنش باز نشیند طاق درگاهش قطب نمای بادیه گردان آرزو گردد و بارگاه استانش قبله گاه زمین بوس گردن کشان بیت گاه شوکت شود و همتش بر آبادی خراب آباد دنیا مقصور بود و طبیعتش بر جمعیت شهرستان جهان مجبول و مفطور باشد مخیلش بر صحایف ضمیر خواص و عوام وطن سازد و عنایتش بر جلوتگاه زبان صغار و کبار آرام گیرد تا صنوف نبات که جلوه نمایان مقام نموت اند از چشمه سار افضال او سرسبز و سیراب گردند و از نسیم بهارستان اوامر او نشو و نما یابند و صنوف جماد که ثابت قدمان مقام ایستادند هم از آثار عدالت و فیض وافی گیرند و از مکارم عنایت او نسیه وا مر میدارند

نظم

شود بهار عدالت چو ابر سنگ گیاه	گیاه نخل شود نخل بارور گردد
ز هیبت جانور از دین او آید جوان	با من عیش گراید به بیشه شیر گوزن
فروغ عدل چو زان آن اثر بروی زمین	که خاک سنگ شود سنگ سیم و زر گردد

چون ذات مقدس این نونهال چمن اقبال مصداق این مفاخر و معالی بود و استحقاق این منصب عالی داشت دیباچهٔ سیر ولیِ سعادت از آثار طلوع صبح ولادت او می‌تافت و روایح مشکبار جهان‌آرای از عنفوان صغر او مشام ادراک عارفان انفس و آفاق پر می‌ساخت شکوه جهانبانی از لوح پیشانی او می‌درخشید و فروغ جهانگیری از نظر دوربین او به بلندی می‌شتافت آثار تخت نشینی از طرز نشست پیدا بود و رقوم خاتم فرمان‌روائی از خطوط دست او خوانده می‌شد و زمانی که افلاک در حدیقهٔ دوار انتظار آن می‌پروردند رسید و روزی که انجم در چیدن ثمرات دوستان می‌جستند طوبیات امطار بستان سلسلهٔ کون و مکان برای بشارت در داده و نوید رسانان سکّهٔ زمین و آسمان به پیام امن و امان زبانِ حال برگشادند نظم

که ای گوهر بحر نام مرا	دو کون شهنشاهی عالم ترا
گوش فلک مایهٔ گوش تست	تخت هوا خواه قدم بوس تست
افسر دل تاج سر افراخت ست	خطبه به خود خوان که علاقه تراست

در هنگامی که سلطان چهار بالش گردون به برج سعادت حوت رسید و نظر عالی به بیت الشرف بدا خواهد بود که تخت چهار پایهٔ حمل را به جلوس سعادت معمور سازد و غبار آلودگان خطهٔ خاک الیعنی عام باره و تر گرد امید بر تختگاه چمن سایبانهای اشجار سایه‌فکن شوند و حسن گل تاج صد برگی مرصع به لعل و یاقوت بر سر نهد و بر سریر زمردین جلوس فرماید و مرغان خوش آواز چون خطیبان جلوس پادشاهی طیلسان سحر بر دوش و یوسف قامت در آغوش بر منبر صد پایهٔ چوبین خطبهٔ شوق بلند کنند سرو و صنوبر که ایستادگان پیشگاه ادب‌اند سر تعظیم فرود آورند و شمشاد و عرعر که کمر بر آرزو بستند امید برگ و نوای خوانی رسد بیگانگان شقایق و ریاحین جلعیهای رنگارنگ در بر نوشته خردان لاله و نسرین از شگفتگی و دیر پس گمشده آوازه کوس عندلیب و کبک پیلان از علغله در هفت اقلیم انداز و همت کو اولی به بهار صلای عام بحار رکن عالم در دهد نسیم فیوضات ازلی از مهب عنایت آغاز وزیدن نهاد و حدائق از باغ الهی بارگی شگفتن گرفت با چمن بهار نسیم به شکر می‌پرورد و ملک العصف نور می‌چید و شکفته و دیده فروغان انسان زمین شعاع سر سعید سکتید ممدسان رضعد سد محسطی کشایان فلک به مدد که با اصطلاب اصل را چید کواکب دولت به دم اختراع ره بخوچه جهانبانی از صحائف بیخ آسمانی بر نمودند لاجرم به تائید الطاف ذوالجلال اتفاق خود دولت و اقبال مصرعه بساعتی که بر آسمان تمود کند مه در عیدگاه خطهٔ دل کشای کلانور مصرعه را دقیقهٔ اقبال و بهر دو سپهر دور جشنی عالی و مجلسی والا که غیرت افزای انجمن افلاک تواند بود ترتیب دادند تیموری

دل افروز جشنی شد آراسته	سراپرده‌ای مکلل کلاه	درون برون هر دو پیراسته	بنود مدیش آن سر کلاه
زکس سایبانهای زر بیشتر	کشیده بر دوره وحش گاه	گران تا گران ورق آن سر زمین	نیرد حطالو و دیبای چین
زکس بکمت زم بیر فرش ور	هوا لو چون پرده زر نگار	ملک اگر قندد زر زیاب	که خوش مست وحش پلی قباب
	فلک تا به ئه مشک لو دار سحور	زر رگان بدگاه زبا سند	سرو سایه تخمی سر آراستند

که دو شش سلطنت انعقاد | زمان مسعد بدیده و دیده و ساک | کسی بی نسید سرا و رنگ جا
شاه جوان بخت مه عقد | کدای بخت باشد ولی ساک | که خواهد او بخت مردن پا
دو عالم یکجا فراهم کنند | سپهی سکندر سریر جهانگی
بپیوید جاوید محکم کمی | که خواهد شدن تخت اسکندری

انگاه در ساعت فیض اساعت یعنی قریب نصف النهار

جمعه بیست دوم ماه اوسط سوم ربیع الثانی سال نهصد و شصت و سوم قمری و بیستم اسفندارمذ ماه جلالی سال چهارصد و هشتاد و هشتم یازدهم تیرماه الهی یزدجردی سال نهصد و بیست و پنجم چهارده و بیستم شباط ماه رومی سال یکهزار و هشتصد و شصت و هفتم آن والا دودمان عالی خاندان خلعت زرین زیب و تاج مشکین بر سر دولت و سعادت بر تخت سلطنت و اورنگ خلافت نشست و آوازه مبارکبادی از شش جهت برخاست سر آسمان منظر بجلوهٔ اقبال سربلندی گرفت و درجات رفعت بمحامد و معالی ارجمندی یافت اشعار این کسوف الشرف حدیقهٔ جهانداری کو پیش از این بسر آسمان نهاده ☙ آنرا که ورنهاده بود و سبحین ☙ بار دو کون بر سر او بیتوان نهاد ☙ بشاد جهان که بار جهان بر سر ش رسیده ☙ بنهاد بار بر سر دست سجان نهاد ☙ هرچند خطیب بمحبوب پایه پایه فرو می آمد اما معنی مرتبه بلند میشد چون زبان خطیب با لقاب اقدس سامع افروز شد و بنام اشرف اعلی گوهر سر گشت کما دعا از جیب و راست برخاست و نوای تسلیم رضای کم و کاست بر آمد سرآیه سران کارخانهٔ سلطنت خلعت زرین به اتمام حسب ابداع حسب اورنگ زرگر بنده گنجینه داران بارگاه خلافت از بیمین و یسار گوهر افشانی و دریا پاشی کردند شعر زیکطرف زر و از یکطرف گهر میریخت ☙ گهر طبق طبق و زر پیمانه میریخت ☙ همان روز خطبه‌ای عرفان روائی الالباب حضرت شاهنشاهی نصب یافت و منشور کشورکشائی بخاتم دولت آن خدیو جهان زینت گرفت بنام آموز جهان افروز که فی الحقیقت نور روی زمین و دولت بود سکهٔ سلطنت در دار الضرب اقبال بنام اشرف مسکوک شد و اقسام نقود ببهای عدل و کمال یافت رباعی چون سکه بنام شاه پیراسته شد ☙ در جسم ستاره ضربه کاسته شد ☙ وز نامه سرخ روئی افروز گشت ☙ درهم سفید روی آراسته شد ☙ زان زمان خوانهای زر و سیم در دامن امید روزگار ریختند و پس گنجینه‌های انعام در کنار آرزوی عالم افتاد صدای نفیر شوق و سرور تازه شد و کوس عشرت و شادی بلند آوازه گشت سلطنت طرح اقامت انداخت خلافت لفرازگاه سلامت رسید تخت مرصع نشین انجمن عصمت شد تاج سربلندی جاوید سرافرازی یافت نگین لطیف‌اندیشی جلال رسید چتر سایهٔ دولت بر آفاق گستر دلو اطراف بوریدی نور یافت کوکبهٔ راکون مراد در حرم چوگان آمد تیغ در خلوتگاه نیام ارام گرفت خنجر در دو آسوده کمان از کشاکش دور گشت تیر از جگر دوری اعدا فارغ نشست عقل بلند مقام که بسر بلندی از آسمان گذشته خطیب سر سلطنت گفت ☙

دارم خطاب خطبه سرائی حیت را | لیست بلند ساخته اندیشه بزم | شایسته بی بها گهر گنج شاه را | لیکن گهری که بکر بود در رم

جهان که آهوی دام حبشه شیر شکاران این بیشه است صید دولت او شد و نفس افتخار بر آورد و کشش طالع مراد پیوسته

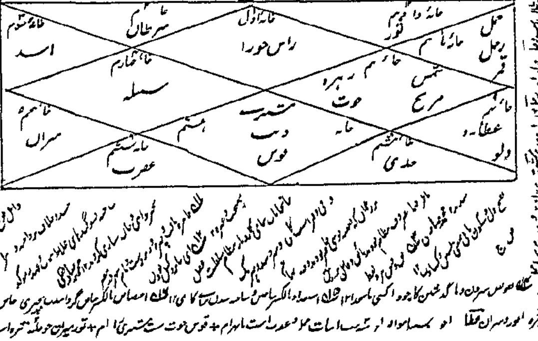
ج دوم

شاک دولتش به کس چون گمان برد کشکار محترم .. اقبال که سپهسالار آن قهرمان سلطنت است تنگر گویان
لعدا دلعب بود شعر کر خاک برگرفته خاقان اعظم .. بر آسمان کتیب دارای اکرم .. در حسر تش اطاعه باطن
بکرم . ورد دولتش بصورت معنی بو بگرم . ارض دست این به سیارت کاشتم . و ز مرم او ساین بهر لب
بر ساعرم . دولت که ز رنگ آن بر صورت خانه گیتی است بر سر بلندی آمده رمال کشاد که شعر رحسا بس تا
دورنگی سر داست .. الماس اسم من یاقوت احمرم .. باغ فریب حشمم ملک نقش مفرشم عطر دماغ روح قدس
دود مجمرم . تا هست گو سرحیم گو تسوار عرش .. مدحت سرای تخت دعاگوی افسرم . آسمان مشقه مرجع گو
سیال بسه رئیس کمان ادر داشت که شعر دا بم .. طاق یاکری وطبع سدگی .. در حضرتش بساو حراس به
دیده برم منتج است رحسو دبمالف صف مرا کر کحل سدگان حدیو مظفرم .. سعادتش که هواخواه دولتها ساکیا
عرض حال کرد که شعر بر ما مدا دمله من آستان اوست .. کر سوق آفتاب صف رو به جاه برم .. آمد مگر کلید سمایت
بجیب من .. در آستانه سلسله برای حیون درم جمیع سران و سرداران و سپهکشان سپهسالاران و سائر ارکان
سلطنت و اعیان دولت از جمیع دل صدق صمیم آن والا دودمان سعت کر بدو ستان به احواهی و کدامتمان
الحق ساعتد اعتقاد دولت قاهره ایرانحان جاسمان به الباب اسرف کمل السلطنت سد حل و عقد و خلافت
و رتق و فتق جه و لسرب برای والی دراب وکف کافی کفایت و تعویض یافت و دیگر امرای مملکت آرای و سائر برنا
سا سلسله حیاتی حدار اجماع عت که شرف لساط بوس حبه رامستعد داشتند و حیاران سپهکشان که در اطراف اکناف بسط
ولایت و مجالک لعض بودند به هر یک مسیر رواحه رسالت اسعدا ولیاقت لعا به دساحی خاص تمدوه بر سبیل اختصاص ما

تصویر زائچه طالع جلوس سعادت پیوند حضرت شاهنشاهی

صورت زائچه طالع حادث مدس لیش بدر برکار صدق و رقم آرای خانه سیدا و ساحس ازلوازم است ساداد ارا
مستوجب بدر رسائی کرد کو با دسان احسم ورس سشا امدلکه مرد دره مان احان بحت حان دل حان جهان مکرمت و ر بسیار استعا
زائچه طالع تا سیاین .. جدول ا برانهیست این .. لا بحه دولت ولوح مراد .. فد که داستن وهرست اد
کوکبه کوکب سعد و علامات .. کون و مکان السعادت جملات .. دیده بریں لوح ازل باز کن .. بر جهان تا ابد ناز کن ..

۵۱۹



ذکر تقدیر طالع جلوس حضرت شاهنشاهی

در اختیار این طالع سعادت مطالع بدایع لطایف ملحوظ شده اول آنکه در وتد رابع که بیت السلطنت است نیر اعظم را نور می نماید و اصل در اختیار ساعت جلوس سریر سلطنت صلاح خانه عاشر است انگاه میس صلاحی کر لبق و مر آن عاریه کیتی شده باشد و امام ابو الحامد غزنوی که از اکابر ارباب تنجیم است فرموده که دوست برای این کار طالع عقرب اختیار کنند تا وتد عاشر اسد افتد که خانه نیر اعظم است و المنة لله که اینجا نیر اعظم خود در بیت عاشر تا تمام انوار سعادت اقبال آمده استعار شاهی که مراد بخش امید بود ❊ رخت شده لس تو بر جاوید بود ❊ چون پرتو او جهان بسامه و روشن ❊ آنرا که مر لی چو خور شید بود

خانه دوم که خانه مال است سرطان اتفاق افتاد و نیر اصغر که صاحب خانه است در خانه یاز دهم که خانه امید است فوق الارض وقوع یافته دلالت کند بر آنکه متالید خزاین و کنوز عالم بی سابقه مشقت بدست گنجور اقبال در آید و خانه سوم که تعلق بخویش و پیوند دارد اسد است و صاحب او نیر اعظم در وتد عاشر یعنی اقربا با مور احکام سلطانی و محکوم او امر شاهی باشند و خانه چهارم سنبله که امر او تد الارض حوامد و منسوب است با عراق امور و املاک و صاحب او در نهم که بیت السفر است داخل شده بر حسن عاقبت و ثبات مملکت محروسه خانه پنجم میزان است که خانه فرزند و حضرت زهره است و صاحب و زهره در حوت که برج شرف اوست دلالت کرد بر آن که فرزندان سعادت مند بعطوفت و شفقت با دشاهی قرین باشند و در سایه دولت کنف عنایت تربیت یابند و اقداح و افراح انجمن سرور بر زلال اتصال مالا مال باشد و قوافل هدایا از جهان بر کس عالم بر آستان دولت او بار گشایند خانه ششم عقرب که خانه عبید و خدم و امراض است صاحب او مریخ در خانه سلطنت واقع شده علامت است بر اعتدال مزاج سعادت امتزاج و بر بسیاری غلامان وفادار و حد تنکاران جان سپار مشتری اگرچه در قوس است اما بحسب تسویة البیوت بخانه ششم یتار سعادت جاوید میکند خانه هفتم قوس که تدمار بیت لطیر طالع است خانه اعدا است چون بحسب تسویة البیوت از کوکب سعد خالیست متهوری اعدای دولت ابد قرین از تثلیث قوی خانه هشتم جدی است متعلق بموارثت و صاحب خانه در نهم در تثلیث برین که سعادت موروثی قرین حال کمالات ذاتی باشد خانه نهم قوس العلم و دین و سفر منسوب است عطارد که صاحب طالع است آنجا است بنظر تثلیث ناظر طالع آمد و افاضه انوار دانش میکند و مخبر است از صدق تفکر در امور دین و دولت و اصابت تدبیر در باب سفر و موافقت آن لتوبیت دولت شعر

شاهی که بعقل فرد و فنون جمع آمیش ❊ در راه خدای رهنمون خو ایش ❊ هر چند که سایه خدا آمد بجهان ❊ او نور خدا است سایه چون باشد پیش

خانه دهم حوت که امر او تد عاشر خواند خانه سلطنت و امهات است نیر اعظم در بهره مریخ انجاست همیشه ایام سلطنت بعیش گذرد و اسباب ابهت شوکت صاحب طالع روز افزون باشد و امهات عالی درجات بدولت و مراد رسند خانه یازدهم حمل است برج او سعد اقاست بیت الشرف نیر اعظم افتاده و قمر سریع السیر زاید النور انجاست هر امید که بخاطر اقدس رسد بر وجه سود برآید و دوستان بوسیله این دولت عظمی کامران شوند خانه دوازدهم ثور است و آن خانه اعدا است از کواکب خالی افتاده متبع

از دهم ماه فروردین که سال نهم دولت ابد پیوند است چون آفتاب جهان‌افروز به برج حمل که خانهٔ شرف نیر اعظم افتاده است احکام این سال تفریج کرده آمد که چون در لمحهٔ جلوس اسپار قمر که واسطهٔ اضافهٔ انوار است از اجرام علوی و احسام سفلی در حمل با مشتری
مستقیم داشته‌اند و نیر اعظم مشتری السال دارد و حداوند ماه‌تاب در هفتم وقوع یافته و خانهٔ طالع هو است و این دلالت از احکام
عساکر نصرت قرین و مزید عظمت و شوکت پادشاهی میکند و سهم السعادت قوی حال است چه در اسد که خانهٔ نیر اعظم است
سرطان که خانهٔ عم ماعت بوده نور تحقق دارد و صاحب او در عاشر آمده و مشتری که دلیل صدق نیت است
در هفتم که خانهٔ او و کمال سعادت دارد و حداوند عاشر صاعد است روز بروز امور ملکی و مهمات سلطنت در ترقی و تزاید باشد
و بعضی از ثوابت الطالع در خانهٔ قمر مستقیم الطلوع آمده و عطارد با قمر نظر دوستی دارد و این همه دلایل ساطع است
بر کشایش کار و طریق مقصود و افزایش دولت و تیل مقصود و شرح لطائف این امید بدائع آن از حیطهٔ تحریر و تقریر
بیرون است و دقایق شناسان جداول آسمانی و درجات دانان صفایح اسطرلاب را بر رصد فکرت تقویم و حطت پیدا
کار زمانی که امداد جنس املاک و کواکب شده و انتظام عالم ناسوت که لک آیات آفرینش است باهتمام اجرام تعلق گرفته
ایمن نیاشند بزرگ بزرگی نخش که چندین سعادت ابدی در ضمن آن مطوی است معلوم که چه گذشته باشد و یکی از
سخنسنجان سلسله نظم در تاریخ جلوس اشرف گفته اشعار حطهٔ شاه رفعت منزلت در سایهٔ عدل کارها چون رشته
ست نشست بر تخت سلطنت اکبر شاه — تاریخ جلوس نصرت اکبر شد — و مصرع جلوس خداوند عالم بیاد
بر شعر بر بین سال سعادت انتظام است بشارت کام بخش بر تاریخ این سال سعادت توامان است که مولانا قوالی
ترجمان نگاشته خانهٔ بدایعت نموده بود

ذکر وضع تاریخ جدید الهی از مبدأ جلوس حضرت شاهنشاهی

بر ضمائر صفائی درونان انصاف دیر پوشیده نماند که قلم مشیت ایزد دانا از اکوان بر بین رقم که نظام سلسلهٔ عالم بی سطوت
و تعیین تاریخ صورت نبندد و تعیین وقائع و تبیین سوانح و تواریخ سنین و شهور و تحقیق و تسمیق با مدت ازلی جریان یافته که
که مدار حسد گاه امری عظیم را مبدأ تاریخ ساخته‌اند و احکام و معاملات دینی و دنیوی را بر آن مبتنی گردانیده و چون جلوس اشرف
از فراوانی فرخندگی و افزونی خجستگی سزاوار آن بود که سرچشمهٔ مرادات سعادت و مقدمهٔ ظهور سعادات آتی امتناهی گردد
به الهام ربانی که در ضمیر قدسی حضرت شاهنشاهی بر نواخته بود و موافقت رای اصابت پیرای حکمت پروران
عالی نظر که در وضع قبول حضرت شاهنشاهی یافته بود بدایت شهور و سنین را مبدأ تاریخ جدید ساخته بود و برای
آسانی و آسودگی کسی خون روز و روز جهان امروز بمقارنت و مناسبت جلوس اشرف از ملائل لطرات ترسیت
نیر اعظم این کس را که هزاران صبح در ضمن آن چهره کشاست عنوان ایام نوروزی و دیباچه فرخی و فیروزی دانسته مدار
تاریخ گرامی بر آن نو روز آینده اعتبار نمودند و مدار حساب بر ماه و سال شمسی حقیقی نهادند
اعتبار کردند

حضرت شاهنشاهی خود بدولت واقبال بنای تاریخ گرامی را تاریخ الهی موسوم ساختند و بپیرایهٔ سعادت اتمام و مناسب ترتیب و نظم گردانیدند و اسامی ماه‌های این تاریخ را همان اسامی مشهوره که ایام معتبر داشتند ملقب بالهی و ایام بهشت ماه الهی نامهای ایام پیرجان که نام متعارف فارسی گذاشتند بدین ترتیب اورمزد بهمن اردیبهشت شهریور اسفندارمذ خرداد امرداد دیبادر آذر آبان خورباد تیر گوش دیبمهر مهر سروش رشن فروردین بهرام رام باد دیبادین دین ارد اشتاد آسمان زامیاد مانتره اسفند انیران و چون در بعضی ماهها دو نام ارسی نیاد بود آن را روز و شب نام کردند و بنابر توجه شاهنشاهی ایام مسترقه برافتاد و ماه چون سال شمسی تمام و بنیر ضمیر انور حضرت شاهنشاهی اقتضای آن فرمود که سیوات این تاریخ مثل شهور دوازده باشند لاجرم هر سال مسمی باسم ماهی از ماه‌های الهی ساختند چنانچه سال اول سال فروردین الهی و سال دوم سال اردیبهشت الهی و همچنین سال این تاریخ قدسی بنیاد از ابتدای افلاطون ادوار امیر فتح الله شیرازی المخاطب بعضد الملک بود که در ساعت سعود این اساس فلک ارتفاع نهاد اگرچه اساس این تاریخ در سال سیصد و نود و و الف نهاده بود اما چون از ابتدای جلوس اقدس هنوز مواد و تالیع و واردات در تاریخ الهی خواهد بود و تسلسل واقعه بدین در سال جلوس لایق بود امید که چون دولت و اقبال این سلسلهٔ ابدی مدت مستند الهی ست فروغ این دودمان عالی هزاران هزار سال جهانتاب و جهانگیر باشد و ابتدا این شهور سال ها از تاریخ و حساب همان سال دوار افلاک بگردد و نقل فرمان جهان مطاع که از تحریرات راقم این دیباچه سعادت التوامل ست بعد از تاسیس این تاریخ سعادت اساس بممالک محروسه عرب ایران گشته بود اینست

فرمان جلال الدین محمد اکبر بادشاه غازی

در این ایام دولت ارای و هنگام سعادت پیرای که یک قران از جلوس اشرف قرین بر سریر سلطنت گذشته و آغاز انتیام حدیقهٔ اقبال است فرمان گیتی مطاع پرتو ارتفاع یافت که حکام ممالک محروسه و سائر متصدیان مهمات ملکی و مالی بتفاوت درجات و تناسب طبقات بتواتر و تکاثر مکارم شاهنشاهی متبحر و مستظهر بوده بدانند که چون تمامی همت الاعلی مصروف آنست که کافهٔ انام از خواص و عوام که بدایع و دایع غیبی اند در ظلال امانی و آمال منشرح البال و مرفه الحال بوده اوقات گرامی را که مفقود البدل و معدوم العوض است در مرضیات الهی مصروف دارند و رقبهٔ عقیدت خود را از قلاده تقلید ارباب ملل کلهم و اصحاب نحل باجمعهم دست رهان برده اند و در جمیع ادیان آثار قباحت و قباحت آن بالغ وجوه و اهتماما بالغ در تحصیل اسباب تحقیق مصروف گردانیده و در مسالک مطالب کلیه و جزئیه بی مدرک و دلیل قدم ننهند و در شارع مقاصد خود تقلید و تقصیر از امارت حجت شروع نمایند و ضمیر اصابت تدبیر را استکمالا و تکمیلا همواره در حقائق علمی و دقائق حکمی انظار بلند و لعنایت و هدایت غیبی از مبادی عالیه بوسیلهٔ الهامات و واردات مستفیض و مستفید ست در آثار سلف و خلف نیز مقتضای حسن

و معنای عقیدت مخلوط و مبهم شده بود. چون شعور بر الفاظ و مصطلحات اهل هند که در زبان این طائفه گویند بفتح ای
فارسی و سکون تای مثناة فوقانی و فتح رای بی نقطه های مختفی است و در اوراق کلیه مشاهده می‌شود که سده شهور
قمری را بعد از استعمال گرفته‌اند که زبان افزایش ظلمت است و آن را زبان هندی کشن پچهه گویند و این سیاه ماه‌ها
محض تقلید و جهالت و غایت غوایت و ضلالت است این ماه را در ظلمت بیان کرده‌اند تا آنکه بطلان این عمل بی حاصل و عدم
استناد آن بدلیل روشن‌تر است که باستدلال احتیاج افتد و از عقیده سده این طائفه چنان بمسامع عز و جلال رسید
و مطالعه آن کتب معتبره قدیمه خود را مستلزم صواب بین در آورده که سده شهور قمری پیش قدما از ابتدای روشن شدن
ایشان ماه که شبهای سفید بوده که آن را بلسان ایشان شکل پچهه نامند و از زمان بکرماجیت بواسطه تشنیع تا متمیل
و وقوع ... این روش روش متروک و مهجور شده است و معقولیت آنکه اول ماه را از ابتدای ظهور نور کنند
از اجل بدیهیات است بنابر آن حکم مقدس سعادت انقیاد یافت که ارباب تنجیم و اصحاب تقویم مستقر جان کل ممالک
محروسه مدار تقویمهای خود را بطریقه شکل پچهه نهند و بواسطه احتیاط و اهتمام و تسهیل و تیسیر تک تقویم را بمهر آثر
اقدس مزین فرموده رسانیدیم که درین ملة جاری گردانند درین ایام کارپردازان عالم بساط قدس بموقف عرض رسانیدند
که مدار ... ترویج هیئت که مقصود از وضع تاریخ آنست که اوقات مهمات و معاملات بآسانی معلوم شود
و ... ماتند مثل آنکه شخصی مبالغت نمود یا اجاره کرد یا قرض گرفت و در ادای آن
مدت چهار سال و چهار ماه مثلاً قرار داد و تا ... باشد تعین این مدت متعسر متعذر خواهد بود و پیداست که هرگاه
ابتدای تاریخی بعید گشته باشد وضع تاریخ تازه نمودن بواسطه تیسیر و سهولت جمهور اهل عالم گشوده است و ...
موافق اخبار ظاهر است که از مبادی احوال تا غایت حال ذات سلاطین عظام و اساطین حکمت آن بوده است
که همواره بوسیله اهتمام خود اساس این بنای سعادت اقتباس ... ساخته‌اند و معامله گذاران روزگار را از
مضائق حیرت ... بخشیده‌اند والحال چون تاریخ هجری که آغاز آن از روز شماتت اعدا و کلفت احباست ... یک
هزار رسیده و تاریخ ... مزاد و مالک بتجاوز گشته و همچنین تواریخ اسکندری و یزدجردی که از الوف و مآت تجاوز نموده
حاسبه در الفاظ ... مسطور و مرقوم است و نوشتن و گفتن آن در مطارحات معاملات بر اهل عالم خصوصاً عوام الناس که مدار
معامله بر ایشانست بسیار مشکل شده و آنچه در ممالک محروسه ارباب هند تواریخ مجمله دارند مثل آنکه در ولایت بنگ
تاریخ از ابتدای حکومت لچهمن سین است و از آن باز تا حال چهارصد و شصت و پنج سال شده است و در ملک گجرات
و دکن تاریخ سالباهن است که الحال یکهزار و پانصد و شش سال است و در مالوه و دهلی بجز آن تاریخ بکرماجیت معارف
که یکهزار و ششصد و چهل و یک سال شده و در نگرکوت هر که حکومت آن قلعه داشته باشد از وی آغاز کنند و حالات زشت
هر کدام معلوم دانایان وقائع و دانشوران آثار است و مشخص است که ابتدای هیچ کدام از تواریخ هندیه از امور عظیمه ...

اساس نیست اگر متمنای عموم رافت و شمول عطوفت خدیو وضع تاریخی مجدد شود که هم آسانی خلائق دران باشد
و هم حکایات تواریخ هندیه که مرتفع گردد و هر آینه مسرات و حسنات این راجع حال و مآل آن فیع الدرجات خواهد بود و در کتب حکمیه
و زیجات متداوله مثل زیج ایلخانی و زیج جدید گورگانی مصرح است که مبدء تاریخ ظهور امری عظیم گردانند مثل ظهور ملتی نو یا
یا حصول سلطنتی عظیم و المنة لله تبارک و تعالی که درین سلطنت کبری از عظائم امور و جلائل وقائع از تسخیر بلاد عظیمه و تصفیه قلوب
حقیقت و دیگر فتوحات و تائیدات آن قدر در عالم ظهور آمده که هر کدام لیاقت این از جلائل الشان دارد اما اگر آن حضرت مبدء
تاریخ جدید را از روز جلوس بر سریر سلطنت خود که از اکبر نعم الهی و اعظم آلاء نامتناهی است که از ان هنگام سعادت تا
امروز بیست و هم سال شمسی و سی ام قمری میشود فرمایند هر آینه بوسیلهٔ این امر حیر هم مراسم شکرگذاری بتقدیم میرسانیده باشند
و هم انجاح مقاصد طوائف عالمیان بحصول انجامیده باشد و اینها درین امر عمل خبرگیری نشان رفیع المکان تاریخ هجری
که از روز هجرت خیر الانام است از که بمنظر یمدبیه تحریر نو واسطهٔ استیلای اهل سعدوان که محل تو هم بانقصان علیل السطر قلیل
الکیاست است لازم نمی آید چنانچه در زمان ملکشاه با آنکه تاریخ هجری این مقدار ممتد و نیافته بود و کار باین درجه مشکل
نشده بود بجهت آسانی تاریخ جلالی وضع نمودند تا طائفه که در معاملات کار برایشان مشکل باشد باین وسیله آن صعوبت
بر تابید و در تقاویم ممالک اسلام از عرب و روم و ماوراء النهر و خراسان و عراق و غیرها ساری و جاری است و تمسک بعتبر عال
روزگار و دست بیاسی سرزمان آن تقاویم رائج بنا بر تکرار التماس جماعه دمراعات خواطر ملتمس ایشان بتوقیع قبول رسانیده
و حکم مقدس نفاذ یافت که نوروزی که قریب سال جلوس بود آنرا مبدء تاریخ الهی اعتبار نموده ابواب آسانی شادمانی
کشایند و از معدن دانش فرمان واجب الاتباع صادر شد که ارباب استخراج در تقاویم متعارفه دیار اسلام چنانچه تواریخ عربی
و رومی فارسی و جلالی مرقوم میسازند این تاریخ جدید را ضمیمهٔ آنها ساخته ابواب یسر کشایند و در تقویمهای هندیه چون تواریخ
مختلفهٔ آنها خصوصاً تاریخ بکرماجیت که اساس آن بر تلبیس بود این تاریخ می دخلی نمایند و تواریخ متنوعه آنها بر طرف سازند
و چون در تقاویم متعارفه هند سالهای شمسی و ماههای قمری بود حکم فرمودند که ماههای این تاریخ مجدد نیز شمسی باشند و چون
دانشوران ملل و نحل بجهت شکرگذاری و سپاسداری از شهور و سنین روزی چند را بمناسبات فلکی و مرابطات دماغی
بجهت سرور جمهور خلائق و خوشحالی طوائف انام که باعث چندین خیرات و مبرات است اختیار فرموده اعیاد نام نهاده
و دران ایام مسرت پیرای آساس سپاس را محکم ساخته در ادای مراسم خضوع و خشوع بجناب کبریای الهی که خلاصهٔ عبادات
و زبدهٔ طاعات است مساعی جمیله تقدیم رسانیده غنی و فقیر و صغیر و کبیر بقدر قدرت مائدهٔ تفضیل و احسان کشاده ابواب
مسرت و کامرانی را بر خواطر مکروبه و بواطن مجروحه اخوان زمان و ابنای روزگار کشوده انواع بر و احسان نموده اند بنابران
بعضی جشن های عالی که تفصیل آن از ذیل این منشور لامع النور بوضوح خواهد پیوست از چندین هزار سال در بلاد مشهوره
معروف است بنا درین هزار سال معمول سلاطین عدالت گستر و حکمای حقائق آئین بوده است و در تیج بار بواسطهٔ

امور اربعه ایجاد بود و همت تعالی مرتبت الهی اعتنا آنها را قدر یافت آن ایام مسرت و رجا برای سامعه مامید که در جمیع ممالک
محروسه اعصار و بلاد و قری بروجه اتم و طریق احسن رواج گردانید و در سعی کمال اهتمام مبذول داشته دقیقه نامرعی نگذارند تا
تفصیل ایام نوروز و نوزدهم فروردین ماه الهی سوم اردی بهشت ماه الهی ششم خورداد ماه الهی سیزدهم تیر ماه الهی هشتم امرداد
ماه الهی چهارم شهریور ماه الهی شانزدهم مهر ماه الهی دهم آبان ماه الهی نهم آذر ماه الهی هشتم و پانزدهم و بیست سوم دی ماه الهی دوم
بهمن ماه الهی پنجم اسفندارمذ ماه الهی که تحریر یافته برایا لازم الاطلاع

ذکر انتظام سرانجام ممالک محروسه در هنگام جلوس اقدس حضرت شاهنشاهی

درین هنگام خجسته که روز افزون دولت و سعادت فرمان ظهور عیار نقد عقیدت و ارادت بود میرزا سلیمان خان سرا
ابن سلطان محمود بن سلطان ابوسعید بارامش و آسایش ملک بدخشان مقرر بود و ولایت کابل و غزنین و سایر آن حدود
از سند و کوه بانات سکندر... شهرت دار و هوشمندی و کاردانی منعم خان که در زمره سرگروهان این دولت ابد قرین
مداد و عدل ممتاز بود و انتظام داشت و محمد حکیم میرزا محمد زادت سرادق عصمت نخل حدیقت او دران دیار آسوده حال
بود و قندهار با توابع و لواحق که سایه گیر اصحاب طراز اختصاص داشت با اهتمام شاه محمد قلاتی که علم شجاعت تهور
می افراخت از حوادث و فتن برکران بوده مورد امن و رفاهیت بود و ادنی بلاد دار الملک دهلی با تفاق تحصیل
گذارش یافته و دار الخلافت آگره و آن نواحی بحکومت اسکندر خان اوزبک رونق داشت و انتظام سرکار سنبل
بتدبیر علی قلی خان شیبانی بود و سرکار کالپی بسرداری عبدالله خان اوزبک انتظام می یافت و امنیت بخش سوات
ملازمان بهادری بیگخان بود و مدد قیا خان درکول جلالی و آن حدود بلوازم خدمت سامی آورد و حیدر محمد خان در بیانه بود
اجرای احکام پادشاهی میمون و سارنگی سامان عاطفت عمر که از ملازمان درگاه معلی شرف صدور یافت که هرکدام به ا
نوازش خسروانه عز امتیاز بخشیده بحال خاکی برقرار گذاشتند تا عیار اخلاص و نیکو خدمتی هرکدام بظهور آید فرمان در حوزه
همت والای شاهنشاهی مراتب مدارج کمال خواهم برآورد و هنوز چون رای جهان آرای حضرت شاهنشاهی اقتضا
آن می کرد که روزی چند در نقاب احتجاب باشند تا جمال عالم افروز آنحضرت را حجاب آن حضرت نظارگی باشند چه دست
دوراندیش حقیقت گزین آن بود که در لباس بی توجهی بنای عیار مردم گرفته اندازه حال هرکس به حیثیت گاه خاطر مقدس
قرار یابد و حوصله کوتاه آن مردم تا حد یافت کمالات قدسی ندانست اگر بر همت آسودگی جهانیان چنین بسر بردی تا
آنکه دشمنان تیره رای حیله اندوز خاطر غبار آلود خود در ازمنه اندلیشی گوهر والای عنصر قدسی فارغ ساخته دست کاری خود مشغول
باشند یا برای آنکه چون نظر دوربین آن نگین خاتم خلافت بمالک بی سبهای معنوی افتاده بود و نظر بر خاک انداخته بیانی اند احتشد
یا بجهت مصالح دیگر که بالغ نظران دوربین بسر وقت آن خواهند رسید این پادشاه صورت و معنی تمام مهمات مالی و ملکی به بیرم خان
سپرده خود با مری چند که پرده کمال آن حضرت تواند شد و ظاهر بینان را مایل بحقایق آن تواند برد اشتغال داشتند

گرفتن شاه ابو المعالی و بزندان تادیب بند کردن

چون مشیت جهان آرای ایزدی که انتظام بخش سلسلهٔ صوری و معنوی است خلعت سلطنتی را خواهد بدست لقا
پیوند دو لطراز ثبات مطرز سازد و رخنه گران ملک و فتنه سازان روزگار را بی شاخ و برگ ساخته از بیخ و بن
بر اندازد و از ین شورش انگیزان آشوب پیشه امری چند بوجود آید که وبال ایشان موجب زوال ایشان گردد
و مصداق این مقالست که در آغاز صبح دولت ازلی شعاع و فروغ خلافت ابدی ارتفاع اتفاق افتاد که چون
افسر اقبال از شکوه دولت حضرت شاهنشاهی سربلندی یافت و اورنگ سلطنت از عظمت آنحضرت پرتو
سعادتمندی گرفت مدهوش بادهٔ وهمی و خیالی شاه ابو المعالی که از خودپرستی حسن و بدمستی دنیا جوهر دماغ او پریشان
شده و پای اعتدال او از مسلک ثبات رفته چنانچه ماجرای او از آغاز ملازمت او بحضرت جهانبانی تا اسیری شدن
آن بدروزگار جا بجا گذارش یافته کلک تفصیل شده و درین هنگام که فرمانروای زمان پیشاه راه عالم بقا شتافت و گیتی را
دوران با چندین جلباب خفا و حجاب استتار رواد شورش و آشوب دلهای ارباب تجرد و اصحاب تعلق خون این
خمار آلود بادهٔ دیرینه رقم خوان تقویم پارینه را اندیشهای تباه پریشان تر ساخت و سودای سری مالیخولیائی سروری
بیشتر موجب فساد دماغ و تهیج مواد جنون او شده است بود و سگ دیوانه گزیده دیوانه بود و نیش عقرب خورده و نیز نیز عقربی از کسی
عمله دنیا که از بدنهادی جز صلاح خود نمیدید حاشا حاشا بلکه جز فساد خود و در اندیشهٔ تباه نگذرانیدند از تیره رائی و کوردلی
حق از باطل نشناخته از اسباب مزید بدمستی او بوده بدو هایت داروی بیهوشی در بادهٔ غرور او می ریختند درین میان
بیرامخان خانخانان که زمام مهام کارگاه سلطنت را بدست کاردانی خود گرفته باظم انتظام امور بود و اول
حدمتی که بعد از جلوس مدپیوند حضرت شاهنشاهی بوقوع آورد بزنجیر گرودن این بدمست دیوانه بود و شرح این سرگذشت
آنکه چون آن شعلهٔ خس باد و سودا در سر پیچیده و کلاه گوشهٔ شعورش از باد غرور کج شد آثار خیالات فاسد طاهر شدن
گرفت و احتمالات فتنه از پرده روی نمودن پدید آمد در رسوم از نوروز جلوس اشرف در همان ساعت دلگشای
مجلس عالی ترتیب داوند حضرت شاهنشاهی بدولت و اقبال بر اورنگ سلطنت نشستند و سران و سروران
جهان کشای بآداب خدمت جا بجا ایستادند و این بدمست را پیش از آنکه این محفل هوشمندان منتظم شود پیغام فرستادند
که جشنی عالی انعقاد یافته و مهمات ملکی و مالی در میان است آمدن ایشان ضرور آن بدمست خودپرست عذر می چند
بدتر از گناه بجهت نا آمدن خود تمهید نمود از انجمله آنکه من بخدمت پیشتر بر ینا ما یلم و بر تقدیر آمدن سلوک حضرت شاهنشاهی
بمن چگونه خواهد بود و در مجلس کجا خواهم نشست امرا چون بیش خواب آمد چون مبالغهٔ عظیم در طلب او رفت سخن
از پرده بیرون انداخت و شرح نسبت قرب به بساط اقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی و مزید توجه آن حضرت
بیان نمود و آمدن خود را بشرطی چند دور از کار که چون سر امی ... دستور ساخته حاضر شده سخنان

دست راست حضرت شاهنشاهی نشست و وقت آن شد که مائدهٔ نعمت و بساط انعام گسترده شود چون
شاه ابوالمعالی دست نشستن دراز کرد تولک خان قوچین که از جانب پشت او بود بدستیاری اقبال
تیزدستی کرده از پس درآمده هر دو دست او گرفته دستگیر ساخت و دیگر ایستادگان پایهٔ سریر والا نیز در این خدمت او
همدستی کرده کار از پیش بردند شاه ابوالمعالی از فرط حیرت بی دست و پا شده سررشتهٔ طاقت از دست داد
و مردمی که همراه او بودند چون اکثری از قدیم در سلک دولتخواهان این دودمان عالی انتظام داشتند و بعضی
فراهم آمده بودند چه از روزگار بی روزگاری در اعداد بندگان بی واسطه درآمده مشمول حمایت پادشاهی گشتند و اول سحری
که در دوام اقبال افتاده بود در آیین سلطنت و قانون نصفت ... را از آن جهت متحفظ داشته اند که عیار
شورستان فتنه اگر گرفته شود و چه آدمی که طلسمی است بدیع بنا و معمائیست بس مشکل گشا یک تا خوشی که از و بظهور آید
لازم جانه شاید فرستاد که این بنای عالی که بدست قدرت ایزدی تعمیر یافته باشد ...
انتظام بخش در انهدام و انعدام این کاخ والا اساس سرعت متحفظ داشته اند مصرع که توان سر کشته پیوند
اما آدمی که حقیقت بدگوهری و بدنهادی و شورانگیزی و فتنه اندوزی او بارها امتحان رسیده باشد جانه ...
بوجود او آلودن سزاوار کارآگاهان نیست لیکن از وجدان آراخون سکر قدسی نیز او حضرت شاهنشاهی را مظهر کامل
رحمت و رأفت بود فرموده است سررشتهٔ تدبیر از دست چنین خیراندیشان گسسته الغای این جوان معامله
نافهم را استحکام داده بزندان فرستادند تا در سزاوی سلطنت عالم آرا ... صورت قهری داشته باشد بظهور آید
اگرچه در هستی اشرار کوشیدن با جمهور انام لطف نبودن است لیکن چون لطیفت بصورت قهر رحیمی بوسیم
نوروز اقبال بظهور پیامد و این دیوانه سر را زنجیر کرده بلاهور فرستادند و متصدیان این خدمت او را
پهلوان گل گز عسس لاهور سپردند و آن معامله نافهم از بی پروائی با مداهنتی در نگاهداشت آن بدمست ...
احتیاط ... تا آنکه از ... فرار نموده بمیرزا شاه ... که در لاهور بود پهلوان گل گز را مقید ساخته پهلوان
از بیم بی ناموسی زهر خورده خود را از میدان هستی خلاص کرد و منعم خان که فرمانروای کابلستان ... بود
از معرض ... با استماع این خبر خوشحال شده میرزا ... ابوالمعالی را که ... و مغرور شده ... آن
مغرور بود ... لطائف الحیل ... مقید ساخت و آن ... صلاح دولت ... عشرت افزای
اموقف ارسال ... کابل چون خواطر قدسیه اولیای دولت از مهمات ضروری ... و فراغ
یافت استیصال آل اسکندر که در کوهستان سوالک ... بود و این ... دولت ... از زوار الملک دهلی
آن ... ساحت ... لشکر ... خاطر اقدس ... حضرات ...
اولیای دولت برای دل ... حال ... که ... در آمده بود ... قرار داد ... که ... ارام

قدیمی و معتمدان درگاه را به کابل باید فرستاد تا اول حضرات بیگمان آقا یا اهل و عیال سائر ملازمان عتبهٔ اقبال را
بزودی در ممالک وسیع دلگشای هندوستان آورند تا ثبات قدم ورزیده مردم از اندیشهٔ رفتن ولایت که خو کرده اند
بقدری باز مانند بنابراین اندیشه انتظام بخش محمد قلیخان برلاس و شمس الدین محمد خان آتکه و میرزا حسن خان و
میرزا خضر خان هزاره و ماوس و خواجه جلال الدین محمود بخشی و جمعی دیگر را با اسباب هدایای گرامی بجهت تقدیم این خدمت
ارجمند روان ساختند و در روز پنجم از جلوس اقدس لشکر بادادر سایهٔ رایت ظفر آیت که مطلع صبح فیروزیست استمال عنان
فرموده با آیین شایسته سحاب کوهستان سوالک که آنرا ماجلی گویند نسبت حالی فرمودند

آغاز سال اول الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال فروردین از دور اول

چون روزگار سلطنت معدلت افروز این نوپرور الهی رونق گرفت و عالم و عالمیان بزبان حال الیسان قال
تهنیت گویان و شکرگذاران انبساط رعی کردند و ملک صوری و معنوی رونق و صفای دیگر یافت بهار جان و تن
بمبارکبادی آمد و بعد از بیست و پنجم روز از زمان سعادت جلوس بتاریخ چهار شنبه بیست و هشتم ربیع الثانی نهصد
و شصت و سه هلالی نوروز جهان افروز شد و سلطان خاور بارایات عالم آرای بمعادات حمل آمد اشعار

جهان شد تازه از باد بهاری | زمین از ابر و افزود باران | چو نو رحرم بهار خرمی دوست | بگلها پرده پیراز خرمی پوست
گل از گل تخت کاوسی برآورد | بعشقه پر طاوسی برآورد | ز هر شاخی شکفته نوبهاری | گرفته هر گلی بر کف نثاری

نیر اعظم چنانچه افسردگی های روزگار را طراوت تازه بخشید سبحان تهنیت جلوس مقدس شاهنشاهی رسانده
مستبصران آگاه و مستعدان رموز شناس را هزاران نوید جان پرور آورد ملک صورت ابتهاج یافت عالم معنی
رونق گرفت ظاهر هر یک باطن گشته روشنائی بر روشنائی افزود کسی را که پرورش یا منتهای این نور افزای انجمن
صورت و معنی تهنیت گوید دانا داند که چه میمنتها از درازی عمر و کامیابی ظاهر و باطن و اعتدال صوری و معنوی نتیجه
بخشد چنانچه در باستانی نامها آثار آن مذکور است پس اندازهٔ سعادات حقیقی و مجازی نور پروردی که تهنیت او را
بی واسطه بشری بذات انور بزبان فعلی که بهار جهان آرای عبارت از آنست فرماید که تواند دانست و مقدار برکات
این عطیهٔ علیا که یار و شناخت و چون قرار داد و انس منشان حال و گذشته آنست که هرگاه امری جلیل القدر
رفیع الشان را مبدء تاریخ گردانند آغاز آن از نوروزی که قریب باشد اعتبار نموده کم و بیش را منظور ندارند
بنابرآن چند روز پیش از نوروز داخل نوروز اعتبار کرده مبداء تاریخ الهی از این نوروز سعادت افزا قرار دادند
چنانچه در منشور سابق به تفصیل گذارش یافت و هر جا تاریخ الهی مذکور شود ابتدای آن از این بهار دلگشای جهان
و از آغاز نخستهای حضرت شاهنشاهی که در مفتتح این سال مقدس بظهور آمد بخشش تاج و تمغاست مقدار آن
که تواند دریافت بی تکلف رحل اقلیمی افروز دست گیتی خدیو به شکرانه عطیات الهی آیین مواهبت کبری فرمودند

و قوافل دلهای سوداگران که پیش ساسان بارگاه تعلق اند خواطر جمهور مردم که مظاهر فنون قدرت الهی اند
بوسیلهٔ این عطیهٔ الاحوش وقت شد و این شاهد تمنا مستمسک بیراران دولت و اقبال گشت اگرچه بواسطهٔ نقاب
اندوری مر باره ای زمان و حرص امرای کاربرداران سلطنت ... صد اختلال در بن اساس خیر راه یافت چون
بیت مقدس شاهنشاهی بر دوام این عاطفت علیا بود با وجود آنکه چند گاه این عنایت علیه برده تعطیل فتاحل بد
برکات و مبرات که سابق این کردار شایسته بود از کارگران قضا و قدر بر یک منوال بر توطور داشت لله الحمد امروز
که جهان آرای خلافت خود بحر توکل مهمات سلطنت پیر سد عیار جهانبانان گرفته هر کدام را در خور استعداد کام و آمار
... این عطیه در کل ممالک محروسه رواج داده و هر چند از سدهای زمان آور فوائد و منافع عظیمهٔ این باب العبارات
رسیده بعرض اقدس رسانیده چون خاطر حق گزین شاهنشاهی از ردی الستگی بواسطهٔ محض تحصیل مراضی
ایزدی حکم برین عطیهٔ دولت اساس فرموده بود مسموع شد و طبقات عالم از عهدهٔ شکر این یک عاطفت از هزاران
والطف سمی قوا سر برآمده ایزد تعالی با مداره برکات ثمرات این موهبت و مسرات جدید بین قلوب و نفوس که بوسیلهٔ این
هدایت نمود در واهبیت اندرتبین ... و مراتب دولت و مدارج سمت حضرت شاهنشاهی افرایش بخشاد و از سوانح
...ست که نقاوهٔ اکابر عراق معدن مکارم اخلاق میر عبد اللطیف از قزوین رسیده ادراک محفل عالی نموده
بشمول انواع اعزاز و اکرام شد و ولد اعز او میر غیاث الدین علی که بعاطفت خسروانی بخطاب نقیب خانی
... یافته از جامعان بساط قرب شاهنشاهی همراه بود میر بفنون علوم و فضائل و طلاقت لسان و اطمینان
...ب و دیگر شرایف صفات امتیاز تمام داشت و از عدم تعصب و وسعت صدر در هند به تشیع و در عراق به سنی
...ن روزگار بود هنگامی که رفتار میر بصوب دار الامان صلح کل بود که عالیان هر طایفه او را مطعون ... استند
... رایات جهان آرای ظلال نصرت بر حوالی قصبهٔ ... انداخت ساعدان نصرت پیوند و غازیان صف شکن
... بزرگی بر محمد خان بر سم ... پیش مرفته اند در حوالی کوهستان سوالک بعیم رسیده بدستیاری ثبات پایی ...
... تقدیم رسانیدند لیکن خود ... بالا شکوه ... اقبال الهی بود و اعتماد شکند بر محض شوربی جنگ مستحس
...ب یافته خود را استعمال جان ... و سپاه ظفر رکاب همعنان فتح و فیروزی بدرگاه معلی آمده مورد نوازش
...ات عالیات بحت لتیسیر مبانی احتیاط شکار ... اسباب نشاط ساخته قریب سه ماه دران حدود جهان آرا
اکثر رسیداران آستان بوس دار السعادت بدر گشته سر انجام ... روزگار خود نمود و مدار انحصار در محمد
... گوت که بوفور اعتبار و مزیت ... کلاه تفوق بر افراز ... سر بلند ... دولت ازلی سعادت
بوس عتبهٔ عالی یافت و در ادام این خدمت خود را سابق مضمار عبودیت گردانید ولتشرف ... توجهات
شاهی شرف اختصاص یافت از سوانح نصرت انتما که دران زمان بظهور آمد واقعهٔ محاصره نمودن حاجی خان

ج دوم ۱۵

ج دوم

نارنول رسید و شرح این قضیه آنست که چون قضیهٔ ناگزیر استتار شدن حضرت جهانبانی بظهور آمد حاجی خان که از غلامان
رشید شیرخان بود با جمعیت فراوان محاصره نارنول نمود و راجه بهارمل کچواهه که بنظر عاطفت شاهنشاهی از امثال سلطنت
سرمایهٔ قدر او از جمیع راجه ها و رایان هندوستان گذشت و فرزندان و نبائر و قوم او بمراتب و مناصب ارجمند رسیدند
چنانچه مجملی در هر جا گذارش خواهد یافت دران ایام همراه حاجی خان بود و مجنون خان قاقشال جاگیردار آنجا تحصن نمود
و کار بر اهل قلعه روی بدشواری نهاد و راجه مذکور بمقتضای نیک طینتی و عاقبت اندیشی در میان آمده بصلح قلعه را گرفت
و مجنون خان را بدرگاه عالم پناه روان ساخت درینولا که حضرت شاهنشاهی زینت بخش اورنگ فرمانروائی شدند
و مهمات دار الملک دهلی برای صواب نمای تردی بیگ خان قرار گرفت خان تاکین شایسته بر سر حاجی خان رفته نارنول را
ازو متخلص ساخت و بتعاقب آن ناعاقبت اندیش بمیوات رفت و آنجا بسیاری از ارباب تمرد و عصیان را تادیب
بلیغ نموده بدار الملک دهلی مراجعت کرد و بشجاعت انتشا اساس انتظام آرای گشت و درهمین ایام شیخ گدائی کنبوه
پسر شیخ جمالی دهلوی از گجرات آمده ادراک ملازمت نمود و چون در زمان غربت در گجرات به بیرم خان حسن سلوک نموده
لوازم مردمی بجا آورده بود درینوقت که عنان اختیار بدست بیرم خان بود بپاداش آن پایهٔ شیخ روی در اوج اعتبار
نهاد و بمنصب صدارت سربلند شد و در میان اقران بتعظیم و ترفع زندگانی کرد و چون ایام باران نزدیک رسیده
بود بجهت اطمینان خلایق و رفاهیت جمهور انام بدولت و سعادت مراجعت فرموده ساحت قصبهٔ جالندهر مخیم
سرادقات اقبال شد و از دودمش گلزار جهان طراوت تازه یافت و تا ترتیب مایحتاج موکب مقدس دران عرصهٔ
دلگشا نشاط پیرا بود ابو المحامد عبد الرشید خان والی کاشغر رسیده استسعاد زمین بوس نمودند و شرائف تحف و هدایا
باقدس در آورده مشمول عواطف ظل الهی شدند و تجلی این قضیه آنکه عبد الرشید خان پیوسته سلسلهٔ قرب و قرابت و دوری
را بحسن وسائل تحریک مینمود و تاسیس مبانی یکجهتی با این دودمان عالی نموده بنابر خود دلی مدنظر داشت و حضرت جهانبانی
جنت آشیانی نیز آداب مروت و فتوت بتقدیم میرسانیدند از آن جمله دران هنگام که یورش هندوستان پیش نهاد
همت والا شده بود خواجه عبد الباری را که از خواجهای سلسلهٔ نقشبندیه بود بکاشغر فرستاده بودند درینولا مشار الیه
باستلام عتبهٔ اقبال معزز گشت و میرزا شرف الدین حسین را حاکم کاشغر از جانب خود فرستاد که هم مراسم تعزیت بجا آورد
و هم لوازم تهنیت بتقدیم رساند خواجه عبد الباری پسر خواجه عبد الکافی است و او پسر خواجه عبد الهادی و او پسر خواجه
است و او بیک واسطه فرزند خواجه احرار است قدس سره و میرزا شرف الدین مذکور پسر خواجه معین است و خواجه معین
پسر خواجه خاوند محمود و خواجه برادر خرد خواجه عبد الهادی پسر خواجگان خواجه است و میرزا شرف الدین حسین بنا بر
مناسبت همراهی خواجه عبد الباری آمده دریافت ملازمت علیا نمود و میرزا از جانب مادر نیز اصالتی تمام دارد
جده والدهٔ میرزا کیچک بیگم دختر میر علاء الملک ترمذی است و آن عفیفه دختر فخر جهان بیگم صبیهٔ قدسیه حضرت خاقان سعید

سلطان ابوسعید میرزا است و رتبهٔ میرزا در ادراک فرمتی بلند شد بمرتبهٔ امیرالامرائی رسیده بالنسبت صوری خدمت شایسته

ضمیمهٔ آن گردانیده و ظاهر را در جهان باطن خود ساخته مدتی پایهٔ بلند اخلاص شناس درگاهیست که ایجا یکدیده اخلاص

سحابی برابر بسیار بود اندیشه شاهنشاه توتوشه و مکوئی که زیاده ارپایهٔ او مکرمت فرمودن از قانون عدالت بیرون

آمده است چه عدالت را مرکباییست یکی تفصیل ... اینکه بهمی دیگر اگرچه در انشال این امور این خدیو صورت و معنی عقلا

افزودن عیار گرفتن است ساده بامرو الکس مردسار و بیا حالت او را داستن و امالت صوری صد صدمه در راه

نا خود دار و در تقدیر مع آن حقیقت سیاست صوری و سیاست ظاهری در حصول مقصود نکار نیاید را بطهٔ معنوی

و پاک نهادی باطنی می باید تا در محک اخلاص کامل عیار قرار تواند بود و لهذا چه عالی نسبان خاندان دنیا در درگاه معلی

آمده دعوی ارادت و اخلاص کرده چون خاک این آستانهٔ دولت ماه عیار جواهر جبلت است در ادراک فرمتی بکلی

و بد نهادی بظهور آمده و بجارات آن سید نهاد آنکه پاک گوهر بوده و از اصالت معنوی بهره مند و در پایهٔ ایشان

افزوده آنکه طراز صفای ظاهر را در پوش حیث باطن ساخته گندم نمائی و جو فروشی پیکر و بد عاقبت کار با انواع خسران

و نکال گرفتار گشته شرمندهٔ ازل و ابد شدند چنانچه حال میرزا شرف الدین حسین و صد مثل او عبرت بخش هوشمندان

حقیقت نگاه دانسته است که اندکی از بسیار هرکدام در محل خود یاد کرده راه سعادت نموده ... حلاوی کشاده چاپ کرده

و دریں هنگام که عالم رحیم مراد قات عزت بود و کمال جهان گیر پسر سلطان سارنگ که برادر خرد سلطان آدم

گکراست بستیت گکمی دولت خواهی قدیم آمده دولت زمین بوس دریافت و بشمول مراحم خسروانی گشته در حرکهٔ امرا اسلام

یافت و در جنگ همو با تاتار خدمات شایسته کرده مورد توجه خاص حضرت شاهنشاهی گشت

ذکر ناحق شناسی میرزا سلیمان و محاصره نمودن و حصار کابل را و برگشتن او بصلح و غلبه نمودن اولیای دولت

دریں هنگام سعادت میرزا کوکب علی در علم ... نظام بخش جهانیان بود سرکشی و طغیان میرزا سلیمان مسامع اقبال رسید

و اهتمام در فرستادن کومک شد و تفصیل این سرگذشت آنکه چون خرد تقدیر شناسان حضرت جهانبانی جنت

آشیانی بکابل و بدخشان رسید میرزا سلیمان و پسرش میرزا ابراهیم چه مقتضای آنکه دران مرز و بوم از حقیقت اخلاص

کم نسبان بید عهد خدا ر معامله با همی و نادانی آنها کار پایهٔ سوداگری فرود آمده چون خود ملکت ... ندید و چه ارتداد

و بیعدی که سود خود را در زیان دیگران اندیشیده باغوای ... باطنان کوته اندیش که جز سود سمائی نقد نظرکج شان معتقد

و تحریض حرم بیگم زوجهٔ میرزا که مدار مهمات مالی و ملکی میرزا باتفاق او صورت میبستی و میرزا کوچکی دل او را جزو سلطنت

ساخته بود و بمحض کوته اندیشی عاقل ارانکه سر برخلافت سجلوس اقدس از ارتفاع آسمانی گرفته از فرمان سرداری و بندگی

سر برتافت حضرت شاهنشاهی که حقیقت سرمایهٔ بزرگی و اطاعتش طاعت ایزدی ست بیرون آمده سر طغیان برداشتند

و میرزا سلیمان للظاهر بهرج و مرج بسامه و بمعرض ظاهری این خدیو جهان که دیدهٔ جمال جهان آرا بود و انداخته مدتی سلطنت

در زمانی که موسم حق گذاری یا داش نعمت رسیدگی بود که حقوق تربیت و رعایت حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی و
حضرت جهانبانی جنت آشیانی بوسیلهٔ خدمات پسندیده بظهور آورد و مورد آفرین جهانیان گردد و بیت رست و
سوم و اتفاق گوهر اخلاص خود را بر محک امتحان ناقدان بصیرت رساند و کامیاب صورت و معنی شود از فرط تیره رائی و ناشایستگی
ازین حقیقت ناحق شناس گشته و دیباچهٔ دلایل احسان را بآب عصیان شسته بر خاک طغیان انداخت حقوق العقوق
مبدل ساخته راه بی آزرمی پیش گرفت و از کوهستان بدخشان لشکر بر انگیخته بسر رساند و دست اندازی بکابل
ناطرح نمات اس خود ساخت حرم بیگم دختر میر ویس بیگ که کوچ میرزا بود و مادر مادر میرزا ابراهیم بود بنعمت مشعور
در مبادی ایامی که حضرت جهانبانی متوجه تسخیر هندوستان شدند بواسطهٔ مراسم تعزیت میرزا هندال آمده بود که حضرات
عفت گلچهره بیگم و گلبدن بیگم همشیره های گرامی حضرت جهانبانی جنت آشیانی را ملازمت نموده پرسش نماید و لوازم
سوگواری و سایر آداب خدمت بتقدیم رساند اگرچه بیگم آمدن خود را از روی تدبیر چنین وانمود اما حقیقت کار آن بود
که بیگم از میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم که پسر پسرش بود رنجیده برآمده بود و باین مدلسه که شوهر خود را و پسر را م با
رنجیدن آنکه چون بیگم بفزونی رای و تدبیر مهمات الکای بدخشان را پیش خود گرفت و در نواختن گروهی و برانداختن
گروهی دیگر استقلال تمام یافت حسد پیشه های تنگ حوصله سخن سازی و ذاتی سخنان ناشایسته نا دلبست کرده خاطر
میرزا ابراهیم را آزرده ساختند تا آنکه آن ترک ساده لوح از جا رفته حیدر بیگ برادر خرد بیگم را که مردم او را
متهم میداشتند بهانه گرفته کشت بیگم رنجیده بکابل آمد چند گاه در خدمت حضرات سرادقات عفت بود به اراده
میرزایان از کار خود پشیمان شد بمردم فرستاده بیگم را باز گردانیده بردند و او از کوتاهی عقل و تیرگی باطن بر ظاهر احوال
کابل اطلاع یافته گرفتن آنرا سهل قرار داده و در نظر میرزا سلیمان صورت گرفتن این ولایت را بسهولت تحریک کشائی کرد
لیکن از شکوه حضرت جهانبانی این تیره باطنان ظاهر بین را مجال آن نمی شد چون حادثهٔ ناگزیر ظهور یافت و این
کافر نعمت در بی راهی راهبر سالک مسالک بال و نکال گشت منعم خان چون بر حقیقت کار اطلاع یافت بمقتضای
عقل دور اندیش خود جنگ صف قرار داده و لشکر انجام اسباب قلعه داری اشتغال نموده دل بر تحصین نهاد و تعمیه
دریچه قلعهٔ کابل بمرمت برج و باره پرداخت و پیشتر از آنکه میرزای فتنه سگال در حوالی کابل غبار تفرقه انگیز حقیقت
انگیزی و حسد اندوزی را عرضه داشت کرده بدرگاه گیتی پناه فرستاد میرزا کثرت خود را و قلت اولیای دولت را در نظر
کوتاه بین آورده کوچ بکوچ اوائل سال اول الهی که او اسط بهار بود آمده کابل را محاصره نمود و در صدد اول آثار تسلط
و افساد ظاهر ساخته بجنگ و جدال قدم پیش نهاد و سپاه کابل سان حقیقت گذار و بدختیان جرأت نشان هنگامه کارزار
گرم شد و آتش گیر و دار زبانه زدن گرفت هر روز جوانان کار طلب از جانب میرزا سلیمان بپای قلعه رفته داد دلیری
و دلاوری میدادند و پا از اندازه بیرون نهاده بدروازه می تاختند و اخلاص منشان کابل در محافظت قلعه کمال

اهتمام بجا آورده از بالای حصار بضرب توپ و تفنگ چاره کار این بی‌اعتدالان می‌نمودند و بسا دلیران تیر دل جا کرده
از قلعه بر آمده داد جلادت و شهامت میدادند چون این سر آزمایان اخلاص پیشه اعتماد بر اقبال بی‌زوال حضرت جهانبانی
داشتند با وجود افزونی مخالف مظفر و منصور گشته به اندیشه بی‌احتیاطی گرد این طبقه را و بی‌باکی چون
حقیقت حال بوسیله عرایض شهزادهای ستوده خصال بعرض مقدس رسید فرستادن لشکر فیروزی اثر بعرض رسانیده
که بهمان مرحوم که بخدمت آوردن حضرات سپاه و عسکر مقرر اند برای این کار کفایت می‌کنند و بمصدر رای جهان آرای
بجهت اهتمام بعضی مهمات ضروری ممالک هندوستان هراول لشکر سادات کومک داده و بتائید الهی کار کامل و کاملان از
همه سرانجامات یافت و گروهی که بخدمت آوردن حضرات سادات مقرر رفته بودند اگرچه عنقریب معامله شدید
نزدیک بیلاق ما بدو خبر آمدن لشکر سپهر شکوه کامل منصور باعث دلگرمی متحصنان و سرگردانی خاطر مخالفان گشت
سر رشته تدبیر از دست رفته و مکر آمده نامی خان مذکور را که از مخصوصان او بعلم و عقل امتیاز داشت از ساداتی
دانی بجهت بعضی امور هایی عمر بیلاق و ترسیت حضرت شاهنشاهی اختیار یافته از حاکمان عمده امثال شد حسب
محال ایران و درجای جواب ایراد نمودند بر سم رسالت فرستاده بمیان آورده و مشارالیه کاردانی خود را
بتقدیم رسانیده کار ساخت سعد خان برای ریختن و نگاهداشتن رسول را اصلاح دولت رخصت نمودند
و او در شمول احسان خود ساخته آنچنان سلوک نمود که فراوانی آرزومندی و خوبی عقیدت اهل حصار خاطرنشان او شد
و آنچنان تدبیر شایسته بظهور آورد که با وجود کمال بی‌سامانی و تنگی محصوران ایلچی در روز حلاف واقع خاطرنشان گشته
کمال استعداد و فراخی احوال محصوران را گشت و الحق بهمین تدبیر اندیشه کار شکرف با تمام رسانید بعد از چند گاه سعد خان فرستاده را
رخصت داده پیغام داد که الحمد لله که من با چنین خدیو زمان استعداد این قدر دارم که حصار العدد مردم با اخلاص مردانه استعد
کسر دل بجنگ میتوانم کرد لیکن مراسم احتیاط از دست نمیدهم و صد شکر که از روی سامان قلعه داری سالها سرانجام
یافته است و با همه لشکر هندوستان که از مور و ملخ افزون است با استعداد تمام بهم خواهد رسید این اندیشه پیمودن گرد
وجود را بکار نمیتوانی انگشت نمای خاص و عوام ساز و خلل بدنامی بر چهره دولت مکش ارباب شجاعت با وعده توان
فریفت به جای آنکه این گروه والا شکوه بدستیاری دولت حضیض این مرتبه فراموش شده تا آسمان اخلاص سربلندی
یافته باشند این طائفه قدسیه را حیله و افسون و افسانه از جای توان برد تیر را که نا امید بود جائی سالکان آن مرحوم
و کم آرزو اهل قلعه طمع خام در سر داشت یکبارگی نا امید شده رای بو ... به روی برگشتن داشت از همه راه گسسته با آه
گشته دل بر صلح نهاد و قاضی خان را بار به قلعه فرستاد مشارالیه چون شامت احوال و عایا از امتداد محاصره دریافته بود
التزام الطاف عظیمه در صلح به سعد خان که دل برگشته شدن نهاده بود و رحم بر حال خود و تنگدلی متحصنان نموده مصلحت را هی شد
فرستاده چون کاروان بود و ... شرط صلح آمر ساخت که خطبه بنام آن گیتی ستان کوته خوصله لی اوب معامله با هم خواهند شود

ج دوم
19

ومنعم خان در یجا مسالک حق رایه تدبیر مناقشات مخلص نما گذاشته قرار چنین سوی ادب داد و شرط دیگر آنکه آنروی آب
باران به بدخشان تعلق بوده بمیرزا منسوب باشد منعم خان بظاهر به باطن قبول این معنی نموده رخصت داد که در مسجدی
از مساجد بحضور حیدری از مردم خطبه را بروشنی که قرار یافته بود خواندند میرزا بجهت محافظت ولایت مذکور رستم میک را
بآب باران گذاشته به بدخشان مراجعت نمود و گرشتن میرزا بهان بود و بر خیزانیدن قلم بیگ نمان و سپاس اخلاص بندگان
درست بیان کابل از ینگال چنین مردم ناحق شناس خلاص شده بحسن معدلت منعم خان نظام دیگر یافت میرزای
ناحق شناس برای ادبار خود خمیر مایه سرانجام داده به بدخشان رفت سبحان الله اولیای دولت قاهره که متکفل اشغال
شاهنشاهی بودند چه بواسطهٔ دوری از دولت هندوستان و چه بجهت سائر عزیمتهای ناقص فکر تنبیه میرزا سلیمان
نکردند اما اقبال ابد قرین که ملازم رکاب حضرت شاهنشاهی بود همچنان در اهتمام پاداش بی ادبی بود چنانچه شکستها
و نکبتها مرتبه به میرزا روی داد و ایزد منتقم میرزا را که سر از اطاعت درگاه ولی نعمت پیچیده بود سر افکنده آستان بوس
درگاه خلافت پناه آورد و اگرچه منتظمان صوری کارخانهٔ سلطنت در سزا دادن میرزا اهتمام ننمودند کارفرمایان معنوی
در کار خود بوده سزای او را در کنار او نهادند چنانچه در جای خود گذارش یابد آخر کار چون کابلیان در حمایت ایزدی از
حوادث ارباب طغیان نجات یافتند قرار گرفت که هودج عزت حضرت مریم مکانی و گلبدن بیگم و سائر مخدرات بارگاه
عصمت بموجب توجه قدسی متوجه هندوستان شدند و بخیر و سعادت بمادراک صحبت فیض منقبت حضرت شاهنشاهی
نموده بزیارت حضوری و معنوی بجهت شکر ایزدی بجا آوردند چنانچه تتمهٔ حالات و فتحات سیر حجاز و جمال الحق بنده قلم و واقع رقم خواهد

استماع خبر فتنه انگیزی هیمو بمسامع اجلال و نهضت موکب اقبال بدفع فتنهٔ آن سیه روزگار نکبت مآل

هنوز خاطر انتظام بخش از مهمات اسکندر چنانچه باید جمع نشده بود و باطن رای انور بهم زدگی کابل همچنان مکراتی داشت
که خبر سیلاب هیموی سیه بخت که سودای سلطنت در دماغ فاسدا و پیچیده بود و اندکی از احوال او گذارش یافت
و جنگ متعدد نمودن او با امرای عظام و پای ثبات از جای رفتن ایشان و به تصرف در آوردن دار الملک دهلی
بتاریخ روز سی و یکم محرم ماه آلهی موافق بیستم ذی حجه در قصبهٔ جالندر که مخیم سرادقات اقبال بود رسید و مجملی ازین سانحه
آنکه هیموی سیه بخت تیره روزگار را با ابراهیم که مدعی سلطنت بود جنگها روی داد و همه جا غالب آمد و سلطان محمد را
که در بنگاله اسم سروری بر خود دلسته بود شکست داده مرحله پیمای ملک نیستی گردانید و با تاج کرانی و رکن خان نوحانی
جنگها کرده هزیمت داد و در بست و دو معرکه با مخالفان مبارز خان سر و کرده غالب آمد از غلبه های که او را روی
نموده بود اندیشهای تباه بخود راه داد و در نیافت که اگر باطلی بر باطل تری از خودستی جوید و کامروا گردد باعث
دلیری آن میشود که خود را بر کوه آهنین اساس حق بزند و در نیزولا که حضرت جهانبانی بتائید جنود الهی فتح هندوستان
فرمودند و او را اشاغل دیگر مشغول داشت و اندیشهٔ باطل او بظهور رسیده و اکنون که مسند خلافت بوجود جهان آرای

حضرت شاهنشاهی روی گردانیده از مخالفان خود دیده داشته با استعداد و فراوان از لشکر گران و فیلان جنگی از
مدد و سرش سام رحان را که ادنی از احوال او سالتا ایرا دیافت در جانب دو گدا است متوجه دهلی شد امرای
حضرت قرین که به کارها و شیوه نظام و وجه صلاح وقت دیده دهلی مجتمع شده تردی بیگ خان ناظم آنجا
گشته اسبی ادب آرمی بود و هر کدام امرای که تسلی حسن بر هم دو خاطر، رکار لوائد شده فراهم آورده سامان
کار را بساط اکثر جا القتبا یان پر دست از اقطار مملکت گرد آمدند مگر علی قلیخان شیبانی که به سحد و دسنبل
و بعضی از اعیان می وکل العافیت اشتغال داشت بوالست خود را و لیاهی دولت حق ساخت وکل
احوال و آنکه شادی خان که از امرای بزرگ سکندر خان بود و اکثر پرگنه های سرکار سنبل در حوزه تصرف خود دا
علی قلیخان مدین سال که سال تاریخ الهی است انشد که به سعادت با شاهی مقرون باشد بمدافعه او که جمعی
و بعضی از امیان طلازمان جه دستل محمد خان لطیف خان و سیات ال پر ایستر از خود و ستاد که از آب
رهیب گذشته منتظر آن ل اوباش و جماعت آماده مردانگی از بهر سر و اقتضا که سکتیس باشد تسمدی اس
ا و داشت شادیخان با اهل سرلیان ریخته این باسعاف مهان بی لورک جنگ کرد عنان الیسا دارد ست داوند
و لطیف با لجمعی ریب فرورفت علی قلیخان ار استلاع این سانحه بانحی از ملازمان عتبه اقبال که کمک او بودند مثل
حیدر قاسم خان و با ناسعید یاق و محمد امین دیوانه مشورت کرده بآئین شایسته لقصد شادیخان روان شد
ههان یکه مرا یافته ودکه مصاحب آن از آب رهیب عبور کنند نوشته تردی بیگ خان رسید که هیمو با استعداد تمام
می آمد مسافت ست السست که دفع آشوب آن تیره سحب سیه روزگار از اهم مهمات دانسته در ساعت متوجه
این حدود شود علی قلیخان از آن کارست بار واسطه ردی دهلی آورد و پیشتر از آنکه دهلی رسد موجب
سر لوسب که حکمی آن تراز بیچون بدان با بد احاطه اندیشه های شاه مولانا میر محمد شیروانی مانشا حاشا الگه حس
آنکه امرای خود روش خود شاهی رعد لوحان ساختند که برای طور آتار قدرت کامله این سد لوا بزرگ
امسال آنجیهه و ستان که تنها تائید باروی دولت این موید تائیدات سماوی گردد و امرای عظام جنگ عظیم کرده
با ن تمات از سب دادند دهلی که پای تخت هندوستان بود مصرف هیمو درآمد و سرمایه مستی و نخوت از آن ا
گردید محملی از این سانحه سخت الست که متیسر از علائه آن سیه بخت ز مخالفان سادر خان که سرکشگان مرحله دما
بود مداوا زاد را اندیشهای تباه اندا خته بود درین هنگام که واقعه ناگزیر حضرت جهانبانی جنت آشیانی در اقطار ممالک
انتشار یافت از کوتاه بینی زمان سرح و مرح خیال کرده آن دلیر بیباک بران شد که با موکب اقبال حضرت شاهنشا
که تائید آسمانی سکفل انتظام کارگاه سلطنت این عدیو زمان است پای دلیری از بساط ادب بیرون نهاده بیکار پیماید
آن ظاهربین با درست سفرس این بزرگ عالمیان را که پرده بوالی بزرگی آن فرمانده روزگار انداخته بود و سرمایه

ج دوم ۲۱

مزید دلیری خود ساخت و وفور خزانه و کثرت لشکر و سائر اسباب جنگ که گذاشته چندین فرمانروایان هندوستان
بود موجب مزید جرأت و جسارت او گشت و بر آمدن امرای نصرت پیشه از شهرها و قصبات ممالک محروسه سبب مزید
غرور آن تیره رای شد تا آنکه با پنجاه هزار سوار و هزار فیل و پنجاه و یک کمان و پانصد ضرب زن متوجه این ناحیه با صولت
گشت تردی بیگ خان در دهلی لوازم ثبات پائی و مراسم حقیقت اندیشی بجا آورده تدبیرات مستحسن پیش نهاد خود ساخت
و اکثر امرا که از اقطاع خود برخاسته آمده بودند فراهم نموده سرانجام این معرکه اقبال نمود و هم دل خود را در شجاعت و فروغ
افزایش داد و هم درمانده های دل داده را دل بخشید تا آنکه بیست و چهارم مهر ماه الهی سال اول مطابق روز سه شنبه
غره شهر ذیحجه نهصد و شصت و سه هیموی سیه بخت با چنان استعداد نزدیک بدهلی رسیده در حوالی تغلق آباد فرود آمد
امرا و خوانین باهم جمع شده صحبت کنگاش و بزم مشورت آراستند جمعی از شیرمردان از روی احتیاط و طائفه از بیدلی
از راه بیدلی بجنگ راضی نمیشدند سخن ایشان آن بود که لائق دولت آنست تا آن زمان که موکب اقبال شاهنشاهی بیاید
در هر جمعی که باشد قلعه را استحکام داده جویای فرصت شبخون باشیم و گروهی جنگ را تا آمدن علی قلیخان و امرای آن حدود
موقوف میداشتند طبقه از بهادران جان بناموس ده که معرکه رزم در نظر اخلاص گزین شان از عشرتگاه بزم خوشتر
مینمود میگفتند که فرصت را غنیمت دانسته کارزار نمائیم که گفته اند بیت زمانه آنان کس تیز کند ؞ کاو کار امروز در فردا فکند
آخر مصلحت برین رای قرار یافت و همه دل بنهاده جنگ شده کمر همت بستند و روز آذر بیست و پنجم مهر ماه الهی موافق
روز چهارشنبه دوم ذیحجه از هر دو طرف فوجها آراسته شد قول بشهامت تردی بیگ خان انتظام یافت
افضل خان و اشرف خان و مولانا پیر محمد شروانی که برسم وکالت از جانب بیرام خان بجهت انتظام مهام ملازمان
عتبه اقبال با اراده شرارت و برهم زدن هنگامه آراسته تردی بیگ خان آمده بود همدرین جا قرار یافته بودند
عبدالله خان و قاسم مخلص و حیدر بخشی و علی دوست خان باربیگی و جمعی دیگر برانغار را استحکام نموده دست جلادت
و جمعی دیگر جوانغار را زینت داده جویای جدال بودند و عبدالله اوزبک و قیا خان و لعل خان و جمعی کثیر هراول بودند
آرائی میکردند و از جانب مخالف نیز بروشی که سزاوار نبرد باشد فوجها آراسته در برابر آمده کوششهای مردانه بجای
آوردند و از دو جانب دل از جان برداشته کارزار مینمودند جانسپاران تیزدست هراول و جوانغار عساکر اقبال
شرایط مردانگی بتقدیم رسانیده هراول و برانغار غنیم را از پیش برداشته تعاقب شتافتند چنانچه بر کوششهای
مردانه و نبردهای صاحب همتانه این گروه جانسپار روان رستم و اسفندیار ثناخوان بود و در زبان زمانه نمایان
صدای هزار آفرین داشت غنایم فراوان بدست اولیای دولت افتاد و تا چهار صد فیل نامی از غنایم عاید گشت و
رای حسین جلوانی که از عظمای رؤسای مخالف بود بغرقه بحر فنا شد و زیاده از سه هزار کس درین نبردگاه از
مخالفان تیره بخت بمغاک نیستی فرو رفتند هیموی مغرور که تمور را با خدیعت جمع ساخته همواره راه گریز بیمروتی سپرد

میل گریزند و جمعی از عدوآیان جان بدر برده ابلکه حواسه و فرصت گریختن با مساعی امید و درین هنگام که
عساکر منصور فتحی حسن نموده بی گرمیها ساخته استند و گروهی در غارت مال و سیب اسباب کوشش نمودند
تردی بیگ خان که بساط آرای این معرکه دلاوری بود با جمعی هزاران خواجه سلطان علی که بافضل خان رسیده بود
و میر منشی که باشرف خانی اشتهار داشت و جمعی معدود السابقه ساختا منکر هیمو مقید شده بار وقت را غنیمت دانسته
بر فوج میدان آرای تاخت و دیگر هر کس کم داشته همت ایشان یاوری نکرد و مولانا پیر محمد شروانی پیر را سے
شکست هنگامه سپه سالاری تردی خان مسلک فرار اختیار نمود و تردی بیگ خان را که ایام مکافات بی اخلاصی
زمان سالف نزدیک رسیده بود در بندگانی را نشسته مرسوم ده حایر گرفتن بر خود بستند بکاری حسن [illegible] حسن و
داده بصورت عکس طاهر شد هر که ارسته رای حسین بی راه رود و اخلاص عقیدت یکسو معامله سوداگرانه از دست
دهد و پاس اعتبار خود که در معنی نگاهبانی اسباب سلطنت صاحب خود است نماید هر اینه در عمل هنگامه جهان
صورت چرا گوییم که خونش ریخته شود کاروی ریخته گردد و حاسیه صورت حال این بندگانی دوست عبرت بخش
ارباب هوش شد مراد درین گفتگوی فطرت بلند مخاطب نیست آن گوهر یکتای کتاب را چون در جا گذاشته اطلاع
ناشتم این قدر معامله نافهمیدم لیکن میگوییم که تواتر گفت و التوران خرد پرور تحریر تعریف و وصیع نوشته است که
گریزنده بیشتر رحم میخورد داران تیر دلی که تلاش بیکار دارد و دوست داران زندگی و گریزان مردگی زودتر
پایمال هلاکت میگردند از حریصان مرگ وی باکان جنگ آدمی اگر اندک جسانی نگاه دارد و در هنگام حماری
و در موسم شادی بدستی نماید هر اینه [illegible] بید جمعی از محاسبان روزنامه اعمال رسیدن تردی بیگ خان
به عار چنین از قسم مکافات بی اخلاصی او که با حضرت جهانبانی جنت آشیانی در سفر یورش ایران بظهور آورده
جمال مینماید حاشا که مکافات بی اخلاصی چنین باشد و عمل قبیح را همین قدر عار در پیران عدالت کما ینبغی توانند
چون [illegible] را که برای تکمیل صورت و معنی آورده اند در لباس خوبروئی دیده در نظر می آورند و سخن است که
خود آرای خود بزرگی نماید از در جهان آرا آن خود پسند را حسن بر ادر کناره نمادنهای این چه گونه دمی است [illegible]
فسانه و قدر برای ظهور سطوت شاهنشاهی غرور دوستی هیمو را امر ایش داده تا آن بدست مدار بر رست در نظر
کوتاه نظران جهان که عالم این طبقه [illegible] است بزرگ نماید انگاه او را گرفتار گردیده [illegible] نگونسار می افگند با حوائی
سر منه چشم کوته نظران گردد و بحالات حالت این مدبور مانندکی وارسیده در اتصال احکام او که وسیله انتظام صوری
و معنوی است بیشتر اهتمام نماید و بالجمله هیمو که لشکر انبوه خود را بهم زده و گریخته میدید طور این واقعه بدیع را
از بصلاح علیم دانسته تعاقب تردی خان نموده در میان جنگ گاه غرور افزائی نموده میدان آرائی کرده بهادر
صفدر که از پس گریختها شناخته بودند چون مراجعت نمودند حیرت زده همراه تردی بیگ خان می ستاندند هیمو قید [illegible]

ج دوم ۲۳

بدار الملک دهلی آمده سور افزای گشت و تدستی را با دیوانگی فراهم آورد چون این قضیهٔ نامطبوع معروض بارگاه معلی شد
حضرت شاهنشاهی بیروی خرد دوربین این را در نظر نیاورده طرح داماں بساط غرب و معرکه آرایان صفوف اقبال را
بیلیغ گیتی مطاع اعداد فرمودند که سرانجام یورش عالی نمایند که بساعت مسعود نهضت فرموده سزای آن مخذولان
تیره رای را در کنار او نهاده آید و چهره قار بادشاهانه سگالش رضا و تسلیم برافروخته سایهٔ التفات بر سرانجام اشغال جهانبانی
انداختند و چون خاطر جهان گشای از رهگذر سکندر جمع بود لشکری از بهادران اخلاص گزین را بسالاری
خضر خواجه خان که از نسل فرمان روایان علمستان سعادت مصاهرت این خاندان عالی اختصاص یافته در انجا
رفیع قدر شان سلیم دانسته برای انتظام پراگندگیهای پنجاب و دفع فتح سکندر نامزد گذاشته قلع و قمع هیمون را همت
نیز بها همت جهانگشای ساختند و چون عید قربان نزدیک بود برای انتظام جهانبانان مراسم عید تشدید رسانیده
ساعت سعد در روز پنجشنبه دوم آبان ماه الهی موافق روز چهارشنبه دهم ذی الحجه که عید قربان بود بعیدگاه مخیم سرادقات
اقبال گشت و اتمام لوازم جشن عیدی کرده در همانجا مقام فرمودند و فرمان قضا جریان بنام تردی بیگ خان و امرا در باب
دهلی و تمامت یافت شرف اصدار یافت که تعلل آنکه درین وقایع که موجب سربلندی ایزدی الرحمن گشته بطلیعه می‌آمد
دل از دست نباید داد که کار روایی بداع رنگ آمیزی میکند از فرط احتیاط استعداد در ساعت تعقب تا میر الام آمده بیتر سد
وصول رایات اقبال باشند در روز دیگر بقای دولت ازلی از انجا نهضت فرمودند و در آبان ماه الهی موافق روز جمعه
هیجدهم این ماه عرصهٔ سهرند مخیم سرادقات اقبال شد و امرای انهزام یافته و علی قلی خان شیبانی پیش ازین پیوسته
دولت مجدد آمده بودند بدیدار سعادت بساط بوس مورد استمالت گشتند و از سوانح گشتن تردی بیگ خان است
تردی بیگ خان را تفصیل این سرگذشت آنکه بیرام خان تردی بیگ خان را اهم خود دانسته پیوسته در خیال برانداختن
می‌بود و او نیز خود را سپه آرای لشکر اقبال قرار داده تدبیر برانداختن بیرام خان از مخیلات خود انگاشته کمین و کمند
مقام داشت و تعصب مذهب این برانداز را هر کدام از متممات دین دانسته ضمیمه برانداختن یکدیگر ساخته و صحبت
و با وجود چندین مخالفت که منشای آن نافهمیدگی است و سرچشمهٔ آن ناتوان بینی و حسد با یکدیگر در راه مکر و تدویر توقان
و توقان ترکی همراه داشتند بیرام خان این وقت را که تردی بیگ خان را وقوع شکست خجالت زده ادبار یافته توجه غنیمت
دانسته طرح دوستی و هنگامهٔ صحبت تازه ساخته بسعی مولانا پیر محمد خان شیروانی بخانهٔ خود طلبیده و را در خرگاه گذاشته
خود بهانهٔ طهارت بیرون رفت و فرمان بران از پس او کارش تمام ساختند و خواجه سلطان علی و میر منشی را که گمان تعلق
و هواداری داشتند با چهر بیگ که قرابت قریب به تردی بیگ خان داشت گرفته مقید ساختند و حضرت شاهنشاهی
بجهت مصالح و حکم که خرد دوربین پایان بین برخود در انظار سرانجام مهام ملکی بی‌پروا نموده و بشکار مشغول بودند بالمره
از بد اندیشی کوتاه اندیشان نامه امین بوده در یافت مراتب نیکو خدمتی و مدارج اخلاص عالمیان بروجه احسن در پیشگاه

دقیقه‌شناس صورت شد و چون مدار میدیستی های آن دبستان روزگار بر خاطر نور ضمیر مست دیگران
روشن شود آمر ورکه این واقعه بظهور آمد آنحضرت بر رسم عادت نشیمنگاه دلگشای شهر بنگاله تشریف برای
خاطر مقدس بود و چون صورت حال بمسامع علیه رسید از مردنی خردکار شناس دقیقه‌دان بغیری بر
ظاهر آنحضرت صورت پذیرفت و مکافات آن را برد و با اما حوالت فرموده نی چنین شکایت شمول تقاعد برآید روی
ساشانی گشت و شام نگاهبان که بدولت و اقبال از سکارگاه مراجعت فرمود بشرف عزت رسید و جانان تا
مولانا پیر محمد شیروانی را بخدمت فرستاده معروض داشت که باعث این دلیری از من غیر از دولت خواهی
درگاه عالی امری دیگر نیست بر روی ساک درین جنگ دیده و دانسته از روی فریب و مدبیر عار گریمگش بر خود
بسته است وبی اخلاص دلعاق او معلوم بیکبار است که از اول تا آخر جنگ بمصدر حرکات ناپسندیده بود
اگر در ارسال این تعمیرات تعامل ورزیده شود مهمات کلی که پیش نهاد همت جهانگشای حضرت است منتهی می شود
گستاخی نموده رخصت نگرفته ام رعایت شرمنده ام و منشاء این حرکت آن بود که ذات اقدس معدن لطف و منبع
عطوفت است برآنچه کشش او راهی میشد و درین صورت که منع این کار بسیار آن جدو جهان بظهور می آمد خلاف
آن نمودن گستاخی را از اندازه بیرون برون بود و امتثال امر موجب خلل ملک و فساد لشکر میشد امید که عطر عفو
منظور گردد تا موجب عبرت سائرید در وبال دلیر تقصیر گردد و آن جدو جهان دجهامان معنی فرستاده
مرام جان را نوازش فرموده معذرت ملال جانان را بحسن عواطف کارآگهانه پذیرفته و باطل او را ساتر زیما
استمالت داد و صورت حال والا بر استعمال نقشه گماشتند

انتقاص افواج قاهره از موکب جهانگشای حضرت شاهنشاهی بر سمت منقلاسی

چون نهضت راست گیتی آرای بر نوتیح بر حوالی ساخت پیرای گر و مده انداخت حکم جهانگشای شد که لشکری آراسته
از بهادران جان ناموس و بر سمت منقلای از پیش موکب معلی روانه سازند لاجرم اسکندرخان اوزبک و عبدالله خان
اوزبک و علی قلی خان اندرانی و حیدر محمد آخته بیگی و محمد خان جلایر و میر آقای خولی و لعل خان بدخشی و محمود خان
تا قسام سیاری از مجاهدان و بسا دلیران را به سرکردگی علی قلی خان شیبانی پیشتر روان ساختند و مرام خان ا
ملازمان خود حسین قلی بیگ پسر ولی بیگ شاه قلی محرم و میر محمد قاسم نیشابوری و شمشیر باریه داوران بهادر
تا دیگر بهادران معرکه دیده کار طلب همراه ساخت که هراول منقلای بوده بیگانه دلاوری و جانفشانی گرم سازند
و عیار مردانگی و کارگذاری اریکه باگیر مدواس دولیمدان در آرایش صفوف عساکر اهتمام فرموده برانغار و جوانغار
و قول و هراول و چنداول و طرح و تو لقمه و اوتیمچی و التمش را آئین جهانگیری و آداب صف آرائی ترتیب داده هر جا
فروع خرد سعید بر گریبان اخلاص پیوست روشنائی بخشید مدد افواج قاهره را لمعان سیوف سرداریان

برج دوم

چنانک دست کارشناس اقتضای کرامت فرمود و گیتی خدیو از سرانجام کارگاه اسباب که بهین طبقه ایست از اعتبار
ارباب ریاست عظمی او سنجیده خصلتی ست توکل اساس اقبال بند را دل در نیاز مندی ایزد جهان بخش برآورده
مقصود نگارنده اسباب بسته با خاطری آرمیده و پیشانی گشاده و دلی بیار گزین عزیمت درست و رای راست
و حوصله فراخ و دستی قوی و پای استوار و همتی والا و فطرتی عالی و تدبیری صائب چهره برافروخته و لبی خندان
پای دولت در رکاب اقبال نهاده نهضت فرمودند و درچنین موسم که عنفوان شباب طغیان طبیعت است خود را
پیوسته بدو بینی و فرمان پذیری خرد خرده دان ملک آرای بود. خود را در نقاب بی التفاتی و پرده صغر سن از
نگاهبانی جمال جهان آرای سلطنت خویش کرده فی مداخله تا حسد پیمام سخن ساختگی حرف سرایان غرض آلود
سعادر ستان در سر بین مخلصان حق پسند میگرفتند و دارو مدار اشتغال پادشاهی الغ اتالیقش سپرده برآمد
مقاصد صوری و معنوی را از ایزد بیچون دانسته نیاز مند درگاه هستی بخش خردآفرین می بودند و دانشوران رسمی
اسباب پرست سبب بیناس بی الفرصتی خرد والای این اورنگ نشین خلافت و بزرگی حالت کبرای این برگزیده کونین
نبرده خود را از اسباب عظیمه چنانکه گویم فاعل حقیقی نظام کارخانه سلطنت می دانستند لهذا روز بروز کاران یگانه
معبود حقیقی در ظهور روشنائی بخشید و حال آن ساده دلان حق ناشناس در گو ظلمت فته عیار مسهای ریداند دگرگونه
چنانچه از پیرو در دیباچه احوال سعادت قرین این بزم سخن سنجان نکته رس دور بین خواهند دید خلاصه حقیقت کار آنکه نور پیرو
که از ظلمت پرستاری خلق نجات یافته دل را در روشنائی پرستش ایزدی نورانی سازد نور افروز کارگاه ابداع
تعهد مهام کلی و جزوی او را بکرامت علیای خود تفویض فرمود و ساحت تشنه آب التفات نداده و آرزو می او در هیمنه
آنچه در حاشیه خاطر فیض گزین او گذشته باشد و محو ضمیر روزگار در بهجد ساخته در کنار دولت او نهند و او را اورنگ نشین
ملک صورت و معنی گردانیده پیشوای صفوف ظاهر و باطن گردانند و هر خاکساری مدبری که بنیاد تکبیر نکبت و ادبار
آتش دولت او را فرونشاندن پرده پندار پیش دیده بصیرت او فرود آید و در تاریکی انکار و ظلمت خلاف در آمده تنگنای
خود در خلاشت هلاک فرو رود چنانچه از حال شگرف حضرت شاهنشاهی خاطر نشان متکبران بادیه گمراهی و دلنشین مخالفان
تیره رای که باین دولت ابدپیوند انتساب داشتند گشته هزاران هزار مصداق بظهور آمد که در محل خود گذارش یابد
و اندکی از حسرآن مرزگی مرزا سلیمان که باده مخالفت پیموده باده هر اکس بتسخیر کابل آمد و منعم خان خانخانان با همه
همت علیای حضرت شاهنشاهی با معدودی حراست آن نمود و همه ذات اخلاص برافراشت معلوم هوشمندان
میشود که هرگاه میامن برکات قدسیه این خدیو صورت و معنی در دوردستان کرد حال نزدیکان آنحضرت که ثابت
کار سیه بختی بالس مقدس آنحضرت اندیشه بسته و پیکار ساینده قیاس باید کرد که چگونه خواهد بود و خودسران مغرور را تازیانه
آگاهی بست سرگذشت همو که در مطلع احوال ظهور یافت و در این ایام در ملا و امصار هندوستان گرامی عظیم پدید آمد

و در اکثر ممالک خصوصاً در دیار دهلی قحطی بوالعجب شد اگر زر رسانی می یافتند از غله اثری [illegible] مردمیان
در مقام خوردن یکدیگر شدند چندی با هم پیوسته آدمی را می ربودند و غذای خود می ساختند اگرچه این بادافره
اعمال جمهور مردم تا دو سال کشید اما یکسال خصوصیت تمام داشت و بها ما که در روی ایام گذشته بود که بعالم ظهور آمد
تا سیاهی [illegible] را از رنگ ضلالت با مورهای زمانه و [illegible] یکبارگی دور شود

فتح موکب اقبال حضرت شاهنشاهی در محاربهٔ با هیمو و دستگیر شدن و بیاسا رسیدن او

سبحان الله [illegible] احکام تقدیر [illegible] فتح کاهی از [illegible] که چندین حکمت در آن تعبیه ساخته
هیچ برگی از درخت [illegible] که چندین مصلحت در مطاوی آن مندرج [illegible] وقایع و سوانحی که متضمن نتیجه عالی
باشد ایداع مصالح و اسرار را که در طی آن مکنون است که تواند گرفت و از آنجمله است این بزم رزم نما که هم نظام
ظاهر دار اسباب دولت است و هم بهترین وسائل هدایت گمراهان بادیهٔ غوایت و ضلالت تفصیل این موهبت
کبری آنکه هیمو [illegible] و [illegible] اسباب [illegible] گذارش یافت پیوسته در نخوت و پندار
بوده اندیشهای ناسزا بخود راه میداد علی الخصوص چون قضیه تردی خان واقع شد لشکر هندوستان را دل بس
قوی گشته در جنگ مبارزان [illegible] اقبال دلیر شد و [illegible] و [illegible] خیالات باطل
بخود راه میداد چون [illegible] رایات اقبال که در لشکر مخالف انتشار یافت هیمو [illegible] گران خود را که در
کیفیت و کمیت بسیار [illegible] بسرکردگی مبارک خان [illegible] خان که از امرای کلان او بود پیشتر از خود [illegible]
که [illegible] دهلی [illegible] استعداد [illegible] استعجال
خواستند آمد [illegible] هنگامه [illegible] توپخانه را آن تعبیه [illegible] فوجی [illegible] هندوستان [illegible]
[illegible] پیشتر فرستادند که دست [illegible] این فوج حقیقت [illegible]
[illegible] علی قلی خان شیبانی سر خود [illegible] و [illegible] بیرون [illegible] شاهنشاهی [illegible]
این دولت عظمی [illegible] تقدیم رساند [illegible] اعتماد [illegible] کارهای [illegible]
که [illegible] توپخانه [illegible] سطوت اقبال لشکر منصور [illegible] جنگ راه [illegible]
پیش گرفتند و هیمو چون [illegible] استماع این خبر لشکر خود را [illegible] ترتیب [illegible] دست راست [illegible]
[illegible] دست چپ [illegible] اهتمام [illegible] که از دلیران [illegible] بود سپرد و [illegible] تمام
[illegible] روان شد [illegible] کوه [illegible] فیلان [illegible] هندوستان [illegible]
عبرت ظاهر بینان کوته اندیش [illegible] صورت [illegible] همراه گرفت [illegible]
[illegible] که هر کدام در [illegible] دلیری کارنامه [illegible] این [illegible]

دو میل نتوان گفت که اسپ عراقی دونده هر چند که گرم روی کند از پیش این فیلان بدر نتواند رفت والحق هر فیلی ازین فیلان نامی برای بر هم زدن فوجی گران بسند بود تخصیص بر هم زدن هجوم سوارانی که اسپان شان هر گز چنین صورتی مهیب و پیکری بدیع ندیده باشند و وصف این خیال دونده کجا برشتهٔ باریک عبارت در آید عمارات عالی را بجنبشی ویران سازند و درختان قوی را بیازی از بیخ بر آرند و در هنگام نبرد و کارزار بتحرطوم تعبانی اسپ را با سوار از زمین بردارند و بهوا اندازند بیت بخوشه نرم رو و تند گهی که حمله برند بپه جو سرمه سوده سود زیر پای ستان همدان چه و شرح سپاهی لشکر او زاجه رقم نماید خلاصهٔ سخن آنکه با سی هزار سوار کارطلب از راجپوت و افغان که بارها کار کرده سرمایهٔ مزید نخوت و استکبار او می شدند بآئینی غریب متوجه شد و فیلان را بگچیم و سلاح آراسته رعد اندازان و تخش افگنان را بر پشت آن مهیب پیکران بدیع منظر جا داده آماده نبرد شد و همه فیلان را بروشی که در روز هیجا آرایند بر خرطومها و دستها حربها تعبیه کنند آراسته فیلان بتجربه دیده را بمردان نبرد و فیلبانان قوی دل سپرده هر کدام را جای و مقام مقرر گردانید فیل غالب جنگ نام که از فیلان سر آمد بود بحسن خان فوجدار مقرر گردانید و فیل گج بجو نر که در هزار مثل او یکی کم بهم رسد بسواری میکل خان معین ساخت و فیل جورنبیال که از فیلان نخ بردست بود باختیار خان داد و فیل فوج بدار را بلشکرام خان نامور کرد و فیل کالی که در اکثر جنگها آن سیه بخت تیره رای خود بران سواری میکرد درین روز برای سواری جایت نام فیلبان داد و ما بین فوجداران که هژبران بیشه دغا بودند و از معتمدان شیر خان و سلیم خان ـ بسایه بر کشیده ما کی خود استمالتها داده سرگرم کارزار ساخت اما اسباب آرای پیکار را سبب پیشه های ظاهر بین بکار آید با خدایست سبب بر انداز که او را برای انتظام و تکمیل عالم صورت و معنی آورده باشند چه شرح رساند بلکه آن همه اسباب و آلات از ضمائم سوتات قدسی آن جمال آرای عالم سلطنت گردد و بنقد مصداق این معنی همین قصیهٔ بدیع است و شرح این اقبال بدیع تماً آنکه بتاریخ روز دی بادین بست و سوم آبان ماه الهی موافق روز پنجشنبه دوم محرم نهصد و شصت و چهار عساکر فیروزی نهاد را که بر سم منقلای پیشتر می آمدند چون سجدرو قصبهٔ پانی پت القاء نزول افتاد قراولان دوربین رسیده خبر رسیدن غنیم و شرح کمیت لشکر و استعداد آن تیره کار بعرض پیش قدمان موکب عالی رسانیدند و بیقین پیوست که آن سیه کار آشفته روزگار خود بسبب اشیاعی که دارد دلیرانه قدم می نهد و پیش از رسیدن بقصبهٔ مذکور چنان بر ابسته روزگار افتاده بود که هیموت شکری گران را بسر کردگی شادیخان کاکر پیشتر فرستاده است امرای نصرت پیوند از وجندان حساب نمیگرفتند و دل بر اقبال روز افزون بسته متوجه پیش بودند چون آمدن هیمو بآن استعداد بیقین پیوست از انجا که بر اعتقاد معنوی خود نظر میداخته بودند بوسیلهٔ حرف سرایان تهی مغز که پیوسته لشکر با از ان مردم خالی نباشد

لکار آسمان لشکر باشد و مددی در خواطر اولیای دولت راه یافت دلاوران لشکر اقبال حقیقت کار عرضه داشت
نموده مددگاری و نصرت پناه فرستادند خود با آماده جان‌نثاری شدند گروه والا شکوه سپاهی ده هزار کس بود
اما پنج هزار مرد و مردانه باید که باشند بهادران غیور رسند و دلاوران اخلاص کیش آمدن عظیم را نزدیک دانسته
از روی خرد دوربین و حوصله فراخ که در چنین وقت هزاران لشکر کارگذار ظفر انگیز تر است و بر ولی ظاهر مخالف و فراوانی
صورت عظیم ستاره سپاه و چیا سجه رسم سعادت کیشان سمت ملتمس که کار امروز به فردا انگذارند شایسته توقف
و اهمال و حمایتی معمور را ترتیب شایسته دادند و جوانان بیکار نصرت سرانجام شدند همه لشکر تهامت شکوه حاجی
و جمعی دیگر از سرداران نامور آراسته گشت و میسره به تهامت عبدالله خان و طائف زند و بیان خان ناموس
مارلو کرت و عول شجاعت علی قلیخان شیبانی تائید یافت و حسین قلیخان و شاه قلی محرم و جمعی از جوانان کاردان
تار ایش هنگامه برادری معین گشتند چون سحر با سحاب سید ساسانیان آلت که ایستادگی در روز و رفتن در سپاه واقع شود
تا سحر ستادات گروهی جوانان اخبار عبرت بخش سرشته سحر را نگاه داشته ساختی گوش هم دارد که آن زمان که حضرت
شاهنشاهی مقتضای رای جهان کشای امرای نامدار را رسم صلای از مستی داده فرمودند تا کار فتح و شود همان
رسوم نامداران بار روانی لشکر آرائی را دقیقه نامرعی نگذاشته کوچ بکوچ متوجه فتح و نصرت بودند و درین روز
سمت آسمانکه نور و فرحی و فیروزی است رایات اقبال از عقبه کرمانی کوتل نقشه پالی بیت طی کرده باشند سمت
فرموده سبح کردهی پالی بیت نزول اجلال فرمودند و از نزدیک رسیدن عظیم صلای در اردوی معلی خبری شد
و جمهور لشکر نصرت بپیوند گرد راه از خود نفشاند و نفس راست نکرده بود که خبر رسیدن مخالف بلشکر پیش تا از احصار
ناموس باهم رسید و جان لهب عمی را اکرامی از جای نعرید باب اما جمهور بار از کشش و کوشش گرم است
معرکه عالم آراد جهان زبان آهنگ رزم فرموده آماده بهصف پیش شدند و ساعت بهادران عقیدت منش
و دلاوران اخلاص کیش پیرایه تیغ و الاعدا رسیدند که سلاح در بر و تا سید ایزدی در دل گرفته ملازم رکاب نصرت اعتصام
باشند اندک زمینی بسار و پرایه که در زیر آورش مساعت بیان باشد فراهم آمده جوانان بیکار شدند آنحضرت چیره
تار باد و سایه بحر مسندی زره معمر اقبال از روی بر سر و دوش حراست الهی در برسلح و مکمل گشته بادی دولت در
رکاب یمن بسامد مرام جان حاسحانان در پیش صفها و گرد تسومات و تومشات می‌گردید و در حفظ قوانین
سر و نگاهداشت مراسم جنگ و محافظت جای خود اهتمام سکر دوار جام حضرت شاهنشاهی مواعید لطف و
قهر ساده و رزم را ترتیب می‌بخشید و بعد از ترتیب لشکر با و استمالت دلها و فرمان فرمای جهان تأیید
کشورگشائی و قانون جهان آرائی نگاه و رایت دریای جهان سپاه را بکمیت بهصف فرمود و چون مهچه لوای جهان کشای
بر لوا وصول نزدیک قصبه پالی پت باد آمد طلیعه فوج و قمر از مرار ظاهر شدن گرفت و تیغه جوانان و بهادران بهم سلح

ج دوم
۲۹

مژدهٔ فتح میرسانید و شاه قلی خان محرم هیموی مذکور را دستگیر ساخته بحضور اقدس آورد و سوادتیمهای خسروانه سرافرازی
یافت و شرح و دیباچهٔ این نصرت علیا و موهبت عظمی که کارنامهٔ اقبال تواند بود بر سبیل اجمال آنست که چون هیمو را
معلوم شد که رایات اجلال در رسید و جمعی از امرا پیش آمده اند عنان از دست داده باستعجال خود را باینها
رسانید باین خیال که چون آن مردم که خلاصه و چیدهٔ لشکر اند و دیگر کار دشوار بر او آسان گردد و بر افزونی لشکر که
و بر فراوانی فیلان مست اعتماد نموده بغروری از اندازه بیش قدم در پیکار نهاد و از نشاید مستی غرور توانست دریافت
آنرا که لشکریان اعتماد داشته بر آنکه بر فیل اعتماد دارد و هر آینه علف رود و بدین آنکه با سبع فیل پاره پای دارد استیلای
او را که تواند انکار نمود و استظهار فیلان با او چه سود شد آید بهر حال آن نخوت گرفته شوریده بخت سرگرم جنگ
دلیر گشت و دلیران از جانبین کوششهای شگرف نمودند و مانند رعد و برق نیسان تیر در پیکان خروشید و برق که
می تاختند و داد دلاوری و جانفشانی و یکجهتی داده آبروی تازه هم می رسانیدند شعر دو لشکر چنان بر هم آمیختند
که از آب آتش بر انگیختند. تو گفتی هوا لاله گون دهی ز پولاد سیاده مار دهی. اگرچه بهادران لشکر منصور
دقیقه‌ای از جانسپاری تقصیر نمی کردند لیکن از صدمات فیلان مردم میمنه و میسره را پای از جای لغزید چنانچه اکثیر از
پیکار پیشگان لشکریان تیر شکار که غبار معرکه نور در آنگونه چهرهٔ عروس فتح و غازهٔ چهرهٔ اقبال میدانستند و آئینهٔ زندگانی از جنبش
تیغ چون آتش جسته شتابان مشغول بودند مثل محمد قاسم خان نیشاپوری و حسین قلیخان و شاه قلی محرم و لعل خان
بدخشی چون دریا شدند که بیشان و مردی فیلان نمی تواند آمد که دلاوران شده با تیغهای خون چکان مانند شیر گرسنه
در جستجوی شکار بحریف رسانیده دست برد نمودند و سواران گران رکاب را از جای بر[illegible] سخن لعل با دیا یان
آتش کردار کار بهام ساختند و گروه گروه فدائیان تیرانداز از اطراف و جوانب بر آمده داد کارزار میدادند علی قلیخان که
کرلشکر قول بحسن اهتمام او رونق داشت در جائی واقع شده بود که حرکت کلاب در پیش داشت که فیلان در برابر آن عبور نمیتوانستند
کردند او دلاوران پرخاش جو و مردان تیر حمله قول بر جای خود پای ثبات افشرده بودند تا فتنی می جستند و چندان تحمل کرده
که فیلان از اطراف و جوانب قول گذشتند بعد از عقب مخالفان در آمده داد تیراندازی و تیغ زنی میدادند و هیموی
تیره بخت مدبر و رخود بر فیل هوائی نام که از فیلان سر آمد او بود مغرورانه سوار و نظر بر داوه بر دلان تیغ زن و
کتا کش عماریان تنگ داشت حیلتهای مبارزان عساکر اقبال دیده و عبرت دیده جوقی از فیلان مست همراه
خود ساخته هر تردد که در حوصلهٔ طاقت داشت و هر تهوری که مکنون باطن فتنه سرشت او بود ظاهر ساخته حملهای قوی
و جرأتهای عظیم کرد و بسیاری از زبر دستان عساکر گردون شکوه را از پای در آورد و بهگو انداس که از برگشتهای
او بود در کارزار از تیر دستان امتیاز داشت پیش او پاره پاره شد و شادی خان جنگ کرده جنگ کرد. با پیمال[illegible]
موکب اقبال گشت ناگاه در آن گیرو دار تیری از کمانخانهٔ تقدیر الهی بچشم هیمو رسید و کاسهٔ چشمش شگافته از پس سر برآمد

گذرانید چنانکه با وجود دوری آن سپه تیر و دوران همان بود که ارابه و فیل برآمد جمعی که در حواشی او بودند

چون دیدند که تیر اقبال هدف سینه بازوی همت سست کرده دل از دست داده بدست باشنده دیگر کمر طاقت بسته

و شکست بر لشکر او افتاد و هر کدام خاک ادبار بر فرق ریخته و آبروی جلادت بر خاک ریخته رو بگریز نهادند در این هنگام

شاه قلی خان محرم با چندی از شیرمردان کارزار فیلی که همواره سوار بود و رسید و بسیار است که همواره فیل سوار است

قصد کشتن فیلبان کرد تا آن فیل به الطریق الحامی از حمله عاصم خود سازد فیلبان بیچاره که به معنی حقیقت استغاثه جوش

اسم خان صاحب خود را شناسانده شاه قلی خان نوید این عطیه عظمی از مضمون طالع دولت که آگاه شاه قلی خان آسمان

و آن فیلبان امان داده به انعام پادشاهی امیدوار ساخت و آن فیل را با چند فیل دیگر جدا کرده از معرکه بیرون برد

بعنایت ازلی نسیم فتح و فیروزی بر رایت فتح آیت حضرت شاهنشاهی وزید مخالفان سپه رفته و رنگ یکبارگی

شکست داده نجات خود را در فرار دیدند شیران بیشه شجاعت فیلان سیاه را که آن کوه‌ها به ضرب تیر و قوت کریز کوهسار

بیش ساختند و فیلان کوه‌پیکر را چون باد صرصر راندند چنانکه شکوه اقبال روز افزون صف آرای هنگامه مردانگی

شیرمردان صف‌آرا از کریز اگر چاره هست آنجا از حیوانات بحر و کوه شکوه مست می‌باید از برای نصرت تزئین از

حسینی فتحی که با انقراض عالم طغرای فتحنامه‌های شهریاران والا شکوه و دیباچه مآثر جهانداران عالی و رفیع تواند بود

در تقدیم مراسم شکر بر دوش کردند و سایر عساکر منصور تا تردد کشتن گریختهای جمیع غنایم تمام داشته

پیشتها وار عساکر حرائق آماده و مهیا ساختند تا هر کس در صدد آن افتاده و دید که بحساب درآید وارسها که در

گریختن در راهها پایمال شده کشته‌ها تواند کرد و با هزار و پانصد فیل که در تصرف اولیای دولت قاهره درآمد

از ستادران نصرت قران گریختهای آن کافر گشته شکر و سپاری از جمال العمار آتش انتقام کدام اینده که اسباب نصرت

سر از اعلی معاودت نمودند فرمان فرمای زمان این عطیه کبری را از شاه شهریاری سحاب آورده هر کدام از سالار

عساکر منصوره را بعواطف بیکران شاهنشاهی اختصاص بخشیدند در اثنای آنکه هر یکی از سرداران نیکو خدمت دولت

حضور رسیده کامیاب شدند دولت میگشت شاه قلی خان محرم همواره بدرگاه خلایق پناه آورد هر چند از غرض

پیر سپاهدار حالت بسختی بیاید با نوا امانی بسخن سرائی درآمد و بامعلوب جهالت بوده سخن را برجه دید بسندید بر امحالش جاجا

از حضرت شاهنشاهی التماس نمود که این سر مایه فساد را از دست مقدس خود نگذرانید و تو سلسله الاجر از مدایح ثواب و محرا

فرمایند آن خدیو خردمند ... قدم نیست در خالقان الاست جدا دادند و انسته ... بیگانگی بوده از

شهریاری انکار بیکران و اعتقاد محالفان فراهمی داشته برای هدایت ارباب استعداد در زبان حقایق ترجمان گذرانیدند

که کشتن گرفتاری اسیری همت والای حضرت نمیدهد چنانکه در بارگاه معدلت حضرت احدیت بیرحمی کاره با

تو الی مرتب نباشد هر چند دولت خواهان ساده لوح اهتمام و الحاح بیشتر نمودند توجه شاهنشاهی کمتر ظهور آمد

بیانم این مسافت بلند را که در بطون اوراق و اوایل ایام آن اران اثری نیست اما دانش نژوان بارگاه کبریا نیکو زمی
که این خرد فروآگاه و جانها سند بر ذات پاکی کرد و سیاه پیدا بشری و رسائل بلکی از حضرت دادار و دانش آفرین ما انوار بود یکه
صورت تحقیق شده باشد به یا بد چنانچه از صحیفه پیشانی این صحت نقش صورت و معنی روشن است و سیه
رسالت جهان ظاهر بین پدید است که هرگاه بزرگ سهادی خداشناسی در پایه محبوب ایزدی رسیده باشد و داند که خلافت
از میل خود را تیغ زد نست یعنی اسمی البشری تهی از مسیح کل و را شاک منزلت و سپاه کیم ملاکت می انداز و چنانچه ابرو
مطالعه که مه جهان . و تمامیه احوال این اوستاد سعادت اساس ظاهر میشود و اکجا درست آنست که توجه معنوی باطنی
در خاکساری و دعای ارباب حاجات پردازد و بر تقدیر فرصت رسانیدن رخصت خرد همت و الا می دکجا تحویل آن میکند
که دامان اقدس باطن را بچنین سیاه سیه آلوده شود و هرگاه معامله چنین با شمشیر آلودن بچون آن سیه جان خون گرفته ناپاک کجا
و آن شخص مقدس کجا و ملتمسات اهل روزگار در چه پایه آخر بیرام خان تا بجان ان جون است که آنحضرت متوجه آن میشد
خود را از ان باز داشته مقتضای عقیدت موروثی که از راه تقلید پدران و اوستادان در آدمی جای کرده سرزنش میکند
خود در تحصیل این ثواب موهوم شد و بشمشیر آبدار عالم را از لوث هستی او پاک ساخت کاشکی که آنحضرت اندیشه و بر آمده
توجه فرمودی تا صاحب حوصله دور بینی در آن درگاه بودی تا او را در سدانه داشته سعی ملازمت عتبه اقبال
ساختی الحق بس بوکری شایسته بود و همتی بلند داشته هرگاه تربیت این چنین بزرگی یافتی چه کارها که از و بظهور رسیدی برای
ظهور سطوت شاهنشاهی و آگاه ظاهر بینان سر او را کابل فرستادند و شما او را با دار الملک دهلی بردند سر دار عبرت کردند
ما از شور و شغب آن سید جهانیان را آسودگی و حضور سید پدید آمد

وازبدائع کرامات و غرائب خارق عادات حضرت شاهنشاهی

که درین سانحه از مکمن بطون بمنصه ظهور جلوه گری فرموده آنست که در دار السلطنت دهلی در هنگامی که حضرت
جهانبانی جنت آشیانی بعد از فتح اسکندر با سپاه تشریف آورده بودند در تصویر خانه موجب بشارت عالی اشتی
تصویر میفرمودند نادره کاران باریک بین چون میر سید علی مصور و خواجه عبد الصمد شیرین قلم که از بی بدلان این فن
در ملازمت بوده راه وروش این کار بدیع مذکور میساختند روزی در کتابخانه حضرت جهانبانی آن نسخه جامع الهی
بجهت تشحیذ خاطر بتصویر توجه نموده صورت آدمی نگاشته قلم الهامی رقم ساخته بطریقی که عضو عضو آن تمثال
از هم جدا افتاده بود دیگری از دولت یافتهای حضور آن نقش بدیع دیده استفسار نمود و بر زبان غیب ترجمان آنحضرت
گذشت که این صورت هیمو است حال آنکه در آن وقت نام و نشانی از هیمو بود و مستمعان حقیقت کار در نیافته از حکمت
آن باز ماندند و در آن روز که بیرام خان التماس مینمود و کوشش میکرد که هیمو را بدست اقدس خود بشمشیر بگذراند
بر زبان مقدس گذشت که من کار این مغرور را در آن روز ساخته ام و سر از تن جدا کرده ام و اشارت بهنگام

که مشهور فرمود سبحان الله زبان بس دریده وقت و سینه طرز زبان فضل و لسان قول حرارت اقتباسه دولت مراد موعود

آمده است امروز و فردا و دی حاضر و غائب پس آشتیان ظاهر باشند اما پس نور پرور دان ایزدی که گوهر پاک

این شاگردان حق و استادان عقل مظهر نور الٰهی و مطلع خورشید حقیقی است گذشته چون آینده در خدمت حال ست

و غائب چون حاضر در شرف حضور کسی که مدار احاضر و اند دانستن غائب چه کار حاشا حاشا آشنا غائب

سالکان شاه راه ارادت ابوالفضل که راقم این دیباچه اخلاص است بدین صورت این تحفه کرامت شمار از حضرت

رسید فرموده اند که ملهم غیب حرفی بر زبان ما داده بود در این کار او ستر و اند در شنیدن سر حقیقت آن بسیار پرورگرید

این چنین بوی حوصله عالی فطرتی که باید بدین صحیفه های اقسام باده هوش ربا که سلوانان راه رامی ازان مستی

میرساند یکی می آثار حوالی دوم باده دولت صوری سوم شراب سطوت معنوی چهارم باده جنس ظاهری نجم

مدام لطف باطنی سوش و الا نبوده حود را ندیده ونید مالی الهی نماید مقصود او یا عاشق او گردانید و دولت را

ملازم آستان امید او سازند که منکشف شده روزی این عتبه اقبال ما و مدارم که هر کسی نگاه لطف انداخته باشد

یار روی اس محافظت ساخته حرفی فرموده که بدست است و در دست حاست و گفت و شنید بار کشند های او

روش نماید بالغ نظران حرویر ریکو دانند که اندازه حوصله کسی که چنین باده مرد افگن نکار برد و همدمی او

روز بروز افزون گردد که تواند شناخت لیکن سعادت پیوندا آگاه دل این قدر داند که نگاه بان او تربیت

حق باشد و چنین فتوحات عظمی او را تسهیل و خود دست دهد و چنین موهبتی بزرگ و کار شگرف و معنی بدیع

در روزگاران کمتر روی نماید و یکی از عرائس کرامات آنکه درین سال که از قصبه ملند بسمت تسخیر هندوستان و

استیعاب همه نهضت عالی واقع شده در نمایش حکم معلی سعادت لقا و یافت که بهجت مسرت خاطر و تماشا

مردم اقسام آتشبازی سر انجام نمایند و در اسمان صورت همه ساخته بدار بند و بر گرده در آتش انداز بکار

کارگاه امال در اندک فرصتی گلزار آتش سرانجام داده در این تنها صورت همه را بر آورده شود متند در طاهر

منگامه مردم بازی گرم ساختن بود و در معنی خرمن هستی بدخواه سوختن آری کسیکه در لباس انساط بازی حسن کار

والا سرانجام نماید او را رسد که باخس مردم در پرده و در آمده حال معنوی خود نماید و در کار خود بصورت می

باشد ولی تا بپرده تکلف در پس مراتب که والا خداوان عالی همت عزیمت تسخیر هندوستان کرده کار را رفرموده

هر که جنس کا نامه لشهور نماید خاصه که پرداخته دستانهای باستانی باید که تأملی ظاهر بشود چه در هیچ مرتبه این

سالها که فرمانروایان دادگر بعد بعد بستان کرده هیچ یکی از اولیای هند بانس شجاعت و داعیه و تدبیر بود بلکه

در سرانجام ملک خود در مانده بوده اند سلاف این مردم دانه که همت تسخیر آن اقالیم و دور دست را اندیشه مند بوده سر انجام

یورشهای عظیم بکنون خاطر شد اشت و الحق اینچنین همه ای است ساعدت کرده بود و فرمانرایان هندوستان را

ج دوم ۳۲

دران اوقات میسر نبود از هجوم سپاهیان کار طلب و فراوانی سرداران کارزار و افزونی اسباب توپخانه که خزاین
ممالک وسیع از ان شماره نتوان یافت و بسیاری فیلان زبردست که برای برهم زدن لشکری کفایت کند
مولانا شرف الدین علی یزدی در ظفرنامه در بشارت نامه حضرت صاحبقرانی که در هند بظهور آمد شرح ملاحظات
سرداران آن لشکر و عظمت والی هند و سامان جنگ او بیان میکنند و تفاخر میفرماید که صد و بست فیل جنگی
دران جنگ عظیم تصرف اولیای دولت درآمد و مؤرخان هندوستان بیان این حال را ازین بیان روشن است که در آن عهد فیل
هیچ کدام پایه ندارد و درین کارنامه عبرت افزا که اندکی از بسیار گذارش یافت هزار و پانصد فیل بدست
دلاوران بارگاه والا درآمد سایر معاملات را ازین قیاس میتوان کرد و کمیت خزاین و سایر اسباب و آلات فرمانروایی
خود کجا بشمار درآید و این میدان فتح و نصرت جانشینان همت گستر است که حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی سلطان
ابراهیم برد و نموده رایات فتح برافراشته بودند چنانچه مجملی از ان در جای خود رقم پذیر شد و در همین درسها فزای که
بتائید الهی چنین فتحی بزرگ روی داد سکندر خان اوزبک را با جمعی بتعاقب هزیمت یافتگان و حراست دار الملک دهلی
از آسیب و تاراج تعیین فرمودند او مسارعت نموده خیلی از نفوس شریره و اشخاص مخذوله را از ربندگان درگاهی خلاف
ساحت و نامه پراگندگیهای ممالک شد و غنایم فراوان بدست او افتاد و روز دیگر موکب اقبال از انجا نهضت فرموده
بساعتی که اختر شناسان کاردان گزیده بودند پرتو وصول بر ساحت قدس ساحت دار الملک دهلی انداخت
و سور معدلت و ربور رسیدن آن دیار سعادت پرتو روشنی افزای نظارگیان گشته اکابر اشراف شهر مندار
هر خرد و نادره پیرو از ان هر صفت طائفه طائفه و طبقه طبقه شرف استقبال دریافته زبان شکر بهار کشادند
و محبوس حال تاقتال حسن اخلاص اجه مار بهل را که در محاصره بستاره نموده بود بجرم مقدس ساییدن و مقتضای
ذاتی فرمان طلب شرف صدور یافت و راجه فرمان پذیر گشته احرار زمین بوس عبودیت نمود و روزی که راجه
و فرزندان و اقربای او را خلعتهای فاخره بخشید برای رخصت بارگاه سلطنت آورده بودند آنحضرت بر فیل مست
سوار دولت بودند و فیل از شورش مستی بهر طرف میدوید و مردم یکسو میشتافتند و ازین فیل مست الطرف
راجپوتان دودیدن طبقه را چون اهتمام کامل بر اخلاص خود بود استاده ماندند و این استادن منظر بلید بین
حضرت شاهنشاهی پسندیده درآمد و استکشاف از احوال راجه فرموده بر زبان غیب ترجمان گذشت که ترا
نهال خواهیم کرد و همچنان شد چنانچه نگاشته آید شکر ایزد جهان آرای که هندوستان را ملکه جهانیان سرسری بدید
که بزرگی او را و قدر او نشناسیده و انتقال او را کفایت نکند سپاس عدالت باغ همیشه بهار هندوستان الحق قرار اولی
خاص یافت و حق پرستان داد ارسیده را اعتقادی قوی بدست افتاد و لشکر اندازین موهبت کبری جشنهای بزرگ
ترتیب یافت و گنجهای انعام در دامن روزگار افشانده شد عاطفت شاهنشاهی گروهی را که در پیشگاه جان سپاری

جلادت همت نموده بود بانصاف نوازش سرافراز گردانید شریف و صحیح و خرد و بزرگ بحر آثار عطایا کامیاب گشتند
از آنجمله علی قلیخان شیبانی بخطاب خان زمانی سرافراز گردید و سرکار سنبل با نامبرده گرفته میان دواب جهانگیر و
مقرر ساخته بجهت انتظام مهمات آنجا رخصت فرمودند و عبدالله خان اوزبک را بشجاعت خانی مخاطب
ساخته بسرکار کالپی اختصاص بخشیدند و اسکندر خان را بخانعالم خطاب دادند و مولانا پیر محمد شیروانی را ملقب بناصرالملک
ساخته در رکاب نصرت اعتصام داشتند و قیاخان را بانتظام ممالک دارالخلافت آگره و آنجاها نامزد شد
رای ممالک آرای شاهنشاهی کارسازان بارگاه سلطنت انتهاجی فرستاده و لشام بخش و آرام ده عرصه دلکشای هندوستان
شد درین اثنا بمسامع علیه رسید که حاجی خان غلام شیرخان افغان که بمردانگی و شجاعت و تمشیت و لشکر کردن اعتبار
تمام داشت در الور و آنجاها بوده دم خودسری میزد و بر بندر و در همین سپه جمعیت و سائر اسباب و اموال او
وران سرکار است ناصرالملک را که از جانسپاران درگاه و معتمدان کارآگاه بود بخدمت تعیین فرمودند حاجی خان
از صدمات افواج قاهره هراسیده پیشتر از وصول عساکر راه فرار سپرده گرفت الور و تمامی سرکار میوات بتصرف اولیای
دولت قاهره درآمد و از آنجا سچند و قلعه دیوتی بامادی که سه و نیم آنجا بود و روان شدند حاجی مسکن بود و تردد کار از
بسیار است و بدست پدر دستگیر ساخته بنده پیش ناصرالملک آورد و مشار الیه او را السوی دین خود راهبری نمود آن پسر که بس سال
جوان داد که بیست سال است که درین کشش از خود را بر ساخته در سوقت ترک دین خود نیکو نیکم و بحرد نیم جان
نامهیده حیکو به در طریق بیاد آریم مولانا پیر محمد سخن او را ناشنیده انگاشته بزبان شمشیر جواب داد و از آنجا اسباب بسیار بوده
باغنایم فراوان بجانب نیل آمده استلام عتبه اقبال نمود و مورد نوازش خسروانی گشت و حاجی خان از قصبه الور آمده
بجانب اجمیر آنجا درآن شد که ناشی برای عساکر خود خیال کرده و سپاهیان گداسه آماده جنگ و ستیز گردد
راناکه زمیندار بزرگ بود و پسر آن رانا بود که با حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی آنطور که مذکور شد پیکار نموده شکست
یافته بود او و چیره طلبید و تکلیفهای بالا الیطاق نمود تا گریز میسار او و رانا در نواحی اجمیر محاربه عظیم روداد و حاجی خان
مذکور و مظفرخان سروانی که وکیل او بود درین جنگ کارهای نمایان بظهور آمد عاقبت کار چون رانا منهزم گردید لشکر او
شکست یافت و حاجی خان آمده اجمیر و ناگور را آنجا بوده بتصرف خود آورد و چون استیلای حاجی خان بمسامع علیه رسید
محمد قاسم خان نیشابوری و سید محمود بارهه و شاه قلیخان محرم و طاهرخان و حرم سلطان و جمعی دیگر را بجهت دفع او تعین
فرمودند چون ساحت ولایت دهلی و میان دو آب از خس و خاشاک معاندین و مخالف رفت و روب یافت رای جهانگشا
جهان آرا صادر شد که بنوالتفات بر ممالک شرقیه هندوستان انداخته آید تا آن ملک وسیع که مرغزار دولت و اقبال است
از غبار ارباب فتنه و فساد و شست و شو یابد درین اثنا معروض عرض رسید که خضر خواجه خان را با سکندر روبرو در نواحی
لاهور جنگ شده و خضر خواجه خان تاب ایستادن نیاورده بلاهور درآمده است و تفصیل این اجمال آنکه در سوالف

ج دوم ۳۵

احوال مرقوم صحائف احمال شده بود که چون موکب اجلال از عرصهٔ جالندر بجهت استیصال هیمو دهلی روی نهضت فرمود
بعد از شکست سکندر خضر خواجه خان مقرر شده بود و اسمعیل بیگ دولدی و علی قلیخان میر لطف و ساقی قلی نام ترسیحی
و خالق بردی بیگ و جمعی کثیر را همراه ساخته بودند امرای عظام رفته در لاهور توقف داشتند و درین وقت که خود را
هیمو سرمایهٔ آشوب روزگار شده بر امر چنین تاکسی در حدود دهلی روی نمود ملا عبدالله سلطانپوری که از گریز شیر شاه
یافته از افغانان خطاب شیخ الاسلامی و از حضرت جهانبانی جنت آشیانی خطاب مخدوم الملکی برای خود گرفته بود
از فتنه اندوزی که در سر داشت قدم آنجا رو بی کرد نهاد او بود و نظام خود را از اولیای دولت ابد قرین وا نمود و
در باطن با افغانان سری داشت بسکندر مقدمات نوشته او را اغوای بر آمدن از کوه کرد و سکندر جمعی از اوباشان
افغانان و بعضی از زمینداران کوهستان پنجاب را با خود فراهم آورده از کوه بر آمد و در پنجاب توجه پامال کرد خضر خواجه خان
شهر لاهور را بحراست حاجی محمد خان سیستانی گذاشته بدفع او بر آمد و چون حاجی محمد خان سیستانی را اعمال نا شایسته
ملا عبدالله یقین شد او را بقید و شکنجه باز داشت نمود و نیمه تن او را در زمین کرد و بعضی از زرهای او که گور کرده بود
بحیل او از زمین بر آورد و چون خضر خواجه خان نزدیک بقصبهٔ چیپاری رسید و با اصل قریب و گروه ماند و هزار کس
گزیده خود را از لشکر جدا ساخته پیش فرستاد و سکندر فرصت از دست نداده جمعیتی فراوان بر سر ایشان شد و جنگ عظیم در گرفت
و آن مردم را بر داشت خضر خواجه خان ایستادن اصلاح وقت ندانسته پای جرئت بضبط لاهور آورد و سکندر اندک تعاقبی نمود
تحصیل ولایت همت وقت بست چون این خبر بمسامع قدسیه رسید عجالةً آنوقت سکندر خان را که بخان عالی امتیاز بخشید
بود با سیالکوت اسید و ولایت او را جاگیر کرده پیشتر با استعجال تمام روانه ساختند که بعضا خضر خواجه خان باشد

توجه موکب مقدس حضرت شاهنشاهی از دار الملک دهلی بسمت پنجاب بدفع فتنهٔ سکندر و تعاقب او و محاصرهٔ قلعهٔ مان کوت

چون از صادر و وارد چنین مسموع شد که با سکندر لشکر فراهم آمده تا آنکه موکب اقبال شاهنشاهی عنان نهضت
بآنصوب منعطف نفرماید عقدهٔ این کار مشکل بآسانی گشوده نخواهد شد لاجرم عزیمت ممالک شرقیه هندوستان را
موقوف داشته اراده یورش پنجاب مصمم همت عالی شد و از تفاؤلات بدیع آنکه جمعی از ملازمان بساط عزت از دیوان
لسان الغیب تفاؤل نمودند اتفاقاً این بیت بر آمد بیت سکندر را نمی بخشند آبی ✻ بزور و بزر میسر نیست این کار
دل سعی دوستان مخلص را در یقین اعتقادی تازه روی داد و خاطر ظاهر آرا یافزا از این بشارت ثبات پائی بهم رسید
آری چون ایزد جهان آرا اقبال افزای این دولت ابد قرین است دور بینان انجمن معنی آرا نظر بر فروغ
جلال و جمال آن برگزیدهٔ ایزدی انداخته از جمیع اندیشه های آسمی روزگار فارغ بال میگردانند و گروهی را
که دولت بالغ نظری نصیب نیست در چنین اوقات که خواطر با ضطراب میگراید با مثال این تفاؤلات مسرت بخش

دلهای پریشان را اطمینان می بخشند لاجرم فرمان مطاع شرف نفاذ یافت که امرای کابل و لودیانه عظام
و سایر ساداران اخلاص گزین و دلیران حقیقت آئین سامان و سرانجام یورش عالی نموده ملازم رکاب
آسمان قباب باشند چون این یورش عالی بروجه دلخواه سرانجام یافت خاطر مقدس از جمیع مهمات ملکی جمع
فرموده آنکه لشکر ظفر مآل کامل الطغیان داشت تاریخ بیست و ششم آذر ماه الٰهی موافق دو تسعه چهارم شهر صفر
سعدی قاسم خان الحراست دهلی گذاشته بر سمولی طلیعه اقبال سحاب سحاب نهضت فرمودند منزل منزل شکار
کنان آهسته آهسته این یورش اعظام ... دو شش تقدیم سیر سید و سم لوازم مسرت
و شادمانی که ناگزیر شاد تعلق است سرانجام مییافت و عالمیان از اقطار عالم الصیت آثار مکرمت و انوار
معدلت از برکت تا حیات موج موج آمده خود را پای سد اقبال میانداختند علی الخصوص از کابل و هندستان و مدد ماه
روز مره که جمعی کثیر از هواخواهان قدیم و جدید آمده و پیشانی نیاز بسجده درگاه سلاطین پناه نورانی می ساختند
و در اثنای راه از لاهور خبر آمد که در خانه بیرام خان خانخانان از کوچ سعادت سرشت ... خانان میوات
تاریخ بیستم دی ماه الٰهی موافق بیست و چهارم صفر فرزندی متولد شد نام او عبدالرحیم نهادند مجملی از مقدمه
احوال آنکه در آن ایام که حضرت جهانبانی عرصه دهلی را از فر معدلت آرامی دادند ... تحسید مدر امرای
تسلی زمینداران اولیای دولت ... ان طبقه بسبب میکرد مدار اسمعیل خان عمزاده حسن خان میواتی
که از زمینداران معتبر هندوستان بود ... گشت او را ... عاطفت خسروانی دختر کلان او را
در حباله عقد خود در آوردند و از مصاهرت و ساعات عز امتیاز بخشیدند و همشیره خرد او را بعقد بیرام خان خانخانان
مرحوم خود را لاهور فرستاده بود در این هنگام که همت عالیه متوجه فتوحات بی اندازه است این نوید رسید و شگون گرفته
حضرت را ... سرگاه ترتیب داده لوازم آن بجای آورد و اهل شناسان زیرکی و شایستگی او را
از دلائل رائحه طالع اسعاد نموده اطلاع نمودند که عنقریب به تربیت حضرت شاهنشاهی سر بلند شده بیت گرمی
اخلاص خود و خدمات عالی تقدیم رساند و بکار سازی طالع مسعود بمراتب والا رسد و سواد ... صحائف پیشانی سطور
عقیدت از خطوط ناصیه حال او خوانده بر دیبای گرامی مسرت بخش تمنای اخلاص سرشت شد و الحق توجه حضرت
شاهنشاهی که اکسیر دولت کیمیای جوهر سعادت است بالظهور پیوست آمد چنانچه روز بروز انوار دولت ... آثار
اخلاص از پیشانی او خوانده میشد و حقیقت آن مجملا در جای خود ... نگاشته قلم ... خواهد شد چون ...
مقیم اردوی معلی گردید اسکندر خان که در آن ولایت ... و فساد ... بود خود را بطرف کوهستان سوالک
... مسعود و مستعد ... بود کشید که روزی چند در آن جبال استحکام بسر برده ... و شوکت ظفر نشان مداعیه
صولت ... یکبارگی ... و از ... سررشته شورش ... همان ... ساخته و شوار راه

وصعوبت جاده پیشگاه نظرت عالی نموده بعزمی درست و قصدی جزم از دنبال سکندر بجانب کوهستان سوالک
که عالمی است یکی و گریزگاه خود ساخته گردن کشان ممالک هندوستان توجه نمود و بعرصه قصبه دلیسوه سر دل اجلال
فرمود و از اسپاسهای دلکشای قصبه دمهری نوپور رود موکب معلی گلستان دولت و بهارستان اقبال گشت

آغاز سال دوم از جلوس مقدس حضرت شاهنشاهی یعنی سال اردیبهشت از دور اول

دران سرآن فیض محمل سرمایه بهجت و لوحانیان و پیرای آرایش زمان زمانیان نیر اعظم عطیه بخش عالم در بیت الشرف
خویش مرکز اعتدال سیده زمین و زمان کون و مکان انفحات ربیعی بطراوت نو و نشانی تازه رسانید و همانا که حمل را
بیت الشرف برای آن میگویند که درین هنگام خاکیان خاکسار را تربیت خاص شرف سعادت داده و حیاتی تازگی
می بخشد و الا پایه آن شرف بخش اجرام علوی و اجسام سفلی برتر از آنست که بسکار احتطاب بیت الشرف آن و ثنای آن
احسن هستی داده آید و بالجمله این نیر گیتی آرای درست بجنبه سعادت بعد از ده ساعت و چهل دقیقه شب چهارشنبه
سحوی بیست و هشتم ربیع الثانی سال نهصد و شصت و چهار قمری از حتیمه حوت به پیشگاه حمل آمد و نوروز جهان افروز
عالم آرای گشت و آغاز سال دوم از تاریخ الهی شد نظم

شکر انصاف ربزمان بهار دستها بر لحاف بی آزار	گفت بلبل چو مرد هشیار با همه پر سروش بی کاهش	عمر بگذشته از نسیم صبا راغ پر تختهای ستلایگون	از مشام رمیدن مشام هوا باغ پر فرشهای تو قلمون
مرغ بالان در ار گلشن گل	مست بی ساطر ابر طیور گل		

همانا که وقوع چنین نشاطی در پیشگاه مقصد عالی دلیلیست
واضح بر حصول مقصود و مژده ایست بعنایت روس که کار پیش گرفته سعادت انجام و انجام سعادت یاد بهانجه
نقد وقوع این نوروز دار سکندر درین معامله ارباب بصیرت را آگاهی بخشید که با مدک فرصتی فرار بر قرار
اختیار نموده بقلعه مانکوت درآمد و حضرت شاهنشاهی با موکب عالی محاصره نموده بدولت و اقبال تسخیر آن قلعه
فرمودند تفصیل این اجمال آنکه دران هنگام که اسکندر از هول موکب نصرت قرین راه فرار پیش گرفته بکوهستان
سوالک درآمده بود و قصبه دمهری مخیم سرادقات اقبال گشته پیوسته خبر می آمد که مسالک آن دیار بر بنگال است
کرسنا کر اقبال را کشیده در جاهای تنگ در آورد و دران تنگناهای قلب گمراه اهتمام ستیزه به سماده حضرت شاهنشاهی
گوش برین سخنان نه نهاده بآئین شایسته بیشتر توجه فرمودند و ناصر الملک را با جمعی کثیر از بهادران کار طلب بتاخت
و تاراج زمینداران آن کوه فرستادند مبارزان نصرت قرین در اندک فرصتی به نیروی تائید الهی بسیاری از اجناس
آن کوه را تادیب و تنبیه لائق نموده و تمامی اسباب و اموال را از غنیمتهای وقت تصرف در کوهستانیان باوجود بهر که
باندیشهای نادرست با سکندر جمع شده بودند جدا شدند و سنگ تفرقه در جمعیت آن بدبختان افتاد و لی چنانکه
اختیار کرد و حکم معلی از پیشگاه قهرمان اصدار یافت که دلاوران چابکدست بتعاقب این گم گشتگان بادیه ادبار

ج دوم

ستانند بهیروی بازوی اقبال سر این مدبران را بدست آرند و جمعی از دلهای ایشان با عمّال گرد ...

اورسند مدد اسکندر از پی تعاقب جر دارست به خود را از راه اضطرار به قلعهٔ مانکوت که ساختهٔ آبای
خود آباد داشت انداخت پس دستان ساز مشعور ساخته اردو اورا غارت نموده ... بر عروج
بارگاه اقبال و استند و قلعهٔ مانکوت قلعه ایست مشتمل بر چهار قلعهٔ استوار که سلیم خان در هنگام سیادت تعمد
گروهگاه رسیده ... پس نولیس قلعه از الطرف عرب بر فراز کوهی که اساس آن هم بود و او به بر سر تیغهٔ قلعه
سنگ ساز وحی ساخته بود و تمامی آن قلاع مطر سنده یک حصن یاد و در همی آید اهل آن جای که اساس آن حصول
حصینه نهاده اند در حدود آن خود جای است بغایت محکم لشکرها را آن وصول مشکل و مرتند مر وصول است در کمال
آن یافتن پس دشوار آسمای گوارا در اوان دار و دار و وقت جدا نکه خواهند و کیف که در حصن مکانی که قلعه جدا آفرین و
حال اوباشند قلاع حصینه بر آن اساس بنا نمده اورا مقصود اصلی از ساختن این قلاع عظیمه آن بود که چون عنایت
حضرت جهانبانی جنت آشیانی بصوب هندوستان شود برای لشکر منصور جای باشد و به حراب آباد و باطل او
میگریست که لاهور را ویران ساخته اسحاب آباد آن سهار دو لشکری انبوه را آنجا گرد آورده تا دران باس لسه مرده مخالفت
اینجا بود و سبب و باعث بر ویرانی لاهور آنکه چون آن شهر بغایت بزرگ و مشکل اقسام تجار و اصناف مردم که
باندک توجهی لشکرهای عظیم را از ان جا توان سرانجام داد و یراق نوجهای در ساعتی از آنجا مهیا توان کرد مبادا
عساکر اقبال این دودمان اندر قرین آنجا رسیده استعداد فراوان بهم رسانند و کار از علاج بگذرد و پیش از امکان
اندیشه بعمل آید بهمان سبب بنابرا یار سنگهای هستی بر آمده بالجمله چون فرار نمودن بکند رو متحصن شدن او بسامع
اقبال رسید از انجا که عزیمت سلطانی ملهم احکام یزدانی ست حضرت شاهنشاهی با عزمی درست و رای رزین
و همتی جوی لشکر بیح خویش به اعلو پیراسته آسایش جمهور عالمیان را وجه همت به انکشا گردانیده متوجه محاصره
آن قلعه شدند تا ستر آن فتنه انگیز را از سر کالهٔ ایام دور ساخته دولت آرای باشند و بی‌تیغ مطاع از کمین سطوت
ارتفاع یافت که سحتیان لشکر آرای آیین شایسته مورچلها بر عساکر اقبال تقسیم نموده و افواج قاهره قلعه را از روی
تمکین مرکز وار در میان گرفته دائره محاصره بر دور آن کشیدند و هموارها آداب قلعه‌گیری و مراسم تردد و شجاعت بکار
پرداخته داد جانسپاری میدادند تا اینکه بهادر خان که در بساط قرب شاهنشاهی اختر بلند داشت روز اول در پای
قلعه رفته دست برد شگرف بردی کار آورد که کارنامهٔ شجاعت تواند شد و تفصیل این اجمال آنکه ...
نصرت قرین بپای قلعه رسیدند گروهی انبوه از دلاوران نامی افغان که ... شجاعت سرکاخ بهرامی می افراختند
کمان دعوی بر ... استکبار نهاده از حصار بر آمده ... شمشیرهای خون چکان علم کرده بر ساحت دروازه
جدال غرور نمودند بهادر خان یکتازی نموده بی‌پروا تنها میان آن گروه در آمد و بقوت دست همت

و زور بازوی شجاعت چندی سر دلیران را فرو آورده در خاک و خون غلطانید و عنان بادپائی و چالاکی و ثنا

بازگشت و اعدای آن برج استقامت سربلندی یافت و همچنین هر روز سران جنگ دوست و سرداران کار طلب از مورچلهای

خود پیشدستی کرده دست بردهای نمایان میکردند و لشکر مخالف پاس قلعه و آئین احتیاط مرعی داشته مصروف تیر و تفنگ

و تفنگ هیچ متنفس را بیرون قلعه گذشتن نمیگذاشت و در آن تنگنای ادبار آنچه از دست و بازوی این پیشدستی تیره روزگار

می آمد بجا می آوردند اما با صاحبان اقبال مؤید ستیز چه حاصل و لو الشان والا طبع سرتیزی را چه فائده بیت تاتیغ سرمه

ایم در دست قضا چه شکست کسی که خویش را بر باره زند و از جمله سوانحی که در مبادی ایام محاصره روی داد آنست

که بهادر خان برادر جان بابان که در زمین داور گرد فتنه و فساد انگیخته بود و غبار شورش و آشوب بر سر خود بیخته متمرد

و سر افگنده از زمین داور آمده بزمین بوس سرفراز گشت و بوسیله بعضی امرای حاشیه نشینان سزای اعمال ناشایسته در گذشت

او بهادر خان اگرچه مهربانی در حق او اندیشیدند اما در معنی برای او اسباب نحوست بدکاری سرانجام دادند و شقاوت

اصلی است که آدمی را به بدکرداری سر داده لوحی تربیت نماید که دیگر پیرامون بدی نگردد و محملی از این قضیه آنکه چون

نصرت سرایه حضرت جهانبانی جنت آشیانی بتسخیر هندوستان نهضت فرمودند قندهار که بجاگیر بیرام خان مقرر بود تا تمام

شاه محمد قندهاری که از جمله اخلاص مورد اعتماد بود و از پیش داشت و زمین داور بیدادی بهادر خان تفویض یافته بود

چون هندوستان مهبط امن و امان شده مستقر اورنگ خلافت گشت بهادر خان بدنهادی ذاتی نحوس آمد خیال

گرفتن قندهار در سرش افتاد اول خواست که از راه مکر و فریب کافر نعمتی کرده قندهار را متصرف در آورده و از اسحاک

حرام نمکی خسران دین و دنیا بار آرد از این اندیشه تبه کاری نگشود و شرح این سرگذشت آنکه بهادر خان ایرانی را

با مرح حسین پسر خواجه قاسم برادر که مصاحب او بود در میان نهاد و تدریج چندی از دیوانه سران تحفی معتبر را با میراث

در خانه او پنهان ساخت و بروز معهود قرار یافت که این یکچند گروه برآمده کار نگاهبانان دروازه را بانجام رسانده و بیاری

تیز از دروازه ما شوره در آید و با سیم اتفاق نموده کار شاه محمد ساخته بر قندهار متصرف شود و در روز موعد که این پنهان شدگان

بر سر پوشیدن سلاح بودند بعضی از آگاه خاطران جاسوس شهر از این غدر خبردار شده بنگاهبانان قلعه رسانیدند

در ساعت مردم بگرفتن ایشان مامور شدند بیشتر از آنکه بر سر این گروه بداندیش رسند خبردار شده سراسیمه بدروازه

ما شوره شتافتند دروازه مقفل بود و چون کلیدها را داده بودند اقتدار برشکستن قلعه نیافتند چندی حرکت مذبوح

کرده بجسارت پیشتر در آویختند و برخی خود را از دیوار انداخته بپای خود بر سر دار آمدند و جمعی گریخته در خانهای شهر پنهان

بدذاتان دوری مختفی شدند و باندک فرصتی شاه محمد تکاپوی نموده همه را بپاسا رسانیدند و بهادر خان تیره رای

چون در این حیله اندوزی کاری نساخت در این مرتبه بزمین داور آمده سرانجام لشکر نمود و او باش واقعه طلب را جمع

همراه ساخته بار دیگر بخیال خام قصد قندهار کرده آماده جنگ و جدال گشت شاه محمد چون کومک هندوستان را دور

۱۴۱
ج دوم

خیال میکرد و استحکام قلعه اده ملتجی لشکریان [illegible] ایران شد و بوست که حضرت جهانبانی چنان قرار داده بودند که بعد
از فتح هندوستان تمام بازهای ایشان مضاف تا حال اکنون مناسب است که جمعی از ترکمانان [illegible] طغیان
این کار نعمت شود و هم قندهار بایشان سپرده آید انتظام بخش ایران شد از ترکمانان جهانگیر اران [illegible]
سرداری علی یار بیگ افشار فرستادند بهادر خان این لشکر جری [illegible] ناگهان بر سر او ریختند و جنگ سخت
در پیوست و بار اسپ این بخت گشته از با افتاد آخر کار می ساخته رو بگریز نهاد و نتوانست که در میخ و رواحمد دود
بسر بر دو شاه محمد کوکه خود [illegible] نبود و عذر [illegible] بادادن قندهار در میان آورد و حالی بار و بهادر خان
عائد و حاضر شدند تا گریز بر [illegible] درگاه گیتی پناه آمد چون این درگاه هیست ظل عاطفت کبریا اندک مدتی بسیار بخش و
لذت غفور آدرین درگاه روز بازار بسیار کرم گناه بس بزرگ بخشید شولتان جهانگیر او مهر رسید و ماگیه ارسال
شولتان که محمد علی خان برلاس بود ناکور آمد و [illegible] بهادر خان را از [illegible] مراحم خسروانی سرداری امور ملیها
فرمود مدکارهای گرامی بدست گرامی [illegible] دودمان عالی ارکان [illegible] القصه هرچند تحصنات قلعه در نگاه ما
اهتمام میشد میکردند بهادران [illegible] ترتیب [illegible] قلعه گشت بود و روز بروز [illegible] و در هر روز
سرکوبها و ساباطها و سائر اسباب قلعه کشائی اهتمام عظیم [illegible] و در این هنگام نوید قدوم برکات انتظام حضرات
عفائف قدس و مترائف سرادق جلال از خطه دلگشای دارالاقبال کابل بارگاه عرض رسید که با ترکمان
سوی [illegible] رواحل [illegible] لاهور رسید لشکر استبار عالی [illegible]

ورود مهد مقدس حضرت مریم مکانی و دیگر حضرات قدسیات از کابل و توجه حضرت شاهنشاهی برسم استقبال

پیش از آنکه خبر شورش میرزا سلیمان رسیدن او بحوالی کابل بموقف عرض رسید بمقتضای فرمان
[illegible] حضرت شاهنشاهی مرات یافته بود که مهد معلی دستگیری حضرت مریم مکانی و دیگر
پرده نشینان حرم قدس ما از کابل سرای هندوستان و رود سعادت فرماید چنانچه پیشتر ایمای مدلل
[illegible] بود ولیکن بواسطه آشوب میرزا سلیمان آمدن حضرات عفائف [illegible] در پرده توقف داشت [illegible] باهتمام تمام
ستره اقبال سام [illegible] سعادت لقا یافته بود که بعد از تسکین فتنه میرزا سلیمان پردگیان حریم احترام را
ظلال محفه مقدسه حضرت مریم مکانی مستقر خلافت روان سازد و بعد از آنکه دستگیری و عبار آشوب میرزا سلیمان
شحنات تائید ایزدی فرو نشست و ضمائر اولیای دولت از این ممر مطمئن شد چنانچه سمت گزارش یافت
حضرات سرادق عصمت به مقتضای الهامی مقرر کرد حضرات شرف ظهور یافته بود و جه موجب اشارت شاهنشاهی
توجه دارالامن و امان هندوستان و موکب جهانگیر [illegible] حاشیان که در موکب ظفر اعتصام [illegible]

در سایهٔ محفهٔ محفوف الکرامت آنحضرت فراهم آمده مهیای این سفر برکات اثر بودند و چون فتنهٔ هیموی تیره‌بخت در آن حدود
ریان خود و واقعهٔ طلبان بود این سفر قدسی از قوت بفعل نمی‌آمد تا آنکه خبر فتح رایات و بر پیشانی ظلمانی فتنه اندوزان
نهاده سر هیموی را آورده و از دروازهٔ آهنین دار الملک کابل آویخته نقارهٔ شادی بلند آوازه گردید و بعد از ادای
شرایط شکر و لوازم نشاط بساعت مسعود متوجه آن صوب صواب شدند و منعم خان که ممالک کابل بنسبت او
انتظام داشت بر افزونی دولت و فراوانی سامان هندوستان نظر داشته در ملازمت حضرات قدسی سمات داعیهٔ هندوستان
تا هم در راه بدرقهٔ این قافلهٔ معلی شود و هم در هندوستان خدمات شایسته بتقدیم رسانیده رونق افزای کار خود گردد
و کابل را بکاردانی و سرانجامی محمد قلی خان برلاس که بطریق کومک از درگاه معلی آمده بود سپرده و میرزا محمد حکیم با والدهٔ ماجده
و همشیره‌های اعیانی خود بموجب حکم حضرت شاهنشاهی در دار النشاط کابل ماند و بخواجه جلال محمود بحوق حکومت
غزنین قرار یافت چون قافلهٔ اقبال بعرصهٔ جلال آباد رسید بجهت سامان بعضی از اسباب سفر روزی چند توقف افتاد
درین اثنا منهیان درگاه قضیهٔ استیلای بیرام خان و کشتن تردی بیگ خان تفصیل رسانیدند بنابر آن منعم خان فتح
عزیمت هندوستان لایق حال خود ندیده حضرات را بدرقه شده از کوتل شارو گذرانده و از آنجا رخصت گرفته
بکابل آمد شمس الدین محمد خان اتکه و برادران گرامی او و خواجه عنبر ناظر و ملا مقصود بنگالی و جمعی کثیر از ملازمان
اقبال در ملازمت حضرات بودند و چون منعم خان بکابل رفت محمد قلی را از عقب هندوستان داد و بعد از آن
امرا و سائر جان سپاران درگاه در خدمت هودج اقبال حضرت مریم مکانی زمام راحلهٔ حرم و عیان قافله توجه
مستقر خلافت منعطف گردانیدند و از سوانحی که دران راه بموجب تقدیر ازلی روی نمود آنست که دو همشیرهٔ اعیانی
حضرت شاهنشاهی یکی در حوالی جلال آباد و دیگری در نواحی نیلاب در کشتی نشانده این جهان گذران را بدرود
و حضرت مریم مکانی و سائر حضرات بیگمان از رحلت این جگرگوشهای دولت روزی چند بسوگواری پرداخته
رضا بقضای الهی دادند و شوق دیدار مقدس شاهنشاهی حاجز جمیع غموم و احزان شد و بعد از اتمام
آداب این واقعهٔ ناگزیر متوجه مخیم اقبال شدند و چون مژدهٔ قدوم حضرات سرادقات عصمت در حوالی حصار
مانکوت بمسامع والا رسید حضرت شاهنشاهی ازین نوید دلکش و بشارت جان افزا اساس جهان عشرت و
انبساط گشته عصمت قباب ماهم انگه دایه را و ادهم خان زاده که بفزونی عقل و درستی اخلاص نسبتی قوی بحضرت شاهنشاهی
داشت و از زمان آسایش گهواره تا آرایش تخت در ملازمت اقدس بوده طریق نیکو خدمتی بتقدیم میرسانید
باستقبال محفهٔ مقدسهٔ حضرت مریم مکانی و دیگر عفائف سرادق عصمت فرستادند و آن عصمت قباب در دار الملک
لاهور بسعادت ملازمت حضرات قدسیه مشرف شده کمال اشتیاق حضرت شاهنشاهی بدریافت حضرات
عفائف اظهار نموده در ملازمت متوجه مخیم اقبال شد و چون ساحت نواحی مانکوت مورد خیام دولت گشت

حضرت شاهنشاهی بدولت و اقبال توجه عالی باستقبال فرموده خان خانان را بخدمت محاصره گذاشتند
و در یک منزلی حصار سعادت قران سعادت میسر شد و حضرت مریم مکانی از چشم آرزو جمال جهان آرای
حضرت شاهنشاهی که نور افزای بصر و بصیرت ارباب دانش و بینش است روشنی پذیر شد و مراسم خرمی و خوشحالی
از طرفین بوقوع پیوست و صباح آن روز هزاران کامیابی و کام بخشی حضرت مریم مکانی و حضرت حاجی بیگم و
حضرت گلبدن بیگم و گلچهره بیگم و سلیمه سلطان بیگم و جمعی کثیر از اقربا و منسوبان از دودمان عالی و متعلقان عساکر
نصرت قرین معسکر اقبال بنزول سعادت فرموده بدار دولت مقدس شاهنشاهی را که از امتداد محاصره دلتنگ بود
از ورود قدسی حضرات و آمدن بسیاری از سپاهیان اخلاص منش انبساط عظیم روی داد و مقدم گرامی را وسیله صبح
و فتوح دانسته شادی در اهتمام امر و بندوبست مساعی که در محاصره از اسباب فیروزی دولت گشت آن بود که
جان زمان را که بخدمت و نسل رفته بود بوسیله اعتضاد این دولت ابد قرین و اسباب اوباش درگاه سعادت قران
فتوحات عظیمه روی داد و با وجود آنکه بمعنی حقیقت اخلاص دریافته بود چنانچه شاه ارو تا اخلاص بیرایان فرسخ
راه است و مضمون نوکری و آقائی ندانسته بلکه رسوم و عادات سوداگر منشان کارخانه دنیا که هر دادی را از ان
گریز نیست ادراک نکرده بود چنانچه مجملی درین سنگر نامه احوال و حیثیت التماس رقم زده کلک وقائع نگار جواهر
و اسپچه در طول انتساب صوری او در امور و خدمات لائقه کرداید یکی جنگ جس جان زمان است که
از امرای بزرگ جان مذکور است که بر دم گرفتاری نموده او را شکست داد و اکثر مرد آن حدود و نسل و
گردنکشان آن نواحی را پامال کرداید و همچنین کارهای سنگرف که در آن ایام از و بوجود آمد واقعه
جس جان محکوم است و مجملی ازین سرگذشت بدیع آنکه جس جان مذکور از زمینداران مشهور هندوستانست
هم از روی خویشان و برادران و نوکران استیلا داشت هم از روی اعتبار فرمان روایان هند در جاهای مستحکم بوده
پیوسته اندیشهای تباه بخود راه میداد درین هنگام که رایات اقبال شاهنشاهی بمحاصره قلعه ماکوت مشغول بود
این کوتاه اندیش مغرور وقت را فرصت کار دانسته لشکری گران فراهم آورده متوجه نهب و غارت سرکار ... شد
و جلال خان سوار را که یکی از سرداران کلان افغانان بود با خود همراه ساخت چون اندیشه بد او معلوم خان زمان
با امرای پادشاهی که در آن حدود نامزد بودند اتفاق نموده در ظاهر لکهنو بمحاربه پیش آمدند و در آن لشکر
کارنامها بظهور آورده بظفر و منصور شدند لشکر مخالف از بیست هزار سوار جنگی بیشتر بود و سپاه اقبال از چهار هزار کس
زیاده نبود بتائید دولت خداداد و با وجود آن حال که اندکی از اطوار سرداران آنها نوشته آمد محض بپاس انتساب
این دولت ابد قرین ظفر یافته کام روا شد عظیمتی از اندازه بیرون از جنس بدست اولیا افتاد و فیل بسیار ضمیمه غنائم گشت
و از فیلان نامی که بدست افتاده بود بند لیاره بسنگار بود که با صورت و سیرت سرآمد هم ... شکل ... بود

۳۴
ج دوم

وسم ور گرم روی صنعت یکتائی داشتند و منظور نظر مشکل پسند گشته در حلقهٔ فیلان خاصهٔ شاهنشاهی داخل شدند
چون سر انجام کار خان زمان بوبال و نکال کشید و جوهر بدذاتی او بظهور پیوست و از سر آن گروه بی اخلاص گشت
کارهای او را خاطر اخلاص گرای رخصت نمیدهد که بتفصیل نوشته آید عنان جواد قلم ازین عرصه منعطف داشتن
اولی و از سوانح اقبال که در هنگام محاصرهٔ قلعهٔ مانکوت از اولیای دولت بظهور آمد فتح قیاخان است مجملی ازین
داستان مسرت انجام آنکه قلعهٔ گوالیار که از قلاع مشهورهٔ هندوستان است در استحکام نظیر خود کمتر دارد
در تصرف مبارزخان عدلی بود و از جانب او سهیل خان نام از غلامان سلیم خان شیرخان بحکومت آن قلعه کمر
همت می نهاد و راجه رام ساه که در زمان سابق اجداد او حاکم این قلعه بوده با راجپوت بسیار بگرد آن آمده محاصره
بتنگ آورده بود و قیاخان از آگره متوجه گوالیار شد و رام ساه قلعه را گذاشته روی به پیکار آورده دلاوریها
بتقدیم رسانید قیاخان داد ثبات تیائی داده چپلشها مردآزمائی نموده بعون همت جهانگشای شاهنشاهی شکست
غنیم را بر داشت و بسیاری را روانهٔ عدم آباد کرد و بمحاصرهٔ قلعهٔ گوالیار اهتمام نمود و از سوانح بهجت انتما که
در اثنای محاصرهٔ مانکوت بظهور پیوست آنکه دختر نیک اختر میرزا عبدالله مغل که خال موصوف بود بحبالهٔ عقد
آنگوهر یکتای خلافت در آمد بیرام خان درین نسبت راضی نمیشد چون خواهر او در خانهٔ میرزا کامران بود و از کامران
میدانست درین کار توقف میکرد تا آنکه ناصر الملک در آگاه ساخت که توقف در امثال این امور بغایت
ناخوش است و بفروغ خود اهتمام نموده این کار خیر بانجام رسانید و فرمان بران کارشناس در آراستن مجلس
انس و بزم عشرت کوشش نموده جشن پادشاهانه ترتیب دادند این داستان را بجا گذاشته بسر مقصود می شتابد
و تتمهٔ سرگذشت محصوران قلعهٔ مانکوت مے نویسد

فتح قلعهٔ مانکوت و مراجعت موکب شاهنشاهی بلاهور و دیگر سوانح اقبال

از جلائل تائیدات ازلی و میامن توجهات شاهنشاهی که کلید جمیع مغلقات صوری و معنوی است کشایش کار و
دادهٔ درگاه ایزد جهان آرا مقتضای نیت علیا متکفل مهمات معصومان این خدیو صورت و معنی ست در کار یکه کس
مقدس متوجه باشد خیال باید کرد که کارفرمایان ابداع چگونه در اتمام آن اهتمام و استه باشند و مصداق این مثال
فتح چنین قلعه ایست که سد سکندری پهلو میزد و صورت کشایش در اندیشهٔ دانایان نمیگذشت و القصه لوازم
محاصره که سیباکس نمبر سید بوجه احسن سر انجام یافت و مورچلهای از هر جانب رفته در چند جا سرکوبهای قلعه بنا
(دیوارے که مانع راه باشد ۱۲)
بر آوردند از آن میان مورچلی که باهتمام کاردانی ناصر الملک بود از همه مورچلها پیشتر رفت و راه در آمد و بر آمد
بر اهالیان قلعه بسته شد سکندر بر استحکام قلعه تکیه داشت از صورت حال پراگنده دل گشت و با وجود پراگنده دلی
چون واقعه طلبان فرصت فتنه و شور مبارزخان عدلی که مجملی از حالات او بقلم اختصار گذارش یافته است مطلع شد

کسایدسرزد اسه ازممالک محروسه هندوستان بی روزه متوجه شود و کار قلعه باتمام نامده اورا فرصت شورش ملک
آسوده نمانده آید دل از قلعه داری برنیاشت لیکن چون ممالیان دولت خداداد را کاری از پیش نرود سردار جان را
سیاه زندگانی تیرت بوده این سرگذشت آنکه چون پسر محمد خان حاکم بنگاله احمد خان نام لقب جلال الدین بر خود
بست دعوی سرکشی نمود و لقمه را تمام بدزد که سردار خان در جنگ و در این هنگام سستی نداشته بود و متوجه شده جنگ
عظیم کرده نصرت یافت سردار خان بعد از آن جنگ گاه کشته شد و چهار سال جبیری نام حکومت نمود و بنام چه
دولتی است عظیم و عنایتی است کبری که اولیای دولت یکطرف از اسباب سرهم زدن مخالفان می شوند مخالفان
دریکدیگر آویخته فیصل یکدیگر میکنند و معاهدت این دولت جاوید می نمایند چون این خبر متحصنان قلعه رسید
یا پارکی برستان خاطر ویرا گذره باطل گشتند که بعد از اعتلای اعلام دولت روز افزون و شکست رنگست خود را
چون مستمسک و کارآگاه یافته بی امیدی بر روی آورده بی اختیار در سلک بهاریان درآمد و بدست عجز و اضطرار
حسنی از معتمدان کاردان امرا فرستاده التماس نمود که حضرت شاهنشاهی یکی از بندگان بساط قرب و معتمدان بارگاه
عدل به قلعه روانه سازند که خاطر تیر از مر اصلی به رعایت ساخته ممیسه شکر پیروری گرداند و آنحضرت که معدن مروت
و مردمی اند از روی مراحم سدید تیع دیگر جا را کو بود کاردانی و اعتماد امین قدمان بود ... کار عرضه داد بیکسمه
از روی حالات اظهار آن نمود که عقل عاقبت اندیش بداشته ام و طریق کوتاهی سپرده ام دیگر مرا آن حالت نمانده
که بسوی آن درگاه روی خود سفید توانم کرد اگر در مرتبه سپاس الطاف پادشاهی چند گاه از ملازمت حضور معاف باشم
لایق حال است اکنون پسر خود را به بندگی پیشگاه فرستم و امیدوارم که مراجای نامزد شود که روزی چند آسوده خود را
آماده سعادت آستان بوس گردانم و سعادی جان آفرین همه کرم که تا زنده باشم گردن عبودیت از حلقه
بر ندارم بطول این احسان قدر گرن جان امداخته بنور سعادت تو سازیم و خاطر فرستاده را العریب ملازمت
و به سوم حاجب رسانید ساخته سایر الممالک بر که وکالت خان خانان اشت ملک وکیل السلطنت بود اقدس
ارسال داشت و ستاره الیه از روی دولتخواهی در انجاح مرام سکندر شده حلاوة التماس او را بوساطت بیکسمان
معروض بساط اقدس شاهنشاهی ساخت و آنحضرت که لذت عفو بیشتر از انتقام میدانند ملتمس جانسپاران را بعز قبول
مقرون داشته موجب قرار داد مرید و بهار آسحد و جهانگیر او مقرر ساختند و او پسر عبدالرحمن نام را مصحوب عابجاک
که از امرای عمده او بود بدرگاه سلاطین پناه فرستاد که چون شائستگیها باعث مزید توجه شاهنشاهی است باو
شود و موجب عز اشم او شاهانه قرار داد و قوه بفعل آمده پیشکشهای گرامی با چند فیل گزین که شایسته بارگاه عالی
تواند بود ارسال داشته تاریخ نامزد بهم امرداد ماه الهی موافق شده بیست و پنجم ماه رمضان کلید بلده را با اولیای
دولت قاهره سپرد و حضرت شاهی رقم عفو بر جرایم جرائم او کشیده از سوابق اعمال او اغماض فرمودند

راه داده که از زندان حصار بیرون رفت بهرام و ترس خود را بخرید و بهاره رسانید و بعد از دو سال بعدم خانه شتافت

و چون فتح قلعهٔ مانکوت بخوب‌ترین وجهی صورت گرفت سلطان سکندر از زینهاریان قهرمان سلطنت شد بسر

سلامت بر دست این آب به ابوالقاسم برادر محمد قاسم خان موجی قرار گرفت و باستصواب مشیر اقبال موکب

عالی به فتح و نصرت تاریخ شنبه دهم امرداد ماه الهی موافق دوم شوال بعد از انقضای شش ماه و کسری از دامن

کوه سوالک بر سمت دلکشای لاهور نهضت فرمود تا ممالک پنجاب را سرانجام شایسته فرموده بدار الخلافه آگره

نزول اجلال فرمایند در اثنای راه از ناهمیدگی و بی‌قدری نعمت ناشناسی ناسپاسی بیرام خان مریم خورد و شرح این

آنست که در اواخر ایام محاصرهٔ قلعهٔ مانکوت فی الجمله عارضه در طبیعت خانخانان راه یافته بود و دملی چند پیدا شده که

سواری اسپ نتوانستی کرد و دران ایام حضرت شاهنشاهی بجهت تنشیط خاطر فیض مظاهر و انشراح باطن قدسی مظاهر

توجه عالی بجنگ فیل میداشتند و اکثر اوقات باین نشاط که صد حکمت شگرف را متضمن است روی التفات

می‌آوردند روزی در میان دو فیل پادشاهی که فتوحا و لکهنه نام داشتند جنگ بامتداد کشید اتفاقا آن دو فیل

جنگ‌کنان قریب بخیمهٔ خانخانان رسیدند و هجوم خلائق و ازدحام تماشائیان و شورهای عوام باعث توهم

و توحش خانخانان شد و چنان اندیشه پیش برد و داشت که مگر باشارت عالی بوده باشد و تصدیق بعضی مردم فتنه‌انگیز

نیز ضمیمهٔ پریشانی خاطرش شد خانخانان یکی از محرمان خود را بر ماهم انگه فرستاد و پیغام داد که درین آستان بجهت

مطاف بخود گمان تقصیری ندارد و بغیر از آداب دولتخواهی امری بظهور نمی‌آید فتنه‌سازان چگونه گناهی بمن

اسناد کرده باشند که موجب اینهمه بی‌عنایتی شده باشد که فیلان مست را بجای درین سر دهند ماهم آنکه بمقدمات

تسلی‌بخش تسکین خاطر شورش یافته او نمود و در منزل از خدیو جهان که خود را در لباس بیگانگی داشته در اخفای

احوال توجه میفرمود چنانچه سیر این را در خور دریافت خود مبیتر ازین از دل بکاه بدست برده امر بدیع بظهور آمد که موجب

حق‌شناسی طائفهٔ از تنگ‌نهادان گشت و تفصیل این سانحهٔ هدایت‌بخش آنست که روزی گیتی شاهنشاه جهان‌آرا

از عید کوته‌بینان تنگ آمده در جوش شد و قوت غضبی از طینت انسانی باعتدال آفریده که ودیعت نهاده دست

قدرت است رخصت خشم نمودن یافت و از ملازمان عتبهٔ اقبال که پیوسته در رکاب سعادت انتظام میبودند

دل گران فرموده جدا شدند و حکم مقدس شد که هیچ احدی در رکاب نصرت قباب نباشد تا آنکه جلو دار و

امثال این مردم که وحدت‌گاه خلوت از کثرت اقسام این مردم غبارآلود نمیکردند و بار داشته بیگانه و تنها

بباطن با خدای خود به نیاز و بظاهر از مردم خشم‌آلود از معسکر اقبال بیرون آمدند از اسپان خاصهٔ حضرت

شاهنشاهی طرق اسپی عراقی حیران نام که خضر خواجه خان پیشکش کرده بود و در تیزی و تندی مثال نداشت

و در بدخوئی نیز نظیرش بلند بود هرگاه داشتندی کس پیرامون آن نتوانستی گشت و بدشواری بدست آمدی

اسپان پیلوان الهی بمعنای قوت و طلسم سطری پیوسته بر سوار گشتن درین مهاروی بران رخش سعادت پیوند
سوار بودند از کثرت صوری یکسو شده در نور حضور ایزدی ستی افزای بوده گرم رفتار شدند چون پاره راه طی شد
ناگهانی سحال آن رخش اقبال متوجه باشده بکاری فرود آمدند و بوضعی خاص با خدای خود هم راز گشتند آن بکار آتش خوی
او بنا بر رسم عادت خود شد بنا کرده گرم دویدن شد تا آنکه از نظر دور بین آنحضرت پنهان گشت چون باز خاطر مقدس
میل سواری فرمود و در ملازمت کسی نه در حدیث آنی لحظه در اندیشه این کار شدند ناگاه دیدند که همان اسپ
از دور دویده می آید تا آنکه دویده دویده و با رامشی سجیده در ملازمت آنحضرت رسیده ایستاد و آنحضرت در شگفت
غریب ماندند بران وحشی نژاد سوار دولت شدند بسی که عادت او باشد که به آسانی سواری ندهد و در وا سدل
آن باشد که بدشواری بدست افتد و آنگاه جنس صحرائی شده باشد و از نظر غایب گردد بحس توجه شاهنشاهی خود
آمده آرامش تمام سواری دهد که هر گز به آسانی میسر نشد از عجائب تصرفات این سریرآرای دولت تواند بود آری
کسے را که ایزد بیچون در نوازش باشد مشکل این کار ناسود و در وسعت آباد خاطر او از تنهائی چه اندیشه باشد اگر
ذات مقدس او جنس نتائج بخشد چه دور اگر چه بظاهر چنان می نماید که داد از جرد آفرین جمال آرای آن پادشاه صورت
معنی را چه و بس میبار و لیکن از روی معنی برای رهنمونی ظاهر پرستان مخصر بین جزائی جسد در بنا راه هدایت
می بند با جبانکه او را خدا و ند صورت و نا شاه ظاهر بید اند و بشتر از آن فرمان فرمای معنی وانسته رهنمای معنی
او را بهنا خوانی حق بیدانسته مجلس برای سعادت جاوید رسیده رهی بر دگی که حالش چنین باشد در بیچ و لمدی
کار او را حسن آگاه سازند چه کور باطنی حق ناشناسی که با حسد این انوار حقائق در حجاب بیگانگی مانده در خلاف
نادانی فرو رود چه باطل بیدولتی که با خو دیافت این پایه از حسد لی را به لیاقت و خلاف رفته با خدای جهان آفرین
ستیز نماید سخن کوتاه که گفتار شگرف راسهاتی بیست نگیبی حدیو طور این عارفه عینی العام تعالی وابسته مسیح عرسیت
مهاروی فرموده بار بدل گرمی و نوازش بو بیان اخلاص بود که در اردوی معلی بودند توجه فرموده سایه التفات
بر آن جدود انداخت شد و جما سار او روی و فراغی حاصل آمد و موکب معلی با رسیح لست و هفتم امرداد ماه الهی موافق نارم
شهر شوال بشهر از رسیدن اردوی ظفر قرین جریده ملاهور نزول اجلال فرموده سلطنت آرا گشتند و پیوسته با بساط
شکار اشتغال می فرمودند و بعد از چند روز اردوی معلی تمام و کمال رسید ما سجانان از رسوخ فرمان برداری سلطان
خواهند بار بر سر حکامت رفته و بست شمس الدین محمد خان اتکه مید شد اظهار نمود که پیچیدن که حجره اخلاص
و عبودیت من فرزند و رمان عالی از عبارت نور رای مصعا ست بنظر رحمت و التفات آنحضرت السعت نحو بر حه
اکمل و اتم وابسته گمان متوجه درارکان آن می سرم اما چون گاه گاه حضرت اعلی التفات می نایم از ینجه عیشت وسعی
سعادت شناسید اهم از من چه واقع شد که کم لعداوت من لستاید و تشنه خون من شده مزاج اقدس علی بر انحراف می آید

وکار بجای میرسانید که قصد جان من میکنید شمس الدین محمد خان ازین صدیات مضطرب شد جمعی را بسجو و متفق ساخته
با خویش و پیوند خود پیش جاسجامان رفت و عهود و مواثیق در میان آورده سوگندان غلاظ و شداد یاد کرد که هرگز زبان
ببعیت شما نگشاده ام و نخواهم گشود تا آنکه جاسجامان را دل بجای آمده شورش او قدری فرو نشست از سوانح
آنکه بهادر خان را بملتان رخصت فرمودند که جاگیر خود را که یافته چنانچه سابق ایمای بدان رفته سرانجام دهد و مهم
بلوچان آنجا که سر تمرد برداشته بودند تنبیه نماید بهادر خان در آن ولایت دلکشا رسید و لوازم مردانگی بجای آورد
و جمعی انبوه از سواره و پیاده در برابر او آمده در باد و ار اندازه تاب و توان خود کوشش نمودند و تا مدت یک ماه آداب پیکار
از جانبین تقدیم میرسید و چون سایهٔ اقبال این خدیو جهان پرتو توجه بر حصول امنیت او انداخته بود و بمیامن توفیقات
ایزدی پیروزمند گشت و چون پیرو جهان آرا در مقام اظهار سطوت شاهنشاهی بود که از لشکر استعمار آمده خود
خاطر پراگنده گیهای عالم شود مدبر امتحان که پیوسته لاف عقیدت نموده می پرداخت از روی برداشتن گرفت و او را سالک این راه یافته
و آنکه بی راهه رفتن او اکثری از مردم هوشمند دریافته آن بود که فیلان بادشاهی اخواهی نخواهی با امرای اعتبار کرده
تقسیم نمود تا آنکه خیلی از فیلان خاصهٔ بادشاهی را که پردهٔ عظمت و جلال جهان آرای آنحضرت بود و ندگرفته به بهانه
بر مردمی بسیار و اران حضرت جدا ساخت آن خدیو جهان میخواست که این تحکم را قبول نماید لیکن چون کار باو تفویض بود
مار بسته است هنوز آن زمان رسیده بود و اغماض نظر فرمود و رضا بقضا داد و سبحان الله این چه وسعت حوصله و این
چه اندازهٔ مدارا ست و آنگاه در عنفوان شباب که موسم طغیان طبیعت و مبدا غلیان قوی عصبی است آن بی
بزرگی را که جهان آفرین در کنف حمایت خود بپرورد و اینها از وجه بدیع باشد و درین هنگام که ساحت لاهور بفروغ قدوم
عدالت آرای حضرت شاهنشاهی روشنی داشت سلطان آدم گکر زمین بوس رسید و بنوازش بادشاهی
اختصاص یافت و چون در عنفوان در آمدن رایات حضرت جهانبانی جنت آشیانی و فتح هندوستان ملازمت
دریافته بود و توجهی بخاطر داشت لیکن چون خدمتی شایسته کرده بود که میل میرزا کامران را که سرمایهٔ چندین فتنه
و آشوب بود گرفته سپرده بود و چشم مرحمت فراوان داشت و پیوسته سر الین و بدرگاه معلی می آمد در نیولا که عالم
بلند اورنگ حضرت شاهنشاهی فروغ آسمانی یافت و اقبال بکار خود درآمد که هرجا سری و سرداری باشد
موی کشان بسجود آستان عالی آورده سربلند سعادت جاودانی سازد و آن دولتمند را نیز داعیهٔ آستان بوس
گریبان گیر شد و از وحشتی طبیعتی خود التماس نمود که چون بملازمت سرفراز شوم همراه موکب اقبال بهندوستان هرچند
دیباچهٔ الطاف خلائق نواز را جا و مقام خود جلا از وطن نشوم و یکی از معتمدان پایهٔ سریر الامرا گرفته بدرگاه معلی برد
عواطف شاهنشاهی یاد داشت خدمت شایستهٔ او فرموده جمیع ملتمسات او را بدرجهٔ قبول ارتفاع داد و تیمور خان
جلالزا باین خدمت اختصاص یافت تا او را مسترون استمالت آورده بسجدهٔ درگاه گیتی پناه سربلند ساخت و زیاده

از انجه در حوصلهٔ خواهش او بود مراحم شاهنشاهی مبذول شد و از سوانحی که در ایام توقف عالی در لاهور عز تحقق
ارزانی فرمود شاد یاسا رسیدن تحت ال میداد فوست و مجملی ازین قضیه آنکه این میدار اشتو بختی که در است
اسا طان سکندر همراه شده موجب ضلالت او گشت از انجا که سم مستزق از میداران هندوستان است
کرداو یکمتی گذاشته همه طرف راه کابهای سکندر و هر که عالت شورافزا شده باو همراهی مینماید در هنگام شورش
روزگار که قضیهٔ ناگزیر حضرت جهانبانی جنت آشیانی رسانید و اقطار و اکناف هندوستان گشت سکندر بشور و فساد
بر داشت و آن گمراه همراه گشته در بی آرایش هنگامهٔ او شده و درین هنگام که رایات نصرت محاصرهٔ مانکوت نموده کار او
بر تحصان قلعه باضطرار کشید بوسیله حیلهای ز میداران آمده همه لشکر گشت بیرام خان چون بر حقیقت فساد او
آگاهی داشت او را بسیاست رسانید و تنهای او بر اندر او ست ال آنگه سو تسیاسی و دولتخواهی در پیش بود و فقر سات
از انجا که آئین همت والای شاهنشاهی آنست که خوا آیندها اگر چه از روی اضطرار آمده باشند از صدمات قهر محفوظ
میباشند و سطرب مدند که هزاران مروت و فتوت سرشته است تحویر آرا از طلقه می فرماید ظهور این قصه
ملایم طبع اشرف اقدس نیامد اما چون لقای از جمال جهان آرا بر داشته بود بنظاهر چندان توجهی نفرمودند
و چون خاطر جهانگشا از مهمات پنجاب فارغ شد چهار ماه و چهار روز که دار السلطنت لاهور از فر نزول سپاه
منور و غیرت افزای سپهر والا بود دفتر الف اوقات بفارغ البالی و نشاط بالی معروف بوده بطائف در لباس
قاید وانی نکاری اشتغال داشته و در معنی در ریاضت بوده و عیار ارباب اخلاص گرفته می شد چون کارپردازان
کارگاه خلافت از انتظام مهمات فارغ شدند حکومت لاهور بحسین خان خواهرزادهٔ مهدی قاسم خان تفویض نموده
در ساعتی سعادت بخش بست و هشتم آذرماه الهی موافق بیست و یکم شهر صفر بصوب دهلی نهضت فرموده اعلام نصرت
اعتصام سعادت مطالع الملک و الملل الفاق افاد و از جمله سوانحی که در همین نهضت جالب بدرکه محیم سرادقات عالی بود و نواز
پیوست قضیهٔ العقاد خانخانان بیرام خان بود بعصمت قباب سلیمه سلطان بیگم و تفصیل این سانحه آنکه حضرت جهانبانی
جنت آشیانی در عهد جهان آرای خود آن عفت نقاب را که خواهر زادهٔ آنحضرت و صبیهٔ میرزا نورالدین محمد بود نامزد
بیرام خان کرده بودند که بعد از فتح هندوستان آن دردانهٔ یکتای فطرت را که با صالت نسب و جلالت حسب از
مخدرات سرادق عصمت و مکنونات معادن عفت ممتاز بود بیرام خان بسپارند و مرهون وقت ماند بود تا درین
که عرصهٔ عالم در زیر رو و مواکب عالی مهبط انوار سعادت خانخانان خاطر بر سرانجام این داعیه گماشته از بندگان حضرت
شاهنشاهی استدعا و استمزاج این شغل نمود حضرت شاهنشاهی چون در لباس بی پروائی درآمده بود و مدار امور
با مستدعای آن التماس بشارت فرموده و آن جد بعلیا و ازواج رومی وا و تمام مستورات سرادق سلطنت
خصوصاً ماهم آنکه درین العقاد سعی نموده بودند بشور رسانیدند این سانحه عقد در نواف در یک هفته صورت گرفت

میرزا نور الدین محمد پسر میرزا علاء الدین محمد است و او پسر خواجه حسن که بخواجه زاده چغانیان شهرت دارد و خواجه [illegible] میر محمد خواجه عطار اند و ایشان بیواسطه پسر خواجه علاء الدین اند که خلیفهٔ اول خواجه نقشبند اند و پوشیده نماند که خواجه زادهٔ چغانیان پیوست اماده سلطان محمود میرزا ابن سلطان ابوسعید میرزا اختصاص داشتند و [illegible] بیگم دختر [illegible] صبیه سوم میرام جان که در عقد سلطان محمود میرزا بود دو دختر او را که از میرزا شده بود بخواجه زاده [illegible] بستند حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی صلاح خاطر نسبتهای مذکور میرزا نور الدین محمد را که آثار اخلاص و حسن عقیدت از پیشانی او دریافته بودند مکرمت فرموده گلبرگ بیگم را که صبیهٔ قدسیهٔ آنحضرت اند انتساب فرمودند و سلیمه سلطان بیگم که به نیک سیرتی و پاک دامنی [illegible] عالی امتیاز دارند از آن قدسیه بظهور آمده و حضرت جهانبانی جنت آشیانی باین مناسبت آن نسبت خیال فرموده سبحان الله چه عالم تقلید است اینکه سلطان محمود را در باب خواجه زادهٔ چغانیان سهوی رفته باشد که با غیر [illegible] نسبت کرده باشد برای چه حضرت فردوس مکانی پیروی آن نموده نسبت میرزا نور الدین محمد کنند و بچه سبب اکنون به تبعیت گذشته‌ها این نسبت صورت بندد

آغاز سال سوم الهی از تاریخ جلوس حضرت شاهنشاهی یعنی سال خورداد از دور اول

الحمد لله که هیکل سال دوم از تاریخ الهی مرصع بجواهر خرمی و خوشدلی آویزهٔ گوش روزگار [illegible] ماه و سال گردید و کوکبهٔ بهار سال سوم الهی بسواطع دولت و اقبال بلندی گرفت و بعد از [illegible] ساعت و بیست و هشت دقیقه از روز جمعه بیستم جمادی الاول سال نهصد و شصت و پنج و در یک سیر [illegible] ظلمت زدای هفت طارم به برج حمل تحویل نمود عالم صورت را چون جهان معنی طراوتی تازه داد و زمین پژمرده را چون آسمان سال خورده عمارتی بی اندازه بخشید دل بستگان عشرت بظهور تشعشع سعادت [illegible] نشاط از سر گرفتند و آرزومندان شوق از نسیم نوروزی روح تازه در قالب امانی و آمال در دمیدند اشعار

ومانع عالم از بوی بهاری	هوا را سوخته عود قماری	زمشک افشانی باد بهاری	عبیر آمیز گشته نافه ناک
زمین از اشک بودن بخور [illegible]	هوا را غالیه سودن [illegible]	بیاورده زمین تاب مهتاب	ز لاله خون چکیده در سمن آب
بیفشانده [illegible] به تعجیل	کشیده در بنا گوش سمن نیل		

پس از فراغ بساط نوروزی به انبساط فتح و فیروزی اشجار سعادت اثمار حدائق الهی یعنی رایات نصرت آیات شاهنشاهی بعزم سایه گستری دار الملک دهلی از قصبهٔ جالندهر در جلوهٔ اقبال آمده شکارکنان و نخچیر افگنان نهضت فرمود چون از دریای ستلج که قصبهٔ لودیانه بر ساحل آن واقع شده عبور موکب عالی اتفاق افتاد دشمن شکار کاردانان کار آگاه خبر آوردند که حاجی خان که اندکی از احوال او سابقاً گذارش یافت با افواج قاهره که بدفع او نامزد شده اند دم مساوات و مسامحت میزند بنا بر آن توجه جهان کشا بران قرار یافت که موکب اقبال تا حصار رفته نظام کار نبرد رفتهای مذکور نماید و اگر جمعی دیگر را برای استظهار

آنجا عزیمت نماید فرستادند خاطر عالم آرای را از این جهت بالکل جمع نموده بنابر اندیشهٔ صواب انتما
جمیع اردوی معلی بسرکردگی ناصر الملک بحصار روانه شد و حضرت شاهنشاهی بجهت احیای آداب
ستوده و ارتقای مدارج سعادت جریده بسهرند متوجه شدند که زیارت حضرت جهانبانی جنت آشیانی
انار الله برهانه فرموده بر موکب دولت سایه گستر شود چه در هنگام شکست امرا و استیلای هیمو جمعی
از بندهای درگاه نعش مقدس را برداشته بسهرند آورده بودند و تا حال آن صندوق قدسی با محفوف
استار جهانبانی ساخته در آنجا بودیعت گذاشته بودند و در اندک زمانی بعد از احراز این سعادت بحصار رفته
رونق افزای اردوی معلی گشتند و بیرام خان خانخانان بر موجب التماس در این عزیمت همراه بود و در بیولا
که رایات اقبال در حصار بود میان ناصر الملک و شیخ گدائی برادر شیخی و تقاری سهم رسید و چون بیرام خان عنایت
احوال بسیاری نمود جانب او گرفت ناصر الملک رنجیده خاطر غبار آلود ساخته مرتکب بیادبی شد و در اندک زمانی
جمعی از نیک اندیشان درمیان آمده صلح دادند و چون طلیعهٔ عساکر نصرت بحاجی خان آمد او هم رسید بی جنگ برهم
متفرق گشته هر کدام بجانبی رفت و حاجی خان بگجرات شتافت و از لشکر منصور محمد قاسم خان نیشاپوری باجمیر شتافته
متکفل انتظام اجمیر شد و سید محمود بارهه و شاه قلی خان محرم و جمعی را بتسخیر جیتارن فرستادند و بهادران
نصرت قرین بمرور تیغ و نیروی شجاعت جمعی کثیر از راجپوتان گردن کش را بتیغ عدم سپری نمودند و آن قلعه را
متصرف شدند و عرصهٔ آنجا و اطراف جانب آن از ارباب بغی و تمرد پاک گشت.

نهضت موکب گیتی کشای شاهنشاهی بدار الملک دهلی و وصول بآن شهر کرامت پیوند

چون خاطر جهان کشای از مهمات آنجا فراغ یافت موکب عالی از راه سامانه متوجه صوب دهلی شد و منزل
بمنزل داد و دهش و عشرت کنان راه سپردند تا بتاریخ پنجم اردیبهشت ماه الهی موافق جمعه بیست و پنجم جمادی الاخری
لوای گیتی آرای سایهٔ وصول و پرتو نزول بر ساحت دار الملک دهلی انداخت بزرگان شهر آداب استقبال
بجا آورده نثار موکب جهان نورد را پیرایهٔ آبروی سعادت خود ساختند انوار نصفت و عدالت لمعات
رأفت و عاطفت شاهنشاهی بر ساحت احوال خواص و عوام تافت و بدستیاری تدبیر اقبال کار سپاهی و
رعیت تازگی انتظام گرفت و ران ولایات جانان با جمیع امرا و ارکان دولت در [illegible] بر در دیوان
شاهنشاهی و دیوان بزرگ مهمات و معاملات مالی و ملکی که در آن بارگاه دولت قرار می یافت
بعرض اقدس شاهنشاهی میرسید و احکام گیتی مطاع میشد بطغرای انفاذ می پیوست و از بدایع وقایع
این سفر خیال بازی پردهٔ نو بلعبی برآورده داستان [illegible] و خانجی علی قلی خان زمان بسپاه بانی پسری بوده بوسیله
آن جوهر بدگوهری او روشن گشت [illegible] و تفصیلش بطریق اجمال آنست که در عهد دولت

حضرت جهانبانی جنت آشیانی شاهم بیگ نام پسر ساربانی بکمال حسن صوری و جمال ظاهری انگشت نما بود
و در سلک قورچیان خاص انتظام داشت و خاطر مآثر آن ساربان پسر بمقتضای مناسبت ذاتی و جبلت فطری
اثر شهوانی پرورده و از طغیان طبیعت شهوانی و غلیان نفس بهیمی را حسن تمام کرده روزگار بسر می برد و بعد از انتقال
آنگه حضرت جهانبانی شاهم بیگ باتفاق خوشحال بیگ که او نیز داخل قورچیان بود در جالندهر بآستان بوس
حضرت شاهنشاهی سرفراز گشته در جمیع قورچیان می بود و درین حال خان زمان از بیدولتی و بیحیائی کسان اشتیاق
اغوای او نموده آن بی جوهر معنی که مغرور حسن بی مدار صورت بود واین آتش مراد و مستویه بخت ناشسته گریخته
بدان درگاه که بازار حسن معنوی گرم است و به برکت حسن معنوی لطف صورت را جامی سیدند ایشان را بر مردم
بی معنی ظاهر آرا را که هیچ تربیت و نگاه نظر التفات شاهنشاهی سر سند و بالجمله آن بیدولت بخیال فاسد از
دولتخانه اقبال گریخته خود را پیش خان زمان رسانید و بازار حسن فروشی گرم ساخت و این کافر نعمت را که بدنیا
دلاوری و دنیاداری جمیع بد نهادی او شده بود و از شورش طبیعت کار برسوائی کشید و چنانچه خباثت او را بسحر
از تیرگی دل عظمت سلطنت و شکوه دولت را منظور نداشته بنا پاک رکان آلوده دامن اسم بزرگی را بر
پادشاهم بیگ کشیدن آن بیدولت تیرگشتی و کورنش و تسلیم بجای آورده و وارفته بی منتهای گوناگون که اندکی گذشته
راه سعادت گذاشته بی راهه او را رفتی و بلای عظیم تر فراهم آمدن خوش آمد گویان نزد او بود که لشکر
کج شان جز بر منفعت خود دستان نیستادی و پیوسته بدین جهت جمیع بدنهادی او را توجه نیک کرده در
افزایش کار خود می بود و بدو درگاه به بدرانی در پایه بلند است و به پستی حیثیت وی و هدو ارباب صحبت از گرود
خوشامد گوئی خانه برانداز باشد ظاهر است که دین و دنیای آن شخص خراب گردد و حال و مآل او بخسران انجامد
چنانکه مصداق این احوال و حالت مآل علیقلیخان ست و چون بی آزرمی و بی حیائی این بخت برگشته بمسامع
اقبال رسید بر تیغ مو غفلت و منشور حکمت فرستاده و نصایح والا الوازم نرمی سحاآورده و حکم عالی شد که درگاه ما
دریای عفو و احسان است آدمی زاد از فرمان برداری آن و سبب مدامان خوشامد گوی که مغلوب سلطان
شهوت و غضب بوده مورد انواع ذمایم میشود و اکنون بر دمی و حقیقت شناسی و عقیدت اخلاص جز
گشته میشود و مرتبه حسات آنکه سرمایه نجات عموم مردم است بدست داشته ارکرد و پشیمان شد دیگر چه حقیقی را
تدارک کرد ناشایسته خودنمای آن ساربان پسر را بدرگاه فرستاد تا کرده ترا ناکرده انگاشته بعواطف شاهنشاهی
سربلند گردانیم و اگر بحرف دمی و مهتر می پذیرای احکام پادشاهی نشوی سزای تو در کنار تو نهاده آمد که باسته
سائر کوته اندیشان رسید گردد و درین اثنا که بدمستی و مرگوهری خان زمان بیشتر از پیشتر بظهور آمدن گرفت رای
جهان آرای اقتضای کرد که جمعی از بهادران نصرت قرین در نردیک وی جاگیر کرده شود تا از افراد و استقلال آنها

سر دهٔ ناموس او دریده هگرد و داران جهت قضیهٔ سید یار السلطان حسین خان جائز جاگیر فرمودند آن مدگه سران قصه از
پس خود اسمعیل خان پسر ابراهیم خان اوزبک که با او قرابت نزدیکی است داده بود مرکاوه سرجماعه شد کلی حرام نمک
موصوف با تبدیل حال او با گربرا سعادت بی بهره میگردید لهذا اسمعیل خان برگشته مذکور را بداد شمار بحت
برجاست سلطان حسن خان، گو نیست گرچه حسن خان نوا اقبال از رو سرور گریخت و او ماده عالی خان بر لشکر
لشکر برسر او. دو سلطان حسن خان همین مردم در سه واقعه آسمان آمد و حوالی سوبان این دولت خاوند اقبال بود
او . و کثرت مخالف فیروزمند می یافت و جمعی کثیر از بدترین مردم بیاکو در حرام نمکی خان داوان سپاه سپاه یکی به
سپد. و تباه مداخ ملائمی کار خویشان نزدیک علی ملیحان از شیعیان نامی زمانه ده دستاویز عدم شایستگی علیحال
مستغنای سرارت الی و در مبادی خود میخواست که آمد دلسلطان حسین خان به برو شود و یکبارگی از مردگار رم آید
در سپاه اول و امد گرد جمعی از هم بوران و ورس اوراد اران اندیشه با درست باز داشته در مدارک و ملائمی حرکات
نا شایسته او اهتمام نمودند و او بر غصه برگشته در چارهٔ کار خود کوشش نمود لیکن چون ولیعهدی است آن
سارمان پسر از خود جدا نکرده از سائر امور بیه ولتی دست بار نمیداشت باطل در اندیشه شاه و لطایف شروع
در با مسامحه نمود و ناصر الملک پیوسته کوشش احوال حسران تا او کردی و در فرستادن لشکر بر سر او ومنصه کردن او
اهتمام نمودی و مرام خان خاطر علی ملیحان نگاه داشته از یکجهتی خود کارهای ناهنجار او را تا کرده می انگاشت
و تا ان درخانه او را نصیحتهای گرانمایه کرده آن تا کوشیده اعمال چون از کردار خود باز نتوانست آمده و در اتحیله او نزد
و سح علی نام نوکری از معتمدان خود را به خانه فرستاد که شاید کاری تواند ساخت و شورش در خانه را علاجی تواند
دران ایام ناصر الملک صاحب اختیار کل بود و مهمات مالی و ملکی برای او مخصوص بود و از صمیم قلب لوازم دولتخواهی
بجا آورده ملاحظه خاطر مرام خان نکرده روزی شرح علی که از مدهوشان مجلس علی ملیحان بود پیش ناصر الملک رفته
سخنانی که از ادارهٔ او بیرون باشد در میان آورد و خاطر دل خوش ناصر الملک بغضب در آمد امر نمود که شرح علی
خوابانند و چوب بدند و از سرح قلعه فرو آمادند و او را بر انداخته در خندق میختی فرستادند میگفت که این مردک اگر نه
مظهر اسم خویش گشتی و مرام خان از معنی لعایت آزرده شد و کینه در دل داشته انتقام او را لوقت دیگر انداخت
و از سوانح دولت افزای که در دار الملک دهلی در این ایام رو نمود ما یار رسیدن مصاحب بیگ پسر خواجه کلان بیگ
که بسعی اخلاص سرشت ناصر الملک نوع آمد و جماعتان از سرار او آسوده شدند و حقیقت این حال بر سبیل اجمال آنست
که مومی بدل باطل او آگنده لغاق بود و سرشته و خست و جهالت آماده چه در زمان حضرت جهانبانی جنت آشیانی
وجه در هنگام طلوع نیر جهان آرای حضرت شاهنشاهی حرکات ناپسندیده او و لطوار آمدی حضرت جنت آشیانی
او را مصاحب نماند نمیفر مودند چنانچه سالها گذارش نامه و در نیوالا سطری از اوقات پریشان او در صحبت شاه ابوالمعالی

ج دوم

گذرانده ورتبه رائی می بود و لختی از اوقات خود را صرف آن ساخته و بقیه بسر برده از مصاحبان مجلس خاصّ آن حضرت گشت

و پسر خود را مقرّب درگاه ساخت و چون پیمانهٔ عمر او به سر رسیدن نزدیک رسیده بود بیماری ساخت تا از آنجا بدهلی آمد در آنجا

بیرام خان او را منتسب ساخته مصحوب معتمدان خود به سرحد روانه ساخت ارقام نگاه بر آمده متوجه پیش بود که کار او ساخته

بعد ازین به هر رفت و باعث مرتبه امرای الملک شد و اهتمام تمام بیرام خان را این بود که در قطعهٔ ...

بیرون اسم قتل و بر دیگری لیکن نجات نوشته انداخته شود و بهانه که از بیرون غیب لظهور آمده بر وی افتد آن را فرسوده

و دانسته کار می سر انجام کرد و چنانکه اندیشه بود تقدیر موافق تدبیر آمد و در ساعت کسان فرستاده او را به مزار رسانیدند و از

وقایع ناشایسته که درین سال بظهور آمد کشته شدن خواجه جلال الدین محمود است و مجمل این سرگذشت آنست

که او پادشاه قلی بود و تواضع فی الجمله مردم نمیکرد و بزرگان دنیا نظر بر رواج کار خود داشته همه را چاپلوسی درگاه

میخواستند بنابراین اکثر مرتبه های این دولت علیا او را دوست نمیداشتند و با این حالت عیب بزرگ و مراح

که بدترین عیب بزرگان تواند بود داشت و با سران سپاه مطائبه میکرد و سحرهای دور از کار در لباس ظرافت

و ظرافت که اوداتان آن را خوش طبعی نام نهاده اند بسر میبرد و هیچ کس نبود که حاشیه از خارستان ظرافت او در پهلو

نداشت درین هنگام که نزدیک به کشتن نواب محمد قلیخان برلاس با و مفوض شد در باب بزم فرصت انداخته هم

خاطر منعم خان را سوی او کرد و اندیشهٔ انتقام در پیشه او را تازه ساخت و هم در هندوستان باعث مزید پژمردگی خاطر

بیرام خان شده او را در کشتن سعی ساختند آن دو دلی و یکدلی کجاست که صلاح دولت صاحب را

منظور داشته باشند که کار آمدی را بجهت اغراض نفسانی خود هدف تیر انتقام نسازند و سود و زیان خود را

از ملاحظه انداخته در برآمد کار ارباب استعداد شوند خواجه چون فسخ عزیمت هندوستان نمودن منعم خان در

هنگام کینه کشی در آمدن او شنود و در اندیشهٔ دراز فرو رفت از روی آمدن هندوستان که غدیور مال در لباس

بی پروائی و بیرام خان در نهایت استیلا هرگاه در زمان حضرت جهانبانی جنت آشیانی بجهت جرمی ناملائم که او را

رسانیده بودند او را فرصت یافته در حمام تنها بدست آورده انواع اهانت رسانید و مغلوب غضب گشته ملاحظه

حضرت جهانبانی نکرد و امروز که حال باینجا رسیده باشد و غدیور مان در لباس بی توجهی چگونه پیش آید و ستم پیشه

تیره درون چه سعایتها که نسازند و شدت منعم خان که برای العین ملحوظ او میگشت بودن کابل و دیدن او را نیکو

قرار میداد و بیوفائی نکوهیده ترین عادت بایستی او بود بخاطرش راه نیافتی که این دولت ابد قرین و تافته بنا است

دیگر بود و منعم خان جمعی از پسران او فرستاده و بعهد و پیمان او را آورده مقید ساخت و بعد از آن باشارت او شتری

در چشم او زدند چون تقدیر نرفته بود در روشنائی چشم اخلاص بین او تباه نشد و پس از چندگاه که او را کور دانسته

دست از و باز داشته بودند نکس دیده بسر گرگی یکی از نگاهبانان راه هندوستان پیش گرفت تا بهر و فضی که با ...

ج دوم

خود را باستانهٔ دولت رسانده بهرام ما گریر کار و تشنیان و بدبختی در پای قدم صاحب ناسد جان آگاه شد
حدی از پیر پسران عریضهٔ بعض او فرستاده و او را نامراد و رنجور داده جلال الدین شوده بدست آورده دگر فرار شده و زندان ساخت
و در فکر اندیشهٔ آن بود که چگونه دفع کند آخر شبی جمعی را از سر آنها فرستاده چون آن دولت خواه را برای عرض شوم
خود ریخت و بر ام جان سر ما لی درست کرده بکشش او فرستاده بود حضرت شاهنشاهی که برای عنایات آن ماثر
فیه مدین صاحب دگر را عنایت توجهی ده و بدامتثال این بعد حرف باطلی فرموده مکافات آن را چون سائر امور را ایزد هستی بخش
جهان آرا بعین فرموده بحو صله که داشتند بر زبان ساور و بد الله تعالی این طرز زد با بر را برای انتظام صورت و معنی دیده اند

توجه حضرت شاهنشاهی بفیل و جنگ انداختن فیلان مست

خاطر دور بین برده گزین حضرت شاهنشاهی که پیوسته در لباس بی توجهی بوده مهمات مالی و ملکی بعا شقان آن
و اگذاشته هر روز مرده ماره در ری احوال دولت ابد پیوند خود اندا ختی و یاد وستان خود آرای را بنا بر طرز
بدیع عیار گرفتی و در آن هنگام که در کابل لطافت آرائی میفرمودند بسواری شتر و جنگ آن متوجه بودندی که در آن جد و
جانداری کلان برار بوده و گاهی برای تسخیر خاطر جهان آرای بسواری اسپ و شکار سگ اشتغال داشتندی
در بولا که ممالک هندوستان بعد و مسمت بخش آنحضرت رونق گرفت بفیل بیشتر توجه میفرمودند که در صورت
درست اندام آن بدیع ست اگر ... ما لی ما تپسه کرده ... بد وما سند ... شکوه ... ساحته
ساخته باشم آن حسن صورت کو و آن رفتار کجا و اگر سرعت ... او را یا د بست ... ستمگین در وقت
در بزم ... آن فربان ... چون گفته آمد در رو و رسیدن و در یافت فراست اگر با اسپ ... کرد ام
یا پای فیل ... باشد هیچ ... که کشتی و کار های شگرف فیل ... بدکه مردانای تکلفات التا
برا ... فصاحت و بلاغت ... در بن کار ... واقع گفته آید کفایت می کند با جرور ... است
... در ارضت ... کاران ... آمور این بدیع سطر عظیم شکل ... کو ... سوار ... ح
... در ... برای شناخت بدایع آن خلقت ... عبرت افزای تحیر بخش شده باشد و با اینهمه خود ... شمد
بدید آمده ای العین لطف و قهر ... و کار ها ... اورا ... خاتم ... شاید که اندکی از بسیار
... که حسرت در دل ... کوتی ... نماید مراکه این شرایط ... دست بداده بعبارت آرای ... را
چرا ... فیلان ... ماهم ... بهتر که ... از عجائب مخلوقات ... بوده
رونق افزای کار خود باشم چون ... حضرت شاهنشاهی ... بدیع هیکل افتاده ... توجه داشته
پرده تاره ... خود ... فرموده ... جهان آرا آغاز جمال جهان آرائی این نگارخانه ... خود
فرموده ... اسباب ... طایفه ... خلق ... گردانید تا این صورت و معنی گشته ... عالم

ج دوم

و پریشان اندیشه بوده بار اندازه خود بیرون نهند چه ماهران این فن و استادان این صنعت تخمین بر درستی آرام خود نتوانند ساخت این پهلوان آلهی با این دلیری و دلاوری بیرون خود نشان داده و بهانگار و ملاحظه باید کرد ارباب معنی خداپرست این عنوان دیده وری و دریافت عجائب این برگزیدهٔ ایزدی شده چه این کارهای که در کالبد گنجد و بپایهٔ تراوی قیاس ظاهرپرستان این اورنگ آرای سلطنت بظهور آمد و آن سوار شدن فیلان سر مست آدم کش فیلبانان رهای مدعوی که اهیش حکران این فن اند و شوران سر و سینه‌اند وار دوات مقدس تر از دیدن گرفت این ستگام گر فیل بدست مدعوی فیل ملس خود را کشته چنانچه خون کرده اسوب شهر گشته باشد این تائید یادشه آلهی در حمایت پردا در آمده چنانچه در میان حسن و صحن خانه خرامد پای عظمت آرای بر دندان فیل نهاده چندان خندان سوار گشته او را سحنگ فیلان مست سر مدعوی می آرد و در عین جنگ اند حش فیلان مست فیلبانان فیل دیگر را طاقت شدید در نظری در آید آن تیر آلهی از آن فیل بر جسته بر آن فیل دیگر سوار می شود این گروه حق پرست را سر مثه روشنی افزای این حالت بدست می افتد چه رسیدن نزدیک این حضرت بیکر حمایت ایزدی میسر نشود و کیفیت سوار شدن آن و بار آمرا به مدخولی داشتن و ماخیل و نگری که مثل او باشد جنگ انداختن از ظهور این عجائب اصحاب ظاهر چون اہل معنی در تمام حلقه بگوشی در آمدن گر بشد بخاطر کسی رسد که فیل را این مسکند و آلت و اسبابی چند تعبیه می نماید استواری میسود در لیمالی در گردن او حلقه بطور که باعث ربط رمست او باشد می بندند و هر یک نگردن شیشته یارا با آن ریسمان اعتماد می بخشد پس چه میگویم سخن همانست که اول گفتم بیان حالات من می آید اگر چه در وقعه نویسی ظاهر بین اند که از درازی نشاه را مقصود یکسو شده به پیامبر و م اما کارشناس معنی گزین دریابد که یک قدم از راه بیرون نهاده اند کم فرصتی یافته می است تا هم از حمایت حمایات ایزدی که ارباب صورت و معنی را از خواب غفلت بیدار ساخته منظری را در تعجب محتی را در حسرت بایات آیام گذشته آورد و طبقه را در آفرین گری داشتن خود و هوش افزای گشت آنست در این هنگام که در دار الملک دهلی مسرت پیرای خاطر اقدس بود فیل سواری فرموده سحنگ انداختن آن اشتغال داشتند روزی بر فیل لکنه نام که منظهر قهرمان جلالی بود در عین بدمستی و بدخوئی و آگاه و دنیا بدولت و اقبال سوار شده بفیلی همتای او جنگ انداخته شد که کار آگهان از حیرت افزود فیل لکنه که آنحضرت بر دوش او بودند غالب آمده حریف را شکست داده مدهوشانه از پی او رسید و ناگهان پای او که ستون عظیم را ماند در گوی تنگ و مغاکی عمیق فرو رفت و دوران عربده و مستی که دخان خشم در دماغ او پیچیده بود و حمله‌های عظیم و حرکت‌های عنیف داشت و در این تا پهلوانی که بر کفل فیل سوار بود چه قاعده است که بر دوش این کوه پیکران یکی از شیردلان کاردان سوار شود و او را بزبان هندی بهوئی گویند باد جنبشهای آسمانی او بپا در ده بر زمین افتاد در این وقت که غریو که از کون و مکان برخاسته بود و دلهای ارباب اخلاص بگداز مرت ذات مقدس نیز از جای خود جدا شده و پای آسمان رسا

ج دوم ۵۷

حضرت برسیمان گردن فیل که بر آن بندی کلاوه خواهند محکم بسته بود آنحضرت بدستی که کمند همت بر فلک می انداخت
بحکم تائید ایزدی و اصابع رحمانی آن بود ریسمان را مضبوط گرفتند و اعتصام بحبل متین حفظ الهی و عروة
وثقای عنایت ایزدی واثق دانسته قوی دل و مطمئن خاطر بودند و دران جوش و خروش که زلزله در زمین و غلغله در زمان
انداخته بود فیل از رعایت قوت و صلابت پای خود دران مغاک می رفت و کوشش های عجیب نموده از
هر طرف پهلو بزمین می رسانید از یک طرف غریو عالمیان و از یکجانب کشتنهای فیل و برآمدن شخص قدسی
آنحضرت درچنین وقت که خاطر روزگار آشفته است جمعی از فراخ حوصله های درست اخلاص تر هوش برجا
آمده آنحضرت را از فیل جدا کرده و دل بریشم بر ده عالم آسوده جان از جای رفته دوران قرار گرفت
جمال آرای در صورت تصویر واسطه ارادت این گزیده خود بظهور می آرد تا درارا دیده های تباه کار را
نگاههای کوتاه دست سازد تا آن حدیث ظاهر باطن بادستاه صورت و معنی بتائید غیبی و الهام ربانی دیده و دانسته
حسن جلوه ... ناتوان بیان خلاف آئین و نورافزای مخلصان ارادت گزین از ...
از عکس لطف ... بظهور رساند ... که آنحضرت خود را از بام آورده فیل با اهتمام خود ...
خود برآورده در شروع درستی بوده آنحضرت ... گشادگی پیشانی و شگفتگی خاطر ... فیل سوار دولت شده
محفوف حفظ و حمایت حضرت عزت ... مستقر سریر خلافت شدند ... جان ... ارشیدن
صورت اسمال که ماههای آرمیده ... عالم قدسی را درکشاکش بی آرامی انداخته بود باسلام ... سریر والا
رسید شکر سلامتی ذات اقدس و دفع عین الکمال ... گرامی ... روزگار افشاندند کروبیان ملا اعلی و
مجلسیان انجمن قدس ... دولت ... تکمیل ... بوسیله ... بزرگ
ایام از ... مشتمل بود ... آگاه ... حضرت شاهنشاهی بدولت
و اقبال بران سوار شده سربلندی تخت سعادت داده اند ... که ... آنرا
با دیگر فیلان از ... حضرت جهانبانی جنت آشیانی ارسال داشته بود و حضرت
جنت آشیانی آن فیل سعادت ... در لاهور بحضرت شاهنشاهی ... بودند چون فیل سواری
آنحضرت تا آن سرحد بود که ... فیلان والا شکوه توانستند سوار شد بران فیل که کمال اعتدال داشت سوار
می شدند و فیلی که در مرتبه اول ... فیلان ... سوار شدند ... نام داشت و آن فیلی بود
که ... حضرت جهانبانی جنت آشیانی التفات فرموده بودند ... که حضرت جهانبانی جنت آشیانی از جلوس
... حضرت شاهنشاهی بران فیل ... سوار بودند اول فیل مستی
که حضرت شاهنشاهی بران سوار شده اند ... نام داشت که حضرت ... جان بخشیده بودند چون ...

حضرت شاهنشاهی از ساحت دلکشای دهلی بسیر قلعهٔ سلیم گڈه که برکنار دریای جون واقع شده میر ... آن فیل
در میانهٔ راه در سایهٔ درختی بسته بودند از بس که جوهر اصالت داشت در عین مستی فیلبان را ضعیف ... دید
گرفته مدهوش اوی نهاد و بندگان حضرت را خوشحوئی آن فیل حق شناس آمده با توجه فرمودند برباد ... فیلی که میلوی او
بسته بودند سوار شده بر گردن او سوار شدند و اول فیل مستی که حضرت شاهنشاهی بر او سوار شدند یا ... فیل
دیگر جنگ انداخته حملهٔ تام داشته و آن در ایام محاصرهٔ قلعهٔ بالکوشت بود و بعد از آن که جنگ در میان آن
دو عفریت پیکر با نبرد کشید و بوته سعدیه شطرنج هر دو را قائم داشته از یکدیگر جدا ساخته اند در آن هنگام
سعادت انتظام عمر گرامی آنحضرت بچهارده سال رسیده بود و بعد این بر دستی آن حضرت در سواری فیلان
مست بجای رسید که بر فیل بد مست که فیلبانان کاه کرد و در سواری آن پشت دست بر زمین عجز می نهاد
آن مؤید منصور بی تحاشا سوار می شد و بجنگ فیلان مست که اکثر بی تکلف از سه بر ... زیاده ...
فیلان مست فیلبان کش مردم ربا می که بکوب تحری و آشوب لشکری ... بعد تا سوار شده جنگ انداخته
باشند ایزد تعالی این تائید یافتهٔ ازلی را در فروغ و دهو ... اور نگ کامرانی کام بخش جهانیان دارد
و از سوانح دولت افزا آنست که خواجه عبد الله پسر خواجه محمد زکریا پسر خواجه دوست ... که جوهر رشید
و رشادت از ناصیهٔ او پیدا بود و با سائر خواجهای بزرگ ... که در قصبهٔ تلوند جاگیر داشتند و میر حسن
ترمذی و فرا ... در کاشغری بر سر راجه کپور چند که در قلعهٔ جمو متحصن شده بود تعیین شده بودند این گروه نیکو
خدمت بآئین شایسته رفته از فرط عقیدت و اخلاص اهتمام تمام نمودند و با عدای دولت قاهره جنگ عظیم
کردند و سایه مردی سعادت سرنوشت همت خداداد فتح بزرگ روی نموده و غنائم فراوان بدست افتاد
و چون جوهر نیکو خدمتی و حق گذاری را اعتبار گرفته آمد

نهضت موکب مقدس شاهنشاهی بدار الخلافه آگره و دیگر سوانح اقبال

چون عرصهٔ دلکشای دار الملک دهلی بیامن نزول اجلال حضرت شاهنشاهی تا مدت شش ماه و ... محل
و راحت بود و مهمات آنجا بروجهی که ملهم دولت تلقین فرمود انتظام یافت رای عالم آرای که پرتو ...
از شعشعهٔ فروغ مهر عالم افروز و نوریست مقتبس از چشمهٔ انوار الهی چنان اقتضا نمود که رایات عالی بعزیمت
دار الخلافه آگره که از رشک آب و هوای آن بغداد از دجله و مصر از نیل در عرق خجلت ست نهضت فرماید
و خاطر دریا نثار به نشستن کشتی و سیر دریای جون توجه فرمود و صاحب اهتمامان مهمات دریا چندین کشتی
در زورق را زیب و رونق دادند و نشیمنهای چوبین بر القاشهای فاخر بیرون و درون گرفتند و بر داشته
بیست و ششم مهر ماه الهی موافق روز یکشنبه بیست و ششم ذیحجه آن تهنشاه دریا دل دریای ... ساحل

بکشتی نشست و مختصر آن قدر دریای محیط احتشام شدند و دیگر امرای عالی قدر و مقربان سریر والا و سایر بزرگان دولت
که سامان سفر دریا کرده بودند بآیینی که کارسازان دوار اجرام توانند بود کشتی نشستند گویا دریا را آیین بسته بودند یا لاله
و نسرین از آب سر بر زده بود و شهر از آن صبح و عشرت روی عزیمت بدار الخلافت آگره آورده کشتی‌ها را
دریای شناسند و دران راه دلکشا روی انبساط بشکار ماهی و مرغابی آوردند و مجلس عالی که جدا دریای میمنت
از جواهر معالی لبالب و کشتی باده موج خیز بذل و عطا بود تا آنکه هفتم آبان ماه الهی موافق یک شنبه
هفتم محرم سال هزار و شصت و شش رایات صبح تاثیر شاهنشاهی از مطلع آفاق شهر آگره طلوع
نمود و آن مصر جامع دولت و سعادت را مرکز دائره تخت و مطلع نیر بخت ساخت و حضرت شاهنشاهی
ارک شهر را که مادل گذشته اشتهار داشته بنزول خاص پایهٔ آسمانی بخشیدند و بزرگان دولت و سایر ارکان
سعادت را جا بخشیدند نزول تقسیم یافت اقبال دران ساحت راحت منزل گرفت و سعادت دران محل زمین
طرح اقامت انداخت در اندک فرصتی به برکات قدوم عالی این شهر دولت اساس گلگونهٔ رخسار هفت اقلیم شد
شهری در گرمی و سردی معتدل آب و هوایش بالطبعت سازگار نزهتش با شمار و هوا که خراسان عراق
دریای جون که ... از میانهٔ شهر روان ... ملازمان عالیه اقبال
دلکشای و ساتین دلکش ترتیب داده که با اسکیف دریا مدد کمال نزاکت و جلالت تازگی از الخلافت
و مرکز السلطنت شده کواکب مسعود مطرات سعادت طالع مسعود حضرت شاهنشاهی با طراوت و ظهور
تأثیرات موجب اقتضای آن لازم هر لیکه فتوحات متعدده بر ... یکسان محررات مقصود شد ترتیب و ترتیب
هر کدام از آنها صورتی که لعاق یافته لامحاله بسامان وقت صورت گرفتنی است و هر امید که بوساطت سعی و کدیالی
واسطهٔ جد و جهد موجود و حصول گشته باسلوب مقرر بحصول پیوستنی و از این قبیل است سانحهٔ دولت انتها که بعد از آمدن
رایات جلال بدار الخلافت آگره روی ظهور یافت و فتح قلعه گوالیار با آسانی روی داد و شرح آن بر سبیل اجمال
آنکه پیشتر ازین گذارش یافته که این قلعه را صاحبان و فوجی از بهادران نصرت قرین رفته محاصره کرده بودند
لیکن چون آن قلعه متین که در استواری و محکمی کارنامه ایست از فرمانروایان زمان پیشین و از ابنیت بدیع از
کار آگهان قدیم گرفتن آن بروی بازوی صورت بسته بود چون نوبت اقبال بدو رادرد دلی حسن حیلو صاحب
اقبال کار بسته آن گشاید با وجود سعی بسیار ران جماعت کشایش کاری از پیش نرفته بود در ین ولا که دار الخلافت آگره مستقر
رایات صبح آیات گشت حسن علی خان و معصوم علی سلطان و جمعی کثیر را بکومک قیاخان تعیین فرمودند سهل خان
و آداب قلعه داری دقیقه نامرعی نگذاشت جمعی از راه بسامان دولت سعدی که با وسعت حوصلهٔ خیرخواهی و اشتهار
نصایح ارجمند در میان آورده که هر چند قلعه محکم و اسباب قلعه داری مهیاست با تائید الهی و اقبال آسمانی

چه کار کرده آید خصوصاً وقتیکه بپای سماند و باشد که پشت گرمی آن کاری نوا مدکرد و دستهای نوال بود

وچون سخن بغایت درست بود و پایهٔ راستی بلند داشت نصیحت پذیر گشت و در بهمن ماه الٰهی موافق ربیع الآخر

حاجی محمد خان سیستانی بموجب التماس قلعه نشینان رفته خاطر تفرقه یافته او را استمال ساخته بملازمت حضرت

شاهنشاهی آورد و آن سعادت منش کلید قلعه را با اولیای دولت سپردن مفتاح الابواب مقاصد خود دانست

و آن حصن حصین در تصرف مجاهدان اقبال در آمد آنحضرت او را به تفقدات گرامی امتیاز بخشیده با نعام و خلعت

و جاگیر سرفراز گردانیدند و انحق بالهامی و عدهٔ الطاف چندین کار بزرگ را سامان پدید آمد و براستی و درستی

آن معدن بزرگی عموم خلائق را عقیده دیگر پدید شد و سرگردانانِ بادیه حیرت را استفادهٔ تازه بهم رسید

و بر همگنان متیقن شد که هرچه درین کارگاه عالم پناه قرار یابد بی شائبه فتور و عائق الغیر سمت ظهور خواهد یافت و هیچ

حوصله کوته اندیشی را راه مدکرداری نخواهد بود وحشیان بیابان ناخلفیت ایشت قوی شده بواهمه

به نزهت سرای سوانست کرد که درگاه هیت جنس و غیر جنس را در برکشیدن و برگزیدن منظور نمیدارد هرکه پیمان درست با دلی

اخلاص گزین و خاطر تمکن شناس و باطنی معامله دان قدر تربیت داند از گزارش قهرمان سیاست نجات یافته

بنوازش خسروانی استظهاری یابد و از مآثر اقبال روزافزون که درین سال فرخنده فال سانح شد کارزار نمودن

کمال خان گکر و ظفر یافتن اوست شرح این داستان بهجت مشحون آنکه درین هنگام که دار الخلافت آگره مخیم سرادق

سلطنت بود بمسامع علیه رسید که قومی از افغانان که آنرا میانه گویند در حدود سرونج که در صوبهٔ مالوه است داخلست سر

بفساد و فتنه برداشته آهنگ آشوب و شورش دارند آنحضرت کمال خان گکر را که آثار جرأت و شجاعت از پیشانی

احوال او پیدا بود ولیاقت این خدمت داشت باین کار فرستاده عیار سعادت او را گرفتند او بجمعیتی لائق رفته

بر آن مردارها تمود و مظفر و منصور باستلام عتبهٔ علیه مشرف شد و باصناف عاطفت خسروانی خلعت امتیاز یافت و قصبهٔ

فتحپور هنسوه و بعضی محال دیگر بجاگیر او مکرمت شد و از سوانح آنست که ادهم خان و جمعی را بر سر هتکانت فرستادند

و شرح این اجمال آنست که هتکانت در نزدیکی دار الخلافت آگره از مستحکم ترجای هست و زمینداران آنجا از بهادری

بجدرو ریه و غیر آن بسیاری و مردانگی امتیاز دارند و همواره با سلاطین هند سرکشی کردندی بیرام خان چون ایشان

از ادهم خان متوهم بود اندیشید که آن محال بجاگیر او مقرر شود تا بهانه و سیله از درخانه دور گردد و هم متمردان آن نواحی

سزا یابند و بیک خیال دو کار شکرف تبقدیم آید بنابران اندیشه آن را بجاگیر او مقرر داشته رخصت داد و بهادر

و خان جهان و سید محمود بارهه و شاه قلیخان محرم و صادق خان و اسمعیل قلیخان و خرم خان و امیر خان و جمعی از

بهادران را درین لشکر نوشتند و بتائید الٰهی آن ملک بعمل در آمد و ارباب تمرد سزای لائق یافتند و از وقایع آنکه

شاه محمد قلاتی که حکومت قندهار از جانب بیرام خان باو مفوض بود آمده بسعادت آستان بوس سربلندی یافت

سابقاً قلم وقائع‌نگار گذارش یافت که چون بهادرخان برادرخان زمان را شاه محمد قلاتی به ایلچی‌گری نزد والی
ایران و لشکر آوردن سکوت ساخت بزمان خود به ایستادهای آن حاکم ایران برادرزادهٔ خود را سلطان حسین میرزا
پسر بهرام میرزا و حسین بیگ ایشیک آغاسی علی استاجلو لله میرزا و ولی خلیفه شاملو را بگرفتن قندهار تعین کرد و شاه محمد
به پشت‌گرمی اقبال شاهنشاهی لوازم قلعه‌داری اهتمام نمود و محاصرهٔ قلعه امتداد کشید تا آنکه [illegible]
از بهادران رستم‌آئین برآمده بر مورچل ولی خلیفه شاملو ریختند و او را [illegible] ساخته جمعی کثیر را کشتند [illegible]
سلطان حسین میرزا کار را ساخته از پای قلعه برخاست حاکم ایران برآشفته میرزای مذکور و علی سلطان حاکم [illegible]
و ولی خلیفه شاملو را با جمعی کثیر فرستاد تا بر نوعی که باشد قلعهٔ قندهار را در تصرف درآرند علی سلطان که لاف [illegible]
زده بود آمده [illegible] در گرد قلعه کرده به ضرب بندوق مسافر ملک عدم گشت و تفرقه در لشکر ایران
افتاد هر چند کومک ظاهری از حضور نرسید آثار زمان زمان تائید ایزدی دستگیری میکرد و چنین لشکر را
برهم زد و سلطان حسین میرزا را که روی بازگشتن [illegible] نبود به هر حال سراسیمه درگرد قلعه نشسته
روزگار میگذرانید درین میان شاه محمد قلاتی عرضه‌داشتی به درگاه معلی فرستاده ایستادگان پایهٔ سریر والا را
از حقیقت کار آگاه ساخت یرلیغ مطاع در جواب او صادر شد که حضرت جهانبانی جنت‌آشیانی میفرمودند
که چون فتح هندوستان فرمائیم قندهار را به شاه طهماسپ خواهیم داد [illegible] واقع نشده است که [illegible] مردم جنگ کرده
و کار تا باین حد رسانیده مناسب آنست که قلعه را بکسان شاه سپرده و عذر خواسته متوجه ملازمت گردد
بنا بر مروت و مردمی [illegible] نگاهداشت نسبت [illegible]
بنا بر حکم عالی شاه‌الیه قندهار را به سلطان حسین میرزا سپرده متوجه درگاه عالم‌پناه شد و درین سال استسعاد
ملازمت یافت و مشمول عواطف شاهنشاهی آمد از بدائع سوانح [illegible] جوگی شدن شاه قلیخان
محرم است چه قبول خان نام پسری [illegible] باوی می‌بود و او علاقهٔ خاطری باو داشت حضرت
شاهنشاهی چون این طرز را از امرای ملازمان خود و از هیچکس نمی‌پسندند هر چند که [illegible]
ناجنسی چند است که اهل [illegible] رای جهان‌آرای مطلقاً [illegible] امتثال این امور نمی‌فرمایند آن
[illegible] از این کار باز نیامد آن پسر را از وی جدا فرموده [illegible] سپردند شاه قلیخان از [illegible]
تنگی حوصلهٔ خود را داده [illegible] لباس جوگیان پوشیده گوشه گرفت [illegible]
[illegible] گشت و در تدارک و تلافی سعی کردند متوجه شاهنشاهی بحال خود آمده [illegible] گشت [illegible]
دیگران شدند از عجائب [illegible] این زمان عشرت‌افزا آنست که [illegible]
[illegible] دارالخلافت آگره است [illegible] آهو بره [illegible] گرفته

ج دوم ۶۱

تا در آن آهو بره از مهر و محبت فطری بیتابانه خود را آن دشمن قوی روحیته که غرور صید افگنی در سر داشته می خرید
بسمه آن ماده آهو ظاهر و توجه عاطفت سرشت شاهنشاهی آن چیته بحال تباه بخاک مذلت افتاد و آن
از چنگال هلاکت نجات یافته بهمراهی مادر بصحرا نورد گشت اگرچه خاطر اقدس پرده آرائی میخواست اما حکمت الهی
در اظهار جمال جهان آرای حضرت بود و درین ایام دولت افزای حضرت شاهنشاهی در ردای خلافت اگرچه جلوه
در لباس بی توجهی بود و عیار اهل روزگار میگرفتند و پیوسته بشکار چیته و آهو و جنگ فیل و سائر اشتغال صوری پرده
ظاهربینان آرا اساس بی پروائی داده و بیوستند و در پس آن نقاب جمال جهان آرا شناسند اشتغال میفرمودند
و ایزد بیچون روز بروز بتدریج شائسته تر اقبال آن برگزیده خود را بر آسمان ظهور لامع تر میساخت و آنچه آنحضرت
آنرا نقاب جمال خود اندیشیده بودند جمال گرامی ادراج آرای اسباب ظهور جمال ساخته روز بروز عظمت آن
خدیو زمان روز افزایش داشت و هموار شکوه و سطوت پادشاهی بی دور باش صوری پرده کشا بود و شرح خصوصیات
و جزئیات این امور را دفاتر و اسفار متکفل نتوانند شد درین ذره خاک نشین ابو الفضل که براه استعجال افتاده محلات وقائع
این خدیو زمان را قطعه قطعه و رقعه رقعه از کارآگهان پرسیده فراهم می آرد و نشتری در تعجب سخن طرازان کاردان
این دولت ابد قرین فرو می رود که اگر خداوند جهان در نقاب بوده برای تعلیم جمهور انام شرح جلائل احوال
و جزئیات سوانح خود را می نویساند این کاردانان قدرشناس را چه غفلت روی داده بود که سوانح قدسیه این دولت
خداداد را باهتمامی لائق فراهم نیاورده اند و مع هذا این شوریده خاطر را که سر و برگ ثنا و طاعت ندارم مامور الامر
احکام پادشاهی بوده خدمت گذاری راقی وضع منتی عبادت شایسته خود دانسته در مهمات مختلف الاوضاع
بسر می برم کجا فرصت و کو وقت که به تفصیل آن پردازم آری اگر ایزد عمری شائسته در ملازمت آنحضرت کرامت فرماید
شرح بدایع احوال گرامی پادشاه صورت و معنی خود را به التفصیل ادا کرده و درین لباس پرستاری ایزد خود با تمام و التکمیل
با آنکه فرمانروای زمان در نقاب بی توجهی بسر می بردند روز بروز از اقطار عالم اهل فطرت و ارباب استعداد از سائر
اخلاص گزین و بهادران عقیدت کیش و دانایان والا دانش و سائر صنعت گران هنرآفرین گروه گروه آمده بمقاصد خود
میرسیدند و درگاه پادشاهی ظل درگاه الهی شده هر طائفه بیش از آرزوی خود کامیاب صورت و معنی گشته بمیمنت
اقبال می شدند و باغستان دلهای جهانیان رنگارنگ شکفته خرمی و شادمانی گشته در افزایش بود

آغاز سال چهارم الهی از جلوس اقدس شاهنشاهی یعنی سال تیر از دوره اول

شکر فیاض بیهمال و منعم بی اهمال که سال سوم از تاریخ الهی بفرخی و خجستگی سپری شد و نوبت باغاز سال چهارم
رسید روز یکشنبه دوم جمادی الآخر نهصد و شصت و شش نور اکبر نیّر اعظم به بیت الشرف پرتو سعادت انداخت
عالم صورت چون ملک و معنی بشارت تجدید ابواب انبساط بر روی اهل روزگار گشاده شد اسباب انبساط

در چشم جهانیان جلوه داده آمد کوکبهٔ سلطان بهار جهانبان عالمگیر شد طنطنهٔ کوس گل گوش زمین و زمان
بار کرد و نسیم نوروزی روح بخشای نباتات و قوالب خاکیان در دمید فصل ربیع روایح و فوایح معطر بر روی افلاکیان
تحفه فرستاد نسیم بهاری نونهالان چمن را جلوهٔ رنگ و خرام بدر آموخت هوای عالم افسردگان خاک را اهتزاز
انس و اهتزاز آب بخشید بسط بساط عبیر العرش اطلس و اکسون فی باریو و سبزه و گل بدل شد گلوی سرهان چمن
پری آسیس نفس ورود گردت مشار بعادل گوسال هو سبقار داد و لاله بر مسمار طوطی و سبزه بردم طاوس خنده
بسته سرمیش در چشم نظارگیان کشید یکی در تماشای قدرت دیده باز باد شگوفه و سنبل پرده گشای اسرار
سعیدی و سیاهی شد بد شقایق و یاسمن نکته گر از حقایق گوی و آگهی گشت شد اشعار

بهار از فردوس جهان آمده
شد مشکبو عنبر در ... ریو شب
نوا بر سر سرو میر ... سم
بهر شاخ مرغ ... ساخته
نشسته در آرایش روزگار

ز رضوان یکی سلام آمده
خو نعو مسکن ... بار وی ...
مراسه همی کرد بر گل نسیم
بهر نغمه کامش ... پرداخته
فرو ده بهار دگر بهار

شده جلوه‌گر بار بیمار ملح
وی کرده پیش گل ... حموس
سحر چشمهٔ مستار لطائف گسر
عزل خوانی بلبل صبح خیز

ح آراسته هر یکی چون چراغ
همی کرده هر دم ... لیاس
جو مته ... لسطح حریر
تماشای ... گان کرده تر

در این سال خجسته حال که عنوان صحیفهٔ اقبال است
همت جهان‌گشای اقتضای آن فرمود که لشکر ... سابق ... بعض فرموده لکنو و محال متعلقهٔ علی قلی خان را
از کرده اورا عملت اگاه ساخته شود و اگر پرویز سعادت ... های اخلاص ... سلوک پیش گیرد و محل معتقد
مقصد پروانه سازد و آن ساربان بیسیرا که سرمایهٔ نحوت و ... است بدرگاه ... یار مشت خود آواره ساز دو
مشاوره و مطالعت ... عالم و عالمیان را سرمایه ... خود گردانید هر آنکه مشمول عواطف ... شاهی
شود ... اقبال این دودمان عالی خوشنود و آسوده و رفته باد ... که هنوز از ... محالف در دماغ فاسد خود
ارند ... مدرای خود جا شده اکنون در ... صورت هم ... ساینه سایل ... مسطور شده و هم نواله خیر بهای ادرا
در یک ... گدرانده ... دوکوک داده و شده حکم عالی ... که افواج قاهره ... های خود ... شده ...
و سامان خود ... و معاون علی قلی خان باشد و اگر آن ... ... اقدرایی عنایت ... سرادات
و وقع ... سرمایهٔ اسباب نظام جهان ... عبادت جهان آرین ... آراسته شده ... قیاماخان ...
سلطان حسن خان جلایر و محمد خان جلایر و شاهم خان جلایر و حاجی محمد خان سیستانی و حلیمه خان و کمال خان ...
از سهادران اخلاص ... را حسب ... فرمودند ... مطالع ... رسید که لکنو و سایر محال ...
سپرده ... عبدالله خان ... که سرکار ... مشهور ... سر ... گر در آمده
سرمنک ... و لوا رسم دولتخواهی ... رسانده چون ... علی قلی خان یکبارگی

ج دوم ٦٣

در بیعت دولت بود. بدری چند. مگر بایستی که پرده از کار او بر داشته شود سخن مختصر آنکه چون محمد زمان میرزا و سایر لشکر فیروزی اثر

سپرده خود کمر همت به تسخیر جونپور و ولایت پتنه بست و ابراهیم که میتی ایشان در آن هنگام که مسار به جانب پرورت

و هیمو نالو دستاد و حرکت المذبوحی نموده و در جونپوری بود دستا (علی قلی خان) پالیه بی جنگ از جونپور گریخت و ملک و سیع به یمن

اقبال بی همتا به ید است و در آمد و او را در آن حدود و مسارات محاربات روی داد. کار بکه بصورت شایستگی از لطمه

آمد آنکه شاهم (بیگ) را از پیش خود را مد اگر این کار را به میم خاطر می بود. ما بایستی بدرگاه معلی می فرستاد باری سهر خویه او دل

سرمایه فسا و (آن) را از خود جدا ساخت و اظهار دولتخواهی نموده عرائض و پیشکش بدرگاه معلی فرستاد و از سوانح هدایت

اتحاد که راهنمای سرگردانان بادیه ادبار تواند بود و در بن سال الطاف را گسسته شدن ساربان پسر (است) مذکور راست

چون ایزد جهان آفرین تکفل نظام سلطنت این خدیو آفاق است هر چند که مسند آرای خلافت خود در پرده

بی توجهی بسر می برد کار فرمایان ابداع در کار خود بوده محالسان دولت ابد قرین را یکیک بمغاک هلاک نمرده

هر کسی را به رنگی خاص سزا اسیدند گاه اولیای دولت را قوت و اقبال می بخشند و این گروه عالی شکوه را از ایشان

آن سیگر دانند چنانچه از فتح هیمو و تسخیر قلعه مانکوت و غیر آن معلوم میشود و گاه اعدا را خجلت زده و بسزای اعمال ایشان

میرسانند چنانچه ارجابت کشتن میرزا سلیمان معلوم میشود و گاه در محالسان تیره رای مخالفت و منازعت می

اندازند تا یکدیگر را قصد کرده به فنا خانه ادبار میرسانند چنانچه قضیه این ساربان پسر است و تسبیل فرو رفتن او

بمغاک نیستی که مهین (حقیقت) مصوبه بساط اقبال تواند بود آنست که چون علی قلی خان صورت (اطاعت) اظهار نمود و تلبیس را

از پیش خود روزی چند دور داشت آن (حقیقت) شغله تهی میان پریشان سر پیوسته در آن نواحی به (...) میگذرانید تا آنکه

روزی بقصبه سرپور رفت که در عالمگیر عبدالرحمن بیگ پسر مؤید بیگ دلدی که در سلک مقربان حضرت جهانبانی

جنت آشیانی انتظام داشت این ساربان پسر آغاز دشمنی با عبدالرحمن مذکور علاقه معشوقی داشت پرده

کر حیائی ماوراء النهر به شوری و نه گداری و نه مهری و نه محابتی راه بی حیائی و بی آزرمی سپرده با هم نرد دوستی با

این بیت بیگانه او آمده و یاد آرام جان کرده خواست که آرام جان را باز گرداند و دیگر دو دفعه آرام جان (...)

که او از تولیان بود و علی قلی خان شوقی تمام که سرچشمه این طغیان شهوت است آن توجه کرد را که هم آغوش (...)

کس بود و دل بر بوده گردی را بی را با او پیوسته عقل بست و در سلک بیان خود انتظام داد و از بی باکی و بی آزرمی (...)

مجلس خاص خود که با شاهم بیگ داشتی در بزم شراب آن (...) را بر جانب ساختی تا گویندگی و نغمه سرائی کردی سرمایه

فساد و افساد گشتی تا آنکه رفته رفته شاهم بیگ را با او تعلق خاطری بکمال رسید اما بتبولی بهم رسید و چون

علی قلی خان مغلوب هوا و هوس بود لوکرانه با او سلوک کردی با آنکه ولایت وسیع خود را به حصه تحسین کرد و یک

در بابت خود صرف کردی و دو حصه به آن روستا پسر واگذاشته بخدمت نمودی نهی آن سلیمه دست (...)

خود را در سامان آورد علی قلی خان بی حمیت آن روز نکاحی خود را ملوث بخشید شاهم بیگ مدتی تهوب رای بوده دل در

گفتار وی بستی و تحیر دی از فاحته طبع بی آرزم را که برلی بر دانسته بود و نهیکه خود گرفته بود عبدالرحمن بیگ نسیب

داو آزار از خود ساخته در پرده ستر و احتمات سداشت در سولا که شاهم بیگ مهمان او شد در عین مستی و بیهوشی

یاد آرام جان بوده اظهار بی آرامی بوده قیاس حال عبدالرحمن را از حال علی قلی خان بوده توقع آن داشت که از حلم

او بار دهد عبدالرحمن بیگ بواسطه حمیتی که در نهاد او بود ایمعنی سرباز زده در مقام امتناع آمد شاهم بیگ که او

بدرنگی او را آشفته دماغ داشت و تحکم و سرکشی معتاد او بود در غضب آمد و حقوق آشنائی و دوستی یکبارگی

فراموش کرده از اطوار ساعی آن رهوا و هوس باشد همین قدر سات دار و القصه شاهم بیگ در شورش در آمده

عبدالرحمن بیگ را بر بست و لولی را از خانه او بر آورده در باغی که بر یک سمت خانه او بود برده مجلس نشاط را لیمه

گرم کرد در این اثنا مؤید بیگ برادر عبدالرحمن بیگ ازین سرگذشت آگاهی یافت مسلح شده در باغی که آن

مشعله بدست بود رسید مردم او در مقام مدافعه شدند و با هم جنگ در پیوست ناگاه در آن زد و گیر شده و بدل

پری آن مشعله جون گرمتر رسید و مرغ روحش از قفس تنگ سمالی خلاص شد عبدالرحمن بیگ از بند نجات یافته

و دیگر برادر را بسعی آل تمام خود را بدرگاه گیتی پناه رسانید و این کار شایسته را که بیعت با انفعال او بظهور آمد

سوال مدتی لائق تقریرت و همین قدر که او سبب ایمعنی شده است بوارس یافته میان امثال و اقران

ممتاز گشت و علی قلیخان از شنیدن این واقعه گریبان شکیبائی چاک زد و خاک حسرت بر فرق سوگواری ریخت

و بی اختیار تعاقب عبدالرحمن بیگ بوده با کنار دریای گنگ آمد چون ظاهر شد که او تیز تر گذشته است

ناامید برگشت لاشه آن نابکار پسر را سوخته برده در کنار آب گوال آب دفن کرده بر سر آن او عمارت عالی

اساس بنا ساخت در همان ایام اخلاص سید حسین در نشست از حرکات بزرگ کرده آلتی و آنگاه چنین

فرمایش که مالیان تمام صورت و سعی در فرمان مدیری او نگاه داشت آهنگ سرکشی نماید و دم مخالفت

بدست خود دستی بلاک سینه خود زد و اشد و سمان که و ازنا بحاری او برای دفع او کامیست تا وقوع این سرمایه مرید

آگاهی بخت بیداران سعادت خوی شود خانه از احوال سعادت اشتمال این بدیع جهان بظهور می رساند

و در جای خود اندکی از بسیار گفته می آید و از سوانح بهجت اثنا که درین سال بهمت ظهور یافت که بعد اساس

از هم جان بود و شرح آن بر سبیل اجمال آنست که عاطفت شاهنشاهی که شامل حال حقیقت قابل بود ایمعنی

بود متوجه که جدائی از هم جان که پسر محرم باهم انکه است شده تبعیض و ماثل و حرمات خان فقلانی که از قدیم برو

سیراب بدل نه نمود ساختند دراندک فرصتی لوازم این جنس را در خور عاطفت خود بظهور آورده نامی حصه این

انتقاء و الا دستور و اوج بهجت علیای شاهنشاهی که در اظهار مکرمت و امراز مرحمت تعریف علمت

مقید ساختن بیرام خان ناصر الملک پیر محمد خان را

و همچنین حشن دلکش را و اسبابهٔ هنراران مسکارم گردانیده

چون سرای دنیا عبرت بخش دیده وران دور بین ست هرچه بظهور آید جز اندران حکمت و مصلحت دران ودیعت نهاده دست قدرت است دیده باید که بیند و در دار العدالت داور حقیقی در یار سوسے پیشه و شر هیچ دولتی سپری نمی شود و هیچکس را از آسمان عزت بزمین مذلت نمی آرند ما دام که او خوی نیک خود را گذاشته سالک راه انحراف نمیگردد لهذا درین هنگام که بیرام خان را بپایهٔ دولت نزدیک بدرجهٔ نهایت رسیده بود فتوری در خوی او رفت تا آنکه بوسیلهٔ فتنه اندوزان ناتوان بین و حسد پیشه های بی سعادت که در معنی با قضا دلتنگ و با خدا در جنگ اند و از کوته خردی بشادی دیگران اندوهگین میشوند و بغمگینی و اندوه دیگر شادمانی میکنند خاطر بیرام خان از پیر محمد متنفر شد و او از فرط عقیدت و اخلاص در مراسم دولتخواهی و کارگشائی بوده سرانجام مهمات مالی و ملکی نمودی و استغنا در درستی و دوستی خود داشته بی چین پیشانی دل و بی گره ابروی عنصری خدمت گذاردی و چون ناگزیر اینچنین کسی پیوسته مرجع خواص و عوام و محل ازدحام طوائف عالمیان میباشد از معنی دل بی حوصله های حسد آلود خون میگردد و از تیره رائی مصدر اقتدار و مهتان گستکار شکلی می نمایند خاطر بزرگان بواسطهٔ افزونی مشغله و عدم فرصت تشخیص بگفتگوی مگس طبیعتان ریمه‌خوار پیر محمد خان نیز ملاذ و معاد جهانیان شد و حسد پیشه ها باغوای در جوش آمده در سخن سازی و فتنه اندوزی به اهتمام بستند بیرام خان که روز انحطاط او نزدیک بود سررشتهٔ تدبیر که سرمایهٔ آدمی همان تواند بود از دست خود را بدست اهل حسد سپرده از کارهای بلند عالی همتانه او در توهم شد و بی امری که مستوجب سزا باشد باغوای حسد پیشه های ناتوان بین بحرف و حکایات نادرستان غرض گو مخلص را اعتبار داده خود را از پای انداخت و تقریب اقدام برین امر چه آنکه دران هنگام ناصر الملک روزی چند بیمار شد و خان خانان بعیادت او رفت غلام ترک که دربان او بود از روی نا آشنائی گفت خبر کنم خانسامان از معنی متغیر شد و ملا پیر محمد ازین واقعه واقف شد از خانه بیرون آمده و بهزاران تواضع و خجالت در مقام عذر خواهی ایستاد و با وجود آنکه خانسامان که در درون خانه درآمد بهمراهان او بدرون کمتر توانستند رفت خانسامان مالی بود و چنین درآمد و بیرون آمد و در فکر ناصر الملک شد و عرض گویان با قوانین واقعهٔ طلب فرصت یافته سخنان گفتند و عمدهٔ آنها شیخ گدائی بود و بعد از دو سه روز خواجه امین الدین محمود و میر عبدالله بخشی و خواجه محمد حسین بخشی را با چندی از ملازمان نزد ناصر الملک فرستاده پیغام داد که تو کیفیت حال طالب علمی و فقر داشتی که در قندهار رسیدی چون در آداب اخلاص خود را صادق ظاهر می ساختی و همواره خدمات پسندیده بظهور می آوردی ترا بمراتب و مناصب بزرگ سربلند گردانیده از پایهٔ ملائی بمعارج سپهسالاری آوردیم و چون تنگ حوصله

بود سے از سنگ تیزابی سنگسار حوادث فتنی و ملاحظه داریم که تا مقاصد عظیمه میسر شد که علاج آن
به دشواری توان نمود بهتر است که چندگاهی پای در گلیم نامرادی کشیده در گوشه نشینی و گمنامی و دیگر
جاه و جلال مواد تکبر و ترفع خود را بسیاری به اصلاح مزاج خود که هم صلاح دولت ست و هم مصلحت روزگار
بپردازی تا بعد ازین هرچه رای صلحت اقتضای آن درباره تو قرار یابد بران عمل نموده شود پیر محمد خان بمجرد
شنیدن این بشارت چون آزاده مرده بود دلکشاده پیشانی اسباب امارت سپرد و شکستگی خاطر ابرو اختیار نمود
و بعد از چند روزی بسعی بداندیشان رای بیرام خان بران قرار گرفت که او را مقید ساخته بقلعه فرستند درین
اندیشه جمعی را همراه ساخته بلازار قلعه بیانه فرستاد و او را اسحاق بوسیله مردم متوسط الاحوال در تزارت و حیرت
سفر حجاز دا حاصل کرده متوجه گجرات شد چون مشار الیه براه بیور آمد فتح خان بلوچ او را چندگاهی نگاه داشته
و در احترام او میکوشید درین اثنا نوشته میر اشرف الدین حسین و قاسم خان رسید که هرجا که رسیده باشد نوبت
د استظهار ساخته قلعه برند مشار الیه از آنجا معاودت نموده بنواحی رنتهنبور رسیده آمده اقامت گزید و آن شکی را
مضبوط ساخت چون این معنی معلوم بیرام خان شد شاه قلیخان محرم و حرم خان و جمعی را فرستاد که او را دستگیر کرده
چون این فوج نزدیک رسید در میان ایشان در آن طرفین لقدری جنگی در پیوست و چون شب در آمد مولانا محمد
با معدودی بدر رفت و اسباب و اشیای او بدست این فرستادها در آمد القصه بیرام خان بواسطه آن که
خود و اغوای حسد پیشه های کوته اندیش رحیم مخلص کاروانی را از میان بر کناره ساخت و بدست خود
تیشه بر پای اقبال خود در زد و حضرت شاهنشاهی چون کار و بار و دار و گیر خانه سلطنت به بیرام خان سپرده
خلوت سرای خاطر مقدس شکار جهانبانی میگزیند سوخ این جمعه که بعضی اغراض فاسده بود و نالیسندیده گاها
آرایم ایزد کارساز گمراشتند و باوجودی خرد و فراوانی حوصله هیچ ظاهر نفرموده نظارگی تماشاگاه عالم بوده
و بعد از پیر محمد خان منصب وکالت بر اسحاق بحاجی محمد خان سیستانی که از نوکران قدیم او بود تفویض یافت
اگرچه این اسم بر او اطلاق شد اما شیخ گدائی که بصدارت امتیاز داشت وکیل معنوی بود و جمیع مهمات مالی و ملکی را
بیرام خان باستصواب او میکرد و هم امسال دو مرد افگن دیار احای رفته به احوال مساکین و ضعفا می پرداخت
و تکبر کسا و افگن قدیم دولتا لست ما بود و لیان حیه رسید پیش گرفته اسباب نکال خود در پی خود سر انجام نمود
نامدک فرصتی آثار آن بظهور رسید چنانچه بکاشته قلم وقایع رقم خواهد شد از سوانح فرستادن حسین علی خان
بتسخیر قلعه رنتهنبور که از قلعهای نامی ممالک هندوستان در رفعت و رصانت ممتاز است و در ایام دولت سلاطین
افغانان سلیم خان این قلعه را بحکومت جهار خان نام غلامی اختصاص داده بود و چون کوس اقبال شاهنشاهی بلند
آوازه شد این غلام سیه بخت بیدولت نگاهداشت قلعه را از اندازه قوت خود دور دیده باین اندیشه افتاد

که بدست اولیای دولت قاهره نیفتد بدست رای سورجن که از ملازمان رانا اودیسنگ بود و دران نواحی تمکن و
توطن داشت درجیت سورجن دران قلعه جاها اساس نهاده پایه ثبات محکم کرد و مواضع و قریات اطراف را
به تسلط و تحکم از مردم گرفت دریولا خاطر اقدس به تسخیر آن توجه فرمود و حبیب علی خان را با دیگر سرداران کاردان و بهادران
جنگجو فرستادند این لشکر اقبال رفته کمر همت به تسخیر آن بست و به آئین شائسته محاصره کرده هموار آتش پیکار در ارتفاع
بود و تیره بختان از بیم سطوت اقبال آب می شد چون ایزد تعالی فتح این قلعه بیامن توجه اقدس شاهنشاهی
بوقت دیگر باز بسته بود در قرب استحال تفرقه بیرام خان بظهور آمد و کارآگهان دولت مهمات ضروری بهتر از آن
دانسته بآن پرداختند و از سوانح آنست که شهریار پرده آرا بسیر گوالیار تشریف برد ازانجا که همت الهی حضرت
شاهنشاهی محمول بر صید ممالک و شکار قلوب است در خلال این احوال پیوسته خاطر مسرت پیرای شکار پیشه میل
فرمودی و آنرا نقاب جمال جهان آرای خود گردانیدی درین ایام عنان عزیمت جنوب رویه بقصد شکار
داشته عرصه گوالیار را از قدوم موکب خاص سعادت اجلال دادند در اثنای شکار بعضی آهوبانان و مقربان شکار
شکار بعرض اقدس رسانیدند که همراه شیخ محمد که از شیخان مشهور زمانه بود از گجرات گاوان بی بدل که لایق کارگاه
شکار پادشاهی باشد آورده اند بیاران حکم مقدس بساد پیوست که سوداگر از بهای دلخواه داده گاوان مذکور را
باید گرفت درین اثنا معروض بساط عشرت گشت که شیخ محمد و حویتیان او بهتر ازین گاوان دارند اگر در وقت
مراجعت از شکار از منزل او عبور فرمایند هر آئینه شیخ برای افتخار روزگار خود گاوان را پیشکش خواهد کرد بنابر آن
لطافر اندیشه این حیوان و بباطن عیار گرفتن جوهر انسانیت شیخ بصوب منزل او عبور فرمودند شیخ گرد موکب
عالی را سرمه دیده افتخار خود ساخته قدم اقدس را حرز آفت بیرام خانی دانست و جمیع گاوان را که مردم شیخ سوسن
با سایر تحف و هدایا و نوادر گجرات پیشکش کرد و اقسام حلویات و عطریات حاضر ساخت و در آخر مجلس از حضرت
شاهنشاهی پرسید که حضرت دست ارادت بکسی داده اند یا نه حضرت که دست وثوق بیدالله داده گنجور گنجینه اسرار
صوری و معنوی بوده و در اختفای حالات و واردات درکوشیده دست همت را از تهی دستان بار داشته
تماشای رنگ آمیزی عالم بوده برسم ظاهر در جواب فرمودند که نی شیخ دست خود دراز کرده دست مقدس آن
حیاپرور را بگرفت و گفت ما دست شما را گرفتیم حضرت شاهنشاهی از فرط مروت و حیا خیزی تنهای آن بلاد
تبسم کنان برخاستند بندگان حضرت شاهنشاهی مکرر در محافل عالیه میفرمودند که چون شب بمخیم اقبال آمده بزم جام
و باده ترتیب داده سرگرم نشاط بودیم و بر طریق گرفتن گاوان و طرز دراز دستی شیخ خنده ها داشتیم شعر
دلق طمع کسند با وا زند — دراز دستی این کوته آستینان بین سبحان الله این مروسا ده حود آرای دران پایه و قدردانی
و مروت و مردمی حضرت شاهنشاهی درین مرتبه که با وجود آنکه مکرر از عوام الناس بمسامع علیه رسید که آن شیخ در هنگامه

عوام از عمل ناشایستهٔ خود پشیمان شده راهی بی روشنی شتافتند سلک گوش تقریر نموده در تدارک آن توجه نمودند و
این شیخ برادر خُرد شیخ بهلول است که ساده لوحان هندوستان گویند که میر اسداللّٰه او را بقتل رسانید این دو برادر اگرچه از صفا
و کمالات علمی عاری بودند اما بعضی اوقات در زوایای جبال نشسته دعوات اسما استعمال مینمودند و آنرا دستآویز
جاه و اعتبار خود میساختند و بصحبت سلاطین و امرا بوسیلهٔ ساده لوحان رو و قربت میجستند و متاع ولایت بعضی
و به لطائف الحیل مواضع و قریات میگرفتند و برادر کلانش که ملازم رکاب نصرت قباب حضرت جنت آشیانی جنت
آشیانی میبود چون آن حضرت را توجه ضمیر بدعوات بود و شیخ را ادعای ادعیه غریبه میشد استعداد و شیخ در سلوک خود
با ساده لوحی چندیست بحضرت جنت آشیانی گاه بواسطهٔ عقیدت و گاه در الطائف اراده انتساب داد و تفاخر نمودی
و در هنگام فتنهٔ شیرخان چون برادر کلان او در دولتخواهی حضرت جنت آشیانی عمر خود را سپری کرده بود داخل روزگار
این خاندان ازین دولت ابدقرین بنداشت شیخ محمد از توهم آسیب اعیان بگجرات رفته بود در حوالی
سواد اعظم هندوستان از تشعشع انوار شاهنشاهی روشنائی گرفته دائرهٔ امن و امان شد شیخ با اولاد و احفاد خود
در دار الخلافت آگره بمجلس اقدس مشرف شد و اعزاز و رعایت یافت شیخ گدائی که با او عناد و نقیضی قدیمی داشت
بتازگی کمر تهمت بربست و رسالهٔ او را که در گجرات نوشته بود و برای خود معراجی بسته بود بهیچوبیانی عرض حضرت
ساده لوحان طلب را مرا سجام میداد سخنان جاهلانه رسانید خاطر او را مرو و متغیر گردانید و آن وسیلهٔ بعضی مردم
از آسیبهای بیابان سحاب نافته بگوالیار مرخص شد تا آنکه در سیوم اردیبهشت ماه الٰهی سال هشتم موافق دوشنبه
نهم رمضان سنهٔ تسعمائه و هفتاد و یک هستی سپرد از قضایائی که درین سال بظهور آمد فرستادن بهادر خان است
برادر علیقلیخان با عساکر فراوان بتسخیر مالوه تفصیل آن که مالوه ولایتی است خوش هوا و بسیار چشمه و پر حاصل بحکومت
شجاعت خان که در زبان عوام اهل هند بسجاول خان مشهور است استحکام داشت بعد از و پسر او باز بهادر آن ملک
متصرف بود در ایام تسلط سلیم خان بوی سجاول خان بدرگاه سلیم خان رفت بعد از چندی بتوهمی خاطر خود رو داد
و بی وداع خود را بمالوه کشید و سلیم خان با لشکر گران شتافت که سجاول خان را بدست آورد و او پناه براجهٔ ... برد
و سلیم خان از مالوه کسان باستمالت او فرستاده بعهد و پیمان نشست خود آورده تمام سرکار مالوه را بمردم اعتماد
خود سپرده و حاکم کرده سجاول خان را همراه آورده چندی که این ولایت به او داده بود بعد از آنکه نوبت حکومت
بعدلی خان عدلی رسید او سارنگپور حکومت مالوه به سجاول خان داد و تا آخر عمر خود حاکم مالوه بود بعد از و پسرش
باز بهادر بجای پدر حاکم شد و بیشتر خاطر جمع کشاد در فراهم آوردن راگها که حیای روزگار بود و با انتظام ممالک
مالوه نپرداخت و در خاطر مقدس قرار گرفت که باز بهادر اگر سعادت داشته باشد احراز دولت آستانبوس
کرده اکسیر حصول مقاصد است خواهد نمود و الا استخلاص چنین ملکی از دست هوس پرستان بیدادگر لازم

درین سرورستان اندیشهٔ جهان آرای بهادرخان را با جمعی از سرداران نامور و دلاوران ملک کشای فرستادند که
این ماهیت سعادت پیوند ادتوقه به فعل آید و غمخواری و غمگساری زیردستان ستم دیده که بر ذمت همت سلطنت
واجب است تقدیم رسد بهادرخان و پی تسخیر آن ولایت نهاد و چون قصبهٔ سیری مورد لشکر فیروزی گشت
برهم خوردگی کار بیرام خان که بتفصیل رقم پذیر خواهد شد روی داد و بجهت مصلحت احوال خود کسان فرستاده بهادرخان
و آن لشکر را بازگردانید و تسخیر این ولایت نیز توقف دیگر افتاد و چنانچه در محل خود رقم پذیر گردد

آغاز سال پنجم الٰهی از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال امرداد از دور اول

از بهار و گلستان با بهاران جهان آرای آمد و سال پنجم الٰهی از جلوس سعادت پیوند شاهنشاهی که سال امرداد است
بمجد و جلال آغاز شد آفتاب عالمتاب در شب دوشنبه یعنی بعد از چهار ساعت و ... دقیقه سنهٔ دهم جمادی الآخر
نهصد و شصت و هفت هجری ... به برج حمل انداخته برای راتبه خواران سماط عنصری سیلاب روز نوروزی
نور داد و گلهای اقبال تازه بتازه شگفتن گرفت و از هر برگی منشور دولت تازه و تحشیم نظارگیان مذاق سلطنت
در آمد و نو رسان سرابستان حوالی را رونق بازار افزایش پیدا شد و سودای مزاجان وادی جنون اخوی دماغ
رو به نشو رستن نهاد

بساط از گل و سبزه گلشن شده	چراغ گل از باد روشن شده	بنفشه سر زلف را خم زده	گره در دل غنچه محکم زده
گشاده گل لعل جلباب نور	نظاره کنان چشم نرگس ز دور	ز آواز دراج و قهقهٔ کبک و	سبک گشته در جانش پای سرو
	شده ورق گل صحیفهٔ بستان	بصحرا برون آمده دوستان	

نهضت موکب مقدس شاهنشاهی بشکار و پرده از روی کار بیرام خان برداشتن

درین سال فرخنده که عنوان جمال آرائی و عنفوان پرده برانداختن این مجموعهٔ لطف ایزدان ازل و ابد بود
باغ عقل گل کرد و غنچهٔ تدبیر شگفت جهان منتظر را امسال آغاز برآمد کام شد و آسمان گردیده امروز مژده
نتایج نگاپوی خود یافته آرام پیش گرفت آسمانیان را مراد در کنار نهادن شروع شد و مهیا نزاکل مقصود
از جیب امید برآمدن بنیاد کرد و از انجمله بیرام خان که خود را در مردانگی و معامله دانی و عقیدت و اخلاص یگانهٔ
روزگار میدانست و از هجوم حوصله گویان او را باخود این عقیده بود که بی وجود او انتظام مهمات هندوستان
صورت ندارد و از تیره رائی هم صحبتان کوتاه بین بر این رفت و خجلت زده اعمالی که از و نا بایستی سرزد گشت از
پاستانی که هرگاه داور بدایع آسا حکمتهای که او داند یا مصلحتهای که اندکی بآن دانا بیرلی بر دیگری را درآندوه

در اراده امداد توفیقش او را مصدر امری چند گرداند که فروغ رضامندی الهی در داشته باشد پس آدمی که در عالم اسباب جان خود
علاوه شیوه هنر ورا که همین پرتو عطیه ازلیست بهره‌مند دانسته پیرو آرام سرمایه استرضای الهی داند و اول هر که مردم فرا
متعلق را اهتمام باید نمود و آنست که در صحبت خود خوشامدگو را بار راه کمتر دهد و اگر احرار کالصبح روزگار دشوار باشد که
از روی بصیرت و بصارت یکدوئی را از ملازمان و آشنایان برگزیند تا در خلوات کلمهٔ حق را که بس تلخ می‌باشد و در امزجه
و طبایع اکثری ناگوار می‌آید میرسانیده باشند که خوشامدگویان زیاده از حد وارد و از درون متعلق را فرصت سر حق تامل د
سواء حسنا کمتر و ماده کامروائی هوش ربا از صد هزاران کامروائی ها باشند که انزاج خوصلگی پایه هوش بر جا دارد
حاشیه این عطیه علیا و مائده وارثی نعمت چند بوده از ورود زمان مسعود ماست که هر چند کامروائی بیشتر و جهانگیری افزون
باید آگاهی برتر و درکات سخن گران تر و خوشامدگویان اگرچه در درگاه والا ایشان خویش پیر سد اما بهر بار و این پرده
سر رشته تمیز را محکم کرده هشیار دل می‌سگالد تا هم پردهٔ ناموس این گروه در دیده می‌شود و هم بوستان گوئی را تربیت
مددی آید و هیچ میدانی که دریاسانی بزمانه از بی‌توجهی فرمانروایان خوشامدگویان چه خانها و چه خاندانها که خراب ساختند
و خراب شد آری بموجب حکمت ازلی در کارخانه استلزام از خوشامد ناگزیر است لیکن همان قدر که پیش بر سخن باشد
و آن سخن در است که در اصول معاملات فرو گذاشتی برود و عقل گره کشائی را که سلطان ملک بدان فرمانروای عالم
انتساخ است یکبارگی از دست ندهد با خواهش و عصبیت که فرمان بران اوست ازین روانی فرمان التسوید عظم

ماهست راه و دیده میان او	تا آدمی نگاه کند پیش پای خویش	چندین چراغ دارد و بیراهه می‌رود	بگذار تا بیفتد و بیند سزای خویش
دیدم شمس آن نرسد که بتحریر	ما لنفس حو دکه مراد هوای خویش	و از امور بالاتفاق که بماثر منصای از بیرام خان بظهور	

پیوستن فیلان خاصهٔ شهنشاهی بود مجملی ازین قضیه عبرت بخش آنکه فیل با دشاهی درشتیهای خود با فرمان فیلبانان کرده
یکی از فیلبانان بیرام خان متوجه شد و آن جهان زده رو بجای فیل بیرام خان بر آمد بیرام خان مغلوب غضب شده
آن فیلبانان را بیاسا رسانید و درچنین کار که بیرون از حساب آداب اخلاص بود و خود را امور دلفریبی ارباب
حیرت ساخت و آن بدیع‌تر آنکه روزی یکی از فیلان خاصه شاهنشاهی بدمستی کرده خود را در پای خون بدا
بیرام خان که بر کشتی سوار بوده سیر می‌کرد و آن فیل از طاعت فیلبان بدر آمده بود و بر روی سحاب کشتی بیرام خان
وحالتی غریب بر خاسته اما نگذاشت عاقبت فیلبان زنیل عالی آمده بیرام خان اشتیاب آن حیوان بی اعتدال معلوم
نمود چون این معنی بعرض اقدس حضرت شاهنشاهی رسید با وجود نگاهی فیلبان برای دلجوئی و دلدهی فیلبان را
بسته پیش بیرام خان فرستادند خان که امام از ناریخ نزدیک سیه بود و از اسبابها نسایید هیچ ملاحظه نکرد
که این فیلبان از قبله دین و دولت اوست و باز آن حضرت از روی مرومی بسته پیش او فرستاده اند و قطع
نظر ازین اندیشه سعادت افزای ندانست که برست چه گرفت حصول سار حیوان بدست و انگاه چنین حیوان

عظیم که پیشتر در حالت بدستی از فرمان سپهر حضرت شاهنشاهی که معدن مردمی و آگاهی اند استال این امور ناشائسته که اندکی از بسیار نوشته آمد بهمان دستور جوده در لباب بی پروائی بسر برده بخاطر اقدس نمی آوردند و بگی

همت والا متوجه آنکه شاید این مردم عنان انصاف بدست گرفته اگر براه اخلاص نتوانستند قدمی نهاد سالک راه معامله دانی شوند و این گروه بست سرشتی و سروری شده توفیق اندیشه درست نیافته روز بروز بدتر

می شدند تا زمانی که نیتی این ستم اندیشان طغیان نداشت از تنگی معیشت صوری که ملک خدیو زمان را اردوبار داشته بخوشامدگویان خودنجش کرده بودند و امسال آن بخاطر اقدس نیز رسید و چون حضرت جهانبانی

جنت آشیانی بیرام خانرا بسم اتالیقی برده بودند بار ها بر زبان مبارک آنحضرت چنانچه رسم است که بسیاری از

را جوانان دولتمند بابا گویند خان بابا میگفتند آن جهان بزرگی پاس نیکی داشته امور ناشائسته او را میگذرانیدند و بسیر و شکار سرگرم بوده و سر تسلیم بر زمین رضا داشته ایرد بیچون خود رامی رسیدند تا آنکه کار از اندازه

بیرون برده باتفاق سوره بیهان خوشامدگوی معامله با هم سلسله ولی سگ و الشدرو بیچ کدائی کنیوه اندیشه های تباه

بخاطر آورده خیالات خام تخیل گرفتند و چون باطن نورانی حضرت شاهنشاهی بر خدایع این گروه کافر نعمت گاهی

پیش از آنکه آن گروه گمراه بد گردار خیال فاسد خود ظاهر سازند از بسته خود را در میان اخلاص پیشه های یکجهت

مثل ماهم انکه که بعقل و تدبیر و اخلاص آیتی بوده ادهم خان و میر اشرف الدین حسین جمعی دیگر از آستان بوسان بارگاه

قرب در میان آورده بخاطر خورده دان رسانیدند که لقائی حیدار جمال جهان آرا بر داشته ملک اورنگ آرائی بر ذمه

و بیرام خان خوشامدگویان مجلس او در امر ای لائق در کنار نهیم تا از خواب غفلت بیدار شده معانی در ارادت حضرت کار

خود دانستند سبحان الله بآن استیلای بیرام خان و افزونی لشکر او و تغلب و تسلط ارباب خلاف کجا بخاطر کسی

امتثال این اندیشه ها راه می یافت اما چون ایزد جهان آرا میخواهد که از صد هزاران پرده جمال این برگزیده خود

یکت دونی را بر داشته پرده تازه بر روی جهان افروز او کشیده او را بر سریر فرمان دهی و فرمانروائی و اورنگ

کشورستانی و عالم آرائی استقلال بر کمال مکرمت فرماید تا گریز در چنین هنگام امتثال این خواطر قدسیه و واردات الهامیه

بر دل حق گزین آن حق پرست حقیقت آئین را باید دفع این کشاکش دولت امراء در بنیایه که رسم شکار تشریف حضور

فرموده بودند اتفاق افتاد و ملازمان عتبه اقبال چه از روی تنفیق معیشت ظاهر که از ستم شریکی بیرام خان کار این

پادشاه قلیان چون حال پادشاه زمان بعسرت میگذشت و چه لیرو خ اندک اخلاصی که هنگام طوفان باد سموم بی اخلاصی

اندک آن بسیاری نمود در اندیشه صواب بیوند اهتمام نمودند و ماهم انکه این راز سربسته با شهاب الدین احمد خان

که حاکم دهلی بود و برای و تدبیر و حق شناسی و حقیقت ورزی ممتاز در میان آورد تا آنکه بتاریخ هشتم فروردین

ماه الهی موافق دوشنبه بیستم ماه جمادی الآخری نهصد و شصت و هفت بعزم این شغل که مستلزم نظام جهان

دستوری بود این امان اهل فتنه از دار الخلافت اگره بعزیمت... و شکار کول آمده... ظاهر ساحت راست

چون عبور موکب مقدس اتفاق افتاد در آن شب توپ شلیک شده بود در منزل حکیم رئیل مسرت آمد و حال اقدس

و دوش نیوسته بر ایشان اظهار تعلق خاطر نیز بوجه باطنی میرزا ابو القاسم پسر میرزا کامران نمود و بموارد آن مجلس

آن مجلس را ابواب نظر و تفصیل صحبت استشاره عقل در میرزا آراء آن روی آب طلب داشته در پیشکار

که مقصود بدست آمد همراه گرفتند تا عدای کور باطنان مرحله عدوان عناد دست آویز راه کوتاهان فتنه

فتنه و فساد نشود و اتفاق این سرگذشت شایسته بود و همان طور که بخاطر الهام پذیر القا نموده بود بفعل آمد صلاح

آن سدرقه اقبال پور افروز لعیقه جلیسه پس از اجلال فرموده دار الخلافت شده بعزیمت دیگر شد محمد باقی

انقلابی خسرو خان بحال او و ما هم انکار او را طلب داشته محرم راز گردانیدن فرمایه بی سعادت از دولت انعامات

تعیان جست و بایشان هم اکتفا کرده این مرتبه بر ایشان فرستاد و چون وقت سپری شدن انتهای بر ایشان و یکی

بود و بعد از آن کار آگاه اقبال شاهنشاهی نقش بندی معنویه الهی عهد و بر ایشان این سخن مثل سحبان و اثم فی عنق

دانسته اندیشه را آن راه نداد و از بارگاه عالی از اسباب شکارکنان و نخچیر افگنان بساحت کول ظل اقبال انداخت

و چون حضرت مریم مکانی در دار الملک دهلی تشریف داشتند از اخبار رسیدن ایشان را که انتقاد یک سر می طارمی

مزاج اقدس ایشان بود و تقریب ساحت متوجه شدند و در میان قلعه جرجه شده لسرای مکمل و از روی سعادت

از برای اشتیاق در منزل شهاب الدین احمد خان با سائر برادران و خویشان آمده دولت استقبال دریافت

و ورود التفات شاهنشاهی دار الخلافت دولت امیدوار در ساعت مسعود تاریخ شنبه دهم فروردین

ماه الهی موافق سه شنبه بیست و هشتم جمادی الاخری شهر دار الملک دهلی بقدوم شاهنشاهی فر آسمانی یافت و

حمایان کامیاب دولت سده علیه از شادی بعالم بالا رسانیدند آنحضرت بفروغ حضور و حداد او و بهبود محلها

درگاه نموده سرکارهای شایسته داشتند و بخدمت خان عتبه اقبال قدسیان این دو دمان عالی مساعی مطاع

شرف صدور یافت که چون بر ایشان از هجوم مشاغل دیوانی ارباب سداد انحراف نموده و دادن از نظر اقدس

دهلی به دولت اقبال فرمودیم بر که بحضرت روی ملاحظه دارد با معامله مهم است و سخنان خود میخواهد و وصول

مقصد اراده دارد و رسیدن بر پیغ گیتی مطاع متوجه درگاه خلائق پناه گردد که هر کدام را امرا و والاد مناصب

گرامی سرفراز فرماییم که آغاز زمان ظهور دولت ابد قرین است خوشا بخت بلندی که خود را باین دولت و اقبال

اتصال بخشد از اسجمله شمس الدین محمد خان اتکه که در بهره بود بمنشور عاطفت شرف صدور یافت که چون مضمون

فرمان اطلاع یابد شهر لاهور را آمده متصرف شود و شهر را بمیرزا محمد خان کلان سپرده در روی متوجه

بارگاه حضور گردد و مهدی قاسم خان را سالار دست آورد که صورت حال نصرت قرین بر منوال است

در بمنوی اخلاص کامل اسپه حکم شد و بوسیلهٔ آورده بملازمت شتافت و تحسین فرمان عنایت عنوان در باب
طلب منعم خان بدار العیش کابل نفاذ یافت اولیای دولت را از اطراف و اکناف احرام این کعبهٔ اقبال بستند
چون شمس الدین محمد خان اتکه بشرف ملازمت مشرف شد بنوازش خسروانی پایهٔ رفعت او از مدارج امید گذشت
و در حضور اخلاص والا ابراز التفات ملکیه در ساحت وهم نگنجد رسید و علم و نقاره و تمن توغ بیرام خان را به او عنایت فرمودند
چگونه حراست صحابهٔ سرای زرین او موسوم گشت او و یاران درست نیت و کهن سالان براستی عقیدت کار آگاه
معامله دانان از اطراف ممالک جوق جوق روی بدرگاه معلی آورده کامیاب دولت می شدند شهاب الدین احمد خان
بجهت رعایت حرم و احتیاط شروع در استحکام قلعهٔ دهلی و مرمت برج و باره نموده تدبیر مهمات ملکی و مالی آن شهر در پیش
گرفت در اندک زمانی آوازهٔ تغیر مزاج اشرف اقدس از بیرام خان بگوش نزدیک و دور رسید و در هنگامهٔ او فتور راه یافت
و مردم از وجدا شدن گرفتند و اول کسی که از خاصخیلان جدا شده روی توجه باورنگ خلافت آورد و از نیش و نیا
شاه راه استقامت گردید قیا خان گنگ بود که در امرای کاردان و جان سپاران قدیم انتظام داشت بعد از او
مردم یک یک و دو دو و سرگروه متواتر و متوالی بآستان معلی میرسیدند و ماهم انکه باتفاق شهاب الدین احمد خان مهمات را
بعرض اقدس میرسانید و متکفل وکالت بود و هر کس روی اخلاص بعتبهٔ سعادت اختصاص می آورد بانتقال مناصب
و القاب جاگیرهای لائق و رعایتهای مناسب سربلند می شد

بیدار شدن بیرام خان از خواب غفلت و چارهٔ کار اندیشیدن و راه صلاح گم کردن

دران هنگام سعادت پیوند که رایات عالی از دار الخلافه آگره بشکار اقبال ارتفاع نمود تا نزول اجلال بدار الملک دهلی
بیرام خان با آن همه دانش و فطانت غافل از نیکی قرعهٔ اش بر عکس مراد گشته و معمورهٔ روزگار بطور دیگر برآمد هیچ
نادکی ناصح و خاطری آزاد او کوس استقلال میزد و از کمال نشهٔ غرور اگر سخنی ازین قسم بگوش او میرسید آنرا باور نمیکرد
و اگر مصدق آمیمی در خاطرش پرتو می انداخت چون باد پندار در سر داشت آنرا وقعی نمی نهاد تا آن زمان که بنا بر تقدیر
استمالت از درگاه معلی بامرا رسیدن گرفت و علامت تغیر مزاج اقدس بکاخ صماخ نزدیک و دور بلندی یافت و یقین
او شد که شکار حضرت شاهنشاهی این بار بطرز دیگر است و دریافت که او را از نظر انداخته خود بسعادت متوجه استلام کار جهان
سلطنت شد و اندیشهٔ تدبیر از دست داده و هراسیده شد و خبر او میرزا ابو القاسم گرفت امری بغیر از حیرت و ندامت بدست
نیامد ناگزیر دست در حیله زده ترسون محمد خان و حاجی محمد خان سیستانی و خواجه امین الدین محمود را که بحسن خدمت از درگاه
شاهنشاهی بخطاب خواجه جهانی سربلندی یافته بود بعتبهٔ اقبال فرستاده بلوازم فروتنی و نیازمندی بانواع تقصیر معذرت
پیغام داد که بافسون حریف زبانی کاری توانند ساخت و ندیده انست که کارفرمای ابداع در اظهار این حدیقه
ما از پرده برآمده جمال آرائی خود را در لباس نظام عالم و عالمیان بظهور آورد و منتظران ملاء اعلی شاهنشاهی قدرت بوده

درامر لایق پرستش اهتمام نمایند و رسیدیان امیدوار کامروائی صورت و معنی گردند هرگاه معامله چنین باشد

افسون و افسانه نتیجه و هدهد حریم آن دین و دیباچه بار آرد سخن کوتاه چون فرستادها بدرگاه معلی رسیدند

سخنان [illegible] سر سده و سرافگنده گشتند حاشیه مصلحت خود را از خواب بیرون نمی دانستند رخصت هم از

درگاه الهی یافتند حقیقت احوال از نوشته ایشان [illegible] شدن متعلقان خود دریافته سراسیمه شدند و سررشته

از دست و گسسته گشت گاه بر آن می شد که هنوز که هجوم عام نشده بسرعت خود را برسانم صلاح واقعه نمایم بار دیگر

تامل میکرد ملاحظه حرف اخلاص و عقیدت که بارها بر زبان رانده بود [illegible] گفتش پیش پلاس دولتخواهی

نیکو نمی نشست که دیگر امثال این امور را [illegible] نماید بود و عاقبت همین معنی قرار داد که طلبیان هواخواه

سر دوش افگنده گریان و نالان [illegible] خود را العفو [illegible] بارگاه [illegible] چون حقیقت حال احوال

بمسامع اقبال ساند جمعی را [illegible] داد [illegible] حال بهر وضعی که ساند [illegible] دران حین سلطان

[illegible] ساند سحاب لاهور نهضت نماید [illegible] قرار ملاقات [illegible] جنگ ظاهری را اسباب فراهم ساند

بعد از این ملاقات خود چه صورت دارد و اگر [illegible] تا لاهور آید بکامل [illegible] جمعی آماده جنگ بوده بسا

حضرت شاهنشاهی را [illegible] صلاح میدادند و بعد از سرگذشت بسیار آن سررشته دولت و اقبال آن حد بود عالم

صورت و معنی پای وقار استحکام داده قرار بر سر دو کار قرار دادند تا رسول محمد خان و میر حبیب الله را فرستند

که میرزا [illegible] برآمدن ممانعت نمایند و نگذارند که پلاس دوستی پیش آید که درین مرتبه او را خواهیم دید هرگاه

چون این راه که [illegible] گردیده بود [illegible] در اندیشه [illegible] که نظر [illegible] و مخالف واگویه

دایمی [illegible] اگرچه ولی [illegible] گدائی [illegible] بود که [illegible] میمون [illegible]

[illegible] هجوم عام شود کار را [illegible] ساخت لیکن همان ملاحظه موجب سعادت ولی که دا

سنگ قرار [illegible] حضرت شاهنشاهی بود [illegible]

می یافت که در انتظام ممالک هندوستان [illegible] بهتر که در لباس دوستی کار دشمنی کرده

تا [illegible] رقم بدنامی [illegible] احوال [illegible] جمال احسان آبای معنوی حضرت را [illegible]

بساط عزت را [illegible] سواد هندوستان [illegible] آن [illegible] کار خود [illegible]

مردم [illegible] دریافته در مقام رخصت [illegible] خیال کرده بود [illegible] ساندی که چون

بهادر خان را تسخیر ولایت مالوه فرستاده [illegible] آن ولایت [illegible]

رسانیده و آن ولایت فتح کرده و آسا آرام گرفته فرصت کار [illegible] اوقات [illegible] خان [illegible]

که دارالسلطنت آگره را گذاشته [illegible] علی قلی خان را [illegible] آمده [illegible]

ج دوم

دران حدود داسباب جمعیت سرانجام دهد که اهم تجرد و خود و اسباب کرده بگسست که همه وقت داعیه ترک و تجرید با ایم
من بود که بقیه عمر را با ماکن شریفه و عتبات علیه بسر برم در هنگامی که بندگان حضرت خود و دولت و اقبال متوجه اسلام گنگ
شده باشند که دام توفیق این مالا کنیت قدیمی خود را از قوه بفعل آورم از درگاه الهی استدعای جمعیت نمایم
و یکی مقصود آنکه شاید درین صورت مرحال من بخشیده مرا نگرداند آخر مصلحت خود را برهمین عزیمت قرار داده بجا آرم
که متوجه مالوه شده بود بر گردانید و او را نیز رخصت زمین بوس درگاه والا داده و در رخصت مردم اهم اندیشه میکرد اگر
مخلص و یکجهت من خواهند بود بر ارسال این مردم در لشکر پادشاهی بودن مناسب است اگر بر جدا شدن دارند
قطع نظر از آنکه همراه داشتن این قسم مردم بکار نمی آید در رخصت این قسم مردم سرانجامی سرانجام کردن آنکه
تجرد خود را خاطر نشان همگنان نمودن است ماری باز داری سخن کوتاهی آن ظاهر است هیچ را گشت و بباطن
اندیشهای کج خود را ره داده اول پسر احمد را افغانها با غازی خان تنوری همراه کرده در ممالک شرقیه [illegible]
و باطراف مکاتبات پنهانی فرستاده بحدود الور شتافت که از آنجا اهل و عیال را گرفته بجانب پنجاب رود و اگر کار را
مدبر بگردد و اگر بر [illegible] باشد سامانی نیافته وقت [illegible] ترتیب نماید چون این اندیشه نادرست او بعرض
اقدس رسید از آنجا که شیمه کریمه این بزرگ آفاق رافت عظمی و مروت کبری است رسوائی بیرام خان را نپسندیده
فرمان مشتمل بر فنون مردمی و اقسام مهربانی روانه ساختند و دران [illegible] هوش افزا که [illegible] در نظر آمد از جمله
عبارات این بود شما جمعی که سبب این رنجش و آزار شده اند شورت نموده بکل حال ملاحظه ناکرده باغوا و اضلال
آنها بیرون آمده باعث رسم خوردگی ولایتها شده اید و ولد احمد را و غازی خان را رخصت کرده آمده که رفته در
ناحیتی شورش نماید و مهدی قاسم خان مکتوب نوشته مصحوب مبارک دیوان او فرستاده اید که متوجه لاهور شده ام
قلعه را نگاه داشته بکسی دیگر ندهی و بتاتار خان شیخ شهید پیغام نموده اید و باطراف و جوانب خبرها فرستاده آید که از طرف
حلل ادبار خود متوجه الور شده آید که از آنجا بلاهور روید اگر چه یقین ماست که از آنجا که کمال اخلاص شما است
بخودی خود مطلقا هیچ یکی ازین امور راضی نبوده باشید و آمد و جمعی باعث غوایت و ضلالت شده مهار را
آنجا رسانیده اما شما خود گوئید که این چه صورت دارد که بعد از چهل سال خدمت با آن همه اخلاص و ارادت
و دریافت انواع رعایت و عنایت و رسیدن بمنصبهای عزت و دولت ما شما را که بواسطه اکرام و احسان این دودمان
عالیشان در اکثر معموره عالم بکمال صدق و اخلاص انتشار و اشتهار یافته در آخر عمر بطبعی برآید و ادای خود
درین معامله شرم ندارید چون ما با وجود این رنجش و آزار و امور نامناسب ناهموار بهبود خاطر شما را منظور داشته ایم
و خیر شما را میخواهیم مناسب چنان می‌بینیم که چون حالا ملاقات ما و شما در عقده تاخیر و توقف است اگر شما
در تجرد و سرحدی و ولایتی ارزانی داریم که آنجا روید ارباب اغراض باز شما سخنان خواهند رسانید که سبب

ج دوم

رضا و تی آثار خاطر اقدس خواهد شد و چون که عرضه داشت فرستاده التماس رخصت طواف حرمین شریفین نموده بود

در این وقت عازم حاج گشته متوجه شوید و کسان فرستید که خود بدری که در شهر بندر لاهور گماشته آید بار کرده باشیان

رسانند بعد از آنکه بهدایت و توفیق ربانی این سعادت دریافته باشید و احرام ملازمت متوجه شوید در الفوت

توجه احسن ملاقات نموده به آنچه خاطر شما خواهد بود اراده نماید معانقه شما خواهیم فرمود و سوابق خدمت شما را

ملاحظه نموده بیشتر از بیشتر خاطرجوئی خواهیم نمود چون التماس آن جماعت مهم با نجام رسید که نام نیک شما در میان

خلق به مدی کشید با مال سعی رهی سپستم که سما نام شوید رهبار که مردم در راه نهاده از طریق حقوق حق

ارباب عرض مصرف بسوید چون مدولت ما از سعادت اخروی بهره ور گردید شیر ام جان که با ساده لوحی

و با واری عقل معاش مجرد اعتقاد از خود بیرون است از باده کامروائی هوش ربای فریب خورده خود را گویا

بود ماں مشوره رهگاه که تعوید بازوی هوشمندان تمیمه گردن دولتمندان تواند شد راه نیابت چون کوتهم

که در سراهه روی تیر برگشت و باهم آنکه با مردی احلاص فراوانی عمل انتظام مهمات را از پیش گرفته شهات جان

و خواهه جان را دست افزار خود گردانیده در دلاسای آینده با دل دهی جمهور خلایق اهتمام نمود در دوره

سردمدار اطراف مملکت امرا و یک خواهان صمیمه موکب معلی می شدند و از جمله سوانح آنست که با هم آنکه نسبت

ملکی و انتظام ظاهر پیرستان معامله با فهم بهادر خان برادر علی قلیچ را اسپ سرگردان کالت اندیشید که در درگاه ما نیابت

التماس نمود حضرت مقتضای وقت را پاس داشته این طلب و اهره که سر قدر است نباید لعارتی بود تا هم

اگر چه مهم پیشهای معامله داران برکه کار رسیده تحمل و بار آورد مدولتخواهی سعادت آنها بود که برای این مهم

حطیر و امر عظیم توقف کامل و تحریر تمام دیانت داد و حوصله فراخ و تکلد و آوان در کار است و با این صفات

کمال آمادگی باید که از سود و زیان خود گذشته همگی همت در برآمد کار صاحب خود مصروف دارد و گشته

مرتضوی را که بکار ولی نعمت می آمده باشد مداندیش بوده در رواج کار او کوشند و با این همه حالت که علیه

الست عظمی با جمایان صلح کل داشته باشد چه با دشاهان که ایزد جهان آرا او را از میان هزاران

هزار آدمی بر آورده حمدین عالمیان را با وی سپارد و در ترتیب جمیع طوائف متباینه و طبقات ملل و نحل

برای بردن و مغلوب سگرد اندا گرو کیل آن خدیو عالم آرا انسان چنین نباشد نظام عالم چگونه صورت یابد

و مذاهب مختلفه و ادیان متنوعه را که حکمت بالغه الهی در اختلاف و افتراق اینها رعته کجا رعایت

حال و ست هد لیکن در بعضی امر محض این مردم را با همسایگی بود چه این امری بود مستعار برای مصلحت ظاهر

میان و قطع لشکر آرا دفع شورش مقصود بود که جمعی از ترکان ساده لوح مسلمانان کنگ و سلطان

علائی محمد امین دیوانه با او الحاق نموده در قصد شهاب الدین احمد خان و خواجه جان با امتثال امر و هم

شده بودند رای جهان آرای اطفای نائرهٔ آشوب این فتنه آمده او را منصب وکالت سرافرازی بخشیده پایان
بواسطهٔ بات مستحسن قدیم او هر چند آمده بود داده رخصت فرمودند و سلطان حسین خان و جمعی دیگر را روی چند تنبیه
و سرای اعمال شان داده بگذاشتند و محمد امین دیوانه را رنجور و بسر بسرای آوارگی نهاده چون سنگ تفرقه در میان این
بدایشان افتاده درمان را نمانده بناگیر کرده رخصت فرمودند و درین ایام هم که حضرت وکالت نرسیده در حال اثر آن
با فقره بود و در عین حدمت و وکالت با هم آنکه مسکین داعی بود رشته دست سر ظاهر چیزی نمی‌دید در بن محو که آمد و عهد و بحق
اینها رخصت نامه آنکه او را مرحمت بود ... سازش که با کمال حرج ...

نهضت موکب اقبال شاهنشاهی از دهلی برای دفع فتنهٔ بیرام خان و دیگر سوانح دولت افزای

داور جهان آرای چون میخواستند که بی زبان را از نقاب احتشام و حجاب برآورده جمال آرائی فرمایند به مقتضای
رأفت ازین مسالک مخالفت اجتناب و الا شکوهی را سیر و سیاحت حیرو گرده بود لهذا بیرام خان با محروم حرز و پیشه با هر کار کلی
اندیشید صورت دولت نهاده بتاریخ روز ایران سی ام فروردین ماه الهی موافق سه شنبه دوازدهم رجب از دهلی
اگره بر آمده متوجه الور شدند و چون بشهر باینه منزل کردند ابو المعالی و محمد امین دیوانه که بجهت دفع فتنه و فساد در
قلعه بیانه مقید بودند بیداری ابها بر داشته رهائی داد اگرچه لطایف گفت که تا به درگاه معلی برسید اما مقصود از رهائی دادن
امثال این شورانگیزان از موده چیز سر دادن فتنه امری نبود و چون خبر بیرون رفتن بیرامخان از دار الخلافت آگره به سمع
اقبال رسید و چنان شنیدند که او را دو آن دار و کاران را از غلط ابدال متوجه پنجاب شود رای عالم آرای جهان اقتضا
کرد رایات جهان نورد از دار الملک دهلی بصوب نصرت فرمود و عزیمت شده و با کوروان آنحضرت را ازآنجا بارگاه اقبال گرداند تا بیرام خان پای
ثبات دران حدود نتواند فشرد و اگر داعیهٔ آمدن ممالک پنجاب داشته باشد سر راه بر او گرفته نگذارند که این خیال باطل بعمل
نه بندد لاجرم بتاریخ روز آذر نهم اردیبهشت ماه الهی موافق جمعه بیست و دوم رجب موکب جهان گشای از دار الملک
نهضت اقبال فرمودند و ازآنجا که حزم و احتیاط مسلک مستقیم شاهنشاه والا شکوه است با چنان نصایح سخت اورکه با
ابرام یافت اکتفا نفرمودند و در منزل اول امیر سید عبد اللطیف قزوینی را که بدانش و عقیدت ممتاز بود فرستادند تا بیرام خان را
بحقائق مواعظ هدایت نماید خلاصه سخن آنکه حقوق خدمت و حقائق عقیدت تو در بین دودمان عالی قدر معلوم عالمیان است
چون مقتضای حدیث سن توجه اقدس بسیر و شکار بود دیر تو التفات بمهمات ملکی و مالی نمی‌ادا حتیم و جمیع مهمات سلطنت
بحسن کفایت و درایت تو تفویض فرموده بودیم درین ولا که به نفس اقدس خود بکار و بار جهانبانی و معدلت گستری
متوجه شده‌ایم الایق آنکه آن خردمند هوا خواه که پیوسته لاف عقیدت و اخلاص میزد این معنی را از مطالب الهی
دانسته شکر بی اندازه بجای آورده و چند وقتی دامن از شغل مهمات فراهم چیده و بسعادت حج که همت ادراک

آن دولت را طالب بود و همواره در خلا و ملا اظهار کمال شوق احراز این سعادت می نمود متوجه گردید و از ولایت

هندوستان هر جا و هر چند که خواهند باشد و معروض میداریم که کسان او حاصل آن را اصل فصل سال بسال به سرکار او رسانند

و تا ربیع سیزدهم از جلوس هشت ماه الهی سنه مذکوره موافق [illegible] بیست و [illegible] اما تا [illegible]

نزول اقبال فرمودند در ایام شاه ابوالمعالی که سرمایه فتنه و فساد بود و ماند [illegible] شاه خود را [illegible] معلی رساند که [illegible]

کاری سود [illegible] ساخت [illegible] ملازمت کاری [illegible] و [illegible] کار گردید [illegible] شاه [illegible]

و کارش [illegible] و رای [illegible] شاه ابوالمعالی از [illegible] کل [illegible]

لاهور [illegible] مذکور شد [illegible] احوال [illegible] می شود که چون شاه ابوالمعالی [illegible] بود [illegible]

[illegible] دیگر [illegible] در سال اول الهی از لاهور گریخت [illegible] میکرد

خود را [illegible] گران [illegible] کمال [illegible] ساخت [illegible] گذاشت [illegible]

[illegible] کشمیریان که از غازی خان حاکم کشمیر [illegible] بودند [illegible] آمدن [illegible]

که دائم [illegible] جمع [illegible] کشمیریان هم [illegible] گرد او فراهم آمد [illegible]

شوکت و مدار او [illegible] ملک [illegible] و خواجه حاجی که پیش از ملازمت حضرت جهانبانی [illegible] آسانی [illegible]

این [illegible] اگر [illegible] ساختند [illegible] دولت ملک حاکم کشمیر که غازی خان مذکور را [illegible] ساخته بود [illegible] از سرداران

کشمیر [illegible] ملک [illegible] دولت چک مذکور [illegible]

و یوسف چک که غازی خان [illegible] ساخته بود [illegible] کشمیریان سلامت مانده بود

و محمد خان [illegible] که الحال در ملازمت است گرد او مجتمع [illegible]

که امرای کشمیری [illegible] گوید [illegible]

[illegible] غازی خان مذکور [illegible] شد [illegible] اقبال [illegible] آمده [illegible]

و کار [illegible] ساخت [illegible] هندوستان آمده [illegible] کشمیریان

در آمد که [illegible] همراه او [illegible] آمده [illegible] گرفت [illegible] میکرد

[illegible] کشمیریان رسیده [illegible] ابوالمعالی [illegible]

خلاص شد [illegible] سیالکوت رسیده [illegible] قریه [illegible]

[illegible] که [illegible] سال [illegible] وقت [illegible] خان [illegible] علی خان [illegible]

[illegible] نام [illegible] خان که [illegible] شاه [illegible]

[illegible] تا [illegible] گذشته [illegible] خان [illegible]

ج دوم ۷۹

نوکعت کشتو میرن شاه ابوالمعالی را در خانهٔ خود پنهان دارد و داعیهٔ بکشتن تو دارند بهادر خان در ساعت سوار شده
بمنزل او آمده آن خانه را محاصره کرده ابوالمعالی را بدست آورد و تولک اهانچه بقتل رسانید و شاه ابوالمعالی را مقید ساخته
پیش بیرام خان فرستاد بیرام خان او را به ولی بیگ سپرد که از راه گجرات فرسته دلی بیگ او را از راه گجرات فرستاد
که از انجا بسفر حجاز رود شاه ابوالمعالی چون بگجرات رسید از ناهمواری که داشت و دیوانگی که در سرش بود حرکات ناپسندیده
مصدر شد و خونی کرد تا آنکه از انجا بار گریخته بدیار سرهند گذر کرده علی قلی خان بوده است که شاید که بوسیلهٔ آن مرد دانا
فتنه انگیز کاری می تواند ساخت چون آن کافر نعمت در خود گمان سرکشی و سرداری می برد شاه ابوالمعالی را حامی نکرد
و او را پیش بیرامخان فرستاد در زمان تندیت حال بیرام خان رسید بیرامخان برای اظهار دولتخواهی خود او را معید ساخته
به بیانه فرستاد تا آنکه در غولاء البطالع واز گونه سحانب الور میرفت او را از قلعه بیانه بندگسل کرده سر بصحرا داد و خبانچه در این
و رایت فتح آیت شاه بجهجهر رسیده بود که آن بدست بی ادب از بیدولتی سوار آمده کورنش کرد آنحضرت آن دیوانه میرزا بحکم
فرموده شهاب الدین احمد خان سپردند تا او را بسفر حجاز روانه سازد و آنچنان فتنه اندوزی را درین عمر بدیر ان خدیو صورت
و معنی یکگشتهای کسند عملهٔ روزگار برای مراعات وقت خلاص فرمودند بالبتی که جان معطل او را از زندان عنصری خلاصی میدادم
حاسا حاشا آن بدگوهر نکوهیده ذات را از بار گردن نجات نه بخشیدند برای آنکه هر چند نفس حیثیت علاقهٔ جسمانی
نامستراد کشته از وی اعمال ناشایسته بسیار بظهور آید موجب عقوبت ابدی بیشتر گردد و دیگر ازین گفتگو باز آمده میشود
میرود بر هوشمندان عبرت گزین مخفی نماند که چون بیرام خان را از روز بدبینی آمده دولت او روی گردانیده بود هیچ
نصیحت اگرچه بظاهر قبول میکرد اما باطن نقش واژگونه میرود درین روز که عرصهٔ جهجهر مخیم سرادقات اقبال شده ناصر الملک
پیر محمد خان شروانی آمده خاک آستان اقبال توتیای چشم عبرت بین خود ساخت مشار الیه هنوز بگجرات نرسیده بود
که بر بیمزدگی دولت بیرامخان شنود چون هواخواه این درگاه بود بر سم استعجال روان شده احراز زمین بوس نموده بحضرت
نوازش خسروانی امتیاز فرموده بخطاب خانی و تشریف علم و نقاره پایهٔ عزت او را ارتفاع بخشیدند و بمقتضای
حسن نیت که مجبول او بود کامیاب صورت و معنی ساختند

مراجعت موکب مقدس شاهنشاهی از قصبهٔ جهجهر و فرستادن عساکر اقبال بر سر راه بیرام خان

چون از رهگذر بیرام خان خاطر اولیای دولت انتظام مدا است و بجهت این کار نهضت موکب عالی مناسب علو همت
نمود رای جهان آرا اقتضای آن کرد که ادهم خان و شرف الدین حسین میرزا و پیر محمد خان شتاد بلغ خان و مجنون خان جمعی کثیر را
بسمت ناگور فرستادند که اگر واقع چنین باشد که او قصد سفر حجاز دارد و میخواهد بآوارهٔ این سفر غسلت داده خود را به پنجاب که معدن
مواد و اسباب است رساند سرمایهٔ شورش گردد هر آئینه این مبارزان اخلاص پیشهٔ نطاق همت بسته سزای او را در کنار
او نهند و گرنه اهتمام نمود از ممالک محروسه بیرون کنند و ناگور را تسخیر نموده بجاگیر میرزا شرف الدین حسین مقرر شد برای عظام

بآئین شایسته متوجه این خدمت سعادت انجام شدند و محمد صادق خان را بجهت دفع فتنه لشکر سکندر و محاربه ایشان مقرر
که بیرام خان در برآمدن از جود جدا کرده فرستاده بود و این نیکو دولتان باتفاق سرگشتن و رهنمونی سیل فتنه اگر شدند
در سیاه پندوا و تقدم اهتمام شایسته یافت تا در سایه گرد دولت و عساکر فیروزی آثار را جهت آرایش ممالک
آرامش بخش رخصت داده و موکب عالی دولت اقبال مراجعت فرموده بست و ششم اردیبهشت ماه الهی مطابق
چهارشنبه دوم شهر شعبان سرچشمه دهلی را فروغ مهر رایات آسمانی ارتفاع نورانی ساختند انوار معدلت گستر
مرد و زن گار کشاده و اورنگ آرای سعادت و اقبال گشتند بیرام خان به سرکار سوات و دکهیه آمد با افواج نامه
و لشکر او انتشار یافت یکبارگی رونق هنگامه او در شکست مردم از او جدا شدند بعضی از دولت بیگ ما و بیداد
حسن قلی بیگ و اسمعیل قلی بیگ که خویش بیرام خان شدند و شاه قلی خان محرم حسین خان جهندی آگاهی یافت
و جمیع سپاه جدا شده فوج فوج رو بدرگاه گیتی پناه آوردند چون لشکر اقبال مؤید کوچ بکوچ متوجه الموت شد
بیرام خان را یقین شد که دیگر مجال توقف صورت ندارد و دل را از ریاست واپرداخته عرضداشتی
مشتمل بر صنوف نیازمندی و اقسام عذرخواهی فرستاده در بندی جدائی را ظاهر ساخته طلب رخصت زیارت
حرمین شریفین نموده و حیدر محمد خان طوغ و علم و نقاره و سائر ادوات امارات را مصحوب حسین قلی بیگ که از این
انسان با شاهی سلطان خان جمالی فرستاد تا نتایج بیار نمی کاری توان ساخت تا
که نگاه ساری اوامر شده بود فرستاد که برای خود تصدیع خود نمی خود داد دیا و کار دنیا از آن دل سرد
شده ام اسباب ریاست را به درگاه معلی فرستاده ام امرا و سپاه خود را ماندند حسن قلی در دهلی بسعادت
زمین بوس مشرف شده در جاهای کمال ظهور یافت که بیرام خان بسر خمار روانه گشت و در همین مکان تسبیح گدائی
بدست آورد و در جانب و جا سرگشته در درگاه عالم ماوا آمد مرحمت سیاست و تربیت و عنایت ملتمس آمده دو در میان
بساط عزت گوش بر آواز داشتند که سیاه و اقربای باشند و از یک جانب سر بر کشید که ندارک آن مشکل باشد درین میان
تا کار آوازه انصراف او بصوب پنجاب در افواه افتاد و گروه سورتی بر جاست و واقعه طلبان بدبیت قد
خوشوقت شدند که یارب بر گرایی گمراهان مقصد خود برسند

لعی صریح و در رسیدن بیرام خان و پرده از روی کار خود برداشته روی بسوی پنجاب آوردن

خان خانان بواسطه رسیدن افواج منصوره از ممالک محروسه برآمد و بسکا سرفت و راه کلیان ل
که کلان بیرام خان سرزمین بود و پیش او برای رسانک که امروز در سلک هوائیان درگاه انتظام دارد و در جرگه امرای کلان
آمده و بیرام خان آمد بیرام خان که جای توقف ندانست مقامی دلپذیر یافته چند روز دران گل زمین گذرانید و در کمین
فرصت بود که تمام از جای خویش بر کنده چون با اقبال پادشاهی بر میری که آمده بود در خلاف آن ظاهر شد بایستی که

آملهای مراحل سعادت شد و عتبات قدسیه اماکن شریفه رفته روی حملت بر میین عذر می نهاد ولیکن چون در نفس الامر
مرد بود فریب خورده یعنی بد گمان شد و متفاوت غم و غصه گشت ادبیر دیدار در مرافق وده باتفاق شورستان تیره دروی
بسمت مهمات متوجه شد و دست از جمیع تدبیرات گسسته دیده و از روی کارخود بر داشته اظهار لغو نمود و امرای سرحد نوشته و
که متوجه سفر حجاز بودم لیکن چون معلوم شد که در تعبیر مزاج اشرف جمعی سخنان گفته مرا آواره گردانید علی الخصوص با هم الکه دم
استقلال میزد بر آوردن مرا سخود منسوب میگرداند اکنون همت آنست که یکدفعه آمده سزای بدکرداران داده بتازگی رخصت
گرفته باین سفر سعادت متوجه شوم امثال این تدبیرات و همین نوشته مردم را طلب داشت خواجه مظفر علی را که بعاطفت والای
شاهنشاهی بخطاب مظفرخانی اختصاص یافت پیش درویش بیگ اوزبک که از امرای عظام بهادر بود و تربیت کرده او در شاه
کرده او را امیدواری تمام آورده چون این اخبار بمسامع اقبال رسید از عطوفت والا که داشتند نصیحت نامه نوشته پیش مشار الیه
فرستادند که اگر نصیحت در دولتمند خواهد بود دیدیرای این نصایح ارجمند گشته در حصول سعادت خود خواهد کوشید بجهت مزید
آگاهی و بیداری هوشمندان حال و آینده نقل آن منشور دولت را بجنسه می نویسد

فرمان جلال الدین والدنیا اکبر بادشاه غازی

خان خانان بداند که چون او پرورده نعمت و تربیت کرده عنایت و عاطفت این دودمان عالیشان است
و حقوق خدمات شایسته او درین درگاه ثابت و حضرت پادشاه جنت دستگاه طیب الله ثراه بواسطه صدق
نیت و اخلاص که از و مشاهده نموده بودند او را بمنتهای رعایت و تربیت رسانیده امر عظیم القدر اتالیقی ما را
باو تفویض فرموده بودند بعد ازانکه آنحضرت از تنگنای جهان فانی بفضای عالم جاودانی رحلت فرمودند و او از
روی اخلاص و دولتخواهی کمر صدق و جانسپاری در میان بسته متعهد مهمات سلطنت آن خدمات نیک اندیشی
که بظهور میرسانید بسرانجام حل و عقد و رتق و فتق امور را چنان بقبضه اختیار او گذاشته بودیم که مزیدی بران متصور
نتواند بود چنانچه از نیک و بد هرچه خواست و اراده کرد بعمل آورد با آنکه درین هیچ سال چندین امور ناشایسته و
که سبب تنفر خاطر جمهور بود و مثل تربیت شیخ گدائی که با وجود دعوی آن همه بزرگی و دانائی از میان اینهمه مردم فاضل
و قابل با حسب و نسب او را بمصاحبت و آشنائی خود انتخاب نمود و با آنکه متعهد منصب صدارت شده بود دندان طمع
مناشیر مهر میکرد و او را از تسلیم معاف داشته بود و بکمال جهل و نادانی در محافل خیبت ماثل او را بر جمیع سادات
صحیح النسب و علمای جلیل الحسب که نا بر ملاحظه عظمت شان و جلالت مراسم احترام و تعظیم بجای می آوردیم تقدیم
داده با وجود لاف محبت و دوستداری که بخاندان طیبین طاهرین میزد مذلت و خواری این فرقه شریفه را عمداً
می نمود و تربیت کرده خود را که مردود دلها و مطرود نظرهاست برین طائفه که تربیت الهی دارند ترجیح داده از روح
مقدسه این همه بزرگان هیچگونه شرم و آزرم نداشت و او را بمرتبه رسانیده بود که سواره پیش آمده بما معانقه می نمود

و نوکران و بود خود را که حالت و لیاقت ایشان معلوم بود مخاطب سلطانی، حالی و عالم و نقاره و جهانگیرهای معمور
و ولایتهای پرحاصل اختیار داده خواص و سلاطین و امرا و معتمدان حضرت جهانبانی جنت آشیانی را که اصالت و حالت
و استحقاق ایشان همگنان روشن است از کمال بی‌اعتنایی سته‌مان محتاج ساخته بود و چه قسمه خون و ناموس همه
آنها و اینست وار ملازمان و خدمتگاران نامرضی که سالها با ما نسبت داری خدمت کرده مستعد رعایت و عنایت
شده بودند تجویز میکرد که اقل مرتبه وجه معیشتی داشته باشند و جمعی که در سرکارها و سوار و پیاده در ملازمت بیگت بلد
و خود را در ملازمت و شفقت قرار خدمت داده بودند در هر چند روز سینه‌ها ساخته سخن آنها آتشی بود و انواع بی‌احمد
و بی‌اندامی مینمود و اگر از نوکران او صد گونه گناه و قتل خون و دزدی و راه‌زنی و تاراج انواع فسق و فجور بظهور می‌آمد
بواسطه میل و مداهنه همه را در سگی پر امید و اگر از ملازمان بیگانه الا اندک چیزی واقع می‌شد با کسی بهتان میکرد
در قتل و حبس و تاراج ایشان تاخیری نمود و ما خبر شدن انواع جانی آزردن سر سامید و بعضی از کمال بانهت و
حماقت خود را بخدمت قزلباش بود بدو خوش آمدی بیگ متصل شاه قلی نارنجی و محمد ناهر لنگ ساربان آواز
سادگی آن طایفه را راست که دانسته بیت نمود و نسبت ایشان سکرد چنانچه شاه قلی بی‌اندامیها کرده
و ما را شنید و محمد طاهر آن نوع جواب درشت داد که مستوجب زبان بریدن ما گشتن شده بود و او شیاد
تغافل نمود و لنگ ساربان در پیش چندین محضور او آشیان لفظ درشتی گفته که او نیز مستحق سیاست بود و
ولی سبک را خود میداند که در میان قزلباش چه مقدار حالت و اعتبار داشته بی شائبه حد تبع اصحاب
و حالتی همین نسبت که داماد و دوست آور دو برا امرای عظام گذراید حتی بر سد قلی میرزا که بعلو سعادت و انساب
سلسلت ممتاز بود و تقدم داد و حسین قلی را که با غایت مرعی بیچه مرده در برابر اسکندر خان و بهادر خان عبد
را رعایت نمود و جاگیرهای آنها دادن داد و خواتین عظام را جاگیرهای ویران و خر سند ساخت و در بن اوقات و اکثر
مجالس از وجید بن امور سر بر میزد که باعث رنجش و آزار خاطر بیغش ما تریامی شد چون خاطر او منظور بود و او را
دولتخواه حضرت این دودمان سلطنت میدانستیم در قول و فعل او اعتماد تمام داشتیم ایمه اعمال و کردار ناهموار او را
خیرخواهی و محض یک‌جهتی تصور نموده دیده و دانسته بکرم عمیم در میگذرانیدیم تا در بن اوقات بعرض رسید که او
بسمن همین جماعت ناعیه قصد دارد که معدودی چند که همراه بودند جدا ساخته با اراسها کذار دستلا
شرارت ما بوار الخلافت آگره متوجه دار الملک دهلی شدیم و ما دانستیم که بعضی امور بظهور آمد و سخنان بعرض اقدس رسیده
که خاطر اشرف وا رمی یابد که او در بن اوقات ملازمت نتواند نمود اگر چه از روی ارشمار یافته ایم اما او را امور نهان مستور
ناساختمان میداشتیم و نمیگوییم بجهت تسلی خاطر او سوگندهای مغلظه یاد کرده دیم که بقصد جان و مال و ناموس نداریم و چون
تشییب مهمات جهانبانی نفس نفیس خود متوجه شده ایم او سمال خود بوده مدعیانی که داشته باشد عرضه نماید

بو عیکد لائق دایم حکم فرمائیم چون دلنشین اوقات عرض منمود که وقت شده است که بدولت و سعادت بمهمات سلطنت
پردازد تصور چنان بود که بشنودن این خبر حیرت اثر مسرور گشته در مقام تسلیم و رضا راسخ دم و ثابت قدم باشد و چنان
بموقف عرض رسید که از کمال میل و توجه که بدین امور داشته و دارد و حقوق نعمت و تربیت خاندان والای ما که جبلی
است که در ذمه اوست من المهد الی العهد پرورش یافته بالکلیه فراموش کرده گوش بسخن این جماعت مفسد و مفتن دارد
که بواسطه اعراض نفسانی میخواهند که او را در جریده اهل بغی در آرند و در آخر عمر از سعادت اخروی محروم گردانند و
بشقاوت ابدی مبتلا سازند چنانچه از کمال شیطنت و خباثت خود لیسابی که دارند معقول او ساخته او را از راه برده
و بولد احمدی پیغام کرده که بمخالفت و منازعت پیش آید و تاتار خان نیز حصیه را پیر کس فرستاده که او در دامن کوه آمده
خرابی و دست اندازی کرده و از آن حدود در آید و خود خیال لاهور کرده که در آن حدود بنیاد فتنه و فساد نموده طریق
مخالفت سپرده در اطراف ممالک محروسه خلل انداخته چراغ دولت این خاندان را که برافروخته فروغ ازلی و برافراخته
دست قدرت است بدم سرد منطفی سازد و بها را که پرده غرور و پندار دیده اعتبار او را کور ساخته نمیداند بیت
چراغی را که ایزد بر فروزد ٭ هر آنکس پف کند ریشش بسوزد ٭ چون نظر بآن همه اخلاص و اعتقادی که از جبهه احوال
و چهره احوال او واضح و لایح بود این امور منافی بر تصور در آنجا نمود و یمیاید و باور نمی آید چرا که پرورده نعمت و تربیت یافته
این دودمان عظیم الشان است و اطاعت حکم ما برو واجب و لازم بر سبیل نصیحت فرموده ایم که خود را از این افعال و اعمال
گذرانیده و این جماعت مخذول العاقبت را که باعث نقض دولت و عزت او شده بجهت اغراض خود در پی نفی و بیداد
آورده مقید ساخته بدرگاه معلی فرستد و چون ما درین هیچ سال ملاحظه خاطر او کرده و هیچ چیز مناقشه ننموده ایم و هر چه
عرض کرده خواه معقول خواه نامعقول از صواب دید او در پذیرفته ایم او هم این حکم ما را استماع و اطاعت انقیاد نموده تمهید
که هر گاه این حکم عمل نماید خاطر اشرف برو صاف ساخته جرائم و تقصیرات او را بالکلیه عفو فرمائیم و هر وقت که
میل ملازمت داشته باشد و وقت اقتضا نماید بملازمت اشرف طلبیم که رفع حجاب او شود و چون هنوز
خدمات او ملحوظ و منظور است تا آنکه هزار برابر آن خدمات رعایت یافته میخواهیم که نام او که سالها باخلاص و
ارادت و اعتقاد در جمیع امصار و بلاد منتشر شده به بغی و عناد و افساد مشهور نشود و در آخر عمر در زمره قراجه فرا
محشور نگردد و بنا بر حقوق عبودیت او را آگاه ساختیم زنهار که خیال دیگر نکند و یقین خود داند که اگر از روی جهل
و کوته اندیشی از راه برود و بیدار دماغ او را پریشان ساخته در سلک اهل ادبار در آرد و بدولت و اقبال
با عساکر نصرت اعتصام بعزیمت دفع و دفع او متوجه شده بعنایت الهی بلا از روزگار او بیرون خواهیم آورد
امید است که درینحالت که عنفوان اقبال خلافت ما و آغاز دمار اوست فتح عظمی روشنی دیده او مغلوب عساکر
اقبال گشته شرمسار گرفتار گردد و بیدولتی را از تمغی استدلال نمی نماید که او درین بخیال مردم خود را چگونه رعایت

۸۴ ج دوم

که به راقمه نگار آید و از کوته اندیشی نادانی سیاست که دولت وابسته بعنایت الهی است به گاه آن عنایت شا
بود که مدد دولت نگار می آید چنانچه برای العین دیده میشود اسرار که در مدد و مراد میگفت هرگز با ایشان گمان جدائی
نداشت بر موجب سعادت اکثری از وجدا شدند تا آنکه مدد و امداد ملک جدا شده بدرگاه معلی می آید و سررشته
او را ماجوا خود گذاشت و به مقام عبرسلیم در مصاحبی خیری فائده ندارد و سیت سرمار سایه هما و گردون طلوع
که سرچه حاکم عادل کند همه داد است ما سحابان که به راد ماراو نزدیک رسیده بود و ملک درشت تار یک دیار
بسر می بردار این کلمات موعظت که دستور العمل سعادت تواند بود دید به برسید چون گویم که ساعت مرید شورش
گشت لیکن دانا داند که بسی خود در مهالک بی ناموسی شتافت و ناکام از برگه نکار متوجه نجات گردید چون دران
حدود قلعه مرده که سالگیر شیر محمد دیوانه بود در سیده عبدالرحیم پسر خود را با اهل و عیال و احمال و اثقال دران قلعه مرده
شیر محمد که از مخصوصان او بود گذاشته از اینجا گذشته دشیر محمد حق ولی نعمت اعلی را سر دانسته از وقائع
وتمام اسباب واشیا را که در سرمده گذاشته بود متصرف شد و اهل و عیال را محافظت اورده و درویش محمد او زبک
مظفر علی را که بطلب آمده بود مقید ساخته بدرگاه معلی فرستاد و خود هر کمر همت بر دولتخواهی نفس الامری بست
و سپاس توفیق صاحب حقیقی خود را امید به ولی نعمت مجازی گذارد و چون نزدیک تهاره رسید سرانجام
معل تهاره را مسدود کرده آماده جنگ شد و لی سگ به تهاره آماده بشکست یافت آری تیمع از وحشت الهی را
هرکس خواهد که برنشاند حرمن دولت و کامرانی خود را آتش در زند و چون هنگام ادبار سرانجام بود در مرحله
بسو وخودی اندیشه زیان می دید و چون عرض پرده دیده مصلحت بین است صلاح کار خود ندانسته اسباب
آنگاه سبب را ابواب غفلت شمرده سحاب برگشته حالمند و اله شعر

	چون عمر حق آمد بپوشیده شد	همه جهان را دل سوی دیده شد

فرستادن خان اعظم شمس الدین محمد خان اتکه با عساکر دولت بدفع فتنه بیرم خان و توجه موکب
مقدس شاهنشاهی بهمان سمت و اشتغال نائره محاربه میان لشکر اقبال و بیرم خان و فتح اولیای دولت

دران هنگام سعادت انتظام که دارالملک دلی نشیمن موکب دولت و معسکر جنود اقبال بود خبر رسید که بیرم خان بیکانیر نجات
معروض ایستادگان بساط جلال گشت عزائم بادشاهانه که بواسطه آثار بیم و امید احکام قدر سرانجام بران قرار گرفت که لشکری
شایسته فرستاده سرراه بیرم خان را نگهدارند و ولایات الا امور عیار بسته سواد انجمن جمعی از کوته اندیشان مرس بودند که
که حضرت خود بدولت و اقبال متوجه شده آماده جنگ او شوند و جمعی میگفتند که لشکر اقبال تعیین باید کرد حضرت شاهنشاهی
مقدسه رای قبول هر دو رای فرموده قرار بران دادند که افواج ظاهر پیشتر روند و بعد از آن آنحضرت بر سبیل
نعاقب درای تعین باهم انکه تعقب نادری منظور داشت تا دم بیرم خان را نگاهداشت و شمس الدین محمد خان اتکه و بسر حق

ح دوم

۸۵

یوسف محمد خان کوکلتاش و مهدی قاسم خان نیشاپوری و علی قلی خان سیر لطف و حسن خان خویش شهاب خان
و جمعی کثیر را بجانب پنجاب نامزد فرمودند تا بحاسمان را مانع آمده نگذارند که پنجاب درآید و شمس الدین محمد خان اتکه
امرای عظام بکیه بر اقبال روزافزون حضرت شاهنشاهی نموده بصوب پنجاب روان شد و بعد از روان ساختن
امرای مملکت گشای خود نفس نفیس بسمت سرهند احتیاط اساسان یورش پنجاب فرمودند چون از کمال دوربینی داعیه
یورش بسرت پیوند که مکنون ضمیر الهام اندیش بود و جه همت علیا شد و بسمت انتظام مهمات ممالک خواجه عبد المجید را
که بتربیت دیوانی سرکار اعلی سربلند بود و پایه اعتبار او فزوده بخطاب آصف خانی سرفراز ساختند و حکومت دار الملک
دهلی را ضمیمه منصب گرامی وزارت نموده گوش هوش خواجه را بنصایح پادشاهانه که مشتمل بر صوالح حال و مصالح ملک تواند بود
باز کردند و فرمودند که بسعر و رخرد و جاه خود نشوی و پاس نعمت رسیدگی را پیوسته داشته سربلندی خود را در فروتنی
منحصر دانی و مرد خدمت را بعنایت و تربیت شاد داشته چشم و دل و دست و زبان را از مال مردم کوتاه داری
خواجه پذیرای نصایح ارجمند شده پیشانی سعادت خود را به سجده آستان عالی نورانی ساخت و دل در خدمت
و آئین اخلاص و عقیدت سرگرم کار شد القصه چون شورش لعی بیرام خان در میان آمد بنابر مصلحت و احتیاط حکم
قضا امضا نگرفتن حسین قلی بیگ صادر شده چندروزی او را با ادهم خان سپردند و از کمال مرحمت باطنی که بحال او
مخصوص بود با ادهم خان فرمودند که اگر گزندی بحسین قلی بیگ خواهد رسید باز خواست از تو خواهد بود و سانح دیگر
امر داوماه الهی موافق سه شنبه بستم ذی قعده خاطر مقدس را از مهمات ضروری جمع فرموده به دار الملک دهلی متوجه
دفع این فتنه شدند و چون بمقتضای نیت حق به مجرد توجهی کارهای شگرف که در اندیشه روزگار نگذرد تمشیت می
هرگاه خود نفس نفیس متوجه شوند پیداست که حال چون خواهد بود و مصداق این مقال نیازمندگی آنکه فرستادهای نامند
که رخصت یافته متوجه خدمت شده بودند هیچ امر دیگر که لوازم واقعه طلبان کنند عمل یا شد نیز رخصت شدند و تا پرگنه دکدار
از نواحی پرگنه جالندر که میان دریای ستلج و بیاه است پای همت در رکاب داشته عنان سرعت باز نکشیدند و در
ظاهر کوناچور که از متعلقات دکدار است سر راه بیرام خان بستند بیرام خان در گرفتن جالندر اهتمام داشت که خبر
آمدن اتکه خان با عساکر اقبال شنید از غروری که داشت اتکه خان را در نظر نیاورده گرم پیکار شد و از روی پندار و نخوت
مردم خود را دو فوج ساخته ولی بیگ و شاه قلیخان محرم و برادران ولی بیگ و اسمعیل قلیخان و حسین خان و یعقوب
سلطان و سبز تلخ و گروهی از مقهوران را مقدمه ساخته و فوجی دیگر را بسرکردگی خویش ترتیب داده قریب پنجاب ابل
نامی در پیش خود داشت و ازین جانب شمس الدین محمد خان به پشت گرمی اقبال روزافزون شاهنشاهی صفوف مردان
مردان کار و بهادران کارزار بیاراست و دلاوران جنگ جو و پردلان پرخاش جو را دلداری داده روان شد
قول باخلاص و اهتمام او رونق یافت ... شجاعت محمد قاسم خان نیشاپوری استحکام گرفت و چون برانغار

ج دوم
۸۶

شهامت مهدی قاسم خان اسلام و مدیریت و علی قلی خان اندرابی و قیا خان صاحب حسن و بعضی از کار طلبان عقیدت کیش هراول بوده صف آرای این معرکهٔ شگرف گشتند و فرح خان با برخی از دلاوران صف التمش آماده سر گشت و محمد یوسف خان کوکلتاش با جوقی از سپاه‌گزاران میان غول و التمش ایستاد و خان اتکه خان از مردم همراه خاطرجمع نداشت سوگند‌شان در میان آورده بستیزه شروع بیکار نمود و دل جمعی همه رسانید با بیرام خان اگرچه مردم بسیار همراه بود اما از روی کیفیت فزونی داشت و بیرا اعتماد بیشتر بر لشکر بادشاهی بود که اکثری از دشمنان بهادری و مدد دل و دوربانی نوشتهای فرستاده بودند و لشکر در موضع گوناچور مذکور در اواسط شهر یوریاه الهی موافق اوائل ذیحجه بهم رسید کوشش های دلیرانه از جانبین بتقدیم پیوست اگرچه در اول کار از فوج سپاه علیم حسان روی بتهور سنگ آورد که اکثر فوجهای لشکر اقبال را و پراکنده گرفت اتکه خان بامیاری از فوج خود و یوسف محمد خان با معدودی در میدان سر ایستاده از لحاق و تبدیل مردم حیرت افزا بوده استمداد همت از باطن اقدس شاهنشاهی مینمودند درین هنگام که مردم بیرام خان اکثر مردم را بر داشته بتعاقب نموده اند و بیرام خان با فوج خود بخیال نصرت سحر کمان می آمد فوج آنکه خان که در سایهٔ ثبات ایستاده بود پیدا میشود بیرام خان بمدافعت بر می آید که اول فیلان را که سرکردهٔ آن فیل شهنت رواں بود بیرامید و خود از عقب آن روان میشود ناگاه اقبال بادشاهی و تائید آسمانی نقاب حجاب از چهرهٔ مراد کشود میان آن فوج سالی یانه بود فیلان مذکوران جمه می در آمید سخو ودستی با سد و سپاهیان لشکر نصرت قرین به تیر دوز طلبان متوجه شدند محض امدادات غیبی تیری بر طلبان آن سرکردهٔ فیلان می رسد و از گردن فیل آوران می افتد و بیرام خان چون می بیند که حال فیلان که اعتماد او بود چنین شد ازاده میکند که از عقب فیلان آمده سالی بائید دست راست داده از جانب تنگی ساید و تاب اتکه خان آدمی نیز دلی داعیهٔ بیرام خان دانسته در مقام آن شد که میسر از طور سرعت او خود سازد و یوسف محمد خان گفت که اکثر مردم ما که بی ناموسی بر فرق روزگار خود بسته رفته اند حد وقت تامل است اتکه خان جواب داد که اگرچه مردم کم اند اما اقبال روز افزون شاهنشاهی سحاب باد است در ماراه ای گریز هست مرور روزگار خان فنائی است یا مان ستانی و یوسف محمد خان را با جمعی از بهادران یکتا دل عقب ساخته خود با دیگر دلاوران بکچهت آماده سر دستند در سایه بیرام خان منحرف شده بود که آن خواهش مذکور را بعمل در آرد ناموس طلبان مرد دوست تیغ انتقام از سایه همت آخته بر فوج بیرام خان تاختند مردمی که همراه بیرام خان بودند ناصراف را فرار اندیشیده بهم خوردند بیرام خان ناچار برگشت حملت دهٔ ادبار شد و سائید ایزدی با وجود عدم اتفاق و کارشکنی مردم و عمل نای داد دن جهان رحیم آنچه که طراز فتوحات تواند شد روی داد و هر کدام از مخالفان سره حدانا که شجاعت گرسنگی شناخته بود و مدد معیهٔ معی که همراه بیرام خان دل بر کار بسته بجای برآنگ شتند و عساکر نصرت اعتصام

ح دوم ۸۷

تعاقب لشکر نموده بسیاری را طعمهٔ تیغ خون آشام ساخت و گروهی را زخمی و سرگشته ساخت چون یکسان گرد
و مجاهدان اقبال تعاقب این گروه مخذول نمودند اسمعیل قلیخان را زنده گرفته آوردند و متعاقب آن خبر رسید که
زخمی در بیشکزاری مختفی است او را نیز تیردستان هوشمند گرفتار ساختند و حسین خان بزخم تیر کور شد و یعقوب بدلی
و احمد بیگ و لیسی از اعیان مخالف گرفتار گشته بمکافات رسیدند و غنیمت فراوان بدست اولیای دولت قاهره افتاد
و اتکه خان فرط دوراندیشی بکار برده او نیز بمنهالسیار شتافت سعادت شاهنشاهی محض تائیدات غیبی آنچنین فتحی که
عنوان فتوحات تواند بود از مکمن اقبال بظهور رسید حضرت شاهنشاهی العزمی درست رای راسخ و خاطر خرسند متوسل
بدرگاه ایزدی بوده باطن با خدا و ظاهر صیدکنان و شکارافگنان نهضت میفرمودند در نواحی بهیره منهیان اقبال
بشارت ظفر و فیروزی و نوید دولت و بهروزی بمسامع علیا رسانیدند و همان برهم خورده بتازگی آرام یافت لوازم
شکر و سپاس بوقوع رسید و مراسم نشاط و شادمانی بتقدیم پیوست مهام سلطنت انتظام تازه یافت کوته حوصلگان را
شرمندگی پدید آمد سادهدلان هیچمدان را سررشتهٔ دانش بدست افتاد و دولت از دست مغروران خلاص شد پادشاه
وقت از ستم شرکی ناحق شناسان نجات یافت خردمندان را از این دریافت نصیب گشت دولت روی نمود اقبال
چهره گشاد عالم طراوت تازه یافت مینو زمان بشارت بگوش کورباطنان حسدپیشه در مغاک خاکساری فرو رفت
خاک ادبار بر فرق ایشان ریخته آمد جهانیان پیر و جوان عبد العطاف بنیاد معدلت اسکافا گشت یک پرده که از جمال جهان آرا
خود حشمت پوران دور انداخت دیده‌ها ...ل که چسان شد حال بزرگان جهان و پایهٔ بزرگی در چه مرتبه رسید ازین
قیاس باید کرد که اگر پردهٔ چند لطیف‌تر ازین از چهرهٔ مقصود بردارد و جلوهٔ چند خاص نماید چه کارها که نشود و چه اسرار که بظهور
نیاید اما چه باک که رخصت اظهار ندارد و یارای نظارگی در نظر دوربین او دریافت آید بهر حال دولت و اقبال شاه بادا که جهان را چنین خدیو
بس کمتر بدست افتاده است محرر این صحایف اقبال ابوالفضل بمسند در آورده معروض میدارد که اگر تعلقی نبودی و لباس
نوکری مناسبتی حرفی چند از دریافت خود گفتمی لیکن چون در رسمیان مخلوط است که کورباطنان ناتوان بین این حرف را
از قسم خوشامد دانند بیشتر ازین حرف سرائی نمیکنم و این اندیشه در فطرت خانهٔ من نیست چه احتیاج بسمیان آلوده ... یا بعد
از طبیعت میگویم از فطرت جبلت کی گذارد که آنکه رشک و ستی ست ... تا بگویم آنچه فرض گفتنی ست ... چون عرصهٔ بهره
مهیم بر اوقات اقبال شد منعم خان که موجب شورش دولت از کابل متوجه آستان بوس بود با دیگر امرا مثل مقیم خان
و تردی بیگ خان و قاسم خان میر بحر و خواجگی محمد حسین برادر او و خواجه عبد المنعم مشهور بخواجه پادشاه و ... مولانا
عبد الباقی صدر و ملا خرد زرگر و سید محمد و سگول و فریدون خان طغائی میرزا محمد حکیم و ابوالفتح پسر فضیل بیگ و میر محمد منشی
با جمعیت فراوان و سپاهی بسیار بتاریخ بیست و هشتم شهریور ماه الهی موافق دوشنبه هیجدهم ذی الحجه بشرف بساطبوسی
سرافراز شد و مشمول تربیت شاهنشاهی گردیده منصب عالی وکالت و شرف خطاب خان خانی خلعت افتخار در بر کرد

وباقی امرا و سرداران هر یک در احوال متعهد سدار خود بمراحم بدیع سربلند گشته بود و در همین سال الکسا شمس الدین محمد خان
اتکه سائر محافظان ملتان که بجمع و نظم مراجعت نموده بود در همین نوبت اعلاس سرفراز گشته مقدمات شاهنشاهی نشر
اسعار اسعد و مائة و اقوی جامه خاصی بیرام خان را که آنجا مرحمت فرموده بود و خطاب اعظم خانی تشریف استیفا
و بید ولی حدکه در سرحد سر دو سکار بهرمان اتصال شد بودند چون ولی بیگ و پسرش اسمعیل قلی و حسین خان و احمد بیگ
ترکمان و دیگر امرا از بحر و برِ بای وحل دیر گردن با عمائم مراوان سطراتیرف در آورد و علمی که برای روضه منوره مشهد قدس
مشکل سحوا هر ترتیب داده توفیق فرستادن یافته بود و ایشان بود و آن علم سعادت از فواتح تفالات شاهنشاهی
شمرده و محمد قاسم خان نیشاپوری و ابوالقاسم برادر مولانا عبدالقادر آخوند و جمعی دیگر را که پیشتر از مرطیان بیرام خان
رخصت ملتان کرده بود ملتان از محمد قلیخان برلاس تغیر یافته بجاگیر ایشان مقرر شده بود در همین هنگام که
شمس الدین محمد خان اتکه متوجه استقلام سه ماهی شد بموجب قرارداد آن جماعت را به ملتان به اسیاحت وار کردار
ولی بیگ که رجماهی کاری دست داد بدان جوت کرد سرا راهنمت عزت خلق سحاب مالک سرحد برساند و دیگر
همان رند بو بدنامه گاه مکا بوسائل مهربان بساط عزت سحاب نامه دیگر باره مقدم آنحضرت و احلاص مرحمت
ترقی تقاعد نمود و بحاسیه خصوصیات احوال هرکی بجای خود گذارش خواهد یافت بحال متعهد هر که مدعوا ترید و تدکم
همان را دست قدر شاهده حمیده و سیاست رسانید علی الخصوص ولی بیگ که سرمایه فتنه و فساد بود و حسن سرانجام
که ما حصت او را ولی عقبی است میان درست کرا سه مادر خان را از محبت گسستگی که سرمایه هدایت و سعادات ما
موجب مزید غوایت و گمراهی او شد و چون سر معشر ولی بیگ را بواجی سرکار راما دو که حاکم او بود برسانند در روی
و مدد ولی ماطی آن کار بعمل ظاهر آمده آن نواحی السعادت رسانید و ازان سر دولت چنین حرکتی ناشایسته
بظهور آمد بروزی چند همراهان محترگری او را به دیوانگی تهمول شد بعد جا ساجا سادلوانگی اهلی آن بود که مصدر آن
عمل شنیع گشته بس همانا او را از دیوانگی بهشیاری آورده و چاره کار او ساختند و اولیای دولت کرلی سائقه مداهنه و
مسابله و دمدامیکی معامله با حق تعالی ساخته را او تمام بد اگر چه بعضی از تیره خاطران امثال این امور را از قسم و لیحو ایها
می اندیشند اما در دیده تحقیق این قسم احوال از باد و لیحو اهی عظم است حاصحه بایک با ملی معامله نمایند حلقا
سترایں کار بظهور سے پیوندد

ورود موکب مقدس شاهنشاهی بلاهور و ذکر سوانح اقبال

چون مهتی عظیم روی داد و استیصال بیرام خان تیغ شد انگیال بتشرف اساطیر بوس حرب استعداد یافت
رای جهان آرای اقتضا نمود که لشکر را گذاشته بر سبیل تاختکار متوجه لاهور شوند که هم شکار و تماشا نموده بیاید
و هم شهر لاهور محتد قدوم گرامی آنحضرت رونق و بهای مزید نماید در همین اندیشه بدولت انتساع کبیر ور می برا

سرکردگی منعم خان در آن مدت که نهضت عالی فرمودند بتاریخ چهارم مهر ماه الهی موافق سه شنبه بیست و ششم ذی حجه
سنه نهصد و شصت و هشت در دار الملک لاهور نزول اجلال اتفاق افتاد و اتکه خان بشرکت ضیافت و جلائل جشن آرایش
بزم آرای سلطنت گشت و حضرت شاهنشاهی بعواطف شاهانه پایه قدر و اعتبار او را افزوده بمزید تقرب و
رعایت سرافراز گردانیدند و خدمت نقابت جناب او و مراد او از آن مرحمت شد و درین ایام که سواد لاهور مخیم اقبال بود
خان اعظم را عارضه روی داد و ملازمت شاهنشاهی او را در لاهور گذاشت و گیتی خدیو بتأیید اقبال متوجه
لشکری که بسرکردگی منعم خان گذاشته بودند شدند

نهضت موکب مقدس شاهنشاهی بصوب کوه سوالک و اتمام کار بیرام خان

چون یقین پیوست که بیرام خان پیش راجه گنیش و تلواره که در میان کوه سوالک جای مستحکم است پناه جسته
در آن جبال متحصن است نابران خدیو صورت و معنی نوزدهم مهر ماه الهی موافق سه شنبه دهم محرم سال
نهصد و شصت و هشت هلالی بتأیید توفیق ایزدی متوجه آن صوب شدند که بی مداخله لشکر و تزویر ارباب عزائم
آن مهم بانجام رسد و جهانی بمیامن دولت ابد پیوند آسودگی بپیدا آرد و چون بساحل دریا جیواره انتظار موکب
عالی می برد که گیتی خدیو با عزمی حق اساس کوچ بر کوچ سایه عاطفت بر آن حدود انداخت منعم خان و سائر
بزرگان لشکر اقبال مراسم استقبال بجای آورده بدولت کورنش سربلند گشتند و از انجا بتأیید توفیق ایزدی
متوجه انجام مقصود شده بودند و در اثنای راه میر معزی و خواجه سلطان علی که در فتنه تردی بیگ خان فرار نموده تحصن
اختیار کرده بودند بشرف آستان بوس استسعاد یافتند و چون حوالی سوالک مقر آیات فیروزی گردید فوجی از
دلاوران عساکر نصرت قرین چون اقبال پیوستی نمودی تحاشا به تنگنای کوهستان در آمده داد دست برد
دادند و بسیاری از حدود دهو و در تو سای ایشان از رایان و راجهای کوهی علم مدافعه برافراختند میان
این مردم و عساکر ظفر اعتصام هنگامه نبرد گرم شد و از جانبین حملهای عظیم بظهور رسید سلطان حسین جلائر
از لشکر منصور سعادت شهادت دریافت و بتائید الهی شکست بر راجها افتاد و بقدم ادبار راه فرار پیش گرفتند
و بسیاری از این سیاه بختان کوهستان علف تیغ عساکر اقبال گشتند و چون طنطنه ورود رایات ظفر آیات
بنواحی کوهستان به بیرام خان رسید عاقبت اندیشی نموده سر انفعال در گریبان خجالت و ندامت کشید
و جمال خان نام غلام معتمد خود را بالتماس عفو تقصیرات و صفح جرائم خود فرستاده بزبان عذرخواهی در آمد که از من
بعضی امور که بطریق اضطرار نه بر سبیل اختیار بوقوع آمده عرق انفعال بر جبین و روی ندامت بر زمین داده
گریبان اقبال شکر از عفو پاک فرمایند و این افتاده راه عجز را از خاک بردارند تا رگ نیاز من ست و خاک
آن آستان جمال خان ببارگاه شاهنشاهی رسیده عرضه او را گذرانید و زبانی نیز خلاصه مقصد را

ج دوم

معروض داشت حضرت شاهنشاهی بمقتضای رافت عام و عطوفت خاص و تکرار عین عنایت
عذر ناسموع او را اصغا فرمودند و از انجا که نظرات عالی از عفو الهی است نابدکشاده و متانی و شکسته خاطر
تمامی جرائم او رقم عفو کشیدند و برای تسلی خاطر او مولانا عبدالله سلطان پوری را با چندی از مقربان بساط
معلوم حال خان فرستادند که خاطر پرملال او را به نوید عفو و مژدهٔ التفات مطمئن ساخته بلطف نوازش آورند
فرستادگان از سر عطوفت شاهی آوردند لیکن تسلی بیرام خان نشد و گفت که من گرده خود خجلت زده و سرافکنده ام
و ستوحش بهر گونه سیاست گشته ام هرچند از مکارم اخلاق و جلائل الطاف خدیو زمان خاطر جمع است اما
از بزرگان حقایق و سائر اولیای دولت قاهره هراسانم اگر منعم خان آمده تسلی من نماید و پیمان درست و
عهد موکد در میان آرد و لوسیله او منسوب ام از عصیان بعید بر آمده سجده آستان اقبال نمایم و رخصت حاصل کرده
بقیه عمر را در امکنه شریفه گذرانم و دست آویز تضرع و تخشع در تدارک و تلافی جرائم ایام جوانی که هم جعل محو عصیان
در حوض بوده این ملتمس او بقبول موصول شد رایات اقبال در حدود قصبه حاجی پور که نزدیک دامن کوه و
دریای آب ستلج و بیاه است نزول اجلال واست که منعم خان خواجه جهان و اشرف خان و حاجی خان سیستانی را
فرستادند که خاطر بیرام خان را بمواعید عنایت و مواثیق التفات مطمئن ساخته ملازمت عالی آورند فرستادها چندی
دران تنگنای وحشت کیاه برده بود و قصد هجوم زمینداران شده بود و جمعیتی که در میان زمینداران هندوستان
مقرر است کشته شدند را فرار داده استاده بود فرستادها عهد و مواثیق را طی کرده در قلعه که بیرام خان بود رفتند
چون نظر بیرام خان بر منعم خان افتاد دلش بحال آمد و دانست که اخبار زبان حضرت شاهنشاهی بر ساختند بیان
واقع بوده است از روی استواری مستبشر آمده در نهایت وارفتگی حالت رقت نمود منعم خان بمواثیق و ایمان
نموده بیرام خان را متوجه عتبه عالی ساخت تا آگاهی زینور و شاه قلی محرم دست در دامن بیرام خان آویخته مبادا گریه زاری
کردند که چندین است زینهار شما نروید منعم خان و سایر فرستادها هر چند دلاسا نمودند سود نمیداشت نیامدند تا که الساله
و مرتبه از خود بود و لیکن احوال منعم خان گفت که سامانست در همین حال بوده سطر بر باشید و بعد از انکه خاطر شما جمع گردد
متوجه ملازمت خواهید شد این هر دو شما بیرام خان را گذاشته دار همراهی تخلف نموده ماندند و بیرام خان متوجه عتبه
اقبال شد لشکر پادشاهی که در حدود آن کوه ستعد بوده انتظاری می بردند واقعه طلبان حرفها میگفتند که این اعتبار
شد و بیرام لشکر پادشاهی مرخاست و خوشحالی روی نمود وقته انداز آن راه در آمده وی سیاه گشت وانجا
روی بدرگاه معلی آورد و در آنان با آلهی مواقف محرم سعید نوشتند و هشت و تاک در گردن انداخته سجدهٔ ندامت
و خجالت بجای آورد و سر خاکساری بر پای فلک پیمای حضرت شاهنشاهی نهاده زار زار گریه از سر گرفت و چادر
شوق و شکر بیهای گریست حضرت شاهنشاهی تقدیر را به پیوسته بدست اقدس سر بیرام خان را از زمین برداشته

در آغوش کرامت گرفتند و نوطا از گردن او برداشته اشک ندامت و گرد خجالت از چهرهٔ او پاک ساختند و بزبان
عذرپذیر پرسش احوال فرمودند و قانون که در ایام وکالت جای بیرام خان بر دست راست معین بود همان قانون
درست نشستن بجانب دست راست اشارت فرمودند و منعم خان را در پهلوی بیرام خان حکم فرمودند و دیگر امرا و ارکان سلطنت
و اعیان مملکت باندازهٔ قدر و مرتبت اشارت گرفتند و بزبان مرحمت و مکرمت چندان استمالت و التفات فرمودند که گرد
خجالت و غبار خجالت از صفحهٔ پیشانی او بکلی زائل گشت اما همان سخن است مصرع اگر گناه نبخشند شرمساری هست
آنگاه از بارگاه بهشت آیین برخاسته خلعت فاخره که در سرکار کرامت پرور داشتند بر بیرام خان التفات فرمودند و از روی
خوشنودی باطن اقدس او را رخصت سفر حجاز دادند و بمقتضای پاس قواعد حزم و دوراندیشی که اساس هر کار است
مدار دار الملک سلطنت بر آنست ترسون محمد خان سیستانی را همراه دادند که تا اقصای ممالک محروسه بدرقه شده
از مسالک مخوفه بسلامت گذرانند ترسون محمد خان و حاجی محمد خان سیستانی از حدود ناگور مراجعت نمودند در یکی از
روزها بیرام خان زبان طعن گشوده بحاجی محمد خان سیستانی گفته باشد که مرا از مخالفت دلی و وفائی بیکس آید رکوبت گله
که از تو این همه حقوق قدیم را فراموش کردی حاجی محمد خان در جواب گفت شما با وجود آن همه دعوی اخلاص فروتر
حضرت جهانبانی جنت آشیانی و آن همه مراحم و اشفاق حضرت شاهنشاهی لعی نمود و شمشیر کشیده متوجه رو حق اما آنچه روی داد
من اگر ترک صحبت شما کرده باشم چه دور باشد و چه کرده باشم بیرام خان شرمنده ساکت گشته از التفات شنید
بیرام خان پیوسته درین راه ازین سخن نفس الامری اظهار دردمندی کردی الحمد لله که جوهر بزرگ نهادی و عاطفت ذاتی
حضرت شاهنشاهی خاطرنشان جمهور عالمیان گشت و این ساده دل مغرور شجاعت و کاردانی از خواب غفلت بیدار گشته
از گرداب بی برآمد هم کار اصحاب اخلاص استدلایت و هم بار رفته اند و ران کسا و گرفت همزمان او و نقش پدید آمد
هزار سال را سر برتری داد و عریضهٔ از بیان اعظم اتکه خان بسطر درآمد چون خبر از بعضی سوانح پیدا بحسن آنزاد درین قصه
در آورد تا سرمایهٔ عبرت اهل هوش شود عرضداشت کمترین بندگان دو تنخواه شمس الدین محمد اتکه بعد از دعا و بندگی بذروه
عرش سیر ساند که چون این دو تنخواه در دهلی بشرف آستان بوسی و بندگان عنایت و التفات سیدی بادشاهی
این دو تنخواه مبذول داشته بعلم و نشان در تومان طوغ بیرام خان سرفرازی داد و حکومت و حراست سرکار پنجاب را عنایت
فرمودند واجب نمود که این دو تنخواه پیر فراخور آن عنایت سرفرازی خدمت بتقدیم رساند که هیچ یک از دو تنخواه بیان را در رعایت
بیده شخصی نباشد و خبر رسید که حرام خوران و فتنه جویان بسط و خبر بیرام خان را در نواحی میروله آورده اند حاکم که ارکان
جمع شده درانچه صلاح دولت است مصلحت قرار داده بعرض رسانند دران مجلس کتابت بیرام خان که بدر لیس محمد خان
فرستاده بود رسید در کتابت مذکور بود که من غلام و بندهٔ آنحضرتم اما میخواهم که انتقام خود را از وکلای آنحضرت بگیرم
از دو تنخواه بیان را در مجلس آنچه بخاطر میرسید جهت دفع بیرام خان می گفتند چون دران روز دو اسباب حشمت خان

پاس دولتخواهی عنایت است ... بود ... که مصدر خدمتی لائق گردد در مجلس حضور ارکان دولت که خرد و کلان

حاضر بودند در این مشورت و تفویض کرده داد که مهم هیمون بعون عنایت الهی و توجه پادشاهی بسر رسید که هر جا در حدود

یار ... سوداگری پای کم آرد از کبیران و نواحش کمتر باشد ارکان دولت فرمودند که دفع هیمون خان مهم کلانی است

مادام که بندگان حضرت خود بدولت متوجه نشوند صورت گرفتن آن محال است چون ارکان دولت چنین مصلحت

د... بنده ... در این ... نکرد و بهادر ... عرض نمود که محمد قاسم خان و مهدی قاسم خان رخصت یافته بجانب ملتان

و لاهور متوجه اند ... بود که بنده هم در ملازمت مخادیم بطریق قراولی ... که ظهور یابد روز بروز ...

نماند و اصحاب العرض بندهٔ دولتخواه در خدمت قبول یافت حکم شد که با اتفاق امرای عظام متوجه هیمون خان شود و حکم شد

که از کس کومک نویسد از ملازمت رخصت یافته پانزده روز در نواحی رهتک ... مهم توقف نمود از کومک امری ظاهر نشد چون

کسیست ... است نمود ... هر کس کومک یا دو کس فرستادند چون اکثری از ... در میان بود

از ... که حالات ... گریست ... اندیشه بر خاطر سر رسید چون آب ... موسم باران ... در میان بود ... روز

در ... توقف شد و مردم ... واسطه ساخته بنده ... حکایت بعرض رسانیدند که اگر خان هر روز دو کروه کوچ

کرده از ترس ... پیش ... کاری می آید ... والده ... مردم ... ملاحظه خاطر حق

خدمت ... ساله ... بعرض رسانید ... حضرت واضح است فرزند عزیز محمد ...

سخن مردم را ... دولتخواه ... مردم ... هلاک کرد ...

خواهد شد ... متوجه مهم دفع هیمون ... دولتخواه دانست که ... توکل بعون عنایت الهی و تکیه بر

دولت پادشاهی کرده متوجه هیمون خان شد ... که مهم هیمون خان ... آنحضرت ساخته جمعی از ملازمان سلطان ...

که همراه او بودند ... رسانید ... دستگیر کرده بدرگاه آوردند ... اگر ... بر عکس می شد معلوم

که کار بکجا می انجامید ... آن مهم را هیمون خان ... بعرض رسانیده باشد بعد از فتح هیمون خان هر یک از دولتخواهان

که در آن معارک بوده اند ... آنحضرت شده چندان عنایات و التفات پادشاهی سرفرازی یافتند ...

دولتخواهان که در جنگ بودند ... رسیده گشت که خان محمد سلطان ... قلعهٔ ...

خطاب خانی گرفتند ... سرفرازی یافته ... عنایت علاوه سرفراز شدند چون ...

پاس دولتخواه و فرزند یوسف محمد که در چنین معرکه کلانی شمشیر زده رسید مهربانی که کرده اند آن بود که ... اول جنگ ...

که نام آنکه خان را در فرمان ننویسند عالم پیدا است ... دولتخواه ... چشم داشت ...

دولتخواه مرد دولتخواهی آنحضرت خان ... دست ... ساله خود را همراه داشته در برابر هیمون خان

دو دست ... ملازمان و سلطانان ... درآمده شمشیر زدند و هیچ یک از امرای عظام ... کومک نساید که مردم

همراه بود بدان نوع حرکات کسی که کار هریک را به بیرام خان مرجوع کرده باشند چنین سلوک با بیرم خان کم کسی به خاطر آورده باشد بیرام خان که سپاسداری خدمت حضرت گذاشته بود به دولت آن حضرت خطاب یافته دو کرور و سه کرور علوفه یافت در دربار بیرم خان و بیست خان نیز سلطان او در آمد به شمشیر سپاه و آنحضرت خطاب خانی عنایت کرده مخادیم عالم او را آنگاه بر او برآورده اند او را هم تربیت فرموده شده را که خطاب خان اعلی سرافراز ساخته یک کرور علوفه عنایت کرده مخادیم آنجا حمل آن نیز پرورده بود عالم پناها هم مردم این دولت خواه عمر بیست از اول آن فرزندان امیدوار می بودند که بمدد و اقبال دولت آنحضرت هریک خطاب خانی و سلطانی سرافراز شده اند چون شاه اقبال ایشان نوع بیرام خان را بابت عنایت فرمودند از فتح بیرام خان جامه داقتو و خلعت شاهی و اسباب حشمت عنایت کرده مرتبه او را بلند ساخت که سبب اوست تعلق با این کینه داشته باشد

نهضت موکب اقبال شاهنشاهی از حدود پنجاب بدار الخلافت آگره و ظل اقبال بدهلی انداختن و از آنجا براه دریا بمستقر خلافت نزول اجلال فرمودن

چون حضرت شاهنشاهی به نیروی بخت بلند از فروغ رای ممالک آرای یک مرشد وار روی کار خود برداشته انجام مهمات ملکی و مالی پیش نهاد همت والای خود ساختند کوته اندیشان تیره خاطر را دوکان برهم زده آمد هر یک تیر شد و سر افگنده بگوشه رفتند و تائیدات آسمانی خاطر مقدس از این مهم فارغ شده اند و اقبال عنان موکب عالی بدار السلطنت آگره معطوف فرمودند که در مراسم معدلت توجه فرموده عالم افسرده را طراوتی تازه بخشیده آید و قوانین پسندیده قرار داده که دستور العمل باطنان حال و آینده تواند شد و چون رایات اقبال بسهرند نزول اجلال فرمود حکم اشرف صادر شد که اردوی معلی را از راه راست بسمت دهلی روان سازند و موکب عالی بعزیمت شکار متوجه حصار فیروزه شد و چون حصار فیروزه مستقر رایات فیروزی آثار گشت جابک دوان عرصه شکار بعرض رسانیدند که در این نواحی جیته بسیار بود است که آنرا بزبان هندی چیته میگویند و طریق صید کردن آن جانور درنده بدیع ترین فنون شکار است و خاطر اقدس که نگارین سرای لعبتان صوری و معنوی است متوجه تماشاگری این بساط نشاط افزا شد و حکم گیتی مطاع ارتباط آگاه واطی به ترتیب این کار شرف اصدار یافت فرمان بران خدمت دریافتند و صنعتی آلات و ادوات آن سرانجام داده گوی چند که آنرا بزبان هندی اودی گویند بنظر خاص کشیدند چند قلاده چیته آسمان شکار کرده موکب اقبال سعادت دهلی متصرف ساختند اگرچه در سرکار اعلی پیش از این چیته بسیار جمع آمده بود اما آنکه چیته را حضور اقدس صید فرموده در این مرتبه بود و در روز پانزدهم آذر ماه الهی موافق شنبه چهارم ربیع الاول سنه نهصد و شصت و هشت هلالی دار الملک دهلی مستقر رایات دولت گشت و اردوی بزرگ چیته تا آن ساحت والا شأن نزول سعادت فرموده سرمایه آسایش جهانیان شده بود و از سوانحی که در نزول الطاف روی نمود است و ستارهٔ جمعی است لشکر گرگی

ج دوم

۹۴

ابو الفتح برادر زادهٔ منعم خان بصوب کابل و شرح آن بر سبیل اجمال آنست که دران هنگام که بمقتضای فرمان شاهنشاهی
منعم خان متوجه پایهٔ سریر اعلی شد کابل را بغنی خان پسر خود سپرده او را بجای خود نصب کرد و در تقویت و تمشیت مهمات او
حیدر محمد اخته بیگی را گذاشت که بمساعدت و معاونت او بوده مهمات آنجا را انتظام دهد و چون کوته حوصلگی طرفین و تعلل
مشربی جانبین با سازگاری پدید آمد در هنگامی که موکب عالی بدهلی نزول اجلال فرمود عرضداشت غنی خان در شکایت
آمد از رفتار حیدر محمد اخته بیگی بظهور پیوست بنابران باستصواب منعم خان حیدر محمد را بمنشور طلب سرافراز شد و بجهت
کومک غنی خان باعانت او سکون پسر قراچه و درویش محمد و خواجه دوست خواجگی محمد حسین برادر محمد قاسم خان بعمی کر برا
بسرکردگی ابو الفتح برادرزادهٔ منعم خان بکابل روان ساختند و ایشان بآنجا رفته روزی چند در معاونت و موافقت کامیاب
امن و امان شدند القصه حضرت شاهنشاهی چندروزی در خطهٔ دلگشای دهلی اقامت عدل فرموده روز آدینه نهم دی ماه الهی
موافق روز جمعه دوم ربیع الثانی بعزیمت مدار الخلافت آگره نهضت فرمودند و در دریای جون بر کشتی سوار دولت شدند و توجه
فرمودند اعیان سلطنت و ارکان دولت بمدارگیهای الحق کشتی ها در روز ها ساحل را آرایش داده متوجه گشتند و از دوی بر
از راه خشکی متوجه گشت و در روز روشن بیست و هشتم دی ماه الهی موافق بیست و دوازدهم ربیع الثانی دار الخلافت آگره
مستقر رایات جلال شد و در ناصیه اعمال ارباب اخلاص بشارت یافت و جراحت ناشکیبان روزگار را مرهم سالشه مدد آمد
روز بازار عدالت گرم شد و بساط عشرت در کنار گرفت بسعد امر اوقت خوش شد و نهال دولت در بالیدن آمد و عید
امال تشخیص آغاز کرد و رای عالم آرای شاهنشاهی در ترتیب ملک صوری و معنوی در لعاب بلوجه فرمود درون
قلعه که شهر سپهر بمثال آن شهرت اتمام واقع شده بود طرح مبارک بکس صورت بسته عمارت عالی اساس پایه
بر چارهای سرانجام آن به منعم خان خانخانان عنایت شد و سرکرده مهربان بارگاه سلطنت و منظوران عنایت خلافت و سایر
درگاه و سرکار آسمان جوی بطرح عمارات خاطر کشا اساس نهاده بیست آرای شهر شدند و در خلال این حال منعم خان خانخانان
حسب یادشاها ترتیب داده التماس قدوم برکات و ورود آنحضرت نمود و ملتمس منعم خان درجه قبول یافته وثاق او
از پرتو مقدم حضرت شاهنشاهی پایه آسمانی یافت خان خانان در مقام خدمت بعد حال برگف ایستاده تبرکات و نفائس
پیش کش از روی اخلاص خاطر پسند درآورده مجلس آرای شد و از سوانح عبرت افزا که درین ایام سمت ظهور یافته
سعادت منشان بخت او را بسر پنه دیده وری کشید کشته شدن میرزا ابراهیم پسر میرزا سلیمان و التجا آوردن او بدرگاه جهان
پناه است اجمالی این حال آنکه چون شاهنشاهی بیلاق ورود اجلال است موسم هرکه دم منازعت و مخالفت زند
آنحضرت مدارا کرد راند و بظاهر در مکر آن شوند کار را مر پایان انداخ سرای او را درکنار نهاده او را محتاج این درگاه سازند
که تعبیه بر شورش بر داشتن و علم مکر افراختن آنست که او را بسرای لایق داده در مدت آنان واحتیاج آورد بدار حوات
تغافل سیار شده تکاپوی خدمت باید و متعهد او این مقال حال میرزا سلیمان است چون در مبادی سلطنت آنحضرت

حرکتی ملایم بظهور آورد که بیشتر گذارش یافت ایردجهان آرا اجرای آمرا در کنار سهاده آخچین تاستی عظیم پیش او آورد
وآرزومند این درگاه ساخت و سرهنداشتی مصحوب یکی از معتمدان خود که بمزید کاردانی اختیار داشته فرستاد درایام
ایلچی مذکور بدار الخلافت آگره رسیده منتظر کورنش بود بعد از نزول اجلال در منزل منعم خان بالتماس او رخصت یافته
بشرف زمین بوس سربلند شد و سرهنداشت میرزا سلیمان باستشفای لائق بنظر اقدس درآورد خلاصهٔ مضمون عریضه
شرح خجالت و ندامت از تقصیرات سابق و سرگذشت کشته شدن میرزا ابراهیم و التماس امداد و اعانت در انتقام اما دیگر
کیفیت این ماجری بر سبیل اجمال آنست که میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم در عنفوان دولت ابد قرین بی راهه رفته تخم
ادبار خود کاشتند اگرچه ایشان را در محاربات اوزبکیه چند مرتبه غلبه روی داد که باعث مزید غرور ایشان شد
از آنجمله بدست افتادن پیر محمد سلطان که پیوسته از حصار از جانب تمرجان حاکم آنجا که ابن عم او بود آمده
تاخت می نمودی تا آنکه پیش از این سانحه که شرح داده آمد تا بر سر حصار برد و قلعهٔ بیرونی را متصرف شد و تمرجان
در ارک متحصن شده روزگار به تحمیل میگذرانید و انتظار کومک اوزبکیه که از اطراف و جوانب طلب داشته بود
می برد و میرزایان آمدن کومک را قریب دانسته از حصار مراجعت نموده به بدخشان آمدند و در سال پنجم الهی
موافق نهصد و سی و هشت قمری میرزایان لشکری از لوکر و یماقات فراهم آورده متوجه بلخ شدند کار آگهان
دوربین پایان لشکر را منع نمودند که رفتن بر سر بلخ از حساب بیرون است چه لشکر بلخ از لشکر بدخشان زیاده و سرداران
ایشان بیش از سرداران ما اند و سرداران کارشناس لشکر اندک را با لشکر بسیار در صورتی تجویز کرده اند
که سردار در لشکر کم بسیار باشد و هرگاه در چنان اردو کس بیش نیست یکی میرزا سلیمان و دیگری میرزا ابراهیم
و در لشکر غنیم پیر محمد خان و چندین سلاطین نژاد دیگر مناسب نیست که یورش این لشکر شود هرچند حساب دانان
سخنان موجه گفتند چون مدهوش بادهٔ پندار بودند گوش هوش در نیفت ملک مزید عفونت گشته در رفتن
اهتمام بیشتر کردند و حقیقت معامله آنست که کار پرداران ایزدی میخواستند که سزای اعمال ناشایسته اینها که نسبت
حضرت شاهنشاهی بظهور آورده بودند بدیشان برسانند تا آنکه بدست غفلت گشته بدست خود خود را در گوی هلاکت انداختند
و چون خبر عزیمت میرزایان به پیر محمد خان رسید در ساعت هم کس بطلب کومک خود روان کرد و هم ایلچی معاملهٔ دان
پیش میرزایان فرستاده دم متملقانه و مقرر ساخت که خلم و ایبک را پیر محمد خان به میرزایان گذارد و میرزایان
میرزا بیگ برلاس را که از معتبران قدیم بود به رسالت فرستادند که اگر خلم و ایبک پیر محمد خان بدهد و اساس صلح برای
قطع خصومت مستحکم کرده آید و خود چون از ولایت بدخشان برآمدند قرار دادند که بر سر بلخ رفتن بدو جهت مناسب
نیست یکی آنکه ایلچی فرستاده ایم دیگر آنکه ایماق بلخ را که بالا دره او سحانب خراسانست رفته بنجود و همراه سازیم
و بدست خود درآوریم آن زمان کار بلخ بآسانی صورت خواهد گرفت و اگر چنین نشود پیر محمد خان قلعه را مضبوط

ج دوم ۹۷

ساخته لشکرها از اطراف فراهم خواهد آورد و آخر این بیت ۲ اسنه کوه گرفته طرح رالیس گذاشته و لشکری چنین ظاهر

خراسان روبه راه رفته ایماق سهراب شین آمده و دراندست آورده و در این اثنا خبر رسید که میرزا ابک شکسته شده و

پیر محمد خان لشکر فراهم آورده آماده نبرد است و شرح این قضیه آنست که میرزایان خراسان رو به بلخ

کوهستان بیاریک سوم سوم اسباب چشمه گازران گذشته پس آمده بودند و فرصت خبر داشتند که خبر رسید که میرزا ابک

از سر پل پیر محمد خان هم سلامی کوه گروه برآمده بود که با تاراجت پیر محمد خان خسرو شمشیر کشیده گردن او و مردم که با خیر رفولی

ولایت خود مسداده با سپهبد معدود پیر محمد خان از حرف مصالحت بوده گذرانیدن و جمعیت خود فراهم آوردن بود و کوک

کوکوک سید حسن بی را به رفته بر راه سیراه سرزمان نگرفته چون میرزایان این خبر می شنوند کنگاش در میان آمد مردم کار رفته می گویند

که مناسب آنست که از ایشان شده بالفعل در رباط میر پوره وار در ود و آئیم اور بک عیب می باید اگر جنگ شود هم خوب است و

رفتن مناسب نمی نماید میرزایان قول این معنی نکرده روبرو آمده آنکه توکنک اسپیدار و تمام که از چشمه گازران که تاریخ اراده

فرود آمده پس خود را سند بهار بده و دلوار کرده به سرداران و سپاه امداد مستحکم گردانیده آماده جنگ می شوند میرزایان بسرعت فوج

کرده غافل از استحکام میرزا سلیمان از امان رو به آب و میرزا ابراهیم از بالا رو به بردیک لشکر شمشیر رسید میرزا سلیمان

بعینه رسیده کاری بسیار و چون جای کار نمی آید بر میگردد و ملاحظه میکند که در ولایت خراسان و آن حدود

رفتن نامناسب خود را گرفتاری چه معنی بدبار برگشته با اهتمام تمام از جز پایتق ولایت برآمده و از ارقه معلم گذشته سمت

کوهستان رفته است روانه میشوند و مردم بسیار ضایع میشوند میرزا ابراهیم نزدیک چشمه رسیده می تاید کاری نمی تواند ساخت

عنان گرفته می ایستد و به سرولک بسیاری از مردم او هم ضایع میشوند محمد علی تعالی باخته میرسد که خود وقت لشکر است

پیدا شده بر آمده رفت برای مردم خود میرسد که اکنون مصلحت نیست همین ازسپاهیان میگویند که بر آمدن بس دشوار است

مناسب آنست که هم با جنگ کنیم با پیش آمد محمد علی بدتیسی میکند و میگوید که مقرر ساخته است که هر گاه سپاهی از هم

نقدکمان جدا شود دیگر بدست آوردن او دشوار است برای تیه لی القریب میرزا در هلاکت می اندازد بعد از گفتگو می بسیار

میرزا اسپ ارآمده مراجعت می نماید و در ولایت علیم می افتد حرام زادگان خود جدا می سازد و سر و ریش بر تاسیده با معدودی

راه پیش میگیرد که تا مدتی طریق تواند بدر رفت چون قدری راه میروند اسپان از راه می مانند پیاده شده دو روز

دیگر قطع مسافت می نماید و بار بانوی هم رساند به موضعی میرسد که مکر خوردی کنند در اثنا او را در کل کاو میرزا اسماعیل

و اتفاق مردم ده مقید ساخته پیش پیر محمد خان می برند و چند روز مقید بوده و بعد از آن که خلاص می سازد چنانچه شاد از نیم

مناسب طبیعت پیش میرزا سیار می آید پیر محمد خان متوهم شده در کشتن استعجال می سازد تاریخ این قضیه کوراک

کشت یافته اند کوراک نام جلادی بود و میرزا سلیمان کو محل امید بدر تاریخ یافته بود و بیشتر این قصه بدور و میرزا

ابراهیم قصیده گفته بود که مطلعش این است بیت رهم ساک حسرت خون لا انقطاع در دل منو آیم لحت تر برون باولع ان نرگس

و از حوادث انگیختن این سفر میرزا ابراهیم بواسطه خوابی که دیده بود و پیوسته متعهد گردیدن بوده در امید و بیم می بود و صورت این واقعه آنست که میرزا ابراهیم میگفت که شبی ملازمت حضرت جهانبانی جنت آشیانی رسیدم و آن حضرت مرا استمالت کرده در حیرت شده مستغرق آن خواب بودم ناگاهی آن صورت بنظرم میرسید و در عالم مثال که تابع عالم خیال است دیدم خود را بآن صورت یافته شکفتگی میکنم چون دست بروی لباس خود می بردم همه را لوسیده می یافتم که از هم میریخت تا آنکه خواندند که خرقه همه لباس و ابرو و مژه ریخت درین غم بیدار شدم و اندوه آن از خاطر نمیرود جانا که گذشت میکنند خواهد رسید و میرزا سلیمان چون از آن خبرها می کرد رسیده بود در راه حصن و بیابان محصور متوجه بدخشان می شود و بسیاری از حسام ارغنات اسعد و دی افتاده ترددهای نمایان میکردند و داد شجاعت داده کشته می تاند و جیانا کسی ندیده که سر میرزا را گرفته اند و خود تاحه سبحان خود رفته است و چون به بدخشان رسید خبر مصیبت میرزا شنید دل لواب ماندوه درد او روزگار او گشت علی الخصوص حرم بیگم که دختر سلطان اویس قپچاق مادر میرزا بود دلهم دارانا و جامه های کبود پوشیده تا بود آن لباس از بدن نکشید و یکی از فضلا این رباعی گفته بود رباعی

افسوس که از دست سلیمان رفتی	در دهر چو خاتم سلیمان بودی	از سایه خورشید درخشان رفتی	ای لعل بدخشان به بدخشان رفتی

آری هر که قدر صاحب زمان نشناسد و از باده ناگواری چنین مست شود او را چنین روزی پیش آید این واقعه در سنه گویش آورده اند گوش هوش دارد که در مواضع وقایع ادبار میرزا سلیمان اعتبار بگماشت تا سرمایه عبرت ارباب هوش شود خلاصه سخن آنکه دران روز که معتمد جان جانشانان بزم نشاط آراسته بود دلجیان را از نظر گذرانید و چون الحاح و زاری و عذر تقصیرات گذشته میرزا معلوم شد خاطر مقدس شاهنشاهی که دریای کرم است معذرت پذیرفته به الطاف عواطف رسیده در آمد کار میرزا مرحمت امر فرمودند و سخنان بلند بظهور آمد و تمام آن روز بعشرت افروز نشاط صوری و معنوی گذشت و درین سال خجسته صیت داد و دهش صدپوزمان رسیده جمعی کثیر از مستعدان ترک اوطان نموده روی توجه باستلام عتبه اقبال نهادند و بمقاصد خود کامروا گشته سامی حضرت شاهنشاهی را حرز دین و دنیا خود ساختند از آن جمله قدوم برکت لزوم سلالت ارباب حقائق لعمان خواجه عبد الشهید است پسر خواجه عبد الله که بخواجگان خواجه اشتهار دارد و والد ایشان پسر خواجه ناصر الدین عبید الله اند که بخواجه احرار مشهور اند خواجه عبد الشهید بآراستگی ظاهر آرایش باطن و انگیزه حق شناس بود و شرف حصول مجلس اشرف اعلی که اکسیر سعادات صوری و معنوی است دریافتند و حضرت شاهنشاهی که باطن اقدس آنحضرت درس آموز مکتب خانه الهی است احترام پیش آمده تعظیمات فرمودند و افادت مآب مولانا سعید ترکستانی سردفتر موالی ماوراء النهر که عمری در صحبت مولانا احمد جند استفاده نموده از اکابر علمای آن دیار بود و مدتها دراک صحبت علیای حضرت شاهنشاهی مشرف شد مولانا از علم باطن بهره داشت و اگرچه در دقائق حکمت الهی و اسرار طبیعی و ریاضی چندانی خوض نموده بود اما علومی که در ماوراء النهر متعارف است مایه عالی آن هنر داشت و در علم رادسیات [illegible]

ج دوم ۹۸

گردانیده بود و درین ایام خجسته که زمام حل و عقد امور ملکی و عنان قبض و بسط مهام سلطنت به ید توالعات حضرت شاهنشاهی
اثبات یافته در قبضهٔ اقتدار شوکت آن حضرت استقلال درآمده بود و انتظام طبقات انام به حسن سعی های هر دو تا آمده کامروائی
صورت و معنی گشته و اساس بتوجهات ظل اللهی کار و بار سلطنت علیا بالا گرفت و کار سرداران را بازار رایج گشت بنیان اساس
ملت بنیاد و آمد و بنا و بنیاد آراسته به رسید ابواب ملل را بعضاد بهم رسید و ابواب کشایش اکساد حاجت خلق بر شاهراه جسم مبا
بدست امداد و رواج ارسال را صبح سعادت دمید عالم معنی ظهور یافت و ملک صورت رونق گرفت آثار سوانح بعد از رواج
میرزا شرف الدین حسین است شاهنشاه حقیقت بیت که از لعوص ظاهر سرائر باطن در پی باید سوخت گروهی را که بر بدیهت دانا
عقیدت ظراوت بین می درآمد و برنگی نسب ظاهری حسبیه علو حسب معنوی منشو و نصوص مراحم خسروانی امضا رسیده بار
ملت بنیاد به دوام حضور مشرف گردانیده مطالعه مستعرا احوال سیر باسد حقیقت اساس شاهنشاهی آنست که
مرو دنی ایشان را بسیاران پوشیده در صف ما ماسان درآید و به رای او درار کان سلطنت منظور و مسرور و همان طور که بیم
کار داران ناشناسی است که از هر کس خواهند پرده بگشاف راز دل کرده باده بیعقل با در کام موش اورسیده مست گردانند
تنگ حوصله از مستی سرشار بکنونات خاطر خود آن دیرون اندازد مصرع مرد آن باده بخوره کرده بمرد راه و چون استفا
نباشد چنین باده دادن بسوای این امور از دو ر من محض بوات حسن عقل مزوّر را ز ما ای انداخته بسیار او گرچه لازم دین
جهان آرائی است هان طور و بدین قانون این شهنشاه جهان آرا است که چون بخواهد مدائح احوال و اخلاق کسی بداند
باده وساز مرد افگن سرشار داده او را دیوانه و سای بیسکاره بسیار و دیده بسبب مطالعه صحائف احوال او می نماید
کوته نظران کج نظر مقصود نفهمیده در گول آباد غفلت سرگردان شده اند زبان طعن دراز می سازند که بی تحرجه
اعسار داده برای چیست و آنها که شناسای مراتب تکمیل اند بمعنی رامرآت احوال دانسته ساگران عمارت بین اندازه امجمله
میرزا شرف الدین حسین که از مستوری ادا استراف کنار بود آن حضرت نظر ترقی تحقیق دیده بلند مرتبه ساخته بود با اعتماد
سلطنت گرد و از انجا که از فرط اعتبار میرزا مشاهدهٔ حالسان بود و بعضی از اولیای دولت قاهره که نظرشان جز بر علوم ظاهر میدار
دورون میرزا صلاح دانسته عنت نماید دولت دولت مسعود عصمت ثمرهٔ قدسیهٔ سلطنت بختی بالو بیگم را که همشیرهٔ قدسیه متعالی منتهای ...
آئین بزرگان در حبالهٔ ازدواج میرزا در آورده بودند از نسبت علیا بانیه اعتبار میرزا از بار ار اندازه افزوده در آن بروکی
اوراز حبست . کار با گور و آنچه در وکه بیمانگر او نامرد شده بود فرمود بدو از دو الیه که در سال نهصد ظهور یافت و سال
میرزا ابا در حالتست که برادر میرزا حیدر گورکان بود پسر کشمیر چون در آئین معدلت گستری و جاودن کشورکشائی امری است
لازم که هرگاه والی ملکی و حاکم ناحیتی بعیش و عشرت خود مشغول گردد و بکام روائی نفس و هوا وقت گرامی مصروف سازد چه
سیرت بروری جمهوری بسم رسیدگان و ترآمد جنس جورپیشگان سردار دحد بوزمان را که ایزد توانا قدرت تصرف داده کار بار
جهان و جهانیان گردانیده واجب لازم است که بحمت سیاست سازی از دی در استعمال آن متسلط ایشان گرد سالکان

۹۹ ج دوم

آن مرز و بوم را ابادی مشاق خود پرور بسیار و آنرا دیباچهٔ سعادات گردیده تصور نماید بنا برین مقدمه حق اساس
درین سال فرخنده چون شور و شغب کشمیریان شورانگیز آشوب پیشه و بیداد غازی خان حاکم کشمیر بمسامع اعلی
رسید حکم معلی شرف نفاذ یافت که بسرکردگی میرزا قرابهادر خویش میرزا حیدر که عارف آسمید وحدت لشکر آراسته
متوجه تسخیر کشمیر گردد و جمعی کثیر بکومک او مامور شدند درین ایام غازی خان پسر کاجی چک فرمانروای کشمیر بود
که بعد از پدر بریاست کشمیر او رسیده و تحقیق آنست که پسر حسن چک برادر کاجی چک است چون پیمانهٔ عمر حسن چک
پر شد کاجی چک از طغیان آز و فرط هوا و هوس یا از جهت انتظام دیار زن حامله او را بعقد خود در آورد و بعد از دو
سه ماه از انعقاد غازی خان متولد شد القصه قرابهادر چون کاردان و کارطلب نبود بعد از مدت طویل متوجه
این خدمت شد و در شدت گرما براجوری رسید و نصرت خان و فتح چک برادرزادهٔ دولت چک و لوهر ماکری
و یحیی ریبا برادر سید ابی زیبا و یوسف چک پسر ریکی چک و خواجه حاجی آمده ملحق شدند و چون حال این لشکر را استماع نمود
نصرت خان و فتح چک و لوهر ماکری بصوب کشمیر گریختند و سه ماه بهمت آمان کومک در موضع لالی کوکهر نزدیک بهرام
توقف افتاد و چون سران این لشکر کهنه عمل بودند دیر ترسیدند در آمدن بکشمیر این قسم نیست که باین آهستگی و گران باری
میسر شود چه مسالک آن ملک از آن قبیل است که اگر چند روز پیشتر از درآمدن سپاه والی آنجا واقف شود تنگنها
راه گیرد و اگر چه لشکری از هزاران رستم آراسته باشد گرفتن آن تنگنا بلکه محال خواهد بود غازی خان که آمدن
لشکر شنید و چند ماه برین گذشت آنچنان طریق و مضائق را استحکام داد که مردم بیرون متصور نباشد پیاده های
خود را از کریوه های مستحکم بیشتر فرستاد و میرزا قرابهادر در نزدیک راجوری بعد از مقابله و محاربه چند روزه شکست یافته
برگشت تنها استیلا و استحکام کشمیریان این کار نکرد و موسم تپ لرزه و آغاز باران و نارسیدن کومک عمدهٔ اسباب
این شکست شد و درین روز جنگ غریب در پیوست از یک طرف سند و چیان و از دیگر طرف تیراندازان دست ترد و نمودند
و مردم بادشاهی اگرچه کم بودند اما بجنود تائید آسمانی پیشی کرده داد مردانگی دادند کوچک بهادر نام رستم دلی سپاهی
ترددهای نمایان که کارنامهٔ دلاوری تواند بود بتقدیم رسانید آخر چون امری مقدور نبود و کارفرمایان کارگاه
اقبال فتح این ملک را بکشایش موقوف بزمان دیگر داشته بودند که شهنشاه جهان پرور پرده از جمال جهان آرای خود
برداشته انتظام مهمات را بی حرکت ارباب عزیمت و جهاد نماید در هنگام سلب فتح و فیروزی چنانچه ما بعد ازین بیاید
قرابهادر لوازم اهتمام بجای آورده از روی اضطرار نقلهٔ دائره نزدیک اجوری در آمد و کوچک بهادر را تیرے
رسید و از زخمی گرفته پیش غازی خان بردند چون رستمی او مشاهدهٔ کشمیریان شده بود غازی خان او را استمالت
گردانیده بارباب علاج سپرده علاج سودمند نیامده بی علاج راه هستی پیش گرفت و روز دیگر قرابهادر از آنجا
برآمده بنوشهر رسید و درین ایام دولت افزای حضرت شاهنشاهی بمقتضای صلاح وقت بدار الخلافت آگره

۱۰۰ ج دوم

در لباس بی توجهی از شغل سلطنت مشغول سپاس عطایای الهی بودند که روز بروز آیات اقبال و مآثر دولت
بظهور می آمد چه هر طرف کشایش ملک می شد و نوید فتوحات می رسید از اطراف و جوانب ارباب خلاف فوج
فوج سپید دولت در اولیای دولت در آرایش و عقل در دوربینی مردم در خشند ... از نتایج اعمال او بود
کو فرا با و در ساحت بزرگی نماید در آن حرم مقدس بر نامه داشته باشند در آن حریم معلی چه بسیار گرم داشتند و از سوانح وقت
که درین هنگام گذشتن بیرام خان بمسامع اقبال رسید چون ذات مقدس جامع فتوت و مروت است با وجود آن سرگذشتها که ازو
از بسیار گذارش یافت از ظهور این سانحهٔ عبرت آمیز تأسف فرمودند اهم این واقعه نادره آنکه گذشته او ست مورد طلوع
غبار آلود و انبساطهای تباه بود و یاد عای او ما جات پیوست تا آنکه آن نیک مرد از عنایت ایزدی با بیکران حالات
ساحت والحق بیرام خان در اصل نیک ذات و خجسته صفات بود و بواسطهٔ بد مصاحبی که بدترین آفات آدمی زاد است ...
حساب او ... خوشامدی ... که نظر بیکبار ... بهر جا بهر حال خود داشته ... خاطر او ...
خوشامدگویان گرم گرد خوشامد بکار رسید آن را بر آن واقع اندیشه خود پرست خود آرا می شود لهذا بیرام خان را چون از
حس جوی حدیو زمان که در پردهٔ معرض عدم اشتغال بمهمات ملکی بود و پوشیده باید و از جسته ... دیگران ...
عیوب لسان بدسر راحت وا خوشامدگویان حایل آن قدر خراب شدکه از راست کرداران عاقبت کوتاه
کوته عقل او بود بیاری فرار... ازین حمق چون در اصل از گروه سعادتمندان بخت بیدار بود دولت قرارکی دولتمندی
گذارش در لبعی و طغیان سیری است و درهمین هدگاه از التماس حاصل گشت بسعادت ملازمت بدولت بخشش ... شد
استغنا یافت ونا دشاه جهان از درگاهی وخوشنود گشت و ... اهل وعیال و اسباب و اموال متوجه
زیارت اماکن شریفه شد چون بشهر پتن که بحسن شهر گجرات و بیش از بیش بهر حال معروف بود رسید چندی در آن
ساحت دلگشای بمحبت آسایش محل اقامت کشاد و در آن ایام حکومت شهر موسی خان فولادی بطریق استقلال
تعلق داشت از طوایف افغانان ... آمده شورا فرای آن دیار بود بدان جمله مبارک خان لوحانی که پدر او
در جنگ ماچیواره بسرکردگی بیرام خان بقتل رسیده بود ... افغانان ... فرصت ... بعد از
گرد و پیرش ... سلیم خان بسر شیرخان با دختری کاه او بود درین قافله همراه بیرام خان حرمت سفر حجاز داشت و قرار
یافته بود که بیرام خان آن دختر را به پسر خود منعم خیر دهد این حکایت افغانان برشوریده که بیرام خان درین ایام که در آن
بار اقامت کشوده بود همواره بسیر بساتین و مزارات آن شهر میرفت روزی بسر گول آنجا که سیرگاه دلکش آن شهر است
نشیمن در میان ... بکشتی ... نشسته بود و در هنگامیکه از کشتی برآمده سوار می شد آن جاهل ناحق اساس ناسی حق
افغان بد دولت بعهد بیرام خان برگشته کولات آمده خان بود که نگریده بدید مدعی بیرام خان اجماعت اطلبید چون آن
بی سعادت بی حقیقتی بجانا خنجر از میان برآورد و آنچنان بر پشت بیرام خان زد که از سینه اش برآمد و پدولتی دیگر شمشیری

برهم انداخته کار او تمام ساخت درین حال کلمهٔ الله اکبر بر زبان آن عاقبت بخیر رسیده وازین عالم درگذشت بسعادت
شهادت که همیشه آرزوی آن می بود و مدعای سحری میخواست از اهل الله استدعا می نمود فائز شد روزی در عنفوان ایام بیگی
و یکی از سادات سادهٔ لوح در مجلس او برخاسته گفته بود که بیت شهادت ثواب داشته بخواهیم بیرام خان تبسم کرده گفت
میر این چه اضطراب است بچه ضرور است ما شهادت میخواهیم اما باین زودی التتمه بعد از وقوع این واقعه بالیست متحیر
و متوحش شده هر کدام بسمتی شتافت و بیرام خان در خاک و خون افتاده بود تا آنکه جمعی از فقرا و مساکین قالب جوین او را
برداشته خواجهٔ شهره شیخ حسام که از مشایخ وقت خود بود سپردند در روز جمعه بیست و دوم بهمن ماه الهی موافق
چهاردهم جمادی الاول نهصد و شصت و هشت این قضیه روی داد و قاسم ارسلان در تاریخ این واقعه گفت اشعار

بیرم بطواف کعبه چون بست احرام	در راه شد از شهادتش کار تمام
در واقعه هاتفی پی تاریخش	گفته که شهید شد محمد بیرام

و بعد ازان بسعی حسین قلی خان خان جهان بمشهد مقدس مدفون گشت و دران حادثه غریبا و باشان تن موجی اعتدال نیز
دست تاراج آورده بر مال بیرام خان دراز کرده در تطاول چیره گشتند و از معمول این حادثه فی لطمی بر مردم آمرحوم
سلام روی داد محمد امین دیوانه و بابا زنبور و خواجه ملک عبدالرحیم را که خلف صدق بیرام خانست و دران هنگام چهار ساله بود
با والده و بعضی خدمتکاران ازان حادثه گاه برکناره برده باحمدآباد روان شدند و جماعت افغانان بدولت از دنبال شتافتند
و سعی بسیار بکار بردند تمام آن راه جنگ کنان باحمدآباد رسیدند مدت چهار ماه در احمدآباد توقف نموده محمد امین دیوانه بعضی خیرخواهان
بموجب صلاح وقت عبدالرحیم را گرفته بدرگاه خلائق پناه روان شدند پیش از آنکه بآستان بوس رسد خبر حادثهٔ بیرام خان
بعرض اقدس حضرت شاهنشاهی رسیده بود التفات بطلب عبدالرحیم از کمال اعزاز عز ورود یافته بود در هنگام مینول
و ماتم زدگی و بیکسی در صدد دلجویی فرمان مرحمت غمگساری نموده گسسته امید را امیدوار دیگر آمده حاصل به رعاطفت آنکه از روی
امیدواری بدرگاه معلی بیاید که تربیت شاهنشاهی شرف اختصاص خواهد یافت بعدی از حقیقت گیتیان چون هامی برو
دیادگار حسین آن بوماوهٔ اخلاص را در اواسط سال ششم الهی موافق اوائل نهصد و شصت و نه در دار الخلافت آگره بشرف
کیمیا اثر آنحضرت آورده بزمین بوس والا سربلند ساختند و حضرت شاهنشاهی آن طفل رو ترش پیشانی را که آثار سجابت و حقیقت
از سطور ناصیهٔ او پیدا بود با هجوم بدگویان و بداندیشان بمحض عاطفت ذاتی در سایهٔ تربیت خود پرورش گرفتند و اندک زمانی بخطاب
میرزاخانی اختصاص بخشیدند روز بروز آداب و رسوم و بزرگ منشی از بشرهٔ حال او بظهور آمدن گرفت تدریج بمراتب
مدارج عالی رسیده بپایهٔ اسمای خانخانانی اعتلا یافت چنانچه در محل خود گذارش یابد و در اواخر این سال دولت آغا جنت
آشیان عصمت قباب ماهم انکه که کمال اخلاص صوری و معنوی بحضرت شاهنشاهی داشت و درین ایام برکات توجه عالی بنام
محل و عقد جمیع مهمات ملکی و مالی مداخلت و بیش از همه ساعی بود در سیمیت که صدائی پسر کلان خود باقی محمد خان نمود چون یک دختر بانی خان
بقلانی را با دهم خان نسبت کرده بود خواست که دختر دیگر را به پسر کلان منسوب گرداند و بزم دلکش صحبت قدوم اشرف اقدس

ج دوم ۱۰۳

ترتیب دهد هر عید اعیاد درگاه معلی رحمت حاصل کرده با نظام این حسن صورت آرای روایت و حماسه ایش بزرگ همال
والا فطرت باشد سامان این طوطی داد و هر سه دان حالت سیب آتش مذهب بالا گرفته در ترتیب سائل و تزئین محاسن مالک الهی
و هر مالی سخا آورده بود و مجموعه الماس این و لیمید بسید شده خدمت حضرت تا بهشت های ارغوان بهر ورود اسباط سوختن و وجود آن
نگارستان عنبر را صبا بجسد لوازم و مراسم این حسن دل افروز بهره و نظر حامی مرتب باشد و مواد بهجت و خرمی
خاص و عام بساط گشت آن سوانح عمر او الست که در این ایام ثمره حیدر ارجمند رضی طاری بدن مقدس حضرت شاهنشاهی شده و
مخلصان حقیقی معامله داناں مجاری آمد خاطر گشت سد مزاج فطرت دور بین نوشته شاید که حکم مدبر که تا رسیع بنامی آمر
مشیت اوست و امده و تا و نظام عدل و سویت و مقتضای مصالح و حکم مدبر را که خواهد سایه والای بزرگی رسانده
گلشن سرای سرور شادمانی کامروایی صورت و معنی گرداند بسیاران بحسب مزید آگاهی با صحت مزیح جسم مدار امور دوام
مبانی طبیعت ساز و ما باداش آن قواعد بر مدارج اعمال نموده حضرت ابدی و کارگر دساری معدنه خرد بسید در این ایام
مدل اعتدال سرشت حضرت شاهنشاهی اندری گرم شد و مزاج مقدس از مرکز اعتدال میل نموده اهل اخلاص را چه گوییم که خون
دلها خوردن شد و جگرها گداخت سودا گر طبعان معامله فهم را خاطر پریشان و باطن آزرده گشت و بعد از چندی روز آبله چند که سپید
گردید اما بر سطح جلد بر آمد و امر و تعالی حراست آن بزرگ ساخته خود حمایه نا مدبر نمود و در اندک مدتی آن خوشی فرو نشست
و آن لقا را اگر بد مخوشید وصحت کامل روی داد و عالم بمارت بدیسی باب خواطر افسرده تک آتان جهان را طراوت بید آمد
صحت سپاسداری عطاهای الهی لوازم بخشش و بخشایش بعدیم رسید اقتناح از مالک رویستان برحاست آرزو و دلها
بار بند و برحست و لیای دولت ابد پیوند بقدر حالت و عقیدت نثار کرده بساط بخشش عالمیان شدند

فتح ولایت مالوه بشمشیر همت عساکر اقبال

هر طبقه از افراد بنی نوع آدم را عبادتی لایق و طاعتی واجب است و عبادتی که بدست گرامی خانواده سلطنت لازم است
و شکر یکه فرمانروایان دادگر را باید آنست که بوسته در اندیشه آسودگی رعایا بوده همگی همت خسروانی را صرف مرفه حال
زیر دستان و شکسته پایان سازند و بار گران سایه ستمگاران و فتنه سازان از سر این سوختگان بر دارند و لاشتر آن
لائقه تعیین سپاهیان درست گمار یک اندیش نمودن و اگر میان گروه و در هم رسد افراد مختلف الرای تعاملت نکند که سرور
خردور بین مقرر داشت و این طریق احق احوال خرد و بزرگ جماهان دستش تا نیای الطاف القرش نیا اکه فروع الهی دارد کار برد
و در لطف و قهر ملاحظه رست فرمودن و تا لیتا بهر دوستی که ارباب خرد والای شان فرماید به بیروی نظر و رس و حوصله
مزاج لعل آوردن ارباب استعداد را که از مشرب عذب اخلاص بهره مند باشد بوت و قدرت دادن و پایه اعتبار ایشان
افزودن و پاسبانی اعتبار جو کردن و در هنگام بزرگی بحشم خردی ندیدن و باگروه اهل اخلاص در هر حالت که کدام کس آمدن
و ارباب فتنه و فساد را که سر آشوب بر داشته بسعهای هوا و هوس خود ساز و اصلاح و اهد مدار نصیحت تا دیب ساختن

فرمودن و فرمان دهان والا جاه چه این صحیفهٔ عالی اساس در صحیفهٔ الکامی خود مصروف داشته جهان طور در ولایات دیگر نسبت معدلت پرتو گماشته و ماهی تسخیر ملک جهان گشائی را بر بساط اقبال و اساس هستند تا زوبه ارتیاح این ملکات در سر و دولت و نشاط و فراخی مملکت افزونی پدید آمد چون این صفات جهان آرائی در ذات مقدس شاهنشاهی نظر تربیت که کسی درین ایام سعادت انوار که صحت مزاج روی داد و در ابتهاج بر عالمیان گشود و تقدیر ایزدی جهت انتظام کارگاه سلطنت آوردند و بداد و دید عالم تیره را روشنی بخشیدن گرفتند و چون حقیقت ستم رسیدگان ممالک مالوه سوداگری های باز بهادر که حقیقت احوال محال پیشتر گذارش یافت بعرض مقدس سید معدلت شاهنشاهی متشبث آن شد که لشکری آراسته بر سر آن بدست حق ناشناس فرستاده شود و طبقات خلایق آن دیار را که ودایع الهی‌اند از آسیب حوادث روزگار استخلاص نموده آید بمتکفلان اشتغال سلطنت یرلیغ مطاع نفاذ یافت که لشکری گران از امرای ارادت کیش شجاعت پیوند باین خدمت علیا کمر همت بربندند و در ادراک فرصتی بمقتضای اندیشهٔ صواب اساس کار پردازی سلطنت سرانجام این لشکر اقبال نمودند در اواخر سال پنجم الهی مبادی نهصد و شصت و هشت پیر محمد خان و عبدالله خان و قیاخان گنگ و شاه محمد خان قندهاری و عادل خان پسر او و صادق خان و حبیب علیخان و حیدر محمد خان و محمد قلی توقبا و قیاخان و صاحب حسن و مبارک بهادر و ساجی خان و پاینده محمد خان مغل و محمد جواجه کف گیر و محمد علی ساید و در میرزا عون و شاه فنائی و دیگر بهادران اخلاص اندیش و چنگجویان عقیدت گزین را بسرکردگی ادهم خان تعیین فرمودند که سحاب جنوب پوروش نموده شاداب دادودهش نمایند و مرهم جراحات ستم رسیدگان مالوه شوند اگر والی آنجا از خواب گران بیخبری بیدار شده در مقام اطاعت در مبارک ایام سعادت شود او را امیدوار مراحم خسروانی ساخته بآستان بوس عالی سر بلند سازند تا بدانچه لایق حال او باشد مخصوص گردد و اگر بالفرض او بیخبری او را نگذارد که شاه راه اطاعت و خدمت شتابد سزای او در کنار او نهاده حال او را سرمایهٔ عبرت سایر گردن کشان خود سر گردانند عساکر منصوره نطاق همت بآداب خدمت تنگ بسته متوجه فتح و نصرت شدند و آئین شکسته قدم بدین شاه راه نهادند چنان تیز میرفتند که اردو بازاری تواریب سپاه و چیان بکشش نمیگرویدند کسی را در حق این طائفه گمان خویشتن داری بخاطر رسد

شعر

ره بر دوان نیست که گمشده و گمره آهسته رود ... رهبر و آنست که آهسته و پیوسته رود

آغاز سال ششم از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال شهریور الهی از دور اول

درین ایام دولت انتظام کوکبهٔ موکب نوروزی روشنی افزای صورت و معنی شد و علم صبح نور بهاری آئینه‌نمای چهرهٔ دولت و اقبال گشت و بعد از نه ساعت و پنجاه و نه دقیقه از شب سه شنبه نوزدهم جمادی الآخری سال نهصد و شصت و هشت قمری نیر اعظم و منور عالم پرتو شرف بدولت سرای حمل انداخته در مملکت آرائی شاهنشاهی در آمد و سال ششم از جلوس اقدس یعنی سال شهریور الهی آغاز شد عساکر ریاحین جلوهٔ انبساط نمودند

شعر

ریاحین در و باغ عشرت بچید

تا دلشکری بسم آورده ما را چو بهار	آن روز بری عالم غربت ما ... مرحبا بوی که غلامان با شده ...	آن جو سکان بارش ستان ... چندلسی که آتش ...	آن و ملاح ... اکثر حرامان ...

اجرام علوی کون و مکان را با امتداد ظلال سلطنت روز افزون بشارت امن و امان داده بود و اسماوی یمین و یسار رایات فتح مالک معدیه بوید اقبال آرای رسانیده بسا که سد. که تسخیر ممالک بالو دیگر اهتمام بسته بود چون برونک آن ولایت سپید مدهوشی و مستی با بهادر کتعات و اسباط سکانه حاکمیت کریم کرده بود و تجسس دوست بر سر معلوب مرد و ترتیب افواج و سپاه لایق قرار داد و اسد بیرم خان پیر محمد خان هنگامه آرای جوش سد بدر العار مردانگی عبد اسد خان و جمعی دیگر آراسته تا حوالعار لتهاست قیاخان کرکک و دیگر بهادران کارکرده در ولو کریت برادل شاه محمد خان عبد باری و صادق خان استحکام پذیرفت. این بار بهادران سحر دی و الی وی جوهری نظری سهاب ملکی و بالی مرد اصی و آماده را که مکمت اساسان قدرت معنی و رمانی شمس فرا داده ملاحظه ترتیب ترکیب عنصری ست به نعمی طبایع و امر چه بر فرموده و اندازه لذات می از اسماء بر عقلت ساحه و شد از روز روز ارس ستاحیه پیوسته آن اشتعال مودی و بد اسباب طرب که داس بر دان و رمیس هنگام کلالت طبع و ملالت صبر کار مرا ستو لی کار و بار حلایق سهم رسد سهمت کسب تعایش طبیعت و اسقاط ملال بوده فرمود که این نشه ... را از مقاصد عظمی اندیشیده همواره اوقات گرامی که دل مدار و آن گردانیدی و به صحبت و ستی و تکبر ستاده اسباب بی سعادتی سر انجام شدی قبل از سکه کرگمه اندیشت در پیش مجلس جهان کس پرده سازی. که بادیه صحه و رشمشیر باری. و چون مواکب اقبال در حوالی سارنگپور که غفلت سرای این مدت بود رسید آن باز خواب گران مدهوشی قدری بیدار گشته با عمار آلودگی و سید ری از سارنگپور بر آمده سه کرو پیشتر منزل کرد و لشکر فراهم آورده در مقام سکار گشت قلب را بس باتره و خود خود را زراند. و صاحب سلیم خان حاصه خیل که حاکم رای سین و حیدری بود کار فرمائی دست راست را او مقرر کرد و آدم را سردار دست چپ گردانید و تاج خان حاصه خیل و صوی را که دو د تهوره در دماغ و تمهید براول گردانید و لشکر ها از طرفین مقابله مقابل دو سه کروه آمده و برابر هم نشستند و بوسته لا زان در رزم آسوده از حال لوازم بردستهای می آورند و مراسم احتیاط از دست حر کارداران لازم ساحته آداب مبارزت عدم مرسا بر بر روحی از بهادران کارشناس با تمام کی از طلایه داران اخلاص سد که بعروی عقل و مراوالی شجاعت، دار دوست با طراف لشکر مخالف ره راه آمده و شده متردد بوان حالی الحصوص نظام که مردان بهدو سان این طبقه را بساره گو سد ... و کار بر لشکر مخالف تنگ ساخت روزی نوبت شاه محمد خان عبد باری و صادق خان و با مدد محمد خان سعل و شاد ... و معز علی سلدوز و سماعی خان و محمد جواد که لشکر بود و با بشی از تن گذشته متوجه آن کار بوده کار را تملط کرده عبور این گروه مرد یک سار محالت افتاده بالعرض جنگ در پیوست و جملتش عظیم دست داد

ج دوم

۱۵

۱۰۶
ج دوم

و چون خبر آمدن بزرگ سید سعید الله خان و قیاما خان کنگ جمعی کثیر جلو ریز رسیده سر راه جنگ شدند
اگرچه اول بار آدم برآمد جنگ مستانه کرد و لشکر منصوره را برداشت اما صادق خان جمعی مقتضای
کاردانی و فراخ حوصلگی حربی را گرفته پای ثبات افشردند و افواج نصرت سپهر رسیده هنگامه مخالفان را
برهم زدند و میان بابا خان و سلیم خان چپقلش شد قیاما خان مظفر و منصور برگشت و صادق خان با جان
باهم بلچ گشته باز بهادر را که روبروی فوج را برداشته صف آرای سپاه [illegible] بداشتن یکپاس و چیزی از روز گذشته
که نسیم فتح از مهب اقبال وزیدن گرفت و صحیفه نصرت از کابین امید شکفتن آمد باز بهادر و باقبال شاهنشاهی و
حسن نیت مدبر زمان چنین فتح شگرف که طراز فتوحات گرامی تواند شد ظهور آمد و باز بهادر خمار آلود
مذلت روی سیاه خانه نیستی آورده بطرف برهانپور شتافت و جمیع اسباب و اموال و حرم خانه او با اکثر اولی
زنان و پاتران که سرمایه نشاط و پیرایه حیات او بودند بدست مردان کارزار افتاد و آن بی دولت در چنین حزم
مقاومه عساکر نصرت چنانچه رسم هنود و شناعت [illegible] جمعی اعتماد خود را بسر زنان و پاتران واداشته بود
و قرار داده که اگر خبر شکست من تمام تحقیق شود تمام زنان و پاتران مرتفع تیغ بیدریغ گذرانند تا بدست بیگانها نیفتند
صورت هزیمت باز بهادر در آئینه مراد نمود اگر گشت آن دیو سیرتان موجب قرارداد نقش چندی از آن لعبتان پری پیکر
آستیع از صحیفه هستی پاک شستند [illegible] چندی زخمی شدند
رمقی از حیات [illegible] رسیده بود که افواج قاهره [illegible] دریافتند [illegible] آن قدر فرصت
که ایشان بیگناهان [illegible] تواند یافت و سر دفتر آن زنان [illegible] که [illegible] و دلال انگشت نمای عالم
و باز بهادر با او علاقه عربیت داشت اشعار هندی پیوسته در عشق او گفته دل خالی کردی [illegible]
تیغ بیداد حکم کرده بر سر آن جمیله آمده زخمی چند کاری برو زد و در آن وقت عساکر اقبال در آمدند [illegible]
مدبر [illegible] از فرار نمودن باز بهادر ادهم خان نشسته [illegible] حرم خانه و پاتران [illegible] زنان که نغمه حسن و حسن نغمه
ایشان در آفاق انتشار داشت و داستانهای ناز و کرشمه این دلربایان را در کوچه و بازار [illegible] میگفتند خود را [illegible]
و شتابان [illegible] سارنگپور رسانید و بر تمامی اموال و اسباب باز بهادر و لولی زنان و پاتران و کنیزان متصرف شد و کسان
بجستجوی روپ متی فرستاد و چون این نغمه بگوش او رسید [illegible] آمد پیاله زهر [illegible]
مردانه [illegible] ناموس [illegible] عدم همراه برد و ادهم خان چون باقبال شاهنشاهی کامیاب فتح شد نشار مستی
ذاتی او افزود و دانه باد غرور که دستار آن نادانی و بیخردی است کلاه نخوت او کج شد و دماغ او را به پریشانی آورد
پیر محمد خان که [illegible] او بود هرچند در مقام نصیحت شد سودمند نیفتاد و خود دریافت آنچنین فتحی بزرگ در مقام
سپاسداری در آمده لوازم شکرگذاری بادراه قدرت تقدیم آوردن گرفت و بجهت نشاط خواطر اولیای دولت

فتحی که لشکر ترسب داده تقصیرهای بی حد جمیع ملازمان عتبهٔ اقبال که همراه بوده بخشش ها کرده همگان جمیع آن ولایت فتح
شده بسمت ماندن ستا نگور با حمید پرگنه با دهم خان که سرداری صوبه داشت احتیاطی باید بود مدد آن تاج محمد خان
که سردار معتمد او بود مقرر شد و سرکار سهرند به تقیا خان معوض گشت سر سور و آسی و ولد ما ق مان نامزد گردید
و عبدالله خان بکالی که همراه او بود مراجعت بنمود بعد بیرم خان جمیع سرائف و لقائین ایت ما دعا و دوام آن
ولایت را گرد و گرد و روزگاران بود و چندین یاران لولیان شهر که درین که گرد آواره حوزی و عیت بر
آن لعسان سری طلعت بنده بود وجمعی سازنده بنوازند بادره کار را عیش خود کار اسبه عیش و عشرت
مشغول گشت و چند رسم میل ار عمائم اقبال بداکرده ما جرائی حتمی مدرگاه گیتی پناه فرستاد و ار حلائل بتوجهات
که در سال شرف ظهور یافت لعرسیاس خان زمان فسهرت داعیهٔ عالمانست اگرچه علی قلی خان زمان از مستر
عدم اخلاص بی نصیب نبود اما کار خانه ای رسمی تمهیدی سود و زیان ظاهری آگاهی مداشت و پیوسته از
قدر رعایت و محافظت ساحتی عافل بوده اگر گرم روان کرلو دلی راهی بود لیکن چون مرده ار کار او
سر بسته مو بده برار مسو ماندن و لت اندرین طاهر مباحث اما مباحث اقبال نور اعراض بهرما
که سر بیست منعم سید دست کامروانی شده بود لاکه بیرم خان از میان رفت اعما مان تیره رای کوته اندیش
مرصت حال کرده سر مسار رحاکرا که بعد باشد اد داشت سری و مهر ورزی مرداشت به سر خان نام بهادر بلد
و تمام الفاق نموده قرارداد مدکه سر بر خان زمان رفته او را از میان برداشته خان زمان را ده به اتفاق حکم قیامت
راواسته در سر انجام استحکام بامده و مورشده امرای آسحد و درارد حقیقت کار آگاهی نجسته عیرار سکندر خان اوزبک
و جمیع امرای آن ناحیت را مثل بهادر خان و ابراهیم خان اوزبک و مجنون خان قاقشال و شاهم خان جلائر و میر علی اکبر
و کمال خان گکر و دیگر جاگیرداران اسجد و دمراهم آمده چون عیسم لسیار و آورده و قریب بست هزار سوار و سپاه و هزار پیاده و قو
با اسعد و پیل همراه داشت مهیر رفتن و جنگ ارجمن معسکر موکب ما نیامدند ادعامان تیره بخت فرصت علامت استد ما
لشکر گران و استعدادی تمام بر سر خو مو آمده بکنار دریای گودی که شهر سا احل آن واقع سد و مرل کرفته
در روز سوم مدو س باده عرور سده با او ماهی آرراسته آدرامات گد سدید سیرعالی منعم خان و جمعی کثیر سپاه ش
سلطان حسین ترکی روان شدند بعد سب راست خود یعقوب خان و دستور سد سلیمان وسلیم خان کهرداد و جوهر خان
و جمعی کثیر را مقرر ساخته شامه دروازه لعل فرستاده و حسن خان سکوتی و آدم پسر منعم خان را با لسیاری ادراسان
ترا ورت سرهست عیب حاصه شده شیخ ساول نامزد کرده بر دایه ساختند خان زمان سور که تا تمامیتی لشکر معدود
مرحلهٔ آماده پیکار شد و آمینی بنا ایسه هنگام بر هم آمیسه کردیواماں ا ل مرکف خان بلوچ داده از هر طرف
برآمده جعلسها می برداد بسیار آورده گرفتند بهادران جالاسکه پلیسیده سینی مودوده بر سر حسن خان سکوتی رسیده

واد او بعد بات تیر ا داران موشگافت مار گیری را بر خود پسندید درین اثنا تیر خان نامی از دلیران جنگجوی مبارز مردانه نمود وایش کرد بسرت یافته را بر داشته تا کوچهای شهر در آورد وافغانان تیر وای آمر افتح شمرده روی گریز متوجه طرف دیگر شدند که درین میان خان زمان جمعی را که هنوز کارزار را پیش گرفته کارا ز دست شده را پیش بر داشت عقب تیر پرده تیر و در آمد هنگامه دلیران افغانان را پریشان ساخت و تائید الهی که موید این دولت ابد پیوند است دو فتح چنین کرامت فرمود و غنائم فراوان و فیلان نامی بدست اولیای دولت در آمد هرگاه مسویان دولت ابد پیوند که پاک طینتی و درست نیتی سرشت ایشان است بمحض انتساب چنین لوای پیروزی مرتفع گردانند امداد و فتوحات آسمانی نهادان عقیدت گزین کوتاهی باشد که تا بچه درجه خواهد بود ...

الیغار نمودن موکب مقدس شاهنشاهی بولایت مالوه و ظل معدلت گستردن آن دیار را وانتظام و رجوع بمستقر خلافت

ایزد جهان آرا هرگاه قوائم دولتی را تا ئید آسمانی استحکام دهد بدانندیشان او را بهر طریقی از پای در آورد و هستی کیفر فروش را باعدای ظاهر و باطن در اندازد تا قاعدهٔ الاهم فالاهم را مرعی گرداند این سعادتمندان صورت و معنی را پایمال هلاک مذلت ساخته آواره خراب آباد عدم گرداند و تا نیابی دولتان معنوی که از دو پایه بار می در لباس دولتیان اخلاص مند در آمده کار دهمی مرانجام دهند در غبارستان هلاک خسران فرستاده عالم را صفا بخشد بالجمله چون ایزد جهان آرا چنین فتحی روزی کرد علی قلیخان را سرمایه بدمستی افزود و غنائم این فتح آسمانی را که هدیهٔ الهی بود بدرگاه معلی نفرستاد خاطر جهان کشای شاهنشاهی میخواست که موکب عالی بدیار شرقیه نهضت فرماید تا مستی او به دیوانگی نکشد لیکن اصلاح احوال ادهم خان که از فتح مالوه روی در فساد داشت اهم دانسته یورش آن ممالک و انتظام آن دیار که از مواهب جلیله ایزد بود بخاطر مقدس مصمم شد و حسن تدبیر پادشاهانه که در مبادی حال نظر بر خواتیم هر کار میدارد و نظر دوربین که در بدایت هر کار تحسین نهایت نقش نهایت رامی اندیشد اقتضای آن فرمود که نخستین یکران عزیمت بسمت مالوه جولان باید داد تا کار آن تیره رای از چاره نگذرد و بختی درین اندیشهٔ صواب سامی بودند که صادق خان خود را بعتبهٔ دولت پناه رسانیده از حقیقت کار آگهی بخشید و آن عزم مسعود مصمم تر گشت و مشکلان اشتغال سلطنت لب را اسحام این یورش اقبال مامور شدند در خاطر جهان آرای مقتضای عطوفت ذاتی باصلاح احوال ادهم خان توجه فرموده بنا سامی آن مملکت دلگشا و انتظام مهمات آسمانی و نشستن آن تخت بلند دوربین گشت منعم خان خانخانان و خواجه جهان معمعی را در روان خلافت گره گشا ساخته ن آنکه نامرای کبار و اعیان جلالت حضرت بر پاید نامی او حواس بساط اقبال در ساعت سعادت شاش روز سه شنبه هفدهم اردیبهشت الهی موافق بیست و یکم شعبان سنه نهصد و شصت و هشت قمری از شمس اجلال و شوکت خلافت پای اقبال در رکاب کشورگشائی نهاد این یورش دلکش را ایش نهاد همت علیا ساختند چون به یک اقلیمهٔ رنتنبور گرامی سرحد عالم آسمانی و عصور موکب گیتی نورد اتفاق افتاد دل جهان کشای تسخیر آن نه اداخته پیشتر نهضت فرمودند ای سرحد قرب موکب

١٩

دوم

نصرت قرین شد بشکستهای رنوت مصحوب مردم کار ان فرساد آداب بندگی بجای آورده چون ساحت حوالی

کاکرون کرا قلاع حصینه ملک مالوه است محل و ورود موکب عالی شد بظهور پیوست که مار بهادر آن را کی از معتمدان خود

سپرده بجانب کرادهال بهور ست تسخیر آن بکرواند جهان بعرض مقدس رسید کا دهم خان خود بقصد فتح آن دار دور که

موکب سعادت محیط آن نامه نوید بهادران ملک کشای فرمان بدرگسته آن نگین ساحت را حلقه شده چون حاکم بلده

کرلات سامسنانی یا مال مرادفرون جلال جلال تسخیر آن ازاحتیار اسحاکه کاردان وودربیں بود بدستیاری

سعادت کل قلعه را دست از سلامت حال خو ساحت مرمس بوس عالی سر بلند دولت شد و وارث سامسنانی جانا

و آنحضرت حال ن راسخ است آن بعض بعض گذاشته درآخر بهار ، روز توجه متش سد مدوتب نه تب یالم فرمود

منحکا که بهنگام کسالس بلهاد و افرانس جاها است سوائی سارنگپور را اجلال فرمود بدو حصن راه دور و دراز ناصدین

نسبت و وار مالسکر اهال ورسام دو روز قطع فرموده روز پنجم و هم خرداد ماه آلهی موافق سنه ست سبعین تسعمائه

شمس سال آمات اهال طلعت و الی سواد سارنگپور رسید از عزائب آنکه در مس یه ور ادهم خان بعزیمت تسخیر قلعه کاکرون از

سارنگپور برآمده دو سه کروهی را قطع کرده بود واد نهضت موکب شاهنشاهی اطلاعی نداشت هر چند باتم آنکه قاصدان بسر

فرستاده بود کار بمنصب ملازم بلعر از تسام شاهنشاهی سر دار ساحه آماده و بات نتاسه گرداند ناالغار آنحضرت آنجا

سرکرده عهد خیال نیم تگ آن بود این گشت با قاصدان سبک عمارجه رسد ادهم خان فوج آراسته سحاطر جمع کاکرون

رو به می آمد که ازدور کوکبه جهان تاب موکب عالی نمایان شد آنکه معدودی از عساکر اقبال آن شتر رکاب ظفر بهیاکل

رسیده بود بدامادرسام آن دست وصحر و معصار جنود الطاف ایزدی از لشکر عالم غیب و سواران ملک تقدس حمایت

حسنت و آمونی بر وواه لود که در نظر بیگمان از امداد و شمار بیرون می بود وحسدی از لشکر گریز ادهم خان کمش هیبن این نیا

ناگاه موکب و الا در رسید چون لطرالشان بچناب حضرت اعتاد اصحار جو در از اسپ بمداحته روی او

بر زمین خاک بوس نهاد ادهم خان که مردم خود را حیران وسست ناگم کرده دید که سراسیمه خود را از اسب انداخته چیزان

که بارها سند این احراز و اکرام بلا زمان اوبکست و درین صحرا اسپ تیز رانداتا قدری قرب سده لطر ش درستعین

احوال عالم افروز حضرت شاهنشاهی حیرت گشته خود را در مقال مضطرب یافته از مرکب بزیر آمد و فرود آمدو روی بند

بر خاک سار نهاده رکاب بوس عالی سر بلند شد وار آنجا که آنجا سده لوازمی و ره ونیتی محصول عصر اقدس است وورا

سوارشهای گرامی اختصاص بخشیده ساعتی بهانماند و لب و اقبال فرود آمدند با مر او استمالت نمام یافته ادهم دیگر بر سر

بساط اقدس که ما اوتر یک خدمت لود سعادت زمین بوس در یافت دو ار اسحار جنگ اقبال سوار دولت شده روی

توجه بسار نگپور آورد ده وران مصر سرور سر ل ادهم خان را السعادت ورود اقدس عهد بقیطاق شهر ساحت ادهم خان بر بساط

بندگی البساط و احساس لعائس و لطائف سط اقدس می در آورد ولکن چون بقدر پرست و عنایت لساحته ما را بداند چال

بیرون نهاد و ناخن لبوکه حل حقایق معانی الهی است با او می شگفت آئین اخلاص آنست که در زمان هیبت صوری و معنوی
روحانی بوده در اکرام و احترام صاحب خود اهتمام لازم شمارد و خواهش خود را در رضای ولی نعمت محو سازد پس چه میگویم اخلاص
گوهریست بی بها هر سرمایه و به هر دل بسیار به حساب دانی که ارمغت و طرز سوداگری چه شد و در بازار چندین ترسیت عاطفت که ابتدا
تزویر و تلبیس آمیختن کدام معامله گر راستی بر کار تبه رائی سود و بهار در بساط ایکاران باخت هر آئینه خاک ادبار در کاسه سر می ریخت
خود که چون او هم جان تعلقات عرائیانه میکرد خاطر نکته دان شاهنشاهی انبساط می یافت و هر کاه یکه میکرد و پسندیده خاطر اقدس
می آمد از اسلحه لباسها ماحضر ساخته بود که آنحضرت چون از گرد راه رسیده اند لباس تازه پوشیدند چون اندک غباری در دامن
ضمیر مقدس معنی از رنگ در او نشسته بود در لباس تکلیس او نیز توجه نمی افتاد او هم جان از این امر در دوام اضطراب و اضطرار می طپید
وار وطاسیر از نمی سهر یکی از مسطوران بساط قرب توسل جسته تضرع و تشبث نمود و آخر کار آنحضرت که معدن مردمی و کرم اند مر
پریشانی حال او بخشوده و مرگی خود کار فرموده از روی دیده نوازی لباسهای تازه که آورده بود پوشیدند و الطاف تسلی
فرمودند چون در آن روز پردگیان سرادق عفت عقب مانده قرین موکب اقدس نرسیده بودند آنحضرت در آن شب در بستر آرام
خانه او هم جان تکیه فرمودند و آن بی سعادت بدبخت در کمین بوده منتظر فرصت می بود که شاید آن قدسی اختر الطری بر حریم جان
او افتد و آن مدبر بخت برای ساخته قصد نماید و خاطر مقدس حضرت که گلشن سرای معنی است از این خیال خالی چون راه دور
قطع فرموده بودند در بستر راحت ممتد فرمودند و آن حرد بیر و رعیت سرشت را چیزی که بخاطر راه می یافت حرم خانه شوم او بود
و چون حراست و حمایت ایزدی همواره آن قبله گاه صورت و معنی است آن برگشته بخت تیره رای قدرت فرصت نیافت
و دور باش سلطنت صوری و معنوی در آن تنهائی محافظت فرمود و دیگر باهم انکه محل قدسی را که عقب مانده بود آورده
بشرف حضور استسعاد یافت و جشنی در بارگاه ترتیب داد او هم جان رهنمونی آن کدبانوی کاردان از خواب غفلت بیدار
شده و قدم خدیو جهان را شرف روزگار دانسته در آداب پیشکش و لوازم ضیافت اهتمام نمود مجموع اسپه از سرکار بهادر
بدست آورده بود از نماشت و ناطق با تمام حرمها و پاتران دلولیان بنظر اشرف گذرانید و آنحضرت بموجب مرحمت عامه
قبول نموده بعضی را باو عنایت فرمودند چهار روز در سارنگپور توقف نموده در هر دا آستم خرداد ماه الهی موافق شنبه دوم
رمضان روی توجه بمراجعت آورده علم نهضت بجانب دار الخلافت آگره برافراختند و در منزل اول که ظاهر سارنگپور مخیم سرادقات
اقبال شده بود و به پیاسپور موسوم بود او هم جان اندیشه ناصواب بخود راه داده خجلت زده ازل و ابد گشت و چون خاطر
باهم انکه پیش آن قدردان خدمت و حق شناس عقیدت سزا بود اخلاص عین فرموده چیزی بزبان مقدس گذرانیدند و تسلیل
این احوال آنست که از اسپاکه باو دانی وگور باطنی او هم جان مقرر بود با جمعی از خدمتگاران و والده خود که خدمت حرم سرای آن
میکردند در ساخته وقت کوچ وحیله باده از حرمهای بار بهادر که تازه بنظر اقدس گذرانیده بود از سرا پرده شاهنشاهی برآمده
چنین نقش بر آب زد که در چنین وقتی که هرکس باراده کوچ سرگرم است هیچ یکی بی بسر رشته این کار نخواهد برد و با این خیال بعزم

چنین حال جیاهی مرا صیدیهٔ دولت خود بسته رسید و داغ آن لعنت ابدی بوده بر سیده ما و بانی گشت چون این خبر

سمع بسیع اوبس رسید حکم عالی شد که امروز کوچ موقوف داشته مالک وان حسینی گم شدگان شتابند طریدان

ساط اخلاص شتابان خدمت شد بدو بر روان خدمت دوست تکاپوی شایسته نموده هر دو را گرفته

آورده بنا بر آنکه ملاحظه آنکه هرگاه آن دو عورت را بخدمت بندگان حضرت رسانند مرده از روی کار او برداشته

خواهند و لعاق لسرسیس از پرده بیرون خواهد افتاد لهذا بود که آن دو سگ ماده را کشتند که سر بر آورده نگشته حدیثی

تمام کرد لعات از روی جهان امروز سهو بر نه بسته بود از ان طور جریمه عظیمه تغافل فرموده کرده را ناکرده

انگاشت بار هم خود ملا ورنا آشنام را که موجب فراوانی حظوظ نفسانی و انس چنین جلای واحش را ناکرده

انگاشته و ابرابو شد که نوید نزول موکب عالی از مراد رسالک مالوه رسید و لو دیرگی از محل خود بروی اخلاص آستان عالی

مطاف آورده و در بیرون که عرصه بیرون سارنگپور بمعرب خیام اقبال بود سر محمدخان و قیاخان و جلیبی خانان و

دیگر امرا و سرداران رسیده بسعادت زمین بوس سربلندی یافتند و حضرت شاهنشاهی بهر دلنواز الطاف مراحم و جلایل الطاف

اختصاص بخشیده مایهٔ سعادت آبهار الملدی دادند و ادهم خان و پیر محمدخان با سائر امرای مالوه زمین بوس حقیقت

سر و ارگشته سپاه لشکر باهی خود متوجه شدند و موکب شاهنشاهی به دولت و اقبال بسمت مرکز سلطنت و مستقر خلافت

مراجعت فرموده کوچ بکوچ صید کنان و شکار افگنان بر سم المعار نهضت عالی فرمودند چون با نجده رایات

عالیات پر تو جلال بر ساحت حوالی قلعهٔ نروار انداخت در اثنای راه سر که بلنگ گردون از مهابت آن در سر

واندیو و مانع سحر از شیر در آمد در راه راه نوردان موکب دولت گرفت حضرت شاهنشاهی که قوت اسدالله الغالب

در بازو و رنج دراست ربانی در سر دارند بی محابا نمایش شجاعت آن شیع امین موی آلیس جوی معامل شدند و از

مشاهدهٔ این پرتو اذعان لشکرگیان بخاسته بود و عرق از مسام بیندگان دولت شدند آن حضرت سخاکمی بیگانی سکه بستی

سر بلند از رفته یک حمله شیر شکار را بسمت آن مدار کار او تمام ساختند شعر

کسی را که امر د کند یاوری		که باز و که با او کند داوری		اگر حمله بر شیر دد آورد		باسانش پوست از تن در آورد

و این یورش عالی در یک ماه و هشت روز بانجام رسید شاه مرد و در ورود رفتن و چهار روز در سارنگپور توقف فرمودند و بعد ده روز
در بازگشتن تختگاه درین یورش مقدس هم مراتب شجاعت بجای آمد و هم مدارج عقل بظهور رسید و هم لوازم مهربانی نامر ...
و هم مراسم جوانمردی و بزرگ منشی ظاهر ساختند

شرح قصهٔ بدیع و سانحهٔ شنیع که بحضرت شاهنشاهی روی نمود

چون حالت کبری اقتضای آن میکند که فرمان روایان دادگر هر قدر که قدرت بشری و ناکسی مدعای ریاد اغراض نفس خود
شاغل مهمات شده دیگری بکار ندهند خود بخود بهین تجویز نائب و وکیل در مهمات خلائق جای می فرمایند که آن کار خود تواند
بیشتری از بزرگان معامله بطرز تجویز سیاست فرموده خود بیش دوست گشته کار و بار جهانیان بدیگران اندا ... ته
شاهنشاهی از دور دانائی و عموم ملاطفت و شمول مهربانی زیاده از اینچه در حوصلهٔ بشری گنجایش داشته باشد خبر سدی
در آسایش عالمیان وابسته در اکثر معاملات خود بذات اقدس میرسد چون یکی از عمدهٔ مهمات سلطنت خبرداری و آگاهی
از احوال خلائق است و حال آنکه از جمیع کارهای جهان درین صورت فساد بیشتر ظهور دارد و وجه این شغل اکثری بارادل
و اسافل و ادانی که بیشتری بخیانت و طمع و کذب سرشته اند قرار یافته و براستی و درستی بی طمعی که امروز در بزرگان نامه
کمتر هم رسد درین خیر دوران از دون همت کجا چشم داشته آید آن حضرت درین کار بیشتر همت عالی مصروف داشته تو به
میسر باید و با وجود آنکه سلطنت مقتضی آنست که ذات اقدس فرمان روایان جهان آرای در پس حصار آهنی بوده بالهام
باشند مدیونان مانکیه بر حفظ الٰهی کرده و همت از تجرد گزیدن خداپرست خواسته بساوقات بطرزی که احدی اشناسد و لباس
که کس ندانست بر آمده سیر میسر باید و بر جابای احوال آگاهی یافته و در انتظام مهمات عالمیان اهتمام دارند و توجه حق شناسان
صحرا نورد کشان حمایت الٰهی است از خطرهای این راه چون سائر مواقع خوف محفوظ و مصون می باشند **شعر**
حمایت را که دامان و دلیش — زعمد شد سکندر قوتش بیش — و چون این مقدمهٔ تمهید یافت الحال بخاطر باستان آلود
گوش هوش دار که در قصبهٔ بهرایچ مرقد سالار مسعود غازی که از شهدای عساکر غزنویه است واقع شده رسمی است
که خلائق از اطراف و اکناف علمهای گوناگون ساخته باید در مزار آن موطن می برند و همچنان خلق کثیر از دار الخلافت
آگره و ... موحد بر آمده و مردان شهر احیای چند شب میکنند و از دحام عظیم می شود و مردم از صالح و طالح فراهم می
محتر این و ... سعادت ابوالفضل روزی از زبان اقدس حضرت شاهنشاهی شنیدم که در نواحی راه الحافت آگره این هنگامه
گرم بود و بموجب نیت کریمه بطرز خاص عبور را آنجا اتفاق افتاد و در شیوه احوال مردم خاطر تماشائی بود که با کاوکی ازان
مراشناخته مدیگری می گفت چون من بر معنی مطلع شدم بی شائبه مکث و تأمل چشم خود را گردانید کلاح ما ساختم و تغیر روی نمودم
و بر غرور کردم و لطوری که امهالسمسار تماشائی بو و نظارگی مثول تبادیر بودم چون آن مردم بیک مس نگاه کرده بجست ان تبعید
مرا شناخته با کید یگر گفتند که این چنین چشم و روی باد شاه راست و من بآهستگی ازان معرکه بر آمده بمجلس مقدس آمدم و آن ... ...

ملے ... باد شاہ و مشکل شاہ ہست ۱۲

درین تسلیم حکایت غریب از قتل نایل فرموده و جمعی از ان شده و الحق چنین کاری سترگ از غایت بدیع بود و آثار برکات جلیل

معلوم آنکه درین ایام در نواحی آگره حضرت بشکار مشغول بود ناگاه جماعه عراقی قصد کرده و مردی که ضعیف را

آسیبی رسانیده بودند آمده بر حقیقت کار آگاهی یافت شیری که از اضطراب بر آمده بود گماشته سپاهیان و ویدید مکرات جابجا

سپاه برآورد و سلاح را ورزش و هر رو بر گول آتی انداخته آب را حصار ساخت و خود ساخت چون بتوجه سدس

تا فتنه سر بر آرد حاضران بارگاه جمعی بر آمده درین موکب اقبال شاهنشاهی مدار خلافت اگر و هر دل امال فرموده اگرچه

با قسام شکار جمعی سگانی که از بدایع آنی است بسیل فرمودن آمده بود کمال خود شاهی امامیه ستود بر اسحام ملک

تسخیر لایت بر آوردن بل ساختن مستعدان اخلاص بس | امین مذکوران لغات منه و حیات مرکز گرفتن

داد و دون کاستن قدرم مردم فراخور حال همت گماشتی و مصدار دقائق کلیات معامله فروگذاشت نشد

تا آنکه جمعی بدستی جان رسان رسیدن گرفت عنان عزیمت شکار آن یار معطوف داشت و توجه تاکید و مبالغ و لب شد

یورش موکب شاهنشاهی بجانب ممالک شرقیه و دریدن لوس نمودن خان زمان و مراجعت مدار الخلافت

مرد و دوران دو رس که بعض از مایه دریافته و شناسان این راه در کار مسلوک است و شناسای این مرحله سیما بدیدنه

است که کامروائی و اسباب سر سامان و فراهم آمدن معاونان کاردان و جمع شدن اسباب و سی همدواتی که باصالت

معنوی انصاف دارد و به سلک ذاتی و میراث موصوف بود تمیز و نورانیهٔ احوال بود و مطالعه پیمانه باعث و دلیل

شاهنشاهی مسعود و سرمایه مرد آگاهی گشته رلوازم شکر ولی نعمت بود و حسن عقیدت و لطف خدمت را از جهات

شکر داشته در مراسم بکتنی می افزاید هم با خالق منبع ترسیگر دو و هم با خلق بمواضع تربیتو دو هم با صاحب در بندگی

اخلاص وا فزاید و هم با نوکر از روی قدر دانی حسن سلوک سر بسر سامان تحقیق از آدمیت حرمت بهره ندارد

و از ادبالت حرام لعینه او بیست خلاف اسم صحه سد بد نا بکی سعادت بر آمد کار مایه خود را بر طاق نسیان نهاده

اول روش سلوک خود را بسی سخت خود فراموش نماید **دوم** با ولی نعمت و صاحب خود که فنای

مجاری سست طر سکر و تروع پیش گرفته اندیشه های ناه سحاط میگذراند **سوم** با همراهان و همنشینان خود

تعظیم پیش گرفته شباهت سخت زاه **چهارم** با جمهور انام از روی بیم و عسف سلوک سگال آن بیدولت بر هم با هلل خود

اسباب بزرگی خود را بر تب سد بدو و انا داد که بر افزای ادبار و اهلاک خود معرکه می آراید و مصداق این معنی محمد

حال علی قلی خان است که خطاب خان زمانی استهار داد و خم شجاعت صوری که هزار مرده بجز در ان سر کیت

عالی اندازه سرمایه تروع استکبار خود گردانید سحوت افزای شد و استیلا می خود را که بر روی ارقام اقبال

لود مسحو و منسوب داشته از اسباب مرد تعلت ساخت جماعه شاهانی اسمای از بد شمهان او بسته است وسیلا

کدیه خدا را که جمعی کثیر از اوباش اعیان بر و گرد آمده بود جنگ کرده شکست داد و در آن مذکور او و ود بر گرد

گردیده از روی کارآگاهی برداشته آید متصل کامل علوفه والا می‌شتابد تا بمنتهی آن شدند که بر سمت بنگاله توجه نمایند و بر ساحل اقدس کدشت که اگر بجنوار سعادت دران بدبخت باشد ما بدو باشند و از جوانب ملک مایه

شده و بزمین بوس موکب عالی مبادرت نماید قلم عفو بر جرایم او کشیده و مراجعت نماییم که محالست که ما کاشته ایم و گرویده ایم

ساقت مردگان عدر بیرون و گناه بخشیدن است که آدمی زاد معصوم نیست مستلزم هشیاری سرشته و اگر سعادت منهی او

نکند و احرار دولت ملازمت نماید بیش از آنکه مریض مرض شود و معالجه او دشوار کشد کار او ساخته آید و ساکنان آن بلاد

را از دست ستمکاری چند خلاص کرده شود و ما بدین اندیشه انتظام بخش رو بشهر پور چهارم امرداد ماه الهی موافق بیست و

چهارم ذیقعده نهصد و شصت و هشت قمری سر رشته جنود تائید الهی موکب عالی متوجه بلاد شرقیه شد چون است دار بدولتخانه

معین الدین احمد خان فرنخودی قرار یافت و منعم خان خانخانان و خواجه جهان و اکثر امرای عمده اقبال در رکاب

نصرت لطاق خدمت بر میان همت بسته بودند و آن حضرت اشارت نمودند که تا کار را فاضه انوار معدلت فرمود تا من ساکنان

سرل منزل لوا افراز و چون حدود کالپی مضرب خیام معلی گشت عبدالله خان اوزبک موسیه مقربان بساط جهانبانی

التماس نمود که سرافراز آن مالک صورت و معنی پرتو التفات بحال عرفانگان انداخته کلبه این طائفه را بقدوم عالی سرفرازی

دائمی و مجد ابدی کرامت فرمود اگر آنحضرت مرا این سرفرازی بخشد این ذره پروری آن نیز اقبال چه دور باشد و آن جهان

مردمی ملتمس او را بدرجه قبول رسانید منزل او را بانوار قدسیه روشنائی بخشیده مدواقوات عبودیت تقدیم او را

و تمام آن روز آنحضرت در منزل او که بر کنار دریای جون واقع شده بود جشن آرای بوده بخرمی و خوشدلی گذرانیدند و از آنجا

عنان توجه بصوب کره که بر کنار آب گنگ است منعطف ساختند و چون ساحت پیرون آن شهر مخیم سرادقات عزت گشت

لشکر آن نواحی بوسه فرمودند و روزی چند در آن گلزمین طرح اقامت اتفاق افتاد و خان زمان و برادرش بهادر خان

چون هنوز زمان پرده دری ایشان نرسیده بود از خواب غفلت بیدار شده متوجه استلام عتبه بوس ارتفاع شدند و در

منزل مدولت آستان بوس سرافرازی گشته نفایس آنچه در الطریق پیشکش نظر اقدس در آوردند و فیلان مست نامور منقل

ولشکر آراسته و دلیل و سدلیا و چاک سوهن که هر یک از آنها آسمانی بود در عالم خود از جمله آن پیشکش ساخته ندامت

کشیده و خجلت زده خاک آستانه اقبال را توتیای دیده سعادت خود ساختند و حضرت شاهنشاهی مقتضای نیت حق ارها

خود اعمال ناشایسته گذشته او را ناکرده انگاشته بعنایات خاص تدارک فرمودند و بر زبان حقائق ترجمان که تحریر بدایع انسانی

نهال سر و مشد ایزد و لیست در مراد آمده استخار ساقی چه باد شبها که روی نما پدید است که از نیاز آمده چنین درختی چه ثمر داد

همان نزاعت و خجالت بعد او را شفیع اعمال او دانسته عنان بخشش خود را بجوش آورده و هم در بیولاعی المجید آصف خان را

با بسیاری از مبارزان نصرت بلته مرا خدا محمد فرستادند که اگر سعادت یاوری نماید و غایت دی خان تقریب حسن اداها

که آن جدود رفته اند گرفته به درگاه والا فرستد و خود لطاق اطاعت و نیکوبندگی بندد و در استمال ساخته مبادرت نماید

چون موسم برسات درمیان درآمد راجه در مقام سکونت ایستاد مجاهدان اقبال گرفته بجهانگیرآباد عود آمد اعلی کار
بست و دیگر [illegible] عدالت‌آرای بوده خاطر اقدس از تمشیت مهمات آنسو جمع شد طنطنه توجه بسر کار وزارت بلند
ساخته و این سود مراد بر [illegible] در برکات معلی سعادت افزای خود بود و مشمول مراحم بی‌اندازه مرخص شده حضرت
شاهنشاهی بدولت و اقبال خود بسرعت در روز قطع مسافت دور و دراز فرموده روز پنجشنبه [illegible] شهر ربیع‌الثانی
موافق جمعه هفدهم [illegible] سنه هزار و هشتاد و شش قمری مدار الخلافت آگره را مورد اجلال فرموده در یک ماه و چهارده
روز این سفر خجسته اثر بانجام رسید در رفتن هژده روز و در بودن بیست روز و آمدن ده روز و چون سایه چتر والای
حضرت شاهنشاهی بر حضیض دار الخلافت مبسوط گشت عالی همتان عنایات طلب بعزم اظهار بهجت و نثار
انوار اختصاص لوازم استقبال تقدیم رسانیدند هرکدام در خور استعداد خود کامیاب سعادت گشت عدالت
روز بازاری دیگر یافت [illegible] میداد و رعایا [illegible] بساط [illegible] و امرا و اولیای دولت
به اکناف و اقطار ممالک [illegible] پدید آمد از هر طرف احرام [illegible] بسته متوجه [illegible] اسلام آستانه اقبال
شدند و در اواخر ایام ماه الهی این سال موافق اوائل ربیع‌الاول سال هزار و هشتاد و هفتم هلالی شمس‌الدین محمد خان
اتکه که بخطاب اعظم خانی شرف اختصاص یافته بود از بنگاله آمده زمین بوس عبودیت تقدیم رسانید و سعادات
[illegible] شده [illegible] ملازمت خداوند صورت و معنی ادا کرده و بتشریف [illegible] اخلاص خود گذرانید
و شمائل لیاقت شاهنشاهی رفعت اعتبار یافت و تنظیم معاملات مالی و ملکی و انصرام مهام سپاهی و رعیت
خود کرده محفل آرای عنایات اقبال شده با هم اگرچه [illegible] خدمات [illegible] ادای عقیدت [illegible] تکمیل بساط
استقلال [illegible] خاطر گشت [illegible] که بظاهر [illegible] آرایش [illegible] وکالت
[illegible] راه یافت آن انصاف [illegible] خاطر [illegible] حسابی مسائل [illegible] که وجود [illegible] کار
شاغل کسی [illegible] مشکل اشغال مهمات گردد [illegible] عطیات الهی [illegible] شکرگزار [illegible] در احکام
[illegible] اعظم [illegible] خود [illegible] شاهنشاهی [illegible] اینکه این بار امداد و اعانت علی الدوام
[illegible] آداب شکر [illegible] افکار درون [illegible] دل [illegible] در پیشگاه انصاف حقیقت کار آستان
[illegible] کار صورت [illegible] همان [illegible] حق [illegible] که [illegible] کار
[illegible] ولی نعمت [illegible] مهمات [illegible] حال [illegible]
و چون [illegible] آن خدمت [illegible] گزاری [illegible] کار [illegible] رسید دیگر [illegible] بود
[illegible] است [illegible] دست خود [illegible]
و از سوانح ارتقای اعلام دولت شاهنشاهی که درین سال [illegible] سعادت [illegible] است

115
ج دوم

که جناب وکرمستی بست جبیس تصرف اولیای دولت درآمد والحق فرمان روایان گیتی آرای را مور لشکر و رونق کیمیر پسا بند
چه سرو میان ارار تفاع و استحکام دست بدان رسد و در و نیان از بسیاری مآکل و مشارب احتیاج به بیرون نشود و مجملی از این مآثر
دولت ابد آیات آنکه چون پسر عدلی آواره بادیه ادبار شد قلعه چیناده که مسکن و ماوای او بود دست فتوبامی از جانجه چیلان او ورآمد
واوآن حصار منیع را ماس خود دانسته در استحکام آن میکوشید در یولا که رایات اقبال از قسمت کرده مراجعت فرموده بدار الخلافت
نزول اجلال فرمود خواجه عبد الحمید آصف خان تسخیر آن نامزد شد بتوجه از سعادت بهره داشت و قدری بحساب معاملات
دانست که بعد از بارها امان رسیده است ملکی پری را فرستاده اظهار تحیر و انکسار نمود و از روی ضراعت استمهال در کار
جهان پناه معروض داشت که اگر شیخ محمد دست مرا گرفته زمین بوس عتبه اقبال رساند آئینه بدحجبی قلعه را باولیای دولت
سپرده خود را بسته فتراک قدسی اعتصام دولت شاهنشاهی میگردانم ملتمس او موقف قبول بوده بموجب حکم معلی شیخ رفته او را
بمستیار بمرا سم حسروانی ملازمت آورده و به بیتابی سعادت رو الیه درگاه گیتی ملاذ رو شنائی بخشید آنحضرت ایما او را بدان
گرامی افزوده مرتبه امارت کرامت فرموده و هم از است آن قلعه حسن علیخان ترکمان مقرر شد و از سوانح که دریولا نظر آمیزای
حضرت شاهنشاهی ست بر فیل هوائی و جنگ انداختن او با او رحمان بخش جهان آرا سوز بر و ر روشنی تو و طرز بتاره ارتفاع
مدارج علیای این دولت ابد قرین میفرماید و مراتب کمال صوری معنوی این یگانه بارگاه احدیت را ناطر نستان ظاهر بنیان
کوتاه نظری ساز و حدیو زمان لشکر آینه معنوی اکسیر فرموده پرده آرائی صورت نگاری بر و چون مشیت ایزدی بر داجمال
جهان آرای بر داسته می شود فروغ تدبیر دوراندیش خودیده حقایق طلبیت تر و بدایع تر ترتیب میدهد هم تماشای صوری تقاضا
ایزدی میفرماید و هم انتظام جهان بحو ترا بینی میدهد باطن حضار احلاص و فراخی حوصله و معامله دانی جهانیان میگیرد و در ظاهر
تکار و جنگ فیل که نادان آنرا از قسم بی توجهی بامور سلطنت انگارد و دانا آنرا زبده حکمت عملی شناسد متوجه میباشند در زمان
تماشای علما را مدار میان معبد را امری جیدی شود که عادیان صورت پرست را بی اختیار بشاهراه عقیدت آورد و سالکان که
دریافت حقائق معنوی میکردانند از احوال قصه بدیعه مذکور است و شرح این واقعه عبرت بخش گوش گشا آنست که هوائی نام فیل
دار الشکوه که در فیلان خاصه انتظام داشت در تیزگردی و تندروی و مستی و بدخوئی روزگار همتای او نبود و فیلبانان بر دست
تجربه کار که در سواری امثال این فیلان عمر در راه گذرانیده اند بد سواری سوار شدند تا بجنگ انداختن چه رسد آن شهسوار عرصه
دلیری و شیر شکار بیشه دلاوری رزم بر در رسید و از چوگان که بیرون قلعه دار الخلافت اگره برای انبساط خاطر مقدس ساخته بودند
بران فیل مهیب پیکر در عین طغیان مستی و عنایان آشوب بی محابا به نیروی قدرت معنوی سوار شد کاربردازیهای حضرت
ظهور آورده و بعد از ان فیل دیگر را که آن هم در صفات نزدیک آن فیل بود جنگ انداختند در مخلصان و معامله دان حاضر
حالتی گذشت که بر هیچ کس گذار دیده چون ناظران بارگاه حضور را ز اشتداد این حالت جانکاه مضطرب شده مجال عرض نداشتند
بی تابانه از روی حیرت زدگی خاطر چاره این کار در آن دانستند که انکه خان را که صدر نشین بارگاه اقبال است آورد . مادر ما

ج دوم

۱۱۱۶

۱۱۷

ج دوم

واستدعای او آنحضرت را از پی شغل سوداگری که از تصور آن زهرهٔ شیر دلان آب میشد مگر راضی باید که چنان
سراسیمه رسیده چون صورت حال را مشاهده کرد سررشتهٔ صبر از دست داده سر خود را در ساحت چون احوال
ستم رسیده و زاری و الحاح مسکر دو خرد و بزرگی را از اطراف در خواست دست ما بر داشته سلامتی ذات مقدس را
که سرمایه امن و امان عالمیان است از جهان آفرین مسئلت نمودند چون نظر مقدس شاهنشاهی بر اضطراب ایشان
افتاد فرمودند که اینهمه تنگدلی باید کرد اگر او ... طریر بار بمیان ... خود در آن ... امداد ... که حال
کمال توجه شاهنشاهی در بین هر دیده در ساعت ... گشت ... ملاحظه باطن ... را ظاهر آرامش
فراهم آورد و شاهنشاه شیر دل تمکین دولت آن کار عبرت از استعمال داشتند تا آنکه ... صوری مرد
امال آتش فیل ... عظیم خود عالم ... ماکه فیل ... تا ... دست ... و روی ... بر ... هوا
... را در نظر ما در ده ... و ... ملاحظه کرده ... اگر ... آن کوه وقار ...
تماشائیان ... مشت ... آن فیل ... کوه ... گرداب ... دریای ... افتاد
... سر آن ... عظیم ... کشتی ... آن ... که آن شیر
... سر سوا ... ایشان ... آمده ... سنگی آن ... در آب فرو
... بالای ... حاضران ... اهال ... در آب ... که ... سامان آن
گذشته امروز آب رسیدند ... ساعت ... فیل هوائی ... را که با
آتش هم ... تنگ ... خود ... عالمی را حال ... در آمد
... را ... ساعت ... ساعت ... کار آمده ...
[illegible]

معی گشته میتوانی این دو گروه والا میسر باید و حقیقت گر دین دلستا گوایات و از رنگ آرای عالم طبایع دل
وار سوانح رسیدن ادهم جان ست زمین بوس درگاه مقدس و درین هنگام کودا الخلافت آگره لفروغ معدلت شاهنشاهی
رونق و بهایافته و دو آینه رای جهان آرا حسن صورت بست که ریاست ممالک مالوه میر محمد خان تیره‌رای استقلال
یافت و ادهم خان بحدمت مسعود استسعاد یافته بدستور حالست این مضمون شرف اندوز یافت ادهم خان امتثال فرمان نجابت
گستر جهان حکم الهی بست ... ممالک مالوه را به میر محمد خان سپرده روی عزیمت آستان بوس آورده و در اندک مدتی
رسم استعجال رسیده استلام عتبه علیه نمود و محفوف عواطف شاهنشاهی گشت هم خاطرها هم انکه از مفارقت فرزند
گرامی حود تفرقه مسدود در ابهام آمده انبساط یافت و هم پیر محمد خان از ستم ترکی خلاص شده کامیاب امید گشت و هم عموم
رعایای صوبه مالوه از بیدادی نجات یافته کامروایی امن و امان گشتند و هم ادهم خان از اسباب بیخردی
... او را امید پیرو مال نگاهبانی فرمود و تا بیاس در هم اصلاح حال او مرکوز خاطر مقدس گشت و در شمول احدیت
حقیقت‌های تمیمه کریمه حود پیوسته بظاهر بکار بر دلها چه باطن را حد الود و صیقه قلوب فرمود و اساسهای عالی
در سرکار سعادت آیین های درنالک و دولت مرتبت داده و بنا دو عنوان ... که بیشتری از بزرگان ساق
درین پس پیروی طبیعت کرده در صحبت مجاشه احوال پس یافته اند آنحضرت خلاف بعد از شباب از اسباب
خداشناسی گرد امید و نیک ازان دلایل سودمی و کامروایی و سرآرایی و درست نوازی و دشمن گدازی که سرمایه
بزرگان گرسنه ساغر هوش سرمای طبل خرقه مستی بود و در ذات مقدس حضرت شاهنشاهی بخت مرید
دریافت وار دیا و خرد مندی و فردینی هوشیاری و فراوانی حاضر دلی مشهود بحسب مصالح الهی در حکم شاهنشاهی پرده
بیرون انبار شون جمال جهان آرای آن بزرگ صورت و معنی را از نظر و دربین خودکش پوشیده میداشت و فنا سجیه
اسمی در زمان خردی که بدرس علوم اشتغال داشتم ارشاد گوا بخود که مجمع برکات و جامع کمالات دولت
صوری و معنوی بود و را ارادت اختیار فرموده بسر بردی استمداد دهد و لتمسدی که داشتم در زمان تحصیل
دولت ملازمست کاکسیر اهلیت ارباب فطرت است خود تیر دیامتم و نیت آنعمی که حسن جهان افروز معنوی
این حد یوزمان در روپوشی بود و آنچه از خودستی ایستی جیب و بکار اهل عالم بود هدایت سراسیمه گردان بادیه
ضلالت نمود از دیگران طلب فرمودی و پیوسته در طلب الهی که صحبت کامل جهان تواند بود و از بیرون جلوه سعد
گشته باطن اقدس ایقرار داشتی و شکار را که پیرایه بیسا مدلشاط است از اسباب در طلب ساخته تهار او شعر
و صحرا گرفتی و از افزونی احتیاط چنانچه حق را در گرد آلودگان صحرای بی تیری که بیشتر می از بزرگان معنوی در لباس
ناشناسائی اند جستی و با هر ژنده پوشی از جوگی و سناسی و قلند و سائر معبرداران خاک نشین و تجرد گزینان بی تعیین صحبت داشتی
داد پیشانی اطوار ناصیه کلمات او صمر معامله حال او دریافتی بیان طور ارباب صحاب تمامیم دار مات تقدم کرده بود

سالسال علم و ادب و مایهٔ امان ... تا آنکه آخر کلمی در ان این سلسلهٔ

آن اسم شریف ... در مجلس الملوک ... تردی ان مستان حق ... مرد

دشمنی و نوری در طلب آن شهریار جهان ... در نگاه ... در جستجوی ... طریق

... سال ... طلب ... نگاه ... اگر

... کمال ... دریافت ... نگارش ... عالم

آمده ... احوال آن بزرگ ... دار الخلافه آگره ...

... درمیان ... آگره ... سرداران ... اشعار

... خواجه ... معین الدین قدس سره العزیز ... حضرت ... ذکر ... کل

کمالات ... مجلس مقدس شد ... خواجه ... آنحضرت ...

... توسل ... زیارت مرقد خواجه ... مقدس ...

... گردید

ذکر مجملی از احوال خواجه معین الدین چشتی قدس سره

مولد او سیستان است و ... نویسد که معرب سگزی است ... بزرگوارش که خواجه حسن

نام داشت در ... باغ ... شغول ... گذر ... افتاد ...

... طلب ... خواجه ... تعلقات صوری نموده بسمرقند و بخارا ... علوم کسبی

اشتغال ... در ... هارون که از توابع ... است ادراک صحبت شیخ عثمان

هرونی نموده دست ارادت ... سال در صحبت شیخ ریاضات شاقه کشید و مجاهدت گزید

و بسیاری از بزرگان ... شیخ نجم الدین کبری ... سلسلهٔ چشتیه است ... بواسطه خواجه

مودود چشتی ... ابراهیم ادهم ... سلطان معین الدین ... هندوستان

... آمد ... هند وستان ... اقامت داشت ...

از ارباب ریاضت و مجاهده بوده ... اگرچه خوارق عادات از ایشان بسیار

منقول است ... خارق عادات ... خواجه قطب الدین

اوشی ... در ... امام ابو اللیث سمرقندی ... شیخ شهاب الدین

سهروردی و شیخ اوحد الدین کرمانی ... بزرگان ... خواجه معین الدین ... شیخ فرید گنج شکر

... خواجه قطب الدین مذکور ... شیخ نظام اولیا ... ارادت ...

که بسیاری از صاحب کمالان از زیر دامن تربیت خواجه برخاسته اند قدس الله اسرارهم و تا انتهای چون مالک
قدسی مواطن شاهنشاهی جویای مراتب حق شناسان و طلبگار مدارج حقیقت اساسان است در عین نگاه
حریمت صید معنوی مصمم شده هرچند معتصمان رکاب اقبال در نارفتن ببعد راه و ناهمی آن مهم و بعید فراوانی اسباب
تمر و مذکور ساختند چون شوق قاید راه بود گوش قبول بران نانداخته بیشتر توجه عالی مرعی داشتند روز [illegible]
چهارم بهمن ماه الهی موافق چهارشنبه هشتم جمادی الاولی با معدودی از مقربان بساط حضور که در شکار همعنان
بودند متوجه اجمیر شدند و حکم مقدس نفاذ یافت که سراوقات حشمت را از راه میوات با هم آنکه سرکرده باجمیر آورد
بموجب فرمان معلی با هم آنکه بطرز مامور بجانب اجمیر شتافت چون موضع کلاولی مخیم موکب اقبال شد چغتی خان
که در بساط قرب راه سخن داشت حقیقت دولتخواهی راجه بهاره مل که در الوس کچهواهه که گروهی عظیم از راجپوتان اند
ریاست داشت بعرض اقدس رسانید که راجه بوفور عقل و شجاعت ممتاز وقت است و پیوسته در آداب دولتخواهی
این دودمان عالی بوده و خدمات شایسته بتقدیم رسانیده است و در دهلی ادراک آستان بوس نموده خود را از بستگان
فتراک علوی احتشام میداند و مدتی است که از بدسلوکی شرف الدین حسین میرزا متوهم شده التجا بجبال تحصن است
اگر پرتو التفات شاهنشاهی بر ساحت احوال او افتد او را از خاک برداشته ارشاد اندر روزگار سحاب بخشش [illegible]
[illegible] منظر اقدس که اکسیر سعادت است کشیده آید و تجلی از تقیه سرزدگی او آنکه چون میوات و [illegible]
بجاگیر میرزا شرف الدین حسین مقرر شد میرزا تعدیا بسیار که در ولایت مانده دارد که جای بودن بزرگان راجه
بهاره مل بود خواست که بتصرف خود در آورد و درین اثنا سوجا پسر پورن مل برادر کلان راجه بهاره مل از شرارت ذاتی
وطلب ریاست خود به میرزا راه یافته مقدمات شور انگیز در میان آورد و میرزا بر سر ایشان لشکر کشید و چون [illegible]
و جمعیت چندانی نداشت صلح کوته کرده مبلغی بر سر ایشان مقرر ساخت و پسر راجه بهاره مل جگنات و راج سنگ
پسر آسکرن و کنگار پسر جگمال برادرزادهای راجه را گرو گرفته که بزبان هندوی گویند از انجا متوجه اجمیر و ناگور
شده است و درین سال سوم مصمم داشت که لشکرها فراهم آورده استیصال اینجماعت نماید چون حکایت دولتخواهی
این گروه و مراسم اخلاص بموقف عرض مقدس رسید عاطفت علیای شاهنشاهی رخصت آوردن راجه داده چون
موکب اقبال بدیوسه نزول اجلال فرمود از هیبت موکب جهانگشای شاهنشاهی اکثر مردم آن قصبه فرار اختیار
نموده بودند آن حضرت فرمودند که ما را بحر عنایت و رأفت نسبت بجمهور عالمیان امری دیگر مقتضی نیست باعث
ویرانی این گروه چه تواند بود مگر آنکه این صحرانشینان وادی توحش از آزاری که از میرزا شرف الدین حسین کشیده بودند
بران قیاس نموده هراسان شده اند آخرهای روز جیمل پسر روپسی برادر راجه بهاره مل کلان تر این سرزمین ساعده
بوسیله مقربان بارگاه اعلی دولت زمین بوس دریافت و بعرض اشرف رسید که پسر کلان تر این قصبه

سعادت ملازمت دریافته بعرض رسانیدند که آمدن او محض نسبت ارادت است که رو بدین مقدم گرامی بارگاه عظمی آورده
وابسته بود و اعزاز استلام عتبهٔ علیه یافته بار دیگر بخدمت آمده خاک آستان اقبال را توتیای چشم سعادت خود گردانید
و سوابق شاهی سربلندی یافت. روز دیگر چون قصبهٔ سانگانیر مضرب خیام اجلال شد حقیقت حال راجه بهاره مل
با کثری از خویشان و اعیان قوم بعرض رسید و نیز بعد از آن راجه بزرگ را که سر عیال گذاشته بود آورده بساط
عالی سرفراز گردانیدند و آنحضرت مراتب جوهر عقیدت و اخلاص از جبههٔ احوال راجه و اقربای او ملاحظه فرموده
جوهر سنج مشاهده فرموده بلطائف الطاف صید خاطر او کرده پایهٔ قدرش افزوده بعد راجه بهار درست
اندیشی خرد و سربلندی سعادت اندیشید که خود را از زمرهٔ مریدان برآورده از مخصوصان این درگاه سازد
برای تمهید نسبتی خاص بخاطر آورد که صبیهٔ بزرگ خود را که درج عفت و لمعت ازما صبیهٔ او بود درخشید بوسیلهٔ
محرمان عتبهٔ خلافت داخل پرستاران سرادق اجلال سازد و از آنجا که غریب‌نوازی شیمهٔ کریمهٔ حضرت شاهنشاهی
است ملتمس او بموقف قبول رسید و آنحضرت او را از آنجا بسرانجام جهات رخصت فرمودند که رفته سرانجام
این نسبت که سرمایهٔ مباهات جاودانی خاندان اوست نموده زود ملازمت آورد و یکی از سوانح دولت افزا
معدلت روزافزون شاهنشاهی که باعث آسودگی و آرامش جمهور متوطنان آن دیار شد سرآوردن
هیتهٔ مالش است و تشریح آن رسم اجمال آنکه چون حضرت شاهنشاهی شکار چیته را یکی از تقاضاهای جمال جهان
آرای خود ساخته وسایل ظاهر ساختند و اکثر لسان شکارگاه خاطر ضبط فرمودی یکی از چیتهانان از ما دانی مغرور
شده پای از اندازه بیرون کشیده و گروهی از مردم ولایت آن ازیاد میکرد الغاغا آواز او بگوش بندگان حضرت رسیده
حقیقت حال ظهور یافت آن داد گر بیدادگان از استماع این ظلم در ساعت حکم فرمود که او را گرفته آورده حکم
بریدن پای او لعاد یافت و اینمعنی باعث عبرت تمام سیاست گشت و وحشت نهادان صحرای غفلت اسرائیه هوش پیدا
شدند و اینمعنی در آن دیار شهرت گرفت و دیگر کسی را اگر بحسن آوازه سیدن بخاطر رسید و آسایش و آرامش در آن مملکت پدید آمد
چون قصبهٔ سانبهر مخیم اعلام آفتاب اشتمال شد شرف الدین حسین میرزا دولت ملازمت دریافت و پیشکشهای لائق گذرانید
حضرت شاهنشاهی حکمت ورا جه سنگ و کنکار که میرزا مکرر درگاه داشته بود طلبیدند تا کمال یگانگی خاطر راجه بهاره مل از عهد
برآمد میرزا قبول اینمعنی نمود اما وقت التماس نمیگذرانید و حضرت از آن رو که دانسته بودند آمدن ایشان او بدین
میرزا او ببهانه از عقب آمده بار دیگر ملحق شد و از آنجا موکب عالی بسرعت هرچه تمامتر متوجه اجمیر گشت و بساعت مسعود
در آن شهر فیض بخش نزول رحمت فرمودند و بزیارت روضهٔ منورهٔ حضرت خواجه معین‌الدین مشرف گشته ساکنان آن شهر مقدس کامیاب
دولت گشتند و با آنکه محل اقدس از آنچه لائق آن بود در اجمیر آورده بحسن خدمت کرامت توفیق یافت
در رای جهان آرای آن قرار دادند که با استعمال سعادت واقع شد و شرف الدین حسین میرزا که مدت سیر میرزا

ج دوم ۱۲۱

باد معروض شده بود برای انصرام مهم مذکور نادانه استدعای آن نمود که حضرت لشکر آسمان شکوه نهضت فرمایند و چون بامرگی
این اندیشه خاطرنشان او شد درین خیال افتاد که روزی چند عرصه احمیر مخیم سرادقات اجلال باشد و چون خاطر قدسی
میل بجوع مستقر خلافت داشت جمعی از امرا که دران حدود جاگیر داشتند مثل رسول محمد خان و شاه بداغ خان
و عبد المطلب پسر او و خرم خان و شیخ محمد حسین و جمعی کثیر را کومک او مقرر ساخته متوجه دار الخلافت آگره شدند و حکم عالی
باهتمام تمام صادر شد که میرزا شرف الدین حسین گرفته باشد مذکور را حاضر سازد و چون رایات اقبال عارض سانگانیر را محل
اقبال فرمود میرزا جگنات و راج سنگ مع کنگار ملازمت اقدس آورد و راجه بهاره مل بصدق منتی که داشت سرانجام اسباب
ازدواج را بخوب ترین وجهی سامان نمود و آن صبیه سعادت سرشت را مخصوص سرادقات مخدره عنایت درین منزل گرامی
بدولت سرای عالی بقصد افتخار روزگار خود بآئین بزرگانه رسانید و بجهت اتمام مراسم این جشن دلکش یک روز در سانگانیر
توقف موکب عالی اتفاق افتاد و همان جا میرزا شرف الدین حسین را تشریف رخصت ارزانی داشته خود بدولت و اقبال
برپا و پای سمند خرام گران قدر سوار شده ایلغار فرمودند و چون حضور موکب عالی نزدیک بسواد رنتهنبور افتاد راجه
بهاره مل با جمیع برادران و خویشان بسعادت زمین بوس سربلند شدند و مان سنگ پسر راجه بهگونت داس خلف راجه
بهاره مل درین مرتبه بر توالی سعادت اثر سرفرازی یافته بتشریف خدمت دائمی ممتاز شد راجه بهاره مل آرزوی آن داشت
که حضرت شاهنشاهی منزل او را بمقدم اقدس سربلندی بخشند تا سرمایه مزید افتخار خاندان او سرانجام یابد چون حضرت
عزیمت وصول بدار الخلافت مصمم داشتند و کمال سرعت پیش دید خاطر اقدس بود اقامت این سعادت را الوقت دیگر
حواله فرموده و راجه را مشمول اصناف عنایات ساخته رخصت دادند و راجه بهگونت داس و مان سنگ و جمعی کثیر از اعزه
و اقربای او را قرین رکاب دولت اعتصام ساخته روی توجه بمستقر خلافت آوردند و بقاید اقبال آن راه دور و دراز را
در کمتر از سه روز قطع فرموده بعد از دو پهر روز اسفندارمذ نهم اسفندارمذ ماه الهی موافق روز جمعه هشتم جمادی الاخری بدار الخلافت
آگره نزول اجلال فرمودند ساحت شهر بقدم عالی ارتفاع آسمانی گرفت و دیده‌های نظارگیان از پرتو ناصیه اقبال
فروغ انجم یافت و اردوی معلی بآئین شایسته منزل بمنزل قطع نموده از پی رسید و جمهور خواص و عوام تهنیت قدوم
موکب عالی نموده سپاس گزاری الهی بجا آوردند و بدیو رمان رسند فرمانروائی گشته دقائق ملک آرائی بظهور آورد
گرفت عالم را فراخی دیگر پدید آمد از اینجا که اقبال روزافزون رونق افزای سلطنت عظمی ست هر روزه که نو میشود دولتی
خاص روی امید و ولطای بدیع پدید می آید چون نیت فرمانفرمائی زمان نیک اندیشی است نتائج آن عاید روزگار
سعادت پذیر شمس می شود و هر طبقه در خور قابلیت رواج می یابد و مستعدان جهان کامیاب استعداد میگردد

آغاز سال هفتم الهی از مبداء جلوس شاهنشاهی یعنی سال مهر از دور اول

درین اثنا که آغاز بهار ملک معنی است ابتدای بیع شد و صورت چون معنی بزم افروز شادمانی گشت و تحویل نیر اعظم

ومنور عالم به بساط اشرف بهزاران میمنت و سعادت بعد از گذشتن سه ساعت و چهل و ... دقیقه از روز شنبه
نهم رجب سال هزار و ... به اتفاق اصحاب دولت نامیه در اهتزاز آمد در عین بر عالم تاریکی بار شد چونکه
خسرو گل از گرد راه رسیده بر سجده گاه چمن جلوه نمود مرغان باغ و زاغ لوای نار بندگی و سرو دیکتائی بلند ساختند
از بهاری نو رسیدگان عساکر ریاحین راست و سوی باره داو تنعم

احتزال تعمد و رنگ آمیز	در فی نغمهای جان آویز		ول گل داد و بر بار گناه	سپکر عدل بهارش آمد
وارس سحو مل بهجت افزا و برول سعادت			عیبه ما بهد با ده آهو	ساح ما ما عقد تیر لولو

عالم عنصر احوال ملک معنی فیض خاص رسید و جلا بر بهر رنگ باطل گشت عنوان دانش و آگاهی اعظام یافت
و سال محرکه سال نعم الهی است آغاز شد و دست قدرت از حجرهٔ اقبال برده بر انداز گشت امید راست میال
در بست کردار کارخانهٔ ایجاد آنست که این دو سعادت ذات قدسی صفات شاهنشاهی از عالی درآید کامروای صورت
و معنی گردانید و سال بسال سرمایهٔ افزونی عمر و دولت سرانجام و بدینا عالم از تحالف و تنابع رئیسان متفرقه
رور کامیعلون بانده بعدل داد این یگانهٔ آفاق و شایستهٔ لات گل بارت و مبارت یابد و حقیقت اسباب
استظام سلسله کونی الهی بظهور آید و عمارت کبری که کثرات ربع مسکون در رشتهٔ وحدت کشیدن است
بعالم رسانیم ملک سالد و هم معرب فراید نکهتی روی و بهداخلاص رواج یابد گرد آلودگان صحرای بی تمیزی
که دراکناف عالم در لقای احقا امد بظهور سر صفهٔ تمیز مرول حراسد بعدلو ورار و رباره گرم شو و بسعادت متاع
معیش نقد مقصود بدست آرند از جلائل عواطف حضرت شاهنشاهی که درین سال سعادت پیوند لمعهٔ ظهور داد
منع مدلو د عساکر اموال که در وسعت آباد هند و ستان درآمده بود بدار روی تسلط و استیلا از مال ... و
عمال و امارت اهل هند را اسیر میکردند و لفروخت و تصرف آن استعمال می نمودند حضرت شاهنشاهی از کمال ایزد
شناسی و یزدان پرستی وافرط دوربینی یک اندیشی حکم فرمودند که در تمام ممالک محروسه هیچ یکی از مبارزان عساکر
فیروزمندی پیرامون این معنی نگردد و هر چند جمعی از وحشی مزاجان معامله باهم مجملی جای گوشت از امینهٔ سخوت جو بها
سنگ پیش آید و بمقتضای امثال و رلوول شکست یابند اهل و عیال این گروه از صدمات امواج کینی کشتا محفوظ باشد
و هیچ کدام از سپاهی از خرد و بزرگ مدلکید و نگذارند که آنها را باع خاطر سمانهٔ حویسان اقربای خود بود و بدو از جا افتند
درین معدلت آنکه جز در شوهی سر آرائی فرمان بی درین معامله اشغال لطر و شود و نگاه تررع امداحت که هر چند کشتن و
بستن درون متکبران سخوت پیشه و بادیه تعبیه گردن کشان باو بار شوار لوازم دار و گیر ملک تعلق است
و حکمای انصاف گزین صاحبان نوامیس در آن اتفاق دارند لیکن بعد بیت مال دیفعال بهکما و زان تا دیبان
متکبران اندیشیدن و بیرون شدن از قانون معدلت است اگر شوهران را شقاوت گزیده زنان را چه تقصیر

ج دوم ۱۲۴

و اگر پدران طریق مخالفت گزینند فرزندان را چه گناه علی الخصوص که طفلان معصوم و عورات این گروه از اسباب بیکار نیستند و ضمیمهٔ این اندیشهٔ حق نهاد حیثیت اساس آنکه بساحرص منشان کوردل مجبول تخیل و اهی یا بمجرد افترای بد اندیشی یا بسبب طمع حالص قصد مواضع و محال مردم اهل نموده دست تاراج می کشایند و در هنگام بارپرس هزار سخن ساخته در مقام اهمال و تعطیل میشوند پس هرگاه حکم علی الاطلاق بر ترک این عمل نفاذ یابد دیگر اهل بدگمان سرکشی پایمال ستم بدذاتان نمیشود چون نیت والای شاهنشاهی محض حقانیت و معدلت بود بمیامن برکات آن جمیع رعیان متمردان فضای هندوستان حلقهٔ ارادت در گوش انقیاد کشیدند و از جملهٔ اسباب نظام عالم که بهم کار دین منتظم شد که خلاصهٔ آن معدلت آرائی در هم مهم دنیا نظام یافت که عمدهٔ آن منقاد شدن جهانیان است و از آثار الطف سوانح فتح قلعهٔ میرتهه است به نیروی اقبال شاه الحمد که اورنگ نشین خلافت را ایزد جهان آرا نیتی کرامت فرموده است که حسن آن در کال یدجمال نگجد و در مقیاس قیاس نیاید و دولتمندی که نسبت معنوی را که عبارت از اخلاص درست تقویت بخشد هر کاری که پیش نهاد همت سعادت گزین خود سازد بجو تر بن وجهی انجام یابد و کاری که فرمان روایان روزگار را بدسواری دست ندهد او را باسانی میسر گردد همین که منسوبان ظاهری که از دولت سرای اخلاص بهره ندارند چون بکاری در مرمی دارند ایزد ولوا باما فضلت نسبت صوری این برگزیدهٔ خود فرموده ایشان را کامروا میگرداند و تصدیق این حال قصهٔ فتح نمودن شرف الدین حسین میرزاست قلعهٔ میرتهه را که در اوائل این سال فرخ فال صورت بست صورت این واقعه دلکشا آنکه سال گذشته در حالتی که وقائع نویس شده بود که حضرت شاهنشاهی در وقت مراجعت از بلدهٔ قدسیهٔ اجمیر میرزا شرف الدین حسین را بفتح قلعهٔ میرتهه و تسخیر آن ولایت فرستادند و جمعی از امرای عظام را بکومک او همراه ساختند و دران هنگام قلعهٔ میرتهه در تسخیر تصرف رای مالدیو بود که از راجهای و رایان نامور هندوستان بمزید اعتبار و وفور اقتدار امتیاز داشت و او این قلعه را بجیکمل نامی که از سرداران بزرگ او بود سپرده دیوداس نام راجپوتی را که در جرأت و همت بیش دست این طبقه بود با پانصد راجپوت چیده بکومک جیکمال گذاشته بود که پاس این خدمت میداشت چون رایات عالی از دار البرکت اجمیر مراجعت نموده بر ساحت دار الخلافت آگره سایهٔ نزول اجلال انداخت میرزا شرف الدین حسین که محدود آن حدود و تشرف رکاب بوس سعادت پذیر گشته بود و بست همت او باقبال ابدپیوند شاهنشاهی گرم شده با امرای دیگر بآن سمت لشکر کشید و تسخیر آن ولایت پیش نهاد همت خود ساخت افواج قاهره قریب بآن قصبه رسیده بمجیان گرد راه بر حصن باد پایان در آب و آتش عرق سلاح تردد پوشیدند و علم تهور برافراخته بمحاذای قلعه رسیدند اهل قلعه در حصار بیم خزیده مجال سر برآوردن نداشتند درین میان از دلیران کار طلب چهار سوار یکه تاز بجنبش همت پای جرأت پیش نهاد و تیری چند بر دروازهٔ قلعه زدند ناگاه راجپوتان

ج دوم ۱۲۵

از عهده بر نیامده بنده و بر دیوار حصار بر آمدند کنگره را سیر خود ساخته سر اسب بر دست و سنگ و تفنگ بدست داده

و سنان از بالا زخمی از آن یان دو سوار سعادت سعادت دریافتند و دو سوار زخمی بارگشتند میر اشرف الدین حسین

کار امر اصلاح در شکستگی دیده اسپر پیشه مقام کرده و حاسیها سامان گرفتند تا مرو تال در تمام است مدد واد

قلعه گیری شد و از روی رسم اساس حصار را محاصره کرده و مورچه ها را با آئین شایسته تقسیم نمودند از اطراف قلعه

لشکر و تلعه گیران در مقام مدافعه بوده هر روز هنگامه پیکار را گرم داشتند و گاه گاه در کمین فرصت نشسته

از سر حملات از در دروازه بیرون شده و تقدیم دست برده نموده باز خود را بدرون می انداختند تا آنکه نقبی که تا برج

رسیده بود از دود تفنگ پر ساخته آتش دادند برج چون [illegible] از هم ریخته شد و رخنه عظیم در حصار افتاد و بهادران

عساکر اقبال راه کارزار گشاده نامه فتح دیدند راجپوتان شمشیر خونی دست از جان شسته گرم جنگ گشتند معرکه

عظیم بپا شد و نوبت الغای افتاد تمام آن روز بازار جنگ گرم بود و از دو جانب دلاوران داد شجاعت میدادند

مجاهدان غازی جرعه شهادت کشیده بجنان شتافتند و جمعی کثیر از ارباب خلاف خونریز بمالک عدم شتافتند و ...

گشتند چون پرده شب در میان آمد هر کس بمورچه خود بازگشت و مخالفان شبانه آن رخنه را محکم ساختند تا صبحگاه

که سر دم دولت گشاده داشتند حیله مدبران شیرازان بست در این مدت رفتن کار بر اهل قلعه تنگ شده و قلعه نشینان

زمان گشت مرحمی باین آمد و از روی عجز و زاری پیغام فرستاده رو براه بیرون شدن می جستند میر اشرف الدین حسین

را بی مستان بعد از آمد و رفت بسیار و صلاح دید امرا قرار داد که از اسباب و اشیای خود گذاشته بهادر روند

چون قبول عجز بهادران از ادب مالک گیری است بموجب قرار داد بهادران افواج قاهره راه عبور برخاستند

روز دیگر جگمال بهم جانی گروه بدر رفت و دو داس از سیه بختی تیره رائی ل عمرول خو بهاد دارد ی عباو ممی ساخت

سحت و ... باز در خود حمید و از آتش درون برافروخته از قلعه بر آمد و مشهور است که با چند سوار از پیش عساکر

تا سر گذشت جمعی از ... مثل ... ولون کرن ... سیاه مشهور بود بدکه با اهل قلعه بیرون شده بودند میر اشرف الدین حسین

گفتند که این مردم نقض عهد نموده اسباب خود را سوخته اند و قرار داد آن بود که اسباب را گذاشته برآیند چون همه

امان تاب نیاورده این طور بدر رفتند تیره جانان اسلامت گذاشتن ... و تدبیر معلوب شده داشت ... دلیری

و درست میر اشرف الدین حسین بر این رای ... نموده حصار ... گرد و ... و ... حضرت پادشاه ... حاکم

وعده الملک ... شیخ محمد حسین مقرر شد و ... اسمعیل و لون کرن ... و دیگر راجپوتان ... ساخته از عقب

دیده ... بر آمدند ... چون ... عساکر اقبال مطلع شده ... گردانیده ... و ...

... بکار ... کار آورد ... اوراق ... لسان ... بهادران کار

... شده ... افتاد ... گروهی ... و ... عساکر ... فتح ... نصیب ...

و بعضی گفتند که دیوداس از این جنگاه زخمی بدر رفت و بعد از دوازده سال از این واقعه شخصی بلباس جوگیان ظاهر شد بلیع
زخود بست بعضی او را قبول کردند و برخی قلم رد کشیدند و مدتی در حیات بود و در بعضی از حوادث کشته شد و القصه باقی راجپوتان
نیم جانی از آن معرکه بیرون برد و خود را بمالدیو رسانیدند و قلعه میرتهه با تمامی آن ولایت تصرف اولیای دولت ابد
پیوند در آمده داخل ممالک محروسه شد

چشم فلک ندیده بمیان خویش پا	این فتحها که تا جهان است	از هیچ کاسمان سندست تا کجا	چون بنگری مقدمه فتح دیگر است

جنگ بر ونگه که حضرت شاهنشاهی به نفس نفیس خود فرموده‌اند

داوار دادگر سزای هر کرداری را بمقتضای حکمت بالغه خود بوقتی خاص و گستره‌ی مخصوص موقوف ساخته جهان
آراست دانادل دوربین از ته معنی غاره‌ی رسیده در ازای دانائی سیاحت و نادان تیره خاطر در شورستان
صحرای ضلالت افتاده و خیالات باطل سرگردان گشته نادان نمیگردد چنانچه حال رو رجهان او روست که شخص
صحیح المزاج با صورت مزید دانائی گشته اولا با نواع نعم ایزدی شناسائی می‌بخشد ثانیا بمراسم شکرگزاری جبلی
گرداید و بینید و ترو خوید و تر میگرداند و تو م بهادان سوم را که بیمار و بلید باعث مزید نابینائی گشته گم نام و مجهول
نادانی و نابینائی می‌سازد و سبب که للتیقین روزاست معین بید و رمی ایست فلزان گو با و همت بوم صفت در پرده
کم اینی میگرد و گو نهی سخن سکنه قریات قصبه سکیت که از دوار الخلافت آگره قریب سی کروه باشد در تمرد و ناسپاسی عدیل
ندارد علی الخصوص هشت موضع آن پرگنه که مشهور با تهکینه اند در سرکشی و دزدی و آدم کشی و بیباکی و بی اعتدالی
چشم روزگار مثل ایشان ندیده که هم خود قلعه تنیم محال و مساکن قلب دارد و مشهور کوته که نادان آن از مردانگی شمارند بست
میکنند و همواره حکام و عمال آنجا و دار میداد و ی نهانی یاد داشتند تا آنکه در نزول رایات جهانکشای شاهنشاهی برسم
شکار متوجه سمت این قصبه شدند و در آن هنگام آن پرگنه در جاگیر خواجه ابراهیم بدخشی مقرر بود و بایه نام برهمی توسل وزراول
باریافته شرح بیداد این متمردان بعرض اقدس رسانید که یکباره بسر برکشته و اسباب و اموال بغارت برده اند بادشاه
صورت و معنی که شکار را برای دریافت امثال این امور لازم وقت گردانیده باستماع ناله مظلوم تبحرمان جلال در جوش
آمده و از فرط عدالت فرمودند که صباح تا دیب آن فرقه متمرده متوجه میشویم سحرگاه همین مردم معدود بشکار توجه فرموده جمعی را
بیشتر روانه ساخته وقت رسیدن صبح اقبال موکب عالی بحوالی آن قریه رسید جمعی که پیشتر متوجه شده بودند آمده بعرض
اقدس رسانیدند که متمردان خبر آمدن موکب شاهنشاهی شنیده فرار نموده‌اند آتش سطوت سلطنت برافروخته تر شده
و حکم مقدس نفاذ پیوست که جان سپاران تعاقب نموده بهر تنگنائی که متمردان پناه برند دست باز داشته از پی شتابان
باشند که ما نیز بتوفیق ایزدی می‌رسیم و آنحضرت نیز بر آن بادگرفته رخش توجه بجولان در آورده در اثنای راه قرا تات
میر شکار رسید که من از پی ایشان رسیده ام یکی که به پیکار من ایستاده تیغ آبدار بر خاک فنا نشست و دیگری را الفقراک دست

پادشاهی مسند شاهنشاهی آورده ام چون بر احکام عالی بود که پسر دوم برگشته ملازمت آمدم حضرت ارواحنا فداه گرم تر از حرکت سعادت آیت بودند
که هم پاس روز گذشته سوالی موضعی دیگر که روز یک بام داشت رسیدند اولاد خبر آوردند که مردم آن موضع فرار نموده
پاره ای موضع آورده واند آنحضرت چون تأمل در یک سنگری آنان مردم آمده ملازمت نمود تأمل آن مردان را
انکار نمود حضرت شاهنشاهی مقتضای زرنگی خود بارکش فرستادند که این گروه تیره رای را راه راست هموار نمایند
چون سایه عراین بریشان بام خود سری بر سر نبوده بود در مکافات اعمال خود سزا خود رسیده موضع خود به حکم
منکوب بوده ایستادند مقرر است که از پیاده و سوار همراه موکب عالی در سرکار با پیشتر از هر آنکس که می باشد و استعانت
حکم عاقبت گردید با شرف صدور یافته بود و ساعت در آن حال شاه برطرف رفته تفرق شده بودند و فرصت و سستی کی
در رکاب دولت سعادت حضور داشتند تا در آن میل هم شتافت سپاه آمد و جمعیت مردان از حصار مرا رسید
بیشتر بود حضرت شاهنشاهی اشارت فرمودند که سواران دولت و دو خان سنانی و خان پنتانی داده کامیاب
صورت دیدنی کردند که معرکه زد و خورد گرم نشد لیکن چون مخالفان بسیار بودند و مخلصان حقیقی در رکاب نصرت
کمتر سعادت حضور داشتند کار بس صعوبت ناگاه نظر اقدس در آمد که از سمت موا و آتش که در اطراف افتاده بود
جمعی از سپاهیان رکاب اقبال پیاده بدرختان بر رود هلنگار گوشه عنایت اند تهور با وساطی حضور آمده جای که آن گروه
عهدت نایستی فرمودند مقتضای عطوفت ذاتی التماس نظر فرموده خود در آن وقت که دولت و اقبال بر فیل دستگاه
بام سوار دولت بود متوجه شدند چون پیش موضع آتش بسیار بود و آمدن فیل دشوار از عقب آن موضع فیل
کوه شکوه را ندادند آن معدن شاهنشاهی با ساعه امروکیستم که نقل ایچ بر گردست میسر بود چون فیل در نگاهی مهولند
شده بنظر در آمد که پشته بر روی بالای بام بر آمده چون دست بام هم جان طور حقیقه داشت با اطراف بس جان گذشته کما
ادا حتد فیل بلند مر پایدم و خود را بر دیک آن بام رسانیدم و کس اتبا از اطراف سرحوب و سنگ می بارید و
عنایت ایزدی که حوش مبارک شاهنشاهی است و همواره نگاهبانی پیغمبر با مدد مسیر اعشیر محافظت می فرمود چون
بر دیک رسیدیم ظاهر شد که آن حصه پوشش فیل جان بود که بالا رفته یکی از گردن کشان کشتی میگرفت و میخواست
که از بام بر زمین اندازد و جمعی از اعدا الان مدد او دویده بودند که کار فیل بان را تمام سازند درین اثنا حضرت
شاهنشاهی سرعت در راندن فیل فرمودند و مردم هم آواز دادند که بالاتر شوند علی قوربیگی منعم خان برادر کلان
سلطان علی خان لله بالا دویده بر بام بر آمد و آن بی دولتان فرار نمودند و تشنگی کار منعم را تمام کرده در یک وقت دست فیل
پادشاهی در جاه فرو رفت خاصه بهادر خان بودند که عقب حضرت بر فیل سوار بود و آمده بر بالای حضرت نشاد
و آن حضرت بر روی بالا روی بدو اللهی فیل از آن مغاک بر آورده سعی داشتند که خود را آن حویلی که مردان مضبوط
شده بودند رسانند درین باب محکمی ملازمان رکاب نصرت بود که از راه پشتیبانی دستگیر بدرجه قیدیا در هنگام استیلا

ج دوم ۱۲۷

آتشکی باحد بحکونت داس آستخور را ملامت آورد و قصار او بهمان کوچه که حضرت شاهنشاهی متوجه فتح بودند
شمشیر کشید انداخت صدمه بر حلقه آهن که دندان فیل را محکم بود دا شکام می پیوستند رسید و از ضربت آن
آهن تنزل جست فیل از روی خشم تکمیل و شمشیر بدر را در هم شکسته پایمال ساخت و درین اثنا ارسال الای نامی ایسر مرد ساده
از اضطراب خود را زیر فیل پادشاهی انداخت حضرت چهان پناه گو صحیح است که از هم گذراندند حضرت به عطوفت ذاتی او را
نگاه داشتند چون به نزدیک حویلی رسید دیدند که جداران سامنه دران سد و در رسید و ابسیاری کار حمیر ایستاده اند
از اسپ پاهیست فرموده قصد دلواری فیل به اند بدرا جوقی تیرانداز بیکبار ده هشت تیر بر سپر خاصه شاهنشاهی رسید و
که هیچ تیر از سپر گذشت هیچ انگشت شه انگشت دو تیر در سپر سید و نگذشت حراست ایزدی سپر دیگر بود که تکامل آن
و علاوه آن نوع کار حضرت را التماس از دور تعریف کمان دیا و مینو که توکیسی که بخواهی تو دست حضرت بحکم حضرت
خود را از لباس برآورده او را نمود ... آن سعادت مصدر ایشان گردید آن ... ساختند تا ... حال تا آرمان ...
که تا و ثنایم ... ایشان ... از جان ... که ... وقت فریاد کردن و نام ... آخر حضرت
شاهنشاهی ... فیل ... دیوار را انداخته درون حویلی در آمدند و ... فیل دیگر بر این ... پیوستند و جمعی
کثیر از آن سرکشان ... قتل رسیدند و جمعی در خانه ... شدند به موجب حکم ... دست خانه را انگاشته آتش
در ... و ... آن تیر ... ... هر یک ... کس ... آتش قهر الهی ... جماعه ... گیر
سامده که این عبادت کبری فراغ دست داد و جمعی کثیر از ارباب بغی و فساد را دیده عبرت گشت

تعیین نمودن عبدالله خان اوزبک با نظام ولایت مالوه

دادار جهان آفرین چون خواهد که جمال عالم آرای یکی از برگزیده های خود را خاطر نشان جمهور عالمیان ساخته هم
دولت روز افزون او را ترتیب دهد و هم منصب جسمت نامه شد کار و خلائق را که عقل دوراندیش دارند ...
دور بین را در راست آورد در بعضی از ناحیت های ممالک محروسه تفرقه گونه پدید آرد و آنرا بحسن تدبیر و لطف سرانجام او
انتظام بخشد لاجرم جانبیان آن را از سر سعادت و اتفاق محمول ساخته بر بدایع عقل دوراندیش اعتراف نمایند و مصداق
این معنی محکم غرق شدن پیر محمد خان و استیلا یافتن باز بهادر و مختل ساختن صوبه مالوه ست و دیگر و تسخیر این ساحت
اقبال آنست که چون ادهم خان به موجب اشاره شاهنشاهی روی توجه بدار الخلافت آگره آورد و شمس‌الدین اتبال ...
که باز بهادر در صدد و آوازه آمد و جمعیت سرانجام نبود و پیر محمد خان که لشکر ... بود و شجاعت ... و تدبیر ...
... آراسته روی ... آورد و باز بهادر پیر محمد خان را کم خیال کرده در برابر آمده پیکار ... گرفت اندک زد و گیر
شکست یافت و ... از آن ... لشکر ... پیر محمد خان از آنجا متوجه تسخیر قلعه ... شد ... در آنجا ... نامی
نامی از ملازمان باز بهادر بود و همت در استحکام قلعه گماشت چون آن قلعه در حد ذات خود برفعت و متانت علم ...

ج دوم ۱۲۹

ما متنا اگستید ما ان کار طلب شل حجی دلواسه و یار علی بلوچ عالم کلتاش اعلام ما محتشم و ملک محمد میر آفاق مهنا

می ور ر بد ما حو د ما در ر وار ه ر ساند و داد ملادت میداد مار ره ری حمد کائب هم حبت و چابک ناحت

تحسین هکیان گشتا انکه سحری حسین شاه که سر آمد ملازمان سر محمد خان بود مکیدی حند تعلیم کرده بر قلعه قرار شد

و دویست حوان دیگر شد و سح تا طلوع صبح صادق بر آمدند شحصان قلعه را چون سام او بار رسید سب

حوات تعلیت بود ما آغاز رسیدن صبح اقبال بود که مجالعان ما مر شد و ر دو سحاک آ ر دید و صحت سر دور میان آمد

و حوانان سر آرمای اویر تهای لیسدید تقدیم رساییدند چون کار بر اهل قلعه دشوار شد بر ما دالامان . استه مهرق شد

درین اما اعتماد خان مذکور با یک کس دیگر امان گومان می آمد که خود را به سر محمد خان رساند تیری باو رسید و لعدم ستالت

همراه او چون حال اعتماد خان راحیس دید تیمسر گشتند تا تولیست خان زاری کردوم مردانه فرو رفت و جمعی کسر علیع ساید

و لقیه السیف امان یافته ازان ورطهٔ جانگداز بر آمدند و عنائم فراوان بدست اولیای دولت در آمد و سر محمد خان از تری

سحت سر اسحام قلعه اقامت نموده سحات سلطانپور روی عزیمت آورده ما مدک جنگی آمراد اهل ممالک محروسه ساحت

وار ایجا معاودت نموده بار العلعهٔ سهاگذ حلّا آمد و دران ملحه باحت کبار بهادر لوالی خاندیس میران مبارک شاه و سا

و میران لسکر خود را با و همراه ساخته ره میر محمد خان روانهٔ اساسب را در قلعه معصوم کرده تا میرزا جوان کار طلب همراه گرفته اعلا

نموده که باگمانی یا سیر و میران لورر رفته کار آمحلها با سحام رسانند از آب ریده و گدشته حیلی کرده کسب را مدرر دو کرهی

اسیر قلعه بوده و درا سحا فیل سیتی لسته بودند آن قلعه را در ساعت بدست آورده و فیل را از بیمار عنائم گردانیده میران اسـ

قلعهٔ اسیر جمعی را بحمت محافظت قلعه فرستاده بود در وقتیکه میر محمد خان قلعجه را فتح کرده نموده سان لور بوده خاندیس

کرمانی لسیس حاکم است ما گاه لشکر عظیم از دور سیاهی کرد و میر محمد خان حسین شاه و یار علی بلوچ را از خود جدا ساخته یع

آن مردم فرستاده نام بردها مدک فرصتی آن جمعیت را پراگنده ساخته و بسیاری را از تیغ گذرانیده مراجعت نموده و صبح

آن روز بر سر مایور در آمده و دران شهر عظیم سیب تاراج کردند و نقد و جنس فراوان بدست هرکس افتاد و میران در

قلعه اسیر محکم بود و میر محمد خان بموجب صلاح وقت معاودت اختیار کرد و درین هنگام خبر رسید که بهادر با لشکر آمده

نزدیک رسید و او لشکر را با خود همراه ساخته لقصد پیکار بها گذ ربه بود و چون دران حدود رسید خبر یافت که سر محمد خان

نامعدودی مردمتی نموده بسحر اسیر و میران پور رفته است در آمدینه در آرنا مده متوجه آن صوب شد و درین وقت

که مردم عنائم نموده بدست آورده معاودت نموده بودند جمعی متفرق شده که خبر بهادر شایع گشت سر محمد خان ارباب

حضرت را طلب داشته مجلس آرای فرمود کنگاش شد اکثر مردم متفق شده گفتند که درین وقت جنگ صلاح نیست چه فراره

عظیم کرده ایم و فتوحات روی داده و همه کس را غنیمت شده است مناسب آنست تا آنکه آنست که جنگ را

طرح نماید او که از آب نربده بگذریم و سیدرفته اعمی راست هم مردم بار روز فراهم آورده شوند کار سوم چون تدبیر

رسیده بود میر محمد خان سپاه خان صداقت آئین ارباب خبرت را گوش نکرده دل در جنگ بست همراهان لوازم همراهی بجای
نیاورده بودند اندک جنگی که واقع شد پای ثبات سپاهی ساند یار جلی بلوچ ملکو میر محمد خان را گرفته از جنگاه بعنف برآورد و که دیگر
جنگ جای توقف است چون یکباره شب رسید نزدیک شام شده بود هر چند همراهان گفتند که غنیم دور است احتیاط
باید بود اما چون وقت ناگزیر رسیده بود سر جان اجل بقرار ساخته او را امران داشتند که از آب بر آید با اسب شنا کرده بگذرد
هم از دست همان مدبر از دست رفت و هم بحکم حسابی حیرانی گوش هوش او جا نگرفت همچنان سواره بسراسیمگی خود را بعرصه
در آب درانداخت الماق در میان آب قلا اسب تیر میگذشت نزدیک رسیده با اسب بلوه و اسب بر جول
معقل او را جای رفت میر محمد خان از اسپ جدا شده در آب افتاد جمعی که نزدیک رسیده بودند از دریرون برآوردند
او را از ورطهٔ هلاک دست و پای سرد بعادات ستمهای که در پیوسته کرده بود با مکافات اعمال که بمجازات دی بیکجا
بظهور آورده بود یا بواسطهٔ امری دیگر که هم عیب دان داند غریق بحر فنا شده بسر نوشت آسمانی چنین مجلس کار دانی جوان مرد
عالی همتی را این واقعه پیش آمد شمشیر سپاهی که تدبیر برور آورد است تو انا ترست ناتوانا تر است چون دو آورد و رو دو برگی
دو چشم جهان بین کند خیرگی و لهذا با وجود مکنت و اسباب شوکت بی رابطه تدبیر رفته پای خویش بدگرداب هلاکت افتاد
قباخان کنکر شاه محمد قلاتی حبیب خلیجان و جمعی از امرا که در آن صوبه جاگیر داشتند دل از دست داده دست توجه بدرگاه
گیتی پناه شده هر کدام جدا جدا از قصور تقصیر خود سرافراز یافت و تا از بهادر میرزا لعل دست تصرف یافت اقبال جهانگشا
شاهنشاهی جهان صلاح وقت دیده که یکی از امرای عالی قدر که مادور شجاعت حسن تدبیر باکمال شهامت متمول عدالت
داشته باشد بضبط و ربط آن ولایت مامور فرمایند سالار خان عبدالله خان اوزبک که در سلک خانان سپاه سالاران بزرگ منش
السلاک داشت و پیشتر هم آنجا رفته بود و بضبط آنجا آشنا شده به تسخیر مالوه مامورست و بحکم عدالت برای قرار یافت که امور سیاست
و دار و گیر برای او مفوض باشد و خواجه معین الدین احمد سجودی که در شیوه کاردانی از وزرای دیوان موقوفات ممتاز بود
بخطاب خانی سرافراز فرموده نیز همراه ساختند که نسق و نظام آن ولایت و تشخیص جاگیر داران و تعیین محال خالصه ترتیب
و جمعی کثیر همراه او ساخته باین خدمت والا رخصت فرمودند و حکم عالی شد بعد از آنکه عساکر اقبال عرصه دلکشای آن ولایت را
از خس و خاشاک انجیار پاک سازند عبدالله خان همانجا بوده در ملک کشائی کمر مدد و معین جان رعایا و باقی سایر سکان
آن ملک از وضیع و شریف با استمالت عاطفت شاهنشاهی قوی دل ساخته و تلافی تفرقه که از مرور مواکب جهان نورد
راه یافته باشد پرداخته با امرا و سایر ملازمان بادشاهی که بدین خدمت تعیین یافته اند بآئینی که صلاح دولت ابد قرین باشد
تقسیم جاگیر نماید و بعد از فراغ این کار باستلام عتبه علیا متوجه شود بموجب حکم معلی عبدالله خان با امرای عظام لسامان تمام
در اوائل این سال روی عزیمت به تسخیر مالوه نهاد و باز بهادر از نهضت عساکر اقبال آگاه شده پای ثبات از دست داد
و تاب مقاومت از حوصله همت خود بیرون یافت پیش از آنکه لوای جنود دولت و سایهٔ امن و امان بران بلاد اندازد

ج دوم ۱۴۰

ولایت مالوه را سپیدی صبح سعادت دمید که چون بارگاه عافیت ستانات رعب معدلت دولت شاهنشاهی بهمت
شوکت عساکر اقبال و شهامت ممالک عالی جناب ملحد آواره است که از هیبت آن سلاطین عظمت آئین
در هر جا آمده بقرار نگرویدند از بی تابی استقلال این حکام چه عجب لی آنکه صبح صاعقه زیر بلا گردد دیر ماران بسه باره
لشکر ظفر قرین بولایت مالوه درآمد جمعی از خواهان کار طلب از روی صدق بیمین باز بهادر را تعاقب نموده بسیار
از لشکر او را اصل آوردند و باز بهادر خود را در میان تنگناهای پر درخت انداخته عمری آوارگی بسر برد و جیدگاه التجا
مرا ماوی ساخت ده روزگار سپری گردانید چون ططنهٔ عز سروری و صیت تربیت شاهنشاهی بزرگ شمول
عاطفت شاهنشاهی در اکناف ممالک انتشار یافت عاقبت کار بر شمول سعادت از تفرقه سرای سرگشتگی بجمعیت آباد
آستان معلی رسید. سوانح ملحدی خسروانه سرعلمدار یافت حاشیه در محل خود معروض مستمعان این بر ورنامهٔ اقبال
خواهد شد و بالجمله ولایت مالوه تا آنکه در قبضهٔ تصرف و حیطهٔ اقتدار اولیای دولت ابدپیوند قرار گرفت و عبد الله خان
بموجب حکم اقدس شهر مندو که پای تخت سلاطین مالوه بود مرو سیادهٔ حکومت بر طریق استقلال متمکن گشت و بلاد
و معمات ترتیبات آن ممالک را بر خود ... بر حالت امر قسم یافت ... اولیای دولت ... سارنگپور و دیگر
محال جهانگیر رفته رحل آرام گشودند و معین خان ... بر انجام ولایت القام جهانگیر روی توجه بآستان بوس
عالی آورد دولتخواه راه ارادت شتافته بادراک ملازمت کامیاب سعادت شد و مورد مرحمت قدر و علو
حال گشت و از سوانح آنکه راه گیش رسیده ... که از ولایت پنجاب در کوهستان میان دریای بیاه و ستلج است
... خان محمد ... که جاگیردار پرگنه که در آن نواحی بود ... آمده ... در محل ... و توفیق نیکو
کرداری یافت ملک و مال و ناموس خود ... کار ... و ... سپاهی او تاراج رفت ... او که ...
درست آن مردم برآمد و چون خللی و خلل داشت ازین ... عالی ... چشمان بی سعادت بطمع مال او را
مهمان خانهٔ عدم فرستاده ... با آنکه امر ... بر ... مکافات اعمال آینده فرستاده است ... تا مرا
... این خبر ... کلان و قطب الدین محمد خان و جمعی دیگر ... آواره شده و بسیله
راه ... عاطفت گشت و ... سیری شد و از سوانح آمدن ایلچی
فرمانروای ایران شاه طهماسب ... که بزرگان دولت ... برای تحصیل میامن ... و ...
وحصول مقاصد صوری و معنوی با بزرگان اقبال ... اسباب ... یکدلی و یکجهتی استحکام ...
واگر ... طالع ... محقق است ... اسباب ... سرمایهٔ نظام دولت ...
بدیع ... شاه ... که ایران ... معدلت ... موجب
ارتباط ... در میان ... و ... سعادت ... توفیق ... است

۱۳۱
ج دوم

پسر عم خود سید بیگ بن معصوم بیگ را که در بساط عزت او منصب وکالت ممتاز بود بجهت پرسش واقعهٔ
ناگزیر حضرت جهانبانی جنت آشیانی و مبارکباد جلوس اشرف اقدس شاهنشاهی برسم رسالت فرستاده
تحف و هدایا از اسپان نهاوان عربی و بادپایان عراق و رومی و نفائس اقمشه و بدائع اشیا مصحوب او ساخته بود
چون ایلچی بحوالی مستقر خلافت رسید بحکم مقدس جمعی از امرای عالیشان استقبال رفته او را باعزاز و اکرام
در منزل لائق فرود آوردند و مبلغ چهار ده لک دام نقد که موازی هفتصد تومان عراق باشد با دیگر اجناس برسم
اقامت فرستادند و بعد از چند روز که از ماندگی راه برآسود رخصت بار و شرف کورنش یافته بعز بساط بوس
معزز و محترم شد آنگاه دعای شاه رسانیده مکتوبی که از فاتحه تا خاتمه بارقام محبت و اخلاص نگارش یافته بود
بدو دست ادب پیش آورده بر گذشته تخت نهاد و تحف و هدایا بترتیب لائق از نظر اقدس گذرانید حضرت شاهنشاهی
از کمال مهر بانبساط مهربانی تلطف نمودند و احوال گرامی شاه پرسیدند و ایلچی را بانواع عنایات بی اندازه مخصوص ساختند

سیاست ادهم خان بمعدلت شاهنشاهی

ایزد جهان آرا چون خواهد که یکی از یگانهای بساط عزت را بمراتب ارجمند بزرگی بخشید و بمنصب والای
سلطنت علیا رساند نخستین او را عقل دوربین کارشناس عطا میفرماید تا همواره با صبح بی صبحی او را ساز گاری
حوصلهٔ فراخ که تاب برداشت چندین ناملائم روزگار را وسعت داشته باشد کرامت میکند تا بمعاونت فراخ
حوصلگی از دیدن ناملائم سر رشتهٔ تدبیر از دست ندهد پس گوهر بی بهای معدلت می بخشد تا آشنا و بیگانه را در یک
میزان داشته بی گرانباری اغراض نفسانی معاملات کارخانهٔ ایجاد دریافته باطن مقدس او دارالعلم ساز د
بساط پایان که در عیار دانش قصوری نداشته اند و در هنگام حوادث از کوته حوصلگی سنگدل شده عنان اختیار از دست
داده اند و در حوالی آنگاه تمیز از پای افتاده و چون شناخت و برداشت بر وجه لائق صورت بست آثار عدالت
از قوت اعتدال که ودیعت نهادهٔ دست قدرت است بی تفکر و تامل بظهور آمدن میگیرد و حمد الحمد که این جلائل
نعوت و شرائف صفات فطری و جبلی حضرت شاهنشاهی است که بی آلایش تعلم ظاهری و آرایش استفادهٔ بشری
از دانش مایهٔ افاضهٔ الهی دانش شده لیکن آن دانای رموز آفرینش بمصالح و حکم خود را در نقاب اختفا داشته با یک
بی تعینی زیست مینماید و بحیثیتی بنقاب اکتفا نفرموده همواره در سر انجام پردهٔ چند دیگر است که دیده وران زمین
بآن نمیتوانند برد اما مشیت الهی غالب است چون خدای خواهد که عالمیان را از حسن معنوی او آگاهی بخشد
نقاب آرای حسود کند هر آئینه او را چهره کشای اعمال عالم آرای گرداند تا دورماندگان قرب گاه سعادت
و دولت سرای ارادت رسیده صدرنشین بارگاه قبول گردند و تمثال آیینی اظهار جلالت از آئینهٔ عدالت حضرت
شاهنشاهی است که بآئین عقل کامل و صلاح ملک و دولت در دار الخلافت آگره بوقوع پیوست و شرح

این واقعه آنکه او معتمد خان به درجهٔ حضرت ... باشم انکه به محل... واست و به سمت سعادت و سعادت حوالی

ومد... دولت شده هوادار شمس الدین انکه خان ... ماسخان که ... سیاری ... عظیم ...

... بعد از ... که کسی کمتر ... آدمی ... خان ... تحریک ... که ... مدهم

خداداد ماه ... ست ... ماهیت ... باعتدال ... در سلطنت ... هیچ ... امیر ... اهالی

دور ... دولتخانه او سایر معتمد خان و ... شهاب الدین احمد خان ... بزرگان و دیگر ... مشغول ...

کار ... سلطنت ... بی ... ماهی ... اعتدال ناگهان ... بارگاه دولت در رسید و حاضران مجلس تعظیم

او ... اکبر خان ... دست ... کرد ... خان ... که ...

... و دیگر ... که ... حال ... انکه ... اشارت کرد ... دولت ...

سینهٔ آن ... سعادت رسانید انکه خان از کمال اضطراب ... دولت ... پادشاهی ...

... آن ... در ... شمشیر ... از ... دولت ... دولتخانه ... سایر عالم ...

... عظمی بارگاه ... ماست ... آسمانی ... آن ... اعلی ...

... که ... راه ... حرم سرای معلی ... حضرت شاهنشاهی ... سعادت ...

... کرده ... آن ... سلامتی ... قصر از ... طرف ...

... آدمی ... شمشیر ... دست ... خواجه سرای ... که ... السادد ...

در ساعت ... مشغول ... آن ... سرای ... صورت

... دولت ... سلطنت ... گستاخ ... را ... اول که ... خان ... عالم

... کار ... آن ... که در ... باطل ...

... دولت ... اگر آن ... درها ... سر ...

... تمام ... خود ... حاضران بارگاه والا ... بوده ... حکمت

... این گروه ... کمال ... عدالت حضرت شاهنشاهی ... خاطر ... بزرگ ...

... این ... شده ... دولت اطلاع ...

... دیوار ... احوال ... درگاه ... الا ...

... حضرت ... ذوق ... اشارت ... آلو آن ...

... حضرت شاهنشاهی ... حال ...

... حالات ... دیگر برآمده ... در ...

بیرون شدن بی آنکه طلب فرمایند یکی از خدمتکاران سراپرده حضرت شمشیر خاصه را بدست اقدس داد آن حضرت شمشیر

گرفته روان شدند چون [illegible] ایوان [illegible] سپر فرمودند [illegible] دیگر آوردند آن حق ناشناس پای اقدس و آزار [illegible]

مقدس [illegible] کردی [illegible] اگر بار دیگر جرأت آن گستاخ بی دولت استعمال نموده [illegible] دست [illegible] آن حضرت [illegible]

[illegible] فرمایید [illegible] شده اطراف حرافت دریافته [illegible] که هیچ [illegible]

[illegible] آن حضرت شاهنشاهی دست از شمشیر خود [illegible] آن [illegible] کشیده دست

بشمشیر او دراز فرمودند درین اثنا آن مردود [illegible] دست از آن حضرت [illegible] شمشیر خود [illegible] حضرت

دست از شمشیر باز [illegible] بر روی او [illegible] که آن عادی [illegible] سکیر [illegible] زنان افتاد و از [illegible]

[illegible] فرحت خان و [illegible] که در آنجا سعادت حضور داشتند حضرت از روی غضب فرمودند که چه

ایستاده تماشا میکنید این دیوانه سر را ببرید آن دو کس و جمعی دیگر فرمان پذیر گشته او را بستند حکم عدالت آیین

شرف اجرا یافت که آن بار انداز خود بیرون نهاده [illegible] سرنگون ساخته میدان [illegible] مردم از

کوه اندیشی و ملاحظه که بی ملاحظگی [illegible] هزار بار بهتر چنانچه لایق باشد نه انداختند هم [illegible]

حالی شد که آن سرگشته بخت برگشته را از بالا آورده [illegible] کشان آوردند موجب فرمان [illegible]

سرنگون انداختند چنانچه گردن آن خود سر شکست و مغز آن فاسد دماغ پریشان شد و [illegible] آن سفاک [illegible]

از روی عدالت بقصاص مکافات یافت تشت آن جهان پهلوان آگهی چنان رسیده بود که جمعی ازین آگاه بوده [illegible]

[illegible] داشتند هم [illegible] شهاب الدین احمد خان که در آنجا بودند از صولت غضب شاهنشاهی

[illegible] راه فرار اختیار کردند و یوسف محمد خان پسر بزرگ [illegible] خان [illegible] پدر گرامی آگاه گشته با گروه خیل مسلح

شده سر راه [illegible] جان و مال [illegible] اگرچه [illegible] عاقل [illegible] صورت و معنی [illegible] معدلت [illegible]

[illegible] آن خون گرفته را در سیاستگاه قهرمان سلطنت [illegible] رسانیده است [illegible] حقیقت عدالت

علیای شاهنشاهی که برتر از فضای بشری بود خاطرنشان عالمیان شد چه با یاران [illegible] عظیم [illegible]

در شبستان حمول [illegible] رسید [illegible] بر آمدنا [illegible] ضلالت را [illegible]

راه نهادند تا بزرگی صوری و معنوی صاحب عالمیان اعتراف کرده [illegible] راه اخلاص [illegible] شدند و [illegible]

نسبت [illegible] خان قرب [illegible] با هم آنکه در برابر [illegible] و این سخن از [illegible] پنداشته در کمین انتقام بودند اما

چون [illegible] بود [illegible] مقربان بساط حضور التماس نمودند که چون این عدالت بظهور آمده آن [illegible]

[illegible] مرده [illegible] خاطر [illegible] مرهم پذیر جراحت گردد [illegible]

ملتمس ایشان را موقف قبول [illegible] و شیخ محمد [illegible] از [illegible] چشم عبرت [illegible] خاطر

ج دوم

این طبقه ده ... و سلسلهٔ سعادت منش فرو نشست و هزاران سپاسداری و شکرگذاری بجای آورده

عاد ان تکمارکی از سور ترارت اکبران کور باطن سحاب مادیه دیدبار آسودگی و راحت رحل عیش

کساد دیدات برای این معرکه عظمی از قرب آسمانان شحنه بیمیان بود و امدگی از دی ان ادا

نا والا درات حاله ... السانی یا کجا توانائی که شکر این عدالت عظمی تواند کرد و سپاس گذاری است که تو سالم

آن عالم صورت لزاوت صافی سید آسکه هم هدایت عامه که از برکات ان طلسم آباد را با سر ارادت

و تعتعه اخلاص موزانی میکرد و هم کوربا طنان ... رسیده راداروی عیش است و هم بر میان ... مدید ... را

سرشد و بر هم لنگان عرصهٔ عقب ... رانای طلب است و هم شست ودمان راه ارادت را عصای همت

هم لنگر شکسته دلان احصار آهنین است و هم جاهدان با تنکسائی رایاشان مدار تا عمل حضرت شاهنشاهی

مدار لشدم بس معدلت ... درون حرم سرا ... ارزانی داشته شد باهم انکه در منزل خود در بستر بیماری افتاده بود شنوده

کاد هم جان جنس بی اعتدالی کرده است و حضرت او را مقید فرموده اند مهر مادری او را در داشته ملازمت اقدس

آورد که سایه پسر خود را ملاحظه سازد آن حضرت باهم انکه را دیده در مود کاد هم انکه یارا گشت باهم او را عماس فرموده

آن عافل روزکار معرو عمدانست که خوب کرد لیکن باهم انکه را ... بود که پسر بی نسابست رسیده باشد و ان

حال بی بی سجته ... از دست جان ازجانهٔ ادهم جان آمده صورت واقعه را باهم انکه گفت باهم انکه بر سید

که سید طریق گشته ... ستان رحم گری بر روی او میدانست دیگر سید اهم و آن امتیت حضرت شاهنشاهی

نه دکه لقوت ... در مرتبهٔ اول بر روی او رسیده بود باهم انکه را چون تحقیق پیوست که پسر بی نساسیات

رسیده اکرچه مقتضای عقلی که داشت حفظ آداب حضور اقدس نموده جزع و فزع نکرد اما درون دل بهزاران

زخم جان ستان مجروح شد و ... کسد روئیش ... و خواست که ... حضرت شاهنشاهی لطف

... فرموده بسخان دل آویز تسلی بخش قدری تسکین نمود و اجازت رفتن فرموده تا در ...

... احتمال خود را ... بموجب حکم عالی ... ان ... دولت ... روانه ساختند بحضرت شاهنشاهی

دیگر داوری حالم ان ... بسرشت ... فرمود و دیگر رخصت حاصل شد

فرمودند آن عاقلهٔ ماتم رسیده تسلیم و رضا گو ... ساخته تن بقضای ایزدی در داد و بخانه خود آمده بسوگواری

نشست و ... آثار ... که داشت روی در تراید آورد و از کان عافیت در تزلزل آمد و بعد

... ... الهی ... شهر شوال ... سرای سپنجی ... و ... مهربانی گزید

حضرت شاهنشاهی ... آن عصمت قباب ... اند و ... عظیم ... فرمودند ... اعزاز و

اکرام ... او را ... فرستادند ... سعادت خود ... تمام ... این نعش فرمودند ... .

اعیان سلطنت و بزرگان دودمان عالی به لوازم تعزیت و آداب معیبت پرداختند و به حسب اشارت
اقدس تمامت عالی اساس مراسم برپا نموده که خواهد ادهم خان یاد کردند و در ماتم داری ماهم بعطف و نگاهبان
و تسکین خواطر فرزندان سعادت پیوند و برادران گرمی و التیام جراحات قلوب بتمامی تعلیه و تربیت
تمهید طراز و ارتفاع مدارج این سلسله اخلاص گزین توجهات عظیم فرمودند شعر اگر رفیقان سزاواری کرد
مردن بیش خواهد شد کسی را به ورد دیگر از سوانح واقعه خان اعظم و ادهم خان جمر فرار منعم خان و شمس الدین
سامع جلال رسید بندگان حضرت شاهنشاهی حمل بر کسالت رای و کوته اندیشی آنها فرموده اشرف خان را به
عاطفت و دستور رسالت فرستادند تا این سرگردان بیابان سلطان و ... را ... ساعت باستلام قوائم سریر
مرحمت ساخت و ... عنایت شاهنشاهی عرق خجالت انتها آبروی کونین بدل ساخت

تربیت فرمودن اعتماد خان و انتظام ممالک خالصات با و تفویض نمودن

حضرت شاهنشاهی از آن هنگام که سوانح این سانحه ناگوار بسبب اقتضای حکمت ایزدی روی نمود
موجب تساهل طبیعت زمان و دریافت مزاج زمانیان بانتظام مهام ملکی پرداخته عالم و عالمیان
رواج دیگر بخشیدند اگرچه پیش آمدهای سخن معمور ورد و ... کسانی پیدا شدند تا مستعدان اخلاص
که ... بزرگان و دریا و کنج حصول بودند فروغ در ساحت شاهنشاهی بظهور آمدن گرفته ... آن جمله
اعتبار یافتن اعتماد خان خواجه سرا است و شرح این عاطفت عظمی آنکه سعدیان اشتغال سلطنت از موقوفی یا
بدمستی یا ندیمی و در معموری خانه خود کوشش نموده گنجهای خود سامان می نمودند و در تحصیل خزانه معمور
شاهنشاهی تا به تعمیر و تکثیر آن چه رسد اهمال میکردند حضرت شاهنشاهی چه بواسطه آنکه در پرده بوقتی بودند و چه جهت
آنکه مخاطب ... نمی افتاد و این مقوله حرفی می فرمودند و در آن باب قانون انتظام می یافت و با وجود آنکه منسوبات
عالی متعلقه ... شهنشاهی سیدگر کشای این کار را بوقت دیگر حواله فرموده باینای کشاده و خاطر تسلیم
تماشای شئون تقادیر می نمودند ... که ... بر نسبت آنحضرت بزرگان آمد و بعضی از ارباب درایت و مهام
خدمت پیش آمدند و خواجه پهول ملک خواجه سرا که در ایام حکومت سلیم خان پسر شیر خان افغان سمت ... رشدی
داشت باسم محمد خان ممتاز گشته بود و پیشتر ازین واقعه در سلک ملازمان عتبه اقبال منسلک گشته از روی
اخلاص خدمت شایسته بتقدیم میرسانید بمقتضای کاردانی پرتو عنایت شاهنشاهی بحال او افتاده و مزاج
اقدس شاهنشاهی دریافته مکنونات ضمیر انتظام بخش در باب تحصیل خزانه و تعمیر آن بتدبیرات معقول معروض
و آن حضرت را پسند خاطر افتاد و از دریافته کلمات ... افزا فرمودند و او را بخطاب اعتماد خانی اختصاص داده
جمیع خالصات شاهنشاهی که بدست ارباب تغلب بود مر او سپرده داشتند چنانکه برای حساب آن ...

شاهنشاهی در سهم رسانده بود خزانه معموره اندیشیده بود و اعتماد خان حسن بر روی لیاقت کفایت سخا آورده آغاز

این کار نمود و اسطارسی سال بظهور آمد لقدر بابان با درست دست کوتاه کردند تیره رایان خود خواه کناره گرفته

پای در دامن عزلت کشیدند و تمنای ضمیر ایں کفایت اندیش درمیان آمد و خزانه که اساس سلطنت مبانی

دولت و قوت بازوی سپاه است روح هست که لائق دولت ابد پیوند باشد انتظام یافت چه بدائع نوادر

و غرائب احکام که هر کدام دستور العمل صاحبیت عالمیان باشد روز بروز از حد بیرون بظهور می آمد کی

از بسیار که در رواج و رونق خزینهٔ عالیه بخاطر اقدس گذشته بود اعتماد خان بعمل آورده چه کارهای شگرف

که بظهور رسانده چگونه این مهم از پیش نرفت اگر همین فرمان پذیران عقیدهٔ خلافت مقاصد علیای شاهنشاهی

در یافته در عمل آن بکوشند در اندک فرصتی ساحت ربع مسکون که عبارت از معمورهٔ عالم است صرف دیانت

دولت می در آید لیکن عالم در پیش همت علیای شاهنشاهی چه چیست بس مختصر ساخته کمال توجه بسته همواره

دل در مرصاد الهی بسته بیدار اند و معاملات فرمان پذیر با اگر هر از حصه دریافت شاهنشاهی بود و هم این کار عظیم

کردیدی بلکه جهانیان از اعاظم امور ست با مدرک بوده صورت در خواسته نتی و هیمانا حکمت الهی را درین کار نظر باست فرمان

سوانح گریختن مسعود خان ست و دستگیر گردید آوردن بدرگاه شاهنشاهی سیت آدمی را دو راه دوام غریب تعیها است

اول طبیعت که به تمیز دارد دوم عقل و درمیں کار شناس و بیشتر آدمی از بی بروائی گرفتار اندیشه

شاهد شاهد مردم که کار هر ما ی صلاح اندیش ست معزول ساخته فرمان بردار طبیعت می کنند کاری که در

نتیجه مگاه بوی به هر بد ساسان داد و بیک بی مکری رای خود سهم سر ساند و تمثال این حال ساه رای خاصان

مسعود خان ست که با وجود دلائل عنایت پادشاهی که پایهٔ امرای سلطنت او بود از آنجمله طلبت آوار کابل عنوان

حسدان اعزاز و احترام و تشریف خطاب خانخانی و دیگر التفات مالی منصب وکالت و حکومت کل قدیمش

نعمتهای گرامی انساخته و از همه قطع نظر نموده سخا بچار این سهم که در واقعهٔ خان اعظم و ادهم خان او را اشتعله اندوری

از آن سهم بید استند با حود قرار بودن می توانست و اضطراب چه دران روز بهم قرار نموده بود و اگرچه عمده آن بود

که بعد از سر واقعه ارمعاملهٔ ناملائمی مرحود این معنی رالسته بود که حل و عقد کارگاه ایزدی در دمان عالی و رتق و فتق جمیع مهمات

ملکی و مالی بی سرکت احدی بحیطهٔ اختیار و اقتدار او باشد و این معنی صورت می بست لاجرم همواره سودای خام می پخت

و عزیمت نامعتوب مصمم می ساخت که از درگاه گیتی پناه که وطن گاه سعادتمندان هفت اقلیم است گریخته خود را

بعشرت آباد کابل که پسرش منعم خان در آنجا حاکم بود برساند و دران بهارستان عافیت باستقلال کامیاب شود

باشد تا آنکه در ایام دولت الهی باین نیت نادرست از دار الخلافت فرار نموده راه دامن کوه پیش گرفت محمد قاسم

نیز همراه او بود چون این قضیه بمسامع علیه رسید آن را وقعی ننهاده فرمودند که منعم خان جائی نمی رود خود آید

ح دوم

۱۳۰۷

و بجهت ساعیان فرصت جو وقت یافته در صدد اموال و اسباب او آمدند و تصریح عرض قصد است نموده از رشک
منعم خان و مزاج حوصلگی جو آشنا ارباب سعایت صورت بسته شد بدولت فرمودند که اگر بفرض منعم خان بکمال بود
آن هم ملک ماست و او ملازم این درگاه و تنگ دلی او را امری بر داشته بنا در دولتخواهی اگر بیاید اسباب و اموال
او را از عتبه والا رواجه خواهیم فرمود باید که هیچ یکی پیرامون خانه او نگردد و بنا بر این از تنگ خوی تمستی رو به
کوه و بیابان نورد دید و در حوالی پرگنه سروت که در جاگیر میر محمد منشی بود اتفاق عبور ایشان افتاد و قاسم علی
سیستانی نوکر میر محمود که شقدار آن پرگنه بود خبر یافت که دو کس از امرای بادشاهی میگذرند و آثار خوف از
ناصیه حال ایشان پیداست باتفاق بعضی از اهل قصبه سر راه گرفته ایشان را خواهی نخواهی مقید ساخته و سید
ناربیه که از مساس خدمات پسندیده در جرگه امرای عظام انتظام یافته از بزرگان بساط عزت بود و دران
نواحی جاگیر داشت این قضیه آگاهی یافت آمد و منعم خان را بخانه خود برده وقت را غنیمت دانسته در آداب
مردمی و خیر اندیشی کوشید و با عزاز و احترام همراه خود بشرف ملازمت حضرت شاهنشاهی آورد و آن حضرت بر خوان
اندیشه حشر اهل پرورگاری و تفتیش خواطر بد اندیشان که هرگز زمانه از ان تیره عقلان خالی نمانند او را العواطف بیکران
افتخار بخشیدند و بهمان نمط منصب والای وکالت و خطاب خانخانانی اختصاص داده دلنوازیهای بی اندازه
فرمودند دل برهم خورده او را اطمینان حاصل شد فتنه اندوزان بد اندیش کناره گرفتند و عالمیان را آرامش
دیگر پدید آمد و چرا چنین نشود مرتار کسی که تیغ سیاست متوقع جهانبانی بود و تاج ریاست نهادند و از سوانح
آمدن تان سین است بدرگاه مقدس شاهنشاهی تفصیل این اجمال آنکه چون ذات مقدس حضرت شاهنشاهی جامع
مراتب صوری و معنوی و حاوی مدائح کونی و الهی ست چنانچه در هنگام سخن و ظهور معامله صاحبان هر فن را گمان آن
میشود که ذات مقدس بغیر این فن بامری دیگر توجه نفرموده و همگی فطرت عالی صرف این کار شگرف شده و آن حضرت
در دقائق موسیقی چون سائر فنون دانش جامع از اقسام نغمات و شعب فارسی و جمیع اصناف سرود هندوستان از روی
علم و عمل یگانه اند و از ان جهت چون صیت نغمه پردازی تان سین که از کلاونتان گوالیار در صورت و عمل منفرد زمان بود
بمسامع علیه رسید و مذکور مجلس اقدس می شد که او زاویه آسایش خیال کرده در پیش رام چند راجه پته بسر می برد
خاطر اقدس توجه فرمود که او در سلک مغنیان حضرت سرای اقبال باشد جلال خان قورچی را که از مقبولان بساط
قرب بود بجهت آوردن تان سین با منشور استمالت پیش راجه فرستادند راجه بالتفات شاهنشاهی سر افتخار
باوج عزت رسانید و مقدم فرستاده را پیرایه سعادت خود دانسته و تحف و پیشکشهای شایسته از فیلان نامی و جواهر
گرامی بدرگاه گیتی پناه روانه ساخت و بآئین پسندیده تان سین را اسامان لائق نموده همراه جلال خان ساخته گسیل
کرد و درین سال بسعادت زمین بوس افتخار یافته کامروا شد و حضرت شاهنشاهی خوشوقت شده نقود انعام

۹۷

ج دوم ۱۳۹

در دامن امید او پیچیده و کلاه عزت او از همگنان بلند افراشته چون فطرت مستقیم و جوهر قابل داشت علوم

مایحتاج بواسطه انبساط بساط شاهنشاهی تربیت یافت و در اندک مدت ترقیات عظیم اوراروی داد

آغاز سال هشتم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی آبان از دور اول

درین ولا که خاطر همیشه بهار حضرت شاهنشاهی بنشاط نغمه پرداخته دوستداران این سپهر والا بنشاط خوش نوا

نغمه مقدم نوروزی بدلگشائی و جان افروزی بلند آوازه شدند حضرت ربّ الحال ترانه بلبل این مقال گشت

وقت است که دستان بلبل بر سر آمد | شد نغمه ترو بهار نوتر آمد

آرایش گل کرد بصحرا پرورد | خون دل برگ برگ ارغوان حسن تن خوش تر

طلایع مرکبات نسیم جان پرور با کمال نشاط دراین سال بر آمد سرو دمر جان حسن در گوش گلهای همایه پیچید سامان

وقت تزئینه شوق تازگی در کام روزگار ریختند ساقیان بزم ست شمرات بهار برلب نوازی آغاز نهادند شعر

شهر ساختم بزم ارغنون ساخته | شهر نغمه گلبن سرافراخته

آواز نغمه گوشمال کرد | شمع برنمی فراموش کرد

نیر اعظم شهریار انجم در انتقال بعد از انقضای سه ساعت و سی و هشت دقیقه از روز پنجشنبه یازدهم رجب المرجب

برج شرف تحویل نمود و آغاز سال آبان الهی که سال هشتم از مبدأ تاریخ جلوس شاهنشاهی است بسعادت

واقبال اتفاق افتاد و عالم و عالمیان را طراوتی تازه و نضارتی بی اندازه پدید آمد و در مفتتح این سال فرخنده

مانند امروز جهان آرای که فراغ او بر دولت اندرین است خواجه معظم آصف خان را در جنگ راجه

رام چند و غازی خان تنور نصرت ارزانی داد و ملک پنته بدست اولیای دولت ابد مقرون مفتوح گشت و شرح این قضیه

دلگشای آن است که خواجه عبدالمجید یوان اکبر از فوز کاردانی بخطاب آصف خانی خلعت امتیاز یافته بود

و از قلم السیف تعین فرموده در سلک جامعان سیف و قلم و صاحبان طبل و علم انتظام داشت سرکار کره

که ولایتی است وسیع جاگیر فرموده بود ولی او بمقتضای کاردانی و کارطلبی خود در مقام آن شد که ملک پنته را که

ملکی است لب خود و متصرف در آورد و چنین مرامید که از اجهای مامور ممالک شرقی ممالک است بدیدن فرمان شاهی

آن ملک کرده اند بمسامع او رسید بسعادت او که کلاه برد سپری را از بارک سحوت نهاده حلقه عبودیت در گوش اطاعت

انگنده در سلک خراج گذاران ممالک محروسه در آمده کامیاب امن و امان گردد و غازی خان تنور را که بیستون

او بارمسلک لعل نموده با وی در واسب بدرگاه گیتی پناه که ماس عالمیان است فرستاد رام چند چون بمهر

پیر توسعادت رامیه ... او ساخته بود و نصایح آصف خان را گوش فرا نکرد گوش دولت ورا ستگی بر آن

بیمه تعلف سامی و حرف اول حق شد ... موجب بد بخوت و غرور او گشت و از سعادت رستگی آماده

جنگ شد تحقیق حال که نشئه یافته ... دولت بود سامان شائسته بر سر او رفت و او با غازی

غازی خان تنور که شکوه از راحت واقعات سهنگ پس آمد دلیران و بهادران جانبین دست

ارمان بسته دل در ناموس بسته میان گار دکا زار گرم کرد نبیت

دلیران به تیر و کمان ساختند	همه تیره و تیغ آمد افشاندند	جهان گشت پر از الماس پر	سراسر خاک و خون تا کمر گرفت

سرانداز دو گیری انداز آصف خان غالب آمد و غازی خان تنور را با بسیاری از سرداران سروطعمهٔ شمشیر خون آشام ساخت و راجه رام چند شکست یافته بقلعهٔ باندهو که مستحکم‌ترین قلاع آن ولایت بود متحصن گشت و غنائم بی پایان بدست اولیای دولت قاهره در آمد و درین اثنا بسیاری استدعا و استشفاع راجهای معمور که مدام عادت حضور در بساط قرب پایهٔ قبول داشتند فرمان جهان مطاع از درگاه معلی صدور یافت که راجه رام چند حلقهٔ بندگی در گوش کرده قرار به رعایت دولت زمین بوس داده است او را از زمرهٔ بندگان شمرده پیرامون ولایت او نگردند بموجب دستور اقبال آصف خان از آنجا مراجعت نموده بجاگیر خود آمد

ذکر تعیین نمودن منعم خان خانخانان بکابل و سوانحی که روی نمود

چون باطن جهان آرای شاهنشاهی همواره توجه اقدس بانتظام کابل و آنحدود داشت و استخبار سوانح آن در آن داشت در غولاسامع علیه رسید که تسیل بیگ برادر منعم خان با اتالیق امیر بادیس و شاه ولی اتکه و علی محمد آسپ سپوری صبدی باهی و خواجه خاص ملک و جمعی دیگر عنان اقتدار ماه جوچک بیگم والدهٔ میرزا محمد حکیم را به لی اعتدالی خاطر اطلاع بخشیده در برآوردن آوازهٔ عشرت سرای کابل کمال سعی بتقدیم رسانیده برآوردند و منعم خان را اتالیق میرزا حکیم ساخته بکابل رخصت فرمودند و تسیل این سرگذشت آنکه فضل بیگ اگرچه چشمش از بین بهره نداشت اما در کربیت و شرارت همه تن چشم بود و از حکومت برادرزادهٔ خود پیوسته حساب داشت و غنی خان ولد منعم خان در اصل از هوشمندی و سعادت منتفی بی العیب بود و با این همه سرمستی ریاست او را از پای اعتدال انداخته بود و بدمصاحبی که بدترین آفات آدمی زاد است بکمند او پای او را از فراز سعادت به نشیب شقاوت می‌کشید از آنجمله میرامانی و کل بابا تجبرز و گویی و شراب خانی سنگ راه سعادت او بودند تا آنکه آن عصمت مهد علیای بیگم را با خود متفق ساختند و در اوائل شهریور ماه الهی سال هشتم غنی خان بسر فالیز سحاب به سیر رفته بود شهر را استحکام نمود و در حصار را بر روی او بستند و اوشیل آراسته در برابر دروازه دبلی آمد و بر بسته سیاه و سنگ ایستاده و کاری نتوانست کرد پهلوان عیدی کوتوال را برسالت فرستاد که شاید بکر و تزویر کاری بسازد و نام برده جواب داد که تو از جانب حضرت شاهنشاهی بحکومت اینجا متعین بودی مردم از ستمگاری و بی اعتدالیه تو به تنگ آمده بود و اکنون مناسب آنست که بسلامت بدر روی و اگر میخواهی که باز بریاست این ولایت متمکن گردی بجناب جهان پناه رفته عیار خود را درست کن و منشور والا از دیوان خلافت گرفته بیا تا موجب آن عمل نموده آید درین گفتگوی بود که مردم از دو جدا شدن گرفتند و چون ایستادن او باستبداد کشید و دانست که رفتن درون شهر

ج دوم ۱۴۰

صورت می بندد و بر و یکیست اگر وبار شود آخر های روز بر سهمولی جمره عرب و بیر معصت الی من متنابوری

سماب حلال آباد رسید تمام اسباب اموال او را در شهر غارت کردند و جماعت دلیری کاملمان برین امر

سرگرست تولک خان توحش است و شرح این قضیه بر سبیل اجمال آنکه علی خان که متی حوالی واقعه بار او را همیشه

سعادت ذاتی شده بود و سود خود را در زیان دیگران دانسته و بشمره کاری و بهره ورائی بسر برده و مایه قدر مردم

ندانستی و بد سابقه سلوک کردی از انجمله با تولک خان توجیس را که از ولاوران باموره دار معتبران بساط اقدس

حضرت جهانبانی حسب آسانی بود بی سببی گرفته با جمعی خویشان او در بند کرد و بیت مذکور بو تکرد و بر که مذکور و

آن بدبه نقش سمای خود کرد تا آنکه بعضی از ارباب صلاح در میان آمده خلاص کردند و تولک خان از این

بی آبروئی کینه ور شده و موضع باباحاتون که سیانگر او ستر بود رفته و ببای حرکات در دامن مصر جسته و برصت مقام

می جست در جلال ایجال قافله از جانب بلخ می آمد علی خان خبر قافله جاری کاران سپرده با معدودی از مسلمان

قافله داشحات اسباب سیر خواجه سازان که بر سر لست خاطر فریب بهای ساخته از شهر بیرون رفت تا اسجارم مستی

ترتیب داده و برای خود بر سبیل سیر کرد چون تولک خان که گاه و بیگاه در کمین انتقام بود از برآمدن او آگاه شد

فرصت را غنیمت دانسته با جمعی از خویشان و نوکران از پی شتافت یم تنی بر سر علی خان که خبر و لشراب وقت سحر

داده بود رسیده و سخت بکام و صید بدام یافت او را و شکوه بسر قراجه خان را دستگیر کرده در بند کشید و تسخیر

شهر را کاملی دل سور بده خود را که از آشوب غم عصیه تیز بود و حالی ساخت و نگاه آنکه چون حاکم را بقید در آورده

ساند سهر یم بود اندگرفت از اسجاعان بات شده و احتشام کامل را سخود متعلق ساخته در موضع خواجه رواش

کرده دو کرو می کامل است فرود آمد فصیل بیگ الوالعم بسر او و مردم علی خان در استعداد جنگ شدند و

تولک خان دریافت که قصد او سجائی نمیرسد و دست او بشهر نمی رسد بصحت قالع شده حرف صلح و تسلیم

ولایت در میان آورد و فصیل بیگ پیر لست التماس مرا در زاده خود ایمعی را غنیمت شمرده اکابر شهر را فرستاده

معموره های بسار با مرعماک و تاسیان که قریب بکس کابل است باو مسلم داشت و للعامی بائره آشوب کرده علی خان از جنگ او خلاص کشت

برانداختی حکیم از کار ایام	اگر با دانش عمل یابی سرانجام	سلامت باشد ای کس را بیار ار	از بد اد برعوض سرا بسر ماز از

علی خان بکابل جای کرم ناکرده دفتر عهد و پیمان را از طاق نسیان گذاشت و بجمعیت تمام بقصد انتقام بر

سرا و روانه شد تولک خان صلاح وقت در بودن خود ندانسته با خویشان و مردم خود رو بدرگاه جهان پناه نهاد

شاه راه هندوستان پیش گرفت علی خان با لشکری گران تعاقب نمود چون تولک خان باب سمره رسید

راه گریوش گرفت و قرب سو صعب ترالک که از گذرهای استوار است لشکر کابل بدو رسیده جنگ در پیوست آخر

تولک خان باب ساور ده با سر حدی بعد یار معدودی از خویشان و نوکران مردانه میان حیدر لشکر آمد و بامیه چون

وتسکین توجیین وجیندے دیگر از ملازمان او نیز رسیدند و از انجا غنی خان کامیاب برگشته بکابل آمد و لسا الا
شجاع و ترقع مبسوطه ساخت و دست تطاول بر رعایا و سائر اهل شهر دراز کرد و بنجو درائی و خود آرائی پرداخت
اما آنکه حقیقت بی سامانی سرکار میرزا محمد حکیم معلوم او بود پروای آن نکرد و مردم میرزا و سائر اهل کابل ازین معنی
تنگدل شده باتفاق فضیل بیگ و پسرش ابو الفتح کمر همت بدفع او بستند اتفاقا در همان ایام در قریه
معموره فالیزها بکمال رسیده بود و هوای سیر فالیز از خاطر او سر بر زد ناغل از آنکه گفته اند مصرع تو خوش
خور تر الفالیز چه کار ۔ چون هنگام ادبار او رسیده بود بسیر فالیز روان شده و شب آنجا توقف کرد
ابو الفتح بیگ و دیگر مأموران شهر فرصت یافته میرزا حکیم را بالای دروازهٔ آهنین آوردند و نقاره و نفیر
بلند آوازه کردند و غلغلهٔ عظیم از وضیع و شریف برخاست غنی خان از استماع این خبر سراسیمه با جمعی که
همراه او بودند بجانب شهر شتافت چون بآن حوالی رسید دید که معموره طوری دیگر گشته ابواب نجوا
مسدود است و مداخل مخالفت مفتوح و کاری از پیش نمی تواند برد و اگر نزدیک تر آید محتمل که همراهان
که عیال ایشان در شهر است او را تنها گذاشته بروند بلکه دستگیر کرده ببرند حیران و مضطرب برپشتهٔ سیاه سنگ
تماشیانه زده ایستاد و اهل قلعه توپی بجانب او انداختند بحسب تقدیر تیر آن بتماشیانه رسید غنی خان از
مشاهدهٔ آن هراسان شده بصد داغ حسرت و حرمان و هزاران درد آرزو و ارمان دل از جان و دامن حکومت
کابل برکنده روی بجانب هندوستان آورد و بعد از رفتن غنی خان عفت قباب مهد علیا ماه چوچک بیگم
مهمات کابل را تمشی ساخته وکالت میرزا حکیم را نامزد فضیل بیگ نمودند و چون نظرش از سرمهٔ بینائی بی نور
بود امت ابو الفتح پسرش به نیابت پدر مهمات و معاملات فیصل میداد و او هم چون شناسای بزرگی نبود و عقل
دوراندیش معامله دان نداشت در تقسیم جاگیر و قطع معاملات عدالت منظور نداشته بتجردانه بسر می برد و از
همه بدتر آنکه جاگیرهای چیده را برای خود و موافقان مقرر ساخت و جاهای زبون را برای سرکار میرزا نامزد
کرد و مظالم غریب برای خود سامان نمود از انجمله غزنین را بمیرزا خضر خان که از سرداران هزاره است
داد و باقوس بیگ را امتید ساخته باو سپرد و او تمام اموال و اسباب باقی ماندهٔ او را گرفته بناکامی گذشت دیگر
نه عقل صلاح بین داشته باشد که بفروغ آن در مسالک اعمال رو و نه دیدهٔ بینا که از دید احوال دیگران
عبرت گزین شود و نه مصاحبی خیراندیش دوربین که بسخن او اقتدا نماید هر آئینه درین سرای مکافات سزای
لائق در کنار او نهاده آید و لهذا چون دید او ازین معامله گذشت و الده ماجدهٔ میرزا و ملازمان قدیمی تاب
این ستم ترکی و ستیزه کاری نیاورده کمر عزم دربستند و جماعت از آن مردم مثل شاه ولی اتکه و علی محمد اسپ
و میرم خویش شاه ولی و معصوم کابلی و شیونده و عیدی سرست و جمعی دیگر در قصد پسر فضیل بیگ همداستان شدند

ترشّح نمود و مدت شش ماه تا شش همین داعیه او را مدبّر خانه طلبید، درین گاهی که صحن دیوان خانهٔ چهل ستون نصب کرده بودند مجلس شراب منعقد ساختند و پیاله را بگردش درآورده مدار شام تا هم شب مانگ نوسانوش بود درین اثنا چند نوبت انواع آهنگ بیرون رفتن کرد، اهل مجلس تملّق بستانه از مجلس برآمدن نگذاشتند و این مدت چون گوهری از سنگ مداری دوران چون وقت بدر روی شب کشیده و کیفیت شراب زور آورده و در فروغ هنگی خواب او را بی هوش شد جمعی که چون زیر پای او یکه و مجهر ساخته بودند شمشیر کشیده بخوابگاه درآمده ولسریات تیغ جان ستان کار او را تمام ساختند و میرم بهادر خویش شاه ولی میرزا را سر بریده بر سر نیزه علم کرده جسدش را از بالای حصار بامان انداختند و ملعوظ عظم در کابل اما چون سرگذشت الواقع تفصیل بیک سیدار میر اصطراب اسباب و اموال خود نمود و میرزا سنجر پسر جعفر میرزا که پسر این سنجر سکندر نام با او بست و امادی داشت بار کرده خواست که خود را بالوس هزاره رساند و مانند اندیشه بر آمد ... از ملازمان میرزا جعفر فرار او شنیده از دنبال شتافتند و دستگیر کرده بقلعه آوردند و آوارهٔ صحرای عدم ساختند و بعد این واقعه شاه ولی آتکه کابل حل و عقد مهمات کابل گشت و خود را ذیحجهٔ عادل شاه خان خطاب کرد و حیدر قاسم خان کوه بر را منصب ... داد و خواجه خاص ملک ... را اخلاص خان لقب کرد و ... خود را بی لقبهائی که بادشاهان بنده های خود ... میداد... گرفت و سعی خویش در بنای خود ... اهتمام نمود و در اندک فرصتی بیگم ... او فهمیده بقدم آمادگی فرستاد و برای رتق و فتق مهمات کابل پیش گرفته بحکمت و حیدر قاسم کوه بر را که آماده امداد او در سلک امرای حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی و حضرت جهانبانی جنت آشیانی انتظام داشت کمر ... اندیشید و برای استمام جماعه ... ساخت سمت ... حمایت ... رسید و آنها چون تیغ در آورد آن عزیز جان و کیفیت لی سروسامانی مهمات کابل معروض بارگاه معلّی شد، سحا ... گذاران دوربین حضرت شاهنشاهی رسید که منعم خان بودن کابل را بسیار سزاوار به ساست است که او را آتالیق میرزا حکیم ساخته روانهٔ کابل باید نمود که هم انتظام آنسرحد گشته و هم از کم رسانی احوال کابلیان ساید و هم بدرعایت و مرحمت شاهنشاهی بهراوین دریا بد بیاری اندیشهٔ صواب منعم خان را که بر سر راه مذکور تعیین فرموده بودند اتاوه ناگرد امید بایشان خدمت عالی رخصت فرمودند و چندی از امرای مثل محمد قلیخان برلاس و حیدر محمد خان آخته بیگی و شاه حسین خان تکدری و حسن خان برادر شهاب الدین احمد خان و تیمور خان یکه و جمعی دیگر از بهادران و تکه جوانان بر تعیین شدند، منعم خان چون ... دولت حضور بی ... ساخت ... عنایات شاهنشاهی یک درمی ... کابلیان اعتبار ... سیکریت اس ... را نوری عظم دانست و بعجز درحصب بسرعت تمام متوجه کابل شد و از روی استعجال طی مسالک قطع مراحل نموده بجلال آباد رسید و چندان توقف نکرد که امرای کومک تمام با او ملحق شوند و محمد قلیخان برلاس حاکم ملتان که جمعیت تمام داشت گردی از و شیدا نمود مگر باستماع آمدن منعم خان باعیان کابل کنگاش قرار داده بودند که اهل کابل را از سپاهی و اتفاق فراهم آورده میرزا

ج دوم

همراه گرفته متوجه پیش شویم که در ملیابات جنگ صورت بندد اگر در مصاف غالب شدیم از آن چه بهتر و گرنه گریخته خود را
بقبائل مسند جلیل میرسانیم و از آنجا روی توجه بملازمت حضرت شاهنشاهی می آوریم و خود را بشجاعت درگاه والا
می سپاریم و گرنه خانخانان بسیاستهای گوناگون انتقام برادر و پسر و برادرزادهٔ خود خواهد کشید چون منعم خان
خانخانان بده غلامان رسید خبر آمد که عبدی بسرعت جلال آباد آمده در استحکام آنجاست تمریکه و خواجه کلان
و جمعی را بسر عبدی فرستاد و عبدی قلعه را استحکام کرده بجنگ پیش آمد روز دیگر خانخانان متوجه محاصرهٔ جلال آباد
شد درین اثنا خبر رسیدن میرزا حکیم و لشکر کابل سید جبار بردی بیگ را که در زمرهٔ نامداران حضرت فردوس
مکانی انسلاک داشت و درویش شده عمری میگذرانید و درین سفر همراه ساخته بود پیش میرزا فرستاد که تمام
بی جنگ مهم صورت یابد و اگر صورت نیابد قرار دهد که جنگ روز دیگر باشد که ستاره روبروست تیمور یکاول از
فوج هراول جدا شده آمد که غنیم اندکی است لشکر وا نا نمداز ند که شاید غنیمت سحانیی بدر رود و کار دراز شود
خانخانان بکوشش خود و باهتمام حیدر محمد خان که هر دو عاشق کابل و مغرور شجاعت خود بودند راه جنگ پیش گرفت
درین اثنا خواجه کلان که سردار هراول بود کشته شد میرزا حسن که در جوانغار بود از جای خود جنبیدند و قاقشالان
و جمعی که در برانغار بودند بر توفیق خدمت نیافتند و ابوالمعالی توپچی که کابلیان باو خطاب رومی خانی داده بودند گرد
اسپ خود و تعبیهٔ آتشبازی کرده بود و تیری از آن بجلیهٔ حصاری رسید و از هم گذشت چون از کشته شدن خواجه کلان
دل ها ی داده بودند درین مرتبه عنان از دست داده پای ثبات در رکاب نماند و نزدیک چهار باغ در مقام
خواجه رستم این مصاف روی داد و بجهت مجازات و مکافات نادانستن قدر چنان نعمتی و با وفور غرور که نکوهیده
ترین خصلت انسانی است شکست بمنعم خان افتاد و جمعی بی حقیقتی نموده بکابلیان ملحق شدند و تمامی اموال و اسباب
منعم خان بتاراج رفت تاکید بیگ که یکی از معتمدان منعم خان است تقریر میکرد که مقدار سی لکه تنگه از جنس و نقد همراه
من بود که بغارت رفت و اگر مردم بتاراج مشغول نمی شدند منعم خان هم گرفتار میشد منعم خان بال شکسته پر ریخته بکرام
و چند روز در آنجا بوده صلاح کار خود می جست آخر یارسی توپچی باشی را با عرضداشت بدرگاه گیتی پناه فرستاده
التماس نمود که روی آمدن بعتبهٔ علیه ندارم امید که رخصت مکهٔ معظمه یابم که گرد تقصیرات خود را در آن ارض مقدس
پاک ساخته شایستهٔ آستان بوس گردم و چون از بی طالعی قدر عنایت پادشاهی ندانستم دیدم آنچه
دیدم و اگر از بنده پروری رخصت نشود امیدوارم که چون در من بی سامانی راه یافته چندگاه در پنجاب قدری جاگیر
مرحمت شود تا سامان کرده توانم شرف زمین بوس دریافت و چون عرضداشت را روانهٔ درگاه ساخت در بکرام
نتوانست بود و از آنجا بکنار سند رسید و از اندیشناکی چیم از سند عبور کرده در حد ولایت گکران آمده نفسی راست کرد
و روزی چند در آن حدود توقف نمود و سلطان آدم لوازم آدمی گری بجا می آورد و خانخانان در مقام حیرت آمده

ی ... و ... بودن داشت ... پروردگار ... حضرت شاهنشاهی ... اطلاع حقیقت

احوال و ... ... پروردگار ... عالم ... و ... کرامی مراحم ...

... ... عرصه ... جهانگیر ... حکم مقدس ... کار ...

پادشاهی جهانگیر ... سابق ... جهانگیر ... سرکار ... سرکار ... پادشاهی

وکلا ... ... و ... اگر معامله ... گران ... می بود ... امور ...

... ... سید ... متوجه ... پادشاهی ...

... متوجه استسلام درگاه معلی ... سال ... و ... احر ... شریف

... سعادت ... شاهنشاهی ... و ... ساحت ... ساحت ... عصر

... ... ساحت ... پادشاهی ... سید ... ...

... ... کامل ... و ... گشته ...

... ... شاهنشاهی ... خاطر مقدس شاهنشاهی بودن ... است ... شاهنشاهی ...

... ... سعادت ...

... دولت ... ... که خاطر ... حضرت

شاهنشاهی ... ...

... ...

... ...

... اتفاق ... آورده ... سعادت ... ساحت معدلت ... که ...

عرش مقدس ... که در هندوستان ... که ... طبقات ... اقسام سادات

... ... و ...

... ... حوصله ... تمامی ... که ...

... احوال ... مقدس ممالک محروسه ... ...

... ... طائفه ... ...

... که ... ... جماعت مستحق ... در ...

... ساحت ... ... آوردن ... و ... تفرقه ... باشد ...

... که هر آینه ... حاطر اقدس ... سرکار ...

عزیمت آن شد که این برده کروه مسافت پیاده شتافته در یک روز خود را بدار الخلافت آگره رساند این حضرت
بدولت و اقبال با معدودی چند عزیمت پیاده تنها و یوسف محمد خان کوکلتاش و میرزا کوکه و سیف خان و شجاعت خان
و میر علی اکبر و حکیم الملک و رستم خان و شمال خان و مطلب خان و طفته و دیگر ارباب اختصاص همراه گرفتند
از بس که دوردان اخلاص گزین غیر از میر علی اکبر و حکیم الملک و شمال خان کسی دیگر همپائی نتوانست کرد

فتح ولایت ککران به نیروی همت عساکر اقبال

چون عالم عنصری سفلی منتظم بصلاح عالم قدسی علویست و نمونه ازین بوالعجب کارگاه آنست که انتظام مهمات
ملکی و مالی بادشاهان والا شکوه به نیت درست و اندیشه راست که نمودار عالم علویست منوط و مربوط
میباشد هر اقبال پناهی که از شوکت ظاهری و عظمت صوری انجا که مرتبه در آبادانی دلها اهتمام بلند
و همت را بر قامت خرد و بزرگ گمارد و همواره از دولتمندی ذاتی بقدر گنجایش مطابق نیت عمل آورده
خود را پاسبان جهانیان داند ایزد دانا کارهای او را به آورده خیر گرداند روز بروز آثار افزونی دولت
و عظمت او بر همگنان ظاهر سازد و مخالفان او هم از دوستان خود آزار ها کشیده و باقسام محنت ابتلا یافته
گرفتار گشته سر در گم عدم فرو برند و هرکه را ضمیرستان باطن که نمونه ملک سماویست با اندیشه های نادرست و
خراب باشد هر آئینه بخلاف آن نتیجه بخشد چراغ دولت او چون شعله خس کم بقا و نهال اقبال او چون سایه
درخت زود زوال باشد اگرچه هوشمند دانا دل را در اسال این مقدمات خرد افزای دلیل سخن احتیاج
تمثیل نیست لیکن چون مقصد ازین محمدت نامه الهی رهنمونی خامه است بجهت تربیت سرمه بینائی بجهت
آلوده چشمان کوتاه بین که همیشه بجهت مصالح گوناگون عالم از پرتو سیاهتر باشند بجای دور و زمان گذشته
نمیرود و واقعات قدسیه خدیو زمان خود را رقم زده کلک مثیل میگرداند مجدداً آنچه درین سال مبارک
بظهور آمده و موجب مزید آگاهی اهل دید و باعث دیده وری کوته نظران گشت تسخیر ملک ککران است که
میان دریای سند و بهت در شعاب جبال و اطلال و اغوار واقع است چه در زمان پیش سلاطین هند
با لشکر گران و استعداد فراوان زمانهای دراز صرف حصول این امنیت نموده اند چون جز ظاهر آرائی پیشه
نداشته اند و نیات ایشان بصحت نه پیوسته بود مراد شان بر نیامد و این عقده با اهتمام شان گشوده نشد
چنانچه ایمائی بدین در پیش رفته است و اکنون که عالم بحسن نیت و صفای عمل حضرت شاهنشاهی زینت
یافته است از وجود جهان آرای افلاکیان مقدس و خاکیان ساز مند کامروای صورت و معنی آمد این کار بزرگ
که از فرمان روایان هند پیش نرفته بود بوسیله اهتمام اقبال شاهنشاهی بر وجه دلخواه صورت گرفت و آن ملک
بتصرف اولیای قاهره در آمد و شرح این گرامی آن است که چون الوس گکر پیوسته لاف دولتخواهی و یکجهتی میزدند آن

ج دوم

۱۴۶

۱۴۷
ج دوم

صدق ارادت و ثبوت عبودیت چه رسد التفات بر آن ملک می انداخت هرچند در آداب خدمت آنست
که بزرگان دیار پیوسته اگر در ملازمت شاهنشاهی سعادت زمین بوس استسعاد یابند سلطان آدم و
کلان تران آن ملک که مشمول مراحم شاهنشاهی شده بودند اصلاً از خدمت سامی بر نیاورد
لیکن آنحضرت پاس اندک مدتی که در وقتی از سلیمان آدم بظهور آمده بود دانسته چندین تقصیرات
این طوائف میگذرانید بیداران بارگاه اورنگ جهانبانی بر ذات اقدس حضرت شاهنشاهی از آن
پذیرفت کمال خان بمقتضای سابق خدمت و سابقه عبودیت آن دودمان عالی که بعض ضمیر این مردم
بود و روی ضراعت بدرگاه معلی آورده ارکان عبودیت موروثی را بوسیله زمین بوس والا محکم
ساخت داده دوام اعتصام برکاب نصرت قرین نمود و پرتو عنایت مروت جهانگیر بای لائق یافت
هنگام محاربه خان زمان که بایسر عدلی روی داد و در سرکار لکهنو پرگنه مهسوه و فتحپور و دیگر محال جاگیر
او بود و بر موجب حکم معلی خدمت شایسته همراه بوده شریک خدمت شد و دران جنگ مردانگیها
از وکارنامها بظهور آمد و چون حقیقت حال از راست گفتاران درست کردار بعرض اقدس رسید
بموجب مزید توجه عالی و باعث تضاعف اعتبار او گشت چنانچه از فرط التفات فرمودند
که کمال خان خدمت خود را بجای آورد و اکنون وقت عاطفت ماست هر مقصدی که داشته باشد
کامیاب خواهد شد دریوقت سعادت پرتو بوسائل بدانسان بساط قرب معروض نمود است که با
حضرت شاهنشاهی درباره من زیاده از حالت من بظهور آمده است اکنون از عواطف بادشاهانه
بمقتضای حب وطن امید ولایت پدر خود دارم که تا قضیه ناکامی مراد در میان آمده و در سلیم خان اقدام
ملک موروثی مراغم من آدم منصرف است و این غم هزاران عقده غم در دل بار دارم و شرح این قضیه
مجمل آنست که سلطان سارنگ با شیرخان جنگهای مردانه کرده آخر بمقتضای سرنوشت آسمانی او در …
کمال خان بدست افتاده سارنگ … سابید کمال خان را در قلعه گوالیار محبوس ساخت و …
فطرت ملک ایشان را بدست خود آورد و حکومت آنجا بکلان سلطان آدم برادر سلطان سارنگ دا…
و چون کار شیرخان سپری شد و نوبت بسلیم خان رسید او سر سعی های بلیغ در گرفتن این ملک نموده …
نامدار آتش آنکه نوبتی سلیم خان بندیان قلعه گوالیار را حکم سیاست عام کرد که تمام بندیان خانه را که …
کرده و بر دار و بی تنگ ساخته آتش داده قوت آتش بارود در زور آورد که خانه را از جای کنده بر … بندیان
هوا برده چون حیرت عضو عضو … کنده ساخت کمال خان دران میان بود قادر … کمال او را از این آسیب محفوظ
داشت و در گوشه خانه که او بود دودی از آن آتش رسید و چون سلیم خان برین جرأت ایزدی آگاه شد

عهد گرفته از انجا عزیمت ساخت و ازان وقت سلطان آدم هم از [illegible] در ولایت خود بایست داد
[illegible] کارسازی مسند رانند تا عهد اوایل دولت ابد پیوند حضرت شاهنشاهی در السنه و افواه [illegible]
ساخت و عهدی [illegible] سلطان آدم [illegible] معروف [illegible]
قدیم بود دیگر [illegible] از منبع عدالت پرتو ظهور یافت که ولایت گکران انچه سلطان سارنگ [illegible]
حوزه داشته اکنون سلطان دو بخش ساخته یک بخش با وسلیم دارند و بخش دیگر بکمال خان متصرف گردد
و این مهم بسید سعادت نشان [illegible] میر محمد خان و مهدی قاسم خان و قطب الدین محمد خان و [illegible]
و خان محمد خان مسعودی و راجه کپور دیو و راجه رام چند که جاگیر در پنجاب داشتند شرف ارتفاع یافت که
اگر سلطان آدم در تمشیت حکم بایستد افواج قاهره از پنجاب بر سر آن ولایت رفته پاداش نافرمانی در کنار
آن بیدولت نهند تا عبرت جمیع صحراپروران وحشی سرشت گردد و کمال خان به نیل منتهای آمال
ارتقا یابد [illegible] امرای عظام بر طبق فرمان اقدس بسلطان آدم [illegible] حکم عالی نمودند آدم [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] سر از اطاعت حکم جهان آرا پیچیده عذرهای بدتر از گناه در میان آورد [illegible]
[illegible] استقبال [illegible] و کمال خان [illegible] گرد و امرا از [illegible]
صورت حال [illegible] عدالت [illegible] جلال [illegible]
[illegible] رابطه عبودیت [illegible] عنایت [illegible]
اگر [illegible] ولایت [illegible] قدم [illegible]
کمال خان را بر تمامی آن ولایت متمکن سازند چون سرکشی او بظهور رسید [illegible] افواج قاهره [illegible] ولایت [illegible]
[illegible] آدم [illegible] در مقام مدافعه [illegible] قسبه [illegible]
جرأت و جلادت در سرشت طبقه گکران مرکوز است قتال و جدال [illegible] تائیدات ازلی [illegible]
[illegible] اولیای دولت ابد پیوند است [illegible] نصرت [illegible] معرکه [illegible] گشت و آن وحشی [illegible]
[illegible] صحرای هزیمت [illegible] اقبال شاهنشاهی فتحی که طراز فتوحات عظیمت تواند بود [illegible]
سلطان آدم [illegible] لشکری [illegible] کوهستان کشمیر [illegible]
[illegible] بود [illegible] اسیر ساخته آوردند و تمامی ولایت گکران [illegible] روایان [illegible]
تسخیر نمود [illegible] قلعی [illegible] اولیای دولت قاهره [illegible]
امرای عظام تمامی ولایت گکران را بکمال خان دادند [illegible] تمامی آن ولایت [illegible]
آدم و پسرش را با [illegible] برگشتند کمال خان [illegible] ثبات [illegible] خدمت درگاه [illegible]

ارکان بود و بدولتی که در خیال او نمیگنجید کامیاب شد لشکری را سپاهی که قدم بار پیش آمدن بود مرساد
و سلطان آدم را مقید بنگاه سپاه است تا حیات طبعی سپری کرد اگر حکم پادشاهی را که آینه ارواح ذات سماوات است
گردن می نهادند پاس روز بد گرفتار می گشتند و اگر بیت هی از ولایت و طاعت سیکر و بد ملامی جریان کل مسلا
می شد بدار شامت آن نافرمانی و عدم انقیاد حکم پادشاهی که مرآت حکم الهی است اساس زند گانی ...
جان و مال بر باد داد و بدار سوانح آنکه خواجه معین بن خواجه خاوند محمود از کاشغر آمده بر بساط بوس پادشاهی
استسعاد یافت الحق بمدرک سپاس اعمال روز افزون شاهنشاهی سال بسال و ماه بماه ... و روز بروز
خاصه آثار افزونی دولت و کشادن ممالکها و معموری ولایتها و ایمنی راهها از ارزانی نرخها الظهور می آید جماعات
طوائف از ترک و تاجیک و سپاهی و سوداگر و ملا و درویش و سایر اقسام انام از هفت اقلیم بشتابی بپای
بدرگاه عالم پناه سوده کامروای صورت و معنی میگردند از آنجمله در پیولا از خدم و کاشغر سلاله اصفیا خواجه معین
آمده بود و بوصول بساط اقدس سرفراز شد خواجه پسر خواجه خاوند محمود است و خواجه خاوند محمود پسر خواجه عبد الله
کرسی احکام خواجه استوار دار بدو نسبت واسطه بذات ناصر الدین خواجه عبید الله احرار و خواجه خاوند محمود
از برادران و سایر اقوام بمراتب کمالات و تهذیب اخلاق ممتاز بود و در ایام شباب بعد از آشنائی علوم
متعارفه قدم در غربت نهاده و دنیای نادلی هفت بعد از سیر عراق و خراسان کشمیر از رفت و بعد از استفاده
علوم ... در حوزه درس علامة الربانی مولانا جلال الدین محمد دوانی سمرقند معاودت نمود و در قریات
ماوراء النهر ... ترکستان و ... و در زمان طلوع نیر اقبال حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی
از ... کاشغر آمد و از آنجا بقصد دریافت حالات آنحضرت بدار الخلافه آگره رسید و توقیر و تعظیم
پادشاهی صدر نشین محافل قدس گشت و در ایام تفرقه هندوستان بکابل آمده اقامت فرمود خواجه را
دو پسر بود است یکی خواجه قاسم و دیگری خواجه معین در ایام حیات پدر بزرگوار خود بکاشغر
رفته معزز و موقر بود و بعد از رسیدخان بن سلطان سعیدخان بدو خانه ... بسیار مشهور است
خواجه تکلف نموده بود و بعد خواجه چون اعتبار ... میرزا اشرف الدین حسین الامداد ... سعید در
سال عزیمت حج را وسیله زیارت کعبه آستان مقدس ساخته متوجه ممالک هندوستان شد میرزا اشرف الدین حسین
از ناگور که از جاگیر او بود با استقبال شتافت و همراه خود بدرگاه معلی متوجه گشت و چون بحوالی دار الخلافت
آگره رسید بموجب اشاره والا اکثر امرا باستقبال خواجه رفتند و چون بشهر نزدیک آمد حضرت شاهنشاهی
بنفس نفیس تقصیر بیستوای بر آمده و خواجه را بدین اجلال و اکرام کامیاب سرافرازی ساختند و بعزت تمام
بدار الخلافت آورده بودند و بمبالغه احترام فرمودند مکارم شاهنشاهی مراتب ... ... قدم سید

خواجه لسانی که اعتقاد کاملی به سیر مراقدس داشت بدستی پیدرو پسر مشمول عواطف قرب کامران بود و از سوانح این ایام

صدر انجمن میرزا اشرف الدین حسین است از درگاه گیتی پناه و قاعده ایست قدیم که بزرگان الهی و فرمان فرمایان

بر دل دولتان و درویش نژادان را بانواع تفقدات بدست آورده اند و این قسم سلوک را که هم پهلوی

داوری مرد افکنی است هم بوس داوری اهلیت گاه سلاسل انتساب آبای کرام این مردم و گاه بواسطه بسیار گرمی جوش

حقیقت خود شان نسبت باین طائفه ظاهر ساخته اند و اگر بدیده انصاف نظاره گی شود بر همه مردم آگاه دل هویدا گردد

که عنایات و مراحم شاهنشاهی که نسبت این پدر و پسر بظهور آمده هر دو امر مذکور منظور نظر دوربین بوده است و لهذا

در اندک فرصتی انجمن آرایان اقبال پرده از روی کار میرزا شرف الدین حسین برداشتند و حقیقت بی حقیقتی و

بی جوهری او بر عالمیان بوضوح پیوست و چون ایزد جهان پرور میخواهد که ساحت این دولت ابد قرین را از تیره درونان

پاک ساخته بوجود مخلصان پاک عقیدت آراید و بد نقشی که بهرا بد تدبیر نگاشته لوح وجود شود خود بآسانی صورت می بندد

و اصحاب نفاق بپای کوشش خود در فتنه اقبال افتاده و بدار و بار میرسد از آنجمله حال خسران مآل میرزا شرف الدین حسین

است که از باده غرور و انگیزش شیاطین پای ثبات از جاده ارادت بیرون رفت و ضلالت حول و اندیشه های نالیق لیلا درسر آن نا

و مبارک سیوم مهر ماه الهی بتوهم محض و اقتضای خبث باطن که طینتش بدان مجبول بود از خدمت قدسیه که ملاذ بزرگان

ست فایم است گریخته بجانب اجمیر و ناگور که بجاگیر او مقرر بود شتافت یعنی با پیچ این بساط شش گشت یافته بود

چون این حرکت شنیع معروض بارگاه معلی شد کمال تعجب و استبعاد فرمودند و هر چند مشامی این توحش و رعب بد مآلان

را همیشه از پشتکاف فرمودند غیر از خبث درون و خبط دماغ امری دیگر از پرده بیرون نیامد که بر زبان حقیقت گزار

گذشت که ما اراده تربیت و پیش بردن او داشتیم اما حوصله تنگ او تاب برداشت آن نیاورده زود از هم رفت و چون

حقیقت او گرفته آمد آنگاه صلاح دید ضمیر گیتی پیرای حضرت شاهنشاهی چنان قرار یافت که یکی از خاصان بساط اعتماد را

بر سر کار ناگور تعیین فرمایند که مبادا خواجه زاده بدست بی جوهر بجوم خوشامد گویان خانه بر انداز فتنه ور ان ملک پای

فساد را انگیز تفرقه خواطر سکنه آن ولایت گردد و چون پایه قدر مخلصان افزودن اعلام دولت بلند ساختن است در بر هم زدن

سلسله کافر نعمتان فتنه اندوز پاس جمهور رعایا که ودایع بدایع ایزدی اند داشتن ملک آن سیه درونان تیره رای را انتم

هدایت در شاه راه گذاشتن حضرت شاهنشاهی حسین قلی بیگ پسر ولی بیگ ذو القدر را که در پیشگاه بساط قرب معزز

بود و دقائق مزاج ذاتی و آداب خدمتکاری امتیاز داشت مایه اعتبار افزوده بمنصب خانی مفتخر ساختند و با تنبیه

میرزا شرف الدین حسین را بآن و کرمت فرموده گوش نصیحت نیوش او را بمصالح دولت آویزه ساختند و جانب ناگور

رخصت و سرسپر البو وداع فرمودند و جمعی از مخلصان صداقت کیش مثل اسمعیل قلی خان برادرش محمد پاینده خان مغول

توقتای و میرک بهادر و جمعی دیگر از بهادران جانسپار را کومک و نامزد ساختند و حکم معلی شرف نفاذ یافت

ج دوم ۱۵۱

که سهو و خطا لازم بشری است اگر سرداران از خواب غفلت بیدار شده از کردار ناهنجار خود خجلت زده تا
از استمال الطاف شاهنشاهی ساحت درگاه مقدس آورند و اگر دواعیهای مدبرانه کار فرماینده داشته
در حال امضا نماینده سزای او را درکنار او نهند تا جمعی عبرت افزای سایر کوته اندیشان گردد حسین قلی
از استعمال خود در القلعه حاجی پور فرستاده آماده این خدمت عالی شد و آیینی شایسته متوجه ناگور گشت
چون لشکری مؤید باقبال رسیده آمد میرزای ادبار یافته را فرصت سر انجام نمانده که اندیشیده بود دست
نیفتاد و باگریز قلعه اجمیر را ترخان دیوانه که از معتمدان او بود سپرده بجانب جالور که تصرف خود آورده بود
رفته استمالت فرصت می جست جنود دولت نواحی اجمیر رسیده قلعه را محاصره کرده مدرکه را پاک کرده پیشتر
متوجه شدند ترخان دیوانه عاقلانه پیش آمده و بعهد و قول اهل حساب مسعود شد حسین قلی خان قلعه را متصرف شده
خود پیشتر دولت پیشه روان شد شرف الدین میرزا که دین و دنیا را از دست داده بود در روی مردی انداختن را
نخود وا نداده از ممالک محروسه بدر رفت ساحت آن ولایت از غبار او صاف شد و قلعه جودپور که از
محکم ترین قلاع آنجاست و خیل ناشگفتن میرزا آنجا نشسته بود به تدبیر حسین قلیخان ادیا و موجب
فرمان پادشاهی آن قلعه بکمال سپرد چون خاطر اولیای دولت اندیشه نمود تخویل از کار میرزا شرف الدین حسین
فتح شد همت در تسخیر قلعه جودهپور که مستحکم ترین قلاع آن ملک است مصروف گشت که رای مالدیو
از اعاظم راجهای هندوستان بود و او در ولی تو کرد بسیاری ولایت مسهار بود و جای نشست او این قلعه بود
و بعد از انتقال او از عالم هستی چندرسین پسر خرد جانشین او شده این قلعه را داشت آنرا به محاصره
در آورده و رام رای پسر کلان رای مالدیو آمده داخل عسکر اقبال شده از احکام استلام عتبه علیه
که بوسه گاه سرداران آفاق است سربلندی یافت و معین الدین احمد خان فرنخودی و مظفر علی تعجیلی و دیگرا
همراه ساخته بکومک حسین قلی خان فرستادند بتائید الهی در اندک فرصتی آن قلعه مفتوح شد و آن سوی قسمت
که نائیه قدر خواجه مظفر علی تربتی بخطاب مظفرخانی و خلعت وزارت دیوان کل ارتفاع یافت تفصیلش آنکه
چون قیاس معدلت دولت ادای سعادت عروس و حسن توجه و رای و صائب حضرت شاهنشاهی
سلسله آرای پیوند سلطنت انتظام یافته گرفت حکومت امور جهانبانی و انتظام مهام جهان کشایی سامان و
سرانجام یافت از وجود کمال دریافت مزاج روزگار جامعیت مراتب کونی و الهی و عدم ملال در استعمال
مهمات صوری و معنوی و با احتیاج مساعی بوزیر و وکیل تهمت مردم گری و اعتبار رسم منشیان که سرمه
چشم عوام است و تهمت دوربینی و مزید احتیاط خاطر اشرف جهان کشای ممالک آرای مقتضی آن گشت که مسند
والای دیوان بوجود مردی اخلاص نهاد خدمت دوست معامله دان مزین گردد تا ذات مقدس جهان

در لغات لی بوجهی که بهمین طرز عبارگرفتن جهانبانان است بود و مهمات ملکی و مالی و تصرفات فعلی و قولی رسالت حق و سیاق فن صدوات منفیل یافت بود و ساحت ریاض ممالک محروسه از رشحات کلک کفایت فیض طراوت پذیرد و موید اقبال اساس حضرت شاهنشاهی در اوائل این سال الهی برای این کار بزرگ خواجه مظفر علی ترتی کرده زنگ دای جوهر استعداد او شد خواجه بجهت این خدمت سربلندی یافت و شکای دیوان بوجود او آرایش گرفت و خطاب مظفر خانی نیز پیرایهٔ این منصب والا گشت و او سکه این لقب جلیل را او جوهر استعداد خود آباد گشته در لوازم در است و کفایت کار پردازیهای شایان بظهور آورد و در ترویج معمورآباد خزانه که رأس المال سلطنت ست و تزئیهٔ احوال سپاه و انتظام سپاهی خاصه یکسون همیرقیاسی بود اهتمام شایسته تقدیم رسانند و از نیکو خدمتی مهم وزارت او بمرتبهٔ امارت کشیده بود و درایت و شجاعت صاحب سیف و قلم شد خواجه ملازم بیرام خان بود در هنگام تفرقه او در ولیت او دریک خواجه را مقید ساخته بپایهٔ سریر اعلی فرستاد هر چند کوتاه بینان روزگار روزنامه ساختن خواجه بدلائل بسراهین اهتمام داشتند اما آنحضرت که جوهر شناس نقود انسانی اند در خواجه استعداد کار دریافته جان بخشی فرمودند و چندگاه عمل داری پرگنه پرسرور یافت و سومش شده وار حسن کفایت بمرتبهٔ دیوان بیوتات رسید و از آنجا باین مرتبهٔ عالی استسعاد یافت شناسم جوهرشناسی ناقد دوربین را

که ارجاکسان لعل و یاقوت بیرون می آرد و آنرا پیرایهٔ تخت دولت می سازد

آمدن شاه ابوالمعالی بار دیگر و فتنه انگیزی نمودن و آوارهٔ صحرای ادبار شدن

حول ایزد جهان آرا میخواهد که عظمت صوری و شوکت معنوی خدیو زمان را خاطر نشان خرد و بزرگ گرداند و پایهٔ استعلای اعلام دولت روزافزون او را ارتفاع آسمانی بخشد تا هم تماشای ظاهر پرستان دلپذیر آید و هم گمراهان بادیهٔ ضلال را هدایت شاهراه سعادت یابند لاجرم بیشتر ادبار بدخواهان این دولت ابد پیوستی و تسبیب زبونی و رآورد و چون افسر آرای سلطنت معدن مروت و مردمی گردانیده از ابتدا او عفو جرائم خویش وقت دارد ناگزیر بمقتضای قدرت کامله بداندیشان دولت خداداد را باهتمام خود در گرداب هلاکت و موج خیز شقاوت اندازد و مصداق این سخن بدیع که جز دانا بآن پی نبرد حال حسرت مآل شاه ابوالمعالی ست که نه حد مرتبهٔ خود می شناخت و نه قدر عفو بادشاهی میدانست نه دل اخلاص گزین داشت و نه عقل معامله دان در وقایع سابق گذارش یافت که این بدبخت تیره رای بگرات مصدر اعمال ناشایسته شد و بمقتضای مکارم عواطف شاهنشاهی از کشتن نجات یافته مشمول عواطف گشت و بجهت اصلاح حال او و آرامش خلائق او را بمکه معظمه فرستادند در نیولا از آنجا که شریفه که لیاقت حسنات تحصیل کردی شرارهٔ شرارت را در خرمن اعمال اندوخته و مورد آیات گشته بار بادیه پیمائی

ج دوم ۱۵۳

بادرست ممالک محروسه که بانوار عدالت حضرت شاهنشاهی منور بود بدون آورد و سپاهیان فتنه انگیز را —
مساوطاری در گجرات توقف نا کرده بسمت آگره و دهلی روانه گشت و چون بحاله رسید شرف الدین حسین
را که او مارباننده دین و دولت بود دریافته در رفاقت خود تیز ترساخته و در تحصیل باطل سعی و سرکشی بیشتر اهتمام
نمود و شرف الدین حسین میرزا با او هم عهد و پیمان گشته باسی صد کس جریده همراه او ساخت بیل بازگی
ناصح و میر جانی کولابی که رفته در مسان ولایت سوری و آشوبی انداخته فتنه برپا کنند و قرار داد که اگر در همین جا
هم پیش رفت بسر هم خود را میرسانم واگر اینجا کاری از پیش نرود خود را بکابل رسانده و آن جدی دراماس
خویش وابسته و حمیت وی نمود شاه ابوالمعالی مشتاق وابی و اغوای شرف الدین حسین میرزا متوجه حاجی پور
شد که عیال حسین قلیخان و سایر امرا آنجا بود و چون بحوالی حاجی پور رسید قابوی دست برد نیافت خواجه احمد بیگ
و اسکندر بیگ خویشان حسین قلی خان بموجب حکمت در گاه معلی از عقب آنجا رسیده بودند این خبر نشان ملک
سحب برگشته چون از حاجی پور مایوس شد سر خاطر متعینه بجانب نارنول باخت و دران هنگام نارنول از تغیر
خالقداد بیگ شجاعت خان مقرر شده بود و مقیم خان پسر او حکومت آنجا داشت و میرکیسو عامل خالصه در
صدد آن بود که جزوی خزانه بادشاهی را که آنجا بود برداشته بدرگاه معلی آمد و بواسطه اختلاف گماشتگان
مشغول و متعرض شد بود از امر احتیاط از دست داده بغفلت میگذرانید تا آنکه نیمه شبی که باطلان مهمات آنجا در
خواب غفلت بودند آن کافر نعمت ناجیدی از او باش رسیده آمد و قوم را بهمت با ورد بکرد و غارتگرسکس
سرجو دید و میرکیسو و توفیق خان سازی ما فیه گرفتار شد خزوی از لکوتر دست آن مدبران قلاش افتاد
و شهر را بیرغارت کردند و حسین قلیخان چون از آمدن این مدبرست آگاه شد صادق خان و اسمعیل قلی خان
و جمعی را باستعجال روانه ساخت که مبادا آسیبی باعروق او که در حاجی پور است رسد و فرستاد با اهتمام خود را
چون شنید و حاجی پور رسانید مدبا هر شد که آن سخت برگشته بجانب نارنول شتافته است تا آن صوب متوجه
شد و خواجه احمد بیگ و اسکندر بیگ خبر خروج مشفور شنیده خود را بمعسکر اقبال رسانیدند چون به اره کروهی
نارنول رسیدند خانزاده محمد برادر ابوالمعالی که او را امیر زمان خانه شاه بودن مشعوف وار جانگیر خود را آمده
بود و بمدد مرادری رسید و خارتساز طور صدری در قید اولیای دولت در آمد شاه ابوالمعالی رسیدن
مبادران نصرت قرین شنیده از نارنول فرار نمود و لاوران بادصول کوه صلابت بیتر راندند چون بمقام
دهر سور رسیدند و شتر باری سفید که از عقب آن سیه بخت میبردند بدست مردم اسمعیل قلیخان و احمد بیگ
افتاد و سمان قلماقان ره دوست در سر آن مراع شدند تا آن کسند که میان صاحبان الیشان گفتگوی
شد آمد و چون درین روز راه بسیار رفته بودند در قصبه دهر سور فرود آمدند و احمد بیگ و اسکندر بیگ بواسطه سامان

خاطر می که طاری شده بود بیشتر رفته منزل گرفتند وقت سحر غدر می پیشتر از کوچ کردن صادق خان و اسمعیل قلی
بهمراهی ایشان مقید نشده ایلغار کردند بعضی از بدبختان جمعی از نادر العصریان علمای حقیقی و ننگ بیوفائی برا رتبه برائی
گزیده آمده بسته غدر می سخو دراه و داده داند قلی نام صرام تمکی جدا شده به تعجیل پیش رفته خود را با ابوالمعالی رسانید
کیفیت حال را خاطر نشان کرد ابوالمعالی درمیان درخت زاری توقف نموده انتهاز فرصت می جست بمجرد رسیدن
این دلاوران حقیقت گزین از کمین گاه برآمد تاخت و آن نفاق پیشه های سودا موجب قرار داد خود مستحق
شده مردمی صاحبان خود شمشیر کشیده و احمد بیگ و اسکندر بیگ داد مردانگی داده جمعی کثیر را از مخالفان
بداندیش بر خاک هلاک انداختند و خود نیز شربت واپسین شهادت کشیده نیک نام ازل نامه شدند و شاه ابوالمعالی
از آن آمی عساکر باهره روگردان شده بر ساد دیپو در پرگنه جهنوان رسید سعدالله آنجا در وارد قلعه را بسته محاربه پیش آمد
و ودامی راه نمک شناسی شد ابوالمعالی از آنجا سحر فیروزه آمده بابریدبیگ ملازم منعم خان درخواست آن قلعه
اهتمام مستحسن بجا آورد و آن سگ دیوانه از آنجا هم خائب و خاسر شده براه کابل رو به روان شد و درین اثنا
موکب عالی حضرت شاهنشاهی بر رسم شکار در صحرای منوره که در پانزده شانزده کروهی دار الخلافت آگره است
نشاط آرا بود که حقیقت آمدن شاه ابوالمعالی و کج روی بدکرداری او بعرض مقدس رسید در ساعت جمعی
از امرای عقیدت مند مثل شاه بداغ خان و تاتارخان و رومی خان را حکم فرمودند که سر در دنبال این بدولت
نهاده تا او را بدریای ادبار تکاپوی ادبار نبرند تا غبار فتنه یکبارگی بنشیند و عالمیان بآسایش گرایند

نهضت موکب اقبال شاهنشاهی بصوب دهلی و بچتر سعادت سایه انداختن بر ساحت آن شهر و رسیدن خار چشم زخم بگلبرگ عنصر شاهنشاهی بلشهم سعادت قران گذراندن و قدرت صیانت ایزدی نمودن

چون در جمیع اطوار آرامش عالمیان پیش دید ضمیر الهام پیوند حضرت شاهنشاهی است و خلاصه نیت
در معاملات عرفیه مثل شکار و غیره آنکه بر حقائق احوال خلائق بی مداخل اصحاب غرض و شوائب
ارباب کذب و ریا آگاهی یابند و بمقتضای دولت بیدار لوازم پاسبانی جهانیان بر وجه دلخواه صورت بندد
درهولا که غبار انگیزی شاه ابوالمعالی بمسامع اقبال رسید روز آسمان شب و هفتم دی ماه الهی موافق شب
بیست و سوم جمادی الاولی موکب گیتی کشای سحاب دار الملک دهلی نهضت فرمود و روز مار اسفند بیست و نهم
دی ماه مزبور موافق بیست و نهم شهر مذکور آن بلده فاخره بنور مقدم شاهنشاهی فروغ آسمانی یافت. ابوالمعالی
از فر شکوه شاهنشاهی و علو اقبال روزافزون این دودمان عالی در هندوستان زیاده برین قرار گرفتن
نتوانست داد آوارگی کابل گستید و فتنه که بر مدعی چشم بیدار شده بود بخواب گران رفت و جهانیان بدعای دوام

دولت بیدار بیرون دست نهادن فلک ... بر کار کارآگاهی چشم در رواج ناملایم و بیرون ناحق شناسان
کمین ... و مرتبت لطف ... وابسته بزرگان پاک سرشت و پاکان خداشناس زاران ... رحم
برسند و سخط الهی از مکاره آن محفوظ بوده سعادت ازلی در ترویج حق برغم بداندیشان اهتمام فرماید
و سبب الهی بران ... که هرگاه خواهند یکی را شادی های بی منتها اختصاص دهند و بدولتهای بلند
و مرتبت های ارجمند از تباع حق بتحسین ... در امور دانا ... و شهره در دهر گردانند باسکر ... ایزدی
سرا ... و آن عمر ... جهان آرای او باشند و ... آنکه موکب حضرت شاهنشاهی در دار الملک
دهلی نزول اجلال فرموده ... پیرای خاطر اقدس بود که روز ... دوم بهمن ماه الهی موافق چهارشنبه
بیست و هفتم جمادی الاولی بزیارت مرقد منور شیخ نظام اولیا قدس سره توجه فرموده بودند ... جهت
نموده روی ... اقبال داشتند چون ... سوی شهر آن شهسوار دولت رسید یکی از ... گرفتاری
کار ... نزدیک مدرسه ماهم انکه ایستاده بود چون ازان بدخواه بداندیش ... توجه فرمودند تیری ... بکمان
تقدیر ... و ... آن ... که ... دولت و اقبال است انداخت چنانچه بر کتف راست آنحضرت
رسید و ... و ... آسمان ... جان سپاران بر سر آن خطا ...
... ایستادند که تشخیص حال نموده آن ... دولت ... عالی ...
پیوسته که ... گذرانند که ... اخلاص را درین امر متهم گرداند در ساعت
آن ... گرفته ... ساختند ... خاطر صاحب اخلاص بلکه دلهای معامله دانان ظاهربین ...
شده ... اضطراب ... استند اما آن پادشاه صورت و معنی ... تمکین بوده تسلی ...
اخلاص ... ایشان ... رکاب ... و جلال باشارت معلی ... زبان اشرف
شنیده ام که می فرمودند که ... متصل شد که ... انداخته باشد ...
چنین زخم کمال ... دریده ... سوار ... رکاب سوار ... دولتخانه توجه فرمودند و چون
جراحت ... دعای مقبولان الهی حافظ و حارس بود زخم کارگر نیامد و جراحت ...
... و مرهم برداری ... علی الخصوص ... خان و حکیم عین الملک باهم اتفاق
نموده آن جراحت ... قرار داده ... تا آنکه در یک هفته روی باندمال
والتیام نهاد و صحت کامل ... پادشاهی است آن ... بود
... در دار الخلافت آگره در محل مقدس می بود ...
ملال ... آگاهی ...

۱۵۵
ج دوم

و آشنا شنیدن بار داشته بود و مظهر چنین حقیقت و دو ما گشته آرایش هر کرا نظر بر حال جهان آرای این برگزیدهٔ جهانیان افتاده و باشد امثال این امور از رو بدیع نیست علی الخصوص از کسی که بحقیقت و داد مشهور آفاق است چه دور باشد اگر چه حضرت شاهنشاهی بمقتضای دوربینی و پرده پوشی فرصت آن ندادند که بتحقیق حال این تبه کار پردازیم اما این قدر مستحسن شد که این بیباک آهنین دل از غلامان میرزا شرف الدین حسین بود و بعلق غلامی نام داشت آن نمک حرام ادبار از جالور با اندیشهٔ شاه همراه شاه ابو المعالی ساخته بود و چون آوارهٔ هند و ستان نزاع نموده کامل و یرمی شد این بی سعادت را باین کار فرستاد و برای هلاک خود آن فتنه سرکمان قتل نهاده بهای ب شاه و شاه ابو المعالی بهر ابرام و داد عامل این معنی که هر که ایزد سده بوار بوار و اندیشهٔ تباه بیدولتان را در سر اوقی حیات از چه مجال که او با شد بلکه هر چه او بد اندیشی سخاطر ایشان راه یابد و بال و نکال آن هم درین نشاه آنها رسد و چگونه رسد که بتزی از انها چون مرض کرده و قدری احوال و مآل خان و مان را در دست بدخواهید دیده وران انصاف رسد که رورنامچه سلطنت بی گرد این خدیو مقدس مستبصر را مطالعه کرده اند حال مخالفان این دولت خداداد در انکیو دانند که چگونه مورد هزار گونه بلاگشته مغاک ملال مرور رفته اند اگر یک یک شمارم دران باب کتابی علیحده باید پرداخت اگر چه درین سکر هنامه در هر جا ایمائی سحال این گروه با مکافات اعمال شان رفته چون صحت کامل وارد مزاج اقدس شد یازدهم بهمن ماه الهی موافق جمعه ششم جمادی الآخر موکب عالی بدار الخلافت آگره بهمت فرمودند و آهستگی منازل قطع می شد با آنکه جراحت اندمال یافته التیام تمام شده بود بملاحظهٔ آنکه هنوز قدری روی زخم تازه بود و تاب حرکت سواری اسپ نداشت بهستری در کشتی بر است آرام گرفته طی مراحل سیر می نمودند و چون تخت خبر نور پرور بر ساحت حدود دار الخلافت آگره مسعد برای شد عالمیان بفر قدوم سعادت پیوند شاهنشاهی تازگی جان تازه یافته بفرق اخلاص شتافتند و بدولت استقبال فائز شده و نثارها بر حواشی موکب عالی ریختند و بر سلامت ذات معدلت سمات شکر مواهب الهی بتقدیم رسانیدند و آنحضرت در بیستم بهمن ماه الهی موافق یکشنبه یازدهم جمادی الاخری بدولتخانهٔ مقدس نزول سعادت فرمودند و در پیش اشتغال نموده در مهام سلطنت و رعیت پروری قوانین مستقیم نهاده جهان آرای بودند و مستعدان در لطف سعادت بخش شاهنشاهی از مکامن قوت بمواد فعل ظهور فرموده از اسباب دولت افزای بیگستند و بیه روزگار مدبر سرای خود یافته یکتم فنای شتافتند و جهان از خس و خاشاک بی اعتدالان پاک شده اعتدال طبیعت بهار یافته بود

آغاز سال نهم از جلوس سعادت قرین شاهنشاهی یعنی سال اول از دور اول

در قرب این هنگام که از ورود موکب اقبال شاهنشاهی بمستقر خلافت گلستان روزگار تازگی برگ و نوا یافته بود و مزاج اقدس بر مرکز اعتدال آمده در نشو و نمای بهارستان عدالت توجه داشت بهار نشاط افزای در آمده تهنیت صحت جسم مقدس رسانید و بعد از انقضای سه ساعت و بیست و هشت دقیقه از شب شنبه بیست و هشتم رجب سنهٔ نهصد و هفتاد

ذکر ترحالت آفتاب از بیت الشرف حمل با هرایان سعادت تحویل شمس طبیعت عالم السلام تازه رایه آسمان

دوران بهار رنگ و بو داد	گلدسته بهجت از رود اد
سبزه به هوا چو معجز دادا	دوران چو مرنج دل گشادا
گل گرد بهار	دوشیزه ناخن آن
آن گونه رنگ حیاتی	گر معجز حکمت مسالی

از حلائل سنحتهای دالای حضرت که در عهد آن این سال دولت افزا الظهور آمد تشیید لوی مریه است در وسعت آباد هندوستان اندازه مستدار آن مثلع را که تو اندگرفت چون نظر دوربین شاهنشاهی بر نظام عالم بود در اعتنای این حکم که سرمایه انتظام عالمیان تواند بود توجه فرمود و بر فرمودند با عدم خواهش اهمال روزگار و ظهور حسد بی مانع و گفتگوی بسیار از با معامله مهم آئین فرمان معلی تمشیت یافت و از حطیئه کبری ایران مهار و کس برگردن کشان روزگار استحکام مدیریت در زمان پیش که ستطهار سلسله صورت تحویر این امور بدلواسطه آن بود که از سعادات ضمیمی دل در ابابت وصل قتل گروه مخالف لسته بود براق انتظام ظاهری در آمد حاجات خرلش معاوضه آن مثلعی قرار داده خریه نام نهادند تا کامروائی مقصود حولیس گردند با حتی سرحاصل شود امروز که از مساس فرط حیراندیشی دو ده رعاطفت والای فرمان روائی زمان آنانکه در کیش دیگر اند چون یکجهتان یکدین از روی دل کمر خدمت و عقیدت در میان جان بسته درار تطاع مدایح سلطانی ولب اهتمام وار مد چگونه از اصحاب سایر را که اساس آن بمحض لتقلید است ارادت و عقیدت در آنها نقد بران گروه سالک که عداوت حالی در میان بود قیاس نموده وصل و اهانت ان طائفه کشیده آید و سرمایه عمده برای این دو در زمان پیش فرط احتیاج مستطاعت و معاونت مصالح و اسباب دنیوی بوده تا بدین روش دینی در معاش پدید آید امروز که برایان گنج در حریم انتظام تحت جهان پدید است و هر یک از ملازمان عتبه اقبال را عیاشی و کیسری شکم حاصل چگونه منصف دانای ضمیر دل بر گرفتن این مال نهد و لطلاح موهوم بر فساد محرم اقدام نماید و از حلائل وقایع سرایافتن ابوالمعالی است شرح این واقعه عبرت بخش دولت آرای آنست که چون ابوالمعالی بهیئت تباه کابل بوده رفت و عسکر مسموم که تعاقب و اخراج او از ممالک محروسه متعین بود از سبحان گذرانده مراجعت نمود این بی سعادت از احوال سعد سرخیده داشتی منتظم لسبب توجهات قدسیه حضرت جهانبانی جنت آشیانی ماه جوجک بیگم والده میرزا حکیم که رتق و فتق کابل برای رزین او تمشیت می یافت فرستاد و شرح حسن احوال خود در اضمیمه آن ساخته عریضه را باس سنت معنون گردانید شعر باری در رهی عزت و جاه آمده ام مداری جاودانه ها به پناه آمده ام بعد ماه جوجک بیگم بعد از اطلاع بر محوای عریضه و مضمون او با مردم اعتمادی خود که کار کنان دمی کوته اندیشان ناقص تدبیر و صاحب غرضان بی دولت خیانت در مشورت نموده خاطرنشان بیگم کردند

ج دوم ۱۵۷

که شاه ابوالمعالی از سادات کرام ترمذ است و قرابت پدرایان مغلستان و سلاطین کاشغر با آن سلسله پیوند کرده اند کیفیت
دولت آنست که چون او پناه باین دودمان عالی آورده است اساس اقبالی او را استحکام تمام بخشند و سر رشته تعلق با حرمت
احترام رسانند بیگم که در نظرها عزیز و گران قدر شود و صبیه تربیه خود را که همشیره میرزا حکیم است با و نسبت کند تا او این را
از خود دانسته دولتی در رواج بخشد و کار و بار امور تیره خیراندیشی و مصلحت گزینی از و عدیمه تفرقه خاطر ساخته سامان جمعیت
و رفاهیت آورد و دل ساده بیگم از سخنان فریبنده این مردم پریشان اندیشه نادرست مائل گشت و کلمات ملایمت ترجمان بخواهش
شاه ابوالمعالی نوشته باعزاز و احترام تمام بکابل آورد و بی آنکه حقیقت حال بدرگاه شاهنشاهی عرضداشت نماید دار
بیش خود با خواهر ساده بیگم عقد نکاح صورت دادند و آن سلاله دین و دولت را بآن نادرست خوی بداندیش پیوند کردند
و به نتائج و ثمرات آن بداندیش ناخوشی گرفتار شدند و در کمتر زمانی بیگم از شامت آن وصلت نامناسب بخیر نقد حیات
خود را از جیب اختیار تلف کردند و تفصیل این اجمال آنست ابوالمعالی که همواره آثار کوته خردی و تنگ حوصلگی و سائر خصائل
ناهنجار از ناصیه شمائل او ظاهر بود چون در آن خانه صاحب اختیار و قدرت گشت در میز حوصله خود نگنجید و از
مصاحبت اهل اغراض استغنای سرشت اصلی و فطرت جبلی خود خبث برسرش افزود و از بیگم و منتسبان آن سلسله اهلا
حسابی نمیگرفت و از نصایح گرانمایه بیگم پند پذیر نمی شد و رایحه حق شناسی و حقیقت ورزی از و شمه نمی آمد و بعضی
متعشقان تیره رای مثل شوکون پسر قراچه خان و شادمان که سابقا از بیگم رنجشی داشتند در پیروان ابوالمعالی شدند
و چنان وانمود کرد که تا بیگم در قید حیات باشد نزد او در امور ملک و تمشیت کار استقلال صورت نخواهد بست اگر
اندک فرصتی مثل فضیل بیگ پسر ابوالفتح و ساده ولی اکثر انقیاد خواهند کرد و صلاح کار او آنست که پای
جرأت در میان نهاده بیگم و ستی کنی و میرزا حکیم را که هنوز خردسال است موافق اراده خود دستور شاهی تا همه بطیب
اطاعت بر خط متابعت نهند آن نکوهیده سرشت ناعاقبت اندیش گوش بسخنان بدآموز داشته تا چنین
کاری ناپسندیده اقدام نمود و کلید عقلی که بدست تربیت حالت گم کرده خرمن حقوق این دودمان را که سراپا حقوق
داد و احسانهای تازه بیگم را بسوخت و بقتل خون که بدترین انواع عقوق است درکمین نشست الحاصل
آن سه دولت شوکون و قاضی زاده و لقب خبیثه مادر الخمر را با خود یار کرده روی بمنزل بیگم آورد ابوالمعالی از راه
و آن دو بلی سعادت از راهی دیگر بدرون خانه در آمدند جماعه از عورات در آستانه بود و به لطایف از منع افزون
ساختند و چون ظاهر شده که خطا کرده اند و بیگم نبوده اند باز از پی تفحص بیگم شدند و جماعه ابوالمعالی گشت پند
و بعقید اتمام منسوب و ساختی شدند بیگم بر حقیقت حال آگاهی یافته در خانه بروی ظالمان بربست ابوالمعالی
با اتفاق این دو بلی سعادت در را شکسته باندرون در آمده و بیگم را بشهادت رسانیدند باین تیره رای رایت
ظلمت ظلم برافراشت و این سانحه عبرت بخش در اواسط فروردین ماه الهی موافق اواسط شهر شعبان

ولعدار خونریزی بیگم تبحص میرزا حکیم شتافت و او را از میان محمد وسالان آورده بود و او را بجای پهلوی خود یاد داد
و مردم در خانهٔ میرزا خواجی بحوالی سیل صد روز دیگر حیدر قاسم کوه بر را که پدر بر سیه حدین و دال
عالی از امرای بزرگ بوده . بیولا در خانهٔ میرزا نسبت کالت یافته کار گزار مهمات ملکی بود و خواجه
خاص ملک بعضی دیگر را بقتل رسانید و برادرش محمد قاسم را مقید کرد و ترودی محمد سدانی و باقی قاقشال و
حسن خان و محسن خان برادر شهاب الدین احمد خان ناجمی از ملازمان بیگم اتکای پرستش ابوالمعالی کردند عمدی
پرست از میان این جماعت بر سر ابوالمعالی رسانید او با موافقان و ملازمان خود مسلح پوشیده آماده قتال
شد و آن عزت مآب از روی قدرت و استیلا از راه راست بقلعه در آمدند و این جماعت ابوالمعالی حیثیت
و در میان بقتل جنگ پیوست کشش و کوشش بسیار شد و از جانبین خلقی بقتل رسیدند جماعت ابوالمعالی
عالب آمدند و مردم برادر قلعه بر کردند و شب تیره ظلمت این الفریقین در پیوسته هر کدام راسخ متفرق
ساخت قاقشالان بغور بند شتافتند و سیدان طریق میدان سپردند حسن خان محسن رومی بجلال آباد
آوردند حیدر قاسم کوه بر را که رسانیده بودند یافته را به دهستان پیش گرفت . حادثهٔ کابل و مقدمه اگهی
آن ولی دولت میرزا سلیمان رسانید او را آمدن کابل بر انگیخت میرزا ابراهیم پادشاه وجود خود دو سالی از واقعه والد خود
سراسیمه شد تعلیم و تعلیمه امان بهای کسان پیش میرزا سلیمان فرستاد مار ... اشتغال شد آمدن کابل
آمدن او کرد میرزا سلیمان بعد از اطلاع حوادث کابل کمر همت بسته سامان رفتن از بساط آباد که همواره
لشکر ... آن سرباد میر و آورده بکوهستان سپاه بیاید سالاب او لوبیش پیش خود ساخت و لشکر
بدستان جمع کرده با آلمان حرم بیگم بسوی کابل نهاد و ابوالمعالی خبر عزیمت میرزا سلیمان شنید و از جانب لشکر
احشام کابل جمع ساخت میرزا حکیم را از سحر ای بکوه متعلق انگاشته و دست آورده و ... وابسته پیش ... بود پیش
از آنکه میرزا سلیمان بکابل رسد پیش دستی کرده از شهر برآمد و یکبار آب غوربند رفته و بسر پل آگرفته بر ساخت انتظار
... میرزا سلیمان با لشکر بدخشان جلو ریز بسر پل رسید و فریقین مقابل یکدیگر و جماعت ترتیب داده
صف آرا شدند در خلال این حال فوجی از جماعت کولابیان از جانب میمنه سپاهی کرد ابوالمعالی از سپاه
کابل جمعی را به امداد آن فوج روان ساخت دلعدار در آمیخت سپاهیان طرفین شکست کابلیان با ابوالمعالی
رسید . میرزا حکیم را عنول تناول میرزا سلیمان نصب کرده خود بکوهستان پیمایان رفت در حین قالو مردم
میرزا حکیم وقت را غنیمت انگاشته جلو اسب میرزا را گرفته تا ... و کرم شتافته میرزا سلیمان رسانیدند
و تمامی سپاه کابل به وقوع این حال پراگنده شده هر کدام بر ... شتافتند ابوالمعالی چون تاب آمد و حقیقت
احوال آگاهی یافت از غایت حیرت و اضطراب دل از معاملهٔ جنگ بر کنده راه هزیمت پیش گرفت و ...

ج دوم ۱۵۹

سپاهی مردی بست تعاقب او نموده در حوالی موضع چاریکاران بآن مدبر بی‌باک پیوستند و او را
دستگیر کرده پیش میرزا سلیمان آوردند میرزا سلیمان باستبشار تمام میرزا حکیم بکابل درآمد و بعد از دو روز
آن بی اعتدال را مقید و مسلسل پیش میرزا فرستاد و میرزا فرمود تا آن نمک حرام حق ناشناس را در آخر
غرهٔ خرداد ماه الٰهی موافق عید رمضان بکمند مکافات از حلق کشیدند و قصاص نموده اند اشعار

بچشم خویش دیدم در گذرگاه
که زد مرغی بجان موری کی راه
هنوز از صید منقارش نپرداخت
که مرغی دیگر آمد کار او ساخت
چو بد کردی مباش ایمن ز آفات
که واجب شد طبیعت را مکافات

و هنگام حلق کشیدن خونابهٔ ناپاک از گلو بظهور آمد و بعجز و زاری پیش آورد که شاید بهزاران خواری و نگونساری
چندروزه زندگانی که بدتر از مردن باشد کامیاب گردد اما بجز از ظهور جوهری جوهری امری دیگر بر آن مترتب
نگشت و قالب ناپاک او را بشناعت تمام یعنی عزیزان در حوالی مرقد عفران قباب خانزاده بیگم و مهدی خواجه
مدفون ساختند بعد الحمد که عالم از وجود خبیث او پاک شد و بپای سعی و اهتمام خود بهلاکت شتافت
هر که قدر نعمت ندانسته و کفران نعمت کند او را این نکبت نتیجهٔ آن است و نابود گردانند اگر از ریگال اولیای
دولت ابد پیوند و مستثنیان اعمال مخالفان را بر پرده گمارند تا بجهت عبرت هوشمندان روزگار اند روزگار او برآید
بعد از آن میرزا سلیمان در مقام سرانجام مهمات کابل و تربیت میرزا حکیم شده کسان ببدخشان فرستاده متعلقهٔ
خود را بکابل طلبیده بعد از دواج میرزا حکیم در آورد و اکثر ولایت کابل را بمردم بدخشان جاگیر کرده امید علی
نام از اعیان امرای او بود بوکالت میرزا حکیم تعیین نموده محل اعتماد خود ساخت و خود به بدخشان مراجعت نمود
حرم بیگم خواسته بود که میرزا حکیم را همراه به بدخشان برده کابل را به بدخشیان سپارد و میرزا سلیمان این معنی را قبول نکرد که
تا آنوقت صورت یکتایی مدار و بروز ایام صورت داده بود بسه حصه ولایت کابل را بمردم خود جاگیر
کرده جاهای چیده را بآنها داده و یک حصه بمیرزا حکیم و کابلیان مقرر ساخت و این معنی را توطئهٔ گرفتن کابل دانست

فتح ولایت گذهه کتنکه به تیغ همت خواجه عبد المجید آصف خان

خواجه عبد المجید آصف خان اگرچه تاجیک بود و از طبقهٔ اهل قلم اما باسعاف این دولت ابد قرین کارها از و
بظهور آمد که ترکان پیش او پشت دست نهادندی و همتمندان که تصحیح ذات بسلسله نمایند بکار خامه آیند
خاصان او بسمت چشم پوشیده در جوهر حال می نگرند و مقتضای اعمال شایسته یک ذات میگویند و بالجمله
آصف خان را از حسن خدمت و لطف عقیدت و اعتماد بر دولت ابد قرین توفیقات الٰهی مساعد روزگار
دولت گشت فتح ولایت گذهه باندک جولان اهتمام او میسر شد و تفصیل این مجمل آنکه در ممالک وسیع هندوستان
ملکیست که آنرا گوندوانه گویند یعنی جای آبادان شدن قوم گوند و آن گروهی بیشمارند بیشتری در صحرا بسر برند

ان ما وطن گردیده در آنجا به مشارب و مسالک سرگرم باشند آن قومست قرتر اهل هند آنجماعت را بهن می‌ خوانند و قوم آوارہ در بیابان و دشت بسر برند آن ولایت متصل ست بمیوزر که اهل ولایت چهارکنده است و عرب ان الفعال دارند و مردمی بس کار ... است طول آن ... و عرض آن ولایت ملک ... است و حدود آن ... ملک ... اورنگ

گدھ کٹنگہ گویند ملک ... است ... و قلعه ... مشهور ... روایت کرده اند که معاد ... گدھ آباد ... گدھ ... کلان ... بنام موسوم بود آن ملک بنام و نام مشهور گشته و دار الحکومت آن ولایت گدھ است ... در زمان ... ملک ... راجهادر ... سرداری ... آن ملک ... بنظم ونسق ... راجه ... گدھ و راجه ... و راجه ... و راجه ... و راجه ... و ... لانجی و ... ملک ... اول ظهور اسلام ... گرویدند ... کرده ... رئیس ... ملک ... جاگیردار سرکار ... رسیده ... این ملک ... موضع ... آباد ... موضع ... راجه ... قوم ... و ... چون دولت ... و راجه ... تحقیق ... رای ... راجه ... لیکن ... سوار ... پیاده ... سوار ... کل آن ... حکومت ...

۱۶۱

ج دوم

بدذات بدکردار جدا آمده بود و همواره خلاف رضای پدر رفتی و برای خود خسران ابدی سرانجام دادی پدر بتمنای
حسن عاقبت او راجه کالا محبوس داشته و بازالعهد و پیمان برآورده و آن بی سعادت بار دیگر بعادت خود رفته کارهای ناشایسته
پیش گرفت و گریخته پیش برسنگ دیو حد راجه رام چند راجه پته رفت و راجه او را پسر خوانده برسنگ دیو بملازمت سلطان
سکندر لودی می آمد او نیز همراه بود پسر بجان پدر راجه را عقیده که در سال بود گرانش متوجه شد او را سپار شد ظاهری بهم رسانیده
پدر او راجه داس چون از بی دولت ناخشنود بود ولی عهدی خود را به پسر میانی خود جگی داس مقرر ساخت و او
نسبت برادر کلان را منظور داشته قبول آن نمی کرد که با وجود برادر کلان این مهم سام من شایسته سعادت نیست
آن بی دولت تیره رای از شنیدن آنکه پدر پسر میانی را اعتبار ... العار کرده بدزدی در خانه او در خود آمده
پنهان شد باتفاق یکی از خواص راجه که از قدیم با او نسبت داشت شبی فرصت جسته قصد او کرد و مردم هجوم کرده او را
مقید ساختند و کس پیش آن پسر میانی فرستادند و قبول اینمعنی نکرد که قصد برادر کلان خود که بجای پدر است از من
نمی آید و چون او خسران ابدی برای خود سرانجام داده بود او را چیپنم هرچند مبالغه کردند سودمند نیامد بخود گریخته
راه صحرا گرفت و آن بود صاحب حقیقت اندیش بر حادثه و فاتات بوده اختیار ملازمت او نکرد مد حقیقت حال را
راجه برسنگ دیو نوشته تحریض گرفتن این ملک کردند و راجه از سلطان سکندر رخصت گرفته بجمعیت تمام آن ملک
رفت و اس داس در ... حال متحیر شد اگرچه ... معاودت راجه ... اما چنان ظاهر ساخت که از
ناوابستگی ... قصد یک پدر کردم اکنون به پدر دیگر چون محاربه نمایم چون راجه آن ملک را تسخیر نمود و نگسان جود
گذاشته مراجعت نمود ... داس مذکور در اثنای راه ... آمده ملازمت راجه کرد و بعد از زاری راجه گناه او را
بخشش نموده همان ملک را باو سپرد و همیشه گریستی و ... کار بد خود برخود لعن کردی و معلوم نیست که آیا ... ظاهری
بود یا فی الواقع بر بدی خود آگاه شده پیش خود و خلق شرمندگی ظاهر می ساخت چون به ... حکایت
بد دلیپ پسر او رسید او هشت سال سروری کرده جهان را پدرود کرد و دیگر چنان مسموع شد که سکرام را پسری نشد ... گوبنداس چیتوا
که ... او بود خواهش نمود که زن او چون حامله شود و ... حمل در درون حرم ... اگر دختر شود داراب تو و اگر پسر شود
او را بنام خود منسوب گردانم و کسی برین سر اطلاع نیابد گوبنداس مذکور فرمان پذیر گشت و چون از زن او پسر بظهور آمد
او را راجه به پسری خود برداشت نام او را دلیپ نهاد و رانی درگاوتی را با این دلیپ نسبت کرده بود و چون دلیپ ... عمر
سپری ساخت پسر او بیرنارائن پنج ساله بود و رانی درگاوتی باتفاق ادهار کایته ... باستقلال ...
خود مشغول شده در لوازم شجاعت و تدبیر دقیقه مهمل نگذاشت و بعقل دور اندیش خود کارهای غریب کرد با بهادر
و سالها آنها محاربات عظیم دست داده همه جا غالب آمد تا بیست هزار سوار خوب در جنگها همراه داشتی و یکهزار
فیل نامی پیش او جمع بود و خزائن راجهای آن ملک بدست او فتاده تیر و تفنگ خوب انداختی پیوسته بشکار رفتی

۱۶۲ ج دوم

و جاگیرداران شکاری را به ... ق ردی و عادت او که هرگاه سندی که سری موداد رسید آب بخورد
ماوراء النهر سندی بر دی و در بزم و رزم او در هندوستان نشان بود هاست لیکن عمی بزرگ داشت
که هوم خوسامد گویان بکامروائی صوری مغرور بوده لوازم اطاعت بعتبهٔ شاهنشاهی بجا آورد و چون آصف خان
ملک بهته را فتح کرد و درگاه دل جاگور لشکر و شجاعت و عقل خود معتقد بود و از چنین همسایه اندیشه مند بود
آصف خان در ایام قرب و جوار ابواب ملائمت و مؤانست مفتوح داشته مرتبهٔ جاسوس بهاد
و تاجران بوسیلهٔ بولایات او می فرستاد و انکشاف مداخل و مخارج آن را بواقعی می نمود چون بحقیقت و دور جمعیت
از خزائن و دفائن آن عورت اطلاع یافت هوای گشادن آن مملکت در خیال او افتاد و سال آغوش خرمن
آن ملک در خاطر حرص جنید در بدایت حال بلهو و لعب مشغول آمد و دست تسلط و حال شاهد ملک از نیکو در سر پیچ
در تاخت و تاراج مواضع و قریات سرحد مبهم و تا در این سال بحکم شاهنشاهی با ده هزار سوار و پیاده فراوان
بعزم تسخیر گڈھه کمر عزیمت بست کرد و محب علیخان و محمد مراد خان و وزیرخان و بابای قاقشال از بهادران
و آن محمد و جمعی کثیر از جاگیرداران آن حدود بامر عالی همراه او شدند دورانی بست بادشاهی ملت بوده بکامرانی بسر
می برد ناگهان خبر رسید که عساکر قاهرهٔ پادشاهی نزدیک رسیده و آن از شهرهای معتبر ولایت اوست سکه
تفرقه در هنگامهٔ غرور او افتاد و لشکر او بجهت گرد آوری و ماهی رسیدن عیال خود متفرق شده و پیاده
از پا افکند چست او نمایند بمجرد استماع این واقعه رائی از خرد آن که داشت متوجه عساکر منصوره شد و از
راه تهور که میشتری از غرور چیره دکار را در استقبال کرد ادهار آگه شکل استعمال حکومت او بود از متفرق
شدن لشکر خود و فرو بی لشکر پادشاهی جیباسجه چیز اندیش دولت گوید برده از چهرهٔ سخن بر داشته گفت
رای جواب داد که این بر بهر دگی لشکر از موقوفی نیست و من سالها ریاست این دیار کرده نام سم درجهٔ صلاح
و طریقت بس گریختن سگی گمنی مردون ناموس خوستر از زیستن بعار ست یا دشاه و اگر گر خود می بود بدل می
صورتی داشت اکنون آن مردم قدر بر اجیه داشت همان بهتر که به مردانگی مرده شوم تا جار مردان و مردی لشکر
مسعور آمد آصف خان که تا آن تندی و تیزی میر سید دیده بود توقف کرد تا رای هم تا دو هزار کس فراهم آمد
اعیان دولت او متفق شده گفتند که قرار داد جنگ سخن است اما سر رشتهٔ تدبیر از دست دادن نه از آئین
شجاعت و فرزانگی ست او رای جنید در جاهای مستحکم بسر برده چندان انتظار باید کشید که تفرقهٔ لشکر با جمعیت
گراید رای این سخن را استماع نمود و متوجه درخت زار شد و هنوز در بیگه گڈھه در آمده سخن تدبیر شمال رویه که بید
درخت زار دیگر در آمده و آهسته آهسته در آن معاد بر سیرت تا آنکه موضع مرهی که مشرق رویهٔ گڈھه است رسید
و آن جا نشست راه در آمد و در آمد سر و شوار از جانب طرف او کوه نا مرتباک کشید و آبی در پیش خود دارد

۱۲۳

دوم

کوه رام و یک جانب او دریای خونخوار بر بده می‌شود و کرپوه که از گذشت آن اسب مانع است لهذا چون
از آن کرپوه بآن موضع رسیده می‌شود پس تنگ می‌ بود لیاک آمشهان که خبر آمدن رانی شنیده در دمو
توقف کرده بود یکبارگی از رانی بی‌خبر شده و هر چند بجستجوی آن رادوستادی چون ملک حرب بالو و اطلاع بر
احوال او نیافت آخر خود را بکنده رسانید بموانع و قریبات راالعمل در آوردن گرفت و چون از رانی اطلاع
یافت جمعی را در گذهه گذاشته خود و بیان دستان ... رسید که لشکر آمد سران لشکر خود را طلب داشته
مشورت که اگر جای دیگر معلت میداشتیم تا فراهم آمدن لشکر ... حاضر شود در جانهای جنگ سخت نباید ساخت
ورست خواهم بود هر که میخواهد ... است که جنگ ... یا عدم ... نقش
... آخر ... او که ... هر کس جمع شده بود ... دیگر خبر رسید که مرکز پوه
که مغل در آمده است لطف محمد و آق محمد و جمعی کثیر از بهادران بر دور گرفتند و ... که موعد فیلان بوده و آنجا
مردانگی سر عدم ... گرفتند رانی سلاح در بر و مغفر بر سر کرده بر فیل سوار شده ... جنگ آمیز
آهسته آهسته می‌آمد ... سپاه خود میگفت که ... که ... ما ... از
ما از هر طرف آماده جنگ او شده لشکر را برداریم همچنان که ... رسید بود و ... جنگ عظیم روی داد
... بسیاری بخاک افتادند ... مغل ... شهادت مردانه ... رانی حمله کرده
... او ... و آخر شده و اعیان ملک خود را طلب داشته ...
که صلاح چیست هر کس ... یافت و مقدار مردانگی خود سخن در میان نهاد رانی گفت مناسب است
که امشب بر آن لشکر شبخون آوریم و کار او بسازیم و اگر این را قبول نمی‌کنید همین جا که آمده‌ایم سبب ... آورد
آماده جنگ باشیم ... گر ... این مرکز پوه را آصف خان خود آمده خواهد گرفت و ... توپخانه استحکام خواهد داد
و کار آسان ... مشکل خواهد شد ... آن قرار نگرفت آخر موافقت جمهور ... همان منزل که
آمده بود در گسسته رفت و ... رسیدهای خود ... و چون شب آمد بعضی از ... خود ... شبه
شبخون در میان نهاد ... همت خود ... چون صبح شد ... طور که رانی ... معائب خود
... آصف خان با توپخانه خود آمده مرکز پوه را استحکام کرد ... رانی
استعداد جنگ ... گران ... ساربان نام که سر آمد فیلان او بود سوار شده بر آمد و آرایش
صفوف پرداخت و فیلان ... در مقام خود ... آماده پیکار گشت و ... التقای افواج
کار از تیر و تفنگ گذشته بخنجر و شمشیر کشید راجه ... که ... حمله‌های مردانه نمود و کارهای
... بجای آورد و ... خان ... و مبارک خان ... دست برد های دلیرانه کردند تا سه پاس روز ...

ر دو خور دعوی گرم بود که اگر شرح وقوع آن پرداخته آید بمبالغه محمول شود سه بار راجه پرساه فوج فیروزی

ماثر را بر داشته در مرتبه سوم رحمی سید رائی چون بر حال پسر آگاهی یافت مردم اعتمادی خود که او را از

رزمگاه بر آورده بماهی رسانید فرمان پدر ران او امتثال امر نموده او را نگاه داشته بدر سانیدند جمعی کثیر

از معرکه بر آمدند و فتوری عظیم لشکر رائی راه یافت و ریاو دار سه صد کس هلاک شدند امداد عزیمت رائی

و بیم پدید آمد و میان سپاهیان خود راسخ سرگرم داشت به اهتمام میکرد که تیری از کمان خانه قضا

تشقیقه او راست آمد داروی جرأت آن را بر در کشیده بیرون انداخت و پیکان آن درون ماند و برپای

و مقارن آن تیری دیگر بر گردن او رسید آن را بر بدست خود کشید و از اوطار در عشق مرد استقلال

یافت چون رفته رفته بهوش آمد از بار که از قوم کچهیا است جامعی و یکجهتی اختیار داشت در همین فیل او سوار

بود و او را محافظت ساخته گفت همگی بیت از تربیت و رعایت تو آن دانستم که یک روز بکار آئی امروز آن روز است

که معلوم شد که ستانت و ام سیاه استعلو بامور جنگ گرفت و مدرست سخالف در آنجا جو سپاه آرد نایب

صحو آمد از کار این بسیار دل بجهت او بن سگدلی قرار بداد و گفت دست مرا کجا توانائی آنست که با من کار برد از

دوستی که عطاهای ترا برداشته جز کاری دور از کار چون تواند کرد از من این بدی نمی شود که برا از معرکه جنگ

بیرون برم چه برین فیل با در رفتار اعتماد فراوان ایرم بالی از استماع این سخن که از مرد دلی جیر درم سد

دشنام داد که برین جنس عاری ایستاد و خنجر کشیده بکار خود ساخت و مردانه رخت هستی برست و جمعی کثیر از

نکهتان او درین وفاداری فرو شد جمعوا که زکلیان کچهلا و جگرپان کهر علی و حان جمان و کهت و مبارک برسا

و فاداری نقد حیات بادر کار ساحب خود صرف نمود و بجهات عدم تشافتند و بحی بر رنگ که طراز تحفهای بشکر

تو آمد بسد لطهور پیوست بر اهل عالم بامشور ساخت اولیای دولت ابد هیم بالی بود و بر دست آمد و هم ملک وسیع

داخل ممالک محروسه شد مدت حکومت رائی مذکور هشتاد و دو سال بود و چون بروز حکومت رائی فرو نشست در عکس

حکومت رائی دست اد بار رخاک رفت بر سر آن عورت و الاتراد سمت آصف خان بعد از دو ماه که خاطر از سیانه و لایت

جمع نمود برای تسخیر قلعه چوراگده آورد و آن حصار مملو بسیار الف ذخائر و نفائس جواهر بود که عمرهای دراز راجهای پیشین

در جمع آن سعی ها نموده و بود مدد و آن را سرمایه استعداد حال کرده و عاقبت همه باعث هلاکت و دو جاشت ایشان شد

سپاه نصرت رایات بعزم تسخیر آن حصار زین کمر همت بست و در هوای آن عرائس و سار خان متعهد در خدمت

آصف خان ساخت پسر رائی که از جنگاه بر آمده بود در آن قلعه تمکن داشت تا آمدن عساکر اقبال سحک هلاک آمد

و باندک جنگی قلعه مفتوح گشت و راجه مردانه در رفت و بجهت انتظام مهم جو هر ضبط کایستهه و میان بهکاری رویی را

مقرر ساخته بود و چه رسم راجهای هندوستان است که در حصن وقائع ابر خوب و بیته جنس و روعن و اسال آن جای

تقسیم میکنند و عوبات را چو ابی شحواہی آورد و میسیند ند و نشر آید. پاس این ، ولو کر مخلص که پاسبان ناموس دو
این خدمت بتقدیم رسانیدند و هرکه ارکونه حتی تقاعد می نمود و موجب ختم الشأن محموت مرکور را هم یکدیگر امید و آینجا
قدرت آنکه بعد از دیبار ، ورکه دران محوطه آتش زده بودند و آن خرمن گل همه خاکستر شده بود و چون در آمد اکثار
دو کس نیز بر آمد که جوالی پر برگ حائل آنها گشته از آتش وقایت کرده بود و یکی از آن نام جوا هر لالی و دختر او دیرا گاه
که برای راجه آورده بود و میتوزبان آن بر سر بود ، این دو بن که ازان طوفان آتش زنده بر آمد بوده و بتسبیح
عتبه شاهنشاهی آوردند و دولت پایت التسعه چون قلعه مستوح شد از قسم طلا و نقره و در مسکوک و غیر مسکوک و چه آن
و جواهر آلالی و میاکل و تماثیل و اصنام مربع و شکل و صور جانوران که تمام از زر ساخته بود و متد دیگر نفائس و اجناس چانه
از حساب قیاس بدست آصف خان و مردم او افتاد و از راویان ثقات مسموع گشته که از جمله اموال سرانه و گنجینه
که آصف خان و همراهان دست تصرف یافته بود و صد دیگ پر از ترفی طلائی بود و چندین اسامی اشیای دیگر که از حیطه
احصا و احصار بیرون بود و چون آصف خان را مساعدت بخت ملک کار در پرتو نظر اقبال بخش حضرت شاهنشاهی دست یا
دولتی روی نمود و از انسان کمتری میسر آمد که صاحب خزائن و جواهر بیقیاس شد رتبه اعتبار خود را و الاتر دانسته و رسید بسیر
چون عقل درست نداشت این باده نوعی با حوصله او را طاهر ساخت یکبارگی راه صواب گذاشته هیچ از آن لطائف
اجناس و ترائف جواهر که لائق قبول نظر گوهر سنج شاهنشاهی تواند بود ، معرض ارسال رسانید ، مدالست که پا سخ دهم
و دلائل را اقبال شاهنشاه دلت اثر عادت که شاخه دور دور میان بد و معا و ادبار در برون حرص خود دست
آن تیره بخت نادان که لوح خاطرش از نقوش اخلاص ساده بود بلکه از رقوم السعادت خرچی بلکه نقطه بر ان سهاد و از جمله
زنجیر فیل که در دست افتاده بود همین دویست فیل بر سم پیشکش بدرگاه معلی فرستاد دیگر همه نفایس و لطائف را خاک بوش کرد
و بر و ساده حکومت کره گده تکیه زده عمری بعلت میگذرانید و حضرت شاهنشاهی بموجب همت جهان بخش نظر بر آن
اثر مود و از خیانت او اساس عین فرمودند و چون بمحبت آیات جلائل مرتبه سوم تقسیم تادیب علی قلی خان زمان بهو
موجب اتفاق افتاد آصف خان را بحضور طلب فرمودند او دستور حالی را امتثال نموده متوجه آستان بوس شد و در
میتی که عرصه جونپور مخیم موکب منصور بود سعادت استلام عتبه قدسیه دریافت و تفصیل آن سانحه بجای خود در قم پذیرفته

اظهار انوار عدالت از قهرمان سطوت شاهنشاهی نسبت بخواجه معظم

اقتضای بسط و الای سلطنت در بار بر سر معاملات آنست که دوست و دشمن و خویش و بیگانه را بسلک عدالت
داد مظلوم دهند یا داشت مظالم در گریبان ظالم نهند تا مخصوصان دولت عظمی و منسوبان بارگاه عظمت خصوصیت
نسبت خود را سرمایه ستم و ستیزه نگردانند و اگر حیاناً ازان مدتی چنین امری بظهور آید راست کرداران تعدد سانحه
آن مظلمه اندیشه مند نموده در سر حق احوال ستم رسیده باد لیری نمایند الحمد که این شیمه علیا در فطرت ذات مقدس

ج دوم

۱۶۶

۱۴۷ ج دوم

شاهنشاهی بدان گونه است که قوت بشری در تفصیل آن بعجز اعتراف نماید و این خصلت جهان پروری تا اثر
تشیع و مداحی دنیا در نهاد اقدس ودیعت نهادهٔ دست قدرت است طبقات عالم به پیش گرمی این شیمهٔ کریمه
همواره در عنایت آباد مسرت بوده در عادات و عبادات و قضایا و معاملات خود کامیاب امن و امان اند
در اوائل این سال الهی واقعهٔ عمده وقوع یافت و بحکم که بعنوان نامهٔ عدالت روائی و عنوان دیباچهٔ داد دهی
بود و خواجه معظم که برادر اعیانی مهد مقدس حضرت مریم مکانی بود و خون از سعت معنوی به پیچیده از اسباب
صوری داد و می سوختی آن بیست بی اعتدال شده بارها خود را مصدر حرکات ناشایسته ساخت در زمان
سعادت آئین حضرت جهانبانی جنت آشیانی چون وقت مقتضی ملازمت بود آنحضرت ملاحظات مهد مقدس فرموده از
سنگ را پایه ... در زمان یورش هندوستان خواجه بسند دیوان آن حضرت کرده به تیغ بی اعتدالی
چون آن طور غریبی ریخت و بعد از ارتکاب این حرکت شنیع فرار نموده بکابل آمد و باز بساعت مقرب ...
بساط اقدس بار یافت و مجدداً مصدر اعمال ناشایسته شد تا آنکه او را اخراج کردند و بسفر حجاز شتافت و شرف
زیارت اندوخته باز بهندوستان آمد و همان رسائم اخلاق را مرروی کار آورد و روزی در دولتسرای
شاهنشاهی که اعیان مملکت و ارکان سلطنت جمع بودند نامبرده عبدالله مغل که در سلک امرای عظام منسلک بود
بی جهتی جنگ کرده و مقرب تکاپو بر سر او دویده او را در دست ... نگرفت و مرتبهٔ دیگر به بیرم خان بدر بستی
پیش آمده دست بکار برده بار او را اخراج کرده و خواجه بگجرات رفته دست خوی بدخود ... بگار ...
وارد جون ... حالی آسمان تو السب بود روی توجه بدرگاه گیتی پناه آورده و در اول مرتبه که دار الخلافت آگره
مستقر اورنگ خلافت شد بدولت ملازمت سرمدی یافت و بعنایت و رعایت ممتاز آفاق شد و از آنجا که
نهاد او به بی اعتدالی سرشته بود بعد چندی باز ... سابق پرده کشائی جوهر فطرت خود گشت بر امثال
درین مقام بود که او را ... بسیار و کار ازین ... بگجرات روانه سازند که درین ... او روی نمود و خواجه
بوسیلهٔ انتساب این دودمان قدسی رعایتهای عظیم یافت اما دست خوی بدخود گرفتار بود و بعضد اعتدالی
پیش زیست میکرد تا آنکه روزی بی بی فاطمه که اردو بیگی حضرت جهانبانی جنت آشیانی بود و در سرادق جهان
مکان حضرت شاهنشاهی سرمایهٔ اعتبار داشت و در هر وقت دختر او در حبالهٔ خواجه بود و پیوسته از ناخوشی بدخوئی
... بلاکوده آزار می کشید به اراده اضطراب آمده استغاثه نمود که خواجه میخواهد که دیگر بار دختر مرا همراه برده
وارد خوئی و بدگمانی که در طینت او ست قصد آن عفیفه تباه کند و مکرر این حرف بر زبان آورده در دار الخلافت
از معدلت شاهنشاهی اندیشه مند بوده مرتکب این امر نمی شد اکنون اراده دارد که جهانگیر بر حال چه خواهد بود
آنحضرت بزاری آن عورت قدیم الخدمت ترحم فرموده تسلی بخش خاطر او قرار او شد و بر زبان اقدس

گذشت که با دولت حریت شکار ابریشم خجالت توان را خانه خواجه داخل گذشت و چون بر سر راه آمده ملازمت کنند
نصیحت کرد عاجزه را از بردن مال حوائج آمده بعد از نه زمانی آنحضرت از ارک شهر بهست اجلال بر کشتی سوار شده
از آب چون عبور فرمودند و بجانب خانه خواجه معظم با مخصوصی چند که از بیست کس زیاده نبود روان شدند از جمله
رستم خان و طاهر محمد خان میر فراغت و قتلق خان و مقبل خان و نثار الخان و میسر و خان و حکیم الملک و جمعی دیگر
از خاصان بساط قرب بود چون ناهمواری خواجه معلوم بود میر فراغت و بیشیر و خان را پیشتر فرستادند
که خواجه را از مقدم عالی آگاه ساخته بشاهراه استقامت آورند و رستم خان و مقبل خان نیز بعد از آن
روان شدند که خواجه بعادت خود در مقام دیوانگی باشد معاون طاهر محمد خان شوند آن دیوانه بی استدلال از
طاهر محمد خان و بیشیر و خان شنوده که حضرت با شرف عبور آب گذشته اینجا را در ساده اند بشورش در آمده میگوید که
من پیش حضرت نمی آیم و خشم آلوده متوجه حرم سرای خود میشود و همره آغا از حمام بر آمده در جامه خانه لباس تازه می پوشید
که خنجر کشیده کار آن عاجزه حیا سرشت را تمام میکند و سرمایه خسران ابدی خود سرانجام میدهد بعد بیرون آمده بر در جامه خانه بر آورده
جائی که رستم خان ایستاده بود خنجر خون آلود می آورد و سانگ ملنه میگوید که من حرمان او را بحیثیت رفته گو رستم خان خنجر خون آلود را
برداشته بحضور اشرف آورد حضرت شاهنشاهی چون برین ماجرا آگاه شدند به سطوت قهر و صولت غضب خورشید
بدرون خانه آن بی اعتدال در آمدند و آن دیوانه شمشیر حمائل کرده و دست در قبضه شمشیر برده بر پا ایستاده
بندگان حضرت از قهرمان حساب فرمودند که این چه روش است دست بر قبضه شمشیر داری اگر حرکتی میدانسته
باش که چنان بر سر تو خواهیم زد که بردار خواهی آمد آن دیوانه صولت عظمت شاهنشاهی را دیده دست پاکم کرد و در سطوت
پادشاهی فرو رفت حاضران بساط اعلی آن دیوانه را منید ساختند و یکی از گجراتیان شمشیری در کمر عقب خواجه ایستاده
در کمین بود آنحضرت از حیثیت دردی ریاست به تغلق قدیم خان فرمودند که بزن آن تیغ تیز ناکس یک حرف مکنون ضمیر
اقدس را در یافته تیغی بسبک دستی زد که سرش از تن جدا شده پایش او هم آغوش شد و آن قامت بی مغز مانکی بر سر پا
ایستاده بود و چون سیاه از حروف گردش برک نیزه نگاه از خواجه بی اعتدال پرسیدند که چون این عاجزه را بیگناه
بیحتی آن سفاک بیباک پاس بساط نشسته و هذیان برکشاد تا آنکه بلکد دست او را خاموش گردانیدند و موی کشان
ولگد زنان در بار وی روان کردند و دریای غضب آن محیط عدالت در جوش آمد بموجب حکم معلی ملازمان او را
که همواره در بدمستی و آشفته دماغی هم کاسه بودند دست و گردن بسته سر قعر گرداب مجازات ساختند و آن بدکردار بدعاقبت را
هر چند در آب غوطه داده می آمدند سخت جانی نموده از هرزه گوئی باز نمی آمد و سبب بزرگان دین را سرمایه آزار خاطر
دانسته در آن اهتمام می نمود هر چند یقین همه بود که درین ورطات قهر بالشیه فوج فنا هلاک خواهد شد با آواز سنگدلی
و سخت جانی زنده ماند مقبل خان یساول سیر خندهٔ او آن آشفته مغز را به قلعهٔ گوالیار فرستاده محبوس ساخت و در آن

ملتمس بالیجولیا ا روز آورده و التماس و رهاع از عالم رفت و در ظاهر فاده بسته الیست آسما موس شد و از اسماعیل بلی
سجان الدین اقبال همه سودمند آلت آشوب گذار اسحاکه مسهامی حسن اساس حرز طهور انوار عدل و
محوا آثار ظلم و ... وان امر و دیگر سیاسامل معنی هواید ولت در روز افزون و وسعت در دولت افزائیست آثار سوانح
دولت افزائی این سال مسعود ظفر یافتن علی قلیخان زمان ست مرتبع خان تتمی و تنبیه ایراد اسان الست که منع خان
و حسن خان براد او و طوخان و جمعی که با سکر ابه استداد از قلعهٔ رهتاس فرود آمده ولایت بهار و بعضی از محال متعلقهٔ زمان خان را
و تصرف آورده بسر سلیم خان اکوار خان نام و اتب بسروری گزیده سر به ریش زمان ... خان و دیگر امرای
ان حدود مثل بهادرخان و صوبی خان ابراهیم خان متوجه اطفای نائرهٔ فتنه شد مدخول اعانان ترزور بو مدخان با
جنگ راه صلاح بدیده کار زمان شوق مثل امد بیاری باره قاعد اساس ساده استحکام اوه بود و مولانا علاء الدین
لاری و ملا عبدالله سلطان پوری و شهاب الدین خان وزیرخان از درگاه علی آمده رای جهان آرای شاهنشاهی
اقتضاء ان فرمود که منابع از حمد رحمن خان زمان ستاد راه سعادت نموده ولتوا لطف خسروانی اختصاص بخشیده درسلک
عقیدت راسخ گردانند سلیمان کررانی حاکم بنگاله که خود را از منسوبان این درگاه ساخته سجان چون پیوسته بود حظهٔ شاهنشاهی
خوانده از اهتمال الطاف مدیح گردانند اگر معاملت ما س آسان نوس از درگاه که اکسیر الملت صوری معنوی است
رسانند و رساند از ملعه سجان زمان رفته بود عتاب رسانند و بصورت و معنی تقویت او فرموده اورا ... حبس
اضطرار فتح و نصرت مقرون گردانند بدربخشی ان فرستاد امثال زمان ستمند بود ند که اعانان سره رای لشکر
آراسته دمان دست هرگز برهم زند احتیاط خود ساخته متوجه قلعه خان زمان شدند و او و چها آراسته معرکه آرائی لشکر
که مهور بهادران سرشت مذکور شد به تحو آنمدی افواج خان زمان را برم آسته در هم نوردند و لشکر تمام گرفت
و اعانان تاراج سیاسان محال ایشان مشغول شدند در هنگام که کار زر بحوت همه بان و سوار گشته بود و اقبال مولا
ساماسا ای سطا امتنان ظهوری این گر د در درگاه علی فرموده در مدایح نگاری زآمد و تحمل این ماده کاری الست
که خان زمان ... عهد ... وقلعه و در کمین فرصت بود که کاری بسازد و یا گوشه گیرد ... بسیار سلسله
نام سوار ... ماسعی ... که مانده بود ... و او احمدی که مانده بود درار مرد آن ... و داده ... آن قلعه
رفت و کسی که در ان بعسر کرده بود حاق کرده میت آن معروف که چون فیل مست ... کمان می آمد نوبت استراداد
سر داد ... بهاتو ... فیل اگر دامند ... هلاکت انداخت در این نوع ... دیگر ... بهادر
آمدا مردی مقابل این عطیه الهی کو ... که مردم خان ... که بهادر خان را ... میکرو داد بود و ... بود
مست طالع سعید سلسله مرده حرانی بود ... اشرام ... خان زمان فیل نان اعانان آز ... ده سوار می‌شدند
که او در مقام ... درآمد یکی از فیلان اعانان را که زان ... بود ... هلاک انداخت و شورشی عرب ... آنها افواج

عاملان این ماجرا بمساکر اقبال دانسته فرار نمودند و فیلبانان که دست تاراج بر نداشته بودند یکبارگی سررشته تدبیر از دست
داده دیگر پیرامون استمالت این نائره نگشتند و برابر نمودند باری هم رسید و لطائف لعاعان تیره بخت نموده عنان عزیمت
و فیلان نامی بدست افتاد و بحسن اقبال شاهنشاهی همین فتح عظیم روی داد و لی از نظر چنین نصرتی فال زمان فتحها
نمود و روی بجنود آورده اند و بایه ورسناهای شاهنشاهی را باحترام تمام روانه ملازمت ساخت و آن سوانح
قدوم گرامی امیر مرتضی است چون درگاه جهان پناه شاهنشاهی مجمع نادره کاران روی زمین است چه ایزد تعالی
ذات مقدس بادشاهی را مجمع جمیع کمالات و جامع فنون فضائل و حاوی اقسام فواضل ساخته است
منشور دانش هفت اقلیم مرکز دانایان و بلغای گردون روی توجه باین درگاه مقدس آورده کائنات مرو میکنند
و از عجائب آنکه ذات اساس هر حکمتی و صنعتی از حکمت الهی تا دروگری که کار خود بگانه عصر باشد چون بجهت
تفتیش منقبت حضرت شاهنشاهی میرسد چندان سخن تحقیق دران بهنر ویسته می‌شنود که از استادان این فن
بگوش او نرسیده باشد و یقین خود میکند که پیوسته اوقات گرامی مصروف همین سب و بس فرخی حوصله
و بزرگی حال دران پایه که از مرتبه اعلی تا بدرجه اسفل در خور مخاطب بی‌کاستی صعود و نزول فرموده مطالب
طولبین را کامروای صورت و معنی میگردانند از آنجمله سید اجل امیر مرتضی که از اسباط علامه جرجانی بود و در منقول
و معقول بد طولی داشت طواف حرمین شریفین نموده محمل اقامت عتبه علیا که کعبه پیشگاه برکات مستقیم
و قواعل سعادات است کسب نموده با یمن لائق ادراک محفل عالی نموده سعادت پذیر شد و خدیو زمان که قدر
شناس جوهر انسانی اند آمدن میرزا معتنم دانسته بجلائل مراحم و جزائل عطایا اختصاص بخشیدند ÷

نهضت موکب مقدس شاهنشاهی بجانب مالوه و شکار فیل نمودن و بر سر عبدالله خان
الغازی فرمودن و بفتح و نصرت بازگشته به شکار فیل پرداختن و ظل مراجعت بر مستقر خلافت انداختن

چون همت والای سلطنت فرض و فقت است که همواره از احوال ممالک و اوضاع اعیان دولت
مستخبر باشند تحقیق خودسران تنگ حوصله که کامیاب دولت شده از جرایی سر پرور رفته باشند تا بیشتر از اهله
کارشان و حال آن ملک بفساد و انجام بفروغ تدبیر و لمعان رای چاره آن نموده آید و المنة لله که این همیشه پیشه
مقدس شاهنشاهی بوجه اتم و اکمل شرف ظهور دارد و چاره دانا در دریافت آن عاجز آید پیوسته مشتاقانه
عطایای ملک میرمانی و هر چند بشکار و مثال آن بظاهر اشتغال دارند ما آرایه و اول خود ساخته تخت و قت گذارند
از مهام دین و دولت فارغ نمیگذارند و همواره در لوازم خدا پرستی و مراسم رعیت پروری اهتمام میفرمایند لهذا درین
ولا بمسامع اقبال رسید که عبدالله خان اوزبک که نمک پرورده این مائده اقبال است در مالوه شورش دارد
و از تنگی ظرف بار عاطفت کبری را میخواهد بر اندازد و کفران نعمت ورزد بنابران بشکار فیل رایت سعادت عزیمت ساخت

نور بخش بالوه بساط اقدس مخیم ساختند و بتائید الهی روز بهرام ششم تیر ماه الهی موافق روز شنبه بیست و یکم ذیقعده در موضعی که
فیلان کج خرام از مستی و بدخوئی خویش و خروش در زمین و زمان انداخته بودند زمان از مستی حکیمید و سیلاب بهاران
ساخته بشتاب فرار بعد الشدید از سرکشی و گردن فرازی فرمان پذیر جهانگشای نمیشدند رایات عالی سحاب سرور
و سپهر شکوه بجهته ای فیل دار بعزیمت بر موده جون ساحل دریای چنبل مخیم گشت از غرابت فرمان گشت اکثرت پایدگی
آب دریا در طغیان بود و بعمت عبور از روی چنگلی ترتیب دو هفته سرادقات عظمت را اقامت سرور شد بامامی علائق تحتی
که دست و زبان هنگام ملتها های فیلان خاصه از آن دریای طوفان خیز ستان سگذشتند و فیلی که نام از فیلان نامی
در چین ستی تاب خروت وار اسحاق و همه گواليار محیم موکب اقبال سپردار اسحاق نعمای جان پرور معرب سحاب فلک
ارنسام گشت و چون هشته فیل ازان مقام قریب بود ترتیب شکار فیل نموده بلازمان عتبهٔ اقبال را جهت فوج اعتبار
فرموده سرهر فوجی یکی از امرا اسروار ساخته چند سحیر فیل طبع و منقاد را همراه کرده و طنابهای سطبر استوار که روز گشتند
آن کوه پیکران واسته باشند بلکه کمند فیلان افلاک توانند بود تعبیه فرموده و حکم اقدس نفاذ پیوست که هر جا فیل
وحشی بیدا شود این فیل منقاد اهلی را از دنبال او جستن برانند که فیل صحرائی ازماندگی دست و پا گم کند آنگاه از دو جانب
فیل ستی فیلبانان سوار فیل اهلی یکسر طناب در گردن فیل وحشی اندازند و سر دوم طناب گردن فیل اهلی مضبوط سازند
و بآن دستور در قید آورده فیلبانان فیل خود را برانند و آن فیل کشان کشان برند و هر روز بتدریج لائق تحصیل
صحرائی از راه ملائمت تربیت شوند و علف پیش او اندازند تا رفته رفته بران سوار شوند در کم فرصتی بآن اسلوب
رام سازند سبتای وحشی را تبدیل هر وحشی ملائمت و احضار اسمه ملائم طبع اوست از کاه و دانه و آب نوازند بوجه
از روی قیاس این قسم شکار اسهل و صاع شکار فیل ست که فیل وحشی عظیم جثه قوی هیکل را فیل قوی تر از و تاکل
او نامور و منقاد خود سازند و تیر اوزار خود دور دارند بآن تدبیر مراد خاطر و کام دل ظفر یابند و تا محله آن حضرت
توجه فیل بند تیر شکار در میشه سرور ترتیب آیین شکار فرمود و مردم را گروه گروه بهر جانبی روانه ساختند و خود نفس نفیس
با جماعه ار بساط قرب تیر انداز را بر ان بیشه بساط انبساط انداختند و ر بعد از تکاپوی عظیم و جستجوی تمام مادهٔ فیلی از
دور سیاهی کرد از دنبال او ستافته و مانده ساخته فیل دیگر بستند و بهنگام مستی او بسر کلاهی کیابند از در زیر دست و پا
فیل آمده لقا رسالتی یافت انا اهمان و حیران بسلامت بر آمد فردای آن روز رعیه فرمان بود معر جان جانجانان کبیر
شکار دلگشا مبارک و از قرین برکات سعادت بود با اعیان دولت ارکان خلافت که زبان نعمت اعرت لازم
موکب عالی بودند روی نیاز آن کعبهٔ اقبال آورده زمین بوس مبارکباد بجا آوردند و حضرت شاهنشاهی جهان اسعاد
السعادات عید افروده بعزم شکار پای توجه در رکاب شوق آوردند و بهر فوجی بهر جانبی که مقرر شده بود روان شد
بعد از سعی تمام گلهٔ فیل ماده که دو سه فیل نر هم داشت نمودار گشت حضرت از نظارهٔ آن عشرت عید را تازه کردند

آسم بر عسارکاه حضرت طی کرده دیگران را میسر شده که ناگاه گلهٔ فیل ناده ماده بسه دیگر بر نمودار شد ۱۲ محمد صادق علی

بآئین معهود محمدت آثار که شیوهٔ فیل بود صید اقبال فرمودند و روز دیگر در سرادق اجلال بوده بانتظام مهمات ملک و صید
معنوی پرداختند صبح سوم باتراق صبح دوم سوار دولت شد و دران بیشه که از تراکم اشجار و فشای گشن
انحصار تنگنایی می نمائی و صید از آن مشکل بود تا آخر روز سیر فرمودند ناگهان تکاور فیل که از عشا و زنجیر پای
بود بعبور اقدس افتاد انبساط عظیم روی داده تناول بر صید منافاصیه گرفتند بموجب حکم اشرف همه
فیلان را به بیشهٔ پر درخت رانده پای هر فیلی بدرختی بستند و بر هر فیلی چند کس دیده بان نگاه داشتند و بطمع
از اردوی معلی طلبیدند و آن بیشه که هرگز پی سیر آدمی نشده بود و چابک روان وهم و خیال از آن عبور
نموده بودند دران شب بوده و موکب عالی غیرت افزای مصر جامع و بیلاد خلافت شده بود فراشان
کاردان باعانت نجاران رکاب سعادت بجهت استراحت عنصر اقدس تختی بلند از چوب ساخته بستر الایی
زنگار رنگ در گرفتند و آنحضرت بدولت و اقبال بر آن مسند نشاط بر عشرت آرام گرفتند و جاعمان بساط
قرب مثل یوسف محمد خان کوکلتاش و عزیز محمد کوکلتاش و سیف خان کوکلتاش و میر معز الملک و میر علی اکبر
و حلیم خان که بخان عالم مخاطب شد و میر غیاث الدین علی که اکنون بخطاب نقیب خانی شرف افتخار دارد
و دیگر مقربان و مخصوصان در حواشی آن نشیمن قدس دور گرد بودند روز دیگر که خورشید جهانتاب بطلعت عالم آرا
بر سرادق جلوه نمود حضرت شاهنشاهی صید مقصود بدام رسانیده مراد بکام بران تخت سعادت بدولت
نشستند و حاضران را از فرط التفات حکم نشستن فرموده بجهت تنشیط ضمیر و تفریح باطن ساعتی چند قصهٔ امیر حمزه
از دربار خانان استماع نموده نشاط بخش انجمن اقبال شدند درین اثنا چند حلقهٔ فیل با طناب بسیار از اردوی
معلی رسیدند بشارت عالی شرف نفاذ یافت که ازین فیلان بدخو که بشدت سرکشی و صولت زورآوری دارند
هر فیل را در میان دو فیل پادشاهی بطنابهای محکم ببستند و بآئین شایسته رانده با تماشاگاه بحوالی اردوی
معلی آوردند و طنابها چون کمند عنبری بران کوه پیکران انداخته بآئین شایسته مقید ساختند و بجهت سامان
این کار دو روز دیگر آن سرمنزل مخیم موکب عالی بود و چون صید لطیف وحشی بر اداء دیگر در فضای ضمیر انور
مرکوز بود عنان توجه بجانب ولایت مالوه تافتند و از امتداد برق و باران و انتشار خلاب و سیلاب و باد و وفور
گل و لای لزج و کثرت گو و مغاک که در زمین مالوه می باشد کار بر گرم روان شاهراه اقبال دشوار شده بود
اسپان چون آسیای آبی شنا کرده می آمدند و شتران چون جهازهای عمان طوفان نوردی میکردند تا آنکه بصد
دشواری ساحت نالهٔ قصبه رنود مخیم اردوی معلی گشت و بسبب کثرت بارندگی دو روز متوالی آن سرزمین
که دبستان فیوض آسمانی بود مقام شد و از آن منزل براه سارنگپور نهضت عالی اتفاق افتاد و در طی این راه از
کثرت وحل و خلاب بادپایان آتش خوی را پای تا سینه در وحل فرو میشستند و شتران بسکبار ... جبال

ج دوم ۱۷۲

گرانی میکرد و بهزار جرثقیل جنبش میکرد و مدتی بود خیام مواکب همایون که شامیانه‌ها را از ازدحام تنگ داشت و عقب
آمد بعد از خیمه و سراپردهٔ بادشاهی و یک خیمهٔ خاصگان و خیمهٔ میر بخشی کوکلتاش و چندی دیگر از اعاظم امرا
خیمهٔ هیچ یکی از بندگان درگاه نتوانست رسید لاجرم [illegible] در اصحاب بر مقام فرمودند روز دیگر علم عزیمت
بلند و افراشتند و [illegible] ظاهر قصبهٔ کهرانه [illegible] منزل مخیم سرادقات جلال شد اگرچه درین مراحل چار و ناچار
ساخته بودند اما سبزه‌های تازه و تر که دران مرغزارهای روح پرور از فیض هوا کمال نشو و نما داشت از مطالعات
و ملاحظات نعم البدل شد و شوق دانه را از طبائع حیوانات برده بود و به سبز در سبزه زار می‌پرداختند علمهای
خوشگوار سیر [illegible] شدند و دران سبزه زار شوق گستر مستانه گام میزدند حضرت شاهنشاهی خاطر اقدس از شوق
شکار پرداخته آهوی معلی را دران منزل نشاط آرا گذاشتند و چندی دیگر از امرا را ایران گماشته خود
همعنان دولت و همرکاب اقبال بر توسن سبک خرام [illegible] شدند که همراه آن [illegible] ایلغار فرمودند در
اثنای راه اشرف خان و اعتماد خان را پیشتر فرستادند تا عبدالله خان را که از اعمال ناشایسته خود متوهم و خائف
است نوید عنایات بادشاهی داده بملازمت آورند و نگذارند که آوارهٔ صحرای بیدولتی شود و [illegible]
قصبهٔ کهرانه بلدهٔ سارنگپور که نشیمن شهر مالوه است و بیست و پنج کروه مالوه که از چهل کروه معمول دهلی زیاده
مسافت دارد و در چهل آب و گل نیک منزل بهجت والا فرمودند و به سارنگپور محمد هاشم خان بیجاپوری
که حکومت آن نواحی تعلق داشت شتافته دولت استقبال دریافت و از ان حضرت
التماس سعادت نزول منزل خود نموده بلوازم نثار و ایثار پرداخت و قریب بمقصد اسپ استراحت [illegible]
و ملازمان خود را به پیشکش گذرانید و امرا و ملازمان موکب والا که در حق [illegible]
شده [illegible] قسمت نموده سعادت پذیر شدند هنگام ظهور سپیدهٔ صبح که محل اشراق نور و رفع حجاب
ظلمت است بدولت سوار شده متوجه اوجین که در سوالف ایام تختگاه ملوک مالوه بود گشتند و عرصهٔ
آن شهر [illegible] قدوم موکب عالی غیرت افزای آسمان شد چون هوای دیار [illegible] موکب والا عطر بیز
گردید اشرف خان و اعتماد خان از نزد عبدالله خان آمده ماجرای او معروض داشتند و [illegible]
که هر چند آن مخلصان دانشور گرم [illegible] کردند بساط [illegible] گرامی او در نگرفت و هیچ گونه تسلی یافت و [illegible]
دیار خود از قلعه بیرون فرستاد تا شام توقف نموده از دنبال مردم [illegible] و از روی ظاهر بعضی
ملتمسات واهی گفته ایشان را از سر خود وا کرد مثل آنکه [illegible] حالی او [illegible]
سوابق او [illegible] ماند [illegible] ایشان همی را با همراه گذارند منعم خان خانسامان [illegible]
[illegible] تامل و حلم کامل نموده التماس عفو تقصیرات او کرد حضرت شاهنشاهی از غایت لطف عفو جرائم او

او کشیده ملتمسات او را موقف قبول داشته مستور حالی متضمن میثاق و عهد و استنجاح مقاصد و مطالب
از مصحوب اعتماد یافت. در باره جان مقرر ساختند درین هنگام که الویهٔ جلال بسواد قصبهٔ دیارگستر دمار ظلم
این قصبه معسکر والا گشتن یکی از عورات ستم رسیده بفریاد آمد که محمد حسین قورچی عبدالله خان انواع ستم بر
دختر نابالغ من کرده و مرا تاراج برده است حضرت بزبان ترجمان فرمودند که خاطر جمع داشته منتظر
ظهور انوار معدلت باش که عنقریب او را سیاست عظیم خواهیم رسانید و آن غرائب و بدیع حضرت شاهنشاهی
آنکه اول کسی که گرفتار شد و بسیاست گاه عدالت سزای خود یافت او بود و درین شهر بموقف عرض معلی رسید
که چون خبر ایلغار موکب عالی بعبدالله خان رسید از انجا که خائن خائف است هلاک خود را یقین نموده
خویشتن را مخذول و مقهور نهیب قهرمان غضب شاهنشاهی دیده روی براه گریز آورده از مندو بجانب گجرات
شتافت و حضرت خدیو آفاق بدولت و اقبال توجه اقدس از طرف مندو مصروف فرموده همت بر تعاقب آن
مدبر گماشتند جمعی از امرای اخلاص نهاد مثل میر معز الملک و مقیم خان و محمد قاسم خان نیشاپوری و شاه فخر الدین
و شاه قلیخان محرم و رستم خان و معصوم خان فرنخودی و قتلق قدم خان و خرم خان و قلیچ خان و اعتماد خان و
چلمه خان و چندی دیگر را برسم هراول پیشتر روان فرمودند تا گرم شتافته سر راه آن گمراه بگیرند و خود بدولت اقدس
با چندی از مقربان سراپرده در ایلغار شتافته تر گشتند و آخر روز دین بیست و چهارم امرداد ماه الهی موافق
بیست و ششم ذیحجه وقت شام موضع لوانی نزول اجلال فرمودند آن شب بیشتر ازین گرسنه و تشنه بود
شب بدولت و اقبال در انجا توقف فرمودند و در اثنای راه اعتماد خان و دربار خان که برای رهنمونی آن
گمراه نامزد شده بودند رخصت یافتند که آن گمشدهٔ بیابان نادانی را بنصایح هوش افزا سالک مسالک شاهراه
سعادت گردانند و صبح آن از لوانی پیشتر نهضت واقع شد در اثنای راه فرستادها برگشته آمدند ازانجا که روز
ادبار او دست حرف موعظت را بر چند کعب خیال کرده از اقبال روی گردانیده است اتفاقا قائمهٔ فتح و نصرت
نام بردبار را که برسم منقلای نامزد شده بود بموضع باغ هدایت نمود و از انجا معلوم شد که آن شوریده بخت
بنه و بار خود را پیشتر فرستاده و خود توقف نموده است قضا را مردم هراول بواسطهٔ نشیب و فراز زمین از پیش
نکسو افتاده بودند و معدودی مثل محمد قاسم خان نیشاپوری و خان عالم و شاه قلی خان محرم و سماتجی خان و خواجه
عبدالله و میرزا قلیخان و سید عبدالله پیش رفته کار طلب بر دست شدند و غنیم را بشلیک تیر گرفتند و عبدالله
تیره رای غافل از جنود غیبی از سخت برگشتگی برگشته بجنگ آمد و با همراهان خود گفت که موکب عالی در
چنین وقتی از راه دور ایلغار کرده و کس کم رسیده است و ما مردم بسیاریم و برتر و همت بسته متوجه
پیکار شوید با این اندیشهٔ ناصواب روی بجنگ آورده و با آن جماعت راه ستیزه و کارزار پیش گرفت این

ج دوم ۱۷۵

بومیان اقبال داد دلاوری و جانسپاری داده معرکه را آراسته بودند که بومیان پانک دست

تمت حال بعرض اقدس رسانیدند و رایات اقبال نیز در رهعت تحمل موده بودند که ساکنان

از با حامله مهمی سر برده اس با عن خود حریف ما را ایشان از ایلغار موقف عرض رسانید مهر پادشاهی

در جوش آمد دست نشستم کردند و از کمال حصب سحات و متوجه شدند و آن فی عمل از اسب پیاده

شده دور دست و پای اسپان لشکر اقبال پنهان شد و حضرت سر بدولت از اسپ فرود آمده و رسیدند

و تمستم سر و اند اعضا چون آن تیغ که عاندیده بهدر بی بود تا بدم نرسید و مهر پادشاهی چون او را مرحال

دولت افتاده دیده دیگر محافظت فرمود و دست از و باز داشت والحق این عجب لطف سرشت

پادشاهی بود تا هر کس به خود دولت در خور آن عرض جاید حد مقرر کرده دور اندیش است

هر که نوکری را شائسته باشد خدمت حضور را سزد و هر که ملازمت حضور را در خور بود لایق بساط عزت

باشد هر که سزاوار بساط اقبال شود در خور تست تواند و هر که بدولت مجالست امتیاز یابد

رخصت سخن ندارد و دانگاه سحابی عالم و هر که حرف رخصت بحرف سرای یافته باشد شایسته نیست که

در مطالب پادشاهی مخالف نماید محملا جرأت در نقیض مقاصد از حسد پادشاهان و خلاف رای این

بزرگان رفتن ناستوده خرد و ناپسندیده خردمندان است مگر وقتیکه این بزرگان عالی نهاد یکی از

دور بینان بساط عزت را بدریافت حویت این پایهٔ عالی داده او را در ملازمان خود ممتاز فرموده باشند

آن زمان اگر حقیقت حال را در لباس ساز مهارت مموقف عرض رساند مرآئینه حق خدمت بجا آورده باشد

و با جمله حضرت شاهنشاهی رایات اقبال را که طراز فتح و نصرت بران معقود و مربوط بود حرکت داد و ظلال

اقبال بر بسیاران اخلاص منته گستر دند و خود بدولت و سعادت بجولانگاه نصرت در آمده و سپاهی رسیده

که بر مخالف از بالای سر جسرت بگذشت و محافظت ایزدی از سهام حوادث سپری بیکر و بدست است

حضرت جاسپاران سعم جان و بدست یکی اعتماد جان پای ثبات افشرده بودند و درین هنگام که مائرهٔ بیکاره

استقلال داشت بالهام غیبی حکم عالی شد که نقارهٔ فتح ملک آوازه ساز دهند و حضرت جاسپاران را محافظت

ساخته فرمودند که دیگر جای توقف نیست و بر حریم باید تاخت و در مقام آن شدند که عنان رخش اقبال

سبک نگذارند جاسپاران بزبان عجز معروض داشتند که خوف بساط اقدس رسیده است اما جای یکه تا بی

نیست اینکه مجموع ملازمان فدائی یکجا شده می تازیم و درین اثنا حضرت ختم آلود در مقام تاختن شدند

اعتماد جان از فرط اخلاص جلو حضرت گرفت و حضرت بر و اعراضی شده متوجه فرمودند درین وقت

شکوه پادشاهی و حملهٔ معرکه آرای شاهنشاهی که کوه پایان سیار و صحرای الهین دیده های از جا دول

ساحت

از دست داد و قهر الهی و شکوه ایزدی که همعنان آن بهین سواران میدان همت بود آن بی دولتان سیه گلیم را شتابزده
پیروز برگردید چندی از مردم معتمد عبدالله خان بقتل رسیدند و بسیاری از آن تیره بختان بهزاران خواری و نگونساری
قوی دستان معرکهٔ اقبال شدند و فتحی که کارنامهٔ ارباب داد و دار است بمحض فضل اقبال بظهور پیوست درین فتح
معلی انچه از ملازمان عتبهٔ اقبال و اعیان عقیدت گزین همپائی کرده همراه موکب منصور رسیده بودند از سه صد کس
زیاده بود مثل منعم خان خانخانان و میرزا عزیز کوکلتاش و سیف خان کوکلتاش و مقیم خان و محمد قاسم خان میر بحر
و میر معز الملک و میر علی اکبر و شاه فخر الدین و اشرف خان و اعتماد خان و خان عالم و آصف خان و لشکر خان
و شاه قلی خان محرم و رستم خان و معصوم خان فرنخودی و قلیج خان و رحمن قلیخان قوش بیگی و خرم خان و تلوک
قدم خان و خواجه عبدالله و حاجی محمد خان سیستانی و عادل پسر شاه محمد قندهاری و مطلب خان و جعفی خان
و راجه تودرمل و رای تر داس و جاکسار و وزیر جمیل و مراد بیگ با وجود آنکه لشکر منصور در غایت کمی چنان
در چنین وقت قطع کرده بر سر مبارزت آمد و لشکر عظیم آنچه روبرو با استعداد تمام آمده بود از هزار سوار زیاده بود
نیروی تائید ایزدی فیروزمندی روی داد جائیکه اقبال بکار خود درآید کثرت عدد را در چه اعتبار تواند بود و زبان
کارفرمایان ابداع در امداد راست خاکیان خاکسار را چه یارا که در برابر تواند درآمد القصه بعد از انهزام آن شکوه
الهی و استعلای لوای فتح حضرت شاهنشاهی خود بدولت بسر آن سرحد قرار گرفته چندی از سرداران جان سپار را
بسرکردگی قاسم خان نیشابوری بتعاقب آن مدبر گمراه فرستادند چون در آن شب باران عظیم بارید جمعی که مامور
این خدمت شده بودند نتوانستند که بیش از چهار پنج کروه را قطع نمایند در هنگام ظهور نور صبحگاهی خود بدولت چون
کسان بمردم پیش فرستادند هر نوع که باشد دست جلادت از آستین جرأت کشیده بکار پیش آیند جان سپاران گام
سرعت زده روی همت بشاهراه اطاعت آوردند و صباح روز استاد بست و هشتم ماه امرداد موافق دوشنبه
بست و سوم ذیحجه رایات همایون در مبادی شهر سوم تا لی رسید حکیم عین الملک که براجهٔ آن سرحد معرفتی داشت رفته
او را بشرف ملازمت آورد و او استمالت شده بسیاری از عقیدت مندی پیش ملحق شد و در پیش ورکه زمان مهر عیار
کاردانی و مردانگی و عقیدت مندی مردم بود تیموری که شتر دلی بود خدیو جهان او را اسب خاصه مرحمت فرموده
بخبر آوردن پیش تعیین کردند آن بی جوهر را همت یاوری نکرد و بیاری دروغ را عذر ناموس خویش گردانید پاسی
از شب مانده خدیو جهان سوار دولت شدند چون هوا گرمی پذیرفت زمانی در زیر درختی نزول رحمت فرمودند
و خوش خبر خان را تعیین نمودند که بزودی رفته از مردم پیش خبر آورد و همان جا دولت تشریف داشتند که خوش خبر خان
مژدهٔ نصرت مندی اولیای دولت رسانید و خلاصهٔ سخن آنکه زمینداران آن ناحیت از روی دولتخواهی بلشکر
لشکر پیروزمند رسیده دل بر خدمت بستند و از دلاوران افواج قاهره سخن می اندازند و نزدیک بود که جا بجا

ازان طرف بهادران عبدالله خان می پرسیدند آن بی‌دولت بی‌حمیت سراسیمه شده نشان جو راه صحرا سر تا ...
و لشکر خود را همراه گرفته از میان بیرون رفت امرای عظام تمامی سوار شده تا حد مهاو بیلان او را گرفته آورده دران
منزل توقف نمودند و معز الملک با آنها جمع آمرا از فوج جدا شده تاخت کرده دیگر از ساوبلان اتفاق نمود
و از مؤیدان اقبال جست و چالاک شتافته باو رسیدند بسیاری از مردم او را دستگیر ساختند معز الملک و چندی
زخمی شده هیچ روی گشودند آن بی سعادت جانب جاسر جانی ازان مهلکه برآمد آن بیرون ترددی چون بهو لغش چند
ازان بیرون سخت باقی بود و مرد سیاه روزگار تباه و از سرحد گجرات انداخت و چون حکم گیتی مطاع شده بود که آن عرصه جولانگاه
جنود اقبال گردد لاجرم عساکر منصور فتح و اقبال دران نصرت‌گاه توقف نمود و چون این بشارت مسامع علیا رسید
همعنانی اقبال و همرکابی نصرت متوجه منزل شده آن سرزمین که مورد فتح بود رسید شکر الهی بجا آورده امرای
اخلاص اندیش بساط بوس حضور یافتند و مامتند و غنایم دران ازحرم و فیل و اسپ و دیگر نقود و اجناس و لباس
اسباب و اشیا که بدست لشکر دولت ظاهر ... بود تمام و کمال از نظر اشرف گذشت از اسمعیل آب روپ
و کیخسرو بیس بود که هر کدام بستان کمال توجه عالی شده و الحق بزرگی کار با تراویش بود حضرت شاهنشاهی شکر
ایزدی نموده ازجهان منزل بدولت و اقبال کوس مراجعت نواخته و بلند آوازه کردند و آن ساعت اسم منزل
کرده تاریخ روز بار شنبه بیست سیم امرداد ماه الهی موافق بیست دوم محرم سنه هزار و بیست و دو قمری مبارک
ولگامی قلعه مندو را بمیامن نزول عالی مورد بود و سعادت ساخت بنوبار اسجایمه باممالک محروسه خصوصاً
بدار الخلافت آگره که خواجه جهان منتظرخان اسجا بامشام کارگاه سلسلهٔ اشتغال و اشتد فرستادند و قریب
یک ماه دران مقر سعادت دو ستگام بوده انتظام آن ممالک بر طبق ملهم اقبال فرمودند ملازمان درگاه
عالی را از فر ... خدمت مایهٔ قدر افزود و کامیاب دولت ساختند از انجمله معتمدخان که درین یورش
از مال ترددهای پسندیده کرده بود بخطاب شجاعت خانی خلعت افتخار پوشید و چون خطهٔ اسمای ایالات
نصرت آیات در ولایت مالوه بلند شده صدای کوس اقبال گوش زمین و زمان را پر کرد تمامی سران
و سروران آمده و حین ضراعت بسجده گاه اطاعت آوردند و جمیع رایان و زمینداران سرزمین بوسه لا
تارک سعادت خود را افسر دولت دادند و دران منزل جلال بعرض پایه گاه معلی شد که عبدالله خان منهزم
شده بمنش جهانگیر خان که در آن ولا در گجرات سر بزرگی بر داشته بود رفته است رای جهان آرای اشاره
آن فرمود که یکی از کارداران بارگاه مقدس نزد جهانگیر خان فرستاده شود تا آن بدبر سکوت اسبته به درگاه
معلی فرستند یا ازان ملک بیرون آواره سازد لاجرم حکیم عین الملک را با معتمدخان مسطاع فرستادند جهانگیرخان معتذر
عالی را تا قریب جا سیاه استقبال نموده اقسام جاپلوسی بجا آورده پیشکش لائق با عرضداشت تذلل

مصحوب بعضی از معتمدان خود بدرگاه والا ارسال داشت مضمون آنکه من بنده را و شاهم و از فرمان پذیری گریز
ندارم از انجا که حضرت خطاپوش عطاپاش آمده اگر درین مرتبه گناه او را بخشیده نوازش فرمایند تا او را بدرگاه
عالی فرستم از بنده نوازی دور نیست و اگر این التماس بپایه قبول نیابد ناگزیر آن ولی سعادت را
ازین ولایت بدر خواهم کرد بعد از یک روز که رایات اقبال ازین منزل سعادت آثار بفتح و فیروزی مراجعت
فرموده بدار الخلافت آگره نزول اجلال فرمود حکیم عین الملک ایلچی چنگیز خان او راک زمین بوس
والا نمود و از جمله سوانح آنکه خان قلی نام یکی از معتمدان شجاع عبدالله خان که او را در سرکار هندیه گذاشته بود
معروض شد که هنوز بهاشجاد و رطه امید و بیم مانده است اگر بنوید خان بعضی سربلندی یافته در سلک غلامان
درگاه درآید موجب سعادت او است لاجرم فرمان استمالت از محل اتصال صادر شد و آن منشور دولت
حرز حیات و تعوید نجات ساحه با جمعیت خود متوجه آستان بوس شد و سعادت پذیر بندگی گشت
و از جمله وقایع آنکه مقرب خان که یکی از امرای دکن بود و از راه ولایت برار کمر بندگی بر میان جان بسته
و بفرق اخلاص شتافته سعادت زمین بوس دریافت و بانظار عواطف شاهنشاهی اختصاص گرفته
و سرکار هندیه بجاگیر او مقرر شد و از جمله سوانح آنکه میران مبارک شاه والی ولایت خاندیس که از قدیم الایام
باستداد سنین و آبا و اجداد او ایالت و ریاست آن ولایت داشت از کمال اطاعت و اخلاص
عرضداشتی مصحوب ایلچیان کاردان فرستاده سراکسیکس را نثار موکب عالی ساخت و بوسیله مقربان
بساط اقدس معروض پایه سریر والا ساخت که غایت مطلب و مقصد میران آنست که صبیه خود را در سلک پرستاران
حرم سرای اقدس درآورده بسعادت این نسبت ظل عنایت آنحضرت را ضامن جواد شادی سازد از انجا که
کلیم شیوه حضرت شاهنشاهیست ملتمس میران را درجه قبول داده فرمان عنایت نشان اصدار فرمودند و اعتماد
خواجه سرا را که از معتمدان بارگاه قرب بود همراه ایلچیان میران باین خدمت خاص نامزد فرموده با خلائق تشریف
و شرائف انعام روانه آنجا گردند اعتماد خان چون قریب بقلعه اسیر که نشیمن میران بود فرود آمد میران تا رکن
ادب شتافته بسعادت استقبال منشور عالی بیرون آمد و اعتماد خان را باعزاز و اکرام بدرون قلعه برد و این منت
والا را سرنوشت سعادت ازلی خود دانسته صبیه حقیقیه خود را با آئین گزین و آرایش شایسته روانه سرادق
عظمت ساخت و جمعی از اکابر و اعیان ولایت را همراه کرد و آداب فرمان پذیری و لوازم خدمتگاری بتقدیم
رسانید اعتماد خان در هنگامی که موکب والا از سند و نهضت فرموده یک منزل نزول اقدس فرموده بود زمین بوس
عتبه علیا سربلندی یافت و آن صبیه قدسیه را بسرادقات عظمت رسانید و شرح اطاعت و عبودیت
میران معروض داشت حسن نیت و صفای عقیدت او مستحسن بارگاه قبول افتاد و از جمله سوانح آنکه از اتفاق

۱۷۹

ج دوم

معسکر اقدس حضرت شاهنشاهی منظور مرحمت بخشی و غریب نوازیست حسن خان خزانچی و پاینده محمد سمیع و
چند ایرومی متیم را با منشور عاطفت سرفراز و دیگر نوید فرستادند که باز بهادر حاکم مالوه را که در آن نواحی سرگردان
بادیهٔ حیرت و غربت است استمالت ساخته بدرگاه معلی آورند چون فرستادها نوید بخش نوازش پادشاهی شدند
باز بهادر دامنی را از بیداری بخت دانسته عزیمت ملازمت نمود و کمر سعادت بجست کرد که متوجه آستان بوس
گردد درین اثنا خواجه سرای بی عقل او از دار الخلافت آگره آمد و بعضے سخنان دور از کار که شعار بیهوده گویان
بی دولت است گفته او را از شاهراه دولت باز داشت و چون مواد سیه گلیمی و ادبار طالع او مدد داشته بود دیده
بی اختیار شده سعادت رفتن چند با مسموع از احراز سعادت زمین بوس محرومی اختیار کرد و میعاد حصول این مقصد عالی
را وقت دیگر باز بست و داروان اقبال را با وعده آشتی مشتمل بر ترحم حملت و تقصیر روانه درگاه معلی ساخت و ایشان
رسیده بدار الخلافت آگره بشرف آستان بوس استسعاد یافتند القصه قریب یک ماه ملازمت در ظلال رایات
عالی بمهبط انوار جاه و جلال گشت و چون ضمیر انتظام بخش شاهنشاهی از ضبط ضوابط و ربط این ممالک مطمئن شد
و سپاس اقبال امیدوند مهمات این صوبه انتظام جدید پذیرفت در ساعت مسعود که سعادت معاودت را
سوانح باشد امنی اواسط شهریور ماه الهی اواخر محرم بدولت و اقبال متوجه دار الخلافت آگره عنان توجه تافتند
چون ساحت مندو بظل معلی موکب عالی شد و اسعاد رمان را با دیگر امرای عظام و ملازمان اخلاص پرور بحکومت
مندو مقرر ساختند و رمان انفال مطاع شرف صدور یافت که از ملازمان بارگاه والا هر کس درین ایلغار همراه
موکب اقدس محروم و مشتاق بود عذر تقصیر پرچمره خدمت پسندیده است مجازات و مکافات او همان است که
در مندو همراه ... اسعاد رمان بوده بخدمت آمده و قیام نماید و جمعی که از بساط حضور محروم ماندند و دیگر بسر انتظام
این مهم و آن منزل توقف اتفاق افتاد و در سوم روز بیمن پایندگی بدولت و اقبال کوس مراجعت بسمت دار الخلافت
بلند آوازه ساختند و همان سلامت موکب عالی شد و در اثنای راه بندگان حضرت شاهنشاهی اکبری بر فیلان مست
سواری شدند و این کوه پیکران خیره دست را اسلوب پیروی عظمت صوری و معنوی میدانستند روزی بر فیل
کهاندی رای که در مستی و در سر دستی و خودسری و بدخوئی نسیم و عدیل نداشت سوار شده عزیمت منزل پیش فرمودند
آن فیل آسمان شکوه که فیلبانان قوی دست را در هنگام سرکشی و گردن فرازی پای ثبات بر جای نمی ماند و در روی ...
عالی که ساکنه سیر پرده بوک آمد از در سر فرو برده و دست آتش بر پشت فیل استحکام داده و کما که دیگر مروت نشد یا نشد
خود دانسته در وقت سرکشی بر سر او می زدند و این نو العجیب قدرت او را از حمله های بد مستی باز داشته روی براه
می آوردند و این قدر شکوه قطع مسافت نموده منزل بدولت و اقبال فرمودند و حاضران معروف غرت که ناظران بدائع
قدرت بودند در مقام حیرت آمده و آسمی را خص تائید الهی که این فیل نامور فرمان پذیر شد برادوست دانسته زبان

اخلاص بدعای دوام دولت ابدقرین کشودند بعد از قطع چندین مراحل طوفان خیز و طی جبال سیلاب ریز موعد
اوجین مخیم عساکر فتح شد و از انجا چهار منزل کرده بساتگیور نزول اجلال فرمودند و یک هفته دران بساط نشاط گستر
و کامیاب عیش و عشرت بوده از انجا ساحت قصبهٔ کمیر از امور و گیتی نورد ساختند و در دو منزل
آن کوهستانی غریب و بیشهٔ انبوه پیش آمد و دور دور آن هزبر چیان شکار را دران بیشه ها و فیلی چند در کنار مقصود
در آمد و از انجا کوچ بر کوچ تا حد و قصبه سیپری نهضت موکب عالی فرمودند و دران منزل شوق افزا قراولان
عرصهٔ شکار خبر رسانیدند که درین نزدیکی بیشه ایست عظیم و دران گلهٔ فیل میگردد حضرت شاهنشاهی بشوق شکار
در هنگامی که خسرو خاور بمحیط ابیض صبح در پیچید متوجه این صید شدند تا هم اسباب سلطنت افزون شود و هم
انبساط طبیعت حاصل گردد چون نزدیک بآن بیشه رسیدند تا بعصا فیل منظر اقدس درآمدند از انجمله یک فیل
کلان خوش سیمنچی پدید آمد شیران عرصهٔ شجاعت تمامی آن بیشه را احاطه کردند و بدستور مقرر و آئین معهود در آن
آن گله شتابان روی طفر قرین اشارت عالی رفت پاره راه رانده آمدند و ماده فیلی از ان میان از گله برآمده
روی بسواران کرد و لشاه فخر الدین رسیده او را از اسپ انداخت و متوجه اسپ شد و میرزا را افتاده گذاشت
درین اثنا بهادران تیزدست در رسیدند میرزا از غایت اضطراب سر رشتهٔ عقل از دست داده انگشت بر دهان
نهاده و اشارت بخاموشی نمود و مدتی این ادای میرزا موجب انبساط طبایع بود و آن روز گلهٔ فیل از میان بدر رفت
و همگی توجه مقدس بگرفتن فیل مذکور شد تا آنکه او را بکمند درآوردند و همان زمان بعظمت فدا دادشکوه
فیل را اعتبار نموده بران فیل سرکش تازه شکار سوار شدند و این کارنامهٔ قدرت ایزدی ابوالفضل از زبان گوهر بار
آنحضرت شنیده که سیر مودند آن فیل صحرائی بود و از حکام آن ممالک سر کشیده برآمده بود حضرت شاهنشاهی
نام آن را گهیری سنگ نهادند روز دیگر هم آنجا اقامت فرموده در دنبال گلهٔ فیل تکاپو فرمودند تا گاو نیم الو
فیل نمودار شد و متوجه صید و قید آن شدند و توجه عالی سه ماده فیل را از ان میان بروش معهود بسته مسرت
پیرای خاطر مقدس شدند چون ساحت قصبهٔ سیپری مستقر اردوی معلی شد حکم نافذ شرف صدور یافت که قراولان گرم
لوازم تکاپو و دیده وری بجا آورده در پیدا کردن آن گلهٔ فیل که باین حدود پی آن گرفته اند کمال اهتمام نمایند آخر روز
که یکی از وحشی نژادان آن صحرا که بزبان آنجا بهیل گویند نزدیک دولتخانهٔ مقدس آمده از ان گلهٔ فیل نشان داد و این
کس راجه جکمن رائه وند بیره بود و بجهت آنکه از روی حسابها راگذر بر ولایت او نیفتد آن گله را از آنجا رانده بودند
و نیز مقرر ساخته که اگر حسب تقدیر گذر موکب عالی دران نزدیکی واقع شود با گزیر رفته خبر کنند که جکمن از روی
دولتخواهی قراولان بتقریب شکار گذاشته است چون این خبر بهجت بخش رسید حضرت شاهنشاهی در ساعت سوار
دولت شده روی بقطع مسافت محدود آوردند تا آنکه آن منظر اقدس درآمدند قریب بهشتاد فیل در رفتار بودند

بیان فیل مست در عاقبت سوختن و رسوائی جوانان بیرغبت بهادران بیحساب هجوم برق کردار از اطراف در آمده و این
گرفتند آن فیل از غایت مستی و غرور نگاه نکرده و بهای ماران ازگله جدا است و قصد دلاوران اعمال بد میکرد و ند
درین اثنا ماده فیلی دو دیده محمد طالب را کلان سفید حبشی را از اسپ انداخت و در رودستانه زیر کرده درد
نشسته مالش داد و نظارگیان را یقین شد که استخوانش بیرون شد تا شد درین ما دید که سواران رسیده آمدند آن ماده
فیل او را خرطوم گرفته و بد چون سواران نزدیک تر شدند را انداخته تیر تر شد انداختن مال بود و درختان
و دو مدن او بهمان ایمنی باعث تعجب همگان شد اما چون نظر مردم بقدرت الهی انداخته شود تعجب را گنجایش
نمی ماند و با لجمله همت ملیا در گرفتن فیل مذکور مصروف بود حکم معدن بهادیو ست که فیل مست جنگی از فیلان خاصه
سرلیه آورده تا آن سنگ انداز مدد او را از پس سرکشی فرود آورده بد سهیرون نام فیلی که قرین آن فیل بود آورده جنگ بد انجمد
حمله های عظیم و صدمه های قوی در میان آمد چون سهیرون تر دو لساد کرده بود و ردی خود گردانید و بعد بیرآن فیل صحرائی
را ا وباره داشتند درین اثنا سماطرالمام بیطرزی عجیب طرفه اتفاق رسید که با سهل و ... سکار مل عوان کرد آن
سس بود هرگاه گله فیل نمایان شود سواران پردست از دور گرد کند چنانکه فیلان را از آن مردم فکر سبقت و
تا مرا طمل می اگاه نا سده باشد که سی در عقب اند و سل آنس گرد را فیلبانان ایشان بطوری که نمایان نشوند
سوار سده بسکه که میخواسته باشند برده آن فیل را رسید آرند آهسته آهسته می رانده باشند تا از تقلید می که در طبیعت
ماده ایشان سرشته اند بر آئینه آن گله فیل آن رو فیل را اندر راهی مستود هیچ ... در اسحاد در آمده بابتی بد مسکرد
و چون سس مدبیری شایسته که با حال اسماطر مسح یکی از بزرگان نگذشته بود و تحلل رساطش اندرس شد باعث السراج
عظم گشت و حکم اسرف سعادت لسا یافت که افواج عظیمت ما از اطراف و جوانب در آمده آن فیل صحرائی را
تا آن گله در میان گرفته راه آورد و بی عالی سر بدامر از فرمان بدیرکشته داخل صدمت نزد چون قلعه سر با رسیدند
گله را اندرون قلعه راندند چون تمامی گله آن فیل بزرگ ساحه در آمد آن فیل سرکش بار مباد و مدسی کردن گرفت آنحضرت
سحب اومتوفیل کماندی ای اکه عدیل او بود آورده تا آن بد سا صحرائی روبروی ساحه این دو کوه پیکر
بصدمات سنگ در هم آمیختند تا یکپاس نعره و ستیز و سرگرم بودند در بین آن سپیه کماندی رای عود فیل
وحشی را شکند بموجب اشارت عالی مسائل عنوانی که دار کماندی رای را از جنگ باز داشتند و فیل صحرائی
ببه که کوه جنگی دیوار سنگین حصار شکسته راه ... ایس گرفت آنحضرت یوسف خان میرزا بزرگ میر احمد
گوکلتاش را با جمعی فرستادند که آن فیل را که با مد شده است سپید گردانند و بس بعض بعض بوجه عالی زیستن
تکلیف گماشتند و فیلبانان قوی دست از همه جانب فیل صحرائی ر آمدند و اشارت عالی بران یافت که فیل
بد سهیرون اکه از فیلان مست نزد ست بود در حلقه فیلان خاصه اختصاص داشت برده سر راه بران فیل بگیرند

۱۸۱
ح دوم

باز این دو کوه پیکر یکجا شده در هم آویختند و چون فیل صرائی جنگ عظیم کرده بود نزدیک بآن شد که مغلوب شود فیلبانان هجوم آورده او را بپای درختی بزرگ رسانیده و از هر طرف حلقهای زنجیر قوت استوار بدست و پای او حلقه ساخته بستند و تیشگی رام کردند و رفته رفته در حلقه فیلان خاصه انتظام یافت و کجی نام او شد و بعد از فراغ خاطر از این شکار و استیفای مراسم انبساط از لوازم آن کار بهشت رایات نصرت آیات بمستقر خلافت گرم ترقی فرموده و چتر موکب بسمت ظفر و گوالیار اتفاق افتاد و تمامی علما و کبرای عمال خلافت ملاحظه قرب موکب عالی را که نوای ارغنون عشرت ابد بیت شنیده مسرت کنان بلوازم استقبال شتافتند و بقواعد اکرام و اجلال او رنگ ملازمت نمودند و بانظار عواطف شاهنشاهی کامیاب سعادت بوده دیده ذوق و شوق کشاده ... دست و هشتم شهر ماه آلهی موافق سه شنبه سوم ربیع الاول ظلال ورود و بدار الخلافت آگره گسترده و از مقدم اقدس اشاعت انوار فضل و افضال بر عالمیان فرمودند و خلایق را بسبب این نعمت عظمی ابتهاج و انبساط روی نمود و از سوانح آنست که درین هنگام عشرت ارتسام که مقدم سعادت توام حضرت شاهنشاهی بعد از مهلت اشاعت انوار عدالت فرموده آنحضرت بر وساده عیش و متکای حضور بدولت و اقبال انتظام بخش عالم صورت و معنی و پایه افزای دین و دولت بودند از آثار الطاف و اوار جان بخش جهان آفرین دو گوهر نایاب از یک صندوق گوهر دو اختر جهانتاب از یک مطلع طلوع نموده و چشم سرور جلا یافت و دو گوسواره اقبال و اجلال گرمیت دو عقده عیش درجستند و دو بازوی قوی مدد گشت دو دو پاره مقصود ظهور نمود و دو ابروی حسن باشارت در آمد و دو گوش بشارت باز شد یعنی دو شاهزاده قدسی پیکر روحانی منظر بطریق توامان سعادت ولادت یافتند جهان جهان شکوفه دولت شگفت و چمن چمن گل عشرت خندان شد بساط انبساط از کران تا کران کشیده حالیا را بصدای نشاط خواند ندا آواز کوس شادی در گنبد گردان پیچید و نوای ارغنون کامرانی و ترنم شش جهت عالم را بیدار جهان کلیا تا فیه شادی بسعادت بکه بر افسر و بهوش تا بدین رسانیدی و آنحضرت شگفتن این دو گلبن باغ حشمت را تفاول بر سعادت دوجهانی گرفته آداب شکر گذاری بتقدیم رسانیدند یکی را میرزا حسن و دیگری را میرزا حسین تسمیه فرمودند قاسم ارسلان در تاریخ ولادت این دو گوهر شاهوار گفت

شعر

شد شاه یکانه را دو فرزند خلف	آمد دو گهر ز درج شعله عجب	دوران پی تاریخ ولادت شب	بنمود دو ماه ودوی از اوج شرف

و این دو دُر یکتای دریای تقدس بعد یک ماه و ولادت باز تقسیمت برای عالم قدس و رسیدن متقام فیروز پیدا و لق حیات خود را نثار پدر والاقدر کردند و آنحضرت از جلت این دو یا کوره قدسی سرشت قدسی قرین مدوم مهاجر از گلگشت بهارستان رضا و تسلیم فرمودند چه دو بینان بارگاه کبریا را در قضای مبرم ربانی و احکام محکم یزدانی تسلیم و رضا چاره دیگر متصور نیست از سوانح طرح معموره فتحپور که حین انتقال شایستگان نشاط بدستیاری اقبال ...

شمار کارنامهٔ ایزد عطی ... نگارش سرای سپاس کرده خود اقدس اعلی حضرت شاهنشاهی است که ل
و قدرت جامع عیان و ذات است که رهبرای مشهر کمال آسمانی گردانید در هر کاری ... حالی را مطلع ایجاد آثار
ممالک آرائی ساز و ... حقیقت شناس خاطر جهان آرای آنحضرت ... آرایش ... عالی ...
توجه فرمود آن گل زمین در لطافت آب و هوا و طراوت زمین و سبزه ... ...
وار و ... ... اگر چه یک ... سنگ راه است ... ... عیان بود که هر گاه ... عالی ...
سیر و شکار از شهر بصحرای برآمدند ... آنحضرت اکثر آن ناحیه و ... ... و در آن سرزمین ...
بساط شکار گسترده ... و سیر و ... نظر در آن ... خاطر اشرف ... ...
اقبال از سیر ممالک ... مراجعت فرموده مستقر خلافت ... ... عالی اساس ... فرمود که
در آن فضای دولت ... عمارات دلکش ... ... طرح انداز ... ...
تا مت ... اساس عشرت و ... ... سحرکاره ... ... عمارت
خاطر ... ... شوق ... طرح انداختند و ... ...
مطور ... ... تمام کرده ... جمیع اعیان مملکت و ارکان خلافت و سایر ... ...
... ... عشرت آرای گشتند و در ایام معدوده معمورهٔ ...
... ... حضرت شاهنشاهی آن معمورهٔ قدسی ... ...
... ... آسودگی و ... ... عشرت ... ... سیر و شکار
... ... شاه طهماسب ... ...
... ... آن ... ... سلطان محمود ... ...
که ... ...
... ...
... ...
اشارت ... ...
استحقاق بوده ... ...
... ... رخصت فرمودند

التجای میرزا حکیم بدرگاه گیتی پناه شاهنشاهی و اخلاص کابل از میرزا سلیمان و دیگر سوانح اقبال

در مطاوی احوال فرخنده مآل بیشتر صورت گذارش یافت که میرزا سلیمان کار ابوالمعالی تیره بخت
مستوران عاقبت را باتمام رسانیده بدخشیان را در کابل گذاشته رفت و بر حقوق نعمت این دودمان نشناس
انداخته در لباس دوستی کار دشمنی را ترتیب میداد و همواره در مقام آن بود که کابل را تصرف خود درآورد و
میرزا حکیم را در یکی از محال بدخشان داشته باشد کابلیان حقیقت شناس اگرچه لنذری پی براراده میرزا
سلیمان می بردند اما چون امری در کار بود یقین شان نمی شد تا آنکه میرزا سلیمان بهانه مردم پیش انداخته
رخی دیگر را بتدریج فرستادن گرفت و دفعه عبدالرحمن بیگ پسر میر قولک قدیمی را با جمعی فرستاد و دفعه شکری بیگ را با
قوچی بیگی را با جماعتی روان ساخت کابلیان گمان خود را یقین دانسته در معالجه کار اهتمام نموده جمعه ارباب
اهتمام خواجه حسن نقشبندی و باقی قاقشال و سیوندک و علی محمد اسپ و سید علی همدانی با سایر سپاهیان و خواجه
حصاریان و یار محمد احمدی و میر ... حاجی محمد ... بود حقیقت معامله را بمیرزا حکیم که بسن تمیز رسیده بود رسانیدند میرزا که
از تنگی معاش و بدسلوکی بدخشیان تنگ بود این اندیشه را مستحسن دانسته در اخراج بدخشیان اهتمام نمود و لاجرم هر
که میرزا سلیمان تقرر نموده بود ابن حسین کابلی را و بدو آتش العیر داد قاسم بیگ برادر ... داد و ... قاسم ... ادر
کشیده بجواد ملازمان خود نمود و جلال آباد را ... تا نیلاب که میرزا سلیمان بقاضی خان، سفید خان و ...
و بهاءالدین خان داده بود گرفته بجا ... خود مقرر ساخت و بتدریج کمند تسلط بدخشیان از ولایت کابل گسست
همه را از آن ولایت بیرون آورد و اهل بدخشان مغلوب و مخذول ... شتافته بخدمت میرزا سلیمان ...
در کوتل هندوکوه میرزا سلیمان که متوجه تدارک کار کابل بود ملاقات نمود و شرح ... آنچه گذشته بود گفت
میرزا سلیمان سرعت نموده متوجه کابل شد چون خبر آمدن میرزا سلیمان بمیرزا حکیم رسید قلعه کابل را باقی قاقشال
سپرده و ... از مردم کار کرده تجربه یافته که محل اعتماد بودند همراه او ساخت و خود با جمعی از هواخواهان بطرف
جلال آباد و پشاور ... عزیمت نهاد و میرزا سلیمان چون بکنار آب باران رسید سه چهار روز در آن منزل
مقام کرد که لشکر از عقب برسد و چون معلوم او شد که میرزا بجلال آباد رفته و گرفتن کابل بوقت دیگر موقوف
داشته از دو منزل قصد دستگیر کردن میرزا بطرف جلال آباد حرکت نمود و چون میرزا محمد حکیم رسید خبر غلط
شهرت یافت که میرزا سلیمان از عقب نمی آید میرزا حکیم برگشته بکوه باران شتافت و دختر میرزا سلیمان که
در جلال آباد بمقتضای نقصان عقل مانده بود پشیمان شده متوجه همراه میرزا حکیم شده و در ... آمده
ملاقات کرده عذر تقصیرات خواست و درهمین منزل یقین پیوست که میرزا سلیمان متوجه اینجا شده است
و آن هم غلط بود میرزا بسرعت تمام بغریب خانه رسید و از آنجا به علی مسجد و از آنجا به پشاور و در نواحی قبیله
جبیب فرود آمده و در همین روز ایلچی میرزا سلیمان پیش میرزا حکیم رسید که شاید دام فریبی تواند استحکام نمود

میرزا سوار [illegible] و [illegible] خواجه حسن را پس پیر اسانان فرستاده بود و متوجه ملازمت شده در
حاجی گلدمان که سمت آوردن قیمت حال نامده بود آ[illegible] میرسانید که میرزا سلیمان چون بجلال آباد رسید میرزا
تا حی در جلال آباد کدام رسیده و متوجه [illegible] حدود وست پیر میرزا حکیم باستقبال آن [illegible] حضور نموده [illegible] ملتقی
مستقل بر اظهار انکسار و استغفار عصور حاجی عالب بیگ طوفان ادهم [illegible] بنام کیتی ستان حضرت شاهنشاه
فرستاد میرزا [illegible] کابل بسمت سرعت خود را معر [illegible] استمداد تو [illegible] هر گونه استغاثت نمود و خود
سرکار [illegible] سالگره تعب کرد و چون در ان ایام حکومت صوبه پنجاب برای [illegible] حمدهٔ اخلاص پیر محمد خان
مرا [illegible] کلان آنکه خان [illegible] بود میرزا خواجه بیگ محمود دیوان خود [illegible] بری ایشان فرستاد [illegible] میرمحمد
[illegible] را تحف و هدایا فرستاده دلدهی نمود و [illegible] امرای پنجاب [illegible] حالت خود ها فرستاده میرزا سلیمان
چون [illegible] میرزا حکیم از آب [illegible] و مایوس گشته از پیشاور برگشت و از راه کریه متوجه جلال آباد شد [illegible]
راه [illegible] دشواری جنگ نموده [illegible] از جستیان مسافر مال [illegible] شده بعضی اسباب آن دو باری [illegible] تاراج رفت
و [illegible] دشواری که [illegible] برای [illegible] و بعد [illegible] مسافت و در جلال آباد [illegible] را گذاشته متوجه کابل شد
[illegible] محاصرهٔ کابل کرد و محصنان قلعهٔ کابل لوازم حقیقت و مراسم کار آگاهی بجا آورده در استحکام
قلعه اهتمام تمام نمودند و در [illegible] که [illegible] از [illegible] حضرت شاهنشاهی [illegible] احسان میرزا حکیم
رسیده بوسیلهٔ [illegible] پایهٔ سریر سلطنت بسعادت آستان بوس سربلندی یافتند و [illegible] میرزا سلیمان علیه
رسید بعد از اطلاع بر حقیقت حال گوشهٔ لطف و عنایت [illegible] حال میرزا حکیم شد و چون [illegible] اسباب
[illegible] میرزا [illegible] آتالیق [illegible] اندیش بود حضرت شاهنشاهی از فرط دانش [illegible] که [illegible] مروت
[illegible] است [illegible] قطب الدین خان را که بعقل و تدبیر و [illegible] تمام داشت [illegible]
[illegible] حکم مقدس شرف نفاذ یافت که خلاصهٔ لشکر پنجاب [illegible] میر محمد خان میرزا حکیم رسیده او را
بکابل رسانیده بر مسند حکومت آن ممالک متمکن سازند و بعد از تمکن و استقرار میر قطب الدین محمد خان در کابل
توقف نماید و آمرا [illegible] خود باز گردند و [illegible] میر محمد خان و امرای کرام مثل محمد قلی خان برلاس
حاکم ملتان و قطب الدین محمد خان و [illegible] قاسم خان و [illegible] سلطان و خان محمد [illegible] و کمال خان گکر [illegible]
[illegible] و محمد قلیچ خان و [illegible] آن [illegible] اصدار یافت که گرم ساخته سرکار آب [illegible] میرزا ملحق شوند و [illegible]
او میرزا سلیمان رفته مزاحمت او از کابل دفع نمایند و عاطفت شاهنشاهی بر انجام لشکر بزرگ [illegible]
واقع از خزانهٔ عامره و دیگر اسباب شوکت و اساس فراغت مرتب نموده همراه ایلچیان روان ساخت و
چون [illegible] اقبال بآمرا رسید که اطاعت در میان اخلاص بسته باعساکر نصرت قرین متوجه ملازمت میرزا [illegible]

ح دوم ۱۸۵

قطب الدین خان و کمال خان و فاضل خان و محمد قلی خان و جمعی پیشتر آمده به میرزا پیوستند و بوصول تعیّنات بادشاهی
و مراحم خسروانی احوال میرزا زیب و فر دیگر یافت و از گذر اتک بنارس گذشته متوجه کابل شدند و میر محمد خان
و سائر امرا با سامان شایسته نزدیک دولت آباد رشاد به میرزا رسیدند و هر یک از امرا از خور حالت خود
پیشکشهای مناسب به میرزا گذرانیدند و از انوار تفقدات بادشاهانه که بر وجنات احوال میرزا تافته بود
مهمات میرزا را رونق و طراوتی که هرگز میرزا در خواب و خیال در نیافته بود پذیرفت و امید وی قدرت
و استقلال عزم درست شد و می امید بجانب کابل آوردند و تا جلال آباد عنان مسارعت باز کشیدند چون
میرزا سلیمان تا به جلال آباد را بقنبر نامی از کسان خود سپرده بود و میر محمد خان او را دوساقی ترنامی دعا و ملک
به نصیحت فرستادند و او را میدولی گردن از طوق اطاعت پیچید و چون آن خون گرفته حامل پیغام
پیچتو و بهادران لشکر منصور به تسخیر حصار متوجه شدند دلیران قلعه گیر بفتح آن قلعه کمر بستند. بقوت سرپنجه
و زور بازوی مردانگی این عقدهٔ مشکل آسان بکشودند و از هر طرف داد مردانگی دادند و نقد و همت و
نهیب بر ساباط قلعه کشائی طریقهٔ سرکوچ پیش گرفته بنهای وسیع و سیع مرتب ساختند و نردبانها بر قلعه
نصب نموده شروع در بر آمدن کردند اگرچه بدخشیان بقدر قوت و توانائی در مقام مدافعه شده دقیقه از دقایق
قلعه داری نامرعی نگذاشتند و بضرب تیر و تفنگ و دیگر ادوات بکمربستگان قلعه کشا حمله می آوردند
و خاک و خاکستر عنا بر سر سابقان درزهٔ فتح می ریختند اما آن تیر دلان را غباری بر آئینهٔ دل نمی نشست
و احیانا اگر عائق این ساباط را رخنه ساخته پایان می انداختند آن جانان شوق قلعه کشائی بدستیکه از
ملاحظهٔ حال آن متوهم گشته ممتنع نشوند بلکه جرأت بر عزیمت خود بیشتر از اول نموده پای همت بر سر راه
نهاده بالا میدویدند و باقبال شاهنشاهی آن قلعه در فرصت یک ساعت بخوبی مفتوح شد و قنبر مذکور
با سه صد جوان که همراه او بودند هدف سهام سیاست و علف تیغ هلاکت گشت و دو نفر از اهل سپاه
را بر به نگاه رهنمون داوند تا واقعهٔ احوال قنبر و نام بلا رسیدگان بی دولت را یک یک چنانچه بود ادا به میرزا
سلیمان خاطرنشان کنند و سر قنبر را بار مغانی که گاه قابل کابل فرستادند و بباقی فاقتال و مردم کابل نیز
نامها روانه ساخته بوصول لشکر اقبال خوشوقت گردانیدند و چون خبر عنایت و دستگیری حضرت شاهنشاهی
نسبت به میرزا و مژدهٔ فتح حصار جلال آباد و حسب ملاطفه وصول سپاه ظفر آئین به میرزا سلیمان رسید اگرچه بازار
او از جای رفت اما بتکذیب این خبر دلهای بهم زدهٔ مردم خود را تسلی میداد که این حرف ناملائم کابلیان
است اصلی ندارد تا آنکه آن دو بدخشی آمده از حقیقت استیلای افواج قاهره خاطرنشان نمودند میرزا سلیمان
و حرم بیگم را از آن خبر سر رشتهٔ صبر از دست رفت و سلک جمعیت از هم گسست پریشان و مدهال در باب

جنگ التشکر سعر قریب یام راحت لعقوب بد حسان کمگاس بمود بعدار دو ملل قرار مروار لو . د ورودیگر
میرزا سلیمان لعل زاتر گون برده ا. گرد معارکامل برخاست وسجابت تلخه ملال آباد رو بهاد و بهاد سحرا چه
رواج آمد و شهرت داد که سحنگ میرزا میرزم خون ست رزآمد بر اهمه سحال عریت دی عزیمت مدتیان
آورد و در هنگام گذشتن از آب سیلی عظیم آمد و بسیاری از اسبان و پیرایان مدحیتیان را در رود بهرا اند
محبت سحالی که کس مساد خواهد را سدحیتان رسانید حاکریت اعتقام سحکد اکت سیده بود که خبر گرفتن
میرزا سلیمان آمد میرزا حکیم باتفاق امرای اقبال قرین بکابل در آمد و ثانی آن عطه سعادت کامیاب گشت
از معیتی علعه مدی و محاصر ملاقی گشته سلطنت آرادی ششه و الا رسانید مد بعموم خلایق
و جمهور رعایا آئین نی تازه کرده مدعای دوام احتماب راحات اقبال که ظلال دولتش بر دوره رنگیا
سائه عدل گسترده است مراد سحح عسریت گشتند امرای عظام در سائل ولسایش مرول بموده کام سیاست
سس سد لعد از چندی قطب الدین محمد خان لسر بیس که ولش ما نوس او بود رفت و کمال خان را
همراه خود برد و دران خطه که مولد و منشای او و تمام منشیه سعادت نژاد او بود و سحوسی و حری لسر آورده تمام
اقوام و احساب دور و نزدیک را لعقدات کرد و از منزل و باغ و دیگر نقاع پیکر از آثار سعادت و اسباب
ذکر مسلسل سر طرح اساخته بر گشت و لعد از انتظام مهمات کابل خان کلان از تنهائی و کالت میرزا را
سحو و صلاح اندیشیده در کابل توقف نمود و باقی امرا وداع کرده بهندوستان معاودت نمود ند بیگم
مانوبیگم همشیره خرد میرزا محمد حکیم سحهت ادای شکر الطاف شاهنشاهی و استسعاد ملازمت اقدس متوجه
هندوستان سده همراه قطب الدین محمد خان باستلام عتبه علیا سعادت ید پر سد و چون سعادت
ذاتی در طبیعت میرزا محمد حکیم سهاده بود و بدر او در اصل مصلحت من بی امروید ملازمان احلاص مسد
سعادت منش سم میر سد مد در سولا که میامن توجهات لطام سحش شاهنشاهی مهم کابل انتظام یافت و
خان کلان لسر رای محصام آسمان احتمال فاسد ساشتان کابل بمقتضای خوی بد خود در مقام تسلط وری
سد مد و حکیم میرزا با وجود خردسالی از عقل معامله رس بهره دار مداست [illegible] بهیچ حال برا
سیکرد و میر محمد خان که سحدت مزاج و درستی احلاص موصوف بود . راه مدارا سپرد و باد ک چهره
طبیعتش سعیر ملتید و کارسندت میر سایید مادران او و را میرزا و کاملیان نقش سازگاری بر نشست و
میرزا احمد حکیم میر اگرچه اطهار رعست گوشه گیری داد اما بسیاری از مهمات بزرگ بی استصواب خان کلان
سر انجام میداد و ازین قسم یکی آن بود که خواجه حسن لقشبندی در کابل بسر می برد و میرزا همشیره خود را که سابقا
والده اش در عقد از دواج شاه ابو المعالی آورده بود بی استصواب حضرت شاهنشاهی بدی کتت

و مصلحت بنان کلان بخواجه حسن نسبت کرد و خواهد چون بچنین نسبتی عالی افتخار یافت مهمات خانهٔ میرزا را
از پیش خود سر انجام نمودن گرفت و اموری که با وی مناسب بود می ساخت و اکثر مردم در خانهٔ میرزا اسحاقی کلان
طمع خان کلان نمود ساختند و میر محمد جان که با وجود سوء طبع مرزی مزاجدان دقیقه سنج باریک بین بود در بهبود
امور نفس دست رد بر آینه مطالعه میکرد و از نامساعدی بخت برای آسایش خود خلاف حکم شاهنشاهی را مصلحت
دید و دولت ایشان رد به نتیجه آمد و چون دانست که عاقبت ساخته نخواهد کشید بیش بی اندازه [illegible]
ل آنکه کسی وقوف یابد از کابل کوچ کرده براه هندوستان پیش گرفت و عرضداشتی مشتمل حالات وارده
در خانهٔ میرزا و وقایع هست و بیست کابل بشرح و بسط در سلک تحریر کشیده بدرگاه معلی ارسال داشت خان کلان که
برای آسودگی خویش چنان [illegible] رفت بایستی که از روی مزاج والی روزگار رفیق تماسی عالم خواجه حسن و باجمع
اخوند و فیروز و وحیدی و دیگر مصحوب آمرا بنده [illegible] میفرستاد تا هم کار میرزا انتظام نمی رسید و هم خود بیش
حال معاودت میکرد ولیکن چون مشیت الهی برامری میرود پیشتر از آن عقلای دوراندیش را بنادانی منسوب
میگرداند و آن مکنون عالم مشیت در باره گاه ظهور نشتابد و [illegible] بیش بینان ملک دانائی را [illegible]
این امور جز تماشائی بودن و در شئون تقادیر الهی آگاه شدن چه کار باید کرد و از سوانح فرستادن قلیچ خان
برهتاس باستمالت فتح خان مجلس آنکه در صوبه بهار از قلاع والا ارتفاع هندوستان قلعه ایست [illegible]
آمده گار رهتاس نام مشحون از وسم استقلال بر کوهی بغایت بلند واقع عرض و طول آن [illegible] کروه و [illegible]
دار زمین هموار تا سطح آن قلعه یک کروه و بیشتر ارتفاع باشد و از غرایب آنکه بالای قلعه با آن بلندی هر جا که دو گز
بکاوند آب شیرین می برآید و از بنیاد بنای این قلعه هیچ فردی از فرمان روایان بران استیلا نیافته مگر شیر خان
که بتزویر در لباس زنان جمعی را در آورده متصرف شد چنانچه مجملی ازین گذارش یافت و الحال باز بدست
فتح خان تبتی که از سرداران بزرگ شیر خان و سلیم خان بوده افتاد و به پشت گرمی استحکام قلعه [illegible] که حکومت
بنگاله یافته بود و هم ساهمت و منازعت میرود و از دوربینی پیوسته هر سال عرائض خود را از دولتخواهان این دولت
می شمرد درینولا که آثار بی سعادتی از احوال علی قلیخان [illegible] دور و نزدیک معلوم میشد آنحضرت قلیچ خان را
پیش فتح خان که پیوسته هر سال عرائض بیار اظهار بندگی میکرد فرستادند که بر چگونگی احوال او آگاهی یافته او را
بجاده اطاعت و خدمت راسخ گردانیده و مستبشر سازد که چون رایات [illegible] احراز دولت ملازمت
نمود دولت [illegible] العیار حضور اشرف رسانده بزرگی جوهر خود را خاطر نشان دور و نزدیک نماید قلیچ خان بسرعت
هر چه تمامتر برهتاس رفت و او را بجاده مستقیم بندگی راسخ گردانید و حسن خان تبتی برادر خود او را ملازمت [illegible]
که برای العین جلائل مراحم خسروانی را دریابد در آن ایام که موکب مقدس از شکار نیل [illegible] ورود که [illegible] آن

عقیب گذارش باد مراجعت موکب مستقر سلطنت بدولت اقبال فرموده بودند چنین نوبن عملی سرفراز شدند
وحسن خان سمول به الطاف شاهنشاهی گردیدند و اوائل این سال عفت قباب حاجی بیگم که از ازواج مطهره جنت
مهانانی جنت آشیان و دختر خالهٔ والدهٔ حضرت ایشان بودند والامان پیرا از بطن مطهر مقدس ایشان که توفیق
ظهور آمده بود بموجب رخصت شریفه متوجه طواف حرمین شریفین شدند و آن حضرت باولیاء احترام لوازم این سفر
بوجه احسن ترتیب داده وداع فرمودند هر چند خاطر اقدس مفارقت ایشان نمی خواست اما اراده
باطن گرامی ایشان را مقدم داشته تجویز آن فرمودند و جمعی کثیر با این سلسله کامیاب این سعادت شدند

نهضت موکب مقدس شاهنشاهی بصوب نرور بعزیمت شکار فیل

خدیو عالم که اراده با قسام شکار انواع مستلذات واقسام مشاغل ظاهری می پردازند چنان خیال میکنند
که گاهی این کم را بسیه دیگر مراعون خاطر اقدس بیمار آنحضرت پیوسته بظاهر تعلق و بباطن با حق بود منظم سلسلهٔ
ظاهر و باطن اند همچنانکه ظاهر چون ظاهر پرستان صورت می بباطن را چون حق پرستان معنی تماشا آراسته میدارند
دیو الاتفات آرای خویش را در شکار فیل اندیشه و در استعداد آن مدها و آگهی موافق رجب رایات عالی را بجانب نرور
که سر و عمت داده ندیاد نه سلطان سن سجامت فیل بوده نیامان گشتند چون در آب و هوا اعتدال بود
فیل سوار از راه فیل یا مواکب عالی بساعات و اقبال جنود مو رایات مسعود را از راه گوالیار گذشت
چون مرتبه آن مرحله مواکب نصرت شدند لال بویه عشرت آورد که در هشتم روز رسید گله فیل میگرد
مرحال تیره رجب ریاست کار و معلی رحمان ساحت والکسا مقام نماید حضرت شاهنشاهی بالمعنی از
طرف راه رکاب عرب آن همه در آباد دور دورا راه بنیه بسر سن نگاه بوده گله فیل رسیده و آن را نائب
سایق از اطراف و داب احاطه نموده فیلان جنگی را در میان گرفته تا رود عالی در آن رو دوار سرایه شکار بیشتر
قدس آلست که روز می ده بما و رحد و سر شکار استعمال درآمد که خاطر مقدس را از دنیا ای کو قریب سعت گر اکثر شاهی بود
و ماه که بعضی از فیل را که دیگر سا آنچه باشد در نو و نا آن را ز روز مرل و وارس صورت منع نظاره گاه
فرموده آن موی را از هم که امید در زمان آن شرارت شرف سکامات بود را نایافت و دور دوران
فرمیه و لکتا منتظم اسود جهانبانی بوده لشکر خان میر بخشی را بولایت گرده بس آصف خان فرستادند تا از فیلان جنگی بگیرد
نفائس امتعه که بیروی اقبال پادشاهی در جنگ آن ملک بدست او افتاده بود و اسپه لائق درگاه معلی باشد بیاورد و فرمان
عالی شده که خواجه غیاث الدین علی قزوینی تا آمدن لشکر خان خدمت او مقدم رساند و خود بسعادت سرگرم شکار شدند
و بساط شکارگاه را بورود آپانی آیین آراستند.

آغاز سال دهم از جلوس اقدس الهی یعنی سال دی از دور اول

درین شگفته‌زمان خجسته‌زمین که بهوای شوق در مغز اقبال پیچیده بود و نشاط بهاری در دماغ روزگار افتاده و نو روز جهان افروز بجستگی فیض بخش عالم و عالمیان گشت چمن چمن عالم بالیدن در آمد و گلهای صد برگ ابساط شگفتن گرفت

اشعار

گل نرگس سبک تیز ترک برون آید باز	تا کند دل ز بستان همه بلبل پرواز	غنچه‌های سحری هم چو گلستان شاخ	ابر نو روز هان چین چو گل بام
ابتماشاگری سبزه و گل می باید	که ره عشق بهر گام نشیب ست و فراز	تنگدستی جهان غنچه‌ای بلبل مسوم	صد زبان برگ اگر نیستی شبنم
	گویا ستدم تا بهست کرامت کنم	از پر بلبل و پیمانه‌ای بس بالا	

بعد از گذشتن سه ساعت و شب و نیم گهرینه از شب یک شنبه هشتم شعبان هزار و سی و دوم هلالی تحویل نیر اعظم منور عالم بیت الشرف روی نمود و آغاز سال هم از جلوس سعادت پیوند همین سال و می از دوره اول سحری پیگنشگی شد و بر بهار طبع اعتدال سرشت شاهنشاهی بهار دیگر افزود و آن حضرت در همان مرغزار دلگشا که نقشبندان بدائع نگار بهار آئین بسته بودند کامیاب سرور و حضور صوری و معنوی بودند که روز دیگر قراولان بیشه‌نورد یا مولان پیمای رسیده مژدهٔ عسرت رسانیدند که در فلان جانب بیشه الیست پس انبوه مراز فیل حضرت شاهنشاهی ازین خبر مسرت پیرای خوشوقت شده همان آئین و دستور شناخته صید آن نموده فرمودند و فیلان را شکار کرده بعسکر والا فرستادند و خود بدولت و اقبال آن شب در آن بیشه کام ستان شوق بودند و فردای آن روز بار دوم جلو نهضت فرمودند و در اثنای راه قراولان مازده بدسر و را آوردند که در پشتی کوهی موکب عالی بیشه الیست که ریا ده بیدوبیست و پنجاه فیل نخجیر کامی در آن سیگردند و بندگان حضرت ابساط تمام فرموده همان وقت بجانب آن صیدگاه عنان تاب گشته آخر روز بجز آگاه آن کوه میگران رسیده موجب بشارت عالی جمیع ملازمان رکاب دولت آن فیلان را گرد کرده بسمت بیانو در راندند و همین شب گذشته بود که درون حصار بیانه بحکم اقدس که بطریق عموم جریان یافت عامه موکب عالی حوضی بزرگ که این سحاب نهادان را سیراب تواند کرد کنده از آب زلال مالامال ساختند و آن گرم خویان دریا آشام را از چشمه سارچین که تشنه تا فیل را آفاقند کنبل است شاداب گردانیدند و این وحشی نهادان را اطلناب رفق و کمند مدارا صید فرموده و چندی را بطرف نرور و چندی را بطرف گوالیار و بسیاری را بآگره روی عمل روان ساختند و بتقریب انتظام این کار دو روز در ظاهر حصار بیانه مقیم بارگاه اقبال بوده والحق از سنوح این سانحهٔ نشاط افزا که درین عرصهٔ دلکشای هندوستان نزدیک بآن نشان میدهد بدایع شگفتگی و فنون تعجب بر ناظران این بزم مقدس روشن داد چه تدبیر والا ست و چه رای عالی که صید عالم این مقدار وحشیان کوه پیکر آسمان سیر را در قید در آورد و از آنجا بجانب آردوی مقدس که در حوالی بیرم مقام داشت عنان تاب گشتند و تقریب بست روز آن سرزمین جولانگاه موکب عالی بود و چون ایام اسراحت

ج دوم

۱۹۰

فیمابین بود و بواسطهٔ حرارت واست و بالخاصیت آب هوای آن ولایت گرم سیر میل بر موافقت امزجه
طبایع از سیلان مواد و اکثر اهل اردو را قدری تغییر مزاج و تکسر طبیعت بهم رسید آن حضرت از نظر رحمت بر عموم خلایق
ارادهٔ کوچ و مراجعت به آن دار السلطنه فرمودند و بعضی از ملازمان عتبهٔ اقبال را به سکاربندی ایلان گذاشتند و دولت
واقبال سکار انگیزان سیر را بعهدت موده تا الیار رو ایلات ارمو و بدو آسمان بواسطهٔ مخالفت هوا و کثرت
فطره القدر حرارتی طاری مزاج اقدس شده و در اندک زمانی انوار صحت و عافیت از مطلع عنصر قدسی سر بر تافت
و بی اعلالی اعتدال مبدل شد و میمون اقبال باستقامت گرائید و مزاج بنشاط و انتظام پیوست بعد از سیر و شکار روز
از حصول سفر و کب عالی متوجه دار الخلافت آگره شد و لیاقت سعادت برای آئینی که گریبان انجم و افلاک بر
ظل رود و دو دور بر دل بر آن نثار اقبال ارجمند و از سوانح اوائل این سال همت افزای ملوک صفات ساسان
دار الخلافت آگره بنا به معمار اقبال است بر معاصر بزم سپهان سیه و ادراک جدول ساسان مقدس اللاک
معنی تمام که چون از دهمان آباد و جود مسعود سایه های رحمت تکمیل ملتفات موجودات ابداع فرموده آمد اساس
در زمان معمر ماید سه بیمر دور ده دان و دران اهتمام دارد که هر فردی از افراد موجودات از مکامن قوه بمظاهر
امل آمده رنگ آبی دولت کرده و دعه برای حیات جانداران زمین را با صلاح رسانید به جیره گیری و آسا می
تکمال آن رساند است تا امیری بر استحکام مسند ابد و تعه ست حفظ اموال و اقوات و حراست نام و امور
سکاهمانی بقای افراد انسانی قلاع مستحکم ترتیب داده مواد دولت صوری و معنوی تحصیل معمر باید ساران در پولاد
دار الخلافت آگره را که مرکز مسند و کاست تحت مصالح ملکی و مالی باساس قلعهٔ عالی که در دوران هم
ولائق حال این سلطنت تواند بود اساس فرموده بدوام صلاح سعادت پیوست که قلعه متین که بر ساحل دریای
جون در سمت شرقی شهر واقع بود و بواسطهٔ توالی نوائب زمان و تمادی حوادث روزگار ارکان آن حیطه
بهاسیده برداشته و در آن محل مربع سنگ چنین و حصاری متین از سنگ تراشیده اساس نهد که چون بنای
دولت این دودمان عالی استوار و چون اساس عنایت اقبال مؤید باشد بنا بر این در این ساعتی
که سات کار و اساس حصار رحمت یاری بود مهندسان علوی قیاس و معماران اساس طرح این بنای اعظم
کشیده و کار حفر از هفت طبقهٔ زمین گذرانیده بنیاد نهادند عرض دیوار سی گز با و تا هی مقرر شد و ارتفاع
آن شصت گز رسید و مشتمل بر چهار دروازه که بیامن آن درهای دولت بر چهار رکن عالم گشاده شد و هر
سه هزار و چهار هزار کس از استادان چابک دست و مزدوران قوی بازو و دیگر عمله و فعله عمارت بر دوام کار
میکردند و از اساس تا کنگره سنگهای تراشیده شرح الستین که هر یکی در صفا آئینه گیتی نما و در رنگ گلگونه رخسار
اقبال بتواند بود و میان باهم وصل یافت که سر موی را در آن راه نبود و این حصار عالی که مثال آن مدتی حال

آمدیده در عرض هست سال با گنگره فصیل و سنگ مدار با هتمام مخلص حقیقت پیوند قاسم خان میر بحر به
لفرخی و فیروزی صورت ارتفاع و نقش اختتام گرفت و درین سال رای جهان آرای اقتضای آن فرمود
که منصب جلیل القدر صدارت شخصی که بدانش و تدین و راستی و درستی و معامله دانی ممتاز و بعقیدت و اخلاص
و ارادت مخصوص باشد نامزد گردد تا همواره بوسیله او اصحاب فقر و فاقه و ارباب استحقاق و احتیاج باستلام
عتبه علیا استسعاد یافته در خور حالت و استعداد بوظائف و ادرارات شاهنشاهی کامیاب دولت شوند
بایں طریق خواطر این طبقه قناعت گزین که شکرگذاری اند بجمعیت گراید و بدلجمعی در اطوار عادات و عبادات فرود
تا ثابت قدم بوده جویای حقیقت کار باشند و در تحصیل مطالب حقیقی شوریدگی را ه ایشان نشود اگر چه این گروه
در هر ملکی باشند و هیچ اقلیمی ازین طائفه خالی نباشد اما در بلاد هندوستان از همه جا بیشتر اند اگر چه کسیکه
متصدی مهمات این طبقه باشد اول باید که سیر چشم بود تا این منصب عالی را وسیله اخذ و جر نسازد
و در مال تیراث دل نه بندد و اگر چه بر حق هر کس نظر انداخته خود را شحنه خاص و عام گردانیدن است
چه بی سعادتی که ازین بالاتر حرص خود دا نند که سیر گشت دوم باید که کاردان مردم شناس و شناسای
مراتب دانش باشد تا بسعادت سماگران و مشاطگی مردم نافهمیدگی اخود هیچ مرجوح واقع نشود و هر کدام
در خور استعداد و اعتبار یافته در مسام افزوده کار خود گردد سوم میر ز الطبیعت نباشد تا اوقات غریب
به طالب و لیسا لسیا لگذراند و مهمات فقرا در پرده توقف افتد بلکه جدا آور تمکین باشد که روز از شب ننشاسد
احتیاج بیماران مسکینان و محتاجان را گزیده ترین عبادت شناسد چون این اندیشه صحیح اساس پیرامون
خاطر مقدس گذشت و جویای اینچنین شخصی که بصفات مذکوره آراسته باشد با آهنگ راستی و استعداد
در تکاپوی اهلیت بسیار باشد شد مظفر خان که حل و عقد مهمات سلطنت با متصواب او می شد از سخنان
مداحان نادرست و حریف سرایان ظاهر بین از جای رفته این کار بزرگ شیخ عبد النبی را سرانجام ساخته موقف
عرض مقدس رسانید و آن خدمت شریف را برای او التماس نمود و خدیو زمان از حسن نیت و پاک ذاتی
که در حق مردم بغیر از گمان نیک نمیفرمایند بر دانش مظفر خان اعتماد فرموده این خدمت را باو نامزد کردند
و او دکان خود را بتلبیس و تزویر آراست و خدیو زمان که بدار الامن حسن ظن اقامت داشته نشاط آرای
بوده توجه فرموده در اندک فرصتی بهجوم خوشامد گویان غرض آلود و ابتلای بادان کوتاه بین
بحال علمی و عملی فرخته آمد و علم ظاهر او به علم باطن تبدیل یافت او بیک واسطه پسر شیخ عبد القدوس است
که اهل هند او را گمان ولایت بود و چون ایزد جهان آرای ذات مقدس شاهنشاهی را محک
جوهر قالمبان ساخته است عیار این مرد نیز گرفته آمد و پرده از کارش برداشته شد چنانچه در جای خود گذارش یابد

نهضت موکب مؤید شاهنشاهی بدفع فتنهٔ علی خان زمان علی قلی و دیگر سوانح اقبال که دران یورش عالی روی نمود

زباده کتان جامهٔ هوس پوشیده نیست که دنیا حکم باده دارد مصرعه کاین جهان را آسمان تریکند
اگر آدمی سعادتمند است در اهم آمال امور دینوی و دنیوی موجب افزایش سعادت و موهبت آرایش
ذات او شده همواره اسباب دنیوی را سرمایهٔ هزار نیکی میسازد و دران زینت حال و ذخیرهٔ سفر آخرت
اسباب ترتیب مینهد و اگر نسبان بخت یکی سیاه باشند و در فطرت بدگوهر و تیره درون هر آئینه بیادآوری
او سبب هزاران خسران و نکال گردد و آن بدنهاد بدسرشت هر دو جهان را سرمایهٔ هزار و بال گرداند و دروغ
صوری را باعث شدن آزار جهانیان سازد و روز بروز دل تیره اش تیره تر شود و پای ضلالتش
فسرده تر گردد. بد نعمت شناسد و حق ولی نعمت داند در جور حالت گاه در رکه و تردید بر دیگر گام
و گاه پرده از روی کار برداشته بظاهر و باطن دم بغی و طغیان زند مصداق اجمال احوال خسران مآل
علی قلی خان زمان ست از آغاز در آمد هندوستان هر گاه که دامن سواد اعظم که مورد اقبال حضرت
شاهنشاهی وقوع می یافت بمجرد اعتبار یافتن صوری پیوسته مصدر حرکات ناشایسته گشتی و از یک طرف
آثار ناسپاسی بظهور آوردی چنانچه شمه ازان رقم زدهٔ کلک وقایع نگار شده همواره حضرت شاهنشاهی
براهی خوش حوصلگی گذرانیده از صفوف ذات رقم زلات ضلالت او را بآب عفو و صفح شستی آن تیره بخت
حق ناشناس قدر این مرحمت ندانسته اسباب شورش آشوب سرانجام دادی چون بمسامع اهل
رسید که اسکندر خان اوزبک سر بغی و طغیان را بر جاذ داران اغماض فرموده در هنگامی که رایات
سعود بتقریب شکار فیل بسمت برو یعقب والای فرمود اشرف خان را بمصحوب فرمان لطف اشتمال
بر استمالت و تفقد مر و اسکندر خان فرستادند تا او را بالتزام الطاف شاهنشاهی امیدوار کرده
ساخته بآستان بوس والا سربلند سازد و از اندیشهٔ تباه باز داشته سالک شاهراه سعادت
گرداند اشرف خان چون بمواجی اوده که جاگیر اسکندر خان بود رسید اسکندر خان باستقبال
منشور مطاع مبادرت نموده اشرف خان را بمراسم اکرام دریافت و آداب تعظیم پس
آمدن منزل خود برد و چون بر فحوای امتثال عالی وقوف یافت در مقام فرمان برداری
آمدن از روی ظاهر در استعداد دو دریافت ملازمت شد و متعلق مستمد بدین حیله گذرانید و در باطن
بالاتفاق بیسته با خیال دیگری سخت عاقبت کار با اشرف خان گفت که ابراهیم خان
چون آقا متقالو یعنی ریش سفید ماست و قرب و جوار دارد رفته او را می بینم و باتفاق او

بدغایه متوجه شوند مدتی تربیت‌آزاده بسر میرپور که جاگیر ابراهیم خان بود رسیدند و از آنجا پیش علی قلی خان
شتافتند و مجموع این جماعت تیره باطن خیالات دور و دراز کار پیش گرفته و عزیمت مخالفت مصمم ساختند و مالامال
غسان حقد و اظهار طغیان ضمیر مبادرت نموده از حجاب حیا و پردهٔ شرم بیرون آمدند و با خود در میان آوردند
که درین ایام موکب معلی مسافت بعید طی کرده بشکار فیل توجه دارد و ما جوق جوق می‌شتابیم اسکندر خان و ابراهیم خان
از راه لکهنو بقنوج شتافته در آنشهر و ولایت غلغل می‌انگیزند و علی قلیخان و بهادر خان از راه ورستش انجا مانکپور بر
مجنون خان قاقشال که جاگیردار آنجاست رفته نائرهٔ شرارت اشتعال دهند و باین تدبیر ناپذیر کار سر
از میش برود و چون فکر ناقص و رای علیل این سبک سرگشتگان را برین سودای فاسد آورد و اشرف خان را
در میان خود با آیین محرمان پاس نگاه داشتند و باین راه و روش ابراهیم خان و سکندر خان بسمت لکهنو
و علی قلیخان و بهادر خان بجانب کره و مانکپور شتافتند و چون صیت عصیان حرام نمکان و اتفاق این
شورش بختان بایکدیگر بامرای آن سرحد متصل شد شاهم خان جلایر و شاه بداغ خان و امیر خان و محمد امین دیوانه
و سلطان علی خالدار و جلمه لوحی و شاه طاهر بدخشی و برادرش شاه خلیل اسد و کدلی توبچی و خان کلی
ساربان و یوسف طغائی و دیگران شنیدند سامان جمعیت نموده سر راه بر باغیان گرفتند و میانه التیام
و سکندر خان و ابراهیم خان در نواحی قصبهٔ نیمکار آتش کارزار بالا گرفت و محمد امین دیوانه بر قول سپاه
بیراهه تاخته جیدی را بر زمین او بار انداخت و درعین تاخت و باخت آسیب سکندری خورد و از پشت
زین بر روی زمین افتاد و مخذولان ازدحام نموده او را دستگیر ساختند و شاهم خان و شاه بداغ خان
اگرچه از معاینهٔ حال محمد امین قدری دل بباد داده بودند اما چارهٔ کار آن بود که فدائیانه قدم جلادت
پیش نهند و کوشش و کشش نمایند بی اختیار پیش آمده نبردی مردانه نمودند چنانچه دلاوران کارطلب
از جانبین در جنگاه افتادند و چون نمک حرامان در عدد زیاده بودند امرای عظام موجب صلاح وقت
متوجه قلعهٔ نیمکار گشته بدان تحصن جستند و صورت ماجرای را معروض عتبهٔ والا داشتند و علی قلی خان و
بهادر خان عنان عناد بصوب مانکپور تافته دست فتنه و راشحه و نهیب و غارت دراز کردند و مجنون خان
قاقشال که مرد معرکه دیده تجربه کار بود جنگ صف با مخذولان لائق حال ندیده بقلعهٔ مانکپور متحصن شد
و قاصدان نزد آصف خان فرستاده او را طلب داشت آصف خان بعد از اطلاع برین قضیه گروهی از
سپاهیان خود را بحراست ولایت که به بازداده و بسیاری را از مردم کارکرده همراه گرفته بکره رسید و درنگاه
از اموال و اشیا که در جوار کره بغنیمت یافته بود بر سپاهیان بخش کرده و مجنون خان را بنقد گران مند مساعدت
نمود و چون مجنون خان باعانت آصف خان قوی دل گشت بیشتر اوقات مردم جنگی را از قلعه

ج دوم ۱۹۵

بیرون شهر شاد و تا مواج علی علی خان سردم داده می کرد و در این اثنا مجنون خان و آصف خان پیر حقیقت احوال
بوسیله ناصر این خانکه ممار معروض بساط اقدس گردانیدند به هنگامیکه موکب منصور از سکارپل مراجعت فرموده بودند
مستقر سریر خلافت انتظام بس بوده اند و دولتخواهان متواتر و متوالی رسیدند چون وقوع فتنه و فساد و شور بختان موجب تشویش
عموم رعایا و باعث آزار کافه خلایق است هر آئینه عزیمت این کار شگرف در آمد اهل مقرون خاتمی بر همت والای
فرمانروایان عالی شکوه موجب فرموده سلطان خردکامت دار القدرت آلهی است امیر بیست تا تنبیه و اتباع معروض
و فتوحات این سعادت کبری اجتمع ثنا گردیده تا چون مضمون مراتب آمر متضمن بر طغیان عصیان این سیه بختان
پریشان حدود گردیده بمسامع مقدس رسید رای عالم آرای حضرت شاهنشاهی که کلید جهان کشائیست چنان اقتضا
فرمود که درست عیار دار الملک بی حدان را پس از آنکه بر سر او کشید دیای استحکام فرو برد پیشدستی تدبیر و تنبیه و صرصر
خشم ایشان از بیخ و بن بر کنده باشد بنابرین حکم عالم مطاع باحضار و جمع عساکر اقبال بجز اعداد رایات و مقدمات آنکه تا مرتد
امثال این امور نگشته پس از آنکه سامان مقدس شاهنشاهی انتظام یابد معجل جان ساحامان ز مال سپاهی از جهادران بزم
صفای تعین فرموده بودند و بدولت و اقبال آنحضرت دران سده و دار اول صبح تا آخر بعض عدی ساکنان مهمات سپاه
ظفر یافته داده بمنه جشم لعرب پیوسته بود و در آنکه درست لشکری آراسته شد که بشمشیر هر گام اندیشه در میدان
اعدا آن جولان نماید و چون جمل جمل لشکر در سایه سمت گردون سای فراهم آمد بوجه اقدس بیان پیرو ادب کوتوال
سرپرست جنگی و دیگر دلاوران نامدار در عرصه عرض در آمده منظور درین باره حمله ده هزار زنجیر فیل بهمت همراهی موکب عالی گردید
و جمعی خاطر ازین از مهمات ضروری فراغ یافت حکومت دار الخلافت آگره بسر سول خان تولیس فرموده و در سر سیرده هم
ماه آلهی موافق جمعه بیست سوم شوال سال دولت در رکاب سعادت آور روی دریای جون عبور فرموده چون کوس
گرانی سفر طی شده بادگیمان نوی تنها کوچ میکردند تا آنکه مرحله بمرحله طی نموده سواد صبح مخیم اقبال شد و سعم خان جاسحانان
که طریق منقلای مشاعش میرفت دران منزل رسیده دستعادت عتبه بوس سربلندی یافت و قیاخان کوار طالع باخته
در زمره ماسیان در آمده بود درین هنگام چون دولت ازان سیه دولتان روی گردانید و بسایه شفاعت جاسحانان مثالی
نا سر پروانه استعاد یافت ازان که سینه جان حتی نظری آنحضرت جز اکد جرائم او نگرداند عوا اندا جنه سرنشینهای
تعهد آمرزش فرمو ... و دار مارکات تسلی دل داده مایه اعتبار ساق رسانید دار اسماالدینه ساحل گنگ رو آورده
دور ... سرزمین گذسته آن وی معلی استقامت شد بوقت میان دولت خراور ... که اسکندر ... آنکه ...
تهنیت موکب والا کوشش ایشان و شهمان قدم شاهوت ... در گهر جای خود است ازاستماع این خبر ...
... مریان حضرت شاهنشاهی و سطوح سلطنت خلل الهی مرسل بحسب کر المعارف فرموده سراسر این ...
... ساده این اندیشه سواس خواده جان مظفرخان معین خان و جمعی دیگر از امرا امر آنحضرت معلی گذاشته ... سرحال ...

جهان نورد گیتی خرام ایلغار فرمودند یک پاس از روز به دولت و اقبال در راه نوردی گذشت و روز آینده که
سفیدهٔ صبح از افق شرقی برآمد حباب موکب والا از عرصهٔ لکهنو برخاسته توتیای دیدهٔ اقبال شد و حکم والا شرف
ارتفاع یافت که یوسف محمد خان کوکلتاش و شجاعت خان برخی از بهادران اخلاص گزین به منزلهٔ هراول بوده
پیشتر روانه باشند و اسکندر خان که از بخت مغرور و تیره دلی در لکهنو پای ثبات فشرده بود از خبر ایلغار با دستهای
دست دیا گم کرده از طلوع کوکبهٔ موکب والا خاک ادبار بر فرق سعادت خود ریخته راه گریز پیش گرفت بدلگام
حضرت شاهنشاهی بر سواد لکهنو ظلال اقبال انداخته سر آسایش گزیدند چندی از بهادران کارطلب را
شکستن اندر خیر مود ند و این شجاعت پیشگان از دنبال شتافته هر که از آن مدبران برگشته بخت می پیوستند
لشکر آبدار خاک در کاسهٔ سر او میکردند سکندر خان نیمجانی بسلامت برده راه رآمده و ماند خود را به علی قلیخان
و بهادر خان رسانید بهادران را ما ندگی اسپان باعث سراسیمگی شد و سد علی قلی خان و بهادر خان که با مجنون خان
و آصف خان معامله داشتند از این واقعه آگاه شدند و پای ثبات خود را متزلزل یافتند از محاصرهٔ مانکپور برخاسته
از کمال اضطراب و اضطرار خود را به جونپور رسانیده بودند و با وجود میل انداختن از گذر ساین از دریای گنگ
عبور کردند و آنروی آب به زمینهای حلقه پناه بردند و موکب مؤید آن روز در عرصهٔ لکهنو قرار گرفت که اردوی
معلی رسید و چون موکب منصور معارض آن اتفاق افتاد رایات نصرت طراز تا جونپور آهسته پیوسته طی
مراحل نمود و آصف خان و مجنون خان و دیگر امرا که با علی قلیخان و دیگر مخذولان معامله و مقاتله داشتند
چون سنگ راه از میان برخاست در شاهراه ارادت تبارک اخلاص شتافته در ورد و منزلی جونپور به سجدهٔ درگاه
سربلندی یافتند و پیشکشهای شایسته به نظر اقدس در آوردند و آنچه از پیشکش آصف خان که مشتمل بر نفایس
آن ولایت بوده با فیلان مست و اسپان عراقی و ترکی منظور نظر قبول و استحسان شد و شعشعهٔ توجه شاهنشاهی
بر ساحت امید او تافت و از آن وقت که آصف خان به نیروی اقبال شاهنشاهی تسخیر ولایت گرهه کرده
و بر خزائن و دفائن جور اگڑه متصرف شده سپاهی گزین ترتیب داده بود که توجه اشرف را شاید و بحسب عرض
خدمت التماس نمود که آن سپاه رزم خواه به نظر اقدس درآورد و از آنجا که اجابت ملتمسات ارباب ارادت
شیوهٔ مرضیهٔ حضرت است استدعای او پایهٔ قبول گرفت و انوار افضال بر ساحت حال و عرصهٔ آمال
او به بهترین صورتی تافت و روز دیگر که خسرو خاور بر سریر چارم نورافزای عرصهٔ غبرا شد و سیاه ظلمت شب
راه گریز گرفت آصف خان لشکر خود را قریب پنجهزار سوار در سرحد چون کف همت صاحبدلان فراخ و چون پیشانی
دولت ارباب کرم گشاده به نظر جهان افروز جلوه داد و مورد الطاف شاهنشاهی شد و فردای آن روز که سی ام
و دوم تیر ماه الهی بود در جمعه چهاردهم ذیحجه بود لوای موکب والا اظلال سعادت بر ساحت جونپور انداخت

ج دوم ۱۹۶

۱۹۷ ج دوم

و مبانی رفعت اساس دودمان اکبر بوده و اقدس دولتخواهان سعادت و اقبال شد و توجه عالی به اصلاح
آن ممالک که از دست تصرف ظلم آن مفسدان بی اعتدال خراب آباد فتنه شده بود پرتو انداخت و چون علی قلیخان
و دیگر اهل بغی و جفا پیشگان از صدمات سطوات موکب والا روی بفرار آورده از آب گنگ گذشتند آنحضرت جمعی را
بالخصوص از امرای نامدار و سپاه کارطلب چون مجنون خان و شاه محمد خان قندهاری به تعاقب آن جماعت گسیل
فرمودند و بسمت مزید احتیاط و حفظ سطوت سلطنت جونپور را دستاهی با اهتمام وزیر جمیل معزز گشت که تا ورود
عساکر منصوره باشد یا آمر الوازم کورنش و آداب تسلیم تقدیم رسانیده سرگرم خدمت باشد
علی قلیخان و امرای او بار دیگر نزدیک حاجی پور روبروی آب جاهی قلب رفته مستحکم شدند و با علاقه
بسمت جون سلیمان کررانی که حکومت بنگاله باو رسیده بود و فتح خان تبتی و حسن خان برادر او که ایالت
رهتاس داشتند استمداد نمودند و از طبقه سپه رو در مقام استمداد شده سرکرده عناد و طغیان ایشان
برای دولت مقتضی آن شد که یکی از معتمدان بساط عزت را نزد سلیمان کررانی به بنگاله فرستاده او را از
معاندت و مشاهرت علی قلی خان تخویف نماید لاجرم حاجی محمد خان سیستانی را باین خدمت روان کردند
که بکاردانی و سخن پردازی اتصاف داشت چون او بنواحی قلعه رهتاس رسید جمعی از خودسران افغان که
با سر طاغیان دم یکجهتی میزدند او را از رفتن بنگاله مانع آمده نزد علی قلیخان روانه ساختند و چون حاجی
محمد خان را با علی قلیخان سوابق روابط بود و مقتضای رابطه قدیم و تطمیع آنکه از موافقان باشد یا شود بعزت
و حرمت پیش آمد لیکن آثار نوشتن از نفوس جبالی او جوانمرد از آنجا که بی دولتی دامنگیر او بود او را مقید
نگاه داشت و حاجی محمد خان سررشته حقیقت از دست نداده پیوسته نصیحتهای سودمند بگوش
هوش او فرو خواند آنکه بوسیله حاجی محمد خان در میان ایشان همت تخویف و تهدید از ارتکاب امور
محظور و دلالت بر جاده مستقیم اطاعت دخل عظیم داشت چنانچه عاقبت کار او بر او الله خود همراه ساخته
بعد از والا روان ساخت چنانچه بعد ازین نگاشته خامه عرصه گرد و از سوانح و ستادن حسن خان
خزانچی بسمت ولایت اوڈیسه که در اقصی سمت شرقی حدود سواد اعظم هند و ستان فتح شده پر لوای
مسیح یکی از سلاطین بران سوا ساخته و سواره و پیاده روایان ولایت اوڈیسه با مساعی اقتدار ممتاز بود و بود
معمور ساخته که درین هنگام فرمانروای اوڈیسه بود و از ان مدت که فرقۀ افغانان دست استیلا بر بنگاله
دراز داشتند پیوسته ملک تمامی مع اوڈیسه در ریاض همت خود می نشاندند لیکن در حفاظت آن سرزمین
میگذشت چه سرحد اقصی آن عقبات خطرناک و کوه های بلند و پست و جنگلهای بی حد و مرز پیچ های سخت دشوار
حد فاصل است که دست تصرف پادشاهان آن مملکت رسیدن متعذر و خاک آن زمین پی سپر عساکر نشدی

متعسر است بلکه هرگاه کسی از معارفان ولایت بنگاله پناه براجه جگنات میبرد والی بنگاله ابرو ترش می‌نمود چنانچه ابراهیم سور که در وقایع سابق نام او مذکور است براجه جگنات پناه آورده وآن راجه تا حتی از اڈلیسه را بطریق مساعدت داده بر چند سلیمان کررانی آن تسلط جست منع او تتواست کرد

بلکه پیوسته از وهراس مندمی بود درین هنگام که بلدهٔ جونپور مورد موکب والا گردید ضمیر صواب نمای حضرت شاهنشاهی که فهرست حساب فردا را از روزنامچهٔ امروز استخراج مینماید چنان اقتضا فرمود که یکی از طرز دانان پایهٔ قرب را پیش راجه اڈلیسه فرستاده تا بحبائل الطاف منتظم گردانیده در سلک حلقه بگوشان درگاه والا انتظام دهد حسن خان خزانچی که جوهر اخلاص از ناصیهٔ احوال او پیدا بود دامن خاص اختصاص یافت و مهاپاتر را که در فنون شعر هندی و موسیقی عدیل خود نداشت با ورفیق ساخته‌اند هر دو باتفاق عازم اڈلیسه گشتند راجه بمجرد شنیدن الطاف شاهنشاهی تارک ادب سعادت استقبال فرسا دریافت و مراسم تعظیم و تکریم وارد آن دولت را بتقدیم رسانیده بمنازل شایسته فرود آورده و بخدمات لائقه اقدام نمود و کمر مبارکی برمیان جان بسته معروض داشت که سلیمان اگر حلقهٔ غلامی آن درگاه والا در گوش هوش نکشد و پایهٔ آداب عبودیت نگاه ندارد و اساس ارتباط و اسعاد لیلی قلیخان در میان نهد من با جمعیت خود ابراهیم را که تسمی دعوی دارا و ستیش کرده روی بنگاله می‌آرم و کار پردازی بروزگار سلیمان میکنم که عبرت جمیع شوریختان و متمرّدان گردد الغرض سور راجه بعد از سه ماه که با حسن خان و مهاپاتر آداب خدمتگاری و مهمانداری بتقدیم رسانیده بود فیلان نامور و دیگر پیشکشهای گرانمایه انتخاب کرده روانهٔ درگاه معلی ساخت و دران هنگام که موکب والا از جونپور معاودت فرموده در معمورهٔ فتحپور معدلت آرا بود حسن خان و مهاپاتر همراه ایلچی راجه مکند دیو که رای پرمانند نام داشت بسعادت زمین بوس سرافراز شدند و از سوانح در هنگامی که رایات اقبال در جونپور استقرار داشت گریختن خواجه عبد المجید آصف خان است سبحان الله مستان دنیا که خرد و صلاح بین ندارند بسعی خود در هلاک خود می‌کوشند و آرا ار تدبیری ناسره یکی از اعاظم بلیات آنست که با وجود مستی و مدهوشی و قدر نعمت ناشناسی بر دولت خود چون بید می‌لرزند و باندک توهمی از جا می رفته کاری که هزار دشمن برای شان نتواند اندیشید بیک چشم زدن برای خود بهم میرسانند چنانچه آصف خان را شتاب زدگی و سبکسری پیش آمد که رفع خجالت آن از تدبیر مدبران روزگار مفید نیاید و اگر مکارم شاهنشاهی بعفو آن رئالت رخسار خجالت او را از غبار جرائم پاک ساز و نشان انفعال باقی نماند غرض از تمهید این مقدمه عنوان ستحون آنکه آصف خان

۱۹۸
ج دوم

از درگاه والای شاهنشاهی منصب از صد پایه عالی اختصاص یافته بود با اتالیقی اتکه طلب بکر مقرر
شده بود و از اینجا که جبلت گریبان اخوت او بود این گیر باشد بحرف و حکایت مقید از آن تهی معاد رهائی یافته
با مملکت رسیده بود و توهم واهی گریبانگیر شده گذر رفت و محمل این قضیه آنکه از آن هنگام که آصف خان
ولایت گره مسخر ساخته بر مرز آن خود گذاشته متصرف شده وارکوتهی خردی بیشتر نفس کفران نعمت از پادشاه و مربی
ولی نعمت که بدولت او از علم تقدم رسیده بود دو دیده آمده از خود ساخته بود و همیشه مخودتو همی ایسید
و بر جیت آن معامله با هم متفق بوده از اشتغال سلطنت رشوه بادرستاده ابار آنجا که معده طبع این حریصان حرحاک
پر بسیار دسود و سید باید بهوار و بعنان شاهعالی مزمر و اما سیاست دربولا کلتشکر تانیه منظر اقدس آورده مسلوب
الطاف عاطفت شاهنشاهی گشت حسد بر مکان بی معنی در حرکت آمده بیوسته در تسویلات او بر دمراب آن تام
میکرد و مدد و وسیان فاش در کت معامله یا ایم و مستعد بودند آن خس سار دو رویه کی راه او ساخته با آصف خان
میل به سایه میداد و شب سوم مهر ماه الهی موافق کت منتشر شده و عیار روسه سیال یا مدو و معمولی
با الیه لشکر تا مرادو بیش بر زیر سایان بعضی از مردم موافق التماس دلالت کرده که بنا هست قوی همه را ساسان
گذاشته فرار نمود و یکسر با مقصد عمان بار بشتافت صباح دولت خواهانی که همراه او مانده بودند از صورت حال
مطلع شده معروض درگاه والا ساختند و مر مقصد اتت این مردم در صحرای وانکشای خود بودند تا حضرت شاهنشاهی
با استراح شکار کامرانستان بودند بوسیله ملازمان رکاب دولت مدد و عرض رسید حضرت با اقتضای
دانش مالک آرای معظم خان سیابان را با سلیمی آن لشکر امر ساختند و شجاعت خان را تا چند می از بهادران
کارطلب بتعاقب آصف خان تعیین فرمودند شجاعت خان بشتاب تر رسید متفحص احوال آصف خان شد
آنجا دریافت که از منزل گذر رسیده و در صدد آنست که ازو رانگند برسد شجاعت خان کشتی ها را گرد آورده
خواست که از آب گذرد و سپاه منصور برکشتها برآمد و از آنجا آصف خان از آمدن شجاعت خان خبردار
شده با لشکری که همراه داشت برگشت که بر لب آب سر راه بر شجاعت خان بگیرد و کشتها نزدیک بساحل
رسیده بودند آصف خان راه ممانعت پیش گرفت در میان او و جمعی که در کشتی بودند هنگامه جنگ گرم شد
و آمرورتا سحر با تیر و تفنگ بود و چون حمایت ظلمانی شب پرده کش عالمیان شد آصف خان
فرصت هزیمت را غنیمت شمرده شتاب راه گریز را پیش گرفت و بامداد که شجاعت خان سرگرم
آصف خان شنید بسرعت تمام در کشتی نشسته از آب عبور نمود و طلوع پیروزی افتاح بگروهی از عقب ماندگان
آصف خان رسیده دانست که رسیدن باو در کمال تعسر است عنان مراجعت تافته متوجه زمین بوس
والا شد و در خونپور باستلام عتبه مقدسه سربلندی یافت و آرسو اسح فرستادن قلیج خان بست بار دیگر بر مفتاس

سابقاً سمت تحریر یافت که بندگان حضرت شاهنشاهی بصحت استمالت فتح خان قلیج خان را فرستادند که او را بر
بندگی راسخ گرداند و متذکر سازد که چون رایات عالی بجد و جهد به نور نزول اقبال زیاید متوجه ملازمت گردد
و فیل سخت لمند را همراه آورده و در نیولا که جو نیور مستقر رایات اجلال شد بجهت مهم مذکور باز قلیج خان را فرستادند که او را
ایشان را به سعادت رهنمونی نماید و باعث مجدد آنکه قبل از آنکه رایات والا از دار الخلافت نهضت در آید
سلیمان فوجی بقلعه رهتاس فرستاده بود تا به معاضدت و مساعدت علی قلیخان تواند بدست آورد و لشکر
سلیمان با ستظهار علی قلی خان کار بر فتح خان تنگ ساخته بود که درین اثنا خبر توجه موکب والا لشکر سلیمان که مهم
مشغول بود رسید دست از محاصره باز داشتند یا از دایره قلعه گیری باز کشید فتح خان که خبر دو روئی
و تزویر کاری نداشت چون حوالی قلعه را از مزاحمت لشکر سلیمان خالی یافت در گرد آوری ذخیره و آذوقه
اهتمام نموده کام روا شد و مخفی کس پیش برادر خود حسن خان که همراه قلیج خان بملازمت آمده بود فرستاد
پیغام داد که من از ممر آذوقه و ذخیره دل جمع ساخته ام اکنون بهر روشی که میسر شود خود را بقلعه رسان
که وقت تست حسن خان را چون ظاهر رفتن دشوار بود خود را بحیله انداخت بعرض واقفان بساط اقدس
رسانید که یکی از خاصان درگاه معلی همراه سازند که آنجا رفته باستمالت پادشاهی برادر را با کلیدهای
قلعه بآستان عالی آورد بنا بر آن قلیج خان را بایں خدمت اختصاص بخشیدند قلیج خان حکم والا کاربند شده
برهتاس پیوست فتح خان اگرچه از روی ظاهر ملائمت ها می منافقانه بتقدیم رسانید اما مقتضای تقاوی
که در سرداشت بمواعید کاذبه وقت میگذرانید قلیج خان حرف ناصواب از پیشانی احوال او خوانده
مراجعت نمود و چون فتح آن قلعه و جمیع ولایات شرقی تعلق بوقت دیگر داشت دران هنگام توجه بتسخیر آن
پرتو نینداخت و از سوانح این یورش آنکه چون مدت مدید علی قلیخان حق ناشناس در برابر لشکر
فیروزی اثر نشست و جز خاک خذلان بر سر خود نه بیخت درین وقت که زمان پشیمانی و شرمندگیست
آن مدبر مخذول در یعنی دغا و که سرمایه بید ولتی ست بیشتر اهتمام نمود و سکندر خان و بهادر خان و جمعی را
از خود جدا ساخته بولایت سرواره فرستاد که از آن طرف این شوریده سران فتنه انداز در میان ولایت
در آمده تاخت و تاراج غبار انگیز گردند چون این خبر بسمع اقدس رسید شاه بداغ خان و سعید خان
و قیا خان و حسین خان و باقی خان و مطلب خان و معصوم خان فرنخودی و حلیمه خان و محمد امین دیوانه
و بیگ نورین و سلیم خان و قتوی افغان را بسرگروهی میر معز الملک تعین فرمودند و پرتو حکم معلی بران تافت
که لشکر منصور سر راه بر ارباب عدوان گرفته نگذارد که گرد فتنه این تبه کاران بر دامن آنجا دود دستهٔ
افواج قاهره همت بدفع اعادی گماشته تا بر گینه نیز آبا دغنان مسارعت باز کشیدند حضرت شاهنشاهی

سودای فاسد علی قلی خان را حسن علاج در پذیرد سخنان استمالت منت التماس شد علی قلی خان که در وقت اول
و جدا کردن آن مردم بخاطر آورده بود که بتوری در عساکر نصرت مآثر راه خواهد یافت از آن اعتیه والهیه امید
گسست و بخیال ناصواب دست در کمر تزویر زده اولا بی سرو قدم نام غوری را که در ملازمت حضرت
فردوس مکانی بشرف خدمت امتیاز داشت پیش منعم خان فرستاده تذکار آشنائی قدیم نمود و بعد از آن
دیگر مردم کاردان روان ساخته در مصلحت خود منعم خان خانخانان ارشاد بلوحی نگاشته که علمهای
استیصال معاندان و ستم کشیده و بخان مرور او را ناورد استه بدرگاه جهان پناه عرضداشت
فرستاد و از فرط اصلاح الناس قبول این ادعیه نمود و حضرت شاهنشاهی مقتضای کمال مروت و فتوت
هر چند بعلم الیقین میدانستند که آمد و رفت علی قلی خان را امید بد ملتمس خانخانان را موقوف قبول داشته
خواجه غیاث الدین علی قزوینی را فرستادند که مراحم خسروانی را خاطرنشان نماید در حقیقت اسرار تحت
آگاهی یافته و حقایق آن را معروض بار گستر اعلی دارد چون منعم خان با مر خاطر کمری اختصاص یافت
با علی قلی خان دوستی که سابقه گذشت که با یکدیگر قاصد و پیغام صحبت داشته و در اساس همالی حسب
و استحکام مدارج خدمت اهتمام نموده آید چون دران ایام نصرت یافته بود که بعضی از بهادران جلادت منش
شاهنشاهی چون عادل و جمال خان بلوچ قرار داده اند که کمین بوده کار آن مدبر را با نجام رسانند
... قلی خان از آمدن دیدن منعم خان ملاحظهٔ عظیم داشت و میخواست که معاملهٔ مصالحت مراسلت
و مکاتبت با تمام رسد منعم خان قبول این معنی نکرد تا آنکه مقرر گشت که در میان دریا ما دو سه کس فراهم آمده
قرار صلح نمایند بنابران علی قلی خان این مژده را نور عظیم دانسته اهل و عیال خود را در همان محکمه گذاشته
با لشکر و کشتی متوجه گذر نیوسا شد و بمقام بکسر که الطرف آب گنگ بود در برابر اردوی خانخانان شده بود
حسن خان صمی و سلیمان شکلی که از اخیار امرای افغانان همراه او بودند با رسال رسل و رسائل تجدید
لوازم مجتبی از طرفین بظهور آمد بمقتضای قرار داد روز دیگر از آن طرف علی قلی با سه کس همه یکی تجربهٔ کار
که از طلب منه کرده آن مرید مخاصمت اختصاص داشت دیگر سلطان محمد میر آب و یک قورچی او که آهوی حرم
نام کرده بود سوار شده متوجه شد و ازین طرف خانخانان پیر کشتی سوار شده با سه
کس میرزا غیاث الدین علی و بابا بیدبیگ و میرجان غلام سلطان محمد قیق که پیش منعم خان اعتبار داشت
متوجه ملاقات علی قلی اسد داد دو طرف دریا عساکر فوج فوج و شتوش تتوش ایستاده معرکه آرای بودند
چون کشتیها در میان جزیره آب در یک سو رسید علی قلیخان برخاست و گفت که فتح الله سلام علیکم و جسته تنها
خود را بکشتی منعم خان انداخت و با یکدیگر مراسم معانقه بجا آورده دست بهم داده بمای صحبت گرم ساختند که

و پاره‌ای در ذکر خدمت فروتنی گذرانید و لختی مد جمود و ایمان به پاس شرف شد بعد از آن قرار یافت که میرزا غیاث الدین علی
بملازمت حضرت شاهنشاهی رفته حقیقت حال را عرضه داشت نماید که آن حضرت خواجه جهان را که مدار مهمات
سلطنت برای رزین او بود دیر فرستند تا خاطر علی قلی خان بالکلیه جمع شده و پیمان دولتخواهی را بتصمیم استحکام دهد
و این قرارداد از یکدیگر جدا شدند و هر کدام بمنزل خود آمد و این واقعه در اوائل دی ماه الهی بظهور پیوست میرزا
غیاث الدین علی بشرف ملازمت رسیده سرگذشت را موقف عرض ایستادهای بارگاه مقدس رسانید
حضرت شاهنشاهی بموجب التماس منعم خان خواجه جهان را فرستادند بعد از ملاقات علی قلی روز دیگر منعم خان بمجلس
مخصوص از آب گذشته بخانهٔ علی قلی خان رفت شاهم خان جلایر و میر منشی و حیدر محمد خان آخته بیگی و کوچک علی خان
توپوزبک و جمعی همراه بودند علی قلی جشن بزرگ کرده مراسم مهمانی بجا آورد و بعد از تقدیم لوازم ضیافت منعم خان
بمنزل خود آمد و بعد از آن خواجه جهان تعاهد نموده و صریح گفت که علی قلی خان بی اعتدال است و من ناخوش از کس
خود را بمنزل او مصلحت نمیدانم اگر بسیار بخواهید گروی برای ما گیرید تا بهم روبرو منعم خان و ابراهیم خان اوزبک را
گروی از علی قلی خان طلبید و آورد روز دیگر منعم خان و خواجه جهان رفته در منزل علی قلی صحبت داشتند و روز دیگر
در منزل ابراهیم خان صحبت داشتند و مجنون خان قاقشال و باباخان قاقشال و میرزا یک نیز درین مجلس حاضر شد
و میان ایشان و علی قلی آشتی داد و هر چند سخن در رفتن علی قلی در اکشید فایده و مکر و دار حیلهٔ تلبیس که در سر داشت
آستان بوسی قرار نتوانست داد و گفت چون از من ناسپاسی چنین بظهور آمده یکبارگی باین دلیری اقدام نمیتوانم کرد
درین مرتبه والدهٔ خود و ابراهیم خان را که ریش سفید ماست می فرستم و بعد از تقدیم خدمات لائقه باستلام عتبه علیا
مشرف خواهم شد بعد از گفتگوی بسیار همین معنی قرار یافت روز دیگر علی قلی والدهٔ خود و ابراهیم خان را با فیلهای
نامی خود مثل بال سندر و اصیله که از فیلان مست زبردست مشهور بودند با دیگر فیلان برسم پیشکش همراه میر بادر
و نظام آقا فرستاد و حاجی خان سیستانی را که مقید طغور بود نیز فرستاد خانخانان و خواجه جهان افواج قاهره را برکنار
آب دریا مقابل گذاشته والدهٔ علی قلی و ابراهیم خان را با پیشکش همراه گرفته رو بدرگاه معلی نهادند ببارگاه مقدس
رسیده خانخانان ابراهیم خان را تیغ و کفن در گردن انداخته سر و پا برهنه ساخته در بساط حضور آورد و بوسیلهٔ شفاعت او
بر جرائم گوناگون این شوریده‌بختان قلم عفو کشیده آمد و بر زبان اقدس گذشته که اگر چه ظاهر آنست که این واژگون
طالعان بعهد خود وفا ننمایند اما چون خاطر تو عزیز است تقصیرات ایشان بخشیده آمد و جاگیرهای ایشان بدستور
مرحمت شد باید که تا زمانی که رایات اجلال شاهنشاهی در تسخیر و سیر و شکار است برای خاطر باشد علی قلی از آب گنگ
باین طرف عبور نکند و چون دارالخلافت آگره مستقر رایات اقبال شود وکلای ایشان آمده اسناد جاگیر خود را درست نمایند
و بموجب آن مناشیر اقبال محال جاگیر خود را متصرف شوند خانخانان از ظهور عنایات بادشاهانه تارک مفاخرت

باوج عزت رسانند و حکم عالی شد که تیغ و کفن را از گردن ابراهیم خان فرود آورند و مژده عفو گناهان به اولیای علی قلی خان
که در حریم حرم سرای شاهنشاهی روی بر خاک تضرع و زاری نهاده منتظر بودند شتابان مژده رسانید و چون معاملات
نابکرداران بی دولت تر تلبیس بود حضرت شاهنشاهی بر آگاه دلان معامله بر پوشیده نیست ایزد جهان آرا خواست که غفلت
مدد دولت این طائفه کافر نعمت پیاده لوحان ... خاطر ایشان شود تعداد حیدر پور که اینها سعادت ...
اختیار یافته بودند ... میر معز الملک و امرای کبار ... در درگاه معلی رسید تفصیل این سرگذشت آنکه چون
بهادر خان و سکندر خان با عوام ... علی قلی خان ... سرکار سردار ... و در مقام ...
ایستاده دست ... درین اثنا آئین شایسته ... بزرگ از مواکب عالی رسید و از استماع
... دست و پا گم کرده ... سال ... اختیار ... میر طاهر
میر معز الملک و امرای عظام داد ... مقابله ... آمده ... خیال محال ... داشته باشم
الست ... ساعت ... اقبال پادشاهی ...
داد و ... درگاه معلی ... بطور رسد ... ما لال ... خواسته است با هم
... تقدیم ... میر معز الملک و سائر امرا ... گروه
عاقبت ... سید ... خواهش آن ... بهادر ... زمام امارت ...
ایشان قلیل ... بهادر خان با میر معز الملک ...
درخواست کرد که اگر ... میر معز الملک قبول این اراده
... بهادر خان ... آمده ... و مقدمات
ازهمین درمیان آمد ... صورت صلح ... حکایت ...
... سرگذشت ... رسید حکم والا ... لشکر ... مردم
... اگر صلاح ... قبول التماس آن
... رحمت ... امید ... نصرت قرین پیوسته ... سید ...
پیغام فرستادند که ... عقیدت و اخلاص ... صدق ...
و خاطر ... دست ... کار ...
دل ... موافقت ... سعادت ... دولت ...
... صلاح ... دولت ... علی قلی ...
شاهنشاهی معلوم ... سعادت ... لشکر ... ترتیب

صفوف و تسویه افواج همت گماشتند قول بمعز الملک و اعتماد خان خواجه سرا و میر علی اکبر و راجه تودرمل و لشکر خان
و دولت خان لودی و جمعی از بهادران نامور انتظام گرفت و برانغار بجلادت قیا خان و حسن خان و شیر سلطان و ابراهیم
و کرسی و میر علی ولد استاد یوسف و ترجی از خان سیاران ترتیب یافت و جوانغار باقی خان و شاه بداغ خان
و مطلب خان و تتونا میر قلی او رکت و چندی از دلیران نظام پذیرفت و هراول محمد امین دیوانه و معصوم خان فرنخودی
و مغل قدم خان و شاه صافی و صدر حمت اوزبک و قلماق بهادر و طائفه از مردان کار رونق گرفت و لهمس بجان عالم
و هند و مغل و رای سال درباری و رای تیرا و داد خان لودی و طبقه دیگر از مبارزان استحکام یافت از جانب
باغیان سه فوج شده بودند فوجی باهتمام بهادر خان و فوجی بسرداری اسکندر خان و فوجی بسرداری محمد یار که در راه
سکندر در هراول مقرر ساخته آماده جنگ شدند در میانه هر دو هراول هنگامه جنگ گرم شد قدری هراول بحالت
غلبه گونه جسته بود که مردم التمش داد دلاوری داده هراول را برداشتند محمد یار که پیشانی لشکر ظلمانی او بود شمشیر
لمعان بر خاک هلاک افتاد و بسیاری از بدسگالان پایمال فنا شدند و سکندر که با فوجی گزیده از دنبال این فوج آماده
بود دیگر دادیار بر روی دولت خود بیخته بیشت بر عساکر منصوره داده رو بهزیمت آورد و افواج قاهره کامیاب
نصرت و اقبال از دنبال هزیمتیان در آمد و هر کس از آن تیره روزگاران بخت برگشته میرسید بخواری بخاک
میریختند تا بر لب سیه آبی رسیدند سکندر از بیم جان خود را در سیه آب زده از خاک سیاه سر بیرون کرد و بسیاری
از سیه کاران او در آن ظلمت آباد غرق شدند و افواج قاهره که سکندر را بزیمت داده به تعاقب و تاراج لشکر ادبار
پراگنده شدند بهادر خان که با جمعی در کمین بود درین ره گیر تعاقب جوانغار لشکر اقبال رسید و جنگ در پیوست شاه
بداغ خان از اسپ جدا شد و بقید مخالف در آمد و سعد المطلب پسرش توفیق یکوخدمتی نیافت و نادرقلی با جمعی از کار دیدگان
تباه حرو حاک سبب حقیقتی بر فرق روزگار خود ریخته بنعیم پیوستند بهادران افواج را برداشته متوجه قول شده و قول
بی جنگ سررشته بر دباری از دست داده عار فرار اختیار نمود و محمد باقی خان بهانه حفظ اسباب التماس اموال خود را
بکناره کشید و بعضی از روی نفاق و حرامنمکی جنگ نکرده پشت بمعرکه داده و از نشومی اینها لشکر فتح کرده را شکست
افتاد و راجه تودرمل و قیا خان و اعتماد خان و مردم التمش جدا شده در میدان ایستادند چون لشکر بر هم خورده بود کاری
بسر انجام نشد بزور را این نتیجه است این معامله ناهمان نمی پسندد که خدیو زمان با علم الیقینی چگونه مدارا می فرماید مرکرا
کردار چنین باشد آنچه بمیدان خود بلید و روز دیگر سپاه پراگنده فراهم آمده بجانب قنوج متوجه شده و سران آن لشکر
عرضداشتی محتوی بر حقایق سرگذشت بآستان معلی روانه ساختند آنحضرت که معدن مروت و مردمی اند چون بر حقیقت
حال مطلع شدند از آنجا که مجددا از جرائم ایشان گذشته بودند چنین جریمه عظیم را ماشده انگاشته امرا را طلب داشتند
و جمعی که آثار نفاق از حرکات ناسزای ایشان ظهور یافته بود در حجاب جهالت مانده از سعادت کورنش محروم گشتند

ج دوم ۲۰۵

و کمینان اخلاص مند با خود داشته بطریق جالیق نقابات خاص مخصوص شدند و از سوانح آنست که درین هنگام
که رایات جلال در جونپور انتظام بخش جهانیان بود میر محمد دیوانه در حدود سامانه سر بی مغزی خود را بر داشت
در مقام تاخت و تاراج شد و روز سیاهی کردار خود دریافت این مدبر ازلی سعادت از خدمتگاران
خواجه معظم بود و بعد از آن به بیرام خان پیوست و بیرام خان بواسطهٔ حسن صورت این مجنون را کار
رمز ادائی بود و تقرب خود اختیار داد در زمان اقبال او اعتبار یافت و در ایام ادبار سالک
بی توفیقی گشت خاتمهٔ مجملی از آن در جای خود گذارش یافته و چون ذات مقدس شاهنشاهی مصدر
انوار عدالت است هر چند آن بی حقیقت در دولتخواهی آن حضرت بود اما چون این سفیه در آدمی
نکوهیده ترین صفات است بسند طبع حق پسند نیامد و مسطور رعایت نگشت چندی در قصبهٔ سامانه
بسر می برد درین ایام که علی قلی خان و جمعی کافر نعمتی نموده بودند و رایات اقبال متوجه ناحیه اسا
ان شد بی گرفته بد دولت جمعی از اوباش فتنه انگیز را فراهم آورده دست فتنه برگشاد و ملا نورالدین محمد ترخان
که خدا را آسخر بود و دیرو دوست خدمتگار شیخ را در سامانه گذاشته بود که سرانجام مهمات آن پرگنه نمود
روز سه آن سمت بر گشته با هواداران دوست خود را بر سر ممالی سامانه خود آرد در ان مهمت سکار یا
سوبهای میکرد و مجلس مید اشت که ناگهانی تیراندازه کمان ساده بر سینهٔ آن بی گناه رسید و کار او تمام کرد و اسباب
و اموال او انچه در آن پرگنه بود بدست آورد و بسیار پرگنه مال پرستان و تقدیان پرگنه را که سالیانه
بر پیشه مسوب و مدبر گشته اموال اینها آن پرگنه بود بدست آورد و اوباشان حادثه دوست واقعه طلب گرد
او منتشر شدند و در سال الایت محروسه تاخت میکرد تا آنکه ملا نورالدین جمعی را با خود متفق ساخته کمر همت
بدفع او بست در موضع دهوری که در حدود سامانه است آن دیوانه بی سامان بعسرت مسئول بود رسیدند
ملا نورالدین شکوده وان اعمار یکبارگی نتوانست و ... سوخ او شدند و لعوح ملا تاخت در امای تاتش
اهیس ... رحمت رسیده و او با جمعی ساده رفته او را دستگیر کردند و ملا آن دیوانهٔ بی دولت را قتل نماید
حقیقت حال بعرض اقدس ارسال داشت و در جواب حکم صادر شد که موقف عرض مقدس رسید و موجود
عنایات خسروانی شد و از سوانح آنکه رایات همایون از جونپور بتسخیر قلعهٔ چناره نهضت فرمود الا اینکه سطوت
قدسی آثار حضرت شاهنشاهی بر عفو جرائم و صفح زلات کوتاه بینان مجبولست بوسیلهٔ الحاح و شفاعت
منعم خان خانخانان قلم عفو بر جرائم و تمام علی قلی خان و سایر ارباب طغیان کشیده هوای شکار
و تماشای قلعهٔ چناره که از قلعه های مشهور هندوستان است از خاطر جهان گشای سر زد
و بموجب این عزیمت دولت افزا روز پنجشنبه هم بهمن ماه الهی موافق دوازدهم سوم جمادی ... ترحل ...

بحر اسب جونپور گذاشته موکب والا نهضت فرموده چون پیشتر بشهر بنارس که بر ساحل دریای گنگ
حلوه بمناسبت نزول اجلال برتو اندا خته افاضهٔ انوار عدالت بر خواص و عوام آن ناحیه سعادت ورود
واقع شد و آن روز بنا بر مصلحتی توقف در آنجا نموده با خاصان رکاب مقدس تفرج جیاره توجه فرمودند و درون
و بیرون قلعه را نظر اصلاح انداخته مسرت های ظاهر و باطن گشتند تریں بسان فراوان نشاط پیام نوید مسرت
آورده و از بیشه های فیل که در نواحی قلعه بود خبر دادند حضرت شاهنشاهی بر عزیمت شکار را پیش نهاد همت اقبال
صید ساخته بالعبور از بنا بر یان رکاب دولت و مخصوصان موکب معلی دران بیشه با انبوه نکاپو فرمودند و
دو گروه جستجو کرده نگاه فیل رسیدند و بتوارش عالی بر آن یافت که ملازمان بیسار حسنود اره جانب
در آمده این کوه منظران را گرد گرفته‌اند بدستوری که دستور العمل صیدگاه اقبال بود و فیل والا شکوه را در میان
گرفتند گروهای این وحشی طبیعتان را البلناب مدارا بستند و فیلان اهلی هم تنگ ساخته بجمار جیاره مراجعت
نمودند و از آنجا بجانب بنارس کوکبهٔ عزیمت بلند کرده با آن روی معلی که منتخبی است از هفت اقلیم ورود و سعادت
فرمودند و از سوانح ایلغار فرمودن حضرت شاهنشاهی است بر سر جانِ زمان انداسحاک و خود مقدس حضرت
شاهنشاهی طلسم دوام آگاهیست از میدان فطرت بلسان تقدیر و بیان مشیت آمده هر چه از حقائق کونی
والهی است پیش از آنکه جلوهٔ ظهور یابد بانوار اشارت و ظلال عبارت بران پرتو می اندازد و چنانچه در آن وقت
که منعم خان بزبان تصریح گشوده شفاعت جرائم علی قلیخان میکرد و بر زبان تقدیر بیان گذشت که ماحوظ است آنچه
اما عجب که او بر آداب عبودیت ثابت قدم ماند و چنان در اندک فرصتی بظهور آمد چه دران هنگام که موجب
استدعای خانخانان علی قلیخان و بهادر خان جانگیر بست میشد قبول التماس او مشروط باین بود که تا موکب
اقدس در بس حدود باشد خان زمان از آب عبور نکند و چون رایات اقبال بر کرا او رنگ خلافت رسد و کلا
درگاه معلی آمده مناصب دولت از دوات عالیه بگذرانند و برجاگیر های خود متصرف گردند درین وقت که رایات عالی
سحاب بنارس و جیاره ظلال ارتفاع برسمت سعادت انداخت علی قلیخان همان روز از آب گذشته محمد آباد
رسید و کسان را بغازی پور و جونپور روانه کرد موکب معلی از شکار مراجعت نموده بساحت بنارس نزول اجلال
فرموده بود بعرض مقدس رسید که آن بی سعادت بر خلاف شرط رفته عدول از جادهٔ حکم اشرف نموده
از آب گنگ گذشته است قهرمان قهر جهانگداز شاهنشاهی بجوشش در آمد و رقم بیدولتی این سیه بختان که
اغماض نظر از آن شده بود در پیشگاه باطن اقدس که آئینهٔ گیتی نمای دولت است جلوه گر شد و در مقام سطوت
منعم خان را مخاطب ساخته ماجرای سیه بختی آن تیره روزگار را بر زبان اقدس آوردند خانخانان از کمال
انفعال سر در پیش نهاد و زبان گفتار بسته در رشتهٔ جواب گسسته یافت خواجه جهان و مظفر خان و راجه بهگونت داس

دشمنی دیگر با امرای هیبت اساس نامدار دوی نصرت طراز گذاشتند که آهسته آهسته منزل بمنزل سایه ع

عنایت بغربت تا دیبه سه علی قلی خان شب و سادین بسب وسوم من با آلتی عاقبت شتافتند ..

رجب یای توجه در رکاب دولت آورده و طریق ایلغار را نوردیده بنصرت شتافتند و قریب گریبان بسا

ادس سایر هدایای موکب معلی گردیده تیز والا بوده و برکیدیکر مسالفت نموده گوی سرعت از

شمال دجه بالو و ما بعد خان تکلو و قاسم علی خان را بر سر غازی پور تعیین فرمودند سپاه دران

حوالی از قلعه غازی پور رسیده بود ..لتان اسحا آگاه گشته از قرحی که متصل دریای گنگ

بوده و از دو در آب انداختند و بمحمد آباد رسید علی قلی خان دست و پا گم کرده از کمال سراسیمگی گریخته

چون برلب آب سروار رسا گشته که مرکب آب برای حمل روز آماده باشد ناحق که باو بوده

در آمد خان سراسیمه از ساحل سلامت برده موکب مقدس آن شب که روان شد از دریای حیوپور

بر فیل سوار حمزه فرمودند آخر های شب زمانی بر فیل توقف نمودند سحر بار گرم رکاب شتافتند قدرمی از روز

گذشته بود که آردوی او موستند آن ده سپاه خیمه و اسباب را گذاشته راه گریز پیش گرفته بود باهره

راه میرفت سه فیل بحث او دست بود درآمد دار اسحا محمدون خان تا فسال و میرزا اسحاق خان

و جمعی را بمسیر رخصت فرمودند و بیگاه شده بود که این فرستاده خبر رسید که علی قلی در مقام گذشتن

از آب سروار است و او را بسیار آمده بود وزرا در کمال سواری موقوف شد سحر دولت شد

اقبال که ابتدا نمودند در روز آوار خان پسر اسلام خان و لور محمد حسین خان از عیم جدا شده موکب

اقبال میوستند و فوج ملت از شمال آن قدر بساحل آب رسید کشتی با رار اسباب و اموال علی قلی خان

تحسین کرده موکب معلی ساحل آب سروار گرفته نشست فرمودند عساکر نصرت پیکر بو آدمی و برار می را

در لوره بیدباران گم گشته صحاری او بارسالی پیدا شد و جمعی از دهات استماع افتاد که علی قلی خبر در

محمد آباد بوده اگرچه آن سب که اسب اقبال تا آن حدود رسیده بود راست رانده محمد آباد میرفت آن شب

بدست می افتاد و جمعا که منعم خان از تردد علی با حب و برای رواج بازار خود خواست که او بدست افتد

اول نگذاشت که همان شب بر سر او برود تا بامداد او را خبردار ساخته گریزانید و معلوم شد که علی قلی

از راه های تنگ در رفت بقلعه جلو پاره رفته فرود آمده است شهریار رو اش بیره او اعمال نظر نمودند و بروی

ساوره بدره روانه گام موکب مقدس بواسطه آنکه کشتی پیدا نشد و گذرگاه معلوم نبود که آن دریای رجابه را

عبور توان کرد از بر روی آب در برابر جلو پاره نزول اجلال فرموده شد و قهرا از طرفین سرداده چون

علی قلی دانست که گیتی خدیو مدولت پرتو اقبال انداخته اند بودن را اسحود قرار نداده بیشتر روان سا

ج دوم ۲۰۷

ج دوم

و روز دیگر موکب اقبال ازان منزل کوچ نمود و کنار دریا گرفته بقصبهٔ مونزول اجلال فرمود درین راه بیشه
و درخت زار بی پیر بود اکثر جهان نورد و شد انواع سباع و وحوش از بر و بحر نمایان می شدند و جوانان جنگ
قصد صید میکردند و اقسام جانور بنظر اشرف می درآمد و بسیاری بیان سخت انداز اشارت عالی میشد که بخدنگ
سنان دوز و سنان شعله کردار از پای اندازند و در وقت مرور آردوی عالی شکوه جانوران دریائی مثل
نهنگ از آب بیرون آمده بر ساحل دریا نمایان می شدند و چون از دور گرد عساکر میدیدند باب می خزیدند
و بعضی جانوران ازان قسم بودند که تیر و تفنگ بر آنها کارگر نمی آمد با بجمله موکب معلی در حدود آن قصبه بود خبر آوردند
که بهادر خان درین فرصت بحوتپور رسیده مادر خود را خلاص کرده است و اشرف خان را مقید ساخته قصد آن
دارد که بآردوی معلی رفته دست برد نماید بنابران موکب مقدس از ساحل آب سرورد بجانب عسکر اقبال
معطوف عنان فرمود و تفصیل این مجمل آنکه چون طلیعهٔ ایلغار موکب عالی بتعاقب علی خان و سکندر خان و بهادر خان
رسید و قضیهٔ گرفتاری والده علی قلی در جونپور در دست اشرف خان معلوم کردند و دانستند که اشرف خان لشکری
چندان ندارد و گرفتن قلعهٔ جونپور بعنایت آسان است بجانب جونپور گرم روی کرده بجونپور رسیدند و چون اشرف خان
در استحکام مبانی قلعه داری اهتمام نموده بود دروازه را سوخته درون شدند و ... بهادر ... بهادر اورا
اشرف خان وقتی خبردار شد که ... در ... بهادر خان اشرف خان را گرفته ... ساخت و والده
خود را خلاص کرده همراه برده بود و آنکه جونپور ... در ... او ... و حدود بنوالطاف اهل تمسخر و حقوق
خدمات شایسته ... کرده دست اندازی غریب نمود و بسیاری از تاجران را تاراج کرده بنارس
شتافت و آستانهٔ ... دست ... سرود از آنجا بمحل بنارس که برنمایان مشهور بود رفت و در این وقت
خبر رسید که رایات عالی از تعاقب علی قلی بنواحی سکندر و بهادر راه گذر ... که مشهور ... بود پیش گرفته
از آب گنگ عبور کرده چون علی قلی از صدمات عساکر اقبال بدر رفت و شورش سکندر و بهادر او چنانچه گذارش
یافت بمسامع اقبال رسید موکب مقدس از کنار آب سرور عنان معاودت معطوف گردانید متوجه آردوی
معلی شد که مبادا اغیار آشوب این مفسدان بر حاشیهٔ بساط جمعیت آن سپاه و شور بختان باستماع توجه رایات
اقبال فرار نموده بودند اهل آردوی مقدس را اطمینان دیگر بهم رسید و از انجا بر توجه بجانب جونپور تافت
و روزی که قصبهٔ نظام آباد مستقر موکب جلال بود محل ورود اشرف اقدس ترتیب یافت و جشن دلکش فراهم آمد
و نقود گرامی بر دامن امید ریخته شد و جهانیان از فیض عام ... احتیاط یافت مدعای هر یک و خلود دولت
میسر ساختند و بعد از تقدیم مراسم جشن معلی ازان منزل نهضت فرمود و عرصهٔ جونپور از فر نزول موکب والا
پایهٔ بلند یافت چون این شهر فیض بحر از مقدم شاهنشاهی زیب و زینت گرفت و تساهل تنظیم از ملازمان عتبهٔ

اقبال در استقبال رایات نصرت آیات بیرون آمده آن نام آرای درین سهو احاطه امارت تاج میاد و طبقه ناصیه برآید آمده گی
و عالمیان شیوع یافته بموجب حکم معلی اعیان مملکت و ارکان دولت طرح ساحل دریا اساس عمارات عالی بنا
انداختند و در زمان اندک بانجام رسانیده باین عمارات هستی این طلسمات ازدواج یافته در سهر و نیم تحت اقبال ...
و جمعی از امرا که در حضور بودند در محال جاگیر خود رخصت گردیده بودند در آن جا رسانیده که سلطان محمود و اجل ... معلی کرده بود
... افواج تازه رو تعاقب ایشان تعیین فرموده و حکم معلی شد که تا جلی قلی را دستگیر نکنند از پا ننشینند چون
حقیقت احوال جلی قلی رسید مرزا میرک جوینی را که از مستوفیان خاص او بود و آستان معلی فرستاده اظهار عجز و بیچارگی
خود نمود و برای هر کدام از تقصیرات خود عذری گفته بهر زبان که ممکن بود توسل به ... ایران داشت
که بار در مقام استشفاع شده ساکنان که مزاج دان بساط اقدس بودند از پس که امر عظیم بود است کرده سارس جمعی از ا...
صورت را که حضرت شاهنشاهی از روی حق پرستی احترام آن طبقه منظور بود ... مرتضی شریف ملا عبد الله سلطانپوری
و شیخ عبد النبی صدر که ... پیش آورده و این جماعت به اندازه وثوق بر عاطفت شاهنشاهی در باب ... مرزا ... علی
زبان شفاعت گشاده عرض مقدس رسانیدند و در بخشش و بخشایش او استشفاع نمودند و آن عدل صورت ... حمید
سیرت که باطن انسان شفاف شده است و در این مقدمات مقصود اصلی این ارباب نعی وقت گذرانیدن است
ملتمس این معاملات با آنها رعایت فرموده مجدد از تقصیرات ایشان بخشش یافت بشرطیکه از قبایح اعمال بد دائم اولی
خود توبه نصوح نموده من بعد خلاف رضای اقدس را در خیال راه ندهند و بجاده مرشاهراه دولتخواهی و جان سپاری
ثابت قدم باشد چون آثار رسیدن ظاهر گردید محال جاگیرهای ایشان بدستور سابق مکرر شده شد و خانخانان و سائر اکابر
آداب شکر تقدیم رسانیدند و حکم معلی شد که میر مرتضی و مولانا عبد الله و شیخ عبد النبی خان بر خودی ... علی قلی خان ...
او را سوگند استحکام و تعهد و پیمان بر ... طغیان مجدد و تجدید نمایند دولت واقبال صبح عزیمت توجه فرموده
موکب دولت را به عزیمت معاودت مصمم گردانیدند و در بیست و چهارم شهر ... آگهی ... دو شنبه بار دوم
شعبان نهضت رایات والا از جونپور به دار الخلافت آگره اتفاق افتاد و آن روز معلی یک هفته از جونپور رسانیده بار دیگر
آمده ساحل دریای گنگ مخیم سرادقات اقبال ساخت کارگزاران بارگاه سلطنت بحکم مقدس در یک ... پیرآنچنان
دریای عظیم پل بستند تا آن روز معلی تا مدت لائق عبور فرموده در این ایام که رایات اقبال مراجعت فرموده متوجه
دار الخلافت بود جهانگیر این برادر زاده سلمان بسر عمادی بسرف عتبه بوسی استسعاد یافته و مشمول خواطف خسروانی گشت

آغاز سال یازدهم الهی از ابتدای جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال پنجم از دور اول

هزار شکر که بهار دولت تازه شده و کوکبه نوروز جلوه آغاز گشت سراج عالم سازگی ... ن ساحت ال ... دو طلعت
عصمت ... وقت نوگریست اشعار

خاک چمن شد ز رشک تتاری
ابر بشست آن غبار زنگاری
آتش گل تیز کرد باد بهاری
آب بشست از چمن آینه داری
غنچه ونرگس شکفته مست مدام
کوس که ول ابدست دید سپاری
قرینه کمان شست شاخ شگوفه
دو نظر ساختند حسن ستیزه
سنبل مسکین بسوخت عود قماری
وقت گل است اینست یاد گساری

نسیم بهار چون سرگذشت حبیب نوید جدید از نصرت و اقبال داد در های فیض مردانگی برزمان و زمانیان باز شد و بهتر گاه
فتح آسمانی اولیای دولت ممتاز شدند و بعد از سه ساعت و یازده دقیقه روز دوشنبه هژدهم شعبان
سنه نهصد و هفتاد و سوم قمری تحویل نیر اعظم و منور عالم برج حمل سعادت ظهور یافت و آغاز سال بهمن سپه
سال یازدهم از مبدای جلوس شاهنشاهی از دور اول بوقوع پیوست زیاده سه روز عرصه شهر کره حوالگاه
موکب اقبال بود و دران فضای جانفزا مراسم جشن نوروزی و آداب عشرت بهار زنگ زدای طبائع
شد آنجا خانخانان منعم خان و مظفر خان و دیگر اعیان دولت و ارکان اقبال را بجهت اهتمام مهم خانزمان و
آمدن جمعی که پیش خان زمان رفته بودند گذاشته بکمالی نهضت موکب اقبال اتفاق افتاد و از آنجا بمنزلی
عنایت الهی روی حشمت و اقبال بمستقر خلافت و جلال آوردند و بخرمی و خوشحالی روز فروردین نوزدهم فروردین
ماه الهی موافق جمعه هفتم رمضان ظلال چتر والا دار الخلافت آگره مورد اجلال گشته و پایه آن زمین سعادت
زمین را از آسمان گذرانیدند و چند گاه در مرکز عدل کامیاب حضور شگفته معموره نگرچین که دران ایام
توجه نشاط اساس تعمیر یافته بود روی توجه آوردند و آن منازل عشرت بنیان را بپرتو نزول سعادت پیرای
جلال سپهر بخشیده زنگ زدای روزگار گشتند و بالجمله چون حضرت شاهنشاهی خاطر خورشید مآثر از حدود منظور
داشته بدار الخلافت توجه فرمودند منعم خان و مظفر خان در کره تا آمدن فرستادها توقف کردند آن مردم
چون نزدیک بمعلی قلعه رسیدند او مراسم استقبال و لوازم تعظیم بجای آورده سران تزویر پیش آمده روشی
که مخلصان درست رامسر و پیش گرفته تسلی اینها نمود و بعهد و قسم که دست آویز ارباب نفاق و نمودار
دوروپان سیاه درون است بجاده دوام عبودیت آورده مراجعت نمودند و منعم خان و مظفر خان از مهمات آنجا فراغ
پرداخته کوچ بر کوچ متوجه استلام عتبه علیا شدند و چون بقصبه اتاوه آمدند مظفر خان بتوهمی که از جانب منعم خان
در راه یافته بود ایلغار نموده پیشتر بآستان بوس استسعاد یافت و منظور نظر عاطفت گشت و شرح دو روئی
این بزرگان زمان را بیانی واضح خاطرنشان ساخت بعد از آن منعم خان و سائر امرا بدرگاه معلی پیوستند
و لشکر خان را از بخشی گری معزول گرداندند و خواجه جهان معاتب شد و مهر مقدس کلان از و گرفته رخصت
سفر حجاز فرمودند و سبب التباس که مکافات اعمال ایشان بود سرمایه مزید بسیاری منعم خان شد و پایه اقتدار
مظفر خان بلند گشت و بوسیله مقربان درگاه گناه خواجه جهان بخشیده آمد و حضرت شاهنشاهی خود بذات

ازین توجه انتظام مهمات و اتساق معاملات سعادتمند سپاهی توجه عالی را واضع انوار عدالت حسام
طراوتی نگرفته اگرچه از سوانح آنکه حضرت شاهنشاهی با لطف بان آثار ایست ملازمان ملتزم ... ال
طالع‌شناسانه توجه در جمیع مرکبات امداد و تحکم والا منظریان جمع رقمی قلمی را که در زمان سرانجام مال به واسطهٔ
کثرت مردم و ملک و ولایت تمام افزوده برای مزید اعتبار سپاه انتساب آنچه روداد عملیا سیستان ... بود
و درست امرا را لعلیب متعلمان زرینه شده بر طرف ساخته و داور گوهران و دانایان جمیع ممالک محروسه ثم
بود و مال حاصل لایات را خاطرنشان کرده جمیع دیگر قرار داده اگرچه رئیس هر حال حاصل را دانا است هیچ
ملتمس اگر آنرا احال حاصل با ماهسه دو بیست و چون رشتهٔ داخ که در آخرین دفتر این ماحیهٔ اتمال شرح
سمت تحریر یافته بلطور ساخته بود در سوال جمیع امرا و ملازمان عقیده‌ای این بعض نوکر مقرر گردانید تا که کدام
تیه کس را نگاه داشته منتظر ماست باشد و عوام سپاهی که با امرا منحصر شده سه قسم بود قسم اول را محل
هشت هزار دام سالی تعیین شد و قسم دوم را شش و دو هزار دام قرار یافت و قسم سوم را پنجاه
هزار دام مقرر گشت و از سوانح آنست که شهاب احمد خان اوزبک که او را با بقیهٔ گجرات رکنه بود دیگر خان
مقتضای قرار داد که محصول حکیم عین الملک معروض است بود عمل بوده او را از این جو در بدواداره ...
سعید شده سرگردان بادیهٔ ضلالت شد با رسی و دما لوه آمده به سورش برخاست شهاب الدین احمد خان
که پیشتر از این به سرانجام مهام و بیسالوه مامور شده بود لشکری شایسته سرانجام نمود و درسر او رفت و درد که
بود که آن سو بیخت را دستگیر سازد و بهرار کلف خود را علی قلی خان و سکندر خان ساخته و از احا
مدد سپاهی او باز نگه داشتی و بر رفت و از سوانح فرار نمودن جلال خان توجیه است شرح این سرگذشت
آنکه ... در اسمقدس شاهنشاهی منیف و پاک نهاد آگاه است جمیع طوائف عالم ... مستمر بان ...
حرمت را ... کرده این دولت ... داشته باشد چون سامع اقبال رسید که جلال خان خواسته
صاحب ... نگاه داشته در ... اعتدالی است ... بر مزاج اقدس گران آمد او را از وجه ... تند
و آن ... سرا حادثه حرور رفته ... آن جوان را همراه گرفته راه فرار پیش گرفت میرزا یوسف خان و
جمعی کثیر به تعاقب او مامور شدند و آن گرفتار سواد هوس را با جوان مقید کرده به درگاه معلی آوردند و ...
لائق ... او ... نمود ... لکوت ... بزرگ بود ... به مقتضای ...
مدهی او را که در آن ... بود ... کرده سوار ... از سوانح تعیین نمودن
... قاسم خان است ... پس از این ... احوال گزارش یافت که آصف خان
در هنگام ... وقت کارگران ... سالک ... حقیقتی شده و در این ایام که ...

ج دوم ۴۱۱

حالی از جهت بود در رعایت ... و دیانت رسید چنین ما که آیینی اقتضای آن کرد که محمد قاسم خان را که از
کبرای امرای قدیم است صاحب اهتمام این مهم حالی بوده به حکومت ولایت گڈهه فرستاده که انتظام آن ولایت
نموده آصف خان را که مرتکب چنان فعل شنیع گشته بود به درگاه آورد. محمد قاسم خان با آیین شایسته کمر همت
مستقیم همت در راه نهاده پیشتر از آنکه عساکر اقبال برسد آصف خان خبردار شد. چنانچه پیشتر شنیده و بیتاب
دل از آن ولایت برکند و آواره صحرای مذلت شده چون وحشیان به پای ... به بیشه برده ... ایام
آن ولایت معمور درآمد و باستقلال تصرف نموده دنبال آصف خان شتافت و علی قلی خان که همیشه
در تدبیر موافق ساختن آصف خان سعی داشت و این فرصت را غنیمت دانسته خطوط نوشته وعده در
نقض عهد نموده و آن ساده لوح بی‌خرد را ... رفته و با اتفاق برادر خرد و بهادرخان سعی نموده شتافت
علی قلی خان را دریافت و محمد قاسم خان ناظم آن ولایت گڈهه شد. از سوانح آنکه اگرچه حضرت
شاهنشاهی در پرده‌ی توجهی ... می‌فرمایند و هر زمان برای خود پرده‌ی تلبیس سرانجام می‌دهد در پیش عقلای
نکته‌بین تخت‌نشین دولت و اقبال شده هم به جهت مصالح ملکی که دانا داند و هم برای نشاط صوری که عامه معتقد
برای جهان‌آرای سیدگان بازی که ... شوق جهانگیری و اقلیم‌ستانی است اشتغال فرموده هنگام ...
خاطر گوی عشرت از عرصه‌ی روزگار می‌ربودند لیکن به ظاهر بزم نشاط و هنگامه‌ی بازی آراستن بود و باطن مشغول
حق بودن و کار جهان ساختن و درین کار شگرف اختراعات بدیعه فرموده و نشاط‌آرای بودند از آن جمله
گوی آتشین بود به وسیله‌ی لمعان انوار آن در شبهای تاریک بفراغت چوگان بازی دست می‌داد و چوگان
بلالی گوی از کواکب می‌ربودند لیکن ظاهر اسباب بازی به کمال می‌رسید و بعضی اسپان را دست و پا راست می‌شد
و مردم را توانایی تفرج و تردد که ناگزیر نشاه سپاهی‌گری است به هم می‌رسید و از سوانح درگذشتن یوسف محمد خان
کوکلتاش است برادر کلان میرزا عزیز از این جهان گذران از فرط باده‌پیمایی روز خرداد موافق ...
پنج روز مزاج او از پایه‌ی اعتدال انحراف نموده ... به فنا شتافت و از غرایب آنکه روز دیگر که نعش او را
از نگرمین بدار الخلافت آگره آوردند بدن او گرم بود حضرت شاهنشاهی به مقتضای مراحم ذاتی و موجبات
مردمی شتافتند و به فنون نصایح و اقسام مهربانیها چاره‌گر ناشکیبایی ماتمیان دل‌های داده شدند
و لوازم رأفت و عاطفت به ظهور آوردند و از سوانح این واقعه آنکه پیشتر سمت تحریر یافت که او به سرکار است
و حکومت گڈهه تعیین شده بود که آصف خان را از آن حدود برآورده و بران دیار متصرف شود چون آن ملک
بی‌منت سعی به دست او افتاد ... ملک و خرابی آن نتوانست سامان آن کرد وحشت بر مزاج آن غالب آمد
تا آنکه در اواسط این سال بی‌رضای پادشاهی برخاسته از سرحد دکن عازم سفر حجاز شد ... مصاحبت

معنوی فرستادگان دین که صاحبان نفوس قدسیه اند سودمند نیامد بزرگی‌ها کن شرایطه که بوسیلهٔ
آن بزرگان معنی صورت عزت و اعتبار یافته اند چه گشایند سیاکه بی مناسبتی با رضامندی چنین صاحب
اقبال ضمیمهٔ حال او باشد و چون ایمعنی بموقف عرض مقدس رسید بیحرمتی او نخستوده ملک آن ملک
فرمودند و شاه قلی خان نارنجی و کاکر علی خان را با جمعی از بهادران اخلاص گزین تمام حدود تعین
فرمودند و فرستادند تا رفته براگندگیهای آن را انتظام ادند و مورد میر احسن حسن روانی گشتند

نهضت موکب والای شاهنشاهی بدفع فتنهٔ میرزا حکیم و دیگر وقایع اقبال

درینولا که بگرمی نشاط گاه موکب شاهنشاهی بود بمسامع اقبال رسید که میرزا حکیم باغوای
کوته اندیشان حقوق نعمت را بعقوق مبدل ساخته متوجه لاهور است شرح آمدن او برین نمط است
که میرزا سلیمان ازان بازکه از نهیب صدمهٔ شاهنشاهی فرار اختیار کرده بدخشان مراجعت نموده بهت
اندیشهٔ آمدن کابل داشته درینولا چون یقین میرزا سلیمان شد که امرای حضرت شاهنشاهی بهیکس
در کابل نیست قابو دانسته با حرم بیگم و خرم بیگم بار چهارم لشکرها را فراهم آورده روی امید بصوب تسخیر کابل
نهاد و چون خبر آمدن او بمیرزا حکیم رسید قلعهٔ کابل را بمعصوم که از معتمدان میرزا بمردانگی و فرزانگی ممتاز بوده
سپرده خود باتفاق خواجه حسن نقشبندی که در کابل بود از کابل برآمده لشکر دره غوربند رفت و میرزا سلیمان
بکابل آمده محاصرهٔ قلعه کرد و چون بار رسید و برکمند قدرت خود را از کنگر تسخیر قلعه کوتاه دید و بر حال میرزا اطلاع یافت
که در غوربند و آن نواحی است خواست که بوسیلهٔ تلبیس حرم بیگم کار خود تواند ساخت بایں رای ناصواب
حرم بیگم میرزا سلیمان را در حوالی کابل گذاشته خود بجانب غوربند متوجه شد و مردم سخن سنج راپیش میرزا
برسالت تعین کرده پیغام داده که شاهنشاه با را از روی عظمی عزیزتر بودید خصوصاً که بسبب ملت
ان شده باشد بیگی خاطر متوجه آنست که بکمال یگانگی و یکجهتی ظهور یابد و اساس روابط اختصاص تشیید پذیرد
درین مرتبه غرض از آمدن ما آنست که ملاقات شما روی نماید و میان ارتباط استحکام یابد و عهد و میثاق که
از جانبین و انحلال مصئون باشد در میان آید میرزا حکیم از بیرنگ بیگم فریب خورده مقرر ساخت که بر قریهٔ قراباغ
که در دو فرسخی کابل است از راه دریافته قواعد ارتباط محکم سازد و چون عزیمت ملاقات مصمم گردید
معتمدان خود را پیشتر فرستاد که بشرط عهدی شایستهٔ مکر و فریب در میان آرند چون فرستادها تبلیغ رسالت
نمودند بیگم سوگندان غلاظ و شداد یاد کرد که در مقام فریب نباشد و زبان با دل یکی دارد و بعمل
القول مواثق گرداند و مردم میرزا که از بیگم سوگندان شنیده بودند از کوته اندیشی مقرر ساختند
که میرزا از القرا باغ تحت تکلیف نموده به بیگم ملاقات دهد و عقد فرزندی و عهد یگانگی را بکمال

ج دوم ۲۱۴

و توقف برنبندند بیگم ثبات قدم را دانسته تا صدای رایش میرزا سلیمان فرستاد که من با کسان میرزا حکیم
قرار آوردن او بقراباغ داده‌ام صلاح آنست که شما از دو و بعضی سپاه را در کنار قلعه نگاه داشته با همه
از سپاه بایلغار خود را در حوالی قراباغ رسانیده در کمین‌گاه وقت باشید که چون میرزا برسد شما از آن جا آمده
دستگیر می‌کنید میرزا سلیمان از استماع این خبر محمد قلی شغالی را که از امرای معتبر او بود با جمعی بمحاصره
کابل گذاشته شتاب خود را رسانید و در عقب قراباغ در پس پشته کمین کرده ایستاد و فرستاده‌ها پی میرزا حکیم
ا پیش بیگم که سوگندان غلاظ شنید و باز گشتند نظر بر ظاهر انداخته و از حذر باطن غافل شده احوال حرم
و ماجرای مجلس را بر الواح خاطرنشان میرزا نمودند تمام کسان میرزا رفتن پیش بیگم مستحسن شمردند مگر باقی قاقشال
که از رفقای بالغ بود و این سوگندان را فریب و غدر حمل میکرد و صریح میگفت که بیگم میخواهد که شما را بدام
سحک میرزا سلیمان در آرد و سوگندان دروغ که دام فریب است در کمند دشمن اندازد و هر چه آن تعهد اندیشیده
اندیشیده بود باسے قاقشال پوست کنده میگفت و با وجود این حال میرزا حکیم غافل شد و با جمعی
از ملازمان معتمد خود روانه قراباغ شد و در اثنای راه یکی از کابلیان که باتفاق بدخشیان در ایلغار میرزا
سلیمان آمده بود از ایشان جدا شده خود را بکسان میرزا حکیم رسانید و کیفیت واقعه بیان کرد که میرزا
سلیمان با لشکر گزین در پناه فلان پشته در کمین فرصت منتظر ایستاده است و من از عقب بهمراهی ایشان
آمده‌ام میرزا از شنیدن این سخن روی توجه گردانیده و بکابل پشت نهاد و عزیمت ساخت و چون میرزا
سلیمان خبر یافت که میرزا حکیم بر این حال اطلاع شده خود را بر کنار کشید تعاقب نموده بعضی از مردم
میرزا رسیده و چند کس را دستگیر کرده و از اسپان در دنبال ایشان تو دگر رفت باقی قاقشال با برادران در عقب میرزا
تعجیل میراندند و کار بجایی رسید که بعضی بدخشیان بمیرزا نزدیک رسیدند در ملاحظه آن بود که دست یابند
باقی قاقشال و برادران مایی مردی و مردانگی دشمنان را به تیر و تیغ نگاه داشتند که میرزا پیش رفت و اینها
طریق میرزا را از خطر نگاه داشتند و میرزا سلیمان تا منجدره تعاقب کرد چون دانست که میرزا حکیم دور رفته
بنا چار توقف نمود و اسباب میرزا و مردم او بدست بدخشیان افتاد میرزا حکیم چون شب آمد
در یکی از دره‌های غوربند بسر برده کسان بغوربند فرستاد تا بعضی اسباب که در غوربند گذاشته بود پیش
او آوردند و از آنجا کوچ کرده نزدیک بکتل هندوکوه قرار گرفت روز دیگر از کتل گذشته متوجه
که متصرف اوزبکان بود رسید و از آنجا یک دو منزل پیشتر رفت خواجه حسن و مردمی که با او متفق بودند الحاح
کردند که میرزا را پیش پیر محمد خان حاکم بلخ برند و از او کومک طلبند لیکن باقی قاقشال که رای او درست بود
راضی نشد و گفت من میرزا را بدرگاه معلی می‌برم خواجه حسن با جماعت به بلخ رفت و باقی قاقشال با زن

وجمعی که با ایشان اتفاق داشتند از آنجا بازگشته میرزا را اگرچه به عبور سند آمد و از آنجا راه ایسا و هزاره
جلال آباد و عبور از آب داد و از آنجا بر سر پشاور و از آنجا بکنار آب سیلاب آمد از آب گذشتند و از آنجا
عرضه داشت تصنیف طراز مضمن شرح تفرقه روی نموده بود مصحوب معتمدان روانه آستان اقبال ساخت
و در عرضه داشت مگر مبین که بر وفق احلال عزت افزای عالم قدسی بود الهیان میرزا حکیم سعادت بساط بوس
دریافته و عرضه داشت میرزا مذکور بعرض اقدس رسید و از آنجا که دولت بیدار پاسبان اقبال بی زوال
دالاست حضور کابل عزیمت عرصه احلال شده بود و در آن هنگام بر پیدن حال میرزا در ملازمت اعلی
کامیاب سعادت بود آنحضرت او را از روی عواطف ذاتی رخصت کابل داده بودند که چون میرزا
خردسال و دل بر داست او رفته مسلم مهمات باشد میرزا از سر راه خلوص و ارادت تمام قدم دارد
و محافظت نمایند که مردم فتنه اندوز مجلس میرزا را که نسبت بیدا نمایند و پیش از وصول میرزا آمدن میرزا بآن
کابل اتفاق افتاد و آن وقایع پیش آمد و در این وقت که الهیان میرزا حکیم آمدند آنحضرت مقتضای عطوفت
فطری و شفقت رحمی خوشحال خان را که از پیشاولان بارگاه قرب بود بالقوه و امداد احسان والی خلعت اسپ
خاص فرستادند و فرمان عاطفت طراز شرف صدور یافت که امرای پنجاب سامان بوده تا کابل رو
و مع میرزا سلطان نمایند و خوشحال خان چون قریب باردوی میرزا رسید میرزا به سعادت استقبال منشور عالی
که دیباچه اقبال جاودانی بود دولت پا برسد آداب تسلیم و ارکان تعظیم بجا آورد و بعد از رسیدن در فر بردن
گرفتن از خوشحال خان بموجب رخصت عالی آمده بود رسیده آن کوتاه فکر مستدعیات دور از کار که در واهمه هیچ
خردمندی راه نیابد میرزا که رانده و مانده تا اینجا آمده بود و ممالک پنجاب در چشم اعتبار بلباس عیبی جلوه داد
و سبیل گرفتن لاهور تا اینجا خاطرنشان کرد و بایں مدد را اکتفا نموده میرزای خردسال را بگرفتن خوشحال خان
اغوا نموده میرزا اگرچه از حرمان دولت آتش خیال فاسد بر دیوان زاد است که راهی نمائی وارد و اما خیال
بگرفتن خوشحال خان نداد و بسی طلب دسته و وانمود کرد و در آن هنگام یکی از نویسندهای میرزا دولت سلطان علی نام
که از مستقر خلافت مرده و شده بکابل رفته بود و آن نام اوراکسکر خان خطاب داده بودند و حسن خان از برادران
شهاب الدین احمد خان که قبل از این فرار نموده در کابل بسر می برد آن دولی سعادت سخان سورافزای فتنه گی
گفته و فساد و افساد بسر بیدون سرکشی می جستند تا آنکه میرزا حکیم که عقل دوربین داشت به دل حقیقت گزین
از سخنان این گزاف گویان از سلاب گدستیهای تخریب و در روی عصیان بسمت لاهور آورد
و مردم میرزا در سره و آن نواحی دست اندازی کردند و چون این خبر به امرای پنجاب رسید میر محمد خان و قطب الدین خان
و شریف خان در لاهور اتفاق نموده در مرمت حصار کمر همت بسته شهر را استحکام دادند و صورت حال را

عتبهٔ مقدس عرض داشتند و نائرهٔ غضب حضرت شاهنشاهی از استماع این سانحه بانه زدن گرفت
و با حتیاج بعضی از عساکر اقبال پرتو اشارت تافت و میرزا حکیم باندیشهٔ تاب و آب که شاید بسبب وصول امرای
پنجاب را توان مقاومت نباشد دست از محاصره بازداشته روی بلاهور آورد و بیرون شهر در باغ مهدی قاسم خان فرود آمد و روز
دیگر بکنار قلعه رسید صفوف ترتیب داد و امرای پنجاب اقبال ابد پیوند شاهنشاهی را حصار خود ساخته داد
جلالت و جلادت داده از نهیب توپ و تفنگ هیچ متنفسی را پیرامون قلعه گشتن نداده هر روز بهمین
آئین قلعه داری استحکام داده بکمال شجاعت و جمعیت تمامی آوردند و حضرت شاهنشاهی سعید خان حاکم ملتان را
بحکومت دار الخلافت آگره که مرکز دائرهٔ سلطنت است تعیین فرموده مظفر خان را بانتظام مصالح دیوانی گذاشتند و در
روز سه‌شنبه چهارم آذر ماه الهی موافق سیوم جمادی الاولی نهصد و هشتاد و نه پای سعادت در رکاب نصرت
اعتصام آورده سمند اقبال را جولان داده تمامی آن راه بنشاط شکار پرداخته انبساط بخاطر می نمودند از
ده روز دار الملک دهلی بظلال رایات اقبال نور پذیرفت و بطریق معتاد و آئین مسعود زیارت مراقد مقدسهٔ
فروشندگان ملک معنی فرمودند و مجاوران و معتکفان آن حواشی را با درارات گرامی و مکارم احسان خوشوقت
ساخته روی توجه بروضهٔ فائض الانوار حضرت جنت آشیانی آوردند و دران حریم مقدس مراعات آداب مودت
پرستش وجهه علیا ساختند میرزا حکیم که باغوای کوته‌اندیشان خیال خام در سر پخته و مکر بیهوده
دست تحرک همیت ولانا بنهضت موکب معلی سراسیمه روی بفرار آورد تا ساحل سیلاب نایستید و امرا
که معسکر اقبال بکنار آب ستلج ورود اقبال فرمود دشمنان دولت خبر گریز میرزا آوردند و موکب عالی از دریا
گذشته روی سعادت بلاهور آورد و امرای پنجاب تبارک ادب شتافته دولت زمین بوس دریافتند و لشکر
سعادت انتساب بتعیین بهمن ماه الهی موافق رجب نزول اجلال دران شهر نمیس فرمود و اتفاق افتاد منزل
مهدی قاسم خان بظلال رایات شاهنشاهی مشارق انوار مسرت و مطالع کوکب اقبال شد و فروغ امن و امان
از کران تا کران رسید و دولتخواهان که در ایام محاصره و مقاومت با جنود اصحاب طغیان آداب جانسپاری تقدیم
رسانیده بودند به پیشگاه تحسین درآمده بپایهٔ ترقی ملحوظ گشتند مدارگاه اولیای دولت بر این بود که تعاقب کابلیان
نموده سزای لائق بدکرداران نماید اما از آنجا که ذات مقدس شاهنشاهی بعنان عاطفت و رافت
مرکوز است میرزا حکیم بخشوده تعاقب در توقف افتاد و قطب الدین خان و کمال خان و جمعی دیگر از امرا را مامور
فرمودند که تا اقصای ممالک محروسه رفته در آسایش و آسودگی عموم رعایا که از آشوب کابلیان آسیب یافته بودند
سعی نمایند که درین صورت اخراج میرزا بروجه احسن میشود و این دولت آساس حکم عالی را کاربند شده
متوجه خدمت شدند و آن حضرت در لاهور بانتظام مهمات عالمیان پرداخته نشاط آرای بودند و عساکر اقبال

نگارش یافته رسیده مراعات احوال رعیت نموده‌اند چنانچه ظاهر شد که میرزا حکیم کابل را از میرزا سلیمان خالی یافته متوجه
شده است و سرگذشت میرزا سلیمان آنکه در آن هنگام بقصد میرزا حکیم ایلغار کرد محمد قلی تعالی را با جمعی کثیر محافظت قلعه
کابل گذاشت معصوم خان جندی از عساکر شجاعت را از قلعه بیرون فرستاد که کار نمایند تخود ... میدان ...
عرصه بر محمد قلی دست ... تردی سامان نموده او را هزیمت داد و بدستیاری بدخشان بغمت ... نصرت عظیم اهل
ابدا محمد علی دختران میرزا سلیمان را که در سن نورسی همراه بودند بحیاله نکاح آورد ... درآورده خود معصوم
ساخت و اهل کابل محمد قلی را گرفته ... معصوم فرستادند که اگر کریم ... میرسانی ... کرده ام ...
کردن آسان است او جواب نوشت که چون حرکت میرزا سلیمان از این سلوک باینان ... امید است که
خود اطلاع یافت میرزا سلیمان از ... میرزا حکیم اندیشناک بود محروم و مایوس باز بجوانب کابل آمده در عام
محاصره شد معصوم هر روز جمعی شایسته از قلعه بیرون میفرستاد و بدخشیان از روی غلبه جنگ ... در میان مردم سپاه ...
خاست و ناگاه ... مردم ... افتاد ناگزیر میرزا سلیمان در صلح زده بوسیله قاضی خان بدخشی مختصر جهرهٔ که
دست آویز مراجعت ... معاودت باشد گرفته اول حرم محترم خود را ... بدخشان روانه ساخت ... از عقب او
خود هم شتافت و مقارن آن حال میرزا حکیم از هندوستان فرار نموده بکابل آمد و کوته اندیشان ...
گریبان ... خیالات فاسد ... و موکب معلی کوکبه ... اجلال در لاهور ... آراسته ...
عدل و رافت بر اطراف ممالک انداخت و فروغ رایات نصرت طلب ... آمای سعد ...
والای ... مقدس ... ایام مسعودی ترتیب یافت و ... و دیگر ...
عالی شد ... تحریر ... رشید ... اطراف و اکناف ... حکم ... و
زمینداران سمت شمالی ... فراغت ... اطاعت ... آستان ... و ...
گرامی می افشاندند و گروهی که در آن ... سعادت آستان بوس ادراک نتوانستند کرد ...
و خولستان ... کاروان فرستاده عرض اطاعت نمودند در همین ایام محمد باقی ولد میرزا عیسی ترخان
والی ته عرضداشتی متضمن ... بندگی و فرمان ... با پیشکش شایسته مصحوب معتمدان ارسال داشته
و خلاصهٔ مضمون آنکه بدین ... از حلقه بگوشان درگاه معلی بوده ... اخلاص و اطاعت خان ...
من بر آستان عبودیت ... ساده ... قدمان ... سلطان محمود ... بخلاف
توسعه و حکم معلی ... میرزا ... قندهار سپاه ... بواسطهٔ ... اعتصام ...
... دستی ... توانست یافت ... امیدوارم که ... عقیدت و اخلاص خود در
جبل بندگان ... ممتاز ... ساحت جمعیت ... عهد است ...

مقربان بساط اقدس بمسامع اجلال رسید موافق اراده والتماس او فرمان جهان مطاع بنام سلطان محمود خان
از مکمن سطوت و اجلال صادر شد که قدم از حد خود بیرون ننهد و از حدود متعلقهٔ باقی خان عنان خیال کشیده دارد
والچیان کامیاب عنایت شاهنشاهی شده قرین رخصت گشتند و از سوانح آنست که چون سایهٔ چتر سپهر ظلال
حضرت شاهنشاهی بر ممالک شمالی سایه گستر بود عرضداشت منعم خان خانخانان از دار الخلافت آگره بمسامع
معلی رسید بدین مضمون که پسران محمد سلطان میرزا و الغ میرزا که بظل تربیت از سائر ملازمان عتبهٔ اقبال ممتاز بودند
و در سرکار سنبل جاگیر داشتند راه عصیان سپرده و پای طغیان فشرده بر قصبات و حواشی دهلی دراز دستی نمودند
و بعده بقصد استیصال آن گروه تا دهلی بر آمد کار آن مدبران را بدست آورد کوتاه بینان لاجرم این خبر شنیده راه ادبار و
فرار اختیار کردند این محمد سلطان میرزا فرزند رشید سلطان اویس میرزا بن بایقرا بن منصور بن بایقرا بن عمر شیخ
بن حضرت صاحبقرانی امیر تیمور گورگان است و والدهٔ محمد سلطان میرزا دختر سلطان حسین میرزاست میرزا در زمان
فرمانروائی خود محمد سلطان میرزا را که نبیرهٔ او بود در ظل تربیت میداشت بعد از واقعهٔ ناگزیر سلطان حسین میرزا چون
آن فرقهٔ عظیم خراسان را بباد داد محمد سلطان میرزا بملازمت حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی پیوست منظور نظر عنایت
و رعایت شد و چون کلیل سریر آرائی بحضرت جهانبانی جنت آشیانی رسید آنحضرت نیز بدستور سابق در ظلال مراحم
و عواطف میداشتند و او را دو پسر بود یکی الغ میرزا و دیگری شاه میرزا هر دو در سلک ملازمان آنحضرت
کامیاب دولت بودند با وجود آن چند دفع آثار خلاف و عصیان ظاهر کردند و آنحضرت بموجب مکارم ذاتی
رقم اغماض کشیدند تا آنکه الغ میرزا در تاخت لشکر هزاره مکافات یافت و از او دو پسر ماند سکندر میرزا و
محمد سلطان میرزا و بعد از کشته شدن الغ میرزا حضرت جهانبانی جنت آشیانی سایهٔ تربیت بر پسران
او انداخته اسکندر میرزا را الغ میرزا و محمد سلطان میرزا را شاه میرزا خطاب عنایت فرمودند چون اورنگ
خلافت بشکوه جلوس بقاپیوند حضرت شاهنشاهی ملک آرای شد آنحضرت بر محمد سلطان میرزا با
نبائر او نظر عنایت انداخته کامروائی فرمودند چون محمد سلطان میرزا پیری دریافته بود از سپاهیگری
معاف داشته پرگنهٔ اعظم پور از سرکار سنبل بخرج معیشت او مکرمت فرمودند که در آنجا آسوده بوده باشتغال
دعا مشغول باشد و او را در کبر سن چند پسر شد اول ابراهیم میرزا دوم محمد حسین میرزا سوم مسعود حسین میرزا
چهارم عاقل حسین میرزا و از آنجا که شمول الطاف حضرت شاهنشاهی از مبدأ فطرت اندور و نزدیک
کافل مهام طبقات عالمیان است هر کدام از این میرزایان را بقدر قابلیت جاگیرهای لائق مکرمت فرموده بودند
و در جمیع یورشها قسمین موکب معلی کامیاب سعادت میگشتند خصوصا در یورش جونپور ملتزم رکاب
مقدس بودند بعد از آن که رجوع رایات والا از آن یورش اقبال واقع شد رخصت حاصل کرده

بجاگیرهای خود که در سرکار سنبل بود رفتند و درین هنگام که موکب معلی بجهت اطفای نایرهٔ شورافزای میرزایان از
دار الخلافت آگره بممالک پنجاب نهضت فرمود الغ میرزا و شاه میرزا باتفاق ابراهیم حسین میرزا و محمد حسین میرزا
ندای بغی و طغیان در داده و گروهی از اوباش تیره بخت با خود متفق کرده در ولایت سنبل و آن نواحی
دست تاراج دراز کردند جاگیرداران آنجا جمعیت نموده بر سر ایشان رفتند و چون ایشان را طاقت
مقابله نبود روی گریز بجانب خان زمان و سکندر خان نهادند و بجهت اینکه دیگران که آن بدنهادان
شورش طلب را بسیار مدعیه از فساد جوهر عقل که کدام راسی و سروری در دماغ شده بود از اسحار برگشته
قصد میان دو آب نمودند کدر شتان به پرگنهٔ نیکار افتاد و یار شاهی خواهرزادهٔ حاجی خان سیستانی که جاگیردار
آنجا بود بمدافعهٔ آن تیره بختان پیش آمد قضای ایزدی چون در مقام بخت برگشتگی ایشان بود هلاکت این
گروه در گرو وقت دیگر شد و یار شاهی جنگ مردانه کرده شکست یافت و اسباب فراوان از زر و فیل و
دیگر اشیا بدست این سیه دولتان بی راهه رو افتاد و همچنان تاراج کنان بحدود دهلی آمدند تاتارخان
دهلی را مضبوط کرد و منعم خان از آگره بمدافعه برآمد آن بخت برگشتگان مالوه را خالی دانسته آن صوب
شتافتند در قصبهٔ سپری میر معز الملک که بجانب احرام ملازمت بسته میرفت دو چار شدند و همانجا را
غارت نمودند و منعم خان تعاقب را صلاح وقت ندید برگشته بدار الخلافت آگره آمد و این جماعت ولایت
مالوه را متصرف شدند و دران وقت مالوه بمحمد قلی خان برلاس مقرر شده بود و او بجهت بعضی مهمات
درسلک ملازمان رکاب دولت انتظام داشت و ابادا و خواجه بادی که بخواجه کلان اشتهار داشت
امین را استحکام داد و آنانی که تفقی خیل که همراه او بودند برآمده بمیرزایان ملحق شدند و اینچه در بساط خواجه
بود بتاراج رفت و خواجه بملاحظهٔ بزرگ زادگی بسلامت ماند در همدرین قدم خان برادر مقرب خان
دکنی بمحمد حسین میرزا رفته آن را محاصره نمود و مقرب خان دکنی در قلعهٔ سنتواس بود و حسین خان خواهرزاده
مهدی قاسم خان از شایستگی مهدی قاسم خان که بسفر حجاز میرفت برگشته می آمد بسنتواس رسیده بود که غوغای
میرزایان بظهور آمد او در سنتواس پناه برد ابراهیم حسین میرزا بمحاصرهٔ آن پرداخت و درین اثنا
محمد حسین میرزا بهندیه را متصرف شده قدم خان را گشت و چون برادر او کار قلعهٔ سنتواس آورده
مقرب خان بدست و پا شده آمده دید و حسین خان برید آمد ابراهیم حسین میرزا هر چند تکلیف نوکری کرد
حسین خان قبول ننمود درین هنگامی که حضرت شاهنشاهی بتوجه استیصال علی قلی خان بودند آمده بملازمت
استسعاد یافت القصه چون این خبر بمسامع اجلال رسید بدستور عالی صادر شد که محمد سلطان میرزا
را با سر اعظم پور بقلعهٔ بیانه برده محافظت نماید

آغاز سال دوازدهم الهی از جلوس مسعود شاهنشاهی یعنی سال اسفندارمذ از دور اول

درین هنگام که عرصهٔ لاهور رشک روضهٔ ملک‌ بقا و گلستان اقبال بود و حضرت شاهنشاهی گرد آوری جواهر عبادت از اقتناص صید قلوب میسر بود و فیوض بهار احاطهٔ روی زمین کرده نسائم اعتدال ارکان تا کران وزیدن گرفت حدائق و بساتین جولان گاه نظارگیان بدائع صنع شده شقائق و ریاحین جلوه‌های مستانه کنند بر انتظار دیده وران اندافتند شعله

هر چیز که جلوه کرد طاوس بهار	بر خاست ز طرف باغ گلبانگ هزار	بر سبزه تر فتاده برگ گل سرخ	یا بر زبر جد نهاده طوطی منقار

بعد از هشت ساعت و پانزده دقیقه از روز سه شنبه بیست و نهم شعبان نهصد و هشتاد و چهار تحویل نیر اعظم و منور عالم روی نمود و سال دوازدهم الهی از مبدای جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال اسفندارمذ از دور اول آغاز شد و رغبت خاطر اعتدال سرشت شاهنشاهی بشکار جرگه و صید قمرغه که دولتش ترین انواع شکار است نطق گهر حکم معلی نفاذ یافت که اطراف سواد لاهور یک طرف متصل بکوه و جانب دیگر کنار دریای بهت و حوش و طیور بر انند و هر صلعی یکی از امرای عظام مقرر شد و بخشیان و تواچیان و سزاولان الهی افزوده بهر جانب سزاولی سیکرده باشد و چندین هزار پیاده و قصبات و قریات لاهور بخدمت راندن شکاری معین ساختند و در پنج کروهی لاهور صحرای وسیع چون ساحت دل شهریاران بجهت آوردن شکار انتخاب کردند در مدت یک ماه که امرا و دیگر خدام از خواص و عوام سرگرم راندن شکاری بودند آنحضرت در لاهور اکثر اوقات گرامی معموری ظاهر و باطن و اشتغال فرموده معدلت را بلند اساس می ساختند تا آنکه بر وجه دلخواه جمعیت شکاریان جرگه و انبوهی جانوران قمرغه بهم رسید و صیدگاه وسعت اجتماع فراهم داد اول حضرت شاهنشاهی بآئین شایسته شکارگاه رسیده بر تو در جرگه گردیدند و بنظر شمول آن دائره انبساط را از محیط تا مرکز نظاره فرمودند هر کس از بزرگان دولت و سائر ملازمان بساط بوس درین خدمت نشاط پیوند بقدم اهتمام شتافته بود نوازش آدین یافته گله کوته مساعات را اوج اعزاز رسانید آنگاه پای دولت در رکاب سعادت آورده توسن شیر صید آهو خرام را در نخجیرگاه جلوه دادند و بر جم تیر و دم شمشیر و نوک سنان و ضرب بندوق نیاد شکار کردند در آغاز عزیمت شکار و در جرگه که پنج کروه بود و در برود زقمرغه پیش می آمد و دائره تنگ تر میشد درین میان گاه بجولان رستمی گرم رو شکار را از زمین می ربودند گاه و بخمسه اندازی آهوان برق پای را صید می کردند و از انبساط طبیعت نشاطپیرای اقواج شکار افکنی بظهور آورده بعد از خاصان بساط قرب میرزا عزیز کوکلتاش در میان قمرغه در آمده در رکاب سعادت بود و امرا در پیش جرگه‌های خود سرا پرده ها کشیده در لفروغ دیده و مشعلهای عالمتاب پاس شکار میداشتند و از صبح تا شام و شام تا صبح محل شوق و هنگامهٔ طرب گرم بود بعد از آن که حضرت شاهنشاهی پنج روز متوالی خود بدولت و اقبال با قسام شکار کامیاب عشرت گشتند بامرای عظام و حریم قدس پرتو اشارت یافت که در صیدگاه در آمده شکار مراد کنند و مرتبه مرتبه ملازمان عتبهٔ والا بموجب حکم قدر

۲۲۰
ج دوم

در سان آمده، تا آنکه کار بجایی رسید که اکثر افواج از پیاده و سوار در آمده گام ستان عرصه شکار گشته اند و از عجائب سوانح که در ایام شکار بوقوع پیوست آن بود که حمید بیگ نامی از یساولان بارگاه مقدس جرأتی کرده یکی از ملازمان درگاه والا را بی تقصیر کشته بود و آن کس در گمین فرصت بوده در شکارگاه معروض داشت سطوت جلال پادشاهی اقتضای سیاست فرموده از کمال عدالت شمشیر خاصه را بقلیچ خان دادند که این خود سر بی ادب را از پا در آورد. بمقتضای آنکه هر کس بسزای کردار خود رسد آن فتنه انگیز بسزای خود رسید.

بیت

اگر جمیع عالم نگاهبان باشند ... تقدیر چو آید خدای ... چون آگاه شدند

بهادر خان را جستجو فرمودند تا ماسحت ... و عبرت اهل اعتدال گردید. از سواران ... سوار بر گرد شکارگاه گردانیدند و از سوانح ایام شکار رسیدن مظفرخان است و آوردن وزیرخان برادر آصف خان را در بساط مقدس بر خواست گناهان او و برادرش موفق شدند و به زمره مقبولان پیوستند. و تفصیل این اجمال آنست که چون آصف خان با هلال سخت در کمند مدلیعت ... بهادر خان افتاده احوال را بمساعدت بخت یا مدد گار ... بیچاره خاطر او رسید و شده و با جمال حلی قلی ... دل او وثوق ... داشت آصف خان ... که از وی جدا شود در این اثنا علی قلی آصف خان را همراه او خان فرستاد ... برادر خود نگاه داشت وزیر خان حقیقت را به برادر خود نوشته ... قرار داد آصف خان موجب قرار داد از بهادر خان جدا شده راه کره مانک پور پیش گرفت وزیر خان بیرار خود برآمده بهان را رشتانه بود و بهادر خان از حال آصف خان آگاه شده تعاقب کرد و در یک فرسخی آصف خان رسید و میان ایشان جنگ در پیوست آصف خان شکست یافته گرفتار شد بهادر خان او را بر فیل عماری ... رسید و ... بهادر خان از پی آن حرکت و جمعیت متفرقه شده بودند که وزیر خان بهادر خان لیسر او برسید و خبر گرفتاری آصف خان شنوده خود را رسانید و دست از آنها کردند و در این هنگام که مردم بهادر خان پراگنده شده بودند رسیده و او جلادت داد و بهادر خان تا ... سیاستگاه از دار بتو ... بشارت کرد که آصف خان را که بر فیل می آورند بجهت انداختن نگاهبان یک زخم شمشیر حوالهٔ او کرد سرانگشت دست او جدا شد و سرزنی او را زخمی رسید که ناگاه مردم وزیر خان زور آورده آصف خان را خلاص کرده ... آرام گرفتند و درین کارزار بهادر خان پسر وزیر خان داد مردانگی داد و نام نیک گرامی ... تقریب اعمال یافت آصف خان از زمان گذشته ندامت کشیده و این همه حوادث و مکافات را از آثار کفران آستان معلّی دانسته اگر وجه حالت عزیمت دولتخواهی درگاه والا از صمیم دل اختیار کرده وزیر خان را در جواب ... مظفرخان و تتمه موجب بشارت عالی ازواده الحلاقت اگر متوجه تسخیرات شد

۲۲۱
ج دوم

فرستاد و وزیرخان ... آمده مسطورخان اورا لعد الف حسن را مستمال گردانیده همراه خود آورد و در محلی که حضرت شاهنشاهی
مشعل پیمانگی منشرح و منبسط بودند مجال عرض یافته درخواست تقصیرات آصف خان نمود و آنحضرت ذیل عفو بر جرایم
او و برادرش انداخته منشور عنایت بنام آصف خان اصدار فرمودند که کمر استظهار بسته در حدود پتیالپور
باتفاق مجنون خان قاقشال در آداب دولتخواهی ثابت قدم باشد و چون موکب اقبال مستقر اورنگ سلطنت
مراجعت فرماید دولت زمین بوس دریافته مشمول مواهب بی منتهای شاهنشاهی گردد و بالجمله موکب معلی
بعد از انصرام مهم حضرت اسجام شکار قمرغه معاودت فرموده بدریای راوی که لاهور بر ساحل آن واقع است
و بمهابت عالی سیکدر رسیده حضرت شاهنشاهی رخش هامون گرد جیحون نورد را عنان توکل بدست داده
بدریا سر دادند و آن بادپای آتش خوی چون نسیم که بر آب بگذرد سبک بگذشت و ملازمان موکب والا
ملتزمان رکاب مقدس که ناگزیر حواشی رایات اقبال بودند اسپ سواره خود را در آب زدند و بهمه عبور نموده
بساحل سلامت رسیدند مگر خوش خبرخان یساول و نور محمد ولد شیر محمد که غریق گرداب فنا شدند و چون
رایت کرامت آیت در عرصه لاهور منتصب شد شرائف اوقات با انتظام مهام و ترویج قواعد معدلت
که وجود اقدس بآن مفطور است مصروف بود و از سوانح گرفتن محمد امین دیوانه است بتفصیل این
اجمال آنکه آوازه که جوانان موکب معلی بمباشرت و تصور علم امتیاز می افراختند و پیمانه پیوستی را
بر داشته بی اعتدالانه معاشرت میکردند درین ایام که عرصه لاهور معسکر اقبال بود در عالم بیخودی
یکی از فوجداران که بر فیل خاصه سوار بود دوچار شد و تیری از کمان خانه بی اعتدالی برکش کرده بجانب
او انداخته چون جرأت معروض بساط اقدس گشت از بارگاه عدالت حکم قتل او صادر شد مقربان حرم
قدس در موقف شفاعت آمده زبان تضرع برگشادند و حضرت شاهنشاهی بموجب استدعای ارباب
اخلاص جان بخشی فرموده بچوب ادب تنبیه آن بیخرد فرمودند و او از بار سخت خویش سرمایه سعادت
همان شب فرار نموده پیش علی قلی خان که پیشوای فتنه اندوزان بود رفت و از سوانح آنست بعید کردانی (?) که
سعادت ملازمت یافته مشمول مراحم خسروانی بود و از مندول (?) که سهانگیر او مقرر بود و بموجب باطل فرار نموده بگجرات
رفت اما انکه در نشاء بیدولت آمده اند بر آئینه از بارگاه دولت و اقبال دوری گزینند و خود را در افراختن (?)
میکوشند و بعضی برکاهش خود افزوده خود را بیجا و بیدولتی می اندازند درین هنگام که همت جهانکشای از تنظیم مهمات
پنجاب پرداخته بر توجه اقدس بر مراجعت می تافت عرایض دولتخواهان خصوصاً عرضداشت منعم خان خانخانان
از دار الخلافت آگره ببارگاه معلی رسید و از مطاوی مضامین آن بوضوح پیوست که علی قلی خان و بهادر خان
و اسکندر خان باز سر از خط بندگی پیچیده باعلام استقلال بغی و طغیان گردن برافراشته اند و غبارانگیزی بزم

باد که از دماغ مالیخولیائی آن فاسد مزاجان گشته از بیخردی و بی‌دولتی خطبه که برای طرازان زاید نام مبر سا
خوانده اندان بیخردان بسمت برگشته از شهوات صیاد فرای اقبال شاهنشاهی ختم بوشیده برای اغراض فاسده
خود سیر اساده لوح را در گرداب ضلالت می انداختند بادشاهی عطیه ایست الهی که چندین هزار شرط گرامی تا در
فردی فراهم نیاید آن موهبت عظمی از درگاه ایزدی عطا نمیشود و محض نسب و جمع تسلسل مال و فراهم آمدن
اوباش درین کار شگرف کفایت نکند و بر هوشمندان پیداست که مبدای آن صفات قدسی نظر ستی والا
و عطوفت عالی و حوصلهٔ فراخ و برداشتی فراوان و دریافتی بلند و گرمی ذاتی و شجاعتی اصلی و عدلی وافر و همی درست
و مددی عظیم و حلمی شایسته و فکری عمیق و تعالی تحسن و مدبیریری لائق است و با این ماثر کمال که از بسیار اندکی در
اشتای نامهای حکمت پیروران بالغ نظر بسته مذکور است تا دام که موصوف این نعوت جلال را دلش برده آن آشنا
و صفت شایسته عالم بانی سزاوار این منصب ارجمند نتواند شد و تا سینهٔ این پایه بلند ما دام که تسلیح کل نکرده بمعالف
انام و طبقات ملل را در روائید بر نبوده و بیک نظر ربیت و عاطفت نگاه نکند در خور این ریاست عظمی نگردد و مشاهد
که ذات مقدس شاهنشاهی جمیع صفات کمال و معدن ملکات قدسی است شرح جلائل خدیو عالم را دفترها کفایت
نکند و گر تقریر مکنونه ایمائی آن تواند کرد هر چه دانا بینی دیده بدیده بحر و شمائل جهان آرای بادشاه صورت و معنی ما
نظاره کن تا بدانی که بادشاهی چیست و سلطنت چه معنی دارد القصه چون شرح بیدولتی این گروه بعرض اقدس رسید
برضمیر اعتدال گران آمد سزای این گروه را که در هنگام رجوع موکب مقدس بسمت مهم سازی جهانگیرهای علی قلی
و بهادر بدرگاه معلی آمده بود شجاع باقی خان سپردند و خاطر فیض مظاهر را بتوجه مدار الخلافت نمود که سزای ارباب
بغی و فساد فرماید بسرعت تمام در نظم و نسق ولایت سمانه که در میان بود اهتمام فرمودند و تیولهای آن ممالک بآئین
شایسته بامرای عظام مثل میر محمد خان کلان و قطب الدین خان و دیگر برادران و برادران سعادتمند و منتسبان آن سلسله
حقیقت کیش و سائر سپاهیان جانسپار تقسیم نمودند مهمات کلی و جزوی آن سرحد از رای رزین میر محمد خان معوض نمودند
و در بیست و نهم فروردین ماه الهی موافق روز دوشنبه دوازدهم رمضان رایت مراجعت بجانب دار الخلافت
ارتفاع فرمودند و عرصه امانت و دولت محل مخیم سرادقات اقبال شد و فیلی نکوهی و فیل بجانه که فیلان نامی بودند در یک روز
سقط شد چنین از ظاهر بینان را دل گرفته شد آنحضرت برهان سعادت گذرانیدند که ما درین سانحه فال نیک گرفتیم
که آن دو برادر بسمت برگشته درین یورش کوفتنی خواهند شد آنست سرمان اسد جیه حوصله دیده درایت دیده است
و چون رایت اقبال بجد و سهرند نزول اجلال فرمود و مظفر خان بجوهر منکی چه گویم بیخردی بظهور آمد که موجب حیرت همگنان
گشت و شرح این سرگذشت آنست که حضرت شاهنشاهی پیوسته از احوال سپاهی و رعیت آگاه بوده در اصلاح اطوار
و اوضاع مردم و رسم جهان آرای عطوفت پدری و رأفت الهی بظهور می آرند و مردم را بامور شایسته آگاهی

در ارتقاع مدارج احوال حامیان کوشش فرمایند درین ولا بمسامع علیا رسید که مظفرخان سیادت پناه ولد
قطب خان نام ملازمه خاطر پیدا کرده عنان دل از دست داده است آنحضرت موجب عاطفت فطری
او را طلب فرموده بنگاهبانان سپردند که مبادا از شتر خان درین دام فریب در بادیه جنون افتد آن زلیخا
حرد از کوته حوصلگی و معامله ناشی لباس وقر دریده را صحرائی گرفت و قدر مرحمت و تربیت نادر شاهی
ندانست و حضرت شاهنشاهی که منزل تمیز و قدردانی مدست قدرت کامل خود دارند این همه نادانی و
بی تمیزی او را منظور نداشته تفقدات خسروانی امتیاز بخشیدند و آن خدمتگار را پیش او فرستادند و بمعالج
گرامی هدایت فرمودند تمامی این ماه بنشاط شکار پرداخته مسرت پیرای عالمیان بودند و چون سرزمین قصبه
تهانیسر مخیم موکب اقبال شد در آن منزل سه روز مقام ساختند و مجادله طائفه سناسیان بخون ریز انجامید و تفصیل آنکه
نزدیک آن قصبه کول آبیست که دریاچه توان گفت ساحت آن بغایت آب صافی بود و بسیع کورکهیت نام که متبرکات
هندوان از زمان قدیم آن را بزرگ میدانند و طوائف این طبقه از قصاء هند در اوقات معین
می آیند و تصدقات بظهور می آرند و مجمع عظیم انتظام می یابد و درین سال بیش از روز درایات اقبال
آن جمعیت فراهم آمده بودند و درمیان سناسیان دو طائفه اند یکی را کر نامند و دیگری را پری و رسم
جای نشستن درمیان این دو طائفه گفتگو شده بود و تجرو گریی اکثر این مردم بود اسطلا آنست که می آرایند
لیث داده است و ایشان ازو دل برگشته اند و لهذا پیوسته آزرده بوده و مغلوب شهوت و غضب شده خون
میگویند و اصل نزاع آنکه طائفه پری در کنار آن کول مکان معین داشته اند که درین مجمع تمام ایام گدائی می گستر...
و زائران این اکناف ولایت هندوستان که بغسل در آن کول می آمدند آن گروه تصدق گویان پیری میدادند
درین روز گروه کر تسلط درآمده جای پریان گرفته بودند و این جماعت را تاب مقاومت کران نبود که جای خود تسلیم
تواند نمود سر حلقه ایشان کیسوپری نام در قصبه سالار آستان معلی آمده دادخواهی نمود که طائفه کران تغلب آمده جای
ما را گرفته اند اگرچه تاب مقابله نداریم اما توکل کرده کمر همت بجنگ ایشان می بندیم یا جان خود را در خاک میریزیم یا
این قطعه خاک را پیمای گیریم و گروه کران بعرض اقدس رسانیدند که اینجا موروثی اینهانیست چندگاه ایشان می نشستند
دیگر با می تسلیم و تاحال بتو متعلق است تعلق ما باین زمین خواهد بود چون موکب معلی تهانیسر نزول اجلال فرمود و در سرگذشتها
رفته هرچند جواهر ایشان شمایح و مواعظ درین نفوس معطله افشاندند حکم لالی اندر حاسر برخاک داشت که جواهر طالت و ضالات ایشان
پیشتر در هوایت دهلاک خود کوشیدند و بشدت الحاح و تشرع استدعای قتال و جدال نمودند چون هر دو گروه پایمال
نفس و هوا بوده سالک میراهه تناسب بودند جمعیت محادله یافتند تا این روش سزای اعمال نکوهیده خود یافته
شوند و اتفاقا درآن روزها آن گروه گمراه جمعی کثیر فراهم آورده بودند و انصابین بسیار است کرده و اول از هر طرف یک نفر

پس آن دودیده و ملک تشیر کردند تیر و کمان دست برده بر یکدیگر تیر باران کردند بعد از آن گروه بیریان بسنگ فروغی
بیشتر آمدند چون مردان کم بودند حضرت بدلفرار مردمی که جنگ سنگ آمده بودند میجیپا تو را خسرک
هندوستان که همواره ایل ملحقه چون بالتفات و خواتین موکب معلی می باشند اشارت فرمودند که گو
بیریان باشند در حمله بیریان مرکبان موافقت نمودند آنچنان زور آوردند که گران بار معاودت نیاورده
دیگر گروان کردند بیریان از دسال در آمده جمعی کثیر ان جاکشترپان را برباد عدم دادند و بسر حلقه
ایشان که آمدند بام و اشتر رسیده آن سه حته را سماک تیره یکسان ساختند و دیگران پراگنده شدند و خاطر
اقدس را که برنگ آسیر کارگاه تقدیر است از طرح آن سلسلی عظیم روی نمود و فردای آن روز از عرصه تماشا
نهضت رایات عالی اتفاق افتاد و چون دار الملک هلی مخیم اقبال شد آنجا میر رایک رضوی که در لاهور
و راسمان باقی خان سپرده بودند درکمین غفلت فرصت یافته از حبس فرار نموده خان باقی از دسال او
نکام جستجو ستانت و چون بدست نیاورد از بیم تقصیر بدرگاه معلی رسید توالست سدو حضرت شاهنشاهی
تائیس ملاز ریاست مرتدا، لیای آن مقام میس اشاتوجه فرموده بهمت همت گماشتند و انگه حیرات بمزوبان حواشی
آن ملاع تشریف فرمودند و تاتارخان که حکایت شهزادت معروض بساط اقدس گردانید که حد امیں دیوانه که
از لاهور فرار نموده بود لتضه کچوج پور رسیده و شهاب الدین خان ترکمان جاگیردار آن قسمه جیدرور
بمزل خود مهمان کرده و بمساعدت اسپ و خرج پیش ارباب بی عصیان روانه ساخته است از استماع این خبر
دست از قیمر بال جلال شاهنشاهی که لوا ستونش تحریر اوج عدالت مایه بلندی گرفت و شاه فخر الدین مشهدی
احصار آن بید دولت در بارگاه عدالت نامه را امر عالی شد در روز دیگر از اسجا موکب معلی کوچ فرمود و چون حرصه
یاول مخیم اجلال شد شاه فخر الدین بزمین بوس سربلندی یافته آن بی سعادت را موقف ملال آورده او را
بحبس حیتالی سپردند در همان منزل پیاپشار سید و چون بوی قدوم موکب معلی در گوش منتظران دار الخلافت
اکبرآباد رسید متبشعر بحرایات والا آراسته و تافت حاسیان با جمیع دولتخواهان استقبال نموده بدولت زمین بوس
سربلند شدند تا و آداب شکر دعا اقدام نموده سوانح احوال و وقایع حدود ممالک محروسه معروض بساط اقدس ساخت
و طومار عصیان علی قلی خان و بهادر خان و دیگر مخالفان که سارگی سر بریده بودند فرو خواند کسیکه بهدای فطرت بداند
دلی مهر افتاد و از مرمت و نصیحت سود نشد چون گوییم که زبان بکار آید و مدارا و عطوفت از ضعف و بیش حوالی فرود آورد
و رسوز بش ارباید و لهذا از رگان دولت منش علاج مکاران مدور را جز حبس و ضرب چاره ندیده اند و چون
این علاج بمدار ان خراب ناطمان بیا لت کار بکمر بقدم جاه و بستادن رحم بحال خلق بلکه مهربانی بر حال
آنها امید اسد مشکلان تتعال سلطنت و ما یا نگان حریم قرب لستر جمعی بر سید و بعد بوی برهان او را در مرتبه اول

نگاه داشتند که چارهٔ آن بیدولتان بظهور آید و باطن مقدس را برسر مدارا آورده بر داشتن پردهٔ کار را در توقف ماندند درین هنگام که موکب معلی باطفای نائرهٔ فتنهٔ محمد حکیم میرزا نهضت والا نمود چون این خبر بعلی قلی خان و دیگر ارباب بغی و طغیان رسید این بیدولتان بخیال نا سد خود اینچنین وقتی را فرصت انگاشته سیلاب فساد برانگیختند علی قلی خان از جونپور روانهٔ قصبهٔ سرهرپور که بجاگیر ابراهیم خان مقرر بود شد و اسکندر خان نیز بقصد همراهی این باغی طاغی از شهر اوده بر آمده و جمیع فتنه سرشتان دران قصبه فراهم آمده قرار دادند که علی قلی خان با جمعیت خود از راه لکهنو تا ساحل گنگ تمامی ولایت را تصرف نماید و بهادر خان بکره و مانکپور در برابر آصف خان و مجنون خان رود و اسکندر خان و ابراهیم خان سرکار اوده و آنحدود را متصرف گردد و همین قرار شوم از هم جدا شدند علی قلی خان بداعیهٔ شور افزائی بسرکار قنوج روان شد چون جاگیرداران آنحدود را سرداری که با او آویزش نموده مقاومت تان فتنه انگیز تواند کرد نبود خود را بقلعهٔ قنوج کشیدند و علی قلی خان گرد حوادث انگیخته چون بقنوج رسید میرزا یوسف خان که جاگیردار قنوج بود در قلعه تحصن شد و خلائق غبار آلوده تفرقه گشتند و عرائض و لتواخات متواتره متوالی بدرگاه گیتی پناه رسید و اقبال کار خود کرد

نهضت موکب اقبال شاهنشاهی از دار الخلافت آگره بجونپور و قتل خان زمان و بهادر خان در معرکهٔ فتح

چون منصب والای جهانبانی در معنی پاسبانی و نگاهبانی است حضرت شاهنشاهی بمقتضای نیت حق اساس برخلاف اکثرے از فرمانروایان گذشته آسودگی رعیت را آسایش خود خیال میفرمایند و شادمانی خویش را در رفاهیت خلائق میدانند آرے گوهر یکتای خلافت سزاوار افسر دولت چنین تاجداریست که با وجود این عظمت و ابهت خود را نیاز مندی درگاه صمدیت داشته در لوازم داد و دهش نگاپو نماید و راحت جهانیان را آسایش خویش داند و هر که از فرمان برداری اینچنین سریرآرای اقبال سر باز کشد بر آئینه در هلاکت خود اهتمام نموده باشد خصوصاً کسیکه پرورده نعمت این دودمان والا باشد و بهای دنیوی و بزرگی ظاهری بوسیلهٔ این خاندان فراهم آورده بوجه نامردمی و نامردانگی و ناعاقبت فهمی باشد که آن اسباب بزرگی را در بغی ولی نعمت خود صرف نماید هرگاه فرمانروای روزگار چنین و مخالف دولت این طراز لاجرم عنایت الهی مقارن و معاون گشته در هر نهضتی نصرتے کرامت فرماید و نمودار اینمعنی واقعهٔ علی قلی خان و بهادر خان است و استیصال این دو مخذول مغرور و تفصیل این مجمل آنکه چون موکب معلی کامروای اقبال از یورش پنجاب مراجعت فرموده بمستقر سلطنت معدلت آرای شد و شرح بغی و عصیان علی قلی خان و بهادر خان و سائر ارباب فتنه بعرض بساط اقدس پیوست یورش ممالک شرقی و اطفای نائرهٔ شورش

د به همت علیا شد و معظم خان جاسامان را بدار الخلافت آگره حراست آمده و مقرر فرمودند و دو هزار فیل جنگی
همراهی موکب معلی اسحاق‌شاه بود و میسر آرایان موکب مقدس نهضت فرمایند قیا خان و مظفر مغل و بیرم اتکی
و قلیج خان و سید محمد موجی و حاجی یوسف را که بسرعت شتافته معاودت میرزا یوسف که در فتوح متخصص است
نمایند و خود بدولت و اقبال روز استاد بست و هشتم اردی بهشت ماه الهی موافق بیست و سیم
بست و هشتم شوال پای عزیمت در رکاب دولت آوردند و بدست اقبال عنان نصرت گرفته بسمند
همت جهان گشای جولان دادند بشکوه عساکر والا زمین در زمان فرو گرفت و چون ساحت قصبهٔ سکیت
مخیم موکب نصرت شد خلیل خان که بر ساحل گنگ بگذر مسوح عمارتی و حسیان الحجة و لشعاق عدو
آویخته بود با استماع صیت نهضت اقبال روی گریز بسحاب مانک پور که برادر او بهادر خان در آن بود آصف خان
و مجنون خان عنه اکبر بود آورد و موکب نصرت از سکیت بکنار گنگ پیوست و روز دیگر از آن دریای زخار عبور کرده
کوچ بر کوچ نهضت میفرمودند و چون بر منه قصبهٔ موهان مضرب خیام ظفر پیکر گردید محمد قلیخان برلاس اسرداد ساخته
و مظفرخان و راجه تودرمل و شاه بداغ خان و پسرش عبدالمطلب خان و حسن خان و قیا خان حاجی محمد خان سیستانی
و عادل خان خواجه غیاث الدین علی بخشی دیگر بهادران نامور و دلاوران کارگذار همراه او کرده روز دیدن
بست و سوم خرداد ماه الهی موافق سه‌شنبه بست و چهارم ذیقعده از همین منزل بر سر اسکندر خان که از دولت
عقیده کشاده بود فرستادند و خود بدولت و اقبال روی توجه بسحاب کره و مانک پور آوردند و چون قصبهٔ رای بریلی
مخیم اقبال شد عرائض آصف خان و مجنون خان بعتبهٔ مقدس رسید بدین مضمون که علی قلی و برادرش عزم
حدود دگوالیار دارند و میخواهند که از آب گنگ عبور کنند بمجرد استماع این خبر رای جهان آرای بر ایلغار قرار گرفت
و مشترشی از چاکران موکب معلی به از روی بیست ططرتی و چیره دست کنالت وجه بواسطهٔ تن پرستی و چه جهت آنکه
کار آن تیره رایان با انجام رسید با بار رخود و فروتنی ان لی سعادتمان گرم باشد باین ایلغار راضی نبودند تا
دانا دل بیرو ... کارهای ... برداشته عنان توجه بدست توکل سپرده شب شنبه بست و هشتم خرداد ماه الهی
موافق یکشنبه بیست و نهم ذیقعده از قصبهٔ مذکور ایلغار فرمودند و از سرائت آنکه از رای بریلی راه متعارف
بواسطهٔ آنکه گذاشته راه ... که نسبت آن راه نزدیک بود و ماه حوت آنکه ... سعد او ... اختیار فرمودند
و از چشمه سار تائیدات غیبی که فیض بخش موکب شاهنشاهی است آب فراوان در راه باهمین آمد چه بیشتر از آن
باران رحمت باریده کولابها پر ساخته بود تمام شب دهم روز در راه رفته مانک پور نزول اقبال فرمودند و محب علیخان
جانگیر دار آنجا بلوازم خدمت پرداخت و عساکر فیروزمند بواسطهٔ آنکه اول شب کوچ شد و کم کسی را از این ایلغار
آگاهی بود در جست راه در بیابان آمد متفرق شده از راه راست برگرانه افتادند و قلیلی در رکاب نصرت اعتصام

توجه فرمودند سید اکبر اگر ایزد تعالی تائید نماید باشد که بلده را رکی طارم چه اندیشه در اثنای راه نزدیک مانک پور آصف خان بسعادت
عبودیت نورانی ناصیه گشت و همان زمان رخصت پیش یافت تا آماده می بود که در برابر خان زمان نشست نشاند و ناو
گذشته بود که مقدار میسور تا اکثر غاصبان تیر زدند و سر عسکر اعتباری بود خبر آورد که علی قلی و بهادر در صدد دیگر گذشتن از در
دریای گنگ آنها پل بسته گذشتند چون این خبر بمسامع اجلال رسید در ساعت سوار دولت شده با آنکه هنوز وسیله
ملازمت رسیده بود تکیه بر عنایات و الطاف ایزدی نموده بیشتر متوجه شدند در راه جگنوت داس و خواجه جهان و جمعی
سرآمد وقتی منازل گذاشتند که بوجه قصبه کره بر ده نگاه داشتند و از ده تیجان که از مضافات مانک پور است آمده پایاب
روز یکشنبه از دریای گنگ فیل سوار گذشتند و چون اوایل موسم باران و قبل طغیان آب بود و در آن هنگام که
حضرت فیل در آب راندند از جوش و خروش غریب از عالمیان بر خاست چه گرداب چنین آب خونخوار از محالات بود
و همه کرامت شاهنشاهی این بحر زخار آن معدن ولایت را گذر داده و بقیه دفعه از پایاب گذشتند و تیمن
این معنی را از دلایل نصرت و مقدمات اقبال دانستند در آن زمان که موکب معلی از دریا عبور فرمودند یاده از
یازده کس از مقربان بساط قدس در رکاب مقدس بودند میرزا کوکه و سیف خان کوکه و پسر خان و شجاعت خان
و خان عالم و خواجه عبدالله درباره خان و شهاب خان و سید جمال الدین عادل خان و دلاور خان و چند جلته فیل
رسیده و در این روز که موکب مقدس از آب گنگ عبور فرمود قعر دریا را بقدم اقبال تیموری شد از فیلان
خدا بخش و بان سندر را طوفان مستی در رکاب دولت جوشان و خروشان بودند و این دو فیل بدخوی تیز
و جنگ آوری بنا و صفت تنگی انگشت نمای دیده وران بودند و چون موکب معلی از آب گذشته بحرام خواران
نزدیک رسید فیل خدابخش از مستی فرود آمده روی بهشیاری نهاد و فیلبانان و جداران از این حالت ملول
گشتند و حضرت شاهنشاهی بالهام اقبال فرمودند که هشیار شدن چنین فیل مست باشر فتح و نصرت است
که فتح و نصرت همعنان هشیاران و کارآگهان وقت است و دیگر آنکه از هشیار شدن فیل ما را اعتماد بر فیل
و مستی او نماند و منحصر شد توکل ما بر عون الهی و هرگاه توکل بر کرم و الطاف ایزدی منحصر شود کار او بر فتح
استحصار یابد و الحق از آن مظهر کرامات دو نکته بلند بوجود آمد که عنوان نامه الهام توانند بود و چون شب
در آمد بر کنار دریا با بخت بیدار آسایش گرفتند و مخالفان نیز در رای بمسافت یک کروه فتنه گستر بودند
آنحضرت تکیه بر تائید آسمانی فرموده در همان جا توقف صلاح دیدند و همان زمان مجنون خان و آصف خان
زمین بوس سعادت پذیر گشتند مجنون خان و جمعی بر این بودند که بی توقف در همین شب بر سر آن دو سیه
آن بخت برگشتها باید شتافت آصف خان معروض داشت که زمین محکم گرفته دائره گردانده در این هنگام
رفتن لائق نیست و نیز در روز مردم بشرم حشم و آزرم رو بیشتر کار میسازند رای او پسندیده خسرو کامیاب

ج دوم ۲۲۸

شد و نصایح سودمند بموقع آمده بار ارجمند یافتند و حکم شد که در پاسی دو بار خبر بیار رسانند و در لوازم قراولی اهتمام نمایند که مبادا
مخالفان تیره رای را خبر رایات اقبال شود و از اینجا در رسیدند علی قلی و بهادر که مغرور خودکامی و مغلوب ادبار بوده در
عین غفلت بوده از خود خبر نداشتند و آن شب که موکب مقدس نزدیک رسیده بود و شاد و سماعی و شاهد پرستی
و باده گساری مشغول و سرگرم بودند و باس لعل مرصع بر کشیده خود مال میروند و غفلت تر آنکه در آن شب مردی بر در بار
جادو نامهای این مستان رفته فریاد بر داشت که ای جمع مدبر انجام واقف شوید که حضرت پادشاه بعزم استیصال
شما از آب گذشته با لشکر بیگانه رسیده و دولت سایه همتی آسمان پایه رسیده بود و آوازه رایات اقبال را از مدبرات
آصف خان و مجنون خان دانسته در غرور را افزوده بهانها که این محزن از مخلصان با داش بود اندیشه آن داشت
که چون بندگان حضرت با مردم کم از آب گذشته اند و غنیم تا سه چهار هزار سوار نشخص است با این مدبر سنگ تفرقه در آن
گروه انداز و تا کار یکبار یکسره و میدانست که خود چنین هنگامه گیتی جدید است و با نحمله صبح روز بار اسعد دست
دوشنبه خرداد ماه الهی موافق دوشنبه غرهٔ ذی الحجه که در حقیقت غرهٔ نصرت پادشاهی و شب عمر سیه بختان بود آنحضرت علیه
طلیعه در دریع تائید غیبی در آمدند و معبر اقبال آسمانی بر فرق عظمت نهادند و تمامی بهادران کاب معلی آماده
جنگ شدند قول بوجود اقدس شاهنشاهی رفعت آسمانی یافت و در برابر مجنون خان قاقشال مقرر گشت
و در جوانغار آصف خان قرار گرفت و محب علی خان و طائفه از بهادران از پیش قدمان هراول شدند آنحضرت بر
فیل بال سندر نام سوار شده بنفس نفیس بر فیل که بادرفتاری همین فیل جاداده بارگی عرب از آسمان گذرانیده
سوادی طلوع نیر اعظم رایات اقبال محل اوردی خان زمان رسید ظاهر شد که مخالفان تیره رای سحر سرگشته کوچ کرده
روان شده اند پر تو مشعل خرد فدا دریافت که مجنون خان با فوج خود تعاقب نماید و نگذارد که این سوریدگان
از میان بدر روند و آن فوج باعتماد چنین قوی پشت شده دنبال گار سر گشت و مردم عقب القدر جنگ بدون گریب
و لشکر زمانه آصف خان امیر حکم شد که با جمعیت خود در عقب متوجه پس شود و چون هوا بسیار گرم شد
فیلان در زمین ماندگی نمودند شهریار جهانگیر از فیل بر بادپای نصرت سواری فرمود و آن بید و لتان پا ورند استند که
حضرت شاهنشاهی عین مقدس در آن لشکر ورود اقبال دارند و مقدمات جنگ از شور آصف خان و مجنون خان
فرو می آوردند چون مجاربه بسیار شد شکوه لشکر هجوم فیلان در نظر آمدن گرفت در یافتند که موکب اقبال شاهنشاهی
است و خود بدولت پای ظفر در رکاب نصرت آوردند علی قلی خان و بهادر خان دل بر مرگ نهاده در میدان عیال
ایستادند و بحدلان ابدی و اپسنگ داده و پاس خیال باسد شوخ راست کرده جمعی از تیر دلان معرکه را ما را
سپر اول داوقعی لشکر نصرت پیوند در ستادند و درین اثنا از عساکر اقبال هنگی فوج سپاه نصرت همراه موکب شناسای
شدند و با یا لشکر فیل هم رسید و فاصله در میان فوج غنیم و موکب مقدس کمتر شد تا خان قاقشال که سردار مردم او بود

بود و بآن حماسه پیوست و معرکهٔ تیغ و تیر گرم شد و بتائید اقبال شاهنشاهی لشکر مخالفان را از جا برداشته برد
و افواج قاهره دلیر در آمده این مدبران را تا نعت علی قلی خان رسانید و اهل ادبار در گریختن
سراسیمه گشته سر از تن و پیش از پس نمی شناختند و از شواهد اقبال آنکه در ان گریختن اسپ یکی ازان
مخذولان چنان بر اسپ علی قلی خان خورد که بتار از سر شوریده او بر زمین افتاد و علی قلی خان حیران کار
شده بهادر خان را در برابر بابا خان قاقشال فرستاد و بهادر خان خود را بسپاه اوزبکی رسانیده سرگرم کارزار
شد و در ان زمان علی قلی از بهادر خان خبر گرفته تا نه بتاره کوبک وانه میکرد و بابا خان غنیم را پیر رو
دیده عنان گردانید و بهادر خان از دنبال شتافته خود را با مجنون خان رسانید و درین میان اسپ
تیری خورده چراغ پا شده بهادر خان را بر زمین انداخت دلاوران عساکر اقبال بر سر او ریختند و زیر جمیل
او را گرفت و از مدد ذاتی و از مسددی چیری گرفته رها کرد و درین اثنا نظر بهادر نام دولتمندی از ملازمان
مجنون خان خود را بر سر او انداخته دستگیر کرد و افواج قاهره همراهان بهادر خان را در میان گرفته تیر دوز
کردند و درین زمان ابتهاج که گیتی خدیو بر رخش نصرت سوار شده گرم رفتن بود و مبارزان دست بکریبان
رسانده جان ستانی میکردند و علی قلی خان مغرورانه بر جای خود ایستاده و از حال بهادر می پرسید فیلی مست
چتر انند نام از فیلان پادشاهی بر فیل کج سنبور از فیلان خاصه که از مستی فرو د آمده بود و دوید کج سنبور فیل
خود را در میان صفوف مخالفان کشید و مخالفان فیل او و دیه نام را برابر چتر انند دوانید و چتر انند کج سنبور را
گذاشته بر او دیه دوید و بیک صدمهٔ کوه شکن او را بر خاک هلاکت انداخت و شکستی عظیم بر آن مدبران افکند
روی آورد و اکثر اعیان و ارکان شرارت ملت شمشیر خونخوار شده بر زمین ادبار افتادند و خس و خاشاک
هستی ایشان باتش قهر الهی و برق سطوت شاهنشاهی سوخته خاکستر آن بباد فنا رفت و گروهی که گریخته
ازان معرکهٔ اقبال بدر رفتند در راه بدست رعایای زبون که باتش تعدی این ستمگران جگر کباب
بودند بخاک و خون افتادند و باد بهار فتح بر نهال اقبال وزیدن گرفت و از میان ظفر بر حدیقهٔ دولت
بگوهر افشانی در آمد و عرصهٔ نادر و از غبار فتنهٔ ارباب طغیان تصفیه یافت و از شقوق عواطف الهی پیکر فتح
و نصرت بر ساحت اعتلا جلوه گر گشت و حضرت شاهنشاهی بدولت و اقبال سواره از سرگذشت
علی قلی و بهادر می پرسیدند درین هنگام نظر بهادر بهادر خان را دستگیر کرده در ردیف خود سوار ساخته
ببساط حضور اقدس آمد حضرت شاهنشاهی زبان تفقد بر گشادند که بهادر ما با شما چه بد کرده بودیم که اینهمه
باعث فتنه و فساد شدید او را دهشت و خجالت فرو گرفته بود و سر در پیش انداخته زبان عرض نداشت
و بیان عذر نبود و بعد از پرسش بسیار بر زبان ناحق شناس او گذشت که الحمد لله علی کل حال همانا آن

بدولت با درنفس الامر حقیقت حرام نمکی و سیه بختی خود معلوم شده بود و الا تا لیتنی حرف ندامت بر زبان آورد
و هر کار چنین بزرگ کرده عذار وی گردانید بهر آئینه دین و دنیا از دست داده و خراب ظاهر و باطن گردید و حضرت
شاهنشاهی با وجود چنین فتنه و آشوب او بیمن استمداد که به تائید غیبی و رشد بعد از شدت التماس و کثرت
الحاح اولیای دولت قاهره شهباز خان و بسی واس کسو مامور شدند تا بدم شمشیر گرد بس از مار سرکشی ساعد
و معارف اسمال بهادران نصرت قرین شهریار کل را که از معتبران علی قلی بود گرفته آوردند و بسی ملازمان رکاب
معلی سر آسیمه او سر پاک اماد و حضرت شاهنشاهی که با حزای علی قلی خان می رسید جمعی میگفتند که از عمده سرداران
است و طائفه بر آن بودند که خرمن هستی او سوخته شد درین اثنا تو جدا رسیده سخت را آورد و در چون کاوش
احوال و شد بر زبان آمد که من دیدم او را فیل یک دندان پادشاهی کسب و تنه های فیل و فیلان را پایمال کرد
بموجب حکم معلی تمامی فیلان فوج هراول انها سپاه شدند و آن شخص فیل یک دندان بن سکته نام را دیده و گفت این فیل
است که علی قلی را کشت آنگاه حکم مقدس بشد که هر که سر مغولی از حرام نمکان بیارد یک مهر طلا یابد و هر که سر
هندوستانی آورد یک روپیه بگیرد عوام از پی سرها سر دویدند سرها می آوردند و زرها میگرفتند و ... شناسا
ملاحظه میکردند تا آنکه یکی سر علی قلی را که در پای درختی افتاده بود آورد و در پای طائفه شده و شک میکردند درین میان
از رائی نام هندوی که صاحب اختیار علی قلی بود و در خیل اسیران حلقه تهمان افعال سراسیمگی داشت چشمش
که بر سر آن تیره بخت افتاد آهی سرد از سر درد برکشید و پیش آمده آن سر را گرفت و بخت بر سر خود زد و دنبال
بوضوح پیوست که ماکس بد بخت گشته تیری از غیب رسیده و سیر را ... تا فسال مدعی آن بود که تیر من علی قلی
رسید القصه از رسیدن تیر آن بد سگال تا در زیان کندن بود که بموجبات فیلبان فیل بن سکته را القصه از راه
علی قلی ملتان را گفت که من از اعیان سپاهم مرا نزد بحضور بندگان حضرت بر که از تر از رعایت خواهند کرد فیلبان
حرف او را از ... دانسته فیل بر او راند و او را زیر دست و پای فیل هلاک در زیر پا رعیان او و کفران نعمت
پادشاهی پایمال ساخت یکی از ناحیان نگریت اشرفی سر او را جدا کرده می آورد و در راه آن سر را اعلام عالم رو
کشیده خود به نظر اقدس در آورد و انعام گرفت آنگاه حضرت شاهنشاهی بدولت و سعادت از جائیکه درین فرود آمده
روی نیاز بر زمین شکر نهادند و امرای عظام و دیگر دلیران و دلاوران را که دران مصاف مردانه جانسپاری
و حق گذاری کرده بودند بانوی دیار و مناصب و اعتلای مراتب سر بلند و کامیاب ساختند و سر علی قلی و بهادر مصحوب
عبداللّه پسر خواجه مراد بیگ ترویکی که وقتی دیوان حضرت جهانبانی جنت آشیانی بود بصوب دار الخلافت
آگره و دهلی و ملتان و دیگر ممالک محروسه با فتح نامه ها فرستادند بهر مایه مزید شکر اولیای دولت قاهره شد
و هم پیرایه عبرت و هدایت واقعه طلبان گمراه گشت و این فتح شگرف که کارنامه اقبال روز افزون تواند بود

در عرصهٔ قریهٔ شکراول از مضافات الهاباس روی نمود و آن را معسکر جاه ساخته فتح‌پور نام نهادند و مبادی فتح اکبر مبارک تاریخ دولت آئین است و از نوادر سوانح آنکه چون رایات اقبال بدفع این حرام نمکان نهضت فرمود و منعم خان را بحکومت دار الخلافت آگره گذاشتند باز ادهرزه گویان تهی مغز گرم شده و تمرد آن مفسد انداره و سر کشیدند منعم خان که بپیدر و آستاد و مرشد راقم این شگرف نامه ابو الفضل عقیدت داشت آمده استمداد همت نمود آن معدن شهود سخنان بلند در بزرگی خدیو زمان فرموده در باب استیصال مخالفان این دولت اشارات بدیع فرمودند و بموجب استدعای او مقرر شد که امشب بطریق خاص صوفیهٔ علیا توجه نموده شود و آنچه نمودار گردد اشارت بدان کرده آید صبح آن بشاشت غریب در جبههٔ شریف ایشان ظاهر بود و فرمودند که سر علی قلی و بهادر را بزودی آورند که امشب چنان نمودند منعم خان از استماع این مژده دلکشا خوشوقت شده و آداب شکرگزاری آورد و اندکی فرصتی نگذشته بود که سر این دو نمک حرام شورانگیز آوردند آری از شگوفه‌های درگاه ایزدی و مرتاضان این راه عجب ظهور معنی چه دور و چون بپاس تائیدات سماوی که در سفر و حضر قرین جنود اقبال حضرت شاهنشاهی است چنین فتح دولت پیرای روی نمود همان روز موکب معلی بالهاباس که بعضی بیدولتان در آنجا بوده غبار انگیز فتنه بودند نهضت والا فرمود شامگاهان ساحت آن سرزمین نورو مقدس گیتی خدیو صبح دولت دریافت شب دران عرصهٔ دلکشا منزل فرمودند بعضی مطرودان دولت که گریخته بعلی قلی پیوسته بودند مثل شیخ یوسف جلی دستگیر شدند و دو روز بعضی مهمات آنجا پرداخته روز سوم روی توجه بجانب بنارس آوردند و اسحاب بسیاری از لشکریان علی قلی و بهادر مثل مرتضی قلی زمین بوس والا نمودند و از فرط مکارم ذاتی جرائم این جماعه طراز عفو یافت و زنان و پاتران بهادرخان بدست اولیای دولت در آمدند و خواجه عالم خواجه سرا آسحا اسیر فتراک سعادت شده بمدارج قرب ترقی نمود و چون مردم بنارس از نادانی و بیدولتی دروازه بسته بودند از سطوات غضب حکم تاراج شد و بزودی بخشش فرمودند و شهاب خان و جمعی را بحراست و حکومت جونپور فرستادند و قلیچ خان و طائفه را بسر پور تعیین کردند که به سه قبار بعضی از اوزبکان آنجا بود و بعد از انکه سه روز در سارکن محیم سرادقات اقبال گشت عنان توجه را بجونپور انعطاف دادند روز دوم ساحت آن شهر مورد موکب معلی شد و مردم علی قلی که دران بلده فراهم بودند انوار سلامت بر ساحت احوال آنها تافت و در ظلال عاطفت شاهنشاهی در آمدند و سه روز جونپور مهبط لمعات اقبال بود و رعایای آنجا که لگدکوب آشوب بودند مستمال عواطف شاهنشاهی شده سر بفراغ بالی برداشتند و از انجا آن شهسوار رخش اقبال بطریق ایلغار بلده کره نهضت فرمودند اردوی بزرگ آنجا بود و سه روز این راه طی فرموده بر ساحل گنگ بگذر کره رسیدند دران

هنگام پیش از چهار پنج کس در رکاب سعادت اعتصام رسیده بودند بدولت و اقبال کشتی عبور فرموده درون قلعه گردا
لشکر نزول اجلال رفت آسمانی نخت سپید بر دیک نیک پور جوانه عالم گریخت و ما در دست افتاد و دران شهر متوطن
منعم خان خانخانان از این نگاه عاطفت اعزاز یافت و جاگیرداران آمدند و جاگیرهای خود رخصت یافتند
در عرصه پیری بعضی باز گشتند و جمعی از بهادران عقده سرشت که از آستان مقدس گریخته بیش این مدت بدان
ولایت شده رفته بوده در شورش بیر رسیده بکمند اقبال گرفتار شده بودند مثل خان قلی اوزبک و یار علی و خوشحال بیگ
که یک پیش در سلک نوکران حضرت جهانبانی جنت آشیانی انتظام داشت و علم شاه بدخشی و میر شاه بدخشی و سیستی
حمله خان کوکه میرزا عسکری همراهی [illegible] خرصته تفرسده با شمال ملال مست گشته بود و میرزا بیک مشهدی که
در خصوص خان علی قلی انسلاک داشت از آن دو سه مفسد گریخته در کره گرفتار شده بود و نامحرمان دیگر یا کرده دوساعت
درین ایام معدلت آورده تمامی آن جماعه را نزد آن به اعتصام او سیاست فرمودند بعد از آن فیل را او سر داد مثل
او را خرطوم پیچیده باکرده و خوش کرد بدار دست ویا مالش گویه سیدان و دران سو آن شومی انداخت و چون
اشارت صریح سیاست او رفته بود فیل مست هولناک شغل مشکی را انداخته روز چهره و راو را آورده در
سیاستگاه قید سپید افشاند آخر بتقریب سادات انتساب و شفاعت مقربان بساط عزت رقم جان بخشی
بر حال او کشیدند و در همان ایام خی نواحی شاه ماهر خواجه را که از آمدن دولتیان بوده درگاه معلی آورد
و بسیاست رسید منعم خان خانخانان بموجب حکم اقدس بر دار الخلافت آگره بعیم اقبال که [illegible]
بود رسیده مرتبی لوس سرافراز شد و از فرط عنایت تمامی محال جاگیر علی قلی و بهادر از جونپور و بنارس و غازی پور
تا کنار آب جوسا او تفویض یافت و او کامیاب دولت گشته متوجه جونپور و آسی شد موکب معلا
بدولت و اقبال روز پنجشنبه دهم تیر ماه الهی موافق بیست دوم ذی الحجه مستقر خلافت توجه فرموده کوچ بکوچ
نهضت عالی میشد و آنحضرت شکار کنان و داد دهان قطع منازل میفرمودند بهر شهر و ولایت که موکب
میشد با فاصب عدل و احسان و ورد سرور میگشت و در قصبه کوره که در جاگیر فرحت خان بود بالتماس او
جشن عالی ترتیب یافت و رقعه [illegible] و شجاعت خان را از دولت کامیاب ساختند و جمعی خاصگان ارباب
اخلاص را [illegible] سرافراز میساختند تا آنکه روز جمعه دوازدهم امرداد ماه الهی موافق بیست یکم محرم سنه
نهصد و هفتاد و چهار ظلال اقبال بدار الخلافت آگره انداخته کام بخش عالمیان شدند همان طراوت خاص گرفت
و جهانیان ببساط مخصوص از سر گرفتند و عالم معمور امن و معدلت گشت و احوال افواج قاهره که بسر پاسکندر
بسرکردگی محمد قلی خان برلاس رفته بودند چنین مسموع است که کوچ بکوچ رفته روز آدی هشت سوم تیر ماه الهی موافق
یکشنبه هفتم ذی الحجه بساحت شهر او درسیدند بحکم دار استماع رسیدن عساکر اقبال در قلعه او متحصن شد

امرا معاصره آن گروه مورچالها تقسیم نموده بسه جانب چپس آمدند و در پهلوی شهر تلی بلند که سرکوب دروازه امرا رود
و سرکوب شهر و قلعه است اسکندر جمعی از هواخواهان خود را با انبوهی از بندوقچیان بر آن بلندی نشانیده بود
که بضرب تیر و تفنگ هیچ کس ایرا مون شهر نگذارند محمد قلی خان برلاس نخستین همت بر گرفتن آن سرکوب
بسته چندی از بهادران را تعیین کرد که حملهای مردانه بر آن بلندی دست یافتند و بپای مردی جلادت
آن گروه خود سر را پست کردند و بر شهر و قلعه استیلا و استعلای تمام حاصل شد چنانچه اعدای سر از روزن
نمیتوانست برآورد همه یکبار خوف گرفته سراسیمه دست و پای میزدند درین اثنا خبر فتح موکب عالی و قتل علی قلی و بهادر
بیرون و درون فرو گرفت از همین موجب استظهار اولیای دولت شد و کمر اعدا شکست اگرچه پیشتر از آنکه بدرگاه دولت
لشکر فیروزی اثر رسد نوشتهای بتردامن مشتمل بر اخبار فتح و فیروزی و کشته شدن علی قلی و بهادر مرتب بود و دل
رسیده بود اما عموم خلق از بسکه این بیدولتانرا مرتبه بزرگی پیدا شده این خبر را ساختگی پیدا داشتند چون درین تاریخ
این خبر اشتهار یافت سکندر هیجان مخفی داشته و از راه مکر و تزویر درآمده رحمان قلی قوش بیگی را طلب کرد
که بعضی سخنان میخواهم بگویم اولیای دولت قبول آمدنش نکردند آخر حاجی اوغلان را که از معتبران او بود پیش امرا
فرستاد امرا روشنی دل نبوده دریافتند و قرار یافت که رحمان قلی همراه حاجی اوغلان رفته و قرارداد او را مالتمال
کرده بیاید به همان روز همراه باتفاق رفته بازگشته آمد که اسکندر را از گذشته ندامت دارد و متعهد است
که بوسیله اولیای دولت احراز سعادت آستان بوس نماید و میخواهد که اول تنها در جائی که قرار یابد یکدیگر را
دیده مهر سست پیمان را بسوگند محکم گرداند قرار یافت که صباح روز عید قربان ست این امنیت بحصول انجامد
و با نجا اسکندر رفته بدبخت گشته اولیا را بحرف و حکایت بازداشت و خود شبانگاه از دروازه قلعه که بجانب
دریا بود بدر رفته بکشتی چند که برای روز ادبار خود آماده داشت عبور کرده به حالی از آن گرداب خطر بیرون رفت
چون صبح اولیای دولت از فرار اسکندر خبردار شدند فی الفور تعاقب برآمده کوس نصرت بلند آوازه گردانیدند چون
کشتیها را این طرف نگذاشته بود و بتقریب جمع کردن کشتی از دیگر گذرها دو سه روز کار تعاقب در تعویق افتاد
درین اثنا اسکندر از اهل و عیال خاطر جمع کرده پیغام فرستاد که من برهان عهد ایستاده ام و عبور من از آب بتقریب
ترس مردم بود و اکنون استدعا آنست که محمد قلی خان و مظفر خان و راجه تودرمل بکشتی نشسته در میان آب آیند
و من هم با دو کس آمده در یابم و آنچه قرار یابد خود بشنوم و خاطر خود مطمئن ساخته روی بدرگاه عالم پناه آورم این
سه بزرگ ملتمس او را بقبول مقرون ساختند و از انجا اسکندر خان با چهار پنج کس از معتمدان خود بکشتی نشسته
آمده صورت ملاقات را کشتی بر آب دگرگونی بر باد زد و اولیای دولت سوگندان خوردند و آنچه لوازم احتیاط
باشد در میان آوردند اما اسکندر بقول خود نایستاد و گفت درینولا چون مصدر تقصیر شده ام و لیکن درین باب

درگاه معلّی میتوانم کرد مناسب آنست که وسیلهٔ استعطاف برانگیخته مرا حال خود گذارند بدستی وسیلهٔ دیگر

نامزد سازند تا بدستآویز یکجهتی خود استعداد سعادت حضور گردانم چون فال او را دل هواخواهانِ مدحت

وقت راحرف و حکایات گذرانده با وجود بارندگی براه او باز و دریل رفتند و بعد طغیان آب بر ساحل دریا

رسیده آورده پیغام نادرست داد چون اولیای دولت دریافتند که میرزا حیله سازی و روباه بازی درین ولایت

امری دیگر بوقوع می آید اند. یا حضور نمود و هر دو سال آن بی سعادت بناه به‌ره‌ور ازحل بها و وسیلها نگذشته بود

فقندیکه گورکهپور رسایید ابنا سلیمان قلی با ارادوی خان کز علی قلی خان گریخته پیش افغانان رفته بود و از قبل

افغانان حکومت آن که داشت کسیتهار را فراهم آورده اسکندر را با مردم او بسرعتی هرچه تمام ترگذرانید و به موج

قهرمان اقبال شاهنشاهی او را صحبت داد آمرای عظام سرحد ولایت افغانان رسیده. این حکم در آمدن آن

ولایت از بارگاه مقدس اصدار یافته بود توقف نمودند و عرضه داشتی متضمن ظهور سواطع اقبال و التماس

در آمدن آن ولایت به درگاه معلّی ارسال نمودند و روزی که دار الخلافت آگره مهبط انوار نزول اجلال

شده بود و مهد اشتب اولیای دولت رسید مسامع اجلال پیوست و منشور سعادت پرتو از تفاع یافت

که چون آن بقیة السیف را از ممالک محروسه بر آورده اند درین هنگام بهمین اکتفا کرده در انتظام مراتب

آن ولایت کوشند و سرکار او دهر را بجاگیر محمد قلی خان برلاس تفویض نموده دیگر امرا متوجه آستانه بوس گردند

چون مثال عالی با ولیای دولت رسید محمد قلیخان را بداراکی آن سرکار نصب کرده روی توجه بمستقر

خلافت آوردند و در دار الخلافت ادراک زمین بوس نموده کامیاب سعادت گشتند

نهضت موکب گیتی کشای شاهنشاهی بفتح قلعهٔ چیتور

سرکشان گردن برافراز ریاشی در انداختن و مشت انتظامی را که گزیده ترین عبادات پیشگاه کثرت

تواند بود رونق بخشیدن و بعد آسودگی و آسایش را رواج دادن است و بدین پوربان توفیق ایزدی یافتن

و بیامیدواری الهی ظهور آمدن و سرمایهٔ سعادت طبقات انام عطا فرمودن و للّه الحمد که حضرت شاهنشاهی

بتوفیق عنایت ازلی و مساعدت حسن و معنی راحت خویش در آسایش عالمیان دانسته همواره در عالم

بالیجولیای سرور و گردن کشان واسد و باغ اهتمام برو را فرون دارند و بتایید الهی ترین ذات مقدس بوده

بامداد حق رسی خداندیشی و خویش کامیاب صورت و معنی میگردند چنانکه ساحت دار الخلافت بوبه

عدالت شاهنشاهی بروح آسمانی یافت و عساکر اقبال از گرد راه و ترددگاه و یکجا فراهم شده بود که طغیان

پسر محمد سلطان میرزا و عار رساندن برانگیختن در صوبهٔ مالوه بمسامع اجلال رسید که ایشان بار که برادر مار روای

نادرشاه صورت و معنی خود رسیده آوارهٔ ملک اوبار شده اند بعد از درازی و سرگردانی کوتهی سمت مالوه را

تنها یافته بآنجهت رفته اند و باش کوته اندیش را مناسب حال دیده در جمعیت خود و تفرقه رعیت میکوشند
خدیو زمان را که دانای اسرار نهانی و معدن رافت و مهربانی ست بخاطر اقدس گذشت که در دفع این فتنه ها دو دل
اگر بجهت ملاحظه حال سپاهی اغماض نظر کرده آید خلاف رضای ایزدی باشد و اگر چه باطفای نائره فتنه و تنبیه
و بدات اقدس عزیمت این یورش اتفاق افتد خلاف قانون عقل بوقوع آید چه آن طبقه را آن حالت
نیست که مدافع ایشان آنحضرت را خود متوجه باید شد و در آئین سلطنت مبرهن است هر کاری که سخن بیاده شود
بتبع نباید پرداخت و هر امری که بدلاوری امرای اوسط داده گروه مردم بیان بزرگان باید حواله نمود و حمله در حل
امور بیاشی دین سلطنت بودن که عمارت از قدردانی و پایه شناسی است از لوازم اقبال است اگر نظر بر فاول
خلافت بایین کارفرمایان عتبه اقبال نامزد میشوند سران و سروران ملک سعادت دوجهانی را در فرمان روائی
بادشاه خود میدانند در ساعت کمر اهتمام بسته متوجه این کار میگردند اما بجهت گرد آمدن ریزه سپاهی که در این
گروه ها گیرا این مقصد است دیرتر صورت می بندد کاراندک بسیار می شود و آئین سلطنت تأخیر در امثال این امور
نرساند بنابراین شاهنشاه عالم دانای روزگار رشته های بالغ نظری در چاره این کار فرمودند توجهی در خیمه های نو
ویرانی دریده بی پروائی صورت داده بظاهر اغماض نظر فرمود و باطن همت در دفع این شورش بستند و روز
هژدهم شهریور ماه الهی موافق یکشنبه بیست و یکم صفر بشکار پرگنه باری که اکثر اوقات آنجهت شکار چیته و آهو تفنگ
میگشتند روی توجه آوردند تا ارباب اخلاص بخدمت دوستان یک جهت بی غوغای طلب بظهور
حاضر شوند و سایر مردم به ملازمان ایماء چه مردم دیگر به دیدن ایشان چون مشغول باشند هر آئینه بآسانی جمع خواهد شد
و چون مردم بر روی فراهم آیند جمعی را گرین گروه بایین کار فرستاده خواهد شد باین اندیشه صواب شمار مستقر
خلافت بر آمدند و عرصه باری را مخیم اقبال ساخته بجانب دهول پور و گوالیار که بمالوه نزدیک است شکار کنان
عنان عزیمت معروف داشتند و امرا و سایر ملازمان عتبه اقبال روی امید بجانب مخیم نصرت بها فوج
فوج میرسیدند اگر روس ملازمان درگاه که ملتزمان عرصه شکار اند فراهم آیند تسخیر عالی کفایت میکند و اگر بهادران
بادشاه شناس جمع شوند اقصای آن را که تواند کرد و هرگاه نوکر بوکر بهم گرد آیند اندازه آن را که تواند گرفت چون
دهول پور مخیم سرادقات عزت گشت سکت سنگ پسر راجه ادیسنگ در رکاب قتاب ایستاده بود آنحضرت
چه از روی انبساط و چه از آن رهگذر که مغروران فتنه اند در مالوه بجواب غفلت رفته خطاب کرده فرمودند
رانا با حال که اکثر زمینداران و بزرگان هند باستان بوس سرفراز شده اند آمده احراز این دولت نموده است
میخواهیم که بر سر او ایلغار فرمائیم و سزای او را در کنار او نهیم تو چه خدمت خواهی کرد زمانی امثال این مقدمات
از روی شگفتگی به پسر رانا میفرمودند و او منافقانه تقلبات می نمود و آخر آن کج فهم بی دولت بی معامله نرسیده

وهر آنچه ارا خواهند و درا اختیار نمودواری و بسی صد نامی ظاهری گر نیست و در رسوائی حقیقی افتاده چنانکه این رای تصور
سید که بندگان حضرت زیر کوه آن شکار سرای را خواهند داد و بس مقام میشوم که او رفته حضرت را از سر بند رجوع آورد
و بدانست که هر صورت ستائیده ست این ولتمنید جدا مروود که مع اقبال این رسیداران بی سعادت خود
متوجه شود و دریافت کرد تصدیق تحقیق همی گر همتی ارجمند اقبال خودرا اندها وته او بار ابد عتق دار بدامی سد واسته
ساخته است چون حضرت کمس این مرسا مع اقبال رسید عسمت شاهنشاهی در حرکت آمد و هر آن صورت مدگرفت
واهتمام کمس نامیی که از آثار جلوس مراد نگ شاهنشاهی اکثری از سرداران هندوستان که کلاه شوکت کج نهاده
سر اطاعت پیچ نکرده ارسلاطین در وساد وبد بارگ عبودیت زمین بوس القیاد آورد و مدمگر رانااو نسک کردین
ممالک رای اروبته رای بروجو و آرای تربود و آن شور سرشت بی اعتدال که شورندگی آبای او صمیمه مستی او
شده بود و بکوهستان محکم و قلاع متین غرور گشته سرپیچان سرداری آرد رگاه معلی باب نصر و بی مال و ملک بسیار
راحیوتان جدائی سائر اسباب دمادماغ نخوت و استکبار گرم کرده راه سعادت گذاشته همت عنان کشائی
سادیب او مصمم شده او ائل مهر ماه الهی موافق اواسط ربیع الاول همت عالی العاق امداد و تائید اقبال روی
توجه تسخیر ولایت هندواره آورده شحنه نصرت بولایت او درآمد چون جرمنه ظاهر قلعه سیوی سوید که
صیت شهرت او دران ولایت بلند است محمد اقبال شده بظهور پیوست که قلعه خالی است و پیش از نزول
اجلال کسان سوجن حاکم قلعه بر شیعور متوحش شده بار عایا خود را بکناره کشیده اند حضرت شاهنشاهی
جلوس قلعه را بفال بر فتوحات عظیمه گرفته دور و دران ساحت دلکشا نزول اجلال فرمودند و نواحی و حوالی
آن قلعه سامان فرموده بهادران را بمحافظت حراست آن تعین فرمودند و اصحاب نسق آن را معینه گوشه
گذار مواضع محکم آسوده است مقیم سرادقات فتح ساختند و حکومت آن قلعه و ولایت بشاه محمد قند هاری
مکرمت فرموده او را دران سرحد گذاشتند و از آنجا فتح و نصرت همعنت نموده بظاهر قلعه کاکرون نزول فرمودند
و از سوانح آنکه لحجه طراز حکمت اندوز سحر پرداز و بدائع نگار برادر بزرگ عصری و معنوی شیخ ابو الفیض فیضی از
خلوتکده عزلت بارگاه خدمت گیهان خدیو بلندی گرای آمد و بعنوان عواطف شاهنشاهی اختصاص یافت
آن نوباوه گلستان دانش پیوسته در ملازمت قافله سالار قوافل ملکوت بجلد نگارستان کثرت در درجات پدر
بزرگوار تحصیل مراتب و امانی کردی و رامد که فرصتی در بستان حقیقت او دهر که مجمع تحریر نظر اسرار
مرجع حکمت شناسان بارگاه علم و عمل است مایه الا ای الهی جلوه ظهور فرمود و ارشانع آن صحبت زبان او
سحر کاری سحر طرازان نظم پرداز گشایش یافت و صیت کمالات او جهان صورت را چون عالم معنی فرو گرفت
اسماکه سحیفه قدسی والد بزرگوار آن بود که پای در دامن عزلت کشیده در پاس انفاس همت گماشته

وحمت پرورتیبی درس علوم عقلی ونقلی گردید . راه اختلاط الطبقات مردم بسته داشتی ساما ن نفس کرا بسته او در
تسهر سان باطن ورزیدآن سعادت پیوند خواهش طبیعت وتماشای رنگینی این عالم داما فریب آبروی مداهنت
دبنگی اوقات گرامی اسی پیرامی و دامن گرینی وآراستگی کردار گذشتی وآن پیر نورانی با آنکه به بیکاس مقدس خدیو
صورت وعنی بی مرود ار اعتقاد گزیبان اخلاص گرائی بود گوهر یکتای محبت را ما زاربیاوردی و ناگران بهای
آن متاع گرین وگرم بازاری این جنس فاخر وممیزی مشتری بجلوه گاه فروخت نیاوردی واز اسحاکه وثیدن او
ویدن کثرت آرزوی وهدف بود ار کثرات وحشت گریدی منتسبان آن یگانه پرستان ایزدی را ازین حیثیت بیار
حقیقت را تبه رسیدی وازین رو هرگز با اعیان دولت وارکان درگاه مقدس راه آمد وشد نمود و با آنکه بسیاری
از همپیشها وسیاهٔ آن گروه انبوه از برومندان صورت حسد برده اعراض کردی وشورشها اندوختی وار سوی ارتباط
نهریا حقیقت برده درگویا کامی فروشدی اصلا خاطر او با اختلاط نیک اندیشان بارگاه تعلق نسدی وبه درچارهٔ
این کار راه اسباب برنتی وبر یولا که خدیو جهان تسخیر حیتو ر عزیمت داشت . گرلو را فرای چراغ بینش اشعت
برادران مسامع همایون رسد اشارت عالی باحضار آن گلدستهٔ هنرمندی شد طیبه ارد بهای آن کوتاه نی
برحقیقت حال آگاهی ساخت این طلب عاطفت را بعنوان مطالبت عتابی وانمود و بیرلیغ متاع بحاکم دار الخلافت
ارسال داشته شد آبان دهم مهرماه الهی موافق چهار سنه بیستم ربیع الاول برخی ازان بیلی قمای سیر
شده بود و آن دیده در تماشای بوحاستگان بزم حیرت تشریف برده جمعی از ترکان آمده حوالی سرل گاه ایل
کردند بها با طائفه از بدگوهران فرومایه که تعسیه ولاان بیلستان حسد اند صمیمه خیانت سده آن عنوان امدادی را
برآن داشته باشند که تیغ برزند خود را پنهان خواهد ساخت و در دستاویل سعادت خواهد جست دبحگی اندیشه
این فرومایگان آنکه رمانی آزار برشد چون معلوم شد وار حقیقت کار آگهی آمد حیرت افزود واز دیر جام سدل
آن قیس پذیر بایمن نیافتن علی الاطلاق شد بیابود که حیلا اندوزی به شرارت افزای صورت راستی کرده در
به بی آزرمی آورده درین اثنا آن برادر گرامی رسید وشورش تسکین پذیرفت وآن گروه عرق خجالت شدند
چون ابواب مکاسب مسدود بود و سر اسحام خودشوار شد ولسی تلامذه و اهل ارادت این دشوار بر آسان گشت داد
همان دامن شب سنگ تفرقه افتاد منسوبان این دودمان عموما وخصوصا در گرداب غم فرو شدند ولی آن
رموز دانی آفرینش چارهٔ ناشکیبائی دست داد و فرمود که نخستین چهرهٔ خاطر بمقتضای اشارت بیدار سحر سالان
بدگوهر غبار آلود گشت وگرنه خاطر حقیقت آموز شگفتگی دارد وجز فرخندگی ونشاط چیزی ازین سانحه بما متفرع دیگر
نخواهد شد عنقریب نوید سربلندی آید وقفل شادمانی گشوده گردد نخستین جرعهٔ دردی که کام این ما وان مجمل است
رسید این بود و پس از سیری شدن روزی چند مژده غریب نوازی خسرو آفاق رسید و سرمایهٔ نشاط جاوید بدست افتاد

این قصیده را در ایام ... در ستایش نعمت ... استخدام داده اند قصیده

سمر شد پدرسان تا صد سلیمانی	رسید پیچ سعادت گشاده سامانی	حق که خلق عزیزان عالم دوست	لبی چو دست کریمان گوهرافشانی
سر گرفته بهمت ملک سرداری	بیا گرده دولت عروج سامانی	هجوم کرده در آستان نگاه	[illegible] بران تو مکرر رهمانی
کم شکستی جهانگیر دوی بسته سال	که دور منطقه گردید سپهر دورانی	[illegible]	[illegible]
[illegible] دولت [illegible]	که [illegible] ستارک [illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible] سعادت [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

نسیم صبح ... بار جسی چون بوی	نسیم لامعه انوار تجلیات سحابی	شدم ... سگ ... موسی ...	اگر ... سراپا سحر لالی
ز لوح گشتم ... مروریائی	... بهار و سیابانی	ز فرط عشق ... سایه گر	شدم چو ... تیل سمائی
روان ... سایه ...	... گسلاید و نند گیسوانی	... صورت ...	همه تصور ... سیونالی
... جامه ... ران ...	... طراز سمائی	سواد ...	اگر ... سواد ...
سر ... شهر ... یک	رسید ... بالی	... تلک ...	تا آسمان ... طیلسانی
... دولت نام ...	سوی ... حسرت ...	... آستان ...	... آستانی
... سجده ... بر زمین ...	... سعی ...	یکی ... سرای ...	... یزدانی
... کاه جهانی ...	متاع لطف ...	... مقام	... سموات کرده ...
... آتش ...	... الایمت ...	... اکر شاه	چراغ ... دولت ...
تبارک الله ...	...	اشاره ... مجلس ...	شکفته ...
... رنگ ... نشستم	زبان ناطقه ...	...	... عراقی و خراسانی
یکی ... تحیر ...	... لولوی ...	یکی ...	...
کدام ... اگر ...	...	زمان ...	که ...
طراوت ... گرمی ...	که ... لالی ...	...	که پایه ...
زمان ...	ریاض ...	سواد ...	اساس ...
...	... مراد ...	...	...
دگر ... طلبی ...	چه ...	زمان ...	...
...	...	دگر گفت ...	...
کدام ...	...	کدام ...	...
...	حدیث ...	...	...
همه ...	...	...	...
همه ... جان ...	همه ...	علی الخصوص ...	...
قیاس ...	...	...	...
اگر ... دل بودی	...	...	...
... گلشن ...	که ...	...	...

٢٤١

سراد دلشو سرای زلن کم کردن
رہ کار ہی گہور گہہ حسر میرس
راہ ری مہ ولسیم کہ باکجہ رسید
طپیر حرت ماں راگر کیو وارو
سمن تماشان طاق سعیش خوہد
دوای درد دل ماستان عطار
نشاط خیر بود ملسلان سعی را
سود وساحت ساسران ملک بیں
دماغ سوختہ را روح پارہ ہسارد
عرض بہار اساطیں سعی استادہ
وسالوای سعارف سطر ارباب جام
سی عسب سدار وکسی نگہ تست
یکان بکاں ہمہ رستر حاصد
کسوں ہم ارشعر اسپارہ ہدولے
بحتم حسرہ سیہ کار لیس مطرو تو
کسی درشست اوای رلس بکان گرو
سراش کرد حرف ریر بای جام
ہر رنگ خاک سان بیاں تگہ مشک
سوادسیہ گسار سان سحر حال
دلی کہ رنگ حقیقت لطم سان جو
ہرکس ساید لعالی سر ایکسر امروہ
کسوں کلید سحن آسمان سیر وکس
نگاہ دستہ سورت نگار لوح وطم
حکمت جبرو علم ارہ علم گلش کار
چہ حاجو پیستہ اس سحر رسا حکمت

لطیفہ ہای حقائق نگار تر دانی
کہ دانست کالکش بر گنج عیب لعالی
زبرق کرتا وشعلہ ہای سرانی
سما طامالم سعی تارہ الوانی
بسیں کہ سعی والاش مسلسلانی
کہ بوست وج تدرن لسکست کالی
سوشتاں گہساں وحوس الحانی
کہ ملک گہرتی ارای است ولوانی
طراوت سحن ہملسد کربا سے
کہ دستہ اندلس جون صبح لسانی
کہ محو بو یکسس لشوش اکوانی
زلطم و شر روحسم ستہ سحن زانی
گستید رسر حرو طلسان کتمانی
کرمدہ سر نلکی گہر ودار سکمانی
تعس سرہ گل اندود ماہ مدیانی
کہ لعل ترش سعی سود وحسانی
سہار وتمیس سرور مد حستانی
سست وریا اگر لطم شان عمانی
سہ گلیمی حر سران ملت انی
ز حسر ازان طلسہ لاسای لعمانی
کتارہ وکردیم داسا ودلوانی
زدل کشاالش در س کلید سعانی
زبان کلک سرا ار حریر ستانی
سلم است تر اکسو سحن برانی
کہ رنگ سیہ وار کار بانہ ماتی

لعادہ ہمسی تحفہ العراقین است
سطم و نثر شد لطف علیم لکر برسد
رسادہ گرمی معنی حکمت آن
گرمہ دہوہ داد تسقہ ہای کمال
سار کی ادراں مر واں وحاکوت
سکر بساں سعدی ہمن کہ سمر بح
رحسر ان سعانی حد است شرح
سکاسہ حافظ سعرسان ہیہ رکیم
زر سست کزاں ہلکی وطلی
بسد طبع حر لعاں حرف سحر
نر لش لطافت لعادہ ہلکہ ہم
ما و حد ب مریعاں را رکورلی
دراں صلاح کہ ہیسکستہ ہای بعد
سحح کلک ہرداں گک دہم دم
سیار سوی سلاست کہ چاک تہر
کس حال حسک دہ سیار گیم
ہیہاں در شست کہ سرگرمی اسو
سخن عارت اسادکردہ صد تر
سلک آسمن مے ہے سما ایام
سروی شان در گداز ست کہ بوم
عرب ملک سعالی درس کہ باد سحر
سسان لطافت سر انگر کہ
حدست سی ہستادہ سدہ بردم
زبان سکتہ سمان ز دریا انجم
رسد ملکم کار سکتہ سے شعرا

سر کہ دست ستش چگل نگہای
میں سی بہ عشق قصد آنی
مراح مدہان الحوش حرانی
کہ شہرہ شد سحباں سر سپاہانی
بعلم مسلش طرح سد سلیمانی
سمودہ سکر طبع او ملکس سانی
کہ مرانگ ی مودہ سلطانی
لساں عیسیٰ اسد الہی مانی
سخن سرای حسکی ورد ماہانی
بحود کی کرد ودر مدیہ سلمانی
نو وسعانی سوت مار خسانی
سود حکایت شد ہر کاویانی
رہ سای تہر طلائی وعلم ہمانی
سحاک سیحہ عدہ ور دریانی
اسیر حرو شرای سیاح حسرانی
بہ آب سر وگرد یہ ریستانی
مدرب سال اسیر ستم اگر حسیانی
کہ در تار سایہ ستاع بالانی
گستید رور حسن حلوہ طلانی
سحاکہ سحہ گلہار حاک دامانی
رکاروان سحن ماتمام سامانی
سایہ تیم ہمہ جو سے کسند طلانی
جو باید دن کلام کلیم عمرانی
دردوتی تو وارانی ست وسانی
بعرض بار ساں آنقدر کہ بتوانی

ماں وری کرد گریا تو درخش سپید | سر و دست اوست گردش سیمائی
بگویم آنکه جوار خاک برتست مرا | سر ملک رسیده با پای یگانی
بگویم آنکه ز لطفش چه طرف بربستم | ز هر چه لازمه جانی است ترجمانی
یکی معلمی ست ابراد های عظام | ز بر نهال ادب میکند [illegible]
دگر طراز بر مداسپد شاه مراد | که اس ملکش میکند گریبانی
ولی ز روی حقیقت سر [illegible] | چو پیش پیر ادب کودک دبستانی
با وج عقل کسی را که هستم دل بار است | خطاست [illegible] بسوی حروف [illegible]
دوم سجود اوست که زمیانش | با احتیاط کشیدم قوای حیوانی
جهان پناه شها آفتاب قدر مها | که جان عالم او [illegible] عالم جانی
بلند هست بگو [illegible] | ز هر چه عقل بسجده [illegible] چندانی
در التفات کرم اختیار نیست ترا | بر آفتاب بیاید [illegible]
گران بیاید اگر بر مسامع اجلال | [illegible]
با سمان که ز روی ارادت حرکت | بحکم [illegible] گردش حیوانی
با انتظام عناصر که در صحیفه کن | همی کنند منظم وجود ارکانی
بهیکل تن آدم که عالمی ست صغیر | گران حواس [illegible]
بخاک ناصیه آرای سجده های نیاز | [illegible]
بملکه سخن تو [illegible] | [illegible] تحریر [illegible]
خدای عزوجل بر [illegible] تجلی کرد | که [illegible] ازلی آنی
خدا شناس کمال تو می شناسد و بس | که قبله گاه امید [illegible]
چرا نه قبله اقبال من شود حضرت | ز روی [illegible]
[illegible] شرح کی توان [illegible] | [illegible]
[illegible] اجرام طوف آن دارم | [illegible]
[illegible] دلهای ما [illegible] | [illegible]
[illegible] قلم کلک [illegible] رسد | [illegible] شاه [illegible]
[illegible] بفیض نوال مجلس شاه | [illegible]

چگویم آنکه ترین لباس [illegible] | سر در گرفت سراپای من [illegible]
چگویم آنکه [illegible] | سفید و سرخ [illegible]
[illegible] | [illegible] طالع [illegible]
[illegible] حضرت سلطان [illegible] | که جلوه [illegible]
دگر جهان [illegible] | کواکب [illegible]
ز سی حلک [illegible] | در انتظام جهان [illegible]
چرا سمای [illegible] | ولی [illegible]
با سمان کرم [illegible] | [illegible]
[illegible] | همین [illegible] جهان [illegible]
[illegible] | [illegible]

ج دوم

	برآمدن مرقوم ایشان بجو دانی		زمان خواهش میرزایان محمد	

کما بود مرسادانی سخن پیرائی گلی آورده اند که همان گمهان حدود ازین یورش بیت حق اساس مبنی بر عموم عاطفت بود
نی آنکه اهتمام تکمیل لشکر باشد و امرای والا شکوه که خدمت لازم الکمال عبادات خود میدانستند در ملازمت جمع آمدند و
آورده می شد از هجوم عساکر فیروزی نشد عالمی دیگر گشت غیرت ذاتی مقتضی آن شد که آنحضرت عنان اقدس همت عالی نهضت
متوجه تنبیه و تادیب ایشان شوند دیگر باره امرای ظفر اعتصام را بصوبه ملک مالوه ساخته عرصه آن دیار از غبار بغی و عناد و زندان
محمد سلطان میرزا پاک گرداند در جمله این خدمت نام شهاب الدین احمد خان اعتماد شاه بداغ خان و مرادخان و حاجی محمد خان
سیستانی اسمعیل سلطان را در صوبه مالوه جاگیر کرده سامان این کار بر دست همت آن اساس مرجوع داشتند چون مردم ان
حوالی قلعه کاکرون رخصت یافته از معسکر والا روی بمقصد آوردند و بحوالی همت شتافته تا حوالی اجین عنان کش
عزیمت گشتند میرزایان میرزا انکه عساکر فیروزی بدان حدود آید فرار اختیار نموده راه گجرات پیش گرفتند
تفصیل آنکه درین که خبر نهضت موکب عالی بایشان رسید کار مستقر جلالت منزل بمنزل حق می آید الغ میرزا که
مراد از حسین بود و سر تحریر شمار پدر برخاسته مثل ابراهیم حسین میرزا و محمد حسین میرزا که حسین بود در رفت که یکجا
شده و ربند سرا و مار خود گوشش بایند چون آن سورسخنان خبر وصول موکب مقدس بحوالی قلعه کاکرون رسید
از راه سراسیمگی درآمده روی بمندو آورده مندو را بجا الغ میرزا از قلاع آن جا کوس اقبال فالی تهی کرد و دیگر از لحاظ
طاقت مقابله و مقاومت با عساکر منصور را نیافته جهت خود بر تردید در نقدم و بار بجانب گجرات فرار نمودند و چنگیز خان
که از جانب سلطان محمود گجراتی بود و بعد از واقعه محمود دست استیلا بر بعضی از بلاد گجرات مثل چانپانیر و بروچ و
سورت یافته حکومت آن میکرد و متوسل شدند و آخر ایشان سلوک بی هنجار نموده غبار انگیز فتنه بودند تا آنکه بعد از فتح گجرات
بخاک هلاک غرق بودند چنانچه شرح این کارنامه اقبال بموقع خود نگارش خواهد یافت و بالجمله الواح ظاهر عرض
مالوه از غبار این تیره روزگاران صفای یافته جهانگیرای خود را محل اقامت اندازه شدند و از آنجا نصرت طراز متعهد ادبار
اهل بغی را آوارگی آن طبقه از ممالک محروسه بدرگاه مقدس ارسال داشتند

محاصره نمودن حضرت شاهنشاهی قلعه چیتور را

و دران هنگام که موکب مقدس بانتقریب سامان لشکر مالوه در ظاهر کاکرون توقف افتاد آصف خان
که درین حدود جاگیر داشتند بموجب حکم معلی مثل پنج سه قلعه ماندل را که از قلاع مستحکم رانا بود و بمساعدت دولت ابد پیوند
استحکام داشت بسطوت اقبال شاهنشاهی فتح کردند و موکب مقدس بعد از سامان لشکر مالوه تا آنکه بحسب ظاهر از
عساکر منصور کمتر همراه بود در سر آئینه الهی دریافته و بحکم صفوی الکمال نموده بیشتر نهضت فرمودند که تایید ربانی عساکر
اقبال نشسته و از شاهنشاهی جمال بیرون آید و کار او آسانی ساخته گردد و آن سپه سمت یون دانسته بود که از سال

ج دوم

قلعه گیری همراه موکب معلی کمتر است بخیال آنکه پرتو توجه مقدس تسخیر قلاع سمو ایتافت بریں خیال فاسد
اساس نهاده و قلعهٔ چیتور را که بگمان کوتاه بینان کمند استیلا بکنگر رفعت او نتواند رسید مضبوط ساخته و جیدسال
ترتیب داده و هشت هزار راجپوت شجاعت سرشت را از نامواران ناموس پرست دران قلعه گذاشته و اطراف
و نواحی را ویران کرد تا آنکه گیاه در صحرا نماند و خود را بتنگنای کوهستان کشید چون موکب معلی بنواحی قلعهٔ چیتور
نزول اقبال فرموده رای جهان کشای ازین که سر بدنبال آن خون گرفته نهند و بکوهستان قلب در آیند صلاح دولت
ندیده بالهام اقبال تسخیر قلعهٔ چیتور را که اساس قوت و مدار دولت او بود پیش نهاد همت والا ساختند و در زمان دهم
آبان ماه الهی موافق روز پنجشنبه نوزدهم ربیع الآخر سعد و قلعه رسیده سرادقات نصر ساحت فرموده در این
وقت شدت عواصف و ریاح و صدمات بوارق و صواعق زمین و زمان را متزلزل ساخته بود و غریو ابر و رعد چرخ
و خروش در کون و مکان انداخته و بعد از ساعتی هوا صاف شد و عالم انکشاف یافت و قلعه از دور نمودار گشت

یکی قلعه بر روی آن کوهسار	بر آورده سر تا بچرخ چهار	بر و مرغ اندیشه را راه نی	کس از کار و کردار آن آگه نی

رای گیتی کشا بر محاصرهٔ آن قلعهٔ آسمانی ارتفاع و حصول مواد تسخیر مستحسنان قرار گرفت بنا برین اندیشه بلند دیدار
از ان منزل بدولت و اقبال کوچ فرموده در فضای دامن کوه که این قلعهٔ والا شکوه بر فراز آن است نزول اجلال فرموده
و با چندی از مقربان بساط عزت سوار دولت شده دور کوه را بنظر بلند بین که او دارا افلاک را احاطه نموده نظارگی
گشتند و ارباب مساحت که پیشتر در رکاب نصرت اعتصامی باشند از زیاده از دو کروه پیموده بودند از پایین کوه
که آمدو شد خلائق میشد به پیچ کروه میکشید توجه بتسخیر آن گماشته بختیان عظام را حکم بر تقسیم مورچلها فرموده جمعی
که در رکاب دولت رسیده بودند بمورچلهای خود فرود آمدند و عساکر اقبال که از دنبال میرسید مورچل جدای یافت
و بدین اسلوب در مدت یک ماه تمامی دور قلعه را حصر و نصرت فرو گرفت و در همین هنگام برخی از امرا را بنهب و غارت
ولایت او و تادیب و تنبیه سرکشان آنحدود روانه ساختند آصف خان را با جمعی از امرا بشهر رام پور تعین فرمود
و او در هنگام رسیدن آن را بکلید تیغ بگشود و مورد آفرین شاهنشاهی گشت و چون رانا راسجا خبر او دی پور و کوهستان
میداد حسین قلی خان را با لشکری گران بدستگیر کردن او فرستادند حسین قلی خان بشهر او دی پور که دار الایالت
رانا بود رسیده بقتل و نهب و دمار از روزگار گردن کشان بر آورد و هر جا نامی از متمردان در نواحی او دی پور و کوهستان
کوملیر شنید بصاعقهٔ شمشیر آتش بار سوخت و غنیمت فراوان بدست آورد و در جستجوی را نا تگاپوی عظیم نمود چون از رانا
گم گشتهٔ تیه ادبار نام و نشان نیافت بموجب حکم معلی مراجعت نموده بدولت بساط بوس سربلند شد و در هنگامی که لوای
بمحاصرهٔ قلعه اهتمام داشت بمسامع علیا رسید که اعتماد خان گجراتی و چنگیز خان و میرزایان شکست یافته بدو نگرپور
آمده و مقارن آن حال عرضداشت اعتماد خان با پیشکشهای لائق بپایهٔ سریر اعلی رسید از انجمله فیل دریائی

اگوتهای دراز مسعود داشت و حرکات مستعار و سر سپر حضرت شاهنشاهی آید از موارش تلقی فرموده
حسن خان حرابی را با منصب رسالت همراه آن جماعت ساخته رخصت داد. در این وقت از ارسال سادات بارها
ملکی که به دولت آستان بوس کامیاب گردد حسن خان در دار الخلافت آگره از گجرات رسید و به زمین بوس سعادت پذیر
شد چون عزیمت حسن خان در گرفتن آن قلعه که در رفعت و استحکام انگشت نمای دوربینان است مصمم شد
بهادران عساکر اقبال پیوسته از راه حلوی آن قلعه آسمانی شکوه رسیده می تاختند و داد دلیری و دلاوری میدادند
بدیع خان عالم و عادل خان لکن بهان طورک بیمیان را دست آسمانها میرسانیدند و سعدی آمده حضرت پیوسته
تقدیم تمام بهادران سرجلو اسمع میفرمودند که تا کسی راستی احت نگوید بلکه داخل تهور است که ارباب دانش
آن را از اعتدال کران دانسته از اخلاق ذمیمه می شمارند لیکن این مرحوم که مغلوب تهور بود هرگز ... حرام
نکرده پیوسته برگرد قلعه سیدید و بسیاری از مردان او مردم کلگوته زخم برحساره شجاعت میرسید بسیاری درین اثنا
مروار مانی جام خوشگوار شهادت یکشیدند چه تیر تفنگی که از صعیدران می انداختند سطح بار و کنگره تپه رسیده میگذشت
سحر آسیب جان و آمد آسیب و مرحوم سرسید کاری ساخته بمی شد. ساران حکم علی شرف السادات کار ... ساساس
ملیسه ه ماده بار ... ب و دیوار مخوف ساز ... مردوا ... آهنگ ساخته آتش در ... ده دیرت ... دیوار را بر باد هوا
داده مردان کار طلب در آیند. از یک طرف به تات تدبیر اساس ساباط هندوستان ... بارگاه سلطنت
بایر ... که رهنمت بستند اگرچه مورچل بسیار بود جماعه دور از ... یاران عقیدت ... ماهی ...
خود ساخت احاطه کرده بودند لیکن سه مورچل عمده بود اول مورچل خاصه حضرت شاهنشاهی که مادی دروازه لاکهو
بود و صاحب اهتمام ان حسن خان جعفر ورای سرداران قاضی علی بغدادی احسا خان بوجدار کمر خان بودند
دوم ... خان ... از این طرف ... همت ... قوی ساختند و مورچل دیگر با کاروانی شجاعت خان ... بود
و قاسم خان پیر و بحر ... بود و درین مورچل از یک سر انداز مسافت درمیان ... از کمر کوه که قاعده ... آن بود
اساس ساباطها دادند مورچل سوم بعهده اهتمام خواجه عبد الحمید آصف خان و دیگر ... و جمعی دیگر از بهادران سعادت
منش نامزد بود چون درازا دروان ... مردگ از احوال بود کار به طول ساختند ... رگ ... پس علوا اولو ...
اسیر ... چون اهل قلعه ... حال که هر گروه ... و حال ایشان بگذشته بود مطلع شدند ... و حرمت ...
آشفته ایشان ... که اساس ... ایشان ... که ... ساختن ... برو ساما ... حیله
... ساده ... اعد ... صاحب خان را فرستاده ... بیش گرمه ... کوه ... در سلک
... بارگاه معلی التمس ... هر ساله ... بعضی اولیای دولت را این ... سخن آمد ... اقدس رسانیدند
... قرار داد ... این ... صلاح دیدند لیکن غیرت سلطنت قبول ... آمد ...

ج دوم ۲۴۵

هرچند سرکردگان آن مردودی جلی از تردد دایمی تنگ آمده در برخاستن با این معنی کوشش بود منافذ مسدود گشته داشتن دمدمه‌ها
و در دولت ملازمت ندانسته با تمامی اسیران صحن قلعه بر بالای برج و باره جمع شده هنگامه نبرد گرم ساختند توپچیان
جابکدست در میان ایشان فراوان بود و همواره بر سر گلوله آتش دم در دوران تیرباران میکردند و کارگزاران سپر با حرم نام
سیه‌باه کرده در ساختن ساباط تیر دستی و بیخته کاری می‌نمودند با همه احتیاط هر روز قریب دویست لشکر جانک‌ها
می‌افتادند و در بروز ساباط پیش می‌بردند و لقب سر انجام میدادند و فعله و عمله این اساس بسرت را لقوه العام
در دامن امید بیرحته و زره و سیم حاک ساخته بود و دواند و طرف لطیری که توپ کار کند دیوار گلین عریض با پیچ
بر آورده برای هلاک آن افاعی ملتان عتاری سرشت می‌پوشیدند و از دیگر طرف تسپیان فولاد جنگ کار پیش برده
ارد و جا و لقب را تا پای حصار رسانیدند و از قلعه دو جا راستی با هم مجوف ساختند در یک مجوف صد دولست من آرد
تفنگ انداخته بود ند در مجوف دیگر شتاد من و حکم مقدس شاه نیوست که مجاهدان حدست گزین و بهادران کالبلـ
سلاح و کمل بتر صد بایستند که چون آتش در دهند و دیوار از هم پاشد تیر دستی نموده قلعه را تصرف در آرند و در اسداره
بهم دیبی ماه الهی موافق چهارشنبه یازدهم جمادی الاخری یار و نهار آتش دادند آن برج از بیخ و بنیاد کنده با تمامی سیاه
آن سیه‌بختان که بر سر آن سنگ سرگرم بودند بهوا گرفته متفرق و متلاشی شد و فتیله مجوف دوم آتش نگرفته بود که الواح طاحیا
دیوار قلعه را پراگنده دمدمی تشخیص و ملاحظه از پیش رو بر رو گرفته بر سر آن دویدند که خود را اندرون اندازند یکبارگی
در مجوف دوم نیز آتش در گرفت و آن فوج سعادت پیوند که رو بر آمدن قلعه داشت و گروهی از مخالفان تیره رای
که آماده مدافعه بودند همه یکبارگی در آن صدمات در آمدند و از شدت آن حادثه تفرقه در جمعیت آباد ارواح و ابدان شان
افتاد و سر رشته انتظام اعضا از یکدیگر گسیخته روی در پراگندگی آوردند و سنگها بفرسنگها رفت و آواز این قلعه غنیمت
تا بنجاه کروه بیشتر رسید و موجب تعجب مستمعان شد و منشاء این خطا آن بود که راه فتیله این دو جای مجوف یکی ساخته
از یکجا آتش دادن قرار داده بودند و چنان کرده بودند که دیرتر آتش خورد و بهادران نبرد سر رشته ملاحظه از دست داده
تاختند و بیشتر از آن چون حقیقت مهیا شدن نقب بسامع علیای حضرت شاهنشاهی رسید بر زبان اقدس گذشت
که مناسب آن بود که جای آتش دادن هم دو تا ساخته شود مبادا فتیله یکی دیرتر رسد و آسیبی روی نماید و همین پیغام
مستقلی را بحشم و دیگر حضرات بود به کبیر خان و سایر متصدیان این مهم اندیشید خود را التفویض نموده بدلیست بکجا
بدو محل آتش دویدند لیکن در وقت کار چون تقدیر برین رفته بود تدبیر سود ننمود و روی داد آنچه روی داد و قریب
دویست کس از لشکر منصور عروج ممالک تقدس نمودند از آن جمله صد کس نامی بوده باشند و ازین صد کس نزدیک
بیست کس بادشاه‌شناس و از ماموران این مردم سید جمال الدین پسر سید احمد از سادات بارهه بود که از منصبداران
لشکر عاطفت اثر آنحضرت امتیاز داشت دیگر میرک بهادر و محمد صالح پسر میرک خان کولابی که از عنوان جوانی حرکات

ج دوم

شعلهٔ آتش بود دیگر حیات سلطان و شاه علی ایشیک آقا و مردان قلی دیر پا بلوچ و خان سنگ و یار بیگ
برادران شیر بیگ یساول باشی و میرک شاه و جمعی قریب چهل کس که در زیر پای کوه برای پناه آمده بودند
در سمت کوه بودند خاک و خشت بسیار از سنگ ... آن سنگها را گرفت و بعد از فتح قلعه ظاهر شد که این جماعت
چنین از هم گذشتند و از جانب غالب آتش قهر ایزدی سوخته شد و یک چهل کس ساکنان عدم برابر شدند
چون یکی مبادران قزلباش این سانحه معلوم شد خود را رسانیده در زد و گیر کشادند و مخالفان تیره رای از
یکطرف جان می سپردند و از دیگر جا بر آوردن دیوار جهد می نمودند تا آنکه در اندک فرصتی دیواری عریض
بسیار ارتفاع بر آوردند و در همین روز در مورچل آصف خان اتفاق افتاد و شد آتش چوب در گرفت و از مخالفان تا
سی کس بعدم فرو شدند و بهادران لشکر اقبال را اگرچه آسیبی نرسید اما کاری هم نتوانستند از پیش برد هر چند
جای آن بود که قلعه بنیان از ماحیهم حضرت گشوده توسل ... نماید لیکن چون در لشکر اقبال امری که اظهار
سرمایهٔ شماتت کوتاه بینان تواند شد بوقوع آمده بود جمعی را دست آویز نخوت و استکبار ساخته بودند حضرت ظل
این را باعث مزید توجه دانسته بیش از پیشتر توجه فرمودند طبقه اگرچه قدس ... از مراحل خود فرو شدند به مانه ...
این گروه بپرشد و بود اما تائید اخلاص و رشتهٔ سعادت ایشان افزود اگرچه اهل قلعه تمامتها الطور آورده بودند اما توجه
حضرت شاهنشاهی که در گرفتن آن قلعه به تدبیر و تدریج بود اطمینان پذیرفت و بیشتر جلوان عسکر اقبال را
هدایتی شد که تیر دستی در امتثال این امور بر سایر صغری و کبری اسلامی باید و معلوم آن گروه والا که طرف محکمی
قلعه یک جانب آورده یکسو و مردان سگی جدارای شاهنشاهی با نظام مهام ساباط که بهترین روشهای قلعه گیری
است قرار گرفت و بیشتر از پیشتر در اتمام آن کار تشکر و اهتمام رفت و آنحضرت از یک ساباط و برد یک تقلعه شاه
صندوق انداز می فرمودی و نمایان نمایان روی از اسحار دری آن بسیر ... عظمت کرد جهانگیرست چون برد
و در چل لاکوته عنور اقدس انباو حاربان نصرت اعتصام بیاد ساخته لوازم محاصره تقدیم می رسانیدند آنحضرت
در پناه دیواری ایستاده ... زیر دیوار صندوق اندازی می فرمودند و ملازمان عتبهٔ دولت کمر خدمت بسته
سر بر حضور داشتند و ... واسطه جلال خان ایستاده بود و سر خود را از دیوار پناه بهادر ... سرنگاه ... صندوق اندازان
قلعه میکرد و صدائیان درگاه که دران مورچل اهتمام داشتند از قدر اندازی و کم خطائی یکی از توپچیان قلعه که در
مقابل دلیرانه سرگرم کار خود بود شکوه میکردند که بسی از عاریان این مورچل را آسیب رسانده است ناگاه همان
بندوقچی کم خطا سر جلال خان را پیش نظر داشته صندوق انداخت و از بیان گوش گوشت او گذشت و صدای آن
آسیبی برسید بر زبان مقدس حضرت شاهنشاهی گذشت که جلال خان آن قدر انداز خود منظر می آید اگر خود را
نماید انتقام ترا از و بکشیم و بجانب صندوق انداز که از روزنه ظاهر بود صندوق سر راست کرده انداختند و فرمودند

از عجالة الوقت انتقام ترا از بندوق او میگیرم اما حتی همان بود و از آن روز که گذشته تا رسیدن همان اگرچه
دران وقت بیقین نه پیوست که آن بندوق بآن بندوقچی رسید لیکن از طرز فرو رفتن بندوق رسیدن
بصاحب او قیاس میکردند و بعد از کاوش احوال بظهور پیوست که بندوق پادشاهی کار آن مدبر را ساخته بود
و آن بندوقچی اسمعیل نام سردار بندوقچیان بود و باقبال روزافزون اهل آن مورچل ازین کارنامهٔ پادشاهی
آسوده شدند و همچنین همواره آنحضرت بسیاری از نامداران حصار را از پای انداخته بخراب آباد هلاکت می فرستادند
و روزی از مورچل جانب چتور که کوچه ایست مرویک بقلعه بنفس مقدس آمده اهتمام اتمام کار روا داشتند
و در محال که بندوق و توپ کلان می آمد آهسته می گذشتند چون اعتماد بر محافظت و معاونت ایزدی بود
شعار اندیشه خاطر اقدس راه نمی یافت ناگاه توپی بزرگ نزدیک آنحضرت افتاد که بآن توپ بیست کس
از مجاهدان صفوف اقبال بشهادت رسیدند و روزی بندوقی سجان عالم که نزدیک آنحضرت ایستاده بود رسید
و از جیبهٔ جامهٔ او گذشته چون بشانه پایان رسید بصیانت الهی از رطوبت عرق سرد شد و موجب تقویت
ارباب جهاد گشت و روزی بندوق بظفر خان رسید و بخیر انجامید و درین منزل دولت پیرای بسیاری از امثال
این حمایات دادار جهان بظهور آمد که باعث هدایت ساده لوحان انجمن عامه شد و سرمایهٔ مزید عقیدت اهل
اخلاص گشت چون همت عالی منزلت معاقد مقصود و مصالح ملک بر تقدیر است علی الخصوص هرگاه
چنین صاحب اقبال دل در کار بسته و از سر دهد هرچند از اندیشهٔ اهل روزگار بیرون باشد بمقیاس طالع مساعد
آن کار بآسانی برآید از آن جمله بمقتضای همت والای شاهنشاهی که ترجمان تائید ازلی است کار ساباط باهتمام
راجه تودرمل و قاسم خان میر بر و بحر بخوبترین وجهی اتمام یافت و بر بالای ساباط منازل و مواقف دلکشا
ساختند آنحضرت پیش از اتمام آن دو شب یک وزر درها نشسته بودند بتوجهات عالی اهتمام میسر بود
مجاهدان اقبال مند دل بر قلعه کشائی بسته دیوار قلعه را ویران میکردند از آنجانب نیز دلیران دلاوریها
مینمودند و آنحضرت بنفس مقدس دل در پیکار بسته و بندوق اندازی می نمودند و نشیمن سطح ساباط کرده
تماشای دلیران نردل و شیران زنجیرگسل میفرمودند و درین دو شب دو یک درین تهیه مندان مشتاقانه
مشغول پیکار بودند که خواب و خور پیرامون شان نمی گشت و طاقت منزوان طرفین طاق شده بود تا آنکه
دی مهر یا بر دهم اسفندارمذ ماه الهی موافق صبح سه شنبه بیست و پنجم شعبان آن قلعه بلند اساس مفتوح شد و شرح
این سانحهٔ بهجت بخش دولت افزا که فتح نامهٔ اقبال تواند بود آنست که در شب گذشته که صبح نصرت در پی دا
از اطراف و جوانب قلعه هجوم آورده جنگ انداختند و چندین جا رخنه در دیوار قلعه افتاد و علامت شکست
حصار ظاهر شدن گرفت و نزدیک ساباط دلیران صف شکن از لشکر منصور پیش دستی کرده بسیاری از دیوار

استوار قلعه را ویران ساخته بودند و خان قتالی و خان قتالی را داد و بعضی از شب گذشته بود که شمع سان
قلعه و شگاف دیوار هجوم آورده یکطرف خان ساد نمامی را دیدند و یکطرف کرپاس و پیسه و هیزم در روغن
آورده هیزمی ساخته بودند که در حین رسیدن غازیان شد حوی آتش داده نگذارند که کسی عبور تواند کرد و در این اثنا
مطلع اقدس آمد شخصی مینه سر ایشان در بر که علامات سرداری با وی بود در شگاف گاو آمده اهتمام می نمود اما
معلوم نشد که کیست دران هنگام حضرت شاهنشاهی بندوق سیکرام نام که از بندوقهای خاصه است گرفته
بجانب او انداختند و شجاعت خان و راجه بهگونت داس عرض نمودند که این ارشادی و سنگی دست که از
بین بردل تحسین ظهوری یافت می یابیم که غالبا بندوق به این مرد رسیده باشد جان جهان بعرض اشرف
رسانید که این مرد کشته شد مگر ایشان آمده اهتمام سکه اگر مار است پیدا ظاهر میشود که از هم گذشته است
ساعتی از این واقعه نگذشته بود که جا در قلعی دیوانه خبر آورد که دران فرصت از مخالفان کسی نمانده است و مقابل
این ال از درون قلعه از چند جا آتش برخاست السادها پایه سریر اعلی دران باب خیالها میکردند که راجه
بهگونت داس بعرض رسانید که این آتش جوهر است چه رسمی است در هندوستان که چون کار بسیار تنگ
پیش می آید هیزمی از صندل و عود و عنبر آن در خور قسمت سرانجام نموده اقسام هیزم و حشیک و روغن مهیا
می سازند و ستمدیدان [illegible] سنگدلان [illegible] از عورات خود میکشند چنین که شکست متیقن میشود
که مردان کشته می شوند آن سنگین جانان آن بی گناهان را در آتش آن آتشکده خاکستر می سازند و آخر آن صبح
که نسیم دولت در دمیدن شد که بندوق شاهنشاهی به جیمل سردار قلعه رسیده و کار او را ساخته بود و آن
آتش جوهر بود که در خانه سار قوم [illegible] و یار [illegible] خوانخان را او در خانه رای توران که سردار صاحب جهان بود در سرل
چیرانان پسر گردگی ایسرداس جوهر عظیم شد و بسیاری در آن آتش از [illegible] آن سرکسان سوخت و هر چند آن سبب
در شگافها کسی نماند وار کشته شدن جمل هر یک از دست داده خود را [illegible] اما لوازم احتیاط
مرعی داشته بهادران صف شکن و غازیان جان ناموس داده را از هر طرف آماده ساخته فرمودند که هنگام
ظهور لوازم صبح باعتماد اقبال به درون قلعه درآیند و چون سپیده صبح دولت دمید از اطراف و جلوها می جوید
جوانان کار طلب دلیران مرد دوست درون قلعه درآمده دست بکشتن و بستن کوشش نمودند و راجپوتان سر رشته
از دست داده جنگ کرده کشته میشدند و حکم معلی نفاذ پیوست که از مقابل شاه [illegible] فیلان جنگ دست آورده
درآورند و اول [illegible] درآمده [illegible] ایران فیل [illegible] که
درآمدند و هر کدام کاری چند کرد که از خیال بیرون شد اشعار

دو لشکر ساسار از هر جسد	کینه ها گرفتند وصف ساختند	همه آهنین جنگ پولاد جای	همه پای در آهن [illegible]

۲۴۹
ج دوم

ملا از خون لعل تیغ ستیغ … یکی بهان سیاره و یکی در گریز … بیاشد بخرطوم پیلان ستیغ … توگفتی همی بارد از میغ

سپهدار برزد به پیل دمان … همی تاخت آورد برز و کمان … چو تیغ دستانها یکی کینه توخت … گهی دل دریده گهی سینه حیرت

ز خنجرش لاله نگار بده بود … ز درع یلان حلقه بازنده بود

وهنگام سفیده سحری که صبح اقبال اولیای دولت وشام ادبار اعدا بود حضرت شاهنشاهی بر فیل آسمان شکوه سوار دولت متوجه قلعه شدند وچندین هزارکس از جان فشانان دلاور در رکاب عزت پیاده بودند وآنز از آنکه ایسرداس چوهان که از دلیران قلعه بود فیل مدهکر را دیده پرسید که این چه نام دارد چون نامش گفتند در ساعت متهورانه تیزدستی نموده بیکدست دندان اوگرفت وبدست دیگر جمدهر زد وگفت جزای من پیش آن قدردان جهان آرای خواهید کرد از فیل جنگیان کارنامه های بظهور آمد از انجمله راجپوتی دویده شمشیر بخرطوم او انداخت قلم کرد واو باوجود خرطوم بریده که زندگی دشوار است عربده های آسمانی برانگیخته درگذشت تا سی کس مردانه نامی را بیشتر از شمشیر رسیدن انداخته بود وپانزده کس را بعد از زخم رسیدن واز فیل مدهکر نیز کارهای شگرف پدید آمد ومردانگیهای غریب کرد واز غرائب امور آنکه فیل کاتره چون درون قلعه درآمد اضطراب نموده از شور وغوغا گریخت واز اتفاقات حسنه آنکه روبروی جمعی کثیر از خون گرفتها که تن بهلاک داده بجانب تنگنا گاه می آمدند دوید کوچه تنگ بود همه را بیکحال تباه پایمال کرده متفرق ساخت وتائید غیبی چنین موهبت عظیم روی داد وعظمت خان که بر او سوار بود زخمی شد بعد از چند روز از آن زخم درگذشت حضرت میفرمودند که درین هنگام بالای دیوار قلعه ایستاده نظارگی تائیدات ایزدی بودیم فیل سبدلیه درون قلعه درآمده در کشتن وانداختن راجپوتان متوجه شد راجپوتی بجانب او دویده شمشیر انداخت اندکی بروی رسید واو پیروانگرده او را بخرطوم پیچیده انداخت در همین اثنا دیگری روبروی او شد وسبدلیه باو روی آورد وتخلص اول از چنگال او خلاص شده باز از روی تهور شمشیری از عقب او انداخت والحق بسیار خوب جنبید وآنحضرت میفرمودند که درعین زد وگیر از بهادران که من اوراهمی شناختم بنظر درآمد که راجپوتی از مفاصله دیوار حرداو را بجنگ خود طلبید واو نیز بگشاده پیشانی متوجه او شد یکی از دلاوران لشکر منصور که آنرا هم نمی شناختم بمعاونت وامداد آن بهادر دیگر روان شد واو باهتمام منع کرد که رسم دلاوری وآئین مروت نیست که او مرا بپیکار خواسته باشد وتو بمددگاری من بیائی بعد اهتمام او را از آمدن بازداشت وخود کارزار نموده کار او را تمام کرد میفرمودند که هرچند ازین مردانه بمروت نشان جستم پدید نیامد همانا که از مردان غیب بود که تائید این بزرگ صورت ومعنی بپیکر جسمانی پوشیده بخدمت قیام داشت اول فتح تا پنجاه فیل داو اخر تا سه صد فیل درون حصار درآمده اعدا را پایمال ساخت میفرمودند که نزدیک به بتخانه گوبندسیام رسیده بودیم که فیلبانی فیل سوار

پایمال اهل سپاه دوزخ مکرم شده و سرور اقدس آورد و بعرض اشرف رسانید نام این را امیدوار بودند
این حصار میباید که همی کمر گرداو را فتح ساخته سپاه کرد و آخر ظاهر شد که شاید پایمال مذلت و هلاکت گشت شکم
که ملازمت آورده بودند مسمی ماند و بود مدار زمانی در گذشت راجپوتان هنگامی که در آن قلعه فراهم آمده بودند
قریب هشت هزار کس بودند از رعایا که از ایشان هم در سر راهم نگاهبانی و خدمت گزاری دقیقه فرو گذاشت نمیکردند
سهل هزار کس زیاده بودند زمانی که رایات والا الفتح در آمد اهل قلعه بعضی در سکنده باستحال تیر افت نعام و نایدند
اسیر و دستگیر جانفشانی بودند و بعضی در مساکن و منازل خود بر سر حمل ایستاده تیر صید هلاک می بردند و جمعی شمشیر
علم کرده و نیزه ها کوتاه گرفته در غازیان نصرت پیوند می آوردند و این بهادران عرق پیشه ناوک دل دوز و تیغ
معرکه سوز روشان صف شکاف کار آن سیه بختان را تمام میساختند و جمعی که بتکده ها و جاها قدم حمل راسات
غازیان اقبال سپرد دیده ماهی تهور بیرون می دویدند و به بهادران بار سیده بصدمات قهر سخاک و خون

شعر حیلی ز بهادر جهان کنند	به از کار داران گیتی شنید	چگویم از آن جنگ آن کار زار	که یک تیره تو اهم از صد هزار

وار اول صبح تا نصف النهار وقت زوال این بد اختران بود و سطوت قهرمان کبریا ارواح و اشباح این بد اختران
سیه بخت و قریب سی هزار کس بر خاک هلاک افتادند و سبب بسیار گشته شدن آن بود که در زمان پیش تاریخ سوم
محرم سنه سوم هلالی که سلطان علاء الدین در یکشب ماه و هفت روز گرفته بود و چون رعایا سخت که می بردند شد
از قتل ایمن مانده بودند و در بیوه لا نهایت ستمرو دیرباش تقدیم رسانیده بعد از ظهور تباشیر استیلا و غلبه بعدت
این گروه وانده نسبیا بد حکم قتل عام شد و جمعی کثیر در سر بیم افتاده و از عرایض آنکه بهر شاهنشاهی رسید و چنان
قدر اعداد کم جلا تر قلعه فراوان بود هر چند تفحص بسیار شد از آنها نشانی یافته شد آخر چنان روشن گشت که آن بدکاران
بلباس مکر و تزویر از قلعه جان بسلامت بردند و طریق بر آمدن چنان بود که چون عساکر نصرت اعتصام دست
غارت کشاده در بستن تاراج کردن اهل حصار گرم شدند این سد و چنان که تا هر کس بود اهل و عیال خود را
چون اسیران مقید ساخته روانه شدند و بر جویندگان آنها حقیقت حال پوشیده ماند و چنان انگاشتند که پیاده های
عساکر اقبال اند که ده جمعی را اسیر نموده میبرند هنگام چنین تدبیری شائسته کرده بیرون رفتند اگر چه دران روز
هیچ خانه و هیچ کوچه و هیچ گذرے نبود که از کشتها پشتها نداشت اما در خانها ابنان بسیار کشته شدند جمعی کثیر از
راجپوتان در خانه راناکه دران قلعه بود گرد آمده فرو شدند و این بد نهادان دفعه دفعه دو دو و سه سه کس بر آمده
جانفشانی میکردند و جمعی انبوه در بتخانه مهادیو که معبد و مقصد بزرگ ایشان بود و اجتماع نموده بشمشیر سپرده در
دروازه رامپوره بر گرد هی انبوه شده گروهی خود بریاد داده فتحی عظیم که طراز فتحهای دولت ابد اقتران شد
بر عکس اقبال بظهور آمد و گردن کشان هندوستان رایکبارگی سودای نخوت از سر بدر رفت و سرکشی جاهلی

ج دوم ۲۵۱

دانسته که پایمال ... هندوستان شده

بندگی از سر گرفتند و از عساکر اقبال درین روز غیر از ضرب علی تواجی هیچ یکی جام شهادت نکشید و حضرت شاهنشاهی
ادای سجدات شکر نموده بمعتمدان معتبر همرکاب فتح بعد از نیم روز باردوی مقدس متوجه شدند و تا سه روز دیگر
بتقریب انتظام بعضی امور توقف نموده تمامی آن سرکار را بخواجه عبدالمجید آصف خان مکرمت فرمودند و چون
در مبادی این عزیمت والا نذر فرموده بودند که بعد از حصول فتح پیاده متوجه روضه منوره خواجه معین الدین چشتی
قدس سره که در اجمیر نورگستر است توجه فرمایند در زمانی که از قلعه چیتور مراجعت فرمودند پرتو ضمیر آن شاهسوار دولت
بایفای نذری که از صدق عقیدت مرکوز خاطر اقدس بود تافت و تا اردوی ظفر قرین پیاده آمدند در روز
نوزدهم اسفندارمذ ماه الهی موافق سه شنبه بیست و نهم شعبان کوس مراجعت بلند آوازه ساخته از اردوی معلی
همعنان پیاده قدم صدق در راه نهادند و منزل بمنزل در شدت حرارت هوا و تفسیدگی ریگ بیابان قدم
شوق را قطع میشد با آنکه حکم عالی بود که عساکر اقبال سواره می آمده باشند اما مقربان بساط اخلاص را از سعادت
موافقت گریز نبود و چندی از خاصان حریم عزت در سایه حضرت پیاده سیر میکردند چون قصبه ماندل مضرب خیام
اقبال شد شنوده قراول که پیشتر باجمیر رفته نوید ارتفاع رایات اقبال را رسانیده بود بسعادت آمده از زمره
تجرد گزین آن روضه مقدسه عرض نمود که جهان پناها دوش حضرت خواجه در خواب در آمده فرموده اند
که پادشاه صورت و معنی از حق اندیشی و خدا پرستی حسن ظن بمن مسکین کرده پیاده عزیمت زیارت دارد
بهر روشی که دانند آن قافله سالار راه حقیقت را ازین اندیشه باز دارند اگر او قدر بزرگی خود دانستی که خاطر من
خاک نشین کوی طلب اندوختی چون این عرض بمسامع اقبال رسید آنحضرت از آن منزل سوار دولت شد
در روز آسمان بیست و هفتم اسفندارمذ ماه الهی موافق یکشنبه هفتم رمضان خطه اجمیر از ورود اقدس مطلع اقبال
گشت و از یک منزلی پیاده بدستور معهود متوجه زیارت شدند و بی آنکه بدولت سرای مخیم اقبال نزول فرمایند
از گرد راه بطواف روضه قدسیه توجه فرموده آداب زیارت بتقدیم رسانیدند و جمیع مجاوران و معتکفان
آن حواشی قدس را بمراسم اشفاق و افضال کامیاب ساختند و تا ده روز دران خطه فیض انتما متوجه مبدأ
فیاض بوده باستفاضه انوار صوری و معنوی استلذاذ داشتند و از جمله سوانح اقبال که در ایام محاصره قلعه چیتور
روی نمود آن بود که سلیمان حاکم بنگاله بتازگی خطبه بنام نامی حضرت شاهنشاهی خواند و بمنعم خان خانخانان
ملاقات نموده گرگ آشتی کرد و تنقیح این سرگذشت آنست که از آن باز که مبارز خان که بعدلی نام در زبان
شهرتست کافر نعمتی نموده مدعی فرمان روائی شد تاج خان کررانی با برادران گریخته به بهار آمد و دران
ایام که محمد خان حاکم بنگاله سر شورش داشت و چه بعد از دور زمان بهادر پیوسته بکثرت اتفاق رواج
بخشید و تا آنکه بعد از کشته شدن عدلی در جنگ بهادر و بعد از مدتی بهادر نیز بمرگ طبیعی درگذشت برادر خرد او

جلال الدین عوض ولایت بنگاله و بهار کرد تاج خان برادر او گاه در مخالفت و گاه در موافقت بسر می برد و طرح
آشتی و آشنائی بخانخانان انداخته لوازم آشتی بجا آورد و بعد از سرگذشت ... جلال الدین سر در گذشت و ولایت
بنگاله و بهار سلیمان خان قرار گرفت و بعد از اندک فرصتی که بعضی رنگ آمیزیها تاج خان در ولایت بنگ و بهار استیلا
یافته بود رخت هستی بربست و سلیمان برادر خرد او بحکومت بنگاله و بهار و ... استقلال یافت و با خانخانان
طرح دوستی انداخته در ثبات کار خود کوشید و استقلال غریب بهم رسانید افغانان بی سر بهم گرد او فراهم آمدند
و حربه جمع کرد و فیل فراوان بدست آورد و چون خان زمان بکردارهای خود گرفتار آمده بسزا رسید حضرت
شاهنشاهی حکومت جونپور و آن نواحی بمنعم خان خانخانان مکرمت نموده معاودت فرمودند چنانچه پیش ازین
نگاشته قلم وقائع نویس شده بعد زمانیه که اساس بهادر خان زمان بود اسد الله خان حراست آن از جانب
خان زمان داشت در چنار که کرسی خیانت او ریخته شد اسد الله از حماقت رای کس پیش سلیمان فرستاده
ما کمی طلب داشت که زمانیه را باو سپرده خود در حرام نمکی فرو شود و خانخانان ازین معنی اطلاع یافت کس
فرستاده او را استمالت گردانید و چون از سعادت ذاتی بهره داشت نصیحت پذیر گشته ... القاسم موشکی که
خانخانان سپرده خود پیش خانخانان آمد و لشکر افغانان که بخیال زمانیه آمده بود بی ثمره بازگشت لودی که
بعقل و تدبیر و سعادت در زمره افغانان مذکور امتیاز داشت و وکیل مطلق سلیمان در کنار آب سون بود
چون خانخانان را مرد آهسته صلاح جوی مصالحه طلب دانست طرح دوستی انگیخته ایمنی ملک خود را از آسیب
صدمات افواج شاهنشاهی باین رنگ اندیشید و میان او و منعم خان تحف و هدایا و رسل و رسائل بمبانی
رابطه رسمی استحکام گونه یافت و در وقتی که رایات همایون کشایش چیتور همت فرمود سلیمان در مقام استقلال
راه اطاعت وا ... شد و چون از منعم خان خانخانان خاطر جمع نداشت درین هنگام فرصت که رایات
همایون کشایش قلعه چیتور متوجه بود بوسیله لودی سخن سلسله یکجهتی شد که خاطر از جمع ساز و طرح معافات انداخت
و بعد از مراسلات اتحاد و معاهدات یکدلی قرار داد که خانخانان بدیدن او آید تا در مواجهه اساس الفت را
استحکام دهد و خطبه و سکه را بالقاب گرامی شاهنشاهی مزین گرداند خانخانان را رای بر آن قرار گرفت که پیش
سلیمان رفته سر رشته ظاهر را انتظام بخشد هر چند خیرخواهان دوربین ازین اندیشه ناصواب ممانعت نمودند
گوش نکرده با سه صد کس گزیده خود و محمد علی خان و ابراهیم خان ازبک و لعل خان بدخشی و کوچک علی
پسر میر سلطان ویس قیاق و میر هاشم برادر ابو المعالی و هاشم خان و متعلقان این مردم که مجموع هزار کس باشد
بیشه رو آن شد لودی آمده رسم تعظیم و احترام بجای آورد و بعد از آن بایزید پسر کلان سلیمان آمد و پیش کش کرد
که از پیشه با سلیمان باستقبال آمده باحترام دریافت اول خانخانان جشن داشته سلیمان را منزل خود طلبید

ومحفلی آراسته ترتیب داد و زر دیگر سلیمان لوازم مهمانی بجا آورد و منبر را بنام مقدس سربلند گردانید و لودی را
سکه اقدس اعتبار بخشید و پیشکشهای لائق او و جمعی از اعیان او و ستور انگیز بود و بتحریک گرفتن منعم خان کرد که رایات عالی
بتسخیر چیتور مشغول است و اکثر امرای بزرگ در خدمت حضور اند خانخانان را که کارش باسجام رسانیدیم تا پای تخت
کسی که مدافعه نماید نیست لودی چون ازین غدر آگاهی یافت سخنان هوش افزا درمیان آورده گفت که با چنین
صاحب اقبالی که سال بسال لمعات دولت افزائی او بر ممالک می تابد در مخالفت زدن از عقل دوراندیش
دور است و دیگر آنکه خانخانان یکی از بنده های تربیت کرده اوست بزرگان تائید یافته ایزدی امروز بهر مسکین
که نظر ملاطفت اندازند خانخانان شوند و از قصد این مردم معدود چه کشاید دیگر مثل ابراهیم مخالفی درکمین داریم
چگونه این اراده تمشیت خواهد یافت اگرچه سلیمان پذیرای نصیحت شده بود اما سایر افغانان که مدهوش
باده جهل بودند این سخن گوش نکرده در فتنه می زدند منعم خان این خبر شنیده بلطائف حیل آن دومی خود گذاشته
تا کنکش لودی با سعد و دی جریده برآمد بعد ازانکه بسیاری از راه طی شد افغانان تیره رای اطلاع یافتند و
چون کار از دست رفته بود بغیر از طرز ملائمت کاری دیگر نیست مگر فتند بایزید و لودی جریده پیش خانخانان
آمده احترام و اکرام بجا آورده برگشتند و منعم خان از آب گنگ گذشته دو سه منزل آمده بود که فتحنامه چیتور رسید
و موجب هزارگونه تقویت اولیای دولت شد و سلیمان با دل جمع روی به بنگاله آورده در انصرام مهمات
خود اشتغال نمود و ملک اودیسه که بتخانه جگنات در انجاست بفریب گرفت و راجه آنجا را بعهد می گشت
ابراهیم مذکور که عقل درست داشت بجهت بلندی سرگردان تیه حیرت گشته براجه مذکور پناه برده اندیشه سروری
سجودی بر وقسم و تزویر او را بچنگ آورده بعدم خانه فرستاد و منعم خان نیز بسعادت اسلام بانتظام معاملات خود
پرداخت اشعار رای دیده کشای دوربینان بسرمایه آگهی نشینان معه دستی که تنها نفس خود رای بود در مطرح کسل بی سرمایه
بیاوری اقبال و ز افزودن سخن بدین جا رسید و لختی بار دل سبکی روی آورد و امید که بفروغ افزای صبح سعادت دل را
روشنی تازه و زبان را نیروی نوید پدید آید و نفس نفیس فیاض از دشوار آسانی و شایستگی پذیرد شعر

مرا چون هاتف دل بد بسیار ❊ برآورد از رواق همت آواز ❊ بهار نو برآر از چشمه نوش ❊ سخن را دست باف تازه در پوش

آغاز سال سیزدهم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال فروردین از دور دوم

درین هنگام عشرت ابتسام که موکب مقدس شاهنشاهی بعد از فتح قلعه چیتور در عرصه اجمیر فیض بخش عالمیان بود
موکب نوروز سعادت افروز رسید و رایت جهان آرای نیر اعظم در شرف خانه حمل ارتفاع گرفت و صعود غنچه
تیزدستی نسیم بهار گشوده شد و عساکر نباتات چمن آرای روضه اعتدال گشتند اشجار بگستردن فرش زمردین رو بپای چرخ
بر روی کره هفت کشور زمین بدان سال بزمگه شادی آراستند مهمانان را بخواندند میخوار نمودند و کام

گرید نمازه و گرفته شد تمام ۸ و بعد از گذشتن سه ساعت و نه دقیقه از شب پنجشنبه یازدهم رمضان هزار و
هفتاد و پنج هلال تحویل سعادت اکلیل روی نمود و آغاز سال سیزدهم الهی یعنی سال فروردین که سال اول است
از دورهٔ دوم شد امید که هزاران دوره قرن بعدل این خدیو صورت و معنی حاصیت بار داشته باشد آنحضرت
بدولت و اقبال بعد از تمام لوازم طوف والعزام جشن نوروزی روز اسفندارمذ ششم فروردین ماه الهی موافق دور
دوشنبه یازدهم رمضان لوای مراجعت از خطهٔ اجمیر مستقر اورنگ سلطنت ارتفاع دادند و در راه میوات و اسالی
شکار بهجت فرمودند و راه های شکار قراولان برکات اقبال نشان هیئه تیر دادند بسلسلهٔ توقیع حضرت شاهنشاهی
شکار آن بهترین جمش در آمد تیر شکار را توجه فرمودند چون نزدیک بستان رسیدند ناگاه تیری هیبت تیر ون بید
مقربان بساط عزت عنان اختیار از دست داده بسوی رنگ جان ستان بر می دویدند حضرت شاهنشاهی آن
تیر دستی را پسندیدند و حکم فرمودند که دیگر هر درنده که از بیشه برآید بی حکم مقدس کس گرد او نگردد و حضرت در بیشه
مرف بودند که تیری دیگر بهر آهنگین مثل تیر مستین برآمده روبروی حضرت خرامیده گشت ملازمان رکاب دولت را
از ستادند که ایجال بوی برتن علم شد اما موجب حکم مقدس هیچکس یارای اقدام بر دفع او نداشت و آنحضرت
سواره بستن شیر شکار نگریسته تیری بر وی زدند و تیر از قضا توجهی شده بیجان بر صلابت حرامان بر بلدی
برآمده خشمگین گشت آنحضرت از اسپ فرود آمده ایستادند و دلاوران تیر افگن برو دراو دایره کشیدند حضرت
شدوی سر راست کرده بجانب او انداختند که بکنج دهان خورده از بناگوش او بیرون رفت در این وقت
تیر خشمگین شده پیش آمد آنحضرت در صدد آن شدند که تیری دیگر حواله کنند و قابو می طلبیدند و بهر جانب که آن
حضرت توجه میفرمودند تیر بهمان جانب میگردید قابو جانب ناید دست میداد در زمان مقدس شاهنشاهی
شنیدم که از حضرت جهانبانی جنت آشیانی نقل میفرمودند که عادت ایزدی چنان رفته همی که شکار شیر
برآمده اند هر کس که تقدیر بران رفته است که از دست او تیر شکار شود نگاه تیر بجانب او می بوده میفرمودند
که بدین مرتبه ما نفس مقدس متوجه شکار شدیم یعنی مشاهده شد و تجربه پیوست القصه چون قابو دست نمی داد
دستم جان فرمودند که بیستر و تماشا کردن جانب تو بالو دست افتد عادل پسر شاه محمد قندهاری که ملازمت
شده بود دانست که هما با حکم پیش رفتن ملازمان رکاب معلی شده از عقب حضرت او هم تیر و کمان در دست
روان شد شیر متوجه عادل گشت چون نزدیک رسید تیر در آمد و بمقتضای سرنوشت خطا کرد تیر آمده و دو تیر چند
بر و انداخت آن زبردست توانا بیر حمله کرد و سپر در آویخت و دست چپ خود را در دهن او انداخته دست دیگر
بخنجر برد چون تقدیر بامری دیگر رفته بود خنجر به سد سام مستحکم شد با گیمتی بند شیر دست عادل فرو خائید بعد از
خنجر کشیده دو زخم بر دهن تیر انداخت بار دوم دست راست او را بدهن گرفت در این میان دلاوران بسلاح

چون حضرت ... سال ... الهی ... شکار شیر ... عادل ... بضرب ... سال ... [illegible]

از هر جانب شتافته بشمشیر کار شیر تمام ساختند و درین میان بعادل هم زخم شمشیری رسید و آن بهادر شیردل
مدت چهار ماه بر بستر رنجوری افتاده درمانکندن بود عاقبت بهمان زخمهای عنیف و سرایت سمیت اعضای
رئیسه در دار الخلافت آگره درگذشت و همانا این مکافات بی ادبیست که باید رخ و کرده بود و مجملی ازین سرگذشت
آنکه آن بی حفاظ با زن دیوان پدر سر و کاری داشت و آن غفلت منش دل برگ نهاده و تن با و نسپرد و پدر او را ازین کار
ناشائسته باز میداشت روزی آن بی اعتدال از نصیحت پدر بشورش در آمده شمشیری با و حواله کرد فی الواقع
اگر در بازپرس الهی و در انصاف گاه ایزدی عادل بهمین سزا از وبال آن کردار برآمده سود برده باشد اجمال
جریمه عظیمه را که امثال این امور باعث تواند شد القصه بعد فراغ از انبساط شکار اردوی معلی را که در نواحی
الور نزول فرموده بود روانه ساختند و خود بدولت و اقبال از راه نارنول جولان اقبال فرموده عسکر اقبال
واز اسپ اشکار کمان روز اسفندارمذ چهارم اردی بهشت ماه الهی موافق چهارشنبه پانزدهم شوال ظلال اجلال بدار الخلافت
آگره انداختند و جهانیان نشاط اندوز و بهره یاب شدند و کامیاب صورت و معنی گشتند و درین سال فرخنده مهد
القاب حاجی بیگم بعد از زیارت حرمین الشریفین و ایصال خیرات و مبرات عظیمه بمستحقان آن امکنه گرامی رجوع
بممالک محروسه نموده بدیدار مقدس قبله جان و دل پادشاه صورت و معنی مسرت افزای شدند و از سوانح
انتهاض عساکر منصوره است بتسخیر قلعه رنتهنبور که در رصانت و استحکام ثانی اثنین قلعه چیتور تواند بود و موجب حکم
مقدس از میانه راه عنان تاب شدن و بدفع فتنه میرزایان رو بولایت مالوه آوردن و تفصیل این سرگذشت
اقبال طراز آنکه موکب جهانگشا بعد از فتح قلعه چیتور بمرکز خلافت رجوع فرمود بر ضمیر مقدس شاهنشاهی
بالهام دولت چنان پرتو انداخت که بعضی از امرا و سرداران را که در یورش چیتور بسعادت خدمت دولت
پذیر نموده اند یاوری تر رسیده بتسخیر قلعه رنتهنبور که سنگ راه موکب امن بود نامزد فرمایند بمقتضای این اندیشه
صائب صادق خان و باباخان قاقشال و ساتجی خان و صفدر خان و بهادر خان و دوست خان سپهسالار
و دیگر امرای عظام را بسرکردگی اشرف خان باین خدمت دولت پیرای رخصت فرمودند عساکر اقبال
قدری راه طی کرده بودند که سپس برفت سر خان جهان نورد خبر آوردند که ابراهیم حسین میرزا و محمد حسین میرزا
جمعی کثیر از اوباشان پراگنده را فراهم آورده از دیار گجرات بمملکت مالوه رسیده اند و حصار اوجین را که معظم
اماکن آن ولایت است در محاصره دارند و ابر شوم غبار تفرقه از ساحت جمعیت آن بلاد مرتفع گردانیده سرگذشت
این مستی شرارت انگیز آنکه چون در هنگام نهضت موکب مقدس بتسخیر قلعه چیتور از نواحی قلعه کاگرون شهاب الدین
احمد خان را با بسیاری از امرای عظام مثل مراد خان و شاه بداغ خان بر سر میرزایان فرستادند میرزایان نسیم
اقبال شاهنشاهی شنیده و مصاف با افواج قاهره از حوصله طاقت بیرون دیده بصوب گجرات شتافتند

۲۵۷ ج دوم

و چنگیزخان غلام سلطان محمود گجراتی که بعد از شهادت سلطان بر قلعهٔ چانپانیر و سورت و بهروچ کوس سلطنت و
استقلال می‌زد و مدتی بود و دران وقت قصد گرفتن احمدآباد کرده بر سر اعتمادخان می‌خواست که لشکر کشد آمدن میرزایان را
مغتنم دانسته بجمعیت تمام بر سر او رفت و در حوالی شهر معرکه سرگرم کرد و اعتمادخان را شکست داده احمدآباد و سرا
متصرف شد و چون میرزایان این یکه‌تازیهای نمایان سر برزد چنگیزخان تفقد نموده در حوالی بهروچ الکای ایشان را بنام گرامی
شناسنامه ساخت و چون آب و گل ایشان به اغوا رفته سرشته بود آنجا نیز دست تطاول دراز کرده مدار خود بر
بعضی محال و مواضع تصرف نموده آن عرصه را القدم بی‌اعتدالی نمودن گرفتند چنگیزخان مع انبوه لشکری گران بر سر ایشان رفت
در مصاف بر لشکر غلبه نمودند و چون تاب مقابلهٔ چنگیزخان نداشتند گرد حوادث انگیخته بولایت خاندیس رسیدند
و آنجا هم بساط امنیت نوردیده بقصد مالوه برآمده در حوالی اوجین لطمه گستر شدند مرادخان جاگیردار اوجین و میرزا
عزیزالله دیوان سرکار مالوه پیش از آن بدور و در معاودت خیال ارباب فتنه اطلاع یافته در تعمیر و تاسیس
قلعهٔ اوجین اهتمام نموده پای ثبات محکم کردند چون خبر این فتنه و فساد بموقف عرض رسید معمای شکوه سلطنت
و قانون عدالت دستور اقبال از نگین عظمت اصدار یافت افواج قاهره که بتسخیر قلعهٔ رنتهنبور شتافته اند مع
این فتنه را مقدم دانسته متوجه مالوه شوند امرای کار بحکم پادشاهی حسب الحکم شده بصوب مالوه عنان تافته
و در عین استعداد باران عرصه نمای همت شدند و حضرت شاهنشاهی جمعی از امرای گرامی مثل قلیچ خان و خواجه
غیاث الدین علی قزوینی که بخشی‌گری جنود اقبال اختصاص یافته بود از بساط حضور جدا ساخته به همه عساکر نصرت قرین
... نمودند و چون افواج قاهره بسرونج رسید شهاب الدین احمدخان که جاگیردار آنجا بود و سامان تا شانه امرا
پیوسته در سارنگپور شاه بداغ خان که حکومت آنجا داشت ملحق شد و میرزایان از استماع سطوت افواج قاهره
پای تمکین از دست داده دست از پای نشناخته بر روی روزگار سیاه نهاده و تیره فرار نمودند مرادخان و میرعزیزالله
دیوان و سایر امرای عظام عنان همت تعاقب مصروف داشتند و میرزایان از هیبت قدوم لشکر منصور از
نربده برآمده سراسیمه خود را در آب نربده زدند و جمعی کثیر از همراهان آن گروه ادبار اثر در گرداب موج خیز فنا گردیدند
و دران نواحی خبر قتل چنگیزخان بدست جهجهارخان حبشی و تفرقهٔ گجرات شنیده آرزوی عظیم خیال کرده روی ادبار
بآن سمت آوردند امرای نصرت پیوند تعاقب نموده بر ساحل نربده رسیدند و چون تسخیر گجرات در گرو وقت دیگر بود
و حکم مقدس زیاده برین اقدام نموده طریق مراجعت نمودند جاگیرداران مالوه بجاگیر خود ماندند و دیگر امرا مثل
اشرف خان و قلیچ خان و صادق خان و خواجه غیاث الدین علی همعنان نصرت و اقبال متوجه آستان بوس
مقدس شدند و در دارالخلافت آگره زمین بوس معلی سربلندی یافتند و چون از آنکه بمسامع علیا رسانده بودند
که در رفتن و تعاقب نمودن مخلصان کاهلی و تساهل نموده اند روزی چند معاتب گشتند و چون پرتو ظهور یافت

که سخن سازان فتنه اندوز خبر غیر واقع اشتهار داده بودند مشمول مراحم خسروانی شدند و میرزایان را بعد و ماده فسادها
جوقی او باش بگجرات رسید و ولایتی از حاکم خالی یافته قلعه چانپانیر و سورت را بی جنگ و جدل گرفتند و ابراهیم حسین میرزا
بقلعه سهروچ رسید رستم خان غلام ترک که خواهر چنگیز خان در خانه او بود قلعه را مضبوط ساخته متحصن شد و اهل فتنه
محاصره کرده تا دو سال بر دور او نشستند و رستم خان همواره از قلعه برآمده می تاخت و کارنامهای رستمی بجا آورد
چون بی سر بود و از امداد و اعانت ناامید در صلح زده قلعه داده و بعهد و مکر ارباب شرارت جانش نیز از مصابرت
برآمد و ناجوانمردی میرزایان و عاقبت کار این هرزه درایان درین سلک از نامه اقبال بجای خود رقم توشیح و توضیح
خواهد پذیرفت و از سوانح آنست که امرای اتکه خیل را از صوبه پنجاب تغیر داده دارائی آن دیار بحسین قلی خان که از
نیکو خدمتی بخانجهانی ممتاز شده بود تفویض فرمودند بر ضمایر دیده وران دوربین مخفی نماند که نخلبندان معالی بادشاهی
با باغبانی نسبت داده اند چنانچه باغبان آرایش باغ را به پیرایش درخت و برداشتن آن در جائی و نشاندن بجای
دیگر و ناپسندیدن انبوه و شاداب داشتن بقدر اعتدال و کوشیدن بنشو و نما بمقدار صالح و استیصال اشجار
بدسرشت و قطع عصات ناراست و تفریق دوحات عظیمه و پیوند کردن بعضی ببعضی و متمتع کردن بمیوه های گوناگون
و گلهای رنگارنگ و استظلال نمودن در هنگام حاجت و امثال آن که در علم فلاحت مقرر شده انتظام می بخشد پادشاهان
پادشاهان دور بین دادگر بتهذیب و تادیب و سیاست و مراعات احوال ملازمان فرموده چراغ حکمت می افروزند
و لوای هدایت می افرازند هر جمعی با هم یکدل و یکزبان بوده فراهم آیند و کثرت هجوم و وفور ازدحام ظاهر شود
اولاً بجهت اصلاح احوال خودشان و ثانیاً بجهت رفاهیت عموم سکنه آن اجتماع را متفرق می سازند هر چند
امری ناملائم از ان کثرت معلوم و مظنون نباشد این تفرقه سرمایه جمعیت است چه از آشوب باده مردافگن دنیا
بدمستی تنگ ظرفان این خمخانه هوش ربا ایمن نتوان نشست خصوصاً وقتی که فتنه اندوزان و سخن سازان
فتنه کاران فراوان باشند و غفلت در نهاد بشریت مرکوز بنابرین تمهید داشتن تائید رای مملکت آرای
شاهنشاهی اقتضای آن فرمود که امرای اخلاص منش اتکه خیل را که مدتی مدید در پنجاب فراهم آمده انتظام بخش
آنجا بودند تغیر محال نموده بدولت بساط بوس سربلند ساخته بانتظام ولایتی دیگر کامیاب سازد هر چند در
سوابق ایام چه دران وقت که خان کلان بکابل رفته بود و چه دران زمان که میرزا حکیم باسعدوده محاصره لاهور
نموده سخنان بی ریب درباره این عقیدتمندان مذکور ساختند در پیشگاه باطن مقدس که جام جهان نمای اسرار کونی
و الهی است همگی آن سخنان از فروغ صدق روشنائی نپذیرفت لیکن بمقتضای همان قانون که واجب دین سلطنت
است قرار یافت که مجموع امرای پنجاب و جاگیرداران آن سرکار را طلبیده دارائی آن ولایت را بعهده
بعضی دیگر از مخصوصان بساط قرب تفویض فرمایند دران هنگام که موکب مقدس فتح قلعه چیتور کرده بمستقر اورنگ

سلطنت رسید منشور اقبال بطلب امرای نجابت شرف اصدار یافت و این سعادت اساسان تارک دولت سعادت
در سفر پور ماه الهی سوم ربیع الاول سنه نهصد و هفتاد و ششم بدار الخلافت آگره بسعادت زمین بوس کامیاب شدند
و بعد از اندک فرصتی سرکار سنبل بجاگیر میر محمد خان اختصاص گرفت و سرکار مالوه بقطب الدین محمد خان مکرمت شد
و سرکار قنوج بتشریف خان مخصوص گشت و جمیع فرزندان آن زمرهٔ پیوند و منسوبان این سلسلهٔ جلیله بجاگیرهای
شایسته ممتاز گشتند و چون سرآنکوکه پیوسته ملازم بارگاه حضور بود جاگیر او در پنجاب بحال خود گذاشتند
و آن ولایت بحسین قلی خان مقرر ساخته از سرکار ناگور طلب فرمودند دران هنگام که موکب جهان کشای بعزیمت
فتح قلعهٔ رنتهنبور داعیهٔ نهضت داشت از گرد راه رسید و بغبار آستان معلی سرمهٔ دیدهٔ اقبال خود ساخت و در رکاب
دولت ابد دوام خدمت نمایان بتقدیم رسانید و چون موکب مقدس بعد از فتح قلعه و تسخیر آن ولایت مستقر سریر
خلافت ورود اجلال فرمود بار دیگر اسمعیل قلی خان بانتظام بختی بجانب رخصت فرمودند و درین سال امارت پناه
شهاب الدین احمد خان بموجب حکم مقدس از سرکار مالوه رسیده دولت زمین بوس یافت و رای جهان آرای
اقتضای آن فرمود که مظفر خان را مهمات ملکی و مالی از امارت و اقتدار بیرون سپهسالاری سر بلند ساخته باشد
سپهسالاری دولت آنست که یکی از کاردانان رعیت پرور دیانت منش آور المخصوص این مهم
عالی گردانید که یکی همت را مصروف این کار ساخته انتظام شایسته سازد مایهٔ اندیشهٔ دولت و اتمام این لحوجان ا
کار صفات مذکوره بمرتبهٔ عظمی داشت بخدمت مالیه مامور فرمودند او بسعی شایستهٔ این خدمت را و لحواه انتظام داد
و چون مالیات بسیار و دیانت کیسان از جهان کم گرفتهای کم تصرف کم میدای بود او ضبط هر ساله را که متضمن اخراجات
فراوان و شمل لعرفات مردم بود بر طرف ساخته نسقی قرار داد و بحیز و تار رسیده معلمان را ار بیاسب اندراجت

نهضت موکب مقدس شاهنشاهی به تسخیر قلعهٔ رنتهنبور

مالش گردن کشان عصیان سرشت که کلاه گوشهٔ استکبار کج نهاده دماغ شوریدگی در سر دارند بدون ترتیب
فرمان سرداران اطاعت منش که زیر بار انقیاد خمیده قامت گرم رفتار مد بر دست اقتدار سلاطین والا شکوه که
انتظام عالم بکمر اجتهاد بسته اند گزیده ترین عادات پسندیده است والمنة لله که خاطر پاک آرای مملکت پیرای
شاهنشاهی این وظیفهٔ ستوده را هموار هنش نهاد همت جهانکشای داده دیباچهٔ میامن اقبال روز افزون حضرت
زمان زمان عرصهٔ دلگشای هندوستان از خس و خاشاک مفسدان متمردیشه صاف تر جلوه می سازد چون قلعهٔ
رفیع اساس چتور بسطوت سلطنت مفتوح شد و سرکشان مفسد سرشت پایمال عساکر اقبال گشتند توجه اشرف
بر تسخیر قلعهٔ رنتهنبور که عدیل اوست پرتو انداخت و چون بکرر امرای نصرت اعتصام بفتح آن تعین شده بودند
بهر تدامری که میسر نتوقف این کار تشکرف ماشد پیش آمده بنا بر آن که منصبان کارگاه تقدیر عطیهٔ فتح آن را

ج دوم ۲۵۹

بهمت همه کس مقدس شاهنشاهی وابسته بود ملاحیرم بالهام دولت قیراین مطلب ارجمند درین هنگام
سعادت میوند از مطلع توجه آن حضرت سربر زد و روز آذر سوم دی ماه الهی موافق دوشنبه غره رجب نهضت
رایات عالیه بتسخیر این حصار والا شکوه اتفاق افتاد و بجهت استمداد همت اهل بواطن خلوتیان حظایر قدس مرور
از راه دار الملک دهلی روی نمود و دران امکنهٔ متبرکه استمداد انوار فرمودند حضور مرقد معطر سریرنشین سلطنت
صوری و معنوی حضرت جهانبانی جنت آشیانی مشرف شده معتکفان حواشی آن مکان معلی را از نقدات خسروانه
فرمودند و همچنین مجاوران جمیع مراقد و بقاع رفیعه را بجزائل خیرات و مبرات اختیار بخشیدند و دامان تهی دستان
شهر العطایای هیاکل گرانبار ساختند و در حوالی قصبهٔ پالم که در نواحی شهر واقع است طرح شکار قمرغه فرموده بسعید
پرداختند و دران سرزمین نشاط امور و انواع انبساط گشته داد شکار صوری و معنوی دادند و از اسحاق شکار کمال
برادر ولایت میوات نهضت فرمودند و شهر الوه ظلال معدلت گستر ده بمنزل نهضت پیشتر جولان دادند و آنگاه
قصبات خیر بخش آنکه در حدود قصبهٔ لال سوت فیل مست که از فیلان نامی حلقهٔ خاصه بود مرزبیل شیخ محمد بابا
از روی مستی دوید و آن فیل را مدو و مدار حود حیات برداشته که موجب تعجب نظارگیان شد و اثر در سینهٔ آن
فیل نامی رسید و بعد از دو روز رخت هستی بربست ماده فیل او تا سه روز ازین روی گرداب دانه و علف نخشست
هر چند سعی بیشتر شد میل او کمتر یافتند تا آنکه روز سوم از فرط اندوه جدائی مصاحب خود جان داد و از الطاف گاه و بیگاه
حیوانات این تاثیر باشد در آدمی خود چه کارها که بظهور نیاید اما کسی که سلسلهٔ قیاس آدم صورتان از معنی گسسته این
گروه را پایه از جمادات فرود تر است و بالجمله ارباب معنی را از دید این سانحه چراغ هوش افروخته شد و ساده ایمان
مکتب خانهٔ اخلاص را لوح تعلیم عقیدت بدست افتاد و حضرت شاهنشاهی بعد از طی منازل و قطع مراحل
روز ایران سوم بهمن ماه الهی موافق سه شنبه بیست و یکم شعبان ساحت ظاهر قلعهٔ رنتهنبور مخیم سرادقات اقبال
ساختند و این قلعه در میان کوهستان واقع شده و ما بین التقریب میگویند که همه قلعها برهنه اند و این جوشن پوش
و نام اصل این قلعه رنتهنپور است و رن نام کوهچه ایست بلندسر کوب آن و باین ترکیب نام بر زبان شهرت
گشت این قلعه ایست بغایت رفعت و رصانت که کمند اندیشه بکنگر ارتفاع او نرسیده و منجنیق وهم بدیوار استواری او کارگر نیفتاده شعر

بسی کوه دیده بسر بر سماک	نه از ریج دست کشش سینه چاک ثریا درو پایهٔ اولین	سر و بد حصاری که از روزگار ندید چنین حصاری حرایی	نگردد برو مرغ فکرت گذار

دران ایام رای سرجهاد از آن قلعه دست تسلط داشت و بانواع وجوه وجهات استحکام آن نموده و سامان
و سرانجام آن داده و از غبرائی آماده جنگ شده مدار محروس خود را بر آن سنگ پاره نهاده بود حضرت شاهنشاهی
روز دیگر از نزول اجلال از بیرون تنگی که مضرب خیام اقبال بود بر آمده و از متر بان بساط قدس تماشای کوهستان

ج دوم ۲۶۰

توجه فرمودند بر بالای آن شتافته فراز و نشیب قلعه را بچشم دوربین نظاره کردند و صورت فتح آن را در آئینهٔ
خیال در آوردند نطاق همت بر تسخیر آن بستند اشعار

چنین گفت خاقان دشمن‌ربا	که ای نامور یادگار جهان	بتوفیق یزدان جهان‌آفرین	درآریم این حصن را بر زمین

بموجب حکم گیتی‌کشای سپاهیان کارآگاه دوراندیش که قلعه برفلک آن اساس یافته مورچل مورچل بر عساکر فتح تقسیم نمودند و دریای لشکر محیط از آن دو رویه را گرد موج خیزی و سیلاب ریزی نمودن گرفت و راه درآمد و برآمد بر اهل قلعه مسدود گشته شد که باد را در آن تنگنای مجال گذر نبود متحصنان سرگرم توپ‌اندازی شدند هنگامهٔ آتشباری گرمی پذیرفت و صواعق قهر بر خرمن هستی مخالفان سیه‌بخت اشتعال گرفت و از سوانح ایام محاصره آمدن مهدی قاسم خان است بدرگاه معلی از سفر حجاز او از شورش و ناسپاسی که پیدا کرده بود بی رخصت عالی از ولایت گدهه که حکومت آنجا داشت این سفر اختیار کرد و حملت بود از راه عراق قندهار آمد و از آنجا در حوالی رنتهنبور بدولت بساط‌بوس استسعاد یافت و اسپان عراقی و دیگر نفایس امتعه بنظر اقدس درآورد و از اخلاق کریمهٔ حضرت شاهنشاهی است که در برابر گناهکاران خود ترکش سپاسشان آثار مروت و فتوت بظهور آورده تفقدات گرامی خلعت امتیاز بخشیدند و سرکار لکهنو و آن حدود بجاگیر او مقرر ساخته بار دیگر
امارت او سرفراز داشتند

آغاز سال چهاردهم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال اردیبهشت از دور دوم

درین هنگام که رایات اشراق‌پذیر شاهنشاهی در محاصرهٔ قلعهٔ رنتهنبور بود کوکبهٔ لشکر بهار بلند شد و عطر نورد
عالم را فرو گرفت و زمین چمن‌بار شد و آتش گل شعله‌فشان گشت اشعار

نوبهاری چو طبع برنایان	تازه‌تر از دماغ دانایان	آتش‌افشان ز گل چمن‌هایش	تازه جولان سپاه سرو سمن
سنبلستان بهر طرف موها	طره انگیزتر ز سایهٔ کوه	لاله در دست چون ید بیضا	رعد در ابر چون نکو صدا
	باد لبریز بیضه مشک‌گسار	عطر جیب دماغ جهان	

از سپاس شاهنشاهی ملک ظاهر طراوت و نزاهت عالم باطن گرفت و نیر اعظم عطیه‌بخش عالم بعد از هفت ساعت و نه دقیقه از شب جمعه بیست و دوم رمضان نهصد و هفتاد و ششم بشگفتگی اشرف گاه ابتهاجت و سال چهاردهم که سال اردیبهشت الهی است از دور دوم بخرمی و خجستگی آغاز شد و نسیم بهار از شگفتگی گل بشارت نوید فتح بعالمیان در داد مرغان چمن بر غلغلهٔ نشاط نغمه‌سرایی اقبال برخواندند چون بعد از تعمق و امعان نظر یقین شد که صعود بر مدارج فتح و عروج بر معارج نصرت جز توسل ساباط که سرکوب

۲۶۱
ج دوم

گردن کستان ماشد امکان پذیر نیست باندیشهٔ اقبال اساس قاسم خان میر بر و بحر تاسیس مبانی آن عمارت مامور شد و راجه تودرمل که حل و عقد وزارت بود نیز بجهت مزید اهتمام این امر جلیل محکوم حکم معلی گشت کارپردازان کارگاه دولت سایه طلب رفیع نزدیک ترین بنیاد نهادند بنایان چابک دست و نجاره تراشان سخت بازو و حجاران و سنگ تراشان و سایر عمارت و فعله جات کمر همت درین کار بستند و در اندک فرصتی بدستیاری همت این دو اخلاص پیشه سعادت گزین کار بسیار پیش رفت و زمین هموار دست گریبان شدند رفعتهای کوه بری را برابر زمین مسطح بود و بیست جفت گاو بهزار حیله کشیدن مشکل بود و هر کدام سنگ تستی فعله بر دوش سعی می سپردند و درچنین کوهستان پرنشیب و فراز بان راه های مارپیچ که بپیچ و تاب سخن تعبیر میرود همت عالی حضرت شاهنشاهی که عقده کشای صوری و معنوی است کهاران آهنین بار و جمالان سکین دوش برده هر یک کوهچه ترین که مورچل بادشاهی بود و مساوی قلعه نگاه داشت شد موجب حکم معلی آغاز انداختن کردند عزیمت میان مرادانداختن نمودند در سر انداختن صدا و کوه چپیده بسحرشه تمام را گوش باز میکرد و در هر مرتبه رخنه در دیوار قلعه می افتاد و جابجا گردمیر فیت سورجن را از صورت این درد حیرت از دماغ برخاست و گرد از دمار او سر برزد آبروی غرورا و ریخته شد و آتش بیدار او فرونشست در سلخ ماه رمضان که عرو فتح بود بر زبان شدس انشا گذشت که اگر اهل قلعه امروز بزمین بوس نیایند فردا که عید است فتح قلعه خواهد بود و سورجن از سطوت عظمت دل پای داد و توسل بشفاعت مقربان بساط قدس جسته پسران خود دوده و بهوج را بدرگاه معلی فرستاده بوساطت بعضی از اعیان بارگاهی بسعادت زمین بوس کامیاب گشته جبهه ضراعت بر آستان صدق گذاشته و اسندسای عفو جرائم پدر گردیده الناس سجده درگاه نمودند اسحاکه محیط بخشش شاهنشاهی هموار دوردوش است گوش امید ایشان بجواهر مکارم گران شد و خلعت عفو پوشیده کامیاب اعمال پیش پدر رفتند و از غرائب امور که دران روز بظهور آمد آنست که چون پسران سورجن را بخلعت پوشاندن اندر پرده سرای بادشاهی بیرون آوردند یکی از راجپوتان خون گرفته که همراه آنها بود بخیال بیک خمیره سودای ذاتی او شد باندیشهٔ باطل چنان دریافت که مگر پسران سرجن را حکم گرفتن شد معاذ الله از هواجس شورش درآمد در مقام کشیدن شمشیر شد بیاکداس سکروال نوکر راجه بهگونت داس نزدیک بود در مقام منع و نصیحت شد آن اجل رسیده شمشیر با و حواله کرد آن سره مرد از جای نرفت و بموعظت در آمد که کار من بهلست آشنای تاکی اینم ازین شورش مگذر که غلط دانسته و کج رفته آن عربده کاره درین مرتبه باو مقید نشد و بیجانب دولتخانهٔ بادشاهی دوید و یورن مل پسر کاه سخاوت زخم شمشیر رساند و یکدو کس دیگر را نیز زخمی ساخت و شیخ بهاء الدین مجذوب بداونی را که دران حواشی از نظارگیان جمال اقدس بود بزخم شمشیر دو نیم کرد درین اثنا یکی از مظفر خان

رسیده او را از هم گذراند حضرت شاهنشاهی را سنوح این قضیه موجب تعجب شد پسران سرجن اگرچه تقصیری
نداشتند و عاقبت نشد اما کمی در بار گران خجالت فرو رفتند و همان زمان مشمول عواطف شاهنشاهی شده
مبتهج و مسرور پیش پدر شتافتند و بشارت اقبال گوش هوش او را آشنا ساختند و اوائل سرور ساختند سورجن خوصلهٔ
خواهش خود و فراغ دیده برای آنکه گرانبار حسرت گردد معروض داشت که اگر یکی از خاصان بساط قرب دست
اخلیبان بر رق عبودیت من نهاده مرا از دل آسمان نوش سربلند سازد و کلاه گوشهٔ سعادت مرا از
حضیض مذلت باوج عزت رساند موجب افتخار روزگار من خواهد بود حضرت شاهنشاهی نظر بر عواطف ذاتی
فرموده ملتمس او را بموقف قبول بلندی بخشیده حسن قلی خان را بان خدمت مامور ساختند حسین قلی خان
چون نزدیک بقلعه رسید سورجن باستقبال شتافته دریافت و بآئین آداب بخانهٔ خود برده لوازم اکرام بجا آورد
و بالسعادت شاهنشاهی استمالت یافته روز دوازدهم فروردین ماه الهی موافق سه شنبه سوم شوال از قلعه
برآمده با حسین بیار باستان معلی آورد و پیشکش گران با کلیدهای قلعه که از زر و سیم ساخته بود بدرگاه معلی ساخت
و مشمول جلائل الطاف شاهنشاهی شده در حصار امن و امان درآمد بوسیلهٔ خاصان بساط عزت التماس نمود
که سه روز در قلعه بوده بنه و بار خود برآورد آنگاه حصار را بملازمان درگاه سپرده بسامان و سرانجام لائق تارک امید
براه دار الخلافت گذارد و در این مرتبه پذیرای او بملازم رکاب مقدس باشد آنحضرت بنده نوازی فرموده
ارادهٔ او را بسمع رضا مقرون ساختند و بانواع تفقدات و اسپ و افزار زری او را گرانبار ساخته رخصت فرمودند
و حکم معلی بر خاستن عساکر نصرت اعتصام نافذ شد و سرجن لب زیر دعا و ثنا بقلعه درآمده تا سه روز اموال و احمال
و سامان خود را بیرون کشیده قلعه را با انبارها و جمیع آلات و ادوات قلعه داری بموجب حکم معلی بمعتمد خان
که از خاصان عقیدهٔ عبودیت است و در سلک امرای عظام انتظام دارد سپرد و تسخیر چنین قلعهٔ سپهر ارتفاع که از زمان
والا شکوه را با امتداد ایام و شهور میسر نشده بود و سلطان علاء الدین یکسال سعی عظیم بتقدیم رسانید
و دست تصرف بران نیافت حسب شاهنشاهی را بتائید اقبال در عرض یکماه مفتوح شد روز دیگر آنحضرت سوار
دولت بران قلعه تصاعد فرموده چتر اقبال سایه گستر شد و علم الله اکبر دران کوه فلک شکوه سپهر نمای
بارکشادی از مقدسان عالم علوی بلند شد شعر در هر طرف که چشم گشائی نشان فتح ... در هر طرف که گوش نهی
مژدهٔ ظفر با چون بدستیاری اقبال ارتفاع علم فتح و رایت ظفر باوج عیوق رسید و انتظام مهمات قلعه و تعمیر
و اتساق آن حدود بر طبق مراد صورت بست بموجب حکم گیتی مطاع خواجه جهان و مظفر خان تا دو روز بزرگ
از او راست روانه مستقر ملازمت شدند حضرت شاهنشاهی خود بدولت و اقبال با خاصان رکاب قدس
روی توجه بصوب اجمیر و زیارت روضهٔ منورهٔ معینیه آورده و بهر روز ... باشکار پرداخته نهضت

سیفر موده‌اند تا آنکه عرصهٔ دلکشای آن قصر متبرک بیامن نزول اجلال مورد و فور برکات شد و آنحضرت باداب انکسار بزیارت مرقد مقدس نموده استفاضهٔ انوار فرمودند و نقود گرامی که بدامن احتیاج مجاوران آن بقعهٔ شریفه بخشیدند و همچنین تا یک هفته که موکب معلی دران دار الکرامت بود هر روز بزیارت و استمداد و همت توجه میفرمودند و در ذهاب و ایاب غایت تعظیم و اکرام بتقدیم میرسانیدند بعد از ادای مراسم زیارت و لوازم داد و دهش عنان مراجعت بصوب دار الخلافت آگره تافتند چون عرصهٔ قصبهٔ امیتهی مضرب انوار جلال شد راجه بهگونت داس که آن قصبه موطن و مسکن او بود لقدم اخلاص پیش آمده بقواعد عبادت پرداخت و بجلائل عنایات سربلند سعادت گشت و موکب معلی از ان منزل کوچ بر کوچ نهضت اقبال فرموده و در اثنای راه خبر رحلت راجه بهارمل یدر راجه بهگونت داس که آن قصبه موطن و مسکن او بود ...

در بارهٔ حال این جهان گذران بمسامع اجلال رسید که هنگام توجه بصوب اجمیر از استیلای بیماری رخصت از اتمام گرفته بود دلبهٔ نوبت آسمانی دران مصر اقبال درگذشت و ازانجا که خاطر اقدس آنحضرت معدن مروت و مرکز کرم و فطرت اشرف بقدردانی مراتب اخلاص مجبول ازین سانحه بغایت اندوهگین شدند و بر خاطر مهربان گران آمد و جا سیحه در عالم تجرد و تفرد صبر و سکون در امثال این امور شائسته است همچنین ناشکیبائی و بی آرامی در عالم تعلق پسندیده آنگاه ازچنین بادشاه بسیار مخلص برآئینه اینمعنی زنگ زدای جوهر عقیدت شد و آن مخلص و ماکیش نزدیک بیای سنگ بادشاهی که سانقا بر سر آن جا یافته بود بموجب وصیتش مدفون شد و فرزندان او مشمول عواطف شاهنشاهی گشتند ایزد سبحانه این شهنشاه مخلص نواز اخلاص دوست را القرون و دهور بر مسند دولت و اقبال داشته غبار ملال پیرامون ضمیر خجسته بهار او مگذارد

اشعار

خدایا تا فراوست آسمان را		مکن زین بادشه خالی جهان را	ملک چون خاتمش زیر نگین باد	کلید عالمش در آستین باد

و بالجمله بعد از طی منازل و قطع مراحل بروز سی و یکم اردی بهشت ماه الهی موافق چهارشنبه بیست و چهارم ذیقعده بدار الخلافت آگره ظلال جلال گستردند و در سر گذار کنار شهر در بنگالی محل که مجدداً اساسش بمعمار همت بلند سر بفلک کشیده دار کالنش بهندسی حکم معلی مرصوص البنا گشته بود نزول اقبال فرمودند و ابواب معدلت و مکرمت بر عالمیان کشوده بهجت آرای گشتند

تسخیر قلعهٔ کالنجر بدستیاری اولیای دولت قاهره

نسائم نصرت که از مهب اقبال وزیدن گیرد گلهای بساتین مراد در تبسم آید و افغان فتح با شمار افضال گرانبار شود و اذواق عشره کامیاب گردد و از چهار رکن دولت شادی کنند و از شش جهت اقبال نوید شادی رسانند و مصداق اینمعنی آنکه در روز سی و دوم امرداد ماه الهی موافق شنبه بیست و سیم صفر نهصد و هفتاد و هشت منهیان اقبال نوید فتح قلعهٔ کالنجر بمسامع اجلال رسانیدند و آن قلعه ایست بر کوه اساس یافته در رفعت

وصف ایالت بیجاپور و فتح قلعهٔ سیواری که بهسنگ اشعار

راه جوید احابت ازتی آن	سرفرازش اگر کند دعا	تا ما لا ازنفس بمسند	همه امروزش ازین فردا

وانی قلعه را راجه رام چند والی ولایت بیچه متصرف بود در ایام ادبار اعیان ازسلک جان سپر خواجه بهار خان مقدمی گران سید بدست آورده در تحت ممالک بساط و داشت در بولاکه افواج ظفر لوا مسخر قلعه رهبر سعادت میسر بود و ماه گیتی مطاع سام محمود خان وا سال وسا یم خان حلالزاده دیگر امراکه سمت شرق جاگیر دار بود و بدرجت لوا و ایالت که باستظهار اقبال خان کسای ساهمساهی همی عالی و خاطری خرسند سحر قلعهٔ کالیحه بائید امرای دولت ابد پیوند امثال منشور مقدس نموده باهمام عظم قلعه را محاصره کردند کار برقلعه نشینان تنگ گرفته حاسیم بیچ یکی سرازقلعه بیرون نتوانست کرد چون الحمدلله فتح قلعهٔ جیور و رهیبه رهرگوش گردن کشان آفاق بهیب ولود برکراوید و دورس تو بیامی ہوس بدی ہمای داسب لعزارانگه بسر استکبار بر زمین اطاعت نهند گر بر بود راجه رام چند کا مرلوار جوہر شعور است سر وصول یکی مقدس مستقر ملازمت سعده امان طلبید وقاعه را بملازمان مقدمهٔ اقبال سپرد و مفاتیح قلعه را با علام مسکس منصوب کلای معتمد باستان علی ارسال داشته دان مبارکباد فتوحات عالیه که ازگی ازمن جسارت روی نموده بود تقدیم رسانید این و باملیتی و منش هی لو موقع استحسان پیوست و وکلای راجه مشمول گشته حکومت و حراست آن با محمود خان قاقشال مقرر شد و بساس اقبال شاهنشاهی آمیس قلعه که عقاب اندیشه فرمان روایان هیچ هرگز بر فراز کنگرهٔ عاوی او نشسته بی مست بر و سکار مسخر اولیای دولت شد وار سوانح آنکه رسول راجه کلی که در اقصای هندوستان نزدیک ولایت بلسارست بزمین بوس درگاه والا سرملند شد و انواع اخلاص بندی آنرا موقف عرض مقدس شلیمساکی رسانید این راجه سال و ملک در میان زمین داران آن ناحیه علم تفرد افراسته و بواسطهٔ آنکه وقتی از تحرد براوان عالم انفراد یکی از فرقه جوگیان سعادت یافته است در ساحه یکبار بلباس آن گروه در آمده در احترام این طبقه اهتمام میکند این راجه در عالم استقلال شکوه صوری و معنوی حضرت شاهنشاهی شنیده بود در سلک مخلصان و معتقدان در آمده پیوسته از مسافران احوال گرامی پرسیدی و همواره در مقام آن بودی که لطائف اشیای آن دیار و خلاصهٔ اموال خویش را بدرگاه معلی فرستاده عرض عقیدت نماید لیکن بواسطه بعد مسافت و توسط جزائر جبال و سنگ راه شدن مدعیان و اعدا او را این امنیت دست نداده و کسی از مردم او این سفر دور را که در میان دشمنان راه آوار رود اختیار نکردی درین سولاو بیر اراده اداز و یسی دنی تعلقی هستی موهوم خویش این مدت را متکفل شد اگرچه بسامان و سر انجام اسباب و اموال قطع این راه بالفعل صورت نمی بایدا ما مردانه همت درین کاری گمارم و تنگاپوی هرچه تمامتر خود را آن درگاه میرسانم

ج دوم ۲۶۵

هم حق صاحب خود گذارده شرح ارادت ایشان و هم خود در امر حقیقت اساس شاهنشاهی رساند اسباب
سعادت جاوید سرانجام میدهم چون وزیرزاده پیش پدر و مادر خود بود رخصت عزیمت نمیداد آمدن
خواهی نخواهی آن سعادتمند بهزار گونه سعی رخصت گرفته متوجه شد راجه گفت اگرچه بهترین متاع عالم
حقیقتی ست بران درگاه میرسانید لیکن ادای حق لشته تعلق ناگزیر است و اگر تمام جواهر و اموال مرا بدان درگاه بر
چه نماید چه قدر داشته باشد خصوصاً آنچه تو در صورت تحفه توانی برد است و از ممالک اخبار طرفه
چه مقدار خواهد بود لیکن پیش من کار دست ساخته حکمای پیشین این دیار که طلسمات و نیرنجات کار پردازی
کرده آنرا بانجام رسانده اند اگرچه بحسب ظاهر نمودی و مالیتی ندارد اما خاصیت او آنست که هرگاه او را بباعث
مساس نمایند رفع شود این نادره وقت را نمو میسپارم که در حروف عصا مخفی کرده همراه می بری تا و سپار [illegible]
گردد آن ایلچی حق گذار بآن راه آمد مدتها در دور بساط عزت مسعود و راه عرض نمییافت تا آنکه [illegible]
حقیقت او بعرض اقدس رسید و آن مسکین نواز غریب پرور او را طلب داشته کامروا ساخت داد
زمین بوس عبودیت و عرض اخلاص خود آن تحفه را بنظر اقدس در آورده مشمول عاطفت گشت بعد ازان
رخصت گرفته متوجه وطن شد و آن کار و امروز در خزینه موجود است و بارها از زبان اقدس حضرت
شاهنشاهی شنیدم که میفرمودند از دو بیست کس متجاوز اند که کارشان بمرحله اتمام [illegible] بدست مساس
این کار صحت یافتند و صبح جهان آرا حسن قدرت کامله خویش ابا رفته ظهور رسانید کسی را که نیت والای
و همت عالی باشد ایزد جهان بخش جان آفرین از روی که در باطن فیض یاتر او نرسیدی ست کسی در کار
دولت او نشسته چه جای دولتی که خواهان باشد دانا داند که چگونه آن مراد آراسته باین بزرگ صورت و
معنی روزی گرداند چنانچه وجود سعادت افزای فرزند گرامی است که شهریار گیتی آرا همواره بسبب آن
از درگاه الهی دریوزه مینمود در سال فرخنده آن امنیت بظهور آمد و خدیو جهان جهانیان کامیاب [illegible]

ولادت سعادت پرتو دری جهان افروز برج دولت و اقبال گوهر شب تاب درج عظمت و اجلال شاهزاده عالمیان سلطان سلیم

خدیو جهان نگارنده صورت برارنده معنی چون نثار ظاهر و باطن را کامروا گشت برای شایستگی خطاب
کردنک تعلق از آن گرفته باشد جویای فردی از این نوع شد هرچند بیشتر جستجوی نمود کمتر یافت مبشران عالم باطن و محرمان
جهان ظاهر کدام بزبان خاص در وقت مخصوص آگاه گردانیدند [illegible] که مهربانی آن خلاصه بگنو مات را [illegible]
باید آورد و بتگاپوی همت از ایزد جهان بخش جهان آرا التماس کرد تا هم [illegible] بزم مسند شاهنشاهی گشته خطاب
مستطاب بر خور باشد و هم دریای فیض ایزدی که از چندین هزار دوار تربیت یافته اطوار قدسیه الهی مدارک اقدس باد شاهی

رسیده است سر در برکات گوهر بهد این سلسال اوصال ختمه و جدول جدول همواره روان باشد و طبقات انام
در دور آمد او خودار وائد و فوائد صوری و معنوی بهره مند گشته در عبادات عبادات سرگرم باشد پادشاه حقایق پرست
که از ایزد خرد سالت معنوی در مقام خواهش این عطیهٔ والا شد با دار بزرگ که با خواسته ملک صورت و معنی کرامت فرمود
و اسه در دو سایه روزگار یکسو دریاس یکبار بده خود بخشیده است و ایامی دور بس فرامد که ایچ یگانه جهان اگر ایران بهمدار
مصرمان و مطالب جگاو به گوهری الا گرامت خواهد فرمود در امدکه ما لی دلائل حصول این مقصد بلند بظهور آمد دارا اسماکه شمهٔ
کریمه ان سپساه حقائق بیاه آلست که با وجود کسوری خرائن لی منتها معرفت ایزدی از درویشان و تجرد گزیدگان
و مداسامان که دست از همه بار داشته ه مرضیات الهی را در نکوهش نفس خود دانسته در ریاضات و مجاهدات
اهتمام دارند استمداد یمن باطن و لوازم سامندی که از بزرگان گوهر پیست گرامی سحای آورده همواره گرد دامن و غبار آلود
صحرای طلب کسب هنگامه عاصه باکرم وارسد دید بولاحون الوار خدا سناسی دایره دیرینی و ریاضت کسی و جمع دری
تسبیح سلام در قصبه سیکری که از بر عدم ساهنشاهی دار الخلافت گشته مسمی بفتح پور است می بافت و بوسیلهٔ شیخ محمد بخاری
و حکیم عین الملک سعی از بندگان سر حلاوت که راه سحر و استعد مساعی اقبال شده بود برای جهان آرای این خبر از کرب
که مطلع سراحال که ابا المعنی ارمسوبان سرادقات عصمت در صحبت بوده در قرب خواست آرامش دهند و در آن منازل
ربیع محل بادشاهی آساس عالی باید پاسخ بزرگوار پیر بهر بسه حصول امید وطلب عظمی متوجه مدار قیاس شوند و برکات ترب
ادوار او در ظهور این مطلب مهم گردد و سر حرف حضرت واهب العطایا جلت آلاؤه منتشر از سحر بارها دگر را در بدی
چند عنایت کرد و برای هزاران حکمت که کی از آن عبدر دانی و افزونی سوق در تحصیل آن گوهر بی بها باشد بر گرفته بود و عوام
تهمت براز مکان انداخته حرف سرائی و هرزه درآئی سکرده آن پیشوا ملک صوری و معنوی خواست که تعبیر مقام
و منزل مکان مهر خصوصی بر تر از جانان بیگانه عام ساده آید ساحر من اندیشه نظام نمیر حق اساس حیاتیه سهالیه
اندیس راه باشد بود تحقیق مدیریت و همواره از خدای نساز بحسن خود امیدوار بوده انتظار مقدم دولت افزای
آن گوهر یکتای خلافت میبرد تا آنکه در دار الخلافت فتح پور بطالع بیست و چهار درجه میزان بعد از گذشتن هفت گهری
از روز چهار شنبه هفدهم شهریور ماه الهی این سال فرخنده موافق غرهٔ ماه آذر سال یکهزار و هشتصد و هشتاد رومی مطابق
یازدهم بهمن ماه سال هشتصد و سی و هشت جلالی یزدجردی مصادف روز دیبدین بیست و چهارم شهریور ماه سال چهارصد
و نود و یک جلالی و موافق سال نهصد و هفتاد و هفت هلالی روز پنجشنبه [illegible] عزای دولت و اقبال بود
بساعتی سعادت اندوز گوهر یکتای خلافت از سهاب حجاب صدف بطون بساحل وجود قدم بها دو اختر سعادت از افق
اقبال طالع شد و شعر باغ امید و سحاب گل نشاط شگفت ❊ نهال دولت و دین را امری بعد آمد ❊
مهمان فال و ستاره فرخ فال این بود دولت افزا از در دار الخلافت آگره بمسامع عز و جلال رسانید در گاه

صلای نشاط عام در داد و نغمهٔ انبساط در معزز مایهٔ تهنیت شعار

دوران نشاط مجلس آراست
بستند برون گار آئین
شد بخت چو مغز عقل بیدار
شاد آمد و دوست کام بنشست
در داد صلای کامرانی

ساقی بنشست و شیشه برخاست
شد انجمن بهار آئین
برخاست جهان بخت بیدار
در بزم عقل و جام بنشست
برخواند جهان بمیهمانی
ابریست که فشاند بر جهان در

برمی رسانی عشرت خوش تر
گل بر سر دوستان برافروخت
تمهید بنای گل فشانی
هم تاج سر آسمان علم شد
ساقی سر آبگینه بگشاد
شد دامن جیب آسمان پر

ساقی ز حریف جرعه کش تر
شمع آمد و دودمان برافروخت
برخاست نوای آسمانی
همراه مهیه گروه بر زمین
گوهر سر خریطه باز بگشاد

از جملهٔ مآثر شکرف این بخت ابدپیوند که در روز تهنیت بظهور آمد آن بود که جمیع زندانیان ممالک محروسه که بسلاسل جرائم
محبوس ابدی مسجون قلاع بودند برات اطلاق از سلاسل قیود یافته مسند عشرت را در بازار دیگر آمد اقبال را
چشم و چراغ تازه برافروخت و دانش بزرگ آنست که بالتفات امام خواص عالم در حود رعیم و دریافت اکبر سلوک
واقع شود تا عالم نظام آید و بلاغت که رعایت مقتضای حال مخاطب است بحیرهٔ گیر و هر گرانمایه سپاسی با محسا
آگاهی یافته میباید که بیشتر باعث شورش جهان آن بوده است که فرمان روایان عالم و بزرگان روزگار
اندازهٔ دانش مخاطب را فراموش کرده فراخور عقل و روش خود با جمهور عالم سلوک فرموده اند عامه را تتابع
عقل بزرگ این بزرگ منشان خبری نداشته اند و اخوات آن بدایع را کس گمنزی در نیابد دار سمت در کال و وبال
ابد گرفتار میگردد و لله المنة که حضرت شاهنشاهی بمحض تائید الهی در هجوم کوته اندیشان ظاهر پرست بوده سادهٔ
توفیق ازلی بر مقتضیات دانش خداداد خود نرفته با هر طائفه ای باهر فردی در خور دریافت او داد سخن داد و بساط
می آرایند چنانچه بر تیز فهمان هر طبقه اشتباه می شود چون گویم ملک یقین آن گروه بگردد که خسرو جهان را چرا این دریافت
و معرفت نیست و لهذا در پیوند که این وقت چنین عطیهٔ والا کرامت فرمود بالنسبی که بسرعت هرچه تمامتر رفته
با نوار وید ازفیض بخش خویش آن مولود مسعود را پذیرای نورانیت فطری که ودیعت نهاده دست غیبی است
گردانیدی لیکن چون عموم خلائق این دیار را رسمیست قدیم که هرگاه ایزد جهان بخش بعد از تمادی انتظار
چنین فرزندی سعادت پیوند کرامت فرماید او را دیر تر بنظر گرامی پدر بزرگوار می آرند آنحضرت اندازهٔ دریافت
عامه را منظور داشته در توجه بفتحپور توقف فرمودند و آن نوباوهٔ چمن اقبال را دران مولد شریف دایه
بزرگان با عقل و حوصله را بسر براهی مهمات آن عاقبت محمود گذاشتند و بمناسبات معنوی
و صوری این گوهر والای بحر سعادت را سلطان سلیم نام نهادند امید که سلامت صوری
و معنوی در کنف حضور اشرف شاهنشاهی یافته در رضامندی حضرت که نشان خشنودی الهی است کامیاب باشد

و برکات انفاس قدسی شاهنشاهی بسرحد دوری موصوف رسیده در بهارستان دولت سرسبز و شاداب شود
و بموجب اشارات عالی اختر شناسان حکمت گزین و دانایان جماعت تنجیم قوی آرای علوی و مواد امهات
سفلی بر وجه احتیاط ارتباط داده زائچهٔ طالع همایون موقف عرض مقدس رسانیدند و چون در میان منجمان
یونان و هندوستان بقدر اختلافی در اصول و فروع نجوم واقع است بهر دو روش زائچهٔ سعادت استخراج
رقم زدهٔ کلک سحر آرا ساختند اگر وقت وفا کند و روزگار مهلت دهد بخاطر هیچمدان گرم نشاط تعلق یافته که از الهام
مقدس شاهنشاهی بقوت دریافت خود اینمعنی استخراج زائچهٔ مذکور نموده بموجب قوانین یونانی و هندی
احکام این دیباچهٔ سعادت را سال بسال مرقوم سازد و تا دستور العمل زائچه نویسان روزگار شود و اکنون که
بفرص دقت و واجب فطرت که خدمت حضرت شاهنشاهی است تا آنکه شمار دوری اوقات خود مصروف
آن دارد چنانکه دل میخواهد بپرداخت کجا فرصت است که بمشاغل دیگر پردازد و چون زائچهٔ مولانا الیاس
بموافق قوانین یونانی استخراج نموده است اعتماد را شایسته تر بود او را پیشتر ایراد نموده شد ؛

زائچهٔ طالع مسعود بطور اهل یونان

خانهٔ دوم عقرب — خانهٔ سوم قوس	خانهٔ اول میزان زحل	خانهٔ دوازدهم سنبله شمس عطارد — خانهٔ یازدهم اسد زهره
خانهٔ چهارم جدی مشتری		خانهٔ دهم سرطان مریخ
خانهٔ پنجم دلو — خانهٔ ششم حوت ذنب	خانهٔ هفتم حمل	خانهٔ نهم جوزا الراس — خانهٔ هشتم ثور قمر

زائچهٔ دیگر بطرز دیگر

خانهٔ دوم عقرب — خانهٔ سوم قوس مشتری	خانهٔ اول میزان	خانهٔ دوازدهم سنبله زحل — خانهٔ یازدهم اسد شمس عطارد
خانهٔ چهارم جدی		خانهٔ دهم سرطان زهره مریخ
خانهٔ پنجم دلو — خانهٔ ششم حوت ذنب	خانهٔ هفتم حمل قمر	خانهٔ نهم جوزا را[illegible] — خانهٔ هشتم ثور

و در تهنیت این عیش ابدی شعرا قصائد پرداخته صلات بزرگ یافتند یکی از دانش منشان مصرعه

در شهوار لجهٔ اکبر تاریخ این ولادت میمنت ابتسام یافت و شخصی از فضلا در برج شاهنشاهی را

موافق این لایحهٔ بهجت بخش اندیشیده و عزیزی گوهر درج اکبر شاهی را مطابق این عطیهٔ دولت بخش گردانید

و خواجه حسین مروی قصیدهٔ بنظر اقدس درآورد که مصراع اول هر بیت آن گرامی انتظام تاریخ جلوس شاهنشاهی

است و مصراع آخر تاریخ ولادت این گوهر درج سعادت و با وجود التزام چنین دو تاریخ غریب سلک لطافت چنانچه

از جود دست نیو دیتی چند از آن نوشته آمد اشعار

شکر الحمد ازلی جاه جلال شهریار	گوهر مجد از محیط عدل آمد در کنار	طائری از آشیان جاه مجد آمد برون	کوکبی از اوج عز و ناز گردید آشکار
گلبنی این گونه نمودند بر رویش چمن	لاله زین گونه شکفت و از میان لاله زار	شاد شد گلها که باز آسمان عدل و داد	باز دنیا زنده شد کز مهر ایام بهار
آن هلال برج قدر و جود پیدا آمد از	وان نهال آن سروی نهان شد آمد بیار	شاه اقلیم وفا سلطان ایوان بها	شمع جمع سیلان کام دل امیدوار
عادل کامل محمد اکبر صاحبقران	بادشاه مدد و کامجوی و کامگار	کامل و دانای عالی اهل عدل بار حرمت	عادل عالی عاقل سعید این روزگار
سایهٔ لطف آله آن لائق تاج و نگین	بادشاه دین پناه آن عادل عالم مدار	مجلس و پیرامه حیا این حاج در	شوکت پیرامه آن امیر و دار
نیر برج وجود گوهر دریای جود	از هوای اوج و علما شاهبان پرواز کار	بادشاها سلک لؤلؤ نفیس آمد نظام	هدیه بارکان گرامی بازجوی گوشوار
کس نیکو هدیه زین سازگار کسی	هر که دارد گو بیا چیزی که دارد گو بیار	مصرع اول بهر سال جلوس بادشاه	از دوم مولود نور دیدهٔ عالم برآر
تا بود باقی حساب در های ماه و سال	وان حساب از سال و ماه و روز دوران شمار	شاه ما پاینده باد و باقی آن شهزاده	در های حساب سالهای بی شمار

و از سوانح بهجت افزای توجه فرمودن حضرت شاهنشاهی بشکار چیته است گیتی خدیو همواره در مدارج مختلفت و مشارب متنوع

اگرچه بظاهر مسرت پیرای خاطر اقدس خود میباشند لیکن بباطن پرستش ایزد را اسباب سرانجام میسر مایند هم عیار جوهر مردم

گرفته میشود و هم خبایای ملک منکشف میگردد و بحمت این نیت شکار را وسیلهٔ چندین شناسائی ساخته بعبادت حقیقی

اشتغال میفرمایند از انجمله شکار چیته بیشتر خاطر اقدس توجه دارد و بحجت صید کردن او دستها ترتیب یافت در روش خیال

که چون خبر افتادن چیته در اودی پور رسید در ساعت بر گلگون باد سرعت سوار شده تا آن سر منزل شوق رسیدند آیا

ساسپ چیته را از آن معاک برآورده بماهران این فن می سپردند و در سولا ببساط نشاط خبر رسانیدند او دی که در حدود

گوالیار است چیته زیر دست دران افتاده روز اورمزد شنزده آذر ماه الهی موافق روز یکشنبه چهارم جمادی الاخری

بر سمند دولت سوار شده تا گوالیار عنان توجه باز کشیدند و بر سر چاه او دی رفته خود بنفس نفیس این چیته را بسته

بیرون آوردند و هم در سولا خبر رسید که در حرم سرای مقدس دختری والا گهر خجسته اختر روز امرداد هفتم آذر ماه الهی

موافق یکشنبه یازدهم جمادی الاخری از بارگاه مکمون به رهت سرای ظهور آمد نام خجسته در و را خانم نهاده مستهاد تا بیا

فرمودند امید که آثار سعادت او روز افزون باشد و موجب زیادتی عمر و دولت خدیو عالم گردد و بعد از چند روز

که اسباب شکار فرموده نشاط‌پیرای خواص و عوام شدند رایت معاودت بمستقر سلطنت برافراشتند چون موکب
مقدس بحوالی دار الخلافت آگره رسید بعرض اقدس رسانیدند که سلطان پسر ترتارخان که چون دیو و دد بصحرای
وفتنه انگیزی انگشت‌نما بود و همواره مورد شرارت و فساد گشته نصیحت تادیب صلاح‌پذیر نمیشد در حدود قنوج
بدر رود که ممر رایات عالی بود مسلح و مکمل در کمین نشسته اندیشه تباه در سر دارد بموجب حکم مطاع در همان نواحی
گرفتار ساخته بچنگال بوار سپردند و در همین بعدم حمایت نشتافت و عالمیان از شر او نجات یافتند و بساعت مسعود
دار الخلافت آگره مورد نزول مقدس گشت و اورنگ‌آرای جهان صورت و معنی بداد و دهش اشتغال
فرموده بلوازم جهانبانی و آداب جهانداری اهتمام فرمودند

توجه فرمودن حضرت شاهنشاهی پیاده از دار الخلافت باجمیر و کامیاب شدن آن شهسوار عرصهٔ اقبال بمطلب صوری و معنوی

چون شعار اقدس پادشاهی استمداد همت از بزرگانست دران هنگام که دریای مرید حسد بود معامله
مایرد هر روز رفته بود که چون این امنیت بحصول انجامد از ابواب شکر عملی که بنفس مقدس متعلق شود آن بوده تا هم
که از دار الخلافت آگره پیاده بزیارت روضهٔ متبرکه خواجه معین الدین چشتی که از مقربان درگاه الهی اند رفته لوازم
اطاعت ایزدی بتقدیم رسانند و مقرر بود در رجب که ماه عرس گرامی ایشانست این نیت از مکامن
قوه بفعل آید و چون ایمان گوهر شب‌تاب درج خلافت بساحل امید آمد الیاس میرزا نیز الطاف حق‌گذاری
و وفا بعهد از لوازم سپاسداری شناخته در روز آبان دهم بهمن ماه الهی موافق روز جمعه دوازدهم ماه شعبان
از دار الخلافت آگره پیاده قدم در وادی مرحله‌پیمائی و بیابان‌نوردی نهادند و بادیهٔ شوق را از روزی
ده دوازده کروه کم و زیاده قطع میفرمودند

تفصیل منازل قدسیهٔ شاهنشاهی بدین نسق و ترتیب بود

از دار الخلافت آگره که کوچ رایات اقبال شد در ساحت موضع سندا کر نزول اجلال فرمودند و از آنجا [illegible]
اتفاق نزول افتاد و از آنجا از جالوه گذشته نزدیک بحوضه مصرب خیام اقبال گشت و از آنجا منزل کردهه
نزول رایات دولت شد و از آنجا قصبهٔ بسادر ورود موکب جلال روی نمود و از آنجا منزل توده فرود آمد
و از آنجا موضع کلاولی محل اردوی معلی گشت و از آنجا کهارستری اتفاق نزول افتاد و از آنجا دیسه آمدند و
از آنجا از هنس محل گذشته نزدیک بتول محل مهبط رایات اجلال شد و از آنجا کانیر مورد خیام ظفر انتسام
شده نزدیک بیونه نزول دولت شد و از آنجا موضع جهاک نزدیک معز آباد عساکر فیروزی آثار آسایش گزیده
و از آنجا ساکهون مخیم سرادقات اقبال شد و از آنجا موضع کهیل ورود موکب اقبال گشت و از آنجا ققعه

قدسیه خواجه که در اجمیر واقع است توجه فرمود و هم از گرد راه بمرقد مسعود رسیدند و حسن اخلاص بدان سرمنزل توفیق
رفعت رسانیده استمداد همت فرمودند و روزی چند دران مقام کرامت شرائف اوقات را بالعبادات و برکات
معمور داشته بنفیس تیقظ و انتباه مشرف بودند و زمره عاکفان زوایای مرقد اطهر را بالصلات و ادرارات بهره‌مند
میگردانیدند و چون همواره در اوقاف تقسیم نذورات که مبلغ وافر بود جمعی که دعوه فرزندی خواجه داشتند
و عهده تولیت بایشان مفوض بود و در این ایام سرگروه این طائفه شیخ حسین داشت تمام زرهای نذور را متصرف میگشت
و میان او و مجاوران آن روضه مقام مناقشه و نزاع بهم رسید و منجر بآن شد که مشایخ مزار را که متصدی تولیت
روضه و اوقاف بودند در دعوه فرزندی تکذیب کردند و این گفت و شنید مدتی در میان بود و آنحضرت
خاطر اشرف را بتحقیق حق و استکشاف احوال نفس الامر گماشته ثقات و عدول را بران داشتند که از روی دقت
تحقیق نموده بعرض اشرف رسانند بعد از سیر وسیع بسیار ظاهر شد که دعوه فرزندی اصلی ندارد بنابران تولیت
آن محل مقدس بشیخ محمد بخاری که از اکابر سادات هندوستان بدانش و عقیدت ممتاز بود تفویض فرمودند
و در تنسیق مناظم بقعه متبرکه و ترویج مآثر مراعات آینده و رونده اهتمام تمام فرمودند و عمارت عالی بنا از مسجد
و خانقاه دران حواشی طرح انداخته اساس عبادت نهادند و با جماعه از فراغ خاطر از مستودعات فیض پذیر
قدم عزلت در مسالک مراجعت نهاده بعزم طواف مراقد اولیای دهلی رایت نهضت افراختند و عنان توجه
بسوی آن دار الملک معطوف گردانیدند و در اسفندارمذ ماه الهی موافق رمضان این سال ظاهر دهلی مخیم سرادق
اردوی عالی گردید و چند روز دران خطه دلکشا بزیارت اولیا داد و دهش سعی فرمودند و مسرت پیرای خاطر درویش و بیگانه شدند

آغاز سال پانزدهم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال خرداد از دور دوم

درین هنگام فیض ارتسام که موکب مقدس شاهنشاهی در عرصه دهلی استشفاقه انوار غیبی و استنازه فیوض سماوی
مینمود بهار جان پرور در رسید و نوروز فیض گستر پرده از چهره برانداخت اعتدال هوا روح تازه بکالبد خاک
دردمید قوت نامیه نورسیدگان عالم نباتات را بالش در آورد و باد صبحگاهی چون دم مسیح ضمیران هدایت
گره کشای دلها جنید ابر بهاری چون سینه دریادلان والاگوهر مترشح فیض علوی غبار ساحت دلها فرو نشاند شعر

کدام گل که شکفت و چه مرغ ناله کشید	که جان بچشم دوید و نظر بگوش آمد معاشران چمن را بجای پیغام است	اسیر رشته مرغم که در نظاره گل که باز از زبان وقت ذخیره آه	دمی ز هوش برفت و دمی بهوش آمد

و با انوار سعادت بعد انقضای دو ساعت و بیست و سه دقیقه از روز شنبه سوم شوال نهصد و هفتاد و هفتم سلطان
جهان آرای خاور نظیر تحویل بر برج حمل انداخت و سال پانزدهم الهی از مبدای جلوس شاهنشاهی که سال خرداد است
از دور دوم آغاز شد و اقبال را روز بازار دیگر تازگی نمود آغاز گشت. درین عنوان بهار بهجت تقدیم حق گذاری

وادای سپاسداری تفرج و نظارهٔ مسائل و مسانی که در سوالف ازمنه اساس نهادهٔ فرمانروایان پیرا دیقین آیت
توجه فرموده صورت پذیر گشته در ممالک تشییان آن اطلال بر رسانی کردند و از اسما بزیارت مرقد معطر حضرت سامانی
جنت آشیانی که قبله گاه ارواح و اشباح پاک است عنان توجه تافته بقامهٔ انوار ملک ملکوت نمودند و از پیمان
معطر قدسی عزیمت دار الخلافت آگره نموده از دریای جون عبور دولت فرمودند و ساحت قریات و قصبات
آمرودی آب جولانگاه و کف معلی شده چندین مرحله دران راه نشاط پیرای دید مهیاب شکار آهو فرمودند و از ان
شوق و انبساط قطع منازل میشد تا آنکه روز پانزدهم و دوم اردی بهشت ماه الهی موافق روز سه شنبه بیست و هشتم
ذیقعده دار الخلافت آگره مورد موکب اقبال گشته اهل شهر بظلال دولت بساط عشرت گستردند و در مطلع این
سال فرخنده آثار شجاعت خان که از اعاظم امرا الشرائف قرب اختصاص داشت و سائل دولت انگیخته و جشن
ضیافت شاهنشاهی نموده این طریق طلبگاری آئین بزرگی شده پایه اعتبار خود افزود و چون اهمیت ارتساع
اطلال بیدانه اسحاکه سده والا بی و کام بخشی شهنشاهی همت معمول مشمول فرموده در زمان مسعود
مرا اعدا اطرح انوار اقبال ساختند و ادعیات اخلاص تقدیم رسانیده در آداب انجمن آرائی نهایت اهتمام
نموده از فرط عبودیت و اخلاص حسن دلپذیر ترتیب دادند و آنحضرت یک شب و یک روز
در مجلس بهار آئین نشاط و عشرت صوری و معنوی کام ستان بودند و بخشش و نوازش بیرون از حد

ولادت سعادت افزای و اسطهٔ عقد دولت و رابطهٔ سلک اقبال شاهزاده شاه مراد

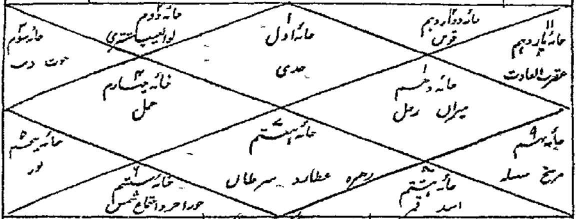
از انجا که آبای علوی و امهات سفلی در کامروائی حضرت شاهنشاهی اند در هر بهاری گلی تازه از چمن اقبال سعد
و در هر دوری اختری سعادت گستر از افق خلافت طلوع میکند چون شهنشاه معظم را از اولاد امجاد دولت اقبال آیت
خواهش فرزندان امید پیوند داشت ایزد بیچون درین عطیه را گشوده در ات خاص الظهور آوردن گرفت و تواتر و توالی
این نعمت روز افزون که اعظم عطیات آسمانی ست بهجت پیرای خاطر اقدس شده تاره تاره اعتقادی قوی
و استظهاری عالی که سمین سلطنت و ظهیر خلافت تواند بود از سطر قدس ارتفاع میشود و مرجع از کس عالم دانش جهت
کون اشعهٔ این معنی آنست که ایزد بیچون شاهنشاه ممالک اختیاری را بجمیع سعادات و صنوف عطیات مشرف
اختصاص بخشید که هیچ فردی از افراد گُمل سلاطین بدان خواص اطوار و صلاح از غرر حقائق دساوین
مراتب حق پرستی و عدالت سامی رتبه مشارکت و همسری نیست از انجمله درین سال خجسته بعد از گذشتن
یک پاس و دو ویل از شب آسمان نشست و هفتم خرداد ماه الهی موافق شب سه شنبه سوم محرم نهصد و هشتاد و هشت هلالی
مطابق بیست و سیم خرداد ماه سال چهار صد و نود و دو جلالی ملکی مطابق نهصد و هم امان ماه سال نهصد و سی و ده
قدیمی یزدجردی مطابق هشتم حزیران سال یکهزار و هشت صد و هشتاد و یک رومی بطالع جدی نظر حکمای یونان

و قوس بطور حکمای هند فرزندی فرخنده اختر نورگستر که انوار بخت بلندی از لوح پیشانی او هویدا بود در منازل اقبال ورود جوار گرامی ولایت انتباه شیخ سلیم در فتحپور شرف ولادت یافت و گلی تازه از بهارستان خلافت شگفت و در ساعت سعادت پرتو نام نامی آن شاهزادهٔ بلند اقبال شاه مراد بر صحیفهٔ دولت مثبت شد و بتازگی طلوع این کوکب اقبال جشنهای عالی که در آئینهٔ خیال روزگار صورتش انطباع نیابد ترتیب یافت و بنشاط عالم صلای عام در دادند و ستم‌زدگان ایام گرانبار ساختند نظم

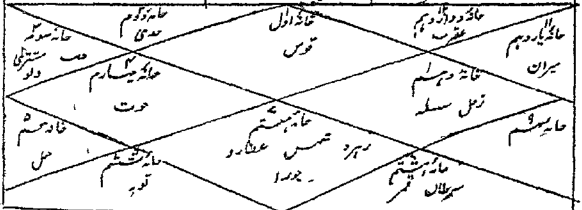
ازین عشرت که دوران باز رستند	طرب از روز بازار دگر شد	بهار آمد بعشرت پای کوبان	زبان صبحگاهی جای ...
بیفزود آسمان ...	جهان زد سکهٔ نو علی نور	صبا بحر مبارکباد برخاست	که از جیب ...
بهار شادمانی آبرو یافت	که آب چشمه‌سار آبرو یافت	امل از بهشت دریا آب میخورد	که قفل گنج گوهر تاب میخورد
	ز عطر انسان که بوش دشت ...	طرب ...	

سخن آفرینان نکته‌سنج در تهنیت و تاریخ این مولود مسعود نظمهای دلکش گفته مورد تحسینات گشتند و زائچهٔ سعادت ارتسام طلوع این اختر اقبال برسم یونانی و هندی رقم پذیر میگردد

زائچهٔ طالع شاهزاده شاه مراد بطور یونانیان



زائچهٔ دیگر بطرز دیگر



وبجهت تقدیم آداب تهنیت این اکرام مهمات ممالک شرقیه درین ایام معظم خان جاسپاهان ...
...ت اعاده دولت آستان بوس دریافت با ادم عیوب ...

نهضت موکب شاهنشاهی بصوب اجمیر و دیگر سوانح اقبال مآثر

وچون در اواخر ایام بهار که موسم والیم ریاحین و گرمای روزگار پیچیده بود و نسائم ... از دامان سپهر آنجهت تلطیف هوا مستان سلطنت گشته بر تاب ... ازین ساسان حلاوت ... وبجهت اتمام مراسم شکرگزاری این عطیهٔ عظمی زیارت روضهٔ مقدسه خواجه معین الدین قدس سره مصمم ضمیر حقایق شاهنشاهی شد ... روز آبان دهم شهر ماه الهی مواق ... ربیع الثانی لعرم دریافت این کرامت نهضت موکب معلی روی ... موضع ... اگر محرم ادال ... معظم خان جاسپاهان برای انتظام مهمات دیار شرقی رخصت یافت وبدیو علی ازان منزل تا اجمیر کا ... بدایع نشاط خصوصاً ... شکار بوده منزل بمنزل بوادی و مراحل بقدم شوق طی میفرمودند چون عرصهٔ اجمیر بظل چتر اقبال شاهنشاهی نورپذیر شد روزی چند آداب زیارت ... رسانیده معتکفان آن حواشی و متسان آن دیار را بصلات اوراد و انعام توانگر ساختند وصلای افضال جهان عام شد که هیچ فردی از بساط احسان محروم نماند و درهمین ایام سعادت انتظام حکم رفعت اساس بایجاد و احداث حصار شهر اجمیر از عکس الهام شرف ارتفاع یافت تا یابان کاردان و معماران دانشور طرح عالی کشیده سطح سپهر صعود درآورده و در ساعت مسعود که ساعت کار را شایسته باشد آن عمارت والا را از سنگ و چونه بنیاد نهادند و تمام ساران ساکن خواص و عوام شهر را احاطه نموده در اندک فرصتی کار بسیار پیش برده نمودار آمد بر شاهنشاهی گشتند سحاب شرقی سپهر دولتهای ملک اساس ابداع یافت لطرحی دیگر دو درعرض سه سال جمیع عمارت قلعه و سارل ... صورت اتمام یافت و در سال آینده که درین شهر نزول اجلال فرمودند آن سارل رفعت پیوند بورود مقدس شاهنشاهی مطارح انوار قدسی شد وهمچنین بموجب حکم معلی جمیع اعیان دولت و ارکان خلافت و سائر ملتزمان رکاب نصرت اعتصام بقدر اندازه و دستگاه منازل و مساکن ساخته دار میامن قدوم اشرف در فرصتی قلیل جهان تسخیری عظیم صورت نمود پیدا کرد که در آئینهٔ خیال مهندسان جادو کار تمثال آن صورت نتوان بست وحضرت شاهنشاهی در دار طرح و اساس این عمارت نگرف بجهت مصلحت ملک و بیت معدلت و دریافت حقائق احوال مالش ستمگاران و غمخواری مظلومان و برآوردن مستعدان و معموری عالم که خلاصهٔ عبادات ... اقامت سر انکار را یزدی این کار ...

ج دوم ۲۷۵

ساخته روز رام بست و یکم آبان ماه الهی موافق جمعه چهارم جمادی الاخری بدولت و اقبال نهضت فرموده
متوجه صوب ناگور گشتند و روز اردی بهشت سوم آذر ماه الهی موافق چهارشنبه شانزدهم جمادی الاخری
عرصهٔ شهر ناگور را مخیم جلال ساختند و خان کلان حاکم آن ناحیت مقدم شاهنشاهی را سرمایهٔ سعادت
دانسته بلوازم خدمت و مراسم ضیافت پرداخت و آنحضرت نوازش فرموده منزل او را بورود مقدس
سربلندی دادند و گنجینهٔ مباهات دائمی در دامن آرزوی او نهادند و در همان روز نظر دریا گشای حضرت شاهنشاهی
بر گولابی افتاد و بعضی از اعیان شهر بدولت استقبال برآمده بودند وقت یافته بموقف عرض رسانیدند که بیرون
این شهر سه گولاب بازبسته است یکی کیدانی نام دارد و دیگری شمس تلاؤ و این بگوکر تلاؤ مشهور است و چون در
اکثری خاک انباشته شده در هنگام کمی آب بسیاری از اهل شهر مساکن خود گذاشته باطراف سیر و بنابر عموم شفقت
حکم مقدس بر حفر گوکر تلاؤ که در اصل وسعت تمام داشت شرف نفاذ یافت بخشیان سعادت اساس بالفاق کاردانان
دولت پیوند مساحت آن نموده بامرا و سائر ملازمان درگاه قسمت نمودند و استوران جدا آورده باهتمام این کار تعین
شدند و بتدره توجه خاطر دریا مقاطر آن چشمهٔ سیراب دریاچه شد که اردوی عظیم را سیراب تواند کرد و آن منبع عذب را
شکر تلاؤ نام نهادند وجه تسمیهٔ اول آنست که گوکر بزبان هندی سگ است و این حوض را باو نسبت کنند
و سرگذشت او چنین گویند که سوداگری از تنگنای معیشت آن سگ را که پیکر هوش بود پیش یکی از دولتمندان
گرو گذاشته قدم بعزیمت نهاد و تا بتکاپوی همت اسباب بهروزی آماده و ابواب روزی گشاده گرد دفعتی دراز بران
گذشت روزی آن سگ از مردمی که داشت بر سر راه رفت و از اتفاقات حسنه آنکه آن تاجر کامیاب ثروت گشته
بدان سرزمین رسیده بود و آن سگ آگاهی یافته لابه کنان در قدم صاحب خود آمد و از غایت شوق جان افشانی نمود
و بحقیقت و وفا مشهور آفاق گشت و آن سوداگر از حقیقت مندی دران زمین حوضی اساس نهاده بآن منسوب گردانید
و چون موکب معلای شاهنشاهی نظام بخش معدلت آرای این نواحی گشت بزرگان و زمینداران اینجا بدولت
ادب شتافته بسجدهٔ درگاه مقدس سربلندی یافتند از انجمله چندرسین پسر مالدیو که از اعاظم زمینداران هندوستان است
باین دولت والا رسیده مورد الطاف خسروانی گشت و رای کلیان مل رای بیکانیر با پسر خود رای رایسنگ نیز
از سعادت مندی که داشت ادراک این عطیهٔ کبری نموده در ظلال عاطفت شاهنشاهی آسودگی و بزرگی یافت
و بختوری او وسیلهٔ بار یافتهای سخن معروض داشت که نظر بعموم عاطفت شاهنشاهی و حقیقت مندی خویش آرزو است
که صبیهٔ برادر من کهان داخل پرستاران عصمت سرای بادشاهی گردد خدیو سلطنت برای انبساط خاطر او و اطمینان
گروهی انبوه ملتمس او بمحل قبول پیوستند آن هودج نشین عفت را بآئین بزرگان بسرادقات عصمت درآوردند و از
سوانح مسرت اندوز آنکه بازبهادر بتارک اقبال شتافته زمین بوس عبودیت بتقدیم رسانید و توجهات شاهنشاهی

ج دوم

اگر گرد آلودگی ادبار بر آمده بود پرتو سعادت یافت بلکه او را ولادت ثانی روی نمود داراب نام که از بالوه
برآمد چون روی از اقبال برتافته بود آبروی او ریخته آمد و عمری در بند رشد اول بیش بهرهٔ پور میدار
نکلانه رفت و از اصحاب چنگیزخان شد و مداران لشکرخان بولادی توسل جست و از پیش او بنظام الملک دکنی
روی امید آورد و از همه جا خسران آن رهنه را باپیاده تر دودهون سرگردانی و خاکساری این خار آلود دامن و دنیا تا بسامع
شاهنشاهی رسید عاطفت الهی بران رفت که کمی از ملتزمان عتبهٔ حضور را فرستاده او را طلب فرماید بنابران حسن خان
خواجه باش خدمت مامور شد و بموجب طلب بادشاهی امیدوار ساخته بدرگاه مقدس آورد و مشمول انواع مراحم خسروانی
گشت و از سوانح آنکه یکی از بارنامهای محفل مقدس بموقف عرض همایون رسانید که راول بهرای بزرگ جیسلمیر که نتایج
اطاق اراوت در میان جان بسته و خواهش آن دارد دختر او که پرده نشین عفت است در سلک خدمت گریان مشکوی
اقبال سربلندی یابد و چون خود بواسطهٔ موانع سعادت حضور را احراز نمیتواند نمود خاطر عقیدت پیوند او آن میخواهد که یکی
از سطوران بارگاه معلی رخصت یابد تا آن پارسید دارا و بدولت و التفات کامروای دولت گرداند و آن خلوت گزین
عصمت را با آئین بزرگی به دولتسرای تقدس آورد در هنگام اعراز او رنگ نشینی الله استکاکه کامروای حاجتمندان و گرهکشای
بسته کاران خوی و عادت است این ملتمس بدرجهٔ قبول رسید و راجه بهگونت داس که از تابات قدیمان بزم عقیدت
مزید عواطف خسروانی اختصاص داشت باین خدمت رخصت یافت و در هنگام مراجعت این تمامه راجه
این کار را باستحکام رسانیده ناصیه سای عتبهٔ دولت گشت و آن قدسیه سکا حتر در حرم سرای عشرت اعتبار دائمی
پذیرفت و چون خاطر جهان آرای خدیو معدلت ارشد و فراهم آمدار فرط ایزد شناسی و حقای جمال جهان آرای
خویش عزیمت زیارت روضهٔ فیض بخش شیخ فرید شکرگنج که در پتن پنجاب است مصمم شد صادق خان و پیک نویس خان
و جمعی کثیر از ملازمان درگاه را رخصت بودن ایشان و بعوده بآن صوب مهمت فرمودند

ذکر مجملی از احوال حضرت شیخ فرید شکرگنج قدس سره

شیخ از مرتاضان روزگار و از ممتازان سرشکن نفس اماره بود گویند از اولاد فرخ شاه کابلی است که او را شاه کابل
گفتندی در زمان خان بزرگ و قاآن و الاچنگیزخان یکی از اجداد ایشان قاضی شعیب نام بلاهور آمد و در قصبهٔ قصور
اقامت کرد و سلطان ملتمس مقدم ایشان را گرامی داشته احترام نمود و شیخ بملتان شتافته بعلوم متعارفه دیار هند
اشتغال داشت خواجه قطب الدین اوشی خلیفهٔ خواجه معین الدین را که از کتاب مکنون و از لقش بقاش کرد و اورده بود
گذر بر او افتاد و نصایح ارجمند در نکوهش علوم رسمی و ستایش معارف حقیقی فرموده رو براه ساخته شعلهٔ طلب
افروخته و نائرهٔ شوق افراخته گشت دست از همه باز داشته دل در ملازمت خواجه بست از سیاس جلالی
و بدوام خدمت مظهر لطائف کرامات و مورد خوارق عادات شد و حدیث بوحدانیت اتساسان لطاهر استیلا

ج دوم

۲۷۸

در سر و باطن شوق خداشناسی در دل متوجه مقصد شدند در اثنای راه در حدود تلونډی نامی علاء الدین نزدیک
دریای ستلج که آزادهای آن سرزمین هر باری نامند سانحه عبرت بخش روی داد و مجملی از آن قصه آنست که قراولان
نخچیرگاه گورخر آورده نزد شهریار شیر شکار سه چهار از شکاریان خاص متوجه صید آگهی شد چون آن صحرا نزدیک بیست
پیاده شده توجه فرمودند بلی خطا در اول بار یک گورخر را از دامند صعیت بندوق آن گله رسیده بود در دست
آن جهان پهلوان الهی بندوق در دست پیاده با همان سه چهار قراول در صحرای تفسیده ریگین گرم رفتن شدند و
باقدام همت در اندکی فرصت آن افروخته ریگستان را طی فرموده خود را بآن گله رسانیدند و یکیک را بندوق
از هم بیگذرانیدند و در پی آن بشتافتند چنانچه سیزده گورخر را آن روز شکار فرمودند در هر مرتبه که یکی شکار میشد دیگران
دورتر میشدند درین هنگام عطش بر مزاج مقدس غالب آمد از آب نشان پدید نبود و چون پیاده هزیمت نخچیر الهی نشسته
نزدیکان شکار حضرت را قریب خیال کرده از ملاحظه صیدگاه قدم از جایگاه خود برنداشته بودند و خدیو جهان
چندین کروه راه آمده بار یافتهای حضور هر چند تکاپو مینمودند از آبداران خاصه شاهنشاهی خبر نمییافتند و از آب
نشان غریب حالتی پدید آمد و ضعف تشنگی بجائی رسید که ذات مقدس را یارای گفتار نماند و درین هنگام که زهره مخلصان
آب میشد ناگاه پایان بارگاه مقدس آبداران خاصه را در بیابان بی سر و بن رهنمونی کردند سپاس ایزدی بتقدیم رسید
و دل مخلصان نشاط آمد و همانا که پیغام الهی بزبان حال خاطر نشان خدیو آگاهی ساخت که سپاس مراتب
مقدس گسسته پاس خویش بهتر از این نماید که آن در معنی نگاهبانی عموم خلائق ملکه سپاس نعم ایزدی معاشرت
عطایای الهی است شعر سعی ندارت لپس شمار تو لی خویشتن را بیازی مدار و از سوانح آنکه قبول جان را
جلال زمیندار بحر از روی بدطینتی از هم گذرانید او بسروع تمیز شمردان آن ماهیت را ایل ساخته بود
و این زمیندار از حیله اندوزی که داشت خود را دولتخواه وانمود و آن ترک ساده لوح بی آنکه نگاه بحقیقت در معامله او نماید
و تقدس دور از خطوط پیشانی او کند بمجرد حرفهای زراندود دیگانهای آشنا روا از راه رفت و لعلاح دیدار آن زمیندار
سپاهیان او بجاهای دور رفتند و یادگار حسین پسر او بحضور متوجه رفت و هر چند دوربینان راست بین گفتند که هم
مردم را از خود جدا نباید کرد و چون امری مقدر بود سودمند نیامد پسر او را از راه کرم بیب از نوشتن تنگنای بر دو مخالفان
سر تنگی گرفته بسیاری از مردم را عرصه تلف گردانید و یادگار حسین رحمی در حساب مردها افتاد زمینداری مهربانی کرد
او را در حمایت خود پرورش داد و همان زمان که آن مردم درین بلیه گرفتار شدند جلال مذکور بر سر قبول جان آمد و از
از شجاعتی که داشت و تدبیری که نبود کثرت غنیم و قلت خویش را منظور نداشته در رام نسبت دیگر بیس ماه الهی و
چهارشنبه نهم رمضان از جای خود برآمده مردانه فرو شد و چون این معنی بموقف عرض مقدس رسید شاه سلطان جهان متوسلان [illegible]
بمواعید دریافت که همت در استیصال آن بدنهادان گماشته فوجی از بهادران کاردان نیرو دست تعیین نماید چون

حکم معلی بکارگزاران ... آن ناحیت شتافته در حوالی آن تمرد ساداث ... گشته بودند و آن کل ...
از ... آن اهل فساد پاک کردند

آغاز سال شانزدهم از جلوس اقدس شاهنشاهی یعنی سال تیراز قرن دوم

درین خجسته وقت اقبال پیرای موکب بهار در رسید و نوید بالش لطیف طبایع و امزجه در داد و فیوض علوی بارواح و اشباح تازه بتازه روی آورد و مزاج زمانه شگفتگی گرفت طبیعت روزگار باعتدال گرائید سحاب افضال چون دیده مشتاقان باریدن درآمد و نسیم احسان چون دل عاشقان بجوشیدن گرفت سبزه بساط زمین آرائی گستر و چمن بطیلسان ریحانی جلوه نمود غنچه‌های رنگین گلهای شگفته نام بیرون داد

اشعار

از بارق جهانتاب رسید	سبزه در آب آئینه آب رسید گل باغ آتش گوگرد افروخت	سرو بالائیت کاوس بود آب لعل بدید چو سحاب سپید	لاله با افسر داراب رسید

و بسپری شدن هشت ساعت و دوازده دقیقه از روز یکشنبه چهاردهم شوال هزار و پنجاه و دو ... عطیه بخش کون و مکان نور افزای زمین و زمان مربی موجودات ... حمل ... جهان را چون باطن عشرت گزین شاهنشاهی طراوت بخشید و روی ملک چون اخلاق جلیله گیتی خدیو معطرآگین گشت و آغاز سال شانزدهم الهی جلوس اقدس ... سال تیراز قرن دوم شد در اوائل این سال بهجت افزا ... مهم ... اقبال گشت و ... حدیث تائیس بزرگان ... بسعادت فرموده ... آن ... آن حواشی ... احسان تقدیم آمده ... صوری و معنوی و استفاضات ظاهری و باطنی ... این تعبیه ... معدلت ... که ... موجب ... خاطر مقدس شده ... ماهی است که ماهی گیران ... آب ... دست ... گرفتی ... آن ... ماهی ... دار آب ... [illegible] ... صبیه ... جهان ... بیگم ... پسر ... عفت ... بیگم ... عقد ... جهان ... سر ... حاجی بیگم ... پسر ... بیسته بود و محمد باقی ... او انتظام ده آن دیار ... که ... ایست قدوم بیگم ... ملکه ... سلوک ... گردیده ... آن دیار که ... و ... باشد باتفاق بیگم ... مقام ... محمد باقی شده ... آگاهی یافته در استیعمال این طائفه کوشید ... ماهی ... بیگم ... مدلا ... تدبیر ... آمده ... سلطان محمود ... بیگم ... میان آورد ... اگر ... جهان ... کس ... آید ... همراه ... اولیای دولت ... بیگم ...

۲۷۹
ح دوم

رفع الوقت را راست انگاشته بدرگاه والا آمد و التماس رخصت این نام برده نمود چون الحاح بسیار کرد
رخصت یافته متوجه ننه شدند ناهید بیگم دختر قاسم خان کوکه است که از درستی اخلاص فدای حضرت
گیتی ستانی فردوس مکانی شد بیانا که در محاربه عبید الله خان که در زمان ظهور مطلب رحلوی گاه
باقی بود و بظاهر برای امری بزرگ آینده زمان مساعدت نمود حضرت فردوس مکانی بدست غنیم
می در آیند این مردانه حقیقت مند پیش آمده میگوید که بادشاه منم این نوکر مرا بچه تقریب گرفته آید باین
نیرنگ فدا بادشاه را از ان خطرگاه جان خلاص میسازد چون ناسپاسان او را از هم گذرانیدند
آنحضرت اهل و عیال او را در ظلال عاطفت در آوردند حاجی بیگم که دختر عم میرزا ابسر مرزا النون است بمیرزا حسن
پیوست بعد از ان بمیرزا عیسی دختر او را بعواطف بزرگانه تربیت فرمودند و محب علی خان بمیر خلیفه که مخلصانه
آداب خدمت بجا آوردی حقیقت یگانگی بستند القصه چون نزدیک بکر رسیدند سلطان محمود پیغام فرستاد که حریف او
مرزبانان ته درین کار همراهی نمیتوانم کرد معاودت نمایند و اگر بجد ندکه بته روند از راه جیسلمیر متوجه شوند محب علی خان را
حال دگرگون شد نه روی برگشتن بود و نه رای پیش شدن چون سعادت در بهادشان بود و اعتقاد چنین بزرگ آسمانی
همت در تسخیر بکر و عمل در محاربه با سلطان محمود بستند و در حدود قلعه ماتیله هر دو لشکر بهم پیوسته کدام دو لشکر محب علی خان
و مجاهد خان زیاده از دویست کس همراه نداشتند و سلطان محمود تا دو هزار کس استعجام نموده فرستاده بود نیا بر
که کافل مهمات منسوبان این دولت ابد پیوند است این گروه اندک بعد از گرمی هنگامه پیکار نصرت یافتند و آن
شکست یافتها رفته بقلعه مذکور متحصن شدند و این بهادران نیز در صدد محاصره آن برد آمدند و در و بانان از سطوت
عظمت این دولت والا امان گرفته بر آمدند و چون ان قلعه به نیروی شجاعت بهادران حلاصمند بدست آمد و اسباب
جمعیت منتظم گشت کمر همت بسته متوجه تسخیر بکر شدند اقبال شاهنشاهی تفرقه در جمعیت مخالفان انداخت از انجمله
مبارک خان خاصه خیل سلطان محمود که مدار معامله او بود با هزار و پانصد سپاهی بمحب علی خان ملحق آمده دید و باعث
صوری آن بود که بدنژادان آن تیار بیگ و علی پسر او ربیگی از حلوئیان حرم سرای سلطان محمود متهم گردانیدند
و آن ساده لوح بی تشخیص معامله در مقام استیصال خاندان او شد و او را اخلاص درست نبود از عرض و ناموس اندیشید
مفارقت جست محب علی خان بطمع مال و منال او را از هم گذرانید و مردم او را که سگ یکسان آلایش بودند تسلی نموده
بمحاصره بکر پرداخت و بمحض انتساب این دولت روزافزون آن قلعه مفتوح گشت چنانکه در جای خود مجملی نگاشته آید
و چون قدرتی مزاج مقدس شاهزاده شاه مراد از منهج اعتدال انحراف داشت چند روزی در ان شهر بغسل اساس توقف فرمودند
و چون بمیامن توجهات شاهنشاهی صحت روی داد و روز خرداد ششم اردی بهشت ماه الهی موافق دوشنبه بیستم ذیقعده کوس رحیل
بلند آوازه کردند هر روز طرزی خاص طرح شکار میشد هر روز مخصوص در آداب مسرت آئین عبادت بجا می آوردند و روزی در اثنای راه

داولان سرینه صد آمده بنا عشرت پرای بساط شاهی توجه شکار آهنگ ساخته بسیر تپه را آمده بطریق شکار آمده
در دام قید آورد و مدار استمالت کلی بود کار برآمد پیشه های شاهنشاهی گشته چون رایات اقبال سعدود
دیبال پور سرور اقبال فرمود خان اعظم میرزا کوکه کوکلتاش بسان سنائگیر اوتقرر بود ملتمس عدم بالی بود شهر پایه بلان آدی
بلتمس آن سرور که بوشمار عقیدت را بیت قبول داشته بسرایای ورا موزد د بود و ملحظ سروری گردانید ند و سعادت
اخلاص خویش را آسایش جشن و افراشتن پیشکش بگایوی بود و دار اسحاکه ورستی پیت طراز عقیدت او بود و میدانست
که صیانت سده پایی سعادت دان عمارت اساس است که ایدکی ارادت او را امیس او آورد مداین بزم عشرت شد لحواه نظام
یافت مظفر حسین که در سلک ملازمان میرزا بوده اند بمعرض مارح این هنگامه شاهی افرایافت و سریع سعادت
عو برآمد شته و بشکر اوده دار اسجا سوحه پیش شد مدو شکار کنان و معدلت آرایان روز خرداد دستم خرداد ماه آلهی
بسواد بحث پیوست و در مدمه طاهر دار السلطنت لاهور مستقر رایات اجلال گشت و حسین قلی خان لوازم بندگی
و مراسم اخلاص بتقدیم رسانید و بموجب التماس آنحضرت بسارل او که بسارگی ساخته بو قدوم گرامی ارزانی داشتند
سرمایه افتخار جاودانی او را میسر شد و دو ماه درین ملک در پرده سیر و شکار تائید شایسته سرانجام یافت خاطر
اشرف آمرشاهنشاهی خواست که از راه جهاد عزیمت فرمایند تا مدینه ورود عساکر اقبال و عبور مدینه معدلت
آن و بار مور و الواز امن شود و هم درین سیر حقیقت بساط طواف روضه متبرکه قدیم رسد بنابرین داعیه حقیقی بتاریخ
واخر خرداد ماه آلهی مواقف اوائل محرم سال هشصد و هشتاد و سه بلال منتوجه الصوب سد مدروز ماه دوازدهم تیر ماه آلهی
یکشنبه غره صوحوالی حصار فیروزه مضرب خیام مقدس گشت وار سوانح آنکه معدلت شاهنشاهی سیاست لشکر خان
فرمود و او خود منصب سرکشی و میر عرضی و دیگر مناصب شهریار عدالت پرور داشت حقایق اوان بار داشت و
محل این سانحه بدایت سخن است که اسکندر خان راستی دیبا اسمع اعتدال باز تر دو معتمد با اعمال ملحوظ گشت و ار
سحر می در رو رئیس مست سدر گاه و عالی که ملاذ و هوشیاران بحث اقلیم است آمده حرمه ماکی الظهیر آورد و دیوان بیت عالی
مساع قدسیه رسید خاقان عدالت پرور برای هدایت او وا شباه و دیگران او را تقدیم اسب بسته گردانیدند و بعد ازین
تکوهش سزندان فرستادند و پرشمار خان لطر ترتیب اندا حنه مناصب لشکر خان با او مکرمت فرمودند و از اینجا که
مدارج تربیت شاهنشاهی است در اندک فرصتی آن مستحق اعمال خویش بدوار المملکت شد و بوسیله شفاعت
مقبولان درگاه خلاصی یافت و خدیو عالم تا آنکه موسم باران بود و هر روز مقتضای عزائم بادشاهانه کوچ میفرمودند و
شکار کنان السوب اجمیر پیشتر میرسید در خرداد دهم امرداد الهی موافق سه شنبه غره ربیع الاول آن حلقه را اکتساب اقبال
فرمودند و از راه دوانی حرم طلمی و دس ارادتی لطوف روضه متبرکه توجه فرموده استمداد همت نمودند و ایر حوایش را ایستش
خاص کرده بیار سیدی را با سر بلندی همقرین گردانیدند تیمم خان قصا و قدر چون بیک احتری را خواهد که دولت

صوری و معنوی او روز افزون گرداند نظر دوربین اولیای دولت مراتب بزرگی بازدارند و تشنگی رضاجویی الهی
افزون پدید آید و از فراخی حوصله و فرط عطش معنوی دریای محیط او را سراب وانموده جویای سرچشمهٔ مقصود سازند
و باین طرز حق پسند از فیض بی منتهای ایزد فیاض هر زمان او را اتیهٔ تازه رسد چنانچه این حالت والا طراز اقبال
گیتی خدیو زمان ماست و بعد از تقدیم مراسم داد و دهش و کامروائی منتظران این روضهٔ روح افزا التصوب
توجه فرمودند و بهمکاری دولت و همعنانی اقبال روز آسمان است و هشتم امرداد ماه الهی موافق بیست و سیوم
ربیع الاول ظاهر فتحپور مهبط انوار ظل اللهی گشت و آنحضرت خود در منازل حضرت شیخ سلیم نزدیک برکات فرمودند
طبقات انام که بستم رسیده انتظار دریافت آستان بوس بودند کامیاب سعادت گشتند و از سوانح دولت
آنست که سیکری را که از مضافات بیانه بود مصر جامع ساختند خدیو جهان که معمار عالم صورت و معنی است
پیوسته ارتقای مدارج افراد انسانی فرموده اساس معدلت را استحکام می بخشند و مستعدان زمان را کامیاب
دولت میگردانند همچنان در افزونی و رونق زمین کوشیده هر جا را بمدار حال آن ترتیب فرموده زمین دلنشین
افزایش میسر آید از آن باز که فرزندان رفعت پیوند در سیکری سعادت ولادت یافتند و نفس عارف ربانی
شیخ سلیم گیرا شد خاطر اقدس میخواست که این سرزمین که اهمیت معنوی دارد عزت صوری بخشد در نوالا که رایات
جهان کشا درین مقام گرامی رسید بیمن عزیمت سابق همت والا شد و حکم مقدس صادر شد که کارپردازان
سلطنت عمارات عالی و منازل دلکش برای خاصهٔ شاهنشاهی اساس نهند و جمیع طبقات امرا و ملازمان
برای خود نشیمنها و منزلها ترتیب نهند و حصاری آسمانی ارتفاع بر دور آن از سنگ و آهک کشیده در اندک فرصتی شهری
بزرگ شد و قصرهای دلکش و خانهای نشاط افزا اساس یافت و بقاع خیر از خانقاه و مدرسه و حمام انتظام گرفت
و بازاری بزرگ سنگین احداث شد و باغهای نظر فریب در اطراف شهر صورت ابداع پذیرفت و سوادی اعظم
درهم آمد که رشک معمورهٔ عالم گشت اسم سامی آنرا فتح آباد خیال فرموده بودند که بزبان عالمیان فتحپور اشتهار
یافت و تصحیح شاهنشاهی بلند آوازه شد و از سوانح آنکه مظفر خان را این آرزوی بلند در سر افتاد که حضرت شاهنشاهی
در منازل او که در آن نزدیکی انتظام یافته حیرت افزای مشکل پسندان بود ورود دولت فرموده میمنت بخشند و او را
باین عاطفت والا مباهات مؤید کرامت فرمایند چون این داعیهٔ دولت افزا موقف عرض مقدس رسید او را بانجاح
کام بخشی و بنده نوازی شیمهٔ کریمهٔ شاهنشاهی است ملتمس او در رفعت قبول گرفت و روز دیادین بیست و سوم ماه
از فتحپور متوجه دارالخلافت آگره شدند منازل او بیامن قدم شاهنشاهی نورافزای صورت و معنی گشت او مراسم
پیشکش و نثار تقدیم آمد افزایش انبساط شد و نشاط در بارش آمد و از آنجا معاودت فرموده بفتحپور عدالت الهی
شدند و مستعدان هفت اقلیم بدرگاه والا رسیده بی سفارش احدی کامیاب صورت و معنی شدن گرفتند

منة لله الحمد که در همی وتزرف نگاهی و کمال آگاهی چند توسعل بارارند که بیران طبع امروز را در کساد وار دهم این گروه
بد نهاد نگون اختیاری فرومیشوند و هم طایفه که بحرب ربانی راه سخن بد اسکندر پوست پسخن اسمانی رسید ملکه پاک دانان
سعادت سرشت را که محض از برای ارتقای دولت سعادتش ارباب استعداد میکند فرا توجه شاهنشاهی
بر سیکار دار و دار و فروغ نور جهان افروز خاطر مقدس گیتی خدیو بود کا سیحه ریاد بار ارحیه تر دیر کساد یافته چرا گویم کآن گروه
همیشه مشتغل به است بر حقیقت بد کرداری خود آگاهی یافته در سلک سعادت منشان در آمدند و طبقات عالم از تمرات
وسیع پایه حالت خوش رسیده مدعای دوام دولت ر را فردون قیام دارند و شهریار حر دیر توده لعراحی حوصله
و وسعت دانش خود در هر مرتبه باندازه هر کس سلوک فرموده سلطنت صوری را با ولایت معنوی همراه ساخت

	همچو قضا کامران همچو قدر کامگار	شعر همچو زمان باگریز همچو خرد کامرس

آغاز سال هفدهم الٰهی از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال امرداد از دور دوم

رموت سعادت پیر تو گر زمان افزایش معنی داشت بالش صورت پیرموی سود کو کبه موکب بهار رنگ روی
آئینه زمین و زمان شد و نوروز جهان افروز اعتدال سحر شد و سور گشت فیض ربیع در رگ و ریشه حیات
شرایک کردنسیم صبح باروح ساقی هم آغوشی نمود سائیان از مدار لطافت تا دستکیاپی از چهار طرف کشیده آمد
لشکر ریاحین اگر در راه رسیده ز جویبار اقبال آرزو یافت هوای گلستان کیفیت باده در طبایع آمیخت

زمزمهٔ مرغان چمن سامعه را زحمه بر لشتم رمان آرا وساخت اشعار

شیشه گشاد بدست گلستان	دائره بستند چمن کشان	غنچهٔ لب صبح مکیدن گرفت	دوش هم سینه دریدن گرفت
جلوهٔ بسرب چمن مدهیس	صحن سبیل شکل اشکی	بلبل ازین رایحه شیدا شد	نکهت گل فتنهٔ گلزار شد
دائره در دائره دستان عشق	ساغره در میکده مستان عشق	حمکده در کام قدح ریخته	بوی گل صد چمن انگیخته

سنگ رزان آسمان و زمین و روشنی افزای شب و روز لعل از انقضای دو ساعت و سه دقیقه از شب شد
ست و ششم شوال نهصد و هفتاد و نهم ملل نور سرحمل افدت آغاز سال هفدهم الٰهی از جلوس شاهنشاهی یعنی
سال امرداد از دور دوم شد امید که میامن عدالت شاهنشاهی این دور قرول ودهور پیوند باد از سوانح
که در آغاز این سال محسنة بظهور آمد آوردن معم خان خانخانان است سکندر خان را بدرگاه والا و موجب التماس او
تقصیرات او را بحسن استماع و در داستان شاهنشاهی پیشین گذارش یافت که سکندر خان اوزبک از بی سعادتی داتی
که طالع واژگون و امدارش دولت جدا او دور بی گرواسد و با علی قلی خان بد نهاد هم داستان شده سر
بشورش بر داشت چون علی قلی را آن پیش آمد که نگاشته شد وآن شورش فرو نشست اسکندر خان از
تیره رائی و بد مستی پیش سلیمان افغان رفت و چند گاه ور آن حدود بسر برد و افغانان کوته حوصله بودند

او را درمیان خویش مناسب ندانسته درکمین او شدند و از اندیشهٔ این گروه آگاهی یافته بمنعم خان خانخانان
التجا آورد که ازین بنا دانستگی شد آنچه شد از آن خجلت زده ام افعال نادرست بیمان سلیمان اوزبک را
از هم گذرانیدند اکنون درخیال من اند اگر شفاعت این عاصی سیه بخت را بدرگاه والا نمایند هم حیات
اینجهان و هم زندگانی باقی بدست می آید منعم خان نوشتهٔ او را غنیمت داشته خویش بسپایه سیر براست علا
ارسال داشته استمزاج نمود خدیو عالمیان از فرط عاطفت منشور امتنان فرستاده او را امیدوار گردانید
خانخانان که از بزرگی گناه امید بخشش و بخشایش نداشت ازین امنیت عالی همه دستگیر لشکر آورده اسکندر خان را
پیش خود طلب داشت اسکندر خان ازین نوید سعادت یوسف ولد سلیمان اوزبک را همراه گرفته بی خبرانه
از میانهٔ ایشان برآمد خانخانان لوازم اکرام و احترام بجا آورد و برای تسلی خاطر این بیناه یا متهار اهمراه گرفته
عزیمت درگاه مقدس نمود در اوائل تیرماه الهی بسجدهٔ عبودیت نورافزای ناصیهٔ سعادت شد و بذریعهٔ شفاعت او
جرائم ارباب ندامت بخشیده آمد و بنوازش شاهنشاهی اختصاص گرفتند و در اندک زمانی خانخانان بالصون
عواطف محفوف ساخته رخصت ممالک شرقیه ارزانی داشتند و سکندر خان را سرکار لکهنو مرحمت فرموده همراه او
گردانیدند و از سوانح ایام که بهار اقبال و دولت است آنکه فرمانروای توران عبدالله خان اوزبک از هیبت
سطوت و شکوه این سلطنت عظمی حاجی التمش را برسالت بدرگاه والا فرستاد و او با نامهٔ فراعت و محبت از شوقات
آن دیار سعادت باریافت و همگی مضمون آن معاوضه آنکه رابطهٔ خویشی پاستانی را بیاد داده دوستی جدید پیرایهٔ آن
گردانید تا بنقد از استظهار چنین حریم ایزدی با سلاطین توران چیره دستی روی دهد و تا یا از صدمات افواج گیتی کشا
بر بام عافیت خواب گوارا تواند کرد و برای مزید احتیاط و اهتمام بصحبت منعم خان خانخانان و خان اعظم میرزا کوکه
تحف و هدایا بیرار سال داشته بود ما این منظوران درگاه خسروانی در تاسیس مبانی مودت و تمهید آن توجه
گمارند شهریار بهت یا خرام و دوربین فرستاده را نوازش فرموده کامروا رخصت ارزانی داشت و از نفائس هند تمامی
برسم ارمغانی همراه گردانید و از سوانح از نظر افتادن مظفر خان است در هر زمانی با وجود طلوع نیر هدایت شاهنشاهی
بمقتضای شیمهٔ کریمه پردهٔ یگانگی بر جمال جهان آرای خویش فرو می هلند درین ایام بساط چوپر بازی را اتفاق حسن مهوی
گردانیده معرکهٔ انبساط را گرم ساخته بودند و آئینهای خاص درین بازی که صد حکمت در ضمن آن مندرج است انتظام
فرموده جمعی از ملازمان عتبهٔ اقبال را پیوسته برای این کار حاضر میداشتند و جشنهای عالی و بزمهای دلکش ترتیب
میافت اگرچه بظاهر بازار بازی گرم بود اما در معنی عیار مردم گرفته میشد و خدیو دانش در لباس لعب و هزل
کار جد کرده تماشائی جوهر طبقات مردم میکنند روزی مظفر خان از بدمستی دیا و تنگ حوصلگی درین معرکه که از
معیار حوصلها بود از بسیاری پای دادن و دوام حضور مصدر حرکات گستاخانه شد آنحضرت او را از پایهٔ اعتبار

انداختن جشن سهر ... و صورت حال ... و اصلاح انجامد

نهضت موکب جهان‌نورد شاهنشاهی بتسخیر دیار گجرات

گیتی خدیو خدا آگاه پیوسته نظام نشأه ظاهر را پیرایهٔ ملک معنی دانسته بی غبارآلود اغراض بشری آسایش
خود را در آسودگی جهانیان میداند و همواره اهتمام والا نهمت ساحت دهر را از آورد این پراگندگیهای روزگار توجه والا
میگمارد و در تسخیر بلاد و فتح ممالک شکستگی غوررسی و غمخواری ستمدیدهای روزگار میفرماید و لهذا در هر جا که جهت
فرمان روایان آمده و بسیاری بی رعیت پروری همت گماشته اند با وجود حصول اسباب تسخیر آن ملک در آن توجه
هرچند پیشگاه خاطر اقدس که جلوه گاه حقیقت است پیداست که هر مقدار وسعت در ملک افزاید هر آئینه کثرات
جهان روی در تجدد نهد ... فرمان یکی از والا نژادان دادگر در آرد و عادت گرامی این شناسندهٔ اخلاق شتابد
لیکن وجه همت حقیقت اساس خدیو بیدار دل عموم را با شمول خصوص خلائق ست که ... بدائع ایزدی اند
و این عادت توجه بیشتر باید اما چون ایزد بیچون در افزایش دولت و ارتفاع مبانی سلطنت است مرتبه مرتبه
ولایات را با فرمان روایان عدالت دوست حوالی میگرداند تا شهریار حقیقت پژوه بالعموم توجه بادشاهانه
گمارد و در الفروع معدلت خویش روشنی بخشد تا هم قصه دیدگان بادیهٔ حوادث در ظلال عاطفت در آیند و هم
وحدت سری که توأم وحشت ارادی است دلخواه صورت بندد و هم در ظاهر نشان که عالم ایران ... باشد
متعلقهٔ اخلاص افروخته گردد چه در استعدادات طبقهٔ انام تفاوت عظیم دست داده قدرت ایزد دست جل جلاله
طائفه ... و طریست و ... ارجمندی و ... مردم آگاه دلی
بی سرگی خدیو جهان ... درگاه الهی می ... و حدیث ... ایزدی ... در عقیدت و
اخلاص می افزاید ... که ... صوری و افزایش ملک ظاهری
سروری معنوی او گردیده کمند ارادت در گردن جان انداخته خود را از زمرهٔ مخلصان جان سپار میگرداند و لهذا
درین هنگام که ملک ... از غبار ... شورانگیز پاک شد و کوه دلان فتنه اندوز در گوشهٔ نیستی و ناکامی فرو
شدند همت جهانکشای شاهنشاهی بتسخیر ملک گجرات و اصلاح فترات آنجا ... شد که ستمدیدگی عموم رعایای
آن دیار بکمال رسیده بود از آن باز که سلطان محمود ... زمان هنگامه آرائی را ...
سر گرفت ... ملازمان تیره رای که سود خود را در زیان صاحب ...
... در حال ... گجرات نگاشته ... تحقق شده است برای آن دیار ... مبارک و اعتماد خان
و ... الملک ... شدند و برای آنکه معنی حکومت ایشان باشد یکی از فرزندان سلطان احمد پیدا کرده ...
برو اطلاق کردند و چون او ... شد ... گذرانیدند و ... پسرکی را ... که از اولاد ... دیار بود ...

بفرزندی سلطان محمود شهرت دادند و خطاب مظفر شاهی بنام او بسته در لوازم خواهش طبیعت اهتمام نمودند
احمدآباد که دار الملک گجرات است و کنبایت و بسیاری از ولایت بتصرف اعتماد خان در آمد و سرکار پتن
بموسی خان و شیر خان فولادی قرار گرفت و سورت و بروچ و بروده و چانپانیر بچنگیز خان پسر عماد الملک مقرر شد
و دندقه و دولقه و غیر آن بسید حامد نبیره سید مبارک رسید و جوناگده و ولایت سورتهه بامین خان غوری معین
گشت و اعتماد خان بکرامت آن شنفایه خردسال اختیار خود داشته روزی چند میگذرانید و آن الکا بدست سپاهیان
متغلبه بود و انواع ظلم گشت و با یکدیگر این سران بی سر منازعات کردند درین ولا که چنگیز خان درگذشت با غوای
شیر خان فولادی نتوانند احمدآباد و گرفته به پتن آمد و شیر خان فولادی با جمعی از اوباش بگرفتن احمدآباد لشکر کشید اعتماد خان
در احمدآباد متحصن شده میرزایان التجا آورد و هنگامهٔ شورش گرم شد و باز از فتنه و فساد رواج گرفت خاطر مقدس
شاهنشاهی تسخیر گجرات را اهم مهام دانسته در انتظام اسباب این یورش توجه عالی گماشت میرزا یوسف خان
و فتوی راجه بیربر و جمعی کثیر را بپنجاب فرستادند که کمک حسین قلی خان بوده آماده کار باشند که مبادا حکیم میرزا با غوای
کوته اندیشان موکب مقدس دور دانسته از اندیشهٔ شورش جوهر دماغ خود را فاسد گرداند و فرمان مطاع بنام
حسین قلی خان شرف نفاذ یافت که نگرکوت را مستخلص ساختهٔ راجه بیربر حواله نماید که هم بدین چند زمیندار آنجا
از بدخدمتی و بدبینی مقید است و اگر مردم او متانت قلعه و استحکام جا را سرمایهٔ نخوت خود گردانند با لشکر
اقبال که دران ناحیت تعیین اند محاصره نموده بزور بگیرند و همچنین بهر باییتی مردم هوشمند اخلاص گزین بدد آورد
تعیین فرموده روز بهرام بیستم تیرماه الهی موافق سه شنبه بیستم صفر از دار الخلافت فتحپور تسخیر گجرات نهضت عالی
فرمودند حوالی دابر مخیم سرادقات نصرت گشت و از سعد اتفاقات که درین روز ظهور یافت تنبیه فرمودن بابا خان
قاقشال است و مجملی از این عدالت آنکه شهباز خان که امیر توزک بود در ترتیب یساول اهتمام میکرد آن ترک
معامله دان نخوت مند با او در افتاده بدرشتی پیش آمد چون بمسامع آن نخل پیرای گلستان خلافت رسید
بجهت تادیب او و اصلاح سائرین را به روان سیاست عظیم فرمودند و بیک توجه شاهنشاهی درچنین لشکر
بزرگ که بچندین صاحب اهتمام کارگزاری رود توزک شائسته بسواری پدید آید بآسانی تحقق گرفت و از سوانح
عشرت افزای غرابت بخش آنکه درین هنگام که قصبه سانگانیر مضرب لوای ظفر قرین شد بدستور معتاد بشکار
توجه فرمودند و دران ایام چون بشکار چیته عشرت افزای بودند هر گروهی را چیته یاد داده رخصت فرمودند و خود با جمعی
از خاصان بساط قرب بعزیمت شکار روان شدند اتفاقاً در شکارگاه چتر نجن نام چیتهٔ خاصه را بآهوی سر دادند
ناگهانی در پیش جوی پیدا شد که پهنای آن بیست و پنج گز بود آهو مقدار یک و نیم نیزه بر هوا شده خود را از آن جوی
پهنا درگذرانید چیته نیز از روی غیرت بهمان دلیری و چستی و چالاکی از آن خندق گذشته آهو را در ربود از نظارهٔ این حالت

ست گرفته به اولیای طراز بارگاه حضور برآمده و باعث توجه عزیمت انبساط بلیغ گشت چه پرتو عشرت دوست پایهٔ
آن بیشه را از دو سه دار چیته یاگرد آمده بود چنانکه مقدس شد که برای عشرت گزینی او و عشرت مردم درپیش او
شکاره می نواخته باشند و در روز کوچ چهاردهم امرداد ماه الهی موافق شانزدهم ربیع الاول تا ایشان مقرر آنکار را
یک منزل اجمیر پیاده شدند و متوجه طواف روضهٔ منیعه شدند و ستمهای راه قراولان مژدهٔ شکار جیتا آورده که درین
نزدیکی شیر نیست توی هیکل که همواره در کمین ستردان این راه بوده قصد مینماید از انجا که اشتغال آزار رسانان
لازم آئین سلطنت است شهریار شیرشکار متوجه دفع او شدند و بدرستی دل گزین آن درندهٔ قوی پیکر را شکار فرموده
متوجه آن خطهٔ دلکشا شدند از برکات قدوم شاهنشاهی رونقی تازه یافت آداب زیارت مسندی و رسوم زیارت تقدیم
رسید و دریای افضال بجوش آمد طبقات مردم از عطایای بزرگ بهره ور گشتند و روز دیگر تماشای
قلعهٔ اجمیر که بر ملک کوهی واقع است متوجه شدند و دران عالیمقام مزار سید حسین خنگ سوار که در زبان
عوام از اولاد امام زین العابدین است بزیارت تبرک جستند و تحقیق آنست که سیادت ملازمان شهاب الدین غوری
است هنگامی که فتح هندوستان کرده مراجعت نموده او را بشهداری اجمیر گذاشته بود و آنجا بقدر حیات سپرده در
ایام خواجه مزار ولایت مشهور گشت و تربتش مطاف عالمیان شد و حضرت شاهنشاهی که پیوسته در طلب
پیرامون خاطر مقدس میگردد دل را بر تعمیرت ظاهر [illegible] استمداد همت فرموده بدو روز امرداد ماه الهی موافق شانزدهم
دوم ربیع الثانی خان کلان را با بسیاری از امرا مثل اشرف خان و شاه قلی خان محرم و شاه بداغ خان و سید
محمود خان و قلیچ خان و صادق خان و شاه فخرالدین و صدر محمد خان اخته بیگی و سید احمد خان و قتلق قدم خان
و محمد علی خان توقبائی و حرم خان و [illegible] بیگ محمد خان و محمد قلیخان و داماد خان کلان و محمد علی خان سلدوز و سید
عبدالله خان و میرزاده علی خان و بهادر خان بمهم منقلای بصوب گجرات رخصت فرمودند و در روز نوزدهم
شهریور ماه الهی موافق دو شنبه بیست و دوم ربیع الثانی خود بدولت و اقبال از خطهٔ فیض اساس اجمیر نهضت فرمودند
تا هم امسال اشتکار تقدیم رسد و هم امرای پیش رو کارطلبی جوهر خویش را بیشتر ظاهر کنند و هم گجرات بر و درین اوقات در حیطهٔ
تصرف اولیای دولت در آید بهترین وجهی تمام کار احوال شتم رسیدهای آن دیار معروض شد و مواکب نصرت لوا
در دو منزلی ناگور رسیده بود که نوید ولادت فرزند والاگوهر رسید و نوید فتح و فیروزی رساند

ولادت سعادت افزای گلدستهٔ بهار اقبال شاهزادهٔ سلطان دانیال

بر ضمائر دقیقه سنجان ضوابط عالم و احرام و باریک بینان روابط اخلاق و ارحام مخفی نیست که اطوار سلسلهٔ علوی
و سفلی چون گیتی خدیو را باقبال روزافزون و دولت ابد پیوند اختصاص بخشند کامیاب مطالب صوری و معنوی
و سعادت پذیر مقاصد دینی و دنیوی گرداند هر صبح تازه گلی همیشه بهار از حدائق امید بشکفاند و هر شام خجسته اختری

[illegible]

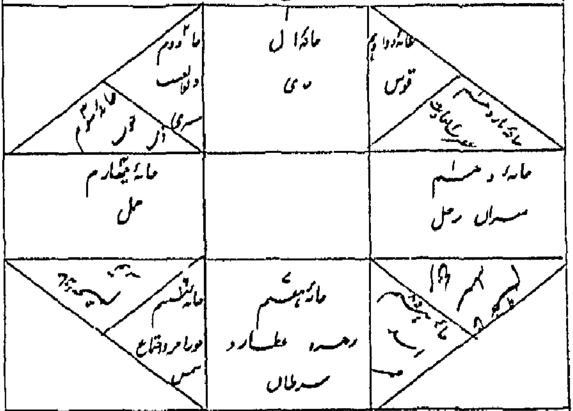
عالم افروز از مسارع آرزوی او طالع ساز شد از آنجا که تائید یزدانی درباره شاهنشاه عالم افزون از ادراک و دریافت بشری است چه ایزد تعالی جمیع مکارم و معالی را که در مکامن مشیت ازلی است فراهم آورده در کنار اقبال قدسی اعتصام او نهاده است ما خواسته چندین عطیات کبری مخصوص ذات مقدس او ساخته خوشتا راچه گنجا این آنکه پرده نشین جلباب توقف گردد و لهذا چون باطن اقدس طالب فرزندان رضامند حق جوی حقیقت شناس بود ایزد توانا این نعمت بی انتزاع و دولت بی انقطاع را که ایجاد نوع انسان عبارت از آنست بموجب دلخواه مکرر فرمود و دو مرتبه گوهری بی بها از محیط البطون بر ساحل ظهور جلوه گر میکند دران هنگام که موکب معلی از اجمیر بهفت سفر موید گی از پردگیان سرادق عصمت را زمان دولت ولادت و وقت انکشاف صبح سعادت نزدیک رسیده بود و نقل و حرکت مزاج آن عفت سرشت بر میتافت تیمن و تبرک جسته خانهٔ شیخ دانیال که از ستمیان روضهٔ منیفه و از معتکفان بقعهٔ قدسیهٔ انبال نام که نور صلاح و فلاح از ناصیهٔ حال او میتافت حالی ساخته در آنجا گذاشته بودند موکب اقبال پیوند در حوالی سیلو از مضافات رنی از سرکار ناگور نزول اجلال فرموده بود که قاصدان خجسته مقدم از اجمیر رسیده نوید نصرت بخش مسرت افزای آوردند که بعد از گذشتن چهل و یک پل از شب آسمان بست و نهم شهر یورماه الهی موافق شب چهارشنبه دوم جمادی الاولی بحساب و بیست و سوم از اسطرلاب لطالع حمل بحاسبهٔ حکمای یونان و لطالع حوت بحساب اایان هند و ستان در خطهٔ فیض انتمای اجمیر که طولش صد و یازده درجه و بیج دقیقه و عرضش بست و شش درجه است ادارجان آفرین جهان آرا حضرت شاهنشاهی را فرزندی ملند اختر کرامت فرمود و بطلوع این کوکب نیر رائی سست بر انفس و آفاق نهاد کیهان خدیو از استماع این نوید سرور بیشانی صبح پرتو را زمین سای سجدهٔ شکر فرمود و سپاس و ستایش الهی کامیاب دولت گشتند و ظهور این امر امیشر فتوحات بی اندازه دانسته جشنهای عالی ترتیب داده انجمن سرای عشرت شدند خلائق بصلای عام نشاط تازه از سر گرفتند و نقود افضال در دامن آمال ریختند

گلی شگفت جان پرور درین باغ	که بویش عندلیب گلستان را کند داغ	ازین شبستان دین کار اد برجات	ز هفت اختر نثار کیاد بر ماه
خدیوا ز سر طرب را باز پرداد	صلای عیش تعلیم در داد	نشاط آمد بخت را تازه ترانه	نوا پیچید در معمر زمانه
کرم کرد همت والا طرد است	تمنا را صحاب اندیشه بر داشت		

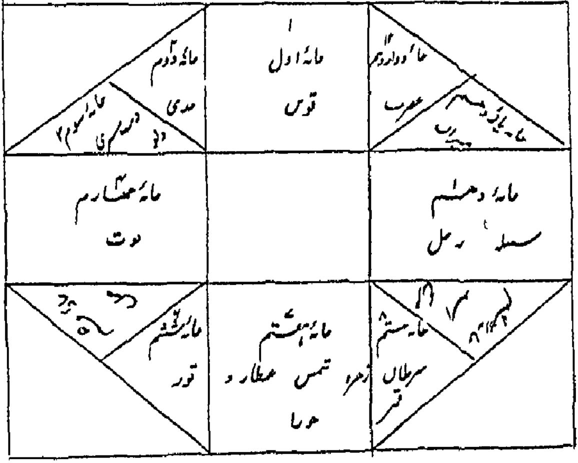
مولد گرامی را که خانهٔ شیخ دانیال بود مسطور داشته و شهزاده را از حضرت اقبال اکبر ید نظر مقدس آورده نام نامی آن نوبهال گلشن اقبال را سلطان دانیال بر لوحهٔ دولت نقش بستند شعرای نکته پرداز تهنیت نامهای دلپذیر در رشتهٔ نظم کشیدند و تاریخهای نادره بر زبان ارباب فهم گذشت و کامیاب صلات گشتند و حکم اقبال توام شرف نفاذ یافت که چون آن کوکب آسمان تقدس بکمابه شود مهد دولتش بقصبهٔ انبیر برده بحمایت سعادت منش راجه بارهمل در آرند امید که این سرو بن خلافت تا امتداد ادوار در ظلال تربیت و عاطفت شاهنشاهی شاداب دولت آمد بوده باشد اکنون که توفیق ازلی بدرقه راه من حیران انجمن هستی گشته در شرح احوال هدایت انتمای حضرت شاهنشاهی مرا

ارقام من بقرار ترسید اید د صورت زائچه سعادت ارتسام این مولود مسعود در اصحاب یونانی و هندی درین دیباچهٔ
اقبال کماحقه حاله تحقیق کرده. استخراج احکام آن برابر دیده و در آن دقائق اختر شناسی مسکدارد

زائچهٔ طالع اقبال توأم بطور حکمای یونان و فارس



زائچهٔ طالع سعادت افزا بحساب خردمندان هندوستان



محمد صادق علی

وبالجمله بعد فراغ از مراسم سپاس گذاری این عطیهٔ کبری روز اسفندارمذ ختم مهر ماه آلهی موافق چهار شنبه سیم جمادی الاولی نهضت موکب شاهنشاهی سد و ظاهر قصبهٔ باگور مضرب خیام معلی گشت
خاتمه المتنیه مختتم اردیبهشت سال چهل و یکم الهی مطابق جمعه بست و نهم شعبان هزار و چهار سگر و گذاری قرنی از دولت ابدی اعتصام و برشحهٔ نیرنگ سازی اقبال سی سالهٔ کشور حسب لیے

اشعار

شمع شستن عاشق تیاده گراه | بادشاه زمانه اکبر شاه
گرچش زور بخت و ترین باد | و بهارش زمانه گلستن باد

نیروی اندیشه سخن سنج و تگاپوی خامهٔ اسمانی خرام حسن اختتام پذیرفت بساط بال رداشان والاسکوه طبیل اریکه آورنیش یاد آور دولت بیحه اسنان سرائی شاداب گردانید نجگان شادخواب نیستی را رمدگانی جاوید مراتشاط افرحت سعاد

صد شاکه این نگار خانه | بگرفت نگار جاودانه
آنرا که سری بنانه دانست | دانه که چه دریزش معانی ست

اگر نگارندهٔ شوریده سخو سپاس شادی جهد راستایان این کارنرگ مایهٔ کشتاری را باید بریده از سه احکام تنفل شکایت دل برکرفتی اشتعال

یو طرع بیداری چو آب روان | همبردست بی مایه بیسروان
دریان گر بماند چه روان تمهی | ازان سه که ناسازوانی نهی

لیکن مرپالیس شاهنشاهی و نیرنگی والا اخلاص نظر شرف را بر سایهٔ اقبال گشوده و به جیره وقتی از اسرار گرفته شد
آغاز آگهی شناری ربان خویی گرفت زبان پارسی کمتر سرائیدی گلگشت بهار معنوی و تماشای سرالبستان حکمت
نظری و تملی از همه پرداخته دل گردانید خامه ارشمودن دیو افسانهای کهن برکناره زیستی و بدیت حال سیمهای هرود
دادن زبان سترگ اندیشیدی و بدان فروغ شناسای کاهستان نقل خراب در نظر آمد و فراختنای تاریخ سزاوار آگاه
عارسان تحقیق چه که شائسته نگاه سعادت گزینان عالم صورت می سوداگر پر مردم را دالست که جواهر گرانمایهٔ انفاس
رائگان از دست مده بهیچ سرای زندگانی الفرمان پذیری خدایگان خرد آباد دارد - آنکه روزگار به مستی گذارد
و بی بها گوهر زندگی بخذف ریزه های ناسزا فروشد آرمیدان تباه سرشت و بیرزه لایان شوریده سر بکام روانی خود
نادرست گفتار یاد آوردند و تترم از روشنان ابداع برگرفته بدانستگی حق را باطل آمیز گردانیدند و پزشکان مارسول
و چاره گزینان بی سرانجام در مدیرای نیکوئی و پرهیز از تباه کاری داستانهای بیم و امید پیرساختند تلخ داروی
ناراستی و آمیزهٔ زهر گیاهی نادرستی مداوای نفس بوتلمون و مالیخولیای آتحت انگاشته در فراهمای سم درآمدند
و بسا کتب گرفتاران خیال پرست اندیشهای تباه و ارادات آسمانی پیداستهٔ یافته در رای درآمدند و ارتاریخ
آگهی و دستورکستن و رازشناسی تحیلات بازرم گفتار دل آویز حقیقت برآمیختند و فرادان راستی پیشگان سعادت
آمود و ساده لوحان خیر اندیش سخن سراسر راه فرم گماشته از کوتاه بینی و ناشناسائی یاده سرائی نمودند و شگایوی
سلیم دلان حق شناس حکایتهای تردید در میان آمد و از سری سادن دورها و کهن گشتن نامهای بیغوله گزینی خرد
و هنگامه آرائی طبیعت طوفانهای فتنه برخاست و سیلابهای آشوب برجوشید گرد با گرد مردم دگرگون آمد

از سرخوانندن سر و دفتر کتابهای باطل آمیز بکالیبای بیترنگ آمده رفتند و دوریان دو رنگی جاوید افتاده مدار
عمودگی سمت دخوامیدگی خرد سحاب گوهر کتابهای سامانی که شورشگاه صورت و معنی او آرام پذیر روی گرهبانی
ظاهر باطن از فرع او در وصفی در اگیر د آیینه شاه سرگرم در مدح پوشی خاک افتادگی آن پیروز افروز را عسا ابدی
ساحت مصر سعادت خواب گرداید مدد و شگفت تر آنکه در آن قصیده دست بی تمیزی که پا آهسته پیدا است
سخواهشی سخن همه جهان در سیاهی او راسر مایهٔ شادخواب میسازند در ظلمتگاه غفلت فرو شده میاد شادی و غم را

سرخوانهای سیاهی می بمستد **اشعار**

سیمابیست جگر پر سر کمند کس	از دست بردم تیغ و پای از پس	هم پا بسته زلیش و هم کف آماس	جوش مای شنجم بهشت الماس

دمی تیرگی دل و کسالت خاطر کوکب حقیقت مدرسیده سیاوری ظرافت گوش هوش گشته ده آمده طبع آسمانی للطمهٔ
یسن کم گرامی رده دوربان بی رعنائی آمده از سرائی در آهش بهاد نور مبارک تر اکه در آن دبستان سبک مدلسی گریز
سری داده امد در سرچه افتاد و چشم آموی چرا بارسته تا چه خورده گیری، اسرار گوئی و گوهر بکوئی جاکیوش التسلسلی
کرده داریں که در وسعت گیری دستی نیست جامه دار بر چیده امد یکیں توری سر حیر مدوریان و دل بکوبش بر آید
راه دل داشتی می سیر جز تردیجی بکار میر داگر فرع حکایت در توسل موری حدیث چراغ داشتی که افروخته
شدی و قدسیان طفل خرد تر و بال پاستانی ماکی رسید سحر کلیشت در سواد مادیسه گرده کوه عمر بودی
وصف سالق ملاق بویدیانی کارت اساس دورمیں ار شعله ریا لیش این والاحسش از عیوب نگاهی
نیکمند باگشت و سود چه زرشت شعر کمال صدق و محبت بی نقص گناه که هر کی هر افتد نظر لطیف کند
و خوار پیشگاه خاطر احسنه بار پس دی است سر آنجمگی عقول ما معقول پوشید ما متیار دل بلال سر گروه زمان
معیار و سرکشاد آگاهی که همت ملمد و مطرب عالی هوسته کمیاب بل نایاب او داگر در اساطیر پیشینیان یکی همت و بست
حقائق نگاشته آمدی میانه روان دست دریافت و واپس ماندگان بادیهٔ جویائی که جهان هستی مالامال این گروه است
یاسی لذت بر کرمی و پاستانی لو سهاد در سایهٔ قبول فر سوده گشتی جهان بادیه پیدا ریحاد چیں شگرف آمیزشی سروی کار
آور دو بیرنگ ساده درت ترشحهٔ ابداع جهان بیرنگ لعر بیاتس لیست تا هم حال عین الکمال خورده تراوان عشوی باشد
و هم را ملار داری بر دگیان معنی تواند شد مدارج سرم و رزم و مراتب جد و هزل و اقسام لطف و قهر و انواع پیر و پیها
در ساحت آدمی و طرق معموری ملک و راست سیمای دانایان و اعلام علمای دانشوران نشستی قرار گو یا گوی عالم
و تسلیم دلیهای بزرگان روزگار و حلقهٔ اقبال با ملک حساب بدل و تیغ ترسان بودن بسیاری از دو دمان عقل و شهادت
و سائر ملکهای جهان بوالعجب و فراوان آزمون بگدازشی روح افزا و روشنی دلنشین تاریخ نامها ناره گوید اگر دیده و ری
نگار رو دو نگاهی بسر اکرده آید شمر دوام که دانش تر و بال کردار دوست در آرزوی آن فرو شده اند دست او فت

۲۹۱

ج دوم

وسرمایهٔ جاویدرندگانی فراهم آید ونیز شاید سوفان اگرچه بغیر فتح خردر سمند پیدائی تیند دیرودگی تبستان معنی ای پرتو
آن کوهرست تاب برخ زنکتاید لیکن آن کار پرداز حقیقت مایهٔ روشنی ازراه حواس برگیرد خاصه اندریچهٔ چشم وروزنهٔ
گوش پیدای فراوان نورگرد دوار دیده وشنود آثار پیشیان امرورش یاد و پیرایهٔ حسن و فروزان اندوزد ونیز
درعطار خانه روایت گوناگون درمان ملال عوارض غم بدست افتد چنین معجون دلکشا ماگریز نشار تعلق پیمانا سرتانی
هست ازان بود که بو العجب خاطر هموار جوش وارستگی بررید دوست تهی ودست خالی پیروهش باید بدین هنگامه
داستان طرازی که همین دست آویز تعلقیان ست کجا فرود آید چگونه حسن مطلق را در مظاهر علائق نظارگی شود
امروز که از آویزش و روتی بازداشته سرهنگاه صلح کل می برند واز نشیب الارض تنید بر فرارگاه اطلاق میخوانند
اگر بوید شناسائی بگوش سعادت درآید چه دور باشد ودل ازان رسیدگی بار ایستد چه شگفت حقیقت کار است
هرچه دل سربان گذاره وجامه بکاغذ سپرد وهمه نژادگان الوالالبا می عقل اندوبیرگی این بیرنگ بدایع نگار لیکن آن
گوهر نورانی تکوین رابسر نوشت آسمانی از همتیمی خشم و آز وهم آغوشی غفلت که فرزند رشید این دو عول راه سیاه تو
است رنگهای ابدی مستور بویر تو نشست ومی لستیند وازین نکوهیده آمیزش جابگر اگوناگون ما مهابر آورده
حیرت آمای آسوده دلها گشت ومیگرد وآن تیرگی گاه از دیدهٔ حق باز دارد وگاه پیردریاغت رایردهٔ ماف شود
لیکن کارگران کردار را ازپا افگند انچه راه عقل بدووده رنگ است دسترگی در آن پایه که پیردگیان جبستان القدس
دریابد وارصفای گوهر وفروغ دیدگان دل مینائی سرائر آیدان نتایج عقل را مکشوف تمر بود اگر زنگ نرداي آن مثابه
کدیرگی آبای علوی وامهات سفلی بگفت گوی دلپذیر گزین محملی برخواند وچون وچرا ادر بانگشگاه آن شناستگی برگزارد
ومربان روزگار آن را مشغول مامند وثمرات رنگین خرد را مشغول نام سادهٔ اپیشگاه اعتبار بیرون افگنند چه هلت
خاک ذرهٔ امکان آکدام نیرو که دست تصرف برکشاید وعقل بندگی پژوه راکجا یاراکه از خلوت سرای سلطانی بارگوید
شگرفکاری ایزدی همال ورنگ آمیزی چهره کشای تقدیر است هنجار مردم شناسد که شر وخیر برابر وعالب شریبان
شر خالص در حلو تکده همال باشند نیز هستی که خیر محض ونور بحت است جز بر خیر عالب نتابد خاطر سودای کج گرای
ازان اندیشه برآمد وربان هرره لای راستگرف پای بندی باز داشت پس از درازی داستان وکوتهی سخن خاطر
ازگوناگون آویزش قدرسی آرمیده تنگی حوصله را چاره گرآمد وازان نفرت برکناره شده تیزشگی مردم ردی آورده
بهتاملگی صورت ومعنی پای همت افشرده ستردن نقش ناسزا ناگزیر وقت اندیشید سرمیت چنان بود که درآئین دانش آموزی
نمطی چند پرداخته آید تا شناسائی دوستان وآگهی طلبان هنگامهٔ گفت وشنود را بدان برآراینده ریاضت کیشان بحیر
جوی نفس سعد شدرا نحست گزین اسباب آهنگی سرانجام یابد وپس آن سلسله چند که پای بدبادپیمای سیمانی تواند شد
فراهم آید وحدیث جویان محال پژوه راز کاهش روزافزون برکناره ماند ونیروی پیرایه نفس نیرنگ ساز دوست از

وخدایا تا آن سجع حرسند اتراندیشه نازوا ماز آمده سارسائی گرایید تسا سای گرد که آستانه کبریایی پروی مالا ترکرست
که طائران بلند پرواز اوج امکان آهنگ آن بال کشایند و معامله تند و بران هما سوی دیا سود و بران را ارزان نشاید
ساده از سراسیمگی بی سر و بن بر آیند و یا از گلیم حوصله بیرون نهاده هر یک کار و باده دران شوند لیکن از هستیا خرامی ماید
سازی که با اگر سعادت یزدان مدار بحث است با خودمی سرائید هفت هزار سال سیری شد که شورش بی تمیزی
ملت گرامی است و آشوب بات سا سائی که وسه را سرگردان دارد امروز که سرآغاز دوره دیگر است و نرم آرای
ابداع برسم میں لعاب بامی گرد ها گروه بیکدیار پرده بی رائی برداشته رهنمای سرمنگاه حقیقت میگرد از مزاج
آسمان و زمین اهتمام خواهش نمود و از کنائه سور نگار نقش آگهی میجست تا گاه خط نومیدی از ناصیه نامه بر اند
ودر پیشگاه بینش حیان سود مد که سپهر مشعشعه را دورهید دیگر درکار است وازکج گرائی ودرازی امل درکمین آبوقت نشست
تاکاوید سعادت برتو انداخت وخاطر از هر رهگذار بار آمد روشن شد که عموم حق پذیری خامه نگار تقدیر نکته
وبرابرستنگ خود گروایده اند که جهان طبیب گفت بیرون حمومی تهی سیاں وهشیاری حنون آسا حلقه های در دست
بوش که کلید کار دانی بتاب اوست قفل و لتمانه حق تر وهی وسعادت هرگروه در گرو اندیشه درست دیت بیگانگی
خاطر ایدال نسخ مرکز در حال آن شد که اگر همه یاوری نماید در نامه فرصت ده مزاج زمانیان نامه بر طراز د
درمور حقیقت سرمال گومگو بر کرداد نوکه آویزه گوش صاحب لے گرددو تو تیای چشمی سر اسحام یابد اشعار

بود در اندیشه دیر باز	گر دل دانسته اندیشه ساز	حکمت پوشیده لعبحر اسم	رحمت گرامایه لسو داد هم
	بیخبران را دهم آگاهیے	تاره کنم شرط نکو خواهیے	

درین هنگام فرمان روای اعظم شاهنشاه عالم نگارش گران احوال دولت جاوید طراز اشارت فرمود دل را
امال زمان سایر و دید آمد و نظر دلخواه مکنون ضمائر دریای خاطر بر ساحل کامد اتنا آداب فرمان پذیری بجا آمد
وبحق سپاس نعمت رسیدگی گذارش یافت اشعار

گرچه نه خواست سخن کام جویان	لیک گرد بود بهنگام خویش	هیچ که رسید آن نفس جان نواز	کان نفس از عالم شد دم طویلها

بیشتری حرف گذاران باستانی و بسیاری سایبان خامه پرداز زمان یکتائی دار ید سخن سرائی یک آئین نهاده طرز
دست فرسود نور روزگار و انمایند همگین سجع بر آرایش الفاظ ماشید و معنی را پیر و لفظ داشته تا وردون ردیف نگاه بوده
دسجع گوئی و فاصله آرائی سرمایه فصاحت اندیش و جهان یادگار شعر را پیرایه برشمارند و برتناسب الفاظ وسعت
استقاق و آئین ترصیع و روش تجنیس مدار ناسد و انحصار اقتباس و مراعات استهلال و نگارش تلمیح وایراد تتمه
و گذارش انطار گرامی الفاس مکدر و مساعات بدیعی را دستمایه بلند پائگی سخن انگارند و برمرا تا ای ملاعت وحلائل معنی
لطف معتدر بی تدم فراترک نهاده در جولانگاه معنی سالک نمایند و تدقیقات خیالی وتحیلات واهی تحریر آن عرصه ساز ید

وهیچش عبارت با دوری استعارت که نشان نکو هیدگی شناسندگان صواب اندیش باخود دارد دبیر آگاه
اندیشه دستوار فهمی تازه طرح که اکسیر دانائی ازان برسازند از نخستین شکل شناسی بار مدانند گروها گروه
عامه غیر از شتختال دست زده رو وهم نفیوسند به بهر دو طرز دبیر آشنا زبان میاره کشاید بفرمایش دل
هوا و رسد همت دستوسدی بخت بیدار درین همایون نامه سخن سرائی را کاخ دیگر برافراخت و
گزارش را اخراش تا سوپیش گرفت و با موزگاری خرد و رهنمونی روشناسان ابداع گزین روشنی دست بالا
فطرت آمد گوهر خود را ببیان دیده ور رسانید و تفته دلان با دیده جویائی را فطرت آن اسرار وشن نمود اشعار

طلسم خویش را درهم شکستم
بجز حرفی طلسمی باز بستم
اگر من جان بجویم تن اینست
بدان تا هر که دارد دیده دوست
وگر پوست شد مر به آهن است
بلیسد مغز جانم را درین پوست

ستایش شکوهش را انجمنها آراسته شد و آفرین و نفرین را روز بازار دیگر پدید آمد تا گره زده بندار و عبارت گزین
تقلید شود تا چشم میاکشوده در جستجوی سخن دلپذیر و دل سخن پذیر خاک بیزی نمودندی و از کشش روزگار
و دوراری زمانه در تگاپوی افسردگی را خداوندی دست مزد خود گرفته هنگامهای شادکامی برانگیختند آوازه
نموده سرقه خوبی تر مندگی گردانیدند و درماندگان خار زار طبیعت از بار رسائی فطری و همنشینی گروهی
که نقد خویش را بکم کالای بدکاسه مالوف داده اند سر شورش برداشتند و کالا شناسان نادان بین شکنجه
در جبانگاهی و دل گرانی گشتند و زبان طنز گشوده غبار آمای ساده دلها گشتند اشعار

میزن خاک بر گهرشناسان
کامروز بر غم ناسپاسان
این گنج گهر چو بر گشادند
انصاف گزین نظر گشادند

دیده وری را با من نظر خیراندیشی بود و چشم دوستی نگریستی مانند زکوئی در آمد و از روی مهربانی برگفت چندین گزین حکمت
چه می بری و سخن بدین گونه چرا می نگاری از هزاران یکی پدید آید که این شگرفنامه درست برخواند و به نیرنگی
تازه نمود آگاهی پذیرد تا نیروی حقیقت شناسی ار که امید داشته آید و کسی دانای بلند طرح یگانگی پرده دار روی
کار بردار دو همان بهتر که آیین نوائین بساط در نوردید بزبان روزگار سرایید و مائده افضال برای عموم مردم
سرانجام و هم ازین کار شناسی نفسی برآسود و از آن محرکی خوش نشاط برزد و فرخی ذات او مرا پاسخ آورده
در حقیقت برگشادم راتبه خواران عوام را روزی فراوان ست قدسی منزل برای یگانه و قت آماده میگردد
و مرا هنگامه بیکار کالای آسمانی ارمغانی یکتای ملک آگهی آرایش می یابد گروها گروه عامه چه پدید بیت

نقلهو از رانگو ترجمه کار رفته سباز ملک در خورست این شکار هم گزارده حکمت بیش زهال دیده ور بسر یاد گرفته آ
و هر بیت راسترک نموندی پیش نحشد مرد مرا او چهار گونه نگذرد وخست آن عنا و گزین ملامت آمود که گروه را
آمیخته تشنه ای نکوتر ازو دیبچه گزارش بیشتر نکرد دل نبر و اگر راه و پایه پذیر برای آن نگردد و اگرنه بیدو کار کردار

دوم آن تیر و سرشت مذکور به کرمیه اتنی . درادای انکار دود و ریکوری دشوار دوای عشرت تندستی نماید

سوم آن رهوستی وی سعادت منش که از دیو سیه تا تولش می وشیه یال ادای وارسته مرد وجوی تو سدی را

لیکن امه اثر بی سمت وبیکاری استر او راک می بلند تو امدو پیر دگیان تعستان حرد مرد و کمتر روی نماید چهارم

آن تر و هیده مرد فرحیده طالع که مادر چیره تماشائی فطرت والا دست و همت عالی دار دو تر رهائی دریافت پیتال

میرود و امای سودگار آن سه کس حرموشی . گر بیدو درج گویائی حرد میں جوهری حقیقت پژوه بگشاید تا چراغ و لست

افروخته گرد و فروغ آگهی همگنان را در گیرد و در حرد دیده تراز میخانی و بهره چیرامی درائی ایں کس را دست نامی

تاره درآوردی به سر عیار رمایان سرائیدی ایهمه رآن دروس چیست و سر استکبار مرا ز آتش چرا هر چند

راستی گذارش نماید تسبیح خود ستائی به هان هتر پیکره درآسا از صفحه هستی بر دوده آید و باطل صافی ناید

باسر انگشت دامن آلوده نگردد اشعار

ستوده آن که بهر رای خویش	گه دار سر جاگه پای خویش	درین دیو گشتی بر تند رارا	که پیدا نشد تخته بر کنار

حقیقت سرایان گوهر سنج درست عیاری سخن والا یکی او دران دانند که درین بارگاه دستگرف جیر

گران ارسد و راهم آید نخست فروغ معانی از آسمان تقدس بر دل صافی پرتو انداخته بر دل معودی بر آید دوم

گرید و میو مات همی پیرگیان معمول سرای صمیر را بیرون حروف درآورد تا آن روحانی تراوان را باس عنصری

پیکر طرزی برآسر تا بساتل حال و تن بو آنعت معنوی آهسته گرد سوم تاره سلی ولید برهم بوده گوش را او و رود

دمان را بیالاید چهارم سلمدی و مرتبه آرای معنی را نگریده های ایار دار و لفظ پهلو جویا درا گذار دو آسمان را

سائستگاه آورده و تاز ایش صورت و معنی تناهی را پیرایه بستد پنجم لفظ برای عبارت را از دیگر دیگو بیده تکرار

دور دارد و حسک و گران پیکر دمان ازمس ساده بیاید همیا تا دست بر سود در روزگار بباشد تا گرم جوئی و آشکار روئی

گفتگو آراید و این سکالیده پیکوی رهانی انتظام گیرد و سخن را والایاتی و قتی دست دید که عزم درست و یکتائی اندیشه

و شکوی سمت دمادی سوسدان جردیکهای فراهم آید و بیاریسدی بر دوام و عنایت و داد ایهیال قوسادو ست

باشد هر کدام سرانط تسار و لوازم فراوان ناخود دارد و شماره آن گرامی نامه بر سامد و گدارش آن در

تنگنای فرصت نگنجی لیکن به سار دستیار ناگزاران وقت از فروغ آگهی بسلک تمیمی بر و هیش عیب نمایه دار راه

دوستی سجا به سگالی همت گماره به نامعصیت حیس بروهیده مرد اکسیر دانائی و یکما ساران ستش گوهر گرانمایه تولد شد

امروز که دل پراگنده و مالم گرد و بیرار حاگذار بد و لطر بارسی کم آشنا و رهمای حقیقت نایاب یکو به آرزوی

دل با سحام رسد و کجا امید شائستگی داشت تا آید چامه دریں هنگام معانی آفرینش طرار میران دالش بسطاس حقائق

میں برادر سیح ابوالفیض فیضی که پایه پدری داشت اریں آسودگاه عنصری تا آرامگاه قدسی جالش فرمود

...محمد صادق علی

وبالطوره سخنوری ابو گواری انشست مر احال هراسیمه تر شده دل سلسله هوشمندی گسیخت اندیام ایزدی بیداری روی نمود و دپیشانی دراز افتاد اشعار

وای مرین دانش اندستیج	سینه پر از علم و معلوم هیچ
هیچم و اندیشه بس هیچ هیچ	نیست من گر به سخن هیچ هیست

دمدهٔ آهو شناس بدست آمده و سر کیسه تنگیی فرو برده رسر آغاز جریدهٔ اقبال بسیج خاطر آن بود که چون داستان نگاشته آید هیر ایستش آن پیشوای سخن سرایان مانند حسن انجام بر گیرد ناگاه هیبیت جانگداز روی آورده مرآن پیش آمد که کس را روی سنواد حاسیه آرایی مانگی و کم حوصلگی ضمیری پیشانه ندو برخامکاری خود آگهی داد اشعار

سخن بیا باور خامی سخن بسکلم	که سوخته دلم ارمرگ تو دو چندانم
شکسته دل تر از آن شاعر بلوزم	که در سیانه حال آگهی ردو رندانم

تا سال دلهم نگاهی بر نگاشته پیچیده تخیل دانائی فرموده بودند لیکن بیچیان که دل آسمان پیوند ایشان تسلی دو شت دایی حیران داستان هوشمندی خبر رسید که زمانه چنین سیری نمود و سرو رجا نگاهی ایستاده مرار مدگی دشوار و دل از رنگیی اسباب افسرده تر گشت افسون مهربانی حدیو آگهی طلسم دانایی تا فایه سالار عاورت وعی از آن رسید گوی باز گرفته از سرپایی سد تعلق گردانید و با سنور بس ضمیر و مرتهر دگی باطن بنگاشتن گوهرین نامه بسیار نگاشت لیکن از دشوار کاری و تلخکامی زمان ـ مان تاره دل سوریده را پیرا کنده تر ساختی و بوبو سراسیگی تیهرستان اندیشه بیرون آوردی چرا اگر دل افسرده برنخیزد عریمت را یا ملعر ونا گوناگون آشتگی و احسلاف حرامه و الا داشتی که از همه رو چیره دستی سایه با پدید و پیرانی که دمیراث آگهی است مدهی داشته باشد لباب گزین کاشکی در محیط سال حرمی دستیاری نوری کرمان افسردگی خاطر و سولیدگی صفحه تو است نگاشت کآلوده رسم رار بیستین نباشد و اگر این مایه دلنی موده سامه اگر پیر که در تو تنهای دل پراگنده ماهی ننار کند برنشر دل اقتی و آوردن لطی و پیدا ساختن معنی توانا باشد و اگر به مایه نامحرم رفتی کند چنین کسی نا گذران که از فروغ آگهی و نیروی دلیری آهو شناس گردانید هرگاه در مکاس ضمیر آهنگم ارستگی بدر داور سرگوناگون متناقل باهم آمیخ هنگامه آرای صورت و دساید مهر آموده یر ده نشین انچه دل بدست سپارد داو بنظم بازنویسد چه مایهٔ الله داشته باشد از انجا که اندیشه صافی بود و سپاس ایزدی در افراش وارادت درست و همت تابنتابا دستگیر دران تیرگی کشاکش نیر اقبال پرتو انداخت و نیروی گرم بروی کرامت نمود اشعار

اینکه مرا هست بساط درون	لقد معانی ز رعایت برون
گر نظری منعم خود یافتم	لی رحود این ملک ابد یافتم

غرهٔ آذر ماه سال چهلم الهی که دو تنکدهٔ حویش را فراز کرده سرون سوو در نگاشتن گرامی نامه از غیر دا پرداخته بود دو در دل سه منایش بدادار بی همال دل ظلمت آمود راجراعی در پوره سیکرد تارک نیاز بر عتبهٔ کبریای الهی نهاده توفیق سرانجام خواهش میطلبید ناگاه صبح دولت چهره افروخت و لمعهٔ نور در آن کاخ بی در درون روشنی افزود و چون تامل بکار رفت حیرت رحمت بر دست تنگاف قلم مشرق صیاد مطلع نور یافت نشاطی سترگ در گرفت و عیشی شگرف روی آورد

[illegible] ... اسپین [illegible] ... قرار [illegible]

[illegible] گوناگون سرور عالم [illegible] ... کشاده پیشانی [illegible]

[illegible] ... ستوده [illegible] ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... ابوالفضل مبارک [illegible]

[illegible]

آسمان معالی [illegible] ... قلم می آید [illegible] ... همایون [illegible]

[illegible] ... گوناگون [illegible] ... شاهنشاه [illegible] ... قبول [illegible] درگاه [illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible] کردم درست	محمد الله این [illegible] نخست
[illegible] گرامی کلام	[illegible] کلک [illegible] حرام	فلک [illegible]	کرم همت [illegible]

خاتمة الطبع بحمد الله الاکبر دفتر دوم اکبرنامه [illegible] ... سلطنت [illegible]

ابواب قسم متعلقه سلطنت عرش آشیانی **جلال الدین محمد اکبر** بادشاه هندوستان تالیف [illegible] ستوده گرامی شیخ

ابوالفضل مبارک علامی [illegible] ... بمقام لکهنؤ [illegible] مطبع نامی **نولکشور** [illegible] طبع شد

ج دوم ۴۰۲

[illegible]

مرا که را مدا [illegible] نداند و دست طفل منش بحقیقت مدان من بیامدی تا بنقد از دوستی [illegible] شعار

آتش بدوست خویش [illegible]	چون خود ز دام [illegible] دشمن خویش	آتش [illegible] من نیست هم دشمن خویش	ای [illegible] من دوست من دشمن خویش

در حال ستایش کنندگان و بدگویان خویش را دوم [illegible] گذشته سوم گذاره میکند امید که دیگر بار نگردد و [illegible] سخت بیدار بر [illegible] چهار شرف اختصاص یابد و هم آسایش برگیرد [illegible] سیاهی [illegible] نخستین گروه دوستی و در رند و با بسیاسیان بر خلاف [illegible] صورت را در [illegible] روشن [illegible] پرورش دهند بر نحو تائید یافتگان سماوی را [illegible] در نظر آید آن [illegible] یکسان انعکاس پذیرای دگرگونگی نشود و بیا باشند که نفس بوقلمون اشکال در میان آید و چنان [illegible] که راه حق [illegible] فریب خورده بکیش تباه سرایان برخیزد و از [illegible] سعادت بر کنار افتد و چون اماره نویسی روزگار خویش کند پدید آید که با باطل اندوزان بدکارتر را [illegible] است و رتبه والا آنست محمدت گوی [illegible] انتظام [illegible] آئین دشمنان پیش آید و نکوهنده عیب نمای [illegible] بردار [illegible] که بدین طراز آگهی بر فراز مقصود جای گیرد [illegible] خاکی [illegible] پای افشاری [illegible] زبانی [illegible] در آویخت و جنگ بی آشتی در میان آورد [illegible]

دست گریبان بخود چون کنم	سر ز گریبان که بیرون کنم	چاک [illegible] پرده سامان خویش	تو که زنم دست بدامان خویش

و همواره [illegible] بر خویشتن [illegible] نفرین خود می سراید هر گاه یکتای [illegible] باستانیان [illegible] شهودی دریافته اند [illegible] سعادت [illegible] بیدار بختی بچراغ قندیل روشن چگونه و چرا [illegible] گنج خمول [illegible] گرانمایه [illegible] خواهش [illegible] گرفتم از آن آگهی نصیبه ندارم تاثیر شناسای فروغ کردار می بخشد از [illegible] اختری و [illegible] دل آن حق [illegible] و فراخ حوصلگی کرامت فرموده اند که در بارگاه معامله آرائی و [illegible] دست و دشمن آشنا و بیگانه [illegible] خوشنودی عالمی و رضامندی [illegible] دوستگان [illegible] بوی کام [illegible] گرفت [illegible] تنهائی [illegible] گمنامی چه می اندوزد [illegible] نویسد [illegible]

دلم [illegible] بلا را	[illegible] سر [illegible]	[illegible] عالم و اهل علم	[illegible]

حقیقت کار آنست که [illegible] آدمی [illegible] سرنوشت [illegible] گردش انجم و افلاک [illegible] باشد [illegible] اجرام علوی و اجسام سفلی علاجی توان اندیشید [illegible] آسمان [illegible] دست [illegible] سوی [illegible] بیجوش [illegible] آوردم [illegible] معرکه [illegible] آراسته دارد و هواخواهان یکدیگر [illegible] حمایت [illegible] زمان [illegible] دانست و [illegible] عبرت می افروز و نمیداند که انجام کار چه خواهد بود و آسایش در کدام منزل روی نماید

ج دوم ۳۰۱

[illegible]

در پایهٔ بلند آگهی جای داشتند کار دشوار گشت گاه سخن‌ها موشکافی زبان و جمعی از دو گروه چشم حلمی آمد و چشم‌بند
و گاه معمیه گوئی و بهره درائی پاسخ می آراستند و از روی پائیدات آسمانی جهان کار بند شدی که آن طلسم گوی
در هم شکستی اگر بر دست اران بار داشته پایه گذاری پیش آمد بد معقولات را مخالف دین شمره مرحی ساده لوحان
ترک تزاد و راداه رد بدوار پاوری آن تماسان بیخرد بچهره وسی سر آور دهد بستیاری روش ستارگی گشاده پیشانی
اران پایهٔ والا فروتر رسیده در سر از معقول دقیقه سنج و نکته سرای آمد و آئین آن گروه در فراز داد های پریشان و
آمد و جنبهای بازسره باخس ره دل گرفت گفتگوی ملت و مذهب فرا رشته بار بر انتساباب را مکامن معتقدات
پنداشته تکلیس تورمی نسبت جیدی برین تلبیس عشیرت بد بعضی سیکرد و کس آشنایان و دیرین دوستان و اس
احتیاط بر حسد بدو در سه هر سال خود گرد آمو دعوت گست گاه ارس خلوت در کثرت ترانه برکشیدی و شمحه خیر خسیسے
دانسته و ربیالش ایزدی افروزی و گاه آن کوتهی امکان و تنگی حوصله باخود سر آئید سے که این شه لوا سعی است احیاء
بساط بنک اندیشی و خیر سگالی گسترده دارد و باخود حرابقایه نقش بستند رمی انداز دعالیان در کمین دشمنی چیرگی
ربائید آسمانی دروس ستارگی باستگی ورگار و آروائی حق بروهی سر رشتهای آسمان و بیگانه دیانه سرائی دور و رنگ
و آوی برش بدگوهران کوتاه بین افروده جمعیت آباد ضمیر پیدا حتی ازار از گشادی حقیقت تاره شادی چهره بساط فرگی
شعر بعدد باهم و حسد هم مراد بر شکند — کار جهان بود از فتح و ظفر خندیدل — چون سپهر گردان شدی
برین بگذشت درهای دولت گشوده چهرهٔ اعتبار را از وحشی دیگر پیدا آمد در سه گان دنیا سیرهٔ حسد را
بعضی دینی فروخته باز بسته تباه فرو رفته دار تنگ چشمی و مالوان بینی به بیکار ایزد ولوا با برخاسته جسران جاوید و خیبد

اشعار این باشد بام کرد بد خویش	نمی شکستم همه حول عجز خویش		من بعضت جیلی سر گرد و سم	نشکسم ار نشکسم افسردن شوم

از اینجاکه عزیمت درست بود و عقیدت پایدار خیال اندوران باز جام زیان رده چهارسوی صورت و معنی گشتند و بر حقیقت
حال آگاهی پذیرفته در جوی تر حیدگی فرو شدند بد آمرزگار پاشای لیب و فراز عالم صحت این طائفه سخن بست راه
نصرت می سپردند اکنون آن گروه عنوده حرومد بحوی پیران آرمیده از روی مدست در سر شوار مدوا و در باره اشکاف
دهین تیرگی بر سعادت بد حسید دارد و هم گمرای گیهان حد نوبهر هنگاه صلح کل درآمد نفس شوریده بد معصوت جای ارامش
نشیمن ساحت و برین ترانه حسب دوس بساط بر گرفت اگر جا سان ترا نکو بهیده میعوله و تیمی سپکر سهید با بداره دانش
راه عبادت بی سپرد بوجرا امیده محروسی و اگر یک قم الستهٔ آن بهجاربهیت سگیر بد جایا سماز بسلد اندر سحور کار بد رست
حد بجوئی از نقصان بسیری و کوتهی امکان ار سرا پای خاطر رم بنه خواهش سر آئید سے و حوش اس آدرواز در وبنه بسر برید
خه بودی که دمش سادر پائی که جمله آسوده ام بودل ارنا دانزا جگونه دایره داحته باس جالکوس ربان لاگر بعد جیدا بی
نه شادی بدن هم یک فرون ساخته از کساکش دوروئی باز رسی کاش حرا اندیشی که در حق بدخواه داری باید مرا

بسپاس سرچشمهٔ نظر و بائسیاری اسرار اشراقیان و نوادر خفایای صوفیه و بدایع ساختهای شایستهٔ اندوخت هنگام آن بود که با چنین دانش بزرگ نخوت افزای آن نیرنگ ساز بوقلمون روی درکمی نشد به همان آئین خویشتن خانی و خود پرستی افزودی با جهانیان پیوند آمیزش گسیخت داشتی روانه ناروائی و کانچه دنیا خواسته بسیج تحرز گریبان دل گرفتی و اندیشهٔ عزت گرای بسورستش تاره نه همون گشتی سراسیگی جنون بود که از فرمان خرد سر باز بیده و بی راهه شتافت آشفتگی بیم ولی بد است که راه آزار جدایان مجاری سیر و در نشیب آباد اندوه و سادی بادل یزدان و خاطر دنیم لبس میرد و تخیل آزادی بحتی با سالیش می درآورد و اریست نشلرقی که درس بود و کم همتی که در نهاد خود داشتم با کمال دل گرفتگی اندیشه و در بیابان دوستی بلند پایگی نگارخانهٔ سیمیائی آشوب درون آمدی و از نیرنگی کتاکس باطنی در شگفت نارافتادی نارضا سدی پیرپور آگین بدان پراگنده خواهشها بس نزدیک ناز ماندی شوریده از آن سگالشهای باهم آمیخته بسیار دوز و نفس نفس فرمان پذیری آن یکتای مالک گهی افزودی و زمان زمان گشتنهای گوناگون انیروی دیگر اشعار

بختی نه که با دوست در آمیزم من	صبری نه که از عشق بپرهیزم من	دستی نه که با قضا در آویزم من	پایی نه که از میانه بگریزم من

تا آنکه سمان در محفل همایون شاهنشاهی داستان مرا برخواندو ستارهٔ بخت بیداری از افق اقبال بدرخشید جاودان دولت بیهم رسید و فرمان طلب شکوه سطوت انداخت از نیرنگی نفس آن نوآئین بدایع نقش اعتبار پژوهی ایستاد ضمیر بستر ده شد و بسیج تجرد و چیره دستی نمو و نزدیک آمد که سر و پا برهنه دشت دیوانگی در نوردد و دیوار سد آمیزش در هم شکسته راه آزادی پیش گیرد آن روحانی طبیب چون پادشاه روزگار را قافله سالار ایزد پرستان میدانست و از سرنوشت چهره کشایان تقدیر قدری آگهی داشت بچاره گری روی آورد و مدرس آموزی تعلق درج گوهر کشود بسحر طرازی و جادو نفسی رهنمای طریقت بدبستان دولت نشتافت و بسجود آستان اورنگ نشین فرهنگ آگهی ناصیه سخت سدی جلا افزودی آنکه داد و حرص ل مدوزی دامن آلای همت شود و در فراخنای آن بستان قدم جستجوی فرساید و بیشتر از انکه شرمسار انتظار آید و آبرو در بازیخته گردد بی مساعی سعادت آن و این همت پذیری علان و سان الطاف شاهنشاهی مرا فرو گرفت و از شیبگاه گمنامی بر فراز بلند پایگی بر آورد و کیمیای نظر خداوند صورت و معنی همت را فروغ دیگر بخشید و دل را فراغ تازه پدید آورد و از آن بیمار ی دشوار دوا که پدر آن سترگ پیشگی چاره نتوانست کرد بختی رهائی یافت از نیروی آگهی با عالمیان لطع یکجهتی و یکسان بستگی گسترده در کمین خویش مناقفانه نشست بساعیوب نفسانی چهره افروخت و توانائی سترون برخی بدست افتاد و در رستخیز دشمنی بدنهادی برخاست و اختلاف گروها گروه مرهم دل را از شغل تشگرف باز نتوانست داشت و در سرهنگاه باطن گرد فتوری نیارست انگیخت چندی در هایون محفل کشور خدای هنگامهٔ دانائی گرمی پذیرفت تقیح مقاصد و تشخیص دلائل را روز بازار شد از ناشناسائی مراتب حکمت و تهی دستی علوم تحقیقی سخن سرایان روزگار را که ترویج پیشگی آیین بانی

کافی مهر این دوست کش تیمس نوار یای سداست در اعمال این موعه سمای سراب کامروای رسد بی جعلت آمود
سهادسانی ست درادار این گندم سمای حو روش یا ثمال امده و دوست و سوده عم ساشد این جیت اورا فروهیدگان
فرهنگ افروز در سورستان شناسائی پدر آن لعنت مار رو روال جوامد دوم آن بی مایه داشتی که استدامداین سیر قوت
نسبت رشته تیره والصاف حیرت رده تبادی وامده است مدار لسیاری لذات این موار بی بود حوصلهٔ استلال
سیر قیس آرزوی را در تسیم آرام و بیدار کی این پست هست مامعدهٔ ماتم ادیبیای حواهش لنگ این راه و سمای
حقیقت رسیدی آن نو تلوس معرد گدارش دهد سوم آن کم بین مرمایه که ماتیر گیهای پیش در گرداوری حوسهای
این جهانی که در رهگذر تند باد و فا افتاده از ساهراه راستی سرکاره نیشود و در جاره سگالی ناملایم روزگار تزویر آمود
دست مدامان مکر و حیله میرد و دستان سرائی خود را ساحل رستگاری میر ساند و سار رگان در استارات حویش
سدهٔ آن میر نگ ساز هزار رقته گوید چه ساز هم آن عمود سحت شوریده رای که در فراهم آوردن کالهای سپردنی
حوادث ساده گزیں کج گرائیست مران حق سرایان تعبیه گواه و گیر این عرده آرای سوداسیار و در صدد
نشیمان محل انصاف سیاست که حال جه پای آرامیدگی در شور رستگاهی که حوی گزیدهای او جمین بود چگونه تاب
اگر در سمایش این گفتار آگهی ارگر وها گروه داستانی و گوناگون رمایان نویسد کار آن رحه فراهم آیده قلم گرامی را
در اوایل سرلهای تکاپو و سوده گرد دا گنون ار داستان من لحتی برگیرد در چاره گری حود تامی همت بیشتار سعر
سدشت و لش اگر بیم آزمار رومی جیدان که بتوان آمدن ماره بدر بزرگوار نگوشهٔ امر و آخر سدی داشت وار تشویکا
دنیا بکنار بر میرسیت و ناس نظر عافیت افرون تر از براداران کرومی و به سیری دانش و کردار سر آغار لشو و نما
بیج گرایان اس آلود راه بدادی و همواره لمعای باطن و لطافت طاهر و رمان صحیح و بیان دلکش ما مدر رهای حقیقت
تیاب دا بو می **بیت** راشتد اسرمانک و مانک ساز یدم چو طفل مرا مگه هم مانک قسم بود و هم مامای من
و حاکمه علوم تکمیلی اقتباس حال معنوی و اشت ار مهر گرسی شوریده را سیر مدان منظ حواستی و مرا بیچ سالگی روی
در سرب لود و مدان گفت و شنود و هیچ گونه خاطر فرو دیامدی بهاکه رهبری آن رهبر مرسل طلمان کمال تمسیه پیشتار
فطرت لوده ماشد و حطرهای ستر گ ماد به سرگرم کم روان مردر اریای در آر و لعمو تکدهٔ ماطن جانگیر جون سال
می او دو دو شعوری ماليد فطرت دلگرا افرایش می یافت و رمان رمان آورش بی آشتی گرم تر میشد و از همه دایره جهته
مدسازی حون راه لتناهای سیر و سحیال فرو شدن دم آسایش بر میگرفت گشتن درونی قافله سالار حقیقت آشفته
بی سردل را یای سدد السکاه رسمی گرداید دورمارده سالگی که مکیان را کران خواب غفلت وار دو عرصهٔ سمای
حکمت و در احیای مرار داحیدی کرو میوه آمد مدارج تماسای رعونت افروده ستی آگهی شورش افرای گشت
یا حمین سهای تو سد و بیدمانی ردوام نفس سرکشی اماره او دی گرنت نظرهای گوناگون جیره آرای بیگانه جو می شد

۲۹۸
ج دوم
[illegible]

بسته کشایش پذیرفت بس مهرگان سوخته قبای بهار دریاد سیده قلاو رمقصود دیدار آمد دل آهنگ کارافزائی مرحمت و مائده ای دست و یا بیرنگ بیرنگی رد و سوز سرای بیان کاربردازان عزت مدست اقتنائی سماع براگیخته بدر کرته فرعتی گنجور گنجینه سخن سرائی گردانیده مستور بلند نامی کرامت فرمودند و خطاب نادر الکلامی تمیه یتطاق گویائی گشت اتی سحبان دل آویز آگهی لیستین پرسی ہما سته شده شکر نعمت رسید کی پیرایه تحسین یافت از معانی سخن شناسان حق پژوه گوهر بی دفتری انتظام پذیرفت و دولتی سترگ چهره افروز سعادت آمد **اشعار**

سخت دو دیده و درد دلستان نوح لفوحم رمعانی حسته	بیشتر از خواهش من هدیه داد خوانده و ناخوانده بر آمد بدر	الملل لطف از گل طعم بریده پیش دو دیده مدستان ضمیر	پرده عیب از سر کلکم درید جامه درون خواند بلطف مرید

جای آنست که ترانه نشاط برساز و در مزمه شادمانی در گیرد لیکن امر که همت در نگارش فراوان قرون آویخته باشد سکاسیتن حال یکی چگونه نهار شکی تواند کرد و بکدام دستمایه دل سحر سدی بهاده طرب پیرای گردد خاصه امروز بسر نوشت آسمانی تازه سوز بستی در سر افتاد و خاطر سراسیمه را بسیج دیگر پیدا آمد تن بدلی و جان صحرائی اندیشه عذر و ابیس علاقه گسل نارسائی برادران روزگار در بان سدی و دل خموشی پیشه گی باطل در گذارش اقبالنامه روز افزون **اشعار**

در دالم هم کوه نگاه افتاد است	مشعوف دل سوخته ماه افتاد	این واقعه طرفه براه افتاد	رسوایی عشق با دشاه افتاد

هلی تکاپوی اندیشه آنست که چون نیرنگی قربی چند نگاشته قلم سوانح نگار آید و حق گذاری آئین خواهش سرور جاوید بخشد مدستیاری کردار سعادت پرتو خیاسچه ادیرستاران دینی قدم فراتر نهاده در پرستش ایزدی گرم روی داده دارگیر اصلاحات و لست بیرون شده سایه والای آگهی آرامش گزیده و ازکشاکش این دیولاخ جاگر آمده سخاوتا تقدس جاودانی عشرت اندوز **اشعار**

رخت بردارم سرای که هست	نام سوانح واز طومار بار پرده بردار تا فرود آرند	کاینه کاندرون خواهی ماند هودج کبریا بصفه بار	سال عمرت به ده به صد به هزار

لیکن در هوای این بلند آشیان تیز پروازان عرصه شناسائی را بال همت فرساید تا هوس گریبان خویشتن بدست چه رسد از خارستان راه خطرناک گو بدبار تیز رهزنان بادیه پرآشوب اندوه نایافت ماندگان مراحل مرادنگار و یا در دستر دلی همراهان همدمین روزگار این سرای اسباب خرد و گنج خمول طبیعت برفرازگاه ظهور رنگ آمیزی جهان صورت دل شکر و انس بر شکب پرده گزین و مان گرائی مدگوهر ال فرمایه سربازی لختی بحر سپاری و رحی سحاستی تکوهیدگی را نیکو کاری دوخته در لباس رهنمون رهبری کسد و ستیز افریب خوردگی گراه ره ری نگار یکدیگر پرید آزردن آدمیان تا دیگر جانوران چه رسد سرمایه قهار دا اسد دلداده دامی عشوه این حالت حافت دانا ریای تهمتن نال را کجا سماشعه و ناکی و فسون سازی کار شناسان زبان اندوز که اندازه تواند برگرفت ضلَّ ایشان پست مطرقی است که بکر

اکبر که شهنشاه همایون فال ابا تر اقبال جلال جهانگیر بخشیده

بعون عنایت ایزدی ربانی

دستور العمل جهانگیری که سالها در پس پرده خمول گوشه نشین بود به هشت سررشته تعلیم تا طبع گردیده بود اکنون بار دوم

اکبرنامه

بار دوم

تصنیف ادیب لبیب گوی سبق از همه ربوده شیخ ابوالفضل علامی ستهر احسن الله تعالی مآله تا دوران مبارک

در مطبع منشی نولکشور جهانگیر نقش قبول بر گرفته

شرح سوم

بسم الله الرحمن الرحیم

سخن تازه سازم بنام خدای | که نامش معمی بود در همای
بنامش توان ریب گستار داد | که ما را زبان گهر این کار داد
چو در پیش هندسه یزدان شناس | نگردد سخن ناگزان از سپاس
ولیکن درین دشت محمل گسل | از قسمت مردان سپاسی سخن
سخنور که بر آسمان کوس زد | درین سرزمین بانگ افسوس زد

هیهات هیهات ذرهٔ امکان را که سرگردان بادیهٔ حیرت بیابانست چه یارا که اره ربایت آفتاب وجود شرح دهد و کدام پیرو که راستی گم گشتگی ابعراز گاه شناسائی بر آید

بدریا کسی راز اسرار آگهی | بدریا کشد اندر گوش ماهی
بدو آنا روی سر دارد داوماتی | که در بایر کو آید چو حیات

لیکن حاکیان ساده لوح سرچهار حروف کمال نامه ویش سرگیر بدوار رقوم دفتر آگهی سر خواسته آرا سرمایهٔ سپاس آگهی کرد اسد هرگاه داوری یال ستایش خود را شیوا زبانی ابداع پیرایه وبر زبان آفرینش داستان تحمدت تزیخواه گرفتم پیروی آسمان پیایه ستایش آگهی یکی را ماحصل آید هر آینه درجبین تابش گاه خورشید حقیقت از چشم و گوش دست ما رسد استقرار گی خود پرداز دوا رحیرگاه بیخودی سرگاهی سر دارد و یکی برگزیدگان آگهی کتمیس پیرایان ریاحین اخلاق ویرده کشایان اسرار نفس و آفاق ابدا آفرینا زل برایشان باد که درین بارگاه جلال رسته واناکی خود را آب فراموشی داده خط سادائی سپرده و ورق سخن پرداری در نوردیده زبان بی زبانی کشاده اند پس همان بهتر که این بادیه پیمای حیرانی نکاشتن سوانح دولت جاوید طراز رونق دل آورده سیک سیحل بزاد و کار دشوار را تعدی سی برسانده سبحان الله خدای بی شبه و مثال ؛ کار فرمت چو شمار آیه حسن جمال ؛

کہکشان رتبہ فکر دون عرش چہرہ طراز حسن بی مثال + تقدیر مارک سپہر اسطرلاب آفتاب ذات و ملک
عوگمستر حسد جائزہ ثوابت صفات بلاد و سرگ دری وش دون یک پیشانی کشادہ باست اعتدال طرب عالی ہمت
ولایت صفائی پرور انداز مرکبال گردآمدن گوناگون سروے ملبراح آرم مترک شاعت شکاف رای رست
تدبر گردش شمس ری محاسن آلیش بیکران ایشان حاملات مصلح کل ای ملک فرماں روائی ارباب اخلاص بسیار ستا
ساراں حکمت فرومی ناں فراہم شدن نفائس عالم صفائی ضمیر پاکی آلایش تعلق پیشوای جہان معنی لکھی والی چگونہ
در یک جای فراہم آید وجان یک تن ، وس ہمت سردار دست سپہر دانش وجش نگاہ اکبر شاہ + کہ ہمچو صبح رو سے
جہاں کشادہ جبین ، شہی کہ وید رآمور کار دل تعلیم + شہی کہ یافتہ ارشد حیرت تلیم + تبارک اللہ آفریدگار سے کہ
طراز حسن اورنگ شاہی مظہر اسمای جمالی و جلالی گردانید و وارث لوای ظل الٰہی مسند نبوت بکارم و عالی ساحت
سے حصر سکندر حشمت چہرہ راں + تلطف رحمت مدحشتی کشاہی + مایہ درویشی و شاہی در وہ + محرمان اسرار الٰہی درود +
خسر ساہاں توانائی + مامور دسر مدامائی + پتاث وروست شمس رود رہاد + گوہر تابنس سب اور رہاد +
آگرونیس ر ا ابناں دیران ساز گاہ مدحت او رساند گویائی زبان راسعادت بحشید تا شد و دانائی دل را فروغ
حقیقت دادہ اگرچہ دست کوتاہ شاں وجانہ شکافتہ ماں بہ سراغ آثار آں می پرداز دور طوفان شہر نکہی می در آید
واں خاشاک دیارہ می یابد تشریف جلال جمال مکارم او کہ ملوم جہد رسیاں افلاک ست چگونہ زبان آ دکال
خاک درآمد و کرایار اکہ از حوصلہ ست ساسی قدمی سازتیجا سر اوا آگہی آنست کہ دل ازیں رگرفتہ
بسیار می بار روی توکل سہمان شکرف کہ ان پر رد بدیرای سام عیسی شدہ ل ار سوختہ بہ پیش بار دار دو بارگا
صورت و معنوت کدہ باطن رادر حا دری حال لطروبیہ مردرف نگاہاں دشوار پسند گرداند و سامان سرائی
گوناگوں حقوق قدر ی نگدار و مہ سس وست الی آورستن عہد و افسوں مداری حقگاں طلسم شماری سال
پیشطاق مستی آویز دست خیالی ریں نامہ کرم نگار + کہ نامدرس درجہاں یادگار + مگر کرماشای اس بوستاں +
روی رسا مرس ارد و ستاں + مدرو پرہ ہست باستاں + ہی و گفتگوی راں داستاں + یوں مرس یحیی دست بحشود مد
و رقعہ کشادہ جہاں بر خاطر صفائی پر تواندا حت کہ مرسی سالہ سوانح کشور خدای را فتری نگاشتہ سعادت نامہ خود را
نامہ و دلی بحشادہ بر ماں روزگار را ارباگراں استار قدرس سکدوش گرداند و لحی ار سیرگی اسال گیتی حدیو بساط افرا
جہانبان آید و نیس آلتی ہر دو روبر دیک صلای عام ور مدارس رو سلسلہ قرق ماہاہی لار عنوان ہستی حدیوحدا آگاہاں
سر آغاز گردانید و مدرس خوستن آسمان بہیوند کوس شادیانی راہلند بانگی ادرود سے امید کہ ایں نامہ گرامی کرد مطبوع جہان
رست کامی گردد ازحس قبول شاہ دانش پرور نامی باجناکہ نامی گرد + آگرچہ ار اورنگ نشینی آں سالار
دراں وبال واگرانواسط سال بحدیم آلہی ست لیکن ارنگام چہرہ فروزی شاہد کوس آغار قران تانی پیام جاوید

ح سوم

دولت آورده و در حدیقهٔ ارباب ملک بستانی بود آمده سعادت آغاز قرآن ... اسباب ... دولت ... تمام شاهانه
صبح سعادت این پرورش ... تابانتر ... پس ... بلند ... تخت ... آن گرامی ... آسمانی

آغاز سال هژدهم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال تیر از دور دوم

درین هنگام سعادت پیرای ... رایات سلطان بهار ... طالع ... سوری ... آیین ...
... چمن ... گلستان روزگار ... اعتدال ... عدالت شاهنشاهی ... رنگ ... بهار ...
شگرف نادر ... شگفت ... نمایان ... خواست ... چمن ...
قافلهٔ ... گل ... قافیه گوی قمری و بلبل ... بسیار ... ساعت ... نغمت ...
... عالم علوی ... روح ... عالم عنصری ... روحانی
... ازین ... شاهنشاهی که در شوال این سال ... سعادت رسید ... حبشی ... از امرای
بزرگ گجرات بود که در جمعیت ... اختیار داشت ... از سایهٔ لوای اقبال روشنی یافت والدهٔ چنگیز خان
... دادخواهی ... والا ... رهروی ... آمده ... بیگانگی ... آن ... سخن
مشهور ... بسیاری ... داستانهای ... گزارش ... لیکن ... سیاحت
داستان سرای نادرستان ... شهرت ... دوری ... کار رفت ... همایون شد که ...
... آزار ... حق آساس ... تشخیص تحقیق ... نمایند ... پرسش ... گزارش ... دیده ...
... اقدس ... سعادت ... رسید ... فروغ ... عرضی ...
راستی آن دعوی ... پیدائی ... با شارت همایون سیاست گزاران ... سلطنت آن ...
ایزدی ... آرای ... ریای فیل ... هنگامه ... پیاده ... موکب قدس ...
احمدآباد رسید ... ... دولت استقبال ... مراحم پادشاهی ...
و درین ماه الهی ظاهر احمدآباد ... سرادقات اقبال گشت ... احکام ملکی ... انتظام پذیرفت ... که قلمرو
سلطنت کبری است بخان اعظم میرزا کوکه تفویض فرمودند ... اختصاص یافت ...
همچنین محال دیگر بسائر امرا مرحمت شد

مراجعت موکب مقدس شاهنشاهی بعد از فتح گجرات بدار الخلافت آگره

همت والای شاهنشاهی چون از تسخیر این ملک وسیع ... گردن کشان ... خدمت گزار ... انتظام
مهمات این ولایت فارغ شد ... ماه الهی ... ذی الحجه ... پرداخته ... دار الخلافت
آگره نهضت فرمودند ... رایات اقبال ... خان اعظم ... آداب ... قانون سلطنت ...

ج سوم

دفتر سوم

دو قسمی توانا و گرانبار است ساخته علی الخصوص در مروت آگاهی و فراخ حوصلگی و اغماض اطوار زلات مردم و عذر پذیرش

گناهکاران و در بسی خصومات که بصوری عظیم رسد دوست و دشمن را یکسان بود چنانچه ، در هر مورد امر که بر حاجت

حاکم یافته و مدد ... دور رسائل تشریف و رسائل العام اختصاص گروه جهت ... نامه ... را به علیخان ...

معهود ما طلعت خسروانی گشته بجانب ... بار گرد مد و مظفر خان را بایالت صوبه مالوه دار ... آن ... و ... ما بسکه

و شاه قلیخان محرم مراد خان و محمد قلیخان و ... عبد الله و جگنات و راجه کوپال و بهادر خان لشکرخان ... خان ...

و ... کمتر ... مطاع ماده شد که از راه اید رشتافته ... بور ... آمده ... اجابت ...

سایر زمینداران آن ناحیت را بعواطف خسروانی استمالت داده آستان بوس آورند و هر که سر از اطاعت ... پیچید

او را پایمال عساکر والا شکوه گردانند چون افواج گیتی کشای تعیین یافت شاهنشاه دادگر بخاطرے شگفته از ... مرل

... سیرفرموده ... روزی که سروهی ... موکب مقدس ... جهان آرای ... اقصا ... ف ...

کماد و سکه جمعی را آهنگ آوردن ... حضرت اقبال شاهزاده سلطان دانیال که نامیه ... دولت ...

فرستادند که آن گلبن سعادت را ... در ظل حسن آن نورا فزای سریر سلطنت رسانند و رای سرایی

راجه ... جواهر سعادت سرشت او را که حرم سرای تقدس ... عزت و ... است ... تام ... اسم

... جنگ ... تربیت ... مقدم ... اقبال شاهنشاهی ... ملک ...

در ... است ... موقف عرش تقدس ... کمال ... ابراهیم حسین میرزا ... ساده ... و آمد

... ابراهیم حسین میرزا ... جسارت ... دست و پای ... شکست ... آواره ... ادا گشته

رسید و ... سعادت پیوست و اقبال شاهنشاهی ... کارنامه اراحت ... گزارش ...

... شد و مسعود حسین ... جمعی خود را همراه گرفت ... نواحی مالوه ... آمد ... خان

... خان کلان ... آن ... را صلح ... وقت ... گم ... سعادت آن ... دست ...

کرده بمحاصره قلعه ... جنگ ... کار ... مدد ... کوان و محمد ... جمعی ...

بهارستان ... در هنگام عزیمت ... گجرات ... بود که ... از ... کسانی ...

... رو بایں حدود آورده ... راه ... مالوه ... و آن نواحی ... متعلق بود

و عتیب خان ولد ... غیاث الدین علی و ... که ... گجرات ... نام و ... همراه ...

... سده ... سرای ... گشته ... چون نزدیک رسید ... افواج نصرت ...

از محاصره ... داشته ... شد ... وقت ... ماه ... و ... موم ... مخلصان ... گا ...

ساگور رسیدند و فرح خان نیز آمده ملحق شد و امرا و تعاقب مودل این ناملایمت اندیشی ابلیسیه مند بود آخر
حسین رای رایسنگه همه یکدل و یکجهت شدند روز دیگر گرم رفتن شده آمدند و در حدود موضعی که نام آن
بود از مضافات ناگور ابراهیم میرزا پیوسته شد چون ساعت سایه انداخت اگر چه فوجها ترتیب داده بیشتر
شد که اگر عرصه بیکار آراید لوازم آن سرانجام باشد رای رایسنگه با جمعیت خود قول شد و رای رام با مردم
خویش برانغار گشت و میرک خان کولابی و محمد حسین شیخ و فرخ خان و نقیب خان و امتیاز خان و ...
محمد حسین جالوری و میر قطب الدین جوانغار شدند قضارا کولابهای آب آن سرزمین بدست غنیم بود یاسی
از تشنگی چون گذشت مردم هجوم آورده جماعتی از بهادران معول بر روی دلیری یکدل آب
راستخلاص ساختند میرزا مردم خود را سه جوق کرده بر لشکر منصور آمد نخستین با پیش دستان فوج رای رام
جنگ در پیوست مردم غنیم تسلط یافته بودند که رای رام آمد آن گروه را از پیش برداشت
و ابراهیم حسین میرزا اول جمعی را از فوج خود ساخته بر سر امرای معول فرستاد و این فوج نصرت اندیش
تیر دستان عرصه شجاعت برآمده سر در آن ساختند میرزا از بونی مردم خود آگهی یافته بر سر این گروه آمد میرک خان کولابی
داد مردانگی داد و نزدیک بود که این فوج سعادت اندوز از پای ثبات بگردد رای رایسنگه با فوج آراسته خود
معاونت این جماعت رسیده آمد ابراهیم حسین میرزا تاب صدمه این فوج اخلاص اندیش نیاورده روی گریز نهاد
اکثر بهادران لشکر منصور بسلامت ماندند نقیب خان را تیری رسید و بخیر گذشت و امرای ظفر قرین ملاحظه کرده میان
فتح را از دست ندادند میرزا بی تدبیر آن شب غریب خاکساری بدید آمد که اسپ او از آسیب تیر افتاد و محنتی راه یافت
خاک و خون میدید تا یکی از نوکران خود رسیده بر اسپ او سوار شد و با معدودی از آن معرکه در رفت و این امرا
اگر روز دیگر هم همت بستندی میرزا بدست افتادی اما همین فتح بسنده نموده هر کدام بجاگیر خویش شتافت و آن خسران دیده
صورت و معنی متوجه دهلی شد راجه بهار مل که در دار الملک بود کارگذاری جمعی دیگر را به دهلی فرستاد و جاگیرداران آن حدود
و هر که درین لشکر همراه بود در دهلی فراهم آمدند آن بی سعادت آمدن دهلی را برطرف کرده بسوی سنبل شتافت
و در آنجا القدر سامانی بهم رسانید حسین خان که در پتیالی بود با بعضی او ربابه و جاگیرداران آن حدود انتظام و جمعیت شده
متارک این غیب قسمت در روان ساختن حضرت شاهنشاهی لشکری شایسته بر سر آن تیره بخت اوراد هم
آورد تا گریز ساکانی دل نهاد باندیشه شاد متوجه پنجاب شد که خان جهان و سایر امرای پنجاب تسخیر قلعه نگرکوت
اهتمام دارند شاید جا خالی یافته دستبردی تواند نمود و گرنه از راه سنده متوجه گجرات گردد و میرزا این اندیشه
جهلان طراز از حدود سنبل بجانب پنجاب روانه شد هر جا که رسیدی از دراز دستی و بدنفسی دقیقه فرو نگذاشت
حسین قلیخان بمقتضای حکم مقدس نصیحت نامه که در قلعه نگرکوت بودند فرستاد آنها پذیرفته شد و امرای

اخلاص اندیش رفته آن اخلاص و کرم راجه جی چنانچه چون هنگام مقتضای اردوی پیشتر را دید نام که خبر سال

در رفته و سپهدار حسینوال پسر او بعد هنگام راجه که رآمده رقلعه در آمده رلوار تمام قلعه اری اسلام نمود که قلعه

ولیک تا حال رسیده بود که حضرت اعلی ابراهیم حسین میرزا رسید که تنک تاب را و رکثرت امرای عقیدت گزین حسب

سررشتهٔ این قصه اندور شمیر حرب کنگاش در میان آورده محمد قلیخان و میرزا یوسف خان حرم خان تو طایفه گر اران

قرار گرفت که این جماعه را گیسو باخته اند که ستان میان لایت شامت و پیترا رسیدن آن شور را فراجواج

آرا آباد کرخان خان و طبقه دیگر چون محنت بسیار کشیده کار قلعه به رنگ رسانیدند و مدتطرا فراج

ساحه ل متوسلع به جاه و دام راگشت مدکه نقدار و اماره نفع و ضرر گزین و گزین قلعه معلوم اما واقعه به اعراب

از مرتبه شکر کست خان تمام گفت استرعلی صلح میکنیم که صورت مجلس نوشته هر کدام مهر خود رساند که اگر این مواس

مرجی ای تقدس شاهنشاهی پیشتر امرای عمده جواب سر آید امراحط سرده در جبال ر بدراجه آرا نور عظیم یافته

تبدل گشت و اساس مصالحه بر چهار شرط نهاده آمد اول آنکه راجه دختر خود را به پرستاری حرم سرای مقدس روانه سازد

دوم آنکه سکنه لایق سرانجام دهد سوم مردم معتبر یک خود را به درگاه والا وخویشان بخاطر جمع همراه ما سازد که اگر شهر یار را این

صلح پسند آید باز بان سرون قلعه این مردم در گرو باشند چهارم آنکه چون این ولایت در وجه جاگیر راجه سر و قرمت ساخته

ملکی گرایان شد با وجود آنکه مدد راجه قبول هر چهار شرط را سرمایه سعادت خود دانست خان تمام شرط تمام انگیخت که راجه گوتی حسیم

آمده به سجده برای تسلی راجه حسین ار برادران میرزا یوسف خان درون قلعه با آمدن راجه باشند و گرنه میرزا یوسف خان حرم خان

رجه تکاله توقع گزیده آخر الامر برادران میرزا یوسف خان را فرستاده راجه فرستاد تا باهمراه گرفته بارد آمد خان جهان را مدد نواح

تد عساکر فیروزی شده و مع میرزا رایهم لشکر شده و رفته بود که راجه برگشته آمد و ارزی عصمت در میان آورد که درین هنگام

کسانی بر سر تخم سر و مد و نگون بجانب خود روم و از روط شوق صحیفه لشکر اقبال گشت میرزا احمد و دیالپور با امراح کمال رسیده بود که حسب

توجه بودن امرای اخلاص گزین تنبیه حرب رو تنبیه حدلان گشت و ادلسه لا و رار سر آورد بسوی ملتان روان شد امرای

نصرت مدار احوال اشال آن را دو گداشته برین روی استیصال آن محمد حسین عصبت اپس رسید معلوم شد که میرزا

رو رکدسته باین شهر رسن امور معام کرده است امرا سرب افواج مشغول شده حسین قلیخان و اسمعیل قلیخان و جمعی

اسها رای دکلول خانی کر بعد محمد قلیخان میرزا یوسف خان در العا تو رستا مدوحرم خان و دوست خان بهار شاه عار بجا

سر تیار در العا تر یافته معصوم خان و جمعی دلاوران دیگر سراول گشته بودند این اسلام سرشته بود روان شدند آن رو

ابراهیم حسین میرزا که بودی پیشکار رفته بود مسعود حسین میرزا چون آمدن افواج گیتی کشای شنود مستعد جنگ شد و کس

لطلب میرزا فرستاد میرزا العدم ادبار شتافته رسید و قدری به تورک فوج پرداخته مبارزت مقش آمد جنگ مردم مردم برالعا

لشکر منصور رسید و امدکی هراول و بعضی تائید آسمانی نسیم ارجیب اقبال وزیدن گرفت و حسین خان که از عمده و دلیل

ح سوم

در عقب او شتافته به دمراه خود را در این جنگ رسانید مسعود حسین میر را بدست درآمد و بسیاری از مفسدان مخالف راه
بیابان نیستی پیش گرفتند امرا این عطیهٔ عظمی شکرانه بجا آورده بسعید خان حاکم صوبهٔ ملتان نوشتند که آنچه شرط بود حسب
حسن اخلاص بتقدیم رسید اکنون بحال جهانگیر خود روانه شدیم و آن مخذول با معدودی دران صوبه آمده است باید که
بمقتضای لوازم خدمت گزاری او را بدست آورند تا فتنهٔ او یکبارگی از هم پاشد ابراهیم حسین میرزا شکایت
بسیار خود را بحال تباه ازین هنگامه برآورد و چون بحوالی ملتان رسید بلوچیان سر راه گرفته کار را دشوار ساختند
خواست که بجنگ مدد رود و چندی که همراه بودند در اینجا بخاک هلاک افتادند و خود زخمی بجایی یکی از بلوچیان پناه
برد سعید خان چون برین سرگذشت آگاهی یافت بجستجوی او برآمد و او را در جایی که خزیده بود پی برده گرفتار
گردانید و حقیقت حال را بدرگاه اقبال معروض داشت چون ایستادگان بساط عزت عرضداشت او را بعرض
مقدس رسانیدند بحکم مقدس شد که آن اسیر را بدرگاه والا آورند آن گرفتار کردار خویش پیشتر از ان از زخم کاری که داشت
یا از فرط بیم سطوت شاهنشاهی یا از فرط خجالت قالب تهی ساخت و روز یکشنبه دوم خرداد ماه الهی موافق یازدهم
محرم سنه نهصد و هشتاد و یک ساحت اجمیر مهبط انوار جلال الهی گشت و آن خدیو رضای ایزدی مقتضای
خداشناسی خود مراسم زیارت روضهٔ معینیه قدسیه پرداخته عطایا و نوازش آن شهر را مرحمت فرمودند
بسازار قرب شاهزادهٔ بلند اقبال سلطان دانیال از ناگور آمده درین شهر فیض اساس ملازمت دولت حضور حضرت
شاهنشاهی شرف گوهر بخشیدند و بعد از یک هفته از ان جا کوچ فرموده بدار الخلافت مرحله مرحله نهضت فرمودند
و چون رایات اقبال بحدود سانگانیر رسید عزیمت شاهنشاهی بران قرار یافت که فرمانروای طریق العارضه
دار الخلافت شوند و اردوی معلی آهستگی منزل بمنزل می آمده باشد و در عرض یک ورود بست این راه در ارتعلی فرمود شش صد
کروه که مسافت کروهی متصور است رسیده چون تنگ راهی موقف عرض رسانید که بعد از رسیدن ساعت مسعود خواهد شد
آنحضرت بدولت و اقبال بدار الخلافت نزول دولت فرمایند تا آن شاهنشاه جهان آراسته روز دران قصبه
توقف فرمودند تیغ تسلیم جمیع اکابر و اعیان دولت استقبال شتافته سعادت پذیر گشتند

وصول موکب مقدس شاهنشاهی بدولت و اقبال بدار الخلافت فتحپور

روز دوشنبه بیست و سوم خرداد ماه الهی موافق چهارشنبه دوم صفر دار الخلافت فتحپور مستقر رایات اقبال شد و طبقات انام و خدیو
جهان از بزرگان روزگار و سایر مردم شهر بشرف ملازمت کورنش سربلندی یافته کامیاب ملازمت شاهنشاهی گشتند و بدید بزرگوار
خیر انجمن هستی تیغ مبارک که در دانائی و بیاضت نفس در عزلت دانشوری سر دار روی شوق برسم تهنیت آمد برکات استقبال
دریافت و بموقف عرض رسانید که اگرچه عموم خلائق مراسم تهنیت آن خدیو جهان بتقدیم میرسانند لیکن این بزرگوار
از عالم غیب بر خاطر اخلاص گزین میرسید آنست که آن خداوند عالم مبارکبادی باعتقادان اخلاص نهاد فرمایند

ایں جہاں بخش اندرونیک اندیشی و نیک کردار ماچیں عطای کبری سعادت عظمی کرامت فرمود که عمارت ارکان دولت

عدس است که ازاں و جهانگیر سلک سر انجام بسا خاطر سوان ملک معنی کد دامن چیں فتوحات عالی را پیرکساست

آں صدروان والا گوهر آں را از ریں طرف بدیع همت عنایت وقت پیش شد و آں پیر دولت گرین را باحترام رخصت فرمود

مارداں کمه گاں راماده آورده و مرداں معدس که بامداد و هم دریں ایام خسرو بخش امرای عظام از اطراف ممالک

روی توجه بدرگاه مقدس آورد و مراد بوش رسید ملازمت حسین قلیخان حاکم لاهور را اکبری از اعراق آں ناحیت

سحن آستاں آسمان پایه و افرای ناصیه گشت ومی گشت سعو حسین مرزا و تمامی اسیران را که در جنگ بدست

درآمده بپوستهای گاو که تمام بار از آں حدالساحه بود در آورده پیش روی درباره حضور آورده بود و تحمل

برحال تباه آنها محسوب درساعت حکم مقدس شد که آں طبقه را از لباس برآورده و بدو از روی تربیت و مهربانی برکنار

سحابی سپرده تا حقیقت گوهر هر یک تا از کی فته طهور نشد و هم دیو لاکور باسنگه و دیگر امرا از راه اید آمده بشرف آستان بوس

سرافراز گشتند و مجملی از حال ایں فوج نصرت قریں آنست که چوں نخست دوره مگر کوت رسیدند رسیدار آنجا از ته راسخ

سحوت پیش آمد آماده پیکار شد و دلاوران بنشاط اقبال بر آں سرکش بوده تمامی کیبر از هم گذرانیدند ولایت او

تاراج کردند و از اعیان ایں فوج نصرت قریں درویش بیگ رحمت مستی بست و از انجا بمقتضای فرمان قضا جریان عازم

سو پادشاهی شدند و چوں که موطن او است رسیدند بالوازم استقبال تقدیم رسانید خلعت پادشاهی را آداب

سعودیت پوشید و مالسکه را بجای مهمانی دعوت کرد کمبری مقام مقام آمد چیروانان او را آنکه اشتهار و درروان شد

درگاه معلی وعده پذیرفتن آورده عذر ناگهت و مالسکه را رخصت بود او سر بالای در میان آورده گذاشت و هم

درو احسن کامیاب را بخطاب مستطاب خان جهانی سربلند عزت گردانید و سرکی را از امرای یکوجهت بکمال

عواطف اختصاص بخشیدند و او نیک نشیں اعمال بر مسند وزارت دیوانی نشسته همت را بشکر افزون گرایید سلطنت را

معدلت آراست و عدالت را به محسن و بحسن ایشان رونق بخشیدند و از سوانح دولت اوراک در سو الطاهر شد توجه ها ک

شاهنشاهی بتسخیر ملک بهار و بنگ بود که از سیلان انعامات سه کار رعایای آں مرز و بوم آزار استند حال عالم

واشرف خان و معین الدین احمد خان هاشم علیخان و میرزا علی و طائفه از امرای سعادت اندوز را در دیار سرقیه

رخصت ارزانی فرمودند و منشور سعادت باسم منعم خان خانخانان شرف صدور یافت که بر ابات عالی تسخیر

ترکیه ولایت بحرات استعمال داشت آں یکوجهت مزاج ما در یافته راه مصلحت و مدارا پیش گرفت که دولت و

اقبال های تحت اعراض معدلت بارشی او راهی پیش طلاق عالم سب لایق آنکه مجرم گشت بر زبان نصرت عنوان متوجه

تسخیر آں ناحیه و جمعه ارباب جلال و نساد گشت و اگر چه بهاں امرای اخلاص اندیش که در آں حدود جاگیر از بعنایت

رافرازاں ما فرمودند بود و لیکن هر چه از روی مستشر کار آساں تر ساز آں بسیاری از امرای تعلق شدند و لیکن آں

دو زنی راحه تو در طی راه پیش معم خان فرستاد و ما لهام اقبال که بسیاری از قوانین ملک گیری که زبان او حواله شده بود خاطرنشان ساز[د] و کارطلبی و اتفاق امرا را بیرون یافته حقیقت حال بعرض مقدس رسانند که اگر همت جهان کشای در آن مرز ماشد امید که بتقریب آن ملک در حیطهٔ تسخیر اولیای دولت آید وگرنه نهضت موکب مقدس از آئین کشورکشائی خواهد بود راحه بسرعت شتافته مبادرت نمود و حقیقت فراوانی لشکر و آئین یکجهتی و صدق عزایم و علو همم ملازمان عتبهٔ اقبال بموقف عرض مقدس رسانید و موجب اطمینان باطن اقدس گشت

نهضت موکب مقدس شاهنشاهی بار دوم بگجرات برسم الغار و فتح و نصرت مراجعت نمودن

دران هنگام که حضرت شاهنشاهی خان اعظم میرزا کوکه را رخصت داده عزیمت دار الخلافه فرمودند چون دانست که اختیار الملک در حد... و اید ر باتفاق رای برای ... از آنجا که سر فساد برداشته است و پسران شیرخان فولادی نیز با او پیمان یکجهتی بسته امداد اینجا که مهمات ملکی تا خیر نشاند باحمدآباد رسیده از همان راه روانه آن صوب شد و میرزا مقیم که دران نواحی جهانگیر داشت از ابتلای آن فتنه امدوران نهادهای خود گذاشته باو ملحق گشت خان اعظم در مقام استیصال آن گروه بود که عاقبت محمد حسین میرزا شاهزاده ارتفاع یافت و اجمال این تفصیل آنکه محمد حسین میرزا از حدود دولت آباد دکن خبر توجه رایات اقبال بصوب دار الخلافه شنیده بحدود سورت آمده گرد شورش انگیخت و قلیج خان متحصن شده لوازم قلعه داری تقدیم رسانید میرزا بسه شوریده امرا را محاصرت بازداشته به بروچ آمد و از ملازمان بی حقیقت قطب الدین خان گرفت و از آنجا بکنبایت رسید و از حیدری حسن خان بی جنگ آن جا را متصرف شد و حسن خان باحمدآباد رفت خان اعظم سید حامد و سید بهاء الدین و شیخ محمد بوگیری و جمعی بکومک قطب الدین خان فرستاد در بولا اختیار الملک و این جماعه که در تنگنای کوهستان بود مدالش با ... پیش آمد خان اعظم جای مستحکمی را پناه ساخته التماس این گروه فتنه سرشت دست توانستند دراز کرد اندیشیدند که شکستن تاکی و از آن چه سود بر داشته آید کار آنست که بر سر احمدآباد برویم که خان اعظم از آن قلب جائی بیرون شتابد بجنگ پیش آیم شاید که کاری پیش رود و اگر نیاید احمدآباد را متصرف شویم و باین عزیمت ناصواب روانه شدند آخرهای روز چون حقیقت رفتن مخالفان با آن صوب تحقیق پیوست خان اعظم تیز دستی نموده احمدآباد رویه روان شد چون روز شب شده بود مخالفان در مبارزت مبادرت توانستند کرد خان اعظم شب توقف نکرد و هنگام تباشیر صبح بشهر درآمد و در همین وقت محمد حسین میرزا از کنبایت شکست یافته نزدیک گریخت و بعضی از تنال بدست او درآمد و چون تباه حال بود از فوج خان اعظم دور تر گذاشته با اختیار الملک و پسران شیرخان فولادی پیوست و شرح این عطیهٔ الهی آنکه قطب الدین خان و سید حامد بخاری و نورنگ خان و جمعی از ملازمان خان اعظم بکنبایت رسیده آن مدبر با آنکه مردم کم داشت زیاده از قدم دست و پا زده بحال تباه شکست یافت سید بهاء الدین کارنامهٔ شجاعت بظهور آورده جان نثار شد و امرا شکست دادن او را امور عظیم دانسته همت در تعاقب نه گماشتند اگر اندک سعی مبذول میشد آن مغلوب ادبار امدی گرفتار

ج سوم

میگشت القصه چون آن جامهٔ سعادت ملبوس شد اهتمام عظیم در شتافتن باحمدآباد مود گجراتیان سخن در آن ساحت
نامه در گفت و گو میکردند و از ارتجاع اقبال بادشاهی خان اعظم درین رهت استحکام مبانی مجالس
گوششی نمود و امرای کنبایت میرزا سید دولت و غیره نیز درین شورش کتبها فرستادند و از احمدآباد آمده بودند
سر دوست آمده پیشتهای نمایان بیکرد اگرچه لشکر آن قدر بود که اگر صف آراسته و عرصه نبرد گرم نمودند اولیا
کاسبان نصرت میگشت اما خان اعظم چون ... در ملازمان ... ولی ... راست ... کار ... صادر
و در هنگام رخصت ... نصیحت فرموده بود که اگر ... آسمانی تیره رایان ... فراهم آمد و هنگامه شورش
گرم شود ... احتیاط ... اقبال ... که ... دولت سعید ...
روزی باصل خان ... ساده ماموران ... نصیحت که ... تحت ... باختن این عرض
... واصل خان ارجمی کاری ... شهر در آمد بعد حساب سیر و سلطان ... اسپ ...
و ... ادا ... آسمانی رای ... قرار گرفت
که این مردم ... خان اعظم ... سوانح حال ... سلطان خواجه ... والا ...
استمداد ... مقدس شاهنشاهی ... درگاه والا ... حقیقت ... عبارت ... ضمیر مقدس
... آن عدل ... مهربانی ... عاطفت ... که ... جهان ... قرار گرفت
که ... اقبال ... العادت ... مردم ... سامان و
سرانجام ... داده آمد ... ایام و ساعات ... اردو ... دولت ...
و حرم سرای مقدس ... امرای عقیدت ... شجاعت خان و راجه ... سید محمود بارهه
و رای ... رخصت فرمودند ... مقدس ... ناس ... مردم اهتمام ...
... بیشتر ... سید خان جهان و سعید خان و اکثر امرای
... آن ملک ... میرزا یوسف خان و ... خان ... مردم همراه گرفته
... امرای مالوه را گرفته ... و گجرات رسانند و کنور مان سنگه ... جاگیر
داران ... جمع کرده ... راجه بهارمل و راجه تودرمل و شیخ ابراهیم و حکیم الملک و شیخ احمد ...
از مخلصان ... شاهزاده ... والاگوهر ... مستقر سریر خلافت ... خاطر اقدس
از انتظام مهمات فراغ یافت روز ... دهم شهریور ماه الهی موافق یک شنبه ست و چهارم ربیع الآخر ...
و ... اقبال ... جهان ... عنان ... سوار دولت ... عشرت ...
... درراه دور ... گجرات ... امرای عقیدت گزین ... اسباط ...

ج سوم ۱۴

و سایر خدمتگزاران اخلاص طراز بعضی رباعیهای با دبیره و صحیح بر حیوان آتشین نعل انتظام همراهی نمودند و چون پاسی از شب گذشت رایات والای آسودگی گرم روان شاهراه ارادت گردیده تورو وقتی استراحت نمود و سحرگاه دار الخلافه و درِ ستاره سعادت بنشیند بهشت فرمودند و آغاز صبح دوشنبه بمنزل جلس محل رسید، بنابر توقف گزیدند و از آنجا گرم‌تر شتافته بعد گذشتن پاسی از شب قصبه معرآباد از امور روانوار ساختند درین منزل بسیاری از ملازمان رکاب سعادت دولت بدل یاوری کرد که جوق جوق از آنجا ملازمت رسانیدند و ارکان گرامی حضرت صاحب قران پدید آمدند و چون آن بعد از تهیه مرکز دون فلک سیر پیشه سرعت تمام روان شد ابیات سیرت گرا نهم تنگ ابر ز البسان که رود و عاشقان جلب آن گرم رشی درون و بیرون بپیچیده صدای سنگ گردون حکم اقدس شد که اکنون است استیلای خواب که ترکیب عنصری را اگر پرست بر رسان رود که گردون آهسته راه پیدا تا شیده اکنا شنه همان طور گرم روش ماست بدید جگر آن امتثال فرمان مقدس شتافتن شاهی بود که گردون سیر آنند تا آنکه چاشت روز سه‌شنبه خطه میمنت اساس اجمیر مورد موکب کیهان خدیو گشت آنحضرت مرتبه علیه ورود سعادت فرمودند خدای جلیت رائیه ستش خاص بود و روح قدسی حواصل استمداد در اعانت بود منتسبان آن بقعه خیر را تشبثات با دشاهانه اختصاص بخشیدند و از انجاز ادل آسمانی ارتفاع راکه دربان شهر بهشت تمثیل خاص اساس یافته بود نزول اجلال رایت والا نموده استراحت فرمودند و آخرهای روز سوار دولت شد تا بیدر اقبال اشرا مدند، هنگام صبح چهارشنبه در حدود میر نهر شاه قلیخان محرم و سید محمودخان بارهه و محمد قلیخان توقبائی که از پیش هرشتادهای لشکر بمنزل کرده بود مدرسه سید مذرمانه وقعه فرموده متوجه پیش شدند پاسی از روز گذشته بود که قصبه جاگیر ارقدوم شاهنشاهی پرتو سعادت یافت و پاسی از روز مانده عزیمت رفتن پیش نمودند آخرهای روز در حانر عشرت دوست میل شکار فرموده شکاران آن آهوی سیاه سیاهی کرد بر زبان مقدس گذشت که اگر این آهوی را چیته صید تواند شکار کند شادیان آن است که محمدحسین میرزا بدست افتد باین نیت حق اساس چیته را گذاشتند و آن آهوی شکار شد و صید شاطرانه مرام افتاد و نیم شب رایات اقبال بسوجت رسید و تا ظهور انوار صبح جمعه آسایش فرمودند و چون عالم نورانی شاهنخانه زیر درآمدند و در هنگام سواری موقف عرض رسید که محل مقدس و لشکر دین در قصبه پالی فرود آمده است حکم والا شد که ملازمان رکاب دولت اعتصام رائی که در پیش دارند می‌شتافته باشند و خود با معدودی از خصوصان عتبه اقبال متوجه صوب پالی شدند و چون قدری راه سپرده شد ظهور پیوست که آن خبر را کاذب اراجیف بوده‌اند از ناحیت انصراف فرموده بروی مطلب آورده‌اند و آخر روز که ملازمان رکاب فیروزی اعتصام در طاهر قصبه بهگوان پور فرود آمده از حرمان ملازمت و دیر رسیدن رایت اقبال نهایت توزع خاطر داشتند جهان پرور سایه ماطلب نورگستر شد و عالمی یکدل هزار دل شاد و تمامی جهان شاربانی دیده آمد خاطر جهان آرای شاهنشاهی آن میخواست که از راه سروهی که قدری قرب دارد موکب معلی بگجرات درآید و حیدرآباد نشان بارگاه جلوس را

التماس آن بود که راه جالور پیش گیرند اقبال شود غرض این دو تیولداران آنکه دران راه ارباب تمرد و عصیان بسیار اند و در
رکاب نصرت قرین مردم کم همراه اند مبادا آن گروه با تیره مقصد رود گیتی خدیو را این ملتمس موقع قبول نرسید و شکوه قراول
حکم شد که شاه ... گردد مکدر اندیشان بساط حضور چون از قبول التماس های خود ناامید شدند شکوه ساختند
قرار داد مد که شاهان یا باید که راه سرهی پیمودن بصوب جالور شتابند تا هست آثار سعادت متوجه پیش شدند در قصبه راه
غلط افتاده در ورود حشمت راه گل را آمدند نگاهبانان عقیدت سند را بدین کلفت رسید و بسیاری از رکاب دولت
جدا شدند و با آنکه این بار راه آن صورت خلاف بود آخرهای شب به ... رسیدند و معلوم شد که این موضع از متعلقات
جالور است و راه جالور قطع نموده گیتی خدیو ... آن ربانی در ماتحالوع بودند صبح جمعه متوجه پیش شدند قدری راه
ساخته بودند تحقیق پیوست که لشکر اسلام که مستحق رخصت یافته بودند هم راه گذشته تیمارخان را حکم فرمودند که همراهان
رکاب اقبال را آهسته آهسته می آورده باشند و خود با جمعی از خواص جریده پیش روان شدند و چون رایات اقبال بحوالی جالور رسید
آوازه از طلوع ... معلوم شد که از لشکر آواز کوس عشرت می آمد و پاسی از روز گذشته بود که بجالور در آمدند امرای
کبار مرزبان والا سر بلندی یافتند و حکم عالی شرف نفاذ یافت که اعیان از ... مقدس هر کدام از همراهان رکاب
نصرت را ... گرم ساری توجه فرمودند ... آمده بار گورستان دادند سود اگر
اسپ که در اردوی بزرگ همراه بودند با طویله اختیار نمودند و بجای همراه سوا اگر گرفته بسیاری را گرم رفتاران رکاب عالی
قسمت کردند و حکم اقدس شد که شاه سارنگ خان و تنگال و خان جالوری همراه اردوی معلی باشند و باقی امرای سعادت منش در
رکاب قدسی بودند و معتمدان اقبال شتافتند و چون همه از شب گذشت سوار شدند و کرده سوار دولت شده ناهم روز شنبه
در گرمی ... کوس سعت از شهسوار ... رسیدند ازان در موضع ... دال توقف کردند و روز ... ماه جمادی الاولی
دران سرزمین ... و بعد از ... پیشتر روان شدند و چنان گرم رفتار بودند که تا آخر روز یکشنبه استراحت
در هم اسراحت ... شام دوشنبه رایات همایون کشاکش ... صبح دولت در صحرا ... اولیه که بیست کروهی
... است حلقت رو گذشت و شاه علی ... کلان حکومت آنجا داشت ... از احمد آباد گجرات لشکرگاه
حال کرده ... از حقیقت حال آگاهی یافت ... والا سعادت ... همه ملازمان رکاب نصرت
اعتصام بران بود که چه گونه ... یک روز دران شهر توقف فرمایند تا بعادت ... سرحد را ... رکاب
دولت ... دان جهان مردانگی و فرزانگی دران باب که ... کلان و جمعی ... که دران بلده اند
سرکردن ... سامان ... در ... سکنائی ... را ... وصیت رسیدن کوکبه عالی العظم رسید
... و ... ازین گذشت و سعی و الحاح منظران ... که حضرت
ازین ... گذاشته ... بحرارت ... روان کاروان رفته لشکر پیش را ... خواجه غیاث الدین علی آصف خان

ج سوم ۱۴۳

ج سوم ۱۴

باین حدرت فیروزی و گیتی خدیو بمعانی جنود اقبال نیم شب از اینجا متوجه پیش شدند و چاشت دو شنبه ساحت قصبه بالیساره
که پنج کروهی پتن است معسکر فیروزمندی گشت و تارن آن خان کلان با لشکر خود و زین خان و شاه فخرالدین و طیب خان و کسکار
و دیگر امرا که پیشتر از شنیع قضیه شورش از روی دوربینی تعیین پتن بودند و چون راه مخوف بود بواسطه احتیاط در پتن توقف داشتند
دولت زمین بوس تارک سای گشتند و درین منزل افواج قاهره آئین شایسته ترتیب یافت و در قول که محل توجه خاصه است
میرزا خان و شجاعت خان و سید محمود خان بارهه و شاه قلیخان و طائفه از بهادران قرار گرفتند و در برانغار [illegible] اخلاص خان
کلان و دیگر دلاوران کار طلب انتظام گرفت و در جوانغار وزیر خان و طبقه از دلیران مامور شدند و محمد قلیخان توقبائی و ترخان لوا
و جمعی از جانبازان لوای بشارت عالی شد و [illegible] شاهنشاهی بران قرار گرفت که خود با جوقی از مخلصان عقیدت منش طرح باشند
قریب صد سوار که هر یکی از آن بر هزاران توانند و ملازم رکاب نصرت قرین شدند [illegible] هر یک [illegible] گسل
هر یک [illegible] چاره گدار همه رستم کمان و آرش تیر همه تکاور سوار و تیر شکار همه در کار خدمتش کامل همه در تعمیل طاعتش [illegible]
آخر های روز دو شنبه از قصبه بالیساره نهضت فرمودند و [illegible] که از قراولان خاصه بود حکم شد که مساعت نموده با احمدآباد رود
و نوید مقدم نصرت قرین رایات منصور امیدوار رساند آماده سرگرداند که چون این جنود غیبی نزدیک شود لشکر احمدآباد نیز برآمده
گردد و تمام شب [illegible] از رو [illegible] مجاهدان دولت در رکاب اقبال قرین گرم رفتار بودند چون پاسی از شب گذشت موضع
حوتیاره که از مضافات قصبه کری است رسیدند آنجا بوضوح پیوست که جمعی از مخالفان سیه بخت بسرگردگی [illegible]
فولادی قلعه کری را استحکام داده آماده پیکار اند و این مدبران را خیال آنست که [illegible] خان کلان جمعی را سر کرده
[illegible] فوجی بیدل آمده صف آرائی میکنند [illegible] جمعی از دلاوران لشکر منصور حکم مقدس نفاذ یافت که پیشتر شتافته آن
گروه شقاوت سرشت را از خواب غفلت بیدار گردانند و در لحظه [illegible] عرصه اقبال جمعی کثیر را از هم گذرانند و طبقه گریخته
درون قلعه در آمدند و بهادران سعادت پیوند در شام گرفتن قلعه بودند که رایات اقبال آن نزدیک رسیده و بازار
آن [illegible] وقفه آگاهی و [illegible] گزینان رکاب دولت را طلب داشته پرسیدند که کنون این گروه تلنگی شده
صلاح دید کار چیست طائفه مغلوب شوند که از اسباب دانی چندان وقوفی نداشتند بعرض رسانیدند که بتائید ایزدی کشایش
این قلعه فرموده قدم پیشتر باید نهاد آن گوهر یکتای دانائی و کارشناسی فرمودند که گرفتن این حصار مختصر چه خواهد بود [illegible] همت
والا و تقدیم این فتح آنست که شورافزایان گجرات بدست در آیند اگر توجه بگرفتن این قلعه مصروف شود از انجا که عالم گیر
شاید کار بدیر در کشد و [illegible] غالب آنکه [illegible] صیت موکب مقدس شاهنشاهی شنیده خود را گوشه سلامت رسانند
و ظاهر آنست که قلعه را آمد شد افواج گیتی ستان [illegible] مستقیم گشوده گردد در همین اثنا [illegible] از سپاهیان
که نزدیک آن حدود [illegible] ایستاده بود رسید و [illegible] آورد و چون ملاحظه رفت [illegible]
از حال گذشته [illegible] مجاورت ذات مقدس [illegible] پیراهن [illegible] کرده

آخر بهار این ملک قرار گرفت که بربان اقدس گذشت از احتیاط عطر بر وده مستر سنگ حرام گشتند دو وکرده گذشته برای

آسودگی و عدا استراحت بر و دیده تست دیگر میرزا یوسف خان و قاسم خان جمعی از امرا کار عسب می آمدند مسلمان رسیدند

مخصاں طعنا بر او صح جامعه ساسعاهی برداسته از جنگ برآمد را ادبار گرفته و برمود کمی حد بو بظهور رسید عقول

سحر و جها تشنه نامی کا اسمام نامه بود جهانگیر جهان و دنیا ای آید خاطری شگفته مینی حق اساس دکر داده

ساسه بسعادت شدند و ان همه کرمی احمد آباد در دل موکب قبال شد آصف خان را اسرعت بار آن مسترجامع ستان

که مانند الفی طلال معلق بر عارق سالکان این مرز بیم باد که مراد ما ل سالکا منتی هست گر ب موکب مادون

اند بجاوران احادیث که بر گرم روی چون اقبال شعار وحون بصر ممرکات وده و اکرا و مات دولت

منصور اسعد من فضل ایشان امران خاف سرم مال سعف خان کوکه زین خان کوکه حسین خواجه عبدالله خان حکمات

رالسال حمل حکمال میوارخوا به غیاث الدین علی آصف خان راجه مر و را به لسیحه میرغیاث الدین علی نقیب خان محمد زمان

بهادر خان مالسکه در باری داستیه خواجه شیخ عبدالرحیم رامداس کچواهه احمد بهادر خان تور ارسالو لحاس جادون کاه بیار

شیح مدحتی دوار و بعلاهر اس با حیه خواص آل کلاو ب وربل رایات اقبال بر ونک معسم شد حو مد ولت مسوحه نوشته

دلمه تحیات شده از سوانح عرب ادراک حمل لیسر روسی با تترکران بوسیه و در لطار اوس برآمد آن سح عاطفت را دل

بر دستوره احسه جانه خاصه برای بارگرمت فرمودند و نگراند را اکرن مسره مالده لوکه برسید بود رحمت نمودند و چمل جوانان

روسی سر داد حقیقت اکبر که مر واعتبار است می رسد چون از حال آن آگاهی یافت بواسطه کوچی دریافت رعایت

که با جاندن مال بود داشت وارجوی که کمر ابد ووارثمی که مداشت کس ورساده کمر الملک میکنه فاسدار بی داشتی

سر رشته تمبر اگم کرده معاگرا مسو سپر آتا آن و رای حوصله قبح آرا در نظر یاد رده فرمود که با خوش آن ربه خاصه عنایت

کرده ایم این سخن لطفی مدار بر روسی از باران بودجه حورا فروداً ورده برسیه مشیودان کوه وقار و تمکین که نایسی آن

مدهوش معامله نافهمی ملادت فرمودی از قدر شناسی ساحی که در بردا شتند فروداً وردند که هرگاه ملازمان بادمن سرد مرداریها

حورا برانگی قرار دهند از مردی ماشند که با مسلح ایم بر به حکومت داس حون از سیر اهه بیس روسی حبر دار مسود لصایح امید

عصه سر به درکاشه سربدست او می امدار دا و را سرریس عظیم کرده در مقام مدات وسعد رب می آرد و سر خلت در مس انگدره

بدرگاه والامی شتا، و حقیقت ننگ خوردن روسی را معروض داشته الماس برحمت ملمّاند و مدبو عاطفت عش طمس او را

از تعلع قبول داده گدرا سد دا احا آن حالت بروایه مس شدند را بتای را اسب بور بعا و در عین سواری لست

ر به تکگوست داس آمد مع کراب راصیب گفته بعرض رسانید که سه لستان فرور سدی بظهور آمد که بر و تجربه کلان هیدوکان

هر کدام دلیل مصل نصرت مدلست اول آنکه دردا سال این او فات اسپ سواری صاحب اقبال نشسته دوم

دریدن ما دو مولد است از رعب لشکر منصور که رو بروی غنیم دارد سوم همراه شدن زاغ و علیوار بسیار که همراه امیرود

عرضداشت رسیده آمد و باعث نشاط خواطر بسیاری از حاضران محفل مقدس شد

رسیدن موکب مقدس شاهنشاهی بحوالی احمدآباد و لوای نصرت افراختن و فیروزمند شدن بر محمد حسین میرزا

دوربین تحقیق دوست تقلید دشمن اگر در روزنامچه احوال مقدس شاهنشاهی که صفحات ایام رقم زده کلک اهتمام ست
نگاهی درست کند و غوری ژرف نماید داند که آنچه این نظارگی انجمن هستی می نویسد از دریا قطره ایست و از بیابان ذره
خصوصا این یورش غیرت بخش دولت افزا که طراز کارنامهای بزرگان دولت تواند شد القصه بطول انجامید و بهمان نیروی درست
و نیتی حق اندیش و توکلی عظیم و همتی عالی و وطرقی بلند با آنکه اگر اندک توجه فرماید سه صد چهار صد سوار سره نامدار اسارتی
دیگر فرمودی فراهم آید چنین راه دور و دراز که قافلها بدو ماه و سه ماه قطع کنند چنین مغاور و مجال ارباب عصیان را با معدودی
از ملتزمان رکاب سعادت طی فرموده در عرض نه روز راه هنگامه اوباش خلاف اندوز که از ستیت هر کس افزون بود به بیست
روز بهرام سیم امرداد ماه الهی موافق چهارشنبه پنجم جمادی الاولی حریف پیکار را آراسته فیروزمند گشتند و شرح این داستان بدیع
بطریق اختصار آنست که رایات نصرت شعار نزدیک قصبه سید واتری از لشکر گجرات ظاهر شد حصنی از اولیای دولت درگاه
عزیمت شبیخون با عدو بیس داشتند جهانگیر عالم را این رای که صورت مدعیه داشت پسند نیامد شبیخون شیوه دزدان میدان
این ننگ و آزرده [illegible] و تأیید ایزدی بسته متوجه شدند حکم نواختن نقاره و نواختن سورنا شد زمانه
مردی بر آمد خروش [illegible] کوس در کسوه رنگ خروش مخالفان تیره رای محرور بکثرت خود گشته محاصره را تنگ ساخته بودند و آدم
شیرخان فولادی را استقلال چون موکب معلی نزدیک دریای سابرمتی رسید حکم مقدس نفاذ یافت که بوجها آئینی که ترتیب یافته
از آب بگذرند و انتظار لشکر گجرات برده در پیش شتافتند ملاحظه داشتند درین اثنا قریب سه صد سوار گجراتی که از معام
سر کج برگشته بودند نمایان شدند آن حضرت به سید و قجیان جامه مثل سالبا [illegible] وقادر قلی و [illegible] و چندی دیگر از منتقلان کم حظا
اشارت عالی فرمودند که بجانب این تیره کاران [illegible] اندازه آن طائفه گریخته مرحلهای خود ساختند و آوازه کرنا و
صدای نقاره در آن سرزمین پیچید [illegible] مخالفان تیره بخت را گمان آنکه شیرخان فولادی ست که می آید و بر می [illegible]
اینکه خان [illegible] بقصد کومک خان اعظم میر سید محمد حسین میرزا این [illegible] رای سراسیمه وار خود برسم قراولی بر آمد
سبحان قلی ترک و چندی از بهادران اخلاص گزین پیشترک از موکب مقدس بکنار دریا رسیده تفحص حال مخالف میکرد میرزا
آواز بلند ساخته استفسار حال این فوج نمود سبحان قلی ترک باندیشه آنکه عجب در غنیم پدید آید و سنگ تفرقه در جمعیت
این گروه افتد جواب داد که ای بیخبر اینک حضرت شاهنشاهی خود بدولت و اقبال با لشکری گران سر رسید چه ایستاده و چه می [illegible]
[illegible] رفته این [illegible] مدبر را [illegible] اگر چه [illegible] از شکوه پادشاهی که بر تو نیست از فراز [illegible] رفته بود اما
گلیم بخت او را سیاه ساخته بود بدبر زبان آورد که ای بهادر می ترسانی و ارجوف میگوئی اگر آنچه نموده واقعی ست از فیلان بادشاهی
نشانی بده و از افزونی لشکر آگاهی بخش این چه سخن است که گزارش مینمائی و حالا تا که چهارده روز است که صرحان ما

ج سوم ۱۶

پادشاه زاده محمد بیدار بخت را گذاشته آمده اند چون پانچ سر گشت که شهریار عالمگیر عرض نموده بود راه دراز طی فرموده نامدار خان بار رسید آن سرگشت این مخبر اشتیاق موصوف صدق گردید چنانچه مطلع آن سحاب اردوی فیروزی معلوم گشته و چون معلوم رای جهان آرا گردید که عنقریب آمدن موکب مقدس در جوانب حرولیت از رعایت مراتب آگهی و قوت در کار رزم چندان توقف فرموده سکندر اول لال یک دست حسرآور دند که همه در مقام خیر خواهی و صف آرائی است حکم عالی شد که وجها از راه مگذرد و هر چند جنگ مردان کوشش نمایند آن وقت خان کلان اهتمام نموده سوار شده بودند آن مردان انبهای دور رسی عرض داشت که صف آرای سپاه لشکر گجرات از طرف آب بودن سزاوار آمد زیبی ست زبان حقیقت گذار اعلیحضرت گوید که یک گشتی اساس و همه موافق حضور مبارک یورش اقبال رهنمائی دید اگر نظر به اعتصام سلسله ظاهر بودے ماه خرمن سایستی تمام درین راه را اعتماد اکنون که همه استمداد نموده متوجه شده است استادان واسطه گشتند چه لائق حق ظاهری و اسباب ساسی مراحل این جاده را استمداد داشت که درین را آستان جهت گردن سپهر برگشتی ستان پا چرب نگاه سد گشتند آن سوار سیدان در آن جا چون ز نامه احوال این محرومان سبب اسباب جمعیت حال در باب دریای حسالت چون زمانه اهتمام احوال علی ارجمند این ظاهر نمایان برآمده معانی اقتدار روی همه جهان نور در الحمد نمایان سحاب بود که در طرح محکم رکاب آن اوریک آرای اقبال منتسب بود بدان رایای زمانه را به دست دیگر ره یکی پای آوردند پس یک حسر سد برانگیز کرده تفصیل اسپان زین بر فروخت ⁂ را سدن حسم مامی آسوده ⁂ تا سپرد ابار رسید ⁂ جنگ ملا ادین بار شد ⁂ اسپ انداختن همان بود و تا بیاب سلامت یافتن هم سرمایه شگفتگی ارباب صورت گشت و هم مقدمه شادمانی قصر شد درین هنگام ولیعهد قدسی را که برود آورده پرآمده دو سه چپ چند سرخ شده بود که سب داشته همراه با شد طلب فرموده بودند و نظر اقدس آورده بیعی بلعه ماه ظفر ابن ماه راه اهل جنت و نور زبان مقدس گذشت که شگون ما خوب شد و پیشگاه مالکشادگی بدرجت و سید فیروزمندی رسانید غاروں این یکی از جهادران تر دست سرکی ارجمالیان را نظر اقدس رآورده و آن سر و بند آن عالم فتح سرای شد و تمامت آن جهان بان گروه عقیدت مند پیشتر بسبب فرموده‌های عظام از دیدار حال سر رشته حساب وانی را گسیخته باکی زیر گردش در با سر روع کرد دیر را ابیحت رستگی جنگ لی لعمت و پادشاه وقت بر آمد لحان پسر جهانگیر خان جلی را که معدلت شاهنشاهی در یورش اول گجرات او را اساس رسانید بود سر دار روع دست راست پیش گردانید و جمعی مراوان از علی و گجراتی را همراه آن سیف ساخت و محمد خان پسر سیر خان فولادی را با طائفه انبوه از افغانان بدست چپ مقرر کرده سلسله سالاری باز بیسی دو باو ر لشهری را که معیرا اتحاد آن ما عاقبت خان از حرام نمکی پرورش نامه بود ما حرد همراه گرفته معرکه گاه محاربت رمی آورده وسعی ناگوار جوش در استیصال بود که همت بست و بیکار با جدیو صورت و معنی پیش گرفت چون آن اقبال سنک گروهی رها زیلدی برآمد نظاره علامات فتح و نصرت مسرور شد که آصف خان آمده سعادت زمین بوس دریافت و موقف عرض مقدس رسانید که سپاه کوکار از قرب و صول رایات اقبال حسری ماست و هرگاه که مرکب مقدم شاهنشاهی

آمد از رسالت اجمل میرابوتراب و سایر ملتخواهان آن مرحوم مسیح الست بعد از تجسم بسیار خاطرنشان ارشد

ولشکر کجرات را آراسته مستعد برآمدست وبموزه سرگذشت نموده را تمامه معروض رسانید و عساکر نصرت قرین

پادشاهی رسیده کوه جای مقیم ایمان ورختان پیدا شدتا حضرت بدستیاری توسل ایزدی هزیمت نبرد التماس

همه لستیه بیشتر روان شدند تهته اه سرگرم کین برمیشد چو آتش کار باگرد و مند زبده در بر خسرو کامگار

مدریا برایکه چشمه سا چه یاران گرم کین عرق جوش همه نهان تیر و آتش آمیز همه بجز سوی جستند ه بر ین علم دست

تند را اتمع راه عادم هزاران سواران عنان زجیان + ملل دوری ام سمان ورسان دلیران پلنگ رنان معنت

شکاف + زمین رابجیش درآورنج ناف محمد قلیخان توقبای و ترخان دیوانه وحیدی از بهادران تیردست

تیرانداز ان عول و مرالهراوا بوز منتشرکست اقته بعد از آنکه سا زتی عنان تاب گشته آن کوه تمکین

ووقار را بهمگت واس احاطه ساخته تیغ ماترمال بکار لسرت اهتمام نمودند گرآگرچه پیم بشاهر بسیار ست آامهاتیه

کار ساز در بار این پایه مندند گاه آلتی پاوق ار انست که در احاطه امام بسته می در آپ طرق هرال آنست که دما

متعصم بحیل متین عاطفت ربانی ساخته ثواب مدد تزلزل در خواطر راه نداد یکدل یکجهت و یک رنگ تماتیا پر الکه گی خاطر زنده

گران داشته این فوج خون آشام که به رقمای سنج دارد هر کاسه سرت یکبار رسا سد که جان حلوم شوخ که محمد حسین میرزا

تشارع حدود لیر تمای سنج ساخته است و باید که یکجا امرا مرسل اول تیردست مرتبه جنود رحمت تن مردانگی اسالک

ناچار و کاروانی بریاورنج جوی تار این زیاده تر مقهور ساخته گرد و خاکساران سمت گرفته دیگر آسان خواهیم برداشت ولسا

سمان حر بلیسه دل بخش شجاعت افرا فرموده باهریکی از مخلصان سعادت مندلشکری ارشاد تایید ایزدی مجدد امداد

گرایند ه یکی کار که ساخت ارموش بهمرم نوبهای دانش نگسار لعرجه رهان بود کرد و رسنگ تا ما رادیده یک

رزمی نگارد محمد حسین میرزا باطایفه انبوه گرفتار او مار مدار کمال بحوتی که است از وجهای حوزه با تمامه میرزرمی آمده نوبا

محمد حسین جان موقف عرض شاهنشاهی رسانیده که وقت تاحسن است تا این معرو ربی ادب منزای خود یابد

آن کاروان دقائق ردم رزم را ارزان گذاشت که هر دیار بامی دو در میں معامله زبان هموار مواعظ وبکا مهابان کاربا

آرمی را داشت وامروز عیاناتان گومری ساگرفته میشود هویدا دوست و بظاهر بسیار کم ایم سادا درراه دوری تا متی ای میرن

کردن جمعیت سالاران پراگندگی پیدا آید هم کارشایسته صورت نه شد و هم جوهر مردانگی این گروه عقیدت مند ظهور نیابد

وهم سالک احتیاط از دست رود و از آنجا که تعجیلات حسنی معاون تعلیم ظاهر بیان ست بزبان اقدس گذشت گاه

دست فراهم آورده دشت بسته کار در مانیده که گریه جهتر با شدار اکیا بنده دست کشاده کار گرانمایه این مقدمات عمل افزا

فرموده اروش دلبستگی وآشنگی دیرد لی و مردانگی حسرا مان حرامان می شناسند و شاهنشاهان بساط عزت هم مزاج

حدود آموخت مرد وهم مرتب دلبری پروبته توکل هزاران میشد مهم اجانب لا یابه در ابتر میشد و هم معامله دانی التماع

ج سوم

۱۸

ر ق میانت هم عدالتناسی تقدیم به‌سبب هم خلق دانی قصور می‌آمد تا آنکه وجهان بایتابی پیر ر کمیوت ماش

سق و نظام [illegible] بوتیمی از پیلان زلعار رامک گرمی محاربه عام گردانید بدو [illegible] هنگام [illegible] یک شد آن جیلوان

تیر تکا عزم ماحق داشت با یلماری راتیر پیر زمان گذشت که وقت ماحق ست گمس مال و تامس مال آن گمتی مدیوآل

دامیان کا حلت تعها احته احتمد علما الله اکبر مرسه [illegible] ماعیس رزمان ورمن و گرت [illegible] سرتیغ چون جوی سال

[illegible] سدی ول مع رماس مع شد [illegible] موتی رمانه جوش [illegible] مگوش سعرار جوش [illegible] ماست [illegible] مرته سرود او گاه بود

آمد است که جهانش علیم سو که در مکرنگره و دل ب که مرم ست است تا احتیاجی گراوان [illegible] ابر داشته بود

بچیس مرام رم ماست [illegible] جهان را برداشته گمان آنکه مدان مساوات قدری [illegible] و تجلسے جو

گرمی [illegible] مقاں اں حال لزان مر ست [illegible] سهلوان [illegible] اومدوار ما مدات

[illegible] ولت [illegible] هنگام جاوید [illegible] آن بود که کمک [illegible] آتش ماست

صورت لشکرستان وی آمد [illegible] میر سعد کی آمد [illegible] حدو جهان

شور [illegible] احت که [illegible] پیلان [illegible] سراسیمه گردانید [illegible] و لشکر بعظم جمعیت آن [illegible]

[illegible] آمد [illegible] اقبال کسب قدری را [illegible] سر آفاق عیان [illegible] کشید واثبت ما

[illegible] عالم روی [illegible] عواج هور [illegible] ماران طرح لشکر علیم [illegible]

[illegible] معرکه [illegible] السار [illegible] و ماں [illegible] اگر [illegible]

[illegible] آرا [illegible] لحاظ [illegible] مکان [illegible] مجامان [illegible]

[illegible] اهالی [illegible] املاسمه [illegible] اسل سادات آنی ایم

[illegible] هنگام [illegible] محمد [illegible] ماماں زمان [illegible]

[illegible] سلطان شاهی کار [illegible] آمد [illegible] اس گهوامه که [illegible]

[illegible] حدو جهان [illegible] شاهی [illegible] ماستان [illegible]

[illegible] جهان [illegible] اسپ [illegible] آن روز [illegible] شادی

جهان جنگ تیرگیان تیر شده که ست و گرمان هم آور شده [illegible] رحم آتش [illegible] اگرچه

[illegible] روز صبح [illegible] نصرت اعتصام [illegible] آنکه [illegible] دولت [illegible]

[illegible] پادشاهی جوهر [illegible] گردانید [illegible] شورش [illegible] سپه [illegible]

[illegible] شمشیر [illegible] اسپ [illegible] تهور [illegible] سال [illegible] کردن [illegible]

[illegible] اندر روی جستی [illegible] حضرت [illegible] بود [illegible]

ارسال اوگی شته فرو گسست و پیروی تائید ایزدی در مقام کشیدن بود که دیگر بار کارفرمایان آن شکست وا پس آمده
روی بگریز نهاده بود که سیه بختی دیگر آمد و شمشیر بدران قدسی شاهنشاهی امداد نگاهبان حقیقی از آسیب آن حراست فرمود و
از دورباش فراخی راه ادبار پیش گرفت این بی سعادت اندکی راه رفته بود که بخت برگشته خیره چشمی دیگر آمد و بر بجای آن نجات
صورت معنی حوالگرده حبیبه بدگوهر برچه او را مقهور ساخت صد توجهان آرا از روی شجاعت و فراخی حوصله میدان آرا بود و بیان
چندین ازدحام بدگوهران مشهور کارنامه که طراز کارهای باستانی تواند شد بظهور آورده بیل ازدهاکش نگردید و سوار
هر اشگل بگردگیر [illegible] حبیر سرشان بمشامه حوالی گردن کشان بگهی بحیث حمله [illegible] دست بیل بگونه گشت
مرده و در این هنگام غول پادشاهی بهره ران حاضر در رسیدند یک شده پسر بدخشی [illegible] و حیره [illegible] این بمنع آن
جبهای ناموس از جانب آن سرمایه نظام عالم رسانده بود چون نظر شهریار تیر دل بدین مرج افتاد از دوربین و دور اندیشی و
رزم آرائی متوجه عول شده آواز بر آورد که بهادران خوددار و تر رساند کار این بی سعادتان باتمام رساند شجاعت خان و
حیدری از سعادتمندان آوار آن مبتدای ظاهر و باطن را باخته عنان بر متوجه دفع آن تیره بختان شدند محمد حسین میرزا [illegible]
عرصه کار وی آرام گشته یکبارگی برداشته و بیشتر بدین معنی از که ظلمان محل چون سید محمود خان بارهه و رای [illegible] در حق
و جمعی بیتاب از این خدمت جدا شده و هر در آن رای شده مجلس سطوت همت و علو اقبال شاهنشاهی بسائغه [illegible] بنقائق حرز
شکست حسین مسیح بزرگ که عنوان فتوحات مالکستانی تواند بود بظهور آمد و چه بوگتی سنان مراسم سپاس ایزدی [illegible]
حوائج بتقدیم رسانیده آهسته آهسته بصوب احمدآباد عنان اقبال تافتند و تحقیق شد باران اقبال شده بود از شکستن سبب
دیر رسیدن میرزا کوکه و لشکر گجرات بمعرض مود [illegible] که لال کلاونت بعرض رسانید که سیف خان کوکلتاش جانسپاری کرده
مسافر ملک تقدس شد آن سعدی مهربانی و [illegible] قدردانی را ازان سانحه اندوه افزا توزیع خاطر دست داد و شروع حزن
عالم آرای خویش مستلزم اطمینان افزوده در تحقیق این سرگذشت توجه عالی گماشتند آخر چنان روشن شد که سیف خان
در تاختن اول حقیقت رستاخیز غنیم خود را منهزم ساخت و چند زخم نمایان که در رو داشت چهره نگار سعادت گشته
عجب [illegible] گویان حوالی رکاب حضرت شاهنشاهی بود حسین خان گفت که چون ما او ملاقات کردیم سار کباد فتح
و سرخروئی الیشان را گفته از یکدیگر جدا شدیم و بوقوع پیوست که در حینی که محمد حسین میرزا با جمعیت از اوباش در میدان
سرشورش داشت کوکه با وجود پیر سعد آن یگانه اخلاص بها و تمام غیرت و دلیر دلی و بهادری از آن ملک تقدس می شتافت
که تحکم سر بال تواند انست سپاس عقیدت و اخلاص پیوسته مرگ خود طلبیدی در این زوجان بلن در سر عقیدت سداد جوئی
که تنها خود را بر فوجی زده سفر واپسین پیش گرفت این نونهال عقلمندی هستی خود را ازان حضرت دانسته در اخلاص راسخ قدم
بود و والدین این وفا سرشت نیز وسیله این عطیه الهی ذات اقدس را میدانستند و محملی ازین سانحه بداهیت نخست آنست
که والده ماجده اش جل‌شانه آنجاییکه دختر آوردی و پدر بزرگوار او بمقتضای بشریت آزرده گشتی و شورش نمودی درین مرتبه که در کابل

خان اخلاص پیر و بشارت رسید برادر جته گفت که اگر این نام خبر آید مگر راه آشنایان را مسدود کرد اسم آن عصمت پناه پیش
حضرت قدسی بسانی مریم مکانی آمده اظهار گله کرد رخصت التماس حمل و بار این سرپس برکناره باشد بدنامی راه
حضرت شاهنشاهی درخواست ... حقیقت حال آگاهی یافت بدانکه چون تعزیت و و دیدکه اگر این خاطر ما بجوای
سرامون این کار نگری کار ... دانا تر فرزندی یک اختر گرامی است ... آن عصمت پناه نا بود چون حضرت مریم مکانی
و ... آن نهال اقبال ... والا ... عزیمت بار آمد همچنان که ... آن ... ان ... گذشته ...
بظهور رسید ... وقت که آن ... اهل ... ساحه ... مدرس خان کوکه برادر حرم آن ... راه قدس
کار ... کرده ... مجالسان را ... و ... ترک ... در ... گاه ... بر داشته توجه
یافته بود که حضرتی شدن برادر گرامی مسعود ... نگرست مجهور اعمال ... دگرگون می یافت ... درهم
وا ... و ... مسعود و وصول مراسم ... سررشته عقل ... را یافت آورده آرایش می یافت بحکم قدسی عبدالرحمن ...
ساس احوال عم آمو ... ادبار ... در ... هنگام ... عالم را ... ایجس مجلس ... و ... رسید ... کوکه ...
حضرت ... بود ... بارگاه تقدس ... خاطر شاهنشاهی ... سعادت ... موقف ...
... محمد ... است اولیای دولت ... شد ... که اگر ... تحویز کرد ...
... شناس ... درساحه کوکه این رنگ تسلی ... شد اما چه توان کرد که عاطفت ...
گسستن علاقه ... تیر را ... ایست ... این حال آن ... شناس ... حضور اقدس
آور ... است ... هنگام ... شکوه شاهنشاهی ... خاوران ... شد ...
گریش گرفت ... بسالت ... شد ... گی ... شاهی ... درار سایه ... که ...
... ... در ... اسپ خود سوار کرده متوجه بساط ... گردد ... خان کلان در هنگام
سوار ساختن همراه میشود ... آن تلاش ... حضرت گریش ... است ... کرد ...
آستانهای بساط قدس ... آن شوریده بخت ... ارجواب ... حرف ... راست
بر زبان او گذشت که ... یادشا ... آن ... شورش ... خان ...
... عاطفت ... و حکم مقدس صادر میشود که ... کشتا ... شده و ...
سیاه ... آشنا ... مدرا آکه کوکه ... رسید ... اقدس آ ... بد آنحضرت هر چه که
... در ... راستند ... حواله ... جهان ... بقعر هستی ... نمود ... بارگاه ...
کرد ... سرمال ... آرمدایح عواطف شاهنشاهی
که ... بظهور آمده است که شهریار داد گر السادة محمدیت و شکر الهی بجای می آورد ... بقدر سور ... شد چون ...

ج سوم ۲۱

ودر بلده پتن شنیدند که محمد حسین میرزا با لشکر در پای آب مهی القصه فرصت چاره بدست آورده آگاهی یافته. و بدست حوادث سر بسر
او پیره شورش پیدا که: کدام آیین سواست که ما چنین با دولتخواهی شور لشکرگیری آب داد. شور آن سرچشمهٔ احسان و مربّای
ارشد این سرگذشت از حضرت شان اعتراض فرمودند. و آب ماسه طلب داشته سیراب ساختند و چون سه تا شید
روز افزون آن چنین کار را حیرت افزا الطاف در آمد و میرزا کوکه و لشکر گجرات نرسیده بیشتری از روز گذشت آنحضرت
را ایجاد که توقف فرمودند. بود بیشتر از سعادت محمد حسین میرزا را برای آنکه میرزا که سر پیش انداخته شهر آورده در این هنگام
کار کجاست ابعاد دران سرود و منتظر بودند در مقام استراحت شده نگو شته اند و قریب صد کس ملازم رکاب میر در پیچ
بود که ناگاه فوجی سترگ از پیش پیدا شد بیان از جمله کس از ارباب خبرت در مقام قیاس و تخمین شدند همی گمان بردند که میرزا کوکه
و لشکر گجرات باشد و برخی خیال کردند که شاه میرزاست آن خود در مساوی پیکار را گریز پیش گرفته بجانب محمود آباد شتافته بود
بعد از زمانی تشخیص خسروانی محقق گشت که اختیار الملک او باش حتی پدید بر ناصیه احوال بیشتری از مردم که در رکاب نصرت
بود میدان گذر ... خواهی شاهنشاهی که کس کم در رکاب دولت حاضر است ... از سپاهی طبقه دیگر عیان اضطراب نشست و تهیه
سلک لشکر کار چون تیر سر است که رجوع جوانی آغاز عرض ... شوق و نشاط غریب ظاهر فرمودند و همت
در دلهای ... اصحاب ... بیشتر از دمع محال نشست ... که او لود کردگار باید که اندیشه ...
جو سر پیش وا ... دگر از سپاهی ... اقبال ... پیکار گشته ... جهان ... سوارت، و دست
سختی و شجاعت ... جهان ... گرانمند و حکم ... نقاره و کرنا ... ارتفاع باصوات ... راحت
جهان گرفته بود که گوش ... حکم مقدس ... در مقام کار ... در آمد تا تهدید ... بنیاد ... کوس اقبال
کرد شجاعت ... حکومت ... از مهادران اخلاص گزین ... دست قادری بیشتر شده ... ودر
تیراندازی ... حقیقت ... گذشت ... منتظر فتح ... که عنقریب ... احوال ... آورده
شد ... سعی ... اس ... رای ... محمد حسین میرزا را که سرمایه شورش و فساد بود از هم گذرانند و آن فوج
... و دیگر شاه میرزا ... و اختیار الملک جدا شد ... سرعت اهتمام داشت که خود را از ورطه
هلاکت بساحل نجات کشد ... حالت ... تر کمان ... پادشاهی بود از
در ... کرده ... او ... یا النظر رسیده ... سبب ساخته ... اقسام اضطراب ...
کرد ... و تفصیل حال این ... بسیاری ... در محاصره احمد آباد اهتمام داشت و
... میرزا کوکه ... جمعی ... گرفته ... محمد حسین ... اولیای دولت ... از روی
اضطراب ... کورانسان ... هنیئ ... و کجا ... که صلاح کار خود ... هنگام ... آن
... روزگار ... دست ... سر ... گشت ... کلان ... ا ...

آراسته است حسب آنحضرت شاهزاده نامدار سپهر تخته شاهکاران خسروان گم شد تا بیاید! می‌نخوتی وجه صورت

فتح ورامیده مراد جلوه گر آمد کار حیاتی هزار ساله در مدت روز ترتیب یافت میر راول عزیمت از دار الخلافت اکثر رو آن

نامداران عمده اقبال سپری شده بود وان در پسرت ازکار نامی آن سر ل اقبال فرموده ساخت توان کرد از آنجمله

در معرکه از گیر هنگامه گردیده از مخالفان مرامی مال تعلق کرده بود به امرا زیاده نیست کس شمار در آمد به رحمی

آمده بر مراتب مراتب مواتی حوالی معرکه خاک روان‌های حاکشته مدار یافته کس ها به توانا که رحمی سر ل اتکا

تکاپوی سعی هم جای مدبر مدبر میں قدر نمود نامداران حال حیثیت گو آمد با سمون خطبه اقبال و ترانه نشا

ترنم است مخالفان برایک سک مدولت نوبه نامه رتق آخر الزمان آماحت + یکی مرد و یکی را ملک صحر کنیں +

نگاه سد یکی را رحمان رمان امداحت + و بها کراین نظم بیع شرح احوال خسروان اساس این برادران مذکور مرتسمه جوی

نواب ابراهیم حسین میرزا در مد محمد خان گوی نیستی فرورفت محمد حسین میرزا در سر درگاه اعمال بر لطیع نساماتهریان شاهنشاهی

طلعتمه صبح خون آسام گردید شاه میرزا ایک ناشی ز روی حو محتمه نشان نورد مرحله آوارگی شد و تمکی مقاماران شریت

قرین از جمیع احوال ضروری سد قریب صد کس شربت گوای شهادت کشیده باشد سرآمد آن جان بازان شفقت گریں

سیف الله خان کوکه بود سهراب خان راه صادق خان الگوداس دیگر علی خان بر سر سات تکامل اصل و سستوده نامی اسیر مد جلیل

خاطر اقدس از ساحه عشرت اوای احصاالملک امرا و احتیه پیشش داشت تق ن ر رمان بود که نار حی آراسته پدید آمد

دلاوران نصرت اعتقاد موجه ملس ساد رد یک نوزده نی خانا آکه بگرد آورس شیخ محمد غزنوی مسر رسیده نه معلوم شد که میرزا

کرده است مواطن اولیای دولت کمارکی به سرت کرایند حضرت شاهنشاهی از آملی سرا انساطامو و انواع عقدات لطو

آورده بجانیجه بیداران شفقت حق نصرت ال احلاص ساحود شد و آنحی بید مراد سعادت بود و راد درکنار عاطفت گرفته کامیاب

محمرانی سامحتند قطب الدین خان و سایر امرای گجرات رمس توس الاسر امی بامت مد این گروه شکر بجان نحشی چگونه لوازم آکر

لوازم نیاز مندی تقدیم رساند تسجدات مخلصانه ریش شایان شدید پس از سهراب مذکور سر آن سرگسته را آورده حضور

احسان اولیای دولت سد و آنحضرت منصب های حیح سا از روی گشته آنچه در زمان اتفاق گذشته بود جلوه های

مطامرعلی تا سمت عشرت عوام حضرت خواص مرتوا سارت تافت که شارع دار سرا تیان مرتفع گردانند آخر

ر رعیت رعی آنحضرت مدولت و اقبال را احمد آباد در ل اجلال رموده و سارل سلاطین گجرات از برکات تدوم

شاهنشاهی رفعت مرگشت و قبح با جا اطراف مملکت طغرای اصدار یافت و مستحفظان شهر احتیاج سرت سان

جهانیان سد مظفر خان و امرای صوبه مالوه راجه مانسنگه را شامیر توقف سا ورسید که چون صورت فتح نمود شروع

رعیتوه اقبال است نیست عزیمت و مراجعت مصمم گشت و رو دار الخلافه متأثر ملازمت خواهند بود رماحت او رکات شئی

اقبال وران منازل دلگشا و سرآورده باهای مخلصان جان نثار عدمت پدری مندگان عقیدت منصبه پرداخته دست

اموال برگشا. بعطایای گرانمایه خسروانی هر یک را اختصاص بخشید. طوائف انام از خرد و بزرگ بنوازش پادشاهی کامیاب گشتند. میرزا کوکه را بسعی ارباب تمائم و اصحاب امر و انشکوه که معروض داشت کلیین تتمه اسد و ران ابراهیم

چون در ضمیر خجسته خسروانی بی تصنعی و بی تصرفی آنها معلوم شد مشمول عواطف پادشاهی گشتند. از انجمله از شیخ وجیه الدین که بعلم معقول و منقول نسب بود و باد است ما برکت و اصلاح بس اشتعال داشت چنان ظاهر ساخت که اموال حرام خواران از جاهای

مرور آمد حسرت از شیخ پرسید مگر شما را امثال این امور چه مناسبت تو گویی بعرض رسانید که آشنایی او شهر روپیه بیست آن سید

کرمانیه ارجاهای مورد آنها داد. بودم چون آثار راستی از حال او ظاهر بود ارشاد امد ر رنگارامی یافت و همچنین در زمان غیاث الدین

تا دری را آورد که اموال احتیاط الملک رجائه الیشان ویلیتان برد و بیمی. حرب بر دیری بدیوان عالم نجات یافتند و همچنین ایام

شیخ مطهر جوبین عباسی را که در گجرات بود ما ساخت بیشتر این بود اسلام آنکه از آرزو آرزو شوتها از مردم گرفتی میرزا او را کسب

کرده بود. چون عصر اقدس مرا آورده در ظل عنوت آباد شاهنشاهی در آن سالم ماند و همچنین جمعی که در ایام لسان دولت را رحمی

نظر را آورد داده و دوره ماتی خدیو جهان نجات یافتند و بیداران بیانهای اعتماد خان گجراتی شرف ورود از زانی داشته در نشام

رو البطان آن ملک تیهای جهان آرائی قرار داد و ند و تمر بسید. ای ریگار الیاس داد و دهن تار مجارات شد و شکست

حوادت تلافی رند ارک یافت و خراب آباد عالم لطارت و طراوت او پذیرفت در همان هنگام قطب الدین خان کوکه

و جمعی از الصوب روح که شاه میرزا آنجا که گریخته بود در ستاد مدکه آن آواره تیه ادبار را دستگیر کرده سرای او را در کنار او نعد و

راجه بهگونت داس و شاه قلیخان محرم و لشکرخان و جمعی کثیر از امرای عظام دولت را رخصت کرده که از راه ایدر بولایت

رانا در آمده جمع کردن کستان آنجمند و د. اثل ساخته و هر که بسر ابجو و اطاعت بیچاره ایتمه و تادیب شایسته از جواب خلعت

بیدار گردانیده و حکومت شهر پتن بدستور سابق بخان کلان مخصوص شد و وبقه و ولقه بعضی محال دیگر در وجه جاگیر و رجال

داده او را داد را ای و و کند استند

معاودت رایات جهان کشا بصوب دار الخلافه

چون خاطر انتظام بخش شاهنشاهی در عرض یازده روز از مهمات کلیه مملکت گجرات فارغ شد روز سی و یکم شهریور ماه الهی موافق یکشنبه شانزدهم جمادی الاولی بقائد اقبال عزیمت دار الخلافه پیش نهاد همت. الاگشت و دران روز محموده

محمود آباد مستقر اعلام ظفر شعاع شد روز دیگر قصبه دولقه مخیم سرادقات عزت گردید و درین منزل دلکشا یک روز مقام

فرموده میرزا کوکه را بعواطف خسروانی اعزاز صوری بخشیده و بتلقین نصائح ارجمند اعتبار معنوی افزوده جمعیت ارزانی

داشتند. و خواجه غیاث الدین علی قزوینی بخشی را که بحسن خدمت و طلاقت لسان اتصاف داشت و درین یورش خدمات

مستحسنه تقدیم رسانیده بخطاب آصف خانی امتیاز ساخته بجهت تمشیت مهمات بخشی گری صوبه گجرات گذاشتند که

باستصواب میرزا کوکه رونق این کار را طلا بکار باشد و صورت اتمام مهمات گجرات درین منزل بمبئی اختیار مرتبه استند

ح سوم ۲۵

روز دوی دشت سوم ماه آلهی بسرعت اسکار ... پس مسه از کجاره شده بود سرل التمشکر کری دل اقبال شد
واسحاب ، مرحله سیت پور محل بود که تنها بسای گست و سحامساف اقبال رسید که لشکری لشکرگری راحه
مکوب این ر ا بدرب ، یوم گذرسان القصه ، کبرا نادورا ایلغار تیرباں رلادی که در هنگام رتق رایات
جهان کشا کری لاستحکام اده بود تا نمی مستحکم بعد دم استکار مسیره و دیگر بمت مراعات احتیاط و تحمیس آنکه اگر
استادی که مکث داشته باشند کرد و آید عام متوجه ... طاهر شد که بعون اقبال قلعه مفتوح گشت و اولیا کرد ملاسیس
هوگیان ریزیرت دست اقتادر در دیگر باب احلال گرم رفتار ... حی معراز دی همایون گشت
صادق جهان را بالمعنی ابلار مان عقیدت سعادت مرسی کمد همدکه اهل ساحت متمردان آنجه بود و دامن گرفته دل
ره اهتمام ماید سعد سروش بعدم مسرماه آلهی الشهر مبین حس احمر بر دل موکب مقدس امتاد و ستر الظفر بارت رصد سوره حواجه
معین تنقیر رسید و سرمان آن مقام مسرک دسار عمارت آلود گان را احتیاج العام یادشاهی احتیاط و افزار مدد آخران روز
دیگر به لیمطلاع سرحد تعاوبات کرد از دی رکت آهسته آهسته سرل مرل می آمد ... وه دمانکیں کوه هم کی مصاوسمال العار
بود دعنه آن ، ورد و مانشت وما اهتمام ، در دیگر طی مراحل درمود و مردمک مکر رسید و راه تو دل را السرعت ا ر دار ا ملاوه مملکت
، ما اسحا ولت برس بوس دریافت وار رهان سرل ورا اسمت تحمیس جمع گمراب و منبع منعی مهات رخصت فرمود بدکه مساعی
دور کار الی ، آنچه لائق مآل و مصلحت باشد ملاحظه اعراض لشکری و دواعی طبع مسعی منع فرا داد سمه آرام درگاه علی
آورد و ما متصدیان کارگاه سلطنت مواس آن لسیاهی در رعیت عمل نماید و ما لحمله مادی سام موضع موه کرمانه را اسحه واه
سحاله دریافت استراحت گرید بدو او مراسم سنگی سحا آور و جون بعضی سب سرین شد تدبیر سرق گرد اسواری فرمود مد و
سام تا بس کل رسید و توقف فرمود و آن شب برحول رود گذشته گرم را مل کلگون سوی بود رکشته دیگر تو
تویه آسائش فرمود و ماسی از روز ماده دو دارالکاسوار ، دولت ... می ارشب گذشته بود که عه آن عرصه بوردا اقبال
... سمه لیسا ورا دا دوه ران ساحت حواجه جهان و شهاب الدین احمد خان کنار دارالخلافه باستقبال شتافته
بود ... کورنش شدند و در رکاب دولت بوده طی مسافت میمود و بعد و سحرگاه القصه بجوه رسیده بر مانی استراحت
... ستنمد ار اسحا حکم شد که بعادران حضرت فرس که اهال آسا ازم رکاب دولت اند به ما مره بدست همراه بوده دسوار
ر... بیدار سیری شدیں یک ورم از روز ماولست رود وم شهر ماه آلهی سواعی روشته ... عادی الاعلی جهانگیر جهان آرا متوجه
دارالعلاقه شد و دران روز ... اقرور حلقی انبوه از اعیان دولت و اشراف ملک و سران هر دیار باستقبال شتافته بود و صحرا
صحرا ازحواس وعوام پر بود و کثرت مای ارروز مد کوه بر آمده بود ماست ... ورود دریں دارالاقبال ... آمد
است ... آمد عالم گلستان ساحت حضرت بیگمان و شاهزاده های رجمند ... سرابرده ... مهد اسعادت
... ساسی ... آمده ... ماند ... مسافت

حاودانی گرامید و تائید ایزدی در چهل و سه روز این رفتن بملک دور دست و جهانگیری و عالم آرائی و معاودت بمعمور آمد
بزرگان مملکت و اعیان دولت از اطراف ممالک محروسه مشتاق آستان بوس لسته مطالب جو رسیدن گرفتند و یکا یک نادشته بود
از راجه بهگوت داس با لشکری که از راه دیگر فرستاده بودند خدمات شایسته کرده ادراک دولت آستان بوس نمود پایه اعتبار
ستان و راو رایسنگ آمد و لیسر تیسپر رمیدار را نای امرا نام را بملازمت آورده در سلک عاکفان آستان جلال مسلک گردانید
راو لیاکه در تسخیر قلعه بدر بگر دست افتاد بود دیر مدرگاه معلی آورده مشمول عاطفت پادشاهی گشت و مجملی از احوال نصرت
مآل این فوج ظفر اعتصام آنست که بعد از اقبال در ایک فرصتی قلعه تیین ر نگر را استیلای تمام تسخیر درآورده متوجه اید
شدند و زمیندار ایدر رای نرائن داس راظهور باموزگاری بخت بیدار شد و امرای پادشاهی را سرمایه افتخار چو پیش دست و
استقبال شتافته خدمات شایسته بجای آورده پیشکشی در خور حال خویش بعزم نثار درگاه جهان آرای صورت و معنی سرانجام
داد و چون بحوالی کول کنده که محل اقامت رانا و مضرب خیام عسکر فیروزی مندست رانا کیکا اظهار خجالت و ندامت از روزگار
گذشته و افسوس او در تقصیر خدمت نمود از راه انقیاد و استقبال استماع احکام و ست داس آمد و دیده و راجه اب رنگی بجای خویش
برده مراسم مهمانی بجا آورده و پسر رشید خویش را همراه ساخت و چیان وا نمود که با مساعدی بخت و جمعیتی بخاطر من او بانمه بود
اکنون بوسیله شما التجا بدرگاه مقدس می برم و فرزند خود را به بندگی میفرستم و بعد از ایام خاطر جمعی بذات خود دوالتسلی داده خود هم
بدولت بساط بوس مشرف خواهم گشت و بعد از اندک فرصتی راجه تودرمل بیرا ز گجرات آمد احراز دولت ملازمت نمود و مهمی
فتح آن مملکت را بدفتر جامه حالی شیرد و در هنگام آمدن رانا را او را نیز آمده دیده و اظهار چاپلوسی و مروتی نمود و از سوانح رسیدن
مظفرخان بآستان بوس و الا است و منصب بزرگ وکالت سربلند شدن از گجرات حکم معلی نفاذ یافته بود که مظفرخان از هر جا که
رسیده باشد برگردد چون رایات فیروزی بدارالخلافه سرول نیمن انتما فرماید دولت بساط بوس دریابد مظفرخان جلال الدین و
میرک خان کولابی و شاه قلی میمندی و خواجه شمس الدین و جمعی دیگر را از لشکر مالوه همراه گرفته باستعداد شایسته از سارنگپور به
گجرات شد و سردیک اوجین راجه مالسنگه که از کچهی واره عزم گجرات داشت پیوست خواجه شمس الدین حالی میگفت که دو سه روز
از دقائق ہجوم اطلاع داشتند میگفتند این لشکر تر و دی خواهد گذشت مظفرخان آنها را بجهت امتحان لشکر ... رعیه در شد بود
بقصبه دیوب که برزخیست میان مالوه و گجرات نوشته آصف خان و قائم علی سیستانی هم رسید که بیمن اقبال شاهنشاهی
فتح گجرات صورت وانمود و اهل تمرد و بغی از مراد اسکبار شیب ادبار فرو شدند و فرمان مطاع صادر شد که هرجا امرا
عظام رسیده باشند توقف نموده مستعد رفتن دارالخلافه شوند از دقیقه بینی آن دو فرد تجرد دگرین نمهات داز لودیفتح و فیروزی
شادمانیها بتقدیم رسانیده لشکر نصرت پیوند معاودت نمود و مالسنگه بجانگیر خود شتافت و مظفرخان هموز لبار ارنگپور نرسیده
کرده بود که خبر وصول رایات اقبال بمرکز خلافت رسید حین تاریخ روز ایزان سی ام آبان ماه الهی احراز دولت آستان بوس
نمود و شرف کورنش دریافت و محفوف انواع عاطفت شاهنشاهی گشت و بتشریف منصب والای وکالت اختصاص گرفت

ا ون کا ای کمودع عقل اوبو تمشیت مهات ملکی والی تر ف نگاهی همت لست چون حدمت مرجوعه روے
اهتمام آورد میرنگا اعمال شاهنشاهی سو حدمات حریسید گشت آنا مساعی حت را مدک فرتتی جتیم او مرداع
ماسا لف حلوا را رسیافته تعیمین آمن ارکلاسم وکالت را آن گمهان حدیو همت مصالح دولت مروا اطلاق
کرد آں ساں لوج روه رفته خود اسراو ار آں سسته در جود آرائی امروو بسر تعافل واغماص شاهنشاهی رسید
جود لطرا احته خو آرگشت تا آنکه سحن داغ سپاهی درمیاں آمد و او چون لشه مدستی داشت وجتل
او رنگ آلو مو تمشیت معامله رسیده ماده ورائی میش گرفت و اعمال ان تفصیل آنست ار سکه میاں آقا و لوکر
مخالفات پید یا طراقدس گراں می آمدیه ما رماں دول همت ررسده کار فرسع عقل و احلاص لسمه داشت سود
حو ور ماں وگراں می اندیشید فرا ان بی الصاف وں عمری رته رماشناسی لسار داشته مداله کریا مدک بالای حاکم
سووائی مردرح احوال جودا ، اته صاحب دیگرگرمی وارته رائی سنخ مہم بیوفائی رسید و آقا سروارید معلوب آر
لوه و درحیح مال کوتے ں ه رالعای ما ہوس ہموار حمرا مدک بوکریاره رس ماہوس ور ہم ہمار و راہم آوردی خاطر
ہمایوں آرای شاهنشاهی کرتصیم ره اشب و وطالف ا رآرات را که حسیں کار مراں رواماں والا ست رای
مرگی شدں ہوس ترک کره و مرال سد که ایں مردم ا ریس ہر ارد واں معدلت را لفرد ع حمد و ورمس جودسرامحکام
احشد ہمار آں معامله وا موں داع و مالعه ساحتں ممالک محروسه ومراتب پاسهای اعیان دولت مقرر فرمو ں و درجور
ہمت وحدمت واحلاص ، ںی عرصی و کار طلبی رعایت کردں در خاطر اقدس میگدشت کار مکاس توجه عقل در آورد و
حول میسته مسامل مجموع فراواں ہزار مہمات صوری لود محاطب ومحاو ی لائق ایں کار می یافت و تعصی بمحرمان
حرم اقدس مدکو فرودی ور احه تو درل لعرض رسا مدی که اندیشه صواب پیرامون خاطر اقدس میگردد وار عموم مامعاکه
عالمیاں جیری مدلای ہر ساحته وصا ہرگاه ہیتیری ارعساکر نصرت مطرار سحن سو احلاص گریں ماسد وبا ایں صلاح کارا ایں
گروه وصیت کرد و لسکر حل عالت الست کر سعم حاں میظفرخاں بایں معامله راضی باشد و دریں ہنگام که مظفرخاں
معاملت آرای درگاه والا شد بادو ایں سحن رمیاں آورد ولوار جودآرائی ومعاملت ناسی در سواح آمس اقدس لستاہل

موده وار لظر ما طلعت اقدو

نہضت موکب ہمایوں بار بصوب بنگ و بہار و سزا یافتن بدمعاشان فتنه شعار

سلیماں کرانی که ایالت بنگ و بہار داشت چوں پیوسته اندازه حالت خویش دانسته آداب عبودیت سرداری کامی نمود
سر آرای اقبال ہم صورت اطاعت ظاہری رابجای و مسرداری باطنی حریدی و آں گروه از عساکر فیروزی اسد ساحته
آسیب میدی دریں ہنگام کاوحت ہستی رست و دوست خواماں سردرای بدست که سیه تی در خط ظاہر علت و ر
محل المحصوص ورس وتت که ریاست آں دیار مدا او لسر خرد سلیماں مسوب گشت ملکساں تمرد در صوری الیاس رسدت

ج سوم ۲۷

وا پای ملازمت نخود در کشید و از اسباب شورش آن ناحیت شنید چنانچه پیشتر ازین نبذی گفته آمد همان کشایش شاهنشاهی
بتادیب آن گروه و مراعات احوال رعایای آن دیار پرداخت اگرچه پیشتر ازین زمان مستوجب تنبیه شدن بود لیکن بمقتضای
قانون سلطنت کبری که اهم را برمهم مقدم ساخته جهان آرایی تقدیم مهم دیگر را فرموده بود تا آن زمان تاخیر رفت و اکنون که گیتی
جهان پرور خاطر از فتنه انگیزان گجرات وا پرداخت روی توجه والا باصلاح ممالک شرقیه و برانداختن گردن کشان کوتاه
آن حدود آورد بمجرد رسیدن موکب مقدس بمستقر سلطنت لشکرهای پیرحی وی باتفاق راجه تودرمل که سرای نواره
یعنی نظام کشتیهای جنگی شتابزده بجانب عمده آن ناو بود بانوار . فرستاده و منشیر مثال بمعیت آمرای کبار و جاگیرداران
آن حدود بتحریر یافت که بیکجهتی و اتفاق از شیمه صلاح و منعم خان خانخانان بیرون باشند و از حصائص دولت
ابد پیوند آنست که هر کاری که اولیای دولت اهتمام نمایند کرد مخالفان این بارگاه مقدس تقدیم میرسانید چنانچه تبارکی سرداران
این معنی گشتن داود سرکرده لودی خان افغان که او در گریزگاه دست درازی داشت و در تدبیر دل قوی و نفس ناطقه دیار شرقیه
شده بر آمد کار طوائف افغانان را فلک کار بود بتائید اقبال روزافزون شاهنشاهی از داود که برداشته او بود مخالفت کرد
چنانچه پیشتر درین سوانح گزارش یافت که گشتن داود پسر تاج عم زاده خود را بسبب رنجیدگی خاطر لودی گشت و منعم خان خانخانان
از آن واقعه خطیر آگاهی یافت چون نسبت معنوی با این دولت ابد قرین درست ساخته بود و لشکر با دلی همت خود برآمده آن مهم
عقل و عقیله او شد و افغانان کمیت از وی برگشته شده داود بسعی قتلو و گوجر و شمس خان موسی زئی و اسمعیل سلاحدار و جمعی دیگر گدی را
استحکام او در پهلو خزینه سلیمان دست اهتمام کشود و کم ملتزمان مگر همت برگردانیده و لودی که عقل گرامی در تجربه کار خود
آسایان بحقیقت کار آگاه گوی خویش در غرور لغزانی بود بنا کامی از دار الحکومه پتنا شخص شد داود و جمعی را برسر او تعین نمود تا بر یک
پتنا رسیدند لودی ناگریز ملتجی ببنگاه منعم خان خانخانان و استمداد از منعم خان و هاشم خان و تکری قلیجان و ماری تواجی باشد
دولا المحمود اتو مدد و جمعی از سالک شمشیر عقل جانسپرت او نماید و خواهیم فرصت جنس بود که شاید لودی آمد به سید محمد بیگ بهار
آسانی صورت یابد در پیولا که دار الخلافه از فروغ معدلت شاهنشاهی روشنی افزای عالم بود بسمع این سوانح مسامع اقبال
رسید و بزبان دعا فرزده فتح و نصرت رسانید آنحضرت شطری از توجه عالی را بتحصیل و شیر کشایش آن ملک مصروف بود
داشتند اگرچه لشکر انبوه بآن خدمت نامزد شده بود لیکن هیچکس را این حالت نیست که در مراسم خدمت عاقلانه برابر جان بازی
باشند برای تحریض ضعیف اعتقادان و سوداگر طبیعتان که در خدمت بی بها و تردد بی محابا اضاعت امکان ربود و دیگر منفعت
نقصانات سد راجه تودرمل را که بامانت و دیانت و شجاعت و محرمیت درگاه اقبال تمام داشت تعیین فرمودند تا در احسان بردم
و دولت شان لشکر اهتمام نماید و آن دو گروه در رزمگاه از احساس خدمت دانسته کاهلی و سستی نه اندوری که شیمه این دو طایفه
است نگرانید و بحسستی و جالاکی جانب راجه حاضر و انسته لشکر بندگان اخلاص مند خدمت آرا است سید منعم خان خانخانان در
کنار دریای گنگ آب گنگ در جون و بهار است رسیده بود که راجه تودرمل آمد و بگرمی هنگامه دولت افزایش نسبت

دراندک وقتی لشکری گران مجتمع شد و ترتیب افواج این لشکر تا سال بر یک نسق قرار یافت قول شد بیر شیر خان حاجی ...
نومی از امرای عمده دولت استحکام گرفت مومن خان و ماما خان بطائفه دیگر در انتظام مهمات العمار معین گشت سید محمد علی خان
پایین میان خان وامیر خان و جمعی دیگر با طمطراق نامزد شدند بریان عالم و بیر زاملی جمعی دیگر مهلولی کار طلب بودند چون
اخبار لشکر تا الهند دید لشکر خان وجمعی از امرای جاجیان از آب گذشته انتظام یافتند از افغانان که قلعه بار نگه
ساخته در برابر لشکر منصور بود فرار نمود و رهنمای او پیوسته بکری ملی و آنجا مدکه رفته بود مدرسید که لودی با جمعیت بود
خود داز صلح کرد و ایک با سعد او وال بر سر پر خاص پیکار است اگر چه این خبر قدری برطاهر بیان سوار بود دانا احوال
اول پیوند اسباب ضروری سرانجام او مسرت آن سه جانبه بعد از سه روز مدیگر دد الغرض لودی را
تسویلات و ایک که قیام بیاد و گو حرف دار راه راست بر رحمت معام وادکرد و بتحای سامانی اگر بواسطه حب این ماندن
بر چشم ترآمد اما می حق و لب گذارد تو مرا اطمین ما در جمیع امور انتظام تمام است در موقف که عساکر الاشکوه
بسر آمد دار بطاحل ایبی که پیوسته بطلو آورده دگر همت بمکار بر لشکر خرابه و توپخانه را همراه بیکم بعدار رازی حس
دسلگیر حریان از دولودی صورت صلح نقش بست دود و تسلی نموده و اصرار بو در ساد معد احمد ره بلود باد
سخت گرفتگی آمده در وی شکست و بر لوساخته جنگ ستر دمیدن آ دمواره بر کنار دریای من جنگ کسی نیست و پیوسته
نصرت از جانب اولیای دولت بود بهادران جانکدست از آب گذشته جنگ می آمدند از اطراف جوانب
افغانان سنگ باز میدان آمدند و روی جمعی دست گردگی لال خان از آب گذرانده سرحد کوت و ساو دار تقدیم
اخلاص سر دستی کرد ست مری تال ستمود و چاره کشتی مخالف بدست اماد لساری از اهل عماد و گرداب فنا
در فتنه و شیر لال خان این سان با اندازه بیر بی راه خدمت صاحب خود داد سر خروی ازل و اید شد و مقابل این حال
درج افغانان پیدا آمد که سدل لودی است ها ر ما حقیقت این قسمت کتر این لودی سلطنت ما طرح هنگامه سرگرم است
واو از عقب رسیده بخانه جلال خان که پدرآمده و کس فرستاد که لودی وکالو مول که وکیل لودی ... مایه که کسی بحثان سیاست
لودی مجلس تمام ناقول روایت وکالوبرای کرد و گفت که مرا از طلب لودی خبر آمده واو در جستین حال ست لودی تمام
تعلیم بجانی آورد و بعد از آن خود بجانب ملو جمعی آمد در مقام گرفتن او شد مدله هم لودی که شمشیر بدست تحت نون بر کنار عذر آگاه
مات همین قصد ملوا احت بر بی داسته بنگالی ماره ماره این کرده لودی را مقید ساختند در افغانان شورش شگرف
بر آمده و همه اعیان کشتن را اتفاق نمودند او داد و بیر رسید که جهه ما در کردان و میان ما صلح آرا شد که در عرض ناموس ما نیست
دست اندا حت و اکنون که ما عوان کوه ابلیسان در بلا افتاده صلاح حال آنست که بخاک مکده عدم آرامش ایام و آن
سا ولیان ابتدائی قصد دولت وس کرده اورا ناقول مواجه عدم فرستاده آنا را قسمت ان جدا داد آگر لودی
افغانان که بهارته سیردور ساحل اوارمیان وسواربو ناهجام محالفان بر آشفته آمده و اسمعیل بسر لودی را که بسیار خرد بود

جبابرة ایشان او میتوانی احوال آن ... خاقان باآیین شایسته از آن سوی گذشت و از فرط مراسم حزم و حدک ...
یاوری لیاد هیچ گونه آسان لاجرم از گرفته از کمال گردش جنان تفرقه در لشکر مخالف افتاده بود و گرکر بار گران اقبال
همت چه سلسله امرا ح ساحت شیر مشی مسیر و ند به روی و آسانی کار با نام برسید لیکن چون گشادن این کار به سکر وقت
خاص مباش و ... رایات شاه و شاهنشاهی بازبسته بود در از آمی پائی حسنی مراسم احتیاط و آگاهی افروزد
تا هم لشکر تهیه بورش شده سوار شد و راجه تودرمل و لشکر خان را همراه خواجه به سرایش رفته بیاسی نزول
لشکر نصرت قرین سپید بود و آن زمین را مردم قسمت نموده و را یک فرصتی قلعه حصین خندق عمیق صورت یکرنگ
همچنان تا انواع بیم از حزم و احتیاط میسپرند و آرزو را در دل اقبال شاهنشاهی آنکه داؤد با چنین لشکر اساس
جنگ ادرا ... رفته ... قلعه پتنه تحصن ... دیای جوسهوی گلیحانه او بازگشت و افواج گیتی ستان لشکر اقبال طراز
مرحلها قسمت ... محاصره کردند و مراکس متنبه شرح سوانح تاییدات آسمانی و تفصیل نیرنگی دولت روزافزون نوشته مرکاد
متدین فرستاده و آن شرائف ارقام ... ابتدا از این شکرایزدی گشت شاهنشاه آفاق در دارالخلافه آگره طبقات انام را
بعواطف خسروانی ... ساخته ... وامر ادات ... هدایت میسر ... و هم در بخشش و بخشایش کارنامهای پرداخته
سال اول محاسبای شاهنشاهی ... الطوبی ... آنست که چون ... جامع علیا رسید که شیخ نان گو کلتاش که در نیکو خدمتی و
اخلاص ... جان فشانی ... کاسیاب ... گشت و شیخ محمد بخاری که در یورش اول گجرات مردانه و مخلصانه
... شهادت شتافت لوازم مانمهای گرامید ... عاقبت محمود گرانبار ... عاطفت شاهنشاهی
دست مخلصان فدوی را ... آن داغهای گران ... ساخت و خواطر برهم زده قرین خواهان را بنقد جمعیت بخشید
و از سوانح جشن ختان شاهزادهای والاگوهر دریاتراد ... از آنجا که احیای رسوم باستانیان در نظام نشاء ظاهر گیتی
قوی ... آثار ... در انتظام ملک صورت اصلیست اصیل بنابر آن اساس ختان شاهزادهای پاک طینت
خاطر اقدس فراهم آورده همان صورت معنی رسید و کاردانان حق گزین برای سرانجام این آیین دلگشا نامزد گشتند
... سور گشت و ... شادمانی آماده بخشش و بخشایش را ... رونق افزود و همت اساس ...

فرستادن شاهزاده والاگوهر سلطان سلیم بدبستان دانش آموزی

اگرچه آن نورحدیقه اقبال پیوسته در بساط حضور و محفل قرب شاهنشاهی اکتساب اقسام کمالات صوری و معنوی
میسر باید و ربان زمان از سیامن انفاس مقدسه و توجهات علیه آنحضرت خاطر مصفای آن گلدسته بهارستان دولت
پذیرای مراتب ... هم آداب معدلت و رعیت پروری و آیین قطع معاملات که در آن آشنا و بیگانه یکسان باشد
می آموزد و هم فراست رموز نفس ... خاطر را دانش پذیر میگردد و احتیاج نبود که آن نونهال اقبال مکتب
سپرده آموزگار ... لیکن چون ... باستانی که بزرگان دودمان فرزندان مستعد را بتعلیم آراسته ...

۲۱
ج سوم

پیراسته باطن سپهر اعتلا آن پادشاه دین پرور دنیا آرا خاطر نشین بود که تبدیل حالت گوشه‌گیری حالت
تسلیم آن سلطان سلیم یکی از نیکان اخلاق مصروف ساخته بدست تعلیم و تربیت سپارد مهین بانوی گلرخ بیگم که
عمه آن حضرت بود همواره اختصاص داشت بدین منصب بزرگ سرافراز گشت و روز جمعه بیست و هشتم تیر ماه الهی
موافق بیست و دوم شهر رجب جشنی دلکش آراسته شد و شاهزاده قدسی صفات آن قرة العین سلطنت که امواج
تاییدات الهی و روائح توفیقات ایزدی حالت مآل بعین استعداد و ادراکات او دریده‌آمد به تعلیم
صوری در مبادی آغاز این عقده گرامی نام مقدس ایزدی بر زبان مبارک آوردند و به میامن انفاس الهی کشتزار ابواب حروف
ابجد که اساس تعلیمات علمی و مدار دستگاه صوری و رأستی بود بر ساحت و ساحل رهبری کردند و از سوانح
مسرت آرای این سال فرخنده در مجلس بهجت افزای بر پیشگاه عنایت خداوندی و دودمان والا جاهی بیگم است
ان مقدسه سرادق سعادت از آن بار که از طواف حرمین شریفین تشریف آوردند با وجود علاقه محبت
که با خدیویان داشتند در دلی اقامت گزیده بودند و بجوار روضه مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی
سواد اقبال گسترده در لوازم زیارت و مبرات بسر می بردند لاکه بموجب التماس حضرت شاهنشاهی والا ظهور
آمد آن مخدره سرادق کرامت روی نیاز آورده بیست و هشتم دی ماه الهی به سیم تعبیه تشریف آوردند و بهر
قدردانی باستقبال ساعت شریف اعزاز جلائل احترام تقدیم رسانیدند السابق دختر طغای والده حضرت جهانبانی
جنت آشیانی اند الان میرزا ریسیان بود آن بو حضرت جنت آشیانی استار اشارات حرم و گرامی میرزا
ایران اندس ساهی نامعدا عروس گسترانی را بیت و عطف که از ایشان بسیست می کشود
آن عدار سلامه خاطر بی که با ایشان بود از ادارئه گشت سرپرست و هر که بحقیقت آگاه بود السار الحقیقی
می اکشتی وار سوانح آنست که سید محمد رحان و سایر سادات بارهه و سید محمد امروهه را با جمعی که از اولاد
کارگزار بر سر ولایت بدهکر که تربیت و تمرد السادات بود تعین فرمودند و سادات داد مردانگی داده آن ملک
را عمل آورده بودند و بدو ان بزرگی بیان اهتمام سید محمود خان بازگشت و هم درین سال میر محسن رضوی مشهدی که بر سم رسالت
در یورش اول گجرات بدکن فرستاده بودند بملک تهای حاکم دکن و عرصه داشت او مشتمل بر وظائف اطاعت و انقیاد آورده
سعادت ملازمت یافت محمل این مفصل آنست که درین هنگام که محمد حسین میرزا با جمعی از سیه گلیمان از بار گریخته
بدکن شتافته بود برای ممالک آرای اقتضای آن کرد که یکی از کارداران را پیش حاکم دکن فرستاده بسامع او رسید
بسامع او اطاعت مهدی گردانید با مخالف متمرد بدو رها دست رد کاه او اورسند با آن حدود برآورده برای اتمام این مهم
سرکوب بمعرض رسد و نظام الملک حاکم احمدنگر اگرچه توفیق آن نیافت که آن سیه‌بختان را مقید ساخته بسپارد اما این قدر
بهره سعادت گشت که در ولایت خویش جای نداد و پیشکشهای لایق مصحوب معتمدان خدمت گزین

فرستاده اظهار دولتخواهی نموده و چون مذکور ناشکیبائی دکنیان و تزلزل در اثبات شان بمسامع اقبال رسانید
که از صدمات موکب پادشاهی دغدغه‌ای که در پیلا روی داده این طبقه بغریب حالتی مبتلا گشته اند و اسماعیل
را از بلاد و امصار خویش در شعاب جبال بر استه نگاه میدارند لیکن مقتضای آئین شاهنشاه ملک آرا که اهم را
بر مهم تقدیم میفرمایند تسخیر دکن موقوف داشته همگی همت خسروانی در گرفتن دیار شرقی و تادیب سرکشان آن سرزمین
مصروف ساختن و تصمیم داشت خیال بود که از امواج گیتی ستان که بسرکردگی معظم خان در محاصرهٔ قلعهٔ پتنه اهتمام دارند چنانچه
گذارش یافت این مهم باتمام خواهد رسید توقف فرموده گوش بر آواز بودند که اگر وقت چنین تقاضا کند که خود هم بدولت و اقبال
توجه فرمایند عنان عزیمت بآن صوب معطوف گردد و از سوانح آنکه اورنگ نشین فرهنگ آرای آئینهٔ اقبال را حلیه داده
مجلس آرائی عید رمضان افاضه الانوار فرموده در آن مجمع منیع و انجمن عالی بمسامع قدسی رسید که صفوت قباب خواجه
عبدالشهید نبیرهٔ هدایت پناه ناصرالدین خواجه عبدالله که بخواجه احرار معروف از سعادت حضور دور اند چون حق اساسی در
خواجگی این خواجه آراسته ظاهر مطلوب معنی و منقبت لائقه بود حضرت بوالمؤمنان از فرط یزدان پرستی و دادار شناسی توجه فرموده
درویش نوازی کردند و خواجه را از اماثل صنوف برداشته بر دیگر خورد جانی دادند

توجه فرمودن کیهان خدیو بصوب خطهٔ اجمیر

درین هنگام چون بر پیشگاه ضمیر آسمان پیوند پرتو انداخته که چون همت تسخیر ملک بهار و بنگاله از آن گروه صورت نگیرد
تیسیر این مراد و تحصیل این مقصود رایات مقدس را بآن صوب نهضت باید فرمود بنا بر آن مدارج توجهات قدسی الظهور که
و طواف روضهٔ منیعه را ازین باب اندیشید برای اتمام طرزهای استفتاح و انجام آئینهای استمداد در دور آورده
استمداد از مدد الهی موافق سه شنبه دهم شوال نهضت موکب اقدس بصوب اجمیر شد و منزل اول در حوالی
اتفاق و چهار روز در آن مرحله توقف فرموده خواجه عبدالشهید در آن محل مقدس منوره رخصت شهر حاصل کرد
روزی که رایات جهانگشا متوجه نزول اجلال فرموده میرزا کوکه از فرط شوق و وفور اخلاص از گجرات رسید
و آنحضرت برای کامروائی او قدمی چند پیش آمده سر بلند دولت گردانیدند و مشمول مراحم عنایات
خسروانی ساختند و در رواستا و بست و شستم استمداد از مدد الهی در ساعت گزیده اجمیر مخیم سرادقات عظمت شد
روز دیگر پیاده بمرقد منوره توجه نمودند و در آخرهای روز بآن بقعهٔ منیفه رسیده لوازم زیارت بجا آوردند و ارباب
احتیاج و سایر مسکینان این بقعهٔ گرامی بجزائل عطایای شاهنشاهی حظ وافر برداشتند بعد از استیفای مراسم زیارت
بمنازل دلگشا که در نواح نزدیک باتمام پیوسته بود بفرخی و خجستگی نزول اجلال فرمودند و توجه عالی در برانداختن
ارباب تمرد و عصیان و نوازش اصحاب عقیدت و انقیاد مبذول داشتند و رای رامداس را که بکارروانی و دانشگی
اتصاف داشت بدیوانی سرکار اعلی منسوب گردانیدند و حکم ساطع نفاذ یافت که دفترداران بدستور سابق

کسان را هر ... ماشند باهم دیوان ... ره دن راجه بهلال ... ورقم غرائب سال آگسیره ماه ... بهم حدث کسی اعتبار دو گرو

آغاز سال نوزدهم الهی از تاریخ جلوس شاهنشاهی یعنی سال مهر دوم

درین هنگام که بهار ساز ... در جلوه‌گاه می پیوست قدوم نو روزی ظاهر را امرنگ باطن گرا آید باطن را صفای ملکوت ...

پرده‌نشین آنچه بود شکفته شد اشعار	بار گشته دلان شکفته حرم
ولی صد توی کرده در بر خویش	عندلیبان نشسته بر تماثیل

حجره غنچه از کلید نسیم	گل کله بر نهاد از سر دوش
سبحه گردان ز دل بلبل	وحشیه دل سیری ... کیفیت

چهل یک قیقه ... نورافزای صورت و معنی پرتو ماس برج حمل ساخت و جاگیل ... افلاکیان
... درست بارگاه ... آغاز سال نوزدهم ... بحری و ... شهد آن گوهر کان خلافت
در روضه معنی ... بزرگ ترتیب داد و مجلس والا انتظام یافت و در هوا که موکب همایون ... و لکشامی احمر ...
معدلت صفائی خاص ... بود مسامع اقبال رسید که حیدر شیخ ... راجه ... از بحر وی ولی طالعی راه اطاعت
و القاوکه ... مخالفت میر ... قلعه سواد را که محکم ترین قلاع صوبه احمر ... استحکام داده بیاه ... جلوس
اندیشیده خاطر جهانکشای از استماع این سانحه برعایای آن دیار ... تا قلیچان محرم ... رای رائیسنگه ... عمان ... عطا
کیسوداس ... جمیل ... ... ای ... جمعی ... کار ... ... آن بحوت ...
فرموده رخصت داده وحکم معلی شد که صبحه اقبال با علو گاه عاطفت بخشایش است آن گمراه ... را ... حرا
حدود ظلمت آباد ادبار ... گر ... از جلوس عجالت ... عواطف خسروانی امیدوار گرداند و ... ساد
اختصاص اقبال ... شهر ... آورد که تیر ... بالله ... میر ... یاد شاهی
تسلیه ... که ... کوهسار است ... امرای اهتمام ... آن ... وا ... کوه
در آمد بهادران نصرت قرین ... گرم ... چون صورت ... حوش ... کر ست
در دامن عجز ... است کیتان ... لشکر منصور پیوست کیسوداس ... راوبس داس ... راجه
را برای خدمت گزینی همراه ساخت و خود برای درست ساختن ... رخصت گرفته ... چون این کار
ساید سماوی از ... و جمعیت حیدر ... راه یافت امرای عقیدت ... توجه شهر ... استدراک
... آن مدبر ریاست ... ازین هنگام ... رای رائیسنگه ... گی
گوالداس ... ولایت او ... حیدر ... سو ... داس ... از دلیران ... ل ... و دل
زمان که آن ... بعضی از مواضع و قریات او را تاراج نموده راه معاودت ... اول ... رسید ... سر آ ...
... طریق کارنامهای مردانگی ... آورد ... داس ... اول درین مصاف مردانه ...
... علم ... رائیسنگه ... آورده ... رسد ...

اقبال روزافزون شاهنشاهی چهره آرائی مراد کرد و چون داؤد بمیان شکست یافت از سر هراس بپتنه بار آمد پسر خود را
همراه لشکر منصور ساخت و امواج نصرت تائید ازینجا متوجه تسخیر سوانه شد چه تعیین بودن خود را وقت مصلحت شد مقید کردی
را بتوجه پیاده بیقاے آورد و اولیای دولت با سر و آن مهمات گماشته چون تسخیر قلعه شاهنشاهی از مهمات این صوبه فراغ یافت
و رایات خفیه مرور بین اله آباد موافق حق چهارشنبه بیست سیوم ذی القعده همعنانی دولت روزافزون توجه دارالخلافت فتحپور
سوره اساس بست و کم مرو بین ما آنجا لوای نصرت اعتلا در دارالخلافت فتحپور از فاتحه انوار فرموده درین هنگام که آغاز موسم
باران بود عرایض منعم خان خانخانان از سمت ممالک شرقی بهم رسید که محاصره حصار پتنه امتداد کشید اگرچه پیوسته عیار
مردانگی مبارزان ظفر قرین گرفته میشود و نصرت قرین اولیای دولت است لیکن چون از یک جانب قلعه دریاست آمد شد
مخالفان وا نرسیدن رسد و سامان قلعه داری بروجه دلخواه صورت نمی بندد و لشکر و توپخانه و حربیه و فیل فراوان سرمایه قوت
آن گروه است و از در آمد موسم ابر و باران و طوفان چیزی آب و باد خاطر لشکر منصور متزلزل و مضطرب اگر لوای
عاطفت آن خدیو جهانگیر توجه برین دیار انداز و هر آینه این حصار مشکل بآسانی گشوده آید و در آن عرایض لبا
سوانح و وقائع که محرک همت والا تواند شد مذکور بود از انجمله شهادت کاکر علی خان و پسر او و دیگر بهادران بر مخالفان روی
مبارزت آورده بودند و کارزار نمایان بتقدیم رسانیده گروهی عظیم را مصمام شجاعت کار تمام ساخته خود بپیر مراد
شهادت والسین در کشیده و کارنامه تردد جان عالم که عمری از راه دور بجانب پنج پهاری گرم روی کرده بود
در دروازه بخاص آمد نمایان تاخت و فیلهای بزرگ و غنائم گرامی بدست آورده مراجعت نمود و حیرت افزای
نظارگیان و شوارپسند گشت و آمدن حسن خان تبتی پکتاش از قسمت یتیس کردن و شرح این سانحه آنکه حسین خان تبتی
از اقبال روزگار و تجابت زمانه بود و بشیمم سعادت دولتخواهی از مخالفان ادبار مند جدا شد و بلشکر منصور پیوست و منعم خان
او را استمال عواطف شاهنشاهی ساخته مرکار سازان جهانگیر مقرر کرده و برای اطمینان و دلجمعی اولیای دولت
و گرمی هنگامه خود پیوسته در استیصال مخالفان سخنان دلنشین بر دیباچه ظهور می نگاشت از انجمله به پرتو سیان دوحش
کرده و کار ناگزیر گشت تا تائید آسمانی این عقده مشکل نمای گشایش یابد نخستین سد دریای پن پن را باید شکست
تا درین موسم آبهای که درین باین حد و دو آورده هر روز در افزونی است در آب گنگ بریزد و گرنه آبهای اطراف
قلعه احوال فرو گرفت و کار محاصران دشوار خواهد شد دوم آنکه بکار فرمائی تدبیر و نیروی تیزدستی حاجی پور را از دست
تصرف غنیم مستخلص باید گردانید که بیشتر آذوقه قلعه ازان معمور است منعم خان تسخیر حاجی پور بخان عالم فرمود و از پانصد
تن که من از بارگاه شاهنشاهی همراه او بود این لشکر مامور شد و درین گفتگو معامله در انتوا ماند تا انجام رسید و محمود خان خانم
از بهادران جهت شکستن بند مقرر شدند این مبارزان سعادت پیوند شتاب رفته آن خدمت بطرز دلگزین تقدیم رسانیدند
و بآئین شایسته فتح این کار گشوده آمد و از نیرنگی اقبال شاهنشاهی آنکه سلیمان و بابو منگلی از کبار امرای غنیم پیمانی

ج سوم

ج سوم ۳۵

این مدهوش اودای بو . را از تب سوداء غفلت خود نموده و از رجمات کارخه و آوارهٔ بادیهٔ ادبار گشته رهی نجات
کشور گشای ها دو جون محاصره باستداد کشیده بود و عنان همت والا نهمت دیار شرقی میان العطاف داشت
بوصول عرائس مقدم بان حرمت جهان گشا منعم شد موکب جهان نور شاهنشاهی تا اقبال رهنمون آگره
نزول اجلال فرموده و بوارق اهتمام و انتظام اسباب و جوا این یورش عالی از پیشگاه اجلال تابید و ترتیب
و نسق کشتیهای بزرگ و ابداع و اختراع این کارگاه شگرف چابکدستان حدت گزین مشغول گشتند
تعیین حقل و ورمین بظهور رسید که حضرت شاهنشاهی با شاهزادهای گرامی و بعضی پردگیان سرادق عصمت
و ملازمان مقربان بساحل رم ورم بر کشتی نشینند و عساکر اقبال و اردو می بزرگ از راه خشکی روانه گردد و سرداران کارگزار
همت دوست که نیت شان رحمت و خیره دستی نماید باحضار عساکر تعیین شدند و شهنشاه گیتی ستان در دار الخلافت آگره
لسرانجام این یورش توجه داشته جهان آرائی را عبادت ایزدی شمرده درین هنگام مقتضای این نگارین نامه افضل
مبارک بجست بشارت عالی و بشارت عیسی سجده بارگاه قدس شاهنشاهی سرابدی یافت و تجلی درین ساحه
آنست که با رحلوتگاه بطون کثرت سرای وجود آمد پنج سالگی تمیز رسمی بهم رسید و نظر تربیت پدر صوری و معنوی خود
از بهالگی بر سوی حکمی علوم نما اطلاع یافت اگرچه بروالش گشته و بدینگاه حکمت با دو بدآثار با مساعی تحت
خودمیں و دانش آراسته لیکن در رونق هنگامهٔ جویای همت افسرده و هجوم دانائی طلبان بر او سرمایهٔ افزایی همت
گشت و اشتهار بسر تمیزی و لی الصافی این گروه بستار تحرد و اختیار کرد و در سفر قیاد اگرچه دور با صومعه خویش را
مدرس علوم نوراعرابی بو امامت بهارهٔ سحر اگرفته لسته ریدگان کوی طلب رسیدی و اران میاسان گنجینه ا دریوه
همت بودی احتیاب الهیان ظاهر بین رواج بازار لیلیان صورت پرست مراد برنگهای حیرت سرآسیمه و تشت
طاقت حمیدیل ته قوت حرو شیدیل بود اگرچه مقامات و غلت پدر بزرگوار بدینت دیوانگی می برد لیکن شور سا
خاطر را علاج مفیدی می آمدگاه دل سیمت دانایان جلهٔ خطا کشیدی گاه مرتاضان کوه لبنان خاطر را میل پدید آمدی
گاه شوق همرکابی الهیان تهت آرام گسل گشتی گاه بهمسی بادریان پرتگال دامن عزیمت گرفتی گاه هستیی هولان
وارس بروروای تردد و استاشکیب ربای خاطر شدی چه ل از صحبت ارباب فنون و اصحاب ما دیار خویش گرفته بود
اگرچه بارطلب من از معصر جامع کمالات صوری و معنوی که عبارت از بلا رهت مینس پیکت پدر بزرگوارست شکستی لیکن
چون آن نگاه کار آگاه و افرش در خلمات استتار بوده مراد و مال بیند وار با دانی خویش بستاه ظاهر و برای خالف عقلی دسته
اران وسع نهایت بیقراری داشت و از صحبت این گروه و ری جستی تا آنکه بحث یاوری گرد و آوارهٔ دشت
تلمیستی این حیران الحمس مستی به گوهر محفل قدس شاه نزا دران گرامی و دوستان حیار دلش و خویشیان محبت گزین
دست گردان همرهان بدین شاید که براحرار و لیت ملازمت حدیو صورت و معنی باید کرد مراسرار کار نمود و دانسته

سوای تعلق خاطر تجرد گزین را سراسیمه میساخت چه چشم دوربین نکشوده بود و همت گره گسستن سلاسل تقید بر هم ناداده انک
صورت ظاهر را عین باطن و قید را عین اطلاق می شمرد تا آنکه خدای مجازی پرده از روی کار برداشته رهنمای حقیقت شد و پیش بینی عیان
تقدیر را روشن ساخته طیلسان سیاه از سر کشیده و کمالات معنوی در رنگ نشین اقبال را بعبارات دلپذیر و خلوتکدهای حسن و رو
انجمنهای السان خاطرنشین گردانید و تقریر جدیدگزین بر دیباچهٔ اعلان جلوهٔ ظهور داد که ایزد پرستی و دادار شناسی این گوهر قدسی نژاد
را کس کمتر شناسد امروز قافله سالار توافق نفاق و تجرد و مجمع بحرین دین و دنیا و مشرق انوار صورت و معنی اوست و اکثرت
تعلقات صوری مانع وحدت معنوی نیست هم قید ظاهر دارد و هم اطلاق باطن گشایش صوری و معنوی از انجاست
ناگزیر ثنای او را بر خواهش خویش مقدم داشتم و دیوان خاطر نخبه وار بعضی من از متاع دنیا تهیدست بود برای ستایش
درگاه والا آیة الکرسی را تفسیری نوشتم و درین زمان که رایات اقبال بدار الخلافت نزول اجلال فرمود سعادت کورنش
دریافتم و آن نگاشته را ندیمیستی خود گردانیدم عاطفت شاهنشاهی آن را بحسن قبول پذیرفت و نظر خاص بر من مداخت
و مدولت ملازمت که اکسیر ابدیت است آن شورش خاطر روی تسکین آورد و محبت ذات این قدسی اساس یکبارگی دل را
فرو گرفت در همان ایام یورش دیار شرقی پیش نهاد همت والا شد این خاک نشین را فطرت میگذاشت که با بزرگان آن
درگاه توسل جدید و عاکفان آستانهٔ عزت را افزونی اشتغال سلطنت فرصت پرداختن بگمنامان کنج خمول نمود از
ملازمت باز ماندم اگرچه اندیشهٔ پیشین در مکامن خاطر جلوه حیرت داشت لیکن راه اللّه و جانی این بزرگ دین و دنیای نور
ال هواره ماخن زدی و چون گیهان خدیو فتح بلاد شرقی کرده بدار الخلافت فتحپور معاودت فرمود پیش بینی و دوربائی الها
دانای نهانخانهٔ اسرار الهی من عزلت گزین را بیاد آورده و بسعادت آستان بوس رسیدم و این سراسیمه گرد تیه حیرت چنانکه را
روی راه افتاد چنانچه مجملی در ضمن سوانح آن هنگام سعادت طراز ایراد یابد و از سوانح آنکه با شجاعت خان زمش جان خانخانان
آمده شرف ملازمت دریافت پیش ازین گزارش یافته که بواسطهٔ تادیب و تنبیه او را مصحوب قاسم علیخان پیش خانخانان
فرستاده بودند خانخانان این عاطفت کبری حق سپاس بجا آورده فرستاده را عزیز و محترم داشته گناه او را درخواست نمود
انجا که عفو فرمودن و عذر پذیرفتن شیمهٔ والای شاهنشاهی است ملتمس و رانپذیرفته بسعادت طلب اختصاص بخشیدند
هشتم امرداد ماه الهی نه فیل گزین از غنائم خان عالم بنظر همایون گذشت از انجمله گج رتن که فیل والاشکوه بود داخل
فیلان خاصه گشت و در اندک فرصتی و کم زمانی بتوجه جهانگشای گیتی خدیو اسباب این یورش سرانجام یافت و کشتیهای
بدیع پیکر طراحی فکرت دوربین آنحضرت چنان باتمام رسید که شرح شکوه و تفصیل نمودن آن بگفت در نیاید اقسام
منازل دلگشا و انواع مناظر فرح بخش و حدائق و بساتین که هنرمندان کارشناس در سطح زمین توانند پرداخت در کشتیهای
قسمت فضا تعبیه نمودند و سر هر یکی از آن خانهای آبی را بصورت یکی از جانوران ساخته نظارگیان را پالغز نظر گردانیدند
و تصدیان استعمال برای هر کارخانه که بمنزلهٔ ملکی است کشتیهای بزرگ ترتیب دادند مخصوصاً آن عتبهٔ اقبال نیز در خور

حالات و حکمت خویش نمایان حیرت افزا در سطح آب تماشا کرده مستغرق شهود طراحی و فطرت مرآت اشیا صادر

نعمت آرمیده‌است و لطافت ابداع قدرت و نسیم‌ها و لوامع طرفها و نفایس بوستانهای نوادر مخترعات اگر رقم این مشاهدات

آرد روا تواند که بیدار مایان آسرار قسم بیانات رموز آن انگارند. و از سوانح آنکه حضرت شاهنشاهی برای تربیت

در آوردن ارجمندان خدمت سرگرم آرزوی بزرگ و سرانجام آن نام مظفرخان مقرر ساخته بودند و آن گوهر عقل در

قبول این شغل سترگ سخنان بی حساب عرض رسانید و بار دیگر از خاطر عاطفت افتاد و این سیورغال بمیرزا یوسف خان رضوی مقرر

شد و از سوانح آنکه درین هنگام که رایات همایون متوجه بلاد شرقی بود ما حظی صوبهٔ گجرات مسامع والا رسید که پسران

اختیار الملک سر شورش برداشته اند میرزا کوکه را که از اعتقادات شاهنشاهی اختصاص یافته بود رخصت فرمودند

یورش موکب مقدس شاهنشاهی از راه دریا بصوب پتنه

دانش پیرایان انصاف گرای بارشناسان مزاج روزگار گفته اند که این معمورهٔ عالم را اگر بکدرستی توجهی عالی عظیم‌تران العصام عدیده

اگر یکی از ارواح عنصرهای کاروان وادی گرفتار گردید و هر آینه عبارات اختلاف فرو نشیند و جهانیان آسایش یابند از بیست

کرمی آن عالی زمان مرسته در سامعه و تسخیر ولایتی دیگر است و چون سرانجام این یورش عالی صورت گرفت

شهاب الدین احمدخان را که وکیل نواب خانعالی و آن اذان حدمت گرامی بود در آگره گذاشتند و در همین ایام نامطیب بمعرض

ساخته برای شکوه اندام راستی تمام ممالک محروسه گر آینده و برای بزرگ نیم راستی سپهگیری خلعت ایثار محمدی و

پایتاه صورت و حقی دل بدینا او مهتر آسودگی خلایق لشکر یافته توفیق ایزدی روز روشنایی در هشتم تیرماه الهی واقع شده

است و سهم سعید دولت اقبال باد شاهزادهای والا گوهر و مخدرات تتق عصمت در کشتی نشستند و اسامی شاهیه

مقربان بساط حضور که درین یورش همایون سعادت همراهی اختصاص یافته بدین تفصیل است راجه بهگونت داس

راجه مانسنگه زین خان کوکه شهبازخان صادق خان قاسم خان میر بحر آصف میر بل آل خان میرزا کوچک علیخان سید عبدالله خان

راو سنگ نقیب خان قاسم خان میر شریف شجاعت خان سید محمد خان موج حکیم عین الملک بیشتر و خان

دار اهل سعادت شیخ عبدالنبی صدر و حکیم الملک و قاضی یعقوب و شیخ دیگر شرافت حضور داشتند از کثرت اقسام

کشتی و ابداع بادبانهای آسمانی ارتفاع و تلاطم امواج دریا و شدت طغیان سحائب و امطار و تصادم صواعق و دور شدن

بوارق عجب حالتی پدیدار بود روز سه شنبه دهم تیرماه الهی قصبهٔ اتاوه مخیم سرادقات عز گشت در اثنای راه دریا جون

در جوش و خروش طوفانی کرد و برخی از آن ساحل دریائی موج خیز جا در شدند و در رام در حدود قصبهٔ کالپی برای مصالح

ملک توقف کردند و در ایام تیرماه شب یا زدهم نزول اجلال شد و روز دیگر غرهٔ امرداد ماه الهی که از آن منزل کشتی

نهضت روی نمود آسمان کمال طغیانی داشت و عواصف ریاح دستیر روی کار را فرا گرد رسید و پاره کشتی فرو رفت

و سعادت جانب بر آسلی رسید و رساند الهی بسلامت بر آمد و چون ماطر جمال کشتی شهودات کرد آعروق وار روی بزرگ

ج سوم

۳۷

در بلدهٔ جونپور توقف نماید بموجب فرمان عالی محسن خان که حراست آن شهر داشت مرکب سواری براه خشکی آورد
لیکن رای ممالک آرای اقتضای آن نفرمود که ازین مقام سرادق مقدس را روانه سازند. نزدیکی اینا
قاسم علی خان از پیش خانخانان آمده بسعادت زمین بوس افتخار یافت و حقیقت استیلای عساکر والا بعرض اقدس
رسانید و درین روز حضرت شاهنشاهی حسین خان را یاد فرمودند که درین یورش دولت افزا در رکاب سعادت نیست
بعرض اشرف رسانید که سودائی بر مزاج یابس او استیلا یافته تا حسب زیر تابستان تاراج رعایا روزگار میگذرانید
بر مسامع علیا از جمعی گرانی کرد و چون این یورش عالی درمیان بود هیچکس به تنبیه او متعرض نشد روز بهمن دوم امرداد ماه الهی در نهم
بنارس رایت وصول افراخته گشت و درین روز نیز آب طغیان داشت خصوصاً نزدیک چنارگذه که کارشناسان
بحار رو هراس بودند جمعی کثیر از کشتی برآمده راه خشکی گرفتند خسرو آفاق دل در مشیت ایزدی بسته بهمان طور شگفته خاطر
و گشاده پیشانی بر سر کشتی نهضت می فرمودند و از انجا شیر بیگ تواجی باشی را بر زورقی باد سرعت نشانده پیش خانخانان
فرستادند که نوید قرب رایات اقبال رسانیده تا تهیهٔ عساکر دولت گردد و سه روز دران شهر والا موکب مقدس
توقف نمود و روز دی بمهر ماه الهی بموضع کودی از اعمال سیدپور که دران منزل آب کودی بدریای گنگ اتصال
می یابد لنگر انداختند و درین روز عبور از اردوی بزرگ بقرب رایات همایون شد میرزا یوسف خان و برخی امرا
سعادت زمین بوس دریافتند و پیشتر از انکه رایات نصرت شعاع از مستقر سلطنت نهضت فرماید عرائض خانخانان
و دیگر امرای عظام بدین مضمون آمده بود که اگر نهضت موکب مقدس تا جونپور اتفاق افتد هر آینه صلاح دولت است و بعضی
و او بناگزیر آوازه و دست ادبار خواهد شد بر زبان اقدس گذشت که این سخنی بیش نیست تا آنکه تا هیبت جلال ما و دبدبه
آن ملک پر و بال نگشاید صید این آرزو صورت پذیر نیست لیکن همت والا نظر بر تربیت بندها و خویش خیال میخواست
که لوای این فتح از ملازمان عتبهٔ اقبال ارتفاع یابد بنابران بحکم مقدس کشتیها را از راه دریای کودی بالا کشیدند که در جونپور
لختی توقف افتد تا آنچه امرا عرضداشت نموده بودند و از بارگاه اقبال جواب صادر شد بنوشتن خرد و بزرگ میگردید و
روز سروش هفدهم امرداد ماه الهی رایات اقبال در حدود موضع بهرایچ از اعمال پرگنهٔ کراکت نزول دولت فرمود
و روز فروردین بموضع یحیی پور از توابع جونپور وقوف معدلت داشت که عرایض اولیای دولت بموقف اجلال رسید
که اگرچه از فلک شکوه شاهنشاهی زودتر سایهٔ عاطفت بر فرق این گروه اخلاص منداند و هر آینه این عقدهٔ دشوار بآسانی
کشوده گردد بموجب استشارهٔ عقل کامل روز دین شاهزادهای اقبالمند سعادت منش و مقدسات شبستان عصمت را
براه آب کودی رخصت جونپور فرمودند و حکیم الملک و شیخ احمد و اخلاص خان و جمعی دیگر از ملازمان عقیدت مند را بخدمت
و ملازمت گذاشته خود علم معاودت افراخته متوجه پتنه شدند و تسخیر ولایت بنگ و بهار پیش نهاد همت والا ساختند
و درین هنگام نوید رسانان مسرت بخش فتح ولایت بکر را رسانیده عنوان آرای فتوحات سترگ گشتند بحسین قرده تسخیر قلعه بکر

ارمغان این مژده ... رت وحی اتمام یافت و گاه آنکه تعال ... ل بصیرت اولیای ... لت که کمهمت کشتا ملک تبت بسته

بد مدینه آمد تسخیر این استان معمور را آنکه ... استاکر مسن تحریر یافت که محمد علیخان و مجاهد خان باشند عاجز

ناهید کیمیا سعادت نه رخصت یافتند و سلطان محمود اظهار مخالفت نموده و فرستاده اسباب تا مدتی و ساعتی نیست کارهای

ناشایسته می‌نمود بر مسامعه محاصره نکرید و اصعدوا و تحمس گشته در لوازم قلعه‌داری اهتمام نمود از اقبال شاهنشاهی دران حصار

قحط پدید آمده و او لو اسکه و طا احتیاط با مرحمت و دیانت با وجود فراوانی علفهای ... جوف بیست ساله و سی ساله را که مرور ایام

در قلعه راه آمده بود مردم سیاه دو ماده او حاج و او ... گیست و از ... پژمردی و ... یافت و از غرایب اتفاقات آنکه

دال دیار که عمارتیه ... پدید آمد هر کس که پوست درخت ... را خورشاده و صحت یافت و آرا ... طلا ... چون

زمان سلطان محمود ... معیشت آورده بدرگاه والا معروض داشت که پیوسته در شاهراه اطاعت و فرمان برداری

بوده و ... گذشت سریر ... اکنون قلعه را ... شاهزاده ... الاشکوه ... طرف ... جدید ...

حقیقت پیرامی سلطان سلیم ... و بوسیله آن گوهر کیمیای ... خود را وابسته ... آن دولت ابد طراز میگردانم ...

چون میان ... محمد علیخان عداوتی پدید آمده در بیرون قلعه با ... صورت جاری ... و میرکار ... روی

داده از آرا رامین ... امید که یکی از بندگان درگاه رخصت یابد تا قلعه و ولایت را با او سپرده ناصیه سای عتبه اقبال

شوم آن ... ملتمس او را موقع قبول ارتفاع بخشند و میر گیسو را که از قدیمان کاردان بود فرستادند ... آنکه

او ... باز رسد سلطان محمود دست از هستی شسته بود و اهل قلعه منتظر آمدن او ... چون آمد و ... مجاهد ... انحصار ...

دختر ... علیخان ... بیگم والده مجاهد ... آمدن میر گیسو را شنیده برآشفت و ... حسد را سرمایه شکار گردانید

... کار برو تنگ ساخت و نزدیک بود که میر گرفتار شود خواجه مقیم هروی پدر خواجه نظام الدین احمد بخشی که با میر

آن ناحیت رفته بود محمد علیخان را ... اراجیف ... بهار ... و چون میر گیسو قلعه ...

کلید با میر سپرد ... ملکی آبادان بدست درآمد محمد علیخان و مجاهد خان از ... طمع ... ایران ...

و ... با هم ... حکم اقدس ... محمد علیخان ... مصالحت ساخت موافقت ... میر گیسو ... آن قرار داد که مجاهد خان ...

و محمد علیخان ... در قصه ... سکوت گزیده و چون ... قرار داد ... میر گیسو ... کثیر ... نشسته

بر سر محمد علیخان فرستاد و تاب مقاومت نیاورده ... شهر ... گرد ...

خود را مستحکم کرده ... مدافعه ... یک ... دیوار ... داشت و ...

که کار بران تنگ شده بود و مجاهد خان ... رسید و مردم را شکست داده و ... دیگر از طرف آب ... بود

تا وقتی که ... قرار گرفت و ... شتافتند میر گیسو ... است که ... حکم ...

... سعادت ... او شده ... آمده ... استقلال ... غرور ...

ج سوم

۳۹

سرزمین تعبیه نهاده اند ارباب طاعت و انقیاد را بسر تمرد و خلاف می آرد و گرنه این مردم کجا و سرکشی و خود فروشی کجا
چون مجملی از این حقیقهٔ غیبی گزارش یافت باز بهمان شاهراه مقصود شتافته سررشتهٔ سخن بدست می آید هر روز آبان دهم امرداد
ماه الهی کشتیهای پادشاهی از آب گودی گذشته بدریای گنگ پیوست و جوارتی موضع جوسک پورسته قرار رایات
منصور گردید و میرزا یوسف خان با اردوی بزرگ بموکب همایون ملحق گشت و بعد از این سرکار که جهازهای پادشاهی
لنگر می نهاد برابر آن سر بر خیام فلک ارتفاع می بستند و تمام اردوی بزرگ با آئین عظمت نیز در آمد و روز دیگر حضرت
بر فیل مبارک قدم سوار شده بنفس اشرف اهتمام فرمودند و قریب پانصد فیل بسرکردگی آن تیز بینیهٔ هیجا دران دریای
موج خیز در آمدند و نظارگیان حیران بران نمود بودند و در عین طغیان آبها بشمول عنایت ایزدی بسلامت روی قرار حال
ایشان نمود مگر یک فیل پیکا نام که دران نزدیکی مست طامع بود بگرداب فنا فرو رفت و روز ماه و وار دهم امرداد الهی
عرصهٔ غازی پور مقر اعلام ظفر قرین شد حضرت شاهنشاهی از آن روز بهجت افروز که عزیمت این یورش فرمودند هر روز
از کشتی فرود آمده بشکار چیته و آهو عشرت پذیر بودند از انجمله درین تاریخ بقرار هر روزه دران نشاطگاه بشکار آهوی
بجلوه ظهور در آمد تمام عقل با دو سرعت را کشاد فرمودند آهو بر دماه بازی از چنگ او بر آمده بپیش دشتی بر باد گرفت درین هنگام یوز
دیگر رسید کار او را بانجام رسانید آن دوربین بجانوران بارگاه قرب فرمودند که در عنوان این عشرت از حال این نخجیر فال او در
بر گرفته بودیم و چیان پیش طاق ضمیر آسمان پیوند پرتوی انداز که او درین مرتبه اسیر چنگال قهر پادشاهی شده و بار دیگر بسعی نگاریان
اقبال گرفتار گردد. عاقبت همان شد که پرتو غیبی بر مرآت خاطر اشراق پذیر یافته بود چنانچه شرح آن بلسان قلم خواهد آمد
روز تیر سیزدهم امرداد ماه الهی وارس پور که بر ساحل گنگ است آرامگاه بختیان ریگ دریا و لشکرگاه کشتیها بادبان
اعتماد خان خواجه سرا بمراسم استقبال موکب منصور بکشتی تیز رو شتافته باحراز دولت بساطبوس سرفراز آمد و حقیقت
موافق و مخالف بالعرض اقدس رسانید و غنیم را بالغایت قوی وانمود انجمن آرای اقبال برای انبساط دلهای خواص
نوید نصرت و فیروزمندی رسانید و بجهت اطمینان خاطرهای شورش عوام سید میرک اصفهانی پسر میر عبدالکریم حفری
را طالب آستانه باستخراج احوال این یورش و استکشاف اوضاع استقبال مامور گردانیدند و او بآئین جواب این فن
مفردات حروف را استنباط نموده از ترتیب و تالیف این بیت بر آورده بود نزد اکبر از بخت همایون بر دلک
یعنی حروف احمد مراد از الف تا آخر ۱۲
از کف داود بیرون شود در آن ولایه بدار الخلافت آگره نزول اجلال فرموده یورش ممالک شرقیه سامان پذیر شود
نیز میر مذکور را بجهت تسلی خواطر ظاهر بینان باستخراج مطلب حکم فرمودند و میر این بیت برآورده بود گرچه باشد لشکرت
جرارهٔ بی شماره لیک باشد فتح و نصرت در قدوم شهریار و روز کوس چهاردهم امرداد ماه الهی که گذرجهالسن گرگاه
جهازهای کوه پیکر شد عرضداشت خانخانان نوید فتح مجدد رسانید و تفصیل این مژده بهجت افزا آنکه بسیاری از اردو
واوباش افغانان بسرگردگی عیسی خان نیازی که در کارزار نمودن و کار سرکردن علم بود در مورچل تیاخان بجستند

و جنگ عظیم پیوست و از رو و فیلهای لشکر منصور زخمی از تیر سهام عرصهٔ جلادت جوهر را سایید و داد مردانگی او بدیر و
اقبال شاهنشاهی ثبات پای قیاخان رسید و راجه تودرمل حکیم عار آلوده هزیمت گشت و مبارزان دولت کامیاب تسلط
شدند و عیسی خان نیز یکی از غلامان لشکرخان امداد آنکه او را ساسد عار پیشی سرفرق او بارجود می [illegible] از استماع این مژدهٔ
نصرت که مقدمهٔ تحقیق فتوحات تواند بود لشکر اقبال را نصیب ابتهاج و فیروزی و از رعایت عاطفت عرضه داشت خانخانان را
مجلس پیش حضرت شاهزادهای اقبالمند فرستادند که تا گرامی خاطر مقدسه را چاره گر باشند درین روز از روی جلی که از راه خشکی
می آمد از بهر کسانی که دریای گنگ ملحق شود گذشت و مثل خاصه غرق شد و این بهر از اهل هندوستان سبب [illegible]
و روز دیگر بر ساحل دریای گنگ مقام شد و بیرونی صاحب اهتمامان بارگاه سلطنت تمامی افواج جهانگشا ستوه و لا
عبور نمودند و روز دیگر عرصهٔ موضع [illegible] از اعمال برگه موضع حضرت خیام سپهر ارتفاع گشت عرضه داشت منعم خان خانخانان شرف
ورود یافت حاصل مضمون آنکه رایات ظفر طراز از راه دریا آئین مقر آمدن اصلح است و توجه از روی بزرگ از راه خشکی مناسب
مینماید و التماس نموده بود که لشکر [illegible] بر سرحدی رسیده [illegible] امتداد محاصره از توار امطار و کثرت باران [illegible] و ادوات
و آلات محاربت راه یافته اگر درین هنگام اسباب ازخورخانهٔ خاصهٔ شاهنشاهی امداد رسد از توجه آمدن تائید [illegible]
ملتمس او عز قبول یافت و اقسام اسلحه و انواع آذوقه را فرستادند و روز [illegible] امداد الهی حوالی موضع لودی [illegible]
نزول اجلال نمودند و درین روز زیر آب [illegible] کشتیهای چند خانه فرو رفت و از کشتیهای خاصه دولتخان
ودلرنگ [illegible] کشتی [illegible] عسکر [illegible] گواهداس [illegible] موج [illegible] طوفانی فرو شدند و روز دیگر
نوروز هم امداد الهی رایت جهانگیری [illegible] تشنهٔ سیر علم دولت افراخت و روز جای آب سون بدریای گنگ رسیده [illegible]
[illegible] روز دیگر [illegible] در همان لشکرگاه داشته حکم قضا تمثال نفاذ گشت که صادق خان و [illegible] خان باهتمام نموده از روی
بزرگ بار آب سون بگذرانند [illegible] میر غیاث الدین علی نقیب خان را سپرده رخصت فرمودند که در روضهٔ منورهٔ
منورهٔ اسرار شیخ یحیی منیری که در قصبهٔ منیر است رفته منسوبان آن بقعه قسمت کند و استمداد همت نماید شیخ پسر اسرائیل است از
عظمای اولیای هندوستان نسبت حق شناسی راهم سلسلهٔ چشتیه میرساند و هم طایفهٔ فردوسیه [illegible] اهل [illegible] در حق شیخ اعتقاد
بسیار است گویند شیخ را آرزوی فرزند [illegible] داشت [illegible] شیخ شرف الدین [illegible] رسید [illegible] باطن
این آرزوی او را دریافته فرزند [illegible] فرمودند که مهام [illegible] اگرچه [illegible] آمد [illegible]
عالم [illegible] اقدام همت [illegible] و عنوان نفس اماره و غول تلبیسات او دریافته در تکمیل خویش کمر بسته و سخنان او در طایفهٔ
صوفیه اعتبار عظیم دارد و کتاب معدن المعانی و کنج لایخفی و شرح آداب المریدین از جواهر اقلام اوست و سه مجموعهٔ معارف
و حقائق آگین که یکی از مخلصان و منسوبان خویش آئین صحائف و طرز رسائل نوشته است یکی مشتمل بر صد و پنجاه
مکاتبه است و دیگری مشتمل بر صد و بیست نامه و سومین بیست و هیچ مکتوب مندرج و شیخ در زمان سلطان محمود در [illegible]

و در بدایت حال کوه و صحرا گزیده ریاضتهای سخت کشیدی تا آنکه در دهلی بشرف ملازمت شیخ نظام سعادت پذیر شد و باشارت ایشان بخدمت شیخ نجم الدین فردوسی رفته ارادت آورد و در روز رام لسبت و یکم امرداد ماه الهی رایات نصرت طراز ساحت تیره پور در جستان شد و راجه تودرمل آمده ادراک زمین بوس نمود و حقائق احوال لشکر منصور بشرح معروض داشت و در باب آمدن منعم خان باستقبال و تعیین مسافت راه استمزاج نمود حکم والا شد که چون مهم محاصره در پیش دارد زیاده از دو کروه نیاید و سائر امرا اسحال خویش در مورچلهای خود باشند و همان شب راجه را مشمول عاطفت ساخته رخصت ارزانی داشتند و درین ایام عرب پسر هاشم خان را که بآداب خدمت ملتزم بود و به نیابت پدر خود عرالقش مشتمل بر سوانح بلاد مشرق میگذرانید بخطاب نیابت خان خلعت غرا امتیاز بخشیدند

رسیدن موکب مقدس شاهنشاهی بظاهر پتنه و همت در گشادن آن بستن

جهانگیر کشورکشای درچنین موسم پر شورش و تواتر باران دائمی و جریان سیلابهای طوفانی بتائید رهنمونی دولت و اقبال راه دریا گزیدند و بنا طار رسیده و معلع عشرت گزین روز باد لسبت و دوم امرداد ماه الهی مطابق چهار شنبه شانزدهم ربیع الاول بآن منزل مقصود نزول اقبال فرمودند و گروهی این مرحله خانخانان کشتیها را باقسام آتش بازیها و توپخانه و رعدانداز آراسته بشرف ملازمت دریافت و بجلائل تفقدات شاهنشاهی مخصوص گشت و باشارت عالی شگفلان اشتعال آتشبازی توپها را آتش درداوند غلغله فرح و دخان و بخار و صدمه ارتفاع گرد و غبار زمین و زمان را در لرزه آورد و آن حوالی و نواحی چند فرسنگ در چند فرسنگ چون روز اعدای دولت تاریک گشت و این صدای هولناک در دماغ مخالفان تیره بخت پیچید و زهره دشمنان آب شد و دل بی جگران در اضطراب افتاد و نقاره فتح بلند آوازه گردید چنین نفیر و کرنا نوید نصرت بگوش هوش زمانیان درداد و در ساعت مسعود روی توجه بساحل آورده سمند اقبال را جلوه دادند و در منزل خانخانان که نشیمنهای عالی ترتیب یافته بود نزول دولت شد و او از نشر الف جواهر جلائل امتعه و نفائس اشیار برسم پیشکش و نثار سرانجام داده پرده کشای آداب اخلاص شد و محمد قلیخان برلاس و قیا خان و اشرف خان و مجنون خان عالم و سائر امرای والا شکوه که درین لشکر نصرت طراز بودند بترتیب منزلت و آئین رتبت جبهه سای آستان اقبال شدند و پس ازان دیگر سرداران و ناموران جوق جوق و فوج فوج بدولت زمین بوس جبهای سربلندی گشتند و هر کدام بنوازشهای خاص امتیاز یافت و بعنایات سترگ مخصوص شد و در دیگر اطراف قلعه بنظر امعان شاهنشاهی که محیط عالم است در آمد و تسخیر حاجی پور را اسباب کشایش این حصار دانسته همت جهان کشای بتحصیل این امنیت مصروف داشتند و آن قلعه ایست محاذی پتنه دریائی بعرض دو کروه تخمیناً به نهر اران جوش و خروش در میان این دو شهر میگذرد روز دیگر میرزا علی علم شاهی و سید شمس بخاری با پسران و راجه گجپتی و فوجی از بهادران اخلاص هند بسر گردگی خان عالم تعیین فرمودند که بر کشتیان دریا نور در کشتی سوار شده با توپخانه شایسته آن قلعه را که استظهار فتنه گر انست

تسمیه نماید دمیدن روز ایلچی و بودن سیاه‌چال‌های دولت بساط‌بوس یافت پیشتر از ارتفاع رایات اقبال دریں حدود حاکمان
خالدین خان بامیثاق و اودو فرستاده متضمنهای ارجمند برگشوده بود و سلّمه الله در آنکه منشور سرشته کار دوست اوست روایت
احوال خود را مطالعه نماید و نظری از روی دریدگی اقبال در روزافزونی دولت شاهنشاهی انداخته خود کشاید دست حیل از
خاندان و طاعت ویرانی مال ناموس مردم نگردد و مستی و پندار امدار الیست چراکه خود دمی آید وجه را سنة فتراک این دولت
خداداد می‌گرداند و پیش از تامل بسیار از راه کیرت و حیله‌سازی مصحوب خالدین یکی از اعیان خود را فرستاده انواع
نیازمندی در میان آورد و چنان عرضه داشت خاتاکه نام سروری مرخود لیسندم بودی که مرادیں ورطه پندار انداخته بود
سزای کردار خود رسید اکنون اطاعت شاهنشاهی سراپای خاطرم گرفته است هرچند جاگیر بس کرست میشود آنرا شیمه
سعادت خود میدانم و چون بمقتضای خردسالی و مستی ست باز من خطائی بظهور آمده است امیدی که تلافی آن خدمات
شایسته تقدیم رسانم و قرار اساس نوینی بهم تو امام ادشهریار الست پروه مکاس درونی او دریافته چنین پاسخ آراستند
که بمقتضای طلبیت حق اندک بدیر بسیار بخشم حیاتی عموما در امتثام نیست اگر داعو درین سخن سرائی از مشعله صدق پرتوی
از درعتبه اقبال صبح و شامی گرد و تا مدت تعقد ماگره ادبار ازکت او امسا شود و گرنه یکی از سه کار گزیده آمال
و ما چندین هزار کس در سه تلف نگردد نخستین آنکه یک کس او درمعسکر اقبال آمده لطارگی شود و یک کس ازین جانب دران
لشکر ما اسم دیده مالی بجای آورد تا هیچکس از طرفین سرد گاه نستاند و ماهر دو میدان سر در آمد هر صلاح که او دام
باهم آویزش کنیم با سرنوشت ازلی و تائید آسمانی هرکه فیروز شود ملک از و باشد و اگر همت بایں یاوری نکند یکی از
لشکریان خود را که بهروی مردانگی و زور بازو و فروی دالش نیز ممتاز باشد اختیار کند و ما نیز یکی از بندستان عرصه
شهامت راکه از رزم خاره چیره او بود در برابر او فرستیم و این دو شیر مرد دران رزم آوردگاه رسم مبارزت بجای آرند
هرکه نصرت یابد لشکر او ظفر طراز گردد و اگر دران سپاه چنین شیر مرد نباشد از صد فیلان کار بردار یکی را انتخاب کند تا مانیز
فیلی ملک شکوه تمام قدرت را که خلوه خاص دیار یم هرکدام غالب آید فتح از آن طرف باشد آن اعیان لیسرا سخن
آنانی این شیر شکار عرصه آگاهی رهبر دیده و عقل تابا گشت چون ریکارین دل بود توفیق فرمان پذیری نیافت
وارالحاکه وطرت نه دست هیچ یکی ازان وجوه حق گرامی دل نهاده نشد از سوانح آنکه آن شاه سوار عرصه دولت میل کوه پیکر
نادر قابر ابر جلوه اقبال مد آوردن تماشای فرارگاه پنج پهاڑی که در برابر آن حصار است بهم عنانی تائید آلهی و قائد
قرار ری توجه فرموده اند و این پنج گنبدی است مشتمل که فرمان دهان باستانی یادگاری گذاشته اند پهاڑی ربان
هندی کوه را گویند یعنی پنج گنبدی که در بلندی پنج کوه نماند و اعیان تیره لی ازلی آرزمی و سیه دلی تو ههای سرکوه
سعی خود بکمال امی سرانجام نموده و حسرت شاهنشاهی و حصار حصمات ایزدی تماشای بدایع آن فرمود و نگاهبانی
خدیو هستی ربایه توکل والالتفات آسا دستگاه شد و از سوانح اقبال بدست آمدن حاجی پور و پتنه است و اجمال این تفصیل آنکه در

ارادت پنجم امرداد ماه الهی چاشتگاه بلند روشن شد که قلزم هیجا از جانب حاجی پور در موج خیز است شهریار یمین
بوجیل نشاهم مان که از انجا آن مصر نمایان بود عنان تاب گشته در حضرت اولیای دولت توجه اقلیم کشا فرمودند اگرچه تردد
بهادران جنگجوی خیانچه بایستی می یافت اما این قدر پیدا بود که سواطع سال آثار معرکه افروزست و لوامع شمشیر
ساخته کردار مخالف سوز هنگامی که جنگ تراز و شده بود و پاسی از روز مانده حضرت شاهنشاهی چندی از سرآزمایان را که سپاه
جنگی با پیشوا اقبال فرستاد و تفلیستیان نورگزین پنهان شابع این حال چنیغراب مبارزت بر سر راه داشته
آماده پیکار شدند دلیران جنگ آزموده باعتنا و تایید الهی دست شجاعت کشاده تعیم ابر انداختند و بیشتر از انکه این موج نصرت
احتشام بان لشکر ظفر قرین پیوندد پیامی دولت روزافزون خیابان حسارمین کشاده شد و شکوه سطوت شاهنشاهی نیز
آهنین جگر از آب ساحت و گروهی انبوه از ان بخت برگشتگان آشفته دماغ سجاک هلاکت غبار آلود ذلت گشتند
و تفصیل این اجمال آنکه چون خانعالم باین خدمت سرفرازی یافت جمعی از روزبانان حقیقت دان زنهای او شدند آخرهای
روز دوشنبه بیست و چهارم امرداد ماه الهی کشتی در آمدند اسیران تیرموش کشتیهای این شجاعت منشان نمرد دست یابالا رویه
برده به برده شباهت ماهی که غنیم اطلاع نیابد بهری که از آب گنگ جدا شده متصل بحاجی پور میرود رسانید نکوتا ایان
تلهیستیی در گرداب اندیشه فرو شدند ناچار کشتیان دریانورد را توپخانه آراسته در مبارزت مبادرت نمودند نخستین
ضرب زنها و نمودند و تهار اکشاده دادند و شراره این طوفان آتش ارتفاع گرفت و نزدیک بود که صورت استیلا و استیلای
این گروه بدکار رو آئینه او باهم نطارگیان نمودار شود و درین اثنا آن غرابهای شاهنشاهی که فروغ نصرت با خود داشتند
پرتو فیروزمندی انداخت و یکبارگی پای ثبات آن بداندیشان تیره روزگار بلغزش در آمد لیکن چون از طغیان آب
بدشواری کشتیهای لشکر منصور را سربالا می کشیدند کار آن گروه بانجام نمیرسید برهنمونی ملتسران اقبال این یافوزان
را بالا رویه بجانب دریا کندک بردند و بصوب حاجی پور سپردند اگرچه از فراز قلعه بارش توپ بود لیکن جایی که حراست ایزدی
بیمیکار دولت مؤید باشد از بد اندیشی ذرات امکان چه کشاید نبرد آزمایان جنگجو بزور بازوی تاییدیافته الهی از کشتیها
برآمده بجولان خرش در آمدند فتح خان پسر غازی مجلس و ابراهیم خان و الهدیه سروالی که سرداران این گروه بودند کوچه
گرده سرگرم پیکار شدند فتح خان با بسیاری از مخالفان دران هنگامه مردآزمائی فرو شد و برخی تگاپوی هرچه تمامتر
از ان ورطه هلاک بیرون شتافتند بعضی اوباش شهر آتش زده دست تاراج کشادند و قلعه بتایید جنود غیبی بتصرف
اولیای دولت در آمد راجه گجپتی و پیاده روان شمشیرباز و میرزا علی بیگ علم شاهی و سید شمس بخاری و پسران او
درین نبردگاه بخانعالم همپائی شایسته کردند جمیع بهادران نصرت قرین را دست بکار رسید و میامن تاییدات سماوی کار شوار آسانی آمد

مفتوح شدن قلعه پتنه بنیروی اقبال شاهنشاهی فرار نمودن داود و ایلغار فرمودن شهریار جهانگیر

چون فر الهی از ناصیه رایات اقبال بران مرز و بوم افتاد و لوامع بوارق عظمت و قدرت بر آن دیار تافت اساس

مطلع سوم

مانی عروالوس اهالی ترنزل پذیرفت و از سراسیمگی دل نگرهی گریه مددهی آن سیاه ماهی تباه هستاهی که رهرهٔ آهنین مقیّد
اسپ آن آب سپید تاب گردد رسید و نشانی مادران والاشکوه فتح حامی پرپرو مدد اوکه سرخوش شده حلت بوده وها
آمده ربانی درکار خود نگریست چراغ تدبیر را نوری نامده شمع ضمیر را فروغی واریزگی سمت راه سعادت رنگ اشته
شب از او دست وچهم امر لوائی بار زرواره حرد قلعه گرستنی تیز و راه بنگاله پیش گرفت وگرحال که میر تیران گره
بود دارا و دروازهٔ آهو حماه تمامی عیلان وعموم سپاهیان راه جستگی روگرنه بها دردکوت واستکار این جامه یکباره مادها
ریت وصلاح کار و فساد خود دانسته سرحد موج دریا وحمی و تنگنای طریق وطالعه دیگر باقی حدق تهاویه دنباله فتند
وکشتی را از دریا بداشته جمعی بوده بتقریبی فرو رفتند وطالعه کثرت را از رفلت تفرقه نکرده کشتی غرقه سحر ماگشتند
وبسیاری از عرونی هجوم دسته پامانده خاک مذلت یکسان شدند میرولان کاکدر راه بسته گشت ولیس ماندگان را از وحام
بیش سدراه آمد طالعه از هول جان وار بستیب را یکسان تمر ده بودند از اوج تریا وثری می تر افتند حیات پژمرده حدق قلعه را
اقسام جامداران با ماسته گشت آن شب که صبح فیروزمندی را آراستن بود خرب شورشی در قلعه بدید آمد جمعی از
کام طریق معامله با هم مشغول قیاس میکردند کارداران بارگاه خاص بر هم خوردن وگریختن اعیان بالیقین پیدا است آن
شهسواران میدان جلال جهان بان دل سدرا که رحیدین هر اردیل جس سلرولطف کردار ومشکو آسمانی و تیز پای آتش رنگی
بادوودفار زمین گیتیان است سوار دولت شدند دیوان پیشگاه حافظ حواس ناکامی گریختن عظیم پیر ند امداحته بود و همت الا احصار
آن ما است که ورهان جلادت شایسته ور رهمرور نصرت کرده خانمانان زمین بیاد ولمل اوب نوسیده عرصه است که حون عالم نور
در مشرق اقبال سر به جیب بست مسلم پید سیم لس کمال حرم واحتیاط ملتزم رسید حاشیه به ندیر فرصت احوال عظیم پیرتو
تسخیر روشنی توانند گرفت شهر یار والا دل ملتمس او را آرایش قبول زیبت داده صبح در استادلست چشم امر پادشاهی رایات
نصرت طراز زد دار ده دلی شهر لمعه سایه افکن شدند و بومیان بزرگ وحوامیس والاشکوه وامرای نامدار آداب تهنیت کامگاری بجا
ومراسم وداوان ازلقه وحواس حمه وصاحبان مامور مدت اولیای دولت در آمده و دو به حفاظت مهمات شهر بر داخته جاهای
را بسیاری ار حدمت گرمیان کارحقیقه مقرر فرمودند که تا آهستگی و آرامش ار روی سترگ رامی آورد و دیا ستمد وحدو
سر به رضا که ارسر آمد اسپان خاصه بوجلوهٔ اقبال داده ناموحی ار بهادران احاطه طرار ازار حستگی العارفرمودند که گردا ووا از
دریا ستانان ناد به پیما و دستور گوهر که حلاحه فیلان را سرگرد و میر بودگر فتار گردد هیون مدریابی پرپی رسید تاب رعایت
طلبیان بود حدیو عالم اعتماد ربانیدایروی ومو همه اقبال را رآب حملاان داد جویان حقیقت گریں مقتاله حو را
دوران موج حیر اید احتند و بمعنی سمت نهضانی و دولت منصور موکب والا شد و گروا آسیبی ملاس مسوبان این سراگرین عرصه
لوکل رسید شهریاگیتی ستان با سپه لشکر اقبال نقاره دولت پایدار آسانی وخجستگی کناره فرمودند و تیز روی که رادپستی گرگتی
آمد تا مسی ارو کیسا گشته و ریا یور کرسی کرد تمویا آماشد یک جلوآمده عنان باز کشیده موجون روز در جلوهٔ شام بود عالم

ملازمان رکاب نصرت اعتصام منظور داشته در کنار آب گنگ توقف جست فرمود و مجنون خان و شهباز خان و برخی از امرای
کارطلب بدنبال هزیمتیان فرستاد چون قلم تقدیر رفته بود بآن مدبران گریزپای نتوانستند رسید اما بسیاری از آن گروه واژون
بخت از سراسیمگی عقل و فرو گرفتگی ادبار در دریا چها و خلابها بگم نیستی شتافتند و درین فتح که طراز فتوحات سترگ تواند شد
دویست و شصت و پنج فیل از صنایع غنایم گشت و درین شب که رایات اقبال یکبار در دریای گنگ نزول سعادت
داشت چندی از کشتیهای افغانان پر اسباب و اموال بباد بانی مراد در حوالی مخیم اقبال پیوست و غنایم فراوان
در حوزهٔ تصرف مجاهدان همت گرامی درآمد و درین روز فیروزمندی هوم ارده باراری از ترتیب جسد ق و دریای ین ین واز
مهرآلی که در بهشت کروهی دریاپور بود و دار ساحل دریای گنگ فرو رفتهای آب را بلطائف الحیل کشیده هیاکلهای زره
اسلحه بدر آوردند و عامهٔ خلایق این لشکر بزرگ کامیاب خواهش شدند و از نیرنگی اقبال والا و طرفه کاری بخت بلند نیروی
نیت سترگ شاهنشاهی چنین لشکری آراسته را که وفور و استظهار آن همواره از غرور گزافها گفتی و بیانه درائی کردی
بی جنگ خاک ادبار بر مفارق شان ریخته شد حسین بسپه علی که از دولت اولی بخت و تیرگی عقل کرمیته نعیم پیوسته بود دست تاب
بسعی ساحلان بیاسا رسید و تسویر دوستان سماوی و امداد جنود غیبی چنین فتحی بزرگ او و در بنیان مرتفه صورت شود
می اندیشید درین موسم باران که تخمیه آنرا از حصارهای حصین تیمر دو روجهی اساس و طرزی دلپسند از پردهٔ حجاب جلوه گاه
ظهور آمد و قبول خانخانان با ردوی بزرگ جبهه سای عقیدت گشت با بشارت همایون حصول کمه قدس بالا استه بهشت سرای
خلوت زینت گرفت و انجمن را خسروانی از عبیر پرداخته آمد و دولت نشان خرد تیره و بخت آوران دیده و در معالی
شناسان حقیقت بین که بآراستی و درستی و مردانگی و دولتخواهی تازه چهرهٔ روزگار شان بود حسن مراتب و پاس حد دو غور
سخن گزارند که هر کدام در خور صفای جوهر و اندازه دریافت لازمهٔ وقت و مستحسن حال را بموقف عرض مقدس که عیارگاه
نقود جوهر دانش اندوزی و محک طلای خالص دوربینی است رسانیدند گروهی که متاع عیش آنها از مناظر صورت نگذرد و خیال
معروض داشتند که تا سپری شدن موسم باران ولایت بهار را که نو تسخیر اولیای دولت درآمده از خس و خاشاک مخالف
پاک باید ساخت و عنوان طلوع سهیل دل نهاد تسخیر بنگاله شد و جمعی از تیز جلوی و فرط مردانگی و برخی از کاردانی و معامله
فهمی چنان نمودند که بی توقف دست بنگاله زد و علیم را فرصت سرانجام نداد تا گریست و حضرت شاهنشاهی از
دغور فروغ تیر باطن سخن این گروه را پسندیده همت جهانگشای تسخیر بنگاله بستند اگرچه خاطر اقدس میخواست که خود بگره کشائی
این عقدهٔ مشکل نمای پردازند لیکن چون ترازوی کارشناسی بدست عقل صلاح اندیش بود و مفیدهٔ سلطان حرم را فرمان پذیر
تمرده توقف فرمودند منعم خان خانخانان انجاح این مقصود و سرانجام این مهمات را بذمهٔ خود گرفته مقدمهای این خدمت نمود
ملتمس او معرض قبول داشته مشمول عواطف خسروانی گردانیدند و بسیاری از امرای بالا شکوه و سایر منصب داران
و تیگها و تیگهاو تیکه جوانان زیاده از نسبت هرکس با سامان یورش و سایر یکبار و سایر اسباب جهانگشائی و ملک گیری همراه

ساختند و برای آسودگی و آسانی کار او در حدود بهار جاگیر فرمودند و تیول کالنجر به تشریفه پیوست گشت و وزارت آن صوبه حل

عوض یافت و راجه تودرمل را که کاردان عقیده‌مند بود علم و نقاره عنایت فرمودند و مخصوص عواطف بیکران گردانیده همراه

ساختند و همچنین جمیع نامداران منتهای اینان که در لشکر مامور شدند به منصب‌های بزرگ و جاگیرهای بسزا و اعتبارهای

بلند مخصوص گردانیدند و روز آذر ... شهریور ماه الهی خانخانان را رخصت بنگاله فرمودند و همچنین که دلیران کمر بستند

پردگیان سرادق عزت آنجا بودند معاودت نمودند و اعیان امرا که به تسخیر بنگاله رخصت یافتند تفصیل اسامی ایشان محمد قلی خان برلاس

مجنون خان قاقشال اشرف خان خان عالم شاهم خان باقی خان راجه تودرمل لشکر خان بابا خان حیدر خان میرزا قلی خان

الغ خان حبشی سید محمد خان معین خان حاجی یوسف خان نقیب خان میرزا علی عالم شاهی شیخ عاقل و میر جمیل و آخرو طاهر

وقته بیات پور ساحل دریای گنگ مضرب خیام ظفر طراز گردید و علم‌های لوای دولت افراختند چهار روز در آن سرزمین

دلکش از اوقات خجسته در دیدن فیلان داوودی مصروف شد و میرزا یوسف خان را آیین پیش اشارت شد که حراست

اردوی بزرگ نمود از راه خشکی بشتابد و شب اسفندارمذ ... شهریور ماه الهی برفیل آسمان شکوه جلوه اقبال کرده از آن

مرحله نهضت فرمودند ماشیر المعان تا شیر صبح که فرایی شد در روز خور ... ظاهر شهر ... دریا پور ... رایات والا

... گشت و از آن فر روالکت ... خاطر همت بیرای را استیصال جنگ سیلان ... داوودی مشغول گردانیدند

و چون در دین سلطنت و آیین جهانداری درنگ ... ناپسندیده ... شهر قلعه ... چهار

... و الاشان ... و ساحت ... عدیل و نظیر ندارد و ... آن آبادان است و ...

... و آن قدر آذوقه ... که ... چشمه‌های خوشگوار فراوان با وجود آنکه بر بالای کوه هست

که آسمان همسری دارد و در پایان آن آب چاه عمیق بسیار پیدا آمد در آن حصار رفیع بادگیر کندن آب شیرین به سر

کنداس قلعه را میت جان کرانی و ... ها در جان استحکام داده ... عظمت ... بود و فرحت جان بایین

خدمت مامور شد مظفر خان را که در روز رخصت امرای ... از راه خشکی ... اردوی معلی پیوسته بود آنکه

سعادت پابوس استدعا نمود همراهی او تعیین فرمودند و حاجی خان سیستانی و فتح خان ... سید عالی و خداداد برلاس

و خواجه شمس الدین خافی و باقی خان کولابی و ... از سرد و ستان ... را کومک او نوشتند و این فوج نصرت قرین

... های بوس ... گردانیده رخصت فرمودند و چون خاطر خطیر ... مهم ... روز امرداد ... شهریور ماه الهی

از پتنه گذشته در حدود تیرپور نزول موکب مسعود شد و آن روز میرزا یوسف خان که از راه خشکی اردوی

بزرگ را سرکرده آورده بود به قدوم شاهنشاهی سعادت اندوخت و روز دیگر معمور ... که کست و یک کروه راه بود مستقر

اردوی ظفر قرین شد و در این آب سون را که در تلاطم طغیان بود عبور نمودند صادق خان را رخصت دادند که او نیز همراه اردوی

بزرگ باشد و احتیاط ملحوظ نماید که عموم ملازمان موکب انجم شمار و سایر مسوّمان مهمات علی الخصوص فیلان خاصه و ...

مناسب از آب بگذرانند روز آذر نهم شهریور ماه الٰهی النفات فرموده آخر نامی روز گذر جوسا تشریف آوردند آب گنگ
در فراوانی عرض و بسیاری عمق و تلاطم امواج بیم آور بیدلان بود در حصانت تائید ایزدی بکشتی در آمده عبور فرمودند
و میرخان یساول را با جمعی از صاحب اهتمامان جنگرین گذاشتند که درین گذر بوده مردم را با احتیاط و اعتدال
گذرانند و خود گرم رفتار شده چنان تند راندند که اکثری از تیزروان عرصهٔ سبکپائی در اثنای راه ماندند و آن شهسوار اولیای
با چندی از برق رفتاران سعادت منش روز آبان دهم شهریور ماه الٰهی خطهٔ دلکشای جونپور را نزول اقبال فرموده
عالمیان را که ناگاه چشم بر آن جمال جان افزا افتاد غریو انبساط ایشان بر آمد غلغلهٔ شوق و زمزمهٔ شادی بگوش هاتفان
قدسی رسید شاهزادهای والا گوهر بشرف ملازمت دریافته مسرت آرای شدند و مخدرات شبستان اقبال ملتزم حدود
مراتب کامیاب سعادت گشتند ملازمان عتبهٔ اقبال و اعیان آن ملک سجدهٔ آستان عزت نموده روسفیدی دو جهان
سامان نمودند آنحضرت هر کدام را نوازش فرموده توجه بتنظیم مهام سلطنت و تنسیق جلائل امور گماشته در آن مصر جامع توقف
فرموده تا ولایت بهار بجمعی از اولیای دولت از غبار فتنه اندوزان یکبارگی مصفا گردد و باعتضاد چنین شهنشاه سترگ
اقبال ثبات پائی و کارافزائی افواج کشورکشا که بصوب بنگاله رخصت یافته است روی دهد و کشایش آن ملک
بروی دلخواه صورت شایسته گیرد و از سوانح آنکه قاسم خان که او را کاسو گفتندی و محمود خان و جمعی از افغانان بد اندیش
بحدود بهار آمده شورش انگیختند حدیو میرزا سلیمان و شاه غازی خان تبریزی را با بسیاری از بهادران خدمت دوست
رخصت فرمودند و حکم شد که محسن خان و سایر جاگیرداران آنحدود یکجا فراهم آمده در تسکین شورش و تصفیهٔ آن ملک کمر
اهتمام بربندند نامبردها فرمان پذیرفته بسلم نیکوخدمتی بر عرصهٔ اعتبار بر آمدند و شورانگیزان فرومایه سرنگون شدند و غبار
فتنه یکبارگی فرونشست و از سوانح آنکه بمسامع همایون رسید که خان عالم باعتماد عاطفت و مرحمت بی آنکه رخصت نامه
خانخانان داشته باشد بدرگاه مقدس جبهه سا گشت از آنجا که پاسبانی حکم ناگزیر فرمان روائیست مدور باش عتاب
شاهنشاهی دوری گرای شد و طائفه از نیک اندیشان سخن ساز بموقف عرض رسانیدند که او بنابر خویشاوندی دلگرفته
خود بعرض مهمات جرئت روی نیاز بدرگاه سلاطین مطاف آورده است اورنگ نشین پوزش پذیر معذرت این گروه صلاح
اندیش بسمع قبول پذیرفته بار دادند و او کامیاب آرزو گشته رخصت انصراف یافت و از سوانح این ایام معاتب گشتن
صادق خانست و مجمل این مفصل آنکه میرزا یوسف خان و صادق خان که باهتمام اردوی معلی مامور بودند روز بهرام
بستم ماه الٰهی بدرگاه والا رسیدند و چنان روشن شد که لال خان فیل خاصه در گذر جوسا فرو رفته است و صادق خان
در گذرانیدن احتیاط لائق و جدی شگرف بجا نیاورده از نظر مرحمت افتاد و جاگیر او بخالصهٔ شریفه تعلق گرفت و او را
الی آنکه دولت کورنش یابد بصوب ولایت پتنه کسیل کرده تا گریده فیلی که بدل آن اعمال تواند شد نظر اشرف نیاورد بکورنش سرفراز نگردد

توجه نمودن موکب مقدس شاهنشاهی بدار الخلافه فتحپور و در اثنای راه خبر فتح بنگاله رسیدن

چون خاطر جهان آرای شاهنشاهی از مهمات این ملک وپرداخت عزیمت دارالخلافه فتحپور مصمم شد روز شنبه
دوازدهم مهر ماه الهی بساعت میمنت بخش سعادت افزا از شهر جونپور رایت مراجعت را افراشتند و موضع جامع پور مخیم
سرادقات اقبال گشته حضرت شاهنشاهی درین منزل توقف اجمال فرمودند که آگهی قدوم نصرت لشکر بنگاله رسید
و نمودار حقایق اطمینان پذیرفته و اجمال آن تفصیل آنکه چون افواج گیتی کشای بعزیمت تسخیر ولایت بنگاله رخصت یافت
نخستین قلعه سورج گره مفتوح شد و افغانان تاب لشکر منصور نیاورده بی جنگ راه ادبار سپردند و بعد از آن قلعه منگیر
چیله تصرف درآمد و راجه سنگرام زمیندار کهرگپور و پورن مل راجه گیدهور و بساری از زمینداران آن ناحیت خود را
بفتراک این دولت ابد طراز بستند خانخانان از روی کاردانی لشکر را درچنین موسم باران از راه جنگل تا حس شایسته
سپه کرده روی اهتمام بفرو نشاندن آورده و چون متوجه شاهنشاهی انهای این گروه کار طلب بود هر جا که رسیدند
نصرت ... و حاکم ... کهلگانون که حال نشین ... اقبال روز افزون بی جنگ گشت آمد و چون موضع
کوته ... لشکر نصرت قرین شد بتحقیق پیوست که اسمعیل سلحدار که داود او را بتقی معری خانخانان لقب کرده است با لشکر
بسیار آن ساحت را مستحکم ... لشکر اقبال ... در آب است و در دل عساکر
گردون شکوه ... توسعید چنانکه گرهی دروازه بنگاله است از یک طرف او کوه سر بفلک کشیده که عروج بآن
طیور را دشوار است و از طرف دیگر دریای گنگ اتصال یافته ... میگردد و در
میان ملوقتین اساس نهادن حکام آن دیار است و درین مرحله دولت اساس مجمع کنگاش آراسته شد و خرد تیزان
کاردیده چاره گری درآمدند رای همه بر آن قرار گرفت که ازین منزل گشایش این عقده را طلبگار شوند میداران
آن ناحیت چنین نمودند که درین ولایت ... راجه را اهلیت های گرچه ... راه گذار خواهند
داشت ... از ... شد و ازین ...
عزیمت ملک گیری ... ازین رهت ... راه ... در صورت تسیم العزیمت ... مسلک
... ابتدا ... آن جنود ... اقبال ... حضرت ... و قیاخان را با
طایفه ... درست ... رخصت ... و باقی اعیان لشکر در مقام رفتن بودند که سطوت
شاهنشاهی ... آورد ... جمعی از ... آنجا رسیده ... دیدم ...
آن گروه شده و چون قیاخان ... آراسته با آن حواشی ... یکبارگی ... سر رشته تدبیر
گسیخت سراسیمه وار راه گریز پیش گرفت چنان حالی که ... بدست ... ساییدالهی ... روش بدست آمد
و صباح آنکه مطلع انوار اقبال بود خانخانان رسیده اساس ... گرداند ... نصرت
آن گروه ... شایسته ... کرده ... اعیان ... محکم شد

تا مدن این فرخ منزل و بشارت ایشان افتاده اما بتوفیق ایزدی بی وسیله کار دشوار آسان شد از این نوید بهجت آگین اورنگ آرای ستایش ایزدی و نیایش او را تو امان فرموده بارگاه دانش را فراخ ساخت و از سوانح آنکه درین منزل نصرت اساس عاریجان نجیبی که از کابل احرام سجده آستان والا بسته بود جبهه افزای سجده اخلاص گشت او از کریوه عالم ظاهر فراتر شده نگارش سرشت حقیقت استسامر و تیح میزد و میرزا محمد خیل که از مخصوصان میرزا حکیم بود و جمعی دیگر از ان دیار بگریز آورده سعادت ابدی باندیشه درست این ساسان مقدس روی تسکین را بدان عتبه اقبال مالیدند و هر یکی زیاده از رتبت بنوازش شاهنشاهی سخت مسند آمد و از انجا گیهان خدیو تقاعد اقبال با ضمیر آسمان پیوند و خاطر سپاس گرای و کردار خاطر پسند روی از اسلاف آورده و منزل بمنزل بظاهر در عبادت معدلت و عشرت شکار و بباطن از پرداز ایزدی بوده و در خلوت و در انجمن سپاس ایزدی میکرد در بیست و سوم مهر ماه الهی اسکندرپور که نزدیک مانک پور است مخیم سرادقات دولت شد و عرضداشت خانخانان رسید مضمون آنکه داود راه ادبار پیش گرفت و باقبال روز افزون شاهنشاهی افواج قاهره بدار الملک تانده در آمده شرح این تائید ایزدی آنست که چون گرهی ستایش یافت داود دماری تاب صدمات لشکر منصور نیاورده روی گریز آورد روز نوروز باد یه پیمای ادبار فرار شد و دریای گنگ از تانده بفاصله نیم کروهی جانب بندر سانگام که باوریسه منتهی میشود و دیگر طرف محمودآباد و فتح آباد و سنارگانو میگذرد و او از راه دریا سانگام روی سرعت نمود که بحدود اوریسه شاید غبار فتنه توان انگیخت خانخانان روز سروش چهاردهم مهر ماه الهی در شهر تانده که مرکز بنگاله است در آمده در رواج و رونق آئینهای معدلت همت گماشت و منشور عاطفت باسم خانخانان شرف نفاذ یافت. خدمات مستحسن ابتجین بعز شاهنشاهی رسید و از انجا بپیر بنشینی عشرت شکار باول سپاس گزین و ظاهر عشرت طلب متوجه پیش شدند و از سوانح این ایام سپری شدن روزگار خواجه جهان است او بسبب انحراف مزاج عسری در جونپور بود پسر نوشت آسمانی درین هنگام فیل مستی بجانب او دوید و پایش از رکاب بند شده افتاد و حال او یکبارگی تباه گشت و حوالی لکهنو بمایه هستی او سپری شد و در نوزدهم هشتم آبان ماه الهی ساحل دریای گنگ نزدیک قنوج مستقر رایات اقبال شد و چون موکب همایون بحدود پتیالی رسید حسین خان که بر لشکر مزاج سودای خویش در بامن از سعادت ملازمت محروم بود بدرگاه والا آمده دولت کورنش نیافت و چون به منزل دار الخلافت سرادقات جلال شد عزیمت طواف اولیای دهلی و اجمیر در خاطر خدا پرست این یگانه عالم یزدان شناس در جوش آمد و اوائل آبان ماه الهی دهلی مقر رایات نصرت اعتصام گشت و شرائط و لوازم احترام که تمام تقدیم رسانید و از سوانح آنکه حسین خان از غلبه سودا اسباب دولت را از خود دور کرده قلندری گزید شاهنشاه قدردان بدار و می عاطفت چاره گر آمد

ج سوم ۱۵

تنبیه از ترکش خاصه عنایت فرمودند که باعتقاد آن جهانگیر جودر را که بکالبد تمرغه اختصاص یافته در تصرف
در آورده و در سرانجام سپاهیان همت گماشته‌اند و از این سرلک دلکشا از راه بارقول بخطه میمنت اساس اجمیر عنان
عزیمت انعطاف یافت و حوالی بارقول در شکارگاه جهانگیر که از لاهور احرام آستان بوس نموده بود ناگهانی
در نور سمای حضور در آمده و باعث انبساط خاطر همایون شد و بشرائف مراحم شاهنشاهی اختصاص گرفت و هم
در حواشی بارقول خان اعظم میرزا کوکه از گجرات سال شوق راه در ارطی کرده ناصیه سای سده اقبال گشت
و بجلائل عواطف شاهنشاهی سربلندی یافت و اوائل بهمن ماه الهی خطه دلکشای اجمیر مطلع انوار شاهنشاهی
شد آداب طواف و مراسم زیارت تقدیم رسید و لوازم داد و دهش بظهور آمد و در این ایام که آمسلار
قدوم شاهنشاهی مظهر اشاعت فیض و کرامت نور بود رای رایسنگه از قلعه سوانه جرئین بارگاه مقدس آمده بموقف
عرض رسانید که چندرسین مالدیو در حد و وجود جیور از سیه گلیمی خودسر استکبار دارد و لشکری که بتسخیر سوانه های
همت افسرده مرجع او بمیان آمده اگر فوجی از سپاه اقبال رخصت یابد هر آینه ته حالی او باصلاح
انجامد ملتمس او بپایه قبول ارتفاع یافت و مشحوف الطاف ساخته بجانب مرجوعه رخصت فرمودند طیب خان
و سید بیگ توقبائی و سبحان قلی ترک و خرم عظمت خان و سیورچاس و برخی از مجاهدان خدمت گزین
را بر سر چندرسین فرستادند آن غنو سخت ازجند در امان نور جود را نکرده های سخت کشید فوج نصرت قرین
اقبال رزم آموز گیتی خدیو آسان سار دشوار پهاد الستهٔ آن کوهستان آورده وجیدی را دست بکار رسید
و بسیاری از زمات عصیان پامال شد ایشان گشتند و آن مدبر تاب مقاومت نیاورده آواره دشت ادبار
شد و بهاریان سعادت اندوز از خاله ناهی و کوتاه بینی گریخت اولاد احکام کار او بسته فی طلب بدرگاه معلی
معاودت نمودند چون بمسامع اقبال رسید برای رهنمونی آئین خدمت این سراهه روان را که مسالک
نافرمانی را سپرده را بدایه اعتبار برافکندند و در ادراک فرصتی خاطر اقدس از جلائل امور این ناحیت فراغ یافت
و در روز رام بیست و یکم دی ماه الهی خان اعظم الجلائل تفقدات اختصاص سر کشیده برای انتظام مهمات گجرات رخصت
ارزانی داشتند و خود بقاید اقبال متوجه دار الخلافت شدند و از سوانح آنکه برای شگفتگی ره نوردان خلوت آسایش
بیع گریبان سر بسیط مطالع جها و سنگلاخ دار الخلافت آگره تا اجمیر در هر یک کروه جای سرانجام داده منارها
بر آن اساس نهند و آبدانها ساختند تا آبرو بخشند تا گم کردگان راه را دلیلی بهم رسد و واماندگان طریق را قوت پدید آید

رسیدن موکب مقدس شاهنشاهی به دار الخلافت

مسند آرای خلافت فرخی و فیروزمندی در مدت هفت ماه کار چندین سال از گشایش ملک و انتظام بلکه گیتای
نفس و لوازم ملکستان خدمت گزار و برانداختن ناسپاسان ملک و افروختن معدلت و عموم مهربانی و نمون

عبادت تبقدیم رسانید گشاده پیشانی و دادگستری را روز بازار دادند اردی بهشت سوم بهمن ماه الهی دار الخلافت
فتحپور را بقدوم میمنت افزای نور پذیر گردانیدند درین هنگام که دار الخلافت از مقدم گرامی روشنی افزود برای آرایش
ملک معنی عبادتخانه اساس فرمودند که آن خانهٔ رفعت پیرای چهار ایوان داشت شب جمعه را که عامه نو اشتهار سعادت
بر بود ار دیبرای افاضت گزیده و صلای عام شد که دران شب نورانی طبقات انام و طوائف مردم از گروه دانش و تا
صوری و معنوی و آگهی طالبان عموم خلائق و محتاجان هر طائفه در حوالی آن بقعهٔ مقدس گرد آیند و مراتب بعضی از
و مدارج حق شناسی با آئینهای مختلف و روشهای متنوع بطرز تنقیح و بیان روشن در معنی ظهور گراید و عیار دانش
و کردار گرفته شود و جوهر آدمیت جلا پذیرد و حق اساسان بارگاه قبول در آیند و زر اندوزان گنج کسادستان بزم
خداشناسی و خداپرستی رونق یابد و در فضای دلگشای آن منزل حق اساس هزاران هزار مستعدان هفت اقلیم
با آداب دلنشین آمده انتظار قدوم شاهنشاهی می بردند و گیهان خدیو با پیشانی گشاده و روی شگفته و زلال ملاطفت
بران تشنه لبان بادیهٔ انتظار ریخته لقادی فرمودی گروه گروه را ستوده گروی و طائفه طائفه را عیار گرفتی و بهر یکی
از سکینان گرد آلود تا بعمامه بندان و طیلسان انگنان چه رسد وا رسیده کامیاب آرزو گردانیدی و ازان را
بنظر و رحمت خود از هر طبقه جمعی را گزیده و در آن انجمن صفا برده اساس بزم حقیقت نهادی و گاه برای تعلم حاضران
بارگاه اقدس بیگانه فراجان آدم شناس را دستادی و آمدیده دران تامل گزین هر جنس مردم را گوناگون
رسانیدی و آن ضمیر فی الهیت تجدید نظر و براهین در آورده چندی را طلب داشتی و هموار دران انجمن صورت و معنی
چهار بزم والا ترتیب می یافت در عبادتکده شرقی نوئینان بزرگ و امرای عالی شکوه که در شبستان تعلق فروغ
آگاهی از ناصیه حال ایشان لمعه ظهور داشت جای میگرفتند و در نشیمن جنوبی حکمت پژوهان دیده ور ار نور پذیرا
ر در بستان اشراق و آرامش گزینان شبستان نظر بستان دانش آموزی می نشستند و در انجمن مغربی نشین
نسبان عالی کسب سعادت میکردند و در نزهتگاه شمال صوفیان صافی دل محو تجلیات انفسی و آفاقی می نشستند
و برخی از فراخ حوصلهای بخت مند که میامن توجهات قدسی ازین مراتب آگهی بهره مند بودند در هر چهار جا تکاپوی نور
مشعل شناسائی می افروختند نکات بلند و سخنان دقیق بزبان مقدس میگذشت و طوائف دانش اندوزان
انصاف گرامی بتقریر تا صد و تحریر مطالب جوهر نمای استعداد می تاختند مشکلات طبقات انام را کشادی شایسته
روی میداد و آئینهٔ دانش مستعدان زمان جلا می پذیرفت و تمام آن شب را بچنین طرز خاص پسندیده عام گزین
میگذشتند مراتب قیاسی و مدارج شهودی بعیار می رسید و انجمن آرای حکمت پژوه در جمیع نشیب و فراز صحرای
آگاهی بی فکر و رویت سخنان حقیقت آمود هوش را گفته چراغ بینش را انوار افزا میشدند و بمیامن توجهات محقق
از مقلد جدا میشد و نا سرگی زر اندوزان دانش پژوه آشکار میگشت قلب اندوده حافظه که از حرف زنند

ج سوم ۵۲

که حائل بهمه عیب نهان نمانده بود و اصناف استعدادات از ظلمت حجاب بارگاه ظهور می شتافت بل اگر عدم
برقرار و خود جلوه میگردد و در این بهارستان آگاهی محرر این شکرنامه تجدید ملازمت نموده ولادت تاریخ
حلول ظهور آنحضرت و اجمال این داستان حکایت گشت که در مبادی این سال دار الخلافت آگره سحن جمعیت
نامیه سای گشت و چون رعونت و آتش ریح در سر داشت و پدر بزرگوار دل نهاد توقع نمیشد از سفر دیار
شرقی عاجد در رسید تا آنکه از دیار شرقی فرصت نامه براداران آمد که شهریار جهان آرا ترا یاد فرموده چون در نگارخانهٔ
اسباب کوته دستی بود عزیمت خدمت از قوة بفعل نیامد تا آنکه روی ملازمت در سویدای دل افروده و فاتحه
سورهٔ فتح التفسیر تسوید نموده تا آن تحفه مجلس مقدس گرداند و چون رایات اقبال بامیر رسید و مکرر دران بزم انس
این سوریده شورستان هستی را یاد کرده و از ملاحظهٔ گرامی برادر بزرگ صوری و معنوی حقیقت روشن شد شوق غائبانه
افزوده و چون رایات اقبال بفتح پور نزول اجلال فرمود رخصت از والد صوری و معنوی حاصل کرده بفتح پور
شتافتم چون دران مسجد جامع اتفاق افتاد و مهربانی نمود که تفقد نماید خوب است بگاه است که وسیلهٔ خویش برادر فرمود
ارسال داشتم مرا اراده خود رهبری فرمود و چون از راتبه خواهان مانع معنوی بود مگر بر خواهش آن سالار معنی
پذیرفتم روز دیگر مسجد جامع که از عمارات بزرگ شاهنشاهی ست عبور افتاد ناگاه دران انجمن بزرگ کیهان خدیو
سایهٔ عاطفت انداخت از دو بید دولت کورنش نوبدیر گشتم شهریار قدردان از دور دیده خود نظر تربیت بدامن جستجو
طلب فرمود مدار انجاکه حال رنا . و وسع دماغیان پیشگاه خاطر مائیه لطور داشت و لجد ساعت جمیع آن خوانسا
بهمام خویش دریافته اطلاعی بود تا آنکه از روزی توجه شاهنشاهی روشن شد که تحت من باوری کرده است
وکنگ طالع من از رهنمونی برآمده بیشتر شتافتم و ناصیه سای آستان جلال گشتم زمانی دران مجمع دین و دنیا این حیران
انجمن هستی خطاب دادت بر مدد وحال مرا چنانچه من هم نمیدانستم بکامدان بزم اقدس وا نمودند که سر خیل
در گردن جان افتاده و دل انگرو کالای بارگاه تعلق بر شد اگرچه دو سال دیگر از روی قرب اعمل کردسرایای خاطر
گرفته بود و در تنگنای باطن دل تو بیخ چیس سراییدی که یکی از اهل مدینه و اصحاب تعلق برآمده و در سحبت
آباد یکتائی اوسر بیشگاه و حدیث عشرت آمود حضرت میگرد میی آنا عاطفت شاهنشاهی روز بروز مرا از رسایل
حسبی بلاوج کسی بری آورده و بمدارج تربیت پایه پایه ارتفاع می کشید چنانچه کاید بیت المقدس معمور
بدست افتاد و از کسوایج آنکه جهانگیر معظم جان جانانان در جنگاله بقرتشاه حدیو آگاهی دران هنگام که بسوب
دیار شرق نهضت فرموده متوکل او در صوبه بهار قرار گرفته بود و در میولا که مخالفان بکاربستگی است آن بلک
معمور نمود و ایمن گشت خواجه شاد منصور شیرازی را بدرگاه والا فرستاده التماس جهانگیر شاه نمود عاطفت
شاهنشاهی ملتمس او پذیرفت و از سوانح آنکه در اطراف دار الخلافت آگره مثل تا به عنکبوت لیکن برات

اران گنده تر به وتبع ومراتع افتاده ودر بعضی جا نیم جریب وبعضی جا کمتر ازان طول وعرض داشت وبنا بر حکمت بالغهٔ ایزدی عفونت هوا چنین چاره گر آمده ملاطفت خود را بر عالمیان جلوه ظهور داد

آیین داغ را رواج بخشیدن وجهانیان را بر استی ووفا هدایت فرمودن

زینت بخش اورنگ سلطنت فرهنگ آرای بزم آفرینش هیچ ماهی وسالی نگذرد که آیینهای خجسته را جلوه ظهور ندهد بفروغ خرد دوربین خویش پایهای آسودگی ساده جهان آرائی افزاید درینولا جهت انتظام حال سپاه وجمعیت ودرازی ملک ومالش دولت لشکرهای دورا ساخته ضوابط نگرف وقوانین سترگ مقرر فرموده وازانجا رسم اغیت بر دیدهٔ اهل انصاف گرین در نقاب جنابه ورآید که آدمی پیوسته مقهور آز ومغلوب خشم باشد واز استیلای عصبی وشهوت سرشته وبان بایع بطررا اندک تساهل وکمتر تغافل جرایم والافروح خرد خاموش گردد تا اقصر ومایگان تا بخرده چه رسد وباین حال انصاف ومردمی کمیاب چه که نایاب وخدیوآفاق درنقاب بی توجهی هر آینه دربسیاری از گروه آقا وطبقهٔ نوکر شورش حرص وطوفان تحقیقی پدید آمدی تا چنین باشی انچه از درگاه می یافت آن را از نوکر باز داشته حرص افزای میشد ونوکر چاکر بیوفائی بر فرق روزگار خویش چیده در هر جیدی بیگی ساختی وهر جای بود وازشرم وآزرم سوده وار هجوم بی انصافان وعموم این بیراهه روی آنکه بار رم ذاتی ومعدلت پروهی راه سویت سپرده شجاعت وحقیقت گزیدی غبارآلود تهمت بودی اگرچه در عنفوان این سال قبل ازانکه یورش بلاد شرقی پیش نهاد همت والا بود ونیز این اندیشه حقیقت اساس از مشرق ضمیر صافی پرتو انداخته بود وکارپردازان پیشگاه اقبال شروع دران نموده لیکن تنسیق وتنظیم این کار سترگ درین هنگام که رایات اقبال بدار الخلافت معدلت آرای شد صورت اتمام گرفت وتنقیح این معامله وتعیین مراتب منصب تشخیص پذیرفت رونق ورواج یافت ونیز رای جهان آرای شاهنشاهی برای انتظام مبانی ملک وآسودگی رعیت ممالک محروسه را بجا لصه منسوب ساخت دران هنگام که شهریار معدلت دوست دیده آرائی عیار مردم گرمی متصدیان استقلال سلطنت کماکی را که مقرر فرمودی بلاد وامصار وقصبات وقریات را جمعهای بحساب افزودی وور نقصان وافزایش آن دست تصرف کشادی هر دل آن گروه بدست آوردی بکام خود رسیدی وبهرکرا دل بخیر دادن نشدی جبران مندکشتی ونیز هرکه معمور نعمت بود از بی انصافی وحرص اندوزی ناسپاسی کردی وآنکه کم یافتی از بی قناعتی وبی اخلاصی در نالش بودی درین زمان که لوامع صبح اقبال در تالش وخدیواورنگ در برانداختن نقاب بود برخی از توجه والا منبعد ولاین کار فرموده تمامی ممالک محروسه را خالصه گردانید مداعلوه وسائر بلاارمان درگاه را علوفه نقد مقرر شد ومایدانهٔ عقیدت وسرکردن جمعیت پایهای مناسب تعین یافت وکارروانان ریاست مند با فرو شدند که ملک وسیع هندوستان را لتید فضل آورد حال حاصل را قرار دهند تا یکبارگی تغلب پیشه را بازار طمع کساد گیرد بنا آنکه صوبهٔ بنگ وبهار وگجرات را تقضای

دوهزی و قندهار و الی بحال خود داشته بودند کابل و قندهار و غزنین و کشمیر و تته و سواد و بجور و تیراه و بنگش
و سورته و اوده و پتنه مفتوح شده بود یکصد و هشتاد و دو عامل عدالت گزین خدمت یافته حاصلات را حراست
نمایند و چون هر عامل را آن قدر حاصل سپرده بودند که مبلغ کرور تنگه از آن ارتفاع یابد این زمان روزگار نام کروری
و در یوقت سرآمد بیتکاران خدمت شمار خان و خواجه غیاث الدین علی آصف خان و رای کوتم و رای رامداس
پاس احکام پادشاهی وابسته و فرمان پذیر بودند. باین طرز بدیع هم سپاهی را سامان شگرف و هم ملک را التیامی
شایسته پدید آمد و هم از رهگذر دیانت و کمال تحقیق محاسبات شد و بر ضمیر اصابت اندیش شاهنشاهی بنای آبادی
و آبادانی مملکت توجه تحقیق جریب و پیموده در زمان باستان آن را بدین پیمانه است. و در خشکی و تری تفاوت
میکرد و دست آویز ارباب تغلب میشد شناسنده حقیقت بین ارنی که آن را بزبان هندی بانس میگویند
بجای احتراع نموده آن را بحلقهای آهنین اتصال داده بپیرایه سعادت گردانید و بوسیله این آیین حق
اساس سرمایه آسودگی جهانیان پدید آمد و آبادانی ملک افزایش گرفت و رواج تو... و بآراستگی پذیرفت
و از آئینهای سترگ قرار واقعه نویسی و تعیین نویسنده های هشیار معز حساب داشت و دریں هنگام اقبال التیام خاطر
دانش پژوه بر تو اندامت و نظر بر ... والا این طرز انتظام بحسن فروغ رونق یافت و مقرر شد که با معان نظر
و تامل وقایع از بارگاه خلافت لمعه ظهور بخشد رقیمه تحریر در آید تا کارپردازان سلطنت با اعتماد شایسته
دست امتداد و احکام فرمانروائی را پاسانی گرند قرار گیرد و بحمد که حسابچه و کورنیهای قدسی سرشت بود عمل جانشه
اقبال ... این طریق ... عبادت گزین بساط تقدیم رسید و تفصیل آن آئینهای والا در دفتر
آخر نگارش یافته و از سوانح آنکه بعنت مادمت ... شاهزاده پرستاران شبستان ... بر
سرانجام ... اعیان اکابر امرا و سائر ارکان دولت سعادت حضور یافته شادی آموده گشتند بوستان
رئوسان انکه دریں ... ستاره آسمان بر آسمان انگنده شادی ...

خبر آرائی منعم خان خانخانان در اقصای بنگاله و شکست داود و سائر سوانح آن دیار

چون تائید الهی و امداد سماوی معموره بنگاله مفتوح گشت داود بجانب ساتگام و اودیسه روان شد و کالاپهار و سلیمان
باوی منگلی و ... از افغانان بجانب گهوره گهات شتافتند و جمعی هر گروهی الطرق رفته ... و از اشد ... جانان ...
راجه تودرمل دریافته که از المکان ... اقامت ... و نظم مهام ملکی و مالی پرداختن گرفت
و بپاسای معدلت آئین شاهنشاهی آشوب بنگاله را چاره گر شد و در حواشی و اطراف آن معموره افواج نصرت
قرین تعیین نمود تا یکبارگی آن سرمنزل ... و خاشاک ... محمد قلی خان توقبائی و خواجه عبدالله و ساتجان
و قمر خان و مجنون خان و طالب ... و طبقه از سرداران کار طلب ... سرگرد همکار ... بجانب ساتگام

فرستاد کرده آورا در دست ساهان مدد داده است آورده شد و محمود خان و بابا خان وحصاری و میرزا بیگ و خالدین و طائفه دیگر را بصوب کمور و گهات رخصت کرد تا شورش آن صوب را فرو نشانند و مراد خان را با گروهی از گزیده مردان دلاور بجانب فتح آباد جلد فرستاد تا آن ناحیت آباد و ایمن گردد و قاقشان را با جمعی از مجاهدان دولت بجانب ستارگام فرستاد تا دست ستمگاران حد ناشناس از کار را کوتاه سازند چون بیاره آسودگی عموم رعایای آن دیار انتظام گرفت اشتهار یافت که جنید کرانی که از درگاه والا فرار نموده بود خاک ناکامی بر فرق روزگار خود ریخته مایوس از گجرات و دکن بجهارکنده آمده در این فتنه انگیزی است راجه تودرمل و قیاخان و لشکر بهادر و ابوالقاسم تمکین و طائفه از غازیان تیز ماست اندیش را بمع این شوریده بخت همت گماشتند و تائیدات آسمانی فرستاده مصدر خدمات شایسته شدند و محالفان بزبت خائب و خاسر روی بدشت ادبار نهادند و قاقشالان در حدود کهوره و گهات کارزار کرده جوهر مردانگی را بعیار رسانیدند و میم عار آلود ناکامی بجانب کوچ فرار نمودند و سلیمان منگلی بقدم آباد شتافت و غنائم فراوان بار ران اقبال آمد و خسته و زره وزار افغانان اسیر شد و آن ملک وسیع آباد ان در تصرف اولیای دولت در آمد و از صیت شوکت نادبان همت گزین جنید که از جهارکنده برآمده سر شورش داشت برگشته در خفایای جبال گمنامی گزید و آن فوج ظفر اعتصام معاودت نموده به بردوان آمده در بنگام محمود خان اسیر سکندر و محمد خان مومنه و جمعی دیگر از آن خودسران بادیه شورش در قصبه سلیم پور گرد فتنه انگیخته اند راجه فوجی شایسته بر سر آن گروه تیره کار فرستاده معرکه جنگ آراست محمد خان بخاکستان نیستی گرد آلود شد و پسر سکندر گریخته آواره دشت ادبار گشت و درین اثنا آگهی آمد که جنید از کوهستان برآمده شورا فزاست راجه با این کاردانان خدمت گزین روی همت بآن صوب آورد و جنید از جهارکنده پیش راه در رفته بود که شاید با و نرد دغا باز دو دست آویز شورش بهم رساند و از خودسری و زیاده طلبی صحبت بر نیامده راه معاودت می سپرد که آوازه لشکر منصور او را در حیرت انداخت نظر بهادر و ابوالقاسم تمکین و محرم خان پسر سلطان آدم گکر و امام قلی چولک و بهاره مل کهتری و برخی از دلاوران که پیش پیش فوج نصرت اعتصام میرفتند از حامله نافهمی دور شدند و بلوازم هوشمندی تقدیم نرسید جنید بر سر آنها ریخت محمد خان و بهاره مل و جمعی دیگر مردانگی بجا آورده جانفشانی نمودند چون این خبر براجه تودرمل رسید بآئین هوشمندی و طرز نبرد شناسان بتادیب آن بدبر روان شد جنید تاب مقاومت نیاورده بسرعت بجانب جهارکنده گریخت و بعنایت روزافزون ایزدی غبار فتنه فرو نشست و از سوانح آنکه یار محمد ارغون قراول نزدیک مولیر رفته دست تباخت و تاراج کشود و اسباب و اموال بسیار تصرف او در آمد و ابار که از قبیلان نامور آن دیار بود ضمیمه غنائم او شد و هر چند منعم خان خانخانان آنرا طلب داشت بعذر پیش آمد و در حدود جهارکنده شتافته در جمع اموال کوشید و اوباش آن ملک هر جا گزیده اند آنجا شهرها کشته تاراج کنان بجنگل لونی و کوهستان که نیاد منبه و بار افغانان بود شتافت و در آنجا دست برد لائق نمود

ج سوم ۵۷

وعمت بسیار مدست افتاد و همگی همت آن داشت که از راه جهارکنده بدرگاه والا شتابد و باین ذریعه گرد آمدهای
جوورالمیاس رساند و چون تمام آنها آمد بعونت چوبان و شهاب پسر جوجی بجنگل درآمدند و اولمرت قریب بست
در تعاقب بست و بعونت از حمله اندوری آمده دیده و در مکامن حال آگهی یافته در لباس دوستی و دشمنی اندیشه
شد و حمیدبرهانی بسته چون برد و همگی مال سوداگر و جمیع اسباب این قافله بزرگ بدست آورد آن عسوده سره
از جوات شعاعت سدار شد و به هولی تخت جوورالملک را به رسانده سدوار رسید این فوج اقبال حمید بار بهمان حمایت
کوهستان بیاده برد و محمد قلیخان برلاس آن لشکر آسمانی تائید را بطرح هوشمندان معامله شناس همراه کرده بسوب داود
مرحله پیما شد چون بست کروهی سانگام مورد افواج گیتی کشا گشت بیم راه‌های تنگ طریق در آمد بسوب وجه
پلی سپر راه گریز گشت این فوج ظفر طراز به بدرسانگام رحل اقامت انداخت و با نتظام پراگندگیهای آن ناحیت
استعمال نمود و درین هنگام مسرعان راستگوی رسانیدند که سروری نعش یا طبقه داود نبائس جریده امرا
بولایت جسرشتابان است محمد قلیخان سرجبار عرب نمود سود مند نیامد آن سپاهی تمام حیله جوورا کامیس رساند و همگی
اندیشه اعیان این لشکر آن بود که درهمین حدود آسایش طلب کرده درین اثنا راجه تودرمل آن فوج عقیدت مند
موست و در توجه بصوب اوطلیسه و استیصال داود سخنان درست همت افزای اخلاص طراز درمیان آورد
و دیروی دانش اندوری و بردباری چاره سرزه دران ماوان کرده بسعی شگرف محمد قلیخان برلاس را باین جسود دنبال
دلیل سعادت گشت و دران هنگام که تهیه بسبیل نورهور افواج جهان کشا شد و استعدی ما و آگهی محمد قلیخان را روزگار
سپری گردید عیار ابکه ربان اعطاریان حرر دو حرارتی سرو پیچ ملک کرد سمی دیگر ظاهر شد رحی ارد و درمیان جمعیتکاه این با
از رنج هدایتی یکی از عاملان خواجه سرای و آگاه شد و این ساخته ناگزیر دران اردو بی استقامتی پدید آمد و بازار واقعه
طلبان روزگار گرمی شد اکرده و اکثر مردم تیاماس را که سر برره دریایان بود داز حاجاتان رمیده خاطر سردار ساخته قرار
داده که از راه جهارکنده متوجه درگاه شوند و فوج حمید را دست آورکورلیش گرداند هرچند راجه تودرمل عقل و اخلاص جوالتر
انکار برد سود مند نیامد مسرعان فرستاده حاجتان را آگاهی بخشیده حارداد داشتن این گروه را در فرستادن رسانکی
از حرب نامل بکیادل بی سرساخت ادملع گرامه معتوب لشکرخان فرستاده بصلاح دید راجه و در مدها را انقدر آرامش
داد و ... رشی سی معصوم خان و شاهم خان و خواجه عبدالله و طبقه اردلا دران مدت گرین مردرین لشکر موسته
وار رسیدن این فوج عقیدت مند استعظام گو بدید آمد و استعمال داود را اکناطری مدعب و دلی ناخوش قرار داده
رهاور بود مدا او کور اقتضای سپهدوستان ساخته میخواست که در گوشه خمول بسر برد از اسماع اختلاف در لشکر منصور
و دلپسیهلت بهمان خان که امالت اوطلیسه ازجانب او داشت بتقسیم کار بجاودت نمود و امرا رسیدوان براه مدارل
کوج بکوچ بکسور رسانقد چون بوسته نسمای حنتانی اکر اعیان این لشکر غبار آلود ناسپاسی بود راجه از روبینی اندیشه

کرا اگر حال برین نهج باشد روزبروز که زمان جوشش دریای عقیدت و شجاعت ست کار چگونه بانجام رسد بهرگونه اگر
خانخانان چیزی ظاهر ورانست که بدولی و نکوهیده خوئی برخی از معامله فهمان آسیبی رسانده این خیال صواب قرین
نگاشته فرستاد و خانخانان از دور اندیشیهای کهن سالان روزگار دیگر اندیشه و اینقدر رنگا مستعبر انمی کرده که اگر آسیبی
بان لشکر نصرت اعتصام رسد هر آئینه کار او بدشواری خواهد کشید درچنین هنگامه سر اولان جهانگیرین فرمان مقدس
آوردند و خلاصه مضمون آن منشور دولت آنکه چون تائید سماوی آن ملک معمور در حوزه تصرف اولیای دولت
درآمده و ساکنان آن مرز بمعدلت روزافزون کامیاب خواهش شدند اندازه دیده وری در وربینی زبونی غنیم
آسان نشمرده همت در استیصال آن فتنه جوی گمارد تا یکبارگی توطن گزینان آن بوم از اندیشه شورش او آسوده گردد
و خانخانان ناگزیر امتثال حکم اقدس نموده بعزم این کار برآمد و باسرانجام خرد پسند در حضور با شکوه اقبال پیوست و آنجا لشکری
فراوان درجا و دهرپور که برزخی ست میان بنگاله و اولیسه در استحکام مداخل اهتمام گزیده آمد بسیاری از اعیان لشکر
و عموم سپاهی از کوتهی فطرت و ناشناسائی کار و بداندیشی باطن و کاهلی ذات دل بخاک خدمت میشدند و اقصای
همت این گروه آن بود که یکگونه صلحی درمیان آید خانخانان انجمنی از کارآگهان ساخته نخستین مالی چند از دفتر اقبال
شاهنشاهی برخوانده در دلدهی و جگربخشی استادی بکار برد و پس ازان درگشایش این عقده مشکل نمای دیاسبانی
ناموس دولت سخن سرای گشت و هریکی باندازه شناسائی و مردانگی و مقدار عقیدتمندی و فراخی حوصله
پاسخ آرای شد و برخی جنگ را مقدم داشته سلامت جوی آمدند و بعضی محاربت را بر مسالمت گزیده زنگ
زدای جوهر مردانگی شدند و طائفه دل برجنگ نهاده از صعوبت مسالک تامل گزیده بودند و طبقه از فزونی
شجاعت مشکل را از آسان تفرقه ننهاده شوق پیکار داشتند بسعی راجه تودرمل و ثبات پای منعم خان خانخانان همه
را رای بر محاربت قرار گرفت لیکن جویای مسلکی دیگر شدند که عزیمت این کار از وی دشوار بود و الیاس خان لنگاه و
طائفه از دانش منشان جاپایای ملک راهی آسان تر نشان داده خدمت شایسته بجای آوردند و جدگزینان
کارطلب بتسهیل و تصفیه آن طریق رخصت یافتند و بچستی و چالاکی ازان معبر تنگ اولیسه درآمدند داود
را آن همه تدبیر و استحکام راه ببطلان پذیرفت باخاطری پراگنده برگشته بقصد پیکار شد و در مقام مکروهی تقابل اولیا
دولت روی داد آن عرصه آوردگاه طمعان سیوف بهادران همت منازل شکرف دلاوران و نام آوران از
هر طرف برآمده و آویزشهای نمایان میکردند و نقد مردانگی را بعیار کامل میرسانیدند تا آنکه بمیامن دولت
روزافزون شاهنشاهی روز دین بست و چهارم اسفندارمذ ماه الهی موافق جمعه بیستم ذیقعده داود شکست یافت
و جمعی کثیر بگوه عدم فرو شدند و تشریح این کبری آنست که چون خانخانان عزیمت این پیکار دولت افزا مصمم
ساخت فوجها برین نسق قرار گرفت قول بفروغ کاردانی او روشنی گرفت لشکرخان و هاشم خان و محسن خان

و بسیاری از مجاهدان نصرت طراز همپای او دل بنهادند . التمش بسی عجب قیاخان زمان زاده محمد بیگ کوچک علیجان
مدتی و سنجی سادات ... گرفت و فوج هراول بمردانگی و عقیده بی خان نام آن حکام یافت خواجه عبدالله تیغ چیان و سید عبدالله
و میرزا علی ملتانی شاه طاهر و شاه خلیل و طالب خان و سیادت خان و میرزا محمد و خان علی دیوانه و حافظ کوسه ایچ آقاسی
از پیش تبدل این فوج ظفر قرین بود و در العاد به تیر دی همت و تدبیر قاسم خان جلایر و محمد تکلیان توقبائی و بابا خان
و اعتماد خان قپاق قدم خان ... هجری معظم گشت و جوانغار سدید و سری و سادات بائی اشرف خان و راجه تودر مل
و مظفر مغول و باباز و ابوالقاسم نمکین ... از مبارزان جدت دست مضبوط شد و چون عمر ... امواج لشکر بیکران
آمد سرور دوران عمر ... عیار ... گرفته ... مردانگیها و دلاوریها ... تقدیم رسانیده و دران تاریخ بواسطه نهضت
ستاره علمت ... آراسته ... سرور دلیران ... یکبارگی ... صفوف ... آراسته بر آمده در
قلبگاه ... کمال ... لشکر برادر خان ... و میسره ارشد زانی
اسمعیل خان کارد شوار ... زیاده ... گوهر خان رومی ... یکبارگی روی ... پدید آمد چاکان
یا گر با عقاد و اقبال ... طفر ... همت ... عالم ... شهامت سرشته
دیر ... کرده ... گروه ... دست لشکر ... اعدای شد چاکان
این همراهی ... گویان ... مارگر ... اقبال ...
لشکر ... تمام ... داشته ... در آمد و چون
قتالهای ... جانوران ... افزوده بود اسپان فوج
هراول ... همت ... جدید ... شهامت کوشش
نمود ... دلاوران این فوج را ... سیمت خان عالم که ... آزموده ...
سوار ... داد مردانگی داد و بسیاری از ... تیغ جلادت گرداند ... اسب ... اوار ... تیر
... آمده ... و تیر دستی ... گرفته ... سرور آرایش داد
و دریں هنگام ... رسید ... پیل ... سیده ... زمین ... هجوم آورده و پیل ... گوی
نامی اخلاص ... ناموس جهان ... دست آورده ... سودای ... سود ... آمدی
... داد و چون ... این ... گوهر خان تمامی این ... روی ... التمش ... دیوس
... زاده محمد خان ... جانفشانی ... فوج ... ساخته روی
... آورد ... همت ... طائفه ... نیابت ... آماده گشت ... جانجانان با
لشکر خان و حاجی خان سیستانی و هاشم خان ... خدمت ایستاده دل ... همت ...

۵۹
سوم

۱۳

اگرچه یلان زمان از تیغ ثبات پای و یکرو خدمتی نیافتند اما خود به همتی ناموس مردانه زخمها خورده در خون غرق و گردون
و روح بسیار بود و پای از دست نداده تیغ کشی در آمد و لشکر خان و حاجی خان سیستانی و هاشم خان نیز زخمی
شدند و خانخانان پیوسته میگفت که اگرچه زخم سهمیتر شد اما به یاری ایزد متعالی رسانید و جراحت گردن اگرچه اندمال
یافت اما آن قدر توانایی ندارم که عقب نیک توانم دید و از ریش دوستی دست چنانچه بایست نمیرسد با
چنین زخمهای عظیم اندیشه برگشتن پیرامون خاطر او نمی گشت و درین هنگام جمعی از خدمتگاران بد اخواه عنان گرفته
برگشتند و کوچ بهنیان را نیز همی آمد تا آنکه بار دوی لشکر منصور رسید و آن منزل معمور تاراج شده سرمایهٔ افزایش زدوخت
وجودبینی او گشت و از بهستی و خودنمایی برای دلدهی با واز بلند سخن سرا میشد که من خانخانانم از زخمهای کاری زدهام
این همه استاد جنگ برای چیست کوشش کنید و کار را بآخر رسانید و با جراران خود از بیرنگی اقبال هراسیده میگفت که تا آن
آثار فیروزی خاطر نمی شناخت و زمان زمان دلبستگی می افزاید نمیدانم که چه از پرده تقدیر بظهور خواهد رسید و انجام کار
چگونه خواهد شد چون آن ادبار مند از آن رو گذشت اکثر مردم او بتاراج اموال و اسباب پریشان شدند و درین
اثنا قیاخان و بیرا و خیدی از بهادران که روی به نبرد گریزداشتند برگشته بیکاره روزه آمدند خواجه عبد الصمد و تیمور و چنان
و سلیم خان و حاجی یوسف خان و شجاع بیگ و جبار قلی دیوانه و حافظ کوسه و جمعی دیگر بهم پیوسته آب رفته را
بجوی آوردند و عنایت ایزدی که کافل آمال این مهم گشت لمعهٔ ظهور داد و نیرنگی اقبال شاهنشاهی در مقام
دستگیری شد درین هنگام که دلاوران اخلاص گزین و بهادران نصرت اعتصام پای همت افشرده بکارزار
در آمدند تیری از کمان خانهٔ تقدیر بشتور بیتی رسانیده بیکبارگی خون آن خودکام بیباک هلاک غبار آلود ذلت گشت
همسران و هم بازوان آوازه ظهور این سانحه جانکاه دل پای داده راه گریز پیش گرفتند و جمعی انبوه را ...
از آنکه قالب تهی گشت آبرو ریخته آمد و خانخانان که از لشکرگاه سه کروه پیشتر شتافته بود معاودت نموده روی
بمیدان و غا نهاد و درین شورش بهادران بر الغار و جنغار صف پیرایی نموده نبرد آرا بودند که بر الغار سیم
تیر دستی نموده پیش گذشت و همانا خبر استیلای گوجر یافته میخواست که خود را باو رساند که آن قضیه روی داده است
بکار رسیده گریخت و طرز چنان است که دا ... و روی جنغار لشکر منصور آمد راجه تودرمل به پیروی عقل و ...
ایستاده فوج خویش را بکار داشت درین اثنا یکی از هرزه درایان خبرهای ناخوش از خانخانان و حاجی عالم رسانید
پای ثبات بر جای مانده پاسخ آرای گشت که پرتو اقبال شاهنشاهی بر سر بندهای اخلاص گزین همت مند فور
افراست اگر یکی را روزگار سپری شد و پای ثبات دیگری بلغزش در آید چهرهٔ اقبال را از آن چه گزند و مجاهدان
دولت را چه غبار سراسیمگی پیرامون حواشی خاطر گردد هرزه درآمده مشو و از بیگونه حرف بر زبان میار عنقریب نسائم
فیروزمندی از مهب تائید یزدانی وزیدن گیرد و تیر کام روائی از مطلع امید بر آید و نیروی سختان دلبخش بوتر آن ...

فوج سوم

حقیقت آوران مدگوی را هرجا موشی رلب نهاده جواهر نسبحت آویزه گوش هوش گردانید وخود کاروبار
نهادند اخلاص منه شد و ماهای گولالی و مقصود علی ومیر یوسف آب مارالی و حسین بیگ کرد و تمتی دیگر از پیروستان
پیش قدم این فوج ظفر طراز رو به دست بکار مردند وپردلان جان ناموس دستکار زار در آمده تا هم جان جلایل شدند
ولیرهای گوهر و رزم شدن و جهانا العزیمت شده در انعطاف علو و دستید تمس سحاری و طایفه از دلیران جان نثار
کرباو رزم گمی را گرم داشته در آراستن دل وعزیمت لاوری نکتهای ملح شیرین تر جلوه گاه زبان آورده چاره
گرید تاب یاری این ورزاد لان سرآرای ناموس و دست عیار اندیشه و پرگشت نامور ان را لعاریکدل و جهت
شده روی بجوالعار نهیم نهاده و هنگامه کارزار آرایش گرفت وجواهر فطرت زار ورزار شدند و اندک پایی مخالف را
داشته القول رسانیده و درین هنگام سیاس راحه وداود کاپار ترار وشده بود در التقا موکب ظفر لواء فرار ید ی بکنارگی نمایان
شد و شکست های آن گروه بجوت گرین گشت داؤد مرید حیرشکست هراول والتمش و قول عساکر منصور شود از شکوه
اقبال شاهنشاهی و از نهیب سر شناسان کاروان انکاشته و رنگ لاح بیدلی حیرت داشت کرا این موج شگرف بیرون دیگ شد
آن ماسپاس دل سے آرزمی نهاد هزیمت اوبار ستا مان گشت سک تفرقه در جمعیت او افتاد و مقارن این حال حسن
ورستدل گوهر رسید و سر شت زرگیر آور و بیاد سرت بتهاے آخته از دمال شد بسیاری از ان بخت برگشتگان
بجواب نیستی شده و تیغ ایشان کشتهالا پراکنده گشت

بهر گوشه مستی لرزیده چو ابر | چه مستی که هر گرد شد هوشیار
یکی رنگ بود گیتی ز رزم | دلیران در مادة خواران رم

سمایم بر اوان فراهم آمد دولت صوری و معنوی روی آورد و سعادت دین و دنیا حصول پذیرفت اولیای دولت کامیاب آثار
گشته بسی دیانت یافتنیه بجهت از توی بختید سالها آن نیز اچپان بامیدی تایید ولباسیده بجمیع فتح شگرف احمدی آیات
واحادث عنصری ریشتهاے ولی مرهم سرت اندمال بهزیمت اگرچه پیش از این مگاله درجوره تسرب در آمده بود لکین بسا پیسران
دیده را مرو فتح این ملک سلیع روی داد معنی عظمی و مکامن عیب بحلای ظهورت ثابت اسال مالید و مائیه دولت
بلند شد جاجاهای در جواتی آن سردگاه سرل گزیده در مسالک شکر قدم فراخ نهاد و در مراتب سپاس دولت
روزافزون همت گماشت و روز دیگر از روی بدکاری آن گروه کافر نعمت و استیلای قوت عسی در گرد آوری
اسیران آورد و گاه سعی شگرف نمود و آن گرفتاران دشت ادبار را علاقه گسل تن و نفوس تیر آمد و از سرای
بی معنوت میدان همت مساره آسمانی ارتفاع اساس بهاده عزت افزای الطاف گیاں شدند و پیدا است موج شگرف
و مزده آنکس دولت مسامع همایون رسید سرمایه مزید آگاهی گشت و مراسم سپاس تقدیم آمد و مراتب شکر ظهور پیوست
و سپاس عاطفت کبری صادر شد و پایه اعتبار مجلسیان حدمت گزین بلند مدیریت رفته صورت این گروه ارتفاع
گرفت و مرتبه مسی آنجا طایفه اعتلا یافت و از سوانح آنکه لشکرخان را بپایه ز بهگی لمالک گشت از ان رحم حلیف که در رو

ج سوم ۶۱

بجا آرایی درآورده بود حال او صحت گرائید لیکن ازبی پروائی و تهمل نگاشتن ایام نقاهت قالب تهی کرد و از سوانح سیری شدن کار یار محمد اغون است لوارقراولان پادشاهی بود و بهمت نزدیک کردی در نگارنیکوکاری بار اجار بسیار خود آرائی بر ده و به تگاپوی خود اسباب مکنت را فراهم آورده با سکیبرانگی دم استکبار زده هر چند فیل ایار را که بدست آورده بود طلب داشت به فرستادن و امداد او را نستوده شد بنیاد درین جنگ نیز از اغنایم با چندی از ملازمان او کار بشورش رسانید چون آن گروه و از طلبیده بد کینه بیشتر شرارا فروخت بی آنکه غوری در معامله نماید و نگاه تزرف کند بسیاست وست غضب برگشاد چندان ازو زد که تار و پود هستی او گسیخته آمد اگرچه سجال او ستم رفت اما بسیاری از تبه رایان خودسر ا بسعادت آباد سخن شنوی رهنمون گشت

آغاز سال بستم الهی از جلوس اقدس شاهنشاهی یعنی سال آبان از دور دوم

درین هنگام معدلت افروزی و جهان آرائی نشاط افزایان روز جمعه بیست و هفتم ذیقعده بعد از سپری شدن هفت ساعت و سی و پنج دقیقه چهره آرای جهان بفرخی و فرخندگی پرتو جمال برج حمل انداخت آغاز سال بستم از دور دوم شد و رسم نشاط و شادمانی پایه شمول گرفت و عیش و عشرت صورت عموم یافت و تازگی آنچه درین فرخنده سال فرخنده چهره آرای اقبال شد آنست که داود که افسر فرمانروائی بر سر داشت آن را پایمال انداز بارگاه اقبال شاهنشاهی ساخته داخل ملازمان عتبه اقبال گشت

دیدن داود منعم خان خانخانان را و بزم صحبت باهم آراستن

چون تائید جنود سماوی داود خاک پی آزرمی بر تارک روزگار خود بخته فرار نمود و گو خبر با بسیاری از نخوت گزینان بکوی هستی فرو شد چنانچه مجملی از آن گزارش یافت خانخانان بصلاح کار شناسان دولت منش شاهم خان جلایر و راجه تودرمل را بتکامشی آن آواره دشت ادبار رخصت داد و قبول خان و محمد قلیخان توقبائی و سعید بدخشی و قمرخان و شاه طاهر و شاه جلیل و طالب بخشی و بسیاری از مجاهدان عرصه اقبال و مبارزان خدمت گزین را درین لشکر ظفر طراز نوشت و این جنود نصرت قرین دل بر نهاد خدمت شده باقدام همت پی سپر راه همت گشتند آن بدست باده کامیابی خمار آلود ناکامی شده و شتابان کنج خمول و گریچ گمنامی بود چون منتسبه جدرک مورد افواج کشورکشای شاهنشاهی آگهی آمد که آن تیزرو عرصه ادبار در عین سرعت جهانخان پیوست و بدانجا او بقلعه کتک که از قلاع حصین آن دیار است روی آورده و اوباش آن ملک گرد و فراهم آمده اند و تمامی اندیشه شوده سران آنکه اگر لشکر نصرت طراز را گذار بدین حوالی افتد عرصه مبارزت آراسته گردد که آن شکست ناگهانی از عدم محافظت قوانین احتیاط روی داده و اگر توقف نماید در سر انجام اسباب پیکار کوشش رود تا در هنگام مناسب لوازم انتقام تواند پرداخت از شنودن این خبر کهن سالان غنوده بخت سراسیمه شدند و فتنه جویان شورش طلب را هنگامه هرزه درائی گرمی پذیرفت هر چند راجه تودرمل دانش منش و عقیدت مندی را بکار برده در تسلی و تسکین این گروه همت بست سودمند نیامد ناگزیر استدعای حضور خانخانان نمود و صریح نوشت که کار دشوار به نیروی اقبال شاهنشاهی آسان شدنی است اگر

ج سوم

نامیا این مرحم خود بین رو بتمام کار سپار گذاشته شود به آسه بشواری گشته لایق اخلاص بمعامله شناخت آنکه تمام
این کار را مردست خود لازم شمرده و بی شایبه توقف روی توجه بسوی آرد با سخانان را که آن کی زمهما امدال سیافته بود
سکاس سوار همت با نجام این است گماشت شیر عین خیبی در همان شهر آمده هنگامه ا فرور خدمت شد ار سد گول
تهی مرا بخسس و بجبایش و ناموس دوستان خو آرای راجستمایی نگاه ارتهرا با ر داشته عزیمت بیش موده تا پیش
کارساسان خدمت گرین بردیک آن حصار حصین که اعیانان شهر رای ما اندلسده بود در رسیدنامی شکیب ای گروه دیم
ملوس در آمده ساماں قلعداری و نه اسباب پیکار دی جای گر پر جسود اسال موج در موج داوود ریهائی کرامد وران حیله مسداد
کریت مس گرفت و بمحو راری گرائیده در مصالحت ر دوشود شیع نظام و رحی از اعیان را فرستاد واسی فرستاد کاران حادو
تمن بزرو سراں لشکر مسوور را لصلح آورده وکس سالاں عمودہ بحت کر آرته رائی ملطایف الحیل درکار ایش هنگامه صیم
نگالو نماید آن را مسلم بد اعتبار ابکار بد استان بمصالحت راعیت شمرده مدراحه تو در مل که بر حقیقت کار آگهی داشت
هر حسد دست و بار و سو مسد بیا مدجا سخانان ماشم حان و قتلق قدم حان را فرستاده شرائط صلح را تنقیح و اوصاف سته
نمان آنکه کستین داوود آمده تسلیم نوکری درگاه مقدس نماید و فیلان نامور پیشکش گزیده ندگاه والا فرستد
و لیر ا رجیدگاه که مورد صدمات پسندیده گرد در روی شر گمین آستان مقدس شاهنشاهی سرده رنگ رداے
عقیدت شود و بقدیکی ارخویشان معتمد خود را بدرگاه والا روانه سازد تا ملتزم بساط عشرت بوده مذکر او باشد
داوود که کارش باضطرار گرائیده بود بهمه راه حس تلقی قبول موده سوم از روی بهشت ماه الهی موافق غره محرم مسند و شیانه
و سنگامه دولت آراسته گشت و بزم مصالحت زینت گرفت میرزایان بیرون از روی طمطراق جای نره و لکشا
ترتیب یافت و انواع آرایش حیرت افزای نظارگیان آمده حاسخانان با عیان دولت بتاریخ مذکور در عشرت گاه
آمده جشن آرای شد اشرف حان و حاجی حان سیستانی شتافته داوود را با بزرگان آن لشکر آورده حاسخانان تا نیم
استقبال شتافته گرم خوش نامود او شمشیر خود را گشوده گذاشت یعنی از سپاه گری برآمدم و خود را آن درگاه مقدر
سپردم تا مد انچه مسلحت دیدار کان دولت باشد بجای آورد خانخانان آن را کار ریان خود شمشیر دلیس از رمائے
ارجاس عقیده جلالت جلعتی والا داده کمر شمشیر مرصع حمائل ساخت داوود بمعیت فروتنی روی خود را بصوب
دار الخلافت داشته سجده ملازمت بجای آورد و نفائس امتعه و شرائف اسباب اندیار و فیلان نامور و خزینه
وا رسم پیشکش گذرانید و شیخ محمد پسر برادر را که برادرزاده او بود بخدمت درگاه مقدس همراه ساخت و اکثر
امرو سرمی و عشرت آن جشن سپری شد و در هنگام رخصت بعضی محال ادڑیسه بتیول او داده و او از سنگماے
زندگی بوسعت آباد انبساط رخصت داد دولت باط معاودت کرده و عموم مردم شاد مانیها بظهور آورده مگر راجه تودرمل
که در اندیشه دراز سیر کشکر داشت و دران بزم گاه حاضر نشد و صلح نامه مهر کرده و ارائجا که دیاجای نا دادراه

اجمال است هرکدام بزودترین اوقات بپاداشت رسید و از سوانح شورش گهورگهات است و اجمال این تفصیل آنکه در نیولا که خانخانان با اکثر عساکر والا شکوه بصوب گنگ اتفاق افتاد و کالا پهار و بابوے منگلی و طایفهٔ افغانان تیره بخت گرد شورش انگیخته بر سر قاقشالان ریختند و این گروه اندک جنگی کرده آبروے حمیت و حیا را انجاک بے ناموسی انباشتند و افغانان ولایت گهوره گهات را متصرف شده تعاقب نمودند و امراے قاقشال در هیچ جاے پای همت نیفشرده بحوالی تانده عنان کشیدند خانخانان بسرعت معاودت نمود و بشهر تانده در نیامده و از حواشی آن روبروی غنیم شتافت و مخالف از هجوم اولیای دولت آن طرف آب گنگ سخوت آراسته بود و چون میان لشکر منصور بالا ردی آب جاے که دریاے گنگ دو شعبه میشود یک جسر بانجام رسانده همت در بستن دیگر گماشته بودند که غنیم را پای ثبات بلغزش در آمد غبار آلود خاکستان ادبار راه هزیمت پیش گرفت خانخانان با لشکر نصرت اعتصام تا حدود مالوه شتافت و از انجا که موج عقیدت گزین لسر کردگی محب‌خان بولایت گهوره گهات فرستاد و مجاهدان اقبال آن ملک را بتازگی مستخلص گردانیدند و قلعه اند و زان بر والیاے خمول فرو شدند و خانخانان پاس ابروی لشکر پادشاهی بجا آورده معاودت نمود

سوانح صوبهٔ بهار بکار افزای مظفرخان و بتازگی آراستن او را

در روز استانهاے پیشین گزارش یافت که خدیو عالم بجهت هوشیاری و آگاهی مظفرخان را هنگام مراجعت از فتح پتنه از کمکیان فتح خان ساخته بی آنکه بکورنش شرف اختصاص یابد بخدمت کشایش قلعهٔ رهتاس گذاشته بودند و چندگاه از دست خوبی نکوهیده در خارستان ناکامی دشنه بر دل جگر می زد و از انجاکه در سرشت او دو لتمندی نهاد دو دست قدرت بود به سخنان هوش افزای خواجه شمس الدین خالی از شورش طبیعت بر آمده دل بنهاد خدمت شد و اندکی از اندوختهاے خود برآورده سامان لشکر نمود و جوینده و سهرام را که از افزونے استعمال سلطنت کسی جاگیر ستان بود بنیروے شجاعت در تصرف آورد و از روے دریافت بسامان خود پرداخت و آماده آن دیار شد که چون فرحت خان با سایر امرا بگرد قلعه پاے همت افشرده بخدمتگری روی عقیدت آورد از انجا که نیت و عزیمت را اثرهاست در همان چند روز بمردانگی جوهر آورد حقیقی نما آمد و اجمال این تفصیل آنکه روزی بهادر بسیر بیت خان از قلعه رهتاس برآمده شورا فزا شد مظفرخان تیزدستی نموده سزاے شایسته در کنار او نهاد و مال و منال و فیلان او بدست آورد و بمحض این اندیشهٔ حقیقت آساس آب رفته بجوی باز آمد و بقدر و زان حواشی و حوالی لوای اعتبار افراخت و در همان نزدیکی امرا بمحاصره پرداختند و او بکشاد و پیشانی همراهی فرحت خان گزین انجام آن اهتمام نمود و اندک فرصت گذاشته بود که لمعهٔ عاطفت گیهان خدیو بر ساحت احوال او پرتو انداخت و از بارگاه خلافت فرمان عنایت صادر شد که اگر او با تفاق سایر ملازمان درگاه بیاد گرفتن

قلعه تقرر یافت و چون درین کار سترگ کوشش نماید و اگر تقصیر شده باشد یا کتابت آن فرمان درباره الستة و امداد را
موقوف داشته لشکر او را در اعانات تقصیر نمایند که در صوبه بهار فتنه انگیخته اند نگاه بود و بحستین بشتابد راه خدمت
رهنمون گردد اگر دولت را ملک گذار شده والتجا به درگاه آورد به بخشش و اعزاز سرافراز گرداند و گرنه مالش بکار برد
داده مایه عشرت سازد کوته اندیشان تهور مظفر خان از ورود منشور سعادت بسیج بپاس بجای آورده معروض داشت
که اساس قلعه گیری درین لشکر انتظام نداشت تقصیر شده است بود و شایسته دولت ابد پیوند هم آنکه نخستین لشکر
خزانه دولت از جهار و خس باسباب آن گرد و فلس ازان بادلی انساط نمود و خاطری خدمت جوی باتفاق
جنود امرا با ستیفال حضرت مداران تیره بخت آن ملک همت بست و میرزا علیخان و جمعی از امرا
کار طلب که حضرت شاهنشاهی هنگام معاودت درین دیار گذاشته بودند همراه شدند و محب علی خان و اقارب بهار
و جماعه از سپاه که با انتظام جاگیر منعم خان اشتغال داشتند نیز پیوستند و کارهای شایسته تقدیم رسید و
معامله الهی او را عیار گرفته آمد و تمامی آن صوبه بهار تمرد گریبان فرو رفت و آدم بان تقی ابراهیم پور و
دریاخان کاسی از فتنه سرکار اولی جنگ گریخته نجات بهار کند پی سپرست اویا ر شدند و چون کار
دران صوبه بانگا شتگان منعم خان سرنوشته مظفر خان جسارت نمود به آرزوی وداع کرده بود جاگیر تغیر ثبت
نا کرده سوی جونپور و سهام معاودت نمود و خواجه شمس الدین رفاقت گزیدند و اشاعه این آگهی شد که مستکیلان
تهاس آن و قسمت اشرف شده اندازه انجاک سخت معاصد و اختیار واقع بود که داندیشه ز دل آن همت اوشست
و بار دیگر کار طلب روی آن جانب آورد و بفروغ شمشیر و نیروی تدبیر آن دو معمور را مستخلص گرداند
و تایید عقل دوربین خواهش او دل سنه منظر بارقه غیبی می بود و بیمدد اراده و جهانگشایی سرد و ساخت و تاراج
تمعه بر مید داشت ناگاه در بهار شورش پدید آمد و متطمان آن ملک بفراغت تمام استدعای حضور نمودند
مظفر خان سلوک پیشین را در نظر نیاورده بر ای برآمد کار صاحب باقدام همت شتابان گشت و خدمات
شایسته بجای آورد و تفصیل این رسم اجمال آنکه منعم خان حاجی باشی و دیگر پرچیست میان ولایت بهار و
جهارکند عرب بهادر را گذاشته بود درین هنگام حاجی و عارفی دو برادر با جمعی از افغانان شورا فزای ار
حدود جهارکند برآمدند بران قلعه تسلط یافتند لیکن یاری از متحصنان شرارت و البیس ببوستید عرب گریخته
برآمد و امرای آن صوبه فراهم تمکن نشکین شورش را طلب کار آمدند و افغانان در تنگناهای کوهستان شتافته
سورت آرای گشتند امرا در راه شتافته در ره بادل بودند برای برگشتن بود و بمصلحت پیش رفتن روی
قریب بیست صد راجپوت از ملازمان راجه بهگونت داس و غیر او و ران گروه مردانه فرا آمدند و عاقلانه کار سر کرده
همت بایست صد جا کور و کان کجواهه ورود دیو چوهان و قریب صد کس از بهادران ورات رد و گیر نقد زندگی

ج سوم ۶۵

نیاز ابتهاج داده‌اند و از ظهور این سانحه نکوهیده اعمال ایای تبات تمنیش ورآمده ناگزیر شیرنگین از سلوک نا هنجار اندیشیدن کار
دانان فرستاده از مظفر خان استمداد نمودند و به آیین سترک ورانه فرصتی بالشکر منصور پیوست و در ین هنگام
که طلیعهٔ ظفر از مشرق اقبال در طلوع بود اعیان لشکر را در عزیمت‌ها فتور را دیافت و همانا که باعث آن نوشتهٔ خانخانان
بود خلاصهٔ مضمون آنکه جنید ادرا دهیار کند بسبب بهارستا بان است لشکر نیرومی با بسیارے از مجاهدان بردل
تعیین یافته پیشتر از رسیدن کمک در جنگ مبادرت نمود و سانحه کشته شدن محمد خان ککر و تاراج گشتن بار محمد
قراولی که مجمل گزارش یافت مندرج بود مظفر خان در ثبات پائی و دلدهی کوشیده پاسخ آرامی شد که مقتضاے
عقل دوربین خیالست که این سرگذشت موجب فرید دلیری و افزونی اهتمام در پیکار گردد و تا پیشتر از آنکه جنید
پیوندد کار این تهورمندان خودسر ساخته آید و معلوم نیست که چه روز دیگر آن مدبر باین نواحی رسد و امید است
که در یک روز این غنیم آواره دشت ادبار گردد و لیسانیهٔ اقبال روزافزون بزرگان لشکر را دل رفته باز آمد و پیمان
یکجهتی بسته آماده پیکار شدند و از تائیدات سماوی آنکه طائفه ناشناسندگان این مرز لیسے دیگر نشان داده بود
قرار یافت که رو بروے گریوه افواج نصرت طراز روان شود و آن قدر آهستگی بکار رود که فوجی از آن راه به
غنیم نزدیک رسد دران هنگام عرصهٔ مبارزت آراسته گروه همه را رای بران قرار گرفت سردار قول مظفر خان شد و در
برالغار فتح خان را مسندعالی سرگشت و برنگ جنغار فتح خان را ساختند و در هراول میرزا کوه علیخان و قراطاق خان
و حسین خان آخته و آغاق و باقی کولابی و زهراب ترکمان و عرب بهادر و میر محمد دیوانه و کوچک قندوزی و بسیارے
از بیردلان کارطلب معین گشتند و خواجه شمس الدین با برخے از بهادران نبرد آزماے نامزد شد که از راه دیگر از عقب
این گروه مخالفت در آید غنیم از استحکام گریوه و هجوم اوباش در کمال غرور بود که ناگهانے رسیدن افواج منصور ز روبرو
آمدن فوج عقب مقارن افتاد و پاے شکیبائی این گروه بلغزید و همت در نقاب احتجاب مختفی شد فتح سترگ روی داد
و غنائم فراوان بدست آمد و از اهتمام در تعاقب نمودند و در حدود گریوه رام پور از اعمال جهارکند مخالفان فوجها
ترتیب داده بر گشتند عمدهٔ این گروه شخوتمند آدم تبتی پسر فتح خان و دریا خان کاکر و جلال خان و حسین خان غلزئی
و یوسف تبتی و عمر خان کاکر و محمود کاسو بودند مظفر خان از روے کاردانی آداب نبرد ملتزم شده میدان آرائی داد

بغرید کوس و برآمد غو	برخشید تیغ و بجوشید گرد	سواران بیک جا بر آمیختند	پیاده به هم در هم آویختند
	ز خون دلیران گرد سیاه	زمین گشت لعل و هوا شد سیاه	

و مبارزان حقیقت گزین گرم شگرفت کاری بودند که خواجه شمس الدین و طائفه از تیزدستان کارشناس
بآیین پیشین از عقب غنیم در آمده داد مردانگی دادند حسین خان غلزئی و جلال خان سور و جونه که از دلاوران
نامی و نام آوران دلیر بودند دران عساکر گاه مردانگی بخاک هلاکت افتادند چون دست مخالفان کاڑ نیا بی گزند

راه و دادمایش گرفت و میامن اقبال شاهنشاهی تیغ ستیز گ چهره افروز شادمانی گشت و مراسم تشکر و آداب سپاس تقدیم رسید و از پاس لوازم احتیاط سپاه نصرت قرین صلاح در توقف مدینه نصیر و رسید بی سعادت کرده و شرکیم سپاهی جودت تاقت آسایش طلب شد چنانکه عزیمت بهار واشت از سوی این ساحه دولت و اقدام نیش سپاه وصت جگشت ... و از سوانح آنکه حیدر روسی از ین گذشته بود که حید فالو دانسته در ریست آباد صوبه بهار شورش انگیخته امرای آن دیار در شهر ... آمده یکباره گری لشکر بود به مظفرخان مراسلات یکتا دلی و ستاره استمداد نموده بود و باعتماد اقبال روزافزون شاهنشاهی بوده متوجه شد از آنجا که ثبات پای وحدت و عقیده تمدی را آثار بدیع ... پیش از وصول به مقصد به شور مقدس رسید و پایه اعتبار او افزایش گرفت از عطاوی عاطفت آن روش شد که زبان حموشی حقیقت یکو حدمتی او رشکا ضمیر حلافت پر تو انداخته است و سرکار حاجی پور که در تیول محمد قلیخان برلاس مقرر بود با مکرمت فرمود مدارس لوبه کام فرای گنجیس بوستان اخلاص شد و بهال همه سالش مرآمد سال ... روی داد عزیمت آبال گشتو و حاطر کاروی گشت و با جو سایه فراح نام اپوست و در استعمال بدیها دان عقبه اکبر ... حلاوت اعتبار و آتش ... اسه عبور کرد و وریس اساستملال حاتمان رسید که در سرکار حیدر شاد وگی ... که قرار داد خاطر آنست که ورس ... نای رسیده شود اراسح عزیمت نموده توقف گزیدند و سر جند مظفرخان داستان عشرت و کارستان حالت تنقیح عمارت تفصیل داد و سود مند با خاطر ش از بود و گزشتش عمار آلود و تردد ... طلبی او دران پایه بود که سپاه سرکار حیدر جهت مدد که شورش حاجی پور بلند آوازه گشت تا گریبا نصوب خان عزیمت مصر واشت و مهمل این فصل آنکه باج خان پیار و صبح خان موسی رای و شهبازخان عربی و سلیمان پیاده ملان آمده محمود ... داکار از جانب مظفرخان در حاجی پور بود از هم گذراسید تا صد کس سحر لستان هستی عنود مد تا گریر وست از کار صد باز ... نامداد و برلاس و عرب و خواجه شمس الدین و قلیچ از بجابدان حدمت دوست بصوب حاجی پور ... آوردند تا وجود کثرت مخالف باعتماد دولت ابد قرین همت در پیکار بست چون روز رو گذشتش متعدد بود و ار آب گنگ عبور نموده بقصبه سوانح آمد و رسیان رود حاجی پور و ریاست کندک طلبیان داشت اعیانان ار اروی جمعیت خود و کمی لشکر مسعو مغرور بود مدار انجا که همت کلید مقصود باحود ارد و اقبال با حراثم رست همدوش اساس ... ورسدی روی در انتظام آورد و کشتیها ادی کری زمیا ار جیارن و سلاک نکمتان در آمد درین هنگام که اطراف هجوم او باش بود و ارین جانب مباریان حدمت گزین آهنگ گذشتن داشتند و بظاهر حصول این امنیت دشوار می نمود در میدار مد کور رهمای سر لگاه نصرت شد که در کسایش کار مقصود جبین سحاطر میرسد که بالا رویه اس دریا کرو ... ارحلسا و مدان می توطن دار ند و کشتیهای ... استوار آنجا هم ... مناسب دولت آنکه لشکر فیروزی ... سهیس و سمور در راه ... جلوه اقبال کند و تراکه حوشالی سر لید ورسمی ... از تیر روان عرصه حلاوت ناموس تد ماکهیا

ج سوم

گروه را شتابان از آب بگذرانیم و هرگاه این مبارزان همت مند نزدیک رسند فوجی آراسته روبروی غنیم جنگ کنان عبره نماید و در هنگام زد و خورد و صیت آی آی آن تیزدستان معرکه شهامت سنگ تفرقه در جمعیت آباد مخالف خواهند انداخت بنابرین گزین تدبیر سید سره مرد جنگی بسرگردگی قاسم علی سیستانی و عرب بهادر در ره نورد بادیه سعادت گشتند و قاصدان جلد شنا و رمقرر شدند که پی در پی خبر گذاشتن و نزدیک رسیدن آن دلاوران نامور رسانند و چون جهان بضیای نیر اکبر و نور اعظم روشنی پذیرفت آگهی شد که آن جوق بهادران از آب گذشته نزدیکی گرای اند مظفرخان کشتیها را پر از جوانان نبرد آزمای حقیقت اندوز بسرگردگی خواجه شمس الدین و خداداد بیلاس برابر غنیم روانه گردانید افغانان غنوده بخت به بندوق و تیر درآمده شور افزا شدند و درین اثنا آواز کوس و گورکه آن فوج نصرت اعتصام سامعه کوب مخالف گشت ناگزیر کاروان دل بتاراج داده رو بگریز نهاد جمعی کثیر غبارآلود شورستان نیستی شدند و حاجی پور مستخلص شد و غنائم فراوان بدست مجاهدان دولت افتاد و اهل پتنه که از عدگهری تماشای بود دست از محاربت کوتاه داشته خجلت زده آمدند و از سوانح عبرت افزا آنکه چون نیروی دولت ابدی تایید فتح حاجی پور رو داد و پایه حال مظفرخان بلندی گرفت خبرگزاران راستی منش جنبان نمودند که آن طرف نهر بدکنک فتح خان موسی زئی و جلال خان عربی و سلیم خان برسیه دستی و تیری و بسیاری از افغانان شوخ تمند فراهم آمده اندیشه شورش دارند مظفرخان از دوربینی و کارطلبی بعزیمت دفع این گروه روانه گشت چون حوالی آن رود معسکر اقبال شد با تنی چند از خواص آشنای حقیقت دریا و جای گذر بر آمد تا جشم ژرف نگاه خود متشخص گرداند اگرچه عرض آن نهر کمتر از کز انداز بود اما عمق بسیار داشت و در تشخیص گذرگاه از اطراف قریب دو بست سوار بنظر در آمد و خواجه شمس الدین و عرب بهادر با طائفه از دلیران کارشناس را اشارت کرد که دورتر از آب عبره نموده این غفلت اندوزان خودسر را سزای دهند این تیزدستان روی بخدمت آوردند مخالفان ازین اندیشه آگهی یافته در طلب کمک شدند و چون این فوج مودار شد عنان تاب گشته بیوست خود معاودت نمودند مظفرخان از شتاب زدگی از آب گذشته بآن فوج ملحق شد و همگی اندیشه آنکه در زیر بار منت خدمت فروشان نباشد و مقارن آن غنیم که برگشته میرفت از رسیدن کمک روی بجنگ آورد از کثرت مخالف و قلت مبارزان ناموس دوست و ناساعدی بخت و بی یاوری همت سپاهیان این فوج بی زد و خورد شایسته پراگنده شدند بسیاری از سراسیمگی خود را در آب زده در گرداب فنا درماندند مظفرخان نزدیک بود که خود را درآن موج خیز انداز دخواجه شمس الدین عنان گرفته بجانب کوهستان روان شد و یکی از تیز دوان حقیقت سد را بار و فرستاد که شاید بهادران کار خود را الوانند رسانید و غنیم دل بر تعاقب بسته هجوم آورد حاجی پهلوان و خواجه شمس الدین و عرب و برخی ازین همراهان که قریب پنجاه کس بودند برگشته بر گشته کمانداری بسیار کردند و در تعجیل غنیم فتور می انداختند چنانچه روز سر بر آمن

کشیده کار مظفرخان تنگ تر شد درین هنگام اقبال شاهنشاهی بلمعه ظهور داد و فیروزمندی روی آورد و تفصیل این تایید
ایزدی آنکه دار و دسته گسسته شد مظفرخان شهرت داشت هر یکی در مقام شناعت ساختن بود که آن فرستاده رسید و
دل باز آگندگی ما روا داشت و چاره کار شد جدائی داد و هراس و مهر علی پیل رخنه و تبنیکه بهادر و برخی از دلاوران سود و
ترسائی [illegible] از روی دلی و تیزدستی دریا نوردیده رو براه نهادند و همان قاصد فرو رسیدن این حق ظفر طراز [illegible]

اتمام [illegible] کامروائی نمود عنان کشیده گرد آوری انگیخت

چنین تا بیشتر رم بیکار بود	نه بدوست کرم بیکار بود	زمانه تو گفتی سر آمده است	همه کوه و دشت اندر آمد همی

درین آشوب عالمتابی و جانستانی که نسیم آراد و چون نصرت از او روی جراحت و روی جبینه‌ها بسیاری تر دو طاقت طاق
شده بود هیبت کوس اقبال آن فوج نصرت اعتصام بیکبارگی دلربای آمد و معانی [illegible] مدد و رهنمائی شد او مار روگرید
نهاد و تاییدات سماوی بسایم فیروزمندی برکت آمال اولیای دولت وزید چنین فتح بس ارجمند شکست روداد
و رخی [illegible] سرمه دیده وری کشیدگان تازه و حالات شایسته و غنیمت فراوان و شادی مشترک میسر شد و دیگر
بیگانه [illegible] رفته عمارت عامر کردند و غنایم موفور بدست آمد و شورش [illegible] بیکبارگی تسکین یافت و از سوانح آنکه افغانان
مذکور سپاه تباه حال [illegible] و نقش راست کردند و تدبیر آن [illegible] ارتفاع گرفت و از افزونی مال و کمی خرد و هجوم
[illegible] مظفرخان [illegible] مسلک احتیاط [illegible] گذشته معاودت نمود و در جائیکه
[illegible] خلاف عظیم [illegible] سپاهی و فراهم آمدن اسباب سرچاره
گزین آمد آن گروه شوریده را درین معاودت [illegible] لشکر منصور [illegible] گریدند و هر چند بیشتر کوشش رفت
[illegible] امیدی [illegible] فرو تر شد و حال روز بروز [illegible] اقبال شاهنشاهی حسن ظهور داشت تا تهی دیگر
حال آن گروه و سپاه نصرت طراز [illegible] آن ناحیت [illegible] معاودت شد و از فروع [illegible]
[illegible] فیروزمندی [illegible] نمودند و نظره شایسته ترتیب یافت و از آنجا که احتیاط گری طراز سخت [illegible]
اندیشید که مبادا در هنگام عبور موکب ظفر که تو زک [illegible] دیگر [illegible] بظهور آید برای آن قرار گرفت که تنها
[illegible] حلاوت و تیغ [illegible] صدق [illegible] آن شاهی [illegible] نصرت [illegible]
[illegible] درین خدمت گشاده پیشانی ولی نعمت خواجه شمس الدین خافی چون حال ترکان [illegible]
[illegible] لشکر را سراسیمه دید از روی مردلی و شگفتگی احکام این خدمت را در دمه اخلاص گزین خویش گرفت و در
اندک زمانی به پایان رسانید اعیان [illegible] و خدیو [illegible] ساخته شد و این حال که چون خود
اقبال [illegible] عظیم [illegible] اندیشیده [illegible] آن [illegible] درین هنگام غفلت دست بردی توان نمود مظفرخان مرآسم
حزم [illegible] جمعی کثیر از سپاهی [illegible] بود که تا درین حال آن [illegible] فرصت آراید

دراتمام این امنیت کوشش بردو افغانان از حقیقت کار آگهی یافته دست از حیلت باز داشتند و چون لشکر انبوه بر سر
این گذشتنها هجوم آورد و پیاده با دل باو داده قرار نمودند و از بیدلی این گروه ضعیف خاطر طائفه از سواران جنگ دوست
را نیز پای همت بلغزید و از صدمات گریزنده پل شکست هزیمتیان خود را آب زدند قریب سیصد کس از سوار و پیاده
در موج خیز دریا فرو شدند و خواجه شمس الدین و خدایاد برلاس و چندی از مبارزان ناموس جوی در آن محافظه تیراندازی
استعمال نموده دو مرتبه غنیم را برداشتند و بار سوم که کار خدمت گزینان باضطراب انجامیده بود تیری باسپ حسین خان
سرگروه فوج مخالف رسیده بر زمین آمد تفرقه دران جمعیت افتاد و باین شیرمردان آسیبی نرسید و بعد از تکاپوی بسیار
بسعی چابکدستان کارشناس با جسر عالی باتمام پیوست اولیای اقبال لشکوه تمام تر از آب عبور کردند افغانان پا التوی
همت گریخته خود را بقلبگاه تاج خان رسانیدند و مظفر خان بعنانی دولت تعاقب این ادبارگزینان فتنه افزای نمود
و چون لشکر منصور نزدیک شد منهیان راستگوی آگهی دادند که اکثر اعیان این فرقه گمراه درین نزدیکی جای خندق ملاحظه
میکنند و در خیال ندارند که فوج ظفر موج باین زودی چندین مسافت دور را به سیر اقدام توانند کرد مظفر خان حدائق ادبار را
و جمعی از مجاهدان را بحراست اردوی گذاشته عزیمت گرفتاری آن نخوت منشان بدیش نموده ناگهانی بر سر آن گروه استیلا
یافت و بانک آویزش نسیم تائید ایزدی وزیده مخالف گریختن را غنیمت دانست و بسیاری ازان گروه بدنهاد بگوی نیستی
فرو شدند از انجمله سراج خان نیوار را نادانسته بریده حاجی پهلوان آورد و جمال خان غزنی که از دلاوران نامور بود زنده
بدست آمد و بسیاری اسیر شمشیر و گرفتار کمند شدند و هنگام سرگ نیروی اقبال روز افزون لمعه ظهور بخشید و ظلام شب تراکم
انجار نگذاشت که اعیان دولت بر منازل آن گروه دست بردی نمایند اما ب یاری از بهادران بآن سرزمین رسیده
غنیمت فراوان بدست آوردند صباح آن روانه یورت الشان شدند پیش از وصول لشکر ظفر قرین آن تیره رایان خود را
پریشان شدن از سراسیمگی و بیچارگی خود را بدریا زدند و آنچه پناه خود اندیشیده بودند سرمایه هلاکت گشت و جمعی بصد خون جگر از ان
غرقاب بساحل نجات آمدند و آساس او باش بدنهادان برکنده آمد و از سوانح آنکه چون این شورش تسکین یافت سنگی
وجتری با برخی از افغانان اتفاق نموده ولایت تکره را در تصرف آوردند و آن ملکی ست معموری که وه در طول وسعت کرده دیر
عرض مجاوری سنگیر و در میان دریای گنگ موج خیز ست مظفر خان از آگهی این شورش وزیر جمیل و خدایاد برلاس و خواجه شمس الدین
و میرزا جلال الدین و نیاد خان و تنکری قلی و بسیاری از مبارزان خدمت گزین را همراه گرفته دست عزیمت باستیصال
آن گروه آورد و چون این جیوه ظفر طراز بآن ناحیت پیوستند تهور گزینان آن سرزمین آماده پیکار شدند و نیروی سرگ
روئیداد فتح خان که سر آمد اعیان آن مردم بود باهفتاد و نه مرد مردانه فرو شد و آن ولایت نیز به حوزه تصرف در آمد و چون لوای
سحت مظفر خان بحسن اخلاص و بلطف تردد ارتفاع گرفت منعم خان بخواست که دران حدود باشد امیر تا کیدا رسال رایت که بساط
ستوجه عنقه تلافت گردد و درین هنگام که زمان محنت کشی و ناکامی روی در انجام نهاده وقت تمتع بر داشتن ازان ملک معمور شد

ایں نوشته سراسیمگی رو داد و چه حکم مقدس جهان مدار که مرکز دوائر کاینات چیست که مستکاه الا استا جنس شو مد گان
سور عاطفت سید کار است توجهی مصروفی بکلی مقصود ا شعوری او سبت ملول خاطر باشد الشافت مصوبی اشتمال
حال وابسته در حمایت آمد و سرگرمی مایه و اگر جاسجان رخصت و مدد آنکه زمان طلب ساد رسوم عارم اسیر
نکرده و از متوقع این عمت والی مظهر جان را اخلاص نامه ی گرامی آمد و از باب صورت را در سجه سعی کشوده شد
و نیز ارسال صورتی و مصوری در حیث و در جای نور آمدن بساط انبساط گستر و نگاشت شادمانی از سر گرفت و چون
گوهر عقیدت او جانا مت و از وثوق تعیین با معامله می بستان سرای خسانی آمد در اندک فرصتی دولت
روز افزون آورده و سرگرم سبکدستی شده و دورین خصلت او ایدیریقه اعتبار افروده و حرمت آن ملک
وسیع از گذر جوسا ماگدی تا سیر و سماعت و تفویض یافت حکم عالی شد که سپاه آنصوبه از حرد تا ترک و رصالح و پیاده
بوده کار افزای شود و از روی عقیدت و وابستگی پاس قوانین سلطنت و احکام خلافت نموده عدالت سرای
گشت و از سوانح نوازش فرمودن امرای گجرات است چون در یورش حسین آیات اقبال سایه معدلت بر آن
دیار انداخت این گروه قلاوری سعادت حسنه ساعی یار گشتند لیکن از وارونی بخت و بدگوهری ذات چون
اشتمار صمیم دل نبود و اهل باطن ظاهر نشاق و تعاصد داشت از کرمی و کوته اندیشی همی فرار اختیار کرده و در رحمت و رمقام گریز
بودند لیکن شهنشاه عالم از روی مهربانی و قدرشناسی نظر بر حال عموم خلایق و خصوص تربیت آن سروران شایسته منشی را جایگاه
از تقریب ما روا شمرده درین سال همایون و رنگ نشین معدلت آثار شیمانی ارباب حال آن طایفه و رساخته اعلم حاص
امداد جسته اعتماد جهان را که العقل معاش وجود تمکین و فرط صلاح امتیاز داشت سرمدی عاطفت اختصاص فرموده ریاست
مرتبه شکوهی اقدس با تفویض فرمودند که سلیقه درین بارگاه فتنه کرم متاعل عالم بالا است از تقدیر و تطمیر و تفصیل باید
خصوص معامله جواهر و مرصع آلات سپید و ری و دور بینی و راست اندیشی او قرار گیرد و الف خان حبشی را بواحته
بیول مناصب سر و از گردانید و سالک الشرق بحکومت شهر با مسرار احتصاص یافت و وجه الملک را سرمایه
حصه حالسات گجرات فرستادند و از سوانح آنکه صادق خان بسیج توسی حلا و رای ناصیه عبودیت شد و عاطفت
ماهنشاهی نوازش العرش او بدیریفته محفوف الطاف گردانید ریورش ملاد ترقی حدیو عالم او را با واس بخدمت
مدمت عزت فرستادند با ساداوراه آن بود و گردند او و در بین هنگام تشیب و فراز روزگار را بوده روی ارادت مدرگاه
مقدس آورد و بسیج ندامت زنگ زدای جوهر اخلاص شد و بصد قبل از سهم حرمانه که اسید جون آثار راستی ارمیاسی
او مالش و اصب ونشانهای درستی از وناصیه حال او مدید بود بمحبت و بخشایش بلندی گرای آمد از سوانح گمران
نمودن حسین خان و تکفیر آن رسیدن ست او پیشتر با سیرم خان می بود از آن باز که در سلک مهربان بارگاه مقدس در آمد
از آنجا که دریای عاطفت موج خیز است و بازار قدردانی گرم شهور او را بساعت حدیده و حاسب گری او اتخاذ حسنه

گرفته محفوف انواع عنایات میساختند و با آنکه سرانجام انتظام کثرت نیک نمیدانست باسید شناسائی پایه والای
امارت می بخشیدند دران هنگام که رایات همایون عزیمت دیار شرقی فرمودند او را روز دو بار ازان خدمت مشاهد ساخت
و چون روی خجالت بدرگاه والا آورد خدیو جهان به پاداش آن تقصیر از سعادت کورنش باز داشتند هنگام آن بود که
در مراتب صورت و مدارج معنی نیروی همت خدمت افزای گردد از افزونی سواد و وارونی بخت سررشته حساب گسیخت
واز فزون خواهش متاع دین و اسباب دولت را تاراج داده راه تجرد پیش گرفت و شهریار خرده دان با دیدن چنین بیدانشی
بر حال او بخشوده نوازش فرمودند و جاگیر را مسلم داشته بسرانجام او رخصت دادند چون از بساط قرب دورتر شد از تیرگی رای
و آشفتگی عقل درباخت و تاراج آن نواحی دست جراءت برکشاد و از فزون جنون یا از شغب گزیت کشی که همگی همت درین
تکاپوی تحصیل اسباب دولت و غارت کنان بصوب سنت پور که از سرکار کماونست شتافت که جمعیت معاون
و معموری آن ملک در جوهر هوشمندی او اختلال انداخته بود از گسیختن رشته تدبیر دوران سرزمین جنگ بی تزک
کرده شکست یافت و به تیر بندوق زخمی شد و پیشتر ازانکه حقیقت حال بسمع همایون رسد بجزای مکافات گرفتار آمد
و چون شورش او بمسامع اقبال رسید صادق خان را با بعضی از سادات باره و امروهه و طائفه دیگر از مبارزان خدمتگر
اگرچه بواسطه زخم کاری از بدمستی و تخیلات باطل قدری بهوش آمده و خمار آلود لیکن از هیبت سطوت موج نصرت اعتصام هشیار
برگشت و اوباش بدگوهر ازو کرده و پراگنده شدند بسعی هواخواهان مصلحت جنان دیده کشتی سوار شده که خود را پیش منعم خان خانخانان
رساند شاید که بوسیله آن سپه سالار جرایم او بطیلسان مسامحت پوشیده آید از حدود گره مکتیسر کشتی در آمد روی و در عشرت
تیردستان عرصه آگاهی در حدود قصبه مارهره رسیده بدست آوردند و با بشارت والای گیهان خدیو بدار الخلافت آگره در منزل
او گذاشته باستیلام آستان مقدس فتح قلب ... ودر اندک فرصت بهمان زخم جانکاه روی در نقاب اختفا آورد و از سوانح آنکه
حکیم ابوالفتح و حکیم همام و حکیم نورالدین فرزندان مولانا عبدالرزاق گیلانی که در حکمت نظری و طالع بینش فراوان سررشته دیده وری
او بود در اواسط امرداد الهی ناصیه فروز عقیدت گشتند بعواطف روز افزون سربلندی گرفتند چون گیلان بدست فرمانروای
ایران درآمد و خان احمد والی آنجا از معامله نشناسی بزندان افتاد مولانا عبدالرزاق از حقیقت اندوزی و راستکیشی در شکنجه بند
قالب تهی کرد این جوانان سعادت منش باین درگاه والا پناه آوردند جوهر دانش و بخت مندی ایشان توجهات قدسی افزایش
یافت اگرچه هر سه برادر در کمالات رسمی از ممتازان زمان بودند اما حکیم ابوالفتح را شناسائی نبض زمانه و دریافت روزگار رد کم
سواد پیشانی و بسیار از حسنات آدمیت غازه چهره هوشمندی او بود

توجه برخی از پردگیان بارگاه خلافت و صدرنشینان سرادقات عفت بصوب حجاز

عصمت نقاب تقدس احتجاب مستوره شجره حلم و حیا مخدره منبعه عزت و کبریا گلبدن بیگم عمه مقدسه حضرت شاهنشاهی
از دیرگاه نذر طواف اماکن شریفه حجاز داشتند بجهت ناامنی راه و سوانح روزگار این عزیمت از مکمن البطون بمنصه ظهور نیامد

در ... لاکو صیت دلگشای هندوستان دارالامن شده باشد جایگه گجرات مسکن معدلت دوستان یکی از آن
گشت ... ایران حدود ... یک که سنگ ... همه گریبان جاری بود و وسایل سعادت شده و طلبکاران انام اشتمال کار هی
و دوام ... هیکل ... آسایش آبادانی درآمد آن نور افروز عصمت ایر شوق از شیر گریبان صمیر طالع کرد
و آن ... ت ... ام ... خاطر شریف التیام گشت چون لوامع حقیقت ... صمیر سمال ... نوا ...
باره و کمال تعلق ... ارتباط ... امر ... اراده ایشان ترجیح ... ملتمسای گرامی ... سن ... حت
ربعت ... ترتیب مرحمی از حضور مبان سعادت اقبال را بر این آرزو شکیب ... شد ... ...
حق آسایش هر یک ... مساد لیار بیخته ارباب ... و سکه ... گر ایده ... سامی عفت ... بادان که در ملازمت
آن یکتای سر رشته آگاهی نویس مند ... یافتند لقاب گرین سرادقات دولت سلیمه سلطان بیگم حاجی بیگم و
گلعذار بیگم ... ان گرامی ... کامران و سلطان بیگم حرم میرزا عسکری و ام کلثوم خانم ... حضرت گلبدن بیگم
گلنار آغاچه ... حضرت ... مکان السلاک ... دلی ... سروسهی ... اعاکه ...
... گریبان ... حضرت جهانبانی جنت آشیانی بود و سلیمه خانم دختر ... خان او ... الهی
این گروه سعادت ... شوق ... تحمل ... طائفه طائفه ... را ... راحله شده مبالعت گزیده
... احترام ... این سر گریبان گلدسته اقبال شاهزاده سلطان مراد را ... اشارت ... که تا ساحل
دریای شور در ملازمت باشند ... در حوالی دار ... سعادت ... درآن هنگام ... التماس
سلطنت کبری خلف الصدق خلافت عظمی شاهزاده سلطان سلیم با اکثر اعیان دولت رسید ... تحمیل
و تکریم ... آورده ... خاطر ... این قافله سعادت ... است که ... ان ...
خلافت لواسطه ... درین سفر ... رسید ... شد ... تا زه نهال گلشن حق ... ی
فرمودند ... قبول رسید و بحکم مقدس باقی خان ... خان و عبدالرحمن بیگ و ... رید ... ل
خدمت گزین بارگاه اقبال همراه شدند ... شدند که امرای والاشکوه و اعیان ... مستحفظان ... ه
دیا ... امیران ... لوازم ... تقدیم ... سوانح ... ملجه
حبیب الله کاشی ... که در ... هنگام که ولایت گجرات داخل ممالک محروسه شد و اکثر ... در آن
ناحیت ... تعریف درآمد و حکام بنادر ... سلسله جنبان ... گشتند بسیار بدائع و نوادر ... بیدار
کار پرداز آن دیار ... خاطر ... همایون شد ... حاجی را که در بارگاه حضور ... دالی ... اندیشی ...
ارسدگان شائسته بود تعین فرمودند تا مبلغی گرامی ... متاع هندوستان ... برده غرائب و عجائب
آن دیار را برای ... خاطر ... هر ... رسائی ... کار

حج سوم

شوق را ماده هم آغوشی داشته همراه ساختند تا بجائیکه مسموعات غریبه آن بلاد داخل افتد چنانچه
مدلیه آن مرز را بر تحویل شعور دار سوانح تعیین فرمودن بهت چگونگیست اگرچه همیشه ملازمان عتبهٔ اقبال
کشک داشتی پیوسته لوازم خدمت بتقدیم رسانیا ریست همواره منتظر فرمان مقدس بوده دوام حضور را
عادات ایزدی شمردی لیکن مناسطه طریقه تتیح ما شت درین هنگام بعنوان اقسام شمار دولتست بر پیشگاه حلال آرایش
امین منت چو کی پرتو انداخت جمیع بارگان درگاه را که دربارگاه خلافت سعادت بار داشتند منت بخشش
ساخته هر تیمی را بکشک یک شبانروزی مقرر گردانیده و یکی از بزرگان دولت را سالار آن طبقه ساختند تا جمیع
مهمات امروزه آگاهی یافته ناظم استتات معامله باشند بجهان یکی از طرزدانان بساط قرب را بمنصب میر عرضی
اختصاص بخشیدند که عرائض و ملتمسات جهانیان را بی ملاحظه اعراض لسانی در هنگام کشک خود بموقف عرض
رسانند و عالمیان را از محنت انتظار و سرگردانی گوناگون اخلاص که از بن عاطفت کبری طبقات انام بکام
خویش رسیدند و مقاصد خلائق که از شکوه سلطنت ناگفته ماندی بعرض رسیدن گرفت یا سه اصحاب عقیدت
سراسر از تساع یافت مدار معامله و انان رونق پذیرفت اهل حسب را رونق پدید آمد که اهل نشان را
مدولت آباد حد هدایت شدوار سوانح آنکه اختر بخت [illegible] که از آنجا که فرط عاطفت پادشاهی
او را از حضیض حسی باوج کسی برآورده بود بدوام خدمت رموز دان بزم اقدس و مزاج شناس روزگار گشته
از گجرات باستان طلب فرمودند تا از پیش قدمان رونق افزای معامله داغ گردد و نیز چون تحقیق پیوسته بود
که میر سلیمان احرام سجدهٔ عتبهٔ والا بسته است او نیز دران بزم والا که شمع سپهر را نور افزاید روز استادن بست
بیست و ششم ماه الهی ناصیه سای آستان جلال آمد و مشمول عواطف بیکران گشت و از آنجا که خواهش اعتبار
یا دستانان هر حوصله بر تابد و از باده کامیابی دور دور بودن از بساط عزت دهجوم خوش آمد گویان یا الغرض تمیزی
گشته بیش در معامله داغ که طراز نظام عالمیان و طرز رهنمائی سپاه گزینی است سخنان در میان آورد که سوداگر
مشتریان معامله فهم آن بسر آید با مخاصمان صافی گوهر چه رسد و شهریار مهر گزین آئین سلطنت را با دین فتوت
قرین ساخته او را چندگاه از عرفه امارت فرود آوردند و از سیر و اختلاط باز داشته در باغ خودش جای دادند که
در همان سرای بهجت بوده با مال و منال واعروق خود نشیند و عبرت از روزگار برگیرد قدر عاطفت و تربیت
شناسد و از سوانح آنکه چندی از نافهمیدگی و تقلیدگزینی از چنین باده آشامی به بیهوشی گرائیدند مرحمت پادشاهی
چاره گر آمد چون قانون داغ رواج پذیرفت و دکانچه تذویر را کساد پدید آمد اهل حذر از مان خدمت بدست افتاد
و کسل گزینان را هنگام ادبار رسید آنانکه سپاهی داشتند و از دیانت مندی و ناموس دوستی از مال خود سر
یاری حق نوکری کردی زمان ظهور جوهر فطرت و وقت ظهور راستی این گروه فریب شد و از روی دیده وری

داخ کرده است اساس مر دولت برای جد دسر انجام داده ناکسانی که نال بده بوده سخای اشکر روی اهد و
حال سان تا هنگشت از اسجاب شجاعت خان و میرزا اسعد الله و میر معز الملک قاسم خان که هر دو دوست محمد
بابا دوست و محمد امین صاحب توجیه را از بساط حضور حرم ساخته به سکالو رستا دند با سعم خان باسحابان
موافق جمعیت هر کدام در آن حدود جاگیر مسا ید

التجا آوردن میرزا سلیمان بدرگاه مقدس شاهنشاهی

از آن باز که سرت فردوس مکانی میرزا سلیمان برا ایالت بدخشان عنایت فرموده بود پیوسته لوازم الحاف
آداب یکوجهتی بجا آورده دوار اسجا که کامروائی صورت و بیهی بد وقتی خوش آمیخته حلیم سردار فرو بسامد
لمدا چون میرزا را در سگمای کوهستان بدخشان ازروهای مختصر بر آمده سر رسته بود مبت از دست دا
وار تیرگی رای دو آزرده سخت در عنوان این دولت ابدقرین سر استانه را قرا است نام برسگی بر جود
نهاده عزیمت گشت کامل نمود چنانچه مجمل گزارش یافته هر چند تو عالم تو خدای سند اولیای دولت
از او وی متاهل ملک شیمع بهه دستان آن پیرا احتند لیکن کار او نایان اند اع در سرگی تسکو این دولت
با سعالو وداد و را دربه ارح احوال و مراتب او وات عشرت ناکامی حساند برای اتمام با اتن فطوریابه
مترگ مالفت تاهنشاهی بدرگاه سلاطین طاف ملتجی گردانید دوار اسجا که تا آن اگاتس سحر سرای در سمرا رد
نجهای از آن حوادث که یکی بعد یکی از ابها سحاب تقدیر حله عشرت وادی نگارستین آمدن خانم است و عبار
اتفار میان او خرم بیگم بله سد تخم و حشت کاشتن در آن سرزمین خرم بیگم دختر سلطان پیس کولابی ست
از گروه قبحاق ترتیب سلطان محمود میرزا المدی گرامی آمد چون اس عصمت نهاد را امیرزا سلیمان پیوند کرده
آثار رشد و کاردانی در سرانجام ملک و انتظام ساهی لشکر آورده و استیلای وسحائی رسید که پیر راسیاستها
را که خود از عهده آن نتوانستی بر آمد با وحواله کرد خانم محترمه خانم نام داده وختر شاه محمد کاسغری در حباله عقد
میرزا کامران بوده کامل عزیمت کاسغر کرده بر اثنای راه چون حضور او به بدخشان افتاد و میرزا سلیمان طبیعت
در تحص آورده در مقام خواستگاری او در آمد خرم بیگم کس او در دل گرفت و لقصول او ساده ی پیشدستی نموده
او را امیرزا ابراهیم پسر خود پیوند بده باشوی و داد این بار پیوسته بدامیتی را در دل گرفتند چنانچه نتایج آن مرسے
در سم احتصار نگاسته آید جاره و واقع که سلسله انتظام بدخشان از هم گسیخت آست که این گروه از سید التی و دمس
عصمت خرم بیگم را با حیدر علی سگ که برادر دوست او بود گرد آلود بہمت گردانیدند و فرط توجه و مهربانی بیگم تیره رایان
بد بها در این تهمت جائی دلیر ساخت و میرزا ابراهیم از مستی جوانی بحس بد گوئی هرزه درایان فتنه دوست آن
بیگناه را از هم گذرانید و در بد است جاوید در ما مدوار امور ی که سر مایه حسران ساکنان آن مرستد تا رند

ج سوم ۷۵

محمد صادق علی

جانکاه میرزا ابراهیم است چنانچه مجملی گزارش یافته از سنوح این قضیهٔ دلکوب بیگم با جمیع بدخشیان که در آن لشکر
بودند کمر عداوت بربست و دشمنی خصوص بعموم کشید با جامه زنان طعنه دراز کرد قدم او را سوم کرت و بارها
در مکالمات رسمی و مطارحات عرفی بطنز گفتی که نوره پکذری [?] بودی تو را بحال نیکی بر داشته تربیت کردیم
ما سهیم که چنانچه جنین داشتی بیگی چیان آنکه از ساوک چنین بسته در آمده بکاشغر رود و میرزا سابرت [?] را در کنار
عاطفت خود تربیت نماید خانم از اندیشهٔ جدائی شاهرخ میرزا از همه امید بر داشته طعنهای جانکاه را ناشنوده
انگاشتی و آنچه افروزینهٔ آتش مخالفت بدخشیان با بیگی شد آنست که میرزا لطفی اتالیق میرزا شاهرخ و جمعی کثیر
از اعیان بدخشان شیخ بابای والی که از حرص اندوزی و حیله سازی لباس درویشی را دستاویز گدیه خود ساخته بود و صوفی سلطان
پسر چوچک خانم کوچ عبدالرشید خان کاشغری را که با دو پسر خود صوفی سلطان و ابوسعید سلطان بحسب مراسم تعزیت
میرزا ابراهیم آمده بود بزرگی بر داشته در ترویج جای درویش مذکور که زبان وقت خانقاه گوینده هم قسم شدند که
نقش هستی خرم بیگم از دیباچهٔ روزگار ستره آید و میرزا سلیمان را از لب نشستن کنج خمول گردانید [?] درین اثنا یکی از محرمان هنگامه
شورش حقیقت را به بیگم رسانید بیگم بمان [?] باتفاق صوفی سلطان که رهین احسان او بود بسوب فرخار شتافت و خرم بیگم
سحاب کولاب رفت تا سامان بیکار نموده شورش کاشغر را چاره گردید و چون خانم ازین سانحه آگاهی یافت
در حالت فرو شد و آن خود میر شوریده باطن را ملبس داشته سر کرس [?] نمود و آن جوان بیراهه رو پاسخ داد که
لعری [?] از اندیشهای تباه میرزا لطفی و برخی از بدخشان بد اندیش آن درویش آراسته ظاهر خراب درون است
چوچک خانم سیر صدر [?] با فرزندان متوجه کاشغر شد و حیثیت پاکدامنی خویش و بداندیشی آن فتنه افزایان بر افکنده
دل نگاشته معذرت آرای گشت چون میرزا سلیمان از حقیقت کار آگهی پذیرفت کاردانان خبرگزین فرستاد
و بعد ز خواست و استدعای ملاقات نمود چوچک خانم صوفی سلطان و مردم خود را بکاشغر فرستاده خود
با ابوسعید سلطان در جهان وقعه یگانگی کرده میرزا و خرم بیگم در آن سر زمین رسیده بزم دوستی را التیام
بخشیدند و برای تشید مبانی یک جهتی خانم دختر کلان خود را با ابوسعید سلطان نسبت کرده رستاق را بجهاز دادند
و بعد از تجدید مراسم یکتادلی و تازه ساختن پیوند خویشی چوچک خانم بکاشغر شتافت و فرزند خود را بخدمت میرزا
سپرد و میرزا در مقام تادیب فتنه اندوزان بد کیش در آمد برخی را بگوی نیستی فرستاد و طائفه را بزندان ناکامی تشید گردید
و آن درویش را با گروهی تشهیر کرده اخراج نمود و طبقه تنگاوی سنگرف از آن دیار راه گریز پیش گرفتند و یکی از
سواد پریشانی افزای بدخشیان آنکه خرم بیگم حکومت کولاب را بنام منوزی [?] تفویض نموده سرمایهٔ شورش
آن ناحیت گشت و این معنی بر لشکر کولاب گران آمد و آرزوی یگانگی جنیت [?] و آرزم عبدالغفور پسر جهانگیر علی بیگ برادرزاده
بیگم را که در قرانگین بود بر داشته بدیشان راه از هم گذرانیدند خرم بیگم میرزا شاهرخ را از قندوز و ابوسعید سلطان را از رستاق

همراه گرفته بر سر کولاب شتافت ارباب خلاف تقرالکین متحصن شدند بیگم بسهبد در محاصره بست و به افلاطون
که سمند لشکر بیگم به وادی آب گذشته در بند مداخل و مخارج آن ناحیت اهتمام است عبد الغفور بار دیگر از تحصن بر بار او
رسیمت مو روزگار او سری شد عاریر ان کولابیان لشکر بیگم خاک بی حقیقتی بر فرق روزگار جمعی داد و احمد نعیم آمده
بیگم با گریه برگشتن و تربیت اصلاح دیده معاودت نمود و او از بدگهری معاقب شتافت و انجام میرزا شاهرخ به سید
از امهاک عادتی از سعادت در بهادر بود و دست تطاول حرمال و سال دراز بکرده با حرار رحمت داد حرم سلیم
از ناکامیهای روزگار بود قلمین سرایت گی است که ناگهانی میرزا شاهرخ عمر داعی آمد بیگم فرمود که شه بهرام مدیرا
در سلیم گذاشته شتاب زدگی نمود سرادر گروه مخالف بدو ابر باد الی سرعت گریده صدای ترس سخته و دور
اندک فرصتی با میرزا سلیمان به لشکرهای آن سرزمین روی به سار رتب به صوب کولاب آورد عبد الغفور تقریبا
بر دو اسبات و اموال اندوخته از دست داد و از بواعث براگ گی بدخشیان آنست که مادر زمان میرزا سلیمان
از کاملستان چون توجه میرزا حکیم و سعی سیران آن دیار بحال تباه بر آمد بدخشیان آنجا ایماعی مران سنه میرزا سلیمان
بکابل آمد و چون کار را ساخته برگشت محمد قلی شقاول و چندی را که در خدمت سابقه بوده بود بدست گرداید و
برخی را بر دل و طائفه را بسر رلیس پیش آمد و حاجی تمس بیگ را از تعمر محمد علی ایالت قندوز داد و دو معیر نامی یوسف
تحرکی برگچی خاکسار و سعد بیگ پسر او و حاجی تحرکی و باقی بیگ و جمعی گریخته پیش حاجی تمس بیگ شتافتند
و آن فرومایه آن بدبدسان با سپاس همداستان گشت میرزا شاهرخ هفت ساله را بالفاق حاکم برگزیده
لعاب الگیهسدو بیگی اندیشه این گروه آنکه ولایت میرزا ابراهیم میرزا شاهرخ بار گردد و کالی سرانجام یابد و ملاد
بدامان ردیف گیرد میرزا سلیمان فتنه اندوزی این شورش طلبان شنوده متوجه لشکاندن ان عمار گشت و
دیگران سوی اندر قلعه را استوار کرده لوازم تحصن تقدیم رسانید و قریب چهل روز امتداد محاصره کشید و از جدگری
میرزا سلیمان و تکاپوی برخی از نیک اندیشان میرزا شاهرخ سعادت ملازمت میرزا دریافت و تمامی آن گروه حق ناشناس
گرفتار شدند میرزا آن دستبازان بکس طبعت را بدگروه تقرالکین واگذاشت رحیله بمدی ان بدکاران ناسکال
آن قلعه ساخته محمد علی را که ایالت اسحاد اشت لی اموس کرد و بهور کسی را انکلای نگرفته بود که اعیان قراتکین
نان خود سران مه رای گفتند که دریافتی شایان سردار نیست و به در شمار در کار یکی با گریز است با میرزا شاهرخ را
بدست آوریم تا در پیش او خدمت گزینیم یا از این دیار بر آمده اندیشه خود کنیم و کار آن پایه رسید که این گروه را
دستگیر سازند با یاران شورش طلبان به سوالش در رفتی بیلع شتافتند و خرم بیگم حاکم آسیا را نامسوقات فرستاده استمداد
نمود آن گروه بوسیله شیخ حسین خوارزمی نجات یافته بکابل آمدند و از ناسازگاری قندیب رای
حاجی تمس بیگ و چندی برگشته بدخشان شتافتند و سعید بدخشی نگری مردی قوچ بیگی و حاجی بیگ و باقی بیگ و برخی

ج سوم

دیگر همه گاه جهان یاد روی التجا آورده بودند چون این شورش در وقت شکست محمد قلی را اعتبار افزوده قصد دادند وشاه طیب را که بحرم بیگم قرابت قریب داشت آتالیغ میرزا ساختن و از سوانحی که مکافات قدر نشناسی و ناسپاسی میرزا سلیمان تواند شد آن بود که فتنه اندوزان خیره چشم بار دیگر میرزا شاهرخ را دست آویز شورش گردانیدند مجمل این مفصل آنست که زبان بدائی مرحی از ممالک توران عبدالله خان تسخیر حصار پرداخت حصاریان از میرزا سلیمان استمداد و استعانت نمودند میرزا برای پاس مراسم خویشی مانده و ملاحظه دور اندیشی پیش نهاد که مبادا آن ملک ازان طائفه مستخلص گردد و نوبت به کار با در رسد عزیمت آن نمود که لشکر بدخشان را فراهم آورده متوجه آنصوب شود در نظم مهمات ولایت و سرانجام لشکر اشتغال نمود و تفویض صدود حدود را بمردم کاردان تعهد گزین سپرد درین اثنا از سوء نیستی و بد نهادی محمد قلی شغالی که بکار معامله بود و در تعهد مهمات سخنان دور از حساب بر دیباچه اعلان نهاد و درچنین وقت که اراده رالی باید کرد خواهشهای گوناگون از بدگوهری خیابچه رسم فرومایهای تهی مغز است بظهور آورد میرزا از دید بدمستی او شگفتی در حیرت فرو شد و زمانی ذکر ناهنجاریهای گذشته او را الظهار سرزنش گردانید و در همان مجلس معتمدان را بطلب خرم بیگم فرستاد تا مادا افزاده آنرا بآن عصمت قباب حواله نماید محمد قلی را احوال دگرگون گشت و از گریزت در اندیشم بهانه ساخته از مجلس بر آمد و متوجه قندوز شد که در استحکام آن کوشیده فتنه افزائی گرد و خواجه بیگ برادر خرد خود را بطالقان فرستاد که با خانم تجدید عهود سابق نمود و میرزا شاهرخ را بدست آورده غبار وحشت و گرد شورش انگیزد آن فتنه افزای ملا علی دوست علی که در سرکار خانم مشار الیه بودند جس یکی ساخته اندیشه تباه در بر گرفت و خانم و میرزا شاهرخ که بسن پانزده سالگی رسیده بود بهانه گلگشت از شهر باتفاق بر آمدند شاه طیب از بر آمدن ناگهانی در اندیشه شد و بسرعت رسیده بدید بانی اشتغال نمود و ملا علی دوست علی و جهانگیر بیگ و محرم بیگ و پیر قلی و خانگی خانه زاد و چندی از بد سرشتان باستصواب خانم قرار دادند که شاه طیب تنهاست کار او را بانجام باید رساند اما از سطوت خرم بیگم هیچ یکی را جرات یاوری نکرد و پس از گفتگوی بسیار میرزا شاهرخ با غوای این گمراهان تیز دوز کرده تمام مرد بانکار در آن گذرانیده میرزا از ساده لوحی و مستی شباب بید آموزی تیره رایان مصدر این کار ناستوده شد و چون خبر گرفتن محمد قلی بمیرزا رسید بسرعت روی تند و زآورد محمد قلی فرصت استحکام قلعه نیافته راه گریختن گرفت میرزا قندوز را بتصرف در آورد و چون سانحه شاه طیب و شورش شاهرخ میرزا معلوم شد متوجه فرو نشاندن این گرد ملال گشت خانم همان زمان که چنین بیراهی روی داد میرزا شاهرخ را بصوب هندوکوه گرفته روان شد که اگر ایماق رجوع آورد محمد قلی ملحق گردد و بدخشان معاودت

ج سوم

وگرنه مهم گذاری نشناخته با مینه سانی آستان ملال شود چه حاسم از قدیم نسبت خدمت و عقیدت حضرت
شاهنشاهی داشت و عاطفت خدیو عالم او را استظهاری عظیم بود چون بحوالی هندوکوه رسید ایماق
جوق جوق فراهم آمدند محمد قلی میر یوسف میرزا شاهرخ مراجعت نمود و مانند کسی امداد به تصرف در آورد
و از انجا بجانب کهمرد روان شد سر لوکی حاکم آنجا آمده دید میرزا شاهرخ حاسم را درین سرزمین گذاشته بغوری
رفت سلطان ابراهیم که نسبت خویشی بمیرزا سلیمان داشت خود را استحکام داد هر چند میرزا او را بر عبور می آورد
که اگر قلعه بسپاری این جگر گوشه تو سماکستان بلاکت عیار آلوده خواهد گشت او جان پاس میرزا شد هر که آبروی
حقیقت و وفا سعی خود دید چون او ریخته شد و در حراست آن قلعه چون اخلاص نهادان پای همت افشرد و
میرزا سلیمان این صورت شنوده هزیمت اختیار و داشت که حرم بگم و ولیعت جناب میرزا دلیم بسته لوازم تعزیت
بجای آورد و از انجا متوجه غوری شد شاهرخ میرزا کاری نساخته مانند ابستانات میرزا بجانب هندوکوه
هزیمت نمود تا اموال رهزده ایماق بدست آید و جمعیت میرزا شاهرخ پراگنده گردد درین اثنا مکرافزائی بدسگال
میرزا شاهرخ عرضه داشت که محال متعلقه میرزا ابراهیم را واگذارند تا شورش فرو نشیند و اتفاق و یکجهتی پدید آید
میرزا سلیمان بجواب آن نپرداخت چون مال ایماق بدست آمد جمعیت میرزا اختلال راه یافت ناگزیر بسر آ
مدت و از انجا بجانب شتافت که تنگ بدخشان را با خود سازد و میرزا سلیمان از راه دشت متوجه
آنسو شد و زیتی که میرزا شاهرخ بدو رانه غوری شد و در رسید تردد داشت که کدام سو شتابد ناگهانی فوج
هراول میرزا سلیمان لشکر گردی مهر علی رسید و شکست میرزا پراگنده شد میرزا شاهرخ و محمد قلی و نور بیگ برادر او دیگر
تولکچی و ملیح از اوردلی سمت سرگشته در سعادت کارنامه شدند بسامده عظیم بامرد شدند و خود با مکوه گشته
تا همین سویه روان شد میرزا سلیمان از دوی میرزا شاهرخ را مالح نموده متوجه حرم شد و میرزا شاهرخ بعد از
کوهپیمائی و گریوه نوردی و ناکامی بسیار از غفلت نگاهبانان قندوز را بدست آورد و چون سه پاره بسیاری از
بدخشیان در انجا بود مردم میرزا سلیمان جدا شده آمدن گرفتند و اکثر مردم با مردم اسباب نکال اندیشی استحکام داده
میرزا از مشاهده این حال شتابان روان شد محمد قلی شغالی و اکثر عیال بدخشان برای آن بود که تعاقب نموده میرزا را
از هم گذرانند میرزا شاهرخ از سعادت ذاتی و آزرم طبعی در آن شد بادی تیمیری و ننگ لاخ بی مهری سخن آن شتکار
بداندیش نشنود گلشن سرای حقیقت خرامید و در قندوز طرح اقامت انداخت میرزا سلیمان از راه عاطفت و عطوفت
فرستاد و ولایت میرزا ابراهیم را بدو تعویض داشت و روزی چند نگذشته بود که بدنامان آن مرز و بوم در میان آوردند
که کولاب هم سپاهی حسرت و بیم جائیست جز میرزا سلیمان بخواهد که آنرا استحکام دهد اگر پیشتر ازان در حیطه تصرف
در آورده شود مناسب مینماید میرزا شاهرخ از مقدمات این تیره خاطران نکس طبیعت فریب خوردگی بهم رسانده متوجه

تالقان شد چون بآن حواشی پیوست هر که با میرزا سلیمان بود از مدهاوی و بی دولتی راه بیوفائی سپرد و پیش میرزا
شاهرخ آمد و آن نکوهیده سرشتان عذر گوهر فرصت یافته سخنان زیاده ورد و در اغوا و اضلال آن
ساده لوح همت گماشتند میرزا با وجود استیلای آن گروه سررشتهٔ سعادت نه گسیخت و از راه
نیازمندی درآمده استدعای ملازمت کرد میرزا سلیمان پاسخ داد که نخستین خانم آمده مایهٔ تسکین خاطر
من گردد و پس از آن بدیدار گرامی روشن افزای بصر و بصیرت شوند میرزا شاهرخ این آیین
پذیرفت و با آداب خدمت شتافته شرف ملازمت دریافت و چندگاه که در تالقان بود میرزا
سلیمان از افزونی واهمه خانم را از پیش خود رخصت نمیداد و محمد قلی و برادران او از بدگوهری بعرض
میرزا آزارها رسانیدند میرزا شاهرخ چندی از آن خودسران را تنبیه شایسته نمود و برای
افزونی احترام و تمهید اسباب دلجوئی جشنی منتظم شد و در آن سورگاه ایمان و عهود در میان آمد
و قرار گرفت که همواره شاهرخ میرزا از شاهراه رضاجوئی میرزا بیرون نشتابد و چون پیمانها تاکید
پذیرفت و سوگندها که آیین رسمیان است خوردند میرزا سلیمان بزبان آمد که در زمان حیات میرزا ابراهیم
داعیهٔ سفر حجاز و طواف امکنهٔ شریفه پیرامون خاطر او میگشت اکنون آن خواهش دل را پیرایه داد و آرزو داشت
که بخوشحالی رخصت دهند بقسمی که بتازگی خورده اند و فا سود میرزا شاهرخ از سعادت و آزرم در قبول این مطلب
دلالا ایستاد و چون سلطان واهمه ابتلای عظیم داشت هر بیاره که بظهور آوردی آنرا امر دیگر تصور کردی چون
هیچگونه تسلی پذیر نشد ناگزیر با عزاز و احترام با مال و منال وداع کرده او را بجانب کابل آمد و تکیه اندیشه آن داشت
که بیک رنگی یاد اشته میرزا شاهرخ نماید اگر حکیم میرزا یاوری دهد مراجعت نموده انتقام خویش کشد و اگر در کابل
شورش تواند انگیخت در آن هم تکاپوی سود و آنرا ذریعهٔ گرفتن بدخشان سازد و اگر نه بدرگاه مقدس شاهنشاهی
شتافته در انجام مکنون خاطر جستجوی نماید میرزا حکیم چون نقوش شورش از ناصیهٔ حال او دریافت معتمدانرا همراه ساخته
بصوب هندوستان روانه گردانید از حدود بگرام عرضداشتی محتوی بر مراتب خجالت و ندامت بدرگاه والا فرستاد
شهریار فراخ حوصلهٔ قدردان والا فطرت بکشاده پیشانی و شگفته دلی پورش پذیرفته نوازش فرمود و نامهای
منشور مطاع شرف نفاذ یافت که مراسم استقبال و تهنیت بجای آورده در لوازم ضیافت و احترام کوشند و خواجه
آقا جان را از ملتزمان پایگاه حضور بالاکس و ترالیت هندوستان روانه ساختند که پیش شتافته شمول عواطف
شاهنشاهی زخاطرنشان آن بادیه پیمای غربت نماید و بر ساحل دریای سند مسرت افزای خاطر میرزا شدند دل
غم آمود و بیگلبین او را شادی هم آغوش اطمینان بخشیدند و هر چند گاه یکی از طرازان بارگاه اقبال را با نوازشی
تازه بصوب او فرستاده دل میدادند و جان می بخشیدند فرستادها میرزا را لعلی در حدود سند به رحمی در نواحی بهره

تعظیم و تجمّل خوش‌دل گردانیدند امرا در حواشی و حوالی تبول خود مراسم استقبال و لوازم احترام سامی آوردند چون نزدیک ارالخلافت رسید نوئینان والاشکوه و امرای بزرگ ارکان و اعیان ملک محکم والا فوج فوج دوق شوق آراسته پذیره شدند چون در سه گروهی با شوق گشت و کیهان خدیو بدر روان سو بر برگ مشق و در فرط عاطفت بالطوف سمند اقبال را جلوه داده بدکار پردازان بارگاه خلافت دلیل خانه مقدمش آن مجمع جامع آئین بسته بودند عالم را نگارخانه چین ساخته از پیشگاه دولت سرای حضرت تا سر منزل فیلان کوه‌مثال با رفتار سلاسل طلا و نقره و پوشش های زرین و جواهر گران‌بها حسن آمرزده به رده داشتند و دمای لطاره‌های میر ست و چشم دل را حیرت می‌افزودند و در میان هر ده زنجیر فیل یک قلاده جنیبه تازی الف جواهر و نفائس لباس بر مهد گردون ترین حاوه گر بود و نظر فریب دور نمیان بیت و در ریب آرائی مسالک شهر زینت پذیری بساط غبرا در امر داد و چهارم آبان ماه الهی کیهان خدیو فرازآسمان سمند سعادت جلوه دولت فرمود و کوکبه شاهی و شکوه سلطنت در اقبال جلا افزای چشم بیدار گشت از فرار رس تشیب زمین آمده‌های تارک نشانان سده بهشت و دید تا بشتاه والاگوهر دل سعودی فرمود کورنش داده بمیرزا السجده آستان مقدس ناصیه بخت را ضیای شهرداری بخشیده و بعون جاهلت سربلندی یافت و یکبارگی اندوه مراحم و بهای پشتین و ستم در اهای ناهمواری تشابع حرمت و ملال بسلوکی حکیم به برگ برالگی عریت زمنیه صمیر و هم گرانی اوستره آمد و از اسحا ما دل ستالش گزین و زبان سپاس کز ارتشاطم راحت فرمودند مراتب سر پای شکر سعادت قرب یافته در ظلال موکب همایون ملتزم آداب بندگی و شهر یار هشیار حرام عدد روان بوارش کمال بارگاه اقبال آمدش والا ترتیب یافت بزم عالی پیراسته گشت اشعار

عجب بزمگاهی برآراسته		پر از اوان در روشن باکاشته		بهر گوشه خوبان چین و چگل		ربایندهٔ هوش و فرمند دل

و محفل سعدین لسمان دلاویز گیتی آرای حکمت پژوه و فرهنگ فزای ملکوتیان قدس شده و الش اندوران دیده ورا حیرت درگرفت به اهش گران رالعمه فراموش گشت احمی دید که نقش آن در عالم خیال نشان ندهد فرمان روائی در نظر آمد که سرگی تنکوش فرا مدیته محسر ادیه گسی طبقات مردم بالعرض لطف و هوش ربای تعبیرت شد مدود زان جشن پیراسته شاهنشاهی دریا دل دست نوال گشاده بحر امل تحتش پیرارا با جمع واردان بزم اقدس بی‌یار گردید و از اسحا که همگی همت اوایالت کوهستان بدخشان بوده نوید حصول آن امنیت پیر سرور و مبتهج شد و بر لوحهٔ بیان نگارش یافت که خاطر را مرهمت پیرائی اطمینان سپرست سخت که درین نزدیکی افواج کشورگشای بصوب بیجاپور لشکرگی حال جهان از بارگاه اقبال رخصت خواهد یافت در گستر مرتبی بدخشان نواحی در حوزه تصرف او خواهد درآمد سرا سجدهٔ سپاس صیان آورده بسرور جاودانی انس گرفت و از سوانح آنکه راجه تودرمل روز دوشنبه بیست سوم آبان ماه الهی رنگ ردای مشتاقی شد و سماوه و جهار زنجیل فیل با امور و علایل نفائس دیار بنگاله که در جنگ مکروهی و هنگام

۸۲
ج سوم

صلح بدست آمده سطراق بس درآورد و حقیقت سرگذشت آن ملک را آیینی که پیشتر گزارش یافته بجیان هیچ طراز
موقف عرض مقدس رسانید و مخصوص الطاف گوناگون گشت و خدمت مالی و ملکی سرکار ری این اولیای فرمود
مشرف دیوان ساخته شد و او در راستی و کم آزاری مدت گزین آمد و در نیکطبعی رواج بخشش مهمات شد کاشکی که در
و انتقام کشی نمودی که اندک لاابالیی درگذشت از خاطرش نشو نما یابد و اگر تعصب دینی عار دهر و فطرت او نمودی
زود لیکن بختیش چندان نکوهیدگی نداشتی و بااین حال بنظر عموم مردمان و در سیر دلی و نیکطبعی کم مانا آن پیوسته کساد
دار و خدمت گزاری کدورتی کاردانی قدرشناسی کم نظیر چه کز عدیل بود و ما سوانح آنکه حسوم خان ایکالیان
آمده استعداد ملازمت نموده و را سبب والا اختصاص فرموده بهار و فرستاده ندا سادات تربت خراسان است
همش میر بر درملازمت حضرت جهانبانی برتبه وزارت رسیده بود و میرزا حکیم نسبت کوکلتاشی داشت در شجاعت
و کار سرکردن نام گرفت و خواجه حسن نقشبندی از عیار خاطر که دنیاپرستان را باندک توجهی بهم میرسید در مقام استیعمال
او شد و از عاقبت بینی بدرگاه والاپناه آورد و منظر عاطفت ملحوظ گشت و هم درین سال میر سید محمد میر عدل را بالتماس
سمارعنایت فرمودند و از سوانح آنکه جلال خان تربت گوارای والیین نوشید پیشتر گزارش یافته که او را بکوکه یکی
لشکر سواره فرستادند چون برتبه رسید سلطان و رام سنگه برادران رای رای سنگه و علی قلی خویش شاه قلی خان محرم پیغام او
که بحکم مقدس همت در استیصال چندرسین بسته ایم او باستظهار کوهستان و دشواری مسالک بهجوم متهوران جان نثار
دم استقلال میزند هنگام بدست جلال خان بسرعت روانه آمدند و گشت چندرسین از آمدن فوج اقبال
بردباری درآمد و به نیرنگ بشتافت مبارزان اقبال باطن او را نابود دانسته بر سر او رفتند او در کوه چه پیاده
گرفته بجنگ آمد جمعی کثیر بکوی هلاکت فروشدند و چون آبروی او ریخته شد باگزیر بکنج خمول در شعاب جبال گمنام
گشت و امرا در قلعه رام گر به عشرت آرایی گشتند درین هنگام یکی از حیله مندان گریزت اندیش اظهار آن نمود که
من دیبی داس ام و اوباش گرد او فراهم آمدند و بسیاری را الیقین بود که او در جنگ میرزا شرف الدین حسین
در حدود میرتهه رخت هستی بربسته است در سوال آن مدعی چنین نمود که دران عرصه نبرد زخمی بر بستر جانکاستن بیجان کبیر
افتاده بودم مرا مهرگزینی تجرد نهادی بر دوش عاطفت گرفت و بزاویه آسایش خود برد و بر جراحت من مرهم نهاد
و بطلسم مهربانی و کارشناسی او زخم من اندمال یافت و در ملازمت او لطوات مواطن مقدس و مشاهد نفیس مشرف
گشتم اکنون برخصت او بار طیلسان تعلق بر دوش گرفته ام برخی گرویدند و طائفه لطمه انکار زدند او بصحبت جلال خان
پیوست تا بدست آویز نیکوخدمتی بدرگاه محفل مقدس شاهنشاهی گردد که ناگاه روزگار نیرنگ ساز متسعبد بازیچه دیگر
بر روی کار آورد و اجمال این تفصیل آنکه در سوال که در جستجوی چندرسین کام تدبیر میزدند آن تزویر پیشه رسانید که آن
گم گشته تیه ادبار در جاگیر کلا ایسر را امرای برادرزاده خود در روی بدیوار خمول داده و فوج نصرت قرین بر سر منازل شتافت

کلاه سپهستی کر بوه انکار التنا بر دوش نسوی، در پیش تمال خان با شجاعت دیگر ساخته در هنگام ال سپاهیش کوته تمام
مودتمال خان ر . ی او را سپاه‌خو آورده در مقام گرفتن شد او بیرون مردانگی ایران ربله مرآ . از اعیان لشکر
نصرت قرین مایوس گشته از جای اندوری کلا . مه مصاحب شد بسوی شهر نو جیا به آدرما والهی که ب یان لشکر منصور
با طراف شتافته بود مدد به آمیزیمی باجی دو از بهور گریبان بجوب . سد و تنگا لوبی کیه . نشد چون جمیں
فرو بسته شد مرزا جلال خان را جای تمال خان انگاشته یکبار در آمدند و سار تنگ یر تیر های
مردانه تعد جیاب شد و آن بدگوهر حیله بد . بار . اسجار سر دائرہ تمال خان بوقت درین اثنا جمیں
با سیاری از یاران کار طلب شد و آن فتنه را فرو نشاندند و چون این ساخته بمسامع همایون رسید
سید احمد و شدید باسم جمعی دیگر از سادات بارهه را با لس بحوب ممتاز آن سر مین تعیین و مود بر ستاده
با جواهر عقیدت و کارداني ایشان گاه رسانیده به عدد جلائل عدمات گشت و ارباب عصیان و اصحاب شورش سر نگون گ‌ـ

تفویض فرمودن حکومت بنگاله بخان جهان

روز پنجشنبه دهم آبان ماه الهی عرالتین حقیقت نویسان آن ملک سر . که در روز یار دهم آبان
ماه الهی منعم خان را روزگار سپری شد و داور . بهادری نقش بیان . به دستور شیر بدانست
با مرا از کم خردی و به رائی و حسد اندوزی های پست منشی دو بی جنگ ایران ملک معمور در آمده بد
واکنون در جلال طرف سرگردان بادیه حیرت و هیجان اند به رای دو ن و سر دمی رفتن تا ستان بندگی
دانند تفصیل این داستان عبرت بخش بر سم اجمال آنست که چون منعم خان هنگامه آرای صلح گشت
بسوی گهوره گهات شتافته گرد فتنه آن صوب را فرو نشاند و از انجا معاودت نموده شهر گوررا
که در زمان پیش دار الملک بود آباد ان ساخت هم بحسب آنکه گهوره گهات که چشمه رای فتنه اندوز است
نزدیک عساکر گردون شکوه باشد عمارت شورش آسیب و یکبارگی فرو تپیده و بیران جای دلکشا که قلعه
سنگین و عمارات سترگ دارد و تعمیر مید برد مائل ازین که تند اول روزگار و حرانی عمارات هوای
آنجای خواص همیت التیام نمود و ه جا خشه در زمان سپری شدن موسم باران که در اکثر بلاد بنگاله
آب کرد تش شود و هر چند شناسندگان حقائق آن مرز گفتند سود مند نیامد دست توکل عام لسد . . ده
جانی را در گرداب فناء انت توکل جاهلان بارگاه تحمیق آنست که پاس مراتب تدبیر فروع خرد که نگاهبانی
عام اسباب است داشته کارسازی آنرا با یزد بیچون حواله کنند نه آن حقل مواب اندیش اسباب
ظاهر و ازین جهت اشرف خان حیدر خان معین الدین احمد خان فرنخودی لعل خان حاجی خان سیستانی
قاسم خان محسن خان حاجی یوسف خان قندرخان میرزا قلیجان ابوالحسن شاه طاهر شاه جلیل لسیاری

ج سوم ۸۳

از امرای کبیر که شایسته معرکه آرائی و کشورکشائی بود بر بستر خوابستان هم آغوش نیستی غنوده و شورش قالب تهی کردن عموم پذیرفت اگرچه دران سال در تمامی دیار شرق سیلاب فنا تزلزل در ارکان زندگانی انداخته بود لیکن دران شهر ظهور طوفانی داشت ناشناسان چون برخلاف رای اکثر مردم کوشیده بود در دریچه خود ایستاده عبرت می‌نگریستند چون جوشش فنا از اندازه گذشت و از تباهی حال آگاهی یافت در چاره‌گری شکست مین... حرفته صعید صوبه بهار سیوح پیدا کرده ساعت برآمدن اران گریو نیستی بدست افتاد و لعربیت حمو را آل ناحیه اران شهر مصائب برآمد تنگست تر آنکه دران طوفان وبا که بلای مصیبت عموم داشت گرد آسیبی بر دامن هستی او نشست و مسحور رسیدن شاه دو ماه دک بیماری پیامه حیات او لبریز شده و این سانحه اختلال عظیم در جمعیت آباد لسکر سعود پدید آمد اگرچه اولیای دولت شاهم خان را به ریاست برگرفتند و اعتماد خان خواجه سرا که بعقل و تدبیر امتیاز داشت طیلسان کارسازی بر دوش گرفت لیکن از بی اتفاقی اعیان لشکر و سهم گرای آمدن مشتری و کوتهی حوصله عموم مصلحت منشان و شعله افروزی ارباب نفاق کنکسها بعد ریکتائی نشست و شمع افروزی خیراندیشان نور یکجهتی نبخشید و او گردارا رسنیا این قضایا رگ مساوی سحنش فراز آمد جلباب آرزم از دو برگرفته شکست عهد نمود و لطر بهار در راو قسمه بدرک محاصره کرده میان آورد و ارهم گذرانید و مرادخان از شهر حلیمیر بالعرض همت گشته بی آویزش تا ناره آمد و درچنین زمان غبار آلود شورش عیسی بمیندار از بدگوهری بر سر شاه بردی که بسر براهی کارخانه کشتی و توپخانه آن صوبه نامعوض بود گرد پیکار برانگیخت اگرچه پای همت افشرده علم نصرت افراخت لیکن از دو سو توپ آن سرزمین آگدا سنه با توپخانه ولواره با مرای یوسف و بزرگان سپاه نصرت طراز از دل گرفتگی از ان دیار و فقدان خیراندیش داش اندور سررشته کار از دست داد و از آب گنگ بسوب سحر کور عبره کرده تکی نسبت این کم فطرتان تنها و اندیشه آنکه اندوختهای خود را ازین دیار برآورده شد و سخن سیرو بی آنکه آب را درمیان داده دل نهاد پیکار میکردیم مردمهاسه قاقشال نیز از حدود کهوره کعات خواهید همراه ساخته چون اران آب گذشته قتلق قدم مرو نامه ظاهر ساخته خبرهای ناخوش از جانب خدیو عالم شهرت داد و این از دوستان ناموس و تیمن از جوبه مذکور را دست آویز خود ساخته ازراه پرنیه و ترهت متوجه بهار شدند و چنانکه ملک معمور رواج را ناشایستگی نگاهداشت از دست داده عجیب تر آنکه درین سه هنگام آدم باج مسدکرد و امین مشرف سحاسامان و امرای بنگاله برده بود از شرارت ذاتی در شده بدگوهران درین شورش فیلخانه و اموال منعم خان را بتصرف خویش درآورده و هر اران ابواب اخذ و جر گشوده بظاهر نمودی که بحکم والای شاهنشاهی در حراست میکوشم و باطن فرار روسیدی فروشانه مرهم خودخانه خویش را آبادوان بمساحت ویکایوی سحت اسماسانکال ابدی سر اسحام میداد و چون این سوانح بمسامع اقبال رسید بخاطر اقدس چنان راه یافت که نکاله زمیرزا سلیمان مرحمت فرماید تا دران ملک معمور تدارک ایام ناکامی کرده حیره شادمانی ایام نگاه مرداره

واگر با این حال آرزوی سرداری مدستان وتوول ترال کوهسان در سر داشته باشد با مدرک به حصول آن امیت
بی سر حوا شد بیرا سلیمان را رتبه با و کینه کشتی سر راستاهرج و فروتی واسد سنگستان وطن بیراع ملک تمرد
ارمودای عطیه کبری آثار حسب الامر مه الطوار دیده باید گیتی جا ده برحال آن ساد لوح سخنوده مرد بیسه
حوا هش کوتا او آرام بخشیده لیکن از اسحاق کتابه استطاق جماداری وریان روائی آنست که اهم را رمهم گزیده پیوسته
اساس سلطنت ار دست تکدار بدعان جهان را که بالتاکید عبرت اعتصام مسیر بدحسان آماده شده بود کشایش ولایت
بنگاله وسعت آن ناحیت نامزد فرموده بود عمائم حرا از اوامی سعادت آمور که سرمایهٔ آسودگی جهانیان و
دست آویز رضا مندی ایزدی است اصناص بخشیده و حسب استعداد مدحم آورده الهی تسعدات والا
پایهٔ اعتبار افزوده بریاست آن ملک رخصت کرده مقرر داشته بود و رحل را که از معامله دانان کارشناس بود و مراد
ساخته و حکم مقدس معادی پیوست که جمیع امرای بیکر ور میداران آن بلاد جهان را کار رد مای احکام
ملازمت دانسته سلاح دید او را مرضی خاطر همایون انگاشته در کشایش و آبادانی ملک تکاپوی شایسته نمایند و
ایالت بهار از تغیر اوستا قلی خان محرم که در شجاعت لسانان در سب اندیش امتیاز دارد و تفویض یافت و
خان جهان امین مقرر مبدان حقیقت گزین روی بمدست آورد امرای بنگاله در صوبهٔ بهار حوالی سهاکل ابور
رسیده بود که فرود عساکر ظفر طراز بد این سرگشتگان خطرگاه حرص را سراسیمگی افزود سرای ترکیبی و تیره بختی گزیده
و سردی بر یافتن و عزیمت درگاه نمودن اکثری نقاب شرم افگنده ناسازگاری آن ملک و مسموم گشتن هوای
آن دیار و فرو شدن بسیاری از مردم بر دیباچهٔ اصلاح ساده امعاودت لقاعد نمود بدو مرجع ارمه مارادان صلدین
معامله مدهب بمیان آورده در سرای خان جهان مرزوح مرزه روائی کرده بدلطف صولت شاهنشاهی و تدبیر اوائی
آنجه تو دیل وفراحی حوصله جهان جهان همه مهر جاموتی برلب ساده بر اهی گزیده اسمعیل قلی خان با طائفه از خلاصه
کارطلب در پیشه دستان لشکر منصور جای گرفت و پیروی تائید ایزدی و کارافزائی و جدیت گریبی این مشت روان
عرصهٔ رحل کهری که دروازهٔ ملک بنگاله است بامدک سعی مستخلص گشت و امارحا صد حیل که ضبط آن جا او متعلق بود وبده
ست افتاد و در کوهی هستی خاکسار شد و اکو از سرو رمدگه برابه خیال آمدن افواج گیتی کشا را باس سرمدی گرد
ناگهانی ازشکوه هیبت جنود اقبال در مقام چاره گری شده به تیر دستی مقام آک محل را که یک طرف او دریا حصار
میکند و جانب دیگر کوه سترگ عوائق وصول سپاه ایشان داده و در پیش خلاف عظیم سالک طرق را مسد دوارد
برای معسکر گزید قطع لشکر آنکه ساهی ست اسعواب معظم ولایت بنگاله از منشگاه است جاسپه لسعدگان امن
مرحله دشوار گزار از آسیب حوادت رستگار اند موم آن ممالکت سر تعدیر از این پیرو اکب اقبال محفوط متماند
خان جهان با جنود بسرت در برابر صفوف مرور آماده گردامید لیکن از عوائق بنگالی و رمائی عرصهٔ سازرت

آراسته نشدی پیوسته چابک دستان آورد گاه از هر طرف برآمده سرفشانی و جانستانی کردن گرفتند و مایه بیاره گوهر مردانگی افزایش گرفت و از سوانح آنکه در قصبهٔ پتن گجرات روز فرودین نوزدهم دی ماه الٰهی میر محمد خان کلان را تعلق روح از کالبد خاکی گسیخت و بعالم تجرد و جهان علوی شتافت و خدیو قدر شناس مغفرت او درخواسته پس ماندگان را بنوازش خسروانی خرم و زندهٔ ابد فرمود و از سوانح رخصت یافتن میرزا سلیمان است بسفر حجاز ایران مانا که میرزا مایه افروز خدمت گشت پیوسته مخصوص عواطف شاهنشاهی بود و در محافل قدس شرائف مکارم جلائل علایا اختصاص میباینت از انجا که پای خاطر او را باد آوراه شاهرخ میرزا خواهش حکومت کوهستان بدخشان فرو گرفته بود و گره دل او نیز نمیگشاد و چون خان جهان بصوب بنگاله رفت و در برآمدن او بآیین قدری تاخیر شد از دو اتروی بخت از شتاب زدگی حقیقت کار در نیافته رخصت حجاز طلبید که شاید از ان راه خود را نوانند بآن زمین رسانید و بوسیله کریت کاری پیش برد آنحضرت پاس خاطر داشته وداع فرمودند قلیچ خان و درویشی و برخی از ملتزمان خدمت را همراه ساختند که مجال دشوار عبور بدرقه شده بیاری گجرات رسانیدند و از چندین ساله جهازی شایسته برای او مستور شد و امرا بهادار از راه آسایش و آسودگی ببندر سورت رسانیده روانهٔ حجاز کردند

نهضت موکب شاهنشاهی بصوب اجمیر

صد بارای اقبال شب رسیده بیست و هشتم بهمن ماه الٰهی از دار الخلافت فتحپور بصوب اجمیر نهضت فرموده بمعنانی تائید ایزدی روز اشتا و بیست و ششم اسفندارمذ ماه الٰهی فیض اساس خطهٔ اجمیر مخیم سرادقات همایون گشته و بآیین معتاد از یک منزل پیاده روی بمشهد قدسی آوردند و مبالغی گرانمند بعتبه نشینان آن آستان تقسیم یافت و جلائل و غلائف با بل انتظار فرا گرفته آز منشان را توانگر دل گردانیدند و درین کاخستان صورت بزرگ داشتن گروه ایزد پرست و استمداد همت نمودن از ایشان و تجلیل خوبان این طبقهٔ گزیده خصلتی است حق پسند علی الخصوص از یاد شاهان والا شکوه و الحمد که این سجیهٔ ارجمند چون سائر خصال گرامی در ذات اقدس شاهنشاهی ودیعت نهاده کارکنان ازل است

آغاز سال بیست و یکم الٰهی از جلوس مقدس شاهنشاهی

درین بهارستان عدالت افزای نسیم اعتدال ربیعی وزیدن گرفت عالم صورت چون شهرستان باطن خسرو آفاق طراوت یافت

اشعار

شد سال نو و پیله اسپ و لوزینه یاد	آمو نو گشت بجمن مرغزار عقبا	آنجاست فیض که تا طرفش دو دیده باد	انگار جامه حسن بجمال ایلان

شب یکشنبه نهم ذی الحجه پس از سپری شدن یکساعت و نوزده دقیقه ان نور افروز صورت و معنی ببرج حمل الداخل

خواص مداحت و آثار سال سیم از قرن دوم بدیع آیین سلطنت بلند نگار سال حقیقت بهار بحران جم پرور رسانند شعار				
شاد که تدارک حسن ای نسیم صبا	از لطف صنعت و آرکهست بالکا	اسوی بدیه و دل شهبار فرستادیم	مجاهدان طبیعت بدیشان شکو	

در عنفوان این سال فرخنده در افزایش آسودگی عموم توطن گزینان صوبهٔ گجرات بمطالعت والانگاه و تازه

فرمودار آن مارکه میرزا کوکا از مساعدت سمت کام بهره رسیده حکیم آفاق او را از امارت آن درگاه

عدم سال والتی آمده بی فرستاد و در مکامن صفوت باطن آن بود که اگر از عبودگی سمت مدار

سده راه سعادت پیش گیرد بر بهیان [illegible] برای حراست آن ملک رخصت فرمایند

چون هنگام آن رسیده بود میرزا خان و وزیر خان و میر علاء الدوله و سید مظفر را که سرگی [illegible] رسان ممتاز

برگزار داشت پاسبانی مال جان و ناموس و دین و مراحم آوردن پراگندگیهای آن دیار رخصت فرمودند

چنانچه بسلائل منون عواطف پایهٔ اعتبار ظاهر افزوده بدگر امار جواهر اندر ساحت رتبهٔ معنوی را افزایش داد و سرداری

آن صوبه بنام میرزا خان مقرر گشت و حل عقد مهمات برای رزین وزیر خان تفویض یافت و امینی آن معمورهٔ دلگشا

بعدالت منشی میر علاء الدوله منتظم گردید و منصب جلیل القدر دیوانی بکارگزاری [illegible] تعلق پذیرفت و بخشیگری

افواج کشورکشای آن ناحیت بکیاست سید مظفر قرار گرفت نامبرده [illegible] امرای آن دیار [illegible]

و از سوانح دولت فرستادن جنود اقبال بر سر رانا است چون سرکشی و گردن افرازی در گوهر او و حیله سازی او از اندازه

گذشت همت والا در برانداختن او بر توجه انداخت کنور مان سنگه که بعقل و اخلاص و شجاعت از یکتایان بارگاه

اقبال است و در بعضی از مدایح عنایت او خطاب والای فرزندی اختصاص بخشیده بدین خدمت نامزد شد روز [illegible]

بیست سوم فروردین ماه الهی و شنبه دوم محرم نهصد و هشتاد و چهار از خطهٔ دلگشای اجمیر رخصت فرمودند و غازی خان

بدخشی و خواجه غیاث الدین علی آصف خان و سید احمد خان و سید هاشم خان بارهه و جگنات و سید راجو و مهتر خان و

مادهو سنگه و مجاهد بیگ و کمنگار و برای لون کرن و بسیاری از بهادران نصرت قرین و دلاوران جلادت منش را

همراه ساختند و از فرط مهربانی آئین احتشام و جوامع کلم و بیان روشن اسپ مراتب گونی والا را مذکور باشد و نصیحت

نصیحت آنگار [illegible] سنگ ارای فرمودند و از سوانح آنکه هم درین ولا میرزا یوسف خان و سید علی و فتح حسان و

[illegible] شیخ محمد غزنوی و سید قاسم را به تسخیر [illegible] فرستادند که از اسباب [illegible] امینی آن دیار گرد و از سوانح

کشایش قلعهٔ سواهست از قلاع نامور صوبهٔ اجمیر در تصرف چند رسین بود و تهاون [illegible] حراست آن اهتمام داشت

چون شاه قلی خان محرم برای [illegible] آن جنود اقبال کار را شایسته سر نکردند و اسباب مجاهدان از پای افتاده

بابت تقسیم و علف حال عموم سپاهی ناصطرار [illegible] سید احمد و سید قاسم و سید هاشم و جلال خان و شمال خان و

لشکری از سرداران همت گزین تعیین شدند و در کشادن آن حصار کوشش نمایند و لشکر پیش از درگاه مقدس شتافته آمد

ج سوم

۸۷

محمد صادق

از قبول خود شتافته رسانان یورش شدند درین میان سانحهٔ جلال خان رو نمود و تمرد منشان آن ناحیت سر
شورش بر داشتند علی الخصوص کله پسر رای رام میره رای مالدیو و بسیاری از سرکشان آن سرزمین در قلعهٔ دیو...
فراهم آمدند سادات بارهه و سائر اعیان لشکر منصور آن گمراهان در قلعه نشین گمان داشتند کار رسوا... تا خبر پیوست با...
سهاره خان از درگاه والا تعیین شد که آن لشکر را بسرکار برده خود متوجه قلعهٔ اقبال گردد و چون قریب آن ناحیت
رسید آگهی شد که لشکر سرت قریب در گرد آن قلعه حصرت گزیده است و از تردد دیبالی و آویزشهای سترگ کار بسویت انجامید
تمبا خان نامت اخلاص قرین دول کارپرداز پیوست بی توقف متوجه تسخیر قلعه شد و عرصهٔ مبارزت به بوارق
سیوف مجاهدان روشنی پذیرفت بتائید سماوی که هم آغوش صافی دروبان جدا در راست فیروزمندی روی داد
و گره وا نمود نگونبختی نگونسار آمد آن قلعه مفتوح شد و گردن کشان گرفتار گشتند برخی از سادات بارهه در آن
تهانه گذاشته روی همت بتسخیر سوانه آوردند هر چند آن قلعه سنگین بود دو باره نام چون بر حواشی آن جبو... انداخته
راجپوتان الوس را ظهور در اسحا... آمده صورت آرا بودند هر چند لشکر ظفرپیرا هر اه فرمان پذیری رهنمون شد
سود مند نیامد ناگزیر دل نهاد کشایش گردیدند سانحها اساس یافت در اندک مدتی سیری امال ...
آن قلعه چمین پیر کشوده آمد خون بسیار از تهور منشان اسکبار گریبان کستان بی ناموسی ریخته شد و اینها غنیمت ...
بزرگ مقدمهٔ کشایش سوانه و بیم افزای دلهای درز نشین گشت و از آنجا باستظهار دولت ابد پیوند
در گرفتن سوانه پای همت افشرد و لشکر پیش را رخصت درگاه نمود و در ساماط سازی و سر انجام اسباب گرفتن
این حصن دشوار ساماط را با باطن یکرنگ گردانیده و فروغ تدبیر را با نیروی شجاعت فراهم آورده در کمتر مدتی
متحصنان آن در به بهار بر آمدند و آن قلعه را بر اولیای اخلاص گزین سپرده بسجدهٔ عتبهٔ اقبال شتابان گشتند
دران هنگام که رایات همایون در خطهٔ فیض اساس اجمیر ورود رحمت داشت ناصیه سای حضرت آمدند و لسون التفات
شاهنشاهی اختصاص گرفتند و چون مهمات این حدود سر انجام یافت روز چهار شنبه دهم اردی بهشت ماه الهی همعنان
خیر و سعادت از اجمیر نهضت از المحال فت لشکر اسعادت فرمودند و دست نوال کشاده چشم عبرت کشوده مرحله آرای
گشتند روز ... دهم اردی بهشت دار السلطنت فتحپور مستقر اعلام ظفر طراز شد و از سوانح تعیین گردن لشکر بهار
و صوبهٔ بنگاله بیشتر گزارش یافت که افواج گیهان ستان بعد از کشایش کهندی در مهام آک محل با غنیم رو برو شدند
از آن باز پیوسته سواران مامور که زمان بزمان آمد شد نمودند در ریو لاجیان مسامع همایون رسانیدند که موسم باران
که دران دیار طوفانی کند رسیده آمد اگر فوجی از لشکر ظفر طراز تازگی تعیین شود بر آیینه فتح بنگاله دستوار صورت بندد
ساداران فرمان مقدس بنام مظفر خان و سائر امرای صوبهٔ بهار شرف نفاذ یافت که لشکر آن ناحیت را سرانجام داده
متوجه بنگاله گردند و درین هنگام چون تنگدستی و کم آبی حضور و ابصرت خاطر نشین شد ساهان مالا مال [illegible] [illegible]

نگران سیف لان آن هنگامه چاره پدید یت رجال رسان عظیم سماک تدرب اماشته آند و سرورهمین ایام اراحح
کسی کسان بیس گزارش نمود مدکه روزی واحه عبدالله لشندی که از فروع سقیت تو آگیس و در موجاح و بار حے
ادهاران مشترک رفته طلبگار مردشد جمعی اموواد مخالف درعرصه ملکه پسدیستی نمود مدهمراهان خواجه را دگر دست
گرفته و واحه های سلادت النتیر و دلبسیاری را علاقه گسل پس آمده آخرلق ساعت درباخته بزاسمان یکسان خروج و
حضرت شاهنشاهی ابن ساسه ناسعادتمود و فرمدان و بسوان اوراالعوالف گوناگون مرهم نه دلهای افکا
شد، و از سوانح فرستادن تهمارجان به کمی ست دانمال آنعمل آنکه ادار رسیداران نامور شوند بمبارست
و هاد دلسارران عامه حلاوت همراه نمودی و درضمن سبیل خدمات شایسته سحای آورده خود بسبیل وای رخصت
گوید گرمه نوابیت آن و در هنگامه سورش مکان سمان جهان ماه آوردن جان جهان با توابع نصرت احتشام مدخلی
و دواسی سپیرب اوکدشته ارداب ولی سخت و مدبرتیی داب کناره جسته توفیق همراهی یافت چون تعامل حسود اقبال
نامسدادکشیدان مکیتی فسادامدایس رهبری و نهیب آراری رابیسر طلکارس و مدبساوان واقعه جوی گ واو فراهم آمد
ورده رفته هنگامه امرائی او دلق گرفت بشورانی وکم میی راهبری او نهیب ملادو اسعدار کشید چون مواشی
سده آره وگرد استیلاء الحیحت وجب جان حاکیزران بایست مداخت دریکا مدیده تحصن گزیدوا مدسادی سمی
اداوی دستگ ساخته در اسداد طرق سعی گران آمد میرزوجان راکه ایراد گستی لشکر را زاره از احلات
لسدب مماله رساماال بودمدست آورده مقید کردانید ارتیرگی رای وجهرگی سخت یاف انگیم خود سرون کعار
وارا اسماکه نموس سدعاں ناکاوا تقدیرست کرمحی اراساسان ته کار از کرشمه تاختافتادن سخنی میدو حرکت
ایں سه دل احد رده چون شعله حس اروسه مرمعارج سرائی فرصت داد مدو فرحت جان باسرو فراطان جا
دیکار آن مدبران بروشته ، احمال این اسباب انکه درهنگ جان فرحت جان محاصره آورده سعود دارتیول ومتوجه
الغموسگس و رایلاق جان که دران نواحی بود بر پیوست دوردرب آن حصار را بواره آن نابکار حیار سوسے
سعادت بمارزت وی او مخالف رامکستار ارآب سوں عبور کرد مد و آن بود مرتضی مصعر ارفروی حرور راسهو را
ادماش ردمی سیکار آورده و عرصه کارزار آراسته کرد سختیس فرهنگ جان حیفاسهای سرد ادسی آورده بار شستم
نکوهتی رسانید و مردیک بود که ازان سراره سورش فرولستیه شمسیر یاران جانکدست اسیاب ازان کی مد میاده داد
مردانگی داده وره نوده ماده میسی سدلیس ازان قرطاف هم سکانوی ولاوری زحمت اسی مرلسب و جب جان ازین سانحه
جان گرامی آگاهی مدیرته از ارولی حضرت بدی ارعلمه آمده تائیں دوستداران جان سار ی کرده سعر ملک تقدیس گزید
حول عنتب شده حق ادن مدگوهر رومامه بسامع همایون رسیده در رام لست دیکم حرداد ماه الهی تهمار جان را که
ں تقدیر وعدمیسکر اری ممتاز بو نسر ادادن آن مدکار رخصت و مو مده حکم ازاسرف سعد رایافت که

سعید خان و مخصوص خان و سائر ملازمان عتبهٔ اقبال که دران ناحیت ایستاده اند شائسته ملحق شوند و از روی یکتادلی و کارطلبی کار او را بسیری گردانند شهریار خان که آرزوی فرمان مقدس شده بآن حدود شتافت و امر امتثال یرلیغ والا مورد و بر دو ترین اوقات پیوسته آن ماعاقبت بین استعلای نزولی را ارتقای عروج انگاشته نخوت افزای سر و بسیاری از قصبات و قریات را در تصرف آورد و در آهنگ آن بود که بسوی عساری پور رود که مه و بار و ره و نا و خان جهان در اینجا سکوت داشت و درین هنگام لشکر ظفر قرین رسیده و او را از غروری که داشت برگشته سرآرامی شد و سپاس اقبال شاهنشاهی در اندک فرصتی سزای سزاوار یافت چنانچه مجملی نگاشته آمد و از سوانح فرستادن شهاب الدین احمد خان است بحدود مالوه همت والا که همواره در معموری ولایت و آبادانی دلها و دادهی ستم رسیدها توجه دارد در آسودگی توطن گزینان آن ملک که ولایت سن وسیع و دیار مست د لکشا پرداخت شهاب الدین احمد خان را که بکاردانی و رعیت پروری ممتاز بود و پایهٔ اعتبار افزوده بمنصب پنجهزاری عز امتیاز بخشید. بدرو ز دیدین بست و سوم خرداد ماه الهی آتقه به رخصت فرمودند گوش بختمندی او را بگوهر اندرز گرانبار ساخته هوش افزودند

روشن شدن چراغستان اقبال شاهنشاهی و فروشدن رانا در تیره گی گریز

در سوانح پیشین گزارش یافت که رانا از شکوه سلسلهٔ نیاگان خود و سلوک فرمان روایان باستانی عرصهٔ هندوستان سخت افزودی و ستحکمی جا و فراوانی ملک و افزونی ولایت و انبوهی راجپوتان جان بناموس ده برده بصیرت او شدی فنون نیرنگی اقبال شاهنشاهی را ندیده و از شاهراه فرمان پذیری بر تافت چمن آرای جهان کنور مان سنگ را با فوجی از اخلاص مندان نامزد فرمود که او را از خواب بدمستی بیدار ساخته رهنمای دبستان سعادت پذیری گرداند و آنرا که سیه گلیمی ازلی باشد هرآئینه اسباب بیداری سرمایهٔ افزایش غنودگی شود افواج گیتی ستان را روزی چند در قصبهٔ ماندل گره بجهت آمدن امرا و فراهم شدن لشکر توقف روی داد و رانا درین هنگام آگاهی سیدلتی اسکبار افزوده و شورش درآمد نظر بر اقبال ایدپیوند نینداخته سردار لشکر منصور را زمیندار زیردست خود می اندیشید و همگی تخیل تباه او آن بود که در همان قصبه آمده گرد پیکار انگیزد لیکن هواخواهان او نمگذاشتند که ازین جسارت خسارت افزا گرد و چون عساکر گردون شکوه فراهم آمد کنور مان سنگ با عتضاد دولت روزافزون صفوف مبارزت آراسته بصوب کوکنده موطن آن غنوده بخت روانه شد قول را بشجاعت و فرهنگ خویش آرایش داد و سادات بارهه رونق افزای الغار شدند غازی خان بدخشی و رای لون کرن

مجاهدان جوانغار را احتشام بسید هکمات خواجه غیاث الدین علی آصف خان بتقدیمان هراول را
پیرو همت افزوده و بادهوش سکرخیان ار با مداران جنگجوی رالتمس پادکر مهربان و
دلاوران جیداول را استظهار آمده از طرف عظیم عزو و ای قلب ابا بود و دست راست لشکر کی
رام شاه راجه گوالیار استحکام داشت و جانب چپ نکار فرمائی سداد ماده خوم جاله استقرار گرفت و
رام داس پسر جیمل متقدمه سورش بود و را با ار طلمت اسکار پیر صف آرائی به اسب بسی دور اندیشان
ترتیب گونه داده مسارعت نمود و رام داد هم تر باه الکی باسی از رود گذشته بود که در موضع کهمنور
که دهنه گریوه هلدی از اعمال کوکنده است این دو لشکر جنگ دوست هستی ورزیدند و بهم آویختند و کوشتها
وکشتها چهره افروز مردانگی شد سرح جان اندازان و ناموس گزینان تماشا گشت **اشعار**

دو لشکر بلشکر در آمیختند	قیامت ز گیتی برانگیختند	ز جنبش در آمد دو دریا چو سیل	سدار موج آتش زمین لاله گون

سپاهیان دست راست عظیم دلاوران جوانغار لشکر منصور را برداشتند و دلیران هراول مخالف
زور آورده بسیاری از بهادران عسکر فیروز مندی را پای ثبات از جای بلغزید میلان مامور از رزمگاه
کارنامهای سترگ بظهور آورده از طرف عظیم فیل بود ما معرکه صف شکن آراسته بود و جمال جان
نوبد از لشکر منصور فیل گجمته را ر و برو آورد از اقدام این دو کوه تمثال برق کردار تاب پای دیده و
در قوائم همت بر لرل افتاد و در آنهنگام که فیل لشکر منصور رخمی ز دی هزیمت داشت بتائید
اقبال زور افزون بدوق فیلبان مخالف رسید و دست از کار باز داشته برگشت و درین آسا
ربات خویش را با فیل رام پرشاد که سرآمد فیلان او بود بسیار جنگ کرده غرّیده افزود و بسیار
از بهادران را بر داشت و در عین بالعرمردانگی کمال مال از لسکری عرب در فیل گجراج یا آورد سر دار ما
سدو بیحو فیل رن مدار را بر می فیل رام پرشاد داشته نادره کاری بظهور آورد و نزدیک بود که این فیل
آسمان شکوه را پیر پای همت بازه در آید پیروی اقبال زور افزون ملمان رام پرشاد دست پیر لاک
گشت و آن فیل نامی که بارها دکرش در محافل قدس گذشته بود داخل غنائم شد تا بیم روز معرکه جلادت
وشهامت شگفت افزای تجربه اندوزان دید و بود **اشعار**

بسی تیغ بر یکدگر آویختند	بسی خون ما در دگر ریختند	جگرها شد لعلهای ناب	گلوگیر شد حلقهای کمند

رام داس پسر جیمل راهبر دست هکمات بحراست آماده عدم شناخت ورانه رام شاه با سه پسر سالباهن و بهان سنگه
و پرتاب سنگه او مردانگی داده نکوپیشی سرکوب افتاده و درین ستیزه دلاوری و دیگر گرمی نوائر اقبال که زبان ستیکه
در ابا هم نزدیک سید و در کار زار شدند و درمیش تا هوپیان صورت گرین جان بود که میدان سپار ز بدست

۹۱

ج سوم

محمد صادق علی

اسپاهی مجالست درآید که یکبارگی بارقهٔ تائید ایزدی که اسفندیار این دولت ابدی طرازست لوامع انوار نصرت شد
وار اسباب ظاهر آنکه درین شورش جنید دل باوجی آراسته رسید و آمده جهان شهرت یافت که گیتی جدید به بازو یادیها
اقبال آئین المعیار سایهٔ سطوت مرین رزمگاه امداحت عرصهٔ مجاهدان دولت برخاست و غنیم را که زمان زمان ادکار
ادای صورت رعونت و نخوت افزودی دل از جای رفت و از مهب امداد سماوی نسیم فیروزی برگلبن آمال هواخواهان
وزیدن گرفت و غنچهٔ مراد این جالشانان عقیدت منش شگفتن درآمد قریب صد و پنجاه کس از عاریان طفرمین سرحدی
شده رخت هستی بربستند و از غنیم زیاده از یازده گزیده مرد مسار آلوده خاکستان هستی گشت از نسیمکی حرارت دوامادگی
آویزش دل در تعاقب نهادند و کشور مراسم سپاس دولت روزافزون چهرهٔ سخت افروخته روز دیگر کوکبه روی آورد
و آن مدبر فرار نموده در تنگنایهای کوهستان بگریوهٔ خمول شتافت و لشکر منصور در آن سرحد جامع اقامت گزیدند
و صد اسپ شتل بر نیرنگی اقبال ابدی اهتمام و خدمت امرای مجاهدان دولت و دلیرهای ادارزادگان بارگاه
ایزدی با حلائل صنائع جامه نیل رام پرشاد مصحوب مولانا عبدالقادر بداونی که از جرگهٔ اهل سعادت جست این
یورش گزیده بود فرستادند و در ماه دوازدهم بر ماه الٰهی تردد نصرت بمسامع همایون رسید او یک سین تمردها
یا لیس ایزدی بجا آورده پایهٔ مخلصان جان نثار بلند گردانیدند درین روز سید عبدالله خان را برای اسپ نام
بدیار شرقی فرستادند که تردد و توجه رایات جهانگشای را امرای آن ناحیت رسانند و هم نوید این فیروزی بستگرف
نشاط افزای گردد اگر پیاده صوبهٔ بهار بسعادت خان جهان نرفته باشد براولی نماید

نهضت موکب جهان گشای شاهنشاهی بصوب بنگاله و از نخستین منزل معاودت فیروزی نمودن

رخی معتمدان درست بین راست گوی از دیار شرقی آمده معروض داشتند که از اقبال روزافزون این دولت
ابدپیوند همواره در لشکر نصرت قرین ظهور دارد چنانچه اسمعیل نام افغانی که داود او را خطاب خان جهانی داده بود
در سورحیل قاقشالان در کوهستان عدم غبارآلود مذلت گشت و با این حال اعیان لشکر منصور را رای آنست
که پی ورود رایات جهان کشای انوار فیروزمندی از مشرق اقبال تابش کمتر کند لیکن پاس مدارج ادب نموده
این را التماس نمیتوانند در سرائض مندرج گردانید اورنگ نشین احتیاط امروز بکار سازان بارگاه والا فرمود که سامان
یورش سازند که عساکر گردون شکوه از راه دریا بمسالک خشکی بآن دیار شتابد و قاسم خان را بدار الخلافت آگره
رخصت فرمودند که در سر انجام منازل دریا تیزدستی نماید در اندک فرصتی جدا و در آن کار شناس کار چندین ساله را
پیرایهٔ انجام داد بدستان شاهنشاه والاهمت در عین شورش موسم بارانی که بسا کوشند نشستان بارگاه کارگزاری را بهانه
توقف باز دارد توسل بمبدا فیاض فرموده روز آبان دهم امرداد ماه الٰهی موافق یکشنبه بیست و پنجم ربیع الآخر

ج سوم ۹۲

ارزانی داشتن سلطنت فتح پور بهمت بهبود اشعار

شاه سرافرازی که دولت سوار	جامه دولت شد و بسیار	کوکبه چون فلک آراسته	ماه علم را فلک خم نشسته
	هیکل جلال زمین خم نگند	زلزله در بن عالم فکند	

حریم اجلال بود که از درگاه خلافت آگر ما رخی از خاصان و جانبازان سلطنت قدس مراد دریا توجه فرماید و سال گردون شکوه از راه جسکی جهان کشائی گیتی ستانی سایه هر چه سوم آن و دیگر کران در جنش آیدا ما چون خدیو عالم را نظر بر انتظام ملک بود و آسودگی سپاه و رادر دفع مخالف اندیشید آن روز که در حوالی موضع لره دار مسافات دار الملک آگره ورود اقبال شد و آن سر زمین شد و مرسا بهسانی اهتزاز سرت یافت در همعوان برده درانی سید عبد الله خان در بارده و برزاد دراز نموده لیکن در سدهٔ اولیای اقبال ورود نیافت یا سپاسان سجو سکرین کسان ملک بنگاله ساحل تهنیت افروخت و بهمت عزت جهانیان سرداد و در خلوت خانه بارگاه والا بدا جهت حر دوار لطارگیان آثار اقبال بر آمد و عالمیان را بساط کوبا گون در گرفت حضرت شاهنشاهی در مراسم سپاس ایزد همت بر گماشته و کسانیکه ازین عمده دشوار اگر چه در حقیقت امرار سپاس بوجهات ندیمی کیهان خدیو است اما در عالم ظاهر فراخ حوصلگی و کارسازی دوام جدگریی جان جهان و داخه بود و در بل و اهتمام میرزا اولان لی روست در چهره آرائی مقصود ارکیده اسباب تو ان تمر دوجون لشکر آسمانی تائید یا درت و آن محل باداؤد معامله کار ارار افتاد از قلت جانسپاران رزم آراسته سمند همواره بهادران بر دو طرف بر آمده عنان همت میگر شد جو هر مردانگی جان ی آورد و هم بگلی اندیشه شاه معروران محوشد آن بود که هنگام رسیدن موسم باران بر آئینه این لشکر روی در پراگندگی خواهد آورد واحیان لشکر بعرب ترین که مسری از الوس جغتائی بود میخواستند که این جنین مهم بزرگ سرگرمی جان جهان که از قوم قزلباش است مرب استحکام پذیرد جان جهان و داخه بود و در بل از تائید اخلاص سیدی و میرزا تساهی زمانه هر روز کو یهای مردم باسوده در دلدهی تهمت بحسی جدکار کوشش فرا وان بجا آورده و با ملازم بزرگان راه های گران حزید جو هر جانب بعیا تحسین میرزا شاه مانده و چون از الوس مسیاحی حال این گروه کسانیکه معمود حدا مدومی سایه در آمدن لشکر بهار بهمت کماسته بوسها و ساو بدو در روائی این کار ور آماس امیر از درگاه و والا استمداد نمود و بیشتر زبان با ندیشهای محتشم که تو نظربان روزگار دوم میگردید را بسیار مراد لان بی بدی جوگرین از درگاه رفتند او ما گریز بالماق شجاعت خان محب علی خان و معصوم خان کابلی و میر معز الملک سیاکی خان میرزاده علی خان و زمان دیوانه و سائر اعیان آن صوبه لشکر شایسته سر انجام داده روی همت آورده در حدود ماکل بور مظفر خان را رای برقرار داد و شیخ سید دار سحن آرائی و حکت کوئی باهم در گان لشکر سر ساخت که موسم باران سورش طوفانی دارد و درین هنگام رفتن آن ملک و کارسازی خود را

۹۳

ج سوم

بامی دادن است مناسب دولت آنکه تا سیری شدن زمان بارندگی در همین حدود اقامت گزیده سود و

درین اثنا صاحب علی خان رسید و از آگهی آن شورش پاسخ آراستند که این میزان عقل رزین معاملت سنجیدگی دارد

هرگاه فرمان روای دانش پیرو و درین هنگام حکم جزم فرستاده باشد که بصوب بنگاله شتافته بیکار آرایی شود هم دیگر

مصلحت مبنی و تدبیر اندیشی و توقف گزینی ناشایستگی بود و پاس منشور مطاع داشته یکدل و یکجهت .. [illegible]

و کار و زار شده را بیاوری ایزدی و اقبال بادشاهی بانجام رسانید از آنجا که اندیشه همت افزا سرچشمهٔ عقیدت و اخلاص

دلنشین همگنان آمد و آن طایفه سگ اندار تعویق خواهی بخواهی پذیرفته درمیان آوردند که پیشتر از بوسیدن آن خوش

سماوی بانید کار شناسان معتمد فرستاده مبانی عهد و پیمان استوار گردانند که چون عساکر فیروزی لوا یکجا شوند کار زار را در

لقاب تاخیر داشته باتمام این کار سترگ پایسته همت پیشتر زند که مبادا رای اعیان لشکر پیش دل نهاد مبارزت

شده انتظار موکب مقدس شاهنشاهی ببرد و این لشکر در چنین موسم برمای درافتد بنا بران بیر معز الملک و دیگری را

فرستاده خاطر ایشان اندیشه فراهم آوردند چون لشکر تسوییف شده بود اگر پروانه بصوب شده بود [illegible]

است و سیم تیرماه الهی لشکر بهار رونق پیوسته عشرت اقبال مودند خان خانان بکار امر اندیشه بارسته لوازم احترام

تبقدیم رسانید و در نشیمن خویش آورده جشن نشاط آراسته سعد دیگر منظر نگاه منظر جهان رفته جلوه گر یک کشش [illegible]

گردانید بعد از درازی سخن و کوتاهی داستان دل نهاد کار زار شده ترتیب افواج و تعبیهٔ صفوف مرد احمد قول

بشایستگی جای خان خانان آراسته گشت و در التغار لشکر و لشکر بهار رونق گرفت و در جوانغار راجه تودرمل و حساری

و باباخان قاقشال و اعتماد خان خواجه سرا و راجه گوپال و جمعی دیگر منظر شد و در هراول شاهم خان و مراد خان و

خان محمد سودی و اسمعیل اوبک و جمعی هنگامه افروز گشتند و در التمش اسمعیل قلی خان و قیا خان و جمعی از سپاه داران

قرار یافتند و فوجهای عظیم بر تفصیل پای جسارت افشردند در قول داود جا گرفت دست راست کالاپهار

مقرر شد و دست چپ بخشید بامزو گشت در هراول خان جهان حاکم اودیسه و قتلو بر جانب جوی آمدند و روز پنجم

تیرماه الهی موافق روز پنجشنبه یازدهم ربیع الثانی عساکر نصرت طراز رو بزرمگاه آوردند اگرچه تمام آن عرصه را

آب فرو گرفته را جسر بر سر آن شود بهادران جنود اقبال دامنه کوه پیش نهاد همت ساخته با عتنا و دولت [illegible]

سرمیت ناموس آرائی و جانفشانی کردند رای شایسته پیدا آمد و نوید فیروزمندی ازین یافت ناگهان تنبود و ترانه

طرب ساز کردند تا آرایش صفوف پرداخته جوپای کامروائی شدند چون قدری راه فی سیر اقدام همت گردید سپاه آلی میوه

پیش آمده بر روی گذاشتن بر رای گرفتش در کمتر زمانی لوامع غیبی چهره افروز نشاده مالی گردید و آن دریای دشوار عبور

پایاب گشت پیشتر به حقیقت حال آگهی یافته سر در اطبا آمده باباخان قاقشال و جمعی بهادران جوانغار جنود فیروزی

از آب گذشته تیر دستی نمودند کالاپهار و دلیران عرصه مخالفت پای ثبات افشرده جوهر مردانگی ساز آمده بیگانگی

ج سوم ۹۴

کاربار گرمی بدیریت عرصه مبارزت رونق افزود اشعار

که چون غیرت سر می بر دهگوی	رخوش جهان سواران شهسوار جوی	جهان را زود به تسخیر کرده	سال بر سپهسالار تسخیر کرده

از باساعدی سخت با اجسان عنان تاب شتد مقابل آن جماعت و رخ از لاوران حدیث گزین موسته پیروی سعادت
بسیجیده تا د بیر تیغهای سخت رنگ قوای جوهر مرانگی آمد و سردیگر بود که ما باران دولت را قوانین هم ملزم و ورا ریخته تو دل
با متی اخلاص تعریض و نطرتی شجاعت و مدرسیده یا افتادان عرصه مردرا عضا دستگردی او جهان ستانان همت
کار از سرگرفته خوش سلق دیگر کرده هوش را پایه عزیمت ساخته تجلیشهای حیرت افزای عسم را بر آراستند کالاسها
رحمن سجات دیگر بعض دسته بهادران تیردل میدان وغا آراسته سلاح را تعاقب نمیدند اگرچه جلاسهای عظیم و بس
بود انگی از و جماعی دیگر هم بدست آمد اگرچه عنان کشیده تماشای جلوه اقبال سعد عاریان را العار در عیار افروز می
شجاع بود بدکه عظیم عمار آلوده گستان دیار شب و کارزاری سزاوار نگارش بظهور رسانید چنانکه شمشیر انعامان بعد
برشما سائی صبوں مردتای آسمانی زمین بیان حوادث شدند باعث آنکه در همین شب که آتش صبح پیروزی بود بولی
ارتشگر مسعور رحمیا که مرجا بپای عموده بود و رسید و از مساعدت مایه زوال او حرف شکست از الاهتمام هر اول اجلال
موعی دیگر از آب گذشته مسدستی نمودند تهور منشان هنگامه عظیم داد دلیری داده سواران اقبال را بر استمداد
دیگر عامیان هر اول و التمش موسته گیشتهار را پای مراجعت داد که بدو قدم جلادت فیروزه عیار جان سپاری گرفتند ماحکل
کد سر کردند مقدمه عظیم بود محراب آباد عدم شتافت و سنگ تفرقه در جمعیت مخالف افتاد هوز جنگ القول نرسیده بود
که انوار یا سمه حمایت ایزدی جهان افروز شد و سرانجام سیاهیان ازین رنگی افزود و سیاه مسعور از هر طرف اعاقب
گریختن نمودند و فوجهای مخالف سراسیمه و دشت سر مست گشتند بسیاری از گردانان ناده تا دمار برده و در باها
شتافته در موج بیر طوفانی کالای زندگی را سیلاب فنا دادند جان با تیغ گرو بدند در جستجوی بیکار راه نورده بود
که عرصه سر را آواره پیروز سندی فروگرفت گلبانگ تهنیت سوامع را پر ورش بخشید از جانب میت نقاره و
صدای شادی در دادند در بین غلغله عشرت و مراسم نشاط دادند شاه خرد را التفید آوردند بها ما گدا اسپ او در حمله
های سد سد و طالب حسینی پسر خواجه ابراهیم که از معتمدان میرزا بهدال بود از بدگوهری آن سرمایه شورش را از ان
عرصه کارزار دست اده کشیل نمود ما گاه یکی از باساسان مرو میستانی و حسین بیگ کرد را آگهی داد آن بهادران
حقیقت گرین او را گرفته آوردند دین هنگام آن بدمنش بی همراهی گریده بعرب ستم بسرکی در آمد و از ظهور ساحه
حملت آلوده گشت جان جهان ازان شته اندوه رسید که آن بیان که گستی و آن سوگند که خوردی چه شد و ملمات
سرم از مستی بر داشته جواب در آمد که آن سوهی بود باجانب مال مالی فرو آید تا دوستان دوستی سرائیده
عهدی ما رد و اساس یا بدا اسی که گفتار آمادان در بیرکی جراءه کرد از فروغ بخشند جان جهان او بود رکاردانی بیرکی

ج سوم ۹۵

حیله اندوزی و فساد سازی آن بدگوهر فراگرفته فرموده بود او را از گرامارى سر شوریده مغز سبکسار گردانیدند و همان زمان همراه سید عبدالله ساخته حقیقت اقبال آرائی حرصد اتحت و منه آن فرمایه یمان سکن ناسپاس را مانده که دار الملک آن دیار است برد ارزند و ند

اشعار

سوش یکی گل ار صد نکهت است	سوش تیغ تیز اندر هست سست	رش فتح های حیات تیس
سوش سر یا انداز بیش سست		

چون حقیقت این فتح سرسبز رنگین شد نیایش یزدان ملک بخش و سپاس داد ار شکوه افزار اساس تازه نهاده آمد بار ار بخشش و بخشایش و افزون مراتب رواج پذیرفت و نقد سید عبدالله بخزائل العامات اختصاص گرفت و چندان زر سرخ و سفید در دامن امید او ریختند که تتوانست بر داشت فتح نامه نشاط افروز لوا لبان اخلاص گرین نا فلمان ملک شرف صدور یافت که چنین عموم خلائق ار ضمن پورش دور دست هنگامه در ساوه بودند آن جهان آگاه سرعت مراجعت را پیشتر و نوافل سپاس گری را لسته در صفوان نیا شیر فیروز مندی بمعنای اقبال روز افزون نشاط معاودت فرمود بدار الخلافت فتح پور سایه معدلت گسترند جشنهای عالی ترتیب یافت برهمای و الاحره کشتاسپ حضرت شد از فروغ عدالت گیهان خدیو حسن پاسبانی خان جهان دیاوری راجه تودرمل آن ملک وسیع تاره بدست آمده مورد امن و عافیت شد و عموم خلائق با تحائف شارب و تنایس اطوار بتیز تهنگا و آسایش در آمدند و خاطر اقدس یکبارگی از آن ملک که آنرا از قدیم بلغاک خانه گویند فراهم گشت یعنی مواده از گوهران آن مرز و بوم غبار شورش ارتفاع یافته و از سوانح آنکه قطب الدین خان بر تبه پنجهزاری شرف اختصاص یافت کدام روز که آن کارشناس ملک صورت و معنی سوان دولت ابد پیوند را اردو ور نزدیک بپایه جلیل امارت رسانند و از سوانح فرستادن فوجی ظفر طراز بسزا دادن داؤد پیر رای سرجن حاکم رنتهنبور است آن بدنهاد فرومایه بی رخصت بموطن خود بوندی شتافته دست تطاول بر گشود و در بک نشیب و دیگر صفدر خان پیا مرخان محمد حسین شیخ کامدر رای جادون و سلطان جمیل و طائفه از نبرد و دستان خدمت گزین را نامزد فرمود که آن بد بست نا عاقبت بین را خوار آلود ناکامی سازند و عموم قوطن گزینان را حراست نموده استظلال عنایت

نهضت موکب مقدس بصوب اجمیر

خدیو خدا پرست حق سگال روز اسفندارمذ ششم مهر ماه الهی عزیمت طواف روضه فیض بخش خواجه معین الدین چشتی از مشرق خاطر قدسی سر برزد ماریسے از ملتزمان بارگاه لقدس و طائفه از امرای عقیدت منش همند اقبال را جلو مراد داد و در نخستین منزل میرزا خان بحکم والا از گجرات آمد بسجده پیشانی و زمین بوس مژگانی افتخار یافت و ساد و انش پژوه شب مهر شام دهم مهر ماه الهی در خطه فیض اساس اجمیر نزول رحمت فرموده مراسم زیارت

آن مشهد قدسی سما آمده و لوائف انام که از اکناف جهان و اطراف عالم برای استیفای حاجات گرد آمده بوده مکارم
عشرت گردیده و عموم خلائق و جمهور مردم از موائد افضال بهره ور و از لطیفه دانی بر داشتند و از سوانح آنکه گویا لشکر
و سائر امرای ایشان چهره سای آستان جلال گشته صفا افزای آئینه پیشانی شدند این گروه عقیدت مند لمعات طلوع
لوامع اقبال و فروغ دولت ستاره بخت تا در کوهستان هزیمت در کوکبه که سگاوان تو رسیده رای بود و جهت
اقامت افگنده آن رانده درگاه ایزدی در سنگ هاهای کوهستان روی در حمول آورد و از امرا و دولت بکار برده
در سعی او تنگ او موجود دار رهگذر دشواری آن روز از آن سنگلاخ بر آمد در فرا جای صحرا الوای حضرت بزرگ ابد
میلاد دوران هنگامه شکار حال مسامع همایون رسانیدند که در اسیمال آن گرد آلود خاکستان خواری لسان مدینه
نزدیک بود که امراد عتاب سطوت پادشاهی در آید از دیده دوری و تردد نگاهی که آئین والای گیتی خدیو است
پرده دار روی تسویل آن صحن سازان مکیس برداشته آمد و از سوانح آمدن میسر و حال بدرگاه مقدس رسانید
مژده های پیروزمندی تحقیق تشکیک یافت تحقیق در رسیدن شاد افزا او احتمال این تفصیل آنکه از او روی بخت
صعوبت مد امل و دشواری مخالج سگاه و افرمان پذیری گذاشته سخوت آرای شد حاشیه محمل گزارش پذیرفت و در
اندیشه با باج عاری بود که سواد جان ماهو و اقبال رسید اساس ثبات آن تنه کار رلرلش در آمد صلاح کار در گرید
دید و للعوت گذر جو ساتساقت آورد و سواران نصرت قرین در تعاقب همت بسته چند گرین آمده و از آب گنگ
گذشته لعب سکار مای اشتر دهادران کارطلب سکاپوی تمام سعائی هم سانیده روی در عمره نهاده دار پیروی
همت مسدی این گروه هدایت اهرام سرگردان شده و کشتیها دو بیها و در حصار اسباب مکنت و تصرف
عاربان تماماست هش در آمد در اثنای راه منصور موج ظفر قرین سوالی قلعه مهد ابا دسواران گیتی کشا در محاصره آن
مای جلادت ابتهر دند و ساکرام سردار حصار بیرون کلید را دست آویز کسالیق مقصود گردانید تهسادحان آن دز را انکار
داهان سبزه سرای محتی هش نهاد عزیمت ساحت آن مدر مدرحتان حواشی بفوج پور که تسمت فرار بسیار داشت
ساه سر دمحاهدان عقیدت گزین هر چند عزمه بیرد سی نمودند سود نداشت آن عنوده بخت از دور باش سطوت
اقبال صلاح درین کار ندید لشکر منصور معاودت نموده مسالک نگرش گرفت روز دیگر آن قانوجی فرصت جوی رکاب
رو در آمده تا ست گردید که را انگیخت و از شکیبائی رمین و تنگیهای مر ساحل ران بردل راحت صلاح اندیشی
نگذاشت که روی صمیم عمره نماید مر معمولی سکرام لعارت گری سگاه او گام فراخ نهاده و حدین ماساریهای
سترگ ولشکر تبهای والا بروی بود چون آن باریک مالی ازبور مستان ره بامید شده سحون آورد و سعی خویش در
ظلمت آباد ادبار سرنگون آمده عار آلود جهالت سمجد لیس بود که محکم ترین جاهای او ست متانت وکار افرایان لشکر
نصرت طراز قریب دو ماه در بند و جهت را از آن حوالی تیر دستی کرده بیروی اقبال شاهنشاهی قلعه مسخر شد

دره وراه آن بدست شیرکمند قهرمان سطوت ایزدی آمد و از گرد آلود خاکستان بی اموسی بدی. مولی آورد و از
سوانح نزدودن نقش هستی میرزا سال است چون پرتو سواطع سعادت که چراغ افروز اقبال روزافزون است گشتی ورا
آوارهٔ دشت ادبار ساخت و با آنکه تیرکوه آسا قدرتی پیاه شترک داد سرانجامی بیم‌ناکی مایه ناکامی رهایی گزیدن
رسانش شتافته طیلسان خمول بر دوش گرفت و میرزا سال را بدرا و بالسیاری از نهاران تنور بیش پیوست از
پیشتیبان و از آن حواشی راگوشه اطمینان خود گردانید تیر دستان سوء مردانگی آن مدبر گرفته ناگهانی پیچیدند و سی
اسیر بکوهستان مبادرت کرد و حیات بیم فراوان بدست آمد و از سوانح اقبال افزاگرفتن قلعه رهتاس است از آنجا که برجی
گیری و کار افزائی و جدیت بلندرتی کلید کامروائی و گره‌گشای معاقد امور و حلال مشکلات است که حصول آمال جهانیان
دشوار پیدا بود بمیامن این کردار گزین قلعه که تسخیر آن سابق بر این اسباب پایه تعذر داشت با آسان روشنی وکشور ستانی
میسر گشت چون گیتی در خمارستان ناکامی بغمهای گوناگون پایمال حوادث گردید پسر او سرپرام با متهوران سپاه
لوازم قلعه‌داری سرانجام داده در شیرگذهه لنس کبیر استکبار شد شهبازخان با جنود سماوی اعتصام در محاصره
پای جلادت افشرده دور ساختن ساباط و سائر مراسم قلعه‌گیری اشتغال نمود مشتری از سرکشان آن سرزمین
پیشتاده راه فرمان پذیری گشتند درین هنگام ارژنگ آمیزی اقبال گل تازه دارو از چمن زار خواهش سر کمل این مسلسل
آنکه در پیولا که این ناحیت از امیری بزرگ خالی بود و رهتاس بدست کسی افتاده سید محمد نام از معتمدان خود سپرد
چون کار او سپری شد جیدگاه ناپدید شد و در حراست آن اهتمام کرد و از فقدان استظهار ساخته با خویشتن پیگانی
که ذریعه یکی از متوسلان بارگاه دولت بدست آورده چنین پیشکشی حرز وار از متوسلان سعادت اندوز گردانید لیکن از
وطامت اظهار نمکردی درین هنگام راه داران حواشی حصار اسامی از لفاح که بی اتفاق آن مردم نزدیک آن کوه
شدن دشوار باشد از بیم‌ناکی شکوه لشکر منصور آمده دولتخواهی گزیدند و مظفرخان پیر باعث آنکه صوبه بهار روی تسخیر
متحصنان را پای تشکیب از جای رفت بمقتضای حسب معتمدان خود را پیش شهبازخان فرستاده امان طلبیدند
او کشاده پیشانی قبول خواهشهای آن گروه نموده با برخی از دلاوران بسرعت شتافته درآمد و ثور لسینان حیرت
را کامروای مسرت گردانیده سپاس ایزدی بجا آورد و مظفرخان از شنودن آن بسرت انبساط بهجت اندوخت باز
واز سوانح کشایش قلعه شیرگذهه است چون پیرگی اقبال روزافزون رهتاس بدست آمد توطن گزینان این کوه‌پایه
را پای همت لبریز شد و بیشتر از آنکه پرده از روی کار برگیرد سرپرام سرگروه این گروه از فرو هوشمندی شکوه
این دولت اندیوند دریافته شهبازخان را دید و کلید قلعه سپرده و از روی سخت راچاره گرفته و از سوانح فرستادن
افواج نصرت قرین بصوب جالور و سروهی کامیاب شدن ایشان چون بمسامع همایون رسید که تاج خان جالوری
سر از فرمان برداری پیچیده و دیوره رای سروهی نیز از نادانی پاسبان احکام بندگی نیست ترسون خان و رای

وسیاه باسم بارسه و برخی از کار داناں هنگامه سپاه ربت با مرو هنه مدکه سختیں سبحاں دلاویر موعظت رهنمای شاه
اطاعت گردد اگر نه این طریق را با بسد هر دو گری کار ساخته گردد وسلک بیکار بسرون احرار رضا مندی الهی
اعتقاد کرده اگر نه فرصة سرد گاه پای همت افسرده مرهی اسرای سجده گسیختن تا رود بوده که آن لعوس سرارت مدد
داده سپاهداران خدمت گرار راندک فرصت سحا لوررسید و تاج جان خدمت آویر مداست چو و راه سر اگ
دولت ابدپیوند بست و چون این کار با آساں روشں ساخته آمد عزیمت سرورهی مودند را ن آسمانا سر سحت عود
بیدار گشت و باروی سرگیں سپهان دولت مو شت بالقان بار جان لعادت سجده آستان مقدس روانه شد
و محکم والا رسول خان با البتیش گجرات سیادت وسید باشم ورای رای سنگه در قعبه با دوت رخصت آفاقت
انداخته سمرداں آن باحیت را اول کرده و مداخل و محاسح را بایسته آمد وارسواتح لوحه رایات جهان کشا گشوده
است درین ایام که عنوان تشعسع مراقبال است چون بر وطور انداخته است کرا ماده کوهسان جنوبی سر سوریش سردا
و را سے سرایں دوں و رقصهٔ ایدرجلم آشنگ سکار می امروز دو همیان طائفه دیگر از مدگوهری سعادت سحوت و جاره
شکار آن باحیت پس سپاه عزیمت الاشده ور باراسعد بست و هم مهر ماه الهی باشاره والی طبقات امرا و طوائف لان
که درین ورش سعادت حصور داشتند چون ریوه دولا آراسته بطرز درآمدن گرفتند **اشعار**

یلان عرب آهن سراپا همی	چو صورت که گیرد در آئینه جای	کسان مرد و مرکب در آهن گرفت	به مژگان او شکل صورت گرفت

درین روز آن شهسوار عرصهٔ آگهی بسری ریل بال سعد رحلو اقبال داشت با آنکه جوان سواری نشاط افزو سکار بود
بحر ملد یان حدمت سعادت حصور نداشتند لشکرگراں لظهور آمد و روز سی و یکم مهر ماه آلهی بیستش ایدری که در انتظام
شادی صورت سرانجام بدیر وارسته ولکشای احمر بعوںت کوکبه دهشت فرمودند چوں رایات اقبال لقرب کار
مقصد رسید بسیاری از لصرت گرمان آں مرز حه سای عبودیت گشتند را ارسطوت شکوه شامیانهٔ در
کوهستان مول رو سیدار راه و بده دوری دور را، لیتی قطب الدین خان و راجه بهگونت داس و کنور مان سنگه با
برخی ار مسیاں بارگاه ملازمت رخصت یافتند که درحال حال درآمد آن گریوه نشیں مدکیش را مدست آورند
و قلیج خان و خواجه غیاث الدین علی آصف خان و میر غیاث الدین علی نقیب خان و تیمور بدخشی و میر ابوالعیث و قلیج
و بسیاری از سحایداں عرصهٔ نصرت درین تاریخ بصوب ایدر رفتند و مدکه آن سرزمین را ار خس و خاشاک ناسپاسان
گروه فرار پاک سازند و ارسواسح این فرمودن اورنگ نشین اقبال مورش شکار و بالتماس اعیان دولت فسخ
آن عزیمت مودن طائفه ار لوندان ملک ساده لوحی تا آن سوار مقدس را در عبادات جمالی جامه طواف
ساجد ورد دست شارگی سامعه افروز آن پو مای بادیه طلب گردانید مه شهریار خدا دوست را مقتضای سرانجام
اسباب لشکر جامعیت عزیمت این سفر دامنگیر همت شد سطور آن بارگاه سلطنت و دانش متشان

۹۹
ج سوم

بزم اقدس پیشتهای نشاء تعلق و تجرد راندکور ساختند و بطرزی که حق‌شناسان راستی اندوز معروض دارند موقف
عرض مقدس رسانیدند که برخی از حقیقت‌اندوزان والانظرند که بسمت این طائفهٔ قدسی اشتمال اولیای دولت ابد
مشروط آنست کز آن گروه فتوری شریعت آباد و جمعیت پرور رو نشین سر پرآرای سند لب استغنا می وریاضت
والای خویش و بموجب پاس خاطر اخلاص‌مندان یکتادل نقش آن داعیه از لوح خاطر اشرف حک شد دیوان صورت
لزومی انعقاد یافته بود و رای صواب اندیش بران قرار گرفت که یکی از درست کرداران معامله‌دان آن دیار
فرستاده شود تا هیچ‌جا تکاپوی آن بارکت معنوی پسان بحکم حقیقت رود ده آید تا این ادای مهاتی پاس ظاهر نیز شده باشد
سلطان خواجه نقشبندی را که از صنفان مذکور نصیبهٔ فراوان داشت در تاریخ مذکور امیر حاج گردانیده رخصت ارزانی
داشتند و مبلغ شش لک روپیه نقد و دوازده هزار خلعت ضمیمهٔ افضال گشت تا بفروغ دیده‌وری مراسم شایستگی
احسان دریافته تحقیق شود ده سازند و عامه عبرت‌گزینان این راه و داراز اسجزائل العامر بیار گرداند و حکم مقدس
شرف نفاذ یافت که بمجرد رسیدن آن مرز را که از سفر پیراستن پس دوسول فرصت مکاتبت شد و حرف ندارند و سایر
احتیاج‌مندان قناعت پیشه آن بوم نگاشتهٔ قلم تحقیق ساخته نسخهٔ منقح بدرگاه والا آورد و عرض از این اندیشه بدیل که
هر سال یکی از آگاه‌دلان بارگاه اقبال بدان دیار رفته عموم محتاجان آن ناحیت را از مائدهٔ احسان شاداب سازد
چون آرزومندان سائر اقلیم احتیاط وافر بجنت دریں قافلهٔ سعادت اصناف آدمی علی الخصوص منتسبان
خانوادهٔ نظر و استراق و ستنبان صبح استدلال و شهود فراوان بار دولت یافتند سرگرجبین و بور برکات طلب
از هندوستان عزیمت آن صوب نکرده بود سعادت یار گوکه و شاه خواجه و ملک محمود یار خاصی عماد الملک
و مولانا عبدالرحمن واعظ و ملا عبدالصمد و داود و خواجه اشرف و خواجه حسین علی ترخانی و مولانا فاضل توشاد و ختاربیگ
و جمال خان بلوچ بدین نورد عزیمت گشتند و از وفور عاطفت فرمان مطاع شد که امرای رخصت یافته بدرقه باشند
سران کاردان بزرگ از راه گریوه هلدی بالشکر منصور بکوکنده شتافت و از تنگیها و عقبها گذشته به پواره رسید
از اسما قطب الدین خان و راجه بهگوانداس و سائر لشکر فیروزی که باستیصال رانا تعین شده بودند بآن خدمت
معاودت نموده بصوب گوکنده روانه شدند و چون بموطن آن شوریده بخت پیوستند از سطوت عساکر نصرت
اعتصام بکوی خمول فرو رفته بطیلسان خفا بر سر گرفت و افواج ظفرطراز که بصوب ایدر رخصت یافته بود در بلارست
این سفرگرایان قدسی تمام منزل بمنزل گام عافیت زده روز امرداد هفتم آبان ماه الهی بآن حوالی پیوستند حوت ای
آن سرزمین خود را تنگنابهای کوهستان کشید و جمعی از راجپوتان تهورمنش بمعابد و منازل پای جلادت افشرده
قرار مردانه دادند طائفه از بهادران نصرت قرین مثل نورو بهان و عمر خان افغان و حسن بهادر باستیصال آن گروه
شتافتند تیره بختان غنوده رای تیغ آخته و برچها راست کرده بعرضهٔ خان فتائی تیزدستی نمودند بسیاری ایماء

دلش بعنایات تامه گشته روی گردانید بر مام بر دا جوهر ثبات پائی را سار ارشگفت آورد هنگامه فرور حسرت
شد . بر جان جسس بهادر تسرت گواران والسیس پوشید بر مست سرای آسایش جراسید و آن گروه کسانی
بی دانش رگو بستی نکوبسار اتنا دید و آن شهر باعنائم فراوان تصرف اولیای دولت در آمد و امرای صائب تدبیر
در حراست و عمارت مار عه لت گشاده ، از اسجا با دارالحاج لعنوب گجرات عزیمت نمود و نمود مد حشتی باتمام از
اعیان در خدمت مدر و عادت اندوخت ابلی نوحی سمر در با در احمد آباد لوت گردید و از سوانح آنکه شهر بار
دور بین خواجه شاه منصور شیرازی را که با تامی بر امور حساب دانی بود منصب الای وزارت بزرگ تحت ید در
مستمر بمال با سراف عطر باب سرف احتصاص داشت از تری فهم و جوشش رسید با علم جان آویزش
مالی کر دوران گرامی سند بس از اکابر لسار مسمم جان پوست و دراں هنگام که بکار سازی بنگاله درگاه مقدس
آمد القوتش بسانی او قوم کار دانی ظاهر بست رست و لیس از سیری سدلں روزگار مسعم جان راحه بود در تحت محاسبات
سرکار اقبیا مدلت کسند مسلسل گر اسیر برم آرای سلطنت از نور جدر روانی مسو مطاع فرستاده طلب فرمود در
این ایام که بعنوان اهتمام با دولت است حسین بسائی آستان مقدس حلا افرای ناصیه سعادت معهود آمد
نی سار س میان بسا احضور رائیا اعمار خواجا لساع یافت و دور کوس جهارد م آبان ماه آلهی خداوند رامس پایه
والا اختصاص تحسر ملند مرتبه گردانید اگر بدار علم بهمی بهره است لیکن در گروه ملک سحاں استوار نائی
ساف کرداری بیز کمالان ور گا بود و بایه بیامری سرگ ارواح جو ملکی جدد معاودت اور دسه و شمسی دار
سوانح آنکه چون والی ممکه موهبت مرسلوبات اتسال بس شهاب الدین احمد جان بسا فخر الدین مسهم ان سساه
اسع جان و قطب جان بسائی امرای صوبه مالوه با صمه سائی آستان مقدس سر ملندی یافته و هر کدام با ارج
ملامی که هرا خلاص شمول عاطفت گست روزی بسا آں سرزمین شجاع داس حقیقت آمود سا بیشاهی رومی یاسر
مال بسا تاں آں سرزمین اطلاع بسند مده گروه ا و زبی و کار دانی بهادران نمازی جان مدحتی و شریف جان اتکه
و محامد جان و سحان قلی ترک را با رستم ارکا طلبان در دفعه موهبی جای داده و شیخ عبد الرحمن موید بیگ و عبد الرحمن
جلال الدین بیگ را با طائفه از هب سندان در بدار به گدا اشتند همیں در محال دیگر مردم مردانه کار کرده نیس بایا
با هر گاه آں مدکیس فتنه ا ه ورار کرد و محصول بر آید ساد افراه رسید چون خاطر اقدس از مهمات ان حد و دایر ذات
روز مهر شاهرو بهم آذر ماه آلهی از ان سرل دیروری ارزا ما السواد للعوت مالوه نهضت فرموده آری سوانح معالی
سدلی قطب الدین جان و راجه بهگونت داس ست و تفصیل این اجمال آنکه بزرگان دولت جو اقبال را اکثر
منگاه را ما هنگامه آرامی بود مدحون از ان شوریده حال بسانی پدید آمد از تشابه ردگی بی آنکه حکم قدسی طراز شرف
صدر را مامحر و تشیده تو جه رایات نصرت روی مدرگاه مقدس آوردند از اسجا که با سابی احکام سلطنت بیستیس

ج سوم ۱۰۱

بر دست فرمان روایان والا شکوه است و پایه بر فراز خواطر حدسی مدبران نقش لزوم دارد این دو گروه دولت را
کورلش نداده حملت آلوده ساب گردانید و چون تشویش ندامت از خطوط پیشانی مدبرانه درست خوانان این سلسله
روشن شد گستاخ کوتهی رسائی و اعتراف بعرض تصدیق فرموده رخصت بار دادند و از سوانح آنکه در هنگام عبور موکب
آسمانی سیر سواحل اودی پور عرایض حقائق گذاران صوبه گجرات بموقف عرض اقدس رسید که طائفه از معامله
ناشناسان در هجوم همراهان قافله حاج شورش انداخته از هنگام باد فرنگ بیمناک ساخته اند هر چند حضرات قدسی
سبحان خرد افزا نصیحت پیغام ما مدد و اعیان دولت دلدهی سکمند اطمینان خاطر عامه صورت میگیرد و از پیوند
عاطفت این گروه غربت گزیده را متواسد نیا کامی گذاشت بنابران قلیچ خان را که برخی از یساور گجرات در تیول
او بود باشیه نام از لشکر اعدا طلب داشته رخصت آن دیار فرمودند که بر ساحل دریای شور رفته خدمت پذیری
و سالش گری آن گروه بیگانه را بر موجب ظهور انداز و با ضعیف دلان آن قافله بطمانیت آرامش در آینده مردی
اقبال شاهنشاهی در اندک فرصتی این خدمت انجام گرفت و اصحاب گریبان بارگاه عصمت در جهاز سلیمی
عشرت گرامی آمدند و سلطان خواجه با سائر اعیان در جهاز الهی بار سفر بست و حکام نصاری و بزرگان هر زمین
قدوم گرامی را محترم داشته سرمایه سعادت جاوید اندوختند و از سوانح آنکه چون شعشعه رایات همایون در
حوالی بانسواره پرتو شکوه انداخت راول پرتاب بر رنگ آن ناحیت که همواره دم استقلال و استکبار زدی
و راول اسکرن مرزبان ڈونگرپور و دیگر سرکشان آن بوم آمده سجده خجالت بتقدیم رسانیدند از آنجا که
سیمه قدسی گیهان خدیو عذر پذیری و عاجز نوازی است شرمندگی کم خدمتی را بافروختگی کارگزاری گرفته
جان و ناموس و ملک آن گروه را در حمایت معدلت و رافت در آوردند و بتفقدات خاص بلندی گرای
آمدند و از سوانح آنکه میرزاده علی خان بسجود پیایش جلا افزای پیشانی شد و شصت و پنج فیل از جمله غنائم
دیار شرقی بنظر عالی در آورده و حقیقت بدائع آن مرزستان و نیکو خدمتیهای جان سپاران سعادت گزین
بتفصیل معروض داشت و موجب سپاس داداری همنا گشت و از سوانح آنکه افواج نصرت لوا التوب
کوکنده نام رسید درین هنگام مسامع همایون رسید که رانا باز گریوهای سخت و تنگناهای دشوار عبور را
سر اسباب سرکشی انگاشته بباد اندیشی نشست روز دین محضر پانزدهم دی ماه الهی راجه بهگونت داس
و کنور مان سنگه و میرزا خان و بیرام خان و قاسم خان میر بحر و طائفه از بهادران کارشناس را روانه
آسمان و گردانیدند تا توجهات والای شاهنشاهی ساحت آن ملک از خارستان تمرد پاک ساخته بفرمان پذیران
انصاف مند پیرایه دادند و از سوانح آنکه در نواحی بانسواله راجه تودرمل و اعتماد خان خواجه سرای
از بنگاله کامیاب خدمت آمده ناصیه سای عتبه اقبال گشتند جلائل غنائم آن دیار را که از آنجمله

سپهر صدر بتانمیل بانور بوده در پیشگاه خاطر قدسی آورده ستایش بزرگی دولت روزافزون در کامروائی
اولیای عقیدت و ناکامی اعدا و پاک شدن آن دیار از ناسپاسان و آرامش بوم و فرحت گرایان آرام
گزارش نموده پرستش و نیایش ایزدی افزوده و از سوانح آنکه درین دو سال پور رحمت قلی خان
توپشکی از سفر حجاز آمده بسجدهٔ خلوص عقیدت سایر پرستش قدرت حقیقی الٰهی نمود و عرائض اشراف
و سائر اعیان آن ملک در پیشگاه حضور آورده بسلک عاطفت سربلندی یافت روزی چند آن سرزمین
بجهت مصالح ملکی محکم ساز اوقات اقبال بود و از سوانح فرستادن راجه بیربر و راجه لونکرن بود
است اجمال این مفصل آنکه رای آسمان احتشام بوسیلهٔ بستریان بارگاه مقدس عرض داشت که
دختر او که لعبت دولت ازممتازان زمانه است داخل پرستاران مشکوی معلی گردد هم
گوهر والا نسبی خویش قرار گیرد و هم منتسبان او را استظهاری بزرگ بدست آید اورنگ نشین اقبال
بر حسن اخلاص او نظر انداخته آن ملتمس را بپایهٔ قبول ارتفاع بخشیده بود آن دو موتمن بارگاه خلافت را
رخصت داده بودند تا بآئین برگزیده آن حجاب نشین حجلهٔ تقدس را بشبستان اقبال رسانند و از سوانح
آنکه درین روزهای بهجت اندوز نوید اسعد از بندهای الٰهی سرمد است رای رای سنگه نوید کشایش سروهی و تسخیر
آبوگده رسانیده و بهجت افزای سواد اخبار این داستان مسرت آنکه رای سروهی سلطان
دیوره از بخت برگشتگی و توسن ذاتی موطن جای خود روی ادبار آورده باستان همایون رای
رای سنگه و سید هاشم و طائفه دیگر از بهادران دست گزین عزیمت تسخیر آن نموده آن آشفته رای
تیره روزگار را سزای بدکرداری ناهنجاری برکنار ساخته بتحسین شادان صدو ورفته بهنگام مراودیای
همت افسرده ماند اسحاک چند داد رکنادا است و عقل حسادان نمود عالی حال را پیاده ادلیته
سحوس عورد امر و دمار از اقبال رحل اقامت انداخته ارتسامی دگی با هستگی گرائید مد ورای آسیکه
به دیار راه وطن گاه خویش طلبیده شب آن عنوده سحت ناحمی اد دلیران حسکی سپاه در اتنای راه ترال
دالار ریحت رحی اند احیوتان ناموس دوست لشکر گردی رایی مل همراه اعروق بود مدنار حلادت گستر
و جوهر مردانگی را معیار گاه رسانید بدبیکار سترگ روی داد از طرفین بسیاری از مبارزان رخت هستی
بربستند و سیاس اقبال روزافزون آن گریوه نشین تیهو شکست یافته آوارهٔ دشت ناکامی شد
و از سروهی دست بازداشته بکایوی سخت تا لوگره شتافت ولایت بحسن عمل کارگزاران عمیمیه
ممالک محروسه کشش سعادت ملتان خدمت دوست منوحة القلوب شد نام این در اصل ایرانی
است بفتح همزه و سکون را و میم با و دال الف و فتح همزه و جیم فارسی و سکون لام شد اول اسم

و تعبیه صفات روزگار بایان نام خوانند گویید اربدا نام روحانیست که ملبا س زنان در آمده رهنمای گمراهان بادیهٔ
طلب فرماید و اجل عبارت از کوه است یعنی آن پیکر قدسی بدان جای نسبت خاص دارد و نزدیک
سروهی است در اقصای صوبهٔ اجمیر گجرات رو بیدار لقاع آن هفت کرده باشد و بر فراز
آن کوه‌ها را نادر زمان باستانی قلعهٔ آسمانی پایهٔ آساس نهاده راه بر آمد بغایت دشوار چشمه‌های
گوارا و چاه‌های شیرین دارد و آبادان آنقدر که تحصن گزینان حصن را پسند باشد و انواع
گلها و اصناف ریاحین و هوای نشاط افزا و شوق افروز است اهل ثروت برای تیمن
و تبرک در آن نواحی معابد و منازل طرح ساخته‌اند این گروه نصرت طراز باستظهار اقبال
روز افزون بآن قلعه پیوستند و چنین حصار حصین را که فرمان دهان عالی شکوه بدشواری توانند کشود
این جوق اخلاص گزین بکمتر سعی بدست آورد و سطوت سلطنت شاهنشاهی سالاران را سرانجام
ساخته بازسد گرد ابد بر بها را ملتزمان سعادت شد و کلید آن قلعه را سر بایک تا پیش گرده بجهت ساخته
بادلهای نصرت سیر درهای رالینگ نگار دانان آگاه دل گذاشته باتفاق رای سروهی روی بدرگاه
سلاطین مطاف آوردند و از سوانح فرستادن جنود اقبال ست بصوب خاندیس راجه علی خان حاکم آن مرز
باستظهار سائر حکام دکن در فرمان پذیری و خدمت گزاری قدم سست بر میداشت گیتی خداوند از فروغ
عاطفت که هنگامه آرای شریف و وضیع و چهره افروز سعادت خرد و بزرگ است روز بهرام بیستم اسفندارمذ
ماه الهی لشکری شایسته بسر کردگی شهاب الدین احمد خان بآن صوب نامزد فرمود قطب الدین خان
شجاعت خان باقی خان تولک خان میرزا سبحان خان علی دوست خان و بسیاری از مبارزان
والا قدر باین خدمت قرار گرفتند از بارگاه خلافت فرمان شد که نخستین غنودگان بادیهٔ بیهوشی را سخنان
دلاویز آگهی بشهرستان حقیقت آورده گلچین بوستان نیکو بندگی گردانند و اگر از دولت طالع گران خوابی
به گوهری باشند گام همت فراخ تر نهاده بلوامع سیوف هندی زنگ زدای ظلمتیان آن دیار گردند
و آن معموره را بدادگران تامل گزین بی غرض جداگانه سپرده پاسبانی عموم رعایا که ودائع ایزدی اند مرد وستی
فطرت لازم گیرند و از سوانح رخصت فرمودن راجه تودرمل ست بصوب گجرات چون بمسامع همایون
رسید که آن ناحیت از بی پروائی وزیر خان غبار آلود نا ایمنی گشت کاردان موتمن را رخصت دادند که
بزودی رفته باتفاق اعیان ملک در انتظام کوشد او بقدم سرعت شتافته جوهر کاردانی خویش نمایان
نمود و عموم توطن گزینان و واردان آن دیار عشرت آمود عافیت گشتند و از سوانح آنکه در حدود دیبالپور
شهباز خان از دیار شرقی کامیاب نیکو خدمتی جبهه سای آستان جلال آمد چون کشایش رهتاس و فتح گجپتی

ج سوم

ج سوم ۱۰۵

دسائر سکنهٔ ایهای ا موتب عرش مقدس رسید حکم والا شد که رهتاس بحراست محب علی خان گذاشته
بدو رسیدگی لعبهٔ قدسی آورد ر در راستا ست ستم اسفندار ماه الهی حسین عقیدت بیعت اقبال سود
ر ملی و نهایت ... انواع مراحم پادشاهی گشت چون مکنون ضمیر قدسی آن بود که اوقات گیتی گشا
لصوب دکن رود ترتیب یافته آن دیار را نورد اسن دم کر مدل گرداند اشارت عالی شد که سامان لشکر نصرت
اعتصام بالعیار تصحیح رساند و خود اقبال اسراول باشد بحکم والا همت سجا آورد و دران هنگام که موکب همایون
مدار الخلافت مرحل اتصال و ثبت سعادت گورنش ملدی گرامی آمد وازشوانح کسایش حواسی ایدرست
آن و اسی سه گزارش یافت که چون رای آن سرزمین را حسن محبتی در افق ادبار فرو شد بمضای آنکه
سلاطین معدلت پژوه ملت وزیگار دحکیم آفاق اند فوجی ازکند اوران اخلاص گزین فرستادند که اگر سمان
دلاویزاند درزکار گرییا بدنقش هستی اوار صفحهٔ کائنات سترده گرداند آن نی دالش از فرومایگی و بدگوهری
داستان موعظت را سرمایهٔ استکبار گردانید و چون پاینده خان را احدیت سادر گجرات طلبداشته درا ینده ماه
امداد و لسعی دولت حنارآلو حاکستان نی باوسی ت احمال اس بائیدآسمانی آنکه آن دوجیرمایهٔ رعونت افزای
ش و برد و برمیس اوفرو هشتند در کمتر فرصتی سهوی او سد سی کشید وار امیائی پیرکی اقبال روبر اسرون
مرسے ازشور گریبان مادندادماررا باخود متفق ساخته آرایش سرفتنه میارزت از تنگنای کوهستان برآمد
اولیای دولت پرستاری مکث حتری نمایان یکجهتی یکبا دلی تازه کرده لعدوت آن سحوت کرس عزد دو رای
عزیمت رامصمم گردانیدند شش کوس چهاردهم اسفندار ماه الهی شیرخان را با جمعی از سرداران حرم اندیش
بمساعی اردو گذاشته دلو رد غزینه یکبار سند در قول جای غیاث الدین علی آصف خان با طائفه از سرداران
رزم آرای بامی حلادت افسرد وتیمور بدخشی با جمعی از جنگ دوستان نبرد آزمای برالغار را استکوه
شجاعت سمندی سرایه دادمیر ابوالغیث با رجی از نگاهبانان لعور ا ه س سروی جرانغار آمد و میرزا قیم
نقشبندی و لور قلیچ و مهیره ... وشیر غیاث احمد و گروهی از بیرزدان بسان وعا در فوج هراول جوان
عال سائی و سرفتانی شدند شمال خان و گدا علی وجمعی از کار شناسان رزم در کمین گاه جستجو می ایستادند
غنیم از فرط غرور دوحوق شده بهیم حلوریزمی آمد میرزا مقیم با رجی از عایان هراول تیردستی نمود و مظفر خود را
از ول رساید و مردان لشکر منصور بسالیش یکدیگر عنان از دست داده آویزش بیکاره نمود بدراخیوتان
شورگزین سرچیار است کرده در هم آویختند جنگلها و عرصت تحت خیرت افزاد و داد جوهر همت
و مردانگی بعیارگاه رسیده مالش بسزا کشید

زجشید تیغ و سکو شید گرد	نعره کوس برآمد بسرو
پیاله سرچشمه و لعل بیر	روان خون جوی کام بیتان ماکه سر

یورتقلیج با جوی رحم بار و دست از کار باز داشت بمطمرای هجوم راجپوتان بزمین آمد و پیاده —
تیر دست مستان بهت آرین سوار شده مردانگی بیدود و بیرون دران آورده گاه مردان کار از حیرت
افزود شدیم رسانید و در هنگام دو گروه هراول این همت ارجای رفت با هزار باس با وی تیغ
سجانستانی ایستاده میرزا شیم دران گرمی آویزش سرنت گوارای و ابسس در گشید و قطب خان هم از همرایان
او بآئین اخلاص گریبان نقد زندگانی در باخت و درین هنگام که هراول را آن چشم زخم رسید فوجهای پیروزی
طراز بهم آمدند و دل باقبال ابدپیوند بسته بکارزار در شدند محالف پای تهور افشرده گرد پیکار انگیخت اندازه
توانائی جلادت موده عیار آلودنی آزرمی روی در هزیمت نهاد و اولیای دولت بمیامن تائید ایزدی
در نیمروز بامدی کامیاب خواهش شده حسرت از سر گرفتند چون داستان نسرت بعرض همایون رسید
حلائل سپاس ایزدی بجای آمد خدمت گزاران همت منش بالطف خسروانی پایه امتیاز یافتند

آغاز سال بیست و دوم الهی از جلوس اقدس شاهنشاهی یعنی سال دی از دور دوم

مهر پایه معدلت دوست در حواشی وسال نو رعبادت گشاد تحرد و تعلق از در گشاده شکار شتد پر رسانید
صورت اجمی مزاج یکتائی صحبت وعطا سرایانه باطل مید پر گلبانگ اعتدال ببی چهره افروز انبساط آمد
بساط بارگاه فراخ زده و هنگامه عشرت روش دیگر پذیرفت شب دو شنبه بیستم ذیحجه بعداز هفت ساعت
و دوازده دقیقه آن فرح افزای نورستان ار روی پیروحرمی حمل انداخت بساط صورت را رنگ آمیزی
مطالع انوار حقیقت در گرفت آسمان جواهر پیمائی با رمغانی زمین فرو ریخت و او مبارک قدوم نورسیدگان ملک
تقدس هزاران نقش دلفریب بیرون فرستاد گیتی خدیو مراسم سپاس گزاری بآئین بار و بیش گرفت و
دستگاه بار درمهبت پدید آمد اشعار

کساوه آسمان کون شگفته بوستان	زمین ار رشک کونی گشته آینه	امرا لو گمشته شدید ولی کرده عالی مینا	نمان ار ستش قدرت شده بود تیحی کیانی

بخجستگی سال دهم از دور دوم نوید عشرت جاوید آورد و پیغام نشاط دایم رسانید امید که جمیع متسان السواد افاق
بمیامن این دولت ابدی احتشام کامیاب یکسبی گردد از سوانح حرمس فرمودن ماهی مگم سحان معنی
آن نونهال گلشن سرای خلافت پیر باول و برج مبربان چسلمه ست ساک به دیار اساس خانه عم الکاسته
هر روز هم فروردین ماه الهی روی ابر عالم صورت در کشید پرستاران مسکوبان عبال ترموجه هر یک پران فرودنهای
انتین وحورتهای جان حراش خود حال گیهان خدیو را چگونه بسم برگاه آن سرچشمه مهربانی افروخته شدن فرمان عموم
اخلاص گریبان باندوه فراوان گراید درین شیوه نگاه بی تو اینه وکه در موت فرزند خویش بران گیتی
خداوند مهر گرای چه رفته باشد در عنوان این سال فرخنده کتابی قائمه بو مری نامیه پیرای دولت پیوند

ج سوم

۱۰۵۱

ودو والیسرای سرحد ساداکش رسیده مسترفوجی رسرارسا فرمایه بکتش فرسا ده دمدخول رس سدکه آن
ادوارکه سماسی را دمدارای سیر روز بهرام لستم مردین ماالهی موافق دهم محرم هصدوهشتاد وپنج ارلواحی
رام پور رین خان کوکلتاش را بایں خدمت رخصت فرمودند ماسیاهی که آن مدیرسست مدد
ومصوح که پوند براوردی دارودرام چپ رکرسی وچیدن ازمجاهدان اعمال راهمراه گرداسد مدومان
شدکه آمر اس بریوستهٔ یکتائی گزیده را اخلاص دراحکام ایں کارنگالوی شایسته مودند
درکمتر فرصتی قلعهٔ لوهری تصرف عاریان سهامت گرس درآمد آن کوه نشین ادبار حوده ایلغار
کوهستان کشتدچوں آن حدود ازسور آن رهس یافت زین خان کوکه بحکم مقدس مصوح را ماآکری
ازسرداران دولت بحراست آن ناحیت گذاشته باتفاق راجه بیربر عزیمت درگاه والا نمود
سحتیں منزل سوریس آں مرزمین سسوده بحر سعادت حاره مدد احوال این تفصیل آنکه بیشتری
ازسیا دران کوهستان از استدا ادام لستوه آمده بو مدچوں کوکه بارهپ براجالهٔ شوق لسب
بدگوهران فرمانهٔ لشکر آوازه رسیدن دو وا احته دست غارت کشودند دارند و ماراربسیار
اران شهر معمور تاراج رفت وامرا از ترسائی وناسپاسی درآهنگ برآمدن سدند کوکلتاش
مابرآن زرین دیهتی سسگرف عزمی درسپ برگشته جهت اقامت امداحت سالیان امردی ودائمی
لذتیج شوق سره دسی بافت خدمت ماسایه برطارست حضور بائید افر السی کرده راجه سرحدرا
مایل مصالح رخصت درگاه والا درنظم آگهی گی آں ناحیت تا لساماتی طاهر ومدلی عامه را در
منگ واخلاص فدری سمایکاری عارفته فروسد دولها ورده ارگشت بروزکوس چهار دهم
اردی بهشت ماه الهی قلعه نهیمور سرحیام لصرت کرده گیهان لود ازقلعه برآمد رهائی درمنازل راه
سرحی وقفه آسایش فرمودار اسحامد بارالخلافه نح پورسیکری چوں سایه اقبال برآن حوالی
دحوالی افتاد واحیا امرا وسا طم اهالی وسائطتا امام همه سای سعادت آمد ولوازم بیارسجات
آورده هرکس لطف خاص کامیاب صورت ومعنی سد شب دهمی ونهم اردی بهشت ماه الهی آن
بقعه طیبه الوصل بمرکب مقدس فروغ اردباب معدلت را پایه بلندی گرای شد حاضری راکاه
دیگر بدارسواح آمدن زیں خان کوکه بدرگاه والاسب رواستان لسرکمندی اوبموقف عرض مقدس
رس لیسم گدشت که درحد ولوهری حل اقامت انداخته درالصعیکه ساحل آن ملک هست گماشت
بسیاری از زیره ساری درین هنگام کمیابی اسباب معیشت بدلی حقیقی سرده آن عبوره تحت سورده
حال راچوں بنظر تیزیک ساری افعال تماسساهی مبتلا لود ازفوج نصرت اعتصام جسات نگرده

نسوت آرای شد گوهری چند فراهم آورده و بر فراز کوه او نشت گروهی از عالم شناسی وت را فراشت آن کوهی است بالا
ارتفاع دشوار عبور که اندیشه تا بآنجا نرسیده آنگاه فرصت یافته از دور نظر قرین بر آن کوه گردن کشی رسانند نرین جان گوکاره و فرو دلیس
و در ساحت مبارزان لشکر ابسه فوج ساخته پیشدستی کرده برخی از مجاهدان کارطلب با تحریض برآمدن آن کوه چالاکی
نمودند و خود با انکار ای نصوح با استظهار گروه نوردان همت گرین پای جلادت افشرده پیشدستان هنگامه مردانگی
ارتنگنا گذشته بر دیکی فرازبوده بر کمال آگهی یافته بسیار سے از شورش ایشان پرآشوب رونه ساخت ساسنگ
ره و برزم در پیوسته اندازی سده و بمیامن اقبال روزافزون یکبارگی سه مرتبه عظیم که کوهی هدم فرو ریختند
و سایر بیش آینده گان را پای ثبات متزلزل گشته درآمده از ظهور سطوت تائید یزدانی که تیر ترشتافت و در هنگامی که آن
خاکسار ماجوق معمورار گذشته آن ناموران بسوزش درآمده گردیگار آگشته بود و ماجمعی از نهادران ناموس و دست پیوست
دیروی سترگ روی داد آویزشهای سخت و بهیبت آرای پایه پیوند آورده **اشعار**

زتیر و سپرها که در کار بود	بایان زدلستان کلزار بود	درخت بد ز شمشیرهای حبش	آزدید دلهری ز بود اردوش

دار بخشمندی و بیک اختری عظیم در سنگستان با کامی انداپای آمده دست ناموران مخالف دران آورد گاه مرا به نرفتند
و دانیین سالاران آن گروه بشتیس اشکار عبار آلوده خاکستان بر بیست شده و چون آن ناحیت از سعادت شورش مقاند پر سست
پاسبانی آن مرای بکوچ سرو و ناصیه سعادت رالسجود آستان مقدس جلا افروده و معمول عواطف شاهنشاهی گردید
از سوانح جد بداستمام حراء است بحکم سلطان حروباس اموال و افزایش لغود و در آئین فرمان روائی از گزیده عمادت
دار الملک تعلق است بنابران صادق خان و خواجه سابسعود و چندی از کاردانان دیانت مند را که محل اعتماد
و تقطاس ثقوب بوده از حضرت آباد سپهور بدار الخلافت آگره رخصت فرمودند که بمیری تحقیق را بجز ائین عام ورزه
عیار راستی خاربان دست بر ثاب و پاسبانان تکرید مرارت نگاهی فرستاده های پاک گوهری سوبان این کار بداده
سترگ روس شده و سوارش اعتبار بلندی گرامی آمد

سعادت اتالیقی یافتن سعید خان در ملازمت شاهزاده سلطان دانیال

فرخنده خرد جهان آرا پسندیده دانش پژوهان آگاه دل است که بزرگان هشیار خرام برگزیده بانی خود پسند کرده
بستان سرای زندگانی فرزندان گرامی و سایر نوخاستگان باغ فطرت را همواره تا یاری دانش و بینش سرسبز و
شاداب گردانید بنابران سعید خان را که از بزرگی نژاده و دیگر مراتب بایسته بهره فراوان داشت باتالیقی شاهزاده والاگهر
خجسته طالع سلطان دانیال که از زمان خردسالی نشان فرخندگی از آئینه پیشانی او لامع بود سر بلندی بخشیدند او
لیاسگزاری این موهبت کبری بزمهای عالی ترتیب داده پیشکشهای شایسته گذرانید و بقدوم میمنت افروز شاهزاده
مسانزل او فروغ سعادت گرفت وار سوانح آمدن جوانس نظام الملک دکنی است و ما تنسوقات آن دیار ما لی نهایت

گزینهارا ز ربان گرامی ساحه رهنمائی فرستاد و بود مددا احکام بارگاه سلطنت پذیرفته و فاحال را از معتمدان خود همراه
کرد امید و ردی مظفر بهم حرو دو ماه آتی آمد ما دولت کورکش برد رگسستد و دیلان مامور و معاکس آن دیا مظه عدیا
ودانماره سوانح شورش امر و دن مظفرخان حسین پیر ریاست دران هنگام رایات خان گشاسپ گجرات نمو میر راپا
سرای کرداریافت هرکدام ناپتی سرگران بادشاه و بارشد گرچه سلطان حکم والده او معون کاردانی وحدگری آن دیا
نارسوده کار راستیلاء دکن بود حاسیه گمه آمدار اسباکه روی از فلوا امال برتافته بود کاسارانِ بارگاه سعادت اگرد نمود
ناامیدی گردانید چون دلهای ناحیت حار ناکامی دریای خواهش او درآمدیس برحی از مدبها داران فردا گجرات راجا
ساستة تا مصوت رواره هر ره درایان تازه جامی لس کو چه زار برار گشت و چون مسامع اقبال رسیدن کا
دور بینی و ناسانی مراسم حزم باگر برهت الا ای فرمان روایان آگاه دل سب رور رضا نسبت و هستم خرا دما و الهی دستور
مطالع سعادت پیوست که امرای عالی شکوه و مرح سورش گجرات را تسخیر جا یابین و آن ناحیت مقدم والسه العدو ف
گرایید آن گروه از ناسپائی فروع اقبال رو در اوون ساهتابی اسحام آن خدمت سرون از حوصله بود داسته بودند
میگرداید بدو پیر خوشتن آورد و تهدی بریں داشته بو که لطیفه حرف سرائی از حکام آن دیار رر با گرفته طرح
مصالحت ادار مدبار حیات ملکی که در حقیقت مبنا د سعادت برو کردن ست خواهند که نام معمر دولت خود
اندایند مضر عه بهی تصور باطل رهی خیال محال — دور بهاگر چنین زمرمه ناساعی واستند که بر لیع مقدس رسید
هراسان شت سرجان سهاده اران گروه کاسباب خواهش هر یکی به قول خویش بار گشت و چون بیت و کردار آلوده بود
خدمت مرجوع بی آن گروه واسطام شناسه گجرات و حکام دکن که از توجه خسرو گیتی کسا آرام گسل بود هد آسالش گرمد دار
دور بینی ناسپه اعیان لشکر را داده بود پسند مکرو دهائش آن مرز را عصو طراز ساسان بارگاه سلطنت فرستاد

فیروز شدن اولیای دولت و لوای نکونامی برافراشتن و نگون گشتن دشمنان و شکست یافتن مظفر حسین میرزا

مرکز دایره دلکوپیکر که نگاهت حال رهنمای بادیه سعادت او شواهد سکوهیده میں ترددش عوار آلوده جاکستان پی
سود و ابراکه ناکامی روزگار مدرگوی حقیقت باشد و از حسم کیتی باده شد یا پیرفته بود در جهت آباد دولت آیده گام
سمت گیری ارشد با دساحان بسلامت شد جا سیه جیره آرای ان مقصود جمال مظفر حسین میرزا تواند بود و احمال
این تفصیل آنکه ریرمان در انتظام سپاه و آسانیش بیردستان بر استعمال مددکاران کار بستاشتگی نستند پیش
اطوار این سامحه شهریار براعه تو در مل که در کاردانی و خدمت گری و فرزانگی از یکتایان جهان هستی بود و آن دنار فرستاد
که در رواج در دولت کار دست گماشد و میادرتی دیده وری برآگندگیهای آن خوشی را انتظام گردانید آجه لشکر عهد خود را
بران سپهرمیں رسانیده در عراجم آوردن پریشانیهای ملک بگایوی ستوده نمود بحسین سلطان پور پدر بار رسنا

تنسیق مناسب داده پس از آن مهمات سورت و آن نواحی را بفروغ معدلت روشنی بخشیده و از اینجا ستامل بروچ و برودہ و چانپانیر را انجام رسانید باحمدآباد آمد و باتفاق وزیرخان حوالی آن مصر سعادت را بلوامع داد دهی می افروخت که شورش فتنه بلند گرامی تن مهر علی کولابی از نوکران ابراهیم حسین میرزا بالخنی از فرومایگان مدگو بر سر هنداستان شده آن خردسال ناتجربه‌کار را از مرز دکن بگجرات آورد و در حوالی سلطانپور شرارهٔ فتنه برافروختند برخی از همراهان عارف و زاهد پسران شریف خان از تیه‌کاری و تیره‌رائی دلنغ بیوفائی در پیشانی نهاده بآن دیو سرشتان پیوستند و چون بنواحی برودہ رسیدند دارو غنهٔ شهر پای لغزهمت تا بیرون شتافت و آن شهر بزرگ بی جنگ از دست رفت باز بهادر بیگار برآمد از فرومایگی ملازمان ناسپاس کاری نساخت وزیرخان در بسیج آن بود که باحمدآباد تحصن گزیند راجه تودرمل بنیروی اقبال شاهنشاهی همت بر کارگشائی بست و او را از شهر بند بصحرا برآورده آمادهٔ مبارزت گردانید و با دلی کارطلب حاضری خدمت گزین بصوب برودہ رهگرای شدند چون بحوالی قصبهٔ اولیای دولت نزول نمودند پای ثبات آن گروه خوابیده بسخت ملغزش در آمد و دست از نبرد باز داشته بکنبایت روی رفتند و لشکر فیروزی بصوب آن دل پای و ادبارا همراهی و ماهستگی بیهود و مخالفت را از آگهی حال دل رفته باز آمد در حوالی کنبایت عنان ادبار کشیده گرد شورش برانگیخت سید هاشم عامل آنجا نخستین برآمد دست برد ستوده نمود و از فزونی غنیم متحصن شد چون افواج گیتی ستان نزدیک رسیدند محاصره گذاشته بجانب چونه گده شتاب آورد و در حدود دولقه روز جمعه شانزدهم خرداد ماه الهی امرای عقیدت گزین پیوسته عرصهٔ مبارزت را بفروغ همت‌پذیرائی نور گردانیدند قلبگاه بشهامت وزیرخان اعتضاد یافت و خواجه یحیی نقشبندی و وجیه الملک برنجار حقیقت منشان برانغار آراستند و راجه تودرمل روپ رای گجراتی و شیخ ولی بمیانگی این باطائفه از راد مردان جوانغار را استظهار آمدند و از آنجا که بیدلی و دو آتوی ظلمت افزای حال افواج بود غنیم برگشته‌پای پیلادت افشرد و بیکی اندیشهٔ این بدنهادان شورش‌نفس آنکه بمجرد رزم آرائی و روبرو شدن صفوف بیشتری هنگامه‌افروز ناخواسند شده و برخی شتابان راه گریز پیمانا وزیرخان و راجه را باچندی روزنگار بپایان میرسد و نامی همت و چاره‌گری راجه بسته بود چه میدانستند که در آن صف هستی و تمنان ناموس و وست بسیار اند بنابران میرزا با برخی از مدبران تا عاقبت‌بین بجانب وزیرخان گام سبست برداشت و محمد علی سرمایهٔ فساد با خلاصهٔ تیز دستان تهورمند بصوب [illegible] آمده

عرصه‌آرای شد اشعار

که از لعل اسپان برآمد شرار	جهان گرم شد آتش کارزار	سوار از برون آمد از هر دو سوی	چو لشکر دلاور آسوده روی

راه پیروزی شتافت پایان چهره اقبال نور بخش گشت و بهادران اخلاص منش در نشاط ماتستان سپاس ایزدی بجای آوردند
هر دو کس لامی از جامعت مخالف سحرانگیز آنها و عدم شتافت واز دور باش اقبال شاهنشاهی پس از آویزش بسیار
آبروی او ریخته آمد و شتابان تر بر روش با غبارآلود به هزیمت گروید سپاهیان دست راست ل جلقش شایسته روی
در گریز آوردند و به جان ملازمت بیرسید از قول آمله پای غارتستان بی ولی شد ندو در بیرجان با برحی از حقیقت آشنایان
در صدد جانفشانی شدند بیک تو که کار او در بیکو حدیثی با نجام رسید ناگاه دراخه تو و ملی عیسم را بر داشته با براملاں
دل رسید و یکبارگی بازوی بود هنگامه هر وران تباه رای گسیخته آمد بسیار سر ره نورد بادیه هستی شدند و فتح نگمشده دولت
گردار آمد و مظفر حسین میرزا با چندی از سخت ترکستانان بصوب جویه گرا شتافت **بیت** جهان بار گشته
هرکس که ریست . که بر بندگی شان شاید گریست + قسمی ترک حضرت افرای جهانبان گشت ملبست فراوان
بدست اولیای نصرت در آمد از سجا که پیشگاه پیالش ایزدی بندگان حدمت پذیر سپاس فرمان روایان دادگست
که نیز توفیق الهی بر نام اعمال ایشان فروغ دهند تا ازبرکات آن کاحسان آرزوی نوسندگان دولت روی
پذیر دو ترقیه سپاس آمود اعمال شاهنشاهی با گزیده فلان عمائم مصحوب بار و روانه ساختند از استماع این موهبت و الا
سپاس الهی ملبدیه گرای شد و عالمیان بهجت آرای صورت و معنی گشتند و هم در پولا الحیان سلطان حسین میرزا
از قندهار آمده بسعود حضرت نامیه از ورسعادت پیوند حلاصه سعادت جدید پیوند بیکو بندگی و خدمت گری بود
شهریار عدل دان فرستادیار را کامروای و اشرحمت فرمودواز سوانح فرستادن سپاه پیروزی بر بمولی احمد نگر است
دریولا چون آن زمیندار از فراوانی ملک و فزونی تهورمستان مدکیش توقلی جاه شاهی حریم دوستی خود شناخته هرا
فرمان برمی گذاشته و غرور باد پیمائی ادبار شد روز آمر دیگر تیرماه الهی صادق خان و راجه اسکرن و موته راجه
والع خان عثمنی و برخی دیگر از بهادران خدمت گزار نامزد شدند که آن گروه ستیزه بحوت را از خواب غفلت بیدار سازند
واز سوانح فرستادن سیم جان بیت با یالت صوبه اجمیر شهریار آفاق مقتضای دیده وری القوش زحیب پروری بادعدلیب
آمد لشتی از نامیه حال دریافته سرکار رنمیور و نیول او مقرر فرموده بیحراست آن صوب رحصت ارزانی داشت
که در گلگشت مهرای مزاج خوشنگی رحمت اقامت اداخته به شنیاری دل درونده سرا گنه گیهای آن دیار را فراهم آورد
واز سوانح رسیدن راجای لون کرن و راجه سرپرست گزارش باید کرد چند دیبال بود این دو مومن بارگاه اقبال را
سپاس اداری رای نوکر بوده و لونکرن رحصت فرموده بود چندرس هنگام طرب افزای روز رام لسب و یکم تیر ماه الهی
مسرت آبادی نیکومنتی سمن سای عتبه همایون نامیه بخشمندی راحلای بار شاهنشاهی گردید و آن عصمت اعمام والا گوهر را
تا آیین سرنگان نشستان لقدس صاو و ندار سوانح رسیدن ایلچیان شاه برح سبز است عصمت قباب خانم والده میرزا

فروغ دیده وری و دوربینی نقوش فرمان روائی معنی و حروف جهان افروزی صورت از پیش طاق
نامهٔ مقدس شاهنشاهی دریافته از معرفت پیوند عقیدت را استحکام داده بود لیکن از سرگذشت
میرزا سلیمان بیناکی داشت که بر خاطر حقیقت پیرای گیهان خدیو چگونه پرتو انداخته و سر باختن نوی
آن فرمان فرمای صورت و معنی اختلال در مبانی عشرت و اساس زندگی شاهرخ میرزا انداخته اگر
مراسم مرأیٔ این شورش تصور فرماید بکمال ابدی گرائیم و نیز از مکامن ضمیر او بود که عاطفت گیتی
خداوند میرزا الغ بیگ را برگرفته سربلندی بخشید عبدالرحمن بیگ میرزا عاشق عراقی آن پرده نشین
عزت و میرزا شاهرخ را با نفائس جلائل آن دیار در اوائل امرداد ماه الهی با هزاران حسرت و ندامت
ببارگاه قدسی آوردند شهریار آگاه دل از وفور مردمی و فرط مهربانی و محبت دیرین و عاطفت تازه
معذرتها پذیرفته نوازش فرمود و کامیاب شادمانی رخصت انصراف یافت و بشفاعت حکیم عین الملک
از دکن نامیه سامی عتبهٔ اقبال آمد او را به رهنمائی عادل خان بیجاپوری فرستاده بودند درین هنگام
آن خدمت بجا آورده نیایش بموقف عرض مقدس رساند و رشید الملک را خوش فرداشت و ترتیب آن
آن بلاد بنظر همایون سربلندی بخشید و از سوانح آمدن ایلچی فرمان روای توران عبدالله خان با نامهٔ
یکتادلی و سرائف تحف و هدایا از شکوه اقبال سرور افزون بیشتر ازین سلسله جنبان دوستی شده بود
بنابر تسخیر ممالک موروثی و ظهور حال پیمانهای او چندان توجه نفرمودند و مدتها در آرزوی
تکاپوی داشت چنانکه در نخستین یورش گجرات غبار لشکر منصور بود که نامهٔ سر مال هوش
او رسید چون خرسندی بازگشت با التماس اعیان دولت پاسخ نگاشته روانه ساختند و نسبت آنکه
سلسلهٔ مراسلت گسسته پیوند باشد کسی از بارگاه خلافت همراه نشد چون بدان دیار رسید
صورت و معنی گزارش نمود مرزبان آن ناحیت از عاقبت اندیشی بلابه درآمد و گرم تر حرف نیایش
و نیازمندی سرائید و مدایح معاودت را بر دیباچه ظهور نگاشت و اساس سخن بدان نهاده بود که شهریار
جهانگیر از صوب هندوستان یورش ایران فرماید تا بفیروزی یکجهتی عراق و خراسان و فارس از اوزبک نشین
آن مرز مستخلص گردد خدیو عالم بمقتضای فتوت و مردمی آمده را بالفنون نوازش خوشدل گردانید
رخصت فرمود و میرزا فولاد را با برخی از نفائس هندوستان همراه ساخته تورانیان را آرامش بخشیده
پاسخ آرای شدند که آن سلسله را انتسابی خاص بخاندان نبوت است پاس آن داشته اختلافات
آئین و کیش را سرمایهٔ آویزش ملک ستانی نمی سازیم و گزیده آشنائیهای پیشین نیز ضمیر حقیقت دور را
ازین داعیه باز دارد و چون دران گلدستهٔ دوستی والی ایران را القرب یاد کرده بودند در پاسخ هوش افزای ما

بزرگی بندگی آن فرموده سترگ قامت گردانیدند

نهضت موکب همایون بصوب اجمیر بار دیگر

از آنجا که یورش فرمان روایان معدلت و سرمایهٔ آسایش عالمیان در دربار ایزد دادگر است همواره خاطر اقدس بسیر و شکار توجه دارد و علی الخصوص درین عمل احترام یکی از بزرگان صاحب دل باشد ازین ودود ثمره حقیقت اساس آیین هر سال عزیمت حظ فیض بخش اجمیر معهم شد و شب یازدهم شهریور ماه الٰهی بسمند اقبال راه‌گرای مرقد قدسی گردانیدند از سوانح این یورش نیایش بندگی شیخ احمد فرزند میانی شیخ سلیم فتحپوری است در تعلقات روزگار بسا خوبهای گزیده عاره چهرهٔ او بود زمان را شکایت آلوده جهانیان آنکه دی آمد با ملایمت چیدن روزن عمر گسستی ما آرزم و تمکین هیئتی گزیدن از دستگیری عقیدت و بندگی در جرگهٔ امرای عظام یافت و با آنکه سابقاً شاهزادهٔ بزرگ صورت و معنی شهرهٔ آفاق گشت در یورش مالوه همراهی در یافت در ایام مهیری بزیر تپیدن بحر پرستش بدار الخلافت آمد و انجام کار او را لعالج کسند و درین سال که رایات جهانگشا بصوب اجمیر نهضت میفرمود از اردو در پیشگاه پیش گیهان خدیو آوردند بسجود نیایش رخصت پیشین گرفت و چون بحانه رسید نقش آخرین زمهای سرلگاه هستی شد و از سوانح آنکه سید حامد بخاری را با ایالت ملتان بلند پایه گردانیدند بهای هوش افزا که سرمایه دستگیری بیچارگان و مالش بدکاران و آسودگی توطن گزینان آن دیار باشد فرموده رخصت دادند و او فرمان پذیرا در راه سعادت گشته در تکاپوی آن شد که میرزوی کوشش و آگهی تمامه والش را سرلگاه و کردار رسانید و از سوانح رسیدن راجه تودرمل از ملک گجرات و نقوش عواطف خسروانی محفوف شدن موکب همایون در حوالی قصبهٔ لیتا و درمل سعادت داشت راجه را بسیاری از اعیان دولت آسمان بوس سربلندی یافت و سرگی اقبال شاهنشاهی را با سراران داستان دولت گزارش نمود سجود ستایش بامید او فرو رحمت بندی شد لیسے ازند گوهران شورش منش که سرکردهٔ آنها دو سگ سلسل پیشگاه معدلت حاضر گردانید چون زندگانی را از حور بودند بیا سای آن گروه خیره کتابی عدالت شد و دستور بیسق مهمات وزارت برای رزین او تفویض یافت و میامن توجهات قدسی بر راستی و درستی در انتظام امور سلطنت آیین هوش بیدار گرفت

شورش نمودن مظفر حسین میرزا بار دیگر و گرد آمودن ناکامی شدن او

میرزا مظفر حسین پیشتر با پاک نهادی و معانی گوهر بیمرانی همراهان تیره رای سرمایهٔ نکال خویش آباد گردید از آنجا که در سرشت او سعادت بود جان بسلامت برد لیکن درین ایام از هجوم شورش منشان بی خرد که سرکردهٔ آنها مهر علی بود دعاوی بیک سگال از دست داد و بار گروهی برانگیخت و تائیدات سماوی درانداک زمانی

ج سوم ۱۱۳

فرو نشست چون راجه تودرمل از گجرات متوجه آستان اقبال شد آن بدکیشان فساد اندیش عبرت نگرفته
میرزا را از دست آویز تباه کاری گردانیدند نخستین بر بازرگانان کنبایت دست ستمگاری برگشوده مال فراوان
اندوختند و زیرخان باعتضاد دولت ایزدی اعتصام از احمدآباد برآمده و آن شورش خاست آورد و در حدود
سرپور که داستان بی آزرمی همراهان باز نهاد و در تدبیر قوائم همت انداخت و از قصبه سرنال بقصد پیکار برت
برآمد بیشتر از نوکران فرومایه زربنده تحیل را دست جدائی گزیده بغنیم پیوستند و زیرخان از ظهور این سانحه
باندیشه دراز فرو شد و چون آشوب بیوفائی از ناصیه ملازمان بدگوهر پیدا بود برگشته باحمدآباد تحصن گزید و در بیست و
هشتم شهریور ماه الهی عنود بختان بدکردار با هزاران شورش محاصره نمودند و بسیاری از دواعی طغیان
فرصت جوی پیوسته از هنگامه بداندیشی گرم ساخته مگس همتان درون حصار را سر حال دگرگون شد
و زیرخان بفروغ اخلاص روزافزون بیچاره گری نشست گروهی را تسلی گردانید برخی را بوعده و برخی
سرگرم پیکار ساخت چون از کمک ظاهری گسسته امید بود دل بفرستادن گرو کرده انتظار نیرنگی اقبال
می برد و از دو رویان درونی در هراس بوده هر روز مرحل را تغییر میداد در زمانی که از آویزش بسیار
بستوه آمده بود تائید سماوی لوامع نشاط افروخت گروه مخالف خاکستان ناکامی غبارآلود شدند اجمال
این داستان نصرت آنکه پانزدهم شهریور ماه الهی غنیم تیره رای سخن با وردمان یکی ساخته هجوم آورد
رو بانها نهاده در صدد برآمدن گشتند چندی از خودسران بکام خویش رسیده دست تیغ گشاده بودند برخی
درمیان راه بودند از کشادگاه تقدیر بندوقی بمهرعلی رسید و آن سرفتنه جریده کاران بفراس جان بیتی
نشافت از دیدن نیرنگی اقبال روزافزون یکبارگی آن گروه بی آزرم را در بیستیر دستی پای جسارت
از جای رفت با هزاران سراسیمگی بعیوب بدنهاد روی گریز نهادند بس که متحصنان بیباک بودند
بگمان فریب آرائی کسی بیرون نیامد چون پاسی از روز دیگر گذشت حقیقت اقبال گیهان خدیو
بتازگی خاطرنشان دور و نزدیک شد جهانبانان بسعادت ایزدی شتافته جلوه دولت بیهمال را طلبکار
شد و مظفرحسین میرزا باغوای کوته اندیشان بدسگال براه ناسپاسی رفت روزگار او را در سنگلاخ
ناامیدی آبله پائی ساخت و از آنجا که او سعادت نهاد بود حراست ایزدی در کنف خویش درآورده
مورد مراحم خسروانی گردانید چنانچه در جای خویش نگارش یابد از سوانح فروغ یافتن ناصیه مظفرخان
بسجود آستان مقدس گذارش یافت که بجهت پاداش کردار او را از بساط قرب دور داشته
بودند از نیک اختری در دشت هولناک حرمان نیایش حضور پیش گرفته در جدگزینی و خدمت افزائی
و فرمان پذیری فطرت را با همت هم آغوش گردانید و جوهر نکو بندگی او چون بعیار صیرفیان بارگاه

خلافت رسید پرتو عاطفت بر ساحت احوال او تافته فرمان طلب بسبب و سهم سحر پوریاه الهی
صوبهٔ بهار آمده در حواشی همین محل سجدهٔ عقیدت روشنی افزای ناصیه گشت نفائس آن دیار برسم
پیشکش بارگاه حضور آورده چهار لک روپیه نقد آنش سار گرانید و رنگ سیس و رهنگ آرای لقول خوا طلب
سربلندی بخشید و اعتبار افزوده حکم مقدس شرف نفاذ یافت که سقیر و تعظیم مهام سلطنت وارسیده
پاسبانی احکام معدلت باید و رامه تودر مل و خواجه شاه منصور باستصواب او کارنامهٔ مدنیت سمای
آورند دوشنبه فرخندگی چهارم مهرماه الهی شهر دلگشای اجمیر از ورود رایات همایون نور آگین شد
آتش برزگان ژرف نگاه تا آن مشهد مقدس شتافته ایزد بیچون را پرستش نمودند و منتظران قدوم
قدسی کامیاب خواهش شدند و هم دریولا کرنامه سعادت و منشور روزگار بالش اقبال فرمان پذیران بارگاه
خلافت سهر پایه والا گوهر الطلاء و سائر جلائل امور برکشیده بجزائل بخشش وامال آرزومندی جهان رای شار
گردانید بخشیش آن دریا نوال عالی فطرت برای گردآوری رضامندی ایزدی حرس حرس داس داس از در
سرح و سعید مکرمت فرمودیس اران کارپردازان مدنیت باشارت همایون طبقات انام را پاس مراتب
داشته زر بخش کردند و همدرین اثنا از فرط آگاه مندی و فورحس پژوهی شمس علی خان میر حلیعه که آثار تحرت
شناسائی از ناصیهٔ حال او پدید بود خلعت فاخره داده عمارت فرمود یکی هواره ماحات حلاکوق و اسیه وریتگاه حال او
شمس گرایند موقف عرض اقدس رسانداز سوانح فرو شدن سماپد بیگ ست نیر و خواجه کلاں بیگ رضد وه جوتا
از مضافات صوبهٔ اجمیر متهمه داری نامرد لود کنوربان سنگ و بیشتر بسیار دلاوران آن نواحی تشکها بای کوه
شتافته بودند در ساد دی مهر ماه الهی راجپوتان آن سرزمین خدی از بیتاریان لوآبادی را آمده دست تاراج
کشودند مدارس دلیری آگهی بذیرفته مارسع روگی حریده بی سار پیکار برآمد و کارنامهٔ رستمی بلا پرداشت ساخته
رهگرای سفر واپسین شدند و سرمایهٔ نیکنامی جاوید اندوختند هفدهم ماه مهر الهی بر فراز قلعهٔ اجمیر مسعود اقبال فرمود
عبودگان آن سرزمین را و ستمایهٔ رحمت شدند و در حواشی مرقد سید حسین خنگ سوار توقف آمریش فرمودند
وخاطر عمارت دوست شاهنشاهی چون اختلال مبانی آن حصار آسمانی ما در یافت کارپردازان بارگاه
سلطنت را اشارت همایون شد که همت در تعمیر آن عمارات فرموده با تاره گردانند در کمتر زمانی
سمو تربیع جهی صورت انجام گرفت بیست و دوم ماه مهر الهی از آن خطهٔ فیض اساس عنان توجه بجانب
سرهند انعطاف یافت لطابر بساط شکار چهرهٔ عزیمت می افروخت لیکن معدلت آرائی و انتظام آن جهت
واند وقتش مرضیات ایزدی میش نهاد همت والا شکوه بود چون آن سرزمین مخیم اقبال گشت ضمیر صواب اندیش
مدقعیین قافله سالار رهگرایان بادیهٔ حجاز توجه فرمود دوم آبان ماه الهی میر ابوتراب را این گزیده خدمت سرافراز

شاهزاده سعادت اسلامی شیراز ست مدتی میر غیاث الدین تبت الله که بسید شاه میر مشهور بود و از علوم مکتسبی بهره وافر داشت در زمان سلطان قطب الدین نبیره سلطان احمد که احمد آباد بنام او اساس یافته آمد و بوطن خود باز گشت بار دگر در شورش شاه اسمعیل بحکومت سلطان محمود دیگره باد و فرزند خود میر کمال الدین و میر قطب الدین بگجرات آمده رخت اقامت انداخت و نیکنامی روزگار بسپری شد میر ابوتراب فرزند میر کمال الدین دران مرز و بوم اعتبار یافت و از آن باز که گجرات در حوزهٔ تصرف اولیای دولت در آمد بعنوان عواطف ظل الهی اختصاص گرفت و بدولت ارادت چهره افروز سعادت شد درین هنگام که از بارگاه خلافت بدین خدمت شرف اعتبار یافت پنج لک روپیه نقد و دو هزار خلعت بجهت محتاجان آن مرز و بوم بعهدهٔ کاردانی سپرد. و اعتماد خان گجراتی که سالها آرزوی طواف آن سرزمین داشت نیز رخصت گرفت و از رشحهٔ دریای مکرمت فراوان مردم با گزین سامان محمل شوق بستند شهریارا که پیوسته بارسال حرائف و تصوقات آن ولایت سلسله جنبان نیکو بندگی اند یک لک روپیه نقد و ظرائف اجناس یاد فرمودند از سوانح تفویض فرمودن ایالت گجرات است برای رزین شهاب الدین خان چون آگهی شد که وزیر خان بآسانی احکام معدلت را بسر انجام نمیکند و از نارسائی داد و دهی آن ملک روی در اختلال دارد رقم عزل بر صفحهٔ احوال او کشیده خان مذکور را که از شناسائی معامله و جد گزینی در کارها و عدالت پژوهی و رعیت پروری بهره مند بود از مالوه بجراست این ملک بزرگ نامزد کردند منشور مقدس مشتمل بر اندرزها ی سعادت شرف نفاذ یافت قاسم خان طاهر خان سیف الملوک میر غیاث الدین علی نقیب خان قمر خان و غیر و شیخ معظم شیخ جنید بعضی از مقربان بارگاه حضور فرستادند تا آسودگی آن دیار افزوده آید و یرلیغ والا صادر شد که چون مرزبان نو آن حواشی آید وزیر خان بجد و داید در آمده بانجام مهمات قدر افزای جوهر خود گردد و بندگان خدمت گزین پیش درگاه همایون شتابند از سوانح فرستادن افواج گیهان ستان ست باستیصال رانا بسال سه مذکور راجه بهگونت داس کنور مان سنگه پاینده خان مغل سید قاسم سید هاشم سید راجو الغ بیگ اسد ترکمان کسره چوهان مرجی ارمبازران عقیدت مند را انجام این کار سترگ رخصت فرمودند شهباز خان میر بخشی را صاحب اهتمام این لشکر گردانیدند و انتظام آن برای رزین او باز گشت

تربیت فرمودن فرزندان سعادت پژوه والا گوهر

درین ایام که عنوان ابتسام بهار دولت روز افزون ست چون از ناصیه احوال فرزندان سعادت منش لوامع آگهی و حق پژوهی بر پیشگاه ضمیر آسمان پیوند پرتو ظهور انداخت صغر سن را قدر ننهاده هر یکی را بمنصب بزرگ

اختصاص بخشید، و از اسپاه که سواران خاصه و داغ دو هزار قرار یافت و آن یکتازان عرصهٔ شهامت را
بر آن قسمت احدی گویند و سپاه نوئینان والا شکوه و امرای عالی قدر از پنج هزار افزون بود
پایهٔ سترگ شاهزادهٔ خردپژوه اخلاص گزین سلطان سلیم ده هزاری مقرر شد و برهان گوهر آمود
گذشت که نظر بر دور بینی ... و سلک سیری و هشیار دلی و بردباری تمامی حسود ... اعتصام
آن نونهال دولت و استگی دارد و شاهزادهٔ عقیدت گزین آگهی منش سلطان مراد منصب
هشت هزاری نامدار گرامی شد و شاهزادهٔ سعادت پذیر خدمت گزار سلطان دانیال برتبهٔ سترگ
شش هزاری شرف اختصاص یافت تا ساری اقبال بستان سرای دولت نگارین گشت
چار چمن بهار دولت دیگر پدید آمد و در منزل نامبرده از اعمال میرتهه بعرض اقدس رسید که
حرامی کول سرمایهٔ ... این مرز است از ... آن سرزمین ... کار ...
خدا گزین بحکم والا امرا نامزد شدند ... طراوت ... اشعار

درخشنده چون خور لوح ضمیر	چو آئینه قبل صورت پذیر	ز آلایش ...	بهر فقره اش مایهٔ صد گهر

از سوانح ... از بهادران ... چون ... پایه سر ... عهد است
سهار ... ... طائفه از کارستان ...
گزین ... ابراهیم ... رخصت داده که در
حدود ... آن سرزمین را از گمراهی فرمان پذیر ...
شهباز خان ... سعادت ... تالسته نماید

نهضت فرمودن موکب همایون به یورش پنجاب

چون مهمات این ناحیت حسن انتظام گرفت عزیمت جهان آرای تصمیم یافت که موکب همایون
یورش پنجاب گزیند و ... آگهی ... انتظام پذیرد و عالمیان نوروح
قدرشناسی مسرت روز افزون گیرد ... ماه الهی ... عزت ... قصبهٔ ...
سایه آرا ... کشور ... منزل ... قدوم ...
آرایش ... ده ماه ... آمد ... ماه رایات اقبال ...
... دولت ... قطب الملک پیشکشها ... گزید ... مقدس ... مداران ...
فتح مبارک ... ... این ... سواری ...
درگاه ... جهان ... الهی ... آن شد ... شکوه در آورده فرمان ... گردید

از سوانح اساس نهادن قلعهٔ موسوم منوهرنگر است درینولا که قصبهٔ منهر از ورود موکب مقدس
رونق و بها یافت بمسامع همایون رسید که دران سرزمین شهریست باستانی از تداول حوادث
تل خاکی ازان شهر ازمانی مانده رای صلاح اندیش بتجدید آن عمارت توجه فرمود و بیست و نهم
آن ماه در خجسته ساعتی بدست همایون اساس آن حصار نهادند و برخی از امرا با نجام این امر گماشتند
در کمتر زمانی حسن انجام پذیرفت و با منوهرداس پسر رای لونکرن که زمیندار آنجاست و در
تربیت شاهنشاهی اختصاص دارد منسوب گردانیده موسوم منوهرنگر نام نهادند و از سوانح پدید آمدن فرزند نسبت
بصدارت نسبت نیر اعظم عطابخش عالم بکرسی مغرب رسید روز اردیبهشت و پنجم آبان ماه الهی هنگامی که نیر اعظم در برج
عقرب بسعادت می افزود در برج قوس این نستان آسمان اختر به مایل بسال چهرهٔ تابش افروخت ما
دراز داشت چنانچه بحدی رسید که در بعضی بلاد تا ... پدید آمد ستاره شناسان کارآگاه فرمان
چنین گزارش نمودند در بعضی از مساکن هندوستان ملالی پذیرد و از جاهای خاص نسان
داد و فرمان روای ایران را روزگار سپری گردد و در عراق و در خراسان گرد آشوب برخیزد
و همچنانکه گفته بودند بی کم و کاست بظهور آمد در همان نزدیکی قافله از ایران رسید برخی
از کاروانان راستی منش بدرگاه همایون شرح گذشتن شاه طهماسپ و نشستن سلیمان حیدر
بسلطنت رسیدن شاه اسمعیل بعرض اقدس رسانیدند اختصار این تفصیل آنکه شاه رضوان
قباب پنجم خرداد ماه الهی سال پیش در قزوین رخت هستی بربست و سلطان حیدر پسر سومین
بسعی برخی از بزرگان آن سرزمین سلطنت را مخصوص خود دانسته در مقام جمعیت شد بسعی
پری جان خانم خواهر نامهربان او روزگار او سپری گشت و اسمعیل میرزا که فرزند دومی بود و مدت
بیست و دو سال در قلعهٔ قهقهه محبوس بر آورده بداوری نشاندند او از تیره رائی اکثر برادران و
بنی اعمام را با نبر اشجانه نیستی فرستاد چنانکه در یک روز سلطان ابراهیم میرزا را با یازده برادر خود
بقتل آورد و چون سرگذشت ایران بعرض مقدس رسید فرمودند رعایای آن ملک با وافراه
ناسپاسی فرمان روای خود می بینند و نزدیک باشد که این جوان سودائی دل آرا خونریز را
از باده دیالب ترگشته پیمانهٔ زندگی پر شود که مزاج روزگار بهستی برنتابد چنانچه بر لوحهٔ زبان گوهر
خلافت آرایش یافته بود بظهور آمد نخستین شاه طهماسپ پیشتر از ظهور این سانحه بعالم قدس شتافت
و پس ازان شاه اسمعیل رهگرای ملک هستی آمد او یک سال و پنج ماه بخون ریزی و
بی آزرمی و بد مهری روزگار گذرانده رخت هستی بربست بسیاری برآنند که بسعی پری جان خانم مسموم ا

ج سوم ۱۱۸

119

بالزروت در حیات شاه طهماسب مدار معاملات مالی برو بود و هنگام حکومت این آشفته بخت جهان گرا
پیشتر ایران توقع داشت از او خودبینی و خویشتن آرائی با آنکه بسعی او بپایهٔ شاهی رسیده بود تخم حنظل در جان او
کشیدن کوتاه خرد نادر جیلی جاواجی او جلی که ترکیب معاجین از دست او خوردی هندستان گشت شش
پس دوم آذرماه الکی از سال آینده از حاکم گرجستان ایلچی چند برسم ارمغانی آمده بود به پیلک آن سیدان
خوگان شد چون دو دست سایهٔ نحوست انداخته بود و مردمان سرائر حیم ایران موافق دانش مستان
هندوستان سپر ائید بدو سنگ مینیتان سعادت اندر دامستان اسمانی خوانده اسند عامی توسعه در
سوس بیامد و از اسحامیرل حس بیک که نزدیک آن عرصه بود و شناخت و کیش معتاد را تر لف فروی
احانه آورده بیان گذارش شود که مدت حقه بروانشه پیمایند چون هنگام باگر بر رسیده بود سررشتهٔ آگاهی گسیخته
باسیح داد اکرار دست والدهٔ حسن بیگ گرفته تا کی پیست مدری ایران بکار برد و حسن بیگ سرا و دار را رهانی
ایران شده وده آمد که چون کمی از سپ گذشت سی جان جاسم که جانهٔ او همسایگی آن جاوانی پسر بود شاه در آن
حیدر را در کسوت زنان فرستاده آن سودائی مدهوش را گلو فشرده بعضی اعضای رئیسه افسرده از هم گدر انید
از اسحاک شورش شود او سازش واهم او را در کریوهٔ تنهائی آبله پائی داشت بهواخواهان حقیقت سیش
دهیر سگالان دیده و در که باساسان دین و دولت اندر در فر نگاه سلطنت راه یافتند و شل سام و در ریت
خدمت دران خواتین خدم متواسته و در دارشامت این کردار نکوهیده که در عموم تعلق گریبان متدین
چو با انگاشته نگاه بلا تا تمر بد با لفرمان روایان جهان آرائی چه رسد آن خودکام شوریده رای را آن
منش آمد و از آن طبیعت کرده در رشته هیچ بر از نتی نمود تا آنکه شب بروز آمد و برد یک بود که روز شب گراید
هیچیک برابار ای جستجوی آگهی نبود لیسا دلیری میرزا سلیمان وزیر و میرزا محمد حکیم و چندی از خاصان نزدیک
تا آن بوستانند و کتابهٔ نام ایران بسق طاق خوانده در را شکستند و آن گسیخته رشته جرمش را قالب تهی کرده
یا قتند جسم دست راست شکسته بود و پوست پیشانی و بینی خراشیده القصه لطول ما دیبا طاسان تی حقیقت
برجی سوگواری رسمی بجای آورده و بیشتر بی خشمها داشته در پی فرمان روای دیگر شدند چون از فرزندان
شاهی که سروری را شاید نبود روی بیری جان جاسم آورده او مزاج روزگار دریافته از آن کار سترگ سرباز زد
و سلطان محمد خدابنده پسر بزرگ شاه طهماسب که از بینائی در شورش شاه خویز جان بسلامت برده بود
رهنمون شدند همگی اندیشه آنکه اسم سلطنت بر آن باشد و معنی فرمان روائی بدو بار گردد و میرزا سلیمان
سرپلیاری نکرا ندوری او آگاهی داشت و از بیک سگالی با و همرهان همیشه و از بیم گرفتاری گریخته بشیراز آمد
و حقیقت بدکرداری اودر ارزوش ساخته با والدهٔ سلطان محمد خدابنده که مادر حقیقی شاه اسمعیل بود قرار داد که

این شورافزای مرتبه کار را از همه باز گذرانند چون سلطان محمد را نبیره مردیک باقر درین شدت پیری جان بخاطر
آورد الس این گروه آگاهی یافته شهر را کوچه شد ساحت تحنجال جرکس شالوتی اد باحید هزار کس هنگامه آرای
پیکی رسید تیلیوی بیک هیتال ابلغ اسجامید و بالوتا ایران یورش کمان پذیره گشت فرصت جویان تو رسا
هنگام کاروانی یافته جواب را کبری قبول نشایند چون نزدیک اردو پیوست چنین گدازش نمود مد
کام و رساحت حستگی ندارد بود و دج آن پرده نشین عزت درحواشی آرد نغز دل سعادت فزاید و شمال را
شموم لشکریان درحواشی فلان قریه فرود آید صباح بیش از انکه بمردم اردو آمیزش گیرند نخستین شمال بیرا
خرکائی سرافراز آید وپس ازان شان سیاه بگرین روستی دیده شود و بچنین راستا سامانے بالعز عملت گرداند
چون شب طیلسان گحلی برروی روز کشیده امیر اصلان انتساررا که اردوستان رسمی شمحان بود درین دستعد
کرده در خلوتکده او بزم دوستی آرایند و در ستودن سحری کار با سجام رسانند و آن زربده را حکومت انهال
محلدوی این مدت قرار دادند آن نافهمیده معنی آشنای تا سر مورد و ستی چه رسد ساز زندگی او را لبریز
گردانید و آن حقیقت گزین حراق راهمان زمان سپردند مانند فرحتی حجله نشین خلوتگاه نیستی شد ارسده کج
آنکه دوم آذرماه الهی درحواشی قسمه کوت پوقلی مظفرخان و راجه تودرمل و خواجه شاه منصور را بحریم بساط عزت
طلب فرموده در انتظام مهمات سلطنت سخن سرای شدند و بسا کارهای تلسیق شایسته یافت سرکارها
شجاعت خان و میرمعز الملک و برخے دیگر از ملازمان مقرر گشت و دارالضرب ممالک محروسه را که بعهده
چودهری گشته بود تقسیم فرمودند صاحب اهتمامی این کارخانه سترگ در دارالخلافت فتحپور بعهده خواجه
عبدالصمد شیرین قلم شد و در لاهور مظفرخان و در بنگاله براجه تودرمل و در جونپور بخواجه شاه منصور و در گجرات
بخواجه عمادالدین حسین و در پتنه آصف خان بازگشت و درهمین روز فرمان شد که روپیه را چهار گوشه مسکوک
سازند هم آذرماه الهی لوای نصرت اعتصام سایه معدلت بر ساحت قصبه نارنول انداخت ازانجا که فروغ
حق طلبی و ایزد شناسی سرالبتان خاطر اقدس را در گرفته است بمنزل شیخ نظام عزت گزین بر واج حالیه
شد و آن دکان آرایے ساده لوح را نشاط جاوید بخشید و بهیروی ستمندی از نایافت نشان آگهی طراز سجاده
قدسی راه نداده جویائی افزودند و روز آسمان نشست و هفتم آذرماه الهی دارالملک دهلی قدوم شاهنشاهی فروغ
سعادت یافت نخستین در طواف مشهد مقدس حضرت جنت آشیانی آداب زیارت شایسته بجا آورده
وارحوش دریای اتصال معتکفان حواشی آن مهبط الوار کبریر جواهر شدند و از اسجار سایر آسوده کان آنجا
گذارش آمرزش فرموده بلعار جان آفرین روی نیاز آوردند و فسونیان هر تبعه بجنس فراوان اختصاص گرفتند
سیوم دی ماه الهی بمنازل شیخ فرید بخشی بیگی که اکثر نشیمنگاه آن سرهنگ دلنشین بر ساحل دریای جون

و چون پیش حاجی بایق گران بها بستان واقع است مقتضای التماس آن اخلاص گزین خدمت گزار
امیر توگمهان خود و لورالگش شیدا و را دستمایهٔ سربلندی جاوید فراهم آمد چون آن ماه سرای با دل مورد اعلام
ظفر قرین شد چه بجهت مشاغل ملکی و اساط سکار روزی چند توقف گردید آنا مستمندان آن حوالی از مواید عطایای
شاهنشاهی کامیاب گشتند از سوانح رسیدن حاجی حبیب امر است بدرگاه والا چنین گزارش یافت که او را
با سلعی گرامند و نعمت گران آگاهی بش روانهٔ بدرگوده ساخته بود تا سجده کاری و تزرف نگاهی شرالف و بدایع
و عجائب مصنوعات آن بلاد را هنگامه آرای این دیار گرداند بهم با مذکور با گروهی انبوه در لباس تجاری لقافه
و سرمائی فرنگی نواخته تا آستان بوس درگاه قدسی سر بلند آمد و گزیده کالاهای آن ملک سطر اقدس در آورد و چون گرامی
که الش بیدری ستانه بود بهر با آموخته در عیار گاه تشکل پسندی آویخته آمد و حضند دلوا بندگان آن سرزمین
با گزیده سارهای آن ملک جامه از عنوان مدان محفل جاوید پیوسته افسون آگهی دمیدند با یک جهت شوای
بیش کتا کش شادمانی داشت و از یک طرف دل با سپیال دو شادوش نشاط بود و هم درین منزل خواجه غیاث الدین علی
آصف خان از امدر بسوی بایش سپاس گزار آمد و مراد در راه که چو در اصفهان بیگ که از عراق آمده بود بسعادت کورنش
سرافراز گردید

نهضت موکب شهریار بسوی اوندجه برای تنبیه رشید ارشیر گردی صادقخان شوشعار

هر کرا ستارهٔ بخت فرو شود و روز گار تیرگی گراید بخشش روشنی خرد از و بر گیرد تا بسعی خویش آبروی خود را
بسوده را ناکامی بریزد و غبار آلود خواری و خجلت بدو جهان صورت و معنی آید چنانچه حال این رشید از فرما
شهریاری درین روزگار دیده وری که فروغ معدلت عالم را فرو گرفته آن کوتاه بین کج گرای مروت صورت
و مکنت ظاهر و متحکمی جا و افزونی گروه شورگزین را سرمایهٔ سجود ساخته از شاهراه فرمان پذیری بیرون رفت
گیهان خدیو دادگر صادق خان را با لشکری انبوه بالسوی با مرو فرمود که گیهان خداوند نصیحت به نور سعادت
نگرد و سرای شایسته در کنار بهر عساکر فیروزی طراز از حد و دور در آستان اندر روزمیان نهاد به
آن شوریده رای شورش اندیشه را سود مند نیامد با گریز بر استحکام جنگل مری موده لقمهٔ امد چه که نگاه
آن مدرست روی آورد چون سواحل قلعهٔ کرهٔ جنود اقبال را گذرا ماد یر با سد بوار از همراهان آن تیره روز در
تحصن گرید امواج گیتی ستان آن دریا حلقه آسا گرد گرفتند کسانیکه آرامش نهاد هم گروا ید بر روز رحی
در میان گرد بیکار انگیخته باد سیاه بر میگشتی بسان روان آثار فیروزی در معسکر اقبال چیره و افروختی در کمر ما
بپایهٔ توانائی بر سر پر ما را زی و امان طلبی بر گشودند را سحاک آئین شاهنشاهی عاجز نوازی و لورش پذیری ست
اولیای دولت پاس آن داشته رسا روا و نه بحسین عقدهٔ مشکل بهای این ملک گشوده آمد با جرمیت

فتر وه قدم پیشتر نهادند و ازبسکه آن حواشی درخت زار بود و عبور افواج نصرت اعتصام دشوار تکاوران تهمتن
اندیش یکدیگر را بدرستی آگهی همت گماشته صبح دیگر برهنمائی تائید آسمانی آهنگ پیش نمودند و بدین طرز
هوشمندی منزل بمنزل رهنورده نزدیک آب دست و بار که شمال رویه او دریچه ایست ورود سعادت شد
آن گروه تیره بین وارون بخت لشکر گران فراهم آورده بر ساحل آن معرکه آرای گشت دلاوران هر طرف روز بروز
سرمنه سرآرایش دادند و حیلتهای مردانه که معیار ناموس اران برگیر بدرمان زمان حیرت افزود دی بهمن
دی ماه الهی قرار گذشتن دریا و جنگ صف دادند با مساعدی جای و ناشایستگی را چه سود فیروزی اعتصام
یلان توزک ساختند صادق خان باگروهی کارطلبان اخلاص گزین یک جوق شد قاسم علی خان الف خان
شیخ فیروز را با برخی از مجاهدان دیده ور پیش داشته روی در جبره نهاد هراول از شورش آن سیاهی غنیم نتوانست
گذشت و کارنمایان تهمتن بدشواری کشید درین آوردگاه دلها و جداران پادشاهی کمال خان و محمود خان
فیلان صف شکن را آب نیروی جرأت افزا گرد آن لشکر منصور گشت نخستین صادق خان با طائفه از تیردستان
عرصهٔ شجاعت گزار شده و شگرف آویزی چهره افروز گردید و ره گشت اشعار

بیابان چو دریای خون شد درست	تو گوئی سر روی زمین لاله رست	زمین شد بگرداب دریای قیر	همه موجش از خنجر و گرز و تیر

و از آنجا که در سواطع تائیدات ایزدی پیروی اسباب کارگر نیاید در هنگام حق گزاری ارادت ولی تیره رایان
باطل ستیز غبار فتور برانگیخت و دستی دیگر یارا مردان حقیقت اندیش شکیب ربائی از دمان گشت معرکه ترک
بدگوهران سخت روی در پراگندگی آورد و یکبارگی آن فرومایه بادیه پیمای هزیمت شد و بسیاری را آب مرگ
ریخته آمد چون نصرت طراز خان زمان او را بسعادت ره و از انبوهی درخت و بیگانگی زمین حال آن بدروز معلوم نشد
نخست را آن گمان که بکمینگاه شتافته فرصت جوئی است سرحی را اندیشه اینکه بر سر او دو شتاب آورد و صادق خان
این رای برگزیده متوجه معسکر اقبال گردید و فوج هراول را چنداول گذاشته دفعه دفعه مردم را پیش میفرستاد در
اثنا آن غنوده بخت کالیوه خرد از عقب برآمده غبار شورش برانگیخت بیشتری ازان فوج پا از هزیمت شده
روی برتافتند الغ خان با چندی از مبارزان آمده دست عنان کشیده هنگامه آرای کارزار گشت صادق خان
با فوجی از بهادران رزم جوی رسیده آن قدم افشاران معرکه جانفشانی را عزیمت جان ستانی بخشید ابوالمعالی و
دیگر برادران بهزاران دل پیوستند و هر یک دل از جان برگرفته پاس ناموس ایستاد آویزش کرد اورنگ رونقی
تازه پذیرفت و جوهر مردانگی زنگ زدای ناشناسائی آمد الف خان ابوالمعالی میرزا محمد سلدوز حیلتهای نمایان
کرده سرخروئی گوئی بدست آوردند بهورل و پسر بزرگ آن خوابیده عقل از مساد متگی تال بعدم خانه فرورفت
جان جهان برادر آن تیره رای بفیل کوه پیکر درآویخته بر زمین آمد و بهانک سپاهی سربسته جمهر حواله نمود و کارنامهٔ تهمتنی

آراسته و دارمیں ... در رام شاه پسر آن سحوت گزین بیر بعدار ابامدگی بر دودیه ... تنگاب سرخویش را
ار ماآورد کا سیرل امداحت اریرلکی اقبال رور او دل آن حرابه بیس او بارحاکسار بادیه ناکامی گشت و سب
دولیست راحوت مال را برور گار سیری شد حاص ارحان ماراں سعادت گرای تا سبب گاه حرم دسآمده بحراست
ایردی عترت آسوده حالت گشتند آرسوانح فرستادن قاسم حال ست مالک داراحکومت اگره ارحمایت
آب و سوا عموم رعایا آن حوالی در سرکشی و مردانگی رجا ساری انگشت مما می سرخیه سیمای هند سال امدار
سطوت ظل الهی فرمان بدرگشته برستاری که دی دریں زماں که کوکب همایوں نصب فرموده بدگوهرے
و ناعاقبت سنی سرشورش بر داشته آزار فرودستان خیره دستی نموده ساکران شهریار معدلت امدورا او را
گرد راستی و کاردانی و دلاوری ار ناموران زمانه بود چهاردهم دی ماه الهی با مدد رهای حوصله افزای آگهی افزود
گرامار واتش تان حدمت رخصت اررانی داشتند او شاحب رابفروع کردار داده جهانی را بنشاط آراستن سپید
ارسوانح لشکرکشیدن خان حهان ست سحاب سال گالوکه دخیره ره و داد و بدگوهر دراسحد و میمود و شتی و تهید
بامدحیل بلسیاری ار اعیان خیره سر در آن سگاه سرشورش سمار بد حون میانه و لایت سکاله ار مردگریبان سر در آ
معاف شد حال حهان تا العوت همت گماشت متی که تحقیق امد حتهای گزیده داژ و را فراهم آورده بود ار سکحتی
خواست که در سلک سدگان پادشاهی درآید حمشید با سائر اعیان مدرست سخن گی ساحته سکار ادر جاست
پیش آمدرش سترگ هرست مانده سکما می حمول گزید و بسیارے ار اسبات سکست بدست او آمد یوسف ملوح
و سرمست اعیان نامے ار دو ستاں شی نکس توری فرست حوی شد بدرو رے که آن سر بده کار رای
دلدهی اس مردم سجایه ایشان رفته بودیبانه ربدگی اورا آب خنجر لبریز گردانید بدار سرلکی تائیدات آسمانی و سے
ذمسارت اولیای دولت مخالفان واژون بخت باهم درافتاده گردآشوب فرونشاند بمادر داؤد باسلیم عروق
زمهار خواسته قرار داد که چون حصوت اسال سحه دو بامده شاید با مستسان حوزه دی سار بدرگاه آورد حال جهان
لابه گری او پذیرفته ارسالگا بو لقرارگاه خود بار گشت و آن گروه باس همایوں داشته خود را بدین دولت دریا
پیوسته بست و ششم آن ماه شهریار والاشکوه خریده لشکار حواشی حصارشافت وار اسحاران معرجامع ساله
معدلت گستر دو حانه میرعلی خان سلدوز ار فرق و ممتاز شاهنشاهی رشک افزای سپهر برین گشت و مراسم نثار
و پیشکش بجامی آمد و سعد آرای اقبال اندکی بدیر فته کامیاب عشرت گردانیده ار اسجا ملاهر قعده بالسی بسرب
حسام همایوں گردید کشور خدای ار فرو بلی سار مسدی و مالسگری سقعه شیخ جمال دررود سعادت نموده توجهات
قدسی بایر دجهان آراگداردو بسوی مال روضه سجلائل مواهب احتصاص کر فتند و ار حالتیمان شیخ فرید
شکر گنج سب باشارت پیر دریں حلقه رهنمای حوسگان التجو رساسائی نامرد ... بهد رسولا بواحمدامیں

بسجود آستان مقدس دریوزهٔ فروغ ناصیهٔ بخت‌مندی می‌نمود او بزرگ زاده‌ایست از قریهٔ اقراد در شیراز
مدرس گاه علامهٔ روزگار مولانای میرزا جان بسی از حواشی مسالک و تجرید و عضدی را سامان آمد و به پیوند دهقان
آمد که از سحوم ربانی و تقدس ارتاسح اشناسد و بر دلش سالی چیره فرومایه ساعات تندی و بخیر و روئی حیرت ال
خویشتن را سامان شترک فرمونی دمت هنگام از عراق سوی بدین عتبهٔ اقبال آورد و ریاضیه ستر بان بارگاه خلافت
حسن بیار بسود خدیو عالم بحسن ظنی که درباره سفارش گزاران داشتند پایهٔ اعتبار افزودند و همراه شاهزاده سلطان
سجانهٔ شیخ عبدالنبی که مدار طبقهٔ اهل سعادت بود فرستاد و گرامی اتصال گردانیدند بصنوف نوازش اختصاص گرفت
چون از فطرت صحیفه ندانست و نسبه بهمت شخواند دلبود و فراخی حوصله دریافته دراندک مانی شمار ناسپاسی گیهای او
گرفته آمدند را مدودی او خاطر نشین خسرو بزرگ گشت چنانچه در جای خود گذارش یابد از سوانح گرفتار شدن
مظفر حسین میرزاست هرچند فرومایگان بگوهر او را دستاویز شورش گردانیدند و در کمتر فرصتی بپایان گردهابلت
گسسته آبله پای ادبار شد از صوبهٔ گجرات بازیجانب دکن شتاب آورد و در ولایت براز برخی از فتنه افزایان
بدکیش پیوسته هنگامه آراست سپاه آن ملک بجنگ برخاستند و عرصهٔ نبردگرمی پذیرفت و از آنجا که روی از
قبلهٔ حقیقی برتافته بود غبار آمود هزیمت شد نزدیک آمد راجه علی خان او را گرفته از تصرف باز داشت چون حقیقت
حال بمسامع همایون رسید فرمان مطاع مصحوب مقصود و بسته صادر شد که او را بدرگاه والا روانه سازد و از سوانح
آغاز شعار آلوده شدن رتبت اعتبار شیخ عبدالنبی چون صفوت و صفائی شیخ بوسیلهٔ ساده لوحان بعرض خالص
نشان اقدس شد او را از نشیب ناکامی بر فرازگاه عزت آوردند نخستین کارسازی ارباب سعادت بر سیم
استقلال تفویض یافت و بمرور ایام جلائل امور سلطنت بصوابدید او باز گردید در هنگام لختی اندوه استان
دکان آرائی و خویشتن داری او بعرض شهریار دیده ور رسید از فرط حزم اندوزی و غایل گزینی تحقیق حال را بعز فی
ژرف نگاهی خود گرفتند و لختی گرفت آئینی رهگرای معامله شدند در بارگاه فتوت شعار فتوت سست نام مردم
از آن آگهی پذیر نشستند چون سپهر گردان برین اندیشه چندی گذشت بطرزهای مختلف نشان راستی گفتار یقین آمد

شعر اگر چند پنهان کند مرد راز ** پدید آردش روزگار دراز

از کمال دوراندیشی که ناگزیر آشتوبگاه
دنیاست در حد و وقعه کوهاره شیخ فرید بخاری را فرمان شد که چون موکب همایون ازین راه بگذرد خداوندان
تیول و عمال این سرزمین را بنظر اقدس درآورد تا در پیشگاه حق اساسی پایهٔ حال هرکس پدید آید و جوهر شایستگی هر کدام
خاطرنشین ناگردد در کمتر فرصتی پیدائی پذیرفته که از زر دوستی و سفارش پذیری سررشتهٔ کفاف و استحقاق از دست
رفته خدیو عالم از فروانی مردمی پرده از روی کار برنگرفته بکوهیدگی کردار را به هشیاران خدمت نهاد و بر زبان
گوهر آمود گذارش یافت که آدمی از آموهی مشاغل بهمه نتواند رسید خاصه این شغل بزرگ افزون ترا از نیست

ایک تنه وا در برواخت ماگر پیر دور بینی آسب اسهر صو به سره مردی تر نگردد وایں قیا دار سترگ تقسیم پذیرد که
حی مرکز خویش قرار ما و ما یه هدی بی حی دانی ملیدی کرا به دراں نزدیکی صدارت صوبه سحاب مولانا عبد الله
سلطان پوری مامور شده تا آگاه دلاں روشن ضمیر پرواسار ست تا است که من ارد ماست میداں معامله شناس
ده آدمه کشایا بی این کار واسته ما شما یعرض مقدس برسانند دریں وقت لصه سام ار فروغ رایات همایوں
طلعت پذیرای آمد میرزا یوسف خاں بالتشریف خطاب اختصاص بخشیده فرمودند که بیاں ریسطاق ضمیر صواب اندیش
بنما ید که عرصه حالکشای کشمیر در خور پسیر اولیای اقبال در آید دار و مور خاطر آن ملک دلپذیر در تیول او مقرر گردد
است دیکم ماه الهی بیادی وال بمعرب خیام دولت شد و جبهه سای ایستادگان عتبه اقبال امید رابست
سه او جمد افزار موده مساحیان کوپی والی را باوس درآورد مدبسم اسعدارمد ماه الهی از نواحی لکهی خیام نور ید و جهر بسته
ربایت اعمال آن سال گذشت حمان حمان شکر عالم عالم جانور را آسودگی و آرمیدگی گذاره سد مد
ودریں نزدیکی شاه قلی خاں محرم از لاهور حیس سای سحتی آمد و سوارش باد شاهی اختصاص گرفت از سوانح
در ساداں جهو سما و می تائید بست لعوب ملوچستان یوں اعیان آن الوس از حسنت واتی دو از دون حتا از
فرماں دا سرتر ه آداب بسکو سعدی سحا دی آور بد میرزا یوسف خاں و شادولی خاں محرم و سید حامد و
بهرمان ب می ارمها الی اعلاص من ارجستان مد بریں فرمود ندا سعت با ما بی هوش افزا بسهای
سر سیکاں ماو بیکا بار شد مدا گرد استاں بد گرای سود مدبیا ید طوامع سعوف بیرگی وا دی استکبار کرد ند
دوا د سر آں ماه و کس بد ین الدمد دیش برداں اعمال فرمه دسهر بار هتیار حرام سر بار تیغ فرید شکر گنج بوحه
کما شست مدای قیمتی بری ار افزائی آسمس الهی اسطام یافت ار ساوی شبامع تقیقت وسعی بخشیده پیشتری
از دیگر سیرداں مطالب بوده رسم سوالی ملک صورت و معنی سحای آمد سماوراں لعه و سموم بوطن کرساں انواع
رسد آسائش گشته دریں بر آگهی ما حدوی ماصر ایلچ و ملاسعتی ار سمار اسعادت حصور دریافت و معروف آراحول
شعرای ایں دیار عیارگرفته تا یاں و کی سرل سا ساگشت کار را زیر گرفتند

آغاز سال سی و سوم الهی از جلوس اقدس شاهنشاهی سال فروردین از دوم

دو شنبه دوم محرم سنه نهصد و نود و شش ار پسیری سی ساعت و سه دقیقه سر اعظم فروغ افزای دیده و دل برج حمل نورانی
ساعت سوال سال یارد مرار ومر بوید فرخندگی آورد سامیاں اداعتدال هوا و حرمی وقت خوش عشرت زید
مسالک و با کوں حلایه سامر کرامی آغاز نهصد آیهم پسار آمد طبقه شادمانی ساسعاد و رنگ رنگ شد اشعار

عنبرسائی مکند گلستان باد سحر	خشمند تکیه بوستان بر بهار
که شمال عالم از خاک می پرید گهر	گر نسیم مشکبو از عیسی آرد خبر

در عنوان این سال خجسته سوم فروردین ماه الهی حوالی خان پور دریای راوی را معطره سرانجام داده گذاره فرمودند

ج سوم ۱۲۵

دماغچه رایات همایون پرتو اقبال بر ساحت آن حواشی انداخت از سوانح آمد و فرمودن شیخ ابراهیم سیت مایلی
صوبه‌دار احاطت ادارهٔ مراج تناسی عالم صورت کار والی ملک مالوه در مرداسب حکم شد که از متهانه دولالی
مدان مسند دولت آمده پاسبان احکام سلطنت باشد و بیرون دیده دوری مادر با پذیری بر دوش همت گرفته
گر بکتاسی لشکیا گرد از سوانح و ستاون شجاعت خان ست صوبهٔ مالوه چون مسامع همایون رسیده که در
آن ناحیت دواب آسودگی کرد و لگیسا پی زیر دستان می پرداخت و لطف بیا پیرایهٔ جمعیت ساخته سایر
خرد کار بسگیر مدا مداره هرکی اندر رهای بیدار ساز فرمود و تیمون شناسائی گشتند و نامبرده که ماه و ر مرد اکی
ار معامله دانی و عدالت اندوهی لبیه داشت لبیه سالاری آن گروه رخصت یافت و فرمان شد
که شاه ملیح خان و تولک خان و مطلب خان و تموم سپاه در دراهم آورده دل برانگیخته یکی گزیده بمطاعت
دیداوکرانیده از سوانح لحسیدن رحمن گیمان جایوست تیجی انحترت تنکار صوبهٔ مدهی همایون خراست
اشتند سدیر آن تهسواز بوفدا درپیش بلغیر نبی را آمد مبارک آری دورمن آنزیبها امیر دری اکابر ستود دنیا
سجامی آورد و پیشتر الهی را اساس دیدبها دوست از سوانح کشایش قلعهٔ کوهسار است آن زیست و شوابعد بر
کوه آسمانی پایه برابانی پیاگان حولیش نگاه و گردانیده در زمان یاستانی کمر بسته بر دوست کشایی تیرگی شد ومرد
از سیر کک سازی اقبال شاهنشاهی اندک توجهی آرام حامی حصن فیروزی احتشام است یولب دهاد شاه
مادلی کامطلب دیانت گرید آن ناحیت بیوشب راجه بهگونت داس و کنور مان سنگه را رخصت بر گاه و والا
همگی سیج آنکه بنیاد اساس سست زمینداری باد افراه آن باطل ستیز در ترسر اسنجام یابد جور باتنه لیث خان بر
عمارمی خان و میرزا خان و دیگر مجاهدان عنید شمتی روی در کشایش آن حصار نهاد و شورا در ائی احترتجه های
گریوهای شکست و تنگناهای تنگیب آنا سانی گذار نمودند و در هنگامی که با بیشه توسن حرب میر سپاه بسیار سالها
با عزیمت همت آمود بکشادن قلعه‌های جلادت انتر دوانجا بکشتی و تیر پائی رد تو رد تنگها شد و میر ...ی آید سماوی
درهٔ کیلدار و رابیرت در آورد و بهادران ناموس دوست بر بلندیها بر آمده چیره دستی نمودند و رایان قدرانداز دیدلی
تا بیادات سماوی دل از خود رفت و دست از کار افتاد بست و چهارم فروردین ماه الهی قلعه را کر وکرده کوشانی در
برروید ترانهٔ اقبال بر کشید مدار شکوه و سطوت غازیان عرصهٔ سهامت یا می همت آن شوریده بخت بالمعرض آ
و سرانجامی افزون تر از پیش او ار ...ی اوازشگرف کارهای تقدیر توپی بزرگ اندرون حصار شکسته خرمن سامان او را
خاکستر کرد امید و یکبارگی سررشتهٔ مردانگی گسیخت چریده سجاهای کوهسار شتاب آورد و بسیاری از راجپوتان ناموس
بیشگاه دروازه حوالی پیشتر های حولیش آویزش نموده پیش گرفته سجان ستانی الیتادند و چیقلسهای رادمردان
لیثر ایمانیسی عمود مدد حنوان لوامع صبح دولت آن ستدهٔ آسمانی گشود و گشت و کاری که بحوصلهٔ عادتیان

ج سوم

رمان دیگر بربوطهور دادوحوں ال او حام . گو بر راه کوهستان مالسوا لتتان داود قلعه رالعارى حال مدشى
سردو آں مدمت گام سرعت مردا ست وروز دیگر در روار و تعاقب میم روری حصار کوکند رامدست اقتدار
د آورد و مرتسی لالداو دے لوررا تسرف شد و عمائم فراوان مساران فیروری امد و حقد سى و کم آں ماه در
لوا حوت آں شهسوار عرصه آگاهی جوہای سرآمد و مرسے ارادہ ی رزک . یدمالی والاگرار و گشت وشه حدسیا
کاسه ماووں اسامگی و سمایه دولت کرامت فرمو ده وران روزار ماس ماسانی دآموران حدمت فىل حاىه سادیک
مام تر عالی د یامرو ش دشهر یایه ترف نموده . فروع میس کاشت مال راه لیق عمر اکاسته مرمرشما آراسته
آسواںح حتیدں گسادملوحان ست کرارش یافت کو اعیان آن الوس اتر کی حرود حوامیکی محت حسم پرور
ودومکا جای امداحته گروه گروه میلی شده . فرمان شد که ست امرای پنجاب یو رت آں گروه شتافته سرای
رادامد سد آواره دا لواح گیتی کشای عمه دکان یاارراه گرای سکومدگی گروا مداد مساکی وروما مدسی کار یا
مردفرسدد حوماں ما آمد مدتا ال وسه آوى آرام بحش عمه سای عقیدت گرد . سهر رلورس مدیریا
رینایمه ماں سدگان دست سری ما مای مدمت گر حی مرکرفت و مسور قدس عاد ہوست که حسال
گرروں تسکوداراں سرمت ما آید ارسوانح دام آور س مرگیدکه مای سوحال ست یه ساحت گریبال
سعادت امد حوں سر کست وکار گمالی ما آستم ارلی یاوری وکمر یره رفی رستردہ کسی کو وار اساری
مل گرا ان حالیده وکما سدگاں ل دا آں وستدی وسرکر حی آں مدال لی آررم مه ک سلہ سا ست
در مدها بی گر سوا فتاب امه را وستاو رهات اکاشته در کال ما نتمایی کته رحدا و معالسه دوست
اردو موردحاطست حکم ترو حال ایمه ما حالصه وحاگیر دار آیجه مات وبه لعدد ںکال را سرداشته دد
حا لریده جوهر کرام حواه ممايدکا داماں آه دل ورعیه صوبه وسرکار لعل عدالت راه ولوا سراست شده
لهدران قو تدی راه یسان کرامی را ارح حرسه ی افر حب دهره گرداں با دیه مار استی لسحا متگاه
ورستی و ما آورده کار سرگرس و ما مرمال که ممس حبادت مال دانه و گیرست آئیں حرد پر مال سحابی آں
یرده معدلت برسا حت عالم بالق یگر آ دو ار مرا دی هشت آب محت آگاه ورمه حاجی حال مه سا
سائره ریکار ماحتاں امرار اں ترسارهی حمه سا عقیده طراعت گستید و میتانی تسرع واشتال جاک
آستان صالی سو ارساکه ماس حال سرآمده کارها ی بعلق ست حرائم آں گروه تیرہ رای سحتود ارحاکستان
دولت مر است دومه سی امام مرساحل این ر دما راحه بهگونت ور کنور مان سکار صوبه احمیرآمده
ست . وسیالیش حلا امرای متیانی گشته ارسوانح رود حضرت مریم مکانی سب معسکر اقبال قدس هنگام که مایه
دیا و ست امات همایوں مرل است موقف مرس رسید که هو دح آں پرده نشین تنستان تقدس دران حوکی

ج سوم ۱۲۷

پرتو سعادت انداخته و شوق دیدار گرامی قافله سالار راه شهریار قدردان این مژده نشاط بهجت افزوده در

لوازم احترام و مراسم تعظیم که غازه چهره تعلق است توجه والا فرموده نخستین فرمان شاهنشاهی شاهزاده رضاقلی

دانش پژوه و سلطان سلیم بدولت پذیره شدن گام عشرت برداشت و بسیاری از نوئینان بزرگ و امرای

عالی شکوه همرکابی آن بیدار دل هشیار خرام نامزد شدند و پیش آن اورنگ نشین فرهنگ آرای برسم سعادت

حراست فرمود بزرگ داشت جای مجاری را سرمایه پرستش دارد [illegible] گرداندار سوانح آمدن پیشکشهای

بنگاله و ولایت کوچ سه مدرکاه معلی درین ایام که کماردرمای بهت [illegible] اوقات مقدس بود چند شکار از آن

[illegible] ایان همان را بنگاه حضور آوردند تا دیده مومن آنکه میان یک سگالی و خوب کردار سے

فرمان روای زمان مالک سرتی آراستن فاروده وجوم توسل کرنشان این ناحیت مالش گیتی خدیو باگزیر

دانسته کشاده پیشانی و شکسته دل امدور اجه مال گسائین که رسیده ولایت کوچ است شاد گی ارشته درازی

حیات افزورگیهان خدیو بوستان فرمان پذیری ناصیه جتمسدی یار وشن گردانید نخستین لباس [illegible]

[illegible] جمادیین مامور درپیشگاه حضانت مر توقبول یافت پس آن تسوقات لوی راهدیه کامیاب مسرت

گردانید پیرتاب [illegible] مرکی که ارامیان [illegible] یاد شکار است سعادت باریابت و پالسور باری خو

پیشانی حرب روی ستوده شهریار گشت آرایستگی حال و شایستگی حال در نظر اکسیر آسا گیتی بعد او بر

[illegible] دید میرزا عبدالباقی ترکسانی بسعادت کورنش دولت [illegible] جون ممواره سکم والا طرز شما سالی هم

مقدس بر طالعه [illegible] درآمده ساران درین هنگام ببهائی برسد اربیکاسار کاه یابون آن باد [illegible]

عشرت اکا [illegible] بار آمده بود دران انجمن آگهی آورده ند مانی تیر ربانی افسانه گوئی بنیاد کرد و لحتی گستاخی نیا

ولت کرنا حمار بعاری کرده بود گزارش دلم در اندک مرتبتی ظاهر شد که بحجم دلیل پیدا انی میکند و بعد شوتکی نیات

[illegible] یک [illegible] تهیاستی و ربیان ذوقی رسدگالی گردیده کار از سرگذشت سوانح رخصت فرمودیا

سکینه [illegible] حکیم میرزا کی ارمکامن حمیم مقدس [illegible] آن بود که عوب کابل شتافت

میرزای محمود [illegible] دیرا کیهای رابلستان فراهم آورد محوم رعایا را سایه لیس معدلت ساره

وجون نمود از حیی گره کشای بستگیها آمد نقش آن اراده پیرازینگاه خاطر اقدس سترو مدار و فور ساطنت پرده نشین

[illegible] که بیشتر اعیانی میرزا است رهنمونی نامزد فرمودند که بیشتری مردم سمکان حقیقت طراز برابر از دو بیا

ومردیکان بیاید نار وکسب دران تیرنسیج گوشش رسایدوراران تسمارسے بگیرند دیر ورحساد نگاه باطن آن بود

که اگر میرزا آن طرز دانا پسندد اسمان مهر گزینی را آویز کوشش هوش گرداند برای دلدهی و خاطر جمعی او سبب

چهره افروز گردد هرچند مه خرد پژوه ان حقیقت نگا بپو مدرشد یک ستودگی مدارد و لیکن درمیان ملک آگهی

براین مصلحت روا داشته آمد و تیر اندک را از امای حضر بسیار بدیرفته از جهت فرمان شد که اگر آن مقنعهٔ گزین عصمت
نسوان فروزی از ناصیهٔ حال دریابد بدامادی فرزند سعادت پژوه گوهر اکلیل خوشمندی شاهزادهٔ سلطان سلیم نوید
شادمانی رسانیده آید و بهم خرداد ماه الهی از مقام سیدری رخصت ارزانی داشته میر علی خان سلدوز و میر ابو اسحق
صفوی را همراه کرده آمد و همدرین روز ناملیان شاهرخ میرزا دستوری انصراف یافتند و صادق خان عادل
خواجه از رای دلپهی و خاطرافروزی مدحتسان دستوری دادید بیشتر گذارش یابد که خاتم ارجاسپ میرزا
کاردان فرستاده در ناهموار بهای آن ملک معذرت خواسته بود چون بر حقیقت حال آگهی آمد
شورش میرزا از خردسالی و کم تجربگی و کوتاه بینی او و هجوم خوشامدگویان بدگوهر دانسته شد اندوران سخن سار
و کیاست و نارسایی دانش پژوهان صواب اندیش دانسته نوازش بدیر فتند لعاطفه‌های گوناگون
دلهای سراسیمه آرامش بخشیده شادی آمود گردانیدند و خان را توجهات بالش نمود که چون آن
پرده‌نشین عصمت شرف دولت حضور دریابد شوند تاره چهره افروز نشاط خواهد گشت در پیولا عاطفی
تازه چهرهٔ نشاط افروخت و بر آموردن النو اسالار کوشش فرمودند و در دولتخانهٔ خاص تخمور جوی
بست در بیست گزی رامی دو قامت و می تسرح سنگ اساس یافته دیده وران مشکل پسند را بالعرشت نظر
بیشتر ازین یورش همایون چشمه سار اتصال تراوش نموده بود که یکبیدیے جا صاف حرم تقدس از صفای
گوهر آب در اسکرمی آشتاره میایی و سقوایی را جلای تاره داده بدانکیوی سفو گوناگون لیالب سود
تا آلمهای سترگ در پیشگاه چیش بماید و عائمهٔ جهانیان از نوال فراوان بهره بردار بد درین هنگام کارسازان
حرم سلطنت را دریر ساختن آن اهتمام رفت راه تو در پل بموقف عرض مقدس رسانید که تا رسیدن
رایات عالی اتمام خواهد شد بعد آه گردیدام نذر آورده آمد و قیاس میرود که مثل آن برآلوده گردد
دار سوانح آمدن شهمار خانست بدرگاه همایون و آوردن دود ایسرای سرحس گذارش یافت که اورا
نایل ساختن گردن کشان کرلوه لشتین مفوضهٔ احمیر و سرادون بدکاران سورس بهادان سرزمین فرستاده بود بند
ادحرد را پیشوایی مردانگی گردایید و کردارهای شایسته بجای آورد و بسیاری لقدر بدگانی لعارت داید
و درسے پرسیاری و حدیث گریی را سرمایهٔ رستگاری اندیشید و در ظلال امیی برآسود بدرنامگاه ماراج
داده در نگنای ناکامی جزاشین حمول گشت بود و دا که بموار و از شوره پشتی و بد نهادی گردنه بند ساختی
ریهاری شده راه گرامی فرمان پذیری آمده سارخان آن لاله گرامی را همراه گرفته احرام بارگاه خلافت ا
سرمایهٔ حشمندی گردایید بهم تیرماه الهی درحدود قصبهٔ تهاره ناصیهٔ دولت پژوهی را جبهه سائی آستانه
مقدس فروغ تازه بخشید و از روشنی ستاره و بیداری بخت موار شهای خسروانه اختصاص یافت

درصحبت حیدر عاطفت سه حالی او بعرض همایون رسانید یوزش پذیر مهر افزا پایهٔ قبول داده آن آشفته‌ها
را منصب بار فرمود چون رایات جهانگشا متوجه دار الخلافت شد او را در پنجاب گذاشتند دران
مردکی از نیا واندیشی بادیه گرد گریزپائی گشت و نهم ماه موکب والا نزدیک قصبهٔ کهلور دریای چناب را
والا جسری بسته گذاره فرمود بیست و یکم از حواشی کلانور تنظره عالی انتظام داده از دریای راوی گذشته
ازین نواحی وخشنودی مرزبان کشمیر رفت چون علی خان حاکم آن ملک بشاهراه فرمان پذیری استسعاد
شهریار معدلت اندوز بیست و چهارم ملا عشقی غزنوی و قاضی صدرالدین لاهوری را روانهٔ آن دیار
فرمود تا کریوه نشین استکبار را گرامی بندگی سازند روز دیگر دران خطهٔ دلکشا نزول همایون شد
و نکاشتن سرای آن مصر اقبال که دران گلزمین تخت دولت بجلوس آن یکتای آفرینش فروغ جاوید گرفته
سعادت در روزانی داشتند فرخ بزمی آراسته مسرت پیرای گشتند چهارم امرداد ماه الهی
از حوالی کهوکروال رایات همایون دریای بیاه را براه پل عبور نمود و درین حوالی سعید خان را بایالت
پنجاب رخصت فرمودند آغاز رسیدن موکب فیروزی اعتصام بدین ملک جمعی انبوه داد خواه آمدند
که شاه قلی خان محرم در باز پرس ستمدیدگان بی‌سپر با پروائی شده و از بی توجهی بیش آمدن بدگوهران
شناسائیه داوری فروغ نداشت اورنگ نشین معدلت آرای سرزنش فرمود دلهای آزرده بدست
آورد و بدکاران سیاه سگال تنگنای خمول نشتافتند از آن باز ضمیر صواب اندیش آهنگ آن داشت
که یکی از بندگان دادگر جهد گزین بپاسبانی نامزد فرماید درین هنگام که عزیمت دار الخلافت پیش نهاد
باطن قدسی شد آن خدمت سترگ را بکار روانی ودیعه وری آن هشیار خرام عدالت و دست حق گذار
محتسب بد و اندرزهای گرانمایه جوهر هوشمندی را جلا افزود فراوان زر برای دردمندان خرسند
و آرزومندان نیایش مصحوب او بدار الملک لاهور روانه گردانیدند و راجه تودرمل فرمودند
که چنان بمسامع همایون میرسد که در قصبات و قریات پنجاب بسیاری از افغانان بنگاه ساخته‌اند
اگرچه بظاهر برخی بسوداگری و طایفه بکشت و کاری پردازند لیکن آثار بدگوهری از ناصیهٔ احوال ایشان
روز افزونست و ضعیف آزاری زبان زد از الشان بظهور می‌آید تحقیق آن و برتر نمسد در
و زبردستان بکورچی چیره دستی نمیتوانند نمود بخاطر اقدس میرسد که این گروه انبوه را پراگنده گردانیم
و هر طبقه را بصوبه فرستد که خانوار از ستم پذیری آسوده خاطر گردد و آن طائفه نیز از آوارگی نشیب در هم چیدن بالا
راجه بیربر و سید مظفر را بحواشی جالندر رخصت فرمودند که روزی چند در تابستانگاه دوری آداب بندگی
آموزند و بفیض آوارگی بیچارگان سعادت اندوز آیند و هر که جویای مدد معاش باشد و نتواند خود را

بارگاه خلافت رسانید بامداد کشاف ازار اصحاب حال الله نام او مقرر گردانید از سوانح نامرد فرمودن

سمت علی خان میر خلیفه است مدار السلطنت دهلی با سال خردگی سعادت شعور بود و کاردانی خود را به تحقیق رسانید

سهر دست بست آن ماه و در حدود رحیم آباد سطح دریای ستلج تحته سد فرموده عبور خود فیروز و بی ع اهتمام

شد درین روز حاجی خان و سایر اعیان الوس باوج ار رسیدگی و بادانی راه گریز پیش گرفت سلوت و شکوه

اردوی بزرگ بدیده بود بدار بنگاه خود و دوری بگزیده بساد اسب درگاه مقدس بدیشان بار گرو و در مشعله

دریا گذشتن نو بای بیراهی گشتند کیورمان سنگه و بیرخان کوکه و برادر شهاب الدین علی اصحاب رای آن

حشت گریبان دشت لی خبری فرستادند دیر آگهی تواسستند رسید سپس ساران مذکور خان وا نمودند که در

راه جوهای کام هرست بر بدا استه اند روزی چند ار دولت بار بار مانده برده لشتین حساب آمده از سوانح گذشتن

داد بود درین سب در مویه شهاب چون خاطر شوق سرای گیتی بداد بدرفتن داد به الخلافت محمور را الملک گارست شد

برای انتظام جاگیر امرای الوس گمواشته آن خدمت گزین کاربردار را رخصت فرمودند و بر واشارت والا خیال

نالیس بابت کرد حد از معموره کوهستان شمالی که مرزبانان آسجا بهگرای و رمان بدیری بستند اگر از اندر گوئی عاتیه

سدگی نرد وش خیال گیر ندحتش و لوازش حسروانی آرمیدگی بخشند ورنه استیصال آن گروه ناسپاس نموده

عالی رمسالک ایسان ماران دولت را استواه ساید در کمتر زمانی فرموده حس انسجام گریست غلسار و بهتیان

کوه لتیس سر ساری عدر خواه حال گردانده خو را آوره فراک اقبال ساختند و چندی سرایافته آوارگی گزیدند

هنگامی که رایات اقبال بمرکز خلافت سایه معدلت انداخته بود راجه بهگوت داس و او سحو و آسمان بندی

روس منتانی گشت از سوانح فرستادن میع خان ست با الف سکر در یورش مالوه حدود و سال نورجهان آگهی

رسید که سید محمد میر عدل را از وزن کار سیری شد جهان خدیو اعتماد خان خواجه سرا که بعدالت پژوهی و کار شناسی

اشتبا داشت بدان ناحیت روانه فرمود از کارطلبی لشکری العوب سوال ارد و پیره دستی نموده مصالحت

بار گشت این مرد هو شمند از خو مبی و ناپروائی دوست تا دشمن بساختی و جا لوس بدارای بار حق گوئی بیم ماعدا

نکردی بدگو بران شورش بس برقرار اعتسار آمدند و یک از بدنیتان راست کردار و لقاب بی توهی کشتند

درین هنگام که رایات همایون بر تو اقبال بر ولایت پنجاب انداخت در مقام آن شد که سپاه او بدرگاه مقدس

بفرستد اسیاں نو دلستان حس آرایش و سهدار خود عبودگی پیش نامه که مرزبان آن اده بود سرمایه انسجام

اندیشه سرمه شد ستی خود وانمود بدل بهادر حق گذاری است صیبی مسعود علی نام نوکری بار شد ازاسکو بران فرمایه

سواب الوس غلت زار ار هم گذراید شمه گرفتار شد، و خبا سے لسوب فد بار شتاب آورده بداور تاگ لشتین امسال

میع خان را که اعدالت اد و ریی آراسته بود و سیاسانی آن ملک مامور فرمود سحم شهریور ماه آلهی عبور موکب الا

ج سوم ۱۳۱

نزدیک شهر اتفاق افتاد بستان سرای مصر دولت قدوم شاهنشاهی طراوت بهار گرفت از سوانح دریا نوردی شدن شاهنشاهی از هجوم مواکب فیروزی و انبوه گوناگون مردم بخاطر عشرت گزین پرتو انداخت که عساکر گردون شکوه را خستگی سیر و حضور دیر خیزی خاصان بزم عقیدت بدان مسالک بساط اندوزند چهار دهم ماه اسکندر سلطان پور حضر آباد به مناظر لطف قریب دریای در آمده رهگرای شدند و حلاصه نزدیکان و نقاوه بیوتات بآئینی شگرف سعادت همراهی یافتند اردوی بزرگ و عامه سپاه راه صحرا گرفت روز دهم ماه ظاهر دار الملک دهلی مورد جیوش اقبال شد اورنگ نشین قدر دال بزیارت مشهد حضرت جهانبانی توجه فرمودند پس از راه کشتی در آمده لنگر گشاوند حون رعایای آنجد و از عمل گران بفریاد آمده بودند مظفر خان و شاه منصور را دولت

مصر اقبال گذاشتند که بداد آنها رسیده بملازمت شتابند

قصد فرمودن حضرت شاهنشاهی حسب دستور بسوی خطهٔ اجمیر برای زیارت روضهٔ معینیه

آئین چنان بود که سالی یکبار در عنفوان رجب بدان بساط قدسی نزول همایون شود و بخشش و نیایش طراز شمول یابد و عبادت ایزدی بدان والا طراز انتظام گیرد بنابران بیست و چهارم در حواشی شهر برنگاور بادپای بر آمده حرامش فرمودند و برخی نزدیکان عقیدت گزین سعادت همراهی یافتند درین روز خواجگی فتح الله را که از ملازمان خدمت بود رخصت گجرات فرمودند تا قطب الدین خان و اعاره گاه اقبال آورد از آن باز که میرزا کوکه با عشاق و فور مراحم شاهنشاهی کنج نشین آمد همواره مکنون خاطر مهر آمود بهره وری آن سعادت پژوه و بدین اندیشه نیکوئی او را درین وقت طلب داشتند که اگر ازان شورش درونی آرامش یافته دستوری بار داده محفوف خسروانی الطاف گردانند از فزونی واهمه و نایابی اندرزگوئی همچنان آشفتگی رای داشت بنابران قطب الدین خان که عم حقیقی و پدر مجازی اوست بدان حکم اختصاص گرفت تا شد که مصلحت اندوزی و داستان طرازی او راه سعادت پیش گیرد و شهریار جهان نورد چنان گرم رفتار شد که مسافت افزون از صد کروه در چهار روز پیموده گشت نخست در قصبهٔ حاجی پور سجانه و و نزول همایون افتاد روز دیگر مولوی از فروغ مقدم شاهنشاهی روشنی پذیرفت و پس آن در حواشی قصبهٔ سانبهر و رود آسایش فرمودند هشتم شهریور ماه الهی شهر دلگشای اجمیر از پرتو قدوم شاهنشاهی روشنی پذیرفت و خلوتکدهٔ نیایش نورستان آگهی گردید لوازم طواف مشهد فیض بجای آمد و مستمندان منتظر کامیاب خواهش گشتند روز دیگر چون نیم شب سپری شد نه کس از ملازمان حضور همراه گرفته بودند شبدیز خوش خرام را بصوب دار الخلافت گرم عنان ساختند نورنگ خان تیمره خان حسین خان مقبول خان فتح الله ترسن دار عبد الله بلوچ لال آفتابچی شاکر خان آبدار محمود بلوچ خواص مسافت صد و بست کروه در دو روز نور دیده سلخ ماه بدان مرکز سلطنت ورود اقبال فرمودند عالمیان را

ساباط دگر آمده سان سرای دولت سرمدی را [illegible] مرو اوروحت و دست ادراک دیده دل شده هم یو ولا
کرساحت ممالک سند سمان ادرج معدلت شاهنشاهی جهان ادرو لوداره به گجرات سوعدا است
ا لیای دولت بارگاه همایون آمد که عوامل تصرف عنایت خطرهای دریا گذرانیده بسوی گجرات رسیدن
ل اسباب سفر جنگی آماده کرد کوچ بکوچ عزیمت درمانی بسوی را محمل بسته ادارید رسیدن
اس بوید خاطر سندس نشاط اند جست رقمان مطالع سهام آرین اعدیان تیرف لعاد مانت که روی
سر انجام تا غایت سر لقه ومو روانه کعبه آمال آمد

اساس لو ساوی تعلق همتی و جمع بودل ید بران بی فرقه و بعضه بگروه و کاوش فرمودن رهبات

او ساک بسیس عرمک مروه ار و مورحق حوی و فرا عدلیت دستی سیمی عالی بران انجم آگاهی اساس ماد
کلی اندیشه دالا آنکه عنایتیه دریں دولت ابدی استقامام ازدرف نگاهی رالصاف طراز ے گوهر
کاردانان ملک صورت تالس طهور داده بهانه وررو وسعادت گری را بازار گرمی ساده هیجان
صاحبدلان علم و عمل و مسوبان نظر و طالع راعیار گرفته آمد حقیقت ادیان ملل تشخیص مذاهب مشارب
لمعه لمو رحسد که دلائل و براهین هر یک بقرار صحیح تساهد رمر و کالای ما سر از آسرق عاطفه ادار جدا گردد
دسو لا که مرکز ملاسب از فروغ متقدم شاهنشاهی بو اوال مدرست آیین منتهی اله سر آغاز س وصوبگی
ساسانی سهام و جمع ار بورسان باطن قدسی یرتو یافت بسم ماه محضر الهی دران عبادت حانه جلوس سکر
در هم ایام جرات فروصید و عقد دالتی اند دران مدرسه حالقاه بعیار کار روا صعون تکلیم سکلم قسمتی
سه یرتمس جبی و سیوره حاربا ک لقتاری تهور حاتمی ر ردکسی وشایستگی نگون مردم اد مدار اسیس محل
همایون وستمس گیهان خدیو بر قرار مدتی آراسته بسد آن یرتگاه سعرمی بساط نارع بالی بمود بعد
دی هم برجاس کنان نگی و گنجینه کسای راز گسته الصاف طرازان تحقیقت یس و سرکروه اهر دعوت
و دمی تی برآمده کار او سرگرفسد و ندست آویز ترف نگاهی و ماں گری بهسد بزرگی بساط عا یاد مدعو
ار و عور دیده وری و مراحق جوئی گیهان خدیو انجمهای والا انتظام سائیه یافت دهر بان دل و دیده را
لوری تازه جلای افزود و حراج ست بید وا هی بالتی دیگرداد تاریکی دبستان هنگامه تقلید راتمع تحقیق
فروغ مسابد عیار رود مال مدرسه و خانقاه گرفته معتمران در روئه امید را عروجی و سمائه نی بار ی تحمک
اعما وصیب این طرز آرای دیاحس طالبان را از وطن ملک کام ساحته عرب رو سب گرایی
درگاه شاهنشاهی موطن بسعدان هفت اقلیم بیچ داماں ملل و نحل گشت خدیو حکمت [illegible]
عروج باطن قدسی انجام کار به رسائی و روزبینی و بی حرصی آهستگی جو گرفت و این جوی ستود

ج سوم

۱۳۳

که در هر کار تجربه که بر یافته شود تا لشکریان و اهل عالم چه رسد بلکه گوناگون جهانیان را فایده گرفته آید بسیار

عیار آزاده سر بسیاری گشته کامیابی گردیده و طایفه حرفه دیر و یابان دلیل شده از دستگاه حصول برآمده ملتمس گردید

شد مستقل را پایه برفراز نهاده بود دانش اندوزان را ساز و دولت در رسید درگیر بر باید میانه حضور پیوسته

بسیار سلاطین حال و رسائل فدای ناموسگاه رسید رحمت هستی برستند و برخی بیک آن حالت در

کار از سر گرفتند از سوانح تقسیم فرمودن گرامی اوقات درین جمعه ایام برای رهنمونی سعادت پژوهان سخت بیدار

داستانهای پیوستن او و به دولت افرازی روزگار ملوک گذارش یافت و شالوده بخشش فرید مردم شناسی

آگهی گرا باید بدیدن از خواب و اورا از وصف ارجمند بار داشته ظاهر انسان باطن بالیش برده گرا اندر عالم

یاد کرد جهان آفرین نور آگین شاید در بیگران وقت شکر [illegible] گانی سحا آورد و سپاس را شائسته گردانی آراید

و درین شغل سعادت کمر [illegible] که در ساعت سحر بی باشد [illegible] آن را کلید ابواب ممالک مساعدت است

از اسباب انتظام آرامی کثرت ساخته اند شائسته است که [illegible] پرداخته آید و بپیوستن تیماران قدیم

توجه هرگماره و درین [illegible] بار عام داده ابواب عدالت برگشایم و در بار [illegible]

ستم رسیدگان [illegible] که دست آویز حیله اندوز [illegible] اعتماد نهاده [illegible] سواد پیشانی [illegible]

تنگ و مدعیان عالی [illegible] آمد حق هر کرجای پایدار [illegible] مهر گستر [illegible] عالم آرای

[illegible] روشن و شایستگی کار فرمودن [illegible] بر دارد و چون [illegible]

[illegible] و عدالت را بارگاه بلند برفراز [illegible] آگهی جوید [illegible]

و اشراف و امثال آن [illegible] و علیق حرکت [illegible] تیماران [illegible] توجه فرمود [illegible]

[illegible] اقبال [illegible] دولت و سایر [illegible]

[illegible] نهادن ضروری [illegible] کار رفته باشد [illegible] معدلت [illegible] اساس این کار [illegible]

[illegible] نهاد اندیشه [illegible] گرامی [illegible] آید [illegible] آمد [illegible]

[illegible] سعادت [illegible] سوانح [illegible] نهادن است [illegible]

است [illegible] بر سنجه [illegible] سانید که [illegible] دار الخلافت [illegible]

[illegible] دست [illegible] اسباب [illegible] کارگاه سلطنت [illegible]

[illegible] اقبال [illegible] خواجه [illegible] قاسم خان [illegible]

[illegible] آن [illegible] فرمود [illegible]

[illegible] سوانح [illegible] است [illegible]

ج سوم ۱۳۵

برآمدن آن اگونا گون تسود شده بود چون تکاپوی بدکاران راهی بس پایمال گشت شهریار ریاد لست بوم
سرماه آگهی برگماشتن سند آراگسته آغاز بخش فرمودند بیش بوده بار دهانسده نیهال بود گرمی بانش گری
سحابی آورد بس آن مرور سه دوام نگاه نگاه خود بردا استند و حدی بارپایگان حضور راهمان عدد مکرمت
رام شگرف نامه سرایش مطلعت اختصاص گرفت واران بارهر بودرست هت وامن وامن مکرر نا کرده
مردم حسابیس بمصاف ارساع آمدن عریضه داشت خان جهان ست بدرگاه والاجون شروع آگهی کارستانی
ملک لشکشای سکالان حسن و ماساک ناسپاسان زدمه آمد ابراهیم بیگ و کریم داد موسی زیع بمهان در حدود ولایت
بهاته یکسنگاه شورش بود و عیسی رسید آن مرز بحرف سرایی رگذرانده شاه روی بیر لواره سرسر اکمام
می افراخت کارگاه ارمیت اوروسیاه آ استه روی ناکتوب آورد و در نواحی سند کواس که نادر داد و باسائر
[illegible] و محمود خان جانمه جسل موسی بسیاری اعانان سرکش دست آورد بهار هوش سند مال فراوان
بدست آمد کرمها و [illegible] گرفت مال بولکا [illegible] خصوصیت [illegible] است جان بیان کرد اندیشه درسال
فراس حاله سمی لوداد الحرائه بدم گسل کر بالطاهر داد نامرادی که [illegible] ولیست سکندنامه باشد و هم گرفتها در کیج
بماهی باند سا و مرزی کرا اره [illegible] خود مصر بو [illegible] رای حقیقت مدیر بتر [illegible] ای بکه سگی سد خون سمه
امال بود و حسود آسمانی اعتمام گشت ابراهیم بیگ و کریم داد و دیگر اعانان آن سرزمین داستان فرمان بدی
درمیان آورده بیش سران کمبی ساد کرده عیسی پیمان کرده بس مرمالی بوده بخت و [illegible] گران لشکری نسه گردگی
شاه روی [illegible] قلی روانه ساحت دریای کناره شد در نورده و بحدود کسل آوردند بخت [illegible] عیسی شکسته
یا مه راه گریز گرفت و لعانش غنائم دست بهایان دولت افتاد و اشاکرده سرگی افراز [illegible] دل ست
ناگهانی بمجلس فرا رو محلس پیر باب کار بامداد آن خواتین لو و بدار رود ها و بها کبدلان بوار آورد
آتش سودگیر از صف مبارزان لشکر پیروزی با لعز هزیمت گشته رو گردان شدند درآن شیکلش برخی از ورماورای
کس ناگداشته گر بخت شد محمد قلی اسیر دستی و مردانگی خود را بسینه مخالف انداخته سرآراش گشت و نا بدائد و لوای
نگاوی بموجید انگه دستگیر آمد و از بدایع اقبال روز افزون آنگه در عمان مالی شد و نصرت اعتصام تیله عادی
رسید ازین مدد دست جرأت و جلادت برکشود و [illegible] باسدی لوامع نصرت معمر ا و ورا ولیای دولت
گشت نادر دوان همت کامیاب خواهش شد و مخالفان تیره رای در موقعه مخالف افتاد و بد مقابل ایام
[illegible] اگرچه گالامی آن سرزمین فرسادند [illegible] آمده آن ای نورس [illegible] معاودت نمود و بسبب بود
که در حوالی ماندو شهر اساس بها بود علم نصرت و کامرانی افراشته سایش بام آسمان موسب عرض همایون رساند
ازسوانح برآمدن شهر بار عزیز که کماس است ارسکاهی جران شهر بالی معامله ناسپاسان خو رسانده گو سودمند برای

محمد صادق علی

رسانیدن و آنچه تا آخر ... گشت پای سلطنت ... فرمانروائی ... پایدار دولت گیتی
ار دو دسته مستان ... و سادگی پیشانی روزگار او نمود نیت پائی ... شد و مروج پرستاری آتش
... و ... آنان با آلهی اراده عاطفت و مهر فروزش ایران خلافت که گواه ... نور ... با انواع نوازش تهنیت
حسب ... سوانح آمدن راجه ... درگاه والا منتهز گزارش یافت که دیگر ... آمیخته ... گرفت
ایران ... در ... صادق خان ... کار دانی رخصت اقامت در آن ...
... بست کرین ... شد اگر ... بیگاه ... دست آویز بازگشت
گردانید ... آرائی در آمد امرا ... داد که اگر ... آراسته یکتی کمائی دانش
کارسازی ... موقوف ... همایون ... سرکار دانی آگاه ... حال ...
... ساحل ...
... آستان جلال گردانید در حوالی ... فرستاد با سعادت باریافت
... حرم ... اعیان دولت روی ...
آورد ... آلهی صادق خان با سائر سرداران لشکر ... خدمت ...
... سعادت ... عالم پاس ... داشته
... حسین میرزا ... درگاه همایون نگارش یافت ...
... سعادت ... برتافت ... برداشت
... آواره ... گرفتار آمد ... مهربانی ... فرستادند ...
... آن ملک در سپردن تامل گزین شد ... در میان آورد ... توجه
رایات عالی ... قطب الدین خان ... فتح الله را فرستاده اند ...
و آوازه بازگشت موکب مقدس بصوب دار الخلافت جهان را فرو گرفت ...
... خلافت روانه گردانید ... سعادت ...
... آوازه دست ... خدیو ...
حوصله ... سعادت آموزی گرفته آید ...
نیک ... حال دریافته ... الطاف ظل آلهی ... اختصاص یافت
در ... قطب الدین خان از صوبه گجرات آمد ... آستان قدسی ... تازه داد ...
توجهات شاهنشاهی سرباندی گرفت ... نزدیکی ... و ... گویان ...

ج سوم

۱۴۱

مجاهدان دولت بصوب هرات رخصت یافتند و هر کدام را گرانبار انعام ساخته بود الا اسپ گران خلعت
سربلندی تشریف شدند و فرمان شد در لوازم خدمتگاری بعد گری آمده از صلاح دید سعید خان بیرون برود و در انتظام
آن صوبه و آمادگی جوورمانی بصوبه از سوانح فرستادن شهریار خان سپ بصوبه احمد نگر چون آگهی شد که را او در آن
نواحی سرکشی برداشته جانب مرد بی ما الهی های خان و محمد حسین و شیخ تیمور بدخشی و میرزاده علی خان
سیاسی ارشاد ران به سبب مدد را لشکر گردی آن حدیث گرار عقیدت گزین دستوری کراست فرمودند تا
آن صوبه امد نیج گرامی سائر سرکشان سحوت فروش اند کاری مار آمده بگرامی بیکو بندگی گردند و گرد
حرص هستی این شتی با سیاس للمقام آتش کردار مجاهدان دولت سوخته گردد دو فرادان عرائض همراه کردند
نکته زبانی کار آن سره رای سحواری سوسن دکاوه حائل در طلال عاقبت لشاط گزین وساس آرای شدند
از سوانح مبادی نهادن عرییب حا بهاره و دور مهربانی و تمول عاطفت بکار پرداران سعادت گزین فرمان شد که
که اطراف دار السلطنت سرآغاز عراج اساس شد و لیبر حسان مهربان دل سر تا عرمان و سکنان حبار گزین عالم
بی نگرانی خاطر و بارکسی اضطرار عامه نسیب گردند و سپاستان بی مایه راجو ریش و یوستین آماده باشد در آمد که زمانه
فرموده حس اسمام گرفت و بینوایان بسی راد ترانس عزت و طلسگاه آسایش مدید آمد از سوانح بدرود کردن
خان حالت بیمی سران راجون از ولایت ساقی کامیاب خواهش بار گسته لعمت نور بار افاست گشتوده
بادگهوس زبانی خودکامی خاطر اخلاص گزین او قدرے عبار آلود شد و از سعادت نهادی برده آرزم او در دیدیایم
درکمر زبانی برستر سحوری اساده مالش سپ تشنگی شکم گسیده رنگان بهی با ههسا ه دار و بی کار داده و سر رشته زندگی
گسیخته آ ریک و همراه در و سیدی شکم گسید سب دما و رستم دی باد آلهی رحمت هستی پرست کشور خدای ارس
فروشدن باسف سترگ فرمود آمرزش او را طلبگار شدند از سوانح ناصیه سائی سلطان خواجه است بسجود
عتبه اقبال چون بمنصب سالاری حاج اختصاص یافته رخصت آن دیار گرفت مبین حسنهای شاهنشاهی را
بسر لب و وضع رسانید و لومی و حرمت آن بلاد را کامیاب خواهش ساخت و کارهای آن سرزمین انتظام داده
با اما بلا سرگرم بگرامی آستان جلال شد و با دلی عقیدت گزین هستی ارادت طراز راه خدایم بارک شوق سپرد و
کمهان خدیو اخلاص دوست عشرت شکار پیش گرفته صحرا را سر توق سی خاصی قدوم طراوت بهار بخشید و دران نوحیه
دلکشا زمین بوس مرکانی سربلندی یافت اسمان سری وسائر لطائف و شرائف آن دیار را نظر همایون در آورد
و نشاط صید افگنی سجای آمد با نهضار آن سعادت منزل فرموده گشت خواجه نساد سگیر بپای کشور خدای گرایش نمود
دل وگوش شرم نگایی گرداید رکهر زبانی ماید متبهای خواجه و سر او را خلافی دما بخشید منصب بزرگی اختصاص یافت
و شغل صدارت مرتب نگاهی او مار گست و ابخت فرو اختر سعادت در عبد رسیدن بزم اخلاص حلقه گرفت

و درین ایام فرمان شد که میر فخرالدین مشهدی که بخطاب نقیب خانی بلندپایگی دارد و آئین حکومت پتن گجرات
روانه گردد و چون بدان شتافت شهباز خان را که بایالت آنجا روی معدلت می افروخت متوجه درگاه همایون گردانید و سوانح
فرستادن میر حاج است بزیارت گری دلها چون روشن شد که گلبانگ ربحتی هر ساله از اقصای روم و شام
بینوایان آرزومند در جزیره عرب فراهم آمده اند و داستان نشاط افزائی و سپاس گزاری لوح معرفت آن ملک
بموقف عرض همایون رسید دریای عاطفت بموج درآمد و بکارگزاران بارگاه خلافت اشارت شد که یکی
از سیرچشمان آگاه دل باین خدمت والا نامزد گردانیده و مرا انچه بیشتر فرستاده بودند سرانجام نمایند خواجگی ملا
سزاوار دانسته عرضه داشت بنظر قبول آمد تحصیلداریت بست و ششم دی ماه الهی بقافله سالاری حجاج و رسانیدن عطایای بزرگ
رخصت فرمودند و ابونبیره پسر قصدی و اصحاب خواجه احرار است و یک واسطه بخواجه عبدالله که تو نیشان خواجگان
میرسید اگرچه چون آنگاه دانش و مطالع کمتر بود لیکن قدری طلب و برخی معانی صوفیه فرا یاد بود و در راستی و
درستی از یکتائیان روزگار و همدرین هنگام قلیچ خان را بصوبه گجرات دستوری دادند تا در انتظام رعیت و سپاه
یاور کارپردازان آن ناحیت باشد و سرمایه افروزی آرامش آن دیار گردد و در اقطاع خویش برآگهی میر دور در
آبادی آن همت برگمارد و حاجی ابراهیم سرهندی را بصدارت آن ملک فرستادند و او قدر این تربیت ندانسته
جوهر ناشناخت فطری و سفاهت ذاتی خود ظاهر ساخت و بپاداش آن گرفتار آمد چنانچه در جای خود نگاشته آید
و همدرین ایام خواجه غیاث الدین علی آصف خان را بصوبه مالوه و گجرات فرستادند از اسپها که ناگزیر فرمان روائی آن
در چندگاه کاردانان سعادت سگال بهر ناحیتی گسیل کرده اند چگونگی سپاه چراغ شناسائی برافروزد هشتم بهمن
ماه الهی معامله گذار شیوه زبان را رخصت فرمودند که سپاه مالوه را بداغ رساند و بگجرات رود و باستصواب
شهاب الدین احمد خان و قلیچ خان رونق افزای جنود فیروزی گردد

آغاز سال بست و چهارم ماه الهی از جلوس اقدس شاهنشاهی یعنی ماه فروردین از دور دوم

درین هنگام که از نور دیده وری و سامان حق پژوهی اورنگ نشین فرهنگ آرای بهار انفسی را جستن
آراسته ربیع آفاقی بزم نشاط گسترد

اشعار

محفل آراست دگر بزم که بارگ نشاط | گل چمن آرای و هنگامه جهان پیرای شد
شاه اسکندر حشم اکبر که در بزم مراد | همچو خسرو است بحکمت قدح فرسای شد

روز پنجشنبه دوازدهم محرم نهصد و هشتاد و هشت پس از سپری شدن شش ساعت و چهل و هفت دقیقه روشنی
افزای جهان صورت و معنی ببرج حمل پرتو انداخت و دلها چون حقیقت برو دیگرهای روحانی صفا و معیار
گوهر افزایش گرفت و دامن و جیب روزگار از گلهای آرزو بوآموده و هزاران نقش دلفریب یا لعل و الا نگهان
و شوار پسند آمد و در عنفوان سال مظفر خان را بایالت بنگاله دستوری دادند و غمگساری زیردستان آن دیار

فرمودند چون خان جهان بپایهٔ بندگی بسر آمد ایالت آن ملک به کتابت مظفر خان که از گزین خدیو فراوان
بهره داشت نامزد فرمودند. بهادر زمان منوچهر از اگرا مامور گردانیدند سوم فروردین ماه الهی آن ب
فرستادند و منصب بخشیگری آن سپاه بشهباز خان تعلق گرفت و شغل دیوانی بکاردانی پیرا مردرای
پترداس مفوض شد و حکیم ابوالفتح را صدارت و امین اختصاص بخشیدند و میرزا نجات خان میر
جمال الدین حسین انجو و بسیاری از ملازمان عتبهٔ اقبال همراهی نوشتند و همه را خلعتهای فاخره و اسپان
خاصه نوازش فرمودند و شرف رخصت ارزانی داشتند و منشور سپهر مطاع باسمعیل قلی خان بنادیافت
که چون فرمان نو آن سرزمین نوید بکشاد دستیابی ولایت باو سپرده خود احرام آستان بوس نماید
تا رسیدن سوگواری او سوارش دالامر سم پذیرد و خاطر بهم زده آن گرامی گراید تقیا خان و ناماخان و
جاری و سائر امرای آن صوب فرمان صادر شد که از صوابدید او بیرون نباشند و همدرین ایام بیوم
مداوا اسیری فطرت والا همت مد ارتقوس جرائم مظفر حسین میرزا از دیباچهٔ اعتبار سترده عنایت
نوازش فرمود از آنجا که روزبازار مهراو رئیس و عرضهای بسر با درگوشتی فتنه اندوزی گجرات را
که مخی درجای خود گذارده آمد باکرده انکاست از سوانح رخصت ایلچی عادل خان بیجاپوری ست اگرچه
از عودگی سخت فرمان پذیری شائسته نماید لیکن آئین سائر حکام دکن همواره مردم کاردان و پیشکش
گزین فرستاده خود را مدکو محفل همایون کرداند و ریولا میرکی از طرز داناد سواران را با تنسوقات آن دیار
فرستاده بود که رخصت یافته بهادر لستی و بیک بنگالی آمده را کامیاب خواهش گردانیده دستوری
بازگشت کرامت فرمودند و حکیم علی را با مدد گوئی او همراه گردانیدند تا سر الطاف سحا آید و لوازم نصیحت
تقدیم رسد و پایین همه ادا اگر آئش هیچ نگذارد و در گرامی بیکو بندگی بسو و خود درین اختفام
مالس بیدار گرداند از سوانح دلستان لستیبی دولت آموزی شاهزادهٔ سلطان مراد درین هنگام که آن نهال
برومند جلالت بنسب سالگی رسید و ارزیابی بدانسته ندیدنی زد و باد اورنگ نشین فرهنگ آرای
خواست که آن گوهر آگهی پذیرای نقش حروف و معانی الفاظ گردد و سواد دانایی با مهاجراع حقیقت
امروز پیوند سایهٔ الهی لوح تعلیم در کنار سعادت آموز نهاده نسخ ابوالفیض فیضی که در دانش و کردار یکتاست
و سخندان ملک الشعرائی شهرهٔ آفاق است بارز همایون شد که آموزگار نو خواسته بزم اقبال ناشد درگستر
رهائی خواهش بزرگی قبول نشست و در نسخهٔ صورت و معنی گشوده آمد و دانش فراخ و روش نیک
بینائی باوردیس گرائید از سوانح آمدن میرلشام بوالا درگاه است گذارش یافت که شهریار دیده ور
عبدالله خان را بادی خواجه را بمسموع الملهمان بهشتان بالصوب گسیل فرمود و میرزا ساهرح

مردم آیندگان را سرمایهٔ جاوید دولت اندیشیده پذیره و را سرمایهٔ سترگ دوستکامی بر شمرد و چون هنگام
سپاری و ستارهٔ زندگی او بغروب نزدیک مهمان بیگم دختر خود را و پسر مذکور که نسبت دامادی درگاه
داشت آن دیار روانهٔ درگاه مقدس گردانید تا خود را تازگی رشتهٔ فتراک اقبال گرداند و دستمایهٔ
دین و دنیا سرانجام یابد و درین هنگام برخی از نزدیکان بارگاه خلافت پذیره شده باحترام آوردند و بست
و یکم آذر ماه الهی آیندگان بتابناک بوسی عتبهٔ اقبال روشن پیشانی و آسوده روزگار گشتند
و بگوناگون توجهات شاهنشاهی شرف اختصاص گرفتند و سیم خرداد ماه الهی وزیر خان بسجود قدسی
آستان ناصیهٔ بختمندی را برافروخت و بفنون نوازش سربلندی یافت چون ایالت گجرات
بشهاب الدین احمد خان قرار گرفت او فرمان پذیر سعادت و خدمت ایدر را پیش نهاد همت گردانید در اندک
فرصتی رای آنجا گردن کشی از سر نهاده بلابه گری نشست آن ملک را باشارت والا بوی داد و ناصیه سای
عتبهٔ اقبال آمد بهدرین نزدیکی آمدن شهباز خان ست در پیشگاه سلطنت چون مهمات صوبهٔ اجمیر ترتیب
شایسته یافت و شوخ گرایان آن سرزمین روی در خمول آوردند بهر جا مردم کارگزار گذاشته بست و نهم
آن ماه بزمین بوسی درگاه ناصیهٔ سعادت را جلا افزود

اجتهاد فرمودن گیتی خداوند در اصول امور و این باعث پایهٔ دانش دانشوران افزودن

از آنجا که مراد بخشی ستوده خوی آن هوشیار خرام آگاه دل ست و چاره گری و کارآسانی پیشهٔ مشتاقان
نگهداران دوربین آغازشناس انجام رسان پرتو ظهور انداخت که از سیادت و سالاری جهانبخشان معنی
بدین پایه برآمدن و دل بر دو نهادن بر ده آرایش و القاب گزیدن ست کام شان برآورده و شادی آمود
گردانید بستم شهریور ماه الهی انجمن کارآگهان سامان پذیرفت و سگالشهای دانشوران یکتائی
گرفت که گیتی خدیو امام وقت و مجتهد روزگارست از مختلفات گذشتگان و گروها گروه سخن آرای
حقیقت پژوه آنچه برگزیند سائر مردم را پذیرفتن آن خشنودی ایزدی اندوختن باشد بدین معنی
گزین سجلی نگاشته آمد و آگهی نامه منتظم شد مولانا عبدالله سلطانپوری که بخطاب مخدوم الملکی
سربلندی داشت و شیخ عبدالنبی صدر که بکوس شیخ الاسلامی نام او بلند و غازی خان بدخشی
و حکیم الملک و دیگر بزرگ دانشان روزگار نقش نگین و دستخط خود آرایش دادند سرگردانان بادیهٔ
شکوک و اوهام را گردن ارادت بپالهنگ یقین بسته آمد و تاریکستان گمان را پرتو یقین داد و [illegible]
فراز منبر بپای آسمان شاهنشاهی بلندپایگی یافت و بارگاه دانش سرای سرافرازی دیگر گرفت و
زمان را آسمانی دیگر پدید آمد از آنجا که تکاپوی گیهان خدیو آنست که باندازهٔ توانائی سپاس الهی را

سمان آید هرگز کرداری که اقدسی خاطر فروغ بخشد یا ادا ید ویستان باستانی شنود دست آویز دعا میدهد
الحق ثمره مدرای آن شود درین هنگام بسمع همایون رسد که ائمه مساجد و ملتهای را تمدین آن عبادت مگرین
نکدامند این کار بزرگ بر دوش بست گرفته اند بر باطن انور آگهی چیان پرتو انداخت که آن صدرنشینان حقیقت
کار را درین سایه خوی سربیرونی شنود و پاداش بیرا انکار سر اند جه آمد و چون جهان آرائی و معدلت تر دهی
فراوان سعل الست از دربار گعاری ساگر برسدی گزیده آمد بار ها در جامع دار الخلافه مجمع آگهی اسلام گرسب
و ماربانگان همایون محفل کو ماکون سعادت اند و مسند و خطبها که باشارت والا اشرف مرادران سیح الواثقین نبی

در رشته نظم کشیده بود این اشعار

سا هم آنکه بار العسروی داد	دل دانا و بازوی نوی داد
بود وصفش ز حد فهم برتر	
بعدل و داد ما را رهنمون کرد	بجز عدل از ضمیر ما برون کرد
تعالی شانه الله اکبر	

از اسماکه اندیشه صافی بود و زبان دلفر و دم گیرا و سخن شایسته سعادت اند دران میک اختر را سروی بائید در برگرفت
داران روکسوره ماک رمین گزیده تحم را ساد گرداند حراب در رومان سره های برا دل رسیده ترگشت و چون رسمی بس
ناسان که همواره ناصد اسدهای حق مشده کالوسیان دیولاح نادانی باحه دانی دهبره گوئی سایید در مرز سماست
بیدانشی برگرده سوتی باده گزاری بود می آغالش حملت ده کان میکامه دانائی و بهتان سرائی نادانان دنیا را نما
مدبر شعت سرابدی آمد از هر طرف گرد شورش بر خاست و اسمهای مدگوئی فراهم آمد طائفه از ان خاکساران عمود جرد
آن نگاه سده و ایردی را تهمت آلود دعوی خدائی کردند و محتسبین با سر انگشت در گوش سران اندر و سد بها با غلط اندازان گرد
خدائی آرا آن بود که حدی از میش قدمان نکمی که برستر ب لشیر بو . با دو ق حسین معمور مد بو معانی را مطهر ق دسته
سمی سرگسسد و از ریگ ستین امال ارمسنا ای صلح کامل بی صرفه گویان آشفته عقل و بهره و دریایان بر پیسان معمرا
بیدان سر ریش فرموده مدبهادان بالحجر دریای سعادت ارجاریت و از گم گرائی و تباه پرستی در گلزار باطل سبحه
فرو ترسند و مرسے از لغته دلان باویه او با زار بان آور تشدید که حسرو مان از خواهش و خشنودی داد ار سپهال سرامای
دل سیکرد و دست آویز محیل این همه اند ران آنکه سا هسنا و حکمت بر دو بواره آئینهای سگرف درمیان آورد و
جهار چیس دین و دیار اسادات گرد اند و در سیمان شک آسود چیستان با حهار ید کالیوه دلان کوتاه بین مدین حسال
در شبه مدد و دید حلقه حوادث بر خلاف آئین و نامی هب اشتر دل بر جهوی بنا سان باد رساه اندیشی سد و بسیار سے را ازکوش
سدگی و بر کات بر ساری باور آمد و سمی بنا ران عمه حوی را سود لشنا طه مد گشت چون حقیقت تار بائیهای مدگوسران
سامع اقبال در آمد سے از فراخی حوصله و مدارائی بود دل سرگی اندرایع ازان اختیار گرفته بار ها فرموده سمان الله
درشگفتگی خاطر دانایان چگونه می در آید که سکانی حدوث آسمود ریا مده طبایع بسست الوهیت نخود دید و گرو هی از ط

ا۱۴۱
درج سوم

آفاق که شهرایران شگرف کار مهابادی احمارا اظهار نبوت کرد آمده و درگاران گرآمد و دور باسیری رسید که این معنی در تق
می یابد روی در افزونی دارد هنوز گردنکار در وی نشید مرا این سکالش چنان در خلوتکده ضمیر را دیابد و ظاهر نگاه ش
صورت پرست را این ته خیال چرا سراسیمه دارد انجا که ملاستگی و ظهر پذیری در دلهای صافی سرچ دیگر بخشد
سرلیش آن تیره رایان بود آبرای بنا نهد گرد و طائفه ساده نگاران آنارزهم متیر را آن خیال که شهریار آفاق دین احمدی را
ناستوده می انگارد بیک دست آویز راه ردی خراب در روان رنگین جرد آنکه جسرود لائل از فراخی شرب و شموم معقولات
وسلسلت تثلیث گرد باگرد آدمی را بدوستی برگزید جامه دانش بر دامان هر کیش و ریاضت اندوزان هر دین و مذهب
هموار و در مطالب دینیا و مقاصد حقیقی دلیل تیره و هموار شورش سیداشی و کم پژوهی گرین پاسخ بیاید خصوصا در این هنگام
فیلسوفان بسیاری در محافل همایون گرفت و گیر با ترسایان روزگار گردند آویزه دانش گرامی درمیان آمد بنام کنان
دودمان آنکه به بیداری دانش نابوده را بر خود لیسته بودند شورش برخاستند و از به دربار دادگری و هنگامه
گرمی تمیز و پیشگاه سلطنت حملت زده سرحجت نادانی فرو بردند و در خلوتکده های تیرگی اندرای با دساران خودسر اینک
که امام دین فرو گرفته و پادشاه وقت را از جانب داری پاسخ سمع قبول میسر شد و از بدبهادی آن گزین عقیدت
روشن درون را تهمت آلود گردانیدند و از تیره دلی و آشفتگی پرده دری الطریق خمیده امت که بزرگ و اشتر اترام
گرایین قدردان اورنگ سائین نسبت بتحادان نبوت بظهور می آمد از پادشاهان باستانی کمتر گزارش نماید
بسیارے از سادات سعادت اندوز بتوجه آن خدیو اعظم مراتب عالی و مناصب والا سربلندی دارند و رمان تال
یا فراتس سرلست بستان سرآمی ازدی نشان سرسبز و شاداب میگردد و دور نمامیند که یکی از این خاندان سرمایه اقدیر
یا ناحیه سای آستان اقبال آید طبقه ارجمی و مدکیتی آن صافی اعتقاد پاکراد امن آلود تشیع گردانیدند و سنیان
ساده لوح را بهرزه درائی از راه نترد مد دستمایه لعن گرود آنکه پیوسته در محافل همایون اداکاین دو فریق چون
دلائل دیگر طوائف سرلوحه بیان نگارش یافتی شناخته و آگاه دل از حقیقت اندیزی و بعست طرازی هیچ طرف
رجح برگزیدے شعر بیانی که باشد صحبت نوین درمادری باستان ارستوی به توجه خاطر و تقرب ضمیر و اهوبر
دلگی گذار مدگان آشنائی و بیگانی ایشان گرد فتور مرند انگیختی و کوتاه میان بے تامل از دیده مخالف گزینی دل را
یافته ملا ساختی و اعتبار یافتن ایرانیان که بیشترے مدان روش زندگانی نماید سر بابی بدگمانی و افزونی پیشه
شورش سرده کاران آمدی و از بیداشی و تقلید پرستی داستان برگرفتی موافق بنیاد مبادی و بزرگی یافتی
تورانیان از چشم تعصب گزین آن قوم پوشیده ماندے یا خود را بنادانی زده بهانه جوی شدے گروهی از
ناپاک طینتی آن قافله سالار خداشناسان را بکیش برهمن بیچاره زده سرمایه سکالش ناسزا آنکه شهریار دید و در از درحی
حوصله مرا همه دانش اروز را در بساط قرب جای دادی و طوائف هنود را بمحاصت مصالح ملکی و فزونی حقیقت

نامداد و دی برای ساسگی تمدن کرم حن فرد عالطلب الطور آورد دست آید خوشش یاد دراماں مرگو هس
سـ عهد مستقیم بی دروں تماسانی ناگاہ مدس مجمع التوران ملل سمل آمد اراستجاکه هرآئین شناسگی حدا جود دل
هرکدام لست آورن برگرفت دار فرط السافت گری مکو مدکی ہیچ طائفه مرده باف یکوان مو الست شده دوم ناظر
صانع کل و پیشگاه حالت رونق مدرست وگروه اگروه مردم باگوناگون احوال کامروای صورت وصفی گشته سوم
تا درستی دستگیر گرائی فرومایگان روزگار را بیرلیسمی دحق سگالی گهمان خدیو در کتر بانی تیر مسار ناوانی گسته سجاده گریا
مدانشی نگالوی بسوومد و بسیاری تکمیر کردار خویش در تسکیه ناکامی فرو شدمد

اثر پذیر شدن شاهزادگان والاشان بمین صحبت خدیو زمان

انشته لقدکه سیاس نوحال دانس آرای فرهنگ فرو رادلا و دا حماد والاگوهر ارفروغ قدسی عاطفت
وجستگی طالع استوده گی اخلاق پیراسته و مطلکیمیا سار شاهنشاهی پرورش یافته پذیرای سمت آمورگار و تالیف مستعد
نامعه در سعادت پرده ماحوی گلدسته محمدی دهرست ار آگهی سلطان علیم حیاکه لطاهر مهیں فرزند گیهان خدیو است حدیو
صحبت حصال آن یکتای ملک دانائی فراوان نگاپوی داشته ولیکن شهریار دوریں مدیدانی خود و لسدلمرد
فرزانه از هشمندان آزرم دوست و خاطر آزرم را مام اتالیقی شاه و سرالستان دو دریچی تا دات میگرداند
رین روی خدیو عالم بیست دوم شهریور ماه الٰهی قطب الدین خان راکه ار باریاں بارگاه سلطنت
و بزرگان پیشگاه ملافت بود آثار حقیقت وکار شناسی ار ناصیه حال او روشن رهبر لسیمی و حیاد دوستی
ار سیمت و در حاست او پیدا مدین ملدپایگی کامیاب سعادت گردانیدند و خلعت گرانمایه
کدرین مدت دودمان پس پایه سترگ وار دسرفرازی جاوید کراست شد و سلطانش بیگم است
که ار عالم القاب این خاندان والاست ملند نامی نامت و او لبیاس گرامی این مهین محتشم ترتیب
حشن بزرگ سحیال آورد و آرایش بزم هماوں اندلیشیده و استدعای گرامی مقدم مسعود و مسدل ابر
عقیدت گرین ارمیمنت قدوم اقدس رشک فرای سپهر برین گشت درین مهبط انوار آلهی مطمح
اسعئه ربانی شاهزاده والاگوهر را بر دست او گذاشته سرمایه سرمدی و سعادت جاوید و پیرایه افتخار کونین سرانجام یافت

حالش فرمودن گیتی خداوند بمحبوب الضمیر

اورنگ نشین فرهنگ آرای موستبانه فور حق پژوهی فقرط دیده ورپی چشم خویش فردنیا ورد گام الٰهی
سروار دوره ان زمان ناسانی احوال کرده جارسوی دنیا را روزبازار سجا سرالستان دس را تشادات
گرداند و سرامامی هرکردار سے نظر اعتباری برآورد و پاس مراتب شناسائی داسته عرامش دار سعادت
اندوری و حیر سگالی رسم طواف متاهد بزرگان که والا گهان حقیقت اندور مداں کمتر گرودند

پرداخته و روشن آن چنین حقیقت معارف خیر ظهور پرتو فروز نظاره بیان صورت پرست راه سرمایهٔ انبساط پدید آمده و معنی پسیچان تقدس طراز را گوناگون شادمانی فروگیرد درین هنگام که لوامع جلال ساسی پایهٔ ظهور گرفت بیگرگ پیمان روی در سیرت افروزی استند سحاط همایون جهان پرتو انداخت کاین رسم عادت بی آهنگ گزین حقایق نرمنشه عیان نیاید ولی ملاحظهٔ مصالح ملکی پورشهای پادشاهی فروغ بخشند و جویای آن گشتند که اگر چنین ناچیز حرد گزین ساخت بخلاف هر سال درین مرتبه عزیمت مطاف امیر دریایه توقف افتاد و چون روشن شد که همت آشوب سرمایهٔ راست حقایق و پیرایهٔ نیاز مندی گرد گلستان ست بست و شستم مهر پور ماه آلهی پای اقبال در رکاب کشور کشائی ساده رهگرای گشتند و ماشود و آئین شرل بمنزل نشاط اشکار چهره آرای شد و معدلت را شاد روانی بگر برافراختند گروها گروه مردم کامیاب آرزو شادی اندوختند برخی را سلسلهٔ بیا و مشاغل جهان ظاهر را انتظام گرفت جمعی امرادات معنوی و خواهشهای عالم باطن سر انجام یافت آن شهسوار مرتبهٔ آگهی با ایر وسیهال بود ظاهر ساختی گوناگون شاغل آرا و خاطر حراشش فرمودی اران بار که داستان تعلق و تجرد هستی خویش نشاط انداخته و سرشته آثار پیشیان دوتائی دار و مراسم این دو آتیج درگاه برساز ایزدی باین فزونی فراوانی فراهم آمد گیتر نشان و مسد دیده وران هر گروه دارد دید شگرف آرائی آن یکتای بدائع طراز جهان ستحیب حیرت فرومی برند که بقالب گفت مگنجد دیجو مسله سود دنیا مده و هرطائفه را دلسپین که مجلس والا مست خدیو عالم چین آئین خاص اسر میرود و چنین تیر گی از دوام توجه بدان پیشه روی در ظهور دارد و بایزد تائید خیالسپه در آرامش آشوبگاه دنیا شگفت کارها مهیا پدید آورد و ندوبیس آن روز روز دیگر رسید و در بوس مرزان تاثیر و پرداز نهاد وسعت آباد دلمک معنی آشکارا می شود در شمع رهنمونی سعادت پژوهان دیده وران افروخته میگردد و شمارگی انجه شود تلم چهره کشائی میکرد فرمان پذیر می تیر ماه است بیست و ششم مهر ماه الٰهی رایات اجلال برد یک حوص خواص جان بر تو اقبال انداخت تو سیان آن سرزمین نیایش شتود لعرص همایون رسانیدند که رد و نور چی را درین حدود بیشه مولناک گذار افتاد و درنده ناستناب جان گرائی برخواست آن قوی دل خاطرسعا ... گزین جاره و گرآمد و همان دم جستے بگرد خود ناسید رامی گیتی خدیو مرزبان آورده ارشود دن نام گرامی بر جای اساده او ارکند حال تشکر رستگاری یافت آگهی ریران آن سرزمین تازه گرد دن سعادت بکمند اخلاص در آورده و دست ابرار راه یابی طائفه و سرمایه افزایش عقیدت گروهی سرانجام پذیرفت و بدین شکرگذاری اقبال بمسامع همایون پیوست ارسترگی همت و پرده آرائی حسابی برنگرفته فرمان تقدس گذارش یافت اگر برراستی پیوند دیگر شکار این جانور نگهبه پیچان ننگ اوجه دوستی لیبر مائیم بدایع کرامات آن روزگار برتر از آنست که بیانک روان سرمهٔ آگهی ساحت که آن سپید و والا پایگی آن وحدت گزین کثرت آرای اران دورترست که بلند پروازان علوی خرام به هوای ساحت آن برواز کشود

۱۴۴

ج سوم

منتظر بام و لطافت آموزش — حیرت زدگان آفرینش ستوم آبان ماه الٰهی سایهٔ همایون خیر مدان سپهر سعادت
پیرایه معدلت امداحت و مراسم داد و داد پرسی و آداب زیارت بظهور آمد بنده‌سان آن شهر و دیگر مسافران آن در سند
گوناگون انبساط شاد کام شدند، و منه

فرستادن شیخ عبد النبی و ملا عبد الله سلطان پوری بحجاز

از سوانح فرستادن شیخ عبد النبی و ملا عبد الله سلطانپوری بحجاز فطرت گنجینه پردار شاهنشاهی آن معهود که
سپهر سپاس معرفت و سک نگاران هر دیار بوآمد احسان فراوان بهره برگیرند و همواره جویای خیر سگال
آگاه و کارسازشان انبساط وقت بامعارف عطا با در شهرستان یگانه تحقیق یاد و فی سیم ترکی و منش طلب
دادار و سال آن دیار سامانه نسب پدر پیوسته احسان و رادان روزگار هر که مراسمی و درسی اختیار دارد و درگریده
مسلمانان گرامی حوال معاهده با تحسین طل الٰهی تحول گر و ساس ملند ادانی جهره دولت برافروز و دوق فروصلے
اصلاح سان خیر نسبی عمار اروا گرسا آن دیار خاطر نشین همایون شد سر سال حرورداهای رز عنوت کار امال
سعادت در رواده ساختی واپسی نامی آن که مدت دریافت جس سحرس باشد لیکن دون آگهی آمد که چهره دسال
آرزو مندان شایدگر و سورش می انگیزد سمت سالشتگی مسکند و تهیدستان آرزم دوست یاسخی بمیرسید دگمتر
بهره سیار بده میره رویان جزو ماک فراوان ستاسه جهان سحار سعادت آرای قرار یافت که دیگران والا گهر
طمع زیارت حجاسه ساکین هر دیار مهمانی کامیاب سرتیشت گشته جاوید دولت را طلبکار بدید دران ملا دیر
بهمان آئین رواج گیرد و همانا حسن گرد دانا گشت و خاطرها به سناد مال گردانند و سیئهٔ فعل الله تا بعد
درین ولا که جرولش انگی باعث نشیمن اندوزیار این بدنام آمد شیخ عبد النبی و ملا عبد الله سلطان پوری از
فسانه طرازی دستان سرائی پیش آمدن سا دلوحان کار شناس و مدارا فرمان بان روزگار در رسید
متوائی باگرفته در پس پیسی طبعیت پرستاری گام فراخ سپرد بد پرده کارالیسال برداشته آمد و دریافته شد
که سیر اوائل معاملات رسمی که اشتغال مقاصد بنسا بساط تحصیل گرد آورد سیمرے بید و حقه اند و تعبیرمان ورتار
وسیل فروتنی که آتش بد انسان برد لای است معرست تسا سند و این همه بهیدستی از داد ارسے ۔
هر سوی کمتر نقسه بروا آید و مرود اداں دسحوت فرسی را ارزنگی حال و گریدگی برلب خیال کسد نمهراید
فراخ حوصله والا عاطفت آرارم انی و حیای فطرتی سخواست که آن گروه درین عیارگاه دانش و بینش رماده
ارزش یاد الی دقی الساقی شهرهٔ آفاق گردند و رسوائی انگشت نمای خاص و عام شود سعب میرحاجی احسان
ایصد مسندان سرزمین را با دو مود مدرس عنوان از علم و مرآوردند و فرمان شد که پیوسته دران معامله
مسرایش لیس بروت باس احسانها و اشته آمد و لوازم آرزم تعدیم رسیدار مندگان آرزو لسرایی قدر شده

ج سوم ۱۴۵

۱۴۷

ج سوم

در توقف بهار دستان‌ها بکار برده اندیشه آن پست فطرتان آمد و حمق در هم و پندار بود لغز ایهم آمد دل
ماهم و نامورس انگیخت گفته ما خدیو داسس تیز و چیاسیه تکاپوی مهگزیت بیماران با دلان را کام فشاکام تلخ داریه تحویر
سپید شد سعودی داد مدار و افزوده و بدو بسیار سپاه تپیدسان آمده و شدند اسالان تسر مهر اسحام یا مت نه
مهدی مهر آمان ماه الهی از آن سعر سعادت مدار الخلافت بازگشت تند در اسوات ای سپهر باپون موکب اند
ورایع و کهسار طراوت بهار گرفت اگرچه لعدورت نشاط شکار چهره می افروخت لیکن برمعنی پراداد رستیخ عیسی دو
بیجا سے آمد نیست و سهم حواشی سار سیماره حال با برسے جیود فیروزی و دستوری یافت که درین عید
یا ساتی احکام سلطنت نمایند و دراسمی ملک آبادی ولایت بیت گماره و دراز سوانح گر ندر سیلان بن خان
گوکلتاش بیست و سوم آذر نواحی تیره گیهان خدیو در خلوت سرای تقدس بنیایش ایزدی بود از پیشگاه و تسخا
نوعامی بلند شده فرو شست بعدیت بیوبال از دوار دن سخت چیدے سراز سادگی تافته مدیار بنگاله شتافت
در حلولا که آن ناحیت مدستیاری اقبال کشوده گشت تا گز بر همایون درگاه پناه آورشت دار استجاکه خوی مد
از بهادر مردم بدسواری رود حاصه که تکوبید دلتمر مدروال بدیر دآن بدگه هر با پیگاه خود آماده رفته وزد جسار
درحیت بید وری آن آزادی پیش گرفت چون آن قسمه از تیول گوکلتاش بود رخصت یافت که او را به دیگر
سحوت آرایان آن مرزبانه زبان هوش افراز گرای نیکوشناگی گرداند و بر که از نجبت سعود گی سمعان
لستانه و لفروع یلارگ هندی تیرگی ردای اشکمار آمد چون مدان سر زمین گذار نمودند گوسران آن بوم
فرمان پذیری بر دوش کشیدند و همگی گردن کشان با نذیرم شیرتهمول گوکلتاش دولت کورنش یا بسند
آن سورید و معر ارتباه هتتی توانست همراهی گزیدار این آگهی فرمان شد که افلاح داران آن نواحی او را
بدست آورند اربیمناکی در معسکر اقبال آمد و راجه تودرمل و راجه بیربر را پناه اندیشید لیکن بر حرف جرم بخشی
درمیان داشتی و ملازمت گیهان خدیو را آرزو نمودی لیکن همواره در کمین گوکلتاش بسر بردی و هرزه درائی
کردی کوکه اندیشه تباه او را بهمایون بارگذارد شیخ ابراهیم بقدسی فرمان آن تیره رای برگشته را طلب نمود
تا سراپای دل برگیرد و ضامن گرفته بخدمت نامزد گرداند با برخے از راجپوتان تهورگزین ودرین نزدیکی آمده
عرضداشت کرد که اگر گوکلتاش مرا در زینهار خود گیرد و سماد ریاوری من پیمان بندد به بارگاه سپهر تمثال تبارک سر
می آیم ورنه آماده شده ام که نقد زندگانی سپرده آید شیخ بهمراهی کوکه آن وحشت زده بیدانشی را نخوش بالی
آرامش بخشید آورد و خواست که در ساحت قدسی درآید از انجا که پاسبانان بارگاه بی فرمان مقدس سلاح از
نگذارند حالی دل دست بخدر او برد بازو واشتنا شوریده سعر فریب انگاشته دشنه بر مدره ناکسے بر آهیخته
آویزش نمود کوکه به بیدردی مردانگی درآویخته زخمی شد چندے از ملازمان او دستگیر کرده لیزابس خانه نیسی

بر ساده پیدایش بیاسمن و دیگر بزرگ گوکلتاش بالسرخ همایون قدوم رشک فزای سعد مرین گردانید مدل
محقر گردید دم گیرا و زمان عاطفت مرهم مجراحت ستار ارمیاس بوحهات اقدس آن گرد حال گرایان ماه
مرقت ولباس گرامی مایلش گرمها نای آمد حسرت غیر زدی لیست و سیوم مدار السلطنت فتحپور
مروَل اجلال شد دوار رو را فزونی دولت پایه جق برقوهی ملت گرو مدفرمان روائی را زین رونق در
کارگاه آگهی اساس نهاد به چهار سوی دیار آثار رونقی پدید شد و کالای استاسی و گرم بازاری جمعی فروحت
طبقات انام طوائف عالم روی نیاز بوالا آستان آورده حاکمان اطراف و والیان نواحی
گزین پیشکشها و نثارها روانه درگاه ساختند سعادت ملتان انصاف طراز سراوار دانسته نیایش گذار
شدند و ظاهر نگاهان چاره سگال از بانگی راه لا به گری سپردند از سوانح ماه آمدن یوسف خان
کشمیری بهایون درگاه بود او علیخان ملک مرزبان کشمیری را داشت چون در تکاپوی چوگان بازی
اسب تیز کوه بزیرین زمین گرای ملک نیستی شد بزرگان آن دیار احمس ساخته او را کلانی برگزیدند
اندازه آن همه او اندیشه سری نمود در آن راه وادی رسمی مکاری سپس یوسف خان تیر دستی نموده جای او
گرد گرفت و در آن روز که گیر آتش شد و قر رحت زندگانی او لسوخت در مانی ببوریا زمیده بود
که سید مبارک و ابو المعالی پسر برادر علیخان و حیدر جنگ و علی ملک و جمعی دیگر برآن شدند که یوسف
بن حسین خان که عم زاده او بود سحابات ماسحانانی ما مور جانشین گرداندند او را دور اندیشی سر باز زد و عموم
مسه انگیز آن سید مبارک را برداشته آتش شورش برافروختند میدان عیدگاه گرد آلود آویزش شد
یوسف خان لشکر آراسته پیکار را برخاست محمد خان که هراول بود پیش از دیگران زد و خورد مردانگی
در باخت یوسف خان تاوردگاه نارسیده راه گریز سپرد او که گروه مرین حال گذشته در جانشینی تهیه دمی
برگرفت بدگوهران ناتمام فریب آمیز فرستاده برگردانیدند در سر زمین مزاج سید مبارک به عزم بیکار برآمد
دوربینان هیچ و سرای ازمنگاه گشت یک گام گردا برداشتند بسعادت بسیجی از او قرم برآمده بان سنگ
و میرزا یوسف خان ساره آورده جامهای بارگاه تارس او را گرفته از پیچاب زمگرای بیتگاه اعمال شدند دستی که
دمی تاه الهی بسجود آستان قدسی زدن پیمانی ساختند دست عاطفت گیهان خدیو آرتستگاه خاکساری
برگرفت و گوناگون نوازش احساس یافت و هم درین روز هیچ میتر و خان حوالی ناصیه سای آستان جلال آمد
نوازش خسروانی سرفراز گردید او را با مدرگوئی نظام الملک دکنی فرستاده بود مدو حسلو دی را السر انمود دار کار روائی
بساط حبان شکوه ادراو لشکر گردانید با آنکه هر دماغ اد گر و آموده سودا لو و دست از ادرین مردم ناروا است
درکنج های بسر برده نیست بهوس گرایید و اصف خان را که از عتماد او بود و امسوقات آن دیار برآن

محمد صادق

سعادت گرامی گردانید و آیندگان نوازش یافته کامیاب شادمانی گشتند از سوانح نامزد فرمودن عساکر گیتی گشا

بتسخیر بادر فرنگ از انجا که همین فرمان روای ملک گیری و کشورستانی ست و بدین طرز شکوه و افتخار

پریشانی کثرت قدم و آرامش و مدت بود و جان پراگنده روی در انتظام می آرد امرای صوبهٔ گجرات و مالوه

سرداری قطب الدین خان هشتم بهمن ماه الٰهی بایین خدمت نامزد گشتند و سربابان دکن را فرمان شد

جو دیر دومی احتشام رخت آن صوبه یافته فرنگی گروه را که سنگ راه بادیه نوردان حجاز اند از میانه بر دارند

این فرقهٔ دولت اوراسر مایهٔ ظهور جوهر اخلاص وانسته سرکدام با شائسته سالاری و گزین سرانجامی بلند گوهرترین

پیوند و تا حرف سرائی بندگی همواره از زبان فرسا و کلان گزارش میافت بیتین گرایید و فراخور خدمت

و اخلاص والا مایهٔ عاطفت اختصاص یابد هم رعایای ست جوی از آسیب موکب همایون سایه پیش عاطفت

گردند و هم درین روز در سرکار عازی پور معصوم خان فرنخودی مرحمت گشت و خطهٔ دلکشای جونپور را از تغیر او

بترسون محمد خان مکرمت فرموده دستوری انتظام آنجا دادند و مولانا محمد یزدی را بصدارت آن صوب

همراه گردانیدند و اڈیسه در اقطاع معصوم خان کابلی قرار گرفت سبحان قلی ترک را ز بادیه پیمای استعجال برست

که او را از بهار بلود اڈیسه برد و قیا خان کنگ را بنواحی بهار آورد و از سوانح بازآمدن میر ابوتراب از حجاز نگاشته آمد

که میرزا ابو الانتساب قافله سالاری حاج سرسلسله تحشید و رخصت از زانی داشته بود و در بنولا آگهی آمد که آن

سفرگزین خدمت تقدیم رسانیده نقش پای نبوی می آرد چنان برگوید این همدست آنست که سید جلال

بخاری در زمان سلطان فیروز بدهلی آورده بیان هرچند میدانست که اصلی ندارد و چهرفشان دیده در

ناسرگی آن وانموده انداز و فور پرده داری همان انتساب سترگ را پاس داشته حق گذار تبجیل آمده بهایون

فرمان چهار کروهی دار الخلافت توقف گزید کارفرمایان بارگاه سلطنت فرهنگاهی دلکشا برآراستند

شاهنشاه حقیقت پژوه با بزرگ نوئینان و دانشوران بیدار دل دلپذیر شده قدمی چند آن پارچه سنگ را

بردوش آسمان سای نهاده درخرامش فرمود و بترتیب منزلت اعیان دولت برتارک ادب گرفته

سعیر اقبال آوردند و باشارت قدسی شبانه پیر برگذاشتند از فروغ شناسائی و آزرم دوستی و قدردانی و فراخی

حوصله باندیشه آنکه آبروی آن سید ساده لوح سنجاک نادانی ریخته نیاید دشناسندگان شوخ طبع لب زیرخنده

نکردند چنان احترامی بزرگ بجامی آمد به لقد کاسه خیال کوته اندیشان روزگار خاک آسود گشت فتنه اندوزان

بدگوهر گو خجالت فروشند و بیمایگان تیره رای که از استکشاف دلائل نبوت و گزارش یافتن شبهه و شکوک

آنکه کلامی کتب ازان ترست در سورش بودند یکبارگی رسوای بازار شرمندگی آمدند آنان که ازلی دولتی و تباه مشتی

با طور دید اری دیزدان شناسی آن پیشوای صورت و معنی بهتان سرای یافته درای داشتند زبان زدین و دنیا

گشت سمت آرای جهان آگهی را. آن روز که شوکت و معرکهٔ ایالت کردند می انگیخت و در مسند باطل هستی
عمارت می امروز که گروه باطل ستیز سرکش یاران تیر مساری و آثار نشاط افزای سرکرامت ایام باطر حسین بود و هر
سال دولت و ایالت آید و هر سال بارهٔ اقبالی نوید کامیابی رساند. همواره از رف نگاهی نگار و دویرگ

تقدیر عبرت افزود لطف نظم

رادِ سکرف همه گامی | همه جدوریس انام رس | برآفاق رید از سر امکان | مطلعهای عالم ما ساکنان

ملک ادیش مدار بت را از غم و شادی چه پروا لیکن مخاطبان نوازادت را امروز به آمد و سامان بسیار راه
آماده گشت از سوانح دوار و عکس گرداند سرشته سیمای هند و سمان ماگر پروا لاابطرب کار گیا آمکه
سروستان سعادت گرین مملکت را ابحثی کم تابش نوازش فرماید و شاه سگالان گردن کش بغوغ اندر
و لمعان شمشیر چاره گر بید ملک است و مدهای ساخته لحت لحت گرداند و لسان سرای آفرینش را نگوهای
تماشای طرحی کرین اندیشه یا سامان لسرحشم حق شناس سپرده و چار چمن و سار از چشمه را آگهی
آبیاری کند. از روی اصوات اندیشی گیتی خداوند وسعت آباد ملک هندوستان سالسه بسمت بدیرت
و در هر صوبه سپهسالاری و دیوان و بخشی و میر عدل صار و کوتوال میر بحر و واقعه نویس نامزد شدند و سوانح گزار
و جمع دو ساله از انجا که زمان زمان روزگار بوشت را طرح دیگر اندازد و دستینه فرار سترگ پدید آورد و آئین بود
که هر سال برخی از کارداناں راستی منش تفصیل آن را همراهی روانه ساختی و سال بسال دستور العمل هر داد و
حقوق دیوانی قرار گرفتی چون ممالک محروسه فراخی بدیرفت و ظلم و چیدن فرمان دهان و الاشکوه در بارگاه
معدلت گیهان خدیو در آمد آن نگاشتها تفاوت رسیدی و سپاهی و رعیت گزند یافتی و خواهش ما تقدیم
و حاصل شورش افزودی و سرکاره سدن برجی از نویسان از راه درشتی شهرت گرفت کارپردازان خلاف
ستوده آمده بیچاره گری او در یافت بهار دولت پرده ما اندازی طرح گزارگرد و ها گروه مردم را انشا اجتهاد نظم

رسیده است بجای عروج همت او | همیشه در حق که تو سمو سرو در ته پا | بکف پیاله چو گوهر و خورشید | لیستت است سلیمان نو دوره

و لقا و کوه از مجمع است حال ده ساله بر گیه ادراک کشته کار و مدارح از رسیدن شناخته و بجستن اهال هر ساله مقرر و مسود
حاصه در آخر دفتر این گوهر یابه منفصل نگاشته آمد اگرچه انجام این عمل عالی از جه تو در مل خواجه شاه منصور حواله شد لیکن
راه خدمت گزاری شرف دیار رجعت ساخته و خواجه فروغ خرد مشدی اسارت والا دریافته گرین بسمه انتظام داد

سرتابی امرای بهار و نامزد شدن افواج گیتی کشا بسزای آن ناسپاسان

نیرنگی روزگار بوقلمون چگونه گزارد و سرگذاری کس دیده کدام پیرو نویسد از نکوهیده خوبهای او
الست که دریده درس بد سیرهان فتنه اندوز آرایش هنگام کرده باطل ستیز همت گماردند

ختم افزای نیک سگالان سعادت گزین وجان گرای خرد پژوهان حقیقت بین را بهزاران فن آورده
و دور بیان هشیار خرام در چهره کشائی این نقش بدیع دست جرأت دراز نکرده ولب فرو بسته اند
و بر قطع آگهی پای خواهش نهاده زبان چون بجز انکشاف چنانچه آن رازداران بیدار دل میسر آید نظم

بسی اندیشه کردم پیش و پس را | نگشتهای او ره نیست کس را
درین بستان زبان باید درو کرد | خموشی را اجیر تیا پس کرد

اگرچه بر باطن والا نگهبان ملک تنا سائی گستر داور ی باشد که پرتو ظهور بخشد لیکن در کبریائی ایزدی فرو رفته
از نایابی سخن نیوشان انصاف طراز خود را شاداتی شهره آفاق گردانند واز شورش نهاندن گوش
آمودگان سیماب جبلت خواب آسایش گزینند ابوالفضل را که اندیشه آسوب دوران سخا طراه نیاه
نبردی نهاندن واده اندر این حقه بازیچه کنی و دُرّ حقیقت نمکسائی اشعار

دلی داری اسرفت نکته سنج | ز دریای دلکش فرو ریز گنج
گلی سر در علم در جیب تست | چو در جلوه محتاجیش عیب تست

بمانا گره کشائی این معمای پندار که بندگان سوانح روزگار کم بین اکو باد خوبی اند چشم شان بر سامے
نشیب و فراز میفند خار پائی را آشوب جهانی اندیشند و گزند نتیجه بلای عالم انگارند و گره تیز نگاهان
حقیقت پژوه روشن دل سچنان که از رویند نهای زهر گیا و تریاق نسان بسود نما کنند و در زبان زیل حیا
دهان سنگ حیس نشاط ساید در آدمیان نیک و بد خوصه خدای باه سد و آئینی که در داد و بیدادی
هر دو نگارد و در معالجه روحانی این دو گروه مردم در خور با سد و بر سخن سازان برنامه میداکه کامرو
والا گوهران نیک اختر و تباه سجال بدکیش افراسیاب فروغ هستی در سرانجام دادن اسباب باد آبست
و نیز قرار داشتن فتنه اندوزان جهان آسایش بجهت نکو سازی گرد اسدن ایشان باشد و گزیدن زندگی نظم

اس باده که روزگار دارد | یک مستی و صد خمار دارد
گر سرو فراز از نشیبیت | میسند از که مبدید فریبست

و بسا این دست آویز خاره برابی خار حمن آو ست و طراوت افزوی نونهالان سعادت آمود شود دیگر
دامای طرز تعلق سنناسند کامیابی دولتمندان حق پرست آرایش جمال است و برآمد کارسازات
اندوزان لطلان نقش زیب و زینت جلال و تشناسای حلوه که سحر و یعین که لطف ایزدی
و جمال الهی درین نمودارها شگرف جلوه میدهد امکان بخش جلال پیر ماید و باطل بیخواه محال اکنون
از نواب کت زار کوهی زبان باز گرفته اموزجی ازین داستان بوق افزا می نگارد تا آنکه
اورنگ نشین اقبال ترکی عاطفت و افزونی معدلت و آرایش صلح کل فراوان بخش وخشناس
دارد و چامه ابر رحمت بر کشت زار جهانیان زیرش سودمند بهشایه یکبارگی اشیا رسے از آمرامی
بهار که پرورده نعمتهای گوناگون این دولت اعتصام بود مند بلکه بستان سرای نیاگان این گروه

۱۵۱
ج سوم

از جویبار افضال شاهنشاهی سرسبز و شاداب بود در شورستان عصیان افتاده بگمراهی و سیاری
بخوست گشتند و روزگار بر هر خود مسوده بیرنگی را بر آمد آن. و پای کوتاه رسید و بحیث اعمال این عمل که
اوائل این فرخنده سال گیهان خدیو پاس جهانداری و اتتساب ای پرگهر تم وطبیب محی الدین شمشیر جان
خواجه سرای بصوب شیراز رخصت فرمود که بر استظام آن سوء معمور جوهر کاردانی بظهور آورد
در آبادی ملک و بیارداری سپاه و شجرداری بیرد ستان بکوشد آن در ماگان تنگ حوصله
از بی دانشی رخصت اقامت شان برداشته در فراخنای آرا افتادند و در معامله سال و اجب
و کار داع سخت گیری و چهره روی پیش گرفتند از بیم ماریکی خوابش مدارا و پور ستی بدیری که جمال
دار و گیر بی اولیا و لگام نگه دار داد بهوش گسل شد هر یکی که بشعاع تنگنای اخلاص گذاره کرده
تنگنای طبیعت خود دوست را از وسعت آباد جهان عقیدت یاره گرآمد بدعیدی که رئیسان جاری
معامله بود ندیستین نعمت را جواب داده ناکامی حال گردانید و سرساحت ماطن را خار سار نکوه
نسا حسد دیگر بار بر گاه ان سوار محبت کشیده ظاهر خود را بیالود ند و بسیار بی از آن گوهران بردامد و
سر شورش بر داشتند و از یاد شاه دین و دنیای حق گسیخته گردن مخالف بر افراشتند. به در حلقه گاه
الشان فروغ اخلاص در معامله بیان جایی از شور و رمان و عقل صواب اندیش و
رای ظاهر بین و هوش دانا بهمت گریش چون معصوم خان کابلی که تیمه و آن نواحی در اقطاع
او بود و سعید بیگ بدخشی و عرب خانگیر از شهر آلو سعادت علی که بر گر بموامی داشت و حاجی
کولابی و سعیدی دیگر که تیول الیشان رز لوار بود و سعید بدخشی و بسرآوبها رز و درویش علی شجره
که در بهت دان خواسی برخوان نعمت می نشستند و دیگر مردم نامردم سخت گیر بها ی کارپردازان
آن صورت و جمعی از جانسکاران بسیم و دم و چون شاهم خان جانگیر از جاهی پور و میرمعزالملک برعلی کم
سامی خان که پرگنه آره و آن نواحی داشتند بحرب ربانی حرف مبرائی از راه بر دو سوز دا مدا شکسته
بد ستیاری شاه سرشتی بیرنگی جو پیره اندیش کج رو و سر براهی طبع هوش ربا از پستان
لامس برگون افتادند که در امن شان نعبار سود اگران خوش معامله برسید جان در شیب آباد
نای دوزخ که النبان را ماگزیر است که ناگه بر جر متار کب خفی مناسبی بدار بدیشی نماند تیجه اگر
از این سرزمین آید سحاک را بر میشود و به موتی که است گمشته بر نزیق طبقه را آن
المسند ابدوه ماکساری را تا ابد گریت وار تماشائی حرم سگاه خود بس که نهاست بدبست خرابی
تنکو فسان مدبر که از اخلاص بر جاکسان سجنیسی آید حا بوبه گزارش آن در پیروی که کامک حقیقت سرا

بوادی جویای آگهی از سگ و گربه وامثال آن که در خسیف انبازیکدیگر گوناگون مهربانی و دستگیری
ببراوس ظهور کند و مبنی لوس آن دوستی او سوالست داده که سجده مردان صفت آبستگایوی سنگ
برگیر و مواسا و مدارای همسران منعی چون ایرانی و نورانی و رومی و هندی ازان روشن تر است که
نگاشته آید ازینجا دیده ورتشا شد که بر نظرت آشنایان و یکجانشینان و اسیران منوب احسان
ویای سیدان گوناگون نوازش چه کارهای ناگزیر و پاس این مراتب جز هشیار و هشیار تمیز و دوربین که تواند
چون رمزی از معدن حقیقت منبع معنوی نگارش یافت اکنون سید ولتی آدم صورتان ناسپاس
آن ملک را ملاحظه کن چون آزمندان معامله نشناس بدان دیار پیوسته در خواهش کشورند کام
رسوم لشکری دشوار سود آنا که زر بدگی بجای سا و زر راندو چنین و در خرج رشوه. و پاره و سامان اسباب
درماندند و گروهی که آمز اور کار رسیده صرف کردی بتبلی به ساختن معد و حرص آنان بحیرنگاه شتافتند
هر دو گروه فتنه اندوز راه نایافته در خیال شورش افتاد و بدحسب محب علی خان که از حقیقت معامله شناسی
فراوان بهره داشت و فرمان پذیری سعادت دین و دنیا دانسته بانجام آن کار همت گماشت
و آن مردم را ناشته محب علی پور که نزدیکی رهتاس است برده شروع دروغ نمود و بکام باروائی
آن گروه نافرجام نشست و دیگر امرا اسباب روئی و خیره چشمی گردن افراشتند درین اثنا که محب علی خان
هنگامه داغ گرم داشت قافله بزرگ از بنگاله رسید سیه درونی آن خیره رایان تباهی گوهر بر ملا افتاد
مظفرخان اندوختهای خان جهان و گزیده فیلان او را و لولکا مادر داد با سائر اغروف مصحوب
فتح چند منگل روانه درگاه ساخته بود و بسیارے از سپاهی و بازرگان با فراوان خواسته همراهی داشتند
فرصت جویان ناسپاس در کمینگاه تاراج نشستند و در استواری همان یکدیگر تکاپوی نمود و مدارین آگاهی
محب علی خان با بدرر کوتی تاب آورد و بوکه پرده آزرم ایشان دریده نگردد و از بیداد نشستی و کم بینی در کمینگاه مهلت
رسوائی میاموسی نیایند در مقام آره با بندگان شرقی دبار پیوست هماناکه رهنمائی رسوم تجبتی شورش ستان
دلیری نتوانستند و از انجاکه عموم کاردانان از چیره دستی فتنه اندوزان در هراس بودند طائفه را بسرگردان
حبشی خان بدرقه گردانیده بودند خود بازگشت درین هنگام تباه کاران جلباب شرم برگرفته شهر پتنه تاراج کرد
و سگالشهای آن فرومایگان تنگ حوصله پدید آمد محب علی خان بسیج قلعه داری نمود با طبیب محب الله
فرار رهتاس شتافت رای پرکهوتم بآن خیال که معصوم خان فرنخودی را بکار رام درآرد نزدی لغایه
آورد و تمشیرخان بجانب بنارس رفت با آن تصور که سپاه را جمع تو دل فراهم نموده آماده پیکار گردانیده
عرب بهادر در پی آن قافله گام فراخ برزده فوروآن قبایه حقیقی بیاس ایزدی از گذر چوسته بد

ج سوم ۱۵۲

محمد قلی خان بارین ماند به دست او در باب چلش خان دران عرصه مردآزمای کاری از پیش نبوده گرفتار شد
آن شد به معرض آمد که محمد علی خان را از روی ناداری از همدستان گروهی از خواب ایستگی برست الی
پاسخ گزارد که در راه حسب مرانی توان مرتبت و هیچگونه یکتائی نگردید لیکن همه را به کار صحت او دل گرمی
دارد و نیز بار اندیشه جدائی بر ارباب سل خویش بیرد اگر بیان استوار دلی شد و خواهش من مرتبع قبول یابد
هر آینه سرستان رفته معصوم و رستمیان را چه شد گرد ایم به آسانی بیاز ردندگی آن مرزبان لشکر گر وسیع آسا
قلعه بست آید و پناه حوادث ایام باشد آن دوست دشمن نما سحر زبانی و افسانه گوئی خود را از آن
جنگ گاه برآورد با خاندان خویش آن دستان سرائی گزارش نمود و جوهر حقیقت دلستین بیرون یا سوی
و ساگر ابیدرس اما ساخته ناگزیر رای به کوتم بدید آمد و تنگیهای ضعیف دلان کارشناس شد آخر
چون لغاری پورستان معصوم خان فرنخودی بهانه سازی و حیله اندوزی پیش گرفت و بدین قرارداد
که در حواشی جونپور خواهد پیوست و از آن کشل گرد آن ساده لوح فریب ده هرزه گوی سد روی بدان
ماجرا آورد و در حواشی حاجی پور لشکر [illegible] ایم آورد و دل بیاد آن ولایت نگا بود کمال الدین حسین سیستانی
و سید حسین و دوداغ وحید و دیگر اقطاع داران آن حدود پیوستند و بر سر ساحل دریای گنگ
نشست و سوی ملا میر تیغ داد از سهال میر داخت ناگهانی ضرب ساری از سید گلی
فتنه اندوزان حدود آمده سامانی ناتوانش و چیره دستی نموده بیستگان سال ماند آبادگی
خود را به کناره کشید به ناچار همت افسرده گرم پیکار شد و آسیب پوست آسمانی زمین سرزمین
اما [illegible] در کشتی اندازه [illegible] بدین از دو سو خان [illegible] سرزده روزگار
سعادت منشی جهت اندر بی مرا امد علی خان ازین آگهی با آن سو بعید تحت رسید ما وردگاه
[illegible] بختیار جلش خان [illegible] در گشید و صرف گرد آلود ناکامی
روی در بیاد یه هزیمت نهاد [illegible] مسامع همایون رسید و بیست
و سوم [illegible] مهرعلی [illegible] آسکری [illegible] لقیب خان
قربان [illegible] ابوالمعالی [illegible] فرمان شد که بدان ملک
شتافته با سپاسان [illegible] ترسم خان و معصوم خان
فرنخودی [illegible] صوبه الهآباس [illegible]
[illegible] آن دیار [illegible] گرین پیوسته [illegible]
گردیده [illegible] صادق خان

ج سوم
۱۵۴

واقی خان و رافع خان حبشی و طیب خان و میر ابو المظفر از نواحی چندیری و نرور بدان طرف
لگام همت بر دارند اگرچه کشور خدای نظر بر دیدبانی ملک صورت هنگامهٔ پادشاهی را رونق بخشید
لیکن بمقتضای اسپهبدی حصان معنی از سود و زیان روزگار سپاس فارغ بالی دارد و در آن زمان
از سر آستان عاطفت تسلیم کامیس نشاط بهادر بن ولا قاضی علی بغدادی که بکم آزاری و کار دانی از یکتایان زمانه بود
بمنصب والای بخشیگری شرف اختصاص یافت از سوانح نامزد فرمودن افواج گیتی کشا
بصوب بدخشان و باز ماندن آن نگاشته آمد که میرزا سلیمان از نیازی عقل صلاح اندیش سلطان و
تومندی و انبوه رخصت حجاز گرفت سواد خوانان ناصیهٔ احوال و کاردانان حقیقت شناس محمل همایون
در بافته بودند که راه بهانه می سپرد و آن در سر دارد که خود را از آن کوهستان انداز د و ذخیره دستی
بادستان سرائی بدست آورد و بکیش توری میرزا شاهرخ عشرت اندوز و خمان طبر بر فراز بیلائی
بر آمد از آن طواف گاه بعراق عجم شتافت آورد و خواست که بدستیاری فرمان فرمای
ایران کام روای خواهش گردد و در آن هنگام شاه اسمعیل و شاه طهماسپ میرزا آشفته شورش میرزایان
بزرگی والا دودمان نمود مقدم او را ارجمند داشت و دسته سپاه بکمک نامزد فرمود و دستوری داد و بهر جا
خبر شدن پیمانهٔ شاه در رسید گشایش را از پیش طاق آمور گاریخواند و تبندها را آمد و منظر حسین میرزا
خویشی کرد و در پیجا پیر چون کاری بر نیامد روی بکابل آورد و میرزا حکیم بدیرا شد و گرم خوئیها نمود و سگالش
آن ناسپاس آنکه برهنمونی این کهن سال آزمون کار بنگش رویه شتافته آسوب هندوستان گردد و میرزا
شکوه شاهنشاهی که بچشم عبرت بین دیده بود گزارش نمود و او را از تباه اندیشی باز آورد و یورش
بدخشان پیش نهاد خاطر گردانید دهم آبان ماه الٰهی سال نهصد و هشتاد و هفت در سورس امر و یرش
برف راهگرای شدند از این سرگذشت چون بدرگاه والا آگهی آمد از آنجا که شاهرخ میرزا خود را بدین دولت
ابدی اعتصام پیوند داده بود و باوری او بر صفوتگاه باطن اقدس پرتو انداخت و سعیدخان و راجه
بهگونت داس و مان سنگه و میرزا یوسف خان و دیگر امرای صوبهٔ پنجاب و ملتان ساتیر فدسی لعاذ بافت
که بدان ملک رفته دستگیری نمایند امرا کاربند فرمان شده در سامان سفر بودند که داستان آشتی دناز
گردیدن کابل گزارش نمودند جنود فیروزی ازان عزیمت باز مانده سر صد از استند و اجمال این مفصل
آنست که میرزایان در حدود تالقان گرد پیکار انگیختند شاهرخ میرزا اگرچه پای همت افشرده نبرد آرای شد
لیکن از هرزه درائی دورویان بدگوهر دگونه اندیشی یک جهتان خیرسگال و کم بینی و نا آزمون کاری خود شکست
بیش بدبا فه گذاران خدنگ انداز بر ماسها اندوخته که میرزا عماد سر آمد کار سرداران آن ملک با میرزا سلیمان

یکسان نیستی گردیده میخواهند که در گرمی رد و گیر میرزا شاهرخ را گرفته بدو سپارد و دولتخواهان صواب اندیش را
دامن آلوده تهمت گردانیده و گروهی بدحشیان بر آن قدیم پیوسته هنگامه افروز بدگمانی گشتند هنوز گرمی
آویزش عیار افزای بهادران نشده بود که میرزا شاهرخ عنان تافته بعد رسیدن آوره و لشکر ملتانی که
در بهارستان خوف به جا اند و بیباک بوده این ویرانی جلوه نشاط گردیده قدمی چند براه یگانگی بر نهاده است
میرزا خواهش بعد رسیدن آن در محکم ساخته بکولاب شتافت محمد قلی شغالی را از تنگنای زندان بر آورده
زمام وکالت سپرد و میرزایان نیز رو در خواهش تا اتفاق توقف داشتند چون حال شاهرخ میرزا
بتحقیق انجامید از راه قلعه ظفر رو بر بدخشان آوردند و بحرف سرائی و افسانه طرازی محمد قلی گفتگوی
مصالحت در میان آوردند و او با فریدون پیوسته پیوند آشتی داد و از دوراندیشی و حزم اندوزی میرزا
شاهرخ دل بیزار است و نصواندید چیرگی آلات آرایش جوی از اتفاق تا هندوکوه که در اقطاع میرزا
ابراهیم بود میرزا سلیمان مقرر شد و آنچه زان حرسدی گرفته بکولاب رخصت گرفت میرزا حکیم در نواحی
... بخواجه چهار طاق جهت انجام کار بدری چند توقف نموده چون گفتار عاره کرد ... بکابل باز گردید

برملی اقبال شاهنشاهی و برتابی امرای بنگاله و سر یافتن ایشان

هر گرا ایزدی تائید چهره افروز دولت باشد و کارسازان تقدیر با قبال افزائی در تکاپو هر آئینه روزگار
پرستاری بر چیره دو آرایش کار بهشت گمشاره بد اندیشان فرمانه را که از رو ناه بازی و حیله اندوزی
بصورت بیگ بنگالان بر آمده باشد بپرده از روی کار بر گیرد و سر ایشان علاوت از حس و خاشاک
پاک ساره و حقیقت بدوران سعادت پسیج را که از نارسیدگی وقت و پیش آمدن بدکاران غبار آلود
ناشناسائی بوده بر قرار شناخت کامیاب عشرت گرداند و با یاری گوهر شناسی گلشن دولت را بپالاید
و بیشتری انفراج شاهنشهی و فراهم آوردن اسباب شادمانی و پیش آوردن ناملائم و شکنجه عم
در اندیشی مردم سر آغاز را انسر انجام رساند آرا که درستی در یافت ناشناسی گرداره هم آغوش بود دلکامی از
نزهت جای آرایش تا تو نگاه بی آرامی سر دافروی جاه و فراوانی مال گردی تا آگهی رساند بلکه درین
دوران آزمون فرمان پذیری و خدمت گزاری بر سر نهاده نشاط اندوزد و بدر استانهای حقیقت نفس
یا به دورانی راه جوش گرداند و هر که اهل سرشت بدگوهر و عنود باشد از شاهسار شناخت بر خورد اگر چه
سردار و لیسی از کاش سرای کردار بد و رساند هم در افزونی معیشت چراغ بر گذر باد نهاده بدمتی گراید و هم روزگار
ناکامی از شاهراه سعادت بر کناره شده بر طریق اعتدالی چنانچه سرگذشت امرای بنگاله این آگهی بخشد
داستان سدگزاری و هوش افزائی کتابه پیشطاق شناسائی سگرد اندازه ایمنی روزگار و آبادی اقطاع

۱۵۵

ج سوم

وا لرایش حال کو بر بست فرو رحیالی زمان زبان تیرگی افزای تیره ابید انتی دیج گرائی سود خود را در زیبا نکاری
اندیشیده نزر اندوزی و سیاه و کمتر نگاه داشتی و سگالشهای نکو میده و بدل راه داده و در کمینگاه شورش چشم انتظار
گشوده سی رینولا که مشتر جان زحمت اقامت انداخت قدر بزرگی نشناخته در انتظام ملک و لشکر بکوشید
حساب دانی که سرمایه اعتبار او بود و از دست داده و همواره و شبانی دل راچنین آسوده چون گوهر که ناصیه
سرگره زده داشتی ملک لوحه زمان را بحروف شکایت و رسوم آزردگی گردانیدی در آن هنگام که ایالت
بنگاله سرفرازی یافت ارفرونی عاطفت دیوان و بخشی و امین بیاوری او نامزد و مسود بود مدار کوتاه بینی
انباز نیده است برنج درشت و دست ارکار بر گرفته شکوه فروش آمده مهمات را آن گروه گذاشته خود را از
تیمار سپاهی و رعیت باز داشت و در خلوتکده با چه سگا محاسبان نعمت رسیدگی گذارده گلها سرایید
و آن غارت زده الهی نمیدانست که در ملک و داوگیر هر چند یاور پیشرو یاری ده افزون سازد و انحوالم
کار را شائستگی دیگر پدید آید پا تا آزمندی و زردنی او را آشوب بردشتی و از تیرگی دل تا آیست زمان در سیاق
گرفتم در سودزیانی رفت و پایه جاه بستی گرائید در جهان فتنه زا چنین زیستن چگونه سزاوار بود و طیلسان
تعلق را مدارانه سپردن کجا بمنزل رساند دیار بنگاله سرزمینی است که همواره از هوای سفله پرور و رفتنه
برخیزد دارید گوهری مردم خاندانهای افتد و دولتها زوال یابد از نیجا در یاستانی نا مهاآرا ابلهاک حامه نا مهد
سپه آرا بید از جاه درمانده دلاسای آشنا و بیگانه نکردی و دیگر کارپردازان حریص اندوز اندازه اندوختن
گذرانده بروز سیدن هجوم آوردند کاشکی درین آزمندی که خاک بر سر کیبارگی است راه آرزو کمانستند
و قدری بهنجار رفته سررشته معامله دانی گسیختی برکشانه زیر دستان خراب سازد و بدین دستمایه نسیم خولیش
نگارین گرداندی و داد که آبروی بزرگی ریخته آید و بنیاد زندگی برکنده گردد آغاز در آمدن کار فرمایان
معامله شناس پیرو لی بدر ختهای خان جهان آویختند اسمعیل قلی خان و سائر ترکمانان پیر خاش پیش آمده
و از انجا که از کاردانی و عقیدت مندی بهره بود نا ملائم بر داشته ناشتابی معده حرص آلودان گرد را
چاره گزیده شد و گرگ آشتی نموده بدرگاه و الا روی عزیمت آوردند پس با عموم ترکمان آن ناحیت در
زر طلبی و سخت گیری بآئین کارگزار صوبه بهار چیره دستی نمودند چنانچه سر حلقه بدگوهران بلا خان ابدالی در
دل میسر آید که تا حال هفتاد هزار روپیه برسم ارمغانی گذرانده ام و هنوز صد سوار از بداغ نرسیده تباه تر
ازین حال دیگر تیولداران این صوبه است چون ناظمان پراگنده دل بارخواهش کشودند از آزروی
سیه درونی در آبادی خویش و خرابی دیگران همت گماشتند از دوستان شوریده مغز آثار یافته از بدگوهری
و تیره رائی گردن فرمان پذیری بر تافتند هشتم بهمن در حواشی دار الملک تانده آب گنگ را گذر نموده جدائی گزیدند

وهمه بیم که عیاران بود ظلمت روز را بر دل کشید عیار دسته برانگیختند گرفتم عیاران روای عالم
گران جاه مست و با نشاط مایون در بارای بیرون اند مروت کار دریا حسد حقوق نعمت رسیدگی چیرا
فراموش شد یک ساعتی حسابان ایشان نظر بهمان گشتند تدبیر سان اخلاص را گر بدخواهان گراجیگونه رهگرای
هستی گرداید خرد مصلحت آموز بارگاهی از کدام ماده هیوتی گرم شد گر ان دوره چند گوناگون حکمت
آن مدت تان تباه که هر پایه ده می تپیده و سرخی چیرگان عقیدت اند برا عیار آلوده تماشا می میدادند
چون زمان آن شد که فروغ ... کیهان خدیو تیرگیهای ملک صورت و معنی بر دوشی گراید کار سالار
بارگاه آفرینش آن ظلمت اندوزان دوری را تاب آفرد برگرم شد دو دو جدا کاستان عنصری که
عقل و بلاغ اندیش آرزم را دوست باشد حرارتشان حمل گردانیدند و آن را سرمایه نوازش بسیاری
گمانان سعادت اندوز ساختند سر دسته گاه ما با خان و حاری وزیر خان جمیل بود ولیکن سعید توقتانی
دیر اماحی لنگ و عرب علمی و صالح بیرگی خان مرتضی قلی ترکمان و فرح یور علیخ ... آتش خلاف گشتند
میاجان ... و مرادخان از فتح آباد و شاه مردی ... یکجهتی درمیان داشته توفیق یک
خدمتی یافتند ... گوهر گوهر باوری ساطر ... اسباب ... عقل کج گراست
... انکار ... که تیرگی ... دل بود ...
احسان فروغ ... سوم ... ساداں محروحه
رساند چهارم ... حالصاب ... گاه و ...
او بود ... گردان ...
نام آن ... در این هنگام ... کار از سر گرفت
در آن تنگ ... سراسیمه گشت ...
سوس ... آن ... دل ... چشم ... در آن ... سوی ...
جهان ... آهنگ جستجوی آن گرامی ... شد ...
مدار ... طبیعت که آدمی ... دیگر ... خاطر اندر گوئی
یاد ... آمیز ... شادگر ... نماید ... چگونه ...
... سعادت ... یک و الاگهی ...
صوا ... جستجو ... تعلق و ...
... قدم ...

ج سوم ۱۵۷

[illegible]

بیگانه آشناروی دوچار شود و کارها بسایستگی گراید با برآید آرزو و از آشنایان و طلارمان یکرویی گر بهاد ایست
وقت بیاد آور دندوا ندازه شناخت خود گزارش نمایند و همواره صواب اندیشی او حسن حرا جوید و در هنگام
العرش بگرم خوئی و کشاده پیشانی چاره گری نیاید کیمیا سازان کارگاه الهی بدین تسکر نگاری از خاکستان که حیا آمیز دارد
بیرون آورند و در قحط سال حیفت گزاری بدین سالسنه سامان عشرت اندوزند و از گزند روزگار و آسیب آشوب
برکناره زنند ستم سخن آروی خالدین خان جلیس میرجمال الدین حسین انجو نامزد کرده از قبول داری او
سرگرفتند چون مبالغی برداشته بود مظفرخان سررشته مدارا که انتظام ملک تعلق بادست گسیخته او را در تنگنای
شکنجه مکافات آویخت و سرمایه بینائی عموم زردوستان آمد بجهت آبادی اقطاع و کم نمودن سپاه
باندیشه دراز ورشدند و پیر دران هنگام که خان جهان را روزگار بسر می شد اسمعیل قلی خان را برای تسلی
فرومایگان بدگوهر بحکم مقدس جاگیر او داده بود مظفرخان هر دو جهه بار خواست وار عنودگی خرد مصلحت بینا
وقت را نشناخت هنگام پاس رسیدن روشن کار عمل گزاران حالصه بود داس آلود حیانت بکابل گریخت باشارت
فتنه اندیشان آسیا به بنگاله آمد و لشورش افزائی و بدآموزی بر نشست چون بمسامع همایون رسید فرمان شد که آن
تبه کار را بهم کند را مد مظفرخان را از زمان ناسپاسی در آغاز شورش گسستن بار و بود پرستی او سرمایه نیازمندی مردم بد سیر
و بیراهه سرکشی آن گروه آمد و از دوستی خویش داری بکین توزی برخاستند مشتم کفایت اندوزی تا بهنگام
خواجه شاه منصور دیوان چون نیرومی اقبال شاهنشاهی فتح بهار و بنگاله شد نظام بخش جهانیان از کاردانی
دوربینی از آنکه آن ولایت ماست نا سازگار است و در برخی از محال مردم را طبیعت گرا برای گرمی هنگامه
جنود فیروزی در بنگاله ده بیست و در بهار ده یا نزده علوفه سپاه عاطفت فرموده بود خواجه هنگام نشناخته بنگاله
ده یا نزده و بهار را ده دوازده جواب گرفته فرمان فرستاد مظفرخان کارسند حکم شد اماره نویسی از سر سال برگرفت
و طلبکار فراوان خواسته باشد زردوستان فتنه اندوز را بهانه بدکاری بچنگ آمد اگر قدری العصاف داشتی
از سالین گوناگون نوازش شاهنشاهی بکار دیگر پرداختی ناشناسی و گردن نالی چه رسد نهم آراسته شدن
بزم صلح کل در پیشگاه سلطنت گزارش یافت که اورنگ نشین آن فراخ اقبال از فروغ حق پژوهی دانایان
ملل و نحل فراهم آورده عیاره بگرفت و با یاری سخن آن فراخ حوصله برفت نگاه چار چمن آشتی روی در طراوت
نهاد فرومایگان سرشت بیگانه ملک آفرینش را تهمت آلود ساخته دستمایه شورش آزار مندی و حرص آمودی
بهانه انگیخته در زیانکاری جاوید فرو شدند چون از رسم دیده عربده آرای گشتند مظفرخان میرجمال الدین حسین خان
رضوی تیوررامی پتر داس برادر هم حسین بیگ عنبر اعلی حکیم ابوالفتح خواجه شمس الدین جعفر بیگ محمد قلی ترکمان
قاسم علی سیستانی سوین بهادر زلف علی یزدی یکه امیر سید ابو اسحاق صفوی منظر بیگ حسن بیگ گرد

ج سوم ۱۵۹

ولشکری از بهادران خدمت گزین رو برروی آن گروه باطل ستیز بر ساحل دریای گنگ معرکه سردار آراستند
بسبات خان نامور چونی از سرمردی وشیردلی خود دراز نساید و زیر جمیل پیوست و دوروی باختن گرفت آن
گروه نافرجام بر زبان زدگی خود خبر رسید آگهی یافته سلسله جنبان مصالحت گشتند و اعیان دولت از نظر اختلال
اندازه پویش پیدا استند و منتظر آن می‌بودند که یکی از بندگان چیره سگال تنگ گیر بهاموی هر من رساینده دستور
عاطفت آورد از آنجا که دربارگاه خلافت حرم سخنی را وسیله می‌نمودند پویش پذیری از آنجا مسموع نمی‌شد فرمان سعی مطلع
درنگی وقتی مظفرخان شرف نفاذ یافت و آن راهبر روان را موید بخشش و نمایش شاهی آموزگرد اینده‌اند
و در گرمی باسم توجه ناسپاس خود در آن ساعت اولیای دولت را حشم پیش بارستند ملاگیری معذرت گزاری
بر جا استند و سرگردانان بادیه خودسری از قدیمی مثال تازه جانی یافته جشن انبساط آراستند
چون پاره‌ای از حادثه رابسی نکوسیده نوآرزو نمودند که مظفرخان میانجی برخی اعیان لشکر پایان
سپاه دیتی استوار کند تا به پشت گرمی آن لقش بیم از ساحت ضمیر سپرده رهگرای بندگی گردند نخستین
میرابواسحاق را فرستاده سراپای خاطر فراگرفت چون نشان پیشانی از ناصیه احوال او پیدا بود دیگر روز
رضوی خان و رای پتر داس و سید ابواسحاق و میر احمد منشی مدد بهیچ رایان شرمسار به گردیدن آن گز
آئین خاکساران پذیره شده جلو تکاپو ناایق آراستند و در لوکند بسانی اتفاق و نسبه مساعی اتحاد سخن طراز
گشتند و از آنجا که سرنوشت ایزدی برخلاف خواهش تو در بانه رامی آشوب دانست انجمن دینی غبارآلود
گشت و گرد فتنه برخاست بزمائی داس کمیوت و برخی از راجپوتان رای تیرداس از دل گرانی گرد دوانوی
از سر ارکمادست و هدآن سزاوار که شیفته ناسپاس را از هم گذرانید یکی از آن میان باریای سرگوشی کرده
آگهی بخشید او ارساده لوحی و آدم نشناسی رضوی خان گذارش نمود آن شتردل بدگوهر باشارت طرازی
ورم گداری سگالش مردمان را دستین تشویه معراں گرداید در گیتر زمانی هر کدام بهانه آن شکمی برآمد
مرسنوری بر داشتند رضوی خان و سید ابواسحاق را گرفته آن کارشناس مرده در راه دستگیر گردانیدند
راد مردان ناموس دوست کارنامه سارزت پرداخته نوآسو برداشت از هر طرف طوفان فتنه آتش
بارگشت و غبار دلش بلندی گرفت آگاه دلان بیدار مغز این داستان حیات پیدا سرگیرند که پیمان گسیختن و راه
بندگی سپردن و سرایه فرمان بدری بر ناس و جانی را از گوشه اصلی سگال آما ملاد گردانیدن و سرمایه زندگی
اندوختن باسید سماسگام رسیده بود که دوروبان نافرجام را به داستان آید و میرمبگاه گیتی از گروهستی تباه
اندیشان پاک گرد و چون بدرگاه والا آگهی آمد باریافتگان بزم همایون عرضه داشتند رامی هواخواهان
نسبح و رست میان رزر نگاه بران قرار گرفت که راه ایبرودری اعتصام سست فرماند آن عیت الله دان

بیس بیس سرحی سعادت پذیران محفل مقدس فرمودیان پیشاق ضمیر آسمان پیوند پرتو می افتد و در کمتر زمانی سیکو مدمی بندگان اخلاص طراز سمار شورش فرو نشیند و هر یکی از اساسان فرومایه بیاد افراه خود خاکسار ناکامی آید و حبس موکب الا ایراپه شرف باطل تیران نگرد و پیر فتنه اندوزان مدبر حشت نیست گرمی مرزبان کابل میبایدود و نیست که خوشامد گویان یافه درا و هرزه سرایان بی دانش آن سبک سر تباه اندیش را بهندوستان آورند اگر رایات همایون بشرق صوب همت فرموده ماشد عموم رعایا و کافه سپاهیان را در ان آشوب حال چگونه شود و سزاوار آنست که ما بر کرخلافت و سما اقبال و چهره بیالش واداد بیهمال فروخته داریم و دادو دهش که خوی ستوده ماست لشکر حبیب انگاشته تماشای نیرنگی روزگار کنیم هم دیده وری بالا دستین حساسان گرد و هم حرم اندوزی و یا سبانی گرین روشی انتظام پذیرفته باشد و در کمتر فرصتی اسیحه برزبان گوهر بار گذارش یافته بود برقرار ظهور برآمد و گونه نگاریان صورت پرست را تو تیای بینائی بدست افتاد

مدین قافگا امید و هراس | مدلهای سادار دارند پاس

آغاز سال بیست و پنجم الهی از جلوس شاهنشاهی یعنی سال فروردین از دور سوم

سپاس و ستالیش ایزدی که دور دوم بفرخی انجام برگرفت و سر آغاز سوم چهره دولت افروخت جای آنست که زمزمه سپاس جهان آرای جهان آفرین سراید و ترانهای دل افروز محمدت پرداز د لیکن روحانی کده امکان را کدام یارا و چه نیرو که درین سر البستان همیشه بهار طاوس خرامی کند و بالطمه حیرت میس ورد سیلی جل درقفای کام ستناسی برگیرد اشعار

در اسحا که هست ارجلش الحیچ | بیایش گر بپای ماحمله هیچ
دلا درین سخن تا توانی خمش | قدم بر بلند لیست هش در آن جا

بفروغ فرخندگی شب جمعه بیست و چهارم نهصد و هشتاد و هشت پس از سپری شدن سی و هشت دقیقه نور افروز بستان عالم را پرتو خاص برحمل افتاد و عشرت و نشاط بار و ز نوید آمد گلبن معدلت را گل اقبال بشگفت آسمان بر زمین سعادت بارند و زمین نیرنگی آسمان برگرفت مثنوی

بهار عقل را پیرایه نو شد | زمین سرمایه بخشد آسمان را
هش سرمایه هستی گرفتند | جهان را تازه شد سیم خیلی
رسید ایام الیف جهان را | خوش آمد بار چیدن مژدگانی

از انجا که آگاه دلان بیدار مغز نقوش انجام از ناصیه آغاز برخوانند و حسن خاتمت از عنوان کار بر گیرند لوامع دولت روز افزون این دوره همایون روشن افزای دیده و دل گشت و نوید حرانی پاسبانان آزرم ستیز و فرو شدن فتنه اندوزان شورش منش رسانید از سوانح بخشیدن تاج و نمعا اگرچه در عنوان اورنگ نشینی بدین مهین بخشش حکم مقدس نفاذ یافته بود لیکن از القاب گزینی گیهان خدیو از مهدی

ناسازان احکام خلافت برقرار روائی لساقت چه بهاری وداسرته دووالی سیدرمان نگالوی سرسک
طلاع جاره مدبر وحاصه کنیش ادیرحرص ماسه واقی طیب یرده لیتیں درش ولا ماسی الاهمت
تارگی وتعادان سترگ احسان اهتمام رب وی در انتظام آورده آنکه فرمان روائی وسطوت ماسانی
سرکشان روزگار را یابش و ماز سیدی سرافگنده وار دیگر ایارا کاروی احکام سربار کشند لیکن از دور
مهربانی لسحان ولاویرآن کهن سماری راحاره گرآه مدبرمان گوهرآمود گزارش یافت لطام بحتان ماستای
وکشورآرایان بیش حس کرب دیگر ارای آمادگی واسباب جهانگیری وانتظام سلطنت کرمائه آرایش عالم
ویرائه اسحام میون حادوات است رواد استه امدامرور که داد ارسیال ملک حدیں سلاطین والاستاوه
درجوره واقتدا مادرآورده وحرائی اوه راکسور ادال نا ماسانی میسر باید حیکوه این ارخواست تنائسگی
داشته اس وحسان درسرار وی سحدگی تحه آ عمل حیقت اه وران رادل حماسانی تسمرده وستوری وابود
ایدون کارفرع حیرلسیجی گمهامی سترگ وروست ناشد مدان اهتیاجی سے هرآئیه خواستگاری آن اهتام
فرمان مدبری سلطان حردکاره گرمش ورا دآرسان تتدم اساسی میودین بود سازین اندیشه صواب
اساس برلبع ستاع ارکمس وحسایب سرف صمدو سیاست ازنگی بلدو باج ومعاکه ارحراج اقلیما ادوست
گاه بردو دست حوش ارعموم باز رگان کوتاه داشته سرامون مگرمدر ب سروی دل وسپ که الا
بحتسهای ادیوں ارحوصله روزگار مرتوطور مسدید وحهان حهان مردم در لساط حاودساس آرای ملکه
بکحاست حاتم طائی ومعش را دود بگر رساسان همت اورد باقدری ساسائی مراتب گرم گشت سحد گا
خمال حسه ساسی سعادت گردید شعر مشی خلق بهار ارحران آهی آرد مدل گنج حران ازبهار بیسارد
هر دولت یزدی ردس سار که ار افضال اومدیں گوهر رس کند هرآئیه حس لقدیر زمان زمان
سال دولت را مالش ومیدکلید جهان کشائی بدست اقبال وکمهای روزگار روی بدان آستان سهد بارگی
چهره آرای این داستان آگهی آمدن مال سگالد است مارگاه خلافت گزارش یافت که مظفرخان
امد وحتفعاں وحان حهان را الساری ارمعائس آن دیار مصحوب فتح حیندروانه درگاه گردانید وحگونه از
سوریه ماهی مدگوهران عروایه وبهار تسلا است بر آمده درس سنگام ساسان نگاهبانان آسمانی وجهل گنجینه
اسال گسست معدو معاد و نیک عیل بان درحلمها سیاد وسلی حامی کرمت رمر ساسان صدال مستی
مژده گسانسهار گرمتند ونس دولت روزافزون ارد بیاچه روزگار مرحوامد ودر مرمته ساده سے
سرکشید مدار سوانح احساس بحتیدن میرزا جان میرم خان نوالاسعب مرحمی اگرچه هر روزه از هیئة
نکی ارسرمندگان معامله دان نامی گرامی حدمت سزاوار است لیکن ارانوهی حاسمدان وافروی کارها

۱۶۱

ج سوم

وگرمی بازار آزمندی وافزایش شکوه درگاه همایون نبرباطل بور آگین پرتو امد جست که گرمی نبده اندر رگ شریان عالی فطرت که ژرف نگاهی وکارشناسی ودیرمی رهنگاری ار باشیده کردار اویدا باشد روی افزای آیین سترگ شعل گرددتا از فروغ صلح کل خوایش ار بیگانه ودوست ار دیمس تساحته خواهشهای هنجار مونعبار مقدس رساند ودرزمان خجسته پاسخ مرگیرد واز گداز بیرنگی حال که ناگزیر مصطبه دنیا است خواب پسندیده وشود ملالی سحودرا. مداده وقتی دیگر تکرار آن جراب نماید که دررنگ جهان پرآشوب مستتر بمعبر کار نرسد واگر بدان برا از بیمناکی حیره دستان واندوختن یار. وناساسی وقت لیسا گفتیمها انهنگامی سیه میرسن نماید بالوده های باطل بر فراز ظهور نشاید شهریار دانش پژوه نشان خواهی ستوده از لوحهٔ پیشانی آن اخلاص طراز دریافت وتااین عالی حدمت ترف اعتبار افزوده وسخت وری که باسترگ رسائی وصواب اندیشی نقش طبع دریا بتر واز دوربینی وانصاف منشی بر درخویش بسند نماید وهمواره چنین آئینهای نیکو اندیشد ومقاصد خلائق شایسته مردم بازگذارد وهر آئینه جو یار اقبال بسادائی گراید وجهایه چمن دولت طراوت جاوید گیرد

خوشا سمسواران آماق کوی	اگر در دین و دولت بوند گوی	دریغ ضدیر شهسواران ست	دو حرم بو دار سایش تمام
		اگر افضل پوشت سست کرنام	لیسار لستوکیش اندیست

ارسوانح یسارن الحیان قطب الملک تقدسی آسمان اگرچه مرزبانان دکن درلوازم بندگی ودرمال مدری سانتگی سعادت می اندوزند لیکن همواره دل بر نهادن سرائض وسیکتها خود را وابسته فراگ دولت می شمرند درین هنگام والی کلکنده لاگرمی وسالیش گزاری نمود وجعدا استی ناشوتات آن دیار همایون درگاه دشام از انجاکه روزگار افرای ویوزش بدیرست فرستاده فروغ قبول گرفت دولهای همداک آرامش یافت وهمدرین ولاآگهی آمد که عادل خان سجایوری سامان لهائس آن بلاد نمود منحه است که چون بندگان سعادت گزین حکیم علی راکه بدجستوری رفته بود روائه درگاه سازد ناگهانی ساعور مدگی اولبرآمد احمال ابن لفضل آنکه آن زنگین خرد تباه ساز فرمان پذیری شایسته نکردی وهمواره بستیاری روباه بازی ارآسیب جنود اقبال کناره بودی واز خودکامی راه سعادت گذاشته آلای گزیده را در بارضامندی ایزدی بکار بردی همواره دامن عفت آلوده داشتی از انجاکه از دوربانزه روائی داد دهر که گوهر شب تاب خرد سجاکستان طبیعت برآلاید تنگایوی خرد خرابه بسین جستی گردد وآن ناجوانمرد نکوهش فراوان دوخواجه سرای را که گمان صفائی داشت ازملک برید که یکی از مرزبانان دکن است طلب داشت چون خواسته بردیک آمد آن آزرمی وفرومایگی مدیره شد ودرجاو تکدهٔ ظلمت آمود مانگی دست ناسرای خواهش دراز کرد آن سعادت سرشت پارسا گوهر اندیشی وناموس دوستی تن دربداد وندسته که از دوربینی باخویش نهان داشته بود کار او بانجام رسانید امراهیم برادرزاده

ج سوم ۱۶۳

بسی حکمای تذکره‌بینش پیر فتح‌مند تیراندازی و رجی سران آن دیار جانفشان شدند سوانح های سد شدند
ملتان و چندی دیگر بدستان بدای آن عوده سخت تیره روزانی از سوره ویستان هر دو گوی جوی مرزکی
و عهدی کور و تهاب مرحتی و کوچک بیادل سمد استان شده درآمد لیسته تاه اماد فرو ماگان بده بساس
نوازش گوناگون برا ویه فراموشی ساده دروا هم آورون مدداتان صه اندور شدند تا هنگامه فرصت وسیرها
سوده بروی ادبار معوت ناسپاسان ترقی دیار سد آگهی آوران راست گذارنگالش بدگوهران نابود
و نوالا شتارت بیانک دستان حدست بیته ازانکه راه آوارگی سپر به پرستش گاه عدلت حاضر گردانید شکستی
دور بیان انصاف گزین جور دو داسها کار بره حقیقت شناس آمد بدوس از راه حرم امده رسد که با گریز
مزاج و ابان بروزگار بست شاهنشاه سعادت پژوه امرع دیده وری زرف نگاهی آوده و چون کج گرائی
ساه سجان فرومایه ظهور گرفت از اسجاکه او رنگ نشین هسیار حرام این عنصری رای شاه ایزدی دالسته دیده‌الی
شناید و در گسستن پیوند جان و تن تر دستی نفرماید این گروه سر او اریستی راسد لاح فرساد مگر میرکی را که سرمایهٔ
شورش بود و دیسان نوسیدی از خلوطیشانی ساخته حکم یاساشدند و لسیاری سو دیده معران برده گال را
رهموی پدید آمد از سوانح سیری شدن روزگار مظفر خان پیرنگ آرای ابداع اقبال روزافزون گیهان
خدیو را حاشیه بیرورهی اولیای دولت خاطرنشین سرجوشان برم حضور میفرماید سادرمانی در شکست
این گروه سعادت گزین چیره افروز میگرداند سفید با وا دراه نعرش عقیدت عسان بر اسجام می یابد و برجے
از سهاسجانهٔ دورنگی برون سا بسجیاره سوی رسوائی می نشیند حاسجه سرگشت سه گان سعادت منش و ناسپاسان
نارحام سگالادرین داستان حقیقت آگهی سحند گزارش یابیت کیاساسان احکام خلافت درین نزدیکی رفته
جکو بهار خواهش گشودند وار خودبینی و کارشناسی چسان سحواب پیدار حسود دیده اطلاع داران آن سرزمین
ارساسراه فرمان بهیری کناره گرفتند گرد سورش برانگیختند چون بر ساحل دریای گنگ امده و طرف تیر و تفنگ
پاسخ آرای شدند از مستعانی تائید مخالف نا حوردا موهی تر بسیار نا کامی گستی و فرمان رسان کارپردازان سخت گیرا
گران جوانی دیگر پدید آمده آشفته دلان نافرجام چیان خیال بستند که موحی سحاب دارالملک نامده فرساده
جنود ی را دو دله گردانید و با اندیشه شاه پیرانیک تاقبال و همرهان نابرحے بدگوهران دور تر از حنود
پیروزی اعتصام از آب گذشته نعوث آن معرحا مع عاریقه انکحمد مظفر خان و حواجه شمس الدین و
پیر مبع الدین سنابوری و قاسم علی سیستانی و حسن بیگ گرد و جوقی بهادران همت گزین بیچاره گری گسل کرده ساو
یای همت شتافته عرصهٔ پیرداپرداختند و پیروزی سعادت علیم را گرد آلود هزیمت گردانیدند و بسیاری
عبار آمود جراحت گشتند گیتاری کی از عموم گردن فرازان ناسپاس شکیبائی برخاست برازی گرائیده

نیهاری شدند درین هنگام عدیدی مری بزرگان دولت استکبار افروختند و لاپه گری و نیاز گذاری سود مند نیامد
هرچند آسیب مهالک پوس رسید از آن حساب برنگرفتی و پیوستن سرکشان آن ناحیت بخاطر رسانیدی
از انجا که مستی غرور و خمار ناکامی در پی دارد دران فتنه اندوزان بدگوهران بنگاله پیوسته
به کاری از سر گرفتند و مغروران بکردار خود درمانده ملک را بنای واد دادند چون افواج گیتی کشا
بصوبه بهار بلند آوازه شد مردانگان بدسگال در گو حیرت فرو رفتند نه رای آویزش و نه راه گریز
درین سراسیمگی سرتابی امرای بنگاله و برخوردگی آن ملک بیقین گرائید میانجی کارشناسان پیمان یکجهتی بسته
با آن صوب شتافتند چون رسیدن بدگوهران گرمی پذیرفت بهزاران گفتگوی صواب بسیجان مظفر خان
تمر خان و خواجه شمس الدین جعفر بیگ و برخی دیگر را روانه گردانید تا گرهی را که دروازهٔ آن ملک است پاسبانی
نمایند پیش از رسیدن این گروه بیگ وزیر سرکشان ناخواجه آن جای را گرفته بودند اگرچه مبارزت آراسته
لیکن بیشترے از همرهان بسرکردگی تمر خان راه بددلی سپردند خواجه شمس الدین با چندین از ناموس دوستان
کارنامهٔ مردانگی بظهور آورده زخمی بازگردید درین هنگام باباخان قاقشال با بسیاری از بدکرداران سبکسر
براراک محل از دریای گنگ گذشته بشورش افزایان بهار پیوست مظفر خان حسن بیگ عرب علی را
با لختی مبارزان حقیقت اندوز فرستاد که سر گذر گنگ گرفته مخالف را راه ندهند وان رود پیس
گیتی منیان از آن دریا بریده امد بهادران عقیدت گزین دران حوالی بخدمتگری نشستند شبی از
طغیان آب و طوفان باد بود و نتاق داران بر بستر غفلت غنود کرده خلاف اندیش از آن جویبار گذشته
گرد شورش انگیختند و دیگر بدگوهران که در برابر مظفر خان بودند نیز پیوستند اولیای دولت مورچال های
آن جانب برهم زدند روی بدین صوب آوردند هر روز دلیران پرخاش جوی عرصهٔ نبرد آراسته گرد امید
و هنگامهٔ زد و خورد گرمی پذیرفتی جانها در پاسبانی ناموس فرو شدی و گوهر همت را فروغ دیگر پدید آمدی نظم

دریای مصاف گشت جوشان — گشتند مبارزان خروشان
مرغان خدنگ تیز رفتار — برخوردن خون گشاده منقار
شمشیر چو جام خون در دست — سیلی ز مجره خاک را پست
خونابهٔ تیغ مغز پالای — سرهای سران فگنده در پای

روزی جوق مخالف از آب گذشته بعرب علی دست استیلا برگشود خواجه شمس الدین با برخی مجاهدان
پیوسته آورد گاه را تازه فروغی بخشید و نیروی اقبال روز افزون دست کتاهی چیرگی شدند اگرچه دران
آویزش حسین بیگ را روزگار سپری شد لیکن غنیم گرد آلود هزیمت گشت نوزده روز میان این
دولتسگر عرصهٔ جانفشانی آراستند و هر بار شکست دران گروه تباه کار افتادی از کشایشهای پی در پی
تیره رایان بدکیش بستوه آمدند و آوازهٔ رسیدن عساکر گردون شکوه نیز در شکیبائی یاوری نمود هر زده رایان

ج سوم

ناملایمی شیر آن از گوئی بر ساحت در میان آورده بهور که لشکرهای آسمانی تائید رسیده حال چنین است
دران هنگام که افواج گیتی کشا یکجا فراهم آورده کار بکوه خواهد شد اگر بر این رود دریای گنگ شده بصوب
اودیسه پیاده نیم اگر قابو یابند دست جرأت به پای بر گشوده آید شب هیجم پاس تا ه اندیشی روان شدند
قاسم علی سیستانی جمعی که در آخرین مرحال بود بدان جنبش به دلیری دل بسته بجره دستی کشتی چند بر گرفته مظفرخان
این آگهی کوس شادی بلند آوازه گردانید و اردو را به اشتی شکوه آرامی شد مادا آن برومانگان بدگوهر ریبه
اندیشه ناشد مجگاه صلای مخالف شکیب های خاص و عام گشت و با دافراه از مندی و بخوت گری
سرانجام یافت اجمال این داستان عبرت آنکه چون بدسگالان سراسیمه شده کشتی را لنگر گشادند و فاصله
بساری از رفته اند و ان ازان رود دریای بزرگ پیوستند و چندی سفینه تا پایان رفت و سرمایه
بی خواب غفلت شد چون معلوم بدان جایگاه آمد و باز بهر مالی که در اسب توپ صوب آن مردم
و عموم سپاهیان آن بود آن را پای همت بلغزش درآمده بی آنکه آدمی بدو عبار آلود همت
گشتند دلف علی بدبختی کوچک قدری که عمده این گروه بود در یا بسیار سر ازمایگان خاک تحقیقی
ترک روزگار ریخته بمخالف پیوستند و با سپاهیان معموده فراهم آمده هنگامه سازمانی آراستند
این آگهی مظفرخان را سررشته تدبیر گسیخت از بدگمانی و بیدلی کالیوه شده عقل چاره گرهای
و بهروی سخن سوی فرباد رس هر چند کاربستان بیرنگال گذارش بود مگر از دیرانی آن حوو
کوتاه بین به طرف برمد و داران چیره دستی به سود بردار دسر او از وقت آنست که پرا گند گیها
بدلهای دامارا ه بیابد و پیروزی خود بایسته آئین عرصه بسارت آرایدایں بیدلرا ی و حقیقت
سرای سود بند بیابد و نان زمان آشفتگی حال افزایش گرفت از اختلاف رای و تند مدت عقل
و بوهم بیهاده و تمس لتساسی و دوستداری حال بسیجی کارداد انتظام گذشت بسخود سر انجام افواج گیهان کشا
بود و بیکار جوی بیتا بسی سپاه را بسر گردگی خواجه شمس الدین گسیل کرد که بدان سو شتافته طلبکار
قابو شود و مایه روزگار بر خوانده از حقیقت کار آگهی بخشند جمعی از اندیشه عیال برخی از تیر دلی
توفیق همراهی نیافت و بسیاری از شکوهیده سرشتی راه بی آزرمی پیش گرفتند هرگاه کار فرمای اول
ازحا رو و مرزبان بدیران بدگرفت دیگر باشد خواجه گذارش نمود قدری راد در نوشته و بدیم که از
هر طرف گروها گروه مردم نسیم وری آید در بان زمان همرهان جدائی میکنند در کمتر فرصتی غیر از مطلب
جماعتی که رابطه مصاحبت داشت کسی بما ندور یافته آمد که عبرت ایزدی لطمه بر رو سیلی از قفا
بر گروه حولیتس من بسجوت آرامیر بد و پیاز مند ی و عجز گذاری شوریده مغزان با فرجام را سرآمار

ج سوم ۱۶۵

محمد صادق علی

دستگیری داشت و ناگزیر دل از جان برگرفته بآن تهمتن حقیقت گزین روی درکارزار نهادم چنانچه آن
یکتای عرصهٔ مردانگی زخمها خورده بزمین آمد و زندگانی به نیکنامی افروخت و درین اثنا محمد علی ارلات
که با او حقوق دوستی درمیان بود رسیده آمد بعد اشتلم که یا ورجی خواهد نمود آن بیوفا سکسر نیزه حواله کرد
و من یکبارگی از پای افتادم نزدیک بود که پیمانهٔ زندگی لبریز گردد ناگاه میرزا محمد که از وابستهٔ امید
بودم مرا مهربانی برگرفته پیش معصوم برد و او دلدهی داده بقاضی زاده سپرد دران عرصه عبرت
فزای بلی که بار داشته بودند نیرنگی چهره گشایان تقدیر را تماشائی بودم و از شیوا زبانی روزگار
اندرزی می نیوشیدم و پندی می پذیرفتم با آنکه آویزشی درمیان نبود و هنگامهٔ ایشان زمان زمان
افزایش یافتی بدسگالان ناسپاس شگرف بیمناکی داشتند و تذبذب سترگ شکیب گسل بود
ناگاه فوجی بزرگ پدید آمد نزدیک بود که انتظام بدگوهران پراگندگی پذیرد آگهی شد که وزیر جمیل
آهنگ دوستی می آید دل رفته بجای آمد و زمزمهٔ نشاط برگرفتند این گروه زبان و درین
که السن حوادث بود گزیده مردم همراه خود گرفته در پیکارآرائی یا هم درگشت و هنگام کارزار نزدیک
و از ترخانی لبسے دلهای آسوده را برهم زد و آخر خاک آسودگی از زمین جوهر خود را بر ملا انداخت
و دیرین حقوق را بر طاق فراموشی نهاده بتغیم پیوست و او خود از مخالف هراسان بود که اشحاکار
یکجا کند و با مظفر خان نبرد چگونه روی دهد درین قلعه گزینی آن سپه سالار بتحقیق اشجامیسر و
در تجسس ناسپاس فرصت را از دست داده چیدان درگریوه دو دلی ایستاده که نجز میر جمال الدین حسین
انجو و حکیم ابوالفتح و جعفر بیگ باقر انصاری و تردی بیگ یکه آویز و عیسی ترکمان و چندے از ملازمان
جان نثار همراه او نماند تا آنکه از ناز و نعمت زندگانی ساده را بر فروشدن دلیرانه گزیده بام دریا
در نهر بنا ند و دو درآمد و اندوخته را پراگنده ساخته گرفت خوش خوئی و گرم خوئی بی هنگام چه سود مند
زرافشانی و کالا دهی بیوقت چه هنگام آرا بد آگاه دلان هشیار خرام در زمان بیکاری بمجالس عشرت
دلهای شیرمردان بدست آورده اند و جان گزائی ناکامی بفروغ دل بیشتر شناسائی آمده چاره گزیده اند
بیمناکان ناسپاس حصارے شدن را به آمد دانسته ترانهٔ کامروائی برکشیدند و از راه دلیری بیهوده
بمحاصرهٔ آن پرداختند و چنان گزارش نمودند که اگر به جان خود بخشود در راه ما پیش گیرد او را بپایهٔ
والای اعتبار اختصاص داده یاوری نمائیم وگرنه دستوری گرفته رهگرای حجاز شود چون همت
جان نثاری نبود پاسخ آراگشت که ناسپاسی پیرایه روی زبان افزای دین و دنیاست
پاسبانی ناموس داشته درمانگی سازند که بدان مشاهد قدسی رفته تاریکی زدای غفلت آید

ج سوم ۱۲۶

و عذرآرای نغز سخا گردند گوهران سوزش ملتمس پذیرفته قرارداد دادند که سوم بخش اموال او باز گذارند
از اسحاکه برخی آن گروه اعتماد نموده بکاهانی قلعه از حوصله بیرون میدید بر حسب زار داران بیمانی
ملتمس معصوم فرستاده دستگیر بهای دیرین باد داد و بیست هزار اشرفی روانه ساخته استعطاف
نمو. حیان گذارد که پس پوشت از دو لشکر بیدن رای خردیز و بان بیدار دل ست اکنون در
یاد اسی آن سخواهد که پاسبانی ناموس را خود گمرد با نگاه آرامش دست زده حوادث نشود
و در کسانس نعما گریبان کشید بیاید و بدین لابه گرائیده پاسخ دلدهی فرستاد سی که آلستش تاراج بود
میر اشرف الدین حسین از قلعه گریخته بمنزل معصوم فرود آمد گیهان خدیو در اواسط سال بیست
آن سر ادر کسبخش تار و پود هستی را خلاص فرموده از راه دریا فرستاده بود که اگر نقوش پیشانی
از دیباچه ناصیه او خوانده شود و طرز نشست و خاست او مر تدارک و تلافی آگهی بخشد
دران حدود جاگیر نمایند و گرنه او را روانه حجاز گردانند در خواجه زاده اثری از ندامت پیدا نبود
بلکه پیوسته با فتنه اندوزان همره دراسحم آراستی و در تباه سیجی کالبوه بودی مظفر خان از
فرمان پذیری و حزم اندیشی او را زندانی گردانیده استوار کشتی میسر دکه این طوفان آشوب برخاست
از دردم با مرحی نگاهبانان ساخته از قلعه فرو شدن گرفت جمعی آگاه شده تیری بر کشودند
رحیمی مخالف پوشش دار بیدلی تخمین گرسان همیاک تماشائی بخشیده با سپاسیان بگو برا
دلیر ساحت سحر دم بدسگالان باطل ستیز بمان استوار فراموش کرده بشورش بر خاستند تا فتنان
پیشین نیز سی بود بدگرد تاراج بر انگیختند و هر گروهی از جای بر از قلعه ستافته آن معرکه معموریجای کردند
معصوم خان نغز از خود گرائیده حوالی نگاه مظفر خان آرامش گزیده تا تیره دلان آرمید معبوکده
ناموس او در اعتبار آگهی بسیار بد و بیشتر با لهاسمک او در آمد مظفر خان با چندی از غلامان خود
سلاح پوشیده سراسیمگی دامن رای سگار و روی گریز معصوم بالکدوئی آمده گرم خونی دوروبال
پیش گرفت درین هنگام غوغای دردل حرم سرای او شکیب یا آمد خان قالوبی را از دست داده
بدان صوب شتافت تا آن سر آمد فتنه اندوزان غنوده خرد بسا از گشت جان بر دل ترد و همواره
از س جرات خود را نکوهش کردی اگرچه تهیدستان بی آزرم را جیب آرزو پر گشت و اند جنهای
خداوندگان را گرفتند لیکن از ستگری زمانه میر اشرف الدین حسین زر فراوان یافت درین
سرهم زدگی مظفر خان از دو رهی هشتصد هزار روپیه تنگو لایی فروبرد تا در زمان عافیت بکار آید آن
نافرجام آگهی پذیرفته بر سرک ساده آن برگرفت و صد و چهار اسنگ آمود ساخته دران رواج

آب گذاشت و آن را بروزگار آن سرمایهٔ شورش گردانید و درین خیره دستی لغماتی آن سیهدل
دران منزل او و دیدبانی میمنو و دیرخی را پای بند ساخته به بندلاخ فرستاد و بسیاری از بدگوهری
خود تعلیم یافته بردند حکیم ابوالفتح و رای پترداس بنیروی دل و نورتهی سر از تنگنای زندان رهگرای
خلاصی شدند خواجه شمس الدین را سعید بیگ پاس آشنائی نموده در زنهار خود گرفت نقد از مقیبت
جایگاهی رستگاری یافت لیکن در شکنجهٔ زرطلبی گرفتار آمد و جعفر بیگ از بدگوئی و نکته سرائی اران باتغور
میرهائی یافت و طرز فرستادن مدان ویارهم را اساس سخات شد هشتم اردی بهشت مظفرخان را پیمانهٔ
زندگی لبریز ساخته لقرار مناصب و تقسیم ولایت و خواندن خطبه بنام میرزا حکیم انجمنها ساختند و خرداد
هنگامهٔ ناسپاسان انتظام گرفت و سیه دروغان بدگوهر فراهم آمدند بارگاه خان جهان که صحبت بیتکس
آرایش یافته بود برپایی شد و بهنای آن عرصه را پیاسنها ساهای زنگار رنگ و فرشهای گوناگون آراستند
نخست در مدارج اعتبار و بحث کردن ملک سخن رفت و آویزشهای بدگوهری درمیان آمد و بدستان سرائی
حیله‌اندوزان فرونشست هر یک بچیزی خرسند گشته آرامش گرید خطاهای که ازین تباه‌گاه بیدولتی آن
بی‌سعادتان بریکدیگر بستند تفصیل آن را نگاشتهٔ داستان نمیپذیرد سرانجام شید معصوم بر فراز وکالت
نشسته سخان درانی بدنامی گزیده بابای قاقشال بخان خانی و ایالت بنگاله نامزد گشت خباری سخان جهانی
وسربراهی ده هزار کس قرار گرفت و وزیر جمیل بلقب خان زمانی و منصب تورک بیگی اختصاص پذیرفت
وعالدین اعظم و جان محمد بهسودی خان عالمی و سعید الباقی خداوندخانی و میرزا بیگ بهادرخانی و لشکرخانی خواجه کس
و آصف خانی بجعفر بیگ خیال کردند این دو کس امیون سازی تدبیر پذیرش بوت و دیگر اندیشه و حرب ملتفت
سباعت خانی مخصوص گشت و سعید توقبای را خان ساخته هزاری و پانصدی کرده و بهرمکی جانگیر و علم و
نقاره نامزد شد میرزا حاجی لنگ فرخ رعلیق فریدون تیمور پاس عزیز دستم بیگ محمد توقبای محمد قلی ترکمان
حمزه بیگ ترکمان عبدالله بیگ بدخشی قاسم علی برلاس مقصود علی کور عوض بهادر میرزا عرب دوست محمد توکبی
مراد قاقشال تاش بیگ لطف علی لنگ خدای بردی غضنفر بیگ نور وزیر بیگ را بمنصب هزاری و نشان
و علم و نقاره نامزد ساختند و میر کلان لنگ تیمور تاش وفا بیگ میرزا کیجک یار بیگ بیگ محمد تیرم بهادر
لطیف حسین بیگ اسحق بابا دوست مهر علی محمد بیگ قربان بیگ بنجالی و علم و پانصدی مخصوص گشتند
و چندی دیگر را باتش را خطاب سلطانی مقرر شد گمراهان بی‌سروپا را بخاطر رسید که باندوختن زر خیره دستی
والا پایه امارت توان بدست آورد و غافل از آنکه ناشایسته بار بزرگی برنتابد و بی یاوری کارکشایان
تقدیر خیال پیمائی سودمند نیاید اشعار

کو رهبر مهر و تیس کو مهر و مهر وست	گرم که مار چو بکند نیش کل مار	زاغند و رفتن کبک آرزوست	جاقانی آن کسان که طریق تو می‌روند

چون گفتگوی مرلت و انقطاع سیری شد پیش از آن بود که خلعه سام میرزا حکیم خوانده بعیش و عشرت مردار به نیز نگساری اقبال شاهنشاهی بحلوه در آمد و شورش طوفانی برخاست از جوش قدر عشای بر دار بهر طرف دور باش قهرمان ایزدی بیگانه ناسپاسی در هم و زدیده تار و بیود آن بارگاه عالی و شامیانهای والا و فرشهای بوقلمون گسسته سلاسل شاه آور دو هر یکی از در ماندگان کمگرا اقبال و حیران بگوشه خزید و سعادت تیرو مان زرفس بار عامی بد گوهری آن فتنه اندوزان کمانه نائید بمادی برخوانده ترانه لست را برگشتند و تحملی چشم عبرت گشوده مرشد باش و اواسمال ابدیم

کشتند بیح جانی رگ و ریشه را	جو شاکو دید جلوه دادند ره را	شکرفی امدار و سیر جلی درو	جان میک که منگ شمون رو

درین اثنا آمدن مسعود فیروزی طراز گرم آواره شد و از ارادیس مرم والایش میر یار آمده و داماد بیشه زاره داماد ارید دستی و ماه لسمی اران ملک بعزیمت شکار آمد در ظاهر میرزا اشرف الدین حسین بسری چیره را فرو رفت و از راه معنی معصوم ونا خان و برخی از بدگوهران شورش بار از ادران ملک ممور گذاشته شد همیا گذاشته سرگذشت سوئه بهار تا رسیدن عساکر نصرت قرین می نگارد و اگر بسوانح نویسی نگارش شد در همان ایام که بدگوهران این سرزمین گردستورس برانگیخته و در بیگانه ناسپاسی جدا گرم ساختند و او پسر سعید چشتی همت آن سیاه دل ابد بهادی ناکام از بنگاه خویش بر آمده در احیای هندوستان بدشتا یکه پرب حصرت بساط رسا گسترده بود و در ولا عمل گزار سرکار بر ست بود که امرای بهار تارک ناسپاسی بر افراشتند و بدگوهرا در اینجا گذاشته تا سرکشان سلاف گرامی دست و سادری آن گروه با هر جام نگار بود در اثنا و دو سودای خو بر دماغ آن عنود دماغ را پریشان ساخت مال جالعه در گرداوری فرومایگان بکس همت بکار برد و جوش شورش زده به نام بزرگی جو معصوم خان ارین آلکی سعید را دستوری داد که آن شولیده شور بدرای را نامبرپراه ره گمراهی گمهی گرداند آن تباه اندیش الست سود مندیا مداری آرزمی جدای بهاری را بیگسالی رندان فرشتاد و در کمتر زمانی ارسنائی دختر ولی آن چیره روی زیاده سرا سرداری برداشته هنگامه آراستند درین گیتا کس بی راهی آواره عساکر گردون شکو بهدی گرفت معصوم خان با بیادی از باطل بیران بصوب بنگاله شتافت عرب بدنامه کم گراهان تباه اندیش دریعه گذاشت بود که درین صوبه دستبرد نماید و ساخت و تاراج همت گماشت سام خان از سعادت و اتی بیمان گسسته بیماچی بود علم از خیب و محبت آنکه بسیج او خاطرنشین اولیای اقبال گردید مرسر بیاد نمودی بنام زد آن گروه بسکست خورده بار گشتند و شکوب آواز دو و شرمش خود لشکر کشید کامیاب فتح آمد و سعید شیخ گلیم نگونیستی فرو رفت محب علی خان بیروی عقیدت بار و مگریه سکار چیره دستی سود آن تباه سگال از تنه بر آمده سر آزاد شد از اسجا که نیت درست بود و همت اخلاص آمود

ج سوم ۱۶۹

زوار فیروزی برآمد و آن شوریده مغز کج‌گرای حاجیستان هزیمت گشت و چون شکست یافت بدان شهر رسید
سعادت علی خان که دربند آموزش پیش آهنگی داشت دیگاه و باغشاد او گذاشته بود از بختمندی اردوی [illegible]
آن عنود بحث نموده و رفته آویزش نمود و بکارسازی روشنان ابداع رهین راه گریز پیش گرفت متعاقب
این محب علی خان آن شهر معمور را بتصرف درآورد. افواج گیهان ستان روزی چند بسرانجام یورش استعمال
داشتند پس از آن بعزیمتی درست و عقیدتی دل افروز روانه شدند در حدود جونپور ترسون خان صادق خان
غازی خان الغ خان و بسیاری از امرا تا مزد بساکر فیروزی اعتصام پیوستند و فوج‌ها آرایش دیگر پدید آمد
و در هر دو گروهی مازی پور معصوم خان فرنخودی مار و دی بزرگ پیوست و چون هر دو دریائی یافته گذارش درمیان
گرده بزرگ بود چنان مقرر گردانیدند که او هم [illegible] یکدیگر جدائی گزیده شد. گرد او بر کنار [illegible]
پیروز آمده و هم حوالی [illegible] ساحل دریای گنگ از سر گذشت مظفر خان آگهی پذیرفته و گاو [illegible]
لایق [illegible] ترکتازی برکشود اگرچه [illegible] راه [illegible] اضطراب در سپاه لیکن [illegible] والا [illegible]
امداد گرفته و در نوشتن آن بساط خودسری از کارخانهٔ روزگار برخواهد [illegible] برای نسیم فیروزمندی از جانب
گیتی شد و ترانهٔ نشاط برکشیدند و هم در این نزدیکی محب علی خان شتابان [illegible] خان باقی کولابی اقبال رسید
در حواشی شهر بتنه گزین محفلی انتظام یافت و بزرگان دولت [illegible] گیتی و کیاد [illegible] استعداد آن [illegible]
پرداخته لختی سخن در رزم آرائی رفت و هر کدام جا [illegible] آمده تا بادی وقت کوشش در قول ترسون خان
راجه تودرمل راجه [illegible] مهترخان و جمعی دیگر از بهادران عقیدت منش قرار گرفتند در برانغار محب علی خان
شاهم خان میرزا ابو المظفر طائفه دلیران عرصه جلادت نامزد گشتند و در جوانغار صادق خان الغ خان [illegible] خان
تمرخان جوقی از دلاوران نامور تعیین شدند در هراول معصوم خان فرنخودی شیخ فرید بخاری سید ابو القاسم
سید ابو المعالی سید عبد الهادی و گروهی از مبارزان شیردل پای همت افشردند و از آنجا که مزاج روزگار
لشکر را دل دگرگون بود و طائفه ناسپاسان بسوان ترازی میگشتند دوراندیشی و حزم آرائی [illegible] از این جمله
سلاح پوشی درمیان آمد و [illegible] و نور حسین [illegible] عرب و حبیب و چندی از شوریده [illegible] تیز رای [illegible]
حدود غبار فتنه انگیختی [illegible] گردون شکوه [illegible] اردوی بزرگ [illegible]
که اولیای دولت از آن اندیشه‌مند بودند قابوی گزندی بدست نینداد بهفتم لشکر اقبال جهانگیر نزول سعادت نمود
معصوم خان فرنخودی که از دیرباز [illegible] جوهر هوشمندی [illegible] ظلمت آمود داشتی در خیال آن شد که راجه تودرمل
که نظام این لشکر [illegible] تدبیر و شجاعت و اخلاق او بازمیگردد از هم گذرانند تا سر از فرمان پذیری برتابند و گاهی
بفراغ بال روی [illegible] انبوه [illegible] که فراهم آورده بود با آئین شایان آراست و چنان خواهش [illegible]

۱۷۱
ج سوم

که نامه ملفوف درآورد آن سعادت اندوز آگهی در رفته فتنه عذر آراست و مژده آن آرزمی او دیده آ... بین
هنگام دادن سحاب مساعد مکاندار گذشته نادیده مسارعت نخوت فروش آمد گروهی از اولاد
لشکر معمور با تیغ آهنگان مخالف آویزش بود جلال الدین مسعود جی نواحی باتی و جمعی دیگر گرد سر
سپاهی آورده بدرآمده بود در حال با دیده وران آگاه دل سعادت گرایان بیدار بخت انجمن ساخته چاره گری بست
بسیاری از پیروی مردان دیده بیرنگی اقبال شاهنشاهی پاسخ گذارد که همت ایزدی تائید آویزه معرکه کارزار
آراییش یا مردی ترد نکاهد هشیار حرام جان گزارش بود امروز سد باد شورش از هر طرف برخاسته و تنگ
تنگ اندیش بیک نگاه از دور روی و تماشای بی امداد دانسته بیشود دوار معصوم خان فرخودی که مرگ فرسنگ با گوی جهان
گیتی خداوند بهست خاطر آرامش از شمار بیش شد راه و رهی بیش سزاواری نماید چنان که کم فرصت مدان گره
تا فرجام نپوسته اید خود را میسر اقبال بیرسا سدوار جیانگی همراهان آگهی لشکر اداری سپهدار کاردانی و حرم اندوز
آخرین بانی بد مرحله چون قلعه ماگیر کمالی جود پیروی اعتصام نداشت از گذشت آن سرزمین شائسته
حصار گرید بدشمار رده امرای خدمت گذار مورچال گرفتند و در یورش دل حمدی و برآوردن دیوار کوشش رفت
از کمتر فرصتی چار دیوار ملک... و در تسلام بایست حصار شهر پایدار کرت دست و شمار تیره رایان باطل ستیز
ان حوالی گردش ریش را لکیمتند و بیوت و تفنگ هنگامه ناسخ آرای گرمی پذیرفت هموار چوامان مالکیت
از هر طرف عرصه مسارعت آراستی و کارنامهای مردانگی جلوه نمائی نمود و درین روز گیر بسیار از مردم انجم
شکوه حاک حقیقتی تراکم اقامه حسیم موسشند سر گروه این گروه کسیح گرانترمال دیوان همایون قلی شاه دیوانه
بود مدار آسمانی تائید کمر بهایی بازی را مه روی فرو شست داران گرو حرف آمد و سجود دیانت
سپاهی آوردن گرفته که سوکند نواحش و فرستادن سرا که گسترش و یارجون داوران حرم قدس اسماں
ترسمدگی و سپاهی گو کلتاش مسامع حقیقت نوش رسید کیهان خدیو نورش در رفته لعوان نوازش پایه اعتبار
از رو دستگیر منصب سهزاری اختصاص گرفت و درین هنگام عرائض مجاهدان پیروزی در درگاه سلامت آمد
و سرگذشت قلعه گیری و به گوهری مرامیان ... وم مخالف والتماس کومک تازگی گذارش یافته بود شهریار دیده ور
بسر انجام لشکر اشارت همایون فرمود که کلتاش از سعادت و ... دیگر اختری خوبای ان خدمت آمده ... د
که سدارک ایام گذشته چهره افروز نیکو بندگی گرده از فروغ راستی خواهش پایه قبول یافت بیست و سه خطاب
خان اعلی سربلندی بخشیده دستوری داد محمد عبدالله خان قاسم خان میرزاده علی خان عشقی خان
مختار بیگ یومان بیگ سکندر جکنی حیدر دوست قادر علی استاد کریه قمر سپاهی و دیگر بهادران کارطلب
همراه گرد امید مدینه گرایان بادیه خدمت کرامانه حلقها گرین اسپان سرفرازی یافتند منشور والا معادیه [illegible]

کیچون گوکلتاش پیروزی جنود و دیو مدد امرای عالی شکوه و دیگر سپاربران سعادت سرشت فروغ عقل
دوراندیش او راه گرامی بیگو شدگی گردد هم درین ولا حکیم ابوالفتح ناصیه سائی آستان اقبال سعادت اندوخت
مرهم بردگی بنگاله و ناسپاسی سپاه آن دیار بشیوا زبانی گزارش نمود و اندراختن خودار فراز ثروت و دیده آبایی
شدن و بدسگالی توجه قدسی توجه ساس رسیدن گذارده سعی و نیایش بجا آورد و عرضه کرد که میر معز الملک اگرچه نخست
از تیره رائی و بدگوهری با گروه شورش افزا یکتائی گزید لیکن از دوراندیشی راه جدائی سپرد و شگفت آنکه درین هنگام
که هنگامه ناسپاسان رومی و شکست دار و دار سواطع اقبال بر افروخت آن تباه بسیج سرمده کار در جبهه رهبر مدانی
میکند و بدنهادان واقعه جوی را فراهم می آورد و مولانا محمد تبریزی در تراز جائی و فتنه اندوزی دوشادوش کام میزد
مرقوم اشارت یافت که اسد خان ترکمان از مالک یور آن حدود شتافته زیاده سران آشفته رای را بدرگاه
همایون آورد و آن عقیدت گزین کارشناس فرمان شده شایستگان نیستی را بدست آورد و در حدود قصبه اٹاوه
کشتی بدگوهران دران موج خیز دریای جوش فرو نشانده و عالم تختی از آلایش نادرستان کج گرا پاک گشت و از حرم اندوزی
و کارشناسی والا فرمان بجان اعظم مصحوب امجد شرف صدور یافت که میر علی اکبر برادر خرد معز الملک را در رایه
مسلسل بدرگاه والا روانه سازد اگرچه هنگامه ناسپاسان دنیا مدتی لیکن همواره پیغام گزاری و بیهوده سرائی افروزش
شورش شدی با گوکلتاش و در مقام سرکشی و حیله اندوزی فرو آمد از انجا که معامل دیده و دلو دستان فروشی سود
نیامد رام چند و حیدر دوست او را بارگاه خلافت آوردند رافت پادشاهی دست از سیاست باز کشیده
بدلستان زندانی فرستاد از سوانح دریده شدن طیلسان تزویر شیخ قطب الدین قصبه جلیسر از مضافات دار الخلافت
اگره زمانه سالوسی آراسته داشتی و در راه ساده لوحان زود روزی خود فراخ گردانیدی با گاه شیخ جمال بختیار
مدام توسل او در آمد و نیرنگی حیله را کرامات اندیشیده در قدسی محفل گزارش نمود از انجا که خو پای سرو آدم ستود جوئی
گیهان خدیو ستمدیدان و آرزو کردند چون ایزد بیهال و رپاسبانی آن یکتای بزم آفرینش توجه دارد چنان رسیده
ضمیر آسمان پیوند بر تواند اخت نخستین چندین کار آگهان دیده ور که از نقش کردار بر برونی اندیشه درونی رسایند
و رازهای پوشیده از لوحه پیشانی برخوانند یاد فرستاد اگر یافت این گروه معاضد افتد رفتن او لب بمعه
سزاوار و گرنه دستمایه گردیدن فراوان مردم گردد میرزا خان و حکیم ابوالفتح که در داستان حقیقت آموزی
اورنگ نشین فرهنگ آرا دیده بینا را توتیای تماشائی سیاشید بدین خدمت نامزد شدند از دو بینی و درست اندیشی
بر خراسیب ظاهر و باطن او آگهی یافته در پیشگاه عدالت آوردند خدیو جهان دریافت ایشان سراروی سخت
بیند خانه زندانی جای داد تا نکوهیده خوی مردم فریب باز ماند و حق بهم آغوشی باطل نگردد و شیخ جمال
سعی و نیایش بجای آورده هشیار مغزی از سر گرفت و آن تهیدست تزویر فروش شرمسار کردار سیاه کرگیری

ستایش الست لشکر شناس دانای رموز الغیبی و آگاهی بسالکان اندوران، روزگار ترمیده گداران

خیره روی از سه کاری بر آمده، رهنورد معمورت سرای سعادت آمد دوار سعادت و تلبس سحاک سازمندی

روی ساده از خودبینی محو شت تا فشد بزرگان آشنائی میسر در سر اسس بر اسمان صورت نگار

سودی وار دستوار کاری و ناتوانی آنکه رشتش در دوع بیان معنی کمتر پرداختی امر درار و دوع امر دستماسی صحیلو

آگاهی این گار بزرگ تر با سحام سر سار فردوهیده مر و العساف گرین دارد که مراتب صورت و معنی و آرایش

صورت ظاهر و باطن خاص گروه باگروه در زمانی پاسبانی همت یک کس بر توطور نگرفته و گوناگون

مردم از تعیید و دست شهرستان سحقق یاسوده رین بیش سحر لقدر دریافت محافظت از حلوگده

نمون مار گاه طهور می آمد امروز با داده حال متکلم بدیرای بیش سیگرد و داشرف برادران در به

سالس آن جمعان بیش چه خوش می سراید لظلم

القاد ضمیر کم عیاران بید تنگدره ریا شکسته الملس تکلیم داده سوند	حرف عیار یاب کاران رسد گر ناشنسته بر تخت لقمه بوده جر سند بر تخت شیوار لعیبها	ساغر سکن حرف بند است گر هست عیار کعبه و دیر یکساده لقمات حالکی کسر بر تاج بساده آشنایا	ساقی فرایض سکندیست با دانش و بینش فلک سیر بر رسته و کما مهامی تر و بر

بر بلندی بافتن شریف خان با تالیقی شاهزاده سعادت سرشت سلطان مراد

کار آگهان بیدار دل و کاملان هشیار مغز یکتایی گزیده اند و سرا این عقلی و حرلی امارت دست بکدیگر

که کارها ن دینی و دنیائی و دنیا دارهای صورت و معنی از حرد صواب اندیش انتظام گیرد و سبب این

حلاع آگهی سیه الصفوتگاه آرایش تواند برده **اشعار**

بود آگه از کار کاره آگهان	جهان آگهی است که اندر جهان	گر بین نقد عالم سپاهی	چه نکو بیاملیست کار آگهی

بدوری نکو سیده خوبان و آمیره سکوان افروز بن یابد و از ین مطاز بدگانی کامه دل توان برگرفت

و حصید مقصود بدام آورده در برابران مسلک بی بد آمد که بی میانجی پذیرای آن پر تو گردد و ارگزیده

همیشان بد بر کاره دید هر گاه یکتائیان تجرد گزین که همگی بسیج ایشان و دست از اختلاط ما سوا گسلیق

است و دل از عمر و امر دوا احتق مراه انتظار ان بالس حقیقت بسته در آموزش گام همت

بر دارند بدلسانی هنگامه ستانه عقل هیولانی را ستوین مبانی آرایش بخشند پیدا است

که بختمندان سعادت گستر آرا چگونه در گوهرین ساحت دل بصحبت شائسته سرشتان حق پژوه

آرزومند باشد و هر گاه سودرس طبیعت با نیاو بیرنگی نفس بو قلمون و نارسائی عقل در هدای

ورنگین بساط دانا فریب وامبوهی صورت پرستان خویشتن دوست بی توجهی طبیب انفس
فراهم آیند جای آنست که دلهای شناساخون پالاو پایهای طلب آبله ناک گردد و بجستجوی سخت
دلی آرامی شنگرف پای تنگاپوفرسایده هر گراسخت بیدار باشد و عنایت ایزدی یاور زین
آسوب لاخ خطرناک بسعادت جای عافیت رستگار وبتربیت گاه درخت اقامت اندازد
ونسان با بدگی پیوستن نیک مردان خیرسگال ست تا اولین پایه بدستمائیه آموزگاری نمیین
ودسازتباه برکناره شود و لسندنکوهیده سیر تها از لوحه خاطر سترده آید آنگاه با نیتی صافی و
کوشش فراوان بستوده خوها آراستگی خویدبوکه از نجمندی و شناره روسی کامیاب خاطر
ماطل گردد و از همون گروها گروه مردم دگوناگون آدمیان ست که بیراهه دولت سرمدی و سرمایه
نکال ها و ید بیم نامان محفل نشین اند فرومایگان زیان زده ورا ره همدمی خردو شروبان دین ودر
دنیا نسنه کاران نیک اندیش نشان سیه گلیمی زده وه آید و قرار سعادت جلوه بختمندی می نمایند و
دولتمندان سوداند وزرا از آمیزش گریزان بد و خراب ورونان آراسته ظاهر کار واژون گردد
چنانچه کهن مامها بدان شبوا زبانی میکند و دانش گزینان حال زبان گویان گشاده وارند دیگر
ناگزیر هرکه ومه آنست که بنا گشته دریا سبانی همت گمارد ودر کارهمنشینان گزین نامل بجای
آرد در فرمان فرمایان والا شکوه ومسند آرایان اقبال را چه مایه اهتمام دربن شنگرف معل خواهد بود و
چگونه دربن مهم خطیر توجه دائمی مبذول خواهند داشت ازین رو پادشاهان ژرف نگاه گرامی
فرزندان از بیم چشم زخم همواره سپندسوزی بکار برند و فراوان نیایش وادار بیهمال نمایند
و دربینگاه خلافت داشته اندرزهای سعادت افزا و پندهای دل افروز گزارش فرمایند
وارمهراندوزی وعاطفت بهنرپایی خولشتن ارآفت نکوهیده مصاحب و از دوربینی ژرف
نگاهی بآن دیدمانی پسند نفرموده بایران اخلاص اندوز روزگار دیدگان خیرسگال را با تالیقی
نامزد گردانند تا از گفتار و کردارشان سعادت آموز و خرد پیرا باشند و دیگر پرستاران نیز بدان آئین
گرائیده نور بینش افزایند واز دورباش سطوت هنگام غیب از محفل همایون نا سزائی نتوانند
خور دالعنوان نیکوئی فروخته نکوهیدهٔ خویشتن پیشگی راه نیابد المنة لله که دربن فرخنده روزگار
کشور خدا این ستوده خو را چون سائر گرامی صفات بردجه کمال دارد و ذات مقدس بی آموزش
آسیجی از دبستان ایزدی چنون آگهی بپذیرد و گزندی از طبقات عالم بدان نزهتگاه تقدس
نرسد پاین والا پایه شناخت و عالی رتبه کار کرد بر بساط نیایش و نیازمندی برنشسته تا قدار

جهان بوقلمون نمانده واز سپاس آن پیکر نورانی بکوی سگانگان دوران همایون مسلک گوناگون
سعادت رسیده بجود سپاس گرامی سخاآورده بالمسان از الیمهای دور دست بود. پیرامال
ورود التماس بگاه سلاطین مطاف آورده از بیچاره ای حق تو بهی مرحمت. صاحب قدرت
توان شناخت و مرتبه حقیقت اندوری آن والاترادان سخت ورحوصلهٔ قیاس توان آورد ... ان
زمان ناصاف ترتیب خاطر احتصاص می یابد و بانواع عنایت جمرهٔ نشاط برمی افروخت
حاسیه شهریار دورهش درین بهار دولت تازه توجه لقد بعقیدت گزین سعادت پژوه سلطان مراد
فرمود ماینتم امداد تشریف خان را که با قدم سست خوش بحمدی از ناصیهٔ حال اوتابش میداد
نام گرامی مدیست سرفرازی بخشیده هم آئین جرد از رونق افزود و هم پایه اعتبار تاریخ بلند گرانمایه
وسپاس گزاری این مهین بخشش گزین گلستی اندیشیده استدعای مقدم شهریار عقیدت دوست
نمود آن کامروای جود بعلاطفت ملتمس او را بر رفعت سرمایهٔ جاودانی سامانات کرامت فرموده و جبههٔ
دولتمندی آن فروغ دیگر گرفت

ابیات

یکی محفل عیش داند بسار	که دوران بیاروبهی درار / فراوان درو لیمت ماربود	فر آمیخت از سوق هنگامها / دردولتش برجهان بالوده		که خواهد نقش سر نامها

واز سوانح سری شدن روزگار شجاعت خان درین ایام که بدگوهران ترقی دیار غبار شورش
برانگیختند برخی مخلصان حقیقت اندوز و سوداگر متاع معامله شناس را از ولایات دوردست
فرمان طلب شد و بتسلیع والاالفادیافت که امرای گجرات و مالوه از بورش دکن دست باز کشیده
آماده خدمت باشند و حی لیساول با آوردن شجاعت خان روانه شد او از ائل بیراوازسارنگ پور
بخاک بوسی آستان قدسی رهگرا آمد و بخشش سرل بپایهٔ بندگی اولبر گست وستاره یابندگی
نسیب گاهسی مروتشت عوض بیگ برلاس محمد قاسم برادره بیگ حسن و خداقلی و بسیاری
از نوکران بی آزرم و ناسپاسان پریشان شده حاجی شهاب الدین را برادری
برداشتند کمامی را بلند آوازی و خاکساری را تا مداری نام برنهادند و نادیدهٔ بکال حاویدر
کمینگاه مرست استیدپایان شب بیشتر بی تا ... لشکر همراه سه دیار خالی ره نورد بدوری
گرمی شعل کوچ داشتند بدگوهران آزرم شیر هنگامه آراسته ورشورش روند فریادی ستگ
برخاست و آوای عظیم درگرفت سراوقویم خان جوبای آگهی شد و دیگر بدخان فرمان نقد بندگی
در ساخت شجاعت خان بیرون شتافته زبان بپرسش برکشاد و جور آماجگاه یافته از آن ...

دیو بار و آشوبگاه دهشت انگیز بجهیه شتاب آوردند و آنجا نیز لشکر گزندی چند باو رسید و هنوز رمقی از
جان بود که پیش چند سان حقیقت اندوز نزدیکان کارآگاه را بغماری بانداخته روانهٔ سارنگپور شدند
و این بخته کاری و رهانشناسی چیان ره نورد شدند که بسیار سر زنده و آنجا شتندند و چندی بدان تصور یک گوشه
همراهی گزیدند آن دوربینان فراخ حوصله و کارشناسان راست کردار در کمتر زمانی بحصار آن شهر پناه بردند
و مژدهٔ رستگاری بر زبانها انداخته کوس شادمانی بلند آوازه گردانیدند گرد شورش فرونشست و بدسگالان
کناره گرفتند شگفت تر آنکه بنه و بار دران صحرای بی یار و بیابان بی زینهار دست تردی (?) راه نیافت با
هجوم یغمائیان خیره رو و غارتگران شوریده مغز بعافیت گاه سوست (?) بیشتری زر رسیدگان
ناسپاس انجام کار دانسته بدست درازی و کام ربائی گام سرعت برداشته بودند خبر زندگی یاوری
نموده برخی بپاسبانی برخاستند تبه بسیچان بی هنجار و کوته اندازان دراز سودای هراس گرفته
راه خمول بسر بردند در اندک فرصتی بدکاران تباه اندیش بقهرمان معدلت گرفتار آمدند و بکیفر ناکردنی
ها و از راه عبرت مایهٔ جهانیان گشتند عمدهٔ اسباب شورش بدگوهری و سیه دلی قلیچیان فرومایه
و سخت گیری و نارسائی آقا و سرمازی مواجب سپاهی بیجا بی بار داشتی و بنکوهیده دستاویزها تهی
کردن و ناخوش سخنان فهر برگذاردی اخلاص گزینی و خیرسگالی ناپدید و حقیقت گذاری و نمک نشناسی
کمیاب و زشت خوئی و سست پیوندی را بنیاد استحکام چرا درین آشوب نزار طبیعت و دهشت سرای
ناشناسی نزهتگاه دل غبار آگین نشود و گلبن حق شناسی بزرگ ریزنباید بزرگان بیدار سخت
سررشتهٔ سود و زیان بدست داشته سپاس نعمت رسیدگی بجای آوردند و از فروغ بینش نیک
از بد جدا ساخته و فراز از نشیب دانسته سختین آشنائی نکنند روی کرم بیاورند و اگر از نیرنگی روزگار
و بچلپازی (?) زمان بیسره ناگزیر روید بگشاده پیشانی و آزرم گزینی دهبانی رود و داد و دهش خیال
فرا پیش گیرند که از گرسنگی بیاسایند و سرمایهٔ شورش بدست نیفتد همواره اندکار کردایان آگاهی بکار دیز
و از همزمانان و همسازان نیز و هش نمایند بو که بدین آئین از گزند فتنه رستگاری روی دهد و تریاق دوگیتی
پیرایهٔ ملابل بدانشی و چون بپایهٔ بارگاه خلافت آگهی آمد گیتی خداوند سفر گزین ملک تقدس را خوشتگالی
آمرزش آمده در انتظام الصوب توجه فرمود و لفراهم آمدن پراگندگیها شریف خان را روانه گردانیده
فرمان شد که از بهادر پور و از گجرات آمده بیاوری همت گمارد و دیگر اقطاع داران آن سرزمین
از اصلاح دید بیرون نرفته یکتائی دارند و همدرین ولا شهبازخان باستان مقدس جبهه سائی آمده
بمالش نخوت آرایان صوبهٔ اجمیر دستوری یافته بود و از خدمت گزینی و جدجلیگی او را نایب تاب آوارهٔ

دست او باز گشت . بروز ناکامی افتاد . هر بامداد را شام واپسین شمردی و در درد و داد و ... ماکی آمدیا

کسی بدولت تیمار سپوده یا صحبت شائسته آورد و بسیاری بد اندیشان قالب تهی کردند و مه و مال او

یغمائی شد و آن خواسته را بد گوهران پاک ساخته سینه کشتن کردایده و سترگ تهمتن در سراپای تیره دلان

نامور نام افتاد چون گرد سه برسه در سرزمین بلاد بلندی گرا شد آن گرم حدیث یا نالیته فرستادن آن

دیار طلب فرمودند هفتم تیر پسجو دیده آسمان بود دیو ... بدوان برد یکی عرصه دشت

مشرق شاه رسید که بر وکت ستمس غبار شورش بی توجه موکب همایون دور نمیماید سرچید ضمیر پیش دهان

گیتی خداوند آگهی داشت که این نام ... مایه ناسزگی هست و ناسپاسان شاه اندیش در کمتر زمانی شاد و سرسید

حس رایات ... لشکر دیگر آرزو ... شد برای مجمعی اولیای دولت واحد باط گرمی و در ... سال

جز بنگ و الارون و کارپرداران سلطنت مدان ... گماشتند یا روهم آن ... دیده حدیث را گران بار اندر

رخصت فرمودند یاماون ... سلم ... قاسم ... شیخ آدم نصیب ترکمان شیخ کبیر حکیم مظفر عبدالقدوس

بهادر ملی و بسیاری از کار طلبان حقیقت اندر ... هر برنا دان رزم آرا ... همراه ... شامد آر

سواغ و در آمدن حالت مدت ... سرحد دیار ... سرمایان ... اورنگ اقبال ... حصار

شدن اولیای دولت ... درستی ... در یکی بود ... جنود ... مخالف ... اسکار ... برافراشت

و راه سجوت و رایش گرفت چون آرزوی ... قلعه نشین ... میرزا شرف الدین حسین ...

معصوم خان ... راه ... آمده گریر گاه ... گرفتند ... درازی ساخته ... دیگر مسلک ... اسید

و چون آگهی آمد که ... بکروه ... طائفه ... دو ... صادق خان الغ خان ... خان ... سرحی

و بسیار ... ستان ... سیتامان شد ... امابارحی ... اردلاوران ... راه دریا ... ساد ... مد

و ... را باجمعی ... که ... حاجت ... آورد ... گلمان ... گرا ... رد دیده دست ...

بکشاده برد یک ... گیتی برابر سار ... تصرف درآمد اولیای دولت را سرمایه ... سترک ... شد و تیره رایان

عنود ... اسر ... ادبار رسید ... هم ... خواجه شمس الدین خانی ... ناسپاسان ... شده کوه ... اوردر

نیکو بندگی آمد دران هنگام که مظفر خان گردش روزگار ... شد معصوم خان خواجه ... بی ... در حمایت خود

گرفت چون ... خوی ... گرم خوئی کار ... ساخت ... رویان ... آرزم شیر ... بود که دران ... کیسه

قالب تهی ساز دار ... لغدیر ... بهادر ... دوستی ... ساخت ... نالیته ... گوئی

فرا گیرد ... خود آورد ... گرفته ... گری ... خواجه ... هنگام ... سعادت کریبان

... باطل ... برکناره ... شد و در قصبه کهرک ... سکرام ... وارد ... و تنگ میدانی

بسیار فیروزی نیایش رسید لیکن سراسیمگی مخالف را گزین کسی آماده گشت همواره کاروان بازرگانان بستگی
مخالف ردی برمواشی آن گروه که سحر ابر آمدی دست برد می نمودی در کمتر زمانی حسن علی سرت افاق دیوانه بیرام
بیتاپوری علی قلی و بیزولسا یک سگالان پاکیزه گوهر کار بیچارگی تعلیم در آمده بود مدخواه را دریا قمند قریب هزار
و دویست کس فراهم گشتند معرکه تباه اسیجان سست پیوند گشته پراگندگی پذیرفت و هنگامه بدکاران از ان عقوبت تاخت

صفات وزیر وار سوانح زندانی شدن شاه منصور دیوان از اداره نویسی و کفایت اندوزی

در داد و ستد سپاه پایه یک پیشه نمودی و کار وزارت یکسو نهاده استیفا پیش گرفتی وزیر راست
که فروغ دیده وری و نیروی راستی پاسبانی مال نماید و در نگاهداشت بندگان خدایگانی همت
برگمارد و در داد و دهش و درشتی و نرمی میانه روی را شناسد همراه شمرد و با دوست و دشمن یکسان زیند
از راست سرائی دارند و بایست وقت سزاوار حال از دست ندهد و زر اندوزی را بهین کارها نداند
و گشاده پیشانی و شیرین زبانی و دل توانگر و خاطر مهربان و انصاف بر دوام زندگی نماید چشم ناتوان بینی
بر بسته در فراخ حوصلگی بر گشاید و دکان مشکل پسندی و سخت گیری برچیده از جابیان پایزرگانی هنجار را
فراوان نرخ برستاند بو که بدین شگرف طرازی گروها گروه مردم از چهار سوی سود و زیان بیرون
شده در سرابستان عقیدت عشرت جاوید اندوزند و مستوفی را خبر لوازم یک جهت گیر و ناحق رای
و ناکشیدن مال و افزودن کاری نباشد و غرض از میانه برداشتن سررشته آمار ناشایق داری نماید چه
از حادثه خوش پاکشیده کفاف اندوزی پیش گرفت و شورش زمانی و دست برد روزگار را منظور ندانسته
بازخواست نقبا در میان آورد راجه تودرمل عرضه داشت که اولیای دولت بیگانه سرگرم دار و مدار
سرمایه نیز آویزش جانفشانی و دل شکرگی در میان کار برداران سلطنت از بیگانگی و وقت شناسی در
چنین معرکه زد و گیر و داد و دهش از سر کیسه بر بسته مال برگرفته را باز میطلبید این بازیافت راجه توان نام نهاد
و طلبکار را هنگام را از کدام گروه توان شمرد و شهریار معدلت دوست از اسرار شرف بار و رشته تسلی خان
مخرم حواله فرمود و منصب والای وزارت بوزیر خان باز گردید مبارزان شرقی دیار از بن شرک طلب
کمر جانفشانی از سر بستند و پای جوانمردی پیشتر نهادند بسیاری از ناسپاسی هنبالیش گزاری آمدند بو که
پیر دگرگاره نمایند و از آسیب جانگزائی و تباه نیسی بر کناره زیند آز سوانح دستوری یافتن بعنونگاه عقیدت
گوهر اکلیل خلافت شاهزاده دانیال بصوب اجمیر اورنگ نشین و فرهنگ آرا از دستگاه حق پژوهی
دیده وری مدد گونه ایزدی پرستش کاخ دولت بر طراز د و اساس فرخی روزافزون بران نهد نخستین
از دوام آگهی سعادت نامه کردار را فروغ حقیقت بخشد و از دمسازی خرد که جانانه خدای این نگاه بین است

۱۷۹

ج سوم

و معامله گذار این حارسوی داد و ستد طبیعت را فرمان پذیر بود و درین عبادت دگرگونی برد و دوار اسحاکه اسپهر تحسیحی سر العاب پیشوای جهان معنی ساخته است اسپه طاهر نگاهان همه رب گرایرستاری داد ار جمال سمرمد سجاهی آورد و مامداده مزاج رمایان پذیرای کمی داد و دی گرد وجه همگی مقصود ماستمای ساده لوح کج روی و تباه سگالی وصاف داشتن عرصه جهان ار عمار کوته اندیشی و دیار مگری تر تهای عنود کاس مدار دل ار بن گونه انگاشته اند اگر توسل بروح آن داد ار پرست مطلوب است آسجا دوری و بردیکی مگمد و اگر بزرگ داشت ور سوده خاک در نظر تبرک معبودی و بت پرستی درین هنگام که معنی تیز و باان حقیقت اندار اهر ایش گرفتند و دیده وران گوهر شناس روائی و کوته بینان صورت پرست در لباس سعادت در آمدند از ساحت اندیشه گیتی خداوند نقش لزوم این گونه عبادت شمرده آمد جامعه ربیولا مداں حواشی شغل ملک آرائی بوده بارگاه حلافت گوناگون کار دریش ناگزیران را عزیمت بار آمده و قت گرامایه را سرا و ار آن آباد گردانیده لیکن چون آن سعادت منش وسیله سحت برادران پیسد و بسیار سے آرزومندان کامیاب خواهش میگشتند بخاطر آسمان پیوند پرتو انداخت که یکی از فرزندان والاگوهر بدان قدسی مطاف سستاند و خواهش گران مایهٔ انتظار را لوائیه رسانند و روز هم امرداد آن شتر آسمان اقبال را دستوری داد ند تسبیح جمال و مادهٔ سنگ و سبیح فیضی و جمال خان و برخی نزدیکان عتبهٔ دولت راهمراه فرمودند چهارم شهریور یکتا حدیوا فرس را گوناگون مال بخشیدند و جهانی نشرّ بخشایش آمدار سوانح فرستادن حکیم الملک بحجاز آرزوی دل نه پیاسته دایس اندیشه گرد خاطر نمیگشت بسا دافراه لعر بهاد دستوری یافت حبابکه وسائل برانگیخت سود مند نیامد ند هم آن ماه گی اندرختها روانه شد و حیتم حسرت بارس نگران ار سوانح رسیدن شاهزادهٔ والاگوهر از خطهٔ فیض بحش اجمیر کمر ز ماند ان سرزمین کشاده زرو فراخ داهی صلای افضال در داد و عموم بهیدستان آرزومند شاد کام شدند و چند هشتم لیسی بر گاه مقدس سحمدی را تاس دیگر سد و همدرین روز بیگی بدرگاه همایون آمد به شکل گوس دست ویتگاف آن شگفت برآنکه گفته راى تفاوت سودی ها مارمر مه ساران بارگاه تقدیر طلطنه سرگی این دولت ابدی اعتصام نگوس جبابیان میرسانند و بیرنگی اقبال روز افزون نی گوشان روزگار سامع افروزاز اعتبار افزود اعتماد خان گجراتی از سالسته کرداری که در عنوان گسایش گجرات بظهور آورده بود پیوسته خاطر جهان آرای گیهان خدیو با دانش آن میخواست در سولا که کیانهٔ سعادت تیرهی وسحمندی او لوحه پیشانی او برخوانده آمد شهریار کام بخش نوازش فرموده سرکار پتن باقطاع او داد و آنابی ماللیافت گجرات مد و بارگردید سی فیل و صد اسپ مد و بحسوده دستوری دادند و میرابوتراب را

با مدرزگوئی وصلاح اندیشی همراه گردانیدند از سوانح باز رسیدن یوسف خان چک بمرزبانی کشمیر نگاشته آمد
اندکی گوهر ناسپاسگاری بومیان آن سرزمین بچه روز ناکامی نشست و برهنمونی بیدار بخت روی نیاز بآستان
اقبال آورد مسند مبارک بیرنگ دستان سرائی و جادو زبانی فتنه اندوزان ده زبان فرود از مسند حکومت
برآمد و پیش از سپری شدن ده ماه بدنهادان بی آزرم و بی انشامان ناهنجار او را از او به نشیمن خمول گردانیدند
ولوهر چک عم زاده یوسف خان را بزرگی برگرفتند چون او جبهه سای آستان قدسی شد گوناگون نوازش یافت
نیرو بخشیده بکشمیر رخصت فرمودند و فرمان مقدس نفاذ یافت که امرای پنجاب شایسته فوجی همراه سازند
کشمیریان از شاد خواب غفلت درآمده بچاره سازی برنشستند از بیم فیروزی جنود دولت ابد پیوند سپهسالان لاله گرسے
سود نمودند و گزیده لشکر آوردن ولنسلین گردانیده تنها طلب داشتند بیشتر از آنکه لشکر سرانجام یابد و بی آنکه ایشان را
در میان نهند گام سرعت برگرفت در سرم کله چند ناموران ملک آمده و چند مرزبان تو آگهی یافته شمس چک و حیدر چک
و بسیاری را بچاره گری نامزد گردانید نام مردها یا سار بیکار رد و برآمدند در خود توانائی آویزش ندیدند این
راه گذشته بسوی پورستانه لوهر چک با برخی سپاه در برابر آمد چون جلا صیقل لشکر بدان صوب سار رفته بود
یوسف قابو یافته بست و هشتم آبان آب بهت را گذاره کرد و بی سزا فار آویزش فوج غنیم پراگندگی
یافت ولوهر چک بدست درآمد و از بینش بینی نور دیده بگرفت و بدان والا استظهار آب رفته بجو آمد
و بحکومت کشمیر سربلندی یافت از سوانح ریختن حیدر سیس مالدیو آن فرومایه کم دانش با آنکه سعادت آستان بوس
آستان بوس دریافته بود و از کوتاه بینی و از دولی سخت سرکشی و خودسری پیش گرفت چنانچه
گذارده آمد از بهناکی سپاه کشورکشا بکنج خمول نشسته بر دسے وهنگام شورش را طلبگار بودی در بنولا از
تنگنا برآمده در برخی محال صوبه اجمیر گرد فتنه برانگیخت قدسی منشور باسم پاینده محمد خان مغل و سید هاشم
و سید قاسم و سائر اقطاع داران آنجا ود و شرف صدور یافت که راه و دهده وری و یکجهتی سپرده آن خودرای
شوریده بخت را سرای شایسته در کنار نهند نام بردها پابند حکم والا شده روی بخدمت نهادند آن تیره روزگار
برگشته دولت در برابر جنود اقبال آمده آویزش سخت روی داد و بهزاران نیان زدگی آبله پای بادیه ناکامی

هزیمت یافتن ناسپاسان شرقی دیار

از آن باز که روبروی سپاه فیروزی نشستند و پرده آزرم برگرفته کج گرا شدند چنانچه در پیشا بر
داستان گزارده آمد هر روز ناموس دوستان رزم آرا برادمردی و کندآوری چهره نشاط برافروختی
و گرد آوردگاه را بآب تازه روی برنشاندی نهور گزینان باطل ستیز را آب روی ریخته شدی و باد افراه
تباه سیچی برخاکسان شرمساری نشستی اگرچه ترسون خان و راجه تودرمل و محب علی خان فرخنده ی

۱۸۱
ج سوم

پاس پیرداگری درسته خالص پیروی بکردی لیکن صادق خان شیخ فریدالدین خان و کارسازان
کارطلب تاره حو پیرے مارار آورد سے و هنگامهٔ داد و ستد خاسها گرمی مدیر شدند و رنگ سپس
فرهنگ آرامی سرسرکی ایزدی ستیز حشم عبرت کشوده گاه از مهر فرو فرستاده بخدا انگالی نواکستن
رسد الستی دریای ردگی مادامان کم گراشتودی گاه ار عیب دانی سردیک سدن مادافراه. گوهران
سرارت منش پیش آمدن حسرا ندسان خرد مرده عشرت سپاس سپاسی آوردی ارفرمان روائی تلک
سامگام آن گروه را معد ورد اسه بی سائه دگرگونی سحاره گری دل نهادی لیکن ارامی که سعت آری
خصصان صورت راداد ارسال بدون نظر آن یگانه آفرینش بارگذاشته بود باگریزی بوجه در
فیروسامدن عبار رسیدگی برگماشتت لشکرهای گزیده و سرگردگی تات قدبان بزم عقیدت پیشه بگذ
فرستاد و فراوان خزینه همراه ساخته دلهای عامه را تازه پیروی محتود پیوسته خدمت گریمان پیشگاه حضور
مثل مینروخان و حسین و صالح و رس الدین قنار احمد دیگر پیر هوتسان آگاه دل را الات ماه فرستاد همت
و آگهی فرود و اب سروی اقبال گرمی هنگامهٔ مخالفان را افسرده گرداند جمعیت اس بی بهره نایان اما ند دا
سیلاب میس دادین دوماه که بدگوهران سوریده رای آمده گرد حصارت شدند هرروز پایشان تباه تر
ازپیش متشد چیما نکه یا ی تکیب از جای رفت و ارسطوت فیروزی که بدو ارست و سدق مردانی بدان
روی آورده سرحید خان اعظم و شهبارخان و دیگرامرا پیوستند لیکن آواره آمدن فیروزی افواج اولیا
پادشاهی شد و هنگامه لسان ایان رونق افتاد احتیاط گزیان دوراندلش که جنگ صف قرار دادی همت
بران گماشتند که از حد بیرآمده گوهرادمردی ماراز آورده باوردگاه درانگارها نهاکید او در برایند
بدگوهران باطل ستیز ارس آگهی روی درگریز نهادند و بیابان آوارگی را یارند هم امرادپیش گرفتند
درپی سیاه نصرت اعتصام را آن حال که راه ترد رسے سیر تلبید بیرون آمدن لشکر بدخلوی نهادلی را
طلبگار غافل ارس دریافت که ناسپاسان وارون بخت ابرمایه توانائی ازدست شده نگاه نوی ان رم
کپیش ازدراهم آمدن افواج گیتی کشا خود راه بماهای رسانند دیده وران والانگاه ارو واگرچه از حقیقت
حال آگهی داشتند لیکن ار دور نگالی و حزم اندوزی قدم بیرون نهاده دور سے نگریاهبراران گفتگوی فرو نهاد
مردم بعزیمت نگاشتی ارشهر بدرآمد محب علی خان و حوبی سارزان سعادت سرشت هراول گردانید
ار ناسپاسی احتیاط گرمی گام وحلی برمیداشتند تا آنکه خواجه شمس الدین که دران کوهستان را پیش
سست گذار دو آمد امرار و دلست سوار رسید و برهم زدگی حالف گرارش نمود و مرغوم لشکر تباه حالی
و کوهساری بیم رکستن شد داندیشه کار دیگر در سرافتاد و افرنگی بنگالی کمی صرا اندیش و گرم بازاری

۱۸۲

ج سوم

دوروئی تائید آسمانی چهره دلکشا طبرا افروخت چون سروری و نصرت سرمدی اولیای دولت و خدمتگذاران
خدایگان پرست بمسامع همایون رسید سپاس و ستایش بجا آورده سپاس و نیایش ایزدی گرداسیدند
و حیاد سار را سپس پیوند حالس گرفت مدهنگامه کامروائی بندگان بیدار بخت و افسرده دلان مراتب اعتبار گرمی
پذیرفت چون سحر مدینه جار رسید ناگزیر مامه سرداری آنکه برخی حال بنگاله نگاشته آید و عبرت نامه آگهی
پیرو هال سرانجام یابد حوادث آن سرزمین چون عیار ملک کاران گرفت و نارا ست مبرانی پذیره شد
بتنگ مایگان تیره رای از ارتفاع هوسی را از تقاضای فرصت حروحی اندیشیدند طائفه بهمان ملک دوست گزیده
سجاویدی بکمال در رسیدند و بسیاری بزیان گاه بیکار شتاب آوردند چنانچه گذارش یافت قیا خان
دراو دلسه مراد خان در فتح آباد و میرزا نجات خان در ساتگانو حرف سکوندگی بهر زبان گذارش
لیکن از فراخنای گیهان گستوتگاه کردار هم گامی بر نداشتی و پیش از آنکه پرده آزرم دریده آید مراد خان بمرگ
طبعی در گذشت مکندرمیدار آن ناحیه پسران او را بمهمانی طلب داشته از هم گذرانید و تیول او را برگرفت
قیا خان را روزگار تنگنای ناکامی کشید و نوش دارو حیات زهر گیا بیتی بر آمیخت تو سیان آن چهری
چیره دستی یافتند قتلو بر سر میرزا نجات رفت میرزا در حدود سلیم آباد و آویزش ناهنجار نمود و راه گریز
پیش گرفت و در بیاه پرتاب با فرنگی بستافت و در ویرانی هر زه کار روزگار ماننده بدی لسر اداد و ما دا فراهی در
خور ماهی نافتنان را دران نزدیکی سخت بیماری درگرفت و با وجود جانکاه رمدگی هم بان را رامرسه
پدید ماندان غنوده سخت بر سر میرزا نجات فرستاد و ادارسیاند راه آن چیره دستی قتلو شنوده شتاب آورد
در نواحی هنگلکوت آویزش نمود و شکست یافته آبله پای دست ناکامی شد بابکمین توزی هنگامه برآراست
قتلو مانسانه سرائی و حیله فروشی راه آشتی پیش گرفت از اینجا که کارسازان ابداع و پیش بینان کارگاه تقدیر
مدحاهان دولت جاوید طراز را بهم سر امید هند بیاری آن سرگرده شورش دو دستانه دودمان آشوب بدرود
پیدرمان خوزه اسحاب بهر روز دو سیر گوشت دران پیشگاه نهاده طعمه جانوران ساختی چون از خواب دراز
بیخبری و بیهوشی دارو هستی قدری بیدار شده بود پیوسته گیتی بدکاره و نکوکاری مرا بدین تباه حالی نشاند
تا سپاسان پهار جایگاهی او شنوده پراگنده شدند میرزا شرف الدین حسین و جباری بابری رنایکار یعقوب بنگالی
ره نوردید مدمعصوم خان کابلی با طائفه بیجردان واژون بخت بر هنمونی زمیندار کبد پور بهار روی بشتافت
عرب بهادر و نورم پسر ترخان با چندی بیدا نشان و لقرانی نهاد و پره وی آبروی پالینان بیروی
اقبال ریخته آمد چوده بیهودهی برای یاوران سرومندان خزینه می برد حرب ولوزم و چندی دیگر تنگ حوصله
بی سرمایه سار آن گام سرت سرده نشتند آوار کاروانی و آگاه دلی تیز رفتاری نمود بجبار پتنه در آمد تیره حال

عنود و خود قلعه را گرد گرفتند با جان در بانی و ثبات آن همت اهم آغوش عبودیت گردانید و دمدمه دری را بروانگی
دوستان دوستی و درین هنگام که امرای نصرت اعتصام سالش فرزی را شکستند و در تعاقب خصم آهسته آهسته راه
می سپردند این آگهی را معصوم خان گرفته بصوب پشه روی آوردند رای بهادران قرار گرفت که افواج
کشورکشا آئینه آئین منزل بمنزل کوچ کنند و برخی تیردستان با دردگاه دلاوری میسر ساختند معصوم خان
فرخودی خواهش ان حدیث نمود چون راجه تودرمل از بنگاله او بستوه آمده بود رخصت داد و داره دوربینی
محب علیخان و مهرعلیخان را بر حقیقت شناسان ازین برابر ساخت هنگامی که از تحقیق فایده آن شهر گرفته
بودند و کار بر تنگ نشینان دشوار نام برده باسوخته دست جلادت بر کشودند و بر پایگان بدگوهر ستاره و گان
ستیزه کار بر بدسگال سوده عیار آلوده بر شکست شدند قلعه را بایزدی حراست گرفتند برسید معصوم خان
فرخودی اگرچه شایسته خدمت سامی آورد لیکن بی صلاح دید اقبال با مدتی تمام کاری حدائی گزیده و اثنه
خورشید در انتهای راه خاص نور را ارگماشتگان بهادر بدست آورد و آن روز که زمانه آشفتگی داشت و شور تیره
گرم بیکار آن باز حام از حوالی تربت بر آمد بسیاری معموره بگرفت اران بار سرکار خاص پور در تصرف او بود

شکوه آوردن معصوم خان کابلی و بهارستان ناکامی افتادن

دران هنگام که شورش عرب در و شکست لشکر ظفر قرین از سرای رای روانه بهار شدند تا کار معصوم خان
کابلی بانجام رسد ویسر ایشان مالک از حسن و عاساک باشاسان رفته آید از فرد لی ریرس ارو مارس پیلی
درے کنار دریا ... توقف گزیدند چون هوا از اعتدال گرفت راه مدت سپردند آن بدگوهر از بهار
بر آمده بدامنه کوهستان شمالی ره گرایند پانزدهم مهر سال که بعرب اعتصام نقیضه گیا بر دل سعادت نمود عظیم
تا دهگال با مداد این سر منزل بر آمد معموره شهر بهر می بر گرفت روز دیگر چهار گروه در نوشته داود شد
و کرسیار می آب سلسله توزک فرو آمدن از هم گسیخت هجوم سپاه ران سعادت گزین و کمی مخالفان گنج گرا
بسیاری را شکوه اب حملت در آوردند آن شوریده مغز درد فرستگی شکوه آمال دو سه چند ساده لیسچی دو مردم امداد
و کار شناسان آگاه دل و روزگار دیدگان بدان سخت در استطام سپاه سخن گذارند سود نداد لیکن
راجه تودرمل دید تورک خویش و صادق خان در جای خود سر رشته دوربینی گسیخته آماده پیکار بود تلاش
نوب فراولی الغ خان حبشی و جمعی لودیسر گروه بر بستر غفلت غنوده نوکران خواب آلود را بکار آگهی و رساند
از احتیاطهای دور از کار و آهسته شناس افواج گیتی گشا عظیم را دل رفته باز آمده و بر افسرده مغز شورش
در شد چون در خود توانائی آویزش نیافت تو هم و ارد و ظلمت آماده سپردی آمد گشتند
باسی از شب گذشته بود با فراوان سپاه ران آهنگ بیکار رفت و پس آیندگان غفلت آلود درا

مالش داده چیره دستی نموده بیگ و چندے حبشیان را روزگار سپری شد بخوت افسرده معسکر
اقبال دست جرأت بر کشود آن سیلاب شورش طوفان آشوب بسر منزل صادق خان ری
آورد و ثبات پائی نموده داد مردانگی داد بهادران ناموس دولت جانسپاری نموده کارها بظهور آورد نظم

دو لشکر بگویم که دو کوه قاف	بسایند بر جلوه و بر مصاف	جهان گشت هنگامه رزم گرم	که خارا شد از تیغ فولاد نرم

درین هنگامه برادر وشتده بود و گردی از چهره منمود و کمال جان نوصداره دو فیل با در قفاره سراپای همت الدر
دهنگامه کارزار را رونق بخشید بهادران فسه جوی در سراسیمگی افتادند و نسیم فیروزی برگلبن آمال
بندگان سعادت گزین وزیدن گرفت و آوردگاه را آب تازه روان گلها شگفت زنگ طراز دلاوران
نصرت موید جای قبلان آسمانی شکوه سکر وکار بها جای آوردند هر تیرے که بفیل میرسید آبرا محرک
تیر دستی دانسته همت افزودی و جابک سواران خلاف گرار بخرطوم در هم آورد دے میک فیل ستبادو
بدکیرے بیناه و پیچ تیر بند شده بود و شگفت افزای دیده وران کاردان بسیاری بندگان سعادت
منش زخمی شدند لیکن با مزد می حراست گزند جانی نرسید و منهز دیمی همادی تائید فتحی بزرگ روداگر
تنگنای همت را فدر سے فراخی بخشیده گام تگاپو بر سپاه عنیم را دور ستیز آخر شدے لیکن آن
سرزمین تمام پر آب بود و عزیمتها در لشیب آماده در اینجا شاخ در شاخ خنود فیروزی تا صبح حرم ابدوزی
داشتند چون نورجهان افروز عالم را در گرفت و ازان آوردگاه بیرون شده نزدیک شهر بهره ورود کردند
با آنکه مخالف ستاره سوخته در سه کروهی نشان میدادند توفیق تگامشی نشد از سوانح بیوستن
خان اعظم بلشکر اعتصام از آنجا که ایزد بیهمال در اقبال افزائی گیهان خدیو است بیشتر از آنکه لشکرها
فراهم آید شورش سترگ فرو نشست و روزافزونی دولت که دمه را بنشاگی خاطر نشین گشت و ترمدی
گوکلتاش از ان شد که چون از گذر خوشاب گذاره نموده سرکشی و مردم آزاری و دلیت اعانه باعث
توقف آمده همراهان کوتاه بین پیرایش حال سپندار را سزاوار تر باز نموده گوش بر سخنان آن گروه
نهاده در مالش آن بدمست توجه نموده و در همان نزدیکی شهباز خان رسید خان اعظم او را از رفتن
باز داشت و همان سزای بوحش پیش نهاد همت گردانیدند و چون کارسازان آسمانی در نمایش نیرنگی
اقبال روزافزون بودند شایسته بندگان خدایگانی را صواب اندیش نشد و سرانجام خسروی کارهای
انتشر دندحالس پور نگاه آن خودسر تاراج رفت و درخت زاری که در اطراف آن خلاب داشت
هنگامه جامی سرکشان کج گرامی شد تیز دستان سرینه مردانگی رخت اقامت اندختند و بکار زار
هر روزه جوهر را دم مردمی را عیار بر گرفتند درین اثنا از زاژخائی سخن سازان هرزه لای میان خان اعظم

۱۸۵
ج سوم

. شهبازخان جبار دوئی بر جاست و مرتو کا نکهتی تیرگی مد شریت گو کلماتش وست از کار بار بر آشفته
زدی مدان عسکر آورد و بروای شجون بتر و هم مدان لشکرگاه وست و سگامه بار ش بگر مدآمد
از سوانح فرو شدن سعادت علیخان حرب بهادر بارجی شورش لسان سی آرزم بر حال انقلاب
شهبازخان سبب آورد وامراء از راه حرم اندوری و احتیاط سگالی سعادت علیخان قدم باب مد د
سدحس رسم را نامی حرکت فرستادند از رسیدن سالاران سعادت گرین فرو ماندگان مدگوهر یه آگهی سند
شهبازخان آنی باسبابی ملک باسخا مردم گذاشت قلعه گشت از مسافات دهتاش سعادت
علیخان یا سده و رستم و ردوت برائش نوتلی نامرد گرداید عرب و دلیب والو اینه جرءه وستی بموده
سیاه ف آورده ری داد اگرچه حصار را یتاق داری توانست پاس ناموس داشته مال بیمی لسانی
در ناملد سعادت علیخان در آغاز سورش از وزیریه عده شد لیکن و انش لبس بدلت خواهی سیر و حرب
از ماه سرشتی قدرت و ادسا ساسید و ملحی از آن هیتالی آلوده بد گوهری را آب دگر داد از سوانح
بر آمدن لسیار سے شورش مستان از صوبه بهار حول خان اعظم بخود انمال طراز بیسته عشرت را
بلند پایه شد بد گوهران تنگ مایه دل از اندیشه کار زار برگرفته لعدکامی سگاله رو بیستا شد اگرچه
ساه سگالی برحی سران وحدوث اقرائی نارسایان والس فروش سگاشتی لیس و اه راه هست او رحی
و یکتادلی رو ی بیگانه بیاوردند با ناسپاسان مال و یرریخته سا و افراد رسیدگر سد بس بکماگی
فرو نشستند لیکن از سعادت اختری در انتظام ملک بهار تکاپوی شایسته رفت و ران دنا سه گ آرا می
رو داد هاشم محب علیخان را رخصت دادند وار سهر بهره بار هیاس مدید بالی اوبار گردید سید مطفر میر معصوم
سکری و دیگر خدمتگزیان کار شناس همراه گردانیدند و آن روز لساحب عته گاه مور و حیو دهر درسی گشت
و در حوالی براج کرد دستت محمد ناد وست که از سخت سرگشتگی آن گروه دم کیتی زدی از رویش ستارگی
سرنگین و لستمان ناد ولیست کس آمده مویشت و حول بروری لشکر دنک عیاب وور رسید آگهی آمد که عرب
ناسپاس از شهبازخان شکست یافته بصوب ساربانگ سی میرود و دست ضعیف کسی در زیر دست آزاری
گشاده دارد سالاران شاهم خان را با جمعی در آن حواشی جاگیر کرده فرستادند که آواره دشت ادبار را سادوار
بر ساید و گوشمالی را بدست روزگار دهند و هم در مولاعازی خان بدخشی را ماحوقی سالاران رهنا گرد اسند چون
آوازه عده اندوری معصوم خان فرخودی نیز روزگار پیچیده بود فرسون خان را سحو مور دسورش داد و صادق خان
شیخ فرید بخاری الغ خان حبشی طیب خان و برخی سالاران را بصوب دستگیر فرستادند تا آن نواحی از خس و
خاشاک مخالف پاک گرداند عموم رعایا سایه نشین آسایش گردد خان اعظم را چه تو در ملی و دیگر سپاه

گوش کنده آنکس کارزار ۱۲
محمد صادق علی

سعادت اکبرپور و حاجی پور روانه شدند و درین هنگام شهباز خان پیشتر از آنکه امرا به پتنه در آیند آمد و کابلی
دیگر برتراشت چون دلیپت و عرب را مالش بسزا داد حاجی پور را از کسان بهادر برگرفته و ستوده اطراف راحت
و شگرف شکوه بسر آمد معصوم خان فرنخودی چون شکوه سور رفت بهادر تیر دستی نمود بیست در آورده بود اگر
عقل دوراندیش به آسانی نرسیدی بایستی با عیان دولت پیوسته بزم آراستی و لیسواند بدیکدیگر
آشتی مهمات نمودی از کامروائی که یار بسا گوهر بیدار سعدی و سیاست گری بود او سر خلاف آن گرائید و آویزه
دشمنی برخاست تخت حاجی پور کار دیرگاه تاگو کلتاش مقرر شده بود لختی توقف نمود و تیرین زمانی و کاردانی
راجه تودرمل اران بار آمد خان اعظم راجه در حاجی پور رخت اقامت نهادند و شهباز خان در پتنه پیشینیان
در سرگرانی و عشوه فروشی و آن تازه دست نورسیده زمان زمان در دکان آرائی و سربراهی با فزون منصب
و دادن جاگیر بسیاری از امرا و بدآورند خان اعظم دل از همه برگرفت و راجه کار را در طرح اندوخت ساعی
مهمات آن صوب شهباز خان بار گردید بر چند نیک اندیشان روزگار و کارگزاران راست میران و میان آمد
هیچگونه رشته یکجهتی دونائی نگرفت و راه مدارا سپرده نشد هر چند گذارش نمودند کار بیرنگی تقدیر فروری شود درد
شده اند و شکوه آهنها در ماند و راه می بردند اگر بروقت آنست که گروهی خدمت بنگاله را سرجوی گیرند و آن دیگر
از بهار تا دار الخلافت را پاسبانی نمایند از اینجا که عرض پرده بر چشم حقیقت بین فرو هشته و فراخ حوصلگی
در نقاب خفا گفته پذیرائی نگرفت خان اعظم و راجه با برخی امرا سخاست برهت روان شدند اگرچه عنوان عزیمت
دفع بهادر بود اما مقصد دوری شهباز خان را طلبگار شدند لختی راه رفته مازهی خان را پیشتر فرستادند و آن شورید
سر معرکه نبرد آراست از نیروی اقبال خاک آلود ناکامی گشت نه دیار او بدست در آمد شهباز خان
با فراوان لشکر متوجه جونپور شد اگرچه او را نیز جدائی از آن هنگامه خلاصی از گفتگوی هرروزه برین آورد
لیکن چنان وانمود که معصوم فرنخودی را به هرزه گرای بندگی گرداند از سوانح سپری شدن روزگار
شرف الدین حسین میرزا هر چند سران فیروزی جنود سگالش داوری افتادند نیرنگی اقبال همچنان چهره
کشای دولت بود چون معصوم خان کابلی راه گریز سپرد و بنگاله استافت میان او و میرزا کرد خلاف
برخاست و هر یک بکین یکدیگر نشست میرزا از بسیاری مال لختی تا بجوم سگ منشان بدگوهر بعرور
درشد آن روباه بازی بستان سرائی و حیله بازی و لابه گری در آمد و حیله اندوزی او را مسموم گردانید میرزا
محمود نام هندی پسری را از ظاهر پرستی و آدم نشناسی بدوستی برگرفته معصوم او را به نفریبت
و گفته او آب خشخاش زهر آمیز خورد میرزا در کمتر زمانی بباد دانش کرد ان نقد هستی در باخت و زمانیان
از شرارت او رهائی یافتند از سوانح لبریز شدن پیمانه زندگی رستم خان سال گذشته بجهت

ج سوم ۱۸۶

برامدهش سرکشان دیر بخشیدن زیر دستان مویئه احمیر دست رسی یافت وکار آگهی را بر معرفی وحد گر سپے
هم آغوش گردانید ودرین اثنا اعلا اسپه بلند و بر سوردامن تلوکهی براور راهی راهه بهادر مل اریحاس
مرحمت مدان نواحی آمد بدقشئه لولی که ملگاه ایمان بود گرد شورش اکثمیدآن فرد هیده مرد یامن حاطر
مجموعه داشته نا بدرگوئی درآمد ارا سحاکه ارکاره راسوبان درشت بکار آید هموار دراز مسا
ملایمت وبلای سیاه سرکشان لساحت دسرمایه افرائش مدگوهری شد وسرکشی را سر دیگر برافراختند ودرین
هنگام باج مدار بارگاه جلالت فرمان آورد که دستم مال سفشمت گرامی هم افرائی سیاه سیحان
پرستان حرد اراه آوردند واگر پذیرامی آن لشوید سزای شائسته درکنار سال سداد سر رشته تدبیر حیت
دلستان رحگ گرائید بی آنکه سیاه فراهم سکاه آن گروه شوریده سرسافت دهم آبان در موضع سوری
باصیم پیوسته عرضه پیکار آرایش داد موهن داس سورداس قلوکهی بر سر اول که لسر گردگی سکس علی بود جیره دست آمدند اودر
آوردن از اسپ حدا شده وساوری برحاسته دست بکار برد دستم حال ار آگهی هشتر ے همراهان فرستاده
آوردگاه را رونق داد هنگامه جانستانی وجانسپاری گرمی پذیرفت موهن داس وسورداس بکومیتی فتادند
تلوکسی للرحی دیگر درآویره قالب تهی کرد اعلا ے سرگروه جداستیران جواری را ری سیاه ساخته جوتای میت بود
یکبارگی از کمینگاه برخاسته دستم حال گوبان لعرصه سرد درآمد اوارین آگهی برافروخته روبکار را آورد دکهی بر دم
درسگاه پیش لوسیده سدآن بافرجام دیو هنگام سرحه رحم کاری رسانید داو باگرد جان فرساکار فرمای تیغ شمشیر
شده سحاک هلاک برلستاد وحود در زبان ارد گرگونگی حال بر زمین آمد درین اثنا سحے ار سواران رسید
برا سب سوار کرد مدچون هنگامه رد وگیر گرمی داشت گرد انگیخت ما رده مردم دل سدآ دومت مستجید
اکنداوران عرصه پیروری لسیارے را بحاک وحون برآغشتند وگروهی غبار آلوده ناکامی گشته راه گریز
سپر دید سگاه سرکشان سره بحت تاراج رفت سپاس اقبال ورا فرل سرگشتی چیره لساط برافروحت چون خاطر از
آویزش فراهم آمد بهان بریدکر مرل گرفت درروم هنگام بازگشت [illegible] سیر پویر جمت هستی بر رشته اس اعلا
وباوری بحت دریکوکاری دیکار سیری ساحت جان سحی تار کرده سرمایه حاسیه بنامی اندوخت گیتی حداوند [illegible]
واره سپهدری جهان معنی گلشن سرای تسلیم خرامش فرمود ولگوناگون مهربانی دلاویر سحان سائی نا دل قصد درون او قدری جامه پذیرفت
شه زبان گوهر آمود گدست از عنوان بهار هستی سال بی او لبسر برده اسم اران بار در پیشگاه طاعت
حامی داشت حد مسگاری را نا مزاج دانی فراهم آورده بود همگنان دانسد که آن برده لسن حضرت جیدن
سال بی او لوده است هما ماعدائی او برما دشوار تر باشد سزاوار آنکه او در دلجوئی ما هم جالمر سحام دهد
پس گران سحی گذارش یافت وشکرف ملکه برومی کار آگاه ایزدی هنا سالهای دراز برادر رگ گهی

۱۸۷

ج سوم

کامیاب صورت و معنی دارا دو دلیس بندگان سفر گزین ملک تقدس را نوازشهای گوناگون آرامش بخشید و غمزدگان سوگواری را نشاط تازه و بدید آمد با تمام آن صاحب میرزا خان بهرام جنان را فرستادند و سر کار صحیفه در افطاع مرحمت ولباچه اهر اندرز آویزه گوش هوش او گردانیدند هم در جنوال خواجه منصور بعاطفت خسروانی اختصاص گرفت گذارده آمد که چه او را از وزارت باز داشته بدبستان زندان فرستادند چون روشن شد که خواجه را در آن حساب نویسی و بازخواست دیوانی بحر کفایت و دقت اندیشی شناسی امری دیگر بوده باز بهمان منصب والا سربلندی بخشیدند و بشایسته نصیحتها جوهر خرد او تازه جلائی یافت از سوانح فرستادن وزیر خان بصوبه اوده چون آن صوبه از بزرگ امیری خالی بود رعیت و سپاه را دستگیری فرمودند و ایالت آن دیار بدو تفویض شد و اخرماه روانه گشت و بسیاری بندگان خدمت گزین و پیشکار پرستان درست آئین همراهی نوشتند از سوانح سزا یافتن نیابت خان این فرومایه نافرجام پسر میرهاشم نیشابوری است صوب نام داد و از خردی باز در پرستاران گیتی خداوند پرورش یافت و بفراوان اعتبار سربلندی گرفت چندی عمل پرداز خالصه بود آواره نویسان خرده گیر باقی بر آورده بودند آن زرشیده سرکشی را از حق گذاری بهتر اندیشید و بتگاپوی خویش در جا و بد سگال افتاد دست دراز کرد و قصبه را محاصره نمود الیاس خان لنگاه با برخی از نوکران اسمعیل قلی خان عرصه پیکار بر آراست و براه مردی نمرت والیین درکشید بسیاری را آزرمی او باور نیامد و لختی بشکنج زار افتاد و گشوده خدامی کار از این آگهی سوم ماه آذر اسمعیل قلی خان عبدالمطلب خان شیخ جمال بختیار و دیگر بهادران اخلاص منش را دستوری دادند و سائر امرای آن صوب را فرمان شد که بپیوندند یکجهتی نموده گام همت فراخ بر زنند و با فراه ناسپاسی سرانجام نمایند چون فیروزی جنود نزدیک شد بازوی بالا دستی برگشادند آن باطل ستیز استحکام برجی قلاع داده بجانب اریل شتافت وزیر خان و باقی دلاوران در گشایش آن پای جلادت افشرده و نخست برگرفتن الیاس همت گماشت اسمعیل قلی خان با دیگر ناموران در پی آن تباه سرشت رهگرای گشت قریب آن کنعت مطلب خان و شیخ جمال بیشتر رسیده آوردگاه را پیرو میکنند آراسته و از هر دو طرف رادمردان جنگجوی باهم درآویختند بجان خریدار متاع نهانی ناموس شدند دوست و دشمن بازوی یکدیگر را آفرین کردند

ابیات

بخستین تیر خدنگ از دو سوی	ببستند شاخ گوزن یکتا رموی	خوابانند زانو تیر جوشن شگاف	کشیدند شمشیر تیز از غلاف

نزدیک بود که گزندی بلشکر منصور رسد ناگاه اسمعیل قلی خان با دلیران نبرد آزما در رسید بسیاری

بها سپران ما فرجام را در گار آن سوربده معرباده. همای ناکامی گشت و مولانیس دیوسار گمسامی
گوناگون بیست بدست آورد و گمر فرخی هنگامهای اوکسانس مانت ارستواسج گیتی مدا و مد پهلوانان ماو
در بنگاه چعصور ما هم کسی گیرد و پیرائی دوشدلی برے ایستادگان ما رمام سرانجام ما در روزے ملک سوسما
و بست پهلوانی درآویخته برابر ای لطاره گیان بود بیست کار ناوری بوسدی بود و رسم ساوالی
گی است مد بو ماری جو و رور آورد و ناکستان عرف ارسم دریدور اسباکه سرانجام کیفر تحسین برداب
مقدس یاد ساسان طراز لرزم دار دگیهان چو توسی جو آن پیرایه روفر سوداسری ملال یدالهی
آن عبرت سکه پسان مالوان سوش اسا دیهماش برنگ سار تحرب در سدود طاعر سان صورت ربت
روو در سے آورد بد

در بدن معصوم جان فرخودی پردهٔ اندرم و سخاکسان ناکامی عبار آلود گشتن

گذارش یافت که آن فرمانروا جودسری ستافته از لشکر اقبال جدائی گزید سخت بدی ماهای اومار برد
سحو مور آمده درگذاری بلد پستان تیره رای سدپکس مسان رسیده برانگیس ریسر آمود فراهم آمدند اگرچه ریار
لله امدری از تسیب وحاسب اومراوس داست و حرفهای بکوشید و در اسحهای از گوئی می سرائید
امروز که سوزش بدگوهران سگ و هار درست و سکانهٔ باطل سپران پراگندگی یافت زمان آن بود که
سرسیاه کاری جو دیرده و ناسماید لیکن از بدداتی و دیوسرشتی ناربود آرزم رایکبار از هم گسیخت و سوگ سری
سه روری در شست آمد که هنگام ماد افراه در رسید عقل صلاح اندیش ماز گیرد دیدهٔ عبرت نگار مدیش کرد
و مدهای زمانه فروغ میانی به تحسد سود درپایان انکار دو نکوهیده را سرا و ارسم و حاسه سرگذشت آن
شوربید دست این داسان آگهی بر خواند اقبال برای جاوید طراز و زبان زدگی سرتابان فرجام آواره
آمدن حکیم میر اسحواسی پیجاب و سرشت سهریار داس جدا مدان صوب یوسیده باطل جست آگین اسرار
درشاد برف ناسپاسی و خود سری از هنگامهای سپه لعراج سار طیرد آورد و دیه سوار گماشتگان رسون جان
سرور بر گرفت زمان ورار در بارگاه همایون ما درست رسے که گرجه در لعمال ماسد چگونه مورد اس مایه
ناسوسی گردد و چسان معرحقیقت آثار رامد و تو و سوداسی باطل برآمیزد و آگاه از حردی برگرفته گوناگون جوار سی
مانند حر آواره دست مدا اندیشی سود لیکن چون سخت تری بد پیر دو سلاسب دریستی ، مدیسند آسائش در
زبان زدگی دیرین حقوق راد ر ساسماسه فراسی سد دار جواهش کرامی چشم سکسر درسیده جان ناکامی بگوسار او بدلطیم

سهر جاطمع گام محکم زند	اطرب جانه جمع برهم زند	سرش در ضمیری که افسر رمای	اسا سرو مار اسماند سمای

جوں سه رالی آن ما فرجام نتواطر دست عاطفت والا برین و است که جیدی حرد بر دیهان صلاح اندیش فرستاده

رهنمای سرل گاه سعادت کردند ملتمس لشکر ظفر قرین بود و بار دیگر به بارگاه مقدس آورده داستان بیهجت
سرمایهٔ افراسیاب مالیخولیا گشت و عده‌های تا داد و دسما و بر فتنه اندوزی ساحت از اسپاه که
بستیار خرامی آمش که بهمان حد لواست فرمان شد اگر از یسرا سجامی بدان بود و کار بسیب بمی گمار
دست از جونپور باره واسته باو وجه رود و جاگیر جود داسته در انتظام سامان سعود آن بحاستر
رسدگاری اندیشید به بدان صوت سماف لشکر فرمان مدبر رفت و در معنی با ماود و ساحبی اسباب
سورش فریب یافت هر چند اولیای دولت برجه تکو مهادگیهای او بعرض همایون رسانید
روزبازار عاطفت بود و سمع مقبول نرسید شکوه فراوان و چند نزدیکان را برای بریدن حال فرستاده
که در بارگاه او سی لساحر اندیشان سعادت اندوز اند برای بی پروائی فرمان روایان والا شکوه و فتنه سازی
و عرض آمیزی برستاران حضور دامن آلود تهمت شد عمارت زدهٔ حال در ناموس گشته اند و سود افروزی را
دستمایهٔ ساخته بازار دیگر گرم داشته فرستادگان از خرد کوتهی و حرص درازی آن مکر فروش تباه اندیش را
مخلص خدمت گار وانمود ه برگدار دند آوازهٔ نادرست سخنان قدرے بر جود می لرزید اگر یکدوئی از
نزدیکان بزرگ منش رفته آرامش سعید با هزاران متاع پیارمند می حبه‌سای آسمان والاجواهد شد خدیو عالم
از فرحی و اب گدارده حقیقت طرازی بپیراسته شاه علی خان و راجه سر مردی خدمت رخصت فرمودند چون
دران حوالی پیوستند از راه دوربینی مائده بیگجهتی فرستاده ازین موهبت کبری آگاهی سعید عبود ه بخت آشنا
رای از پردهٔ آزرم برآمد وجه‌های ناشایسته در میان آورد و کار از اصلاح بیرون دانسته باز گردیدند پیشتر از آنکه سعادت
حضور اختصاص یابند شهباز خان با جنود اقبال پیوسته غبار فتنه فرونشاندند و سحوت فروش را آوارهٔ دشت
هزیمت گردانید کرایزد بیچون سعادت هوش افزائی کرامت فرماید و درازی عمر و فراخ نشاط سازد و بد خواهان
دولت لی گزین تکاپوی عنان آلود ناکامی گردند هر که بار ما بپا بستانی بر خواهد بنیاد مبانی سخن که کلک
دل برای آرا امید بوتمعدانه صحبت دارد و پیرا گردد اگر به چشم آگهی برگشوده ما دل انصاف گرایی برسے حال
گیتی خداوند در یابد و شناسگی سرگذشت نگوساری این شوریده مغزان با فرجام شناسائی بیشتر از کم سدان
سررشتهٔ کاردانی و بایدید بودن میانجی آگاه دل و افزونی سخن چیان مسمر افراو بسیاری حرف سازان
بد گوهر و دوستی خوشامد گوی و سیه تر و هی سپاهیان دیگران و میان اعیان لشکر فیروزی بزم یکجهتی جرا گوید بیوت
نسبت مجلس بداره کنا گر به ترنتای تعلق است دست بداوه و هنگامهٔ اولیای دولت اران انتظام باز بانکه
خان اعظم و راجه تودرمل سحاب تربت ریگزار شدند و شهباز خان با بسیاری لشکر جونپور گام خدمت
برداشت تسخیر ولایت بنگاله و مالش شورش سنتان بد گوهر در نقاب تاخیر افتاد و دروازهٔ دولت روز افزون

ایجاز اسباب گرمی اقبال تواند بود سرمایهٔ بهروزی و سعادت افزائی گشت چون تیمور خان
حوالی ستنه بهره رسید آگهی شد که عرب بهادر از مردم ترسون خان شکست یافته دران سر زمین یکی (؟)
و سرمایهٔ آزار بر دستان بیتو و بر سر تیر دستان عرصهٔ خلاوت فرستاده سراسیمه شتافته واد
از انجا متوجه حاجی پور شده مالش کردن آن سر زمین همت گماشت درین هنگام بپایهٔ یقین رسید
که معصوم خان فرنخودی براهی میرود و بهادر خان و عرب هنگامه آرای آن مدگوهر گشته اند
با گروه انبوه بستاب آورد و بنامهٔ شیوه از مصحوب یکی از دیده وران کار فرستاد
خلاصهٔ مضمون آنکه عرب و بهادر و شاه دانه را گرفته متوجه درگاه شود یا بیشتر رواند سازد تا پیژه
از روی کار او برچیند و تکو هیدگیهای او از سانحهای بر گیر بدار اسحاکه چراغ خرد افسرده بود بحث
دشمون عنود دا اندر داستان را افسانه پنداشت و یاوه درائی پیش گرفت و یاره همه از آسمان
گذرانیده تغلب جا فرستاد و خود با بزرگان شورانیده رای مدیرای پیکار شد شهباز خان آمادهٔ کارزار
گردید و بگر بدگی رده آرائی نمود و در قول خود بر سر معماران سعادت گرین همت آراگشت و در
برانغار ترسون خان با طائفهٔ دلاوران نامور چهره افروز خدمت آمد حضر خان بهار خان سید عبد الله خان
و میر خان وحیدی دیگر جوانغار را انتظام داد و میر علیخان سلدوز خون خان کوکه میر ابوالقاسم
میر ابوالمعالی در پیش قدمان هراول جای گرفتند و معاجز محمد با بسیاری از کار شناسان ناوردور
کمین طرح سحو یابی نیکو بندگی ایستاده مخالف تیره روزگار در از اندیش در قلبگاه گروهی انبوه گردگی
گروهی منتظم گردانید و دست راست بر اسپ عرب بهار است و در یسار شاه دانه و عاید
بهروست افزود میرزا قلی توقبای با جمعی از تنور بختان مقدمه او بارسد و بیات خان را در التمش
جای داد و خود را با برخی زیاده سران آشفته رای در کمینگاه حسرت آن سیر دبیم بهم پاسد از رو ز گذشته
لو و بر دیک سلطان پور لهری بست پیچ گروهی از وه لشکرها باهم درآویخته و شمشیرهای صاعقه کردار
طوفان آتش بر انگیختند نظم

ز برق سر کلک کوه وقت شد	ز رزم امداد ارکینه اشوب شد	فلک دو اهن ارکمه درخون گرفت	زمین چون همه کوه و هامون گرفت

هراول جنود نصرت قرین پیش دستی نموده سردار اشد و التمش سعادت همائی یافت آویزشهای
سخت غنیم را غبار آلود هزیمت گردانید میرزا قلی نفر استحاله بیتی کام بر رو دماو و سرای گمنامی
رخت بربست مبارزان برانغار بر کوششهای سترگ فوج مقابل بر دامستند درین اثنا معصوم خان
بقول رسیده گرد پیکار بر انگیخت تیمور خان را دل از جا رفت و راه گریز پیش گرفت برانغار و هراول

191

ج سوم

ایزدی آگهی باز گردید دار شگرف کاری چهره آرایان اقبال آوازهٔ سپری شدن معصوم خان هنگامه سگالان
پراگنده گردانیدان بی مغز تیره رای راه شتافته بمیدان آمد برخی از مردم خود ندیده و برزفاسد
چیره فروشی ناگهان فوجی آراسته نمودار گشت آن آسیمه رای مردم خود دانسته بسادگی بخود
بدان صوب راه گرا شد پدید آمد که فوج جوانغار لشکر منصور است درتاب حالی سراسیمه برگشت عنوان
پیکار سپیدی پیمی درخت را گذارد سمند دار کاردانی و مردانگی ملوریز غنیم را برداشته بجیمه گاه
مخالف دست یغما برگشودند و الوس سکوتی از آن گروه تیره درون تاراج همرهی نمود درسیلاب انگیز
آن دروناکان بی بنیاد را برداشته کامیاب فیروزی آمدند غنائم حاو رنگا رنگ رسید و بود که آن عصیان گرا
پیوست هرچند همرایان گذارش نمودند این مردم از حال شهباز خان آگهی ندارند شایسته وقت آنکه
لختی توقف رود چون حقیقت حال روشن گردد بی آویزش پراگنده خواهند شد گوش بران ننهاده متوجه
پیکار گردید و کار ساخته زخمی دست از آن مار داسپ و پیرامونی که حیثیت لیستی بود عنان برکشید اگرچه
میدان بدست مجاهدان اقبال درآمد اما لوبیق دستیارست که قدمی چند برگرفته آن درمانده را گرفتار
ساز برگشته بخت آیت بومندی برخوانده بسوی منزل گاه روان شد و چون از آن اثری ندید
بایال اندیشه گشت با درونی تیره دیرینی حراب لعصیه اوده ستاب آورد و جوانغار فیروزمند از دل های
وادل ودیگر افواج آگاهی پذیرفته با گرپور دوازده کروهی او دنبال همت نمود دستاندگان پایک
بر رده پیروری پیش شهباز خان و دیگر اعیان لشکر فرستادند شهباز خان از افزونی واهمه در حونپور چهره گرداننده
جستگاه عنان کشیده بود و فوج برانغار و هراول در سرپور دوازده کروهی میدان توقف داشتند
بمحض اقبال افسر خدایگان که فروغ آلهی تائید است چنان شکستی سترگ بر مخالف افتاد و چون سردار
لشکر منصور از مادهٔ دیباسرخوش بوده چنین کاری غم افزا کشید بیت و بکم نوید آسمانی سامع افروز شد
گیهان خدیو نیایش ایزدی و سپاس آلهی بزبان کردار گذارش فرمود و شایستگان خدمت را
بنوازش گوناگون سربلندی بخشیده سرمهٔ چشم دل فراوان شد و روشنائی بینش پرتو دیگر بخشید از سوانح
نور فرمودن شاهنشاهی از وفور ایزد اندیشی زمانی نگذرد که بروزگار سعادت آمود دارد نولیسی لنظر باید
و درمراتب کردار گذشتگان ژرف نگاهی بکار نبرد همگی همت والا آنکه شورش اختلاف برنشسته غبار
آویزش از میان برافتد و در معبد گاه حضور که شخلوتکدهٔ قدس تعبیر رود از مذاهب گوناگون جهانیان در
ستوده بود و جویای رضامندی آلهی باشند و از نارستبازی حیاران مذهب در ترس بود و پیشگاه
سالوس کنار گزینند و بموارد دل و زبان آگهی جویان آفرینش باین ترانه نیاز خوانان مراد بود نظم

آن نقش که دید هست از اسمای	آن حرف که خواند هست از کالای	یک جلوه از آن حسن آن اسمای	بارست که قدرت شکار اسمای

بیست و پنجم از سایر دیگران حقیقت نقاب بر داشته حق را سازگاه ظهور جلوه داده و بدو سرهان لوامع طلوع را گذشت اگر این ابیات استحکام پذیرد و در باگر بر بر کارهای رضا مندی ایزدی دلنشین همگنان گردد و یکدام دستمایه سپاس آن نوازد نمود و شیوه پیروسکر آن سخاتوان آورد لیکن بموجب خرد پروران باستانی اگر همه نتوان کرد همه را نتوان گذاشت بخاطر میرسید که او بهر کدام یارای ستگان بادازهٔ توانائی یک چیز را بر خود لازم شمرد و آن سرمایهٔ سعادت ابدیست و چنان بر نگاه خاطر میرسد که چون بزرگان ماده را بر دوازده سال قرار داده در هر سالی بکار شایسته تقدیم رسد حقایق [illegible] موش را یار ارمداد و در سال دویم بقر گاو کشتن و دو بخشش آن بزرگان را یاوری نمایند پارس ئیل گرفتن یوز یعنی پلنگی را دست خواهش نیالاید توشقان ئیل خرگوش شکار نکوس پرداخته لتو ئیل نهنگ ماهی همان روش پیش گیرند ییلان ئیل مار را مراحمت نرسانند ایت ئیل اسب نکشند و سخوری نکنند آن هم برکتا یند قوی ئیل کوسفند را آزار ندهند پیچی ئیل شکار میمون نسپارند و گرفته را آزاد کنند تخاقوی ئیل مرغ بسمل نکنند و از هنگامهٔ آویزش بازدارند ایت ئیل شکار سگان عشرت نگزینند و در تیمار این جانوران ماموریت توجه گمارند خاصه میانهٔ کوچه گردی تنگوز ئیل آزار نرسانند و بر ماه هلالی بدین گونه شایسته سوابق آید محرم ماه را نکشند صفر بدو آزار نکنند ربیع الاول سی گرند ستمدیدان بانعام اختصاص یابند ربیع الآخر مست و تشوی بیکر عصری بر سحو بید جمادی الاول لباس فاخر و لبیح آنتیس یارایند جمادی الآخر حریصان بکار نفرمایند رجب باندازهٔ توانائی چیل سالیم سال خود را دستگیری کنند شعبان بیرون ستمگاری از خویشتن را نگرسته دور نمایند رمضان سی جامه بدهند را سحوراک و پوشش یاوری کنند شوال هر روز سرای بار نام جهان آری جان آفرین بر زبان آرند ذیقعده هفتیس سه نمد دارند بهر روز چندی مخالف کیش خود را گرم خوئی و خوش وقت گردانند ذیحجه سی سا ... حراساس باداین بد حقیقت ... و در نهین وجهور معمول باشد دور نمی آگاه دل داند هدای هر پرده نیکو شناسد که این شیوه گیتی بدا و بد رای گرد او گروه مردم شدند که راه سعادت گذاشته در گو تقلید و سرحال پیروی گمراهان فرو رفته اند و جهان ساده خوشتن پی میبرد و گرنه آن دریای آگهی گنج خانهٔ دانش را بسپهر سلطنت صوری و خلافت عالم معنی بکار آید در دانش که فراوان بار دربار است نظم

صدا نا تواین شاه آگاه را	مر آرندهٔ افسر و گاه را	نه بر سر آسمان سخت او	همان کس که او خواند دست او

از سوانح سیری شدن روزگار بهادر نسلی او دار با سامان سرآمد بگاه است بر اقتضای صورت بار با اتفاق جان محمد مهودی و مرحی از روزگار گرستگان گام تحیر شده چون در امرا اعیار دورنگی بر خاست و

ج سوم

۱۹۴

محمد صادق علی

آوردند و ظفر لوا از صوب بنگاله در گریوه ماهی ماند صادق خان با طایفه بهادران در حدود مونگیر رحل
اقامت انداخت و الغ خان حبشی و بابوی منگلی و باقر انصاری در بهاگلپور رفته بساط
غفلت گستردند آن غنوده بختان روزگار دلیر شده برین گروه چیره دستی نمودند آن جماعت
تاب مقاومت نیاورده بمونگیر بازگشت کردند صادق خان جوقی دلاوران نبرد آزمون و
پسندیده شان برافروخته نبرد با آمدها روانه گردانید و با دل نیازمند و خاطر آزاد روی در پیکار نهادند
میدان مردانگی افروزش یافت و طوفان سربازی برخاست و چپقلش را آن مردان افزود سعادت
اقبال روزافزون بهادر را که سرمایه شورش بود و هنگامه آشوب پیمانه هستی لبریز گشت و نابود بسرای
نیستی در نشست و دیگر بدگوهران بصوب بنگاله گریز آوردند و خطه دلکشای بهار از خس و خاشاک
نا ملایم رفت و روب یافت و بجای خارش مردم گیا برآمد و عبرت هنگامه پذیرفت

نهضت موکب همایون بصوب پنجاب و ناکامی بازگردیدن حکیم میرزا بکابل

فراخ حوصله سترگ رافت که از نیک سگالی و صلح پیچی با نیروی والا چاره فتنه اندوزان بدنهاد را
بداد او بهمال گذارد هر آئینه کارسازان نهانخانه تقدیر همه بران گمارند اگر سعادت سرشت
و نیک منش بود از آن نکوهیده طرز برآورده بنیایش گری درگاه گیتی خداوند برسند و گرنه سرگرد
خواهش‌های تباه ساخته بناکامی روزگار سپری سازند چنانچه حال این جوان شوریده مغز ازین
آگهی بخشد هرچند بمسامع همایون انهای ناهنجاریهای او رسیده بود مجالس رو نیاورده و بیشتر آن حضور
سپر نمودند یادگاریست از حضرت جهانبانی فرزندوار بهم رسانند برادر کجا بدست افسرده [illegible]
پیمائی و بدمستی برنائی و دمسازی خوشامدگویان هرزه درا و ناپدید بود دل اندرزگوئی دانش سگال
بهمان تباه پیچی سرگرم بود و سر از هیچ آویزه دولت خداداد در خیال ندانستی که آتش بلند رانت و
تنگ آب چاره‌گر نیابد و ناسور کهن را داروی خواهش مرهمی بکند درینولا که طایفه بدگوهر بیاتری
گرد شورش انگیختند و فتنها رو داد چنانچه لختی برگذارده آمد هرچند اولیای دولت یورش بصوب
التماس نمودند پذیرائی نیافت و همگی نابدیرس برای آنکه بر قدسی ضمیر پرتو انداخته بود که آن نهاد
خواهش بصوب پنجاب گرد فتنه خواهد برانگیخت و همان طور پیدائی گرفت و جهانیان را سرنامه تیقظ
بدست آورد و میرزا اینچنین سال بیخواست در عافیت گاه هند عیار آمای دلها گردد و میرزا سلیمان
از اینجانب بدخشان برود آن چیره دستی سرمایه دلیری وا فرودی او شد و ترک خانی بدانه لسان
سرفی دیار سرباری او واسطه آذرجمعی را بسرگردگی حاجی نورالدین فرستادن فرمایه آب سند را جبر نمود

میرزا یوسف اطلاع دران نواحی دستهٔ ساربانان سعادت گزین را با تیلغی حسن بیگ اندگر دایه سعید ملا
گلبرگهٔ محاربان آن حدود فرستاد و چون در بیرون لشکر کمتر رسیده بود بسیج آن شد که پس از ورود
چند سوار آراسته باید لیکن اقبال ابد پایان تقدیر را که بوادی سان گرفت در کم رسانی هنگامه آویزش پیش انجام
مدرعه مخالف شد با داد و بار غبار آلود هر سمت گشت هنگامی که فوج نصرت اعتصام در مقام فرود آمد
بود ناگاه گلهٔ آهو نمودار شد و حسن بیگ اسوهٔ شکارگریان همت گرفت بحتی و چالاکی یکی را از دور
گردانید و ناحیهٔ تیر دستان ور بی تماشا گشته از آن طرف مستعجلان جان گرا سر گروه آن گروه را
اسیر و تمامت را آورده بودند حسن بیگ و نور الدین با هم آویخته کوشش مردانه بجا آوردند از شکوه
اقبال روز افزون آن بدگوهر رحمی بدیگر نهاد و یکبارگی تیزی ناسپاسان فرو نشست مرحمت سود مند
ستحقان دستگیر گشت و بسیاری باد و موج صرصر دیار حیات زندگی فرو شد و خمیر مایهٔ سود انسان آسه نگاه در چند و
پیسا و ر کرک سده هست اد سرنگون آمد وار و نایگان حصار رست لختی در بیش محمد حسین میرزا آئین
ناسپاسی برگرفت چون روزگار او سپری شد بهر ازان نگاپوی خود را در تباه بسیجی کامل اندا خت و در دل
اعتبار یافت اگرچه چندی تنگدلان سکار پرست او را سکوگر داری یافتند لیکن چون روشن شد که میرزا
یوسف خان در سر انجام سرحد رسمی و حرم سگان بکار برده است از و تعمیر یافته مرزبانی حواشی است
کشورمان سگه قرار گرفت و او برای اسلام آن ملک رسیا لاکوت زد و سردار دور بینی دکار شناسی حوتی
نهاد ران پسر گردگی زین الدین بیشتر فرستاد در حد و در اول بیدی از رسیدن شادمان فرساحل سند آگهی آمد
پسر عت رکاب اسد بیروی اقبال روز افزون آویزش نموده شادمانه رسانید چون ساحهٔ نور الدین داد
میرزا ار سعود کی حرد عیارے گرفته او را که شمشیر لشکر خود سپید است اگروهی او روانه ساخت سیم دیات
معبر در مردانگی از آب بسهٔ گذشته محاصرهٔ قلعه سیلاب یای افشر دزین الدین علی دگماشتگان کشورمان سکه
در استحکام حصار همت نا موصله بهدوش گردانید که چون مرد یک رسید عشی الزمان کیجوا مد دا
مراول شاخت و سوزنج سکه را در خود را التمس مخالف جواب سحری داشت آوازهٔ تیره شد ار سد
جوانی بیکار گشت دوار و همه با در دگاه آراستیس یافت با ناموس و دستان هستی دشمن بایگیر آویزش حرب
از امو دمد سر دی اقبال روز افزون بسم فرو رمدی نشاط آور دیها تا دران جنقلش مرد آرمانه سوزنج سکه بیک تا
سردار شد و رحمی آماده یای دشت ناکامی گشت و در بها بار دیگی آن عمو ده بحث را ملک الو دلیسی یا فتند اد پسر
سلطان بیگ اند حالی است حدا و لقمان بیگ سطور حضرت فردوس مکانی مادر او سجدهٔ همت گهواره سر اختیار
داشت و از حردی بار همراه پسوبها یافت از رسد مردانگی و فرزانگی با الوس افغان عرب و اعتبار او در کامل

ج سوم
۱۹۵

رمیں اوزود کیوان حدیوار استماع بیرنگ قبال سپاس ستایش آگهی بجای آورد سخامعان محفل همایون اسارت
فرمود جماعه ماران بورش بالسوب پنجاب مرو یک شد اگرچه معامله هموار گذاران آسمانی بی سعی ما کار ساخته و سپارند
لیکن انتظام اسباب را مائده دار جهان آرا اسد ابیم میرزا ارشد و فرو سدن ارشاد والی ببیتا مانه هندوستان
خواهد آمد شائسته وقت آنکه در سر انجام یورش کارگزاران سلطنت استقلال نمایند و اندیش بینی و معامله شناسی
رای رای سنگه و جگناته و راجه گوپال و برخی امرای اخلاص اندوز را بالسیاری فیلان مامور روانه ساختند و با امرای شمار
فرمان شد اگر میرزا اراده گذشتن آب نماید سر راه او بگیرند و پیکار در پیرده توقف انداز ندو به همولی توفیق الهی رایات
اقبال درین نزدیکی سایهٔ معدلت بران دیار خواهد انداخت و همان طور که بر بیشگاه ضمیر آسمان پیوند پرتو انداخته بود
لمعهٔ ظهور داد چهاردهم بهمن خبر آمدن میرزا بصوب پنجاب بمسامع همایون رسید اختر شناسان آسمانی سیر باسارت
والا در اختیار ساعت سعادت افزای انجمن و در انتظام مشاغل دار الخلافت مرخی توجه بکار رفت و بجهت آنکه خاطر
اقدس از دیار شرقی نگرانی داشت برای آرامش ملک چنان مذکور شد که درة التاج اقبال سلطان سلیم را با برخی
از امرای عالی شکوه گذاشته بصوب پنجاب نهضت فرمایند شاهزادهٔ والا اخلاص حضرت مریم مکانی را وسیله
عرض ساخته التماس همراهی نمودند شهریار آگاه دل ملتمس پذیرفته برای آن کار بزرگ گوهر اکلیل خلافت سلطان
دانیال را نامزد فرمودند و سلطان خواجه شاه قلی خان محرم شیخ ابراهیم و بسیاری به منزل گاه بارگاه حضور در عهد
آن رهنمونی ارادت گر قرار گرفت و چون صحیفهٔ ضمیر صافی از آسیب آرائی و ایرد احت با جود سپاه ایزدی تائید
بیست و هشتم موافق دوشنبه دوم محرم نهصد و هشتاد و سه هلالی در زمانی که گزیدهٔ سخنان دانش پسند بود و بدان صوب
توجه فرمودند اقبال همعنان و ظفر همرکاب موکب همایون شده ستارهٔ کامروائی درخشید سپیدهٔ صبح دولت بر آید نظم

شخید یا قلت مرآید ماے	چو سلاطین عنان سخند رهای	سحم ارمانی علم بر کشید	همه دشت در زیر لشکر کشید
حرامیدن باد پایان گجست	ز لرزل فرا نگند در کوه و دشت	حرف گردن نوسان فرستاب	لطوفان آتش روان کرده آب

دور بیان بارگاه از زبان آوران بی زبان آفرینش بتردهٔ فیروزمندی سامع افروز گشتند و حال گیران انجمن آگهی
در بمو دار حسابی حشم برو هش کشودند از راه حرم اندوزی و دور بینی جای مساران اقبال قرار یافت و اساتید کار
آمادگی پذیرفت کتنگ اران پنجشنبه و جمعه در ظلال رایت همایون جای و امرای شنبه و چهارشنبه با ابش العار
نامزد گشتند و امیران دوشنبه و سه شنبه در جوالعار قرار یافتند و سازان یکشنبه هراول را اعتضا بخشیدند
و در عنوان این یورش نوید فتح تار جامه نگاهان روزگار را چون پر دشمنان باطل کامیاب به امیدی و نشاط گردانید

فیروزی یافتن اولیای دولت و آوارهٔ دشت ناکامی شدن معصوم خان فرنخودی

تمهاز جان از کامروائی و ناکامی که گذارده آمد از شاد خواب خود بیدار شد و تیز دستی کار دانی هنگامه آرائی پیش گرفت

ج سوم

۱۹۶

دراه همواره سیر دو در کمتر فرصتی آماده کار را گردید و آن باسپاس گوهر کرمان هسپاری و سرمسازی ولود
سواب گران (۱۰) ده فراهم آورد دل عروبانگان باقرجام شد امد و حشت این دولت ابدی اعتصام را اد
کاوشتی حرج سه و مار حود که در جای مطلب فرساده بود طلب داشت و از آن اندیشه که سرمایه جمعیت مردم
انتظام گیر و کار آگهان قصار حسنه لشکر کردستانیه تا دسدل ناموس راخواهان ست سپاران قتال و جها
نائین متنظم ساخته بصوب مخالف رهگرا شدند و آن بی آزرم تسولیده رای پیرا رسگاه خود برآمد در عمل
حمار حان حاصل حل جوهر مگوهری سالار آورد و عرب از آمد و ریختگان دست راست شده و سات حال
ار سخت و سست افرائی بسیار و ساده داد و در مقدمه ناکامی و خود طرح شده در هزیمت سراسیمگی می اندوخت
هست کوهی قصده او هست و چهارم بهمن ماه مردان سعادت سگال میدان آرا شدند و سخوبای کار رزا
ابتدا دید آن بر پایه تخیل ساری برفت و درآمدن در بلکی نمود بیشترے گمان بردند که امر بر رستگامه
آذر بن سحواهد شد بود سماوی تا شد فرود آمده سر انجام جنگ آئین کوشش از سرگرفتند در بن هنگام آن
دستان سرای عهود وسب با لشکرے آراسته جوپای سر دسته بهادران اخلاص منش سعی و عیالکدسی
روبرو کارزار آورد و دیدند نخستین منش دمان هراول لشکر سر بر با عملان کود سکه تیر دستی عهده کوشش
مردانه هراول غنیم را بر داشتند بر انغار مخالف بر جوانغار لشکر فیروز مند یورش آورد و دو در آخر ار
دل مردی و ثبات پائی مجاهدان اقبال نزدیک شد که باده پیمای سر مست گرد وطرح غنیم دل پای داد یا
رآییر و سخت ار سرگی بعد سر کار بر لران ضروری فوج قارے و سوار گشت در بن هنگام
هراول و آمتش لشکر منصور مقابل خود بر داشته بهم اور و دوار دره مانیه ساسان دگو سرآمد
ریخته آنکه پای راه گریز سپردند و در بن ثانگاه اقبال برانغار لشکر ظفر طراز بر جوانغار غنیم چیره دستی نمود و عزم
آورد گاه ازاران گروه تباه کردار پاک گرداشتند برخے از میان مامور که در نخستین سگاه بدست مخالف
درآمده بود درگشته کار نامهای نمایان بتقدیم رسانید و فتح و فیروزی را گزین اسباب مد امر دوم
ارست سرگ ساری این سگرکاری تقدیر نشاط افزود و شادکامی را حزاعمال برافروخت آن
زیان زده دین و دنیا هزاران سراسیمگی بقصد آورد و ماره کرد به همه اسباب حشمت و فراوان خواسته
که سرمایه مستی بود بدست اولیای دولت درآمد و بیشترے گمراهان بادیه کج گرای از فروغ آگهی
سعادت گرفتند و از تنگنای هیاسی و سیه حال گمراهی کناره گزیدند سپهسالار خان پیروز مندی را عصمت
وابسته از سر حاکیم گام برداشت همت یاوری بگر دیا دوراندیشی سکار بر دوقت راگنجائی نماند یا
سرسنگات بوالان میں راه گرفت واذین مارماندن تا هنگام آن دل پای داده سیاه سرشت رستگاری

یافت و کار آخر شد و لختی رو در دراری نهاد و هزاران ناکامی بهنگام در آمد هر چند خواست که دستی
هزار بر دل هزار باره خود بر نهد پا در دامن شکیبائی و ثبات پائی کشد در خود نیروی آن نیافت ناگاه
ناخوش آوازه از شهریار خان زبان زد از جو فرو سازان شد آن نامرجام لختی بخود گرائید پیام رسید
تیر و ستان لشکر منصور کاری از شهر تاراج کرده بازگشته بودند عرب نامرحی رسیده در پیکار رشد دیهنگام
ازین فوج روزگار سیری گشت سگ مگسان شورش منش چنان آوازه انداختند که این سپاه نیک
آن بدگوهر شنودن این بهجت آمد و در کمتر زمانی آگهی یافته در تنگنای غم فرو رفت و هر نگاه بداشت
بیرون و درون شهر ضبط و باره کوشش پیش گرفت چون ستاره آن زد لبد و روزگار نشیده آرد بهر پا
فرو ترشد و هر چه دران سود می انکاشت زیان میدید چیاسیه نوبی بر فراز دروازه برده آماده نبرد شد
و از سطوت قهر ایزدی بیجگر و کشاده یام و در هم شکست و نوید ناکامی رسانید و غل در و سنان زر بشده بر آزردگی
گرفتند و بتباه حالی و سراسیمگی افتاد همراهان نابر جا کم و شکوه افواج گیتی کشا زمان زمان در افزایش خیر و
بر آمدن از آن شهر بند حوادث ده هنجار نشستن دران تنگنای سوی از دل سود نار تار و پود سیگسیخت دیں
اندیشه ها نگاه عرب و نبابب خان و سناده دانه که سرمایه مدهوشی او بود بدراه جدائی سپرده نعل بر بلا
بر بسته را وجا بجا در نوشتند آن شایان آوارگی ره و را دخود بیان اندو شهابی چندین سال گذاشته
را گریزش گرفت و لختی نشافته از دور ویان باز مانده تنهائی گزید و با منت لفر چیار ضرب سد و دولابل
رو بخزانه خمول نهاد و در ناکامی زمندار گوالیج پیوست و بحکم پیشین شناسائی همکاه خود آورد و باشناری
وابله طرازی از لعد و مس اسپه و اسب برگرفت و پاس دیرین حسوی راز نون فراقی داده گسیل نمود آن سردار
رسوائی گاه خود سوار شدی و رسانی پسر ایران یار کردی و با حالی تباه از آب سرگداره کرد و راجه مان لوسه آن
سر زمین او را سنخانه خود برد و بد سگیری بر خاست شهباز خان ازین آگهی داستان امید و بیم گذارش خود او را
گرفته روانه ساز دیا لیر اس حمایه هستی فرستد بر او انکار نشتافت و بهانی آورد آوارگی سوار و چندی را بدر ته گوها
همراه گردانید و از خواهر که با او گمان می برد فرار جان شکری داد و از ناصیه حال دریافته فرو مایگان را بر انگیخت
و تخمولستان ناکامی گام فراخ برزد و رور و دیگر فیروزمندی شهباز خان با حنود سماوی اعتصام تبعیه او ده دارد
و همگی زه و زاد و بنه و بار بدست او افتاد از انجمله صد و پنجاه فیل و دین دیاو ناموس آن فرجام فرسود لعا گست
وجهانیان را عبرت نامه سر انجام یافت دریان ردگی ناسپاسی تازگی دلنشین روزگار آمد در نواحی دار الخلافه
این نوید دولت کوس نشاط را بلند آوازه گردانید و در میان محل همایون آرامتر ده دیگر گشا تیهاد استند شهریار
خوش خرام نیایش ایزدی بجای آورد و خدمت گزاران عقیدت گزین نوازش سترگ سربلندی یافتند و از

دور مردمی سرمان شد که نسمار حال سرمن رود و آن عثمان گرا پاس داشت که دران شورش این ناتوان خلوت نشین را چه گناه جهاسان مار رسد نماید دما ایزدی نیایش کردار جاه آنا و سار بد سر ما بها افتاده بود که آن کج گرا ار راه و دامیه سمان که می خواهد خود را تا ملیان فتنه اندوز رسانداد زدی حرم اندوزی قلیچ خان را مرحی بیرون سمان عرضه آگهی رخصت آن صوب فرمودند و هم اسعد دارند ساحت دار الملک دهلی از خیام اقبال رفعت آسمانی یافت و دریت بزرگان آن سرزمین بفروغ سایش نور آگین شد بیش جاه زیاده از هزار کرده بر آتی ابی سماعیل مان شد که گشتش کرده کم نرود دوار دهم ظاهر قصبه سنت رایات جهان کشا سایه عدالت انداخت قلیچ خان از آن حدیث باز آمده بجود سعادت سجا آورد آوارگی و خمول گزینی آن شوریده مغز نافرجام خاتمه گذارش نایافت و بیش شد از سوانح بر شدن پایه هستی میا خان کنگ را از آنکه رحمت و لکسای مکاله عنا آلود سوریس گسست او با رنجی بها دران بکجمت در ولایت اوڈیسه روزگار گذرانید سے اگرچه همت یاوری نکرد که از اسباب تسکین شورش شود لیکن آن سرزمین را از گرد خلاف رفت و روبی نداد دریں هنگام که آن ملک از افواج لشکر قرین حالی شد قتلو خان با سیاری آورس مؤده جیره دستی یافت و اولوازم کار زار بجا آورده جعفارے سد و دار اسداد بیکار و جدائی همراهان بی حقیقت تنگنای ناکامی گسست و در آخر با رنجی آن بها دران ناموس دوست آویزهای سخت نمود و بیکنامی جاویدانه وخت نهم نزدیک ستا پیسر رایات همایون نزول اقبال فرمود آن جا که شهر بار دیده و ریز خود کمر لنظر امداد و همواره صحبت آلهی سده پتره و هبن نماید شعلوتکده شیخ ملال که سال خورده اسر دے رسیش بود مردم را اعتقاد و ولایت مد و گداره فرمود شیخ بامدار بشناسائی بیایس بجا آورده حرینه داشت امور آرزو ما ئے گردم گیرای اورنگ نشین حقیقت طراز سب آسمان نگام او حیش بساط بیکند دعا های صافی کرده التماس گذارش حقائق نمود و خود را پدیرای آن ساعت ندرویده گزین گستست کشور خداحتی سکه بطرازی و گره کشائی در آمد و بعد سرائی بیش گرفت بسا دلا و پرسمان روشنی افزای صفوتکده درویش شد ایم شگرف نامه باشارت همایون از شیخ رسید که حمر دار بسر برد اند و صحبت بیکان روزگار دریافته رحیر خاطر را پاره پاره گویید و دل بر آستگی از تفرقه اختلاف سخات سحتند سختیں تاب دیده پاسخ گذارد و بس این بیت بر زبان آورد و سب آه و راستغنای دلبر آه آه ... کر تعظیم بست بر کوبیں را د ... از سوانح سیری شدن روزگار خواجه شاه منصور دیوان سکندر زد و القرنین مدار و باحادبان سریر سلطنت گذارش فرموده ندیمان و بذله گویان دیگر اندوکارایات ان حران نه که باشتادان نکته با و حکایتی هر چند فروغ راستی نداشته باشد اندرینه شگفتگی کردند و چراغ

۱۹۹
ج سوم

طرب را رونق افزاید بگزیدگی دلنشین که خاطران بساط عزت را رسا باید بمعرکه موقع حالی آراسته اند
و عروس نشاط را از شکرفکاری بهر هفته آرا اند و اساطین دولت و بزرگان درگاه که مشاطه دست و
بازو باشند دیگر همگی بسیج اینان سر انجام دادری فساد عالم و تدبیر پاک سگالش کاران و مرهم کهن جراحت
روزگار گزیده آن بزرگان آورده که پراگندگی زمانه فرو نشانده و کار بر هم شده فراهم آید جهان آسوده سا
و ساده دلی باهمی همدستی گردد اگر خریدار نایاب باشد رهنمونی و نیک اندیشی چاره سگالند بارگاه
دولت را بر آئینی که رسد بیشتر ازان ست که این دو گروه کار خود را واگذارند و بیر ناهموار ره بکار برداران
دولت فرموده هر که با اندیشه خشنودی ما یا از شاهراه راستی بیرون نهاده در رسته حیاربی جان
فرو گذارد و از تنگ گیری سپاه و رعیت کشایش ما طلبگار شود و اراده ما رو به پیشان سرائی خواهد
گسیختن دولت برآید بر آئینه چیره دستان ملک اقدس بر دلهای ما را در کمر فرصتی برگمرد بدست
تقرب ماں سیاست ماگردش سحر گردان بآرزو ماند و امروز سار کی حال خواجه ازان باز گوید
از جاه طلبی و آزمندی در جاسات ودوالی جلوه گرمی وسخت گیری نمودی بخواری بندگان بیرامن
خاطر نگشتی همگی بسیج اساس خانه خود بود و بالا بس دامان نشیوا زبانی کار او همین هیبر دیگیارگی در بر
ناستوده کردار آمد و درگو نیستی بپرسد دانست که قلمکاری در روزگار پایدار است و چراغ آب فرو
فرو شده مده بسیار از حد مرواجه بخط منشی میرزا حکیم که در رحتگاه دستاویان گذشته بند یافتند
ماں سگه آمرا را الا درگاه فرستاد یکی ازان بنام خواجه بود خلاصه مضمون آنکه از آن یکجهتی و نیک اندیشی
یتیم میرسد و سرمایه بالش توجه می پذیرد درین نزدیکی بنتائج آن اختصاص یافت نهرا
فراح موصله لطائم آفرینش نسا نیروی آنرا سازش بدکاران پنداشته مردی خواجه نیا ور دلوالی سعت
ملک رای از قدیمان میرزا با بسه نامه بدرگاه آمد و شهرت یافت اورا فرستاده اند که سخن را بیشتر
رسانده باز از مالیوسی پرداز و دهیره دلهای ساده لوحان نماید و بدکاران را تیزتر گردانید و از
دور اندیشی و احتیاط گزیدی که بار دهی دولت است و یاری چنجه اقبال اورا از تسرب باز داشتند
دران روز از خیرابی باصحاب جانب داری نظهور آمد و غبار شورش بلندی گرفت و روزگار زبان
رزن پیشه را آشوب دزمانه تازگی داشت اورا در جلوگاه قدس طلب داشته آن نامه را
برخواندند چون ستاره بخت در فرو شدن بود با سخنهای او بدگمانی را اور افتاد و از اختلاط باز داشتند
و دور بینی کار رفت و نوزدهم ملک علی کوتوال آرد و برخی نوشتها در نظر آورد و تباه سگالی خواجه تباه گردید
ازان نگاشتها معلوم شد که سپاه خراجه از فیر فیر دید که در اقطاع اوست بمیرزا زبان یکتائی کشوده و درین

[illegible]
۴۰۰
ج سوم
[illegible]

مردیکی بدو خواهد پیوست از آن آگهی مهرمان سلطنت شعله افروز گشت فرمان شد اگرچه خواجه آوردن
دم نهد بهانه در راستی منشی مهان شود خود بهان طور در زندان باشد و گروه اورا از هم گذرانید تا گوشمال
کوته اندیشان را رهنمون شود و تیغ بدگوهران کج گرای گردد او در پاسخ عیان نیرنگ گزارش نمود هنگام سخن توانست سرانجام
داد و از راه عاطفت و کارشناسی فرمودند اگرچه خواجه سلمان که بوده خویشی و التیام برادری دارد و تعهد نماید
بدر برد آن سیل هول بر ده را حال دگرگون شد و از هم مال خود را بکار گرفت از اشکارا روزگار از
ناتوان بینان فرمانبر آشفته بود و وقت بارگ و بزرگان دولت در بهال گرائی او بهانه آرا با گزیر حکم سیاست بر
خدمت مدبران کار بسته بر عیب بهراهی کوتهی خواهد رحمی از خاقان آورده شد و استعداد از طبیعت دوستی
و ناامیدگی تارک و تا حال یاد و خوش سعد و لتاط سرگرد آرزوی مقدس پدید آمد منشر السب حسول
سحر ساده و باد سرایان عرض گزاردین روز رفتا بدید بطلبد

پاسی نگار جهان بخت کرد	که هر بخت گیری تو بخت بیر	غم زیر دستان بخور زینهار		بترس از زبردستی روزگار

همه اندر بود با عقل بیعارش بداشت با ناوانی و راه خویش خاطرهای مردم عراق گردش و برای
آسایش روزگار جو گروه بی برگ را امیدوار گردد نزدیک مزاج را به برسنجوا آمدی و هنگام مدارا از
وقت گرفت و گیر بازگشت شاهی و لشکر حسین آماده بوسی خورد ده گمر و نکته سنجی بار بر دار و شعور ازباب
مشخص گو کمر یافته شود اگر قدری بسیاری درگاه ایزدی رفت اخلاص فریدو عالم و فرخی مهربانی
با خلاق و آمد که بی طمع و کم آزاری با او بود بی بر آئینه از قهر ساختنا هی بین و درستی در ان ۲۲
عسف الحی گرفتار ساختی آن قدر روان را بار بار کوهر بار گذشت ازان روز بازحساب مرد و سررشته
محاسبه از دست بشد و از رگ نشستن اعمال انتظام مهام زارت قلیچ خان تعیین فرمود حکم شد که زین خان
گوکلتاش و حکیم ابوالفتح بیرنداز الوزارت خانه بتشد با شد و سکار آگهی سپاهی آورند

	سپاه کامی سپاقس حکیم میرزا صوب کابل	

گیر امیران آگاه دل در روش بسیار حرام و پدید آمدن انتظام دلیل گشته در گرویدن مدبر وری
حجت گشاید بروالا شکوه که هنگام آرایش ملک و مالش دولت گلشن ضمیر او آبیاری
عدل سرسبز و شاداب باشد آراسته پایه پایش ایزدی ساخته اندیشه و کردار از نیاز زبان
پیرایه سعادت شد و خود را امانت دار ایزدی شمرده نگاهبانی سپاه و رعیت کند و خستگان روزگار
گزیده را مرهم دریافت مالی او مرهم گزاری بکار برد آئینه خواستهای ادنی سست پذیرای خدمت فرمان
بر آید و کارهای دشوار بدستش طرازی پذیرد امور گیتا لا گردد حیا سیه از دمایه حال قدسی گیهان خدیو

۲۰۱

ج سوم

محمد صادق

نالش بیدای داد و داین راقم تر فنامه تحقی ازان باز گوید و بتازگی بیان زندگی میرزا آگهی سخت
سعادت پژوه و بیدار بخت بی گره دل پذیرا گردد و چون در زمین هند لختی گرد شورش برخاست
بگیتی آلتنشاه آشوب در گرفت فرومایگان این دیار و هرزه درایان ملتان آن جوان آشفته‌رای را
در خواهش ناسزا سراسیمه کرد امید ناروی بیشتر فرستاده غبار فتنه برانگیخت و در سیه چال بادافراه
سرنگون آمد بجای آن بود که از گران خواب پندار برخاسته راه تیمارداری بیش گیرد و بچاره گری بپای
لغزش رای خود روآورد و برخلاف آن بتبه سگالی شتافت آورد و چون از دریای سند گذاره نمود
امرای آن ناحیه کار پدید فرمان والا شتند و بدار الملک لاهور فراهم آمده قلعه داری را آماده گشتند میرزا
یوسف خان سپاسدار رهتاس پای همت افشرده از شناسندگان کسی بدان نباده اندیشی ناسپاست
زمین پست نامرونشناسان چه رسد از سپاهی لشکر ناکامی برچید و در جیب را دل بسوی خود نمی دید
زمان زمان نا امیدی از دو بی تازه می آورد و بد روشهای هرزه درایان دلی خوش میکرد و خیالهای
پریشان روزگار میگذرانید با وی بهادران سکوفت و آلی الغربال می سخت تا آنکه محاصره لاهور پرداخت
و تا نیکهای بی آهنگ در کشایش گره اوبار شد اگرچه کناره شدن مبارزان و الاشکوه تو ناقی بتبادی
می آورد و کار نامهای دلاوری ناموس دوستان هستی و هم بسیار شنوده بود و درین هنگام دل بیکار نهادن
سپاهی اورا یاد می افتاد و ندوادرا دمردی تردستی گمان غد بود بر خود مسلم نه یدلیکن از شنیدن آوازه
موکب همایون دل نیرو بیگرفت چون گزیده ساعت آسمانی رسد عنان عزیمت بصوب سحاب النعمان فرمود
گوناگون سفرت و دعر روزگار پیچیده زمانه محاربت گویی اقبال روزافزون بر گرمیت آسمان زمین مد
بوسید بخت و دولت ستایش در آمد نظم

جهان بکام و بالا بلند و کامرانی	امیدوار دولت و دولت بخت خوان	امواج سوی یمین و سعود سوی یسار	نسیم عیش کامیاب نا ... عیال

گیتی خداوند با خاطر آرامیده و پیشانی کشاده و دلی حق پژوه و قدمی استوار و عزمی سترگ و ثبتی والا داد و دهان تنگ
کمان خراش داشت هرچند منزل بمنزل بسر می شد داستان گریزاو نمبر سید و غبار سے در رهگذر ضمیر آسمان
پیوند راه نمیافت و خراب درونان شوریده خرد با آن جبال که در سر اندیشه آوازه دارو نشانه گزیده است ده
سعادت منشان بهره ور راه نخیل فروشدن او عشرت آمود داستی بر زبان که هر بار گذارش یافت
چنان بر بیش طاق باطن پرتو می افکند این همه ایستاده است که نهضت رایات همایون ما ورنداز و هرزه
درایان تراز خاطر و دیگر خاطر نشین گرده اند بیشتر آنست که در حوالی سرهند خبر گریز آن پریشان رای بسمع
همایون رسید همچنان که رانداز تقدیر گذارش فرموده بود چهره کشایی راستی گشت همان روز که رایات

۲۳

ج سوم

جهان پناه دار السلطنت روانه شد پیر راسر و یک لاهور عبار سورس سا کیمت سیت ، ور در باغ مهدی
تا متم حال بدستمانه مالیخولیا ساده مالی سنگر دو بدنگاه و هم را سرے سال می ا راحت سعید خان راه سهگوت می
که زمان سنگه سید ماند محمد زمان و دیگر جاگیرداران سمات ، در سے قلعه را اسحکام داده آماده کار زار بودند
چون فرمان تا آنس هنگامه سکاریو و بهادران هیبت گرس در سور جلمای مواتی تا گهی سنگ رسیده و انکار تماشی
ماف گویا ن عمامه بند بهر دار احتیاط بار داشتند وار برومی آگهی اهتمام در دار ماکتوده سار حواشی
مار باتیر جواحه و بادر ملی زره و سر سکندر اران طرف جوش مردانگی کردند و ملمهای مدللی مالق باشد سردار
مار وائی کار و تشنگی مقصود زمان آشفته بر سانے و بیره لامان همراه سرگرانی نمود سے ناگاه آواره
سوک سامیتاهی جو هر باغ مدبریان ترگرد آمد راه گرمراکام تتباب سرگرفته یک کردهی بالار و بلغ
مهدی ماسم از آب راومی عبور نموده و سراسیمه بصوب کابل ساف دران شب نواحی ساد ملی زمانی بحوا
مریبان مرد بار جدو د خلال آباد ار دریای جاب گذشته گرداشد سپاه سے همراهان دران گذاره مرد رسید و در
نواحی سهره سمت عبور نمود و رموج حرال هرجا سے نسل و ماد راعاد و بداره گریوه مهاره ر او کیب آب سید
سعر مه وسگاه عبو دیار گردید یون مسامع اقبال رسید عاطفت خسروانی در جوش آمد و منشور والا
صادر یافت که جنود فیروزی جهان از تعاقب کشید و دار نماد ادر سور س آنها کشتی سرما مرتسمه
یکار آن سلیم دل از جا و نکند گرش اگر آن عدو و بسحت ار بار سے گی سماسای سرلت نشود بدرای آگهی
ناهدبانا و حود حدیں فروع خرد چگونه بقش هستی شستریم تو که مردرگار سعادت مدبر گرد و دتسا راحتش را
دیدبان آید و پر دید میران قدردانی مراد گران سنگ ترازو سر باشد خادم زمان را که جنس گوهر یکتا بدیسی
بازگاه ظهور آورد سلطان عرور امر او رنگ کامرانی سر بلندی تخت هما مارم و پیروی از سر آغاز می سهد
و جاودانی دولت را سار گی و سرمایه دولت والا را سا گری مایه پار احت سرگ را بار گوید فطرت عالی ا
محمدت بر جواه یا امراج بار می جو صلدراد ا آسمان طرار دس ار کونهی سحر بهر اران مایس ایزدی بصوب بهاب
سعت فرمود تا مدلت رو ار مرون بیراگندگی آن دیار فراهم آید و شکستگان را مومیائی مهربانی درستی بخشید
بیست و جمام طاهر سرهند معسکر اقبال سدگیتی خدا وند باغ دلگشای آن مصر دولت عشرت اندوخت از
سواسح سعید آئین عالک ادی ار اسحاکه سهر یار دوربین زمان مان هشیار خرامی آثار اساسی رسید و جهان آرائی
عبادت سر سرو دریں هنگام طرازی دلکشا سحاطر آسمان بو مدرسیده بر لیع والا صدور یافت که جاگیرداران
وستعداران و و اسحگان قلم و دیده سا کنان را سام و جرعه در قلم آورده و در یکدیگر منتظم گردانند و نگذارند
ای دستمایه بیته و التزام بهری زندگانی سنایده صد جل و جرح مردم تر زب انگلی که اندگوهر و سکه داتی فراهم آمده باشد

بکار برمد تا کمتر رمانی اندیشه بیرون آرایان خراب درون پیدائی گیرد و قلب کاران نزاید و نیز بور نگاه در آید

ازین آگهی روزبازار عافیت شد و در اقصای هندوستان ایمنی سترگ پذیرفت بیست و ششم حوالی ماتهیواره

دریای ستلج را مسرحالی احتشام داده عبور فرمودند و درین نواحی امرای پنجاب سجود قدسی آستان نمایند

سعادت و آگهی گزیدند و سر کی بعنایت خاص سربلندی یافت و از مکافات نیک کرداری سپاس گزاری در نامه

آغاز سال بیست و ششم الهی از جلوس شاهنشاهی یعنی سال اردی بهشت از دور سوم

علم دولت بوسد ریعجه ابر جاست	امینی وکلج استدلال عالم بر جاست	چه هوا بیست که حلاوتش تیر تشست	چه بیمنی است که جرش تا ابد است

شب جمعه سیم سرسعد نود هلالی بعد از سپری شدن شش ساعت و بیست و دو دقیقه نور پیرا دار جهان صورت و

معنی و مار جدای عالم پنهان و پیدا سرج حمل نظر خرمی انداخت و عنصری عالم را چون روحانی ملک نور آگین گردانید

حسن شادمانی آرایش تازه یافت صلای عیش بلند آوازه شد از آنچه در سرآغاز این سال خجسته تابش ظهور داد

سمت ایات همایون ست بصوب دریای سند از اسجاکه یا سبانی عموم خلائق دیباچه فرمان روائی نقش لم م

دار د بر ضمیر آسمان پیوند پرتو انداخت چنانچه یاوری تائیدات آسمانی نزهتگاه پنجاب از خس و خاشاک فتنه اندوزان

زشت درون یافت بخت آگاه و گزیده ساحل سند آبیاری داد و هم سرسبز گردید و تیمار آفت زدگان حوادث

سرانجام یافت و نیز چندی از مراحل شناسان خرد پژوه فرستاده بگزاشتند که اندرزها اصلاح کار مرز آگرد و اند سخنان توان

انچه در سرزنگی کاوس تاتیر پایه هزار یک اند دور کارگر نیاید و آن برملول خاطر صواب اندیش بود که بر کنار دریا قلعه سحر آسا اساس یابد

و دهستیان بقدر گزین پیرسعادت پذیر آید و بندگان حد مستگذار راستا به سترگ باشند بدین قدسی سیماعزیمت

آن صوب فرمودند از سوانح توجه فرمودن کیهان خدیو بتماشای نگرکوت چون برگیهای آن باستانی سطاف نامه

و درست شدن زبانهای مریده بسمع همایون رسید سے خاطر حقیقت پژوه بدان صوب کشیده می ورزید

که آن سرزمین نزدیک شد و داستان شگرف تازگی گذارش یافت پانزدهم با چندی خاصان سلطنت بزم

بعزیمت تماشا را ه پیما گشتند و نخستین منزل راجه جی چند مرزبان دژ بدولت زمین بوسی سربلندی

یافت چون پاسی از شب درگذشت برای آسودگی مردم در قصبه دسیوهه نزول اجلال فرمودند

راجه بیربر تیول دار آنجا بلوازم نثار و پیشکش سعادت اندوخت از سواری راه و سختی کریوه همرکابان دولت

بحی پیشانی عزیمت جبین زد و بود و از دور باش شکوه جداگانگی کرمان بندی عظمت کسے یارای گفتار نبود

و دران شب دعائی بگرے که تا در کاری بدو منسوب دارند در خلوتگاه معال چهره برافروخت و بلند پایگی

گیتی خداوند گذارد و داران پیچ باز آورد و عنوان صبح آگهی آن نمودار را گذارش فرموده بازگردیدند و بشناطی سرگرم

همه را فرو گرفت کرسیان کهوندوال و کانوواهن دریای بیاه را پل بستند و گذاره نمودند هفدهم شهر لکشای

کلاه نوروز فیروز بدوم گیتی مداوید دور آگین سد و در بوستان آن معر اعمال گلدستهٔ عشرت فراهم آوردند
از سوانح غبارآلود سنهٔ هزار و سی و هشت چون معصوم خان فرخ‌زاد بی از سیه بختی
روی نهاد با آوردن شاه بیگ خان و ساده دل و بسیاری از مفسدان شورش طلب در حدود
سنبل گرد شورش انگیختند بدان اندیشه که از دهنهای آن صوب برگرفته دست آویز آنش [illegible]
سازنده گریخت و شبگیر کرده خود را بیرا حکیم رسانید حکیم عین الملک فوج دار آن حدود آگهی یافت
به استحکام قلعه برطبق همت برگماشت و در فراهم آوردن سپاه و آن ناحیت کوشش نمود و نام مردمان
سنبل که حکم را شجاعت و دیندار در ساز دو داستان ایشان و بیم گداز نمودند و در کمتر زمانی انبوهی
فراهم آمده گرد گشتند و آمده داشتی برگزیده تنها نشسته حکیم بتاب پائی خرد دلیری گشاده مثالی
فیروزی یافت و آن آشوب شورش پیشه در آمد و بیره رایان بدگوهر و بزرگوران بی گم کرده کام
کار را مرد را اندا ختند چون رمز سنگی و راست و آواره آمدن سپاه بدان نواحی سامعه کوب بدگوهران
فرمایه از گرد قلعه برخاسته قدری دورتر نشستند آن والتن اندوه یکی از هوشیار معتمران را تا نمش
جاسوسان بصوب آنروی مخالف روانه گردانید تا آن پیشه کار خود را پژوهندگان غنیم دریافتند و لیک از آنار
بسیار ناستوار بیمان گذارد که عاریان نصرت طراز از اطراف فراهم آمده اندیشه شغول و امید
به اسحر گرمی فرستاده و تدبیر چیره اعمال را فرو هشته شب گام هزیمت برگرفتند و حصاریان نومید
از آن ساط برساختند و حصار طرب را گلهای تازه شگفت و کوس شادمانی بلند آوازه شد و در کمتر فرصتی
شجاع بیگ از بداؤن و شیخ محمد پور توی از شمس آباد و شیخ معظم و میر ابوالحسن از امروهه و غلام حسن از
سلیم پور و قاسم از لکهنو و مولانا محمود بی والو القاسم از سنبل پیوستند و بیگانه لیاقی دلیست تاره رو فی
گرفت حکیم با ملکی کاروان جویای پیکار شد سرایمگان مادتیه ناکامی و شوریدگان دیوسار سرگردانی
اگرچه این نواحی دور رفتند لیکن در اطراف آن ملک دست یغما برگشاده آزار زیردستان میکردند
در اول گیتی را سرمایهٔ مردانگی بود است در او و سمی محمود بدر راجه کمادون فرام شاه و شکست سپین
و راجه کرن و بسیاری زمینداران کج گراه خودسران تهی مغز فراهم شده شورش برانگیختند حکیم بحسب سامان کرد
تفرقه داران هنگامه ا راحت رام شاه و شکست سپین و راجه کرن رو نورد یکو بندگی گشتند و سپاسی ایمان
ساخت خان بیر یکجود فیروزی پیوست در حدود دو والکی کار طلبان بدست دوست رزد آرائی گرده بالمو
تیاق نمودند پاس حرم داشته توگرویدگان سعادت را هر اول نام نهادند و تحقیقت شجاع بیگ نامی
نامور آن شده صف آرای شد سرآغاز پیکار شاه را هر اول دست چیرگی نمود و شجاع بیگ نامجد...

۲۰۵
ج سوم

[illegible]

ادسازان عقیدت سرشت دیده وری را مردانگی همدوشش گردانید مجاهدان تیز دست از هر طرف
پیوسته داد مردانگی دادند اقبال شاهنشاهی نوید فیروزی رسانید و روزگار شرزه آور دشمنم خبار آلود
ناکامی دشت پیمای هر سمت شد سید میان و سید مصطفی و بسیاری از غنوده بختان بگوی نیستی
گمنامی افتاد و بندگی خداوندی در حوالی کلانور آب راوی را جسر آراسته عبور فرمود و از حواشی لاهور
آب چناب گذار کردند و آب بهت را از میان جیلم و رسول پور براه پل عبور نمودند و در نواحی حسن ابدال
چند روز عشرت شکار سجا آمد و بومیان آن سرزمین کامیاب خواهش گشتند و در آن هنگام که بهار
دولت روز بازار رواج داشت و چشمه سخت کسالتی روز افزون و هم از آن جهت دلکشا باسته
اساس نهادند همواره خاطر فیض آمود گیهان خدیو با دی صورت و معنی توجه فرماید و از فروغ همای
گلشن زمانیان شگفتگی گراید و شور بده سار دنیا آبیاری همت کشت زار گردد و بر سیم شکار القعده
تنده عبور واقع شد چون پرورده زمین و چشمه هو شاوار داشت سر البشانی بخاطر آوردند در کتر سالی
حسن انجام بر گرفت و بجهت عشرت بذیری بر فراز قلعه آن قسبه که از عمارات باستانی ست
چون فطرت بزرگان عالا با به صعود اقبال فرمودند و هم در منزل اقدسی حاطر بزیارت خلوتگاه
بالنا تهه ثمه منوجه شد بکسر تای فوقانی هندی و فتح لام مشدد و ها معنوب کوهی است آسمان پایه
نزدیک رهتاس ار دیر باز که آغازش پدید نیست او را نیا لیش گده با لناتهه جوگی داند
و در بزرگداشت آن کوشش ها و جمعی ابوه روی نیاز آورده و در مسر احیای هندوستان گوناگون راه
آزادی روائی دارد و طائفه را جوگی نامند بضم جیم و سکون واو و کسر کاف فارسی و سکون یای
تحتانی کردار این گروه سر قانون پاتنجل است که نخست از آن در آخرین دفتر گزارش یافته
و در ملک بینی حیا و بدهستی اندوزند و خلاف آمد عادات فراوان بظهور آید بسیار سحر سازی
و کم آزاری نامور و یگان یگان نیز ره جویند آگهی بدید آید با لناتهه از سر آمدمیش روان
این گروه است بباء و الف و لام و نون و الف و سکون تای فوقانی و های خفی گویند که این
راه و رسم چند ره بود مشهور است که ارد و میی و کار آگهی راه بحر و سیر و در این رهگذار برای
نفس بوقلمون بر گزید کوتهی سخن آنکه گیتی خداوند از کمال آگهی بفطرت فروغ حسن معنی
خویشتن نیداخته پژوهش آلهی بنده نمایند و با هر طائفه که گمان دانائی باشد
با جانبی که مردم بدان روی نیاز دارند پیوسته ابر دمی بپالش سجای آورد و از ین رو بدان خلوتگاه ایزدی
رشتافتند و انجمن تحرو نشان آن حواشی از فروغ توجه گیهان خدیو روشنی پذیرفت سی و یکم

مبارك ميرزا يوسف خان قدوم شاهنشاهی جاودانی سعادت گرفت و بسیار سپاس از طلوع امورات در اطلاع او بود چون آن نواحی مخیم سرادقات اقبال شد در پایه باریافتگان محفل همایون این آرزو در جواب والا عاطفت پایهٔ قبول و اقبال گرفت بانواع مراحم بیکران مورد رحمت و جاوید دولت آمد و حسب ورای همت افزائی و بساط افروزی آمد که پذیرش یافت اگرچه رای میسر آن بود که شهریار دادگر درین عمر جامع روزی چند توقف فرمایند لیکن باندیشه آنکه هر چند پایه همایون تکاملستان نزدیک مسعود هم مرتبه آن دیار دلخواه معمورت خواهد یافت لیکن سند سالاگر که ملازمت اشتهار دارند و منصب والا سند ارسوانح فرو سپردن خواجه عالم خواجه سرا کار گزاری ررو لو درستی پهلوانان با هتمام او خدمت داشت در مقام حرارت همگی ایران گروه خونی چند منزد و بنادانش را سر انجام بسامان آن شوریده سر مدرسه کار او بانجام رسانید شادق ردان آن خدمت گزار دائم حضور را آمر رتق خواست و از معدلت اندوزی کشته و بیاسا رسیده
ولساسولید و عقل برا احراع آگهی اندر وجه ویج گرایان خود و صیرت را در و نپدید آمد

رسیدن موکب همایون بر ساحل سند ساگر

گیهان خدیو داد و دهان نوازش کنان با بهران سکوه صوری و معنوی بر کنار آن دریای سند سیر و هم جرداد ل فرمود بساه و رعیت دست آویز بیایش رو به درگاه آورده و هر یک کامیاب گوناگون بخشش و بخشایش شهریار گشت والوس اعیان کار ستمگان باندیه بانساسی اندیشه سازی بیکو مدگی گشته دار اسحاکه تمیس نهاد هدی خاطر انتظام حال آگهی میرزا حکیم بود و مسوده عاطفت شرف لقا دریافت و حرسگالی وامدر گوئی بر توعاطفت اهداحت کاردانان اشنا دی حقیقت گرین شیرین گفتار دلاورانه کم آزاره دستوری داوه تا سخت دانش خویش سرتاپا رده سر اپای اوراز خوامد و بسی سخنان دلاویز بحث آور رگذارش نماید بیت
توان ساخت دلهای فولاد نرم - بیروی پیوند گفتار گرم
اگرچه کج گرائی او در پیشگاه دانش والا و آزمون دیگر خرد روشن پیدا بود لیکن تقدس خاطر آن پیر سد که چون نهاد ران پیروی رار انکاسی بار داشته اند و دریاکای گوناگون حمایت بار اسوده بود که دل آن پیر سیداخ و یح بد پرش گر دوستان سرای حق تروهی رود لیکن هر که سود و بخت باسد و خرد او در شورستان خواهش باسد بیش و دانش او و واپژولی بستاب آورد و خویش را نگوش فراوان زبان درین دوسا گرداید حمایته پسندگای این روان خوامد عقل نیکوار بانی بیمایم و ماتم روزگار او سیاره و خلاصه پیغام آگهی آنکه هر که بزرگ شکوهی که با والا توانائی و فراوان پیروزدست آرمایش بار داشته نصیحت طرازی و حقیقت سرائی همت سری گمارد و دستمایهٔ او حیرسگالی و خلوص عاطفت امر است دیگر ما شد سر آید سعادت پدران یک اختر در عالم پیدائی پیدار شده بروی سر نگین و دل جوی انجمن آراید و سایش دلانه گرمی روی

وبیرونی بیاره و سرسگالنده مگوهران بیروای دران سه جال حصر که دسان طرازی حیله فروشی بیس گیرد و سه کاری
خودپراران یاوه صحت گزارش نمایند اکنون آن برادر که پایه فرهمندی دارد دیده برای تماشای آینده جاوید دولت اندوزند
سلاطین تزاوان والاتبار و مرزگان سرزمین افروغ عنایت ما برتو بیگیرند و با اینهمه پست چگونگی و تاکی کرده نشیند
ناسپاسی باشد و تا چه بهم لیسیدی و رومایگان افرعام ورشیب آمادریان کاری طغرا و خواهند دمایدکه برطینت کس سبرتان
خودک افرا گوش نهاده و ماندیشه درست و دل ایشان و اعتمادی شائسته و خاطرے امیدوار بسجود قدسی آستان
ناصیه سعادت را افروز و تا سوی جهاندوری ماخاطرنشین و در ونزدیک گرد داور و رسکے چیدرمدگانی پیشانگی
گذراند تا مدیای او چون رتبه بلندی گراید و اسحام کار متکامی گشته سورچه مسکین کم روی پای تو سدی از
سیروان ما دیده مقصو و مانه بهار ولوک تا و پیرهٔ طائر سحت برفراز مراد برآید و مردم را د ماجیدرے فروغ آگهی چگونه لشای

عغلت ددا و قندیم گامی درفراخ پای حشموی ندارد ابیات

پایه بسیار سوی بام بلند	تو بیک پایه چون سوی برسد	اندرین را اگرچه آن سه کنی	دست و پای مرس ریان کنی

اگرچه پیش نهاد کامیابی است خود آنه و دورا چیار باید و تا جسد خود را بردم بیع مرداد دواگر ارشر سدگی و بهکاری
رو مدرگاه می آید و واره بماکی دل بخند منگاری همی سهد داستان ماطفت روزافزون که از آغاز سلطنت تا حال
که عنوان بهار اقبال ست ریا لمیان طاهر سحت و سجالس گناهکاران بزرگ و ورومردیک ادلتس
از انجاکه سولیدگان پادشاه و بارداستان اندر زگران تموده نداد حود گی سخت دمایاوری حرد ولاویز گستا
الهی را فسانه برراهی پنداشت یا سخ گفتار بیروغ گزارش داد و چون روز مرد می لود مصرافرائی گیتی خداوند
مروی حتود دو اسارت والاشد و اکر در حرف یکو سدگی ربان با دل یکتائی دار دوار فروی و اهمه سعادت
ملازمت را روری چید قراری تواند داد ما مدکه یکی فرزندان ارمسعو سے پرده لبیں حصمت حصیت گزین عصمت
سحت مسای میگم روانه سازد واگر ار تنگدلی و سدالسی با ین هم نگراید خواجه حسن نقشبندی بار حی اعیان آن سرزمین
فرستاده رسوم پیمان دسوگند بجاآورد و برآئینه ورضمیر آسمان پیوند پایه قبول یابد حتود ی دنار گشتن براوستادیری
سرانجام گیرد و جهان نگوش خواهید دستان تور بده رامی بیهای هوش افرادر ساند فرمان شدید اه مان سمکه
ماحوقی دلاوران ما اخلاص تاب سدگذار دمو و ومیشاور تتاند و سرکشان آن ناحیت را از دنیکو سای گی آورد
وانجاکه همگی اندیشه حقیقت بیرده آن بود که حود دیجبری ارسکون حود دساوی تائید پذیرای سعادت گرد و یار دم
بر اکلیل ابهت سحیاری سا هراده سلطان مراد ما سیار سے امراد سعودی یافت که از ان آب عبور کرده
با مستگی متوجه ولایت پیساور گرد داگر میرزا بیدار شد و را و فرمان پذیری سپرده بگوما گون نوازش امیدوار
ساز و وگرنه یکبار ملستان تتاند و برای مزید آگهی و جهان ترتیب یافت و زوده آرائی نکرید وائین سد عول نموده

ج سوم ۲۰۹

خلاف رست گرفت میرزا یوسف خان و رای رای سنگه رای درگا گوجر خان سورج سنگه مدل خوان
شیخ عبدالرحیم مانکا رام جد بهنا کری سلیم خان کاکر علی سید محمد موجی کریم الله کمبو مرتضی راج رام داس خوان
سهراداس سانول داس کله کهواهه آسکرن کجره هزاره بیگ شیخ ولی جلال منحس و جمعی کثیر از سواران خدمت گزین
و یکه جوانان دلاور درین فوج فیروزی اعتصام جا یافتند و سبه آرائی جوانغار بسید حامد بخاری و محمد مخصوص خان
و سید بهدو داود ابوالقاسم نمکین و عرب و سید حسین و حسن قلی بیگ و عبدالله بلوچ و عطا الله و مردان مامور و برانغار
برانغار راقلیج خان جلال خان شیخ جمال بختیار نور قلیج میرزا مولاد جمال خان بلوچ شیخ کبها ملک مدد دیش حاتو بسه
عالم لودی حاجی مولانا الهداد امرو هه شهباز لودی بر سبه از مجاهدان ناموس دوست رونق بخشیدند راجه مان سنگه
لون کرن خان سرویه خان ماد هو سنگ محمد بیگ بکلو مان سنگه درباری حکمال سلهدار بهادر خان مور دار سرجن سلطان علی
سکت سنگه جنگ رای رامچند بهگوانداس شیخ کبیر جبار قلی لعبت دلوار و گروهی دیگر از سرداران عرصه خلافت
بار التمش فوج هراول سرداخته دار عاطفت فطری و رافت ذاتی بار دستور بیعت که حرز بازوی سخوری بوانند
مصحوب حاجی حبیب الله کاشی فرستادند که هنگام یورش آن عنوب سنگه در دولتکده امروه در سکنا بالمدرسه تنواری
سکتند باید که رود بر یکی از آن طریهای فرمان بدریم سجاآ دا خود فیروزی از مدد و دکرام بار گرد و کار او بیکیا می
گرا بدو در لوازش اوست تا و یرو سرانجام یابد و همگی اندیشه صافی آنکه مبادا از شکوه فیروزی خود میرزا آوا ذة وقت
ناکامی گرد و دو ریگانکان و بست خوانند از اینجا که دوربینی همه مستلزم اقبال است تکا سواران حدگرین فراق
که آن دریا بار را گزیده سرے برمدد خدمت جویان کار طلب مگر دآوری کشتیها نکاتو بر اشتند و بعد ورآمرای
عالی شکوه در ساختن مبارز دریای هست گماشتند اگر از روازدن سختی بیرا انسانهای بهره کاران نگوش در آورده
راه بمان کاری سپرد و ارج گرانی فرموده بیتدبیران سرا بار که شوکت همایون بیرمان صوب نهضت فرماید از
سوانح فرو سدل فتح دوست نور علی دوست بار بیگی طبیب پرستاری کرد و بلطایف پارسا گوهر وا نمود
بیوسته براقم گوهرین نامه گذارد سه اباد سے گیهان خدیو در سر دارد و موقف عرض رسانید کامیاب
خواهش گردانید چون اس سه ادخوان مشالی زنان را ماول یکتائی بسید شیداو را ساسج ارسر واکرده
درین هنگام که رایات اقبال بکنار سد رسید مراد و انجام آن کار سخن گرفت خدیو دوربین آگاه شد
از کمترین تردد هش فرمود سرگذشت بعرض رسانید مسیم سوده تحسین کرد مدار حرامد لیتی معروض داشت از این که سهریار
دریان دل خود آگهی یا فته باشد که میروی این دولت جاویداران حال بر آمد و ره گرای سعادت گرد و مرگذارد دبنا آنکه
روزبهی از ناصیه حال او می یابد لیکن ملتمس بانه پذیرائی یافت از اد سے اس بیار سد اید دی عیار مردم برگسترو و درون
سر للا امداد دایس اید سی شست کرامت فرمود داس مصرع بر زبان خواندند مصرعه شست پاک و لطر پاک خطای نکند

وگرامی اندرز ها گذارش یافت اما چون از صمیم خاطر بوده و زمان او با دل یکتائی نداشت در همان دو روز سپارگیمو بیستی شد و گران خوابان غفلت لختے روی بیداری ندیدند و مدتی پیوند طبعی داشت و در هنگام خواستی ها پیمائی سیکر دشوریدگان رشک مدد پیوسته از بهم گذرا مید نکو نید مطلب خان چنین بیرایه شایست و آن خوان را از حوالی خانه آورده و مطلب خان بعقابگاه باز پرس در آمد و تشخیص آن با مدن پدر او بار گذاشته شد از سوانح اسناد فتح قلعهٔ اتک بنارس مکنون ضمیر جهان آرای آن بود چون موکب همایون بآن حدود رسید عالی حصاری عمارت یا مدد رینولا آنجا که دور بینان گزیده بود ند بچشم حقیقت پژوه پسندیده آمد پانزدهم خورداد بعد از گذشتن دو پهر و دو گهری بدست مقدس بنیاد نهاده بدان نام اختصاص دادند چنانچه در اقصای شرقی ممالک قلعه ایست نام آن اتک بنارس و بعهدهٔ اهتمام خواجه شمس الدین خانی که درین نزدیکی از بنگاله آمده بود قرار گرفت در اندک فرصتی بحسن انجام رسید میان ولایت هندوستان و کابلستان برزخے شگرف انتظام یافت سرمایهٔ فرمان پذیری گردن کشان آن حدود شد و آرزومندان بی مایه را دستاوری پدید آمد و خواسته داران البته بساعت اطمینان سرانجام یافت و جهان نوردان روزگار را ایمنی روی داد

نهضت موکب شاهنشاهی بصوب کابل

در همان ایام که ساحل دریای سند مخیم سرادقات اقبال شاهی بود عزیمت بود که بقلاوزی دولت از دریا گذشته زابلستان خراسان رو د پیشتری جاسان جنود فیروزی در بار داشت این یورش دستان سرائی بود برخی از نارسائی و طائفه از تنگ حوصلگی و گروهی از پیمائی ولایت سرد سیر و طبقه از تن پرستی و بهند دوستی و بصدی از زیان رد گیهانے که سفر با خود دارد و بعضی بهواخواهی آن حدود و بجهت نافرجام و مدارای گیتی بلدیر دلیر ساز دو عنان گسل گروها گروه مردم بود و چون سر رشتهٔ تربیت نگهبانی و دور بینی داشت نیرنگی دوستان سمائی نرسید دران وقت راقم شگرف نامه را فرمان بود که گذارد پای بدولت اعیان را بر بسن روشی نگارد و دلنشین خود ساخته بعرض همایون رساند از گفتگوی ایشان در شگفت را بر آمدی و از نیروی ایزدے تائید دستان این گروه بستد سے موی سفید و ریش دراز بداشت و خرقهٔ زرق آلود کهن سالی روی نمی افروخت سخنان دلاویز نشنوده مکن نوری نشستی و چون پسند قدسی خاطر بود و اندیشهٔ این و آن پیرامون دل نگشتی و بیگی تا حر دو عزیمت شاهنشاهی از ان بود که بیرزا را اختلال معاملت بین یاوری نسایدو سعادت اندوزی دستگیری کند او خود از بهوشی و غنودگی تباه پسیجی انتاد سے و بزور افزود سے دشمنان از سخن نرم تو مر ورسند نه منصر عمد وقت ناسد که زبان کار او خوش سخنی بود و با آنکه بریتانان ضمیر آسمان پیوند پیدائی داشت و همواره در زبان گوهر آموز میگذشت خرد مندان حکمت پژوه را

۲۱۰

ج سوم

ج سوم ۲۱۱

آئینی است گزیده و دستوریست شایسته هرگاه یکسو شدن مزاج از اعتدال طبیعی کار عضوی
تباه سازد اسباب آن را بدان جدا سازند تا گزند آن بدیگر اعضا نرسد همچنان در افراد انسانی اگر سببی را
در جوهر سعادت اختلال افتد و مایه درد و بیراهگی آید سر آئینه نقش هستی او از صفحهٔ جهان ستردن سزاوار
است لیکن خاطر مهر آمود شهنشاهی قرار می یافت داد و در گذشتن از آن توقف می فرمود شاید از
عنایات رایات همایون کار او را از صلاح بگذرد و بندگانی این جوان غفلت آلود سر آید و چون مملکت
از امداد و گذشتن و مدار اسعد آبید گشته باگیر برگیتی خداوند بر همیوی خرد و اولاد بیشتر دست سخت تاریخ سی و یکم
گذار فرمود مانیکه دریای سند و رود کامل هم می پیوندد و مخیم سرادقات همایون شد و آردوی
بزرگ اولیاء برانکه در کنار سند گذاشتند و حکومت آن سرزمین مقرر شد بر کنار این ناحیت را اهل
سازد و گزیده و حسرت بر احسان دید تسمیم امرداد حاجی صیبا شد با سبیه سامی آستان جلال آمد و
سر عهد است مسامع همایون رسید اگر چه نخست بسالی سر سندگی جانه نگار او بود و پیمان فرمان پذیری
سوگندهای استوار کرده لیکن چون فرموده بپذیرفته بود کسار او فروغ راستی نماید بورستش آگاه
برگرفته آمد که گفتار با کردار یکتائی گزیند و گره دستان بر ایمان فرستاد را بنامش گری فرستند و عمل بکار
بسیاری ساده لوحان نا سپاس نا شناسائی کار کرد گفتار بدیرفته بیان کار می شتر گ اندوخته شاید بدارا
آنست که اگر عمل جانه او نگارین تراز گلشن سرای بسالی باشد کم ترا آن بود که گریبت و الله بطرازے
ماداد آوردن باشد بازان سهریار بوسار حرام بدیرای آن بسنده فرمان داد که شاهزاده بلند اقبال از حوالی کرام
متوجه شین ماسر ساوری سماوی مائیدات بدان بعوت بهشت مسرائیم مهرا شت جهان کشا این سرل
کوچ فرموده کنار آب کامل نزول نمود چون دریای عاطفت در موج خبر بود بار خواجه محمد علی وجیمی را
فرستاده بود که یکی امان گذارد با سخا آوری و در ریان رو گی جاوید بیفتد زور دیگر دولت آباد منزل شد
در این روز خسرو آفاق میرزا غیاث الدین علی مروتی را که در گوناگون تاریخ نگاری روزگار است و یکدلی
میرنگالی سعادت بزوده بخطاب بیب خانی سربلندی گشت بخلعت فاخر و اسب نامه و فراوان و آسته
احتماص یافت هر روز لامان بست سار راه بان بیامد و باسر اگویان جا خورا رهمونی نشد و در این
سر منزل ساطع عی برصد اشت بیر را آورد دیشیانی از کردار گذشته و بهان سکوبندگی از آسیده گذاره بود
چون فروغ راستی از ناصیهٔ حال بانس مداهنت در صمد تنگاه قدسی خاطر جایگرفت را راسخا که بامل گری
وکنکس طلبی جوی ساده دو ساهتاهی است اسارت بس لوئسال مزرگ و امرای والا شکوه امیت کس
انجمن خاص برسار بدار راه دوربینی کار رسا سی سرادار یا سیح سرمه دار بد و نگارنده سکر بنامه فرمان شد

که صوابدید هر کس را دلنشین خود ساخته بعرض همایون رساند فرموده بکردار آمد و هر کس بدستوری پیشین
سخن سرا شد و چون سگالش رفتن در سر خود بخشیدن و بازگردانیدن را برگذارد و ندید یکتا مقصود
گوناگون روش برآراستند زبان راقم گذشت هرگاه لشکری بزرگ سرگردان چنین
بلند اقبال والا شکوه راه دور و دست سپرده شد مقصد زیاده از هشت و هفت روزه
نموده و بارها بخشودن جرائم و بازگشت رایات همایون بیکی ازان چهارگانه صورت وابسته شود
چگونه بی آن بمجرد گفتار فرستادگان گمنام و نگاشتهای بی فروغ راستی مراجعت سزاوار بود و نیز
امروز در هندوستان زمان بارندگی است اگر تا سپری شدن در حدود سند توقف شود درجه
لائق است و اگر کوچ کرده آید درین ریزش از زیانی سترگ باسباب سپاهی گری بازگردد و سودی
بار نیاورد و شایسته آنست که کار نزدیک شده بانجام رسد و مالش بسزا یا صلحی نمایان چهره افروزد
و مردم از آمیزه گوناگون عرض برآشفتند و شاه اندیشی سر فرو بردند سلامت روی از نارسائی
آئین دوستی گذارش نمود اگرچه دانم که پایه شناسائی بظهور می آید و چون گوئی برفراز پیدائی
می شتابد لیکن در آشوبگاه تعلق سار تن بازمانیان و آنگاه چیره دستی بارگاه سلطنت با گذار
آن گفتم و در انجمن رازگوئی و خلوت جان کنکاش بایست وقت شد چون برخلاف آن گرائیدن
سر آمد تا خوشیها شمرده اند و ننگاه زیان کاری دین و دنیا چگونه برای اهمنی صورتگاه رو و زوال
گزند جان فرسای معنوی دانسته برگزینند چون سخن پای آواره راه فضول نمی سپرد امید که گردی بهم
نشینند و گذارده آمد هر کدام صلاح دید خود را بعرض همایون رسانند و از کمترین تا برسند گذارش کنند
باین قرار داد از هم جدا شدند آن روز مرا درد سر و جوشش تب از کورنش باز داشت برخی
تباه پیچان فرصت جو میان یکتائی بستند و گزند اینکس را الفتوی نادرست بر خود گرفتند بسیاری
ساده لوحان راستی منش را بگفتار ناروائی ارجا بردند و بعرض اقدس رسانیدند همگی اولیای
اقبال آرای آنست که بر حکیم میرزا بخشوده بازگشت شود گیتی خدیو فرمود فلانی یعنی راقم اقبالنامه
را اندیشه چیست یکی از آنها که بدلیری و چرب زبانی چیره رو بود عرضه داشت او نیز بدین [illegible]
یکتائی گزید و کوتاه اندیشان از ناتوان بینی و ازین داوری چنین پیرایه رفتند و باین سخن
کاران چنین تباه پیچی رفت بندگان ظل الهی برآشفته فرمودند چندین اندیشهای کم بینی بخاطر
نمیرسد بها تا امروا از سرمایه نزایلی مینائی دارند همه را گذاشته تا شاگرد پیشه بدان صوب
توجه خواهد شد روز دیگر مرا جان آفرین تندرستی داد بی آلایش تا خیر بارگاه کورنش سر بلند

سد آباد و درنگی از ناحیهٔ مقدس ماماں له دو محفل بالا آئین دیگر یافت مادیته درار در تسدد و در تیره متن اساسه
زرف نگهی رفت درین هنگام شهریار والا نگاه درنشگاه قرب طلب داشته پیش عتاب آلود فرمود وار حلاف
همه روزه مار رسید روس سد ناقواں میاں هس سار تر و بیرے ساخته امد و تدبیرے انگیخته مادو هی
در افتاد و سحالتی در رسد که هیچ مدکارے را مر ساد شورش برنائی و بیداں عقیدت و ستی راستی و هستی
و بیمی بکوشش بدآورد و مردیک بود حرد و صلاح اندیش سگالی گرید و ماست تمنائے صحیح تعلق که بو سفر ماستاسائی
مراح رور گار است دور سخن سری گرد وکار ستارهٔ روشنی ایزدی مائید مرادر لسیب گاو بی مالی هرگرفت
و بیمل اس هنگال سایهٔ عاطفت امداحت لمسے از آشوب دل بر آمد و بعرص همایوں رساند اسحه لسست بیکبد
نگوبش یکی گمته یکی دران انجمن برمان آورد آن ریاد سر آخرین راه گرفته پایسح داد مدیو معدلت دوست بیدا
طلبداشته هرو بس در آمد چیدے که ماد جدی سپاسان بود مد یکے لس از دیگرے راه بی آر رمی ساخت
نزدیک شد که هر حر و ساه گرد و حولسش را نگویستی آر، اس سخت شهریار دور میں آثار راستی از لوح پیشانی
برخوانده از سورش فرو می آمد و از دلبری ندگو هرآن اعترامر دار دست گداری برگرفته حال دگرگون میشد
درین آسوب گاه مااسدی نی از سیر مرداں راستی منش ترحوسش ملری دوار سیاری صحایف اعتبار
نگهر دو مرار کم آشنائی گماں رانسی هم مد دو رسان آمد در آن محفل ملال سحلاف این گروه سخن سیکر دیگر
درحال دیگر گدار ده باشد گره از دل بی کشوده گشت وار فراخی حوصلهٔ شهریار دیده ور طرف باز گفتگوی در نوردیده
لسپاس آن میں سخن شر ای که داروی اس ساحته مدیکرے نگردید هوشنگانی کیهان خدیو حقیقت حال
خاطرنشان دورس نزدیک شد از آن حال برلت آگرید و هر روز بسدن بار آمد و پائیه بر سار رحد شتگذار
سراو فرو دیکیی حدا و برستی کسکش یکسو نهاد کوچ یی متوجه به ملتان شد حیاره و هم مردیک بکرام مستقر رایات
حلال گشت آن حضرت در گور گهتری که طواف گاه جوگیاں است ربانی توقف فرمود و در اسحا که سگفت مسعانی
است گراف گوماں هر سه لاگرایی وسے اندازهٔ تر معائی آن کس پیتا شد و در میاں راه حلوکده مرتاضان
ماستانی است از دسواری و بار یکی راه فراوان پیچ و تاب بدان نتواں رسید از آسحا که بیاپیش کده بزرگان
اندر دی بود جود مورحرد و سیاو در آمد و چندے از طرماں حضور یکے از پس دیگرے بیرون سعادت چشمان
مامت کمر بر امه اسحا بود سنگرف راهی پیش آمد نشسته و حوانده مدسالیر توکل سپرده شد بسیاری مردان را
دل ناوری نکرد و از شره راه مار گشتند از اسحا سحبار بکرم آرامش گرید مداین ولایت را ببرشاور نامند و عامه
شهر لیسر مدتن نام خواند حکومت آن سار علی ناظر بود بات لعوص هات

بیدون همگی قدسی بسیج آن بود که مرزاره گرای حق شناسی گردد و از گفتار نیکو بندگی بشائسته کرداری روآرد
ناآهستگی خراش میشد و در هر مرحل جیدی تمام میفرمودند و شاهزاده والاگهر نیز منشور همایون شرف اساد
میبافت که در رفتار سرعت نرود چنانچه که میرزا آئین سعادت برگیرد و بروز ناکامی زیان زده دین دریا
نشود آن غنوده سخت از چیره دستی و اهمه و همتیهای مدگوهران خوشامدگو بهیچگونه قرار دیدن نداد و سرچیاد خواب
که همتیز بدرگاه رفته یورش سایه پیرای آن اشد و از گنج گرائی خواجه حسن نصوب چنان حریت گزید میرزا
نه و بار خود را بمکه با فرستاده با آهنگ فراق آماده شد و چون وا مودند که شاهنشاه والا شکوه در نواحی ملکرام
توقف دارد و لشکر با سرکردگی شاهزاده می آید از سرزه لائی ناسپاسگان اندیشه کارزار در سر گرفت و در
زیر تن آبروی خویش تکاپو نمود گیتی خداوند از بن آگهی کارشناسائی را با حرام اندوزی همدوستی گرداید
و جریده تیز روی قرار گرفت یا تردهم شاهزاده سلطان سلیم را بدید ماتی بزرگ اردو گذاشت و سعید خان و راجه
بهگونت داس و بسیاری بندگان عقیدت گزین بدین خدمت سعادت اندوختند و فرمان شد که اردو با
منزل بمنزل می آمده باشد آن روز چون بیگاه شده بود رایات همایون در همرو نزول فرمود بامداد آن گلگون
اقبال را گرم رفتار ساختند و سخت کریوه های کوتل غیبر گذشت حوالی دگ کناره دریا گهتی دم آسایش گرفتند
آخرهای روز که از آن گرمی فرونشست با آهنگ شبگیری راندند آن روز در حدود دلاجی پور داخل شدند صباح آن طاهر
جلال آباد از ماهچه لوای نصرت نورآگین گشت بمیان آن سرزمین کامیاب خواهش آمدند و برای آسایش
ره نوردان درویش خان و شمس الدین کردری را گذاشتند روز دیگر ماع صاعقه نرت اندوختند هموار
تیز روان رکاب همایون و جا یگیده سان جنود فیروزی بهم میرسیدند و ارشاد بیگی میرزا و کار طلبان سماران اقبال
آگهی میبخشیدند درین منزل کسی بنام مدد قراولان نیز گذشته که راه پیش از افغانان بسته اند و دیگر روز رایات جهان گشا
در حدود گکهدمک درود اقبال فرمود و آخرهای روز حاجی محمد احدی که از قراولان مامور بود او را دانسته فرستاده
بودند از نیمه راه برگشته آمد و از نافهمیدگی حرفهای دور از حساب بعرض رسانید و از گرد فروری لشکر آگهی بخشید
اورنگ نشین اقبال فرمودند تا این خبر فروغ راستی ندارد و گرنه تا حال از لشکر گران چندین کس رسیدے و از در آمدن
انجمن پیرا از گوئی بر آراستند و بایست وقت را ملتفگار آمدند می عرض کردند توقف باید نمود تا لشکری که همراه شاهزاده
والا گوهر می آید میرسد و چیدی بعرض رسانیدند اگر امری ناگزیر شده باشد با مردم کم ایستادن در خور نبود اگر دید
نار و پیوست و سپس چون چوبای پیکار شدند از نظر حمایت ایزدی و اقبال روز افزون نود عمده هستند اگر در
چند گاه کمی راه یافته اما چگونگی افزایش دارد و سعادت پذیران حضور همه مردان آزمون کار رو جان باران
اخلاص قرین اند میزنان آنست که پیش نهضت شود و اگر بسر نوشت آسمانی امری ناملائم سر بر زده باشد مخالف

ارجمند موکب همایون برگشته خواهد شد شهریار دیده ور این رای پسندیده باختی آسمان پیوند ساختی
خداداد و خاطر سپهر بیهمتا بهاره ولی حق شناس عزیمت پیش فرمود در اثنای راه پدید آمد که گلان تران آن
سرزمین در گاه آمده سامان مهر افراز و صلح اندوز گشتن گرفتند شهریار فرمود ابن سامان این گروه ظاهر میشود
که آن چرا صلح مدار دو دران روز سر جای نمیم سر ادقات اقبال شدند و از دور ایمنی و کاردانی رهگرائی
گردیده و بوجهای ترتیب یافته قول و جوق شهریار شکار آرایش گرفت جمعی دلاوران ناموس دوست لشکر گزین
زین حال گونکلاس ریب افراز العار شدند گروهی هندویان جسمی قوم را یا شلیقه مطلب حال و اعمار
ساختند لیکن که مهمان را مدیان در هراول نامزد شدند آخر با آن روز که مهادان دولت دل در کار سپاه حقیقی
بسته آماده سر دو دمدار بودند پیروزی شامه افروز شدند لیکن چون تا سد قوم افغان بود خرده داشت
کرم الله که سوتا مل گریبان حرم اندیشی را المیان سترگ رهبار دستان سرایان فریب کار برده پیاده
ماند و گره باستی خرده است شاهزاده و اعیان آن لشکر رسیده جبگیتی خدیو فرشتار میداران آن
نواحی تر دیش فرمودند ارباب نیک سرائی آن گروه سرده فیروزی برگرفت و داشتگان خطاب فرمودند
اگر چه از لعاق دوری و ندرونی حقیقت را میگویند اما داستان طرازی پیش رنگ آسته اند روزی دیگر از
سرجان رایات جهانگشا متوجه ملک لک بود خدا ارتیر روان عرصه آگهی آمده خرده است شاهزاده
بدو اسیان فیروزی آورده بند عالمیان را نشاط اندوز گرمی و دریان کردار سپاس ایزدی گذارش یافت

نصرت یافتن شاهزادهٔ شاه مراد و غبار آلود هزیمت شدن میرزا حکیم

آگاه دلان هشیار خرام که پیروی روش اختری در رهست اما دیک سگالی بیداردل ولکسار اسحام
داده اند هر آئینه سپاس خیر اندیشی کردار شایسته چون هدایت بلندترین حصه روزگار میگیرد و از حسن
تجارهٔ ایزدی سترگ عیار سے که دستاویز هر کس ساختند کراست پیشوده گویا گون کرد راگرین پیاهی سر اسحام
میباید در ماه رمان پیرکی اقبال چهره می افروزد و کلید مشکلهای زمانه آسمان هست او در می هنگام چیاسته در گنج
روز افزون تیواریابی بمایه دوایں اقبالنامه بر دور در مر دیک آگهی یکسند هر گاه بندگان دور دست پیروی
عقیدت در ظلال قرب معنوی بستگی کاری بمایند و با اند فرزندان اخلاص سرشت که بصورت و معنی
نزدیک باشند چگونه کار پرداز اقبال گردند بسرا آغاز دولت جاوید طراز آئین تقدیر چیاسته سرکار حمود گیر
و تیرگی ستاره اندیشان خلاف در بسر آورد یا بالعمر کردار سده بر استکبار ادراک و آبله پای تعسد دشت ریان هر دو گی
سه و خیابان انبوه عرب ماهمار بسار بدو تیارگی این داستان پیروزی الان بر میگوید و سعادت پذیران هدیه
سل را رهنمونی میکند میرزا دسیاری و رو با یگان بدگوهر که سامی جانه کنا بسد و بام یعبر اندازی ارستا هر اه

فرمان پذیری بر آمده بود همان شورش ناسپاسان شرقی دیار برنگاه هندوستان را غبار آمای خلاف گردید
و آن روز که به سند باز گردیدگاه طالع را نفرین کرده و زمانی به سرگرانی خرد بر فرو چید و وقتی به سر و الایان
مجلس امر زنش نموده و در پیرائی گفتار بفروغ خود را در نکوهش داشتی بدین سراسیمگی آمای موکب
همایون پراگنده تر گردانید نه روی بودن و نه رای آویختن اصغای گوهر عقل که به سجود قدسی آستان ناصیه بخت را
برافروزد و به همراهان تو بهند که در زندان او ز اسلاف رسد آوردند شیره خواجه حسن از میناکی نافرمانی سجستان
شتافت فریدون و برخی دیگر که خود را سرمایهٔ شورش میدانستند در ساکی دل نهاد آستان بوس نیستند
بخت در اندیشه تنگ و سرد و کرو دسته و زمانی بدین خیال افتاد که کار را در نمایش غبار انگیز هندوستان گرد و چندی
در آن ملک بسته به حصار کابل را استحکام داده در تنگنای کوهستان زاویه نشین حصول آید از شکوه جنود سماوی اعتصام
تیز رسیدن افواج گیهان کشای هیچکدام را سر انجام نیارست داد و رعایا التمعه بندد و آویزه دل نتوانستند که بر
ولی نعمت خود بیکوبه در فراز کنیم با گریز کلید قلعه با رباب تسخیر سپرد و با منظر همایون در آورد خود با چندی به قراباغ
شتافت هر کدام سر و بار خود را با گروهای دور دست نهاد و بچگی اندیشه آنکه اگر جنود اقبال زور آورد خود را به توران
زمین رساند و گر به در بیان نواحی کوه و صحرا در نوردد هر گروه خرد نبود و از مردان دوست تلخ گو سا سد بر آمیزند
گرد آلود ناکامی آمد روزی در کنار آب غوربند سراسیمگی داشت و بالیست وقت را طلبگار برسی گذاشت موکب
موکب همایون از پیشاور نمیگذرد و در فیروزی جنود یکتا دلی نیست و هزاران هزبر لایی ازان سر پیشتر ابستند
گرم کار را گردانید و مادان هندوستان یافه در آکار دشمنان دانش پژوهش بجا آورد و ند فریدون را با اسیار سی
همراهان روانه گردانید که در آلیش سرائی بوده در فراهم آوردن سپاه و رعیت اهتمام باید داری آن خود هم
ره نورد دیده جویای آویزش شد و چون جنود سماوی اعتصام نزدیک رسیده بود و لختی لشکر آن پراگنده
قرار داد که چون تا فراهم آمدن سپاهی در شهید در با سد فریدون کمینگاهها گرفته اگر توانند بسا گرد دون شکوه
گزندی رسانند و چندی رعلی را با برخی روانه شهر کابل ساخت تا خاطر آن را پرداخته پاوردگاه رسد با بلند
سرشد او تا در بین یدراو که میان دو آب شجاک ست و صت جو بود و بدافواج گیتی کشا از باریک آب کوچ کرد و او
آن آشفته رای بیکار تورانیه سر بیچی شد چون فوجهای نصرت قرین ازان کمینگاه گذشتند سید حامد بخاری با محمود جان
و طالعه بهادران همت گزین که چنداول لشکر منصور بود در سر رسته شد و در اندیشی از دست داده بیشتر ساخته دلیرانه
سید بهاء الدین و چندی دیگر در عقب مانده بود و بیشتر هم امداد تیره رایان با فرجام بیرتال دست درازی نموده
و لختی اسباب یغمائی شدند درین آنا سپاهیان چنداول شنوده به عزم پیکار گام سرعت برداشتند بدگوهران
ناسپاس کامیاب نشده راه گریز پیمودند فریدون بصوب بادام چشمه پیاده بر دو مردم دیگر به طرف قورقسای

تیربائی نمودند و آن روز که آمدی برمی خبرهای ناخوش آورد و حاشیه منتشر گزارش یافت چنانکه شایسته
این شورش و مده ماست در خیال شاه اما دو شیخ جمال سپهدار که دلاوری کارشناسی با طائفه میحوا[مست]
برد او حصار توت به لشکرگاه نشاند و اگر تیمی دو بار شود و منتشر دی نماید در همین روز به راه حصار توت آمده بود
حال مریدون بود ناگاه موجی از دور سیاهی گرد آلگی شد که جمعی از خود دیر دری می آید مرتکب ... لاوران
شورگری را سرگردگی علی محمد اسپ روانه گردانید شیخ بر سر حالیری توقف داشت آگهی یافته آورده گاه را
آیین تنگ گشت و دو روز دو بر مدون از عقب رسیده آمد غنیم گمان آنکه کمک لشکر مسعود رسید
دست از مبارزت باز داشته دور ترک ایستاده باید دی نماید شیخ آمرا ... که سر ده کارزار را به دلان جنوب امداد
آویزش سترگ روی داد لشکریان را چیره فرو گرفت شیخ دولت و متهور از موج بهادران دیده ور
دران سر مردار باداد که داوری داد بود از مخالف سخته بیک و غیور بیک و شادمان پور علق و ملا غیوری
را دو مردی کرده اولیای دولت ... که در سخر و کابل که عسکر شاهزاده والاگوهر بود پیوسته بودند و همدر این
شکوه ... آگهی رفته بود خان تاری گردا احمد بیک و ... بیک و را به حیدری از کار بست
بازگشته بود دان تیره ... سید تا آیین راد مردان ناموس دوست خان ... گرد و هر ره امیتان یاد را
از سرگذشت سحوت ... دو بیر درین سال ... والله ... در باحت مصحوب او سلعی پیشه
لشکر فیروزی فرستاده بود ... و ... دلال بیک و جمعی در ... سعد وار ... گرفتار شود و در تاراج ... برد
حکم میرزا با سیاری با ساسان ... که ... لشکرگاه اعیان بود فرود آمد اگرچه این باراج و آویزش سحوت آگه
نام حاکم را با ... اکل ... ورمیتوانست ... دیگ ... بود هنگامه بگرفت حسا یادر
فراهم آوردن سپاهی در غیبت اهتمام داشتند و از دستان سرائی نوشته مصحوب یکی از خون گرفتگان پیام
قلیچ خان و میرزا یوسف خان و لورتنگ خان و علی مردو ... از الوس جغتائیان فرستادند و در بیگمتی ... بها
برساخته بودند میرزا یوسف خان از دو روز ... آن نامها را در آن معرکه بدر ... علی مراد گذارنده بیارهم گذینا
ریمیت ناستانی که حیله اندوزان مکراندیش در چنین هنگامها امثال این حظها که دلالت بازگشت نماید
ظاهر بسیار بد کوتاه حوصلگان بی بنیان رامی ... که جمعیت را گر بدمالی رسانیده اند و از بدگمانی اعتبار گرفت
بود و دریان ... نگاه بر ... اخلاص آن طائفه ... پرده ... گشته از پرده ... سگالان هنگامه ...
سیاسته دید که اولیای دولت دانش ... اقبال ... جز تدبیر این بادرست ... دریابان نگردد ...
بر بحیر ... کابلیان را شکوه عساکر ... سراسیمه گردانید و صلاح کار نگذاشته ...
و ... کار زار ... انبیه ... رادآن کوه النهار ... شورش درآمد ... شاه سگالان در

۲۱۷
ج سوم

سرگرفتند قراق وامیرخان اسلام آبادی و انصل توالکچی وجمعی را از جانب دست راست روانه گردانید
نورمحمد حسری وجماعت پیاده های هزاره را طرف دست چپ فرستاده بود که دران تیرو تب گرمی
نتوانیر سانید شکوه دولت ابدپیوند این گروه همت سرگرفت و بهادران فیروزی جنود یار جانی نموده دریای
پیکار شدند و این ریب بد دوزی و کاو شکاری اعتبار نگرفتند بستم امردا دموافق چهارشنبه غرهٔ رجب میرزا
ازان تنگنا برون آمده آوردگاه را آرایش داد و مجاهدان دولت شگفته دل گشاده پیشانی بود رما فستانی ساختند نظم

ز شوریدن نائره کرده مای
دراقیا و تیپ کرد و رست ونیا
به عر یدش مه جیلان بهست
جهان گرم گشت از آتش کارزار
گره در گلوی هزبران شکست
که از نعل اسیان بر آمد شرار

بسماوی تائید که همواره قرین روزگار ستایان دولت روزافزون است هنوز نوبت پیکار همگی لشکران هراول رسیده بود
تا سپاه زان افواج دیگر چه رسید میرزا دل پای داده راگ بر پیش گرفت و اولیای اقبال دولت لشاط آمود گشتند
صلاح آن فریدون ماحوقی اندازه کار نگرفته گر دپیکار بر انگیخت از امرای هراول یوزبک خان بردیک ایزد
آماده بود دوبار در آویخت کاملیان قدر دست شوخی دراز کردند فوج نصرت قرین اندکی عقب تر کشید
تورم بیک و ترسون بیک ابدجانی این گروه مردانگی فروشدند میرزا لختی دل یافته ازان گریوه بسحرا آمد بهادران
تیردست هراول مثل شاه بیگ کولابی ورفیع رستانی وفتح مبارک جوهر دلاوری سبار آورده حسین جعفر دادورد
نیکنامی شدند ورست هستی برست اشعار

بجنبش در آمد دو دریای جولان
شد از موج آهن زمین لاله گون
چگویم ازان جنگ و آن کارزار
دوار و بر آمد ز راه نبرد
که یک شمه نتوانم از صدهزار
هزبر نبرد بر آمد بمرد ان مرد

و چون آوردگاه در تلمعان بلارک دلاوران نبرد دست آرایش گرفت نزدیک بود که زابلیان
چیره دستی نمایند درین هنگام راجه مان سنگه بجنبش درآمد و نخستین مادهوسنگه و سورت سنگه دبلانفد
دلاوران نسام جگر را توپ توپ گروه رخصت کارزار داد و فیلان کوه پیکر صف شکن را آئین شناسان
پیشتر فرستاد ابراهیم خان فوج دار بر فیل خاصهٔ شاهنشاهی رن موهن سوار بود و جهار خان
بر فیل خاصهٔ جگت راحی نبرد آرائی کرد و محمود خان بر فیل خاصهٔ گج منگل عرصهٔ جلادت آرایش
بخشید و چاند خان بر فیل لگهمی سندر کار طلب شد این فیل اگرچه خاصه نبود و ما درین روز ظاهر
گردیده داخل فیلخانهٔ خاصه گردید وحسین خان بر فیل خاصه ملک نام صف آرا گردید و توپهای
جانگداز را که بر فراز فیلان داشته بودند بدل شکنی جوش بر دادند چون این فوج هراول که حکم
سد بن دیوار آهنی داشت در جنبش در آمد کابلیان را سر رشتهٔ همت از دست رفت علی محمد

چندے سواخوانان جانمیر اگرچه زر بدست آ... مار آورده بدیسیم بیرون برعکس آمال صاحبان دولت دریدکیاس و غیرے از روزگذشته بود که تو اقبال جهان را فرو گرفت و شاهزاده جوان بخت را با وجود خُرد سالی آن پردلی و تمکین از روزگار پیدا است که مردان معارک از ما کار طلبی و ثبات پایداری یاد نگیرند از اسحاق که بمهرب یافته بود و بسیار سے سرین بود که میرزا از عقب لشکر منصور دست بُردی خواهد نمود دیگر توجها در انتظار آن وقت درنگ را پدید بود و تعاقب نرود شایسته لت وا ز برکات یک اندیشی و خوب کر اری فتحی بزرگ با سانی رو داد و دیگر بیخش وا افتادن سپاهی بعدم جاده ثبات و ناسپاسان گیر گراه بسر و پایان نامه گی از را ناد افزاه آماده شده و مالتی بسر یافته و بدار ... سرسازی یا صدلاف در پایان سے آرزم بوسه با یکدیگر گدار و سے اسپه در معسکر اقبال تورانی و ایرانی بهت لی آویزه خواهد بوست و را دمردان راخوب واقعا مان کند او برسری خواند سند دیگر بسید و ترددان گرفتار خواهند آمد بدین افسانه طرازی میرزا غنوده خرد را خواب بیداری افزوده بدی آن جوان نا آزموده اگرچه از ملک معنی آگهی نداشت درست سائی ظاهر آن پایه که بدین نادرست گفتار رجا سود و بهره سرایان شوریده سران پایه نهوسی نداستند که اخلاص تورانی و ایرانی که بارگاه همایون دار بدآوازه آن معموره عالم را فرو گرفته چیان اندیشه ند و کار نامهای مسار زان ... ناد سکاری بیج پاوگان هندی لوم ورا دمردها ی یکرو میان هندوستان پوشیده باشد بها ما ارس ارجائی راهب افروری رائلی لیاد هم فرائی پیروزی خود حال کرده بود بدرروزی که میرزا از کرم لیسگدشت یکی از پیهه پایان روس ل گدارش بود که یکبار با پیروزی خود بختگی بدار و بهاما هتر که عنان گسسته و نقش این اندیشه تر دارخود پیسدی و خویشتن بینی نشود میرزا آهنگ تاختن و برو شدن داشت درین زمان چندے ... نکال بر ا حرمن هستی مالش قوی ما کشته تا سم خوانه خود پیروزی گدارده و رگروا ... و گربرپائی مردم و درا دلستین گرد آید و جلو گرفته خواست کز ان هنگامه برآورد و میرزا از اسحاک زندگی استوه بود گه تن بران نهاد و سرپرستش بود درین اثنا علی محمد اسپ سیاری او مرجاسب میرزا ستم درشد و پهیب عالمگیر داده آن سعادت آمود گفت سپت مر الفراش حانه پیتی رو اه کن انگاه شاه و بدان مان تازی و چیرگالی میرزا بدرا و ملتمس شده گام سرسپت بر گرفت در جوالی کوتل ساز مرحی سپاه نصرت طراز در رسید میرزا اتفاق و چیده ان بعراوان بگاوی خویشتن با امدر سرد و آن روز اقرار ... دم آسایش برگرفت و از اسحاق تیغ شتافت مرحی مردیکان میرزا کیقباد نقشبند بختیار ... او پیوستند و از اسحاق غور سد رفت و شاهزاده جوان بخت بست و یکم شکار سپاه و ... فتح آراسته گونا گون مردم پور فرمان روائی حقیقی یافته ساو ... از سر گرفتند و آن نگاه ناستانی که برستجای ... ورست آبیاری سعدلت شادانی دیگر

پذیرفت دران هنگام که رایات اقبال از سرخاب عزیمت جگدلک داشت تیز روان خجسته پی به پذیره
رسانیدند و نیرنگی دولت ساوی ناپدید ستارگی دلنشین خرد و بزرگ شد و سپاس گذاری و نیایش گری را تازه
اساس نهادند روز دیگر بر لب آب دائره شد بیست و نهم مرداد یک پهر یک گهری ماهچهٔ رایات همایون پرتو اقامت
بهجت و سپاه زابلستان هر دو را از هر طرف روی بیار آوردند و بگوناگون نوازش کامیاب خواهش
آمدند و بهادر پسر کیورمان سنگه و بسیاری مخلصان خدمت گزین ناصیهٔ عتبهٔ جلال گشتند و بالطاف
شاهنشاهی سربلندی یافتند صباح آن قدسی موکب متوجه پیش بود در اثنای راه شاهزادهٔ رضاجوی عقیدت پژوه
و دیگر امرای والا شکوه بعز آسمان بوس سربلند گشتند در جلگهٔ سیاه سنگ که بسعیدسکی روسپاس هر دم مرول سعادت
شد و ترک و تاجیک جوق جوق درین سرزمین کورنش یافته دولتها اندوختند از خوبی شکوه و حدیقهٔ عالم
افتادند و بپاس گذارده اختر شناس آزمون کار دانسته روزی چند مقام شد و از همین جا شهزادهٔ ماه سحر آرا
و برخی سیرگاههای آن مصر سعادت بعشرت پرداختند و جاهای که در خردسالی دیده بود بیاد آوردند و
التماسهای خاص گفته تر و پیش رفت کم و زیاد چنان برآمد هوشیار و یادداشت گیتی خداوند اعتماد دیگر شد
و همدرین مردیکی لشکرخان بقلانی را که از شورش افزایان مامور بود دستگیر کشاورزان آن بوم مسلسل بدرگاه آوردند
یاد او را و کردار آموزیتی شد چون عزیمت آن بود که لختی درین سرزمین که گلستان سرای انس و نزهت
جای دل نزهت ایزد پرستش بود و دورینهای بومیه این دیار مرهم پذیر شد فیلان همراه بصوب جلال آباد
روان ساختند سید حامد و سید بهاء الدین و برخی امرا را بدرقه گردانیدند در شوالا آگهی آمد که میرزا دیوانه وار
سراسیمگی که داشت بهمایون موکب لغور بند شتاب آورد و آن اندیشه در سر که گروهی بسوی پای او در رسد
قلندر آسا توران زمین غربت گزیند از افزونی عاطفت لطیف خواجه را با پدر گزاردی رواه فرمودند
همگین سگالش آنکه او را الطاف شاهنشاهی دلنشین ساخته بدرگاه والا آورند و در ساعت سعادت اقترا
بیست و نهم مهر از ارک کابل قدسی نزول شد و سترگ روشنائی آن دیار را فرو گرفت و دران انس جا بارگاه
حضرت زدند و جشن عالی ترتیب یافت هم دران سال به گرامی وزن بهجت افزود و بگزیده کالا بر سنجیدند
و جهانیان از اتصال پادشاهی نشاط آمود گشتند

بخشیدن گناه میرزا و بازگشت موکب همایون بصوب هندوستان

گیهان خدیو از خداشناسی و یزدان پرستی همواره در مراتب آرایش جهان و جهانیان و آراستن هنگام رزم
و بزم و برآوردن خواهشها و سزا دادن بدگوهران و نوازش شایستگان رضامندی دادار جان آفرین را
طلبگار و مرکز دامن کردار ستوده او بخویشتن بینی نیالاید و از فروع خیر سگالی حقیقت پژوهی پراکنده

آهنگهای یکجهتی گرایید و بداو بدان گیتهای گوناگون در دوستداری این یکتای جهان آفرینش بی اختیار
هرگاه درگاه نگوئی نقش عرض سترده آید بر آئینه جبین بر مزار ملکهامی نشیند وگرد ناگرد مردم دستیاری او بر چیند
از یهاست که ستودن گیا ههای سترگ و دلاتیهای آباد و پیشگاه همت او قدرے بدار و دو ناهنجاریهای
بیتیین و دعاطفت مداست گریبان حال فتوری بیدار و دهرگاه زبان بیتیانی گویای بیتیانی یابد و ریک
زبان تهر جهان سور لطف عالم آرا اگر یابد بار بے بران قدسی خاطر نباشد و چون دربان روائی روزگار
صوری سلطنت را ثمرهٔ ایزدی پرستش اندیشد و راست جوهای گریده فراهم آید در کمتر زمانے
بیتوائی جهان پیمی سربلندی یابد بار هارسے جان تیار آید شد مدکه نوکری را کیش گاه ساخته میر را ارهم گردد
آن هنرآموز حقیقی با وجود ستوده‌ش برائی همه‌وشی هم روا نداشت و در زبان گو هنرآموزگذشت چگونه آدمی راد
بیرد ایزدی تائید را در برابر خواهشهای پس پیرنگ سار برگزار دیر ابرای آسائش خود جایگاهی و کوشش بود
وار قدرشناسی یکی از خود بان را در روزگار سیری اگر او یک اندیشید راه خلاف میرود طریق عبادت سپرد
و گر به یار باد ای ست رهروان ماده بیداشی راسوان آرا سگردد در این ایام که موکب همایون در عرصه
دلکستان کامل بر دل سعادت فرمود بر دیک بود که طوبا بر بندگی سپراور نور دیده آید وران جانکاسے
فرسادگان خلافت مژده بخشش و بخشایش رسانید و آن را گیره حال گسسته امید راساعت بود اورا
دستگیری نمود ند میر را الحقی خواب و حال پیداشت و ربانی بیچاره گداری حالتہ بادر نگردد چون ز حقیقت کار
آگهی یافت و درگاه پوزش پذیری کشاده دیده یارکستای گریه وزاری شد ار باد سائی خود و ناسازگاری بخت
سوائی همراهان و ترمساری خویش داستان بر خواند و جبان یاسخ برگذار دم راستر بالیستی ناصیه سای
آستان مقدس شدے و ماک و الاآستان را توتیای دیده و دل گردانیدے اکنون که بدین روز افتاده ام د
عل جان افرده و نکدام دل دیده دستاویز جو در پیشگاه حضور رسانید این رفتن چه نماید چه آمد رو
داشته باشد از سخت گرسنگی هر چند خواجه حسن را آوردم که بدرگاه همایون رفته بدرخواهی نماید صورت بست
وار همپای مرا در ناکامی بدختان سباب آوردند لیکن از پیام روح افزا دم آسالیتی در گرفتم امیدوار آنم که در تگ
مرا از دیدن معافدار ند و بر بد خود سپر ستم و جون خاطر همگین بدرست آرامش بد بر د سعادت کورنش سرمایه
جاوید دولت خواهم اندوخت و بدین مضمون عرضداشتی مصحوب علی محمد اسپ روانه گردانید عزه شهر ربیع اللطیف
خواجه قاضی عبداللطیف بارگاه حضور آمده حقیقت سرزدگی را معروضداشت و بر ضمیر قدسی طراز گران آمد و بر اشد
ز جی سجاهدان عرصهٔ تیر دستی شتاب آورند تا آن عشوده خرد به گرای نیکو بندگی آید و درین هنگام علی محمد اسپ
بوسیلهٔ ایستادگان سریر جاوید سعادت بار یافت چون ارتقدیسیان والاد و ما ل بود و طرد ان بیاین گرائی

۲۲۱
ج سوم

دلا په گرمی او پذیرش یافت گناه میرزا بخشید. آمد و تازگی را بلسان عنایت شد و چون بودن رایات اقبال سرمایه سرا سیمگی میرزا بود ... نور و هندوستان شد بسمت بگدرگاه رفته بر روضه مقدسه حضرت فردوس مکانی دعای آمرزش فرمودند و پیش باغ شهر آرا بسر آمد و ... شدند و آخرهای روز امرای والا شکوه را در خدمت شاهزاده سلطان مراد فرمودند که منزل بمنزل راه سپرند و خود بصوب جلال آباد که آن دو روی بزرگ در راه سچاپو و الغار فرمودند مخصوص خان و شیخ جمال و راقم سکندرنامه و چندی دیگر سعادت همراهی یافتند آن تار شب به ماتی زنگ بکرامی آسایش گرفتند چون پاسی سپری شد گلگون سبک جولان را تیز گردانید نیمه روز باریک آب آمده شکارگاه در عنفوان چراغ افروز سمند اقبال گرم رفتار شد صباح آن نیمه روز ساحت جلال آباد از موکب همایون پرتو گرفت شاهزاده والا گوهر سر در پای مقدس نهاده نیایش بجا آورد و پردگیان شبستان دولت انجمن پرستاری نشاط آمود گردانید و امرا سجود عقیدت نمود و سپاس گزاری سعادت اندوختند هرزه سگالان شگرف ترفندها از جانب میرزا سرائیدی و آوازه چنان بود که رایات فیروزی سرمیت توران زمین دارد و امرا از بیگانگی جا و شبخون کابلیان سخت اندیشه داشتند که یکبارگی آن عرصه شهسوار در رسید و در معسکر اقبال شگرف نشاط پدید آمد و هشتم بصوب هندوستان نهضت والا شد و ساحل دریا منزلگاه فیروزی گشت گیهان خدیو بارگی پردگیان تماشای باغ صفا فرمود و شب باد و رسیدند روز دیگر شاهزاده و امرا از عقب آمده پیوستند و در همین منزل شیخ فرید از بهار آمد و بسجده اخلاص ناصیه بختمندی را روشنی داد از ناکامی مخالفان و صاف شدن آن صوبه از گروه عصیان گرالعرض همایون رسانید و هم از کرپوه خیبر گذشته بجمرود منزل اجلال فرمودند از سوانح بخشودن گیتی خداوند تباه کاری معصوم خان فرنخودی از آن باز که در آویزه شهباز خان آبرو ریخته شد و ادگرندآن بومی رستگاری یافت و بیچ گذاره آمده در آن صحرا پیمودخته بناکامی بسر میبرد و هر روز بستاره زاری پای نگاه برمین کردی و بتازه اندوهی سزای بدگوهری یافتی حسین تبریزدوزی ره گردانی از ملازمان او مقصود نامی بد گوهر پیوست و اندوخته روزگار آن شناکرد انید آن شوریده پشت بدنهاد را یاز اندیشه ناسپاسی کالیوه ساخت و بشورافزائی در رعیت آزاری و دادمر گرفت و بر کمتر مکس منشان زربنده فراهم آمد شهر بهرایچ دست فرسود تاراج شد فخر علی و وزیر خان سخت بآویزش برآمدند و از ناساعدی ستاره و بدگوهری همراهان کاری نساخت و آن شهر آباد با توابع بتصرف آن بدکار در آمد و وزیر خان و فخر خان و دیگر اقطاعداران آن ناحیت انجمن یکتائی را فروغ بخشیدند و پیاوری اقبال روزافزون یکبار

۲۲۲
ج سوم

آن با فرجام عقبیان گزاره پیمائی نو پیوستگان رود و معرکه بوده سرانجام مددکاری نمودے وقت
با پیمدین هرباب از آرزو بیرون شده و کیج نهائی گزیدے و دو کمتر زمانے نومیدان آن سرزمین هنگامه آرای
سدگان مدت گزین آمده و پیروی سترگ در معسکر اقبال روشنی افروخت قصی سه و بارگیرا جگر برپا شده
وجود نصرت اعتصام تا کلیان پورنگامشی نموده بازگشت آن پریشان سخت شوریده رائے سکولدار
شتافت وار گران وای سید ولتی دران حدود در تیراه افزائی شورش شد. بسیاری فرومایگان هگس خو
فراهم آمده و قصبه محمد آباد را یغمائی کرد و دور اندیشه تاراج و شور شد تا هم چنان از سرزمین و بهار جان از
تماری نور و قاسم ارجاع نور سجاده ساری بر آمد و هنگامه سدگان سعادت یزد. و تازه گرمی پدیرفت آن
کج گهرا تارم تیره کالیو و سید گوهران با فرجام پراگندگی یافتند. امید نهارا تاب گذاشته آب سرمداری گدر
بلدی گدار و موجیوال هر طرف عساکر پیروزی تیراه سرائی اقبال داد، لحی اران فتنه اندیشی فرو نشست
هندستان فروشی روی نهاد چنان اعظم پیرا گوکه حاجی پور لودیانیش نامه فرستاده بهار سے شد
و ماس پرین آشنائی داشته مردمی سماآورد و بعقد و تسیع جانگیر یاوری کرد و باره بارگاه خلافت النّاس
بحش نمود شهریار بسالیش گذار پورش پدیری. بمهرگری گو کلمات رامدان نوازش امیدوار گرد و امید
نوعالمی شگفت را رشد بیت تا ئب اند عواب نام تو به تواند شنید + گره میدحتی بار بیابی
عوش گیاه... سوانح فرو شدن سید هاشم بخاری در آغاز این یورش میر سحکومت سرهنی رخصت یافته
و کمال الدین حسین دیوانه و برخی دیگر مجاهدان همراه ساخته تو هر جون بدان سرزمین رخت اقامت انداخت
سلطان دیوره و سررگ ان مرز فرمان پدیری برخاست و بیسمان سرائی ره دوستی برگرفت ابدا کرد
راجپوتان مدگوهر که با او بودے بمداستان گردانیده و در کمین گرد جان فرسا نشست. و سامام که
یکسان اخلاص گریبان دوری داشت و دوران ناسپاس نزدیک آن تباه اندیش نافرجام بران حال نموده
حال هجوم آورد و قوم امر او جهدی مرداد فرو شد. نقد زندگی جانشگی بدباخت لحتی که بدان آویزش باد بیلی
سر بدسر ارسید. و آن کج گهرا ما التنهای سترگ یافت تباه و هم شهر پور نزدیک بکام دل رایات
اقبال شد. و آگهی آمد که دیای سند را آن مرزکی شوریدگی اسم جان گرید و حسرت انتقام داده گروه اگروه
مردم شادی آمود گشتند. و بساط دامن سافتند. از سوانح سودائی شدن شیخ جمال بختیار موکب همایون ارگرفته
پیر سگدست ار روی بوی باده تسلو و مدلختے باکار گرائید و. الی بعد ها با سرابیده داشت مرای رهنمونی
و پدیدیری بکوهش فرموده از کورنش با تمد اسسته. ا پیرگی حصول سکسری بوده اسباب دولت یمانی
ساخت و اربیدا نشی له میوائی پیر دیگهان حدیواد مرار لیمی او را به بیا آموری شیخ عبدالرحیم لکهنوی

۲۲۳

ج سوم

وجهدی ومسافران اورا نکوهش فرموده از نظر انداختند بیست ودوم دریای سند را از راه پل گذاره
فرمودند وهندوستان را بقدوم عالم آویزه نشستند پاسبانی دیار سند آگاه دلی کشورستان منگه
باز گردید نخستین دران حواشی شکار قمرغه سرانجام یافت ونشاطها اندوختند وهمدرین ایام راجه تودرمل
ناصیه سای قدسی آستان آمد و در انتظام ترقی ملا و فیروزی خیو دستگاه نمود وچون در صوبه بهار
چندان کاری نماند وامرا را توفیق رفتن بنگاله نشد او را پاسبانی احکام وزارت طلب داشته بودند
تازه جانی سر گرفته روگرای بندگی شد نوزدهم مهر بدان سعادت والا اختصاص یافت ودران سال از ساحل
دریای سندهه کوچ شد وگیتی خداوند با دلی آسمان پیوند خاطری حق آمود در
عشرت شکار آگهی می اندوخت وجهانبانی میفرمود بیستم از مهر ماه آب بهت ار گذر رسول پور
بپل عبور فرمودند وبیست وپنجم در حدود بهیلان از جوکالی بر فراز خبر شده دریای چناب را گذاره
نمودند پنجم آبان آب راوی را که پایاب بود گذشته نزدیک دای دولتمان لودی مضرب سرادق
دولت شد ودرین روز صدور نامزد فرمود چمن زار آمال درماندگان سادات سد حد بود آگهی النظر
بر افزونی سیورغال داران ورفاهیت حال این گروه سعب والا از یک کس برگرفتند
وبکاردانان سعادت منش سپردند تا بنج انتظار برخیزد ودستان سرائی بیجائی برسد حد ارزت
صوبه دهلی ومالوه وگجرات بحکیم ابو الفتح تفویض یافت آگره وکالپی وکالنجر بشیخ ابو الفیض فیضی واز
حاجی پور تا سرو بحکیم همام وبهار بحکیم علی وبنگاله بحکیم عین الملک وپنجاب بقاضی علی بدخشی ودیر
جا بجا در شهرهای بزرگ یکی از دانش اندوزان بی تعصب را سرکرده قاضیان آن ناحیت گردانید
تا ازین گروه بزرگ دستار ودراز آستین آگاه باشد وهمدرین ایام سپه آرائی پنجاب راجه بهگونت داس
آرزوی مقدم قدسی نمود وگیتی خداوند خواهش پذیرفته هشتم سایه عاطفت انداخت وبجاوید دولت
اختصاص گرفت دلبست ویکم دریای بیاه برا دل پل وبیست وهشتم ارتباخ بر واریل گذشتند روز دیگر ساحت
سهرند مخیم اقبال شد وبستان سرائی آن شهر عشرت گزیدند وازین سر منزل راجه بهگونت داس ور
رای رای سنگه وسید حامد بخاری وجگناتهه ودیگر تیول داران پنجاب رخصت یافتند درحدود بانی پت
هفتم آذر شهباز خان بسجده ارادت سربلندی یافت ازان باز که معصوم خان فرنخودی را که سراسیمه بادیه
ادبار گردانید بدار الخلافت فتح پور پاسبانی احکام خلافت میکرد آوازه بازگشت آیات اقبال شنوده برآمد
وسعادت اندوخت ونهم ماهچه اقبال بدار الملک دهلی پرتو انداخت وبزیارت خوابگاه حضرت جنت آشیانی
توجه فرمودند ودستمندان آن زمین کامیاب افضال گشتند واز قدردانی که سرمایه جاوید دولت است

به آرام جای صمد علی حاجی بیگم رفته بایش گرامی برده بود آخر روز آگهی آمد که هودج کبریای قدسی بطراز حضرت
مریم مکانی بموکب رسید و گیهان خدیو پایه شناسی پذیره شده و مراسم بزرگداشت بجای آورد دولت
برازاست در ملازمت آن پردگیان عصمت شاهزاده سعادت پیوند سلطان دانیال بسعادت و تهنیت جبهه
ستمندی برافروخت سلطان خواجه شاهقلی خان محرم و بسیاری بندگان اخلاص سرشت جبهه سای
آستان اجلال آمده سجده بجای آوردند همه را بمرحمت پایه اقبال شده بدان باستانی مطاف رفته نیایش
خداوند ملک شناسائی بجا آوردند از سود بهره اندوختند کار خدمت گزاران شایسته بهت برگاه فروغ قدسی دریافت

رسیدن موکب همایون بدار الخلافه فتحپور

گیهان خدیو عدالت شیوه بفروغ خردمندی برهنمونی اقبال بدرافزون گران لشکر هندوستان را
شگرف مینای آماده اندیشهای جهانیان بر ملکستان بزرگکار آگهی و حساب دانی حسن استحکام برگرفته اندازه
گوئی را پایه والا داده و گوهر مردمی بظهور آورده و حرم اندوزی با مردانگی دوستاد و ستایش ساخت و کرم را بارگ
مهی هم آغوش گردانیده دیده وری طرح جنگی اندوخت و جهانی را بر روی آورده دو خویشتن را بیشه دور برگرفت و هم
گرفت گزارا دلیری بوده و نگریده آئین نیاوردند تیره درایان انتظام یافت چنین پرورش بزرگ که فرمان دهان گیتی
بهم درا سحاظر رسید و بود و همتری بر توتها سحا آمد و گوهر برد باری و فراخ حوصلگی عیب دانی سیار سوی عالم حیرت
اندوخت هر چند پاس اساس ترقی دیار برا همه رفت و جهان دولت نهضت رایات والا هنگام سوم شد
نشیمان گذارده ملتمس بیرائی بیافت چندان آهستگی و بردباری بکار رفت که تنها روانه پیدائی گشت
و بیرا گسترگی رمایان را گزیده چاره گری کرد و قدردانی و مرتبه آرائی افروزش دیگر یافت ساد پیشاهنشاه
فرزند بزرگ را رخصت داده و ناموس آراست و تنها امرا را نگداشته رشته مرتبه شناسی را دوتائی بخشید و
با چندین گناه و سترگ ملک و مال و جان و ناموس بر اختش فرموده در مدارج رزم و بزم و لوای کوچ و قیام
برآورده بود حد شکر ایران اخلاص گرامی و بالش مکاران سرکش سجا آورده و لقا بدانچه اقبال بر می شتابد و دولت
نوید دهم بیست ارده ماه بهرمی و پنجشنبه سی باسعادت تحت قدوم قدسی عرش سا گردانید

نسیم خوشدلی از فتحپور می آید	که پادشاه من از راه دور می آید	چه دولت است که مرحمت دل است	هزار گونه طرب در ظهور می آید
	خجسته پادشاه قدوم او تعیین	که عالمی بمقام حضور می آید	

درین روز بهجت افزا چندی کرد پنهی معتبر او وطرف توسناان والاشکوه و امرای اخلاص گزین و دیگر ملتزمان ارگاه
دولت لطافت گی بیر گی اقبال خود بدو فیلان کوه شکوه آراستی ایستاده و شکوه افزائی داشت شد خدیو عالم برداز
میل فلک آسا مدور باش ایزدی راه می سپرد و شاهزادگان رضاجوی هر یکی در جای خود حراست داشت و گرمی

از درگاه سعادت سرشت اقبال پیش بوده خیالش داشتند و تور شائسته شوکتی دگر اندود و سپس گوناگون
اعیان دولت بگرمی دو آراستی راه می نوردیدند آواز کوس اقبال و ترانهٔ حیاگران حادوکاران نارهٔ مژده بهروزی
میدادند و نویبام خسروی بر سایهٔ دگر پاگرد مردم شکوه سعادت نامیه می افروختند دگوناگون خلائق
مردم نام تمهر است ساده و دستها بر داشته حلوه دولت روزافزون و سپاس گداری خان و بال سار سیکرید
آخرهای آن روز به و لتحانهٔ عالی مرول سعادت کرده مراه زنگ سلطنت نشستند و داد و دهی و مجلس آرایی
و دشمن گدازی را پایه فراتر نهادند و افرایش دولت و کامیابی را وسیلهٔ نیتش و ستایش گردانیدند و آئینهای
آسودگی و آسایش در میان آمد از سوانح ماسار سیدن بهادران ناموس جام سیاه و دیو سفید حبشی از تربیت آن
جوهر و داغ ربیت آزاری کرده و سنگرف را از جابها موده چنانچه یحیی گدار و دآمد کوهستان نزهت ها
نگاه شوریس گردانیده روز سیگدرانیده و سکام فرصت برآمد دست یغما می گشادند و چون آن حواشی سپاگیر
عارضی خان حبشی قرار گرفت و مال اعظم پیاوری او توجه نمود و اوکاردانی را با مردانگی پیوند بخشید عبدسب
گریزنا گاه ولی بهدوش گردانید شکستها دلسکن یافت و ادبار روزافزون در گرفت و بار بار ملاح
رفت و روز او بدست او فتاد و اراس بر راه گریز پیش گرفت و بلایه گرمی در آمد نادری خان را آمد دید
چون آن آوارهٔ اندوزی و شوراوای از امصنه گسار و کردار او پیدا بود میس خان اعظم سحاجی بور فرستاد و او
درگاه معدس روانه گردانید دیری کرامات عالی سایهٔ معدلت مدار انخلافت انداخت آن سیه سیرت
تاو شب در سحر در گردن و کند در پا آوردند بپا داو راه رسید از سوانح ناصیه سائی حیدر در درگاه والا او نیل
السین اقبال از دو آیرد سماعی از مرزبانان روزگار جز فرمان پذیری مارخواستی مدار دو بالسنجان لا یحیی
آگهی این خو مس حسن احکام گیر دیروی شکوه سلطنت بکار نمیدارد نام برین صالح عاقل را با بنگوئی پوستل
مرزبان کشمیر فرستاده بود نداد تحمدی پذیرفته لشکر آن والا عاطفت بسیر سوسین را با گزیده کالای آن دیار
روانهٔ درگاه والا معدس گردانید بگوناگون الطاف شاهنشاهی اختصاص گرفت از سوانح نشاندن
تسمانه خان بر بدای ولشان ما گریزان آدمی زاد دانست که در ایام تنگ جدمگی روزگار و فزونی دولت آسانی
خوشی نماید زیاده و از هنگام تنگدستی و صبح آرائی دنیا که دیو سار بر کامیابی رو دواز جانی بردود و سیلی بریان نگ
ما و پیدا انداز و چون میری اقبال مدار افزون از خدمات شائسته پدید آمد و باد و دنیا زیاده از حوصله گشته
سخن حوسر پیاز و طور آیت در هنگام پرستش خود آرائی و خویشتن فروشی در میان آورد دیگران عدیدار سحا
در دامن گیر جها بهای حصار گشتید با خردوری و کارشناسی بی غرض حالتی فرماید در کار اس سگدل مدما
از رفت نگاهی فرمود سست و سام بری مرکب اسد بر سر نشان گیا بسیانب نگرمین مراحل سوم همین آل سر منزل

یمن اساس تقدوم انجمن آرا و ارسال ایزدی شد آن روز هنگام تسلیم خوگی بختیان بارگاه خلافت
ا زار هر زاحان که امروز مخطبات عالی بحاسحا مان مرملد می دار دیا یان تر واست بود در
امتثال قدسی فرمان میرا بمه ساعت و سلسله تماشائی و تعقیب ملبس را گسیخت مل سررشته
بارگانی فرو هشت خول و صلهٔ تاک تیراب سد بود مرطلع سهگی یاره بست آرامش گزید
از ملال تل برآمد و مرسار فرحت تپنی تی خداوند رای مه بدیری و سعادت آوری ایلیال
در بار می سرو بدلستان معامله دانی برنشاند با مداد ار اسحا در دولت. اقبال مدار الخلافت مرعلج مابث
از سوانح سیری شدن روزگار رجاجی بیگم ایران هنگام که از حجاز بازگشت فرمود برای حق گزاری پر دیک
مسجد مقدس حضرت حق آشنایی منزل گزیده در آستانهٔ آن روضهٔ قدسی همت بسته بود و بدان
خدمت را سرمایه سعادت اندوزی در دو پایی مد داشتند آرد سدان آن سرمن ار موائد اعمال
آن دیس بانو کاسباب خواهش آمر گسـ ار اسحاک کیار سوی دیا اماست را سزاوار مو کدر گاه
بارگانی اتیمس جای روحانی ما سدآن بدآمیس مرسد عتم ار رباط مرور رحت هستی بر بست دارین
کار دا ابـ سرا رو درهم کشید جهانی را سوگوار بر گرفت در رگار غم آمو سد حال او سنگ آرای
معبر آمو در اجگو بر ه لسد و دیه تواند گذشت حوصله رمایان مرتاند ولعالک گفت در بیکی
و چرا ما سد که اساس عالم اسباب را گزید دوست او از لیست و سر انجام این لبتاد را وهمین دستاویز
هرگاه آن چشمه سار مر می که یک گونه تا اشتگی داشته باشد هزاران اندوه در سود و مبانی گسیختن جنس بیخ
مای ر اتوان ابدا ره مر گرفت که ماده می و دمان دولت در یا بار سکوسها بود و از آثار آگهی تهر بار رزا
فراوان دوست داشتی و دل محبت طراز پادشاهی را پیرایه ... سگرف بود ازین در دلی در مان
پردگیان شکوی اجلال مویه کنان ... می کنان نوحه‌های دلخراش بر آوردند و فریادهای جانکاه بر کشیدند
از اسحاک او رنگ نشین دا گرار ا نیکو سگالی و پسندیده کرداری مثنوای ملک سعی ساخته اند در سرتنگاه
شدید با ملائم باشد و ستانی خاطر جنس ... و همت والا و حوصلهٔ فراخ نفس قدسی را از دست
با نکیبا و اگر فته بصعوبت جای رضا مندی شتافتند و با بدرهای هوش از امر متهای گوناگون بر
مراهمهای خسته دلان بر نهادند آگاه دل دیں ضمیر شناسد سه کاروان دریں سحی سر از . دار ند
نخستین قطرهٔ لطیف که از اصلاب آباء ما به عالم امهات گذاره کند دوم ... آسمانی شدن وقت سحا
فرو رسد سوم بر تکاحال ... نگان بست که دریں منقش رباط هم وساوس گرایید گاهی مردمی بدان رو
نشاند ور ساده طبیعت ... سکسر بار ... آگاه دل دریں سورس ساهی همت بساید و سحاره گری

خویش و بیگانه تگاپو نماید تا تماشای سار است بوده گی درگیر و سراسیمگی پراگنده گردانند و از وفور عاطفت قاسم علی خان را
بدار الملک دهلی فرستادند که چون مهربانی سرآرای سلطنت بمنسوبان آن پرده نشین گزین تقدس رساند و از
حمزدگی و دل گرفتگی بار آورده تیمارداری پرستیند و آنچه درین سفر بدان آن بانوی بهبود کار آید بآئین شائست
بکار آرند داور دادگر تعالی پرتوی از بقای خویش بر ساحت هستی این شهریار قدردان بخشیار خرام تابان کناد و جهانیان
از فروغ عاطفت معدلت کامیاب زندگی گردند قطعه

مسیم جاودانی باد جانش	حریم زندگانی آستانش	جمالش باد دایم عالم افروز	سمنش معراج باد و روزبور روز

از سوانح آمدن معصوم خان فرنخودی بوالا درگاه و او اسطه هم آن سرگردان بادیهٔ ادبار بدار الخلافت فتحپور
در آمد از آنجا که هنوز بدمستی او فرو ننشسته بود در روی نیاز بآستان اقبال نیاورد و بیرون شهر نزدیک پیر عیسی مرلی
گزید و با جو چندین جرائم همگی اندیشه شاه آنکه والا شکوه پرستش نماید اگر پشیمانی سراپای خاطر گرفته بودی بدرگاه آمد
رخاک انکسار غبار آلود پیشانی شدی با این همه حال بخشش نمودی و سایهٔ عاطفت گرائیدی سرگذشت
این جوان خود پرست و خرد آنکه چون بیچارگی او را در گرفته بپای بوسی زمانی سخان اعظم میرزا کوکه بنیاد برده میرزا از
درست نهادی و ساده لوحی سخنان فریب آمود او را راست انگاشته بدستگیری برنشست و گوناگون یاوری
نمود نقد و جاگیر سراسیمگی او را چاره کرد و ولایت مهیسه که دامن کوه بود ضمیمهٔ آن گردانید و قرار یافت
چون رایات جهانگشا بهندوستان بازگشت فرماید او را بدرگاه والا آورده پذیرای عاطفت گرداند آنماک
مد درون بود و حیله‌ها سر شاه در سر داشت رخصت گرفته بدان اقطاع شتافت و بسیاری از بندگان
ی آرزم نزد او فراهم آمدند میرزا از فرستادن پشیمان شده بیچاره گری شد آورد و چون پیروی بیکاره نداشت ل
از اسحاب گرفت بعزیمت آنکه بهمایون درگاه بسر ورود روانه شد همگی بسیج آنکه اگر قابو بدست او فتد سر بشورش برآرد
و گرنه بارگاه خلافت رفته لابه گری نماید میرزا السعی آن بدگوهران فتنه اندوز سپاه آنکه لشکری همراه سازد
دستوری داده بهوسی شرک در کار دولت رفت او در بیراهه رفتن و حیلها انگیختن تگاپو نمود لیکن از گمی دست
احراز بیکار و بسیاری اولیای دولت از هر طرف و زندانی بودن والده و همشیره کوچ نتوانست کرد و فتنه
برانگیخت و نیارست خود را بگوشهٔ او بار کشیدن ناگزیر بدین مصر انفعال پیوست و بخاریدار افتاد و بهمدرنو ازد
عبدالسمیع را التماس عسکری والا سر بلندی بخشیدند و از اعیان آمده خانست بدانش رسمی و تتبع تقریر پیوسته است
امد پیش از یکتائیان زمانه بیشتر پاسی جلال ملتانی باین خدمت اختصاص داشت چون آگهی شد آن مرد را متمدد را
اغراض دیوی جوهر و باغ پریشان داد و چون از راستی و درستی برکرانه میزید و نیز روشن شد که پسر او نیز خزینه
معمور دست آلای خیانت ساخته او را از پایهٔ منصب و اعتبار انداخته رقم عزل بر ناصیهٔ روزگار او کشیده الله

وبملاحظهٔ آنکه هرگروهی را در پادشاهی در نظر سکسار نباید نمود و کشایش احراج فرمودند که ازان راه بهمارز قزلتو بسپ ازان دیار توقف گزیده همان جا مروت ازان بار یاس حسب عالی مامور شدند بودجون کار دانی کم طمعی اس گزیده آدم دلبستش شده بود پایهٔ والا امرا قرار گرفته امر بست و چهارم خان اعظم از صوبهٔ بهار آمده سجدهٔ اخلاص بجا آورد و بگوناگون نوازش خسروانی اختصاص گرفت

آغاز سال بست و هفتم الهی از جلوس سعادت پیوند شاهنشاهی یعنی سال خرداد از دور سوم

درین هنگام انتسام بهار صورت و معنی غلغلهٔ شادمانی دودمانی موالید افتاد و هر یک سر رکنی اندراج چهره افروز کمال شد چمن آرای اقبال را در گلش خاطر میته بهار آراستش هستیهای باستانی گل کرد و ادش بسس جهان صورت دلنشین آمد اگرچه همواره بر گذاشت آن گرامی ایام از صعوبت گاه و هی باطن برادتش فرمودے لیکن از اموهی تقلید منشان خرده تمیز و بیدانشی عامهٔ ظاهر نگاه عاره بیدائی شد سرهی ول پانشگان تعصب را چشم دل کور و نقل صلاح اندیش رنگار نیایافت داشت شاهنشاه حقیقت گرین بر مزاج ستاعی وار جلوه گلهٔ دل سارگار و تهرسادی تر شگان روزگار جهان بانان آگاه دل بر مهر ازعادے که سرمایهٔ شورش جهانیان گرود باگزیرها سد توارسش گروها گروه مردم از منش برستهای ایزدی اندیشه امروز که عقل بلندی گرای شد و که دمها حرباری و لیل و درگرفت پیران روش ضمیر و جوانان سعادت اندوز و خردان بیدار بخت دل گزوبیان ساخیه نقش ترکشیند رای مقدس شاهنشاهی کارآگاه تائیس سنیان دل ساده خردرا از عادت بر گزید

استعار

که دارد مرمی حق جسمو سے	خوشا شهسواران افاق لوی	که گردید روش چراغ یقین	خوشا خمش بر سامان دین
کر عامل بو صد است اکرام	دو حرم بود در نیالیش تمام	کزین ساستودش اندکست	در عرصه این شهسواران کمیت

از فروغ ایزد پرستی در هش طاق نهم آسمان بود دار گوینده اعتنائے نگزیده نگاشده را چیداں از رتق ساسه جهوریت گوهری که گزیده خرو پرگویدروائی یابدو هر پرورگ ظاهری که گفتار را بدان بطالسراید دست در دهاده آیدوار گوهر نیرزی انصاف اگر گذار ده ناشتایان حلقه گرد و سرفراز پیدائی مرآمد وار انشاه دیگران نیند ار د و فرمان سلطان عقل فرخوده ایزدی تمرده درنگاپوی کردار گام فراخ مرند بید است که بیدار بخت عنوده نیاموز دلوازترگی سجده نمید ازین سال آغاز جشن آرائی نوروز و دیگر عیدهای باستانی رواج گرفته و لقد رائج چهار سوی دنیا آمد قدسی لعوس باستانیان را سر در تاره بودے داد و بزرگان زمان به پیوستگی سعادت پیوند بهمت کامیاب صورت و معنی گشتند و آیندگان آگهی حور اگر بید از معانی سرانجام یافت پرستش الهی بجا آمده در لباس صورت آرائی معنے بالش یافت زمان اعتدال طبائع و هنگام دیگر جشنهای شهور و ازمنی که حکمای پیش سرستاری آگهی دل آوردن و سائهٔ اتصال جشن خیال کرده اند بدولت پذیرفت چنانچه بندهٔ ازان در عنوان این سارستان آگاهی

وند آخرین دفتر مذکور چون نوروز نزدیک بود دلپذیر پالیش والا کارپردازان بارگاه جهانبانی به تقسیم مرتبه ملک در رونق
سده بست ایوان سنگین اساس پایه آئین سجا استند و امرای بزرگ و دیگر بندگان سعادت گرای در آرایش
آن ترزف نگهی سجا آوردند و در بسیاری بارجهای گران ارز بکار رفت و دیگر گوناگون جواهر بسیار اسهند بخرمی و خستگی
روز یکشنبه یازدهم صفر نهصد و نود و نه هلالی پس از سپری شدن چهار ده دقیقه و سی و بیست ثانیه شمع چرخ طاس
این بلند طارم به برج حمل پرتو انداخت روی بخشید و زمانه را آغاز شگفتگی برآراست لفرحی آباد خرداد و سال سوم
از دور سوم شد شاهنشاه آگاه دل هنرپرداز و رنگ اعمال برآمد و صورت و معنی را آئینی برنهاد و گوهر شناسائی
برروی کار آمد و کاردانی و مهر اندوزی آغاز دیگر شد نظم

یکی محفل عیش و آذین ساز	که دوران نیاز و لهو دراز	چو هنگامه عیش و جشن نشاط	هوس پایه گونان بروی بساط
	دوکان هوس انگیز فتنه خیز	متاع نظر را خریدار تیز	

قبل از گنجینه برگرفتند و نقد امید در دامن جهانیان ریخته آمد و قرار یافت که همه سالا از زمان تحویل تا بسگام
شرف جشن آرائی شود و یکی از بندگان سعادت سرشت هر روز کارفرمای همایون سور باشد و در بین محفل والا
فرمودند امروز هر کدام گزین کار کرده برگذارد و آمرا پیرایه سعادت اندیشید نخست گیتی خدیو را ترزبان
گوهر آمود رفت خداوندے بحقیقت جز ایزد جهان نیست و بندگی جز مردم را داشتی ضعیف رایه یارا که
نام صاحبی بر خود نهد و این نوع را بندگی برگیرد و همان زمان چندان هزار غلام آزاد و مردمان گرانی یافت
گرفتاران پرور را دین تام جوانمرد و پرستاری فرمودن چگونه شائستگی داشته باشد و آن گروه سعادت گرا
خطاب چیلگی اختصاص یافتند و آنچه روشنی پذیران نورستان حضور عرضه داشتند گیهان خداو پذیرفتند
این سان فرمود ولیکن از گرم بازاری مدارای انصاف پاسبانان احکام طراز کار کردن گرفت از انجمله
شاهزاده والا گوهر سلطان سلیم موقف عرض همایون رسانید که تا اردوار ده ساله بر ماشوئی تکیه داد آن فرمان
وسودیس تا بدید جان اعظم میرزا کوکه معروض داشت مرزبانان ممالک محروسه در گسیختن تار و پود ستم
بملیع قالعرض همایون رسید در خرابی این تار و پود دست میالاید یا ترزف نگهی و دوربینی که سردو کامیاب
باشد بعرض و کم آزاری از کجا فراهم آورد و ند میرزا خان خانسامان التماس نمود اگر جانداران ریزه چون گنجشک
و ماهی را گرفتار سازند شائستگی دارد و بکمان کمتر سودی فراوان جان بگویستی شاید راجه تودرمل چیان برگذرد
هر صد درباره دولت گوناگون خیر بشود و بانوی نگاشته آید که امرا نیز هر هفته یا ماه یا سال بمال تهی دستان
پردازند میرزا یوسف خان استدعا کرد که از همگی شهرها و قصبات سوانح را در روزنامچه می آورده باشند راجه بیربر
خواهش نمود پیوسته چندین راستی منشان جدگزین در حواشی حوالی حلسوی نگاه دو تماید و حال ستم رسیدگان را بر

ج سوم ۲۳۰

۲۳۱
ج سوم

دیگر کارهای ما گریزان آلایش نفسانی مایهٔ سر اعلی حضرت شاه‌زاده ملتمس و اسم جهان آن بود که در گذرهای قلم و
سرای آبادان ساخته شود سرمایهٔ آسایش سفرگران گردد و تسخیر حمال تعرض اندرس رسانید که چندی از معه مال
مردم سپاس نامور گردید که تنگدستگان کم مایه را سازگاه حضور آرند و تسخیر سیمی آرزو کرد که در شهرها بازارها
برسم کارستان سال مهرگین مقرر شود و از آن مربر سر مدیده وری قرار کرد و حکیم ابو الفتح اساس دانش را
خواهش نمود و رائم ستگرنامه عرضداشت دار دستگان مرتهور و فقیه داران آسمان را نام نام و حرف
سحرف نوشته نفرستند و نواره در حریح و دجل ایشان تررف ملکی نکارزد و شکار و سره گرد و نکو نبیده
روش را برانداز آید چون از گفتار گیتی خداوند در یوره کرده بود بدین جمع گذار و نارته بدیرائی یافت جهان
افسرده تازه روئی گرفت فیض ایزدی را در بارسید چشم آگهی را سرمه کشید بدین سپاس سرماست
و آسمان سپاس گذاری آفرین سر خواند و هر روزگی از امرای بزرگ محفل از ور شد گیتی خداوند سایهٔ عاطفت
بدان نگارین ما انداخته تحسین و تحسانش را بلند آوازگی داد و بپالیش ایزدی لشکر آئین انتظام بدیرفت
آن شهنشه حدیث گزین امرکه از فراوان داده نا و ساهی بر اشکش نام نهاده جاوید سعادت اندوخت
و شاهنشاه آزرم دوست پذیرفته دستمایهٔ والا مایگی گردانید چون هنگام شرف بزرگ رسید دولتخانه
خاص آدین سعد جاودستان سحر پر دار کار نها سروی کار آورد و عز در روز بازار شد روان
و الحق اندوران باستانی تازگی پذیرفت و شاهنشاه اقبال دوست را گزین نهاد مدت قیام
در آغاز این جشت سال گیهان خدیو گیتی در انتظام ممالک محروسه توجه بر گماشت و ابنهای ملک و مال
تاره روشنی بخشید را فه بود در مل را مدیات دار الوزارت تفویض یافته بود لیکن از خطرناکی این سترگ کار
و چیره دستی دوروبان دهربان دل تنها و آن دوربین کم آذرکه شاسائی هوکار دانیست با سراف
دیوان سـرف اختصاص یافت دور معنی پایه وکالت گراست شد همگی مهمات برای صواب اندیش او
باز گردید مدمعاملات مالی و ملکی را گزین گمسانی پدید آمد نمس سخت بیدار دانس خواهش یا لوده ساخت
دولت سرو راحت و سکای جاوید آمد و حست مدستمائه توانگر دلی آسانی احکام خلافت موده بر مردانگی و دلی
و دلیری و ستان فروتنی را شخو در راه بدا و داد و بیده وری و مراج شناسی نصلی چند عرضداشت
تا نتارسگی فرمان مقدس اعادیه یزد و بیر وسے دیگر مدست آمد برای افرایش آگهی رقم رود کلک
حقیقت گزاری ساز دوار منافی آیندگان سرانجام بید یحتسین آنکه عمل گذار ـل خالصه و جاگیر دار
مال و جهات را موافق دستور العمل بار یافت سازد و اگر از بدگوهری و ستمگاری از کتاب در آن زیاده
از قرار برآید از مال و اجبی سرشمار بدار ستانندگان جرمانه برگیرند و در پایه حساب کسند و هر فصل بعرد

وا رسیده و تیمار زیردستان پردازد و رشتهٔ داد و ستد را دوتائی سازد ملتمس پذیرائی یافت و لبرای
مدکاران رخصت شد دوم عامل خالصه دو بیکچی دارد کارکن و خاص نویس بیشتری این دو آزمند
بکلاسران راست آمده سرمایهٔ زیان کاری زیردستان شود اگر بجای آن دو با فرجام یکی از معتمدان است گزیده
نامزد شود و هم آئینه ملک آباد و رعیت آسوده خواهد شد دیگر چنان کند که آگهی رسد که در پرگنات خالصه اراضی سال
بسال کم می آید اگر یکبار زمین کشت پذیر نبوده آید فراخور توانائی رعایا سال بسال زیاده نموده و نسق جزقرار
دهند و یکدیگر را الضمان داده و دسته بر گیرند و در باز خواست راه نکوئی سپرند و هر زمین افتاده چهار ساله را
سال از قرار نصفی و سال دوم چهارم بخش کم و سال سوم موافق دستور جواب گویند و ناکاشته دو ساله را نخستین
چهارم بخش کم ستانند و در زمین ناکاشته اندک غله بازگیرند چندانکه نیرومی مال گزاری یابند و اگر کشاورز را
بیمایه را یاوری کند از مردم روشناس نوشته بستانند برخی در خریف و لختی در ربیع باز گیرد و در کمتر زمانی
ملک آباد و رعیت آسوده و خزینه فراوان گردد و چون عامل جمع افزاید از کمین یعنی محال باز خواستی نرود
و هر سال حقیقت عمل گزاران بعرض همایون رسد تا نیکو کردار بخشش و افزونی منصب آبروی تازه یابد
وآن دیگر را بمالش و سزا ایستم راستی کشوده آید دیگر چون زراعت استاده باشد چند طناب باندازه بر
نامزد گرداند و از راه آگهی آغاز پیمایش کند و نیرنگی کشت و کار هر زمین را تماشا گردد و میانه جا برای خود گزیند
و آئین پخته کاری خود را بهر جای رساند و برو هیچ حال نماید و هنگامیکه پارسی دلخواه باشد در میناهات نشستی
تا دو نیم بسوه نابود و نهد و در جنگل و ریگستان تا سه بسوه و سیاهه ضبط هفته بهفته و روز بروز نامچه تحصیل ها بدفترخانه
عالی روانه سازد دیگر فرمان مقدس صادر شود زمین آفت زده را تبیین کرده نسخه آرایند که والا رسند
تا بحکم قدسی کارگزار آید دیگر گروه تسیمان تمرگزین قبلهٔ قلب را پناه جای خرد انگاشته و راز دستی پیکسد
بسیمه سالار و جدار و صاحب تحویل و عمل گذار فرمان شود که یکتائی گزیده چاره گر آیند نخستین بالا در گوئی
سپرند و اگر سودمند نباید بمالش لوای چیره دستی برافرازند و آبادی ایشان را خراب گردانند و تاگیر دار
عوض یابد دستوفی وجه آنرا باز خواست نماید و اگر ازین آسانی سپاه و رعایا زندگی کشند تاوان دهند دیگر
انچه از رعایا بازستانند و برو لفوطه وار سپارند و از رعایا قبض دهد و ماهانه عمل گزار چهار مرتبه رسانند
بخش آخرین هنگامی در رعایا باقی نگذارد دیگر رعایای ایل چیان بسر برد که خواهش محصل خود با خواسته را
بخزینه رسانند و از سرکشان و گردن تابان ضامن گرفته بخاطر جمع گراید اگر چیس فرو میده مردی یافته شود
و یا سبابی جرمها نموده مال ستاند دیگر توجیه محصول را فراخور کشتکار هر کدام نمود وقت رایس و لیش
نکند و کشتواری هر موضع بجا نهد با اسم باسم قسمت نماید و حال لتدآمرا باد ستخط شمار بیان لفوطه جاره رساند

۲۳۳
ج سوم

واز ژرف نگهی ستم را مدار برداردیده وری گماشت و اگر دانا سرمد و یکه مهر و روپیه و دام است بگرامی نام الست
مذمرند گمهور جمع برگیرد و دو مرا بر سکوک منقش سعادت نا دستاهی را بار دهید با مهل گراران و صرافان تو کمه
بر سمروده تفاوت سه لعل جلالی درست وزن تمام عیار چهار صد دام و روپیه چهار گوشه جلالی دام واشرفی صوری
و روپیه اکبر شاهی که وارد دست و سودگی جنس داد و ستد نماید اشرفی اگر دو سرخ تفاوت داشته باشد درست
مداشته به صد دام برگیرند و از سه سرخ تا یک سرخ کاسته به صد و سه دام و پنج دام و یک سرخ تا یک و
نیم سرخ کم به صد و سه دام و روپیه تا یک سرخ کم تمام وزن شمرده سی و سه دام و یک نیم سرخ تا دو سرخ لعل
سی و هشت دام لعل جلالی تمام عیار و وزن و روپیه جلاله اگر با یک نیم سرخ بود تا ده سرخ و سکه سعادت اکبر شاهی
از سه سرخ تا یک سرخ کم باشد بخزانه گذارند و اگر ازین زیاده و کم باشد بحویلدار جداگانه دار د
مسرف تفصیل آن داخل روزنامچه ساخته روز بروز به دفترخانه عالی فرستند و جاگیرداران و خزانچیان و
صرافان بشرح مذکور عمل نمایند دیگر کارپردازان خالصه و جاگیرداران نیکوکار و تباه کاروان و دیوان
دیرتاب محال خود را شناسته گذارش عرصه دارند تا یاد اش آن سرانجام یابد و رشته انتظام و تباهی
گسسته دیگر بعوض خرجهای ناسالی یکدام ریکهه مرروح بیرون گرفته امید که ازین وجه بست و چهار دام
تکلیف ستمکاران مرحمت شود یا بروه سیر آرد و باز بهشت دام و دو سیر یا کم روغن زرد سیاه
سیح دام و ده آبره و نیم سیر دانه شتور قیمت چهار دام و هشت دام لقا امین رایج سیر آرد و دو نیم سیر روغن
و هشت سیر دانه سه دام بولسیده را چهار سیر آرد و نیم سیر روغن و پنج و نیم سیر دانه و سلفرو نگرسکت سیر
آرد و سه پاو روغن و سه دام در ایام ربیع که روز ها پس در از است از دویست و پنجاه سکه جریب کمتر
نکشند و در ایام خریف که روز کوتهی دارد از دویست سکه کمتر نکشند و معمول مذکور برف نگاهی طراز آرین
گرفت و خواهشهای او بدیرفتگی پایت از سوانح سخت تیدن معصوم خان و ساخت خان سختین ازان بار
که در حدود میمون مرل گرفت لخته تعمره مرونسی نشست و رمانی ورد یوسار غیرت افتاده دستگیری
سعادت اسپیان روی بدرگاه حضرت مریم مکانی آورد و آن ته کار دیگرار و ناندگی نعیم الملک یوسف
وارعمودگی سخت راه جدائی سر و خیال شورش پیش گرفت و چون کار سره رسا خت بهان سلاطه عالم
لاله گری موو و دریست کسان تبهاری گرفتار گشت چون ر بهار نامه آن مهین بانوی روزگار در دست
داشت بدان تدبیر فتنه رسا بدوار اسحاکه ر سو ده آن پرده نشین اعمال حسن بدبر ائی گیر دستار دیهم
مردودین این ناسپاسونی چند در سایه بخشایش شاهنشاهی آسایش گرفتند و جهانی بشگفت را روز آمد
از سوانح فرستادن خان اعظم میرزا کوکه بکتایش نگاله چون عشرت لوروری بخا آمده سالیش ایزدی

مستقیم رسید بکار ملک پرداختند و در انتظام حال کوشش رفت برحال زمیندارستان بنگاله بحتو و جنو و نیز زمی
اعتصام نامزد شد لیست و هفتم کوکلتاش باتلیغی عساکر سماوی تائید دستوری یافت برستون خان تیاماین
شاه قلیخان محرم شیخ فرید و بسیاری امرای خدمت دوست را در بن لشکر نوشتند و گرامایه خلعتها و گزیده
اسپان شایسته اندر بهای صورت و معنی بندگان عقیدت گزین آبادی پذیرفت و بصادق خان و محب علیخان
و عموم سپاه صوبه بهار او دهد فرمان شد که آماده یکبارشده بلشکر نصرت قرین پیوندند درین هنگام آگهی آمد
نا سپاسان بنگاله از غنودگی بخت شورش افزوده اند و عباری و خدیله و مرجان دیوانه و بسیاری بدگوهران ازجا
بصوب بهار آمده رعیت آزاری دارند و حاجی پور و برخی بلاد را تصرف در آورده اند صادق خان و محب علیخان
بچاره آن تباه بیچیان نکادو دارند معصوم خان کابلی بیاوری این شوریده مغزان خوابیده بخت کام برگرفته بود
بهادر کورو و با فوجی افغانان قتلو بحوالی شهر پانده آمده و آن تیره رای بیچاره گری آن ملک برگشت کشور خداکاری که
اکنون سرانجام یافتنی فرمود او فروغ ضمیر آسمانی سومبیشتر از آن بر ساخته بود از بیش بینی و دوربنگاهی مردم
دل و دیده دگر بدست افتاد از سوانح روزگار کشیدن شمس النساء بیگم در بن چمن زار آفرینش از نونهالان بهارستان
خلافت شست او حضرت گزین بود و دل مهر آمود شاهنشاهی از دیدار او نور افروز نا نیرنگی روزگار و قلمون
سی و یکم قدسی روح او از تنگنای عنصری پرواز نمود و این زندان سرای را گذاشته سرنگاه سماوی خالص گردد
ازین واقعه دل کوب حادثه خان فرسا پرستاران حرم سرای تقدس را کوناگون اندوه در گرفت و عالمی سرکردان گم گسیر شد نظم

زداغ جهان هیچکس جان نبرد	کس این قصه پاره سامان نبرد	ندارد جهان دوستی باکسے	بیابی در و مهربانی بسے

کشور خدا را مقتضای قافله سالاری جهان تعلق رشته سترگ پیش آمد و دل از همه برگرفت از آنجا که پیشوای ملک معنی
است چاره خاطر شوریده فرمود و پردگیان مشکوی دولت به رهنمائی آن فرمان روای حقیقت مجلس سرای
شکیبائی فراهم آمدند و در چمن آرای رضا مسند آرایش گزیدند

آمدن مهر بانوی روزگار گلبدن بیگم و دیگر پردگیان عفت قباب از سفر حجاز

از آنجا که پایه سپاسی باندازه کردار گزاری سرمایه دولت جاوید و پایه اقبال روز افزون آرزومند آمده و
خواهشهای سترگ افزایش ملک صورت و معنی گزینی شائستگان دنیا بساط الفت نشان حضرت را
سخوانگاه بی پروائی برد و در ذات بیمال تجربه پارید و سرمایه دوستداری گردد از خبر بازگشت این گرامی
قافله گوناگون شکرگزاری بجا آمد چون هودج کبریای آن محفه نشین پارسائی بجد و د اجمیر رسید گوهر اکلیل خلافت
شاهزاده سلطان سلیم را باستقبال دستوری داد و دوسه روز سپس از بزرگان بارگاه والا و پردگیان
محفل همایون را بار تحیت داد و چون جدوه فانوس مخدومه قدم میر و سعادت یافت گیتی خداوند دم

اردو پیوست ز ابر سعد بداشتای را خواجه یحیی آمده بود داخل من آسیه خشنود را فرو شست عرضداشت
احسان جهار با هدیه شستشکسته بسطر همایون گذرانید مهمانی اردو می تائید مدار اردوی والا مرد ل تساطر مود
آرزومندان اخلاص گرامی کامیاب شادمانی شدند و گوناگون پرستش و مهربانی دلها بدست آمد و عمر دگان
سده دست مدائی سراب خوشدلی گشت شد گرامی هدایا در پیشگاه همایون گذشت و همتها افروده آن
سپاه را اسباب آن دل پدید آمده داشته روزی دیگر با شکوه دولت بازگشت شدند و گیان شتنال
دولت سه سال پرستش ما دران سرزمین بودند چون خواجه یحیی خواهش شاهنشاهی بکوشش فراوان بارمود
با گرمی ترک بوطن نموده در جهار پیر روده گرامی بادیه شتوق شده بود خواجه با فاندیعاج در جهار سعی مرل گرید
بردیک عدن بیشتر گشتنها شاهی شد و سبب ما و آن سورش بود و مرزبان آسجا راه آواب گرامی لشتانگی
بس و سلطان مراد فرمان روان ر م این آگهی خوده سخت را ساد افراد رساید دران هنگام که رایات اقبال
میورس کابل شتافت بگرداب برول سعادت فرمود دار ریرس ار و تومه گیتی خدا و بدر الملستان
دران دیار چیدری بوقف شده رفت از سوانح شتودن گیاه خواجگی فتح الله در خدمت گران دیگر از ده دا
و در سرسار می حضور سعادت می اند و حسب مشیتی بدگه مران فرمایه از دولت روز افزون دور بی نحس
واز کمیت عنود کی آوره بدست باکامی شد دران هنگامه که گیتی خداوند ارکتتی فرو و آمده لطواف احمیه الملیار
بود و اور را آوردن شمس الدین خان ره و آن ساختند چون فرمان مقدس آن بود که از راه مالوه آورد و آن
کا داهان برساد و مرزبان خاندیس را در ره گونی بماید و در فرستادن مظفر حسین میرزا اسمال امید نیم خواجه
چون مران خواجتی رسید کار مده فرموده سده در فرمان مدیری سیوار مالی نمود خواجگی مدستان سرانی پیر میرزا فرستاده
مرزبان بوستان یس از انجام آن کار لعوت حجاز شتاب آورده بها ماارین آسانی و تنگ حوصلگی بار خدمت
بیارست گشته از ناشناسائی جان سپرگ رپان ردگی برخه دروا داشت سپهر تیرگ بساد در یا دافراه شد
و مهرابان باکامی کرمانه آمد لیکن از سعادت سرشتی سرکه هیده کردار خویش آگهی یافت و در رهاییرده گناه
کار حمار می آمد لختی دم آسایش برگرفت در بیولا الستالتش آن گرامی آیندگان سحتالیش یافت و دولت در او را
گرفت از سوانح سر مسار آمدن شیخ عبد النبی و ملا عبد الله سلطانپوری نگاشته آمد چون حکمت مرده لعیار کری
دو دمان دانش برشکست و در زمانه دو گی داستان فروشان سر بالا افتاد و کار بر ایرانیان دشوار گشت و گوناگون
سراسیمگی درشد مدمیر و بی آگهی تا نگریده با سخی که بر ناشناسائی سار آوردند و لفروغ انصاف تا مدستاو برانکار
از سر گیرید و مرهمونی سعادت بار آمرز در کنار رسیدا فرد ولی از همگی سبیح آنکه کهن طیلسان تزویر ربوید پیرد
و نگر و اندرمی جدا استه روزگار آمادی گیر دشهریار آرزم دوست سمو ایشان سفر حجاز را دلست کام و ناکام

روا گردانید و بقافله سالاری حاج خو سوقت ساخته پرده بر تباه حالی ایشان فرو هشت و فرمان شد که
فدوی مسعود بیگ دامنیا از اسماعیلیه که ارکین بود در دنا و باری پیش گرفته و لاگر یا نمود و مد بود که از پیش
بازداد نداندیشه تا بر اسماعیلی رسیده دستان سرائی سود مند یا مدریان زده مدور و معی آن سرزمین هرزه
افتراسار گشته و مدرس اشارات نمایان باز جام شورش فرو ما یگان هند بستان بهاران آب و تاب برگذارد و مد
دیگی راسپاسته نشاط با توال بینی کرد و نمیاندیشد تا و عالم را بیگانه خویش پیداشته دربار گشته و مد بود که امروز بینکو
و کام بیزدال مرآید بر جسته دوستان و آشنایان مضمون فرمان پادشاهی بیاد دادند و مرزبان آن سرزمین
پاس فرمان گیتی خداوند دانسته دستوری منبه او بنیروی باره و ازان دیار برآمدند چون در حدود
گجرات سنود پای دگرگون یافتند و با وافراه رسیدند که گرایان باطل ستیز کالیوه بر ساحت ماگا
جبالت زده و بنیاد بیرد گیان دولت بردند چون آمدن شاه پسیحان بسمع همایون رسید و سگالش ایشان
بصواب یافت فرمان شد که چندے از بیز دستان عرشه آگهی شتاب آورند و آن بیدانسان نا فرجام را
بآیینی که بیر دگیان اقبال بے نبرند بزندانی برسانند ملا سید الله از بیمناکی و الب تهی کرد و بود و مذگال
دیگر را بآن طرز برگرفتند و از معدلت دوستی پرسش رفت جز خموشی و شرمساری پاسخی نداشت
از مهربانی و آزرم منشی او را بدبستان پندپذیری فرستادند و بهمان جا پیمانه زندگانی او لبریز شد

فیروزی یافتن صادق خان و باز بینی فرو سپردن جنبیه

فرمان روایان پیشین زمان جویای دولت و اقبال بودند و امروز این دو گوهر بهیاری عشق گیهان خدیو
می ورزند و بهنگام طلسم پاسبانی آن دو والا گوهر بحول دل می نگاشت و در پیان داری گوناگون بسیج
اکنون این دو دیگبار افسون توجه پادشاهی بسیچ آسوده بیالش و سازمندی شهپار ورشی آنند آرین
که اندیشه تباه دل گرفت پا کام سرکشی برد و در کشتزار بی ادب او آن زور سرگردان بادیه جانکاهی گردید فرمان پذیران
نکو کردار با شکوه ستی بونا کسانی کامیاب خواهش چرا گوییم آنچه در فرا حبای خاطر وور اندیش سالان نگذرد و بگزد آن
آن شادی آمود میکردند چنانچه داستانهای این سگرف نامه چشم را بینائی و گوش را شنوائی افزاید تا ارکی چیز افزا
متصود نصرت طرازی بندگان اخلاص گزین و خاکسازی فسادوزان صوبه بهار چون خان اعظم و بسیاری امرای
آن دیار تهنیت قدسی قدوم نوروزی جشن بدرگاه همایون در آمدند جعلیه با برجے و آشوب سختان شورید رای
از هنگامه بیوب بهار گرد شورش برانگیخت و بازار زیردستان دراز دستی بمویدحاجی لور رامروم خان اعظم
بهار سند نگاهداشت آن را با بسیاری از پرگنات برگرفت صادق خان در پشنه پای همت افشرد و تا علاوه
آن سوبه را فراهم آورد و اندیشه او بسیج آویزش یکتائی گزید و از رادمردان ناموس دوست نو جهاد آراسته شد

ج سوم ۲۳۶

عنان عزیمت بدیده‌وری او شتافت اعظام گردید برابر محمدعلی خان بیرونی پیوستند حوالعالم الغ خان منتقی جوانی
سردآمد بهادر خان و ابوالمعالی و دیگر بهادران در پیش قدمان سر اول جوانی بیکار گشتند محمدقلی بیگ ترکمان
نام آلیتش توپخانه پرداخت که گرایان ناسپاس پرده آرائی کرده دلیرانه و ارد شدند حسینعلی که شمشیر باطل
سیزان بوده قلعگاه جاگرفت جاری در دست راست علم بار ابتی بر افراشت و بدست چپ دستم
ورستم جواهر زادگان حملهٔ صحرا و ی برالساده بترجان دلوانه وسعید بیگ مه شناهد انه مقدمهٔ مگو بساری آمده
بندگان سعادت گرا برے جوانان جا بکدست را با توپخانه از دریای گنگ لعبور خاصی نور گذراند بدر بر
ساحل آب کندک حصاری اساس نهادند پیوسته از هر دو طرف گردید آدم تبهار و سپاه و متاع جان تاراج
دور بازار دیگر شدے از اسحاکه کرده اخلاص گرین راز برگی اقبال اعتماد دے سترگ بود میر بوے
مسروری ساده سرتیشان باز جام با امونهی سرمسار گرمای بیگ شتند جون کسانکتش این حملهٔ تکمیل روزید
ولوم بهادران بی آرمید بورستان روزگاری بر ساختند شور شش سخون میش گرفتند را دمردان دولت
امد سود بددست آویز مردانگی همت را مایه بالاتر بهادر علی بیگ عم زادهٔ صادق خان لیس از فراوان جان‌ستانی
نقد زندگی سپرد و لسیارے دست بکار برده ترائه نشاط برکشیدند مخالفان عنود سخت بادیه پیمای ناکامی
گشتند امداد آن لست و جمار هم آمر ایرار آب گذشته روز برکشیدند و عظیم کار باکدشتن مبارزان دولت
و حصاری شدن سپاه نصرت طراز سخت می افروز روی در عرضهٔ مرد آوری کشتیش جواهر زادگان حسنعلی
از هر اول گذشته بر اغیار تیر دوری در آویختند محمدعلی خان نامی سعادت اثر زد چهره کند آوری برافروخت
و هنگام تر اندیشدن جنگ هراول عظیم نیرو العیار مسرور رسید حبیب علی پسر محمدعلی خان کارزار نمود
غیرت فرای نظارگیان شد بر دیک بود که چشم زخم آن فوج همگی دل رسید در ان هنگام هراول نصرت قرین
پیوسته داد را دمردی داد حمزه بیگ عرب علی وحسن بیانه از تور رسید آورد گاه را رونق دیگر دادند
حسینعلی امو و برادر صادق خان هنگامهٔ پیکار برآراست محمدقلی بیگ وسعید مراد لسیاری مجاهدان
مشهوری آویزش را بالاتر نهادند استانه گرباد قادر علی وحیدے توپ اندازان محکم اندازی سلکدستی نمودند
در حیلی آمیره بسترگ و دلاوران نیروی عظیم ناگهانی برالعیار مخالفت رود گریز نهادند در کمتر زمانی تهور گریبان
شوریده سخت غبار آلود خاکستان هزیمت گشتند مجاهدان اقبال از بس آسمانی تائید بیخنے بحیرت
فرو شدند دیر و هیچ اسباب کردی از مالی بیرنگی اقبال برشمرد دے ولسیاس گزاری رو آوردی
ناگاه میرک حسین برادر عرب خان خمالی سر حسینعلی آورده نوید شادمانی رسانید بهامادر گرسے تانتش
قولی از لشکر نصرت طراز آن گروه جدا ستیزان رسید و هنگامهٔ سلے آرمان برآگنده ساخت هواخواهان

بیکی بیجان او را گرفته روانه شدند از سراسیمگی و تیره دلی در میان راه انداخته رو بگریز نهادند با سر و سم تیغ را
بریده آوردند دستگیر شکاربی اقبال خاطرنشین خرد و بزرگ شد بسجود نیایش سپاس آوردند و اخلاص افزائی اسباب
الهی دانستند با آنکه غنیم از پنج هزار پرخاش طلب بیشتر بود و در لشکر فیروزی دو هزار کس هم شایسته
مبارزت نبودند بجیال نشارگیان روزگار نمیرسید که چندی توانند در برابر ایستاد این سرمایهٔ شورش
از گمنامان الوس مغل است در سپاه بدخشان بسر بردی بهمراهی معصوم خان کابلی چندان آثار تهور از و
پیدائی گرفت که در کمتر روزگار سرگروهٔ فتنه اندوزان آمد و بسرائی ناسپاسی چند نامه بدگوهران شورش افزا
گشت سر او را بدرگاه والا فرستاده حقیقت تائید آسمانی گذارش نمودند و بگوناگون نوازش شاهنشاهی
سربلندی گرفتند چون موسم باران نزدیک بود شاه قلی خان محرم و شیخ ابراهیم و شیخ فرید بخاری را که ملتزم بساط
بساط قرب بودند بمهمت شورش بنگاله و بهار رخصت یافته باز طلبیدند از سوانح ناکام باز گردیدن میرزا نجات
او بسورش شهاب الدین احمد خان لشکر بسرکردگی میرزا خان که پیوند خویشی داشت بر سر الیمن خان غوری
تسخیر سورت فرستاد او از بی تدبیری و تیره دلی کارسے نساخت و آسان را دشوار کرده ناکامی برگشت
اگر خرد را که کیان نگاهستان عنصری ست اسباب بیدانشی رسد تندرستی فرمان پذیران این جاکسته
نیابد بیجان سپه آرا آگاه بر شناسائی و مردانگی سگالش نمود و از دیگر را دمردان چه گشاید گیتی خداوند
او را دران خودسری و کارنشناسی سرزنش فرمود و از سعادتمندی در برابر لغزش دل نیایش گزین
زبان لابه گرا فرستاد از سوانح روان ساختن ایلچی بعد مدتی که شیر چون صالح دیوانه داستان اخلاص
مرزبان آن ملک بعرض همایون رسانید و بینائی او را از رهگذر نا آمدن گذارش نمود اندک پذیرای بر
بسر افرازی و دلدهی شیخ یعقوب کشمیری را با فرمان عاطفت و گرامی افضال دستوری داد و حید ر
پسر او را نوازش نموده رخصت فرمود از سوانح فرو شدن معصوم خان فرنخودی او سنگ تقبیل
آن سایان هستی را از افزونی عاطفت بخشایش فرمود و یاد افراه کردار او را با ایزد بیمال گذاشت چنانکه
لختی گذارده آمد از انجا که نقش هستی او سترد نی بود کارگزاران تقدیر بانجام رسانیدند با شکوه پاسی تحتے
و هنگامه آرائی معدلت و منزلت گزینی شورش طلبان بست و سوم تیر تیم کستیبی از درگاه همایون جدا
میرفت چندے بر و ریخته از هم گذرانیدند و با فروغ شناسائی ژرف نگرش پیشگرفت و بجائی بهتر
گیتی خداوند بر حال او بخشود و فرزندان او را سایه نشین عاطفت گردانید از سوانح بیاسا رسیدن بلا
همچنانکه در دار و خانهٔ پزشکان جسمانی تریاق و زهر بکار رود و نگاهداشت این هر دو بجز تاکنون کیان
در سالار خانهٔ شاهان دادگر که طبیبان روحانی اند بدرسا و گوهر بد کیش را پرورش و تنبیه بدست آویز

۲۳۹
ج سوم

تا همگنان با فرجام نیکو نهای بیدائی گیرد و بدکاران را سرمایهٔ بدافراه و استلام فرمان و دانش باستانی
در دیدبانی این مردم تندرست همی سما آورده اند و بدور باش سطوت کوتاه دست سرنگون داشته در هیچ
این گروه آرد همی خویشتن دست نگند بد فرادان تامل بکار برده اند و سراپای آن را نیکو فراگرفته و آنها که ار دیدن
این گروه دریان کار به سرلارم تمیز ندانسته اند است و بر وی کس هر رسد بها ما بسر این کار رسیدند تا مادر
فروی خود بس مزاج خوملگان ارشنود آن در هم سوی بد و خویشتن را سخویش چشم در بد سید و
ناهشتگی و همگی کار شد بادافراه کرده بر همه سیه تنا و دو خوی شهریار بجسته زمان باشد و اصل دستگاه آگهی
این گونه مردم در بارگاه دولت او باید و آن مایه آزار و دکار رسیدان کج گر خود را افسوس کند و نکو ناگون
ستم دست تاری برکشاید شاهنشاه فرهنگ آرای پاس طرز عیار مردم بر گیرد و در سرمایه تریاق بخشد
همگی بسیج پاس اعتدال مزاج روزگار پرستش داد بیهال باسد و تازگی چهره آرای مقصود حال این
سنگ شراب بستنت دلال پیر سرنو ده نی آرزمی و درشت خوئی ارمینه سخت حلالی دولت آرا
و ترف اعتبار گرفت و چون هنگام بادافراه رسیده نور بانی جرار در راه طبیعت پرستی گام
ردی دریو لا بسمع همایون رسید که آن سکسر بافرجام مرل سیکی دست خیانت آلوده است و سوی اورا
گرید حالی رسانیده است آن بدو دیر دیر گیرا در دام بیدان فرستاد و چون در خومای حق شده پا
ستانیده رفت و نگذارده ظرا بر راستی گرفت و لسانا تا آن تنگیهای او بر ملا افتاد و سرمایهٔ نکو بهیده
کردار او فرجام بد آمد با همرمالی دوام و مخالطت سترگ ارانسانها که در بار ار سعدلت او و سی ام
یاد اشس او سر اسحام یافت و سحا کستان هستی عیار گردد مرقد که ناروائی گرفت و حق بر سر بار
بیدائی برآمد جهانیان بیدید بر رفتند و چهره رو بیان دستان سرایم برده گستند سرمهٔ بینائی
فراوان سد و گروها گروه مردم برجس روزافزون گیهان خدیو تیم کشود بدد بیو لا فرمان متعلق
با آمدن تذکرهٔ حکمای هیتیس امیر فتح اسد تشرار بی لقادامت و سحواهس آن سرح افزای دانش
دین آرزوی او بر آمدار و مربا بسیج قدسی آستان داشت و روزگار دیر رنگ سار بیاوری میکرد
وتا آنگه بالماس عیاذل حال ار شیراز بدکن آمد و چون کار او سیری شد کهن اندیشه نو می پدیرفت
گیتی خداوندا این آگهی لساط عرمو دو نکو ناگون نوازش اران نگرائی برآور دو مساتیر مقدس
سر بامان دکن و اقطاع داران ممالک محروسه لقاد یافت که در سگالش آن بر آمده دو آگهی
یاوری نموده رهبری نمایید و گرم خوئی و دل جوئی و گوهر شناسائی سار آرا آور بدار سوانح بر سلک
پیمانهٔ هستی چون حال کوکه در هم افرداده بیتاری است کم و در دوا سیر در گذشت شهریار مهر آمود

آمرزش او را از درگاه ایزدی خواهش نمود و بقدوم عاطفت سوگواران جا نکاه را دستگیری فرمود و بنوازش افزائی و اندرزگوئی دلهای شوریده آرامش گرفت از سوانح در بهم شکستن گولاب بر فراز کول فتحپور تمالی در رگاه حوضی دلگشا بحکم والا انتظام یافته بود و برخی بندگان عشرت دوست بر حاشیهٔ آن انجمن نشاط داشتند گیتی خداوند بران سر زمین سایهٔ عاطفت انداخت شاهزادگان سعادت پیوند و امرای عقیدت گرا و دیگر خاصان قدسی محفل فراهم آمدند و هرکدام بآئین خاص نیایش گری اپیش گرفت از انجا که خردپژوهان دیده ور نیروی شناسائی جدا جدا در آئین بازی بکار برند و در طرز بی تعینی عیار مردم برگیرند هنگامهٔ خرمی گرمی پذیرفت برخی تجویز و طائفه شطرنج و جمعی گنجفه پرداختند و هرکدام ببازی خاص چهره آرای عشرت شد کشور خداوند بهر انجمنی بگو نیا می تماشائی احوال خیند چون شهیدی ملک صورت و معنی جهان طاهر کمال داده و اندازه و پیمال قدسی پیکر شاهنشاهی را ار هرنا بایست بازداشت و هرچند تسبیح مقدس آن بود که گرانجه آید لیکن انچه درین بسته بازی نما یا ستد نپسندیدی از روز سیر می شده بود ناگاه فلکی ازان دریاچه فرو ریخت و آب بتوریش شگرف طوفانی کرد اگرچه سعادت پذیران حضور از سپاس ذات قدسی انگزند رهائی یافتند لیکن بسیار مردم مابین دران موج خیز آزار رسید و بسی خانهای زیرین را سیل برد با وجود انبوه خلائق از بادشاه شناسان بجز مددی پیته بان کسی رخت هستی بآب نداد شناسای راز آسمانی آمرز ایزدی پیغام شمرده از آراستن چنین مکانها دل برگرفت و دانست که ایزد بیمال ازو این کار کرد بازی نهاد نمی پسندد و بسپاس این باسانی الهی دست نوال برکشاد و جهانی را کامیاب خواهش گردانید محفل نشینان سعادت نهاد هرکدام سپاس شد و آگهی را طلبگار آمدند و ذات قدسی را دستایهٔ رهائی ازین سماوی آسیب دریافته اخلاص را پایه برتر نهادند و آن پذیرای بند ایزدی برای نیایش گذاری و یادکرد همین بخشش قرار فرمود و در مهر ماه شمسی درین روز گوشت غذا نشود و نیز پیمان بستند هر سال آن پیکر روحانی تمثال را دو ا برکشند چنانچه عنوان طراز هستی بحساب سال قمری پنجم رجب در روز ولادت بگوناگون کالا می سنجیدند و آرزومندان روزگار را بی نیاز میگردانیدند همچنان بشمارهٔ شمسی سال برای شادابی نیایش روز آور بر زر آبان بسنجند و بارگاه خیرات فراخ برزنند و دوازده چیز بسال شمسی قرار گرفت طلا ابریشم سیماب خوشبو مس جست کمیفت روغن زرد شیر برنج آهن اقسام غله و نمک و نیز بدادار جان آفرین همان رفت که درین ماه غذا گوشتی نباشد و بشماره سالهای گرامی زندگی از ماه آذر نیز این روزه آگهی دارند و باندازهٔ سال گوسفند و بز و مرغ جدا جدا بطائفه که جانور بنا بر مدد او آید

وارد است که این عقیدت سرشت را فرمان شد که در هر سال قمری ماه مولود مسعود سپاس گزاری بگرد جهان آرایم بر پا باید، لیکن امر چون جاوید بگرد امید، در درون شهر سست میر معین سید الفقره یار چه
شرت قلمی میوه میر سی رسلمی روغن لیمو و میر من لرمدان رضا جو و سایر سعادت پیرایان
سال گرامی بود در سنه تیم قمری قرار گرفت شاهزاده سلطان سلیم اسحاق معه سیم ربیع الاول بیستم
شهر یور ماه الهی شتر رت و سابر اسلطان مراد عوض سوم محرم نیست و هشتم خرداد قرار گرفت و شاهزاده
سلطان دانیال را که دوم جمادی الاول بود نیست و ششم شهریور نامزد شد از سوانح عیار گر فتح و شای
کوناست چهارم سال آن والا اصل اهتمام داشت و هر گونه آگاهی گرامی میر قسمر زبان تدبیر
گذشت زمان دانی هر گروهی از شنودن بیان دست و ندیدن یکدیگر با دیگر مدار گرامی آغاز هستی بر وست
سر برگ سه کسی گوی را مان یکوش در لشنود هر آئینه بر روی گفت شاهد بود و اگر یکی راستیه گویان
برجوشت آمد امروی گفتار و اسمه پس مانید چون هوش انکار از متانی برست شنودگان پیدا بود
روزی و لیتیم آن گروه لیسر پیمی که او را مادر سر مرسد سر آسالس سه شاد مرد بودگان را در ان آزمونگاه
نهاد اسمه را اسی گستان صد گوی بیان سهای نامرد سر مد ربانی بدانگان بان لیسه در ان انجمن رسیدگان
راه یافتی از اسحار ریاز سحر برآورد و عامه گنگ محل خوا نهد نیست سیم نشر ست شکار حیرتش شد از انست
رئیس آباد سر و ل همایون فرمود پرورش یکی از ست مخصوصان آگاه دل آن حیار گاه عزت سرا
گذارده بود و ند صدائے از ان ساموس جا به سر سامد گفتار ے از آزمونگاه بر سحا ست باد خود جهار سالگی از
طلسم گویایی بهره مند نشستند عیار ادای گسگان بر زبان بیدایی ما ندا سحه او رنگ لیتیم سنگ آرایشتر از بن حد
سال یافته بود امر رخاطر لیتیم صد رب پرستان ظاهر کرد اگر دیده و دستا ئیه شناسائی گروها گروه مردم شد
تروند اگر چه گفته روشنی بدیرفت لیکن بر ماں سے زبانی حسین میسر اید عالم آشوب جامی نامه ملک است
لب برنیس این حرف سرائی سبحان اید چه زانی گرداند در وار بگفتار باسیس دلو را بر آورد

نظامی نیس از من مدار پاس	یه گوئی بلبانی چه در گوش	حکایت ماهی بر سینه شد سنگ	همه در سینه کن تیتیه بر سنگ

	سر بلندی یافتن میرزا جان با تالیقی شاهزاده سلطان سلیم	

تدرب نگاهان خرد تر حاسحه آبادی جهان معنی از شناسائی افکار و تمسه طاق نگارین سرای صورت آگاهی
بر تیمر لیکن بحتمس سبب دانے در سعب حضوری حصر دار و بر د دلسیں در واسطه آرائی و نگاهداشت
این گوهر شب تاب، بدنامی همتیان سعادت آمود و سیاران شائستگی کردار توانا شد و نیر آشوبجاه
آدمی هدا در از نیم گرید جهان در سد کر از آمیزه مد گوهران و مایه و مدار اسامه عقل آفت رسیده

ج سوم ۲۴۱

۲۴۲
ج سوم

یکی از هزاران پدید آید و خرد بیمار گردد هاگروه سرگروه انجمن بیدالستان آنکه ندانند و سخولیتش ستمای سائی
میرد دوم نابخرد که سوداریان مارند اندسوم شناسایی که از بیدلی و آزمندی نیروی کار کرد
ندار و جهار سم آزرده بی آزرم با وجود دانائی بدی را بصورت نیکی آراید شائسته نکوهیده و امیاید
باده نشاگر فی روزگار برده بر روی کار بسیار می ازین گروه فرو هشته آید بل در زمرهٔ سعادت سگالان باکال
علم و عمل صدرنشین باشند پس درین آشوب گاه شورستان زار هر یکی از سعادت اندوزان بخت ورا
گزیده همزبانی ناگزیر تا الفرع گوهر آواز تیرگی آمیزش تباه برکناره زید و ستوده خو با در افزایش نهد
هرگاه بس نشاره اینچنین و مساز ناگزیر آن بود که کدکیا و خدیو محله و رئیس او ده و ارباب تحصیر و پاسبان ملک
و باده شاه وقت چه باید بدین فرو هیده مردیاد سامرشت آرزومند باشد رونهای هوس بلے
مردم افزون تراز انست که گذارش پذیرد و مستان این می گوارا از ان بیشتر که بشماره در آید.
بساهوشمندان بیدار مغز را سخوابستان غفلت سرخوش گرداند تا بغنودگان بستر نادانی چه رسد
و بسیار گزیدگان یا امو هی اسباب آگهی مگرین و مسازان نیازمند باشند اندازهٔ آرزمندی
دیگر مردم که تواند برگرفت خاصه فرزندان فرمان روامی روزگار که اگر فرو هیده مردم باور نیاید
ستر گریان پدید آید و عالمی ما آشوب در شود ازین ره گیتی خداوند در بهروزی شاهزادهٔ والا گوهر
سلطان سلیم تازه توجهی فرمود اگرچه نخستین قطب الدین خان با ن چنین منصب والای اتالیقی
سربلندی داشت لیکن چون او درین هنگام بایا دآوری او لکه دور دست قرار گرفت و این نگارت
خدمت دوری راه مرنتابد میرزا جان سیام خان را که خرد دوربین و اخلاص روز افزون
داشت بدین حاطمت سربلند گردانیدند گوهر دیهیم خلافت راگزین گنجوری پدید آید و دوراندیشی
بکار رفت گزیده بنده را پایه عزت افزود آن چهره افروز بختمندی بسپاس گزاری رنگین جشنی
برآراست و آرروی مقدم گرامی نمود بست و هفتم شهریور کشور خدا انگارین محفل او آگین ساحت
و گروها گروه مردم کامیاب عشرت گشتند از سوانح دگرگونگی قدسی مزاج بتندرستی چنانچه گروه
بالغز جویائی را گزند سے درخور آگاه ساخته بشاهراه آورند بهنسیار خرامان نزهتگاه قرب نیز این
ناهموار و کوتاه بین کج اندیش یاد آتش انگارد و دیده و در ژرف نگاه افروزش شد پندارد
ازین ره گذر بستم مصر گیتی خدیو را بی آرامی بستکم درد و داد و جهانی را سراسیگی در گرفت
هرگاه بداندیشان ناپارسا گوهر نغم درشده باشند اندوهناکی نیک سگالان سعادت سرشت
و ناسپاسان رسوم بازرگانی را که اندازه تواند برگرفت و از حال جابکاهی محلعمان حقیقت ادا

و مدد دیان یکتائی گرن کردار امی ست ساحت تمسر مادی اید و یرست نظر مرتز ست تحقیق اندحت
ملاردی طلبیان روزگار میگیرابید و ایستادگان بارگاه حضور را مین اندر یا نسلی مپهر مدرس
ارگفتگوی دراز با علاس گریبان سراسیمه دل سخت و د ستوری مداوا شد یومانی و هدی
مداوا ساری رستند بهتری ره آنکه سین نگارند و دهدیان مدان دل می ساید کار ساز
حقیقی در صلاح هیچ گرید و آدمی چه جای پادشاهان داد گرپیش نگانه بوسار یکطرف و لی توجه
گیتی مدیومدار و پدیری یکبارگی از شورش این گروه خویشتن آزار ایم اعما لنامه را دل سوس آمد
و سررشته مدارا ز دست فر هشته لختی در او صحت و لشیوار ما ی گذارش نمو گر متیم همه آستی
ن سعادت گرامی انتظار ما ی تباح در شاح ورد تنهای گونا گون را چه توان کرد خاطر سیار بارک
گفتگوی سیاحه سود یو با بیان میگوید اگر مسهل بکار برد درکمتر زمانی خون پدید آید و کار آسان
مدشواری گشد یکی را کم لعقب ملک دات و آگاه دل آزمون کارتر باشد برگزید و راه
اسکو دربود و با نزدیک تو دانگ گفته پدرائی یا مدو کار ربو مانی قرار گیر و لیکن چندان اتوان می
انگد استشد چندانک دل بد آمد اگر بر طلب توانائی مدار سامد و مدمشکان کم گرارمان بسته آمد و دراول
لشان سه دهدی پیدائی گرفت و در کم رسی آن مدسی عصب بهو هنگاه تندرستی حراس فرمود سه روز
مدارا و مراح مدسی لست هفده روز خورش لی روس مدرسی بکار پیرفت و همین سماره مدو آمیحت
می آمد لس اریک ماه بسه و رآن روز والا بیکبار راست مرکمال سه عقیدت اندوران اخلاص
سرست رباره مای لباط آورد و بار رگاه ماسی یک کرواز د گان سپاس گزاری گشود مدعا مدامه را سکی
رهای عترت گره بدیدلطف

اتی نوشت توکد سه ایرج لسی	لی نوشت تو ما گیتی لسی	آوارهٔ دشت مهر که بر باد	لیکن مرساد ار تو نوشت کسی

ناگهی گدارش پایت امار ورن شمسی تند مشتی و سختایش را نور دیگر مدد آمد از سوانح رهائی پایش
تهمار جان ارسگنای رمدان مون تن بیتابی از مانیه حال بایم کرده غفلت بر حوادث آمدار و نسان
هوش لی اسر نگاهداشتن سر له کرد آید مد ادسپاس گزاری و اخلاص گرینی و مدیست پدیری را
بهتر دوستی گزیده آن ار آرایش اود ا یک سگالی گلمه مراوکسب جا سپچه در جای نورلیش گزارده آید
از سوانح پامرد و موصول د ه ما ان مار دو حول لسیم هایون رسید که از مردی کار و وار می کار در جریده دوحت
شم گرایش ام از دست خواهش دراز دار مد و سرمایه رمان بر گی باز رگانان میکرد و از راه معدلت و دستی
و مهر اندوزی که با گان کالا نظر بر انان راستی هم حواله فرمود تا از دور باش آگهی مید آدگران باز جام

جلد سوم

بکجی پاکان رتبت بادشاهزادگان دید. مانی اسپ بار گردید. راجه تودرمل فیل و علاء الدین خان کوکه و شاه قلی خان
محرم بیو. و شیخ ابراهیم و صادق خان زر و سیم بانداد. خان گجراتی و شهباز خان الغ بیگ میرزا یوسف خان شمشیر
تشریف نان گو سفند و میرزا بهادری مال و خوشی نمک مخصوص خان سلاح قاسم خان عنایت قیر میر ابو القاسم
نکیت خواجه عبد الصمد جرمینه نورنگ خان رنگ. راجه بیربر گاو و شیخ جمال علی رایات شیب صنان
کتاب لطیف خواجه جانوری شکاری سپاهی عبد الله خان برقم اقبال نامه شمشیر و از مراتب شناسی بردگان
فرمان شد که پاسبانان سعادت گرا در این گونا گون متاع از خزانه صد و نیم دار فروشنده. صد و یک
شاه مدینه بانعام قرار گرفت و باقی مال را طوشی بیگی فرمودند از آنچه لطرفین بخشش و دو و ده و نیم بدو بار
گردون و بدین گزیده آئین مراسم دید. و دری بجا آمد و چار جیس صورت سرسبز و شاداب گشت عامه خبر نگاه
آسایش عشرت گزیدند و هر بندگان فرمان پذیر فروغ پیدائی یافت. از سوانح آوردن نورمحمد برگاه والا
از عهود کی بیعت و آمیزه شاه در ماسپاسان شرقی دیار بام بر آورد و بدل آرامی رعیت گام فراخ برگرفت
چون خان اعظم میرزا کوکه رخصت یافته بحوالی جونپور رسید آگهی آمد. آن ناحق شناس از بنگاله برانهیب
آمده با خواجه عبد الغفور لقب بندی همداستان شده گرد شورش برانگیخته است و در صدد و پیاد بن
دست تطاول گشاده. از آنجا که کارسازان آسمانی با دا فراه شناسیان مراسم سه گنبد بیشتر از آنکه عساکر
نصرت اعتصام بپیوندد آبروی آن گروه تیره روز ریخته آمد. شورید. برابان پریشان روزگار ام آوازه
رسیدن جنود فیروزی با مدیته پیکار درشدند و اما بزرگ بار رگان ملک راگرا اقتادند بدسگالان کج گرا
تاراج برآمد. سوداگران حوالها را تاه ساخته پای سلادت افشردند و آن تیرا هه روان در کتر زمانی
شرمسار هزیمت گشتند. اداں لیں بداند و گروهی در سرهن پناه. گریده از زیر دستان می اندیشید. بدین
هنگام پیروزی جنود و لوای معدلت افراشته و بر ساحل دریای گنگ بسراسجام جسر و منزلی ماسپاسان همت
گماشتند چون پل برو یک انجام رسید پای شکیب رجای برشت و زمین وار کلیان پور ریا ببردند و
جا نیافتند و از شکوه اقبال روزافزون ناکام بازگردیدند. از دوران کارشناس پی از سخت برگشتگان
تیر دستی نمود. با عبد الغفور بران شد که از راه نزهت بنگاله رود و گروه کینه او را ما هفتاد کس بکوهستی
فرستادند و بر بنه جمال الدین سوریش آن فتنه آمده و ناپاک شد. این طائفه در آن کوهستان فراوان هستی تابصورت
و سیرت قلماق اندلیک سیاه فام نورمحمد نور ترجمان که بی سر راه کیام بود در نواحی حتیادن بدست
مردم خان اعظم گرفتار آمد. زنجیر در گردن و کنده در دست آورده دار داد گری و عدالت ا در وری بیا سایید
و فرومایگان بدگوهر را جسم سعادت کشوده آمد. و همدرین هولا مهرل راجه بیربر راپیه توقدوم شاهنشاهی

ج سوم
۲۴۴

روشنی گرفت و در زمرهٔ محرمان حریم انس و دستاران محفل همایون امتیاز داشت برای او بفرمایش گیتی خدا
سنگیں کامیاد دلگشا اساس نهاده بود چون حسن انجام گرفت آن خواهش نمود که بمقدم شاهنشاهی فروغ میمنت
یابد و پایهٔ اعتبار او بلندی گرا شود دهم بهمن شگرف بزمی آراست و نوازش شاهنشاهی کامیاب خواهش گردید
و هم درین هنگام سپه‌سالاری صوبهٔ بهار برای صواب اندیش راجه بهگونت داس بار گردید سعیدخان را
در نواحی صوبه جاگیر کرده بودند سرداد اوس عرب بهادر که در کوهستان آن ناحیت غبار شورش بلند کرده بود
مامور گشت و بیست و هشتم اسفندارمذ از گهان خدیو بشتر پست صید افگنی سواری فرمودند پایان روز بقصبهٔ جکر دیده
همایون شد و گروهی انبوه بر بالای کوه هیچ حکال سوار گزین سر کرده اساس نهاده است و بدان نام و نشان
سواد آن تا چشم کار کند سیرهای دلکش برآن مال بهای ایزدی برخواندند و بوتی شاداب آن دماغ هوش را
تر دارد دو سه روز دران حوالی بساط نخچیر نشاط ایزدی پرستش ساخته سعادت اقبال فرمودند

آغاز سال بیست و هشتم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال تیر از دور سوم

درین هنگام که زمانهٔ کارگشا شاهنشاهی همایون فروغ بر زبان برستی روز افزون معدلت اندوزی در افزایش
آوازهٔ نوروزی شامعه افروز آمد عشرت و شادمانی چهره دیگر برافروخت ترانهٔ تحت یسم ریخت زمود
و انجمن مالیش گرمی را در آراش ظاهر فرا هم آورد چابک دستان جادو کار و لعبتان را از هر جو شتر آرا
و سرمایهٔ یا العرس والا نگهبان دشوار پسند شد روز دو شنبه بیست و هشتم صفر نهصد و نود و یک آفتاب عالم افروز
بفراز حمل پرتو نور داد و حرمی بهار را سر آغاز چهارم سال از دور سوم سامان جاوید زندگی نشاط آورد عالمیان
سرمایهٔ بیمی برگشید دگرگونی خوشدلی هنگامه بر آراست و بازو و برتر فرمانهای والا ترتیب یافت
بخشش و بخشایش را رونق بازار تر شد غیب محتاج بود ملک پیرایهٔ حسن — آخر براو ملک و اکرد روزگار —
دلی روشن زبانی فصیح تحقی برمراد یا مدتا محی ستایش این جشنهای کدار سیراب باید سر کج فرمان ستوریده
درون بسیار متعلم که رجیب رالکحا یارا که این خواهش دشواری رامش گیرد پیت جه لائق نکسان
است باد او بهار + که در مقابلهٔ بلبلان کمند لحیش — از سوانح کشایش بنگاله بارسوم سال پیش خان اعظم
میرزا کوکه کار درگاه مقدس دستوری یافت که فتنه اندوزان بهار را سزای شایسته در کنار نهد و همت
تسخیر بنگاله گمارد چون با سپاسان بهار با اقبال روز افزون مستقر رسید دل جنود فیروزی اعتصام یاد او راه
یافتند جا بجه گرایده آمد صادق خان است نام بدرگاه والا آمد و موسم بارش میر میرزا گرفت دران
سال آن عزیمت با تمام نرسید چون شورش افروزیدش یاران فروشست شاه قلی خان محرم
صادق خان شیخ ابراهیم شیخ فرید بخاری رخصت یافتند سرداران جدگانه رو بسیار تیول داران صوبهٔ

۲۴۵

ج سوم

الهاباس مورد سوده بهار نامور گشتند در کمتر فرصتے گران لشکرے در حاجی پور فراهم آمد و همتها کشایش کار را
طلبگار شد خان اعظم با بسیاری سار زبان اخلاص گزین راه گڈهی گرفت ترسون خان شیخ ابراهیم میرزاده علی خان
سید عبد الله خان کچک خواجه سبحان قلی ترک و دیگر بهادران مسافت پیموده از آب گذشته
از آن سو بهت در کشایش بستند ار بسیاری درخت زار و فرونی جرها و گلابها دران راه سپه بیدرنگ لشکر
لشکرها باهم پیوست ار جاده و کمل کانو ترسون خان شاه قلی خان محرم محب علی خان میرزاده علی خان
شیخ ابراهیم رای ترداس یک دو منزل پیش جا گرفتند آسته رایان غنود و سخت در حواشی کاتی گنگ
پای تهور افشرده آماده پیکار شدند پیشتر ازان میرزا شرف الدین حسین و بابا خان قاقشال و بسیارے
فتنه اندوزان بدگوهر لیزاق خانه نیستی در شده بود مد و هنگامه آرای ناسپاسان معصوم کابلے داشت
و قتلوی نوحانی بر ولایت اوڈیسه بدستاویز دستان سرائی چیره دستی داشت و برخے از بنگاله بر
تصرف در آورد معصوم از آوازه جنود فیروزی نخست بے دل بسوی قتلو آورد و بنا درست گفتار با همان
یکتائی بستند چون امرای نصرت اعتصام در رسید با سامان گزیده پیوند دار و چون لختے دل فراهم گردانید
لکور و گهاٹ شتافت و جباری و میرزا بیگ و سائر الوس قاقشال را تسلی داد و همراه گرفته برای خاطر جمعی
شوره را و خود را در بنگاله ایشان گذاشت و خود با گروه ناسپاسان بکاتی گنگ آمده در استواری جا و آمادگی پیکار
پای همت افشرد نهم فروردین پیش روان شد نصرت پیوند گڈهی که دروازه آن ملک است بآسانی گرفته
و بهبتیاری اقبال روز افزون امرای والا شکوه با دلی کارطلب و خاطرے سپاس گزین شتافته به نعیم
صفت آراسته شدند و مورچالها بر ساحل کاتی گنگ قرار گرفت و کشتیهای پیکار آماده شد و چون اولیای دولت
قتلو گمراهی داشت شیخ سید عبد الله خان میرزاده علی خان شیخ محمد غزنوی خواجه عبد الحی و دیگر بهادران بیست
قریب چهار هزار سوار را بسرکردگی وزیر خان بجانب ملکسته فرستادند و این فوج نصرت پیوند دوازده کروهی
معسکر اقبال بدیدبانی و چاره جوئی نشست هر روز تیر و تفنگ آویزش سترگ رفتی و کار با صحبا
للبور آمدی و بهرزه درائی کوچک دلان کارنشناس در عزیمت بزرگان لشکر فتورے رفتے و انبوهی غنیم
گران ورفی پدید آمد چنانچه جویای کومک شدند و حقیقت عرضداشتند شیر بیگ تواچی که باسباب نامزد
بود آگهی رسانید گیتی خداوند ازین شگفت آمد و بر زبان گوهر بار رفت اگر خاطر صافی بر تو می افتد که کمتر زمانے
نوید فیروزی جنود سماوی اعتصام میرسد لیکن حزم اندوزی فرمودن و ملتمس ایشان پذیرفتن پایان ندارد
بنابران سیزدهم اردی بهشت میرزا خان زین خان کوکه اسمعیل قلی خان مخصوص خان مطلب خان
رای سرجن شیخ جمال بختیار شیر بیگ خضر بیگ میر ابو المظفر میر معصوم بکری و بسیارے از ملتزمان بارگاه

معمور را وسعت مزید ترقی دیار یافتند و هر یک را خلعت فاخره و اسپ خاص سربلندی بخشیدند هنوز
از حضور ایشان تائید نرسیده بود که ترددی پیروز رسید و هزیمت یافته با سپاسگزاری ساخ اخبار برگشت و تاریکی
سیه دلی آن کشور خاطر نشین گردید و بزرگ آمد گروهی بی‌آزرم و طائفه را سر و چیدی را عتماد دست استاد
قریب یکماه عساکر اقبال در مقابل مخالفان نشسته روز روزی توپ و تفنگ با هم آرا بود و بدکاران سرِ رجوع
تنگ کار بالطور آمدند تا آنکه با امیدی طراز چهره درستی داشت اقبال نشاشتابی بر گساری در آمد چنانچه هم
هیچه لوای فتح جهانتاب شد و بساط سوخته اختر با دیه پیمای گریز شدند و هر یکی از کار شناس لاوبالی
پریشانی افتاد احوال سرگی اقبال آنکه در گرمی آویزش قاضی زاده که از ماموران گروه بدبختیش بود از صوب
صبح آباد آمده پیوست و در او آن کسی بیکار ناشائسته سامان آورد و شوکت افزای گروه باطل شتیر شد ناگهان
توپی بدو رسید و خرمن هستی او را بسوخت و معصوم خان کالاپهار را که در سردمدی یار طراز یکتائی داشت
جاگیرش او گردانیده و در کمتر فرصتی بسان طرز جاگیر هستی آمد و بسان معصوم خان والوس قاقشال و خالدین عالم
دوئی تیرگی اندوده و سر جوشان باده پندار را شنگرف خماری کالیوه ساخت کار داناں سحر سر السید دلها
نشستند دلا سرگفتار او بساد بر آن بساختند بسازی لفرمان پذیری سعادت اندوختند بخشش پالیس
آمد و بسه گمدد و مال آرایش گرفت و پس میرزا بیگ قاقشال و جبار جی و دیگر مردم عایاب هان نکو بندگی
نشستند و مران فرار گرفت که دست از کار زار برداشته رو به نگاه خویش شد و پس از روز دیگر به معسکر اقبال
رسیده گزین پرستاری بجا آورد گفتار را بکردار آمادگی بخشیدند و مخالفان به صحت فروس لفزاوان پریشانی رسیدند
ناگزیر دل فرم و خاطر ترسیده و در کمر آورد و خان اعظم هر چند در نگاهش مرید کوشش نمود یا از بهره گوئی چی
و بیدلی همی مستی برف آن مال و مریحته رکاره شد چون بود و نزدیکی رسید پالش از ادب بجا آورد بائد
دست گرمان سعادت سرشت بلندی گرا شد سپاه ران اخلاص منش را که بکومک دستوری بود بدبار و اشنید
از سواسیح مویش امرای قاقشال او لیای دولت چون معصوم با دیه پیمای هزیمت گشت به نگاه قاقشالان
شتاب آورد و تا بره و دادگر هدیه رسید کین جو دلاران گروه پیرتو زد میرزا محمد قاقشال از دو سداری
اوبراسلامت برده بود قاقشالان رلوامی گهوره گهات استوار ساخته گرفته آمادگی پیکار کردند معصوم خان
گهوره گهات را تاراج کرده تا دیره آن گروه برد و آورد و خان اعظم محب علی خان و شیخ ابراهیم فتحپوری
و بابو منگلی و سکندر حکمی و دیگر بهادران سعادت گرا قریب چهار هزار سوار به سرکردگی ترسون خان
آن ناحیت روانه کردند هنگامی که کار بر آنها تنگ داشت پیروزی جوهر دیک شد و دستانان
نامرجام راه گریز سپردند بهادران لعنت فرین دل برنگاشتی نهادند و در گهوره گهات نشان بر کشیدند

[illegible]

ح سوم
۲۴

میرزا بیگ و خالدین و ودیر جمیل و دیگر مردم پاس پیشین وعده داشته سپاس گری پیوستند و با دل آزاد
معصوم خان را بر خود گرفته از فیروزی سپاه جدائی گزیدند از سوانح آمدن امیر فتح الله شیرازی
در حکمت نظری و عملی طراز یکتائی داشت اگرچه در دانش گاه خواجه جمال الدین محمود و مولانا
کمال الدین شیروانی و مولانا احمد کرد فراوان شناسائی اندوخت لیکن پایهٔ دانش از بیان
بلند برنهاد عادل خان بیجاپور بزرگان خواهش از شیراز بدکن آورد و پس از سپری شدن روزگار
او بحکم دیرین آرزو و فراوان طلب بصوب قدسی آستان گام سعادت برگرفت و نخست
این دولت والا دریافت و شهنشاه حکمت پرده بگوناگون نوازش سربلندی بخشید آن
مایه شناسائی دارد اگر کهن نامهای دانش بنیستی سزاوار شوند اساس نو برنهد و بدان تنها
ارز نبرد و انصاف پژوهی با چنین شگرف آگهی در کمر فرجستی جویای ارادت گیهان خدیو
و از سعادت منشی کامیاب خواهش آمد و بارها در انجمن میگفت و نازش میکرد اگر بخدمت این
کمر آرای وحدت گزین نمیرسیدم رهی بایزدشناسی نمی بردم و راز ارجمندی ذات و شرکی
بهرها ده حکمت گوارا شده بود دانش ستی بیرده بر روی حق پژوهی بهتت پیدا است
که مردم برده گونه بود درس آموز ایزدی دبستان که بی آلایش نگاهی بی سعی صفو نکهد
خاطر فروغ شناسائی نور آگین باشد و آن بروزگاران بدید آید و سکندر سنان زمانی او را کمند
شناسند دیگر آن رسیح گزین ظاهرگرای بهزاران درد و برخی اندوختهای پیشینیان فراگیرد
و بیش عامه از بن نیز نگذرد و دمرور از فرخندگی روزگار و بیدار سخنی مردم گیتی خداوند پیشواست
نخستین گروه است خوشنا روشن ستاره که بدین شناسائی جاوید سعادت اندوزد و کردار
نامه را فروغ پذیرائی بخشد از سوانح فرستادن شهباز خان بصوب بنگاله چون معصوم بادیه
پیمای ناکامی شد چنانچه گذارده آمد فیروزی جنود رفع قتلو را دل نهاد شده بصوب اودیسه شتافت
نمود خان اعظم چون هوای آن دیار دل گرفته بود خدمت دیگر ناحیت طلبگار آمد و ملتمس را
بدرگاه والا عرضداشت شهریار مهربان دل خواهش پذیرفت و فرمان شد که اگر یکی امرا انتظام
لشکر و آبادی ملک روزی چند تواند بر خود گرفت دیار باز گذاشته بصوب بهار آمده در اقطاع
خود گزیند و اگر نه چندی توقف نماید که درین نزدیکی شهباز خان را بدان کار روانه میفرمایم ششم خرداد
آن گزیده خدمت را باندازهای حوصله افزا گران بار گردانیدند و با بسیاری از ملتزمان بارگاه
حضور دستوری شد از سوانح جان تازه یافتن میرزا مالدیو در فراخنای هندوستان از حقیقت گزینی

دعشرت مستی چون سوهر زارندگی بسر آید زان او هر چند ساکامی روزگار گدر را نده باشند شگفته دلی
وکتاب دراآتش درانداز ودگاه تردامنی وحیات پرستی ازین بار دار و دو خویشاوندان هرام
شتها سعله برافروزند ویا ساقی آبرو و ناموس بیدار بند داران بار که این ملک
وبدمهر سرو شاداب است در هر شهری و ناحیتی دیده وران
این دو طراز یکدیگر بار تساسند وآن سوختن بر و در را نگذارند
مقاله است نام فرستاده بود بدار تیر رومی سے ہمار وافروی
ماجرای رندگانی اسیر و گشت دختر موبد را که همخوابه او بود سوختن نتش
ولیسگه پیر او نامه ای ازک اوران سحر درین پیدا دمت گمان است که در شبستان
ت آگهی رسید شاهنشه معدلت اندوز باندیشه آنکه مبادا فرستادن دیگران ناچیر راه
یاد نگار را بهمار آمده گرامی آن سرزمین شد چون از حقیقت کار آگهی بود سختی رنامه سوزش گرفت
سره دلایان شور بدسر ساده لوحان خیال پرست داستان آویزه گوناگون روش گدازان گرفتند
و هد و بال اخلاص بهاد و سارزان سعادت سرشت حوق حوق زر خوشید بدستورش هنگامها ستند
سلاح پوشی و رزم آرائی پرداختند کوتاه حوصلگان اخلاص گرا کار از دست رفت لختی پیرو بیدلان
نیکونهاد نگاه گرفتند دوزدیان سیاه سرشت در لشاط ناامیدگی باده و کج گرایان باریک روش پیرایه ساز
خوشدلی درین تیره روی امرای کیشک هم بار استمدر سیدوار پرستاران تعدو چید ستبرد یک
تقصید سومدارستکوه تا مصاحبی آن گروه را دست از کار رفت دران زمان که آن سهواز اقبال
بدان هنگامه نزدیک تر حکایت رائیان مسترفته سرگروه بادانان آشفته رای را گرفته آورد بد سحر بار
هدرداں پیشانی ارستاں آن گروه بر خوانده در جان خویش ختم جان سختوده بدالی گرداند شهر بار
هشیار حرام در کمتر زمانی عدالت سترک و رافت والا و شجاعت بزرگ بجا آورده آرامگاه آمد گرد سوز
فروشست و برائشادی ملیدآواره سدار سوانح فرسادن اعتماد جان بالت گمرات عنوان گستاخی
آن دیار استحکم پیشین و عده بدین مایه نامزد گردانیده بود ازبا سگانی و کج گرائی نا سرانجام شده راسته دلاوران
اقبال ساسپاهی سلسله برنهاده بدستان رندان برتابد چیاسیه گدار ده آمد از دوری دارالملکوت
آن سرزمین را ظلگار بودی چون گیتی خداوند او را سواحت سراو تراب نکام روائی خویش دران آرزو
گرم سرگردانید شاهنشاه حقیقت پژوه راسیچ آن بود اگر ستوده کاری از ناصیه سخت او قدری
مالش و پند و خواهش او باشند آن گفته طراز کردار دیر پرده دریوزه چون لختی بیدائی گرفت در سرآمد درین

آرزومندی او توجه فرمودند سپه‌آرائی و رعیت‌آبادی آن صوبه بدو بازگردید پایهٔ عالی حیدر اعتبار مرا از خجست
و گفته خود را پاسبانی فرموده امید را سالش دستاورد و هر چند چیرسپیجان دوربین هرگزارندان نور که نیرو بگال
بوده دست یاران نگردد و از آن چاره خودسران گجرات نیارستی شد و امروز که عنصری پیکر او در کاهش مرا آن
یکدل باید در فرستادن او درین خدمت چگونه سزاوار باشد چون سرنوشت آسمانی رفته بود گفتار دانش
پژوهان در نگرفت و بهزاران شوق بدان رفته روانه گردید میر ابوتراب با مینی آن دیار دستوری یافت
خواجه نظام الدین احمد را بخشی ساختند خواجه ابوالقاسم دیوان شد محمد حسین میر ابوالمظفر بیگ محمد توقبای
میر محب الله میر شرف الدین میر صالح میر هاشم شاه بیگ میر معصوم بهکری زین الدین کنبوه سید جلال بهکری
سید ابواسحاق قنبر ایشک آقا پهلوان علی سیستانی و دیگر مجاهدان اخلاص گرا را همراه ساختند هر کدام
بگرامی خلعت و گزیده تازی سربلندی یافت گوناگون اندرزها آویزهٔ گوش هوش آمد هشتم تیر رخصت
یافتند و کرم ملی دار و عذر خواه شورخانه را آوردن شهاب الدین احمد خان فرستادند فرمان شد چون مرز بان
آن ملا در سدا و را با سپاه بدرگاه آورد و هم درین هنگام میر شریف گیلانی از جانب نظام الملک و دیگر
ایلچیان حکام دکن بسجود قدسی آستان ناصیهٔ سعادت برافروختند اقسام پیشکشها گذرانیدند و از
بارگاه خلافت نوازشها اندوختند

آبیاری فرمودن چهارچمن دولت و برافراشتن کاخ جهانبانی

از آنجا که ملک فراخ و سپاه فراوان را بی‌فزون فیروزی در کمی و راستی پیشگان دلیر نایاب
و نادرستان چرب‌زبان و بسیار دستان سرایان بکوشش فوج فوج و حق سگالان دیده ور خال
خال و زمان کی زمانی فراوان فتوری در عزیمت راه یابد و تباه کرداری مالش گیر و کشور خدا هر چند گاه
ترقی ملکی را پایهٔ برتر نهد و سرابستان را طراوت دیگر بخشد چنانچه درین هنگام از فروغ دوربینی و
حق پژوهی فرمان دهی را بارگاه دیگر برافراخت و قدردانی را بر فراز شناسائی برآورد و هر کار را
بنام آوران عقیدت گرا و سرشتان سعادت سرشت حواله فرمود و شکوه شاهنشاهی را با عطوفت
ابوالابائی همدوش گردانید نهم الهی انجام لطف و قهر و انتظام مردم که جدائی دولادت که سرچشمهٔ
بینندگی و پیرایهٔ جاوید دولت است نوباوهٔ گلشن فرمان روائی شاهزاده سلطان سلیم فرمودند
هرچه شاهنشاه دادگر برگذارد آن گوهر اکلیل سلطنت بپیرایهٔ انجام بخشد و بر روائی آن همت برگمارد
چون وحدت گرایان کثرت آرا از همزمانان خیرسگال ناگذران میرزا خان و شیخ ابوالفیض فیضی و فتح الله
را یاور و دیدبان گردانیدند سرانجام منزل که بی‌آمیزش گفتار برابر کار پرداز می بزرگ ملکی بود

ج سوم ۲۵۰

ـل برخی کارخانه را آن پایه شاهزادهٔ سعادت پژوه سلطان مراد سپرده آمده. افسال درباری
وکرم الله و خواجه عبدالصمد شیرین قلم و محمد علی خزانچی در ملازمت آن نونهال اقبال قرار گرفتند. میر
دین و مذهب و بسیرو کرول و اس دکار گردی شاهزادهٔ فرخ فال سلطان دانیال بازگردید. عاری خان حبشی
ورای سرجن و راقم شکرنامه. میکاری این شترگ خدمت نامزد شدند. بحث گزیده آئینی که برخاطر
آسمان پیوند پرتو انداخته برآموزند و میوالی طبع ساده لوحان آن نگارش پذیرد. پیش برا سمگان و الواح
خوشخوار رالتاسبر او اپرده پرستی درآمدند و طائف وخیرات سلطان خواجه و حکیم ابوالفتح و میر ابوتراب
قاضی و مفتی بازگشت شد. آبادی ملک و عزل و نصب کاربرداران خالصه برخواجه تو درمل و خواجه یحیی
ورای ورگادیار علی سپرده آگهی سپاه و قرار علوفه شهباز خان و جعفر بیگ و علی دوست خان مقرر شدند
و دیدبانی مرج کالا در خان کوکه و اسمعیل قلی خان و پاینده خان و خواجه حبیب الله معین گشت خبرگیری
و دوری راه قلیج خان و حکماته دلون کرن و صالح عادل جمع کردند میتاق واری مال فروشندگان
در سامان سحداویدان میراب سرلف خان و راجه آسکرن و لقیب خان و عبدالرحمان مؤید بیگ سعادت
اندوختند سررشتهٔ خرید و فروخت جواهر و دیگر نفایس بدست اعتماد خان گجراتی و ماقی و مکمال و حکیم
عین الملک و نعمت خان داده شد. سرانجام عمارت تورنگ خان و قاسم خان و مخصوص خان و لطیف خواجه
سربلندی یافتند. داوری دادخواه را به میر ابو قاسم علی خان و حکیم همام و شمشیر خان کوتوال بلندپایگی
گرفتند و گزارندهٔ اقبالنامه بر مدین سرفراز گردید فرمان شد که گواه و سوگند بسند نکرده از ره فطری نگار
بسیکار آن بس تا و دمال این کالیوه تر رامشانی شکر و بلند پایگی او و تهی دستی و سکسی معلوم باید
ستی بر کار پرستش بیار دوده اندیشه را و لهار از راه برده سرو دوری گیرند تکوییده سیلی پرده حق را
پوشیده دارد و در کمتر زمانی جهان صورت گرین انتظام گرفت و ملک معنی مالش دیگریافت قدرد انی
شهریار دیده وریاتار و بارگاهی برافراختند و چو هزار دمیده را در چهار سوی تماشائی عیار گرفته آمد
بدکاران هنگامه گمنامی در شدند و نیک اندیشگان برقرار روائی عشرت اندوختند هر بزرگی که داوری
بیبوتی نگار برد با برادران چشم و دل بیداری گزیند بر آئینه دولت سرشاری شتابند و اقبال بدو را افزودن
بدستگیری واستند لشکرهای انبوه فرمان پذیر جهان کشا گردد و قلم و فرمان دهان سایه نشین معدلت او آید نظم

رهی باغ دو عالم خرم از تو	اساس مردمگانی محکم از تو	سلیمان را نگین بود و تراپین	سکندر آئینه دارد و تو آئین
	سکندر آئینه کیسه و اره جام	تو داری عدل و عهد ملک بسیام	

از سوانح فیروز شدن وزیر خان و شکست یافتن قتلوی لوحانی چون ایزدی تائید شکیب ربا...

ناسپاسان شد معصوم خان کابلی و دیگر سرکشان غنوده بخت راه گریز سپردند چنانچه گزارده آمد خان اعظم
و سایر امرای والاشکوه بیچاره سگالی قتلوی حیله پرداز برگشتند و بدبستان سرائی و لابه گری گفتار آشتی بمیان
آورد کاروانان سخن سرا بدرگاه فرستاده نیایش گری نمود و پاسخ شد کارگزاران شرقی دیار اگر گفتار او را
باکردار یگنامی بیند در سلک بندگان درآرند و او نیز پیمان را بدو گزارند درین آشنا خان اعظم چون از ان
ملک دل گرفته بود و گرم رفتن شد و خواست که برسیدن فرمان دستوری بسوی اقطاع خویش صادق خان
درین چند روز بار سرداری برگشت و این کار بزرگ را نیروی جد کاری برگیرد او خواهشهای او را در
میان نهاد و وزیر خان را درآورد او گشاده پیشانی پذیرفت و خود بسوی حاجی پور رهگرا شد ازین رو
قتلو که گراز کوتاه بینی و تنگ حوصلگی سر نخوت برافراشت و استطاعت صلح را بر گفتار حساب نهاد و تبهای
ناهموار در میان آورد امرا که تن بآشتی داده بودند بر آشفتند از حد و دتیر پور عطای سرکار آن ترویر
بیشه همت برگماشتند و سگالشها درآویزش یکتائی پذیرفت و هم نیز نواحی مردوان لشکرگاه اقبال شد
و آن شولیده مغز نافرجام درشتی کرده بود باز پی راسر آغاز نهاد نیایش و نیاز سپردی اینچنین روز گرفتم
و آن بسوی ساره درگرفت و مدارا و مسیدنی پور و دیگر محال براو نیز پیمان برادر و دند و میان لشکر ما سپهی
فرمان پذیری بر دوش کمر خدمت بربستند و برادرزاده خود را با گزیده کالا بدرگاه همایون فرستاد این چنین
بار بادیه سرتابی در شد و تا دخواهشی در سر افتاد و در آن شد که یکی از سران لشکر را دستان سرائی نموده بیچاره آورد
تو که بدین دستاویز کام دل برگیرد گزارش نموده قرة العین خود را بدرگاه والا روانه سازد صادق خان
حریف ... در آید من پیر با چندی بیرون شوم ناپدید یکدیگر دل آرامش گراید و خلاصه زندگی را دریابد
وار دوجیهی خویشتن را برکناره گرفت و شیخ فرید بختی بدین خدمت قرار یافت از یک اندیشی دستاده دلوی
باتفاق حسین خان و ابوالقاسم و عبدالهادی و محمود خان خواص روانه شد چون بقرارگاه رسید نشانی از آن
بدگوهر نیافت از انجا که همواره نامهای یکجهتی افسون دوستی دمیده آن چیر سگال پیشتر روانه شد چندانکه
پیرب زبانان حرف سر منزل گاه او بردند نرم نیایش گری برآراست درمان زبان نیاز ... تازه نظموم
آوردن گرفت سکی اندیشه آنکه چون مردم سپاهی خود آسایش گزیند تیغ را گرفته گوشه برنشانند و نکرد دگانه
آن کامیاب خواهش کرده شیخ دریافت سرآغاز شب آهنگ رفتن پیش گرفت در جلوخانه بارگی نگذاشته بود
و چند جا را بگرفته لختی هنگامه آویزه گرمی پذیرفت و چندی را پیمانه هستی لبریز شد درین میان شیخ نظر از پیل
خود برآمد و از تیرگی تقدیر پیل فرمان پذیری گذاشته براه شتافت و از تیرگی شب پی نیارستند برد
شیخ از رود باری گذشته اندیشه برآمدن داشت و از بی گذری حیرت می اندوخت ناگاه چندی در رسیدند

دیبرا ار اں کرہ ست سیاہ تہ ا وادمل و راکمار ا احب مہموں کارساراں حیت گر تا
امدلے مدگوہراں کہ سح درع اریست ا مرآمد ہ ودراں رواروی باں سیت مس ملازمی یوست
بارگی بارد و ی برگ رسایدامرا ارکراں واست ہری راآمدہ آ بیرہ آں شعدہ آرادرار سوداراحس گرفتا
آب دمو درکدسہ ہ کروہی رسیدہ آر ا شدہ آں مروبانہ بلمبا ساحتہ بای تیرہ ربراسر دود رحصارے قتلو
بالسیارے ساہ امدوحب دیگرجا بادرکوروہ باجمعی آمادہ بکاتہ عرکامرداد صادق حاں وساہ قلی حاں
ودیگرسارراں سعادت سرست تا دیرہ سادر ردآورد مدلسترک آ یرتہا آں قلعہ کتسالیش یافت اوگریحتہ
قتلو موست رور دیگر دلاوراں باموس حادوست رہموں ستارہ مداں سگاہ ہجوم آورد مد وتوبہا آ سرار
حاہا رحیہ مدآلہی تاید آمروی گروہ بادرحام ریحتہ آمد ساہ حالی بادیہ گریر بمود مدار عسودگی عریمت سرمردگی
ہمت لوازم بکاسی سحا پامدو مرکبارہا رود طرح آ باست ا احس ددوم آں گرا بمایہ براکہ درسیراں سحر
ستمی معتمد سیر مرکتیہ عدہ وحش سالگرہ عمر آرایش بات یار مداں روزگار کامیاب عترت آمد
ار سوانح ماہ آ دوں تہ ہاں الملک مدرگاہ الاوا وکمیں برادر مرتضی للظام الملک است چوں نظام الملک
رور کار سیری شد لظاہر للظام الملکی ہسر تحتیں قرار گرفت ودرعی مرسانے لوالدہ او مار گردید او مامیں بر
بیراں رامیتر دوسب داشتی دار ہمہ گرامی ترتم رفتے چوں لوقلمون سحر حیدتے دورہ مود ملکوسمتی
فتنہ امد اں سورس طلب بادر و برادر بامد گرد ایہ وہر کدام امدری مرستا دار آروری ومیدلتی باگدار
وقت رار دست وا ہشتہ فرماں مدیری روحانی گروہ راطلبگار آمد ورحام کاری رہموں سختی راہ معرکی
کالیوہ شد ار آمیرش حاق کمارہ گرید ہ کار بالعروبایہ حسیں بام بار گداشت اوار حروش بار می سہرباتی
رسد وار باساسائی حطاب آصف سابی یافت بادہ ہوش ربای دیبا آں تنگ شراب رامدمست
گردامید ساہ امدلیتی برامیش گرفت وخود سری را اساس دیگر مرسہاد جہانی مدیں حیال کہ حاوت گریں را
رور گار سر می گشتہ تا آنکہ آں ماسپاس کج گرا ہے سکار روآورد و گردشورش مرحوالی قمدہار
ملمد شد ار س آگہی آں سودائی مروں آمد داری او کام لسر مرگرفت دریں ہنگام مہاں بادر ہی قرباں
اراں تنگنا برآمدہ سرلشورش مرداست وہنگامہ او باش گرمی پدیرفت چوں خرد در ریداں وسحت
درحواب لو دحشم مرمال مردم رودحست ودرآمار دلہا گام مراح مرگرفت لظام الملک ارس آگہی باشی گزیدہ
سرگشت و سرورے کہ سمو است با سمہ بکر درآید جو دار سایدار دید ہنگامہ او اقسردہ سد و با ہمرہاں جوو
درمیاں آورد و دیر بارست حاوت ترددہ گشتہ ام وار آمیزہ مردم دل گرفتہ مرا درس طلبگار حکومت است
دست ادس بار داستہ با و سود بدحسیں گذار دید سرا وار آنست کہ ہنگامہ فرمانگاں درہم شکستہ آید

آنگاه چنین اندیشها گنجائی دارد و اگر نه کمتر کسی بر حقیقت کار آگهی یابد و بیشترے زبونی و ناتوان سدی
انگارند ازین گذارش همه نشاط برزد و از پیوند دلها برانه سادی ساز کرد و با دلی کار طلب و ستیهے
درست خویای پیکار شد تا آنکه چندے که هم تراز و نبود و از خیرسگالی و راستی همراهان کار آویزه کشید
و گروها گروه مردم از برهان باز گردید و بی آویزش بادیه پیمای هزیمت گشت و سختے سوی حدود
بیجانگر شاه برد و ناکام باز گردید از انجا پیش عادل خان به بیجانگر شتافت چون فسون حیله سازی
کارگر نشد بآئین جوگیان باحمدنگر باز آمد و بنهانخانه در شده بدست آویزهٔ بدکاران در فریفتن مردم
و استوار ساختن پیمان بر نشست برده از روی کار برگرفته شد بتکاپوی سخت بمرزبان بنگاله
التجا آورد و از انجا ناکام بپیش قطب الدین خان بنا بها آمد و بدرگاه والا سعادت اندوخت
و بسجود قدسی آستان پیشانی روشن گشت از انجا که برگرفتن افتادگان و نواختن محنت
زدگان خوی شهریار دادگر است گوناگون عواطف ظل الهی سربلندی یافت پیشتر ازین
بدو سال یکی را به پیشگاه خلافت آورده خود را برهان نام کرده بود میر جمال الدین حسین انجو دربته
سفارشها کرد و بالطاف کنور خدا بلند پایگی گرفت درین هنگام هر دو را برو برو داشته کاوش
فرمودند آن بی آزرم سختے در زبان درازی گریخت و بموشکافی و ژرف پژوهی راستی برگذارد
حسن پور فلان دکنی ام که حکیم الملکی داشت مادر نظام الملک مرا بفرزندی برگرفته بود و از آزوری
و کوتاه بینی لغزشے رفت و از بیمناکی بیجاپور راه بگریز شتافت چون بندگان او را به دار الخلافت
آگره گرفته بدبستان زندان نشاندند از سوانح حالت یافتن عرب بهادر نگاشته آمد آن
بدگوهر نافرجام چگونه بناسپاسی در شد و بسیاری غبارآلود ناکامی گشت از ان باز که از حدود
سنبل آواره شد بصوب بهار گرد شورش برانگیخت درین هنگام خان اعظم میرزا کوکه از بنگاله
تا آن ناحیت نپیوست برخے دلاوران را بسرکردگی سبحان قلی ترک بپادافراه او روانه گردانید.
و از دوراندیشی خود نیز ره گرا شد میان ترهت و چنپارن بایستید سنان آویزه شد و بتانگی
آبروی او ریخته آمد از انجا بجونپور گام خجالت برگرفت بفرمان شاهنشاهی راجه تودرمل گوردهن
پور خود را بسزای آن باطل ستیز روانه گرداند آن زیان زدهٔ دین و دنیا بتنگناهای کوهستان
در شد و همدرین نزدیکی حاجی ابراهیم سرهندی را باندرزگاه زندان بر نشاندند به بی آزرمی و چرب
زبانی چندگاه در جرگهٔ دانش پژوهان در آمد و لختی بصدارت گجرات گام طبیعت بر گرفت
درین هنگام چندی دادخواه آمدند و ناشایستگی بسیار گفتند چون آزمندی و نکوهیده کرداری

ج سوم

۱۵۴

پیدائی گرفت و مردم آزاری دنبالهٔ دستانی آشکارا شد آن مادر ستم‌ساه اندیش را بسلطنت مظفر فرستاده
و رسیده را دل بدست آورد و بدخواست یکمندے آویخته فرود آید ملتاب از میان گسیخت و روزگارش بسر آمد

فرستادن میرزا خان بفرونشاندن شورش گجرات

نیرنگ آرای هستی هرچه را گلگونهٔ پیدائی برو کشید حکمتهای آن را که تواند برشمرد و کدامی نیروی شناسائی
آن دست آلای دو و بندان امکان شود و تا مردم با دیده رسد لیکن دانای روزگار نکته بدان پی برد
که با خودخواه تیره‌رای و بیگانه‌سگالی فرمان‌روای زمان و زیردستان تندباد فتنه و بلند شدن گرد شورش
برای آن بوده بود که سلطنتگری و کارگذاری اقبال گیتی خداوند پسین مردم آید و ریاضت روی با فرمان پذیری برروی
روز افتد یا آنکه فرومایگان بدگوهر را که از فراخی حوصلهٔ کشور خداوند دستان سرائی خود در گرد سعادت
اندوزان خیراندیش شاه دارند پرده از روی کار برگرفته آید و ساده ایان چراغ آگهی افروخته گردد تا آنکه
سعادت سرشتی و نیک‌نیتی آنان که نقاب آرائی و بدست فروشی دارند به نیت اطلاق پیدائی نگاشته آید
بدین دوربینی‌ها رزمگاه گجرات غبارآلود شورش شد و آوای هرزه‌سگالان جهان را فروگرفت
اگرچه سرمایهٔ فتنه‌اندوزی بدگوهری نوکران شهاب الدین احمد خان و قطب الدین است لیکن بی‌پروائی
و کارنشناسی این دو سرور بزرگ دست آویز ناسپاسی شد و پیوسته ناآزموده‌کاران هرزه‌گو را بهانه
سپردے و سرالشان عقیدت تمهدی گردآلود شدی اعتماد خان مصلحت در فراهم آوردن یا دران حکمت
گذرمان کار افتادگی گوهر حقیقت ساز را در بهت نگاشتن و شناسائی را نیوبائی سپرده مردان حقیقت
سگال فرستادی جوهر شناسی آن دیار با اعتماد خان بارگرفته در بندگان شاه گوهر جدا شدن گرفتند از
رفتن درگاه و سرانجام داغ سرباز کشیدند خواستاری و کم کاری اعتماد خان و دیر رسیدن کومک اعلا
تا هنجاری آمد فتنه‌جویان با فرجام پست و سوم شهر نوبه مظفر را برداشته در احمدآباد خیره دستی نمود و بیگانگی
آن فرومایه را کس نشناسد مردم نورخوانده مشتبه شدن با اعتماد خان آن نام نهاد و را فرزند سلطان محمود
گجراتی برشناس گردانیده بود و در نخستین یورش گجرات بدست افتاده بود به کرم علی داروغهٔ خوشحال
سپرده بود و سی بیست منعم خان خانخانان فرستاده بودند چون روزگار او بسر آمد بدرگاه بار گرفته بدخواهی
شاه منصور دیوان او را دیده‌بانی مینمود و سال بیست و سوم از ناروائی گریخته بسوی میگاه شتافت
و بوسیلهٔ ... قطب الدین خان برسر او لشکر کشید ... جوناگده در حمایت لونیه کاتهی
آرامش گرفت و امرا منتظر بیاوردن ... دیر داشتند درین هنگام بیاوری ملازمان شهاب الدین احمد خان
ازان گوشه برآمده غبارآمائی دلها گشت ازان بار که اعتماد خان از درگاه همایون روانه شد و فرمان طلب

شهاب الدین احمد خان شرف لقا دریافت نوکران او در تباه بسیجی افتاده بودند و هجوم از احمدآباد و گجرات
روانه شد روز اعتماد خان بشهر درآمده مسندآرای حکومت شد میر عابد جلیل بیگ میرک یوسف میرک
وحیدی بدخشی و تورانی خوش تحقیقی بر دید و لسوب دولت را و ناسپاسی سپیدرآن بیشتر کمر بربان اندر
درشد در کمین جان گرانمایی آن بود بیکی را نهنگ ناسپاسی گویایی را از گردانید و بجاره ای بی هنجار حس بوتش شد
اکنون اندیشه تا و از سر گرفتند و به سنگیری شوروشی آور شد حاجی سیاه افزون شورش شد و هنگامه
آرائی فرومایگان آمد طریق مدگو هر حیدری در بارگاه خلافت دیوان صدارت بود و در تباه بسیجی میرزا شرف الدین
پیشاپیش بود بگجرات بختی اعتبار یافته و چون آن دیار گشوده آمد به دکن شتافت از آن بار که شهاب الدین
احمد خان مدارایی این ملک نشست بدست آویز پیشین آشنائی بدو پیوست همگی سخن زر سد کان حقیقت
آنکه امروز جهانگیر از دست رفت نامدار الخلافت رسیده گشوده خرچیها در میان نیاید و داغ صورت نگیرد
بلب نانی رسیدن دشوار همان سرکشی شوریده مغز را بدست آورده سر بشورش برداریم هرچند
خیراندیشان کار آگاه برگذارد شهاب الدین احمد خان دست از دلاسا بازگرفته بدرگاه میرود و امرای
کومک هنوز نرسیده آن سردار که او را از این سفر باز آورند و اقطاع را روزی چند بدو واگذارند ناگفته
خزینه برگشاد و چاره شورش سگ کلکسار نمود و یا هنوز که هنگامه ناسپاسان فراهم نیامده است جستی
و چالاکی کار این هستی حرام نمک بانجام رسید هیچکدام پذیرفتگی نیافت اعتماد خان پاسخ گذارد فقیر را
نوکران شهاب الدین احمد خان بنیاد کرده اند او فرو خواهد نشاند یا جواب خواهد گفت چون لختی راه رفت
ناسپاسان افزون شدند و آوازه نزدیک رسیدن شورش بلند شد ناگزیر نخستین مایه دل نهادند و چون قدری
راه سپرده بود پدید نشد اعتماد خان آن سگالش نمود که خود رفته پیغام گزاری را کوتاه سازد و به هر روش
که تواند بازگرداند هرچند دیده وران سعادت پژوه گفتند درین شورش شهر را پرداختن کار آسان بر خود
دشوار کردن است سودمند نیامد و امیر ابو تراب و نظام الدین احمد شب دیگر بیدرا گم کرده بامدادان بکری رسید
شهاب الدین احمد خان پیوست او را ازان گفت بازگردیدن قرار یافت و خواهش آید برینمدا اقطاع مسلم داشتها
دو ولکت ویبه رسم مساعدت گویان افزون شدند لیک از آنکه بیشتری او را در استواری پیمان و سوگند لشکر تیماسالار امیر
باسه و بار روانه گردید پایان شب هشتم گروهی احمدآباد در الدین کنبوه و میر معصوم بکری ایشان آمده گذارش نمودند
شوبدان هنگامه فتنه اندوزان پیوست آهنگ کنبایت در سر بود شهر را خالی پنداشته جلوریز آمد و به
احمدآباد چیره دستی یافت پهلوان علی سیستانی کوتوال شهر نقد زندگی برباد داد و جان و ناموس مردم دست
یغما برگشاده لختی مانده و کالیوگی در شد ناگزیر چاره سگالی بر بستند و بعد از گفت و شنود

یکار قرار گرفت تا مدا ولسب و چهارم در حوالی عثمان پور بر ساحل دریای سابرمتی فرود آمده
شاه خواست حملت شود و هر چند پیش بینان دست اندیش بار نمود ناسپاسان درین جنگ سر اگند
اند و یکتاکس تاراج درماند و هنها آن استه فرومایگان اوباش شهر را ترسکم میسر آنست که گرسته ترین
فروتنیب و کاره مامردم گرایند آرا آسان بر گرفته دل بدین نهادند و بیدا گشتند نوکران کمی را به
استمالت نامهای او خواهند پیوست و هنگامه ناسپاسی پراگندگی خواهند پذیرفت بدین سگالش
اعتماد خان و میرابو تراب ارادند و بنگاه آشنائی شتافتند شهاب خان نگاشتهای دلاسا
پرداخت چندانکه مخالف خود را فراهم آورده آماده پیکار شد و درده آرائی کرده نا در مام تسلام
گرفت شهاب الدین خان لختے از خواب بر آمد و لسر انجام سپاه برو آورد همگام صف آرائی
مخلے تیره رائی مارمی بدگوهران خوش حقیقتی بر زد و حاجی بیگ اوزبک پاینده بیگ لکس
و صالح صدوری و عصر خواه و گروهی از روسپاسان نزدیک بالقدکس راه بیوفائی سپردند
هنوز عرصه کارزار دست بهم بداده بود از پایان عثمان پور جمعی انبوه پایاب گذشته بر آمده و ریختند
بسیارے صمیم سپاه بر بیدند برخے برهوراه جو درماند و لشکرے کهار شهت بر آرام و دل بود
سر صدی از خویشاوندان همگرداو ماند درین سراسیمگی بر شانه راست او شمشیر رسانید و سدو ویتے
اسپ او را از پای در آورد و ناکام برین آمدند بیدے و جاکیتان حقیقت هش بر وار مارسگے
گرد بد واران آسودگاه بی آزرمی ستگاپوی سخت بیرون آوردند از گرم بازاری کسے دنبال
تاراج نشتافت بست و پنجم شهاب الدین احمد خان و اعتماد خان و نظام الدین احمد
دیگر قریب سه صد کس در پتن فراهم آمدند مظفر احمدآباد را بکام دل یافته نام بزرگی بر خود بست
و خود رائی و بدمستی پیش گرفت از کوتاه اندیشی بر فراز فرماندهی بر آمد فرومایگان نکوهیده سرشت را
القاب امرای شاهنشاهی بر نهاد و عابد بدخشی خان جهان خلیل بیگ خان زمان میرک بلاق
اتکه خان میرک بیگ بدخشی خان عالم قربان علی بهارکی کلا خان شاه میرزا نورنگ خان
نور ور [illegible] خان محمد امین بدخشی مخصوص خان پاینده محمد بیگ کش خانخانان میر عبد الله
آصف خان . میر بخشی صالح بدخشی و مظفرخان و دیوان ابوالوفا افضل خان و مشرف دیوان
شاطر محمد نعمت خان میر سامان [illegible] تا عنایت ایزدی یاوری نماید و گزیده خوبها
فراهم بیاید شب چراغ بزرگی تابش ندهد بیت آفتابی ما ند انجم شود ـ بچراغ تو شب
نگردد روز ـ نام بزرگان بر خود نهادن خود را ایمان در نشیب گاه رسوائی انداختن

است چنانچه در کمتر زمانی هر یکی خاکسار بی آب روی ناکام جاوید آمد لختی در گفتگوی سعب وعاونه سبکسری نمود مدوز مانے در خواهش تیول آبروی هم ریختند بایندہ محمد بیک کش و سماک در کمین یکدیگر نشستند و تیمنی بیخون ریزی کشید سماک مرور خطی از جانب او بشهاب الدین احمد خان برنگاشت و مهر دار او برا فریفته کار خود و با نجام رساند مظفر لی ترف نکهی و تامل گزینی غبار آلود نیستی گردانید از نیرنگی تقدیر از دشمنان گزین کار دوستان پدید آمد در بهان نزدیکی شیرخان فولادی از سورت آمده پیوست و چون مظفر از قطب الدین خان نگران خاطر بود و همواره نوکران مکس نش او را طلب داشتی عابد را احمدآباد سپرده خود بدان صوب شتاب آورد و شیرخان فولادی را با برخے بدگوهران گرامی روانه ساخت و هم درین شورش سید دولت که از خدمت گزینان ملک شرق گجراتی بود مظفر را نادیده با چند اوباش بکنبایت دست تقابر گشود و خواجه عماد الدین حسین چهار دہ لک روپیه از ان بندر بر آورده و تیر دستی کرده بقلعه بهروچ بقطب الدین خان رسانید قریب چهل لک درم بدست آن نافرجام افتاد و برخے از ان فرستاده بدان باطل ستیز گردیده و سه کرده آمد و چون سرگذشت بمسامع همایون رسید و اراسحاکه قدسی خاطر آئینه غیب نماست بر زبان گوهر آمود گذارش یافت ز و دا که شورش فرونشیند و ناسپاسان ساداوراه بر سند و در فراهم آوردن سپاه اگرچه بهای آن ملک غمخواری بومیان آن مرز و مالش سرتابان بدسگال درمیی رفت دگزین لشکرے بدان صوب نامزد شد نخست میر سید قاسم سید هاشم تبیر و یه خان رای درگا رای لون کرن رای بیان بهادر درویش خان رفیع سرمدی شیخ کبیر نصیب ترکمان و بسیارے مجاهدان لبرگردے میرزا خان بیرام خان رحسب فرمودند که از راه راست بگجرات شتابند و برای بدگوهران تباه سگال همت برگمارند قلیج خان و تولک خان را بصوب مالوه دستوری شد تا امرای آن سرزمین گرفته بغیر وری جنود پیوندند یکتا دلی بد خیر سگالی را دو شاد و ستی واشته چهره نیکوخدمتی برافروزند و بقطب الدین خان قدسی منشور صدور یافت اگرچه در حساب دانی او برای فرونشاندن گرد آشوب بسند بود لیکن از حزم اندوزی فراوان لشکر نامزد شد اگر آسمانی سرنوشت آن شراره فرونشسته باشد بیاری سپارزان سعادت سرشت سگالد از سوانح سپری شدن روزگار جگمال درای سنگه نخستین برادر رانا بر تاب است دیگر نبیره مالدیو چون اولین برهنمونی بخت بسجده آستان روشن پیشانی گشت و بخسروانی سربلندی یافت سروهی و آنسو و در تیول قرار گرفت سلطان دیوده بر آن سرزمین چیره دست بود و اعتماد خان را فرمان شده بود چون بدان نواحی پیوندد یاوری نماید و آنجا را بدست آورده بدو سپارد و اگر ناگزیر باشد چندے سپارزان کار آگاه کومک گذارد چون بدان بوم پیوست فرمود ه طراز کردار گرفت و جگمال لبرگردی

بیان ... [illegible]

درشد آن سعوت آرا حودرا سگیا ماکشد رای سگه ویمه دیوره وحالوریاں سمدوگاری گداشت حول
حوودسرری لصوب گجرات رفت آں کج گرای حه سورتس ارسر در گرفت وسمه دیوره مالسارے
سپاره سگالی مالوریاں برآمدآں سا سرتست ارراهها ی سا ی حود را سگاه رسایدآں دو مرد ماحدے
ارستادحواب عفلب درآمد وسحالسایی ماموس اراستدمد کارمامهٔ دلاوری گداشته تقدیر مدگی سیرید
لست وسیم عید شوال ساسشاه حهاں آرا تشادی عام را ارلشاط حاص افزوده مردم عشرت آررا ب حساگرا
حادوکاره هوشدارآوازه سارکسا د دادمد وگوماگوں پیشگاں سگرف کرداری راجهره می افروحسد کمدارکا
قمق امدارا ں سوشگاف حیرت افرا ابود وگومی رمای تیردستاں حوگاں مارعباں تماشائی ازدست
میسر دگوماگوں هرپیشگاں شگرف کرداری راجهره می افروحتند گروه گروه مردم کامیاب حواهش ماگاه درلشاط حوگاں
ماری رانگه سپار دراسپ ستیب آمد ارسحت افتادگی آگهی ارسرت کیهاں حدیوارسائهٔ مالعت مدایت وتقدسی العاس
حاره فرمود درکمترزمانی هوش وسایشگری سعادت امدوحت ارسوانح سیری شدن درگاه گیسو دراسایست
هودرالسیادت مسوب کردی حددی شرف نگادلی داشت وسمتے ملکوسب سکردیں سگام مادرحام
چوحدارمیرمحمد ورسے پرگمات مساں دوآب بود همدار درمعامله شماسی ماسپاهیاں روماید گفتگو کردے
آقا ارحرص امدوری سرآکگه ماره ادعلوفهٔ نوکراں مدگوهرپرستاده مدداتاں حق ماساس راحیال آںکه زیاده
ارسس حولش سرگیرمدار تیره رائی ماار آردل برسگرفت و مه ازهمراهی آں گروه ماسیاس فراع حاطر میسحت ماآں
سسب لست وچهارم که آلستی عید شوال بود درصدیهٔ میرمحمد گمتاردادوشدمی آزرمی کشمد وبرشوایی
وسرزلش برسے نوکراں رازحامه بیروں کرد مامداداں سرحوش ماده لعیدگاه رفت موسی سلیم ازاں گروه
میالیش گری درآمد اررار مدستی رمدایی ساحست دریں هنگام ارامهم مارلولی مار سے مداندیش فرسید
مدار اردست داده شکوهش حش آمدآں ممک حرام لسمشیر پاسخ آراسته شد وچیدی از دوریاں فتمه امدور روش
صلاح امدیشی ادرامداکردمدو برسے برومایگاں سحلامی موسی روی آوردمد ماامدیں آگهی برسرگاه ایساں شتافت
وآتش دربه دماساساں ماتیره برحاستمد همراه راه میدلی سپردمد ودرروزگار سرسری شمد وار مدگوهرے
کالمدراحاکسر گرداسید مدیوں آگهی آمد دریید هماحتی مدکاراں ماه سرست رفت لسیارست سادا فزاه رسید
ودرحی آوازهٔ درست کامی گشته شد وداورگری چهره سراگرفت

سمت فرمودن رایات همایوں لصوب الّه آباد

شاهنشاه آگاه دل لهرکه روسه گوماگوں آگهی لسکارر دور آرامش ودیوری گزیں سگالشها هرماید گرامی الفاس را
لسپاس گستی گدازدوسود دوریاں ماشرافروی ددرسی برسکار ومرگاه سحاطر قدسی لود وقصیه پیاگ راکه ودیلی گنگ

وچون بدو پیوسته حوش یکتائی میرسد و دانشوران هندی بوم آنرا لس بزرگ انگاشته اند در یافته
گیتاستان این سرزمین را طواف گاه والا شهرے بر ساختند و گزین حصارے اساس یابد و چندے در آنجا
باد رنگ داد گری سرشته شد سرتابان نواحی عاشیه قربان پذیرے هر دو کشش گذارند تا دریای سور
ایمنی پذیرد و همگی قدسی اندیشه آن بود چون منیاد آن معبر اقبال نهاد دآید بر فراز کشتی بشرقی دیار گذار شود و جان
ناسپاسان از آن دیار برکنده آید اگر آوازه موکب همایون دران بلاد آرامش رود هند دکن بی سیر فیروزی چهره
گر دد و آن سرزمین که آرزو مند مرزبان داد گرست بکار دانان سعادت پژوه سپرده آمد و چون فراچاے
هندوستان فرمان پذیران سعادت سرشت آباد گیر و گلگون گیهان نورد بصوب توران زمین خرامش یابد
میرزا حکیم را که از همیشی و دمسازی خوشامد گویان کوتاه بین بر نطع نیکو بندگی نمی نشیند و با سخنهای ناهنجار
کابلی گی دار د چاره کرده آید میرزا سلیمان و شاهرخ میرزا را که در بدخشان با هم گرد شورش می انگیزند و میمونی
شود ملک نیاگان بدست او فتد و گوناگون مردم را شادی یکتائی دریابد و در بیشتها بخجم آیان انزوار اخلاف
فتچوریست شد و چون یورش شرقی دیار تا آئین آزمون کاران هندوستان بر فراز نیل آسمانی شکوه بزه
سه کروه و نیم در نوردیده مد و دوازدهم نزدیک قریه سرولی دریای منازل بقدم شاهنشاهی فروغ اقبال
گرفت و چندے خاصان درگاه بیمن سعادت همراهی یافتند بزرگ اردوی سیر غشتگی شد از زدین از صید
کشتی بسعیت نشست خاص و سرخی کارخانها آراسته بودند بیشتر سرابر قعبیه اجاد و لشکر اندا فتند زین خان
کوکه را در انجا سر منزل دلگشا دبستان سرائی بود و گرامی مقدم بلند کار شد شهریار کام بخش پذیرای خواهش
شد و بدان فرهنگاه دمے آسایش فرمود و دوم نزدیک کالپی دائره شد مطلب خان تیول دار آن
سرزمین بر ساحل دریای جون رنگی بزمی برآراسته و بقدوم شاهنشاهی بلند پایگی یافت روز دیگر پردا اکبرپور
منگاه راجه بیر برگذار شد بخانه او رفته دیرین آرزوی او برآوردند موکب مقدس داد و دهان تکار کنان
منزل بمنزل نهضت میفرمود جهانیان را نشاط کامیابی در میگرفت غره آذر بدان نیایش جا رسیدند و روز
دیگر بهجسته ساعت اساس شهر آله آباد نهادند چهار قلعه سرگ و بند و در هر کدام والا نشیمنها باز نمودند بر آغاز
جائیکه آن دو دریا بهم پیوسته و نخستین دوازده سرابستان و در هر کدام چندین کاخ دلگشا و این سرابستان
خلوتگاه خاص شاهنشاهی بلند گرا شده منزل قرار یافت دوم بیگمان و شاهزاده ها را نیز جا کردند سوم برخی
خویشان دور و خدمتگاران نزدیک اینگاه اندیشیدند چهارم گوناگون سپاه و گروها گروه رعیت را
آرام جای آمد هند سیان تیز هوش کارنامها پدید آوردند در کمتر زمانی اولین حسن انجام برگرفت هر
گروهی در هر حال دلگشا خانه بسر میبرد و در اندک مدتی شهر گنهری آباد شد آدینه سوم رسیدن قدسی موکب

ج سوم

۲۶۰

مریم مکانی عنوان نویسی بهجت برجی منالحه بهرهی یار شدند گرد دیبولا عمل حویانی را در ممار سوس
بسته و نا سپاسی از بیگانان و بیرونگان تنستان دولت راه دریا سپرد ند شهریار بیدار دل پذیره شد
وآواب والی را رسم نو بر نهاد و اعظم بنشاط استلام گرفت و گلشن بهرامی سلامت آماری یاد شناسی شاد گشت

فیروزی یافتن شهبازخان و آواره شدن معصوم خان کابلی

نگاشته آمد که این ابر بهمت یافتن ناسپاسان غنوده بخت طایفهٔ فیروزی جنود اولیای دولت ما به
مرساحل دریای دشمن شیر آراستن گرفت و برخی سرزگان گیوره گهاٹ رفته خلاصی قاقشالان را برآمد
چون بختی گذشت معصوم خان ناسپاسی رفته اندوران از ملک سهانی تا ویرهٔ میرزا بیگ قاقشال
برخاست و بسخرو دتاج پور ترسون خان پناه برد و از بی آدرمی جیدی را سازاج آن حواشی نامزد گردید
ترسون خان قلعه نشین شد ناآیان کم گرا ناهست گروهی نامده ملک ایعانی ساختند و شکرف شورشی
بردمی کار آمد شهبازخان این آگهی خود را پیش رو همت گردانید و بد سر انجام سرای بدسگالان شد
جیدی را برکشمای تیر روروانه ساخت که آمدن او را بر کرار بدو خود سپاه آراسته از پیشه بر آمد در راه
خشکی سیر و دور کمتر ما بسے بدان آشوبگاه رسیده آرامش داد سحوب قرسان خلاف اندور بار گردیدند
و معصوم خان که بر دریای جمار رسیده بود و بهاسخا توقف گزیده دو نامده نامرادی که مسوسله دلیسه
بود بد بر توست قتلو را آن بیرو سامان که با خود پیروزی درآویزد بیهان بهتر که برجے مایں جانب روانه
شوند نامداران دربیرخان شیخ ابراهیم شیخ فرید بختی سید عبدالله خان بهادرخان میرزاده علی خان
بابوی منگلی حسن خان شاه قاسم بدخشی حیدر دوست میرابو الغیث شیخ محمد غزنوی جلال الدین مسعود
کمال الدین حسین سیستانی کیمک خواجه سکندر رنگلی امانگار مرد جمعے دیگر د مع قتلو رخود گرفته شدند
شاه قلی خان محرم صادق خان محب علی خان راجه گوپال کعنگیار فرزندان سید محمد میرعدل و جیه بی دیگر
یاوری شهبازخان رو آوردند شهبازخان دریای گنگ گذارده بمالس ناسپاسان گام فراخ برزد و از
ایزدی تائید سه هزار توپچی از ملازمان شاه و مردی که دران سرزمین بگی رخت هستی بربسته بود از سحانی آمده ملازم
شدند نو بد فیروزمندی آوردند پیش ترسون خان و میرزا بیگ قاقشال موسستند و سر شاه قلی خان محرم و
دیگر یا مردها هنگامه آرای سپاه نصرت قرین شد بدرین هنگام آگهی رسید نو همی تیره بختان سرگردگی ماماسے
سکری قصبه ستوری رفته است و نوکران ترسون خان را ه هزیمت سپرده اند شهبازخان شجاعت و سگالی برست
و محب علی خان تاسم خان تیمور بدخشی سلیم خان را روانه گردانید و پس خود شتاب آورد غنیم آواره شتیس
نوح راه گزیر گرفت و اوان علیمت بدست مجاهدان درآمد دار اسحا آویزهٔ معصوم خان هر ره گرد و سوار غنور

ج سوم

۲۶۱

درنوردید بر ساحل جمنا شناه بازگرفت و از دون بخت بکنار دیگر سپاه ساخته آماده پیکار بود و اندرزنامه فرستاده
فرمان پذیری رهنمون شد و شایسته خواهی شاهنشاهی برشمرد و بافرشهای او نکوهشها نمود و بسیار اندیشهای پیش آورد
نگاشته بیم و امید برآراست و دران سه چهار روز سه بار پیغام گزاری شد و بگزین پاسخها سرسار گردانید و دیگر
امرا هنگامه برآراستند و او دو بخش دریا گذشته کرانداز رسید و پذیرای نیکو خدمتی شد و پیمان نامه مهر سران لشکر
نگاشته آمد قرار یافت فردا عذر گذشته برجوید و بزم یکجهتی آراسته گردد و برخی تنه و دو سال بیگانه پنهانی بیم و امید
و داستان ترکی و فروشدن معصوم خان بر نخودی برخواند و آن عهود سخت فریب نزار از پند بازست ساخت
سرگذشت را نوشته عذر آورستند شهباز خان بر آشفت و با آشنا و بیگانه ناهنجاری پیش گرفت عیار دولی برحاست
و نخوت مایهٔ ناسپاسان شد و مردان جنگجو در بارش تیر و تفنگ به دریا گذشته آویزش نمودن گرفتند و هنگامهٔ پیکارگری
دیگر مدیرفت از نیرنگی اقبال روزافزون چهارم آذر سرتابان ناسپاس راه گریز سپردند و آویزه فیروزی
دور و بر یکی افزون گرفت درین شتاب روی توزه پادشاهی نه پیوست لیکن نزاین بومی و مراو تا قتال گشته های
خود آورد و هنگامه آرای فیروزی شد محب علیخان و سلیم خان سرور حیدرین قلاوران نامور درپی او گام فراخ
برزدند میرزا محمد و رستم و برخی شوره بختان برگردیده کار را پیش گرفتند شهباز خان ازین آگهی شتاب آورد و دران
هنگام که کار بر شورستان تنگ شده بود و ما صود سماوی تائید پیوست بزرگ پیکار چهره آرای ناموس شد و بسیاری
بدگوهران نکوهیسی نگون سار افتادند در القدری گرفتار آمد و شکست درست برین گروه تبه کار رسید و آبلهپای
بادیهٔ ناکامی گشت شدند تاریکی شب تیز بر دران عهود و سخت رستگاری یافت ... میل برسار و دیگر دلیلهای شان
فراوان بدست درآمد میرزا بیگ ناقشال رستگرام و دلیپ شایسته خدمت بجا آورد و ندبا مداوان خود
پیروزی برد پا و ملا هماگذاره شد و بر دگهور و گهاث فرود آمدند بیشتر آنرا دستمریانی شد معصوم خان با
چندی به ولایت سماتی پناه برد و چهاری پابرسخے بهاک گنج و هر گروهی بکسی در شد و بسوی تیرپور سرجه کرد
بنگاه بسیار شاه بود گام سرعت برسا دند روز دیگر پیوستند لختی راه قدادینان بدست آورد و ندیدوان عنایت
اندوختند قریب صد و پنجاه کس بامی دستگیر شد در الهآباد این آگهی رسید و گوناگون سپاس گزاری بجا آمد
و خدمت گزاری را روزبازار دیگر شد از سوانح جدا شدن صادق خان نخستین بزرگ امرا پیوستند و در سپاه
فیل صادق خان بسوی شهباز خان دویده بر دیگر بود که کارا و سیری ساز و اگرچه بظاهر آسیبی نرسید لیکن کینه
در دل نشست واز ره بر هم شدن هنگامه آشتی تیمی برملا احست ورا و ناهنجاری پیش گرفت انیادیها
که کرده بود و ستم دیگر داشت از بدگمانی سترگ آشتی فرو گرفت درینولا که جناب سمائی بیرت بعزیمت سجود
قدسی آستان جدائی گزید از سوانح عزیمت یافتن تیرخان مولادی چون عرصهٔ دلکشای گجرات خبلهٔ الهی

ج سوم

۲۶۴

شورش شد چنانچه گذشت و آمدن شهاب الدین احمد خان و اعتماد خان و نظام الدین احمد بخشی برخی اولیای
دولت قاهره از پیش فرا هم آمده بودند یک بود که شهاب خان و رستاق اورند و از ملک بر کنار شوند
درین روز ولی محمد حسین شیخ ابو القاسم میر ابو المظفر سیادت بیگ پروره میر محب الله میر شرف الدین بیگ
محمد توقبای قلیچ خان خواجه شهر اسید ابو اسحق و دیگر سپاهیان هزار و پانصد کس از کومکی سپاه رسیدند
و هزار کس از شهاب الدین احمد خان از عقب جدا شده پیوست و هشتصد سوار از اعتماد خان لیکن نرسیدگان
نو رسیده و از تهی دستی نالش برآمدند و کاسه چه خواهش سرگشوده یافته در آن پیوند اعتماد خان
که از پیشتر حال بد می گرفته بود در رها داده سرگرم خدمت گردانید و اندیشه بیرون شد از خاطر برآمده
درین هنگام میر اولیه جامه خیل شیر خان در قصبه جوتهانه شهار سورتش برآمد محمد توقبای
که در آن نزدیکی بود مردانگی را بکار روانی برانگیخت و به سروری رود افزون پیروزی یافت شیر خان
از آگهی حسین داماد خود را با فراوان مردم روانه گردانید بیگ محمد صلاح در پیکار بد و بسته آمد اولیای
دولت محمد حسین شیخ خواجه نظام الدین احمد میر ابو المظفر سید محب الله را با برخی از مردان آزموده کار
پیادری نامزد گردانیدند عقیم از شکوه موج نصرت نامزد گردید بیگ محمد یا عقیدت تیر دستی نموده بدان
گریزنده گاه پیوست و سخت آویزش در گرفت بسیاری از نامیان از فراز اسپ فرود آمده بحالت
دعا الهی یاری همت برافتد و در یک بود که روزگار او بسر آید خواجه نظام الدین احمد با برخی
سپاهیان در رسید و پراگندگی در عقیم افتاد و اقبال روز افزون چهره آرای فیروزی شد اولیای دولت
بخشش شادی برآمدند بیش شیر خان با بسیاری بدگوهران روی به پیکار آورد و لشکرے بازخواهش
درگشوده بالش تهی دستی از سر گرفت اعتماد خان با گریز گاهی آرزو پاره گرسیده خود با شهاب الدین احمد خان
بنگاهداری ایستاد و دیگر مردم را بسرکردگی شیر خان پور خود بمردانگی روانه گردانید در قول شیر خان اوس خان
سالار خان و دیگر سپاهیان جای گرفتند محمد حسین شیخ بر مصالح داعی و چهارے دست راست آماده شدند
خواجه ابو القاسم دیوان سیادت بیگ سرامان نیشاپوری سید اسحق حاجی سمل در یسار ایستادند میر ابو المظفر بیگ
محمد توقبای میر محب الله میر شرف الدین بر هراول شدند خواجه نظام الدین احمد
میر معصوم بهکری ایل کهکر طرح را وندهای کرده بستند و هشتم آبان برد یک سایه بیره کروهی بتن در آویختند
و آوردگاه از عرق هشتهای روشنی پذیرفت عیار را مردی گرفته آمد و میروری عمر دامی دلها شد و العار
لشکر منصور در اعرش رفت لیکن حسن خان سردار العار مخالف از دست مقصود [illegible] قالب تهی کرد و کار
دگرگون شد و منشر و تباه کاران را طرح در افتاد و آویزش نموده آبروی خود ریخت و قلعگاه ماسپا سان

ج سوم
۲۶۴

۱۲ محمد صادق

بی آویزه و مادیه پیمای ناکامی گشت و با ایزدی تائید و بزرگان کوشش بسیار می زد و کشت فیروزی چهره افروز
خدمتگزاری شد فراوان غنیمت بدست درآمد و بسیاری کج گرایان باطل ستیز به نیستی حال در شدند
کارآگهان را سگالش آن بود که یک جلو با حمدآباد شوند و دشوار کار آنرا آسان سازند لیکن گفتار بزرگ والایان
پذیرا نشد و عزیمتها یکتائی نگرفت و در الله آباد نوید فیروزی رسید و سرمایه کامروائی خدمتگزاران آمد از سوانح
فرستادن زین خان کوکلتاش و راجه بیربر تا آوردن راجه رامچند او از مرزبانان ولایت پتنه است وا
ناموران فراخنای هندوستان خویشتن را از فرمان بران وانمودی و پسر بزرگ خود را نیز بخدمتگری
فرستاده بود لیکن از کم بهی بدرگاه والا نیامدی و دوری راه را دست آویز گرداندی درین هنگام که الله آباد
از قدوم شاهنشاهی فروغ آسمانی گرفت پیشین عذر را جای نماند و پاسخ آمدن پیدائی نداشت فرمان شد
که فوجی به بیداری آن کرپو نشین خواب آلود روانه شود که جهانبانی خود سری نشاید درین هنگام پور او بمیانجی
خیراندیشان قدسی محفل بعرض همایون رسانید که تا آمدن آواز خویشتن داری و سرتابی نیست از درشتی و
مردم دیدگی بیباک به روجیرگی دارد اگر یک دو از روشناسان والادرگاه دستوری یابند بر آیند
دل یافته بفرق سر می شتابد از آنجا که شاهنشاه دادگر شمشیر را واپسین چاره گردن کشی برشمارد پذیرفته آمد
بیست و چهارم کوکلتاش و راجه را رخصت فرمودند که آن وحشت گرا را به نیهار آورند از سوانح فرود نشستن شورش
جباری بنگاله است آمد که از سپاه بنگاله شهباز خان و برخی امرای سابق رو به کارزار داشتند و وزیر خان و دیگر امیران
بصوب اودیسه آماده آویزش بودند و میان ولایت از سپاه زان خالی درین هنگام جباری از ولایت کوچ
بگهوره گهات و شورش دیده سران نافرجام گرد او فراهم شدند تاجپور از مردم سلیم خان سرمور و پرنیه از خویشان
ترسون خان برگرفت و در استجاره گرامی دار الملک تانده شد حسن علی کوتوال بر بستر بیماری افتاده بود
و شیخ الله بخش صدر دست و پای می برد و از کم مردمی حیرت می اندوخت ناگهان شیخ فرید در رسید و ابا
رو داد و دار لشکر اودیسه از روه بدرگاه میرفت بفرمان والا بازگردید چون بدان حدود پیوست جباری خود را
برکناره کشید و شیخ بتاجپور شتافت بدلدهی مردم برنشست و گماشتگان امرا بتیول خود چیره دستی یافتند
درین والا بعرض همایون رسید هنگام بارش دریای گنگ طوفانی جوش میکند و فراوان مردم را گزند رسید
شهریار دیده ور بدرازی یک گروه به پهنای چهل گز و بلندی چهار ده ذراع بندی استوار اساس نهاد و سرمایه
ایمنی و آبادی جهانیان شد چون دران حدود از خشک سالی گرانارزی بود زندگی نامه گردها گردده سرانجام
یافت از سوانح آمدن خان اعظم میرزا کوکه بوالا درگاه از آن گاه که از بنگاله باز گردید در حاجی پور بسر میبرد
از رسیدن همایون موکب بدین سرزمین آرزومندانه شتافت آورد و چهارم دی ناصیه عقیدت برافروخت

دیگر باگون نوازش سربلندی یافت و پیش ازین براس حکیم مظفر خواجه نعیم و جمعی دیگر بهمراهی او سعود بیابیش
همدرین ایام سعید خان از بنگاله آمد و بسجدهٔ اخلاص روش پیشانی شده و بخسروانی توجهات نامدار گشت

نهضت رایات همایون بصوب دار الخلافت فتحپور

چون سرای دلنشین روشنی انتظام یافت قدسی بسیج آن بود که بسوی پنجاب کرایش رود و آن سرزمین از عمر
سرانی دستی دیگر شود ناگاه شورش حدود گجرات بلند آوازه گردانید و بهنجار سپاره گری توجه رفت بدیدن
که دار الخلافت رسیده از آن راه حالتش فرماید سرآغاز نویسش که و به آن خیال بود چون میرزا خان
آن دیار رسید و قطب الدین خان سوید و شایسته روشی گردیده فروغ آمیخت در پنجاب از ولایت
قطب الدین و دودلی رخصت یافتگان بسمع همایون رسید سرای بدگوهران بادر حام فراهم آوردن بزرگ گیمای
آن ملک دیش و الاهمت شد احوال این سرگذشت که آتش حیدن ازو می تائید و سرکشی اقبال برادر دوست
آنکه چون باسماسان سه ربیده و تحت آن ربیشگاه را عماد آمارے سورش گردانید قطب الدین خان
از ناشناسائی خویشتن داری سپاره گری شد و حیدان که امرای مش گذارش بود بدامرورکه کم گرایان
بادرحام برجانگیر منصب آوریده دارید و لطام دریجال سان بدیهست آن سزاوار که سختی و چالاکی روانه شوند
هر آینه هنگامه ناسپاسی سراگنده خواهد شد و سوار کار را آسانی خواهد گرائید دران عزیمت گران پائی نمود
د توفیق شائسته کاری یافت لختی سروسامانی سپاه درمیان آورد و چندے انتظار رسیدن لشکرهای
برگذارش حیدانگر وهبه بلندی گرفت واز بارگاه والا سر رشتهٔ بارفت ارشاد خواجه عجلت در سپاه
و سپاره گری برتفت پیشتر از خود فوجی روانه گردانید این پیروستان رو دبار مهندری گذشته
نزدیک بصنعهٔ سربال آرش نمود و سپاه آن سرزمین شرمسار هزیمت شد از خودسری و خویشتن بینی
نی آنکه قلعهٔ سرمج را گریز سامان نماید و رزمندگان بدل دست آرد هشتم آبان از آن حصار برآمد
هر چند هیرنگالان دیده ور برگذارد مدشورش بزرگ آسان بر گرفت را سے پیست و بلشکرے
تیر دامش و حراست ناگریزوقت آنست که رزمیدگان دربار زیان خواسته و جهد و دربستگی سامان
پیمید دلها کوستش و دار اسحاکه سرنوشت دگرگون بود داستان آگهی نگوش درنشد چندانکه نسب دوم
آبان مظفر بادرحام با فراوان لشکر بر دیک رسید دار هر دو جانب آراسته شدند درمیان حرکس خان نیز
انتقال و بسیارے تعیم درآمد قطب الدین بار نمے خاصه خیل خود را بدیوار بدرون خزید روز دیگر
تیره رایان بسمت فروش گرد گرفتند و درین زمان هزیمت یافتن تبر خان بلند آوازه شد و نزدیک بود
که آن بدگوهر کار با ساخته بدان سو شتابند مسا دا خود دیر ورزی برا حمدآباد چیره دست آید از حریم بازگشت

مه‌اندران اقبال ازان اندیشه برآمد و در گرفتن حصار دلیرتر شد قطب الدین خان از فرواسته پرستی
و جان دوستی همه جانفشانی بیافت و خیال آشتی در سر گرفت زین الدین محمد سید جلال فرستاده
خواهش را بزبان آورد و رخصت محاصره را باندوخته طلبگار آمد و چون از بینش راه برگرفته بودند آشتی
که خواسته اند و بهی سپهر پاسبانی آبروست و گزین زندگانی همانست که در سر ناموس شود و آئین
سپاهی آنکه بیست پایدار مردانه در کار خدا در باز و بدین راه مردی بجاوید زندگی و دائمی ناموس
اندوزد و بهانمانست دایه تیرگی افزاید و خرد رهنمون در گران خوابی آن فرومایه باطل ستیز را ازان پیغام
گزاری نحوست فرو گرفت نخستین آن ایاسپاه را بسیل گردانید و آن دیگر سپاه در سی خویشان زندانی شد جای آن بود
که ازین شورش به بیداری گراید هستی دوستی غنوده تر گردانید و بفرمان لاسه گری عهدنامه بدست آورده دستور آمد
خویشتن را ازار اسپ نیش آن بدگوهر آمد و جاودانی عار بر خود پسندید پسین پرسش نموده سخن گرایان
سپردو ستاره رهنگی فرو شد جلال الدین مسعود و خواهرزاده خود را نیز از هم گزرانید سپس قلعه بروج را گرد گرفت
خواجه عماد الدین حسین با رسته بره بار درآمد کوتوال راه بحقیقتی رفته کلید قلعه بود وهم بی آویزه مران حصار
چیره دستی یافت خزینه کمبایت با فراوان مال مرزبان بیمائی شد از زبردستی خیال داماد خاطی درسر افتاد
مادر دامانر بدر اسموم گردانید و چاره ناکامی ببای خواهش در رسد از تباه سرشتی رسیت آرا[ری] بارگیلما
گیری پیشه کرد و هنگامه ناشناسائی گرمی پذیرفت ازین آگهی یورش گجرات پیش نهاد همت والا شد خان اعظم
ولایت گده را سین و آن نواحی در تیول مقرر فرمودند و هم رخصت حاجی پور یافت که سامان نموده
خود را بدرگاه رساند و سعید خان را سه هزاری ساخته حاجی پور و آن حدود جاگیر کردند تا همدران روزگار را
نصیحت دستوری یافت دهم بهمن به رهنمونی اقبال از راه خشکی متوجه دار الخلافت شدند

نیرنگ سازی اقبال شاهنشاهی و شکست یافتن سلطان مظفر گجراتی

درین آشوب جای گیتی که آویزشگاه خواهشهاست هر که با تعلق بر دوش و افسر کیهان خدیوی بر تارک
خاطر از آلایش پاک دارد و صفوکده درون را بایزد شناسی و دادار پرستی فروغ بخشد و با سایش جانی
صلح کل چهره نشاط برفروزد و بر پیشگاه رضا عشرت گزیند و بر آسمان تسلیم نیرنگسازی تقدیر را تماشا گراید
کارسازان ابداع دولت آرای آن یکتای ملک آفرینش سرخویش گیرند زمان زمان اقبال مالش دراید
دشمن گدازی و دوست نوازی بر ملا افتد چنانچه گرامی احوال کیهان خدیو چهره این والا ویژه داستان
برگشایند این سانحه آگهی افزای حلقه پرستاری و دور و نزدیک کشد شهریار کارآگاه با خاطر آرا و دل
نورآسود مرحله پیما بود و دوربینان بزم اخلاص چشم بر شگرفکاری اقبال داشته گام فراغبالی می‌زدند

شاد دلوبان عقیدت گزین فرا ان اندوه میرفتند و یاد و گوپال لاو بالی ار تباه سگالی بدا و عشرت میسر شد
یکبارگی تیره روان فرخنده پی بدرسیدند و نگونساری سر تا پای گم کرده گذارند عالم طراوت تازه گرفت
و باره دولتی حضرت اقبال را فیروزی چون سپاه گجرات بدان نافرجام گردید و فراوان مال گرد آورد و امرای
اندیشه بیرون شدن از آن دیار نمودند و عزیمت جالور و پیش گرفتند درین هنگام میرزا خان با لشکر فیروزمند
در رسید و سرمایه آرامش چندی بجهت فراهم نمودن امرا توقف داشت و بخشی از سر دوراندیشی سپاه
کار شناسان بآهستگی راه می سپرد در نواحی پیر پچه خواجگی ظاهر ازین امرای پس آمده و حقیقت حال آگهی بخشید
میرزا خان از کار شناسائی سرگذشت قطب الدین خان پنهان داشت و از روشن ستارگی طلبگاری پیروزی شد
ششم دی لشکر نصرت موید بظاهر پتن فرود آمد و سپاه آن سرزمین بدیره شدند و شادمانه و جشن آگهی
برسامند و برزگوئی در میان آمد برخی را گفتار آن بود که با مردم یک شدن ضروری خود مالوه در آنجا
اقامت رود و گروهی بر آنکه تا خدیو عالم بدین سو خرامش فرماید گام برگرفتن راه دوربینی گذاشت و
طائفه تحریر جست و چالاکی برآمدن را سزاوار بدانسته سر اینشد بنظر اقبال و در امروز بسرانجام
ظاهر دل آورده نهادن گزیدگی و از دیده جای آنکه سامان کارزار آماده باشد را و مردان کاردان فراوان
دلشاد و لاویر سپاه بار گذارده بداره موافق ستاره و فرخی بخت همه را دل بدین رای شد و عزیمتها طراز
یکتائی گرفت اعتماد خان گجراتی را در پتن گذاشته روی بکار آورد و بدلقاوله سالاری آگهی پائیدره بوده دید
قول بفروغ میرزا خان روشنی گرفت شهاب الدین احمد خان درویش خان سلطان راٹهور میر مطهر
ابوالفتح میرزا قلی معول شیخ محمد معول ترانجری د جمعی از سپاه ازان کارگزار دران جا قرار گرفتند در برانغار
سید بهاء خان محمد حسین شیخ ابوالقاسم سیاد ملک فیروز میر هاشم میر صالح و برخی ناموس دوست
مقرر گشتند در جوانغار نوبرانه رای درگا تلنگی داس مادهو سنگهه پوره رای رائی و اسن سرداری پیره بود
و دیگر سپاهیان دلاور با مردی بسند بهراول بیا سده خان معول سید قاسم سید هاشم رای لون کرن رای احمد
اویسی سید بهادر شاه علی سید لعیر اسعد و بسیاری که او را ان همت گزین انتظام گرفت التمش سید علی
رامی رام شاه راجه ملک بن خواجه رفیع ملک بیگ سرمدی لطیف ترکمان دولت خان لودی سعید خان
کرانی شیخ زین خضر آقا و گروهی سرداران تمام جگر پیرو داد بدطرح خواجه نظام الدین احمد بخشی میر ابوالمظفر
میر معصوم بهکری بیگ محمد توقبای میر حبیب الله میر شرف الدین هاشمی بلوچ و دیگر اخلاص منشان
کار طلب بستگی یافته میان سپاه و اورنگ باگروهی کار آگاه فروتنی فرا گرفت ملان کوه پیکر
با در پیش بر توحی شکوه دیگر بخت پیوند مظفر ازین آگهی با فراوان لشکر با محمدآباد آمده صف آرا است

۲۶۷
ج سوم

در قلعگاه آن ناسره بدگوهر پا افشرد و میسره از تیرخان فولادی سحوت گرفت و در میسره لوبه کاتتی حمایت
و در هراول صالح مدحتی چهره روی نموده گریست عثمان پور آویزتگاه برگزیده و بهارا یادگار اسباب آتشبار سے
شایستگی برچیده از اسحاک ساختگیهای مصلحت پیرطراز گردید کی گیر و فرمانی از بارگاه خلافت برساخته پذیرفته
تا در اب برگزیده خلافت مضمون آنکه در فلان هرجه ساعت سعدگاری فیروزی جنود برآمده و سراپرده گاه دولت جهان فروز
رسم لشکر آرایی گزینیم تا قدوم همایون در کار راستتاب روکی نمایند سپس به انبساط سرآراسته کوس شادی
بلند آوازه گردانید سراسیمگان مراد دل یافته و همت ستان ابسیج دیگر شد و عیم سحوت فروش راسماکی
از جا برآورد و اقبال باندیشه آنکه مالوه نیز بیدید و سرگاه مخالف تعرباند و مژده رسیدن همایون رایات بدلها
لشید از روی و یکسو شده سرپیچ بود مدهستم بمن بهان سرمنزل رسیده نادره حاکم گردید بیگرانت
شهر پیوسته و دیگر بدریا و آن دلگشا حصار را شاخ بندی کرده استوار گردانید مظفر از جا گرم کرده بدان سو روانه
گروهی سخت برگشتگان لشحون آمده ناکام برگشتند بامداد آن لشکر اقبال دوراندیشی کرده حصارست از دیوار
کلس سیکرو مدعسم مد استیر تارالیس باورست ساب روان شد ساداز رایات همایون پرتو شکوه انداز د
یالسکر مالوه بیوند و سران لشکر را که دل بهر کارآرائی نبود چه ارال حسب که جشم مرداه امرای مالوه داشتند اکه
بیشتر سے از سور سیرتی سده لوده اگر به همت برگماشتند و جهرهٔ ناموس افروس یافت چون آوازهٔ آن
که مظفر بارشے ارعتب نمود از حوا هدسادره مرود بگر لسکر بس اندیشه رای درگاه با حوق طرح بدالسو شتافت
و دیگر موجها تائین ورار مگرفته بود گام همت برنداشتند براه مزرگ جبری و ریگ ارمی بود هراول در گذشت
یحی حسان بازکشید دلیران التمش پیش دستی نموده هراول را همت افزودند چون ازان بیگناهی پراگنده
گذشتن بید جاهگاه آویزش گرمی گرفت سرفسانی و جان ستانی آرایش یافت نظم

سرآمد ز ملت و لشکر خروش	رسید آسمان را قیامت بگوش	زمین گشتی ز یکدگر سرد شد	سرافیل صور قیامت دمید

سید هاشم بارهه جان سپهی ساخته جاوید نیکنامی اندوخت بیشتر ازین برگذارده بود که در عالم ستال بتر ده
لشتر بتین رسید فراوان خون تراوش نمود شکست آنکه سیزد و در حم دالسیں خواب در گرمت و خنجر آقا نیز
چهرهٔ نیکو خدمتی برافروخت مبارزان هر دو لشکر درآویختند و برادر یزدی فرو شد شعلهٔ هاى پیکار همه دو
سرافروزش گرفت یلان هراول و التمش پراگندیچقلات داشتند و هر حومی از بهادران بگروهے درآویخته
بود و سیرزا خان با سه صد جوان و صد فیل چشم بر نیرنگی اقبال روز افزون داشت مظفر یاشش ساعت هراکس
در برابرآمده سحوت سسر و حست هواخواهان کوتاه بیں جلوهان گرفته بسیج گردانیدن نمودند پیش سوار انهاس
سرشتیاهی همت سخت تر افشرد و دشمنان از دست آن اقبال شناس باز گرفته راه پیکار سپرد فیلان

صف شکن را شکوهش در آورد و پیل تیر بار و چند دیگر تیر دستی نموده شکوه افزود و به پیشتر از پیوستن مخالف را
پای ثبات از دست شد و با سروری بطراوت رایات را جلوه در آورد و رامی درگاه آن ضلع نموده در بازار عزم
هم افزود در میان این و آن افتاد و چند تن از بازار در رسید سربازان باطل ستیز را سراسیمگی در گرفت و بے
آوره راه گریز سپردند مظفر برگردید سرور خود آرا بود و سپاه حالی ماده سامی ناکامی شد بار راه معمور آباد لعوب
دربانی مهدری ستاب نموده هر گروهی سحامی سهسا به گام سرعت بر داشت برخی راهوں سحاک آن سمت
و بسیاری را آوردند تا آخر روز هنگامه جانبسان گرمی داشت و اقبال شاهنشاهی در جبهه افروزی
تا آنکه فیروزی خود بین از ده هزار سوار سوداران جانب قریب چهل هزار سوار و صد هزار پیاده لطیم

بس اندک سپاهی که روز بر	بسیار لشکر بر آورد گرد	که در جنگ پیروزی از اختر است	نه از گنج و بسیاری لشکر است

از فیروزی مکار و سرور شدن روز از پی گرسنگان نگاه دولتند و در جان جلوه گاه نصرت منزل گرفته افزوده
سپالش سما آورد و بنیاد داوران احمد آباد در عشرت بر آراستند و هر کوی و برزن ترانه شادی بلند آوازه شد
و ستم رسیده و کوره گماشتم پور قاصدان فرخنده پی در رسیدند و شکر گذاری اقبال روز افزون برگذاردند
الهمان خداوند ایزدی یار مهدی زمانه و نگهبان دگر گون سپاس گذاری روزگار را بر آراست و عید فتح بلند
آگاه دل سازگی خاطر لسیں همگان شده پرستاران نارسا گو برانگاشت عقیدت سادات ترکستت ساده لوحان
پیدا ست به سانحه هیئه تمارادت عشرت از سر گرفتند فردای آن روز دل افروز رس جان گوکلتاش
نسخه قدسی آستان نامه بنمدی بر افروخت احرام فرار قتر بر آمده ره گرای والا درگاه شد که گوکه از دولی
آرزو مندی پیشتر آمده بود امرا یک ثاده سراد قات اقبال بر افراختند و ماله در درحت را آن عتبه
که زمین گاه هست دلکشا سحاهش کوکلتاش فرو آمدند روز دیگر هنگام کوچ کوکه را گذاشتند تا آن دو بیدار
سوید تو ارس سانهنشاهی جوسوف ساخته همراه آید چهارم اسفندار مذ ماه لوای ظل الهی بر عرصه دار الخلافت
فتحپور افراشته شد و گروه گروه مردم شادمانه سحای آوردند و حق پژوهی را بار گاه دیگر دیدند و قدر دانی
تازه آئینی بر نهادند و کامی مهیای دوره بر دیک در گرفت و مژده جاوید دولت سامع افروز جهانیان آمد
از سوانح ناصیه افروزی راجه رامچند بسجود قدسی آستان چون فرستادگان بدو پیوستند و الا شکوه برخواندند
و همین اندرز را گذارش یافت و همین و تنها افسون بیم و امید بر دمیده شد از بخت بدی و سعادت هستی
دیرینی غرور از سر نهاد و سگالش سجده درگاه نشکر فت دوار و هم بسجود و یالیش گری سر بلندی یافت پیشکشها
و بتر بهایون در آمدار حد و لست فیل بست برای دلجوئی او پذیرفتند و از باقی تسوقات لعل پیش بها
ملک و قلعه را بدو باز گذاشتند و همین سنتهای یاد او افزودند از اسحاله صد و یک اسپ عنایت کردند

۲۶۹

ج سوم

محمد صادق علی

از سوانح فرو شدن محمد زمان او عم‌زادهٔ میرزا یوسف خان است از شورش برنائی و گفتارکوتاه بینان آمده بود بر سر جانیا که از بزرگ بومیان صوبهٔ مالوه است لشکر کشید او بلابه‌گری در آمد و خواسته فرستاد و پیمان نیکو جدیتی استوار گردانید و از آزمندی و کارنشناسی تازه عهد را فراموش کرد و تعبیهٔ محضر پیشتافت دست یغما برکشود و دیوگده را غارت کرد و کوتاه فکری را درد یک سو رخت شستوده بدان سو روانه شد گریوه های دشوارگذار پدید آمد با چندی ایستاد و لشکر و رتال را گذرانید و از خردمندگی بباد بیپائی بر نشست آن بومی قابو یافته در رسید و روزگار او سپری گشت و در کمتر زمانی هر که را بی فرمانی سر در سخن هواخواهان بگوش در نیارد و سرگزنه نه ایستد کار او چنین بسر آید و در زیان ردگیهای گوناگون افتد

ریخته شدن آبروی سلطان مظفر گجراتی بار دوم

دلهای فرمانروایان والا شکوه و اورنگ نشینان داد گر که گفتار و کردار ایشان نمونگاه ضمیر مرقع حق پژوهی روشن دارند چنانچه گیهان نما جامه گیتی خداوند ما که از هیچ بسیجی و شائسته کاری و فروغی دریافت و فراخی حوصله بزرگان جهان معنی را ایشان برگزیدگان عالم صورت نشاط آموده پرستاری دارند هر آئینه خواهش و ترجمان تقدیر باشد و هر آنچه در دل ایشان هستی گرای باشد تا سان روشنی پرواز پیدائی برآید چنانچه بارگی حال این شوریده بر گویده شوریدگان سخن را ... بیداری بر دمید با آنکه آن ستاره سوخته راه گریز سپرد و گرد ارتش شاهنشاه آگاه دل جهانیان رامش افزود اگر یکی بکاهش رفتی گرفتار شدی آن جا دوستی این پیچ برکنده آمدی از ستاد مالی فیروز بهمدی بدان سردار احمد و تراتر خانی مدگوهران گرگرا سرباری شد یک روز در میان قلیچ خان شریف خان نورنگ خان تولک خان و دیگر سپاه مالوه پیوستند و هنگامهٔ حرف سرائی گرمی گرفت درین هنگام آن تبه کار خود را به نیروی زر یاتی راست کرد و بخشایت رفته ار بارگانان فراوان مال برگرفت و بندگان فرومایه گرد آمدند و ما فریب پیشین سلاطین خود انگاشته وفاداری پیش گرفتند هجوم مردم و عصیان بازگشتن پیروزی خود آن دل های دل داده را دلیر گردانید و از سر آماده پیکار گردید و میسر آئید که باوازه رسیدن همایون موکب پای همت از جا رفت اولیای دولت از نالش تهی دستی سپاه دریافته در آئی بیدلان کارشناس رو باویزه نهادند و آرزوی همایون مقدم نمودند و خواهش به افراخ تر ساخته نادرست اندیشها در افتادند کشور خدا نوا ناخرده بهین اندرها دل بخشید و پایین پندهای گرانبار شناسائی گردانید و بر زبان گوهر آمود گزارش یافت بزودی آن فتنه انگیز خواهد برگریز پای خواهد شد و چون فیروزی کامیاب نشاط چندی نگذشته بود که غبار شورش فرونشست و غیب دانی شاهنشاهی خاطرنشین جهانبانان گشت و الانیستها کارگر آمد امرا دل یافته اندیشهٔ آویزش در سر گرفتند و

بسیاری سرین بودند همگان یکدل شده در آوارگی آن نافرجام کوشش نمایند برخی را رای آن که چون پیش لشکر
بخت کارزار دیده دم آسایش برکشند قلیچ خان و نورنگ خان با شاه مالوه بدین کار دل بسته سر راه خان
و دیگر سپاهیان دولت با حمد آباد رسد در آبادی ملک همت گماشته بدآمد بدین سگالش یکتائی نمود بدو مع
آن شورند سر کام بر گرسنه کند و سرا ساخته در گذر راه ایدن روزگار شده سر راه خان با عسا دامالع سپاهی
دل بر بودن نهاده سید قاسم بارکه برخی به محمد حسین شیخ ساد مان خواجه ابوالقاسم دیوان برخی دیگر کار داران
با هسرده هزار کس نگاهداشت آن شهر بزرگ گذاشت با دیگر امرا لشکر پیش سوبه تصوب کشائیت که
شورش گاه آن نافرجام بود روانه شد آن بدگوهر سید دولت را با مرحی سپاه اسپهان دولت روان فرستاد
و پسران اختیار الملک و مصطفی سرائی بخانت ممور آباد و دار خود برائی وکوه گمبی آباد و دکار گردید چون
پیر لری سپاه به گروهی رسید آن بیوده بخت شوت و روش رایابی همت ارغاشته و تصوب قصبه باسر
که هنگامه اصل بریار بو ... لشکر با سرور ... تولک خان را روانه گردانید که سرای سید دولت
داده بار سومند و دیگر سپاه برمالش آن گروه تباه خواهش همت برگست بود و هم اسعد ...
بدند آمد و سوار راه ... دلاوران تیر دست ...
...

بیرون کرده سرگرد یدآن ستیزه روزگار بارکسایت را برگرفت و تاراج تلّا دمه آور ذخوجم بردی نهادرا

سرمئه سرزا آر ایسی او دیادری کارسازان اقبال فیروز شده دریں هنگام آتالیق بهادر درگریخت دین

فیروزی یورش ایں او زنگ بی آرزم از عیم جدا شده معسکر همایون پیوست و بیان بهادر و لتحوالی

سرگدار ده بیاسبانی خود گرفت هر دو از بد سرستی و کج سگالی بهره گفتی و ساده لوحان را سراسیمه گردانیدے

روزرے کار دومی بزرگ ساد وت آمد آن قابوچی خراب درون با برخے لی سپیرپرائی شد و آن دیگر را

بسد جا به فرستاوند یاوه گرار می شکسته آمد رده آرائی گرمی پذیرفت بمیرزا امان و شهاب الدین احمدخان

ودیگر رادمردان خدمت گزیں آرایش یافت شریف خان نورنگ خان و دیگر بهادران بهت مش انعارا

سرآراسته قلیچ خان تولک خان و جاگیرداران مالوه جوالغار را نیرو بخشیده ندپاینده خان ورای درگا

وچندی جانگدستان همه دل هراول شدند خواجه نظام الدین احمد میر معصوم بهکری و دیگر دلاوران دلیمگا

طرح ایستادند لست و نیم از دولت برآمده جوبای پیکار شدند مظفر خوابیده بخت از بیم جنود سماوے

اعتصام بر کوه بلند سرآسیمگی می اندوخت و بسیارے نهوزگزینان مستر شده آماده کار بار بود ند جوالعار

فیروزی لشکر شگرف آویزه نمود و چند بار یکدیگر را برداشته چیره را دمردی برافروختند نخستے دلاوران سر

پیاده شده کار رامها پید یا آورده ند دریں نزدوگیر جوقی بهادران برالعار برا فراز کوه حالی برآمدند و تو پیانه

وکتاوسده ق شکیب آن سحوت آرا دررلود مدیوسب این کارداناں طرح جبائے دل گزیں بیت آورده

لو بیا سرواده ند دریں هنگام جنگ آمودگان پیرخاش جوکه در برابر جوانعار نصرت اعتصام بودند یکبارگی در تاخته

وبیشترے سخاک و خون آغشته روی درگریز نهادند بسیارے راه نیستی سپردند **نظم**

همه دل خدنگ و همه مغز چاک	همه جامه خون و همه کام خاک	یکی درع در بر سراسر گریست	یکی سر شد افتاده و چشم زیست

آن سرگروه ناسپاسان را پیر دل ازجای رفت و راه هزیمت پیمود هنگامی که کار مرز و بار ولو دسترانان

کم گرا دست و پامیز دند چون اقبال روزافزون لشکر و کاری در رسید سر پنجه توانائی سرتافته آمد بر سوائی لد

ناکامی سپردند رادمردان جانگدست بسجان شکری درآمدند و در کمتر زمانے سه و یک و هزار کس از نیستی سرا

فرستادند و پانصد دستگیر گشته بخواب و اپسیں غنودند پیو کارآگاه دریں بزرگ فیروزی ماره نیایش نمود

و سپاس گزاری را بارگاه نوبرز و خدمت گزاران اخلاص منش را نکو یا گوں نوازش سربلندی بخشید و

میرزا امان بوالا خطاب خانخانی و بزرگ منصب پنجهزاری سرافرازی یافت آنرا که نیک سگالی با پیوند

کرداری هم آغوش باشد و فراخ حوصلگی با مهربانی و دانشاوری هم آئینه دولت چنین چهره برافروزد

و کارها بشائستگی گراید دران هنگام که شورش گجرات بسمع همایون رسید امیر فتح الله شیرازی که انجمن

ج سوم

کهین پایه حکمت ایزدی او بود پرستش حال و بیست و شش بود ... از اسحاکار تر وهی رفت میر لحتی
حراست آسمانی بس سواری بود چنان رگذار و هما در سال دوباره مئه نگار آراسته گردد و اولیای
دولت را انبساط فیروزی بر گیرد و هما نا گدازین یافته بود و طراز پیدائی گرفت و تماشائی رواج دیگر یافت

آغاز سال بیست و ششم از ابتدای جلوس یعنی سال امرداد از دور سوم

درین سرآغاز روز افزون و باره کاری دولت ایزد بود بر سیدن نوخواستگان دیرین لشاد کامان را شادمانی
دگر بخشید و بی برگان ادیش را تازه آسایش بر روی کار آورد نظم

شکایت چنان کردی که همین برگ رنج آمد	بیا سر خسرو گلشن من که نهش ورگر بر آمد
رعد آسمان بشتو تو آوازه دهل سیلی	عروسی دار دارین عالم که بستان بر خیر آمد

بعت مداران کارآگاه سلطنت در سرکی آرایش دولت خانه والا گچی نگار برده دو نگرین روشنی اساس
آرین برنهاد بدلست و بیهم استدار مدرستان سرائی که چهار کروهی فتحپور بعمر مالیش حضرت مریم مکانی
سرسبز و شاداب است بزم عشرت پیراستند. برسیدگیان دران روحانی برینگاه بار یافتند
پس از انکه چهار دقیقه شب چهارشنبه بیستم ربیع الاول شمسد بود و دو هلالی سپری شد آفتاب عالم افروز
برج حمل را فروغ دیگر بخشید و گلگونه نگار نگمالی بر چهره روزبست در کشید آغاز سال تحرار دور سوم
عالم رونق دیگر گرفت هندرین روز خان اعظم میرزا کوکه از حاجی پور آمده سجود دیانت سجای آورد
سرمایه افزونی نشاط گردید با زدهم ماه خاطر والا بر آراسته شد و گروها گروه مردم
کامروا گشتند از زمان تحویل تا هنگام شرف هر روز بزرگ جشنی چهره نشاط برافروختی و گوناگون کام بخشی
شاهنشاهی که و مه را خواهش بر آوردی عنوان این جشن سال تاریخ الهی را سرآغاز روائی شد و سرمایه سرور
جهانیان گشت حاشیه گذار وه آمد از سوانح آمدن میرزا بیگ قاقشال و دیگر مردم بنگاله چون بار سوم
گشایش یافت مدم گمراهی کار آگهان بیک بنگال میرزا بیگ و دیر جمیل و خالدین و فرخ و علیق
و چندی دیگر راه دولتخواهی سپردند لشکر بکوهید و کردار چو دیهوار و بیباک و سراسیمه بودی چون بهار کار
فرورین یافت و صادق خان بدرگاه همایون روانه شد نامردگان پیوستند و آرام دست آویز سایق
نداشتند این آگهی بوهن در آن را نامه فرستاده بند که صادق خان را برگرداند و لشکر دیر خان
که در برار قتلو است روانه ساز و در بهاریان را سواد گشن خسروانی امیدوار ساخته بدرگاه همایون بسیج
آن نیرو درماند و بپیوست صادق خان فرمان پذیرفت بدان سوساخت و برای شکیبائی بیباکان
راهبری بزرگ را همراه ساخت و بسوی آن گروه بسهولی سخت مدارسجود قدسی آستان سعادت اندوخت

تهمتا یورش پذیرد و بگوناگون نوازش سربلندی بخشید و هزاران گسسته امید را شادمانی در گرفت از سوانح
سپری شدن روزگار ترسون خان چون شهباز خان معصوم خان را برشکست نصرت یافت و سالک
آورده طوفان جوشش دوباره سخت در بیادر و سپامردی اقبال روزافزون گام همت فرا گرفت بدین اندیشه
که عیسی مرزبان آن ولایت را بار آن عقیدت گذار و رمیگذرا بدعار گرفته آمد اگر معصوم خان و دیگر ناسپاسان
را سپاردران دولت بسپارد هر آئینه یکرنگی دل مرزبان پیدائی گیرد و گرنه پرده از روی کار برگرفته آید و بیاد داشت
نادرستی خویش رسد بهاتی ساوهای جنوبی دومای نوحالی هندی زمین نشیب و چون بنگاله از و بلندتر
است آن را بدین نام خوانند قریب چهارصد کروه از مشرق بمغرب درازی او و سیصد از جنوب بشمال پهنا
سه صد کروه شرق این ملک دریای شور و ولایت جبنه و مغرب او کوهستان بنگاه کرده کهس جنوب
ماڈه و شمال نیز دریای شور و منتهای کوهستان تبت یدراس لومی ار راجپوتان کس است پیوسته در آن
زمین بود دزار نخوت فرختی و سرکشی بودی در روزگار سلیم خان و تاج خان و دریا خان لاوراوان سپاه
مدان دیار رسید و پس از لشکر آویز شهار سپار آمده بود و در کنتر مانی مار سر ناسپاسی برافراشت و دل
مدستان سرائی برگرفت و پهناسحانه مستی فرستاد و عیسی و اسمعیل و پسر او را بارگاه فروختند و چون سلیم خان را
بیمانستی پذیرفت و ولایت بنگاله تاج خان چیره دست آمد قطب خان هم عیسی میکوشید تا بروئی
یاب بسخن نگاه و هر دو برادران را از توران زمین آورند عیسی سختگی و آهستگی نام برآورد و دوار و دیدار
بنگاله را ایل جوکر وامید داریست مینی و دور اندیشی اگرچه پیوسته نامزمانان بنگاله راه خدمت سپرد و پیشکش فرست
لیکن از دیدن سر بار گسسته و از در حرف بی‌روئی برزبان راند و چون ساحل دریای سرو نصیر پور مسکر اقبال
گشت از آنجا که این گذرگاه در آمدجای این دیار است هر دو طرف آب استوار قلعه اساس داده بود
در کتره مانی لشکر آویز شهاان د و حصار کشائس یافت و دستار گیانو مدست اولیای دولت درآمده و گلبرود
که نگاهداشت رسیدند و آن سعتر با دیگانی سد و حصار بر باره سند که مصری است بزرگ شتاب آورده
و فراوان غنیمت بدست افتاد و از استحابر ساحل برهم یتراره و فرو آمد آن بزرگ دریا نیست از جنانی
می آمد معصوم را مانند جنیلتی که نقر اوراق رود و شکیب از چار طرف در جزیره یبادیره و دیک بود گان
فرومایه را دستگیر گردانید درین هنگام عیسی که بولایت کوچ رفته بود با فراوان لشکر و گزین سامان در رسید
امرای والا شکوه مقام نموده بر کنار دریای مذکور در برابر شهر کتاره سندریای همت افتر و قلعه
اساس نهادند و از هر دو سو نبرد دریا و هامون گرمی پذیرفتی و هر بار تازه پیروزی چهره نشاط برافروختی
و ترسون خان را فرستاده بود تا سامان لشکر نموده و سحر انور فیلم را دو لگ گرداند از قصبه بحوال ورا دبود

ج سوم ۳۴۷

یکی از همالان تیز رو و دور ترک میر و دو دیگر کنار دریا و این پس نزدیک سرنوشت آسمانی ترسول لنکا
یلی میران را و شد معصوم خان از این آگهی با همی امو تیز دستی نمود تهماسب خان محمد علی خان زاده گوپال
و کمسکار و دسته دلاوران نامور روانه گردید پیروی را از آگهی فرستاد تا پیوستن کومک با ستوار جا
ماه ترومار رتس نیا مدو در هم تهماسب خان شد که با سپاسان لغریب کار می در آمده اند دمی سایه گردید
از دو جدا ساخته فرستاده چون فراوان کوشش میکنند و همراهان سود مند سے احتیاط زمان زدگی
بی بدرائی گذارش نمایند اگر فرمایند سے و رسمی ماه پیتو و دیگر جائے بدست می آرد ارس د
کرآن سحر را هیچ فرگرفته بود در رنگ کرده بار و می شتابند درین اثنا آگهی میرسد که نوحی نمود از راست سر تر
دور می از دست داده و کومک می پندار و در سامان مهمانی پیتو و قدمی جدا رفته بود که سوزش عشم
ایمی را اعبار آنا گروا سدهر چند سواه ایشان مرآن شد که شتاب آورد. بدان ماه جار و دتا مردم آن دو
پیوند که امران کومک پیر به اشو ند سود مند ساند با دلی همت ترین خاطرے آباد و دل بکار در ابهاد
و دسته سامان سرگشته و ائی گردید با آنکه پیش از یار و کس هیائی نکرده بودند رفته سر ر استانسگی اریس
فرید ن و ملی بار رکیه و مد پیسی بود روزگار یاوری کرد و جاودان ناموس را سعد رندگی جزید بدرسول خان
رحمی بدست در آمد معصوم خان سخنان مخرومحبت سرائید ناموس دوستی گفتار جواست که همداستان خود
گرداند اما از اسحاکه اخلاص سرشت بود سرکش و نکوهش مش آمد لولا اندر رها ناسح آرا گشت آن پی آزرم تنگ
خوصله از خواهندگی خرد درهموں بیداری خشم سکمسرا پهم گرداید و دریاره سری جاوید یکسا می اندوخت از
سوانح فروشدن دسونته مسور قباد پسرے بود مدور میں و آدم شناسی گیتی مدیو هر پژوه پس پایه
نگاری بدست آورد و چیا سیه هر جامه نگار اور ار کار نامهای شهرآدو دیگر نگاران خطا بارستوان شماحت
یکبارگی سود لیے مردماع او ربیحت و سحرسے سر دو در دلیس ا ب دور در دوام زندگی مار گذار و نکار شناسان
دل بدرود آمد از سوانح رحمی سد ں سانود داس ا و در او رزاد د و زاده گوپال جادو است در مد مسکدار ان
مر دیک سعادت اندوختی آخر بامی رور سمت کتنک رانده می آمد پیا بجا تی از شورش خشم در ان
تسات سردی بجواهی که در کمین جان گرای او بود انگاشته شمشیرے بران حواله میکند و جیان کارگر سو
که پیر شکان ار موں کار و طبیبان کمی سال دل سحاره گری ا دمی سدحدیو عالم از مهربانی دل سرل او رمه
سایهٔ عاطفت اندا حت و از مس گیرا و ارکر بد جانی بار رست و پس از سه سال تندرستی گرائید از سوانح
سیه رستی بدحشان و یورش نمودن میرزا حکیم فتنه سازان بد گوهر میان میرزا سلیمان و میرزا شاهرخ گرد دوئی
انگیخته بودند و بیان از بی مروائی دخو شامد دوستی و فرو ںی واهمه دوست از دشمن باز شناسی با یکدیگر در افتاد

ج سوم ۲۷۵

بملک داری نپرداختی سپاهی ناخوشنود و رعیت بیداد کش ولایت خراب و قلاع بی سامان هر که با سود
روزگار بینوائی از پیش برنداند درود اگر یافتش بسنگ ناکامی درآید و هر که پیوند دلهای سترگ نعمت را پیاس
شمرد در کمتر زمانی آواره شود و منت بیان زندگی شود و با چنین خوی نکوهیده بشاهنشاه جوان بخت سرپایه یا
نامه دانستی و نخوت فروشی و خودبینی رندگانی نمودی فرمان روای توران عبدالله خان از درنگ کام
یافته بدخشان آمد و آن ملک کشورکشائی او بدست آمد و میرزایان بصحرای بینوائی افتادند میرزا حکیم
از گران خواب خودرائی درآمد کارآگهان طرز دان فرستاده هزاران لابه گری نمود چندی بو عالم آمد با را کامیاب
خواهش دستوری داد حلامه پاسخ آنکه میرزایان بدخشان با دافراه ناسپاسی خود می یابند او برون و درون
خود را از نزع اخلاص روشنی بخشد چنانچه هر دو روز نزدیک پیدائی پذیرد هر آئینه دیگران از وا اندیشه نمی خواهند
و اگر پیش از شناسائی بسیج آن دیار کند بخشش دالتوران عقیدت گرا فرستاده اند در گری نجامی خواهد آمد اگر سود
نیاید ستارزان پیروزی اعتصام و فیلان صف شکن و سترگ حربه و بزرگ توپخانه بسرگردگی یکی از مردان
شکوه نامور دجواهیم فرمود شورفرستادگان برین پیام نوید دو بودند که عرضه داشت دیگر رسید که میرزایان بدخشان با اهل
پیرامان در رومی شکنمیں پناه بدین جاوید دولت آورده اند فرمان جهانی سراسیمه سری چوں دیار نمود نبود
حکم شد که بدرگاه مالیسائی راههای گران سپرند میرزایان را بودست آویز رسانند و خودتکیه بر دولت دیر
اوزون نامبوده ثبات پائی نماید و هیچ اندیشه بخود راه ندهد سخن همان است که در پیشین منشور نگاشته آمد
ازسوانح فرمان پذیرشدن قتلو کرانی گذارده آمد که خود نسرت پیوند بنگاله بخت شهباز خان بصوب الایت
بهائی شتافت برسر ماو زیر خان در حدود بردوان بجاره سازی قتلو نشست ابن لشکر از مدارای
بی هنجار در روز میگذرانید چون صادق خان پیوست کارسند معامله دانی آمد تازه درونق چهره اقبال
را فروخت آن نخوت فروش از پای شکیب از جا شد و برخاسته بسوی او ڈیسه گام جهالت برگرفت
امرا تکاپشتی نموده تنگ روهی رسیدند و حال آن شوریده وسخت لسرا سیمگی کشید در درخت زار دهر پور دم نساید
برگرفت وار دستان سرائی در سرای برآمیخت امرا از آزرمی دآنداز لشکرکشی دل ندان در نهاد و بدو منشور
ستور را دست آویز گرد اینده بمضمون اگر آن کرپودنشیں اد بار خود را بفتراک دولت ابدپیوند بربندد
بلکه سنگاو بگیرند و ادیسه را بد و باز گذارند و سپاس گزاری برادر زاده را بجد بستگی بارگاه خلافت روانه ساخت
وشصت فیل گزیده با تسوقات دیگر فرستاده و سعادت اندوخت شیخ ابراهیم فتحپوری اوائل تیر بسجده پایه
سرلندی یافت وفرستادها را بدرگاه همایون آورد و چون الحسن آشتی پیراسته شد وزیر خان شاهباز و بار گزید
وصادق خان پتنه و هرکدام باقطاع خود هنگامه شادی برآراست میرزا و همزان قمری گیهان خدیو شد

لکشا رمی سرمایهٔ کامرانی در نزدیک کردن سوانح باره خان باعث سیر سرچشمهٔ چوگان بازی
آراسته و آوارهٔ میدان شرف یکه میرب ادا ماگاه ل حاجیر که در تسخیر تندی و بدجمائی و آدم کشی
کمانودی سخاش سکری با ... روآور دورس نگاه باز گذاشته سوی راه باز گردید بر دیک ... د که
سحر بلوم در کسد سا مساه الامیر ارشموم مهربانی خصوص خاطب و اور ... لی سجاحت ترس دولت
سرساخته سان آن ... سکر و راه ... برآمدن جسم آلو ... بادر سار ... در شهسوار سرمد لمرین
سر لوار جهانیان سرحاست جگرامیس لان آب سدن گرفت واد دور ناس ساهی ساوه
نکمارکی بار استاد و ... گان ناصرف درگرفت از سوانح در گذشتن عازی خان مدیحی و سلطان
... لقستمدی حستش کرداوری راهیر و آورد ... اناکی ... ممستمر را یا به امرا و ... سر
نامر رفتکی ... رسمی ار ... اراست کمهان مدیر با ... ان استراق وصدمیاں
صحابی سایس گرمی داشتی ... بوده ... سوری در ... سنگی بهره با امد حتی همواره حیسم گران
و ... لقسیم داستی جهارم امرا در قسمه ارد سفر ... منتسب لطاهر ... دران و بر
... رس ناهنگام ... جها ... مستی گستند ... اگر چه حکمی مطالب کمر ... و ... بود و سروار
... عملی ... لکن بسیار دلاور سحان ... داشت واد ... لار
نساهستاهی مزاج ستاس روز گار آمد و ارادت ... آهنگ ... اطلاق جوش ... دی
... ضعف معده ... دار الخلافت فتحپور در گذشت شهریار ... اری ... دیده
مر آورده ... بکلی سد و بردان و سوک ... راسهین اندر ... آرام ... داری
آن گروه ... گرفت از سوانح ... خان اعظم میرزا کوکه ... ناکاسته که
در الهٔ آباد ... گری به ... کسده بود ساران رای سین ... آن نواحی
... بود مستمر گر امارا ... سوروانه گردید ... شهر ... خان
... خان را ... سرا ... بادگان اور ... ولو ارس ساسیاهی ... آمد
از سوانح ... شدن ... دولت درین هنگام که ملک گجرات ... شورش داشت
آن ... بار ... گجرات ... ستی ... راه ... رای ... ملک ... شاه ... سنگه
... راکه راتهور ... جاد و بهادر ... کهکرا ابو الفتح ... تراخی دولت خان لودی
... دلاوران کار طلب ... شدند اران ... که فوج ... بر سد ... گری
معموره حلاحیتم شیاه کرده بود ... سردی ... دلاور ... دمروی ... آراست ... دادرحی

آلهٔ پای گریزگاه شد جل و دیگر اسباب برگرفتند و همدرین ولا عابد میرک یوسف میرک فضل عبدالله حسین
از کوهستان مراج تیلیه برآمده بنزد قصبهٔ موہدہ گرد شورش برانگیختند در عشرت آرایی پیشگاه مکتفا مرتضای
از نواحی مهدری خواجه نظام الدین احمد میر ابوالمظفر خواجه رفیع میر معصوم بهکری سلطان راتهور پسر سید هاشم
و برخی ناموران همت بلند اروانه گردانید فرستادگان بدولت رسیده بودند که هنگامهٔ آن گوهران پراگندگی
پذیرفت و جنود فیروزی بازگردید و نیز درین هنگام بهار خان کهوکهر در حدود بید نگر فتنه را شورش در آورد
قابل خان گجراتی راو مهن خان و دیگر اقطاع داران آن سرزمین کارزار نمودند و لب بازی فتنه اندوزان
نگونیستی در رسید و آن شوریده سر بکنج ناکامی نشست از سوانح فرستادن فیروزی جنود به سر سلطان مظفر گجراتی
مار و بسیار ادبی هنگام جاسمان تا احمدآباد آمده آبادی ملک و دلاسای زیر دستان همت گماشت
پراگنده کهاسته و مکمی بهاد درین هنگام آن ساده سرشت از تنگناهای کوهستان راج نتیلیه برون آمد و بسوی
متن روانه شد معصوم آقا و برخی دلیران ناموز بسرکردگی شادمان بیگ نامزد گشتند او از آگهی آبد رزم
گام سرعت برز و بکنج آواره پناه بردوار اسحاق شد و کوه بکنج گمنامی در خزید و هر کدام از همراهان خود سکوی
بر گرفت شیرخان فولادی بولایت بگلانه افتاد و در سپر مرزبان آن سرزمین گرش شد و دل وسال گذشته
سپیل ساری راه دکن سپرد و لختی از سخت یاوری لبیر و دری جنود دیو ستم جیون مهدی سلطان مراد و سرواله
و پسر میرزا مقیم نقشبندی اگرچه لختی تگاپو رفت لیکن از گام فراخ بیمردی آن خوابید و بهجت دستگیر
شد از سوانح گشایش قلعهٔ بروچ چون از نیرنگی اقبال شاهنشاهی سلطان مظفر باره دم غبارآلود
گریزپایی شد قلیج خان نورنگ خان شریف خان تولک خان و دیگر اقطاع داران مالوه بکشود قلعهٔ بروچ
روانه شدند سرآغاز فروردین آن حصار حسین را گرد گرفتند و چون بیچاسستی گرائید و کشادن آن دیر کشید
جاسحامان شهاب الدین احمد خان با بسیاری از مجاهدان خدمت گزین بکومک فرستاد و آن سرکار را
در تیول او مقرر گردانید امرا کارزار را از سر گرفته سخت کوشیدند دهم مهر سرگروه بندوقچیان از قلعه بیرون آمده
وار ستوه آمدن و غنودن درونیان آگهی بخشید و برگذار داگر مجاهدان اقبال بدروازه شتافتند یکستان تن
روبروی ایشان و کار دشوار بآسانی گرائید چون آثار راستی از ناصیهٔ گفتار پیدا بود سامان دل بکار نهاد
گفتار فروغ کردار گرفت و نیز در سندی چهره آرای نشاط شد نصیر امدستان سرائی از موریل شریف خان
بدر رفت و جز کس بالسیاری از بدگوهران فرومایه شاکستان نیستی فرو شد بیست و یکم مهر منزل راجه بیربر
بفروغ قدوم شاهنشاهی روشنی پذیرفت و خواهش او سعادت پذیرائی یافت جشن والا انتظام گرفت
دکامیاب آمد از سوانح بناکام برگردیدن شهباز خان از ملک بهاتی و چاره نمودن آن چون بدان حدود

۲۷۹

ج سوم

رسید زکار رود بیار که شعبه ایست از مرم شد نگاه ساخت و به پیام گرامی امدر رگوئی لسب گالش
آن بود که ماسپاسان را ساروبار ارمس جو آوار ساز وعیسی ملا به گری در آمد و سپهٔ ملتمس سرائی روزگار
گذرانید و چون سدائی گرفت کرمان و دل یکتائی ندارد دستورش آویزش ریسمان افتاد تا نصف ماه رمضان
بیروری بلندی گرامی بود و بد گوهران نا فرجام ترسار ناکامی آن هنگام بود که هر دو سو چراغ آگهی را فرو رد
و بیابش گرمی می‌گیرند ار جرد عمودگی تیرگی آرایش گرفت و بکوب بلندی گراشتند تهمارخان از جو دمی هیل
آرایی روی آورد و امرا سرشته مدارکیسه ساده گرامی در آمدند و مخالف بیره کاری را از او ورد و مرگ
پدید آمد و سرمایه زندگانی گران از رشد خصم در آنگه هنگام ریزش از قیرور می جو دما گر بیر رسیکر دوار سیرگی اقبال
مارش کمر شد و تیره روز ترگیس برشت فراوان سیلدار گرد آورد و دوریایی سرم تیر باباد ده جا ربده
بارد و سرداد و جدا انکه مورچلها را آب فروگرفت برگ کسنها ماند و که سرهای آن بس بلند و دراز ماشد
و دریان آن دیار باره ماسد به قلعه سهارخان آورد از هر دو سو توپ انداری بید وق اوروی شد لختی
برکندگی دو محابدان دولت افتاد و از سماری مانند بسر گروه سدوقی رسید و بستی در پیوست آن کشتی خند دریم
شکست نکبارگی آهار و ورکی ساد ناگزیر راه گریز سپرد و فراوان غنیمت بدست افتاد و بسیاری از سلاح
سی سد سرسور حل سگرف سگا مهار و داد اعمال تناهتناهی آئین دیگر جلوه گر شد لیکن رسید جشن تهارا
نهاگه چیره دستی بود و بدو به سپ در آورد و بدیسی از گران حواب ناوالی در آمد و سپاهی آن گر ماز طرح آشتی
انداخت تهمارخان پذیرا شد و عیسی فرمان پذیری راسان زیست و جد ستگداری را سرمایه رستگاری
اندیشید و فرار داد که به رسار گانو را ادارد وجه بسی با دساهی گردانید معصوم را بحمار رواید سار د تپسوقات را
مهلکش فرستد لقراوان مال دلهای امرا بدست آورد و جو دو ستوری بار گردید تهمارخان چون دو با
گذاشته بحد و بسوال رسید و حشم برآن است که تا از کردار گیرد بد گوهران لشکر ساسر اگفتار ها آن لومی را
دو دله گردانید بد جدا انکه سخن را دگرگون ساخت و تر طهادر میان آورد سه آرای رادل بر آشفت و پرگدارد
هر سال رای نسولید و بوسحی سرائیدن آئین آسوده دلان در ست اندیش موسحت روی و درشت گوئی
آغاز نهاد و آویزش را آماده شد نور دهم مهر ماه الهی آن کم گرای روی به پیکار آورد و امرا از کو ماهی و شاه
بنگالی سودا و ریان خویش اندیشیدند و شکست تهمارخان را درستی جو دیدا شتند نخستین محب علی خان
لی آوبرد ابجا سپران شد و هر یکی جای خویش گذاشته ی راهی پیش گرفت شاه قلی خان محرم قدرهی ایستاد
وست بردی نمود و از نا ہمیائی مردم زخمی شدن بود او ال رگذاشت تهمارخان از واپ سدا سر گرفت
لحن ستیاساسای سود دلو آمد لیکن شنائی سپاسود به داشت ناگزیر لصوب اراالملک ثا نده ره گرامی شد

وامد و جهار بادرفت پسران سیر عدل و برخے مردم دستگیر گشتند شیخ محمد غزنوی و چندے از سپاهیان پیشتر بود
کم گار سید عبدالله خان راجه گوپال میرزاده علی خان و طائفه سپاه را دارین بازگشت تا سمار ترحال
دیوانه میرزا محمد و لور و علی را قتال هنگامه او غارت گری کشته می آمدند در رسیدند و از سخت تیرگی این
گروه زار خود را استه بپیوستند و باهم در آمیخته گرم پیکار شدند و نور وز زار در گار سیری شد و دیگران نیم جانی
بنگاه و مدیر بردند و مروری چیره تسلط برادر وحت و فراوان غنیمت بدست افتاد و امرای حشمت ...
دم آسایش برگرفتند شهباز خان بران بود که از همین جا سامان نموده بگرد و لیکن نوزی پسند همراهان از
بدخوئی او لستوه آمده بودند دل بران ننهادند چون بدار الملک تانده رسیدند و زیر خان بگشاده پیشانی و گرم جوشی
پیش آمد شهباز خان همان پیشین ... آورد و لیکن بهایکیتائی نگرفت و دولتمار ... بر بنیاد گر
بیچ و بیتی آستان نمودند از آگهی سر اولاد جدکار ... بازگردانیدن نامزد شدند و در خود سر ...
بکار برده امد رزهای هوش افزا فرمودند سعید خان و دیگر جاگیرداران صوبه بهار و ... را فرمان شد
که از روی یکجهتی در سزای آن توی کوشش نمایند ... پیش رو خان و خواجگی فتح الله مدیر ... بر ...
و ... را ... و مجاهدان کبور ابالغ سجان ... کام ساخته هنگام را گرم تر ساز ... ساره ...
ماه الهی ... قدم ... شاهنشاهی لوا ... شد از ... آورده ... آرا ...
برگذار ... هنگام ... کامیاب آمد و سپاس گذاری بزرگ ... تر ... از سوانح
... الهی آمد که ... پیشان بر آمده ... پیشوری ... دارد و ... زیر ...
... که ... پیش ... لشکر ... آن سعادت ...
نامزد ... گری بمیرزا جعفر بیگ بازگردید بسب جهارم آذر ماه الهی دستوری یافت ... بدین ...
آوره گوش هوش ... ساخته ... زمانی ... پیر ... کناره گرفت و میرزا ... آسود ...
از روزی جند سید راجورا ... گردید در عمل گذرها گذاشته به بنگاه و شتاب آورد ... گرامی در خود ...
آورد ... و از گروه دیگر سر ... ملک ایل ... شورش انداخت و برخے حادثت تاراج ... سید
... بسوی ... روانه شد ... بازگردید ... که او رخت ... بست ...
می آمد اگرچه دست ... زبر دستان ... شد و جگبا ... او تاخته بدین سپاه ... پیوست
از سوانح ولادت آرام بانو بیگم ... دی ماه الهی لطالع نوزدهم درجه قوس ... هندیان یک درجه
و ... و چهار دقیقه آن گوهر شب تاب اقبال ... گشت دستان شاهنشاهی فروغ دیگر گرفت
انجم شناسان ... برگذارند ... آن ماه والا ... نهاده طرب ... گشت امید که

نه دوم آن مانوی ماندن پارسائی را سرمایه افزاید است شایسته بندگانی و پیرایه افسر دین و دولت گردد

جنبش افروزی شاهرخ میرزا بسجود قدسی آستان شاهنشاهی

خدا شناسی که کالای حق شناسی گرانبار باشد و متاع راستی گذاری کم ارج هر آئینه که گیتی آن مردم را
داستان راستی بگوش در نیاید و کتاب بینائی سراسر خواندن راستی سرایان دولتخواه تیره درون
بی اعتباری پنداشته شد بهره وران آسمانه گوهر را در بازار نباشد پیوند دلها را بر رگ دولت چه گونه پیچ
برشتم و بازگشت مردم را در سرمایه خوالیش بینی گرداند دارا و مردمی را در روزگار کاسته اندیشمند
شناسد که بزرگان روزجوی نکوهش بکار نیاید در راستی سود برند اگر بر پیشگاه خواهش ماتی شود
و بزرگان احوال تیره بنمای سر آسیمگی گرد دبر خردمند سد از سخت روز افزونی که مردم چندان بیاری سود
ناسپاسکارا افتادگان بندگانی کند در سعادت کوته اندیشی بر ماه سخن سخن راستان بی روائی لغو دیگرگاه
چون حکیم الاثر بسحر اندوه ظرف رسید و درگاه والا انگر خاطرت آزرم دوست فراخ حوصله صلاح
اندیشی درمیان شود هر آئینه دوستی بد تیمی گراید و عاقبت بسر آسیمگی کشد بالجمله درین وقت پیدا آید
و جاها بتاراج رود و عرض و ناموس دست آلای بدگوهران شود و بهر ازان شورش بازار جنگ
سرگذشت میرزایان بدخشان ازان برگزیده عنودگان افسون بیداری برد مدارا نکوهیده دو پا
یکدیگر در آویختند چنانچه بر سر برنگاشته آمد و چون میرزا حکیم از بدخشان بکابل بازگردید میرزا
شاهرخ بران شد که ملازمت میرزا سلیمان شتابد و در راه یکجهتی سپرد میرزا اندوه دستی دار —
دیده حال جوانان آن سرزمین پذیرفت و پس از روداد گفتگوی فرا گرفت که در ملک سلطان
مرزبان حصار که آئین خویشی و دوستی تازه ساخت جمعی را یاوری فرستد و در ساحل دریای آموبه
در گذرگک دریای آب خانه سخن شده یکدیگر را ببینند و بیان یکتائی را تازه ساختند و مقرر شد
که چهار مهر میرزا سلیمان برگیرد و پنج میرزا شاهرخ میرزا سلیمان چون بکنار رسید یکی کس
گذشته از میان فانی عنان بازمیکشید نزدیک بود که بعد از آنکه بر بهره لای سنگ راه میرزا
شاهرخ گردید لیکن از سعادت ساختی و خیر سگالی هشت جنبه برگذشت و پس از دیدن آتش
بیخته کاران یالش گری بود بسر منزل میرزا اشتافته دستوری گرفت و میرزا سلیمان بکولاب
روانه شد از هجوم بدگوهران که بدی را چاره نکوئی برشمرد خوبی را نکوهیده وانمایند دگرباره ما
میرزا سلیمان خواهش را بمزاج تر گردانید و گردستورش برخاست و پیام داد که محمد علی و دو جنگ
و میر عماد را اسیر دهد اگر بدین دل بنهاد پیش خود آواره سازد و میرزا ازین دل نهاد و سوار از غم درگذشته

۲۸۱
ج سوم

آنان خار ناکامی در پای بکابل شتافتند و میرعماد بگوشه برنشست درینولا محمد قلی شغالی که تمشیر و
خرد آن ملک بود از پیش میرزا شاهرخ نزد میرزا سلیمان رفت و تباه سگالی را پایه برتر نهاد و چندی
نگذشته بود که محمد علی از زابلستان پیش میرزا شاهرخ آمد میرزا سلیمان چون ازان ببین تردید
پشیمانی داشت چنان پیغام فرستاد که رضامندی خاطر در سپردن او شناسند میرزا او را همراه
حاجی تمن روانه گردانید حاجی را ملازم و محمد علی را زندانی ساخت شیخ بابای والی را که در پا و زد
دام تزویر بافتی فرستاده گذارش نمود و هنگام آشتی قسمت ملک محمد قلی و حاجی تمن و مهر علی پیش
او بود اکنون آن سزاوار تالقان و برخی ولایت در بخشش من افزوده آید شاهرخ میرزا پاسخ داد
آئین مردمی و مهربانی آنست که بهنگاه یکتائی در گفتگوی بی آزرمان فتنه جوی غبارآلود نگردد
و گروهی که از پیش من بدان آستانه شتافته اند بازگرداند میرزا سلیمان دل بران نهاده پیکار
آویزش شد و او نیز از مستی برنائی و شورش خودکامی و نمودن مصاحب دانا و ملازم خردپژوه
خیراندیش روانه گردید در حدود رستاق عنان برکشید و عرصه داشت. لایه گری پیش گرفت بود
گرد آویزه زنجیر دو دمس کامی روی نمود نزدیک بود که میرزا سلیمان سروتن سراسیمه معامله دانی
حالت نماید تیره رایان صمه امدور نگذاشتند از راه برخوسید و هنگامه آدیزش گرمی پذیرفت از انجا که
پیمان شکنی و یوزش پذیری بجنگی ندارد بی گزین تیر دی میرزا سلیمان را هزیمت نمود و حصاریان
پناه بردی میرزا شاهرخ از پی رفته نخست بکار ملک پرداخت کولاب محمد زمان پسر کلان خود میرزا
و مهر علی را اتالیق گردانید و خود دلیر در آمد میرزا سلیمان از اوزبک سلطان مرزبان حصار کومک
گرفته روی ببدخشان نهاد و میرزا شاهرخ نیز سگالش کارزار در سر گرفت و برخی تیزدستان یکجهت را
بسرگردگی قنغر پیشتر روانه گردانید پیش بپاوری کولابیان سرمایه پیکار آراسته گشت میرزا سلیمان هزیمت
یافته بحصار گرفت درینولا ایلچیان شاهنشاه دررسیدند و میرزا شاهرخ را سترگ نیرو چهره برافروخت
دران یورش که کومک همایون سایه معدلت بر زابلستان انداخت و میرزا حکیم را در آویزه تباه
والاگوهر آبرو ریخته شد کاردانان شیردل فرستاد و میرزا شاهرخ را که سلسله جنبان عقیدت بود دیرش فرمان
فرمان شده بود که بسجود قدسی آستان روشن پیشانی گردد یا حاسم و الدیم خود را روانه سازد و میرزا
سگالش گرمی در آمد کار او رونق دیگر گرفت و حصاریان خود را از یاوری میرزا سلیمان برکناره کشیدند
لیکن از نکوهیده همنشینان ملازمت را نخود دستار ست قرار داد و در سرانجام آن شد که آن جهین بانو را
بعذرخواهی فرستد و از خبر بازگشت گیهان خدیو رنجوری آن پرده نشین عفت را نیز صورت بست

و میرزا سلیمان از حصاریان ناامید شده خواست که بحرف دوستی کار دشمنی سرانجام دهد تا چندی اورنگ
فرمانروایی بدخشان آمده همین آتش در میان آورد و میرزا شاهرخ بدیرا شد و قرار یافت که در جهان پناه گاه
حقیقی مراتب دریا یکدیگر بگذرند و پیمان دوستی سرانجام یابد و تار وعده برسد بد میرزا شاهرخ گفته
بکردار آورد و میرزا سلیمان گذارده است و گذارش بود که بدین سوی آمده عذار دوئی بر دارد بد میرزا شاهرخ
سگالش یافت عنان بازگشت و درین هنگام الده میرزا شاهرخ خلوت گزین صحو تکده هستی شد یکبارگی بدرگوئی
از میان رفت میرزا سلیمان بی خودکامی درافتاد و حال سیاه میرا گذرگی گرفت و هزل و بذل
روائی یافت و رعیت شاه کاری آفتاد و میرزا سلیمان پیش عبدالله خان اوزبک فرمان روای
توران رفت تو که کامیاب خواهش گردد اولشکر بر تاشکند برده مو سکندر خان پدر او را دریافت
و صحب لشائستگی در گرفت عبدالله خان از آگهی سیال یگرافتاد و چنان نوشت که تا آمدن لشکر بد
گرد آمد میرزا ادرنگاهی دریافت و تیره‌بختی را حصاریش گرفت چندی تیر دستان نیو ستمند
دیرسی همت از آن حصار باک ساز آمد چون عبدالله خان از لشکر بار گردید قل بابا که وکیل و سپهسالار
او ست و شیر اوزبک سلطان مرساد و هنگس سپیج آگهی سرار اسیر داو پاس مردمی داشته میرزا
سید او بدخشان رو ساخت و ناکام از راه و رانگیس سوی کولاب رسید میرزا شاهرخ
بیایش گری پس آمد و منشین مط در تقسیم ولایت شد میرزا سلیمان از سخته کاری دل بران نهاد و کسر را
برسم سیوار عالی برگرفت و میرزا شاهرخ از باده خودکامی و سالیق دوستی حرمگفتار چشم بسکندی و سواد بسالی
بر سکوامدی و دوست از دشمن باز ندانستی در کمتر زمانی گفتار فروشان را او دربار ارشد چیره سگالان راهی
سرای بگوسه شستند سررشته داد و ستد و لست و گشود پیرعماد و مرکلان و خواجک بیگ بدست
گرفتند و معامله حقیقی گری نابیگانه گردید و امان را حرمرا بدوری و حسد او رولی کالبوه داست همواره
گرد شورش با یکدیگر انگیختی و از بی‌پروائی ده حداوار دوری سکاران و کار شناسی بدسگالان در سول مردم
فراوان رفت گردش بازار دو فروتنی دیانه حرمی گرمی گرفت و تازگی کولاب را افتاد در قلیکو کرد او بند قدر
لعد رحی بیگ و مالقان بعد الرحمن و عورق میر نظام و کمر و محمد علی و امدر اب ملطی کوکه در ستاق شست ملی
دقلان تریل و حسین باز فرمان رسان عبدالله خان تا بود است بدخشان در رسید و آن ملک دستوار کشتای
آدینه برگرفت همواره میرزایان بدخشان مگرانی داشتند چون دانست که بدسگال و تباه‌هستی بازگشت مرد
و با یکدیگر آدینه سررشته ملک‌داری از دست فرو هشتند بعد از چند گاهی در آمد و پیام فرستاد که عور رسے
و کمر و با نمازگذار بعد از اتفاق توران که از روزگار آن بدان دیار رسیر و بد بدین سو فرستد میرزا شاهرخ

پاسخ پیرداخت و ... کار آگهی او رو خوار پاره درای هرچه سرایان صد ربان این وآن افتاد و بود دل
تیران را روزگار سیری گشته من با چنین خوابشها میتما یه بدین افسانه بگران خوابیانی پردازی
بدسد درین حال که لبهای پیرایان خراب قلاع بی سامان سیاه و پریشانی دوستان دز مولتها
سمنان کامیاب خواهش ضنیم پیر دوستان رسیده میرزایان بسمت کربوه با آبله آگشته و دمی از
یه کوهری سمالف دد آمیخت و بند و زکه عمدهٔ آن ملک است جی آدیرس از دست رفت و چنین
تنزیل و برخی اعیان بدخشان نیز راه تحقیقی سپر زند و بسیاری بنده و زاد خود در ما عده و بند بار
از حدیث باز داشت کولابیان و محمد زمان دل به پیشطاق جانفشانی آویخته پای همت افشردند
سرکه در آسودگی بخویشتن داری و طبیعت پرستی بر دارد و خوشحالی و پیما بعد خرم مرد زنا کامی
اندازد و در آسودگاه و تعلق تنهائی افتد بی باوری دلی روان آورد و به موسم ..... توجه در هنگام سکاری
پدید شود و از چنین سر معامله جاسپار درگرو آید و بدستان و بیمار گرم خوئی چه در بارار کار افتادگی یکتا نیدو
وکان مدار تا این روز رفت دارد و چون میرزایان چنین بسر برده بودند با هر که می پیوستند روی میگردانید
تا گریز از تنگ بدخشان گذشته در بهارک که قلعگاه و سر کاست دم توقف بر گرفتند که تنگ پیروان طریق را
میرت بجوسد و آشوب بیشتر هم راهی یار بستند نمود و از سختی برف و باران و بر گشتن کهن دوستان در آنجا
نتوانستند دمی سر گرفت و خود را بجد و جهد از مصاف مات کامل رسانیدند سگالش آنکه اگر میرزا حکیم یاوری
ساید در گرفتن شکاه نگاه دورد و اگر نه بدرگاه شاهنشاهی پناه برند و اید میرزا سلیمان چون بدرگاه قدسی
آستان سر بلندی یافت و آرزوی چیره دستی بدخشان را به یارت گری حجاز فروخت از شهر سازی
بدرگاه همایون روی نیاز ستی نهاد و میرزا شاهرخ را آرزوی آن بود که خود را بدولت جاوید طراز بربندد
و چون زمان عافیت با کابلیان نیک بیش نیامده بود و میخواست که میرزا حکیم را نادیده از راه کوهستان
روی بهندوستان نهد میرزا حکیم میرزا سلیمان را پیش خود طلبید و احترام کرده و بلمعانات فرستاد
و دران سرزمین دیهی چند مقرر گردانید و شاه محمد میرزا الیه میرزا شاهرخ همراه بود و میرزا شاهرخ را
بدست آورد و پیشاپیش هزاره سپرد که آواره سازد و نگذارد که بهندوستان رود و میرزا پاسه پسر خود حسین
تو امین و بدیع الزمان و والده های ایشان و چندی از ملازمان که بیش کس بیش نشدند دران تنگنای
کوهستان هزاران دل گرفتگی و در هر از حیات می بود و هر بعد را آخرین روزگار خود میدانست از
نیرنگی تقدیر بنا بر آن افتاد که عبدالله خان شکست خورد و کولابیان چیره دستی یافتند آن هزاره گرد کرد در
اندیشه دیگر بود و بر راه امید شتافت و میرزا را بصوب بدخشان روانه گردانید از بیم آنکه مبادا آن وحشی را

ج سوم
۴۲۱

رامی دگرگون شود کسی ره در رود و راه کام فراخ سر رود درست کرد بیکار کمان سحر و کمر در م

آسالش برگرفت میر التمساں آں سر زمین گرد آمدند کمر بر ما بدای گرفت که آں کمار سر لور آمی باره

دکولاسیان سان آئین دستگمای محاصره مدیر میر احمد با القادواه شد دراں را آگمی آمد که کولاب را بر گرفته دفو

کو ماندل ایاں مامور کرده است در همراهاں برانگیخت کی رفت و حال شاه برارمس گشت سلاں بودں

و ر می گردیدن بر یک و کر مدست عمال اشد با هزار نگاه و لسوب کابل اسباب آورد در سال

الماگ میر اسلماں راد ا مه میر احکیم از اینهاں جز بسوی مدسماں رعیت داده بود در مس میرل

یقسم برا کرنک است تا گیاشد و ساه گشته با بسے ادر کمال و سد رشتس مرا تجمت

میر ا شاهرخ را از سر کیا بیشتر مره هتی برار سپه مراں سحر التیسی گد آشته تمام سرحت برواشتد

عرعلی تفار بر می جهانگیر دالع ملک و صد دیگر از عقب دست گریماں می آمد سحر گاں اوریک

در رسید باشر سرمال عدای امدا حصار مرگی بر رگار مای نگاه در ار حصار رفت و میر اسلیماں ررمین آمد

میر اشاهرخ بر آمد اسپ و دراسش کسی آں میر گرامی سد سکے از همراهاں بیا گی گرید و میرزا

سلیماں را سوار گردانید میر اشاهرخ سماکستی راں گرمیا چیره دستی یافت دراں تیر توپکی دو راه

رسید اشد و حلاقی مد میرزایاں اقا و عیم ادل میر اشاهرخ شتافت دریا کی مس آمد میرزا الغ بیگ پرلور دید

ربهم شکست و آسایش بر گرفت حسن لیسر تر ددیر برار و جدا شد درمانده داعی بر ستاد درت

هنگام آگمی شد که میرزا سلیماں سحرایست میرزا الشوق را دیموده مدریافت ملازمت میرزا شدوت

ترین و شد لمیسید و کمال اهتمام میرزا حکیم در رسید و پیغام دوستی برگزار و دل ملکو هیده جوئی او

میرزا الستمدتاره امد و می تشکیک نماید آگاه سه کار نگاه علاقت میرزا حکیم را دراں ساوسے مکونست

است بود از کرده متیامی داشت دوستی پیام ماوریاد حیدرے را همراه او فرستاده تا از اسحام کار

آگمی مدر مد و استوار پیماں بر گیرند درس هنگام قاصد کنور ماں سنگ سحر و الی لوارق امید وار

گردانید میرزا سلیماں که از درگاه والا سرسار می اشت و میرزا حکیم جستم دستگیری توقع نمود

و میرزا شاهرخ لسعود و پسی آستانه روبها د و والده تو ایں را با یک لیسر و چند سکار باریاں

در بدو چارتی کاراں بر و بهر آں خرد سال ملااها دل باسپ و خود از راه و اس کرده

اسلمایدرک اسم رهبر مان ررا سحا حراسیمه بود مرا بی گریده میرزا مار او حاکم شاه محمد میرزا

درس کاراں و مدمیرزا حکیم حمت به یستان جاده و روتو میرزاید سماں سرائی ساخته اعمال

رهگرای آں کرلو سمت کمار شهر قدر راه که در نوردیده می مدسگاں آں دره کماباز السگ سر آید

2۸۵

ج سوم

دسواران چاهای تاریکیان پیش راه گرفتند شاطی اندکی اندوزی تفنگ باری وجهانگیر وخنجر علی ویار بیگ و بلال که هر یکی رستم روزگار بود و بهانهٔ پیغام گذاری پیش آن گروه نافرجام برده ولشکر با کارهای از هم گذرانید نشان آنکه تیرگی شب سایه انداز بود و دشوار کار بآسانی گراید چون پاسی از روز رفته وبختی انگیزی که از حال رسیدن باز گردید و تاریکیان خیرگی کرده بدست اندازی درآمدند از سراسیمگی باز گشتن جای بالا تیر بر سر رسیده دلاوری از دست بشد مال وجان دست فرسود تا رلح آمد میرزا شاهرخ با ورق همت اویزش نمود و از اسب بزمین آمد بتوانائی خویش و دستگیری صد تنگ بیگ بر فراز نگاور شده و ابر کار نامهٔ دلاوری بجای آورد و بورا و بدیع الزمان از اسپ افتاد و بهشیاری جام علی بمنزل رسید و از ان نیرنگ کشاکش برآمد و آخرهای شب در در که دم آسایش برگرفت بامدادان چاره گر کار خود بجست بکوهستان بدخشان بیاهی رسید و درین هنگام آگهی شد که میرزا سلیمان در ان نزدیکی است بدیدار او بختی آرامش گرفت لیکن از فرو شدن پسر نوزاد اندوهناک شد ایماق او را از حقیقت سدی بهان دانسته پیرو رستش نمود بار اول که در لمغانات بهم پیوستند آن را طلبداشته در پاسبانی عاطفت میرزا سلیمان گذاشته بود گلزار زندگانی بر نجیده درگذشت میرزا حکیم میرزا سلیمان را بدستور پیش بلمغانات فرستاده و درین هنگام موچی از میرزا حکیم در پیوست و چنان برگذارد که از والا درگاه شاهنشاهی فرمان رسیده که میرزا شاهرخ بدر قه داده شتافتگی بگذرانند بدین خدمت نامزد شده از بن بوده بختمندی اگر نخستین دل شاد شد لیکر چندانی باور نیامد تا آنکه از کریوهٔ خیبر گذرانیده باز گردیدند و امرائیکه در حوالی دریای سند بود بگو ماگون تدارک پیش آمدند کنور مان سنگه مقدم را بس گرامی شمرد و مهمان داری شایسته روی بجای آورد و از اینجا آسودگی و خرم دلی ره گرا شد و از سلامتی پور جدا گشته تازه سر لی مدت او را در ان دو وادو اریکی بدست آورد و در ان رهوار و بیرتالی نظر افتاد گذاشته بدوستاب آورد غلامی در کمین بود در گرفته بسالی اولنگ رسانید و ناجکان آن سرزمین به پیش میرزا حکیم آوردند و بوالدهٔ خود که از دوری جگری پالود پیوست و درین هنگام که میرزا شاهرخ از آب سند برگذشت بمژدهٔ این شادمانی خجسته فال برفت میرزا را تیول داران هر سرزمین گرم خوئی نمودند چون بدار السلطنت لاهور آمد راجه بهگونت داس بزرگ جشنی برآراست و خود نیز همراهی گزید و در یک منزلی دار الخلافت فتحپور رساچی بلند اقبال شاهزادهٔ سلطان دانیال را باستقبال فرستادند و بسیار سران دولت را همراه کردند بست و سوم دی بسجود قدسی آستان سربلندی یافت و مهمان نوازی را روز بازار دیگر شد و بود عالم چون نقوش پیشانی طومار دل را برخواند و رقم فرخندوذاتی او در نظر درآمد بدست عاطفت برگرفت

خواستها مرموز شمار و دولت که در وقت سروریای آن، هر یکی از دو دیگر بیان عزت گرا که شورانه ناکامی در گشته
کامروائی نشاط اندوخت اگر در هنگام بدبختیان زمانه والا اهل کار رو دید می‌آید که گوهر پاک آگهی را از آشوبگاه
ناچیزی جدا کرده اند و اگر دو برهان بارگاه والا اندازه بر گیرند شاه و دلوجی را دلستان دانش اندوزی سپرده
بهی پیرکی اقبال که بسیار ایزدپرستی و آدم شناسی درین هنگامه شوری میکرد بدو کار آگهان خرده
ار گزیده با شناسائی رهائی می‌یابد شاه دلوجان هیولانی هش و این کارین دل بدست می‌آید گویا گول
شناسائی چهره می‌افروزد سر انکار کرده روزگار که بسیار سپاه و دگان شایسته نهاد است از حوالی آمده
بیرای سعادت شده بود که بدین دولت والا رهنمائی یافت از سوی شکست یافتن معصوم خان کابلی
کداده آمد که از خود پرستی و ناتوان بینی بر لشکر جهانی راه سپرد شهبازخان بارمان شکوه طراز سرمست درگاه
در سرگرفت امرای صوبه بهار عیار محب علی خان پهلو خود برتافته جایی از دیده را دستی نگاه خویش گشت
معصوم با شتابرت او شیرپور سرچه آمد برشکسته با ساسان نا الده دواره و کروهی مانده بدست آورده پریان را
تو میق با درت که فطر پیروی دولت روز افزون اندازید تسبیح سکار در سر گیر لیکن از سعادت منشی پایت
استوار آن شهر بزرگ را با اسبار بی ملاد نگاه داشت سر اولان مراسب گذاری و تلخ گوئی شهبازخان را
بازگشته دیگر جهانگیر داران بهار را سیراهی و گستاخی ره گرای مقصود گردانیدند و مال دار الشهبازخان ترت
گکار دیگر سپاه و رسا شیدرایند تو در دل مطلب جان شیخ جمال بختیار و بسیاری بندگان کارگذار یکدل را
رخصت فرمائیم عرضداشت که لشکر فراوان است و همه دل بر کار گذاری نهاده شیر دهم دی بنگاله در آمده
دستگیر ولایت بهاتی پیش نهاد دلیران عرصه پیرای از سر اسپی در گرفت جنگ و دیر آگندگی نهاد در کنار
آگهی رسید که معصوم در شیرپور توقف دارد گذشتن لشکر از آب سیال می آرد شهبازخان گذاره شدن
و پیش رفتن برآورد و امرا دل بدین نهادند کار روائی و جدکاری را نداشتند و خوجگی فتح الله بهادر و برخی
دگران پائی کامروائی از دریای بزرگ برگذشتند چون نزدیک سید بدان شوریده سر آبله پائی گزیر شد
و چند بسی دستگیر گشتند فراوان غنیمت بدست افتاد و کامروائی چهره برافروخت چون مالک نگاه شد
و همه برادر بی گرسنگان رفتن سزاوار بود در ماهیه حال بیشتر از همراهان فروغ نیکبختی پیدائی نداشت
شهبازخان خواست که صادق خان و برخی دیگر را در سیاه حالدار و خود با جیوشی بیشتر روانه شده مردم
بدان نگرائید بد آخر شهبازخان و شاه قلی خان محرم با جمعی از بندگان سعادت اندوز در آنجا توقف گزیدند
سعید خان و وزیر خان صادق خان محب علی خان سید عبدالله خان و گروهی دیگر پیشتر همی روانه
پیش شدند را مدان و خواجگی فتح الله با مینی همرهی گزیدند خان می شتافتند که عظیم آگاهی یافته سرش

شدی چون ملکی بدر رفته بود بدست درآمد و برشخ غنیمت آمد و خند امرالتیر پور میرچه انگرد سپاهی
سپاهی تیره غبار دوئی دشوری ستیز و بدوئی برخاست فیروزی بجلوه درآمد و غنیم سردرنا کامی کشت
از سوانح بنزیب یافتن دستم قاقشال از ارسرفتگان شورافزاست از درون ستیهای مردم هجوم
فرومایگان کار آن نافرجام بلندی گرفت و دربن هنگام که فیروزی جنود در سپیرپور سرجمع
فراهم آمد معصوم سمانب فتح آباد او دلیسه بدو بدستافت و آن باطل ستیز درین سو توقف نمود
اندیشه آنکه درین صورت سپاه دو لخت خواهند شد بوکه دران هنگام دستبردی بکار برد
از ان بیشتر که از معصوم آگهی در رسد آن تیره رای بدو وارد و گروهی شکرگاه و امال سوی شتافت
شاه قلی خان محرم محب خان راجه گوپال داس میرزاده علی خان خواجه باقر وجیده
دلاوران همت گزین ره گرای پیکار شدند و خواجه مقیم که دران نزدیکی بواقعه نویسی آمده بود
باسیمی همراه شد آوازه رسیدن نادر روز و سنان آزمون کار شکیب مخالف دربربود و امرا
تا شاهزاده پور نگامشی نموده بازگردیدند از سوانح نوچار رسیدن فیروزی سپاه از اشکاک
نا بسیجی و عزوق پرستی عقل صلاح اندیش اکالیوه گردانید گوش حقیقت ستوران اسباب غفلت
آگنده ساز دغدغی اندر رها سود مند نیامد دیده های روزگار چراغ آگهی برافروخت سهارا
راید سگالی همراهان بشورستی درآورد و بر اه مدارا باز گذاشت صادق خان دل از کار برگرفت و
بدل شکستگی زبان طلسم ساز برگشود آن گروه اگرچه همت جانفشانی داشتند در معامله دانی
همراه شود که در برآمد کار نزد خداوند ها و شاه خداوند خود خویشتن بینی گذاشته بزم آرای دوستی و هنگامه
افروز آشنائی هنجار گردند با خود بر یا مده در زیر بار خواهش باستوده چشمی هنگام بودند شاهزاده السان
لکسو گذاشته بیراهه رفتند اگرچه این گروه حرف خلاف بر زبان می آوردند چون نوبسیم که در عرع براستی جز
عدالت بهانا درین گاشتن شادمانی نصیبه سوام برگرفته بودند در آگهی ها سرایگان تراته اخلاص ارد گویبک
نخستین آنکه آئین یکتائی را نبود و امروز می خویش برگزیده بدین روش پایه خود کامی را بلند تر گردانید
و این گروه اگرچه سخنی از بزرگان قدم فرا ترک دارد لیکن در رفتن آگاه دل تام یکتائی برین سود
بندگان سعند و آن جهت بندی ما یاد را در ستیز نباشد و هم والا نگهبان حقیقت پژوه که دل جز
دشمن را نبرد و نخ دوستی بور آگین دارد و برگزیدگان دادار الببرورمی برگیرند و شکست تراکمه این بنا که
سرمایه کامروائی چون کشاورزرا علف ستور و اسم آید پس از درازی داستان گوسی گفتار هنگام براه
درشت گوئی و سخت گیری پیش گرفتند درینولا استوارکش معصوم خان بر پا نهاد و قرار یافت که

۲۸۹
ج سوم

چون میمنت و ماست فیروزی شاه پیروز فوج شده و در خدمت[۱] سد سترهمی در برجان تا جانی علی محمد
صادق خان معاف ملیحان را گوپال کهک خواهد و برسی دیگر شکست معصوم خان مرتو دگرفته فدائی گردید
سعید خان تسمار خان ساد رخان سید عبدالله خان میرزاده علی خان بابوی منگلی اما اکثر از صمد برادران
رسول خان تمرید حبشی شاه قاسم وحید شد[۲] دیگر ده پهان جدود و بوده سجاده گری مدهادان ایعقوب بر نشستند
و مانگی پرجانش هر روز ه یکسو گشت و هر حوقی روی در خدمت آورد و از سوانح فرستادن مرزبان کشمیر پور
خود را بدرگاه والا یوسف خان چون خود را برور ده و سرکشیده[۳] درگاه والا سید اسد یعقوب پسر کلان خود را
با لعائس آن دیار بملازمت فرستاد که در خدمت حضور سعادت اندوز و سرمایهٔ پاکرد او دهمان[۴] نحفل
سود لست و هم بهمرآمده بدولت کورنس رسید و پذیرای نوازش شد

آراسته شدن بزم کدخدائی شاهزاده[۵] سلطان سلیم

آگاه دلان ژرف نگاه و شناسندگان راست اندیش از پاسانی هیچ چیز نعمود و نگاهداشت
آن همس گوهر های امدی بعاسدی ضمر بخشش اسحرای کاخ مردم را در افزودی عمارت سرمرده
باس آن وارد و گناهگاران تیره رای را بدرستی گفتش ورزان و آوارهٔ ساحلی و بدکردن خانه نمایند[۶] دوم
حرایج حروارتند با طلعت پرستی نگاه دارد و گوییای هایست[۷] از آبادی دروغ بیرون از دست[۸] سوم
خواسته که بر آمد کارهای دینی و دنیاوی منوط بدست سائستکی فراهم آرد و سجای خویش رساند چهارم
عرض خواهش و خشم را فرمان پذیر خرد داشته ناموس مردم تاراج بد بدولسیرلی آمرد ی لست که[۹] تو
به چهار چیز دولت سرسر دار[۱۰] ... لست در پیوند آدمیان بخته راد و تائی سجتند تا فرزندان
سعادت سگال چهرهٔ هستی برافروزند بدین شوره و تخم پذیره این بر آمدی و اسمان مرگوید بنداکه[۱۱]
سهریار زمان ما سمه وار سند مایهٔ کار آگهی افراحته دارد خاصه در کار کرد عرشی[۱۲] اگرچون وارستگان تنهائی
گیرین پیوند یگانگی نکار بر دهبر آئینه سرچشمهٔ گرامی بوا ساخته گرد و دریای ایزدی فیض که از دیرگاه روانی[۱۳]
ودر بدرن او فر دستور اگر گوهر بخشائی فروغ بیش بگیرد و در کمتر زمانی زلال زندگانی شورابه گردد این و
ساخط قدسی رسید که پارسا گوهری در عقد اختر برج شهریاری شاهزادهٔ سلطان سلیم در آورند تا
نوبیان کار آگاه دولت را تازه افروزشی پدید آید درین هنگام بعرض همایون رسید راجه بهگونت داس
کچهواهه که از عقیدتمندی پایهٔ والای عمارت بر آمده با کرس لست تنزل حسب را که ستودهٔ خوبا ست
فراهم آورده دختری دارد گوهر پارسائی پیرایهٔ بزرگ نژادی اوست بسیرت و صورت آراسته آرزوی
این خاندان آنکه آن ملک سرشت بدان شکوهی ... پیوند عاطفه و دانی یابد شهریار بقدردان خواهش

وراسوت کوت که از بزرگ شهرهای گجراتی داره است شتاب آورد خانخاماں آمد و وراگذاشته تیزروی
میگرفت از سیرم گانو تا کهرپی سمت کرده آبادی بود و خاریان نصرت قرین آن زورق سرداشته تیزپای برد
شدند آن سرگردان بادیهٔ ادبار نتوانست پای افشرد و بصوب کوهستان باره شتافت آن کوهیست بس بلند
نزدیک برسای شوریس کروه درازو ده کروه پهنا آبهای گوارا و میوه های خورد و فراوان در دوار کابیت گرجی
شمال رویه اوست انواع گیهان کشا دران نواحی پای همت افشرد و بومیان ازین آگهی لابه گری پیش گرفتند
دارامدن آن واژون بخت بدانسو و بمرا رسیدن خود دست آویز دولتخواهی گردانیدند امین خان غوری تهانه
کربسر خود امیر سپاری فرستد میر ابوتراب رفته بورا ورا آورده بهال آرزوی او طراوت پذیرفت و کلای جام
سپکدار وند بسلیر نافرجام بدچهل گروهی نخوت آراست اگر برخی تیردستان نامزد گردند هر آئینه بدست در آید
خانخاماں جریده بر دور بنگاه نهاد و دستانی از و یافتند گزارش رفت که این سرزمین بکوهستان برره رفته است
خانخاماں لشکر سعور را چهار توپ گردانید برخی بسرگردگی نورنگ خان نامزد کرد و فوجی بخواجه نظام الدین احمد
همراه ساخت و بختی دلیران کارطلب پیش یاری دولتخواهان لودی پرجوشی مکوشته ازان ملک در آمد و راجپوتان
آن مرز سخت آویزش نموده نقد زندگی درباختند و آن آباد زمین یغمائی شد و فراوان غنیمت آمد و هر چند اگرچه
ازان پریشان روزگار نشانی پدید نیامد لیکن حیله اندوزی و فریب آرائی جام خاطرنشین شد چهانان آن
شوریده بخت بحوالی ولایت جام رفت و پسر خود را پیش او گذاشته خود باحمدآباد شتاب آورد خانخاماں
رفتن او را بدانسو هیچ برگرفت و مالش جام را پیش نهاد همت گردانید و نیز برین خیال که فیروزی سپاه را
شنودن خبر مظفر سراسیمه خواهد شد شورگریان فراهم آورده پیش آمد و در چار کروهی از گران خواب خود بیدار
بیدار شد و برابری ولابه گری ره آورد بمیانجی و رامی در گاه کلبان رای خواهشهای او پذیرائی یافت
جیسا پسر خود را با فیل شترزه و دیگر پیشکشات روانه کرد و در پناه نیکو بندگی در آمد خانخاماں از ده کروهی
توانگر که بنگاه اوست بازگردید و بصوب احمدآباد شتابان شد و در حوالی مورلی آوازه فیروزی اولیا
اقبال دولت و آواره شدن آن ناسپاس نشاط آورد و آن سرگردان بادیهٔ ادبار بفسون سازی
زمینداران بدگوهر بصوب احمدآباد و زربندگان نافرجام فراهم شدند خوسجی که رود بالهود بالشکر
یکجا شد و دیگر جاگیرداران سامان پیکار پیش گرفتند آن نخوت گزین باندیشه آنکه لشکرها یکجا شود و کاربسته شود
کشند خود را نزدیک پراتی رسانید اولیای دولت صفها برآراستند مدن جوهان رام چند اودم
سید لاد سید بهادر سید شاه علی بیونت وکنی کیسوداس راتهور باکره راتهور و دیگر مبارزان هراول
دلاوری بجای آوردند و در گرمی زد و خورد خواجم بروری با برخی تیردستان قلبگاه و به پیوستار

راه گریز سپرد اگرچه بسیاری از بهادران لشکر منصور زخمی شدند لیکن سران مخالف مثل قربان علی بهادر گی و شیخ عبدالله و صالح سیاه و تیمور حسین بیگ و آیتک بهستی جان در باختند بسروی اقبال روز افزون شاهنشاهی فتح نمایان چهرهٔ نشاط افروخت و ناسپاسان بدگوهر لختی نکوهستی و طائفه در شتیب خمول فرو شدند و شورش نا رامش گرائید گیهان خدیو را او ید شادمانی در خدا پرستی و داد دهی افزود و شگون دیگر بر فرخندگی عروسی گرفتند

آغاز سال سی ام الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال شهریور از دور سوم

درین هنگام نشاط افروز که بزم عروسی طرب آمالود و فروغ آذین لطر فریب گلگونهٔ بهار چهرهٔ روزگار برافروخت و گلشن دولت را طراوتی تازه پدید آمد و از رنگ آمیزی اقبال بر فرخندگی همایون جشن پردهٔ دیگر برگرفت و آئین را لو طرز دیگر برنهاد قطعه

جشن فرخندهٔ فروردین است	روز بازار گل و نسرین است	سحر بامداد عروس عالم	که بسنگ موج گران کابین است

پس از سپری شدن شش ساعت و پنجاه و هفت دقیقه از روز فرخندگی فروغ افزای شب یکشنبه نوزدهم ربیع الاول نهصد و نود و سه هلالی برج حمل پرتو انداخت خدای پرستی را دست مایه عشرت جلوه گر ساخت جشن و شادمانی را بارگاه دیگر زده بر آمار این همایون جشن امرای بار یافته و قدسی آستان سربلندی یافتند و سوارش حیرانی کامیاب خواهش آمدند آن معموره ایست از صوبه دکن پیوسته بولایت مالوه حال او در آخر دفتر نگاشته آید در تصرف مرتضی نظام الملک بود تا زمندی و بدیمنی از کار خود کناره گرفت و سخن سگری قدسی ارواح بر شکست آن کار بیست خطرناک وارستگان پارسا گوهر را بر همونی و دیدبانی راه نمودگان کمتر دست و بدنا سپر اساس پای سه چهر رشید مدکتر بهانی گوهر تا پاک خرد سپاه خیل سوداد را ما دو بر بانکاری دی دو سیاسر اسیمه سر شد از پروایان دل گرفتگی روی داد و آمر رستن بار نیابی قرار گرفت ززمندگان کار از بیش دگرفته او راوستاد بر شومندی گرداییدند صلابت خان جرکس سوداد در مراج او را ره یافت و بر سر آن ملک خیره دستی گرفت که بدگمان و بیباد و سخت گیر بهاکه آئین مستان دسا باشند در میان آورد و در براندوختن تیول داران بر آرشد میر مرتضی سرداری کس آمدان گروه بود با خداوند خان شهدی و جمشید خان شیرازی و خدا خان دکنی و شیر خان لودی و دیگر مردم لشکر با فراهم آورده سوال احمد نگر شتافت او سر گرد دگی بور نظام الملک تا ویرش بر خاست از بزد و سو بسیار سے فرو شدند اسحام کار شکست بر زاریان افتاد جمشید خان و سگر شد و فراوان مال از دست داده بار ای بودن در آن دیار نماند روی نیاز بدین دولت جاوید طراز آورده بد و امرای سرحد ایشان را باز داشته بعرض همایون رسانیدند بمنشور شرف اعتلا یافت بارگاه مادر سرروی جهانیان هر که ساغر بزم نیاز برد کامیاب

خواهش آید درین هنگامه بهمت افزای سجود قدسی آستان رسیدند و تیرگی بخت بر زدوده آمدگو ناگون نوازش یافتند و دستبهای سترگ جهانگیر بامی آ[illegible] دکام دل برگرفتند و هر روز بار جشنی آمایش میافت و طراز روزگار نیکنامی بیش یکی از نوئینان بزرگ سرمایه پیرایش آن اقبال افزا دوان درید و گروهی و شهریار کام بخش که خویش سار بهار معنی است تقدسی قادم نور آگین ساختی بیت شاد بر تخت سعادت مراکوی و گفته سخ[illegible] ادل وان پژوه و خاطر حکمت نیوش روز فرور [illegible] جشن شرف گنتو سدا

انجمن الطف برآراست پیرایش داد و ارمغال را مایه افزود نظم

ما با تو تا جاودان با مراد	باتی مشتری باد فرجام او		ارو دیدم اندر جهان نام نیک	ز گیتی مراد آباد فرجام نیک

درین سور سترگ بندگان سعادت گرا بفزونی منصب سربلندی یافتند شهاب الدین احمد خان را ایالت مالوه کرامت فرموده بدرای سنگه گفته داس سه هزاری شدند راجه تودرمل چهار هزاری شد درین سال کوکه میرزا یوسف خان دو هزار و پانصدی عبد المطلب خان هزار و پانصدی راجه آسکرن هزاری حکیم ابو الفتح هشتصدی شیخ فرید هشتصدی میر جمال الدین شتصدی برهان الملک پانصدی و راقم شگرفنامه را بی درخواست آویزه خدمتی بمنصب هزاری سرفراز گردانیدند امید که بیکو خدمتی چهره سعادت برافروزد چون شیاسی گیهان خدیو برزدی روز افزون بود همگی سران لشکر ابو الاسعاد تیها اختصاص گرفتند درین روز امیر فتح الله شیرازی را امین الملکی بلند پایه گردانیدند و فرمان شد که راجه تودرمل مهمات مالی و ملکی بصواب دید میر رو براه کند کهن معامله ها که از زمان مظفر خان تشخیص نیافته بود و باستحکام رسانند آنچه بعقل و دور اندیش رسد عرضه دارد و میر با دل آزاد درین کار شگرف آورد و بکار آسانی خویش فیصلی چند بعرض رسانید دگرینه پاسخهای رهنمای خود ساخت برای کارآگهی بخش نگاشته آمد نخستین آنکه آمار نویسان حساب را تنقیح نداده اند و پاسای آیتهای مقدس نشدند و اساس این کار را که بر تحقیق و تشخیص است بر قیاس و تخمین نهاده اند دران سال که همگی قلمرو خالصه شد کارگزاران سلطنت از فرونی کار بسر نرسیده فراوان بقایا نوشتند و سیم و ششم بحث فیصل دراز دستان کام دل برگرفتند و بار ستایان سخن کاهی افتادند و آنان را که اندک لعرض رفته بود و فراوان خواهش از دادن باز داشت اگر آواره نویسی از روی شناسائی و حقیقت ما خوتیها را دفتری دیگر آئین بود که مال ستاندگان از رعایا یافته بدهند و فهرست بگیرند و نویسندگان مدار حساب بران گذارند اکنون سر رشته از دست رفته است هر چه عمل گزاران خالصه بنام کشاورزان مینویسند و آنرا پوستی خیانت سگرد انند از مثیل سپرد و باید که پیش آن دو سند را بکار دارند دیگر حساب نویسی را بر سال کامل می نهند پایه نسخه کرور بندی که با دو بیابان بصرفه گو نگاشته اند وازین رهگذر

۲۹۴
ج سوم

ح سوم ۲۹۵

بسیاری زیادتی امداد گری است که بار خواست را پیوسته سال بسال تر و برتر بشد دیگر روا بیدگی
عمل گزار گماشتگان چیره دستی نموده امیدوار بهره گیران باشد بی سرگرفته نگاشتهای محصل قابض
که زبان زر گذارد کاغذ جامع گوید وا ورا پتواری از قرار واقع بهره داد گوید شایسته آنکه هرچه دران نوشته
نام او باشد جواب گوید دیگر فرستادگان اگر جانب بسیار دمار و بیدود زر سگر از عهده برآید و هرچه نام
چیره دستان از مانون گو و معدم و ناکار برآید آنها پاسخ گوید دیگر آنچه ازین گونه زیادتی بیداد گیرد
آنرا در بقایای رعیتی را باید تا از وجه سال آینده محسوب داشته در باره خواهش نکنند و نیز از عامل
بار دیگر تر دهش نبرد و حاسخه سیاق نویسان حال ملته که زبان قلم استقصای واخراجات گوید
طلب از بار دیگر وجه کسی را خواستگاری نماید دیگر تقسیط دور از آبادی بر یکسان روش
اگر در موضعی زمین از شمار و شد کاری افتد در جای دیگر بکوشش او آباد میگردد و دهقان اگر
حسب نقصان می دیدند و تدارک آن جای دیگر میشود اهل سیاق تنهائی را در پیشگاه فرستاده
بار خواهش ملکتا باید اگر در جمع ملکی نگاه رود هر آئینه سرمایه کشاورز آسودگی و ...
خواهد بود دیگر مستوفی چهارم حصه عمل گزار را بهمت گذاشتن بقایا نگاه میدارد و اگر او در رعایت
نامبرکتی بهره گران و تنگ دستی عامل سود مید یا باید یا بهمت معزول شدن اوست هنگام
او را جرم باشد و اگر در بار خواست مال مسامحت یافته آن چه را زان باقی نویسد بشرط آنکه بقایا حصه
نماید دیگر چیده نیکو یک عامل مقرر میشود و علوفه معین مدت بر و می نویسد گاهی بیتته
میماید و ماهواره آن نیز میرساند و محرر میشود اگر آن بودن ناگزیر بود بخرج او را مدد بس
چنین سرگذشت را عرض دارد دیگر اگر طلب حسابی عامل و تنخواهیان بیش از عمل بخرج او
زیاده آید هر آئینه معدلت خواهد بود دیگر عمل گیران پس از عزل برای تحصیل بقایا در گرسنه
نماید اگر علوفه حسابی آن زمان را طلب مدتی که نشان عزل با و رسیده باشد ماهیانه زمان
راه در خرج او محسوب دهد امداد گری مینماید دیگر اگر ماهواره عامل و تنخواهیان واجبی پیش از
عزل او می گردد در درگاه گستاخ داشته باشد تصدیق چوکی نویسان بخرج و باقی او محسوب دارد
سرمایه آسایش میگردد دیگر گاه ماهیانه کوکلیان برقانا ... عمل نوشته اند و بهمت آنکه رعایا
نیستند یا قبول ندارند یا سرکشی میکنند وصول نیافته عامل اگر بکار شناسی استماعت ماهواره داده باشد
آنرا مجری دهد دیگر بکارگزاران گرفت و گیر نماید چرا عرصه سپاهیگری و بیاع آن گروه است
که عرض هر یک ازین رسانیده ... دواب بیافته اگر واقعه نویسان این سررشته را نگاه دارند خوب است

بوکلای ایشان سپارند راه گفت‌وگو بسته خواهد شد و دیگر اگر عامل نیمه از پاس رمان کارکرد تحواه یابد
مایهٔ آسودگی خواهد شد و دیگر بسبب عمل گزاری بشمار اسواران یا نیمهٔ آن هیاده سپاه شد و عامل بیشتر نگاهداشته
اگر ناگزیر باشد بیشتر دارند دیگر قانونگویان را فزاوان سود میرسد اگر از هر پرگنه یکی بدرگاه باشد هر آئینه
آگهی بالش یابد و دیگر خریده داران پرگنات را واونی بسیار است چندے کار آگهان درست کردار
نامزد گردند تا این شغل باسجام رسانند و دیگر اسپه عمل گزاران بیشتین ماقی نوشته اند تحقیق ناکرده تشخیص کنند
و دیگر هرکه اقطاع خویش آباد گرداند یا ملاحظهٔ غله بیش و سراسری زمان زیان زدگی و خرابی محال دیگر اگر
توقیر برآید آنرا در اضافهٔ منصب و علوفه اعتبار کنند و دیگر اسپ سپاهی سقط میشود و همان زمان
اسپ دیگر میخرند و تذکره درست مینمایند و گاه پس از دو سال یا بیشتر اسپ عوضی برگیرند و در تحتین سپاهی
زیان زده گردد و در دوم نقصان مال پادشاهی و نیز از دوردستی اسپ بسیار در بداغ رسانید
اگر تاریخ بیست شده است علوفه باز پس گیرند کار دشوار میشود اگر از پاس را بالعوض آن دارند دلها
گلستهٔ نگردد و سرمایهٔ آسایش خواهد بود چون این معمول از حیز سگالی نگارش یافته بود دیدپرفته آمد حسابها
روبراه شد و بکوشش آن دانای یکو بسیج دارالوزارت نشاط کاه خلائق آمد از سوانح زیست آبرو
معصوم خان کابلی هر چند از تباه بسیجی و عرض پرستی در سرمست امرا به اکندگی راه یافت گاه آن بود که
ناسپاسان نفسی چند بکام دل برنشیند از آنجا که سماوی تائید پیهم بود و اقبال سوز افروزن همنانکی ورافتاده
معصوم بدان صوب که گذاره آمد شتاب آورد از دگرگونی آنها و آوازهٔ رسیدن فیروزی جنود کارے
نیارست ساخت استوار جای برگزیده در اساس برج و باره شد و در مقام سرمهانی که گنگ و جمن
و ساکتی باهم می پیوندد دو قلعه بنیاد نهاد و بیگ محمد والغ و چندے بدگوهران را با برخے زمینداران
در آنجا گذاشت و این را در سد اندیشید و فرو لشکر جا گرفت و امرا البناکتگی هنگامه آرای پیکار شدند
عیسی کاردانان فرستاده ملا گری در آمد چون لشتان پیتیالی پیدائی نداشت بگوش درنیاورده بر
کتایش قلعها همت بستند سخت آویزش چهره را دمردی برافروخت و هر بار غنیم بانبوهی راه گریز
سپر دبست و یکم فروردین لشکرے فیروزی هنگامهٔ نبرد کشتی برآراست در کمتر زمانی یکی را برکشودند
و بامدادان دیگرے را دلیران ناموس دوست غنیم در هم شکسته معصوم رو آورد و نداد تاب نیاورده
دریانوردی پیش گرفت و از هجوم ناسپاسان و ستور کس دریا کشتی فرو شد بنگالوی برخی نیمجانے
بکار بردو بار دیگر آبروی او ریخته آمد و اولیای دولت سپاس گزاری از سر گرفتند از سوانح سزا یافتن
ترخان دیوانه در ظاهر اصلاح چون اندیشین مالش بکنج خمول درکمین فرصت بودند درین هنگام که امرای شاهی

ج سوم ۲۹

حواب بی پروائی واشتند ظاهر تاب پوررفته گریستو تن برانگیخت و تمرد حشمی پیکار با سپاه کرد
سلامت یافت و آن ناملل ستیزه را مایه بدمستی ... ست اعتماد و ترخان دیوانه مدار الملک ... ند آمد
سپاه را فراوان فتنه شد ... چاهای بی نسبت آتش درزد و شهباز خان قاسم خان ... خان میانه ... گی
دلاوران را سمالش فرستاد در کمتر زمانی آوار ... دست ... بار شدید ... و لایت ... آمد
در شکست ... پیروز آن دیگر ... کامی ... آمد ... سوانح ... حبیب علی پور
محب علی خان چون امرای بهار سخت ... امی ... نگاله ... یوسف ... نام ادها ... و
و دست تاراج برگشود حبیب علی ... سوانح ... ناگرده ... آرا
کار بانه دلیری سپاه آورد و ... تنگی در ساعت محب علی خان ازین آگهی ... شد ... سید
رفتن میانی ... امرای نگاله نگداشتند تا علی خان ... دیر با آرد ... آمد ... ساد
سمالش آن درماندگان فرستاد مد کاین حدیث ... انجام رسانند ... نگاه ... در کمتر زمانی ...
ساداوراه رسید ... وشورش ... سوانح قرار یافتن ... نگاله ... بان گذار ... ی
نگاله ... ریشتی ... یکدلی برنشستند بهادر خان ... آگهی ... گرفت
و شهباز خان ... سپاه ... تا سالی ... سود ... سعد ... مست
از کار ... ماند ... تنگی ... خواجه سلیمان را ... فرستادند
دو ماه سه یک کار ... گروه مخالف ... فرود ... تنگی ... بنگاله ... آتش ... بساید
... پیکار ... هر کدام ... انتظام بنگاله ... خود گیرد ... گیسو ... بار کرد
... صادق خان رفت ... آگاه ... آمد ... گرفت و
شهباز خان و سعید خان و دیگر مردم ... سپاه دل آنگاه ... انجام ... آد
سوانح آیین ... آنکه سعادت ... امرای بهار ... کداری
... کار ... خان ... راه ... مل ... خان ... شهباز خان ... در
... کاله ... آمد ... سکار ... کار ... آیت
سعید خان ... شهباز خان آمد ... پورن مل ... کرد ... حت
در شکست آن ... بادیه ... در کمتر زمانی ... راجپوتی
گیسو ... بادیه ... پیکار ... دو ... گراسے
شهباز خان آمد و در کمین آن شکست ... شهباز خان ... پورن مل

حرف سرائی داشت آن سرگشتهٔ بی آنکه ثروت نکاهی بکار برد بخیال شهبازخان تمشیر نما حوالهٔ
پوران مل از تیزدستی سرگرفته او را از سم گذرانید و شهبازخان غورنا کرده آن بیگناه را پاداش
ساخت از سوانح فرمان پذیر شدن عیسی زمیندار ازان باز که بانکسرمت وران گزند رسید
که بخت گذارده آمد سنگ بیناکی واشت واز رسیدن فیروزی جنود کابل و شدند و چون
بزرگان لشکر را عرض پرستی از راه بردو از کوتاه بینی با یکدیگر در افتادند آن بوم سخت دم
آسایش برکشید و از عاقبت بینی کاردانان پیش صادق خان و دیگر سران لشکر فرستاد
لابه گری پیش گرفت و قرار داد که معصوم خان کابلی را بحجاز روانه سازد و خود چون بندگان
سعادت سرشت خدمت گذاری نماید و یکی از خویشان را بر آستانهٔ خلافت پرستاری فرستد
و گزین پیشکشی روانهٔ درگاه سازد و آنچه دران شورش از لشکر همایون رفته باز سپارد و در سامان
این کار بودند که شهبازخان و سعید خان و دیگر امرا چنانچه گذارش یافت برآمدند آن بدگوهر سررشتهٔ
از دست وا هشته بدر از خواهش اعیان و امرا از نا آشنا سائی برخی ولایت باو بازگذاشتند و انجا
فرمان پذیری گرفت فیل و توپ و جز آن که بدست او در آمده بود روانهٔ درگاه گردانید و معصوم خان را
اگر از بداندیشی گسیل نکرد لیکن چندی از فتنه اندوزی باز داشت شهریار دوربین پذیرش فرمود لیکن
برآمدن امرا دانسان پسندیده نیامد خواجه سلیمان بعرض رسانید چنانکه گفتم شهبازخان روزی چند
توقف نماید از خسمای قبول نکرد و او را همراه ناظر دولت ساخته باز بدان صوب فرستادند تا اکار
آگاهی پذیرد و امرا انکوهش بسزا نماید از سوانح فرو نشستن شورش اولیا می کرد تی درین هنگام کدریا
بخت بارآمش بود و امرا بجهت آنکه عیسی قرار داد خود را انجام نبد و در نواحی آدلیسه چشم براه داشتند
آن شولیده عقل بدستیاری سلیمان تبربنی غبار فتنه برانگیخت و هنگامهٔ افغانان فراهم آمد دست تاراج
برکشود و برصالح پور و نذیرخان شتاب آورد و در حوالی مردوان پیکار برگرفت و گزین آویزش مردوان
برمردان حصاری شد امرا ازین آگهی فوجی روانه کردند و خود تیزادنی شتافتند پیش فرستادگان چون
بتش کروهی غنیم رسیدند یاوه سران تباه اندیش دست از محاصره باز داشته بکارزار برخاستند
کنداوران بکار آگاه کنار دریای سنگل کوت پای همت برفشردند و در همان نزدیکی فیروزی جنود نیز
پیوست و ازین که دریا پایاب فیل بود عشرت و دیگر رود داد درین اثنا ناظر دولت و خواجه سلیمان از
بارگاه خلافت دررسیدند نوید کشایش و بهروزی رسانیدند در کمتر زمانی برابر دائرها دو قلعه نگین
برساختند تا هنگام گدشتن مخالف چیره دستی نتواند کرد همی ام خرداد بزم فیروزی و انجمن نشاط آراسته شد

تمام آن سست بنیش ابر بود بامدادان شاه دهباری گذاره شدن گرفتند برخی آدم و اسب را سلامت و

غنیم از کوتاه بینی پرده برگشت صادق خان صفها آراسته قلعه در شد و خود را سخواب انداخت کارآگهان

برگداشت تا او خدا اینهم یکسله چون بیرور سری شد باطل ستیزان بدان خیال کامروا آویزه میشود بگاه

باز گردید بدرین هنگام صادق خان بسیج بکار در سر گرفت و نامزاگفته فرستادهگی اندیشه خان تا سے آن

گروه بود اکنون بکار زار بر بهشد دلاوران بدر رفته آویزش در آمدند غنیم با هراس سراسیمگی دو بخش شد نوحی بر

درسرخان آمد و نوحی بر سکار صادق خان و محب علی خان عرصه خان افغانی و خانستانی گرمی به پیرفت

ورادمردی را بازار دیگر شد باظر دولت و سید مبارک و خواجه سلیمان ود دوست حرمان باجمیان جوشته

نمایان کار ها کردند و صادق خان شائسته آئین غنیم خود را برد اشت درین هنگام سالئی بر گرفت

بر یکیست کوریر خان توان گروه را پای ثبات از جا برود و محب علی خان و میرزاده علی خان و کجک

خواجه مدا شده بدان مصاف پیوستند و در کتر زمانی آمد ی مخالف ریخته آمد و آسمانی تائید برگ

فتحی نشاط آورد و مرد یک صد کس غنیم هستی سپرد ارشاد بدتا صد کس از عاریان خان اقبال

پیمان سعی بار سپرده جاوید یکنامی اندوختند و در یکانیتی برار کس از گریختگان را روزگار سپری شد

و خارین بنده ازان ملک کنده آمد زیر دستان شاکری و نیایش گذاری نشستند از سوانح فیروزمندی

دستم قاقشال برگی اقبال شاهنشاهی ما که تو اند مدار گرفت و شگرفکاری او که زتشمرده آیدان ملکوبر

که چاره گری از اسعد خان و بهادر خان و بهار خان و بسیاری بجاهدان دولت برخود گرفته بودند کار سے

از پیش نرفت و امر عسا ره چندی میانه مردم نقش هستی سترده آمد چون امرا از تبه رائی آن ناحست د انتظام ملوه

ستوجه بهار شدند آن شوریده مغز با بسیاری قلعه مکوره گهات را گرد گرفت طاہر سیف الملک خواجه مقیم جوہر

بکاروانی و سجامت را بر روی کار آورده سالسته نگاهبانی نمودند درین اثنا ما نوی منگلی از تیر تویر سر جو

رسید و در زبانها افتاد که محب علی خان پیوستاست غنیم از گرد قلعه برخاسته دور برگشت بدگان

حضرت سعادت گرین برون شده هنگامه پیکار برآراستند از اینجا که عرصستان از دو جمار ناکامی

دیگر دولی آرز ماین سورا فراوبر بندگی برشاندان کوماه بین راه گریز سپرده با گروه انبوه فیروزیت

فیروزمندی پیرائه شکست دیده دران گردیبل ستوه گروه نادیگر اسباب بر گرفتند و نور ادوجوش قال

دست افتاده بها باعث برخاستن امر آن بود که بی دستیاری جدست فروشان اقبال روز را فرون

خصر و افرور دولساری باسپاسان را رسم بی شوند و خدیو لاهیں کشتی از بارگاه خلافت

بروی کار آمده فراوان کدیور را آسودگی در گرفت از یک سگالی گیتی خدیو از پی دید آمد این

دست مزدوجانبانی حتی بر سر زورگران دشوار گشت گیهان خدیو از صوبهٔ الٰه آباد و اوده و دهلی در فصل ربیع از
پنج و نیم حصه یکی بر سبیل بخشش فرمود و از حاصل الٰه آباد پنج یک و در خریف از صوبهٔ الٰه آباد و اوده شش یک
و آن در حال سنه بیست کرور و بیست لک و چهل و بیست هزار و شصت و دو دام شد و از این کار آگاهی و اقبال و دانش
را سنجیده توان اندازه برگرفت بچنین بخشش کشاورزان آسودگی در گرفت و نیایش گری بلند آوازه
گشت سال نوزدهم تیر قمری وزن گیهان خدیو شد و بهشت چیز برسختند آرزومندان روزگار کام دل گرفتند
و نیایش گری را دستان ساختند و درین روز شاه قلی خان محرم از بنگاله آمد و بسجود والا درگاه روشن
پیشانی گشت دوازدهم امرداد صادق خان با لشکر از بنگاله رسید چون بی طلب آمده بود بار نیافت از
سوانح آمدن خانخانان بدرگاه عالی اشارت والا رفته بود هر گاه خاطر از گجرات فراهم آید رو بقدسی
آستان نهد چون پیروی دولت شورش افزا بگنج حمول گشتند و خرد و بزرگ با آسایش گرایید
بیستم از احمد آباد روانه شد در بیست و چهارم بدولت باریابی ارجمندی برافروخت رای سنگه جهاله بسعادت
کورنش رسید سرگذشت او بجنگ شکر وی وار داد زمیداران گجرات است با نام و کمکار خویش بوالا در
ماموری در نشیب ران بخش جروی لشکر دو و انجرکرا بود و چون نزدیک بنگاه جهالسیر حم کمکاری سید معالم
درگیر ریانو اهل مرطرف ساند دوره آباد بیکار شد و با آنکه سامان نبرد کم داشت دل با گویره نهاد و بازی
گوستنی فیروزی یافت جهالسرامونش خانه نیستی در شد برادر خیره در اوجاحب بکین توزی در آمد او
لشکر مستی در باخت و با وجود فیروزمندی و موفق شدن بیم از نیرنگی نیلی سپهر باید بازگشت رسم راجپوت آنست
که در وقت هنگام آویزش از اسپ فرود آیند... رتراز بارگی گرچه بیکار شوند مبادا اسپ سرکشی نموده
از معرکه بیرون برد و بیغاره کس همسران گردد باهمت را پاسخ آویزه نماند و خویشتن را صید ورزی تکاور ساخته و
کشته رای سنگه بعد از فیروزی چون بنزدیک ایشان رسید راجپوتان جاحب که بپاسبانی گذاشته بود
دست مردانگی برگشودند و دلیرانه تند زندگی سپردند و او را بیرون خمهای کاری از پا درآوردند و بیم جان نه
در میان مردگان نفس شمرده با بنگاه جوگی را برو گذار افتاد و بجلوتگاه خویش برده بچاره گری نشست و
پس از بهی پذیرفتن همراهی او بادیه نوردی پیش گرفت الوس راجپوتان که سر اشنا نیستی جاگرم کرده اگرچه
برخی از ناپیدائی او بیگمان زندگی می شدند لیکن برابر او آئین خویش خود را در آتش افگندند و زنان چند
او تن بسوزش در داده بیگدار بس دل بر نشست در او آخرین بیستین سال بستوری آن آگهی سده کاردان
پس از نوزده سال بنگاه خود آمد و از سر بار تعلق بر دوش گرفت دیده وران او را بشناختند خاصه
آن همواره فسیله دیگر پرستار رسید خانخانان بمهربانی ولایت خود رسید از سوانح فرستادن خان اعظم

ج سوم ۳۰۰

سعولی دیار گلڑھ ورای بین مآن حواشی با انقطاع او قرار یافت وگرامار اندر آمدن بدان صوب دستوری تهد
یگی قدسی بسیج آسایش پیرد ستان دکن و بیرایش مرزبانان آن دیار ره دادگر - دادگری و رعیت آبادی
مرایش دارند مالش آن بدسگالان ستم گرا گرین روشنی افزوده آید و غمخواری مردم زاد آن سرزمین بسعادت
کشتان حسن سگال بار کرد - از پیشگاه حضور عبدالمطلب خان را که اسکرن تیر و یه خان میر جمال الدین حسین
اسحوسرتان الملک کپی عبدالرحمان مؤید بیگ حاجی عبدالله کاشغری سبحان قلی ترک علی مراد میر محمد علی قلی
و دیگر رادمردان کارآگاه رخصت یافتند و فرمان شد هرکدام بیتول خویش رفته سرانجام یورش خرج کنی
پیش نهاد خاطر گردانند و شهاب الدین خان سریف خان تولک خان رامی درگا سامی خان حکیم
عین الملک بار بهادر شیخ عبدالله خان بدیگر حکم گشته اسپ و دیگر امرای آن صوب منشور والا عاد
یافت که همراهی پیروزی خود را آماده گردند و حکم شد که آصف خان از صوبه اجمیر یارمی سران آن
ناحیت پیوندد و خواجگی فتح الله را بخشی و مختار بیگ را دیوان آن لشکر ساختند و دانای روزگار
میر فتح الله شیرازی را بخطاب عضدالدوله بلند پایگی داده رهنمونی را به علی خان مرزبان خاندیس
فرستادند و عیدسی کار شناسان آزرم دوست را همراه کردند اگر سر اوار ماند نصیحت گری دیگر
هنگام کین روانه سازند از سوانح فرستادن شهباز خان از بهار بصوب بنگاله درین هنگام آگهی آمد که او
در رفتن بدان خدمت عذر سگالد و دست عرض حال بدرگاه والای آمد کرم اسد برادرزاده را فرستادند
کارین تباه بسیجی باز و ارد و لبر موده سرگرم بیار شد حکم شد که میر ابو یوسف خان از اوده به بهار رفته پاسبانی
آن ملک همت گمارد

نهضت فرمودن رایات اقبال بصوب پنجاب

هرکه پیرو اوامر جهان آفرین گردد و کتابه استنطاق دل بخواند بی دلنشین سیمای
برشید و دربر چهره ستاره رستگاه عنبر اندر و خاصه اورنگ نشینان فرهنگ آرا که
آسایش گروها گروه مردم بدیده باقی اس خبرشیان داد گر درگرو است و پیرایش جانها و جهان آسایش
دادوری ایمان تحسین شمس طلوع رالیمر وسکار ساخته آن از حسن وجا تا که شورش فتنه آید و بیباکی
برگوهی روزگار آگهی افتد بد گوهران هیچ کار ورگو ناکامی فرو شوند و نیک اختران سعادت سرشت را
بهروری پدید آید و بوم ایلکای مخالف حون لستان سرای مملکت گرین زینت ورو یابد و لفروغ
معدلت روسپی پذیرد و تمهید گیهان نوردبدان سو خواستن نماید آگهی افزاید و ملک فراخی پذیرد
اموهی روبه یکتائی نهد و فروغ ظل الهی جهانیان را در گیر و از پی رو شهریار دیده ور در هر چهره

۲۰۱
ج سوم

تا هیچی را نشیمن جای خویش سازد و کاخهای دلنشین دلستان سراپای نظرفریب و آبشارهای سامع آویز
پرستش کده‌ها و منازل چیر اساس نمد هر که نگاه از ظاهر برگذرد و ارگذاشتن آن نگارین جاها چه بود دل دست
و عمر ابشگفت را از در شود و درین هنگام که لفروع وییتیم خدا اتحیور رشک افزای روزگار بود و دیده را
کارآگاه سرآنکه شاهنشاه را بدان فراوان دلبستگی است بصافی خاطر نخچیر افگنی پنجاب سیر تواند جست بران
زمان سگالش افزایش میگرفت مردم از ناپدید بودن باعث در حیرت و دوربینان آزمونکار چشم بر راه سبب
درینوقت آگهی رسید که میرزا حکیم مرزبان کابل شانزدهم امرداد رخت هستی بربست و در زابلستان گرد
شورش برخاست سپاه آن دیار ار نکوهیده کاری چنان می اندیشند که آوازه دشت ناکامی گشته
بتوران زمین روند ازین گذارش دوربینی کشور خدا تازگی چهره برافروخت و بسیاری از سراسیمگی باز
رستند خردپژوهان باستانی وحال برانند که ولعهای فرمان دهان دادگر برای سعادت منشان اعلای گر
و بازرگانان درست اندیش حصاریست آهنین و خونست آسمانی و دوررویان شورش طلب دنیاوی
تباه کار را شمشیریست جان گزا و خنجری دل شکاف بخمندی که دران اله آباد جاگیرتا گاه گاهی برگردد
از دراز دستی زمانه باز رهد و بکار دل برفراز روز بهی نشیند و نابخردی که بدین گروه آلهی اعتصام آهنگ
آورد بس درسر گیرد با تباه سگالی بخاطر برگذراند خود با بروم تیغ تیز برد بدسگالی خویش بروز ناکامی نشیند
بیت بخت هر کس که سر بتواب کند * تیغ بر روی آفتاب کشد * آنانکه چشم دوربین بازگشایند
پندارند که نصرت این بزرگان ایزدی تائید است و اینان از اسجا که بیاریاوری تمرند جنبه مهر افزایی بل
نکو اسد چنانچه از سرآغاز اورنگ نشینی شاهنشاهی هر که از سرشت تباه و یا بدسازی تیره دلان کج گرا
نکوهیده اندیشه نمود یا سرتابی پیشگرفت کیفر ناگسسته سرانجام یافت و بی کوشش کارسازان درگاه
خلافت پیغوله گزین تیره روزی گشت چنانچه خوانندگان این اقبالنامه بجواهش گری دلیل نشانید
و بتازگی فرو شدن این جوان آگاهی بخشید و در ناسپاسیهای پیشین چون خردسال نادیده کار بود
چنان گزندی بدو نرسید لیکن گروهی بدگوهران که اورا دست اویز شورش داشتند بگزین سزا
رسیدند هنگام آن بود که پندی برگیرد و بنیاد لشکری برخیزد و از سخت غنودگی تباه بسیجی افزایش یابد
و باز غبار آمای نزهتگاه هندوستان شد و زیان زده برگیرد و در آدیزه گاه آبروی او ریخته آید
شهریار مهربان دل بازبخوده کابلستان مرحمت فرمود چنانچه گذارده آمد جای آن بود که از
شرمساری سر برندارد و از شاهراه رضاجوئی برون نشتابد لیکن در سرشت تباه نیکوئی دستمایه
بدکرداری گردد و عاطفت افزونی کج گرائی آرد کارسازان تقدیر اورا گرفتار باد پیمائی گردانیدند و آرا

تتمه شمار بهار بیاساخته نظم

گر درگذار بود گشت یار	در پیشم پری پارهٔ دلها	تا اگه مثل گهر دان بود تر	خوردن می چو پری هست سر

از بیرونی سودا از کجاهای دشوار دوا در شد و ساحر زندگی لبریز گشت بار دیگر زندگی و دودمان ستیزگی از
هم‌ستیزی فرو مایگان طبیعت رسیدن و مساری ندگو بران ناچیز دار کل حیات گلی سر کشیده وکوی
از بهار دولت کشیده و رحمت زندگی رست بار ارجمند اندوران کساوگریب ودو ریان عسل و روی
سکینی گرائیده ندودرین هنگام که زمان شگفته دلی و انبساط افزائی بود و گیتی صدا و نداءهم درگرفت و آگاهدل
شکرف تقدیر دانسته چاره گر آمده یاوری والا مجلس سرای تسلیم فرمودهٔ تیار داری سلطان
زیست نیست و یساری خرد و بزرگ آن و یار توجه رفته و چون برخی از اهل مردم ارشاد تسبیح بیمناک بودند
چنانچه اندیشیده که توران زمین ساه سرنند و فرزندان میرزا را دستانه جوی کامی گردانند فرمان والا
بدست دلی بیگ ذوالقدر دهتم اند بسرعت روانه فرمودند تا هم رودکان کج گرا اسوار بس شاهنشاه
دل هندوار ان نگوهنده و تسبیح بار داده و خان برگدار ندار بیستطاق کمیر آسمانی بیوند تقویت کرداریهای
پیشین سرده اندازه خاطر دریا بار فرمودهٔ سختالیق برمیر و فرمان شد که کشور زمان سنگه بار سے
فیروزی خود رود و بکابل رسید و داستان دادگری و مهر اندوزی که و مهر بار جوانه دیس ماندگان
میرزا و دیگر مردم را از ترکتازی حیلت عمواری کند بار پیشین نگالش و دلدهی کمالیان چون آسمان
از هستی دیگران ورحمت مویس دیدند و ستان ستاره آسایش ایمان دوهر امش خود یار و هم شهر پویس از
یک سهر و یک گهری از شب شاهنشاه بلند اقبال رشید و دولت برآمد و تسبیح سحات موو بر یک
دولت آباد و بارگاه اقبال برادر احمد شیخ ابراهیم و برے خدمت گریبان را ساسانی دار الخلافت
رخصت شد و دو مرد در سرای مادکار گولانی که راه تو در پل ساخته است رمانی آسایش فرمودند
راه رسم شکار و شکارش بجا آورد و گرسیا سهار گذار و از این سرل حاسمان دستوری گرایت یافت
سی و یکم مدار الملک دهلی بر دل همایون شد و برترب او لیار رسیده بیس برگزیدند بر سے از
روز نخست آنگاه آسمانی مدد وتهی گذرانیدند دریں روز میرزا یوسف خان نحو د آسمان اقبال
باسیه بصمدی برافرخت حول شهارجان را از بهار شرقی دیار فرستادند میرزا را در بهار جاگیر کردند چون
دستور روا اندور رسید مردم را بدان سو روانه گردانید و خود جریدهٔ سرعت گرا آمد و کار با رو براه کرده رخصت
گرفت ۵۵ بامداد آن سرل شیخ فرید بخشی یکی از قدوم شاهنشاهی فروغ جاوید گرفت و کامیاب برب
آرزو سد رایات اقبال از راه سنیت و پانی پت سیر دهم مه بجابسر در رسید چون شاه تسبیح کالیان

ج سوم ۳۰۳

تحتی بلند آوازه شد از مزدنی مهربانی میر صدر جهان سخنی دیباچه عالی میدانی را بدان صدود رسانیدند که
تیز تر رفته بدلاویز سخنان چاره بد سگالان ننمودند و ایمن شاهد و نمک پسخان ساده لوح را دلداری
بخشند موکب همایون از صدود ساده آباد و انباله گذشته بترد هم برظاهر قصبه سهرند سایه معدلت
انداخت و ندانستناباج آن شهر که از طراوت و شادابی آن روزگار حرف سرت نساط اندوختند
و شگرف انجمن بتازه روشنی فراهم آمد و درین روز آگهی شد نزدیک بود که رانا بدست انتشار آید
دیرگیری سخنی آورده بشگاه و رهائی بافت چهارم جگنات جعفر بیگ سید راجو و زیر جمیل شجاع سیف الله
محمد خان حال محمد تقیر بهائی بر کلام ماجید سی کام فراخ بر گرفتند پایان روز بیگاه رسیدند بهمانکی از
همراهان غنود بخت مران آگهی داد رانا باره و زاده و درآن تنگنا بوده برخانمان او دست تاراج
برگشودند و رانزد و اندیشی بهمان را در گردیدن سهو ندیدند و بصوب گجرات پویه رفت و فرزند
نورویده بجانب دیگر بوره بارگردیدند و درای اینجا که در روئی بیته بود یکبارگی دریافتند و مبلغی گرامند
و جاده وانی بسیار ساوری گویان گرفته بازگشتند رانا ناسخواست از کوهستان برآمده در میان الایت
فتنه انگیز دناگهان آن سپاه در رسید و ساکام باز پس رفت و همدر سوال و و دا بور رای سرجن را روزگار
سپری شد و عالم از آلایش پاک گشت و نیز شیخ اسمعیل را پیمانه زندگی لبریز شد او نبیره شیخ سلیم فتحپوری است
تا گستگی ازپیشانی او بر میدرخشید از همنشینی طبیعت پرستان ناخرد از پارسائی بباده گساری افتاد
چندانکه سودای مزاج شد و بیماریهای سخت روداد نظم

مباد اخرد مسد عرق شراب	اگرزین سبیل تشنه صرداش خراب	شراب ازپی ترک مستی زند	نه از بهر سوخی و مستی خورند

او را از برونی رنجوری تیغا سیر گذاشته بودند شانزدهم لسجتی درگذشت و کار آگهان را ایندنامه تاریخ گذشت
و همدر سوال آگهی در رسید که کنور مان سنگه با برخی جنود فیروزی آب سند عبره نمود و جوقی از لشکر منصور
پیشاور در آمد و شاه بیگ ازبیساکی راه گریز سپرد و الوس افغانان قبیله قبیله آمده نیایش پیمود بست
چهارم از صدود باچیواره دریای ستلج را بپل برگذشتند و نزدیک قصبه دهکدهار عساکر گردون شکوه
فرود آمد و از نردیکی دیاد پا بادو جالندهر و سلطانپور جالس رفت بیست و نهم آبان در حوالی جلال آباد دریای بیاه را
بپل بسته فیروزی جنود برگذشت و گیتی خداوند بر فراز فیل عبره نمود و درین روز شستم کلانور مخیم کشور خدا است
و گلبانگ نشاط که دمیده در گرفت و غلغله شادی بلند آوازه از زمین تا آسمان آمد و در سر حوالی
بیروال و غلغله بهجت آگنی عشرت اندوختند چنانچه آن سرزمین بقدوم همایون فروغ گرفت و دبستان کمال
که باورنگ نشینی کشور خدای روشناس روزگار است هنگامه نشاط فراهم آمد و ایزدی پرستش اندوزد الا

ج سوم

ج سوم ۳۵

دیگر سید درس رور حکیم علی و بهاء الدین کسوه را کشمیر برساند یوسف خان مرزبان آنجا پیوسته خودرا
از برگزیدگان شاهنشاهی همی دانست و پیوسته فرستادن پیشکش پیش را ماده داده بود رهی را دوست آورد
سامان گردامدی ازان بار که سماع برآمد ارمدی خاطر میرسید که مکه از مردگان فرستاده او را طلبید ارمدیا بر
سالیش آموداده رسید برا که خوداین سعادت مرا مدورند و دستو داستان معدن باصیه صحف سرا ورد دسعوب بود او
اساس اندیشه برو بیش بدند که حال سد و ار آرد دیگر سحه روبه درگاه خود آورد و سامری نامه دا دستوری نامه
که مادر سیاسی سعادت افراز همون شوند آن گریسته را حکومت مدار سازد اگر خود ان و الا دلب بیدرود
آن آشفته رای نه کار روا نه بسیار دار سوانح سیری شدن رو بکار شیخ جمال او از بزرگ زادگان سید دستار
همشیره او در رسیدن حرم سرای اقبال عزت داد و مردانگی آرزم مسند طراز یکمای داشت از نکو کاری و
گزین خدمتی بامارت رسید از فراح روزی و بسیاری مددکاران افتاد و رنگ مدد نکو مندگی آمده داده بهار
د بهره کاری دامن آلای شد و اسحام کار برعقیدت کیشی حون زور بر و استدلال مزاح کمتر شد و بسیاری از دود
ارد المو یا به گداشت شد تسیم این کارگاه گیتی رحب سرداشت دیگر اندر زمانه بار گداشت

درحسن جهان عقل باشد هشیار	کو بیک جنس نیست این بسیار	هست اگر اس نرم برعقل شکار	هم مال متاع جان او در داشتار

ناگریز آدمی را دو آنست که یکی از خردپرور یان یزدان عالی خرد بیان خرد آیین برگزیده و گفت و کردار
او را دستور خویش کند تا آیین کارآگهان بیتین که دست آلای بادو گساری شد ایهنگام اندازه
خویشتن را در ار بکار برده اند انک خویشتن را خود برتر او داد سرمایه ندیمی بود . س معرفت او و مد
رایت حلال ارجند و دربیر ور چارد هم دیبای حیات سال گذاره مود و رو یک سال الکه ث داره شد
از سوانح سوداشد ن شیخ عبدالرحیم لکهنوی از نکو بهیده آمیزش ساده دوستی اختادور دیر بار نامحری
از یسالی او میدائی داشت درین روز بیره او کار برگرفته آمد دریل حکیم ابوالفتح بهره گوی بود ار شورش جنون
مهر حکیم را برخود و مرحوم فراهم آمد و از دست او بار کشیدند و در میشگاه اقبال رحم اوراز دوحه سحاره گری سید
اگرچه حکیمان ارسون کار بوعید استند که جراحت شیخ را ده مرهم ندیمی مست لسکن گمان خود بوار
سمعته دانی بوید سدرستی برگذارد طاهر سان افسون ولدی بیا استند و دور نگاهان
مترد سی داستند و با دمار رور را آنکه دوستی فاشق شور باهر رور بیمور دو هیچ طبیعت اخات کرده
معر سامان قاروره دان دست باز داشتند سا هنشاه دورهمین تحتین روز سیاست
برگذار و با لوسش هر نوره جاده گری فرمود مهر حور در طبیعت کتا دگی بدیرفت ودرو بر
مرور تندرستی را بر دو و جیا نکه در کمتر زمانی سحال خویش باز آمد مست وچهارم بروکیا

رسول پور همایون لشکر فرود آمد صادق خان را ملتان و بهکر اقطاع داد و این سرل دستوری یافت بست و ششم
دریای بهت را بپل برگذشتند و درین روز گیتی خداوند بشکار آهوی سیاه حداشتند یا لوگی رخوش شش آهو دلیرانا
آهوی این سرزمین دیگرستان مد سهید یک بسته عشرت اندوخته بار پیوستند هشتم آد لطا بررهتاس سراپردهٔ عزت
سرت برافراخته آمد درین بدر سرا فراز تلهٔ بالنات برآمدند و بار سنی شدند و بوستان سرسبز یا خلوت داشتند
وادین منزل قاسم خان را پیش دستوری رست و که ازین جا تا دریای سند نشیب و فراز هموار گرداند و پیش
کوتل سیر ورا. کابل را گردون گرار سازد و درکتر ماہے فرموده مردمی کار آمد درین جا فتح اتک و دل های
ارکاس رسیده و روش شد که ابوارمش شاهنشاهی نزابلستان آرامش پذیرفت و بیم ما کان آن دیار
دل نهادیدگی شد و از سوانح آمدن قدسی محفهٔ حضرت مریم مکانی از فزونی شوق گیهان خدیو مدار السلطنت در
بیمار شد بود و شهریار قدردان را ازین آگهی نشاط افزود و بار دهم میاه شگری بدیده شد و بگونا گونا
بزرگ داشت نقدسی سار را آوردند و بسیارے را رائے آن بود که رایات همایون از بهتا
نگذرد ولیکن چون قدسی پسیج انتظام زابلستان بالش افغانان بود بیشتر روانه شد بست و دوم
به راول پنڈی دائره شد از سوانح فرو نشستن شورش ملک گجرات چون جاسحابان لیسحود قدسی
آستان ره گرا شد آن فرومایه عرصه را خالی یداشته سر فتنه برو داشت و سالش آکه کربمدد آنجا
دست یغما برکشاید جام به نیمت گریت ست که زرو زر دیدان صوب گام نتوان برگرفت آن
کار سترگ را آسان نتوان برشمرد سخت خاطر را امین خان غوری فراهم آید اگرچه پیری نامیه
مالش او دید و بس چون که دستامد من سیرباگرین ساماں خواهم پیوست و ناسازی ملک گجرات
عارست خواند آمد درین دا ستانهای جواب او ران سودائی بر قصبه پرلی تاخت آورد و برولایت
امین خان لختے چیرگی یافت آن بومی بکاپرداران گجرات برگذارد و مرزبیروی آویزش هست اگر
لختے یاوری شود و تا سالی شورش فرو خواهد نشست دوم قلیج خان با برخے جهانداران کارطلب
در احمد آباد آماده پیکار نشست سید قاسم و خواجه نظام الدین احمد با چندے تیز دستان مرد
مردانگی بدان سو ورد دید ند و از کاردانی بیگ محمد توقبائی و امیر محب الله و سید سالم را با گروهے
بر دار ایستر فرستادند فیروزی جنود سی کروهی رسیده بود که پاے آن شوریده سر
از جا رفت و یعقوب کاتهی را از دهشتاب آورد و پیشین شتابندگان چون با امین خان پیوستند
دلے برگرفت و نیروی دیگر پیدا آمد گذارش نمود اگر هزار سوار دیگر پیوند داز ین راه از میلے
نیائیم و از جانب دیگر جنود فیروزی تکاپوی پیش گیرند بنابران قلیج خان سید لاد و سید بهادر

نیست ترکمان او الکر شیخ و جوتی دلاوران را فرستادند و دیگر سران دولت ابد پیوند مراجعت برگرفتند سال
قصبهٔ رلیکوت که سامان جای او بود دیهائی گرد آمیدند آن دا از دل سخت برتن درآمد یعنی مست شور و دار موسم
سرما و غیره رسد با شکست آورده و دوازده بیست کروه و سهارنی ویمانه در آخر تابستان تشنگی کم آید آب تیرین چون
ایران سرزمین بگذراند سوسرے گیر دامر از یک مرار و اور الملک عمان باز گشتند و در اسحا امین خان
تاآن حوں سادر موسم و حام هرست آن سمان آمده دید سرد و درمیدار را دلاسا نموده دستوری بنگاه دادند
و عزیمان خود را در هدمت گرمی پیروزی حسود گله اسعد و یکبارگی که سو رس فروشت و پس از
استحکام کار در همان سرزمین خاصگان رسیده و بر ناسازی راه سخت لسراسحام مهمات سرد بهی و جالور
مر داعت بای سرداهی در کشور رملے آمده دید و عزلی خان جالوری بسر تا می شکست چون تا مهیب
افسرده و دیده دستگاری دشواری سودسر بهار پیوست چون سا گیرد ل ران سهاده بود از تصرف باز داشته
همرا آورده جالور را با قطاع دیگران داد و با یزدی تائید از خطر گاهی سترگ بازیافت و یک سرد بهی نبوس نمایند
که بار و گیاں ساط سکار براه ابر داد و چون برانی شد عزیمت سخت از سپاه جدا شدند از فرو بی
تنگنا و گرمی هوا السایه و رسیے آرامش گرد با گاه یکے از سکاراں دست ستم برکشوده گاه دست
سرگرفت راجپوتان آل مرتا آورش فرا آمدند و جانثاران سکار آن گروه بر خاست وحس دے دریکا
پیوسته سترگ کاریار سے برداد و سرتاب لوده کار و گریختند و بدان دمیده می پیروزی یافتند
السی بسرا داد مده و چلہ یول کمسکار رسید از کدرحب ہستی برست سمار اورا و حاتیس گسی حام
اگر حہ در مردم ملک اعروی دارد و لیکن او را بزرگ داشته وبه سنگام حاتمی و دیگر کارها
از و دستوری خواهند

آمدن فرزندان حکیم میرزا و زابلی سپاه بدرگاه والا

آواره داد و دهش شاهنشاهی و حق تیره بهی و قدردانی وطن دوستان را اندیشه عزت رسیر گسل دارد و
بیمیغ روزی نگذرد که گروهی در دوستان سعادت و کورنش پیوند دوند و نگوناگون خواهشها کامیاب
نگردند از بدکه و مدیران را خواهش آن بود که خود را بدرگاه والا رسانند و از این دولت
اندیشه ار کام دل برگیرد و لیکن بی مایه پرستی و سگ ستماسی پیش راه میگرفت چون میرزا درگذشت
بے گرد شورش بر خاست و هر کسے سیاره گری خود برشتست فریدون خان میرزا اترکان
ساده لوح را از رفتن بدرگاه والا باز داشت همگی گفتار آن نادرست آنکه کم گرائی میرزا
از کابلیان سند است و بنا دار آه آن نکوهش و مالش خواهد رفت از راه الطلر در ساه کاری

ج سوم

۲۰۷

خود سگالش آن بود که بمرزبان توران پیوندد و نیستون طرازی ناسپاسگان کمین را از جا برد و برو یکبود
که بیشتر مردم بدگوهر بودند درین اثنا قدسی فرمان پیاپی دررسید و هنگامه بدگوهران در هم شکست
آن ناهنجار در آن اندیشه که خوردان میرزا را گرفته ما وراء النهر گریزد و در میان جیرسگال بدنهادی او بهت
گماشتند درین هنگام آواره فیروزی جو و بلندی گرست او میرزا بیش بیشیج باز آمده به یالش گری
روی آورد و لشکر از کم بیی و دیگرگونی رای بیگ جاداره استادی تا آنکه کنور مان سنگ رسید و سگالشها
یکسانی گرفت از ساحل سند خواجه شمس الدین برخی دلاوران کارشناس از آب گذشته پیشتر
روان شدند و شاه بیگ از پیشاور بکابل رفت و رعایا به اهل سعادت اندوختند و سپس
چون میرزا فیروزی لشکر فراهم آمد و از اسحاق خواجه شمس الدین و محمد علی و حمزه بیگ و چندی سرداران
همه پیش رفتند راه خیبر که از هجوم تاریکیان کم گراسته بود کتالیق نامور رمال
نشسته اند و رنج ناکامی خرید بدین خوش نصرت قرین جلال آباد رسید و بدان گرامی آرامش بخشید
علی محمد اسپ و جمعی از کامیاران دولت خواه با پیوستند بخت بیگم در استحالو و دارین آگهی ستاد
اندوخت میرزا آن پرده نشین پارسا را با فرزند سیاب فرزند و سردار خود به درگاه والا رخصت کرده بود
تا بارگاه خلافت رفته نیایش گری نماید و بدر کم حدیثها برگزارد حسن و حسین فرزندان توام شادمان میرزا
همراه کرد درین سامحه ناگزیر از سیاب چون سر بیک بود درگذشت فریدون از تباه بینی بدان شد
که بیگم را بیرنگ داند در نوبت امرای پادشاهی رسیدند ولختی ساده ایبتیها برجوده آمده و نسبت بهم
مان سنگه تنجال عنایت میرزا کیقباد یازده ساله و افراسیاب چهار ساله با بسیاری سپاه پیوستند
و از نوازش گیتی خداوند چهره امید برافروختند بامدادان کامل در آمدند و گرد یا گرده مردم را
ملک شاده دستی و شیرین زبانی دل بدست آوردند چهارم آذر کنور مان سنگ با سیاهی آن ملک
بحکمت سنگ بسیر خود و خواجه شمس الدین باز گذاشت و خود با خروش سرا و سران ملک به قدسی
آستان نهاد بیست و پنجم در قصبه راول پندی بسعادت کورنش سربلندی یافت و آیندگان را
مانذ و پایه نوازش فرمودند نخست افراسیاب و کیقباد والا گهر زاده میرزا دولت بار اندوختند و سپس
فریدون خان و علی محمد اسپ و شاه بیگ و تاش بیگ قوچین و تخته بیگ قاسم بیگ و ابن مظفر کوکه جالش بهادر
تاتار بیگ غیور بیگ و الغ بیگ و نور محمد خواجه خضری دوست محمد ترمانی جانی کلبان اتالیق قاسم کوکه خواد
یاقوت اتم بهادر و خوشم سادات حیدر علی عرب فرخ بیگ مسعود و دیگر بهادران و دیگر جوانان بهرکدام درخور مرتبت
خلعت و اسپ و جامهای مهر ورده بخشش شد و گوناگون مواهب شاهنشاهی در گرفت فریدون را که ناسپاسی

۹۷

۳۰۹
ج سوم

و نمسه امد و ری هیگر بود حقیقی و شورش افزائی فتنه او ریبعان کوکه میرزا محمد تاتار گی سفه افزال برخواند تاترک
اطوار او را در نامد دوم دی سمد و دس ابدال دائره سد و بید دیک آن سکار قرعه نشاط اند وخشد
و دیبها حکیم علی و جلال الدین از کتمیر آمده سخود میاس نمود بد مرسان آمحار فرو لی جوشا بد گویان
داستواری جاجیاره گرای سکو سدگی ساید اگر چه تا ئیں دور دیاں بد گو پرلا گریبا سود بد ولیکن
به خود عزیمت آستان بوسی سوده آن گریخته رار و اه ساعت ار سید لیتی مائیه او فرود و عصب
پادشاهی کی هنگام ستوده وار جاره نگدرد سکوش آید فرمان شد که میرزا ری خود را اورا از
جواب بیدار درآورید

نامزد فرمودن عساکر پادشاهی بتسخیر کشمیر

اورنگ نشینان فرهنگ آرا راهمگی آن سیج که هوشیار معدلت رو در سرور سرائی گرایید و چهار حس
گیتی رمان شاداب تر گردد هر چند فراوان ملک بدست یکی از فراخ حوصلگان دادگر درآید
هر آئینه ازره دیگرین روشن چهره برافروزد چون قلمرو از آبیاری دیده ور انصاف گزین آبادتر بود
و که ومه آن مرز سایه نشین آسایش گردید ناگزیر آنکه بکار همسایگان که راه مدارا سپرند ترزبی نگاهی
بکار برده دور بینی بجا آورد اگر بیشینی نشست و جاسب ایشان راند بستی و بیمار گریی اورده با
وار سعادت بار بر دستان خود بیک سگال دست ازمال و ملک باز داشته یاوری پیش گیرند
ور به آئین دادگری آنکه لختے مالش دهند و بوم بار شایسته عمود و رائی که با گوناگون نوازش
راه مدار سپرد و دل ار رعیت پروری برگرفته لطیفه پرستی برنشیند خوش فرستادگان از کاشمیر
بار گردید بد و نحوت فروشی و نکوهیده کاری او بر گذارده شاهنشاه یده در سیم دی میرزا شاه رخ سادر
و راجه بهگونت داس و شاه قلی محرم و مادهو سنگه و مبارک خان و جلال خان ولسیاری از احدیان
بسر گردگی میرزا علی اکبرشاهی و شیخ یعقوب کشمیری و حیدر چک و دیگر سپاریان کار طلب را دستوری
داده بدو امین الدین بخشی گری اختصاص یافت و همدرین روز زین خان کوکه را که سپهسالاری یوسف‌زئی
کتابین سواد و بجور رخصت فرمود بود با این گروه انبوه بیشتر در بند بار و قراباج لسری بر بد هما
بکابل آمده دست چیرگی برگشادند میرزا الغ بیگ کابلی بدستان سرائی از هم گذراید پس با نگاه
از اسمالمعانات دم آسایش برکشیدند و سپس با سعر بار اقامت کشودند و سر دیک صد سال است
که در سواد و بجور سرهری و سرمائی در رسیگد را بد و درین سرزمین گروهی که خطاب سلطانی داشتند می‌بودند
و مودر ار نژاد دختری سلطان سکندر می پیداشتند این سرگردهان بسیج چیدی بیرستاری جا گرم کرد

و بحیله اندوزی را ناسپاسی پیش گرفتند و گزین جا بسیاری از ایشان بدست آوردند و تا امروز برخی از آن
پیش مردم در آن تنگنا ناکامی بسر می برند و از وطن دوستی برون شدن نیارند در یورش کابل
کلانسران این بوم چهره ساهی گستند لاسه گرپیا نمودند و از منتشین بکوهیده کردار شرمساری کشیده یان
پرستاری ستند و از ان سیان کالو را لبیرونی عاطفت پایه افزودند و ارشاه سرشتی و عنود و بیختی در اندک
زمانی بآئین پیش گرائید و در راهبری و خلق آزاری همت گماشتند و آن کالوی تیره روزگار از دار الخلافه
روی بگریز نهاد و خواجه شمس الدین از نواحی اتک دستگیر ساخته بدرگاه فرستاد و شهریار مهربان دل سجاسه
یاداش نوازش فرمودند از انجا که بدسرشت را نکوئی سود مند نیاید بتازگی آن شوریده مغز راه گریز پیش
گرفت و بپیشین نگاه پناه برد و سرمایهٔ گرامی دیگر بومیان شد گیسان خدیو حسن خان بتی راجه مکس
پالش بهادر آسکرن سجاپس دهیر اسران رامچند شیخ کبیر فولاد محمد علی سلدوز کایته سیسو دیه سیبنار حیدر خان
محمد شیخ معروف خانزاده محمد باد شاه قلی عجائب دولت طوج محمد سعید یار محمد بیاول کتاره و شاه گوهر
میرطوفان رحمت الله عالم یادگار حالتی ملا تیری حسن بیک کرد احمد سخجش مرل شاه محمد عیسی و جمعی دیگران را
سپه آرائی گوکلتاش دستوری دادند عرب خان جهانی را بختی گردانیده بدنهگی سگالش آنکه گروه کجگرا بهمونی
گردند و تیره دلان اندرز پذیر با دافراه رسد و فریدون خان را از گرفته براقم شگرفنامه سپردند و بهدرین
سال اسمعیل قلی خان بلوچستان رخصت شد چون آگهی آمد کاین گروه ناسپاسی می سپرند و پرستاری
سجای می آید آن گزین خدمت را نامزد فرمودند رای رای سنگه ابو القاسم نمکی و بسیاری مبارزان کار طلب
همراه گردند قاسم سختی گری اختصاص یافت و بهدرین روز کنور مان سنگه را رخصت کابل شد تا بدادگری
آن ناحیت را آباد سازد و سید حامد بخاری بختیار بیگ محمد قلی بیگ و حمزه بیگ و بسیارے دلاوران
نامور همراه ساختند و فرمان شد چون بکریوهٔ خیبر نزدیک شود در روزے چند عنان بازگیرد و تاریکیان
تیره بخت را مالش دهد و چنان سازد که راه ایمنی پذیره و دیو دیدگان را فراخ خاطر ماسد و شهریار کشور گشا
دو از دهم چهار ماه و یک روز سه صد و پنج کروه و کسرے را در شصت و پنج کوچ در نوردیده در اتک بنارس
بجستگی در آمد و دادگری و کار آگهی برافروزد بامدادان بمنزل زین خان کوکه و کنور مان سنگه که در آن
نزدیکی فرود آمده بودند سایهٔ عاطفت انداخت و بتازگی گران بارهین اندرزها گردانید یازدهم فریدون خان را
بجاز فرستادند تا که آلایش بدگوهری شست و شوی یابد و سرمایهٔ سعادت اندوزد و از دریای بهت
کشتی برآورده بهکر بردند و از انجا صادق خان دریائی ساخت بلطوایف گاه رسانید هر چند دوربینان
بارگاه عرضه داشتند که چنین شورش منش اگر از بارهستی رهائی نیابد و در زندان دبستان پند پذیری برخواند

کیمن مدا و بدیاس بلند داشته برگذارده گوش ساختند مانی حسیا و کی احد بیگ علی محمد الف احمد قاسم کوکه ملا
تاشکال و بادعلی بیگ حرم بای پیر بای پیر محمد جلال رویش علی توش بیگی و التمش بهادر کسی بهادر
لاله بیگ محمدی بیگ مشتاق بیگ از همپای نظر برمیش آید کان در استند چون از
نواحت آن آگهی شیدار کابل بسیج قدسی آستان نمودند گشتم سعادت یاراند و خشند گسترالی
نوارش بلندپایگی یافتند از سوانح فرستادن سپاه تا ختن یوسف زئی شگاه این گروه
ناسپاس کوهستان سواد بجور است و بسیار سه در دشت بسر بردار و سوی دریای سند
دارد و جانب دیگر دریای کابل و کوهستان شمالی و برابر آن سی کروه پهنا یارده یا بست
جایگاهای دلگشا دم ربای نگاه فریب چهره افروز نشاط که کلتاش چون بدین دشت بیرا
بیجور شتابت زیست و هم گیتی خداوند قرا بیگ ضیاء الملک حکیم بهادران خدمت گزین
را بسرگردگی شیخ فرید بخشی فرستادند که بین تا ختن نموده بارگردند و چیان برگذارند که کار
دشت فراوان است آن سزاوار که گروهی دیگر نامزد گردد و لشکر گیرند حارس ناسپاسی برگشته آمد
و سپس از طرف دیگر کوهستان در شدند و پیش که کلتاش و ند سارس چهارم بهمن سعید خان ملک الشعرا
شیخ فیضی شیر خواجه علی محمد الف قاضی صالح دیوانه فتح الله شربت دار ایوب بیگ یعقوب بیگ
شیخ ابوالبرکات و طائفه دیگر از ملازمان سعادت اندوز به صد سوار دیگر نامزد گشت اقبالنامه رادستوری
داده شد و در بخشش سرل که کمتر بود دلخ رفته بود دیگهان حدیوار راه گهر بواری سایه عاطفت انداخت
و گوناگون نوازش سربلندی بخشید و قورخاصه نامزد شد تا نگورش آن سعادت اندوزد و هنگام
سواری فیروزی جلو در پیش آن جراحش نماید و در مقام سر آن انجمن کار آگهان انتظام یابد
هشتم میر شریف آملی را مرا ماستان فرستاده بمنصب امینی و صدارت الهوس بلند پایگی یافت
و دران روز قاسم بیگ تبریزی میر عدلی سرفرازی یافت و در زمان گوهر بازارت که همواره
سپاس ایزدی و رضامندی الهی را پژوهش نماید شناسائی را نام ارمندی بر آمیزد و دار ارسند
رستروالی که لعبت نگاه هو تمید ان ست سرکرایه بیچه پسار سا گو هراز رلیمی دیبا و شکوه ستمگاران
ارحق گزاری نگه دارد دو داوری را نگاه و سوگند بارنگدارد مدوارد و درگاهی پرستیهاسے
رنگارنگ ناسوادهای مثالی آیخته دارد و بزرگ آمیزش را مدد اسیحه چون شد بعرض همایون
رسانید تن آسانی را باره دادسته گاه و پگاه بدین کار بردار دار سوانح فرستادن راجه بیربر
بصوب سواد چون آگهی آمد که اگر کارسینی فرستادگان بار گذاشته آیداره فرو نی گزایان

این ناست و دشوار گراری این تنگناهای کوهستان دیرتر بانجام میرساند بنابران لسیچ آن شند
کرلشکرے تاز و بسر گردگی یکے از بندگان کارشناسان نامزد گردد از انجاکه این شور بیده
آرمیده را آهنگ نبرد در سر بود و آرزوی آن سرمایهٔ خاطر را فرو گرفته بعرض همایون رسانید
اگرچه خدمت حضور اکسیر سعادت است لیکن میخواهد که پرستاری نمایانه را که آزمونگاه یگانگی
و یکدلی است حیار باز نماید و بتازگی پایهٔ گوهرشناسی گیتی خدیو بروی روزگار افتد و مرا که از
پیغولهٔ خمول برآورده روشناس روزگار گردانیده اند در روش فطرت فدوی سکبار آید
و بدین اندیشه وی را نیرو افزوده که اگر سعادتگاری زمانه و یاوری سپهر ناوردگاه دیگرین
کارے چهرهٔ ناموری برافروزد و شائسته بندگی که پیرایهٔ دین و دنیاست بجا آمده باشد
و هم زبان هرزه سرایان ناتوان بین که دروازه های ناسزائی است بسته آید ورنه جان سپنجی
جان نثار دولت ابد طراز ساخته جاوید نیکنامی بر گیرد شهریار آگاه دل نقش راستی از
گذارده بر خوانده پذیرش فرمود و رانشاطگاه برد و نیروی دیگر بخشید بزبان گوهر آمود
گذارش یافت که چندے از سپاهیان آزمونکار را همراه خواهیم ساخت که اینا دگان کارزار شدکن
و بصوابدید آن گروه شود پایان روزگار هنگام دستوری بود و کشور خدا فرمود به بیشگاه خاطر جهان
پرتو می آمد که میان تو و راجه بیرسر فتنه اندازند تا بی خواهش یکدیگر ایزدی سرنوشت بدائی گیرد
و از انجا که خواهش جگری بود نقش بسیار سرابرگرفت یکبارگی رمز کم بنام او برآمد و ماهی درمانده
دراز در شدیم ناگزیر غبار غم بدل فرو نشسته یا ندرز سرائی خرد نشست و آن سزاوار بزم و رزم
بسرنوشت آسمانی ونوار دهم بهمن رخصت یافت قاسم خواجه گدا بیگ حاجی سیندوک احمد بیگ
تاش بیگ خواجه حسام الدین و برخے بهادران نامور را همراه نوشتند با مدادان خدیو عالم در یاد داشت
لشکر بدایرهٔ راجه سایهٔ عاطفت انداخت و نوازشهای گوناگون سرفرازی بخشید در کمتر زمانے
با هم پیوسته دشت راگزین رفت و رودی کردند و هر که سرکشی پیش گرفت نالش بسزا یافت و هیمه که
نیایش گری نمود مال و ناموس یاور را پاسبانی نموده جای دیگر آباد کردند و غیرزمی جنود تنگ کتاب تن
نبرد بگروه حمله نهادند چون لختے تنگنا سپرده بمنزل دوک رسیدند افغانان وارون بخت جای
آویزش ساخته پیکار برخاستند و شگرف کارزار چهرهٔ را و مردی برافروخت جمعی انبوه دستگیر شدند
و بسیارے بنیستی گرائیدند خواجه احمد بیگ علی محمد الف ضیاء الدین بهرام بیگ کارنامهای
دلاوری بروی کار آوردند دیو بیگاه بود احوال پیش پیدائی نداشت برگشته بمنزلگاه آمدند

ج سوم ۱۲۱۴

کار این راه بدان ستمد نتوان شد بدست باز گرداید بدیار راه دیگر درآید و هم در سولا حکم والا صادر
ماحوقی نهاد دران کار آگاه سواد رخصت فرمود بدین خان کوکلتاش عرضداشت کرده بود که
بایر دمی عنایت سخت گروه ناگذار ده شد و سخن بیشتر سواد بدست درآمد لیکن برخی از نکادو
نسایسے نستوه آمده اعانان حد گروه گراکر میان سواد و باجور فراهم آمده اگر بسیجے کند او ران ملک بید
شایستگی باد افراه ایشان سرانجام یابد و همگی ملک تگرین زرفتی بدست افتد بنابرین نور و جمعی از
شیخ عمری احمد قاسم طوفان بیگ ملا عیوری موسی داس باجیره با وجمعی یاران بسرکردگی حکیم
دستوری داده بد فرمود ند اگر سپس سپاه در دشت باشند پیوسته نزدیکی کوکلتاش رسد دار
گروه بالمسه که نزدیک برین راه هاست شتابان آمد نمایان روز بدایرهٔ حکیم رفته جاوید دولت
سخته بدو سهیں پیدا آویزهٔ گوش هوش شد و در کمر بدایی لشکر یکجا فراهم آمد و بدان راه که حکیم
شد تو کام برگرفتند و هم درین روز آگهی رسید که ایلچی عبدالله خان فرمان روای توران و لطرلی که
از دیر باز علم در تیول او بود بار گرگ کاروانی نزدیک رسیده از رهبری تاریکیان گروه بیشتر گذارد آ
نامداران سبارک خان نوحانی و عارب خان وحیدی از را و مردان رابسرکردگی شیخ فرید بخشی بیگی فرستاده
کر آیندگان را تا ساحل برگذرانید بسازش آرامش یامتی صوبهٔ بنگاله دران هنگام که یورش تیحلک
سماط همایون پرتو انداخت آگهی آمد که زرخان تهار مهمات اسحد و میتوانند برآمد و سرکستان آمر
تارک ناسپاسی برافراخته وار بدماران کیش برادر بهارمان رامر ستاو مدد و اوراز صوبهٔ بهار بدان ملک
رساند بر ساحل دریای ست نعرض همایون رسید که تهار خان را آر روسد می سخن قدسی
آستان مساب دار و دار مدارای با همارره گرامی بارگاه اقبال است سزاوار آن حد کار زار رواده
فرمودند کام و ناکام اورا گر زاید بدان خدمت رسانند مرد جویور بد پیوسته از آن خواهش
بار داشتند لیکن ناسپاسی بنگاله برشست و بزبان دلاسا و دست گشاده تعیید ولها بر داخت
بکمتر فرصتی انعامات کج گرای پایستگری برایش گرفتند گردشورتهار فرصت یافته از بیروستان برآسوده
و بکهین توری عیسی ملک معانی سیاه رواز ساحت و ازیر کی اقبال آرای آویزش شد و ولایتی
که صادق خان باستی داده بود بدست آمد با مددرجا نگاه تو میرگی باعث بد و کار ناشایستگی گرائید
عیسی گرین بسوغات فرستاده ملایه گری پیش آمده گذارش نمود که چون معصوم ازوار و بن سختی
راه ناسپاسی پیمود و در حوالیش میلر رحیدے میخواهد جائی بایه شایسته پرستاری کند و اکنون بود جودرا
بدرگاه سپرده ستد با سپیح شد همو آنست که شمار شتا مدد از اسحار وی بیاز بارگاه آورد و بسیاری

از افغانان عیسی وقتلو نیز جدا شده پیوستند او دستان سرائی پیش گرفت شهباز خان از ساده لوحی پذیرفته او و لیسه را باز داد و بهدرین و لاگزین فوجی بولایت کوکره فرستاد میان او و لیسه دگرگون ملکیت آباد و ماد هوسنگه بومی از نیرنگ گوئی و دشوار عبوری پیش دارد و سر سخن برافراز د مجاهدان اقبال بدانجا شتافته دست لغا کشودند و غنیمت فراوان اندوختند و از تیزمندی مالگذاری پیشکش در سایهٔ دولت بهمال آسایش دریافت و نیز مرزبان مکه که نزدیک پیگوست خواسته و فیل فرستاد داستان یکجهتی بر خواند و از نیرنگی اقبال آنکه امرای بزرگ جز و نیز جان نمودکاره با شایستگی استحکام گرفت و نواره که گریز اسباب شد و کشمیر است بدرگاه والا نمود و دیدن سپاه نصرت پیوند کشودن کشمیر دشوار یافت سران لشکر را هیچ اندیشه آن در سر بود که از راه بهمبر در آیند برای آنکه گران لشکر با این راه بر روی و آسانی خراست نماید و برخی رسیداران آن صوب سخن یگانگی سگندرا اندند سگالش آن بود که چون راه از برف واکشاد و هنگام زمستان بانجام رسد کریوه نوردی پیش گیرند از آنجا که پایه دانش بدگوهران برتافته فرمان شد که درین زبر تا برف که عیم خواب بی پروائی در سر دارد راه پگلی که برف کم بارد پیروزی جویند و ران ملک شتابند تا گزیر دل بدان صوب نهادند درین آگهی یوسف خان آهنگ پکلی در سر گرفت بسیاری کار آگهان را روانه گردانید که مزدوری پیامی بین سکیه حصار سرا برآورده و در پرستگی استوار جائی ساخته آماده آویزش شوند فرستادگان از بار جمولهستن گروه گذشته بودند حال روزافزون بتگر و بکار می در آمده مرزبانان کاتمیر نقش آن سگالش بر سر و در حقیقت کردها را گرایند و از حرف سرای راه رنان کم بین و کوتاه نگاهان نز ددوست مگران خواب سلطنت در شدند و سواگر از تنگ کریوه ها و رسیدن برف و باران و گرم سیری بودن فیروزی جنود عبور را ترساحت حویشتن دوستی و نال پرستی غبار آلود بی پروائی گردانیده هنگامی که کار از دست رفته بود آگهی پذیرفتند که مجاهدان دولت بکشایش این ملک همت بسته اند و در نزدیک پگلی رسیده گرد شورش بلندی گرامی شد و گویا گوش را بیاپید آمد که دوربینی از دست دهد و در کامیابی اندیشه ناکامی سماید هر آئینه تیره روزی و دشمن کامی پیش آید و پای خواهش بسنگ ناامیدی درآید پس از کوتهی دستان آشیمه سری بازش بیکار در سر گرفت و دنبال رمان و گرگونگی را کالیوه ترساحتی درین هنگام که سپاه ایزدی اعتصام نشیب و فراز در نوردیده به پکلی بولیاس فرود آید یوسف خان از سادهٔ خواب غفلت بیدار برخاست و سجاره گری ناسپاسی بر نشست و چون بجز نهاری شدن و بکورنش رسیدن و دستاویز ملک داری نیافت از کوتل کوار مست سهاهٔ و دیدن نا وره گاه با چندی جدا شده و کاردانی فرستاده راز دل در میان آورد و امرا که از سختی سرما

وگرانی رزق و دشواری راه و ریزش باران ستوه آمده بودند از پیش خود برگشته آمده راه دستوری وا دید
وا و باید سے از هم ساران چارم اسفندارمذ به پیروزی سپاه سوی سه امرا که گوناگون برگذاشت
سجا آورده انجمن آراستند و آهنگ بازگشتن در سر گرفتند چون به درگاه والا آگهی رسید فرمان شد که آمد
او پسند خاطر اقدس آمد و شهریار والا نوازش سربلندی خواهد یافت لیکن اندیشه بازگشت امرا ساقی
مدار و اگر یوسف خان را حیله اندوزی در سر هست و تا به راه راستی میرود باید که پیروزی سپاه
دران عرصه دلکشا درآید و آن ملک گرفته بدو سپارند امرا کام ناکام قدم پیشتر نهادند سران کشمیر
و عمودگی راجه حسین خان چک را مردنک کوارست کلاهی برگرفتند و در استواری کریوه نشستند
درین هنگام یعقوب پسر یوسف خان بدان هنگامه پیوست و از مرزبان بودل برگرفته بدو گرویدند
و بر سر کریوه آویزش را در بازار شدند با دهوسنگه و شمس الدین و برخی از سپاه پیروزی سران کریوه
دشوارکشا برگرفتند حسن بیگ احدی و چندی را جیوتان سجان سپاری جاوید نیکنامی اندوختند
و چهل کس نامور از عنیم رخت هستی بربست و سرافگندگی دران گروه افتاد و درین اثنا شمس سرای پیچ یعقوب
کشمیری رسیداران کرنان آمده و عهد بدو قرار یافت که از سرگاه ایشان نوسے درون کشمیر درآید و تیمیار
لایه گری فراپیش گرفتند و حرف آشتی به گزارد و گذارش نمودند که مرزبان این دیار بر بندان درگاه
آورده است سزاوار آنست که گرد آویزه فرونشسته بازگردد و از هم نگه امی نام تا به سپاهی چیره نورزد
سرای ضرب و زعفران و ابریشم و شکاری جانور سرکار والا بازگردد و به هر کدام داروغه فرستاده پیروزی جنود
بازگشت نمایند چون ستوه آمده بودند بگوشش یوسف خان مرزبان کشمیر پذیرفتند و داروغگی زعفران
و ابریشم قلندر بیگ و دارالضرب خواجه میرکی و جانوران ملا طاهری بازگشت اگرچه شهریار
کشورستان را پسند نیامد لیکن بر روزگار سپاه پیروزی کشمیریان بخشودند و فرار ادهیپاپائی پاپ ارسوانج
ستم رسیده بنسکاری بن خان گوکلداس چون تکتاپتی سواد و شهر و دهوری پایب سخن گرفتن
شورا رامش نهاد هست گر ایدی هزار ماه و از الوس یوسف زئی آسمان سر تدادار گروه نامی و دشوار گشا
سرسخت برافزاید و در پیروزی سپاه سرینا کدسی از راه دالس کول درآمد که گرانان را فرصت گرفتن
راه بستند یالش نهادریا برجے و لاوران شهرگیر امیر تا جب و سارے بالش بسر آمانند عادی خان
میرزا علی خان طائفه خان بلکه گنا سران زینهار خواسته دیدند دکمان گی جادی شورش برکنده آمد از اسجا
آهنگ لاس سواد شدند جمیل هزار خانه واریوسف زئی دران کوهستان بسر برده و چون انواع گیهان ستان
مرکبار و دریا رسید و بومستان آن بوم با آورده یا آستردن هر اول لختے در گذشتن عنان بازکشیدند و لاوران

التمش بتیز دستی برگزستید واز دیدن آن دیگران نیز براه سترگ آویزش چهره رادمردی برافروخت ونیم
ناکام راه گریز سپردند گوکلتاش در جکدره میان ولایت بود قلعه اساس نهاد و برانش دیگران همت گماشت
بست وسه بار فیروزی یافت وهفت لشکر برشکست وغیراز کریوه گواکره وولایت تمیره همه بدست آمد
لیکن از کوه نوردی و فرونی کارزار سپاه تحتی بستوه آمد گوکلتاش خواهش کمک نمود گیتی خداوند
راجه بیربر وحکیم ابوالفتح ودیگر مبارزان را نامزد فرمود چون پیوستند وعبار دورنگی برخاست بیشتر
درمیان گوکلتاش وراجه گفتگوی تنگ چشمی بود همچنین راجه وحکیم نیز بایکدیگر صفائی نداشتند از نیرنگی
روزگار با همه عالی داعیه استرگ تنگنائی حسد درشدند ودربار شاهی عاطفت که دور ونزدیک را
فرو گرفته دارد اینان نخواهند وآن مایه شناسی بدست گرفته نیفتند یا آنکه این طرز گزیدن بنزدای
رسم درار ویتشد دانست که بدامی اعده افتادن بایزد بی همال درآویختن وخود را بیچاره کش کرده
گردابدن است ایران بارکه فوجهای دشت بگومک گوکلتاش روانه شدند را جبینانی سر دل را
چنین آلوده داشتی وبا دمسازان خویش سرائیدی ما با رنگار برگشته است بهمراهی حکیم ویاوری
کوکه دشت وکوه پیموده بینو وتا انجام کار یکجا کشد وبرده نوردی هر روز بحرف ناسزا باهم درافتادی
چون بکریوه ملکند رسیدند گوکلتاش پذیره شد وگرم جوئیها نمود وخود بر سر آن پیخ بگدرا مدن لشکر
وبرتال نشستند وشب هماسپا روز آورد وحکیم ابوالفتح با چیدے بقلعه جکدره شتافت راجه
ازین جدائی برآشفت وباندیشه تباه درشد با مداوان بدان قلعه فراهم شدند گوکلتاش جستی برآراست
وهم گرامی رسیدگان را خواهش نمود راجه بنشستن خشمگین برملا انداخت وبدان انجمن درنشد و
گزارش نمود سزاوار آنست که همگی کارآگهان گرد تور بادشاهی فراهم آیند درازگوئی دبرم یکجا
آرایش گیرد گوکلتاش حسم فرو برده پیش راجه آمد سران دیگر پیوستند شائسته آن بود که خدمت تور را
بگوکلتاش می سپردند و در خانه او فراهم شده جالقی مینمودند باری درین انجمن میان راجه وحکیم از درشتی
بدستنام کشید وبیر دباری کوکه سختی شورش بیگانگی فرونشست وپس از گذشت نابالیت گوکلتاش
گزارش نمود مهم کوهستان نزدیک است با نجام وسرتابان گرا کرد بنیرنیزلا به گری فراپیش دارند لیکن
از دیر باز گشت بکردار نمی آید بیکی کو ملک ازان بود که خوقی را درین قلعه گذاشته در مالش فتنه اندوزان
حیله گزار تکاپو رود اکنون باید که لشکر تازه روز این خدمت را بخود گیرد ومن با پیشین سپاه میان این ایل
پاسبانی بکنم یا آنکه بودن جکدره را اینان بر خود ستیز گیرند ومن لسرای کوه نشینان برآیم شوم راجه
وحکیم هیچ یک را نپذیرفته پاسخ دادند فرمان تیاخت ملک است نه بنگاه داشت همه یکجا ماندنی ابوالفتح

ج سوم ۳۱۶

ج سوم

۲۱۷

از همان راه به درگاه والای پادشاهیم کو کلانتر جواب داد و رایتی که میدید آویزان بدست آمد ناسزا گفتگو

سرانجام ما کرده گذاشته آید شناختن این راه نشیب و فراز بسیار بندگی ندارد و اگر آن دو روش فرامش

میگیرند بر تماس فراز به همان سرکار راه آمده باز گردند که آن سو نشیب است و تیم را دست بدون

این راه شده و همان بگشتن اندیشه دل نهادند که کلانترش را دارای ما همراه آتش سردار یکسو نهاد و نهادن مکان

شیوه ریان چه می ناشایسته بر سایه بند تا همسایه بسیار مشغول به مالی خاطر گران شود ما ماند راهی اندیشه آنکه نهاد به

کاسه از پس برود و سرسبدگی بار آورده امیرگی نقد بر زمین می همواره قرار گرفت و سخن در آن راست

و چهار رفت راه حکیم همان اندیشه از سرگرفتن بر نغار و جرنغار سر بار برده سرراهی بر نغار

سخن تا بارگشت جرنغار ایقاقی علی بیس می هراول سخن یک کرده و گفتگوی سر اوان حکیم را پیش

جاگرفت و هم اسفند از جدار چکیده سوی کرا کرده و نهادند و گروه راه رفته در موضع کاداک فرود آمدند

و در دیگر چون راه بر تنگ شد بر نغار را جدا اول گذاشته و تیم گروهی در قرار منزل است و چنان اندیشیدند

که او در هراول نه ساخت پرداخته از گروه نامداران و آن گروه بر آن که پل بر آمدند آغاز پیکار رسید

ریان همان فیروزی همه او و تیغ در کمتر رفته بار اندوخته فراوان غنیمت او جسته های

می ندام افتاده انگشت گریسته کالمیان بود بند امتان لباسشود شتاب آورد و بسیاری از وتا

دیگر بر آن ساخت شد که کلانتر که از منزل گزیده بود با چارخود هم رواز سدر از وی لب روش

پیش افغانان آمد از دست غارت برگشادند جس جان تنی سخت او بر سر بود رحمی کناره گرفت

و کار زیر دستگان تنگ بر شد کو کلانتر از این آگهی همان بار کشید و پای همت افشرده کار زار در آمد

آن و همان شب بیشتر از روز دیگر بگاه برد و خورد کرمی داشت حصار سرکرد و یا اندوخته و بس

آتش بر سخت هستی در رد و افغانان بسته ارهم گسیختند اگرچه پایان روز فیروزی بیت الا آورد ولیکن یا بیشتر

و گاه تاراج رفت اسپه بر پیل و اشتر و منزل رسید و دیگر شکست کرده فتنه ده نامور فرود آمد

کوکه اولی بر خود گرفت و بگی راه تنگ کمان منزل پیوست و بدائره راه بر رفته آتش کمکاس

بر ساخت و بیش گفتگو و سکوهش شتاب بردگی و بهند بود را شیوا رای گرا ایستش نمود اکنون صلاح

حسیب و یکی باید گرفت چون راه کمتر مانده بود نشیب و فراز آن منظر نیامد همه پاسخ دادند سزاوار است

که گروه گذشته روز حد تر شتیم و جا و این گروه ناسپاس از سر گروه آید که کلانتر برگرداند

که سکنایی سخن دشوار برین جا بهاست حسینی و بود بد آبرو خود بزرگ است آن در خور که در همین مرحله که تحتی طرحی

و اسپ سرکوب نیست و آب و گیاه فراوان است وارد و تی بسیار دیوار بندی سرانجام داده باشی همت

محمد صادق

را افسار بیم نه بد گوهران سخن افزا که همگی کوه فرا گرفته دارند مالیده بسر افتاده آید یا آنکه ره نزاد و فراوان مال
ایشان بدست ما است امتثال فرستاده پیمان فرمان پذیری برگیریم و بنیاد بدسگالان برساریم چندے
راه نگاه داریم و اگر این رای هم دلنشین نیست چندانی توقف افکند که بارگاه اقبال آگهی رود و نوبت
از سپاه داران از تعصب آمده سرگروه نگاه داران اسپا که سرنوشت آسمانی دگرگون بود درین گفتن خوش التیام
و سوار بان خود ناپسند بستم استقدار نه تصویب کرد . ملندری روان شدند که از کار آگهی چنداول
برخود گرفت و سخن را پیشین روز آویزش بدید آمد چون لختے را بسر بدورد بیگاه گشت از دیدار
آغاز بزرگ گریوه دانسته فرود آمدند و از رسیدن کوه کروش شد که همگی دیگر باید گذشت تا سران سپه
چون سر کوب ها رونق داشت در پیش رفتن کوشش نمود و چنان قرار داد که هراول بسر گریوه رسیده
بلندی ها را نگیرد و در پایان فرود آمد و بهر آنکار بر یو صبح آن دشوار ایستگاه را گذارده بیایند چون از لبها
افغانان راندند می آمدند که گمان است یارے دلاوران بر کار بدند دیگران ازین کوچ تا هنگام وقت شام
هراول نوردیدن گریوه دانسته شتاب آوردند و آئین رفتن از هم ریخت هر چند در فهمانیدن و برگرداندن
تکاپو شد سودمند نیامد افغانان از هر سو تیر و سنگ ضربه دستی نمودند و از ناشناسائی و سراسیمگی
از فراز کوه به نشیب گاه روآوردند و بد دران زوار و دل بازی دادگی اهل و اسپ و آدم با یکدیگر آمیخته
افتادند و عالمی نقش هستی در باخت بسیارے نامداران دوستی شناده مردانه جان سپاری نمودند و برخے
بیدلان را شناخته کام زمینگیر رفتند انجام روز برخے دیگر آن گریوه دشوار را گذاشته پائین فرود آمدند
که کلماس بران بود که در سپاه آویزش روزگار بسر آید جانسپ ها در جلوگرفته کام و ناکام برگردایند و لختے
آمد وارے راهی پیاده سد و لعید دشواری بمنزل گاه پیوسته و برمیان هرزه گویان بیهوده گزاردند
ازی می آید بعید میانی از انجا بی کوچ بی هنگام کردند و مردم از تاریکی راه گم استه بدره ها افتادند و دغاها
در گرفتن و تخس کردن مال درمانده بودند و دیگر بسیاری راه گم کردگان را جان از دست شد
و برخے دستگیر گشتند درین شورش تا پانصد کس را روزگار سپری گشت و آنانکه روشناس گیهان
خدیو بودند راجه بیربر حسن فتح گدا بیگ راجه دهرمنکد شنکرخان محمد ملا شیری حرب شیخ کمکه ملا عیوری
خان سحتی شیخ جنید شیخ حمید فرملی بهادر امان الله سعید بهستم آگهی رسید از شکنندگانی و فروشته
سعادت اندوزان اخلاص نماد فلاصه سپری شدن روزگار آن همزبان معنی آفرین راجه بیربر گوناگون اندوه
سراپای خاطر اقدس را فرو گرفت و دل اندوه پرداخته آمد چون در وابستگی حضوری برخلاف وابستگی شیوه بوده باشند
گیهان خدیو با پیشوائی ملک معنی پاس ظاهر داشت و شماره زیچه زین مکیت هر زیرفته میل لقرموده سخن گونه

۳۱۹

ج سوم

در بیان مدتی عقیدت طراز گرائیده مدرسی نسیم آن بود که دران کوهسار رایات همایون را فراحت آید

آن گروه دیگر گرانش سر امانکی بلاگرد با اخلاص گریبان سعادت آمود دست ارادت بازتس بار دو آمده

هم گو هر اکلیل جلالت شاهزاده سلطان مراد را بالسیا ـــ از عده یان کاردار جست داد نه راه تو در ملک را

تاآن بوسال امال به راه کرد در همین روز بیروده می بود در با ... ادرد بار تا ل گذشته در معرض دایره

کرد مهربان والا ر مان کوکه حکیم الواقع و قاضی عال تسکر پس شتند اگرچه رویده طاهر بیان ... بیچ

مردی کار ادر رساره ان میں وکارت ... حستم حی رسید لیکن ژرف نگاهان سترگ مبنی را سرانجام شد

از رمان میر الغ بیک کابلی الوس یوسف زئی که از عهد بار شتر است بدست آوید کوهستان دشوار گذار

بوسته را ورد ی دگو ناگون گرد بر بگذرد رسیدے مر رمان کابل را ایر و بود که با لس لسراد هد

و در مان روا مال هندوستان از فروی کار و بنگ و جلگان بدان سر دا فتند و رسه نامدمی سگالش آنکار

مردم آزاری و تباه کاری بار آید. فرمان بدیری و خدمتگاری فرامش گیر د بی مدکار د سر بار ما کرده

وار ساگان سر گرفت و ... رسدن لسر و شوار وار مهربان دلی گمنش سو بد حالی مگر آید و بس حرسا کمی را

بیسی ما مشاید مرسری تقد پر حتم برکشوده ستگرف کاری اقبال را استلار مرید چون اواج

کشور کشا تاخت نامردی لند که ... عرفت که درگشت مردم را دا کهال بر و مسدد بالا سای

ایزدی سپه بیروستی سما مند و هر بار سادران لسرت قرین بوی جون ازان کم گرایان باطل ستیز

بدرگاه میسر سادند ملت و بر داد و بر بانسکر بدار اسحاگر بان او امراه رسیده له و کارسازان تقدیر

چنین لعسی سر وی کار آورده و بد پیا یه سر سا دران اخلاص سدد و شکو بدمی لبر بر آمد گرم دلان

شاهراه خدمت ملسه با می گرفتند و شاهنشاه مهربانی را در باش ایمان دیدوار سرمتگاه عالم

لتش باسیا سان تار رم متیر شتردن و آن شائسته کوهستان مرتمرد و سر برانگیخته شدن بدسا

ر نامیان هندوس محال تو در کمر ر مانی ژرف و روب ماف جمیے امو ه را اندر بدگی ساز ح

رنگ و لسیارے را در توران و ایران فروجسته و ملک سواد و بجور در مرکز از دے آب و هوا

میوه وار رائی و ما بند آن کمرستان و هنداریں بدکاران پاک بنداز سوانح فیروزی پایش

کنوربان سنگه چون نعرص همایون رسانیدکه الچی توران و لطر ای قافله بزرگ می آمد و در راه خیبر

قدرے از تیرگی گردن کشان باروان خود دست ستیز فرو بختی بیگ را فرستاد که بدرقه شده بدرگاه آورد

چون سحر و در رسید ماه بوسانه و جمنے را کنوربان سنگه همرا ساعت این گروه از خیبر گذشت

در خواستی که آن کاروان پیوستند بان سنگه با لسیا وار مما بدان اعمال خود هم بملی سخت شتافت تاریکیان مردم را

محمد صادق

ج سوم

۲۰ م

[illegible] داشته ران شب [illegible] قلعه [illegible] گرفته [illegible] مردان پیروزی [illegible]
[illegible] برخی میرزا یا قصد شادی بیگ خان ولی او بر کار نامه مردی کار آورده به همراهان گرد قصه [illegible]
نامه‌ای دیگر جای گرده در کمین [illegible] نشستند با مردان دلاوران نصرت [illegible] سرش [illegible]
و آورده سیارے [illegible] بیش شد و آنجا سر انجام رسید تا آمدن مرزبان کشمیر و میان آب [illegible]
و با آن این مژده شادمانی بعرض رسید روز دیگر قاصد توران آن طرف سنده بسرای خیرآباد آمده [illegible] آگهی
کرد فرمان روای توران گزیده کبوتران آن دیار را همراه حبیب کبوتر باز کار حسن قبایان ماموره است [illegible]
پیش از آنکه ایلچی بسعادت بار رسد او را با جمیل [illegible] شایسته عشرت اندوختند [illegible]
فرزندان او قبرشان و شادی و ما فی بی لسعود قدسی آستان روشن پیشانی گشتند و نوازش [illegible]
یافتند از سوانح بار یافتن ایلچی توران بدرگاه والا بود رایات جهانگشای کنار دریای سند رسید
و آهنگ [illegible] استان بیدای گرفت و کوتل که اسپ و شتر به تواری [illegible] گذران [illegible]
و بر دریای سند پل بسته شد [illegible] تو رسش در توران زمین افتاد [illegible]
دروازه‌ها [illegible] داشتی فرمان روای توران عبدالله خان از کار آگهی [illegible]
به نیایش گری در آمد و نیایش [illegible] فرایش گرفت میر قریش را که از بزرگ سادات [illegible]
با اسپان گزیده و شتران [illegible] و استران [illegible] جانوران شکاری و پوست‌ها [illegible]
[illegible] دیگر نفایس آن دیار روانه والا درگاه گردانید در وی نامه نویسانده [illegible]
[illegible] دوستی [illegible] گفتی [illegible] سرگذشت [illegible] دل گرفته [illegible]
ایلچی بار سائیده و سرمایه [illegible] آگهی [illegible] آستان [illegible]
[illegible] وکم در [illegible] اساس یافته [illegible]
[illegible] استند ایلچی [illegible] قدسی آستان [illegible] گرفت و [illegible] آن دیار [illegible]
آورد از سوانح طلب [illegible] سلطان مراد [illegible] عرض داشت
آن روز [illegible] حضرت [illegible] می آورد [illegible] دولت آن [illegible]
[illegible] اقبال باز کرده سزاوار آنست که فرزندان سعادت [illegible]
ولایت‌های دور دست [illegible] ساختن [illegible] بزرگ نامور گردند [illegible]
یکی از بندگان خدمتگری فرموده آید [illegible]
[illegible] را طلب داشت [illegible] تاریکیان [illegible]

می اندیشید بدان حد بست یگانه شتند که به مدراجه و بسیار کار کرد آمده و مان سنگه سماجت بر نزدیکی
خواهند که از بزرگ شهرهای ما سایست امیر بل خانی ازان تتوار ماکی که بر ساحل دریا سرل گرید
و قلعه اساس نهاده آبادی بر بست و راجه بود بل برد کوه سنگ که بسواد موسته است نگاه
بر ساحت راه مردان یا تکدست این دو گدر گاه افغانان گرفته کار برایشان دشوار گردانیدند
و هر روز از هر دو سو هندوستان کار بسته اند نهایان درست سے و در مالش مگو بران و سد کردل
و تاراج مو دل سمت کو ستهار روی کار آورد سے ما جار راه براری سپرده مد دگر دشورش
فرو نشست و بنان آتاره رسی بگزیدند

آغاز سال سی و یکم از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال ششم از دور سوم

چمن آرای سلطنت از نور دری لوید چهره شادمانی برافروخت کار برداران کوه و دشت را
آذین بستند و صورت رامعنی بیوند داد در شب جمعه بیست نهم ربیع الاول سنه نود و چهار
پس از سپری شدن یازده ساعت و سی و هشت دقیقه چهره کشای سپهر خمسه بر لوای مدحت
سپهر عرفی و دست نگارین شد قطعه

شکاتیماهی کردم کمین گه پیر آمد	بیا بر خیر گوش من کوس دیگر آمد	ارمغد شاهان التموتو آداریه دل یعنی	عروسی ارادای عالم گلستانی جهت آید

شهریار دیده ور شگرف بر سے بیار است و خرد و بزرگ کامیاب عشرت گردانید و در دهم فروردین
گردالاجس شرف بود میرزا شاهرخ و راجه بهگونت داس و شاه قلیخان محرم و دیگر امرای دولت
ازان پیشتر بر مربان کشمیر نامزد گشته آورده شد بدمامانه سازرس در آمد بوار شهای شاهنشاهی جیرا
از باد رفت دیو رخو در اگر از رگاه گریخته داعتمار او رده بیرون ری لشکر یاد سان سرائی سرگردانید
و گفتار آشتی را فروغ کردار نداد از سعادت منشی پاسخ آرزو دست کسو بحدا از معرفان این بران سمه
که کشمیر بدو بازگذارند لیکن اولیای دولت بعرض همایون رسانید ند شایسته است لختے باو امرا ه
بفرستند بر سر انجام باشد و کشمیر گرفته بدو باز دهند حضرت پاد شاه قبول نه فرمود ند و راجه تودر مل
سپرد ند بدین روز شاهی که بر سر بلوچستان رفته بود آمد شاه بیگ خان و شیخ فرید بهادر خان و نصرت خان
و ابراهیم خان و دیگر سران بلوچ دولت بار یافتند ممدوح لنصرت قرین خوب بر دوش یاسپ دریافتند
و به بهادری شاه براه شاینستگی سر ده نوازش گاه خلافت در رائی یافت و خلعت و اسپ مرحمت شد
محمد بدین آباد ملک بدان کرده بار داد مدراجه تودرمل از کوهستان یوسف زئی بازگردیده
در مین بوس متردگانی سعادت اندوخت و بالتی افغانان شهاب راجه مان سنگه بازگشت از سواد

تا حتن فیروزی جنود و ولایت برار را جوقی ملکیست پیوسته بصوبهٔ مالوه چنانچه حال او در آخر دفتر
گذارده آید از انجا که مرزبانان دکن شایستهٔ فرمان پذیری نداشتند خان اعظم میرزا کوکه
با بسیاری امرا بمالش ایشان نامزد شد او در هندیه رفته سرانجام یورش گرفت و
جوقی را فرستاده ساولی گڑه از باهر رائو برگرفت و او بزینهار درآمد و دیگر زمینداران
بلا به گری درشت شدند حتی هنگامهٔ گرمی پذیرفت گیتی خداوند گزین جاهای مالوه بتیول او
داد چون امرای نامزد فراهم آمدند دورویی و ده زبانی شورش افزود سپه سالار
خیره دستی بدگمانی سراسیمه شد و کارزار روش افتاد شهاب الدین احمد خان رنجیده
بی دستوری بجاگیر خود شتافت و سپاه آراستگی و آویزه در پی شد و بجای نیایشگری بر
پیش گرفت اگرچه بکوشش فروهیده مردم آویزش بستند لیکن با یکدیگر نه پیوستند و از
حرف سرائی ناسخندانان تولک خان که از امرای پایهٔ براست دامن آلای تهمت نادانی
شد و یادگار پیشین دانشوران امیر فتح الله شیرازی فراوان آزار یافت و بناکامی از
پیش مرزبانان خاندیس بازگردیدند و هنگام نزد خانخانان بگجرات رفت از توهمای حما
و عرضهای پراگنده سپاه نصرت قرین درچندے وجوی کمی پذیرفت دعلیم که برخود سپلیر زینه
دلیر شد راجه علی خان حاکم خاندیس و فرهاد خان و جمشید خان و از درخان و میر تقی و دیگر لشکر
برار و احمدنگر فراهم آمده با آهنگ کارزار روانه شدند بزرگان دولت لختی از شادخواب
بی هنجاری درآمدند و براز گوئی درشستند جائیکه دوست از دشمن بازندانند و مدارا از
مداهنه جدا ساشد کار چسان بانجام رسد و خواهش چگونه روائی گیرد و از دورویی نیروی
آویزش ندیدند و همتا بکارزار یکتائی نگرفت از برابر غنیم یکسو شده بصوب برار روانه شدند
و پرتال را بگوشه فرستاده گام فراخ برزدند درین راه هتیارائو بومی را که رهنمونی کردی بگمان
دورویی از هم گذرانیدند و از کم آگهی بنواحی کهرله جوقی را الغار فرستادند کارے برنیامد و
گزندے سترگ بجا رسید و پس از انگاه دولبیاد برار خالی یافته لغمائی گردانیدند و روز
نوروز ایلچ پور که دار الملک سرزمین است تاراج شد برخی را بسیچ آن بود که تا احمدنگر عنان
برگرفته شد و جمعی بر آنکه این ملک آبادنگاه باید داشت و پایه پایه پیشتر شتافت پس از
گفتار ناشناسندگان هیچ یک بروی نیامد و با فراوان غنیمت بصوب گجرات شتافت
سگالش آنکه چون غنیم در رسد و کار بدشواری گراید سپاه گجرات بیاوری برخیزند و اندختها

ازدست ربایند و مخالف از سرگردیدن بحیرت در سند و بیارهٔ کار بسخت توسعه و دیگر چشم گذاشته
از پل درآمدند و سر نهاده دست بالا برکشودند و آتش درند وار بور دیدن سخت گریوه ها لشکر را توان
نماند بسیاری خواستند رسید در بازگشت پیروزی خود نمود ازگشتند و فراوان از دور سیاهی میکرد
برمی لشکر ما در نزدیک قصبهٔ ماندو و رما و میان آن سرزمین آدینه رفت اگرچه فراوان مال بدست آمد
لیکن حاجی عبدالله سلطان کاشغری را پیاده زندگی گریرشید او پور عبدالرشید خان فرمانروای
کاشغر است سر و جانش بسیار محمد قلی او که از غنیم جدا شدند و نوشت و با نو سندی و نکین مخالف
بار مرده دارند اگر گفته برگذار و که اگر عنان باز کشیده آدینه را فرایش گیرند و فیروزمندی چهره
نشاط بر افروزد فرا یابند ساعته همراه دارند اگر گفت نگر و ما با هم گذرانند آخمس کنکاش بر پا مستند
و بکوشش کاروبدکان سگالش قرار گرفته و یک روز در آمادگی گذشت از هر روه لالی تا تا سند
و دهمای سپه آرا امدادان طبل کوچ بر زدند و آگهی یکبارگی گرم رفتار گشته تنیر تال و یارانا
پرسب ورود امرا و راه میرفتند و غنیم را از روش می یابید و از لی دلیرانه می آمد و با میان
جدا دل و همراه دل حتی آدینه روی داد و شکست بر مخالف افتاد اگرچه تا توی کار را پرساخته
و دل گرفته از دست رفت لیکن فراوان غنیمت گرفتند دست و دم بدر باز عنان باز کشیده
آرامش گرفتند بیشتر از این چند دکنیان در آن حدود فتنه انگیخته بودند و گماشتگان قلیچ خان
به بیمار داری رعیت پرداخته کناره گرفتند از رسیدن پیروزی خود و هارش تنورتی برکنده آمد
و مخالف از نهایت جانفشانی بیرون لشکر خان اعظم جریده رو بگرات شهابدان اندیشه که سپاه
آن ملک را یاوری آورد و خانسامان گرامی داشته گرم خونکیامود و در گیتر یابی گرین لشکر سے
سرانجام داده برآمد و از باده گوئی بد گوهران و بیره سگالی مردم بسیج دگرگونی گرفت پیرانوی راز ا
باندر گوئی دکنیان و بیوندآشتی بر فرستادند و هر یکی سجاگیر خود باز گردید و غنیم از سرگذشت
نشاط اندوخت و پیتکشها فرستاد میرزا کوکه از حوالی هند و بر سر جمیت پور رفت و سرای
ناسائته در کنار نهادار بیداران مالوه است در این هنگام که لشکر برابر است ملک را
حالی یافته بر سر میدود آمد و برخی جا را دست بالا برکشود و سخته را آتش در زد و گویند یکی از
دسپاران نوئی آرزو دوا بردی یاوری ناخواست او کشم درس و برگشت گرانباری که در
ملک یا وقتا صورت بستی در ارد سی نماید و بدسه کار او سیری گردانید از سوانح فرستادن
راه سهگوت واس بیا ساتی ز ایلستان چون کنور مان سنگه را بسزای پوسف زئی فرستادند

۳۱۲
ج سوم

راجه که سیه آدامی پنجاب بود بدان بازگشت از اختر تیرگی خواهشهای بی هنجار پیش گرفت
و شهریار کارآگاه دیوانگی پیدا استه از فرستادن بار داشت نگارساران فرمان شد که گوهر اکلیل سعادت
شاهزاده سلطان دانیال را آماده این خدمت گردانید شاه قلی خان محرم و اسمعیل قلی خان بسیاری
از امرا همراه نوشتند راجه بهگونت داس ازان گفتار بهزاران پشیمانی در شده بلابه گری و پوزش
گزاری نشست گیتی خداوند بخشوده و پذیرش فرمود بست و سوم بالسیاری بندگان سعادت سرشت سنوح داد

بازگردیدن رایات اقبال بسوی دار الخلافت فتحپور

و بهمن خدیو سه ماه و دوازده روز در اتک بنارس عشرت پیرا بود و اگرچه چندی به شکار پرداختی و گستی
در آهنگرخانه تماشای بندوق سازی فرمودی و زمانی در دولتخانه تفنگ اندازی انبساط اندوختی
و شبانروزی بمهم ملکی و مالی پرداختی لیکن سگالش آن بود که چندی بر ساحل سند بسر رود تا سپاهدار ان
یوسف زئی بالشتی بسزا یابند و سپس بسرزا بلستان چالش رود از سراسیمگی تورانیان و زاری ایلچی
آن بوم دگران آزوری آردوی بازگردیدن قرار گرفت بست و چهارم پس از سپری شدن یک پهر
بهندوستان روبه نهضت شد و فراوان مردم را انبساط اندوختند پانزدهم اردی بهشت دریای اتک
پل گذشته سخت برخی کارها عنان برکشید در این روز میرزا شاهرخ نامیان پسر اوستاد محمد میرزا و
برخی کاملیان بدرگاه همایون ناصیه سا آمدند دران زمان که رایات اقبال برکنار سند تورانی بود
پرده نشینان پارسائی عرضداشتند که آرزومی آستان بوسی بیتاب دارد و درماندگی و کم نیروئی ازین
سرمایه بختوری ازین بازداشته است مادرزاده خانم همراه میرزایان بکابل آمد و بشوق ملازمت روانه
هندوستان شد و بمیرزا شاهرخ پیوست وان چیش آمد که گذارش یافت ناچار در حوالی کردی بسر میبرد
و نا پسر میرزا حسم روشن داشت و بیگم سلطان در سر حصار و عراق با میرزا سلیمان همراه بود و از پیوندی
کرده داده بود در مندها چندی ماند و قابو یافته خود را بکابل رساندند و چون بران آگهی رفت
شهریار مهربان دل الیع بیگ کابلی را فرستاده فرمان شد که خواجه شمس الدین سامان نموده گرامی
مهمانان را روانه نماید درین منزل بسعادت ملازمت دولت اندوختند حیدر علی و شادمان هزاره و
لنظر بیگ کار نکوهیده کارے که نبایدبود بسجود قدسی آستان ناصیه افروز سختمندگی گشتند و از
خسروانی سربلندی گرفتند از سوانح سودائی شدن راجه بهگونت داس چون رخصت کابل یافت
از دریا گذشته در سرای خیرآباد فرود آمد روزی چند چشم سراو سیاه داشت ناگاه گوهر خرد تیره شد و
سترگ رنجوری آسیمه سر گردانید باگریبگر دانده بشهر اتک بنارس آوردند و به تیمارداری برنشستند

ج سوم ۳۲۴

بامال ام پریکی و ... ہیں سکردو با کلانی راجه جند هراو بالکشده مرحدور و سمرپاید باحار نگال رسن الگی
حکیم حسن بهادر و راسمراو کنکار ر دو و تیماں فرستاد مادو ستان او بهریکی اریان که دل سهد بدر مان پیرا رید
بهادر پورا گرید مدوبس ار دسر باهی یافت آن سوانح فرستادن کنور مان سنگه بر الملستا جون راجه
بهگونت داس بحور رشد اسمعیل قلی خان را سجای او نامزد گردانیدند او از معامله شناسی و گرم بازاری مدارا
خام آرزو بیاد بیان آورد سرره سگالیهاس گریت و اریگاه نظر افتاده فرمان شد که از بهین بارگیتی
ستانده از راه بهکر بیجار روا گردانید ... از ساد حواب بیداشتی در آمد و مالش گری ولایگاراری برمات
اگر چه پور سن بدیرش یافت لیکن از اسجا بار دا اسعد مالش نوست ... بد و در موده بدو ما دحو سنگه
و سعد خان کهکر و ابوالقاسم تمکین و مردم راجه بهگونت داس ساوری نامزد گشتند و کنور مان سنگه با دیگر
سپاه کابل شتافت از سوانح فرستادن عرب بهادر بکوهستان سرابج سگاهی بر گزیده سگالی رو به دو کوه
سردکوه سپاه بیاوری رسیداران بد گوهر اساس قلعه بر بهادر وست غارت بر گشودی و آسجا ساه
سرگرفتی روزی بآن آیش گام فراخ بر داشته کهرک راهی بوجی پورجود را دولرا می بر سر آن قلعه
فرستاد و چندی از تابینان حکیم ابوالفتح که دران سر و بکی بود ... نیز همراهی گزیده بد و بیج کرده در پور دیده
و بدان حصار رسیدند نگاهبانان در عرصه وابسته پاسبانی بر ساختند آنها سحره دستی بر آمدند و گردیده
اند و حصار گرفته بار گردیدند بدان یا فرجام ازین آگهی بر سر راه دولداری اسباب راهی ساخته بود ...
روان ایستاد ناگهانی آن مردم میسر بدو رسیدند گرفتهای بای داده رو بگریز نهادند درین هنگام
دولداری باچندی را ومردان نوست و تیر دستی در هم شکست بسیاری بقدر ... درباختند
و سه دستگیر گشتند و لختی راه پراگندگی سپردند آن سرمایه شورش باد و کسی بجای افتاد و دولداری
آگهی یافته ازین ... و کار آن بدگوهر انجام رسانید ... ازین بسه رو در عزت نام بسر ...
بدریای بهت ... سار ... درجانه شاهزاده سلیم از دختر راجه بهگونت داس فرزندی
سعادت مومند پدید آمد و گوناگون نشاط ... آورده طالع برومند بوبایان هژده درجه قوس آیی
هندیان یک درجه و چهل و یک دقیقه شهریار دیده ور سلطان خرد نامور گردانید و سر خلاف رایان
اسمی سپاس گزاری بر آراسته شد و در سرای مریم مکانی بزرگ جشنی آراسته آمد و ساق ... بخشش را
روز بازار شد و جمعه مولانا میر ... نیکرادان ... کسالش کشمیر رخصت فرمودند چون
کشمیریان ... آسی از دست فرو بستند و دستان سرائی اینان ... بازا یاد آرس
بهمان کمیکان نامزد گردانیدند چون روشن شد که میرزا ... این کار سیب وا ... دهلی ...

ج سوم ۳۲۵

سحاب وار اسپ‌گذاران داشته فرستادن دیگر تو مه ربت چون عالمگیریان پیرالحق از مهمات دابر داخت
ارسائل بست کوچ فرمودند حکم حرداد آب چناب را ارگزار رود کان والی سر دکنماپل گذشتند

شهنشاه زمانیات عالیات بصوب لاهور عزیمت اندوختن و در انجا

پسیج عنبر سبے آن موکب گیتی مدیوتا در دار الخلافت تیمور عیان باز نکشد لیکن شهریار آگاه دل بدان دو آبیا
نگرائید و دولت کامهای آن بساطر نیاورد همگی قدسی آهنگ آنکه چندگاه در پنجاب توقف رود و زابلی
ملک آرامش پایه سواد سحور از آلایش پاسبانی پاک گردد و از تیره و بکسش جاری تاریکیان پرکند آیم
و بر استان کشمیر گرفته شود و آباد ملکت ته تقلم و در آمده بیرمریان توران را اگر پای دوستی از جاده
عسا کر گردون شکوه بدان سرزمین فرستاده خود نیز از پے سست فرماید بدین آرزو نگاهی قرار یافت
که دار السلطنت لاهور چندگاه عشرت اندوخته آید چهارده دوازده نیم کروه از اتک بنارس درست
دستش کوچ در نوردیدند شب یاز دهم محبتگی بدان شهرستان اقبال نزول همایون شد جانهای
راه شکوه داس لقدس تیمی برگزیده هرگروهے کام دل برگرفت و از رگانان گویا گون سود اندوختند
و تقلید پرستان تاریک روان را لختے چراغ آگهی افروخته آمد دوم تیرجشن قمری و دن کشور حدائے
شد و آن گرانمایه را بدستور بسال هشت چیز برکشیدند و خواهش آرزومندان روزگار روائی یافت
در بیرم لاحور حتی بر مهر شاهزاده سلطان سلیم نشاط آورد چون شمع همایون رسید کرامی را سنگار ازدرد
کو در بیدست گرین او در شبستان والاگوهر در آید شاهنشاه بدرون خواهش بدیرفت و مراسم ساچق و
لوازم نشاط بجا آمد شانزدهم گیتی خداوند با شاهزادگان و سران دولت بمنزل آن سعادت پژوه رفته
بلند پایگی بخشیدند بهر چند ساخت این شائسته پیوند شادکامی آورد خوشدلی و خرمی را بدو زمار دیگر
شد و همدرین هر دیگی دختر سعد خان گکهر پرستاری آن نونهال خلافت دولت اندوخت و پیرایه سرپرگی
مردمان او گشت و از سوانح بدید آمدن همین گشتن از دوالابار گاه سیک سکالی فراوان ارزانی در صوبه
الهآباد دار دهرو دهلی رود او دوکشاورزان را گذاردن پارنج یا سائی بستوه آور ده شهریار داد گستر یک
بکسیوددهالسهچهار کروری یح لک وتشصت هزار و پانصد و نود و شش دام شده دارسیالحی قیاس حاگیرداران
توران کردانمود مردم سایه نشین آسایش گشتند و به نیایشگری و خرمی انجمنها ساختند نظم

برسیدہ بیک اسعد اختیارا	المحرخیرو سجای گل گیا را	فراخیها و تنگیهای اطراف	ز رای پادشاهی خوردند لاف

از سوانح شادشدن حیله کاری منشر کراتی آن عنود و سخت راحون نیروی یکار شناز ره دستان سرانی
پیش گرفت یکی را خطاطهای بانی داده بود بهانی با حمد آباد فرستاده و نامه مینه با ولیای دولت برنوشت

همگی پسیچ آنکه اگر بکاربردازان آشوب رسد تو که سخت دامن آلود تهمت گردد و در رسد گرد و درونی انگیزد
چیدمی را نسوی او بارکشدار اقبال بعد از درون آن نامه برنگاشته بهادست درآمد باطل بیمی بدل
گرفت و آن بدگوهر سپاس رسید و بیر آن درب کار حمی در بندگان راسخان شکری اولیای دولت
بار داشته بود جاسمه بهار خان نام افغانی که با عمل ملک بودی در تعریب آن سپاس قانویافته کار و
سری ساخت او را بدست آورده ساد اسپ حرام نمکی از هم گذرانید آگهی رسا در بار آمد سررشته
باطل اندیشی گسیخته شد و همدرین والاکار یوسف زئی بدشواری گشتیده مرکه سپاه فرمان پذیری جدید و جهان بر آمد
هر آئینه گویا گون خواری برافتد باآنکه امرای سعادت اندوز در تاخت و تاراج کوشش بیمود و بدو کسی
دلستش نگاه بود داشتند آسمان بیرنگی تو بی برهاست آن روی گرای گرفت و هوا ناسازگار شد بیماری
شگرف بدید آمد و نوامائی و حیله سازی نا بود گشت سلطان مرتن بوشتان کالوسلطان نایره کریم داد
ابراهیم خان جهان معمری خضر خان و دیگر مردان الوس پیش اسماعیل قلی خان آمده بعجز گرائیدند و بمردان
قرار شد که چون از کوهستان با عروق خویش بر آمد هر آئینه درخواست گناهان او از بارگاه خلافت بوده آید
ار حوالج تاخت بردن صادق خان برسهوان از بارگاه اقبال بلطان آمد بوحی راندان ولایت
نامزد گردانید میرزا جانی بیگ مرزبان آسمان برتق و کوجک ارغون و میر رایک و ترسم بر خان را
ناب یارسی بیکا فرستاد سترگ آویزش رو داد کوجک و میر رایک را اقدر مدگی بربا درفت
رستم زنده بدست افتاد از چیره دستی دلیر تر شد و آنکه اندازه سپاس آن ملک بر گیرد نیت
شتافت قلعه سهوان را گرد گرفت و نیت برسه دیوار را بر انداختند چون خاک زیر آن
بس بلند بود بیار سعد در آمد و چیداد و بیر شد که قلعه نشینان دیوار دیگر بسر بردند چون اسحام کار
دشوار نمود دست از آن باز داشته تا لصر بود سرگرفت و غنیمتها اندوخت حاکم آن سرزمین باساز
سترگ به جنگ آورد و بیشتر از رسیدن او صادق خان بر گشتن بر اسرار دو داشت

فرستادن قاسم خان بتسخیر کشمیر

چون کشمیریان از سخت غنودگی برآستی به ایستادند یعقوب بدگوهر بوه های دشوار عبور را به پناه
اندیشیده دری آرزمی گام فراخ برزد و شهریار دادگر از بیدل بکتا لیش آن ملک بر بسیاد و در
فرستادن پیرو رسابه سخن در میان آمد بسیاری سران دولت آزاد شوار گذار دانسته بدان
نگرائیدند برای همت شکر نیافته هر چند در گرفتن گریز بر شهباز سپاه گار دسود نمی آمد لبریان گیتی حدیو
انجمن اختر شناسان برآراست و در طالع سال و حال کواکب بژرف نگهی نگارش نمود ارشد

که اگر تحتی تکادور رود مرودی گشوده آید چون بموقف عرض همایون رسید شاهنشاهی سگالش یکتائی گرسته
درین هنگام حیدر چک و شیخ یعقوب کشمیری چنان سرگذار دهد که بزرگان آنملک از دید ما سر بازگشته
اگر یکچند یومی گسپاه پنجاب همراه شود بهامانی آویزش بدست درآید بنابران مبارک خان و جلال خان
و گروه دیگر منصبداران را برگماشته و دستوری داد و آن دو کشمیری نزد میرزا بانتظار کمک نشستند درین هنگام
بر خاطر مقدس پرتو انداخت که اگر سپهبد دل بومیان دل بنمی نشستند و از تباه پیچی مینهادند ابران
قاسم خان را که در کارشناسی و پژوهش دلی از یکتائیان زمانه بود بدین خدمت سر بلند گردانیدند و او
گشاده پیشانی پذیرا شد بهر دهم مهر فتح خان مسند عالی گوهر خان میرزا علی اکبر شاهی شیخ دولت بختیار
شیخ سکندر رفیق شاه محمد میر عبدالرزاق معموری ادگاحسین بیگ دیوسیار خند خواجه امیر بادشاه
نعمت ولی بیگ برادر بیک و بسیاری منصبداران و احدیان و نوکران امرا بسرکردگی او رخصت
فرمودند بیکی را با بدرقه بی در خورد هوش افزود شد در آگهی روا دگرگونی و نه دیدن مکوه گیهان بیدری
و مالش تباه کاران کوشش رفت و شریف سرمدی را بسختی گری ایشان سر بلندی بخشیدند و زمان تند
کیشیین مردم پیوسته از گسه سپه آرا بیرون مردند از سوانح و این فرستادن ایلچی توران اگرچه از بازگشت
رایات همایون از کنار سند فرمانروای آنجا از سراسیمگی برآمد لیکن چون بالعرض رسید که از بسیار مایدن ایرحاو
سترگ نگرانی دار و شهریار قدردان نکوماگون روسن نواخته و در دهم مهر لور رخصت فرمودند و
بار معانی حد اساختند و حکیم همام را که کارآگاه و اخلاص منش بود به پیام گزاری دستوری داد
تا نامه والا را بگزین آئینی رساند گرین خوبای شاهنشاهی را دلنشین گرداند و در دنه که دمه بر خوانده
تماشائی آورد و میر صدر جهان مفتی را نیز برای پرسش ناگزیر سانحه سکندرخان نامزد فرمودند پیش ازین
بسه سال رخت هستی بربسته بود چون اندیشه گرفتن آن دیار در سر بود عزابرسی بهانه آمد و پلاکه عبدالله خان
لابه گری رگرار دو آئین یکتادلی پیش گرفت میرزایان کار فرستادند

سوادنامهٔ شاهنشاهی

استتمام گلدستهٔ بهارستان یکدلی و یگانگی و استطلاع کارنامهٔ نگارستان دورمیمی و فرزانگی که آراسته
محفلبندان بوستان سرای آشنائی و نگاشتهٔ نقش پیوندان نگارخانهٔ دل افروزی و دلگشائی والا دودمان
محسته خاندان گوهر افزای اسرا و رنگ پرور گشای چهرهٔ دانش و فرهنگ نوئین نامدار جهان دانش
پروری خدیو بزرگ کشور دادگستری فروزندهٔ چراغ خانی فرازندهٔ چتر کیانی بود در خوشترین هنگامی
که کوس نوروزی آوازهٔ جهان افروزی در گنبد نیلگون بلند ساخته و نیر اعظم عطیه بخش عالم یعنی آفتاب

جناب آن سلطان جهانبانی ایام و مهربان همت اعلم عباسی و احترام است سایهٔ فرخی و فرخندگی بر
تارک خسرو گل انداخته بود و باد بهاری روح ثانی در کالبد نوربخشان شهرستان آب و گل دمید
و آثار آن نامهٔ نورسیدگان شکوفه بهار را از گرد کسیت و شستشو داده سرمایهٔ خوشدلی و خرمی و
سرمایهٔ دلگشائی و شادمانی شد بنیاد دوستی از سربلندی گرفت و آئین یکدلی تازه از خسروی
یافت سخنان لاویز دوستی و خویشی و یگانگی و یک اندیشی صحائف عنبرین نگارش و کلک گوهرین
نگارش پذیرفته بر دل دانش پسند و دیدهٔ آسمان پیوند که گنجینهٔ راز خداوندی و آئینهٔ چهره خورشیدی
است پوشیده و پنهان نبود که این عالی نژاد در گاه بیدار درین سی سال که از نیروی آسمانی تخت کامرانی
رسیده همیشه پیش دیده دانش و بینش آن است که این همه جهانگیری و فرمان روائی و تیغ گزاری و کشورستانی
نه از بهر گرد آوردن گرد دارستانی و سرگرمی کار و بار نابسامانست نه گرد آوردن گنجهای زر و سیم و آرایش
تخت و دیهیم و پا در گل ماندن در خواهشهای نابسامان و سر فرو بردن در گریبان آز و هواهای نااستوار
جهان سیه بنیاد و پست و دشمنی و خویش در نگاه یکی یکی از چیزی دیگر بوده و همواره در آسودگی
جهانیان از خرد و بزرگ و مهربانی با مردم نگار از نزدیک و دور کوشش نموده خدا آگاه است که
پاک ساختن جهار دانگ هندوستان و خس و خاشاک زمین این بوستان که از سه پهلو به دریای شور
پیوسته است از سر خودخواهی و خودکامی بوده و پیش نهاد آز و حرص نوازش خاکساران گدازش
ستمگاران شده و از بیست که بهر سو که رو آورده کارهای دشوار آسانی کشایش یافته و چهرهٔ آرزو از
پرده‌ها پدید جلوه نمایش پذیرفته هرگاه شیوهٔ فرخنده با دیگر بندگان خدا چنین باشد با آن والا دودمان
که از بزرگ مایگان درگاه خداوندی اند با این معنی پیوند دوستی قدیمی و خویشی نزدیک زمیان
رهنمونان خرده بین هویداست که یکی از پیمان یکجهتی بسته است هرگاه این همه یکجا شده باشد بیداست
که مردانگی درمیان نخواهد بود و این یکدلی سرمایهٔ آبادانی جهان و سود جهانیان خواهد شد اما آنکه در وادی
موانع ارسال رسل و رسائل مرقوم شده بود هر چند در نظر عقل دوراندیش نگارش تمهیدی در کردن
داشت و اغماض از آن وادی و در نگ تطویل کلام دران مقام ملائم ندانسته این قطعه که از اجلهٔ
اکابر دین منقول است اکتفا نموده شد قطعه

قیل ان الاله ذو ولد	قیل ان الرسول قد کهنا
ما نجا الله والرسول معاً	من لسان الوری فکیف انا

امید که آئینهٔ اتحاد صبح ایجاد دلکوی ظهور متعینه سلطنت سعادت قرین بوده مطمح نظر صبح توسم ملت
و دین و مسلک مستقیم حق و یقین بوده لاحرم موجب الملک والدین تواماں از ارتقای مدارج سلطنت

ج سوم

همایون واستعلای اعلام دولت روزافزون کمال دینداری ما را دلیل قاطع وحجتی ساطع است الله تعالی
بگمان را در عرصات خود راسخ دم وثابت قدم دارد وچون جوامع همم سلاطین عدالت انتما که صد نشینان
اراتک اعلا اند آنست که کافه خلائق وجمهور برایا که بدائع وودائع حضرت صمدیت اند در مهاد امان وامان بوده
در لوازم عبادت آلهی مراسم معاش حسب خواهی حصه بلیغ بمایند بنا بر این درین مدت در تنسیق وانتظام این گروه
وسیعه نیسه که مترحیندین سلاطین عالی قدر وحکام والا اقتدار بوده سعی نمیمودند بعنایت ایزدی که شامل حال
این نیازمند درگاه الهی است از سرانجام مهام این ممالک فراغ کلی دست داد امکنه ومحال که از زمان
طلوع مهر اسلام بالی هذه الایام حوزه حیطه سلاطین کشورکشای ولمعان سیوف خواقین فرمان روا بر امون
آن نگردیده بود مساکن ومواطن اهل ایمان شده کنایس ومعابد اهل کفر وضلال مساجد طاعت وعبادت
عبادت ارباب ایقان گردانید المنة لله تعالی وتقدس اشنانکه دل میخواست انتظام والتیام یافت
حسب المدعا سامان وسرانجام پذیرفت جمیع سرداران وگردنکشان از هنود وهو وغیرهم حلقه اطاعت
نگوس اعتقاد کشیده داخل عساکر نصرت مآثر شدند طوائف انام را باهم ارتباط وانضباط تمام دست داد وبنا بر
مصداق احسن کما احسن الله الیک همگی توجه بتمهید قواعد رعیت وتاسیس مبانی نصفت واشاعت انوار
عاطفت معطوف داشته حدائق آمانی وآمال ایشان را از رشحات سحاب مکرمت واحسان وقطرات
سطرات فضل وامتنان تازه وسرسبز میداریم وپیش نهاد خاطر عاطفت آن بوده است که چون ازین مهمات
فراغ حاصل شود وبمقتضای عنایت الهی وهدایت ازلی کفار فرنگ که در جزائر دریای شور در آمده سر بشور
انگیزی بر آورده اند ودست تعدی بر زائران حرمین زاد هما الله شرفا دراز کرده وجمعی از بدگسته سنگ
راه زائرو حاجر شده اند خود بتوفیق ایزدی متوجه شده آن راه را از خار وخس پاک سازد ولیکن چون بسمع
میرسد که بعضی از امرای عراق نسبت بوالی خود در مقام بی اخلاصی شده از عروه وثقای حسن عقیدت
که باعث ارتقای ایشان بمراتب علیا بود عدول نموده بعضی سلب اندیشها کرده اند در خاطر حق ساس
میگذشت که یکی از فرزندان کامگار بامدار که بارقه سعادت از ناصیه حال ایشان روشن ولائحه رشد از جبهه
طالع اقبال مبرهن ست بدان جانب تعین فرمائیم وتا خاطر از مساعدت آنها جمع نشود بامری دیگر متوجه
نشویم الحال که سلطان روم عهود ومواثیق صدق مدار خود را کان لم یکن انگاشته نظر صنعت صوری والی عراق
کرده بدفعات افواج فرستاده قطع نظر از انکه از شاهراه سنت وجماعت انحراف ورزیده اند بجهت انتساب
بسوت سحاندان نبوت خود متوجه شده معاونت فرمائیم سیما که تعارف اسلاف سطور باشد علی الخصوص در سوقت
مسموع میشود که فرمان روای ایران کاردانان آن ملک را با تحف وهدایا بالتماس کمک ومدد روانه کرده است

بر همت عالی همت ما واجب و لازم است که میان دو کشور ایران و خراسان منعطف شود

و خاطر جهان مرتبت که چون زلال محبت نسبت ثبات تمام سلطنت دستگاه از قدیم الایام است

و تجدید ابواب و بنیاد مکتوب محبت اسلوب مصحوب سیادت نصاب شاه میر قریش صوابط و داد و

قواعد اتحاد استحکام گرفته است در آن زمان که حدود خراسان مخیم سرادقات اقبال و مضرب خیام عز و

جلال بود آن سلطنت پناه پیر از ولایت خود متوجه شده آن حدود را بتشریف تشریف ارزانی فرمودند آن

مرز مجمع التحریش عز و علا و مطلع السعدین مجد و بها گردید بالمشافهه بی وساطت قاصد و پیغام اساس محبت

و یگانگی مستحکم برساخته بعضی مبانی ولا و مراسم حقیقت آمیز که مکنون خاطر است تشریح حدیث پیامی

و حق پرستی و قدر استعداد و با اصحت خاص علی الاطلاق دریافته مذکور مجلس انس ساز والعائس حقائق الهی

و سرائف فائق آگاهی که بر خاطر آن اعلیحضرت دستگاه پرتو انداخته بود و بر اسماع مبارک علامه زمان رسید

کامران صحبت اتصال انسانی و مواسات اجسام بود و مانست فلیکه هیچی در میان دو برگزیده خداوند

اکبر کرده بارگاه کبریای متحقق شود هر آینه هیچی باعث شمول فیض و عموم فضل خواهد بود و در آن زمان که تعالی

این آرزو بوقوع آمد چون همت مشکوران الهی و سرافراز کردگان بدائع تحصیل رضای حق تعالی سبحانه

نام و تسلط بر افراد انام بیداران مرکوز خاطر حق گشته است امید که مطلب و مقصد انسان میسر باشد در سیکه

که حق شناسی و حق طلبی مستتر باشد دیگر استرضای خاطر او را لازم داند و در مقام همتی بوده از صلاح او

در نگذرد و الحال که نسبت یگانگی و اتفاق بر عالمیان ظاهر و آشکار شده است در باره امداد و کومک

حاکم عراق و خراسان اینچه صلاح دید آن اعلیحضرت خواهد بود از کمن بطون بعالم ظهور خواهد آمد و از حضرت

کردبار قضیه مرید شاهرخ میرزا تقریر و قلم محبت شده بود و مستحسن خاطر انصاف گزین اعلیحضرت گردید

مشارالیه بواسطه خردسالی و خودپسندی از مصاحبی مشار جمعی امور گردید هر کدام از آنها بالفراد

مستدعی آن بود که کار او بایین حد رسید اول بواسطه اغوای بعضی کوتاه بینان از لوازم اطاعت و مراسم

عبودیت بالبسیار تساهل نمود تا نبیا آن عظمت دستگاه خیاسه ساید آستانی بکرد تا امت

سی بزرگوار خود که حدیث حقوق دینی و دیوانی بر ذمه او داشت اینچنان سلوک نمود هر پیهی که نسبت با داعی

از رسم العام ربانی و الهام ربانی بود الحال چون از جواب عزت بیدار شد العیا ما عرضه تقاضای طاعت با

نمود و عذر ان که متعذرات عز امید تحت امری دیگر محظور بسکرد و ما عدل از مراسم و ت آن عظمت

دستگاه آنست که از زلات اقدام او اغماض نمایند و محبت تشیید بنای محبت و استحکام قواعد مودت

اعاست حکمت ساو بر بده مقربان هوا خواه و عمده محرمان کارآگاه حکیم هام که مخلص راست گفتار و مرید

۱۳۳۳

ج سوم

راست کردار است و از ابتدای ملازمت ملازم بساط قرب بوده و دوری او را هیچ وجه تجویز نکرده بودیم بر سم رسالت فرستاده ایم چون در ملازمت ما او را آن نسبت محقق است که مدعیات را بی واسطه بموقف عرض میرسانید اگر در مجلس شریف ایشان همین اسلوب مرعی باشد گویا میامین مکالمه بی واسطه خواهد بود و بجهت پرسش واقعهٔ عمران پناه و رضوان دستگاه سکندر خان سیادت مآب لیاقت انتساب صدر جهان را که از اعلم سادات کبار و اجلهٔ اتقیای این دیار است مقرر کرده بودیم بواسطهٔ بعضی امور در حیز تراخی افتاده بود در مولا مرافقت سابق الیه فرستادیم انموذجی از تحف و هدایا بتحویل عمدة الخواص محمد علی موجب تفصیل علیحده ارسال یافت باید که بمقتضای غرای شاهانه استحباب العمل فرموده مواده از طرفین طریق ارسال و اتحاف تحف مسلوک باشد و از فرط طلب داشتن و فرستادن کبوتران بری پرواز چنین اعتبار طائر دمی مال شوق در اشتعال و اهتزاز آمد و استشمام شمائم یکجهتی و وداد نمود اگر چه توجه مستقیم این پرندها در نظر اول از لهو و لعب مینماید لیکن در نظر ثانوی چرخ تازی یا دار لست توسن قدسی ساحت ذوق ارباب وجد سید و موجب توجه مبدای او میشود دیگر حضرت واجب تعالی بر سرائر ضمائر آگاه است که اشتغال صوری احیانا با امثال این امور بر حال توجه مبدای حقیقی بیش نیست بر عرض حال و بر ظاهر اکتفا و خاطر حق اندیش. بیت نامه بر حرف اختصاص تمام، کرده سد و السلام والاکرام از سوانح بزرگ سیل آمدن بسر هند است دو شنبه آغاز باران شد و سه شبانه روز پیوسته بارش بود ناگاه سیلی از سالی کوه آمده در شهر بلندی آب بسه گز رسید و در مردل سه هیچ نزدیک دو هزار خانه در آن موج خیز فرو ریخت و صد و پنجاه گز دیوار قلعه فرو افتاد و از کس بالغ یا لعمگر و از لو صد دیران سد دو از آن مال را آب برد و صد کس گرداب فنا شتافتند و دو هزار جانور و السیل مستی در شده و شاهراه دار الملک چندی از روانی باز ماند کارپردازان تقدیر چنین سوداری بر سازند و فرو ماندگان بی پروا را آگهی بخشند و غنودگان بیدار را از خواب درآرند یا اقبال گیهان خدیو بچنین رستها آگاه گردانند اگر باد افراه نکوهیده کیها سر انجام یافتی هر آئینه طوفانی از آتش و آب بایستی لیکن چیر بسیجی دو حق پژوهی فرمان روای روزگار سد مردم نادر ارم در بادافرس نشناسد

گشایش یافتن آباد ملک کشمیر نیروی اقبال شاهنشاهی

باستانی ر سمیست چون پژوهندگان دولت راستانه سیت با گزین کردار فراهم آید هر آرزو که خاطر نیایش گذار و کند ایزد توانای آسانی در کنار نهند و شگوفان اقبال را آن و سرمایهٔ بهروزی با خواسته دینی و دنیوی پیرستاری بر خیزد چنانچه حال گیهان خدیوار آن بار گو مد و این نامهٔ قدسی بر سر آید در شایستگی چهره گشای مقصود

درآمدن این دیار است مدست اولیای دولت هرکه لحتی برگریوهای راه ساسان گر دیرگی بیگانه ایستاد

رسانید هر چهار طرف کوهسار آسمان افراخته پاسبانی کند اگر چه شمس بهجت راه دار ولیکن گران لشکر بیاید شتافت

رهبرگی اید ما جاهاست اگر بیرسد احید بلحساب دلی سکهال سید مردان مردمان گداده شوا بداین روشنی

مردان وجهان دل نگرفتش سهاده امدند کارشناسی امان خواهش برگردانده وار و هر بار بر چهار طرف آسمان سوده بر تو

امداخت که کساکش آن فرایس گیرند لیکن سمی سرایان همایون سرم اطاهر نگهی یکسایه فراز میستد بگشودن

آن راسخاطری آورد مدد دریش هنگام کرامات اقبال سایه داد گرمی برسحاب انداخت آن سگالش افرایش

گرفت و هر چند مشکاران بارگاه لشکرهای ناساسان وسیاه بدکار ساران تقدیر به سرگساری بامی همت افزود

شمس یعقوب بدگو به سحوت افروده سرتابی پیش گرفت و سراسیگی دیر دری حود شنوده اسی را هر هر دو ارستان

سرایان حوساد بدگو نام حود را ساه اسمعیل برنهاده ونگو سهده حوها سکوئی برگرفته بیای حولس ناده سپای ناکامی گشت

ناسرا خواهش نهاد را نهاده گرفت دیگر سپاه دلهای عامه برشوباند کار دیباساحه تا دیره کیش و مذهب بدداد و

تند خوئی و مردم آزاری فرا پس گرفت در امسال اگر چه آئین رهبرو شاگرد بی ماندند لیکن از دیر بار هنگامه سیتوده

گرمی داد وار بیرگی روز در هر چند یکی رو دیگری افزون آمد و کاشغه حود فروسی بر آرامد مپک سگالی

ساده تماساسان پرده مدارافروحته بود دو گروه رشته برسحاستی ور هنگام لقاف آن رزم بار گرفت ناراستان

رسیست نامی موسی کمی سال را راه هم گداشته جان وجان او ساراج رفت عنوده شورش بدار گشت شمس

حک ماندیشه صبر وکس نوری برآمد محمد بهت که دشمنه سرگساران ملک بود وابو یابد عرصه بدسگالی فراخ ساخت

و آن حوان سوریده مغز را رین داشت که شمس حک و علی شیر ناکری و سید حسن و دیگر بزرگان این روش ایمای

کارساز داماں آگهی نامه جهان رانده کرد او اندیشه بود و بس گروه محمد ایران هنگامه گرسیحته برکنار وشدند

مادیک ته دستی گرما آمد وحون آن فریب کاربدلی گشت شمس حک دل بسر نهاده هنگامه آرا استند

معیوب بیرآویزه بیش گرفت ناگاه او ار هر دری حیود تنگی بامی حردو بزرگ آمد سحر سرائی

کارشناسان آشتی پذیرفتند کامراج رای شمس حک ناگداشت در کتیر و جنتی یعقوب

جوایده وسخت معاش را فرامش کرده براو لشکرکشید تیسیره دستی عیسم راسنگ آورد دیروری

سیاه حون ار درگاه روانه شد تا دریای حساب سخت گفتار بهره ولایان نامه در ارایه ور بار ار بود د

واسحام کار بس دشوار ی اندیشید چون گداره شد بد ساه رای یعقوب و آویزه یکدیگر داشتا

ناسهاسه سران ملک عاشه علی شیر ناکری یکی پس دیگری رسید کار آنگهان که آیسته وار

پیشانی حال برخواستند و سرآغاز را سرایه اسحام کارشناسند و اساس بیروزی برخواهد بر رده آرائی شدند

و سرکشی جای خود درآمد ساخت و قول لشکر آرا و گروهی را مردان آن آلیش بایست در العالی راست حالی بسته بودند
و سالارکان و دیگر سالاران همت من پرونق افزودند در جرانغار جلال خان و برخی دلاوران هوای سرگشته
میرزا علی اکبرشاهی و گوجر خان و شیخ دولت و ترلیت سربدی و جوقی از ایشان و دیگر یلان در هندوستان
هراول پای همت افشردند بیست و یکم شهریور کریوه ستهر گذشته سلیم زمیندار کنار و گرمیت قاسم خان
از کارشناسی اصول ... ایلاقی برگرفته راه ... می‌رفت در اندک زمانے آن کوه گرا بیر لشکر
حصه پیوست و دور راجوری بهرام نام نایک و اسمعیل نایک و ستکی چار ... با پیاده بزرگ کوتل آمده
و سالارکان و چی کشایش ... مرکز فقند و جهان برگذار و بد یعقوب ماسیاس مکنج خمول شتافت و سران
چشم سرا و فیروزی سپاه دار نداز بخا دور اسپ ... کنیرپل و آن کشاده ترین راهها ست و
پیر پنجال و مایاسان سرد و اکراکم فراخ برتر گرفته آید ... گری زیردستان آرامش پایند از این
فر گرفت و جشنها برآراستند بر سواد دید کارآگهان خیرسگال راه کنیرپل قرار گرفت آمدگان چنان
که از دشوارگذاری بجیا و درونی لشکر دیرتر رسیده خواهد شد و بزرگان کشمیر کریوه و انتظار می‌برند شاید
برخے نیک سیجان کارشناس از پیشتر روانه سازند که تمت ایشان را مرزنگ بخشد و پایانی نوازش امید بزرگ
و سپس پیشتر پیش شهر درآمده کوس فیروزی بلند آوازه گردانند گزارده ... پذیرفته و شیخ یعقوب
و جمعی توابی هاشمی و شیر و سلیم را با برخے بند و کمیان پیش فرستادند و ستکی چار ور همراه فیروزی سپاه بر
از پے راه کرا آمد چون سر از کوتل کنیرپل برآمدند عالمی دیگر نمودار گشت در سر این کریوه سه دیوار بسیار
چهار گز و بلندی ده گز برآورده بودند سه گری جو بارا درون از یکدیگر جدا و پیشینیان طلسمی برساخته اند که
هنگام درآمدن بیگانه لشکر برف و باران و تگرگ پدید آید بنابران سو رشتی شگرف برخاست و دوران بزرگ
نشیب و فراز تا چهار ده نوردیده ... یک کریوه اگرچه بال فرود آمد باران افزوده گشت و بسیاری مانده
از رسمی سرمایه نیستی گراییدند درین اثنا چندے تفنگ‌اندازان که همراه جشی رفته بودند زخمی باردو پیوستند و برخی کارهای
کشمیریان آگهی رسیدند درین راه سه کریوه سترگ است که روزگار از دشوارگذاری آن حرف سرا کرده بودند
که کشمیریان هستی و ترکه سوم کریوه است از سوی هندوستان و نخستین از جانب کشمیر جسیم سر راه دارند بیش
فرستادگان در انجا آن گروه را نیافتند و پیدا بود که جمعی آمده بازگشته اند ارستنگی چار ور دیر رسید که آمدن بود
در فضن چرا است پاسخ چیا ما یاد اندیشه آنکه یعقوب سر کریوه را برگیرد و برگردیده باشند درین میان محمد لشکرها
و بهادر خان و جمعی سران کشمیر پیوستند و آویزش درآمدند شیخ یعقوب بدو زخم از پا درآمده نزدیک بود که
قالب تهی کند آشنایی و شناسائی رهائی شد ... نیز بدو زخم بر زمین آمد چندی داد مردانگی داده

خواب در شد بدیکبارگی برف و باران سورش و بآمد و مردم را پراگنده ساخت ازین شنیده شد که دران
برفستان موشی بیست و دران هستی گیتی حدبو سوار شد و جلدی فرمود همان روا پیش تحو آمدم و دیر و گرفتم لشکر
بسیاری ز هم دور و بی برف و سختی تمامی و بمیانی گرسنگی سراسیمه داشت ناگاه حدیثی پدید آمد بدو مرا برگرفته
پس همس یک مرد بدادو گرم خوی ساموده شهر در فرستاد سرگذشت شگرفی تعدیرا که چون لعقوب از گروهی پس حک
نگران خواب غرور درآمد سرپرستی مردار دست واشته تباه کاری گرم بر شد در آوردن را بهانه کوشش نمود
اساس را در خود راو اما سرامداں حک لورنگ خان و طفر خان و فتح خان حسین خان و بهادر خان و طلا د خان که از خود سری
آن فرومایگان بدگوهر را دین گرامی خطا سها نامرد کرده بود و دیگر مردم را رخصت پس داده خود در شهر سامان پیکار
برشست بس آمدگان دلست وسد سگها با کوشش بودند و لختی خاطر ازین کار برداشتند درین هنگام پسیح
گوهران بد در گی بدبرت و بهنگامه آر رونق ادا حیدر چک که همواره مهربانی آهنگ دسر داشت و در لشکر
فیروزی بود پس او آمدن بدر را شنوده در بزم گاه اعطار پیغمبر و بسیار سے نامردگان کشمیر پس انجمن و سپس آراسته
قرار داد و بدار حیدر چک از بیان بدو گذرد هم بار و گردیم او از آن سپاه برآمده ساموده و لشکر بگاه را لکوناگون
مسکس لابه گری بر گرداندم و کشمیر را پس آراستن گراید هیچ علی که سوزنگ حالی سرسخوت می از رحمت بدان دل نهاد
او را لی آمدو گرد اسید بدو آن روا با ید دستان سرائی اوگریزش گرفت بد و نایکان را که گریوه بان بودند
بیا درس گری و رسانید بدو مگی سیح آن بود که حدسے ارسپاه بر دو سر را نام گهبان حد بو ملید ناگی بسیند و امرارا
سردی خواسته بار گرداند بدو گوهی سحن آنکه یعقوب از رهام آهنگیکاره بهر لور رسیده بود که آگهی دل برگرفت کشمیر یان
از و سراسیمه گرد اپید و حسین خان عمومی او سرحد رسیده تا کشمیریان موست بکار سرداران سد الش خود اسحس
ساخت و سر دادش چاره برسسب رای بران مراد گرفت که شمس چک محمد بهت را از بند برآورده بدوار دیده
این دو کس کار راز پس گیرند چون آن دو مه سا را بر دل آوردار کیس توری چمان برگرار و بد که در بے حید
از سوزش بر کناره بر بد و گمشوار ساه مردون ز مانه آراسش بدبر دو دوست از دشمس بار دو بسته آید کار بسیاری عجیب
بهاران ناکامی بدان حمو لگاه برد آورد دار سایه راه آن دو دستور بس هس بالساری جدائی گزیدند درین هنگام که
کشمیریان برگریوه راه حیدر چک سد بدار نوشته او سراسیمگی امد و حست بد گرار دو دلو و که مراسم باسالی سپا سد دل
سدل رس و بار گرداندن امراس و شوار کشمیریان از آن اندیشه دل برگرفتند بر پور بنگاه آراستند و
حسین ملک را کلالی بر داشته ر ذبه سکار سپاه بد دیں بیان شمس چک یوسف مرزبان از کار برداشته
بدو گرد و بدیار ش بنگاه گردهی را لکروه فرستاد بدوار ساں بسیح لعقوب و حی گرد بد رسید و جون در مرد اکرم
مال جستن بدگوهران سپاه بسیج خاطر نسین دل باہی دولت شد آمدگان را استقبار گرد سد بد در باس حدر حک شد

ابتهام مت اسمن رازگوئی برآراسته و در گذشتن کریو بستی و تردد درآمدن ملک جالتی سود نخستی از سرب و مالش
ستوه آمده در بازگشت یافه و داستند برسے سخن توقف در میان آوردند قاسم خان با چندے از والا انگهال
آهنگ پیش رمس برگذارد و باگزیر دیگران بر بدین رای گرائیدند درین شمس چک کاروانان فرستاده بلابه گری
درآمد و همان صلحی که با میرزا شاهرخ قرار داده بودند از سر گرفت او پاسخ چنان شد که این بار افسون فریب نگارینا
و افسانه حیله بگوش در نشود فرمان چیاست که کشمیر از خودسران شوریده رای بازستانند هر کراشحت یاور باشد
خود را بلشکر فیروزی رساند و سایه نشین عاطفت گردد سخن حقیقت بگوش در نیامد و آماده نبرد شد قاسم خان
نیتی درست و همتے بلند نورد هم مهر متوجه یکایک شد و عنیم نیز فوجها آراسته در برابر آمد در قول آن شوریده و معرما
داشت و بیست و آرت ازظفرخان و دست چپ شمس و ولی و حسین چک طلیعه شد محمد بیب چند اول چون شوریده
هراول فیروزی سیاه بگریزه درآمد از سر کوه با بندوق و سنگ انداختن پیش گرفتند از هجوم بدگوهران و
تنگی جا عنان تاب شد سخوانعار پیوست قاسم خان ازین برگشتن برآشفته خود بدان سو روانه شد شریف
و میر عبدالرزاق معموری و جلال الدین مسعود و حاجی محمد ترشیزی و میر شاه محمد را پیشتر فرستاد و جمعی که
از جوانغار بازمانده بودند بهمراهی گزید محمد چک که از رادمردان کشمیر بود از برانغار و بیدراکها نام مبارزی
بد و آویخت و دست و گریبان بر پرافتادند جهانے بشگفت زار درست و غریو ارنظارگیان برخاست در
گرمی آویزش ظفرخان تیر دوز بندوق گردید و آن فوج یکبارگی از هم پاشید و هنوز دیگر فوجها آویزه در
نیامده بود که نطاقه یداللهی روی باطل ستیزان برگردانید و پراگندگی در آن بزرگ هنگامه افتاد و هر یکے
از سخت برگشتگان به پغوله درشد و کوس فیروزمندی بلند آوازه گشت و از نیرنگی اقبال روز افزون
شاهنشاهی فتحے سترگ رو داد هراول و جوانغار نگاهش نمودند و پایان کوتل دائره نمودند قاسم خان و دیگر سپاه
از دوربینی بر کریوه منزل گردید یادگار حسین و حاجی محمد ترشیزی و طوفان و عبدالله و سلیم و چندے تیز دستان
عرصه دلاوری را بسرے نیکو محمد داد الملک کشمیر فرستادند بست و چهارم مهر مناسب برای گرامی نام افسر خدایانه
برافراخته آمد و از دادگری و مهرافزونی بیگانگان وحشت گرا آرامش یافتند چون چیار کروهی سرینگر لشکرگاه شد
حیدر چک دستوری شهر رفت در لشکر قدرے شورش پدید آمد و رود فرونشست بست و سوم آبان
قاسم خان و دیگر امرا در نزهت سرای سری نگر درآمدند و گونا گون نشاط اندوختند درین روز میانه راه حیدر چک
با فراوان مردم پیوست قاسم خان از کارآگهی او را از شرف باز داشت و نقش تباه بینی از خاطر بازدود
پیش ازین بهصد سال و در زمان آتش بلا سیل مرزبان کشمیر این فیروزمندی گذارده بودند چنانچه کهن نامها
باز گویند از نیرنگی روزگار باده فروشان بزرگی یافته بودند هنگامه ساغرکشی و ستمگاری که پیدا است شده

رهبن در سری نگردد برین رهنمون نگرید به خو طراز یکتائی داشت و او را همراه بود شکوه روئی و تاک اسمی
کم هما هموار و ار نگاه مانی تر داسان گرفته دل بودی و ار ایزد سپهال اران مستی ستمگار رهائی جواستی یکے
از شناسندگان کار آگهان پیتال سادهه آموزش نمود هیچ پای تحتانی و تای فوقانی و الف و لام و سین
و الف و دال و هائی جمعی و فتح نون و های مکتوب دانشوران هندوستان پیتال را رازقدسی افسون انگارند
و نشادهه آئین جامر ساختن او هرگاه در رسد حقیقت هر کار را گویند سحر کس در احضار او چندے
تکرار هائی خاص گرداند و افسونهای مخصوص بر خوانند در آخرین روز آدم مرده را که اعضای ظاهر او
درست باشد دید چو دیں تاریک ساعت خجسته در زمینی که مرده را افسون را خوانده آمرا اسان گویند
خوانند و از هر چهار سر ناهیں میخها استوار کنند و بر فراز وی بنشیند و در کاشه سر آدمی چراغ افروزد
هنگام ارکس سازد و روعن حرفی آدم و افسونها برخواند آن مردم را دمیده آمرا از ان افتاده گل آسا افشاند
تا نیروی سرو دران بر وی صورتهای هولناک پدید آید چون دل خوانده تهتراران غالب نکنش در آید
آواز بر کند پس آن روحانی شایسته پیکری نماید در گوید برابر خواندی و ایمه ربیح کشتی هست
ازیشه مارگوید پاسخ شنود در ستدلی کارها چاره برگداری و دور آن شکیبائی آموز و آن ستم رسیده فراهم
آوردن اسباب شدیں از فروان تکاپوی جان قالب مدیت آورد و بر سر فراهم نیامده و دیگا بدو
آن سراسیمه شد نشهرے یار شهر بر رفت و در صحرا از گرمی تر رسید بچه آشانه سحائه حرم ساری که پیوند اشتاق
داشت تا آئین امانت گذاشت بادران گنده بوهای خانگی زیر بلا سیعتند و خود در پس کار رفت
نیم شب آن روحانی بر حقیقت آگاهی یافته و سار را آواز داد او نحتی تر رسید باد و ای دلدهی او را
آرامش بخشید و گفت فلان برهمن فرا وان رسیح می بر ادرا را گرمی که زمان فرمان روائی آن
بیدادگران در راست پای در دامن صبر کشیده از سر آسیمگی بار آید لست س از ان گروه یکے پس از دیگرے
بسوی مرشید و چون روزگار این ستمگاران سری تو در دری این دیار بقوم کاست باز گردد پس آن مربانی
با محمدی قرار گیرد و طائفه را مدت سعی بر گذارد و چون دست جگان رسد چندے از ان گروه کامروائی کند
و مرتبه هستم سلطنت ازیں بر گیرند یکے از بزرگان صورت و معنی که سگالش و کردار و گفتار او گرد آری
رهنمامندی الهی باشد بدادگری این دیار نشیند آن برهمن چون سحائه حرم سار آمد از سر گذشت تنهائی
اندوحت و دست از ان بار داشته گوشه خمول برشست معمول آن را شعر سدی برگذارد و کمس
تا مهای سنگین الواح از ان بار گوید سلطان زین العابدین که آزاد و شاه بیر گوید وار مرزبانان کشمیر بولایت
زبان زد روزگار پیوسته میگفت که نه و حکمت ان دیار سحگان رسد از دست ایبان بارستاند در ان هنگام

گزارش رسیدن میرزا شاهرخ و راجه بهگونت داس در کشمیر بلند آوازه گشت یوسف خان مرزبان آنجا هنگام آمدن
در پنج برازه رفت و دریوزه همت نمود آن الهی بنده به روشن ضمیر پاسخ برگذارد و اگرچه این لشکر از میانه راه
برگردد لیکن ایزد همال این ملک را پادشاه صوری و معنوی داده است بر دوری سپاه او در آید چون مژده
فیروزی همایون بارگاه رسید الهی ستایش فرموده شد و خدمتگذاران شایسته کار بگوناگون نوازش سربلندی
یافتند و درست گوئی اخترشناسان هندوستان به فراز پیدائی آمده غره آبان شمسی وزن گیهان خدیو شد
و دواره چیره برکشیده شد جشن والا آرایش یافت و تهیدستان روزگار کام دل برگرفتند و درین روز راجه
بهگونت داس بسجود قدسی آستان رسید گفتار سودائی شدن و پارس خویش کردن نگارش یافت
چون از توجه گیهان خدیو بهره پذیرفت رو به درگاه آورد و چهارم مهر کرم الله کیسو از قدوم گشود بدان فرخ درگ
گروت بزرگ کانها اساس نهاده بود از دیرباز این خواهش در سر داشت از آنجا که کام بخشی هنود
خوی شهریار است آرزو روائی گرفت و جاوید دولت اندوخت نثار و پیشکش بجا آمد کشتاران بزرگ
شدار سوانح شبخون آوردن یعقوب و با کام بازگشتن فرومایگان کشمیر او را از نیکنامی کهتوار برآورد
و بسیارے دیگر گرد او فراهم آمدند شنبه در کوت هفت کروهی هیچ برازه گرد شورش برانگیخت شیخ دولت
و برخے از مردان بدان سو شتافتند در خویش روی آویزه روز رو ندیده باندیشه شبخون افغانان خواست
که پیش آیندگان آویزه چندے برگذارند سپاه را در شهر بفرستادن آن گروه لختے غفلت واشد چون ابلها
روبروی آنان گذاشته آهنگ پیش گرفت بستم از سعدی واره گذشته نیم شبان بشهر در آمد و برخے
قراولان را در خواب از هم گذرانید یعقوب و بسیارے بدگوهران بزرگ دروازه شورش نمودند
قاسم خان با برخی بهادران کارنامه دلاوری بجا آورد شهر لیت سرمدی و حاجی محمد ترشیزی کار بسیار
رادمردان آمدند و چون خاطر از حیدر چک نا ایمن بود آن زدوای را از هم گذرانید برخی کشمیریان
کشتی سوار بدریسید که بدانسو میگشاید هجوم آوردند طوغان کابلی و قاضی زاده و دیگر کیداوران نگارنده پایا
افشردند چوقی بدر درآمد که لشهر می برآید و جا انداختند میر عبدالرزاق معموری و چندے دلاوران
شتاب پای افشردند سردار این گروه به بندوق درگذشت برخے به منزل میرزا علی اکبرشاهی دست
چیرگی برگشودند او نگر دیر ایستاده شایسته آویزشها کرد ایوب بیگ یار بیگ مومن از احدیان شگرف کار
نمودند درین رستخیز صالح بیگ را نقد زندگی یغمائی شد و بهر جا سپاهی چیرگی یافتند در هر گوشه سترگ
پیکار درگرفت پس از افزون زد و خورد با یزدی تائید فیروزی چهره برافروخت از آن روی آب فتح خان
از این آگهی محمد خان پور خود را با فوجی فرستاده بود و نقاره زنان می آمد و از سوی دیگر خبرے دسادات

ج سوم ۳۳۹

اسکوه بزمی دیگر گون افزاد استه راه می سپرده ناگهانی نادای آن مرولی کوس عسم رایای شکیب رهارت

مدار اقبال روا افروخت آتش بدن کشمیریان ورشته شکسته ترساخت در فروغ آن موشگافان کار آگاه بسیار

دانتر دوره گرد امید و پایان شب هزاران ترسانی روگرد بهانه دو مراد کس را درگسیختگی تقدیر مدگی از

دست رفت نامداران میر اعلی گوهرمان و جمعی تیر دستان نگامتی کام فراخ بر دند او موم سگانگی

ورا و شناسی آن سو رسیده بعیوب ولیو مدرفت از سوانح آمد ایلچی سرمان تته اگرچه مسند نشین آن دیار

میرزا یادگار محمد از خویش است لیکن وسوداوی مزاج شده بکارملک تیز دامن بیارستی نشسته و گفتو آن میرزا کاتب

نویادو مانده است و هم سید جلال که از میره زادگان آن سرزمین بود دولت یاریافت و مسوقات و

عرائض میگاه فطرت درآورده دوران پرستاری یاگان وعده سامدن خویش بر گذارده بود تا شاهنشاه پورش

به برآمدن را ادارت فرمود و کامیاب خواهش دستوری داد هم آدرراه ماسوار دی ترساروی کشمال

سعادت کورنش اندوخت از میداران شمالی کوه بیحاب است همواره فرمان پذیری دنیکو بندگی بجا آورد

درین هنگام که راناب همایون سایه فرحی بدین دیار انداخت از سعادت غنودگی سرتالی پیش گرفت سام ران

حسن بیگ شیخ عمری حامی سیدو که قبرلی دراسگت ناطر دولت را فرستادند اگر امید پذیر و مالسی اسرده اند

روپچه تو درمل ناممدو بیگانست و سرپایان رودگی سرکشی آگاه ساخت پیروزی سپاه متهان رسیده بود

که بکبیر آسحر ناصار خواب درآمد داو لیای دولت رآمده دیدار اصحاسراهی بیدگان احلامن گرای سجود

قدسی آستان روشن پیشانی گشت از سوانح فرستادن رس حان کوکلتاش سمالش تاریکیان بدنهاد هر کرا ستاره

سست فروشید تنگایوی خویش براه ناکامی سپرده رود ساد افراه تاشیخ رسد چنانچه حال اختتام مصدوعه به

جیل ایران بارگوید ده هزار خانه دار در پیشاور بسر مرید بیوسته بیکو قدسی را سرمایه رستگاری دانستی درین هنگام

که هم رسیدگی خود را یستی بدرگاه همایون فرستاد ست از کوتاه بینی بدگوهری جلاله تاریکی را لسری شتند

در فیکار سید حامد بخاری در آویزه ایمان سپری شد او اقطاع دار پیشاور بود کستگ کابل دانسته بد اصحاب سید

سپاه و بیجا نگیر هندوستان بازگردید با چندی در حصار بکرام دم غفلت برزد و کار را موسی نام با نحمر دست

بازگذاشت ولی آنگه اداره تماسائی او برگیر د سررشته داو دست بدست او داو بداست که دران دیرین

خدمتی بکار نیاید ابرار سید بر ان گروه تنگ گرفت ترال و ناموس دشت بر گشتو والوس از ناهمبستگی

نامرخام هندوستان شدند و یک بکرام عمار فتنه بر خاست از کمی مردم بران بود که تا آمدن سپاه کابل و اتک

در سمبل براوران حصاری شود لیکن از سخن سرائی کوتاه بینان بران تنارسیت بود یکی را فرستاده تروش

احوال صم موو داد ار سید انستی یا مدانستی اندک پیرا گنده واموی آنکه ترف نگاهی بکار مرد ناصد و بهانه کس

بیرون آمده گرم پیکار شده و با آنکه در آغاز بر و تیر می رسید دست از آویزش باز نداشت و دران چپقلش سپاه
سحایی شده کارش باسپام رسید چهل کس از خویشان او را با برادر مردی روزگار بسر آمد بیس صاحبان قلعه را گرد گرفتند
سید کمال پسر خرد او با چندے پای همت افشرده شائسته نگاهبانی نمود ازین آگهی هفتم شاه قلیخان محرم شیخ و میر
بسیاری تاش بیگ خان و بسیاری منصب داران بسرگردگی کوکلتاش رخصت یافتند و فرمان شد اگر ایلغ
افتد کوروان سنگه از کابل نیز لشکرے بکومک فرستد مان سنگه را یرلیغ رفت که خود را از تهانه لنگر پیشتر از
رسیدن افواج گیتی ستان بامردم راجه بهگونت داس بکرام رساند از سوانح آبیاری چهار چمن دولت همگی همت والا
ساهنشاهی آسایش جهانیان میخواهد پایه شناسی و داوگری در روز افزونی بادشاهی را پاسبانی دانسته رسم از راحت
بازنشاسد و دولت افزائی را سرمایه ایزدی سپاس انگاشته خداوندی هم آغوش پرستاری دارد و این روز راستی
ستان خرد پژوه را در هر صوبه بار گذارد تا حامی مالش را از نوازش برشناسند و از بی آزرمی و بینائی بایست
وقت از دست ننهند و سپهسالار خامه پردازان درستکار را والا منصب دیوانی و بخشی بلند پایگی دهند و رسته داستان
دو تائی بخشند از انجا که آز و چشم سیحی سر را در هم دارد و نیکوان را از همنشینان بد و دور بتیرگی گراید ستم پدیده ور در
هر چندے دورپینی را تازه روائی بخشند و بر گرفتن از یکے و با رسپردن بدیگرے نشان سرای دنیا پیرایش
پاید ازین رو چهار دهم دو ماه پیر کار آگاه بهر صوبه نامزد فرمود تا اگر یکے بدرگاه آید یار سجور شود و دیگر بکار ادیر دارد
دیوان بخشی نیز همراه ساخت اله آباد شهاب الدین احمد خان و عبد المطلب خان رحمان قلی دیوان جعفر بیگ
بخشی و فتح خان و قاسم علی خان ملا نظیر دیوان تارا چند بخشی اجمیر جگناته و رای درگا و مجاهد دیوان سلطان قلی
بخشی احمد آباد خانخانان و قلیچ خان ابو القاسم دیوان نظام الدین احمد بخشی بهار سعید خان میرزا یوسف خان
رای پتر داس دیوان عبد الرزاق معموری بخشی بنگاله وزیر خان و محب علی خان کرم الله دیوان شهباز خان
بخشی ملتان صادق خان و اسمعیل قلی خان خواجه عبد الصمد دیوان مقیم بخشی دار الخلافت آگره شیخ ابراهیم
و راجه اسکرن محب علی خان دیوان حکیم عین الملک بخشی دهلی شاه قلی خان محرم و نگارنده شگرفنامه طیب
دیوان حسن خان بخشی کابل کوروان سنگه و زین خان کوکه نظام الملک دیوان خواجه شمس الدین بخشی مالوه
اعظم خان و لورنگ خان مختار بیگ دیوان فتح الله بخشی لاهور راجه بهگونت داس رای رای سنگه
دیوون رایات اقبال در اینجا بود بدیوان و بخشی درگاه پسند شد از سوانح فرو شدن کله سپود دیاز لاوس
ر ناست که با او بسر می برد از بیدار بختی دولت ملازمت اندوخت و نوازشها یافت از اخترتیرگی و خرد
غنودگی راه گریز پیش گرفت صلاح الدین درامیند را فرمان شد که بی آن گنج گرامی بدگوهر گام فراخ بر زند
و بدو پیوسته اند زده گوئی فرایش گیرند اگر پذیرا گردد گزندی نرسانیده بدرگاه آورد ورنه نقش هستی او را

ج سوم

بیرونیان چند گریختند و سپاه گروه در پور دیده و تعدیه قصور رسیده بداو حافظ و بپرداخته سرگرم خوردن بود و معلم
بیعت برگزار و بدان سحوت فرو بسی افسون مهربانی را افسانه بدلی پنداشت و بآن پتن با آویزه برخاست
و باد و کس در گوهیستی فرو شد و دیگران به بهار رستگاری یافتند از سوانح سیری شتیل روزگار علیمراد
از شیخ زادگان بهاوستان شاه محمد نام در پس ملازم او بود سری برداشت با ملائم بداشت و سوسته
زیاده سری نمودی و آوازه و گذارانیدی و قدرشناسی و مردانگی نام نهادی هر که سر آگاه را از تحمل بار بستاند
هرآئینه بریان زندگی سرگ در افتد در برگه مهدوار صوبهٔ اجمیر جاگیر داشت زور بستگار با سه عشرت
می اندوخت آن شیخ زاده آمده بدست حب کورتس کرد خون ایران بار بر سیه و پایمیچ داد دست
راست شمشیر بی است به مایلی گری و ناسر اهارگ از آن لبریز پیمانهٔ زندگی بدتشام سرانش بود
سادگان جلو زادی درون برگرفتند آن خون گرفته محمد حمزه گسند ده و دیده بادگان از ستر ولی کناره گرفته همی
بران زاست رسانید و او ناته راه برود ه وست تجربه کرد با کار سرد گرمی دیگر رسید و باد و رحم کار
او را قسمت این پایه داحت یکی از همرهان کار آن با سپاس باسخام رسانید و در کمتر ماهی روزگار
آن بیکباره عرصهٔ مردانگی به پیری [illegible] شد

سزای اعمال بایمن مستی بدمعاشان و بدرقه شدن کنور مان سنگه میرزا سلیمان

از سوانح بالتی با حق تاریکیان برهٔ ممر میرزا سلیمان بکابل آمدن آرزو می درگاه همایون در سر بود کنور
مان سنگه خواجه شمس الدین خافی و چندے را با انتظام گذاشته خود بدرقهٔ میرزا شد در جلال آباد
و در بین ملاع سپاه درگرفت و سخت رنجور شد و فرومایگان کار فرو شدند سید حامد بخوت داشتند از بن
استادن با سگام مگالش دیگر شده بدستی افرود بدوارگر قلعه برخاسته تا ه اندیشی در سر گرفتند از جمله
و غزنه چیل را از لیسا و رفته راه بر دو تاه خبر را سنگ بین ساخته استوار گردانید یوسف زئی و دیگر افغانان هنگامه
عمود ه پنجتان را گرم ساختند تیراه کوهستانیست بدرازی سی و دو کروه و پهنا دوازده کروه جا در زمینه
ناجر شوسیدان و سمالی مابت بارد و جنوبی قندهار در بیه تنگناهای بر سیپ و ار دسوار گذار دار دو ول
فیسه وری سیاه کرا در بارگاه اقبال دستوری یافته بود تیز رسید و کنور مان سنگه وران نزدیکی بیمار شد
و یک و نیم ماه رنجوری کشید افغانان پیکار کنور را در سر گرفتند در پیکام شدید جمره [illegible] و دل بالش آن ها
برنهاد میر شریف آملی و جالس بهادر و اتالیق و جوگی محمد حسین و عاری خان فرویی بمت سنگه پور خود را با سپاه
در بلار مصب میرزا گذاشت تخته بیگ و محمد قلی و حکمت سنگه و مبارک خان لوحانی و نور جم کوکه و ولی بیگ ذو القدر
و دیگر سپاهیان با سه هزار سوار باهمراه گرفت همگی شیح از تار ال بیراه در آمدند و اسحاق الوس آفریدی را که میربانیه

شورش است شبانه از همان راه که رفته بود شادی یکبارگی تاختن آورد تا التنگ یا [illegible] گشاد و گرد

یکت سنگ پسر کنور مان سنگه و بهاری و بیت الدین علی ترمیت کابل داشتند قیمه سپاه جا شدید بسا کند و

با لغار سکرام رسانیدند رحمت [illegible] را آسیا عساکر گرفته بودند و زیر ماده و سنگه لشکر را به جگونت داس امر کرده

مردیک ما نک سیه و بود مدین سکالش سوم دی ارمیش ملاح خریده و [illegible] سکر گرده صبح دم کوتل جلدیو

درآمد آن گروه را برف گرفته بود نشیب و فراز سترگ را بسختی درنوشته درمیدند بارک و دم آسایش گرفتند و در

دیگر وقت ارمغا دران سرگردگی محمد قلی بیگ الوس آفریدی را تاختند و فراوان مال اندوختند برخی را رای

آن شد که باز گردند و غنیمت ایمن گاه رسانند و بار دیگر بسیج پیکار گرایند و این را نشنوده آهنگ پیش گرفتند

و اندر جوره بکوه لوردی درآمدند گداره بغرخیل افتاد و بسا دیه لاله گرتن رستگاری یافتند چون جنگل‌ها

در رسیدند جلالهٔ پس دست انداز نمود و از هر طرف افغانان روی آوردند تخته بیگ دیگر مجاهدان که جیدا بودند

سخت آویزش نمودند و چون نشنوده آمده در پیوستن کنور مان سنگه جان باز کشیده برخی را مردان

تازه پی ورا بکارزار فرستادند از فراوان پیکار غنیم از آن تو سختی دست بازکشیده پسر برگ خود را جلت سنگه

سید اولی گداشته راه علی مسجد پیش گرفت و بکمتر زمانی با تیره روزان اهرسو سر بر آوردند و کار دشوار بر

نامیدان که تا افسته مردکنان آوردی برابر شدند و نه مای سنگ اکنی و تیره اندازی را مدار بهادران غنیم دست

و گریبان میتافتند و زمان زمان سترگ آویزه ره دمیدند ناگاه اندک گشاده جائی پدید آمد مان سنگه سملاً سرا

همراهان پای همت افشرده تخته بیگ و برخی کاملان سکار زار درآمدند و پس محمد علی بیگ لورم کوکه دیگر

تیرستان هراول پیوستند و کارنامهٔ یکی مردی کار آورد و مدد و در سخت دشواری بسیم پیروزی رو دادند غنیم تابکار

شکست خورده و به معبد لها در سرانه بی سپاس مرگ ادید و سرگی نشاط مستی دو گرفت برخی

بر آن بودند که چون رو به پایان رسیده دیدن لیس گا دائره نمودند و بسیار سی رفتن علی مسجد را

که بد و گروهی بود سزاوار دانستند و چون آب هم کمتر بود روانه شدند محمد قلی بیگ با جوقی را لاوران گشاده

پیشانی چیدا اولی برخود گرفت از راه سارپی یکبارگی اوائل سامکاه پیرزی خنودمان منزل رسیدند تا

سر سپاه از شب گذشته دران سردمکی و در کمین فالوتست و افغانان تیره رای جابجا هنگامه آرا

چند رواسکالش آن بود که مامدادان از قلعه بیرون شده دستبرد سازند لیکن از بسیاری ماندگی

صورت نگرفت و پس از پیروز ما دهوسنگه مالشکر را بجگونت داس سپرده نمودار شد و تاریکیان بخود

یکبارگی پراگنده گشتند بیشتر کار شناسان بر آن بودند که مان سنگه در جا بایستد برخی امرا پیشتر رفته

آن مردم گناهکاران را از راه خیبر آوردند چون طرمیرزا سلیمان فراوان سپاه در مردم از راه خیبر ستی [illegible]

۴۴۲ ج سوم

سزارا با کاروان از راه کریه بکام آورد و زین بیگ زین خان کوکه با پیروزی بسیار رسید
و در کمین جان تاریکیان سترگوش رفت

آمدن میرزا سلیمان بدرگاه والا بار دوم

ازان باز که دستوری حجاز یافت لختی ناکامی او در بستن داستان گذارده آمد چون میرزا شاهرخ
بدرگاه آمد و در لمعات بسر برد و در آرزوی بدخشان روز می گذرانید میرزا حکیم بر حال او بخشوده لختی
بدخشی و کابلی را همراه ساخت او تیز دستی بدان کوهستان درآمد و نگرش با لعل آورد
محمود سلطان اوزبک به سکار برخاست و از فرودی هیم کوه مایه را تاراج کرد و مایه همت
افسرد و در آن زمان هنگامه برد و خورد گرم بر میساخت ... بزرگی امراست از کامیابی
... سرشته و ... از دست داشت و آهنگ بیرون شدن داد و آن سخن در سر گرفت کار
آگهان گذارش بود بد تباه ... سالخوردگی مدار و هر چند رنگ می شد بندگان ... بود بد
و هنگامه علم ... روی سعی بیش استوار ... گذاشتن و ... بیرون از خود ... در آمدن
از کار آگهی ... اسحاکه خود کامی ... اصلاح اندیش ... کناره ... و درگوش هوش ... ناسولی
... دید برای گفتار ... تدبیر ... کرده ... آمد کارنامهای مردانگی ... آورد ...
که ... نشود و کامیاب حواهش گردد و ناگاه عبدالمؤمن سلطان ... خود را رسانید و آویزه از
سرگرمی ... در لشکر میرزا ... آگهی ... دو لا ... سرگرم کار ... بود ... رازم را ...
بارسم ... از دست ... محمد ... با ... سنگ آن ... خوئی ...
سرکرده ... آورده ... یکبارگی ... ستکار ... دست ... توانائی ... ناگریر عیان ...
... ویگام ... سپاه ... و ... باران ... و کمو ... سنگ ار
جلال آباد ... ستافت و گوناگون ... سار ... ولایت پرشاور
آورد ... گذارده آمد و از ... سنگ ... قلی بیگ ... سنگ ... و هلال ... همراه
ساخته روانهٔ دارالخلافت گردانید چون ... رسید ... شاهزاده سلطان مراد
... فرستاد ... حکیم ابوالفتح آصف خان ... خان ...
... امرا همراه کرد ... حکم شد که ... پاسخ باشد
میرزا سلیمان ... آمد و آئین ... بندگان ...
دریافتند ... درگاه ... آسمان ...

۳۴۴ ج سوم

برافروخت و بگوناگون نوازش کام دل برگرفت از سوانح فرو نشستن شورش یعقوب از شبخون ناکام
گشته تنگناهای هیوه‌گزین بود سپاه کشمیر او را باستواریهای سر دل آورد و در نواحی سرنگ بیست و پنج
کروهی شهر گزیده برانگیخت قاسم خان سرنشت که فوجی سپاره‌گری فرستد و خود به بیاساقی شهر نشیند
آمرانجواهش گریه‌های بی‌هنجار پیش گرفتند. بناکام سرداران رعنا ازین دمار سرد سیر دل زده بودند و از
دو دیدن کریوه‌ها دوست به بیکار کردن بستوه در سده ناگزیر سپه‌آرا خود بدان برداخت و میرخان چندی را
در شهر گذاشت چون نزدیک آن ناورجام رسید برزبانها افتاد که آن فرومایه آهنگ شبخون بسوی شهر
گام برگرفته، بسراسیمگی بازگردید و فوجی را بسرگردگی میرزا علی بیشتر روانه ساخت در پنج کروهی شهر بدشمن
که کوه الرجبار کروهی شهر کمین جو است فیروزی جنود عنان کشیده سپاره برنشستند و در دیگر بدان
کمسار پیوستند و قراولان لخت‌آویزش نموده فیروزی یافتند غنیم نیروی آورده روز دیگر شبخون آورد
از ایزدی تائید بیش‌تر خانهای از سرزمین آتش افتاد و باطل ستیزان ناورجام آماج گاه را دم دان گشتند
و از ناکامی شب و یا افسردن مبارزان اقبال روز دوم وئی و ناسازگاری یکدیگر پراگنده شدند و سخن
سرائی اولیای دولت و استمالت نامه‌ها فرستادن سرباور را نماید و سخت کشمیری که جاسپان طلب
داشت و محمد بت ناسپاری جدا شده بکوهچه پناه برده بود و دارسنان دیدن گداز سس نماید با مدادان
بیست و نهم آذر عساکر دالابدان گرده درآمد یعقوب با جنود سه گنوارز و تیز پائی نمود و آنها دچارها
بنا ارت رفت و از آسجا جنود بدان کوهچه که نامبردها بود بدر رونهاد بدر دور و نگر آنزوم بمیانجی بیرا علی بیگ
وخنجر سپه آرا راه داد بدر بهمه را بگوناگون دلدهی همراهی خنجر سه راه کرامی قدسی آستان گردانید وان
شورش فرونشست بیست و دوم اسفندارمذ فرستادگان بدولت بارسر بلندی یافتند و نخستین والا
نوازش حیضرهٔ شخمسدی افروخته شد بدین تفصیل سید مبارک که بسری برداشته بودند چنانچه گداز سس
یافته و پنج برادر یعقوب حیدر علی محمد حسین احمد حسین خان حک که در آغاز شورش او را حکومت بر
گرفته بودند حسین خان ابراهیم خان پسران سید مبارک محمد بت ناپسران علی حسن بابا خلیل بابا مهدی
که در لباس اهل سعادت پیشوای کشمیریان بودند علی دار بها در بهکر بوسر ملا حسن پسران حیدر حک هر چند
در آغاز و درآمد فیروزی جنود درآویزش و جانه اندوزی تگاپو داشتند لیکن شهریار هشیار خرام پاس پیمان
داشته نوازش فرمود و آوزهٔ نیکنامی جهان را در گرفت و سه در بنولا سید عبدالله خان و میرزاده علیجان را
بکشمیر فرستادند چون در تترق بارشائسته خدمت بجانیاورده بدست و هفتم بکشمیر روانه گردانیدند تا
خوب کردار عذر گذشته بازجوید از سوانح پاسبانی بندگان سعادت گزین اگرچه همواره باریافتگان

ج سوم

همایون محمل از آن یار عزم سکندری تر شد و گشت و گرد آن سرمدی سرمایه دین و دنیا گرد دلکش شکارگی گرایش
یافت کره بیتیلاق نخچیر آسمانی پیوند جهان. یزدانی افتد سرکه دولت حضور روا رود شماره سال عمر خود یک دام
یا یک روپیه به ایشان به سگال سپاس دنیاداران خاطر خوش و کاروان سرا و باغ سرانجام دهد یا این کردار هرگونه
گزند رهائی آمد و سرمایه خاص سورت و معنی گرد و فرمود جش انجام گرفت و بیک سگالی چهره افروخت

آغاز سال سی و دوم از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال آبان از دور سوم

درین هنگام که بهاریه پالیس گر اقبال نوید افروز داستان سرائی را نو بازار دیگر عطرآمیزی بهار
روزگار را بسیر آگین گردانید و گوهر شماره شادمانی فروگرفت و هم بدیو گیهان سرآغاز بزم
آئین آگین نهاد و بس زمان سنگ افزای شهرستان شعر آراست جهانبار و دیگر بار جهان را چون
جلوه برین کرد یعنی راوز جهان را به درخشید یازدهم ربیع الثانی نهصد و نود و پنج هلالی نیم از سپری شدن
شب ساعت و بیست و هفت دقیقه سرچشمه روشنی برج حمل را نور آگین ساخت فرمان روای
صورت معنی بر سریر کام بخشی و دادگری نشست بهر روز تازه بزمی پیرایش یافت یکی از
بزرگان دولت بسالاری آن چهره سعادت برافروخت شماره هم جا بجا یافت و عضدالدوله
از گجرات آمده تاشه کشوری بر او رحمت فرمان شده بود که چون آن ملک آرامش پذیرد سپه آرا به
برساری حضور شتابد و عضدالدوله و قلیج خان و خواجه نظام الدین احمد مهمات آن دیار را در راه
کنند و اگر مشقت در بودن به خود داند قلیج خان و خواجه نظام الدین احمد را روانه درگاه سازد چون
آن ملک ایمنی پذیرفته بود از بندسعادت به جاره تیز روزه برد و روی بسیج گرفت و جش زاد درار
زاد در پانزده روز به سپرد و هم ربیع الصدر از روی بار زیست سرده گرا سد نور قلیج و خاص جش دو دیگر سعادت اند
وران کورین سنگ روی همراهی واشتند به دولت بار رسیده ند پایان این روز میرزا یوسف خان
از بهت آمد و بکورنش سعادت اند وخت خدلّو عالم با در رنگ امسال برآمد فرزندان زصاحو
دو پیان سعادت تر و و بو نمایان بزرگ دانش اندوزان عتالی و سالی جاکا شتند بنظم

عجب نرم گاهی سد افلاک یاب	اگر کم شد از چشم اختر شتاب	ستاره آتش دیده مدهوش بود	حز دولی زبان در زبان گوش بود

گروه گروه مردم کام دل برگرفتند و گوناگون بساط پرداختند بامداد ان شهریار آگاه دل بگلگشت باغ
شهریار خان شتافت اندوخت دادگری شناس را بپاره آئین بجا آورد و از سوانح بارگاه دل فرمان
ترا ملسان زین خان کوکه چون آگهی شد که از الوس راجپوت زبردستان آن سرزمین سپاه و مرد و
و کشور بان سنگه و رستم رسیدگان رزم آگهی نکار سے بردوا ران زمین سر و سیر

بستوه آمده آن ملک از و بدر گرفته بالش تاریکبان نامزد گرو دانیا نده بتحول او بشرقی دیار قرار گرفت
روز شرف فرمان شاه پکو کاناش از حد ود بکرام بکابل شتابد و در داد گری چپا سپالی و دور بینی
سپا اور و فرمود و طراز گرفت و زابلستان آبادی پذیرفت

	آرایش عروس بزم شاهزاده سلطان مراد	

خردوه ورمن جیا سجه اندو ارستگان بخوله گزین بیوکانی نکو هید و داماد تجنان تعاقیان شهر بند را امهن و شاد
کام والی بر تجرد خاصه فرمان وهال و والا شکوه که نیرو ی دل بسیاری را یگانگو نه یکتائی حصر و برآراید و سمار
و و رنگی آب یگانگی فروتنا سند و ناگزیر آنکه برگ نژادی بهنجوانگی برکر بیمار و از آن تخمه فروغ شائستگی
برگیر د و چون ژرف نگهی بکار رود که سپید بن لست سلسله آفرینش از نخستین پدر بدو رسیده جیسکو یه
درسیرابی آن چیمه بسیار اردی همت توان گماست سلسله آرا برامود و داشتن چه نکو مهارگی دارد و گزتم
که چین بود پیدا است که مردم را دراستورش خواهش سحه ماه سراسیمگی در اندازد و بهرگاه و سرآمار بهائی که مگاه ما سرائی
آرزو هاست این سرمایه عشرت سرانجام یابد برآئینه بسے ساه اندیشی بکی گراید اگرچه نیکوئی گوهر و فرخی نژاد
در گل آدمی نژاد سرشته اند و پیاکان کمتر بار گرد و لیکن اگر در والا دودمانی پدید آید چسبگی دیگر دارد و در فراهمی پیوند و سال
باین گزید دیوید در خرد و سالی تیر دستی نماید و خمیر مایه نکو هید گیهان گرد و کشور خدای تواند خرد وسیح گو هر بیشتر از
رسائی دلی پیران شند و باید وقت از دست نهاد سارین چون گوهر اکلیل خلافت شاهزاده سلطان مراد عهد
سالگی رسید اندیشه خدیو آهنگ آن بر بست و در اندیشی پیرایش گرفت درین میان یکے از رازداران
شبستان بعرض همایون رسانید که خان اعظم میرزا کوکه آرزوی آن دارد که فرزند یار ساگوهر او را
گنجوری برانند و دو سرود و دمان او پیرایه دیگر بستانند شاهنشاه کام بخش سیدپرس سرفراخت گار پردازان
بارگاه نگزین رهتے سرانجام این والا و بزم مود ند و مراسم بزرگ تو شی سهین آئین آرایش گرفت
سا طا انجمیها فراهم آمد و عیش گر اری را در بازار دیگر بست دست و هجیم از روی هست
کشور حد ابو الاقبیر مریم مکانی محفل شاد کامی آراست و در پیشگاه حضور این محسین پیوند
طراز فرخی برگرفت

نظم

خردمندی طلب کرد مهستیار پس آنگه بطریق آن و هم کیش		ز دل دریا و تن از لب گهر بار معین کرد کامی حد بیش بباریدن در آمد گوهر و در		درآمد کاروان در راه پر سید چو فارغ شد دل از تقریر این تقید چو دریا شد تهی گاه زمین پر	و یک دل از آن اوصاف بار رسید فرو خواند از لطافت خطبه عقد

بستگوی دولت بخسروانی روش فرستاده و عیش را پایه بلندی گراشته آن سواتح امن پذیرفتی

۳۴۴

ج سوم

را بلی رسالهٔ ارکان کامل تا به وجود مایه سند گرد و باگر و دامغان لشکر دو هر جانب از سپاه اینتی وجود کامی نگرید روندگان
هر چند دو دست ستم بر سر هر دو ستان بگشایند لیکن به نیک جدیو داد جداران سند که در پیش سینگاه جلال آباد گرد
و در هر یکی جوقی دلاوران سپاه گرسنه آبادی سرح دیوار که نزدیک قلعهٔ کامل است در این حال مرحوم گردید
و میان دو آب ... نادام حسیمه و احمد شمس الدین و ماربک آب جمره حرب شکنده لک حیدر علی عرب...
حیدر علی جولتی و سپاه سنگ مظفر کوکه و ماریکاب درویش اسلام آبادی اساول گفتی بهادر
و یکدسته سنگ سرحد جانب علی میدانی بیان بکرام و اتک سارس سپاه بیگ گرامیه مدد رسید
مدست بلال آقا نجی بیتس کوکلتاش فرستاده که تمام مردانه جنس نمایند هر بانی خویش این کار را سرانجام
در کمتر زمانی گفته خودع گردد از کریت دیگلگوی داد کری مجرد روزگار داد درسی بایت و همدیرو
الوس عرب سمیل از تسنیمی کردار لشکریان شده مرزبان کامل پیاله بردند وسخواهش اوبیر لیع سعایش کاسته
چندگاه با الماس اور دجلال آباد جا داده و سپس در پیشاور که سپاه ایشان بود آباد گشته نشست شادم
حسن قمری ورل شده و آن آسمانی شکوه را به هیئت حیرت سحتند و از سدان روزگار کام دل برگرفتند
و در سر روز صادق جان از یکار آمد و سپس آسمان اقبال سربلندی یافت از سواد رحمی شان را
تو در پیشت بعد هم از گلهٔ گاه سرحت شوریده سر ارکمین بر آمد منشور ... آسمان
هموسها مرکز فتنه از هم کرده اید به هوا خواهان او بر سر یار سار دوم مدگانی میکرد و از ناتوانی که در
امان یافته پس رسید سادو لوحان نامید است چون دور بیان خسروی بارگاه شکوه هوش معرکار شناسا
بر وی سند که گفتی زاده به گوهر گرامی او را به تدبیر او و داد کردار سرا داده بود قالب یافته کیش خود سرنوشت
و هم پا مال او سر ماست افتاده و سر یک یادداشت سیدار کرام آوم اسم جدا در کمتر زمانی می یافت

جرستادن نیروی سپاه لشکر برگی مطلب خان و شکسته شدن آبروی جلاله تا ریکی

اران یار که مان سپاه چران تنگنای آیرش بوده مدان سحت کاری سرور سند آمده یکبار و درون شدن
وران کمساد سخوده مدادی در جهم و بی درد کمر بوه حیر روزگار سری شد و در ستان سرائی رور میکرد راید
گفتی جدا او بدکو هش فرمود و در کسل جاروس تاریکیان کوشش نمود لشکری دیگر با مرشد کار از راه بکش
مدان کوه در شود و مان سپاه از جانب بکرام در آید مقیم اردی بهشت بیگ و این جان سره و جان سلیم خان محمد حسین
شیخ علی محمد الف احمد بیگ تاش بیگ محمد قلی بیگ مظفر کوکه گفتی بهادر بهادری حسن علی عرب شیخ معروف بیگ
علی بیگ مومن و اس اتکه حسن خواجه قطب الدین و بسیاری دلاوران کار طلب را لشکر دیگر مطلب خان
دستوری شد چون یکبار سند هر نزدیک شمار رسید مددیگی خان و دیگر سران الوس شبه ساد می

که دران نزدیکی نگاه داشتند به فیروزی لشکر پیوستند وار گذر جو باره آب سند را گذشته بصورت میلسی
جیسل فرود آمدند میر فیروز خان و جمال خان و علی خان و دیگر سرداران آن سرزمین آمده و دیدنامیتری
بران بودند که از جانب دوره و نغریه بنگش بالا رفته شود وارانجا بسنگاه تاریکیان گام فراح برگرفت
جمال خان تاریکی بر رهنمونی روشن ستارگی خود را با فواج گیهان خدیو رسانید و گزارشش نمود و بهترین
راه با آب دره است درمیان بنود و دو ریمند تنگنائی است که دریاے بنگش از انجا میگذرد و
دره وارده کرو چند جا گذشته لقیه در ریمند میر وند دچون راستی از گفتار او پیدا بود آن راه سپرده
نزدیک بلند جیسل گشت وکار تاریکیان جدائی شورگشت و آگهی آمد که جلاله از لوحیک که تلب
جای درستیں اوست فرود آمده گروهی در ریمند و ریسیح تسحول ست امراستماگاه از دوازده بیرون
آمده پاس داشتند روز دیگر در ریمند منزل شد مخالف چون دانست که تب کاری از پیش متوان برد و آوارهٔ
رسیدن لشکر حمزه و شتاب داشت بران شد که هنگام برد آمدن اردوی سپاه تورک بداد و دست زنی
نموده آید ساهیس سنگاتش چهار دهم امرداد در نیمروز که هوا سخت گرم بود آن غنوده خرد با هزار سوار و یازده هزار
پیاده باکمال در رسید آن شوره پشت لشیر و بیه خان و بیگ لوریش خان و سلیم خان که خدمت چنداول
داشتند آویزش نموده پیشتر آمد برین اثنا محمد قلی بیگ و حسن علی عرب و برخے تیز دستان پیوستند و پیروزی
اقبال پیش آیندگان را بر گردانیدند آن تیره روزگار جمال تاختند راه دیگر نزدیک اردو شد محمد الف احمد بیگ
شادی لی وجن داس و دیگر بهادران لیکدیگر پیوسته کارزار شائسته بجا آوردند و هنگامه جمال ستاری و دلشکنی
گرمی گرفت هر چند رستم روز آرائی گسیخته بود و سیه آرا توفیق سواری نیافت و لسیاری بهادران خود را نتوانستند
رسانید انبیر گی بخت بیدار که نمونهٔ ایزدی تائید است پیروزی چهره برافروخت پانصد پنجاه تن از غنیم درین
ناورد گاه بکوهی نیستی در شدند و هراسس در گریزپائی رخت هستی یاب داد آن ناگرد هراران ناکامی کاهیتانیا
پیاده برد دراز پیروزی سپاه بر رستائی گرد بر رسید به تن تورانی را بیچاره رنگی پژمرده ستاره دو جوال
روستاس آمدند اگر لشکر حمزه در رسیدی هر آینه آن بادبر خام دستگیر گشتی لیکن از یلے ستافته بر نزنگاه او
دست تاراج کشودند جان و مان او را تش دادند همگی ملکان آفریدی وادرک زیبی که پیادان بدگو هر بد سرحال داده
ایل شدند ولشکر فیروزی برگشته به بکش آمد اگرچه از گرانی ارزی آذوقه در انجا بودن دشوار داشت در سر ملک خان
سپاسالی کشمیر شکرف سودائی ریخت او را بدرگاه فرستادند ارسوانح فرستادن میر ابو یوسف خان سپاسالار کشمیر تا مرحلان
تنگاپوی حنت دحوصله فراخ ملک دلکشای کشمیر گرفت و سرگ رنجهار گشید لسیاری سرتابان که گراز دامالیتهای لشکر اولبی
سران بدرگاه والا فرستاده جمعی انبوه بهرهی گرید ند ولایت ماد گرمی آباد شد و دشمن به بیعولهٔ ناکامی در رفت درین هنگام سپاسالار

ماهی لغزش یافت از ... و اشتهای ناهموار در اس ساده و گرفت و دیگر کشمیریان همت بر بست و اسپه سپاهیان
آن قوم چند هنگام چهره دستی یعقوب برگرفته بود بار خواست زمستان که زمان آمد شد بود مردم تلخ کامی گرایید
چون هوا روی باعتدال آورد در مور حائه بدگوهران برآشفت بیشتر بے جدائی گرایید و یعقوب در پایه
را از محمولگاه برآورد و ند در حوالی حتیرست و سه گروهی شهر هنگامه شورش گرم شد هر چند یوچهار
کارے ازین نتوانستند بر ناگزیر خود ندان رو آورد و چون نزدیک شد او از راه‌های سوهانی شهر روی
ستمان آورد امرا هر چند چون شده در پے گام سرعت برداشتند آن عوده رای در دهاک سه گروهی
شهر باده کوچه در کمین وقت شکست افواج کشور کشا می پیهم رسید اگرچه دار الملک به تیر آمد
از بعار ... یافت لیکن از استواری جا و دشواری راه کارے پیار نشد بر ساخت ناشیب
کار گداشته شهر آمد ... عظیم را سر داد و پس از چندے قاسم خان بار آورده برآمد اگرچه هر روز میان قراولان
آویزش رو می‌داد لیکن هیچ نا پیغاس سترگ چهرهٔ او مروی برافروخت و مروری روی داد تا بهار شد
نوبت ... عبد الله خان ... زخمی رسید و میرزاده علی خان را القدرندگی تاراج رفت دلاوران تیر
تصمیم را بسنگ شد بر فراز کوه برآمدند درین هنگام بارش شد کاردانان را رای آن بود که دائره شود دل بدان
نهاده بار گردیدند چون روز نشیب نهادند تباه کاران از هر سو بر سنگ در گرفتند را پسگامی و تنگی ناهموار
و لختیدگی راه مردم از بدلی و کار شناسی در یکدیگر افتادند و در کار میرزاده علی درین آشوب گاه بسر آمد سری
هم راد مردانی سنگ تا پیل کس نساده گرم کار زار شد و مردانگی جان سپرده داده جاوید نکامی اندوخت پای
افشای راد مردان هم پس بر ناگزیر ستگاری نشان سگست نزدیک سه صد کس از ورگار سیری شد و در دیگر
قاسم خان با دل بهت گرین رو سنگار آورد کشمیریان دل بازی داده برا گنده شدند یعقوب بیچاره گراه رفت
و امرا بارگشته انجمن نشاط برآراستند و در کسر بازی یعقوب و شمس چک با هم جمال مختی بر شورش برداشتند و از اسماکه
لکنا دلی دران مرز نامدید بر وانه بر کول باهم در آویختند در کمتر زمانی شکست بر حی ناشتی گرائیدند و از یافت
کردون در کمال و دل بداع لوکر سا خوشتی آغامیکت، شایسته است که دو جا نماند یعقوب بدین سگالش بر کوه سلیمان
رفته هنگامه آراست شد شمس چک با ندر کول برجی بران بود که فیروزی خود پیروزش شود بیشتر بد درینی
نکاربر ره بد انشد بمساد از دو جا شدن گرمے رسید که چاره بدید و همه روزِ یعقوب پیش نهاده بد انسو
شتافتند هر روز جوق دلاوران بیگانه نکار برمی آراستند و پیروزی اقبال روزافزون فروزی چهره برمی افروخت
روز سیم قاسم خان با گروهی کمدا بران رفت و سترگ آویزش برو داد دران روز دگیر فتح علی که سر گروه بود دستگیر
حال شد و بیگانه ناسپاسان پراگنده تاوایای دولت لفزاوان عشرت بار گردیدند و یعقوب از اسحاه را

شمس چک رسانید و بکمتر زمانی باز در یک شهر آمده گرد فتنه برانگیختند و در یک کروهی شهر سینت ملند
مدرازی نیم کروه دیهمای جانه یک و کولابی چیدند گروان و در پیش علایی دشواره گذار آن دو فرومایه ناسپاسی
پیاده آمد تیمید درگاه و بیگاه از اسواران شدند و دست تاراج میکشودند و هر روز رونقی میکار باطل ستیزان بر آمدی
قاسم خان بیدل گرفته سر فند است و طلب خود را خواهش نمود شهریار دوربین پذیرفته میرزا یوسف خان را بسپه
آرائی آن دیار روانه فرمود و جگنات و حسین بیگ شیخ عمری سید بهاء الدین قرا بیگ محمد ... بابا خلیل ملا طالب
اصفهانی و بسیاری مجاهدان دولت همراه گردیدند فرمان شد چون تیره رایان نخوت فروش ماتش پایه
قاسم خان بدرگاه والا بازگردد کشمیریان از آوازه فیروزی جنود برخی را بکریوه فرستادند که ناگهانی نایگان راه استوار
گرداند میرزا یوسف خان ازین آگهی محمد ... و بابا خلیل و ملا طالب را بدستان سرائی پیشتر روانه ساخت اگرچه
راهبانان بنا رستند دید لیکن بگفتار دلاویز ایشان کناره گرفتند و جگناتهه را پای کوتل گذاشته خود آسانی بر آمد
پیشتر از آنکه بدان لشکرگاه پیوندد هنگامه بدسگالان پراکنده شد یعقوب بکمتوار شتافت و شمس بکوهستان
کمراج پناه برد و قاسم خان را بدرگاه والا دستوری داد و جگناتهه را فانیانه وداع کرد و زبان مدارا گشاده ببسیار
دلها پشتی و بسیگی مردم را چاره گر آمد مبارک خان و جلال خان و سید دولت و جمعی را بسر شمس
چک فرستاد آن شوریده از مره کالون بتحون آورده و فراوان غنیمت برگرفت بامدادان فیروزی سپاه
بکاستی نموده چنان شکستند که دیگر بر نخاست و به پیمان سید بهاء الدین آمده دید میرزا یوسف خان او را
با میر روانه درگاه ساخت از سوانح چهره هستی برافروختن سلطان خسرو ایزد جان آفرین گرامی ذات انسر جلیل
را بهزاران خوی ستوده پیراسته دارد و از شایسته کرداری باقبال روزافزون شیفته او لیکن بسیدگی هنگام
بخرامش آسمانی و پیوستن هنگام و رگرو درین زمان که سرآغاز بهار دولت است وجود نوباوه ها که از گرین پیتدا
اپردی و بهین میوه زندگی است عالم را شگفتگی دیگر بخشید و جهانبانی را نیروی دیگر پیدا آمد پس از سپری شدن ساعت
دسی و شش دقیقه روز دین بست و چهارم امرداد شهر لاهور در شبستان شاهزاده سلطان سلیم از خدر پاک فرزند ماه
سکونت داس آن گوهر سعادت پرتو چهره برافروخت و الفرخ ساعتی نوید خجستگی نشاط آورد زمانه تهنیت گزاری
برنشست و روز معشرت پیرای برخاست رازداران آسمانی چشم دوربین باز گشادند و لختی از شگرف کاری
سپهر و اختر دریافته برگذارند

نظم

مسیر سپهر انجمن ساختند ‖ ترازوی انجم برافراختند
چنان طالعی کامد آن پور راد ‖ چگونه زمین چشم بد دور ازو

طالع آئین یونانی نهم درجه جدی است و بطرز زاهوم ... هندوستان بیست و دوم درجه قوس اگر روزگار
عمر فرسا مهلتی دهد رمز نامه دیباچه ایین شکیب از تعلیقیان بودن گزیر نبود و از سرای دل گرفته نباشد و والاخاطر

ج سوم ۳۵۰

انسر مید بو خواهد این ساحه را سیرانی گذارش دهد کیوان ب بیه فرمانه سر . را السلطان سر و مامور کردانید امید که
بسیین و ساران آگهی بالد و شائسته خواهد و در افزون کردار سوانح فرو نشستن شد ش گجرات سحاب برادر زاد
کسکار مرزبان ولایت کمهه فرومایگان را فراهم آورده تاخت باو آمد رای سنگه جهالر ساره آویزش برخاست
و مراد مردی نقد زندگی را باخت قلیچ خان با برخی امرا از احمدآباد بیاسائی برنشست سید قاسم نظام الدین احمد
سیدی رای ابو المظفر خواجه رفیع حسین خان معصوم بهکری سرمدی میر شرف الدین قابل خان خواجه با ماسند سالم بابا و
گروهی دیگر بسرای فتنه اند وران گام سرعت برد است مدار شکوه فیروزی خو و باطل ستیزان با فرجام نکهسار بری
ساه برده دستگاه ناسپاسان سیارفت خام و کهنگار ریاش گری فرا پیش گرفتند امرا بارگرویده اکمس سلطان آباد
هفته نگذشته بود که مظفر ابیعوله بر آمده سر شورش بر داشت و دولقه رو به عمار فتنه انگیخت با بهروگان ردی همت
مدان سو بهاد و مدار س آگهی سحاب مولی یار سای بادیه گرد شد آرش آسانی شتافت جستجو سحاب نامدار اقبال در افزون
ناموس معطلی لوز سیب جلال پایردی ناسپاسی در آمد و بار جو و را . میرم گالون میر در این هنگام که امرا انگاشتی شتافتند
آن فرو ایه ... آیمگی مدها ا آ روان شوریده بخت در گرفتن شد و آسجا راوست فرسو تاراج گردانید
او در جا به بای همت استهره نصرت شا ن حل بها و در س میان آوار نقاره در گرفت آن شاه اندیش فوج دانسته
شهربانی مدد رفت پیرو ی سپاه اگرچه گام فراخ برنداشتند لیکن فندے را فرستاده بدکه در این مردانگی کوشش
سواد ارمد و جهدین و لا الوس و سعد رئی مالش بسر آیا فتنه وار روز و سختی استوار ماد تعرش فیروزی خود
ایشان را در سرکشی و بد گوهری دلیر تر ساخت اگرچه دریا مدن بلال نصرت بود مکو و سرباری نحوب گشت
لیکن راه در آمد و برون شدن را سته تباخت و تاراج برتافتند بسیاری انفروحت رفت و فراوان مردم را
سیاره بهای گوناگون از یاد در آورد و این سوانح فرستادن سعید خان سکوست بنگاله آگهی آمد که در میرخان پست بیکم
و مراد لشکر روی جهان گذاران را بدرود کرد و ازاسجا که دیده وری نکار میرود بسیار حرامی رو در افزون فرمان
شد که سعید خان از صوبه بهار . ان دیار روی خدمت آورد و باینده خان را که فدا اسحاق اقطاع داشت
در گهوره گهات جانگیر گردید و سکوت و اس کهور مان سیکه اهول ریحان ماره سده و در بهار وا دید
شاهزادهم شهر نوید پیر مراد را دستوری شد که بر دی این و جا را در تصرف جاگیرداران در آرد و سعید خان را
به بنگاله برود مان سنگ را اعمد و دیگر ام طلبدا شتند که راه بهگاوت داس متیاق داری شتستان
اقبال شد و او باقطاع نوزفته در آناوی آلاهو کوشش و عزه آمان تمسی و دو کیتی خدیو شدند میش
سرئیس برایش یافت و تائیه هرار آن کرا بار آورد میس مد اره حبر سحت سد کرد خواهش از چهره ر رکار
برخاست و آزرده مدان خان عشرت کامیابی بهمه مدوبه دور سولانشاد مان سوار ... خسروانی

سر بلندی یافت و عریضه را در جهانگیر او داوند او بسر مرا. برآمده است میان عزیزان و قندهار نگاه دارد
و نیاگان او سعادت بندگی داشتند و از کج اندیشی و کوتاه بینی با حال صحرانشین بود درین ایام
روی نیاز بدرگاه همایون آورد شهریار دیده وری بگوناگون روش بنواخت غرهٔ آذر رخصت یافت
بست و هشتم کورنان سگار جمرود آمده بسجود قدسی آستان سعادت اندوخت و هشتم بهار فرستاده بدید
روی یوسف خان مرزبان کشمیر را از زندان برآورده بواریس فرمود و اورا درخور و بهار جانگیر داد همگی نیت اینان
آداب برآموزد و رعیت پروری یاد گاه دلی اندوزد و چون بهنیاد حرامی از روزنامچهٔ احوال خوانده آید پیوند
دلگشای کشمیر بدو سپرده شود از سوانح فرستادن زین خان کوکه بگرفتن سواد و بجور اگرچه الوس یوسف زئی شایسته
سرا پا فتنه از رهبری و مددکاری دست باز نمیکشیدند در تیولاچون کار بر جلاله تاریکی دشوار شد از تنگنای تیره
بدون شده بنگاه اینان شتافت و فرومایگان و از دون بخت او را در میان خود جا دادند از آنجا که در ضمیر
صافی جهان بود که کوکلتاش ازین تیره مندگی بیرون آید فرمان شد خواجه شمس الدین و جمعی را نگاهبانی کابل
گذاشته بیغارای الوس برو بسواد و بجور بهد پیروزی لشکر جمرود گذشته پیشتر تیغ رفت که هرکدام آگاه بود
گرفتاری آن سرگروه تاریکیان همت گمارد و آگاهی بکار برد که ازان سو بدر برود و اسمعیل قلی خان همراه بنند
برغاسه نزد قبیلهٔ بازی پیوست اشتغر یا سانی رسیدند صادق خان با برخی کارپژوهان از درگاه رخصت
یافت که در دشت سواد جا گیرد تا آن سرکردهٔ تاریکیان بهر سو که رود گرفتار گردد و حکما تحت را که از کشمیر گریخته بود
حکم شد که با کوکه پیوندد بست و یکم کوکلتاش سر انجام نموده روی دل بسمت آورد حیدر علی و حسین
تحته بیگ بختیار بیگ نادعلی حسن علی عرب حمزه عرب خانی عزت اسد و جمعی دیگر را همراه گرفت و راه
کامه و کنشایه و براه سیع نهادند تاریکیان ماه رجام با یوسف زئی گریوه ماکی استوار کرده آمادهٔ پیکار شدند
فیروزی سپاه عنان تافته دانست کول روبه مالس بموده بر سر راه بجور و اشتغر و تیراه قلعهٔ اساس نهاد
و از لمغانات علف آورده انباری ساخت و دلهای لشکری فراهم آمده از ماتیاسیاره بجور در آمد بدست آویز
ستوده و گوهر آدم روی را ماس دیگر شد بسیاری بدگوهران را روزگار سپری گشت و برخی راه زینهار دستاویز
آمد نزدیک بود که تاریکی گرفتار آید لیکن از درهٔ که اسمعیل قلیخان پاس میداشت بیرون شده بتیراه شتافت
افسار تهانه داران دست بود از فرستادن صادق خان بدانجا تباه خیالی فرایش گرفت و از سنگ سپری
درگاه والا روا شد و گذرگاه را خالی گذاشت در یوقت آن فرصت جویان تنگنا خود را یکباره کشید و چون
بیراهه روی اسمعیل قلیخان بسمع همایون رسید بیتاب گاه داشتند و بجای او آصف خان را فرستادند اسوج
تالش پالش راجه بدکرائن کوفتین شود منتخب ادهم سی لشکر دکن فروری سرباره بجای پوزش گرازی

مرتای پیش گرمت شهاب الدین احمد خان بادیگر قول ایران روسالش آوردست وسوم چون سپهارکرو
قصه اندیشه سگاه دست رسد ملاگری پیش آمد سپاهی راه آسکرل درامه حکس مریان مدیری راستایر
رستگاری بود گردایدیسه آرارا آمده دیدار کو باد اندیشی شاه حیالها در اماد وساده بیانی گرش شد چون
داستان بصیحت سود مسد ساد یورت او میبارمت وارکم آروقی یار ستد بود و مگرویتی ملئه کو وگام
مرد استند وآمرا اندیشه وسرائی پسران آن خواسته تحت دهر هر دو پسر او استوار کرده بود ندر سکاپا آدیرش
درآمده بالشهایافت روز رے راگمود اس برادر زاده او درآویسیب سامی خان و مراد بیگ با سال داد مردانگی داد
پیروزی امد وخشند وآن فرومایه نیستی سرا در شد و بانک باه مگر د قلعه لشستد هر بار که نکار زار سرخاستند صیم
سر سار ناکامی گست وچون پیروزی مکار سامدراه گریش گرفتند و هر یک ستول خویش بار گردید از سواح ساسا
رسیدن سرباو لاد بور ملاداد مراس است ازاسحاکه کسور صدارفرار صلح کل هماسانی کند سرگروهی مراد داد خویش را
بی اندیشه بسرآید و هر یکی آئین خویش ابر درستی ستاید وار بس روشلا احمد سوی که در رسمی دانش مراد ان رنج برده بود
ودر ایام روش اسوار یاوران دلار داشت پیوسته گفتگوی سنی وشیعه بر گزاردی داد فرومایگی گدار سش را
بے سپاری ساید آن جوان شوریده مغز دران تسس بدان سطر راه بی آذرمی سپرد وے وار شورش پریانی
دستی مردانگی خاش شکری ادرافزایش گرمت سست ویکم دی ماه آن شاه اندیش بایکی از همسران ساریک کوچه
در کمین نشست و یکے را سوان چاوسان شاهی لطلب وروانه گرداسد در میان ما نو طلبان بدسگال نشیمن
گرفتند وسب ادارسان سامد ملم ستد دار فرار رین رین افتاد دلیران ساه کار مدائی سرا اندیشیده سپے
گم کمان ـ پعوله در آمدند و دست بر داشته باس رحم کاری جو در اسحانه حکیم حسن اندر جست خواجه ملک علی
سردهش عیسی وشخصی سحت آن درخود سرعموده رای را مدست آورد اگر چه پیروی پایندگی برے لشابهای
حوں وحیر آن حال سیدائی داشت لیکن سارگاه او در ومراستی بیامد هر چند آلالیش تمیز
وعامه گو یا ی درست گرار بودی گروید خاسکان واصف خان وعدادند خان ور اقم اقبال نامه را
فرستادند که ایران سودنده ملک نیستی پرستش نماید چون لختے آگهی داشت درول داگفت سرگذشت
را بار گدار و شاهنشاه دادگران دوند گوهر ارسد نیستی رہائی داد و بیامی فیل بسته تمام شهر گردانیدند
هر چند سران دولت در رہائی بکادو بمودند سود مسد نیامد سرمایه رهنمونی بسیاری را بهره وگشت و دیگر
ستی وشیعه فرو نشست دو رهمان مروکی ملا احمد بیراران گوید ما نکاه رحمت هستی بر بست و بهدرین بهری
درمعنیه سند حد سمته کاری چیان و اسمو دکه راجه بیربر راست رمی بدستگیری یکی از و ارسکان
ایران آسو نگاه یوسف رئی برآمده در روش آن سرمایه رستگاری بسر برده میتود ساده لوحان

شناس از اهتمام و بیکری و فراوان دلیری پدید آمد تا آنکه تیر شبانان محمل همایون برآن بود که این فروغ دوستی ناید
و گراسانه جیله مدوران دستان سرای مود دیده وران آگاه دل بواسپی معبر کار روانه فرمودند مردم آن سرزمین
بارگاه اقبال می‌آوردند هنگام اینکه رسیده بود آزرمی او در دیده آید راه مستی سپردند و بهم پیوستند قاسم خان
از مرحله دلگشای کشمیر آید بسجود قدسی آستان سربلندی یافت عالم تسخیر اکبری و بسیاری از سران آن دیار
سعادت بار رسیدند و کامیاب خواهش آمدند

آغاز سال سی و سوم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال آذر از دور سوم

درین هنگام خجسته آثار فرخنده انجام کوس نوروزی گوش روزگار را فروغ خاطر بخشید بهار شاهنشاهی
سرسبز گداشت این همایون جشن شهر و برزن را آرایش بست نظم

عالم ز هزار رنگ و دستان	بیرون و درون همه گلستان	نالید چمن چمن بهارش	بگرفت جهان جهان جهانش
	شد صبح ازل جهان گردانی	اورنگ نگار کامرانی	

روز یکشنبه بیست و دوم ربیع الآخر نهصد و نود و شش هلالی پس از سپری شدن ده ساعت و چهل و هشت دقیقه
نور بخش صورت و معنی حمل را فروغ دیگر بخشید و هر روز تا شرف تازه رمی برآراسته و کامروائی را پایه برتر نهادمی
در سرآغاز این فرخندی عرد سی جشن شاهزاده سلطان دانیال نشاط آورد و از اسکا که سوکالی بیرون آمد بیار
بوستان سرای آفرینش و شهر آرائی جهان تعلق یافت ماصه در دودمان فرمان دهی گیتی خداوند بران شد که آن
بیدار بخت را بفرزند سعادت نهاد سلطان خواجه این گزین سمت دهد پیشکاران بارگاه دولت همایون برسر
برآراستند و گروها گروه مردم را شادمانی در گرفت سیوم خرداد در سعادت سرای مریم مکانی والا محفل انتظام
یافت و آئین خسروانی فرخنده عقد بستند و خجستگی همدران فرح ساعت آن پرده نشین پارسائی را بشبستان اقبال سپردند نظم

شد از شهر عروس آرایش خجست	که چرخ از شرم آن آرایش نداد	بدین رونق ندید آئین مدین نور	چنین آرایش از چشم بد دور

و هم درین روز جشن قمری ورزن کشور خدا پیرایش یافت و جهانیان کام دل برگرفتند از سوانح فرستادن سپاه
یاوری صادق خان چون مهمات دشت سواد از پیش خان برگرفت او را بتیراه فرمان شد شاهم خان جلایر
برهان الملک خواجه عیسی حاجی محمد اردستانی میرزا سیف الله میر کلان بدخشی احمد قاسم و دیگر مبارزان کارشناس
را از پیشگاه حضور دستوری شد که بدو پیوسته مردی را بکار آگهی برآمیزند و نیروی نیکبختی خاربن تاریکیان برکنند
و هم درین روز فرمان مقدس نفاذ یافت که در همگی قلمرو تحریر الهی بکار برند و جایگه هجری در آخرین دفتر گذارش یابد از
سوانح ولادت سلطان رستم چهارم شهریور پس از سه پهر و هم گهری شاهزاده سلطان مراد را فرزند سعادت پیوند
از بار ساجست جان اعظم فروغ اقبال آمد و گیتی خداوند بدان نام روشناس گردانید انجمنهای نشاط

برآراسته شد و بیابش گرهها سحا آمد **نظم**

طرب را بار نو شد روبار	فلوح خندان انسیم در آبار	مدیگویه بعیش و کامرانی	بسر برد مدهوش جوش بدکانی

فرخنده طالع نظوریان و هندیان عیش است و دیگرگونگی در چهره اینجا مار گویا اگرچه وقت گنجائی نیست که
شرح گرامی باسمیان نگاشته آید بها مدید دقت حمل است تا سادی و عم ایرادله نگذرد و سررشته هشیار
گرامی گسسته نیاید از سوانح آمدن شهباز خان بهالون بارگاه چون سعید خان از بهار لعسوب بنگاله رخ ورد
آستان اقبال نهاد دوم مهر در گاه والا رسید کورنش برزده نیاب گاه داشتند و هویدا آمد که در سرآغاز
دستوری فرمان بود هرگاه خاطر از ملک فراهم شود اگر خواهد بساط بوس سعادت اندوزد دولت باریافت و گسترده
نوازش برگرفتند راجه تودرمل را با دلجتی گفتگوی داد و ستد برتست فرمودند که خاسجانان و عضدالدوله حکیم
ابوالفتح و راقم شگرفنامه در خواهشهای ژرف نگهی بکار برند چون ته و هش برفت هویدا شد که عرض پرستی
برده بهر دورا نیستم جی گذاری در وهشتند و شایستگی عیارآزمون در وفت گیتی خداوند بود دوم لهستیرت
شکار بر آمدند و روز ار یخ گرامی تا قصور جرامس فرمودند دهم که آهنگ در آمدن شهر بود در دنک جیک
گوپال بعث کرد هی لاهور چشم رحمی بدان قدسی پیکر رسید و لعاست گرائید گرگی را مدد و ترددند و
قالب تهی کرده بهیمو و حدید عالم آرا نگاه میرمود با گاه پای راست گیتی خدیو برگرفت بدان پایان فرو ریست
ان الهی شهریاری دیگر جان در رکار ارکار برفت اندک گرندی رسید در دو سی باب عزه آبان الهی جشن شمسی
در آن شد آن آسمان شکوه را آئین هر سال بدر آرد و چیر برکشید بد هنگامه شادکامی فراهم آمد و آرزومندان
تهی دست کام دل برگرفتند از سوانح فرو نشستن شورش گجرات سپاس وحصارداردگان گنهکار
نامعهدان عمر خام و مظفر ار جوش سر لعسته بر داشتند تنبیه را هیبت نور را گرد گرد بهد رادهن خان بلوچ و
دیگر راد مردان در سپاق داری آن مرداگی را با آگاهی هم دست گردانیدند سیروی همت و پامردی
اخلاص دو بار شبخون آوردند دلیر در روز بر آمده سخت آویز شها نمودند سید قاسم کامران بیگ سید یار
قاضی حسین میرزا قلی معول و دیگر بهادران پیاوری گام فراخ برگرفتند و در کشتن بانی برپا نهاد افتاد که مظفر
گجراتی و کاریهان سر شورش برداشته اند خواجه نظام الدین احمد بخشی و خواجه رفیع و میر معصوم بهکری
و سهویب رای و ناکه یا شمشور و دیگر بهادران ار پی روانه شدند و لوبک خان سیرم کالوروده که فتنه اندوز
بدان لسر برد شتافت و قلیج خان با برخی مردم بدان احمد آباد به آگهی افسرده یاری بی مائید بیان
سپس فوج چون بد و کروهی رسید کج گرایان شوریده سرسا کامی پراگنده شدند چون فوج دیگر
سوست بربال گذاشته تیزرفتاری در آمدند و دریں را در نوردیده قصبه کتاره نگاه بدگوبران

یغمائی سا حسد فراوان او لحاق اند وجمعی بهاره سرگرد وآن ولایت بلا به گری درآمد امرا پذیرفته بسوی قصبهٔ
مالته شتاب روی فراپیش گرفتند وعرصهٔ هولناک رن را از راه دیگر سر گذشتند شکست آمکرن دسیرتم
وچهار دهم وپانزدهم هم ضد فراپیش ماشند باقبال گیتی مداوند آب افزولی نگرفت وفیروزی افواج قاهره نعایت
سرگذشت اگرچه تیره رایان همه را فرادست ناشدند لیکن آنجا تاراج رفت وفراوان غنیمت بدست افتاد
وار اسحالتصهٔ مورلی رو آورده مه ووررا ولسیاری از آباد جایعائی شدند وسترگ لشکرها گشایش یافت چون
فیروزی سپاه سرویک موربی شد تومیان برنهار درآمد تد وزیرخان در زمان خود دلکهکار داده بود و
حاسحامان نیز مدد گذاشته از سوانح سیری شدن روزگار سهرحیوآباد ملکیست از مضافات گجرات آنرا
سکلاه گویند ریاست همدان سرزمین را دین نام خواهد برادران او از بدگوهری در سورستن بود او سلسلهٔ
مولیرکرلس استوار است پناه برد چون حاشیهٔ بندگی بر دوستش عقیدت داشت آلتون قلیچ و جواعم
درشخی دلاوران بیاری درآمدند پیشتر از رسیدن او را بدست آویز دشمنان دوست نما گذرانیده بودند
رفتگان را مدارای تماه پیچان از چاره دیار افزاره بیاراستند آماده ساخت از سوانح فروشستن شورش
فتح خان پسر خرد امین خان غوری پایه بیکار آراست وآلایش تیره رروی روز انداخت نظیر بهرد
پیوسته گرفته برانگیخت امین خان در خود نبردی آویزش ندیده کناره گرفت وبا ولیای دولت
پایش نامه فرستاده یاوری طلبید نورنگ خان خواجه نظام الدین احمد میدالی رای معصوم بهکری
قاضی حسین کامران بیگ دولت خان وبرخی سادات بارها بمددگاری گام همت گزینند مظفر
از شکوه لشکر پیروزی بکوهستان درسدو باندیشه آنکه مبادا ملک از دست برآید پسر با پدر راه آشتی
سپرد شیدی ریحان دلوکس کوهل و دوتی دیگر امرا دیدند و خواهش امین خان و خاتم میدلی رای پسته
پسران هر دو را آورده ویکبارگی شورش آن دیار فرونشست و همدریولا اسمعیل قلی خان را بسوی
گجرات فرستادند فرمان شد که قلیچ خان بدرگاه والا بازگردد از سوانح آواره شدن تاریکیان
گدارش یافت که صادق خان را برابر اداحتی فرومایگان تیره نام زدگردانیدند شاهم خان وبرخی را
از پی فرستادند چون لشکر فراهم آمد او مدان چاره رفته سچاره گری برشست و تنگناها در شدن به دیدند است
لیکن راه تدبیر سپردوهر سو چندی پاسبانی برنشاندند شاه بیگ خان در موضع باره قلعه اساس نهاد
واحمد بیگ و محمد قلی بیگ در میدان مگاهبانی نشستند شاهم خان حلائر حاجی محمد الف خالص بهادر
سلطان الملک بیگ نورین خان سلیم خان در جکی پای خدمت گذاری برفشرد و همچنین کار آگهان قرار گرفتند
مجاهدان دولت دست ناخت گشوده گران ارزی آذوق را چاره گر آمدند صادق خان بدیان دلاسا

ودست دهش یکتا دوالوس آفریدی واورکزئی که نگاه تاریکیان بدگوهر اند این ساحت گشت کار سیچ

نومیان بدست اسماه سروری درآمد و حریف یار ستند کاشت ملا ابراهیم را که حلال خوری بود را

میشمر دبدست آورد و کار بران تباه بسیج ما وجام دشوار شد و اور ا بر هر یان و هم تیشیان اعتماد نماند و به روز

تفصیل میرفت وبعد ناکامی بر می آمد تا آنکه ایدراه کان کرم سوی توران شتاب آورد نسب چهارم مهر

اعدا مان ره وراداو را گرفته سیر بدعاطر اولیای دولت نخست فراهم آمد آفریدی واورکزئی را جمعی

بیکومدگی بر عمال داده ایمی راه بیبر هر خود گرفتند و خود اقبال نشاط پیروزی نموده مار گردید ار سوانح

کسالیش سواد چون زین خان کوکه بحور در آمد چند جا قلعه را اساس بر نهاد و تیره روزان بدگوهر خود را تنگنا

رسید تما نگاه بیرون شدی و علاده گروه بردی کوکه ار فروع مبائی مهر گردا مید که بهر ره ایرسوا

تنت جوی نهادران کام سرعت بر میا استند و درامنه کوهستان در کمین ما نومی نشستند

دیم تنها در شت دیگر بر وا به میساحت چون اعدا مان باطل ستیز ار فراز کوه فرود آمده حمله بر میدند استند

هردو نوع ارس و نیتین بر سید و مالش لسر امیداو بدمت ما و آوسیش بود بسیارے را تقید

بنارلع رفت نا کریر بار ماندگان عماسته بدکی در دوست گرفتند کو کلباش بسیج گرفتن سواد کو

مکنا تمه آصف خان را که در دشت بود بدپیش خود آورد و بدان صوب راه کرا شد محنت بر ساحل دریا

بیکوره کا سر آغاز آمدان باک بست استوار قلعه بر ساخت یوسف زئی راه هار استنگ بیین گردید

آماده کار ار گشت ار بیرکی اقبال بهان راه بسیر برد بدهم آنان که علیم سر گرم جشن عید قربان بود

سروری سیاه تعرضه لگستای سواد در آمد اعداما آمیمه سر بیعوله با در رفتند و چندے بمرد انگی

حال سپرده فراوان او سحای بدست در آمد و مرد مایگان و وحشت شدند برخے در کوه بت حرا سکر

کرده و لختے رکو بسیار مهر کوکه رتلاش جگیدره ملکند و دیگر جا قلعه بر ساخت و در دشت یوست

کوه بر و مهر و بیمار سه مایه بها و کاره آگهان هیبت دوست جا سحا گه است راه مها امی پذیرفت

و دشت و کوه را باهم پیوند شد بارگاهے ار سر سواد آورد و وارد را بی بدیا مدر سولا محمد لاسحر می با کعهر

ار کوه مهر براه تیر جا به بدست آمد بدو ملائیه سردولی را گرد گرفتند ار اسحاسیا بی سحلال آباد رو به رفته بود

که تا مار امد رفته شد و حمید خان اچیدے برون آمده براد مردی فرو سپرد و مرید ان سعید خان را همت

یاوری کرد و ار تنگی تقدیر بازستند دست قلعه کشوده و جتها گداشته راه گریز فرا پیش گرفتند چون

در سواد کاری جندان نماند آصف خان رخصت درگاه گرفت و حریده ار ملکند و بارگاه اقبال نهاد

جندے نوکران او ار پی می آمد ناگهان کوه ملند آواره گرد آمیدند و مایگان سه راهی را سر اسیمگی فرو گرفت

وميناها راه گريز سپردند و بسيارى اسباب خود وا مدند پس ابوالقاسم نمكى و سير حاصل رايا ساتى اشتغال داشتند
و دانسته كارى بجا آورده بدار سوانح سرا ما فتى كالو خان همايون براه راند كويند است كه ما نواى شهامت
شاهنشاهى تكرينيت و بشوريش منيان جيره گزيد اعيانان و عار او را بكارائى بركرفته كه و محصور و دانستند
بود كارى ايستد و ديگر كلتاش از اين آگهى مسكن مودت بستان بر اول لقاء بود جنيدو غنودكان
بحرى آگهى يافته در ايكن گى لگا لوينمودند اگرچه آن نافر جام بدر رفت ليكن بيش از همه كذيا سپه دولت
كار سبرى سده بود اين اشاعه محمد بحرى و ملك اصغر بر سيرو سپه ريختند مير ابوالقاسم بكارزار درآمد و
شير خان كه به غنجى شده بود هنگام تاخت و فيروزى نزد باب چهار صد افغان بنجاه كدان نيستى
غبار آلود گشتند و سكانه فرمايكاسخته از سهم يانب از سوانح ناصيه ساى آمدن راجه روده مير زمان
كوه كماون از بزرگ زمينداران هندوستان است اگرچه از استوارى مكان و فرونى هيرو
و تشنيدن داستان سالكان خود بدرگاه همايون نيامدى ليكن به بالس گرى نمودست بيشنها
فرستادى در خلال كه متصرف اين سمكل نعيم مياى رفت بدو پيوند و تيقى نمود و در رفتن بارگاه والا
كوشش بجا آورد خيال نمود اين دولت بى سر از دو مى من است ليكن دست آويزى ندارم
كه بيشت گرمى او بدين سعادت رسم اگرچه تو در دل مرادى نيما خود گير و روانه ميشوم را به پور
خود كلبيان در سپ را بدل اسپار روانه ساخت و با قتضاء آن خدمت گذين والا اعتبار زكايى
سجود آستان مقدس نشيم آورد بدين سعادت رسيد و كامياب آمد از سوانح ناتش
يوسف زئى از قلعه كه بر سر كوه تنها و نها و بودند فراوان سرايمگى داشتند و در كمين آن بوده
كه بران دستى بركشايند بنوالى بسيارى با مردم محصور يكجا شده بران قلعه هجوم آوردند با مداد ان
ناشناكا ه آورد و كلاه نبرد و تيغ شمشير آراسته بود از زمين لنكستگى و بلندى كوه با بيايه يكار بدرازى كشيد
استحكام كار نسيم فيروزى طراوه دولت را بجاوه در آورد و بسيارى بد انديش را خرمن زندگى با آتش
بلارگ خاكستر شد در كمتر زمانى آن دژ حسن انجام يافت و سرمايه آگهى گردن كشانان گرديد
از سوانح همين بخشش شاهنشاهى كار انديشه آبادى و دادگرى فرمان بر دانشگ از زانى جهره نشاط برافروخت چنانچه
بركشا در زمان ترقى نمو بها گذاردن دست مزد جهانبانى دستوار شد بنابران در سيع از صوبه دار الخلافت آگره و اوده
و دهلى چهار يك نشش يافت در خالصه نوزده كرور دسى و دو لك و هشتاد هزار و يكصد و هفتاد و پنج دام سند از سيحا
اندازه اقطاع داران توان بر گرفت سيد محمد ميرزا نيس خان كوكه بسجود قدسى آستان ناصيه بختمندى برافروختن
سواد ديحور رحتى استقلم گرفت كوكلتاش ابدرگاه والا ملقب شده صادق خان بالحكم شد كه بدان پاى نشاند و باقى ماندگان

سرکشی با اهل ستاره و بار دهم همین یگونه کامل برگرفت گوناگون نوازش یافت از سوانح سورش سوی مارچ

حوالی درگاه و در جهان سری تست شمار جهان و گران اداره سوید لیبری مدو سیر دو مدلست که در سری بوسیه آزادی ست

آسیمی و شائسته دادهی پایگان کارگر یاد مراح شناسی رباه و فراخی حوصله و خیر سگالی و آگهی بردوام تا فراهم ماند

برادر آن دو راه هنگام که شمار جهان مساله و من و بها و آن تباه گوهر همتیبی هر ره روایان یا به سراو پیروی خواسته

اندیشه گرانی درایس معاد و دو کمیں خرده نای براه انتظار نشست بیشتر از انگیزه و آدم مرد روز فرمان شد

میرزا و کلاه ادبی امرای هار و شکار رضه است سپاه در جهان برکار امیران آن سرزمین ای ساره دو تسمه سرگرد

دیگران را با و را و مدرگا آورد او را بیش امید دستان سرائی پیش گرفت از اسحاکی معامله دیده و راو دسو و سند سیلد

کامروا کامر است به درقا و سلطنه دستیح سورش بری از دو میرزا و با قطاع داران هر سرزمین نوشته امی فرستاد

و هنگامه می آراست اندرون مدکان شاهنشاهی هرکی را اندوخت کارگر نیامد و چون پیوسته کرمت نمودی و لاجرم گری

کردن امرای سر راه بردتیمی یکدیگر و آورده گرفتار بساخت لیکن اردو پیمی مردم براه گردانیدی چون بجو پور رسید بدلیر راه را

لیرلیت و استاده و احی یا هدو دیگر کس همراه ساخت سراگر یار دو تربیت ساخت و خود جلیل از سعادت اندیشی ارو

جدا کرد پیوست و پس هنگام آن روبه دیرالکه ساختی سد فراهم آوردن سنگ یکسان دو دن بهت سرد است

سد می ساز گرد آورد جان کمال روائی جهان که دو انعام مهیا و بود تا لیتال پیوسته برد یک شجیور هیشه را

کام جو دل بیشتر پاتی مگوسر این برسر پیروان ست او پیش بیمی بوده زکله حضور پسوده آمد و آن شورسیده را

از دگر دست و راه پیروده دست تاراج کس و داروست گاو یا جا سر اسحاده و دفتر و با سها ترتیب داد و دوم آن

وسمه رآتش دیده و لعمانی گردانید بردیک ... تو دکتر قلعه چهره و دستی جایید با کاه جا نگیر اران اطراف تشویش انشید

پیوستند و امید بیشتر آتش برآمیختی شاکسته در رسید پسر زاده چون تشا ساهی بدگوهری آمد از رحیه پور روانه

گردانید از کرده خود در مردکی کشید چون کار اکنهان سعادت سرشت در رسید هنگامه با سیاسان پراگنده شد

اورا کرده مدار اخلاقیات آورده و متسع از اسیم از اسجاا مردم خود مد نگاه همایون فرستاد بستم هم به بیشگاه حضور آورد

و ملاطفت تا بساهی آن قابل کشتنی را مدان پیشاد عره آسفند آمد گیهان خدیو برادر را قم اقبال نامه شیخ الوانفیس

فیضی را کل بسال دو داشت برگ و دیجاب ملک الشعرائی و ساس رود کار ساختند و از کار آگهی در هنگامه سخن سرا بی

جمال برو حسب الحق درگی مرتبت شعر طراز یکتائی از دهر بان نامی و تاری والاو بر مضمون سرگذارده و میدرنگ گهر سرگ

بر ساند از بیرونی آگهی بگسب نامه پایدار و دیگر در روزگار آبادی سخت بیشتر از مدرسه ورقصید دربدیه

گفته بود در اس حید بیت از او ست نظم

آن روز که نعش علم کردند	تا را ملک الکلام کردند	ما ره اهتمام در ره ود لد	تا کار سخن تمام کردند

۳۵۹

ج سوم

از سپهر سعود فکرت ما | آراستن بیت الماء را نام کرده

از سوانح دستوری یافتن اسمد بر بهمن منشت و آراستگی سحر سرایان همایون محفل است که هم باراری خویش از روی گسیختن سررشتهٔ تعلق وا نمود در زبان حقیقت گذار رفت اگر خاطر هوش پیما این یگید بساط ذریبه گرفت خود چنین اراده را باز داشتن سر اراد بود و اگر چاره سگالی اندیشه پایه است رخصت دادن پاداش سرانجام نمودن بود دراندک زمانی نقد عیار او برگرفته و ساطت شاهنشاهی دیده آزرم او را برد و خست ما این گنا دلاویز نختی نشاط دریافت و بر در امید نشستم تو که عیار خاطر سودای مرا بر گیرد و بتقدسی فرمان دیرین آمد و آ و بیشتر آنکه این پیامی و وداع و دلال همایه با سفر نیستی ملک پیش آید یکتا و پیشانی نیست با بدین چو ماخر زده باشد زود آدم سگران صورت پرست و ارباب حیا سپه از دولت پرستاری رهاند و انس گسیخته نختی و ستان سپاه و دشمن جانگی برساخت از آرایش صورت و رسته چندی با او وی رسید اگر کسی چندی بود نی بود در نکو هش نفس دیر الیش آن هیمه گیهای خویش را بکار برد و سمود دخو نا گرد آورد و از انجا فراهم رسید و در گلستان سرای همیشه بهار خرا عشرت اندر درد و اگر بدین والا پایگی نیاره در رسید امید که بلته نوری که در سایهٔ رستگی گجالست گریبد و قوع گیر دچون جهان سوانح او فات سحر خیز و بهول بخاک تربیات ریخته نشو تربیت چشم نام کرده هی ا اشک آکس قبول شد تو که در سلطنتای قندهار

آغاز سال سی و چهارم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال دهم از دور سوم

درین هنگام که زمانه بداد گستری انسه خدیو جوش نشاط برمیر و در روزگار کلاه عشرت بر آسمان می انداخت و سپاه شادکامی را آئین دیگر نهاد و جهان کهن سال را آب برنائی بر روی آورد و از تاب و روشنی چهرهٔ نشاط برافروخت پایهٔ سپاس برافراخته آمد شب سه شنبه چهارم جمادی الاولی نهصد و نود و هفت هلالی پس از چهار ساعت و سی و شش دقیقه چهره کشای جهان بحمل در آمد و آغاز سال دهم از دور سوم نوید دولت جاوید آورد و کالای دستور هر سال تا شرف هر روز دلاویز جشنی برآراست و گروها گروه مردم کامیاب خواهش گشتند قطعه

دخت سپهر پرور دلها مستمند | جهان چو جان شد و مردم بعیش پیوستند | بساط سبز دلگرو شب بهاری شالط | زمین کرمانیه علی تمو خیمه

عنوان این فرخنده سال در شبستان شاهزاده سلطان سلیم دختری پاک اختر چهرهٔ هستی برافروخت و سپهر دخت سعید جهان که با این سعادت بلندپایگی یافت و برخلاف زمانیان سرمایهٔ فرخی افسته عزت افزود دارد و رخصت یافتو نام نهادند و هم درین هنگام صاحب علی خان از رهتاس آمده بجود و بایش سجا آورد از نیکان خاطر همایون بیخواست که او سعادت حضور اندوزد و بنا بر آن بقول راجه بهگونت داس داد ملتان جاگیر او خیال کردند چون منشور والا بدو رسید بگشاده پیشانی رو بآستانه بوس نهاد چهاردهم اردی بهشت بدین والا دولت سربلندی یافت و گوناگون نوازش کام دل برگرفت پانزدهم میان تان سین را روزگار سپری شد بحکم مقدس

ج سوم

همگی بعمه بزرگان حادوس و داآئیں مرومی لس کوباں سحاک سرود که ماے متباط روزگار رسید برهان

قدسی که دست کوتاه گردید ازین سیحی سران پیش گرائیدن تعمت هاتادرین هزار سال مرمن سیری

دوستگوئی لسمند کسی گذشته باشد

نهضت رایات همایون بعرصه دلگشای کشمیر

گیتی خداوندار کارآگهی حسن مرسری امداح واکتا یدکه سال وحنی آثار آرایش آفرینش داد و ایجاد

و ارجمندی پیش یکدیگر رنگین زرب مای کار رود و تماشائی کار کرد آمیر دیر جا که تسخیر کاری تعدید

آمدن خاطر و درمیان میدان بیش گستردار ین روز مواره کشمیر یاد آوردی و آب و هوای دلگشای او پیش نظر

داشتی چون ایزد بیهمال آن دل کزین ملک را الفلبر و شاهنشاهی در آورد و خواهش گلگشت آن سمت بهار

افزایش گرفت هر چند سخن سرایان سرم را الامر گذار و مدار رنگ حدیقه چنین فراخنای را ای جهت ملکی نکوسه

درشدن حرد پیشنهاد مدیرش بیابت و دریان گوهر آسود برگذشت که ادارکام سحن زرین بارش

بی اختیار داده دیر ست آسیای این آرز ماخو ده بود بیمایور شن ماده اسحام آمال گرامی خواهش انست

سارین شب سا روهم لس از سیری شدن دوساعت چهل بهشت دقیقه از آب راوی گذشتند و

بر روبک سرای سموسگه برول همایون شد یک کروه و دواز ده پاس در بور و دسه هزار سکه استان کوکه

و جار اتکا خاں فرباد بس رود جراره سابدار ان کارگزار بسر کردگی قاسم خان و سند رئیس ما افتند تا نسب و

و اراس راه شگرف را واسپار به درین مرل سیالکوت و برجے خاد رتیول زین خان کوکه اوله بسر کار

سنبل مانگر تبلیغ خان شد ملتان سخب علی خان و شهباز خان را کوتوال اردو ساخته و راه سکوت اش

ورامه نوریل قلیچ خان را مدار الملک لاهور گذاشتند تا کلی مهمات مید مدا بیمهاسر اسحام یافتند دو کروه

و بیماد پاس ورده گشتند به باک شاد و ره بتاور روان عزت افزاستند چهارم روز چهار کروه و

چهل یک پاس رفته بر موضع جوراحیم هماون شدند پس از یک مقام سه کروه و ربع و هفتاد و دو پاس

شتافته بر دامایا فرود آمدند درین روز راه بر دمسور تی سگاه یافت گزین خلعت و صدر یک اسب

بخشش شد و چه درگه به افطاع او افزودند یک در دریبیان چهار کروه و ربع پیموده در زمین سر سهرام دار شدند

مامدادان سه کروه یا کم وهی وهیج پاس سپرده گذشت ملوده ی سرادقات دولت بر افراختند پس از یک روز

از سود بهیر اگد سه کنار دریای بیاب لشکرگاه آمد پس کروه و چهل و یک پاس بود درین روز جشن قمری ززن

گیتی خداوند بشناط افروده مست هر آن هم سنگ آسمان را ارگستید مدیروز گار کام دل برگرفت سی کم از آب

گذشتند و حکم شد سواد و بیرون توی تیجوکی وستون وستون از مل نگذرند یک کروه و ربع و سماه و یک پاس

ج سوم ۳۶۱

	از صحبت مغت نام کرده	از صعبه معمور مکرمت ما	

از سوانح دستوری یافتن ایمدر برهمن مدشت وارستگی سمن سرایان همایون محفل است که بر بارادی نویس
از روی گسیختن سر رشته تعلق وا نمود بر برهان حقیقت گذار رفت اگر خاطر هوش پیرا ایده رنگین بساط دلپذیر برگرفت
چون چنین اراده را باز داشتن سزاوار نبود واگر چاره سگالی از این پایه است رخصت داده یاد داشتن سرانجام
نمودن بود درین ایام که رمانی نقد عیار او برگرفتن و مغالطت شاهنشاهی پرده آزرم او را بر دوخت مر او را ازین گفتار
دلاویز نخستی انشاط و در گرفت و پیر درامی پیتستم توکه عیار خاطر سودای مرا برگیرد و لتدسی فرمان دیرین آبرو آبرو
وبیشترا را انکه این مایه پی درواخیج و دلال نماید تا سفر نیستی یاک پیش آید بکشاده پیشانی لیست بارین محور ما جز را
زده باش روادید آدم سکران صورت پرست واره حیا سجاز دولت پرستاری رمانه داشت گسیخته نخستی دستان سرائی
دشمن جانگی بر مساحت از آلایش صورت وارسته خیندی تا رادی رسید اگر کسی خیندی مودنی بود در نکوهش لیف
و برایش آن همیدگیهای خویش را بکار برد و سفود و خوها گرد آورد و از اسحاف از یک شد و در لستان سرای همیشه بهار سخن خو
عشرت اندوزد و اگر بدین والا پایگی نیارد رسید امیدکه لیتیه قدوی که در ساحر رمدگی گماست اگر پیوید و قوت گیرد چون چما
سوالق اوهات محمد مجول سخاک تبات ریخته لشو تیت جشم آرم که همان است آن حسن قول مه توکه در سلحتا ای نفر ا

آغاز سال سی و چهارم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال دی از دور سوم

درین هنگام که زمانه بدادگستری افسر خدیو جوش انشاط بر میر دوروز کار کلاه عشرت بر آسمان می انداخت سپید
نهادکامی را آئین دیگر نهاد و جهان کهن سال را آب برنائی بر روی آورد درین تبادر وسی چهره انشاط برافروخت و
پایه خدا شناسی بر افراخته آمد شب سه شنبه چهارم جمادی الاولی نهصد و نود و هفت هلالی ایرا پیچار ساعت
وسی و شش دقیقه چهره گشای جهان بحمل درآمد و آغاز سال دهم از دور سوم نوید دولت جاوید آورد و گیهان پیرا
بدستور هر سال تا شرف سر و رودلاویز جشنی برآراست و گروها گروه مردم کامیاب خواهش گشتند **قطعه**

درخت بیه برار و ملسلان مستند	جهان جوان شد و مردم بعیش بنشستند	بساط سبزه الکد کوب پیامی شالم	زبس که عارف و عامی ترنم بستند

عنوان این خجسته سال در شبستان شاهزاده سلطان سلیم اختری نیک اختر چهره هستی برافروخت سلست قیم
دخت سعید جان کهکریا این سعادت بلند پایگی یافت و مربلاف رمانیان سرمایه فرخی و افزایش عشرت
افزودند او را عفت بانو نام نهادند و هم دریغولا صحب علی خان از پتناس آمده سجده نیایش بجا آورد از درگاه
خاطر همایون بیخواست که او سعادت حضور اندوزد بنا بر آن پتول براجه بهگوندت داس واد ملتان جاگیر او
خیال کردند چون منشور والا به او رسید بکشاده پیشانی رو باستانه بوس نهاد و چهاردهم اردی بهشت بدین والا دولت
سر بلندی یافت و بگوناگون نوازش کام دل برگرفت پانزدهم میان تان سین را روزگار سپری شد بحکم مقدس

همگی همه مردان جادو نیس او دانائی هر وسی لس کوهان سحک سپردند گروهی متاع روزگار رسید برمان
ودی اکدست کرتاب گیر ...ل اد سیحی سران سیتی گزائیدن مهماست همانا از سر هزار سال مدس سیری
و دستکوئی المسید سرکسی کدسته باشد

نهضت رایات همایون بجرصه دلکشای کشمیر

گیتی خداوند کارآگهی چیستم برتری ابداع و اکتاید کهن سال رخی را آثار - آرایش آفرینش واد دل آگاه
وارہ ہر زمین میں ریگر برگیر دلیکی ترس تا ی کا رود و تماشائی نگار کرد آ برد ہر جا کہ یشنگر وکاری تدبیر
افزون خاطرو زمین مداں مش گشت از این روی همواره کشمیر یاد آوری و آب و هوای دلکشای اوس لطر
داشتی چون ایرد همال آں دل گزین ملک را اقلیم و تماشاگاهی در آورد و خواهش گلگشت آں همیشه بهار
افزایش گرفت هر چند سحن سرایاں برم والا درکدار و بدا رنگ حدیث بس فراخنای رالی جهت ملکی گوشه
در شدن حرده شد مدیرش مائل و دربار گوهر آمود درگذشت که ادارکام سحن ورس مارش
بی اختیار دارد و بیرحست آسیانی این آرر ماحو رودمتما انوری ماه اسحار آمد گرامی خواهش انجست
سازش تب سار دهم لس از سیری شدن دو ساعت و چهل و هشت دقیقه از آب راوی گذشتند و
هر روز یک سرای ... سگه رول همایون شد یک کروه دوازده پاس در لورده سه هزار سنگ اسان کوه کن
و چهار تنگاداں فرباد ... و دو هزار بیلداران کارگرار سرگردگی قاسم خان ... ماست تا شسب و
فراز ایں را دستگیر را هموار سازند درین منزل سیالکوت و برخی ... تیول زین خان کوکه اد بدو سرکار
سنبل مانگر قلیج خان شد ملتان بمحب علی خان و تنبهار خان را کو توال اردو ساحت ... سکوت
دراجه لو رنل و قلیج خان را مدار الملک لاهور گذاشتند بآنگی مهمات سپه دا ... استحکام یافت بستم دو کروه
و سه پاس در نوشتند مرو ملک تتاده رهتاس در واں عزت افراختند چهارم روز چهار کروه و
چهل تاک پاس رفته موضع جور امحیم مامول شد و پس از یک تمام سه کروه و ربع و هفتاد و دو یک
تتابه مرد اسپابا فرود آمد مدرین روز راجه ... سوری مگاه یافت گزین خلعت و صد و یک اسپ
بخشش شد و حد برگه براقطاع او افزوده مد یک روز درمیان چهار کروه و ربع موده در زمین سر مهرام دانشمند
نامداوان سح کروه باکم و سی ده سح پاس سپرده گذشت ملودی سرادات دولت برافراختند پس از یک ... ور
از سوهمرا گد سه کنار دریای ساب لشکرگاه آمدند سی کروه و چهل و یک پاس بود درین روز جشن قمری در
گیتی خداوند بساط افروز و دست تیر آن هم سنگ آسمان رابرکشیدند و بر ... گار کام دل برگرفت سی حکم از آب
گذشتند و حکم شد ساده ... ... چوکی ... ... اول نگذرند یک کروه و ربع و سه پاه و یک پاس

سپرده آمد و پس از دو روز کوچ از مسافات سیالکوت منزل گزیدند چهار کروه و پنج بانس راه بود در حیا
بعرض مقدس رسید که الله مرد پی تستار تیه جو در ایچ گماشته صادق خان دست ستمگری گشاده
و پیمانهٔ ناموس زیردستان میدرد و فرمان شد عضد الدوله و شهباز خان و قاسم میر عدل بداوری نشستند در
کمتر زمانی پایه ... او پیدائی گرفت و سزا داده رسید اگرچه روزگار او سپری شد لیکن سرمایهٔ زندگانی مردم
سرانجام یافت روز دیگر چهار کروه و ربع و پنجاه و یک بانس درنوشته شد و در دیگر ارتحال سیالکوت
سر گشته خیام برزدند بعد از دو روز چهار کروه و ربع و شصت بانس سپرده در موضع جی پور کهیری ارتحال
پیکر فرود آمد بنهم خورداد با چندی بدیدن کریوه سنجر که کشمیریان آن را کاجی وار گویند و دیگر کوهبان
او و ... وقت حراست شدند بر فراز آن نشاطها اندوختند ناگهانی اندیشهٔ چریدهٔ رفتن بر خاطر ... نهادت
شاهزادهٔ سلطان مراد را دستوری شد که در همایون اردو سرانجام بوده منتظم میرور می بود و باسد ...
فرید بخشی بیگی را در سر کریوه گذاشتند که هر نامردگان را از پی گذار و ... ایزدی تائید رخش اقبال را گرم
رفتار گردانیدند و آن نشیب و فراز باسحار سواری و پیادگی درنوشتند و نیمه روز لختی بسایهٔ درختی دم
آسایش برگرفتند سعادت اندوزان رکاب همایون میرزا خان خانخانان زین خان کوکه عضد الدوله
حکیم ابوالفتح حکیم همام میر شریف آملی قاضی حسن نور قلیچ راجه بیربر اتهم شکر ... و چندی دیگر حوالیان
درین روز در سرآغاز کریوه برهان الملک اگرانبار را در ... کشایش دکن فرستادند چون در زمان فرمانروائی
نظام الملک همین برادر او در عشرت و سیاه بختی تا سالی بود و بهرچند سودائی و خلوت گزین بود
سررشتهٔ دادگری و دانائی داشت سامان برهان الملک را که در درگاه والا پناه آورده بود لشکر داده
بدالعصوت حسب ... چون از فرستادن او ... آگهی آمد برهان را از لشکر داد
بادلیته فرستادن باز طلبیدن سرگذشت آنکه شاه قلی گرجی را فرمان روای ایران شاه طهماسب
بار معانی فرستاده بود در روکش اعتبار ... و بحظات ... صلابت خانی سربلندی گرفت و در
دوازده سال که از سودای خلوت دوست بود مهمات مالی و ملکی بدو بازگردید و از این که فرمان
خرد بر جاند اشت و باره ... آشوبی برسیماست از بیرنگی چون آن شوریده مغز بیرونیان سررشته
که صلابت را در فلان قلعه بند گرداند آن شائسته خدمت این آگهی ... را ندان و ترد ... و چند سران
برگرداند که بگفتهٔ چنین بیخودی تن بزندان نتوان داد و سودمند نباید گفت از فرمودهٔ خداوند خود نتوان گذشت
تا بارسازی در سودای مزاج او راه یافت و برادر او اسمعیل و رشتهٔ ملکی دست برآورد بیاوری او میرزا خان سبزواری
اعتبار گرفت آن فرمایه آن شوریده را از قلعهٔ دولت آباد برآورده بسری برداشت و آن سودائی را از هم گذرانید

و در کمتر زمانی گرد و غبار ... نشستند و بکمین توری که بکار بسته بودند تا آنکه سرراهان قابو یافته او را در قلعهٔ احمدنگر
نزد ما گرداندند و اسمعیل پور بدیشان را کلانی برگرفت جمال خان و کمی ناسپاسی مردم هجوم آورده قلعه را محاصره کردند
گر اگر آن تنانگال ... بریده مردم ... افتاد که هواخواهان از یاد در آب از دید آن که ترتیب داده قلعه
بر تنگ ... آمد و دیگر بهادران راه گرفته هستی سرافراز ساختند همان اسمعیل را گرفته بسر ایشان آوردند
و از کینه توزی توانائی ... را خان لشکری محمود سه هزار کس همراه دارد هستی سازد ... و درین هنگام که
تماشای عرصهٔ دلگشای کشمیر متوجه بودند ... از لشکر همراه رسید اندر ... روانه گردانیدند و سلطان اعظم
سه آرای مالوه و راجه علی خان فرمان حامد بیگ ... امرای تن که گزین لشکر همراه سازند و خان
بهمت یکبار ... مراد ملک ... آید چون هوا با اعتدال گرائید ... امواج گلگون
اقبال را ... در آورده کریوه که میان سرای جوگی و نوشهره است آن را کنار عاق ... گذشته ...
... کروه ... در کریوه ... کشمیر که از ... روایان ... سکرده ...
کروه را استوار کرده لیکن بیشتری این ... راه درین منزل ... کسی همراهی توانست کرد
... کریوهٔ عماری کوتل که در میان نوشهره و سرای چنگیز است دشواری بود و اینها را جوری گذشته
در تنهای قاسم خان که راه را پاک و هموار کرده بیرون و فرود آمدند هشت کروه ... راه بود ...
... شده و برف آمود کار ... راه ... روانه گردانیدند و ... گوئی ... آمد
... گرفت ... راه ... لشکریان کریوه ... از بسیاری برف و باران دشوار گذار بود ...
... شاهزادهٔ بزرگ را فرمان شد که ... و سلطان خسرو ... تمستان اقبال
آوردند ... احکام ... درین منزل ... ملک الشعرا شیخ فیضی
... قرار گرفت و ... راجوری ... روانه شدند سه کروه ربع ... بود ده ...
در ... و ... راجوری لشکرگاه شد ... کروه ... رفته
دم آسایش برگرفتند این موضع است ... کریوه رتن پنجال ... کشمیریان ...
... کوه ... حد کرده ... حد کشمیر ... این
منزل تا آنکه شاه سوار عرصهٔ اقبال بهار ... همایون ... و ...
... هزاران ... آورده ... دیرینه ... درگاه
حضور آورده جاوید سعادت می اندوزند ... کریوه ... این راه ... همراه ...
کوتل ... محمد ... از سران کشمیر ... دیگر ... کریوه ... تحسین

۳۶۳

ج سوم

کوتل رتن پنجال که آسمان سپری را و بر گذشته میرم کانه و شد تا کمر سه کروه و پنج الف راه بود
پس دلکشا جائی است در آب و هوا و در نگاه یک گل هفتاد مشک نام جائی را کوتل می آورده و به شمیم
دلکشا نیز دریافته شد بسیار میانه کوه می بود دید و دیده دیر در در رنگها و امان نامه سرشت رنت
دیه ای ایشان میره و پایچه مهاری که مد دشتگرد جانب افروده آمده درانجا میرزا یوسف خان از کشمیر آمده
سعادت پابوس دریافت و گروهی امرا و سران آن دیار سعادت پابوس دریافتند تا اداوان موکب همایون دو کروه و
نیم و پنج پاس راه سیر دور بود بسا لشکر جا گرفت کوههای پر درخت بسیار دیده شد مهای ماندند
تماشا افزود بسیار می سر که بر همهای بسته بودند بزبان کشمیری کدل گویند چو شد چون منزل پیش آمد و کوه
برف داشت همراهان سترک جیب های دراز قنات در دو دلدی است که در بسالها آتش آورده و چون سه چهار آن
رمدگان فرار برف یا افزار ریسمان ملعت شالی بافته سکار دارند مسترست بدان نیست آماده شد نزدیک به
را جیر سبحا خاطر نسیم سیدآن بود با مدادان کروه مرحال گذشته در موضع دوه مند نزدیک کروه نار می برانند
بر دل نیرو می رایاب شد سیم کروه و بسته بانس را بود و کره و از برف هر ابس شد ار سختی سیر ما
شمس سرایه یا سگرفی برف و سرایگی مهدی بردوان باز سایه دار بلندی کروه حرف زند یا داستان تکیه
مرگدار دار نشیب و فراز این مرحله باز گو مد یا چشمه درخت و گل برنوید در هنگام که سحق باران دنگرک
باریدن گرفت و ار سیاس قدسی ذات گیهان خدیو گذرد نرسید چون منزل گرفته شد سخت باران
تا یک ساعت با بدانپس آشدگان برگان روز در رمی نموده برگشت و لعایت گاه دپیوست و چند
ناشناسندگان را که گرم رفتار بودند از شورش برف و باران لقد هستی ما در فت زبان زدکه و به عام
این مرآلست که پیشین حکما درین دو راه طلسمی گذاشته اند هر گاه گران لشکری بگذرد یا اسپی یا گاوی
بکشد یا نقاره و آواز درآید در کمتر فرصتی تیره ابرها فراهم شود و برف و باران بریزش در آید و هر بار که ازین راه لشکر
گذشت این گفته پیدائی گرفت و چون امر وقت همایون طلب شد بود دو سواری را دفا مرزتان مکرم
که امرایان در رکاب سعادت حضور دارند کار داران خدمتگار از خود را منزل منزل برتا مند و از همه تا بیرون
هر منزل بیکی قرار گرفت خیمه و شیمه و علف و اسباب خوردنی آماده دارند تا هنگام آمدن به گیان قنال ها
دل نگرانی نشد در و دیگر که مار می برارمی که دشوارترین کروه ها بود در نوردیده در هر بود آسایش گرفته شد
چهار کروه و ربع راه بود و چهل و چهار روز گذشته شد میرزا یوسف خان اینجا را بخیمه و خرگاه آراسته بود
از بهسته تا اینجا هر کروه که پیش می آمد گذشته سختیها فراموش شد سخن کوتاه از بهسته تا اینجا
یک کروه است که در تنگی و دشواری نشیب و فراز تا اینجا بی همتا از نیرنگی درخت ندارد

٣٦٤
ج سوم

دستگیری گلها و شگفتگی هوا و نغمه سرائی آبشارها زبان زمان حیرت می افزود و آزردگی راه را از دل می برد
لیکن امروز که از کوهستان پشت گوه گذاره شد شگفت حالتی که در جهان دیگر پدید آمد و نور بهشتی
نقاب آزرم برگرفت عادتیان سست بین را بهجت راه یکبارگی فراموش شد و ژرف نگاهان
جا ایزد ستایش بحر آگهی دیگر در شدند و گروها گروه مردم از ریاضت کیشان جدا گروه و جامه داران آتش گرو
هنرمندان نادره کار و سپاهیگران جاده نشین جوق جوق از دار الملک کشمیر آمده سعادت بار اندوختند و
بمهروانی نوازش کام دل برگرفتند درین روز جاسبانان را دستوری شد تا در ملازمت شاهزاده که بود
درآوردن پردگیان دولت یاور باشند و هم درین منزل میرزا کیقباد و ملک الشعرا شیخ فیضی بسی پایتیس
ناصیه سجودی برافروختند و پس از یک روز دو کروه و نیم ... بالس شتافته در دیوسر فرود آمدند و
آخر روز غباری بر چهره نشاط نشست درین هنگام که خاطر گیتی خداوند بچشم برراه سراوقات اقبال
شاهزاده مبارک خرید رسیدن دشواری راه آوردن پردگیان برو از بدید و در توقف گذاشت چون
فرمان چنان بود شاهزاده را گورستان نهاد و مشورت کوهستان جاسبانان فرستادند اگر شاهزاده را خواهش شتاب
برین واسپ او چرا که است که اریش چون چنین باید واز جسمانی در ریش ... برو عرض شهسواری رخ
همگی لسیج والا آنکه خود زیست را بهری آیندگان باید حکما تحه ورام درین ولقیت جان و میامی احدیان را
همراه گرفته درین سال کوکه و حکیم ابو الفتح و راقم گرامی نامه را با سطام اردو گذاشتند و فرمان شد که از
که عیرار ما سردگان کسی از پی نماند آن روز تا هنگام سه پور دیده میر و پور عمان برسیدند و بر یک بود
که مرا بسته عرداد وست زود و لباس لعل ار و ستش اقتدار ایزدی می آید خوش طبیعت عقل
معامله فهم خیره بیابد و همگی مرهم خورد دلی از ان بود که چنین هنگام شاهنشاه عالم را نه سزاوار است که چنین
بحشم رسود برای این کار که از کمر ملازمان بسر انجام باید حکو به برخود گیرد و خیراق گزینی بندگان اخلاص سرشت
بدیرفته نیامد شاهزاده و رحیمه بسته وست از خورد و خواب بازگشت چون بندگان عقیدت گزین خرسند شدند
شهریار و الش تروه برمحال سعادت آمد و بر محتود و باز گردید و فرمان شد که جاسبانان از عرق همایون را
شتاسنگی آورده و سه کروه و ربع هشتاد و یک پالس رفته و درین موضع که سوفر فرود آمده بود و دیگر ربع کم
سهار کروه و سیزده پالس در نوشته برد یک جا به پور ارقدسی بدرم فروغ یافت و شگفت آنکه درختی
بیل نام در سر راه بنظر درآمد و سرمایهٔ حیرت دیده وران شد تا جنبانیده می شد و بسیاری شاخ و اجوه هر برگ
اگر مراد شاخ از ان بر جنبانید همگی آن درخت بجنبش در آید این جنس درخت فراوان است لیکن چنین بود

	ورود رایات همایون بخوشی خاطر در ولایت کشمیر	

ج سوم
۳۶۵

بست و پنجم خرداد پس از بیست ساعت و بیست و چهار دقیقه یک و نیم کروه سپرده مالس ورلور رسید و مصفر سپهری نگرانات همایون برافراخته آمد چون حوق مردم بدبره شده سوار کام دل برگرفت شد و مار و پیتاکت بهور رسید و چند نوالا کاخ یوسف خان مرزبان کشمیر قدسی نزول شد و سپاهی جای بدبگر بندگان بخش کردند و فرمان شد که لشکر بسر در منزل رحیب جو و بیاید از دار الملک لاهور تا اینجا دو و نیم کروه و هفت مالس در بیست و چهار کوچ سپرده آمد اگر چه بشمار کرده دوری مدار لیکن از راه سیب و دار ناهموار بس دور و دشوار نما الحمد لله که دیرین آرزو در گشور خدا به آسانی روی نمود و درخواهش اسپه فرمان دهان آستانی فرو سد به کمیر توجه فرادست رسید و کریوه های کیا بگان سنگ و جدید عالم یا گران لشکر و فراوان فیل بر گذشت سپهری نگر بزرگ سپهر لیست مدرانه آباد و رو و نهایت از میان آن برگذ و در آن پتیر جومن کاخها تا هیچ آشیانه بر سار مد و سر فراز نامها لاله و رنگارنگ گل بکار بود و در سهاتان رشک افزای گلستان گرد و در هنگامیکه به هند بارش شود و دانشمایر بادو چون توران و ایران در زمستان نیز ان برف رس کمتر و در بهار باران و از کم بارش کس و کار را کمر بیان رسد ماطر از می پاک. منگامی گف در سیاید. بختی از آن در بسمی دفتر نگدارد و همین براز صوری و معنوی در بهجت شاه دوستانش کسمیر نزدیک قصیده برطراز بد آمرا برمی نویسد قصیده

بهار فیاض تنوق بسگان شکسیر	هوای او متنوع چو دلکرت تعمیر	کهار عایش کشتاید بعرمه کشیر	زمین او مسلون جو صفحه تصویر
شمار او بتوان جوان چشم ار داروز	میتن و پس سنت نام تیخ مسیح	گیاه و بتوان گفت صبح را اکسیر	بد مرودت آس الال بسر حد تیر
عروکوش دق حروفانی	قصول او تنساوره عتال اوا	صبا آنت او از بعید تغییر	سموکی می‌ار می تست ادن
نسیم او در سرآب تیز میگذرد	درو سمای گیاه سعر ان	کو ما دوا توان هشتاپی رتم	آب خاک طرب انگیز بود تیم
ز اعتدال هوایش بست	ورین یا دعمی مرا مه ساکن	که بر بدیمه تفنان نهال زیر	بس هست ارلب بال لعمه سبح نیز
جدایی آن منی میتی کست	اللهم	عقل و تکار و لعنه بسته دگیر	تعاع جو بر اوگر قید بسته صریر
تبارک الله از ان حرکه میل او	لطریه های گرین کار زبانه ایح	ورین گماجیال است	سقتدهای جب کار اعدلقیم
تتن معاشقتی اوده بادو کل	او میگذبعشق ماه اسد و سبح	سخان مساسب ماده	مال عز و سابنیه پدگسر
زبوتن منبر و اسد و دکرش	زمین و مایش نم ز برف کاه	وابن لعرت لیل بلبل نکیر	یاد او ده آمیر گلاب جمه
ز سرخوان شو واز یک نسیم	سهر طرف وی از سحر لیس الامال	کل قسمت سجر و جرو عالمیر	هزار چشمه جو شده جوبش تحریر
سحیر تم کیه آثار قدرت ایست	ز نیر آب جور و جرلقان سمای	سهر لطاره ساز و لطره صبع و تیر	که تشنگان حوش لیمبی بود تیر
لعیمه ز مهول آمدت سبیر	اگر زبان لطافت سود گمراه	اگر ازو نگی قطره بسته نیر	کسد از لب بیاده مرگ آن تطهیر

موج سوم

[illegible]

تنها نئی که خداوند در تو تعبیه کرد	خرد شناخت در آئینه جمال الطیر	ظاهر از چشم مرد هر آن تو صاحب شاد	باطن ار بکرم خلق را تو مرشد و پیر
تراشته گوهر یکتاست گوش اربهشت	جلای آئینه چشم نافوارن بصیر	از ان سه جوهر قدسی یکی سپهر کمال	دوم محیط سعادت سوم سحاب مطیر
بکرست همه آفاق را ملاذ و معاذ	تفضل تو همت ملتست بصمیم	معدلت همه آفاق بر گزید ترا	که کس نیافته دولت بعهد تو تدبیر
لیس برم فروز حکیش ربیع بسیار	بشوق زخش تتاز و تیغ ملک گیر	تجسم بقیه قدر کمال قدرت حق	که با تو نیست کس اندر زمانه نظیر
بصورت ار چه ستاره بود ولی ز تحت	زغنچه گل صد برگ تا بعقد و شیر	رخ سخن به نگارم که قدر عالی تست	برون حیطه فهم و احاطه تن به
سخن شناسان بینیم تا بگویست	که در سپاس سخن منت کم تحریر	چو در نگارش معنی قلم سخن سایم	هزار رقص کند آسمان به تاک تقصیر
اگرچه هند مرا دوم ولی با قبالت	مرا دو دانش پویا یان و لیست صغیر	سحیتم عقل فکر کردم سواد سواد	بهشت تکر بود دیده ام بس سیر
باتفاق عطارد در فرق خود ز بهر سا	ساده و سر عشقم عمامه تو عبیر	سپس بان چه موجم که از سر ذوق تو شان	دلم رسانده به سر برده سپهر نظیر
جواهر سخنم بر جهان رسیگرد	که نیز مقال تو ان سحر سخن سیر	هر ساحت مرا که رای لطف ترا	فلک بیار تو دیدن بدیل تخیر
دگر سخن بدعای تو ختم خواهم کرد	حیا نکرد للم شود منتظم سحر سحیر	همیشه تا که بود سال دوازده ماه	که در دوازده سن آید آفتاب منیر
دوازده صفت خواهم ار چه پیدا هم	کاین دوازده و مساتست عشر سیر	جهان سخر طالع سعید دهر در ار	فلک مساعد و دولت ملیس تمیز شیر
	خریده او را لشکر نکرده ملک آباد	قضا مطیع و قدر یار و خدای نصیر	

همدرین روز شهریار جهان از بزرگ اردو بسواد ما مرو شد میرداد اسفرائنی را فرستادند که او را سزاوار نموده بدار بچار رساند و صادق جان را بدرگاه والا آورد در مولا کوته موفق بسعادت ملازمت رسید آرا و والیست از لیتی گرده پیش ازین سی سال جاریسجان مرزبان کشمیر شد او را تهمت آنکه خیندی با سپاسان سخانه پیاوه مرده وامده سستی جاه فرستاد درین ایین آگهی دل از رندگی بر گرفت و کار دلنشکم خود فرو برد چیدالے کارگر مفتا دما دیگر بدوا پیوسته تکم از گردد وشتگان را گشاده و رد ده بر از هم جدا ساخت و بر زندگی گرندے نرسید لختے در دولت سرایش خشک شده واز بخش بالای بر یک یکدسته بردن برازانده برآید واو را شسته درچوبین آورده بار گذارد شهریار قدردان آن خجسته دل را نوازش فرموده ایزدی نیایش را پایه دیگر افراخت بستان هشتم بسیر شهاب الدین احمد پور خراستن بست دلکشا جائیست بساحل دریای بهت چنار هاے او سر بآسمان کشیده و سبزه زار او لطر را یا الغرجیان بر گرار بدهد گاه که از گذار مردم آلالیتی یا مدد استوانه و جزر آن دران نزهت گاه افتد. بامداد ان نشانه از ان پدید باشد گو بیدر بر رها لے گرد و آنز اربت در روب دهد چون ثریت نگاه راست گذاران دیده در را به تیره هستی بر گذاشت فروغ درستی برنگرفت مبالغه سرائی بیتین تنگ انست وکوتاه بیان از سلیم ولی بدان گردیده هنگام بازگشت بسیدان چوگان گزارش جلگه بدان سبزی و شادابی جهان نوردان کمتر نشان دهند

ج سوم ۳۶۸

سی و یکم شاهزادهٔ بزرگ را رخصت فرمودند که در آب در آمده در اعراض کوتل نمایداران سیر معرفت تر گردیده
و همواره مواهب آن حضرت پیموده شاهزاده کام تحسین پذیرفته دستوری داد آصف خان با جوسکه
و برخی بندگان همراهی نوشتند و همه برین رودبار کنار عالی عشرت اندوختند و پس جوق آهو بر حدی
مدان بساط پروانه سرکاران هر روزه ورقها بار برده و تا نو یافته رها کنند آن چالاک خرام سیر
بر مرغانی از هوا گرفته بر سطح آب بر پرواز آورده و بر فراز آن برتسید تا آنکه آشفته کشتی برساند
از سه انجم رسیدن پابوس اشرف شاهزاده سلطان مراد و جاسجانان و قاسم خان دیگر بندگان
سعادت اندوز در راست کردن راه و ماوری کهاران فراوان کوشش بجا آوردند در پیشانه بزرگ
شاهزاده پیوست شاهزاده سلطان مراد پاسبانی سترگ اردو مار کردید چون گروهی بندگان هم
بر ما والگی گردون حد تو پذیرفت و گویاگون مهربانی دلهای بندگان را انبساط تحیت و امراض
خدمتگار از غوسته تازه یافته‌اند سوانح سنگرف سل آمدن در احسن مالوه دوازدهم آبان
باریدن گرد و سه روز سهم آرش داشت دریای سیر اللوبانی جوش بر آمده کولاب در دل و دلی
امیر بسته برادر و عقد جانه تاک ربسته اگر چه آدمی که برا هیستی سیر دلیل فراوان بار بار امواج جسر مرد
سیلاب مدروا شهر رسیده دلو و گرد کول سیر ل شکست و آب برآمده گشت از سه انجم گردش ربع کسمر
چون یاره لویسان کار آگاه در جمع حسن داشتند شهریار داد گر بروش نشست شیخ فیضی و میر شریف آملی
خواجگی محمد حسین را تربیت کمی مراح فرستادند و خواجه شمس الدین خان که دران رو دار کابل رسیده بود و کشور را
برو رهبی نکامراح اگر چه حرف گذشته بود نگارا گهی ابدا در گرفتند در هندوستان زمین را لحب لحت ساحه
بریکه راسکه خواسند بر مله دلکشای کشمیر بر حسن رانند تمع مای فارسی و مای نومانی مستند و نامی حسن و آن یک سکه تنگ لسوده
الهی گرشود کشمیریان در نیم و دکسر سه را یک سکه دانند و دیوان از قرار سه توده جس بر گرار مدسماره آن هر روزه
راحب خروار شالی اندازه گرفته اند و فی ماره وارنی هان خروار مار خواهند خروار سه من و شست سیر اکبر شاهی است
و بیدگی را بترک هیچ مانی نومانی ورا و سکون کاف برسند و آن هشت سیر تا شاهی در ربع از یک تنه گندم و عذر
و شیرتیف دو ترک دست مرد جهانبانی یاسنند و بساوگان ولاره و حرآن گندم دران عدا یکمین و تست و پیستی شیر
یکمن وست و شش سیر و عدس شریف تکمس و شی وسم و دو حرلیف اران معدار شالی یک خروار لو و دار مو تک و
مونکه و ماش دو ترک واره کال وارزن جهار جون جام کا عدیر موضع که حقیقت را بر گذارد و مدست آورده مدربع من
از ربع فرمانروی آمده دار مونک و مونکه و ماس یک من و شی و هم سیر دار کنکمی وارزن دو من و بست و دو سیر و
رو بندگان مراح فرسان ایشان بر گرار و هد چون بیره لایان چون نوبس فراوان بود و در مریان کشمیر را

ج سوم ۳۶۹

محمد صادق

و در زمستان تماشای نگاه بود صبح آن شنبه گروه و چهل و چهار پاس سپری شده بموضع کهنه پل که گشتی ازین بر گذر رود نزول
سعادت شد در راه زاویه واحد صوفی را که لختی حال او گزارده آمد بقدسی قدوم روشنی افزوده دل او را
سامان گرایش یافت و آن درویش را توانگر دل گردانیدند فرمودند همگی بسیج الست که
ماندار و توانائی گرامی الناس در رضامندی ایزدی سپرده آید و بعمل جهانبانی سرپرستی بایست
از دست مرد دامید که آن رد تعمیر در استحکام آن خواهش همت گمارد و داد و سپاس گزاری نموده بگدایه دادالا
پایگی صاحب عالم آگهی دارد صوری شکوه شایسته برحسن رد درافزون معنی و بزرگان آمده در سرکاران خدیو صوری
و معنی و ریور دگیس کم درین هنگام شاهزاده بزرگ ازین رسیدند فرمان شد که نیایش که صوری رفته
فروغ نظر پرگیرد گذارند و آقا السا رازراه ساخته شد شاهزاده سخت برای گیای صاحب و دریوره توزکوه
داد و همان بیتین پاسخ برگزار و سپس درباره خویش دعا درخواست جواب داد آری و از آن پیشوای
صورت و معنی برآمد از آن منزل گیتی آرا بر باره اقبال برآمده به مدن رحیم آباد کنار ساتی
دیده وران و عبادت گاه باستانیان است عشرت اندوختند صافی حوضیست پیوسته از بر
آب بر جوشد و هر چندی زرد ماهی حال دارد خوش نما مود ارگ در آن سال را فرح تمر سدر درین
رشادی آورد و از انجا لشکر بیروی هند شکالش آن بود که از سرتیره رود بار بهت حراست رود لیکن
تراوش ابر و لغزش تنگنا باران بسیج بازداشت سوانح فرستادن ایلچی به تبت چون آوازه انواع گیتی گشایان دیار رسید
مرزبانان آنجا همت بستند که خود را بوالا درگاه رسانند در چاره گری سراسیمه وار بودند چون پیوسته این شایا
پیشکش فرمان پذیری میگذارند میرزا بیگ را پیش علی رای حاکم تبت خرد فرستادند و ملا طالب اصفهانی را به تبت کلان
پیش مرزبان کلان و در دلدهی و آرامش افزای ایشان دلاویز سخنان نگاشته آمد بیست و سوم ماه الهی خدیو جهان را
گرانی شد و آن روز در نژندی گذشت روز دیگر کارساز حقیقی لشکر بهی فرستاد پیش از دو واقعه شورش باجود بد
و در کمتر زمانی تندرستی شد میسر بودند بسا بیماری کشیده شد دشواری روداول رنجوری پیش بیامده ایزد بخشش

نظم

جهان آفرین دادگری و نوسدی دیر دارد

مبادا دولت از بالین او دور	مبادا تاج را بی فرق او نور	مقیم جاودانی باد جانش	حریم زندگانی آستانش

بازگشت حضرت شاهنشاهی از کشمیر جنت نظیر

چون تماشای آن گلشن همیشه بهار که همگنان را طبیعت پرستی برد دیهیم جدار انبساط داد ار
گرم ساخت و لختی از آن گلگشت نشاط اندوختند و سپاه و رعیت کام دل برگرفت بسیج بازگشت
هرچند سازگاری آب و هوا و فزونی گل و بسیاری میوه راه بر دل شد بستگی گشا شاهنشاه فراخ ملک

از مرد پیرگی پیش ازین نیارست بود غرهٔ امرداد ماه الهی لنگر گرفته با دمان کشیدند و راه پگلی پیش حصار
حاطر دو میل شد سه کروه و بست و پنج بالس آمد برآمد ز حلکه بی مرکب همایون رایات برافراخته مشک بر
اینجا بدولت باریشتی و نوازش یافت چون یعقوب کشمیری که همه عمود راشی اوگذارده شکوه شاهنشاهی
از خواب در آمد و آرزوی آن در سر گرفت که دست آویز نیاز بسجدهٔ قدسی آستان جبههٔ حمیدی افروزد
شهریار پوزش پذیر آمدگان را کامروا بار گرداید چون او را از گرسنگی در گذشت با ورپیتادے
درین هنگام برادر خود را فرستاد تا مژدهٔ ستایش بدو رساند بعض پیامگی بسر و دکامیاب خواهش بار گردید
و روز دیگر بهیدران سرزمین عشرت فرمودند مسلح آن چهار کروه و ربع و نه بالس رفته برجوش جنبه گاه شد
و درین روز برشیرگیان از بزرگ اردو آمده بدولت ملازمت رسیدند آصف خان و خواجه دولت
و چندے سعادت کورنش اندوختند و درینجا انجمن را گوئی برشد و بورش کامل قرار گرفت لیس
یک مقام پنج کروه مسافت بر دیک صیورو آمد و پیش از یک روز چهار کروه و هفت و شش بالس
در نوردیده بر دیک کوه سلیمان سرادقات اقبال برافراشته آمد درین روز میرزا محب علی خان
رفته پرستش فرمودند آن آماده و انبیس سفر نشاط اندوخت و بر رو دقچه برآمده روشهرنهادند
و همگی سگالش آنکه امیر فتح الله شیرازی را که برسیدن بلندپایگی بخشید از آغاز در آمد شهر به صور رشد
در سیر بارست همرهی کرد در سرآن گردیده دوده مان دانش رسیده نوازشها فرمودند و درد نگه
مقام بود محب علی خان را در گذار سیری شد یکی گفت باشد لا اله الا الله بگوید از دیر حس باز گرفته بود
پاسخ داد هنگام لا اله گفتن نیست گاه الست که همگی دل بالله پرداخت بود پایه شناس راستی دل بدرد آمد این
ماندگان او را از اترس فرمودند هم امرداد ماه الهی سه کروه و در بوته گذشت شهری نگر دائره شد در راه کشتی
خاصه سیل خورد و از امری بامن اینمی برشید و پس از دو روز چهار کروه و شش بالس سیر ده شهاب الدین پور
لشکرگاه شد و درینجا یونس سلطان کاشغری به درگاه همایون رسید و چهره والای حمایت سربلندی یافت
والاتراد او لختی آن بزرگ نیره قریش سلطان بن عبدالرشید خان بن سلطان سعید خان بن سلطان
احمد خان المشتهر بالاچه خان بن یونس خان بن اویس خان بن شیرعلی اغلان بن خضر خواجه بن تغلق تیمور خان
بن ایسابوقا خان بن دوا خان بن براق خان بن یسون توا بن موانکان بن جغتای خان بن چنگیز خان
خان جغتائی خان و چنگیز دختر گزارده آمد موانکان پسر دوم جغتاست قاآن بزرگ و پدر بزرگوار از همه فرزندان
دوست تر داشتی سال شش صد و سی و هشت در یای قلعه بامیان تیر در گذشت دوم بور موانکان در خدمت
قاآن بزرگ سعادت بی اندوخت تا روزگار براق خان بیشتر بر و عمیلای قاآن می بود قاآن او را ما وراءالنهر شاه

و ستمگاری چیره دستی یافت در خراسان باباتاقاخان بن بلاکوخان سر برآراسته شکست خورد و در بخارا راه دیگر
کیش درآمد و سلطان غیاث الدین نام کرد و چون رخت هستی بربست دواخان پس از مدتی برا اورنگ سلطنت
برآمد و شکوه سترگ بهم رسانید ماوراء النهر و ترکستان و بدخشان و کابل برگرفت و چند بار خراسان را تاخت گرد
بازگشت و لشکر با سند و ستان روانه ساخت تا کام بازگردید ایسابوقاآن پس از پدر در ترکستان و کاشغر و مغولستان
فرمان روائی یافت تغلقتمور خان گذارش نماید که ایسابوقاخان دو حرم داشت بزرگ ساتیلمش خاتون خرد
منسلیک از آنجا که آئین الوس مغل است که حرم کلان و زنگاه است دیگران اختیار دار و در زمان که خان بوده
رفته بود و از آبستن بودن منسلیک آگهی یافت او را بشر اول دختوی که از امرای معتبر بود داد و چون خان از
سفر بازگشت از این سرگذشت آزرده شد و سود مند نیامد و پس از سپری شدن روزگار خان پراگندگی
در الوس افتاد و امیر بولاجی دوغلت جد میرزا حیدر در مقام جستجوی آن شد و تاشتوتیمور نامی را ستره هش
فرستاد تا از منسلیک و شکم او آگهی آورد و پس از تکاپوی پدید آمد که او نقد زندگی سپرده پور تغلقتمور خان
بهرا ایراننج از ولایت برگرفته آورد و در شانزده سالگی بسر برخانی رسانید و در بیست و چهار سالگی با احمدی دین
درآمد و از شورش ماوراء النهر عزیمت آن دیار نمود و بداوری آرامش داد و از ناصیه صاحبقرانی اقبال جاوید
دریافته ولایت کش را گذرانید و ماوراء النهر بپور خود سپرده بمغولستان بازگشت پس از والیاس خواجه خان
جانشین شد و چون پیمانه زندگی او لبریز آمد الوس مغول پریشان شد امیر قمر الدین دوغلت هژده تن از
فرزندان و خویشان تغلقتمور خان را از هم گذرانید و بر سر پر جهانی بر نشست از نژاد تغلقتمور خان جز خضر
خواجه خان کسی نمانده بود امیر خدای داد برادرزاده قمر الدین باتفاق والده آن گرامی فرزند ان نهان داشت
صاحبقرانی را با قمر الدین جنگهای سخت روی داد و چون فرو شد خضر خواجه خان را بکلانی برداشتند و با ساحتوالی
راه آشتی سپرد و بهشیاری او مغولستان آبادی پذیرفت چند بار لشکر بختا برد و خاطر وفرا خواجه را بدست آورد
و دختر او تکل خانم در شبستان صاحبقرانی بلندپایگی گرفت و از نسبت که داماد را گورکان گویند بدین نام موسوم شد
شیر اعلان پس از پدر همراه برادران بسر می برد و از سرآغاز جوانی درگذشت و اویس خان در خدمت عم خود
شیر محمد خان که مرزبانی مغولستان داشت می بود در راه قزاقی فرا پیش گرفت و نیرو بانمود
و چون شیر محمد خان را روزگار سپری گشت مسندآرای جهانی شد گویند با قلماق
شصت و چند جنگ کرد و یک بار چیره آمد و دو بار گرفتار شد تا شی سردار قلماق بزرگ
داشت و دو دو مان نموده گذاشت و چون سانوق خان بر سر او آمد به نبردآرائی شتافت
و در آن نبرد و گیر از ملازمان خود سش تیر ناد انسته رسید و درگذشت و چون

ج سوم

را دکندی بدالوس عمل راه ماب یوسف خان را این رساجه مدرجی لسمرسد علش میرزا الغ بیگ
والشان دتار السرداری الوس معول برگرفته بیرزا اسماعیل را کسست دهرجه داشتند برگرفت
یونس خان را در پیش شاهرخ میرزا فرستاد و میرزا از روی مهربانی بمولانا شرف الدین علی یزدی سپرد دارو
لیحی آگاهی یافت و دوازده سال بکار ملازمت بعراق عرب و آذربایجان و فارس گذاره نمود و تیراندازی
بنگاه ساخت و پس خریده و هنر آموخت از دست مرحوم و مادرکی بسرمی برد و در چهل و یک سالگی سلطان
ابوسعید میرزا طلب داشته بسیار بزرگی همراه ساخت و مغولستان بدو سپرده جاگیر کرد و مردم فراهم آمدند
دریا یاد پست علی از مادران اکبر بزرگ اسن خوش سال بود در گذشت کار یونس خان رواج گرفت در
اندک وقتی الیاتو تا ترمذان ملک مسلمانی خود درگذشت و دست محمد خان پسر او سر بر آرامی نشست
ودرکتیر مانی حکومت مغولستان باستقلال بنام او شد العرض جدام و الاسیر دهم امرداد ماه الهی سه کروه
ودریغ ود ارد مالس در دور مده ترد سیورمیدول همایون بسیح دربارگاه صاع صفاکه سره کرده میراحمد
السرلف بردند بدو مرفرار کوهچه که لساهی از ولایت کسمیر انساختیم درآید برآمده اراں تنگرف لشکرطلب ساخت
روز دیگر چهار کروه ربع دهسادوده مالس را سمه هر دمی لسکرگاه شد و از کشتی فرود آمده تحسکی پرداختند
ودر من بد ریکات لسحراسنج میبی و میرشریف آملی را گرا مسدرزی همراه کرده بشهر فرستاد که بوارستگان بیواگری
و حاجتمندان خاموش و دیگر خواهشوران سخن گفته ارسوانح آمدن یعقوب خان کشمیری بدرگاه والا از
یادامراوخه دیگری سر مالی بسوه آمده درنگنای کهتوار سراسیمگی می اندوخت از رسیدن موکب همایون
بیشترک مساکی ورسید ساداره مداران گرفته لسماسد و چون مراد را بسرده سخالش رساند لختی اراں
سراسیمه سرن برآمده تمامی میرزا ابوسعیان عرضه داشت از بستی برآئی و بسیاری ندگوهران گذشت
اسحه کی عت اکنون گرا ب لسیانی فرو گرفته دارد آرزو آنست که ماشی افرار جامه ما آمرار تارک بهاده
بسجه و بیستی آستان کرام سهرباره مهربان دل بیمیرنه کامیاب خواهش گرداید آن پریشان روزگار
ارس مهربانی کام سرعب بر بهاده بیست و هشتم امرداد ماه الهی کام دل برگرفت و پس از سه مقام کوچ شد سه کروه
دربع و شصت مالس سه مرده برده خیام دولت برزدند چون دراں ملک بار بر از جستگی آدمی است کربه
بار ما بردار دو کروه با اساں بموار رس و خسور و دلسیاری اسباب راه اں کره بر دا است لده و مده شکر
بهاسی داسب مادران دو کروه بیست مالس بسته بردار بمهوله بارگاه دولت برافراختند این دروازه کشمیر
کشمیراست یک طرف کوه ولک آسا و ار دیگر سو دریای بهت خوش برده بهندستان لساحد و در مابه
یک راه بست ارد میر بار مرزبانان دری برلستانده پاسبانان بی نوشته نگذارند درین روزها حیدر خان کوکه

ازراه یگانگی بسجود نیایش سربلندی یافت و از همین منزل او را پیش فرستادند تا رود بارست جهرا استوار پلی
بربندند و فیروزی سپاه هشت بخش شد چندے خاصان را در رکاب همایون در نوشتن رود بگاشت
فوج موافق لشکر هر روزه قرار یافتند و کارآگهان بدرگاه نامزد شدند تا مدوری درخور هر بخش را
بشایستگی بگذرانند بیست و سوم خدیو جهان از آب بهت گذشته یک کروه و بیست بانس سپرده منزل شد
و درین روز میر عارف از دلی بسجده نیایش پروش پیشانی گشت میرزا از فهم و فطرت فراوان بهره دارد
و بریاضتگری روشن ضمیر پیشتر ازین بچند سال از گفتگوی ناتوان میان مردم لاهور بکشمیر شتافت
علی خان مرزبان آنجا بس گرامی داشته بداد و دهی برگرفت چندی پیشگان سخن ساز چنان رسانیدند که اندیشه سری
در سر وار و باچندی بدان آهنگ که چون مرزبان پدید آمد دران خلوتگاه از هم گذرانند میرزا سازگاری
زبانیان داشتگی روزگار شبے صحرای آوارگی پیش گرفت از راه گرفته آوردند تا سخن نزد اکوار روزبازار تبت
به تبت رفت و علی زاده حاکم آنجا جواهر خویش را بدو داد و دران وقت که ایلچیان به تبت روانه گشتند
حکم شده بود که میرزا را بملازمت شهنشاهی گسیل دارند اسحاکه عائشانه ارادت گرامی بود با آنکه مرزبان رخصت
نمیداد و دوستان و یکجهتان افسانه پیه درے میخواندند یا از سرتساحته قدم درراه نهاد و بجمروی پلوار تن
روشناس آمد پس ازکوزسه کروه و بیست بانس دربور دیده نزد خانپور فرود آمدند و درینجا آگهی شد که
بیست و چهارم خواجه خان رخصت هستی بربست آن بیلار رنجور شده پیشتر روانه گردانیده بودند در میان
راه واپسین سفر پیش گرفت از سوانح سپهری شد ان روزگار عضدالدوله از بیماری در شهر گذاشته بود
بسرنوشت آسمانی حکیم علی برادر بدا و الفرسے رفت جهان سالار حکیم حسن را بچاره گری فرستاد درینولا
او باردوی همایون پیوست و روشن دران سال روزگار ازین سراول برگرفت بادشاه ناسپاس را از گزندش آن
یادگار حکمای پیشین باندوه درگرفت و بار بار بر قدسی زبان رفت که میر فتح الله و حکیم و طبیب و منجم با بود و اندازه سوگواری با
که تواند ساخت اگر بدست فرنگ افتادی و همگی خزاین برا برخواستی بازار روی آن دوای فراوان سود کردمے
و آن گرامی گوهر که ازان اندوختنی ایزدی اینها بیگاه هستی جهان بیدانست که قافله دبستان دانش یکبارگی
ره نورده اندازید این معنوی بزرگ مرد یافته دگرگونگی پذیرفت بآن مایه شناسائی در راستی و درستی و معامله دانی
نایاب گوهرے بود فرمان شد از خانقاه میر سید علی همدانی برداشته فراز کوه سلیمان که دلکشا جائیست نگاهدارند
روز دیگر چهار کروه و شصت بانس سپرده بموضع کانیلا فرود آمدند پیشترے تا اینجا برف باره و دو طرف کوه بس بلند
در بازگشت یک براستا رخت مدار و دیگر میراز سرو و صنوبر با آنکه دوری درمیان این دو کهسار بس کم ماند آن
چهار کروه ربع کم و شصت رفته نزد پاهونار از اعمال و جن کهاور در موکب همایون نزول فرمود از بار هوله تا دریای

ج سوم

کتل گنگ دست راست درمار گشت و چهار کروه سپاه را کنار و روز دیگر سیت کوه که
دشوار ترین کروه های این راه است در یوبی مدبیوم یابی محیم حیمه گا قتال شد سه کروه و ربع و شصت
پاس را و چندین بار اسپ تا آسمان پدیرفته بگذشت گیتی خداوند سر تربت خواجه صندل
عنان برکشید و بادای الش کشیوه متقماس پرستش رفت درین روز مردم همراه متواتر پیدا شد
درین سال میرابوالعلا هم بکیس از سواد آمده سجده پایش روش بینایی گشت کالونعمان را که گریخته بود
دستگیر پی را آن سرمایه شده بود همراه آورد دو حول پیرو ری ساده آن کهسار را گردگرفت و کار بر کتال
آن مرز تنگ شده مگروپی سگی از آمرا ماه برد این مکو سر پیر را دستاویز رستگاری گردانید گیتی خداوند آن
نوازش کرده درساد صبحگاه چهار کروه و ربع و بیست و شش پاس کوس سکها داشت در نوردیده و یک
مهیاس سرآید دره را اسد ایجاد ولایت کشمیر اسجام گردید ملک تنگ آمار ار بولیاس تا دریای کش گنگ
مدین مام خواندند شیخ اسمعیل که الوس سفری ولایت اورکرده کرامات ازو برگرد بیابوس رسید
دکه با آمدگری او هر گماهان آن گرده بمسعود آید درین روز گرانه بدرره سی میر عارف ازه بلی پیروند که تا
تا در دسدان بلی مرشد و حکیم الملک که شکم ره و داست سخت سجه رفت سایهٔ عاطفت انداخته پرستش
اسجام آن چهار کروه راه آمده کروه پولیاس در نوردید پرلیمه دایره شد دهتی وسگی تسیب قرار نا هنجار
لم ایستاده درین روز سرمایهٔ حکیم رفته سوال هی بر و مدوسرور دیگر چهار کروه و ده پاس در نوشته بر دمرکه مرل
گریده سلطان حسن بگلی والی بنگش بدرگاه والا رسید و نوازش یافت غرهٔ شهریور ماه الهی از دریای
کس گنگ پل بسته گذاره شد سه کروه و ربع و هشتاد و دو پاس راه بود هرد ایک سپیکری فرود آمده گشت
و بیست ساعی آن پس گوارا ا یاپان ست خوش مرمدارین جویبار تار دوگلی ساک واسد و تا بی
مرل کنار دریا پل بست گذاره بود و روز دیگر گریوه سرگ که سه نیم کروه بود کدسته بر دو دریای پس سک
لشکرگاه شد این دریا مشیری رگوارانی از شتین آب شیرگی ندارد سرجه و باسم جان را دستور ی شد که پیش پل
دریای سیاه کوشش نماید پس از یکروز گریوهٔ تیراس را گذاشته یکروه سی پاس رو نوشته دشگرف کی
از معاملات بگلی بدرگاه شد میاسه موارگس پس از گرانی شارف سرگ از رانی مرد آمد سلطان حسین
سال نوردیده کرد که همان حدیو جاده را نورگش کرده مسکین نوازی میرمعتب و سجاو والی سعادت رسید
و روز دیگر چهار کروه و ربع و هشتاد پاس سپرده در دیک تنال فرود آمده و صبحگاه سه نیم کروه و نود پاس
نوردید در گذشته دایره شد تا هر ج رسید از دستور آمده سجدهٔ پایش ناصیهٔ سخنوری برافروخت چون
دکیم بس از سخنوری معام رسود و مسافت شهریور ماه الهی آن پس سیاس روزگار را سیاه گام سر آمد و این کشاده

برکناره نشستند تا آیین نقش آگهی برجا بود و چه نویسم که قدسی خاطر این حادثه سهم اندوز هرگاه خرده بزرگ با سوگواری
بدگزیده باشد حال آن قدردان بزم آگهی را که از امداد دست ساخت اخلاص و آل نیا سپاسی فرزانه خیراندیشی عام
سوانح زبان حسن ظاهر ایالت عالی ملک خداداد گرامی دانش نژاد بزرگ سرکار مراسم آید بحکم والا خواجه شمس الدین
و جمعی بجستن امداد برمد در گسند یکه جوانب اکرده بود و سماک سپهر بشکار زده اقبال‌نامه الوالسیل سجود گمان آن وحشت
که از دبستان شکیبائی بدر آمده آن روز پیوده از ردی کار بر داشتند دیک بود که بسورش بی آرامی
در افتند او خود جاودان سعادت اندوخت ما می جان ز خادم خداوند سپرد امید که همگی پرستاران آگهی
در پیش یا و جان بجستی بسیار نمد روز دیگر چهار و نیم کروه و هشت بانس که بس نیک و بی آب بود ره نورد یک
دهکاری مقیم اقبال شد بامداد آن پاو کم چهار کروه و هشتاد بانس شتافته در میان کنور او نانک را که در آنجا حشت
بسیس منت فرود آمدند چهار کروه و ربع گذشته نزد شیرخان منزل شد صبح چهار کروه و دو نوشته مرد بر سرای
گزید بدمیرزا یوسف خان دستوری بکشمیر یافته باز گردید روز دیگر از بابا حسن ابدال گذشته نزدیک سرای
زین الدین علی سراپردات جلال برافراخته چهار کروه و ربع پنجاه بانس در نوشتند بامداد از دریای تر برده
و سرای بهادر خان گذشته فرود آمدند پاو کم چهار کروه ره بود چهاردهم شهریور چهار و نیم کروه سپرده بر کنار
دریای سند نزدیک اتک بنارس موکب همایون نزول اجلال فرمود و از سری نگر تا اینجا نود و شش کروه
و هفتاد و هشت بانس شد و زین خان کوکه و قاسم خان و شهباز خان سعادت کورنش در یافتند روز دیگر
شاهزاده شاه مراد و پایه دگیان شبستان اقبال بسجود نیایش نامیه شوری برافروخت رای پای سگ بسیاری
مدگان سعادت گرامی بدولت زمین بوس سید ند شانزدهم صادق خان بسجده قدسی آستان
آسمان سر افراخت از راه کرپوه ملکند سواد در آمده زین خان کوکه بوالافرمان بدرگاه شتافت شاه بیگ خان
قاسم خان و جالش بهادر و احمد بیگ و سخته بیگ و دیگر بهادران بکمک پیوستند و میروی تدبیر برانگیختن
افغانان را بفرمان پذیری در آورد و سواد رعیت نشین شد درین اثنا بر مراد شهباز خان را بسر الکی سرکار
اتک بنارس آورد و این اندیشه که صادق خان در چپاراو ستد و پیش نرود بر آمد.

پیمایش فرمودن گیتی خداوند بزابلستان

از انجا که قدسی آهنگ آرامش آن دیار و نوا اختن بومیان آن بود نوزدهم شهریور ازیلی که پایان اتک
بسته بود گذاره شد و بیست و هشت بانس در نوردیده نزد سرای خیرآباد فرود آمدند فیلخانه و توپخانه و
بزرگ اردو را در اتک گذاشتند و ماندگان راه سایه پروردگان خانه دوست و چند اختر که شهریار
با چندین سر دسواری کابل نمیرود و همگی بسیج بسیر و شکار ساحل سند درین روز شهباز خان بسواد دستوری یافت

پس از سه ماه ستام سه کرو ربع و بیست پاس رفته بود که بی الیاس میرزا شد آگهی آمد که چین محلی وال بلاد
گرمیر سر دکار پرواران دولت گیتی ورادای محصول آن سرکار ارد بدان روسیای تهیه پشگان امناد جهان در
کرامات جاپوس اررود مازسدر سرگذشت دستگاه خود نهاد وارین روبیست و سوم نگی و آسمده درا
جون جس ملک تیخ عزور مودده رداد آن سوگرد ایند بمنیر وی اقبال روز افزون جنرو دست آمد
آن بومی بالتها سرایات بیست وهشتم که ائره سردیک گورکهتری بود شاه بیگ از سوار آمده و درمیان
را و بدولت ازیافت سحرامش دکتی مگرام را که در اقطاع او بود سرسود بید مگار بده اقبالنامه فرمان شد
کوران رستگاه رسد مراد یه تیمیان خواسته برد بدهزاران ستمند نوایه رسید و گنجینه و عار آموده مدره هر
گرد یوه جیبر در نور دید مدو مردوک بارگاه اقبال برادریا معتدایی راه را که اسب تتر بد شواری سیر دی قاسم خان
جهان راست کرده بود که عزانه تا سال گذشت چهارم بردیک سرای خواجه یاقوت کرم اسد آمده و لیک
آستان بوس آمدو جست ودر سیل سپید سنگ نگالش با لعار شد چون رنگ آمیری بزخان کابل بردیک
رسیده بود همایون اعرق دربرگ آرده و سر گروهی شاهزاده سلطان مراد گماشتند که آهستگی ازین اورد
سرهای هشتم نگاور اتال را گرمروی درآورد بدیمه رور بردبار نک آب دم آسایش برگرفتند درراه حکیم همام
و نوران آمده بسالی مالیت مرزبین نهاده تارک ستمندی تا سمان برد دور شکساری او در زبان گوهر آمود
گذشت تراییک رادرار عالم رفت دیار او شعار حساب در حسم یکیش کم از شمار خرد هزاران بیش
چون مدیم گیرایی شاهنشاهی دل برهم خورد حکم سحابی آمد شاد بیار فرمان فرمای توران موقف عرش مقدس
رسانید و جهان کدارش بود که گریتش هر جی و کنالش چراسان از در جی رستش گیتی صدیو سید بدوا صیح علی
اتالیق را که دستان ادست بارسعادی برشاد دیا بشکری میگذارد و میر صدر جهان از لی می آید و
صدین رورار صحرا اسمعان ان ملک گروه گروه مکورش رسیده کامیاب گشتند چون همی از شب گذشت
روانیش نهاد مدو سهم کابل امر ربع قدسی قدوم روشنی گرفت وهمگی راه از ترک و تاجک باستکش او
ساراد و سومیر سید میر صدر جهان پیرامرور سجده بیکی و بندگی سحا آورد و از اتک مارس با کم بود و سه گروه
و چهل و یک پاس در بیست و یک روز بهتر ده کوچ در نوردیده برفراز ارک برآمدند و نگاشته باغ دو چهارم
و دل فروع دیگر برگرفت که و سه را صلاح سختش در داد مدد یاد در آن شهر بودند هر درگروهی بهره در میکسند
یازدهم شاهزاده سلطان مراد بانه دیار یوسف زای آخر های ربور دسیم صفا از ارک فرود آمده درد دلکشای والا
کو سپید سنگ مراد راحت نهاد مدد دل فرمود سامداوان روز جشن بود و جنه تا رالیش بردا اشتند سخت وسیمالی
رار دربار ارشد احمد علی آتالیق سعادت باریافت و سالش باید را ما گرید کالای آن دیار سر ما یون گردآر

میدبرق نوازش. سر بلندی یافت حکیم همام عرضداشت شماره دهم آذرماه بیستمین سال در توران زمین شگرف
ساخته پدید آمد تا پایان شب پرنده جانوران جانکاه آوازی داشتند چندانکه صیدگران را دل می‌رود و تهیدل‌ها
صحرا امر خاکی و تورو قاره و کلنگ مانند آن در برو بحر مرده و کمر شکسته. برریخته بیشتر در آمد مانند بحلیس
در کنار کول گوراک چندین لک جانور بدین حال تباه افتاده بود و مانا که از کنار جیحون و جز آن رسیده‌اند
نیز بهمین نمط گذارنده گروه‌ها گرد مردم تعزیه و شتر و اسپ بار کرده شبها کشیدند و تا شش ماه و قاق آن
می‌خوردند و از چربی چراغ افروختند تورانی و خوش تور بعرض رسانیدند عبدالله خان کارآگهان فراهم آمده
پژوهش نمود چون برف و باران نبود در بیابان و ماندند برخے گفتند بهانا لشکر بوم را گذار افتاده و باشد پرچینده
سر آمیدند شکاری جانوران صدائق نام چنین جان شکری دران دیار جای دور پرندیا تنها بودی و در صد
آن دیگرے رانشان نه هند چنانچه یکے برگردد و هنگامی که از پس هموار ماندگی راشت نفس میبرد میر شکار
صید و رسیده و شکرده بربست چون آسوده گشت آزار داشته و اگر ست و از لطر نا پدید شد و آن
دشت پس از ماهی ار بالا افتاده بسوی باغ جهان آرا حالش رفت و لختے شکار را مدوخته. بامدادان
مدین بنگاه ایماق خراش شده یکے را ستد و جنس سرمایه سر انجام یافت بیست و یکم ار جلگه منفیک
کوچ فرموده خواجه حسن که در فراخی و دلگشائی گزیدگی داشت منزلگاه ساختند میرزا سنجر و میرزا باسی رخصت دل
سپچر او دادن آراستگی و بار داشتن و شادمان و دیگران سرال هزاره که لشهر کمتر آمدی به درگاه والا رسیده
و مدد خور نوازشها و آرزومندی پدید آمد برین روز خرسند است آن کار پرداز سلطنت رسید میری و معارج
چیره دستی نموده اند چانا زمان فرو شدن نزدیک باشد اگر خست باید دست از همه ماندار و به
ساحل گنگ شتند و بسیار شتین را یاد کرده به برای ماه مهر بار دیده در صحرا بخشش روائی ا، فرمان فرستاد
بوکه بدین دستایه طبیعت ایران در بستگی برآید تا آنکه مستوی اندر رز روانه گرداند هیچ آبروی پرستش نیاید
به روستان رسید همان بهتر اران آنجا باز ماند آخرین بالش بکار مردم برند و آزاد و بسیار سر
برشمردن نیست و نهم قاضی عبدالسمیع از لاهور رسیده بیالین سعادت اندوخت دوم آبان گیتی خدیو را در راه
نخبه شحنه تتار را بارگاه دیگر رونه خرد و بزرگ کام دل برگرفت و یک یک شهر آمد اد استحابیه کار
گزارستند و زیارت تربت فردوس مکانی فرمودند و مزار هندال میرزا حکیم آگه در آن نزدیکی آسوده و
آمرزش خواستند تا سرحان فرمان شد در بستان سرای دلگشا سرگرم شده و کل اقدس مکان را
بخشش کامروا گشتند و ماسے نیم رنگ امیری حران نامه نوشتابا آورده ساغ خواجگی محمد حسین بجهت
و شبانگاه منازل خواجه حسن بر آسود. بامدادان بستکار تو شتاول زمه فرمودند و بازگردیدند از سواج رسیدان

مریم مکانی بمن با شوق . از شاهنشاهی بیتاب ساخت تا مدینهٔ کشمیر سفر گزیده گلبدن بیگم
و بسیاری پردگیان بارگاه عفت بدین بازپسین بآمد قدسی توجه گیهان خدیو بکابل شتافتند و دیده‌خو
را به سیر دیدار اسحاکه مدد و الی شمار حرامی جسته آئین گری . او مدت تحسین شاهزاده سلطان دانیال را
مارسے امرا ستن پرستاد و مدتی ساهرا . الاکو سر سلطان مراد را با جمعی بار رخصت دادند و
پس افزای گوهر اکمل خلافت شاهزاده سلطان سلیم با بسیاری از بزرگان دولت و دستوری یافت
سیرده هم اورنگ آرای اقبال خو دیدیره شد و بر دیگر گرامی گوناگون بزرگ داشت سخای آورد
جهان خدیو بارگاه بدیگر آری رسیدگان را بدلنگ مبارک جامعه فرو دآورده و دیده گزین مریم
آرایش گرفت از سوانح رفتن زمان الملک بدکن و ساخت کار گشتن بوی فرمان شاهنشاهی
سال اعظم میرزا که رسانید ران شده که زیده لشکری بدو همراه سازد دارا شکوه تا بنگاله در سر داشت
جهان برگزارد و بسیاری شما و دکنیان پرودی بخواهند گزیده کار آسان بشوار بخواهد کشید باز آن
اران بارآمد و چینانی جان جیه و جان و جمعی را با هزار سوار و پیشمد سی و فحی همراه ساخت از راه کالی
همت باردر آمدو المحور را دست راست گذاشته بسوی دانا پور شتافت جهانگیر جان تهانه دار
ورسے دیگر بلاهگری درآمد همراهان تنک و جبل ازبیدیرش بار داشته بیکار رو بود و بخی باوتیز بار رفت
باگاه بدوقی سحتانی جان رسید و حرس هستی او پاک بسوخت و جیده جان رحمی دستگیر شد با دمهاه
تنادسکالی یافته ناکام بمالوه آمد از سوانح سعی جرا امیدل سلطان پرورلوره هم آمان لسن اسه و هم گری
در سکوی اقبال سلطان سلیم از دست خواجسی حمزه بن جان کوکلپاس در بدرجی . واحمدیه بدامد
وسترگ لشاطی رادرحمت وسنگامه کامروائی رونق پذیرفت

نظم

سر از مهر و ز ماه برتر کشید	در گنج بگشاد و بر بسته شد	المراه در به سند بس بلند	که فرخ نو گوهر ارجمند

کشور خدیوان روشن ستاره یلدان نام نو شناس کردانید

مراجعت رایات همایون حضرت شاهنشاهی پس از انتظام کابل بسوی هندوستان

جهان شهریار درین هنگام که بخت نشاط اندوخت و عیش فزاوی که دم آماده گردانید سگالش آن بود که بار دیگر
مرش پنج باک هنگام رفتن جهانیان تماشا کمند و مهدی مرادیدن لکشامایش شاد کام گردانید لیکن چون
ساوه کشور خدا اوران زمین را بهم ساخت و زبایان را در خوابگه آسودگی در آورد و بر آسمان بخسود و بسیج
هندوستان شد چهارم آذر کوچ فرمود و بدر چلکه سپید سنگ رایات اقبال بر افراخته آمد در راه پیدا فتح
گرفت یکی از رهروان نکان بدگوهر پرده ناموس گشاده زرهی بردمده آن بدکیش بیاسا رسید و سرلیفیا بود

ج سوم ۳۸۱

ج سوم ۳۸۲

خواجه عبدالصمد شیرین قلم که او نیز از دیرینه بندگان بود دستور الملکی یافت و سرمایه هنجار برگزینی پی را آبیاری داد
درین روز قاسم خان را بمرزبانی کابلستان نامزد فرمودند و هم درین یک بگرامی موکب همایون فرود آمد بغرض
بیست و ششم آبان راجه تودرمل رخت هستی بربست و نیکو خواهی و هوشیاری کارآگاهی نامه اورنگ چه بسر آمد چون
قدسی فرمان دستوری رسید و با دل تندرست و پیکر رنجور بهردوار درآورد و با بگری که هزوار امور ساخته بود
پیش گرفت و آرزوی بار گرفته سایه شکوه اندوخت از آنجاکه بارگاه افسر خدیو را بار صامندی بود سی سیم بست پازدهم
یازدهم روز جهان پرورده لشکر را پدرود کرد در راستی و درستی و مردانگی و معامله شناسی و سر راهی هندوستان
یگانه روزگار بود که تعصب پرستاری و تقلید دوستی و کینه توزی نداشتی و برگشته خودی و تمیدی از منو
بزرگان بودی کارسازی بعزیس راجه کنم رنجی رسید درین روز جانسپاران و قائع فردوس مکانی را که انتسار
برده بود درآورد و فراوان آفرین براند و هفت بار دهم هر روز یک بار یک آب در جهر گذشتن راجه بهگوان داس
بعرض رسید و از اشتهاری حصان تعلق سختی باندوه درشد بدر و دیگر راجه تودرمل را آتش بهیزند بهم او بود
چون بیچاره آمد استفراغ کرد حبس بول شد و پس از آن بیست و سوم آذر ازین سپنجی سرای رخت بربست از رأستی
و گرانسنگی بهره داشت کنور مان سنگه که همین پور او را استحکاب راجگی منصب پنجهزاری برافراختند
از سوانح شکار قمرغه دشت ارزانی چون رایات جهان کشا بگذشت سید شیخ تجیرانگی هست برمان والا
کاربرداران درکش مرحلها شدند و دیگر از باغ صفا گذشته زمین کوه نگل فرود آمدند از راه
ماناسی حریان صحرانشین گرامی فرمودند و بهر کدام از نقد و جنس بخشش رفت و از آنجا بموضع بهار
که بروزگار سلطان محمود غزنوی آباد بود رسید حکم آبادی ساختن شد و آنرا سهانام بنهادند درین روز
شاه بیگ از سواد آمد نوازش یافت و هم نعمت خان از روزگار سپری شد بلام نام داشت و بنا بیگی
رسید سیر نبود از آباد دستگاهی همین منصب یکاول بیگی داشت و هم درین سال راجه مان سنگه را دستوری شد
که با قلیچ خان را در مهمات ملکی و مالی یاور باشد بامدادان نزدیک بیه ولید لشکرگاه شد در میانه باغ
باغ صفا عشرت اندوختند روز دیگر مقام شد و خواجه شمس الدین را بوالا منصب برنواختند و تازه
آبروی چهره روزگار او برافروخت همگی امرای دستوری یافتند که مورچالها خود در رفته رسم پاسبانی را دو تائی
بخشیدند یکطرف پیاده و دیگر سو دکه دروازه کرده باشند جانور را از کهسار رانده بدشت ارزنه آوردند
چون حرکتها بهم دست داد دیت و بیستم شهریور بعزیمه اقبال با نشانزادگان و برخی بردگیان بعید افگنی نشاط
اندوخت و بشگفتگی بانجام رسید سخره دی جلال آباد گذشته بارگاه والا زدند از میانه راه و بسر منازل خرم
رفت تومان بندی او درنامسه و آباد گزارده فرمودند از سوانح پیالیش گری نمودن محمد زمان عبدالله خان

چون کولاب برگرفت بخشش بو ریتاسرج میرا که بدان نام رو شناس بود دستگیر شد بر بدان سر بر گذشت

و بنام دستان مرتبی رفراکین و دورا محمد بیان یاتمودیبان برگشت واقعه کلان خواجه سرواده سارهی بهر سپه

او باشی الامرا دست حاشکوان رسانی او رسانی بس سال گرفت که رسید تا تند بسیاری ساده و لوحان بدر گردید

و دوران کهسار گرد شتوسیتی مرجا است تا داره کولاب بسیاری حاجرگرفت محمود سلطان بسیاه آراسته میکار شد

و همه را گرفت بسیر دانمد داد و سنگ و مرتم بک روزگار بسر آمد و مرصد است از ما سران امان رسید بس از بیاسا ولاگری

شکسته و دمیر و هم بدان والا ماه سر امد و کرفت خود را قطاع او بسیار گرفت سحان اعظم کو کلباش دار و داوه

ارونار بس ته ایالت احمد بیان امیر دهم بدار السلطنت لاهور رسیدن شاهزاده سلطان سلیم از آنجا حرکت دریا امهال

در بیک احتر بود بدی آورد گهها ان بودنام آزاده دولت بسیار مهاد و درهی مقدس بسر برسنگها بسیود اتهای شکن

کم و بدامادده ماکی و اورد آن تیره جدا مد بسیار و ایزدی سرو ریاست و رحمهارست بندگان را روبیک دو که لب

تهی سوده بود اگهی ملا دوم سحان دلدهی مرتو حکیم علی گیلانی بسهار ارده بکار ماده بیرستگاران فراگرفته بود و امد و

در سال دررسان سد کستی پیش آمد ارکان دولت بران بود ده که بدور دن خود دائره بر بسیار بداده در میتی کوچ سد

و بر تسکیان حالش بسوخت کر میس ایس بسیار بر بسیار بر گرامد و این شهر دراکت مارس و سرهات سهلال آباد

رحمتی بیستند اس و بزرشکت ارسون کار و دراهای هندوستان یکبائی داشته فال گیران بر مرحمایون

بیست و هشتم بی سار می از طبیت است حاوید لشاط امد و سند بهر دستی جعفر برافروخت تو اسحانه والا رسید درین

مسب و هشتم قاسم خان وسلورین کامل ولایت وسهل امدر رها آورده گرمت بیش او گردانید تحته بیک رام میں

جهانگیر داده رخصت شد از سوانح کشاس بیر میرزای شاه مالش یوسف رای هر بیک کار دار برآمده جعفر

مهرو سمادی برافروخت آسمان سریر آن سرمس بدست در آمد لساره ارتیره بختان رخت هستی بر بست علی محمد

الف خان سیمی و در میکو و مدنی سر و مهم رسایی سدهه را رسل گر ارده بر بد مهر مال شد که بیرو ری سیاه خوی سو کی

سانسانگی گمدیر اسد جسمی بیک سیح عمری را متکش انگی بدگاه والا در آمد و نوازش یافت درین و رنگا نامه اقبال

محتا خود وقت نگو مکون عم درشد آگهی آمد تحیتم ماوی حاندان و حاتون دو دمان عصمت تا در مهر امد و دار حال

ما مایه از بعلوسی عالم استقامت **نظم**

ل مادرس بهر هاست	اگر حاک بسر کنم جه باست لیکن جه کنم که ناشکیبم	دامن کوه بدین شعب فراکی خود را بهانه می فریبم	راسخاکه تو رفته نیائی

تحمل پاره گمش بود ارسایه عاطفت امدا عت و بیران گوهر بار رفت اگر جهانیان طراز یادگی داشتی حرکی راهستی لسری

دوستان تتان را از رضا و تسلیم گریر مود هر کاه دریں کار دانی سر انجس فرسامد کوشش ناشکیبائی که اندازه بود این سرگرست

ان بسجاو بلدره گواد رعاب رعم عم دم ارکامل را بدعمل ام عس ادار ک بان مال میراقی را در دولی بزرم دی کا صدرت دو آیی نه معرد کیرکو مالو د کره ارحو سلار رسامیم سلیه سدیر ۱۲ محمد صادق

این دلاوری کسار مراد دل شکوه آمد پس وقت را فراپیش گرفت دوم نزدیک سرای زین الدین علی خان داشتند
بود بعتبه شکار رسیده اسپ دو دیگر پیر مرد تنگ حسین ابدال حسن والی بارگاه در از فراهم شدند کس فرستاد اکنون که حکیم الملک گرفته بود
و امیرس خواست بیست چهارم این سال خواجگی محمد حسین بکابل رخصت گرفت دوم اسفندارمذ دوم شکار آگهی آمد
راجه گوپال جادون را در کار سپری شد لسر رای سوره احمیا امر دستار بود و در شهر بایاب اگاهی در گذشت نهم نزدیک هتابی
فرود آمد بدو چنان سرگرا و نبید عالی فتح خان دراوده نیستی جا نبشد اسپی فراوان بهره داشت چون آرش بودم کار
خواب و سود گیتی بدو در و نمی بیند کریز بیشینهای در آسایدا بست رفت مردمی بر تابد که با آسایش و جهان ارزانی
دوازدهم در ان سر دیکی بحتی اشکار فرمود نشاط اندوخت ایستاده بیم پیامی همت اکبر بر سوی پورکه و اندرون جنگل است گذشتند
شتم نزد میلان بود در راه بیم رحمی القدسی پیکری سیده جهانی در رسید نوبت فیل ملول ای بود باشته کاری بمستی او دید بود عالمی
ماده فیل سوار شد برفراز آن آرامش آن کیاپگاه و استوار شود آن عرصه کش بر باد و پیاده سوار عرصه الهی بر بین
برآمد اگرچه عمیق گمهای آن شوریده خرد با بیاد کرده و بدیگر سو برد لیکن از امادگی نختی بهوشی اندر آورد و آن برمال اند
وداییان کسی نیاز رسید و سگرین سرنوشت بروی کار آمد در کمتر زمان آن فرهنگی ذات بحو آمد و ایزدی نیرو سپاس
اقبال را سپلوه در آورد اگرچه در نخستین افتادگی زخمها رسید لیکن بس سخت تر بود و ننه اند و دران ماه جام سپهر ساخت
و لسار نیات دور دست تاراج رفت چون بدائره رسیدند شگرف درد رسیدمی رود دادستگال فراهم آمدند و
بیچاره گری احمسسا شد افسر خدیو را بیچاره سگالی هیچیک دل نگراید و بر زبان رفت همانا خون گرفتن سود مند بر شاید
کار آگه دانش پسید برگ ست برگشاد و همان دم آسودگی چهره برافروخت و از کار آگهی شادکام شدند بیست و دوم پای
خیاب را از گرمابی کامیں ار در دیل عبور شد با مدادان شد رستی روداد و دیل سوار دیالش رفت و روز دیگر پیاده را آن
ملماها را وا ریس دیتکم بر جاست در رمانی بیگان راتبا د حالی گذشت و درد تعجب گراید بیست و یکم مرد ماماد
قلیچ خان و ماد و سنگه حسین بیاره بر آستانه اقبال سوزندار از رور که آب حیاب بر گذشتند سر روز حومی از ملانه بال
آمد و میالیں بدیره های آورند و درین سال بسیارے بایں سعادت رسیدند بیست نهم روز دیگردهی لا و رفیل ظرابی
میگذشت و هر کدام در تنگنا تسویر حیرت بحورش میدادند در نوبت یکی فرمود همانا بیابان این غلام باشد الهایند
آن وحشی خود را از جور دشتی بار گرفت چون تیر و هیش رفت و گردید بار بخورش پرداخت

آغاز سال سی و پنجم از جلوس شاهنشاهی یعنی بهمن از دور سوم قرن توام

دران صبح اکتیسیج در آمد شهر داستند چشم بر راه گرید ساعت بود که اس لو روزمی بلند آوازه و فستا طے تار در
دماغ روزگار پیچید بهار سگسنه رو پذیره آمد و نوید شادمانی دولت آورد و اگرچه کار پردازان سلطنت دست را

ما بنده که دولتخانهٔ شهرآباد بین بیا باید آن طبع پاک ایزد آئین بستند و بیش برها با ساحت نظم

آراسته گشت چو باغ جهان را	هم جلد برین کردین اورمانم را	گوئی که بهم حالهٔ تحت نگرا	هر کرداران عالیهٔ عالیجاه را

شب چهارشنبه چهاردهم جمادی الاولی سنه نهصد و نود و ششم هجری پس از دو ساعت و نیم و هفت
دقیقه خدیو نورستان پرتو سعادت بر حمل انداخت و آغاز سال یازدهم از دور سوم شد کشور خدا
داد و بیش از آنکه خرد نهاد چهرهٔ شادی آب و رنگ دیگر گرفت دوم فروردین شهر در آمد از کابل بلاهور صد و
دو کروه هموار تک و دشت پاس و هموار ماه و در درکم جاه و سیه کوچ به لوهر پدید آمد و نیز بس بدو ماه و چهار روز
گشید و هم بیرون یوسف خان از کشمیر آمده چین ناس برساد و تارک سرمدی آسمان برافراخت از سوانح چیرگی
یافتن محمد زمان بر عبدالمومن سلطان توران فرمانروای توران چون در سه بدی سر بر افتاد هیچ برجهد دست نبود و را
از عقیدتمندان بارگاه والا شمرده در کشور مانند فراوان مردم فراهم آمدند و بسیاری سپاه او به یک ترکش
عبدالمومن بیکار او بر آمد عباس سلطان دو سه بی محمد قراول و بسیاری را پیشتر فرستاد و از آب آمویه
گذشته تا محرکان گولاب سکر بود و استوار گردید و بار سپاه اندیشیده های همت افشرد با نخستین جوش عرصهٔ نبرد
آراسته درهم شکست و شگاشتی ایشان بعبدالمومن رسید و بر دیگر بود که دران سنگها او را دستگیر گردانند
مدستیاری هواخواهان بر آمد و بهمه بیوه لاینشکست باخرمان سنگ رشید چون از درگاه والا العموده بهار دستوری
یافت آگهی را با مردانگی همدوش گردانید و همت باحدکاری هم آغوش با قتال گیهان سرای آسوا انتظام
گریده یافت و سرکسان باوسگال بود در فرمان مدبری نهاد مدیوری بل کند هوریه بهو دهی و نحوت فروتنی
و شد باده سیالکدستی بر نگاه او ستاب آور و دو براوان الحاح بدست در آمد قلعه را که ساه رو رانا کاسی
می انداید بازاست نگاهداشت عتورس بدستی او مانسردگی جاکر کشید طلایه گری و بهار خواست ما مور
پیلان و گزیده کالا اساس گزاری آورد و دخت هور بداسحد زمان برادر راجه مویدداد از اسحا مارسی
راجه سنگرام مالش نمود او بدر بره شد و تائین بیکوان ملس آمد پیلان و مسوفات آن دیار بر گدر آمد و آنه نتیجه
مارگرد بیدار اسحار بر راست چرده باحب بر دوبراوان حیمت امروحب درین هنگام ملک سنگه پور راجه
خدمتی شایسته بجا آورد و در عرضه بهار تیاداری کردها گهای سلطان ملی ملتاق و لگشه مدگو بر از سامان
سگال دست بتنه دیار کرد بیدار از راه کوره گهات تا جیو بربیه را ایما سا صعدار اسحا در سگه شد و مرح رای
زهیب یاوری گردید تعلیه آمد ملک سنگه از بیک احتری بکار زار بر ماست میم در خود بیرونی آویزش بدیده
راه گریز سپرد و بر تیر دستی نگاشتی بر گرفت و آمد و جنتهای ایشان بدست در آمد از آنه نفایس غنیمت با اسماه
و چهار پیل روانه درگاه والا گردانید بیست از سوم نظر هایون گذشت بیست و ششم ماه دهم فرمان

ارمند کوه بدرگاه والا رسید از قدردانی نامه یگانگی یافت فراوان عقلی کلام و نقلی بیتال پیدا است برسے

خردمندان تیزهوش را آموزگاری سیر شد و سرمایهٔ ترجمه کردن یونانی نامها فراهم آمد و گوناگون دانش بهره فرا رسید

و پیکره می ... و دیگر کالای آن دیار آورده بود بجهت تماشای آن گذشت از سوانح

شورش بنگال ... از خامکاری خود را با سلطان ... سرانجام بهار ... گردید و بنیاد ... مردم پیش بیک

شیخ عمری را ... یاوری ... و بنگالی را ... گریست بیست و هشتم اورا با بسیاری ایماق بدخشان روانهٔ

درگه ... بسزا داد ... شاه قلیجان محرم را ... فرستاد و در آن هنگام گیتی

خداوند ... آمد ... سعادت را چه رد تباه گشت و تا آنکه سران ایمان پرستاری حضور

سعادت ... کردند ... گروهی دراز دستی نمود ... آنجا

کرده بکول رفت ... بیر محمد ... از این آگهی ... خدمت را ... بدگوهران

دستوری داد ... غزنین خان را نوازش

... بارگه ... نگاه و ... داد پس از چندے

بدرگاه والا آورد ... پرستاری کرد چون ... آمد گیتی خدیو ... بنگاه آمد

و با ... دوم خرداد زین خان کوکه را تالیقی گلدستهٔ اقبال سلطان ... سربلندی کردت و آن ...

لستان ... دولت ... فرستاده ... از بارگاه خلافت ...

و سرمایهٔ آسودگی فراوان مردم فراهم شد ... سایسته کرداری ... گشاده دست ...

... تاریخ فرماندهی دشوار گشت ... آگره ... سرکار ... بخشیده از سرکار ... پک آن در خالصه ...

و بود و هفت لک ... هزار و ... دام شد بیست و ... سلطان دانیال

از ... سلطان خواجه ... فرزندی ... امید ... روزگار بود ...

... ولایت بنگالی ... عنایت فرمودند ... بدرگاه والا ... سرمساری

داشت ... آگهی آمد که حسین بیگ ... کوهستان درشد ... تبه کاری ...

گیتی خداوند ... فرستادن فوجی و دیگر سرکردگی یکی از شایسته کاران نموده درین هنگام شاهزاده سلطان سلیم ...

... آن مایه سپاس ... فرمود کامیاب ... چهاردهم ... راجه

تودرمل ... دولت ... بنظر همایون درآورد و شایسته ... کارسازی ...

بست و هشتم فرستادهٔ ... سلطان ... درگذشتن دریای ... کشتی ... فرو رفت

۳۸۶

اگرچه نامه خواندند لیکن رمی گزارش نمودند از مستی برنائی ایاق هندستان را که روند گاه آورده اند در روز آنجا
همانا کارسازان اسامی آن بدست راه هموار میکنند و همدرین روز حاکمی محمد حسین و خواجه عبدالصمد کاشی از
کابل رسیدند و سعادت کورنش کام دل برگرفت رستم خان اعظم میرزا کوکه با حیدرآباد در آمد پایان بیست سال گجرات
از جاسپاهان برگرفته بود آ رسیده لود ادما لیکه آنکه پالوه بستر ماشند در رفتن برنگ بمه و بدیگر و دالاعرض
چون بسرکار سید یدان سو روان و دوگزیده ساماں بود از سواع سرایافتن کسمیریان گنگرا سامر دیم حسین خان
محمد خان نوربیان عادر سمان چکت لولر چکت و حسین خو تو بادلت رفته اند بدوری از بارگاه والا گر بخشید دار با دو
بدان کهسار درآمده بعلی دیبا پناه بردند پیش از آنکه دست و پا می بر کتایند که بکار روانان کسمیریان آورد و پیهر
ساسار بسایید و سرمایه سد سیری هر پرده سگالان شدند میرزا قاضی علی ساطری پیوتات سربلندی یافت اگرچه
صادق خان در سیر سامانی کاره آگهی داشت و خواجه غیاث الدین بیگ دیوان بود لیکن چون هر کار رجاء درآ
دخل و خرج دارد و هر چه یاد در میسر کار ساگشته برازین روجهار مرداو آن کار روانان راستی پیشه را بدان تشغل
نامزد فرمودند و چون میان قلیج خان و صادق خان ناسازگاری بود در میان رفت در کار بیوتات قلیج خان را
نماید - دوم شریف خان آن شمود قدسی آسمان سرپرافراخت سی ام قاسم علی خان از خیرآباد آمده دولت بار یافت از
سواتح آگهی بار گرفتن مروری سپاه از اریسه چون سوئه سارنگ پور دلی احدهان سنگ امساریابت کرنگ
آرائیده ماهان سال گذشته از راه بهار گمد کنتالش آ ریسه را فرا گرفت و در دیک بهاگل پور بد کم مود ده
سعید خان حاکم بنگاله سگالش برگذارده همراهی خواست او هر دیک ارسیدن یارش هنگام دیگر اندوخت اعه
از کارپردهی سرآغاز این سال از راه برد وان روانه شد بهار خان با تو سکین ای قیصر داس با تو سپاه از بنگاله
همراهی گردید در جهان آباد نگه و ساسد شیخ آنکه پاسردار شدن یارش سعید خان و محصوص خان و بیدار
دیگر مردم خواسته بود مست سلوک راگنسه سر جوش از راه بود در هر پور رست و ج گروهی ییر دری خود و ه
سراسجام بیکار شد بهادر کوره دریا سالسار سے رای و ریر رسادر اجه و سر کردگی حکمت سنگه پاسر او
ره ساخت آن با رحام حصاری سده ملاء کری درآمد لوا نساه پار خوا مده آن کم آرمون را لتاد خواب
بی روائی سردار فلو مددگاری خواست و هم مر داد هنگامی کنارسر حوتتی باوه عبودگی داست ناگهانی آن گروه
باوران لشکر برو ریخت و چیره دست آمد قتلو جلال خان و لیارسے و لادران لسر کردگی عمر خان برادر زاده ر
سر بوده کاسو و خواجه عیسی وکیل روانه ساخت هر چند جمیر لومی حیله ساری بهادر روان شدن لشکر ساد ری او
گذارش نیمود و لگوش درنمی آورد و همراهان کوشش چندی التزام درستاد عجم بدرجت را ر برو آمد و جمعی بالا
گداشته از هفته راه ستاد سا آدر پیش آیندگان کم بین مرد و آمدن غنیم برگذارده بی پروائی فرو ماندند در

دررسید و از گسیختن رشتهٔ تدبیر و نورک جستری بی آویزه پراگنده شدند و برخی پای همت افشرده بیکار السنا وید
بیگه را شعور و میش واس و بهره دیاری مردانگی نقد زندگی در باختند اگرچه چشم زخمی به بیروزی سپاه رسید لیکن
عمر خان و میر و پسران همایون قلی با خویشان بکوهستی فرو رفتند و جبران نوجوان مدهوش افتاد آورده بیورب خورد
نش بورسه دو آواره افتاد در رزمگاه او سر آمد راه انجمن ارگوئی رساخت و بیچاره گری به پشت بیشترے گه از نیم ده
سر او را آنست سلیم آباد که به ده روز راه سپاهی آنجا است بازگشته آماده پیکار شود و یا سخ داد به پس شدن درنگ
دلیر ساختن و مهر رایانی دادن شستت اوراق را طلب داشت و سگالش آویزه فرایش گرفت درین میان تال
شاهنشاهی سنگری شود پس از ده روز قتلوی نافرجام درگذشت بیمار بود از شتاب روی بیمانه ندگالی او
پرسته خواجه عیسی لعیسرخان خرد پورا او را به سرے برداشت و هنگامی که افغانان طی از افسردگی بر آمد ملابگری
و حیله سازی جوپای آشتی شد بدیروزی سپاه انزدلی و بارش فزونی پذیرفت سجطبه و سکه شاهنشاهی
روزگار آرایان سر اید گرد و همانا شدند و جز زمان سری و عهد ستگرای سگالش برود و حکمات که از مهین پرستش آرا
کرپا تو ابع با خالصه باز گردد و زمینداران در تنخواه را آسیبی نرسد از زمانه سازی و فریب کاری همه را خط
سپردند چهارم شهریور خواجه عیسی پسر قتلو را بر خوامه آورد و صد و پنجاه فیل و دیگر گزیده کالای پیشکش نگاه
مقدس سپرد او گوناگون دلدهی داده بیهار بارگزیده شد و سوم میرزا یوسف خان را دستوری کشمیر شد
گیتی خداوند در نخستین منزل رفته گراسار انداز گردانیدند سی ام زین خان کوکه را رخصت بتالی کهسار شمال
چون زمینداران آسوار استواری حرد به بولی سر تابی فرایش گرفتند آن شایسته کار را به نیدگزاری و بسیار ایل
با فراوان سپاه فرستادند هشتم مهر تردی خان از اقطاع خود آمد و دولت بار یافت و سوم لیس ره ساعت
و سیزده دقیقه در شبستان سلطان سلیم از دخت کیشو داس راتهور فرزندی روشن اختر پرتو انداخت گیتی
خداوند بهار بانو نام نهاد و بهمدران شب از دخت موته راجه گرین گوهری چهرهٔ اقبال برافراخت کشور خدا
بیگم سلطان نامور ساخت از سوانح روانه شدن مریم مکانی با آرزومندی دیدار حضرت شاهنشاهی خرید آمد بودند
و بخاطر چیان بود که شهریار دیده وربرده ی بازگشت خواهد گردید و چون نقش آن سگالش سترده دیده
بیست و چهارم آن مهین بانو بسرانجام بر و بار خود دستوری گرفت و هشتم شهر خدیو پایه شناس در نخستین
منزل پایش گری رفت دستی بر ورز آورده دستوری گرفتند بزرگ شاهزاده فرمان شد چند منزل همراه
گزید دوم آبان عارف پور شریف خان در آگره فرو شد از تباه خلقی دل آزاری او دل کنیزان بستوه
هنگام سپی از هم گذرانیدند و بار افراد پاسبانی بیرگرفتند هفتم رای رای سنگه به بیکانیر دستوری شد و شیخ الملک
از گجرات آمده پانزدهم در شکوی شاهزاده سلطان مراد از فرزندان خان اعظم نیک اختر دختی چهره هستی

را و رخصت گیتی خداوند عالم سلطان مرشاد و هفتم آذر میدنی رای از گجرات آمد سی و چالیش سر بلندی
گرفت در پیشگاه اوا آهو و یوز بود آهو را الصید صحرائی گذاشته بود و بدین یوز از کمین سار بر جست
و با در دام افتاد و بین آهو سراسیمه ساخت و گرفتار شد در جستن یوز ماده هوش فرامی نمود
میر سید رجحان معنی میر عبدالحی پیر عدل پیر سالخورده در گشید گیتی خدیو را ان میت بر زبان رفته
ملک ردوریا دستاه خطا بخش حرم پوش، قاضی قرار گشته و معنی ساله بوس، و علی آتابع
و جستور توران را در گاری میری سد با هنگام جوش بیمار ساخت و بایه بیر گاری سر بار می آمد
از آگهی و گران سنگی فراوان بهره داشت میر دهم جاسجا مان را سوم پور بساط افروزد همواره خواها
فرستد در حوالی مهتاب داشت بزرگ جشنی بر آراست و قدسی قدوم را خواستگر آمد آرزو
پذیرش یافت پایه افراخته تر شد درین روز آگهی سیر جان فولادی که در گجرات شورافزائی داشت
رهتی جانه شتافت و فتنه اندوزان فولاد ناکامی در سد چهاردهم وعب میر را اسحر سر ساری شاهزاده بزرگ
سعادت اندوخت او پور خضر جان هزاره است فرمان اشرف بوار نگاه آورده بود درین روز مادر دو
خویش رسید از سوانح گرفتار آمدن یعقوب و فرو شدن ایالت دو برادر کمین گزیر بود بدر با به فرستاد
شهریار مهربان شکوه دل رفتار داد کان را با وافره پسند بد. با حسن بیک کرد بر در راهه مان سنگ فرستاد
تا از سنگاه دور باشد و هم سلطه آسایش گرد آید هر دو هم بر وقعه بار پور رسیده راه می سپرد حسن بیک
همراهان را سه توت ساخت بود جمعی باره و راد جوی بیاسائی یعقوب از آنکه بیمار داریمود، بود و بگماشت
میر بیت و گروهی با خود همدمی داشت از حیله سازان تباه کار لشکر بیاد شده که رهزن و ست سرتال
در آورد حسن بیک همراهان را بد السو فرستاد درین هنگام اما که درین سعی بود ناگهانی مشعلی بستیز جان شکرد
حسن بیک را زخمی ساخت و او را ریخته برمین آمد و از هم گذر اید دران رفت و خیر محمد کوکه یعقوب گر
بلارک ساختند آمرا تیر برگرفته برزمین زد درین هنگام مردم رسیدند یعقوب با دیگر
عنوه و بستان گرفتار آمد در میولا را وقت بیکار زراگر وه گیاهی موار ولایت کرلود
و شمان بسان رحمت بر بیت و ان گوشت بسایند دران زر دیکی رام داس خویش ورا فرز ندی
ونداشان دور حسم داشت برمان روزگار افتاد که فرو شده آهنگ گریب و برمی
فتالی پاسی او را میسر آید تا در دل او فرمان رفت بست و هشتم آن چهار ساله آورده
ولفروغ درمی گیتی خداوند هر زه سرائی ایشان بر دو سوی زید افتاد فرمودند در تباهی پیکر یا دگرگون عهد
تن رحمت بود به جان ها با چنین شگرف بیاوری محیله و مشوره خجره افزوده در بیت که با در او آمد ته

باشد که آن فرو نشده از شکم او بدید آید رخمها را هنگام بستن لطف در خیال داشت مسعود بر گرفته
همان لعش بر بست و ناگهانی دلکشائی بر جای خود است فرمودند و روی بیش ار زادن من مریم مکانی
در یا خیال چنین بسوزن نقش میگیر و جا سازی آن بروش نمود و عرصه داشت آرزو داشت که یادگاری دریائی
بسر من پدید گردد چون گیتی خدیو برافروخت همان طرز حالها دریافت اگر دست و ساق باکستاد و سایه دیدار
نمود بدار سوانح رسیدن رئیسان کوهستان بدرگاه والا گزارش بافتان پسندیده بوم را
شمالی کوهستان فرستادند از نرونیال در آمد و تا کاهلور کنار دریای ستلج تگاپو رفت و همگی بوم نشینان
فرمان پذیر گشته پیشکشها آماده ساختند راجه بدهی چند پیر سرام ار کوه جمبو با سوار شور راجه امرد و جسوال
راجه سنسار چند کاهلوری راجه جگدیس چند گوالیاری راجه سیبال چند ده بال رای سبهار چند ازسیه رای
ارماکوت رای بهبو آنگ جسرو نه رای بلبهدر ازلکن پور رای دولت سرکوب بهرت رای کرس ازقلعه
بهند و رای برامس بومی هنگست مندی کرشن بلاوریه رای اودیه بهمرهی وال اگرچه سوتحه ایان ببذیرا
کس لیکن ازلاک فزون هستم دی ناگی بومیان سعادت کورنش اندوخت و هریکی بگوناگون نوازش
سربلندی یافت هرده فیل و مایه پانزده اسپ و دو لست و پنج شکاری جانور از باز و شاهین و جره و
قطاس و سها و دیگر نسوقات آن سرزمین بگرامی حواسه سرهمایون در آورد و آفرین سرگرفت و از سوانح
آمدن ایلچی توران مرزبان آنجا از آنجا که سگرفی جاوید دولت دریافته در دوستی و نیایش افزایش دارد
و هر چند سے بتازه روش لابه گری نماید و داستان یکجهتی برخواند از باز نگرید بدین احمد علی اتالیق دل بگرانی
داشت درین هنگام از ناهمواری پور خود که ایماق خواسته بود آشفته تر شد آن شوریده مغز را سررشته اگر
و نقد نهانی نموده و نیونیس آن سرنامه ساخته در برآمد ببتین کار های سخن پرگار و مولانا حسین خراسانی را
که با ایران او بود با گزین ارمغانی بدرگاه والا فرستاد پانزدهم سعادت باریافت و دلاویز گفتار رامش آورد
و هم درین سال شهاب خان در انجمن رخت هستی بر بست و درین بزرگ سلطنت فراوان شایسته کاری بجا آورد
بلکه آبادی از کهسامان زمانه بود و تندیو روزگار برای غمخواری بس ماندگان او خواجه محب علی خان را دیوان مالوه ساخته
فرستادند و اقطاع او را نوکران باز گذاشتند از سوانح فرستادن شهباز خان بر مالش دلستان هند هم فرمان در سواد آمد در
کشاکش شتاب افتاد و نیز روشن شد که ایلچی کیتول او بود از راستی باز گذاشته گرانی خاطر اقدس برافروده تا او چیان کین توز
دیگر گروه با روش درست گویان بی غرض رسانیدند شهریار او را در نشا چاره باز داشت و دوربینی را التباسائی فرستاد
دیر بروز حکیم عین الملک بسعادت کورنش دولت اندوخت هندیه مالوه جاگیر او بود چون فرمان بدرگاه رسید با بیانت آگهی که
اعظم خان میرزا کوکه او را برگرفته است و بداد خواهی آمده به پیشگاه حضور طلبیدند از سوانح فرستادن فیروزی جنود گشایش

قندهار حضرت آشیانی فرمان‌روای ایران شاه طهماسپ گذاشته از دهیم عهدانگران ل بهادری درخوالاکه امرایان اسمار ذ
سخنمدی مدان تالش محامد علیرحسن میرزا و رستم حسین میرزا و برید سلطان حسن میرزا سورس مرائی امیرزاده ایران
سرداران رویدند و در فرمان پدرمی شاهنشهی گفتار امان نکرداری گرائید سحاطر همایون رسید گزیده لشکرے
بدانسو فرستاده یاوری کارکشائی برایرانیان نموده آمد اگر بیرون ایان روند درگاه بسد یوا خته الکا دیگر
داده شود و آن آما ده میانسائی یکی از طرز امان داد گروه گرایند او رنگ را دیده گرفتش بار ماند
و آن دلخواه صورت بند دنبیت و جمارم خاسحانان را دسیدوری سده شاه بیگ خان سید بها والدین
بحسار بیگ گوروهی ر اول بهم و لیث خانس بهاد بهادر خان دوروار محمدخان ماری علی مردان بهادر
ملهدار را مهو بسرخان فرامیک فریدون برلاس سرمدی مرمعصوم بهکری حسن علی عرب خواجه
حسام الدین سید درویش قاسم کوکه خانکی کلهان نورمحمد خواجه حضرمی عبدالغنی الغ بیگ سال الیکی
خانی میگ سید میرعلی میرزا بیگ سالار علی میرزا محمد سید بده علی ابراهیم بیگ مرسه قلی جوبک تمیز بیر
محمدیمان مانی بهادر داکی سه لطف الله بهادر بیگ عسب علی کاملی الهردی ده یلچی الیاس توپچی محمد قلی تنکر مزون
مرح بیگ تل محمد و بسیاری را و مردان کارآگاه بهرهی نوستند و خواجه مقیم بخشیگری سربلندی یافت و ماه
از بلوچستان بدان گرایند گرفرمان پذیرمی فراهیش گیرد آن آما و بدانسان نار گرار دو همراه گیرد و رزمه لسر ابرالکه
بودادگران سعادت پژوه دبیر و دبیرمرزبان تته ناصیه سائی درگاه بیامده است کارآگهی فرستاده آستان
اندازمرحوادار اگر خود نبودند و فوجی همراه ساز دستر رسه بداراگ رانده و در بازگشت مالش لسر اوده عزه بهمن
گیتی خداوند گستی سوار به محشیتین منزل خانخانان که بیکر فرحی نو سانه طلعت افراخته دوالا برم آراسته شد
میار مشکش سعادت امدوخت و بیس سد ها آویزه گوش گرداید مد و چند برس برور سلطان پرویز را خواهر ے
نیک اختر پرداخته شد که قدوم او فرخی افزاید ستم اسمعیل علی خان از گجرات آمد و لسجده قدس آستان ناصیه سخمندی
برافروخت بهم قاسم علی خان را کالپی که در اقطاع او بود دستوری رفت سوم اسفندارمذ خدیو جهان از آب
راوی برگذشت هشت روز بتیرت شکار پیرواخت

آغاز سال سی و ششم از جلوس مقدس الهی حضرت شاهنشاهی یعنی
اسفندارمذ ماه از دور سوم

روز یکشنبه بیست و چهارم جمادی الاولی نهصد و نه لس از پیار ساعت و شانزده دقیقه نوراقزای لشیث الاحمل آگس
ساخت کارپردازان سلطنت دلحانه را آئین بستند صورت حسن معنوی پیرایه دید درگاه خسیمان عیش و عشرت داد اسفندارمذ ماهی

ای عروس طرب تکایت تکیه	محاسن بار امی کرد آمد	نوی کر دور او صاع جهان شو سوم	شادی هر گوشه ای بار جهان شاد آمد

هر روز جشنی دیگر آراسته گشت و این سپاس را دیگر رونق بازار بست زین خان کوکه را پایه افزوده بوالا منصب

چهارهزاری ونشاره و سربلندی یافت سه هزار برخی بردگیان کشتی سوار بشبستان سرای میرزا کامران حرمها

رفت و تماشای رنگ آمیزی بهار حضرت الهی افزود و هفدهم پیشکش خان اعظم میرزا کوکه [illegible]

در آوردند لختی گزیده فیل و دیگر نفایس نفوقات از گجرات فرستاده بود و خود را بدین دستاویز یاد داد و

روز شرف که بزرگ جشن بود ایلچیان تته بار یافتند و عرضداشت با پیشکش گذرانیدند لختی

گزارش آنکه از حرونی گذشت انچه گذشت اگر نوید بخشایش رسد پیشین لغزشها یار

پذیرفته شهریار پوزش پذیر آمد کارا امیدوار ساخت و منشور دلدهی برنگاشتند و خیرمستمند

و داد و دهش هنگامه برساختند از سوانح چیره دستی برهان الملک بر جنوبی دیار چون نخستین بار

ناکام برگشت چنانچه لختی گزارده آمد در اقطاع خود بسر می برد و درین ولا که خان اعظم بگجرات رفت

و شهباز خان را روزگار سپری شد نزد راجه علی خان مرزبان خاندیس رفت و او بقدسی فرمان

شاهنشاهی سرگرم یاوری شد با عادل خان بیجاپوری قرارداد که چون باحمدنگر رو آورد او

نیز لشکر در رسید و بدین سگالش برخی سپاه او روانه شد تا بسرحد خویش انتظار برد جمال خان

که سپهسالار احمدنگر بود از اندیشه فراهم شدن هر دو سپاه بزودستی نمود بیشتر از آنکه برهان الملک

نزدیک شود اسمعیل پور او را برداشته به پیکار بیجاپوریان شتافت و بکمتر آویزه چیرگی یافت

برهان الملک چون بهزاره در آمد محمد الملک و عظیمة الملک و تمشیر الملک و شجاعت خان

و جهانگیر خان و صفدر خان و عزیز خان و دیگر سران پیوستند ولی بیک خاطر از آن انکار

پرداخت و همان روز که جمال خان را باد نخوت بسر افتاد و ازین آگهی دستگیری ت

و سررشته تدبیر از دست داده بی شائسته آمادگی گام فراخ برزد و از کریوه فرود آمد

سرگذشت هفدهم دران نزدیکی عرصه نبرد آراسته راجه علی خان از دوربینی برهان الملک را

با مرای هزاره دورتر داشت و خود بکارزار در آمد و هنگامه آویزش گرمی پذیرفت

دران زد و خورد بندوقی بجمال خان رسید و خرمن هستی او پاک بسوخت لشکر او

پراگنده گشت شگرف فیروزی چهره نشاط برافروخت در کمتر زمانی اسمعیل را گرفته

آوردند و بزندانی نشیمن مرزبان خاندیس برخی مردم را همراه ساخته خود بازگردید و در کمتر فرصتی

باحمدنگر شتافت و سرهنگی ملک چیره دست آمد از سوانح رسیدن ایلچی فرمانروای ایران شاه عباس از کارآگهی نیک سگالی

افسر خدیو هر گونه مردم بدرگاه والا بار خواهش برگشادند و فروبستگیها کشایش یابد دگرگو

کیش راه کارسازی بگیرد و آشنائی بیگانگی گردد دوئی نگردد که همه دوستداری او را خوبان دهر یک تن را رنگا
خود کامیاب دان هنگام که دارای ایران سید رضا سلطان محمد خدابنده رسید سپاه دران خویشتن بین او را
بیرنگی سرگرفته در رهبری عار شورش انگیختند وآن بزرگان آزموده دستمایه خودکامی ساختند و رنگ کشش
ایران خراسان آمد کار با پیدائی خود و سوخت فروسی دستور و دورنگی سپاه ما ساخته برگشت مرشد تبریزی را
بدرگاه والا فرستاده یاوری درخواست شاهنشاه دادگر سزاوار پاسخ بداسب فرمان گوهر آمود دگر دست
هرگاه آویزش با نمایی بدار و دیگونه دستیاری نموده آید دیولا ناکرامی خود دخیره دستی بدسگالان خود
کام تارگی برگزار دو تاره و کس موبد ساکان در دریا داقدس داده از بار رسیدن سپاه کوته نمود دریوره همت کرد
تسم خرداد یادگار سلطان و ملوک کمس سال نوخرد لو و ازیاران آن دودمان سعادت کورس سرملکی یا
و بیالش نامه را اگرچه ارمغانی گدرانید شهریار پورتس بدیر فرستاده را سواحب و کارد آمد کار رابع رفت
برسته بران بود که سکی از عز بدان سخت ور پیروری سپاه فرستاده خراسان ار او رنگ برگیرد و دگر
روس دستگیری بیکامی آورد چون فرمان روای توران پیے در پیے گزیده مردم فرستاده نهان کهتی اسوار
ساخته بود پدیدائی یافت فرمود بدسراوار آنکه سخت داستان اندر رهرو خوانده شود لوکه او بیره ارسیا
به پیر دستگیر حال صفی ساسد برسید او ده سرالستان سمن شاداب میگرداند او سیت یسبب شیخ صفی
اردبیلی میرسد و آن آگاه دل ربست واسطه با امام موسی کاظم شاه عباس بن سلطان محمد خدابنده
بن طهماسب بن شاه اسمعیل بن سلطان حیدر بن سلطان جنید بن شیخ صدرالدین ابراهیم بن شیخ
خواجه علی بن شیخ صدرالدین موسی بن شیخ صفی الدین ابوالاسحق بن شیخ امین الدین جبرئیل بن شیخ صالح
بن شیخ قطب الدین بن صلاح الدین رشید بن محمد حافظ بن عوض بن پیروز شاه زرین کلاه بن محمد
بن شرف شاه بن محمد بن حسن بن محمد بن ابراهیم بن جعفر بن اسمعیل بن محمد بن احمد اعرابی ابومحمد قاسم بن ابوالقاسم
بن امام موسی کاظم پیوند پیر درشاه ددرنگان بروبک سلطانیه اردبیل شگاه ساخت قطب الدین بار دیگر جا
گرفت و چندار ستی در زمان شیخ صفی بالس دیگر داو با خود در آویخت بیرون رسید آمد بر سر شوهی افسرار
رفت شیخ سعدی و دیگر نیکوان را دریافت بر سر صافی دروبان بهفته بین کتابش کار بگر آدم شیخ زاهد
در گیلان نشان داده بود چراغ شناسائی از شیخ جمال الدین گیلانی افروخته داشت و سر جهیزه او شنید
بداد می باگزیر بدالسور وازه شد در ویه یکیه گران دیدار یافت و سعادت اند و خت شیخ عصری و چند
بدان نمودی فرزند پیر دستا داد فراخی افزود دران هنگام که صاحبقرانی ازدم برگرفته بارگر دید شیخ صدرالدین
موسی را از اردبیل دریافت در پوزه همت نموده ازاد خواهش بار پدید شیخ آزادی سدیان روم درخواست

۳۹۳

اسرار ... سوم

وینز بر شاه جنزاواں کس از استجلو و تکلو و رساق و روملو و ذوالقدر و افشار و قراجادروا ملو و جز آن رابند سرکشی ویند و بسیاری از ایشان سپاس گزاری غاشیهٔ عقیدت بردوش دل کشیده صوفیگری گزیدند
شیخ جنید را خواهش اسباب آرائی از گوشه وارستگی بیرون آورد و فراهم آمدن گروندگان باور افتاد
جهان شاه قراقونیلو مرزبان عراقین و آذربایجان ازین هنگامه باندیشه در شد و شیخ را از قلمرو برآورد
و بجلیت دار اسجابد یار بکر آن اوزن حسن آق قونیلو بنیایش گری برخاست و خدیجه بیگی آغا
خواهر خود بیوند سوگانی بست سلطان حیدر را وبزاد و چون در پیکار شیروان شاه زندگی در نوردید
پور او در اردبیل بدستیاه درویشی سروری پژوهنده شد و کلاه دوازده ترکی از سقرلاط بر سر گروندگان خود نهاد
و چون حسن اول بر جهان شاه چیره دستی یافت فرزند خود را حلیمه بیگی با علم شاه خاتون سلطان حیدر
که خواهرزادهٔ او بود داد و از وسه پسر شد سلطان علی میرزا ابراهیم میرزا اسمعیل میرزا و مکن توزبی
شیروان رو آورد و فرح بسیار که شیروان شاهی با ورسیده بود پیکار نموده شکست یافت و کیال
آوردش یافت روزگار سلطان حیدر سپری شده یعقوب بیگ هرسه پسر او را در اصطخر زندانی
ساخت امیر قراعثمان در زمان صاحبقرانی و شاهرخ میرزا ایالت دیاربکر داشت چون روزگار
او بسر آمد اوزن حسن بجای پدر نشست و با امیر جهان شاه بن قرا یوسف آویزه ها بود و چیره دستی
بر نشاند و پسر دانش سلطان خلیل میرزا یعقوب نخستین جانشین شد لیکن از دوست
نشناسی سیاه از و برگشته برادر گرائید و در آدینه قالب تهی کرد چون یعقوب بیگ را
واپسین خواب در گرفت فرماندهی برستم بیگ بن مقصود بیگ بن اوزن حسن رسید
او هرسه پسر سلطان حیدر را از زندان برآورد روزی چند نگذشته بود که از فزونی مردم
و نیایش ایشان به بیمناکی افتاد و در بسیج دیگر شد برادران از دسل سوگام ناکامی بر گرفتند
لشکری از پی فرستاد سلطان علی میرزا در پیکار نقد زندگی یغمائی شد و آن دو برادر بگیلان
شتافتند و کارکنان علی مرزبان دستگیری نمود و در محرم نهصد و پنج شاه اسمعیل با یاران و
صوفیان بر گرد آمدند بکین توزی فرح بسیار برآمد و در پیکار روزگار او سپری شد املاک
بر گرفته روی با آذربایجان آورد و چیره دستی یافت و نهصد و هفت در پانزده سالگی در
تبریز خطبه بنام خود ساخت و بجای کلاه حیدری تاج دوازده ترکی برساخت او را پنج پسر شد
طهماسپ میرزا القاس میرزا سام میرزا رستم میرزا بهرام میرزا با سلطان مراد پور یعقوب بیگ
بنزد همدان کارزار نمود و فیروزمند آمد و آق و فارس و کرمان برگرفت و بر علاء الدوله ذوالقدر

ج سوم ۳۹۴

چیرگی یافت نهاد و در سخن عراق عرب را بر قلمرو افزود و خوزستان بدست آورد و شاه بیگیان
اوزبک از ترس مرداز هم گذرانید و خراسان تا کنار جیحون از دست بشد بیست و چهار سال فرمانروائی یافت
دوشنبه نوزدهم رجب نهصد و سی که واپسین روزگار طهماسب در دوازده سالگی برادرنگ سلطنت
برآمد لفظ ظل الله سال و نه بار گوید در روز آباد جام با عبدالله خان کارزار نموده فیروزی یافت
سلطان فرمانروای روم بورش ایران برآمد شاه را آویزه نیرو نیامد تاخت و تیردستی نمود گزیده
قلمرو خود را از آسیب گزند رومی سپاه نگاه داشت گرجستان و گیلان بدست آورد و خان احمد فرمانروا را
بیغاره بندی ساخت و اسمعیل میرزا مهین پور خود را چون بکجروی آزرم بوده در استخلد استه
بندان فرستاد و در اوان سال در قهر دین بکاردانی و آهستگی فرمان فرمائی نمود و بسا نیکوئی چهره
روزگار را برآراست انگه در نهصد و شصت و شش سلطان بایزید پور سلطان سلیمان با چهار پسر و
دوازده هزار کس سپاه آورد و بدهره درای خوساند گویان خانه برانداز سخن گرامی مهمان بست برآلود
و اگر شکوه سلطان روم برین داشتی دربرابر زر و سیم بر گردنی پنجاه و چهار سال برادرنگ فرماندهی بر
چهارم خرداد بیست و یکم سال الهی پایان شب در گذشت برخی برآنکه بکوشش سلطان حیدر مسموم شد
و از هم گذرانیدن صوفیان حکم ابونصر پور رصد شریفه را در ماتم شاهی یادداران گرد هی گرید از ابراهیم میرزا
اسد تهمی وار و بساری نیز روز شنبه چون رنجوری افزود سلطان حیدر برادر خوشاند گویان یا نه
درای آمد بیته بزرگی در سر گرفت و باد کالت فی اسار گرامی پدر شیخ سر بیده هر عقل را شاه گردانید
بسیاری از بندگان بد و گرویدند درین هنگام شاه چند رسمی یافت اگرچه او را از دوربینی تاج برین
بدآورد لیکن در وکالت آن مایه شایسته چون رفته کار او پیری شد پریخان خانم دختر دوم نیز پسر
اسمعیل میرزا الملد اشت و بدستیاری سلطان حیدر را درون حرم سرا آمده حلقه‌ای زر و ملو شمخال
چرکس شیب خان و ولی سلطان و امیران تکلو و دیگر هواخواهان اسمعیل میرزا گشت داشتند و آمد و آید
دولتخانه را بسته بازش سلطان حیدر بود و پریخان خانم از درون شمالستانی برخاست درین هنگام
سلطان مصطفی میرزا و زال بیگ و حسن بیگ و پریخان و دیگر امرای استجلو نزدیک دو هزار کس فراهم شده
برآمدن سلطان حیدر روز آوردند شمخال به سردستی درون شده کار او بانجام رسانید و سر او از روزن
انداختند شورش فرونشست اسمعیل میرزا مادر بک فرماندهی برآمد و برقم خطبه بنام خود کرده
آن سودائی مزاج را هستی دنیا القدر شناسی و خونریزی نزدیک و نیم سال و نه روز و طبیعت سپاهی
بود سوم آذر سال شصت و سه در گذشت و درین کوتاه دولت دو خان برادران و خویشان و دیگر

ج سوم ۳۹۵

دراز دستی نموده تش برادر خود را سلیمان میرزا سلطان مصطفی میرزا سلطان محمود میرزا امام قلی میرزا
سلطان احمد میرزا را روزگار بسر آورد و سلطان علی میرزا را فروغ چشم برگرفت و سلطان ابراهیم میرزا
و بدیع الزمان پسران بهرام میرزا و سلطان حسن میرزا نخستین فرزند سلطان محمد خدابنده را رهنمای نیستی
شده و در ادای آئین بستیان کوشش نموده بجائی نیارست رسانیدن سلطان محمد خدابنده برادر بزرگ او
در سال بیست و سوم الهی او در تنگ نشین آمد و جانی بشگفت زار افتاد شاه خونریز چندی بجهانگرائی
فرستاد و نزدیک بود که کار او بانجام رسانند آوازه فرو شدن او جهان را فرا گرفت و ناگهانی بلا
رسید و داد و ستد بر فخر النسا بیگم دختر میر عبد الله والی مازندران که همخوابه او بود قرار گرفت و نیز
گسیختن پیوند دلها فزایش نهاد و چون رومی سپاه بشیروان رو آورد و ایرانیان شکست خورده
برگشتند شاه را در قزوین گذاشته بدان سو گرائید و بگزین آویزها اولکای خود برگرفت چون باز گردید
قزلباشان را بی آزرمی بر آشفت و آن مهین بانو را بهستی سرا فرستاد و آغاز دولت ایشان هستیاری
اخلاص بود اکنون که چنین بیراهه میرود بدنام که حال این عنودگان بکجا کشید باز شورش در ملازمی
گرا شد شاه ببیروی نیکو صدمتی میرزا سلیمان وزیر آن یورش بجس انجام رسانید درین هنگام امرای
خراسان عباس میرزا دست آویز شورش گردانیده مستعد ستیز نمودند اگر چه مرتضی قلی اویرستم بوده
شکست یافت لیکن در نگاهبانی شهر کار آگهی بجا آورد و شاه لشکر بدانسو کشید و نزدیت را که سراه هری
و مرشد قلی خان داشت گرد برگرفت پس از شش ماه از دوروئی ناسپاسان آشتی کرده بعراق
بازگردیدند درین میان آگهی یافت عباس میرزا یا زرش بیکاری آید و از حس بازگشت شتاب
بی پروائی داد و بزتال گذاشته بسکیر و الوار ایران آرد و ریخت بسیاری سران لشکر را روزگار سپری
گشت و برخی گرفتار آمدند و فراوان غنیمت بدست افتاد و میرزا با چندی همراه حصاری شد و آنرا
گرفت ارباب درائی هر زه سگالان نافرجام درونیان و برونیان بر فراز بیمانی برسند و میرزا سلیمان را
بر ورارد و لشکرانه برآورده و رهگرای نیستی گردانیدند ناگزیر شاه گرگ آشتی نموده بازگشت و لیف دو
نساندن رومی شورش لشکر آیند با سپاهیان کشید سپه آرائی بحمزه میرزا باز گردید ترکان بی حقیقت
میرزا را به راه ستیزه فزایش گرفتند و کارسی نیارستند ساخت جدا شده بقزوین آمدند طهماسب
میرزا خرد پور شاه را بگلانی برگرفتند حمزه میرزا آنجا را گذاشته بیکار ایشان تیز دستی نموده فیروزی یافت
و پیشین شغل بار گردید درین میان مرشد قلی مشهد را بدستان سرائی برگرفت و عباس میرزا برهمونی علی قلی
به پیکار برخاست علی قلی هزیمت یافته بهری رفت و میرزا مرشد قلی شد درین هنگام حمزه میرزا را بلاک

۹۹۶

ج سوم

پسری از ابراهیم حسین میرزا و ابوطالب میرزا پسر حیدر شاه را پیشوا گردانیده بدان آوار کرد آمدن عبدالله خان کاشغری
هری خان را در گرفت مرتضی قلی خان عباس میرزا را گرفته به عراق آورد و قزلباش در سر و رفتن شده سے
پیوستند تا آمدن سلطان محمد و ابوطالب میرزا چندے رسیده هر دو را گذاشته باز و اشت و در سال
سی و دو الهی خطبه بنام او شد و بسیارے را نگاه از ابراهیم حسین میرزا اگرچه آذربایجان یار بست گرفت و حدیث
خراسان نامی داد لیکن چون فرمان روائی توران واگذاشت خراسان را بر گرفت و آنکه از شورش ربائی بی محابا
چون رنجی بود سامو سپاه گر بدرسانیدے از توجه گیتی خدیو بخت فرو بست امید که زود به آید و بهمین سال
بهتر ابراهیم عبد اشرف مظفر حسین میرزا از قندهار آورد و بتابش به از لابه گری افزوده بود تا به ساه بورس
بدیر آمده را نوازش فرمود و از سوانح رسیدن مریم مکانی از دار الخلافت آگره چون از نزدیک
شدن آگهی آمد خدیو عالم فرزندان والا گوهر را تا ایلغار به پذیرگی فرستاد و نیز خود را
در رنگ آرای هنجار خرام کشتی سوار شده در سر اردوی آن مهین بانو رسته نیایش گری نمود و با بدان

بدرگاه جهان عشرت بار گردیدند

نهضت رایات همایون به صوب گجرات و تادیب و تنبیه یافتن بدسگالان خصوصاً جام بدانجام

چون گجرات از خاشاکان بی‌گرفته بکوکلتاش نامزد ساخت شد و بر بدان شورش فرو رایات همایون را
بر افراخته آمد بیاه بدسگالان آن دیار در کوتاه بینی که اندیشه طیلسان آزرم دریده فرمان پذیری بار بد
جام که سرگروه بود در فراهم آمدن فرومایگان بد نهاد دست بود و دیرین اندوخته روزگاران بیرون
آورده و مظفر گجراتی را که از بدانستی سرپرستی جاری بدے سپه آرائی ساخت و دولت پسر
امین خان غوری مرزبان جونه گڑه و سورتهه و کهنگار که لکهه را نیاورد خویش پیش انگه
هنگامه بدگوهران گرمی پذیرد که بد اسحار بسیار بر دا لکرد چندے آسمان بر تیمرد با آنکه منتقے
ناسپاس شورافزائی برخاستند دست از همه باز داشته سجاره گری نشست برادران قلیج خان
و فرزندان اسمعیل قلی خان که از بزرگ اقطاع داران بود به تاسالب عذر ناهمری نگرید به سامانا
نرسیدن آن گروه ایزدی تائید بود و هر چند در سه خود سران کم کاری شکستگی بدلی گردهی را از جا برده
ناهنجار سخن جانی بر هم نبد و نا مرد ملی علیم و هر بدلائی هواخواهان کارشناس باقبال ... از دل شاهنشاهی
جنگ در روزبالش فرصت جویان کم میشدند و شیرم کلاو فتح خان پسر امین خان غوری و حیدر سلطان میدار
بلوچ و کرن برمال کلانتر مورو تی و بسیاری سخوتمندان لشیر وری خود پیوستند و نورنگ خان رسید و باسم خواجه
سلطان او مرحومی را و مروان را شیر روانه گردانید در مورو تی هست و بیج کرده ولایت علیم با دیگر ... ستند

ج سوم ۳۹۷

گر تیکا التمش جد متگذاری هود شنگری جاه یدد دولت خرادر پریده مامرانه که منی هندوستان آشتی در میان آورد زند کارد
تشناخته بر دلفروختی بهادوبد کومیران سحوب فردتش نیدپذیرفته آهنگ در سر گرفتند گوکلتاش از بیدار بختی بر ترش
تشنگی سحار بسکانی است تا آنکه فیروزی سپاه از دو هزار کم عیمم از سی هزار بیش لعد آماده آویزه شد دار پشت
گروهی نزده مزار است قول حرم خواجه ابوالقاسم یوان حکیم منظفر اردستانی قزل ابدال ودیگر بهادران و سالار
برالعاد مرگ خان هزار و پانصد جرلغار خواجه رفیع محمد حسین شیخ قاضی حسین سید ابواسحق حیدر حسین هزار و هشتصد
هراول سید قاسم سید بایزید سید بهادر سید عبدالرحمن سید سلیم میر هر سالار سید مصطفی هزار و چهارصد التمش
زیور شکست پیروبیتی مردگوکلتاش کامران بیگ محمد توتائی خواجه باباقادر قلی کوکه چهار صد آرمهل با و من دوست
طرح شد مدوگوجر حا) با شتصد جوان طرح برانغار فراگرفت خواجم بردی با بیان قره ولا ور طرح جرانغار
اراس سود درقلب کاو منظفر با چهار هزار وپانصد کس جا جام با سی هزار سوار صد نه پنجاه پیش پسر رشید جام با سپه
عموی او و دیگر برادران و احبابان و خویشان چهار هزار و پانصد کس قرار داد آن بود که از سیه آب گذشته سی امیر
آویزش برود و معیار جستهار گرفته آید چون اراس آب گذاره شد سرهدان سربرد بار بدن از جیان گرسا
گروه ستانه روز بلند یا کرده انتوانستند دید سیم لشکر گاه برو آمده بود الیای دولت از تیت یمین و آب هرزن
وکوداری بستوه آمده دو بار سجون برفتند وناکام بازگردیدند مدیون سختی از اندازه گذشت تاگزیر برتو ملک بروند بیگا جلد
کوچ کردند تا هنگامه مخالف پراگندگی یا بدوروری فراخ پدید. وچهار کروه دیره ده پایانه وهی فرود آمدند غنیم
فراوان غنیمت بدست افتاد و جابه مخالف برخاست ودرسه کروهی رودی درمیان دار دو جاگرفت سپاهی
یا ساقی نگاه نداشتند چهارم امرداد جا آویزش درآمد وعرصه کارزار گرمی پذیرفت تیردستان جرانغار برانغار
برگذشتند دولت خان سخت درآویخت خواجه سخن مگر بیده آئین برعلیم برد و خواجه رفیع بپیوند دوستی با جنید
همپائی سود جلوگیر کرده از هم گذرانید ویا نزده از خویشان او سابوری درگذشتند شیخ کبیر پور کمل خان نیز مردانگی نمود شد
طرح این فوج کاری برنساخت بسیاری از پنهان راه گریز پیش گرفتند چندی پس قول آمدند محمد حسین شیخ رحمی
درین مردم بود بر دوری درگذشت و برخی میان قول و التمش عنان کشیدند غنیم از چیره دستی بجوش درآمد
دو سال کرده دست در پیرتال زد ودرینمیان پردلان التمش نیز دستی نموده بدولت خان درآویختند برخی
گریختگان بازگردیده بجنگ پیوستند برلغار مخالف که به تیزدستی می آمد لختی عنان کشید ودر سر آغاز آویزه
هراول غنیم با پیش دستان فیروزی سپاه درآویخت کوشش بهادر میان آمد

نظم

دل تیغ گفتی بنالد همی ❊ زمین زیر اسپان بنالد همی
برازنا که گوش شد مغز میغ ❊ برار آب سکرف شد جام تیغ

کار از تیر و شمشیر برگذشت و بکارد و خنجر در هم آمیختند میر شرف الدین برادر مردی جان نثار گردید نزدیک بود

ج سوم ۳۹۹

احتشم رحمی تاین وج رس بمادران الحمش به برتقار میم راز شکسته باد رمی دوستی راجپوتان میم
آتامن جوکیتس ارا سیان مرو آمد سوی گ حنگ الیتاد ، درین میان کوکلتاش رسید فیروز چهره
را فروحت مهران یا ادرود ولیسر حسامنا یا العمد راجپوت لگما ت ریدگی سیر وبد طرالیب الملک وکیل
دولت خان وستگیرش سرحام و مظفر آورست راه گریز پیش گرفت و دولت خان رحمی شوره گذشه
رعیت دو هزار مان سر ماورد که کوک اوران دا فیروزی سیاه سدکس بولیسین جواب عنود ده
بالعقل یدان رامایان رمهاجیه مرد انگی برافروخت و بهصد اسپ فرو شد و دتو سه و فیلهای
دیگر اسباب ایشان غنیمت آمد و حسد سه آرا اساس گرامی برشت که دمه راول است آمده
مسد وبشم نوید فیروزی بعرض همایون رسید والحق سپاس افزایش گرفت در مولانا قاضی
نورالله و قاضی علی را بکشمیر فرستاد سر طوطه کار برداران میرزا یوسف خان بود
و تمال و آن حمد برساخت بودان الو حیات آمو مد میرزا اگر دو یتر و همین گرفت و سار گاه اقبال
داد خواه درآمد جیان برگدار و کشمیر هست و ریک خروار هر یک سر شاهرده دام بات سماره خروار ملر
افروگی دار دو هر یک ایست منت دام مید رحت دریافت مواردی برگشت سار روهم آن دیگر کارروان کم
برار بهتی رفت سر دام عربی تیر ار برحت هستی بیست درمی ارکس سرای برگسو دبوده اگر ده خود سگر هستی
زندگی راه شد تا تشنگی سیری و رما گفته رست داد و بیکار او ملید درین ترسکی این رباعی شجمد نوده رباعی

آرایه مایه رحمت هستی تو	هری ورم رعیت مان هستی تو	فر هست که دوست ...	جویای ستاهست ... هستی تو

سی امی او و بر سوساه آسته گا دگیتی رو بتند و شهریار بهمراه ربلول سوحت مار ترف کلی برما کرائید مربین
خواست ارگزین ایگان السر صدیو بود و همواره وقت را مالیت گذرانید سوار میرسگالی او برکان ایات
درین روز راحمد خان گزین حدمت بوده مدرکاه والا آمد بیشتر این سه راجپوتان گرم سگ یور تیر بگ را
ازهم گد با مده گام فراخ برد دهمره عرب و شهر چاکر داشت و امرای را دربراسب رایسگار فرمان میرزی برس
درا دستی میکرده وان ایشو لدار بالسهاسی درحور بایت در مولا کیتو داس یادر زاده او برست
آن لیر برما و هستی را بسر حمره عرب بیداسته خان لشکر و ماحد سی راه گریز پیش گرفت چون ایشان آگهی
دیده و دان چابکدست برسور اه ساخت مد شیخ آدم و شیخ مریر اسد احمد بی براه ملتان پومان گشتند
مساس و دیسال یوروییوا بر و قصبه دو تهره رسید بد حمدی راجپوتان رای رایسنگه و بر حمله ملر بان حاسحانان
میر پیوستند کیتو داس با پنج کس در آویزه فرو شد و سه کس را ارند مدرگاه والا آوردند و دو برانش یافتند
درین شب لیس ارسه پهر و یک نیم گهڑی عبد الرحمن بور بنگار مده شگر جامه را فردمدی روشن ستاره

ثروت افزوده. و گوناگون شاطر را که آئینه گیتی خداوند شناسی نام نهاد امید که فرخی افزاید خداوند که کار
شائسته شود و خدیو ایزد پرورگار شیخ ابراهیم سیکری شمار سعادت فراوان بهره بر گرفت. چون بالک تیراهی
او صوبه دار الخلافت آگره انتظام داشت چهارم شهریور در گذشت گیتی خداوند آمرزش خواست
و پس ماندگان او نوازش یافتند. شاه قلی خان محرم کشمیریان و الا از میوات بدانجا شتافت در گزین نیست
مداوری و نیکو کاری او برگذارند. از سوانح فرستادن و سپور سجولی دمار چون برهان الملک برادر نظام
چهره دستی یافت جای آن بود که پرستاری و سپاسگذاری برافزاید و سرمایه فرمان پذیری
دیگر مرزبانان آن سرزمین گردد با ده کامروائی سوختن بر بود و گوناگون نوازش شاهنشاهی فراموشی
از سخت برگشتگی آزار زیردستان فراپیش گرفت و خود را در زیان اندیشه گیتی شهریار از بینش
منشی و عزم نیرو فی برآن شد سخت کار آگهی از نزد راجه علی خان که برهان دست نشانده او ست
فرستاده آمد و لنبلاح دهد او با آن حرد و حوده و دیگر حکام مرزبان آن سواد به پاره دادگری سما دلیری
فراپیش بهند دست آباد او راه آرکشید. آیه ده به فیروزی جبود با مرد گردد دانش بسزا داده شود چهارم
ملک الشعرا شیخ ابو الفیض فیضی را پیش راجه علی خان و برهان الملک دستوری داد و نیز امین الدین را
همراه ساختند. میر محمد امین رضوی را نزد عادل خان و میر میران قطب الملک رخصت فرمودند و بسا پیغام آگهی
گزارش یافت. از سوانح رفتن امرا به جونه گڑه چون میرزا کوکه فیروزی یافت امدادان نوا گرستاب آورد
و فراوان غنیمت اندوخت جام و مظفر کهسار بر بره فراخ بر بردند و کلتاش شاه برای مالش مدگو هران ایستاد
و ستاره گری برنشست نورنگ خان و سید قاسم و خواجه سلیمان و برخی را بکسالیس جونه گڑه فرستادند
بیگلی سیج آنکه خاطر از آن سرزمین وا پرداخته نیز از پی فرستادند از ملک ویرانی و گران ارزی
فراوان رنج کشیدند. چون با افزونی و گرانبائی برو یکی شدند دولت خانه پور امین خان که زمی
برآمده بود دهم و شد لختی آهنگ درکشائی و تارگی پذیرفت به درویشان برگزاردند و نزکیان
فرو شد و پیروز سپاه در رسید آن سزاوار که بدست آویز پیمان کلید سپارند پاسخ آمد که از
اعتماد یان نیستند تا خواهش بر گرفته بجمعی بدست آورند. در این هنگام آگهی است که گروهی کاتهی
دست بیتال ورزیده اند. ناگزیر بدان سو شدند و پیوسته از بن مظفر خود را بد اسجار رسانید و دز نشینان نخوت
از سر گرفتند. خان اعظم بر آشفت و شیخ لبستالیس فرا پیش نهاد و مظفر بیرون رفت و مرزبانها افتاد که احمد آباد در دو سه گام
فراخ مرزده داشت کوکلتاش فوجی بسرکردگی خرم از پی فرستاد و خود میخواست که دز را گرد
برگیرد. در این میان روشن شد که از نزدیکی به تنگنا بیرون و بدانسو گام سرعت بر گرفت او از آن برگذشته

ج سوم

بالاتر گری لست دیں هنگام سوریش لشکری در میدان اوبر عاسب ماگربر پورتش بدر به بار گرد و دو
دمدونه سر الو برات ار به تا الا ارسد هنگام بسوسی سوه کرس اسمان گرانمایه جلعمارامی نگاں
خدمت گزار بود بهرو رسوده لباس گرامی فتستند وسوسب ان فرستدن باساسیان سحرو شاد مالی
آتش رنگ پدر آورد که کلمات رانگالش آن بود که کتابش در ماگر دوا ما مدگی همراهان سسگ راه شد

سگالش فرمدن حضرت ساسانی که زیردستان پامال زبردستان نشوند

همس برسس کار کساهی آنکه ساسیکاں حیرسگال بزرگ مدبه مار ارن زیردستان گروه بار کرانه مد
نامه که تا دمدن سرآنکه سامسه کاری عاسعه او حدلو است همواره عیار لیس رسگاته گیرد و فرد هنگام
بالانه برسری سمد دار تک سحی سرانجام همسایه زرف کهی روداکر تیمار جانیان وندا و کرمی اما دربدد
مدوکر مدرسے رسد ماوری دل نهد بلکه رسالانه گری ادما افزاه مارمداردولیکن سخت اندرز گوئی زود
داسان م ا ا مروا مدچون سران دکی با همارمس گرسد کار آگهان را به یدگرری فرساده وسامرهٔ
سلطان مرادرا کسانسگ نا آراسته بود بر بوا حامد ولعام ولداره رجز بو ح اعتبار افزودند توبه بالوده
مراوطاح او فراکست سب جهارم محرلیس ارسری تبدیل دوساعت گرامارا اندرزه السیه وسفور یح
آنگی لسیح آنکه اگر مر ما مال حوں دمار سحتاسه مدسامد سرمایه مال اماں آماده باسد ادمعین مد
آوریده گوست آن گرامی فرمدسید کھے میولسد سرمایه هوتمندی ریگدار دست اندلیسه را سروس
ایردمی ره ما آنا آردتا گردن بسالیسکی گراید ستش سرایش درا میں بهاد خورش ویوش به اسعد و مدد
درزف نگهی نگار بدوار رسم آلود رهبر وانه هنگام ا ، ده سرمگ ار ما هر عسوی رانگرین کار و باردارد
ار لسمارگوئی حب ها فرنی بد باره سواب ار سوم تحس ستما . رسی سرنگدرشد دور آبادی سیا
وملک را ، آتمی وویاں بهامسرانان مرادا حتش در رهبری جها سالی دالس لسر دلش اال
نامروس دبدلی بردار دد باهس وستم رالبرمان بردار دمان افرس اشتوائی کاج را وماسان
پدیدآورد تحساں درخور برگیرد . م باسر اسر پهر دوآدمی را ار ب تو نگی آن دررا عمان سمه ارد
دسرانه برماگی را ماند ره مردگی گر اندوخت ماسائی ار بالست نگدرا ماه سروی کار دیال شائستن به سدمی
دین ماد اعتدال گرتیته روار کمی و در بی که سرمایه نکو سد کست دوری ه بد و بار ارلعلیه و باروانی الساف
آهوت ا می نکار بر درستمس معولگرن ملاقه گسل دیگر است وسالیس وللسگاں بهان آدای ، ما
اگرچه اندلسه آنا می باگر بر دلکی بحتش از آگهی در نگه رد ولیس راعلت مهر وکار مایه به تک دریا مدو
مدد نالا مرار مارید مهر وکس دسیم واسعد اار امدار و سامریا ار لساکس راحیں شنائی آن نامد

کردیگر برانست پیروسته دوگرگونی گشتن از کارسازی مادر دو دریا داوراد بتوریق بیدار دو انجمن یگانگی
نکاردانان برآراید جوشخوئی وگرم خوئی در گرفته وخرد دور بین غیرسگال که سرنولیسنت نگرداندنتایان نیکو
مدامد و نیکخوئی بدور ناکامی نمیداد وداز فروغ آن شکوه بشکند دیامن بیان بر همه سود برگزیده خدای
دید که گروه باگروه مردم نگاه دلگرفته شناسد خاصه بازرگانان که آوازه نیکنامی از وبلند گرد دانه هر کس باید
سر وچشم دست ار وه درشناسائی وتجربت بافی فریبته نگردد و دوستداری یکی از بهار چیز باید است اگرچه
بگمان باشد واین وپیرایه آیدزو واز دست رود دونهی بهره وآن بر عکس نخستین سوم نیکو آن
وآن با جهان همدوستی آمیخته اینها همه پایندگی وپایداری سپهره خرد بازگردد وآن چهار اصلاح پیرایه
درعقیدت گزاران ثرف درنگردد واندازه شناسائی کارکرد را بنیاد نهد درآسورش آگهی نام مرکوشند
ودانش بکردار رسانیده گوشه نشینان با حرشود دو تر دلیر ومویان برهنه پا را اول بدست آورد ود درویش
حلال دلیر باس دور خاکساری سپاه همت گمارد و همواره هنگام رسانیدنای هرکس درخور آن ستوده
وخیمه طلب ار ودشکوه حدیثی پایه افزاید و دیرین پرستار را از نظر نینداخته واز کشاورز آبادی نغنود بهرشناخت
راستی منشان آگاه دل سرگذارد وتمامی خواهش تازه دبزرگی بار برداردو دوج سگالان را پایه برافرازد
وباطل لیسیجان را نصیحت ومالش پیرایش کند ورد آوری سوگند مرد کتی پرستها گوناگون و
خواندن پیشانی نامه بار برسازد وتازه رسمی که سود آن اندکی زیان بسیار بود درمیان نیارد و تغور
بر مردان آزموده کار سپارد واز ایمنی راه ها نه بافی لشکد و هنگام ماهست رسان ناکامی بیاد آورد و
هرچه را چاره آماده دارد و همتیین شائسته کردار واز راست گوئی گذرد و درهم دلگرفته نگردد و درفرمان
خرد بود واز سوزش طبیعت برکنار و زید ولسادلاو بزاید درر ها فرمود گرانبار آگهی ساخته امید که سخت
یاوری نماید و سخن گفته بکردار رسد اسمعیل قلیخان جگنات رای درگا شیخ عبدالله خان حاجی سید
رضا قلی و میرزا خان ومختار خان وقابل بیگ قاسم بیگ تبریزی قاسم بیگ والفندر محمود خان الهداد
سدی ریحان عالم نسیب پوانه شیخ معروف میرزا محمد شیخ عبدالله مختار سعید بیر کلان کولاب
ضیاء الدین یوسف رای سنگه افضل تولکچی بهوبیت عارف عما وعبدالرحیم بیگ کاسا میرباب
الفاس بیگ کلیان داس کوچک زبان بیگ محمد حسین ولی کولابی بایزید امام علی سلطان محمود
محمد اقیم محمود بیگ سحت اسیر داس میر قراول خواجه مبارک نوالمحمد رحمن داروحسن بیگ محمد بیگ
ترکمان بیرم سال ساز و سال دکید اسی بسیار سی ا هرزه آن نونهال اقبال و دستوری شد
واقطاع داران مالوه بیر سحدرسد گرچه نام گشتند انجمان همین پایه که کالنء اسمعیل قلیخان

سربلندی یافت بسچیگری معمار سنگ ر و دیگر نگارنده شگرف نامه را فرستاده گفته اند اندر ربا
بار گویند و معنوی پیوند در گرارده و در صوری جدائی دل بر دمد خواهشها آن گوهر اومال عرصه دارد
و در برآمد آن کوشش بردارد خلوت انجمن خلوت سرایش گرفت و ولا و بر سبحان آن درة الباج
علائف خو شوقت گردامد سهریار ارشاد فرموده که سرت اندوخت و بر زبان گوهر بار رفت
امید که کامیابی بعوذگی سر و رآمد و سیکوان یاسای شایسته شید نیکم اهر حد یو یک سحیر برآمد چی
بر دکیان همراه گرفت تا ساحل دریای بهات جالش رفت گویا گول بساط اندوخت اگرچه
بیسج شکار بود لیکن فراوان ستم زده داد رسید بدلسیاری بهتر نامان مالش یافتند لیست و سیم بریک
ستاهم علی ادیرامه رفتن لطرسے و فروشدن او آگهی رسید اورا فرمان فرمان والا
داد سرکار بهندیه جهانگیر یاد داد بدارا اسجاکه مادهٔ ستمگاری برفسید چون زبان الملک کس واده بد
فرمان اودی فرمان بری گزیده بودند بحراب راحالی بند استمداد السوگام فراخ بند بد کرآگر که
ازین آگهی اهام آستی کرده بار گردید چون آن کار اودیکار را انکام مدد نمید حال گراری را دستاویزه
آمدن برساحت کوکلتاش سفوده برسا ور دو سالیستگی کمیل کرده وسجا انکر ساده راه رکن فراپیش گرفت
و چون سجا مدلیس رسید راجه علی سان گرم خوی بود لیکن از دوربینی ساکام او سپری شده بین هنگام
فرمان اداریمان الملک جداسده سالوه کردستورش برانگیخته خواجه محب علی دیوان
جمال الدین حسین و دیگر اقطاع داران آلغوی فراهم آورده سجاره گری برآمده بدگوهران این
آواره را پراگندگی سپردند و فردسجا گاه نالوسیان آن سرزمین در آویختند و آبروی ناسپاسان
ریخته آمد میر میرجی سایاتیوری هر دو فروسده سادی با حدے سدربار اصاد گماشتگان قلیج خان
بسته بدرگاه فرودگیتی خدا ویدار مغز فروغی نواخته بنگاله فرستادند سجگاه درین حال کوکه اقطاع
دار است گریز ناخی برسا رود آراسته ساو مام بهاء بدد مولا سجاطر بهایون رسید کمارد بای والا
تهرسے میاد شتود و برین سگالش بکار کرد گرایند کار آگهان چه چاره گذارش نمودند ستم حکیم مصری
حکیم علی خواجه محمد حسین میر طاهر را فرستادند که هر دو رویه آن رود بار آید رفت و دیگر بد بر ستا گان
دو جا بر گزیدند یکی آن روسیان برگذار حاج وآن از معاملات بهلو لنور دیگر از سور یک
وسعه سود و زه در مال سدا حرسناسان یونانی و هندی فرح ساعتی برآمد رسیده چون ریر کدلر دید
تا این کار بر واخته شد دریں روز میر شریف را دستوری نهاده سنگ سدر وسجهار هزاری منصب والا
سربلندی یافت امینی صدارت او و ستد یا یه قصاص شریف سرمدی سحتیگر با آن دو صوبه نامزد

ج سوم ۴۰۳

ست و هشتم موقع همایون رایات دار الملک دهلی را از غبار گرد پاک کرده مردم دیار جنود الی التا لها
[illegible] شد از نواح شکست یافته از هوی ایشان گریز شت گریز لشکرے پسر کرده کی خاصانان
لشکر [illegible] باز بامر دست چون ملتان و سکر در اقطاع او بود دستبرد یک سر در میان گذاشته
[illegible] سر راهی جهانگیر [illegible] براهی بر ایشان بهادر [illegible] میان در آمده کارزار [illegible]
[illegible] بار [illegible] آن انکماس بر دستوری کرده بر دیگ ملتان سران بلوچ میان [illegible]
[illegible] شد در این هنگام ایلچیان میرزا جانی بیگ نزد خاصانان رسید [illegible]
[illegible] بار در پیش است [illegible] آن بود که درین یورش همراهی شورش شد [illegible]
[illegible] آمد کار [illegible] در [illegible] تر تر شد [illegible]
[illegible] قلعه [illegible] آتش [illegible] رسید [illegible] دریا کام [illegible]
[illegible] قلعه [illegible] گرمی هنگامه دیار [illegible] است [illegible]
[illegible] در آمد خاصانان [illegible] قلعه رسید [illegible]
[illegible] ساحل [illegible] حاکم [illegible] ساحل [illegible]
[illegible] گرد دیوار [illegible] آسیب [illegible] کرده [illegible]
[illegible] کشتی [illegible] سنگ [illegible]
[illegible] رسیده [illegible] آمدند میرزا جانی بیگ [illegible]
[illegible] آمد [illegible] دیگر [illegible] ساحت
[illegible] استوار کرده [illegible] درین هنگام [illegible]
[illegible] دولت [illegible] سرکار [illegible] سید [illegible]
[illegible] آنکه [illegible] قلعه [illegible] ساخته [illegible]
[illegible] در خاک [illegible]
[illegible] رسید [illegible] اساس [illegible] کشته
[illegible] داشت [illegible] در آمدن [illegible]
[illegible] آواز آنکه میرزا جانی [illegible] آمد [illegible] سید بهاء الدین [illegible]
[illegible] بهادر [illegible] از آب گذشته [illegible] توپ اندازی گرمی [illegible]
دستگیر [illegible] در آمد [illegible] آب [illegible] نزدیک [illegible] آب [illegible] کناره رسیده [illegible]

ج سوم

ج سوم ۴۰۵

و اگر چه سپه دلیر لال بهادری سپاه در جنگی عراقیه ها در سر اتیب آب گرم رونق شده بود اگر او ... سر رسیده و ...

ابدک در هفته سر جهاد و جمله هر گشتند

نظم

جمشید تیغ الماس گون | سنانهای آتش داده بحون | تو گفتی که برشد کمین سحاب | برآمد و جست باران آتش که دید

هم دست از کار بار داشته با دگر سر میر و سرگ پیروزی انساط آورد و پیر دار که از ماموران او دیگو میسی فرو رفت و سر برافکنی رحمی بست افتاده و بیمار عراقی هراه ادبی وجوه اسبته صیمت برگرفتند و یکی از ان سطور هر مو آئین خان لست که حاکم هر موز یکی از الشهر است گذار و تا در بار رگان آئین باشد سر اجابی با مین آواره دید که یکی گروه ملک آمده امد هراه آورده بود و چیده سے لوکران خود را تیوش ایشان نه آورده دولت کس را محالف در موج چیر افتاد مس از سر از کس رحمی رفت و با مردی پاس از پیروزی سپاه کم کس را اگر بدید سید تیر دستان عراقی رسانده حسر وار رمی گرد امده بود و بر دیک بو که کرمار گرد و ما گهانی نوبت شکست کشتی از هم بیجیب وجرمس هسی برسے حاکسر سد دو رسان کار شناس بران بود که از رای وهسکی و یار سکا و سر اجابی دست صرگی بر کسا سد چون ور شام با امسدی صبح کامرانی دمید بود و بیشتر سے از دل بدان بکرائید و کار آسان شده را دسوار گردانید سیر دهم آذر دهم مدایه وهش حال شده داشت و چیدین بار دیگر درجویا که کسے از ان سو آمده باشد یا گاه و تیر دی کے سواره پد فرور می رسانید و سیاس را باره آئین بر بها مدست و هم آصف خان را سوی دریای حاب دهد فرستاده چون آگهی شد که بوسیان آن مرز میں با دارا بیر دستان برجاسه اند آن شائسته کار را دستوری سند با ماشتی بسر ابد و جاسحا کا و پدگان لقوح ادمی بر گدار و صار الملک بدر بکب یا مرد شد آنحضرت مرل در رسول از جد آیه تا هور جافظ دلی در کشتر مانی بسیاری با و افراه برگرفتند ور پیشه دستگیر بدرگاه آوردند با مردی ارسانان بود و ستاگد اشت از سواحی فرستادن فرمان ست دسے و درگاه والا از آن بار گشتمبر بطرو افرود و پیوسته حاکم آن سالیش گری کند علی رائے حاکم ست و در سر امداد که بر بداو در تستان بدرگ شاهزاده پایر ساری نماید کشور مدیو تدبیرش فرمود دستے و دوم سوقات آن یار آورده کامیاب خواهش گردند در مولا فرح فر بندے معرو بهشتی برابر حست در ساد ماهی بر آرامسته شد از اینجا که دلدار بهمال آساری یار چین جاوید دولت میکند فرزندان سعادت گرا و نو باده های فرح سحت یکے پس از دیگری کرامت میفرماید دولتسرای اقبال را سر سر و شادات میگرداند حاسیه این ستگر نامه ماه گوید بار گیست و سیم پس از چهار ساعت و هشت و چهار دقیقه لطالع میزان ور مشکوی شاهزاده سلیم از دخت مومن راجه فرزندے نیک اختر پدید آمد و شادی را هنگامه بار ساخت سلطان خرم نام بر نهاد بدان سواسح نامور شاه فرور می سپاه لقد بار چون ماسحا مان کسالیں برگزیده بیست و سوم شاهزاده والا منش سلطان ایشان را اگر ...

[illegible: marginal notes] سوم

لشکری مالوه و دستوری را مدد نمود و نیز پایان از نیک اختری پرستاری پیکاله پیش رو بسی روان
نوازش امید وار ساخت و در آن تاکست تا مردمگی از کارشناسان داد گر میر و رحمی ازاو بیایی
در بارگاه امید دستان پرداز مند چهار م عیسی حدیث رامی نگندری اسهال در گذشت
ار گروهی بود در هند و ستان بدکاری ایشان ترس یادی چندان سرکوب ما فرصه جدید او را انوخته
سرگروه ساحت وار گبرآدم راستی و رهنمونی شد سخته در پیچه دل مه در گشته و ند از تهران او
بسیاری از پیاده روی برآمد و امروز رهبرجانه پاسبان و چون خطاب الهی یافت هر سکه نجیب
روسامی آمد ستم گزین کالای کهسار نظر در آمد که بهادر سنگ را جستوار فرستاد بود نامگان را
نوازش یافته مال اقبال سلطان خسرو را بدستان فرستاد مدد سخت از روی نیایش نموده
حرف الف در آمو چند روی بیگانه نه گوهر بی نامه فرمان سند بهره و یحیی مامور گاهی نشسته و انجام
آمر اسرار در خرد شیخ الو الخیر که در سکذاقی دو دانش اندوزی عارف یکتائی بهره و دانده و اگر آنه را دسته آتش
یعمائی سند بنگاه را جه مدد که چون شاهزاده سلطان مراد دستوری مالوه یافت بسران هر جا و دنیا
هر سرزمین به یالشکری می آمد یار و نوازش یافته باز میگردید در دار الخلافت آگره گاهی آمد است
بومی را از نخوت فروشی بسیج دیدن در سرشت اندر نامه فرستادند سروران خود دراست
پور زاده خود را فرستاد در نیامدن پوزش کرد سید دیگر با نصیحت گزاری رفت و داستان امید
و بیم بر خواند از گران خواب بیخبری در بر آمد و روانه در ملازمت شد چون سخاکری رسید خواهش نمود
که اسمعیل قلی خان در جگنا تهه پنهان خود در آورد و مرد فند برستش یافت اسمعیل قلی خان بر آمد
جگناتهه نخست درنگ یافت آن بومی از بیمناکی بازگردید گام برزد و بیگانها پناه برد و شاهزاده
برین جامکاران نخست به آشفته فرمود که از پی رفته بازگرداند با مالش او برخود گیرند از خرد کوتهی
باز زد و مدد پایه لشناخته بدان سازش را نگر است شد و ارابه گری فراهیش گرفت و شاهزاده قلعه را
بچیره دستی بر گشود و چهار صد راجپوت بر بنگاه خود مردانگی فرو شد رام ساه از دیدن این شکست
بیمانی بیم شبی گریخت و جگناتهه که پیدایان بود و شرمساری پاسخی نداشت شاهزاده پایان پیشین او
در بر گرفت آن بیم زده خود را کنار کشید و یورت او دست فرسود و غارت شد و دران سرزمین
رخت اقامت انداخت شهریار لیسد لشکر مود و فرمان شد پایه شناسی و قدر دانی را چه گزند رسید
و فرمود بومی چیرا او سبب همراهان را فراوان نکوهش رفت اکنون سپاه گرمی آن از شرمساری بر نبید
و شاهزاده را نزد وی بمالوه برند اگر او سرانجام در نیاورد گران لشکری نامزد خواهد شد شاهزاده سید چو

خوشه را رانگاهداشته خود مالک آن بومی آن بوم آدین آگهی یافته گرایید صادق خان یورش از
درین بابون رسانیده بر منه آمده است سهم بار بهادر را فرستاد که او را آزمایش کنی تا ساده دید دین
ایام باره حقیقت بکار رفت تهیه پرگنه یان بر از کار آگهی و تیار کرد در منصب از مد حالبعایت امیر قلم راجیات
سرسانست و هر یک را کاردانی سپرد و متوجه مهمات ملتان و کابل و گجرات خواجه شمس الدین صوبه امیر گجرات
و مالوه خواجه نظام الدین احمد متصدی صوبه دهلی برای سر انجام دار الخلافت آگره و الله آباد و دمک و بها
برای امداد اگرچه قلیچ خان دا رسید لیکن از فراوانی ملک بن دو رسی شد و یک نکار شود مردم احمد گجن
یار یار و سیم چاره بدین حساب رآمدن دفتر گرانه داوری داد دهم نام پیراری گی بسر آمد او برگزارده
پا چه چنگ ان سست از بس حافظ افتا و لشکر بهادر که راجه مان سنگه کیل کرد در پیادوس نشاط او
در حمیل سوار بود از بسی خواست سخا فرود آمد عزیز صاحان که دری سهای مامان به دن لحق هتیا بری
داشت به دیرست آراسته رمان را مدسام آلوده نگداشته کارها سپردی ساعت و خود را بر اتکه
برون رفت از سوان بدست افتن امر کوت خوب دست در اول بهم ماکری نوحی که سریت نشه بد السور کرده
کردند آن نژاد کاریمی حاد بدی آوردن دست در آمده ورای آسما سعد مثل گرامی هم رهی گردید مرگی امسال آنکه
دراز راه مرشد بومیان جا ایران ناسب ، ورنه تابو دگر آمده دران رنگ از گرآب کار سیاه دشوار شد .
بسمیان مدمی ذات نه سرمایه ماکرد ایرو ن کرد آب و بر انتظار شد تا که مانی بران ن شتو سمر در رسد کولا سحا
لسر برآمد از سواح ترسادن ن رای راسته لطف نه خون نبر حسود در آورد ره به سرو دست آمده و از سر و همرای
کوباه میان مش رفتی به رنگ اتا دعم که احمد سر بود ما استوا کرد سل از مراوان گمگاه هم آمد ملکه که میرزا
جانی آسایش ساده بو دگر مدد بگاه آورده گرمی به بدیب ده هر رورا دمروان سرسود او مرداگی مسداد مدد
از سمات سکندر جنگ ناکرار ماموزا کوان بود بر سته بران رسید ولس ارجی شد حیات سپرد همیات
از عا اسواری وسه بسر ورس و مراوان سامان رعیت رها قرین سیم ره دو حسم بر بادش داسب که آب همه جا
فرو گیرد و سگاه لشکری آوید ده برصر دو در صر وری سکیب گران به دری به بدید آمده برادر لالان را سر آسیگی گرفت
با سجامان سرگذشت حرصه داشت خواص بد کاری تمود شت و یکم رای رای سنگه و ستوری داد بدو
جا کی گکه مان و خواجه حسام الدین قدمشت دلاوران از رآوده ماروانه گرداب و آرد ق و توب و دارو و دیگر تنها
بر سیر دو فرستا بدار سواح سرشدن روزگار گور و ش پور راجه آسکرن را همراه بزرگ الوس کهواه مرده
نسر انست و ه از یک ماه درین این جهان بدره دکرد نور عمل جس پور را برادگی برداشت در آدیره میرزا
سدال سمانه بر بدگی او ترسا سوجانسر او جمرد سال تو درین سی براد را زاکبری برگرفته مد دار آشوب بر مائی

ج سوم

بستوره خودکامی بدبختی پرده ناموس مردم دریدن گرفت برخی آسکرن برادرزاده (از بیدلی) او را بامید سری برجان شکر بی او داشتند بیاوری تبه سگالان اندیشه بکردار گرائید و روزی چند بکام خود رسید در اندک فرصتی بار همین عم و بزرگی برنشست فرزندان او همواره در کمین آسکرن بودند گزین گلیم بزرگ بیمناک خود نوکری آسکرن برگزید بیست و سوم قابو یافته پور را چه را در پیش پدر در هم گذرانید و بپاداش آورد ستون از آسیب نگاه داشت بر دستان رسید و نامه زندگی او درنوردیدند شهریار غمگین نواز بمنزل او سایه عاطفت انداخت و بر دلاویز پرستش ناسور ماتم زدگان سختی بدر رفت

آغاز سال سی و ششم از جلوس مقدس الٰهی حضرت شاهنشاهی یعنی ماه اردی بهشت از دور چهارم

روز جمعه پنجم جمادی الاخری هزار هجری پس از سپری شدن ده ساعت و پنج دقیقه خورشید اقبال دولت سرانگی حمل برافروخت جهان رنگ و بو گونه نشاط برآمود جمال سجاده دیگر در آمد و روزگار را نوآئین بستند

نظم

کشیده تا بگردون شامیانها	فرو پوشید جیب آسمانها
بهر سو از نقشی کرده پرکار	فلک حیران شده چون نقش دیوار

یاوری آباد اندیشه و دستیاری اقبال دور سوم نغاره انجام گرفت و چهارم را سرآغاز شده در نیول الٰهی جلال از توران ناکام بازگردیده به تنگنای تیراه سر شورش برنخاست و دالوس آفریدی و ارکزی فرمان پذیری کیش و آن ستوه دیده رای را جا داده فرمان شد قاسم خان را لختی سپاه را فراهم آورده بمالش آشفته سران رو نهد در روز نوروز آصف خان سعید خان گکر و برخی از درگاه والا دستوری یافتند فرمودند اقطاع داران هندوستان هند و پیشاور را یکجا لشکر تیراه پیوندند یکبار فرصتی آن کهسار را گرد بر گرفتند افغانان به دستان سرائی و لابه گری برنشستند و برگذرانیدند آن نافرجام جا بیافت ناکام بازگردید قاسم خان بی آنکه ژرف درنگرد و سرگذشت بر گاه عرض دارد بکابل بازگردید آصف خان و دیگر امرا در آن نزدیکی خیم براه فرمان داشتند گیتی خداوند را سبب درنگ قاسم خان پسند نیامد و فرمان شد که بازگردیده در نیرنگ کوشش نماید

برخاستن خانخانان بسبب تنگی آذوقه سپاه و پراگندگی افتادن در مخالفان

چون خانخانان قلعه گرد برگرفت و ارمیم سگالی و راه بستگی آذوقه گران ارز شد و بر فیروزی سپاه سختی کار بالا کشید ناگزیر بیست و هفتم دی پیشین سال از گرد حصار برخاستند پیش از ناگزیر در گشتیها انداخته به سهوان فرستادند سید بهاء الدین بختیار بیگ قرابیگ و جمعی دیگر را بپاسبانی همراه ساختند و بیشتر سپاه ته سند

روانه شدند تا صاحب سرمایه ترلج روی آماده شود و پراگندگی در هنگامه مخالف افتد و ملک بدست در آید
در قصبه جوکی میانه خانخانان ملا ساجت شاه بیگ خان محمد خان نیازی قاسم کوکه مرتضی قلی
داد مال و دو بیگ و جمعی با کهم مامور شد تا آن آباد زمین برگیرند و در خان میرزاخان دهند مانی دهار و
بهادر خان نور وار جیدی را بسوی بدن روانه کرد تا میرزا فریدون برلاس خانش بهادر علی مردان بها
مردمی ماریجان بلوچ شهر سن بها دند بگروهی از غنیم آسوده دبیم از عمر وراد لختی پراگندگی در آمد
بسیارے رسیدار سر لیریان بدیری رآورد دبیرگروهی نکوکاری چیره ساعادت را در وقت که بسوی
رفته بود نتیجه سر یاریست رسید گوهران نام جام شهر را آتش زد و میرزا فریدون در اول رجے را
امرکوت فرستاد بسا سنگی یورش پیشین کم جدی برگرار دید میرزا جانی بیگ ازان قلعه بر شد بسوان
شتاب آورد و بدان سگالش که مشتهار ساده دست باز داریں آگهی خانخانان خواجه مقیم بخشی دهار و بهادر خان
محمد خان نیازی و دولت خان لودی سید خان کررانی و برخے کارآگهان را بدان سو روانه ساخت خود نیز از پی بسگر اشد
دران هنگام کشتی نشینان سراسیمه بودند فرستادگان رسیده چاره گری نشستند بسیارے علاں اندیشه
لکهی استوار کرده انتظار کمک دو سه گفتار دلاویز را و مردان آویزش قرار یافت و دیگر روز صف برده آرایی شد
قول محمد خان نیازی بهادر خان تور دار شیر خان کلان خان دولت خان لودی سعید خان کررانی خواجه مقیم
بخشی برنغار دهار و میر معصوم بهکری دگروهی از دلیران با سور جوانغار سید بهاء الدین خان باهر و دیگر
دلاوران هراول بختیار بیگ قراییک شمشیر عرب ابراهیم بیگ خواجک بیگ مرشد قلی شاه قلی ترکمان بهادر
دل در همولی ستاره از لکهی گذشته گروهی غنیم دائره کرد دیگم تا هنگ سکار نیار کرده بدرشت بدو بس
از ادیره مرده فیروزی نشاط آورد و درین جیدر و ربا دار آسوی دریدرین هنگام ارس سوی بدکامی وادرکتر بای
کاربرار دگر فتح سخت هراول مخالف سرگرد گی خسرو برد دیر را از جو دخیرگی نموده برانغار پراگنده گردانید
شمشیر عرب و هراول بسا نیستگی در آویخت هواخواهان او را زخمی برول بردند و بار و با جیدے داد مردانگی داد
در هم بزه دریستیانی خورده از اسپ جدا شد و در کمر بهای الد زندگی سپرد برانغار غنیم بکار فرمائی ملک محمد معاال
دولت را ازحار دوحوقی خان باهر الیش اندا عنه با دائره رفتند و دست باراح برکشودند سید بهاء الدین
با گروهی جدا شده بر هراول غنیم کار چیره دستی سخت مردانه بود و رسید جوئی درمیان داده مرد الستاد از سو ترام
ازحاک اریگنگ آگهی بود دران آشوبگاه قول مردی سیاه را گذاره برانغار غنیم افتاد و سخت آویزه شکستند لیکن
از هواتیرگی آورد ان از حرح ارهسم مدانشد بهادر خان دولت خان وجیدے نگرد با ورد گاه و پاے
همت افسرده لطارگی بود ند باگاه محمد خان سید بهاء الدین میر معصوم بهکری خواجه مقیم بیوستند و بزرگ هنگامه

صراحسم آمد و همیان عیم برگزیدگی یافت ار یکدیگر آگهی نداشت میرزا جانی تا چیاریمد در نبرد سراسیمه بر بود
فیروزی سپاه و دانش و همت مردانه است میرزا بایسته آنکه قول اکنون میر سامراسیمه تر شد و در میان
فیلی از آسود رشود بیده هنگامه خویش را پراگنده ساخت لختی آویزش شده با بروی تائید عیم را گریزش آگاه
تا سه صد کس حالت را در نگار بسر آمده از پیروزی سپاه تا صد کس یک فرجامی و اگذشت اگرچه میرزا چند با رستم
در آویخت لیکن سپیره اقبال بر درامرون به سود. بدتا آنکه عیم از چهره او برون و فیروزی سپاه برابر دولت
و بیروزی جاوید دولت پیروزمندی رو داد و بیرنگی سماوی تائید همگان را دلنشین آمد سیه آرا دور بزرگ امر
در میان سنگ. در سر آغاز جنگ آسمان رهبردگی دولت ناگزیر نوشتار بی ادبی بسوی در بن پیروزی
نساطار تاراج آورد و آگهی رسید چندی تیردستان بد الوگام فراخ برد مدد عار نگران گرفته راه بسته
به دیگر بر نهاد دند و لشکرگاه اسمی یافت جاسچایان از این برد. لعلقه که میرزا حالی بیگ پیاده خود ساخته بود رسید
و آمرا بان ساخت بیست و دوم فروردین گیهی خداوند کشتی سوار باغ میرزا کامران خرامش فرمود و از تماشای
بهار رنگی جشم دل افروز شد و یا هادان در شبستان بزرگ شاهزاده ارجمند از بیا بی کشمیری یک اختر
و جنی بر او و نوید سعادت آورد و در بیولا آگهی آمد که قریش سلطان در جامی پدرش گمر ردر گذشت ولیس
ماندگان او را شاهنشاهی نوازش از تیره روز سوگواری بر آورد بیست و یکم نگارند اقبالنامه
منصب ده هزاری بر نواختند و بی گزین خدمتی بدین والا پایه بر آوردند امید که بر بان کردار حقی
سپارش برگزار د گوهر شناسی بیش خداوردی روز افتد

زهر دادن پدر خود را و حاکم بودن و پس از چندی زهر خوردن از دست ملازم

همواره درین الکا بداگانه مرزبانی کار کیائی کردی از دیر پنج چندین جا گا پر تاب دیو فرمان روا بود
یور او نرسنگ دیو از بدگوهری و تباه دمسازی سپارش پدر بر جاست و بخواندن افسانه بی پروائی
برنشست هنگام یافته زهر بر خورا ند و جاوید مرد که اندوخت دران بر دیگی مکند دیوار ملکانه آمد یارم
راه شده بود ار دید این گروهی بر آشفت و در بنگالش بادا فراه سد خیال وا مود رن او مد بار
می آید و لیها می سلاح بدان روش روانه ساخت و پیشکش کالا بدست دولتست کار نیده
بر دل واده بچمار او در شده و از اسحاکه مدار رای بر نیاید کار او زود با سنجام رسید و بزرگی مدد گرائید
رسم شود که را ه انا و خته ساگان و پیش برگان بر گرد معبا د باستانی گنجینه را قفل شکست و بهاد ه
چندین گذشتگان بر گرفت اگرچه دست بخشش بر گشود لیکن از رمان پدری خرد سر بر تافت
و لطبیعت پرستاری گردن بر نهاد و دران هنگام که سکندر خان او زبک از جا و مدد دولت برگشته

بر دو سلیمان کررانی فرستاد و پسر جو ناربد را از راه جهانکند بنارس آهنگ فرستاده شکست بدایر همراه گردانید
راجه ازین آسانی روگردان شد امیر شقه راجه جگت رای هرکهج ناگرس سارنگ تا ورش فرستاد آن سپاسگزار
نگو هیران لشکر را دلاستند و ساوری زر بدکان شاه کار نکار از حد او به بار کرده به همت آوره بار دو داد
راجه ساکامی بن رعنا ه ناربد را دید و بدستیاری او سترگ پیکار رهبر و برادر جت راجه و همت رای
مردانگی لعدربه گانی سلکه سر و بدو مرزبانی هرکهج بار گردید سکمان او را بدستانسرائی برده جوداورده از هم
گذرانید دیران ملک جبره دست آمد و در زمان منعم خان خانخانان و خان جهان اگرچه بسیاری
ازین ملک بر قلمرو افزودند لیکن بزرگمایگی و کاربستانی امرای قتلوی لوحانی چیرگی داشت و در وبار ملک او
گردیده بد اسجا رسیدید چون درگذشت راجهان سنگه با تناسی ناستی بار گردید بر جهد حافظ
در میں بود بهان بر انگیخته شد سلکه چون به کار آسکام باد او راه رسد در برابد احتق خویش نگاه نمیاید باد دوله
عیسی وکیل قتلو زنده بود سررشته بهان از دست ممیداد چون روزگار او بسر آمد اعیانان تیره رای
پرستش نگاهداشته بر گرفتند و بر ولایت احمیر که درین فرمان پذیر بود دست عبارت کشادند راجهان سنگه
کدار آشتی بهان بود آهنگ کسالش در گرفت از درگاه والا دستوری یافت فرستاد بیگ بهار را بدین خدمت
نامزد گردانید بدیست و سوم بهمن بیستم سال راجه از راه دریا روانه شد و تولک خان و فرح خان عاری خان
عبدل میرقاسم بدختی رای شقه مطفوح سنگرام سنگه تا ها اگر اسحاس جترسیں بمعوییت نسبت برخوردار و دیگر بسیاری
گیتی نشاپرار خشکی بمود بد و مادهو و لکهمی رای کوکره دیو رئل کیدر به وروب برایں سیوده رسید
رسیداران را لهه گردی یوسف خان مرزبان کشمیر از راه جها کمد روانه ساخت و چون فیروزی ساه
نگاه در آمد سعید خان سیه آرای آن بار بیاری سلکه کرداشت راجه به کار طلبی بیشتر روانه شد و چون اورا مدستی
ردمی دیا محصوم خان بهادر خان و طاهر خان ناتوی مگلی حوانه باقر انصاری محی و مرزاده پسران برسیل ها
میرزا محمد دیوانه و دیگر اقطاع داران آن ملک باشش هزار یال سوار یوسف و بسیاری از ان
اسکا بدست در آمد اعیانان ته کار داستان رجوا بود از انجا کار آزموده را با تارماس بردل ربهی
بریا یاگوتس بدان امسائه دیوانه بهادر و بکوهین پایان گسیمتی برگذار بد لیکن بیدا امرا سنکاله در آشتی بود
بیره رایان لحگرا اندا جت رای پیتاپور که بهان حامی اولیا است و در دمای گرد گریه بای آورش
افسر دند وار گفتگوی سلکه صلح و جنگ گرین رده آرای لسدلشکر بنگاله و در و رود می آمد و اره خان محصوم خان
بهادر خان و طاهر خان بادهی مگلی سی میں دائره میگیرد بد و سا دائره بیکار قول راجه مان سنگه در
وست رایست رای سحوع رایه سگرام با ترخان وست چپ تولک خان فرح خان هراول

۱۱۴
ج سوم

محمد صادق علی

درجن سنگه سمان سنگه سل سنگه تورم کو کمیر قاسم چشتی برشند و از سهات الدین کو پسران الغ خان حبشی شمشیر
ایچی خوانگی حمایت امد، هر دو رحمایے تردستان بر سوی آویختند به تا بال سحوت دوس تمر سا گر پیشدم
سی وکم مردودین راهه هر اول تو دو دستو بی راد مرکو بی بالکه براو بیت، یگزشته قلعه اساس مهمد اگر پیسه یکا په
گیرید. آویزش رآتید که پایر خوانم پیوست محالت این آگهی باسمه سرمی دآمد. تو حا آراسته از آب گذشته قتل
نسیب خان جمال خان پسران قتلو دلاور خان الهداد خان حبیب خان سه هزار سوار و بیست و پنج فیل برالعا
جلال خان حاسد خیل تاتار خان مازی مبارک خان خواجه ویس نه هزار سوار و بیست و پنج هراول خواجه سلیمان
عثمان عیسی خان او دیابی می سلیمان سور هزار و دو بیست سوار و هفتاد فیل در کمتر زمانی هر دو لشکر فراهم رسید

نزد رار و ربانداز شد ربا عی

یلان گرم کین عرق جوشن همه	نهفته چو آتش در آهن همه	زهندی تراوان فولاد پوش	هوا برسیه گرم جوش و خروش

رسمی توپ اندار می و آتشانی می هنگامه آورد کاه برافروخت سادد لختے تاکید پایه آویخته مردانگی را تاره رسمی بر نهاده بد
سرمی راگر رگویال کارگر شد می بلارک انداز پیروری سیاه از فرار گردل بر انداختی لوپی کز شکست برگشته بیان
لهری راکه سرآمد فیلان نعیم بود دبا دیگر فیل جرمن هستی بسوخت دلیران آسو فیل گیر که بس نامور بود در پیش داشته
آمد بیرولان پای همت افشرده کارنامه کن اوری بجا آورد و بد و میر جمشید بدبختی در آویخته بهمتی جان سحی در باخت
آن میل در شده لخت هنگامه برآگند دخیلیان فیروز راه داده از هر سو بر تنزفیلان قالب تهی کرد چندے پیاده شد
پای میل را افگار ساخته بر گرفت فیلان بهادر کوه بر فرخ خان خیرگی نموده باستوح و راجه سنگرام مباوری
گام فراخ برزدند جگت سنگه با حوقی بهادران بدرجن سنگه پیوسته علیم را بر داشت درین هنگام برالتمار
مخالف سپاه هنگامه در او سخت بانوی منگلی آویزش نموده بار پیش رفت بهادر خان از نیلی رسیده سترگ
آویزه نموده دیا بر بتیش بار دوم آمد نوجوانی مست خود را در پیش آورد و پاسخ داد تو از زندگی بر می گرفته سواری
کام دل بر گیر مرا که در کار مردانگی عمر بپایان شده آن بهتر که در کار خداوند سپری گردد از نیک سگالی بار گی او در رسید
و بایزدی پاس در شد مخصوص خان نشانیستگی رسید نمایان کارزار بجا آورد نزدیک بود که پای همت او جا
شود خواجه حلیم با جوقے پیوسته برپائی فیروزمندی بیستاد خواجه ویس براه مردی درگذشت و سلطان سور زنده بدست
افتاد در کمتر زمانے باید یاوری سر تابان کج گرا آبله پای دشت گریز شدند و از دل از سه صد افغان در آوردگاه
افتاد از فیروزی سپاه چهل کس نیکنامی بنقد زندگی بسپرد در پولاد بن خان کوکه آرزو نمود که خسرو بی سایه تازه
مسالی ادیر افتند بدین نورش روزگار آرایش شد سوم اردی بهشت خواهش پذیرائی یافت و آن نیکو
پرستار را کام دل بر آمد چهره خورداو گیتی خداوند با هنگ کشمیر دریاے راوی گذاره نمود چون لشکر بابکیم سحت

رسیده بود شهریار مهر آمد و در زاول از مهر برگرفت تا ان آهنج بیرون شد چون ایزد جان بخش بی رود فرستاد
سپاه لشکری که وبه بار گردید بردوم رش خان کوکه بسواد سکور دستوری یافت آگهی آمد امامان شورید بخت
بار کهسار دشوار گذار راه ناکاشته اندیشه سرتابی دارند که گلتاش مالش ایشان نامزد شد چهارم پس از سپری
شدن دو ساعت و چهار دقیقه در شبستان شاهزاده سلطان دانیال از دخت سلطان خرم فرزندی پدید آمد
شهریار دوربین سعادت بانو بیگم نام نهاده مد

اطلاع یافتن حاکم کشمیر از آمد لشکر فیروزی اثر و فرار او و انجمن برای نیرومش چاره کار خویش

چون سرور افزون اقبال که جلوه گاه ایزدی یاوریست فیروزی سپاه چیره دست آمد هنگام آن بود که پیر زار
گران خواب بیدار شدی در آمده بمالش برتستی و یورش را پیمانه فرمان بری ساختی از خود غنودگی طبیعت
بیداری آن ناگهان گرمدید استه بسیج آویزش یاره گرد اسد و آن یار بس داشت سر شتافته در بهان تیشن
تا جاگیر در میانه راه شود که لشکر فیروزی سپاه است نابدلیسه فرار درشت و در بیژه هس استوار ساخت حصن ساخت
پس از فراوان نگرلیش بر دایر یور چهار گروهی بالا کهدی جل گروهی سلوان دلپذیر جای بدست آورد و در ان
بیرمین بر ساحل سده قلعه اساس نهاد و برطرف خندقی پهنا و ژرف کنده هیبت دستم پرور دین خانخانان
بدانجا رسیده گرد گرفت به تیر و بندوق پاسخ گذاری شد و هنگامه جانفشانی و جانستانی گرمی پذیرفت
سخت تابه عظیم و پس بیگاه بسیاری لشکر فیروزی بر دکشتی بر دیگر یارتس دریولا ازل کوت که کرین قلعه
آن دیار است بدست اما و ستیرک بر چهره فیروزی برادر حت جون عرب و کرد که دران حصار بود بد
از قاسم علی قربان لشکر آمده و سر آورده و لشکر آهی ولیستن گرداید بد اولیای دولت را تسلط در گرفت
و درکتا نگیش آن کوشش از دو و بد و تابیش بر دم رنگ بود دبار او راسته مورچال بیش بردند و حصیرن زار آن سود
گرفت بدار درون حصار ساخته میکردند سخت کوشش از هر دو سو به پیرت چند بار بیرون شده و برش
نمودند و ناکامی بازگردیدند لیکن از بوم بیگانگی و رعنت سرتابی آرش لغیروری حنود کم رسید و بار سنگ گرانی
روا و روسعت بیماری پدید آمد و شگفت آنکه هر سیدی بسکور بیدی و دران آسودگاه جانکاهی هوله
گریبان ریاضات گرد اسحاب نمودند امروز تنگه ولایت نام شاهنشاهی بی رسید و آسمان بکام او میگردد
مردم ما و اخراه باسپاسی می بیند و سزای بادافراه بر سد جان دارد که دمه آنکه شتاب کردو
به نمایش آن یگانه روزگار سعادت اندوز و بامداد دست ارسی بدری بر شد و دستمندان بر دید
بامداد اول از میر ملا اباد و شده نمود و لشکر دار آمد و سکوری درکی ساد چون بعرض همایون رسید فرمودند حقیقی کار پرسازی برای
دستاویز تندرستی گروهی گردآمد گزینه لاکه والایانه فرماند بهی برست نامدو بایه بهی برسار و چه شکفت

درین زمان قاآن بزرگ چنگیزخان سه صد بیست و نه پیروزی سپاه قلعهٔ کوک سیمان را گرد گرفته بود چنگ گرفت
دریای پدید آمد بجوز نخستین پدرتب میگیرد دوم دمان رسیدی سوم بپایه تندی برآمد و گشتی پیرپیدا شد
ذخت بی داشت و دراز روی که خدا اینست بهانه روز آوردی بود که به برگ شد
پیدا بدی او نشاط آمد بود و درین هنگام آن کهن سال را بیماری دررگرفت بود و دوم که جیش دل
بود از مهربانی و ساده دلی بجنا لستن جگرگوشه خود پرداخت و باآئین مامه تخته آب دهش بکار برد
درخیال عروسی شب بروز آورد و بیاشک حسرت ریخته دل بناکامی درداد و مادران که آنان که تن
بود ندان ارحبش باز ماندند لستان بهی پدید آمد همسایگان بشگفت افتادند و چون پیر دهش پست
خبر رسیدن جادر یافتند که دمه بکار برد دوجانی از جایگاهی رهائی یافت ختای سرخ مروارید
گرفت و بار رگامان فراوان سود آمد وجب سهریار کار آگاه ار بیش بینی فراوان آزوق وحربه
بالحق و فراوان بهادر روانه ساخته بود در حواس تنگدستی در رسید و دلهاتازه نیرو را فرود آمدایما
فروع دیگر یافت کار کرد و افزایش گرفت در کمتر زمانی قلعه را تنگتر گرفتند و لوداها خال
نزدیک شد که سنان از دست یکدیگر می ربودند در وینان لستوه آمدند و بهزاران لابه گری
آشتی داستان برخواندند فیروزی سپاه ارکرم آزوقی پذیرفت بدان پیمان که سیوستان
را با قلعه سهوان دست عراب بسیارد و ابرح یورجاسخا بان رامدامادی برگیرد و چون هنگام
بارش لبر آمد سجود قدسی آستان روآورد و قرار گرفت نخست دست از محاصره باز داشتند و سپس
پیوند خویشی استوار گردد چون سهوان بسیار دموسم بارش بداسجا نگذرانید شانزدهم خورداد بود چالها
برخاست درسوم بامر دیوکانی سجاآمد مردم لسیر دل وگرفتن قلعه شتافتند هم تا چس را
بتمامی کوه فرستادند چون تموز لاهور بس گرم بود پیروسس سلاغ بدالسور روانه کردند و یک
قصبهٔ نهانشایسته جا با برگزیدند لیکن برخی سگالشها ازان باز داشت از سوانح ایل شدن سرتابان
شرقی دیار چون پیروزی سپاه جیره دستی نمود از پی شتافت دیگر روز بجلیسه که از گزین شهرهای
اودیلیسه است درآمد سحر روی نام دهم جیره براو درخت و پایهٔ میرزا برافراخت هر گرد بی از اعیان
تیره رای به بیعوله درسد را حه بگنهل نتمه کی کیستر چالس بوسعید خان الذول نگرانی سگاله مار گردید و لا به سرانی راجه
درگرفت بهار خان بابوی صنگلی باتر خان میر غازی ماثر النعماری ازان لشکر جدا شده پیوستند در
کمتر زمانی بوسیان زنهار خواسته دمند و آن آباد و ملک بدست درآمد در قصبهٔ بجدر کیسه آگهی
پسران قتلو خواجه سلیمان ولاور ملال خان بجادر کور و العم خان عبدالغفور ملک حبیب داد وکهکرا

ج سوم ۱۴۲۳

راجه مانو ملک سکندر پیرکوتم با سه صد فیل در قلعهٔ کنگ فراهم شده و ابدآن حصاریست پایان ملک کهار
شود دریا وار راجه رام چند که بزرگ بومی آن دیار است سارنگ گذه میخواهند همان سنگ و بری
دران شهر گذاشته مارمن اسحار بود بیا افغانان سنگلی که بوست سود ریاست ساه بر ددمانی آویزه حصار
بدست آمد عادل خان حاجی جمیل قلو قلعه آل سیرو و بیر کلکل کتانی تلمه راجه گرین بومی آن سرزمین است
لشکر پوری سپاه یوسف راجه رام چند سپاه بر دوگام اسارنگ گذه راه داد چون راجه مانسنگه رسید کمک
یوسف خان حاکم کشمیر پسران افغان حتی مظفر الحق و گروهی را گرد آن گذاشته خود بزیارت حکما تحفه بشد
بدان لسخ که مراجه را محمد بر دیگر و سکام ماند دست ندار د چون با مدلیشه نکردار رسید مار گردید بسیاری
مکا ساحت و سر دور بر سمان بدان سرزمین رفته مالش میداد ند و ما بدر گزاری دل لشکریان بد ے
بر سپاه و بهر ل بود ر را ما مشاش بروانه ساحت راجه مکمک مار گردید سرد قلعهٔ سارنگ گذه نامی کشایش
بر مرور وس هنگام آگهی آمد حسب خان دریا خان سجاول خان میوه خان که شاه فتح خان جملگی برده بود ه ملبس
ریحتند و بالشی مکلی سروی آیرش مدیده کناره گرفت بهار خان را مرحے دلاوران بدانسو فرستاد و تاما
داوری در کتر رمانے آویزه برآمده شدند و جلمه بار بدست اما دهنودگان سارنگ گذها ر حوالی گردید
ملتمس بهار گرمه راجه را دیدند و پرسیکی سحر و الی لوارحق امسدر ادویه لاهوری سیاه شد لختی نعم درشد
و برود سادی امدو حت چون آشتی شد و سور بهار ماسب مرا جای نیک میں ارا انکه دستوری گیرد و سمدا
لشکر و راه شعله و رامتی گرفت بیرون میدان مرب کاری و دانسته بامدیسه ورشد ند و کار آگهی و ساده بیرون
شود بمبر ار گداره واره روی فرو سندگان بوای قلعه جانگر اشد و کار برد بندگان سنگ بر سے ساه و عسس
اررومی مگاه نمود مرآ بها ساحتید دستوری دادم و همگی اره دار سود ه آمدگی با گفته ارلی رب و باس کسی سمامد
باگزیر السویته نامه ور لشکر پور عیان کشد مجانشا کر رشته سمان ار دست و اهشته آید و گفته نکرد اریگر اید
لسی و تکم معدنس مگاه ساحد ورین ر رستم در مال سموال آمده مارہ سمان گرفت قلعه بحس علی عرب و مقصود آقا
بسیر و همگی سوستان بر قلم و ادر و دست و دوم تر شاهزاده سلطان دانیال بخسالق قند هار و سوری یافت
چون گکهانی آسماک با مدار ره سروی سیر پایان بود و آن گوبر اعمال را بدالسو فرستاد و بدار آب بداوی برگذشته در ملع
راه داس فرود آمد مستم جمادی گیتی خداوند تماشای کشمیر روانه گشت و در همان باغ بحسن سرل شد سیت
بهمه سه صد بار چه اما دور ساحیر امبادا حر ساسان هندی برگدارد بدا اگر بدیان ار ستیں سرل برو د بد
بار گسته بگیر بده ساعتے برآید باگر بر ساه و شاهزاده بار گردید

توجه فرمودن حضرت شاهنشاهی از پنجاب بسوی کشمیر در عین اشتداد برشکال

ج سوم

ارد و بازجهان سالار را دل بدان سو بیکشید بسیری مردم از ره دشواری از آن مکانش باز داشتی و آنانکه دل
گرو نشانا گیری خدا اندوه داشتند سختی کریوه آسان برشمردی لیکن چنان برگزاردی جهان خدیو که از بیرون سو یکساله
راه قلمرو کنار شدن و بدان کهسار درآمدن چگونه سزد و رسد و درمیان را رسته دادی دیهیم خداوند نشین بود که دریا
پاسخ سهالی را زیست این یورش سرمایه در جهاد دوازدهم امرداد بازپرس ایزد مار داشت مردم بدان آبسیج
کوچ شده و برخی پردگیان همراه گرفتند هفدهم از رامباری پیشتر چالش رفت و از آب ترولی حامی بیستحانه نیاند
ارد و وسپاه را بسرکردگی شاهزاده سلطان سلیم گذاشتند که با هنگی یاوری دهد پدران حاجیان فیل سوار و نود دو هم
از شاه هم علی قلیج خان و خواجه شمس الدین دستوری یافتند بیست هشتم بر ذخیمه جهت شورش کشمیر مردمی بردر
افتادند ازانکه قدسی آهنج پرده برگرفته آمد و جهانی چشم و سر به اندوخت و شگفت تر آنکه چون دریامی را و می سگدا
چنان پرسش فرمودند این شعر در باره گرفته اند **بیت** کلاه خسروی تاج شاهی * بهر کل کی رسد حاشا و کلا
راز دار میرزا یوسف خان جمع ترولی کشمیر برگزار و قاضی نورالله بدرگاه آمد و ناسازگاری مردم و ته پسیجی و امیر
ازین آگهی برخی بدنهادان را طلبید استند و چنین بیک شیخ عمری را بیاوری فرستادند و چون لختی حال مذکور ان
پیدائی گرفت درویش علی عادل بیگ یعقوب بیگ ترکمان امام علی خلاق قیامیک و دیگر نوکران میرزا یوسف خان
همداستان شده بر فتنه سازی برنشستند نخست نزد کمال الدین حسین اسکو که از امدیان ست رفتند
تا او را بسرداری برگرفته شورش برافرایند ارسعادتمندی نپذیرفت یادگار عم زاده میرزا یوسف خان او شیا
آشوب گردانید بدهر روز اندیشه فتنه در سرگرفتی و زمان زده باز گشتی روز دیگر
برخانه چنین بیک شیخ عمری یاران کردید یکی از نوکران او درین گروه پیوند بیوکانی کرده بود دو به همه نیکو
از آن سرباز زده بود و هنگامه برساخته ناگهانی بر منزل او ریختند مردم او سجایاره بوده در
دارگر و دیای همت افتر و قاضی علی شیخ بابای در میان شده شورش فرو نشاندند از انجا
برگوه یاران هنگامه آراستند حسین بیگ مردم فراهم آورده با ویزه ایشان شد و لختی
کارزار رفت و بآشتی گرائید و چند پیرایه پیمان از هم گذرانید نزدیک بود که آن تبه سگالش
بکردار رسد ناگزیر حسین بیگ و قاضی علی از شهر برآمده بقلعه ناگر نگر منزل گزیدند لختی بیشناد جواب
ناپروائی در شدند و از دهم امرداد رهگذرها بسته سپاسی برنشستند و گرب آنگه گیهان پیرای
نهفته دان درین روز از لاهور برآمد چندی بهانه سیر فالیز فراهم شد پیمان یکجهتی بر بستند حسین بیگ
و قاضی علی راه آهست یاوری نکرد که بر سر هی این شورش فرو نشاندی ازین آگهی شهریار دیده وری تیر تر روانه شد غره شهریور
کنار دریای چناب بنگاه اقبال ابر افکندند با آنکه طوفانی جوش بیرون باران ریزش در ساحل نشسته سپاه در انداخته آئین

برگذشته آمدند. ماه داران گذر یوگا کشتی سوار برگذشتند چهارم بدانی گرفت که همگی سپاه میرزا کشمیر با

در ساخت و قاضی علی القدر بدگی مسکو پرستاری بسر و حسین بیگ بسمت نگاو رستگاری یافته ول

یادگار از شهر برآمده ایشان برست. قالوا. دست داده کام را ح رفت و شکائیه گوهران ارادرس گف

درین هنگام ارگران خواب پا به ای در آمده از پی شتافتند و با ساخته کار برگردیدند اگر چه فریدی

پیر را مدد پیوستند و با ولیای اقبال سر باوری نگردند آن ماه جام کالیوه سر شهر بار آمد و سر داغ

الهی کمتر آورده چیرگی یافت ماگر برار آب گذشته بشهر رسیدند پل را هر دو کرده ویران کردند

ناسپاسان از بیم آنکه سپاه اهمرمان جدا شوند ایشان بدان اندیشه که از پی پیامد قاضی علی پناه بود

که شیخ علی خان حنگی پناه بردند با منتظار کمک پیوستند حسین بیگ پاسخ داده مردم میرزا

یوسف خان همگی در ناسپاسی بد اسخار سیدن پس شتواره اگر به هندوستان گام فراخ برده

یدد میر ایوب کی از کم ساسانی نقاره تاواره در آورده را شامان آگهی یافته بلهارت گشتند

ناکام خود را تاب در ره ورد برمی فرستند و لختی گرد باز آمد حسین بیگ قاضی علی و جهدی بدنی

برآمده ره نورد دیده دوان راه بر سخال بسته بودند که گروه هستی تیر بسر و بسمت نگاه و بکالمه تار را

طے رهائی یا شتند از شیب و برابا سخار قاضی علی را پیروار دست لشکر دستگیر کرده جان سپرد

حوں حسین بیگ حیدری ازان گریوه پایان شتند رسیده را آسیا تاراج کرده سخان شکری به ساخت

شهورستن به اوری در رسید و شتمایه سکاری گشت ازین آگهی گیتی خداوند بدالسوتیر برآمد

دوبرمان رفت رسخان کوکلتاش با سپاه آسوار راه دسوار در آید. صادق خان ماهوی بهادران

بر سر یتا مد و میان تتای کهسار از جمهور گیر اشوند انقطاع داران دعاگداران سخان سجے

کشاورزان بر دل راد لاسا موده روانه کشته شم شهر بور شیخ فرید بخشی همگی از والادرگاه دستوری

یافت میر مراد امیر عبدالحی خواجگی فتح الله شیخ عبدالرحیم رحمت خان مظفر کوکه قاضی عزت الله

سید کمال خواجه اشرف میر ابوالحی سید قلی ابوالفتح دوست محمد مردی شیخ ابو زید شیخ کبیر لطیف میرکمال

شیخ ولی شیخ مودا شیخ معصوم شیخ حسین هاشم شیخ زین شیخ آدم هزاره سنگ شیخ حیدری بیگ

میر جلالی کلب علی شیخ حال عوض ولی بیگ خان قلی سید مصطفے سید عبدالهادی شیخ ابوالخیر

شیخ موردوا میاق بدخشان تاج خواص ملک بدخش جلال عالم دولت ملک جوهر شیخ عبدالرحمن

شیخ حیدر سید کمال الدین سید جلال دولت طوح کلیان رای اسیاسے راد مردان همی نامور

گشتند از سر دگی برب بر پیرودی را بر پسور ستاده شتادر با داراده درنگ بر دوران رو در

نگاشته شد که سکر نامه از دیوان لسان الغیب فال بر گرفت نظم

آنچه تحریر کماست کرین فتح ...	با جان نشاسند چو ... دمم	روزگار گشت شاد درین ... است	آهنگ خصم او سپرده عدم

بر اقم اقبال نامه سپرد و چون شده بود داور کشمیر بر آمده بر هاشمی یافت در گجرات سانزده دو الاگو هر بار برگ ... دست داد مانی برابر دو سانزده هم صادق خان دستوری میش یافت و چون سر را چند سپرده و نا سپار خواهش افتاد از پیرگی روزگار رسوری دو از میانه راه برگردانید

سگالش فرمودن حضرت شاهنشاهی بآبادی این شهر و چهره افروختن اولیای دولت

آباد سگالش و شایسته کردار فرجهابر دید و کامروائی را پایه برتر نهد پرستاران را چهره خواهش بر آراید گوناگون نصرت چهره دولت برافروزد و شگرف کارهای دور و نزدیک را شکست اندازد و تازه گی این سروری داستان از آن برگوید چون خان اعظم نیروی اقبال درافزودن پیروزی یافت آن بسیج داشت که آن در برکشاید و ملک فرو گیرد لیکن از دل نزاری همرهان بدو بنگ افتاد درین هنگام چون کاه و آسودن مارستی تازگی یافت در دیدن کار آورد بسر جام کوهن جلال خان غازی ملک اجن ملک امن و بسیاری سرکشان آن مرز مالش کنان پیوستند سومنات و کوکه و منگلو بهود و در ختران تا شانزده بندر آبی او در دست در آمد و سپس یکتا الش قلعه جونه گڈهه که بنا بر آیین خان تیموری استند روانه شدند آن مو ونست ولایت سورتهه وابسته بدو و از میشین فرمان روایان کم کسی بدو دست یافته بست و سوم خرداد فیروزی سپاه بدان نزدیکی پیوست آن شمالی پایه را سهند مورچال گرد بر گرفت یوربیک خان و حدی را بمالش گروه کاتهی که بدرومان مددگاری نمودی روآوردند و درین روز درون حصار آتش افتاد و فراوان دستمایه در آسواری بسوخت و فرنگی توپ اندازه که احمدی کیش برگرفته بود در ال بیشه لبن جا نگذاشت از سراسیمگی بخندق افتاد اولیای دولت مژده فیروزی برگرفته و ترانه شادی بر کشیدند لیکن در دنبال آن از دوق فزونی و جا استواری بخوف فروسی قواشتی بهر رفد ... تیر یک میم منی بود چندی بار برکشادن زبان بکوهش بر آلودمی یا سنج نگو یابی بر چندی سپاه بستوه آمده کو کلتاس نکو ناگون روشن دل بر دادی و سر رشته کوشش دالهیی رهنموی اقبال بر کوچه آگهی یافتند نخته بلند ساخته سرکوبی آماده گردانیدند و از فراز آن و تیگ اندازی آغاز شد غنودگان از خواب در آمدند و لابه گری فرا پیش گرفت و بهفتم شهریور پس آز آویزش شبانروزی سه ماه و نزدیک شیان زنهار آمده دیدند و کلید سپردن را دستاویز کشایش تنگیها دانستند میا سجان تاج جان نار بن جان غوری پسران دولت خان را در بیست شاله جانشین پدر دوم دوازده ساله از ما خان برادرزاده

۱۸۱۲

ج سوم

امین خان محمد که حدای جامه و نمک وهیس بیجان حاجی لوبه کاهی پیرک محمد میرک افضل دیگر مردم ایران سپاه
دهشت کس با مور آمده دست نیایی کوکلتاش تاش خان و خان دیانوس این گروه ناس در آمده هر کدام را
تا با دهاگیر و مهین خلعت و گزین بارگی شکسته دل و کامروا ساخت سلطان محمود شکره فرمان روای گجرات
با گران لشکر و شایسته سامان دور بار بکشاد این دربارش بود فرمان بسیج گشت یار و دم پیش از
روزگارے درار مدت آور وگیتی خدیو آهنگ مالش او گار و دهیر تو پیر فروری تو بیند رسید و اپرگی
سپاس را پایه برترشد

پیاده افزاه رسیدن شکوت شعاران کوتاه بین و کامیاب بودن اولیای دولت در آن عدت

هر که کمر پاسی برستها آسمان تکیین توزی او در هیر و بر دو راو شکست گراید و سخت و راخواب درگیر و تنگنای بو لیش
پیاده افزاه ستاند لشکری و سیلی خان و ناموس دربار و دحال این شوریده مغز دو دو برو بیکتر ازان آگاهی
بر دهد که دمه با مدد برگرداند چون تکس خوبان زر بر ستار فراهم گشت و اولیای دولت را آن آمد برمد
میرزا یوسف خان مد لاله گری بود مدد او گر مجوئی و تاره روئی بهندوستان گسل کرد او آب گذشته سرنگاه
سر را فرود آمد خورمه د رمه و فیل و اسپ و نوب و دیگر مال برگریب برده آزرم ورزنده و برخاسته بزرگان است
و مراد سرو ردیبی سگرا را آلوده ارسکری اقبال دران هنگام او را اسپ لرزه در گرفت چون بهر کس بکس انکند
فولاد درسه برسته وحسیم در شده دیده وران ترب بین را مریانداری ته رای بهمون گشت او با تحر دی
مرد مانگان با فرجام گرامی خطا بها بهادر بهرام بانک جا سجامان درویش علی خان عادل بیگی عادل خان
مقصود احدی محصوص خان خواجه محمد موسی آصفت خان موسی میرزا خان درویش مسکین بابا خان حسن نور
مصاحب خان شاه علی بیگ ترکمان سهار خان شاه معلوم بهادر خان مرصالح نصیب خان نظام الدین
نظام الملک و ائوحکی سلطان مابیگ ما خان و بعضی دیگر بار اندرا مام بزرگان ساده شکوه آرای شد لنظم

ز داننده شوان سد سخت بنا	لتساید جریدار و سخت را	کلاه تنگ کنک اکوش کرد	بک خویشتن او را موش کرد

سایل پهنه دانی کسو رحد یو خان ریگالیدے چون راه بالست امد بدرگاه والا روا گهی بود واگر برسد یاد مشتد
و چون دلتیس آید درحین نرسش آ سیاه بر زحرام گردد و چون رسان دررسد مدس سیر دیر در آمدن لس
دسوار دن سالی بکرده گزین سامان برواز ایذار دریاسے مر بان کشمیر حمیں دستگاه مداست
از مغنه دانی کشور خدیو آگاه بود ازان باز زمانه بدور بهر حد گی گرد بهواره با سپاهیان سرمایه گرا رمی
برآراستی و بهره وری اندیشی او را ناسپاس اندوختها و دستیاری ناموس بیرایه بهمون شد بی داوانه
بر دستی و بیوند خویشی شابه گذرا می خون شنید که میرزا بر مدان برکشاده با ماره درداو را گسل کرده

هور از آمدن ایشان آگهی نمود گیتی خداوند بی حاجی میرک که از نامی زبان میرزا است نامه‌ی آوردن آن
هستی ناتوان فرستاد پیر تنبیه مدنها دان الا امر مین بسیج تاراج داشتند ناگاه فرستادگان در رسیدند خان خواجه
تیاقداری ست یکبارگی آوازه رسیدن همایون رایات جهان را فروگرفت دران تیه‌سگال تخته‌ی سخن آمد و
عزیمت داشت حسین بیگ شیخ عمری را در سر لوح میرزا شاهرخ را از بدخشان بدین در آورد که دست آویز شورش
گردند تا دیر پرستش او بر خاستم او سخن سازی برآمد نام گرداند سکم و الا انگاره‌ی تنگ و نامه نادرست گفتار او را
بر نگاشت و چون دستان فروشی او کارگر نیفتاد درویش علی را با لشکری روانه کرد و ساخت استوار
آن کوشش نمود اگرچه سپاه از هر سو رسید شیخ فرید بخشی بیگی با همرهان پایمان کرد و قلعه بر ساخت و برتال
گذاشته رده آراسته دست و سستم شهر بویه هراول مدره پیش روان سد و برانغار و جوانغار برا کوه تا نم
پیکار گشتند درویش علی را باگروهی دو دیوار بر فراز کرد و آورده بسیج آویزش داشت و حسام سوم گذاشته
شکوه سرفروخت ناپروی نمائیده پیش دستان هراول یکمنز آویزه غنیم را برشکستند دلیران جوانغار تیر دستی
بگله پیش خود را فرو گردید و سگرف کار را رسند و فراوان مخالف را خراب آباد دنیی آنا گردانیده چهار کس از
فیروزی سپاه روزگار بسر آمد و برانغار بسرکوبی که غنیم داشت بی جنگ گرفت و چون بیشتر را دید و گرد دید پس
هراول آمد دیگر روز غنیم از بیاه دیوار بالای آویزش بازپس گرفت سران سپاه از دو اگوه دریابان پیکار
انگاشتند هراول جوانغار تیردستی نموده کریوه گیرپل برگرفتند و لختی جا رواندست درآمدگی نادرسته اسپ
دران پیچ نگشت وار بارش تگرگ دیراوان بیخ رسیده بامدادان بکریوه اکرم بال گذشته دائره کردند
سگالش آن بود که پیچ گروهی کریوه هستی زیره پهال برمان فرود آینده پیش روان جائی داشته بارش آن
تیردستی نمودند شیخ فرید چندے را بیاد داشت ایشان فرستاده کارآگهان قابو دانسته باز گشید
فرستادگان نیز همی گزیدند و تا بسر کریوه عنان بازکشیدند و شبانگاه دیدبانی گرفت غنیم دیگر این کریوه
بسیج پیکار دارد دآن شب آمادگی و هشیاری گذشت چون صبحگاهی فروغ چهره برافروخت جوق جوق تیر
کوه پیکار ستدن گرفت بسیاری بدان اندیشه که با آهنگ بکارزار برمی آمد در کمرنمالی پراگندگی ایشان
دلنشین شد پایان روز شیخ با رسے مردم رسید چون لشکر پس بود دو ستاره در پیش فرود آمدن
درین میان محمد کاشی زنهار آمد و چنان برگذارد که یادگار شکست از دست داده را که بر شیر و دو میر گروهی
به مغوله برد رشد بامدادان دو دم محفر کریوه با نان نوردیده بهیره پور فرود آمدند دران نزدیکی تن بسر بنگر درآمد
و گمان بردند که گل زیاده سرباز و افزاه یافته است و درکمتر زمانی سر او آورده نشستین گرائید چون این نامه هم
از گرفتن کریوه آگهی یافت عادل بیگی را با گروهی به سرهنگی گذاشته بهیره پور آمد و دیگر دو سختے خواسته

مردم برداده بیشتر روانه ساحت سی و یکم تهرپور هم شبان نوجی امده اگر گویان میرورسخت آواره رسیدن
اسرچدیو جهان را در گرفت همگی آرد و لیمائی وآن مه سگال را مستی سر فرستاد مدتهمار خان یاری و ابراهیم خان
کارگر ابراهیم خان بیاید. ساروبیگ تا ملوحسین بیگ لعو یار بیگ و داورنگ ملک محمد و چندے دیگر از
نوکران میرابوسف خان بیان ستة درکمین بودند چون همی ارشد میری شد سوزش الله اکبر انداخته
دست غارت برکشادند آن مدکیش از زبر اسپ اردو بیرون شده راه صحرا گرفت و به یوسف نام برشتابی
همرہی نگرید لختے راه بیرده سوی سیاه برد و همراه را آگوردان اسپ ماریس فرستاد رحی هو اخواهان جاوید
دولت جدائی سیایر در دامن برده هش ادکوشش داشتند و او را نامدائی حیرت می امد ومعتقد ناگاه سارنگ
رانکر یر یوسف خان افتاد و او را درشکمه گیتید یا چار سرگذشت برگرد و دورسیمونی او گرمانه آمدے لختے مدارا
فرا پیش گرفت شمهار خان امی رسید ودرش او را در سنگ گرداید نظم

نوکدامی سر سرای اسر ورست	آسمان وامکار سر دوکدو	العی این سر کشندن همست	سر کشدما سر دلیسان کدو

ستم بیرون سپرشده دامن لیسان همی مجرا آمد گاه اور از پیرو دے سیاس یار و بار ار شد یعصمه
دانی کتابر جدا دلسیس حرد و بزرگ آمد و حمائے ر احتم و بهمه دست افتاد
ر و رے کراشورش این فرو ماه آگہے رسیدایں سست کرد یاں گوهر باره رفت
بسب و کدار ناسب حاسد هم آنکه طالع من .. و کدار ناکشر آمد چو ستاره یمانی هم اوایں
آشفته سر و حتر نقره در بدکاری و لی آرد می لولیان بهمان داشت و مده وقد پیشگاه باطن پرتو می امداد
فرو سلس این ماه و حام ور آمدن سهیل نزدیک هم باشد لعرمان والا اختر شناسان یونانی و هاسی
وکشمیری و هندی استمالی موده مر گرانه مدار دوماه تا سده در تبره روز ما و اخراه شید فرموده
سحاط آسمان یو یدجیان میر پیدار جهل روز کم وار دوماه اقرون باشد امر و روشن شد همگی
ناسپاسی سیاه روز نزدیک بود بهمان رود یمانی ستاره بر آمد این بداختر فرشد و نشان بی گیتی تارکی
دلستیں که وه گردید و شگفت آنکه درین فرخنده سال از چهار سو بزرگ فیروزی چهره بساط برافروخت
فرمان پذیرفتن فرمان تنه و بیرون بوستان گشایش آدلیسه و ایل شدن سرتابان شرقی و دیگر سیات
چوبه کدھ و سوساتی وگرفتار شدن مظفر و سر ابالتی یادگار گلهره چهره دستی برکشمیر چون شورش
فرونشست سیزدهم اسرچدیو نگاشت سرالستان جالش فرمود فرمان حقیقت سرا رفت
ما رسخت جلوہ بہار دیده افروز بود الکون عشوه جران بیشتر و آمر در پرده کشائی جمال بود امر و ر
سالش ملال همایون اعرق و بزرگ اردو را سرگردگی شاهزاده سلطان دانیال نگذاشتند ما

بازگشت در رهتاس بسر بردند چون سلطان خرد رالختی بیگرگرانی بود تا یزدی پاس سپرده دل بجدائی
نهادند چنان خواهش بود چندے از بردگیان همراه باشند لیکن دشواری راه و سرما فرونی گرفته
اران بار سیداشت شاهزاده سلطان سلیم را برف نگهی فرستادند آن روز گریوه نیر گذشته دائره شد
بامداوان از نادر ماهنجار دائره برگرفتند دیگر روز نزدیک نوشهر سراپرده برافراختند درین روز شاهزاده باگرامی
از راه هستی ویر بکشمیر درآمد و برسجال لختے بازگشت شد دشواری برف آسودگی راه برگزارد و اندیشه
برون شد چون راه برسجال تحتی آسان برداموده مد هماپون برشش بد السوی قرار یافت روز یکسبانه
منزل شد سال را و پای تنگاور شهریار ارجا رفت آن جا بسوار خود و سختی برزمین گرفت بامدادان گریوه
برسجال گذشته برو نار ی برابری بارگاه دالابر و مدورین روز نیز مدان سان لیرس و آگهی پاس
بیداری گرفت بیست و سوم که ساعت فرخنده بود سری بکر دار الملک کشمیر تقدیس قدوم روشنی
پذیرفت نهان رابینش رفتگان فیروزی سپاه سجدهٔ نیایش بجا آوردند بنه غبارے که برو رگاران آگهی
شد بود و بسر مالیش والاسی و چهار کس در سید و اکثر پیکری نشیدند چندے دیگر نیز بری است تا آنکه باسیاب
برکنده آمد واز آواره آنگه گیتی خدیو بجالشگری خرد و بزرگ فرمان داده که و مه پراگنده بود و هیچ دهی
آبادی داشت برچند پیش بندگان دلاسا نمودند باورشان میشد چون بسیج شاهنشاهی پیدائی
گرفت و مهر فرونی گلشتن آمد از دست آوارگی رو بشهر نهادند و بدیجستالیس گوناگون نشاط اندوختند
کارشناسان راستی منش هرسو نامرد شدند و برگرفتند پاسبانان در تاریخ فرماندهی تیمور چند یکه خمیر مایهٔ
شورش بود مدیا و امراه برگرفتند خبر عادل بیگی که تا آئین قلندری دکن رو نهشتافت و آنانکه اندو رمیدی
خویشتن را برکناره گرفتند بلندپایگی اندوخت بدجهان سالار نیایشهای بجا آورده سپاس گرامی آثار
اساس برنهاد از سوانح نیرو مند شدن زین خان کوکه با آنکه شورشی برنشسته بود دار نهان هیچ از آن تیر
سواد بجور نامزد شد درین آشوب کشمیر اعیان ته سگال نیاسپاسی برخاستند چون در آنجا گزین سپاه
شوعی الوس کلیانی دمحمدزئی که پیوسته راه دولتخواهی سپردی باریکیان و یوسف زئی همدستان شدند
دسجات سکری محمد قلی ترکمان که برده بکار آمد بود برنشسته تاریکی آن دست چیرگی برگشایند آبا و کوکلتاش
دررسید هرگروهی از ناسپاسان که مغوله در شد یوسف زئی با لختے تاریکی بسرگردگی وحدت علی یکبار
بجور درآمد و جلالزه و ورا دخود را همراه ساخته تیراه رفت بسیج آنکه وحدت علی ولایت کافران که پیوست
کاشغر است برگرفته بپای آماده گرداند و سرگاه از فیروزی خنده کار ستیزگی گراید خویشتن را بدانسپار رساند
کوکه بهفتم امرداد از گریوه ملکهند بسواد و درآمد و آن آباد جای دشوار گشا را با آسانی برگرفت و از دره میدان

ج سوم

۴۲۲

۴۲۳ ج سوم

سحور شد تیره رایان بدگوهر پیروی آویزش در خود میافتند باگریز بولات کاوران شتاب آوردند
و در اندک مایی کهسار بهر دل را ازان گروه فرگرفتند و در روبه ادسواد باختر سو گردید تور گل و شمال
کاشغر و بدخشان سحوب سحور و قلعه چیکاری استوار کرده سحوت مروشی برشمد کوکه براندامتش
ایبان فرایش نهاده و براد مردان آزمون کار بدانسو شد تیزل بسرل قلعه ساخته گرویده می بو رودید
هرگاه شبخون آورد بدریان برده برگشتند آن قلعه را گرد برگرفت عرهٔ آبان سرگ آویزش برگشوده
هنگامهٔ ناسپاسان برآگشت هم گیهان خدیو باهنگ تماشا زار زعفران گیتی برنشست باماداوان بدان
نشاط گاه عشرت اندوخت گل آرای بدین شادابی و نشاط تخته دیو بایی کار آگهان جهان نورد
نشان بدسمد اگرچه میلو برباند لیکن دل افروزی و شوق افزائی نگارین دیگی برم نشاط آراسته
گشت و ایردی میمن را درد بگر کشود بدهم دریوالا حسین دخسوار توران درگ سست او را لاهور
گذاشته بود بارکیار گشت آماده شود چون رایات همایون بار گرد و دستوری یابد اتکلاو یا
رود برلسا و للفرمان والا سرو بار او ابوطی گاه رسانید و بهدرین برجه شمس الدین خودوسی آهستان
سرپلهی یافت او را از لاهور طلبید بدگه کشمیر حید سے سمالعه بارگرد و تمحوادمی و آبادی سهدواردم
حس دلوای حضرت آورد و تحکم والاکشمیا کیا بریا و ماهیا سحراح آرا اسید و شگرف مالتی برد
کارآمد و بهدرین رور حت شمس چیک سیاران سکومی والا آورآمد وار سرورگان این سرزمین ست ازدیار
این آرزو داشت درین هنگام سردار خواهش روائی برآمد و بیر برای رام ساختن بومیان دست
مبارک خان و حسین چک برالشستان شاهزادهٔ سلطان سلیم سپرد بدو تمحیلیں برحے دیگان را
بدل گرین سومد ناسرت تحشید بدرین سال بمیرزا قتادبرگ پور میرزا حکیم سحتے سرایا یافت مدشگاه
زندان برشست ایشا سائی خویشتش را باده گساری داده بود با دارا او بسیاری رو آورد
و درین هنگام سیائی در پیشگاه حضور آورد بدهر چه نگارش بایتی برسیدن آب دانش از دست لشتامی
دیگار شد گریدے برساندی شهریار دریافته کارآگهان برآموخت

مراجعت گیتی خداوند بسوی هندوستان پس از فرایش سیر کشمیر

از گزیدگی آب و هوا و سازگاری آن تقدسی مزاج دوید شگرفهای آفرینش نگارش آن بود که رسیدن عشرت
درین دیار کرده آید لیکن ازین روکه گران ارجی آرزو که و مه را استوده داشت و سخت سرمائی این مرز
بگرم سیرتان مرفتی آرد و دشوار تر باشد کشور خدیو بسیج بیرون شدن فرمود خواست که کشمیر را
بمیرزا یوسف خان بسپارد و در جمع آن تا رخش برگشت از بیرگی روزگار آنکه سحبه که قاضی علی و ابراهیم

آورده بود بدست آمد و گذار دوراه دار میرزا آشکار شد و تیرمندگی ناپذیرنده چهره برافروخت جهان
خداوند بدان پیشین آهنگ کشمیر خالصه فرموده سر راهی بخواجه شمس الدین سپرد و سه هزار سوار همراه ساخت
و چون قدسی خاطر از آن ملک ایزدی آسود بفراخی و فیروزمندی بیستم آبان کشتی سوار بهندوستان
روبها دند و فیروزی سپاه از راه خشکی دران روز باندرکول گذار افتاد و بیگاه میرزا حیدر را بو دالاعماری
ارو یادگار بخواهشگری شاهزاده سلطان سلیم کشمیر در اقطاع میرزا یوسف خان داده آمد و بدانسو رخصت
برگرفت جاگیر هندوستان زعفران زار و ابریشم و جانور شکار خالصه بازگردید و دیگر از فرودی بخشش یافت
بیست و سوم بکون آله گذار افتاد و از تماشای آن نگار آگهی بر گرمسند فراخ آگهی بیست که بدور
بیست کروه و دو دست دور شده سه دست تا بد سلطان زین العابدین در میان آن بازاران
پنج سنگلس حفره بر ساحت بدرازی صد و نوزده کروه پهنا هشتاد و دو سبر از آن کزین ساخنامه و گار ارو
و بیس دیگر بزبان ستیمها بر افراخت همواره شد یاوبر خیزد و کشتی طوفانی معرح در شتو امروز از قدم
فراخی آب آراسته داشت و که دمه راستگیت در گرفت بامدادان که والا بارگاه نزد باره سوله
برافراختند تا آنکه دو ماه است بیچ بدوری برنگذرد که چندی دستوری هندیان سیاه اسوهی بر
همان نمط بود گیتی خداوند از هفت جوکی بر سه را بجوهی برگزید و دیگر کارآگهان جدا در سر جوستی
نامزد گردانید که بدوری در خوریکی پس از دیگری روانه شود سوم آذر که دائره گذشت بی تکلف شد
همه شب بارش شد و کرد از و برف بارید پیشاپیشیان بارست روز گیتی خداوند بسکالش سرل
گریبان سواری فرمود و چون دلخواه جای بدست نیامد بنه و بار را گذاشته با چندی سروری فرآیش
گرفته میانه راه برف و باران بریزش درآمد دره باریکی از مضافات بگلی برآسودند و روزی دراز هر
سر طرف بارش بود و خرد و بزرگ در تماشا بود بیشتر ازین بیگاه که سرما چیرگی داشت و هندیان از
برف ریزه هراسان افسر خدیور را بزبان رفت امید که چون همایون رایات از بگلی برگذار و دلستان
هندوستان نمودار گردد به ریزش برف نشاط آورد گرم سیرتان بسر آمیکی در نشوید و تماشای آن
عشرت اندوزند کرآدم بیدائی گرفت و چراغ رهنمونی برافروخته شد بامدادان هوا برکشود ره نوردی
فرایش گرفتند و دران نزوار دو بخواهش میرزا یوسف شاهرخ سه نختی در ومنود که بنگاه او ست فرود آمدند
هشتم چنان تیز راندند که از راول پنڈی و رباط نگرکوت و بخشمه و سرای خسروه برگذشتند و دشوار
گریوه در نوردیده نزد سرای هر سحرگاه فراز کوهچه نختی برآسودند و در میان راه صادق خان
بسجود نیایش سربلندی یافت در آغاز یورش رنجور شد او را بلاهور بازگردانیده چون نهی یافت

رو بکشمیر آورد ناگهان بدین سعادت کامروا آمدند و بالوای بشارت آستان بوس والا برخی
اندوخت و ستاره ای یافته بود راه هند و سکرا این بوم نشین را اندر رسیدگی برآورد و دیر دشتا برادو نهالو برو
وال وحشیان هم اران شرمساری برآمد و بیان این حیرانی نوازش تازه حالی یافته نیایش گری
ورا هنماری هیچ همراهی داشت ار سعت عماری درگذشت ام ساه پورا و اوراناصین سرودار اسحا
مدرگاه والا اورده نوازش یافت چون داود صادق خان مریالو دارد وکرد تهرپار شب در بیما
نگذرانید چون شامگاه درآمد او را ستوری داد مد که آهسته می آید و در کوشش نیایش گرفتند
مرگ شاهزاده و دیگرین لگان لابه نمودند که سخته لشکاهی سر آسایند بیرون یافت نشار درست
و وکر در بور ... هشتم ناگهانی سر تا سر که اعرق بهالون درا سحالو و سایه عاطفت انداختند
گروه مردم نکاید کشمیر داشتن ... لیت کورلش رسید مد شاهزاده دانیال و سلطان خسرو
مروتیمم بسجدهٔ نیایش پیشتاسی راو احمد

در آمدن خو به گده و متوجه شدن اولیای دولت و بسر آوردن مظفر

دو خو به گده کشایش یافت و نوسیان لشکر پیدیری و لابه گری سرنشستن کوکلتاش را دمروی را
نکار آگهی همدوستی گردانید همگی همت بکار بیانی مظفر کرد اینت بود برگماشت آن ماه اندیش
ساکامی چن در داده سپه آباد بیل ماه برداو بزرگ ولایت یافت و سرشکدهٔ دوار کامدست آورد
کوکلتاش نورنگ خان گوجر خان ابو نظام الدین احمد با خواجه باد قلی کوکه ساوات کمار
سر آئی میل دیگر سپاه را با لشکر شاو شاردیم مخصوص کر دهی علیم ار دو که آسته حلب پارگی
رسیدند و آمریق برگرفتند و در آنجا آگهی شد که مظفر در بیشه نگاه سپاه است و در قصبه امرسگرام
نوپس آن نوی تیره سری دارد و تا در علی و حیدی دران رستگاه گذاشته دولت سرشد
نورنگ خان با سپاری سالش مظفر روآورد و نظام الدین احمد با خواجه وحوقی سماور ال
مانسون دیگر رشتند باپان بروز سه نگاه او در رسیدند ترک آویزش رفت بخته این پیشتر آواره
پیروزی سپاه آن بوم نشین را کالبوه ساخت آن شورش مایه را باره بزداد و کشتی برنشاند و بحر برد
که هستواری کرده بود در ستاد خود بیرا این روانه شد تیره دستان پیروز مسد در رسیدار
خون گرمی بار گردیده درا و پیکت ابرتیب و مراد با همار بها دران ابد بارگی فرود آمده کار زار
در رسید سه نورنگ خان برسته تماشا گر بود گر دهی کمر داسته در رسیدند ناگهی تایید تیر مسطار
برگشته تا تمام دست و گریبان سنگ بودند درین روز خیر دیر سپه بدان شورید به رسید دستی مرا

ست تیره رایان پیرآگ شدند و بسیاری را روزگار بسر آمد آنانکه مالش سنگرام فرایش داشتند
تیزروی چیرگی برافروختند و با یزدی نیروی و نسیم فیروزی بهر طرازی دولت وزیدن گرفت سروه‌ها فراوان
غنیمت برگرفتند و بر زبان این والا ان اقبال افزا فتح فزود شد و خود از سرآسیمگی برگشت و بولایت
کچهه شتافت بهار چیاریچه کلان بران سرزمین او را به چیتوله برنشاند بیست و ششم آبان جان اعظم
از جونگده روی بدانجا شتافت عبدالله پور خود را با برخی دلاوران پیشتر روانه ساخت میر عبدالرزاق معموری
که بخشیگری آن ملک نامزد شده بود امروز پیوست نهم آذر پنجاه و پنج کروه بده کوچ سپرده بموضع مران
که خدایگان دارالملک ست رسید جام با فرزندان و خویشان آمده پیوست و میان نیاز و بندگی
تازه استواری بخشید مرزبان کچهه کاردیدگان فرستاده بلابه گری درآمد و در آنکه سر بفرمان پذیری فرو
و پور خود را پرستاری فرستد سخن برگذارد و گوکلتاش آنسانکه میرزا کوکه او بغنودگی سپرد پناه سگالی و ستوری
به نیکاه شتافت و سپاه چونه گدهه خان و مان او بیغمائی ساخت هر سه پور او را زندگی بسر آمد خان اعظم
از دوربینی خرم پور خود را با برخی دلاوران بدان سو فرستاد و دوار موربی به بیج کوچ سی و یک کروه
در نورد و بدان موضع چاره بار [illegible] و آمد چون گفت آن بومی [illegible] کارگر [illegible] خواست اقطاع
او سجام [illegible] مرزبان وستان سرائی بار آورد پیغام گزارد اگر قصبه موربی که از دیرباز نیاکان من داشتند
بجلدوی [illegible] مظفر [illegible] پذیرفت سخن هش گری او چندی را از بلندبین عرضه فرستاد [illegible]
دی [illegible] رسید همانا [illegible] بومی بدان شورش [illegible] رسانیدند که بهاره بدیدن می‌آید خود [illegible]
[illegible] گذشت
با طلوان آن شولیده [illegible] خلافت پناه رسید و [illegible] که با خود بهمان داستی نگلوراند و باد افراه
خود بایست خویشتن سرانجام داد همانا دید چنین بود و از شه خان اعظم را فرمان والا به پیشی سرازبستانند
و اکثر در پیشگاه حضوری آورد [illegible] مهربانی افسر خدیو جان شکری او بر [illegible] قطب الدین خان
سر از تن برگرفته بود [illegible] نورنگ خان او بیختند و نظام الدین احمد [illegible] درگاه والا آورد

مراجعت فرمودن رایات همایون از کشمیر و در رسیدن بلشکر و پرداختن

ایزد را سپاس که از نهان بینی جهان سالار بتازگی پرده برگرفت و [illegible] سرمایه بینائی
فرا دست آمد درین بازگشت سگالش آن بود که چندے بکنار سند لشکر بیاسایند و تخته لشکار
آن سرزمین نشاط برگرفته آید سپاه و السو را نیرو برافزاید و سرتابان را فرمان پذیری [illegible]
خواجه شمس الدین خانی برفت و در [illegible] تیمگاه ولک و ستوری یافته بود و از آنجا که دوربینی [illegible]

ج سوم ۳۴۲

ستوده خوی امیر حدیث است و در رهایی عثمان کسید مدد این خان کوکلتاش و دیگر امرا که
مالش تاریکیان نامزد بود دیده پژوهی رفت و چون حالش بدانسو گزیدگی نگرفت دوم آذر لاهور
سو خرامش رفت و لشکر ده کوچ نوردیدم در آن اقبال را فرخی برافروزند گروه ناگروه مردم سده
رسیدند سرمایه بهروزی برگرفتند و بیار افسانی را در بار ارتداد سرپیگیر تاریستان صد و وار وه گروه
درسی ماس و هژده کوچ در نوشته آمد و تا لاهور صد و شصت و دو نیم کروه در شمار ده ماس بسی و چهار سالم والا
شهر سوره واسه و شمار ایزدی عنایت که درین نورش چهره دولت برافروخت جهانی را بسا طلا مددی
رسیست و روزگار بکام بختی برخاست و در مولا مهد پور راجه رام چند مرزبان ته ملیه ناگی یافت برادر را
پرستاری حضور گذاشته بود درین هنگام آگهی آمد بیست و ششم شهریور در گذشت گیتی خداوند بیست و هفتم
دومی سهیل پایه را حکی برآورده و نوازش فرموده آن آباد ملک فرستاد درین روز خواجه سلیمان بختی
گواه را بار داده و بداندیشی میرزا کوکه مطر در آورده دوم بهمن آگهی آمد عابد خان فرمودن سکاله لشکر کرد
چهارم ماده ملی که مورچه یار ردی سو رسید گمان را با خدا و کس خان لشکر دار سوانح هرساول لشکر بتالی
کوه خون تومیان سرزمین سرکشی فراپیش گرفته در نوردش کشمیر بهره نگزید بدستیاری هم گیتی خداوند دار
خواهش گری قلیچ خان تورا و سیف الله را دستوری داده و قاضی حسن را با یاری همراه گردانید اگر چه برجی
بومی آمده دید لیکن لال دو مرزگ خمواده مالی بر گذشت رسیدن رسپار داده در گاه آورد و دو شمالی شورش
فرو نشست در مولاختی سنگاه راجه رام چند لعلی شتهار نامور تومیان اڈیسه است بروس بسار سگ
فریبان بدر سید و بوی خدا پرستاری فرستاد [illegible] مالسکانه آمدن او را تکلیف گار رشید سپارد راجه را قدر شناسی
بیگ سپاهی او افرامو سی داد حکمت سکه میر شرنیت سر مدی میر قاسم مدختی روز ابو البقا محمود بیگ تا
شهاب الدین دیوانه حومی پایمرده او فرستاده و گردیده رنگش برخاست رام چند لقلعه خورده کوه استوار ترین
قلاع اوست در سید بیرون رویی سپاه بر ماں نگاه ساخته تاخت آن ملک بپیشرو قلعه سیال و کهار اگڈه
و کالو پاره و کسماویوں گڈه و مهون مال و بسیاری آبادی سند آورده او بیش آگهی شهریار پایه شناس آنرا نشست
و نکوهش فرمود را سپاه بر گرداند و شورش فرو نشست ام جد او دید مهربانی افسر بوسکالش وید بسر
گرفت بیست و یکم بهمن براجه پیوست و در آن سید دارگی بر گرفت و دار سوانح بی راهه گرمی اعمال
ترمو رامی خون سرتابان اڈیسه سرلشکر مان در آورده مدد راجه او کار دانی خواجه سلیمان خواجه عثمان شیر خان
هیبت خان را در قلیچه آباد مول برد او ظاهر خان و خواجه باقر انصاری را همراهی برگزیده کم بیش
هر سو درایی جانسکاران جهانگیر ایان سر گرفته بر خود طلبیدار سدالتی و میناکی در شده و قته امرائی را

دست آویز بانی اندیشید بیست و هفتم بر دگر کرد پور باتر با قیلی چند با قطاع خویش میرفت آن گروه گوی
پیش برده آزرم بر دریده دست تاراج گشودند و چنین کناره گرفت اگرچه بهار خان تولک خان قوچ خان
با قرم دم سعید خان سپاره دگر می فراهم آمدند لیکن از کم یاوری همت دل باوری بر بهادر را جایگیر خود
هست سنگه را با فوج روانه ساخت افغانان غنوده بنحت تاراج کنان به بیدر سنگانور رفته بودند
و چون دستی یا رستند بازگشت ناکام بسته بنگاه چاند رای روآوردند امرای از جهان آباد
باجیتی ر رسها دست سنگه بیشتر رفته بازگردید چون نزدیک مدان یورت رسیدند چاند رای
تکیف ید و بسیج گرفتن شد از خام دستی خود را در باخت چون دلاور سلیمان و عثمان در چهار
گردهی دائره گرفت طرح مهالی انداخت غره اسفندارمذ دوری تحسین به بنگاه او شتافتند دلاور
چون بکار برخاست دستگیر گرایید سلیمان از این آگهی شمشیر برآمد و مردم را برانگیخت ساخت
سه کس را جان بسپرد و خود را بدروازه قلعه رسانید چندی را پیوند زندگانی گسیخته بمردانگی برون تند
در راه برخی پیوستند فراز اسپ برشد و منزل گام فراخ بر زد چاند رای از پی برآمد تا
از این آگهی یاوری روانه شد و دریا سلیمان گرفتاری دلاور و رهایی خویش در آمدن غنیم برگذارد
ناگزیر ول لشکر شدن بر بهادر و هنگامه آویزش گرمی پذیرفت نوکران بومی که بیشتر افغان بودند
بیوفائی مدان گرویده پیوستند و روزگار او بسر آمد یغما برگرفته رو بهان قلعه بهادر درون بیان چاند رای
بند استه دروازه برگشودند و بدین شایسته کاری دست چیرگی برگشودند باساجه میرزائی عیسی زمسند
بروند قلعه و ولایت را بکیدار رای پدر چاند رای سپردند در شولاقالعه کشوده آمد میان اودیسه
و تلنگانه است فوجی تاراج آن بکمر کوششی بر گرفت راجه مان سنگه او را برام چند داد از سوانح نیوگانی
جشن شاهزاده سلطان سلیم بهمان که دیگران را از ناشوی پیوند نیکی نسیبه بزرگان والا دستگاه
را آرایش آن ناگزیر منزل آبادی فروغ دیگر دو دوران کس را دست آویز بناه آماده گردد
ما بزرگی بها دگر بین حوبانه بو روزگار باشد سرآغاز این نو بهار کد بانوی عصمت گلچهره بیگم دختر میرزا
کامران آرزو کرد که دخت او بحباله میمون شاهنشاهی درآید شهریار پایه شناس بپذیرفت
بزم نشاط پیرایش گرفت رسوم شادی و ساچق را آئین دیگر بنهادند شب یکشنبه هفتم اسفندارمذ جدید سال
بنده سی منزل مریم مکانی انجمن برساخت و بفرخنده ساعت پیوند یگانگی برپا شد و دولت
بیست و سوم در بردون روز کا خان سپری شد و بس بادگان خسروانی آسوده

آغاز سال سی و هشتم حضرت اقدس شاهنشاهی یعنی سال اردی بهشت از دور چهارم

شب یکشنبه پنجم جمادی الاخری هزار و یک هلالی پس از سه ساعت و پنجاه و پنج دقیقه روشنی افزای صورت و معنی برج حمل پرتو آمد جهت افسردگان خاکی را افلاک شوق هم آغوشی شد در زمان ما با آسمان بهم سر یکی آمدند

نظم

دست بهار بر رخ شگفته نو بهار	مشعله داری گل وقت گرگ تیغ بهار	انگشت بلبلی باد ملک سر سرکوب	گشت بستان بزم بهر تیر جلوه

گیتی خدیو یاوری نوبهار نشست و دولتخانه را مایه ده فروردین بر ساخت و تا شرق هر روز والا جشنی پیرایه گرفت و کامروائی که دمبدم چهره برافروخت هشتم فروردین خاسخانان از سند آمد و سجود نیایش سربلندی یافت پیرامالی به ولایت بالیستان طلاهی آمد و حسن نیایش برزمین بر نهاد و بارگ سجود آسمان برافراخت پیروزی سپاه پس از آشتی و شورش پست گروهی سهسوان نگاه ساخت چون هنگام یورش فرا آمد انتظار آمدن میرزا درواں شد بدرگاه والا میبرد ناگاه پیغام رسید چون سختی پریشانی رو داده و دراز راهی در پیش و پس اگر دشت محصول حریف بدرگاه والا خواهد شتافت دیرپیمان بود که از روی سهسوان ساماں گرا دهد و دودمان کوشش ملاکردی کمر استوار ادب اولیای دولت آمده را نگاه داشته بیرون میسپارد شاه بیگ خان غازی خان خاصه بهادر قوم خواجه خضری و برخی بهادران از آب سند گذشته براه جنگی شتافته بودند اختیار بیگ محمد خان یاری بهادر خان قوردار خواجه مقیم بجنگی علی مردان بهادر و خواجه حسام الدین سالار بیگ سرمدی بهادر بیگ سلطان قلی تاج خان نورالدین بدر بیگ و قومی دیگر جنگی نژادان مامور شدند که به شهرخان جغتای لشکر اندک پیوسته بیگ علی آقا وصدی کنار دریای هیت در راه بهادر پیر راه بیت هر سه فوج از یکدیگر آگاه شده راه سپردند و تیر دستی لشکر نورا که میان جامی بگات مدت آورند نمی شنیدم آنکه میرزا بارین درگاه میشکوهی اردوی چند خاسخانان انجی را گرامار انداخت و خود برآمد و بر آمد و نو جهار لشکر نور چهره دستی باب میرزا ارسته برآمده و سه گروهی منزل دوراست و از آسیب که افتاب با خورشید را استوار گرداند چون خاسخانان نزدیک رسید آن سه فوج را پرداخت بیشتر روانه ساخت جانگدستان برداید و میرزا دست تا حضرت سرکشان ... حدیث از غوغیان سیر سو شد میرزا ابلابه گری در آمد کاروبدگان فرستاد و از پیمان شکنی باز رسیده و پاسخ داد و بدعهد با جنگی رسانیده اندیشه دیگر برافروخت خاطر مست لیکن حال شنوده شد رنگی سیاه بر موی ارشش پس سرمین داده ازین و نورشش بهدر لاهری دریچه بیش است ولعارا یورش برگرفته و سرگرفته بار فرستاد و خاسخانان نیز سوسته پیام جنگی گرم گوئیها نمود و سرآمان نشین سال سوار یکدیگر را دیدار دور شبی خاسخانان ... روان شد و ظاهر آهنگ بیرا سخاو ولیکن بجنگ اندیشه آنکه پایان آب بگیرند و دگرگونگی در خاطر اغوغیان

را و نیاید چون بخت بدانسو رفت خاطر فراهم آمد برگزار و چون پیوند دوستی شد سزاوار آنست نوازش بسیار
نمودند و نیرو یک احامی سخن نماند و پایه وریان زمان گنج حموتیی ورکسند میرزا ناگزیر پذیرفته بگی ملک لیبری
سیاه باز گذاشت و در سامان رفتن والا درگاه شد خاصحامان پس از سپری شدن لاهری رفت شاه بیگ نیا
بنجیار بیگ فریدون برلاس و برخی کارآگهان را رخصت کرد که با میرزا روانه پیش گردند و حوست
در ته گذاشته براه خشکی باز گردید و نیز دیاع فتح خود بپیوست بیست و نهم بهمن سید بهاء الدین حسن علی عرب
محمد خان خواجه میم بختی بهادر بیگ مبارز بیگ سالار بیگ محمد زمان بدخشی نور محمد خواجه خضری خاکی
گلریان خویگان دولت خان و بسیاری برادران ملک بهانی گذاشتند با میرزا روانه درگاه شدند و چند
خواستند که اهل و عیال را در ته بگذارند نپذیرفت و نزه و را و خود و نوکر از راه دریا و خشکی راهی ساخته
و خود همراه خانخانان تیز روی میان در ایست آسمان بوس کام دل برگرفت شاه بیگ خان میرزا
فریدون برلاس چالس بیگ بختیار بیگ قرا بیگ شیر خان علی مردان بهادر سر مدی بهادر خان قوردار
میرزا حسام الدین شمشیر عرب سید درویش بیابر بردی تاج خان و از اعیان ته شاه قاسم ارغون خسرو یامی خان
اهل وستم سبعت الله عرب کوکه ندیم کوکه بدولت باز رسیدند و هر یک بخسروانی نوازش سربلندی یافت
میرزا جانی پور پاینده محمد بن میرزا بانی ابن میرزا عیسی بن عبد العلی بن عبد الخالق از نژاد سنکل بیگ خان
چون پدر او ایکو مرد را و پژه لقب خان خان سینجی مردانه برفتاند صاحبقرانی در خردسالی بر نواخت و
بپایه ترخانی برآورد و سپهایشت بارغون خان بن اباغ خان بن هلاکو خان بن تولی خان بن چنگیز خان
سپه فرمان روایان داد گر از جیدی بندگان سعادت سرشت برخی کس بکمن برگرفتی و بدان نام
روشناس گردانیدی ترخان صاحبقرانی چنان بود که خاوستان او را ار هیچ جا باز نداشتی و تا نه گناه از
دو فرزندان بار نیز رسیدی قاآن بزرگ چنگیز خان قشلبن و بادار را یاد داشتی آنکه از خنیم آگهی داده بودند ازان
پایه نوازش فرمود و از عاطفت فزونی از بار فرمانش نیز سبکدوش گردانید و از لغای او شهنشاهی
بخش بدو باز گذاشتند و برخی ترخان را بر بهت میر سربلندی گردانیدی طبل تومان توغ نقاره
دو کس از گزیدگان خود را قشون توغ دهد یعنی چه توغ قور او تیر مرداد ند آئین مغل آنست که جز فرمانروا
ترکش هیچ یک بر روی دست بگیرند شکارگنان گاو آویز فرق باشد و هر گاه که بدانسجا در شود تن نوکری
بزرگ الوس خود باشد در سر دیوان امرا از هر دو سوی او کمان داری دور تر نشیند چون ابو علی قمر ایمر
بولاجی را بدین نوازش سر برافراخت دا و دستار هزاری نیز برای او بازکرد و را از فرزندان او تا نه شکم
باز خواست نباشد و چون گناه از نه برگذرد بدو باز پرس در آیند و در یاد از چون براسب لقره دو سال

برساند تا بیان است سعید سمد اماد بدیگر ادرس اورا یکی از بزرگان برلاس عرصه دار و پاسخ را یکی
امیران ارکیوت مدد و بار رسانید بس بهرگ او بکتا باید و آن دو بزرگ اینجو گلگاه ار بتا کار او ناسحام
رسد آنگاه ایستگاه حضور برآورده سوگواری برشمید حسن خواجه امیر خدای داد را ندان پایه برآورد
و سه دیگر برادر و دو برد و می که همگی بزرگان پیاده باشند یک بیسادل فرمان برد اسواره مردم را
بسیار دار و بسیان ار دیر سواری هنگامه را بیاپاید و خان وران برم شاه کامی بر احتیاجی کار کیا یکی
پیاله فرو داشته باشد ار درخت حسب آن بساط بدالسان دار مدد مهر آویزه برروی مرا ببین باشد
لیکن سکه فرمان برد امیر بر آخرین سطر بود و از و در باب آن همگی بوار تنها اگر ار روی صمیدگی بود رضا نمد
همان آفرین را همه دوستی و آنکه با نه گیاه هرگونه که باشد پیرسد بها با شایستگی بیوندے بدارند و اگر بزرگان
دور بیان با رسول فرا کرده باشد که اد و نکو هیده کار سپرده و برای سر فرازی چنین حکم رفته باشد
سے کجائی دار لیکن آن کار به شکم یار پرس بر و دیهاما اسیر و توانا او را آینده را ای کرامت فرموده باشد
سخن کجا او برای ساد ای کجا گشید **بیت** حه میکنم سخن مجمل کجا دامد کجا رسیم و رحمت ما کجا
میر عبدالعلی بر و سلطان محمود میرزا پور سلطان ابوسعید میرزا بوالا پایگی رسیده
و از اسحاسحار است سیبک خان اوزبک باش او بی بود چون سلطنت گرائید ارسته رائی خدیو خود را
نامه سرا رهم گذرانید و سرمایه جا بید. پاں فراهم آورده میرزا عیسی شش ماهه بود و الوس ارغون را
میرزی باور ابوالمهر را گذاشته یحیی خراسان آمد میر ذوالنون بیگ ارغون بر و سلطان حسین میرزا
بزرگ بود و قندهار ر و شتیان و رمیدار روی را دا و باقطاع چون بدیع الزمان میرزا مدگو بهری
ار سلطان حسین میرزا امو رتا بیر ذوالنون با او همراه شد و رخت خود و ند و وا چون روزگار
سلطان حسین میرزا سری شد و لورا و بدیع الزمان و مظفر میرزا کمر برآراستند و در آنگ گی در پ
و بار راه یافت سمک خان تا مره آمد میر ذوالنون در سکار او فرو شد شاه بیگ پور او قندهار را
نگاه داشت فردوس مکانی را در کابل برخواند که در خدمت بوده خراسان رود چون بر دیک رسید
تا و بره در آمد و لشکر آویزش شکست یافت و قندهار روائید و رخت سالیان از دست رفت و رمی
ناصر میرزا گذاشته بکابل برگشت بر سهو بی تسیم برادر شاه بیگ سمک خان بقندهار آمد و ناصر میرزا
نگرین بر دست تا قداری نمود چون شورش خراسان بلند آوازه شد آشتی بار گروید و لشکر را رضای
ناصر میرزا قندهار رائی جست گذاشته بکابل رفت شاه بیگ تیره دستی نموده برگرفت و چون شیبک خان
در آویزه شاه اسمعیل صفوی ساد افراه خداوند گیتی رسید شاه بیگ لطلب شاه بهری رفت رندانی

ج سوم

سبنبل نام غلامی از نیکذاتی و حقیقت منشی با چهل سره مرد ارغون پیمان بر بست و بجهارت دفته
بازنده گانی فرا پیش گرفت و دکان خند برآراست و بنجسته دستها بهانه خبر رسانیدن بزندان ستمدی
پنجه کاری را بر گذاردی شاه بیک بگر بندیان را بخود یاور گرداند و آن وفاکیش کارآگاه نگاوران
تنومند جنگ بدست آورد و از گون نعل بر زد و شبی داروی بیهوشی بخورد نگاهبانان داده از زندان
برآورد و از خرد رهنمونی تقند هار آمد و پس از چندی فردوس مکانی بنازش پیکار او رفت و در خود پژوهی
مدیده بقلعه در شد و پس از دو سال بآشتی برگرفتند و او بسوی وشال رفته در کمین میبود و از انجا
بسهوان آمد و از جام بنده که از الوس جادون بود برهمه زبان زور روزگار سیوستان برگرفت و در
زمان پور او جام فیروزی بر همگین سند چیره دستی یافت و ملتان را از بکاهان بدست آورد و چون
رخت هستی بر بست میرزا شاه حسن پور او جانشین سد جنت آشیانی دران ناکامی بسر وقت او رسید
ار حرد عودگی بستیزه درآمد چیا سپه بختی درحستین و قر گذارش یافت از بادافراه تباه کاری سر رشته
تنا سائی از دست داده نیکو خواه از بد اندیش نشناختی و عیار نیکوئی بمحرب زبانی و حرف سرائی گرفتی
پیوسته تش ماه پایان آب شدی و تش ماه بالا روبه شتافتی دران هنگام که بهکر رو به رفت
کبیک میرشاهم و کوچک که در الوس ارغون نام بودند میرزا عیسی را که در پیشین زمان بزرگی الوس
در نیاکان او بود انگاشتند و تعلق آباد و ننه برگرفت میرزا شاه حسن از این آگهی شکرپا رسیده برگردید
و بیاوری سلطان محمود کوکلتاش او که ایالت بهکر داشت نزدیک کوه هفت دختر رود بار بر رو
داده آویزه نشست و تش ماه بیکا کشتی درمیان بود و از بدگوهری سلطان محمود آشتی گوند
کردند و ملک تته پنج حصه شد و سه بخش بمیرزا عیسی بازگردید و دو بمیرزا شاه حسن و سپس آن ناسپاس
شراب را از خداوند خویش که بآن چو دست بازگرفت دران سال که جنت آشیانی بعلوی سرا
خرامید در گذشت و همگی آن ملک بمیرزا عیسی بازگردید چون پیمانه هستی پر شد او میرزا باقی
جانشین گشت سودائی بر فراح او چیرگی یافت سی قبضه شمشیر بدیوار بند کرد و نوک آنرا بشکم
خلانده فرو شد ارغونیان بر سر او میرزا پاینده که مغز آرد و ست و دیوانه و ش بود نام بر نهادند
دکار ملک بمیرزا جانی بیگ پور او گرائید پیشین آن ربوده خاموش رخت از دنیا بر داشت برای
سخن شادابی لختی بیمار رفت دوباره بیان راستی داستان که پایان سنشاه میگرائید پانزدهم
فروردین شاهم خان جلائر و قاسم خان تمکین از بتول آمده دولت باریافتند و بخسروانی نوازش
سر برافراختند و ولایت تته در اقطاع میرزا شاهرخ دادند میرزا جانی بیگ را منصب سه هزاری

ج سوم

و صوبهٔ ملتان عنایت شد و هرکدام از خدمت گزینان سزای داشِ نیکوکاری برگرفت شاه بیگ
دو هزاری پانصدی و سید بهاء الدین هزاری و همچنین هریک خورِ نوازش یافت درین سال میرزا
کیتی دیار که بر بدائی دبستان آگهی می آموخت رهائی شد از سوانح رفتن میرزا کوکه بحجاز او دیر باز
و اهمه بر دیره دستی داشت و خان پدر اشتی که دیهیم خدای از دلگرائی خار دو نوازش را نکوهش
برگرفتی درین هنگام که نیکو پرستاری نمود از مهر بر دلی پیشگاه حضور برخواند کمی سود از خوشتن
و ساد رست اندیشها فرو رفت همت ناورکردار بی خیال را داغ تمرده رو بدرگاه آورد و نفروغ تماشائی
که چاره ساز کج اندیشی گردد نور رنگ جان گوهر جان خواجه اشرف و بسیاری شاهی بندگان را رخصت
جاگیر داد خو سوی گجرات روان شد و بداسی از سیده دوار کاسو بار گردید که رسم پیشه کاران راه عزت
گزیده و سرلشته را زه پیش چندین د میاران برگشته دیور سد رستا عت و آن معموره ایست کنار شور دریا
سنگین حصار و بیشتر دیوار خانه از سنگ و از اسماء نگلور شد خیان و امود ی کرگتابیش دیو مندر سرشت
وار همگی بهادر گجرات که آبادی دیوار الست اند لبته با رگان بار روانشت گرده بر سالستوه آمده ناشتی گرایه
و پیمان شد چهار الهی کوکلتاش که پیوسته در دیو برآید امسال همه پرسار بد و همه دیگر بر جا که خدایگان
خواهد بر آموده گردد و هر از محمودی از خیج آن بار شخواهد و در آید و هر جا که خاهد رود و هیچکس را بدو
باز جاستی ساشد و بلی علط اندازی سخافم بهار او عنت کمار راه سد بدرگاه روان می شتابد آماده بهر تنی باید
و آن راه را مرل بمرل بر نوشت و آب وآذوق را انداره برگرفت چون پیش سومنات رسید
میر عبد الرزاق بکتی و سید بایزید را با سد گر د اسید تا لسیاه پیمان لسته از رفتن باز بدارند باتر د چم
فروردین از سدر بلاول که بر دیک سومنات است سهار آلهی خدا آمده شتش پسر حرم الود عبدالشیر
عبد اللطیف مرتضی عبد الغفور دستش و حتر نامکان اسان را مگنی قد آورد و خواجه بابا حافظ عبد الرحیم
ملا یوسف حکیم مسعود محمد حسین قاسم علی و جز آن تا صد کس همراه گرفت شب لنگر برداشته از قبله امید
دوری جست گیتی خداوند یاری آگهی کرج میی و تیه رالی ادحشو درستگاری وراه یابی او اراید و دخوا
و برقدسی زمان رفت بر گاه نامو دو لسیاری و دیگر مردم راه آشتی سپرد چگونه نا باز پرود دگان حقیقت
بر حیرد عزیز را جان دوست اگر سیار بستی تا کج نماید یا بحر نیکو لی بر سگالیم و اگر نام ارزاد ریج دوری
کار سیری سد بر ائی او از سختی روزگار و ستوار نمایند و بر بدوار گروه بیشمار گرد فرمود بیشتر از بین ما
میرزا کعصور آمده ما آگاه شدن کاسه آب آمود یگر دسر من گردانید برآشامید چون پتر دمش رفت
پاسخ دادان شب خیال بخواب نمود که نامانی بر روزگار شاهنشاهی راه یافته سحوایتش برگرفتم

همانا نیروی خود را در پیکر من دیده بود و فرزندان و منسوبان او که بدرازاندیشه آیینه سرتوده منش و آسنی
نوازش نشانده اند و چند تن مهین پور او را بهزاری سرفراز گردانید و دودمان دیگر را بالصدی
و آباد جهانگیر مرحمت شد از این مهربانی زندگانی یافتند و از کردار بد بر بستر بیماری برنشستند از
سوانح بازگردیدن فرمانی گجرات شاهزاده سلطان مراد چون میرزا کوکه راه نافرمانی سپرد و آن ملک
نیاسبان ماند و هموار دمی بهشت بدان نونهال اقبال فرمان شد که کاردیدگان سپه چشم فرستاده آن نزا
امداد گری خویش برگیرد چون با سدار بالود برسد آنزا مرد و سپرد و آن دیار بستا مدست و جستم یادگار
حکمت پژوهان ملک الشعرا شیخ فیضی از دکن بازگردید و پس از یکسال و هشت ماه و چهار روز به سجود نیایش
آستان فرخی برگرفت و گوناگون نوازش سر برافراخته از بدختوری رفته بود و برهان از بدمستی خودکامی
اندرز پذیرفته و با در خور پیشکش فرستاده سرمایه زیان زدگی فراهم آورد راجه علی خان بخت فرسوده نوشته
دخت خود را با گزین عروسی بخت خواستگاری بزرگ شاهزاده فرستاده از سوانح کشایش کشال چون
زین خان کوکه قلعه چنگاری برگشود و قلعه فتح آباد که در سحور آسایش نهاده بود و برشست مساکنان جلال
و درجی سیاه را بدیدبانی سواد فرستاده در این هنگام آگاهی آورد می رسد تا مید و کوه بدوبار گردید
و اقطاع داران آنجا یاوری نام نوشت به بندن حاربن با تنگان دست برگشوده و به تیراه روآورد
قاسم خان سردار جلال آباد جریده آمد و به رزم گزینی آراسته قرار داد که او از راه باره بحصار رود و شود و لشکر
بنگش از انسو درآید کوکه از هم گذر بدین سگالش بکابل بازگردید تند و کلیانی آصف خان از لشکر آمد
به همرهی برگردید و در بگرام خواجه شمس الدین و دیگر امرا که از درگاه دستوری یافته بودند پیوستند کوکه
در آن بنگاه ساخت قاسم خان سپاه کابل را سر کرده از راه بارنگ به تیراه درآمد و یاران را که
از سران آفریدی بود درآورد کمتر کار پیش می شد با آنکه دیگر سپاه نرسیده بود دالوس آفریدی
و ادرک رئی لابه گری فزایش گرفت و بفرمان پذیری تن درداده چندین بیرغمال سپرد جلاله آن
گذاشته روبولایت کافران نهاد در آن هنگام که کوکه قلعه چنگاری برگرفته بازگردید حدت
خویش او را به یاوری یوسف زئی بر قلعه کشال و برخی ولایت کافران چیرگی یافته بود قاسم خان را
در جلال آباد محمد قلی و حمزه بیگ و اتالیق را در بگرام گذاشت آصف خان و خواجه شمس الدین
و سعید خان گکر و تخته بیگ و برخی را همراه گرفته بدانسو ره نورد بیشتر از آنکه تاریکی غنوده بخت
از آب کابل بگذرد و فیروزی سپاه برگذشته راه گرفت تا کام به کهسار تیراه بازگردید برخی را انگاشت
آن بود که همالش آن کوشش رود و کوتاه‌بینی برگشت نومیدان تیراه فرمان پذیری فزایش گرفته اند

ج سوم ۴۳۵

هامادان باره وپیاده و سر آوارگی بعد اکنون هگی پارش سران شود که وحدت علی ادیا در آید وپیش از آنکه
درین کمسار وشتاد ارگ ار را استوار کند تا سالی اید وخاطر وا گیرد داخته آید همه را دلپسند آمد بر پای گداشته
ارراه و پیاده مرادی بکار بوم ورد آمدند و سر موضع کندی کهاره دریا می شوند که پیشا می آن هستاد کرس
زرف وشد بود و تار گی پل گسسته بر گذ مشتند بار شان سپاهم برگذ مشتن بر شکسته بود بد خواجه شمس الدین را
ماسپاهی پل و آمی بود گذاشتند سعد و میرزا لطیف فرار در بور دیده کوهل بزرگ هست کرده ای عیم رسیدند
داد و قلعه کهتال استوار کرده سحوت آراو بیمه را سدال تمگی وبا هواری که یک سوار بدشواری بگذشتی
و چهار کرده تیغه بود و ده چاشت تنگ حسین کرده بار پس بکار داشتند تسم جز واد که ما حیدر پس رفت
زیر و پیش هر نگاه بود سخته بیگ سعید خان حیدر علی حرب و دیگر را دمردان هراول را بسر فرستاد یک
گرین حامی گرفته مسیده دست تا رایس پیالا پیالا افغانان بر سر آن گرد و هجوم آوردند و باگریز آوردگاه
فروریخ ولاوری سرگیت تمم را چهار بار بر باز داشتند کو کار این آگهی سهان ایدک مردم پیوست ادای
گرادل مانی اذکان هراول را سحوداور دو بسیاری جا گذاشته بودند تخته بیگ سعد خان حیدر علی
عرب ما حیدر باز میدان بیرون پیاده گرم بکار بودند ارسیدن کو گلتاس ح مالفتانی و جالستانی از
سر گرفتند و دلیران آ و بکار اربی هم رسیده تا و بیره می برداشتند تحت اصفهان خود را ایستی و چالاکی ساید
ار یکی دیگر سه پیعز آویزش بر حد وحد استلفت می افر دو باگاه وحدت علی از تیغه بیار رست بر آمد تا گرهی
انبوه تر رف نشستی فرو شد و بایر دمی با امید هنگامه عظیم برانگیختند و در دری ولها را ما لیس آورد قلعه کتاول
وبسیاری آباد جا دست در آمد و مالسکر را رو جارا رشد و بسیاری بدگوهران نکوه بزرگ رسیده ورود
آمدند گمشند این کوسا دا عهد نشستن مرزبان ناشعر است و همه سال برف آمو باشد بیرد سال
اریفا سه دراوان مردو زن به بدکردند و بسیاری سران کا فر پیوسته لسامن کرار ی رآمد بدر باکامی
افغانان کوشش بر دید برے لسوی خان سرامد ختان رو به سند کردنا می سه رگذاشته دیگر کار
زمین ماه سرد خوی از سر در سپاه تیر دستی بل آنسه برشکستند باکریز سران یوسف زئی حاسم باباعلی
هیدال سح حسین قاسم خان وحدت را بر سیاره بدد وصیت علی را بیرار آمدن گریز نماندار سیم حیا بید
کس را در گار اسر آمد و هفت هزار کس گرفتار شدند از این سوی کس به یکبارگی چب هستی برست همدو
سپاه کس راشگرف زخمها عاره زینسانی گشت و با کاسعر بدختان بر گرفتند و بیولا سهار جان
رهائی یافت از کامروائی گوهر موسم شدی یکی گرامد شهریار مهربان ل اورا بدختان پند بدیری فرستاد
و خوین شان آموزش تدائی گرفت پیل لسو سال و جرسے بیست چهارم خرداد بر و احتمه نام ترسک

نواحی پاشی از بنگاله رسید و صد و بیست و هشت فیل و دیگر کالا که در کشایش اودیسه راجه مانسنگ گرفته بود
بهمایون نظر در آورد و در پیولا عیب خان بهمایون عرض رسانید قاضی عیسی عم من دخت خود را نذر آن
حضرت کرده بود و از دیرباز آن پرده نشین پارسائی بدان آرزو بسر می برد گیتی خداوند با آنکه درین هنگام کمتر
بدین پیرایه دید پرستش فرمود و از دهم تیر سالش خانه عیب خان بآئین بزرگان آن پاکدامن را برگرفتند
و کهن آرزوی نیکوان برآمد درین روز موته راجه دستوری سرزمین یافت پابوس آسکار السرمان پذیری در آر
دریا و امراه سرتابی آماده گردانید از سوانح فرستادن صادق خان با اتالیقی شاهزاده سلطان مراد چون
اسمعیل قلی خان بدین کار بسیار ست نیک پرداخت هیژدهم ملوین والا پایه برآورد و رخصت فرمودند کار
آگهی او مهمات آنسو شائستگی گرائید دولت دهم امرداد گیتی خداوند بخانه رای رایسنگ سایه مهرگستر دلاویز
پرستش در خاور امر هم شد دو ستدار دخت او پور راجه رامچند داشت چون راجه راز روزگار بسر آمد او را
نواخته بدان بوم فرستاده بودند راو ار سنگاسن افتاد و بیچاره گری خون گرفت ار تست تا هنگام
نزدیکگاه در قصبه گهور جا دگرگشت ازین آگهی دخت رای بسیج سوختن در مهر گرفت از پرورسالی فرمان
ازان سگالش باز آورد و مدار سوانح بار گردیدن ملک شته میرزا جانی بیگ اگرچه شهریار دوربین شائستگی
ارچیتانی میرزا بر جاده بسیج آن داشت از دگرگونه باشنده گان نخته مدینگ گشتند درینولا آگهی آمد که
الوس ارغون تا ده هزار مرد و زن بکشتی بالا رویه می آیند و از ملک خنگی کشتیبان و خدمت گذاران بار مانده
و خود با دست و دندان سیکنند افسر خدیو را مهربانی بجوش آمد شش هم میرزادان والا نوازش کام دل
برگرفت و هر چند برخی بدسگالان باز داشتن آئین سجت کاران گزارش نمودند سود مند نیامد بندر لاهری
بحالصه باز گردید و سیوستان را که نخست پیشکش کرده بود جاگیر بختیار بیگ و چندی شد آئین گاه
در ماند و تازه جانی یافته از نزدیک بهکر باز گردید بیستم زین خان بسیج و قدسی آستان ناصیه بخشکی
برافروخت چون کشادل و آن نواحی برگرفت و همگی سرمایان بدست در آورد و سران کار را بدلدهی آباد
گردانید و دل بازان سرزمین واپرداخته بازگردید میان راه آگهی شد جلاله بدو منزلی رسید بها ما ارشتید
نیرو مندی دگر فنا رسی حدرت علی باز گشته به تیراه می شتابد کو که بران شد که بهی نیاسانی اردو را گذاشته
تیزرو ی فرا پیش گیرد با لختی سپاه بدانسو فرستاد از ناشناسائی همرهان هیچ یک بگرد نیامد و سرد خویدیا
شد جلاله از درنگی سپاه بدر و راهها برگرفته دریز و بتش او برنشستند و از خوابگاهی برهنه شبی از نواحی اردو
برگذشت کوکه چندی از نوکران خود را بسرکردگی مطلب بیگ بدخشی از پی فرستاد و ما بدک کس
بپوست و جان در باخت پایان روز که آن تیره روز نیکو هرسته بود و خود با چندی رسید و آن بدگوهر

نسخت ثالثه تبرآ بروآه ر و بدم شیبان چون بر عمال سره بو یا سالت سراسیمه و ایکان کرم رفت

که ما ایم آمده و اندیشه در شدن آن کهسار داشت درین هنگام فرمان طلب رسیده را وقدسی آسمان فرا

پیش گرفت و دوران سال کامیاب خواهش آمد آصف خان و خواجه شمس الدین و برخی از همراهان او

سعادت بار اندوختند هر یک به نشاط پاهی نوازش سربلندی شد ازین سوانح نشستن نگارنده شگرفنامه

پیوند دل آگهی پایان بیست و چهارم موافق یکشنبه هفدهم ذیقعده گرانمایه آستاد روزگار رهنمون

کار آگاه درجه علوی عالم گشته دولت گمرد بر آمده بیش از پانزده روز این پیچی سر از دل برگرفت خردسوگوار

برساخت و دانش اندوز یکی بر نشست نظم

امام علم و حق سلطان دستاد کل	آگه در نظم و نثر با عقل کل همسر بسا	وقت نوا مرفت بو علی را دید	بسی از وقت باده دکان میکوفت
گهی با جمیل مشتاقان گریه گهی	آگهی را نوک استرقیان کردی هلکتار	ساباب دهر و کامل او دوران	مد سال جلال الدین محمد اکبر عاید

در عقلی و نقلی دانائی والا پایه داشت گزارش حکیم و متکلم و صوفی و مرجع مذهب بر مان و هر گونه شناخت را مهین

آمورگار برگرفته عنوان جمال برده بینی دانش اهسته جلوت راحمس فرشتی رسوم رمایان دوال ربالو می

شکرف میش بلند پایه و رامیدی و کالای خویش را بازا مردی و جالت بفروحی و بیلت مدانسی و برکت

بساول دربستی دلیل پیروی او بزرگ را از خرد با رشناختی ار کار آگهی باحل گرنگی راه مدارا بسیری حق را ار

تعانا بار مداستی و د امیدوار ق بایان رندگی سحاستگری دوستداری بادک سود گار بزرگ نیسری

ار بوست و بر هر گونه دانش فر وران یاد کار و کار دیدگان لپسگفت با مدد و صد سالگی گرمی برنائی

خوش میر و بسال خردگی ار گذارش جان وتن بار مداستی سرآغاز رسحوری این حیران انجمن

ستی را طلب استه در برگرفت و درجی دلاویز سحان کرار د و وداع فرمود از حامکاری سراسیمه

و قدسی توجه عی برحموشه میبف و سستم میر میرک باد در رگوی مرزبان گوالگده دستوری یافته

با ایلچی و سپاه ... و سعادت بار اندوخت از سوانح بفرمودی بر گرفتن شاهرخ میرزا یازدهم

شهریور آن که هر دو مان بزرگ را که آرزم مندی بادشاهی همدوش دارد و سر برافراختند در سرل

مرحم مکانی شکر فسا بیگم که دوستدار فرزند شاهنشاهی است و با مر دو نون این خجسته انجمن با سحام رسید

والا برمی برآراستند و دیگر فرزند خاتم سلطان را مظفر حسین میرزا و ابراهیم حسین میرزا پیوند

یگانگی بسته بود دهم دست راجه علی خان را اشنسان بزرگ شاهزاده سپرد ندآن د دمان را

گرین بیاهی سر انجام یافت بیست و سوم ادیم پور ساست خان را روزگار بسری شد کشته جدید

با آمار برسس فرمود و از انجام ازین خان کنجی برآسود ند با مداد آن میرزا یوسف خان

از کشمیر آمد و بدولت کورنش سعادت اندوخت از سوانح فرستادن شاهرخ میرزا به دیدبانی مالوه

اتالیق بازگردیدن شاهزاده سلطان مراد و بازگردیدن پدر و میرش سپه سالار مالوه واستن چون کاردانی

در حیث سروری از و پیدا بود و منتظم مهر والا پایه بجهرا برآورد و دیگران انبارا در زمان سوی گری

شد شهبازخان را سبب اتالیقی بر نواخته همراه گردانیدند چندی در دست سیف الله درجن که چند آمد

زادمیت چند یا کلیدا شهریر مسعود میر ابو فتح الله کسیو منکر کسو و محمد زمان میرزا اس صالح حافظ ماست

مبر فاضل یار محمد صالح کاد و بیست محمد سور ح مل و دیگر را و مردان را نامزد کردند بدر و امر شدند

جبین افروزی رستم میرزا بسجده قدسی آستان

ازان باز که بوالا فرمان شاه محمد خان قلاتی قندهار را کمابیش تنگان فرمان فرمای ایران شاه طهماسب

واگذاشته بهندوستان آمد شاه مر برادر زاده خود سلطان حسین میرزا پور بهرام میرزا داده بود او همواره

نیایش نامه با سوغات بهمایون درگاه فرستادی خویشتن را از بندگان برشمردی و چون همواره

سلسله جنبان پرستاری بود با آنکه شاه را روزگار بسر آمد بر نگرفتند سال بیست و یکم الهی از میکسار

درگذشت از و چهار پسر ماند مظفر حسین میرزا رستم میرزا ابوسعید میرزا سنجر میرزا و از مردمی و پایه شناسی

آن آبادملک بدینان باز گذاشته بود شاه اسمعیل خونریزاز مغز شولیدگی بچالشگری برادران خویشتن

برنشست چندی را بجانستانی ایمان نامزد گردانید فرستادگان بدست آوردند و از مندی خواهش

پذیری سرمایه زندگی شد شاه بدین آگهی بر شورید قندهار را بشاه قلی سلطان ذوالقدر نامزد گردانید

او باغ بیگ را زندگی گسیختن و ملک پرستدن روانه ساخت و جان شکران برخویشتن لرزیده

بران شدند که با مدان از هم گذرانند ناگاه آویزه فرو شد آن خونریز جهان را درگرفت و آن سگهان

رستگاری یافتند و چون مرزبانی ایران بسلطان محمد خدابنده رسید آن ملک را بدیشان واگذاشت

میرزا مظفر حسین مهین برادر در قندهار بودی رستم میرزا با دو برادر دیگر زمین داور بسر بردی از خودکامی

و شورش برنائی و بدهمزبانی بهم درآویختند مظفر حسین میرزا شکست یافته بقلعه در شد چهل روز رستم میرزا

گرد در گرفته بود و بحرف سرائی یکدیگر را دیده با آشتی بازگردید و چون فرمان روای توران عبدالله خان

بگریو هرات نشست یگان سلطان افشار را پالنی فرو داشت رستم میرزا بپالیستگری نزد خود آورد

او بتورانی سپاه درآویخته فره را بگذاشت و از دوست ناشناسی ره غنوده رای یگان سلطان جان لشکر

و سلیمان خلیفه از خراسان بدو پیوست که میرزا را سود رسش پایه برسازد و از سعادت اختری سدید رفت

لیکن بیاوری او بر سیستان که بملک نیمروز زبان زد روزگار است دست چیرگی برگشود مظفر حسین میرزا

قابو یافته بیارس داور رمش شتاب آورد و رستم میرزا بر افسوس دست رگ آورده در گرفت مظفر حسین میرزا
باب بیاورد لنف حصار بار گر مدد تواره به پرستاران کس خواب گی به یار رفتی آرمید و روزگار
به سور انداخت و چون دیرین دشمن بخیرگی برخاست ار سخت تنگی کس به مداران خدیو بر سخت
والا درگاه شاهنشاهی برچیتش رانشانگی نشستند با آنکه برگ ترا در دست خیرگی گشاد
ورمیں او درگرفت میرزا رستم تیزی آمد و ملازمت بستند درین سال آوازه رسیدن میر ورمی حدود
جهان را در گرفت میرزا رستم از سعادت سرشتی تشریف خان آنکه حاکم غزنین دوستی دستان
بر خواند و بدین پیسے آوید بیایین نامه بوالا درگاه فرستاد بسیج آستان بوس نمود بدلدهی او منشور
والا میرک ملازم و مهتر ابراهیم فرستاده و با قتلاع داران سر راه فرمان شد در رسیدن میرزا گرامی
وابسته در جویبرزگر است نامدچون تلنبه در آمدند ابایگ حکیم عین الملک شاهنشاهی ایگ ایایه
بایه بدیره فرستاده چون بر دیک شد شریف خان اتکه شاه بیگ خان و آصف خان ـ
برخے امرا دستوری یافتند و از دیم محمد گرش و شهره بود حاشیانان درین خان دیگر
دیگر بدیره شد بیشگاه حضور آورده دولتخواهی یافتن پیمانی سخت بر افروخت سنجر میرزا حیدر و
برادر و چهار پسر مرادشاه وسح حسن انهم با چهار صد ترکمان دولت بار یافتند و هر یکے بخسروانی
نوازش سربلندی یافت شهریار بایه شناس والا منصب هزاری و ملتان و بسیاری پرگنات
بلوچستان که افزون از نقد هزار است عنایت فرمودند و هم قاسم خان از کابل آمده بسجود قدسی
آستان روشن پیشانی گشت و شاهنشاهی نوازش کام دل برگرفت و هم درین سال شاهزاده
سلطان دانیال ارباگاهی گرمه بانیر دی ماش در آمد سرگ جو مار شتسان اقبال به حاسب
دمان مدگان نگدارش افتادگی حداوند برون آمد بیایں گرادی برخاست ویدبانان قدسی
آستان رانشامگاهان لحتی غفلت رفت یکے از سوداییان آشفته سر مار نام دانسته دستان
اقبال در شد سطر شاهزاده در آمد و از پی گام سرعت برزد مرد کنور خانه درون برمیں مدحته
دار او برسست وبا مدلیه آنکه جریمه نگار سرود ـ دست اورا اسوار بر هم پیچید درو لی رساره ا
ار حرکس فلماق دار دس وحشتی از بیم رسخت و شاهزاده را بیگانه بنداشته سخت فرجوے
درگرفته ارکار آگهی دست ازان مار کشید درین هنگام گیتی خداوند رسید حال بدانی گرفت
مسعر مو بدچون بر دیک رسید ام به بسیج سمسر اندازی کمران را از پیش راندم چوے که
آن دام کنو سران گذاشته بود ندار آن بازداشت شاهزاده را سحال نگاه به موکر رفته کسید

ج سوم

خواستم سبکی یلارگ رسانم ناگاه دستوری حتم فرو نشست و سترگ مهری درامی دل برگرفت یادم بدیدآمد که گیتی شاهزاده دلوانه را غافل نباده گوهر دانسته و زر دار زر دوآن تعبود و خرد و نادانی یافت
از سوانح فرستادن شاهزاده سلطان دانیال سامش بربان الملک چون آگهی و دستان گونه دو
در لشکرها در زرگرامی را بافسانه سرائی برگرفت قدسی بسیج آن بود که دار الخلافت آگره خرم آباد زیور
دار اسحاق فیروزی سپاه نامور گرداند ولیکن چون دران سو سبکسری گران ارزمی بود واندیشه دیگر دارنیابد
ناگزیر بانجام این کارشب بیست و پنجم مهر شاهزاده سلطان دانیال را دستوری شد خانخانان و رای
رایسنگه و بسیاری آمرا و حراسه و توپخانه و فیلخانه همراه گردانیدند شاهرخ میرزا و شهباز خان و دیگر
اقطاع داران مالوه فرمان شد که سپاه را سرراه ساخته شاهزاده همرهی گزینند و براجه مان سنگه نیز
حکم شد اگر از بنگاله دل واپرداخته باشد دارالسلطنه دکن درآید و فرمان والا شاهزاده سلطان مراد نگارش
یافت آماده گشایش دکن شود چون سپاه از هر سو نزد آن گرامی فرزند فراهم آید از کارشناسی
و گرم روی بر فرموده بانجام رساند در بیستم بزم شاهزاده سلطان دانیال آراسته بیدار
دیرباز قدسی بسیج آن بود و حست قلیج خان بآن ورته الباج سلطنت پیوند دریابد درین هنگام سگالش بازگو
یافت پنجم برون شهر بزرگان دولت فراهم آمدند و خجسته عقد بانتظام گرائید گوناگون خرمی سجا آمد در
نساط را روز بازارشد قلیج خان را درافتاد که جهان خداوند خانه او را القدسی قدوم فرخی بخشد و سپاس گزاری
این مهین نوازش جشن آراید بپرستش یافت و سیزدهم هنگامه حضرت پیرایش گرفت بستم باغ آرام بابر
بخت دل شگفتگی اندوختند و میر ابوسعیت خان بکشمیر دستوری یافت و هر کار پردازان به فرمان والا
آغاز باز کردند هفتم آذر سلطان خسرو با آموزش بیدی دانش بر نشست و مخدوم برهمن که بمعنا یارع
زمان دور گار و در فسون دانشوری کم همتا بدین خدمت نامور شد سلطان رستم و سلطان پرویز
را دانش آموزی بر نشاندند و به فرمان شاهنشهی نگارنده اقبالنامه بخته حروف تهجی باموخت هفدهم
فیلان میرزا کوکه که در گجرات گذاشته بود به پیشگاه حضور آوردند و به پیشگاه نظر درآمد و هم دهی آهنج شکار
سلطانپور خرامش رفت هشتم نزدیک بهشت پور آگهی شد شاهزاده دانیال هنوز در سهرند است و آن سپاه
بکارطلبی گام همت بر نمیدارد قدسی خاطر نپسندید و پیشین بسیج تازگی پذیرفت خانخانان را بآئین نام
برخواندند در قصبه پیهوا او را بدست یار رسید و حرف داشت هنگام ورشدن فیروزی سپاه بدکهنا
پس از سپری شدن بارش اسپ آب و گیاه فراوان و غله دربار ازین رو در رفتن درنگ میرود
و چون راز کوهی برتنید سگالش بدین یکتاهی بگرفت که شاهزاده والا بال بر گرد دولس از آنکه برنیل

۷۰

با سحام رسد رایات اقبال جالش فرماید و شاهزاده دانیال بیابانی سحاب برتشید و پیرپرمان گوبلند
رفت چون این خدمت شاهزاده سلطان مراد فرموده ایم مبادا این فرستادن او را دل گران دهد
قلیچ خان را دستوری شد که شاهزاده را بآگره آمدن یار دهم از پیرسلطان پور خانسامان دستوری یافت
که در آگره سپاه فراهم آورد و خود به دولت بار گردد چند هم نزدیک پتیاله شاهزاده سلطان دانیال
بسعادت ملازمت رسید و شگرف آنکه درین هنگام خدمت شاهزاده سلطان مراد آمد و پیشتر آمد با حمدآباد
ورشد پورتش دکن را آماده میکرد و چنان شنود که شاهزاده سلطان دانیال برین خدمت نامزد شد
والا شکالش سرمایه امیدی رهاست لیکن اندیشه آن ست مبادا با الستی ازین برده باشد با سخن بیاری
با سرائی برگرآید اندیشه خدیوار به خته دانی عشرایین آرزوی او را آورده بود مست دوم بدار السلطنت لاهور
بایون نزول شد و در کار آراستی دیگر برگرفت از سوانح اقبال دیگر چشمان در حریقه دلگشای کشت میرد رچپس
زمان هر سحم ارسنگ کم افزودی و تاریخ وماندهی ازمست هزار برگ برگذشتی و از صد هزار اکثر شدی و یکبار
به سرمائی میر امید را افزایش نه بیست و هشت هزار رسید درین سال چون شیخ العمده بار گشت نو هزار
ترک ست مروجها مانی آمد اگرچه زمین بیشتر گشته شد لیکن گل افزونی کرد از هر تخمی تا هشت برشکفت
هتر و هم من آگهی رسید ایرون سپاس برگزارده بدار سوانح فرستد بار برادران کشمیر فراوان ارگانی
کالامی اور بدر سرچیال برف ریزش دگرگونه روی اگشت و مبادا با مردم کس در زمان آن خان سیزا به
روز بار بار داد گرمی کالاسی او بدر سید و پیره روزان توسن کام دل برگرفتند و رهولارای تر و اس انگشتانی
قلعهٔ مادهو فرستاد و بدار گریس درتهای روزگار رست چون راجه رام چند و بورا و راسعر گردش با سحام رسید
بدگوهران تیره مرد سال و دستمایه سرمائی گرد آیند و در حیث آرائی برنشستند شهریار او گر جرگه اسفندار
آنا بری ملک و مالش ایشان دیگر رفتن قلعه دستوری داد دیگر روز ابوسعید میرزا دولت باریافت میرزا در
رستم میرزا است در قندهار بماند بود و درین هنگام بسجده و قدسی آستان سرافرازی اندوخت و بحسن والی
توارش کام دل برگرفت میر و هم راجه مان سنگه بسجده نیایش پیمانی ستمند شد بزرگ شاهزاده را رخصت شکار
فرموده فرمان شد چون برادر و خستایش از گسالیش اندیشه برسپاس آمد شهریار مهربان دل او را بر خود خواند
چون یک منزلی دار الملک لاهور رسید بزرگ شاهزاده را رخصت شکار فرموده فرمان شد چون در
سوگواری راجه بهگوانت داس او را پیر سیده از شکارگاه منزل اوست بامد فرموده طراز و اگرمت ول گرید هنر
المدیاگی بایوت لعیب او دی حال بسران قتلو حلال خان جامه جیل مبارک خان کهمیکر بهار ملوی
لوحانی خواجه مسعودی ملک سکندر محمد خان یار بی محمود خان سرکشی سروانی علی خان ارمز نظام خان

۴۴۱

دفتر سوم

سور تمس خان لوحانی سلیم خان منو وری یوسف کاسی یا ندیسه برسه تم که سران اڈیسه بودند راه پیشگاه ابد
آوردند و دو هزار کس را در حضور نوازش شد چهاردهم اسمعیل قلی خان از گجرات آمده دولت کورنش اندوخت
بیست و دوم میرزا یوسف خان از کشمیر رسید و کام دل برگرفت

آغاز سال سی و نهم حضرت شاهنشاهی یعنی سال اردی بهشت از دور چهارم

شب دوشنبه بیست و هشتم جمادی الاخری سال هزار و دو هجری پس از نه ساعت چهل و چهار دقیقه و
بیست و دو ثانیه خور رسید دار الشرف نگاه را لیسواحت برافروخت و برافراخت و از آغاز سوم سال
چهارم دور روزگار را فرخندگی بر ساخت زمین ستایش گری بر خاست و آسمان تسلیم

نسیما از نقش قدرت شد چو صورت نمائی	چمن از زیور حکمت شد چو عقل بو علی سینا
صبا در طبله غنچه نسان نافه ختلی	هوا در جهادن لاله سوده عنبر سارا

مهر آرای اقبال از سر آغاز این والا جشن بار دیگر شرف دلگشا بر جهانیان برآراست و امیدی پالین
را پایه برنهاد هفتم فروردین ده هزار سوار بخدمت گزاری بزرگ شاهزاده سپهر دیهیم ارور بنگاله جهانگیر یافت
از نیان جگت سنگه با فرمنفرجی میرزا محمد باقر انصاری میرقاسم بدخشی لعقوب کشمیری سکت سنگه
شرلیف سرمدی و برخی و چهار هزار در نزدیکی دار السلطنت اران میان شحنه بیگ رای منوهر بهادر خان
تور و دار که با هواره دار خریده برسانید و سلطان خسرو را که با خرد سالی خرد بزرگی دارد و الا منصب پنج هزاری
بلند پایگی بخشید و راجه را امید همت سنگه بهاو سنگه شیر خان بهادر کور و سلیم خان لوحانی سلطان سور
الدیا و لوحانی عیسی خان مسوانی لورم کوکه سعید خان سدوری نعیم خان میانه نیو خان لوحانی تاج خان
لوحانی و لو تیجا دل خان حلیم العرخان لوحانی و جیدی دیگر بدان لو باوه دولت بار گردید ملک اڈیسه
در اقطاع قرار گرفت راجه مان سنگه را که کارشناسی و اخلاص مندی ازو آشکاره است با تالیقی او نقشبند
و جانگر او در بنگاله تن شد و آن ملک بنیا قدار ی او نامزد گشت سعید خان باسداری صوبه بهار گرویده درین روز
میرزا رستم را العلم و نقاره پایه افزود و بدو همین نوازش سربلندی یافت سیزدهم جشن قمری وزن گیتی خدیو شد
و آن والا گهر را هشت چیز سنجیدند بخشش و بخشایش را روز بازار شد و گوناگون مردم کام دل برگرفت در پنوالا
مظفر حسین میرزا بوزش گرامی درآمد چون بمعز روزگار پیچید که فروری سپاه بسیج کشایش قندهار فراهش وارد
و رستم میرزا تیزدستی دولت آستان بوسی دریافت و از نکوهیده آمیزش تحت غنان برتسید و از هسمانا
بدل آسیمگی افتاد و از روشن ستارگی مادر را با بزرگ پور خود بهرام میرزا فرستاده ریتمار درخواست نهم
آمدگان بار یافتند و آرزو پذیرا برگرفت قرار بیگ اکه با آن سلسله دیرین پیوند بود و میرزا بیگ قدیمی را

فرستاده میرزا ابوبکر تالیق رسانده و بدرگاه آورده و ودیعت آن ملک لشاه و بیگ خان نامزد گردید
بدو ترتیب خوامه دولت ما طرزار ریک برساری مرتوا متسد نو الاجابه خالی برآورده رین بدو میر جنید
معمائی از ایران آمده سعادت ماریافت و بحسروانی نوازش کام دل برگرفت مستم تیر و بیدر سرانگس
به اصطاب خانی پایه افر و دوآن یکویر ساره آ ر برآمدی ام حاری بور محنون سان تا امثال ارباب حاجة
نوارش فرموده ساری بدو بیراک درمکاله ماسیاسی موجون دستگیر سد بر بدانی دلستان برتسامد
ویتیمان ارستانی ادبرحوا و ستالیق فرموده بره اردی هشت ملا صالح نجاری ارتوران آمد دولت
آسمان بوس اندوخت ارسیمی آتش آگهی دار و بختی ار العصب کناره رند دریو لاحکم علی گیلانی سگیف
جومی برساخت راهی اردروی آن بکا ساره میرت وشگفت آنکه آب ارین برکه بد استحاد رمیت مردم فرو شد
ویراه برزه هی براوان رسخ بردی و بسیارے ارار یافته ارهمه بار گردیدی بیم گیتی خداوند تماشای آن حرامق
فرموده خود ایضا در آمد و امش گرفت بار و اشت مردم شکوه و نداں در سدید لختی در تک رفت و دیگر
کرسیدگاں را سر رشته زندگی از دست برود او نوید عاطفت شکوه آمد برارین هنجار دلیری شکوهیں سامدم
و میرگی تقدیر بی برده شو شیدم عزه خرداد حاجی حبیب الله رخت هستی بربست ارمکرداں ویی بو وار فراغ
حواج افروری کیهاں خدیو بهره و در برین روز تیریف و قوعی آن حمالی سه سپر دهم سماکی خاں ازاصوبه
اود هر خواندند شکوه ودیعتی آستان بسر یافت بامداداں قاسم خاں را نوارش فرموده کابل ستوری
داوند شاه بیگ خاں با قلاع خود خوشاب و سگس فرمان شد که آماده یورتش گردد و بیوں فرستادگاں
قندهار طلب و ارمیداں سوره نور دوریں سال بهرحام برد شاهزاده سلطان مراد آمده و جاوید سعادت
اندوخت دریں روز لوریگ خاں برد خوبه گگه حشم رومی در گدست و یس ماندگاں او را شاهنشاهی
نوازش برد و در مولا جارس ماراستی برکنده آمده جهانی بر آسوده عمل گرار حالعمه تبول وار و میری سکه
خالص طلبید استی ارلق درست عیار سام ورن صرف برگرفتی یابد و هم اهتمام این کار بخواجه شمس الدین
بار گردید و بار دورهی و خدکاری کهن بهاری نیم و زربار درد وماه چاره گرسید و حیات شکاں بیعوله
برتمسک آیید بهادرین رو در آمعمل قلی خاں کالبی دستوری یافت که جهانگیرآبادی درکوسید و حویلیتش را
آبادی خدمت گرداند و میتم عبدالرزاق معموری ار گجرات در رسید و دولت بار سعادت اندوخت
بامداداں حسین یار وحت زاده گلبدن بیگم ارسخت برگشتگی ما خدمت راه کهسار گرفت و سگالش با ساکی
گام فراخ برزد سلطهمی و دمید انس و رحمی زار بیع فرستاده میر احمد کوتوال لختی بیشتر رسیده سخن
در گرفت چنداں کدایاں پیوستن جیدی را العدر بدگی ار دست رفت و او باهمت کس و سگیر شد

چهار و دو فیل بسیج گزیده مردانه و مرصعات و فراوان خواسته ارمغان گرفتند و بیست و چهارم مرداد

گرد یار امیر دستوری بنگاله یافت تا ایمانی افسر خدیو را میان کنند و این آبادی آن ملک را

آباد دارد سی ام مهار ی مرکبان ردوی باشمار رسید در ازای حیل که ما دامی چنین کام برد باشد

سی و پنج گز آلهی دو هزار و سیصد و شش تشتیر [illegible] سال و پایه و چهار صد و شصت و هشت من

دو و سیر و آن خرج رفت و دویست و چهل کس از درود و گرد آهنگر و آن مرکار و گیتی خداوند تماشا داد

آن خراش و مو و بستگی چرب بزار کس در کشیدن کوشش داشت در دو روز از خشکی آب در شد

و جنید را لاهری روانه کرد مدوا رکم الی مشتواری رفت ستم تیر در سر پنج میان کرم الله سجوری گشت

و بزرگ مردان او را حسرو الی عاملت شکیبا گردانید هشتم امرداد در کجرا که از رستاران نزدیک بود خفت

هستی در بست از سوانح سرآمدن روزگار قاسم خان با و افزود رسیدن محمد زمان گزارش یافت که از جهانی

یسری و دستان فروش در بدخشان خود را پور میرزا شاهرخ وانمود و ناشناسندگان بدو گرویدند تا فوجی

را بدین جاوید دولت بر بسته بود و لختی کام روائی پیرایست چون لفرومائی آن سررشته از دست داد

ناکامی کو فرو شدن گرفت از ناهنجاری او کوه نشینان دل برگرفتند و تورانی سپاه برو چیره دستی یافت

ناکام بزار [illegible] طرح دوستی انداخت تو که بدستیاری ایشان شورش پایه زابلستان گرد چون

قاسم خان بدرگاه آمد با پنج آنکه مال الوس پیوند با صد کس بدان دیار آمد و برخی از خیان در امود

که لولا درگاه میرو و باور کرده هاشم بیگ پور قاسم خان آگهی داد و آن کارشناس علم تیر باکری شمرده

و آن دوست را با پانصد کس روانه ساخت که بدرقه شد و آوردند آن تبه بنگال چون از خیر گذشت

پیرایه شده بنگاله بزار شتاب آورد هاشم ازین آگهی خود نیز تیز روی در آمد و نزدیک بدو رسید

آویزش رفت و تیر بیگ بهادر و جهانگیر بیگ چندی از فیروزی سپاه بهاشخانه نیستی در شدند

و بایزدی تائید ظفر یافته او را پابند بکابل آوردند چون قاسم خان بدانجا رسید از ساده لوحی خرد خود بنا

و پاسبانی را آسان برگرفت و همراهان او را بنوکری برگزید و لختی فرمان در سرانجام فرستادن او بدرگاه

والا شد و هاشم بیگ را نامزد گردانید آن بدسرشت با پانصد بدخشی بهندوستان شد تکمین جان تنکری

نشست و سرگروه تا سپاهیان تیر حسن جان عاقل قاضی زاده لعلانی گدا بیگ حصاری چندی

بران بودند میان راه هاشم را از هم گذرانیده کام دل برگرفته آید گروهی برآنکه در همین شهر بسر برده

روزگار بسر آوردند فراوان کالا و خواسته نیز برافزاید و آن آباد ملک بدست افتد و از هم امر داد

آن بدگوهر نزد هاشم کس فرستاده دل گرفتگی برگزارد و خواهش آمدن و نیز یاری حسرت اند و ختن نمود

هگی پیچ آنکه یک زمان کار هر دو در ساحت آید او درآنا وگی سر بود دیدن یارست مر زآن قاسم خان
نامه سگالان ار خورشتن ایرد واحیه سحواب سد جز زمے بر سار بر دو ک بود با سپاسان حیدی را
بر سر جانه هاشم بیگ نامر د کرد مد و یارس قاسم خان بر دستی نموده نقد زندگی مروانه سر دو سرا و
بریده بر سیره کرد مد و خواجه ارباب جدا او حامه حیل به مکو کاری خان در باحسد هاشم بیگ لغرو
لشتامدن مدس برآمد بیر بستان در ساده دروازه های حصار بست در کمتر زمانی حال بیدائی گرفت
بهان لسیج کند او دو روی بارگ نهاد و در لیستی برآمد کار را او را اهدا بسیاری همان درون
سدن بیار رسد چون بد اسحار رسد در شو سد بر سلب لشکر آوبره سدی استی سرا
و ساو مرحے بیر وستان بدلو ابر بستد و هنگامه بر و سد دن بر آرا اسد ولسار بے باسپاس را
روز گار لسر آمد و مرحے در توشکجا بد کسیر سلاح جانه بو در آمد بدان سگالس که مالا گرفته سار آوره
بر گیرد را دمردان در سر گرمسد هر که بر لی سد بے جان لسر د بے بام بر تنگافته آتش در رد و با مراسل
سرآیهگی لکرمانه کدران بر نکی بود خود را در امد چنانچه ار سخت گیری ملک برآمد و جان دادی ار
سه روز باماهان حت حال بر روس بو ماهدوان ابستاد کس بکجا رآمد و تا بیره لسیدر بد گے
ور باحب و در میان آن سر گروه باسپاسان نگو هستی فر و سد و آوبرش تا ممرور دیگر کشید
وگرین بیروری چهرۂ اقبال برافروخت یول سر لوت لوو قاسم خان دو رمسی گذاشت و حیید
هوا خواهان جیر سگال عد لسیج بر گرا ار دید سود مند یا سد اگر چه هنگی سیاهی و تنا گر دیده را دست نگار رسید
مرزا احمدی و میر موسی و میر عبد الله و آدوست محمد خان در هم بای هاشم بیگ فر اوان کوشش
سحا آورد و بلدر دلی و کار سناسی آهار دی روز اهدا و کسی را گر بد حالی بر سید با یان روز بار سیحے
سود رس بر جاسب هاشم بیگ دیگر که او ران لسلاح در سد بد و هر کس که دران گرما به دم و انفس
سیکستید تب بد استه یه آمد لو کرده سعود در سو بد نکمبر ربای نگو نیستے فر و سد هاشم بیگ دیگر روز
هر جا بدسی دید یا تستید تاخته جان لشکر و لختی دست بستاد و کسه و حوالی سرگدار دکه سخت سحر م و آگهی
روز مخالف فروتی دل لفیر و سدن بر ماده لو و آوار ستا بی دلاسا نکوس تس فراوان کس در آمد
و سر اردلان رانیر و براهر دو ملک مظفر مسعود آنادی میگوید که روز سوم رس لسهر کابل آمد سیاه را لسواری
چند لشکر میکر رسیدم چون بدر نگهی نکار رفت دران میان پادشاه راستنا چشم تسکین تا جے
بر سر و حرقه در بر سابش نموده شگفت برارا فتادم فرمودند کس را نگوید که کار بے در آمیخ داریم
در ماه هو دا این جان گرا ارحی سود و دستی که آلسس ای سرگداشته لو و پیر خود را سحراب دیدم

وار آمدن پرویز رفت پاسخ داد و شهنشاه را نگاری درین سوگ از افغان بسیاری از اولیای دولت
در رکاب نصرت اعتصام و خیمه آویزندگان سعادت مژده را گفتند بشمار که سرجیتم بس کم بود هم
لیکن از میر سید یوسف جوق سپاه که هم بکار جای شگفت نیست مردگان آن اتاق نامی پایه میرشد
تا نگریه کان آگهی چند سید مست و مرد حاجی محمد مشهدی و یوسف برادر علی و از کشمیری سران
بدگوهر بدرگاه آورده بدگهی خداوند ابر و فرسنل چنان امرت کارگزاری سخته ماند و در بند دار
سنگرفت فیروز پاینده بیا سپاس برفت و در بارگاه خدمتگزاران سعادت گرانوازش
بادشاهانه مرونق کار آمد سرکشی زدایاحدی را منشور مالیت گزین خلعت و شمشیر دیگر مرصع فرستاد و باسایر
کاماسان قلیچ خان بار گردید خواجه شمس الدین بجای او دیوان کل برساخته شد جو چوکه جاگیر
قلیچ خان بود با قطاع میرزا یوسف خان در ار گرفت و کشمیر را با محمد بیگ محمد قلی بیگ حمزه بیگ
کرد حسن علی حرب محمدی بیگ ایماق بخشان داده شد و شیر لیث خان بنا سیدا می حزین و ستوده
یافت و دیرین آرزوی او برآمد دوم شهریور اسب خان را کمیر فرستاد که تباره جاگیرداران مهتو
بخش بهاید و در حضرال شکاری جانور شجالعماد واره بار و هم قلیچ خان کرا باز اندر رخصت کامل یافت
و بگرین خلعت و خاصه بارگی سرلوا ختند سیدی ام آگهی آمد که میرزا کوکه بگرات بار لرد بیامان سپه رکه
دریائی شده بود درخت بساحل کشید آرزوی آستان بوسی بر سر زارت و بسامان بر نوردی هرگز
شهریار مهربان دل برشگفت بگرین خلعت و فراوان بارگی تیره وخته نیوارش او فرستاده مدار سراسح
نامزد شدن فیروزی سپاه شمالی کوه راجها وریان این کهسار اگر هیچکاره سر رشته بیالشگری از
دست واسلید لیکن کرتابینی دغا سواری سخته از راه بیره درین هنگام نیز دلیو بداد راه ایمان
بر رونا بهنجاری فرایش گرفت شد عزه مهر شیخ فرید بخشی بیگ حسین سک شیخ عمری علی محمد در بارت
بهادر خان توره اراحمد قاسم محمد خان مرکمان نسیه خان صبیرت جبهه مرلی الر ملک کولابی ابدال بیادکوت
دوست محمد برو قلی و بسیاری و سنورد یافتند اگر بید گزارش کارگزستو ... شمشیر تنگ گرانی
برداشته دوار دهم بنگاه نده قشنگ بیامد شنوا نکاه پدر بزرگوار دگرامی مادر رفت فرموده را پاس داشته
تنش این دو آگهی سر گریده براز دانه دار الخلافت اگر ساخت دوران ویرینه شکار راسود مند دوم آبان
جشن شمسی وزن شد افسر خدیو را بعد وارد و چیز بر شمرده گرد باگروه آرزومند کام دل گرفت جا با هم نامنگ ...
از آب راوی برگذشتند با مدادان تفضل آباد که نگارنده اوالنامه سرمبرسر برسر راه ساخته قدمی
مرد ل شدند و سرمایه جاوید فرخی بدست آمد چهار و هم نزدیک تا بهم علی خواجه نظام الدین احمد بخشی را

از تب فروی حال دگرگون شد فرزندان دستوری گرفته دار الملک لاهور برمدند و بساحل دریای راوی
درگذشت شهریار پایه شناس را گمان دل برگرفت و ا التی درگاه آمرزش خواست آشنا و بیگانه
ناموس برخاست و راستی سوگواری نشست امید که جیرسگالی او را و اس در بار سفر گرد نشست فرهم
پس از گذشتن هشت ساعت و بیست و هشت دقیقه سلطان پرویز را خواهری پدید آمد آئین
جهانست اسد خدیو که فرزندان ریوره بار اسرودی نام رسید در ـ لی پرستاران هر چند خواهش نمودند
پذیرائی نیافت ناگاه آن پور رادئه بیتی سرا ورشتند یا یا لی گیتی خدیو تازگی پیدائی گرفت بیست و
هشتم دار الخلافه لاهور سایه داوری اند احمد و خرد و بزرگ را شادی در گرفت تا حافظ آباد
نیایش رفت دلفرخی بارگشت شد تستم آورقاضی حسن را انتمالی کو دستوری داد چون سے
کارهای الیور اسیح فرید و براه کرد فرمان شد که والا درگاه بازگرد و فرستاده شاوری حسین بیگ شیخ عمر
با سحام رساند رین روزشیر و نیه خان را الصوب احمیر فرستاد بتار سیاه و رعیت آگاه باشد و داد دهی
سعادت افزاید سیزدهم میرزا کوکه سعادت باریافت چون جمن نیایش بسجده برافروخت بدست
عاطفت سر او برداشته در آغوش گرفتند از مهر فروی اشک از چشم ریخت و نام آوران حضور
آورده از خانگاهی برآوردند و منصب چهاری نوازش فرمود سلطان خان اعظم نامور یافت و اکثر
جاگیر گجرات و بهار و جز آن بدو بار گذاشتند او صوبه بهار برگزیده فرزندان او در این منصب و
تیول بر نواختند که و مهر را اندیشه آن بود که دگربار به یار بار بازگردد و سحرے در شکار سلطان پرویز بود نا
برگزید میرزا کوکه بسیار شده چهره یورش پذیری بدرگاه والا رساند و بگتیر رمالی خاطر او راان تیرگی برآمد و در
سرآسیمگی فرو ماند روی آمدن به راهی نبودن ناگاه برتاره مهر با سهای گیتی خدیو آگهی یافت و دل از همه
وا پرداخته دریا نوردی فرا پیش گرفت بیست و چهارم روز ار سید بلاول بار رسید بشرف اراه جاوید
سعادت اندوخت و بانیشگری را آئین نو برنهاد درین روز منصور میدار خسرو تبرا علی محمد اسپ شکار
حضور آورد و شیخ فرید بنتالی کهسار رفت او بدستان برای آمده و چون فریب کاری پیشین شد گرفته
بدرگاه فرستاد و شانزدهم سعادت یار کوکه برگذشت از فرو نا دهٔ نیای آسیمی سوید محمد حسیمت و رنگ تیص
اقبال آمرزش درخواست و از مهربانی سحائه حاجی کوکه هشیر او رفته پرسش نمود و فرزندان او را از جور
نوازش رفت از سواسح بازگردانیدن ایرانی و حضور از دیرباز یادگار سلطان شاملو بیالش نامه فرمان
فرمای آن دیار را با تسوقات آورده بیست و سوم نظر بار نوازش دستوری یافت

فرستادن ضیاء الملک و ابو ناصر بر دست شاه عباس تخت نشین کشور ایران

سپهبد ممالک را بدستوری و ابو ناصر را بجویاداری ارمغانی کالا همراه گردانید و فرمان شد که از روی راه و بی باکی پایبند را اسیری شتابند و از اسجا بهر مرز رفته را داماران برگمرند گرامی نامه بارگاه خلافت نگاشته آمد تا دیده وران نگارند و تعویذ بازوی دولت سرسارند

نامهٔ حضرت شاهنشاهی با ایران

الله اکبر ستایش ستایش عتبهٔ کبریای احدیت جل جلاله مدیحهٔ سنا به البیت که اگر جمیع نقاط عقول عشره و جداول فهوم با خود مدرکات و عساکر علوم فراهم آیند از عهدهٔ حرفی از آن کتاب نا برند و سایه از آن آفتاب نتوانند برآمد اگرچه در دیدهٔ تحقیق جمیع ذرات مکونات سرچشمهٔ حمد ایزدی اند زبان بی زبانی برآمده تشنه لبان و لقید زبانان بهدای ناپیدای حمد حقیقی را بر زبان و سیراب دهان دارند پس همان بهتر که کمند اندیشه از کنگر جلال صمدیت که جاهای پاکان آویختهٔ اوست کوتاه داشته در جلایل لغوت گرود قدسی شکوه جمعهٔ ات انبیا و رسل علی نبینا و علیهم التحیة و السلام درآمده اول استراف حالات و ثنا یا شمایل عطایای که جمهور انام را از گروه ضلالت بنواعث شاهرهٔ عنایت و هدایت آورده اند بر بساط تبیان ادا نموده شرح معانی احوال و مکارم اخلاق طائفهٔ مقدسهٔ اهل بیت که رازداران اسرار کبریا و پرده کشایان سرائر انبیا اند بر آن افزوده از ذروهٔ عزت اسنی جایی که حقیقتی تازه کرده آید لیکن چون مدبرهٔ القاهات ملاحظه میکند مدائح این مظاهر کونی آلهی و معالی این مجامع انفسی و آفاقی راستهمک در حقیقت حق ثنائی در لقای مطلق اند ظل محامد کبریای خداوندی و پرتو صفات علیای ایزدی می باید شایسته آنست که از آن داعیه نیز دست باز داشته نکته چند از مقاصد متعارفهٔ ارباب دانش و بینش که موجب حکمت عملی انتظام سلسلهٔ امکانی بآن منوط است در دیباچه اظهار بخشد که بر آئینه درینصورت روان گرم روان مسالک دین و سیراب پویان مسایل لیقین که از او است جداول ظهور و باطن بخش بهاد همت قدسی اساس و رفته اندیشان دست آویز یاد مستفیض سعادت میگردد و المنة لله تعالی که و تعویذ مشاهدهٔ صفوت نامهٔ گرامی که مصحوب یادگار سلطان شاه مرسل شده بود در اواسط ایام سعادت و مساطر اسحت الی لیل و نهار امتزاز بخش باطن مهر آگین شد با و طرب آمیز شقاق و بر یا حین دردماغ روزگار پیچیده بود که این گلدستهٔ محبت و ولا نگهت رسان مشام یگانگی گشت آنچه در توقف تسلسل تماثیل خلت و وداد رقم پذیر کلک ظهور شده بود نعایت در موقع حلوه

استحسان وادی الواقع روابط معنوی چنان اقتضا میکرد که این همه و دیگر نکات لیکن از مصادر و موارد مسموع
شده باشد که چگونه مسائل عظیم و محاربات [illegible] با سلاطین ممالک هندوستان و سلاطین ایران و توم روم که
سلطان مداول آسمانی جاروانگ هفت اقلیم گفته اند اتفاق افتاده بود و درین مدت مدید این سواد اعظم با همه
وسعت و وسعت در میان چندین پادشاهان خودرأی فرمان روایان سه آرا انقسام یافته بود و همواره پی سپر تمرد و تحیر بوده
باعث تفرقه خواطر خلق الله میشد مدبیر دی بوسائط آسمانی تسخیر اولیای دولت قاهره درآمد و از کنار بوده
هند تا اقصای دریای شور از سه طرف جمیع سرکشان و گردن فرازان از فرمان روایان رو برتافته و رو نهادند
و راهها نیست و اعیان کوه [illegible] کوتاه بس بلوچیان با دستان باد سه گرس و سائر قلعه نشین و [illegible]
تمول و استقلال رحل اطاعت و انقیاد درآمده و در ایام صدور و ایتلاف قلوب طبقات انام [illegible]
مساعی [illegible] دل شد بیاس توفیقات جلی اسیه در پیشگاه ضمیر حق گزین مساعی [illegible] اتم پرتو ظهور داد
اکنون که صورت سحاب مستقر رایات منصور [illegible] حاکم [illegible] بود که یکی از [illegible] بساط
عرب [illegible] درین هنگام [illegible] اعظم آنها استخلاص عموم رعایا و کافه سکنه ولایت [illegible]
[illegible] باشد بود و بود نهایت استحکام انسداد طرق و ارتفاع جبال و تراکم اشجار
[illegible] که عبور مراکب [illegible] ارکاب [illegible] اصعب تر تواند بود و نامیشان
عروة الوثقی [illegible] و استمداد از ارواح طیبه حضرات ائمه معصومین سلام علیهم [illegible] گرف [illegible] عساکر عالیه
فرموده شد و چون [illegible] منزل بمنزل [illegible] میر [illegible] در قلع اشجار و قطع
[illegible] طوالی نمود در تفسیح و توسیع طرق و مسالک میکوشید [illegible] آن ولایت
دلکشا مفتوح شد و عموم رعایا از الویه معدلت استظلال نمودند چون آن عشرت آباد که ممدوح جمهور
[illegible] است از عنایات محدوده الهی بود و خود [illegible] رسیده [illegible] شکر
بجا آوردیم با نگو مسالک بیت سیر کرده از راه ولایت [illegible] که راهیست در نهایت صعوبت
عبور نموده [illegible] کابل و عرض [illegible] عساکر اقبال شد و [illegible] سیرت [illegible]
در ولایت سواد و [illegible] سنگ راه [illegible] توران بود [illegible] بلوچان و دیگر صحرا
[illegible] طبیعت تعالی [illegible] که جاده راه مسافران ایران مسدود [illegible] بطریق استطراد
[illegible] و اصل در توقف [illegible] واقعه ناگزیر حضرت شاه علیین مکان انار الله برهانه
عدم انضباط احوال ایران و هرج و مرج آن دیار بود که تقاضای [illegible] و وقوع یافت و در [illegible]
که ایلچی [illegible] پیام رسید معلوم شد که آن اختلال رو در کمی نهاده هر آئینه از استماع این [illegible]

خاطر نگران رو با طمینان آورد و در باطن حقیقت تاسیس مبرّبیت که در شوکت محض بر سیدن تسایان آئین
مروت و فتوت نباشد چنان پرستش بظهور رسد که هر گونه کمک و امداد که مطلوب باشد بوقوع آید لیکن چون
قندهار در میان بود و میرزایان اتحاد در لوازم معاونت و معاضدت آن دودمان عالی بتکاسل و تقاعد میمودند
و در مواقع حوادث و مکاره که محل استطلاع عیار جوهر وفاست قطعاً آثار یکجهتی و یگانگی بظهور نیاورده اند و نیز
سپاس اربع که موطن صاحبان نار و نعیم است توسل شایسته مقدیم نمیرسانیدند محظور خواطر باطن بود که اولا
قندهار را بکسان خود بسپاریم و میرزایان اگر تا به دولت روز افزون داشته باشند و از ماجرای سوالف ایام
نادم گشته اطاعت و خدمت آن جانشین نیاوه طیبین و طاهرین را ملتزم شوند درین صورت افواج قاهره
بایشان متفق بوده هر گونه امدادی که مرکوز خاطر آن قرة العین سلطنت باشد بعمل آورند لیکن چون میرزایان از تسلیم
این خاندان قدسی بود بنابر آنکه استفسار شود فرستادن جیوش منصوره در نظر عوام کوتاه بین مستند بعدم ارتباط
میشد از این اراده منصرف گشت درین اثنا رستم میرزا برادر و سعادت نمود و صوبه ملتان که بچندین مرتبه
زیاده از قندهار بود با و اختصاص یافت و مظفر حسین میرزا مشمول عواطف و روابط شنیده و الده پسر کلان خود را
فرستاده عزیمت آمدن داد و بعد از رسیدن او عساکر پیروز مند در قندهار بوده هر گونه امداد و معاضدت
نا سالی خواهند نمود و چون در آئین سلطنت و کیش مروت اتفاق مقدم بر اختلاف و صلح اصلح از حرب است
علی الخصوص نیت حق طویت ما که از مبادی انکشاف صبح شعور با این زمان همواره اختلاف مذاهب و
افتراق مشارب مسطور بنداشته و طبقات انام را عباد الله و دایع الله دانسته در انتظام احوال عموم خلایق کوشش نموده ایم
و برکات این نیت علیا که مقتضای طینت عظیم است مرّة بعد اخری مشاهد ملحوظ گشته در مبادی که ممالک محروسه
مخیم عساکر جلال گشت مکرراً عازم جازم شده بود که انتزاع الویه عالیه بجانب ماوراء النهر که ملک موروثی است
اتفاق افتد تا آن بلاد هم در تصرف اولیای دولت آید و سعادت خاندان نبوت نظر دعوا اتمسا
ظهور یابد درین اثنا تواتر و توالی ابهت پناه شوکت دستگاه عبدالله خان والی توران
مکاتبات محبت طراز که متذکر قرابت و ممهد محبت لاحق باشد بوساطت ایلچیان کاردان فرستاده محرک
سلسله صلح و صلاح و موسس مبانی وداد و وفاق گشت چون در جنگ زدن با کسی که در صلح زند در
ناموس اکبر شریعت غرا و قسطاس اعظم عقل بینا ناپسندیده و ناسنجیده است خاطر از این
اندیشه باز آورده شد سبب تر آنکه هنوز از دو ارادان آن صوب افسار تدارک اختلال ایران ایلات
که موجب اطمینان تام گردد تصدیق نموده مستبوده و قرار داد خاطر دولت اساس آن صفوت مراد
انکشاف صریح نمی یابد ماسول آنکه خاطر منصفه گزین ما را متوجه هر گونه مطلب و مقصد دانسته

و طریق آنکه مراسلات را سلوک داشته حقایق احوال یومی را اطلاع نمایند و امور که ایران زمین از
دانایان کاردیده عاقبت بین بسیار کم است و آن لطافت و اصلاحات کرام را در انتظام ملک و التیام احوال
جمهور انام چندان تعلیق نمایند و در هر کار به مراتب حزم و مآل اندیشی بکار باید برد و مسئولات ارباب عرض
و اکاذیب آن آرایان بمحض خاطر خود در اسلوب سیاست و بردباری و اغماض لطف از تلافی اقدام بلا امان
موروثی و بندگان خداوندی تشبه کریمه خود ساخته ابواب اخلاص بمیان آورده و اصحاب لطف را بنور مهربانی رنگ آ
طلب باید شد و در قتل آدمی بهم اینها زبانی احتیاط تمام مقدم باید داشت و بسا جانی بحمایت
دشمنان که دکام از بساط قرب دور شده خود مایه اجل نوشته اند و بسا دشمنان دوست نما لباس
عبودیت پوشیده در تخریب اساس دولت کوشیده اند در مراقبه ضمائر و سرائر این مردم توجه موفور
باید داشت و دولت مستغنی از این بسا گرفته را بمر میان الهی بساعد و ساعد باید گردانید و ملتفت
طلایق را که ودایع خزائن ایزدی اند بنظر اشفاق منظور داشته در جلب قلوب کوشش نمود و چهار کلی را
سال بیع ملل و نحل داشته بسعی برده بمانسر خود را گلشن همیشه بهار صلح کل در آورد و همواره بعیب العیبین ملاک
دولت افزای خود باید داشت که ایزد توانا بر خلائق مختلف المشارب متفاوت الاحوال در فیض گشوده
پرورش نماید پس بر همت همت والا سلاطین که ظلال ربوبیت اند لازم است که این طریق را از دست ننهند
که دادار جهان آفرین این گروه عالی را برای انتظام نشاء ظاهر و پاسبانی جمهور عالم آورده است که نگاهبانی
عرض و ناموس طبقات انام نماید آدمی را در کارها کارگزاران ناپایدار است دیده و دانسته خطا گزیده
در کار دین و مذهب که باقی و سرمدی است چگونه مسامحه نماید پس حال هر طائفه از دو شق بیرون نیست یا حق
بجانب اوست و در آن صورت خود ستیزی آن انصاف نمیدارد حر نمی بیست گر برسواد نه و اگر در اختیار
زمین خاص نهی و خطای رفته است بیماره و بیمار نادانی است محل ترحم و شفقت به ماهی
سوزش و سرزنش و در فراخی حوصله ندا اهتمام باید برد که بنیاد آن وسعت صورت و معنی وسعت ملک
دولت بود که ساخته است و از نتایج این شیمه دولت افزا آنست که در هنگام فرصت و استیلای قوت عنقا دو سال
پاسبانی دشمنان پامال نشوند و دشمنان دوست نمایند و اگر چه تا بر صورت نماید و در اساس نواح
زمین مغیب نیست که ستون بنیان فرمان روائیست تحمل و بردباری را مصاحب دائمی خود
گردانید که اساس دولت پایدار در نظیر این مطوی است و ضمیر دلپذیر مخفی نماند اراده
جهان بود که یکی از معتمدان حریم عزت را بمصحوب یادگار سلطان فرستاده شود تا اوضاع
ایران از قرار واقع آمده بعرض مقدس رساند در این اثنا در ولایت کشمیر جمعی از شورش آن

451

ج سوم

محمد صادق

شقی و طغیان در رتبه بود با جریده با حمیده رسید و پس از ملتزمان رکاب سعادت اعتصام در شکارگاه بودیم که این خبر بهجت
آثار ملهم اقبال بطریق ایلغار تا آن ناحیت روان شدیم هنوز رایات مسعود بکشمیر نرسیده بود که سعادت یار
سعادت کیش بسزای شرارت همراه این مرتبه طاغیه شده بودند تا بایسته سر آن سرمایه فساد را بدرگاه والا آورده
و چون آن ملک به یمن برکات ورود همایون مهبط امن و امان گشت معاودت فرموده دار الملک لاهور بنزول
اجلال شد و درین هنگام حاکم سبوستان و تته و سند که سرداران است با لشکر بسیار از سمت ترکستانی
در هنگام بودن ما در عراق و خیبر اهمال شده بود و فرستادن ایلچی در توقف افتاده اکنون که خاطر اقدس از ایشان
فراغ یافت و سیوستان و تته در سلک ممالک محروسه درآمد میرزا جانی بیگ حاکم آنجا با آستان بوس استسعاد
یافت چون لتوش مدامی از گذشته حروف عقیدت از آئینه از لوح پیشانی او ظاهر بود آن ملک
بحکم گرفته را بار او مرحمت فرمودیم و راه عراق و خراسان نزدیکتر و ایمن تر از سابق پدید آمد بنا بر آن الیه را
رخصت فرمودیم و سلالة الکرام مجلس معتمد ضیاء الملک را فرستادیم و چندی از مقدمات محبت اساس را
بکلمات خیر اقتباس بزبان او تفویض یافت که در وجه شرح حلاوت املاح شاید و بر حقیقت احوال
ایران را از قرار واقع عهید معروض دارد و شرح تشوقات این دیار تحویل خواجه او باشد مرجو آنکه
این دو دمان را خانه خود دانسته برخلاف ایام گذشته سلوک فرماید و از سال رسل و رسائل را که ملاقات و صال
و مباشرت معنویست همواره ارسال نموده سازد چون سبحانه آن نقاوه خاندان اصطفا را از نصاب خلاصه
دودمان اصطفا و استقلال را از مکاره و مکاید آخر الزمانی محفوظ و مصون داشته بتائیدات غیب الغیب
مؤید و مستید دارد بیست و چهارم آذر آصف خان در سه روز از کشمیر بدرگاه آمد و جمیع را بدستور قاضی علی
سی و یک لک خروار و هر یک بیست و چهار دام قرار داد و سپاه و رعیت دلاسا نمود و انقطاع رالتانستگی
بحق نمود بیست و ششم عماد الملک شاهین میمون حوض بسعی بدرگاه والا فرستاد شکست مایه
دیده وران شد فرمودند در آن سال که صورت گشایش یافت چنین شاهین آورده بودند شیب
سبحان قلی ترک منعم خان فرستادیم هرودی ملک الشعرا شیخ ابو الفیض فیضی طاب ثراه بپیشگاه
والا بر دو دراوان آخرین برگرفت سال سی ام الهی آن فارس عرصه سخنوری را بسبع آن شده
که بر خمسه را جولانگاه طبع آسمان گراسا در برابر مخزن اسرار مرکز ادوار بسه هزار بیت
گوهر افزائی میست گردد و مقابل خسرو شیرین سلیمان و بلقیس بو ما و بوستان سرای دلش
سرسبز مدعا ی لیلی مجنون ان دمن که از دیرین داستانهای این مرز است سر
سبقت آید و هر یک چهار هزار بیت پیرایه بلند نامی گردد و در دوران

هفت یا هشت کشور به چهار بیت استحکام پذیرد. در گوهر اسکندرنامه اکبرنامه قرار گرفت و همان قدر ابیات
گوهری از خزاین سخن و شاهنشاهی نگاشته آمد دران روزگار آغاز تحسین نامه سه دار اسحاک همت آوید و مشتاق
آگهی ست خاطر او هیچ سر دلو دو همت سرگرمی دلاوری هر زمان بیش و دیگر بر روی کار آرد و در کمر زمانے
عنوان هر پنج نامه نا برے و داستان هوش افزای آگاه دلان سحر سه تاس آمده ن معانی شعر و شاعری
و باستی همان داد گیهان بیرامدان کم پرداز و دانا ایجاد آن یکتا ی بزم شناسائی را سطر شاعری گزیده
سخن گزاری میرزا پدید ارادت درستی و سعادت یاوری خویش را ارگرد و سخنان قافیه پیما سرکناره
و مرزبان حاشتی بود سنگ نا هموار درنگ دو پاس گرامی الماس آشته در آمیزدی آن پیش دوربین نگارزرو
هر به دستان در برابر آن هیچ کاخ الاساس برکوشید دیگر و دار عنوان کسالتهای روز افزون بی
آهنگ خاطر شیرین نقش هستی است نگارش ساختن پیش طاق بلند نامی تا آنگه درین سال اورنگ نشین
آن دانای رموز انفسی آفاقی را طاید آسته اهتمام با پایان رسانیده دیوان همایون را
که اسماعیل ... هزار و ... بیت ... چهار هزار بیت الغو به استحکام پیراسته او گشت
چهارم بیت فرید ... انتقال کسانه آمد و سخن قدسی آستان سربلندی یافت شتم او ...
انجمن ... مستی ... بزم شناسائی و دوست ... ستارگی همایون در هم
راه ... داستان ... کار
نامرد ... دولت ... درین هنگام که ...
... انگوری گردیده ... همایون نظر ...
آمده ... ساعت
شاهزاده سلطان سلیم ... سرمایه اقبال فروغی گرفت
بابای ... سلطان مراد ... سلطان محمد ...
... سال
بیست ساله ... آگهی گیتی ...
بر شگفت که ... اگر ... کام روا ...
... تقدیر ... نظم

فیضی ...	در کاهش ...	...	...	...

سلطان ... شاه سلجوقی ... داستان ... ناموس ...

ج سوم ۴۵۲

آل سلجوق در عراق و خراسان بسر آمد سلاجقه روم را تخت شکوه افزود نخستین سلطان علاء الدین قلیج ارسلان
پس سلطان رکن الدین پسر او پس سلطان غیاث الدین بعد از عز الدین کیکاوس و پس از آن سلطان
علاء الدین کیقباد و بسیار سے آخرین این طائفه را عز الدین برگذارند و برخے و می دیگر از نژاد علاء الدین
را فزایند سلجوق به بیست و چهار پشت ما فرا ایشان رسید او را چهار پسر بود میکائیل اسرائیل موسی یونس در صد
و هشتاد و پنج هجری از تنگدستی ترکستان گذاشته بماوراء النهر آمدند و از آنجا بخراسان شدند در آن سرزمین
پسران میکائیل طغرل و جعفر بیگ سر بزرگی برافراشتند و دولت ایشان پس از صد و هفده سال با نجام رسید
و کامروائی فرمان بیگ آغاز شد و در هشتاد و سه سال در نوبت ابراهیم بیگ از این بیژ پسر آمد در ششصد
و هشتاد آغاز فرمانروائی عثمان شد و عثمان بیست و هفت سال میان گذارنده در ششصد و چهل و هفت پیدائی تخت و کامیابی او چنانکه برگذارند سی و
هفت سال پاسی ورد اورنگ نشین بود در برخے کتب نام او را [illegible] اعرجان برگذارند و عثمان بن ارطغرل بن قیا الب [illegible]
بن مایندر بن اعز بن قراجان گویند بزرگ نیاک عثمان سلیمان شاه شهر ماهان داشت چون مغل روزگار بر شوراند جبل
وحشم بروستان شد و کیش دگرگونی تاخت و تاراج نمود سے اماسیه کارزارها کرد از آنجا بحلب و آورد
گرانه فرات رخت هستی با آب داد او رخان پور او بجای او در ششصد و پنجاه و یک سال پاسی ورد و [illegible]
درگذشت غازی مراد پسر او با بسر فرماهی تارک برافراخت و فراوان ملک برکشود و در مراد حال بدست [illegible]
دار [illegible] سر گاه خامه گرفتن آغاز شد و سیاه بنگجری از آن سر انجام یافت در [illegible]
[illegible] سیاه در رسید مرادی که در او سخته [illegible] آمد ناگاه کمین گیر سے از [illegible] برآمد [illegible]
پس از چهل و هفت سال پاسی ورد و زندگی بسپرد و پس فرزند او ایلدرم بایزید اورنگ فرمان روائی برآمد
[illegible] پیوسته والا پایگی اندوختند خزانه اندوزی و آوازه نویسی و بزم باده پیمائی در این بوم [illegible]
روی گرفت [illegible] صاحبقرانی نبرد انگوریه [illegible] و دستگیر شد چهارده سال پایه افزوده
کام دل بر گرفت او را [illegible] پسر بود مصطفی چلبی در آن آویزه ناپدید گشت و سلیمان که مسلمان چلبی
گفته سے برخے ملک بر گرفت [illegible] صاحبقرانی پیش [illegible] [illegible] گذاشت
[illegible] برخے روم موسی را که ملازم رکاب بود برگرفته برادران بهم در آویختند سلیمان [illegible] یکسال [illegible]
داشت موسی بر [illegible] او یک [illegible] برآمده [illegible] هفت سال کامروا بود
موسی خان از بی انبازی نخوت سر افزود و [illegible] فزونی و کم خردی بزرگان روزگار را از پایه انداخت و
[illegible] را [illegible] سلطان محمد برادر او [illegible] برخاست [illegible] هنگام گریز [illegible]
[illegible] چراغ [illegible] و شش سال پایه سرمایانی کرد سلطان محمد لوای فرمان دهی برافراشت [illegible]

ج سوم ۷۵۴

دعوی همسری کرد سلطان او را تا وینه راند هم گذرانید پنج سال پادشاه کامیابی نمود مرگ سوری سلطان مراد
بود خود را از روانی ملک و آسایش آمدن فرو سلیس از محل در دربار رسید گذشتن او را امروی سوی راه ساخت
ساک سپرده در پی سپاه تا سپاهی در دشت دوار و سنائی خود را مصطفی اعلی پسر الیده میان مرید و امور بسیار
گرد همه ملک رومی برگرفت و پارسی را داد و لی نمود سلطان برهمولی رسید سردار بهر که امیر جعفر آقی گفتی و دور
شهر سامرین فرمان روایان روم سپرده ... سالیس گری رفت در ولیش همت سخواهش بر وائی اوست
دور کمتر سالی آن شورش مایه را سپاه گرفته آورد و بیستی بجواله نشاند دیگر گرمی کامیابی از دین دل سر دست
کناره گرفت و سلطان محمد پور خود را جانشین ساخت او جهانبانی شایستگی سار است کرد و آشوب فرمان کرده
ملک را از شور ... دیگری شهر آن سپاه آن ... گرفت دیگر بار او رنگ فرمانده سر آمد است و شورش
برنشانده در معبد ... تنهائی برشست و کارکیائی سپاهان بور ... کد اسب ولیس از حسد ... لشکری
از ... سامحاری ... و سخان تنگری جام پاشا ... دستور ... است او گریخت سخاوتکده سرای
سلطانی ... در ... ناری ... شورش دست
کار آگهان ... سلطنت آورد ... راف وحت
تنگی رمان فرمان روائی سی سال ... چون ... سلطان محمد ... از شاه مرده روز
... اعمال ... بر ... بیراهی ... طرد
قسطنطنیه را استنبول نام برگشود و دار الملک ساخت و ... یکسال فرمانده گرد و چون
پیمانه او لبریز گشت پسر او سلطان بایزید ... تاج بر سر گرفت و ... دستی بود بر سر سوما
سپاه سلطان سلیم پور او گردید ... شوریده سر ... از سپهر ... سرگی یافت
... و ... سی سال کامروا ... کار کمالی یافت و در
دست جهانداران سپاه ... آذربائجان با شاه اسمعیل صفوی ... شکسته یاد کرده
... و سلطان ... فرمان آن را ... دولت ... آمد ملک ...
که از سلاطین آل ایوب ... مصر در گذشت ... چلاں و ... ها در او را
... برگرفته و سپهسالاری ... الدین ... گروه ... چون چندے بر گذشت ...
... الدین ... رسید ... ملوک ... او ... هنگام ... مصر و شام
... گردید ... دولت ... عباس ... گشت ... روزگار لشکری
ده سال با ... کام طبیعت برگرفت ... پور او سلطان سلیمان جانشین شد شاه اسمعیل گریز

ج سوم ۴۵۵

ارمغانی فرستاده عبادت‌پرستی و مبارک‌نهادی بجا آورد و او بی‌نیاز را سپاس نگاشته مهر برو کرده و در جایگاه نهاد
اندوخت قیر[illegible] بسیاری ملک ارتیاسا گرده برگرفت چهل و هشت سال فرمان‌روا بود و پس سلطان
سلیم پسر او اورنگ‌آرایش برادر او سلطان بایزید با تیمار بسیار نزد فرمانروای ایران شاه طهماسپ پناه برد
و جان درباخت هشت سال پاتشاهی کام دل برگرفت سلطان مراد پسر او جانشین گشت اگرچه قلمرو
فراخ شد سپاه و سگالی چیره‌دستی یافت و بزرگ دستور محمد پاشا را بزور از دولتخانه برآورده بخون‌ریزی [illegible]
بیست و پنج سال خسروی داشت برای سخن تازه‌ای تحفه را بیرون شد و در این سلسله [illegible]
دهر هنگ افزونی برسانیده و سوانح‌نویسی دیده دولت که پیش بها دمت برگردیدیم همین میرزا یوسف خان
دستوری جونپور یافت بالحتی سرانجام نموده بار آید یازدهم شیدا [illegible] درگذشت تحویلداری توشکخانه داشت
از تن‌پرستی و باده‌پیمائی یک بیک کمتر آمدی و از ماتی مرتبه داشته آب سرد افشاند و از سرمایه‌گی
جان بسیر و پیدائی گریست در جاسگی خلعت کستاخ دستی نموده بود فرمود مدایزد توانا از پوستش درویی دریکی
نزا و دو [illegible] مالش ما مُه حاجی احمد گیلانی بدرگاه والا رسید از شایست رازی و جا استواری پیشتر
فرمانروای ایران شاه طهماسپ صفوی در عهد فرمانی و بستان رفت سلطان محمد خدابنده با تمام
فرمانی گیلان بازفرستادی صبح ساز ناتوان بین شاه عباس را برآشوبند و ازو دوری در وی تحقیق نادیده
از جاسب و شکست یافته پناه بهندوستان برد و پایه‌شناسی بدو نیز انجمن سد بیست و سوم فرستاده دولت
ماریانت و دو صد اشرفی گذرانید گرده بود از دیر باز بسیج والادرگاه در سر داشت و در این درویشی آیمی
بیاریست رسید اکنون در بغداد سالها می روزگار میگذرانید و همان دمیدن آرزو بر اس دل میگرد و آمد و روحیه
یافت و بخسروانی عاطفت امیدوار شد سوم اسفندارمذ پس از ده ساعت شاهزاده سلطان دانیال به
ارقیه قلیچ خان و حتی بدید آمد امید که قدوم او فرخی افزاید سوانح کشایش سیوی استوار قلعه است
نزد قندهار و پاستان مرزبان بهکر داشت و از دیرباز افغانان بیرنجی چیره‌دست شد بهاءالدین بخاری
سیول و اداره بخشیاری بیگ اقطاع شد سیوستان میرابوالقاسم تمکین جهانگیر و از بهکر معصوم و دیگر سپاه داران
صوبهٔ ملتان را فرمان شد بدان شتافته و اندر رنگونی را دستمایهٔ کشایش فرسازند و اگر نپذیرند گوشمال
بیست و سوم دی بدین بسیج برآمدند زمینداران کیجا به دوبگیرانِ آنسو چون دریاخان و داود و سرلشکران
درآوردند سوم اسفندارمذ در قلعه رسیدند شهر اکس بیرون شده با دیرین درآمد کمتر آویزه شکست یافته
حصاری شدند پس از گرو گرفتن و آماده ساختن و ستوار کتابش زنهاری شده کلید سپردند و ازین پیروزی
تا قندهار و کیج و مکران تعلق درآمد و درآن و نشت از کم آن پیروزی سپاه آسیمه سر بر داشت گیتی خدیو را

دست آوید الهی توجه ساخته سحو اهش آب سالسگری مرامیش گرمت مدار ایرو یاوری درکتر مالی رودے آب آمود کردید و سیاسش گرارن راهنگاهار ساحتند میست و هفتم جشن قمری ورل سد دمهان سالار اسد اسیاحیم رسید وجهان پروردگار کامیابی پرست

آمار سال چهارم جلوس حضرت شاهنشاهی یعنی سال اردی بهشت از دور چهارم

رور سه شنبه هم رجب هزار و سه لس از مه ساعت و سی و سه دقیقه آفتاب گیتی فروز حمل را نور آگیں ساخت و چهارم سال ار دور چهارم مام ما وند دولت آرد و جهان سالار ایمن سپاس را دیگر باره مراد احسان و تورده رورگار ماکون سرایه آسمین مرادر وحت السمگان ورم دل را شناسگی در گرفت و وار سمگان رسیده

آمیرش نامه بدست اقتاد لطم

اسد اکبر جس حاد بدسپاس	الله اکبر جمع مهیستلید	الکدره رلوری به میم حسالی	الله اکبر چه نور خورشید سایه

هم فروردین حسین ملک شیخ عمری مار سے ار شمالی کعسار آمد وراه ماسود چیدے رسیدار با حوو آورد و هر یکے رور لوار سر یافت دریو لاکتالیس لسه تند استوار قلعه ایست آباد و ولاتی بدو گرا بدیچون راحه ان سنا عاند او اره ملک سگاله در آمد لشکر با بهر سو روانه ساخت جوی لسرکردگی همت سکه بدالصوب رستاه نورد هم چیره دست آمده گروهی را اسیرا یالسد گیتی خداوند چون لور وری سپاس سحا آورد و آب را می گذشته نباع دل آمیز کردن بریکی توالاتر مالس استحام یافته لو وار بیرد هی فیض در گرفت و از اسحا برام ناری با رحے پروگیان خلوت آراسته ستمان رور لشاط گل رچید و آگهی در شنو از سوانح فرو شدن عریان ام الملک هرکه مکوی الفراستی ده وساسسی رسید رو وارد دشگایوی خویش باد اوراه یاد بدو تار گی داستان ایں فرمانه گواه راستی گر ار حسروانی لو ارحق رسیدن مرزبانی لوا فادن ساساسی و بیوستن اندر رد و نام روشدن میروری ساه گرامی یافت ار راه دوری آهنگ سستی براهم بیامده لو ده رور گار اورا سحو دانگه برلساده حو درانی تبیه گردانید و خوستامدیدری سحوت افرو د جمال و جهان مردم درار دستی نمود و ماوس جادان هامارا ح رفت و ست ار وتمس خویش ارسگاره مارلت ساخت لستا تاد مس عادل حال رد و ما کام پر گردید بداں سگالش که بدر ریگ یده راکیو سست جیول است ترسا بر گیرد وریا دهان اسد جان رومی را با لسیار سدالسو رساوار نی آرزمی همواره ریادهان را دامن برآلود او ار سرکیمگی شعاری و رساخت لسیار سے دکمیان را گرید جای رسید و اسد جان دستگیر شد برای ماده افزائی و طبیعت پروری سگرف نار دو نا لکار و دسحی ار سوں کاراں بهره ور احو درار سحور گردانید جا ایار ربدگی نوشیدند ابراهیم برزرگ لور را اررندان برآورده جانشین ساخت اخلاص خان جستی نامرحے نگرویده براں شد که اسمعیل

ج سوم ۴۵۷

دیگر لیسر او را که پیش ازین مرزبان بود و بزرگی برگیرد ما ملک تپدرستی و بنگاس نشستاد و ابراهیم کرست سه گروهی آمد و تا و تحتہ فیروزمین آمد و فتنه اندوزان بیغوله نشین گشتند ازین پیرد دستی کالیو تیرشده با وسازی برانگیزد و چون به هنگام رسید لختی دار و بکار برد و در شوری آشفتگی کشید بیست و پنجم روزگار او لیسر آمد لسیاری برآنکه خدا او جا ندلی از هر سخورش داده و دیده ور ال با افراد ناسپاسی برشمرند سران لشکر ابراهیم را بزرگی برگرفتند و از کم بینی چشمان برادر را

سمت سمرد و گرد ارانیده و لسیس به نیستی سمراو فرستاد

رخصت یافتن قرا بیگ یا آوردن مظفر حسین میرزا و باستگی یافتن آن سرزمین سکه حضرت شاهنشاهی

چون قرابیگ که یا وردن مظفر حسین میرزا رفته بود نزدیک شد مندو میرزا ابذیر وشده و از منشوران والا گوناگون نشاط اندوخته نالیس کرساسی آورد و از سپاسی بسیج والا درگام نمود چون شاه بیگ خان نرسیده بود بکوشش نام برد کان بازگشت و لختی از سیر رو سرائی بدگوهران بدیگر اندیشه افتاد و از سعادت سرشتی نزدیک لختی بکار رسید و بکشاده پیشانی قلعه سپرده برون شد بیست و هشتم زر و سیم بسکه شاهنشاهی چهره برافروخت و منبر بگرامی نام پایه برافراخت شاه بیگ خان میرزا را گوناگون یاوری کرده باز هرزه و هزار قزلباش رنگ را ساخت آن سرزمین لختی عنان بازکشیده و کشاورز قند سر آسود و الوس هزاره افغان و دیگر بومیان سرتاب بیزار السنها یافت در شولان بزرگ یاید و کالت سخان اخشم میرزا کوکه بازگردید چون خیرسگالی و کم آزری پیشانی او بر میگذارد سهم ابد و می و شب مدان بلند کار آگهی کسو خدایان و ربرشناید و بر کار کوشش آن فراخ حوصله ستایشگی کراید از خرد بیداری و فراخ شناسی روزگار شغل نفر و میده ما گرد و در سبب تیاقداری دو تا گیرد و نور دیم ستر کاملی گزیده کالا از بندر کوه رسید و دران سال چندی دانشوران را باضت کرا ترساگروه که ماوری زمان رو روزگار رعیند لسایشاهی نوازش کام دل برگرفتند از سوانح کشایش زمین دا ور و ملک کرمسیر این دو آباد جا لقند هار گرایید او زیک از میرزایان برگرفته چون آوازه فیروزی سپاه بلند بلندی گرایید کلان تران آن سرزمین فراهم شده چیره دستی نمودند و او زبک ناکام واگذاشت در شولا سلطان محمد او غلان دستگیر دی و مراد به برخی دیگر نمکین توزی برخاستند و حد ما گرد برگرفتند چون شاه بیگ خان در رسید بوم نشینان دادخواه آمدند و او بی فرمان والا دریاوری اندیشه مند بود از اقبال شگرفی برخی از آن گروه نزد قند هار دست بغارت گشود میرزا عوض

۷۵۹

ج سوم

قلعهٔ تیری سوی گرفت شاه بیگ خان لیس از آمدن بدیری یکبار برآمد و تیر استوار کرده آویزه
برخاست دور کمر زمان دستگیر شد و قلعه گشایی یافت سپس آب بهند گذشته زمین داور بارش بود
علیم سراسیمه وار قلعه در سورت تاب آورد و اینگاشتی آویزه هرات سوی راه گرفت شیر دمیر دوستی سیاه
از آسمان آگاه گردیده زمین داور آمد و گرمسیر سیر آویزش برقلمرو داور رود تورانی سیاه را حتی حیتم آگهی بازشد
و قلی ماما سیه آبای خراسان دریا سر آن اندیشه در آمدن داور دو رهی معرفه سیاه دوستی فرایش
گرفت بیست و ششم تیر آگهی رسید و پدر خواجه بزرگ ملک بایه گردانید بدین ام موته رضا ارلقی بیگی زیست
هستی زیست بیاد محمد ایاد و کتاد و هستانی اسحوالی حب رتانس در انگلیند شهر یارد ید ورگیستیا و ری
ازراه دریاآن پردیکی سید ای نارمی خان واموده جه رایهتک و مردار سوانح فرو شدن ایرام
نظام الملک ازان بازکه دیم جهد الظرماعقت ردکیر کرفت زمان زمان تازه گردید چنان ملک
رس و ماداوراه باسعای آماده کرده و ی آن درگذشت و از آشیم بوپراو جانشین شد اسحاری
فرابیش گرفت لشکریست از بیجاپور بمالس اوبرآمد تامرد سیم امراد جیل کرنپی احمدنگر جهته کار زار
آراسته شد با گهانی تیری به مدد رسیده روزگار اولسر آمد بیجاپوریان پیروزمند بازگردیده و
نظام الملکیان سراسیمه نگاه آمدند بسیاری احمدپور جدا شده بنگالی برگرفتند درمی موتی یستام
زیان نظام الملک مینتین نشستن شاه سر داشت قاسم عبد القادر حسین جدا مدد و سیاه علی محمد یار حیدن
پایه زندگی او بزیست جانشینی بحسین گرائید چون درگذشت بزرگ پور او مرتضی نظام الملک است.
سی دیگر از وه دیوان بازگشت اگرچه وزارت راستی هستی وخاکریمی خواجه شمس الدین خان رورهی دارد
لیکن از کار فرمایی دو دوره بیس سعودی بازگشت مینتین خواهش لشکرداراً حسن بیگ به آلداباد
شیارسید بامیرزایی رامداس باحمدآباد گجرات و دهکنش اخراس به بنگاله راجه رام درس به بهار رای رای
مدهلی خواجه عیاث بیگ بکابل متمرا ورس بلاهور خواجه محب علی بمالوه کیشو داس بدار الخلافت
آگره خواجه مقیم بملتان و فرمان شد هر یک کار خود را لسواد بدید خواجه نعرمن همایون رساید از سوانح
چیرگی بحیرباته در شهر بود او را المعمدبه که بیرآید گرده بلاد است کشتی در امداد شد بطارگیان بجز
در شد بدیگو دادند بود این برارش رآن توانا بیکر آویزه فرمود در گیتی برمانی همت یاوری مردوستی
آن زیر دست پیدا شدن گرفت واز ناموس پاسانی جدا گردانید در پیولاآگهی شد برسه از سحور
دیگر با تمنا گوره ی ستاد مدد دادگری اسپر جادیو تاییت وپهرسوم فرمان رعیت و دریاد او راه آنان برکرد
کوشش شد از دار الملک لاهور تا بهند و کوه برین خان کوکلباش بازگردیده و ار اسپتاپایان بنگاله ولد

و تا گرای برام داس کچهواهه و ناربین داو ریدولت خود و از دهلی با اوده مسمان جانو

غالب آمدن اوزبکیان بر خراسان و مغلوب شدن میرزایان آنجا

هرگرا بخت بیاوری برخیزد و ستاره از فرورفتگی برآید روزگار بسپتگری برنشیند و نگاه دوربینی چهره
برافروزد حال میرزایان آگهی بخشد. و بینائی سرمه برساید از سرگردانی فرمان فرمای ایران و هراس
جهان سپهری نیایش او تن درنسپارد و از برنائی شورش و هستی بوالادرگاه خود را برجسته بود
ناگاه اورنگ خراسان چیره دست آمد و کار میرزایان دشوارتر شده او و نامزد شدن فیروزی سپاه
بپراسیگی افتاد و رستم میرزا به فرخ اختری خود را بجا دید دولت برپیوست و آن پراستگی میرزا برود
ارستاد. بیمونی مادر بزرگ بوده خود را بیوزش گزاری فرستاد و از مهرفزونی پذیرش یافت و فرمان والا
بیهم رفت از آن شولیدگی برآمد و آماده پرستاری گشت و چون شاه بیگ خان یوسف مانک میرزا
به گجرات شد و امرا و گذربانان لشکر والا این میهن نژاده را به رنگ داشت نمودند هر هفته یکی از ایشان
باگرین کالا پذیره باشد بسه منزلی میرزا جانی بیگ و شیخ فرید بخشی بیگی حسین بیگ شیخ عمری و رخی صاکال
دستوری یافتند و سه کروهی خان اعظم میرزا کوکه زین خان کوکه قلیچ و بسیاری پیشتر شهر لوی میرزا پیشباز
بهجت را بسجود نیایش برافروخت و پایه سعادت برافراخت صد اسپ عراقی و دیگر نسویات
والاگر درآورده ازان جهان گزین مهر شگفت آورد و چون بجاگیر بسو دست جستن درآمد بمبر
برگزید و سرمایه تندرستی گشتی میرزا والا پایه پنجهزاری برآوردند سرکار ملتان که افزون از قندهار است
در اقطاع دادند و فراوان نقد و جنس سرمایه نشاط آورد و چهار پسر بهرام میرزا حیدر میرزا الفاس میرزا
طهماسب میرزا و همراهان او بهمین بخشش‌ها کام دل برگرفتند درین سال منصب دار را سه گونه برساختند
اول آنکه سواران برابر منصب باشند دوم نیمه و افزون سوم کمتر ازان و هر کدام را ناهموار قرار گرفت
چنانچه در آخرین دفتر برگزارد و درین روز تاش بیگ خان تالش عیسی دستوری یافت و از رنجوری
کارشائستگی نیارست نمود تسم در بستان بزرگ تنانژاد داد رخت ابراهیم حسین میرزا فرزند
بیگ اختر پدید آمد امید که همین مانوی روزگارگرد و دهم سعید خان از ترقی دیار آمد و گوناگون نوازش
اندوخت آرزو بر بازار زود است چون از بنگاله بهار رسید گام سرعت برگرفت صد فیل یادگار پیشکش
گزرانید یازدهم حکیم عین الملک در هندیه رخت هستی بربست شهریار قدردان آمرزش درخواست
و فرزندان او بخسروی نواخت بشگفت ناز ازنیکروان دینی بود و در برآمد کار مردم سخت کوشیدی شاردهم
سعید خان پیشکش عیسی خان بومی بهانی برگذرانید پذیرش یافت غره مهر ازو ق لقمه هار فرستاد

همی گران دران شهر بین پدید آمد سپاه آسمانه یک روز درست کارداران از موبه ملمان هرگو
سلیحه از رسا پدید و در کمتر فرمتی فرحی سه قل ما سه آرامی فراسان مدرار اندیشه افتاد و تنها دارآی
آن وستی پیوسته استوار گردانید درین روز فرمان شهنشاهی را رشتا و روزگار بسر آمد و فرزندان او
سیاطت دراو دل شاهنشاهی از عمر زمانی یافتند و بنیاد را و روے ماهواره بدیگر بسط قرار گرفت
یار و هم هرمان ست که مثل و افعال هیدهی میار هر اردام و واسیه هستند دیگ اسیه
تستصا دام بگیر و در اخیوس اول هستند مایه سستند برشتا مدار سوانح او ورستس
جوهر راستی کی از هر دو زبان نامدار میاه ساگوهری است داد جدا نیز وسن برست
انگشت از یک بپاره ستود دام عوان برستن بهت سپهر رفت و اورا با آتش سوگند داده
راست کو مرا آمد سرمایه شرمساری گرامد گرد بود جواے شکست را درست یکی از سوگندهای
ورسم نهاده او وجنه را برفراز آن گذارند بسوختن از راستی بر کرید او خود درین روز برگ بیرداخه
آتش پاره را بدست گرفت و لختے نگاه داشته آهستگی در آمیخی بدو برسید و زمین از تپش
بسوخت حق تر دهی فرمان روای زمان جیین شگرف بود آنها پدیدار دشار و هم مهر مقدس را
بسهام اعظم میرسا کو که سر دهد و تباره نوا سی مائه از امرا فرا جه آمد مولانا علی احمد فرمان و هی
گرامی نامهای نیاکان شاهنشاهی با صد حقرانی بر کنده و کار نامه برساخت فرمان شد همگی متی اساد
دربے سالمی منشور بدین پیرایش باید درین روز فرستاده و در سر منبر سعادت زمین بوس رسید
دوشتر مرغ آورد لس شگرف پیکر و کردار سنگ را میوه آسا بگارمی برد بدید همگی هستی در آب هر نایه
ملکی بسیار دیدگی مردم را سحوات فرزند و سحر کم دید شگفت عما بدار سوانح را فتادن برده از روی کار
نگارنده اعمال نامه پساماں چیدین آب چنین سپردن فراوان لتیب و قرار گاه گمان بهبودی
مردمی و زمانی رسانیدی بر خواستن سستی و لختی کهی آمد بیش راستی وداع داشته دوستداری
بر روی وچندے آرامگاه سیر در آتشیں جو دانگاشته بیچو اهتس و انمودی ناگاه طشت از بام افتاد
جانسکاری و دلبراری که و مهرا دلتنگ گردید **بیت** در و هزار عهد کردم که گرد عشق نگردم +
رتو در شکست عهدم رتو نارسند قرارم **بیت** دیگر مهر شنبه دهم صفر هزار و چهار هجری ملک الشعرا
شیخ فیضی را که مهین برادر بود فرمان در رسید دان آزاده خاطر آگاه از آهنگ سفر بازپسین گشاده
پیشانی بشهرستان تقدس خرامش فرمود **نظم**

الحراد حصه است کز میان گم شد	دست بوسیم ما سازی عشق	زمان کز همه جهان گم شد	وسعی از دوران گم شد

[illegible]

ج سوم ۴۶۲

تا طوبه و سخنوری بسوگواری نشست و گروها گروه مردم هنگامای غم جا در سرا به باوستاد نشبایند
ل هم برآمد که حلت ترو. مدحت سرا پرده بر زوف ست و همد لیسین برم اخلاص له اسپانخ زندگی بد
رو به سیا برادکان والا کو سر افسوس گرمی برشستند کاوسا ودانا دل و مزاج دان دانش آموز از
گسست گو برخموشستید نوئینان نیرک را گلدسته شادمانی ترمر و که سرآمد و مسالان بزم و رزم را پیایه حضرت
برکت کار بروستان را بس جز دل تنها ست که کره کتامی دشواری روزگار رخت هستی بر بست ره گرایان
بادیهٔ غربت را آه در جگر و گریه در گلو گره شد که منزل آرامی آسایش خاطر ستمانیان برگرفت جهان نوردان
التون طلب سکدلی نشسته اندیشه سفر از دل سترو نه که سخن آفرین حقیقت گزار را چشمهٔ زندگانی انباشته شد
تهیدستان آرزومند به اخبار ناکامی دریافتند که کام بخش بخواهش هر کاره کاه تعلق آستین بر فشاند سر طائفه استیلا
قدس ور گرفت و باندوه بی تاره عریها فسوس برکشید داستان صاعقه ریز بکالیگنت در پناید و بجویین
پای قادر بوسته بگیر و هرگاه رمایان را حال چنین شد اندازه درد ماکی من دوستدار صورت و معنی که تو اندرست
و جانمانی و تن اسپرد کی جگونه گمراهست درگنجی من بر دوخته لب طبل و ار موبه آور و گریه طوفانی خروش بر زد
شکیبائی که همیشه پور خرد سوگواری جان بسپرد و آن پایه ده روشنی مرور تاری برنشست طبیعت با بنیاد
در آمد و هم سکتر نیرگی یافت گذاشتن آشوبای کاخ رامردن انگاشت و گزیدن رایش بر شمرد زندگانی
وبال دل و بار خاطر شد و خواب و خورد را بیگانگی سیر در مردیک بود که عنصر پیوند بگسلد و یار هستی از دوستش برید
دیوانه آسا گاه تا آسمان در او بیختی و گاه نعره بر صمانیان برکشود می دوری عنصری بر او در مرا بدین روز بنشاند
خدای معنوی گردکشامی دوستدار و گرد کتامی شتگیها کالبود گردانید این وحدت گزین کثرت آیین را حرا و راه نیز
ندانست و مرهم درونی ناسور از و سرانجام بیافت ناگزیر به معول در شد سماکامی سر راه انتظار نشست
و ناخن بر دل رد و جگر پالودن پیشه گرفت شناسنشاهی اندرز کیتیهای آن ستر گ دو مرا کم بوده صبر آیلیا
آورد و سجان بختی و دلدهی سعیه بند گردانید عقل برفته باز آمد و هوش جسته بیدار شد بر زبان حقیقت طراز
گذشت کرد گاری همانندگان را ره و ره استگی رد دلبستگی بر خود برخواندند بدین دو روشن مهم ناسازگار
کام دل بر دهند در فرو شدن حقیقی دوستان نیکوان شکیبی را جز رضامندی و تسلیم پیشکش نسزد و اگر همگی مردم را
جاوید زندگی باسد جز دوستداریان را گشاده پیشانی و تازه رو باستند جاصه درین کاروانی سرا کدر نگ
بر سایدا گر لیسین این پیش گیر و پیوند اما گسلد بهر آبادی بر افتد و خبر نبودی آبروی بار آورد و زیان روگی دین
و دنیا اندور بدا گر یک را از غم دوری دالم هراسون نگرد و خود را ابران دار و در سرانسی فطرت میخواهد که این جمله
شرد و آید و مرد سه ره در زندگی برخواند شود و در خانه بند می که درین عالم هر یک را پای خرد به سنگ آید

وسر رشتهٔ امتیار دست در هشته بگو باگون بیکو حرد آن ناشکیبائی که از تو رفت ما گریه روانستگی بود و بساد لاویر دوستی روحانی تیز تنک حیاره گر آمد دور ور آن سفر گریں دل را ار همه برگرفته ما ایر و هیچون بود و دولتان آگهی پیدائی بداشت ناگاه جهان سالار دولت نوار به بالین او آمد چشم بر گشود و به ررگ داشت سما آورد افسر حدیو سحد اسے مهربان سپرده مار گردید و جهان علوی عالم شتافت و در گوهرین ماهاے موار دا سپیں سفر آگهی داده

نظم مثنوی فیضی

تناظی ارین تراه لس کس	مرعت سوات قیر کس	ارساحت اں لسیط نگذر	مستسقی ارین محیط مگذر
شاهستا باحر دیتره با	دریا گهر افلاک تنکو با	نرسیت جهان بعیش سوت	دور تو سرای آسمان است
س مطرب پرده های حولی	کلکم هوای ار عسو ی	این برم که عشرت تو سا سیت	گر من بروم بر این نا تیست
سارند سوکشان صبابه	مطرب شو برم برترابه	کس به الدم ساوک من نیست	این کار دست کار من نیست
رو مستان من هدارند	بیتابی سیر یابه حارند	من سیر نظر حوان قدیم	نعمت چه رود مان قدیم
این سنگ مسان کو نکورا	مرد ار حوران بی گلورا	ماگرس در گار ماندم	در مرمله حیه حوار ماندم
تا عیسی مان بسوح کردم	در بوره تمر بوح کردم	حون ارلس من ان سحن یاد	حصر آمد عمر خود من داد
	کرد در برسم فرار کردند	عسر سحم و دراه کردند	

گیتی خداوند را سپیح شکار بود و اں آماده و اسپیں سفر جهان آرر و گر و نگاره بود اقبالنامه دستوری جهار روز گرفته بر داوما تا چون عرصه داست ارین حواب سحالش بار ماند به پارم روز جهانیاں در گستید و هفته و اں او بدو روز آمد و پیش ارین سپیار ماه در بسر آغار سحوری ارین رباعی بر سحته بود به **باسے**

دیدی که فلک حه ربره سیر نکی کرد	مرع دلم ار قفس شب اهی کرد	آن سینه که مالی در روی لنحید	تا تیم دمی بر او دم تنگی کرد

خود بیماری حید ماند این بیت بر رمان رفت **بیت** گر همه عالم بهم آید تنگ نستو دیای نکی بور لنگ ار دیر بار تنهائی و داستی و راه جموتی سیر دی شاهستاهی کوشش همه سحام نگرفت و خود را ران آگهی سپید به باعی

س قاوله ربت کرد رائی	نشنید فلک حنین صدائی	برلسته ماه مرح حامه	دارم سحیال نیحامه
نگریت هوای آسمانی	مانده میان بلس گرانی	دامم که کم ست حرح فرسای	سوار کبوتران بر پاسے
گریای بیحید تس سدائی	اسید رساند تس پای	این هفت ماطه حیار مرسل	سدم سماره سح محمل
آن ماه عروس هفت حرگاه	کار درمیان به سیه راه	حیدی اگرم اماں بد بحت	تکیک برم سایه تحت
ساره دل ارین مسایه سرا	زان پسترک که گیرم خوابے	گر یستکدم سیمهر سیماں	تلقیس برم بر سلیماں

نسخه‌ای از ... [illegible]

دیباچه ... [illegible] ... جواب ... [illegible]

زمزمه سنج نفس آتشین | نحلهٔ ساقی آن آتش‌نشین | عربده آموز نگهبانی مست | دو صبا جوش نگه دل بدست
جوش صراحی لب ذوالبیان | آب ... [illegible] موج غنچه ... [illegible] | بادهٔ چکان لب آتش ... [illegible] | آب ... [illegible] یاسمال
محشر گل نشئهٔ میلی صبح | پنجه‌گشای مدد ... [illegible] موج | آتشکده آرای بتان ... [illegible] | تاب ... [illegible] لاله زار
نکته نگار لب نطق از بیان | چشمه ... [illegible] | ... [illegible] افسانهٔ او | ریگ ... [illegible] روان ... [illegible]
تذکره را بر سر کرسی نهاد | هر چه در ... [illegible] | سر رفت از حال ... [illegible] | ... [illegible]
رفت او مات گریبان و | در دکان آتش تیز از ... [illegible] | دیده ... [illegible] جهان ... [illegible] | عقل ... [illegible]
نطق بسی والهٔ گفتار او | در کف ... [illegible] | علم در این قافله بیگانه ایست | عقل در این سلسله دیوانه ایست
جان سخن در کف کس قتیل | جوش ... [illegible] | جلوهٔ خورشید سخن ... [illegible] | ... [illegible] افلاک ... [illegible]
نکته گر از محمل او ... [illegible] | قافله ... [illegible] دریا سراب | راه ... [illegible] اندر رو بخواب گیر | دست ... [illegible] آتش ... [illegible]
حیرت او خانهٔ ... [illegible] | جام تو یا باده ... [illegible] | قافله‌ها مست ... [illegible] | بادیه ... [illegible] محمل کشان
قافله شد ... [illegible] دلیل | قافله یافت ... [illegible] سبیل | رنگ ... [illegible] روز ... [illegible] | هر ... [illegible] دست ... [illegible]
قافله را رفت ... [illegible] | تو ... [illegible] شده محمل کشان | شوق بحر بادیه ... [illegible] | ... [illegible]
شوق تو مستی و معنی ... [illegible] | موج سیماب فروغ سراب | بحر سخن تشنهٔ تحمید تو | ریگ روان سبحهٔ توحید تو
دست گریبان بخود ... [illegible] | سر گریبان که برون ... [illegible] | چاک دم پردهٔ سامان ... [illegible] | بو که ز ... [illegible] دست بدامان ... [illegible]
من که ... [illegible] جوش سحر ... [illegible] | موجه ... [illegible] لشکر ... [illegible] | موج سخن جوهر تیغ ... [illegible] | ... [illegible] دل ... [illegible]
بادهٔ من سبحه تر از روزگار | ساغر من ... [illegible] | نسخهٔ ... [illegible] نشاط و ... [illegible] | شعله فکن ... [illegible]
اینکه ... [illegible] راه یافت | بال پر ... [illegible] شهنشاه یافت | جوهر گل گوهر ... [illegible] نسیم او | دور فلک ... [illegible] خط تسلیم او
ساغر او ... [illegible] | بادهٔ او پرتو عقل بلند | فتنهٔ او جوهر ... [illegible] زدای | نکته ... [illegible]
ستر الهی و دل ... [illegible] | خطبهٔ شاهی ... [illegible] | دست ... [illegible] ساحلان | نرخ گوهر ... [illegible]
نامه که مانند ... [illegible] برسرش | آمده طغرای ... [illegible] | نقد خرد گوهر تمکین او | ... [illegible] جهان ... [illegible]
حسرو ... [illegible] دل ... [illegible] | خندهٔ او عقده‌گشای سپهر | خلق سبکبار ... [illegible] گران بار ... [illegible] | فتنه گران خواب بیداریش
شیر دل ... [illegible] تیر گیر | دادگر روز و ... [illegible] | شاهد معنی ... [illegible] نگار | ساقی او ... [illegible]
هست و منشور جهانبانیش | جوهر تیغ و خط پیشانیش | ای دو جهان عقل مسلم ترا | دور شهنشاهی عالم ترا

ج سوم ۴۶۵

دساز دل صبح تو تسبیح ...

[illegible]

در بیان هنگام صبح خیزی از مبدأ فیاض فیض بر دل ریختن

[illegible]

[illegible]

وحدتی از وحدت کثرت نگار | بیخودی محو تماشاگری

سلسله دین با دیده وا تا دم | هر قدم صبح ... زدم

بیان ظهور شاهد وحدت در انجمن کثرت

پیش که هنگامهٔ عالم بود
داشت بیک لفظ جهان فراخ

غلغل بازیچهٔ آدم نبود
چمن هستی گل و بار شاخ
... تماشای عجیب

چهرهٔ وحدت ... کثرت نداشت
سکه سر عاشقی خویش داشت
بار کشیدند ... سر جیب

جلوهٔ معنی حرم صورت نداشت
عرض ده ... آئینه در پیش داشت

شائع شدن عشق حقیقی در عالم مجازی

صبح ازل زد چو علم آتش عشق
نکته گر است بگفتار عشق
بارهٔ عشق چو گردد بلند
دیده گشاده دل اندر حقیقت
من که درین تیکده ... عشق
بلبل ما ... مستی کند
آینه ... دوماں راه

شد دو جهان عرصهٔ جولان عشق
چشمه‌ور است ... رفتار عشق
کوه سراسیمه ... چون سپید
گوش لب ... بگلو ...
زمزمه ... عشق
نے ز رخ گل ... مستی کند
شست بگیرد ... چشمه گاه

عشق بدل ریخت ... ساغر جام
ساقی عشق ... ریز ... برق
تاب ... آتش ... را
باز گشاده دل چون ... کان
لعل ... دل ... را
صد قدم از خویش فرو ... آیم
تا در لعلی ... آمود ...

شد ... آتش ... بیام
... تیغش ... برق
از شرر ... دل ... را
لمعه الماس ... کان
خط ... مکتتم سینه را
تا ... سرو ... آیدم
با ... آتش ... دیدم

سبب سخافت تن و بانتها رسیدن عمر

ای شده خورشید سر بام خویش
آینه مگذار درین زنگبار
جامه ... بگردد ... شد

چند زنی پا بسر انجام خویش
از نفس خویش ... سنگسار
بر در آب آتش ایمن بود

شبنم گلبرگ تو وقت سحر است
کلبه سرای که ... نیست
گرچه دم صبح ... منت

توسن ... نیلوفر این آفتاب
جامه میبرای که ... نیست
حیرت ... ... منت

در مقصود بکف آمدن با وجود کشاکش دنیا

شکر که جاده بمنزل رسید
گرم روان چون ... آن
خضر درین بادیه گم کرده راه
... جلیلم با قلم ... بگرای
جوش ضنم خانه ... این
کلک سخنت ... صد کبریا
از ... هنگامه کشیدم ز جیب

زورق اندیشه بساحل رسید
ره همه یک گام و دو ... راه
لوح فرو رفت درین معرکه‌گاه
بادیه آتش چو ... پای
علمل ... مسیحاست این
ریخته از ... کیمیا
لعبتی از پرده نشینان عجب

گام نخست از قدم جستجوست
ره به باندازهٔ پای منست
نیست ... بر ... قدم
تا در طفلی ... نام ...
بر در این کعبه ... روحانیان
کرده ... سطر ... دل
غمزه زنان چون ... دلبر ...

منزل اول ره ... آرزوست
گر روم از دست ... منت
رفته‌ام این راه ... قلم
عمر طبیعیش ازل تا ابد
بر ... تکلیل ... انسان
دست دگر عقده ... تسلیل
گوهر الشان ... بر دروشنا

ج سوم

ارمح این تا بدید آیب	آلایه سعید ساتاشان فیضی این میمون لتا...	تشکم این کلک حقیقت سرا سعر روش تو بر آواره باد	حروف جگر ریش زبان سیه...

مثنوی در بحر شیرین و خسرو

الهی پرده تقدیس بگشای	سلیمان مرا لقیس همای	درین تنهائی ناموس جویان	آیانی ده مراق وس گویان
حصار قدس را کنگا بلست	کهر کنگره سرها درکشت	همه درات ر تقدیس تهلیل	مراکسیر رسول عزرائیل
چه سازم با تنان بیدوام	پری در مهر و دل در مهرها	ملائی هست کین جان بی سیت	که دیو نفس در فرمان من سیت
تنان هیدلسیم سست	مهر مویم در صد زیار سس	درین مشهد تعلت هرکس داد	نگین دل ببیت هر من اد
دل من با مال آری چند	سلیمان گر بیا پری چند	حیاتم از بلای ... وا	که آمد بد بدستوم سر وار
نسیم چاره گر چلع دم	ز دوستی جان گدازم ...	درین سرل نکوئیها و والا	سکر و خایه گیرم ره ما لا
مکی الحان داودی کسم ساز	سلیمان را دهم دل ...	نه سام از عنوان عشق رتار	کیم دین پرده معر حقه سیدار
اگر چه سد هست زبادر گلویم	کسائی بست لیکن ناگویم	اگر گویم تقی سدلحه زرت	زمن باور که خواهد کرد یحرف
صحرا هم گنج راز دل ...	که خواهم آسمان را بگشاد	زنگ آب رو سرپوش ...	ک چیدار دل پر حوس ...
دستور طبع سحری باره ...	زنوک خامه بر کاعد ...	اگر هندوستان پردوش گشت	که چو حشکا ...
دگر زدم که نگذارم مقابل	شگاف خاره ... دل	اگر آن نوری که جان از آمد	ازان ... درین باین ...
اگر چه رند دیر نو لی بیداد	سلیمان سخن ز آنحت زباد	من آمد یکی مدهر کرد ن	ناسوت ... ز بحیر کردن
تحت حی ارسر ما یه لیستن	نگیج جوهر ... سرایه لیستن	یا فیضی که داد دل ستایم	سلیمان را تحت خود بسایم

مناجات کردن بجناب باری عز اسمه بکمال تضرع و زاری

سپاسم آنکه دل را نیز جان داد	سخن را از مدد جاودانی	سحاب ما از دست ...	که گر ... آید ...
زمین را آن کرامت داد وجود	که احمد ...	[illegible]	صنایع ساز ...
حلاوت سخن ... معانی	ملاحت داد ... نکته دانی	ورق سوز کتاب ...	رتم شوی جیال ...
بهار انگیز باغ زندگانی	طراوت بخش ...	[illegible]	[illegible]
جواهر ساز ...	نمک افشان ماسوروری	دعا گردان ...	بلابل ...
زلال چشمه سار ... پاکی	[illegible]	در آتش ...	در آب ...
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	عدم گنجینه نقد وجودش	دران لطفی که گسترده حلالش	ازان گنجینه ...

قسمت در کارگاه حسن شکاری / قدر از قدرتش صنعت نگاری
ز عالم نسخه برداشت محمل / سام آوری کردش مستقل

ز صد نقش عجب گر آب و گل ساخت / مزاج آدمیت معتدل ساخت
بیان در کوی وی کس ... / سخن با شهر ملکش روستائی

همو تسبیح و قیل و قال بحث است / که گشت اینجا چو استدلال بحث است
ای دوستائیان از قدم یار / ور رواقه اقبال از سر ...

کجا آمد من اندیشه ذات / مخ اندیشه این سمات ...
تو حرات این که ... / بگیر قطره دریا را در آغوش

خرد در جستجویش استلم کرد / ز رفته خویش را در راه گم کرد
حدیث آنجا که ... / سپاس اندیشی ما ...

درین بستان زبان باید ... / همو جیبی را بسحر بستر کرد
اگر فیضی دل از تا می داری / سر امید و ... داری

... باقی محمل آرامی / ... بحر آجامه ...
ز تا ذره ... / که بیتی سحر یکتستم ستم برق

ایان ... که دریائی ... / مرا اسم قطره ...
من آن اسم که بحر و ستم بیک جام / بدران دریاکشان آتش آشام

گذشتند آنچه مردان ... / که طوفان ...
کشیده صد هزاران ... / ولیکن همچنان لب تشنه گوی

درین درگه بهای او آشکارا / ... گوارا
بسی پروانه دیدم دیده سیر / تماوتها ست ...

یکی از صد قدح ناگشته سرمست / یکی ... رفته از دست
زمین ... احسانش ... / که گنجایند دریا در سبویم

چو شد فیض ازل در یار ساقی / تن ... کردم ...
بیم احرازان آلوده ... / جگر بی آب و لب ...

معاذالله از آن مستی ... / گفتار بلند ...
رفیق کاروان کعبه جویان / تنان حرص لبیک گویان

آغاز مثنوی نل دمن بحمد خداوند ذو المنن

ای در تگ لب نو آغاز / ...
دانا که سخن یکنه اوست / بر کسکر شعله تار موست

این مرحله گرچه ... / هستند ...
ریز ... سخن ... ایران / دارم قلمی چو ...

آتش زدم این بهار ... / تا میده و طمع مدار وارید
گنج ... و مهر ساقی دیر / ...

نطقم ... تحقیق / دریا شده میهمان ...
ای از تو ... در قدم ... / وی از تو ... سر ...

آن نور که ... دیده ما را / مژگان گسل ز نظر ...
بر لوح وجود چون قلم زد / هر نقش بجای خود رقم زد

اندازه کارگاه تدبیر / نگرفت ... تقدیر
گل که طراز او ادیم است / چون نقش ... در گلیم است

هر تار که بند این حریر است / چون رشته ...
خاموش که راز ... / این نکته برون صورت ...

حرفش ز خیال ... / حرف ...
آنکس که بجست از کتابش / پیچیده ورق ورق ...

ای ساده ز خط ... عاقل / ...
دریده دو چنین که ... چنگ / یک زمزمه و صد هزار فرسنگ

هر ذره که از وجود گل کرد / آئینه ... گل کرد
... در وان آگهان را / پیچیده در و جهان جهان را

در هر چمن ... که می نهی گوش / فواره فیض اوست در جوش
انگیخت عشق آتشین خوی / آتشکده بهر چمن موی

ج سوم

صد دیده و دل هیکد گرست زین رشته شدم گسسته امید	گلدسته حسن و عشق پیست خاکی جگر سپاس پرتید	نبود دیده یبرم نوائے فیاضی از من چه وصفش نگذر	این راه سیر و سخائے گر یسته دلی رخوتش نگذر

مساحات درپیشگاه مسند فیاض که درات الوان جهان محو خورشید جمال و جلال اوییند

ای دیده و فروز تست تشنیالها عقلم ره تو بعل و اکلیل زین غم در گاه سخت است سخت است سیاهی تست سپید زین تست بدر ارکو کم را از تیمع مرا سیاره ماه من سستر ره سم این گرمان را	اندیشه ز دای مشت جهان گمهست خیال سنگ و بید بل دریاب مرا که کار سخت است لختی ز تست گوکس مشتاقی روز و شب ما را پیر این اگر گشتی ما نوس د خون گسلم لیث نامرا ترس که ساید پس آید	هر ذره ز حرمت تو گل حیره از هوده عزت تست تار من عاقل و د تو هم سم هم کوکب تو هم شیم سیاست این فصل عمرا دلم صدا کس خو سایه زلش میستر او م فیاضی از این ترانه لزلی گمهتکت مروتنا مباست	هر قطره ز باده تو لبریز پس ماند از ل ساقی افکار من حصه و دست به دکمیم سا گوشم و آسمان گواه است و شتم تکلید آشناکس در دل خویش میتراوم مرغعب موهست و قفس کن

گلفشانی صبح معانی به اکلیل حب حضرت خداگانی ظل سبحانی خلیفة الرحمانی

نالان من مرغ درچمن نرا در حلوه من ار عسار وان در بارهٔ آسمان سرا د ز عقل فرود کوکر سخت چون نی مزاج ناتوان و انا و ازل پاک ادی ساقی تراب مسکد ست چون نگهت گل لعطر بری در تحت اعقر ده و حرسد از خوان سـ دید اتش گرانبار سیار ری ماست مولیش در میست جهان لعنت جامع	ار من علم ورمع مستار ورمن لطر سکت عیان تر ناموس دکون افسر بر حال بهار کرنجتی چون عشق تشبع بو هوا ساگر و حر دنا و ستادی ساغر تنگی حریف مست چون با صبا لعلع حیری اطلس نگلم داده بپوید لی دیده که موموی بدار هشیاری مجلس تراش عهدست ترا به برح ز زمان لکه تو و مدح به دیه عرست	طبعم ز بهار گل لسان تر ده وهم ها یدار متر سے گے دریا و فروغ عقل موحش طعمش بهار اعوان کاه هم عشق لیسد و هم خرد و عهد طرتش برور گاران و انا دل و در د مسند پرور یکدل رئی جهان سامی عقلش نصوح می پرستی درکرده سار سیم خوانی او دست می ور ما نه نیشار فیاضی از این حدیث عالمرق سا حل نگرین که بحر ژرف است	کلکم ز نسیم گل هستان بر درعقل نحیدا ذرر بگے چون چرخ ولطر بلند او حسن بر حق رلتا ملر سفر ان ار او معر جهان و ده فلک ست چون باده موسم بهاران و ادار پرست وو او گستر درویشی او سا و شاهی از طبع تراب پرده مستی ناساخته با دم تراتی او حصه و ده سهم بدارد درگاه او سه مین و مجروح

۴۶۹

ج سوم

در تقریب ترتیب این افسانهٔ افسون پرور که با دل متب همدوش و معانی آن با نسیم صبح سحر آغوش است

رخشنده‌تری چو ماه ستیه	پیمانهٔ مهر بود لبریز	از جوش طرب مایه سیراب	یا لعل نگار من ز مهتاب
می‌ریخت هوا طرب ز آفاق	می‌جست هما بوس عشاق	من مرده سبی هم تن تشنه	مژگان بجهد شعاع بسته
دانش به سرم چو در بگرداب	می‌سی بدلم چو می به مهتاب	دل اوج بود دو هم وصال	کامد ز فلک سروش اقبال
یعنی که نقیب بارگاهی	آورد و نوید باد و ساهی	گفتا که نشاط ره کتاب	و گفت حضور وقت دریاب
برخیز که یاد کرد بخت است	کاشته خوانده بسجده‌گاه است	بر خاستم از زمین فلک وار	برخاسته مو به مو سر و دار
بار مژه چون فرو گشادم	بر بهر تر و مینهٔ سهاوم	چشمی که به ره بگذار کردم	چشم دگرش تماشا کردم
نامه ز درون چو چشم بینا	رفعت بسکی سپهر بیند	مردم بی‌زمین و آسمان باز	تا درگه کبریا همه آواز
زین در بگذشته بیش قیمت	و اسماعیل ز خویش قیمت	خود را قدری ز خود کشیدم	زان در بدر دگر رسیدم
بگذشتم از این در او سپهر	گونین گذاشته بدلمیر	من با دل و دل به من سخنگوی	من بودم و دل درین تکاپوی
گفتم به بلندی چنین جای	از بام فلک بلند دم‌های	گفتا ز روای حریف سرمست	بگرفت عصای عقل دست
طبع تو اگر چه هم بیابست	چون بیش تو آمدم ز ره تا	دیدم دو جهان یکسان در	صد سحر آید میکده مان در
بر دوده رحمت تو جهانت	هر مرکز دون و شبه بر او	دریای سر ز سر گشادم	از سحر و حلاوی جهد دادم
پیوند زمینیان گسستم	نزدیک به آسمان نشستم	گفت ای به جمست ز سیرما	جادو گر آتشین دم ما
از دل تبر سپهر سنگین	آتش به نی قلم در افکن	در معبد عشق سرگذشت است	جان را سواتش نارگشت است
آیند نو حرف عشق گفتن	دانی تو شتر نمو نشستن	نو ساز فسانهٔ کهن را	عشق گل و حدیث دمن را
راز دل بیکران بگو گوی	موئی سو بکته هیچ گوئی	صد نغمه در درد در سخن ریز	در ساز بو می کهن ریز
موزون بس زیم بر جاست	دوم ز دل دو هم سحاب	لیکن چه کنم بدانست از هم	سیار دلم لغیب تسلیم
آراسته آسمان الوان	فرمان سر زمین چه فرمان	گیرم ز نوای هندی آهنگ	در یحیلوی دری ز هم چنگ
شمعی که بود انیس سوزم	از آتشکدهٔ فارس بر روم	بر فارسیان ازین معانی	آتش بزنم به بار معانی
از خامهٔ تو در دل بکاوم	طوفان طوفان سحر طراوم	خیز و چو دلم بدرستانی	دریا طلبم سپید سابی
بادم که برسد ساقیانی	دلها سکاسم از معانی	خود ساقی و خود شوم درین بزم	منت نکشم ز تشنهٔ غیر
از آب برآرم این جگر را	آتش سیم این دماغ تر را	صد غوطه دهم سخن قلم را	تا تار سگی بود رقم را
در سینه متاع یار دارم	صد قافله در دیار دارم	این نامه که دو نظم این ورق	من میربتش بیک گرش
این لعل که داشت یاد در گل	تر می‌بهتش بگیر سینه دل	این نامه که سرگذشت عشق است	صحرای جنون و دشت عشق است

ج سوم

[illegible]

ج سوم ۱۷۴

این اندولست انگلی میب	چون حکایت سیر نی نیست	سرخوش ترانه وبسا این	چون وندبرو بسلمت این
این نامه که انگیخ دسب	یک مرده ار سیر وسقت	این پیره ذلو که کرده بسار	اسحام رحمت درس آعما
آلوده چون دل نو امیب	احتق سنگسه با مرا ست	هم دستمدر رو گران را	هم بسته دیدگا دیران را
سوگند ساده کامد ین حق	به مرفه کس یکدام نوس	تک سای وتک سرائ تک دید	س چون گشتم دیار کف عمر
حاشی کرده این ممتحان	ن سرایان سیم حروستان	بگمند مرا نه نوسش کردم	حوسی رسم وحموتش گردم
موحی رسم ودردم نگداب	بحری سدم نگوهر ناب	فناهی ارس حروس نگدر	حوستے سرل وحماتش نگدر
	در رم مری تلمد پستان	آمسته کسه اندستان	

نواخش گویم بنام لیلی اسنلای حویش

امروز به ستاج حکیم	وا مدی حادث شئ قدیم	ستاح حیس طرب نسیم	کالم سفرے دمی تسیم
آنکس که سر است نگمه سم	ره سر و سته نگمحسم	مرموی رس سام گوس ا	ما مونتی مس بصد حروس ا
این دل که بیر دوت سحا	مشکاب دیس و روسما ره	یومدی ستاح وگل دریں باغ	گلکیست مراحمر اروداع
بیست قلم حوانگ حال	ده روز قلم ده حمیر و حال	تا ار نوبر ر سم رسم را	دریاده گستمد و ام قلم را
سوگند بمطر آسد	بیبی سحرال بادوت ناحی	گنس سته سا دوام زلف	گلی سحار سیده دست مشاق
دریاب که ار لطار دحید	مگی رحمتام سسار حهد	تا مدحت ستاه نقش بستم	بالمدحی قلم بدستم
بیراستگی صمد حسن را	درگل نگرست ام حس را	این رست مست حرکس ست	ویاد دام ار درحت کس ست
زین مرحلیار حوش سدم	حمل رباط مس سدم	هرحند که راه من دراز است	ساره حوان ی دل ساز است
ایم کسساره ماز دارم	دره بسعر کاردار رم	با اولقر وسم اسری حمد	ما م رنانه گوسرے حیب
لطف بود لم نکادس آمد	صدبرگ سکاے توں آود	دره ندهم بسحر باروت	یکقطره حون بکان یاقوت
این حسنه که من گشادم ام ش	ار عمس تو مست قطرد بنش	آن قطره که دیده فاسو حان	السمس صد هزار طوفان
ارکست طلسم این حرانه	من تیج هم درین سانه	درس سحر آفرید تست	روح سحم دمیده است
حون خود تو کی بلند کو سم	من هم بد آستان نوسم	ار موبه فعس تست اس حوش	من مهر لب نهاده خاموس
سیکو میم و مست و کدم سر	بیرتی زگلست بر ربر	وارم سحال لقر سال	راهی بدل خود و گریبان
آن گرم روم که گاه گاه	صدواقله حان زم	درراه در الوم رباطیست	کاسحانی دلم بساطیست
ره ا ومهر حس گان که طوست	سنگ س بهده دره نورست	سلر کرحیان بصد ننگ وتار	مرتاز مم ہم سش نار
حیران حودم در سگاپوی	رموی سوار میرم گوی	دل اسگعاده ام بصد آه	ایک گل خلوت سحرگاه

در رحمت [illegible] ساقی	این ساقی و این [illegible] ساقی		

رنگ آمیزی نگارستان عشق و گلبندی بهارستان حسن انگیزش
طلسمات جادو نشان درین کارگاه فریب آمیز

ای جامه سری ز عشق کن	از شعله [illegible] سر کن	دارم ز پی [illegible] مست	آتشکده کار عشق [illegible]
آتشکده کن [illegible] دهان را	در آتش دل [illegible] را	از دید [illegible]	[illegible] سر [illegible]
[illegible] کشم [illegible] را	روشن [illegible] آتش [illegible] را	در شعله [illegible] نظر کن	[illegible] عاشقان [illegible]
ای عقل هزار جان [illegible]	در حسرت عشق [illegible]	تا [illegible] سر عشق است	سلطان خرابه گرد عشق است
در ریگ روان دمید او	در دست [illegible]	صد معرکه [illegible] سیاه [illegible]	صد بار [illegible]
از دیده بدیده [illegible]	در سینه [illegible] جلوه گاه [illegible]	[illegible] ورق [illegible]	[illegible] تو [illegible] شمع [illegible]
از خون جگر نگار [illegible]	در سلسله جنون [illegible]	گاه از گل گریه لاله [illegible]	[illegible]
گمراه کن کاروان امید	آتش زن نو بهار جاوید	اینجا همه [illegible] محفل	آب جگر است آتش دل
حسن آمد و [illegible]	عشق آمد و صد [illegible]	ای حسن [illegible]	ای عشق [illegible]
تا صید کن دلی بیا کام	از تار نگه [illegible]	عشق است [illegible]	[illegible]
این شعله [illegible] گرم [illegible]	اینجاست که آفتاب [illegible]	[illegible] است [illegible] عالم عشق	[illegible] جهان [illegible]
خاکش همه ذره ذره [illegible]	هر ذره چراغ [illegible]	[illegible] شهر عافیت [illegible]	در عشق قتیل [illegible]
بیداردلان [illegible] هستی	[illegible] ندیده [illegible] مستی	کام دل [illegible]	هر دم [illegible]
	[illegible] ازینجهان قدم کش	[illegible] ازینجهان علم کش	

فرو ریختن داستان فنا و داستان وداع برگوش مرغان این چمن
که دل بنگاهی بی لقانه بندند و پرواز بلند بال همت گشایند

موجیست [illegible]	سیماب [illegible] ریگ برباد	عکس است جهان موج سیماب	آئینه [illegible] عکس حباب
افسرده دلان درین سرایند	کز تشنگی جگر [illegible]	[illegible] سرد خوردند	[illegible] خیال گرم کردند
دیدند خرابی بنا را	خوانند [illegible]	[illegible] سری بریده [illegible]	در ماتم [illegible]
اینجا همه رحمت [illegible]	دستان همه نوحه رحیل است	تا چند [illegible]	[illegible]
این نقش [illegible]	وابستگی تو بر هوا [illegible]	تو آبله پا و کاروان نیز	[illegible]
بر ساز حدی که کاروان [illegible]	[illegible] که منزل [illegible]	این قافله [illegible]	[illegible]

سهاره اگرچه موتمن هست | بس راه بهای راسرین هست
هرکه ره هست حیرت رسید | محمل سماره سحت شد

همپای سحتمو مهمان کس | هم گوش دوای کار دلکس
چون صبح میان در سر سد | صد با و صبا بیاے برسد

رهبست ست آتشین تن | درشعله مرد میاسے حوتن
این باغ که آه سنبل اوست | حسرت گل و ناله بلبل اوست

هرگل که ساغر رنگ ایست | چون شعله باد دست وایست
توکا عدبا دو بیر لسر باد | آتش صحراع را بهر باد

دیده تودیس تویای ورگل | زین متن صدبار برگل
غمخوارگی دل و جگرکس | چون مرغ زبان خود سیرکس

دار و سارمان این راه | در لقمه سینه زیره با سحاه

خاتمهٔ کار این آتشکدهٔ خرد سوز

هر نغمه که بسته ام برین تار | ناقوس بهسه ام بر باد
هر نکته لشعل الست بهر وش | هر نقطه با حگرتا هم آغوش

بس تک مو بهار بستم | کین غنچه سخن نگار بستم
گستم سیال نکته بیود | از معر معانی آسحوان بد

پیچیده به فلک سخن میں | حال بود و مالت کس نیں
مانگ قلم درین تب مار | بس سعی حست کرده بیدار

هم کرده چون مست سیار | هم ساحته عشق حصه بدار
گل عمده آتشین بهار سیب | آتش گل سرار در اسیب

این گل که بوستان بهارست | ازمن شه بهار بادکاسیب
یک صاعقه ارسمات عشقست | یک سعده آفتاب عشقست

آنم که بسحر کار رسے رب | از شعله تراش کرده ام حرب
هر صبح لعس یاد شاهی | مس بود دم دیار وسحگاهی

در وارهٔ صبح برحسم ما | کلکم رستگاف پرتو ماه
دست سحم ز دل علی سد | باری ظلم از لحگ حیام

گل کرد دمس سماسمی | ستم لسحن نگار معنے
هر صبح که شاد راه کردم | در آتش خوش ساه کردم

تسبیت سحن او اطرایس | لمر حقیقت از مجاست
مرکوس اگر کسد آهنگ | خوبان به سحو سدار دل سنگ

دریاوه گرکند این ساز | دریگ و ان قرعه آواز
فکری کو لود معالے انگیر | بحر لیسب ز آب خود گهر ریز

این باده که خوشتر از یاعم | خوست چکیده از رعامم
صد سحر وسه ن تار بستم | کین نقش بروی کار بستم

صد بلبل مست لعمه گر ست | کر میدگل عراق ز حاست
بیراستهٔ ام معانیے بکر | در گنج طبع و دیاهوی فکر

برم رسیم طبع گل حیز | جام زمی لساط لبریز
از هم من سحت حریه کش بر | پر ورس خوش سور گاه حوش

چون دور تو گشت باعاعم | مالید سفال چیرام
این خار مرار گوهر یاب | کانگیخته ام ما آتشین آب

بیدیر که آب گوهر ست | از مهر سار آسمر ست
ریبایه من اگر ستد سر | دریا کمت تار سمے قد

ریس دوش که دامن حیر | بان گوهرنا شمرده ریرم
تا حیتم مرا رخود زبود مد | ور حاک من آسمان بمود مد

عیدیده نور طرار دوبار | کیں موج گهر بساحل افتاد
این باغ که پر ز رنگ هست | یک گل زبهار دولتست

دارم طرب ایاغ دیگر | در طرح چه باغ دیگر
گر عشق چنین بسود دم یار | مهتاب ز روی تر ادام ازاعیار

ج سوم
۴۷۴

در بزم نشاط و بساقی | این ساقی و این نشاط باقی

رنگ آمیزی نگارستان عشق و نخلبندی بهارستان حسن انگیزش طلسمات جادو نقشان درین کارگاه فریب آمیز

ای خامه سری ز عشق برکن | از شعله دیده نکته سرکن
دارم ز نی قلم می مست | آتشکده کار عشق در دست

آتشکده کن سیم دهان را | در آتش دل کش زبان را
از دیده چنانکه غم ببارم | اخگر ز دم سر بکارم

بیرون کشم از دماغ خون را | روغن نه ز آتش درون را
در شعله یکبار نم لطف کن | زین دو ورق لغاتشان تنها

ای عقل هزار جان بلب آر | در حضرت عشق با ادب آ
تا منتهی بزم عشق است | سلطان جزا که گرد عشق است

در ریگ روان دمیده او | در دشت تهی جز پیاد
صد سحر که آرزو سیاه است | صد ناله رقیب یار گاه است

از دیده ندیده سایه آتش | در سینه لبسیه جلوه گاه آتش
برق افکن برق جاده انها | پرتو بر شمع دوده ما صحبا

از خون جگر نگار پیوند | در سلسله جنون حلی بند
گاه از گل گریه لاله انگیز | گاه از لب حسد و ابر آن ریز

گمراه کن کاروان امید | آتش زن نوبهار جاوید
اینجا همه آبروی محمل | آب جگر است و آتش دل

حسن آمد و برجهان صلا زد | عشق آمد و صد در بلا زد
بی حس فریب ناگهانی | بی عشق بلای آسمانی

تا عید کباد دلی بیا کام | از تار نگه تنافت صد دام
عشق است سر سوی گشاده | معشوق بیاد حسن باده

این شعله بهشت گرم خیز است | اینجاست که آفتاب تیز است
بند است هزار عالم عشق | هنگامه جهان جهان غم عشق

خاکش همه ذره ذره عنبر است | هر ذره چراغ عنبر است
یغما گری شهر عافیت ناش | در عشق تپیل سبب راحت اش

بیدار دلان سخت هستی | سوزنده و ندیده جز مستی
کام دل پیش بین شمارند | هردم دم واپسین شمارند

نیامی از این جهان قدم کش | بر حرف آسمان علم کش

فرو ریختن داستان فنا و داستان وداع بر گوش مرغان این چمن که دل بگلهای بی لطافت نه بندند و پرواز بلند بال همت کشایند

موجیست سپهر و هم بیاد | سیماب فنا و ریگ بر باد
عکس است جهان موج سیماب | آئینه بساز و عکس دریاب

تفسیده دلان درین مقر اند | کز تشنگی جگر هراسند
یکچند نسیم سرد خوردند | چشمه خیال گرم کردند

دیدند خراب بی بنا را | خواندند کتاب بی بنا را
بس مدد سری بریده برد است | در ماتم روزگار بشکست

اینجا همه رحمت خانه سیل است | وستان همه بوجه رحیل است
تا چند فسانه بند بودن | زین هیچ نگاره سد بودن

این نقش سحر خط ما چیست | دلبستگی تو بر هوا چیست
تو آبله پای کاروان نیز | زنجیر از این گریوه بر خیز

بر ساز حدی که کاروان رفت | هان رو که هنوز میتوان رفت
این قافله راهیست ولیش دست | تا خود بشعدی لب جرس داشت

تنها نه و اگرچه موتمن ساخت — بس راه نمای راهبر ساخت
هر کوه ز بهر جنت رسید — محمل بسواره صحت تر شد

همپای سخنور جهان گیر — هم گوشش درای کاروان گیر
چون صبح میان در سفر بند — صد بار صبا بپای بر بند

ره آهست ست آتشین ... — در شعله مرد سیاه خو بس
این باغ که آه سنبل اوست — حسرت گل و ناله بلبل اوست

هر گل که بباغ دهر گا را — چون شعله بباد مستوا یست
تو گا عدبا دو سر بسر باد — آن سحر باغ را بسر باد

دیده نه دمیدی و ای در گل — زین پیش مسند بار منزل
غمخوارگی دل و جگر کن — چون مرغ ز بال تو ... کن

دار ... ان ... راه
در لقمه سینه ریزه ... راه

خاتمه کار این آتشکده خرد سوز

هر نغمه که بسته ام برین تار — ناقوس شکسته ام بر ... بار
هر نکته ز شعله الست هم دوش — هر نقطه با جگر بهم آغوش

بس ننگ ... بهار بستم — کین شیوه سخن نگار بستم
گستم ... نکته بیوند — از مغز معانی استخوان بند

پیچیده سه فلک سخن ... — جان بود ... کهن ...
ما بانگ قلم درین شب تار — بس بی حقیقت کرده بیدار

هم کرده چون ... — هم ساخته عشق ... مدار
گل عهده آتشین ... — آتش گل ... ز ...

این گل که بوستان ... — از من ... یادگار ...
یک صاعقه از سمات عشقت — یک شعله به آفتاب عشقت

آنم که بسحر کار ... — از شعله تراش کرده ام ...
هر صبح نفس با دشاهی — من بوده ... سحرگاهی

در واده صبح بر ... — کلکم ز شتاف پر ...
و ... سحر ز دل علی ... — بر علم از ... جهان

گل کرده من ... — بستم نفس نگار ...
هر صبح که ... راه کردم — در آتش ... کردم

نسبت ... — ... حقیقت ز مجاز ...
هر گوشش اگر کند آهنگ — ... دل ...

در باده اگر کند ... — در ... ز ...
... که بود ... اگر — ... آب ... گهر ...

این باده که جوش ... — نو ... چکیده ...
صد سحر و فسون ... بستم — کین نقش ... بستم

صد بلبل مست ... — گر ... گل عراق ...
بیراسته ام معانی ... — در گنجه ...

هم ... گل ... — جامم ...
از هم ... سحت ... — ... گاه ...

دل دور ... — نالید ...
این خار ... گوهر ... — ... آتشین آب

پاید که آب گوهر ... — از ...
... اگر ... — ...

... که ... موج ... — هان گوهر ... دیده ...
تا ... — در خاک ... آسمان ...

صد دیده ... دل ... — کین موج ... ساحل ...
این باغ که ... رنگ ... — یک گل ... دولت ...

هم طرف ایاغ دیگر — در طرح ... باغ دیگر
گر عشق ... — ...

تا کرده جنه آنکیسه دل
این خرقه آسمان نوردان
دکان هنر چنین گشوده دل
سایه کلکم از خط تر رست
سلطان سخن که شد امامم
تسمیه یان ملک و معنی
کلکم رسد ار لب بنامی
این خامه که کرد نامه امّلی
آنکو سخن نیست و نگارش
آنانکه فقط خاک حصه
دان سر رسد که من نباشم
ای دولت تازه روزگار
از نسب همه شیخ عقل بیدار
من خاک ره گهر شناسان
اینه هم که زعشق یادگار است
یا تو سحر جان پاکان
از پس گردیده و دل من
چون خامه بجوی دل نشستم
میا فمی ازین طلسم سازی

آمده و سیم بدست مشعل
کاسه است نظر کشد گردان
سامان سخن چنین نمودن
سنبل ز سر تماش هستی احمر
اورنگ نهار بر در مامم
تا دل همگیان بسرم دیگری
طغرا کش قاموا الکلامی
در ناخن گنج رقم زند
انساف دهاد روز نگارش
دال زر ما بیان چه گفتند
دستان زل این چنین تمام
کا نگیجه ی چنین سحابی
من دی بر و چو مغز هشیار
کامروز بریم تا سیاسان
از جوش درون نام سحاب است
الماس چنین نواسا کان
هنگامه فروز محفل من
مرآب دی دود مدتی بستم
تا چند کنی نفس درازی
ای سوخته فقط این لیس کن

در جواب صد فسانه باز است
از همت طبع در گوشتم
این کار بست کار کس نیست
امروز ز دوران ایام
هم با امر انظیر گشتم
چون سر بهم نظر گشاید
مخزن الحکما حیط جنتم
مضمون صحیفه ابد بین
زمیست ز عقل خامه ران را
زیبنده و خان اگر برین نور
آنانکه بگل زوند جنازم
در مجلس شاه و می نشستم
می بود درین و قیقه ریزی
این گنج گهر چه کشودند
هم داد روی بهشتی مستان
تا یک آرزو گل سوز
بس گرو شهر بر سینه رفتم
یک نسخه لعبه جگر خریدم
آن بیکه فسانه در نوردی
لب کن زحدیث عشق لب کن

من گشتم از این فسانه بیدار
منت کس آسمان نگشتم
اندازد و اعتبار کس نیست
زد نوبت من سپهر بر بام
هم بر شعرا امیر گشتم
در معرکه ام سپهر شکسته دید
ختم الشعرا گل نسیم
در عشق سعته سعدی حرف بلبل
حاسد طلبد ز دل معانی
من دارم شان بدیده دل
افسوس مسند سرفرازم
گلدسته صد سخن بدستم
دریای دلم بموج خیز است
انصاف گزین نظر کشا وند
هم هوس ده حرف دیرستان
بینائی عشق را جلا نور
کین لال سبک آو ستم
کین گلبن عشق بر کشیدم
زان پیش که خود فسانه گردی

از سوانح عروسی بزم شاهزاده سلطان دانیال شب بیست و دوم مهر شادکامی انجمن برآراسته شد و آن گلدسته اقبال را دخت رای مل پور رای مال و لیو کانی پیوند نشاط افزود دوم آبان جشن شمسی و زن بهیمن شادمانی را فراخ بارگاه بر رو دند و آن گران سنگ را دوازده بار بر سنجیدند و بخشش و بخشایش را در دیگر گشودند درین روز رستم میرزا دستوری چیتور یافت چون گماشتگان او در ملتان سر رشته دادگری از دست داشتند خالصه ساخته بجوامه مقیم سپردند و میرزا را چند روان نواحی با قطاع دادند امین الدین را همراه ساخت

با سپاس ترکی ... دستهٔ ستم بپاید به سرائی همراه از مرو سپهر بدنما گردانید، دیوانها حکیم همام را بدگی بسر آمد. دو ماه
دق رسودی اسپ شمار درهم و درگار را و سیری شد یک سپاهیان را گوهر تازه درخشید از یاران بود و در کار سازی
مردم و مراوان کوشید بسیط الطبیعی الش و در سنگی شناخت لختی آسمان و لوالایان بکار و دل یکی سر بلند ساخت
تهیه یار آمد پس او درخواست و پس ماندگان گوناگون مهربانی بر آسود بد

پیوستن راجه علی خان مرزبان خاندیس به فیروزی سپاه

همواره پرستاری آستان برگزارد و تکلیف جیدان کرداری گشت مطرار عدو کرامی خطبه حر ... در دستاگاه گل آمد
و ماندیشهٔ خود کامی کالبود سیر بود چون خان اعظم بکشایش دکن رو آورد او با دیگر دکنیان ناسپاس آویزه جات
و نیرنگ سگالی برنشست همواره بیم رده بود و دست آویز رستگاری وا پژوهیده است چون ملک الشعرا
شیخ ابو الفیض نامه گزاری رفت لختی از آن سراسیمگی برآمده و چون شاهنشاهی یارش گشود دکن شد
و بیداری تارگی پدیرفت و فرستادگان او را به بنگاه حضور طلب داشته بسوگند و پیمان نقش همنامی زدود و چون
چون شاهزاده سلطان مراد از گجرات دکن سو عزیمت برنوشت و میرزا خانخانان شهباز خان و دیگر امرا از مالوه
روانه شدند از سعادت سرشتی دستی بکار برد و خدمت گزاری فرایش گرفت چون سیت و عسکر دی
پرمان پور شاهرخ میرزا و دیگر اولیای دولت را دیدار اگرم خوی به و مودع فرمان والا امرا آمادند ملک او بدربار
او رو دند دریں روز اکبر نگر اساس یافت چون راجه مان سنگه بنگاله درشد از دوریبی حاکم لشتیں جائی آرمیده
که اسیب کشتی ندو کمتر رسد پس از فراوان یزوهش بر راک محل گزیده حامدست افتاد به اسپ میرخان میر آمد را
خویش کرده لفرح ساعتی ... و در کمر بنائی گزین شهر آباد و گزیده بدان نام فرخی بر گرفت دریں دلا
بسیاری ولایت علیسی مدست افتاد و هیبت و هیستم آبان راجه مان سنگه از آن تازه شهر لشکر بدان سو برد عظیم
در خودبیر و بدیده از دریای برهم ستر برگذشت و تنگی این روی آب برگذاشت از بر دیگی یارش در سیر پور
بر جهه بنگاه بر ساخت و دراسخا قلعه اساس نهاد و بسلیم نگر نامور گردانید و هم قلعهٔ کاکرویه کشایش یافت میرزا لو
لطف الملک دکنی یا بسیگری کمد درجن سنگه پا ر... راد مردان سو شد در کمتر فرصتی لسرا مالش بمود و بنگاه
او برگرفت از سوانح سرایاس الوس کاکر بیدگوهری وجا استواری از دریار فرو دستان را بیاری دی و
راه قندهار بر زدی سر آمار وی ساده بیگ خان با دافراه ایشان روانه شد تنگ آویزش جیغر را دمردی
برافروخت و سترگ شکوه پاره به شکست لساری بگویستی فرو شد و سره راه آوارگی سپرد و حوقی لفرمان پدیری
سعادت اندوخت سوم دی راجه سورج سنگه را او ارس فرمودند بیاسانی گجرات که لختی از سپاه خالی
شده بود و بدرساوند پیشتر درهم کالا می گرگر براق مطر میکدست حامه را دیده فرمودند ها ما از اخلاص خانست

ج سوم ۴۷۵

این خواجه سزاوار بندگان جنت آشیانی بود و از نیکو پرستاری پایهٔ امارت یافت پیش ازین بچندی بهمال خیرت
هستی بر بست بسیارے ساده لوح و درامدیش و کهن دفتر راستی آن برگذار و دیگر بازرگانے بفر پاکیش و والا
همه اسپان خود را یکبار ه بنظر درآورد نابهمین برگزیده آمد فرمودند تا جزیکی از و بیابند و بگمتر نیز درین
چنانش برآمد و نیز بندهٔ عرضه داشت مرا بنام بلبل میخوانند به دل گرانی دارد و افسر خدیو بلگرن نام برنهاد
او سر بر زمین سوده برگزارد و جاورد پدر مرا بهمین نام بر خواندی گزارش سهان جنتی داد خدا را جدا بیگانه
دفترے ماند دلطفیلی داستان برتابد باز دهم بهمن سنجر اهتمام نین خان قدیمی قدوم منزل را در آگاه
فروغ برداد از پیشکشها مهای او عمده یفناد فیل بود و جز چندی نپذیرفتند در همین لاگیهان خدیو نگاشتن و کن
حالش فرمود چون نامداری شاهزاده و دوری امرا دلنشین آمد و ناخوش خبرها هم رسید بیوردن اشتو
قرار گرفت بسیارے بار یافتگان از آزوری دعوی پرستی در بارہ فتن نیز هندوستان سرائی نمودند
درنگرفت بیست و یکم بیشتخانه را بیرون بر افراختند و از سگرفی تقدیر دران روز اندکی بارش شد
هندی اختر شناس بوحد داشت هرگاه آداب درنگی ازین چهار پیچ باشد لختے ابر ریزش شود و پیشخانه
فرستادن را ساعتی دیگر اندازه بدید برنمی یافت و از اس سخن بارش در گرفت شب بیست و هشتم
اورنگ نشین برآمد همگی سگالش آنکه اگر بارش کمی پذیرد و همین برآمدن بدانسو خرامش شود آن روز در
موضع سبهائی جان پس از شکار مرو د آمد و تگرگ به باران هر روزه افزایش یافت اگرچه بر آرزش نمکی
هر روز نشاط شکار بجا می آمد از نزد یک ام تیر تهه سیزده کروهی بازگشت همایون شد و پنجم اسفندارمذ
بیک کوچ بدار الملک لاهور درآمدند

درآمدن فیروزمی سپاه بدکن و گرد گرفتن قلعهٔ احمد نگر

چون بگشایش این الکا فرمان شد شاهزاده آماده یورش گردید و خانخانان را از فراهم بیامدن
مردم درنگ رفت بیشتر از پیوستن لختے گرد دوئی برخاست شاهزاده را بسیچ آن بود که سران سپاه
همه بدو پیوندند و ایران را به بدان ملک درشود بد سپهسالار اندیشه آنکه خود از راه مالوه در گشایش همت بندد
و چون سگالشها بیگانگی گرائید سیتم آبان بهمین سال شاهزاده از احمد آباد برآمد و لختے در بروج بانتظار مردم
نشست بست و دوم خرداد از اشجار روانه شد خانخانان پس از فراهم شدن سپاه و بهلسه که اقطاع او بود
لختے بسر برد و نهم امرداد باجین ره نهاد و شاهزاده ازین آگهی برآشفته خشم آلود پیامی برگزارد و او عمدا
مرزبان خاندیس بیگانگی داستان بر طیسرایید همانا بفیروزی سپاه خواهد پیوست دل از و دو اید دانسته
میر سد سزاوار آنکه چندے در گجرات به نخچیر نشاط پردازند شاهزاده از بسیچ آگهی لختے بخشم درشد و دستان سرائی

عرض پیشان از دو جهت گردیده و سپاه لشکر گجرات احمدنگر را آورد. درین هنگام کاولیای دولت و راجه
علی خان و سپهسالار اقبال را می سپردند آگهی رسید. تنگنای قلعه تا دید جانسپاران لشکر فتح
و فیلان میر تا شام برج دیگر امرا سپرده و راجه علی خان تیر روی فراپیش گرفت و دهم آذر
در قلعه چیاند تن گروهی احمدنگر پیش آمد پیوست از گماردن وقت آمده می کوشش باد داده واز درون
سر دلشکر فرمان گفتگو بازداد چون شکایی رسید و از شگرفی بیت جانسپاران بسیار بی کمکی آزردگی
دید و دشت ازکار دیار گشته سپاهیان اردو بیرون کمین سهار خان دریا و سحرگاه و از بیرون کمتر بار می
هفتم دی هم گروهی شهر بهرل شد و فرمان سپاه و رعیت دلاسا نامه مردان آن روز جانسپاران و سهار خان تنگی
رفتند و از آنها داد نامه سپاهی پیام گفتگو و صحبت کوشش باز داشتند لیکن شهر بسیار ارد و بد خان
دل برگرفت هشتم بیرون سپاه قلعه را گرد گرفت و دیوار بد بی مسیر تیا قداری بر شکست و احمد را
اسیری برگرفتند اخلاص خان بدست موقی با احمدنگر آمد و شکست یافته بازگشت نامه چون از ری سپاه
بیکبار در رسید محوه احمدرا گرفته بار برخی و فیلان بسیار در سپاه نزدیک شد که دستگیر گردد و از کوتاه
بینی سران سپاه بیرون رفت و قلعه گشائی کاران روز در نگذشتی بدرنگ افتاد و جاندی بی که هم گرفتاری
خواست ازین آگهی آورد و در سر گرفت و ساسانی قلعه بر باسب سهم با علی و ایک خان با فرمان مردم
بر سور خان جانسپاران سپهسالار آورد بد سرکی آورد پس حصور را و مردم برافروخت و بسیاری ملیم راجون ساک
آمیخت و با کام نقلعه رسیدا اگر نه تنگاسیی رفتی گرفتار شدی با تیر دستان بدو آمیخته تقلعه در آمدی از سپاه
دولت و درا بستگی دگر آورد وقتی کار سختی کشید بر جید و هندگان جنگ سنگال گرانی سوزند سه برگ سپاه
فراهم آمده سردار آنست که هر کدام یکی از سپه کار خود دگر دگنان قلعه برگرفتی ملک باسیاقی راه در نگرفت
سیزدهم گروهی بد گوهر بر در آمد و ستاره گرت بر آمدند با ساخت کار بار گردید بد چون با حمدی سرداران مرزا
فرستاد افسر جدید ما کسر لشکر داران بار کرد است تا مرد هم کارداران گجرات را که نزدیک رسیده بود و سعادت خان
نیابی ساخت رسید عالم و حمیدی را در کار سرآمد شیخ معروف با خود بی قرار دستی بر آمد صادق خان
و راجه علی خان و بسیاری را آگاه خود گرفته با آتش آویزش بها و دکار برساخت چرا که خود را از مرزبان
خاندیس بود بی ملک گردانید یا سپاهی سرزیر بآسیب را از دست بهاد آورده شعال سری
افرستاد و دهم تیر خواجه شیخ دولت کامران بیگ دولت خان و برخی را مردان را منش روبه فرستادند
دلشکر آورده اخلاص خان را برشکست فرمان المخاندست آمد چون سرگروه که دوربانش او دستگیری
و اکسیده را از دو باسبندگان مش را که آمان با بها و استند دست بازی بی پایه ساخت که به اروید

مدّ معهود هر دم جوره و پانزدهم اسفندارمذ لختی دیوار از قلعه برشکستند و در مورچال شاهزاده بسمت کادن بنیاد قلعه را
سمج کردند و باروت آموده آتش در دادند سی گز دیوار فرو افتاد و تیزدستان آماده در رسیدن بودند چون
نقب مورچال صادق خان در رویه آن دایافته سمج کرده بودند از انتظار در گرفتن باز داشت بهادران
بسان چتور گزندی به مردان رسد و چندان درنگ رفت که در و دیوار روز افروز رستن بر فت و شب تیرگی
از چیره دستی باز داشت در دو میان که از دو روئی مردمیان فراهم سیل بود سختی با آسیمه سری در رستند و آشتی استان
برسر آید ندبرگزارند بهادر بوبرادری برهان را از زندان برآوردند و آن خرد سال را حساب نظام الملکی داده بوکر
والا درگاه سپارند و آباد ملک جهی یکی در اقطاع او قرار گیرد و لسپاس گرامی ولایت برار نفیروزی سپاه بازگرد
و جواهر و گزین فیلان و دیگر نفسوات به پیشگاه حضور رود و گروهی از کارشناسی و برخی از فتنه دوستی آن بادست
گستاره پذیرفتند هر چند کارآگهان کم آزوتی و سراسیمگی دوستان سرائی درونیان برگزارد سود مند روانه یارد
پذیرفتی و افسانه پوشی بیشتر هم اسفندار مذ آشتی در نشان پذیرفتند و آویزه یکسو شد پانزدهم جشن قمری وزن
گیهان خدیو شد و الا برمی آراسته گشت و تن به یکر اوست چیزی بخشیدند و خواهش گران را کام دل برآمد

آغاز سال چهل و هفتم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال امرداد از دور چهارم

روز چهارشنبه بستم رجب سال هزار و چهار لس از نه ساعت و بیست و دو دقیقه آفتاب گیهان فیروزی
بر بوحامل تحویل انداخت و جهان را بهروزی در گرفت چهل و پنجم سال از چهارم دور سرآغاز سد و روزگار را
فرخی نوید رسانید تا شرف هر روز بگزین رتبتی بزم والا آرایش یافت کامروائی را هنگامه گرم تر شد قطعه

دگر باره در جشن آمد نشاط	ز آموزند خسروانی بساط	ز در و لعل خندان هر در بخشند	که دریا و کان با هم آمیختند

زین خان کوکه و صادق خان پایهٔ سه هزاری سر برافراختند و شاه قلی خان محرم چهار هزاری و بساط دستگاه ریادتی
نیک پرستاری برگرفت شانزدهم بیست و ششتم پایه‌ای بدرگاه والا رسید و که و مه را شگفت انداخت از فزاون
زر و زیور و درست و لعل سحر سرائی و هرگونه گنار بی کم و کاست بر کار دست و چندی ساده لوح بیرنج
ترشمردند و برخی چون باوری بیست و ششم گیهان خدیو سایه خواستن فرمود تا رهروان بستان سرای
دل آمیز و رام ماوی انجمن بساط بر ساخت

افزودن پایهٔ دولت و قلعهٔ شاهنشاهی

اسحاک افسر خدیو برآمد هر کار از دریوزه گری ایزدی درگاه داد بسی نفس پایهٔ جاوید دولت برافراز د
ناسپاسان فتنه اند و تیره روز ناکامی برنشستند به بیچان هر ره لابگوشه مساری فرو سوند چنانچه درین هنگام
آشوب ناهمواری و سورش دور گی و دلگرفتگی سپاه دکن و چیره دستی غنیم آباد و ملک برار گشایش یافت

ج سوم ۴۷۹

و به سگالان دمساز رازهای پایه در او دولت آمد چون آگهی ما ستان یا وران ما نخی حشم بر راه میان رواتی دراستند
پسر ادا انگیست بکرد اندر آید هم فرورد بن از روح آباد لشکر همایون و کار شکنی بر حی سران ساه از گرد احمدنگر
بر خاستند و تمنی السوره بارگاه با بدو همالگان از پی در آمد مرل بمرل دست برال میکشودند دوار
دور و تی شورش گرین چاره دمیشد چیاره و هم از دمی هست لاه بنه مهکار برار فرود آمدند و از اقبال لشکر دی عنیم از
ولایت بر آمد رنگ بداشت این ملک اکمس بر ساحت بسیاری تیا قداری از پیر و پیر توده امود بدصادق بحا
از روس امری یا ساتی سرحد جوذگرفت و پیر مرتضی از کار آگهی ملک آبادی راصاں شد تحسین دران شهر
کیموسه ولایت احمدنگر بست بنگاه ساخت میرزا علی بیگ اکبرشاهی شیخ دولت میر مظفر محمد خان شیخ سکندر
و بسیاری حد سگرا زمرهی کرمید و آن دیگر با ملح پور که مرزبان لتیس برار است دستوری رفت حسن خان
میانه ابوالفتح کملت علی عبدالرحمن بیگ و دیگر بندگان ماوری نامزد گشت از سوانح در آمد سپاه فیروزی
میرآه جون تا سم خان از گار بسر آمد بایکیان سرمالی فراهم گرفتند راه صبرا ایمی پذیرفت قلیج خان
با نظام برالملک و راس اماں دستوری یافت مبارک خان حلالحان شیرخان لشکرخان میر عبدالرزاق
معموری و بسیاری از ی فرستاده بند سر انجام کابل نمود بدر روشن بر آه بهادر بارار کی دستوار همگذشته بدان
سرزمین رسیدند ایران آفریدی بوستانه بهاں هواخواهی باره گرا امیدیدیا مال سدن کستکار پشتابد
بازگشت پیر سپاهی رسانیدند آن ساده لوح با دست گفتار پذیرفته مکرام آمده خواست اریم گذرد آن ملک
درسه بار گروه بیمی بیار رست فتنه انداختا بسی بدو انه شد پوکار السو کارکتائی چهره برافروخت راه سواری
ماده است انبوه سیکت در سر گرفت بحرمانه آمدی آوردن رفت و پس از مرد بسدمی قلعه اساس برساد
و بازنگیان راه راسات شد کروه آماده سکار بوده افبال بیرنگی بوم لشبساں بهشته راهی لتاں و او بدسیه آرا
مبارک خان شاه میرزا علی اسلام آبادی و برخی ساه را گذاشته بدان سو بیرد ستی نمود و همه شب ناپیمه
سوار و پیاده سخت سحاور و بیده بدان سرزمین در شد جلاله آگهی یافته بفر و بسته این راه نگاه نمود سار ست
رسید ناکامی آورده سخت تنگنا با دریشد و تاج بیابان گرد دولت و یرال از همان راه درآمد وار نامی
راه یکرا رفته پیروزی سپاه به پیکار دولت ست تحه بیک میر عبدالرزاق معموری و برخی بهادران
ناروق آورده روانه نگرام گردانید سوم خرداد ماه بوس که پیاده سخت جای پیرآه است لشکرگاه شد
چون فرستادگان راه در یکهفته سکال بازه گردیدند این سوبسو رفتن و بار گردیدن لیسند قدسی خاطر نیامد
میسیم مهایون حرمی رسیده متعمدان نیرنگی راه در گار بسر آمده استی و مردانگی چهر او برسنگدار و چون سراسیمه
و دمی سپاه و کس بدائی گرفت فرمان سعادت آمیز اندر سر انگاری یافت دار اسپ نام فرستادند

ج سوم ۴۸۰

ساآگهی پیام مهربان درست گزار او سپرده مرد ملکا پور رهبریان دست پیرتال درر دیدداد آویزش باگرو
یعالمان پراگنده شدند بیارش پیاده رو آورد و بگزیده خویشتن را در باخت میان ازین ایت و ز هنگام
خورش شانه همایون لشکر در آمد مومو و ندراستخوانی صفحه چنان می گیرد و یکی از مهیان مادو و سپهر لسر آمده ماشد
نامداران نهضت والی گیهان خدیو تارگی و لستین آمد در خولاشاه پور آباد شاهزاده سلطان مراد یون ارتیادار
برارسحتے دل در ایروا حت باتفاق میرزا شاهرخ خانخانان راجه علی خان شهباز خان جگبا تحصه رامی در کار
دیگر امرا مارش سیانه ولایت فرمود و بیست و نجم شش کروهی بالا یو یکاه ساحت کمتر فرستی گزین شهرے
آباد گشت و بدان نام برزبان روزگار آمد درین روز تبه شگالی که خود را سهان وانمود ده بود یا سار رسید چون
دستان سرائی او بپای گرفت بومیان سرداری دبستان فرستاوند در سوالارگاه ارسش پشیمانی رها کرده لوازم
فرمودندان فرومایه بهان کج اندیشی راه گریز فراپیش گرفت بومیان شمالی کهسار گرفته آوردند و بباد افراه رسید
از سوانح فرستادن ایلچی توران زمین دران سال که همایون رایات بر ساحل سند رسید هموار ه ساختن راه خیبر
فرمان شد شگرف شورش توران مرز و سید عبد الله خان از کار آگهی بیش میر قریش را با نیایش نامه
و تسوغات روانه ساخت و در آشتی و دوستی نیایش گزار شهریار مهربان دل پذیرفته لسر شادن حکیم
همام از سراسیمگی برآورد و چون احمد علی اتالیق و ملا حسینی کی کی پس از دیگرے نیایش گزاری آمده بود سرنحوری
درگذشتند تورانیان بدیگر اندیشه درشدند بیست و ششم خواجه اشرف نقشبندی با گزین ارمغانی فرستاد
و شیخ حسین لکهنوی بجویایی ارسے نامزد شد و نامهٔ آگهی افروز و منش افزا نگارش یافت و آن را با کم کاستی بر ...

خطاب گیهان خدیو حضرت شاهنشاهی بعبد الله خان اوزبک والی توران

سپاس بیقیاس مرمبدعی را سزد که عالم گوناگون را با چندین شیون و فنون که عبارت از صور علمیه اوست
به نیروی قدرت ابداعی از نهانخانهٔ بطون بارگاه ظهور آورد و طوائف انام را گاه در قید فرمان روایی
معنی که نفوس قدسیهٔ انبیا و رسل علی نبینا و علیهم الصلوٰة والسلام اند بوحدت ارادی منخرط ساخته انتظام و
التیام بخشید و گاه در سطوت جلال مسند آرایان صورت که اساطین سلاطین بارگاه حضرت اند انسلاک داده
بوحدت قهری النظام کارگاه ظاهر را آرایش داد لس جهان جهان نیایش بر روان قافله سالاران شاهراه
منعمو که سالکان مراحل معنی و ناسکان مناسک صورت از هامون ضلالت و بیابان اختلاف بمدار الملک
اهتدا و ائتلاف آورده محمود العاقبت و مسعود العاقبت سلوک نمایند التفات تافته اند بادو حالم عالم
تائیدات علوی و توفیقات سماوی قرین روزگار بزرگان والا نژاد که زمان حال را از شورش فتن و آشوب
حوادث زمین نگاه داشته همگی همت علیا مصروف آن داشته اند که جمهور انام از متسوق و مختلف در بساط امن و

دلسیلهٔ عافیت واثقه در معموری حیات آن دوست میکوشد گردانیده در هنگام نشاط و شمول انبساط که زمانه را
سعادت بوده خاطر راحت در زمینت آن کاغذ مشاهده و مطالعهٔ لوحهٔ صفوت و صفا بپایهٔ مسرت و انبساط
که کارنامهٔ نگارستان کمادی بود و مسرور منشرح شد و دلنشانی نورانی حلت و ولا و روایح روحانی بسطت
و صیاد حقائق حدائق معانی و ریاحین و سماعین معانی آن کشتامین اتسام ریح طراوت تازه گرفت
و دماغ فردوس انسام عبیر المعارف بی اندازه یافت و اساس محبت و قرابت قدیمی سرگشت و اساس
خلوص و داد صمیمی آن اکرام نایب الحق این سخیفه رسمیه که در حقیقت ملاقات روحانی و مکالمهٔ نایبت سر
افزای دل مشتاقان طرب پیرای ضمیر معانی همان بوابد بود و مجالس صورت و مشاهدت ظاهری را بدل
عدیم البدل توان شمرد آنکه تمهید مراتب مواخات سابقه بود که در توکید مبانی صلح و تصفیهٔ مسایل و وفاق از
جانبین اهتمام رفته و شده بود که دنیا مین باشد بر مسطر استحسان جلوه نمود دیده است امر تشریف تردد عالم
کون، لشاد تعلق از بوده و بواعق لشان ملاده داند که انتظام سلسلهٔ کائنات آن منوط و مربوط است
و هرگاه امعی در طبقهٔ سلاطین بارگاه حضرت آمد بطور آید به آئینه سمر برکات و فتح حساب حل و حال جوانب بود
والوف لغوس مخوف بی پایان در مهاد عافیت آرام خواهد یافت در اظهار مراسم مصالحت و ابراز لوازم
مسالمت ما را بالتبع یادی شد که بهی بیت حق نوبت ما از مساعی الکتاف صبح سعادت بر خلاف اکثر
از زمان روایان گذشته با انصاف بی توج هواره هیچ ایتلاف و ارتباط بود و هرگاه با می این داوری آن تا آخر
شده باشد درین مرتبه چند در پید مردست همت مرا گشت از سمت مراعات این رابطه بازگردد و لهذا
درین ایام حاکم ایران نظر بسوابق حرمت و سوالف حقوق آستان امداحته یادگار سلطان شاملو را در سفاده آنجا
نموده بود و بموقف وصول رسید و میرزا شاهرخ میرزا را در بی آن اشت که در کابل یا در کشمیر یا سواد دیگر ریابتراه
از ولایات سرحد است جاگیر داشته باشد ملاحظهٔ مرجوارمودت ملتمس او را جانب مقرون لساید و در
صوبهٔ مالوه جاگیر کردیم و میرزا این حدیار اندرگاه طلب داشته چراست آن دیار که از قدیم داخل ممالک
محروسه است بلا زمان قدیم تعلق یافت که ساواحمو و بوران آن حدود در ارسوبات ایران اندیشیده
صدد بنماید و نیز حاطه سعیم در میان زارات آن والاشوکت و ممالک محروسه واقع شده و دوری از او باعث بدلیت
در کوهستان بدخشان سرشورش برداشته مدعی آن شد که فرزند شاهرخ میرزا ام رمیداران آن ناحیت
او متوسل شد هرچند عرائض فرستاده استمداد نموده تو جه نفرمودیم تا آنکه آواره و تشتت او باز شد از اسحاکه تا س
سحر تا گریز ممت والا است چون شختین حرف صلح در میان آمده دل میخواهد که صورت این سانحه بیان نمی
گرامد که بنایان مدرگ گرد گان ابرو ی باشد فی الواقع اگر تحقیق سخنان دلاور که و اصدو نامه گزارش نماید صورت
۴۸۱
ج سوم

ازین جهه سهم والاجائی مقرر سازند تا دران قرارگاه بزم یکجهتی آراسته شود و بی میانجی غیری مقاصد دینی و دنیوی در
مسالک صوری و معنوی به بیان تنقیح و طراز تحقیق روشن گردد چنان بسمع همایون رسید که جمعی از عکس طینتان
بودن ما را در حدود پنجاب دست آویز سخن ساخته آنچه که مخالف مبانی دوستی باشد غبار کدورت برانگیزد و اندیشه امری که
در خلوت سرای دل ساخته به پیشگاه زبان ظهور یابد و آنچه بطراز تقریر پیوسته و کل برخلاف آن رود تا آنکه آب و هوا
و شکار این دیار خوش آمده بود چنان بخاطر میرسد که بصوب دار السلطنت نهضت فرماییم بار دیگر آثار جایان لشکر
و آنکه تحریر رفته بود که نسبت شاهرخ میرزا همان غبار در خاطر است موجب تامل شد در لواحظ قدسیه فرمان والا
والا شکوه که مطالع انوار الهی و مظاهر اطوار صفوت و صفا اند سعادت اکتفا دهیان اطلاع و اسیر ازین پدید
از سائر طبقات یگونه قرار گیرد و علی الخصوص که مساعی آن جریان لے وبا دانی باشد جز برلال عفو و صفح محو نگردد
و اوار خود کامی صور و تعبیر از نسبت باین دودمان والا سر بلود و مکافات آن سر گسسته بادیه حسرت شد چون
پیاده ما جانب در دولت بود است از ناصیه حال او ظهور داشت و درگذرانیده شده و آنکه اشاره رفته که التماس عون
شاهرخ میرزا و فرزندان محمد حکیم میرزا این آستان دولت از آثار محبت آن نقاوه دودمان مجد و علا است
در دودمان شان خاص با سحاب آسمان تصور نمود و آنکه مقتضای محبت و یگانگی تفصیل وضوحات رقم پذیر جامه اتحاد
شده بود و آسرار ساحت حسن بیت آن الاتحاد میمنت موسومیت شدیم و آنکه مصوب مولانا حسینی نگاشته کلک محبت بود
که فرزند عزیز موجب خرد سالی خواهشی چند که در خور او نباشد نموده است دل نگرانی از دکه مبادا اغنا ...
در دامن محبت شسته باشد در استعداد آن تفصیل رفته بود فاصد پیشتر از ورود اتمامی آن در آب فرورفت و
مضمون معلوم نشد و خاطر حق گزین از سفح این تاسف است روابط و قرابت قدیم با صوالط محبت جدید
آن گونه انتظام یافته است که اگر بالفرض چیزی سر میبود غبار ملال بر دامن مساعی میشد فرزندان را با مدرک
حقیقی بار گونه میباشد خصوصاً که با آن والا دستگاه اگر بایدران مجاری پیراید بظهور آید چه دور است سعادتمند
فرزندی که رضا جوی پدر و جهت او بوده در نگاهبانی این رشته تگاپو نماید و پیمان حائل عهود و شرائف مواثیق
که بدولت الهیان کار ان مرتبه بعد اجرای قرار یافته در خاطر حق پسند مرتسم و منتقش سپ در رسم اسلام و آئین
کرام از برای انتقای ارکان دوستی و یکجهتی عامه و حقیقت گزیدن فتوت منش عنبر عبیر آن وافی و کافی
است و آنکه مرقوم بود که بعض امور بسهانا آمدن احمد علی اتالیق موقوف است لوضوح پیوست حقیقت رود
کردن او چنان که از ان را بسمع همایون رسیده باشد که بعد از رخصت این امر اگر پیش آمد بیکذاتی و آگاهی
اگر او بمحفل قدسی رسیدی بسا اسرار موافقت و خواصش مراتب از زبان راستگوی او معلوم آن والا گوهر شد
هر اراده که مکنون ضمیر صواب اندیش باشد از مکامن خود بفعل آورند و هر گونه سعادتی که لازم شاه دوستی ساخاطر

حقیقت طراز بسد املاع سایدکه دراں ساعی مسکوره لوامع طلوه پدید سد الحمدکه از سعوان حاوس
براورنگ فرماں روائی تا حال که بسه عاشرست از قرن مائی واول انکتاف صبح اقبال ومبادی
انتسام بهار دولت واحلالست همگی همت حق اساس این یارمند درگاه الٰهی آنست که اعراض جود
مسطور بداشته همواره درانسام انتظام حامیان کوشد ازمیامن این کار سعادت برتو ممالک
وسیع هندوستان که برحدین فرماں روایان والاشکوه اقسام یافته بود درحیطهٔ تصرف واحاطهٔ
اقتدار ما درآید وطبقات انام که درحصال مرتفعه وقلاع حصینه ومحال مشکله از کمال استحکام بر
ربمی اطاعت ما ورده راه مخالفت میسپردند بمقتضای درستی نیت راه اطاعت وارادت
مسلوک داشته وطوائف اناس را تأیید ما وجود تباین اوضاع ومخالفت اطوار والطاف بدید دارشد
چون سخن دلاویز ما بیج درستی ست وراستی گفتار وحسن عمل ما کنید ما گر پدید کردے از علم الٰهی
وسایل اندوسایس داد ارتقدیم رسانیده رسم نکوتی را ساده آموز میگرداند بر مرأت ضمیر
الطلاع پدید از اثرات عالم باستانی محض بماند دریولا کوروده موکب الالتفات ممالک
سماع العالی افتاد اگر سختیں لطرسیر وشکار ایجد ود لود ازتسخیر ولایت دلکشای کشمیر کتا این زمان
قدم هیچ یکے از سلاطین سورکار دراں سرزمین که دراستحکام واستعمال بتهیم عدیل ندارد درسرا
ولطافت ضرب المثل لطارکیان وشوار است بیارست درآمد پیرمرکوز باطن بود که همواره سدا
حکام آن دیار بمسامع قدسی میرسید ما سیدات سماوی بهادراں سرو دست وعدہ رسیان
تمهاسا امایق درامدک ومعنی آن ملک را ازاسالهٔ تصرف درآورند اگرچه حکام آنجا درجنگ وجدل
تقصیر نکردند اما مشیت حق اساس چون محض خیر بود ناچار مفتوح شد وچون دراں سرزمین حصهٔ آمد
که ازعطیات محروهٔ الٰهی بود زمه سنگ ...کار سحا آورد رسم وسرحون سیر وشکار کابل وگلگشت آن
عشرت سرا مانوس طبعی بود انقضای کوهسار کشمیر وقت سیر نموده بود ازآن نگارستان صنع الٰهی
بسحر حیرت لطاره کرده از راه ولایت تکلی وستور که از تعداد حال ترا حم کرده وبنا کسب
که انگار آسمانی سیر او مام بلندی ساعده بار از لوق هاتلهٔ دسوار است حریده بعرصهٔ دلنشین کابل
رسیده سد پیرا مکنون خاطر حق پرست آن بود که حاکم سته را که عرض مملکت رو دار مرو سرسال
دریای ستور ست ریرو دست آن مرز بوم راه معدلت بمی سپرد تحسین لنصایح هوش افزا مرمود
بتاهراه فرماں برداری رهنمون گردد واگر ازنافرمانی سخت کوشد نصیحت نیوش نداشته باشد
آن آنگاه که ملکیت وسیع ولا سلطنت آباداں سلک اند دادگران فرماں ما بر سروه آید چون عقل صلاح اندیش

و دیدهٔ دوربین و گوش شنوا داشت داستان موعظت را فسانه انگاشته از بادهٔ خودکامی سرشته کرد
ها تیمند می گسیخت لشکرے شایسته بآن ناحیت فرستادیم و با قریب دو سال بهادران اخلاص مند در هر کوه
قطره و تمرد و آن اهتمام موده جیه در رد ریاوه در صحرا اقسام جنگ و جدل کردند و چون همگی همت حق پذیری رعایت
عالمیان بود همه جا نصرت و فیروزی قرین حال فرخنده آن گروه حقیقت منش گشت و از انجا که آئین قدسیه
کار معاملهٔ شناسان کوتاه بین تباه گرد و حاکم آن دیار را شکست بر شکست افتاده و چون در نهاد او مایه سعادت بود
ره مهار و بیان ... لت آمد و تمامی آن مملکت وسیع و قلاع آن دیار ضمیمهٔ ممالک محروسه شده و ما آنکه جمعیت
جنگ کرده بود بعد از آنکه بخدمت مشرف شد از ناصیهٔ احوال او نقوش سعادت ... دریافته باز آن ملک
بجنگ علم بدست آمده را مکرمت نمودیم و نیز از مطویات ضمیر صواب اندیش شمه ... قدما ان
وحوش سیرت بود که از مور و ملخ بیش بودند در جبال حصینه سواد ... تیره مساکن ساخته همواره متعرض
قوافل راه توران می شدند آن نیز مقتضای عدالت صورت شائسته پذیرفت اکثرے حلقهٔ اطاعت
و انقیاد در گوش هوش کشیدند و گروهی از آن قطاع الطریق که بتجارب شقاوت و انحراف در دماغ انها
پیچیده بود پایمال میلان کوه ... شدند بسیارے بحبال سطوت قهر الهی اسیر گشته ... رفتند
و نیز از مکنونات بطون حقیقت شئون اصلاح و افلاح بلوچان ... بود که پیوسته در خوف و رجاے
انحراف و اطاعت مانده ... ایران ... آنهم بدستور پسندیده
... و هر گونه صورت دلپذیرے که در سجنل ضمیر منیر بود خوشتر از آن در منصهٔ ظهور جلوه نماشد و از
برکات نیک نیتی تا آنکه رایات اقبال در پنجاب بود سلطان مظفر گجراتی که با چهل هزار کس دم نخوت میزد
بسعی مجاهدان نصرت مند گرفتار آمده و جمیع سرکشان و گردن فرازان آن دیار زینهار خواسته غاشیهٔ خراج بر دوش
کشیدند و از بدائع سوانح آنکه در هنگام آوردن او بعتبهٔ خلافت خود را خود کشت و با مصلحت چنین بود
که خاطر مهرگزین در کشتن آدمی و هدم بنیان ربانی ملاحظهٔ تمام دارد و غالب آن بود که چون در
پیشگاه نظر می آوردند بسلامت می ماند و نیز باهتمام مبارزان طلب سومنات مشهور در
جوسه ... تمام ولایت که جنوب رویه بر ساحل دریاے عمان است در تصرف درآمد و نیز
برهان الملک برادر نظام الملک که معظم ولایت دکن داشت و از حوادث روزگار پناه
باینجانب آورده بود و ما دام که معدلت آن بلاد بمسامع حق نیوش میرسید او را بالعواطف جلیله
استمال فرموده تسخیر دکن را موقوف داشته بودیم و چون خبر طغیان رسنم رسیدگی
رعایا دکن رسید امرای ولایت مالوه و خاندیس حکم والا را کار بند شده برهان الملک ا

حکومت آن ولایت داده معاودت نمودند چون کوتاه حوصله بود و تاب مردآزمای دنیا نیاورده
دم استقلال زد و از احاکه مسلک ناسپاسی شتافتن استیصال خویش نمود و پس ورد ادراک نارسائی
اثرے از وی در بندان اند بماند و پسران او یکی از منسوبان آن سلسله بر داشته نخوت آرای می شدند
تائیدات سماوی عساکر ظفر پیکر گرد کینه ناصیه اقبال قره ناصره دولت و اجلال فر بر بند سعادتمند
سلطان مراد رخصت فرمودیم بسیاری آن ملک وسیع که هندوستان دیگرست پیرو حوصله
تصرف آوردند و پیر سردار آزمایان حقیقت مست در انتهای بلاد ترقیه ولایت وسیع اوڑیسه که بدیا
شورست تسخیر نمودند و چندین هزار سپاهی امان یافته در سلک ملازمان علیه خلافت درآمدند چون لطف او
انعامی ایزدی در استانے درارست برای انبساط خاطر آن عظمت دستگاه جیدے بر شمرده
بر بیاضه اجلال می نگارد که چون مولانا حسینی ملازمت استسعاد یافت دران زودی نگار پرداز آن
استقلال سلطنت اشارت شد که بزودی رخصت ارزانی دارند درین اثنا خبر وارونی بخت
فرصت و پیش گشتی آغاز فتنه و فساد نموده با دولت خداداد دم مخالفت و منازعت زدند موکب اقبال
تا نصی از منزلان بساط عشرت بر سیم شکار بر آمده بر مظاهر قدرت ایزدی چشم عبرت بین کشوده بود که شورش
مسموع شد تا جمع و طغیان ناران بطریق ایلغار متوجه شدیم و پیشتر از آنکه عاریان لعین تمهید قطع کریوه نموده
آن ملک و ناپید گشتند از سعادت اندوزان حقیقت مند که بحسب مرور دران طوفان بے تمیز
افتاده بود قالو یاسه سرگروه آنها در رود چون موکب اجلال نزدیک شده بود محمد قاسم با عساکر
بے جران عبور نتاده دران کل زمین میں بحسن استیلا صوری و معنوی نمود و فرستادن ایلچی در تعویق ماند
چون رایات همایون بازگردید در اثنای راه خبر واقعه مولانا حسینی که با ابتلای استسقا درگذشت موجب مزید
تاسف گشت بنابرین لعمنے سخنان محبت افزا که استلای عظام خلاصه اصفیای کرام خواجه اشرف
که از ندیمان این دولت والاست گفته فرستاده شد تا تحقیق حال مشهود ضمیر انور گرداند و منتظر روابط
موافق که رسائل و رسل مشتمل بر نعمت ایتلاف بود گردد تا از حلائل موافقت و یگانگی انجام پیوسته
بمردمان سرسار آمد دقیقه باطل را طراوت بخشند می ام جلوتکده آتش پادشاهی فروغ پذیرد
و مصدره خاصان بعیش پذیرا گاه اواتی عروسی هنگامه برخاست و مود بسار را از نوا باز گیرند که آسے
برم نگاه جید دستش رساند آهسته گزاری و راه دوری در مال کوتهی و گفته پذیری می سیندگان پیش سرمه
کشید و بیم مولا بزرگ شاهزاده اشرف دلبستگی مدت بر جان کوکه شد و موکابی سنگالش در سر گرفت گیتی حدوثا
ازین رو تنی دل گران شد و چون خاطر شیفتگی از امداد بیرون دارد که بدستوری داد و الا حکمت

پیرایش گرفت و نشاط را تازه آئین برنهاد نظم

دلاوران ما که پیرایی کردند	زمین را چو چرخ انجم‌آرای کردند	ز هر سو پدیده بدر درگاه بستند	شوق را تازه پور ارمان بستند

شب هشتم تیر در قدسی نشیمن مریم مکانی فرخ برپیوند حرمی افزود و آن پارسا گوهر را شبستان سپرد از سوانح
گشایش قلعهٔ بسینه از پیروانی تیاق افغانان باز دست چیرگی گشاده بود و بد و سحوت فروستی را دستیاری زبان گاه
برساخته راجه مان سنگه گزین فوجی بسرکردگی درفشک بدان سو فرستاد و سلیمان و کیدار را سی
استوار کرده با آویزش برشستند فیروزی سپاه گرد برگرفت هر روز سخت آویزه چهره دلاوری می‌افروخت
هم از اقبال بیرنگی درون توپ در هم شکست سلیمان و بسیاری را روزگار بسر آورد و کیدار زخمی ولایا افتاد
ناگزیر راه گریز سپرده بعیسی پناه برد درین روز بکرماجیت پور راجه رام چند بسجود قدسی آستان سرمندی
یافت چون پدر درگذشت بدگوهران این خردسال را دست آویز خودکامی برساختند و باندهو باندیشه
اندیشیده بلخ گرائی نشستند چون رای بیتر و اس دستوری یافت از کاردانی و مردانگی
بسیاری ملک برگرفت خردسیتان سرائی عرضه داشتند یکی از بزرگان دولت دست گرفته
بوالا درگاه برد جهان سالار مهربان دل پذیرفت و بفرمان والا اسمعیل قلی خان بهمایون درگاه آورد
و در خور نوازش رفت از سوانح چیره دستی پیروزی سپاه چون صادق خان در بهکر تنگاه ساخت و گیتی
برار از پراگندگی برآمد آتش در خان عین خان حبیب خان و دیگر دکنیان تبتور افزائی برخاستند گزین فوجی
بسرکردگی میرزا علی بیگ اکبرشاهی بچاره‌گری برآمد و وارد هم ناگهانی برار دوی خان گرامی شدند و بسزا مالیدند
با چندی سراسیمه بدر رفت و فراوان غنیمت اندوختند و نفس نیاسود و اریهان راهی بیگانه ایان پیوستند
و باندک آویزش برشکستند زمان اکهاره و فیلان و دیگر کالا بدست آوردند و هم تو الکشان درنگاله
رخت هستی بربست درین پرستار جاوید دولت بود دبیتم سعید خان را بصوبه بهار دستوری شد
بسا آگهی اندر گوهر هوشمندی برافروخت شب بیست و دوم آگهی انجمن گرمی داشت ناگاه برابا
پدید آمد و تراوش درگرفت و فرمودند یاران مردمی بکار برد درین روحانی بزم پراگندگی میگان
نمود و می‌هوا لبمانی شدن رونهاد و شگرفی گرا دم شگفت آورد و همه جا سخت باد و دار دو تنها
بازگشت درینولا گیی خداوند پرساده لوحی میرزا مظفر حسین قندهاری بجشو ند او از تن آسانی
و ناپروائی کار خود را با زمندان ستمگر وا گذاشت چند بار بر دستان افطاع او دو بنی بزرگان
دادخواه آمدند اندرزگزاری با آن ناآزموده برنا درنگرفت از روز بازار داوری دلتنگ شده
دستوری حجاز درخواست و پذیرش یافت پس از چندی پشیمان شد و با سیمه‌سری برتست

بیست و چهارم شهریور پایهٔ شناسائی از بار خداوند شارگی بر واجب بیست و هفتم میرزا کوکه چون سلطان

نور الانظار در آورد جهان برگزار در هنگام شکافتن سیر جالوری از میان پدیدار گشت و پس از چند

خان لشکر دو برابر بود همان روش بدانسان آراسته شد و موی هر گاه درون دندان فیل

و سنگ پیکری خان برگیر دیبا است آن در چوب که لختی بر تر ست چه شگرف لیکن مردم را در احترام دارد

شگفتی سی و یکم میرزا رستم را انتمالی کهار فرستاده چون ناسور برشخی بوم شیش ار کوهی

سرا فرمان بدری شتافته میرزا را زمان و آن نواحی اقطاع داده بدان سو دستوری شد و آصف خان

و هاشم بیگ و بسیاری را یاوری همراه کرده بار دهم امرداد رام چند را برا فرستاده چون با همواری

حصول شاه بعرض همایون رسید و به روش شد شهباز خان با لشکر مالوه بی دستوری شاهزاده

تیول خود باز گردید و تا لک مهر کرسامان لشکر داده شده و لوار راه ناپیدای در گوالیار است آن سوی

دستوری یافت تا چیره زبانگیرین پاسبانی بر فرستاده مالوه باز گرداند و هر یک را اندرز برگزارد

درین هنگام بارش از کم باری کوه و به پراکندگی افتاده و داد هم پادشاهگری افسر خدیو اندر پرستش گرفت

و دلهای تر مرده سیراب شد درین روز محمد بیگ دیوانه و طاهر بیگ از ایران رسیدند و سعادت بار

یافتند خود را از سرا خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان برگیر بود لختی از حضرا آگاه گیتی خداوند بورش کشی

برنگالید را بر ته وهی فرمود این بیت برون آمد لیکن سرکش سرکش سرکش سرکش که بسیار

یا بی طفر شد از سوانح جشنم رحم رسیدن بقدسی پیکر بادی یا بسمایی بعاقبت اسحاسیدن شست

هژدهم جهانبان سالار آویزهٔ آهوان تماشا میفرمود بد مردم از دور لطافتگی با گهانی آهوی دوید

شاخ بیدکر دایدن آن شمتن شاخ را استوار برگرفت و هر چند بدین آمد دست از آن باز برداشت

جراحتی در یکی از بیضه ها پیدا شد و دو گاه رسید جوشی بر تر او بدان بوا دل شمارشی برگرفته نگار خانهٔ ایزد

هم روز آسیب آگاهانه رسید و آماس برابر و دادگو باگون گفتار ترشکان دار و در از میگرفت

نفس نفس درد در افزایش شهر ایران گفتگو چاره حکیم مصری و حکیم علی بار گرفته و سامان دارو

سرا قیم اقبال نامه شیخ میان و شیخ هاسو بورا و در بهادل مرهم و شد کشا و بیک بدلستی سجا آوردند

اگر چه بیماری یکماه و شصت و دو روز کشید لیکن بیست و سه روز بی سواری گذشت با آنکه از کار آگهی

همه روزه بار عام داده بد شگرف شورستی افتاد و فتنه پژوهان یاوه درا بازار گرم شد که به

سراسیمگی در گرفت هفت روز سحلا جا پرستید و هر دو بزرگ گالیوه بر شد یار و هم روز کو بهادر

نسان هم پدید آمد و بیست و چهارم شهریور میرزا یوسف خان از جونپور رسید و خسروانی نوازش سر بلندی یافت

ج سوم ۴۸۷

درین روز فتح الله شربت دار را بدکن دستوری شد و یا نصد احدی بهمراهی او فرستاده شد هستم مهر
قدسی پیکر شست و شو نمودند الا بزم پیرایش گرفت

نظم

چشمه کی همی بروزگاران	درخواست بیده نوبهاران	نی نی رمه کشت چرخ دا خسر	مجموعهٔ حسن هفت کشور

گوناگون بخشش و بخشایش رفت و روزگار را شادمانی دیگر در گرفت بساز مدالی رهائی یافت
و درین خواهشها برآمد هر که را کامیابی سالگری - اندازه دوار ما ملائم روزگار سر رشته نیازمندی
وا نهاد و بداد و دهش جهان را آباد دارد و بتازه روئی نیکوئی همگنان بر سگالد چنین گزیده را
پادشاه نتوان خواند و بنام آگهی جهان شمرده آید اگرچه نزد آنانکه جان پس ازین گزاره دیگر
پیکر پیرگیرد خنده‌ان شگفت نمایند و ازانجا که لغزش پایهٔ الهی بزرگان هر دو رمینی در رنا بد ناظاهر
نگهان چه طرف برشد بچنین دل نخنی فرونشست بها باعقیدت افزائی مردم و پیدائی دوستداری
جهانیان بود از رنجوری چرو و مرگ آسیمه سری و اشتت و مال و جان خود را بدل نمد رستی گیهان خدیو
منخواست مارده هم قاضی نورالله میرزوه هس سورعال صوبهٔ آگره فرستاده شد فرمان شد که مستمندان
سهدست را از نوزه عین بر وهست سستم امر چدلو بر ستمدا قبال برآمد ساغ دل آمر حضرت اندو حتت
سنت درآهوخانه بعیش گذرانند تا پایان آن روز معین پانوس دو دمان عقت مادرشاه زاده سلطان
دانیال را روزگار سپری شد دیگر روز درین پرستاری بنسبت ار درگذشت کشتی جدایی
بسر آرد می خواهش رسیده شکیبا گردید و آمرزش درخواست بست و ششم تقدسی منزل بازگردید
درین روز بشادی بزرگ شاهزاده وخت سر بان خاندس را پیمانهٔ زندگی لبریز شد از سوانح ناکامی
عیسی چون اجیان سنگ از رسیدن هنگام بارس بزد گهواره گماشت نگاه ورساخت سخت
رنجور شد و پزشکان آزمون کار بر در نومیدی نشستند آن توسن با معصوم کابلی و دیگر بدگوهران
نافرجام بکارزار آمد دران سال بد دار دهکده ی رسید و فیروزی سپاه آماده بیکار شد از نیکی
اقبال بارش در آب دریا کمی پذیرفت بهزاران دشواری بازگشتند و کشتی راندن پس ریچ کشیدند
چون راجه بهی یافت گرین لشکرے بسرکردگی هم سنگه بمالش اسان روانه ساخت بدگوهران از میانه
دلاب برون شده در کنار دسند رحم آسایش برگرفتند چون نبرد نمی سپاه نزدیک شد لختی
از سراسیمگی رخت هستی بسیلاب در دادند و فراوان اولجا بدست در آمد در پولاهر شهرے آشغانه ناآماده گشت
درین سال کم بارید و گران ارزی جهانے را از ریچ افگند سر سال دو دابه سالش کرد اختر شناسان خشکی دنیا
حرگزار دند شهریار مهربان دل بهر جا کارآگهی نامزد فرمود تا هر روز مستمندان تهیدست را خورش رساند و همواره

نوالا فرمایش آرزومندان به پیشگاه حضور می رسید و کام دل برگرفته همگنان جوق جوق در دیس برا
نخواسته داران سر رسیده دوم آبان تمسی دژ را سرحد پور انداز دو دیو پیر بیمتند و مراوان مردم را کام دل
برآمد و هم که روز جشن بود تورانی فراتبی دو شهریار با ما رسید و بسیدگان آشفتگی در گرفت و در بین در
تا هم خان از انقطاع خود آمد و دلتا هنشاهی نوازش سرافراخت سگالش آن بود که رستم میرزا را
بیاسبانی گجرات روانه گردانید و اورا با تالیقی بر نواخته همراه سازند با شاهزاده سلطان مراد که خسروانی نوا
دلنوردی کشاده بود لیکن اندیشه کردار به پایه در نیوزاده بنگام زعفران گل کرد گیتی خداوند این سرزمین شناس
آن دولسته بخم را به شحنه بیگ فرستاده بود بیاد هم از سر شدن و شکفتن آن آگهی رسید و دوربینی بیدائی
گرفت و برکرده میرزا یوسف خان دستوری گجرات یافت او را در الوس جاگیر کرده فرستادند
تا کمک فیروزی سپاه دکن باشد

فیروزی یافتن صادق خان باقبال شاهنشاهی

چون میرزا بیگ علی اکبر شاهی چهره دستی یافت نظام الملک کیش توزی باره نیمان شکستند و داوخان
حمید خان حبشی الفاتح از در خان جمال خان دستور خان و دیگر مردم ده هزار سوار بر دیک
و هشتاد فیل بسیج پیکار در پیش گرفتند فیروزی سپاه تا آن که سه هزار سیاه بود تا با بر گفتار سپه آرا دل پیکار
بر نهاد قول صادق خان سانول داس محمد خان بیگ مولانا محمودی و برخی راد مرد و برانغار
میرزا خان سپاه بر پدید خیریت خان تانک راد هن عبدالرحمن مقبول خان و جمعی با موری شاه قلی
ظاهرادرکمی تالمه این فوج حصار اعتبار خان و وفادار خان و لختی بهادر و جمعی کار آگهان طلمه
اس هراول میرزا علی بیگ دوست سید لاد صالح پوره و ربرخان محمد حسین شیر افگن محمد امین مودودی
میر طوفان و برخی دیگر حسینی بهار برهراول پیر لبیع اسم بهادر با دلجی گری این پیش قدمان نامرد
گشتند از مهکر جهل گروه مدیره کارزار سیزده هشت گروهی پاتهری بر ساحل بان گنگ و آسایش
برگرفتند آن بیادرا ابتش و رود باره بدریس اده استوار جای نگاه بر ساختند هم آورد مو جها آراسته آمد
ودل آویزش بنهاد نخست خداوندخان با چهار سوار و چهل فیل بر هراول در آویخت میرزا علی بیگ
بارهی کارنامه مردانگی بجا آورده در هم شکست دوست سید لاد حسن داد کردار می داده زخمی بر میلین
آمد بر الغار از مخالف انبوهی به آویزه بر گردید صادق خان رود باری در پیش داشته برنگیلی سخن پدید
فراوان کس بدست آورده ماهی اختر دوست بر در گرفت از امری تائید فیروزی چهره برافروخت سپاهی فرومایه را
ندگی چون بدیبیت فراوان اسب بدست او افتاد نشان جهل فیل گردید واز فیروزی بسا ذخیره در بار دستاس را

روزگار بسر برده بیست و نهم قلیج خان بوالا درگاه پیوست چون سرانجام لشکر تیراه و بنگاله شایسته بود
پیش قدسی خاطر بیامد بیست و سی گرامی بدرگاه پیوست بیست و سوم حسین بیک شیخ عمری
بکستوری یافت و آبادی آن ملک باو نامزد بار یافت و بسرکرده لاکرن جهاز
بانجام رسید حسین بارگاه والا روان ساخت فراوان رنج رفت شاطر همایون رسید
پرواز بزرگی کشتی که بامرده هزار من و افزون بار بر ساخته آسان بسرمنزل رسید بیست و چهارم
تیراندازی کرده بیست و ششم آذر بانجام رسید درازی سی و هشت گز پهنا دو هزار و سه صد و سی
و هشت روپیه خرج رفت دبسالکی نه روانه شد گان لشگر شدند نهم دی
بابا آغا رخت هستی بربست و کوچ شهاب الدین احمد خان شست و پنجسالگی بسر آورده چون نام نیکان
میوند جویستی داشت تامداران گیتی خداوند بندگی مرقد رسید و از اینجا آب رلوی گذشته
گذار رستای بیچ آن بود که شب ها بخانه بگذشت دسته مردم آمده بسر بار گر بیایید و هم شاهم جان بالقوچ بارگردند
و بهمن بیایبا آگهی افزود از سوانح فرمان پذیری لچهمی نرائن او مرزبان کوچ است چهار هزار سوار و دو لک پیاده
و سه صد فیل و هزار کشتی جنگی بدو گرا دیدار او ملکیت را برد و بیست کرده پهنا و چهل نامه جاوید رسوم دریای برهم
پتر شمال پایان شت و آسام و بهوت و کوره گهات باختر و ترهت بیشتر از پیش بار ده سال وی پیوستگی
جلیس کار ادر او بود پیوستی در هد پاسازی بی پالیستکی برنشست و خواهش فرزندی فرمان
در پیش گرفت و پایه روی پیروان بستی سه و پسر نرادمیا نام نهاد و در راجگی ان دیار یافت و بهره او
نال گشایش فراوان آگهی داشت وسته ده جو با پیرایه حال او نحست معنوی حسن بر پسر کی بار خداید
تماشائی آمده خت و در شناسائی شایستگی کتابی بر ساخت و آن را بانکرین کالا روانه می گذا
گردانید همواره بپالیش گری سعادت می آمدوخت با دانشگی ارادنیسی و از سوی کانی پیوند گماره
بودی در بیجاه سالگی جاوید نشین برادر زاده خود را که کنور نام برگزید بزرگ برادر او شکل گشائین
خواهش کرد جدائی نمود و از فزون دوستی پیدا رفت او در البسر شد لچهمی نرائن نام کرد چون روزگار او
بسر آمد راجگی بدو باز گردید پیان کنور سر شورش برداشت و بیاوری و میانجیگی پیشی گار او
پیش رفت درین هنگام لچهمی نرائن بنیایشگری والا درگاه برخاست و میانجی راجه مان سنگ خواست
خود را سجاوید دولت بر بندد راجه ار سلیم نگر آمد پورت شتافت او چهل کرده پذیره شد سیزدهم دی
سواره دریافت و بگرمجوئی بزم دوستی بر افروخت سپس راجه پوربستر خود روانه شد بان اندیشه که
در نگاه خود بزرگی داشت سجا آورد میانه راه راجه از ناصیه حال او دلتنگی برخواند پیش آستگی بدو کرده پس رجای

ج سوم

۹۰

او همشیره‌زادهٔ میرزا ابراهیم او و برهان کوچ با کم سکالان به سلیمان گرائی آویزه آورد و ناکام بازگردید
در دولا ملتان در اقطاع خان اعظم داده بود سگالش داشت که بیشین تهرساری را چاره گرآید ناگه بر یک
خواهش مودود پرستش یافته بیت و ستم رای ابسه که مدت یار بسا که از دوستدار او سکوبی نمود
داد خدا یاوری برخواندن آن بدسگال بهانه استه گریخت او و یاآور چندے از کوتاه بینان داشتند
دیاس بیس یورش فرمود که فرستاده دستور در اقطاع قرار گرفت تو کارهای گونگی بیدار گردد و تهکاری
خاره و نیرو آن را امده گرد گشتند یکا بیرخود دربنگ نمود و چندے در راه بر چیده آمد بگو که تب مود و مستامد
صلاح الدین را فرستادند که اگر همراهان نهفته می‌شتافتند اقدس استان با گرداند با گر یرلوا الا وزکاد آمد چول
گرد می‌ستاند و داد نشست و هم یاوه سر را استاده برآراستند همراهی دولت و همه سوار پایا آوردے
همراه سدید احمد و گرین جا پاسے بالو و استاد با خان گرفته در اقطاع داد بد و چون او در لشکر دکن بود
سرکلان هنی را فرستاد که گاه سگال نشین باگیر از را ست که تا ورا دو بد میلا ابر رو دو رهته نکاوے
نامرد تندا و رنگ نشین اقبال بوا و هتیار حرامی آوار و دلنی گرامی ریدگی آباد و دار و دار کار او روے
هر چیدے منی حاص تارگی تحتید هیار هم یکست بدل اسپ وار گرفت دو شتند تسترو جهر
به دیده شد لشکر سیاه عمارت نمدا را الله رارت محمد باد و او آوید بد مدن نیکان تمام تفضلات تحت
کا باسے گدهر اسجام یا بندیس مدیگر کار کرده یار ندیم رای به ایسکه یاد دستوری کس تند بدکه میشین همگان
نیاره و مد و داورا باره و آرد فی پیست امد معتمر با نیکاره ازرکار بیری تند هما با امد یو مکس او بر بکوید
در کسی ان صحبت کمال بیرگرد سپیده بود

پیروزی یافتن اولیای دولت و شکست سپاه دکن

از سرگذشت احمد نگر دو رنگی شورش و گریان به تیره سگالی افتاده بود و نیتم بر رو در افزون اقبال
گشوده ول بکار زار رهنمای شاهزاده سلطان مراد بسیج آویزش به سر گرفت امرا را یانه شناسی
مدبر نگر امید بود و احمد را گونی برساخته سحاره گرے نشستند میرزا شاهرخ را سر گردگی برگزیدند
خانخانان را لشکر آرائی آبیار ہیچ بار دو مردان را دستوری شد و حریه و فیلخانه
دلو بے جا به پر لشکر گی بهر انجام یافت دل با یزدی تائید بسته ره دو بر آراستند غول میرزا
شاهرخ خانخانان و میرزا علی بیگ شیخ دولت اعتبار خان وفادار خان افضل توسے لگے
سیر انگس میر سیف گیلانی محمد خان علی خان میر نظام قادر خانے کوکه اسلام خان
میر قطب الدین محمد امین خودی هزاره بیک میر طوفان میرک خان علی قلی سعید گوادیان

۴۹۱
ج سوم

موسی ترکمان فرح علی آبادی عبدالقدوس دیگر بهادران برالغار سید قاسم بارها باخویشاوندان ابوالفتح
توپان بیگ میرزا محمد جهانگیر فرزندان سید جهجو بهائی خان حسین خان کوچ ملک محمد شیخ محسن
شیخ مصطفی عالم خان کیشوداس شیخ صالح شیخ عثمان سید جلال شاه علی و دیگر همراهان جوانغار
زاده علیخان هراول جگناته رای درگا راج سنگه راجپوت گشت دهن سالول داس رای مل کیشوداس کریم
مرتین داس منوهر بیراس کهنگار رحمی راج مرمرداس کنوار کلیه سنگه سلطان بهائی شمالکرسی جوحراح
پرسرام شیخ جمال و دیگر تیر دستان التمش علی مردان بهادر کامران بیگ سبحان قلی لشکری عسکری
مرتضی قلی حیدر قلی مظفر دست محمد حافظ میرزا طرح دست راست شرمین خان حسن خان میانه شیخ ولی
فتح خان شیخ منصور شیخ کرم الله دولت خان ابوالقاسم و دیگر بهادران طرح دست چپ حسن علی بیگ
شاه نظر بیگ ودیگر ترکمان تلمچه برانغار شهر خواجه یعقوب بیک کوچک علی میرزا سید اسد خواجه باقی جمال
علی قلی حیدر دوست هاشم بهادر راقم بهادر میر حاج ابراهیم بیگ میرکی الله یار خان قلی
ویرسی احدی تلمچه جوانغار ابوالمکارم بهادر خان قابل یوز ملغ صفدر بیک عبدالرحمن علی قلی بادشاه قلی
بهادر بیگ محمد مغول ولی محمد هاشم میر حاج ابراهیم بیگ دوست محمد اوزبک خان زاده شمس علی
جان بیگ هراول ملک رستم مرل عارمی خان علی خان یحیی خان شمس خان لوحانی داود چک
وچندی دیگر با ولی سالیش تیپی تیر دار ساد پولسوی عیسی جالس رفت دوازده کروهی باشتر هتهیار
نادر درگاه برگزیدند غنیم تیرو جهار آراسته جوپایی یکبار شدند و نظام الملکی در میان عادل خانیان
دست راست لشکر قطب الملکی دست چپ ایستاد و هاشم هم پاسی از روز برآمده بود در
دریای گنگ گذشته یکبار دل نهادند آغاز نبرد ارادتیان دست راست شدند نیز خواجگان تهانه
برداخت مخالف استوار جا گزیده ایستاده و دو تشبار مخ حیدر از جا برنمی آمد تیر دستان هر سو برو تاخته
درمی آویخت پایان روز بزرگ آویزش هر گریت را دمروان بهم در آویختند و از انبوهی
غنیم و فزونی آتشباری بسیاری را پای همت از جا رفت جگناته با چندی و راستی درگا
و راج سنگه و دیگر سران راجپوت جدا جدا اعیان گزیده در آن عرصه ایستاده عادل خان را
گذارده سرمرزبان خاندیس افتادند پا استوار کرده داد مردی داده و بمردانگی فرو شده
سی و پنج نامور و پانصد پرستار او همراهی جان نشانستگی سپرده میرزا شاهرخ خانخانان میرزا علی بیک
رو بروی خود را برداشته تلاش نظارگی نیرنگی اقبال بود سید قاسم و دیگر مجاهدان نیز هر تیم آویزه خود
چیره دست آمدند مخالف مرزبان خاندیس را تول انگاشته فرو شدن او را بسر آمدن روزگار پنداشته

دو جانب نمایان شد شکست دران تیره شب یکدیگر جدا شده ایستاده و هر دو گروه گمان فیروزی نمود مردم
از اسپ گذرانیده بسیاری همراهان گرد پا بار گردیده پیوست سران فیروزی سپاه برآنکه راجه علی خان نسیم
پیوست یکباره گرم آویزی شد و بنگاه او تاراج شد و بار کاوش در هراول و شد جلال در جوانغار
شیخی خان را به پهلوے دریافت و رام چند که دران روز سخت تکاپو داشت در فوج راجه علی خان
بیست زخم خورده بزمین آمد دران شب ناکسگان هم آویزش بود بامدادان برداشته بخانه آورده بالش از
جهد رو بر تمندی سیر بامدادان تا آنکه فیروزی سپاه هشت هزار کس بود و مخالف بیست و چهار هزار سکالش درست
و دست یالش گرم و آویزش بهادرانه چون همه شب تشنگی کشیده بود دریا سو کام بر استند
بیم که دو دلی دامن گیرد ازین نا بهنجار جنبش آهیچ کار در سر گرفت و کمر آویزه رو نگریز نهاد فراوان بجا
نقد بندگی دریافت انکس خان میان رس الدین همت خان شریف خان سرکش خان
بهلیم خان سرمست خان رومی و دیگر سران عادل خانه و فرستید شمشیر الملک عزیز الملک
دلیر راے لشکر خان بکتش خان آذر خان از نظام الملک و سه فیروزی گشتند اخلاص خان
طاهر خان وحید سے از قطب الملک و درگاه رسیده آمد چون فیروزی سپاه از پیکار زود از ری آسوده آمد
نگاشتی سر داختہ بسامان گرامی تست آنکه غنیم از شصت هزار سوار افزون بود و اولیای
دولت نابرد و هزار نابردی تائید ستر گ هیچ حصره برافروخت و که و مه را شگفت در گرفت چهل
گرین پیل تو سخانه بدست در آمد دیگر ر راجه علی خان را در آورد گاه ساخته دانستند و ساه نه پیتال
هر ره در اسیر مساری در افتاد بدسا سائی و اسمان باور دگاه شمار سرگدست گوران و پیاست
هر یکے دیگر گون سر گذارد آن که او جا آگاه نا سد باید بدو هر جوق را و از آشوب آسره سروی دریافت
ماند جهان شهر که بدین مایه گفتار شد حمد دیر مولا این جان کو که بکابل وسد رهی یافت چون قلیچ خان
راابلی ملک رالستا نشنگی ر و براه نکوچیار م اسفند ارمذ آن گزین خدمت گزار را مدد ر سعوری یافت و کابل
در اقطاع او داده دو جاگیر داران کابلستان ناحیت را فرمان شد که از و بدیرون نروند تسیم حس قمری
ورل عسرت افزود آن هسنگ آسمان راست چیر سجست شد هنگامه نشاط فراهم آمد خرد و بزرگ عشرت نامه برگرفت

آغاز سال چهل و دوم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال شهریور از دو چهارم

نور وری جهان را بستاط گرفت و هوا خرمی فزای برنائی آورد جهان خدیو الهی بالش گرامی اسم نوزنهاد
تا دیں بهار را سرمایه پیراستن بخشید قطعه

دوران بهار رنگ و نوا داد	گلدسته بدست آرزو داد	تسبیح چمن ما وسگر	دست ادب بهار شمیر

شب جمعه دوم شعبان هزار و پنج پس از سپری شدن سه ساعت و دوازده دقیقه نور فروز آفرینش شرف جامه فزود آمد آسمان برنگ ریزی خاسیت و زمین نیگارپذیری برنشست ششم فروردین همت سنگپور راجه مان سنگه را روزگار بسر شد بمردانگی و سپاهی روشناس شگرف روی درگذرد والوس کچهواهه از غم افتاد و مهر فزونی جهان سالار مرهمی کرد و لختی شکیبائی فراچنگ آمد صادق خان را بساط زندگی درنوشتند پس از فیروزمندی شاهزاده سلطان مراد در شاهپور سپهر آرائی و ملک آبادی نکو پرستاری او سپاسگی داشت و بهر کار کردمانی رار دست ای همت استلا با سهال کشید و بفواق نفس بگسیخت شگفت آنکه چندے این پیشتر خان اعظم میرزا کوکه در خواب مدتیان نموداری دیده بود بهمه هم او در رنگ سپین اقبال در بزم خوانگی فتح الله حضرتی اگرو ناگاه سندی بر چهره اقبال بر سوختند و در نور و رنگ پیرایه آتش در گرفت افروزش از بارگاه مقدسی نزول رسید بهاماد شبستان نزالا در طنابے شعله برزد و از انجا بلندی گرائید و خفیه بر او سران آن نگارورت شهریار والابیش را درین سال بدیگونه جشن آرائی و سرنمود همگی سگالش آنکه نگارت کشیده نشاط اندوخته آید و شگفت آنکه محفل شاهزاده سلطان مراد نیز مدیبیان بر افروحت دیگر روز آئین بسد دوم شرف دران همایون بارگاه برآراسته سد قلیج خان بپایه چهار هزاری و پانصدی برآمد و اسمعیل قلی خان سه هزاری و میرزا جانی بیگ خان به هزار و پانصدی و دو ردیک گروه را در خور نوازش رفت

احالش گیتی خداوند سوم بار بتماشای سرابستان کشمیر	

سگالش آن بود که مدار الخلافت آگره خرامش شود بحث دران فیض گاه بنیاد نشیمن چند بدار سپهتار و دو که بهار گره پژوهتی بسال هر بار برانداز مدل یسان و سرائیدے رستے سرگذار دی پیروری سپاه را باد کیمال آورده میرود شاهنشاهی کوچ کشمیر جلگو به سر دهر چند بهار بیی گنشر مرا آزمون سایان رسیده بود دار ص مرستی بیرامش سرزیت بارگاه از فروری سپیا جنوبی آگهی رسیده و بوالا سگالش یاد افتاد لیکن یاس نگهداشتن رنگ وقت دو ماه تا این سه اورش افروز سه خواهش آمد بیست و یکم پس از دو گهڑی مدالسو کوچ شد و ساحه دلافریز آسود مدینگر گهان رسم ساران ایتانی دل حسن آلود گشت و دوره میان آگاه دل دریا شکاریدائی سفته بال بر بستند از سواح و سپاه شاهزاده سلطان دانیال باله آباد دار انجا که افرایش والایگی و ربدان رضا خو آبیاری گلشن سرای سلطنت است و در شب آن گوهر اکلیل خلافت را دستوری شد هفت هزاری ذات سوار دران صوبه اقطاع جدا گردانیدند قلیج خان اسمعیل قلی خان میر شریف آملی و بسیارے را همراه ساختند نخستین با تالیقی سر افراخت و گرامی خلعتها

دگر بدو اسیان واافرالش معست بیحرۂ بخمیدی ایاں افروختۃ آمد ور بردستاں آں سورالو بدتارہ امیی ارسید
دلساآگهی امدر برآویرۂ ہوتمیدی گرد ایشد لختے اراں برے بویسد بحیث مردم رادر آبادی ادلیشہ برگوست
وآ یانکار کردآرا ید درجورس ویوستش وحواب و بیداری حرد افرائی برخوید بت فرہی وحاں برادی و در
فرمامدہی آں سگالش بودریر دست رالرسیم توامامہ ونگاہ دارد وآبادی ملک وسپاہ و برافرائید واره
بامکوان برآمیر دکہ مایہ دہ دست آتشکی اوست وار ریکآرایاں حراب درون بر ہیر دکہ چشمہ سار ہر ناخوشی است
ناہموار بسیار گوست و تسام وو بہرہ چندو مددل فرمایہ وسہ دائی مراج وناتواں میں وہمہ میں
درحرف سا ، و امامائی فرودستش وحواں ازعاوررفحردسال بہ تشید کہ آدمی تار امیدگی خوی وسیار برگرد
یسے اگرچہ درہم لتسیاں یاس ایں دار بد لیکن ار رستاراں تماراں برنگیر بدواراں عاقل کہ نکوہید ،
خوئی اں گروہ ملیتر درگیرد و آوارۂ بدنامی ار ایشاں ملبند گیرد و درساحت مردم رادر اوال از رف
نگہی نکاہ بر رسیکے ماندار درسود دیگرے بر مرکیار سے عداآسا لختے ودآساں لساندگو ہر بدستاں سرائی
وسمارس واستاں در بانگاہ یکاں حاگیر وسار سے حیرادلیش ارحاش رہائی نہ اسپ گرار سے
یکم آمیختگی بسعود نسبی بدکاری مام برآور دوار تلخ مراحی راستی سمی رو در نکشد و برستور وو افروزی دیدار
حیرسگال ولکرنگی یار وودرادای ہوا خواہ و پیرایۂ دولت تمر دیدوستا وبری توجہی وداب فرحی و ترادرری ار
گوہرنساسد وار ساک بیگی وتحمہ سرکی از دو دکہ نور آتش سب دارنور بے بہرہ براستی گدار دی بر وما وور بر
آں کسد کہ ار برتر حسم دار وودرلیس ہماں گوید کہ دربیش ودرمارس آتشکی زرف نگہی نکار برودبرنگاشتہ
ارگواہ وسوگند بیسد نکسد وگویاگوں برستش وپیسای سوا ور اماد رسار وودر دور مانہ احوال خوی ہست ساں
یسے برآسمرود ربیر و ہش ایروی یاس فرامیش دار دو یاداسش ار ہسجار برگدار بد ہنگام خشمگیں وگرسنگی
مداں برار دار دگر گوں کہش لسرگرائی تسید وسست نگاہ وسایہ لستیں جنگل گرد دبکمی توری دل برسالاید
و دریا وا براہ حسیلہ لسیر درار باسائی بریدودگیر دبہر دیگراں گدار وحر بایکدی سک سگال ترومیں
سگالش ومساں مهدرماں بے ستہ رسے سابر احالقی برسد بحت سد احد وافرد بدبیس ور اہم ساختہ
نکا وتمں گدار دوبرتیسید وگدار بدہ رالتاں بدبہ نعرت نگہی خولس و آشنا و ہمسایہ بریار ار واگر مہرپانی
حیارہ پدیر نقصیر بان لساند اعتماد دراحاں لشکر وگرسیہ را ار سے سردولسہ گسد رہاں بر کساند
وعبرت ار دیگراں برگیر وبہ ار خود ہرکہ ارپدگراری ودالش ہیا در دو مربح آموزگار سود سے مارد
ار ہرکہ سکی رسید لفرامشی پد ہد در یاداش آں برکوشد کار رامر وولعر وامیدار دو نیکنامی را
جاویدی بدگی بر تمر دار مراح خوار ی برکسار ہ بربد حاصد یا مررگتر ار خود اگرچہ پیشیاں غلال وفا

۴۹۵
ج سوم

بحق مدان پرداخته اند سخندان که حول بیشتر در بایست وقت از دست رود و هیچکس را با خود گستاخ
نسازد و لشکر گیتی در هم شد از دیرآهنگ شمشیر و خامه دو بازوی دولت بر شمرد سخت نا دل‌آزاد
خاطر بسپارد و بسین بسر حسم را اسی کردار سپاه سپهدار خیز بلند نامی گیرد گیتی با خداوند دوستی
ناجلتاش فرمان پذیری آزمون کاری و سپهبد آنگاه ناموری گردد که پیوسته از نامواره وسلاح
و سور نوکر آگهی ورزد و هموار و بسیار و برگ دارد به نشستن و بزرگ داشت دلها دست آورد
پس ماندگان رفتگان را تیمارداری بخواسته ایشان دست نیارد و از دو کار آسوده ی خواب
در نسود و مدار اسکام کار و رنشدار و حرج کمتر از دخل بر سپارد و نخست بر خورد و برخی را فنا
براندوزد و خوشتن بخورد و کسبت اند بدو شکار شیفته نباشد از جا نه نه بی غفلت نورزد و
از نزدیکان و از سگالش دشمن آگهی جوید و بهر کاری چندی هم با آشنا گذارد و گذارش ایشان خود
رسنجد و اگر بنواند برابسی نفسی سپهر همتی خدیو صلح کل بسیار و درینه در سلک جاسوسی فراوان شود و
اردی بهشت شیخ ضیاء الله جهان را پدرود کرد دلیور شیخ محمد غوث است نخست نقد دانش
اندوخت و بعد از آن گفتار صوفی بس آسان شمرد همایون موکب ماه آباد رسانید و از گرمی اندا
وسعه دانی کشور خدا بازگی نشنیدن که و گرد بدانسجا که هوای کهسار کشمیر دشوارگزار است و
دیر گشائی آرمیدگان را بر شورانند یا لبرو ماتگان سگه درسد غوری زادی جمیل نام دران ملک بدار
بدخشان بر آمیخت و بسنان سرائی خود را شمر شیخ پور میرزا سلیمان و انمود و براهنگام ناکامی در حصار ظفر
نیر شدی سیدوان تام بر نهاد چون از اسجا بر آمد نبرد او رباک خان عم زاده عبدالله خان گذاشت
و بها کار گذشت گویند تنگ چشمان ناتوان بین از هم گذرانیدند و چندی بر آنکه از گزند آبا فالبجی کرد
به برخی رده بگرایند آن جبار برواز منور سش در سر گرفت و نهانی در بهمان بستن بر دم بجود باور
گردانیدن نگاپو نمود تا نیز اندخشی و فراوان کشمیری بدو گرویدند منور بر ده از روی کار برنگرفته لو دآوازه
همایون رایات بلند شد چندی راز داران او گرفته محمد قلی بیگ ترکمان سپردند و درین سر سر اشوریده
را آوردند و با دافراه ما فت اگر والا نهضت نمیشد سترگ شورش برمیخاست و بسیاری بروز ناکامی
می نشست صورت گرایان سعادت سگال بهش چشم برگشودند و بازدادندگان این یورش نشیب
شرمساری فرو بردند هم خداوندخان و کنی از خردسری برکنار شد چون در آویزه صادق خان شرمسار
ناکامی گردید اندیشه بندگی در سر گرفت بدوستی پیوند شیر خواجه را دید و در کمر نماقی از وجدا شد پس
از ستاره رهنمونی بهماحی میرزا علی بیگ اکبرشاهی پرستاری شاهزاده آمد از اسجا که رشته مدار و توانائی بدانشت

وخودرائی برروی کار آورد. درین سال تته را گرفته سپرد شاهزاده هم حکمت شاه بیگ احمد خان سکه اسمعیلی
کهسار دستوری شد تا به سرکاری رسم میرزا و آصف خان برکار وربیک بیت نامه ثور را استوار
کرد و بخوت فروسی فرا پیش گرفت خداوند کار دربان حساب میرزا برخود برخواند. آن گروه چند مدت با
لشکرگی سپاه فرستاده شد هم اسپر حدی توسکار کمان بقصد گجرات که درین سرزمین فراپیش شاهنشاهی آباد
شده بود دگر بار فرمود و در نشیمن آن شهر دلگشا لختی برآسوده بود و هم میرزا یوسف خان با تالیقی شاهزاده
سلطان مراد سربلندی یافت شهریاران پیش سال ارا در گجرات ما نگیر کرده دستوری داده بود
درین هنگام که صادق خان را بیهر گوشش لشکر آمد او را بران شترک پایه برآورده و که فران تت گرود
با شاهزاده موند و بالیست و فی را باس وار دار سوانح شکست پاییس بات کمورجون یکیمین ان
مرزبان گوج سر بفرمان برآورده کار او بلندی گرائید آن مسیرا با توان میی کالیو ساخت شکر
دانم آورده برخی ولایت برگرفت او تلقه در شده از راجه مان سنگ باو می خواست توجی گزین
لشکرگی جهارخان ربیع مان سور گام تیر روی برداشت بیست و دوم بد و دست لشکر آویق
برگرفت لساکس مالوه و دستگیر شد و فراوان او بجا بدست افتاد و بیست سوم رایات همایون در
اکبرآباد سعهر سایه اقبال انداخت و بسیار ل بیرواد اقطاع دارآسجا القدسی ماکو مرد و ستی گرفت
و فیروزی سپاه زاده سخت گرواید بد سخت خود ما چیدن جانیان و توم ر دگیان شستان اقبال
نگارنده شکر نامه را لختی مرموم اشتیاق پاری این حوق گذاشته شد هم بزرگ شاهزاده نامردم خود
دیگر کتک داران هر روز دعر خورد او تحسین کرد بود در لور د مد تستم که روز خشن بود درا خوری مقام
وشاهزاده بی دستوری بدرگاه رسید و در راه لختی نابهجاری رفت خاصه گورلس بداده لعتاگ
داشتند و درین وادی برستش راقم گوهرین نامه را برخواندند بر هر فرو نگین خداوند تر ملکی آن
نوبهال دولت سحت الش زدت درین روز بعرض همایون رسید که خواجگی فتح الله را درپاس راه لحرق
رفت یکی از خدمتگاران بزرگ شاهزاده را کار لشکر آمد او را بر شاهزاده فرستادند تا داشته رساند آن
نوباوه اقبال ازین عاطفت بساط اندوخت و بر نواخته بخدمت فرستاده شد هشتم شاهزاده دستوری یافت
که پیشین روش حالش رود و کمر پیرمدان خدمت باز گردید بار دهم ازیساقه کوچ شد و کریوه
میرسیال راز ف بر ده و مالیه ه برگ اشتی و بر وباری برآری درتیمیه که محمد قلی بیگ را فراخته و همایون بر ول شد.
درین سال فتنه بهادر فرو نشست او پور مظفر گجراتی است خان ساکامی خان رابید رود کرد و بیسر او شوار می رید لر
سپاه برد یداویسان رواشته پرورش می نمود درین هنگام که بسیاری اقطاع داران ملک سحی سب شاهزاده در کن بسر حسین

سر بشورش برداشت و بی‌رو پایگان کمر عجز بر بستند و قصهٔ وبدوقه تاراج رفت راجه سورج سنگه با جمیعت
آهنگ پیکار و سرگرمی در بن روز فوجها از هر دو سو آراسته شد و لختی قراول درآویخت
دار شاهنشاهی با اقبال آن شورش در پایه راه گریز سپرد چهاردهم سنگرف بعها گذشته بهیرا پور
فرود آمد پس از این سرمنزل بتماشای بهار جمال نگری جرامیس رفت و فرمان شد که اردو سراه
سپری بنشیب درآمد در پاسبانان مرزبان نشین بود و خزانهٔ آوا آگهی داستان برخواند و صبح آزرم
فزاید نیایشگرستن بوالا فرمانش از بهیراپور در آن مرحله تکابو سپری. قدسی آستان سرلشکری یافت
نوزدهم دریچ برادرِ بارگاه والا برافراختند و بر دگیان سستان دولت پیوستند در آن نزدیکی
میرزا یوسف خان برملدیسه نشهر بند دی برسگالید داد و بدان سرزمین گرازه شتند و اگر بگر بام بهاور
و آبادی آن محمد قلی بیگ باز گرد بدو و درین منزل بزرگ شاهزاده بدولت کورنش سعادت اندوخت
بیست و سوم بارسخی بر دیگان لسرِ بالا رویه چالس رفت سخت مانچه سایهٔ اقبال ابر انداختند
وار اسجابخیمی بشکون نشاط اندوخته مردمان پل بکشتی برنشستند از هزو کنار دل برحالگوار آتیق
سرمه بیسا یدگیتی خدیو برگنگوی اقبال برآمد حسرت سکار میسر شود بدار سوانح کنالیس قلعه بولیه کرم
از دوازده لنخی و با استواری راه ماسامی رفت و لباس نسبین را انجو ونما فرگریدا بساهیون مرمری
سیاه بدانجا رسید برسخی بومی جدا شده و موست آن شولیده مغزیدان و سوار کشادر فیروزی
سپاه و گرد برگرفت عرض پرستاری ارکار نژوهی باز داشت چون لشکریان والا سیزه ایستم
ره زنه درگاه شد و دیگر بندگان بیان یکتا دلی بسته بخدمتگاری پای سعادت افشردند و ماه سنگ
آویزهٔ گوهر رادمردی می افروخت یکسو آصف خان باگروهی کارملک و از دیگر جانب
تاش بیگ خان با چندی پردل و از طرفی هاشم بیگ با جوقی ناموس دوست و از جهتی
محمد خان با گروهی خدمتگار بیست و چهارم آن عنود چیرهدبر آمد بدیگر استوار جا پناه برد اولیای
دولت برگرفته ستگاه را یغمائی ساختند و خانمان او را آتش در زدند بیست و ششم بر دین پور براه
نامصه سیا آمد خسروانی نوازش سر را افراخت بیست و هفتم نزد کوه سلیمان دایره شد و شهریار کول
آب ذکل جالش فرمودند و از اسجا دیدن امر لسکرگرین پرستشکده آن. یاراست و بر دران
دلگشا چشمه پرجوش شد افسر خدیو صد و پنج کروه را در سی و چهار روز در نوردیده و یکماه و پنج روز درمقام شد
بیست و هشتم بشهر ناگرنگر سایهٔ اقبال انداخت نزد سری نگر بلند کوهیست بزرگ آبگیری برگرد او
شهریار دوربین آن سرزمین را بمعمر آبادی برگزیده بود و میرزا یوسف خان بفرمان والا آماده گردانید

ج سوم ۳۶۸

وقتیکه خدیو گیتی سپهر مدی اساس سپاه و سپاه بیرون در جهار ساخته بود سالار و سرلشکر محمدقلی بیگ
سرکار کابل قدسی بدرو فرمود و فرمان شد که قلعه راسکین را بسپارند به تحت امر سرباز گردید امروز
بیدایی کرمت که سورتی آن عوری را شیانه تسخیر ساخت بود و آوارگی هالون موکب یه گوهه فروشت
سپارنده او یار این بیک بدساری برگرفت و بیرون شد از ستمگاری انقطاع داران سترگ خرابی راه یافته
دار کار شناسی همگی جمع طلا سید ندو ازان ملک سحل بخش زر و سیم بار خواستند شهریار داد گر گروه گروه مردم را
بساین فرمود گرمد و بهای بسیار ساختار تاریک درون را باو او راه سر انجام شد و گشاورزان پاینده را
مهربانی دستگیری نمود و بهای زکات حاره بخش کرد شهریک و ملکی ایرانی و هندی را دلا وند باحکام کار نمود بر جواله
زکاسته و افیاد و در کرده آگهی برخویند و همه جنس را دریاسخ فرمودند برشمرده افزون را باز و کامند اگرچه هموار بوده
نام برده لیکن باکشتمند برگرد سوم بخش آرزو مند او از گرفت درکشت و کار با گشت مند افزون از ده ساله آهنگش سال
تقسیم بخش برشمارند و دوم و چهارم و سوم سه توده و چهارم نیمه و از ده ساله با چهار سال اولین بار نیم بهره دوم سه توده
سوم دستوری وارچیار باد و ساله بحث سه توده دو دیگر نیمه در اندک فرصتی سترگ آرامش پدید آمد از بارش کمی و کشاورزی
پراگندگی گمی گران ارزی بود از آمدن پیروری سپاه اگرچه آن تنخی افزون دلیکن شاهنشاهی نوازش چاره گر آمد دل سحر
دوازده مالگزاران والاکر پراحوزی آماده ساختند و هرکه شد در عیدگاه صلای عام برزدی و چیده
از میشکار سعود رفته خواهشگران را خواسته دوریش داد و بخشادند و گاه کم و بیش کام دل برگرفتی و در ساختن
قلعه پیرو اوان آرزو مند جان دارو می زندگی یافت و بدست آوری مزدوری از تنگنای جان کاهی برآمد در هنگام
در سایر جهات تختی و تنگی رفت و بجاه و پیچ ناستوده رسم بخش یافت کشاورزان روزگار درازی بسامان
مال برگزاردی و تا مدتی بر مال بخش آهنگ نیامدی و برکرد مدار از سیان و هستان زعفران باریج جهاتی را
بازرگان و دهقانان برای ماک ساختن بخش کردی اگرچه دریازده ترک یکمی مردی شمردی لیکن و سیر حشک زعفران
وتر و برگرفتی و سترگ زیان رسدگی رفتی خاصه هنگام بارش و دیرین رسم بود که رعیت لختی چوب از دور دستها
بریده آوردی و به خواسته بردادی نهیبی از درود کرداند و دیگر بیشه وران بر گرفتی دوم تیر تماشای نو
تسمها جالنس وار کوهه که بر دماگ نگرست میرزا یوسف خان دلنشین کاخهای شاهی آسایش افزا و دو
و دو ریکه سه صد رسید انجام یافت شمسم شهاب الدین پور رضه میغ برگرفت و دار استحارین لشکار بس
رفت حول کابل در آمدند موج مایه پر خروش سید کشتی را نگماره کشیدند و ما اس کوه برآسودند و صحگاه دل
میعن جاه اسمی و باره آگهی راند و هشتم نیمه از بزرگ شاهزاده و درسیه آن سترگ آنگه لختی باشکار بی رفت
خواجه معمول ختم آلوده پیام شاهنشاهی بگزارد و شاهزاده و درشت گفتار او برآشفت شهریاره هر ول

۷۹۹
ج سوم

زمان او را لختی برتراشید. و دل بدست آورد و در نیوالاسر بالیش شاهنشاهی خرابی بسیار شور در پاسخ رسید
که و مه را شکست درگرفت میتم دران برشته رود ما بیست را سیاستار مو و از سوانح کشایش بالو مواد رنگ شکین
داوری راجپوت افزایش ملک و مال سالیش فرولی برو و صوری کامیابی دست آویز آبادی جهان معنی کرد و بر آئینه
شگرف کارها که فرمان فرمایان پاسبانی را انزاوان کوشش بر باید و باشد بندگان فرمان پذیر را آسانی فراز دست آید
و کشودن این در دشوار کشا ارشیوا آسانی نماید تة آباد ملکیست جداگانه مرزبان بود این قلعه نشیمن جا و خانواده بست
کرده و بیس لوم دیگر راجها که لختی بدو نیایش نمایند بس ولایت سرگه و رتناس آحرا و دوازده پس رسینداران
دیگر بدو مدرسے ایل کدبست آن ملک کدهه شمال آب گنگ و جون نشست کرده پیوست صوبه آله آباد و
جنوب تا شاهرده کروه بیش لایت کدهه میان جنوب و مشرق رتن پور تا جهل و پنج کروه و میان شرق شمال
هشتاد کروه بیش صوبه اله آباد و میان شمال و غرب پنجاه کروه پیوسته قلعه کالنجر میان غرب و جنوب
بیست پنج کروه و آن سوی او ولایت کدهه دشوار کشائی این دژ گفت شاید کوهچه ایست گرد شیب
آن هشت کروه و فراز و بلندی از یک و نیم کروه افزون طرف یک سمت کوتاه شمال رو چهار دیوار سنگین
سخت ده آره بر کمیش پور باسند فراخ انگیری دران بر رکی دوم هندلی پور سوم کرل پور و چهارم بیر پور
دران نگاه راه و آن قلعه ایست چهار دیوار گرد دلکش آسائی و نظر فریب حوضی و بزرگ تهخانه
ونگرد او حولسان و برد یکان را منزل گاه هیچ فرمانده بدست نیامده سلطان علاء الدین این ارو
درگرفت فراوان گنجینه بخرج رفت و جانها فروشد. و کارے بر نیامد در این روز اقبال
نیرنگی بگمنز توجهی کشایش یافت دژنشینان چون آن خرد سال را بدرگاه والا فرستادند همگی اندیشه
آن بود که دژ رفتائی از در پارتس باز داده شهریار دیده ور را گفتگوی باره پذیران در گرفت
و فرمان شد که آئین سادگی آنست که یکبار قلعه بسیار بدنامان بخشیدن طراز شایستگی گیرد از خرد
غنودگی و دژ استواری بیدپ برفت لیبر بالی سند را بے تدبیر دامن حد کاری فرا پیش
گرفت و داد و دهش بر اکلیل کشایش گردانید لشکر آدیر سپاهیان ملک چیره دست آمد و الفرخ
ساعتے آن را گرد برگرفت پس از هشت ماه و هشت روز بیست و دوم تیره درویشان
از کم آزوری بزینهار دید بدو قلعه بدست در آمد و فراوان غنیمت گرد آورد چهارم
امرداد شبستان شاهزاده سلطان دانیال پیرے از دخت قلیچ خان چهره زیستی
برافروخت و بزودے انجمن ستارسنداتنج نمایش قوس قزح در سالگاه.
پنجم شب سیزدهم ذے الحجه در شهر سرے نگر بزم آگهی آراسته بود

سوم مهرجاوریه توس قزح که باری کمال و درنگ آ مدانی گرت نگ او کمتر ازان بود که برود باید اگرچه چندی
آن خاص رو انگارند لیکن در مخصوص بیاید در مرجع داستان گذار فرقه را دیر میدانی گیرد هر گهاریا بر
مولانا سعدالدین تفتازانی برگوید سال بتعبید و تبعیت و سه ترکستان خلافت حجت او را موارای بسان قوس
قزح دیدم لیکن مدان دراری و دستش رنگی هشتم دران شهر پس از سپری شدن پاسی از روز طعاده دستان
پیدائی داشت سدی دلستور شایسته سرد و بزرگان را شمردان لواری رهمون کرد و گفتی خدا و مدد او را
خواسته شدیدست داده و لهامدست آورد دیگو گی پیداییش این دو نمودار را اگرچه این نامه برتابید و فرا
نا همارگدارد لیکن آنگه شورش مرا خواهی خواهی بران آورد که لختی مرگوید و برپژوهش بیش مرا فرود
ستائیان این شگرف کمان و هاله و تمییات را مودلی بود حالی پندار مدحون نمایش صورت در آئینه
واتر اقبال حقیقی و جو انگارند آریرپاسے رد و دو هرگاه آئینه دائره بر درجا و رسے افق نا احتمے
فراهم کرده دوار بس کوه نا از تیره دد دیگر سو بیر هر آئینه عکس آن بر داشته کمان دو رنگ پدید آید اجزا
آئینه تمثال ازجردی فروغ در رنگ برگذارده بیکر و در ملاد دیر دل فرص چون آفتاب در جنوبی برج باشد
تمثالی هرسو نمایش و هر اگر خورشید بر افق حسی باشد افق مرکز آن دائره برگذرد و نیمه کمان پدید آر گردد
و اگر از افق بلند بود قوس کمتر ازان نماید چون بالاسے طرف قوس نا آفتاب بر دیک مست و پیروی انعکاس
سرح حالس بماید و بائیں سورا از دوری و کم فروغی از عوالی سپید و میان آن آمیزش بالائی و تیرگی پائیں
سبزی گراید برخی گوید هرگاه آئینه را رنگ خاص بود و مقابل آن نکوسه و دیگر باشد رنگی که در دو دیده سود
مرکب از ین دو باشد چون اجرا سے پاسی رد ابیس یافته از تیرگی کوه و جز آن سیاه فام باشد و
مقابل آن سه جیر آفتاب که روشن و سپید بود دوم قلعه از آسمان که گرد ادست اگرچه رستائی دارد
لیکن سه مد السان سوم پار چه که موست آن قطعه است لختی تیره تر ار دار العکاس نخستین زرد چهره کتابی
که آمیخته سپید خالص با سیاه چنان باشد دار و دوم سرخ مود ار گرد چه سپید که اندک سیاهی مایل باشد
با سیاه مدان رنگ بر آید و از سوم سبز نماید که سیاه تا میزش سپید بسیار که بسیاهی زند آن فام برگیرد
اگرچنین بودی رنگهای یکسانی مداشتے و پایه بایه دگرگونی گرفتے پدید آمدن سرار سرخ حالس و از خواستے
لس دوره بهجان بدالیس سر در نمیس صورت دشوار جسه از ار سرد سیاه صورت سدد و بالجمله وجه
که در آئینه شش رنگها سکار آید پیدائی مدار دنیدا پیس هاله که فارسی خرمن ماه گوید اراست که لعربی شعاع
ار ابر نحرم ماد منعکس گردد و باستحاب چهار صفت بود نخست بود و باشد تا انعکاس پذیرد دوم آن
اجزای خرد و غیر متصل تاریک و روشنی بر گذارد نه بیکر سوم آن ار با در سپیدی برابر و به مدین رنگ

چهره بگشاید چهارم دران اجزا اختلاف در وضع بود یعنی دوری ایشان از ماه برابر باشد تا خطوطیکه از بصر بابر
پیوندد و همچنان خطوطی که ازین خطها منعکس شده باشند بماه مساوی باشند چون چنین ابر بهم رسد و جرم ماه بر
بالا و بیننده تا بین دو مخروطه چهره برگشاید هر یکی جرم ماه بود و از دیگر چشم بیننده و قاعده هر دو آن پارچه ابر
باشد و گرد نماید هرگاه خط مستقیم از بصر بجرم ماه رسد و همچنان خطوط بدان پارچه ابر و هر یک منعکس گردد مثلثات
متساویة الاضلاع پدید آمد قاعده همان خط باشد که از بصر بابر رسد و از ابر بماه و اضلاع خطوط دیگر خطهای
که از بصر بتمام پیوندد و بعضی بعضی برابر باشند چنانچه خطهائیکه از ابر بماه پس خطیکه بر سر تمام مثلثات فرود آید گرد
دائره پدید گردد پس هاله دائره آسا بضرورت نماید و از تابش ماه سپید منور شود و ابریکه در برابر ماه باشد از
ضعیف نماید و از کمی ابر ریزهای گاه دائره ناتمام نماید بخلاف قوس قزح که او از نیمه دائره افزون نمود چه
وضع هاله موازات سطح زمین و قوس مقاطع افق و تا هفت هاله در یک زمان دیده اند برخی گویند چون
زیر ماه تنک ابری لطیف فراهم آید و یا لیس آن سحاب میان نماید چه از شان حس است هرگاه منفعل شود
از محسوس قوی و آنرا دریابد محسوس ضعیف را نیارد دریافت چنانچه هنگام شنودن سترگ آواز ضعیف بگوش
در نشود بنابرین هرگاه بیننده ماه و فروغ او ببیند ابر روشنی یافته رو برو را نیارد دید و آن موضع چنان نماید
که روزنیست تیره و آنچه در برابر هر سو شود بسان دائره باشد و از پرتو ماه سفید نماید و غیر این دو دیگر قصها
گزارش یافته که خرد نپسندد چنانچه گویند شعاع ماه چون برابر سنگ افتد بسان افتادن سنگ در آب
موجها برخیزد و شیخ در شفا گوید در همدان هاله برنگ قوس قزح دیدم و نوشته اند که هاله مخصوص ماه نیست
بسیاری کواکب دیده اند و آنچه نسبت آفتاب پدید آید گرد آنرا طفاوه خوانند و لیکن بسیار دران پایه چنان
گرار در میان سه صد و نود و یک طفاوه برنگ آسیری قوس قزح دیدم چون هاله از همه سو کمی پذیرد برفتن گیرد
آگاهی رساند که ابر با دور گردد و هوا صاف شود و اگر از یک جهت از هم باشد ماوی از آن سو نوزد و اگر بفزونی
ابر ناپدید شود بارش شاداب گرداند پیرایه این شگرف داستان نامه برتابد همان بهتر که دست از ان افزا
نیاگری سوانح نویسی پردازد دوازدهم سنگ پارچه بوالا النظر درآورد دوم نختی آب از درون نمایان بود و بینندگان را
بشگفت دراندا خت و دران همایون محفل برخی ایرانی برگزارد که سنگی بعراق برشکستند و زنی برون آمد ماهدان
رومی رسش بازیب بنگاه حضور آمد و بسا شگرفی بجا لیس آورد شانزدهم سا تک پنوار رخت هستی بربست از اعیان
نامور بود و والیس ماندگان او را خسروی بار امنگاه بر در مولاالمهیان دستوری تبت یافتند درین هنگام که
رایات اقبال بکشمیر در آمد سگالش آن بود که لشکری باتبالیش آن نامرد گردد چون چهل روز دا آرزق سیاه
از خشکسالی بدشواری سرانجام یافت و قدسی بسیج اندر زگرامی بود اندیشه بکردار نیامد و ا سید علی جوالک

۵۰۲
ج سوم

طالب اصفهانی حسین محمد کشمیری را به دهلی راه نمود زمان چون وقت فرستاد مدالیوسف بیگ سلیم کاشغری عبدالکریم
کشمیری پیش کوکلتاش کلیو حاکم بزرگ ... آراسته آن ملک لمحتی از زیردستی ماساسی گرانه
مرزبان آنجا لشکر فراهم آورده اقطاع برگرفت وآن سرتاسر آوارگی گزید و درین هنگام علی رای و کمین او مرحمت
و درهیولی و مرگوهری دستور او چیره دست آمد و دستگیر ساخته ... او فرستاده فراوان جرم انداخت ... چا
برگرفت و آوارگی ... همانون آن نام برده را که یکی از ... مسین میرزا مال بود حاکم بر ساخته بازگردید
مرد حسوری یکتا شعر بیت چون عبدالکریم خان رخت هستی بربست و پسر آن یار محمد خان بر نشست
شد که نالشگری والا درگاه دارد و شاه محمد را اگر چه از ... روانه درگاه ساخته بود در راه دست فرسود
تاراج گشت و ... ساده لوحی تیز نگهی محمد ... در این هنگام بسعادت کورنش سر افراخت و سرگذشت
... بیست و ششم بر لواحه بازگردانید ... حالی ماند رسکرا ... فرستاد مدور چه
گرده کالاه ... مدا ... آن بود که الچی ... از ... یارازان دیار آگهی ... فرمان ... ت
واو را باکه آویزش و بیداد ... داد گرسی ... یایه دارد کدام دانش را ... از راستگران ... صباحی
درون را که چراغ رهنمون روشن و ... مرد ازان ... طرازیکتائی و فرمان شد که این راز به زبان کاشغر
درمیان ... آر ... میث یکم ... کامل داد ... دریافت بزرگ ... بیان ... لوم نشیبال
کشمیر بولایت ... گرده بزرگ شاهزاده خواهش آمدن ... آن ... روی شاهنشاهی دیدار ...
وارد ... دست آ ... در مولانا مهار خان در درگاه والا آمد و کورنش یافت ... عبدالمجید را
بازگردانید ... سپاه مالوه فرستاده ... سمراسپ میرزا شاه رخ بازگردید ... آگهی آمد حتی
اقطاع او شاهزاده برگرفته ... آمد و ... آویزش ... از ... فرود شد
و هراس ... میرزا شاه رخ و ... سپاه ... را محمد ... فرستاده خود بر گردید
... انتظار ... محمد در مالوه ... والا درگاه شد و در ... گاه ... از ...
چون روشن شد که آمدن ... بیست و ششم دستوری کورنش یافت در این هنگام جاگیر آصف خان
در کشمیر شد ... ویران این دیار آنکه در اقطاع داران بزرگ ... که هم ... دیده بود ...
مود درین سگالش ... کهسار ... نیایش سربلندی یافت ... آن دیار
... دوم ... چراغ ... فروخت در آن ... ساز ... دارد ... شب ...
... دون ستاره ... چراغ ... گرفت ... مرکه ... دریای ... کنیاری ...
... گرفت ... آن جشن آرایش ... شاهی ... گان ...

ج سوم ۵۰۳

محمد صادق علی

کول و فراز کوه کشتی بر اوج زند شگرف نوبستانی پروی کار آمد و عالم دیدگان در شگفت افتادند درین روز دلکشا کاخ بفرمایش شاهنشاهی بانجام رسید آنرا بکشمیر زبان لری مرخوانند جهان سالار بشتم مران نزهتگاه جشن آراست و عشرت اندوخت سیزدهم بیدالی گرفت حافظ قاسم از طبیعت پرستاری دامن پیمار سازنی بر آلود او را آخته ساختند اگرچه لختی بهی یافت لیکن در کمتر زمانی جان بسپرد از سوانح فروشدن درجن سنگه درین هنگام که لچهمین نرائن بستیاری جاوید دولت کامروا آمد عیسی لومی لشکر فراهم آورده بیاوری بات کنور روانه شد ازین آگهی راجه مان سنگه شایسته فوجی از راه خشکی روانه ساخت و سه را با سلیقه درجن سنگ پور خود دریائی گردانید تا بنگاه در میان لغمانی شود از انجا که خانگی شورش سترگ زیان آورد یکی از وی دریا بجای آن مردم را آگاه ساخت بیست و هفتم دریا لوردان بسیار جا دست فرمود تاراج کرده باز گشت نسبه کنزابوه داشتند کشش گروهی کارم پور عیسی و معصوم با فراوان نبرد کشتی در رسیدند و از چند سو گرد گرفتند پس از سترگ آویزش سرگروه با بسیار نقد زندگی سپرد و برخی دستگیر شد و لختی رهائی یافت اگرچه چشم زخمی رسید لیکن مرزبانان کوچ از گزند رستگاری اندوختند عیسی از دوربینی بلا به گری بر نشست و برگرفته را باز پس فرستاد یازدهم مهر پس از سه ساعت و چهار ثانیه در شبستان بزرگ شاهزاده فرزندی از دخت موته راجه پدید آمد امید که مهین بانوی دودمان گردد میستم گیتی خداوند از راه دل بهبت در آمد و از انجا بشهاب الدین پور لختی اندوخت و شب در همان نزدیکی بسر شد بامدادان شکار کنان برین لنگرگاه افتاد و شب بازگردیده بهمان نزهتگاه بر آسودند فردای آن بسیر درهٔ لار جایش رفت خزان شگرفی و شوار سندان را از جاروب فراوان فیض برگرفته ناک مگر باز گردیدند رنگ آمیزی برگ ریز این مرز بر بهار بسیار جا بیفزود مرز خاصه سیب و شفتالو و انگور و چنار

بازگردیدن رایات همایون بهندوستان و رسیدن بدار الملک لاهور

جهان سالار سه ماه و بیست و نه روز درین سفر نو آباد بعشرت گذرانید چون هنگام بارش هند بود درین ملک نیز ابر تراوش شد شهریار دیده ور بگوناگون روش نشاط می اندوخت و ایزدی نیایش بجای آورد سگالش آن بود که زمستان درین عشرتگاه بگذرد لیکن از سر آغاز مهر سرما سخت روی فزایش گرفت و بر گرم سیرتان لختی دشوار شد از مهربانی فرمودند بسیج بودن از خاطر زدوده آمد پس از تماشای گلزار زعفران یورش هندوستان از همان راه پنجال قرار گرفت و با مرا از سیر دند تا در هر منزل بایست همایون موکب آماده گردانند بیست و پنجم گشته سوار به بسیج هندوستان بران تماشا جایش رفت بامدادان بر عفران زار رسیده شادی هنگامه بر آراستند و هفت روز دران فراخ سار خرمی درنگ رفت هر روز خرمنهای گل بر انباشتند و

محمد صادق علی

۵۰۵
ج سوم

برام انجمن فرمودی باد الآلایش پاک ساره دران هنگام که زینت رامر ... ین کار رسید استعد گمی را اکام
مری ستاده مدار یارده ترک و گاه اسیر ده ... سیر جنگ زعفران مری آیداران جهین تحسین ارهبت ...
هست ترک هم القدر زعفران مرآمدار لسیاسه گاهین ... ی احتیاط مردمی و شایستگی مرجه ... واپل
گر نهی مرشاه نیا حون خاطر همایون ارین لکس تماشا لختی بعض مرگرفت سوم آمان کوچ ... سا ... فرو
امداد ان جشن شمسی ... ستد و گیتی خداوند ... ا مرداده جبر ... تید و صلای تحسین ... گرا آمده
جهانی تماشا کامی برست ... سرا ... درمی جنود ... لحت لحت گرد ... امد مد و آئین کرد و روی قرار
یافت تا سرا ... والا گوهر دستوری گرفت که این بار آخرین همبا شد تا السابه ... مردگیان بیرهمراه بودند هم ...
بیشتر رواه ... شدند و درین ... آصف جان ... کثرت بارش ... معرحوتی ... بار گرداید ...
و در ... مرف ... باران ... ملعا بیت گذشت ... یا مردهم ار کرد ... ماان شده
تا اکبرآباد فرود آمد ... گروها گروه مردم را ... رگرفت ... دهم ... یک گجرات مقصود ... عم آصف جان
از عراق آمد سعادت ... باریافت ... قبل ... سواید ... حیات ... تند و از دور ... سرد گجرات
دو ... آباد ... آباد ... کامگاران ... سوم آدر ... شاهنشاهی ... سردار السلطنت لاهور ...
... مدیره و ... حت ... ماه ... آمد ... کوچ شد تاره ...
... درود بار ... برستان لوالاحران و ... قدسی ... آتش ... را ارلو بردا ...
بود مدار ... عم ... السرآمدن روزگار سلطان ... شاهزاده سلطان مراد شهریار مهرباندل ...
... فرزندان دست وار ... لوالا ... گرسته ... پدر ... اس دل گرد ... آغاز آگهی کمت
... مرا شفقتی ... ختم ... در ... خاطر ... کوشش رهی وجهین ... ودیا ...
سعادت ... مسند ... هستی ... اگرچه گرامی ... سال ... روز ... بود لیکن ...
دیران ... است آگهی ... او ... ترک ... ار کار ... اوید ... هستم ...
معده گرانی کرد ... شد ... آن گلدسته آگهی ... جهانی ... رسم ... ولیت
... جهان ... هرگیس ... ماهی ... ل ...
... گل ... است ... در ... گل ... بزرگ ... لوالا ... آورد ... زمان ...
درگرفت ار ... کارست ... میلی ... یار ... دست ... آب ... مال ...
و ما و ... مدام ... سوگواری که ... کالبد ... گفتی ... زیر ... نگاه ...
و تسلیم ... شده ... آگهی ... اگر ... لودی ... گذارند

این والا پایه بفرمان فرمای روزگار زر عیشی گوید کنجسرو و در سوگ پور از فرمان پذیری خسرو بیرون شده و سورستان طبیعت در افتاد و یکی از آلودگان آزاد خاطر او را دوست داشتی و در همه جا راه داشت هرچندی ان صحرا بشهرے و بخلوتگاه شاهی رفتی درین هنگام بآئین خود بخلوتکده او رفت و بدم گیرائی آن زبان در رسید درا بسخن درآورد و برسید شورش حیرت و دل آزردگی از چیست او فرو شدن جگر گوشه را برگذارد و پاسخ داد نیخواستی که برود گفت آنرا خردمند چگونه برسگالد لیکن آرزو داشت که چندے از دنیا بهره برگرفتی گفت از برگرفته هیچ بادبود گفت نے جواب داد و لیس چنان برگیرد که همگی خواهش روائی یافت و باد همرہ نگردد و نیز سکندر ذوالقرنین را آن بینائی و اقبال درچنین سانحه آسیمه سری درگرفت و دمسازان را زبان پرسش لال گشت مزاج شناس روزگار ارسطو در خلوتگاه رفته بعرض رسانید بخاطر قدسے نرسد بغرا ایسے آمده همگی بسیج آنکه درین هنگام که سوگوار رسیدگان والا خرد دست صبر و دستور نامهٔ شکیبائی از آن مجموعهٔ مکارم اخلاق برگیرد از زبان آن گنجگار بیدار شده و انجمن شناسائی برافروخت نجم بهمن جیته را آگاهی دست آموز سر داد و در گذشته روبرو شد و چندان نشاط برزد که پور راه گریز پیش گرفت و دیده وران بشگفت ماندند باندازه آن سرخه داشت شاهزاده از دکن آمد رخی فیل و شمشیر باز دو پهلوان فرستاده بود و نحتی بکارپردازی اینان عشرت اندوختند آرسانح فرو شدن فرمانروای توران عبدالله خان لختے بداد گری زندگے بسیر دی لیکن از فرزند پرستے ستمگری او نیارستی بر انگند و از نگاه جانشینے بساکنه را جان بلشکر و دو خاندانها بر انداخت تا بهنجار مهربانی آن تباه سرشت را بدست گردانید و بمال و جان و ناموس مردم درازدستے نمود کار کیا را نختین آگهی آنست که جان فرزندان و خویشان و نزدیکان که فریادیان دیرتر رسد زمان زمان از درد اوری اینان را از دیگران باز خواند و از باز پرس پادشاهانه بغنود او خود از مهر افزون پدرانه اندرز نیارستے گرفت و لیس از دیرے مادرانه نصیحت کردی و آن خوابیده بخت شورش برافزودی و پیری مرزبان روایتے خوش آمد هر دو را از شایسته کاری باز داشتے گزارش چیره سپاهان رست کو که بر خود نمز زند تعرض آموز پندار داشتی تا آنکه رفته رفته بجائے گزیده بار چیال بازی کردی و در کمین بوده تا او بوتر و میدی روزی با چندی خاصان عشرت سکار داشت آن تباه اندیش بدان یارش تیز ننے فراپیش گرفت یکی از سعادت منشی خان را آگاه ساخت تیز دستی نموده بچاره او آمد و آن شورش سر سار ناکامے اگر وآن شهر برنشست بندگان حقیقت و یاران سعادت سگال درکمتر وقتے فراهم آمدند آن بدفرجام ناکام گردید خان بمالش آن روانه شد و آن شورید و نیرو سے آویزش ندید و آب آمویه برگذشت و کشتیها بشکست درین میان آتوکل قزاق از دشت بتاخت آمد و خان بچاره گری بازگردید آن یغمائی سمرقند بار سید و برگشت و او دو دن شهر سخت رنجور شد محمد باقی بی نزدیکان دو روی آل بد سگال را برخواندند آن سبکسر از تلخ کام فراخ برزد خان جان

لیکن چون یافت نام نامدار گردید و رسانید و پیوسته آهسته آهسته (۹۹۱) آمد محمد باقی که وکالت پایه داشت جانب امیران
مردودان نفاق گذاره جهان ازدهم بهمن روزگار باو سپرده تا هم آن باسپاس رهبر بخورش داد و جاوید القریبا
امروز جست برای سیرائی حسبه ساز سخن لیکن تژاد نامه بر سکندر از دولتیار برد. نسبت (۹۹۱) عمیاتی جوجی تقاآن برگ
منگیرخان پسر عبدالله خان بن سکندر خان بن جانی بیگ بن محمد سلطان بن ابوالخیر خان بن شیخ
دولت اغلان بن ابراهیم بن پولاد بن منگو تیمور سلطان بن محمود خواجه خان بن قاآن بای بن بابل کی
بن سکا تیمور بن باداقل بن کوچک بوقا بن شیبان بن جوجی بن چنگیز خان جوجی پیش از قاآن گذشت
وار (۸۵۱) در رگ فرمانروائی برخاست لیکن برخی راهبری بوم لسیبان، بشت قبچاق روزی شد این سیان
ابوالخیر خان لیکن لمدیا یگی گرفت سلطان ابوسعید میرزا یاوری او را میرزا عبدالله بن ابراهیم میرزا
ابن جلو اعظم شاهرخ میرزا آویزه سمرقند برگرفت چون پیمانه هستی او لبریز گشت در الوس او رگ
سترگ پراگندگی راه یافت پس از چندی شیبک خان بن بداق خان بن ابوالخیر در درگاه سلطان احمد
میرزا بن سلطان ابوسعید (۸۷۳) میرزا پناه آورد در روزگار سختی دارست و چون سلطان ابوسعید میرزا را روزگار
بسر آمد در توران سر انبازی را فراخت و پس از سلطان حسین میرزا شیبک خان بخراسان ستد
و در بدان او در آمیخته کلک برگرفت برد میرزا شاه اسمعیل صفوی کار را زمود و بالسیاهی سران بقدر بد
ورباخت (۹۱۶) مرزبانی ماوراءالنهر بکوچکونجی خان بن ابوالخیر که بکوچم خان نامور گردید و چون او
مهمانیستی در شد ابوسعید خان پورا و جانشین گشت و پس از او عبدالله خان بن محمود خان بن شاه
بداغ بن ابوالخیر خان فرمانروائی یافت و توران لیکن آباد (۹۴۶) شد اره و پسر امد عبدالعزیز خان محمد رحیم سلطان
لیکن مرزبانی بعبید خان بن کوچم خان رسید پس عبداللطیف خان برادر او بسر آرا گشت و چون کار او
بانجام رسید براق خان بن سونجک خان بن ابوالخیر خان بفرمان بر بست در ترکستان و ماوراءالنهر
برخی خراسان چیره دست آمد و چون گردش ملکه سپهر (۹۶۳) بسر آمد لیکن ملوک طوائف شد در پس حاش باجا
بسران او در ترکستان بحکومت برنشستند برادر پیره عبدالله خان در بخارا و در سمرقند سلطان سعید خان
بن ابوسعید خان بن کوچم خان و در بلخ پیر محمد خان بن جانی بیگ خان عبدالله خان بفرمان پذیری او روزگار
بسکندر (۹۶۸) امید پیروی آگهی و مردانی بر خویشان خود چیره دست و به پیر محمد خان برگذار و چون در آن الوس
اندرین کهن سال بزرگیست آن سزاوار که آئین نیاگان خطبه و سکه بنام او شود بگزیر پذیرفته شد و چندگاه
نام کارکیائی برده بود و فرمانده عبدالله خان بیگر و سال بیست و هشتم الهی سکندر خان را روزگار بسر آمد
پور او عبدالله خان خطبه و سکه بنام خود ساخت و چون در گذشت بوی بسر او بجای او بر نشست (۹۹۱) بیست و هشتم

بهین جشن قمری وزن شد در منزل مریم مکانی بزم والا برآراستند و بهشت چهر آن افزون از اندازه برآمد و گوناگون مردم کامیاب خواهش آمد

آغاز سال چهل و سوم الهی از جلوس مقدس شهنشاهی یعنی سال مهر از دور چهارم

شب شنبه بیستم دهم هزار و ششصد و پس از نه ساعت و یک دقیقه و سی و هفت ثانیه فروغ بخش صورت و معنی ماوراء گشت بشرف جهان سالخورد برنائی نوید آورد و سر آغاز هشتم سال از چهارم دور رشد و افسر خدیو کار آگهی را اندازه دیگر برگرفت نوزده روز والا جشنها آراسته گشت و که و مه را سرمایهٔ خرمی بسیجید انجام یافت

هوس از رباحین معطر دماغ	از بوی چمن آرزو باغ باغ	دکان هوس را نظر فتنه خیز	متاع نظر را خریدار تیز

روز نوروزی فرو شدن قربان روای توران بهایون عرض رسید و بسیاری خوشدلی نمودند گیتی خدیو را نسته فرمود چنین شادمانی از کم بینشی و اگر چه همواره نیایش نمودی سر رشتهٔ سازگاری از دست و انهشتی و اگر چنین بودی بشادی بسر بردی از آن باز که موکب همایون به پنجاب آمد سگالش لشکرکشی فراپیش گرفت و همه بار آرزم دوست بسیچ برگذارند درین هنگام که ستمگاری او از اندازه گذشته بود یعنی از آن تا ره گذرگهٔ لیکن از پایهٔ شناسائی خواهش چنان بود که بسر کردگی بزرگ شاهزاده فیروزی سپاه بدانسو رود و آن بر بمای عشرت دوست از هر رو خوشامدگویان دل از هند بر نگرفت چون از فروشدن عبدالله خان آگهی شد برخی بهران سپاه نیرانی یورش سخت برکوشند فرمودند اکنون که توران شورش گاه شد از تن آن مردمی تا کجا مرتابد بیان تن که فرو هیده لغزیدی و اندرزی رود نخستم قلعهٔ آهو مرد از مضافات دولت آباد دکن گشوده آمد میرزا علی بیگ اکبرشاهی گرد گرفت پس از یکماه دژنشینان از کم آبی زنهاری شدند و کلید سپردند هشتم مختار بیگ بار رسید او بخشی صوبهٔ بهار بود چون آن خدمت بالغ بیگ کابلی بازگردید او را نوالا درگاه برخواندند چهاردهم میر شمس آملی و میرزا فریدون از اقطاع خود آمدند و سعادت کورنش اندوختند بیست و نهم سالباهن را دکن فرستادند چون آگهی آمد که شاهزاده سلطان مراد میوند اهمال آستان می خورد و از بایست نشی بر کنار است میر صدر خانخانان از ناروائی تباه خواهشها بجاگیر خود بازگردید آن شایسته خدمت را دستوری شد که شاهزاده را بدرگاه والا آرد تا به همین پندنامه همولی ساخته باز فرستند و روپ خواص نامزد شد که خانخانان را نکوهش بار کرده او را و تا رسیدن آن گزین گوهر آکلیل خلافت بانتظام جنوبی سپاه و ملک باز دارد سی و یکم عباد الله پور سعد الله خان را از زندان رهائی بخشیدند در مادری سرتابان بیراهه رفتی و پس از آنکه دستگیر شد در قلعهٔ کالنجر بزندانی دبستان سپردند چون چنین در بالین آسمانی برگذارد بخشود نوازش فرمودند هم اردی بهشت خواجه اشرف و شیخ حسین از توران آمده بسجود قدسی آستان پیشانی گشتند فرمانروائی آنجا از مویستن ایشان و برخواندن والا نامهٔ شاهنشاهی تقاضا بر ساخت و بآئین بزرگی

تدرم ایماں بگرامی رحمت میر قریش را اگرچه از معالی همراه ساخت دهم امرداد بیست سال مارگرداید لی آزرمی
لورا و شعود و از سیاه راه برگستند مست و هم شهر لودر قرت تے سحاں رسید و ستوری راه بهرمی دسد بارگر قتند بر دهرات
آواره گدسش او ستش آورد فرستادگال سیر دستی دمردانگی لقمه تبعار رسید مد و میر قریش همرهی نیارست
چهارد هم امرداد دی بهشت الواالقاسم پور سیر سال ومانرد هم تیرماه دامادهاں کلاں رحمت هستی بر بستند و لیس مادرگاه
راحسروالی نوازش مرهم برناسور دل نهاد مست و هفتم رای تهتر داس از ناد مهو درگاه والا آمد و خسروی نوا
سربلندی یافت اران مارکه آں ذره گرفت در آبادی ملک سکوشید چوں آں ولایت لشاهزاده دانیال داد بسجود
قدسی آستان بارگرد مرتبی رود رتبی خاں کوکه تا هس یوتس در آمد دار سرلوماک تیراه کسالیش یافت کارآگهی
و مردانگی تبه کاران را لسرا ربالید و چند قلعه ساخته تنه نشیں گردانید تاریک الوس از سر ابداده معولها
در حتدو سرگروه آں گروه بادر جام نکوه سفید حرید دراه الہی مدیریت از سواح میتس افزودن نکار رمد سگردیا
آں و سر وانتت که آراسنگا صلح کل کرس سرے وارد وار ملائم سکسرے تیردوا جانکاری رمان لتا ط
و امداحت و دست لوازش بر سرهمت ساکت مدارتحمدی مدکرات سیلے میدار کردند در دلی حاره از سرگرفت
از انحاکه لتیی حداوند لعراوال کاربار ہستہ لود مدیگرے حیریارستے یرداحت ارین ارد صوری حدمت بزرگ شاهزاده
گلمتر سخامی آمد باسحار ریاستهاکار کرد میر سید رتر رفار سید تحتی سرگراں تندمردمانگان بالوان ملس ادست آید
و جبنگ آمد و شگفتی آں گرم رلاد ریه گستند در دلازاری انجمها فراهم آمد لسیاما ایں داگویه مدیستی رود جسد
اتقاش حره ست آں ماحداترس عنماندیده صورت حقاکسد همی اسمر سرنگی شاهنشاه آگاه دل لحتے لسوی
یازدهم مرداد داریں آگهی مرال بر آسیب دست ارمد اگرچه مادر اهس وکسمه ربری اشتادیگا و دولت
آنکه پاسبانیان برگزیں مگر پرستاری زود لوا الیکے رسائی ارسید بیرکی دوستاں لت بیر لحتے مرجه دیگو
دیمت بیدار امداد مرحمد لوالا بارگاه به حوامد مدود رانکه به شیں مد متهاسرداروکوتش رت پاسخ برگزارد حوں ار
روزگار شگرفی خاطر سعت داں لمگسار گس دشمناں لحتے گراں شداں سزاوار که مرامن بارکی ارمدتار بارزمدگے
سسکد دش گرد داگر کام و ناکام شهر مد میدارند جمهوری دستگاه بر سامدار سر آغاز دل مدلی بگرامید جسری نوا
مراکام ز ناکام گرم براستگی آورد داگر تہاں سرگرمی مرحو میدحد یو عالم مداوری ارشیده ترزت گلی فراسیں گرد
تا راستی س مردمی ار راشد و ماتوان ملی لستر مساری در امتید اگرچه گروهاگروه مردوم ارخاطر رفته گهی سورش
و دائره کمیں راستماری برسگر مدومردهش را برگواه سکه ارند سکوان زمانه درنج گ اری راد گردش ایزدی
برس می انگارند آں درخور سیاوش آساس دمدگو تالسکده درتوکه احار چهره براد ره حسد شیگال
وستال سراران سرتادمه حرنگواد دل برنهادی حدیو عالم ارس گفتگو اگرچه لحتے مدگو هری اساں لی ردد

لیکن مرا سبکبری افزایش داشت ناگاه دلم یزدیا دری درونی شورش را پیاده سگال آمد بسر در او خدا کاتبی کار
جهانبانان آیام جان ۰ ارد در هر چیزی بدان نزهتگاه گذاره افتاد چندین چرا سحر شد و چگونه سر رشته شناسائی
از دست بشد زمان به خواه بستگی نپذیرد و باندازه دستساخت را نیکوئی سپرد شگرفکار ته بایزدی خواهش رست
این و آن چه برمنی بید دستخنے بخود آمد بر آگهی راه باز شد از آنجا که رستگاری خویش و دو بینی گیتی خداوند چشم
بر گشودند طبیعت بر خرد در اردستی گرمی و نگاه به نیستی خویش در بازیه ی و زبانے آوارگی آسیمه سر داشتی
ناگاه دوارسته آگاه دل را گذارده تا آرامش پرستشت گشت در شهر یا به دو رنگاه تهمت که منبی منهیان گرانمایه
تو دلنشین خاطر بدگوهران بدست می آرد چه در سر افتاد که دراز دل بیرسے ۰ ما بکام منخیروشے اگر در نمود آیے
نمودار شهریار را گران دل نیابی دل آشر گفت مرا مپذیر و نبار رسائی خویش بگو و گفته همان شب پیدائی گرفت و
شورش دل کمی پذیرفت درین هنگام از زایچه خویش برخواندم در پنجم سال نه دیو عالم از مار است هنازه یابان
لختے آزرده گرد ۰ و در کمترزمانی برده از روی کار برداشته آید یکبار گے آشوب دل فرونشست شهریار پاسپاس
چون برخواند نقش بیتیس نزد ۰۰ دولا در گاه درست و از گونا گون عاطفت سبکدوش آمد شعر که تیبدی کز رامش
سمندی عم حشق ۞ که نه اندر عقبش گرد ملامت برخاست ۞ هند همراهی تیسیر اس را مدیوانی پایه برافزودند
و فرمان شد که کسان مظفرخان و راجه تودرمل و خواجه شمس الدین بیاوری یکدیگر سرانجام این کار بر گوشند در
کمترزمانی مهمات پنجاب خواجه بازگردیدها ما غرض چهره برافروخت و شهریار را از تز رفتنگیها از دشت بیست هفتم
گلباد بهادر بسجود قدسی آستان روشن پیشانی شد و بشاہے نوازش سربلند آمد و بخطاب بهادرخان نامور گردید
و از تورانی سرداران است عبدالله خان بهر مدد داده بود چون ادراو بسین خواب در گرفت باربابان
آن دودمان از ناهنجاری یوراو پراگنده دشت نداو به تیزدستی خود در القندهار رسانید و از آنجا به والا درگاه آمد و
کام دل برگرفت غره تیر حسن خان که از دیرین بندگان بود بر خوبے درگذشت و خواجگی محمد صالح نبیره خواجه عبیدالله
مروارید را که چندگاه صدارت داشت در دیوان روزگار بسر آمد مهربانی خدیو عالم تیمار رواییس ماندگان فرمود محمد حکیم بیگ
و باشم بیگ و دیگر سیاه شمالی کهسار سعادت باریافتند و بادافراه پستاری برگرفتند تلوک چند راجه نگرکوت
را بدرگاه آوردند و به بخشش و بخشایش سرافرازی یافت از سوانح تازگے بلنشینت شد ل هنته و الی گیتی خدیو
در زندگی عبدالله خان مرزبان توران چون از لے آزرمی یوراو آگهی رسید فرمودند اگر از تبه کاری باز نه ایستد
از جوانی و دولت بهره نگیرد و زود بگذیستی فرو شود و چون دل آزاری فرایش گرفت و زبان قدسی رفت شگفت که زود
شدن او مدیر گشت سید در میولان گج گرانه هستی در رفت و جاوید نفرین اندوخت چون شدگار عبدالله خان الپ آرا
اوزبک خان عم زاده او سمرقند را گرد بر گرفت و محمد باقی بیاسبانی بر نشست تا گزیر یاخمسے بازگردید دلتو کل

۵۱۰
ج سوم

تاراج بخارا بسر آمد و از آوازهٔ آمدن عبد المؤمن بیساخته کار برگشت حصار نشینان بیرون شده در آن یکصد
و او رحمی نمی‌رفت و جهان رحم از عالم بستد و پس از ده روز عبد المؤمن با فراوان لشکر رسید و در سمرقند بار نگ
فرماندهی نشست و محمد باقی را بوکالت برگزید مثل باباکه وکیل پدر بود پسر او راست گوئی او برج او را از راه
بی‌وفائی نوکران او گرفته آورده و مدتی که خان لشکر دو آمدگان را سراپش فرستاد و بسیاری برادران
نشناس جائی گریختند و از آنجا تا سک سده دستم سلطان عم خود را با دو پسر کار دیگر گاه حواله نیستی بود
زندگی بسر آورد و سار تش او رنگ سلطان حسین را گرد برگرفت پس از سه روز آن قلعه نشین به خواری دگرگشت
سلیس سمرقند و بخارا باز گردید و از هواگیری سپاه گاه ره سردی چندی کمین بر شست سهم بر یک عماس تیز [illegible]
گرد آمده بود ما وراء النهر طوائف الملوک شد و هم آصف خان ناصیه سا آمد خود خاطر از انتظام کشمیر بخت فراهم
شد او را بان نام برخواند در سه روز کوه مودست در نوردیده لوالا بارگاه رسید و خسروانی نوازش بهره
محمدی را فرخت هست و چهارم بهاول آنکه رخت هستی بربست او دست رای جو کار بارست زبان
فردوس مکانی بر شرقی دیار پدرا و را پرستاری جنت آشیانی فرستاد صورت و سیرت او دلبند پرافیاد جیدی
در شبستان دولت سربلندی داشت چون مریم مکانی را خواستگاری شد او را جلال گویند بود داد گیتی خدا نو
راحت سرا داد و بشائستگی روزگار گذرانید جهان سالار را از جدائی او دل بسوخت و از نجابت او داد
آمرزش درخواست سی و دوم حکما تعبه سعادت کورنش اندوخت از شاهزادهٔ سلطان مراد دستوری گرفته صورت
خود آمدن فرمان بدرگاه والا رسید و چندی باریافت بکوشش میرزا علی بیگ اکبرشاهی درین روز بساده لوحی
او کشوده نوازش رفت درین سال پیش دکن کشایش یافت ناسالی شهرت برساحل دریای گوداوری
بکوشش میرزا علی بیگ اکبرشاهی کشوده آمد و علیم آویزش نموده راه گریز سپرد در تلوار [illegible] کسا در نزک
بخشش رفت بیست و پنجم هشت باک خراج کابل و مضافات آن تا هشت بخشودند و فراوان مردم را نشاط
دگرگرفت سی و یکم امرداد میرزا یعقوب [illegible] الغ بیگ میرزا حکیم [illegible] گیتی [illegible] عاقل حسین
میرزا برادر محمد حسین میرزا [illegible] هنگام [illegible] آورد [illegible] نشاط
برآراست و بهر [illegible] عرهٔ شهریور آصف خان را کشمیر بازگردانید [illegible] آویزه گوش
هوش شد بهم مولانا شاه محمد شاه آبادی بعدم [illegible] درگذشت از عقلی و نقلی کلام آگهی داشت و
ارادت گزیدگان جدلو کام دل برگرفت هیژدهم [illegible] نشست [illegible] حال [illegible] زندگی بسر داد زاده سالی در فراخی
روزگار او بسر آمد سی و یکم تیر بیگ [illegible] باشی بنگاله دستوری یافت با آنان تمک آگهی آورد و از گزیده [illegible]
امرا برخی بار نشانی برگزیده و درین سال بدیگر بار نرساده لوحی مظفر حسین میرزا قندهاری بخشودند چون ترکی

ج سوم ۵۱۱

بالحرز باز دست ستمگرے برکشودند از روز بازار داورے نقد قرار دادند و اقطاع او بخالصه باز گردید او
دستورے حجاز گرفته راهے شد در نخستین منزل از سختے کار و کم نیروے سراسیمه گردید و از سبکسری کلام
آمد او رنگ نشین پایه شناس بخشوده باز خواند غره مهر بسجود قدسے آستان سر برافراخت و از رو هم قلعه لوا
گشایش یافت از ناسور قلاع برار است برتلی اساس یافته سه طرف آن رودبار برگزیدار استوار بهادر الملک
وبرجی راد مرد برگرفتند نصیب الملک از کم آزرمی میدار شد و کلید سپرد و نیایشگری درآمد بیست و ششم
خواجه اشرف را روزگار بسر شد او پسر خواجه عبد البارست بدرویشت پور خواجه احرار بس از گزارش نوراء
بیام رنجور شد و رخت هستی بربست بیست و نهم سال باهمن سه روپیه سعادت باریافتند شاهزاده سلطان مراد
الفرمان طلب آهنج آستان بوس در سر گرفت سران لشکرا دکان گرمے میرزا جدائی نگذاشته عرضداشتند
بر آمدن شاهزاده ازین ملک سرمایه برهم زدگیست هرچه فرمان شود پذیرفته آید و خانخانان بازگردیدن خود را
وبرآمدن شاهزاده برگذارد افسر خدیو را پسند نیامد و برقدسی خاطر گران آمد سی ام آبان جشن شمسے در
شد و جهان سالار را بدوازده چیز برسختند و دل شگفتگی جهان را درگرفت و تهیدستان آرزومند باروزے
فراخ گردید درین وز شاه قلیخان محرم از دار الخلافه آگره آمد و نوازش روز افزون بلند پایگی گرفت
درین سال سرتاب سنگه پور راجه بهگونت داس را شگرف سودائی بر دماغ ریخت و بجان شکرے
خویش رو آورد جمدهر برگلو زد و زندگی دشوار شد بفرمایش والا کارآگهان رخم بردوختند بگیرادهم
پذیرفت از سوانح گشایش قلعه کاویل از دگرزین ترورشی در برار نباشد در و خوشگوار آب فراوان و
نشیمنگاه مرزبانان از آن باز که این ملک بر قلمرو افزود انجگرائی سران سپاه و دست چیرگی نشد و نیلا
میر مرتضے کشادن را با فسون سرائی خودگرفت در آن نزدیکی نشگاه ساخت و بخشی شکوه جاوید دولت
برخواند از کم آزرمی دلاویز گفتار او پذیرفتند نهم وجیه الدین و لبسواس راے کلید سپردند و منصب
و اقطاع دخواسته برگرفته پرستاری درآمدند دهم نزدیک پاتهری هی هیچ ماده فیل صحرائی نمودار شد
نیز خواجه سپاه را فراهم آورد همه را دستگیر کرد شگرف آنکه صد و پنجاه کرده چراگاه نشان دهند یازدهم
اجمیر در اقطاع میر شریف آملی قرار گرفت لسر براه آن دستوری یافت دوازدهم خانخانان لوا لادرگاه آمد
وبسجود قدسے آستان سربلندی یافت شهریار مهربان دل بر بخگرائی او بخشوده نزد خود برخواند ده دکهه
باندرز سرائی راستکاری فرمایش گیر در روز دیگر قلیچ خان بزمین بوس سعادت اندوخت از خدمت شاهزاده
سلطان دانیال لختے سرگران شده جدائی گزید از دوادهی باریافت از سوانح آمدن ایلچی فرمانفرمای
ایران گزارده آمد چون ضیاء الملک و ابو ناصر بدانجا رسیدند شاه عباس از روشن ستارگی لبسان شایسته

دررمداں سه بیالشگری پرست ودا افزار شاهنشاهی راکه تا الهیاں بود افسر محمدی گردامده دستوراعظم
جهاں سالار برستا مده وبکارکرد آں سعادت اندوخته موجیر بیگ را تا مالیتی نامه که از خاصان اوست
دگریں ارمغانے روانه درگاه ساخت بیست وسوم دولت بار یافت وبخسروانی نوازش سر افراخت
سه وبک اسپ کرمده عراق دراں سال ایسپے بود بحساله ازدریاے گیلاں برآمده وحرروسه موردم
وکاکل نداشت بخوش سبحی وکرواری همتا درراه بمرد دگریں قزاق یکے راچهرازرومه اح برهاد دسته
نارنجه قماش همه دست باف استاداں نامور نخاه کارنامه عیاتت نقشبند وبادر قالیها صفتی اراں درایراں
سته صد توش ازدداشت گریں بکیه بمر با وتنگرف یا بیهاد رومی از تکهاد لگهای مرصع قنداق وگوناگوں
تحم وسه برمرمر که صدوف وفنار ارشم اوبرساز مدودیگر مسوقات وبالفعد ترکمان لنگرف لوشتن
به پیشگاه حضور آورد وفراواں مراقی تگاوردریں قافله بود درس رراحه ماسور ازبزرگ شاهزاده
کمرتس رساید لعرتس اوشود آمد

جاشن همایون رایات بجشتاش احمدنگر

شاهنشاه هسیج آں بود که ضروری حدود بسر کردگی شاهزاده تدراں ستتا وآں موروثی ملک
لتقلیم درآمد چوں آں نونهال دولت ازدستان سرائی دمے هدهرست دل بس مهادا اندیشه آں
هرگاه دیگر فرزنداں لسمو قدسے آستاں ناشکیبه محمدی را فر وربدار مینالی هرکه ایں خواهش مستر
برنامد ازمداں یورتش نامرد گردد درس هنگام هرزه لاماں ناتواں مییر بگذارند شاهزاده کو سلطاں
مرادرا سیج آستاں بس دربسر نیست وناسر الگسار بهر زماں ایں وآں راوند وشاهزاده دانیال راکه
ازآگره آنا دیشتر شتافته بود ناگهیده روتش وانمود مهر شهریار دوربیں یورتش جنوبی دیار ازراه دار الخلافه
آگره فرایش گرفت اگرگرارده براستے فروغ دارد بحست بکاردگری آں دل نامدبر بهادوسس کمتاش
دکن که ادبیر باز فیروزی سپاه مدالسوزفته وازغرض برستے درانجام آں کار درنگ میرود لس اگر درگاه
پادرانقه نوراں شهرمیں حاشن برود وچوں چهاردهم سالست که سحاب لقدسی قدوم آبادی دارد
دگر دیاگره مردم رافراواں دلبستگی بدیں یورش دل سے نهاد ندگاه نورش تاریکیاں لی سرد سا
دستمایه نازد داشت سپاه حمد وزنا سے آتوس سر ماں شماله کهسار اوار گرم بازاری بدارسته درگ
امدادوار الحاک ارتوانا بالیست هاومدولت را ازهنگام بر مگدار ندیشیں آتیج بیروگرفت وبیست هشتم
آماں لس از یک ساعت ودوازده دقیقه شب بخجسته فیل سوار خرامش شد مریم مکانی ودیگر مکماں لسار
برگیاں اقبال وسلطاں حرم رادردار الملک لاهور گذاشتند خواجه شمس الدین بخدمت گزاری والا

ج سوم ۵۱۳

محمد صادق علی

دیگر دیده پرایش آن صوبه و میر مراد به بخشی گری و ملک خیر الله بکوتوالی نامزد گردید و سی ام دی تحقیق مهمات
ابوالقاسم تمکین از کشمیر آمد و دولت اریافت سیزدهم آذر نزد گوبند وال دریاے بیاه و پیل گذشته و بیر وزی
برابر پل دین روز منزل از جن کور را ز قدوم شاهنشاهی تازه فروغ برگرفت پیشتر پیر بیشواے ترجمن گزینست
و فراوان نیایش در وار و چون آرزوی او از روی عقیدت بود پذیرفتند در مئولا قلعه سیل گذه برابر
کشایش یافت مسعود خان حبشی دراشت و بیهکه جو کا زنجیله ساز سے برگرفت بخت زده و زاد را روی فرستاد
و دران بهانه برخی بوم نشین را به انجا بر دو چیره دست آمد شاهزاده سلطان مراد سند دراس را انجا
نامزد فرمود و او گذره برگرفت نوزدهم دژنشینان زنهار کلید سپردند درین سال ولی بیگ پرپاینده خان
بنگاله آمده بسجود قدسے آستان سربلندی یافت و از بیشکش بیست و دو فیل گزیده بود از سوانح کشایش برنالم
جهان زنگی نژاد دراشت افسون کار آگهان در نگرفت و بکوشش اسے گوپال و دیگر خان گوند چهبی گزیده
برخی عیال آن دژنشین که فرود آمده بود برگرفت اندنا گزیر نیایش گری در آمد چون شاهزاده بتماشای کاویل
بردن شد نزدان قلعه گذاره افتاد آن دژبان آمده دیده بستم یا دولیا سے دولت سپر دور بلندی و استواری
و فراخی عمارت فزونی کم همتا شاهزاده برف بر آن برآمده و از انجا بشادیور بارگردید درین روز قلعه
ماهور بدست آمد بختی میرزا خان گرد گرفته بود و چون گزین کوشش نرفت شاهزاده او را نزد خود برخواند
را با برخی فرستاد رنگر نالو و هیبت راو و علیخان دیگر زراے و برخے چند بار برآمده آویزش نمودند
کی بزنهار سپردند میست دیگر بودهیا رود بارستلج فیل سوار برگذشتند و فیروزی جنود از راه دیل
دیگر روز میرزا شاهرخ بسجود نیایش کام دل برگرفت فرمان والا طلب رفته بود و فرخ شهر بود را از شاهزاده
مراد دستوری گرفت و لختے در مالوه برآسود و از انجا لو الا درگاه رسید بیست و ششم بهمن حکیم مراد قات
اقبال شد ابوسعید علی گر از انجا از دیر باز نشیمنے چند برافراخته بود آرزوی قدسے قدوم کرد و پذیرفته یافت
[illegible] انجا فرود آمد چون آگهی شد که بدست آویز ستمگری برافراشته است ودنگ را دران منزل
تا آنکه خیمه و خرگه دبر پا بود و شب تاریک لسجرا رفته برآسودند بامدادان سیر دلکشا باغها فرمودند و عشرت
فراچنگ آمد درین روز جلبی بیگ بآستان بوس رسید و نوازش یافت نیاگان او از رکیسان تبریز اند در
خردسالی بدانش اندوزی نشست در قزوین بیش خواجه افضل ترکه که در فهم و فطرت یگانه روزگار بود و در
شیراز بر مولانا میرزا جان که در حکمی علوم کم همتا فراوان بهره برگرفت چون حال او و لقبهای کتابه بهایون
عرض رسید منشور طلب با فراوان خواسته فرستادند او بدین دولت کامیاب خواهش آمد و پسین را کهن سالی
و بنگاه دوستی باز داشت از سوانح بخشش ده و دوازده پنجاب چون لاهور چندی تختگاه شد کاربرداران

ج سوم ۵۱۴

محمد صادق علی

سلطنت اکبران ارزی ده دوازده بر دست مردمها یابی افزود چون آگهی شد که از کج رفتار اقبال
ارز شهابحتیش پایه بار گردید شهریار دادگر افروده راحسود و که و مهر اکبران دو کس بحستش گرداید چهار جیدی
پور جاحانان بسوخت در سرای لیس از یاد مهاے عهود بود آتش در گرفت مهتی یارست بردل شد بحسم
میرزا مظفر حسین خویش از قنوج آمد و بسجود قدسی آستان کام دل بر گرفت چون آگهی رسید که سگساری
راه دادگری می‌سپرد برا‌ے رهنمونی خود برخواند بر مستم باو همشیره خان اعظم میرزا کوکه در گذشت او
کوچ جاحانا الست و ناگهی نارسائی رهنمائی در انالہ رحوے او افزود در آنجا بار داشتند آن دو میر
جید روزه دستوری گرفتند ان سال سه لسد رہ گےلسر مرد شهریار را دل بر آمد و آمرزش درخواست
هسم رستم میرزا در شکارگاه رسیده باشد پور الیاسال بدرختی بر نشست همراهان میرزا برگرفتند برخی راحوت
تا دیره بر حوشید میرزا آهنگ آراس آن آشوبگاه رفت ناگهانی تمشیر بدست رسید و از کار آگهی آل
لے رابه سوار آراسته برالسال فرستاد شهریار در مس بر مرد ماری و مردمی او آفرین فرمود الوالقاسم
تمکین را در اقطاع داد بر ماساکی آنجا دستوری یافت در سررشتی سلطان را از خلق رسید بدرگرد
عمامه داران میر لیت آزروی مل گزاری اورا کالیو ساحت تماییر که نگاه او بود و میر مار بر بستے دی کهن
لسهار ابار سرساخت سحان گرانی یکدان برخاست چون داد جدا آراء آن شهر که داره شد بخی ستمگاری او
حاطر نشین گشت لسرای کرباره در شید بور هم دار الملک دهلی جیمه گاه شد دیگر بر مداهش شیخ و محتسبی مکی
مر رائی یافت یقدسی قدوم بسر لگاه او درجے بر گرفت مراسم منیاکس و بیار بجا آورد بدو لختی برفتہ آمد
از آنجا کشتی سوار برترمت حسب آسمانی سعید آداب زیارت گوهر بزرگی مراقد حضرت درمولانا یالت
دهلی میر سید الرباب بخاری بار گرد و چون سیدانی گرفت ساهم خان شهر را چندی آزرو پیرده بود دهس
آسانی سرمد بر آستان را سیدانی آزرده داد و اور القاب گاه داشته بر گرفتند و آن سید را
از گوشه لسیسے برآورده بدان خدمت برگماشتند و مایهٔ بالندی آوردند

فروغ یافتن دار الخلافت آگره بقدسی قدوم شاهنشاهی

گیتی خداوند ماه و بیست و یکم ر ادکیان جاش نمود ارهر سر زمین تازه بیسے برگرفت و سه روز برآ
مردم آسودگی تمام شد گروه گروه مردم مره شدگو ناگون لساط انداختند و بار یار افشاند بدشهریار به ساما
هرکیک لمطے خاص دل بدست آورد در والا نشیمهای قلعه هایون بردل شد هر گوشه برمی آراسته گشت
و بهر جا جیتے جشنی انتظام گرفت سه ۱۰

سال که رایت مسعود بر باد ساده رسید	فرو چ و لساط مهر و ماه رسید	جهان بکام دل اکنون به کتابه رسید	سپهر دور خوش اکنون به کتابه رسید

۵۱۵
ج سوم

نگاشتن آن بود که بشهر درشده هایون حنوبی بورش فرامش گیرند ازانجا که خاطر والا در برآمدن شاهزاده کامیاب
گرانی داشت و یافه درایان بسیرفه گویند دستان برای طراز به مرغان باز کشیده مرزوف نگهی شست و تباهی
را تباز گے برخوانده از انجا نگارنده شگرف نامه همواره دریافته خویش رابے اندیشه فرمان و حال عرضه میدارد
و میدید دولت بشیوا زبانی میگذارد فرصت طلبان کج گرا غرض آلود وانمودند و بستانسرائی ایشان بیست و نهم
آوردن شاهزاده سلطان مراد دستوری یافت فرمان شد اگر امرای دکن نگهداشت آن ملک سر خود گیرند
با شاهزاده بدرگاه آید ورنه آن گرامی فرزند را روانه سازد و خود با دیگر سران بهمان یکجهتی بسر برد و بهادر میرزا
شاهرخ را بازگردانند ازین رو میرزا را علم و نقاره داده دستوری مالوه شد که در اقطاع خود سامان سپاه
نماید و چون دکن بازخواهند خود را زود رساند درین روز میرزا رستم را السین و آن حدود جاگیر داده رخصت
دادند شهباز خان را اجمیر فرستادند تا امرای را نا را بشایسته پیرایه بهر یکی از بندگان گرس اسپ و جامه
خلعت دادند و نگارنده شگرف نامه را فیل مست سرافرازی دادند بیست و هشتم ایلچی کاشغر رسید شهریار دانایان را
ارمغان نسوقات فرستاده بود از راه ماهی نیایش رفت محمد خان را ازین آگهی در حدود مالیده و سپاسگزاری
یاد کرد میر امام را بارمغانی روانه درگاه ساخت و در راه لغمانی شد با نیایش نامه رسید و نوازش یافت و بیست و نهم
سعید خان از بهار آمده و بسجود قدسی آستان پیشانی برافروخت غره اسفندارمذ قلعه لوگدهه دولت آباد دکن
کشایش یافت میرزا علی بیگ اکبرشاهی نزدیک یکماه دگر در نشست و زمستان بسر بیاورد از کم آبی و آروقی
زینهاری شده کلید سپردند سوم میر تارث اردبیلی در دار الخلافه آگره لخت زندگی سپرد گوینده او لور پسرسام میرزا
صفوی بیست ریاضت گرد تجربه گزین بود و از تنگی روزگار برگذارند یازدهم منزلگاه میرزا کوکه را فرخ بخت ساختند
دریچه را که در کواری ماه بانو بجان گذاری افتاده بود دل آمیز پرسش غمزدایی فرمودند در مردن گاه دخت کا
او را در تنگ رفت و درین هنگام رسید و بجان دار وی مهربانی زندگی یافت در نیولا ایرانی وخشور چون
فرمانروای توران را روزگار بسر آمد شاه عباس یازش خراسان در سرگرفت و تیم سلطان خویشاوند
عبد الله خان را شکرف آویزه شکست و آنکاه برگشت میرزا علی بیگ یوزباشی را با نیاز نامه و برخی گزین
بارگی و دیگر کالا فرستاده و دستانه این کشایش یکجهتی به والا درگاه برشمرده داستان سپاسگزاری بخرام
پانزدهم بسجود قدسی آستان سربلندی یافت و بخسروانه نوازش کام دل برگرفت

آغاز سال چهل و چهارم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال آبان از دور چهارم

روز یکشنبه بیست و سوم شعبان هزار و هشت پس از سه ساعت و سیزده دقیقه خورشید گیهان فروز بحمل پرتو
انداخت و کهن روزگار را نوی بخشید ایزدی فیض را در باز کردند بزم دد گیتی تازه رونق گرفت افسر صدا اورنگ را

سپاسگزاری مرآراست و مروارداد و وهیس لیست سه

جهان بر سر ماشد دگربار	سسه زلف گشت ، لاله حیار	زمین ز بس گل و سرو جان بود	که گوئی پرستاره آسمان بود

تا هنگام سرف حری رحری افرود وکه وسه رادل تشاعشگی درگرفت رود لو رد سار دهم سلطان وایال سعادت
مارمانف وسجود قدسے استان وستن مشالی شد صوبه اله آباد را مدادگری وکار آگهی آباد گرداید لشاهنشے
فرمان ماده میای که از امداده گرشته ، دو اهست تیله حوں ملکه ما هو آں لو بهال دولت مامرد شد تماسای آں
رفت وار انجا سحاجی لور دلیت احیه که ارجا استواسے وساماں فردلی سرتالی دراست آمده دیده و گرمه خلا
مشکس آورد وار کم حری آهنگ گریه لود اورا مرگرفته ، رگاه آوردس ارچاره ساری ایں لومی تحیر ادگی وما
سر ماماں لحتی مشیرمالش رفت وچوں ارد استاں عرص پرستاں آگهی یافت دست ارهمه ماردا شته لولا
درگاه مارگردیده مست وعمم اسعداد بدار آں کمارحول میالش مرگرار دو دسوری مارنیافت آمار هماوں حس
سرخوامده لوارش درمود مدارگرین مشکش او دولیت وسش ومل ماموربود درشماراں حاصگی مایه مرگرفت
جهان سالاررا اردیدار گرامی فرزند دل برشگفت وماده گراراں همه دوست سرتحت سر مساری درگت ، مد
گمک حواحه اصحار بیک حس فلیج ولی ببک وبساری همراهاں دولت کورس امد وقتید دریں رود رلاله لور راحه
سر سرار سنگاله آمد اورا مادر گراری برحی امرافرستاده لود مد واگر ما مور شیلے مامرهراه آورد ومود ده کا آورد
سامرده گرس مس برگرار مدستم رام سنگه پسر مدهکر ما صیه سالی ردش حیں گست ارد ربار لسوار فرائی
سیرلیست ار رسیدں هماوں رامات میدار شده براه مدرسگی سرد و لوارس ماف ار دهم آصف خان لسهد
نیایس سرملندی امدوخت لمرماں والادرهست رور حود را ارکشمیر رسانید وبحسروی لوارش سرافراخت
دریں رور راحه راج سنگه دولت ماریافت در لسکر دکں لود نحواهشگری او منشور طلب رفت وکار مد آمد دیر
حتر گنج مداں سعادت رسید مدراو حکمس ارلو میاں مالوه است ، چوں رخت هستی برلست وی یارمد رگاه
والا آورد وماشش اوساخته راحگی دادمد در مولاکهر لیکتاش مامت ارگرین قلعهاسے مرار ومرحست
سیاں آں دکومد واله شاهزاده سلطان مراد برحی رالسرگری سیح ابراهیم برگماشت گرد برگرفتید وشگرف
آویزش تهار رفت چوں آرزوی لحمی کمی مدرفت سید حسینی لسوآست مای ، مگر دلسیاں اردواب سرکسی فرآمد
سیر دهم آماں گرفته کلماسر دهم رسا اتش آں سعت جاگر مادما چهاردهم سماحی حاں وسرسرلیف آملی
شیخ عبدالرحیم ارمول حود رسید ، ومیں لوس مرگاه سے سعادت اندوختند لور دهم مکت سنگه ارماگور
لوال ودرگاه آمد لوارش ماف حسیت سوم قاسم ساسه مرمری لوا اسپش چه است سوده درلظر وثاله فرا ولی
رنج سرده لود ولسادلا ور گعمار موی مرزماں رامیت درحسم الحجی مرحشاں رسید چوں ماورا النهرطواف گشت

بلوک شد دران کهساری یکی از فرومایگان دولت میرزا محمد زمان پور میرزا شاهرخ وانموده دیگری خود را هایون پسر
میرزا سلیمان و یکدیگر را دمدمه ولایت رنجش گردانیدند نخستین نیایش نامه بالتماس شد روانه درگاه ساخت وزیر
کابل را شاهنشهی سکه برزده با چند اسپ پیشکش فرستاد و چگونگی بر آمدن خویش از شورش کابل شرمساری از سر
گذشت قاسم خان گذارده بود هرچند بسیاری نپذیرفتند و لب باختگی برگرفتند آمده نوازش یافت بیست و سیوم
اردی بهشت لوزای احدی بیاسا رسید در پیشخانه تشریف ناامنی باده پیموده با یکدیگر در آویختند بخانه او رفته
خان لشکر دوماه دافزاه برگرفت آزمون کشایش ناسک با حمدنگر آید دو ماه از پیشتر شاهزاده سلطان مراد
هرچند و برخی سپاه خاندیس را بدافسون نامزد نموده و امینه رکاب آگهی آن لشکر بعظمت خان بازگردید او اهالی
سران را بهم پیوند داد و گزین آذین شهارت و هم فیروزی سپاه چیره دستی آمد یازدهم نگارنده شکرفنامه بر پیکر
برهان پور رسید بهادرخان مرزبان خاندیس در چار کروهی اسیر پذیره شد قدسی فرمان خلعت را آئین بندگی
سعادت گرامی گرفت و سجود نیایش بجا آورد هرچند خواهش نمود که روزی چند بایستد پذیرفته نشد ناکامان از
برهان پور رود ولیکن گذشته فرود آمد پایان روز شد باد بر خاست و سخت آمد دیگر روز ناگزیر درنگ نمود
بهادرخان آمده همگی روز بسر برد چون بسیاری سخنان تلخ تمنای شیرین اثر گفته پیوستش دکن همعنان شد از بیتابی
لبعذر سرائی بر نشست و کبیرخان پور خود را با دو هزار سوار روانه ساخت خواست که مرا بخانه خویش برده
پرداز دپاسخ رفت اگر همراهی بیاید پذیرفته میشد چون این راه بسته برخی کالا و خواسته با بخانی فرستاد
خیاین برگزارده شد ما ایزد مهال پیمائی رفته که تا چارجینه فراهم نشود از کس نستاند بخشش دوستی
دهشش را بزرگ شمرد سوم خود بداد و آرزو مند بود چهارم احتیاج خویش گرفتم سه هزار پیادگی وارد چهار میرزا
چاره برسازد شاهنشاهی نواخت لشکر بزدوده و زر و سیم باز در بازار کارآگهی فرا گرفت و از تنگی گفتار لشکری در شد

سپری شدن روزگار شاهزاده سلطان مراد

هزار افسوس که باده جمانه دُرد آلود ست و نشاط این شکرستان بلاهل اندود مستی این بساط دم را خمار
اندوهگینی در پی و هشیاری این سور را انجام ناکامی در سر گریبان مرگذشت جگر فرسا جگر خون میشد کدام
دیده ازین خونابه جگر گون نه ایستاد توده خاک گذشتنی ست و گذاشتنی و این تیره خاک نیفروختنی و ناپاکیزه
پیوند با همه گسیختنی ست و تلخ آبها همه کشیدنی پیرنگی کهن روزگار برگو بدیا آزادی تری دست تقدیر بر گدارد
شایسته کار و از رحم دوست بود باکشاده دستی فراخ دستی داشت و با آهستگی راد مردی در پوزه دلها رفتی
و از گرد آلودگان روشن‌ضمیر لال همت خواستی از بد گوهری خود کامان خویشتن بین تلخی بسر گرانی افتاد و برخی
سران سیاه بکار شکنی دل بر آلودند از احمدنگر ناکام بازگردید و پدر از غم در شد گوهر هوشمندی را آن تابش نماند

وسر رشتهٔ دل بدست آوردن همه بی ارزشت و خداوند را بمدارا یار است مارتساحت حق لوراو
ورگذشت نگساری جو هر خود سرگی مدیریت بمسار طبیعت پرستاران بالحرد مادهٔ نمائی نشست می فرمی
آورد و دل بحاره گری بی نهاد بس زرها گاه را بر هفتی و حورش کم گوارمی سرد هم آنان بیس سال
مدمدن کادیل ره ره مدوس ارماتای آن بالیح لوریت و درآنجا بسیار کرد حون قرار برناله برآمد او ایا
گرف و شکم درد او ودودریای بیرودس سکی مدیریت همه وی فنا ولود بار آمد و بیرشتگان بچاره گری بر نسق لحتی
روداد و آواره رسیدن شاهنشاه والاشکوه مدارالخلافه آگره طلب او مدرگاه معدس لعراحسانی اندوه ورت
صدارسرگمی ومایه سیفتگی دل آستانه بوس بهادی درا مگر روش و اموری حول ارآمدن نگارندهٔ
اقبالنامه آگهی رشید بهم اسعنرار ملبوس احمد نگرکوچ مو مهمی سگالیس آنکه این سورش را شناته مارقتن سار
لوروری حش این سال را بردستری برآراست شاید و هم اردی حشت بریک دهاری بر ساحل لوریابیت
کروهی دولت آباد صبح بسحتی گرفت و بیست و دوم ماه میوستی لعاوی عالم شتابت شعر

ندانم ناتـ این بحسار حیث	نعمان گردس این چرخ نگار بررستا	که صورت کی لعمری کاستی دست	اگر گوهری که لسیل ایعب دوستی نسکست

که وصد را دل بسوحت آستماد بیگانه را نام درگرفت حون ارتماشای آگهی شد حد لونا لم حالعوس روزگار حکیم مصری
را اهساحت آصف حال پیرنا مردشد که درراه دریکی برود فرستادگان این سرگذشت شنوده ارراه
بارگردید گیتی خداو نرانار کرد و بسیار گی چوستش رااز مراگندگی نگاهداشت و درونی سم راچاره گر
آمده سرومی سهیدی جهان معنی آرایش گرفت و بهنداری تنستان مهمان آمده گرداید کنعادا رفرود
جگرگوسه خود شکیبائی در راحت و خویشتن رالی آرامی سپرد لقمان حکیم پیر تنکه روآور دو ارگیر ادم مداوا رساحت
امرزنامه بر لوحت وجهان برگذارد رفتن عنصری فرزند از این تیره خاکدان بقدسی عالم اندوه مایه اما مگر ده
وهوستش را گسیختن بسمرده دلتنگ بر مرآن خم فرود گرفته ساد ا لورحرد راکه صبر نام داشت روزگار سری گرد
نماند بر شدن حاکه نهاد سرمایه مستی آسمانی مرادآید این دلاویز پیام ارساد خواب سحری در آورد ناگست
وقت فرایش نهاده مدل آبادی کوسید زمانه فرحی ر اسپاس برگذارد مهر بار روزگار کار حکیم آموزگار
میکند با حیدر بار و استگی آزاد میر پدید و هنگامهٔ ماتم لیسی دار وی سوگواران مرسمه سارد

انتظام یافتن فیروزی سپاه دکن تنگرفی باقبال روزافزون

نگارندهٔ گوهرین با سرحول دستوری یافت برحی برگان نکار تنکی بر تسمه و بدستالسرائی امان لساد برین هر ها
حدائی گرید ناگریزبگه رستن تاره ساه دل برنهاد از بحت یاوری فراوان لسکر فراهم آمد هر جا مواخواهان کمر
دام برگذارد و دوست اران ماز مداست وحشم بر شورشته گشاده لرد مدحول لسی گروهی آرد وی شاهزاده رسید

تیزروندگان نگاشتهای میرزا یوسف خان و دیگر کارپردازان دولت آوردند برگزارده بودند شاهزاده را شگرف
رنجوری فروگرفته جریده خود را رسانده بود که دگرگونگی پزشکان چاره پذیرد که و مه از آوارگی باز ماند از دستان فرو شستن
بزرگان والا درگاه دل افسردگی داشت و مهربان در باز داشت مهر افسانها برخواندند آشنا شتن گرم تر شد و تنگی
اندیشه آنکه نقد زندگی در کار رود کمتر ساختن دو بخت سپاهی دولت رسیدگی ترمان کردار برگذارد و نوزدهم از دیولگانو
با چندی تیزتر راند و شامگاه به انجا رسید آن دید که هیچ کس [illegible] کار از چاره برگذشته و گروهاگروه مردم آسیمه سر
جوق جوق ره سپر آوارگی و سران سپاه را اندیشه آنکه باز گردیده شاهزاده لشاده پور رسانند برگماردم در چنین
آشوبگاه که که و مه را دل نزاری فرو گرفته و شگرف شورشی برخاسته با نسیم نزدیکی و بوم بیگانگی باز گردیدن نکوهند
خویش در یا زید نیست درین گفتگوی آن گلدسته پژمرده شورش بلندی گرا شد چندی از تبه سگالی و بدسرشتی
اسپان بنه و بار و رخت [illegible] تا پا تداری فرزندان حالی گریختند و یزد یاوری ازین شمار برگرفته دل بسر انجام
سپاه و بایست دقت برنهاد و نقش را با درونی پرستاران روانه شاهپور گردانید و آن سفر گزین را در انجا امانت
سپرد و بخت نیرانی از آزار و بیرون شده فتنه افزائی در سر گرفتند هر چند اندرزگوئی رفت نخوت افزود درین هنگام
سپاه بیش مانده که افزون از سه هزار بود در رسید گفتار مرا فروغ دیگر شد و کج گرایان با آزرم تیز سخن نیوشی گوش دل
برنهاد لیکن خرد و بزرگ را خواهش باز گردیدن در سر داستان فرو شدن منعم خان خانخانان و برهم زدگی بنگاله
و برآمدن شهاب خان از گجرات و شورش آن ملک و مانند آن بگوناگون روش برگذاردند چون نیایشگری خاص
با ایزد بیهمال بود و چشم از فروغ اقبال شاهنشاهی نورآگین بپذیرفت جهانی بگرانی در شد و بسیاری خشم گرفته جدائی
گزیدند تحقیقی کارساز روی دل آورد و بسیچ پیش رفتن در سر افتاد و بیست و هشتم با شایستگی دلکش کوچ کرد و از زین
پیشروی دلها را نیروی دیگر شد و بخت بسیار سداران سرحد و دیگر نگهبانان ملک اندرزنامه فرستاد و تنگدلان
را دستیاری نمود با نجه خزینه شاهزاده و از کالا انچه سزاوار فرستادن درگاه والا نبود و هر چه با خود داشت
و بوام توانست بهم رسانید برافشاند و کمتر فرصتی رفتگان باز گردانید و هنگامه گرمی پذیرفت همگی قلم و شاهزاده
بگزین روشی پاسبانی شد مگر با انکه از راه دوری و نا امنی آگهی دیرتر رسید و آوازه در گذشتن شاهزاده
و نا امیدی از کار برد از نبک پاسبانان آنجا را پراگنده ساخت و از کوته بسیچی فرستادگان اگرچه آن ملک گرفته نشد
لیکن بسیاری جای برنظم در افزود آمد هر چند دمسازان والا درگاه عرائض مرا بر خواندند و چنین سرگذشت را
به تبه سگالی برشمردند از انجا که ایزدی درگاه نیایشگری داشت توجه گیتی خداوند روز افزون همراهی فیروزی
سپاه گرامی اندیشه رهنمایان بر هم افتی بگزین روشی دست داد و روز بروز دیاب لشاغت در شد ایزدی سپاس از نیروی
امکان بیرون است از من ناتوان چه آید شعر نه سن مانده ام خیره در کار او که گفت آفرین سزاوار او

لیکن بحال برسی لختی. میانسگری برد احسن و سرا پا سپاسگزار آمد گاه این دل که بهفت دانی کشور حدا تاری دلبستی که دمیه آمدی نگاه دوس و شناختن اں و آن مرا ار حاکستان گماهی برگرفت و ار معولهٔ دانش آموزی برآورده لوای آلا مائیگی رسانید و گاه این اندیشه که سگالش مرلسے ست این آن فرا گزار برآورد و دوطر برابر دولت را ریان خاموشی دل سیمانی درگرفت و گاه این در خاطر که سال سرمساری باتوان بیان نگرا مرس بکجهت ربان بهمت برگشودند ار درگاه والا دورا ماحید کارسار حقیقی سرمایهٔ لمبدمائیگی رباحت و ایالی راسخاوت تیز تعیدگی برلسامد و این که لے آویزه مردآرما این دشوار تا سانی گرایید طبیعت خیدان ساده مالی مید وحت سام آیزد که صعود نگاه دل را این دشوار پسندی تیره بنیسار دو بادامس حامگی دشمن گریسے تمیر سامدا رسوانح فرو شدن معصوم کابلے اران مارکه مابساس کالیوه شده در ننگاله گردشوریس برانگیخت ماکامیها افتاده خون مدلحرا بیلے روزگار ارحواب درنیامد زمانه برخوریها دراحت سی ام بهستی بها درست هنگامهٔ حاوری ماسپاسان میتر و سوم خرداد چهیں پرستاری ار بیسان دولت آهنگ بدسے عالم مود دوار دهم ارلاهور آگهی آمد بزرگمان تباهی ستکور اسم درگرفت و فرزندان برده لسی شاهزاده عالم حال دگرگون گشت مدلدهی وامدر سرائی جهان سالار لختے آراسش مدیدآمد و در مولا شونده گشالش رامت خوش راقم شگرف ماتوسیس ار فرو شدن شاهزاده سلطان مراد نگارساری سپاه و نگاهبانی ملک و گرفتن ناکشوده جاها مرداحت سمدر داس را سپاری نگشودن قلعهٔ ملتوم نامرد گردانید و ار کار آگهی برخی لوم تیسن را سحود اما درگرداید یکے از آیان دتر بال را میورپ برخواند آن خدمت گرا را آگاه ساخت تیر دستان دوستہ نکساتیس دل بسمد درویاں لختے در آدنجته رمهاری سدمیت دهمتم کلید پیره کام دل برگرفتند سی ام مریم مکانے مدارالخلافه اگره رسید صوبی لورس لحتی در رنگ رفت دلاویر نامه فرستاده ار نیکرامی دمارد مودد سلطان خرم ولساری سستانی پرستار را همراهی برخواندند خون بردیک رسید بزرگ شاهزاده مارحی برگرا پسوار سه سعادت اندوخت و دران روز افسر جدا مدیرد شده مرا سم بزرگ داشت بجا آورد نامه در ساخته تاگزیر شاهزادهٔ سلطان مراد را کسے بهمایون عرض یارست رسانید و عرائض نگارندهٔ اقبالنامه را ندید آگهی بریگذارد مدآن پهیں مالوا آگاه ساخت و جهانی لسوگواری برنشست گیتی خدیو. پیری کار آیسهمدی جهان شمعی شورش طبیعت برلسانند و چاره سازی عمر دگال شکوه فرمود و گیر اسے آن ایزد درست کار گر

آمد و سلے آرامان جانکاه را شکیبائی بدست او فتاد شعر

هر سکام بادکردار تو عالم را	تاریخ معانی باد آثار تو عالم را
کار تو بعض تشد ملک کمال ایں	همراهی باد امر کار تو عالم را

فرستادن شاهزادهٔ سلطان دانیال را بدارائی دکن

تیمار زیردستان فرمان پذیر و مالش بدکاران ستراپی نهین ایزدی پرستش یا فرهنگ نشینان دادگرست و
وادار بیهال فرماندهان حراین دوکار بزرگ تواهد لله الحمد شهریار داد خدا پرستنا سپاسی و کردار والا پایه دارد
وانده و شادی ارخسروانی بسیج باز نگیرد و با درد ناسے گذشتن گزین بود و غمخوارگی گروها گروه سوگواران کنایت
زیردستان جنوبی دیار بر گماشت قدسی خاطر آن میخواست که بزرگ شاهزاده را بدین خدمت والا پایه
بخشد بهنگام دستوری از رهنمونی بیدبیسیجان بارگاه والا آمد ازآنجا که تلک پاسبانی در تنگ برنتابد شاهزاده
سلطان دانیال را دران فرخ ساعت نامزد فرمودند و شب دوم تیر گرانبار اندرز رخصت یافت کشور خدیو
نخستین منزل را فروغ والا قدوم نورآگین ساخت و شب همانجا بوده و نوازشگری و پندگذاری داد
گرفت و به بخشش سراچه سرخ که بجز شاهنشاه دیگرے بر نفرازد برنواختند و قدسی فرمان براقم شگرفنامه
آمد خواهش آن بود که او را نزد خود برخوانم لیکن چون شاهزاده را بدانسو فرستادیم چندی لشکر
جدائی دل برنهد و بسر براهے مهمات ملکی و مالی آن نونهال اقبال برنشیند مرا که از سرآغاز آگهی خوش دانشگی
روزافزون و از شگرف کاری نیل سپهر دنیا درما فزایش در نیولا گذشتے گوهر افزوده بود از سخن ساری
بدگوهران و روائی نادرست گفتار رستگاری از بارستی خواهش رفتی چون تختے بایزدیا درے بلندنامی
اندوخت و صوری دستگاه را پایه برتر نهاد در دین کشاکش روحانی و نفسانی نشور والا رسید و برده
آهنج را مایه آمد از دوری آن سرچشمه آگهی آسیمه سری درگرفت و از اندیشه آبادی بجوتس آمد و بهان گاه
رامش گرفته با نتظام قدوم آن گوهر کان شهریاری برنشست در نیولا روزگار رسید قاسم یار به پیسر آمد
شاهزاده سلطان مراد او را درین یورش پیشتر فرستاده بود و بسیارے را دم مرد آزمون کار همراه
ساخت چون آن برهمزدگی روداد جریده بازگردید براقم شگرفنامه پیمان بر بسته کامیاب خواهش بازگردد
و چندے آماده جا برگرفت هشتم نزد قصبه کنهر دولت آباد یا شد او درگذشت هشتم نگارنده شگرفنامه
میرزاخان را بالسیارے بناسک روانه ساخت و میرزا یار را که بدانسو فرستاده بود نوشت که زود بلشکر پیوند
پیوندد اگرچه از رنجوری او گزین سامان نشد لیکن از نیم چندان گزند نرسید پانزدهم مادر شاهزاده
سلطان پرویز بعلوی عالم شتافت و پردگیان والا شکوه را الم انداخت بچاره سازی شهریار دیدن
برخے بعبیر گذرانیدند و چندے رابگلشن سراے رضا خراشش شد هفدهم راجه مانسنگه بسجود تیری
آستان ناصیه تجبندی برافروخت و گزین پیشکش بنظر همایون در آورد از آن میان بنجاه الماس
گران ارز آرایش افزای بنگاله بود و فرمان داشت هر گاه خاطر از ملک واپرداز دو بدرگاه بازگردد و چون آن
دران دیار لختے ایمنی روداد این سعادت اندوخت و نوازش برگرفت بیست و هشتم قلیچ خان از جونپور رسید

ودولت باریافت شاهزاده دانیال با سپاهی آن صوبه گذاشته بود، خاطر از آن فراهم آورده بوالا درگاه
آمد و هم از دارو خورد از لور عبدالرحیم بود، بیگ رجالی شد دلیت احییه را که رها ساخته کامیاب
خواهش دستوری نگاه داد بکسے آنکه مرا ودرآویزه آن پوسته لقدر مدگی سپرد در صحرا بارگی سرکند تنگی
بروریت وآن بوم تسیں از کار آگهی بدر رفت گیتی خداوند نکوهش فرمود و راه شد خانه برلتابد و داور احمد
بسخواست کسته بدان بوی فرستند لیکن بستیاری برے رهائی یافت چهارم شیخ عبدالرحیم را بدولت آباد
فرستاد کارساز حقیقی چون راقم شگرفنامه را آمار اینس ولی برگماشت هر سو کارآگهی با مرد کنار دام گیرا
و فراخ دستے وراد مردی جائزه ستایان برسارد درین هنگام در تیباں دولت آباد برکدار دبدا گر درست
بیان اهی بحت روحانی لوائے نگاه داده آمد کلید بسرده برستاری گزیده شود لیکن برے حستی ودگی
درین بردیکی معاملات بدو وحی بمالش ابیان با مرد کرداری ردلور خود را که شایستگے از جیں اوبرتابد حسور
وادهزار و پانصد سوار از خود همی شماره دیگر سپاه همراه گرد آید در بیولا آصف خان بدیوانی کل سربلندی
یافت گیتی خدیو همراه درکار ملک ژرف نگهی بکار برد واگر بر وقت درنگ زود خون رانسے بیم دانش
دستبازه گشتالی برگسود و بدل آرائی برنشست یار دهم ادسا بهو فرستاده بود با سرده را بدین لا آ
برآورد قلیج خان را بیرمال ساخته ورفته رفته دست اریں بار کشید بیست ستم بیرا تاج لشکر دکن
پیوست خواں ار درگذشت شاهزاده سلطان مراد سگرف شورشے برخاست نگارنده شگرفنامه او را
نگوستعش نزد خود برخوا میر را آهیچ تیر روی نمود لیکن بهره لالان نگه داشته دار خواهانه نامه که درین
هنگامه با برسار ندبسر باری شد چون ار دی خواهش آن بود که این تا آرسوده لی یا دررا کارآگهی ردساس
گرداند و ناتوان میان را بهره رود تیز سیاری برسانم تا آنکه حسنه است ارتجنے بیرا آن بود که اگر فرمان
شودی درکار را فادگی تبانه خود رسانیده با درست گفتار این وآن از آمدن باز ماند و بهر حیر فرمان
عتاب آمیز از بهم رسیدار عذر سرائی برگرائی یاد خد انکه حسین را السراولی فرستاد ندا و کام و ناکام بروانه
ساخت و دران سال لعیر وری سپاه رسانیده پذیره شده بمنزل آرد و ارهوستش حنین مردانه بارسالو بیر
شگفت سوم شهر لور ملک خیر الله را در روزگار بسر آمد و عس دار السلطنه لاهور لود دولت استگی این حد
سپاهی آوردوری در جلوگاه ناسور دردی را که درسد بود برد خود برخوانده پژوهش درد بدر سیگر دل
مرکبیں بدستاں سرائی خبری همراهاں را بدرون آورد و چند سگراں اوزاربرون فرستادو رال تنهائی
کاراو با نجام رسانید ولیسر او بیر دراں آشوب درگذشت آز سوانح فرو گشتن بر فراخ ملکے بدیں شهر ایلد
هزار و یک ده آباد دارد و هر یکے بسال شهرے یکماه میش ازاں که شاهزاده را روزگار بسر آمد شیر خواجه

رادمرد برگرفته بود چون شاهزاده در گذشت بیشتری ارکان دولت بواگذاشتن آن برکوشیدی از انجا که گشود
الکاره نخست در اشتن غنیم را دلیر ساختن بود بپذیرفت و چون کارها شایستگی گرامینا توان بینی بسیاری
کالیوه ساخت و مخالف را که از پانزده هزار افزون بود بران داشتند هنگام بارش که دریا لبریز گردد دشمن چیره
پرداز ند مرا عانه ریزشے و دران نزدیکی فراهم شدن گرفتند و همگی سگالش آنکه فیروزی جنود زیاده از سه هزار نیست
چون دریا پرجوش شد کمک نیارد رسید دست یارش برکشایم ازین آگهی بامرالی که موستن ایشان آسان بود
نامه با فرستاد و دریاوری نمودن سخت برکوشید بسے از ناشناسائی دگروهی از تباه سگالی در ناگرد
چندانکه ریزش افزایش گرفت و دریا طوفانی خروش برخاست پانزده هزار جنگی و دکی پاشنست فیل و
دیگر ساز پیکار زبردو سر آمد شیر خواجه که در رادمردی و کارپژوهی یکتائی دارد و فوجها برآراست و خود طرح شد
از کارشناسی و آتش جوئی رودها و شتابها گذشته بیشتر شتافت هرچند کارآگهان غنیم فزونی و سودمندی
احتیاط و نشیب و فراز پیش دادن برگزاردند باو شتن در نیاورد از راه سپردن تا بهنجار فوجها لختی سر آگند
و غنیم آراسته در رسید هراول که راجپوتان بودند شایستگی درآویختند و کارنامهای مردانگی بجا آوردند و چیره دست
آمد قعول برانغار و جوانغار نکوخدمتی دست نیافت در میان گروهے که برغنچے بودند اول روز آوردند و چکروت لپور
جگناتهه گوپال داس راتهور سلطان بهائی محمد امین جولی و بسیاری شایستگی جان نثاری نمودند و فوجها
پراگندگی پذیرفت غنیم از پے درآمده رو بشهر نهاد شیر خواجه پس از گذاره شدن آویزش درآمد و لشکر
کارزار از روبروی خود را برداشت وفادار خان و جمعی کارآگهان از برانغار پیوستند یعقوب بیگ
کوچک علی بیگ بیندی گوهر دلاوری برافروختند چون باز گردید ناوردگاه را بهزار فروشدگان یافت و از
چیره دستے غنیم آگاه شده بدر از نای غم درافتاد ناگزیر تهمسونیز روی فراهش گرفت و دران نزدیکی
سخت آویزه روئے داد زخمی مدرون شد و پیوست این بهادر الملک با گروهی کند اور درسید و کارنامه آویزه
نموده بشهر جا گرفت و شکست یافتگان را تازه نیرو پدید آمد و از ده گروهے با آنکه خواجه از دو لختے سرگران بود
بیتابانه خود را رسانید هرچند شود که خواجه را روزگار سپری شده عنان برتافت و باندیشه فرو شدن تیرترا
سعید عرب و برجی همرهان شگرف مردانگیها بجا آوردند از اقبال نیرنگی آنکه امروز و فردای آن غنیم از واماندگی
دست درازی نگردد و بدرست ساختن شکست و ریخت خویش پرداخت اگر بهمان گرمی دست درازی کار بس
دشوار شدی و درونیان شهر را کوچه بند گردانیدند و از هرسو هنگامه آویزش گرم بود چون آگهی آمد انجمن را از گوئی
برساخت و از کهوه چاره و ابروهند از تیه سگالیها و نکوهیده رایها بشگفت راز افتاد و دیر او پرداخته مرد و بزرگ
دل و نگارساز حقیقی رو آورد و چهارم شهریور در گرمی بارش جریده رو بدان سو نهاده آرد و و توپخانه و فیلخانه را

میرزا شاهرخ و خواجه ابوالحسن بیرون تا اربی بجا آلساپور آوردند شیخ عبدالرحمن را از دولت آباد بر خود خواندند
اندیشه آنکه تا کنار گنگ شتابند و سپاه فراهم آورد اگر یکی از بندگان سعادت گرا نگذاره شدن و آویزه
شتافتن دل بر نهاد او را فرستند و خود در ساحل باشد تا کار بیش صورت گیرد و از بس خاطر فراهم آمده
خود بچاره گری پرداز و چون لورتس با دریمی افتاد از جانب جنگی مردم هم کم کس بر آمد اگر پر در تحکر و هی دارد
کرد و خود را چندی سوی آهوبره گام فراخ برزد بدان اندیشه که میرزا یوسف خان را درین کار سرگرم سازد
هیبت گروه در لور بیده سر آغاز شد و موست و بحر در لورت او لشکر برد اگرچه نخستین روز از ناامید
شده بود لیکن میرزا علی بیگ و لشکر دولت آباد و دیگر رادمردان فراهم آمد بدلوام خواسته بر گرفته لشکر انجام
سپاه بر راحت و جمعی کنار گنگ فرستاده گذر را بدست آورد میرزا علی بیگ گردن لشکر را آورده را از خود
گرفت و هر که میر سید بدلاسا از بی را به مباحث و چون لختی از لشکر دل از دراحت خود میرزا بی گام برداشت
همگی آهنج آنکه چون سنگالیتها یکتائی بدارد مبادا آویزش شایستگی چهره برافروزد بهمان بهتر که خود را در اول
نبردگاه رساند و چون امرا بر ساحل گنگ یکی پی دیگر رسید از جوش دریا رست گذشت شیخ عبدالرحمن
چون کنار دریا پیوست ایزدی تا نیز موجه بر زد یکبار گی پایاب گذشت بیروزی بود شوده نحو دنیا لیش
بجا آورد و سواره از آن آب دشوار گذار بر گذشت کهن سالان آن مرز لقد بر شگرفی را طلسم کاری بر گرفته
شکست در شد بد مستم بر ساحل گنگ رسید و همان روز فیروزی نوید شوده همان بار رسید هژده هم چون
فیروزی سپاه گذاره شد برخی غنیم که نزدیک ساحل بود کمر آویزه قراول را دگر بزبر سر دمخالف از سود
گذشتن لشکرها از آن طوفانی آب و رسیدن را تخم شگرف ناامید لی بر شکست لورد هم از گرد قلعه برخاسته
سراسیمه راه احمدنگر فرا پیش گرفت از بی مرده بالشکر بها بجا آمد و شادی انجمنها بر ساخت قلعه نشینان
آورده روز در تنگنای عجم بود بد اگرچه نخستین ر رلسا رسی را دمردرا اهمت یاوری بکرد لیکن درین هنگام
سپهر بد کار رسا چهار سپاه دلاوری بجا آورده بتابید حال و ناامیدی از باد رحمت هر روز شکست رساند مردم
بلکوست است روز گدرا بیدی و آسیان بکادلی ست جا هار دیک لود که بها راز ره دراه و دریا از هم
گذرامده سحان بماری در آید و مرا نگی فرو شود و یادگر گوی هر آمان و لکی جرح ، سواری کار داد از بهال
چنین نقش دلفریب برانگیخت و جهانی شگفت در آمد سگالش آن بود امرو که سپاه نظام الملکی آمده
و انبار از مردم فراهم نسایس احمدنگر جانش رود لیکن آهنج همراهان بادر میعاد شگفت آنکه بیمان و الکبر
میرزا در میان شهادند برخی از گرانی خدائی گرید بد و شورسی دیگر بدید آمد از بر در ماری و ندار اجاره بیاخت
از انجا که سپاه برختی کشیده بود و از هرزه سرائی مردم بتنگدل خواست که با سپاه آن شیخ عبدالرحمن را

۵۲۵
ج سوم

برگذارد تیر خواجه از سعادت سرشتی پیشین سگالش بزدوده جنان وانمود چون این کار را آغاز بر بهادم نهاند
بهتر که بانجام رسانم لیکن چندی در شاه گڈه بیاوری بر نشیند اگرچه سر سنگین قلعه وا رد لیکن گلبن تهی بندے
نیز آساس یا مدارین روز مدو باز گذاشته شد و خدمتگزینان آنجا را بمنصب افزونی و خلعت و اسپ و زر دخور
خواسته سرگرم ساخت و خود برای دلجمعی ایمان بر ساحل گنگ بنگاه گزید آلهی عنایت بزرگ شورش
فرونشست و سرتابان هرسو بلابه گری درآمدند ایزدی سپاس را هنگامه گرم تر ساخت و به بنیالشگری شاهنشاهی
اقبال برنشست در قلعه شاه گڈه کهن درختی هم شگفت آورد تنهٔ او دو شاخ دارد یکی شیرین و دیگری تلخ نخستین را
در تنومندی و چاره گری و جز آن کارگر آیند بارگاه والا عرض داشت و لقدسی فرمان تختی از هر دو روانه
گردانید در نیولا بایزد یاوری رسیدن خزینه بهم چهرهٔ دولت برافروخت چون بسیاری را اقطاع نمود و جاگیر جز جز
شایسته نظام نداشت باز خواهش برگشود نه گیتی خداوند ازین آگهی فرمان شد تا خزانهٔ گجرات با پایهٔ سربان
و از پیشگاه حضور بیش از سه لک روپیه تهنڈ شے روانه شد بضم تا و نون خفی و کسر دال هندی و سکون یای
تحتانی درین مرز و بوم آئین چنانست چون خواهند که زر بیگر ندراه و رنج باربدر و دستهار و دنجواسته داری
بسیار نهاد و نگاشته برد هر و بجائی که خواهد حواله کند و او بدیدن آن دست نگار زر برگذارد و شگرف آنکه بهره
گواه در میان نباشد و آن برنوشته را بدان نام خوانند و از دگرگونگی جا و حال گاه در اردست افتد و گاه
سود یکی باز گردد گیهان خدیو از کار شناسی زر را با مرای حضور بخش فرمود و فرمان رفت هر کدام بدان
روش رساند در کمتر فرصتی گفته بکردار آمد و فیروزی سپاه را نیروی دیگر شد بیست و یکم روزگار دخت
قلیج خان بسر آمد آن همین بانو در مشکوی شاهزاده سلطان دانیال از گزین پرستاران بود نزد گوالیار
درگذشت و شاهنشاهی اندرز سوگوار را بشکیبائی آورد درین روز قلعهٔ تلتوم که از گزین قلاع برارست
گشوده آمد راقم شگرفنامه سندر داس را بگشایش آن فرستاد او بدان نزدیکی پاسی همت افشرد و
سترگ آویزش بها رفت شبی درنشینان را شادخواب غفلت در گرفت بزینه بر شدند قتلوخان دربان
بدر رفت و دیگر سرتابان روبایلی نهادند

	براف‍راختن همایون رایات بصوب مالوه	

چون شاهزاده سلطان دانیال را بگشایش دکن روانه گردانیدند و در راه دستی درنگ رفت افسر خدیو بسیج
شکار مالوه در سر گرفت آن گرامی فرزند بانجام فرموده تیر تر شتافت یکشنبه ششم مهرداد دارالخلافه آگره بقلیج خان
سپرده پس از چهار ساعت و بیست و چهار دقیقه برشمرد بر اقبال بر آمد و لسکا لشتے آباد دولت آزاد فرا پیش
بیگرفت سلطان خسرو سلطان پرویز سلطان خرم بسیاری پردگیان را بهمراهی برگزیدند درین روز برشگ

ج سوم ۵۲۶

شاهزاده را دستوری صوبهٔ اجمیر داده بشهریار بزرگ مهرپرور زمان عاطفت را نامه برنهد و اوار زاده همانا دو همیشه
سود ارزمان بازنداردش روحمندی باز داده بسعادت مریم مکانی دولت کورنش یافت و در بیجاپور
ری دهد سنگ اری باره همان پرست کسور خدا و رامالش امرای را نامزد فرستاد و بسا آمدن پیش او را
برزبان گوهرآمود گذشت راجه مانسنگه شاه قلیخان محرم و بسیاری امرا همراهی نامزد گشتند و نخواستگی
راجه پورا و حکمت سنگه را ماسمانی بنگاله دستوری شد از سوانح فرزند شدن مشی او بزرگ لومی بنگاله بود و از
موسیمدی لختی بهره در ارحت عمودگی تاستاره لوس رسید درین هنگام که گیتی خداوند بمحبوب بار ریاسة
فرمود و راجه مانسنگه از کارشناسی تیاداری سنگ را آسان برشمرد تا آنکه خود در صوبهٔ اجمیر باشد ایسے
آن ملک برخود گرفت از اندیرسنگرمے آن شوریده لومی رحمت هستے پرست وجاری شد بیش برگیرد آمد بود
جانجانان را بر دشاهزادهٔ سلطان دانیال فرستاده چون شهریار مهرامدور آگهی یافت راقم سنگر جاملہ اردوی
والا درگاه بس سنگدل سیر بدان مرزبوش را که ازسر گذشت وکس لختے از لطر افتاده بود بر نواخته در سلو
پرستاری تازه همان برگرفت از دوم سرل دستوری یافت و فرمان شد چون شاهزاده بدان رسد نگارندهٔ
اقبالنامه آهنگ سجود قدسی آستان فرامیش گیرد درین آگهی نشاط اندوخت و بنالشگر بهاشدند آمد بیت دوم
درمیان راه بسر لگاه جانجانان فرود آمدند و با یایان روز عشرت اندوختند در میاست اوابسی لود که با فیل
در آدیختی و شگفت آوردی عیست و ششم جگت سنگه درگذشت چون بنگاله رخصت شد بدار الخلافه آگره
بسامان راه می پرداخت ناگهان و اسپیں خواب درگرفت و الوس کچهواهه زار زاری غم افتاد حسروے
پرستش باسور سوگواران را بر آمی کرد بورجر دسال او مهاسنگه را بر نواخته بجای او فرستاد و جهانی را آگهی
اسید شادابی شد در نوالکتاش قلعهٔ پٹیاله بساط آورد دریاستان مرزبان برارملوم دریایان ملک جو
اساس نهاده بود و حاکم احمدنگر آبرار در کسالیش بحستین لور قتلوخان که هر دو مدت او بود سمدر داس را
فراچنگ افتاد وازان بار آرزوی بندگے در سر داشت درین روز میانجی اعتبار خان پرستاری گزیده
کلید سپرد و دولت اندوز دولتخواه دیگر درشتیان کام دل برگرفتند چهارم آبان جشن شمسی وزن افسر خدیو
برآراسته شد و بدو وارده چیز بر سنجید بارگاه بخشش بحتالیش فراخ در دید بحکم همایون بوکیل دهول پور
رسید و شاع صادق خان لختے برآسود مرا هدیور او سمارو مشکس سرمایهٔ سعادت برگرفت در مولا
راقم سپاس نامه بردگیان شاهزادهٔ سلطان مراد را بوالا درگاه روانه ساخت چون روزگار او بسر آمد
صندی را که همراه بود بدلشاه لور فرستاده همه را یکجا ساخته کار آگهان به سمارداری برگماشت تحویلدار
و سرف وواروه را اراهم آورد وکالا رایک یک برنوسیا و بدازراه ناامیدی در زمی فرستادن ایاں لختے

میرزنگ افتاد در نیولا که خاطر فراهم آمد یازدهم بزه ورآورد و نعش آن سفرگزین را نیز همراه گردانید چون
نیرگوهران بسیج پیکار در سر داشتند و آوازهٔ آویزه گرم بود از چهار صد فیل همه را نگاه داشت رای درگاه نیز افزون
و دیگر منصب داران و احدی را برقه ساحت و از سترگ یاری سپاه و تن گشت در بالود لولا درگاه رسید
نقدے فرمان آن ایزدی آمرزیده بهایی فرزند شانزدهم نزد گوالیار همایون نزول شد و دیهیم فرافزاز دتی
برآمد و شب هاکجا بسر برد راج سنگه ذربان نیایشگری بجا آورد و فرخے مایه برگرفت بامدادان فرود آمده
خانهٔ شیخ عبدالله خان را از قدم جاوید روشنی بخشیده تربیت و ششم میر عبدالحی میر عدل را نزد
شاهزاده فرستادند چون آگهی آمد که در راه درنگ میرود او را بانذر گزاری فرستادند چون راجه باسنگه
در سوگ پور ناشکیبا بود اسپ و خلعت نوازش او همراه گردانیدند و دلاویز پندهاے آرام بخش برگذارد
غرهٔ آذر روزگار شهباز خان بسر آمد و بسیماب خوری شیفته بود چون سال از هفتاد برگذشت دست و کمر درد
آمد و نیکے بهی یافت در شهر اجمیر همان بیماری بازگردید و تب افزود و از چاره گری پزشکان تندرستی رو داد
و دران سال سه ناگهان درگذشت در هر گونه پرستاری و سربراهی سپاه کم همتا بود اگر تقلید پرستی وا نهشته
وزمان را بهنجار برگشودی طراز فروهیدگی برگرفتی در نیولا را قسم شگرف نامه احمدنگر سوررانه شد چاند بی بی همان
نبیرهٔ برهان را پسرے برداشته دران حصار می بود و آن استوار جا را پناه خودی اندیشید و نحتی سپاه درون بار
کرد و بیرون اهنگ خان زنگی با بسیارے شورش افزا اگرچه آن خردسال را مرزبان می پنداشت لیکن پرکیهر
آن پاسبانان آن بانو پیوسته با فیروزی سپاه زبان لابه گری فرستدندی با دکنیان دوستی داستان سرای
بنگالهٔ زندگی گوهرین نامه نیز همان روش پیش گرفت پاسخ برگذارد اگر از پیشین منشی و روشن اختری خود را الوا
درگاه برشمرد چه بهتر همانی که رود پاس آن برخود گیرد ورنه میفرخ کرد از سخن در میان نهادن سزاوار نبود و راه
آمد شد پیام ناسودمند برنبست چون بدگوهری بردنیان بر ملا افتاد و چیرنیسجے انیکس فرا گرفت بهوا خواهان فرستاد
دوستی پیوند استوار کرد و در عهدنامهٔ دست نگار خود درست سوگندها بر نوشت و برگزارد و چون منک خان نامش
یا بدکلید قلعه سپرده آید لیکن خبر به قبول سخن قرار گیرد و دستوری شود تا لختے بدانجا رفته برآساید و هرگاه خواهد بوالا
درگاه شتابد و بهادر را بپرستاری افسر خدیو روانه کند از دگرگونگی بسیچها و دلنزاری همرهان لختی درنگ رفت
چیلن نشستن در شاهگڈه بدرازی کشید و برنخے جدائی گزیدند و آوازهٔ آمدن شاهزاده فرو نشست
اهنگ خان اته سگالی در افتاد شمشیر الملک پور پتال خان را که هنگام حکومت برار داشت از زندان برآورده
اعتبار افزود و لشکری همراه ساخت تا از دولت آباد بدان سرزمین در آید چون زه و زاد سپاه دران آباد
بوم ست هر آینه در فیروزی جنود پراگندگی راه یابد لیکن درین هنگام دستبردی نتوان نمود چون از دیر باز از این

نامه را اندیشه آگهی داشت میر یوسف خان را بسیار بسیج کارگری آن گداشته بود میرزا آسان ترتموده
نشاد وجواب نامه روانی در سندواو بولایت یار برآمد و شکرف شورشی بریاست دلسا با سداران آن
ملک را نا از حارث دگرو دیے نارسیده تعمیر بوده ونارنیسید مادری کار آگهان بسیج احمد نگر و
الش مرد فی ندگو هران وعیار گیری گفتار جادی لی در سرافتاد و دو داد دم روانه شد و لاوران نا بر سودا
مردود مرجواد حون سر ببرله حد سپرده آمد مخالف از هر جا نا رگزیده ناچه بگر وانم گشت درین سال مرتد
فرو شدن سپهر جهان بساط آورد میر یوسف خان ازان شورش به سرداری گرائید و بیت پری از بیرون
در آمد سرراهان و میرزا لشکری و عادل خان و سعد در این وحدت بگر تیز روانه ساخت آن بدگوهر آثار
المحبور داشت مس در ستا دگان در رسید ما رسید آگهی اسیمه سر گام سرعت برودانیان برهمونی ارجمند
ترم نسبی جهان مارک شد دست میمع آرد رسر لگاه اوار هسو تیز در گرسید پیچی آورید رشت نا گاه
حال سکر برد مرور رسید هنگامه بدگوهران مرا که دست مد برتت و کوس شادی بلند آوازه گشت بیت و هنم
هایون رایات بر دستلیه فرد آمد میرزا رستم ارانقطاع رسید و سجود فدمت آستان ناصیه بحمدرسے
برافروخت در مولانگاره که گرامی نامه از بسیج احمد نگر جهانیان ارگرفت حسم دی مو کمی تیش رسید بیخود را
استگاک کر از دمشود امر عالی شاهزاده سلطان دانیال هم رسید کار دوبی اودلیس دوروریاب
خواهش آست که احمد نگر بر اکساس ایه لیستی را اراک آنچ نار دارد لیس اریں مرراه در رنگ تحوابد
هم گسیر ارفرار شایسته گی برسد و جهانی را شادی دگرگرفت حید ر رسکم بخش مادردی تر شکیبائی جامس
هی لعسایسته که ابر در ارهنما مالست برتحا و لور مدرستی ر داد و بیانگر سیاه آمد در مولا نا ره شور تیے
نصرت ری سپاه در افتاد حون شاهزاده سرامور رسید بهادر خان از قلعه فرود آمد و از سعادت ملازمت
سرمایه گرد لیسیج ناستن آن تنه شگال در سرگرفت میرزا یوسف خان را که آهنگ نیش داشت بر دورد رجانه
اردو به دیگر مردم مدان سور سیاده لسیارے ارراقم سگر دنامه رخصت جدائی گرید بدعنیم که خود دلیر ریده
اریں نجا در رنگ و مرا کی سگے سپاه جدا نارسیدن آورد و ناکام نارگردید همواره بحاکاه دست دردی
مود سے راد مردان آدیره دل بر نهاد بدبد دلستانی در آو بخشد ارایردی ناسس و یرورے پیچ در
ناسپاسان برگمید مدو احساک جان بیانگری فراس گرفت نارد هم بهم بر دامحیں حش تمنے
درل سدو هست جر آن مرس ار اندازه را بحشید بخشش را اصلا سے عام در داد و دگر با گروه مردم
کام دل برآمد بیت و حسم سکم بحور تاگیتی حدا و مدرانحته مایه دلس ارحار رورته مدرستی گرائید کوته
سپاس گزاری ر سیب بساط انجمنها آراسته گشت

چاشت فرمودن گیهان خدیو بکشایش آسیر

بیست و نهم دی نزد اجین والا بارگاه برافراخته شد سگالش آن بود که چندے در مالوه عشرت شکار اندوخته فیروزی سپاه بچستی وچالاکی دل بکشودن احمد نگر برنهند چون آگهی رسید بهادرخان مرزبان خاندیس چشم برد از هنجاری وسامان فزونی انداخته شاهزاده راندید و آهنگ کشایش و مالش در سر دارد فرمان شد همان یارش احمد نگر فرا پیش گیر دها ماندن او از سرتابی نیست و آن بسیچ دارد که نخست ما را کورنش کند ورنه بمغزکار رسیده چاره گری آن همایون رایات نزد برهانپور برافراشته ابدان نهال اقبال فرمان پذیر شده روانه شد بهادرخان نگرین فیلش برگذرانده و پور خود را کبیرخان با برخے مردم پرستاری همراه ساخت از بارگاه خلافت نخست خواجه مودود بشیجگری رفت او چهار فیل نادر خود فرستاده در ندیدن نادرست گفتار برگذارد پس میر صدر جهان باندرزگوئی نامزد شد پس بشیر و خان آن دژنشین از خرد غنودگی تورن سگالش افتاد چون نیاگان او را الفرمان پذیری و خدمتگزاری روزگار بسر آمد شهریار پایه شناس از دور برانداخته ملک را بدو باز گذاشت از بخت تیرگی بلشکر دکن نرفت و شاهزادگان راندید جهان خدیو از الغ خان راگزین محل بری انگیخت و در بیولا که همایون رایات نزدیک رسید و بند سرائے درنگرفت ناگزیر مالش آن بدگوهر و بار سیدن ملک تا رش رفت از راه دیبالپور رود نار روبر برهانپور آورد و در دیا زدهم اسفندارمذ از سالهی لور مندو و شیخ فرید بخشی بیگی و هاشم بیگ قاضی حسن میرزا یوسف باز بهادر مقیم خان بهادرخان تولک میرزا برخوردار الغ بیگ بدخشی رحیم بردی میرجلال قزل ابدال علاءالدین حسین بکرماجیت لکهمیسین بهنکیس خان و برخے سادات بارهه و بسیارے رادمردان را بگرد گرفتن آسیر دستوری داد و نهم بیست و یکم فتح الله شربت دار درگذشت درست خود پسندیده خدمت بود از نیک پرستاری بپایه امانت برآمد و از خودکامی بیاده پیماگی افتاد او را بدکن فرستادند تا لوکه دوری رنج دوای او برسازد از سعادت سرشتی از آن واکشید و بخت بخور شد چند انکه پزشکان نوید گشتند شهریار مهربان دل او را نزد خود برخواند و چاره گری نخجسته بی یافت پسر نیند و رفت و ناگهانی در گذشت بیست و سوم کنار نربده همایون نزدل شد بامدادان آب بازی نشاط اندوختند بیست و ششم از آن رود بار گذشته در زمین بیجاگده بارگاه اقبال برزدند و نوروزی جشن درین فرخنده مرز آراستند آورد

آغاز سال چهل و پنجم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال آذر از دور چهارم

شب دوشنبه چهارم رمضان هزار و هشت ساعت و چهل دقیقه خورشید گیهان فروز بحمل پرتو انداخت و نهم سال از چهارم دور فرخے نوید آورد جهان از دم بهار و نسیم صبحگاهی برنائی انبساط در سر گرفت و ایزدسپاس را روز بازار دیگر شد که سپهر نیرنگ ساز را هر زمان تازه گردشی دهد و زمینیان را نو نو طرازی برسازد

مے لی کو سہ گلگی لعس آرائی گلمار سید سواد سر بار بو سدار دلی لی رنگ جید کے را ماستی مس میت مگر کاری
لعد ریکے را سرار بما بگو ماکوں روس چہرہ برکشاید

آں دل کز لو ستودی اکسری تاب یافت	در حق طلبی جو شمع الوری تاب یافت	چوں یک نگاہ کرد یکحضر شاید	گر بہر جبیری موج دیگری تاب یافت

شہریار والا دانش تختی دل آرا سیں بہادو بار رگ بکرملی بہار ازخزاں بار شناخته بمر ربانی بور سید گاں
بسست چوں بورتس فرایتس بود لعوری سرایہ کمتر بر رسید حسم فروردیں کوچ شد لیکں چوں بسیار سے
دربار داشت گیتی خداوند بریکو سید بدبرد کرگا تو سجاگرہ درنگ رفت وہم فروردیں راقم نگاریں نامہ دراں
سرزمیں بسجود قدسے آستاں ناصیہ بحمدی را افروخت وار شاہنشاہی دیدار کام دل برگرفت چوں شاہزادہ
ازرہا مور برگذشت فرماں والا رسید کہ سیاہ را سیر را تاج سپردہ رو بدرگاہ نہد دل سردار آمد و سگرف
شادی در گرفت نزد میر رفتہ بر ساحت دو فرماں برخواند چوں ازرہا ودمردم برہا مور بحتی پراگندگی راہ یافتہ
باقیہ بود میر را با سران لشکر سپار برد۔ عرض داشتند کہ آراستن ایں آسوگاہ باراسے بار بہا در با دلی برتاں
بہ نگاہ بار گردید و انتظار چوں حیدسے برگذشت دو رکار برآمید شاہزادہ بردیک ترشد میر را تاج و
میر مرتضے و خواجہ ابوالحسن و دیگر کار آگہاں بیاقداری ازدو برد و گرشتہ خزانہ و توشخانہ و دیگر کالا نیز
لعدر بایتس والا فیلخانہ ہمراہ گرفت دوار دہم اسفندار مذ روانہ شد ہمدہم بر در اہو برد شاہزادہ را دریافت
سہ روز بگاہ داشتند دریں میاں دیگر بر لیغ والا رسید کہ چوں برہانپور سے اگر بہادر با در برسرائی اودہم
گر بید لوید بحتاسیں میسی بوت بہادا دہ باھو آوردہ و رسہ لشکر و فیلخانہ را دراں نزدیکے گذاشتہ میر تر سوناں
تا در پیش آمدن گجرات سو بہمں حالتے ر۔ رحوں مداں آباد مستر رسید بہادر آمدہ یاد و بھر ہی سید میوتیدہ
بر بہا دچوں بخانہ بار گردید بکبح گرائی در شدو با سزا پاسخ برگذارد و لقدسے فرماں لشکر و فیلخانہ را گذاشتہ گام
فراخ بر رد و لعرح ساعتی بر والا درگاہ ناصیہ برسود و بخسروی نوازش سر برافراخت و ایں میت بربان گوہر
گذشت سے و رحمدہ شتے ماید رحوں مہتابی + تا با تو حکایت کنم ازہر بابی + چوں ہمایوں رایات بر دیگ
رسید دبود و ضردری سپاہ بکماتس احمدنگر ساختہ مدید در تس رفتن شد نصیب و نکم برہا مور لعدسی قدوم فرخے
برگرفت از آگرہ باآں شہر دو بیست و بست و سس کروہ دو در صد دلو دیج روز بسست و سہ کوچ در نوزدہ بد مد
سیست و دوم خاں اعظم آصف خاں شیخ فرید راقم نگر ساخہ را گرد گرمس اسیر و مور حالی برلسا مرن فرستاد مد
رکمر زبانی فرمودہ طراز کردار گرفت و بسیاری فیروزی سپاہ را دریں خدمت گذاشتند آں لشکر کہ لسرکردگی
شیخ فرید بحتی بیگے پاکتاتیس آسیر روانہ شدہ بود از مردم کمی و علیم فروتی دور میی بکار برد ۔ در سہ کروہی حصار
بار کشید و مرحی باتواں میں رنگ دگر وانمودہ شہریار را گیتی گراں ساختند چوں نگارندہ گوہریں نامہ دولت

ج سوم ۱۳۲۵

ار یافت حقیقت برگزاره و قدسے خاطر گرانی برآمد درین روز پاسبانی خاندیس مراتم تنگ بیا ـ اگر دیه
میست و دو جا مردم برنشاند یکسو گرامی برادر شیخ ابو البرکات با برخے کارآگهان فرستاد دیگر رو شیخ عبدالرحمن
پور خود را بهمت الهی بندگان در اندک فرصتے گردناکشان باکش بسزا یافتند و بسیاری الفرمان پذیری حضرت
اندوخته شد و سپاه خاندیس بندگے برگزید و کشاورز دلاسا شده باکشت و کار پرداخت هفتم اردی بهشت
مظفر حسین میرزا را بگنگ فرستاد چون بدان نزدیکی فولاد خان حبشے ورد بلے و ملک تیر و چندے
سران خاندیس بندگی داستان بر سکالیدند راے درگاه راے منوهر خواجگی فتح الله میرزا را و میر گدای
میر عبد الحی و بسیارے را بسرکردگی میرزا بدانسو دستوری شد اگر اندرز سرائی درگیرد روائی والا گاه ساخ
و خود ناکشائش آن دریای همت مینشردند ورنه بسزا مالش دهند از شگرفی اقبال روپ رای فرو شد و
با افراده کج گرائی یافت او در بوم شیناں خاندیس بکند آوری و مردم فزونی نام ور بیشتر از ان کیر و دار
سپاه مدان نزدیکے رسید فولاد خان به بسیج قدسے آستان جدا شد راقم شگرف نامه چون در پیش بود
او را الفرمان پذیرے رهمون شد و استوار پیمان ربست درین هنگام اندرز نامه فرستاده او را رجوانه
و منشور والا در دلدهی او نگارش یافت او بدین دست آویز او هنگامه ناسپاسان برون شد
مسعود بیگ سه فیل شاهنشاهی بگجرات می برد او میر یوسف روپ راے مدگو هر کم دانسته بیار شد
فولاد خان شتاب آورد چون گفتار او در بازگشت درنگرفت آویزش درمیان آمد از اقبال یاوری
زخمی رو بگریز نهاد فیل و دیگر کالاے او بیغما رفت و در کمتر زمانے راه نیستی سپرد و بیک پرستاری فولاد خان
روی روز افتاد در نیولا بنگاله بخت برشوریده راجه مانسنگ از ناشناسائی با آنکه در صوبه اجمیر پاته
پاسبانی آن ملک بر خود گرفت رفتنه اندوز ابرار دولتخواہے پنداشته دران دور دست بخودکامی
گذاشت عثمان و سجاول و دیگر افغانان آشفته راے که پرستاری نمودی سر شورش برداشتند
مهاسنگه و پرتاب سنگه چاره آن آسان برشمرده باهنگ آویزش برآمدند هژدهم
هنگامه سرد گرمی پذیرفت و چشم زخمے به فیروزی سپاه رسید اگرچه بنگاله از دست رفت لیکن برخے
جا برگرفتند در نیولا مظفر حسین میرزا راه کج گرائی سپرد گیتی خداوند از پیشین لغزشها شماری برنگرفته
بچندین نوازش سربلندی بخشید او از سرشتی باده پیمائی افتاد و گوهر خرد را تابش نماند روزی
با خواجگی فتح الله درآویخت و درشت گفتار و تیرگی افزود دران سال چهار گروهی الناک امرا پدیدن آمد
قلعه رفته کشودند او قابو دانسته با چندی راه آوارگی در نوردید و از سپه دور رنگی کس از پی رفت و لیت لوی
راے سنگه بهانه پروهش جدا شد و از بدگوهری سه گاه خود شتافت بشور افزائی نشست خواجه ویسی

پس از سه روز بجستجوی برآمد چون آن بدگوهر گجرات رو بگام فراخ برزد و از اقبال بیرنگی همراهان
نامه پایه جدائی گزیدند آتش واژگون برآمد و کار بکام او نشد ناگزیر میان سورت و بگلانه نوارستگی
پیوستن ورستد درین سراسیمگی خواجه رسید و بهم جزر داد دستگیر ساخت درین روز راجه برهان رسا از بگلانه
بسجود قدسی آستان سرمایه نیک یابد و جسر الی بوارس کام دل برگرفت و سایه سه هزاری برآورد بنده تعلیم
ذوالفقار سربلندی بخشیده دستوری بنگاه داده بدربیولا بهادرخان از نورس گرامی ور بهار تن تهی درآمد چون تی
از بیدار عنوونگی برآمد بدست آورد شهر و در ماندن درگاه مادر کلان و نور دخود را تا تمصتا بیل وانساخت
و برگرار دارین لعرس سترگ سماگی سراپا ساخته حاضر گرفته و از سعادت آستان بوس از بیدار درآرزو واست
کخدمت برای حق شکری عالمانه واگدازند ناسراس بجیر دو بدست آوردن مکویر سپاری له الا درگاه ناصیه
سرمایه حسنت شد در استکوسه سلطان خسرو سپاه رم و فراوان کالا و خواسته میکس بمیر ستم همگی اندیشه آنکه
چون آروق گران از ری از ردیین لاگری گیتی خداوند گشوده کوچ خواهد فرمود ناچ ربت خرد بدل ار و بدربیا
نامه بدست آورد ریست نمان از بیم بدگی برآید و بی شکرانه سپاهد دربیولا ابراهیم بهادر افواه رسید چون
سر راهی جاندیس راقم سگر نامه نار گرد بگسالس قلعه ماهیل ڈول و خاموه بسهد رداس ولسیار سپاه فرستاده بود
و آن بدگوهر در او بخت در پای دمار ری شکست نامه دستگیر شد سپاری کند و از آن فیروزمند رحمی شد بدو
سهدرداس برادر ملقدر بندگی سرد بهم آن سوار افزا داشن ارسید دوازدهم پولاد خان سعادت یار آمد و
دکسر والی بوارس سربلندی گرفت سه هزاری برآورد بندو اٹاوه جاگیر تن شد از سوانح سرمی سدل روزگار
بجه جلو اگر جه نام خان اعظم میرزا کوکه است لیکن ناگیتی خداوند بادرشتی سیودی داشت سابر دهم بسجت بجوی
درگذشت و جهان سالار را غم درگرفت رسوگواری موی سر و بروت سترد بندسر خیل کوشش رفت که خرد و بزرگان
آن بهنس مالو دیگر بسترد سنگان اخلاص سرشت پیروی کردند شهریار پایه شناس تابوت او را بختی بدوش خود
برنهاد نا کمی سالگی بیا خیر دبود س خیرسگالی و مهربانی دل بهندهم مظفر حسین میرزا را بدرگاه والا آورد
و برکم ملی او بخشوده نزمانی دلستان برشا نهد چون آگهی رسید که از لی عنوده بخت امیری گام جستجوی
برزده نکوهش فرموده راسی درگاه ورای معو بر اندان نامرد گرده واحه دس آن تگار ار دستگیر ساخته
بر سلطان پور آورده بودیابان بیر میو بسهد برد چو بیره خواجه ناظر و عمر حسینی و دیگر پاسبانان جاندیس
ناد بیرس برجا بسهد و نابرد یاوری آبروی شالی ریخته آمدست و بهم راقم سگر نامه را بسمت
چهار هزاری سربلندی بخشیدند و بسیار سه بتیره روز ناتوانی بی پرسست درین ار ر بسهد جان بسجود
قدسی آستان ناصیه بخشیدی برافروخت و بسمت هزاری بلند پایگی یافت او میرزا راجه علی ا...

ج سوم

محمد صادق علی

و همشیره زاده نگارنده سپاس نامه است گیتی خداوند دار الخلافه آگره بر خواند . بود تا نوازش پس مایه سیاه بوم نشین خاندیس بدو گرویدی و دوم فیروزی سپاه فرار کوه ساین تحیر دستی برگرفت بس بلند و استوار گذارست در نشینان اسیر سر و بر آینه وگزندے رساند قرابیگ میرزا یوسف میرزا تولک رحمت خان شیخ علاء الدین خواجه ابو ناصر میر قاسم بدخشی عبد الرحیم شهاب قندهاری نظام الدین حیدر و برخے بازویزش پای همت افشردند و پایه پایه غنیم را بر داشتند چند آنکه بقلعه در شدند و شگرفی فیروزی چهرهٔ دولت برآراست درنگاهداشت آن قرانیک مایه رستے پا استوار کرد و لختی کار بر اهالی دژنشین تنگ ساخت سرهٔ تیر شاهم خان جلایر سعادت بار یافت بدین یورش سر خواه و بودند سامان نموده از پے رسید و کشمری نواخت سربلندی آمد و سوم ناسک کشایش یافت چون سعادت خان فرمان پذیری فراپیش گرفت راجو مرد مایه پرستار او بدستان سرائی نوکران او را فروخت و فیل و دیگر کالا برگرفته سران ملک دست چیرگی برگشادو ازین آگهی شاهزاده بیخبر کس برابسرکردی دولتخان نمالش او فرستاد و راجه سورج سنگه یاد آیا و رسم عرب تمیز برست شهبازخان برهان الملک و بسیاری را همراه نوشتند کارآگهان پیوسته گزین آذیرش نمودند و ایزد یاوری فیروزی چهرهٔ بختمندی برافروخت درین سال خواجه شمس الدین خافی را روزگار بسر آمد و او را سر انجام خالصهٔ پنجاب در لاهور گذاشته بود تا حضور را ارکل بازنداشته بگشاد پیشانی خدمت گزاری می‌نمود دران شهر درگذشت در وارسیدگی و راستکاری و مردانگی از یکتایان روزگار بود کار شناسی او فروغ کردار داشت ناملائم او را ارشور اندے شهریار رفتن این فرو هیده مرد بعم در شد و از داد ار سپهال آمرزش خواست و پس ماندگان او را در خور نوازش فرمود و آن خدمت بکهین برادر او مومن که شایستگی روشناس بست بار گردید بیست و هشتم رمیهاریان را زمداران برنشاندند چون فیروزی سپاه احمد نگر را گرد گرفت سعادت خان فرمان شجاعت خان عبد الستار و بسیارے درنگی و دکنی پیمان گرفته دیده و گرد شورش برونشست دشمنان دوستی نمارا منغز کالیوه شد بکارشکنی ایشان بر نشسته و مابین الخته کار آن شاهزاده را برشوراندند و برهنمونی ایشان بسیاری را برگرفت و فرهاد خان و چندی که همرهی میرزا خان در راه ناامی خدمتگزار بودند راه گریز سپردند و آوارهٔ پیمان شکنی شورش تازه گردانید و هر که آرزوے دیدن داشت عنان بازگرفت از سوانح ناهنجار بزرگ شاهزاده چون آن نونهال دولت را بمالش رانا فرستادند از آسانی و باده پیمائی و بد همنشینی بسیاری در اجمیر بسر بردسیس . او دے پور شتافت و رانا از دیگر سو برآمده شورش افزود و مالپور و دیگر آبادها یغمائی گردانید مانسنگه و گروهی را بدانسو فرستاد و او بازبکهسار در شد درین بازگشت مارخے سپاه شجوان آورد و رضاقلی لاله بیگ ساززبیگ الف خان پاسے همت افشردند و ناکام بازگردید و پیش از آنکه

شاهزاده این خدمت را شایستگی انجام دهد به پهلوی شایستگان بسیج خودسری نموده خواست که دریا
به پنجاب رساند و لختی کام طبیعت برگرد ناگاه شورش انجامان بنگاله بلند آوازه شد و راه مان سگبدان سپه
رهنمائی کرد سرکرد امرداد جهار گروهی دار الخلافه آگره آسا حون سرگذشت مریم مکانی را از پا ناتوانی و نکوهش
بیابدن شگفتی درگرفت و از بهر آمادوری لختی از بیره رفتا نوکه بهیں سه بار راه سعادت سرگیر داریا آگهی از
شکارگاه گیتی برست و به تیر روی دریا نوردیا آن بهین بانو آزرده دل بار گردید و به اله آباد درفته جهانگیر را
مردم برگرفت خزانه بهار از سی لک روپیه افزون بود برستاد و نام پادشاهی برخود نهاد گیتی خداوند از فزون
مهربانی دو دید و نحس شاران همگی را نادیده فرمود و بزرگان دولت سپر دانستان مهربانی کردند ل فرمان فرستاد
از سپاهی تیره و هس رفتار از بیخته کاری سدگی آسمان بر سرا ایلد خو را کیماه و اشمره بسیج آستان بوس
برگذارد چهارم میر را ستم را اندکی فرستادند چون کشایش احمدنگر به درنگ افتاد و از گرایان از ری فیروزی سپاه
لختی به تنگ روزی نشستند گوهران جانجا سر برداشتند شاهزاده کمک نمود سالار آن بار بهادر خان قلی
رحیم داد با منده منک و بسیارے را سرکردگی میرزا دستوری شد و بسا آگهی سخن آویزه گوش هوش گرداند
یک لک مهر ناگهان سپردند تا ایشان به بهال دولت رساند بیست و دوم خواجگی فتح الله با میر عبدالحی و دیگر
همرهان سعادت باریافتند چون سیار بن لامک رفتند رسیان ازکم آرزی رهیاری شده کلید
میرو بدملک به تیرو برمے سیاه جامدیس را که دست آویز فرمان پذیری می خستند بیمان داده به درگاه والا
آورد و بهر یک در خور نوازش یافت در سولاماسک از دست اولیا ے دولت برآمد فیروزی سپاه را کشایش
احمدنگر کوشش بیرون لختی نشکر سحاپور رسانس سرحد خویش آمده سترگ نگرانی داشت عرض برستان
فتنه دوست لشکرکش گرم بازاری آمد ایشان را به نگریوسی وانموده سر دیک بود که از قلعه کساره تهو
اقبال یاوری نگهداشت لیکن سپاه ماسک سے هجار ظلمیده ناگزیر آن ملک برگرفته را و ارهسته
شکوهیده آئین بار گردید چهاردهم به احمدنگر پیوست هجشم شهریور شاهم جان جلالی نشکم رود و رگ شتت
گیتی خداوند آن کهن سال دیرینه پرستار را آمرزش درخواست

کشایش قلعه احمدنگر باقبال شاهنشاهی

فرمان روائے را که ملک فروغ و بنیالیس دیبا ربمنا می و از اندهر آنکه نے خواهش دولت سپرستاری
سرجیره دوخواسته ناسزاران بسنگ راه بیای بار گشتاند سارگی چهره افروز گرارده این سترگ
فیروزے بسیج فرستادگان آن بودیس از باربن دل بدین کار بهر گشتی خداوند بهیم کوشش فرموده
بیان رایات سایه شکوه به برهان پور انداخت ناگزیر بروندان آورد و چاند بی بیان که بر اقسم

۵۳۵ ج سوم

نگارنامه بسته بود و بگاه بارداشتن بافراوان رنگی و دوکی پرسه گروه آمده آهنگ کارزار در سر گرفت شب
بست و هشتم فروردین به افزون اقبال شگرفی درآمد و گرد دولی در سپاه دکن شورش افزود بزبان
آیت وان استاد که بر حصار ناصیر و فیروزی سپاه در شناخته اند آن سرگروهی کج گرا را پای همت از جا رفت
و بی آرایش پراگندند مامداوان بیچ سرگشته نبرد احمدنگر خیمه گاه شد و دوم اردی بهشت مورچالها
جدا گرد امید بخت جاهگی پرستاران شاهزاده سرگرفتند سیس شاهرخ میرزا خانخانان میرزا یوسف خان
میر مرتضی جنگ آتش تیر خواجه میرزا علی بیگ خواجه بیگ میرزا اعتبارخان کچاب خواجه محمد خان و دیگر رادمردان
چاند بی بی تبازه کاری یبال برنشست ازین آگهی خسته جان خواجه سرا با برخی درونی مدگوهران گزین اولیا
شکر دوسیاوری اعتبارخان و میرحسینی و میرزا تقی و حاجی محمد توپ اندازی فرایش گرفت و از رنگ دوستی
برخی سران سپاه کار آسان به دشواری کشید چند بار از قلعه برون شده درآویختند و ناکام بازگردیدند
سخت کوشی شاهزاده نیکو پرستاران کارت یزه سکاریزی دل بر نهادند چند آنکه خندق برآموده دیوار پیوستند
پهنای آن از سی گز تا چهل و ژرفا هفت دیوار از سنگ کبود آسا بلندی بیست و هفت اگرچه بسیار
تلاش نکوکاری داشت لیکن در مورچال خاصه و میرزا یوسف خان کوشش بیشتر پیش رفت چند نقب
و درونیان پی برده برانباشتند شگرف آنکه از درون نقبی برکنده آتش دادند در جاکریز ... دو گز بدیوار
نرسید و از آسیب آن شکست پیوندی در برج قلعه راه یافته ازین آگهی نخالی ساختن آن کوشش رفت
چون این شگفتگاه در واشنه بود نیارستند یافت و صد و هشتاد من دارو برآموده شد ستم شهریور چاشتگاه
برافروختند بسیاری از آن برج که بلپیان منسوب است سی گز دیوار بر هوا شد و از اقبال شگرفی سنگهای مجانیق
خورد بشکست و پارچه سنگی بسوی فیروزی سپاه نیامد تیزدستان بدان راه درشدند و بسیاری خود را از مورچال
میرزا یوسف خان به درون انداختند هزار و پانصد از درونیان دم تیغ درگذشت و برخی را میانجی آشنایان
رهائی شد بهادر پور ابراهیم نبیرهٔ برهان که او را نظام الملک برساخته بودند بدست درآمد گرانمایه جواهر و مرصع آلات
و شگرف کتابخانه و بسیاری کالا و خواسته و بیست و پنج فیل غنیمت اندوختند و توپ و باروت از شماره افزون
از اقبال نیرنگی بهنگام گرد گرفتن که موسم بارش بود ریزش نشد و خاکریز آسان بانجام رسید و دیگر روز فیروزی
باران درگرفت و سخت بارید از چهار ماه و چهار روز کشایش یافت و کوس شادی بلند آوازه گشت در دو روز آگهی
به برهانپور رسید و هنگامهٔ نیایش گرمی پذیرفت فیروزی نامها بهر سو رفت و شادی را روز بازار پدید آمد هشتم
شورش کشمیر فرو نشست چون همایون رایات بجنوبی دیار جنبش فرمود برخی شوریدگان آن سرا تیاگ جاک
پور حسین خان را سرگروه گرفته آن سرشتگاه را غبار آلود گردانیدند علی قلی خان ابومحمد قلی و کلب علی شاه بیگ کلدی

۵۳۶
ج سوم

دیگر بندگان سعادت سرشت بر دیگ ساک آوین بود و سر در سدی چهره برافروخت و تحسین در کمراج کرده
عبه گرے برخاستند جمیل بیگ وحیدی راد مرد در ملہ گالو اسرار بالبد بہ داں عرفہ دلکشا آرامش بدرفت
ودار دہم امان اسد بور یوسف خان کوکہ در برہانپور گذشت آن سانحہ بر باردیدن رہامان بہ بادہ نمائے
امداد دہی دراں کار در باخت آر سوانح فروسدن حلالہ ماریکی لوحالی الوس تحریر دفروخت در عمر می
آمد شد بماند مسرایں سرارہ کس گرمہ برایان باخت آوردہ بافشردہ ہیبت رود دراوحت ار شکستگی
شکست نامہ بارگردہ بدواراں سرگردہ باریکیاں نادری رحسد سہم آتش باربرگاں لعرمی درآمد لحی لوکراں
سرلف خان در عنت آورش بودہ کنارہ گرفتند آن بدگوہر لعرب کاری برسیب دہ بہانہ فراواں
حرمکالاستہ سارد ہم خواست کہ سرگرمہ راہ بنگاہ رساند سادمان سرارہ بار دیگر مردم درآویخت و بادیک
آورہ خیرہ دست آمد باریکیاں نافرجام راہ سرا گند کی سر دہد وآن عنودہ بخت زخمی بکوہ رباط در رسید مراد
وحیدی رسیدہ کار او بانجام رساندند بادہ دربرگ تنورس آسانی فروشد ار در بار فراواں سپاہ بمالش
ادمامور شدند چندسال ست کہ زین خان کوکہ باسپاری راد مرد باریش او فرایش دارد ار افعال نادرسے
برحی بار وتماس کا ادبرساخت درین سال در برہانپور سبحان سنگھ را روزگار بسر آمد اوتوم لشیں جادری
مرراسب وکمد اوری بامور ویں بر سار اوراسود کالعوہ معرگرد اسد ہنگامی کہ اوبر بہ بود دو دست افراز
آدیرہ باخود داشت ناگہانی تمسر خیمہ بدو رسانید دو زخم برناملے ار خاکسر رجمہار جست ہستی برہست غرہ مہر
سادات خان بوالا درگاہ بہ خدمت ار ترلستان آسیر سام گرازی نمرشمد لقدسی فرمان راقم ستگربانہ
امدرزی خدمہ بہادرخان برلکاشت اوآن سند راکہ بر ت ومر شمسر اولودہ بادہ فصل رواہ ساخت دولت باریافت
ہمان چسپس گزارش عرضہ دست واز بادرسی بدر فتہ ماندو فرمان شد آمدہ بار گرددکہ درمیان ار عود کی سدہ مدر
رودر درکارزار خواست دراآدر دولا نہ کری سودی بر بدہد اوبرگدار دلفراوان کوشش خودراراں ہنگامہ بر دل
آوردہ ام وبرسماری والا درگاہ دریں آرزو حوں کعبار اوفروغ براسی درست بدرفتہ آمدہ بامہ ہزاری آگردرجد
دماسح راسح میر محمد حسن ارہمراہاں او بود سوم آبان اکبراج ارا احمدنگر رسید قدسی مسورا ربارگاہ خلافت بردہ بود
سانبرادہ برحی بردہ بسعان نظام الملکی را با ادرواہ ساخت وہر یک راد خورلوارش برخ تحم حسن تمسی در ل
گمان خدلوسد بہ دارد حیر رسید آگہی برم سرایس باخت دکہ دمہ را آزرد برآمدست ومسم فروردیں سپاہ بحسر درآمد
ان اامصر بنگاہ ساگان نظام الملک سب قرار اوسرانجام داردحوں احمدنگر کسود و شد میرزا خان بداسور ساد برہانالملک
دعماد خان وحبیب خان وعلی شیرخان وجمعی راہمراہ ساختند ناردی بامہ لی آورہ گرفتند وحیدی نگدبسہ بود
کہ بدنا اومی ورحی دیگر کم داشتہ بکارآمد ونسرا امالش باحب درت ماں درساں فرماں بدری دکلیدسارے

۵۲۷
ج سوم

درمیان آورد بهشتم آذر ترشت بیچه حراش رفت چون خان اعظم میرزا کوکه لختی از راه بلی میفرستاد شهر یار
پایه دان بدانجا رسیده آموزش در خواست دارا بکار لعل باغ لختی برآسود چون پاس آن گلشن برانگارند شگرف شار
بود لختی بیاشگری رفت و سعادت بادر باز شد

گشایش مالی گڈہ به نیروی اقبال روز افزون

گزین اسپر درست در استواری و بلندی همال و دکر کاوگڈہ آن باختر دختی شمال سود نامور قلعه مالی هر که
خواهد بدان شگرف حصار در شود نخست بدین دو گداره رود و در بائت و شمال وایسان مالی و آنرا خواجه مالی گویند
لیکن از دیوار ادکنی مانده وار خاور تا نیرت بیر کوه بجا در گرفت حوت سو بلند کوهیست کو دهیه نام و در بیرت بر گ
کوهست سیاس خواهد بد کو هران سرتاب همه جا را تو بیت وادم استوار ساخته بود ومد و بس بیشتر گشایش یافته بود
اندیشه کوتاه بینان گشاد آن بر نتافتی از گران اری و نگاه دوری که ومه را دل نزاری فرو گرفته بود و ورزش سلنی
وز بیشتیبان برخی سردیکان را از خاور دیکی از در دریان با قرابیک پیوسته بهان بهی بار نمود که ازان بر دیوار مالی
توان برآمد از آنجا که کار بر دهی سود گوش در نیاورند چون بعرض همایون رسید گدارنده را سوداز دگی برآوردند
و فرو شدن فراوان مردم برگرا رده افسر خدیو را از دستوری باز داشتند در هر چیدی راقم شگرف نامه را مید بانی
مورچالها میفرستادند هر چندی کوشش میرفت دل بکاری نهاده و از بد اندرا اسے لی هنجار کوهش دستبرش
نبشد هفدهم آذر بار بدان خدمت رواه گردانیدند چون لختی از مغز کار آگهی داشت دستوری گرفت هر روزی که
این خبر سگال برگزیده دیگران بدان کردند چون در انجا رسید از قرابیگ بر روش آن راه نمود و فرا گرفته را بر دیگر
دیگر شد نخد اوبدان مورچال قرار داد که درین هفته تحقیق کارسار روآورده بدر گشائی خواهد دید چون آوای
تقاره دکر با گوش رسد هر یک برپه برابر دکوس را بلند آوازه گردانند اگرچه کام و ناکام پذیرفتند لیکن
بسیاری بدیو انسانی بر گرفته شب بیرو دیهم که بس تاریک بود از در در بیرش جا تنگی مردم را خون خون ساخته
فرار کوه سایس برآمدیم بستان قرابیگ را انگردهی رواه ساخت و همچنین پایه پایه مردم را از مورچال و دیگران
خود میفرستاد پایان شب چند سے از بیشین خوبی بدان هفته راه درشده در دار خیمه مالی برشکستند و بسیارے
را در دل قلعه در آمد کوس و کرناسوا در آمد دار دید ر شب بدل مردم لختی ذرلستینان فراهم شده و لکار زار دست زدند
ازین آگهی خود نیز از پلے رواه شد و در آن کوه نوردی رهبر را لختی خطا رفت در گرمی آویزش و بارش تو بلکروع صحگاه
بلتاب بر شد و اولیای دولت را که تنگ شده بود نیروی دیگر افزود در کمتر پاسیاسان تگرا بار گردید و تا سیمه سری
راه سپردند حقیقی کارسار سترگ پیروزی بخشید و این بار بلند کم بیرون راه بلند نامی برآوردند چون فروغ
خورشید جهان را گرفت دیگر مورچال نشینان از هر سو بدان بارش برخاستند بیشتر درجان بنام ختی جگدیو

۵۳۸
ج سوم

سردستی بوده برگردیده برآمده وآمالا نامردم آصف خان برسالسگی ارسے رسید ومردم شیخ فرید بخشی سگے
بهادرخان رحمت خان سیام سکه نسران سابجی خان ودیگر بهادران بجانگ دسی برخوه مالی برشمند ناقبال
روزافزون بزرگ فتحی چهره برافروخت وبساری ترشکه اوان می رسید ۹

صبح مسار سگ برآمد		دیجو بسب ملاسر آمد		آورد ظفر برتشش جهت روی		دولت روز دوستی گوی

کجا بیرو که ایزدی سپاس برکدار ددکه ام دستمایه مدان دربار دیمان بهرنائش سارمندان گمگار پیشانی دل دربار سجو
ساس حرام شمده دار دتعد برشگرفی نی برده حوبیس را اردادا اسباری ما آورده سپر احمد که سمه ماکی اسر حمد بار گی دلنشی
حدود برگ آمد دگو بهر حس را ماره فروعی بر افروخت از انجا که درا مدسه ره ماست که مر بال حادثس بردی گیتی حداوند
در قرارکه دست امرار در گیتای همراه موبیس ارسید ن بهاران کوشش اگرچه لی حمدار بر باد دکادل داحمد آباد
آورده ملکی از بار دالی حمدان بکارمه اشمند وبا این حال مواره مرربان کو بهر باد کدستی رود این ز رکسوده گردد
وبساری دلاساد استان مدامه بحواب در سمی مست دعلم سرمرلسی از احمد گرآمد و بدولت کورنش سربلندی
یافت دعلم دنقاره وآباد حاگیر یاد اش مکو بر ساری امد حست دهم حاتحانان لسحود قدسی آستان
ناصیه محمدی برافروخت وبهادری که نظام الملکی بوالا درگاه آورد کبیر خان و بهادر خان خواجه ابوالحسن
کابل الملک در برخان وحمدی سران حادثس که در ساق دکن بوده دولت ما یافتند آرسوانح اصل درخان
درگاه والا بیهان روز که ما بر دیادری مالی گڈھ کسانش یافت ازعودگی درآمد وحشو دسے بردلکا رنده
سگر بنامه برستاد وگعارریمارده ن درمیان آورده مید برار ماسح برحو شتیا دار فرادوان بنارسے
او فرستاده را بوالا درگاه روانه ساخت بست وسوم آدرام داس را برداد فرساد بد وچهار روز مقرب خان راکه
برسالگری او بود همراه آورد خلاصه سام آنکه اگر در دانگاه بدو مار گذارد در مدایان یالی سامد لعرن سر می تسامد
در رسم سستگی اروا دیان محمدیس کرد ودیگر برادران خوسان ورسید باشد دور بهاسجانه بامار ه در دادو
سر بر دیدگی حداوند بید برفت وخان ماموس را بهار دادن رکی ودیگر روز بار آمد وعرصه داشت اکنون بار زو
روانست که خان اعظم میرزا کوکه دست گرفته بدرگاه آورده بدیرش یافت وبا مالی رف وبهادرخان از آسیر
فرود آمده بی ام برآستان اقبال ناصیه برسود دار گوناگون عم ترتانی یافت ودوسر حود افضل خان دحاد مدخان
وبساری را دولت مار شد در پیمانه صبح فرید بخشی بیگی حاداده و چشم دیدلی فرمان شده نعم دی شیخ حداد برخالی
وراجه راج سنگه از گوالیار ومیرشریف آملی از جاگیر خود و شریک از بنگاله آمد وبخسروانی نوازش هر یک
کام برگرفت جهارم بهمن حسن قمری دربل شد کهماں حمد بورا اشتت حسن بر بحته شد که دمه را آورد می بکاره آمد
ولستاط را ماره گاه دیگر افزاخشد

۵۳۹
ج سوم

برگشودن آسیر به نیروی والا اقبال

و رافق افروی و توپ انبوهی و فراوانی نیاز دارد و دیگر دست افزار پاسبانی بدیبان دژنشینان بدبهد
شگرف آنکه هر چند سامان قلعه گیری نبود همت در گشایش بستند پس از چندے از گرد بر گرفتن بیماری در آن
دژ پدید آمد و بسیار در گروهی بر مینیتی سرا ورشدی و چون ریزهٔ زیست لاجیس گزند رسیدی بزرگان دژنشین
از گران خواب کج گرائی در نیامدی و رمان رمان نو حیلها برانگیختی از گرفتن مالی گده راه آمد و شد بستگی
پذیرفت و لختی در خواسته در آورد و آخرین داستان رهنمونی برجی شاهنشاهی پرستار مدین قرار گرفت بهادر
بدرگاه والا جبین برساید بر آئینه گیتی خدیو ملک دژ بدو باز خواهد گذاشت و بر چنان برگذارد که در دیبان
از گفت و شنید بیرون اند چون اندیشه بکردار آمد و آموخته را عرضه داشت نگارندهٔ شگرف نامه را دستورے شد
تا بدان آسمانی حصار دست در بازد این دریوزه گر ایزدی درگاه آلهی نیایش را بیشتر و ساخته بر آورد اگرچه
درمیش بودن مورچالها خاصه از نزد کوچه کوشش رفت تا در درون برگ نو بیاد دستورے گرفت لیکن بهانه
کارآگهان فراهم آورد بافسون سرائی دژنشینان برنشست و بدلاویز سخنان دلهای ایشان بسوی خود
کشید چنان برگزارند که از بهادر نگاشته چند نام فلان و بهمان برگیرند تا در بیم دل بیوفائی چاره بدمای
برد و بکشند و در پاس مال و جان و ناموس قدسی فرمان آرزو کردند پذیرفته شد بهادر خان چندی در تعلل
ایستاد و نادرست گفتار در میان آورد و چون تنگ گرفته شد ناگزیر نگاشته بمهر خویش داد و دلاسوز را با آن
منشها درون فرستاد و بیم زدگان ستوده آمد و راه پدید آمد خود بر دروازه نشست و در چهار روزی و چهار
هزار کس باره و ... و مال شایستگی فرود آمد و خویشتن را العایت جا بر سایه بجسم همس اختیار خان
ایع خان حبشی مرجان رنگی و برجی که مدار دژ مالی بر ایشان بود فرود آمده و بگوناگون طرز دلها بدست آورده شد
بنفدهم پور خود شیخ عبدالرحمن را با برخی کارآگهان فراز قلعه فرستاد درونیان بگزیده آئین پذیره شده کلید
سپردند و شگرف فیروزی چهرهٔ اقبال برآراست پنجاه و سه تن از اعمام و برادران و فرزندان بهادر برے
پیروان و گروهی خردسال فرود آمد همه را در خور دیده بدرگاه والا روانه ساخت هفت کس پور مبارک خان
که بیشتر فرمانروائی خاندیس داشت داؤد خان حامد خان قیصر خان بهرام خان شیر خان عرفی خان دریا خان
اولیں را دو پسر فتح خان محمد خان دومی را یک پسر بهادر خان سومی را سه پسر لطیف خان دلاور خان
مرتضی خان چهارمی را دو پسر حبیب خان ابراهیم خان پنجمی را سه پسر اعظم خان موسی خان جلال خان
ششمین را دو پسر اسمعیل خان احمد خان هفتمین را یک پسر احمد خان هشتمین را سه پسر محمد خان محمود خان
مظفر خان ششمین صاحب خان را که بیشتر درگذشته بود دو پسر طاهر خان و صدق امدر سکندر خان

ج سوم

و ابراهیم فرزندان جاسر خان مذکور هیچ اولاد و مبارک خان هفت و معتبر کس برادر محمد خان کرمش ازو ماند علی خان
حکومت داشت حسن خان با دو پسر قاسم و ابراهیم خان شش پسر زاده علیخان بهادر خان که مستر سعادت ملازمت
اندوخت اینچ پسر کبیر خان محمد خان سکندر خان مظفر خان مبارک خان دوم احمد خان با سه پسر مظفر خان
علیخان محمد خان سوم محمود خان با دو پسر ولی خان ابراهیم خان چهارم طاهر خان پنجم مسعود خان ششم
محمد خان و هفت زادهٔ مبارک خان دلاور خان پسر تاج خان و فرید خان ولی خان نصیر خان سه اسمعیل
برسه داماد زاده علیخان محمد خان داماد حامد خان علیخان داماد حسن خان گیتی خداوند همه را گرامی نامه خلعت
دهی گزین بارگی نواخت و هرکدام را بسیهای نیک ارسند کامگار گرداند همواره نکوهش سعادت اندوزند اندیشه
آنست که عیار گوهر هر گزیده بسنجه برفرار گرداند و خزانه و جواهر و دیگر خواسته کالا را نگرنده روش ناسالی
سد بار و عیار کارش گزیده حسن انجام یافت دور و نزدیک شگفت ماند اگرچه فراوان بود آن بود لیکن
گزین همه نور خان خان اعظم میرزا کوکه آصف خان شیخ فرید بخشی بیگی خرد و بزرگ خدمتگزاری درخور بجا آورد
و باد اسپ اندوخت و حواله داران بهادر خان را با شماره داران برهان قلعه گذاشت و کارآگهان دولت را
بهرجا نامزد گرداند و خاطر فراهم آورده بسجود قدسی آستان سربلند شد خسروانی نوازش برافراخت آن
کوه پیش با بحر دار یک لک خانه دار مستقر فرار در پرده بود و از خانوراسوی هوا دگرگون شد و شگرف بیماری
آورد و دست نحرار رحوردر گذشت دار اموال بدر افزون در بارش نمی دریک زیب دعلا از سر سو فراوان
رسد و آسایش با ضروری ساز آمد و نور حالها سرایت دارد دولت سرگی در نوبت زیرش سپار درے
برو سپاه گردید خزانه بیک مدحسی و سعدالو آسمان صفوی که به مدون درگذشت نظر مارس نیز اگر
سرورافزون صد کس خان پسر زین شیخ در بود لیکن ازدی حساب ناسالی فرمود سرمایه حسرت
کارآگهان گشت و شگرف آنکه دران نزدیکی که فتح چهره گشائی دولت گرد دیوار قلعه که آسمانی کردے از شکوه
رساد و آوازی نوبت راگوش بدان جهات برگزیدی گیتی خداوند سرآغاز در آمد سرانور بیالشگری خاص
برنشست و آصف اعظم برخواندن گرفت برائم انا لسامه فرمان شد در هر جسم گوناگون جلوا در بنگاه حضور آورد
و سررشته نقد برسگی نگاهدار دپاس آن شگفت افزود سرآغاز تحسین حکم مظفر حسین میرزا گرفته آورد ند
و همچنین در هر بار ضروری بود سامعه افزود شد شیخ احمد نگرده عیسی سرادر شدن سرکرده ترکمان و کسانش
مالی گذشته و بدست آوردن آنسر سرکرده درنی عرصی وحدانیسی کشور خدا بود ملک در ملک نگرند مسلمان شگرفی را
دور شمرده اند سکه از لسارده اند درحولا الملحان نامه سحا نور و کلمدره و سدر فرستاد مدحول عادل خان
فرمان تخت گرامی نامه لعل فرستاد بیالشگری بود همچنین قطب الملک و ملک بر ... فرامش گرفتند

ج سوم

همگی خواهش ایشان آنکه چندے از بارگاه خلافت به دلدهی بازگردند چون در شورش فرو شدن شاهزاده
آویزه سر دگرد گرفتن احمدنگر هرچند نظام الملکیه از ایشان یاوری خواستند سررشته دولتخواهی دانسته گوش
بدان ننهادند و بسیاری اولیاے دولت در بازگشت همایون رایات سبب شیردهی دانستند آرزوی پذیرائی
برگرفت و دوازدهم تشریف سرمدی رانثر و عادل خان و مسعود بیگ پیش قطب الملک و مومن نزدیک ملک برید فرستادند
و بدین اندرز بر زبان خامه و دستور گذارش یافت از سوانح سپری شدن روزگار میرزا حالی بیگ مرزبان تنهار خود
دانش لختی آگهی داشت و در پاسی شعر نظم و موسیقی توانا دست از آن بارکه بدرگاه والا اخلاص از پیشانی گفتار
و کردار او تابان بود شناسائی و آهستگی از رستمت و خواست او پیدا لیکن از کم خردی شیفته باده بود شگرف آنکه
از دامنجاری سر سرمدی ودر کار کرد دگفت یا سال خود بود ملیح حاله شاعر کسی از اندازه بیرون برد و دارباود دل
اندرز سراعیان بر نگرفتے رباعے

جو سرو دیمایه تیل سرو جولی	چه خور چیری کو خوردل بحیر ندای	درکی عرده گوید که او کرده تی	اگر گبی تحتیش گوید که میکرده او

آن صافی آب زلال زندگی برآلاید و آن عشرت مایه جان کاشگی برد بهاری مرونی رکور شد و عشته دسر سام کشید سیزدهم ازین
کار روانی سرا رحت بربست و آشنا و بیگانه را دل بسوخت گیتی خداوند قدردانی الکای او را به پور او میرزا غازی عنایت بازگرد
دستور والاگرامایه خلعت فرستاد از سوانح خراش بودن حکیم مصری لعلوی عالم در صوری دانش و معنوی شناسائی طراز
یکتائی داشت طبابت را بدان پایه پیدا است که اگر تر شکی مانیها سرافتادی از باد روشنی دلا دیر گفتار صوفی بیک اندر ختم
بود شگفتگی و درحدگی جبین او برگزاردی و از مهربانی او خویش رهگاه لشاط اندوختی از هر گونه تیمار او در نکشیدے
و کشاده پیشانی چاره برساختی ← بجوادی ننزد معرف اوهر ین زمان درجهان جوادی گو اگرچه هشتاد رسیده بود
گرمی برنائی خوش برزدی شش یکماری بوار دگی شد و مزاج او از قبض برآشفت و تپ شورش افزود شانزدهم تباه
زمان زمان هوش رفتن گرفت چون لختی بخود آمد در اقم شکرفنامه را از حال آگهی فرستاد سالین او شد
دار دیدن آن از خویش رفت با آگهی و یاد کرد الهی ازین آشوب گاه چشم پوشید و خرد و بزرگ بدار غم افتاد

جون بیابان رسد ز سرگویم	نوحه های جگرخراش کشتم	خوش بگریم و موسه در گریم	خبرتا دار گریه برگیریم

شهریار پایه شناسی را دل ارجالشد و آمرزش را طلبگار آمد شب بیست و سوم راقم شکرفنامه را ناسک
دید نام برد فرمود بدان بارکه بیماریان در بند افتادند زمان زمان از بروائی کارسازان دولت فتنه میافزاید
و هرچند از اقبال نیرنگی احمد نگرکشایش یافت لختی کار را الطرح واگذاشتند دگران از زیر فیروزی سیاه را ازبرد
انداختند و کاردانان دکن فراهم شدند سرشورش برداشتند و علی پور شاه علی عم مرتضی نظام الملک را به سرے
درگرفتند و آن کوچه گرد بینوائی را دستمایه کامروائی خود گردانیدند اگرچه همگی حال بر شهریار پیدائی گرفت لیکن بدگوهری

در شاه علی وصه افرائی راه سر ر ناها امداد رس روحا سحاهان را اچاره گری نحتس احمد نگر روسه مانزدگر ولیه

ونکارنده حسره نامه را ناسک سوداران سادسوری بافت اگر س خلعت وحاصگی تحاد ردعلم ونقاره سرافراصند

رای راسکه رای درگاراست لعوج هاشم بیک ونک معصم خان ولد خان کامل الملک دلساری سدگان

سعادت سرشت راهمراه نوسسد ماه اداں کسی حدوساسامی آشیر برآمد ودر راه حاسحاهان را بادیگر سدگان

مداں حدمت رخصت فرمود وچار ر در ناسلت درر عام بوده سرهان نورگرده دار سوانح سرانایش

الله امداد سکاله گرارش بافت که کردی افعانان آشفته مای لسر قتلو مرادست آو برشورش گرداسده مرتبه

سرافرارسعد حد مار مردم راجه مانسگه لشکرکشده شکست ناامید میرعبدالرزاق معموری که کسی مرد

ساه بود دستگیر شد جون راجه سمری سرزک شاهزاده ناآمادسد وسلوری سکاله گرفت حدی در رشاس

اساهان اسمادوراسحاماش مدگوهران ردآورد سرزنک سر بود عطائی مداں گروه نارزم سرپوست

وهبر دولسکر قلعه ساخته روبرو نشستند روز اسعدار مدبرده شده مرآراسته ولسی آورش لسراره اماقبال همرنگی

نامورقتل علم شرودرسد ودرشوریده لعوج حوس بارش بود دراگسد وسماری رااقدرمدگی نعائی گشت جون دو

ساهان شده بود جارگروه نکامشی بوده عبارت بارکسدند میرعبدالرزاق معموری طوق درگردن ورنجیر

درپاید سادامدادوراز روش مرحل دارشتند وکلی برگماشته بودند که سهگام شکست ازهم گذارند ناگاه

دران رد وخورد ناسست سدرن درگذشت ومیرراخلاص گردید رهائی یافت ایزدی عنایت شورش فرو نشست

وخدمت گزاران موارش سرلیدی یافتند درین روزگیر ادم شاهنشاهی عکس سرمدبرسودیورتمس حلت ار

مدگوهری گرفت وبکسار کسیمر رسد سرسورس سرداشت کسی حداوند را سرمان رفت روداز فراز کوه سرنگون او سد

ومادامراه ناسساسی برگیر در رس ساله سران مارحام ارقله کوه ماهان آمد وخرد شکست تحتم فرمان مقدس

سرانجام سکرنسامه آمد که سرپور شاه علی فراوان مردم گرد آمده امدسرا ورااسب که بارگردیده مدان سوروانه شود

وانعان خانخانان کارراستگی انجام بخشد جون لساری راه مرد همری گرد د واسباب کسالش ملک نایسک

وبالش سرهانان آن سونگرین روی آماده شد جد سگاران جمله سردار سهر بار را سرمارگرداسدن ان قدوه

آوردند اگرچه حال مدائی گرفت تا خاطر داشت ارامداده گذشت ارشگری روزگار شگفت ورشده

یساهی فرمان ارنقصه رانوبدان سور دانه شد سلیم حسن بورمیرراساهرخ راآوارگی سر دردار احمد نگر

نامزد شود ارسکدسی برآشفت وسکی ارکسمیر بال ساخته سرامه رفت ارسوانح رسیدن شاهزاده سلطان

دانیال مدرگاه والااران بارکه احمد نگر گشوده آمد آرروی آسمان لوس سپاه دانسب نومان

والا احمد نگر راه میرراشاهرخ درخی سدگان سپرده ردی بارآورد وهم سجده ساکن ناصیه دولت

ح سوم

۵۴۳

برافروخت و بگوناگون نوازش سربلندی گرفت آسیر بفراوان خواسته کالا بخشش یافت و خاندیس را بدان نونهال
اقبال داده دان دیس نام نهادند سیزدهم دولتخان لودی بقولنج درگذشت از کنداوری و کارآگهی فراوان
بهره داشت چندی پیش میرزا کوکه می بود و بسیاری نزد میرزا خان خانخانان شاهزاده سلطان دانیال
ملازم خود گردانید و بپایهٔ دو هزاری برآورد چون بسجود آستان ره سپرند از کمک میرزا شاهرخ به احمدنگر
گذاشتند و در انجام کار دیری شد تقسیم خواجگی فتح الله را با نسک سود فرستادند چون سعادت خان
از همان تنگی برکنار رفت آرزو داشت که بدست آویز فرزند به درگاه آورد شناسای او را بدان خدمت نامزد
فرمودند و درین روز خواجه ملک علی العیسی ازدو کام دل برگرفت چندی از سختگیری لشکا د افتاد این خدمت
به ابوناصر باز گردید شبهانی از حال او فروگرفته نوازش فرمودند بیست و دوم بهادرخان را به گوالیار فرستادند
تا در آن زندانی دبستان لختی آگهی اندوزد و از مهربانی ره زاد او همراه ساختند دلی بیگ و سام بیگ و ابوناصر
در بهمنی سپاه را همراه گردانیدند بیست و نهم میر جمال الدین حسین انجو دستوری بیجاپور یافت چون عادل خان
آرزو نمود که دخت خود را بشبستان شاهزادهٔ سلطان دانیال بسپرد میرزا با ساز خواستگاری فرستادند

آغاز سال چهل و ششم از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال دے از دور چهارم

درین هنگام که روزگار زمان پذیرے افسر خدیو تازه روئی داشت و بار خدیو سپاس گزاری سرگرم آسمان
بنشاطگی برخاست و زمین تازه آراستگی برگشت شب شنبه یازدهم رمضان هزار و نه نوربخش گیتی و سه از
ستانهٔ حمل را فروغ دیگر بخشید و دهم سال از چهارم دور فرخے آورد

جدا گوئی عشق از بهار پیدا کرد	درست گوئی با عشق ساخت بهار	سحاب آب روان رای مطر اکرد	شمال خاک چهار از مشک معجون ساخت

به بالش جهان سالار بگزین طراز آذین بستند و دلفریب تماشا بردی کار آمد از تحویل تا شرف محفل افروزے
به یکی از بزرگان دولت بار گردید و نشاط هنگامه برآراسته شد هشتم فروردین رای تپسرداس را بوالا منصب
سه هزاری برنواختند دهم تاتار بیگ با تالیقی سلطان خرم نامزد شد کارآگهی و پاسبانی بجا آمد و شایسته سجد
برافراخت درین روز فیروزی نوید سپاه بنگاله آمد چنانچه گزارش یافت ایزدی سپاس بگزین روشی چهره برافرو
دپایهٔ خدمتگذاران برتری گرفت یازدهم شیرخواجه میرزا علی بیگ اکبرشاهی را که در دکن خدمتگری بجا آورده بودند
یادداش نیکوکاری برگرفتند سیزدهم میرزا یوسف خان دولت بار یافت و از فراوان نخم رستگار آمد چون هنگامه
پور شاه علی گری پذیرفت و راه احمدنگر بستگی لختی از ارشاد خواب در آمد بیچاره گری کشتند میر رستم و میرزا
یوسف خان و بسیارے را ارشاد ند که گنگ گذشته بر دشاه گڈھ بر نشینند راه آمد پذیر و دست تنه
سگالان از یارش ملک کوتاه گردد بایست وقت آن بود که فیروزی سپاه بدان سو روانه شد و آن شورش مایه را

را افکندے لشکر بہ دوستان کمر اشتند مرزا از بسیج آگهی آزادگی داشت به سر دکه دا ماحه برکدار دو به بارا
کرکاری برسیار دهمواره آزردے آسان بوسی سگدار دو دل افسردگی ارد کی گزارش مسعود شهریار داد گره
آزرده برحه جرسه برد خودسر خواهد درین روز آگهی باج ناگهانی درگذشت درالوس کهوامه بس سالسگی داشت
جهار دهم حگنامه راوا باسه تهراری برآورده دمبر خواجه نور سلطان خواجه را بالشدی بروا حسد سار دهم
بهادرخان گیلانی شکست یافت اورا الکم یاورد ملنگانه گداسه بود به عمر خود بالساری دکنی و رنگی بر دوزخیت
او یحیی دراد بحه بکسو سد چون آگهی را عرض برسی در دوسدن آن جلسی به سکال نور اهم آوردن خودسران درگاه
شد وهنگامه یاسسائی برآراست درجشن شرف شاهزاده سلطان دانیال گرین بزمی برآراست وگرامانه
خواستر که در کساس احمد گردست آمده بوددر نظر هماون درآورده بد برس یافت اگرچه سنگریزه حد ارسپهر
سرگی گران ارزی دارد مراسانه لشکر والا گوهر اخلاص را که لکالعداج نگهیده باراردر آورد درین روز سهریار
بزرگ مهر امظفر حسین مرزا و افراسیاب را از زندان برآورده بنواخت وکه ومه را ازین عاطفت شگفتی درگرفت
درین روز منوچهر و میرزا علی المحان ایران دستوری یافت که مسیر رفته در دارالسلطنه لاهور آماده گرداند خشوری
ازدالا درگاه بار معانی ارزی خواهد رسید چون موبد دره گرانی آن ملک شود ارسوانح آوارگی شیخ علی برید
لی خان ازمرادجسش برید برد به سحا لور یاندیشه بزرگی رو زگار گدرا مدی حدرے او را امرخوانده به شهر
مدر سهال دا رسید درین سگام که موس ارنارگاه خلافت باندرگراری رفت علی لسگالش بدره سدیا
ازقلعه برآمده درشهر آسوده تسیم باساسان زر سیار او راندرون بردند سور افزوده علی باگریزپاره و راد
ازراه یاروان سگلکنده شتافت آزرده بهاوان ارلی درآمدند یاد در بیجے بر دیکلان او را دستگیر ساخته
وارد گوهرے خان لشکر دهد ارایحا که نوالادرگاه لاهه گری اوفروغ کردار سگرفت روزگار جسن برنالیده چهالی
راحسم عبرت گشوده آمد و درین روز خالس بهادر به سکم روز حق هستی بربست ارگزین ساهبان ستدر رام نوری
بود است و دوم خاوری سرتاب فرمان پدری گرید چون راجه مان سنگهرا فروری دست داد ارکار شناسا
بارجی بردستان نگاشتی موده تانهیس بور به دیک لسه وحسرعیان یارنگسد انعامان کسس اسوار
حاسے برنشد چون همه سوحلات داشت ناسانی بدو دست بمرسد حاسحا کار آگهان برشاند دربلک کشائی
دوم آبادی همت برگماشت بست و دوم شجاع نورمعصوم خان کابلی و سعید لشکر لاحس و دیگر مردم برنهاد
آمده دهند و فلان دگرین کالاگد را مدند ازان پس که معصوم خان را سپهر گردش بسر آمد قلماقی رز حریده
مظفرخان به سرد سے تمستر نام برآورد و بار بهادر لقب نهاده همه نورانی پاساس را با خود یار گردانید
درمولا ارا حرر دستی اسان را السرخود ملیسر در ساد و خود همان اسوار ساخته آمد راجه سهرک درجور

ج سوم

۵۴۵

نیوی ما سود و شورش آن دیار کمی پذیرفت بیست و سوم دوازده کروه تیکچی با تراب حاصلی اسپهان با مرد گشت
و شهر کی باسپاهی هزار سوارگی پارکرد بیست و ششم در خود حس نبیرهٔ راجه رایچند را بپایهٔ راجگی برآورد و مدد زمانے
با مدمعود و دادهٔ بر واخشد و بهار تهی چند روما نا البقی آن خرد سال برگماشتند در بولانگارندهٔ گوهرین نامه
بجاره و پور شاه علی روانه شد گزارش یافت این کار را سرگرم نموده از باسک بار داشتند پایان اسفندار
بیستین سال بر در گاون بخاطمان پیوست ناگاه آگهی رسید دکوار بوی مالش عادل خان بیجاپوری
بر داحمد کرآمد اگرچه داستان فرمان پذیری برخواند لیکن از دست یاری اوانبی بیست برگ نوے ست
از الکای احمدنگر بچهار سوار و دوازده هزار پیاده مددگرایید دران سال بر خانان پور دلارا دناگریز بر داشته خود
بدالسو جدائی گزید و مرا بجاره گری پورشاه علی بدرود کرد بیست و نهم بر ساحل گنگ رسیده شد میرزا رستم
میر مرتضی بهادر الملک میرزا لشکری با بسیاری نوکران میرزا یوسف خان شجاعت خان و دیگر مددکاران کر
بیشتر بیهین کارنامه بود دید پیوستند بیست و نهم قلعه کالنه گشایش یافت از گزین قلاع الکای احمدنگر گشت ساز نکال
داشت و از دیر باز آزرده گی در سر چون خواجگی فتح الله بدان دژ نزدیک شد او شایستگی آمده دیده آن
آسمانی حصار سپرد سی ام اردی بهشت دو لک مهر به شاهزاده سلطان دانیال بخشش یافت و نیز روے
نامک گشائی بر افزود بیست و چهارم علی مردان بهادر دستگیر شد سرداری سپاه تلنگانه داشت بر دما تپه ری
ساودری تیر خواجه آمده بود چون شکست بهادر خان گیلانی برشود بدالسو بار گردید وار حیره و سرے
لے گزین آمادگی رده بیکار رهاد بیشترے لے آویزه راه گریز سرداد پاے همت افشرده داد مردانگی داد
و هزاره میک گرفتار آمد درین رود آگهی رسید که دغمس داس رار در گار بسر آمد او پور رابهداس سست
لے دستوری از والادرگاه بمگاه رفت و دل آزاری زیردستان برگشت بخواهش پذیرفرمان شد نوکران
شاه قلیخان از درابدرگاه آوردند آن شوریده سرآویزه برخاست و جان سپرد از فرزندی پیوند آن گزیده
پرستار را غم در گرفت شهریار مهربان دل پیش خانه او رفته پرسش فرمود و دروے ماسور رامرهم برنهاد
از سوانح فرستادن شیخ عبدالرحمن به تلنگانه نگارنده گوهرین نامه راسگالش آن بود که پور شاه علی را
مالشی بسزا دهد چون علی مردان بهادر را آن پیش آمد و تلنگانه از دست رفت و شورش بلندی گرا شد جوانست
که میرزا رستم را با برخی دیروری سپاه بدالسو روانه سازد از هیولی کج فهمان سر بار زد ناگزیر پور خود را در
خدمت فرستاد هزار و دویست سوار از خود همراه ساخت بهادر الملک رستم عرب تمیز عرب و برخے مددکار
شاهنشاهی را در لشکر نوشت و بسیر خواجه و چندے که در پاتهری بودند نیز دلاور را جهاد فرستاده آویزش
سرگرم ساخت درین روز شیخ دولت سعادت باریافت و در زیر دری سپاه دکن نیکو پرستاری داشت

۵۴۶
ج سوم

ا مایة روانی کارسازان این ملک شده آمد و آبروے والادرگاه بود به درجه برخوردند

بازگشت همایون رایات بدار الخلافه آگره

میرزا کسانیکه احمدنگر را ولایای دولت برجی از سرگاه دو سی کرده ازگران ارجی وحیدی اردکان آراسته سمت برکوسدی شهریار دادگر اسرباکشوده بازگردد گیتی خداوند سرکی را یاسی رمان بدسگه داند درس هنگام که آن دربرگرفته دران سگالش دراسمان سرائی ابرو دیدمگی بسیج سامانهای آنکه آنکلے احمدنگر ارحس وحاساک اساسی رمه آید وپس برسچاور وگلکنده وبه رچیره دسی زود نامرمان آنجا نمان دران بدرالی اسوار برقلعه دو درحولا مالس بامهاے امان بدرگاه والا رسید وکوشندگان کوچ راد سادری ید بد آمد در فدسی خاطر بود که متسرار آمدن الحان بازگشت درباد لیکن از سحت کوتی که دمه بارد هم کوچ فرمود و بار دربازار آگهی حال بدان نگریست دوازدهم بساری بازرسیده ازراقم سکرینامه خدائی گرید بدار و سرباز تاداره سامسای کوچ مردم بسد وسان دانسته دحون رمس گرمی بدرفت تنگرف رواروده آمد ماساسان وکس بسوربس برحاسند دآوره سرد وفراس آمد جعفر بور میرزا یوسف خان درین سرابه رودی بدست دکسان امادوبحوب مانه امان شد در حوادل شاهزاده برگسان را ارااحمدنگر آشوب براسرود ومیرزا رستم باساه یوسف خان سرابه رسید دسهریار ارس حدے ارکورنش بارداشت اراحاکه دل باردی یالتس ورآوحه بود وسمارے ارس برگرفت دهمواره فرردی ردی دادحهاردهم رائے دُرکارای کچوح بدحی لشکر پیوسته رای رائی سنگه داس دربای بالساری بهری راقم سکرنامه نوشته بود دمی بحواسگری درنگ اسادوحستن شورش نگاه شسه دسوری بورب گرفت هرچند کاربردی بدا شسته بیوسس امان سرد برداردمارد هم میرزا سارح بسجود قدسی آسمان متعالی را ارحت شاهزاده اورابه باسمائی احمدنگر گداشته بود حون حاسحانان بدانجا رفت لعرمان والا روبدرگاه نهاد دکام دل برگرفت درین روزرخواجگی محمدحسن ساپایه هزاری سربلندی یافت کس برادر قاسم خان سب دریستی ددر ام همانگاه ل گی سعادت افرد رستم حرم بوریسیرا که دسوری جوبه گدشه یافت حون آن ملک را مااقطاع کوکلاس داده آنجا رحعت گرفت هست دهم حسن بیگ سح عمری راکه در مکش مکوبساری دارد دو هزار وپانصدی برواحسد هست وهم هست ویس دهمن شماره سهصال دوه اسب وسحے حواسه ترا این فدوی ازبارگاه حلافت آمد وسرمایه فرردی یافته هست دیسم شاهزاده سلطان دانیال را از شردکی بربده دسوری بربا بوردادند سگالش این بود که آن نوبهال دولت رالسکر همراه بردحون سحے براگندگی حسولی شاه بهادل عرص رسید بازگرد آنید بدمیرزا شاهرخ میرزا رستم میرزا یوسف خان یوسف برخوردار

۵۴۷

ناصرالدین شد، شماری سعود خان حبشی و سه هزار ایماق بدخشی که از توران آمده بود و بسیاری بندگان همراه گردید
و بختی رو آورد و کم پذیرفت درین روز قلعهٔ تربنگ بدست اولیای دولت درآمد از گزین قلاع صوبهٔ احمدنگر است سرچشمهٔ
آب گنگ اندرون او سرجوش دارد و بزرگ پرستش کده برشمرند سعادت خان داشت چون از یک اختری آمده
دید و کار از بسیجه فرستادگان را نزد اسو برد و آن دژ را باز سپرده ماموریل که فراز آن داشت پیشکش شاهنشاهی
سپرداد و جاوید سعادت اندوخت سران سپاه از دلگرفتی سامان دژ رانی نکرده باز گردیدند با چو با فراوان کس از پی
رسید جنگ کمان زه نوردیدی و بسیار که آویزش رفت فیروزی روداد و راجه بهیرجی و هاشم بیگ برادر فولاد خان
و ملک شیر و سادات بارهه و عظمت خان نمایان کارها کردند و هرکدام باقطاع خویش رفت و آن شوریده سر
باز گردید سران قلعهٔ جیره دست آمده از سوانح فیروزی یافتن شیخ عبدالرحمن چون ادرا الفر لشاندل شورش
تلنگانه فرستاد در کمتر زمانه شیرخواجه بپیوسته بزم بهجتی برآراست و کار آگهی را با مردانگی همدست گردانیدند
یورشاه علی فرهاد خان و دیگر حبشی و دکنی را روانه ساخت و بیگانه با سپاسان گرمی پذیرفت فیروزی سپاه دل
بایزدی تائید بسته بشایستگی رزم آراستند قول شیخ عبدالرحمن میر هزار میر محمد امین مرددی میر عبدالملک محلی جان
یوسف جمعدار سید علی و برخی منصبداران هراول شیرخواجه بهادر ظهیرالدین سید لاد میرزا کوچک علی
رحیم بابا یوسف علی یعقوب بیگ خواجه باقی خان میر حاج حسن علی اندجانی وحیدی کارآگاه برانغار حمید خان
یوسف حیدر دوست محمد حسین عاریجان گکهر شیخ قطب آدم خان جعار بهادر ملک بهادر خان گیلانی محمد خان
ترکمان سعید کرم تلی رستم خان عزت سید خان عرب میرزا عرب راول بیگ مدراع بیگ و دیگر را دمردان پایداری از
دریای گنگ گذشته ره شیر دند سر دیک رود بار بجز آن گروه نافرجام با فراوان سپاه در رسید در قلب عنبر حبو
با بسیاری مبارک دست راست فرهاد خان رنگی ناحوفی دست چپ منصور خان حبشی با گروهی روز پیکتنه مستقیم جرد
گذشت نیمه روز با یکدیگر درآویختند و تنگریف آویزش چهره را مردی برافروخت باقبال روز افزون فیروزمندی
روداد که همه را شگفت درگرفت بیشتر از آمادگی غنیم فیروزی سپاه نوجها برآراست و بیش از فراوان درنگ آن گروه
باطل ستیز بدان شورشی که آئین این دیار است رسید بسیاری را همت از جا رفت و بختی برنال یمانی شدند آن دجیگاه
ایزدی تائید یاور با چند بار از هر سو برد استش و بیش شد از تنگرفی آورد و بختی در تورک پراگندگی راه یافت
درین هنگام قول بگزیدگی در رسید غنیم شکیب از دست داده راه گریز سپرد چهار صد کس از بحالت در میدان افتاد
و بسیاری زخمی بدر رفت فیل و فراوان غنیمت بدست درآمد وار بخت یاوری رستاسی را حالی گزند رسید
رستم خان و راول بیگ و مداع بیگ و میر عبدالملک میر حاج سید علی را لختی زخم رسید و بهی اندوختند لیکن از
بسیار کشش رفت چون در اندک مانده بود لختی از پی رفته عنان باز گرفتند و سپاسداری ایزد آراسته شد

اگرچه مستری سپاهی سدکان آدرس بود مکو برساری بخا ورد بلکی سر خواجه دشادرا الملک محمد خان سحب
کوسسد تا آنکه مسم ارسهر ارامرول بود و فسرورای ساه سه هزار ساد و اهی عامه حس دستوار کار برآمد مسم که
رایات سادل بر دولمله بود گجاب واحه دکه شسه او از گرس برسبارال ساهزاده سلطان دامال بود و آرم مهد
روزگار مسگار راست در برای حمله بصرت مانسه جون ساه ماهری ملکاه رسید ارحی مدکو سهراں نظام الملکی
ساربر باست السوا آرسته مد سه اریه درکار زمد سایس امه سرگردی آن کرس نظام جولس دسپاد وسپاسکی
رآدیت و صرور سدامد ر جولا سرا حال سهر برآمد ارگران مسا وکم ارجی ممورس در صردری ساه رفت سد مادمی
باسروسی دمحرجان رنگی و دکر بکیج کرامان اسگامه برساحب ارکم باوری وکران ارحی وسد سی آدرس کمان
راه احمد نگر سسر دمامردم سوراد مدان سسرشت دم آسایش گرفت در دلا بحسان بطروع ساسهی حطه دسی
کرده ماردتساهی جو راه ارد برد مسرا سلمان دامود آن کهسار راه دست مسرا بدیع الزمان خواهر زاده گیتی
حداوند پور خواجه حسن ارحی ارحسار رسد سسر دیم درآدسته جسرو دست آمد و آن مد کوشر درآورده برد سد مسرا
اسعادت سرسی ضرورس رادست آدری مکو برسار کرداه دسرور دسم گرامی نام اصر جد و برآراست دعرصه
دانست عذر ستس کمر می برکار دسپهر بار جریان دل آمد و ار برواحب دواسه دسته افراز سر سادری درسپاد
ارسواح لاهگری مدل ارشاه علی دران هنگام که رایات سادل در سهان ربود که برآگهان بولاد درگاه درسپاد
سدگی سرگزارد امامکه مواصه سپاهی کوح دهسد کداده راه گهان اررفرحه فرمان بدس درولا سارگرد سه
واهرس برداشته سد بدین آواره کوچ کری مدرفته درسپاده برد کسر بسر اسکی برشسته سه تامس دلخواه سپرد
وه ناسج سگرار بدل لکار ده ساس امه ساحل ارگه رسانیح مس بررفت درمه گرفت اهرس گرارس سسا
بورسما ورا بردید برراه وسپادرسد گهار در ساحل آدرد ناکاه سوری سیا گرفتار سدن علی مردان
بهادر بورسرالد احال و آواره کوچ عربان فر ادگرا سسه ملس سرادان مردم ارصر ری ساه در سال
آمدآن مدا سرکم من بارسرانی رسیده درمن ادماس برداورد درسپاده سرس احسن ارامه که حسم
همت برکار سارسمی که دم بهر بار دردی بسیار بامدحس ماکاه سکسته مذکو سهران بلدگاه جهان برگرفتا
و ماد ارسرال رسد فردس مدرد ر ارسرا بورس ارگر اس گرفت دسم لاه گرارسه برد دگرس با سمها
بکسه ربانی ادسه سرساری اسمال برگزارد بعربان سررگ داسته درسپاده برادر سرا دسه احال
روانه شده ساحب مسم مار دوسعد دادسن و سمار درسی بوجا بال و اسپاد جان اوا رمیر زاد سعه راسسرده
و فرار باسیا برس علی روان بهادر اسادر مد و سمان بانه پسر گی سمت سوکند سیار مدسرکار او دگرداشت دولت
و مرحی اسرد و باکر اسه آن بدمافرد برسساری فرامس گیرده دار جد سکداری سربار بر مدنی ام راسه درگاه

[left margin notes:]
[illegible] مدد [illegible]
بورولا [illegible]
[illegible]
۵۴۹
ج سوم
سهرمارطهور رسید ورساده ادر [illegible]
کرامسه [illegible]
[illegible]
[illegible]

درست نبود تا برسیده و راه کا سپهدار امیرهالی و رسالداران ملک دو هستش برگشته امید دیم حبیب
بیرون قسمیا روم بر حسن بیک شکوا تمامی لت بر سول دولت آباد را باسمان بود و شایستگی بسر میبرد و شکم بر دو
انشا گشتید رحمت هستی پرست ترک تراوست ارکان و ماه بود آن پیچ سه بوده بود و لختی قافیه بر تخت نشانده و تم شاهست و
رایات ادر دریا مثل برگشت و چون و حوض بود کشتی من نهم آمده فرادان بن کشته ادراکه بود سه هشت و
داشته حیدان وشوار بیاد مبت و در دم گکشاه لبرمان دالا امیران پور آمد و دولت تاریافت سی و گم ظفر ازمان
راکوتوال اعتماد و ساخته دستوری و ده سو امرداد گیتی [illegible] شناسد
سعادت اندوخت درین روز شاه قلیچ خان محرم و دستر خان آئین و پرورد دارا عدالت آکره آمده و سعادت بار اندوخت و
باهم السرحد پوار رود بار شناس برگذشت و حکم گشاده دستوری دریافت شتم لقای تبرادی رخت هستی
برست بافرستادی و باسمان سرگذشت و فاقیه بنای آشنا بود دولت گزاری در همایون محسن کرار دو داشت
اسم کشاد و دولت ازیافت اوختی سیاه کامل بود تدبیر فرمان آمد و سعادت اندوخت از سوانح فردوس تنورس
راجو جوین دولت خان رنا هنگام کردابید مد اودست جبری برگشاد و باسکن در حج حاکم گرفت و چون حواجمی
فتح الله خان سورت و ساخته کار برگزیده از فیروزی سپاه بسیاری ناسپاس بدرپیوست جبر و سرسپی
کالیبود تر ساخت درین هنگام که کارسازان ملک حوالت سروانی داشتند دلکار سد لختی رنجوری آمد که برازاده
در آمد وتاحال لشا بور سرگرفت تا آن که نکاری دیگر مردود داران شورش لختی و در آن ایرد یا درست باتوانی باشد
و درافراش گرفت پار دهم ارکسان گنگ که بر حسن آباد ملکا در ساخته بود در گرمی بارش رو دادند میرم تقی و
دوادار خان بیرسرار در حج رادرا کاگذاشت ساد ابو رشاه علی بیمار برنشکده داراکسوگرد شورش برخیرد و دل
تیر زیر امو برد رسیا آن ما در حام تختی ما در گرد دحول دنبش کرد دید ما ارس رفت و حاکها پور در آنسو که رود بیرا
داشت تا آدکرا ایدیا آزدهم شیخ جلیل رهائی یافت پور شیخ ابراهیم فتحپوری ست تا آنکه از خرد سالی با حیا است
نشیج و دو بر تاستگی باد دو بساکار کرد و عبا پان اردمر رسد آزردی بعلم گزاری حالیه مر دوجانی خواهش
برمان برکشاد بیکو برستاری شناک اد پورش کرار آمد دو الاهر شاه هنشاهی رستگاری لختی شاه ردم ربا نشیم
شکر دیامه مدولت آباد برآمد چون آگهی رسید که راجو باد بر حام دران مرد یک سبت به دبار رادرا بوره کند نشته
مالش اوردامه شد آن شورید و معرخود را گمهار کشیده و بر دوحنی قلو بسرا سبکی بر نشست جون فیروزی سپاه
تا آن کر بود مرد و آمد از دولت آباد برگذشته اسک سورت نشست و دوم لکار بده اقبالنامه بیچ در نور دیده
سردان آکبر مسل گرید سکالش آن بود که از بی رفته نسرا برالد کوه که بیچی همرهان باد داشت بشتت و دیمام
فرستادن دیگر گرفتارشدن گرارش یافت ارمالش سپاه بیچاکر نیاد و ماحمد گرآورد دو از خواهش فراخی و مدگزیدی

ج سوم

۵۵۰

راه گزیری شیردلان بوم خود را خالی نمود اسپاه اکبری به سرانجام حمرایه سوی سمندهمان مسن مردم کار گرایے
اوردهاد بسحت کوشی بار حوسس بازداحمد نگرساسه و بلاہ گری درمهاری حواهی رسیب حاجاناں بدرفته
گرم حوئی راه دست آوپر کرد ہاری امدسه اردودیمی محی عاں کسده ماماحی ررگ بورحور درنامرادرس دیار راد
مسر برساد ماارسواد مساں سکالس رحوا سه وعیار کهار برگرسه دراں سال مرحوں قلعه ان گرں مصر درآمد
سه سالار مای سدکرد امد دسیاری را مدست درآوردن آن نومی روانه ساحت دحودسرار سلے برآمدار
لسیے برتی دحام کا ی گردی اگرچه دسسگیرسد لیکن ہیبت وہ فیل دفرادان مال برگرفتسه دآں باد
سرست مسں بورشاه علی رست دارمه سگالی برمدان برساسد ودرں رورہاسم ملک ارد کن آمد دارملک
احمری ہماں رور کورلتس ماقب درں رور میر عبدالوہاب بخاری ار دہلی و ملک محمد جومالی ارسول رسید

وکام دل برآمد

درآمدن ہمایوں رایات بدار الخلافه

ارگذست دمالورسنس کردی احص راه سارنگ پور گذاسته رسمی رسوحالس رفت دولست دلست
دہیست دہم بحمل دمست کوچ درلور دمدند وسصب مقام سد ہمواره مدکاں احلاص گرائی لس اردیگرسے
سعادت ماری امد دحب دولت ماری یادت ومرد سامه قلیح خان بسیاری برسار مدں سرگ فراحی کام دل
برگرفته سدسی دنکم کرساعت فرحی برگرفت دار الخلافه آگره للدسی بدوم محسگی یافت وکه دمه را سحوا ہس
ردا لی دل برشگفت مه درں رور بر دسیدہا کرں ساں کوکه دولت ماریافت اودرحدمت سرآه بودحوں گردہ
تار مکمان را اقبال سگرفی ساد افراه رساسد وبالی سورسی فروتسست للرپال دارالسلطنت لاہور نگاه ساحت
ودرں ہنگام بر دحود برحوا مدمدار حسکس ادگرں لعل بودودم سہر پور مدگاں حان للدمسی سرد پور ہیلو
ـدم حاں ست دار مرداگی وآگهی بہره درحوں راقم سگرفسامه بر دحوص ہیلوسحے درنگ رفت ودرلسیاں
دولت راہماک درگرفت دونیب امداری رادسپاسه رستگاری امدتسه مدراں سال مرلوبیب
بزرگ کماسلے کتسده دوکس راہماں دم حاں لشکر دودں سیره مرد جاں برگدست که سکم بر دریه
ورووده بردں افتاد دار تر دلی مرسبه سکسائی اردست داست وہم سماں آسیجی خان لسیر دہانداد
راحوں سکے ماتس یاقت آن مدکوہر مراں بود که ماسک ستاند برحی دوردمان مارحام اودرامارگرد امدمد
وار راه دیگر دولت آباد گدسته ساره ودرحی حامائی ساحت سگارند ه گوہرں مامه درفروغ صبحگاہی ارکوه
فرود آمد مارمت اوردآدر دوارکروه بوردی تیر روزبرحت حول بسیاری بدان گرد مدادرگدار ر دمه بردهواره
سمه بررد ناماں رور که مردم درفرود آمدن بودند آن بدسگال بوحهار آرسته بوداسته دل آگاہی بردماسں برآد یخته درآمده

ن آنکه رده آرائی شد. درحی شهرستان پیش رسید. آن کند درا. به گوپال راگوهر را دمردی پیدائی گرفت تا آنکه
مخالف از چهر ابرافروزان واریبای دولت نزدیک. سه هزار دا آنجا لشکر ترک پیرو در سدی رود اد دستگر نشاط
جهان را درگرفت وجون رودرنشت گرائید. بود نگاهی برفت اشتم آن فرمایه سکیسر با رلسیح بکار در سرگرفت
این یا... ایردی درد. پیر برآید پیشه دستان هراول اتسار خان عادل خان رای گوپال درآویختند
تولیس جنگ در گرفت. امیر را راه میرزا ناصر میرگرائی از سر الحار رسید و آذریش نمودند اسپ آن
بدگوهر از پا درآمد او سر زمین افتاد و چیدی هواخواه سر تارک گرفت. دلیران آمده وصرر رهائی یافت گشته
وسرحی را دمردان حصار را بیر دست لکار رسید. سه گروه آن سوی کنار بر دو لت آباد شد. بد و در لشکریان یادرا
آن بد کیش پیوستند نزدیک بود پیروزی از دلیران را یا از حصار. و دریں هنگام شماریدند اقبالنامه از سپه رسید
و بیگانه علیم سیر اگند جون روز بپایان شد. بود سرگردید لختی فرود آمد. با بد گوهران از بهر سوریختند تا آنکه تورک بماند
تسکرف آذریش رفت. درخی فرمایه راهون خاک درآمیخت. وچند دستگیر شد. پیروز بر سر چیره دولت سرا در
و ایزدی سپاس بزرگ است. پس از این آن سکیسر چیدی خوشتن را پا را است. بود در پناه دز دولت آباد با سیم سر
رور گار بیگذرانید. پا نزدهم ماه فرادان امو رسید. مکتر آذریش راه پراگندگی سپرد. از سوانح شورش تلنگانه
چون شیخ عبد الرحمن پیروزی یافت حمید خان و بازبهادر بهادر الملک وچیدی را دمر دانه پیا فشاری گذشته
ما رگردید از انجا که کار سازان ملک را استاد حواست پا بر وائی فرو گرفته بود و لنگار بد گوهرین نامه اران لختی دور تر
شهر چیو با سپاری بدگوهران ملک بزند بسر بقیه اقرائی برد. هشت سپاه انجا با یاد رکمی از بزور مردانگی پانا دیره اشتر
دریں سال بهر ساحل البحرآ آذریش درگرفت نزدیک بود که چیره دست آید لیکن آسمانی سرنوشته شکسته افتاد
بهادر الملک. نارحی لسحب لنگا دواز گنگ برگذشته سپاه خان آمد. حمید خان. بهادر دستگیر شد. بهادر آباد ملک
تلنگانه بار از دست رفت. وچیره رویان بدگوهر آرمیده جا ها برشد. پس ازدبست ودوم تلسی داس از نگاه
خود آمد. د دولت ما ریافت شتم میرزین خان کوکه در گذشت کامروای میگساری شد. دچون بدرگاه والا
بزرنامه لختی از آن دست بار کشید. به نحو ری استاد دروغ جستم و دل کمی بدیرفت. هما با در پرستاری پیوند داشتی
رفته بود. در روزگار با داوراه آباده خم گردانید. شهریار آزرم دوست والیس ما رگان را نوازش فرمود. پدر را به منصب
هفتصدی سرافراز ساخت. از سوانح ریخته شدن آبروی را حو دیگر با رچهار دهم ماه آن مار خام سیاریش بیکار هنگامه
آراست و بکمتر آذیره راه گریز سپرد. شانزدهم آن شاه بزرگ چند حوق شده بر دار رد و آمد. در یا ده آن اسپش
سرگردی خود را به سپاه کو بچه کشید. درحی گردیده دولت آباد سو تیز روی پیش گرفت. در راه ها افتاد که آن سکیسر
سپرد. خود با لسور روانه شد. و بمالش دیگران فوج فوج نامزد گردانید. بسیاری در آویخته بشکستند. وچندی با رسید

بارگردید مرحمت پیشان نگارنده سگرنامه تعلیم آنکه شهر در شد و نصرت ورزی بزرگ و امان یزدان آرد د
بازگشت شد بناء راه آگهی رسید که آن ملکش باخبی برسمولی رفته بود و محسن بو رعایای خان که آزرده می آمد
آدرش بوده دستگیر شد اکنون از دامنه کوه به دولت آباد مرود و آگر بر بدالسوء عمال رزشد میرزا علی بیگ اکبرشاهی
قاسم خواجه میرزا ابد ماتش بیگ رای کوبال شدستی بود و آدروکمان بدولت آباد در آمد نزدیک بود که گردیار
گرد تحاشاری جوس را سخن دراند احت و به و بارا وتعالی سد نزدیک مالعبد است در اوان کالاعلیمت
اندوخته از اقبال بزرگی دران نوبت مارش کردی نصرت ورزی شاه برسد چون این مار بسد آگهی درگاه نزدیک
کمالی که سرا ددشتی بود برگشوده به دمادم برد به دار در آن لحی دوار قلعه رحمت دوز قتیسان برسهار تردی آدار
برداشته از ردر کوهی دود میں عمال بازگشته بازو و آمد و آن فرد امالش و رساد و ره تنگ رزوری برنشست
درادان کس از وحد اشد داما درے کمی همای کی درادباد اگر کارسازان ملک لحے ساوری دل بر نهادے آن
خارش شد برکنده آمدی لست دکم لگارنده سگرنامه بسوے خانخانان روانه شد چون عمر حو ملکگاه برگرفت
وآسنگ مس ادل بود بو رشاه علی فریاد خان دساری را بر سرخواجه فرستاد خانخانان از احمدنگر بر آمد دات
گنگ برکنده بردحاگیر برنشست و سهم با بهادرساده مراد بادری برخواند چون از امر داخل لکار ملک و درنگ
بودن ماحمدنگر وکمک نصر ساون بوس برگرارده بود به رفته بدالسو روانه شد و میرزا علی بیگ اکبرشاهی آن
وساداب باز به دفریه دال حس خان سامه و مراد ران حالش بهادر و رحمی راد مردان را تحاره گری آن باز حام
برگداشت دارسمه بزرگی گرد ساری را چوکه دمادم بود به رنگ امداد می ام سر مراد حوی درگذشت ادرانچه سگری
سپاه سحاب در لاهور گذاشته بود به مبارزه روزگار را ولسر آمد بهم راجه راج سنگه از گوالیار آمد و لسحو و میالش
رودس فتالی شد درین روز شیخ حسن را مولت مسهد نقش بخش خواجه شمس الدین فرستاد به حود در ازدحے
نراد خواجه مدد اعداز اسحاری حدی بر بدالی دسان برساد به دوره رگار رسیلے سربا کامی دست بود درین هنگام
توارس فرموده بدرین هنگاه فرستاده بمارداری گذشته بسیان آن بدی برآن و سرانجام آسجانه بدو بازگردید
بار دیم باسے رای سنگه بدرگاه والا آمده دوارش یافت ادرا به لشکر دکن همراه نگارنده سگرنامه دستوری بود به
چون آگاهی رسید که دولت بورادسگاه سامنه دراردسی دارد بحاره گرسے آن دستوری گرفت آن
سوریده سرلحے از خواب در آمد دخواهش بود که بدر را بدرگاه والا بازخواسته و فرمان نجابت از سراسر
سر آورد باماسے مبارک والا درگاه شتابید برفته او را اطلبدا شتند آن خود سر برگشته مکر دار آورد دار
جاوید رمان برکناره شد ساز دهم قلیج خان دستوری سحاب یافت چون دران بزرگ امیرے بود آن
گزین پرسار را بدان خدمت بامرد فرمودند آهنگ آن بود که کابل دارائی شاه سلطان محرم بازگرداد

۵۵۳

ح سوم

یاسالی سروجاراخواهش بود پذیرفته فرمان دادند درین سال خواجگی فتح اسرناکام بازگردید چون ارماسک ساخته
باز آمد شاهزاده دیگر بار بدانسو فرستاد سعادت خان نواده خان ملک میر سید علی جلال و دیگر تولداران دادیش
ولشکر بار همراه نوشتند سپاه از کوتیستیجے دیر تر فراهم شد چون سال رسید راجو بیارش برخاست دابان ماسے
همت یار شدند فشر دلیکن آویزه کنان خود را بقلعه سو گرد را آوردند داو لحتی گرد سر گرفت سپس و اگداشته دست
یعمار کشود و دریا لعر بر سه وبار سعادت خان چیره دست آمد فراوان مال اندرخت دار سرد فردلی بیارش
قلعه بار گردید درین هنگام آوازه رسید حشمت خان ناری سپاه مهرجی گرم شد دعنایت اسد مارجی ار نور بان
نزدیک رسید وبار گشت راقم شگرف نامه بدانسو برای وآن بر گذارد ناگریر دست ار حصار باز داشته دولت
سورفت وکالنه بر گرفت خواجگی فتح اسد بیعقوب بیگ شعالی وسعید بیگ بدختی سپرده بود چون قلعگی
شد ایان رایاوری بر خواند گماشتگان این دو کس ار فرومایگی در ربرستاری دو هزار بش بر گرفته
آن گرین دژ را از دست دادند ارسوانح شحول آورد دل فرهاد خان وناکام بازگردیدن شیر خواجه میرزا توسف
میرزا کوچک علی یعقوب بیگ محمد خان برهان الملک ابو الحسن وبسیارے خدمتگذار در باهری فراهم
بودند چون نگارنده گوهرین نامه بر در سر نور خانان پیوست دبنگامه پیروزی سپاه گرمی پذیرفت آن کالبد
رنگی کم ناسپاری بدگوهر برابر شیر خواجه بود در اندیشه دار افتاد در خود پیروی آویزش ندیده شب هنگام
فرو ریخت وسخت در آویخته راه گریز سپرد شب ستم حسین قلیچ خان رابدخت آصف خان نوکالے بود مدت
دو لک دپنجاه هزار دام نکارساری عروس بخت پایت بیست وپنجم اسفندار اکتی سوار منزل همشیره من خان
رافرخی بخشیدند وبدلاوبرگستار ارسوگوار سے بر آوردند و دوازدهم آذر دخت را انداس را بر سیام سکه بود داده
شهریار مهربان دل برنیخانه بدر دختر رفته برنواخت ودیح لک لشکر این کار بخشید هیزدهم شادقلیجان محرم تشکم
درد در گذشت ار مردانگی در راستکاری فراوان بهره داشت وناکس سال بر بادلی همواره سوار شدے ولشکر
شکار انداختی خسروی نواخت پس ماندگان را آراستن بر دمیت دیکم ابه خوکا کتایش یافت راقم اقبالنامه
راآن خواهش بود که از بر بورتا گروهی تیر دست مالش فرهاد خان بیشتر شاند ته سگلے برجی همراهان
بار داشت چون پیروزی سپاه پس از فراوان در نگ رود بار گنگ بر گذشت به سخت کوشی ناخوتی راد مرد بارش
آن رنگی فرا پیش نهاد ادبیلی گذاشته گریوه در نوردیده وباسے چوکاگرین قلعه دارد در نشست وآن
آباد جا بدست در آمد درین روز سالناهن ار والا درگاه رسید بزم خاصه ودلاوبرگستار شاهنشاهی رسانید
واربن بهروزی نوید برخود ناسیده وبر دسے کار بر اورد وبسیاری همراهان ارکوته سیجے سکالش بیش رفتن
نداشت دران سال العراوان کوشش بار آهنگ بیش نمود دست راست میرزا را هد د میر کد اسئے ورجے

سادر مردوست حب سادرالملک وگلکه وحیدی دیگر پس سرحواجه ناحوی نامور جون از سح برآمد بکمترآدیره مستسا
علیم کار جهار سرابافردل بود راه برآمدگی سرد اگرچه از بست سردکی نگاشتی برف لشکر قلعه برگرفتند دآن
آباد شهر نعمانی شد پیتر بوری سپاه فراوان علمت امدحت و همان سب آگهی بود شاه علی که قلعه دیار دررا
سپاه و داشته لشکر فراهم میکرد و سپاه آنه کوهستانی اڈیسه درشد بسیج آن بود که بامدادان بتیر دست آن اسیمه
سر را اسرا الدارد درنگی برجی امدسه کردار گرداید و دورکمر ربانه پس لشکر سر بوست لشکر شاه علی کراد
بحوب مرف لانه کرار آمد و بورس ناجا همه درستاد در مولا احمد خان دوراد یوسف رسید پس ازان
پسیم رحم ملنگانه بیعت کوشس برآمد و لکار آگهی لیجه مردم گرد آورد و فراوان اندرس باسر با مال آسوده بود
و ارکم سرد بی ناصد سپاه کس بصروری سپاه بوست بدراد جون دستگیر شد بود شاه علی اوراه ایکر سگی
خولش سرحواند اربیک احرب بید برفت او را ایجیم نگاه میداشتند مرساده برآمد و بست و ستیم
سرهمولی نوحی بوست و بگو باگون برسس لکام دل رسید لست دیهیم مرزا یوسف خان وحیدی را با درے
درسیاه خون بحالنا پور رسید بد آن سالسه حدیث ازرود مل گذشت ازسوی مارگردیدن فیروزی سپاه
تاسپه برجی برارفته دوسبی وگروهی آرگوشه لیجی وحیدی را ارسپاه نوحی دو افسانه بود شاه علی شاد
خواسب و دو جون ساحل با جرا حمه کاه سد آن دسالسرائے دراری افرود و فرو سدن مرزا یوسف خان
دستوری وشوری را خوب ماروی پسر حواجس اسمان را تا دراد او دراسم نام که بد زاد در بگو مدگی فرو شد
کار سازان ملک سول سر گرفتند و در سکنه باکامی به راحو بوست ادحوی بد و همراه ساحته نگر ند دادند پس و سپاد
و حود سرار لے رداد شد تا گر برآسی فرار گرفت بدین همان بار بهادر و علم بران بهادر و سراره ملک بار داده
سپاه ردوار فرمان بد بری سر بهاد و لحی ملک بدولد آسته آمد بار دیهیم درسح کردی اردو اعتبار الملک و مراد
اسک را د و برجی دیگر گرد باران آورد مسر لصلی ازس سورفه همان باره بر گرفت و بر شاد درس روز بهکوا اندرس
سید بی دردار الحلافه اگره رحمت هسی برست و مگماس کار آگاه بود بامدادان بازگشت فرود رسے
سپاه شد جون بر درام لوری رسید بد گرفتی ملنگاسه و باسه بانی آن مرز لسی بار کردند بهادرالملک رسم عرب
سمسر عرب سعید عرب برهان الملک و دیگر مردم همراه لوسته بد السو جاگیر گردند بهر دیهیم مرز جعفت یافت
و فرار گرفت که حاسبانان سپاه درب سپاه باهری و ملنگانه بر دم پور رسید و ارام سگر دیامه بماسل راجو بارگردید
و مرز ارسیم راه سوی سگ مسلم خان بامدادان راه بکرباحت و برجی را لک لوسته و مرزاعلی ملک وسپاه را
بار به و سرداران حالس بهادر و بادل خان بامدادان وحیدی دیگر که در جالنا پور لود بد سر بهم سے نامرد
کسسد و لیحے حرابه و بارسگے را سر بام بردند پور دیهیم بد ررود شد لست و بهم لاله دسلوری دآرا اسکی گرفت

ج سوم ۵۵۵

اورنگ پور راجه بیر سنت ارسد جونی خود ناکالی حرج ارامداره برگدارند و خواهش رافراخ تر ساخت
نارواتی لشکر سرید وآن شیخ در سر گذشت خدیو عالم گیل کردن ادبداداری آسیمه سرے بر ساخت دوم بهمن
نگارنده گوهرین نامه سرهان پور رسید ودولت ملازمت شاهزاده دریافت چون سازش راجو بخالسا پور
آمد تنگ چشمان بدنه بنگالی افتاده به بهانه ارگمکها نبول برگرفته گرم هنگام را هنفتر دندار درگذاشته تیز تر روانه
شده بدان بنگالش که از شاهزاده دستوری گرفته روبدرگاه والاهمه دارآشوب نانوان میبی لختی برکناره ریدرین
سال میر سید مصطفی قلی از همایون بارگاه رسید و خسروانی نوازش اران میان دو اسپ خاصگی یکی برای راقم
شگرفنامه و دیگر برای نور عبدالرحمن دو بایان این رد رست اسپ دیگر از والا درگاه آمد ارین ای دری لواخته
تیر مرده دل برشگفت هشتم بعرض همایون رسید رحی آرمند از راح شتانی قلمرو بخیدی سیرحتیم ییک بنگال
سیرده دارالخلافه آگره تا صف حال وراه دکن وراه مالوه به رام داس وراه گجرات به کلیان داس وراه لاهور
شیخ فرید بخشی شورش خواهش کمی بدیرفت دسپاس انجمها آراسته شد دوازدهم دلیپ پور رای رای سنگ
بوالا درگاه آمد و نوازش پذیرفته بخشایش رفت سیزدهم دخت میرزا کوکه راسه سعدالله پور سعید خان پیوگانے
پیوند دادند و خرمی راز بازار شد بیست و چهارم در شبستان شاهزاده از دخت خانخانان پسر نژاد دلکتر زمانی
آنجهانی شد بیست و پنجم شیخ عوثی قادری را روزگار بسر آمد محمود مگیاه نا پور خان ناهر در قصبه آج ملتان
زنجیت وآن را دمرد در آویزش نقد زندگی بسپرد از عمامه داران حالقه برست بود ناراد ت گیهان خدیو امارت
یافت وسعادت اندوخت درین رد در محمد خان پور دولت خان را شگرف سودائی در سر ریخت دبسحت نگاپو خویش را
نیستی سرا انداخت ار رسائی شورش و خواهش چیرگی دو بد با ملائم لختی آسیمه سر شد و کار بدیوانگی کشید دار چاره گری
لختی بهی پذیرفت در سال به یازش شکار برآمد و بابان ردراز همراهان حدائی گزید بر در قصبه تال ناگولیان برآویخته فرد شد
غره اسفندارمذ راقم شگرفنامه را بنامسک فرستادند چون ملازمت شاهزاده دریافت وخواهش خویش در میان
نهاده بپرفته همان نالش را جو برا سرخورا شنید پاسخ رفت از فرموده سر برمی تابد لیکن آن گوهری اکلیل خود نگار ملک
می بردارد وآن شگرف کارکرد را بخیدی آرزومند چشم داگذاشته درین آشوب نابردائی ونانوان می جگونه کارے
فرا پیش نهاده آید لختی آگاه شد و کارسازی را رخود گرفت دو اسپ و خلعت داده به السور روانه ساخت در نخستین مرحله
به خجسته قدوم خویش بلند پایگی بخشید و خاصگی حمد رود نامور فیل نواخت چهاردهم گنگادهر دولت باریافت ادرا
نامدر رگذاری سرحیور رمید از جا نداو فرستاده بودند او در نوشته ما چهارده فیل بارگرداند بیست و پنجم بهادر خان
بسجود دنبالش پیشانی را فروخت اران سرتابی و دستان سرائی که در آسیر روزگار برده بود لختی به قلعه گوالیار
فرستادند دوالاگهر شاهنشاهی او را بر خواند

ج سوم

۵۵۶

خاتمة الكتاب

سام امروای نگرت سر برد	گردادی سخن را سرانجام نو	قلم گم از حسن آرام تو	سواد سوم در انجام ناب

اما بعد که نظر ما در وارادت درست و بخت مدار و سعادت ساعد بود بسر وی شد مسکی و شمار دلی برحی سوانح دل آتالی دولت حاودان طراز که تا ستمه آمد و سر شماری بر و سامان امداع مت مدری سکه دوش گشت

مو خوسد مه رس نهرست	مرانمه عالم آمد دست / کر خواندگان را رآورد بر خواب	وگر مه را اگر بود ور روزگار / بر وص آن دردها سال دراب	حان گویم از طبع آموزگار

پس جوهای نظر مداس امید بحث نامم نطره ازدرای آگهی سرادش شد بود و جه کارهای دل سرخوش و ناسخن منطق سامعه آمد نو که بدرس دنها ملبد نامی بحمد و مرا مسران جاودگر داد مثبت من از حالش برون دادم سرواره جاهای درجا نهادم تاره ری سگر نکاری حالی سرگساری ظلم های مدرندا لگد ه بسرعت سردار آسمانها ی سوی سکند و در ساحتی جار سوی معامله سبح بر سکاه قدس می نهاد و در عبار گرد رهمسان صرفی بعد آسمان سگردد دور سبیر دل مراحل سدکی اسرار الوهیت می طرازد و در آب جیر نگار از لعل بر آنه آزادی میسر آید

بده ما تماشای حقیقت تاب	شغل کل سر دار کو که حرب ما	سر و برده بحث دو جهان کرم	عسل از ما رائعه آب کر کشوش ما

کلک گرانی نقش نو قلم عاره کرده روی دل بدان کار آورد و از سر نو آمادگی از شغل سترگ بود اسید که رشته سوانح نگاری گسسته نگردد و در زبان هنگامه سپاس گزاری را فروغ دیگر بشد آید و بسیاری گرامی احوال حقیقت گزار کرستگاف آن بسر دست در آید و گنجینه دان سعادت سر آمده از معانی آمدگان آگهی طلسم آماده سود و ساسد کان گوهر جوی راجبره نشاط برافروزد

الا ادرس سطح رنگین نظام	سخن را معنی بلند بست نام	نظام سخن از کلام نوباد	طراز معانی سام نو باد

خاتمة الطبع

حمد بحد مالک الملکی که شاهان را برای انتظام و آراستگی بنی نوع سان السر گردانیده بابد بحوائی انسان نکو سید در رشته انصاف و معدلت از دست مدبد تن بعد با فسانه سان روزگار و آزمورده کاران بلند افکار را بسازمت پاید که تاریخ دانی عجب فنی است که معلوم اسش سراز گوهر خرد افزاید رواقعات مادیه را اصل واقعات وید و برای العبس بسایده در آورد وحص فائده تاریخ دانی به انحصار برد وقت خود دارد بلکه او نو العزمان دمراح حوصلگان دیر انسان

مردم دیده مزید تر دارند بدین فوائد تاریخ هر آنچه بقلم آید بیرون از آن است که بتحریر بیان درآید چون ارباب خرد و
دانائی را میلان طبع بعلم تاریخ بسیار بود ما بران **اکبرنامه** جلد سوم که محتوی بر وقائع سلطنت حضرت عرش
آشیانی جلال الدین محمد اکبر بادشاه هندوستان جنت نشان ست ادیب لبیب دبیر عطارد تحریر **شیخ ابوالفضل**
علامی تصنیف نموده اگرچه بار اول حسب الامر مهاراجه صاحب فرید خاص دولت انگلشیه معزز الزمان امیر الامرا
مهاراج ادهراج راجیسر سری مهاراجه راجگان **مهندر سنگه** مهندر بهادر والی ممالک پتیاله طبع شده بود
هرچند کتاب مطبوعه اول بسبب عمدگی کاغذ و افزونی قیمت چنان بود که هر کس بخریداریش نادرست کمتر همت نماید
حالا بار دوم بمزید اهتمام تصحیح بار دیگر در مطبع **منشی نولکشور** بماه فروری ۱۸۸۳ع مطابق ربیع الاول سنه ۱۳۰۰ه
حلیه پوش طبع گردید ایزد جهان بخش مرغوب محبوب عالم کناد بمنه وکرمه

کتب تواریخ اُردو

ترجمہ منتخب التواریخ — یہ کتاب بادشاہان
سلاطین ناصر بادشاہان گذشتہ کے حالات
کل تواریخ کا ایک کتاب نایاب مشتمل اوائل ابتدا
عہد دولت عہد جلال الدین محمد اکبر بادشاہ میں
مرتب ہوکر جناب مولوی عبد القادر صاحب بدایونی
نے عبارت سلیس زبان فارسی نفیس میں تصنیف
کی تھی اور زمانا کسی قدر رواج اس زبان کا کم ہوکر
و نا سمجھی زبان کے ادراک مطالب و معانی سے ہر ایک
عام کی ناصر فہم ہے سار اما دہ عوام حسب الایمائے
مالک مطبع اور بہ اختیار اصل الفضلا زبدۃ العلماء مولوی
احتشام الدین صاحب مراد آبادی نے اُردوے سلیس
عام فہم میں اور زبان صاف صاف ناس بالتصنیف
کیا ہے اس الحمد اللہ بارہ تواریخ یہی کیا آمد امراد
ہے جس سے ہر وقت ایک بار دیکھنے والا پر
مر آشکار ہے تیسیر ہو یہ ہے کہ انواع الواع کی قسمیں
طرح طرح کے حالات تذکرہ بدرجہ خدا دادی ہو
ہوئے اعتبار رنگ ضبط کے لئے معقول مثالی ہے
او عبارتگر دوری باطنی مثالی ہے مقام عبرت و بات
حرت ہے کہ کیسے کیسے سلاطین نامدار کیسے کیسے
شاہان نامدار گذرے کہ جنکے رعب و داب سے
و شوکت کا سکہ ضرب ہندوستان میں ملکہ تمام
جہان میں جاری تھا ایک طرفۃ العین تک جسم و دل
سے کتاب کا ہوگا اور مرد رد ہوا ہے ہستی سے
نام و نشان تک اُنکا مٹ گیا اگر انکی سروں پر
جاکر دیکھیے تو کسی کی خاک کا بھی نشان نہ ملیگا
خوش نصیب وہ ہیں جنکا نام نامی نیکی کے ساتھ
اس دار فانی میں یادگار رہے اگر ار باب سیر
تواریخ تمامی حالات زمان و رہنمایان سلف و
ناس جہان کو قلمبند نہ کرجاتے تو کس کو یاد رہتا اور
کون یاد دلاتا کہ کس کے زمانے میں کیا کیا حادثات

دو انقلاب واقع ہوئے علم تواریخ ایک زمانے درمیان
حسن عواصی کرنا کا روسوار ہے اب سے دو ہا
میں سر ایک ہوئی ہے کمال حسن و دقت سے کتب
حالات و کثرت معاملات میں دستی و سوشگاف ان
کی اور حج کتاب بات ہوئے و احباب میں ہوئے
لطف مرین لات سلف سے خلف تک اسی طور
سلسلہ وار حالات عرب ملک و واقعات و سوانحات
پیرا از نصائح و دستور العمل معاش و معاد لکھتے چلے آئے
ہیں جب تک زبان فارسی کی قدر و منزلت امرا و
سلاطین کرتے رہے اور دفاتر شاہی میں اسکا رواج
رہا اسی زبان کو تمام عالم نے پسند کیا عبارت سلیس
و مضامین نفیس میں ہر ایک علم و فن کی کتابیں تصنیف
کی رہیں خصوص کتب سیر و تواریخ میں بعد مرور
ازمان سے اس زبان کے فہم سے ہر ایک عام و خاص
ہوا اور حرج ہر ایک کا مقصود ہوئے لگا ہر ایک کتاب
کا ترجمہ اُردوے مطلع میں ہونے کو ہر ایک ارباب
روزگار و فضلاے نامدار نے پسند کیا اس کتاب دو
تاریخ میں ذکر سلاطین اہل اسلام مدنی مرتب
تحریر ہے پہلا طبقہ غزنوی بادشاہوں کا ذکر
سلطان ناصر الدین سبکتگین سے جلال الدین
محمد اکبر بادشاہ تک مسلسل مرقوم ہے ذکر اولیاء اللہ
عہد اکبر شاہی کا بیان حاکم سنبھلی سے شیخ عبد الواحد
بلگرامی تک مسطور ہے ذکر علماے عہد اکبری مولانا
عبد اللہ سلطان پوری سے مولانا الٰہ داد امروہی
تک لکھا ہے ذکر حکماے عہد اکبری حکیم الملک گیلانی
سے حکیم فتح اللہ گیلانی و شیخ مبارک تک ہے ذکر شعرا
زمانہ اکبر شاہی ملا غزالی مشہدی سے محمد قاسم تخلص
ہاشم تک سلسلہ وار مسطور ہے اور ہر ایک کا کلام لطائف
الضمام نہایت حسن و خوبی سے تحریر کیا ہے کتاب
دلچسپ و قابل سیر علم تواریخ میں سے نظیر ہے
مرآۃ السلاطین ترجمہ کامل تاریخ سیر المتاخرین

تیسیم ورو ترجمہ تاریخ کی کتاب مادر و نایاب جو مشہور
ترجمہ موسوم کامل تاریخ سیر المتاخرین کا ہے جو
دستور العمل مورخین اور اولو الالباب ہے اسمیں
فرمانروایان قلمرو ہندوستان کے حالات
ابتداے سلطنت راجگان ہندوستان سے تا عالمگیر کے
عہد دولت ہند تک کے واقعات و حادثات کا ذکر
بالاستیعاب ہے تمامی ممالک محروسہ ہندوستان
کے حکمرانوں کا ذکر جدا اول علیحدہ علیحدہ دیں
بعد لفت و نام و مدت زمانہ حکمرانی ترتیب
درست سلسلہ وار لکھا ہے جو نہایت دلچسپ
و دلپذیر ہے اول اس کتاب میں مختصر ذکر
بعض معاملات و علوم مروجہ ہند ہے جو شیخ ابو الفضل
محرر اکبر نامہ سے ترجمہ میں جسکا نام
آئین اکبری ہے ہند کے باشندوں کے علوم و
رسوم کو کمال تفصیل سے بیان کیا ہے جہ
اسکے ذکر احوال ہندوستان ہند اور اُسکے اقسام
کا شرح و بسط و تفصیر جدا اول حاکمان ہند راجگان
ہندو اہل اسلام کو لو صاحب نام لکھا ہے تفسیر
ہر ہر صوبہ مفصلہ ذیل کی کیفیت کمال سلاست و
خوش سلوبی سے درج ہے صوبہ بہار صوبہ اکبرآباد
صوبہ اودھ صوبہ اکبرآباد صوبہ مالوہ صوبہ خاندیس
صوبہ برار صوبہ گجرات صوبہ احمر صوبہ ماڑواڑ
صوبہ دہلی صوبہ لاہور صوبہ ملتان صوبہ ٹھٹھہ
صوبہ کابل سرکار مرادآباد سرکار بنگلہ
سرکار قندھار وغیرہ لوماں صاف و ماسان
بعد اس ذکر احوال فرمانروایان ہند کا ابتدا سے
احمد خاں شاہ پانڈوان سے اس سلسلہ سے سلسل ہے
ذکر آغاز جنگ پانڈوان ذکر سلطنت پرتھی میں اسمیں
میں ذکر سلطنت راجہ بھمی دلبد راجہ نجھ ذکر
سلطنت راجہ ہندو وغیرہ اولاد پانڈوان انام سلطنت
روا اور مراد اُسکے خاندان کا ذکر سلسلہ برہاوو ریسوکہ

و صدر دربیری کی راجگی کا۔ ذکر عہد راجہ دسرتھ کیفیت اولاد و حالات بکرماجیت۔ ذکر بکرماجیت کے اعمال کا حال برتھی راج کا بیان جو بنام اسے تھوراکے نام سے مشہور ہے۔ اب یہاں سے سلاطین اسلامیہ کا ذکر اس ترتیب سے واضح ہو۔ ذکر سلطان محمود ناصر الدین سبکتگین۔ ذکر سالار مسعود غازی۔ ذکر سلطان شہاب الدین غوری ذکر معز الدین سام ذکر سلطان قطب الدین ایبک۔ ذکر آرام شاہ۔ ذکر سلطان شمس الدین التمش۔ ذکر سلطنت سلطان رکن الدین فیروز۔ بی بی رضیہ کی حکمرانی کا حال۔ معز الدین بہرام شاہ کی سلطنت کا مذکور سلطان ناصر الدین کا ذکر ذکر غیاث الدین بلبن۔ ذکر معز الدین کیقباد و سلطان جلال الدین فیروز خلجی کا حال۔ ذکر سلطان علاء الدین ذکر سلطنت شہاب الدین ذکر سلطان قطب الدین مبارک شاہ۔ خسرو خان نمک حرام کا ذکر۔ ذکر سلطان غیاث الدین تغلق ذکر سلطان محمود شاہ الغ خان ذکر سلطان فیروز شاہ ذکر غیاث الدین تغلق ذکر ابوبکر سلطان ذکر سلطان محمد شاہ۔ ذکر سلطان علاء الدین سکندر شاہ ذکر سلطان ناصر الدین محمود شاہ۔ ذکر سلطنت خضر خان ذکر سلطان علاء الدین بن محمد شاہ ذکر سلطان بہلول افغان لودھی۔ ذکر سلطان سکندر لودھی بن بہلول ذکر سلاطین شرقیہ۔ ذکر سلطان مبارک شرقی ذکر سلطان ابراہیم شرقی۔ ذکر سلطنت ظہیر الدین محمد بابر شاہ سر چشمہ سلاطین چغتائی۔ ذکر سلاطین ملتان۔ ذکر سلطان یوسف ذکر سلطان قطب الدین لنگاہ۔ ذکر سلطان حسین لنگاہ۔ ذکر سلطان محمود۔ ذکر سلطان حسین۔ ذکر احوال نصیر الدین ہمایون شاہ ذکر شیر شاہ۔ ذکر اسلام شاہ۔ ذکر فیروز شاہ۔ ذکر سلطان محمد عادل شاہ۔ آنا ہمایوں کا ہندوستان میں اور فتح پانا افغانوں پر۔ ذکر رحلت ہمایوں

ذکر الوالفتح جلال الدین محمد اکبر بادشاہ ذکر سلاطین مالوہ کا۔ ذکر سلاطین گجرات کا ذکر شاہزادہ سلیم یعنی جہانگیر بادشاہ کا پیدا ہونا۔ شہزادہ خرم یعنی شاہجہان بادشاہ کا ہونا مع دیگر حالات زمانۂ اکبری۔ راجہ بیربر مارا جانا ذکر سلاطین کشمیر دکن کے سلاطین کا بیان۔ رحلت اکبر کا بیان مع اور اور حالات کیفیات شاہان مابعد کے لکھا ہے اور مشائخین عظام کے حالات ہر ایک حال اور سے صوفیہ صافیہ کے بصراحت تمام درج ہیں غرض تمامی ہر سہ جلد کتاب بالاستیعاب حالات کشورکشایان مہاراجگان ہندوستان اور ہند کے حالات و واقعات میں نادر و نایاب ہے مطبع ہذا میں کہ بہ سعید تقطیع کلاں بہ نہایت عمدگی و صفائی سے چھپی ہے۔

تاریخ فرمانروایان اودھ۔ یہ نہایت مختصر تاریخ اودھ ہے جس میں کیفیت خاندان نواب منصور علی خان کی اور ہر ایک مسند نشین کا حال تا زمانۂ انتزاع سلطنت و عملداری سرکار انگریزی کمال صحت و اختصار سے لکھا ہے مؤلف اسکے ماہر فن تاریخ جو تحصال شی بادشاہ اول ہیں رکیس قصبہ موہان ہیں سلیس زبان صحیح بیان خوش سوانح لائق ملاحظہ شائقان ہیں ہے کیفیت خاندان شاہی کو مسلسل ربط تحریر میں کیا ذکر کیفیت خاندان نواب منصور علی خان بہادر اور اولاد ترک الوطن ہمشیرہ زادہ نواب سعادت خان بہادر ذکر مسند نشینی نواب شجاع الدولہ بہادر۔ کیفیت مفصل معرکہ نواب شجاع الدولہ بہادر مع سرکار کمپنی۔ ذکر مسند آرائی نواب آصف الدولہ یحییٰ علی خان بہادر ذکر مسند نشینی وزیر علی خان بہادر بعدہ نواب آصف الدولہ بہادر۔ ذکر مسند آرائی نواب سعادت علی خان بہادر ذکر مسند آرائی غازی الدین حیدر

شاہ اودھ۔ ذکر تخت نشینی بادشاہ نصیر الدین حیدر شاہ اودھ۔ ذکر مداخلت سلطنت فریدون بخت عرف مُنّا جان بلا استصواب سرکار انگریز بہادر۔ ذکر ترتیب دہی سلطنت محمد علی شاہ بن نواب سعادت علی خان۔ ذکر سلطنت امجد علی شاہ بن محمد علی شاہ شاہ اودھ۔ ذکر تخت نشینی جلوس ابو المنصور ناصر الدین سکندر جاہ سلطان عالم محمد واجد علی شاہ بادشاہ اودھ۔ اختتام ریاست۔ ذکر انتظام سرکار دولت مدار انگریز بہادر بعد انتزاع ریاست۔ ذکر دریاؤں صوبۂ اودھ کا۔ ذکر پیداوار میں صوبۂ اودھ کا۔ ذکر پیداوار میوہ جات موسم گرما میوہ جات موسم سرما کا حال۔ گرمی کی ترکاریوں کا بیان۔ سردی کی ترکاریوں کا بیان ذکر آبادی کل صوبہ کا ذکر لکھنؤ کی اشیائے مشہورہ کا ذکر لکھنؤ کی سڑکوں کا۔ ذکر خاص شہر لکھنؤ تمام صدر الصدور۔ ذکر بازار شہر۔ ذکر ضلعجات صوبۂ اودھ۔ ذکر قسمت جات ضلع لکھنؤ مع تقسیم اضلاع و کیفیات کمال حسن و خوبی سے لکھا ہے رؤسا نامدار و امرائے عالی وقار کے واسطے موجب آگاہی و اطلاع اپنے آبا و اجداد کے حالات سے نہایت عمدہ و نادر یہ مختصر کتاب مطبع ہذا میں بکمال سعید چھپی ہے۔

تاریخ ٹاڈ راجستان۔ بڑی عمدہ تاریخ مع نقشجات و تصویرات یہ کتاب دو جلد میں ہے جس کو صاحب عالیشان موسوم کرنل جیمس ٹاڈ صاحب بہادر سابق پولیٹکل ایجنٹ حصہ غربی ریاست ہائے راجپوتانہ نے نہایت صحت کے ساتھ مدون فرمایا اور بعد ملاحظہ و منظوری شاہ جارج چہارم بادشاہ انگلستان کے ۱۸۲۹ء میں چھپی ہے جس میں تمام ریاست کی موجودہ حالت اور گذشتہ کیفیت لکھی ہے اور راجپوتوں کی تصویریں چھاپہ سے درج ہیں سب مراتب اس کتاب سے معلوم ہیں